



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

دانشنامه امام

عليه السلام



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشنامه امام علی علیه السلام

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

پایگاه تخصصی عاشورا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۸۱ دانشنامه امام علی علیه السلام
۸۱ مشخصات کتاب
۸۱ آ
۸۱ آیا عبدالرحمن بن ملجم توئی؟
۸۱ آزادی در کار
۸۲ آداب لباس پوشیدن
۸۳ آگاهی نسبت به تحرکات دشمن
۸۳ آگاهی دادن از اهداف شیطانی دشمن
۸۳ آگاهی از تحرکات دشمن
۸۴ آگاهی از سیاستهای شیطانی معاویه
۸۴ آگاهی از حالات روانی ناکثین
۸۵ آموزش نظامی به لشکریان
۸۶ آخرت گرایی
۸۷ آثار بهداشتی ختنه کردن فرزندان
۸۷ آداب غذا خوردن
۸۸ آداب آب نوشیدن
۸۸ آب باران
۸۹ آب درمانی
۹۰ آزاد گذاشتن آب برای دو لشگر
۹۱ آزادی مردم در بیعت با امام علی
۹۳ آزادی مخالفان
۹۵ آزاد گذاشتن مردم در پل سازی

- ۹۵ آزادی مردم مدینه در بیعت
- ۹۷ آگاهی سیاسی در نبرد صفین
- ۹۸ آثار ارزشمند اجتماعی
- ۹۹ آداب و رسوم ارزشمند اجتماعی
- ۱۰۰ آزمایش جبرئیل و علم امام علی
- ۱۰۱ آگاهی امام علی به کتب آسمانی
- ۱۰۳ آمادگی روانی «شناخت حالات روح»
- ۱۰۳ آموختن نجوم
- ۱۰۴ آوایی برتر از ندای عدالت نیست
- ۱۰۴ آزادی و شادی مردم در انتخاب رهبری
- ۱۰۵ آفات عدم رعایت حقوق متقابل
- ۱۰۵ آداب سلام کردن
- ۱۰۶ آزادی در بیعت
- ۱۰۶ آزمایش کر بودن
- ۱۰۷ آزمایش کردن بویایی و گویایی
- ۱۰۷ آیات نازل دربار امام علی
- ۱۱۶ آگاهی و مظلومیت امام
- ۱۱۶ آموزش‌های حساب شده برای جهاد و شهادت
- ۱۱۷ آگاهی دادن مردم (نسبت به اخبار جاری کشور)
- ۱۱۷ آگاهی از علل مقاومت دشمن
- ۱۱۸ آزادی اسیران در جنگ
- ۱۱۸ آگاهی سیاسی امام و آمادگی برای نبرد با معاویه
- ۱۱۹ آمدن هیئت مذاکره به اردوی امام
- ۱۲۰ آزاد گذاشتن خوارج و رعایت حقوق آنها

- ۱۲۱ آغاز شورشگری خوارج و آمادگی رزمی امام
- ۱۲۴ آموزش‌های ضروری برای دفاع
- ۱۲۵ آیات در شأن علی(ع)
- ۱۲۶ آخرین روزها
- ۱۲۷ آیا قلب برادرت با ما بود؟
- ۱۲۷ آزار قریش
- ۱۲۸ آخرین هشدار
- ۱۲۹ آخرین توصیه
- ۱۳۰ آیه تطهیر
- ۱۳۰ آخرین کلمات
- ۱۳۲ آن روزها و این روزها
- ۱۳۳ آزمون
- ۱۳۴ آخرین تلاش
- ۱۳۶ آمادگی
- ۱۳۷ آنگاه که چند عین بر یک عین ظلم کنند
- ۱۳۷ آگاهی به پرچمدار دشمن در نهروان
- ۱۳۸ آگاهی به عاقبت خوارج
- ۱۳۸ آنها به زودی برمی‌گردند
- ۱۳۹ آنها از شما به این مقدار راضی نمی‌شوند
- ۱۳۹ آگاهی از دوست و دشمن خود
- ۱۴۰ آگاهی از درون جابر و معجزه حضرت
- ۱۴۰ آگاهی از تصمیم خلاف مردی
- ۱۴۰ آگاهی به سخن عمر هنگام مرگ
- ۱۴۱ آگاهی از سرگذشت خوله حنیفه

- ۱۴۲ آگاهی حضرت امیر به سارق و سرقت او
- ۱۴۳ آگاهی به بیت المال و نفقات
- ۱۴۳ آگاهی حضرت امیر به مالک اسب
- ۱۴۳ آگاهی حضرت امیر از مکان اسب ثابت
- ۱۴۴ آگاهی به فرستاده معاویه و هدف او
- ۱۴۴ آگاهی به حال شیعیان خود
- ۱۴۴ آگاهی به اولین بیعت کننده با ابوبکر
- ۱۴۵ آگاهی در مورد خواسته یهود
- ۱۴۶ آگاهی از حالات یک زن و حل مشکل او
- ۱۴۷ آگاهی از تروریستهای معاویه
- ۱۴۷ آگاهی به فرستاده عایشه و جریان او
- ۱۴۸ آگاهی به کار زشت هشت منافق
- ۱۴۸ آگاهی به علت ویرانی مسجدی در عدن
- ۱۴۹ آگاهی به حيله معاویه
- ۱۵۰ آگاهی از چشمه آب و جریان راهب
- ۱۵۱ آگاهی از اسرار زن جسور
- ۱۵۲ آگاهی از عاقبت ابن کوا
- ۱۵۳ آگاهی از مرگ سلمان و طی الارض حضرت
- ۱۵۵ آگاهی از حقانیت ادعای زن
- ۱۵۵ آگاهی فوق العاده و داوری عجیب
- ۱۵۶ آگاهی از اهداف فرستاده طلحه و زبیر
- ۱۵۸ آخرالزمان دوران امتحانهای شدید است
- ۱۵۸ آتش در حجاز و آب در نجف
- ۱۵۸ |

- ۱۵۸ احترام به پیامبر
- ۱۵۹ احترام به بزرگان در نامگذاری فرزند
- ۱۶۰ استفاده از زیبایی‌های طبیعت
- ۱۶۰ انگشتر و زینت مردم
- ۱۶۱ استفاده از لباس‌های نو
- ۱۶۱ امام علی و نماز شب
- ۱۶۳ اشک‌های فراوان
- ۱۶۴ اذان گفتن امام
- ۱۶۴ اولین نمازگذار
- ۱۶۵ اهمیت دادن به نماز اول وقت
- ۱۶۵ اعتراف حیوانات
- ۱۶۶ اعتراف اژدها
- ۱۶۷ اطلاع از ارتباط معاویه با زیاد
- ۱۶۸ اطلاع از خیانت یکی از فرمانداران فارس
- ۱۶۸ اطلاع از گرایش فرماندار بصره به سرمایه داران
- ۱۶۹ اطلاع از رفتار منافقانه ابوموسی اشعری
- ۱۷۰ اطلاعات و ضرورت بازرسی کل کشور
- ۱۷۱ افشای توطئه معاویه نسبت به زیاد
- ۱۷۲ اطلاعات برون مرزی
- ۱۷۲ اقسام خوابیدن
- ۱۷۳ استعمال عطریات و بوهای خوش
- ۱۷۳ احتیاط در مصرف دارو
- ۱۷۳ استفاده از انواع غذاها و داروهای گیاهی
- ۱۷۴ انگور

- ۱۷۴ اَنار
- ۱۷۵ انجیر
- ۱۷۶ ادویه، فلفل
- ۱۷۶ اسپند
- ۱۷۶ اصول گرائی امام علی (ع)
- ۱۷۷ احترام به آراء عمومی
- ۱۷۸ افشای ماهیت حسن بصری
- ۱۷۸ افشای ماهیت عمروعاص
- ۱۷۹ افشای ماهیت معاویه
- ۱۷۹ افشای ماهیت مغیره
- ۱۸۰ افشای ماهیت اشعث بن قیس
- ۱۸۰ اول شاهد وحی
- ۱۸۱ اعتراف دانشمندان
- ۱۸۲ اظهارات امام علی در نهج البلاغه
- ۱۸۳ اعتراف ابن اسحاق
- ۱۸۳ اعتراف عفیف کندی
- ۱۸۴ اول تصدیق کننده به رسالت پیامبر
- ۱۸۶ اخلاص در ولایت
- ۱۸۶ ارزش نیت سالم
- ۱۸۷ افتخار پرچم‌داری
- ۱۸۷ افتخار جانشینی پیامبر
- ۱۸۸ افتخار بازگذاشتن درب خانه علی به مسجد
- ۱۸۹ افتخار در علوم نبوی بودن
- ۱۸۹ افتخار عقد برادری با پیامبر

- ۱۹۰ افتخار تقسیم بهشت و جهنم
- ۱۹۱ افتخار معیار حق بودن
- ۱۹۲ افتخار با قرآن بودن
- ۱۹۲ افتخار معیار مؤمن و منافق بودن
- ۱۹۳ افتخار وصی و جانشین پیامبر بودن
- ۱۹۴ افتخار، بزرگ امت اسلام بودن
- ۱۹۴ افتخار رهبری مؤمنان
- ۱۹۵ افتخار رهبری پرهیزگاران
- ۱۹۵ افتخار امیرمؤمنان داشتن
- ۱۹۷ امتیاز خواهی یک زن عرب
- ۱۹۷ اصلاح مدیریت اداری
- ۱۹۹ اعتراض بر بی عدالتی ها
- ۲۰۱ اعتراض به تحریف در احکام حج
- ۲۰۱ اعتراض به نماز خلیفه سوم در منی
- ۲۰۱ اخلاق الهی
- ۲۰۲ ارتش اسلامی و نیروهای نظامی کشور
- ۲۰۲ اجرای امر به معروف و نهی از منکر
- ۲۰۵ اقیانوس بیکران علم
- ۲۰۵ استغفار
- ۲۰۵ امان از عذاب خدا
- ۲۰۶ ارتباط روح و جسم
- ۲۰۶ ارزش و جایگاه تجربه
- ۲۰۷ ابتدای تاریخ
- ۲۰۸ اثبات اهمیت نماز در جنگ

- ۲۰۸ احساس مسئولیت
- ۲۰۹ افتخار خدمت در زیر پرچم
- ۲۰۹ ارزش پایداری در برابر تهبکاران
- ۲۱۰ ابتکار عمل در جنگ
- ۲۱۱ از جنگ مگریز
- ۲۱۱ اندیشه رزمنده، فراتر از شهوات
- ۲۱۱ امام علی و شناساندن ناکشین «اصحاب جمل»
- ۲۱۲ انتخاب فرمانداران
- ۲۱۲ الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان
- ۲۱۳ ادای حق همسفر مسیحی
- ۲۱۴ اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)
- ۲۱۵ اخلاق اجتماعی
- ۲۱۵ امور مالی
- ۲۱۶ ابزار و وسایل ساده زندگی
- ۲۱۷ اعتراف عمر بن عبدالعزیز
- ۲۱۷ استفاده از غذای ساده با وجود غذاهای رنگین
- ۲۱۸ اعتراض به خانه گران قیمت یک فرماندار
- ۲۱۹ اعتراض به خانه مجلل یکی از دوستان
- ۲۲۰ ب
- ۲۲۰ برخورد همانند و عکس العمل
- ۲۲۱ برطرف کردن نیاز مادی و روحی یتیمان
- ۲۲۱ بخشش امام و اعتراض دیگران
- ۲۲۲ برطرف کردن نیاز یتیمان
- ۲۲۲ بخشنامه برای نماز اول وقت

- ۲۲۳ بازگشت خورشید برای نماز عصر امام علی
- ۲۲۴ برخورد با شریح قاضی
- ۲۲۴ برخورد با یک زن جاسوس
- ۲۲۶ برخورد با جاسوس
- ۲۲۷ بهداشت روانی
- ۲۲۸ بهداشت
- ۲۲۸ بهداشت فردی
- ۲۲۹ بهداشت غذا
- ۲۲۹ بهداشت دست‌ها و غذا
- ۲۳۰ بهداشت صورت
- ۲۳۱ بهداشت دندان
- ۲۳۱ بهداشت عمومی
- ۲۳۱ بهداشت تن
- ۲۳۲ بهداشت محیط زیست
- ۲۳۲ بهداشت خانه
- ۲۳۳ بادرنگ، بالنگ، ترنج
- ۲۳۳ بنفشه، گل گاوزبان
- ۲۳۴ برخورد مسالمت آمیز با دشمن
- ۲۳۴ برخورد مسالمت آمیز با طلحه و زبیر
- ۲۳۵ برخورد متناسب با شئون اسیران
- ۲۳۵ برخورد قاطع با خلیفه دوم
- ۲۳۶ برخورد با کجروی‌های خلیفه سوم
- ۲۳۷ بی فایده بودن قرآن بی ولایت
- ۲۳۷ برخورد قاطع با کجروی‌ها

- ۲۳۹ برخورد با غارتگران بیت‌المال
- ۲۴۱ برخورد با نژادگرایی
- ۲۴۱ برتری امر بمعروف از جهاد در راه خدا
- ۲۴۳ بررسی علل و عوامل شکست‌ها
- ۲۴۶ برنامه‌ریزی در جنگ
- ۲۴۷ بزرگداشت رزمندگان پس از پیروزی
- ۲۴۸ برخورد با فرماندار آذربایجان
- ۲۴۸ بکارگیری صحیح مدیران
- ۲۴۸ بیعت گلیب
- ۲۴۹ بردباری در مبارزه با تحریفات
- ۲۵۱ بانوان و فرهنگ پرهیز
- ۲۵۱ برخورد با دختر خود
- ۲۵۲ برخورد با اسیران شامی
- ۲۵۲ بحثی در امامت
- ۲۶۳ بسیج عمومی مردم
- ۲۶۴ برخورد قاطعانه با دشمن
- ۲۶۴ به دست آوردن موقعیت برتر
- ۲۶۵ برخورد با فراریان
- ۲۶۵ بت شکنی در کودکی
- ۲۶۵ بت شکنی در طائف
- ۲۶۷ به یاری طلبیدن مهاجر و انصار
- ۲۶۷ بیعت نکردن علی با کودتاگران سقیفه
- ۲۶۸ بعد از ایمان بخدا
- ۲۶۸ بدهکاری سادات

- ۲۶۹ بنی امیه
- ۲۷۰ بهترین انسان
- ۲۷۰ بخشش علی (ع)
- ۲۷۱ بخشش در رکوع
- ۲۷۲ بر سر جنازه خود
- ۲۷۳ با توبه می‌میرد
- ۲۷۳ برابر یکسال عبادت
- ۲۷۴ بیست سؤال قیصر روم
- ۲۷۷ بی‌ارزشی حکومت از نظر علی
- ۲۷۷ بردباری و گذشت امام علی
- ۲۷۹ بنای مسجدی بر روی دو قبر
- ۲۷۹ بهترین خواسته و بهترین پند
- ۲۸۰ برخورد امام با شیر
- ۲۸۰ بر دوش پیامبر
- ۲۸۱ بر قله حراء
- ۲۸۲ بیماری امام حسن
- ۲۸۲ برترین موجود
- ۲۸۳ بر بالین پیامبر
- ۲۸۴ بهتر از خدمتگزار
- ۲۸۴ با راستگویان
- ۲۸۵ بهترین نیکیها
- ۲۸۶ بانگ شبانه
- ۲۸۷ بدعتها
- ۲۸۷ به یاد دوست

- ۲۸۸ بشارت به تولد زین العابدین
- ۲۸۹ بشارت حضرت به ابوالدنیا
- ۲۹۰ برخی از حالات مردم آخرالزمان
- ۲۹۰ بازشو، تنگ شو، فراخ شو
- ۲۹۰ برخی از صفات ناهنجار مردم آخرالزمان
- ۲۹۱ بیان صفت حضرت مهدی
- ۲۹۲ به خدا سوگند من کشته خواهم شد
- ۲۹۲ بر سه دسته تکلیفی نیست
- ۲۹۲ بازی دو کودک
- ۲۹۳ بریدن دست سارق
- ۲۹۳ بر چهار دسته قطعی نیست
- ۲۹۳ بچه زنده در شکم مادر مرده
- ۲۹۳ بین پدر و فرزند ربا نیست
- ۲۹۴ پ
- ۲۹۴ پیاده به سفر حج رفتن
- ۲۹۵ بیمودن راه‌های طولانی «طی الارض»
- ۲۹۶ پرهیز از آب خوردن در ظروف شکسته
- ۲۹۶ پاکیزه نگهداشتن خانه
- ۲۹۶ پرهیز از اسراف و دور ریزی غذا
- ۲۹۶ پرهیز از سگ
- ۲۹۷ پرخوری
- ۲۹۹ پرهیز غذایی
- ۲۹۹ پرهیز از امتیاز خواهی
- ۳۰۰ پرهیز از حيله و نیرنگ

- ۳۰۱ پیشتاز در هجرت
- ۳۰۴ پاسخ به سئوالات اعتقادی دانشمندان یهود و نصاری
- ۳۰۵ پاسخ به سئوالی پیرامون اصحاب کهف
- ۳۰۶ پاسخ قاطع به یهودی
- ۳۰۷ پاسخ به سئوال عقیدتی در میدان جنگ
- ۳۰۸ پاسخ به سئوالات عقیدتی جاثلیق و جمعی از مسیحیان
- ۳۰۹ پاسخ به شبهات حکمیت
- ۳۱۰ پاسخ به شبهات ناکثین
- ۳۱۱ پیشنهاد امام علی به انقلابیون
- ۳۱۴ پاسخ دادن به هرگونه سوال
- ۳۱۶ پرداخت حقوق به قاریان قرآن
- ۳۱۷ پاداش بیماری
- ۳۱۷ پرهیز از برخی اقسام علوم
- ۳۱۸ پاداش جهاد
- ۳۱۹ پایبندی به عدالت
- ۳۱۹ پیش‌روی و عقب‌نشینی
- ۳۲۰ پرچم، نشان مقدس
- ۳۲۱ پایداری جوهر ایمان
- ۳۲۱ پاسخ با شمشیر برتر است
- ۳۲۲ پایداری، شیوه آزادگی
- ۳۲۲ پرهیز از ستمکاری به حیوانات
- ۳۲۳ پرداخت دیه به دشمن شکست خورده
- ۳۲۳ پاسخ عاصم بن زیاد
- ۳۲۴ پرهیز از غذاهای چرب و شیرین

- ۳۲۴ پرهیز از برخی غذاها
- ۳۲۵ پرهیز از زر اندوزی
- ۳۲۵ پرچمداری بی همانند
- ۳۲۶ پرهیز از اخلاق پادشاهان
- ۳۲۷ پرچمدار رحمت
- ۳۳۸ پرهیز در روابط زن و مرد
- ۳۳۸ پاسخ مناسب به دشمن
- ۳۳۹ پرهیز از آغازگری در جنگ
- ۳۳۹ پرهیز از آزار دادن غیر نظامیان در مانورها
- ۳۴۰ پذیرش مأموریت دفاع در شرایط سخت
- ۳۴۱ پول سفر رسید
- ۳۴۲ پسر هارون
- ۳۴۴ پیاده تا قبر علی(ع)
- ۳۴۵ پند و عبرت
- ۳۴۶ پیر نابینا
- ۳۴۶ پیامبر اسلام و ایمان علی(ع)
- ۳۴۷ پناهگاه
- ۳۴۸ پنج نان و سومین نفر
- ۳۴۹ پنج درس آموزنده و ارزنده
- ۳۵۰ پذیرایی
- ۳۵۰ پوشش کامل
- ۳۵۱ پاداش بزرگ
- ۳۵۱ پرچم هدایت
- ۳۵۲ پیامبر آشنا

- ۳۵۳ پایان شوم
- ۳۵۴ پرسش و پاسخ
- ۳۵۵ پیشوای قریش
- ۳۵۶ پیشنهاد
- ۳۵۶ پیمان شکنان
- ۳۵۷ پیشنهاد
- ۳۵۹ پیشگویی پیامبر
- ۳۶۰ پیشنهاد شگفت
- ۳۶۰ پیشگویی پیامبر و امیرالمؤمنین در مورد زبیر
- ۳۶۱ پیشگویی در مورد طلحه و زبیر و جنگ جمل
- ۳۷۲ پیشگویی در مورد موقعیت لشکر خوارج
- ۳۷۳ پیشگویی فرجام جنگ نهروان
- ۳۷۴ پیشگوییهای در مورد معاویه و اعمال او
- ۳۷۸ پیش بینی درباره عمر سعد
- ۳۸۰ پیشگویی در مورد شهادت رشید هجری
- ۳۸۲ پیشگویی دقیق در مورد میثم تمار
- ۳۸۵ پیشگویی شهادت حجر بن عدی
- ۳۸۷ پیشگویی در مورد قنبر و قتل او
- ۳۸۸ پیشگویی در مورد شهر کوفه و حاکمان آن
- ۳۸۸ پیشگویی در مورد قاتل جویره
- ۳۸۸ پیشگویی در مورد قاتل کمیل بن زیاد
- ۳۸۹ پیش بینی عاقبت معاویه
- ۳۹۰ پس از من به ذلت همگانی می‌رسید
- ۳۹۰ پیشگویی درباره معاویه و حجاج و عمر

- ۳۹۱ پیشگوئی کشته شدن اعشی بدست حجاج
- ۳۹۲ پیشگوئی شهادت عمرو بن الحکم خزاعی
- ۳۹۴ پیشگوئی عمر طولانی مرد و ایجاد شهر بغداد
- ۳۹۵ پیشگوئی بیعت شکنی مروان و حکومت اولاد او
- ۳۹۶ پیشگوئی حکومت عبدالملک بن مروان
- ۳۹۸ پیشگوئیهای حکومت بنی امیه و جنایات آنها
- ۴۰۰ پیشگوئی قیام صاحب زنج در بصره
- ۴۰۱ پیشگوئیهای درباره حجاج و ستمهای او
- ۴۰۳ ت
- ۴۰۳ توجه به مسائل روانی کودکان یتیم
- ۴۰۳ تماشای آب گودالها پس از باران
- ۴۰۴ توجه به مستحبات
- ۴۰۴ تشویق به اذان رایگان
- ۴۰۵ توجه به ره آورد شوم فرار
- ۴۰۵ توجه به حتمی بودن مرگ
- ۴۰۶ توجه به اجل طبیعی
- ۴۰۷ تعریف از حمام و پاکیزگی
- ۴۰۷ توجه به ارزش تخصص های علمی
- ۴۰۸ تره
- ۴۰۹ تریچه
- ۴۰۹ تخم مرغ
- ۴۰۹ تحمل اهانت های خوارج
- ۴۱۰ تلاش در هدایت خلیفه اول
- ۴۱۱ تلاش در هدایت زبیر در میدان جنگ

- ۴۱۲ ترتیب جلسه پرسش و پاسخ
- ۴۱۳ ترک سیاست های شیطانی
- ۴۱۳ تلاش در بیداری مردم
- ۴۱۴ توجه به آگاهی سیاسی مردم
- ۴۱۵ تبعید عبدالله بن سبا
- ۴۱۵ تفسیر صحیح قضا و قدر و نفی جبر گرایی
- ۴۱۶ تبلیغات در بازار
- ۴۱۷ تذکر و مجازات در بازار
- ۴۱۷ تاثیر انتقادهای امام علی در دیگر صحابه
- ۴۱۸ تقویت روحیه مسئولیت پذیری
- ۴۱۹ تقویت اعتقاد به معاد و محاکمه عمومی
- ۴۱۹ تقویت روح تعاون و همکاری
- ۴۱۹ تلاش در جمع آوری قرآن
- ۴۲۰ تعریف زهد
- ۴۲۰ تفسیر خوف و رجاء
- ۴۲۱ توجه به مسائل روانی کودکان یتیم
- ۴۲۲ تفاوت روانشناسی زن و مرد
- ۴۲۲ توجه به مسائل روانی یتیمان
- ۴۲۳ تلاش در کسب دانش
- ۴۲۳ تلاش در کسب دانش از پیامبر
- ۴۲۴ تدوین و تألیف کتب علمی
- ۴۲۵ تألیف کتاب اطلاعات عمومی
- ۴۲۵ تعیین تاریخ هجری
- ۴۲۶ تشویق و هدیه دادن به شاعر

- ۴۲۶ تصمیمات شجاعانه
- ۴۲۷ تدارکات به یغما رفته را باز پس گیرید
- ۴۲۸ تشکیلات ستاد جنگ
- ۴۲۸ ترس و بزدلی
- ۴۲۹ ترس: شکست، شرمساری: ناکامی
- ۴۲۹ تحمل سختی‌ها در راه هدف
- ۴۳۰ تصمیم‌گیری، وانگهی اقدام
- ۴۳۰ تشویق استاندار موفق
- ۴۳۰ تحمل مشکلات دفاع از مظلوم
- ۴۳۱ ترحم به گناهکاران
- ۴۳۲ تدارکات ساده ازدواج
- ۴۳۳ تنها مدافع خستگی ناپذیر
- ۴۳۵ تهیه پیراهن بهتر برای جوان
- ۴۳۵ تحمل خشونت‌ها برای حق
- ۴۳۶ تحمل ناسازگاری‌های خوارج
- ۴۳۷ تقسیم کار با همسر
- ۴۳۷ تامین هزینه زندگی
- ۴۳۸ تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم
- ۴۴۰ تنبیه قاضی با عزل چند روزه
- ۴۴۰ تدبیر
- ۴۴۱ تشخیص نقص در تنفس
- ۴۴۱ تاثیر آفتاب در بدن
- ۴۴۱ تا چوبه دار
- ۴۴۳ تداوم آموزش نظامی

- ۴۴۴ تعیین فرمانده برای ارتش و نیروهای نظامی ویژه
- ۴۴۵ تعیین مدیران لایق برای اداره جامعه
- ۴۴۵ تلاش برای بدست آوردن موقعیت برتر
- ۴۴۶ تلاش در هدایت سران خوارج
- ۴۴۹ تشویق به خلق شعارهای کوبنده
- ۴۴۹ توجه به امدادهای الهی
- ۴۴۹ تشکر از نیروهای عمل کننده
- ۴۵۰ تقویت روحیه سربازان برای دفاع
- ۴۵۰ تشریح علل عزل فرمانده
- ۴۵۱ تنها مدافع و مبارز صحنه پیکار
- ۴۵۵ تاثیر انتقادهای امام علی در دیگر صحابه
- ۴۵۶ توسل به آقا علی (ع)
- ۴۵۷ تصمیم نبش قبر
- ۴۵۷ تبرک به نام علی (ع)
- ۴۵۷ تقاضای داوری
- ۴۵۸ تقسیم کننده بهشت و دوزخ
- ۴۵۹ تقسیم کننده بهشت و دوزخ
- ۴۵۹ تجلی حقیقت
- ۴۶۰ توصیف علی از زبان پیامبر
- ۴۶۱ ترس از گناه
- ۴۶۱ توکل یا بی عاری
- ۴۶۲ تهیه گلایی و سیب از سنگ
- ۴۶۳ تحویل وصایای نبوت و امامت
- ۴۶۳ تصحیح دعا

۴۶۴	تاثیر نماز
۴۶۴	تقسیم وقت
۴۶۵	تسبیح فرشتگان
۴۷۰	ث
۴۷۰	ثابت انصاری (ابو فضاله)
۴۷۱	ثابت بن حجاج کلابی جزری
۴۷۱	ثابت بن سعد (ابو عمرو حمصی)
۴۷۱	ثابت بن عبید انصاری
۴۷۲	ثابت بن قیس بن خطیم
۴۷۲	ثابت بن قیس بن منقع نخعی
۴۷۳	ثابت مولا ابوذر
۴۷۳	ثعلبه بن یزید حمانی
۴۷۳	ثمامه بن مثنی
۴۷۴	ج
۴۷۴	جیش بن ربیعہ (ابو المعتمر کنانی)
۴۷۴	جنگ بخاطر نماز
۴۷۴	جایزه مالی به قاریان قرآن
۴۷۵	جستجوی شهادت
۴۷۶	جمع‌آوری زباله‌ها
۴۷۶	جوانمردی در برهنه نکردن جسد حریف
۴۷۶	جهاد با یقین
۴۷۷	جامعه علوی
۴۷۷	جمع‌آوری قرآن
۴۷۸	جوشناسی

- ۴۸۰ جهاد برای همه
- ۴۸۱ جهاد: کمال اسلام
- ۴۸۲ جهاد.. جهاد... جهاد...
- ۴۸۲ جهاد در راه استقرار حق و عدالت
- ۴۸۳ جنگ جنگ، تا پیروزی
- ۴۸۳ جهاد: از ارکان ایمان
- ۴۸۵ جهاد، عزت اسلام
- ۴۸۵ جابجایی مدیران
- ۴۸۶ جدا کردن شاهدان
- ۴۸۷ جوان آلوده‌ای عفو گردید
- ۴۸۸ جدائی افکندن میان متهمان در قضاوت
- ۴۹۱ جلوگیری از دو دفعه قصاص
- ۴۹۲ جستجوی جسد سران خوارج و افشای نفاق آنان
- ۴۹۴ جسارت و بی‌باکی در مأموریت‌ها
- ۴۹۴ جایزه مداح علی(ع)
- ۴۹۶ جیفه دینی
- ۴۹۷ جنت مولی
- ۴۹۸ جرجی زیدان
- ۴۹۸ جواب سه سؤال از علی
- ۴۹۹ جوان قانون شکن
- ۵۰۰ جمجمه انوشیروان سخن می‌گوید
- ۵۰۱ جاذبه علی دربار معاویه را تسخیر کرد
- ۵۰۱ جمال و شمایل امام علی
- ۵۰۳ جوانمردی امام علی

- ۵۰۴ جهاز مختصر
- ۵۰۴ جشن عروسی
- ۵۰۵ جای خالی پدر
- ۵۰۶ جبرئیل در عیادت پیامبر
- ۵۰۷ جنگ بدر
- ۵۰۹ جنگ احد
- ۵۱۵ جنگ خندق
- ۵۱۶ جوشش آب
- ۵۱۶ جنگ جمل
- ۵۱۷ جای بهشت‌ها در روز قیامت
- ۵۱۸ جو
- ۵۱۸ جنگ و حماسه
- ۵۱۹ جنایت سگ
- ۵۱۹ جوان سفیه
- ۵۲۰ جبران
- ۵۲۰ جلوگیری از دو دفعه قصاص
- ۵۲۱ جنگ رومیان
- ۵۲۱ جرم عبیدالله پسر عمر
- ۵۲۱ جابر (ابو خالد)
- ۵۲۲ جابر بن عبدالله انصاری
- ۵۲۳ جابر بن عمیر انصاری
- ۵۲۳ جاریه بن زید
- ۵۲۳ جاریه بن قدامه سعدی
- ۵۲۴ جاریه بن مثنی

- ۵۲۴ جبر بن انس بن ابی زریق
- ۵۲۴ جبلة بن ثعلبه انصاری
- ۵۲۵ جبلة بن عطیه ذهلی (ابو عرفاء)
- ۵۲۶ جبلة بن عمرو ساعدی انصاری
- ۵۲۶ جبیر بن حباب بن منذر انصاری
- ۵۲۶ جرداء بنت سمیر
- ۵۲۷ جریر بن عبدالله بجلی
- ۵۲۷ جریر بن کلیب کندی
- ۵۲۸ جریش سکونی
- ۵۲۸ جعاده بن سعد انصاری
- ۵۲۸ جعده بن هبیره مخزومی
- ۵۲۹ جعید همدانی کوفی
- ۵۲۹ جمیل بن کعب ثعلبی
- ۵۳۰ جندب بن زهیر ازدی (جندب الخیر)
- ۵۳۰ جندب بن عبدالله ازدی
- ۵۳۰ جندب بن عفیف ازدی
- ۵۳۱ جندب بن کعب ازدی (اسدی)
- ۵۳۱ جویریة بن مسهر عبدی
- ۵۳۲ چ
- ۵۳۲ چگونگی تربیت کودک
- ۵۳۲ چهار انگشتر
- ۵۳۳ چطور شیعه شد
- ۵۳۴ چشم دشمنان کور
- ۵۳۴ چهره علی(ع)

- ۵۳۵ چرا دعاهاى ما مستجاب نمى‌شود
- ۵۳۶ چشمه جارى
- ۵۳۷ چون صبح كنم كشته خواهم شد
- ۵۳۷ چنين جنايتى در اين نواحى روى نداده
- ۵۳۸ چشم مى‌بيند و دست مى‌گيرد
- ۵۳۸ چنين كسى از اولياء الله است
- ۵۳۹ چاره انديشى
- ۵۳۹ ح
- ۵۳۹ حجامت كردن
- ۵۴۰ حنا
- ۵۴۰ حلیم با گوشت و گندم
- ۵۴۰ حجامت
- ۵۴۱ حمام رفتن
- ۵۴۱ حمله به خانه خواهر
- ۵۴۲ حکم قتل برای فاسدان و زنان آوازه خوان
- ۵۴۲ حمايت از اعتراضات اباذر
- ۵۴۴ حكومت و برقرارى دولت در جوامع بشرى
- ۵۴۴ حقوق و مقررات كامل الهى
- ۵۴۵ حفظ كتب علمى
- ۵۴۵ حالات روانى امام على به هنگام نماز
- ۵۴۵ حكومت نظامى در دوران آشوب
- ۵۴۶ حقوق متقابل پدر و فرزند
- ۵۴۷ حقوق مردم بر حكومت
- ۵۴۷ حقوق متقابل رهبرى و مردم

۵۴۸	حقوق انسانی زندانیان
۵۴۸	حق مهمان
۵۴۹	حمایت از حقوق کارگران و مردم
۵۴۹	حق بازنشستگی برای پیرمرد نصرانی
۵۵۰	حقوق متقابل
۵۵۱	حقوق پدر و فرزند
۵۵۱	حقوق دوستان
۵۵۵	حقوق پاکان
۵۵۶	حقوق کارمندان دولتی
۵۵۷	حقوق تجار و صاحبان صنایع
۵۵۸	حقوق محرومان
۵۵۹	حقوق مراجعه کنندگان
۵۵۹	حقوق زنان (دفاع از حقوق زن)
۵۶۲	حقوق اجتماعی مردم
۵۶۸	حقوق حاجیان
۵۶۹	حقوق خویشاوندان
۵۷۰	حقوق همسفران
۵۷۱	حمایت از پیران از کار افتاده
۵۷۱	حل مشکلات قضائی جامعه
۵۷۲	حیوان تخم گذار و بچه زا
۵۷۲	حکم ازدواج مادرزن
۵۷۳	حکم دبه علقه
۵۷۳	حکم سه نفر مجرم
۵۷۴	حکم جعل مهر

- ۵۷۵ حبس با شکنجه
- ۵۷۵ حفظ آمادگی و روحیه رزمی ملت
- ۵۷۵ حملات غافلگیرانه
- ۵۷۶ حملات کارساز امام
- ۵۸۰ حمایت از اعتراضات اباذر
- ۵۸۲ حبل الله المتین
- ۵۸۳ حب علی (ع)
- ۵۸۴ حب علی (ع)
- ۵۸۶ حب علی (ع)
- ۵۸۷ حکم حضرت درباره پدر جوان
- ۵۸۸ حسادت و بی‌تحملی زنان
- ۵۸۹ حال دوزندگان در قیامت
- ۵۹۰ حسن و حسین
- ۵۹۱ حفظ اسلام
- ۵۹۲ حضرت علی و منجم
- ۵۹۳ حوادث آینده و سختی‌های مردم
- ۵۹۳ حج کنید قبل از آنکه نتوانید
- ۵۹۳ حيله‌گری با امیرالمومنین
- ۵۹۵ حد لواط
- ۵۹۶ حکمهای گوناگون
- ۵۹۶ حیوان سرکش
- ۵۹۷ حکم عنین
- ۵۹۷ حبس با شکنجه
- ۵۹۷ حد زنا و تهمت

۵۹۷	حریم
۵۹۸	حیوان موطونه
۵۹۸	حرکت زمین
۵۹۸	حرکات زمین
۵۹۹	حیوان تخم‌گذار و بچه‌زا
۵۹۹	حیا و عفت زنان
۶۰۰	حساب
۶۰۰	حیوان حرام گوشت
۶۰۰	حیوان سرکش
۶۰۰	حریم‌ها
۶۰۰	حکم طلاقهای سابق
۶۰۱	حد شارب الخمر
۶۰۱	حسرت ابوبکر
۶۰۳	حکم عمر درباره نژاد خروس
۶۰۴	حکم عمر درباره اهل فامیه
۶۰۴	حکم بدون دلیل
۶۰۵	حش را به او بازگردان
۶۰۵	حمایت عمر از مغیره
۶۰۹	حارث بن بشر همدانی
۶۰۹	حارث بن جلاح حکمی
۶۰۹	حارث بن جمهان جعفری
۶۱۰	حارث بن حاطب انصاری
۶۱۰	حارث بن حسان ربیع بکری
۶۱۰	حارث بن حصیره ازدی (ابو نعمان کوفی)

- ۶۱۱ حارث بن ربیع
- ۶۱۱ خ
- ۶۱۱ خوشروئی و تبسم
- ۶۱۲ خانه وسیع خریدن
- ۶۱۳ خبر از چگونگی قبر و دفن خویش
- ۶۱۴ خوردن به
- ۶۱۴ خرما
- ۶۱۵ خربزه و هندوانه
- ۶۱۶ خلال کردن دندان
- ۶۱۷ خطبه بی الف
- ۶۱۹ خطبه بدون نقطه
- ۶۲۰ خلع سلاح دشمن
- ۶۲۱ خویشنداری پس از پیروزی
- ۶۲۱ خشم مقدس
- ۶۲۲ خودداری از جهاد
- ۶۲۲ خدمتکاران منزل امام
- ۶۲۲ خانه ساده در کوفه
- ۶۲۲ خودکفایی در امور زندگی
- ۶۲۳ خندانیدن یتیمان
- ۶۲۴ خوراک و پوشاک علی
- ۶۲۶ خوابیدن به جای پیامبر
- ۶۲۷ خرجی ما را آقا رساند
- ۶۲۸ خطیب دمشق
- ۶۲۹ خشم شیطان در برابر سکوت

- ۶۳۰ خاموشی چراغ و شنیدن خواسته
- ۶۳۰ خفه کردن هفتاد نفر هندی
- ۶۳۱ خوراک مسموم
- ۶۳۲ خواستگاری
- ۶۳۲ خدیجه
- ۶۳۳ خدا گواه است
- ۶۳۳ خضر نبی
- ۶۳۴ خاک زیر پا
- ۶۳۵ خوارج نهروان
- ۶۳۶ خبر دادن به ملاقات جویریّه با شیر
- ۶۳۷ خالد نمرده است
- ۶۳۷ خبر دادن به کشته شدن زرعه
- ۶۳۸ خبر دادن به شهادت مزرع بن عبدالله
- ۶۳۸ خبر به قیام و پیروزی ابومسلم خراسانی
- ۶۴۰ خبر دادن کشته شدن فرزندش عبدالله
- ۶۴۱ خبر دادن از حمله مغولان و تاتار
- ۶۴۱ خبر دادن حضرت به شغل مخفی مغیره
- ۶۴۲ خبر داشتن از مکان اختفای مروان و ابن‌زبیر
- ۶۴۲ خبرهای غیبی در مورد حضرت مهدی
- ۶۴۷ خالی نماندن زمین از حجت خدا
- ۶۴۷ خوشا به حال مؤمنین آخرالزمان
- ۶۴۸ خطای بنی‌امیه
- ۶۴۸ خطبه بی‌الف
- ۶۴۸ خطبه بدون نقطه

- ۶۴۸ خواص نفوس
- ۶۵۰ خط
- ۶۵۰ خیاطی
- ۶۵۱ خطای عمر
- ۶۵۱ خوف و رجاء
- ۶۵۱ خبر دادن از کتب ادیان دیگر
- ۶۵۲ خلیفه‌ام یا پادشاه!؟
- ۶۵۳ خطبه عمر در جابیه
- ۶۵۳ خدا در این باره با کسی مشورت نکرد
- ۶۵۴ خارجه بن مصعب
- ۶۵۵ خالد بن ابی خالد
- ۶۵۵ خالد بن ابی دجانه (انصاری)
- ۶۵۵ خالد بن حصین
- ۶۵۵ خالد بن سعید بن عاص (ابو سعید)
- ۶۵۶ خالد بن معمر بن سدوسی
- ۶۵۷ خباب بن ارت تمیمی
- ۶۵۷ خربت بن راشد ناجی
- ۶۵۸ خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)
- ۶۵۸ خفاف بن عبدالله طائی
- ۶۵۹ خید بن قره یربوعی
- ۶۵۹ د
- ۶۵۹ در خانه یتیمان
- ۶۶۱ دعا و نیایش در میدان جنگ
- ۶۶۲ داشتن نمازخانه در منزل

- ۶۶۳ درخواست شهادت
- ۶۶۳ درمان چشم نابینا
- ۶۶۴ درد دل در چاه گفتن
- ۶۶۵ دفن کردن در خاک
- ۶۶۵ درد بواسیر
- ۶۶۶ درمان گیاهی
- ۶۶۶ درمان با روغن زیتون
- ۶۶۷ داروی نظافت
- ۶۶۷ دلایل پیشگامی علی در اسلام
- ۶۷۱ دفاع از عمار یاسر
- ۶۷۱ دخالت و نظارت مردم
- ۶۷۲ دریا شناسی
- ۶۷۳ دارویی از قرآن
- ۶۷۴ دین: ایمان و جهاد
- ۶۷۴ در جنگ خطری نیست
- ۶۷۵ در راه خدمت به مردم
- ۶۷۶ دفاع از آزادی
- ۶۷۷ دستورات نظامی
- ۶۷۸ دفاع از همزمان
- ۶۷۸ دوراندیشی در جنگ
- ۶۷۹ درافتادن با حق، مرگبار است
- ۶۷۹ دفاع از شخصیت اجتماعی مردم
- ۶۸۱ دفاع از زن مظلوم
- ۶۸۱ داستان احنف بن قیس

- داستان فالوده ۶۸۳
- داستان سوید بن غفله ۶۸۳
- درهم شکننده قهرمان قریش ۶۸۴
- دستورالعمل برخورد با مردم ۶۸۹
- دستورالعمل روابط اجتماعی بانوان ۶۸۹
- دعوی عبد و مولا ۶۹۰
- دعای پیامبر برای قضاوت امام علی ۶۹۰
- دو نوزاد به هم چسبیده ۶۹۰
- دو رفیق و هشت قرص نان ۶۹۱
- دو رویه مختلف ۶۹۲
- دست جیب‌بری که قطع نشد ۶۹۳
- در نفی امامت از غیر علی ۶۹۳
- دو دلیل عقلی و اصولی ۶۹۷
- دشمن شناسی ۷۰۳
- در جنگ همه جا اسلحه کاربرد ندارد ۷۰۳
- دشمن شناسی ۷۰۴
- دفاع از پیامبر در دوران کودکی ۷۰۵
- دفاع از جان پیامبر ۷۰۶
- دفاع با هشتاد زخم کاری ۷۰۷
- دفاع از پیامبر در شرایط بحرانی ۷۰۷
- دفاع از یاران ۷۰۸
- دفاع از وصیت حضرت زهرا ۷۰۹
- دفاع از حق در اجتماعی بزرگ ۷۱۰
- دفاع از عمار یاسر ۷۱۱

- ۷۱۱ دعای هنگام وفات پیامبر
- ۷۱۲ درس در حرم علی (ع)
- ۷۱۲ دشمنی با علی (ع)
- ۷۱۴ دعای شیطان
- ۷۱۵ دعای قهوه‌چی
- ۷۱۶ دختر شفا یافته
- ۷۱۸ دو چیز گرانبها
- ۷۱۸ دوستی علی (ع)
- ۷۱۹ درویش علی (ع)
- ۷۲۰ دانشمند
- ۷۲۱ در وادی یابس چه گذشت؟
- ۷۲۲ درمان گناه
- ۷۲۳ در سرزمین وادی السلام
- ۷۲۴ دشمن علی کافر است
- ۷۲۵ در اندیشه سرانجام
- ۷۲۶ درخشش نور در کعبه دل ها
- ۷۲۷ درخت پرنده
- ۷۲۸ دعای مستجاب
- ۷۲۹ دعای شگفت
- ۷۲۹ در یمن
- ۷۳۰ دست با برکت
- ۷۳۱ در معاشرتها
- ۷۳۳ دعا
- ۷۳۳ در واپسین لحظات

- ۷۳۴ در حضور فرشتگان
- ۷۳۵ در رثای او
- ۷۳۵ در جهت هدف
- ۷۳۶ دوستی خدا و رسول
- ۷۳۷ در آن وقت قریش آروزی مرا می‌کند
- ۷۳۷ در این مکان در آینده نه‌ری ایجاد می‌شود
- ۷۳۷ داوری چون حضرت داوود
- ۷۴۰ دل‌های خود را آماده کنید
- ۷۴۱ در طالقان گنج‌هایی هستند نه از طلا و نقره
- ۷۴۱ در شعله‌های آن فتنه مؤمن می‌سوزد
- ۷۴۲ دفع بلاها بواسطه اهل بییت
- ۷۴۲ در میان شما اندکی بیش نخواهم ماند
- ۷۴۳ دو مادر و یک فرزند
- ۷۴۴ دیه فرزند به عهده توست
- ۷۴۴ در اجرای حد هیچ انتظاری نیست
- ۷۴۴ ذ
- ۷۴۴ ذکر همیشگی حضرت امیرالمؤمنین
- ۷۴۵ ذوی القربی
- ۷۴۶ ذکر راز خزینه‌دار معاویه
- ۷۴۶ ر
- ۷۴۶ رشد فکر دینی کودک
- ۷۴۷ روش بازداری کودک
- ۷۴۸ روش خواستن، و برطرف کردن نیازها
- ۷۴۹ رنگ کردن موها

۷۴۹	رنگ لباس ها
۷۵۰	روانشناسی و نماز
۷۵۰	رواج فرهنگ شهادت طلبی
۷۵۱	رعایت مسائل اطلاعاتی و پیروزی
۷۵۲	رواج فرهنگ شهادت طلبی
۷۵۳	روش شانه کردن موها
۷۵۴	روغن بر بدن مالیدن
۷۵۴	روش استفاده از حمام
۷۵۵	روش درست خوابیدن
۷۵۵	روش استفاده از آفتاب
۷۵۶	روانشناسی غذا
۷۵۶	راه مقابله با فقر و پریشانی
۷۵۷	روغن
۷۵۷	روغن زیتون
۷۵۷	راه تقویت حافظه
۷۵۸	روش درمان بیمار
۷۵۸	روش درمان تب
۷۵۹	روش برخورد با دشمن شکست خورده
۷۶۰	روش برخورد با ابن ملجم مرادی
۷۶۱	راستگوئی و انزوا
۷۶۱	روش برخورد با زردشتیان (مجوس)
۷۶۲	روش‌های تبلیغی امام علی
۷۶۲	راه‌های اصلاح و سلامت جامعه
۷۶۳	روانشناسی عمومی

- روانکاوی، روانشناسی درمانی ۷۶۴
- رونق علم نحو برای حفظ قرآن ۷۶۴
- رفتار شناسی ۷۶۷
- روان شناسی بالینی (درمانی) ۷۶۷
- روانشناسی زن ۷۶۸
- رواج علم حدیث ۷۶۸
- رهنمودهایی در طب و بهداشت ۷۶۸
- روش زیبا نویسی ۷۷۰
- روش تمرکز فکری خطاط ۷۷۰
- رهنمودهای نظامی ۷۷۰
- روحیه‌ی سربازان ۷۷۱
- رزمندگان بازگشته از جبهه ۷۷۲
- رهبری و جانشینی ۷۷۳
- رعایت حقوق مجرم حد خورده ۷۷۴
- رعایت حقوق اقلیت های مذهبی (اهل ذمه) ۷۷۴
- رعایت احترام زنان دشمن ۷۷۵
- رعایت حقوق دشمن در جنگ ۷۷۶
- رعایت حقوق مردم ۷۷۶
- رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی ۷۷۷
- رهاورد حقوق متقابل ۷۷۷
- رعایت حقوق محرومان ۷۷۸
- رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم ۷۷۸
- رعایت سادگی در غذا ۷۷۹
- رسیدگی به محرومان ۷۸۰

- ۷۸۰ رسیدگی به کودکان بی سرپرست
- ۷۸۲ رواج فرهنگ ازدواج موقت
- ۷۸۳ روش برخورد با نیازمند
- ۷۸۳ رعایت حق همسفر ذمی
- ۷۸۴ روش استفاده از حیوانات
- ۷۸۵ روابط نیکو با خویشاوندان
- ۷۸۵ روش تبریک گفتن برای تولد فرزند
- ۷۸۵ روش برخورد با اسیر
- ۷۸۶ رعایت عدالت نسبت به طرفین ادعا
- ۷۸۶ رشوه خواری
- ۷۸۷ راه حل مشکلات فرزند دو سر
- ۷۸۷ رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری
- ۷۸۸ راز جنازه‌ای در محراب
- ۷۹۱ رفع تهمت از دختری یتیم
- ۷۹۲ روش صحیح کیفر دادن
- ۷۹۳ رعایت اصول انسانی در اجرای حد شرعی
- ۷۹۴ رد دلائل اهل سنت
- ۸۰۳ رعایت سلسله مراتب فرماندهی
- ۸۰۳ روش شکستن حلقه محاصره دشمن
- ۸۰۴ روش مناظره با دشمن مسلمان
- ۸۰۶ روش برخورد با فراریان جنگی
- ۸۰۶ رسالت ولایت
- ۸۰۸ راه فضیلت و کمال
- ۸۰۸ رسول خدا و تصویر مظلومیت علی

- ۸۱۰ رعایت آداب اسلامی در اوج قدرت
- ۸۱۰ روزی ارزشمند و شخصیتی عظیم
- ۸۱۱ روش رفتن به میهمانی
- ۸۱۲ رای نهایی
- ۸۱۲ رهایی آهو
- ۸۱۳ رازدانی رسول اکرم
- ۸۱۴ رحمت الهی
- ۸۱۵ راندن سائل
- ۸۱۶ رفتار دوگانه
- ۸۱۶ روزهای سیاه
- ۸۱۸ رئیس تیره خزرج
- ۸۱۹ رسوا کردن منافق چاپلوس
- ۸۱۹ روایاتی در مدح قم و اهل آن
- ۸۲۱ روح من روح تو را نمی‌شناسد
- ۸۲۱ ز
- ۸۲۱ زنده کردن روح تعهد و وفاداری
- ۸۲۲ زمانمند بودن کارهای شخصی و مراجعات مردمی
- ۸۲۳ زخم های علی در پیکار
- ۸۲۳ زنی که بچه‌ای شش ماهه به دنیا آورد
- ۸۲۴ زندانی کردن استاندار خائن
- ۸۲۵ زندانی کردن فرماندار
- ۸۲۵ زیارت امین الله
- ۸۲۶ زنی در نکاح فرزندش
- ۸۲۸ زبان معلم را از پشت گردن در آوردند

- زیارت قبر امیرالمؤمنین ۸۲۹
- زندانی ۸۲۹
- زفاف ۸۳۰
- زهرای اطهر تصمیم گرفت نفرین کند ۸۳۰
- زنان آخرالزمان فتنه‌انگیزند ۸۳۱
- زنها مسلط شوند و کودکان فرمانروائی کنند ۸۳۱
- زمانی که نام خدا را نتوان برد جز در پنهانی ۸۳۱
- زنی که فرزند خویش را انکار می‌کرد ۸۳۲
- زنی که از عذاب آخرت می‌ترسید ۸۳۳
- زد و خورد در حال مستی ۸۳۵
- زنی حيله‌گر ۸۳۶
- زنای نابالغ ۸۳۶
- زندانی کردن دزد ۸۳۶
- زنت را تنبیه کن ۸۳۶
- زندگی خوش ۸۳۶
- زنی که در شب ازدواج برای شوهر پسر زاید ۸۳۷
- زیبایی ۸۳۷
- زهد ۸۳۸
- زن بدکار ۸۳۸
- زیان زدن به خود ۸۳۹
- زنی که خواست با پسر خود ازدواج کند ۸۳۹
- زنی که عمر را راهنمایی کرد ۸۴۰
- زنی که از شوهرش شکایت داشت ۸۴۱
- زحر بن قیس جعفری ۸۴۱

- ۸۴۲ زرقاء بنت عدی بن غالب
- ۸۴۲ زفر بن قیس
- ۸۴۳ زیاد بن ابیه (عبید)
- ۸۴۳ زیاد بن خصفه تمیمی
- ۸۴۴ زیاد بن کعب بن مرحب
- ۸۴۴ زیاد بن نضر حارثی
- ۸۴۴ زید بن صوحان عبدی
- ۸۴۵ زید بن ملفق
- ۸۴۵ زید بن وهب جهنی
- ۸۴۶ زید بن هاشم المری
- ۸۴۶ س
- ۸۴۶ سجده برای موفقیت‌ها
- ۸۴۶ سخنان لحظه شهادت
- ۸۴۷ سرزنش از خیانت اقتصادی منذر
- ۸۴۷ سفارش به پاکیزگی آب
- ۸۴۸ ساختن با بیماری
- ۸۴۸ سرکه
- ۸۴۹ سادگی در غذا
- ۸۴۹ سیب
- ۸۴۹ سیر
- ۸۵۰ سرکه
- ۸۵۰ سرما
- ۸۵۰ سکوت برای حفظ اسلام
- ۸۵۱ سیاستمدار کیست؟

- سخنرانی افشاگرانه امام علی با یاران ۸۵۲
- سخنرانی امام علی برای هدایت خوارج ۸۵۲
- سیاستمداری امام علی ۸۵۴
- سبقت در پذیرش اسلام ۸۵۵
- سوزاندن قوم «زط» که علی را خدا می‌خواندند ۸۵۸
- سیلی بخاطر نگاه به ناموس ۸۵۹
- ستارگان آسمانی ۸۵۹
- ستاره شناسی ۸۶۰
- سخنرانی و ارشاد در لحظه های معنوی ۸۶۱
- سرانجام ترک جهاد ۸۶۲
- سلاح : یاور حق ۸۶۳
- سقوط ۸۶۴
- سلاح برگزیده ۸۶۴
- سرکوب تجزیه طلبان ۸۶۵
- سفارش به استیفای حق مردم ۸۶۵
- سادگی در لوازم خانه ۸۶۶
- ساده زیستی در کمال توانائی ۸۶۶
- سه شرط پذیرش میهمانی ۸۶۷
- سیمای پرهیزکاران (خطبه همام) ۸۶۷
- سوگند دادن ظالم ۸۷۱
- سوگند مشکل ۸۷۲
- سه شریک و هفده شتر ۸۷۲
- سخاوت و ایثار علی ۸۷۳
- سخنان گهربار امام علی ۸۷۵

- ۸۹۵ سرزنش کوفیان و خوارج گمراه
- ۸۹۷ سرزنش بزرگان کوفه
- ۸۹۸ سوگند دادن حاضران برای حق خویش
- ۸۹۸ سکه طلا
- ۸۹۹ سزای اهانت
- ۸۹۹ سزای دروغ
- ۹۰۰ سوگند کذب
- ۹۰۱ سید حمیری
- ۹۰۲ سرای سرقت
- ۹۰۲ سگ دربار
- ۹۰۳ سر در علی (ع)
- ۹۰۴ سنت پیغمبر
- ۹۰۴ ساده زیستی در اسلام
- ۹۰۶ سیاست علی با سایر سیاستمداران فرق دارد
- ۹۰۷ سوء قصد نافرجام به جان علی
- ۹۰۹ سفره افطار
- ۹۰۹ سخن پیامبر بعد از دفن، در مسجد قبا
- ۹۱۰ سه کار مشکوک و مقبول
- ۹۱۱ سخن گفتن با خورشید
- ۹۱۲ سفارش
- ۹۱۲ سوگند بیهوده
- ۹۱۳ سیمای محمد
- ۹۱۴ سخیترین مردم
- ۹۱۶ سفارش

- ۹۱۷ سنت دیرینه
- ۹۱۸ سپاه اسامه
- ۹۱۹ سه روز دیگر دو نفر جنازه‌ای را می‌آورند
- ۹۲۰ سفری که بازگشت نداشت
- ۹۲۳ سوختن با آبگوشت
- ۹۲۳ سوال ابن کوا
- ۹۲۳ سوره هود
- ۹۲۴ ساعتی که نه از شب است و نه از روز
- ۹۲۴ سوالات کعب الاحبار
- ۹۲۴ سوالات ابن کوا
- ۹۲۵ سوالات یهودی
- ۹۲۵ سوالات راس الجالوت
- ۹۲۶ سوالات گروهی از یهود
- ۹۲۷ سوالات قیصر
- ۹۲۸ ستمگران
- ۹۲۹ سرزمین بصره
- ۹۲۹ سوگند دادن لال
- ۹۳۰ سوگند دادن ظالم
- ۹۳۰ سوگند مشکل
- ۹۳۰ سفر حج
- ۹۳۰ سرزمین کربلا
- ۹۳۱ سهم از شتر
- ۹۳۱ سوال عمر از نسل بنی آدم
- ۹۳۱ سه خطای عمر

- ۹۳۲ سائب بن بشر
- ۹۳۲ سالم بن ابی جعد اشجعی
- ۹۳۲ سعد بن حارث انصاری خزرجی
- ۹۳۳ سعد بن حذیفه بن یمان
- ۹۳۳ سعد بن حمید (ابو عمار)
- ۹۳۳ ش
- ۹۳۳ شرایط تنبیه کودکان
- ۹۳۳ شتاب در تربیت کودک
- ۹۳۴ شلاق و ازدواج
- ۹۳۵ شناگری و تیراندازی
- ۹۳۵ شوخی‌های متواضعانه
- ۹۳۷ شنا در رودخانه
- ۹۳۸ شرائط پذیرش مهمانی
- ۹۳۸ شناخت کوفیان
- ۹۳۹ شناخت عمروعاص
- ۹۴۰ شناخت مارقین (خوارج)
- ۹۴۰ شیر
- ۹۴۱ شیوه جذب نامه رسان معاویه
- ۹۴۲ شکوه از مسخ انسان‌ها
- ۹۴۳ شکوه از دگرگونی ارزش‌ها
- ۹۴۴ شعر یا قرآن
- ۹۴۵ شناخت قدرت تحمل زنان
- ۹۴۵ شناخت اجزای حرام گوسفند
- ۹۴۶ شعار و شعور

- شرایط صلح ۹۴۷
- شجاعت، برنامه‌ریزی و اقدام ۹۴۸
- شمشیر سزای شورشیان ۹۴۹
- شناخت دوست و دشمن ۹۵۰
- شجاعت و چالاکی در کودکی ۹۵۰
- شجاعت بی همانند امام علی ۹۵۱
- شجاعت و خط شکنی ۹۵۲
- شجاعت و جنگاوری ۹۵۲
- شلاق و ازدواج ۹۵۳
- شرایط همسفر ۹۵۳
- شراپخواری که عفو شد ۹۵۳
- شلاق زدن ولید ۹۵۴
- شجاعت و هیبت علی ۹۵۴
- شناخت معاویه ۹۵۸
- شناخت عمروعاص ۹۵۹
- شناساندن منافقان حافظ قرآن ۹۶۰
- شیوه‌های رزمی، تبلیغی در جنگ جمل ۹۶۰
- شعارهای متناسب در جنگ احد ۹۷۲
- شرکت حضرت امیرالمؤمنین در خط مقدم ۹۷۳
- شکستن خط دفاعی خیبر ۹۷۴
- شکننده بت بزرگ هبل ۹۷۴
- شجاعت بی همانند امام ۹۷۵
- شفای دست شیر ۹۷۵
- شیخ مفید ۹۷۶

- ۹۷۸ شیخ ابوعبدالله
- ۹۷۹ شیعه بودن
- ۹۸۰ شفا در ماه رجب
- ۹۸۱ شعری از شافعی
- ۹۸۲ شعر ابونواس
- ۹۸۳ شخصیت چند بعدی
- ۹۸۴ شخصیت جذاب
- ۹۸۵ شیر نوزاد پسر سنگین تر است
- ۹۸۵ شراب در ماه رمضان
- ۹۸۶ شهادت و وصیت امام علی
- ۹۸۷ شکافتن قبر و مفقود بودن مرده لوطی
- ۹۸۸ شخصیتی غریب در دنیا
- ۹۸۸ شجاعت و مردانگی یا دفاع از ولایت
- ۹۹۰ شب حادثه
- ۹۹۱ شفا
- ۹۹۲ شفاعت کبری
- ۹۹۲ شاهدان وصیت
- ۹۹۳ شتاب مردم
- ۹۹۴ شورش
- ۹۹۵ شتر آزاد
- ۹۹۵ شهادت حضرت رضا و دفن در خراسان
- ۹۹۷ شیعیان در دست دشمن گرفتار خواهند بود
- ۹۹۷ شکایت امیرالمؤمنین نزد پیامبر اکرم
- ۹۹۷ شماره طلاقهای کنیزان

- شرط مخالفت با سنت ۹۹۷
- شرط صحت ایلاء ۹۹۸
- شرط باطل ۹۹۸
- شرطی که فروشنده نمود ۹۹۸
- شورای عمر ۹۹۸
- شعیب بن عامر (جد کرمانی) ۹۹۹
- شتیر بن شکل عبسی ۱۰۰۰
- شداد بن ازمع همدانی ۱۰۰۰
- شراحیل بن مره همدانی ۱۰۰۰
- شرحبیل بن ابرد حضرمی ۱۰۰۱
- شرحبیل بن امرء القیس کنندی ۱۰۰۱
- شرحبیل بن شریح همدانی ۱۰۰۱
- شرحبیل بن طارق بکری ۱۰۰۲
- شرحبیل بن منصور ۱۰۰۲
- شریح بن عطاء حنظلی ۱۰۰۲
- شریح بن قدامه سلمی ۱۰۰۲
- شریح بن مالک خثعمی ۱۰۰۲
- شریح بن نعمان همدانی ۱۰۰۳
- شریح بن هانی حارثی (ابو المقدام کوفی) ۱۰۰۳
- شریک بن اعور حارثی ۱۰۰۳
- شریک اعور سلمی نخعی ۱۰۰۴
- شعیب بن نعیم نخعی ۱۰۰۴
- شقیق بن ثور سدوسی بکری ۱۰۰۴
- شقیق بن سلمه ۱۰۰۵

- ص ۱۰۰۵
- صبر و بردباری در امور سیاسی ۱۰۰۵
- صحیفه علویه ۱۰۰۶
- صفات مردان ستمگر ۱۰۰۶
- صرف و نحو ۱۰۰۶
- صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند ۱۰۰۸
- صدور حکم به نفع یهودی ۱۰۰۸
- صبر و حلم علی ۱۰۰۹
- صفات و خصال امام علی ۱۰۱۲
- صفات نجات یافتگان فتنه‌های آخرالزمان ۱۰۱۳
- صفات و حالات زشت مردم آخرالزمان ۱۰۱۳
- صرف و نحو ۱۰۱۴
- صنعت ۱۰۱۴
- صید ۱۰۱۵
- صادق بن اشعث ۱۰۱۵
- صبیره بن سفیان ۱۰۱۵
- صعصعه بن صوحان عبدی ۱۰۱۵
- صفوان بن حذیفه یمانی ۱۰۱۶
- صلد بن زفر ۱۰۱۶
- صیفی بن ربیع ۱۰۱۶
- صیفی بن فسیل شیبانی ۱۰۱۷
- ض ۱۰۱۷
- ضرورت تفریحات و شادی‌ها ۱۰۱۷
- ضرورت رعایت مسائل اطلاعاتی (در لشگرهای پیش رونده) ۱۰۲۰

- ۱۰۲۱ ضرورت نظارت بر کارگزاران دولت
- ۱۰۲۲ ضرورت پاسخ دادن به ادعاهای دشمن
- ۱۰۲۲ ضرورت دافعه و بازدارندگی
- ۱۰۲۳ ضرورت زندگی اجتماعی
- ۱۰۲۵ ضرورت سلامت فرزندان
- ۱۰۲۵ ضرورت آمادگی رزمی
- ۱۰۲۶ ضعف بینایی
- ۱۰۲۶ ضعف بینایی هر دو چشم
- ۱۰۲۷ ضرورت ارتش برای دفاع
- ۱۰۲۸ ضرورت جهاد برای دفاع
- ۱۰۲۸ ضرورت مانورهای نظامی
- ۱۰۲۹ ضرورت دفاع از اسلام
- ۱۰۳۰ ضمانت مجری حد
- ۱۰۳۰ ضمانت غلام و کودک عاریه
- ۱۰۳۱ ضعف بینایی
- ۱۰۳۱ ضعف بینایی هر دو چشم
- ۱۰۳۱ ضرر بر کشتزار
- ۱۰۳۲ ضمانت اهل خانه
- ۱۰۳۲ ضمانت راکب، و قائد حیوان
- ۱۰۳۲ ضرر بن صامت
- ۱۰۳۲ ضرر بن ضمیره ضبابی
- ۱۰۳۳ ط
- ۱۰۳۳ طرح و مدل لباس خوب
- ۱۰۳۴ طرح شکوه ها

- ۱۰۳۵ طلایه‌داران رهائی
- ۱۰۳۶ طرح ویژگی‌های مدیران لایق
- ۱۰۳۶ طی الارض
- ۱۰۳۷ طلاق
- ۱۰۳۸ طیب ولادت
- ۱۰۳۹ طلب آمرزش
- ۱۰۳۹ طلحه و زبیر
- ۱۰۴۱ طعمه شیر
- ۱۰۴۱ طلاق قبل از مباشرت
- ۱۰۴۱ طب و بهداشت
- ۱۰۴۳ طارق بن شهاب احمسی
- ۱۰۴۳ طرماح بن عدی
- ۱۰۴۳ طفیل بن حارث بن عبدالمطلب
- ۱۰۴۴ (جدید ۱۶)
- ۱۰۴۴ (جدید ۱۷)
- ۱۰۴۴ (جدید ۱۸)
- ۱۰۴۴ (جدید ۱۹)
- ۱۰۴۴ (جدید ۲۰)
- ۱۰۴۴ ظ
- ۱۰۴۴ ظلم پایدار نیست
- ۱۰۴۵ ظهور بی دینی شصت و نه نفر با دو کرامت
- ۱۰۴۶ ظبیان بن عماره تمیمی
- ۱۰۴۷ ع
- ۱۰۴۷ عفو سارق و تربیت

- ۱۰۴۷ علم سودمند
- ۱۰۴۷ عبادت در کودکی
- ۱۰۴۸ عبادت بی همانند
- ۱۰۴۸ عدم رعایت مسائل اطلاعاتی و شکست
- ۱۰۵۰ عامل فکری، تبلیغی
- ۱۰۵۱ عامل خویشاوندی
- ۱۰۵۱ عامل سیاسی
- ۱۰۵۲ عدس
- ۱۰۵۳ عناب
- ۱۰۵۳ غسل
- ۱۰۵۵ عفو اهانت کننده
- ۱۰۵۶ عفو عایشه
- ۱۰۵۶ عفو و بخشش دشمن
- ۱۰۵۷ علل بردباری در مبارزه با انحرافات
- ۱۰۵۹ علل انتخاب شهر کوفه
- ۱۰۶۰ عامل روانی
- ۱۰۶۰ عامل اقتصادی
- ۱۰۶۱ علم تفسیر
- ۱۰۶۳ علم کلام یا خدانشناسی
- ۱۰۶۴ علم فقه
- ۱۰۶۵ عرفان
- ۱۰۶۵ علم نحو و ادبیات عرب
- ۱۰۶۶ علم بیولوژی
- ۱۰۶۷ علم فیزیولوژی و سمیولوژی

- ۱۰۶۷ علم غذا شناسی
- ۱۰۶۹ علم اخلاق، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق سیاسی
- ۱۰۷۱ علم وراثت (نقش روحیات مادر در روان کودک)
- ۱۰۷۱ علم شیمی و فیزیک
- ۱۰۷۲ علوم جغرافیا
- ۱۰۷۳ علل پیروزی پیامبر اکرم
- ۱۰۷۴ عفو دشمن پس از پیروزی
- ۱۰۷۵ عدالت آذین مبارزه
- ۱۰۷۵ عزل قاضی
- ۱۰۷۵ عزل و نصب بر اساس اولویت ها
- ۱۰۷۶ عزل فرماندار نالایق
- ۱۰۷۸ عزل فرمانداری که خیانت مالی داشت
- ۱۰۷۸ عزل معاویه
- ۱۰۷۹ علل مشروعیت حکومت امام علی
- ۱۰۸۰ عدم بکارگیری عناصر فاسد در مدیریت ها
- ۱۰۸۱ عزل فرماندار برای چند کیلو گندم
- ۱۰۸۳ عفو دشمن شکست خورده
- ۱۰۸۴ عفو عائشه
- ۱۰۸۵ عبادت در کودکی
- ۱۰۸۵ عدالت در رفتار اجتماعی
- ۱۰۸۶ عذر خواستن از پیادگان
- ۱۰۸۶ عدالت نسبت به کودک مرده دشمن
- ۱۰۸۶ عفو برده خطاکار
- ۱۰۸۷ عیادت از مریض

- ۱۰۸۷ علی همسر نمونه
- ۱۰۸۸ عدالت با همسران
- ۱۰۸۸ عزل قاضی بد اخلاق
- ۱۰۸۸ عفو دزدی که قرآن می‌دانست
- ۱۰۸۹ عفو زن زناکار
- ۱۰۸۹ عفو و نرمش
- ۱۰۹۱ علم و حکمت علی
- ۱۰۹۴ عدالت و حقیقت خواهی علی
- ۱۱۰۰ عواطف علی
- ۱۱۰۴ عفو و ایثار
- ۱۱۰۴ علل پذیرش حکمت در صفین
- ۱۱۰۵ عزل و دلجویی از فرماندهان معزول
- ۱۱۰۶ علی(ع) برتر از انبیاء
- ۱۱۰۸ علم الهدی
- ۱۱۰۹ عمر بن عبدالعزیز
- ۱۱۱۰ عبادت
- ۱۱۱۱ علی(ع) مهمان همه
- ۱۱۱۱ علی و تشکر از همسر
- ۱۱۱۴ عبادات و مناجات امیرالمؤمنین
- ۱۱۱۵ علی و بیت المال
- ۱۱۱۵ علی و یتیمان
- ۱۱۱۶ علی در اوج عطوفت و بزرگواری
- ۱۱۱۷ علی و رأس الجالوت
- ۱۱۲۰ علی دست مهمانش را می‌شوید

- ۱۱۲۱ عمر اعلمیت علی را تأیید می‌کند
- ۱۱۲۲ عبادت امام علی
- ۱۱۲۳ علی از عدالت می‌گوید
- ۱۱۲۴ عدالت امام علی
- ۱۱۲۴ علی مظهر عدالت
- ۱۱۲۶ علت قتل و ترور حضرت
- ۱۱۲۷ عیادت
- ۱۱۲۷ عطر ویژه
- ۱۱۲۸ عرب ناشناس
- ۱۱۲۹ عقل
- ۱۱۲۹ عقیل
- ۱۱۳۰ عجم بر شما پیروز شده
- ۱۱۳۰ علی و حوادث آینده جهان
- ۱۱۳۴ عفو از حد
- ۱۱۳۵ عثمان ندانست
- ۱۱۳۵ علی بر خلاف تو حکم کرده
- ۱۱۳۵ عقوبت شدید، بنده را آزاد می‌کند
- ۱۱۳۶ غ
- ۱۱۳۶ غنایم جنگی
- ۱۱۳۶ غذا و پول
- ۱۱۳۷ غررالحکم
- ۱۱۳۸ غرقاب بلا
- ۱۱۳۹ غرور
- ۱۱۴۰ غم عیال و نجات از آتش

- غذای آماده - ۱۱۴۱
- غفلت ۱۱۴۱
- غزوه حنین ۱۱۴۲
- غلام بیت المال ۱۱۴۳
- غلامی مرد آزادی را به خطا کشت ۱۱۴۳
- غریزه جنسی ۱۱۴۳
- ف ۱۱۴۴
- فضیلت قرائت قرآن ۱۱۴۴
- فواید انجیر ۱۱۴۵
- فلک شناسی، و شناخت کهکشان‌ها ۱۱۴۵
- فضایل اهل بیت ۱۱۴۶
- فرمانهائی در رزم انفرادی ۱۱۴۷
- فضائل عترت پیامبر ۱۱۴۸
- فلسفه حقوق متقابل ۱۱۴۸
- فراهم کردن لوازم زندگی ۱۱۵۰
- فروش وسایل زندگی ۱۱۵۰
- فردی کردن مجازات ۱۱۵۱
- فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم) ۱۱۵۲
- فضاحت و بلاغت علی ۱۱۵۲
- فراهم آوردن امکانات مقابله با دشمن ۱۱۵۵
- فرمان جنگ ۱۱۵۵
- فرمان مداوای مجروحین ۱۱۵۶
- فرستادن هیئت‌هایی برای مذاکره صلح ۱۱۵۸
- فرستادن پیاپی هیئت‌های مذاکره ۱۱۵۸

- ۱۱۵۹ فرستادن فرزندان خویش به میدان جنگ
- ۱۱۶۰ فریاد رس
- ۱۱۶۱ فضیلت علی (ع)
- ۱۱۶۱ فضیلت‌های علی (ع)
- ۱۱۶۲ فوق العاده عجیب
- ۱۱۶۳ فرزند سفیدپوست از والدین سیاه پوست
- ۱۱۶۴ فراریان عدالت علی زبان به مدح وی گشودند
- ۱۱۶۴ فرزند عمر و مدح علی
- ۱۱۶۵ فضائل علی از زبان مخالفان
- ۱۱۶۷ فضائی که با قسم یاد شده است
- ۱۱۶۸ فروتنی امام علی
- ۱۱۶۹ فتنه کور
- ۱۱۷۰ فرصت طلایی
- ۱۱۷۲ فاطمه
- ۱۱۷۳ فداکاری
- ۱۱۷۴ فاتح خیبر
- ۱۱۷۵ فرمان پیامبر به قتل ذی‌الثدیه
- ۱۱۷۶ فردا آنچه نمی‌شناسید می‌آید
- ۱۱۷۶ فتنه‌های آخر الزمان
- ۱۱۷۶ فرزند از توست
- ۱۱۷۷ فرق سگ و گوسفند
- ۱۱۷۷ فسخ عقد
- ۱۱۷۸ فروختن کنیزان (ام ولد)
- ۱۱۷۸ فرزندان نابالغ

- ۱۱۷۸ فروختن صید ماهی
- ۱۱۷۸ فلسفه بعضی از افعال نماز
- ۱۱۷۹ فصیح‌ترین مردم
- ۱۱۷۹ فرق حق و باطل
- ۱۱۷۹ فاصله آسمان و زمین
- ۱۱۷۹ فریادرس آمد
- ۱۱۸۰ فریکاری
- ۱۱۸۰ فدا از بیت المال
- ۱۱۸۱ فاصله حق و باطل
- ۱۱۸۱ فاکه بن سعد (سعید)
- ۱۱۸۱ فرات بن عمرو (ابو بشر)
- ۱۱۸۱ فروه بن عمرو انصاری
- ۱۱۸۲ فروه بن نوفل اشجعی
- ۱۱۸۲ فضل بن عباس بن عبدالمطلب
- ۱۱۸۳ ق
- ۱۱۸۳ قبول هدیه حلوا و شوخی کردن
- ۱۱۸۵ قرآن گرابی
- ۱۱۸۷ قاضی یک روزه
- ۱۱۸۸ قارچ
- ۱۱۸۸ قرآن مجید بر ترتیب نزول آیات
- ۱۱۸۹ قدرت در خدمت عدالت
- ۱۱۸۹ قبول میهمانی
- ۱۱۹۰ قضاوت در نوجوانی
- ۱۱۹۰ قضاوت در مجلس پیامبر

- ۱۱۹۱ قضاوت در یک قتل دسته جمعی
- ۱۱۹۲ قصاص چشم (کور کردن با آینه)
- ۱۱۹۲ قرآن و دوران شیرخوارگی
- ۱۱۹۳ قضاوت در مورد حجرالأسود
- ۱۱۹۴ قضاوت در نزاع دسته جمعی
- ۱۱۹۵ قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست
- ۱۱۹۶ قطع دست متولی بازار
- ۱۱۹۶ قطع دست غلام سیاه
- ۱۱۹۸ قدردانی از آسیب دیدگان جنگ
- ۱۱۹۸ قاطعیت در اجرای فرامین رهبری
- ۱۱۹۹ قبر آقا علی (ع)
- ۱۲۰۰ قبول ولایت
- ۱۲۰۰ قهرمان شکست ناپذیر
- ۱۲۰۱ قضاوت علی
- ۱۲۰۲ قطفه بر دوش
- ۱۲۰۲ قدرت و نیروی امام علی
- ۱۲۰۴ قضاوت یا علم آشکار
- ۱۲۰۵ قضاوت با اره
- ۱۲۰۵ قطع دست سارق و اتصال مجدد
- ۱۲۰۶ قضاوت در ضمانت الاغ یا گاو نر
- ۱۲۰۷ قهرمان نامی عرب
- ۱۲۰۸ قاتل مرحب
- ۱۲۰۹ قاسطین
- ۱۲۱۰ قرآن و اسلام در آخرالزمان

- ۱۲۱۰ قم شهر امن و شهر یاوران حضرت مهدی
- ۱۲۱۱ قاتل تو بدبخت‌ترین امت است
- ۱۲۱۱ قصاص یا غرامت
- ۱۲۱۱ قرارداد مکاتبه
- ۱۲۱۱ قصاص از اشتباه قنبر
- ۱۲۱۲ قصاص
- ۱۲۱۲ قانون اسلام
- ۱۲۱۲ قربانی پسر
- ۱۲۱۲ قصاص تنها با آهن
- ۱۲۱۲ قضا و قدر
- ۱۲۱۳ قیافه‌شناسی
- ۱۲۱۳ قراردادها
- ۱۲۱۴ قبر هود و یهودا
- ۱۲۱۵ قبیله باهله
- ۱۲۱۵ قائد بن بکیر عبسی
- ۱۲۱۵ قاسم بن مسلم
- ۱۲۱۶ قبیسه بن جابر
- ۱۲۱۶ قبیسه بن جابر اسدی (ابو العلاء کوفی)
- ۱۲۱۶ قبیسه بن شداد هلالی
- ۱۲۱۶ قَبیسه بن ضبیعه عبسی
- ۱۲۱۷ قتره ساعدی
- ۱۲۱۷ قثم بن عباس بن عبدالمطلب
- ۱۲۱۸ قرطه بن کعب
- ۱۲۱۸ قعقاع بن شور ذهلی

- ۱۲۱۹ قعقاع بن عمرو تمیمی
- ۱۲۱۹ قعقاع بن عمیر تمیمی
- ۱۲۱۹ قنبر
- ۱۲۲۰ قیس بن ابی احمد
- ۱۲۲۱ قیس بن سعد بن عبادہ انصاری
- ۱۲۲۱ قیس بن عباد بن قیس
- ۱۲۲۱ قیس بن عبد ربه
- ۱۲۲۲ قیس بن عفریه (عقدیه) چشمی
- ۱۲۲۲ قیس بن فهران (فهدان) کنانی
- ۱۲۲۳ قیس بن قره بن حبیب
- ۱۲۲۳ قیس بن مکشوح (ابو شداد)
- ۱۲۲۴ قیس بن یزید
- ۱۲۲۴ ک
- ۱۲۲۴ کودکان و تمرین نماز
- ۱۲۲۵ کمک به یتیمان
- ۱۲۲۶ کیفیت انگشتر
- ۱۲۲۷ کیفیت لباس ها
- ۱۲۲۸ کشف توطئه بر ضد فرماندار مصر
- ۱۲۲۸ کشف توطئه در مراسم حج
- ۱۲۲۹ کوتاه کردن شارب
- ۱۲۲۹ کشمش
- ۱۲۳۰ کاسنی صحرائی
- ۱۲۳۰ کدو
- ۱۲۳۱ کاهو

- ۱۲۳۱ کندر
- ۱۲۳۲ کشتن برای خدا
- ۱۲۳۳ کمال فروتنی نسبت به پیامبر
- ۱۲۳۳ کتاب جفر
- ۱۲۳۳ کتب آسمانی پیامبران الهی
- ۱۲۳۴ کوه شناسی و علل پیدایش کوه‌ها
- ۱۲۳۵ کتاب امام علی
- ۱۲۳۶ کاربرد هنر نمایش در فلسفه احکام
- ۱۲۳۶ کیفر ضد انقلاب
- ۱۲۳۷ کلوخ انداز را پاداش سنگ است
- ۱۲۳۷ کمک مساوی به دو زن فقیر
- ۱۲۳۸ کننده در خیبر
- ۱۲۴۲ کمک به یتیمان و همسران شهدا
- ۱۲۴۳ کمک به یهودی در راه مانده
- ۱۲۴۳ کشف یک توطئه
- ۱۲۴۴ کیفر بی تفاوت
- ۱۲۴۵ کفاره گناه
- ۱۲۴۶ کلام جبرئیل
- ۱۲۴۶ کابین
- ۱۲۴۷ کینه قریش
- ۱۲۴۷ کشتار در بصره
- ۱۲۴۸ کاتب عایشه
- ۱۲۴۹ کتابی که حوادث آینده در آن ثبت بود
- ۱۲۵۰ کسی که اجلش را میشناخت

- کیفر لواط شده ۱۲۵۰
- کیفر میگزساری در ماه رمضان ۱۲۵۱
- کشتن سریع ۱۲۵۱
- کیمیا ۱۲۵۱
- کور کردن با آیینه ۱۲۵۲
- کودک یتیم ۱۲۵۲
- کیفر غلات ۱۲۵۳
- کتک زدن به جای تسلیت گفتن ۱۲۵۳
- کثیر بن نمیر حضرمی ۱۲۵۴
- کرب عکلی ۱۲۵۴
- کرب (کریب) بن یزید ۱۲۵۴
- کردوس بن هانی بکری ۱۲۵۵
- کردوس تغلبی ۱۲۵۵
- کریب بن شریح همدانی ۱۲۵۵
- کعب بن ابی کعب خثعمی ۱۲۵۶
- کعب بن زید ۱۲۵۶
- کعب بن عبدالله ۱۲۵۶
- کعب بن عجره ۱۲۵۶
- کعب بن عمیر ۱۲۵۶
- کعب بن فقیه اُزدی ۱۲۵۷
- کعب بن قعین یمانی ۱۲۵۷
- کعب اسدی ۱۲۵۷
- کلج ضبی ۱۲۵۷
- کلیب بن شهاب جرمی ۱۲۵۸

- ۱۲۵۸ کمیل بن زیاد نخعی
- ۱۲۵۹ کیسان (مولی علی)
- ۱۲۵۹ (جدید ۶۲)
- ۱۲۵۹ گ
- ۱۲۵۹ گریه شوق برای شهادت
- ۱۲۶۰ گماردن نیروهای اطلاعاتی بر بازار
- ۱۲۶۱ گوشت ماهی
- ۱۲۶۱ گلابی
- ۱۲۶۲ گردو
- ۱۲۶۲ گلپر
- ۱۲۶۲ گل خطمی
- ۱۲۶۳ گوشت
- ۱۲۶۵ گوش به فرمان خداوند
- ۱۲۶۵ گرفتن حق مردم از ستمکاران
- ۱۲۶۶ گلوازه
- ۱۲۶۷ گمرکچی
- ۱۲۶۸ گریه مفسر قرآن
- ۱۲۶۹ گوینده با عظمت
- ۱۲۶۹ گردنبند گران قیمت
- ۱۲۷۰ گردنبند دختر سلطان و اهمیت محاسبه
- ۱۲۷۱ گریه نابهنگام
- ۱۲۷۲ گستاخی
- ۱۲۷۳ گمراهی
- ۱۲۷۳ گفتگوی حضرت امیر با جاثلیق یهودی

- ۱۲۷۴ گواهی مرد خصی
- ۱۲۷۴ گواهی دزد توبه کار
- ۱۲۷۵ گواهی بهبود
- ۱۲۷۵ گواهی نصاری
- ۱۲۷۵ گرمابه
- ۱۲۷۵ گفتگوی عمر با عمار
- ۱۲۷۶ گفتگوی معاویه با ابن حصین
- ۱۲۷۷ ل
- ۱۲۷۷ لباس حریر حرام است
- ۱۲۷۸ لیاقت‌های قضائی
- ۱۲۷۸ لطف علی(ع)
- ۱۲۷۹ لغت
- ۱۲۸۰ لذیذترین گوشت‌ها
- ۱۲۸۱ م
- ۱۲۸۱ مبارزه با غرور زدگی
- ۱۲۸۱ مسابقات اسب سواری
- ۱۲۸۲ محو جمال دلدار
- ۱۲۸۳ مدهوش در عبادت
- ۱۲۸۳ معجزات و کرامات
- ۱۲۸۴ مغز گردو
- ۱۲۸۴ مواد روغنی
- ۱۲۸۵ مسواک کردن
- ۱۲۸۵ مسواک زدن
- ۱۲۸۶ ماهی

- ۱۲۸۷ مناظره اعتقادی با خلیفه اول پیرامون ولایت
- ۱۲۹۳ مجازات همفکری با بدکاران
- ۱۲۹۴ معیار حق بودن
- ۱۲۹۴ مبارزه با بدعت‌ها
- ۱۲۹۶ مصادره قطائع خلیفه سوم
- ۱۲۹۷ معدن شناسی و شناخت انواع فلزات
- ۱۲۹۷ مباحثی پیرامون کیمیا
- ۱۲۹۸ مسؤولیت عالمان در برابر انقلاب
- ۱۲۹۸ مستضعفین، آتش‌افروزان جنگهای رهائی‌بخش
- ۱۲۹۹ میمیریم.. سازش نمی‌پذیریم
- ۱۲۹۹ محورهای استراتژیک
- ۱۳۰۰ منظره زیبای حمله
- ۱۳۰۱ مقررات استانهای درگیر جنگ
- ۱۳۰۱ مرد می‌جنگد
- ۱۳۰۲ مرگ برتر از ننگ
- ۱۳۰۲ مدیریت عالی نظامی
- ۱۳۰۴ مطرح کردن حق انتخاب مردم
- ۱۳۰۵ مراسم ساده
- ۱۳۰۵ ماجرای پیراهن وصله‌دار
- ۱۳۰۶ مدهوش شدن در عبادت
- ۱۳۰۷ مبارزه با بدعت‌ها
- ۱۳۰۸ مبارزه با خرافات در مسئله ازدواج
- ۱۳۰۸ مشکل گم شدن
- ۱۳۰۸ مبارزه با خرافات در ازدواج

- متوقف کردن حد زناکار ۱۳۰۹
- محکوم کردن خلیفه ۱۳۰۹
- مبارزه عقل و جنون ۱۳۱۰
- معنای «حین» در قرآن ۱۳۱۰
- مجازات نیروهای اطلاعاتی متخلف ۱۳۱۱
- مجازات نجاشی شاعر ۱۳۱۲
- مجازات خلافکار ۱۳۱۲
- مجازات معرکه گیر ۱۳۱۲
- مجازات عبدالله سبا ۱۳۱۲
- مجازات مرد زناکار ۱۳۱۳
- مجازات زن زناکار ۱۳۱۵
- مجازات کفن دزد ۱۳۱۷
- مهلت توبه دادن به گناهکار ۱۳۱۷
- معالجه و درمان حد خورده‌ها ۱۳۱۸
- مسئولیت های رهبری ۱۳۱۸
- مدیریت صحیح نظامی (در جنگ خیبر) ۱۳۲۰
- مردانگی و مروت در جنگ ۱۳۲۲
- مسئولیت‌های رهبری و نظامیان ۱۳۲۳
- مبارزه در راه هجرت ۱۳۲۳
- مطالبه فدک از خلیفه اول ۱۳۲۴
- مبارزه با بدعت‌های خلفاء ۱۳۲۴
- مقابله با تحریفات در زمان خلیفه سوم ۱۳۲۵
- مقدس اردبیلی ۱۳۲۶
- مدح آقا ۱۳۲۶

- ۱۳۲۷ میوه ولایتی
- ۱۳۲۸ مسلمانان هندو
- ۱۳۲۹ مدح مقبول
- ۱۳۳۲ میرزای قمی
- ۱۳۳۳ مهر علی (ع)
- ۱۳۳۴ مثل اهل بیت
- ۱۳۳۴ مش علی (ع) فروزان
- ۱۳۳۶ منحصر بفرد
- ۱۳۳۶ مصائب و گناهان
- ۱۳۳۷ میانه روی در زندگی
- ۱۳۳۸ مناظره هشام بن حکم
- ۱۳۴۱ مبارزه علی با عمرو بن عبدود
- ۱۳۴۲ مقایسه سیاست علی با عمر
- ۱۳۴۴ مشتی که بر سینه علی زدند
- ۱۳۴۵ مدح علی در حضور معاویه
- ۱۳۴۵ مهابت امام علی
- ۱۳۴۶ مظلومیت امام علی
- ۱۳۴۸ مظلومیت آن حضرت پس از وفات رسول خدا
- ۱۳۴۸ ماجرای مشک عسل
- ۱۳۵۰ مالیات از کشاورزان
- ۱۳۵۰ ماموریت شبانه
- ۱۳۵۱ میزبان فرشتگان
- ۱۳۵۲ مهمان علی
- ۱۳۵۳ ماموریت خالد بن ولید

- ۱۳۵۴ محتضر و قبله
- ۱۳۵۴ مرغ بریان
- ۱۳۵۷ ماموریت خاخ
- ۱۳۵۸ مقام سلمان
- ۱۳۵۹ محبوب خدا
- ۱۳۵۹ مرگ نجاشی
- ۱۳۶۰ میهمانی
- ۱۳۶۰ مستحق نکوهش
- ۱۳۶۱ ن
- ۱۳۶۱ نقش انگشتر امام علی
- ۱۳۶۲ نماز امانتی بزرگ
- ۱۳۶۲ نماز پس از پیروزی در جنگ
- ۱۳۶۲ نماز قبل از آغاز نبرد
- ۱۳۶۳ نماز با اشاره در میدان جنگ
- ۱۳۶۳ نماز در میدان جنگ
- ۱۳۶۳ نماز باران (استسقاء)
- ۱۳۶۵ نظارت بر رفتار متولی بازار (ضد اطلاعات)
- ۱۳۶۶ نکوهش یک کارگزار
- ۱۳۶۷ نکوهش کوفیان
- ۱۳۶۸ نکوهش از فراریان
- ۱۳۶۸ نیروهای ویژه «ضد اطلاعات»
- ۱۳۶۹ نیروهای اطلاعاتی برون مرزی
- ۱۳۶۹ نقش پاکیزگی لباس در سلامت روح
- ۱۳۷۰ نقش گلایی در سلامت

- نام خدا و درمان ۱۳۷۰
- نقش سبزیجات در غذا ۱۳۷۰
- نمک ۱۳۷۱
- نانِ خیس خورده در آبگوشت ۱۳۷۲
- نگرانی از کشته شدن دشمن ۱۳۷۲
- نفرین در نماز ۱۳۷۳
- نفرین و عذاب ۱۳۷۳
- نخستین جانفدای پیامبر ۱۳۷۴
- نهی از شنیدن غیبت ۱۳۷۷
- نوشتن و جمع آوری حدیث ۱۳۷۸
- نمایش و آموزش ۱۳۷۸
- نعمت شهادت ۱۳۷۹
- نامه‌ای شمشیرآسا ۱۳۸۰
- نیایش.. به جای دشنام و ناسزا ۱۳۸۱
- نیایش و جنگ ۱۳۸۲
- نیاز به خداوند ۱۳۸۳
- نظارت مداوم بر امور مردم ۱۳۸۴
- نکوهش استاندار فارس به جهت بدرفتاری با زرتشتیان ۱۳۸۴
- نابود کننده سران شرک و کفر ۱۳۸۵
- نکوهش از آداب جاهلی ذلت‌بار ۱۳۸۶
- نقش روز جمعه در روابط اجتماعی ۱۳۸۷
- نقص زبان ۱۳۸۷
- نقش پیری پدر در فرزند ۱۳۸۷
- نقش چهل روز ۱۳۸۸

- ۱۳۸۹ نجات یک دوشیزه
- ۱۳۹۰ نوآوری‌ها
- ۱۳۹۰ نماز خواندن و دفن کردن حد خورده
- ۱۳۹۱ نظر رجال عامه و دیگران در باره علی
- ۱۴۰۲ نفوذ دادن نیروهای اطلاعاتی در خاک دشمن
- ۱۴۰۲ نکوهش رزمنده پیروز
- ۱۴۰۳ نهی زنان از گریه بلند پس از جنگ
- ۱۴۰۳ نکوهش از سستی مرزبانان
- ۱۴۰۴ نگاه به چهره علی(ع)
- ۱۴۰۵ نادر شاه
- ۱۴۰۶ نهاییه شیخ طوسی
- ۱۴۰۷ نزول جبرئیل بر علی(ع)
- ۱۴۰۸ نفس پیغمبر
- ۱۴۰۸ ندای عدالت انسانی
- ۱۴۱۰ نمونه‌ای از قضاوت‌های علی در عصر خلفا
- ۱۴۱۱ نصرانی مسلمان شد
- ۱۴۱۲ نظر امام به عضدالدوله و عمران
- ۱۴۱۳ نمونه‌ای از دوستان امام علی
- ۱۴۱۴ نمونه‌ای از احمقان تاریخ
- ۱۴۱۵ نماز خالصانه
- ۱۴۱۶ نجوای شبانه
- ۱۴۱۷ نماز چرا؟ و مفهوم حقیقی آن
- ۱۴۱۸ نماینده امام در بین جنیان
- ۱۴۱۹ نماز جماعت یا تخریب خانه

- ۱۴۱۹ نخستین توصیه
- ۱۴۲۱ نفرین
- ۱۴۲۲ نجات
- ۱۴۲۲ نخستین دیدار
- ۱۴۲۳ نفرین ابدی
- ۱۴۲۴ نفر ششم
- ۱۴۲۶ ندامت
- ۱۴۲۶ نبرد خیبر
- ۱۴۲۷ نمونه‌های زهد
- ۱۴۲۸ نابودی یک سوم مردم
- ۱۴۲۸ نمی‌بینم به آنچه گفתי وفا نکنی
- ۱۴۲۹ نیرنگ زنی حيله‌گر
- ۱۴۳۰ نشگون
- ۱۴۳۰ نذر مشکل
- ۱۴۳۰ نتیجه اسلام زنی مجوسی
- ۱۴۳۰ نذری در طواف
- ۱۴۳۱ نیابت در حج
- ۱۴۳۱ نوعی قصاص
- ۱۴۳۱ نشانه خدا
- ۱۴۳۱ نسبت یگانگی به خداوند
- ۱۴۳۲ نعمتهای الهی
- ۱۴۳۲ نشانه بلوغ پسر
- ۱۴۳۳ نشانه مردی و زنی
- ۱۴۳۳ نفع و زیان حجرالاسود

- ۱۴۳۳ نقص زبان
- ۱۴۳۴ نیت خیر
- ۱۴۳۵ نوعی داوری
- ۱۴۳۶ و
- ۱۴۳۶ وسیله سواری امام علی
- ۱۴۳۶ وای بر تن پروران
- ۱۴۳۷ وظایف رهبر و مسئولیت‌های مردم
- ۱۴۳۷ ویژگیهای انقلابیون
- ۱۴۳۸ وجدان اخلاقی در جنگ
- ۱۴۳۹ ویژگیهای فرماندهان و افسران
- ۱۴۳۹ ویژگیهای فرمانده نظامی
- ۱۴۴۰ وظایف و اختیارات فرمانده کل
- ۱۴۴۱ وفا به خیانتکاران، خود خیانت است
- ۱۴۴۱ والاترین قاضی
- ۱۴۴۲ وزن زنجیر
- ۱۴۴۳ واقع نگری در عملیات نظامی
- ۱۴۴۳ واقع نگری در مبارزه با تحریفات
- ۱۴۴۵ ولایت علی (ع)
- ۱۴۴۶ وصیت حضرت
- ۱۴۴۷ وصیت علی (ع)
- ۱۴۴۸ وقتی عمر از علی می‌گوید
- ۱۴۴۸ وصیت امام علی در بستر شهادت
- ۱۴۵۰ ولیمه
- ۱۴۵۰ وصیت

- ۱۴۵۲ وصیت کتبی
- ۱۴۵۳ وفات
- ۱۴۵۴ وحدت رویه
- ۱۴۵۵ وای بر فلسطین و بلای وارد بر آن
- ۱۴۵۶ وصی پیامبر بعد از او چند سال عمر می‌کند
- ۱۴۵۶ ودیعه
- ۱۴۵۷ وصیت به ثلث
- ۱۴۵۷ واجب و واجب‌تر
- ۱۴۵۸ وزن زنجیر
- ۱۴۵۸ وزن در
- ۱۴۵۸ وائل بن حجر حضرمی
- ۱۴۵۹ وداعه بن ابی زید انصاری
- ۱۴۵۹ ولید بن جابر طایی
- ۱۴۵۹ وهب بن ابی وهب
- ۱۴۵۹ وهب بن اجدع بن راشد
- ۱۴۶۰ وهب بن عبدالله سوائی (ابو جحیفه)
- ۱۴۶۰ وهب بن عدی
- ۱۴۶۰ وهب بن کریب
- ۱۴۶۱ وهب بن مسعود خثعمی
- ۱۴۶۱ ه
- ۱۴۶۱ هشدار سخت به خلافتکار
- ۱۴۶۲ هزار رکعت نماز
- ۱۴۶۳ هشدار از تبلیغات دروغین یاران معاویه در مراسم حج
- ۱۴۶۴ هوشیاری و دور اندیشی در مسائل سیاسی

- ۱۴۶۵ هماهنگی با پیامبر
- ۱۴۶۵ هشدار از رواج فتنه‌ها
- ۱۴۶۷ هواشناسی
- ۱۴۶۸ هنر خطاطی
- ۱۴۶۸ هجوم به دشمن
- ۱۴۶۹ همگان سلاح بگیرید
- ۱۴۶۹ همدلی و رازداری
- ۱۴۷۱ همراهی با رسول خدا
- ۱۴۷۱ هشدارهای بجا به ملت
- ۱۴۷۲ هدف مبارزه با شامیان
- ۱۴۷۳ هدفداری در نبرد
- ۱۴۷۵ هشدار به مردم بصره
- ۱۴۷۵ هماهنگی رهبر مسلمین با تهیدستان
- ۱۴۷۶ هتک حرمت
- ۱۴۷۷ هر که ادعا کند خوار و ذلیل شود
- ۱۴۷۷ هرگز از نهر عبور نکرده‌اند
- ۱۴۷۸ هیچکس را جز قاتلم نکشید
- ۱۴۷۸ هتاک
- ۱۴۷۸ هر طرف روی خداست
- ۱۴۷۹ هفت سوال
- ۱۴۷۹ هاشم بن عتبہ (هاشم مرقال)
- ۱۴۸۰ هانی بن خطاب ارحبی
- ۱۴۸۰ هانی بن نمره مرادی
- ۱۴۸۱ هانی بن هانی مرادی

- ۱۴۸۱ هانی بن هانی همدانی
- ۱۴۸۲ هبیره بن شریح همدانی
- ۱۴۸۲ هبیره بن مریم (یریم) حمیری
- ۱۴۸۲ هرم بن حیان
- ۱۴۸۲ هرم بن شتیر (شبیر)
- ۱۴۸۳ همام بن اغفل ثقفی
- ۱۴۸۳ همام بن شریح
- ۱۴۸۳ هند بن ابی هاله (هند بن عمرو جملی)
- ۱۴۸۴ هیاج بن هیاج
- ۱۴۸۴ هیثم بن شهاب
- ۱۴۸۵ ی
- ۱۴۸۵ یورش توفنده
- ۱۴۸۵ یادآوری اهمیت مدیریت‌ها
- ۱۴۸۷ یاری رساندن به یکدیگر
- ۱۴۸۷ یادآوری فرماندهان معزول
- ۱۴۸۸ یا علی (ع) مرا راهنمایی کن
- ۱۴۸۹ یا علی (ع) خلصنی
- ۱۴۹۱ یار علی (ع)
- ۱۴۹۲ یگانه روزگار
- ۱۴۹۳ یگانگی نور پیامبر با علی
- ۱۴۹۴ یاد علی در حال احتضار
- ۱۴۹۴ یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟
- ۱۴۹۵ یک خلاف، پنج نوع مجازات
- ۱۴۹۵ یک پیاده و هشت سواره

- ۱۴۹۶ یاران پیامبر
- ۱۴۹۷ یکی دو شبی بیش نیست
- ۱۴۹۸ یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟
- ۱۴۹۸ یک نفر در آب غرق شد
- ۱۴۹۸ یونس در شکم ماهی
- ۱۴۹۹ یک فرزند و سه پدر
- ۱۴۹۹ یحیی بن جرار
- ۱۴۹۹ یحیی بن مطرف عجلی
- ۱۵۰۰ یریم بن شریح همدانی
- ۱۵۰۰ یزید بن احنف بن قیس
- ۱۵۰۰ یزید بن جبله
- ۱۵۰۱ یزید بن حجیه
- ۱۵۰۱ یزید بن رویم شیبانی
- ۱۵۰۱ یزید بن طعمه
- ۱۵۰۱ یزید بن قیس
- ۱۵۰۲ یزید بن قیس ارحبی
- ۱۵۰۲ یزید بن معاویه بکائی
- ۱۵۰۲ یزید بن مغفل
- ۱۵۰۳ یزید بن نویره
- ۱۵۰۳ یزید (زید) بن هانی سبعی
- ۱۵۰۳ یعلی بن امیه (منیه) تمیمی
- ۱۵۰۴ یونس بن یزید بن مهران
- ۱۵۰۴ درباره مرکز

دانشنامه امام علی علیه السلام

مشخصات کتاب

نویسنده: جمعی از نویسندگان

ناشر: پایگاه تخصصی عاشورا

آ

آیا عبدالرحمن بن ملجم توئی؟

در روایت است عبدالرحمن بن ملجم - ملعون - نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت: مرکب سواری بمن بده، حضرت نگاهی به او نمود و فرمود: عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی؟ گفت: آری، حضرت دوباره فرمود: عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی؟ گفت: آری حضرت برای بار سوم فرمود: عبدالرحمن بن ملجم مرادی توئی؟ عرض کرد: آری، حضرت به شخصی بنام غزوان فرمود: او را بر اسب سرخ سوار کن، اسبی سرخ آورد و ابن ملجم سوار شد و افسار آن را گرفته پشت کرد و رفت. در این هنگام حضرت فرمود: ارید حباه و یری قتل

عذیرک من خلیلک من مراد

و چون آن جنایت را مرتکب شد و حضرت را ضربت زد، ابن ملجم را نزد حضرت آوردند، حضرت به او فرمود: بخدا سوگند آن همه احسان‌هایی که به تو انجام می‌دادم با توجه به این بود که می‌دانستم تو قاتل من هستی ولی این گونه با تو برخورد کردم تا خداوند بر علیه تو باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۶.

آزادی در کار

مردم شهری خدمت امام علی علیه السلام آمدند و مدعی شدند:

در آن شهرستان، نهری است که با مرور زمان پر شده و آثارش از میان رفته و حفر مجدد آن برای مسلمانان ضروری است.

آنگاه از آن حضرت خواستند که به حاکم شهر بنویسد تا برای حفر نهر، مردم را به بیگاری (کار اجباری) بگیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حفر نهر را پذیرفت ولی بیگاری را قبول نکرد و به عامل خود «قرظة بن کعب» [۱] چنین نوشت:

«اما بعد، عده‌ای از اشخاص که از منطقه حکم‌فرمائی تو هستند نزد من آمده و گفتند:

در آنجا نهری است که پُر شده و کندنش برای مسلمانان بسیار سودمند است.

اگر آنرا حفر کنند و از آنجا استفاده نمایند سود کلانی خواهند برد و در این صورت به پرداخت مالیات توانا می‌شوند.

پس آنها را بخوان و تحقیق نما، اگر موضوع چنان است که گفته‌اند به هرکس که مایل است نهر را حفر کند، به او اجازه تعمیر و

حفر آن را بده و این را در نظر دار که نهر از آن کسی است که به میل خود در آن کار کند، نه کسی که مجبور شده باشد، و من

مایل هستم که آباد کننده قوی و آزاد باشد نه ضعیف و مجبور. والسلام. [۲].
 در این دستورالعمل بهره‌کشی از مردم، و بکارگیری اجباری و وادار کردن ممنوع اعلام شد.
 امام علی علیه السلام رهنمود داد که نهر آن سامان را کسانی که قدرتمندند و توان کاری لازم را دارند، تعمیر و لایروبی کنند و از
 ره آورد کار خود نیز بهره‌مند باشند.
 از این دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام انواع پیمانکاری را می‌شود قانونی و مجاز شمرد.

پی نوشت ها:

[۱] قرظه از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم است. اسدالغابه ج ۴ ص ۲۰۲ است.

[۲] علی علیه السلام و فرزندانش ص ۱۷۰.

آداب لباس پوشیدن

الف - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رهنمود داد که زیر جامه را در حال ایستاده نپوشید که در حال ایستاده پوشیدن، غم و اندوه
 می‌آورد. [۱].

ب - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

که رسول خدا به من سفارش نمود،

هرگاه خواستی پیراهن نو بپوشی این دعا را بخوان:

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي كَسَانِي مِنَ اللِّبَاسِ مَا اَتَجَمَّلُ بِهِ فِي النَّاسِ،

اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا ثِيَابَ بَرَكَهٍ اُسْعَى فِيهَا لِمَرْضَاتِكَ وَاَعْمُرْ فِيهَا مَسَاجِدَكَ

(سپاس خداوندی را که مرا پوشاند از لباسهایی که با زیبایی آن، در جامعه مردم زندگی می‌کنم،

خدایا این لباس را لباس مبارک گردان که در آن، رضایت تو را فراهم کنم،

و مساجد تو را آباد سازم.)

و آنگاه فرمود:

هر کس این دعا را به هنگام پوشیدن لباس نو بخواند، آمرزیده خواهد شد. [۲].

ج - امام علی علیه السلام فرمود:

چون لباس را از تن در می‌آوری بگو:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،

تا دیگر موجودات نادیدنی، مانند جن، از آن لباس استفاده نکنند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] حدیث ۲۰ از باب سوّم، حلیه المتّقین.

[۲] حلیه المتّقین باب نهم.

[۳] حلیه المتّقین باب نهم.

آگاهی نسبت به تحرکات دشمن

یکی از وظایف مهم نیروهای اطلاعاتی کشور آگاهی از تحرکات دشمن داخلی و خارجی است، تا اطلاعات ضروری را در اختیار رهبری گذاشته و رهبر بتواند آگاهی ضروری را برای بیداری مردم در اختیارشان قرار دهد.

همواره بیدار باشند و دشمن را غافل پندارند، مانند:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لِبَصِيرَتِي:

مَا لَبِئْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبِّسَ عَلَيَّ. وَإِيْمُ اللَّهِ لَا فِرْطَنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِحُهُ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ. [۱].

(آگاه باشید! شیطان حزب خویش را گرد آورده، و سواره و پیادگان لشکر خود را فرا خوانده است امّا من آگاهی و بینش و بصیرت خود را همچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساخته‌ام و بر من مشتبه نیز نشده است.

به خدا سوگند! گردابی برای آنها فراهم سازم که جز من کسی نتواند آن را چاره کند (و در آن سرانجام غرق شوند) و هرگز از آن بیرون نیایند و (آن عده) که از آن بیرون نتوانند آمدند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۰ نهج البلاغه معجم المفهرس.

آگاهی دادن از اهداف شیطانی دشمن

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ورود به صحرای صفین و اطلاع یافتن از محاصره آب فرات، خطاب به سربازان خط شکن خود فرمود:

قَدْ اسْتَطَعْتُمْ كُمُ الْقِتَالِ، فَأَقْرُوا عَلَيَّ مَذَلَّةً، وَتَأْخِيرَ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رُوُوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَزَوُّوا مِنَ الْمَاءِ؛

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ.

أَلَا وَإِنَّ مَعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغَوَاةِ، وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبْرَ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاصَ الْمَنِيَةِ. [۱].

(شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید.

پس بدانید که مرگ در زندگی توأم با شکست و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماس.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند.

تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

آگاهی از تحرکات دشمن

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به تحرکات سیاسی نظامی ناکثین، مردم را همواره هشدار می‌داد که:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حَزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجُورُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفًا.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَيْسَ كُنْتُ شَرِيكَهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصِيحَتِهِمْ مِنْهُ، وَلَيْسَ كَانُوا وَلِيُّهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ

وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أُمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيُخَيِّونَ بِدَعَا قَدْ أُمِيتَتْ. يَا خَيِّبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَّامَ أُجِيب! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّتِهِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلِمَهُ فِيهِمْ. [۱].

«آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقی را می‌طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند.

اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدت‌هاست مرده، و چه دعوت کننده‌ای؟! [۲].

و چه اجابت کنند گانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] دعوت کنند، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

آگاهی از سیاستهای شیطانی معاویه

امام علی علیه السلام از سیاست‌های شیطانی معاویه آگاهی داشت و بوسیله نیروهای اطلاعاتی خود همواره تحرکات معاویه را زیر نظر داشت که به لشکریان خود فرمود:

وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرَّوَاقِ الْمُطَبَّبِ، فَاضْرِبُوا تَبْجَهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كَشِيرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُتَيْبَةِ يَدًا، وَآخَرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا.

فَصَمْدًا! حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتَرَكُمْ أَعْمَالُكُمْ». [۱].

«به آن گروه کثیر و سراپرده پر زرق و برق (معاویه) به سختی حمله برید، و در دل آن به نبرد پردازید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله به پیش دارد، و پائی برای فرار به عقب نهاده.

مقاومت کنید تا عمود حق بر شما آشکار گردد شما برترید! خدا با شما است و از زحمات شما نمی‌کاهد»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴:۶۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آگاهی از حالات روانی ناکثین

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به حالات روانی سران ناکثین فرمود:

وَقَدْ أُرْعَدُوا وَأَبْرَقُوا، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفُشْلُ؛ وَلَسْنَا نُرْعَدُ حَتَّى نُوقِعَ، وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُحِطَّرَ. [۱].

(طلحه و زبیر و پیروان آنها در آغاز رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش چیزی جز سستی و ناتوانی نبود، ولی روش ما به عکس آنها بود، ما تاکاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیلابهای خروشان به راه نمی‌اندازیم، برنامه ما عمل است نه سخن!)

که روانشناسی ناکثین را به خوبی بیان فرمود.

و شعارگرائی آنان را توضیح داد.

و نسبت به شخص زبیر، که یکی از سران ناکثین بود و فکر می‌کرد می‌شود بیعت با امام علی علیه السلام را شکست، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام افشاگرانه فرمود:

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَ بِيَدِهِ، وَلَمْ يَبَايِعْ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَفْرَأَ بِالْبَيْعَةِ، وَادَّعَى الْوَلِيَجَةَ. فَلَيَاتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يَعْرِفُ، وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِي مَا خَرَجَ مِنْهُ. [۲].

(زبیر خیال می‌کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل!، پس او اقرار به بیعت می‌کند، ولی مدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین بر او لازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد و گرنه باید به بیعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد)

و در معرفی توطئه‌های شیطانی معاویه فرمود:

أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُئْمَةً مِنَ الْغَوَاةِ وَ عَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمِنِيَةِ [۳].

(آگاه باشید معاویه گروهی از تبهکاران متجاوز را بسیج کرد، و کانال‌های اطلاعات و اخبار حق را بر آنان بست تا آنجا که حاضرند گردنهای خویش را زیر شمشیر قرار دهند)

و در یک سخنرانی افشاگرانه، سیاست دروغین معاویه را شناساند و با سیاست توحیدی مقایسه و ارزیابی فرمود:

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةَ بِأَذَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجَرُ، وَ لَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذَى النَّاسِ [۴].

(سوگند به خدا معاویه از من زیرک‌تر و سیاستمدارتر نیست، اما او نیرنگ می‌زند و گناه و جنایت مرتکب می‌شود، اگر نبود زشتی نیرنگ، من سیاستمدارترین انسان‌ها بودم.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۸ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۴] خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه معجم المفهرس.

آموزش نظامی به لشکریان

هرگاه به دشمن رسیدید، یا او به شما رسید، لشکرگاه خویش را بر فراز بلندیها، یا دامنه کوهها، یا بین رودخانه‌ها قرار دهید، تا پناهگاه شما و مانع هجوم دشمن باشند، جنگ را از یک سو یا دو سو آغاز کنید، و در بالا-قله‌ها، و فراز تپه‌ها، دیده بانهای بگمارید.

مبادا دشمن از جایی که می‌ترسید یا از سوئی که بیم ندارید، ناگهان بر شما یورش آورد و بدانید که پیشاهنگان سپاه دیدبان لشگریانند و دیدبانان طلایه‌داران سپاهند.

از پراکندگی بیرهیزید، هر جا فرود می‌آئید، با هم فرود بیائید، و هر گاه کوچ می‌کنید همه با هم کوچ کنید، و چون تاریکی شب شما را پوشاند، نیزه داران را پیرامون لشکر بگمارید و نخواید مگر اندک، چونان آب در دهان چرخاندن و بیرون ریختن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب صفین ص ۱۲۳، نصر بن مزاحم - و - تحف العقول ص ۱۹۱، ابن شعبه، - و - اخبار الطوال ص ۱۶۶، دینوری.

آخرت گرایی

در فرهنگ اسلامی یکی از عوامل مهم بازدارنده انسان از انواع زشتی‌ها، ظلم و ستم‌ها، فرارها و زدگی‌ها، آخرت گرایی است، زیرا:

انسان می‌خواهد همیشه باشد،

جاودانه گردد،

عمر او، لذت او، زندگی او نابود نشود،

که غریزه «مطلق خواهی» در ذات انسان است، و این ایده‌آل در دنیای فناپذیر تحقق نمی‌پذیرد، پس باید به دیار دیگری سفر کرد که تنها پاسخ مثبت این غریزه، بهشت جاویدان است.

آخرت گرایی، بهشت گرایی و زندگی جاودانه پس از مرگ می‌تواند به غریزه مطلق خواهی انسان پاسخ مثبت دهد که:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فراوان به این نکته اشاره داشت و فرمود:

إِنَّمَا خُلِقْتَ لِلْآخِرَةِ لِلدُّنْيَا [۱].

(همانا تو برای زندگی جاویدان آخرت آفریده شدی، نه دنیای زودگذر.)

و نسبت به شهادی اسلام فرمود:

وَيَاغُوا قَلِيلًا مِّنَ الدُّنْيَا لَا يَبْقَى، بَكْثِيرٍ، مِنَ الْآخِرَةِ لَا يَفْنَى، مَا ضَرَّ إِخْوَانَنَا الَّذِينَ سَفِكَتْ دِمَاؤُهُمْ وَهُمْ بِصَفِينٍ أَلَّا يَكُونُوا الْيَوْمَ أَحْيَاءَ؟
يَسِغُونَ الْغُصَصَ وَيَشْرَبُونَ الرِّقَّةَ!

قَدْ - وَاللَّهِ - لَقُوا اللَّهَ فَوْقَهُمْ أَجُورَهُمْ، وَأَحْلَهُمْ دَارَ الْأَمْنِ بَعْدَ خَوْفِهِمْ.

(بندگان نیکوکار و برگزیده خدا آماده رحیل گردیده‌اند؛ و کمی از دنیای فانی را با آخرت که در آن فنا نیست معاوضه کردند، راستی برادران ما که خوششان در صفین ریخت.

اگر امروز زنده نیستند چه زیان دیده‌اند، خوشا به حالشان که نیستند تا از این لقمه‌های گلوگیر بخورند! و از این آبهای ناگوار بنوشند!

به خدا سوگند آنها خدا را ملاقات کردند و پاداششان را داد و آنها را بعد از «خوف» در سرای «امن» خویش جایگزین ساخت.) [۲]

و بارها رهنمود می‌داد که:

فَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ وَلَا تَكُونُوا مِنْ أَبْنَاءِ الدُّنْيَا

(از فرزندان آخرت باشید، نه از فرزندان دنیا) [۳].

سیاست آموزشی امام علی علیه السلام بر همین اصل معنوی تکیه دارد که روح «آخرت گرایی» را تقویت کند و از انواع

دنیاپرستی‌ها، شهوت زدگی‌ها و هواپرستی‌ها، جامعه را برهاند که یکی از آثار ارزشمند آن، شجاعت در میدان جنگ و مقابله با فرار و خواری است.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۴:۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۲۸:۱۸۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۳:۴۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آثار بهداشتی ختنه کردن فرزندان

یکی از آداب ارزشمند بهداشتی، سنّت «ختنه کردن» است، که انسان را از بیماری‌های گوناگون واگیردار، حفظ می‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اِحْتَسِنُوا اَوْلَادَكُمْ يَوْمَ السَّابِعِ وَ لَا يَمْنَعُكُمْ حَرٌّ وَ لَا بَرْدٌ، فَانَّهُ طَهْرٌ لِلْجَسَدِ

(فرزندان خود را هفت روز پس از تولّد ختنه کنید و سرما و گرما شما را از این عمل باز ندارد،

زیرا ختنه کردن، عامل پاکیزگی بدن است.) [۱].

در رهنمود حضرت چند اصل بهداشتی وجود دارد که باید به آن توجه شود:

۱- شتاب در ختنه کردن کودک (از روز هفتم تولّد)

۲- بی‌توجهی نسبت به سرما و گرما در ختنه کردن

کودک

۳- پاکیزگی بدن

هم باید کودک را ختنه کرد و هم باید عجله نمود و در روز هفتم این سنّت را انجام داد.

هم اکنون آنان که ختنه نمی‌کنند و یا این سنّت را به تأخیر می‌اندازند، دچار بیماری‌های فراوانی می‌گردند که برخی از آنها غیر

قابل علاج است.

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ص ۱۱۹.

آداب غذا خوردن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هم خود نکات بهداشتی غذا خوردن را رعایت می‌فرمود و هم به فرزندان خود می‌آموخت که

چگونه زندگی کنند،

و چگونه با روش‌های بهداشتی از انواع بیماری‌ها مصون بمانند.

روزی به فرزند خود، امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود:

«أَلَا أَعْلَمُكَ أَرْبَعَ خِصَالٍ تَسْتَعْنِي بِهَا عَنِ الطَّبِّ؟»

قال: بلى

قَالَ: لَا تَجْلِسْ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَأَنْتَ تَشْتَهِيهِ
وَجُودَ الْمَضْغِ

وَإِذَا نِمْتَ فَأَعْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ...» [۱].

(فرزندم! آیا به تو چهار چیز یاد ندهم که با عمل به آنها از دارو و درمان بی‌نیاز شوی؟

امام حسن علیه السلام پاسخ داد: بله!

علی علیه السلام فرمود:

هیچگاه بر سر سفره غذا منشین مگر آنکه گرسنه باشی.

و از سر سفره غذا بلند مشو، مگر آنکه هنوز به غذا میل داشته باشی،

و غذا را خوب بجو و هرگاه خواستی بخوابی پیش از آن به دستشویی برو.

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه ورام ص ۷۳.

آداب آب نوشیدن

حضرت امام رضا علیه السلام از پدر و اجدادش چنین روایت می‌فرماید:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْمُرُنَا إِذَا تَخَلَّلْنَا أَنْ لَا نَشْرِبَ الْمَاءَ حَتَّى نَتَمَضَّمَصَ ثَلَاثًا.»

(امام حسین علیه السلام فرمود:

پدرم امیرمؤمنان به ما دستور می‌داد که:

هرگاه مسواک کردیم آب ننوشیم،

مگر آنکه اول سه بار مضمضه کنیم.» آب را در دهان بچرخانیم و دور بریزیم.» [۱].

زیرا ابتداء باید دهان و دندان پاک گردند و سپس از دهان و دندان پاک آب نوشید.

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۱۵۳.

آب باران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از آب باران بخورید، که بدن را پاک می‌کند و انواع بیماری‌ها و دردها را از بدن می‌زداید.

(در روایات ما آب نیشان از ماه دوم بهار، مشهور است که برای انواع بیماری‌ها مفید است.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب یازدهم.

آب درمانی

آب و درمان تب

آب و پاکی‌ها

۱- از امام رضا علیه السلام از پدرانش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که:

فی قولِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

«ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» [۱].

قَالَ: الرُّطْبُ وَالْمَاءُ البَارِدُ. [۲].

«در تفسیر سخن خدای عزیز و بزرگ که فرمود:

روزی که از نعمت‌ها پرسش می‌شود، توضیح داد: خرما و آب سرد از جمله آن نعمت‌هاست.»

۲- از امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

اِكْسِرُوا حَرَّ الحُمَّى بِالبَنْفَسِجِ وَالمَاءِ البَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ. [۳].

«حرارت تب را با گل بنفشه و آب سرد فروشنانید، که حرارت تب از حرارت جهنم است.»

۳- امام علی علیه السلام فرمود:

إشْرَبُوا مَاءَ السَّمَاءِ فَإِنَّهُ يُطَهِّرُ البَدَنَ، وَیَدْفَعُ الأَسْقَامَ،

قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: «وَيُنزِّلُ عَلَيْنَا مِنَ السَّمَاءِ مِاءً لِيُطَهِّرَ كُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيُرِيحَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُبَيِّنَ بِهِ

الأَقْدَامَ». [۴] [۵].

«آب آسمان را بنوشید که بدن را پاک و بیماری‌ها را می‌زداید، خداوند مبارک و بزرگ فرمود:

آب آسمان بر شما فرو می‌بارد تا شما را پاک کند، و ناپاکی‌های شیطان را از شما بزداید، و دل‌های شما را به هم نزدیک و شما را

ثابت قدم فرماید.»

۴- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

صُبُّوا عَلَى المَحْمُومِ المَاءَ البَارِدَ، فَإِنَّهُ يُطْفِئُ حَرَّهَا. [۶].

«بر انسان تب دار آب سرد بپاشید که حرارت تب را تعدیل می‌کند.»

۵- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

المَاءُ سَيِّدُ الشَّرَابِ فِي الدُّنْيَا وَالأَخْرَةِ. [۷].

«آب بزرگ‌ترین نوشیدنی در دنیا و آخرت است.»

پی نوشت‌ها:

[۱] سورة التكاثر: الآیة ۸.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۴۵۳-۴۵۲ ح ۲۳.

[۳] بحار ج ۶۳ ص ۴۵۳ ح ۲۶.

[۴] سورة الأنفال: الآیة ۱۱.

[۵] بحار ج ۶۳ ص ۴۵۳ ح ۲۷.

[۶] بحار ج ۶۳ ص ۴۵۰ ح ۱۶.

[۷] بحار ج ۶۳ ص ۴۵۴ ح ۳۱.

آزاد گذاشتن آب برای دو لشکر

کامل بهائی ص ۲۵۱، و ناسخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۳.

پیش از آغاز جنگ صفین لشکریان معاویه زودتر وارد صحرای صفین شدند، و رودخانه بزرگ فرات را محاصره کردند تا امام علی علیه السلام را در محاصره اقتصادی قرار دهند،

برخی از سیاستمداران، معاویه را از محاصره آب نهی کردند و گفتند:

«علی کسی نیست که تشنه بماند.»

اما معاویه در غرور خود باقی بود.

وقتی سپاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وارد صحرای صفین شد، آن حضرت خط شکنانی را به فرماندهی امام مجتبی علیه السلام آماده ساخت

و این سخنرانی را ایراد فرمود:

قَدْ اسْتَطَعْمُوكُمْ الْقِتَالَ، فَأَقْرُوا عَلَيَّ مَذَلَّةً، وَتَأَخِّرِ مَحَلَّةً؛ أَوْ رَوْوَا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوَا مِنَ الْمَاءِ.

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةً مِنَ الْغَوَاةِ، وَعَمَّسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاضَ الْمَنِيَةِ. [۱].

شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب سیراب شوید، پس بدانید که مرگ در زندگی توام با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و شمشیر کنند. [۲].

سربازان امام علی علیه السلام در همان حملات آغازین آب را آزاد کردند،

وقتی فرات از محاصره لشکریان معاویه خارج شد، برخی پیشنهاد دادند که آب را بر روی معاویه همانند آنان ببندیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد:

نه، ما برای آب نمی‌جنگیم، آب را آزاد بگذارید، تا هر دو سپاه از آن استفاده کنند، که تنها تیزی شمشیرهای شما، برای آنان کافی است.

با این حرکت پیامبر گونه امام علی علیه السلام، بسیاری هدایت شدند، و از لشکرگاه معاویه فرار کرده به اردوگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیوستند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۲۰۱ و ۲۰۸: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)

۲- شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۳۲۵: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ هـ)

- ۳- منهاج البراعه ج ۱ ص ۲۶۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
 ۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۷: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)
 ۵- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۴۴۲ ح ۳۹۴-۳۸۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).
 [۲] خطبه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
 [۳] کتاب صفین، ابن مزاحم، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۳۲۹.

آزادی مردم در بیعت با امام علی

الف- پس از آنکه مهاجران و انصار و عموم مجاهدان در یک اجتماع با شکوه، و حضور عمومی با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کردند.

که در نهج البلاغه، شور و عشق و هیجان مردم مدینه را امام علی علیه السلام اینگونه بیان می‌فرماید:

وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَفَبَضْتُمَهَا، ثُمَّ تَدَاكَكُمْ عَلَى تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرَّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِيَعْتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسِرَتْ إِلَيْهَا الْكَعَابُ. [۱].

دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آب‌شخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی‌نقاب به صحنه آمدند.
 پس از بیعت عمومی مردم، امام علی علیه السلام به عبدالله بن عمر فرمود:
 برخیز و بیعت کن.

گفت: بیعت نمی‌کنم تا همه بیعت کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

پس عهد کن که مخالفت نکنی.

پاسخ داد: هیچ عهدی نمی‌کنم.

برخی برآشفتنند که او را آزار دهند،

امام علی علیه السلام فرمود:

او را آزاد بگذارید، در کودکی بد اخلاق بود، حال که بزرگ شد بد اخلاق تر شده است. [۲].

ب- حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از بیعت عمومی مردم، خطاب به سعد بن ابی وقاص فرمود:
 بیعت کن.

سعد گفت: مرا به حال خود واگذار تا همه افراد جامعه بیعت کنند، قول می‌دهم که کاری در مخالفت تو انجام ندهم.

امام علی علیه السلام فرمود:

او را به حال خود واگذارید.

آنگاه محمد بن مسلمه را آوردند، امام خطاب به او فرمود: بیعت کن.

گفت: رسول خدا به من فرمود:

وقتی مردم اختلاف کردند، شمشیر خود را بر سنگ احد زده بشکنم و از مردم کناره گیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

چنان کن که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود.

آنگاه اسامه بن زید را آوردند که بیعت نکرده بود و گفت:

من از تو اطاعت می‌کنم.

وقتی همه افراد مردم بیعت کردند، من هم بیعت می‌کنم،

امام علی علیه السلام او را نیز آزاد گذاشت.

آنگاه یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نام گروهی را بردند که بیعت نکرده بودند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین آنان هنوز بیعت نکرده‌اند.

امام علی علیه السلام پاسخ داد که:

«مرا با کسانی که به من گرایش ندارند حاجتی نیست.» [۳].

در صورتی که برای بیعت خلیفه اول چه خون‌ها ریختند، و چه قتل عام‌ها صورت دادند و مخالفان را چگونه تصفیه کردند.

اینکه ادعا می‌کردند تا همه افراد جامعه بیعت کنند، این ادعا، دروغین و غیر ممکن است.

در تمام جوامع بشری هیچگاه همه افراد یک جامعه بر انتخاب موضوعی کاملاً-وحدت ندارند و امام علی علیه السلام نیز این

حقیقت را آشکارا در خطبه ۱۷۳ بیان فرمود:

أَمِينٌ وَحِيه، وَخَاتَمُ رُسُلِهِ، وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ، وَنَذِيرٌ نَقَمَتِهِ.

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَاهُمْ عَلَيْهِ، وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ.

فَإِنْ شَغَبَ شَاغِبٌ اسْتَعْتَبَ، فَإِنْ أَبِي قُوْتِلَ.

وَلَعَمْرِي، لَئِنْ كَانَتْ الْإِمَامِيَّةُ لَا-تَنْعَقِدُ حَتَّى يَخْضُرَ رَهَا عِمَامَةُ النَّاسِ، فَمَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ، وَلَكِنْ أَهْلُهَا يَحْكُمُونَ عَلَيَّ مَنْ غَابَ عَنْهَا، ثُمَّ

لَيْسَ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَرْجِعَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَخْتَارَ.

أَلَا وَإِنِّي أَقَاتِلُ رَجُلَيْنِ: رَجُلًا ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، وَآخَرَ مَنَعَ الَّذِي عَلَيْهِ.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله امین وحی پروردگار، و خاتم پیامبران، و بشارت دهنده رحمت، و بیم دهنده کیفر الهی است.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- استیعاب ج ۲ ص ۷۸ ش ۷۷۷ و ص ۳۱۸ ش ۱۲۸۹: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ هـ)

۲- اسد الغابه ج ۲ ص ۶۱ (ترجمه طلحه): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۳- کتاب الجمل ص ۲۶۷ خطبه علی علیه السلام بذی قار: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۴- کتاب الجمل (طبق نقل شیخ مفید): واقدی (متوفای ۲۰۷ هـ)

۵- کتاب النهایه ج ۳ ص ۳۱۸: ج ۱ ص ۱۷۱: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۶- الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۱۵۴: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ)

۷- کشف المحجبه: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۸- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۱۴۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

- ۹- کتاب ارشاد ص ۱۳۴ ج ۱ ص ۲۳۸ و ۲۴۵ و ۲۵۵: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
- ۱۰- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۳۵: ابن عبد ربّه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۱۱- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵۸: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)
- ۱۲- الاصابه ج ۲ ص ۲۱۳ و ج ۱ ص ۱۷۷: عسقلانی شافعی (متوفای ۸۵۲ هـ)
- ۱۳- بحار الانوار ج ۸ ص ۴۱۶ و ج ۳۲ ص ۵۲ و ص ۱۱۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۱۴- کتاب أمالی ج ۱ ص ۱۷۲: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۱۵- کتاب مناقب ص ۱۱۷: خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸ هـ)
- ۱۶- کتاب وافی (کتاب الجهاد): علامه فیض کاشانی
- ۱۷- فروع کافی ج ۵ ص ۵۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۱۸- کتاب الجمل ص ۱۲۹: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۱۹- ربیع الأبرار باب ۱۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)
- ۲۰- احتجاج ج ۱ ص ۱۶۱: ۴۳۷: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ)
- ۲۱- رسائل (طبق نقل ابن طاووس): کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۲۲- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۲۳- معدن الجواهر: کراجکی (متوفای ۴۴۹ هـ).

[۲] همین عبدالله بن عمر که با علی علیه السلام بیعت نکرد، پس از حاکمیت حجاج به کوفه رفت، و گفت: از پیامبر شنیدم که هر کس بمیرد و امام خود را نشناسد، مسلمان نمرده است. حجاج گفت: ای احمق! پس چرا با علی بیعت نکردی؟ تو را چوبه دار به اینجا آورده است. سفینه البحار ج ۲ ص ۱۳۶.

[۳] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۱۶ - ۱۵.

آزادی مخالفان

۱- خوارج در نماز جماعت به امام علی علیه السلام اقتدا نمی کردند، پس از نماز جماعت در گوشه‌ای از مسجد گرد آمده، به یکی از رهبران گمراه خود اقتدا می کردند.

روزی نماز جماعت به امامت امام علی علیه السلام برپا شده، ناگاه یکی از خوارج به نام ابن الکوّاء فریادش بلند شد و آیه‌ای را به عنوان کنایه زدن به علی علیه السلام بلند خواند:

وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَىٰ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ. [۱].

این آیه خطاب به پیامبر است که:

(به تو و همچنین پیامبران قبل از تو وحی شد که اگر مشرک شوی، اعمالت از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی بود).

ابن الکوّاء با خواندن این آیه خواست، به علی علیه السلام گوشه بزند که سوابق تو را در اسلام می‌دانیم، اول مسلمان هستی، پیغمبر تو را به برادری انتخاب کرد، در ليله المبيت فداکاری درخشانی کردی و در بستر پیغمبر خفتی، خودت را طعمه شمشیرها قرار دادی، بالاخره خدمات تو به اسلام قابل انکار نیست.

اما خدا به پیغمبرش هم فرموده:

اگر مشرک بشوی اعمالت به هدر می‌رود و چون تو اکنون کافر شدی اعمال گذشته را به هدر دادی.

علی علیه السلام در مقابل چه کرد؟!

تا صدای او به قرآن بلند شد، سکوت کرد تا آیه را به آخر رساند.

همین که به آخر رساند، علی علیه السلام نماز را ادامه داد.

باز ابن الکوّاء آیه را تکرار کرد و بلافاصله علی علیه السلام سکوت نمود.

علی علیه السلام سکوت می‌کرد چون دستور قرآن است که:

إِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا [۲].

«هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و خاموش شوید.»

و به همین دلیل است که وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جماعت مشغول قرائت است، مأمومین باید ساکت باشند و گوش فرا دهند.

بعد از چند مرتبه ای که آیه را تکرار کرد و می‌خواست وضع نماز را به هم زند، علی علیه السلام به قنوت نماز رسید و در جواب او این آیه را خواند:

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ [۳].

(صبر کن وعده خدا حق است و فرا خواهد رسید. این مردم بی ایمان و یقین، تو را تکان ندهند و تو را نمی‌توانند سبک بشمارند).

امام علی علیه السلام دیگر اعتنائی نکرد و به نماز خود ادامه داد. [۴].

۲- روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از یاران مشغول بحث و گفتگو بودند، ناگاه زن زیبا روئی از مقابلشان رد شد که چشم برخی آن زن را دنبال می‌کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نصیحت مردم رهنمودهای ارزشمندی ارائه فرمود.

شخصی از خوارج حضور داشت که از جواب آن حضرت شگفت ماند و به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اهانت کرد.

فَوَتَّبِ الْقَوْمَ لِيُقْتَلُوهُ

(مردم بر سر او ریختند که او را بکشند).

در حالی که امام علی علیه السلام برخاست و فرمود:

رُؤِيداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبِّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ

(او را رها کنید، فحش در برابر فحش است یا عفو کردن از گناه). [۵].

پی نوشت ها:

[۱] سوره زمر، آیه ۶۵.

[۲] سوره اعراف آیه ۲۰۴.

[۳] سوره روم، آیه ۶۰.

[۴] شرح ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۳۱۱.

[۵] حکمت ۴۲۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این حکمت به شرح زیر است:

۱- کتاب خصال ص ۶۲۷: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۲- تحف العقول ص ۱۲۵: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

- ۳- منهاج البراعه ج ۳ ص ۴۲۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
 ۴- غرر الحکم ج ۴ ص ۵۸۵ و ج ۲ ص ۶۰۴: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)
 ۵- بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۳۹ ح ۴۲ ب ۹۱ ب ۲۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 ۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۳۴ ح ۶۴۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 ۷- نثر الدّر ج ۱ ص ۳۲۶: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ هـ).

آزاد گذاشتن مردم در پل سازی

در سرراه صفین، سپاه امام علی علیه السلام به شهر «رُقه» در کنار فرات رسید که صنعت پُل سازی می‌دانستند و عبور سپاه از فرات را می‌توانستند فراهم کنند، اما چون از هواخواهان خلیفه سوم بودند، از همکاری سر با امام علی علیه السلام باز می‌زدند، و قایق‌های خود را هم از آب بیرون کشیدند تا سپاه آن حضرت از آن استفاده نکند. امام علی علیه السلام هم متعزّض آنان نشد و سپاه را از راه طولانی دیگری به حرکت درآورد تا به محله «مَنْبِج» رسیده از پل آن عبور فرمایند. اما مالک اشتر، از سپاه فاصله گرفت و خود را به مردم رُقه رساند و گفت: به خدا سوگند اگر پل نسازید و عبور سپاه را فراهم نکنید، همه شما را از دم تیغ می‌گذرانم. مردان رُقه گرد هم آمدند و مشورت کردند و در برابر قاطعیت مالک اشتر تصمیم گرفتند که پل را بسازند. پس از اتمام پل ارتباطی، مالک اشتر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خبر داد که از پل «رُقه» می‌توان عبور کرد. با اینکه کشور در شرایط جنگی بود، و هر کس مخالفت می‌کرد، دشمن بحساب می‌آمد، اما امام علی علیه السلام تا آنجا مردم را آزاد گذاشته بود که از همکاری در پُل سازی سر باز زدند و متعزّض آنها نگردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۶۵، - و کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۵۸۲، - و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۹۱.

آزادی مردم مدینه در بیعت

پس از قتل خلیفه سوم، طلحه گفت: ای ابوالحسن، تو بدین کار سزاوارتری و خلافت امت، حق تو است به حکم سوابق زیبا و فضائل بسیاری که تو داری و شرافت خویشاوندی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم داری. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: به آن می‌اندیشم که اگر این کار را قبول کنم و حکومتم آغاز شود، از جانب تو مخالفت ظاهر می‌شود. طلحه گفت: هرگز! ای ابوالحسن. امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: آیا بر عهدی که کردی و خدای را بر خویش گواه گرفتی، ثابت می‌مانی؟ طلحه گفت:

عهدی که با خدا کردم، هرگز از آن عدول نخواهم کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برخیز و با ما بیا تا به نزد زبیر برویم.

طلحه گفت: فرمانبردارم.

با هم نزد زبیر آمدند.

امیرالمؤمنین علیه السلام همان کلمات که با طلحه گفته بود با زبیر گفت.

زبیر نیز جواب بر این منوال داد که طلحه داده بود و با امیرالمؤمنین عهد و پیمان بست که هرگز برخلاف آن عمل نکند.

آنگاه طلحه و زبیر بر این موضوع با امیرالمؤمنین عهد کردند و مهاجر و انصار و تمامی مردم مدینه در کار خلافت به امیرالمؤمنین

علی علیه السلام رضایت دادند.

سپس به مسجد مدینه آمدند،

پس جماعتی از مهاجر و انصار، مثل: ابوالهیشم بن التیهان، رفاعه بن رافع، مالک بن عجلان، أبو ایوب خالد بن زید، خزیمه بن

ثابت، و سایرین با اشتیاق گفتند:

ای مردمان، می‌دانید که عثمان با شما چگونه زندگانی می‌کرد و اکنون آن گذشت. فضیلت و کرامت و قربت و قرابت علی بن

ایطالب علیه السلام از آفتاب ظاهرتر است و انواع علوم و محاسن اخلاق که ذات شریف او حاوی آن است، از شرح و بیان مستغنی

است و اگر به صلاح کار خلافت کسی را فاضل تر، و پرهیزگارتر و خداترس تر از علی علیه السلام می‌دانستیم، شما را به او

راهنمایی می‌کردیم و لیکن امروز در همه روی زمین این خصال خیر را هیچ کس جامع تر از او نمی‌بینم. حال چه می‌گوئید؟ و چه

می‌اندیشید؟

تمام مردم مدینه گفتند:

ما به خلافت علی علیه السلام راضی هستیم و او را مطیع و فرمان برداریم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

مردم! آیا بدون اجبار و اکراه با خشنودی کامل این سخنان را مطرح می‌کنید؟

همه گفتند: حقّ تو را بر خویشتن به امر خدای تعالی واجب می‌دانیم.

علی علیه السلام فرمود:

امروز باز گردید و در این کار اندیشه کنید و فردا باز آید تا بر آن جمله که رأی شما قرار گرفته باشد تحقق پذیرد.

فردای آن روز دوباره مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پُر از جمعیت شد، و همه از هر گوشه و کنار فریاد می‌زدند که:

ما تنها با علی علیه السلام بیعت می‌کنیم،

طلحه از یک سو، و زبیر از سوی دیگر بپاخواستند، سخنرانی کردند و مردم را برای بیعت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

شوراندند، و در پیشاپیش مردم به سوی امام علی علیه السلام هجوم می‌آوردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تا سه روز برای اتمام حجت صبر کرد و آنگاه پاسخ مثبت به مردم مدینه داد که شور و نشاط

همه شهر را فرا گرفت و مردم آزادانه با عشق و شور بیعت کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه المعجم المفهرس، خطبه ۲: ۲۲۹.

آگاهی سیاسی در نبرد صفین

الف- بعد از «لیله الهیر» آن شبی که جنگ عمومی تا صبح تداوم یافت و لشکریان شام تار و مار شدند و بسیاری در فرات غرق گردیدند، با حيله و تزویر عمرو عاص، سپاه شام دست از جنگ کشیدند و قرآن‌ها را بالای نیزه زدند که بسیاری از لشکریان امام علی علیه السلام فریب خوردند و باور کردند که:

معاویه و شامیان صلح طلب هستند.

معاویه و شامیان پشیمان شدند و راه هدایت را می‌پیمایند.

که اینگونه شک و تردیدها در لشکر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تزلزل ایجاد کرد.

امام علی علیه السلام با هشجاری کامل فرمود:

فریب نخورید، شامیان صلح طلب نیستند، می‌خواهند در این چند قدمی پیروزی، جان سالم ببرد ببرند، و خود را نجات دهند و حالت نه جنگ و نه صلح را تداوم دهند.

و رهنمود داد که:

عِبَادَ اللَّهِ وَامْضُوا عَلَى حَقِّكُمْ وَصِدْقِكُمْ، إِنَّهُمْ لَيَسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَلَا قُرْآنٍ

(ای بندگان خدا، در تداوم حق و راستی خود بکوشید که شامیان نه اهل دین و نه اهل قرآن می‌باشند). [۱].

ب- پس از قرار دادن قرآن‌ها بالای نیزه‌ها و ایجاد تزلزل در لشکریان کوفه، عده‌ای از منافقان چند چهره گرد و غبار فتنه را پراکندند و دست به یک کودتای نظامی در درون ارتش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زدند.

به امام علی علیه السلام فشار می‌آوردند که جنگ باید تعطیل شود و به حکمیت باید رو بیاوریم

و مُصْرَّانَه از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌خواستند مالک را از خط مقدم نبرد فراخواند،

در حالی که لشکر مالک پیشروی کرده و به نزدیکی خیمه فرماندهی معاویه رسیده بود و نزدیک بود که کار جنگ با نابودی معاویه یکسره شود.

امیّا اشعث بن قیس‌ها و دیگر منافقان نفوذی دست از فشار سیاسی برداشتند و تهدید کردند یا مالک را برگردان و یا با تو می‌جنگیم.

امام علی علیه السلام با هشجاری کامل به مالک پیام داد که:

أَقْبِلْ إِلَى فَإِنَّ الْفِتْنَةَ قَدْ وَقَعَتْ

(مالک باز گرد که فتنه در لشکریان تحقق یافت). [۲].

زیرا کودتای نظامی در درون ارتش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خطراتی مهم پدید می‌آورد، گرچه متارکه جنگ در آن شرایط حساس بسیار غمبار بود و پیروزی سپاه امام علی علیه السلام تنها به چند ضربه شمشیر بستگی داشت، اما برای مقابله با فتنه‌ها چاره‌ای جز متارکه جنگ نبود.

ج - پس از تحمیل حکمیت، و سرپیچی از فرمان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، آنگاه که ابوموسی اشعری فریب خورد، و عمرو عاص نیرنگ‌های خود را تحقق بخشید و با دورویی و تزویر همه چیز را به بازی گرفت.

گروهی حزب خوارج را تشکیل دادند و برضد حکومت امام علی علیه السلام شورش کردند که چرا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حکمیت را پذیرفت؟

و گروهی دیگر پشیمان شدند که چرا بر امام علی علیه السلام فشار ایجاد کرده و در آستانه پیروزی، تلخی شکست را چشیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در چند سخنرانی حساب شده ماجرای حکمیت را افشا کرد.

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر جلد ۳ ص ۳۱۶.

[۲] کامل ابن اثیر جلد ۳ ص ۳۱۷.

آثار ارزشمند اجتماعی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت ۲۵۲ آثار ارزشمند اجتماعی «نظارت مردمی» و «امر به معروف» را مطرح می‌فرماید که یکی از آثار اجتماعی آن به راه آوردن توده‌های مردم است، که فرمود:

وَالْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَالْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلَحَةً لِلْعَوَامِّ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ رِذْعًا لِلْسَفَهَاءِ،

(و «جهاد» را برای عزت اسلام، و «امر به معروف» را برای اصلاح توده‌های ناآگاه، و «نهی از منکر» را برای بازداشتن بیخردان از زشتی‌ها). [۱].

زیرا:

برخی توجه ندارند.

و برخی دیگر دچار غفلت و فراموشی می‌شوند.

و بعضی از آگاهی لازم برخوردار نیستند، که دچار زشتی‌ها می‌گردند.

اما وقتی پاکان و صالحان تذکر می‌دهند،

امر به خوبی‌ها می‌کنند و از زشتی‌ها باز می‌دارند،

عموم مردم از باسواد و بی‌سواد، آگاه و غیر آگاه، همه بهره‌مند می‌شوند،

به یاد ارزش‌ها می‌افتند و بدکاران و فاسدان سرافکنده شده ناچار از زشتی‌ها دست بر می‌دارند.

از این رو امیرالمؤمنین علیه السلام ابتداء انواع روش‌های بازدارندگی از مفاسد اجتماعی را مطرح، و سپس به ارزش بسیار والای امر به معروف اشاره می‌فرماید:

فَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ لِلْمُنْكَرِ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ، فَذَلِكَ الْمُسْتَكْمِلُ لِخِصَالِ الْخَيْرِ؛

وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ، فَذَلِكَ مُتَمَسِّكٌ بِخِصَلَتَيْنِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ وَمُضَيِّعٌ خِصْلَةً؛

وَمِنْهُمْ الْمُنْكَرُ بِقَلْبِهِ، وَالتَّارِكُ بِيَدِهِ وَلِسَانِهِ، فَذَلِكَ الَّذِي ضَيَّعَ أَشْرَفَ الْخِصَلَتَيْنِ مِنَ الثَّلَاثِ، وَتَمَسَّكَ بِوَاحِدَةٍ،

وَمِنْهُمْ تَارِكٌ لِإِنْكَارِ الْمُنْكَرِ بِلِسَانِهِ وَقَلْبِهِ وَيَدِهِ، فَذَلِكَ مَيِّتُ الْأَحْيَاءِ.

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتْهُ فِي بَحْرِ لُجِّي.

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

مراحل امر به معروف و نهی از منکر

«گروهی، منکر را با دست و زبان و قلب انکار می‌کنند، پس آنان تمامی خصلت‌های نیکو را در خود گرد آورده‌اند.

گروهی دیگر، منکر را با زبان و قلب انکار کرده، اما دست به کاری نمی‌برند، پس چنین کسی دو خصلت از خصلت‌های نیکو را گرفته و دیگری را تباه کرده است.

و بعضی منکر را تنها با قلب انکار کرده، و با دست و زبان خویش اقدامی ندارند، پس دو خصلت را که شریف‌تر است تباه ساخته و

یک خصلت را به دست آورده‌اند.

و بعضی دیگر مُنکر را با زبان و قلب و دست رها ساخته‌اند که چنین کسی از آنان، مرده‌ای میان زندگان است. و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای موج و پهناور است، و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کنند، و نه از مقدار روزی می‌کاهند، و از همه اینها برتر، سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۵۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- نهاییه الارب ج ۸ ص ۱۸۲: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ)

۲- مطالب السؤل ج ۱ ص ۱۷۶: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ هـ)

۳- غرر الحکم ص ۷۷ و ۲۳۰ / ج ۱ ص ۲۷۴ و ۲۷۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۴- کشف الغمّه ج ۲ ص ۴۳-۱۰۸: اربلی (متوفای ۶۹۳ هـ)

۵- کتاب سقیفه (به نقل اربلی): جوهری (متوفای ۲۶۲ هـ)

۶- علل الشرائع (باب اصول اسلام) ص ۲۴۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۷- دلائل الامامه ص ۳۲ ط جدید ص ۱۱۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۸- کتاب احتجاج ص ۱۳۳ ط جدید: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ).

[۲] حکمت ۳۷۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ)

۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب السنّه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸ هـ).

آداب و رسوم ارزشمند اجتماعی

عمل به برخی از آداب و رسوم ارزشمند اجتماعی مایه برقراری نظم و قانون در جوامع بشری است.

وَلَا تَنْقُضْ سُنَّةَ صَالِحَةٍ عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَاجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلُفَّةُ، وَصَلَحَتْ عَلَيْهَا الرَّعِيَّةُ

(ای مالک! آداب و رسوم پسندیده‌ای را که پیشوایان این امت به آن عمل کرده‌اند و ملت اسلام با آن انس و الفت گرفته است و

امور مردم به وسیله آنها اصلاح می‌گردد، به نابودی نکشان.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۹/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

آزمایش جبرئیل و علم امام علی

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي [۱].

«از من پرسید قبل از آنکه مرا نیابید»

پیر مردی بلند شد و گفت:

یا علی من چه کسی هستم؟

امام نگاهی به آسمان و زمین کرد، و نگاهی به جوانب و اطراف نمود و سپس فرمود:

تو جبرئیلی.

و جبرئیل غائب شد.

(فَنظَرَ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ نَظَرَ إِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَقَالَ إِنَّتَ جِبْرَائِيلُ)

این خبر به گونه دیگری نیز نقل شده است؛

علامه بن حسنویه الحنفی الموصلی می گوید:

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ أَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، أَسْأَلُونِي عَنِ طُرُقِ السَّمَاوَاتِ فَأَنَا أَعْرِفُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ وَسْطِ الْقَوْمِ،

فَقَالَ لَهُ: أَيُّنَ جِبْرَائِيلَ هَذِهِ السَّاعَةَ؟

فَنَظَرَ إِلَى الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَالسَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّتَ جِبْرَائِيلُ، فَعَابَ الشَّيْخُ.

«ای مردم پیش از آنکه مرا نیابید از من سؤال کنید از راه‌های آسمان‌ها، زیرا که من به راه‌های زمین آشناترم.

در این حال از میان جمعیت مردی برخاست و گفت ای علی، در این ساعت جبرئیل کجاست؟

امام به سوی آسمان و زمین و به جانب مشرق و مغرب نظر انداخت و چون او را ندید به جانب او متوجه شد و فرمود: ای شیخ

جبرئیل تویی!!

راوی گوید:

در این حال آن مرد از میان مردم به صورت طائری به پرواز در آمد.

مردم فریاد کشیدند و گفتند: ما به یقین شهادت می دهیم بر اینکه تو خلیفه پیامبر خدا هستی. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵:۱۸۹ و خطبه ۲:۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس - و - بحرالمناب مخطوط ص ۱۰ - و - احقاق الحق ج ۷ ص ۶۲۱ - و -

کتاب فضائل، شاذان بن جبرئیل ص ۹۸.

[۲] بحر المناب مخطوط ص ۱۰ به نقل احقاق الحق ج ۷ ص ۶۲۱، و انوار العلویه ص ۵۶، و شاذان بن جبرئیل در فضائل خود ص

۹۸ از ابن عباس حدیث، (و تصریح نموده بر اینکه این خطابه بر منبر بصره واقع شده است).

آگاهی امام علی به کتب آسمانی

الف- امام علی علیه السلام فرمود:

أَنَا الَّذِي عِنْدِي أَلْفُ كِتَابٍ مِنْ كُتُبِ الْأَنْبِيَاءِ، أَنَا الْمُتَكَلِّمُ بِكُلِّ لُغَةٍ فِي الدُّنْيَا.

«من آن کسی هستم که هزار کتاب از کتاب‌های پیامبران در پیش من است، و با هر لغتی که در دنیا است با آن سخن می‌گویم».

[۱].

ب- اصبح بن نباته می‌گوید: [۲].

امام علی علیه السلام روزی در ایام خلافت خود به سوی مسجد رفت، در حالی که ردای پیغمبر را پوشیده و عمامه آن جناب را بر سر گذارده بود، بر روی منبر قرار گرفت و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و مردم را پند داد، سپس با کمال وقار و آرامش به منبر تکیه داده و انگشتان را از هم باز نموده بر بالای شکم خود قرار داد و فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، سَلُونِي فَإِنَّ عِنْدِي عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ تُبِيَّ لِي الْوَسَادَةُ لَحَكَمْتُ بَيْنَ أَهْلِ التَّوْرَانِيَّةِ بَنُوْرَانِهِمْ وَبَيْنَ أَهْلِ الْإِنْجِيلِ بِأَنْجِيلِهِمْ

وَبَيْنَ أَهْلِ الزَّبُورِ بِزُبُورِهِمْ

وَبَيْنَ أَهْلِ الْفُرْقَانِ (الْقُرْآنِ) بِفُرْقَانِهِمْ

حَتَّى يَنْهَى كُلَّ كِتَابٍ مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ

وَيَقُولُ [۳] يَا رَبِّ إِنَّ عَلَيَّ قَضَى بِقَضَائِكَ وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ بِالْقُرْآنِ وَتَأْوِيلِهِ مِنْ كُلِّ مُدَّعٍ عَلَيْهِ

وَلَوْلَا آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى لَأَخْبَرْتُكُمْ بِمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

ثُمَّ قَالَ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَوَالَّذِي خَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْ آيَةٍ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِوَقْتِ نَزُولِهَا وَفِيمَ نَزَلَتْ

وَآيَاتُكُمْ بِنَاسِخِهَا مِنْ مَنَسُوخِهَا وَخَاصَّهَا مِنْ عَامَّهَا وَمُحَكِّمِهَا مِنْ مُتَشَابِهَا وَمَكِّيَّهَا مِنْ مَدِينِيَّهَا وَاللَّهِ مَا مِنْ فِتْنَةٍ تَضِلُّ أَوْ تَهْدِي إِلَّا أَعْرَفْتُ قَائِدَهَا وَسَائِقِهَا وَنَاعِقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. [۴].

«ای مردم هر چه می‌خواهید از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید که دانش گذشتگان و آیندگان در نزد من است.

سوگند به خدا اگر امکان داوری برایم حاصل شود، هر آینه حکم می‌کنم میان اهل تورات با تورات آنها،

و میان اهل انجیل با انجیلشان

و میان اهل زبور با زبورشان،

و میان اهل قرآن با قرآن آنها،

و حقایق هر یک از این کتب را براستی آشکار می‌سازم،

به گونه‌ای که اگر خداوند آن کتابها را گویا کند و به نطق آورد، اظهار می‌دارند که:

خدایا علی به حکم واقعی داوری نمود.

به خدا سوگند، از تمام مردمی که ادعای علم و دانش در مورد قرآن می‌کنند من به حقایق و تأویلات آن از همه آنها واقف‌تر و داناترم،

اگر آیه‌ای نبود باز هم من، از تمام پیش آمدهائی که تا روز قیامت می‌شوند شما را با خبر می‌ساختم.

پس از این فرمود:

پرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید.

سوگند به آن خدائی که دانه را می‌شکافد و مردم را به هستی می‌آورد، اگر یکایک آیات را از من پرسید به شما خواهم گفت

که:

چه وقت و برای چه کسی نازل شده و نیز از ناسخ و منسوخ، خاص و عام و محکم و متشابه، مکی و مدنی آنها خبر می‌دادم. به خدا سوگند که فرقه‌هایی نیست که تا روز قیامت گمراه شوند، یا هدایت یابند، مگر آنکه من می‌دانم که رهبر و پیش‌آهنگان و سوق‌دهنده و نداکننده آنها که خواهد بود.»

ج- یکی از دانشمندان مسیحی بر آن حضرت وارد شد

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«مَرَحَبًا بِرَبِّهِمَا اصْغَرَ»

و پرسید:

آیا کتاب شمعون صفا نزد شما موجود است؟

عرض کرد: بلی

و رو به امام علی علیه السلام کرد و گفت:

یا امیرالمؤمنین چگونه دانستی؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یقیناً علم همه چیز و علم تفسیر معانی در نزد ماست.

سپس بخشی از آن کتاب را خواند.

آن دانشمند چون این را مشاهده کرد به شرف اسلام مشرف شد و در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید. [۵].

د- از امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرمود:

آنگاه که آیه

«وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ» [۶].

«ما علم هر چیزی را در امامی آشکار قرار داده‌ایم.»

نازل گردید، دو نفر از اهل مجلس برخاستند، گفتند:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آیا منظور از امام مبین تورات است؟

فرمود: نه،

گفتند: یا رسول الله انجیل است؟

فرمود: نه،

در آن حال امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

مقصود از امام مبین، این علی علیه السلام است که:

أَحْصَى اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ عِلْمَ كُلِّ شَيْءٍ.

«خداوند متعال دانش هر چیز را در او جمع نمود، و نگاهداشت.» [۷].

ه- امام علی علیه السلام خود فرمود:

أَنَا الَّذِي أَعْلَمُ تَأْوِيلَ الْقُرْآنِ وَالْكِتَابِ السَّالِفِ أَنَا الْمَرْسُوحُ فِي الْعِلْمِ.

«من به تأویل قرآن و به کتابهای دیگر پیشینیان از همه داناترم و از راسخان علم می‌باشم.» [۸].

پی نوشت ها:

- [۱] مناقب مرتضوی باب ۳ ص ۱۳۷.
- [۲] این روایت از طریق عامّه از ابی البختری نیز خلاصه وار نقل شده است.
- [۳] ای فبقول کلّ واحدٍ منهم.
- [۴] ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۳۳ چاپ جدید، و ینایع المودّه باب ۱۴ ص ۶۴، و امالی صدوق مجلس ۵۵ ص ۲۰۰، و روضه الواعظین ج ۱ ص ۱۴۳، و مجمع البحرین ص ۱۶، و فرائد السمطین ج ۱ ص ۳۴۱، و انوار نعمانیّه ص ۱۲، و کشف الغمّه ج ۱ ص ۱۱۶، و احقاق الحقّ ج ۷ ص ۴۶۱۵، و بصائر الدّرجات ص ۱۵۲، و مناقب خوارزمی ص ۵۵.
- [۵] مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵۵.
- [۶] سوره یس آیه ۱۲.
- [۷] خصال صدوق ص ۱۰۲.
- [۸] مناقب مرتضوی ص ۱۴۳.

آمادگی روانی «شناخت حالات روح»

از نظر روانشناسی، روح آدمی حالات گوناگونی دارد.

گاهی حالت پذیرش و شادابی

و گاهی حالت افسردگی.

اگر انسان، ویژگی‌های روانی خود و دیگران را بشناسد و متناسب با حالت پذیرش و شادابی روان آدمی، دست به کاری بزند حتماً موفق خواهد شد که امام علی علیه السلام این نکته روانی را در چهارده قرن قبل تذکر داد:

انّ للقلوبِ شهوةً واقبالاً و ادباراً فأتوها من قبلِ شهوتِها و اقبالِها فإنّ القلبَ اذا اکره عمی

«همانا روح آدمی حالت شادابی و پذیرش، و افسردگی و امتناعی دارد، پس در حالت شادابی و پذیرش اقدام به کارهای مورد علاقه کنید، زیرا اگر قلب به کاری مجبور گردد، دچار کوری و نا آگاهی می گردد» [۱].

از کلام وحی گونه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌توان، «روانشناسی عبادت» را نیز مطرح کرد، که عبادت و دعا باید متناسب با روان و شادابی روح انسان صورت پذیرد، تا همواره با نشاط و حالت پذیرش عبادت کنیم که لذت ببریم.

پی نوشت ها:

- [۱] حکمت ۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آموختن نجوم

سید رضی قدس سره در نهج البلاغه [۱] آورده است که:

هنگامی که حضرت امیر علیه السلام عازم بر جنگ با خوارج بود، مردی از یاران آن حضرت خدمتش عرضه داشت: اوضاع نجوم و ستارگان دلالت بر نحوست و بدی دارد و بر تو می‌ترسم اگر امروز حرکت کنی به مقصودت نرسی و بر دشمنت پیروز نگردی.

امیرالمومنین علیه السلام به او فرمود:

آیا گمان داری که تو ساعت‌های نیک و بد را دانا هستی، و در نتیجه مردم را به خوبی‌ها و بدی‌ها رهنمون می‌شوی؟ کسی که تو را در این پندار تصدیق کند قرآن را تکذیب نموده و از استعانت به خدای متعال در راه رسیدن به محبوب و دفع مکروه بی‌نیاز می‌شود

و شایسته است که عمل کنندگان به قول تو، تو را حمد و ستایش کنند نه پروردگارشان را؛ زیرا این تو هستی که آنان را به خوشیها و خوبی‌ها رسانده‌ای و از صدمه‌ها و زیان‌ها ایمن گردانده‌ای.

و آنگاه به مردم رو کرده و فرمود:

برحذر باشید از آموختن علم نجوم! مگر به منظور استفاده در راه‌های زمین یا دریا؛ زیرا یادگرفتن آن در غیر این صورت به کفالت دعوت می‌کند، و منجم مانند کاهن است، و کاهن مانند ساحر و ساحر مانند کافر، و کافر در آتش است.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] خطبه ۷۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آوایی برتر از ندای عدالت نیست

والا تر از عدالت و حق و آزادی چیزی نیست، و مقدسات، گرانبهارترین میراث است.

اعتلای ارزشها آرمان ارجمندی است، و هر گاه این کار به علت جلوگیری منحرفان به سادگی ممکن نباشد باید به پیکار برخاست تا این ارزشهای زندگیز ساز تحقق یابند.

معاویه به مولا علی (ع) نامه‌ای نوشت و از او خواست که به خاطر پیشگیری از بروز جنگ داخلی برخی از ارزشها را نادیده بگیرد. امام به او چنین پاسخ داد:

و اما قولك «ان الحرب قد اكلت العرب الا حشاشات انفس بقیت» الا و من اكله الحق فالی الجنة، و من اكله الباطل فالی النار. «... و اما این گفته‌ی تو که: جنگ عرب را بفرسوده و جز نیم جانی از او باقی نگذاشته است، بدان که هر کس در راه حق بفرساید، رو به بهشت دارد، و آن که در راه باطل جان ببازد رو به دوزخ.» [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] نهج‌البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۷.

آزادی و شادی مردم در انتخاب رهبری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آزادی مردم در انتخابات رهبری خویش را در خطبه ۲۲۹ اینگونه زیبا مطرح می‌فرماید:

وَبَسَطْتُمْ يَدِي فَكَفَفْتُمَهَا، وَمَدَدْتُمُوهَا فَفَقَبَضْتُمَهَا، ثُمَّ تَدَاكَكُمْ عَلَيَّ تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وِرْدِهَا، حَتَّى انْقَطَعَتِ النَّعْلُ، وَسَقَطَ الرَّدَاءُ، وَوُطِئَ الضَّعِيفُ، وَبَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بِيَعْتِهِمْ إِيَّايَ أَنْ ابْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ، وَهَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ، وَتَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ، وَحَسِرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ.

(وصف روز بیعت مردم با امام علی علیه السلام)

ویژگی‌های بیعت مردم با امام علی علیه السلام

«دست مرا برای بیعت می‌گشودید و من می‌بستم، شما آن را به سوی خود می‌کشیدید و من آن را می‌گرفتم، سپس چونان شتران تشنه که به طرف آب‌شخور هجوم می‌آورند بر من هجوم آوردید، تا آن که بند کفشم پاره شد، و عبا از دوشم افتاد، و افراد ناتوان پایمال گردیدند، آنچنان مردم در بیعت با من خشنود بودند که خردسالان شادمان، و پیران برای بیعت کردن لرزان به راه افتادند، بیماران بر دوش خویشان سوار، و دختران جوان بی‌نقاب به صحنه آمدند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲۹ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- استیعاب ج ۲ ص ۷۸ ش ۷۷۷ و ص ۳۱۸ ش ۱۲۸۹: ابن‌عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ هـ)

۲- اسد الغابه ج ۲ ص ۶۱ (ترجمه طلحه): ابن‌اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۳- کتاب‌الجمل ص ۲۶۷ خطبه علی علیه السلام بذی‌قار: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۴- کتاب‌النهاية ج ۳ ص ۳۱۸: ج ۱ ص ۱۷۱: ابن‌اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۵- الامامة والسياسة ج ۱ ص ۱۵۴: ابن‌قتيبة (متوفای ۲۷۶ هـ)

۶- كشف المحجة: سيدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۷- تاريخ طبري ج ۶ ص ۳۱۴۳: طبري شافعي (متوفای ۳۱۰ هـ).

آفات عدم رعایت حقوق متقابل

امام هشدارگونه به ره آورد شوم و «آفات» عدم رعایت حقوق متقابل دقیق می‌شود و خطرات آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهد که:

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَةُ وَالْبِهَاءُ، أَوْ أَحْجَفَ الْوَالِي بِرِعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْأِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجِجُ السُّنَنِ، فَعُمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُعِلَ! فَهَنَالِكَ تَدُلُّ الْأَبْرَارُ، وَتَعَزُّ الْأَشْرَارُ، وَتَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.

فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْضُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلُهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ.

(اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه وآله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید.

درست است که هیچ کس نمی‌تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج‌البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

برخی در روابط اجتماعی، ادب و احترام را رعایت نمی‌کنند، که هم اکنون در بسیاری از کشورهای غربی و شرقی مردم در روابط اجتماعی خود بدون «سلام کردن» از کنار هم رد می‌شوند.

در مقابل، بعضی دیگر در سلام کردن دچار افراط شده و به مرز چاپلوسی نزدیک می‌گردند.

امام علی علیه السلام به این نکته توجه دارد که اعتدال حتی در سلام کردن نیز باید حفظ گردد که فرمود:

سلام دارای چهار صیغه است:

سَلَامٌ عَلَیْكَ

سَلَامٌ عَلَیْكُمْ

السَّلَامُ عَلَیْكَ

السَّلَامُ عَلَیْكُمْ

اگر سلام کننده عبارت «وَرَحْمَةُ اللَّهِ» را بر سلامش افزود، تو نیز متقابلاً بیفزای، و اگر کلمه «وَبَرَكَاتُهُ» را نیز اضافه کنی، در زمره کسانی خواهی شد که تحیت دیگران را به نحو احسن پاسخ می‌دهند.

خداوند متعال می‌فرماید:

«وَإِذَا حُيِّتُمْ فَحَيُّوا بِأَحْسَنِ مِنْهَا أَوْ رُدُّهَا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبٌ» [۱].

«چون مورد تحیت و اکرام قرار گرفتید، شما نیز متقابلاً آن را به وجه نیکوتر و یا دست کم به همان گونه پاسخ گوئید، که خداوند بدون تردید همه چیز را به حساب می‌آورد».

اگر سلام کننده، عبارت؛

«وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»

را بر سلام خویش افزود بهتر آن است که به همان نحو پاسخ گفته و چیزی بر آن اضافه نکنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر جماعتی می‌گذشت و بر آنها سلام کرد، آنان در پاسخ خویش عبارت «وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ» را افزودند.

حضرت فرمود:

از حد سلام ملائکه به پدر ما ابراهیم علیه السلام تجاوز نکنید.

و نیز فرمود:

صیغه سلام را ۱۰ حَسَنه و ثواب است و افزودن کلمه «وَرَحْمَةُ اللَّهِ» را ۲۰ حَسَنه و کلمه «وَبَرَكَاتُهُ» را ۳۰ حَسَنه است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء آیه ۸۶.

[۲] حلیه المتّقین باب یازدهم فصل دوم.

آزادی در بیعت

آزمایش گر بودن

مردی استخوانی را به گوش دیگری زد، مضروب ادعا کرد که در اثر آن ضربه شنوایی او از بین رفته است.

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

تا یک سال از او مراقبت نموده و او را غافلگیر کنند، پس اگر شنوایی او بر آنان ثابت گردید و یا دو مرد عادل بر آن گواهی دادند دیه‌ای طلب ندارد و گرنه او را بر عدم شنوایی سوگند داده دیه گوشش را به او بپردازند. کسانی گفتند:

یا امیرالمؤمنین! اگر پس از گذشت یک سال شنوایی او ثابت گردید، حکمش چیست؟

حضرت علی علیه السلام فرمود:

اثری ندارد چه بسا خداوند شنوایش را بعد از یک سال مجدداً به او مرحمت نموده باشد. [۱].

در ادامه این خبر حضرت رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام چنین نقل فرمود که:

اگر مورد ادعا، از دست دادن تمام شنوایی باشد... صبر می‌کنند تا به خواب سنگینی فرو رفته بر او فریاد می‌کشند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۲، حدیث ۳.

[۲] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۴، حدیث ۹.

آزمایش کردن بویایی و گویایی

از امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که دیگری بر سرش ضربه‌ای وارد کرد و مضروب ادعا می‌کرد بویایی و گویایی خود را از دست داده پرسش نمودند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر راست می‌گوید سه دیه طلب دارد.

پرسیدند: چگونه معلوم می‌شود؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بویایش بدین وسیله آزمایش می‌شود که پارچه نیم سوزی زیرینی او بگیرند، اگر در جای خود ایستاده و حرکت نکرد راست گفته، و اگر بدون اختیار چشمان را بر هم زد دروغ گفته است.

و اما نسبت به قدرت تکلم، سوزنی در زبان او فرو می‌برید، پس اگر خون سرخ بیرون آمد دروغ گفته، و اگر خون سیاه خارج شد راست گفته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۷.

آیات نازل در باره امام علی

انما ولیکم الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون (سوره مائده آیه ۵۵)

بنا بنقل مفسرین و مورخین عامه و خاصه آیات زیادی (بیش از سیصد آیه) در باره ولایت علی علیه السلام و فضائل و مناقب آنحضرت در قرآن کریم آمده است که نقل همه آنها از عهده این کتاب خارج است لذا ما در اینجا فقط بنقل چند مورد از کتب

معتبره اهل سنت اشاره مینمائیم که جای چون و چرا برای آنان باقی نماند.

۱- آیه تبلیغ - ابو اسحق ثعلبی در تفسیر خود و طبری در کتاب الولاية و ابن صباغ مالکی و همچنین دیگران نوشته‌اند که آیه تبلیغ یعنی آیه ۶۷ سوره مائده یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک... در باره علی علیه السلام نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم و ال من والاه.... [۱].

چون در باره نزول این آیه و جریان غدیر خم در فصل ششم بخش یکم توضیحات کافی داده شده لذا در اینجا از تکرار آن صرفنظر میشود.

۲- آیه ولایت - عموم مفسرین و محدثین مانند فخر رازی و نیشابوری و زمخشری و دیگران از ابن عباس و ابوذر و سایرین نقل کرده‌اند که روزی سائلی در مسجد از مردم سؤال نمود و کسی چیزی باو نداد، علی علیه السلام که مشغول نماز و در حال رکوع بود با انگشت دست راست اشاره بسائل نمود و سائل متوجه شد و آمد انگشت را از دست او خارج نمود و آیه انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون [۲] نازل گشت یعنی ولی و صاحب اختیار شما فقط خدا و رسول او و مؤمنینی هستند که نماز را بر پا میدارند و در حال رکوع زکوة میدهند. (اگر چه مؤمنین را بصیغه جمع آورده که در حال رکوع صدقه میدهند ولی در خارج مصداق واقعی آن منحصر بفرد بوده و علی علیه السلام میباشد، بعضی هم گفته‌اند چون ائمه دیگر نیز دارای مقام ولایت بوده و اولاد معصومین علی علیه السلام میباشد لذا بصیغه جمع قید شده است.)

در آنحال رسول اکرم صلی الله علیه و آله از سائل پرسید آیا کسی بتو چیزی داد؟ سائل ضمن اشاره بعلی علیه السلام عرض کرد این انگشت را او بمن داد [۳].

علمای اهل سنت با اینکه بنزول این آیه در باره ولایت علی علیه السلام اقرار دارند اما بعضی از آنها مانند ابن حجر و غیره در اینجا طفره رفته و میگویند کلمه ولی بمعنی دوست و ناصر است نه بمعنی اولی بتصرف در صورتیکه از ظاهر کلام کاملاً معلوم است که ولی بمعنی زعیم و صاحب اختیار است زیرا آیه شریفه با انما که افاده حصر میکند شروع شده است یعنی صاحب اختیار و اولی بتصرف شما فقط خدا و رسول او و کسی است که در حال رکوع صدقه داده است اگر ولی بمعنی دوست باشد انحصار آن بخدا و رسول او و شخص راکعی که صدقه داده است بی معنی و دور از منطوق خواهد بود چون در اینصورت مؤمنین جز خدا و رسول و علی علیه السلام دوست دیگری نخواهند داشت در حالیکه مؤمنین همه دوست و ناصر یکدیگرند و دوستی چیزی نیست که خداوند آنرا در انحصار خود و اولیانش قرار دهد، در این مورد حسان بن ثابت حضرت امیر علیه السلام را مدح کرده و چنین گوید:

فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعاً

فدتک نفوس القوم یا خیر راکع

فانزل فیک الله خیر ولایه

و بینها فی محکمات الشرایع [۴].

یعنی تو آن کسی هستی موقعیکه در رکوع بودی بخشش نمودی پس جانهای مردم فدای تو باد ای بهترین رکوع کننده. خداوند هم در شأن تو بهترین ولایت را نازل کرد و آنرا در قرآن کریم ضمن شرایع محکم دین بیان فرمود و معلوم و واضح است که مقصود از بهترین ولایت همان زعامت و رهبری است نه یاری و دوستی و معانی دیگر.

۳- آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول. و اولی الامر منکم [۵].

(ای مؤمنین خدا و رسول او صاحبان امر از خودتان را اطاعت کنید). شیخ سلیمان بلخی و دیگران نوشته‌اند که این آیه در باره امیر المؤمنین نازل شده و منظور از اولی الامر ائمه علیهم السلام از اهل بیت‌اند. [۶].

اهل سنت هر رئیس و زعیمی را که نسبت بمسلمین ریاست داشته باشد اولو - الامر گویند و اطاعت او را بموجب این آیه واجب میدانند ولی این قول بهیچوجه صحیح نمیباشد زیرا در اینصورت باید اطاعت معاویه و یزید و عبد الملک و متوکل عباسی و امثال آنها که ستمگر و فاسق بودند بر مردم واجب باشد در صورتیکه آیات دیگری هست که خداوند از اطاعت چنین اشخاصی نهی فرموده است چنانکه فرماید: و لا تطیعوا امر المسرفین، الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون [۷].

(امر اسراف کنندگان را که در روی زمین فساد نموده و اصلاح نمیکنند اطاعت نکنید) بنا بر این اطاعت آن اولوا الامر واجب است که پاک و معصوم بوده و دستورات وی همان اوامر و نواهی خدا و پیغمبر باشد و چنین کسانی جز علی (ع) و یازده فرزندش که جانشینان پیغمبر اکرم اند کس دیگری نمیباشد چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انا و علی و الحسن و الحسین و تسعة من ولد الحسین مطهرون معصومون [۸].

یعنی من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین پاک و معصوم هستیم.

۴- آیه مباهله - گروهی از نصاری نجران در مدینه خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمده و در باره موضوعات متفرقه و خلقت حضرت عیسی علیه السلام از آنجناب مطالبی پرسیدند و چون در مباحثه راه مغالطه می پیمودند آیه مباهله نازل شد که: فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابنائکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین [۹].

یعنی ای پیغمبر هر کس با تو در امر عیسی پس از آنکه ترا در باره او علم و اطلاعی حاصل شد مجادله کند بگو بیاید تا ما و شما پسران و زنان و نزدیکان خود را که بمنزله خود ما هستند بخوانیم و سپس بدرگاه خدا ناله و نفرین کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بدینطریق رسول اکرم صلی الله علیه و آله آنها را بمباهله دعوت فرمود و فرادی آنروز نصارا با علمای خود بیرون آمده و اسقف نصارا بدانها گفت اگر محمد صلی الله علیه و آله با نزدیکان و اقوامش بیاید مباهله نکنید (زیرا اگر او بر حق نباشد نزدیکانش را در معرض نفرین و بلا- نمیآورد) و اگر با اصحاب و مسلمین بیاید مباهله کنید در آنحال پیغمبر اکرم با علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام حاضر شد اسقف پرسید اینها کیستند؟ گفتند آن جوان پسر عم و داماد اوست و آن زن یگانه دختر مورد علاقه اوست و آندو کودک هم نواده‌های او هستند. اسقف گفت بخدا سوگند من چهره‌هایی می بینم که اگر از خدا بخواهند کوهها را از جا میکنند خوبست از مباهله خود داری کنید و با او مصالحه نمائید لذا گفتند یا ابا القاسم ما مباهله نمیکنیم و حاضر بمصالحه هستیم حضرت نیز پذیرفت.

ابن ابی الحدید و ابن مغزلی و دیگران نوشته‌اند که منظور از ابنائنا حسنین و مقصود از نساءنا فاطمه و منظور از انفسنا علی علیه السلام میباشد [۱۰].

بنا بر این در این آیه خداوند حضرت امیر را از شدت اتحاد نفسانی با پیغمبر (البته بطور مجاز) نفس پیغمبر خوانده است.

۵- آیه تطهیر - در تفسیر طبری و فخر رازی و همچنین در کتب دیگر اهل سنت نقل شده است که آیه تطهیر: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [۱۱] در خانه ام سلمه بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده و آنحضرت فاطمه و حسنین و علی علیهم السلام را جمع کرد سپس گفت: اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا (خدایا اینها اهل بیت من هستند پلیدی را از اینها دور گردان و بتطهیر خاصی پاکشان فرما) ام سلمه گفت یا رسول الله من هم جزو آنها هستم؟ حضرت فرمود تو جای خود داری و زن خوبی هستی (اما مقام اهل بیت مرا نداری). [۱۲].

برخی از علمای اهل سنت مانند زمخشری و غیره گفته‌اند که این آیه در مورد زنان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است زیرا صدر و ذیل آیه در باره آنها است!

پاسخ اینست که اگر این آیه در باره زوجات پیغمبر صلی الله علیه و آله بود ضمیر مخاطب بصیغه جمع مؤنث می‌آمد و آیه چنین میشد لیذهب عنکن الرجس و یطهرکن تطهیرا زیرا بکار بردن صیغه مذکر در جمع مؤنث بر خلاف قواعد زبان عرب و بکلی غلط است و علت اینکه با وجود حضرت زهرا علیها السلام در آن انجمن ضمیر مخاطب را جمع مذکر آورده است از جهت تغلیب است همچنانکه در آیه ۷۳ سوره هود نیز با اینکه مخاطب زن است (ساره) ولی چون ابراهیم در رأس آن خاندان قرار گرفته از نظر تغلیب ضمیر جمع مذکر آمده است - قالوا تعجبین من امر الله رحمه الله و برکاته علیکم اهل البیت... و گذشته از این همه جا منظور از اهل بیت، علی و فاطمه و حسنین علیهم السلام اند نه کسان دیگر زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله فقط بآنها اهل بیت خطاب میکرد چنانکه در کتب معتبره از انس بن مالک نقل شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله برای نماز صبح که میرفت مدت ششماه از در خانه فاطمه علیها السلام عبور میکرد و آنها را صدا میزد و میفرمود الصلوة یا اهل البیت و آنگاه این آیه را تلاوت میفرمود انما یرید الله... [۱۳].

همچنین پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که این آیه در باره پنج نفر نازل شده است در باره من و علی و حسن و حسین و فاطمه [۱۴].

در کتاب قاموس الصحیفه از صاحب ریاض السالکین نقل شده است که جمهور علماء عامه گفته‌اند زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله جزو اهل بیت او میباشند و من بحدیثی برخوردارم که سیوطی در کتاب (الجامع الصغیر) از ابن عساکر از واثله نقل کرده که مضمونش صراحت دارد بر عقیده مذهب امامیه که زنهای آنحضرت در شمار اهل بیتش نیستند و آن گفتار او است که (بدخترش) فرمود نخستین کسی که از اهل بیت من بمن ملحق میشود توئی ای فاطمه و اول کسی که از زنانم بمن ملحق میشود زینب است [۱۵].

۶- بنقل علماء و مورخین فریقین چون آیات سوره براءت در مورد عهد شکنی و مذمت مشرکین نازل گردید رسول اکرم صلی الله علیه و آله آیات اوائل سوره مزبور را بابو بکر داد که بمکه برده و در موسم حج بمشرکین ابلاغ نماید، پس از آنکه ابو بکر براه افتاد و قدری راه رفت جبرئیل نازل شد و ضمن ابلاغ سلام خداوند به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد خداوند فرماید: لا یؤدیها عنک الا انت او رجل منک. یعنی کسی از جانب تو اداء رسالت ننماید مگر خودت یا مردی که از خودت باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فوراً علی علیه السلام را طلبید و فرمود شتر مرا سوار شو و دنبال ابو بکر برو هر کجا باو رسیدی آیات را از او بگیر و بمکه ببر و بمشرکین قرائت کن، حضرت امیر فوراً حرکت کرد و در راه بابو بکر رسید و آیات را از او گرفته و بمکه برد و ابو بکر خدمت پیغمبر مراجعت نمود و در حالیکه از این امر محزون و متأسف بود عرض کرد یا رسول الله مگر در باره من چیزی نازل شده حضرت فرمود خدای تعالی دستور داد که آیات را کسی ببرد که از خود من باشد و من هم علی را برای انجام این مأموریت اعزام نمودم [۱۶].

در اینجا سه مطلب مورد توجه و بررسی است:

اول اینکه علی علیه السلام از خود پیغمبر صلی الله علیه و آله است و ابو بکر چنین خصوصیتی را ندارد.

دوم اینکه خدای تعالی ابو بکر را برای ابلاغ چند آیه در یک شهر شایسته ندید و به پیغمبرش دستور داد که برای اینکار علی علیه السلام را بفرستد در اینصورت چگونه حزب سقیفه چنین کسی را برای جانشینی پیغمبر انتخاب کردند که با تمام احکام قرآن در تمام شهرهای اسلامی خلافت نماید؟

سوم اینکه اعزام ابو بکر در وهله اول و عزل او در وهله ثانی و نصب علی (ع) بجای وی برای اثبات و نشان دادن فضیلت و شایستگی علی علیه السلام بود زیرا اگر از اول آنحضرت بچنین مأموریتی منصوب میشد بنظر همه عادی می‌آمد و چندان اهمیتی نداشت ولی وقتی ابو بکر براه افتاد و سپس علی علیه السلام بدان سمت گمارده شد این امر دلیل بر فضیلت و شایستگی علی علیه السلام برای

جانشینی پیغمبر و انجام وظائف او میباشد.

۷- آیه مودت - قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة فی القربى [۱۷].

(ای پیغمبر در برابر زحمات تبلیغ رسالت بمردم) بگو من از شما اجر و مزدی نمیخواهم مگر دوستی نزدیکانم را. زمخشری در تفسیر کشاف و گنجی شافعی در کفایه الطالب و دیگران نوشته‌اند که چون آیه مزبور نازل شد به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند یا رسول الله: و من قرابتك هؤلاء الذین وجبت علينا مودتهم؟ قال علی و فاطمة و ابناهما [۱۸]. یعنی نزدیکان شما که دوستی آنها بر ما واجب است چه کسانی‌اند؟ فرمود علی و فاطمه و دو پسرشان.

۸- آیه قل كفى بالله شهيدا بيني و بينكم و من عنده علم الكتاب [۱۹].

کافران رسالت پیغمبر اکرم را انکار کرده و گفتند تو پیغمبر نیستی این آیه در پاسخ آنان بحضرتش نازل شد که بگو (من برای رسالت خود دو شاهد دارم یکی) خدا است که برای شهادت میان من و شما کافی است و دیگری کسی است که علم کتاب در نزد اوست. ثعلبی در تفسیر آیه مزبور مینویسد آنکه علم کتاب در نزد اوست علی بن ابیطالب است [۲۰]. همچنین ابو سعید خدری گوید از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم آنکس که علم کتاب در نزد اوست کیست؟ فرمود آنکس برادرم علی بن ابیطالب است [۲۱].

شیخ سلیمان بلخی از ابن عباس نقل میکند که گفت آنکه علم کتاب در نزد اوست علی علیه السلام است زیرا او بتفسیر و تأویل و ناسخ و منسوخ آن عالم بود [۲۲].

۹- آیه افمن كان علی بينه من ربه و يتلوه شاهد منه... [۲۳].

آیا کسیکه (رسول خدا صلی الله علیه و آله برای صحت گفتار خود) حجتی (قرآن) از طرف پروردگار خود داشته و پشت سر او شاهد و گواهی از خود او باشد....

در این آیه نیز مفسرین و مورخین عامه و خاصه نوشته‌اند که منظور از شاهد و گواهی از خود پیغمبر علی علیه السلام است [۲۴]. ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطين از ابن عباس نقل میکند که این آیه در شأن علی علیه السلام است و احدی با او در آن شریک نیست و خواریزمی هم در مناقب خود مینویسد که عمرو عاص در نامه‌ای که بمعاوینه نوشته بود اشاره بآیاتی در شأن علی علیه السلام کرده بود که از جمله آنها آیه مزبور بوده است [۲۵].

۱۰- آیه الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۲۶].

کسانیکه اموالشان را در شب و روز و نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنان در نزد پروردگارشان پاداشی است و آنان خوف و اندوهی ندارند.

خواریزمی و ثعلبی و مالکی و ابو نعیم و دیگران از ابن عباس نقل کرده‌اند که علی علیه السلام چهار درهم داشت یکی را شب (در راه خدا) صدقه داد و یکی را روز و یکی را پنهانی و یکی را آشکارا آنگاه این آیه در باره او نازل گردید [۲۷].

۱۱- آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله [۲۸] و از مردم کسی هست که جان خود را میفروشد (بذل میکند) در راه بدست آوردن رضای خدا.

ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت میکند که در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام در فراش وی خوابید و این آیه در شأن آنحضرت نازل گردید [۲۹].

۱۲- آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة [۳۰].

کسانیکه ایمان آورده و اعمال نیکو انجام دادند آنان بهترین مردمند.

مقاتل بن سلیمان از ضحاک از ابن عباس نقل کرده است که این آیه در شأن علی علیه السلام و اهل بیت او نازل شده است [۳۱].

۱۳- وقفوهم انهم مسئولون [۳۲] آنها را نگهدارید که مورد سؤال خواهند بود.

ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل میکند که آنچه مورد سؤال خواهد بود ولایت علی بن ابیطالب است [۳۳].

۱۴- آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن ودا [۳۴] کسانی که ایمان آورده و عمل‌های نیک انجام دادند بزودی خداوند دوستی آنها را در دل‌های مردم قرار میدهد.

گنجی شافعی از قول خواری می‌نویسد که علی علیه السلام فرمود مردی مرا ملاقات کرد و گفت یا ابا الحسن بدانکه بخدا من ترا در راه خدا دوست دارم علی علیه السلام فرمود من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مراجعه کرده و سخن آنمرد را باو خبر دادم. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود شاید در باره او احسان و نیکی نموده‌ای، گفتم بخدا من در باره او احسانی نکرده‌ام، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود خدا را سپاس که دل‌های مؤمنین را بدوستی تو واد داشته است آنگاه آیه بالا نازل شد [۳۵].

۱۵- آیه و اعتصموا بحبل الله جمیعاً [۳۶] و همگی بریسمان خدا چنگ زیند.

صاحب کتاب مناقب الفخره از عبد الله بن عباس روایت کرده است که ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم عربی آمد و عرض کرد یا رسول الله شنیدم که می‌فرمودی اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که باو تمسک جوئیم؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله دست خود را بر دست علی علیه السلام زد و فرمود باین شخص تمسک جوئید که این حبل المتین است [۳۷].

۱۶- آیه انما انت منذر و لكل قوم هاد [۳۸] هر آینه تو بیم دهنده‌ای و برای هر قومی هدایت کننده‌ای است. از طریق اهل سنت هفت حدیث نقل شده است که مقصود از منذر پیغمبر صلی الله علیه و آله و از هادی علی علیه السلام میباشد از جمله مالکی در فصول المهمه می‌نویسد که چون آیه مزبور نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: انا المنذر و علی الهادی و بک یا علی یهتدی المهتدون.

یعنی من انداز کننده‌ام و علی هدایت کننده و بوسیله تو یا علی هدایت یافتگان هدایت می‌یابند [۳۹].

۱۷- آیه و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلدا منا و اجنبی و بنی ان نعبد الا صنم [۴۰] زمانیکه ابراهیم (بدرگاه خدای تعالی دعا کرد) و گفت پروردگارا این شهر را (مکه) محل امن قرار بده و من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان.

ابن مغزلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود دعای ابراهیم که عرض کرد پروردگارا من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان بمن و علی منتهی شد که هیچیک از ما هرگز به بت سجده نکردیم در نتیجه خداوند مرا نبی و علی را وصی قرار داد [۴۱].

۱۸- آیه فان الله هو مولاة و جبریل و صالح المؤمنین و الملائكة بعد ذلك ظهیر [۴۲].

البته خدا و جبرئیل و صالح مؤمنین یاری کننده او (پیغمبر صلی الله علیه و آله) هستند و فرشتگان پس از نصرت خدا پشتیبان اویند. مفسرین و علمای بزرگ اهل سنت نوشته‌اند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود در آیه مزبور منظور از صالح المؤمنین علی بن ابیطالب است [۴۳].

۱۹- آیه لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب الجنة هم الفائزون [۴۴]. یعنی دوزخیان با بهشتیان برابر نیستند اصحاب بهشت آنانند که رستگار هستند.

موفق بن احمد بسند خود از جابر روایت کرده است که گفت ما در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود قسم بآنکه جان من در دست اوست که این مرد و شیعه‌اش در روز قیامت رستگاراند [۴۵].

۲۰- آیه و تعیها اذن و اعیة [۴۶] و نگهدارد، آن پند را گوش نگاهدارنده.

طبری و سیوطی در تفسیر خودشان نوشته‌اند که وقتی آیه مزبور نازل شد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد خدایا آنگوش

را گوش علی قرار بده و علی علیه السلام فرمود از آنگاه چیزی نشنیدم که فراموش کرده باشم [۴۷].

۲۱- آیه افمن كان مؤمنا كمن كان فاسقا لا يستون [۴۸] آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است (این دو) در نزد خدا یکسان نیستند.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن کثیر در تفسیر خود و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد و دیگران نوشته‌اند که ولید بن عقبه در مقام مفاخره بعلی علیه السلام گفت من از تو زبانم گویاتر و نیزه‌ام تیزتر و در جنگ شجاع‌ترم! علی علیه السلام فرمود ساکت شو ای فاسق. آنگاه خدا بتصدیق کلام آنحضرت آیه مزبور را نازل فرمود [۴۹].

۲۲- القیا فی جهنم کل کفار عنید [۵۰]. بیفکنید در دوزخ هر نا سپاس ستیزه جو را.

حاکم حسکانی در شواهد التنزیل بسند خود از ابو سعید خدری نقل می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود چون روز قیامت شود خدای تعالی بمن و علی میفرماید هر کس دشمن شما است او را در آتش بیفکنید و هر که دوست شما است او را داخل بهشت گردانید و اینست فرموده خدای تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید [۵۱].

۲۳- آیه و ارکعوا مع الراءعین [۵۲] و رکوع کنید با رکوع کنندگان. موفق بن احمد و ابو نعیم اصفهانی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده‌اند که این آیه در خصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام نازل شده و آنها اول کسی بودند که نماز گزارند و رکوع کردند [۵۳].

۲۴- آیه ثم لتسألن یومئذ عن النعیم [۵۴] آنگاه در آنروز از نعمتها پرسیده شوند.

ابو نعیم و حاکم حسکانی بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود مقصود از نعیم در این آیه ولایت امیر المؤمنین و ما است که از آن پرسیده خواهد شد [۵۵].

۲۵- آیه سأل سائل بعذاب واقع [۵۶] خواست سؤال کننده‌ای عذابی را که واقع شد.

ثعلبی و ابن صباغ و دیگران نوشته‌اند که چون در روز ۱۸ ذیحجه رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را بجانشینی خود منصوب نموده و فرمود من کنت مولاه فهذا علی مولاه. حارث بن نعمان پس از شنیدن این خبر خدمت آنحضرت آمد و گفت ما را بشهادت یگانگی خدا و نبوت خود از جانب خدا امر کردی قبول نمودیم و سپس به نماز و زکوة و حج و جهاد و روزه دستور دادی پذیرفتیم باینها قناعت نکردی در آخر کار این جوان را که پسر عمومی تست بولایت نصب کردی آیا این کار از جانب تست یا بدستور خدا است؟ رسول اکرم فرمود قسم بخدائی که جز او خدائی نیست که این امر بدستور خدا است حارث بن نعمان در حالیکه بسوی ناقه خود میرفت گفت خدایا اگر این مطلب صحیح است بر ما از آسمان سنگ بفرست یا بعدابی دردناک معذب گردان هنوز بناقاهش نرسیده بود که سنگی از آسمان بر سرش افتاد و فوراً هلاک شد نمود آنگاه این آیه نازل شد که سأل سائل بعذاب واقع [۵۷].

آیاتی که در باره ولایت و فضائل علی علیه السلام نازل شده خیلی بیش از اینها است و ما برای نمونه فقط به ۲۵ آیه از آنها اشاره نمودیم و بطوریکه مفسرین و محدثین نوشته‌اند متجاوز از سیصد آیه در باره امامت و مناقب آنحضرت در قرآن وجود دارد چنانکه گنجی شافعی و ثعلبی بسند خود از ابن عباس نقل کرده‌اند که نزلت فی علی بن ابی طالب اکثر من ثلاثمائة آیه [۵۸].

اکنون باید از آقایان (اهل سنت) پرسید با وجود اینهمه آیات که دلالت بر ولایت و برتری علی علیه السلام دارد و خود شما در صورت مراجعه بکتاب معتبره - تان صحت این مطلب را خواهید پذیرفت چگونه ابو بکر را بجای علی علیه السلام خلیفه میدانید آیا سخن و عقیده شما در اینمورد موضوع کوسه و ریش پهن نیست؟

در خاتمه این فصل از تذکر این مطلب ناگزیر است که ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که خداوند چرا صریحا نام علی علیه السلام را در قرآن نیاورده که او جانشین پیغمبر است تا مسلمین دچار اختلافات نشوند؟

پاسخ این اشکال یا اعتراض اینست که اولاً موضوع ولایت علی علیه السلام مورد آزمایش است و بایستی مردم بوسیله آن آزمایش شوند چنانکه از جمله آیاتی که مؤید این مطلب است آیه شریفه الم أحسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا و هم لا یفتنون [۵۹]؟ (آیا مردم چنین پندارند که با گفتن اینکه ایمان آوردیم رها کرده شوند و آنان آزمایش نخواهند شد؟) که بنا بنقل علماء و مفسرین عامه و خاصه ولایت علی علیه السلام است که مورد آزمایش مسلمین قرار گرفته است [۶۰].

ثانیاً بفرض اینکه نام علی علیه السلام نیز در قرآن ذکر میشد باز مردم از روی حب جاه و طمع دنیوی با آن مخالفت میکردند همچنانکه با برخی از آیات قرآن مخالفت نمودند که در فصول آتی بدین مطلب اشاره خواهد شد.

ثالثاً قرآن کریم شامل احکام کلی است و جزئیات آن بوسیله پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله توضیح داده شده است و اصل ولایت و امامت هم چنانکه در این فصل گذشت در چندین آیه با قرائن روشن گفته شده و نبی اکرم نیز طبق بیاناتی مضمون و مفاد آنها را که بر علی علیه السلام تطبیق میکرد بمردم ابلاغ نموده است و این مطلب را علماء و مفسرین اهل سنت نیز قبول دارند ولی عملاً با آن مخالفت میکنند.

پی نوشت ها:

[۱] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۸۹ - فصول المهمه ص ۲۷.

[۲] سوره مائده آیه ۵۵.

[۳] کفایة الطالب ص ۲۵۰ - مناقب خوارزمی ص ۱۷۸ - تفسیر طبری جلد ۶ ص ۱۶۵ - تفسیر رازی جلد ۳ ص ۴۳۱ و کتب دیگر.

[۴] کشف الغمه ص ۸۸.

[۵] سوره نساء آیه ۵۹.

[۶] ینابیع المودة ص ۱۱۴ - شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۴۹ - غایة المرام باب ۵۸.

[۷] سوره شعراء آیه ۱۵۱ - ۱۵۲.

[۸] ینابیع المودة ص ۴۴۵.

[۹] سوره آل عمران آیه ۶۱.

[۱۰] مناقب ابن مغزلی ص ۲۶۳ - کفایة الخصام ص ۳۰۹ - فصول المهمه ص ۸.

[۱۱] سوره احزاب آیه ۳۳ - اراده خدا است که از شما اهل بیت پلیدی را دور کند و شما را بتطهیر خاصی پاک گرداند.

[۱۲] کفایة الطالب ص ۳۷۲ - تفسیر فخر رازی جلد ۶ ص ۷۸۳.

[۱۳] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۱۱.

[۱۴] تفسیر ابن جریر طبری جلد ۲۲ ص ۵.

[۱۵] قاموس الصحیفه ص ۲۵ - این کتاب اخیراً بوسیله جناب حجة الاسلام حاجی سید ابو الفضل حسینی بسبک جالب و زیبا در شرح لغات صحیفه سجادیه تألیف شده و تعلیقات او اضافاتی نیز از نظر نقل حدیث و مطالب سودمند با استفاده از منابع ارزنده در آن منظور گردیده است مطالعه این کتاب نفیس برای محققین و اهل علم توصیه میشود.

[۱۶] ذخائر العقبی ص ۶۹ - کفایة الطالب ص ۲۴۲ - ینابیع المودة ص ۸۸ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱۷.

[۱۷] سوره شوری آیه ۲۳.

[۱۸] کفایة الطالب ص ۹۱ - تفسیر کشاف جلد ۲ ص ۳۳۹ - ذخائر العقبی ص ۲۵.

[۱۹] سوره رعد آیه ۱۳.

- [۲۰] غایه المرام باب ۱۲۶.
- [۲۱] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۳۰۷.
- [۲۲] ینابیع الموده ص ۱۰۴.
- [۲۳] سوره هود آیه ۱۷.
- [۲۴] تفسیر ابو الفتوح رازی - ینابیع الموده ص ۹۹.
- [۲۵] غایه المرام باب ۱۲۸.
- [۲۶] سوره بقره آیه ۲۷۴.
- [۲۷] مناقب ابن مغزلی ص ۲۸۰ - ذخائر العقبی ص ۸۸.
- [۲۸] سوره بقره آیه ۲۰۷.
- [۲۹] ینابیع الموده ص ۹۲ - کفایه الطالب ص ۲۳۹.
- [۳۰] سوره بینة آیه ۸.
- [۳۱] غایه المرام باب ۹۴ حدیث ۹.
- [۳۲] سوره و الصافات آیه ۲۴.
- [۳۳] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۱۰۷ - صواعق المحرقه ص ۸۹.
- [۳۴] سوره مریم آیه ۹۶.
- [۳۵] کفایه الطالب ص ۲۴۹ - مناقب خوارزمی ص ۱۸۸ - الغدیر جلد ۲ ص ۵۶.
- [۳۶] سوره آل عمران آیه ۱۰۳.
- [۳۷] کفایه الخصام ص ۳۴۳.
- [۳۸] سوره رعد آیه ۷.
- [۳۹] فصول المهمه ص ۱۲۲.
- [۴۰] سوره ابراهیم آیه ۳۵.
- [۴۱] مناقب ابن مغزلی ص ۲۷۶.
- [۴۲] سوره تحریم آیه ۴.
- [۴۳] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۲۵۵ - صواعق محرقه ص ۱۴۴.
- [۴۴] سوره حشر آیه ۲۰.
- [۴۵] کفایه الخصام ص ۴۲۲.
- [۴۶] سوره الحاقه آیه ۱۲.
- [۴۷] مناقب ابن مغزلی ص ۲۶۵.
- [۴۸] سوره سجده آیه ۱۸.
- [۴۹] غایه المرام باب ۱۵۲ - مناقب ابن مغزلی ص ۳۲۴.
- [۵۰] سوره ق آیه ۲۴.
- [۵۱] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۱۹۰.
- [۵۲] سوره بقره آیه ۴۳.

[۵۳] غایه المرام باب ۱۷۶.

[۵۴] سوره تکاثر آیه ۸.

[۵۵] غایه المرام باب ۴۸ - شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۶۸.

[۵۶] سوره معارج آیه ۱.

[۵۷] فصول المهمه ص ۲۶ - کفایه الخصام ص ۴۸۸.

[۵۸] کفایه الطالب ص ۲۳۱ - صواعق محرقة ص ۷۶ - ینابیع الموده ص ۱۲۶.

[۵۹] سوره عنکبوت آیه ۱.

[۶۰] شواهد التنزیل جلد ۱ ص ۴۳۸ - غایه المرام باب ۱۲۵.

آگاهی و مظلومیت امام

به خدا سوگند! از آگاهی لازمی برخوردارم و هرگز غافلگیر نمی‌شوم، [۱] که دشمنان ناگهان مرا محاصره کنند و با نیرنگ دستگیر نمایند، من همواره با یاری انسان حق طلب، بر سر آن می‌کوبم که از حق روی گردان است، و با یاری فرمانبر مطیع، نافرمان اهل تردید را درهم می‌کوبم، تا آن روز که دوران زندگانی من بسر آید.

پس، سوگند بخدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم، و از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز حق مرا از من باز داشتند و به دیگری اختصاص دادند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ضَبْعٌ، یعنی «کفتار» که در اغفال شدن ضرب المثل بود، با سر و صداهایی که شکارچیان بوجود می‌آوردند و سر در لانه فرو برده، از خطرات پیرامون خود غافل می‌شد و شکار می‌گردید و آنگاه ضرب المثل برای انسان بی اطلاع گردید.

[۲] خطبه ۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آموزش‌های حساب شده برای جهاد و شهادت

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای آمادگی فکری و روحی مردم و سربازان، همواره ارزش‌های والای جهاد را به خوبی تفسیر و بیان می‌کرد، مانند: خطبه ۲۷ نهج البلاغه که فرمود:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ، وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى، وَدَرِعُ اللَّهِ الْحَصِينَةَ، وَجُنَّتَهُ الْوَثِيقَةَ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمِلَهُ الْبُلَاءُ، وَدُيْتُ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالسَّهَابِ، وَأُدِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيَمِ الْخَسْفِ، وَمُنِعَ النَّصْفِ. [۱].

«پس از یاد و نام خداوند، همانا جهاد دری است از درهای بهشت، خداوند آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است. جهاد لباس تقوا، زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است.

مردمی که از جهاد روی برگردانند خداوند لباس ذلت بر تن آنها می‌پوشاند و بلا به آنان هجوم می‌آورد، حقیر و ذلیل می‌شوند، عقل و فهم‌شان تباه می‌گردد، و به خاطر تضییع جهاد حق آنها پایمال می‌شود، و نشانه‌های ذلت در آنها آشکار می‌گردد، و از عدالت محروم می‌شوند.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آگاهی دادن مردم (نسبت به اخبار جاری کشور)

در حکومت های الهی و مردمی، پشتوانه اصلی حکومت، نیروهای مردمی هستند،

اگر دقیقاً نسبت به تحرکات دشمن، و اخبار سیاسی، نظامی کشور، توجیه گردند، و آگاهی لازم را داشته باشند،

بجا و به موقع بسیج شده، رهبر و نظام اسلامی را کمک می کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به تحرکات نظامی دشمن در مرزهای داخلی خطاب به کوفیان فرمود:

أُنِيتُ بُشِيرًا قَدْ أَطْلَعَ الْيَمَنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدَالُونَ مِنْكُمْ بِإِجْمَاعِهِمْ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبِأَدَائِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَلَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ. [۱].

(به من خبر رسیده که بُسربن ارطاه بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد.

زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها

امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی.)

و نسبت به ادعاهای سران ناکثین به مردم آگاهی لازم داد که:

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً، وَاتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَكَاً، فَيَاضَ وَفَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ، وَدَبَّ وَدَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ، فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ، وَنَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ، فَكَرَبَ بِهِمُ الزَّلَّلَ، وَزَيْنَ لَهُمُ الْخَطْلَ، فَعَلَ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ، وَنَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ! [۲].

(منحرفان شیطان را، معیار کار خود گرفتند، و شیطان نیز آنها را دام خود قرار داد، و در دل‌های آنان تخم گذارد، و جوجه‌های خود

را در دامانشان پرورش داد، پس با چشم‌های آنان می‌نگریست، و با زبان‌های آنان، سخن می‌گفت، پس با یاری آنها بر مرکب

گمراهی سوار شد، و کردارهای زشت را در نظرشان زیبا جلوه داد، مانند رفتار کسی که نشان می‌داد در حکومت شیطان شریک

است، و با زبان شیطان، باطل می‌گوید.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آگاهی از علل مقاومت دشمن

در تداوم عملیات شکننده سپاه امام علی علیه السلام بر ضد شورشیان جمل، امام متوجه شد که یکی از علل مقاومت مردم بصره،

حضور عائشه، سوار پر شتر است که تا شتر کشته نشود و هودج عائشه سقوط نکند، مردم بصره با انگیزه‌های گوناگونی مقاومت

می‌کنند از این رو فرمان داد که:

إِعْقِرُوا الْجَمَلَ فَإِنَّهُ إِنْ عُقِرَ تَفَرَّقُوا

«شتر را پی کنید، زیرا اگر شتر کشته شود مردم بصره متفرق می گردند»

که امام مجتبی علیه السلام در طی دو حمله بی نظیر شتر را پی کرده، هودج سقوط کرد و مردم بصره گریختند. [۱].

امام در مسجد جامع بصره پس از فتح و پیروزی خطاب به مردم بصره فرمود:

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ أَتْبَاعَ الْبُهَيْمَةِ، رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَ عَقِرَ فَهَرَبْتُمْ

«شما لشکریان یک زن، و پیروان یک حیوان بودید که تا صدا می‌کرد مقاومت کردید و تا کشته شد فرار کردید.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۵۱.

[۲] خطبه ۱۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آزادی اسیران در جنگ

آزادی اسیران که در قانون بین الملل نیز آمده است،

یکی از رفتارهای ارزشمند انسانی است، که سران قدرتمند و حاکمان مستبد کمتر به آن توجه دارند.

امام علی علیه السلام در نبرد صفین دست به ابتکاراتی زد که دوست و دشمن را شیفته خود کرد.

یکی از آنها آزاد کردن تعدادی از اسیران شامی بود که معاویه نیز ناچار شد، تعدادی از اسرای کوفیان را باز گرداند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۲.

آگاهی سیاسی امام و آمادگی برای نبرد با معاویه

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از جنگ نهروان فراغت یافت، فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنِّي فَقَاتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَلَمْ يَكُنْ لِيَجْتَرِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ غَيْرِي بَعْدَ أَنْ مَاجَ غَيْبُهَا وَ أَشْتَدَّ كَلْبُهَا.

«ای مردم من چشم فتنه و فساد را کور کردم و غیر از من کسی بر دفع آن فتنه و فساد بعد از اینکه ظلمت و تاریکی آن بالا گرفته و

رو به افزایش نهاده و شرّ و سختی آن همه جا را فرا گرفته و هاری آن فزونی یافته بود، جرأت نداشت.» [۱].

امام علی علیه السلام می‌خواهد بفرماید:

اگر من با نهضت «خارجی گری» در دنیای اسلام مبارزه نمی‌کردم، دیگر کسی پیدا نمی‌شد که جرأت کند با این چنین جمعیتی که

پیشانیان از کثرت عبادت پینه بسته بود بجنگد. [۲].

بنا به نقل ناسخ، غائله خوارج در روز نهم صفر سال چهل هجری مصادف با نوروز ایرانیان پایان یافت. [۳].

امام علی علیه السلام برای اینکه مردم را به سوی دشمن اصلی متوجه سازد، با جمله کوتاهی فرمود:

إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَحْسَنَ بِكُمْ وَ أَعَزَّ نَصْرَكُمْ فَتَوَجَّهُوا مِنْ فُورِكُمْ هَذَا إِلَى عَدُوِّكُمْ.

«همانا خداوند بر شما احسان کرد و پیروزی عزت بخش را نصیبتان قرار داد اکنون با این آمادگی به سوی دشمن اصلی خود (یعنی

معاویه و یارانش) حرکت نمائید.»

جمعی همراه اشعث بن قیس در پاسخ گفتند:

(یا امیرالمؤمنین تیرهای ما تمام و شمشیرهای ما کند و سرنیزه هایمان فرسوده گردیده، بهتر است که ما را به کوفه برگردانی تا

تجهیزات جنگی خود را اصلاح نموده، تجدید قوایی بکنیم، شاید در این مدت هم بر عده ما بیفزائی تا با نیروئی بهتر و تازه نفستر به

سوی دشمن بشتاییم.)

امام علیه السلام آنها را به اردوگاه نخيله سوق داد و به آنها سفارش کرد؛

تا زمانی که به سوی دشمن رهسپار می‌شوند در اردوگاه خود بمانند و خود را برای جهاد مهیا سازند و کمتر با زن و بچه خود مراوده و ملاقات داشته باشند.

سپاهیان امام چند روزی را در آنجا ماندند ولی بعداً یکی پس از دیگری جسته و گریخته به شهر می‌رفتند تا اینکه جز فرماندهان سپاه کسی با علی علیه السلام باقی نماند، حضرت با مشاهده این وضع، ناگزیر وارد شهر کوفه گردیدند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲:۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص ۱۵۶.

[۳] کتاب خوارج، ص ۵۵۸ - و مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۴ - و ابن اثیر در کامل - و محدث قمی در تتمه المنتهی، واقعه نهران را در سال سی و هشت هجری نقل نموده است.

[۴] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۵ - و الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲۹ - و کامل ابن اثیر، ج ۳ ص ۳۴۹ - و الامام علی علیه السلام، ج ۶، ص ۱۵۲ - و مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷.

آمدن هیئت مذاکره به اردوی امام

روزی ابودرداء و ابوامامه باهلی به معاویه گفتند:

چرا با علی به ستیز برخواستی؟

به خدا سوگند اسلام او از تو بهتر و او به خلافت سزاوارتر و به پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم نزدیک‌تر است. معاویه گفت:

به خونخواهی عثمان با او می‌جنگم و در حقیقت او کشندگان عثمان را پناه داده است.

به او بگوئید: اگر قاتلان عثمان را به ما تحویل دهد من نخستین کسی هستم از اهالی شام که با او بیعت خواهم کرد.

این دو نفر به امید سازش به حضور علی علیه السلام شتافتند و تقاضای معاویه را به آن حضرت رساندند.

امام علیه السلام آن دو نفر را به طرف صفوف لشگریان خود متوجه ساخت و فرمود:

کشندگان عثمان همان‌ها هستند که می‌بینید.

ناگاه بیش از بیست هزار نفر سلحشور آهن پوشی که فقط چشمانشان دیده می‌شد (همچو صدای رعد) خطاب به آن دو نفر فریاد زدند همه ما کشندگان خلیفه سوم هستیم.

آن دو نفر به لشکرگاه معاویه بازگشتند.

ابن قتیبه دینوری می‌نویسد:

ابوهریره و ابوالدرداء که در جریان صفین در حمص [۱] بودند، پیش معاویه آمدند و او را نصیحت نمودند که چرا با علی علیه

السلام به نزاع برخاستی، او به این امر (خلافت) به تو سزاوارتر است و از خدمات و سوابق درخشان آن حضرت با او سخن گفتند،

تا معاویه گفت:

به این جهت با او می‌جنگم که کشندگان عثمان را به ما تسلیم نماید.

سپس هر دوی آنها از طرف معاویه به حضور علی علیه السلام آمدند و گفتند معاویه می‌گوید قاتلان خلیفه سوم را به وی تحویل دهید اگر بعد از این کار باز او با شما بجنگد در این صورت ما با تو همراه خواهیم بود.

امام علیه السلام فرمود: آیا شما کشندگان عثمان را می‌شناسید؟

گفتند: آری

امام علی علیه السلام فرمود: بروید آنها را دستگیر کنید.

آنها آمدند پیش محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و مالک اشتر و گفتند که شما سه نفر از کشندگان خلیفه سوم هستید و ما ما موریم که شما را دستگیر کنیم.

وقتی مردم از جریان آگاه شدند متجاوز از ده هزار نفر آماده شدند و گفتند:

قاتلان خلیفه سوم ما هستیم.

آن دو نفر چون با آن جمعیت انبوه مواجه شدند، گفتند:

ما مسئله را مشکل و غیر قابل علاج یافتیم، پس به سوی معاویه برگشتند و دوباره عازم «حمص» شدند. [۲].

معاویه می‌دانست که کشندگان خلیفه سوم یکی دو نفر و آنهم شناخته شده نبودند، که امام علیه السلام هم آنها را دست بسته به معاویه تحویل دهد.

معاویه می‌دانست که این کار غیرممکن است، اما به عنوان بهانه‌ای آنها را دستاویز خود قرار داده بود.

که اینگونه نیرنگبازی‌ها تنها در مردم ناآگاه شام تأثیر می‌گذاشت.

پی نوشت ها:

[۱] حمص بکسر حاء و سکون میم و صاد مهمله شهر بزرگی است میان شام و حلب. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۳۴.

[۲] الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۹۶.

آزاد گذاشتن خوارج و رعایت حقوق آنها

امام علیه السلام به فرقه خوارج آزادی کامل داده بود و با نرمش، به ایشان فرمود:

شما سه حق به گردن ما دارید که آنها رعایت خواهیم کرد:

۱- شما می‌توانید نماز خود را در مسجد ما آزادانه به جا آورید.

۲- ما حقوق شما را از بیت‌المال و غنیمتی که در کسب آن با ما شرکت داشته‌اید قطع نمی‌کنیم.

۳- مادامی که به جنگ ما با قیام نکرده‌اید با شما نمی‌جنگیم. [۱].

امام علیه السلام از آغاز مخالفت آنان تا زمانی که به حرکت مسلحانه دست نزده بودند چنین رفتاری با ایشان داشت و به جرئت می‌توان گفت که اعطاء آزادی تا این حد به مخالفان حکومت، در جهان بی سابقه است، و همین سبب شد که خوارج از این

آزادی سوء استفاده کرده و دشمنی خود را از حد گذراندند،

گاهی به ساحت مقدس امام علیه السلام جسارت می‌کردند و ناسزا می‌گفتند که امام با بزرگواری به آنها پاسخ می‌داد.

تا آنجا که خوارج تصمیم گرفتند برای جنگ با امام علیه السلام آماده شوند،

آنها عبدالله بن وهب راسبی که مردی به ظاهر زاهد و متعبد بود را بر خود گماشتند.

و او مرد بسیار متعصبی بود، آنها معتقد بودند که پس از شکست دادن علی علیه السلام کار خلافت را به شورا می‌گذاریم و بیعت

برای کسی جائز نیست،

بیعت مخصوص ذات ذوالجلال است، و شعار ما «امر به معروف و نهی از منکر» است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۶۳ - و الامام علی علیه السلام، ج ۵، ص ۲۶۷.

[۲] تاریخ سیاسی اسلام، ص ۳۲۲.

آغاز شورشگری خوارج و آمادگی رزمی امام

خوارج پس از تهدید کردن امام علیه السلام «حرواء» را به قصد نهروان [۱] ترک گفتند، در طول راه عبورشان بر نخلستانی افتاد در آنجا عبدالله بن خطاب را دیدند که قرآن را حمایت کرده و بر الاغ خود سوار شده و همسرش نیز همراه او بود،

او از جانب علی علیه السلام حاکم و عامل نهروان بود.

نخست از نام او سؤال کردند گفت:

عبدالله فرزند خطاب از اصحاب پیامبر خدا هستم.

گفتند: آیا از ما ترسیدی؟

عبدالله گفت: آری.

گفتند:

از ما ترس، از پدرت که یار پیامبر بود حدیثی برای ما بگو که آنرا از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیده باشد، شاید به حال ما فایده‌ای بخشد.

عبدالله گفت:

پدرم از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روایت می‌کرد که آن حضرت فرمود:

بعد از من فتنه‌ای پدید آید که دل مرد در آن مانند بدنش می‌میرد، شب مؤمن است.

اما بامداد کافر می‌شود، و یا صبح مؤمن است، اما شامگاه کافر می‌شود.

گفتند: ما هم همین را می‌خواستیم.

سپس پرسیدند:

درباره ابوبکر و عمر چه می‌گوئی؟

عبدالله آنها را به خیر و نیکی یاد کرد.

سپس درباره خلیفه سوم و از ابتداء و انتهای خلافتش سؤال کردند.

عبدالله او را نیز تأیید کرد.

در پایان به او گفتند:

درباره علی و مسئله حکمیت چه عقیده‌ای داری و بعد از حکمیت نظرت چیست؟

عبدالله گفت:

او از شما دانا و دیندارتر است و دارای بینش عمیق‌تری می‌باشد و رأی او صواب و نظر او نافذ است.

سران خوارج گفتند:

تو مردان را با نام و نشان ستایش می‌کنی نه با افعال و اعمال آنها،

به خدا سوگند ترا به نحوی می‌کشیم، که تا کنون کسی به مانند آن کشته نشده باشد.

عبدالله را گرفته و کنفش را بستند و همراه زن حامله او که وضع حملش نزدیک بود به نخلستانی کشیدند که میوه آن رسیده و متعلق به مردی نصرانی بود.

خرمائی در نخلستان به زمین افتاده بود، یکی از خوارج آنرا برداشت و به دهن گذاشت، یکی از همراهان گفت:

آیا خرمای حرام می‌خوری؟ تو که بهای آنرا نپرداخته‌ای، او ناگزیر دانه خرما را از دهان بیرون انداخت.

در آن میان خوکی را مشاهده کردند که متعلق به اهل ذمه بود، که یکی از خوارج او را با شمشیر کشت، همراهش به وی اعتراض کرد و گفت:

این عمل تباہکاری در روی زمین است، به ناچار بهای آنرا به صاحبش پرداختند.

عبدالله با مشاهده این احوال خرسند شد که از آنها آسیبی به وی نخواهد رسید، ناگاه بر خلاف انتظار او را به کنار فرات کشیدند تا شهیدش نمایند.

چون ابن خباب این وضع را مشاهده کرد به آنها گفت:

در کار خود صادق باشید، من مسلمانم و کار خلافی هم نکرده‌ام، در ضمن شما به من امان دادید (و گفتید از ما مترس) آنها گوش ندادند و او را بر زمین کشیده مانند گوسفند ذبح کردند و خون او به آب نهر ریخته شد،

سپس به سوی همسرش هجوم آوردند، آن زن مصیبت زده می‌گفت:

من زنی تنها هستم، آیا شما از خدا نمی‌ترسید؟

به او هم رحم نکردند، شکمش را پاره کرده و جنین را بیرون کشیده و کشتند.

آنها همچنین سه زن مسلمان دیگر را که از قبیله طی بودند نیز به قتل رساندند که یکی از آن زنان امّ سنان بود و از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به حساب می‌آمد.

مرد نصرانی که در آنجا بود، با دیدن این منظره رقت بار، با شگفتی به سران خوارج گفت:

من از کارهای شما در شگفتم زیرا عبدالله بن خباب را می‌کشید، اما یک دانه خرما را بی اجازه صاحبش نمی‌خوردید. [۲].

خوارج در سر راه خود هر جا مسلمانی می‌یافتند از دم تیغ می‌گذرانیدند و اموال آنان را به یغما می‌بردند، آنها بدین نحو در نهروان گرد آمدند.

امام علیه السلام وقتی این اخبار را شنید، برای تحقیق بیشتر، حارث بن مزهره را نزد خوارج فرستاد، تا در این رابطه تحقیقات دقیقی انجام دهد و نتیجه را کتباً به اطلاع آن حضرت برساند.

چون فرستاده امام علیه السلام به گروه خوارج نزدیک شد، تا در مورد این کشتار و غارتگری‌ها سؤال نماید، بر سر او ریختند و بی رحمانه شهیدش کردند.

امام علی علیه السلام از «پادگان نخیله» قصد عزیمت به شام را داشت، که اینگونه خبرهای ناگوار یکی پس از دیگری او را نگران کرد.

و فتنه خوارج در شورای نظامی امام علیه السلام مطرح گردید و از طرف فرماندهان سپاه پیشنهاد شد که:

یا امیرالمؤمنین این گروه خطرناک را با چه اطمینانی پشت سر بگذاریم و به سوی شام حرکت کنیم، آنها پس از ما ممکن است بر

خانواده‌ها و اموال و شهرها مسلط شوند، اگر صلاح است، نخست ما به سوی آنها رفته و کار خوارج را یکسره کنیم و آنگاه با خاطری آسوده به سوی دشمن اصلی، (معاویه) حرکت کنیم.

امام علی علیه السلام نیز همین را صلاح می‌دانست، و بدین ترتیب فرمان داد که به جای شام به سوی نهروان حرکت نمایند. در آن وقت منجمی آمد و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین من از طریق علم نجوم دریافته‌ام که اگر در این ساعت حرکت شما آغاز شود نمی‌توانید به دشمن غلبه یابید بلکه به آسیب سخت دچار می‌شوید. بهتر است که حرکت شما به ساعت دیگر موکول گردد.

امام علیه السلام به حرف وی گوش نداد و در آن ساعتی که منجم منع کرده بود حرکت فرمود و پس از پیروزی بر دشمن، خدا را ستایش کرد و فرمود:

اگر ما به دستور آن منجم عمل کرده و در وقتی که او معین کرده بود، لشکر می‌کشیدیم، مردم نادان می‌گفتند، این پیروزی نتیجه پیشگویی منجم و تعیین وقت حرکت او بود. [۳].

سپس به منجم و مردم چنین رهنمود داد:

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مِنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَعْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ.

وَتَبَتَّغِي فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيكَ الْحَمِيدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بَرَعِمَكَ - أَنْتَ هِدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

أَيُّهَا النَّاسُ، إِيَّاكُمْ وَتَعَلَّمِ النُّجُومَ، إِلَّا مَا يَهْتَدِي بِهِ فِي بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ، فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَى الْكُهَانَةِ، وَالْمَنْجَمِ كَالْكَاهِنِ، وَالْكَاهِنُ كَالسَّاحِرِ، وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَى اسْمِ اللَّهِ.

(به هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، شخصی با پیشگویی از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی‌شوید و من از راه علم ستاره‌شناسی این محاسبه را کردم:)

امام فرمود:

ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی برای پیشگویی‌های دروغین، بپرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید، چه اینکه ستاره‌شناسی شما را به غیب‌گویی و غیب‌گویی به جادوگری می‌کشاند، و ستاره‌شناس چون غیب‌گو، و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر [۴] در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید. [۵].

امام علیه السلام با سپاه خود که بالغ بر شصت و هشت هزار و دویست نفر بود [۶] بسوی نهروان حرکت کرد و در نهروان با خوارج روبرو شدند.

آنها چون امام علیه السلام را دیدند به آواز بلند گفتند:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

امام علیه السلام بردباری نمود و نخست پیغام فرستاد که:

«کشندگان برادران ما را به ما تحویل دهید تا ما به قصاص، آنها را بکشیم، آنگاه من شما را به حال خود می‌گذارم و برای جنگ بسوی اهل شام حرکت می‌نمایم، شاید خداوند قلب‌های شما را به پاکی تغییر دهد و شما را از این گمراهی برگرداند.»

در پاسخ، پیام فرستادند که:

ما گشندگان یاران تو هستیم و در قتل آنها شرکت کرده‌ایم، زیرا که خون آنها و شما را مباح می‌دانیم. [۷].

پی نوشت ها:

- [۱] نهروان، گویا نام کوره‌های آب میان بغداد و واسط و دارای آبادی بوده که از بین رفته و آثار عمارت‌ها نمایان است. (معجم البلدان).
- [۲] کامل ابن اثیر ج ۳، ص ۳۴۲ - و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۷۴ - و ناسخ ج امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۴۱ - و تحفه الاحباب، ص ۱۸۱ - و الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲۶ - و سفینه بحار، ج ۱، ص ۳۸۳.
- [۳] نورالابصار، شبلنجی، ص ۱۱۲ - و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۷۶ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۳ - و الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲۷ - و ناسخ کتاب خوارج، ص ۵۴۲.
- [۴] منجم، از طریق ستاره‌شنای ک پیشگویی می‌کند و کاهن (غیب‌گو) با کمک گرفع از شیطان و جن حق می‌دهد، می‌گویند شخص مورد نظر عقیف بن قیس برادر اشعث بن قیس بود.
- [۵] خطبه ۷۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:
- ۱- کتاب صفین: ابراهیم بن دیزیل المحدث (متوفای ۲۸۱ه)
 - ۲- کتاب آمالی ص ۳۳۸ مجلس ۶۴ حدیث ۱۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ه)
 - ۳- عیون الجواهر (بنقل از فرج المهموم): شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ه)
 - ۴- فرج المهموم ص ۵۷ و ۵۹: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ه)
 - ۵- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۳۶۸ ح ۴۳۷: بلاذری (متوفای ۲۷۹ه)
 - ۶- تذکره الخواص ص ۱۴۵: ابن جوزی حنفی (متوفای ۵۶۷ه)
 - ۷- کتاب احتجاج ج ۱ ص ۵۶۰ ط جدید: طبرسی (متوفای ۵۸۸ه)
 - ۸- زهر الاداب: ابواسحاق قیروانی (حدود ۴۲۵ه)
 - ۹- کنزالفوائد ص ۱۶۵: کراچکی (متوفای ۴۴۹ه)
 - ۱۰- بحارالانوار ج ۵۵ ص ۲۵۸ ح ۵۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)
 - ۱۱- انوار النعمانیه ج ۱ ص ۱۹۵: جزائری (متوفای ۱۱۱۲ه)
 - ۱۲- بحارالانوار ج ۳۳ ص ۳۶۲ ح ۵۹۶: جزائری (متوفای ۱۱۱۲ه)
 - ۱۳- ربیع الابرار ج ۱ ص ۱۰۸ ح ۹۳ ب ۲: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه).
- [۶] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۷۱ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۰ (سه هزار و دویست نفر از آن سپاه از اهل بصره بودند).
- [۷] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۷۶-۳۳۷۵ - و الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲۷ - و مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵ - و تتمه المنتهی، ج ۱، ص ۳۰ - و الامام علی، ج ۶، ص ۱۰۹ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۳.

آموزش‌های ضروری برای دفاع

طبیعی است که دفاع از منافع ملی و آئین الهی بدون آموزش‌های حساب شده و یادگیری فنون نظامی و جنگ انفرادی امکان پذیر نیست که امام علی علیه السلام در یک سخنرانی حساب شده، جهت آموزش نظامی فرمود:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلَّبُوا السَّكِينَةَ، وَعَضُّوا عَلَى النَّوَاجِدِ، فَإِنَّهُ أُنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ
وَأَكْمَلُوا اللَّأَمَةَ، وَقَلَقُوا السُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا
وَالْحُظُّوا الْخَزَرَ، وَأَطْعَمُوا الشَّرَرَ، وَنَافِحُوا بِالطُّبَا، وَصَلُّوا السُّيُوفَ بِالْحُطَّا،

وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعِينِ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.
فَعَاوِدُوا الْكُرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ.
وَطَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سَجْحًا،
وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاصْرُبُوا تَبَجَّهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِسْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوَثْبَةِ يَدًا، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا.
فَصَمَدًا صَمَدًا حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمْ الْأَعْلُونَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ، وَلَنْ يَتْرُكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ». [۱].

(ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید، دندان‌ها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد، زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید چند بار تکان دهید، با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر را به دشمن برسانید، و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار دارید. پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکه ننگی برای نسلهای آینده و مایه آتش روز قیامت است، از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید.

به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما آشکار گردد «شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی‌کاهد.»).

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

آیات در شان علی(ع)

از جمله آیاتی که در شان علی(ع) وارد شده صراط مستقیم (اهدنا الصراط المستقیم) است. (سوره حمد) عده‌ای از مفسرین عامه تصریح کرده‌اند که صراط مستقیم در قرآن مجید، صراط علی(ع) بن ابیطالب (ع) است. در آیه اهدنا الصراط المستقیم در سوره حمد فراء که یکی از قراء قرآن و مفسر بزرگ عامه است می‌نویسد یعنی صراط علی(ع) بن ابیطالب (ع) و ذریه‌اش.

در آیه شریفه سوره حجر آیه ۴۱-۳۹ قال هذا صراط مستقیم گفت این راه علی(ع) مستقیم است. پس از آنکه شیطان به آدم سجده نکرد و رانده در گاه الهی شد گفت خدایا چون بشر باعث رانده شدنم شده همه آنها را جز بندگان خالصت گمراه خواهم نمود.

خداوند در پاسخش می‌فرماید این راه علی(ع) مستقیم است. قرائتی رسیده که صراط علی(ع) یعنی بر من خوانده می‌شود این راه بر من مستقیم است. چون دستور ائمه (علی(ع) هم‌السلام) است که بقرائتهای متداول خوانده شود لذا این قرائت هم درست است و برای اطلاعاتن عرض کردم.

راهی که شیطان از آن بدور است و گمراه کردن در آن نیست راه علی(ع) بن ابیطالب است.

بر قامت الف چو کمی پیچ و خم کنند
از آن الف حروف دگر مرتسم کنند
یعنی حروف، ساخته از یک الف بود

گر نقطه‌ها به پیچ و خمش، بیش و کم کنند
 اما الف نگر، که نمودار نقطه‌هاست
 آن نقطه‌ها که همچو خطی پیش هم کنند
 پس نقطه است هر چه نویسد با حروف
 جز نقطه نیست، هر رقمی با قلم کنند
 در زیر باء بسمله داریم نقطه‌ای
 کآن را توان، برابر قرآن، رقم کنند
 یعنی حسان تمامی قرآن بود علی(ع)
 هرگز نمی‌توان که جداشان ز هم کنند
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

آخرین روزها

آقا علی(ع) در آخرین روز از زندگیش وصیت‌های متعدّد دارد چه نسبت به اولادهایش و چه نسبت به اصحابش، تنها به بعضی از وصایایش به اصحابش اشاره می‌نمایم مطابق آنچه در کتاب شریف اصول کافی رسیده است.
 پس از آنکه بواسطه ضربت ابن ملجم حضرت در بستر افتاد و خبر سو قصد به جان حضرت به اطراف منتشر گردید دسته دسته از اهالی کوفه و حومه به دیدار علی(ع) می‌آمدند. نخست امیدوار بودند آن حضرت سالم می‌ماند اما با اظهارات طیب مسلم شد که دیگر کار علی(ع) تمام است. لذا آن حضرت می‌خواست برایشان وصیتی بفرماید موعظه و اندرزی کند. حضرت نیز با آن حال نزار که در شرف شهادت بود مع الوصف از موعظه خودداری نفرمود و جملات جالبی دارد از آن جمله می‌فرماید: همه از مرگ فرار می‌کنند ولی عاقبت به آن می‌رسند. هر کس سعی می‌کند نمیرد ولی فایده ندارد و عاقبت این زندگی مرگ است، می‌بینید تا یک بیماری پیش می‌آید، چطور دنبال طیب و دارو می‌رویم اما آخر در همین جنگ و گریز گرگ اجل گلویمان را می‌فشارد.

کوفه ای محرم اسرار علی(ع)

شاهد خطبه و گفتار علی(ع)

کوفه تو چهره حیدر دیدی

تو مناجات علی(ع) بخشیدی

کوفه ای بارگه خاطره‌ها

در کجا بود علی(ع) وقت دعا

آنکه می‌برد بدوشش شبها

به یتیمان پدر مرده غذا

هیچ پرسیدی از آن دل بیدار

که به ویرانه ترا هست چکار

گر تو از بودن نامش خجلی

فاش گویم که علی(ع) بود علی(ع)

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

آیا قلب برادرت با ما بود؟

اولین جنگی که در دوران زمامداری امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اتفاق افتاد، جنگ جمل بود. لشکر علی علیه‌السلام در این نبرد پیروز شد و جنگ خاتمه یافت. یکی از اصحاب حضرت که در جنگ شرکت داشت، گفت: دوست داشتم برادرم در اینجا بود و می‌دید چگونه خداوند شما را بر دشمن پیروز نمود. او نیز خوشحال می‌شد و به اجر و پاداش نایل می‌گشت.

امام علیه‌السلام فرمود:

آیا قلب و فکر برادرت با ما بود؟

گفت: آری!

امام علیه‌السلام فرمود: بنابراین او نیز در این جنگ همراه ما بوده است. آنگاه افزود: نه تنها ایشان بلکه آنها که در صلب پدران و در رحم مادرانشان هستند، اگر در این نبرد با ما هم فکر و هم عقیده باشند، همگی با ما هستند که به زودی پا به جهان گذاشته و ایمان و دین به وسیله آنان نیرو می‌گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۳۲ ص ۲۴۵ و ج ۱۰۰ ص ۹۶ داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص ۴۰.

آزار قریش

وقتی که محمد مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت نمود ما اهل بیت نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم. و سالها بر همان منوال گذشت در حالی که در هیچ یک از محله‌ها و آبادیهای عرب جز ما، کسی خدا را پرستش نمی‌نمود.

قوم ما (قریش) خواستند پیامبران را بکشند و ریشه ما را بر کنند (به همین منظور) نقشه‌ها برای ما کشیدند و کاری ناروا با ما کردند. و ما را از خوراکی و نوشیدن جرعه‌ای زلال بازداشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند و بر ما دیده بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن به کوهی سخت و ناهموار ناگزیر ساختند. و آتش جنگ را بر ضد ما بر افروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خرید و فروش نکنند و دست بر دستان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر را به ایشان بسپاریم تا او را بکشند و مثله کنند (تا عبرت دیگران باشد).

ما از ایشان جز در موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم (و امان فقط منحصر به ایام حج بود). پس خداوند ما را بر حمایت از او و دفاع از حریم و نگهداشت حرمت او و نگهداری از او با شمشیرهای خود در تمام ساعات هولناک شبانه روز، مصمم داشت.

مؤمن ما از این پیامبردی امیر ثواب داشت و کافرمان [۱] نیز به سبب خویشی و ریشه دودمانی خود از او حمایت می‌کرد. اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند. زیرا یا به سبب هم پیمانی، ریختن خونشان (بر کفار) ممنوع بود و یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند.

به هیچ کس چنان گزند که از سوی قوممان متوجه ما بود نرسید؛ چه، آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند....

قال علی (ع):... ان محمدا لما دعا الی الایمان بالله و التوحید له کنا اهل البیت اول من امن به و صدقه فیما جاء به فلبثنا احوالا کامله مجرمه تامه و ما یعبده الله فی ربع ساکن من العرب غیرنا.

فاراد فومنا قتل نبینا و اجتیاح اصلنا و هموا بنا الهموم و فعلوا بنا الافاعیل.

و منعونا المیره و امسکوا عنا العذب و احلسونا الخوف و جعلوا علينا الارصاد و العیون و اضطرونا الی جبل و عر و اوقدوا لنا نار الحرب و کتبا علینا بینهم کتابا لایواکلوننا و لایشاربوننا و لایناکحوننا و لایبایعوننا و لانامن فیهم حتی ندفع الیهم محمدا فقتلوه و یمثلوا به فلم نکن نامن فیهم الا من موسی الی موسم فعزم الله لنا علی منعه و الذب عن حوزته.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] جریان شعب ابوطالب یک حرکت ایذایی و تحریمی از ناحیه قریش و همپیمانان ایشان علیه بنی هاشم بود. باید توجه داشت که محصوران در شعب الزاما گرویدگان پیامبر نبودند بلکه عموم قبیله بنی هاشم چه آنها که ایمان آورده بودند و چه کسانی که هنوز کافر بودند مشمول این تحریم می شدند. بنابراین، فرمایش حضرت که می فرماید: کافران نیز از او حمایت می نمود معنای صحیحی پیدا می کند.

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۱، بخشی از نامه حضرت به معاویه؛ پیکار صفین، ص ۱۲۸ با تغییر و تصرف در ترجمه.

آخرین هشدار

پیامبر خدا به منظور اتمام حجت بیشتر و بستن زبان عذر و بهانه مکیان، خواست برای آخرین بار آنها را به پرستش خدای عزوجل دعوت کند چنانکه در روز نخست کرده بود. این بود که پیش از فتح مکه (و ورود پیروزمندانه اسلام به این شهر) نامه‌ای به آنها نوشت.

در نامه، آنان را از مخالفت خویش برحذر داشته و از عذاب الهی ترسانیده بود و به آنها وعده عفو و گذشت داده و از آنها خواسته بود که به آموزش د خداوند امیدوار باشند و در پایان نامه آیاتی چند از سوره براءت را که درباره مشرکان فرود آمده بود، بر آن افزود.

ابتدا پیکی برای بردن نامه معین نفرمود بلکه انجام دادن آن را به همه یاران پیشنهاد کرد. اما این درخواست بی پاسخ ماند و همگی سر سنگین شدند. پیامبر خدا(ص) که چنین دید، مردی را فرا خواند و نامه را به وسیله او فرستاد. جبرئیل، امین وحی الهی سر رسید و گفت:

محمدا! این نامه باید به وسیله شخص تو یا کسی از خاندان تو بر مردم مکه خوانده شود. [۱].

رسول خدا(ص) مرا از این وحی آگاه فرمود و انجام دادن این مأموریت را بر دوش من نهاد.

من به مکه رسیدم (اما چه مکه‌ای؟!؛) شما مردم مکه را نیک می شناسید (و از خشم و کینه آنان نسبت به من آگاهید) کسی از آنان نبود جز اینکه اگر می توانست مرا قطعه قطعه کند و هر پاره از آن را بر بالای کوهی بگذارد، چنین می کرد و از آن دریغ نداشت. هر چند این کار به قیمت از دست دادن جان او و تباه گشتن خاندان او و از بین رفتن اموالش تمام شود.

من پیام رسول خدا(ص) را برای مردمی این چنین خواندم. آنان بسختی بر آشفتند و زن و مردشان با تهدید و وعده‌های سخت به من پاسخ گفتند و خشم و کینه خود را ابراز داشتند.

قال علی (ع): فان رسول الله (ص) لما توجه لفتح مکه احب ان يعذر اليهم و يدعوهم الى الله عزوج اخرا كما دعاهم اولا فكتب كتابا يحذرهم فيه و ينذرهم عذاب الله و يعدهم الصفح و يمنهم مغفره ربههم و نسخ لهم في اخره سورة براء لتقرا عليهم ثم عرض علي جميع اصحابه المضي به اليهم فكلهم يري الباقل فيهم فلما راي ذلك ندب منهم رجلا فوجه به فاتاه جبرئيل فقال:

يا محمد! لا يودي عنك الا انت او رجل منك.

فانبانی رسول الله (ص) بذلک و وجهنی بکتابه و رسالته الی مکة.

فاتیت مکة و اهلها من قد عرفتم لیس منهم احد الا و لو قدر ان یضع علی کل جبل منی اربا لفعل و لو ان یبذل فی ذلک نفسه و اهله و ولده و ماله. فبلغتهم رساله النبی و قرأت علیهم کتابه فکلهم یلقانی بالتهدد و الوعید و یددی لی البغضا و یظهر الشحنا من رجالهم و نسائهم.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رخداد مهم و جالب در این واقعه، که منابع شیعه و سنی بر آن اتفاق دارند، مضمون این جمله است که رسول خدا فرمود: این سوره (برائت) را باید من و یا مردی که از من اس بر مردم بخواند. حال تلاش برخی نویسندگان که کوشیده‌اند وظیفه اصلی ابوبکر را در این سفر عنوان امیر الحجاجی قلمداد کنند، بی حاصل است؛ چرا که پیام اصلی حدیث و افتخار ماندگار آن در اتحاد و یگانگی میان رسول و مأمور ابلاغ است، افتخاری که نصیب علی شد.

[۲] خصال، ص ۴۱۹، اختصاص، ص ۱۶۸، بحار، ج ۳۵، ص ۲۸۶ و ج ۳۸، ص ۱۷۱.

آخرین توصیه

پس از نزول آیه ولایت [۱] کسانی به آن حضرت گفتند: ای رسول خدا(ص) آیا افراد خاصی مورد نظر آیه هستند، یا اینکه عموم مومنان مقصود است؟

خدای عزوجل به پیامبرش فرمان داد تا مصادیق اولوالامر را به مردم بشناساند و همان گونه که نماز و زکات و حج را برای ایشان تفسیر کرده است، ولایت را نیز تفسیر کند. (به همین منظور) در جریان غدیر خم مرا به ولایت و خلافت مردم برگمارد. نخست فرمود: من پیشتر از جانب خداوند متعال به بیان حقیقتی مأمور شده بودم که بیان آن برای من دشوار بود از آنجا که می ترسیدم با تکذیب مردم مواجه گردم از تبلیغ آن خاموش ماندم و دم فرو بستم تا اینکه به من گفتند: چنانچه رسالت و پیام الهی را به مردم نرسانم به خشم و عذاب الهی گرفتار خواهم شد.

آنگاه امر فرمود تا مردم همه جمع شدند و سپس فرمود: ای مردم آیا می دانید که خدای عزوجل مولای من است و من مولای مومنانم و بر ایشان از خودشان سزاوارترم؟ گفتند: آری ای فرستاده خدا!

پس (رو به جانب من کرد و) فرمود: علی! بایست. من هم ایستادم. آنگاه گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست، خدایا! کسی را که دوستدار علی باشد دوست بدار و آن که با او دشمنی کند دشمن بدار.

در این هنگام سلمان برخاست و گفت: ای رسول خدا(ص) مقصود از ولایت، چگونه ولایتی است؟

حضرت فرمود: ولایتی همچون ولای من، که از خودشان بیشتر حق تصرف در امورشان دارم.

همین جا بود که پیک وحی این آیه را فرود آورد:

امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت خود را تمام کردم و بهترین آیین که دین اسلام است برایتان برگزیدم.

آنگاه پیامبر خدا(ص) فرمود: الله اکبر که پایان نبوت من و کمال دین خدا به ولایت علی ختم شد.

قال علی (ع): حیث نزلت (یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اول الامر منکم...) قال الناس: یا رسول الله (ص) اخاصه فی بعض المومنین ام عامه لجمیعهم؟

فامر الله عزوجل نبیه ان یعلمهم واله امرهم. و ان یفسر لهم من الولاية ما فسر لهم من صلاتهم و زکاتهم و حجتهم. و ینصینی للناس بغذیر خم ثم خطب و قال: ایها الناس! ان الله ارسلنی برسالة ضاق بها صدری و ظننت ان الناس مکذبی فاعدنی لابلغها او لیعدبنی.

ثم امر فنودی بالصلاه جامعه ثم خطب فقال: ايها الناس اتعلمون ان الله عزوجل مولاي و انا مولى المومنين و انا اولى بهم من انفسهم؟ قالوا: بلى يا رسول الله (ص). قال: قم يا على! فقامت. فقال: من كنت مولاه فعلى مولاه، اللهم و ال من و الاه و عاد من عاداه. فقام سلمان فقال: يا رسول الله (ص) لا كماذا؟ فقال: و لا كولايتى من كنت اولى به من نفسه. و انزل الله تعالى ذكره: (اليوم اكملت لكم دينكم... فكبر رسول الله (ص) و قال: الله اكبر تمام نبوتى و تمام دين الله و لا يه على بعدى.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نسا (۴) آیه ۵۹: ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانرویان (از طرف خدا و رسول) را گردن نهید.

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۴۷؛ الغدير، ج ۱، ص ۲۰۵.

آیه تطهیر

آن روز که این آیه نازل شد:

خدا می خواهد فقط آلودگی را از شما خاندان (پیامبر) بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند. [۱].

رسول خدا(ص) من و فاطمه و حسن و حسین را در میان عبايي جمع کرده بود و آنها را گرد خو نشانده بود. در آن جمع جز این پنج تن، احدی حضور نداشت. رسول گرامی همانجا دست به نیایش برداشت و گفت: پرورد گارا! عزیزان من و خویشان و نزدیکان منند، پس آنان را ز هر رجس و پلیدی دور گردان و آنان را در نهایت پاکی و طهارت قرار ده.

ام سلمه (همسر رسول خدا(ص) که حاضر بود و می شنید، نزدی آمد) از حضرت پرسید: آیا من هم جزو این جمع هستم؟ حضرت فرمود: تو بر خیر و نیکی هستی، اما آیه شریفه مشمول تو نیست، بلکه فقط من و برادرم علی و فاطمه و حسن و حسین، مصداق آیه هستیم و جز ما نه فرزند دیگر که از نسل حسین زاده شوند در شمار اهل البیت خواهند بود. قال علی (ع):... اتعلمون ان الله تبارک و تعالی انزل فی کتابه (انما یدید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و يطهر کم تطهیرا) فجمعنی رسول الله (ص) و فاطمه و الحسن و الحسين فی کسا و قال: اللهم هولاء احبتي و عترتي و حامتي و اهل بیتی فاذهب عنهم الجس و طهرهم تطهیرا فقالت ام سلمه: و انا؟ فقال: انک الی خیر و انما انزلت فی و فی اخی علی و ابنتی فاطمه و ابني الحسن و الحسين صلوا الله علیهم خاصه لیس معنا غیرنا و فی تسعه من ولد الحسين من بعدى.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره احزاب (۳۳:۳۳).

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.

آخرین کلمات

۱- (بیماری رسول خدا(ص) شدت می گرفت و خطر لحظه به لحظه زندگی او را تهدید می کرد).

چیزی نگذشت که فریاد فاطمه بلند شد و مرا به داخل فرا خواند. (سراسیمه) وارد شدم، دیدم رسول خدا(ص) در حال احتضار

است و لحظات پایانی عمر خود را سپری می‌کند. با مشاهده آن صحنه به سختی گریستم و خود داری از گریه به هیچ وجه ممکن نبود.

پیامبر خدا(ص) فرمود: علی! گریه برای چیست؟ اینک زمان گریستن نیست، که لحظه فراق و جدایی بین ما فرا رسیده است. برادر! تو را به خدا می‌سپارم. پروردگرم ما به سرای جاوید فرا خوانده و جوار لطف و رحمت خویش را برایم برگزیده است. (من از این بابت اندوهی به دل ندارم بلکه) گریه و اندوه بی پایان من بر تو و فاطمه است. و (گویا می‌بینم) پس از من او را به هلاکت رسانند و مردم در ظلم و تعدی بر شما همدل و هماهنگ گردند!

شما را به خدا سپردم و از او خواستم که شما را در حفظ و پناه خود بپذیرد که او نیز پذیرفت و شما همچنان ودیعه من، نزد پروردگار خواهید بود.

۲- پیامبر خدا در لحظات پایانی عمر، دو گفتار با علی داشته است: یکی کوتاه و آشکار و دیگری طولانی و به راز. حضرت در زیر از هر دو، چنین یاد می‌کند:

پیامبر خدا(ص) ... مرا به نزد خویش فرا خواند، چون نزدیک او شدم فرمود: علی! تو در حیات و ممات، وصی و خلیفه من در میان خانواده و پیروانم هستی، دوست تو، دوست من است، و دوست من ولی خداست.

دشمن تو دشمن من است، و دشمن من دشمن خداست.

علی! آنکه امامت و جانشینی تو را انکار کند مانند کسی است که رسالت مرا انکار کرده باشد؛ چه اینکه تو از منی و من از توام. سپس مرا نزدیکتر خواند و پنهانی و راز سخن گفت. از گفتار او هزار باب علم بر رویم گشوده گشت و از هر باب آن هزار باب دیگر باز شد این نهان گویی چندان به طول انجامید که سر و روی من و رسول خدا(ص) به عرق نشست. به طوری که عرق از روی من بر او و از چهره مبارک او بر من می‌چکید.

۳- پیامبر خدا(ص) در حالی که بر سینه من تکیه داده بود و دهان در گوش د من داشت؛ متوجه حرکت زشت دو تن از همسرانش شد که سعی داشتند با استراق سمع، از سخنان آهسته و پنهانی او سر در بیاورند. رسول خدا(ص) (همانجا بر آشفت و) گفت: پروردگارا! شنوایی را از ایشان باز گیر.

سپس فرمود: علی! این آیه را دیده‌ای:

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته انجام می‌دهند؛ بهترین خلق خدا هستند. [۱].

آیا می‌دانی که آنان چه کسانی هستند؟

گفتم: خدا و رسولش بهتر می‌دانند.

فرمود: آنان شیعیان و یاوران تو هستند. وعده دیدار من و آنان، کنار حوض کوثر، هنگامی که امت‌ها به زانو در آیند و همه در محضر پروردگار خویش حاضر شوند و به آنچه از آن گریزی نیست خوانده شوند.

آن روز از تو و شیعیانت نام می‌برند و همه با چهره‌هایی برافروخته و روشنایی که از پیشانی و سجده گاه آنان می‌درخشد در حال نشاط و سیرابی نزد من آیند....

۴- پیامبر خدا(ص) در حال احتضار بود و ملاف‌ای نازک چهره مبارکش را پوشانده بود. کسان و نزدیکانش گرد او جمع بودند. و ما همگی با چشمانی اشکبار نگران زندگانی او بودیم و بعضی هم کار را تمام شده می‌پنداشتند و کلمه استرجاع بر زبان داشتند....

(لحظات فراق نزدیک می‌نمود)، حضرت (در بستر افتاده بود و بی توجه به اطرافیان) همچنان ساکت و خموش بود. در این بین ناگهان به سخن آمد و فرمود: چهره‌هایی رو سفید خواهند بود و چهره‌هایی رو سیاه؛ گروهی اهل سعادتند و دسته‌ای نیز اهل شقاوت، آنان که سعادت‌مندند، پنج تن آل عبا که من برترین ایشانم - و این مایه فخر و مباهات نیست (بلکه فضل خداست) - آنان

عترت من و جانشینان من هستند، که به لحاظ معرفت و عبودیت ذات احدیت بر همه پیشی جسته‌اند. سپس کسانی اهل سعادتند که از ایشان پیروی کنند و بر کیش و آیین من دستورهای الهی را به کار بندند (تا آنکه فرمود): دشمن علی و آل او در آتش است، و دوستدار علی و آل او در بهشت.

با پایان گرفتن این کلمات، حضرتش ساکت شد (و خورشید وجودش از آسمان دنیا غروب کرد).

۱- قال علی (ع)...: فما لبثت ان نادتنی فاطمه (ع) فرخلت علی النبی (ص) و هو یجود بنفسه فبکیت و لم املک نفسی حین رایته بتلک الحال یجود بنفسه. فقال لی: ما یبکیک یا علی! لیس هذا اوان البکاء فقد حان الفراق بینی و بینک فاستودعک الله یا اخی فقد اختار لی ربی ما عنده و انما بکائی و غمی و حزنی علیک و علی هذه ان تضیع بعدی فقد اجمع القوم علی ظلمکم و قد استودعکم الله و قبلکم منی و دیعه.... [۲].

۲- عن علی (ع): لما حضرت رسول الله الوفاء، دعانی، فلما دخلت علیه، قال لی: یا علی انت وصیی و خلیفتی علی اهلی و امتی فی حیاتی و بعد موتی، ولیک ولی و ولی ولی الله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله، یا علی! المنکر لا مامتک بعدی کالمنکر لرسالتی فی حیاتی لانک منی و انا منک. ثم ادنانی فاسر الی الف باب من العلم کل باب یفتح الف باب. [۳].

فحدثنی بالف حدیث یفتح کل حدیث الف حدیث حتی عرقت و عرق رسول الله (ص) فسأل علی عرقه و سال علیه عرقی. [۴].

۳- قال علی (ع)...: عهد الی رسول الله (ص) یوم توفی و قد اسندته الی صدري و راسه و عند اذنی و قد اصغت المرأتان لتسمعا الکلام فقال رسول الله: اللهم سد مسامعهما ثم قال یا علی! ارایت قول الله تعالی: (ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریه) اتدري من هم؟ قلت: الله و رسوله اعلم قال فانهم شعتک و انصارک، و موعدی و موعدهم الحوض یوم القیامه اذا حیث الامم علی رکبها و بدالله فی عرض خلقه و دعا الناس الی ما لا بد لهم قید عو ک و شیعتک فتجیثونی غرا محجلین شباعا مرویین.... [۵].

۴- قال امیرالمومنین: بینما نحن عند النبی هو یجود بنفسه و هو سجدی بثوب ملاه خفیفه علی وجهه، فمکث ما شا الله ان نیکث و نحن حوله بین باک و مسترجع، اذ تکلم و قال: ایضت وجوه و اسودت وجوه و سعد اقوام و شقی آخرون: اصحاب الکسا الخمسه انا سیدهم- و لافخر عترتی اهل بیتی السابقون المقربون یسعد من اتبعهم و شایعهم علی دینی و دین آبائی... مبغض علی و آل علی فی النار و محب علی و آل علی فی الجنه، ثم سکت. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] سوره بینه (۷:۹۸).

[۲] بحار، ج ۲۲، ص ۴۹۰.

[۳] بحار، ج ۲۲، ص ۴۶۳؛ خصال، ص ۷۹۶.

[۴] بحار، ج ۲۲، ص ۴۶۱؛ خصال، ص ۱۷۳.

[۵] کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۲.

[۶] بحار ج ۷، ص ۴۹۴.

آن روزها و این روزها

در واقعه صلح حدیبیه که مشرکان، از ورود رسول گرامی و همراهانش د به شهر مکه جلوگیری کردند و آنها را از (زیارت خانه خدا و) مسجد الحرام بازداشتند پیمان صلحی بین پیامبر خدا(ص) و مشرکان قریش منعقد گشت.

آن روز، من کاتب آن معاهده بودم؛ در آنجا نوشتم:

... بار خدایا به نام تو آغاز می‌کنیم. این، پیمان نامه‌ای است که بین محمد فرستاده خدا و قریش بسته شده است.

نماینده قریش سهیل بن عمرو به مخالفت برخاست و گفت:

اگر ما باور داشتیم که محمد فرستاده خداست، با شما نزاعی نداشتیم و از او اطاعت می‌کردیم. رسول الله را از کنار نام او محو کن و بنویس: محمد بن عبدالله.

گفتم: علی رغم میل تو، به خدا سوگند که محمد رسول و فرستاده خداست.

پیامبر خدا (ص) فرمود:

علی! همان طور که او می‌گوید بنویس. برای تو نیز چنین روزی خواهد آمد.

(بنا بر نقلی [۱] دیگر علی عرض کرد):

ای فرستاده خدا! دستهای من قدرت ندارند که لفض نبوت و رسالت را از نام شما محو نمایند.

حضرت فرمودند:

پس دست مرا بر آن بگذار تا خود آن را محو نمایم. و من دست پیامبر را روی جمله رسول الله (ص) گذاشتم و حضرت آن را محو کردند.

(پس از گذشت چند سال، تاریخ تکرار شد) روزی که قرار صلح را میان خود و سپاه شام می‌نوشتم، چنین نوشتم:

به نام خداوند بخشنده مهربان، این قراردادی است میان علی بن ابی طالب امیر مومنان و معاویه بن ابی سفیان...

عمرو عاص و معاویه به مخالفت برخاستند و گفتند:

اگر ما تو را امیر مومنان می‌دانستیم که در سبز نبودیم، نام خود و پدرت کافی است، جمله امیر المومنین را حذف کن.

آن روز به یاد سخن پیامبر افتادم و گفتار او را حق یافتم.

جالب است که امروز معاویه به جای مشرکان قریش می‌نشیند و علی به جای پیغمبر و عمرو عاص به جای سهیل بن عمرو و جمله

امیر المومنین به جای رسول الله.

عن علی قال: لما كان يوم اقصيه حين رد المشركون النبي و من معه و دافعوه عن المسجد ان يدخلوه، هادتهم رسول الله (ص) فكتبوا

بينهم كتابا... فكنت انا الذي كتب، فكتبت باسمك اللهم، هذا كتاب بين محمد رسول الله (ص) و بين قریش فقال سهیل بن عمرو: لو

اقررنا انك رسول الله (ص) لم ننازعك احد. فقلت: بل هو رسول الله (ص) و انفك راغم. فقال لی رسول الله (ص) اكتب له ما اراد،

ستعطی یا علی! بعدی مثلها.

فقال علی: یا رسول الله (ص) ان یدی لا تنطق بمحو اسمك من النبوه فاخذه رسول الله فمحاها. ثم قال اكتب هذا ما قاضی علیه محمد

بن عبدالله.

فلما كتب الصلح بينی و بين اهل الشام، كتبت بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب بين علی امیر المومنین و بين معاویه بن ابی سفیان.

فقال معاویه و عمرو بن العاص: لو علمنا انك امیر المومنین لم ننازعك. فقلت اكتبوا ما رايتم. فعلمت ان قول رسول الله (ص) حق قد

جا. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

[۲] بحار، ج ۲۰، ص ۳۵۶.

نبی اکرم سپاهی را بسیج کرد و به ناحیه‌ای گسیل داشت، و شخصی را به فرماندهی آن برگزید. به لشکریان نیز توصیه کرد تا سخن فرمانده خود را بشنوند و فرمانش را اطاعت کنند.

(با فاصله گرفتن سپاه از شهر) فرمانده خواست تا میزان اطاعت و حرف شنوی سپاهیان را بیازماید. از این رو آتش گران برافروخت و دستور داد تا همراهانش همگی داخل آتش شوند!

شنیدن این دستور شگفت، لشکریان را با دو فکر مخالف مواجه ساخت و آنها را به دو دسته تقسیم کرد.

عده‌ای گفتند: فرمان امیر باید اجرا شود و مابه حکم وظیفه در آتش داخل می‌شویم.

دسته‌ای هم معتقد بودند که این دستور اطاعت ندارد و می‌گفتند: ما (به برکت اسلام و ایمان به خدا و رسول او) از آتش گریخته‌ایم، حال چگونه با اختیار خود در آن فرو شویم!

حکایت آنها به اطلاع رسول خدا(ص) رسید. حضرت فرمود: اگر آنها در آتش داخل شده بودند، هرگز از آن رهایی نمی‌یافتند (و به آتش جهنم گرفتار می‌شدند).

سپس فرمود: هیچ طاعتی در معصیت خدا نیست. اگر کسی به گناهی فرمان داد، نباید از او پذیرفت. تنها اطاعت فرمانی لازم است که همسو با اطاعت الهی و در جهت صلاح و نیکی صادر شده باشد.

قال علی (ع): بعث النبی جیشا و امر علیهم رجلا- و امرهم ان یستمعوا له و یطیعوا، فاجج ناراً و امرهم ان یقتحموا فیها! فابی قوم ان یدخلوها و قالوا: انا فررنا من النار. و اراد قوم ان یدخلوها.

بلغ ذلك النبی فقال: لو دخلوها لم یزالو فیها؛ و قال:

لا طاعة فی معصیه الله انما الطاعة فی المعروف. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه ورام، ص ۵۱.

آخرین تلاش

(پیکار صفین لحظه‌های پایان خود را سپری می‌کرد) و معاویه با مرگ فاصله چندانی نداشت و برای او چاره‌ای جز فرار باقی نمانده بود از این رو بر اسب خود جهید و پرچم خود را سرنگون کرد و در کار خود در مانده بود که چه تدبیری اندیشد؟!

از فرزند عاص یاری خواست و از راء او جوایا شد. عمرو عاص نظر داد که قرآن‌ها را بیرون آورند و بر فراز پرچمها نصب کنند و مردم را به فرمانی که کتاب خدا بر آن گویاست، فراخوانند و اضافه کرد: ای فرزند ابوطالب و پیروانش از آن جا که افرادی پایبند و شایستگی‌ها پر مهرند، و در ابتدا نیز تو را به کتاب خدا فراخوانده و بر حکم آن دعوت نموده‌اند، اکنون هم از این پیشنهاد خشنود گشته و آن را خواهند پذیرفت!.

برای معاویه که راهی جز فرار و یا کشته شدن باقی نمانده بود، اجرای این ترفند فرصتی بود که امکان زنده ماندن او را فراهم می‌ساخت.

قرآن‌ها بر فراز نیزه‌ها بالا رفت و معاویه به خیال خود مردم را به تسلیم فرمان خدا و پیروی از کتاب خدا دعوت نمود!

شماری از نیکان یارانم شربت شهادت نوشیدند و عده بیشماری هم (از دیدن مصاحف و شنیدن یاهوهای معاویه) فریب خوردند و بر حکم قرآن دل بستند! پنداشتند که فرزند هند جگر خوار به آنچه گفته است وفا می‌کند.

به آنها گفتم: این مکر و نیرنگ است که معاویه با دستکاری رفیقش بر پا ساخته، و او بزودی بر آنچه گفته است پشت خواهد کرد. اما آنها که حرفهای معاویه را گوش داده و یاوه‌های او را باور کرده بودند، همگی به ندای او پاسخ گفتند و سخن مرا هیچ انگاشتند و از فرمانم سرتافتند (و در برابرم ایستادند و گستاخانه گفتند): تو را چه پسند باشد و چه نباشد، خواسته باشی یا نخواست باشی، ما به جنگ ادامه نخواهیم داد و پیشنهاد معاویه را می‌پذیریم!

(پستی و رسوایی را) تا جایی رساندند که (شنیدم) برخی از آنان در میان خود گفتند:

چنانچه علی با ما همکاری نکند و همچنان بر ادامه جنگ پافشاری نماید، او را همانند عثمان می‌کشیم و یا خود و خاندانش را تسلیم معاویه می‌کنیم!

خدا می‌داند، نهایت سعی و تلاش خود را به کار بردم و هر راهی که به خاطر می‌رسید پیمودم تا مگر بگذارند به راء‌ی خود عمل کنم، ولی نگذاشتند. از آنان فرصت خواستم تا به مقدر دوشیدن یک شتر و یا دویدن یک اسب به من مهلت دهند ولی نپذیرفتند؛ جز این شیخ (مالک اشتر) و تنی چند از خانواده‌ام.

به خدا سوگند، آن روز چیزی که مرا از اجرای برنامه روشن خود باز دارد، وجود نداشت، جز اینکه دیدم هم اینک است که این دو نفر (حسن و حسین) کشته شوند. اگر این دو تن کشته می‌شدند ادامه نسل پیامبر خدا (ص) و تداوم سلاله آن حضرت در میان امتش، قطع می‌گشت (در نتیجه امامت بر حق و وراثت معارف دین و قرآن از بین می‌رفت).

و باز ترسیدم که عبدالله بن جعفر و محمد بن حنیفه کشته شوند. زیرا می‌دانستم که این دو، فقط به خاطر من در این جنگ شرکت کرده‌اند. و گرنه خود را به خطر نمی‌انداختند. به این جهت به خواسته مردم تن دادم و خدا نیز چنین خواسته بود. همین که شمشیرهای خود را از آنان باز گرفتیم و (شعله جنگ خاموش شد) آنها به دلخواه خود در کارها داوری کردند و آنچه خود پسندیدند اختیار کردند، قرآن‌ها را پشت سر انداختند و از دعوتی که به حکم قرآن می‌نمودند دست شستند.

من هرگز کسی را در دین خدا حکم قرار نمی‌دادم، چون بدو هیچ تردیدی (آن روز) انتخاب حکم خطای محض بد (چرا که پیروزی در چند قدمی ما قرار داشت) ولی خواسته مردم غیر از این بود؛ آنها جز بر حکمیت و پایان بخشیدن به جنگ به چیزی راضی نمی‌شدند.

(من که در چنگال جهل و نادانی یارانم گرفتار شده بودم) خواستم تا دست کم کسی از خویشان خود و یا فردی که عقل و هوش او را آزموده بودم و به تعهد و خیرخواهی و دلسوزی او اطمینان داشتم، به عنوان حکم و داور معرفی نمایم. اما هر که را پیشنهاد کردم، معاویه نپذیرفت و هر مطلب حقی را که عنوان می‌کردم، او روی گرداند و ما را به بیراهه می‌کشاند. (بدبختانه) اینها همه بدان سبب بود که معاویه از حمایت و پشتیبانی افراد من سود می‌جست!!

برای من راهی جز تسلیم و پذیرش باقی نمانده بود؛ به خدا شکایت بردم و از آنها بیزار می‌جستم و انتخاب را به خودشان واگذاشتم. [۱] آنها مردی را برگزیدند و عمرو عاص او را چنان به بازی گرفت و فریب داد که (کوس در سوایش همه جا به صدا درآمد) و اخبار آن شرق و غرب عالم را پیر ساخت. (جالب اینکه) فریب خورده (ابو موسی) از حکمیت خود اظهار پشیمانی می‌نمود!

قال علی (ع): ... فلم یجد (معاویه) من الموت منجی الا-الهرب، فرکب فرسه و قلب رایته لایدری کیف یحتال؟ فاستعان برای ابن العاص فاشار الیه: ابن ابی طالب و جزبه اهل بصائر و رحمه و تقیا [۲] و قد دعوك الی کتاب الله اولاً- و هم محیوک الیه اخراً، فاطاعه فیما اشار به علیه اذ رای انه لامنجی له من القتل او الهرب غیره، فرفع المصاحف یدعو الی بزعمه.

فمالت الی المصاحف قلوب من اصحابی بعد فنا خیارهم و جهدهم فی جهاد اعدا الله و اعدائهم علی بصائرهم عظنوا ان ابن اكله الاكباد له الوفا بما دعا الیه فاصغوا الی دعوته و اقبلوا باجمعهم فی اجابته، فاعلتهم ان ذلك منه مکر و من ابن العاص معه و انهما الی انكث اقرب منهما الی الوفا، فلم یقبلوا قولی و ل یطیعوا امری و ابوا الا-اجابته، کرهت ام هویت، شئت او ابیت، حتی اخذ بعضهم

يقول لبعض: ان لم يفعل فالحقوه باین عفان و ادفعوه الى ابن هند برتمه!

فجهدت علم الله جهدى و لم ادع غايه فى نفسى الا بلغتها فى ان يخلونى و راى، فلم يفعلوا، و راودتهم على الصبر على مقدار فواق الناقه او ركضه الفرس فلم يجيبوا ما خلا هذا الشيخ و اما بيده الى الاشر و عصبه من اهل بيتى، فوالله ما معنى ان امضى على بصيرتى الا مخافه ان يقتل هذان و اما بيده الى الحسن و الحسين فينقطع نسل رسول الله (ص) و ذرته من امته و مخافه ان يقتل هذا و هذا و اما بيده الى عبدالله بن جعفر و محمد بن الحنفية فانى اعلم لولا مكانى لم يقفا ذلك الوقف فلذلك صبرت على ما اراد القوم مع ما سبق فيه من علم الله عزوجل.

فلما ان رفعنا عن القوم سيوفنا، تحكموا فى الامور و تخيروا الاحكام و الارا و تركوا المصاحف و ما دعو اليه من حكم القرآن، و ما كنت احكم فى دين الله احدا اذ كان التحكيم فى ذلك الخطا الذى لاشك فيه و لامترا، فلما لوا الا ذلك اردت ان احكم رجلا من اهل بيتى او رجلا ممن ارضى رايه و عقله و اثق بنصحته و مودته و دينه و اقبلت لاسمى احدا امتنع منه ابن هندو لادعوه الى شى من الحق الا ادبر عنه و اقبل ابن هند يسومنا عسفا و ما ذلك الا باتباع اصحابى له على ذاك فلما ابوا الا غلبتى على التحكيم تبرات الى الله عزوجل منهم و فوضت ذلك اليهم فقلدوه امرا فخدعه ابن العاص د خديعه ظهرت فى شرق الارض و غربها و اظهر المخدوع عليها ندما! [۳].

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابى الحديد به روايت نصر بن مزاحم گفته است: هنگامی که حکمین به شور نشستند و سرنوشت امت اسلامى به راءى و صلاح اندیشی آن دو واگذار شد، على در كوفه به سر مى برد. و در آن جابه انبظار راءى نهائى داوران نشسته بود. پس از اينكه گزارش رسوايى ابوموسى و نيرنگ و فريب عمرو عاص به اطلاع آن حضرت رسيد، بسيار اندوهگين گشت و آثار حزن و تاءثر بر رخسار مبارکش ظاهر گشت.... (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۵).

[۲] در خصال چنين است، اما در بحار بقيا و در اختصاص معنى آمده است.

[۳] اختصاص، ص ۱۷۹؛ خصال، ص ۴۳۴؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۸۱.

آمادگی

فرشته مرگ بر داود نبى عليه السلام وارد شد. داود عليه السلام پرسيد: كه هستى؟ پاسخ داد: من كسى هستم كه از پادشاهان هراسى به دل ندارم و قصرهاى سر به فلک كشيده‌ى آنان جلوگيرش نخواهد بود و رشوه هم نمى پذيرد.

داود عليه السلام گفت: پس تو بايد ملك الموت باشى كه براى گرفتن جانم آمده‌اى؟ اما من هنوز آماده نيستم.

ملك الموت گفت: فلان كس كه همسايهات بود و فلانى كه از بستگانك بود كجا هستند؟!

داود عليه السلام گفت: (مدتى است كه) مرده‌اند.

ملك الموت گفت: آيا مرگ آنها براى توجه و آمادگى تو كافى نبود؟ (وقتى كه انسان مرگ ديگران را با چشم خود ببيند بايد بداند كه روز مرگ او هم در پيش است).

قال على عليه السلام:... ان ملك الموت دخل على داود النبى فقال: من انت. قال: من لا- يهاب الملوک و لا تمنع منه القصور و لا يقبل الرشى. قال: فاذن انت ملك الموت، جئت و لم استعد بعد؟

فقال: فأين فلان جارك؟ أين فلان نسيك؟

قال: ماتوا، قال: ألم يكن لك فى هؤلاء عبرة لتستعد؟! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۶.

آنگاه که چند عین بر یک عین ظلم کنند

حذیفه بن یمان به امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت عثمان گفت: به خدا قسم من کلام تو را و معنای آنرا تا دیشب نفهمیدم، آن سخنی که در حره (اطراف مدینه) به من گفתי و آن این بود که فرمودی: چگونه‌ای، ای حذیفه زمانی که چند عین بر یک ظلم کنند؟!

در آن موقع پیامبر صلی الله علیه وآله میان ما بود و ما حقیقت آن را نمی فهمیدیم تا دیشب که فهمیدم (عین اول) ابوبکر بود که نامش عتیق بود و سپس عمر را و ایندو بر تو مقدم شدند و اول اسم آنها عین بود.

حضرت فرمود: ای حذیفه فراموش کردی عبدالرحمن ابن عوف را که متمایل به عثمان شد (آنگاه که در شورای شش نفره پس از مرگ عمر، عبدالرحمن به حضرت علی علیه السلام گفت: یا علی با تو بیعت می کنم به شرط آنکه به سنت خدا و پیامبر و ابوبکر و عمر رفتار کنی، حضرت فرمود: بلکه به سنت خدا و پیامبر و اجتهاد خودم رفتار می کنم! سه بار عبدالرحمن پیشنهاد خود را تکرار کرد و حضرت همان جواب را داد، آنگاه به عثمان آن پیشنهاد را کرد، عثمان قبول کرد و او خلیفه شد، گرچه به همین تعهد خود نیز عمل نکرد و بعدا عبدالرحمن به عثمان اعتراض کرد و گفت: ای عثمان از بیعت با تو به خدا پناه می برم، و عثمان دستور داد او را از مجلس بیرون کردند و تا آخر عمر، عبدالرحمن با عثمان سخن نگفت).

سپس حضرت علی علیه السلام فرمود: زود است که به ایشان ملحق شوند عمرو بن عاص و معاویه فرزند جگرخواره پس ایشانند (عتیق و عمر و عثمان و عمرو بن عاص و معاویه و عبدالرحمن) عینهایی که برای ستم بر من اجتماع کرده اند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۱۲.

آگاهی به پرچمدار دشمن در نهروان

در کتابهای شیعه و اهل سنت آمده است که چون حضرت امیر علیه السلام از نبرد با اهل نهروان فراغت یافت به اصحاب خود فرمود: در میان کشته ها جستجو کنید مردی را که یک دستش قطع شده و بر طرف دیگر بدنش که سالم است برآمدگی می باشد همانند پستان زنان، اگر کشیده شود امتداد می یابد و چون رها شود جمع می شود، بر روی آنها موی های قرمز و سفید است و این مرد، پرچمدار آنهاست، و در قیامت نیز آنها را به جهنم خواهد کشاند و بد جایگاهست جهنم.

اصحاب حضرت به دنبال این سخنان به جستجو پرداختند، اما هر چه تلاش کردند کسی را با این اوصاف نیافتند، به نزد حضرت آمده و گفتند: ما چنین شخصی را نیافتیم، حضرت فرمود: سوگند به آنکه دانه را شکافت و مخلوقات را آفرید و این کعبه را نصف نمود، نه من دروغ گفته ام و نه آنکه به من خبر داده دروغ گفته، و من از طرف خدایم بر یقین هستم. آنگاه در حالیکه عرق از پیشانی مبارکش می چکید برخاست و به طرف گودالی که نزدیک به سی نفر از کشته ها در آن افتاده بودند آمد، دستور داد تا یک یک آن ها را بلند کردند، در زیر همه آنها همان شخصی بود که حضرت معرفی نموده بود.

حضرت پای خود را بر آن عضو او که شبیه پستان بود نهاد و بر زمین فشار داد، آنگاه دست و آن عضو را کشید بطوریکه به اندازه

هم شد.

آنگاه به مردی که در مورد حضرتش تردید کرده بود و گویا همان جندب بوده است فرمود: این نیز علامتی است. [۱]. در روایت است که حضرت علی علیه‌السلام قبل از جنگ با خوارج فرمود: امروز چهار هزار از خوارج کشته می‌شوند که یکی از آنها ذوالثدیّه است، وقتی جنگ پایان یافت و خوارج سرکوب شدند حضرت به دنبال ذوالثدیّه می‌گشت، تلاشهای اولیه حضرت (و اصحاب ایشان) به نتیجه نرسید، حضرت به یکنفر فرمود تا چهار هزار نی تهیه کند سپس فرمود: بر سر هر جنازه‌ای از کشته‌های دشمن یکی قرار دهد.

آن مرد گوید: من در مقابل حضرت بودم و حضرت سواره (بر استر پیامبر صلی الله علیه و آله) پشت من حرکت می‌کرد و دیگران دنبال حضرت می‌آمدند، بر سر هر جنازه‌ای یک نی قرار دادم تا اینکه یک نی باقی ماند یعنی از چهار هزار نفر یکی کم بود، به صورت حضرت نگاه کردم دیدم صورت مبارکش در هم کشیده و رنگش تغییر یافته است و می‌فرماید: بخدا قسم که من دروغ نگفتم و به من خبر دروغ داده نشده است، که ناگاه مکانی (مردابی) که آب از آن چکه می‌کرد رسیدیم حضرت فرمود: اینجا را واری کن، آنجا را می‌گشتم که ناگاه جسد کشته‌ای را دیدم، دستم به پای او خورد گفتم: این پای انسانی است.

حضرت به عجله از استر پیاده شد و پای دیگر او را گرفت و آن را از زیر آب بیرون کشیده روی خاک آوردیم، معلوم شد که همان ذوالثدیّه است که دست ناقص دارد.

حضرت علی علیه‌السلام با صدای بلند تکبیر گفت، مردم نیز همگی تکبیر گفتند. [۲].

در برخی روایات آمده است حضرت مکرر می‌فرمود: صدق الله و بلغ رسوله، درست فرمود خداوند و پیامبرش ابلاغ نمود، حضرت با یارانش بعد از عصر تا غروب یا نزدیک غروب این سخن را تکرار کردند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

[۲] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۴۰ و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۶.

[۳] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۳۴۰ و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۶.

آگاهی به عاقبت خوارج

بعد از شکست خوارج در نهروان وقتی به حضرت خبر دادند که تمامی آنها کشته شده‌اند فرمود: به خدا قسم که چنین نیست، ایشان نطفه‌هایی هستند در پشت مردها و زنها، هر زمان از آنها شاخی پدید آید شکسته شود تا اینکه در آخر به دزدها و راهزنان تبدیل شوند. [۱].

(نه نفر از آنها گریختند و هر کدام مذهبی اختیار کرده و در راهها به دزدی و راهزنی می‌پرداختند.)

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

آنها به زودی برمی‌گردند

احمد بن حنبل از شخصی بنام ابوالوضی غیاثا نقل می‌کند که گفت: ما با گروهی با امیرالمؤمنین به طرف کوفه می‌رفتیم که بعد از دو یا سه شب طی مسافت به حروراء رسیدیم، در این منطقه جمع بسیاری از ما جدا شدند و بیرون رفتند. وقتی این خبر را به حضرت علی علیه‌السلام دادیم فرمود:

کار این گروه شما را نترساند و واهمه نکنید که به زودی برمی‌گردند و همینطور نیز شد [۱] (و آنها برگشتند).

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۱۰.

آنها از شما به این مقدار راضی نمی‌شوند

شیخ مفید رضوان الله علیه روایت کند که حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: ای مردم من شما را به حق دعوت کردم ولی به من پشت نمودید و شما را با تازیانه تأدیب نمودم (ولی نپذیرفتید و آنقدر سرسختی کردید) تا مرا عاجز نمودید. بدانید که به زودی بعد از من فرمانروایانی بر شما حکمرانی خواهند کرد که از شما به این مقدار راضی نشوید تا اینکه شما را با تازیانه و آهن شکنجه کنند. همانا کسی که در این جهان مردم را اذیت کند خداوند در آخرت او را عذاب کند و علامت این مطلب این است که امیر یمن (به نام) یوسف بن عمر بر شما مسلط شده و بر شما ستم می‌کند... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد.

آگاهی از دوست و دشمن خود

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در میان اصحاب خود نشسته بود که مردی از شیعیان حضرت وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین خدا آگاه است که من شما را دوست دارم در نهان همان گونه که آشکارا دوست دارم. حضرت فرمود: راست گفتی، برای فقر پوششی بردار که فقر به طرف شیعیان ما سریعتر می‌آید از فرود آمدن سیل به دامنه کوه. آن مرد با شنیدن این کلمات، از شوق گریه کرد و رفت. یکی از خوارج که در مجلس حضور داشت به رفیق خود گفت: به خدا قسم تاکنون مانند این ندیده‌ام، مردی نزد او آمد و اظهار محبت کرد و او هم تصدیق کرد- از قلب او آگاه بود- رفیقش گفت: مسأله‌ای نیست به هر که بگویند تو را دوست دارم او می‌گوید راست می‌گوئی. سپس افزود: عقیده ات در مورد من چیست، آیا گمان می‌کنی من از دوستان او باشم؟ رفیقش گفت: نه او گفت: الان نزد علی می‌روم و مانند آنچه آنمرد گفت می‌گویم و خواهی دید که جواب مرا هم مثل آن مرد می‌دهد، اینرا گفت و برخاست و مقابل حضرت آمد و همان کلام را گفت: (من تو را در نهان دوست دارم همچنان که در آشکارا) حضرت امیر علیه‌السلام با شنیدن این سخن نگاه عمیقی به او نمود و فرمود: به خدا قسم دروغ گفتی، نه تو مرا دوست داری و نه من تو را دوست دارم. آن مرد منافق برای فریفتن حضرت امیر علیه‌السلام گریست و گفت: یا امیرالمؤمنین آیا از من این چنین استقبال می‌کنید در حالی که خداوند خلاف اینرا می‌داند، دستت را بگشا (تا به نشان محبت) با تو بیعت کنم! حضرت فرمود: به چه شرط؟ گفت: به آنچه زریق و حبتر (اولی و دومی) انجام دادند حضرت فرمود: دست بردار لعنت خدا بر آن دو، به خدا که تو را می‌بینم که در مسیر گمراهی کشته شده‌ای و چهار پایان عراق صورت تو را له کنند به گونه‌ای که قوم تو را نشناسند. چند زمانی نگذشت که این مرد همراه خوارج نهروان شورش کرد و کشته شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص، ص ۳۰۵.

آگاهی از درون جابر و معجزه حضرت

جابر گوید: فرزندی داشتم که به سختی بیمار بود، از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خواستم برای او دعا نماید، حضرت فرمود: برو از علی بخواه (دعا کند) زیرا من از اویم و او از من است، با شنیدن این سخن تردیدی در دلم افتاد، به دنبال حضرت علی علیه السلام رفتم، گفتند: او در جیانه است، وقتی نزد او رفتم حضرت مشغول نماز بود، بعد از تمام شدن نماز سلام کردند و سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم را بیان کردند حضرت فرمود: باشد و از جا برخاست و به طرف درخت خرمايي که آنجا بود رفته، خطاب به درخت کرده فرمود: ای درخت من کیستم؟ ناگاه شنیدند از آن درخت صدائی را که می گفت: شما امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین هستید، شمائید نشان بزرگ (خدا) و شمائید حجت بزرگ (خدا) و ساکت شد! آنگاه حضرت به من توجه نموده فرمود:

ای جابر الان شک تو (در مورد مقام من) از بین رفت و قلب تو صفا گرفت، آنچه را دیدی پنهان دار مگر از اهلش. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز، ص ۱۰۰.

آگاهی از تصمیم خلاف مردی

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر مردی مورد اعتماد می یافتم، توسط او مالی را به شیعیان مدائن می فرستادم. یکی از حاضرین با خود گفت: من داوطلب می شوم وقتی حضرت بر من اعتماد کرد راه کرخه را پیش می گیرم و به مدائن نمی روم، سپس نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین من این اموال را به مدائن می برم، حضرت با شنیدن این سخن متوجه من شده فرمود: دور شو می خواهی راه کرخه را در پیش گیری؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات، بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۸۷.

آگاهی به سخن عمر هنگام مرگ

امیرالمؤمنین علیه السلام پس از اینکه چرا عمر مرا در شوری قرار داد؟ اگر برای کاری غیر از خلافت بود پس عثمان خلیفه نیست و اگر برای خلافت بود، پس مرا لایق خلافت می دانست، با این حال چگونه روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را از خلافت خارج نموده و آنها را از آن بی بهره کرده است؟ آنگاه به عبدالله پسر عمر فرمود: تو را به خدا قسم می دهم بگو پدرت زمانی که می خواست از دنیا برود چه گفت: عبدالله گفت: چون مرا قسم دادی می گویم، پدرم گفت: اگر مردم از اصلع قریش (اصلع کسی است که جلو سر او مو ندارد و از صفات حمیده مردان و منظور امیرالمؤمنین است) پیروی کنند، آنها را به راه روشن هدایت می کند و کتاب خدا و سنت پیامبر را پیاده خواهد کرد.

حضرت فرمود: ای پسر عمر تو چه گفتی؟ او گوید من به پدرم گفتم: ای پدر چه مانعی دارد که او را جانشین خود کنی؟ و سپس عبدالله ساکت شد و ادامه نداد.

حضرت فرمود: عمر چه جوابی داد؟ عبدالله گفت: جوابی داد که من پنهان می‌کنم! حضرت علی علیه‌السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یک بار در حیات خود مرا از این جریان آگاه کرد و یک بار دیگر نیز در خواب همان شبی که پدرت از دنیا رفت به من خبر داد، و هر که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در خواب بیند او را دیده است (زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: هر که مرا ببیند مرا دیده است و شیطان به شکل من در نمی‌آید). عبدالله گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به شما چه خبری داده است؟ حضرت فرمود: تو را به خدا قسم می‌دهم ای پسر عمر اگر به تو بگویم تصدیق می‌کنی؟ در این هنگام پسر عمر ساکت شد، حضرت فرمود عمر زمانی که از او پرسیدی چه چیزی مانع توست از خلافت علی؟ او گفت: مانع من آن نوشته‌ای است که در کعبه نوشتیم و بر آن تعهد کردیم!! سپس حضرت امیر علیه‌السلام به پسر عمر که ساکت شده بود فرمود: تو را به حق پیامبرت چرا جواب نمی‌دهی؟ سلیم بن قیس گوید: دیدم گریه راه گلوی عبدالله را گرفته و اشک از چشمانش سرازیر بود [۱] و منظور از صحیفه همان عهدنامه‌ای بود که عده‌ای از منافقین در خانه خدا با هم بستند و تعهد کردند که حتماً به مضمون آن عمل کنند و مضمون آن این بود که اگر محمد کشته شود یا بمیرد، خلافت را غصب کنند و همدیگر را کمک دهند تا مبادا به علی علیه‌السلام برسد.

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۱۹.

آگاهی از سرگذشت خوله حنفیه

وقتی ابوبکر بر مسند خلافت تکیه زد، خالد بن ولید را مأمور جمع آوری زکاهٔ قبیله بنی حنفیه کرد، وقتی خالد برای گرفتن زکاهٔ رفت آنها گفتند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر سال مردی را برای جمع آوری زکات نزد ما می‌فرستاد، او زکاهٔ را از اغنیا می‌گرفت و میان فقرا می‌تقسیم می‌کرد تو نیز چنین کن. خالد (که دنبال بهانه می‌گشت) به مدینه برگشت و به ابوبکر گفت: اینها زکات نمی‌دهند! ابوبکر لشکری را همراه خالد روانه کرد وقتی به آنها رسید، آنها تکبیر گفتند و به استقبال آمدند، خالد با حيله و به تهمت به آنها حمله کرد و به طمع رسیدن به همسر زیبای رئیس قبیله شوهر او را کشت و همسر او را گرفته و بلافاصله مورد تجاوز قرار داد زانشان را اسیر و به مدینه برگشت. مالک رئیس مقتول آن قبیله در جاهلیت رفیق عمر بود، عمر به ابوبکر گفت: خالد را اول حد زنا بزن به خاطر تجاوز او با همسر مالک و سپس او را برای تقاص مالک بکش. ابوبکر گفت: خالد یاور ماست و غفلت کرده!! [۱] (و دو صد افسوس که احکام الهی و خون و نوامیس مردم این گونه مورد بازیچه قرار گیرد).

آنگاه اسیران را وارد مسجد کردند یکی از آنان بانویی بود به نام خوله، خود را به قبر پیامبر رساند و به آن پناه برد و گریست و گفت: ای رسول خدا از اعمال این قوم به تو شکایت می‌کنم، ما را بدون گناه اسیر کردند با آنکه ما مسلمانیم! آنگاه متوجه مردم شد و گفت: ای مردم چرا ما را اسیر کردید؟ با آنکه ما شهادت می‌دهیم به لا اله الا الله و پیامبری رسول الله صلی الله علیه و آله. ابوبکر گفت: شما زکاهٔ ندادید

خوله گفت: مسأله آنگونه نیست که گمان کرده‌ای و سپس حقیقت را بیان داشت، آنگاه افزود، بر فرض اینکه مردان ما زکاهٔ ندادند، چرا زنهای مسلمان اسیر شدند؟ (در جریان جنگ جمل دیدیم که حضرت امیر علیه‌السلام زنهای مسلمان را به خاطر شورش همسرانشان اسیر نکرد زیرا فرمود در منطقه اسلام اینها مسلمانند و یالأسف که در این واقعه زنهای مسلمان را چون کنیزان در معرض فروش گذاردند و ساقهای زنان آزاد را عقب زدند تا آنها را معامله کنند، با اینکه عمر اقرار کرد که آنها مسلمان بودند و

خالد قاتل و زناکار است و ابوبکر نیز اعتراف کرد منتهی برای خالد عذر آورد و حتی حاضر نشد خالد را از فرماندهی عزل کند! باری زنان مسلمان میان مردم تقسیم شدند، طلحه و خالد بن عنان هر کدام لباسی بر خوله به نشان انتخاب او افکندند. خوله گفت: نه هرگز، این امکان نپذیرد، هیچکس مرا در اختیار نگیرد مگر اینکه مرا به سخنی که هنگام تولد گفته‌ام خبر دهد. ابوبکر گفت: او ترسیده و چنین حادثه‌ای را قبلاً ندیده، ابوبکر سخنانی گفت که بی‌حاصل بود.

خوله گفت: به خدا قسم من راست می‌گویم (در هنگام تولد سخنی گفته‌ام)

در این میان ناگاه حضرت علی علیه‌السلام وارد شد، ایستاد و به مردم و آن زن نگاهی نمود و فرمود: صبر کنید تا من از حال این زن پرسم آنگاه فرمود:

ای خؤلّه گوش کن: وقتی مادرت به تو باردار شد و هنگام زایمان کار بر او سخت شد صدا زد: خدایا مرا از این مولود به سلامت دار، آن دعا مستجاب شد و او نجات یافت و چون تو را زائید تو صدا زدی: لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه و آله به زودی مرا شخصیت بزرگی در اختیار خواهد گرفت که برای او از من فرزندی خواهد بود! مادرت این سخن را در پاره‌ای از مس نوشته و در همانجا که به دنیا آمدی پنهان کرد، هنگام مرگ به تو در آن مورد وصیت کرد و (جایگاه آن را نشان داد) و تو هنگام اسیری همتی نداشتی جز آنکه آن لوح را برگیری، آن را گرفتی و به بازوی راست بستی، بده آن لوح را که منم صاحب آن لوح، منم امیرمؤمنان! و منم پدر آن جوان خوش یمن، که نامش محمد است. خوله با شنیدن سخنان حضرت رو به قبله کرد و گفت: خدایا توئی عطا کننده منان، به من توفیق شکر این نعمت را بده که به من دادی و به هیچکس ندادی مگر آنکه کامل گرداندی. خدایا تو را به صاحب این خاک و آنکه به حوادث خبر می‌دهد سوگند می‌دهم که فضل خود را بر من کامل گردانی آنگاه آن نوشته را بیرون آورد، ابوبکر لوح را گرفت و عثمان که بهتر می‌خواند آنرا خواند، معلوم شد از آنچه حضرت علی علیه‌السلام گفته بود کلمه‌ای کم یا زیاد نبود (در روایتی آمده است همگی گفتند: خدا و رسول او راست گفتند آنگاه که پیامبر فرمود: منم شهر علم و علی درب آن شهر است).

ابوبکر گفت: ای ابوالحسن او را بردار، حضرت او را به خانه اسماء فرستاد و چون برادرش آمد (با حضور برادر خوله) او را عقد نمود (نه به عنوان کنیز) و او به محمد حنفیه بدار شد و محمد را به دنیا آورد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] جریان حمله خالد به قبیله مالک و جنایات خالد و اعتراض عمر، در کتابهای تاریخی و تحقیقی از شیعه و اهل سنت آمده است. از جمله مرحوم سید شرف الدین در کتاب النص و الاجتهاد آن را مورد بررسی قرار داده است.

[۲] بحار، ج ۴۱ ص ۲۳۰۲ مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۲۷۸.

اصطلاح تصاد

آگاهی حضرت امیر به سارق و سرقت او

مردی در زمان حضرت امیر علیه‌السلام هزار دینار از بیت المال سرقت کرد، هیچکس نیز از آن مطلع نبود، حضرت امیر علیه‌السلام سلمان را فرستاد تا نزد آن مرد رود و بگوید: مال را برگردان خداوند می‌فرماید: هر که خیانت کند با آنچه خیانت کرده محشور شود. سلمان نزد دزد آمد و پیغام حضرت را داد.

دزد بی‌شرم که سرش فاش شده بود گفت: جادوی فرزندان عبدالمطلب چه بسیار است؟! کسی از این مسئله آگاه نبود سپس افزود: عجیب‌تر از آن اینکه روزی علی را دیدم که کمان پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست داشت، من او را مسخره کردم، ناگاه

کمان را به طرف من انداخت و فرمود: بگیر دشمن خدا را، ناگاه آن کمان به صورت اژدهائی شد و به من حمله ور گردید، او را قسم دادم تا اینکه آن را گرفت و به شکل اول برگردانید. [۱].

مؤلف گوید: ما در اول کتاب احادیثی را ذکر نمودیم که دلالت بر قدرت اهل البیت علیه‌السلام بر کارهائی بس عظیم‌تر از اینها می‌کرد و آنچه خداوند به دیگر انبیاء داده است از جمله حضرت موسی که عصا در دست او اژدها می‌شد به ایشان عطا فرموده است.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار.

آگاهی به بیت المال و نفقات

عمار و ابن عباس گویند: حضرت امیر علیه‌السلام روی منبر فرمود:

میان صفها بگردید و ندا کنید که آیا کسی هست که از قسمت من ناراضی باشد؟ مردم از هر طرف صدا برآوردند: خدایا ما راضی هستیم و تسلیم شدیم و از پیامبر و پسر عموی او اطاعت می‌کنیم. حضرت فرمود: ای عمار برخیز و به بیت المال برو و به هر نفر سه دینار عطا کن، برای من نیز سه دینار بیاور.

عمار با گروهی به طرف بیت المال رفتند، وقتی اموال بیت المال را شمردند سیصد هزار دینار بود و تعداد مردم یکصد هزار نفر! عمار گفت: به خدا قسم که حق از جانب پروردگارتان آمد، به خدا قسم او (قبلا) نه از مقدار پول اطلاع داشت و نه از تعداد مردم، و به این علامت بر شما واجب شد اطاعت او و در همین جریان بود که طلحه و زبیر و عقیل از گرفتن سهم خود (به عنوان اعتراض) امتناع کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۰۵ از مناقب آل ابی طالب.

آگاهی حضرت امیر به مالک اسب

جویره بن عبدی با مردی بر سر مادیانی منازعه داشتند و هر یک خود را مالک آن می‌پنداشت (وقتی داوری را نزد حضرت علی علیه‌السلام آوردند) حضرت فرمود: هیچکدام از شما شاهد دارید؟ گفتند: خیر، حضرت به جویره فرمود: اسب را به آن مرد بده، عرض کرد: بدون هیچ شاهدی اسب را بدهم؟ حضرت فرمود: به خدا قسم که من از تو نسبت به خودت آگاه‌ترم آیا فراموش کردی عمل خودت را در جاهلیت و او را به ماجرایش خبر داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۲۸۸ از بصائر الدرجات.

آگاهی حضرت امیر از مکان اسب ثابت

ثابت بن افلج گوید: در دل شبی اسب خود را گم کردم (وقتی ناامید شدم) خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدم، چون به در خانه

حضرت رسیدم، قنبر غلام حضرت بیرون آمد و به من گفت: ای پسر افلیج برو اسب خود را از عوف بن طلحه سعدی تحویل بگیر! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۰۴.

آگاهی به فرستاده معاویه و هدف او

در رجه کوفه مردی نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و خود را از اهل شهر و بلاد حضرت معرفی کرد، حضرت فرمود: تو نه از بلاد من هستی و نه از رعیت من، ولی ابن‌اصفر مسائلی را از معاویه پرسیده و او از جواب عاجز مانده و تو را فرستاده تا آن را از من بپرسی! آن مرد کلام حضرت را تصدیق کرد و گفت: راست می‌گوئی یا امیرالمؤمنین، معاویه مرا در پنهانی فرستاده و شما بر آن آگاه شدید با آنکه جز خداوند کسی از آن آگاه نبود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز.

آگاهی به حال شیعیان خود

یکی از شیعیان که نامش رمیله بود بیمار شد، به گونه‌ای که نتوانست به مسجد آید، چند روز بعد که حالش بهتر شد به نماز آمد، حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: ای رمیله بیمار شدی، سپس اندکی در خود سبکی احساس کردی و به نماز آمدی؟ رمیله گفت: آری ای سرور من، شما چطور آگاه شدید؟ حضرت فرمود: ای رمیله هیچ مرد و زن مؤمنی نیست که مریض شود مگر اینکه ما نیز ناراحت و غمگین می‌شویم، او دعا نمی‌کند مگر اینکه ما برای او آمین می‌گوئیم، او خاموش نمی‌شود مگر اینکه ما برای او دعا می‌کنیم، هیچ مرد و زن مؤمنی در شرق و غرب عالم نیست مگر اینکه ما با او هستیم.

آگاهی به اولین بیعت کننده با ابوبکر

وقتی بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مردم با ابوبکر بیعت کردند، سلمان گوید: نزد حضرت علی علیه السلام رفتم، او مشغول غسل دادن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، عرض کردم: هم‌اکنون ابوبکر بالای منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله جای گرفته و به خدا سوگند که راضی نیست مردم با یک دست با او بیعت کنند بلکه با هر دو دست با او بیعت می‌کنند. [۱]

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان آیا فهمیدی اولین کسی که بالای منبر با ابوبکر بیعت کرد که بود؟

عرض کردم: نمی‌دانم، همینقدر دیدم که در سقیفه بنی ساعده وقتی انصار در انتخاب خلیفه منازعه می‌کردند نخستین کسی که با او بیعت کرد مغیره سپس بشیر بن سعد و ابوعبیده جراح و بعد از آن دو عمر و سپس سالم مولی ابوحنیفه و معاذ بن جبل. حضرت فرمود: اینها را از تو نپرسیدم آیا می‌دانی وقتی ابوبکر بالای منبر رفت نخستین کسی که با او بیعت کرد که بود؟ عرض کردم: نه ولی پیر مردی سالخورده را دیدم که بر عصای خود تکیه زده بود و میان دو چشمش اثر سجده زیادی بود و او نخستین کسی بود که از پله منبر بالا رفت و در حالی که گریه می‌کرد گفت: شکر خدای را که مرا از دنیا بیرون نبرد تا تو را در این جایگاه دیدم، دست بگشا، ابوبکر دستش را باز کرد، پیرمرد بیعت کرد و سپس از منبر پائین آمده و از مسجد خارج شد.

علی علیه‌السلام فرمود: دانستی او که بود؟ گفتم: نه، ولی از سخنان او ناراحت شدم زیرا مثل آن بود که از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله خوشحالی می‌کرد.

حضرت فرمود: او ابلیس لعنه الله بود، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که شیطان و سران اصحاب او در غدیر خم که پیامبر صلی الله علیه و آله مرا برای مردم (به امامت) نصب کرد، حضور داشتند، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: من از شما به خودتان سزاوارترم و به آنها دستور داد تا حاضرین به غائبین برسانند.

در آن هنگام پیروان و ایادی شیطان به ابلیس گفتند: این امت مورد رحمت و محفوظ است، نه تو و نه ما بر آنها راه نفوذ نداریم، اینها امام و رهبر خود را پس از پیامبرشان شناختند. در این موقع شیطان افسرده و ناراحت دور شد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به من خبر داد که چون حضرتش رحلت کند مردم در سقیفه بنی ساعده با آنکه تو نسبت به حق خودت مخاصمه کرده و استدلال می‌کنی با ابوبکر بیعت می‌کنند، سپس به مسجد می‌آیند و اولین کسی که بر روی منبر من به شکل پیرمردی با حالت شاد با او بیعت می‌کند ابلیس است و چنین و چنان می‌گوید، آنگاه در حالیکه به شدت خوشحالی می‌کند و با بینی خود سوت می‌کشد و جست و خیز می‌کند و به دیگر شیاطین گوید:

شما خیال کردید که مرا بر ایشان راهی نیست، اکنون دیدید من با آنها چه کردم تا سرانجام دستور خداوند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را رها کردند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز، ص ۱۲۲.

[۲] روضه کافی و الاحتجاج، ج ۱ ص ۱۰۵ و کتاب سلیم بن قیس، ص ۷۸.

آگاهی در مورد خواسته یهود

عبدالله بن خالد گوید: روزی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که حضرت از کوفه خارج شده به زمین رسیدیم که آن را نخله (یا بجله) می‌گفتند در دو فرسخی کوفه. در این موقع پنجاه نفر مرد یهودی نزد حضرت آمدند و گفتند: تویی علی بن ابیطالب پیشوای امت مسلمان؟ حضرت فرمود: آری منم آن مرد.

گفتند: در کتابهای ما نوشته شده است که (در این حوالی) سنگی است که نام شش نفر از انبیاء بر آن نقش بسته، ما هر چه می‌گردیم آن را نمی‌یابیم اگر شما امام هستید آن سنگ را برای ما آشکار سازید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: دنبال من بیائید گروه یهود دنبال حضرت حرکت کردند، در میان صحرا تپه‌ای بزرگ نمایان شد، حضرت به باد فرمود: این رملها را به حق اسم اعظم خداوند از روی این سنگ دور کن! اندک زمانی نگذشت (که با فشار باد متراکم) رملها کنار رفت و سنگی ظاهر شد.

حضرت امیر فرمود: این است آن سنگی که منظور شماست، آنها نگاه کردند ولی نامهایی که می‌خواستند ندیدند گفتند: سنگی که ما می‌خواهیم نام شش نفر از انبیاء بر آن نقش است، ما بر این سنگ چیزی نمی‌بینیم. حضرت فرمود: آنچه شما به دنبال آن هستید در آن طرف سنگ است که روی زمین است، سنگ را بر گردانید و نوشته‌ها را بخوانید.

آن گروه هر چه تلاش کردند نتوانستند سنگ را بر گردانند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی دید اینها با این جمعیت و تلاش زیاد نمی‌توانند سنگ را حرکت دهند خودش اقدام نمود و با دست توانای خویش آن سنگ را بر گرداند.

یهود نگاه کردند و دیدند نام شش پیامبر بزرگ الهی بر آن نقش است به این ترتیب: آدم، ابراهیم، نوح، موسی، عیسی و محمد صلی الله علیه و آله. یهود با دیدن این ادله آشکار و تسلط حضرت بر باد و دانش فراوان حضرت، یک جا صدا برآوردند به لاله الاالله و محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اینکه شما امیرمؤمنان و سرور اوصیاء و حجت خداوند در زمین هستید، هر که شما را شناخت رستگار شده و نجات یافته و هر که با شما مخالفت کرد گمراه شد، مناقب شما بیشتر است از اینکه به اندازه و شماره درآید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۲۵۷.

آگاهی از حالات یک زن و حل مشکل او

امیرالمؤمنین علیه السلام روزی به و شاء (یکی از یاران خود) فرمود: نزدیک بیا، و شاء گوید: نزدیک شدم، فرمود: برو به محله خودتان بر در مسجد مردی را می بینی که با زنی نزاع می کند، آنها را نزد من بیاور، و شاء گوید: به آنجا رفتم همانطور که حضرت فرموده بود زنی با مردی نزاع می کرد به آنها گفتم: امیرالمؤمنین علیه السلام شما را می خواند، با هم نزد حضرت آمدم. حضرت فرمود: ای جوان چرا با این زن نزاع می کنی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین من این زن را تزویج کرده‌ام، مهریه او را داده‌ام و زفاف نموده‌ام، هرگاه که به او نزدیک می شوم او خون می بیند و من از این مسأله متحیر گشته‌ام. حضرت فرمود: این زن بر تو حرام است و تو شوهر او نیستی! مردم با شنیدن این سخن مضطرب شدند و اختلاف کردند (که چرا زنی که عقد کرده همسر او نیست) حضرت به آن فرمود: هیچ مرا می شناسی؟ گفت: چیزهایی شنیده‌ام ولی تا به حال شما را ندیده‌ام (حضرت این سؤال را نمود تا معلوم شود با یکدیگر تباری نکرده‌اند) حضرت فرمود: توئی فلانۀ دختر فلان مرد از آل فلان، عرض کرد: آری به خدا قسم، حضرت فرمود: آیا با مردی پسر فلانی مخفیانه پنهان از خانواده‌ات عقد موقت نبستی؟ آیا از آن مرد باردار نشدی به نوزاد پسر سالمی و چون از قوم خود ترسیدی آن طفل را شبانه برداشته در مکان خلوتی بر زمین گذاردی و آن طرف مقابل او ایستادی در این وقت (مهر مادری تو نگذاشت) غمگین شدی و برگشتی و طفل را برداشتی و (دوباره زمین گذاردی) در این موقع بچه گریه کرد و تو از رسوائی ترسیدی، سگهایی نیز آمدند و بر تو پارس کردند، تو از ترس گریختی، یکی از سگها نزدیک فرزند تو شد و او را بو می کرد خواست تا او را به خاطر بوی ناپسندش مجروح کند. تو برای اینکه به آن طفل آسیبی نرسد، سنگی برداشته به طرف سگ انداختی اما آن سنگ به فرزند تو خورد و زخمی شد، آن طفل از صدمه سنگ ناله‌ای زد و تو برای اینکه رسوا نشوی به او پشت کرده رفتی، اما دلت پرشور بود، دستهای خود را بلند کردی به طرف آسمان و گفتی: خدایا ای حفظ کننده امانتها او را حفظ کن. زن که تعجب کرده بود گفت: بله به خدا قسم تمام این سخنان صحیح است و من در سخن شما متحیرم (چگونه به اسرار من آگاهی و یا اینکه منظور شما از این سخنان چیست؟) آنگاه حضرت فرمود: آن مرد کجاست؟ مرد حاضر شد، فرمود: پیشانی (جلوی سر) خود را نمایان کن، آن مرد چنین کرد، حضرت به آن زن فرمود: توجه کن، این همان زخم است که در سر فرزند تو بود و این مرد پسر توست و خداوند متعال مانع شد از نزدیک شدن تو با او به واسطه آن نشانه‌ای (خونی) که دیدی، و خداوند فرزند تو را محافظت کرد همان گونه که درخواست کردی، شکر خدا را بر این نعمت به جای آور. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمۀ، ج ۱ ص ۳۷۶ با کمی اختلاف و بحارالانوار.

آگاهی از تروپستهای معاویه

اصبغ بن نباته از یاران باوفای حضرت علی علیه‌السلام است او گوید:

نماز صبح را با علی علیه‌السلام به جا آوردیم، ناگاه مردی با لباس سفر پیدا شد، خدمت حضرت رسید، حضرت فرمود: از کجا می‌آئی؟ از شام، فرمود: برای چه؟ گفت: کاری دارم، حضرت فرمود: تو به من خبر می‌دهی یا من جریان تو را بگویم؟! عرض کرد شما بگوئید، حضرت فرمود:

در فلان روز از فلان ماه و سال، معاویه اعلان کرد هر که علی را بکشد ده هزار دینار به او (جایزه) می‌دهم، فلان مرد برخاست و قبول کرد، اما وقتی به خانه رفت و آماده حرکت شد با خود گفت: پسر عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدر دو فرزند او را بکشم؟ پشیمان شد و منصرف گردید.

روز دوم دوبار منادی ندا کرد هر که علی را بکشد بیست هزار دینار برای او خواهد بود این بار نیز شخصی برخاست و گفت: من می‌روم، لیکن پس از آنکه فکر کرد پشیمان شد و استعفا داد.

روز سوم منادی از طرف معاویه اعلان کرد هر که علی را بکشد سی هزار دینار به او داده می‌شود! و تو قبول کردی و برای کشتن من آمدی و تو مردی از (طایفه) حمیر هستی، آن مرد گفت: راست گفتمی، حضرت فرمود: اکنون نظرت چیست؟ آیا به مأموریت خود عمل می‌کنی یا نه؟ عرض کرد: نه من منصرف شده‌ام و برمی‌گردم. حضرت به قنبر فرمود: توشه راه و آذوقه سفر را برای او فراهم کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۱.

آگاهی به فرستاده عایشه و جریان او

روزی عایشه به اصحاب خود گفت: مردی را نزد من بیاورید که با این مرد (علی علیه‌السلام بسیار دشمن باشد) تا او را در نزد علی بفرستم، مردی را معرفی کردند، وقتی آن مرد مقابل عایشه ایستاد به او گفت: دشمنی تو با علی چقدر است؟ آنمرد گفت: بسیار، تا آنجا که از خدا می‌خواهم او و اصحاب او در محلی جمع باشند و من شمشیرم را از خون آنها رنگین کنم. عایشه گفت: تو شایسته این مأموریت هستی، نامه‌ای به تو می‌دهم، آن را برای علی ببر، او را در هر حالی که یافتی نامه را به او بده و اگر برایت طعام یا نوشیدنی آوردند مبادا به آن نزدیک شوی که در آن جادو می‌باشد.

فرستاده عایشه گوید: حضرت را ملاقات کردم در حالی که سواره بود نامه را دادم، حضرت مهر آن را شکافت و نامه را خواند و فرمود: چون به منزل رسیدیم، تو هم مقداری از طعام و نوشیدنی خوردی (خستگی سفر از تو رفع شد) جواب نامه را می‌دهم. آن مرد که به او گفته بودند چیزی نزد حضرت نخورد، گفت: به خدا قسم که نمی‌شود (همین‌الاین پاسخ مرا بدهید) در این هنگام حضرت امیر علیه‌السلام نگاهی به پشت سر نمود و دید اصحابش اطراف او هستند فرمود:

از تو چیزی می‌پرسم آیا جواب می‌دهی؟ گفت: آری، حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا عایشه نگفت مردی را بیاورید که با این مرد بسیار دشمن باشد، تو را آوردند، به تو گفت دشمنی تو چقدر است؟ تو گفتمی: بسیار تا آنجا که از خدا می‌خواهم او و اصحاب او در محلی اجتماع کرده من شمشیرم را از خون آنها رنگین کنم؟ آن مرد گفت: خدا شاهد است که درست گفتمی، حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا عایشه به تو نگفت نامه مرا ببر و به او بده در هر حال که باشد... جواب داد: خدای را شاهد می‌گیرم

که درست است، سپس حضرت فرمود: تو را به خدا آیا عایشه به تو نگفت اگر برای تو غذا یا آشامیدنی آوردند نزدیک مشو که در آن جادوست؟ جواب داد: آری خدای را شاهد می‌گیرم که صحیح است، من وقتی نزد شما آمدم، شما مبعوضترین خلق نزد من بودی و الان هیچکس نزد من محبوب‌تر از شما نیست! اکنون هر چه خواهی بفرما، حضرت فرمود:

نامه مرا به عایشه برسان و بگو خدا و رسول او را اطاعت نکردی زیرا خداوند به تو فرمان داد که در خانه بمانی، ولی تو به کار لشکرکشی (و امور نظامی) وارد شدی، و به آنها (طلحه و زبیر و اصحاب این دو) بگو به خدا و رسول او انصاف ندادید که زنان خود را در خانه نهادید و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را به میان معابر کشانید.

آن مرد گوید: نزد عایشه رفتم، نامه‌اش را نزدش انداختم، پیام حضرت را رساندم و برگشتم. عایشه گفت: هیچکس نزد علی نرفت مگر اینکه او را گمراه کرد.

و این مرد با حضرت بود تا در جنگ صفین شهید شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر نور الثقلین، ج ۴ ص ۲۷۰.

آگاهی به کار زشت هشت منافق

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ما مأوریت داد از کوفه به مدائن رویم، روز یکشنبه‌ای بود که از کوفه بیرون آمدیم، (یکی از منافقین به نام) عمرو بن حرث با هفت نفر ترمرد کردند، و به ناحیه‌ای از حیره که خورنق نام داشت برای تفریح رفتند و گفتند: روز چهارشنبه به (مدائن) خواهیم آمد.

آنها در بین راه سوسماری را صید کردند و عمرو بن حرث از روی استهزاء دست سوسمار را بالا گرفت و گفت: این امیرالمؤمنین است با او بیعت کنید، آن هفت نفر با او بیعت کردند، خود عمرو نیز هشتمی بود.

در روایتی آمده است آنها گفتند: علی می‌پندارد که علم غیب می‌داند، اکنون ما او را برکنار و با این سوسمار بیعت کردیم. شب چهارشنبه راه افتادند و روز جمعه وارد مسجد مدائن شدند، همزمان با ورود اینها حضرت علی علیه‌السلام مشغول سخنرانی بود که نگاهش به اینها افتاد فرمود: ای مردم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر من هزار حدیث بیان نمود که از هر حدیثی هزار در گشوده می‌شود و برای هر دری هزار کلید است. خداوند می‌فرماید: «یوم ندعو کل اناس بامامهم»، [۱] روزی که هر انسانی را با رهبرش صدا بزنیم، من به خداوند سوگند می‌خورم که روز قیامت هشت نفر مبعوث می‌شوند که امام و پیشوای ایشان سوسمار است و اگر بخواهم می‌توانم نام آنها را افشا کنم! راوی گوید: عمرو بن حرث را دیدم که مثل شاخه قطع شده از شدت خجالت و شرمندگی، بی‌حال و پژمرده شده بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الاسراء: ۷۱.

[۲] الاختصاص، ص ۲۷۷ ینابیع المودّة، ص ۷۱.

آگاهی به علت ویرانی مسجدی در عدن

در دوران خلافت ابوبکر در ساحل عدن گروهی می‌خواستند مسجدی بنا کنند، هر بار که ساختمان را بالا می‌بردند فرو می‌ریخت و

ویران می‌شد.

جریان را با ابوبکر در میان گذارده راه حلی خواستند، او دستور داد دوباره بنا کنید، دوباره با استحکام آن را بنا کردند اما باز سقوط کرد و ویران شد، وقتی مشکل را به ابوبکر گزارش دادند به منبر رفت و به مردم گفت: اگر در میان شما کسی در این مورد چیزی می‌داند بگوید.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: طرف راست و چپ قبله را حفر کنید، دو قبر آشکار می‌شود که بر آن سنگی است که روی آن نوشته من رضوی و خواهرم حیاد، دختران تبع هستیم، برای خداوند شریک قبول نکردیم، آنها را غسل داده نماز گذارید و دفن کنید، آنگاه مسجد را بنا کنید که خراب نخواهد شد، چون چنین کردند ساختمان ایستاد و خراب نشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۲۹۷.

آگاهی به حيله معاويه

روزی معاویه به کسانی که نزد او بودند گفت: چگونه می‌شود فهمید که مرگ من زودتر است یا مرگ (حضرت) علی، حاضرین گفتند: راهی نیست، معاویه گفت: من این مطلب را از علی بدست می‌آورم زیرا او سخن باطلی نمی‌گوید!

سپس سه نفر از افراد مورد اعتماد را خواسته به آنها گفت: هر سه با هم به طرف کوفه حرکت کنید، ولی با هم داخل نشوید، هر کدام به تنهایی ولی به ترتیب وارد شوید و خبر مرگ مرا منتشر کنید، مواظب باشید سخن شما در مورد چگونگی مرگ و سبب آن و روز مرگ و وقت آن، و مکان قبر و آنکه بر من نماز گذارده و دیگر امور هماهنگ باشد و به هیچ وجه اختلاف نداشته باشید، اول یکی داخل شود و خبر فوت مرا بدهد، سپس دومی و بعدا سومی، آنگاه ببینید علی چه می‌گوید؟!

این سه نفر برای انجام این مأموریت به کوفه آمدند، اولی داخل شهر شد، با حالتی غمگین و افسرده، مردم پرسیدند: از کجا می‌آئی؟ گفت: از شام، گفتند: چه خبر؟ گفت: معاویه مرده است. مردم با شنیدن این خبر (خوشحال شدند) نزد حضرت امیر علیه‌السلام آمده گفتند: مردی از شام آمده و می‌گوید معاویه مرده است، حضرت اعتنا نکرد.

فردای آن روز مرد دیگری با همان حالت آمد، مردم از او پرسیدند چه خبر؟ گفت: معاویه مرد و همانند رفیق خود واقعه را تعریف کرد، اینبار نیز مردم نزد حضرت آمدند و گفتند: اینک سوار دیگری آمده و خبر مرگ معاویه را آورده است و تمام واقعه را مانند اولی نقل می‌کند، حضرت باز جوابی نداد.

روز سوم سوار دیگری آمد و خبر مرگ معاویه را داد وقتی مردم از او راجع به چگونگی مرگ او و جزئیات امر سؤال کردند همانند آن دو نفر توضیح داد.

مردم باز به نزد حضرت آمدند و گفتند: یا امیرالمؤمنین این خبری که اینها می‌دهند صحیح است زیرا این سومین سوار است که همانند دو سوار قبلی خبر می‌دهد، (باز حضرت اعتنا نکرد) و چون با حضرت زیاد گفتگو کردند فرمود: (نه) معاویه هرگز نمی‌میرد تا اینکه محاسن من به خون سرم رنگین شود و این خبرها حيله‌ای است که پسر خورنده جگرها با آن بازی می‌کند. این جملات حضرت به معاویه رسید [۱] (و فهمید که حضرت زودتر از او از دنیا خواهد رفت).

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه، ج ۱.

آگاهی از چشمه آب و جریان راهب

لشکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در راه صفین دچار عطش شد، ذخیره آب آنها پایان یافته بود و هر چه در چپ و راست مسیر خود تلاش کردند از آب اثری نیافتند.

حضرت امیر علیه‌السلام لشکر را اندکی از جاده منحرف کرد اندکی راه پیمود تا آنکه دیری [۱] در وسط بیابان نمایان شد، حضرت به طرف دیر آمد و به اصحاب فرمود: ساکنین آن را صدا بزنید، مردم صدا کردند، راهبی سر خود را از دیر بیرون آورد، حضرت به او فرمود: آیا نزدیک شما آبی هست که این جمعیت را چاره سازد؟

راهب گفت: اصلاً، میان من و آب بیش از دو فرسخ فاصله است، من نیز اگر ذخیره یکماه را برایم نیاورند از تشنگی هلاک می‌شوم. حضرت به اصحاب فرمود: آیا سخن این راهب را شنیدید؟ گفتند: آری آیا اکنون که نیروئی داریم دستور می‌دهی که به آنجا (دو فرسخی) رویم شاید به آب دست یابیم؟ حضرت فرمود: نه شما نیازی به این کار ندارید! سپس حضرت گردن استر خود را به طرف قبله منحرف کرد و به مکانی نزدیک دیر اشاره نمودند و فرمود: اینجا را حفر کنید، عده‌ای با کلنگ زمین را کردند تا اینکه سنگی بزرگ و درخشان (سفید) ظاهر شد (به گونه‌ای که قابل حفر نبود) به حضرت عرض کردند: یا علی کلنگ در این سنگ اثر نمی‌کند.

حضرت فرمود: آب در زیر این سنگ است، اگر سنگ را از جای خود حرکت دهید به آب خواهید رسید، تلاش کنید تا سنگ را از جا برکنید.

سپاهیان با یکدیگر هماهنگ شدند و تلاش کردند اما سنگی بود سخت، و آنها نتوانستند سنگ را حرکت دهند.

در این هنگام وقتی حضرت دید آن جمعیت با تمام تلاششان در کندن آن سنگ ناتوان هستند پای از رکاب درآورد و از مرکب فرود آمده، آستین بالا زد، پنجه در زیر آن سنگ انداخت، آن را حرکتی داد، سپس آن را از جای کند و به فاصله‌ای دور پرتاب نمود! ناگاه آبی زلال نمایان شد، سپاهیان هجوم آوردند و از آن نوشیدند، آبی بود بسیار خنک و زلال که خوشگوارتر از آن در آن سفر نوشیده بودند.

حضرت فرمود: ذخیره سازید و سیراب شوید، اصحاب چنین کردند، آنگاه حضرت آن سنگ را دوباره به جای خویش نهاد و دستور داد علامت آن را با خاک بپوشانند.

مرد راهب از بالای دیر تمامی این امور را زیر نظر داشت، وقتی کار به پایان رسید صدا زد: ای مردم مرا پائین آورید، پائین آورید (گویا راه خروج او نردبانی بوده است که از بیرون، دیگران باید نصب می‌کردند یا پیرمردی ضعیف بوده که نیاز به کمک داشته است) هر طور شده او را پائین آوردند، آمد و در مقابل حضرت امیر علیه‌السلام ایستاد و گفت: ای مرد تو پیامبر مرسل هستی، حضرت فرمود: نه، گفت: فرشته مقرب هستی؟ فرمود: نه، گفت: دستت را باز کن تا بر دست تو مسلمان شوم، حضرت دست مبارک را گشود و فرمود: شهادتین بگو، راهب گفت: اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، و شهادت می‌دهم که شما وصی پیامبر خدا و تنها کسی هستی که لیاقت خلافت را داری، آنگاه حضرت شرایط اسلام را به او یاد داد، سپس فرمود:

چطور شد که بعد از اینهمه مدت طولانی که مسلمان نبود، الان مسلمان شدی؟ عرض کرد: می‌گویم یا امیرالمؤمنین، این دیر در اینجا برای (شناسائی) کسی که این سنگ را می‌جوید و آب را از زیر آن خارج می‌کند ساخته شده است. دانشمندان بسیاری قبل از من در اینجا سکونت داشته‌اند ولی این توفیق نصیب آنها نشد و خداوند روزی من کرد.

ما در کتابهای خود و آثار دانشمندانمان یافته‌ایم که در این مکان چشمه‌ای است که بر روی آن سنگی است و مکان آن را کسی

جز پیامبر یا وصی پیامبر نمی‌داند.

ولی خدا به ناچار مردم را به سوی حق می‌خواند و علامت آن این است که او جایگاه این سنگ را می‌داند و بر کندن آن قدرت دارد. و من چون دیدم آنچه انجام دادی، بر من ثابت شد آنچه منتظر بودم و به آرزوی خود رسیدم، و امروز به دست شما مسلمان شدم و به حق شما ایمان آورده غلام تو هستم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی این سخنان را از راهب شنید آنقدر گریه کرد که محاسن شریفش تر شد و گفت: سپاس خداوندی را که مرا فراموش نکرده، سپاس خداوندی را که یاد من در کتابهای او بوده است. آنگاه مردم را دعوت کرده فرمود: آنچه برادر مسلمانان می‌گوید بشنوید، مردم شنیدند و خدای را بسیار سپاس گفتند و شکرشان بر نعمت خدا و شناخت امیرالمؤمنین علیه‌السلام افزون گردید.

راهب با حضرت همراه شد و در جنگ صفین با اهل شام شرکت کرد و به درجه شهیدان نائل آمد حضرت امیر علیه‌السلام خودش نماز و دفن او را بر عهده گرفت و بسیار بر او استغفار نمود و هر گاه یاد او می‌شد می‌فرمود: «ذاک مولای؛ او دوست من بود.» در برخی روایات آمده است: حضرت امیر علیه‌السلام بعد از شهادت این راهب در میان شهداء دنبال او می‌گشت، و خود حضرت بر او نماز گزارد و با دست خود او را دفن کرد و فرمود: به خدا سوگند گویا او را می‌بینم که در منزلش با همسر خویش که خداوند او را به آن گرمی داشته به سر می‌برد. [۲].

شیخ مفید (ره) می‌فرماید: این جریان را مورخین ذکر کرده و در میان شیعه و اهل سنت مشهور است به گونه‌ای که شعراء آنرا به شعر درآورده و گویندگان بلیغ آنرا در سخنرانی ذکر کرده‌اند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] جائی که راهبان مسیحی در خارج از شهر برای عبادت و تنهایی در آن ساکن می‌شدند.

[۲] بحار، ج ۴۱ ص ۲۶۵.

[۳] الارشاد، ص ۳۲۳.

آگاهی از اسرار زن جسور

حارث عور که از دوستان باوفای حضرت امیر علیه‌السلام است گوید: روزی با امیرالمؤمنین در جایگاه قضاوت نشسته بودم که زنی آمد و بر علیه شوهرش شکایت کرد، زن شکایت خود را گفت، شوهرش نیز ادعای خود را بیان کرد، و چون حق با مرد بود، حضرت حق را به شوهر داد و به ضرر زن حکم کرد.

زن از قضاوت حضرت بسیار خشمگین شد و صدا زد: یا امیرالمؤمنین به خدا قسم که بر ستم قضاوت کردی، خداوند به تو این گونه دستور نداده بود!

حضرت فرمود: ای سلفع و مهیع و قردع، من آنچه حق می‌دانستم در مورد تو قضاوت کردم، زن با شنیدن این سخن ترسید و فرار کرد و جوابی نداد.

عمرو بن حریث (مرد منافق و مخالف حضرت علی علیه‌السلام) دنبال زن رفت و به او گفت: امروز از تو امر عجیبی دیدم، امیرالمؤمنین سخنی به تو گفت و تو بدون هیچ حرفی برخاستی و رفتی، به من بگو به تو چه گفت که نتوانستی جواب دهی؟ زن گفت: ای بنده خدا حضرت مسأله‌ای را بازگو کرد که جز من و خداوند متعال کسی آگاه نبود، و من از ترس اینکه مبادا بیش از این بگویم (و رسوا کند) برخاستم، زیرا تحمل یکی بهتر از تحمل سختیهای پشت سر هم است. عمرو گفت: خدایت بیخشايد، او به تو چه گفت؟ زن گفت: ای بنده خدا او به من چیزی را گفت که زشت دارم و ثانیاً زشت است مردان از عیوب زنان آگاه شوند.

عمرو بن حرث گفت: ای زن نه تو مرا می‌شناسی و نه من تو را، شاید نه من تو را و نه تو مرا دیگر ببینیم. عمرو گوید: وقتی دید من بسیار اصرار می‌کنم گفت: اینکه حضرت فرمود: ای سلفع، به خدا قسم مجرای حیض من غیر عادی است اما اینکه فرمود: ای مهیج، به خدا قسم به جای مردان (شوهر) با زنان هستم. اما اینکه فرمود: ای قردع، من آن زن خرابکار هستم که خانه همسرم و دارائی او را ویران و نابود کردم. عمرو گفت: وای بر تو، او این مطالب را از کجا می‌داند؟ آیا ساحر است یا کاهن [۱] یا مخدوم، [۲] که به مسائل تو خبر می‌دهد، این دانش گسترده‌ای است. زن گفت: بد حرفی زدی، او نه جادوگر است و نه کاهن و نه مخدوم، او از خاندان نبوت و وصی پیامبر خدا و وارث (علوم) اوست. آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم گرفته است به مردم می‌گوید و او بعد از پیامبر ما حجت خداست بر مردم.

عمرو بن حرث بعد از گفتگو نزد حضرت برگشت، حضرت به او فرمود: ای عمرو چرا و به چه حقی آن سخنان را در حق من روا داشتی (ساحر و کاهن و مخدوم) آگاه باش به خدا قسم که سخن آن زن درباره من از تو بهتر بود، و من و تو هر دو مقابل خداوند خواهیم ایستاد بنگر چه گریزی از خداوند داری؟ عمرو گفت: یا امیرالمؤمنین من از خداوند استغفار می‌کنم و از شما معذرت می‌خواهم، مرا ببخش. خدایت ببخشاید.

حضرت فرمود: نه به خدا قسم من هرگز این گناه را بر تو نمی‌بخشم، تا من و تو در مقابل آن (خدائی) که ظلم نمی‌کند بایستیم. [۳]

اینکه حضرت امیر علیه‌السلام عمرو بن حرث را نبخشود با آنکه حضرتش دریای رحمت الهی است به جهت نفاق و کینه‌ای بود که در دل عمرو بود و توبه نکرده بلکه تظاهر می‌نمود.

و این عمرو بن حرث همان است که وقتی عبیدالله از او خواست تا میثم را معرفی کند گفت: میثم تمار دروغگو و طرفدار آن مرد دروغگو علی بن ابیطالب است، میثم گفت: ای امیر او دروغ می‌گوید: بلکه منم راستگو طرفدار آن مرد راستگو علی بن ابیطالب که به حق امیر مؤمنان است، و در ترجمه او وی را به عنوان کافر بی‌دین و دشمن خدا و فرماندار بنی امیه معرفی کرده‌اند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] کاهن کسی است که می‌گفتند از حرکت ستاره‌ها پیشگویی می‌کند.

[۲] مخدوم به کسی می‌گفتند که اجنه خدمتگزار او باشند.

[۳] الاختصاص، شواهد التنظیم بالاختصاص و الاختلاف.

[۴] الکهف: ۱۰۳.

آگاهی از عاقبت ابن کوا

مردی به نام ابن کوا از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد این آیه مبارکه «قل هل أنبؤکم بالأخسرين اعمالا» [۱] سؤال نمود، حضرت فرمود: اینها اهل کتاب هستند زمانی بر حق بوده سپس در دین خود بدعت گذاردند و گمان می‌کنند که کار نیکی انجام داده‌اند. سپس حضرت از منبر فرود آمده و دست خود را بر کتف ابن کوا زده فرمود: ای ابن کوا اهل نهروان نیز از ایشان دور نیستند! او گفت: ای امیرالمؤمنین من غیر از شما را نمی‌خواهم و از دیگری (مخالفین) سؤال نمی‌کنم (شما را امام می‌دانم) اصحاب گویند: در جنگ نهروان، ابن کوا جزء خوارج (سپاه دشمن) دیدند که بر علیه حضرت می‌جنگید، یکی به او گفت: مادرت به عزایت نشیند، تو آن زمان از امیرالمؤمنین سؤال می‌کردی و امروز با او جنگ می‌کنی؟ در این میان مردی بر او حمله کرد و با ضربه نیزه او را به جهنم واصل کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

[۲] مناقب آل ابی طالب، ج ۲ ص ۳۰۱.

آگاهی از مرگ سلمان و طی الارض حضرت

جابر انصاری گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام با ما نماز صبح را در مدینه خواند، پس از آن روی مبارک را به طرف ما کرده فرمود: خداوند اجر شما را در مرگ برادران سلمان عظیم گرداند، آنگاه حضرت عمامه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بر سر گذارد و بر استری به نام عضبا سوار شد و به قبر فرمود:

ای قبر ده قدم به شمار، قبر گوید: ده قدم شمردم خود را بر در خانه سلمان در مدائن دیدم. زادن (گویا همشهری سلمان بوده است) گوید: وقتی زمان وفات سلمان نزدیک شد به او گفتم: چه کسی تو را غسل می‌دهد؟ گفت: آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را غسل داد (یعنی حضرت علی علیه السلام) گفتم: تو در مدائن و علی در مدینه گفت: ای زادن وقتی چانه مرا بستی، صدای در را می‌شنوی. زادن گوید: چون چانه او را بستم ناگاه صدای درب را شنیدم، بلافاصله در را باز کردم دیدم امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است فرمود: ای زادن سلمان فوت کرد؟

عرض کردم: آری حضرت داخل شد و پارچه را از صورت سلمان برگرفت در این حال سلمان تبسمی کرد! حضرت فرمود: خوشا به حال تو ای بنده خدا، وقتی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رفتی مصیبتی را که بر برادرت وارد شده بگو، سپس حضرت مشغول کارهای او شد (غسل و کفن و نماز) وقتی حضرت بر سلمان نماز می‌خواند تکبیری با عظمت از حضرت شنیدم و با حضرت دو مرد را دیدم یکی جعفر (طیار برادر گرام حضرت امیر علیه السلام) و دیگری خضر پیامبر علیه السلام بود و همراه هر کدام از جعفر و خضر هفتاد صف از ملائکه در نماز بر سلمان حاضر شدند در هر صفی یک میلیون فرشته بود. [۱].

یک حکایت جالب و مرتبط :

یکی از علماء اهل سنت که معروف به ابن جوزی است روزی سخنی فراتر از دهان خود بر زبان آورد و خواست همچون امیرالمؤمنین علیه السلام ادعایی کرده باشد. او بر فراز منبر صدا زد: «سلونی قبل ان تفقدونی؛ از من بپرسید قبل از اینکه مرا نیابید!» در این میان بانویی آگاه و زیرک از او پرسید: آیا درست است که حضرت علی علیه السلام برای غسل و کفن و دفن سلمان یک شب (از مدینه به مدائن) رفت و آن مراسم را انجام داد و برگشت؟ ابن جوزی گفت: اینگونه روایت شده است. آن زن ادامه داد: آیا درست است که جنازه عثمان سه روز در مزبله افتاده بود و حضرت علی علیه السلام (در مدینه) حاضر بود (و اقدامی نکرد؟) ابن جوزی گفت: آری، آن زن گفت: پس یکی از آن دو اشتباه بود!

ابن جوزی که از جواب این زن عاجز شده بود گفت: ای زن اگر تو بی‌اجازه شوهرت از خانه بیرون آمدی، لعنت خدا بر تو و اگر با اجازه او بوده، لعنت خدا بر او. در این هنگام که آن زن، ابن جوزی را درمانده دید تیر خلاص را به او زد و گفت: عایشه که به جنگ با علی علیه السلام (از خانه) خروج کرد آیا با اجازه (شوهرش) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم بود؟ ابن جوزی چنان درمانده شده بود که ساکت گردید و جوابی نداد. [۲].

و این نیز تحقق دیگر از پیشگوییهای امیرالمؤمنین علیه السلام بود که فرمود: هر که بعد از من چنین ادعایی کند خداوند او را رسوا می‌نماید.

سلمان دریائی بی‌کران و مردی از اهل بیت

او از آن سه نفری است که روایات می‌گوید تنها آنها بعد از پیامبر برجا ماندند و دیگران منحرف شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند به من دستور داده که چهار نفر را دوست داشته باشم سپس د آنها را حضرت علی و مقداد و ابوذر و سلمان فارسی معرفی کرد.

امام صادق علیه‌السلام در مورد سلمان فرمود: سلمان علم اول و آخر را پیدا کرد و او دریائی بیکران است و او از ما اهل بیت است. در حدیث دیگری حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: سلمان اسم اعظم را می‌دانست. او آنقدر در دانش و اسرار الهی عمیق بود که روایات می‌گوید: اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود می‌دانست او را می‌کشت. حسن بن منصور گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: آیا سلمان محدث بود؟ (از غیب با او صحبت می‌شد) حضرت فرمود: آری، گفتم: چه کسی با او سخن می‌گفت؟ فرمود: فرشته‌ای بزرگوار، عرض کردم: وقتی سلمان چنین باشد صاحب او (حضرت امیر علیه‌السلام) چه خواهد بود؟ حضرت فرمود: به کار خود مشغول باش. و جمله «سلمان منا اهل البیت؛ سلمان از ما خانواده است»، در روایات بسیاری آمده است، حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: نگوئید سلمان فارسی بگوئید سلمان محمدی او مردی از ما خاندان است. [۳].

تاسف سلمان در هنگام مرگ

هنگامی که سلمان از دنیا می‌رفت سعد بن ابی‌وقاص به عیادت او آمد، به او گفت: چگونه‌ای؟ حالت چطور است؟ سلمان گریست، سعید گفت: چرا گریه می‌کنی، پیامبر تا دم مرگ از تو راضی بود، تو از کسانی هستی که نزد حوض (کوثر) پیش حضرت می‌روی (نه از آنها که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: عده‌ای از اصحاب مرا از حوض درو می‌کنند چون بعد از حضرت مرتکب خیانت‌هایی شده‌اند).

سلمان گفت: به خدا سوگند که من به خاطر مرگ بی‌تابی نمی‌کنم و نه به خاطر غصه دنیا، گریه من از آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود و در روایتی گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با ما شرط کرد توشه شما از دنیا باید به اندازه بار مسافر باشد و من می‌ترسم که از این مقدار بیشتر داشته باشم. سعد گوید: من به اطراف او در اتاق نگاه کردم دیدم یک پارچ یا آفتابه و یک لگن برای شستن لباس و یک کاسه یا ظرف پختن غذا بیشتر نبود.

عالم نصرانی با هدایت حضرت علی مسلمان شد

علامه مجلسی رضوان الله علیه از زید و صعصعه و اصبع بن نباته و دیگران روایت کرده است که به اسقف (عالم بزرگ نصاری) در سرزمین دیلم فارس خبر دادند که مردی هست که ناقوس را تفسیر می‌کند (منظورشان حضرت علی علیه‌السلام بود). [۴] اسقف گفت: مرا نزد او ببرید که او را انزع بطین مردی تنومند که موی جلوی سر او ریخته است خواهم یافت. وقتی او را نزد حضرت آوردند یکصد و بیست سال از عمرش می‌گذشت، گفت: من صفت این مرد را در انجیل دیده‌ام، شهادت می‌دهم که او وصی پسر عموی خود است حضرت به او فرمود: برای ایمان آوردن آمده‌ای آیا می‌خواهی رغبت تو را زیاد کنم؟ عرض کرد: آری، فرمود: لباس خود را درآور تا آن علامتی را که میان دو کتف توست به اصحاب نشان دهم. اسقف با شنیدن این سخن صدا زد: اشهد ان لا اله الا الله و ان محمد عبده و رسوله، آنگاه ناله‌ای کرد و جان داد!

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: در اسلام اندکی زیست اما در جوار خداوند بسیار متنعم شد. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۹ ص ۶۴۷.

[۲] بحار، ج ۲۹ ص ۶۴۷.

[۳] روایت مذکور همگی از ج ۸ معجم الرجال در ترجمه سلمان فارسی ذکر گردیده است.

[۴] لثالی الاخبار، ج ۱ ص ۸۷.

[۵] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۲.

آگاهی از حقانیت ادعای زن

عمار یاسر گوید: نزد مولای خودم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که سر و صدای عظیمی (مسجد) جامع کوفه را فرا گرفت. حضرت به من فرمود: ای عمار ذوالفقار آن کوتاه کننده عمرها را بیاور!

عمار گوید: آوردم، حضرت فرمود: ای عمار برو بیرون و آن مرد را از ستم به زن بازدار، اگر بس کرد و گرنه با ذوالفقار جلو او را می‌گیرم. عمار گوید: بیرون آمدم، مرد و زنی را دیدم که با هم نزاع می‌کردند، مرد افسار شتر را گرفته، هر کدام می‌گویند این شتر، مال من است. به آن مرد گفتم: امیرالمؤمنین تو را از ستم به این زن نهی می‌کند.

مرد (گستاخ) گفت: علی به کار خود مشغول باشد و برود دستش را از خونهای مسلمانان که در بصره کشته است بشوید! او می‌خواهد شتر مرا بگیرد و به این زن دروغگو بدهد!

عمار گوید: برگشتم تا به مولای خودم خبر دهم، ناگاه دیدم حضرت خارج شد و آثار خشم در صورتش نمایان بود، به آن مرد فرمود: وای بر تو، شتر این زن را رها کن، مرد گفت: شتر مال من است. حضرت فرمود: ای ملعون دروغ می‌گوئی، مرد گفت: چه کسی به نفع زن شهادت می‌دهد؟ فرمود: شهادی که هیچیک از اهل کوفه آن را تکذیب نمی‌کند! مرد گفت: اگر شهادی راستگو شهادت دهد شتر را به زن می‌دهم، حضرت فرمود: ای شتر بگو مالک تو کیست؟ ناگاه شتر با زبانی گویا گفت: یا امیرالمؤمنین سلام بر تو، نوزده سال است که این زن مالک من است! حضرت به زن فرمود: شترت را بگیر. الحدیث [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰ ص ۲۶۷.

آگاهی فوق‌العاده و داوری عجیب

جووانی نزد عمر آمد و ادعا کرد که پدرش در شهر کوفه از دنیا رفته است و او آن موقع طفلی شیر خوار در مدینه بوده است و اکنون ارث پدر را مطالبه می‌کند، عمر فریادی بر سر او کشید و او را دور کرد. [۱] جوان به دادخواهی برخاست و از حضرت علی علیه‌السلام دادرسی نمود، حضرت فرمود: او را به مسجد جامع بیاورید تا جریان را روشن کنم، جوان را آوردند و حضرت جریان را از او پرسید و او داستان را گفت. حضرت فرمود: من اکنون قضاوتی می‌کنم در میان شما که خداوند بر فراز هفت آسمان داوری نموده و هیچ کس این گونه داوری نکند مگر آنکه خداوند او را برای دانش خویش پسندیده باشد.

آنگاه فرمان داد تا ابزاری همانند بیل آورده سپس فرمود: برویم نزد قبر پدر این بچه، همگی حرکت کردند، حضرت فرمود: قبر را حفر کنید و یکی از استخوانهای سینه او را درآورید، آن استخوان را به دست جوان داد و فرمود: آن را بو کن، همین که جوان آن را بوئید، خون از بینی او روان شد، حضرت فرمود: این جوان فرزند اوست! عمر گفت: به خاطر جریان خون، مال را به او تحویل می‌دهی؟ حضرت فرمود او از تو و همه مردم به مال سزاوارتر است. سپس به حاضرین فرمود: شما نیز این استخوان را بو کنید، همگی بو کردند، از بینی هیچکدام خونی نیامد، آنگاه حضرت به جوان فرمود:

تا دوباره استخوان را بو کند، همین که بو کرد دوباره خون بسیاری از او جاری شد، حضرت فرمود: این مرد پدر اوست و مال را به او تحویل داد سپس فرمود: به خدا سوگند من دروغ نگفتم و به من نیز دروغ نگفته‌اند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] چرا حناب خلیفه به جای دادرسی با مردم اینگونه رفتار می کرده است؟.

[۲] بحار، ج ۴۰ ص ۲۲۴ از مناقب آل ابی طالب.

آگاهی از اهداف فرستاده طلحه و زبیر

امام صادق علیه السلام فرمود: طلحه و زبیر مردی از طایفه عبدالقیس به نام خداهش را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستادند و به او سفارش کردند ما تو را نزد مردی می فرستیم که او و خاندانش را از دیر زمان به جادوگری و کهنانت می شناسیم. در میان اطرافیان ما تو از خود ما هم بیشتر مورد اعتمادی که از او نپذیری و با او مخاصمه کنی تا حقیقت بر تو معلوم گردد و بدان که ادعای او از همه مردم بیشتر است، مبادا ادعای او به تو شکستی وارد کند. و از جمله راههایی که او مردم را با آن گول می زند، غذا و نوشیدنی و عسل و روغن و اینکه با کسی خلوت کند می باشد، مبادا نزد او غذائی بخوری و چیزی بیاشامی، به عسل و روغن او دست مز و با او در خلوت منشین، از همه اینها بر حذر باش و به یاری خداوند حرکت کن وقتی چشمت به او افتاد، آیه سخره را بخوان و از نیرنگ او و نیرنگ شیطان به خدا پناه بر، وقتی پیش او نشستی تمام نگاهت را به او متوجه مکن و با او انس مگیر. آنگاه به او بگو: همانا دو برادر دینی و دو پسر عمومی نسبی تو، تو را سوگند می دهند که رشته فامیلی را قطع نکن و می گویند: مگر تو نمی دانی که ما از روزی که خداوند محمد صلی الله علیه و آله را قبض روح کرد، به خاطر تو مردم را رها کردیم و با فامیل خود مخالفت نمودیم، اکنون که تو به کمترین مقامی رسیدی احترام ما را تباه کردی و امید ما را بریدی، و اینک با وجود دوری ما از تو و وسعت شهرهای حکومت تو، پی به توان ما در برابر خود بردی (که چگونه بر علیه تو لشگرکشی کرده برخی شهرها را متصرف شدیم).

کسی که تو را از ما و پیوند ما منصرف می کند سودش برای تو از ما کمتر و دفاعش از تو نسبت به ما سست تر است (ما از افرادی مانند عمار و ابن عباس و مالک اشتر برای تو سودمندتریم) صبح برای آنکه چشم دارد آشکار است (حق روشن است). به ما خیر رسیده که تو هتک حرمت ما را کرده بر ما نفرین نموده‌ای، چه باعث این کار شده است؟ ما تو را شجاع ترین پهلوان عرب می دانستیم (نفرین کار مردم ترسو است نه شجاع) تو مدام ما را نفرین می کنی آیا می پنداری که این کار تو ما را شکست می دهد؟

فرستاده آنها پس از گرفتن پیام نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و آنچه به او دستور داده بودند به کار بست، وقتی حضرت علی علیه السلام او را دید که با خود سخنی را زمزمه می کند آیه سخره را می خواند حضرت خندید و فرمود: ای برادر عبد قیس بیا اینجا و به مکانی نزدیک خود اشاره فرمود:

خداهش گفت: جا وسیع است (همین جا خوب است) می خواهم پیغامی را به شما برسانم. حضرت فرمود: اول چیزی بخور و بیاشام، لباس (سفر) را درآور و روغنی (بر موهایت) بمال، بعدا پیام خود را برسان، آنگاه به قنبر فرمود: ای قنبر برخیز و او را پذیرائی کن. خداهش گفت: من به آنچه گفתי نیاز ندارم! حضرت فرمود: می خواهم با تو تنها باشم؟ خداهش گفت: هر رازی نزد من آشکار است! (سخن محرمانه ندارم) حضرت فرمود: تو را به آن خدائیکه از تو به خودت نزدیک تر است و میان تو و دل تو مانع می شود و خیانت چشمها و راز سینه‌ها را می داند: آیا زبیر آنچه را من به تو پیشنهاد کردم (خوردن و آشامیدن و...) به تو سفارش نکرده؟ گفت: خدایا چنین است، حضرت فرمود: اگر بعد از آنچه از تو خواستم (یعنی بعد از آن سوگندهای شدید) حق را کتمان می کردی دیگر چشم بر هم نمی زدی (سریعا هلاک می شدی). تو را به خدا سوگند آیا او به تو چیزی یاد نداد که وقتی نزد من آمدی آن را

بخوانی؟ خداهش گفت: خدایا چنین است، حضرت فرمود: آیه سخره بود؟ گفت: آری، فرمود: بخوان آن را، او خواند و حضرت آیه را تکرار می‌کرد و هر جا غلط می‌خواند اصلاح می‌فرمود تا آنکه هفتاد بار آن را خواند!

آن مرد گفت: چرا امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور می‌دهد که این آیه هفتاد بار تکرار شود؟ حضرت علی علیه‌السلام فرمود: آیا احساس می‌کنی که دلت آرام شد؟ گفت: سوگند به آنکه جانم در دست اوست آری. حضرت فرمود: آن دو نفر به تو چه گفتند: (پیامشان را بگو) خداهش پیام را بیان کرد، حضرت فرمود: به آن دو بگو: سخن خود شما برای استدلال علیه شما کافیست ولی خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند. شما گمان می‌کنید که برادر دینی و پسر عموی نسبی من هستید، نسب را منکر نیستم (در جد اعلا شریک هستیم) گر چه هر فامیلی گسسته است جز آنکه خداوند با اسلام پیوند زده است. اما اینکه گفتید: برادر دینی من هستید، اگر راست می‌گوئید شما با کارهایی که نسبت به برادر دینی خود کردید با کتاب خدا مخالفت نموده و نافرمانی او را کرده‌اید (شورش بر حاکم عدل گناه است) و اگر راستگو نیستید (در ادعای برادری با من) با این ادعا افترا بسته و دروغ گفته‌اید (در هر دو صورت گناه کار هستید) و اما مخالف شما با مردم بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله پس این کار اگر به خاطر حق بود، آن کار حق را با این مخالفتی که با من کردید شکستید و از بین بردید.

و اگر از روی (اهداف) باطل با مردم (حکومت ناحق) مخالفت می‌کردید گناه آن باطل با گناه تازه‌ای که کرده‌اید گریبانگیر شماست (مرتکب دو گناه هستید) اینها گذشته از اینکه مخالفت شما با مردم (حکومت ناحق) جز برای طمع دنیا نبوده است، آنچه گفتم سخن خود شما بود که گفتید امید ما را قطع کردی و ما را ناامید کردی (یعنی این سخن شما نشان می‌دهد شما طمع دنیوی داشتید) و خدا را شکر که بر من عیب دینی نگرفتید. مانع من از پیوند با شما همان است که شما را از حق برگردانید و وادار کرد تا (بیعت) حق را از گردن خود دور کنید همچنان که چهار پای سرکش افسار خود را پاره می‌کند، و خداست پروردگار من که با او چیزی شریک نسازم، پس سخن از سود کمتر و دفاع سست‌تر نکنید که شایسته نام شرک خواهید بود.

اما اینکه گفتید: من شجاع‌ترین پهلوانان عربم و شما از لعنت و نفرین من گریزانید، بدانید که هر مقامی مناسب کاری است (گاهی وقت دعاست و گاهی هنگام جنگ) آنگاه که نیزه‌ها از هر سو به جنبش آید و یالهای اسبها پریشان شود و ششهای شما در درون شما (از ترس) باد کند، آنجاست که خداوند مرا با دلی قوی کارگزاری کند.

و اما اینکه از نفرین من ناراحتید، شما نباید از نفرین مردی که به پندار شما جادوگر و از طایفه جادوگران است بی‌تابی کنید! آنگاه حضرت بر آن دو نفرین نموده گفت: خدایا زیر را به بدترین وضع بکش و خونس را در گمراهی بریز و طلحه را ذلیل کن و بدتر از آن را در آخرت برای آن دو ذخیره ساز، آن دو به من ستم کردند و تهمت زدند (و نسبت جادوگری و کشتن عثمان را به من دادند) و گواهی خود را پنهان کردند و نسبت به من از تو و پیامبر صلی الله علیه و آله نافرمانی کردند، سپس به خداهش فرمود: بگو آمین، خداهش گفت: آمین! در این موقع خداهش (به خود آمد) و با خود گفت: به خدا مردی را که اشتباهش از تو روشن‌تر باشد ندیدم، مردی که پیامی را می‌رساند که پاره‌ای از آن پاره دیگر را ابطال می‌کند و خداوند جای صحیحی در آن نگذارده، من نزد خداوند از آن دو بیزاری می‌جویم. حضرت علی علیه‌السلام فرمود: برو نزد طلحه و زبیر و کلام را به آنها برسان، خداهش گفت: نه به خدا سوگند، من نمی‌روم مگر اینکه دعا کنی خداوند مرا هر چه زودتر به سوی شما برگرداند و مرا به رضای خود در مورد شما موفق گرداند، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعا کرد، آن مرد رفت و دیری نگذشت که برگشت و در جنگ جمل در رکاب حضرت کشته شد، خدایش رحمت کند. [۱].

پی نوشت ها:

آخرالزمان دوران امتحانهای شدید است

اصبغ بن نباته گوید: حضرت امیر علیه السلام فرمود:

در میان مردم مانند زنبور عسل باشید در میان پرندگان، هر پرنده‌ای زنبور عسل را ضعیف و ناچیز می‌شمارد و اگر پرندگان بدانند آن برکتی که در باطن اوست آن را ناچیز نشمارند.

با زبانها و بدنهای خود با مردم آمیزش کنید (در میان مخالفین خود با اخلاق خوب معاشرت کنید ولی) با دلها و اعمال خود از مردم کناره‌گیری نمائید.

سوگند به آنکه جانم در دست اوست آنچه را دوست می‌دارید (گشایش کار و دولت حق را) نخواهید دید تا اینکه (از شدت اختلاف) به صورت یکدیگر آب دهان اندازید و یکدیگر را دروغگو بنامید! تا آنکه باقی نماند از شما شیعیان مگر (اندکی چون) سرمه‌ای که در چشم کشیده شده و نمکی که در طعام ریخته شد.

من برای شما مثلی می‌زنم و آن مثل مردی است که مقداری گندم دارد و آن را از گرد و غبار و دانه تلخ و سیاه و خاک پاک گرداند و در انباری ذخیره نماید و پس از مدتی ببیند مقداری از آن گندمها آفت زده و کرم گذاشته، گندمهای آفت زده را پاک نموده و دوباره (باقیمانده را) در انبار ذخیره کند، این کار را بارها ادامه دهد تا آنکه در انبار نماند مگر دانه‌هایی که بسیار سخت و محکم باشد (و آفت در آن تأثیر نکند) همچون دانه‌های گندمی که در خرمن کاه بعد از کوبیدن بماند (که بسیار سخت است). شما هم همین طور جدا می‌شوید افراد ضعیف الایمان از افراد قوی مشخص گردد تا آنکه باقی نماند (در ایمان و اعتقاد و دین و عمل به آن) مگر گروهی که فتنه به آنها ضرری نخواهد رسانید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغیبة للنعمانی.

آتش در حجاز و آب در نجف

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «اذا وقعت النار فی حجاز کم و جرى الماء بنجفکم فتوقعوا ظهوره؛ زمانی که آتش در حجاز شما افتاد و آب به نجف شما جاری شد (نجف را آب گرفت یا آب به آنها رسید) پس منتظر ظهور او (حضرت مهدی علیه السلام) باشید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نواهب الدهور.

احترام به پیامبر

در روز فتح مکه در سال هشتم هجرت، وقتی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواست کعبه را بازسازی کند، به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وارد خانه خدا شده بُتها را سرنگون کرده و آنها را در هم بشکن.

امام علی علیه السلام خواست بالا- رود، چون درب ورودی بالا قرار داشت، بدون وسیله و نردبان ممکن نبود، ناگهان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

قدم بر دوش من بگذار.

امام علی علیه السلام قدم بر دوش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گذاشت و بتها را شکست و سرنگون کرد، آنگاه به هنگام فرود آمدن، با زحمت از بالا به پائین پرید.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

من آماده ایستاده بودم، چرا به هنگام فرود آمدن، قدم بر دوش من نگذاشتی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

هنگام بالا رفتن چون امر کردی اطاعت کردم، ولی نفرمودی که به هنگام فرود آمدن نیز قدم بر دوش مبارک بگذارم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سیمای جوان ص ۱۳۴، دوانی.

احترام به بزرگان در نامگذاری فرزند

احترام به بزرگان، پدران و مادران در امور اجتماعی و خانوادگی یکی از ارزش‌های جاودانه است، که انسان از مشورت‌های حکیمانه آنان بهره‌مند گردد، و آنها را بر خود مقدم بدارد، به خصوص در «نامگذاری فرزند»، تا نام نیکوئی انتخاب گردد. امروزه بسیاری از زنان و مردان جوان بدون مشورت با بزرگان خانواده با شتابزدگی و ایده‌آل‌گرایی، نام‌هایی را انتخاب می‌کنند که هم باعث شرمندگی کودک و هم باعث بی‌اعتنایی خانواده است،

و گاهی با انتخاب آسامی تقلیدی از غرب و شرق و برخلاف شئون ملی و اسلامی زیر سؤال می‌روند.

وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام متولد شد، و قنداقه نورانی او را به دست امام علی علیه السلام دادند،

حضرت زهرا علیها السلام خطاب به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای امیرالمؤمنین علیه السلام، نامی نیکو برای فرزندم انتخاب کن.

حضرت پاسخ داد:

من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نمی‌گیرم، تا رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چه تصمیمی بگیرد؟

پس کودک را در جامه زردی پیچاند و خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پارچه زرد را دور افکند و کودک را در پارچه سفیدی قرار داد و پرسید:

نامی برای کودک انتخاب کردید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم! هرگز از شما سبقت نخواهم گرفت.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم با مشورت حضرت جبرئیل اولین فرزند امام علی علیه السلام را «حَسَن» نامید،

که در تورات و کتب آسمانی به زبان عبری «شَبْر» است. [۱].

حال چه می‌شود که زنان و مردان جوان ما برای نامگذاری فرزند دچار شتابزدگی نشده، و از رأی و فکر و مشورت بزرگان خانواده

استفاده کنند، و این ادب را از امام علی علیه السلام خود یاد گیرند؟

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی ص ۳۶۷، و جلاء العیون مجلسی.

استفاده از زیبایی‌های طبیعت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به سوی صفین حرکت می‌فرمود به سرزمین «بلیخ» رسید که، جای خوش آب و هوایی بود، و رودخانه بزرگ و پُر آبی داشت،

مناظر زیبای آن سرزمین، امام علی علیه السلام را به خود مشغول کرد.

آن حضرت دستور داد تا سپاهیان در آنجا مدتی بمانند و از آب و هوای دلنشین آن سامان بهره‌مند گردند، و استراحت کنند.

با این که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حال پیشروی به سوی سرزمین صفین بود، و جنگ بسیار سرنوشت سازی در پیش روی داشت، و لشگر چند ده هزار نفری را رهبری می‌کرد،

اما از تفریحات سالم سربازان و بهره‌برداری از طبیعت غفلت نفرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فتوح ابن اعثم کوفی ص ۵۱۲.

انگشتر و زینت مردم

الف - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتر عقیق بر انگشتان مبارک داشت و می‌فرمود:

هر کس انگشتر عقیق بر دست کند، ثواب نماز او چهل درجه از آنانکه عقیق بر دست ندارند برتر است. [۱].

ب - امام علی علیه السلام در رهنمودی فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:

یا علی، انگشتر طلا در دست مکن و جامه حریر مپوش که ره آورد آن، آتش جهنم است.

ج - از سلمان فارسی نقل شد:

حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

یا علی، انگشتر در دست بکن تا از مقربان باشی.

عرض کرد که:

یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم کدامند مقربان.

حضرت فرمود:

جبرئیل و میکائیل

دوباره پرسید:

چه (نوع) انگشتر به دست کنم؟

فرمود:

عقیق سرخ، بدرستی که آن اقرار کرده است برای خدا به یگانگی،

و برای من به پیغمبری،

و برای تو یا علی، به آن که وصی منی،

و برای فرزندان تو به امامت،

و برای دوستان تو به بهشت،

و برای شیعیان فرزندان تو به جنت الفردوس.

د - حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود از انگشتر دست کردن در انگشت وسط و انگشت شهادت.

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب سوّم.

استفاده از لباس‌های نو

گرچه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ساده‌پوشی ضرب المثل بود،

اما هرگز لباس‌های امام علی علیه السلام کثیف و چرکی و پاره نبود.

لباس‌های گران قیمت نمی‌خرید، اما با لباس تمیز و پاکیزه و نو، نماز می‌خواند.

أشعث بن عبد می گوید:

در یکی از روزهای جمعه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که در آب فرات غسل جمعه کرد و سپس پیراهن نو و ارزان

قیمتی خرید و با آن نماز جمعه خواند.

(پیراهن را به ۳ درهم خرید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه خوئی ج ۲ ص ۴۰۸.

امام علی و نماز شب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمازهای روزانه را در وقت خود می‌خواند.

و برای نوافل و مستحبات اهمیت فراوان قائل بود،

و نماز شب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هرگز ترک نمی‌شد،

زیرا که از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنید:

صَلْوَةُ اللَّيْلِ نُورٌ

(نماز شب نور است)

ابن الکوّاء نقل می‌کند:

حتّی در «لیله الیهریر» که کوفیان و شامیان از آغاز شب تا صبح می‌جنگیدند،

در آن شب نیز نماز شب امام علی علیه السلام ترک نگردید. [۱].

نوف بکالی، نسبت به حالات شبانه و نماز شب آن حضرت نقل می‌کند:

يَا نَوْفُ، طُوبَى لِلزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا، الرَّاعِينَ فِي الْآخِرَةِ، أُولَئِكَ قَوْمٌ اتَّخَذُوا الْأَرْضَ بَسَاطًا، وَتُرَابَهَا فِرَاشًا، وَمَاءَهَا طِيبًا، وَالْقُرْآنَ شِعْرًا،
وَالدُّعَاءَ دِنَارًا، ثُمَّ قَرَضُوا الدُّنْيَا قَرْضًا عَلَى مَنَاجِ الْمَسِيحِ.

يَا نَوْفُ، إِنَّ دَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ فِي مِثْلِ هَذِهِ السَّاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ فَقَالَ: إِنَّهَا لَسَاعَةٌ لَا يَدْعُو فِيهَا عَبْدٌ إِلَّا اسْتُجِيبَ لَهُ، إِلَّا أَنْ يَكُونَ عَشْرًا
أَوْ عَرِيفًا أَوْ شُرْطِيًّا، أَوْ صَاحِبَ عَرْطَبَةٍ (وهي الطنبور) أَوْ صَاحِبَ كَوْبَةٍ.

(در یکی از شب‌ها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که برای عبادت از بستر برخاست، و نگاهی به ستارگان افکند، و به من فرمود: خوابی! یا بیدار؟ گفتم بیدارم، امام علی علیه السلام فرمود:)

(ای نوف! خوشا به حال آنان که از دنیای حرام چشم پوشیدند، و دل به آخرت بستند،

آنان مردمی هستند که زمین را تخت، خاک را بستر، آب را عطر، و قرآن را پوشش زیرین، و دعا را لباس روین خود قرار دادند، سپس دنیا را همانند عیسی مسیح علیه السلام وا نهادند.

ای نوف! همانا داوود پیامبر (که درود خدا بر او باد) در چنین ساعتی از شب برمی‌خواست، و می‌گفت:

«این ساعتی است که دعای هر بنده‌ای به اجابت می‌رسد، جز باجگیران، جاسوسان، شبگردان و نیروهای انتظامی حکومت ستمگر، یا نوازنده طنبور و کوب.» [۲].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصف شب پرهیزکاران، و نماز شب آنان فرمود:

أَمَّا اللَّيْلُ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يُرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا. يُحَزِّنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ.

فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَعَتْ نَفْسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نُصَبَ أَعْيُنِهِمْ.

وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أُصُولِ آذَانِهِمْ، فَهُمْ حَانُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ،
مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفَهُمْ وَرُكْبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

«پرهیزکاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند، وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پرشوق در آن خیره شوند، و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت در برابر دیدگان‌شان قرار دارد،

و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوش‌شان طنین افکن است، پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود از آتش جهنم را می‌طلبند.» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه الابرار ج ۱ ص ۳۲۰.

[۲] حکمت ۱۰۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۳۷ ح ۴۰ باب الستة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۲- اکمال الدین: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۳- مروج الذهب ج ۴ ص ۱۰۶: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)

۴- حلیه الاولیاء ج ۶ ص ۵۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۵- تاریخ بغداد ج ۷ ص ۱۶۲ ح ۳۶۰۸: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ هـ)

۶- دستور معالم الحکم ص ۳۵ و ۹۲: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هـ)

۷- غرر الحکم ص ۲۰۹: ج ۴ ص ۲۶۸: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

[۳] خطبه ۸: ۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است.

اشک‌های فراوان

آنان که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زندگی می‌کردند و فراوان با او بودند، و در سفر و حضر حالات گوناگون حضرت را مشاهده می‌کردند نقل کردند که:

«امام علی علیه السلام فراوان در فکر فرو می‌رفت و بسیار اشک می‌ریخت.» [۱].

زیرا خود در وصف مردان خدا فرمود:

فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسُهُمُ الْإِقْتِصَادُ، وَمَشِيَّتُهُمُ التَّوَّاضُعُ.
عَضُوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نُزِلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَالَّتِي نُزِلَتْ فِي الرَّخَاءِ.
وَلَوْ لَمَّا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَشَيْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةً عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظَمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ.
قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةً طَوِيلَةً.
تِجَارَةٌ مُرَبِّحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ.
أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يُرِيدُوهَا، وَأَسْرَتْهُمْ فَقَدُوا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

«اما پرهیزکاران! در دنیا دارای فضیلت‌های برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان میانه‌روی، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است، چشمان خود را بر آن چه خدا حرام کرده می‌پوشانند، و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، و در روزگار سختی و گشایش حالشان یکسان است.

و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرمود، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنم خدا در جان‌شان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن بسر می‌برند، و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.

دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و مردم از آزارشان در امان، تن‌هایشان فربه نبوده، و درخواست‌هایشان اندک، و عقیف و پاکدامنند. در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند، تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرمود، دنیا می‌خواست آنها را بفریبد اما عزم دنیا نکردند، می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند.» [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] حلیه الابرار ج ۱ ص ۳۳۹.

[۲] خطبه ۲: ۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب سلیم بن قیس ص ۸۴۹ حدیث ۴۳: از اصحاب امام سجاد علیه السلام (متوفای ۹۰ هـ)

۲- کتاب أمالی ص ۴۵۷ مجلس ۸۴ ح ۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

- ۳- کتاب النهایه ج ۱ ص ۱۳۲: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)
 ۴- کتاب ارشاد ص ۱۳۹: ج ۱ ص ۳۰۱: شیخ مفید متوفای ۴۱۳ هـ)
 ۵- عیون الاخبار ج ۲ ص ۶۰: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)
 ۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۶۲: ابن عبد ربّه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 ۷- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۸۷: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ هـ)
 ۸- روضه کافی ج ۸ ص ۶۷: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

اذان گفتن امام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرتب اذان می گفت.

در کوفه بالای بام مسجد می رفت و اذان می گفت.

حتی در شب ضربت خوردن (شب نوزدهم ماه مبارک رمضان) نیز اذان گفتن را ترک نفرمود.

امام علی علیه السلام پس از خواندن نماز شب، به بالای بام مسجد کوفه می رفت و انگشتان مبارک بر گوش می نهاد و با صدای بلند، به گونه‌ای اذان می گفت که، صدای اذان آن حضرت به گوش تمام مردم کوفه می رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۴ ص ۲۷۹.

اولین نماز گذار

تمام دانشمندان اهل سنت و محققان شیعه، به این حقیقت اعتراف دارند که از مردان، اول کسی که ایمان آورد، علی علیه السلام بود،

و سن او به هنگام ایمان آوردن به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ۷ سال بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خود می فرماید:

وَلَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ النَّاسِ بِسِنِينَ وَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَهُ

«و من در حالی که هفت ساله بودم قبل از همه مردم با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نماز خواندم.» [۱].

این حدیث به گونه دیگری نیز نقل شد:

که امام علی علیه السلام فرمود:

عَبَدْتُ اللَّهَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَبْعَ سِنِينَ قَبْلَ أَنْ يُعْبُدَهُ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ [۲].

(خدا را همراه با پیامبر عبادت کردم در حالیکه هفت ساله بودم پیش از آنکه کسی از این امت خدا را پرستد)

پی نوشت ها:

[۱] الغدير ج ۳ ص ۲۲۲، و سنن نسائی «أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ».

[۲] الغدير ج ۳ ص ۲۲۱.

اهمیت دادن به نماز اول وقت

اهمیت دادن به نماز اول وقت هرگاه وقت نماز پنجگانه می‌رسید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حالت اضطراب و ناراحتی داشت، به گونه‌ای که رخسار حضرت سرخ می‌گردید. از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرسیدند: شما را چه می‌شود، که اینقدر ناراحت و نگرانید؟ می‌فرمود: (وقت امانتی که خداوند آن را بر آسمان وزمین عرضه کرد و آنها نپذیرفتند، رسید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] انوار نعمائیه ص ۲۳۸، - و بحالانوار ج ۴۱ ص ۲۴ - ۱۷.

اعتراف حیوانات

در دوران زعامت مولای متقیان علی علیه السلام گروهی از یهودیان لجوج و کینه توز به حضور آن حضرت رسیده و به بحث و مناظره پرداختند.

و امام علی علیه السلام در تمام زمینه‌ها آنان را مجاب و محکوم کرد، لکن با تمام عناد و پُرونی زیر بار احتجاجات و دلایل محکم آن حضرت نمی‌رفتند! حضرت فرمود:

«ای قوم یهود دست از لجاجت بردارید و دلایل و معجزات روشن و مستدلّ ما را بپذیرید.»

چون آنان زیر بار نرفتند، حضرت خطاب به شتران و مرکب‌های آنان فرمود:

«ای شترها! در مورد نبوت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وصایت من شهادت دهید!»

ناگهان دیدند که شتران یهود به سخن آمده و گفتند:

صَدَقْتَ صَدَقْتَ يَا وَصِيَّ مُحَمَّدٍ وَكَذَبَ هَؤُلَاءِ الْيَهُودُ

«ای وصی پیامبر تو راست می‌گویی و این یهودیان لجوج دروغ می‌گویند.»

سپس علی علیه السلام خطاب کرد به لباس‌های آنان که پوشیده بودند و فرمود:

«شما نیز شهادت دهید تا اینان معجزات ما را ببینند.»

لباس‌های آنان به سخن آمده و چنین شهادت دادند:

صَدَقْتَ يَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ! نَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ حَقًّا وَأَنَّكَ يَا عَلِيُّ وَصِيُّهُ حَقًّا

«حق با تو است یا علی علیه السلام! و تو راست می‌گویی و ما شهادت می‌دهیم که محمد صلی الله علیه وآله وسلم پیامبر خدا و تو

وصی بر حقّ او هستی.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعاجز ص ۴۳، و اثبات الهداه ج ۲ ص ۴۱۰ حدیث ۲۷.

اعتراف ازدها

الف - جابر از حضرت صادق علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت می‌فرمود:

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه سرگرم سخنرانی بود، که ناگاه ملاحظه کرد، ازدهای بزرگی از درِ فیل وارد شد! مردم از دیدن آن به وحشت افتاده، و می‌خواستند آن را بکشند،

ولی مولای متقیان از بالای منبر دستور داد:

با او کاری نداشته باشید و راه را باز کنید تا او پیش من بیاید.

مردم مشاهده کردند که ازدها مستقیم به حضور علی علیه السلام رفته و بر او سلام کرد. [۱].

حضرت به او اشاره کرد که آرام باشد تا سخنرانی خود را به پایان رساند.

چون علی علیه السلام از صحبت خود فارغ شد، از ازدها پرسید:

تو کیستی و چه کار داری؟

او گفت:

من «عمرو» خلیفه شما در میان جنّ‌ها هستم، و چون پدرم چندی پیش از دنیا رفت، به من وصیت کرد که به حضور شما مشرف

شده و کسب تکلیف کنم، و اینک در حضور شما هستم و هر دستور و سفارشی دارید، بیان فرمائید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ أَنْ تَنْصَرِفَ فَتَقُومَ مَقَامَ أَبِيكَ فِي الْجَنِّ، فَإِنَّكَ خَلِيفَتِي عَلَيْهِمْ

امام علی علیه السلام به عمرو بن عثمان که به صورت ازدها بود، فرمود:

«سفارش می‌کنم که پیوسته پرهیزگار بوده و در جای پدرت در میان جن‌ها به نمایندگی از سوی من انجام وظیفه کنی.»

چون امام باقر علیه السلام این حدیث و داستان را نقل فرمود، جابر جعفی می‌گوید:

من از آن حضرت پرسیدم:

فدایت شوم! آیا عمرو در زمان شما نیز به حضور شما می‌رسد؟ و آیا آمدن او و کسب تکلیف برای او واجب است؟

آن حضرت در جواب من فرمود: بلی. [۲].

ب - و در نقل دیگری آمده است که ازدهای بسیار بزرگی از درِ فیل [۳] وارد مسجد کوفه شد که مردم به وحشت افتاده و

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

نگران نباشید، او پیک جنّ‌ها است.

مردم همچنان به ازدها خیره شده بودند. ناگاه دیدند دهان خود را به نزدیک گوشه‌های علی علیه السلام برده و با وی تکلم کرد! و

سپس از بالای منبر پائین آمده و به راه خود رفت.

مردم از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند:

او که بود و چه حرفی داشت؟

امام علی علیه السلام فرمود:

(او رسول جنّ‌ها بود و از اختلاف و کشتار دو قبیله «بنی عامر و بنی عنزه» خبر می‌داد، و مرا برای آشتی آنان دعوت می‌کرد، من هم

قول دادم که امشب به میان آنها رفته، و آنان را آشتی دهم.)

حاضرین در مسجد در خواست کردند:

یا امیرالمؤمنین! ما را نیز با خود ببرید.

حضرت درخواست آنها را پذیرفت و شب همان روز، بعد از خواندن نماز عشاء، به میان جنّ‌ها رفتند.

همراهان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را مشاهده می‌کردند و سخنان وی را می‌شنیدند، لکن مفهوم آن را درک نمی‌کردند.

امام علی علیه السلام پس از سخنرانی به زبان جنّ‌ها، آنان را آرام ساخت و صلح و آشتی را در میان آنان جایگزین نمود. [۴].

اگر سیر کوتاهی در این مجموعه پانزده جلدی داشته باشیم، ده‌ها نمونه از کرامات و معجزات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که تنها بجهت پرهیز از تکرار، از آوردن دوباره آن نمونه‌ها خودداری گردید.

پی نوشت‌ها:

[۱] در زیارت هفتم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سید بن طاووس آن را در مصباح الزائر نقل کرده آمده است:

اَلسَّلَامُ عَلٰی مُحَمَّدٍ الْمُخَاطَبِ الثُّعْبَانِ عَلٰی مِئْبَرِ الْكُوفَةِ بِلِسَانِ الْفُصْحَاءِ

(سلام بر امامی که ازدها با زبان فصیح عربی در حالی که بر منبر مسجد کوفه نشسته بود با او سخن گفت).

[۲] اصول کافی ج ۱ ص ۳۹۶ حدیث ۶ (طبق نقل بزرگان، جنّ و طایفه اجنه، عمر طولانی «دو هزار یا سه هزار سال» دارند).

[۳] نام یکی از درهای ورودی مسجد کوفه است.

[۴] خرائج راوندی ج ۱ ص ۱۸۹.

اطلاع از ارتباط معاویه با زیاد

امام علی علیه السلام برای نظارت دقیق بر جریان امور کشور اسلامی و روش برخورد کارگزاران با مردم، از نیروهای اطلاعاتی، بیشترین استفاده را می‌کرد.

در بازار نیروهای اطلاعاتی داشت.

نیروهای اطلاعاتی بر امور قضات نظارت داشتند.

از نامه‌های سرّی دشمن به کارگزاران حکومتی با خبر بود، [۱].

نیروهای اطلاعاتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حتی در خاک دشمن حضور داشته، اخبار لازم را به مرکز حکومت می‌رساندند. [۲].

و از رفت و آمد و میهمانی‌های فرمانداران به خانه‌های سرمایه داران با خبر بود که با عثمان بن حنیف برخورد شدید کرد، که چرا سر سفره سرمایه داران بصره حاضر می‌شود. [۳].

امام علی علیه السلام پس از آگاهی از نامه معاویه به زیاد به او نوشت که:

وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مَعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَزِلُّ لُبَّكَ وَيَسْتَفِلُّ غَرْبَكَ فَاحْذَرُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ، يَأْتِي الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ [۴].

«من اطلاع یافتم که معاویه نامه‌ای برایت نوشته، تا عقلت را بدزدد و عزم و تصمیمت را در هم بشکند، از او برحذر باش که شیطان است. از هر طرف به سراغ انسان می‌آید.»

پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند،

من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند

زیرا که با ما هم پیمانند.

پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را بهم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۰ و ۴۳ و ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] نامه ۳۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۳] نامه ۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۴] نامه ۴۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۵] انساب الاشراف ص ۱۶۱: بلاذری - و - تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۱۹۲ - و - نامه ۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

اطلاع از خیانت یکی از فرمانداران فارس

خیانت یکی از فرمانداران فارس به نام مصقله بن هبیره از چشم اطلاعات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مخفی نماند و بلافاصله به اطلاع امام علی علیه السلام رسید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به او نوشت:

بَلَّغْنِي عَنْكَ أَمْرًا إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَشَيْخَطْتَ إِلَهِيكَ، وَعَصَيْتَ إِمَامَكَ: أَنْكَ تَقْسِمُ فِيءِ الْمُسْلِمِينَ الَّذِي حَاذَتْهُ رِمَا حُهُمْ وَخِيُولُهُمْ، وَأُرَيْقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ، فِيمَنْ اعْتَمَاكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ.
فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقًّا لَتَجِدَنَّ لَكَ عَلَيَّ هَوَانًا، وَلَتَخْفَنَّ عِنْدِي مِيزَانًا، فَلَا تَسْتَيْهِنَنَّ بِحَقِّ رَبِّكَ، وَلَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحَقِّ دِينِكَ، فَتُكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا.

أَلَّا وَإِنْ حَقَّ مِنْ قِبَلِكَ وَقَبَلْنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِي قِسْمِهِ هَذَا الْقِيءِ سَوَاءً: يَرُدُّونَ عِنْدِي عَلَيْهِ، وَيَصْدُرُونَ عَنْهُ.

(گزارشی از تو به من دادند که اگر چنان کرده باشی، خدای خود را به خشم آوردی، و امام خویش را نافرمانی کردی، خبر رسید که تو غنیمت مسلمانان را که نیزه‌ها و اسب‌هاشان گرد آورده، و با ریخته شدن خون‌هایشان به دست آمده، به اعرابی که خویشاوندان تواند، و تو را برگزیدند، می‌بخشی.

به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده‌ها را آفرید، اگر این گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده، و منزلت تو سبک گردیده است، پس حق پروردگارت را سبک مشمار، و دنیای خود را با نابودی دین آباد نکن، که زیانکارترین انسانی، آگاه باش، حق مسلمانانی که نزد من یا پیش تو هستند در تقسیم بیت‌المال مساوی است، همه باید به نزد من آیند و سهم خود را از من گیرند. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

اطلاع از گرایش فرماندار بصره به سرمایه داران

پس از آن که عثمان بن حنیف فرماندار امام علی علیه السلام در بصره از ارزشها فاصله گرفت و به سرمایه داران و سفره‌های رنگین

آنان روی آورد، و از فقراء و مستمندان دور ماند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای خطاب به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، يَا بَنَ حُنَيْفٍ: فَصَدِّ بَلْغِي أَنْ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصِيرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَةٍ فَأَسْرَعْتَ إِلَيْهَا تُشْتَبِطُ لَكَ الْأَلْوَانُ، وَتُنْقَلُ إِلَيْكَ الْجِفَانُ.

وَمَا ظَنَنْتُ أَنَّكَ تُجِيبُ إِلَى طَعَامِ قَوْمٍ، عَائِلُهُمْ مَجْفُوعٌ، وَغَيْبُهُمْ مِدْعُوعٌ. فَانظُرْ إِلَى مَا تَقْضِمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ، فَمَا اشْتَبَهَ عَلَيْكَ عِلْمُهُ فَالظُّهُ، وَمَا أَيْقَنْتَ بِطِيبِ وَجُوهِهِ فَتَلَّ مِنْهُ. أَلَا وَإِنَّ لِكُلِّ مَأْمُومٍ إِمَامًا، يَقْتَدِي بِهِ وَيَسْتَضِيءُ بِنُورِ عِلْمِهِ.

أَلَا وَإِنَّ إِمَامَكُمْ قَدْ اِكْتَفَى مِنْ دُنْيَاهُ بِطَمْرِيهِ، وَمِنْ طَعْمِهِ بِقُرْصِيهِ. أَلَا وَإِنَّكُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ وَعِفَّةٍ وَسَدَادٍ.

فَوَاللَّهِ مَا كَنْزْتُ مِنْ دُنْيَاكُمْ تَبْرًا، وَلَا اَدَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفَرًا، وَلَا أَعْدَدْتُ لِيَالِي تَوْبِي طِمْرًا، وَلَا حَزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْرًا، وَلَا أَخَذْتُ مِنْهُ، وَلَهِيَ فِي عَيْنِي أَوْهَى وَأَهْوَى مِنْ عَفْصَةِ مَقْرَةٍ [۱].

پس از یاد خدا و درود! ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه‌داران بصره، تو را به مهمانی خویش فراخواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی، خوردنیهای رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه‌های پر از غذا پی در پی جلوی تو می‌نهادند، گمان نمی‌کردم مهمانی مردمی را به‌پذیری که نیازمندانشان باستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده‌اند، اندیشه کن در کجایی؟

و بر سر کدام سفره می‌خوری؟

پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی‌دانی دور بیافکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن. آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می‌کند، و از نور دانشش روشنی می‌گیرد، آگاه باش! امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید اما با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید.

پس سوگند به خدا، من از دنیای شما طلا و نقره‌ای نیاندوخته، و از غنیمتهای آن چیزی ذخیره نکرده‌ام، بر دو جامه کهنه‌ام جامه‌ای نیافرودم، و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] امالی صدوق مجلس ۹۰ - و - شرح ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۰۷.

اطلاع از رفتار منافقانه ابوموسی اشعری

امام علی علیه السلام به وسیله نیروهای اطلاعاتی و چشم‌های بازی که در کوفه داشت، از تمام تحولات سیاسی و امور جاری کوفه با خبر بود و از مخالفت‌ها و حرکت‌های منافقانه «ابوموسی اشعری» آگاهی داشت که در آستانه جنگ جمل برای خاتمه دادن به حرکات مودیان فرماندار کوفه خطاب به او چنین نوشت:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ. أَمَّا بَعْدُ، فَصَدِّ بَلْغِي عَنْكَ قَوْلَ هُوَ لَكَ وَعَلَيْكَ، فَإِذَا قَدِمَ رَسُولِي عَلَيْكَ فَارْزَعْ ذَيْلَكَ، وَاشْدُدْ مِزْرَكَ، وَاخْرُجْ مِنْ جُحْرِكَ وَانْدُبْ مَنْ مَعَكَ.

فَإِنْ حَقَّقْتَ فَانْعُدْ، وَإِنْ تَفَشَلْتَ فَابْعُدْ! وَإِيمَ اللَّهِ لَتَوْتِيَنَّ مِنْ حَيْثُ أَنْتَ، وَلَمَا تُتْرَكَ حَتَّى يَخْلَطَ زُبْدُكَ بِخَائِرِكَ، وَذَائِبُكَ بِجَامِدِكَ، وَحَتَّى تُعْجِلَ عَنْ قَعِيدَتِكَ، وَتَحْدَرَ مِنْ أَمَامِكَ كَحَدْرِكَ مِنْ خَلْفِكَ، وَمَا هِيَ بِالْهُوَيْنَى الَّتِي تَرْجُو، وَلَكِنَّهَا الدَّاهِيَةُ الْكُبْرَى، يَرْكَبُ

جَمَلُهَا، وَيَذَلُّ صَعْبَهَا، وَيَسْهَلُ جَبَلُهَا. فَاعْقِلْ عَقْلَكَ، وَأَمْلِكْ أَمْرَكَ، وَخُذْ نَصِيحَكَ وَحَظَّكَ.
فَإِنْ كَرِهْتَ فَتَنِّحْ إِلَى غَيْرِ رَحْبٍ وَلَا فِي نَجَاةٍ، فَبِالْحَرِيِّ لَتَكْفَيْنَ وَأَنْتَ نَائِمٌ، حَتَّى لَا يَقَالَ: أَيْنَ فُلَانٌ؟
وَاللَّهِ إِنَّهُ لَحَقُّ مَعَ مُحِقٍّ، وَمَا أُبَالِي مَا صَنَعَ الْمُلْحِدُونَ، وَالسَّلَامُ. [۱].

از بنده خدا علی امیرمؤمنان به عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری)

پس از ستایش پروردگار و درود! سخنی از تو بمن رسید که هم به سود، و هم به زیان تو است، چون فرستاده من پیش تو آید، دامن همت کمرزن، کمرت را برای جنگ محکم ببند، و از سوراخ خود بیرون آی، و مردم را برای جنگ بسیج کن، اگر حق را در من دیدی بپذیر، و اگر دودل ماندی کناره گیر.

به خدا سوگند هر جا که باشی تو را بیاورند و به حال خویش رها نکنند، تا گوشت و استخوان و تر و خشک درهم ریزد، و در کنار زدنت از حکومت شتاب کنند، چنانکه از پیش روی خود همانگونه بترسی که از پشت سرت هراسناکی حوادث جاری کشور آنچنان آسان نیست که تو فکر می کنی، بلکه حادثه بسیار بزرگی است که باید بر مرکبش سوار شد، و سختی های آن را هموار کرد، و پیمودن راه های سخت و کوهستانی آن را آسان نمود.

پس فکرت را بکار گیر، و مالک کار خویش باش، و سهم و بهره ات را بردار، اگر همراهی با ما را خوش نداری کناره گیر، بی آنکه مورد ستایش قرار گیری یا رستگار شوی، که سزاوار است تو در خواب باشی و دیگران مسئولیت های تو را بر آورند، و از تو نپرسند که کجا هستی؟ و بکجا رفته ای؟

به خدا سوگند! این راه حق است و به دست مرد حق انجام می گیرد، و باکی ندارم که خدانشناسان چه می کنند؟ با درود.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

اطلاعات و ضرورت بازرسی کل کشور

امام علی علیه السلام کشور پهناور خود را با گماردن انسان های صالح، و استفاده از نیروهای اطلاعاتی، و اصل بازرسی از امور، به خوبی اداره می کرد، که توجه به یکی از آنها جالب است:

در نامه ای به کعب بن مالک نوشت:

«جانشینی برای خود بگذار، و خودت با گروهی از افراد مورد اعتماد، تامنطقه سواد عراق، در میان فرات و عذیب پیشروی کن، و در آنجا از کارمندان و کارگزاران من از مردم سؤال کن و روش و کارکرد آنها را بررسی نما، سپس به منطقه «بهقبادها» برو، و از حال و وضع مردم آنجا تحقیق کن، و مشکلات آن سامان را برطرف ساز و بدان که همه کارهای تو و فرزندان آدم دقیقاً محاسبه خواهد شد.» [۱].

روشن است که اداره کشوری با داشتن بیش از هزار فرمانده و فرماندار و کارگزاران متفاوت که گستردگی خاک آن امروز بیش از ۴۰ کشور اسلامی را در بردارد بدون اطلاعات قوی و سیستم اطلاعاتی لازم و سیستم بازرسی کل کشور ممکن نیست.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۵ - و - نهج السعاده ج ۵ ص ۲۵.

افشای توطئه معاویه نسبت به زیاد

اطّلاع یافتیم که معاویه برای تو نامه‌ای نوشته تا عقل تو را بلغزند، و اراده تو را سُست کند، از او بترس که شیطان است، و از پیش‌رو، و پشت سر، و از راست و چپ به سوی انسان می‌آید تا در حال فراموشی، او را تسلیم خود سازد، و شعور و درکش را بر بایند.

آری ابوسفیان در زمان عمر بن خطّاب ادّعایی بدون اندیشه و با وسوسه شیطان کرد که نه نَسَبی را درست می‌کند، و نه کسی با آن سزاوار ارث است.

ادّعا کننده چونان مشتری بیگانه است که در جمع شتران یک گله وارد شده تا از آبشخور آب آنان بنوشد که او را از خود ندانند و از جمع خود دور کنند.

یا چونان ظرفی که بر پالان مرکبی آویزان و پیوسته از این سو بدان سو لرزان باشد. [۱].

و در یک سخنرانی حساب شده به تقویت ایمان و هدفداری جهاد اسلامی می‌پردازد و مجاهدان صدر اسلام را به عنوان الگوهای شایسته می‌ستاید زیرا پیوندهای خویشاوندی برای آنها مانعی ایجاد نمی‌کرد که فرمود:

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَقْتُلُ آبَاءَنَا وَابْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا، مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيْمَانًا وَتَسْلِيمًا وَ مُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْأَلْمِ، وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعُدُوِّ. [۲].

(در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جنگ می‌کردیم، با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خویش نبرد می‌کردیم، و این پیکار بر ایمان و تسلیم ما می‌افزود، و به پیمودن راه دشوار و صبر در برابر تلخی‌های دردها، و تلاش در تداوم جهاد با دشمن، ما را تقویت می‌کرد)

پس عامل خویشاوندی در برابر عامل ایمان، و هدفداری در جهاد ناچیز است، ایمان به خدا و آرمان اسلامی می‌تواند بر همه عامل‌ها غلبه کند.

اردوی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام لحظات حسّاسی را می‌گذرانند، در جنگ صفّین حوادث تلخ و شیرینی به چشم می‌خورد.

گاهی پدر در لشکر امام علی علیه السلام و پسر در اردوی معاویه بود،

برادری در لشکر حق و برادر دیگر در سپاه باطل بود،

خویشاوندان یک قبیله، یک فامیل رو در روی هم قرار گرفته بودند که تنها راه مقابله با علاقه‌های خویشاوندی تقویت روح ایمان و هدفداری در جهاد است.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی،

وقتی زیاد نامه را خواند گفت به پروردگار کعبه سوگند که امام علی علیه السلام به آن چه در دل من می‌گذشت گواهی داد تا آن که معاویه او را به همکاری دعوت کرد. «واغل» حیوانی است که برای نوشیدن آب هجوم می‌آورد اما از شمار گله نیست و همواره دیگر شتران او را به عقب می‌رانند، و «نوط مذذب» ظرفی است که به مرکب می‌آویزند، که همیشه به این سو و آن سو می‌جهد، و در حال حرکت لرزان است.

[۲] خطبه ۵۶ معجم المفهرس محمد دشتی.

اطلاعات برون مرزی

نه تنها در داخل کشور به اطلاعات و نیروهای مؤمن اطلاعاتی نیاز داریم بلکه در برون مرزی نیز یک ضرورت غیر قابل انکار است. زیرا ما به میزان شناختی که از دشمن داریم و از کاستی‌ها و نقاط قوت دشمن با اطلاع هستیم می‌توانیم با دشمن مقابله صحیح داشته باشیم.

هم اکنون نیز کسب اطلاعات و اخبار از تحرکات دشمن حرف اول را در جنگها و مبارزات مداوم می‌زند که در این راه از هر گونه امکاناتی استفاده می‌کنند، و از تمام ابزارها و شیوه‌های موجود بهره می‌گیرند.

امام علی علیه السلام نیروهای اطلاعاتی کار آمدی در آن سوی مرزها داشت که در خاک دشمن تحرکات او را زیر نظر داشتند و اطلاعات لازم را به امام گزارش می‌دادند.

مانند: نامه ۳۳ نهج البلاغه که نوشت:

أَمَّا بَعِيدٌ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يَغْلُمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَيَّ الْمَوْسِمَ أَنَسَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ، الصُّمَّ الْأَسِمَاعِ، الْكُفَّهِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَاهِمًا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يَجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.

فَأَقِمَّ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّيْبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ. وَإِيَّاكَ وَمَا يَعْتَدِرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النُّعْمَاءِ بَطْرًا، وَلَا عِنْدَ الْبُأْسَاءِ فَشِلًّا، وَالسَّلَامَ.

(نامه به فرماندار مکه قثم بن عباس، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قثم فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و بسیار شبیه به پیامبر بود، و آخرین کسی بود که با پیامبر به هنگام دفن او وداع کرد و تا هنگام شهادت امام علیه السلام فرماندار مکه بود، در حکومت معاویه به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسید.

اقسام خوابیدن

امام علی علیه السلام در مسجد جامع کوفه حضور داشتند که مردی از اهل شام سؤالاتی را مطرح کرد، و از آن جمله پرسید:

خواب چند قسم است؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد که:

خواب بر چهار قسم است:

اول - خوابیدن به روش پیامبران که بر پشت می‌خوابند و منتظر وحی می‌باشند.

دوم - خوابیدن مؤمن که رو به قبله و بر روی پهلو راست می‌خوابد.

سوم - خواب پادشاهان و شاهزادگان که از فراوانی غذائی که خوردند بر پهلو چپ می‌خوابند.

چهارم - خواب شیطان و دوستان شیطان، و هر دیوانه درد مندی که به روی می‌خوابند و شکم خود را به زمین می‌چسبانند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۲۶۳.

استعمال عطریات و بوهای خوش

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عطریات و بوی خوش علاقه داشته و می فرمود:

کرامت را رد نمی کند مگر احمق.

پرسیدند: کرامت چیست؟

پاسخ داد:

عطری که به انسان می بخشند، و بالشی که برای تکیه دادن او می آورند و امثال آن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ششم، باب هشتم فصل سوم ص ۱۱۸.

احتیاط در مصرف دارو

امروزه که انواع داروها ارزان و سریع در اختیار مردم قرار دارد، قدرت تحمل انسان ها کم شده و فوراً در اولین لحظه بیماری، به دارو و درمان، پناه می برند.

و برخی، منزل آنان، یا کیف آنان، یک «داروخانه سیار» است.

در حالی که نظریه درست اطباء حاذق این است که:

درد را مقداری تحمل کنید تا بدن خود بر بیماری غلبه کند و سرانجام به درمان و دارو روی بیاورید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این حقیقت درمانی اشاره فرمود:

تا وقتی که درد یا بیماری بر بدن غلبه نکرد، خود را مداوا نکرده و از دارو استفاده نکنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب نهم، فصل دوازدهم.

استفاده از انواع غذاها و داروهای گیاهی

امام علی علیه السلام در بهداشت غذا به نقش تعیین کننده سبزی ها و داروهای گیاهی توجه داشت،

و در مجموعه غذایی خود از آنها استفاده می فرمود، مانند:

از خرما فراوان استفاده می کرد و اغلب نان و خرما تناول می فرمود.

از انگور در فصل آن استفاده می فرمود.

از انواع میوه جات بهره می گرفت.

سبزیجات فراوان را به هنگام صرف غذا مورد توجه داشت.

از گیاهان داروئی، مانند: کاسنی و هندباد، استفاده می کرد و به آن سفارش می فرمود.

از انار در غذاهای خود استفاده می‌کرد و به خوردن انار با پیه آن رهنمود می‌داد.
از غذاهای طبیعی و مقوی مثل: قارچ و خرما غفلت نمی‌کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۲۷ - ۱۷۸.

انگور

نان و انگور، غذای امام

انگور، خورشت غذاها

۱- معروف بن خربوذ می‌گوید:

عَمَّنْ رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ الْخُبْزَ بِالْعَنْبِ. [۱].

«همواره امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده می‌کرد که آن حضرت نان و انگور تناول می‌فرمود.»

۲- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

الْعَنْبُ أَدْمٌ وَفَاكِهَةٌ وَطَعَامٌ وَحَلْوَاءٌ [۲].

«انگور خورشت است، و میوه است و طعام است و شیرینی و حلوا»

پی نوشت ها:

[۱] المحاسن ص ۵۴۸ ح ۸۶۹. مکارم ص ۳۷۷ ح ۱.

[۲] المحاسن ص ۵۴۷ ح ۸۴۸. والکافی ج ۲ ص ۳۵۱ ح ۴. و مکارم الأخلاق ص ۳۷۷ ح ۲.

انار

انار و سلامت معده

انار و زود به حرف آمدن کودکان

انار ترش و شیرین و دباغی معده

انار و درمان بیماری های دهان و دندان

انار و شادابی روان

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

كُلُوا الرُّمَانَ بِشَحْمِهِ، فَإِنَّهُ دِبَاغٌ لِلْمَعْدَةِ [۱].

«انار را با پی آن بخورید که معده را دباغی می‌کند. (تمیز می‌کند).»

۲- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که:

أَطْعَمُوا صِبْيَانَكُمْ الرُّمَانَ فَإِنَّهُ أَسْرَعُ لِالْسِّنَتِهِمْ [۲].

«کودکان خود را انار بخورانید که زودتر به زبان می‌آیند.»

۳- امام جعفر صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا الزَّمَانَ الْمُرَّ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَدْبِغُ الْمِعْدَةَ [۳].

«انار ترش و شیرین را با پی آن بخورید که معده را پاک می‌کند.»

۴- بعضی این روایت را به صعصعه بن صوحان (از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام) نسبت دادند که گفت:

شبی پس از شام بر امام علی علیه السلام وارد شدم،

امام علی علیه السلام خطاب به من فرمود:

يَا صَعْصَعَةَ أَدْنُ فِكْلٍ، قُلْتُ: قَدْ تَعَشَيْتُ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ نِصْفُ رُمَانَةٍ، فَكَسَّرَ لِي وَنَاوَلَنِي بَعْضَهُ، وَقَالَ: كُلْهُ مَعَ قِشْرِهِ يُرِيدُ مَعَ شَحْمِهِ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِالْحَفْرِ، [۴] وَبِالْبَخْرِ، [۵] وَيَطِيبُ النَّفْسَ [۶].

«جلو بیا و از انارهای موجود تناول کن،

گفتم: شام خورده‌ام،

حضرت اناری را در دست داشت، که آن را به چند قسم کرده، و قسمتی از آن را به من داد، و فرمود:

انار را با پی آن بخور که بیماری لثه‌ها و دندان را می‌زداید، و التهاب‌های دهان را درمان می‌کند و جان را شاداب می‌سازد.» [۷].

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۶۳ ص ۱۵۴ ح ۱.

[۲] بحار ج ۶۳ ص ۱۵۵ ح ۵.

[۳] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۶۰ ح ۳۰.

[۴] الحفر: بالتحريك سلاق في أصول الأسنان أو صفرة تعلوها ويسكن.

[۵] البحر: بالتحريك التتن في الفم و غيره.

[۶] تطيب النفس: كناية عن إذهاب الحزن والهم.

[۷] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۶۱ ح ۳۲.

انجیر

انجیر و درمان قولنج

انجیر و درمان عروق

زمان استفاده از انجیر

۱- امام باقر علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِأَكْلِ التِّينِ، فَإِنَّهُ نَافِعٌ لِقَوْلَجِ. [۱].

«بر شما باد انجیر خوردن، زیرا بیماری قولنج را درمان می‌کند.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْلُ التِّينِ يَلِينُ السَّدَدَ، وَهُوَ نَافِعٌ لِرِيَاحِ الْقَوْلَجِ، فَأَكْتَرُوا مِنْهُ بِالنَّهَارِ، وَكُلُّهُ بِاللَّيْلِ وَلا تُكْتَرُوا مِنْهُ. [۲].

«خوردن انجیر رگ‌های بسته را باز می‌کند و برای باد قولنج مفید است، در روز زیاد و در شب انجیر کمتری بخورید.»

پی نوشت ها:

[۱] طب الأئمة ص ۱۳۷. و مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۰۳ ح ۲.

[۲] طب الأئمة ص ۱۳۷ و مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۰۳ ح ۳.

ادویه، فلفل

ادویه و درمان تب

امام رضا علیه السلام از پدران خود از حسین بن علی علیه السلام نقل کرد که امام حسین علیه السلام فرمود:
 دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَحْمُومٌ فَأَمَرَهُ بِأَكْلِ الْغَبِيرَاءِ. [۱].
 «روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پدرم علی بن ابیطالب علیه السلام وارد شد، در حالی که پدر تب داشت، دستور داد تا پدرم ادویه و فلفل تناول کند.»

پی نوشت ها:

[۱] صحیفه الرضا علیه السلام ص ۷۴ ح ۱۷۵. و مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۰۸ ح ۱ باب ۷۶.

اسپند

اسپند و شادی

اسپند و درمان بیماری ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فِي أَصْلِ الْحَزْمَلِ نَشْرَةٌ، وَفِي فَرْعِهَا شِفَاءٌ مِنْ إِثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ دَاءً. [۱].

«ریشه اسپند شادی آور و برگ‌ها و ساقه‌های آن درمان هفتاد و دو بیماری است.»

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الإسلام ج ۲ ص ۱۵۰ ح ۵۳۵ والجعفریات ص ۲۴۴. والمستدرک ج ۱۶ ص ۴۶۰ ح ۸-۷.

اصول گرائی امام علی (ع)

پس از جنگ جمل، و پشیمان شدن عایشه، امام علی علیه السلام در منزل عبدالله بن خزاعی به دیدن عایشه رفت، و حقائق را مطرح فرمود، عایشه شرم‌منده شده به اشتباه خود اعتراف کرد و پیشنهاد کمک داد و گفت:

إِنِّي أَحِبُّ أَنْ أُقِيمَ مَعَكَ فَأَسِيرَ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ عِنْدَ سَيْرِكَ

(دوست دارم همراه تو باشم و در جنگ با دشمنان، تو را یاری کنم.)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت و پاسخ داد:

إِرْجِعِي إِلَى الْبَيْتِ الَّذِي تَرَكْتِ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ

(عایشه، بخانه‌ای برگرد که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تو را در آنجا ترک کرد.) [۱].

در صورتی که همه سیاستمداران تلاش می‌کردند تا از حمایت عایشه برخوردار باشند.

و طلحه و زبیر فراوان در این راه سوء استفاده کردند

و معاویه و عمروعاص می گفتند:

(ای کاش عایشه در جنگ جمل کشته می شد تا بهانه‌ای برضد علی به دست می آوردیم). [۲].

و اگر عایشه در جنگ‌های بعدی همراه امام علی علیه السلام می رفت و حکومت آن حضرت را تأیید می کرد، از دیدگاه برخی از هواداران، آثار سیاسی چشم گیری داشت، اما اصول گرائی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مانع اینگونه حرکت‌های سیاسی شد.

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۱.

[۲] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۲۵۶.

احترام به آراء عمومی

پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که غاصبانه مسیر خلافت را تغییر دادند به آراء عمومی مردم توجهی نکردند، بدون شورا و انتخابات و فراندوم آزاد، خلیفه اول را با چند رأی، و خلیفه دوم را تنها با وصیت خلیفه اول، و خلیفه سوم را با رأی سه نفر که تنها رأی عبدالرحمن بن عوف نقش تعیین کننده داشت، به قدرت رساندند، که نوعی حکومت فرمایشی و اریستوکراسی (اشرافی) بود، و هرگونه اعتراض و مخالفتی را سرکوب کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به بیعت، به آراء عمومی توجه داشت.

وقتی بعد از قتل خلیفه سوم هجوم آوردند که با امام علی علیه السلام بیعت کنند فرمود، بیعت باید در مسجد و در میان عموم مردم باشد.

و در برابر اصرار فراوان مهاجر و انصار فرمود:

مهلت بدهید تا مردم اجتماع کنند و با یکدیگر مشورت نمایند، و آزادانه در اجتماع مسلمین بیعت کنند. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت عمومی مردم و شرکت آزاد در انتخاب رهبری را اینگونه بیان فرمود:

وَبَسَيْطُم يَدِي فَكَفَفْتُهَا، وَمَدَدْتُ مَوَاهَا فَقَبَضْتُهَا ثُمَّ تَدَاكَ كُنْتُمْ عَلَى تَدَاكَ الْإِبِلِ الْهَيْمِ عَلَى حِيَاضِهَا يَوْمَ وَرْدِهَا حَتَّى، انْقَطَعَتِ النَّعْلُ وَ سَقَطَ الرِّدَاءُ وَوُطِيءَ الضَّعِيفُ وَ بَلَغَ مِنْ سُرُورِ النَّاسِ بَبَيْعَتِهِمْ إِيَايَ أَنْ اِبْتَهَجَ بِهَا الصَّغِيرُ وَ هَدَجَ إِلَيْهَا الْكَبِيرُ وَ تَحَامَلَ نَحْوَهَا الْعَلِيلُ وَ حَسِرَتْ إِلَيْهَا الْكِعَابُ [۲].

(شما برای بیعت) دستم را گشودید و من بستم، شما آن را به سوی خود کشیدید و من آن را برگرفتم! پس از آن همچون شتران تشنه که روز وعده آب به آبخور گاه حمله کنند و به یکدیگر پهلو زنند، به گردم ریختید! آنچنان که بند کفشم پاره شد، عبا از دوشم افتاد و ضعیفان پایمال گردیدند! سرور و خوشحالی مردم آن روز به خاطر بیعت با من، چنان شدت داشت که کودکان به وجد آمده، و پیران خانه نشین با پای لرزان خود برای دیدار منظره این بیعت به راه افتاده بودند، بیماران برای مشاهده بر دوش افراد سوار شده و دوشیزگان نورسیده (بر اثر عجله و شتاب) بدون نقاب در مجمع حاضر شده بودند!!).

پی نوشت ها:

[۱] مبانی حکومت اسلامی ص ۲۱۹، آیه الله سبحانی.

[۲] خطبه ۱: ۲۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

افشای ماهیت حسن بصری

حسن بصری از عالم نمایانی بود که فکر می‌کرد از دیگران بهتر می‌فهمد و در ماجرای جنگ جمل نیز مردم را دچار تزلزل می‌کرد، اما نمی‌دانست و درک نمی‌کرد که جاهل است.

پس از جنگ جمل و آزاد شدن شهر بصره، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در مسجد جامع شهر، سخنرانی می‌کرد و حسن بصری در میان جمعیت نشسته به ظاهر سخنان امام علی علیه السلام را می‌نوشت و با تظاهر و ریا، خودی نشان می‌داد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای افشای ماهیت نفوذی او که در گمراهی مردم نقش داشت، فرمود:

هر قومی همانند قوم موسی «سامری» دارد (آن کس که گوساله درست کرد و یهودیان را در چند روز غیبت پیامبر خدا، گوساله پرست کرد).

و حسن بصری، سامری این امت اسلامی است، با این تفاوت که سامری زمان موسی علیه السلام می‌گفت:

لَا مَسَاسَ (با من تماس نگیرید).

و سامری زمان ما می‌گوید:

لَا قِتَالَ (جنگ نکنید) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نورالثقلین ج ۳ ص ۳۲۹.

افشای ماهیت عمروعاص

امام علی علیه السلام نسبت به انحرافات فکری و ماهیت فاسد عمروعاص فرمود:

عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَائِيَّ، وَأَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابِيَّةٌ: أَعِافِسُ وَأَمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا. أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُّ فَيُخْلِفُ، وَيَسْأَلُ فَيُخْلِلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيُخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَأَمْرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَا خَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ. أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَشِيَانُ الْمَآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَةً، وَيُرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً. [۱].

(شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! [۲] میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به سوی قبضه شمشیرها نرود.

اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. [۳].

آگاه باشید! به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن

حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، که اسم مادر عمر و عاص بود، زن اسیری بود که عبدالله بن جدعان او را خرید چون فاسد و بی پروا بود او را رها کرد، وقتی عمر و عاص متولد شد، ابولهب، امیه بن خلف، هشام بن مغیره، ابوسفیان، عاص بن وائل، هر کدام ادعا داشتند که عمرو، فرزند اوست: ربیع الابرار، زمخشری.

[۳] عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوار نقاب‌داری از سپاه امام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد حریف اوست، با سرعت در مقابل سرباز نقاب‌دار ایستاد و گرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب‌دار، علی علیه السلام است، درمانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می‌شود، فرار کند آبرویش می‌رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله سریع و ناگهانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او مهلت نداد، از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت‌ترین حيله را به کار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام علی علیه السلام او را در پستی و رسوایش واگذارد، عمرو عاص با سرعت فرار کرد و خود را نجات داد، و در میان دو لشکر آن روز، و در تاریخ بشریت آبروی خود را بُرد.

افشای ماهیت معاویه

امام علی علیه السلام نسبت به معاویه طی نامه‌ای افشاگرانه نوشت:

وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنْفٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ، وَلَكِنْ لَيْسَ أُمِيَّةُ كَهَاشِمٍ، وَلَمَّا حَزَبْتُ كَعْبِدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، وَلَا الْمُحَقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. إِمَّا رَغْبَةٌ وَإِمَّا رَهْبَةٌ، عَلَى حِينٍ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوْلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَيِّئًا، وَالسَّلَامُ. [۱].

(و اینکه ادعا کردی ما همه فرزندان «عبدمناف» هستیم، آری چنین است، اما جدّ شما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلب» و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال‌زاده همانند حرام‌زاده نمی‌باشد، و آن که بر حق است را با آن که بر باطل است نمی‌توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.

از همه که بگذریم، فضیلت نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل، و خوار شده‌گان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امت در برابر دین یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابوسفیان، یا برای دنیا و یا از روی ترس در دین اسلام وارد شدید، و این هنگامی بود که نخستین اسلام آورندگان بر همه پیشی گرفتند، و مهاجران نخستین ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه شیطان را از خویش به‌رمند، و او را بر جان خویش راه مده. (با درود).

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳: ۱۷ نهج البلاغه معجم المفهرس.

افشای ماهیت مغیره

امام علی علیه السلام در یک گفتگوی حضوری پرده از نفاق و دورویی مغیره برداشت و فرمود:

يَا بْنَ اللَّعِينِ الْأَبْتَرِ، وَالشَّجَرَةَ الَّتِي لَا أَصْلَ لَهَا وَلَا فَرْعَ، أَنْتَ تَكْفِينِي؟ فَوَاللَّهِ مَا أَعَزَّ اللَّهُ مَنْ أَنْتَ نَاصِرُهُ، وَلَا قَامَ مَنْ أَنْتَ مُنْهَضُهُ. أَخْرَجَ عَنَّا أَبْعَدَ اللَّهُ نَوَاكٍ، ثُمَّ ابْلُغْ جَهْدَكَ، فَلَا أَبْقَى اللَّهُ عَلَيْكَ إِنْ أَبَقَيْتَ! [۱].

(ای فرزند لعنت شده دم بریده، [۲] و درخت بی‌ریشه و شاخ و برگ، تو مرا کفایت می‌کنی؟

به خدا سوگند! کسی را که تو یاور او باشی، خدای نیرومندش نگرداند، و آن کس را که تو او را دستگیری کنی، پا برجا نمی‌ماند، از نزد ما بیرون شو، خدا خیر را از تو دور سازد، پس هر چه خواهی تلاش کن خداوند تو را باقی نگذارد، اگر از آن چه می‌توانی انجام ندهی.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۳۵ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] آنخس پدر مغیره از مشرکین بود که در روز فتح مکه بظاهر مسلمان شد، برادر او «ابوالحکم» در جنگ اُحُد به دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد، که همواره کینه امام علی علیه السلام را در دل داشت، حال در حکومت عثمان نفوذ کرده و به پول و مقام رسیده و تا آنجا دل گرم شد که در برابر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستاد و جسارت کرد.

افشای ماهیت اشعث بن قیس

امام علی علیه السلام در اجتماع عمومی مردم کوفه پس از اعتراض اشعث بن قیس افشاگرانه پرده از سوابق ننگین او برداشت و حرکت‌های منافقانه و موزیانه او را برای عموم مردم توضیح داد که:

مَا يَدْرِيكَ مَا عَلَى مِمَّا لِي، عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ! حَائِكُ ابْنِ حَائِكٍ! مُنَافِقُ ابْنِ كَافِرٍ! وَاللَّهِ لَقَدْ أَسْرَكَ الْكُفْرَ مَرَّةً وَالْإِسْلَامَ أُخْرَى! فَمَا فِدَاكَ مِنْ وَاحِدَةٍ مِنْهُمَا مَالِكَ وَلَا حَسَبِيكَ! وَإِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ، وَسَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَنْفَ، لَحَرَى أَنْ يَمُوتَهُ الْأَقْرَبُ، وَلَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ! [۱].

(چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا زیان من است؟ لعنت خدا و لعنت لعنت‌کنندگان، بر تو باد ای متکبر متکبر زاده، [۲] منافق پسر کافر، سوگند به خدا، تو یک بار در زمان کفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد، آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] حَائِكُ: یعنی پارچه باف، چون دور از مردم درانزوای کامل به پارچه بافی مشغول بودند تبدیل به انسان‌های متکبر و مغرور می‌شدند که پیام ضرب‌المثل در ترجمه آمد.

اول شاهد وحی

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پیش از آنکه به رسالت مبعوث شود، سالی یک ماه در غار حراء به عبادت می‌پرداخت و در این مدت اگر تهیدستی نزد وی می‌رفت، به او طعام می‌داد و وقتی که ماه به پایان می‌رسید و می‌خواست به خانه برگردد، ابتداء به

مسجد الحرام می‌رفت و هفت بار خانه خدا را طواف می‌کرد و سپس به منزل خود باز می‌گشت. [۱].

وقتی که فرشته وحی برای نخستین بار در غار حراء بر حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نازل شد و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی علیه السلام در کنار آن حضرت بود و آن روز از همان ماهی بود که حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم برای عبادت به غار حراء می‌رفت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در «خطبه قاصعه» در این باره می‌فرماید:

وَلَقَدْ كَانَ يَجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحَرَاءٍ فَأَرَاهُ لَا يَرَاهُ غَيْرِي... وَلَقَدْ سَجِعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانُ حِينَ نَزُولِ الْوَحْيِ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟

فَقَالَ: هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ آيَسَ مِنْ عِبَادَتِهِ، إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ.

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هر سال در غار حراء به عبادت می‌پرداخت و جز من کسی او را نمی‌دید... هنگامی که وحی بر آن حضرت نازل شد، صدای ناله شیطان را شنیدم. به رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عرض کردم: این ناله چیست؟ فرمود:

این ناله شیطان است و علت ناله اش این است که او از اینکه در روی زمین اطاعت شود، ناامید گشته است. آنچه را من می‌شنوم تو نیز می‌شنوی و آنچه را که می‌بینم تو نیز می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر (من) و بر خیر و نیکی هستی.» [۲].

این گفتار گرچه می‌تواند مربوط به عبادت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حراء در دوران پس از رسالت باشد، ولی قرائن گذشته و اینکه عبادت پیامبر در حراء غالباً قبل از رسالت بوده است، نشان می‌دهد که این گفتار مربوط به دوران قبل از رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم است که سبب شد در همان دوران کودکی با قلب حساس، و دیده نافذ و گوش شنوا، چیزهایی را ببیند و اصواتی را بشنود که برای مردم عادی ممکن نبود.

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه می‌نویسد:

«در کتب صحاح روایت شده است که وقتی جبرئیل برای نخستین بار بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل گردید و او را به مقام رسالت مفتخر ساخت، علی علیه السلام در کنار پیامبر اسلام بود.» [۳].

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

علی علیه السلام پیش از رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم همراه آن حضرت نور نبوت را می‌دید و صدای فرشته را می‌شنید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:

اگر من خاتم پیامبران نبودم، تو شایستگی مقام نبوت را داشتی ولی تو وصی و وارث من، سرور اوصیاء و پیشوای پرهیزگاران می‌باشی.

پی نوشت ها:

[۱] سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۵۲.

[۲] خطبه ۱۲۱: ۱۹۲ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

[۳] ابن ابی‌الحدید شرح نهج‌البلاغه ج ۱۳ ص ۲۰۸.

اعتراف دانشمندان

ابی بکر هذلی [۱] و داود بن هند شعبی [۲] از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده‌اند که درباره امام علی علیه السلام فرمود:

هَذَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِي وَصَدَّقَنِي وَصَلَّى مَعِيَ. [۳].

«علی نخستین کسی است که بر من ایمان آورد و رسالتم را تصدیق نمود و با من نماز خواند.»
انس بن مالک و دیگران گفته‌اند:

بُعِثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَاسْلَمَ عَلَيَّ يَوْمَ الْثَلَاثِ

«پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم روز دوشنبه به رسالت مبعوث گردید، و علی علیه السلام فردای آن، سه شنبه ایمان آورد.»
از زید بن ارقم و از دیگران روایت شده که گفته‌اند:

أَوَّلُ كَسَى كَةِ اسْلَامِ آوَرْدِ عَلِيَّ بْنِ اِبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْد. [۴].

ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید:

شیوخ متکلمین ما، اتفاق دارند بر اینکه علی بن ابیطالب علیه السلام اولین کسی است از مردان که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گرویده و اسلام خود را اظهار داشته است. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] هَذَلِي، خويلدبن خالد هَذَلِي از شعراء مشهور عرب است (توضیح الاسماء).

[۲] شَعْبِي عامر بن شهر احييل كوفي از علماء عامه است (لغتنامه دهخدا).

[۳] الغدير ج ۳ ص ۲۲۱، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۳۳.

[۴] كامل ابن اثير ج ۲ ص ۵۸، و ذخائر العقبى ص ۵۸، و مناقب خوارزمي ص ۳۴، و شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۲۱، و فصول المهمه ص ۳۲.

[۵] شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۲۲.

اظهارات امام علی در نهج البلاغه

امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا الصَّديقُ الْأَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٌ وَ لَقَدْ صَيَلْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ وَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ صَلَّى مَعَهُ. [۱].

«من بنده خدا و برادر رسول الله و صدیق اکبرم، این سخن را پس از من جز دروغگو و افتراساز نمی‌گویند، من هفت یال پیش از مردم با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم نماز گزارده‌ام.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

اَللَّهُمَّ اِنِّي اَوَّلُ مَنْ اَنَابَ وَ سَمِعَ وَ اجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي اِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالصَّلَاةِ. [۲].

«خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو رو آورده، پیام تو را شنیده و به دعوت پیامبر تو پاسخ گفته‌ام و پیش از من جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسی نماز نگزارد.»

پی نوشت ها:

[۱] كامل ابن اثير ج ۲ ص ۵۷، و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۰۰، و الغدير ج ۱۳ ص ۲۲، و خصایص احمد بن شعیب نسائی ص

۳، و مسند امام حنبل ص ۱۱۱، و ینابیع المودّه باب ۱۲ ص ۱۳.

[۲] شرح نهج البلاغه فیض خطبه ۴: ۱۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

اعتراف ابن اسحاق

اخطب خوارزمی، ابن هشام و ابن جریر طبری از ابن اسحاق روایت کرده‌اند: که روز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، علی علیه السلام با اینکه ده ساله بود، پیش از هر کسی به او ایمان آورد و با او نماز گزارد و آنچه را که از جانب خداوند آورده بود، آنرا تصدیق نمود و از نعمتهائی که خداوند متعال به علی علیه السلام عطا فرموده بود، یکی این بود که پیش از اسلام نیز در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تربیت می‌شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سیره ابن هشام ج ۱ ص ۲۶، و مناقب خوارزمی ص ۳۰، و تاریخ طبری، و احقاق الحق ج ۴ ص ۱۵۰ تا ۱۷۰، و الغدیر ج ۳ ص ۲۲۲ تا ۲۴۰.

اعتراف عفیف کندی

عُفیف کندی می‌گوید:

در یکی از روزها برای خرید لباس و عطر، وارد مکه شدم و در مسجد الحرام در کنار عباس بن عبدالمطلب (یکی از بازرگانان مکه بود) نشستم به تماشای مکه مشغول بودیم، اندکی نگذشت، موقعی که خورشید به اوج بلندی رسید، ناگهان دیدم مردی آمد و نگاهی به آسمان نمود رو به کعبه ایستاد.

چیزی نگذشت که نوجوانی به وی ملحق گردید و در سمت راست او قرار گرفت.

سپس زنی وارد مسجد شد و در پشت سر آن دو نفر ایستاد و هر سه نفر به عبادت خداوند مشغول شدند.

آن مرد رکوع می‌کرد، آنها نیز با او رکوع می‌کردند، بدین ترتیب به نماز خود ادامه می‌دادند.

من به عباس گفتم امر عظیمی می‌بینم!

عباس گفت:

آری امریست عظیم، هیچ می‌دانی که این جوان کیست؟

گفتم: نه!

عباس گفت:

این برادرزاده من و آن جوان (نورس) نیز برادر زاده دیگر من علی بن ابیطالب است

و آن زن خدیجه، همسر محمد است

و محمد مدعی است که آئین وحی از طرف خداوند برای او نازل شده است و اکنون زیر آسمان کسی از این دین جز سه نفر

پیروی نمی‌کند.

(در آخر روایت احمد بن حنبل آمده است که) عباس فرمود:

برادر زاده‌ام می‌گوید:

روزی فرا خواهد رسید که خزانه‌های کسری و گنجینه‌های قیصر را فتح و تسخیر می‌نماید.

عفیف بعدها که ایمان آورد، مدام تأسف می‌خورد و می‌گفت:

ای کاش همان روز اسلام را قبول می‌کردم و با علی علیه السلام سوّمین نفر مسلمان، من می‌شدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۵۷، و ذخائر العقبی ص ۵۹، و مسند احمد ج ۱ ص ۱۷۳، و شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۲۰، و مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۱۸، و روضه الواعظین ج ۱ ص ۱۰۵، و خصایص نسائی ص ۳.

اول تصدیق کننده به رسالت پیامبر

در سیره ابن هشام آمده است پیش از سه سال از بعثت نگذشته بود، که خداوند پیامبر خود را مخاطب ساخت و فرمود:

أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ [۱].

«خویشاوندان نزدیک خود را از عذاب الهی بترسان»

با نزول این آیه دوره دعوت سرّی پیامبر پایان یافت و وقت آن رسید که خویشاوندان خود را به اسلام دعوت کند.

عموم مفسرین و تاریخ نویسان، قریب به اتفاق چنین می‌نویسند:

آنگاه که آیه فوق نازل گردید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم مأمور شد که خویشاوندان را به آئین آسمانی خود بخواند.

بدین جهت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام دستور داد از گوشت و شیر، غذائی ترتیب دهد و چهل نفر [۲] (و یا چهل و پنج نفر) از سران بزرگ بنی هاشم را برای ضیافت دعوت کند.

مراسم دعوت بعمل آمد، مهمانان همگی در وقت معین به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمدند، پس از صیرف غذا «ابو لهب» با سخنان سبک و بی معنی خود مجلس را از آمادگی و تعقیب هدف بهم ریخت و مجلس بدون اخذ نتیجه به پایان رسید. مدعوین پس از صرف غذا و نوشیدن شیر جلسه را ترک گفتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم تصمیم گرفت که فردای آن روز ضیافت دیگری ترتیب دهد و بار دیگر همه آنان را دعوت نماید.

باز علی علیه السلام بدستور پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دوباره برای صرف نهار و استماع سخنان آن حضرت از آنها دعوت بعمل آورد.

مدعوین همگی باز در موعد مقرر حضور بهم رساندند.

بعد از صرف غذا، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرمود:

«براستی هیچگاه راهنمای واقعی یک جمعیت، به آنان دروغ نمی‌گوید، به خدائیکه جز او خدائی نیست من فرستاده او به سوی شما و عموم جهانیان هستم، هان آگاه باشید، همانگونه که می‌خواهید، همانطور هم می‌میرید، همانطور که بیدار می‌شوید (روز رستاخیز) زنده خواهید شد، نیکوکاران به پاداش اعمال و بدکاران به کیفر کردار خود می‌رسند و بهشت جاودان برای نیکوکاران و دوزخ پایدار برای بدکاران آماده است.»

در میان عرب از کسی سراغ ندارم که بهتر از آنچه من آنرا برای شما آورده‌ام، برای قوم خود بیاورد، البتّه آنچه خیر دنیا و آخرت در آن بوده آنرا من برای شما فراهم آورده‌ام، و خدایم به من دستور داده است که تا شما را به سوی وحدانیت او و به رسالت خویش دعوت کنم.»

در پی آن فرمود:

وَإِنَّ اللَّهَ لَم يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ مِنْ أَهْلِهِ أَخًا وَوَزِيرًا وَوَارِثًا وَصِيًّا وَخَلِيفَةً فِي أَهْلِهِ فَإِيكُمْ يَقُومُ فَيَايَعُنِي عَلِيٌّ أَنَّهُ أَخِي وَوَارِثِي وَ

وَزَيْرِي وَوَصِي وَ يَكُونُ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مَنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي. [۳].

«همانا خداوند پیامبری را مبعوث نکرده، مگر اینکه از نزدیکان وی برای او برادر، وارث، جانشین و خلیفه قرار داده است، پس کدام یک از شما (اول) آماده است با این تعهد با من بیعت کند که او وارث، وزیر و وصی من باشد و او نسبت به من همچون هارون به موسی باشد، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد آمد.»

این جمله را سه بار تکرار فرمود.

در روایت دیگر فرمود:

فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ وَأَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ. [۴].

«پس کدام شما در این امر مرا یاری می‌کند تا او در میان شما برادر و وصی و خلیفه من باشد.»

حضرت این جمله را فرمود و اندکی مکث کرد تا ببیند کدامیک از آنان به ندای او پاسخ مثبت می‌دهد؟

در این حال سکوت آمیخته با بهت و تحیر بر مجلس حکومت داشت. همگی سر بجیب تفکر فرو برده بودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

آنروز سنّ من از همه آنها کمتر بود.

ناگهان علی علیه السلام را که سنّ او از پانزده سال تجاوز نمی‌کرد مشاهده کردند که برخاست و سکوت را شکست و رو به پیامبر کرد و فرمود:

«ای پیامبر خدا! من تو را در این راه یاری می‌کنم،

سپس دست خود را به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دراز کرد تا دست او را به عنوان پیمان وفاداری بفشارد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد تا بنشینند.

بار دیگر پیامبر خدا گفتار خویش را تکرار نمود، باز علی علیه السلام برخاست و آمادگی خود را اعلام داشت،

این بار نیز به او امر کرد که بنشینند.

بار سوم نیز جز علی علیه السلام کسی برنخواست، تنها او بود که در میان آن جماعت به پا خاست و پشتیبانی خود را از هدف مقدس

آن حضرت علناً اعلام نمود و گفت:

یا رسول الله من در این راه یار و یاور تو می‌باشم.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم دست مبارک خود را بر دست علی علیه السلام زد، (یا به نقل ابن اثیر و دیگران علی علیه

السلام می‌فرماید: پیامبر گردن مرا گرفت) و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِي وَ خَلِيفَتِي عَلَيْكُمْ فَاسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا.

«همانا این علی برادر، وصی و جانشین من در میان شما است سخن او را بشنوید و به فرمانش گردن نهدید.»

خویشاوندان پیامبر موضوع را ساده گرفتند و برخی خندیده و مسخره کردند و به ابوطالب گفتند:

پس از این باید از پسرت بشنوی و از او اطاعت کنی.

پی نوشت ها:

[۱] سوره شعراء آیه ۲۱۴.

[۲] مجمع البیان ج ۷ ص ۲۶۰، و کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۶۱، و تفسیر کشاف ج ۳ ص ۳۴۱، و تفسیر کبیر امام فخر رازی ج ۲۴ ص

۱۷۳، و تاریخ دمشق ج ۱ ص ۸۷ و دُرُّ المنثور ج ۵ ص ۹۷، و کفایه الطالب ص ۲۰۵.

[۳] مجمع البیان ج ۷ ص ۲۰۶، و تفسیر المیزان ج ۱۵ ص ۳۳۵، و تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۱۹ ص ۶۸، و المناقب فی ذریه اطائب.
 [۴] حیوة محمد دکتور هیکل ص ۱۰۴، کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۶۳، و کفایة المطالب ص ۲۵۰، و تاریخ دمشق ج ۱ ص ۸۹، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۱۱.

اخلاص در ولایت

شخصی از اهل مدینه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:
 یا علی! من تو را دوست دارم و خلیفه سوم را نیز دوست دارم، آیا از نظر عقیده در سلامت هستم؟
 امام علی علیه السلام پاسخ داد:
 تو مردی أعوری (کسی که چشم او کج باشد) یا بینائی را انتخاب کن و یا کوری را!
 یعنی دوست و دشمن را که نمی‌شود در یک دل جای داد، باید عقیده را سالم ساخت، و حق را یافت و در کنار حق، باطل را کنار زد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حدیقه الشیعه ص ۲۰۲.

ارزش نیت سالم

پس از پیروزی امام علی علیه السلام در جنگ جمل، یکی از یاران امام گفت:
 چه خوب بود برادرم می‌بود و پیروزی شما رامی‌دید.
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
 آیا قلب و فکر برادرت با ما بوده است؟
 گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود:

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَهْوَىٰ أَحْبَبَكَ مَعَنَا؟

فَقَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَقَدْ شَهِدْنَا، وَلَقَدْ شَهِدْنَا! فِي عَسْكَرِنَا هَذَا أَقْوَامٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَأَرْحَامِ النِّسَاءِ، سَيَرَعَفُ بِهِمُ الزَّمَانُ، وَيَقْوَىٰ بِهِمُ الْإِيمَانُ.

(حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید: آیا فکر و دل برادرت با ما بود؟

گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود: پس او هم در این جنگ با ما بود، بلکه با ما در این نبرد شریکند آنهایی که حضور ندارند، در صلب پدران و رحم مادران می‌باشند، ولی با ما هم عقیده و آرمانند، به زودی متولد می‌شوند، و دین و ایمان به وسیله آنان تقویت می‌گردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

افتخار پرچم‌داری

حدیث الرایة: در یکی از روزهای جنگ خیبر فرماندهی عملیات با خلیفه اول بود که متأسفانه فرار کرد و به وقت برگشتن، او نفرات خود را متهم به ترس و فرار می‌کرد، و نفراتش او را. روز دوم، فرماندهی با خلیفه دوم بود، او نیز مانند خلیفه اول فرار کرد [۱]. رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که از این پیشامد بسیار ناراحت شده بود، فرمود:

قَالَ: لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ كَرَارًا غَيْرَ فَرَارٍ، لَا يَرْجِعُ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ «فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش او را دوست دارند و او خدا و رسولش را دوست دارد، هجوم کننده است، فرار کننده نیست از حمله بر نمی‌گردد تا خدا به دست او قلعه را فتح کند.» [۲].

فردای آن روز که همه انتظار به دست آوردن این مقام را داشتند، آن حضرت، علی بن ابیطالب علیه السلام را خواست و پرچم را به او داد و خدای بزرگ با دست او پیروزی را به مسلمانان عطا فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] جریان فرار خلیفه اول و خلیفه دوم بسیار مشهور است که ابن ابی‌الحدید آنرا به شعر در آورده است. در گذشته ذکر شد.

[۲] ارشاد مفید ص ۵۷، و اعلام الوری ص ۶۲ و ۶۳ به نقل بحار ج ۲۱ ص ۲۱. صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۷۱ (باب غزوه خیبر)، و صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۶۰ (باب من فضائل علی بن ابیطالب علیه السلام).

افتخار جانشینی پیامبر

حدیث المنزلة: در سال نهم هجرت، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به تبوک لشکر کشید، چون این مانور نظامی طول می‌کشید و آن حضرت تا مرزهای شام از مرکز حکومت دور می‌شد. لازم بود مردی توانا در مدینه جانشین آن حضرت شود تا مرکز حکومت کاملاً در امان باشد، بدین جهت صلاح دید که علی بن ابیطالب علیه السلام را در مدینه جانشین خود قرار دهد. پس از حرکت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منافقین در شهر شایع کردند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به علی بن ابیطالب علیه السلام قهر کرده و بی‌مهر شده است، به دلیل آنکه او را با خود نمی‌برد.

این سخن بر آن حضرت سخت گران آمد، لذا در راه تبوک خودش را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسانید و عرض کرد:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم مردم چنین شایع کرده‌اند!

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي [۱].

«تو نسبت به من مانند هارون هستی نسبت به موسی، جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.»

یعنی: ماندن تو در مدینه برای آنست که:

موسی علیه السلام وقتی به میقات پروردگار می‌رفت، برادرش هارون را در جای خود گذاشت:

وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ [۲].

(و موسی به برادرش هارون گفت: در امت من جانشین من باش، و به اصلاح و پاکسازی همت کن و از راه انحرافی فاسدان اطاعت نکن.)

پی نوشت ها:

- [۱] معانی الاخبار ص ۷۴ از جابر بن عبدالله و سعد بن ابی وقاص نقل کرد، و مناقب آل ابی طالب ج ۳ ص ۱۶، و صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۴ «باب مناقب علی علیه السلام»، و صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۶۰ «باب فضائل علی علیه السلام»، و الغدیر ج ۳ ص ۱۹۹.
- [۲] سوره اعراف، آیه ۱۴۲.

افتخار بازگذاشتن درب خانه علی به مسجد

حدیث سُدُّ الْأَبْوَابِ

وقتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مسجد مدینه را ساخت، خانه‌هایی در کنار آن بنا نهاد که زنان خویش را در آن مسکن داد، برای علی بن ابیطالب علیه السلام نیز منزلی در کنار منزل خود ساخت. یاران آن حضرت نیز هر یک حُجره‌ای در اطراف مسجد ساخته و ساکن شدند که درهای همه آن منازل به مسجد باز می‌شد و آنها به خانه‌های خویش از درون مسجد رفت و آمد می‌کردند. تا آنکه وحی الهی نازل شد که بجز درِ منزل رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و درِ منزل علی بن ابیطالب باید همه درها بسته شود.

به دنبال این فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

سَدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ

«همه این درها را ببندید، مگر درِ خانه علی بن ابیطالب را».

مردم در این باره به گفتگو برخاستند.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در میان مردم بپاخاست، و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود:

من از طرف خدا به گرفتن و بستن درها بجز درِ خانه علی بن ابیطالب مأمور شده‌ام و شما پشت سر من گفتگو کرده‌اید، من از پیش خود نه دربی را بسته‌ام و نه باز کرده‌ام، لیکن به چنین کاری مأمور شدم و اطاعت کردم. [۱].

عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا سَدَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الْأَبْوَابَ الشَّارِعَةَ إِلَى الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَجَّ أَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ سَدَدْتَ أَبْوَابَنَا وَتَرَكْتَ بَابَ هَذَا الْغُلَامِ!

فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَمَرَنِي بِسَدِّ أَبْوَابِكُمْ وَتَرْكِ بَابِ عَلِيٍّ...

از ابن عباس نقل شد که پس از بیانات رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم همه درها گرفته و بسته شد، بجز دری که امیرالمؤمنین علیه السلام به مسجد داشت.

در زمان بنی امیه که مسجد النبوی را وسعت دادند همه آن حجره‌ها جزو مسجد گردید.

پی نوشت ها:

- [۱] علل الشرایع باب ۱۵۴ ص ۲۰۱، و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۵-۱۹، بطور مشروح آورده است، و مسند احمد ج ۲ ص ۲۶، و مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۵.

افتخار در علوم نبوی بودن

حدیث مدینه العلم: شهر علم و در علم
 حدیث «مدینه العلم» یکی دیگر از مناقب مخصوص امام علی علیه السلام و از احادیث «متواتر» است که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در حق آن حضرت فرمود:
 اَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْعِلْمَ، فَلْيَأْتِ الْبَابَ
 «من شهر علم هستم و دروازه آن شهر علی بن ابیطالب است، هر که علم بخواهد به دروازه شهر بیاید». [۱].
 منظور رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از این حدیث آن است که:
 من علم خود را به علی بن ابیطالب علیه السلام منتقل کرده‌ام،
 و علوم من در وجود وی متمرکز است،
 و من در او خلاصه می‌شوم،
 اگر برای دانستن علوم به امام علی علیه السلام مراجعه کنید، مانند آنست که به من مراجعه کرده‌اید.
 خواه در زندگی من و یا بعد از مرگم باشد،
 مخصوصاً این روایت بیشتر به دوران رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مربوط می‌شود که علی بن ابیطالب علیه السلام را
 به صورت یک پناهگاه علمی برای امت اسلامی معرفی فرمود.
 در بسیاری از روایات آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بارها با علی خلوت می‌کرد.
 از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پرسیدند:
 رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چه چیز به شما بخشیده است؟
 فرمود:
 عَلَّمَنِي أَلْفَ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ، فَتَحَّ لِي مِنْ كُلِّ بَابٍ أَلْفٌ بَابٍ [۲].
 «هزار نوع علم به من آموخت که از هر نوع آن هزار علم دیگر بر من مکشوف گردید».

پی نوشت ها:

- [۱] ارشاد مفید ص ۱۵، و بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۰۰ بطور مشروح آورده، و مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۲۶، از ابن عباس و جابر بن عبدالله، و تذکره سبط ابن جوزی ص ۵۱.
 [۲] ارشاد مفید ص ۱۵، و بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۱۸ - ۲۱۳.

افتخار عقد برادری با پیامبر

حدیث مؤاخاة: از فضیلت‌های منحصر به فرد امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث «مؤاخاة» عقد برادری میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که در میان همه مهاجرین و انصار تنها علی بن ابیطالب علیه السلام شایستگی آنرا داشت که با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم عقد برادری ببندد.
 علامه مجلسی در بحارالانوار می‌نویسد:
 در این سال «اول هجرت» آن حضرت میان مهاجرین و انصار عقد برادری برقرار کرد که این برادری آنها را بر سه چیز وادار

می ساخت:

۱ - مقاومت برای حق

۲ - فداکاری و کمک به یکدیگر

۳ - ارث بردن از یکدیگر

آنها نود نفر، چهل و پنج تن از مهاجرین و چهل و پنج تن از انصار بودند و این پیش از جنگ بدر بود و چون واقعه «بدر» پیش آمد خداوند آیه:

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ [۱].

(و خویشاوندان سببی بعضی از آنها بر بعضی دیگر برتری دارند در کتاب خدا)

را نازل فرمود که جریان ارث بردن نسخ گردید. [۲].

به هر حال رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در این اقدام، یکایک اصحاب و یاران را با هم برادر کرد، که دست در دست هم گذاشتند و عقد برادری خواندند،

اما علی بن ابیطالب علیه السلام را با کسی برادر نکرد.

آن حضرت از این کار بسیار غمگین شد و گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پدر و مادرم فدای تو باد، مرا با کسی برادر نکردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

یا علی تو را برای خود نگاه داشتم، تو برادر منی و من برادر تو هستم.

«أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ يَا عَلِيُّ» [۳].

امام رضا علیه السلام از امام علی علیه السلام نقل کرده است که آن حضرت فرمود:

أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَذَّابٌ [۴].

«من بنده خدا و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم و هیچ کس بعد از من این ادعا را نمی کند، جز دروغگو».

پی نوشت ها:

[۱] انفال آیه ۷۵، و احزاب آیه ۶.

[۲] بحار الانوار ج ۱۹ ص ۱۳۰.

[۳] بحار الانوار ج ۳۸ ص ۳۴۷ - ۳۳۰، و صحیح ترمذی ج ۵ ص ۶۳۶ «باب مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام»، و أُسْدُ الْغَايَةِ ج ۴

ص ۱۶، و الغدير ج ۳ ص ۱۷۴.

[۴] بحار الانوار ج ۳۸ ص ۳۳۴.

افتخار تقسیم بهشت و جهنم

حدیث قسیم الجنه و النار: از ویژگی‌های ممتاز امیرالمؤمنین علیه السلام حدیث «قسیم الجنه و النار» است که با عبارات مختلف از رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده است.

یکی از آنها با این عبارت آمده است:

قَالَ: يَا عَلِيُّ أَنْتَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ وَأَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ

«یا علی، تو قسمت کننده بهشت و جهنم و تو پیشوای دین هستی».

در اکثر روایات معنی این حدیث آنست که:

خداوند چنین مأموریتی را در روز قیامت به آن حضرت خواهد داد که در روز قیامت به اذن پروردگار، به اهل بهشت اجازه رفتن به بهشت، و به اهل آتش فرمان رفتن به آتش را بدهد.

و در تفسیر این آیه نیز آمده است که:

وَ اذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلٰى الظّٰلِمِيْنَ [۱].

این مؤذّن و اعلام کننده «علی بن ابیطالب علیه السلام» خواهد بود.

مفضّل بن عمر از امام صادق علیه السلام معنی این حدیث را پرسید؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

چون حُبّ علی علیه السلام ایمان، و بغض او کفر است و بهشت برای اهل ایمان و آتش برای اهل کفر می‌باشد، آن حضرت به این علت؛

قَسِيْمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ

(تقسیم کننده بهشت و جهنم) است. [۲].

ولی در روایت «ابوالصلت هروی» از امام رضا علیه السلام آمده است که آن حضرت نظیر همین جواب را به مأمون عباسی داد.

و سپس به «ابوالصلت» فرمود:

مطابق فهم او جواب دادم ولی از پدرم شنیدم که از پدرانش از علی علیهم السلام نقل می‌کرد که آن حضرت فرمود:

قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ، أَنْتَ قَسِيْمُ النَّارِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَقُولُ لِلنَّارِ: هَذَا لِي وَ هَذَا لَكَ [۳].

«پیامبر به من فرمود یا علی تو تقسیم کننده بهشت و جهنم هستی. روز قیامت به آتش جهنم می‌گوئی: این شخص از آن تو و آن شخص از آن تو».

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف آیه ۴۴.

[۲] علل الشرایع باب ۱۳۰ ص ۱۶۲، و الغدير ج ۳ ص ۲۹۹.

[۳] عیون اخبار الرضا به نقل بحار ج ۳۹ ص ۱۹۴، و نیز حدیث قسیم الجنة و النار در بحار الانوار ج ۳۹ ص ۲۱۰-۱۹۳، و شرح ابن

ابی الحدید ج ۹ ص ۱۶۵ ذیل خطبه ۱۵۴، و صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۲۴ ذیل حدیث ۴۰.

افتخار معیار حق بودن

حدیث عَلِيٍّ مَعَ الْحَقِّ: از جمله فضیلت‌ها که شیعه و سنی آن را قبول دارند آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم درباره

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيُّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ [۱].

«علی با حق است و حق با علی است، از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر پیش من آیند».

و در نقل دیگر فرمود:

عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ وَ الْحَقُّ يَدُورُ حَيْثُمَا دَارَ عَلِيٌّ [۲].

(علی با حق است، و حق با علی است، هر جا که علی برود حق هم با او می‌رود «یعنی علی علیه السلام محور حق است»).

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۴۰ - ۲۷ بطور مشروح از شیعه و اهل سنت نقل کرده است، و ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۹ ص ۸۸ ذیل خطبه ۱۴۴ گوید: «ثَبَّتْ عِنْدِي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَإِنَّ الْحَقَّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»، و الغدير ج ۳ ص ۱۷۶.

[۲] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۴۰ - ۲۷ بطور مشروح از شیعه و اهل سنت نقل کرده است، و ابن ابی الحدید در شرح خود ج ۹ ص ۸۸ ذیل خطبه ۱۴۴ گوید: «ثَبَّتْ عِنْدِي أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَإِنَّ الْحَقَّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ»، و الغدير ج ۳ ص ۱۷۶.

افتخار با قرآن بودن

حدیث علی مَعَ الْقُرْآنِ: حدیث «عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ» از مختصات امیرالمؤمنین علیه السلام است که درباره هیچ یک از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل نشده که گوشه‌ای از شخصیت بزرگ آن حضرت را نشان می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ، لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ [۱].

«علی با قرآن است و قرآن با علی است و از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در بهشت در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند». یعنی علی علیه السلام قرآن مجسم است و گفتار و رفتارش گویای آیات قرآن است.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۳۴ «باب مناقب علی علیه السلام»، و صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۲۲ «باب فضائل علی علیه السلام»، و مختصر کنز العمال و مسند احمد (در حاشیه) ج ۵ ص ۳۰، و ینابیع المودة باب ۲۰ ص ۹۰.

افتخار معیار مؤمن و منافق بودن

حدیث لَا يَجِبُهِ إِلَّا الْمُؤْمِنُ: خلاصه این حدیث شریف آنست که علی بن ابیطالب علیه السلام معیار ایمان و کفر است، فقط مؤمنان می‌توانند آن حضرت را دوست بدارند.

از طرف دیگر فقط منافقان آن جناب را دشمن می‌دارند.

این حدیث شریف که کتابهای شیعه و اهل سنت را پُر کرده و از حدّ تواتر گذشته است از مناقب منحصر به فرد امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد که با تعبیرهای مختلف از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده است که فرمود:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ لَا يَجِبُكَ إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغِضُكَ إِلَّا مُنَافِقٌ [۱].

«ای علی، تو را دوست ندارد جز مؤمن، و تو را دشمن ندارد جز منافق»

حارث همدانی گوید:

روزی علی علیه السلام را دیدم که بالای منبر رفت، پس از حمد و ثنای خداوند فرمود:

قَضَاءُ قَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، إِنَّهُ قَالَ: لَا يَجِبُنِي إِلَّا الْمُؤْمِنُ وَلَا يَبْغِضُنِي إِلَّا مُنَافِقٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى

[۲].

«خواستہ خدا بود کہ بر زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم جاری شد کہ فرمود: مرا دوست نمی‌دارد مگر مؤمن و مرا دشمن نمی‌دارد مگر منافق، و دروغ گفت آنکس کہ ادعای باطل کرد.»

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید ص ۱۸، و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۱۰ - ۳۴۶، و صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۸ «باب الدلیل علی حسب الانصار»، و صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۲۰، حدیث «هشتم از فضائل آن حضرت»، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۱۷۳ ذیل حکمت ۴۲ و گوید: «هذا الخبر مروی فی الصحاح».

[۲] ارشاد مفید ص ۱۸، و بحارالانوار ج ۳۹ ص ۳۱۰ - ۳۴۶، و صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۸ «باب الدلیل علی حسب الانصار»، و صواعق محرقة ابن حجر ص ۱۲۰ حدیث «هشتم از فضائل آن حضرت»، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۸ ص ۱۷۳ ذیل حکمت ۴۲ و گوید: «هذا الخبر مروی فی الصحاح» و نهج البلاغه معجم المفهرس حکمت ۴۵.

افتخار وصی و جانشین پیامبر بودن

حدیث علی وصیی و خلیفتی: ابن اثیر در تاریخ کامل نقل می‌کند:

چون آیه (وَإِنِّدِرَ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) [۱] نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طعامی آماده کرد و فرزندان عبدالمطلب را کہ حدود چهل نفر بودند به طعام دعوت کرد.

پس از خوردن طعام، پیش از آنکہ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شروع به صحبت کند، ابولهب با سر و صدا مجلس را به هم زد و حاضران متفرق شدند.

بار دیگر آن حضرت طعامی آماده ساخت و آنها را دعوت کرد و زبان به سخن گشود و فرمود:

فرزندان عبدالمطلب! واللہ نمی‌دانم کسی به قوم خویش چیز بهتری بیاورد کہ من برای شما آورده‌ام، من برای شما خبر دنیا و آخرت را آورده‌ام و خدایم امر کرده شما را به سوی آن بخوانم. کدامیک از شما در این دعوت به من کمک می‌کند؟ تا برادر و وصی و خلیفه من در میان شما باشد!؟

فَأَيُّكُمْ يُوَازِرُنِي عَلَى هَذَا الْأَمْرِ عَلَى أَنْ يَكُونَ أَخِي وَوَصِيي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ
همه ساکت شدند.

علی بن ابیطالب علیه السلام می‌فرماید:

من که از همه جوانتر بودم گفتم:

یا نبی الله! من در این دعوت یار شما هستم،

آن حضرت دست به گردن من نهاد و فرمود:

إِنَّ هَذَا أَخِي وَوَصِيي وَخَلِيفَتِي فِيكُمْ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَاطِيعُوا

«همانا این علی، برادر و وصی و جانشین من در میان شماست، از او بشنوید و از او اطاعت کنید».

مدعوین به حالت خنده و مسخره پراکنده شدند.

و به ابی طالب می‌گفتند:

تو را امر کرد کہ از فرزندت علی فرمان شنوی و اطاعت کنی.

این حدیث شریف از روایات مسلم فریقین و از دلائل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است و نشان می‌دهد کہ رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم از اوّل بعثت، امامت را از نبوت جدا نمی‌دانست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شعراء آیه ۲۲۴.

[۲] تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۲ (فصل انذار عشیره)، و سیره حلبیه ج ۱ ص ۴۶۱ باب (استخفائه فی دار الارقم)، و مسند احمد ج ۱ ص ۱۱۱ و ۱۵۹، و مختصر کنز العمال هامش مسند احمد ج ۵ ص ۴۱ و ۴۳، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۲۴۴ شرح خطبه ۲۳۸ قاصعه و المراجعات ص ۱۱۰، و تفسیر برهان ذیل آیه شریفه، و بحار الانوار ج ۳۸ ص ۲۶ - ۱.

افتخار، بزرگ امت اسلام بودن

افتخار رهبری مؤمنان

علی یَعْسُوبُ الدِّينِ: لفظ «يعسوب» به معنی رئیس بزرگ و سرپرست بزرگ اسلام است [۱].

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ إِنَّكَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِمَامُ الْمُتَّقِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمَحْجَلِينَ [۲].

«ای علی؛ تو بزرگ و رهبر مؤمنان و امام پرهیزگاران، و رهبر زنان با ایمانی».

ابن ابی الحدید در شرح کلام امیر المؤمنین که فرمود:

أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الْفُجَّارِ

می‌نویسد:

این کلمه را رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم درباره حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود:

یک بار به لفظ:

أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ

و بار دیگر به لفظ:

أَنْتَ يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ

که هر دو به یک معنی برمی‌گردد، یعنی او را رئیس مؤمنین و سید آنها قرار داده است. [۳].

و در مقدمه شرح خویش گفته است:

در اخبار اهل حدیث، کلامی درباره علی علیه السلام از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل شده که معنای آن «امیر المؤمنین»

است، زیرا فرمود:

أَنْتَ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ الْمَالُ يَعْسُوبُ الظُّلْمَةَ

«ای علی تو رهبر دین، و مال، رهبر گمراهان است»

و در روایت دیگری آمده است:

هَذَا يَعْسُوبُ الدِّينِ

«این علی رهبر دین است»

این دو روایت را احمد بن حنبل در مسند خود و ابونعیم در حلیه الاولیاء نقل کرده است، [۴] ناگفته نماند؛ این منقبت از مناقب

منحصر به فرد امام علی علیه السلام و از دلائل خلافت اوست.

پی نوشت ها:

[۱] در لغت آمده: «اليعسوب؛ الرئيس الكبير، يقال هو يعسوب قومه» در اصل نر و امیر زنبور عسل را گویند، که اهل لغت گفته‌اند: «اليعسوب؛ ذَكَرَ التَّحْلِ و امیرها».

[۲] بحارالانوار ج ۳۸ ص ۱۶۶-۱۲۶ حدود ده روایت از شیعه و اهل سنت در این رابطه نقل شده است.

[۳] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۹ ص ۲۲۴ ذیل حکمت ۳۲۲.

[۴] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۲ مقدمه، کنز الاعمال هامش مسند احمد.

افتخار رهبری پرهیزگاران

حدیث عَلِيٍّ وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي: این فضیلت منحصر به فرد حضرت مولی الموحّدين علیه السلام و از دلائل امامت و خلافت آن حضرت است.

ابن عباس نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به امام علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ وَ لِي كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ مُؤْمِنَةٌ

«ای علی؛ تو رهبر هر زن و مرد مؤمن، پس از من می‌باشی».[۱].

پی نوشت ها:

[۱] ذهبی نیز در تلخیص مستدرک ج ۳ ص ۱۳۴ آنرا نقل نموده است، احمد بن حنبل در مسند خود ج ۱ ص ۳۳۱، و ترمذی در صحیح خود ج ۵ ص ۶۳۲ باب «مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام» آنرا نقل می‌کند، و در کنز العمال هامش مسند احمد منقول است، و مشروح مطلب در الغدیر ج ۳ ص ۲۱۷ - ۲۱۵، و مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۵۲ - ۴۶ و مستدرک حاکم ج ۳ ص ۱۳۴.

افتخار امیر مؤمنان داشتن

حدیث علی امیرالمؤمنین: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به علی بن ابیطالب علیه السلام لقب مبارک «امیرالمؤمنین» داد که حاکی از امامت و خلافت آن حضرت و از القاب منحصر به فرد آن جناب می‌باشد.

الف - انس بن مالک نقل کرد که:

من خادم رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بودم، شبی که بنا بود آن حضرت در منزل ام حبیبه باشد، آبی برای وضویش آوردم، فرمود:

يَا اَنْسُ، يَدْخُلُ عَلَيْكَ السَّاعَةَ مِنْ هَذَا الْبَابِ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ خَيْرُ الْوَصِيِّينَ، اَقْدَمُ النَّاسِ سِلْمًا وَ اَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَ اَرْجَحُهُمْ حِلْمًا [۱].

«ای انس! الآن از این در امیرالمؤمنین و خیر الوصیین، اول کسی که اسلام آورد، کسی که از همه علم او بیشتر است، کسی که از همه مردم حلم و بردباری او بیشتر است وارد می‌شود».

انس می‌گوید:

گفتم: خدایا آیا این شخص از قوم من می‌باشد؟

کمی نگذشت که دیدم علی بن ابیطالب علیه السلام داخل شد، در حالیکه رسول خدا وضو می گرفت، مقداری از آب وضو را به صورت آن حضرت پاشید.

ب - شیخ مفید در روایت دیگری به سند خود از ابن عباس نقل می کند که:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به ام سلمه فرمود:

إِسْمَعِي وَ أَشْهَدِي هَذَا عَلِيَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ

«ای ابن عباس بشنو سخن مرا و شهادت ده که این شخص علی؛ امیر مؤمنان و بزرگ امامان است».

ج - و در روایت سوم به سند خود از معاویه بن ثعلبه نقل می کند که:

به اباذر گفته شد، وصیت کن.

گفت: وصیت کرده‌ام.

گفتند: به کدام کس؟

گفت: به امیرالمؤمنین.

گفتند: به خلیفه سوم؟

گفت: نه، به امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب که او قوام زمین و ربانی این امت است.

د - خبر بریده بن خضیب اسلمی که میان علماء مشهور است با سندهائی که شرح آنها طولانی می شود، او می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به جمعی و به من امر فرمود «ما هفت نفر بودیم از جمله ابوبکر، خلیفه دوم، طلحه و زبیر» که:

سَلَّمُوا عَلِيَّ عَلِيَّ بِأَمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ

«به علی علیه السلام با کلمه امیرالمؤمنین، سلام کنید».

ما به آن حضرت به لفظ یا امیرالمؤمنین، سلام کردیم، با آنکه رسول الله زنده و در کنار ما بود. [۲].

ه - عیاشی در تفسیر خویش نقل می کند:

مردی به محضر امام صادق علیه السلام داخل شد و گفت:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

امام صادق علیه السلام بپا خاست و فرمود:

این اسم جز به امیرالمؤمنین علی علیه السلام صلاحیت ندارد، خدا او را به این اسم، نامیده است.

گفتم: امام قائم شما با کدام نام خوانده می شود؟

فرمود: به او گویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ [۳].

و امام باقر علیه السلام به فضل بن یسار فرمود:

يَا فَضِيلُ لَمْ يَسَمَّ بِهَا وَاللَّهِ بَعْدَ عَلِيٍّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا مُفْتَرٍ كَذَّابٌ إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا [۴].

«ای فضیل، به خدا قسم جز علی بن ابیطالب به این اسم «امیرالمؤمنین» خوانده نشده، مگر افتراگر دروغگو».

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد ص ۲۰، شیخ مفید به نقل از انس بن مالک.

[۲] ارشاد شیخ مفید ص ۲۰، و مجلسی ۲ در بحارالانوار ج ۳۷ ص ۳۴۰-۲۹۰، پنجاه صفحه به این مطلب اختصاص داده است، و

علامه امینی در الغدير ج ۸ ص ۸۷، آنرا از حلیه الاولیاء ابی نعیم ج ۱ ص ۶۳ یا سه طریق از انس و ابن عباس و نیز در ج ۶ الغدير ص

۸۰ از حلیه الاولیاء و مناقب خوارزمی، و فرائد السمطین و غیر آن نقل کرده است.

[۳] تفسیر عیاشی ج ۱ ص ۲۷۶، ذیل آیه ۱۱۷ سوره نساء.

[۴] بحار الانوار ج ۳۷ ص ۳۱۸.

امتیاز خواهی یک زن عرب

دو زن نزد امام علی علیه السلام آمدند و ادعای فقر و تهیدستی کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بر ما واجب است به شما کمک کنیم.

آنگاه دستور خرید پیراهن و طعام برای آنان داد.

یکی از زن‌ها اعتراض کرد و گفت:

من عرب هستم و دیگری غیر عرب،

چگونه است که با ما یکسان برخورد می‌شود؟

امام علی علیه السلام فرمود:

من قرآن را خوانده و در آن خوب نگریستم، اما برای فرزندان اسماعیل برتری بر فرزندان اسحاق، حتی به اندازه بال پشه‌ای ندیدم.

[۱].

یعنی آنقدر روح «نژاد پرستی» رواج یافت که زن فقیر عرب در گرفتن کمک‌های مردمی دارای روح نژادگرائی بود.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۸۳، و ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی الغارات ج ۱ ص ۷۰.

اصلاح مدیریت اداری

مشکل دیگری که علی علیه السلام در آغاز خلافت خویش در پیش رو داشت، مشکل فساد اداری بود،

کارگزاران با رفتارهای غیر اسلامی خود سهم بسزائی در شورش مردم بر ضدّ خلیفه سوم را داشتند.

خلیفه سوم کسانی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم طرد و حتی تبعید کرده بود، در دستگاه خود دخالت داد.

او عموی خود، حکم بن امیه را که رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم او را تبعید کرده بود و رانده رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نامیده می‌شد، به مدینه بازگرداند. [۱].

و عبدالله بن سعد بن ابی سرح، که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خونس را مباح کرده بود، والی مصر گردانید. [۲].

و عبدالله بن عامر را والی بصره کرد [۳].

و برادر خوانده خود (ولید) را که در شرابخواری و فساد شهرت داشت فرماندار کوفه کرد،

که همه آنان در نواحی حکومتی خود حوادثی برپا کردند و مردم را در عمل، بر ضدّ خلیفه سوم شوراندند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای در وصف این گروه چنین فرمود:

وَلَكِنِّي آسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سِفَهَاؤُهَا وَفَجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا، وَعِبَادَهُ حَوْلًا، وَالصَّالِحِينَ حَزْبًا، وَالْفَاسِقِينَ حِزْبًا، فَإِنَّ

مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ، وَجَلَدَ حَدًّا فِي الْإِسْلَامِ، وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَسْلَمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرِّضَائِخُ.

فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرَتْ تَأْلِيْبَكُمْ وَتَأْنِيْبَكُمْ، وَجَمْعَكُمْ وَتَحْرِيبَكُمْ، وَلَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَيْتُمْ وَوَيْتُمْ.

أَلَا تَرَوْنَ إِلَيَّ أَطْرَافَكُمْ قَدْ انْتَقَصَتْ، وَإِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدْ أَفْتِيْحَتْ، وَإِلَى مَمَالِكِكُمْ تَرْوَى، وَإِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى!

(لکن از این اندوهناکم که بیخردان، و تبهکاران این امت حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، و کسی که اسلام را نپذیرفت اما بناحق بخشش‌هایی به او عطا گردید اگر اینگونه حوادث نبود شما را بر نمی‌انگیختم، و سرزشتان نمی‌کردم، و شما را به گردآوری تشویق نمی‌نمودم، و آنگاه که سرباز می‌زدید رهاتان می‌کردم.

آیا نمی‌بینید که مرزهای شما را تصرف کردند؟ و شهرها را گشودند؟ و دستاوردهای شما را غارت کردند؟ و در میان شهرهای شما آتش جنگ را برافروختند؟ [۴].

از این رو امام علی علیه السلام نمی‌توانست والیان فاسدی را ابقاء کند که ناگزیر از عزل آنان بود، این کار به نوبه خود مشکلات فراوانی برای آن حضرت به بار آورد و آنان را که تمایلی به خلیفه سوم داشتند در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار داد. [۵].

بناچار برای اصلاح مدیریت اداری، به اصلاحات زیر رو آورد:

۱- عزل تمام استانداران و فرمانداران حکومت‌های گذشته

۲- تعیین کارگزاران مؤمن و متعهد

۳- عزل معاویه

۴- عزل قضات بجز برخی از آنان که عزل و جایجائی آنان از نظر اجتماعی امکان نداشت.

(شریح قاضی و ابوموسی اشعری را بناچار پذیرفت تا ادامه کار دهند).

۵- مصادره اموال مسئولین گذشته که اموال عمومی را غارت کردند.

۶- اجرای حدود الهی بر فاسدان

پی نوشت‌ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹.

[۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹.

[۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۹.

[۴] نامه ۹/۶۲ نهج البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الامامه والسیاسة ج ۱ ص ۱۵۴ و ۱۵۵: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۲- الغارات ج ۱ ص ۳۰۲: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۳- المسترشد ص ۴۰۱ و ۴۰۹: طبری شافعی متوفای ۳۱۰ هـ)

۴- کشف المحجّه ص ۲۴۹-۲۴۱-۲۳۶: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۵- رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ) «طبق نقل سید ابن طاووس»

۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۳۵: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۷- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۵: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)

۸- تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۸ سنه ۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۹- کتاب النهایة (باب الباء): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ).

[۵] الکامل فی التاریخ ج ۳ ص ۹۲.

اعتراض بر بی عدالتی ها

اعتراض بر عدالتی ها یکی از روش های صحیح تحقق «امر به معروف» و «نهی از منکر» است.

اگر همه مردم بر کاستی ها، زشتی ها، بی عدالتی ها، اعتراض کنند و آنها را تذکر دهند و تا اصلاح نشود، سکوت نکنند، رهبران و کارگزاران حکومتی ناچار می شوند راه صلاح و سازندگی را بروند.

یکی از مبارزات منفی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران ۲۵ ساله انزوا، اعتراض بر بی عدالتی های حاکمان بود که:

هم مردم را بیدار و روح شجاعت را در مردم تقویت کرد،

و هم حاکمان مغرور را وادار به عقب نشینی و نرمش ساخت.

در حکومت خلیفه اول بارها و بارها از کشتار و غضب اموال و جعل و تحریف دستگاه حکومت انتقاد کرد، و مردم را به نظارت و دخالت فراخواند.

تا آنکه زیر شمشیر برهنه فرار گرفت، اما دست از تبلیغ و ارشاد برنداشت.

و در خطبه ۳ کاستی ها و ستمکاری خلافت او را اینگونه توضیح داد:

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَیْهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا. يَنْحِدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَرْقَى إِلَى الطَّيْرِ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا تَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفَفْتُ أَرْزَتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ حَيْدَاءٍ، أَوْ أَضْبِرَ عَلَى طَخِيئِهِ عَمِيَاءٍ، يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَسْتَيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدُخُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ!

فَرَأَيْتُ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجَبِي، فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدِّي، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَذَلِّي بِهَا إِلَى فُلَانٍ بَعْدَهُ.

ابوبکر و التلاعب بالخلافه

ثم تمثل بقول الأعشى:

شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كُورِهَا

وَيَوْمُ حَيَانَ أَخِي جَابِرٍ

فِيَا عَجَبًا!! بَيْنَا هُوَ يَشْتَقِيهَا فِي حَيَاتِهِ إِذْ عَقَدَهَا لِآخَرَ بَعْدَ وَفَاتِهِ - لَشَدَّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعِيهَا! -

«آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور سنگ های آسیاب است» که بدون آن آسیاب حرکت نمی کند» او می دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است، و مرغان دور پرواز اندیشه ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بپا خیزم؟

یا در این محیط خفقان زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟

که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی

من مانده بود، و با دیدگان خود می نگریستم که میراث مرا به غارت می برند!

تا اینکه خلیفه اول، به راه خود رفت و خلافت را به پسر خطاب سپرد. [۱].

و در زمان خلیفه دوم بارها از خلافت‌کاری‌ها و خشونت‌های او اعتراض کرد و در برابر خودسری‌ها ایستاد.

و در خطبه ۳ حکومت خشن و توأم با اشتباهات خلیفه دوم اینگونه افشاء کردند:

فَصَيْرَهَا فِي حَوْزَةِ خَشْنَاءٍ يَغْلُظُ كَلِمَهَا، وَيَخْشِنُ مَسْهَاهَا، وَيَكْثُرُ الْعِتَارُ فِيهَا، وَالْإِعْتِدَارُ مِنْهَا، فَصَاحِبُهَا كِرَاكِبُ الصَّعِيَةِ إِنَّ أَشْتَقَ لَهَا حَرَمًا، وَإِنْ أَسْلَسَ لَهَا تَقَحَّمًا.

فَمِنِي النَّاسُ - لَعَمْرُ اللَّهِ - بِخَبِيْطٍ وَشِمَاسٍ، وَتَلَوْنٍ وَاعْتِرَاضٍ؛ فَصَبْرْتُ عَلَى طُولِ الْمُدَّةِ، وَشِدَّةِ الْمِحْنَةِ؛ حَتَّى إِذَا مَضَى لِسَبِيلِهِ. جَعَلَهَا فِي جَمَاعَةٍ زَعَمَ أَنِّي أَحَدُهُمْ، فَيَا لِلَّهِ وَلِلشُّورَى!

مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِي مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ، حَتَّى صَبْرْتُ أَقْرَنُ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ! لَكِنِّي أَسِفَفْتُ إِذِ اسْفُفُوا، وَطَرْتُ إِذِ طَارُوا؛ فَصَعَا رَجُلٌ مِنْهُمْ لِيُضْعِنَهُ، وَمَالَ الْأَخْرَ لِيُصْهَرَهُ، مَعَ هِنٍ وَهِنٍ.

«سرانجام اولی حکومت را به راهی در آورد، و به دست کسی «عمر» سپرد، که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود، زمامدار مانند کسی که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره می‌شود، و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند.

سوگند به خدا مردم در حکومت دوم، در ناراحتی و رنج مهمی گرفتار آمده بودند، و دچار دوروییها و اعتراض‌ها شدند، و من در این مدت طولانی محنت زاء، و عذاب آور، چاره‌ای جز شکیبایی نداشتم، تا آن که روزگار عمر هم سپری شد. [۲].

سپس عمر خلافت را در گروهی قرار داد که پنداشت من همسنگ آنان می‌باشم!!

پناه به خدا از این شورا!

در کدام زمان من با اعضاء شورا برابر بودم؟ که هم اکنون مرا همانند آنها پندارند؟ و در صف آنها قرارم دهند؟

ناچار باز هم کوتاه آمدم، و با آنان هماهنگ گردیدم.

یکی از آنها با کینه‌ای که از من داشت روی برتافت، [۳] و دیگری دامادش [۴] را بر حقیقت برتری داد و آن دو نفر دیگر که زشت است آوردن نامشان. [۵] [۶].

و حکومت سراسر تبعیض و ستم خلیفه سوم را نیز به خوبی برای مردم افشاء کرد و فرمود:

إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِضْنِيهِ، بَيْنَ نَثِيلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ، وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ، إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فِتْلُهُ، وَأَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ، وَكَبَتْ بِهِ بَطْنَتُهُ!

«تا آن که سومی به خلافت رسید، دو پهلویش از پرخوری باد کرده، همواره بین آشپزخانه و دستشویی سرگردان بود،

و خویشاوندان پدری او از بنی امیه بپا خاستند، و همراه او بیت‌المال را خوردند و بر باد دادند، چون شتر گرسنه‌ای که بجان گیاه بهاری بیافتد،

عثمان آنقدر اسراف کرد که ریسمان بافته او باز شد، و اعمال او مردم را برانگیخت، و شکم بارگی او نابودش ساخت. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱/۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الجمل ص ۱۲۶ و ۱۷۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۲- الفهرست ص ۹۲: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ)

- ۳- الفهرست ص ۲۲۴: ابن ندیم (متوفای ۴۳۸ هـ)
- ۴- الانصاف فی الامامة: ابی جعفر ابن قبه رازی (متوفای ۳۱۹ هـ)
- ۵- معانی الاخبار ص ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۶- علل الشرایع ص ۱۸۱ ح ۱۲ ب ۱۲۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۷- عقد الفرید ج ۴: ابن عبد ربّه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۸- منهاج البراعة ج ۱ ص ۱۱۸: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ).
- [۲] خلیفه اول در جمادی الاخر سال ۱۳ هجری و خلیفه دوم در ذی الحجه سال ۲۳ هجری از دنیا رفت.
- [۳] سعد بن ابی وقاص که یکی از شورای شش نفره بود.
- [۴] عبدالرحمن بن عوف، شوهر خواهر خلیفه سوم، که حق و تو در شورا داشت. زیرا خلیفه دوم دستور داد اگر اختلاف در شورا پدید آمد، ملاک، رأی داماد خلیفه سوم است.
- [۵] طلحه و زبیر، که از رذالت و پستی، بر امام شوراند و جنگ جمل را به وجود آوردند.
- [۶] خطبه ۶/۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).
- [۷] خطبه ۱۰/۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

اعتراض به تحریف در احکام حج

اعتراض به نماز خلیفه سوم در منی

خلیفه سوم نماز خود در منی را چهار رکعت خواند که بر خلاف سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و خلفای پیشین بود و مورد اعتراض شدید امام علی علیه السلام قرار گرفت.

پاسخ خلیفه سوم در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را مطرح می کرد این بود که گفت:

رَأَى رَأَيْتَهُ

«این عقیده‌ای است که من دارم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۲۶۷.

اخلاق الهی

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۵۶ «امر به معروف» و «نهی از منکر» را دو صفت از صفات الهی معرفی کرده می فرماید:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانِ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ.

(همانا «امر به معروف» و «نهی از منکر» دو صفت از اوصاف پروردگارانند که نه اجل را نزدیک می کنند و نه روزی را کاهش می دهند.) [۱].

یعنی اگر بندگان خدا و انسان‌های وارسته می خواهند به «اخلاق الهی» روی آورند و با «اخلاق الهی» دمساز بوده و الهی گردند باید

نظارت مردمی را از یاد نبرند.

هرجا ارزش‌ها و خوبی‌ها را مشاهده کردند تشویق کرده یاری دهند،
و هرجا بدی و زشتی دیدند با آن درگیر شده، آن را ریشه کن سازند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۱۵۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

- ۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)
- ۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ)
- ۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی متوفای ۴۰۲ هـ)
- ۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام
- ۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب الستة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ هـ)
- ۹- دستور معالم الحکم: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هـ).

ارتش اسلامی و نیروهای نظامی کشور

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَالْجُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاءِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ.

(ارتش اسلام به اذن پروردگار حافظ و پناهگاه مردم و زینت زمامداران و عزت و شوکت دین و راه‌های برقراری امنیت جامعه‌اند که حیات و بقاء مردم یک کشور به آنها بستگی کامل دارد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

اجرای امر به معروف و نهی از منکر

الف - امر به معروف بالاتر از تمام خوبی‌هاست، که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي

(تمام اعمال نیک، حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر، همانند قطره‌ای است در برابر دریا.) [۱].

ب - نظارت مردمی نوعی جهاد است، که فرمود:

وَالْجِهَادُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ: عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ

(جهاد در راه خدا چهار قسم است که دو قسم آن بر امر به معروف و نهی از منکر تکیه دارد.) [۲].

ج - نظارت مردمی، کاری پیغمبرگونه است.

یکی از وظایف دائمی پیامبران الهی و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، نظارت بر امور مردم و اجرای قانون و نظم اجتماعی است، که فرمود:

فَبَالِغْ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي النَّصِيحَةِ، وَمَضَى عَلَى الطَّرِيقَةِ، وَدَعَا إِلَى الْحِكْمَةِ، وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ.

(پیامبر گرامی اسلام - که درود خدا بر او و خاندانش باد - در نصیحت و اندرز به مردم کوشش فراوان کرد و همگان را به راه راست رهنمون گردید و به سوی حکمت و دانش و پندهای حکیمانه و ارزشمند دعوت فرمود.) [۳].

د - امر به معروف و نهی از منکر دو صفت الهی هستند، که فرمود:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، لَخُلُقَانٍ مِنْ خُلُقِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَإِنَّهُمَا لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقِ.

(همانا امر به معروف و نهی از منکر دو صفت از صفات خداوند هستند که نه اجل و مرگ را نزدیک می‌کنند و نه از روزی کسی می‌کاهند.) [۴].

شناخت ره آورد امر به معروف و نهی از منکر

ره آورد نظارت ملی در فرازهای گوناگونی از نهج البلاغه مورد ارزشیابی و شناسایی قرار گرفته است و همواره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آن اشاره فرمود و تذکر داد که بدون این اصل، اوامر و مقررات الهی اجرا نخواهد گردید و زشتی‌ها و پلیدی‌ها ریشه کن نخواهد شد.

امام علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه به فرزندش امام مجتبی علیه السلام تأکید می‌فرماید.

وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ، وَأَنْكِرِ الْمُنْكَرَ بِيَدِكَ وَلِسَانِكَ، وَبَايُنْ مَنْ فَعَلَهُ بِجُهْدِكَ،

(فرزندم! همواره به معروف و خوبی‌ها امر و سفارش کن تا خود نیز اهل آن باشی، و با دست و زبانت، منکرات و زشتی‌ها را انکار نما و از کسی که عمل زشت انجام می‌دهد، به سختی دوری گزین.) [۵].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۴/۳۷۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ)

۵- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب السُّنَّة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۵۶۸ هـ).

[۲] حکمت ۷/۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عیون الاخبار ج ۲ ص ۳۲۹: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ)

۲- البیان والتبیین ج ۲ ص ۱۴۸: ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ)

۳- کتاب محاسن و اضداد ص ۱۳۲: ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ)

۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۹: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)

- ۵- محاسن و مساوی ص ۳۵۸: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ هـ)
- ۶- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۲۰۸: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ هـ)
- ۷- کتاب ارشاد ص ۱۵۷ ج ۱ ص ۲۹۴ و ۲۹۵: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
- ۸- تذکره الخواص ص ۱۴۱: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)
- ۹- کتاب أمالی ج ۲ ص ۵۹۴ م ۲۶ ح ۵/۱۲۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ).
- [۳] خطبه ۲/۹۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- بحار الانوار ج ۱۸ ص ۲۱۹ ح ۵۱ ب ۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۲- شرح نهج البلاغه ج ۷ ص ۶۶: ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶ هـ)
- ۳- منهاج البراعه ص ۴۲۱ ج ۱: راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۴- عیون الاخبار ج ۲ ص ۳۰۱: ابن قتیبه حنفی (متوفای ۲۷۶ هـ)
- ۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۶: ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)
- ۶- البیان و التبیین ج ۱ ص ۱۷۰: جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ)
- ۷- عیون الاخبار ج ۲ ص ۲۳۶: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)
- ۸- اخبار الطوال ص ۲۱۱: دینوری حنفی (متوفای ۲۹۰ هـ)
- ۹- الغارات ج ۲ ص ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ).
- [۴] خطبه ۷/۱۵۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)
- ۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ)
- ۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)
- ۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام
- ۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب السنه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ هـ).
- [۵] نامه ۱۵/۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ)
- ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳ و ج ۳ جدید ۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۴- من لایحضره الفقیه ج ۳ ص ۵۵۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۵- تحف العقول ص ۹۷/۵۲ و ۹۹/۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
- ۷- کتاب کشف المحجبه (فصل ۱۵۴) ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
- ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

اقیانوس بیکران علم

امواج اقیانوس بیکران علم و دانش در سینه مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام گره خورده و در جوش و خروش بود، امّا محیط نامساعد اجازه نمی‌داد تا آن همه از علوم فراوان و امواج متلاطم دانش را بیرون بریزد، که فرمود:

إِنَّ فِي صَدْرِي هَذَا لِعِلْمًا جَمًّا عَلَّمَنِيهِ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَوْ أَجِدُ لَهُ حَفَظَةً

يَزَعُونَهُ حَقَّ رِعَايَتِهِ عَنِّي كَمَا يَسْمَعُونَهُ مِنِّي إِذَا لَأُودَعْتُهُمْ بَعْضَهُ فَعَلِمَ بِهِ كَثِيرًا مِنَ الْعِلْمِ. [۱].

«همانا در سینه من دانش فراوانی است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنرا به من آموخته، اگر روزی برای آن حافظی پیدا کنم که حق آن را رعایت نماید و آنگونه که از من شنیده به همان نحو آن را نقل کند، آنگاه بعضی از آن علوم را به آنها به عنوان امانت می‌سپردم که بواسطه آن چیزهای فراوانی از علم دانسته می‌شد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۴۰ ص ۱۲۹، - و زمخشری در الفائق ج ۳ ص ۱۸۸، - و سید عبدالوهاب مصری در لطائف المنن ج ۱ ص ۸۹ و محمد بن مکرم المصری در لسان العرب، و احقاق الحق ج ۷ ص ۶۰۲.

استغفار

حضرت امیر علیه السلام برای طلب باران به منبر رفت و جز استغفار چیزی از آن حضرت شنیده نشد، بعضی سبب آن را پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مگر این کلام از خدا نشنیده‌اید که فرمود:

«فَقُلْتُ أَشَيْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا، يَرْسِلُ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا، وَيَمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَ بَيْنَ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَ يَجْعَلُ لَكُمْ أَنْهَارًا» [۱].

«پس به ایشان گفتم طلب آمرزش کنید از پروردگارتان که او بسیار آمرزنده است، می‌فرستد بر شما (باران) پی در پی و یاری می‌دهد شما را به مالها و پسران و قرار می‌دهد برای شما بوستانها و جویهای آب.»

آنگاه فرمود:

کدام دعاست که از استغفار برتر و برکتش بیشتر باشد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره نوح، آیه ۱۹ - ۱۲.

امان از عذاب خدا

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

روی زمین دو امان از عذاب خدا وجود داشت، یکی از آن دو از میان شما رفت، پس کوشش کنید در نگهداری و مواظبت از دیگری.

امانی که از دستتان رفت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، امانی که باقی است استغفار و طلب آمرزش است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ» [۱].

«خداوند عذاب نمی‌کند ایشان را با آن که تو (ای محمد) در میان آنان باشی و خداوند عذاب نمی‌کند ایشان را با آن که ایشان (از گناهان) آمرزش جویند» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره انفال، آیه ۳۳.

[۲] نهج البلاغه، حکمت ۸۸ معجم المفهرس محمد دشتی.

ارتباط روح و جسم

امروزه با تکامل و گسترش روان‌شناسی بالینی «درمانی» یکی از حقایقی که کشف شد، «ارتباط روح و جسم» و تأثیر بیماری‌های روح در جسم، و بیماری‌های جسم در روح است.

انسان غصه می‌خورد که یک امر روانی است،

اما زخم معده و اثنی عشر پدید می‌آید که یک امر جسمانی است.

ورزش یک امر جسمی و مادی است، اما روح را تقویت می‌کند.

امام علی علیه السلام این حقیقت را چهارده قرن قبل بیان فرمود که:

صِحَّةُ الْجَسَدِ، مِنْ قِلَّةِ الْحَسَدِ [۱].

«سلامت جسم از اندک بودن حسد است.»

و در غریب کلام شماره ۳ فرمود:

إِنَّ لِلْخُصُومَةِ قُحْمًا

«خصومت و دشمنی مهلکه‌هائی دارد»

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۵۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ارزش و جایگاه تجربه

امروزه متد تحقیق و شیوه‌های استنباط و اجتهاد و کشف حقائق در محافل دانشگاهی، روش پراگماتیسمی است «اصالت تجربه و آزمایش».

طرفداران این روش می‌گویند:

تنها راه کشف حقیقت‌ها، تجربه و آزمایش است، و اگر چیزی با تجربه مادی کشف نشود، وجود ندارد.

در حالی که بسیاری از واقعیت‌ها را نمی‌شود با تجربه مادی کشف نمود، پس اصالت تجربه، و پراگماتیسم بگونه مطلق درست نیست، بلکه تنها به عنوان یکی از روش‌های تحقیق پذیرفته شده است که امام علی علیه السلام فرمود:

لَيْسَتْ الزَّوِيَّةُ كَالْمَعَانِيَةِ مَعَ الْإِبْصَارِ؛ فَقَدْ تَكْذِبُ الْعُيُونُ أَهْلَهَا، وَلَا يَغُشُّ الْعَقْلُ مَنِ اسْتَنْصَحَهُ.

(اندیشیدن همانند دیدن نیست، زیرا گاهی چشم‌ها دروغ می‌نمایاند، اما آن کس که از عقل نصیحت خواهد به او خیانت نمی‌کند). [۱].

پس باید از روش‌های مختلف استفاده کرد:

اول - مشاهده و تجربه

دوم - تفکر و اندیشه

یک تجربه عملی

در آن روزگاران که روش تجربی در بسیاری از محافل مطرح نبود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گاهی که ضرورت داشت با روش تجربی مشکلات را پاسخ می‌داد.

چون هنوز روح جاهلیت در مردم زنده بود، و دختر داشتن را خوش نداشتند، دو زن که در همسایگی یکدیگر بوده، و شگفت آن که در یک شب زائیدند، با پول دادن به قابله پسر و دختر را جابجا کردند.

اما زنی که پسر زائیده بود، توجه داشت و راضی نشد.

هر کدام ادعا می‌کردند پسر از آن اوست، و دختر بیچاره بی‌طرفدار ماند.

برای حل اختلاف شکایت به امام بردند،

امام علی علیه السلام ادعای هر دو را شنید و قضاوت کرد که حل آن در قرآن است:

لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ

«پسر دو برابر دختر ارث می‌برد»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد:

شیر هر دو زن را در ظرفی به یک اندازه بدوشند، زنی که شیر او سنگین تر است، پسر از آن اوست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۸۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] شرح من لایحضره الفقیه ج ۶ ص ۶، و وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۱۰.

ابتدای تاریخ

خلیفه دوم درباره نوشتن تاریخ با مردم مشورت کرد امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

مبدأ تاریخ را روز هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار دهید و مانند زمان آن حضرت تاریخ بزنید؛ زیرا پیامبر در ماه ربیع الاول وارد مدینه گردید.

خلیفه دستور نوشتن تاریخ را داد و مردم تاریخ را از روز ورود پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم مشخص می‌کردند و به همین نحو ادامه پیدا کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۳۳۸.

اثبات اهمیت نماز در جنگ

امام علی علیه السلام را در عملیات گسترده و لحظات حسّاس نبرد صفّین مشاهده کردند که در حالات حسّاس نبرد در ضمن پیشروی و خطّ شکنی و فرماندهی، هر چند گاه چشم به آسمان دارد. عَلت آن را پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

نگاه به خورشید دارم که در وقت اختصاصی نماز، نماز بخوانیم.

یاران حضرت گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام در چنین شرائط بُحرانی شما به نماز اوّل وقت اهتمام می‌ورزید؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَى مَا نُقَاتِلُهُمْ؟ إِنَّمَا نُقَاتِلُهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ

«برای چه با آنان می‌جنگیم؟ همانا ما با شامیان برای اقامه نماز جهاد می‌کنیم». [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابراج ج ۱ ص ۳۲۱.

احساس مسئولیت

برترین مردم در نزد خدا چه کسی است؟

از نظر اسلام برترین مردم کسی است که در برابر نبرد حق و باطل احساس مسئولیت کند، انسان با فضیلت کسی است که جانب حق را بگیرد، هر چند که حق به زیان او باشد و باطل به نفع او. و آماده‌ی جنگ با کسانی باشد که از طاعت خداوند خارج شده‌اند و از پیامدهای ناگوار رزم خود اندیشه به دل راه ندهد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

ان افضل الناس عند الله من كان العمل بالحق احب اليه و ان نقصه و كرهه من البال و ان جر اليه فائده و زاده، فاین یتاه بكم، و من این ایتیم؟! استعدوا للمسیر الی قوم حیاری عن الحق لا یبصرونه...

«برترین مردم نزد خدای کسی است که عمل کردن به حق را از باطل بیشتر دوست بدارد، اگر چه حق پویی او را زیانمند باشد و باطل جویی به او سود برساند.

اما سرگردانی شما از کجاست؟

و باین میزان شما در کدامین موضع جبهه‌اید؟

ای مردم! آماده‌ی پیکار با کسانی باشید که حق را گم کرده‌اند و آن را در نمی‌یابند، با کسانی بستیزید که به ستمگری و اداری شده‌اند و از آن راه باز نمی‌گردند، از کتاب خدا روی برتافته‌اند و بر گمراهی خود پافشاری می‌کنند... (اگر برای جنگ با این دشمنان برنخیزید) دستاویزی استوار نیستید که بتوان بدان چنگ انداخت و عزت و بزرگی را چندان یاور نیستید که بتوان بدان پناه جست...

شما برای آتش جنگ چه خس و خاشاک زود سوزی هستید!

وای بر شما!

هم روزی که شما را ندا در دادم و هم آن روز که درباره‌ی دشمنان با شما راز گفتم از شما رنج و سختی دیدم. نه آن روز که شما را به نبرد فراخواندم آزاده و راست کردار بودید، نه هنگام راز گفتن برادرانی رازدار.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۵.

افتخار خدمت در زیر پرچم

مردمی که گروه گروه در مهمانی‌ها و نمایشها شرکت می‌کنند اما از خدمت زیر پرچم که رمز سربلندی امت است فرار می‌کنند، در حقیقت جمعیتی هستند که نمی‌توانند حق را- حتی به اندازه‌ای که پایمال می‌کنند- احقاق نمایند... چنان کسانی مانند کفتارهایی هستند که هنگام احساس خطر به لانه‌ی خود می‌خزند.

افتخار و سربلندی در گرد آمدن در زیر پرچمهاست نه گریختن به آسایشگاهها.

مولا علی (ع) در سرزنش افراد آسایش طلب چنین می‌فرماید:

کم اداریکم؟ کماتداری البکار العمده، و الثیاب المتداعیه، کلما حیصت من جانب تهتکت من اخر، کلما اطل علیکم منس من مناسر اهل الشام اغلق کل رجل منکم بابه، و انجح انجح الضبه فی جحرها، و الضبع فی و جارها! الذلیل و الله من نصر تموه، و من رمی بکم فقد رمی بافوق ناصل. انکم و الله لکثیر فی الباحات، قلیل تحت الرايات، و انی لعالم بما یصلحکم و بقیم اودکم، و لکنی و الله لا اری اصلاحکم بافساد نفسی اضرع الله حدودکم، و اتعس حدودکم، لا- تعرفون الحق کمعرفتکم الباطل، و لا- تبطلون الباطل کباطالکم الحق.

«تا چند، با شما مدارا کنم؟ آن سان که با اشتران نوپای کوهان کوفته مدارا می‌کنند یا با جامه‌های ژنده‌ای که هر بار یک طرف آن بدوزند، از طرف دیگر می‌شکافد.

هر گاه دار و دسته‌ای از اهالی شام به سوی شما می‌تازند، مردان شما درهای خانه‌ها را به روی خود می‌بندند و چون سوسماری که به سوراخش می‌خزد یا کفتاری که به لانه می‌گریزد، خود را پنهان می‌کنند.

به خدا سوگند، خوار است کسی که شما یاورش باشید و آنکه به یاری شما تیراندازی کند، تیرهایش همه شکسته و بی‌اثر است. سوگند به خدا که شما در آسایشگاهها بسیارید و در میدانهای جنگ اندک، من می‌دانم چگونه شما را اصلاح کنم و کجی شما را راست گردانم، اما شایسته نیست که برای به راه آوردن شما خویشتن را تباه سازم. (زیرا باید با شما همراهی کنم و مسئولیت‌های دینی خود را کنار بگذارم، که البته، برای شما آسایش و آرامش در بر دارد، اما مرا در پیشگاه پروردگار شرمسار می‌سازد). خدا رویتان را سیاه کند و در زندگی کامتان را بر نیاورد. چه شما آن سان که باطل را می‌شناسید، با حق آشنا نیستید، و آنگونه که حق را پایمال می‌کنید، با باطل سر دشمنی ندارید.» [۱] و این همه، نتیجه‌ی طبیعی پرهیز از فداکاری در راه آرمان و گریز از میدانهای کارزار به پناهگاههای امن است.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۸.

ارزش پایداری در برابر تهبکاران

پیکار با کسی که به هوای سلطه جوئی و لذترانی و شهوت پرستی سر جنگ دارد، ضروری است، هر چند که به مرگ و شهادت بینجامد. پایداری در برابر نیروهای شر و بدی، به خودی خود اقدام ارزنده‌ای است... صرف نظر از آنکه این نیروها پیروزمند یا شکست خورده باشند.

امام علی (ع) در پاسخ به نامه‌ی برادرش عقیل چنین می‌نویسد:

و اما ما سالت عنه من رایى فی القتلا فان رایى قتال المحلین حتی القی الله ، لا- یزیدنی کثره الناس حولی عزه، و لا تفرقه‌م عنی وحشه، و لا تحسبن ابن ابیک- و لو اسلمه الناس- متضرعا متخشعا، و لامقرا للضیم واهنا، و لا سلس الزمام للقائد،...
«اما در باب این که نظر مرا درباره جنگ پرسیده‌ای. من تا دم دیدار با خداوند، با کسانی که جنگ را روا می‌دانند خواهیم رزمید. نه فزونی لشکریانم بر اجرم می‌افزاید، و نه از پراکندگیشان بیمی به دلم راه می‌یابد.

هرگز مپندار که پسر پدرت- هر چند مردمان رهایش کنند- به زبونی و خواری تن در دهد یا در برابر سستی و بیداد سرفروود آرد، یا زمام اراده‌ی خود به دیگری بسپارد و یا پشت خود را چاپلوسانه برای بار دیگران خم کند. بلکه چنانم که آن شعار بنی سلیم گوید:

اگر بپرسی که چونم، بگویم:

به دشواری روزگار، شکیب می‌ورزم.

من آن نیم که آژنگ برجینم بنشیند.

تا دشمنم ناسزا گوید و دوست برنجد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۳۶.

ابتکار عمل در جنگ

در جهاد باید ابتکار عمل را به دست گرفت.

بسیاری از ملتها در میدان جهاد پیروز می‌شوند، اما نه بدان خاطر که نیرومندترند یا سپاهشان بیشتر و تجهیزاتشان بهتر است، بل بدان جهت که در حمله به دشمن پیشدستی می‌کنند.

حمله در عوض دفاع، برای کسب پیروزی ضرورت دارد.

جنگ پیکار است و کسی که پیش از دشمن اسلحه‌ی خود را شلیک می‌کند، به رقیب خود فرصت اقدام نمی‌دهد، و بر او پیروز می‌شود.

این درسی است از امام علی (ع)، آن حضرت بارها به یاران خود سفارش می‌نمود.

بادروا جهاد عدوکم...

«به جهاد با دشمن خویش بشتابید»... [۱] البته این بدین معنی نیست که تجاوز، از جانب ما صورت بگیرد، بلکه بدین مفهوم است که هرگاه دشمن تجاوز را آغاز کرد، ابتکار عمل را از او سلب کنیم.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱.

از جنگ مگریز

تو خود دیگران را به مبارزه مطلب، اما اگر دیگران از تو دعوت کردند، از آن رو مگردان.
این آموزش امام علی (ع) است:

لا تدعون الی مبارزه، و ان دعیت الیها فاجب، فان الداعی باغ و الباغی مصروع.
«کسی را به مبارزه مطلب، اما اگر تو را به هموردی خواندند، بپذیر، چه پیکار جو طغیانگر است و طغیانگر نا کام.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۲۵.

اندیشه رزمنده، فراتر از شهوات

امام علی (ع) به سپاهی که عازم نبرد بود می فرمود:
اعزبوا عن النساء ما استطعتم.
«تا آنجا که در توان دارید، به زن نیندیشید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] غرایب کلام امام، شماره‌ی ۷.

امام علی و شناساندن ناکثین «اصحاب جمل»

و آنگاه که طلحه و زبیر با همراهی عائشه سپاهی گرد آوردند و شورش بصره را می خواستند دامن زنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی افشاگرانه، تهدید آنان را با تهدید جدی نظامی پاسخ داد و فرمود:
أَلَمْآ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حَرْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَيْبِهِ. وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَي مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصَةً فَا. وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَيْسَ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنْصَةَ بَيْنَهُمْ مِنْهُ، وَلَيْسَ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبَعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يَرْضَعُونَ أُمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيُحْيُونَ بِدَعَا قَدْ أُمِيتَتْ. يَا حَبِيبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَالْأَمُّ أَجِيب! وَإِنِّي لَرَاضٌ بِحُجَّتِهِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ فِيهِمْ. فَإِنْ أَبَوْا أَعْطَيْتُهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ! وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَى أَنْ أَبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ! هَبْلَتُهُمْ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهْدَدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي. [۱].

ترجمه: «آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشانند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود. سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقی را می طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که مدت هاست مرده، وه چه دعوت کننده‌ای؟! [۲] و چه اجابت کننده‌گانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین

خوشنودم. اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است. شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم، گریه گندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] دعوت کنندگان، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

انتخاب فرمانداران

برای اطلاع بیشتر در این فصل به جلد چهارم همین مجموعه (امام علی و امور نظامی) فصل اول، انتخاب مدیران لایق برای جامعه مراجعه شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به «مدیریت سیاسی» جامعه اسلامی احساس مسئولیت شدید می‌کرد، و بلافاصله پس از بیعت مردم به فکر انتخاب مدیران لایق، و عزل فرمانداران و کارگران نالایق افتاد و در این راه هیچگونه سیاسی کاری، یا مسامحه نشان نمی‌داد. در آغاز محرم ۳۶ هجری انتصابات مهمی به شرح زیر انجام داد:

۱- عثمان بن حنیف برای فرمانداری بصره

۲- عماره بن شهاب برای فرمانداری کوفه

۳- عبدالله بن عباس برای فرمانداری یمن

۴- قیس بن سعد برای فرمانداری مصر

۵- سهل بن حنیف برای فرمانداری شام

تمام فرمانداران برسر پُست خود حاضر و به اداره امور پرداختند، جز فرماندار شام، زیرا وقتی وارد شام شد به او گفتند:

اگر طرفدار خلیفه سوم هستی و برای خونخواهی او آمدی، وارد شو و الا برگرد.

سهل نیز به خدمت امام علی علیه السلام بازگشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۵۰.

الگوهای رفتاری و عنصر زمان و مکان

رفتارهای امام علی علیه السلام برخی اختصاصی و بعضی عمومی است، که باید در ارزیابی الگوهای رفتاری دقت شود. گاهی عملی یا رفتاری را امام علی علیه السلام در شرایط زمانی و مکانی خاصی انجام داده است که متناسب با همان دوران و شرایط خاص قابل ارزیابی است، و الزامی ندارد که دیگران همواره آن را الگو قرار داده و به آن عمل کنند، که در اخلاق فردی امام علی علیه السلام نمونه‌های روشنی را جمع آوری کرده‌ایم، و دیگر امامان معصوم علیه السلام نیز توضیح داده‌اند که:

شکل و جنس لباس امام علی علیه السلام تنها در روزگار خودش قابل پیاده شدن بود، اما هم‌اکنون اگر آن لباس‌ها را بپوشیم، مورد اعتراض مردم قرار خواهیم گرفت.

یعنی عنصر زمان و مکان، در کیفیت‌ها تأثیر بسزائی دارد.

پس اگر الگوهای رفتاری، درست تبیین نگردد، ضمانت اجرایی ندارد و از نظر کاربردی قابل الگوگیری یا الگوپذیری نیست، مانند:

– غذاهای ساده‌ای که امام علی علیه السلام میل می‌فرمود، در صورتی که فرزندان و همسران او از غذاهای بهتری استفاده می‌کردند.

– لباس‌های پشمی و ساده‌ای که امام علی علیه السلام می‌پوشید، اما ضرورتی نداشت که دیگر امامان معصوم علیهم السلام بپوشند.

– در برخی از مواقع، امام علی علیه السلام با پای برهنه راه می‌رفت، که در زمان‌های دیگر قابل پیاده شدن نبود.

امام علی علیه السلام خود نیز تذکر داد که:

لَنْ تَقْدِرُونَ عَلَى ذَلِكُمْ وَلَكِنْ أَعْيُنُونِي بِوَرَعٍ وَاجْتِهَادٍ

(شما نمی‌توانید همانند من زندگی کنید، لکن در پرهیزکاری و تلاش برای خوبی‌ها مرا یاری دهید [۱].

وقتی عاصم بن زیاد، لباس پشمی پوشید و به کوه‌ها می‌رفت و دست از زندگی شُست و تنها عبادت می‌کرد، امام علی علیه السلام

او را مورد نکوهش قرار داد، که چرا اینگونه زندگی می‌کنی؟

عاصم بن زیاد در جواب گفت:

قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَذَا أَنْتَ فِي خُشُونَةٍ مَلْبَسِكَ وَجُشُونَةٍ مَا كَلِمَتِكَ!

(عاصم گفت، ای امیرمؤمنان، پس چرا تو با این لباس خشن، و آن غذای ناگوار بسر می‌بری؟)

امام علی علیه السلام فرمود:

قَالَ: وَيْحَكَ، إِنِّي لَكُنْتُ كَأَنْتَ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى فَرَضَ عَلَيَّ أَيْمَةَ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ، كَيْلًا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ! [۲].

وای بر تو، من همانند تو نیستم، خداوند بر پیشوایان حق واجب کرده که خود را با مردم ناتوان همسو کنند، تا فقر و نداری،

تنگدست را به هیجان نیاورد، و به طغیان نکشاند.

پی نوشت‌ها:

[۱] نامه ۵: ۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۳: ۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ادای حق همسفر مسیحی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سفرها به سوی شهر کوفه می‌رفت که در راه با مردی مسیحی همسفر شد و مقداری از

راه را باهم رفتند

از مقصد یکدیگر پرسیدند.

امام علی علیه السلام فرمود:

به کوفه می‌روم

و مسیحی گفت:

به شهری غیر کوفه می‌روم

راه مشترک را با دوستی و شادابی طی کرده تا سر دو راهی رسیدند.

مرد مسیحی باشکفتی دید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدنبال او می‌آید پرسید:

مگر بکوفه نمی‌روی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

چرا، می‌روم.

مسیحی گفت:

پس چرا بدنبال من روانی؟ راه کوفه آن طرف است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

می‌دانم، اما پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم ما فرمود: با شخصی که همسفر شدید به هنگام جدائی رفیق خود را مقداری بدرقه کنید. مرد مسیحی بامشاهده این اخلاق کریمانه و شنیدن دستورالعمل اخلاقی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نسبت به همسفر خود در فکر فرو رفت و گفت:

من هم به دین شما، و پیامبر شما ایمان می‌آورم، و از هم جدا شدند.

اما شکفتی مرد مسیحی آنگاه به اوج خود رسید که وقتی وارد کوفه شد تازه همسفر خود را شناخت که آن بزرگ بزرگان، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است،

جذب محفل امام شده و از یاران امام علی علیه السلام قرار گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰ (باب حسن الصحابه وحق الصحاب فی السفر) - و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۱۳.

اخلاق رهبری (روش برخورد با مردم)

وَأَشْرِعْ قَلْبِكَ الرَّحِمَةَ لِلرَّعِيَةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صَدَنَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْمَ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْمَ، وَيُؤْتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِيدِ وَالْخَطَا، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.

فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَأَلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند، اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد.

همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.» [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۲۷ به محمد بن ابی بکر، شیوه‌های مردم داری و رعایت حقوق اجتماعی انسان‌ها را اینگونه تذکر می‌دهد؛

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸: ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)
- ۳- نهایة الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ)
- ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ)
- ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

اخلاق اجتماعی

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَيْكَ، وَابْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، حَتَّىٰ لِمَا يَطْمَعُ الْعُظْمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلِمَا يِيَّاسُ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَيْدِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِيَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمُسْتَوْرَةِ، فَإِنْ يَعَدَّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَغْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه‌هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می‌کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- کتاب الغارات ج ۱ و ۲۳۰ و ۲۲۳ و ۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)
- ۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م ۳۱ ح ۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
- ۴- کتاب أمالی ص ۲۴-۲۵ م اول ح ۳۱: ۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۵- بشارة المصطفی ص ۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ هـ)
- ۶- مجموعه ورام ص ۱۹ و ۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ هـ)
- ۷- تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۵۶ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ).

امور مالی

یکی دیگر از «حقوق متقابل» حقوق نظامیان و سربازان بر جامعه و دولت اسلامی است، اگر حقوق نظامیان بدرستی تحقق پذیرد، و کاستی‌های زندگی فردی و اجتماعی آنان برطرف گردد،

بهتر می‌توانند در دفاع از کشور اسلامی بکوشند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِيَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يَخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقُوتُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يَصِلُهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وِرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

«پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه‌های تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند.» [۱].

و نسبت به امور مادی در زندگی اجتماعی نظامیان به فرماندهی کل قوای ارتش خود، «مالک اشتر» دستور می‌دهد که:

وَلَيْكُنْ آثَرُ رُؤُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاَسَاهُمْ فِي مَعُونَتِهِ، وَأَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَّتِهِ، بِمَا يَسِعُهُمْ وَيَسَعُ مَنْ وِرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ، حَتَّى يَكُونَ هَمَّهُمْ هَمًّا وَاحِدًا فِي جِهَادِ الْعَدُوِّ. فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ.

«برگزیده‌ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه‌ای که خانواده‌هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند.

همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل‌هایشان را به تو می‌کشاند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴: ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)

۳- نهایه الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ)

۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

[۲] نامه ۵۶: ۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

ابزار و وسایل ساده زندگی

فرهنگ ساده زیستی اگر در جوامع بشری بگونه شایسته‌ای تحقق یابد می‌توان با بسیاری از مشکلات اقتصادی مقابله کرد و در روزگاران سخت آینده که انفجار جمعیت همراه با کمبود موادغذائی و محدود بودن امکانات زیستی دامنگیر انسان‌هاست چاره‌ای جز رواج فرهنگ ساده زیستی وجود ندارد.

امام علی علیه السلام الگوی کامل فرهنگ ساده زیستی بود.

در کمک به همسر، گندم را با آسیاب سنگی آرد می‌کرد و در کار خانه حضور جدی داشت.

از لباس‌های معمولی که عموم مردم می‌پوشیدند استفاده می‌کرد،

روزی به بازار رفت و به لباس فروشان ندا داد که چه کسی پیراهن ۳ درهمی دارد؟
مردی گفت: در مغازه من موجود است، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را خرید و پوشید.
خانه‌ای چون خانه دیگران داشت،

و اسبی یا الاغی که همگان در اختیار داشتند بکار می‌گرفت و روزی شمشیر خود را فروخت تا مشکل اقتصادی خانواده را حل کند.

هارون بن عنتره می‌گوید: در شهر خورنق [۱] هوا سرد بود، علی علیه السلام رادیدم که قطیفه‌ای بر خود پیچیده و از سرما رنج می‌برد، گفتم از بیت المال سهمی بردار.
امام علی علیه السلام پاسخ داد:

چیزی از مال شما بر نمی‌دارم و این قطیفه را که می‌بینی بر خود پوشانده‌ام آن را از مدینه همراه آورده‌ام. [۲].
نان خشکیده می‌خورد که دخترش امّ کلثوم وقتی نان جوین خشک را بر سفره پدر دید اشکش جاری شد.
در اوائل زندگی، شب‌ها با همسرش بر روی پوستینی می‌خوابید که در روز بر روی آن شتر را علوفه می‌داد. [۳].

پی نوشت‌ها:

[۱] پایتخت پادشاهان حیره.

[۲] علی و حقوق بشر ج ۱ ص ۸۲ - و - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۴۴ - و - تذکره الخواص ص ۱۰۸ - و - کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۰۳.

[۳] سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۳ - و - تذکره الخواص ابن جوزی ص ۳۱۶ و ۱۶ - و - کشف الغمّه ج ۲ ص ۷۸ - و - ینایع المودّه ص ۱۹۷ - و - نهج الحیاه فرهنگ سخنان حضرت فاطمه علیها السلام ص ۲۹۷ حرف م (مشکلات زندگی).

اعتراف عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز گفته است:

علی بن ابیطالب علیه السلام گذشتگان را بی‌آبرو و بی‌موقعیت کرد و باعث زحمت آیندگان گردید.
یعنی امام علی علیه السلام چنان در عبودیت و عدالت و زهد و تقوی بالاتر از همه قرار داشت که خلفای گذشته را در نزد مردم بی‌موقعیت نمود که مردم می‌گفتند:
عدالت و تقوی یعنی این.

و خلفای آینده نیز هرچه خواستند نتوانستند راه او را بروند و به زحمت افتاده و در نزد مردم ارزشی پیدا نکردند.

استفاده از غذای ساده با وجود غذاهای رنگین

امام علی علیه السلام تهیدست نبود، از دسترنج خود تولید فراوانی داشت وقتی فقراء و یتیمان را دعوت می‌کرد، بر سر سفره انواع غذاهای رنگارنگ می‌گذاشت، و همگان را دعوت به تناول غذاها می‌کرد، اما خود بر سر همان سفره، نان خشک می‌خورد. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۲۷.

اعتراض به خانه گران قیمت یک فرماندار

امام علی علیه السلام تا شنید که شریح قاضی (یکی از کارگزاران امام) خانه گران قیمتی خرید با او برخورد کرد و نامه تندی به او نوشت و او را از زندگی اشرافی پرهیز داد.

بَلَّغْنِي أَنْكَ ابْتِغَتْ دَارًا بِثَمَانِينَ دِينَارًا، وَكَتَبْتَ لَهَا كِتَابًا، وَأَشْهَدْتَ فِيهِ شُهُودًا.

فقال له شريح: قد كان ذلك يا أمير المؤمنين، قال: فنظر إليه نظر المغضب ثم قال له:

يا شريح، أما إنَّه سيأتيك مَنْ لا يُنظَرُ في كتابك، ولا يسألك عن بيتك، حتى يخرجك منها شاخصاً، ويسلمك إلى قبرك خالصاً. فأنظر يا شريح لا تكون ابْتِغَتْ هذه الدارَ مِنْ غيرِ مالِكَ، أو نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غيرِ حلالِكَ! فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْيَا وَدَارَ الآخِرَةِ! أما إنَّكَ لو كُنْتَ أَتَيْتَنِي عِنْدَ شَرَايِكَ ما اشتريتَ لَكَ كِتَابًا عَلَيَّ هذه النسخة، فلم ترغب في شراءِ هذه الدارِ بِدَرَاهِمَ فما فوقُ. والنسخة هذه: «هذا ما اشترى عبْدٌ ذليلٌ، مِنْ مَيِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِيلِ، اشترى مِنْهُ دَارًا مِنْ دَارِ العُرُورِ، مِنْ حَيَائِبِ الفَائِنِينَ، وَخِطَّةِ الهالكين. وَتَجَمَّعَ هذه الدارَ حُدُودُ أَرْبَعَةٍ:

الْحَدُّ الأوَّلُ - يَنْتَهِي إلى دَوَاعِي الآفَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّانِي - يَنْتَهِي إلى دَوَاعِي المَصِيبَاتِ، وَالْحَدُّ الثَّالِثُ - يَنْتَهِي إلى الهَوَى المُرْدِي، وَالْحَدُّ الرَّابِعُ - يَنْتَهِي إلى الشَّيْطَانِ المُعْوِي، وَفِيهِ يشرعُ بابُ هذه الدارِ.

اشترى هذا المَعْتَرُ بِالْأَمَلِ، مِنْ هذا المُرْعَجِ بِالْأَجَلِ، هذه الدارَ بِالخُرُوجِ مِنْ عِزِّ القِنَاعَةِ، وَالدُّخُولِ فِي ذُلِّ الطَّلَبِ وَالضَّرَاعَةِ. فَمَا أدركَ هذا المَشْتَرِي فيما اشترى مِنْهُ مِنْ دَرَكٍ، فَعَلَى مُبْلِلِ أجسامِ المُلُوكِ، وَسَالِبِ نَفُوسِ الجَبَابِرَةِ، وَمُزِيلِ مُلْكِ الفَرَاعِنَةِ، مِثْلَ كِسْرَى وَفَيْصَرَ، وَتُبَّعَ وَحَمِيرَ.

وَمَنْ جَمَعَ المَالَ عَلَى المَالِ فَأَكْثَرَ، وَمَنْ بَنَى وَشَيْدَ، وَرَحَرَفَ وَنَجَدَ، وَادَّخَرَ وَاعْتَمَدَ، وَنَظَرَ بَرَعِمَهُ لِلوَلَدِ، إِشْخَاصِيَهُمْ جَمِيعًا إلى مَوْقِفِ العُرْضِ وَالْحِسَابِ، وَمَوْضِعِ الثَّوَابِ وَالْعِقَابِ، إِذَا وَقَعَ الأَمْرُ بِفَضْلِ القَضَاءِ «وَخَسِرَ هُنَالِكَ المُبْطِلُونَ». شَهِدَ عَلَيَّ ذَلِكَ العَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الهَوَى، وَسَلِمَ مِنْ عِلَائِقِ الدُّنْيَا. [۱].

به من خبر دادند که خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای، و سندی برای آن نوشته‌ای، و گواهانی آن را امضا کرده‌اند.

(شریح گفت: آری ای امیرمؤمنان، [۲] امام علیه السلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود)

ای شریح! به زودی کسی به سراغت می‌آید که به نوشته‌ات نگاه نمی‌کند، و از گواهانت نمی‌پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد.

ای شریح! اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام خریده باشی، که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده‌ای. اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می‌نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی‌کردی و آن سند را چنین می‌نوشتم:

این خانه‌ای است که بنده‌ای خوار شده، و مرده‌ای آماده کوچ کردن، آن را خریده، خانه‌ای از سرای غرور، که در محله نابودشوندگان، و کوچه هلاک شدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می‌گردد.

یک سوی آن به آفت‌ها و بلاها، سوی دوم آن به مصیبت‌ها، و سوی سوم به هوا و هوس‌های سست‌کننده، و سوی چهارم آن به شیطان گمراه‌کننده ختم می‌شود، و در خانه به روی شیطان گشوده است.

این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت برمی‌بندد، به مبلغی که او را از عزت و قناعت خارج و به خواری و دنیاپرستی کشانده، خریداری نموده است.

هرگونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جباران را گرفته، و سلطنت

فرعون‌ها چون «کسری» و «قیصر» و «تُبَع» و «حمیر» را نابود کرده است.

و آنان که مال فراوان گرد آوردند، و بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساختند، و محکم کاری کردند، طلا کاری نمودند، و زینت دادند، فراوان اندوختند، و نگهداری کردند، و به گمان خود برای فرزندان خود گذاشتند، اما همگی آنان به پای حسابرسی الهی، و جایگاه پاداش و کیفر رانده می‌شوند، آنگاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود، «پس تبهکاران زیان خواهند دید» [۳].
به این واقعیت‌ها عقل گواهی می‌دهد هر گاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته، و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد. [۴].

پی نوشت‌ها:

[۱] اسناد و مدارک نامه ۳ به شرح زیر است:

۵۱۲۰۳- کتاب اُمالی ص ۲۵۶ مجلس ۵۱ حدیث ۱۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۵۱۲۰۴- تذکره الخواص ص ۱۳۸: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۵۱۲۰۵- دستور معالم الحکم ص ۱۳۵: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هـ)

۵۱۲۰۶- کتاب اربعین ص ۹۸ ح ۱۴: شیخ بهائی (متوفای ۱۰۳۰ هـ)

۵۱۲۰۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۷۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵۱۲۰۸- منهاج البراءة ج ۳ ص ۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵۱۲۰۹- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۲۷۷ ح ۱ ب ۱۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵۱۲۱۰- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۵۵ ح ۴۸ ب ۱۰۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵۱۲۱۱- شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۱۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵۱۲۱۲- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۸۵ ح ۶۹۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵۱۲۱۳- حلیة الاولیاء ج ۸ ص ۱۰۱ و ۱۰۲: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ).

[۲] شریح بن حارث را عمر منصب قضاوت داد و حدود ۶۰ سال در مقام خود باقی ماند اما سه سال در دوران عبدالله بن زبیر از قضاوت کناره گرفت و در زمان حجاج استعفا داد، در دوران حکومت امام علیه السلام خلافی مرتکب شد که او را به روستایی در اطراف مدینه تبعید کرد و دوباره به کوفه بازگرداند.

[۳] سوره مؤمنون آیه ۷۸.

[۴] نامه ۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

اعتراض به خانه مجلل یکی از دوستان

امام علی علیه السلام یکی از یاران خود «علاء بن زیاد» را که خانه مجللی در بصره داشت، نصیحت کرد و فرمود:

تو در قیامت به چنین خانه‌ای نیازمندتری.

مَا كُنْتَ تَصْنَعُ بِسَعَةِ هَذِهِ الدَّارِ فِي الدُّنْيَا، وَأَنْتَ إِلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ كُنْتَ أَحْوَجُ؟

وَبَلَىٰ إِنْ شِئْتَ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ: تَقْرَىٰ فِيهَا الضَّيْفَ، وَتَصِلُ فِيهَا الرَّحِمَ، وَتَطَّلِعُ مِنْهَا الْحُقُوقَ مَطَالِعَهَا، فَإِذَا أَنْتَ قَدْ بَلَغْتَ بِهَا الْآخِرَةَ. [۱]

با این خانه وسیع در دنیا چه می‌کنی؟ در حالی که در آخرت به آن نیازمندتری.

آری اگر بخواهی می‌توانی با همین خانه به آخرت برسی! در این خانه وسیع مهمانان را پذیرایی کنی، به خویشاوندان با نیکوکاری

بپیوندی، و حقوقی که بر گردن تو است به صاحبان حق برسانی، پس آنگاه تو با همین خانه وسیع به آخرت نیز می‌توانی پرداخت.
[۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۲۰۹ به شرح زیر است:

- ۱- قوت القلوب ج ۱ ص ۵۳۱: ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۲ هـ)
 - ۲- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۸۸ و ۱۸۹ و ج ۱ ص ۳۲۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۳- اصول کافی ج ۱ ص ۴۱۰ و ۴۱۱ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۴- ربیع الابرار ج ۴ (باب اللهو و اللذات): زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)
 - ۵- کتاب اختصاص ص ۱۵۲: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
 - ۶- تلبیس ابلیس ص ۲۴۸: ابن جوزی حنفی (متوفای ۵۹۷ هـ)
 - ۷- تذکره الخواص ص ۱۰۶: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)
 - ۸- بحار الانوار ج ۶۳ ص ۳۲۰ ب ۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۹- بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۳۶ ح ۱۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۰- بحار الانوار ج ۷۳ ص ۱۵۵ ح ۳۶ ب ۲۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۱- بحار الانوار ج ۶۷ ص ۱۱۸ ح ۸ ب ۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۲- تفسیر نور الثقلین ج ۲ ص ۲۴ و ۲۵: حویزی (متوفای ۱۱۱۲ هـ)
 - ۱۳- تفسیر نور الثقلین ج ۵ ص ۱۸۹: عبد علی حویزی (متوفای ۱۱۱۲ هـ)
 - ۱۴- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۲۳ ح ۳۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۵- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۳۷: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ هـ).
- [۲] خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ب

برخورد همانند و عکس العمل

برای تربیت افراد، همیشه نصیحت و اندرز کار ساز نیست، گاهی باید شخص بی تربیت یا زورگو را در شرائطی قرار داد که واقعیت‌ها را درک کرده، تلخی زشتی‌ها را لمس کند.

مرد قد بلند شوخی در مدینه بود.

روزی وارد مسجد شد، و امام علی علیه السلام را دید که مشغول نماز است،

چون اندام امام متوسط و معتدل بود، نعلین امام علی علیه السلام را گرفت و بر بالای طاق ستون مسجد گذاشت، که امام علی علیه السلام نتواند بردارد، تا مجبور شود از او خواهشی نماید، و از این عمل خود خشنود بود و می‌خندید.

پس از نماز، امام علی علیه السلام پاسخ مناسب به او داد، صبر کرد، وقتی که آن شخص برای تشهّد بر زمین نشست، دامن پیراهن او را جمع کرد و ستون مسجد را با قدرت شگفت‌انگیز خود مقداری بلند کرده و بر روی پیراهن مرد شوخ طبع گذاشت، که نه او

قدرت بلند کردن ستون را داشت و نه دیگران. وقتی نماز آن مرد تمام شد، دید که کاری از او ساخته نیست ناچار به التماس افتاد، و اضطراب پیدا کرده بود که لباس‌های قیمتی او نابود می‌شود، حال امام و دیگران به او نگاه می‌کردند و می‌خندیدند. وقتی فراوان التماس کرد، امام علی علیه السلام فرمود:

به شرطی پیراهن تو را آزاد می‌کنم که قول بدهی دیگر نسبت به مردم از اینگونه شوخی‌ها نکنی!! آن مرد سوگند یاد کرد که دیگر اینگونه رفتارهای زشت را تکرار نکند. و امام علی علیه السلام دامن پیراهن او را آزاد کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] لطائف الطوائف ص ۲۷، و کشف الغمّه.

برطرف کردن نیاز مادی و روحی یتیمان

امام علی علیه السلام تنها به نیازهای جسمی یتیمان، توجه نداشت، بلکه به نیازهای روانی و روحی آنها نیز رسیدگی می‌کرد، خرما و برنج و روغن به خانه یتیمان می‌برد، و غذاهای خوب، درست می‌کرد و آنها را از گرسنگی نجات می‌داد. اما در بُعد تربیتی، سعی می‌کرد تا با دست خود لقمه در دهانشان بگذارد، و آنها را بخنداند، و می‌فرمود:

اگر به شما گفتند پدر شما کیست؟ بگوئید ما یتیم نشده‌ایم پدرمان علی علیه السلام است. روزی در یکی از منازل یتیمان، امام علی علیه السلام پس از غذا دادن به چند بچه یتیم، با روش‌های گوناگون سعی داشت آنها را بخنداند، و روی دست و زانو راه می‌رفت و با صدای تقلیدی از گوسفند، بچه‌ها را می‌خنداند. قنبر به امام علی علیه السلام اعتراض کرد، امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

وقتی داخل خانه شدم، یتیمان گریه می‌کردند، و حال دوست دارم وقتی که از منزل خارج می‌شوم آنها خندان باشند. [۱]. و این شیوه رفتاری اثر بسیار مهمی در روحتیات بچه‌های پدر از دست داده داشت که احساس کمبود نکنند.

پی نوشت ها:

[۱] درر المطالب، - و - شجره طوبی.

بخشش امام و اعتراض دیگران

پس از جمع آوری محصولات باغات، امام علی علیه السلام نهصد کیلو خرما (پنج و سق) برای یکی از افراد آبرومند مدینه که از بیان کردن نیازش خجالت می کشید، فرستاد تا تأمین گردد.

شخصی که در حضور حضرت بود گفت:

یا امیرالمؤمنین! آن شخص از شما درخواستی نداشته است و تازه اگر برای او ۱۸۰ کیلو خرما (یک و سق) می فرستادی کافی بود. امام علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

خدا مثل تو را در مسلمین زیاد نکند، من می بخشم و تو بخل می ورزی!!

اگر او از من درخواست می کرد و چیزی به او می دادم اجر چندانی نداشت،

باید نیازمند راقبل از آنکه آبروی خود را در معرض درخواست گذارد کمک کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ص ۱۶۷، و اسلام و مستمندان ص ۲۵۱.

برطرف کردن نیاز یتیمان

امام علی علیه السلام تنها به نیازهای جسمی یتیمان بی پدر توجه نداشت بلکه به نیازهای روانی و روحی آنها نیز رسیدگی می کرد،

خرما و برنج و روغن به خانه یتیمان می برد،

و برای آنان غذاهای خوب درست می کرد و آنها را از گرسنگی نجات می داد.

و از نظر تربیتی سعی می کرد بادت خود لقمه در دهانشان بگذارد،

و آنها را بخنداند،

و خطاب به آنان می فرمود:

اگر به شما گفتند پدر شما کیست؟

بگوئید:

ما یتیم نشده ایم، پدرمان علی علیه السلام است.

روزی در منزل یکی از یتیمان، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از غذا دادن به چند بچه یتیم، با روش های گوناگون سعی

داشت آنها را بخنداند، و روی دست و زانو راه می رفت و با صدای تقلیدی از گوسفند بچه ها را می خنداند،

قنبر به امام علی علیه السلام اعتراض کرد.

پاسخ فرمود:

وقتی داخل خانه شدم، یتیمان گریه می کردند، و حال دوست دارم وقتی که از منزل خارج می شوم آنها خندان باشند. [۱].

این شیوه رفتاری، اثر بسیار مهمی در روحيات بچه های پدر از دست داده دارد که احساس کمبود نکنند.

پی نوشت ها:

[۱] درالمطالب - و - شجره طوبی.

بخشنامه برای نماز اول وقت

امام علی علیه السلام پس از آنکه محمد بن ابی بکر را برای فرمانداری مصر انتخاب کرد، دستور العملی نسبت به نماز اول وقت به او نوشت:

صَلِّ الصَّلَاةَ لَوْفِيهَا الْمُؤَقَّتْ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَقْتُهَا لِفِرَاقِ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا لِاسْتِغَالٍ وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ (نماز را در وقت اختصاصی خودش بخوان «اول وقت»، و چون بیکار شدی در انجام نماز شتاب نکن، یا چون به کاری مشغول هستی آن را تأخیر میانداز، و بدان که:

تمام اعمال تو، در گرو قبولی نماز تو می‌باشد) [۱].

و نامه ۵۲ نهج البلاغه را برای همه استانداران و فرمانداران جهت تعیین «اوقات نماز» به صورت بخشنامه می‌فرستد؛ (إلى أمراء البلاد في معنى الصلاة)

اوقات الصلوات اليوميّة

أَمَّا بَعْدُ، فَصَلُّوا بِالنَّاسِ الظُّهْرَ حَتَّى تَفِيءَ الشَّمْسُ مِنْ مَرْبِضِ الْعِزِّ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَالشَّمْسُ بَيْنَاضٍ حَيْثُ فِي عَضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُّ فِيهَا فَرْسَخَانِ.

وَصَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفِطِرُ الصَّائِمُ، وَيُدْفَعُ الْحَاجُّ إِلَى مَنَى.

وَصَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّفَقُ إِلَى ثَلَاثِ اللَّيْلِ، وَصَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ، وَصَلُّوا بِهِمُ صِيْلَاءَ أَرْضِهِمْ، وَلَا تَكُونُوا قَتَانِينَ.

(نامه به فرمانداران شهرها درباره وقت نماز)

وقت‌های نماز پنجگانه

«پس از یاد خدا و درود! نماز ظهر را با مردم وقتی بخوانید که آفتاب به طرف مغرب رفته، سایه آن به اندازه دیوار خوابگاه بُر گردد، و نماز عصر را با مردم هنگامی بخوانید که خورشید سفید و جلوه دارد، در پاره‌ای از روز که تا غروب می‌شود دو فرسخ راه پیمود. و نماز مغرب را با مردم زمانی بخوانید که روزه‌دار افطار، و حاجی از عرفات به سوی منی کوچ می‌کند. و نماز عشاء را با مردم وقتی بخوانید که شَفَقُ پنهان می‌گردد تا یک سوّم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامی بخوانید که شخص چهره همراه خویش را بشناسد، و در نماز جماعت در حد ناتوان آنان نماز بگذارید، و فتنه گر مباشید.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۵ : ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] نامه ۵۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب اعجاز و ایجاز ص ۳۲-۳۳: ابو منصور ثعالی (متوفای ۴۲۹ هـ)

۲- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۷۲ ح ۶۸۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۳- منهاج البراعة ج ۳ ص ۱۵۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۴- بحار الانوار ج ۷۹ ص ۳۶۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

بازگشت خورشید برای نماز عصر امام علی

آنچه که شاگردان و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کردند، و خود شاهد بودند،

همه این حقیقت را باور داشتند و می‌دیدند که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نماز اول وقت اهمیت فراوان می‌دهد،

حتی امام علی علیه السلام در گرما گرم جنگ صفین، نگاه خود را به خورشید می‌دوخت که نماز ظهر را در اول وقت بخواند، و کسی یاد ندارد و نقل نکرده است که یکی از نمازهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وقت مخصوص خودش اجرا نشده باشد.

و خود، این دستورالعمل عبادی را به فرمانداران و کارگزاران حکومتی خود نوشت که:

نمازهای پنجگانه را در وقت اختصاصی خود بخوانید؛

صَلِّ الصَّلَاةَ لِيُؤْتِيَهَا الْمَوْقِتَ لَهَا

(نماز را در وقت مخصوص خودش بخوانید). [۱].

امّا در یکی از جنگ‌ها چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مأموریت مهمی را به امام علی علیه السلام واگذار کرد، و می‌بایست در همان لحظه حساس انجام گیرد،

پس از انجام مأموریت، وقتی خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسید متوجه شد که نماز عصر در حال قضا شدن است، با نگرانی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را متوجه ساخت و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دعا کرد که خورشید در لحظه غروب بازگشت تا علی علیه السلام نماز عصر خود را خواند و پس از نماز عصر آن حضرت ناپدید شد. [۲].

روزی امام علی علیه السلام برای محاکمه خلیفه اول و بیدار کردن وجدان‌های خفته، خطاب به او فرمود:

تو رابه خدا سوگند می‌دهم که آیا خورشید برای تو بازگشت یا برای من؟

اگر برای خواندن نماز من بازگشت، پس چرا فضائل و کرامات مرا نادیده می‌انگارید؟ و همه چیز را فراموش کردید؟ [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۵ : ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] اثبات الهداء ج ۴ ص ۴۴۶.

[۳] اثبات الهداء ج ۴ ص ۴۸۱.

برخورد با شریح قاضی

وقتی به امام علی علیه السلام اطلاع دادند که شریح قاضی، خانه مجللی خریداری کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فوراً او را احضار کرد و در خریداری خانه‌ای گران قیمت او را مورد نکوهش قرار داد، و فرمود:

اگر از مال خود خریدی، اسراف کردی و اگر از بیت‌المال مسلمین تهیه کردی خیانت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

برخورد با یک زن جاسوس

زنی به نام «ساره» دو سال پس از جنگ «بدر» به مدینه آمد.

وقتی رسول خدا از وی پرسید:

آیا اسلام آورده‌ای؟

گفت: نه.

فرمود: برای چه اینجا آمده‌ای؟

گفت:

قریش اصل و نسب من می‌باشند، گروهی از آنان کشته و گروهی به مدینه مهاجرت نموده‌اند، و پس از جنگ «بدر» کار من رونق خود را از دست داد؛ و من از روی احتیاج به اینجا آمده‌ام.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فوراً دستور داد:

پوشاک و خوراک لازم در اختیار او بگذارند.

با اینکه او مشمول محبت‌های پیامبر اسلام بود، ولی با گرفتن مبلغ ده دینار از «حاطب بن ابی بلتعه» جاسوسی بر ضد اسلام را به عهده گرفت، و حاضر شد نامه وی را که حاکی از آمادگی مسلمانان برای فتح مکه بود به قریش برساند. [۱].

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سه تن از سربازان رشید خود «علی علیه السلام، زبیر و مقداد» را خواست و به آنها مأموریت داد که راه مکه را در پیش گرفته و این زن را هر کجا دیدند، دستگیر کرده و نامه را از وی بگیرند.

آنان در نقطه‌ای به نام «روضه خاخ» [۲] زن را دستگیر کرده و بارهای او را دقیقاً وارسی کردند، ولی چیزی از او نیافتند.

از طرفی زن جاسوس، بردن نامه از طرف «حاطب» را شدیداً تکذیب می‌کرد.

علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هرگز خلاف نمی‌گوید.

باید نامه را بدهی، و الاً به هر قیمتی باشد نامه را از تو می‌گیریم.

در این لحظه «ساره» احساس کرد، امام علی علیه السلام تا فرمان پیامبر را انجام ندهد، دست بر نمی‌دارد.

خطاب به فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم گفت که:

مقداری فاصله بگیرید.

سپس نامه کوچکی را از لابلای تاب‌های گیسوی بلند خود بیرون آورد و به حضرت علی علیه السلام داد و توطئه جاسوسی طرفداران قریش ناکام ماند.

پیامبر از اینکه یک مسلمان سابقه‌داری که حتی در لحظات سخت اسلام، به یاری اسلام شتافته، دست به چنین کار ناشایسته‌ای زده است، سخت ناراحت شد.

فوراً «حاطب» را احضار کرد و درباره دادن چنین گزارشی از او توضیح خواست.

وی به خدا و رسول وی سوگند یاد نمود و گفت:

کوچکترین تزلزلی به ایمان من راه نیافته است.

ولی پیامبر می‌داند که من در مدینه با حالت تجرد بسر می‌برم و فرزندان و خویشاوندان من در مکه تحت فشار شکنجه قریش می‌باشند؛ منظور من از دادن گزارش این بود که تا حدی از فشار و شکنجه نسبت به آنها بکاهند.

از پوزش «حاطب» چنین استفاده می‌شود که سران قریش برای کسب اطلاع از اسرار مسلمانان، بستگان مسلمانان را در مکه تحت فشار می‌گذارند، و رفع مزاحمت را منوط به این می‌کردند که اسرار مورد نظر آنها را به وسیله مسلمانان مدینه دریافت نموده، در

اختیار آنها بگذارند.

با اینکه پوزش او موجه نبود، ولی پیامبر روی مصالحی (از جمله سوابق او در اسلام)، عذر او را پذیرفت و او را آزاد ساخت. حتی خلیفه دوم از پیامبر درخواست نمود که گردن او را بزند.

اما پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

او در نبرد بدر شرکت داشت و روزی مورد لطف الهی بود، از این جهت من او را آزاد می‌سازم.

خداوند بزرگ برای اینکه این جریان بار دیگر تکرار نگردد، آیاتی چند در این باره نازل فرمود:

از آن جمله این آیه است:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عِدُوِّي وَعِدُوَكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می‌کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده‌اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می‌رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده‌اید؛ (پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!) شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می‌کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می‌سازید از همه دانانترم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است! [۳].

پی نوشت ها:

[۱] متن نامه چنین بود:

مِنْ حَاطِبِ بْنِ أَبِي بَلْتَعَةَ إِلَى أَهْلِ مَكَّةَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ يَرِيدُكُمْ فَخُذُوا حِذْرَكُمْ: نامه‌ای از حاطب فرزند «ابوبلتعه» به سوی مردم مکه: پیامبر خدا آماده حمله است سلاح خود را بگیرید و آماده دفاع باشید.

[۲] و به نقل «ابن هشام» در نقطه‌ای به نام «خلیقه».

[۳] سوره ممتحنه آیه ۱.

برخورد با جاسوس

یکی از فرمانداران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «مصقله بن هبیره» به سوی شام گریخت، و از نزدیکان و مقربان معاویه شد.

آنگاه تلاش کرد تا برادرش «نعیم بن هبیره» را که در کوفه بود تشویق به فرار کند.

مردی به نام «جلوان انصاری» را که از نصارای «قبیله تغلب» بود، انتخاب و به داخل مرزهای عراق و کوفه نفوذ داد، تا به بهانه نامه رسانی، از اوضاع داخلی کوفه اطلاعات به دست آورد.

این جاسوس توسط نیروهای امام علی علیه السلام دستگیر شد و اعتراف کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دستور داد او را مجازات کنند، [۱] که پس از آن دچار بیماری شد و درگذشت.

برادر مصقله نامه اندوهناکی به او در شام نوشت و ماجرا را باز گو کرد. [۲].

باید توجه داشت که مجازات جاسوس در شرایط جنگی انجام شد.

پی نوشت ها:

- [۱] در برخی از منابع آمده است که امام دستور به قطع دست جاسوس داد.
 [۲] الفتنه الکبری، ترجمه ص ۱۲۷ ج ۲.

بهداشت روانی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چند چیز است که باعث پریشانی می شود و چند چیز است که باعث توانگری می گردد.

اما آنها که موجب فقر و پریشانی می شود:

- ۱- تار عنکبوت را در خانه گذاشتن
- ۲- در حمام بول کردن
- ۳- در حال جنابت چیزی خوردن
- ۴- با چوب گز خلال کردن
- ۵- ایستاده شانه کردن
- ۶- خاکروبه را در خانه گذاشتن
- ۷- قَسَم دروغ خوردن
- ۸- زنا کردن
- ۹- اظهار حرص کردن
- ۱۰- خوابیدن در میان نماز مغرب و عشاء
- ۱۱- خوابیدن بعد از صبح و پیش از طلوع آفتاب
- ۱۲- دروغ بسیار گفتن
- ۱۳- غنا و خوانندگی را شنیدن
- ۱۴- مردی را که در شب سؤال (در خواست) کند چیزی ندادن
- ۱۵- خرج را زیاده از اندازه کردن
- ۱۶- با خویشاوندان بدی کردن

و اما آنها که موجب توانگری و زیادتی مال می شود:

- ۱- نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با یکدیگر بجا آوردن
- ۲- بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر تعقیب خواندن
- ۳- با خویشان نیکی و احسان کردن
- ۴- داخل خانه را جاروب کردن
- ۵- مال خود را با برادران مؤمن قسمت کردن
- ۶- بامداد به طلب روزی رفتن
- ۷- استغفار بسیار کردن

- ۸- خیانت در مال مردم نکردن
- ۹- سخن حق و راست گفتن
- ۱۰- آنچه مؤذن در اذان گوید از پی او گفتن
- ۱۱- در بیت الخلاء سخن نگفتن
- ۱۲- حرص در طلب دنیا نداشتن
- ۱۳- سپاسگذاری کردن از کسی که حقی (نعمتی) بر او داشته باشد.
- ۱۴- از قسم دروغ اجتناب کردن
- ۱۵- پیش از طعام دست شستن
- ۱۶- خوردن ریزه های غذا که در سفره می‌ریزد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ۱۴، فصل دهم.

بهداشت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش می‌کرد که آب نوشیدنی را بجوشانید و بیاشامید.

اما چون مردم جاهل بودند، می‌گفتند:

چه تأثیری دارد؟.

امام علی علیه السلام می‌فرمود:

مگر غذا را در دیگ نمی‌جوشانید؟ آب را هم بجوشانید. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به اعتدال در تغذیه سفارش می‌فرمود و خود در حالت عادی در شبانه روز یک وعده غذای کافی میل می‌کرد.

و به آب برای رفع گرسنگی سفارش می‌فرمود،

و نوشتند گاهی که در صفین تا چند روز غذای کافی نرسیده بود، با نوشیدن آب گرسنگی را تحمل می‌کردند.

حمام سازی نیز در عربستان معمول نبود، که امام علی علیه السلام اولین حمام را در مدینه ساخت و به دیگران یاد داد تا «بهداشت عمومی» را رعایت کنند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خداوند علم و شمشیر ص ۱۰۷، رودلف ژایگر آلمانی.

[۲] خداوند علم و شمشیر ص ۱۰۷، رودلف ژایگر آلمانی.

بهداشت فردی

۱- امام علی علیه السلام ایستاده آب می‌نوشید.

۲- و با آب پاک و پاکیزه وضوء می‌گرفت، بگونه‌ای که باقیمانده آب وضوء را می‌نوشید.

روزی در مقابل فرزندش وضوء گرفت و باقیمانده آب وضوء را سرکشید و فرمود:

إِنِّي رَأَيْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ صَنَعَ كَذَا!!

(فرزندم! من جدّ شما رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که باقیمانده آب وضوء خود را می‌نوشید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه الابرار ج ۱ ص ۳۴۹.

بهداشت غذا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

دستواری است که اگر در غذا خوردن رعایت شود منافع بهداشتی فراوانی دارد،

روزی را زیاد می‌کند،

چشم را جلا می‌دهد،

و انواع دردها را از بدن می‌زداید؛ مانند:

۱- شستن دست‌ها قبل از غذا خوردن

۲- شستن دست‌ها پس از غذا

و در روایت دیگری فرمود:

وضوء گرفتن قبل از غذا روزی را زیاد می‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب چهارم.

بهداشت دست‌ها و غذا

یکی دیگر از راه‌های تأمین بهداشت فردی در غذا، شستشوی دست‌ها قبل از غذاست.

چه آن غذاهائی که انسان با دست، آنها را می‌خورد و چه غذاهائی که با قاشق یا دیگر ابزار تغذیه، تناول می‌نماید،

زیرا به هر حال اگر دست کثیف باشد غذا یا ابزار غذا را آلوده می‌کند.

بهترین روش بهداشت غذا، شستشوی دست‌ها قبل از غذا خوردن است، که انسان با دست‌های تمیز بر سر سفره غذا بنشیند.

امروزه در کشورهای پیشرفته دست‌ها را می‌شویند، اما امیرالمؤمنین علیه السلام قبل از غذا وضوء می‌گرفتند،

و در وضوء بهداشت دست‌ها تا آرنج، و صورت و جلوی سر و تمیزی پاها مطرح است.

یعنی فراسوی بهداشت عمومی جهان، دستور می‌فرمود،

قبل از غذا، وضوء بگیری،

تا با وضوء گرفتن، دست و صورت و سر و پاها تمیز گردد و آنگاه با نظافت کامل به خوردن غذا مشغول گردید،

و فرمود:

مَنْ سَرَّ أَنْ يُكْتَرَ خَيْرٌ بَيْنَهُ فَلْيَتَوَضَّأْ عِنْدَ حُضُورِ طَعَامِهِ

(کسی که دوست دارد نعمت‌ها و خوبی‌ها در خانه‌اش فراوان گردد به هنگام غذا خوردن وضو بگیرد.) [۱].
و در رهنمود دیگری فرمود:
عَسَلُ الْيَدَيْنِ قَبْلَ الطَّعَامِ وَ بَعْدَهُ زِيَادَةٌ فِي الرِّزْقِ
(شستن دست قبل و بعد از غذا خوردن، باعث فراوانی روزی است.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۶۹ ترجمه کمره‌ای.

[۲] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۲۸.

بهداشت صورت

بسیاری فکر می‌کنند که بهداشت صورت همان شستشو با آب و صابون است.
و از دیگر روش‌های «بهداشت صورت» غافل می‌باشند.
امروزه دانشمندان با تجربه‌های گوناگون دریافته‌اند که:
بین پیازک‌های موی صورت و عصب دندان‌ها ارتباط وجود دارد،
و رویش مو، در صورت مرد، عامل سلامت پوست صورت و چهره است،
و فوائد فراوانی دارد که باید در کتابهای بهداشتی مفصل به آن پرداخت.
از این رو در امت اسلامی ریش داشتن سنت است،
و از تراشیدن موهای صورت نهی شده است،

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر معصومین، در ده‌ها روایت تأکید کردند که موهای صورت را نتراشید.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز به این سنت ارزشمند اسلامی عمل کرد،
و بدان سفارش نمود که:

ریش نشانه امت اسلامی است،

و تراشیدن ریش، روش دیگر ملل و اقوام می‌باشد،

و سفارش فرمود که:

برای دهان و دندان و جلوگیری از انواع آلودگی‌ها، شارب (سبیل) را کوتاه کنید،

زیرا از یک طرف به سوراخ‌های بینی و از طرف دیگر اگر بلند باشد به فضای دهان متصل است و می‌تواند انواع میکروب‌ها و
ویروس‌ها را به دهان، انتقال دهد،

پس باید آن را کوتاه کرد،

که فرمود:

أَقْوَامٌ حَلَقُوا اللَّحْيَ وَ قَتَلُوا الشَّوَارِبَ فَمَسَحُوا [۱].

(در گذشته امت‌هایی بودند که موهای صورت را می‌تراشیدند،

و شارب‌ها را بلند می‌کردند،

که به همین علت مسخ شدند و نابود گردیدند.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] قَتَلَ، قَتُلُوا، یعنی: پیچاندن، تاواندن.

[۲] وسائل الشیعه ج ۲۴ ص ۱۳۱ حدیث ۳۰۱۵۷.

بهداشت دندان

یکی از راه‌های سالم نگهداشتن، پاک کردن و مسواک کردن و خلال کردن است که با خلال کردن موادّ غذائی از اطراف دندان‌ها پاک می‌شود، و ایجاد بوئی زننده نمی‌کند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مرتّب دندان‌ها را خلال می‌کرد، به خلال کردن دندان‌ها و نوع چوب خلال سفارش می‌فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۴ ص ۴۲۵.

بهداشت عمومی

رعایت شادابی دیگران

امام علی علیه السلام نسبت به بهداشت در روابط اجتماعی، فرمود:

مَنْ أَكَلَ شَيْئًا مِنَ الْمُؤْذِيَاتِ رِيحُهَا فَلَا يُقْرَبَنَّ الْمَسْجِدَ

(کسی که غذائی با بوهای تند و زننده بخورد، نباید به مسجد و محلّ اجتماعات مردم نزدیک شود). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۳ ص ۵۰۲.

بهداشت تن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بهداشت تن و شستشوی دست و بدن توجه داشت، غسل‌های جمعه را فراموش نمی‌کرد، (که در غسل جمعه همه بدن شسته می‌شود)، و به دیگران سفارش می‌فرمود.

غسل را در آب رودخانه فرات انجام می‌داد.

و برای اینکه فرهنگ «غسل جمعه» مطرح شود، اگر کسی را می‌خواست توبیخ کند، می‌فرمود:

وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَعْجَزُ مِنَ التَّارِكِ الْغُسْلِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ [۱].

(قسم به خدا تو از ترک کننده غسل جمعه عاجزتری).

و نسبت به تراشیدن موی زیر بغل فرمود:

نُظِفَ الْأَبْطِ يُنْفَى رَائِحَةُ الْمَكْرُوهَةِ وَ طَهُورٌ وَ سُنَّةٌ مِمَّا أَمَرَ بِهِ الطَّيِّبُ

(زایل کردن موی زیر بغل بوی بد آن را از بین می‌برد و پاک کننده است و سنت، که سفارش به پاکیزگی آن شده است). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۱۸.

[۲] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۸۳.

بهداشت محیط زیست

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه مسکن گزید، دستورات مهمی از نظر بهداشت «محیط زیست» به مردم کوفه داد، و دستور صادر کرد که:

۱- هر پنجره و روزنه‌ای از خانه‌ها که به کوچه‌های شهر، باز می‌شود، مسدود گردد.

۲- ناودان‌های آب را که آب باران را به کوچه می‌ریزند، بردارند، و به طرف حیاط منزل خود برگردانند، تا عابران دچار زحمت نشوند.

۳- و درهای ورودی توالت‌ها اگر از طرف کوچه‌ها باز می‌شود، مسدود گردد.

تا هم مردم شهر در رفت و آمدها آزار نبینند و هم نوامیس خودشان حفظ شوند.

پس از صدور دستورالعمل زیست محیطی و بهداشتی مردم اطاعت کردند و فوراً طبق دلخواه امام علی علیه السلام به شهر کوفه سر و سامان دادند.

روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با جمعی از یاران به محله «بنی ثقیف» رسید.

جوانی که حضرت را نمی‌شناخت، به استهزا سخن نادرستی گفت.

امام علی علیه السلام به طرف او نظر دوخت، ناگاه پیر مرد قبیله خدمت حضرت رسید و عذر خواهی کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ فرمود:

به شرطی شما را می‌بخشم که:

۱- ناودان‌های بام را از کوچه بطرف حیاط خانه خود برگردانید.

۲- پنجره‌ها و روزنه‌ها را که به طرف کوچه باز می‌شود، ببندید.

۳- درهای توالت خانه‌ها که از کوچه باز می‌شود مسدود کنید.

۴- در سر میدان‌ها و خیابان‌ها، جوانان، اجتماع نکنند.

۵- مردم محله شما رهگذران را مورد استهزاء قرار ندهند.

بزرگان بنی ثقیف گفتند:

ای امیرمؤمنان! با جان و دل اطاعت می‌کنیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منهاج السرور ج ۱ ص ۲۰۶.

بهداشت خانه

خانه، یکی از مصادیق مهم محیط زیست می‌باشد،

که اگر پاک و سالم باشد در سلامت جسم و جان اهل خانه تأثیر دارد، و اگر از نظر بهداشتی مناسب نباشد یا کثیف باشد، در بیماری و آلودگی افراد دخالت دارد. پس محیط خانه را همواره باید تمیز و پاک نگهداشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خاکروبه خانه را که جمع کردید، شب در خانه نگذارید، بلکه آن را بیرون ببرید، که شیطان در آن مسکن می‌گزیند. و در رهنمود دیگری فرمود:

خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید که باعث فقر و پریشانی است. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کثیف بودن خانه و بیرون نبردن خاکروبه و آشغال‌ها را موجب مسکن گزیدن شیطان (میکروب‌ها) و کثیف بودن خانه، و وجود تارهای عنکبوت را عامل فقر و پریشانی معرفی می‌فرماید، یعنی بهداشت خانه در جسم و روان آدمی اثر دارد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب ۱۲ فصل یازدهم.

بادرنگ، بالنگ، ترنج

سیره خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم

ضرورت مصرف بادرنگ قبل و بعد از غذا

امام صادق علیه السلام از پدران خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد، که فرمود:

كُلُوا الْأَتْرَجَ قَبْلَ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ، فَإِنَّ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَفْعَلُونَ ذَلِكَ. [۱].

«بادرنگ را پیش از غذا و بعد از غذا بخورید که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنین می‌کردند.»

پی نوشت ها:

[۱] غرر الحکم ج ۲ ص ۵۷۴ ح ۲۶. و مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۰۸ ح ۶، و رواه الآمدی فی الغرر.

بنفشه، گل گاوزبان

گل بنفشه و درمان تب

ارزش گل بنفشه

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْسِرُوا حَرَّ الْحُمَى بِالْبُنْفَسِجِ وَالْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فِیْحِ جَهَنَّمَ. [۱].

«حرارت تب را با گل بنفشه و آب سرد برطرف کنید، زیرا حرارت تب از گرمای جهنم است.»

۲- در نقل دیگری فرمود:

اسْتَعْفُوا بِالْبُنْفَسِجِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ: لَوْ عَلِمَ النَّاسُ مَا فِي الْبُنْفَسِجِ لَحَسَوْهُ حَسَوًا. [۲].

«گل بنفشه را برای یکدیگر ببرید، زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

اگر مردم می‌دانستند در گِلِ بنفشه چه فوایدی وجود دارد، آن را چون خورشید همراه غذا همواره می‌خوردند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۲۱ ح ۲.

[۲] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۲۱ ح ۳.

برخورد مسالمت آمیز با دشمن

امام علی علیه السلام در اصول گرائی نسبت به دشمن، و تحمّل مخالف ضرب المثل است. روزی یکی از خوارج (قبل از نهروان) وارد مسجد شد.

در مقابل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایستاد و گفت:

«از تو اطاعت نمی‌کنم، و در نماز به تو اقتداء نمی‌کنم، و تو را دشمن می‌دارم.»

امام علی علیه السلام حرف‌های او را گوش داد و پاسخ داد:

«با این روش برخلاف دین عمل می‌کنی، و بخود ضرر می‌زنی.»

آن مرد با تندی از مسجد خارج شد.

یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گفتند:

«او می‌رود و فتنه‌ها پیاپی می‌کند، تا دست به حرکتی نزده او را دستگیر کنیم.»

امام علی علیه السلام فرمود:

«تا عمل خلافی از او صادر نگردد، نمی‌توانیم آزادی او را محدود سازیم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۷ ص ۳۸.

برخورد مسالمت آمیز با طلحه و زبیر

طلحه و زبیر با اینکه در صف اول بیعت کنندگان با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند، و با آن حضرت بیعت کردند، اما وقتی دیدند که پُست‌ها تقسیم شد، و آنها به مقاصد شخصی خود نرسیدند، دست به توطئه زدند.

روزی که شنیدند عایشه در مکه مردم را برضد امام علی علیه السلام تحریک می‌کند، خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند و با نفاق و دورویی گفتند:

اجازه بدهید تا برای سفر عمره به مکه برویم.

و سوگندهای فراوان خوردند که در بیعت با امام علی علیه السلام وفا دارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به آنها اجازه داد و رفتند.

ابن عباس فوراً بر امام علی علیه السلام وارد شد و گفت:

«این دو تن قصد توطئه دارند، چرا به آنها اجازه خارج شدن از مدینه را دادی؟ چرا آنها را زندانی نکردی؟»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«ابن عباس، من برأساس عدالت حکومت می‌کنم، چگونه افرادی را که هنوز عمل خلافی را مرتکب نشده‌اند، زندانی یا مورد آزار قرار دهم، من با اینکه از اهداف شوم آنها کاملاً آگاهی داشتم، و می‌دانستم سفر عمره بهانه است، به آنها اجازه دادم که بروند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منهاج البراعه ج ۱۶ ص ۳۶۳.

برخورد متناسب با شئون اسیران

فاتحان و لشگرکشان دنیا آنگاه که سرزمینی را فتح می‌کردند، یا لشگری را شکست می‌دادند، به ارزشهای اخلاقی توجهی نداشتند،

عزیزان را ذلیل و بزرگان قوم را به خاک ذلت می‌نشانند.

اما امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با اسیران، رفتاری متناسب با آداب و رسوم و شئون ارزشی آنان می‌نمود، و اجازه نمی‌داد با شاهزادگان و فرزندان بزرگان اقوام به گونه‌ای تحقیرآمیز برخورد کنند، مانند:

الف- وقتی فرزندان و دختران و زنان پادشاهان ایران را پس از فتح ایران به مدینه نزد خلیفه دوم بردند و آنها تصمیم داشتند که اسیران را چون دیگر اسراء بفروشند یا به سربازان اهداء کنند،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دخالت کرد و فرمود چنین رفتاری با فرزندان بزرگان یک قوم ناپسند است، آنها را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد بگذارید.

ب- چون خلید (یکی از فرماندهان امام علی علیه السلام) به استان خراسان رفت، و در نیشابور، شاهزادگان فراری ایران با ایشان نبرد کردند و شکست خوردند، خلید دختران و شاهزادگان ایران را به کوفه خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد. امام علی علیه السلام آنان را در ازدواج و انتخاب همسر آزاد گذاشت، و به سرپرست ایرانی اسیران «نرسی» دستور خوشرفتاری و مهربانی داد، تا متناسب شئون آنان به آنها لباس و غذا و مسکن دهند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۲۲۱.

برخورد قاطع با خلیفه دوم

پس از کودتای سقیفه و آرام کردن مردم، و تحقق حکومت خلیفه اول، زمینه ریاست خلیفه دوم نیز فراهم شد، که انواع خشونت‌ها را هرچه می‌خواست انجام می‌داد.

و به اعتراف نویسندگان اهل سنت حدود ۹۴ حلال را حرام اعلام کرده بود، و مردم در سکوت و سازش، اعتراضی نمی‌کردند.

در آغاز حکومت روزی برای آنکه مطمئن شود اعتراض‌کننده‌ای وجود ندارد، در بالای منبر گفت:

«لَوْ صَرَفْنَا عَمَّا نَعْرِفُونَ إِلَى مَا تُنْكِرُونَ مَا كُنْتُمْ صَانِعِينَ؟»

(اگر شما را به خلاف احکام الهی سوق دهم چه می‌کنید، معروف را منکر معرفی کنم چه خواهید کرد؟)

تا سه بار ادعا و سؤال خود را تکرار کرد، اما متأسفانه کسی پاسخ نداد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام که این وضع اسفبار را شاهد بود، برخاست و فرمود:

تو را به توبه کردن وادار می‌کنیم.

خلیفه دوم گفت: اگر توبه نکنم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«أَذَنْ لَنْضَرْبُ فِيهِ عَيْنَاكَ»

(در آن هنگام بین دو چشم تو را با شمشیر می‌زنم).

این جواب قاطع و شجاعانه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه دوم را به عقب نشینی وادار کرد و گفت:

شکر خدا در امت اسلام هستند کسانی که اگر بخواهیم کجروی داشته باشیم، ما را به راه راست می‌کشانند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب خوارزمی ص ۵۲، و حکومت در اسلام ص ۳۲۴.

برخورد با کجروی‌های خلیفه سوم

امام علی علیه السلام گرچه در دوران ۲۵ ساله سکوت، برای حفظ دین و امت اسلامی، دست به شمشیر نبرد، اما هر جا که لازم بود،

و می‌توانست، در برابر کجروی‌های خلفاء می‌ایستاد و افشاء می‌کرد.

وقتی خلیفه سوم اباذر را به «ربذه» تبعید کرد، و اعلام نمود که هیچ کس حق ندارد اباذر را بدرقه کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتنائی نکرد و با فرزندانش دلجوئی لازم را از اباذر انجام داد، و تذکرات لازم را به اباذر فرمود:

عثمان از این حرکت سیاسی، معنوی امام ناراحت شد.

و خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

چرا فرمان مرا نادیده گرفتی؟ و اباذر را بدرقه کردی؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

أَوْ كَلَّمَا أَمَرْتَ بِأَمْرِ مَعْصِيَةِ أَطْعْنَاكَ فِيهِ؟

(مگر ما باید از هر دستور خلاف شرعی که صادر کردی، اطاعت کنیم؟)

خلیفه سوم گفت:

چرا به مروان ناسزا گفته‌ای، باید تو را قصاص کند.

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند، اگر مروان کوچکترین بی ادبی روا دارد، من به تو هم ناسزا می‌گویم.

خلیفه سوم با خشم گفت: مگر تو از مروان برتری؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ فرمود:

سوگند به خدا نه تنها از او، بلکه از تو هم برترم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغدير ج ۸ ص ۳۰۰، من لايحضره الفقيه ج ۲ ص ۲۵۶.

بی فایده بودن قرآن بی ولایت

کمیل بن زیاد شبی با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه‌های کوفه قدم می‌زد، که صدای قرآن دلنشینی کمیل را شگفت زده ساخت،

صدائی را شنید که بگونه محزونی قرآن می‌خواند:

أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ [۱].

«آیا آنها با ارزش می‌باشند یا آنکه شب را به عبادت می‌گذرانند؟»

امام علی علیه السلام که متوجه شگفت زدگی کمیل شد فرمود:

آیا صدای قرآن این مرد تو را به تعجب واداشته؟ در حالی که این مرد بزودی وارد جهنم می‌شود.

کمیل بیشتر تعجب کرد و نمی‌دانست آن شخص کیست؟

او یکی از منحرفان خوارج بود که عقیده سالمی نداشت، و امام زمان خود را بدرستی نمی‌شناخت و طعمه سیاستمداران نهروان شد.

پس از جنگ نهروان در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره به جنازه‌ای می‌کرد به کمیل فرمود:

این جنازه همان شخصی است که آن شب آیه، أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ را می‌خواند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره زمر آیه ۹.

[۲] سفینه البحار ج ۲ ص ۴۹۷.

برخورد قاطع با کجروی‌ها

پس از کودتای سقیفه و آرام کردن مردم، و تحقق حکومت خلیفه اول، زمینه ریاست خلیفه دوم نیز فراهم شد که با انواع خشونت‌ها هر چه می‌خواست انجام می‌داد، و به اعتراف نویسندگان اهل سنت حدود ۹۴ حلال را حرام کرده بود، و مردم در سکوت و سازش، اعتراض نمی‌کردند.

در آغاز خلافت برای آنکه مطمئن شود دیگر اعتراض کننده‌ای وجود ندارد، در بالای منبر گفت:

لَوْ صَرَفْنَا عَمَّا تَعْرِفُونَ إِلَى مَا تُنْكِرُونَ، مَا كُنْتُمْ صَانِعِينَ؟

«اگر از احکام الهی که می‌شناسید دست برداریم و مسائلی را مطرح کنیم که در اسلام نباشد، چه خواهید کرد؟»

خلیفه دوم تا سه بار سؤال خود را تکرار کرد، اما متأسفانه کسی پاسخ نداد.

امام علی علیه السلام که آن وضع اسف بار را شاهد بود برخاست و فرمود:

تو را به توبه کردن وادار می‌کنیم.

خلیفه گفت: اگر توبه نکنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إِذْنٌ لَّنْضُرِبُ فِيهِ عَيْنَاكَ

«در آن هنگام بین دو چشم تو را با شمشیر می‌زنیم»

این جواب قاطع و شجاعانه امام علی علیه السلام، خلیفه را به عقب نشینی وادار کرد و گفت:

شکر خدا را در امت اسلام هستند کسانی که اگر بخواهیم کجروی داشته باشیم ما رابه راه راست می‌کشانند. [۱].

این الگوی رفتاری در پاسخ دادن به خلیفه دوم، یکی از مصادیق روشن نظارت مردمی است.

اگر مردم مسائل جاری کشور اسلامی را به درستی بشناسند و ریشه‌ها و علل و عوامل کاستی‌ها و انحرافات را بدانند و با عوامل آن برخورد بجا و شایسته‌ای داشته باشند، جامعه راه سلامت را می‌پیماید و انواع انحرافات در آن راه پیدا نمی‌کند.

بنابراین مردم باید به دولت مردان تذکر دهند،

آنها را نصیحت کنند،

و در امور جاری کشور اسلامی دخالت کرده، نظارت دقیق داشته باشند،

که اگر نظارت مردمی تحقق یابد، بسیاری از بزهکاری‌ها مطرح نمی‌شود.

چون امت اسلامی پس از رسول خدا علیه السلام امر به معروف و نهی از منکر را از یاد بردند، و نظارت دقیق نکردند و بی تفاوت شدند، حاکمان ستمکار بر آنها مسلط شده و ارزش‌های اسلامی را به دست فراموشی سپردند، که حضرت اباعبدالله علیه السلام نیز در همین رابطه فرمود:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلَ يَزِيدَ.

ثم أقبل الحسين عليه السلام على مروان وقال:

وَيَحْكُ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعِهِ يَزِيدَ وَهُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الزَّلَلِ!

لا أَلُوْمَكَ عَلَى قَوْلِكَ لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ فِي صُيُوبِ أَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُمْكِنُ لَهُ وَلَا مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعِهِ يَزِيدَ.

ثم قال عليه السلام:

إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ؟ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنَا، وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ:

الخلافة محرمة على آل أبي سفیان، و علی الطلقاء أبناء الطلقاء، فاذا رأيتم معاوية على منبری فابقروا بطنه.

فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَاهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى مِثْبَرٍ جَدَى فَلَمْ يَفْعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ، فَابْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِإِيْتِهِ يَزِيدَ! زَادَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَذَابًا. [۲].

(ما همه از خدائیم و به سوی او بازمی‌گردیم، و باید بر اسلام سلام فرستاد که دارد از بین ما می‌رود، زیرا امت اسلامی دچار حاکمی چون یزید شد، وای بر تو ای مروان! تو مرا دستور می‌دهی که با یزید بیعت کنم؟ در حالیکه او مردی فاسق است.

«به تحقیق سخن ناروایی گفתי ای کسی که لغزش‌های تو فراوان و بزرگ است»

تو را بر این سخن زشت سرزنش نمی‌کنم زیرا تو لعنت شده‌ای هستی که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم تو را در حالی لعنت کرد که بر پشت پدرت «حکم» بن عاص بودی.

و همانا کسی را که رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم لعنت کند، چاره‌ای جز این ندارد که مردم را به بیعت یزید بخواند.

از من دور شو ای دشمن خدا!

ما اهل بیت رسول‌خدائیم، و حق در میان ماست، و زبان ما به حق سخن می‌گوید و بتحقیق خودم از رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می‌فرمود:

«خلافت اسلامی بر فرزندان ابوسفیان حرام است، و بر آزادشدگان و فرزندان آزاد شدگان حرام است، پس هرگاه معاویه را بر روی منبر من دیدید شکم او را پاره کنید».

پس سوگند به خدا! مردم مدینه معاویه را بر منبر جدّ من رسول‌خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیدند و دستور پیامبر را اجرا نکردند

که خداوند آنها را به پسرش یزید دچار کرد، خدا عذاب او را در آتش زیاد کند). [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب خوارزمی ص ۵۲، و حکومت در اسلام ص ۳۲۴.

[۲] اسناد این کلام نورانی به این شرح است:

۱- فتوح ابن اعثم کوفی ج ۵ ص ۱۷

۲- مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ج ۱ ص ۱۸۴

۳- لهوف ابن طاووس ص ۲۰

۴- مثير الاحزان ص ۱۰.

[۳] فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، نوشته: محمد دشتی، حدیث ۲۵۱.

برخورد با غارتگران بیت‌المال

در روزهای آغازین حکومت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هشدار گونه اعلام کرد که با تمام غارتگری‌ها نسبت به بیت‌المال برخورد قاطع می‌شود و اموال عمومی مردم به بیت‌المال بازگردانده خواهد شد. که فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِنَّ النَّسَاءَ، وَمَلَكَ بِهِنَّ الْأِمَاءَ؛ لَرَدَدْتُهُ؛ فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً. وَمَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ، فَالْجَوْرُ عَلَيْهِ أَضِيقُ!

(به خدا سوگند، بیت‌المال تاراج شده را هر کجا که بیابم به صاحبان اصلی آن باز می‌گردانم، گرچه با آن ازدواج کرده، یا کنیزانی خریده باشند،

زیرا در عدالت گشایش برای عموم است، و آن کس که عدالت بر او گران آید، تحمل ستم برای او سخت‌تر است). [۱].

أَرَيْتُمْ لَوْ... مَحَوْتُ دَوَائِبَ الْعَطَايَا وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَعْطِي بِالسُّوْبَةِ وَكَمْ أَجَعَلَهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ. «می‌دانستید اگر... دفا تر و دیوانهای عطایا را نابود می‌کردم و چنانچه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم به مساوات، بیت‌المال را قسمت می‌کرد،

من نیز عمل می‌کردم و عطایا را در گردش در دست اغنیاء نمی‌گذاشتم چه می‌شد؟»

اشاره امام علی علیه السلام به محو دیوان عطیائی است که توسط خلیفه دوم وضع شد و با در نظر گرفتن ملاکهای چون:

بدری و غیر بدری بودن،

سبقت در اسلام،

و مهاجر یا انصار بودن،

عطایای متفاوتی داده می‌شد. [۲].

مردمی که سال‌ها به این شیوه خو کرده بودند، همین که در دومین روز خلافت علی علیه السلام تقسیم مساوی بیت‌المال را دیدند، ناراحت شده به آن حضرت اعتراض کردند.

امام علی علیه السلام به ایشان تذکر داد که:

«ای کسانی که مزارع وسیع و مرکب‌های راهوار و لباسهای لطیف را سال‌ها برای خود برگزیدید، فردا که من اینها را از شما منع کردم، فریادتان بالا نرود، که علی بن ابیطالب به ما ظلم کرد و حَقِّمان را از ما منع کرد.»

من بر هر مسلمانی حکم اسلام را جاری می‌کنم، کسی را بر دیگری فضل و برتری نیست مگر به تقوی، که جزای متقین نیز نزد خداست و خداوند دنیا را جزای ایشان قرار نداده است.» [۳].

اما مردم مدینه، و به خصوص اشراف و بزرگان، تحمل این شیوه را نداشتند چرا که پایین آمدن شأن اجتماعی شان به این ترتیب که در عطایا با بنده‌ای سیاه، در یک سطح قرار گیرند بر ایشان غیر قابل تحمل بود،

تا جائی که در همان اولین روز تقسیم بیت‌المال طلحه و زبیر [۴] و برخی از سران و بزرگان مدینه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلخور شدند. [۵].

سهل بن حنیف خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

این مرد را که می‌بینید تا دیروز غلام من بوده که امروز آزادش کرده‌ام، با ما چه می‌کنی؟

حضرت پاسخ داد:

همان را که به تو می‌دهم به او هم می‌دهم.

و دستور داد به همه حاضرین، انسان‌های مشهور و غیرمشهور طلحه و زبیر و دیگر بزرگان مدینه هر یک سه دینار بدهند. [۶].

طلحه و زبیر چون به منافع خود نرسیدند، و فرمانداری کوفه و بصره به آنها داده نشد. [۷].

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کناره گرفتند و بسیاری از بزرگان نیز سر به مخالفت برداشتند،

برخی از دوستان امام علی علیه السلام به آن حضرت پیشنهاد عطایای بیشتر را دادند تا مردم جذب شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای خواند و فرمود:

أَتَأْمُرُونِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيَتْ عَلَيْهِ! وَاللَّهِ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ سَمِيرٌ، وَمَا أَمْ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ نَجْمًا! لَوْ كَانَ الْمَالُ لِي لَسَوَيْتُ بَيْنَهُمْ، فَكَيْفَ وَإِنَّمَا الْمَالُ مَالُ اللَّهِ! أَلَا وَإِنَّ إِعْطَاءَ الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْدِيرٌ وَإِسْرَافٌ، وَهُوَ يَرْفَعُ صَاحِبَهُ فِي الدُّنْيَا وَيَضَعُهُ فِي الْآخِرَةِ، وَيَكْرُمُهُ فِي النَّاسِ وَيَهِينُهُ عِنْدَ اللَّهِ.

وَلَمْ يَضِعْ امْرُؤٌ مَالَهُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَلَا عِنْدَ غَيْرِ أَهْلِهِ إِلَّا حَرَمَهُ اللَّهُ شُكْرَهُمْ، وَكَانَ لِغَيْرِهِ وَدُهُمْ. فَإِنْ زَلَّتْ بِهِ النُّعْلُ يَوْمًا فَاحْتَاجَ إِلَيَّ مَعُونَتِهِمْ فَشَرُّ خَلِيلٍ وَالْأَمُّ حَدِيثٍ!

(آیا به من دستور می‌دهید برای پیروزی خود، از جور و ستم درباره امت اسلامی که بر آنها ولایت دارم، استفاده کنم؟

به خدا سوگند! تا عمر دارم، و شب و روز برقرار است، و ستارگان از پی هم طلوع و غروب می‌کنند، هرگز چنین کاری نخواهم کرد!

اگر این اموال از خودم بود بگونه‌ای مساوی در میان مردم تقسیم می‌کردم تا چه رسد که جزو اموال خداست،

آگاه باشید! بخشیدن مال به آنها که استحقاق ندارند، زیاده روی و اسراف است، ممکن است در دنیا ارزش دهنده آن را بالا ببرد، اما در آخرت پست خواهد کرد،

در میان مردم ممکن است گرامیش بدارند، اما در پیشگاه خدا خوار و ذلیل است.

هیچ کس مالش را در راهی که خدا اجازه نفرمود مصرف نکرد و به غیر اهل آن پرداخت جز آن که خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستی آنها را متوجه دیگری ساخت،

پس اگر روزی بلغزد و محتاج کمک آنان گردد، بدترین رفیق و سرزنش کننده ترین دوست خواهند بود.) [۸].

اما بسیاری از مردم که عبدالله بن عباس سال‌ها بعد، طی نامه‌ای به امام حسن علیه السلام نوشت، [۹] تحمل این مساوات را نداشتند و قلباً و عملاً جذب دستگاه معاویه شده و علی علیه السلام را تنها گذاشتند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الاوائل ص ۱۴۶ ح ۱۲۹: ابوهلال عسکری (متوفای ۳۹۵ هـ)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۹۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)

۳- اثبات الوصیه ص ۱۲۶: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)

۴- منهاج البراعه ج ۱ ص ۱۶۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵- جمهره الانساب (از ابن عباس نقل کرد): کلبی (متوفای ۲۰۴ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۹۷ ص ۵۹ ح ۷ ب ۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

[۲] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۴۵۵.

[۳] روضه کافی ج ۸ ص ۳۶۰ حدیث ۵۵۱ و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۷.

[۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۸.

[۵] می گویند: وقتی از عبدالرحمن بن سلمی سؤال شد که تو را به خدا چرا از علی علیه السلام روی گرداندی، تو را به خدا بگو

آیا از موقعی که علی در تقسیم اموال در کوفه سهمی به تو نداد تو از او جدا نشدی؟ او گفت: حال که قسم دادی، آری.

بهج الصباغه شرح نهج البلاغه (تهران صدر بی تا ج ۲ ص ۱۹۷ علامه شوشتری).

[۶] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۳۸.

[۷] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۷ ص ۴۰.

[۸] خطبه ۱۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۲۳۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)

۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۹: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۳- فروع کافی ج ۵ ص ۳۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- کتاب الفتوح ج ۳ ص ۷۳: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ هـ)

۵- الغارات ج ۱ ص ۷۴ و ۷۶ و ۷۷: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۶- تحف العقول ص ۱۵۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۷- کتاب أمالی ج ۱ ص ۱۹۴ م ۷ ح ۳۳/۳۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ).

[۹] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۶ ص ۲۳.

برخورد با نژادگرایی

برخورد با نژادگرایی

برتری امر بمعروف از جهاد در راه خدا

در جهاد اسلامی انواع مبارزهاها مطرح است،

دست و سر دادن مطرح است،

تحمل انواع مشکلات و مصیبت‌ها و غم از دست دادن عزیزان وجود دارد،

و جهاد دَری از درهای بهشت است،

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمود:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَانِهِ.

وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى، وَدَرْعُ اللَّهِ الْحَصِينَةُ، وَجَنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ.

فَمَنْ تَرَكَ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَجَلَهُ الْبَلَاءَ، وَدَيْثَ الْبَصَّارِ وَالْقَمَاءَ، وَضُرِبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأُذِيلَ الْحَقُّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيَمَ الْخَشْفَ، وَمُنِعَ النَّصْفَ.

ارزش جهاد در راه خدا

«پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دَری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.

جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است،

کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود، و کوچک و ذلیل می‌گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می‌گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است.» [۱].

و انواع پاداش و هدایای بهشتی در جهاد اسلامی مطرح شده است،

اما در مقایسه با پاداش «نظارت مردمی» و «امر به معروف» ناچیز است،

که امام علی علیه السلام در حکمت ۳۷۴ فرمود:

وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ، إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي.

«و تمام کارهای نیکو، و جهاد در راه خدا، برابر امر به معروف و نهی از منکر، چونان قطره‌ای بر دریای موج و پهناور است.» [۲].

زیرا در جهاد اسلامی، معیارها و ملاک‌ها، و تلاش‌ها و مبارزات مداوم «امر به معروف» وجود ندارد.

در جنگ و جهاد، تلاش و مبارزه تنها، در مدّت زمان خاصی و در میدان‌های نبرد به گونه‌ای محدود وجود دارد،

و بر زنان نیز جهاد واجب نیست.

اما امر به معروف و «نظارت مردمی» زمان و مکان نمی‌شناسد،

مرد و زن مطرح نیست،

همه باید در این مبارزه بی‌امان شرکت کنند،

و در همه عمر هر جا که لازم باشد باید تذکر دهند،

دخالت کنند،

و یاور حق و دشمن باطل باشند،

و پاداش و ارزش آن نیز بی‌همانند است.

از این رو برخی از مردان شیردلی که در تمام میدان‌های نبرد حضور داشتند و خط شکن میدان‌ها بودند،

اما در کوچه و خیابان، در زندگی اجتماعی، در رویارویی با شهروندان، جرئت امر به معروف ندارند و از مبارزه مداوم خسته شده بی تفاوت می‌گردند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- المصنّف ج ۱۰ ص ۱۵۴: عبدالرزاق بن هشام (متوفای ۲۱۱ه)

۲- حیلۀ الأبرار ج ۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه)

۳- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۳۲۲ و ۳۵۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه)

۴- تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام ۱۴۶: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه)

۵- تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ه)

۶- تذکره الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۷- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۹ و ۱۵۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۸- احتجاج ج ۱ ص ۱۷۴ قدیم و ج ۱ ص ۴۱۲: علامه طبرسی (متوفای ۵۸۸ه).

[۲] حکمت ۳۷۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

بررسی علل و عوامل شکست‌ها

یکی از راه‌ها و شیوه‌های رواج فرهنگ «نظارت مردمی» بررسی علل و عوامل سقوط و شکست و انحطاط جامعه است. اگر مردم به ره آورد شوم ترک «امر به معروف» توجه کنند و بدانند که بی تفاوتی‌ها و ترک نظارت صحیح جامعه را به سقوط می‌کشاند و ارزش‌ها را به مسخ و دگرگونی سوق می‌دهد.

دست از بی تفاوتی برداشته و در امور کشور خود در سرنوشت جامعه خود دخالت می‌کنند،

که امام علی علیه السلام در خطبه ۲۷ فرمود:

أَلْمَا وَإِنِّي قَدْ دَعَوْتُكُمْ إِلَى قِتَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ لَيْلًا وَنَهَارًا، وَسِرًّا وَإِعْلَانًا، وَقُلْتُ لَكُمْ: اعْزُوهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْزُوَكُمْ، فَوَاللَّهِ مَا عُزِيَ قَوْمٌ قَطُّ فِي عُسْرِ دَارِهِمْ إِلَّا ذُلُّوا.

فَتَوَاكَلْتُمْ وَتَخَاذَلْتُمْ حَتَّى شَتَّ عَلَيْكُمُ الْغَارَاتُ، وَمَلَكَتْ عَلَيْكُمُ الْأَوْطَانُ.

وَهَذَا أَخُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبُكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا.

وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْأُخْرَى الْمُعَاهَدَةَ، فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَقَلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرُعْنَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَشْتِرِ جَاعٍ وَالْأَشْتِرِ حَامٍ.

ثُمَّ انْصَبَرَفُوا وَافْرَيْنَ مَيَّا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمًا، وَلَا أَرِيْقَ لَهُمْ دَمًا؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعِيدِ هَذَا أَسِيفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عُنْدِي جَدِيرًا.

«آگاه باشید! من شب و روز، پنهان و آشکار، شما را به مبارزه با شامیان، دعوت کردم و گفتم پیش از آن که، آنها با شما بجنگند با آنان نبرد کنید،

به خدا سوگند! هر ملتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد،

اما شما سُستی بخرج دادید، و خواری و ذلت پذیرفتید، تا آنجا که دشمن پی در پی به شما حمله کرد و سرزمین‌های شما را تصرف نمود،

و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و

دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله‌ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند. لشکریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.» [۱].

و ادامه داد که:

فَيَا عَجَبًا! عَجَبًا - وَاللَّهِ - يَمِيتُ الْقَلْبَ وَيَجْلِبُ إِلَيْهِم مِّنْ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ، وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ!
فَقُبْحًا لَكُمْ وَتَرَحًّا، حِينَ صِرْتُمْ غَرَضًا يَزْمِي!
يَغَارُ عَلَيْكُمْ وَلَا تُعَيِّرُونَ؟ وَتُغْزُونَ وَلَا تُغْزُونَ؟ وَيَعْصِي اللَّهُ وَتَرْضَوْنَ؟

فَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي أَيَّامِ الْحَرِّ قُلْتُمْ: هَذِهِ حَمَارَةٌ الْقَيْظِ، أَمْهَلْنَا يَسْبِخُ عَنَّا الْحَرُّ، وَإِذَا أَمَرْتُمْ بِالسَّيْرِ إِلَيْهِمْ فِي الشِّتَاءِ قُلْتُمْ: هَذِهِ صَبَارَةٌ الْقُرِّ، أَمْهَلْنَا يَنْسَلِخُ عَنَّا الْبُرْدُ؛ كُلُّ هَذَا فِرَارًا مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ؛ فَإِذَا كُنْتُمْ مِنَ الْحَرِّ وَالْقُرِّ تَفُوتُونَ؛ فَانْتُمْ وَاللَّهِ مِنَ السَّيْفِ أَفْرًا!
يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلِمَا رَجَالِ! حُلُومُ الْأَطْفَالِ، وَعُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُم وَلَمْ أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَةً - وَاللَّهِ - جَرَّتْ نَدْمًا، وَأَعَقَبَتْ سَدْمًا.

قَاتَلَكُمُ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قِيحًا، وَشَحَنْتُمْ صِدْرِي غَيْظًا، وَجَرَعْتُمُونِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَالْخِذْلَانِ؛
حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشُ:

إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ.

لِلَّهِ أَبُوهُم! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مَرَأَسًا، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَذَا نَدَا قَدْ دَرَفْتُ عَلَى السَّيِّئِينَ!
وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ!

«شگفتا، شگفتا!! به خدا سوگند، این واقعیت قلب انسان را می‌میراند و دچار غم و اندوه می‌کند که شامیان در باطل خود وحدت دارند، و شما در حق خود متفرقید.

زشت باد روی شما و از اندوه رهایی نیابید که آماج تیر بلا شدید.

به شما حمله می‌کنند، شما حمله نمی‌کنید؟

با شما می‌جنگند، شما نمی‌جنگید؟ اینگونه معصیت خدا می‌شود و شما رضایت می‌دهید؟

وقتی در تابستان فرمان حرکت به سوی دشمن می‌دهم، می‌گویید هوا گرم است مهلت ده تا سوز گرما بگذرد، و آنگاه که در زمستان فرمان جنگ می‌دهم، می‌گویید هوا خیلی سرد است بگذار سرما برود.

همه این بهانه‌ها برای فرار از سرما و گرما بود؟ وقتی شما از گرما و سرما فرار می‌کنید، به خدا سوگند که از شمشیر بیشتر گریزانید ای مرد نمایان نامرد! ای کودک صفتان بی‌خرد، که عقل‌های شما به عروسان حجله‌آرای، شباهت دارد، چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی‌دیدم و هرگز نمی‌شناختم، شناسایی شما سوگند به خدا که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سرانجام آن شد.

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است، کاسه‌های غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشانید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت:

«بی‌تردید پسر ایطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد»

خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام.

اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجراء نکنند، رأیی نخواهد داشت. [۲].

و در خطبه ۲۵ با تأسف فراوان خطاب به کوفیان، علل شکست کوفیان و عوامل پیروزی شامیان را به گونه‌ای روشن بیان فرمود:

أُنْبِتُ بُشَيْرًا قَدْ أَطَّلَعَ الْيَمْنَ، وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأَظُنُّ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ سَيَدَالُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ، وَنَفَرُوكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ، وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامِكُمْ فِي الْحَقِّ، وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ، وَبَادَأْتِهِمُ الْأَمَانَةَ إِلَيَّ صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ، وَبِصَيِّلِمَاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ. فَلَوْ ائْتَمَنْتُمْ أَحَدَكُمْ عَلَى قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ.

اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ مَلَلْتُهُمْ وَمَلُونِي، وَسَمَّيْتُهُمْ وَسَمَّوْنِي، فَأَبْدَلْنِي بِهِمْ خَيْرًا مِنْهُمْ، وَأَبْدَلْهُمْ بِي شَرًّا مِنِّي.

اللَّهُمَّ مَثْ قُلُوبَهُمْ كَمَا يَمَاطُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ.

أَمَا وَاللَّهِ لَوُدِدْتُ أَنَّ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فِرَاسٍ بِنِ غَنَمٍ.

هُنَالِكَ، لَوْ دَعَوْتُ، أَتَاكَ مِنْهُمْ

فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ

«به من خبر رسیده که (بُسر بن ارطاه) بر یمن تسلط یافت، سوگند به خدا می‌دانستم که مردم شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آنها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند، و شما در دفاع از حق متفرقید، شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آنها امام خود را در باطل فرمانبردارند.

آنها نسبت به رهبر خود امانتدار و شما خیانتکارید، آنها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغولند و شما به فساد و خرابی (آنقدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید.

خدایا، من این مردم را با پند و تذکرات مداوم خسته کردم و آنها نیز مرا خسته نمودند، آنها از من به ستوه آمده، و من از آنان به ستوه آمده، دل شکسته‌ام، به جای آنان افرادی بهتر به من مرحمت فرما، و به جای من بدتر از من بر آنها مسلط کن.

خدایا، دل‌های آنان را، آنچنان که نمک در آب حل می‌شود، آب کن.

به خدا سوگند، دوست داشتم، به جای شما کوفیان، هزار سوار از بنی فراس بن غنم می‌داشتم که:

«اگر آنان را می‌خواندی، سوارانی از ایشان نزد تو می‌آمدند مبارز و تازنده چون ابر تابستانی» [۳].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تداوم تحلیل و بررسی عوامل شکست کوفیان و وادار کردن مردم به «نظارت عمومی» و دخالت مسئولانه در امور اجتماعی و احساس تعهد و مسئولیت، در خطبه ۱۰۶ فرمود:

وَقَدْ تَرَوْنَ عُهُودَ اللَّهِ مَقْضُوهَةً فَلَا تَغْضَبُونَ! وَأَنْتُمْ لِنَقْضِ ذِمِّ آبَائِكُمْ تَأْتِفُونَ! وَكَانَتْ أُمُورُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ تَرِدُّ، وَعَنْكُمْ تَصْدُرُّ، وَإِلَيْكُمْ تَرْجَعُ. فَمَكَّنْتُمُ الظَّالِمِيَّةَ مِنْ مَنْرَلَتِكُمْ، وَأَلْقَيْتُمُ إِلَيْهِمْ أَرْمِيَّتَكُمْ، وَأَسَلِمْتُمُ أُمُورَ اللَّهِ فِي أَيْدِيهِمْ، يَعْمَلُونَ بِالشُّبُهَاتِ، وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ، وَآيَمُ اللَّهِ، لَوْ فَرَّقَوْكُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ، لَجَمَعَكُمْ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ!

علل سقوط و سیر ارتجاعی امت

«با آن همه بزرگواری و کرامت، هم اکنون می‌نگرید که قوانین و پیمان‌های الهی شکسته شده اما خشم نمی‌گیرید، در حالی که اگر پیمان پدران‌تان نقض می‌شد ناراحت می‌شدید،

شما مردمی بودید که دستورات الهی ابتدا به دست شما می‌رسید و از شما به دیگران ابلاغ می‌شد و آثار آن باز به شما برمی‌گشت. امّا امروز جایگاه خود را به ستمگران واگذاریدید، و زمام امور خود را به دست بیگانگان سپردید، و امور الهی را به آنان تسلیم کردید! آنهایی که به شبهات عمل می‌کنند، و در شهوات غوطه‌ورند (بنی‌امیه).

به خدا سوگند! اگر دشمنان شما را در زیر ستارگان آسمان پیراکنند، باز خداوند شما را برای انتقام گرفتن از ستمگران گرد می‌آورد.» [۴].

اینگونه هشدارها و بررسی‌ها وجدان‌های خفته را بیدار می‌سازد تا به چاره جوئی بیندیشند و از بی تفاوتی‌ها دست برداشته در

سرنوشت خود و کشور خود دخالت کنند.

اگر کوفیان اصل نظارت مردمی را فراموش نمی‌کردند ارزش‌ها را پاسداری کرده و از فساد و زشتی‌ها پرهیز می‌دادند، بی تفاوت نمی‌شدند و در سُستی و رفاه زدگی همه عزت و شرافت خود را از یاد نمی‌بردند.

پی نوشت ها:

- [۱] خطبه ۴/۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:
- ۱- المصنّف ج ۱۰ ص ۱۵۴: عبدالرزاق بن هشام (متوفای ۲۱۱هـ)
 - ۲- حیلۀ الأبرار ج ۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷هـ)
 - ۳- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۳۲۲ و ۳۵۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱هـ)
 - ۴- تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳هـ)
 - ۵- تذکرۀ الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴هـ)
 - ۶- احتجاج ج ۱ ص ۱۷۴ قدیم و ج ۱ ص ۴۱۲: علامه طبرسی (متوفای ۵۸۸هـ).
- [۲] خطبه ۸/۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).
- [۳] خطبه ۲/۲۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- المصنّف ج ۱۰ ص ۱۵۴: عبدالرزاق بن همّام (متوفای ۲۱۱هـ)
 - ۲- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۳۲۲ و ۳۵۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱هـ)
 - ۳- تاریخ دمشق، ترجمه امام حسین علیه السلام ۱۴۶: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱هـ)
 - ۴- تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳هـ)
 - ۵- تذکرۀ الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴هـ)
 - ۶- احتجاج ج ۱ ص ۱۷۴ قدیم و ج ۱ ص ۴۱۲: علامه طبرسی (متوفای ۵۸۸هـ)
 - ۷- وقعۀ الصّفين ص ۳۱۴ و ۳۱۵: منقری (متوفای ۵۱۲هـ)
 - ۸- البدايۀ و النّهايۀ ج ۳۴۰/۷ سنه ۴۰: ابن کثیر شافعی (متوفای ۷۷۴هـ).
- [۴] خطبه ۱۱/۱۰۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:
- ۱- احیاء العلوم: غزالی (متوفای ۵۰۵هـ)
 - ۲- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰هـ)
 - ۳- اصول کافی ج ۲ ص ۴۹ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸هـ)
 - ۴- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶هـ)
 - ۵- قوت القلوب ج ۱ ص ۳۸۲ و ۴۰۷: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲هـ)
 - ۶- حلیۀ الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲هـ)
 - ۷- خصال ج ۱ ص ۱۰۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱هـ)
 - ۸- دستور معالم الحکم ص ۱۲۱: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴هـ).

انسان در زندگی از مراحل گوناگونی گذر می‌کند، و برای نیل به پیشرفت باید این مراحل را یکی پس از دیگری پشت سر بگذارد. پرش یا جهش ناسنجیده، بی‌گمان به شکست و سقوط می‌انجامد. این حقیقتی است که بر تمام جوانب زندگی حاکم است و انسان باید در هر گام خود آن را به خاطر داشته باشد و موقعیت هر گامی را در مراحل پیشرفت بشناسد.

در شرایط جنگ رعایت این مراحل اهمیتی به مراتب بیشتر از شرایط صلح دارد:

برای مثال: دفاع از مواضع خودی پیش از استقرار کامل از حمله به دشمن بسیار مهم‌تر است.

کسی که مواضع نظامی خود را به خاطر تصرف مواضع دشمن در معرض سقوط قرار می‌دهد، زندگی خود و پیروزیهایش را دستخوش خطر می‌سازد.

مولا علی (ع) در نامه‌ای به «کمیل بن زیاد» کارگزار خود بر «هیت» چنین می‌نگارد:

اما بعد، فان تضييع المرء ماولى، و تكلفه ما كفى، لعجز حاضر، و راي متبر، و ان تعاطيك الغاره على اهل قريسيه، و تعطيلك مسالحك التي وليناك، ليس بها من يمنعها و لا يرد الجيش عنها، لراي شعاع، فقد صرت جسر المن اراد الغاره من اعدائك على اوليائك غير شديد المنكب، و لا مهيب الجانب، و لا ساد ثغره، و لا كاسر لعدو شوكة، و لا مغن عن اهل مصره و لا مجز عن اميره، و السلام.

«اما بعد...»

همانا اگر کسی کاری را که به او واگذاشته‌ای به سامان نرساند و به امور دیگران پردازد، نشانه ناتوانی و درهم اندیشی اوست (که او را به نیستی می‌کشاند).

یورش تو به قلمرو «قریسیه» و بی‌دفاع گذاشتن مرزها در برابر تعرض دشمن به قلمرو امارت تو، نمودار ذهنی آشفته و پریشان است. تو از خود پلی ساختی که دشمنان با عبور از آن بر یارانت چنگ اندازند. نه زور بازو دایر و نه هیبت دیدار، نه راه بر دشمن می‌بندی و نه شوکت او می‌شکنی، نه مایه‌ی آرامش رعیت خویشتی، و نه امر فرماندهی خویش پیش می‌بری. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۱.

بزرگداشت رزمندگان پس از پیروزی

پس از جنگ جمل و پیروزی مومنان بر دشمن، امام علی (ع) به قصد قدردانی از تلاش رزمندگان به پا خاست، محبت خود را به آنان باز نمود، تشکر عمیق خود را ابراز داشت و بر ارزش فداکاری لشکریانش تاکید کرد:

انتم الانصار عی الحق، و الاخوان فی الدین، و الجنن یوم الباس، و البطانه دون الناس، بکم اضرب المدبر، و ارجو طاعه المقبل، فاعینونی بمناصحه خلیفه من الغش، سلیمه من الریب، فوالله انی لاویل الناس بالناس.

«شما یاوران راه حق، برادران در دین، سپرهای روز سختی و رازداران من در میان مردمید. به همدستی شما کسانی را که از دین روی می‌گردانند ادب می‌کنم، و به هدایت روی آورندگان امید می‌بندم. پس مرا با اندرزهای خالصانه و بی‌ریا، یاری کنید، به خدا سوگند که من از هر کس دیگر به مردم خیرخواه‌ترم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۷.

برخورد با فرماندار آذربایجان

معقل بن قیس یکی از فرمانداران نظامی اسلام بود که تعدادی از شورشیان را تعقیب کرد و از آذربایجان (اردشیر خَرّه) گذشت، و با آنها جنگید، تعدادی کشته و تعدادی را اسیر گرفت.

در آن روزها فرماندار امیرالمؤمنین علیه السلام در آذربایجان (مصقله بن هبیره) بود، چون در میان اسیران تعدادی از اهل قبیله او بودند، وساطت کرد، و گفت غرامت اسیران را می‌دهم تا آزاد شوند.

معقل بن قیس پذیرفت و اسیران آزاد شدند.

اما مصقله ۵۰۰ هزار درهم غرامت را پرداخت.

امام علی علیه السلام طی نامه‌ای از او خواستند تا غرامت را بپردازد، که مبلغ ۲۰۰ هزار درهم را پرداخت و از پرداخت بقیه سر باز زد.

چون با برخورد شدید امام روبرو شد به شام گریخت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«رفتار او رفتار بزرگواران بود که اسیران را آزاد کرد، اما فرار او فرار بردگان بود، اگر به مرکز حکومت می‌آمد، و عدم توانایی خود را توضیح می‌داد از او می‌پذیرفتم.» [۱].

(فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَ فَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

بکارگیری صحیح مدیران

عمرو بن ابی سلمه در بخش مدیریت سیاسی، استاندار امام علی علیه السلام در بحرین و قسمتی از فارس بود، چون امام در آستانه حرکت به سوی جنگ صفین بود، با ویژگیهای رزمی که در عمرو بن ابی سلمه، سراغ داشت، او را فراخواند، و در بخش مدیریت نظامی بکار گرفت و به جای او (نعمان بن عجلان) را فرستاد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۲، نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

بیعت کلیب

پس از شورش طلحه و زبیر که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای سرکوبی اصحاب جمل تشریف می‌بردند، و در منطقه ذی قار اردو زدند،

کلیب می‌گوید: خدمت امام رسیدم، امام علی علیه السلام را عاقل‌ترین، و هوشیارترین انسان‌ها یافتیم، از من سئوالاتی راجع به بزرگان قبائل کرد و من پاسخ دادم. فرمود:

نامه‌ای برای رئیس قبیله «بنی راسب» و «بنی قدامه» می‌نویسم آیا برای آنان می‌بری؟
گفتم: آری

سپس کسانی که همراه بودند با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند، و همه اطرافیان و یاران امام که از کثرت سجده پینه بر پیشانی داشتند به من می‌گفتند:

بیعت کن.

امام علی علیه السلام فرمود: رهائش کنید تا خود تصمیم بگیرد.

سپس بگونه‌ای حساب شده با من صحبت کرد که هدایت شدم و بیعت کردم. [۱].

این واقعه در خطبه ۱۷۰ به شرح زیر آمده است:

أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّ الَّذِينَ وَرَاءَكَ بَعُثُوكَ رَأْتِدَا تَبْتَعِي لَهُمْ مَسَاقِطَ الْغَيْثِ، فَرَجَعْتَ إِلَيْهِمْ وَأَخْبِرْتَهُمْ عَنِ الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ، فَخَالَفُوا إِلَيَّ الْمَعَاطِشِ وَالْمَجَادِبِ، مَا كُنْتُ صَانِعًا؟ قَالَ: كُنْتُ تَارِكُهُمْ وَمُخَالِفَهُمْ إِلَى الْكَلَاءِ وَالْمَاءِ. فَقَالَ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: فَأَمُدُّ إِذَا يَدُكَ. فَقَالَ الرَّجُلُ: فَوَاللَّهِ مَا اسْتَطَعْتُ أَنْ أُمَّتِّعَ عِنْدَ قِيَامِ الْحُجَّةِ عَلَيَّ، فَبَايَعْتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَالرَّجُلُ يَعْرِفُ بِكَلْبِ الْجَزْمِيِّ.

اگر آنها تو را می‌فرستادند که محل ریزش باران را بیابی، سپس به سوی آنان باز می‌گشتی و از گیاه و سبزه و آب خبر می‌دادی، اگر مخالفت می‌کردند و به سرزمینهای خشک و بی‌آب روی می‌آوردند تو چه می‌کردی؟ (گفت: آنها را رها می‌کردم و به سوی آب و گیاه می‌رفتم، امام فرمود)

پس دست را برای بیعت کردن بگشای.

(مرد گفت: سوگند بخدا به هنگام روشن شدن حق توانایی مخالفت نداشتم و با امام علیه السلام بیعت کردم) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب جمل شیخ مفید، ص ۱۵۶ - و تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹۲.

[۲] اسناد و مدارک خطبه ۱۷۰ به شرح زیر است:

۱- عقدالفرید ج ۴ ص ۱۳۸ خطب امیرالمؤمنین: ابن عبدربه مالکی (متوفای ۳۲۸ه)

۲- النهایه ج ۲ ص ۱۲۸ (ماده دكك): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ه)

۳- کتاب الجمل: ابی مخنف (متوفای ۱۵۷ه).

بردباری در مبارزه با تحریفات

پس از ۲۵ سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلامی توجّهی نداشتند، و بدعت‌ها، و جعل احکام فراوانی را مطرح کردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستور العمل‌هایی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود، حال که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید، با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی‌توانست افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد.

تا فرمود:

«نماز مستحبی را به جماعت نخوانید.»

فریاد عموم بلند شد که:

وَأَعْمَرَا، وَأَعْمَرَا

اینجاست که، مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه نمی‌شود به زودی حل کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اینگونه بیان فرمود:

اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریف‌ها را کنار زنم، از گردنم پراکنده می‌شوند.

سوگند به خدا! به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است.

اما بعضی از لشکریان که در پیرامون من می‌جنگیدند، فریاد زدند:

(ای اهل اسلام، سنت خلیفه دوم را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبی به جماعت باز می‌دارد).

ترسیدم در گوشه‌ای از لشکریانم شورش برپا شود. [۱].

و در یک سخنرانی افشاگرانه فرمود:

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَرَدَدْتُ فَدَكَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ

وَرَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ... وَرَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهُدَمَتْهَا مِنَ الْمَسْجِدِ، وَرَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ
الْجَوْرِ قَضَى بِهَا وَنَزَعَتْ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالِ بَغِيرِ حَقٍّ وَرَدَدْتُنَّهِنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ...

وَمَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَاعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِي بِالسَّوِيَةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ...

وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَسَدَدْتُ مَا فَتَحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَفَتَحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ

وَحَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخَفِيِّنِ

وَحَدَدْتُ عَلَى النَّبِيِّدِ

وَأَمَرْتُ بِالْأَحْلَالِ الْمُتَعَتِينَ

وَأَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ

وَالزَّمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...

وَحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ

وَأَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى إِصْنَافِهَا وَحُدُودِهَا...

إِذَا لَيْتَرَفَّقُوا عَنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعِيَّةٌ فَتَنَادَى
بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يَقَاتِلُ مَعِي:

يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيَّرْتُ سُنَّةَ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا. وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي...

(اگر مقام ابراهیم را که خلیفه دوم تغییر داد به همان مکانی می‌گذاشتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود؛

و فدک را به صاحب اصلیش می‌دادم؛

و پیمان‌ها رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به مقدار تعیین شده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باز می‌گرداندم؛

و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می‌گرفتم؛

و احکام و قضاوت‌های ضالمانه را طرد می‌کردم؛

و زنان مسلمان را که بدون حقی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادهایشان برمی‌گرداندم؛

و دفتر حقوق را به روش حقوق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر می‌دادم؛

و دفتر بخشش‌ها و امتیاز دادن‌ها را نابود می‌کردم؛

و مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنگونه که لازم بود درست می‌کردم؛

و درهائی که بیجا باز کردند می‌بستم؛

و مسح بر روی کفش را منع می‌کردم؛
و بر خوردن آبجو حدّ شراب می‌زدم؛
و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام می‌کردم؛
و دستور می‌دادم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند؛
و بسم‌الله را در نماز بلند بگویند؛
و مردم را به حکم قرآن باز می‌گرداندم؛
و طلاق را مطابق اسلام جاری می‌کردم؛
و صدقات را از اقشار مردم می‌گرفتم؛

هر آینه از اطراف من پراکنده می‌شدند، من تا دستور دادم که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند:

که ای اهل اسلام، سنت خلیفه دوم را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم را دچار پراکندگی نمایند.

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ص ۵۸ و ۶۳ - و - تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۳۶.

بانوان و فرهنگ پرهیز

در فرهنگ اجتماعی و اخلاق همسرداری امام علی علیه السلام اصولی مطرح است، مانند:

- ۱- تقسیم کار بین زن و مرد
 - ۲- انتخاب مرد نسبت به کارهای بیرون منزل
 - ۳- به کوچه و خیابان نرفتن زن‌ها مگر در ضرورت
 - ۴- مسئولیت پذیری مردها نسبت به خرید و فروش خارج از منزل.
- بنابراین جامعه اسلامی با فرهنگ پرهیز، و عدم اختلاط زن و مرد در بازار و خیابان باید اداره شود، که عامل سلامت نسل جوان و محیط اجتماعی است.

روزی به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اطلاع دادند که زنان کوفه در مراکز تجاری و بازار رفت و آمد دارند، و شخصاً به خرید و فروش می‌پردازند، امام علی علیه السلام در یک سخنرانی خطاب به مردم کوفه فرمود:

أَمَا تَسْتَحْيُونَ وَلَا تُغَارُونَ وَنِسَائِكُمْ يَخْرُجْنَ إِلَى الْأَسْوَاقِ وَيَزَاحِمْنَ الْعُلُوجَ

«آیا حیاء ندارید؟ و غیرت نمی‌ورزید که زن‌های شما به بازارها می‌روند و با جوانان قوی و خوش هیکل روبرو می‌شوند؟» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] محجّه البیضاء ج ۳ ص ۱۰۴.

برخورد با دختر خود

وقتی یکی از دختران امام علی علیه السلام، گلوبند بیت‌المال را آنهم با اجازه کلیددار آن، تنها برای روز عید فطر، به عاریت

گرفت،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر سر کلیددار بیت‌المال فریاد کشید، و گلوبند را به بیت‌المال بازگرداند و خطاب به دخترش فرمود:

اگر اجازه نمی‌گرفتی، دست تو اولین دستی بود که در بنی‌هاشم قطع می‌گردید. [۱].

فَاتَّقِ اللَّهَ وَارْزُقْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمَكْنِي اللَّهُ مِنْكَ لَأَعِيدَنَّ إِلَيَّ اللَّهُ فِيكَ، وَلَأَضْرِبَنَّكَ بِسَيْفِي الَّذِي مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَدًا إِلَّا دَخَلَ النَّارَ!

وَوَاللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَعَلَمَا مِثْلَ الَّذِي فَعَلْتَ، مَا كَانَتْ لَهُمَا عِنْدِي هَوَادَةٌ، وَلَا ظَفْرًا مَنِيَّ بِإِرَادَةٍ، حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا، وَأُزِيحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتَيْهِمَا، وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَا يَسِيرُنِي أَنْ مَا آخُذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِي، أَتُرَكُّهُ مِيرَاثًا لِمَنْ بَعْدِي؛ فَضَحَّ رُؤَيْدًا، فَكَأَنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى، وَدُفِنْتَ تَحْتَ التُّرَى، وَعَرِضْتَ عَلَيْكَ أَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يَنَادِي الظَّالِمَ فِيهِ بِالْحَسِيرَةِ، وَيَتَمَنَّى الْمُضْئِيعَ فِيهِ الرَّجْعَةَ، «وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ»

ترجمه: برخورد قاطع با خیانتکار

پس از خدا بترس، و اموال آنان را بازگردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم نمود، که نزد خدا عذرخواه من باشد، و با شمشیری تو را می‌زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.

سوگند به خدا! اگر حسن و حسین چنان می‌کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی‌دیدند و به آرزو نمی‌رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به ستم پدید آمده نابود سازم، به پروردگار جهانیان سوگند، آن چه که تو از اموال مسلمانان به ناحق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث بازماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده‌ای، و در زیر خاک‌ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می‌زند، و تباہ کننده عمر و فرصت‌ها، آرزوی بازگشت دارد اما راه فرار و چاره مسدود است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۵۱ - و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۲۱.

[۲] نامه ۴۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

برخورد با اسیران شامی

در جنگ جمل هرگاه دشمنی از شامیها به دست امام علی علیه السلام اسیر می‌شد، اگر کسی از یاران آن حضرت را نکشته بود او را آزاد می‌کرد و گرنه او را می‌کشت،

و اگر پس از آزادی دوباره به جنگ می‌آمد و اسیر می‌شد، او را به قتل می‌رساند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صفین، نصر، ص ۵۱۹.

بحثی در امامت

لزوم وجود امام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بمنظور جانشینی آنحضرت برای رهبری ملت اسلام بطوریکه اطاعت او بر

تمام امت لازم و واجب باشد مورد تأیید فریقین خاصه و عامه است زیرا هیچ سازمان و اجتماعی بدون ریاست و رهبری نمیتواند بقاء خود ادامه دهد ولی بحث در اینست که چه کسی باید جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله شود و چه شرایط و خصوصیات را داشته باشد و چه کسی او را بدین مقام منصوب سازد؟ اهل سنت هر حکومتی را که بوسیله یک فرد مسلمان مستقر گردد خلافت اسلامی دانسته و جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله را هم منتخب از طرف مردم میدانند در نتیجه بعصمت خلیفه قائل نبوده و خلافت اسلامی را در ردیف حکومتهای بشری بشمار میآوردند و فقط بطرز رفتار خلفاء و چگونگی اعمال آنها نظر دارند که با مردم بعدل و داد رفتار نمایند!

اما بعقیده شیعه امامت منصب الهی بوده و تالی نبوت است و همچنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا مبعوث شده است امام نیز باید از ناحیه خدا تعیین گردد و علاوه بر داشتن افضلیت نسبت بقاطبه مردم در کلیه سجایای اخلاقی و فضائل نفسانی، عصمت او هم در درجه اول شرایط لازمه است و این مقام فوق تشخیص مردم است بنا بر این اجماع و انتخاب مسلمین شرط امامت نیست و قبول و یا تسلیم مسلمین نیز دلیل امامت نمیشود اگر چه امام برای حفظ اساس دین بظاهر مجبور بتقیه و بیعت باشد. البته لفظ امام را بمعنی لغوی آن بهر پیشوائی میتوان گفت مانند امام جماعت (در نماز) حتی به پیشوایان کفر نیز اطلاق میشود چنانکه خداوند در قرآن کریم فرماید: فقاتلوا ائمة الکفر انهم لا ایمان لهم [۱].

ولی امامت در اصطلاح علم کلام و بمعنی مخصوص آن که جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است عبارت از ریاست عمومی الهیه است بر همه مردم در امور دنیا و دین که بر تمام افراد امت متابعت از صاحب چنین مقامی لازم و واجب است، بعبارت دیگر امام و جانشین پیغمبر باید ریاست و رهبری جامعه اسلامی را در سه جهت (از لحاظ حکومت - بیان معارف و احکام دینی - رهبری و ارشاد حیات معنوی) بعهده بگیرد و پر واضح است که چنین کسی باید از جانب خداوند تعیین و منصوب گردد و مؤید بالهامات ربانی باشد زیرا همچنانکه برای بوجود آمدن دینی پیغمبری از طرف خداوند تعالی مبعوث میشود برای حفظ و بقای آن دین نیز تعیین و نصب امام از جانب خدا لازم و ضروری میباشد.

از جمله استدلالات شیعه بر صحت عقیده خود دلیلی است معروف بدلیل لطف که چون نظام اجتماع بدون وجود قانون الهی مختل، و میان افراد آن جامعه هرج و مرج پیدا میشود لذا برای تعیین روابط افراد با یکدیگر و همچنین برای تعیین وظایف و تکالیف دینی و اخلاقی آنها که نتیجه اش رسیدن بسعدت جاودانی است خداوند از راه لطف پیغمبری را بسوی آنان مبعوث میکند تا افراد جامعه را در مسیر تکامل مادی و معنوی هدایت نماید چنانکه در قرآن کریم فرماید: لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم يتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین [۲].

یعنی خداوند بر مؤمنین (از راه لطف) احسان و اکرام نمود که در میان آنها پیغمبری را برانگیخت که بر آنان آیات او را میخواند و آنها را (از شرک و پلیدی و رذائل اخلاقی) تزکیه نموده و کتاب و حکمت یادشان میدهد و اگر چه قبلا در گمراهی آشکاری بودند.

دلیل لطف را اهل سنت نیز در باره پیغمبر قبول دارند اما در مورد امام آنرا نمی پذیرند در صورتیکه لطف خدا کامل است و هرگز ناقص و نا تمام نمی ماند بنا بر این امام نیز باید پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله از جانب خدا منصوب شود و پیغمبر در حال حیات او را بمردم معرفی کند چنانکه نزول آیه تبلیغ در غدیر خم روشنگر این مطلب بوده و در فصول گذشته بدان اشاره گردیده است، خواجه نصیر الدین طوسی در کتاب تجرید الاعتقاد گوید: الامام لطف فیجب نصبه علی الله تعالی تحصیلا للغرض [۳].

علاوه بر دلیل لطف آیاتی در قرآن کریم وجود دارند که ثابت میکنند امامت و خلافت الهیه موهبت و منصب خدائی است و امام نیز بوسیله خداوند منصوب میگردد از جمله آنها آیه های زیر است:

اذ قال ربک للملائکة انی جاعل فی الارض خلیفة [۴] ... هنگامیکه پروردگار تو بفرشتگان گفت من در روی زمین خلیفه ای قرار

میدهیم...

و اذا بتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین [۵].

چون ابراهیم را پروردگارش بسخانی آزمایش نمود (مانند افکندن او در آتش بدستور نمرود و هجرت از وطن و مأمور شدن بذبح اسمعیل و امثالهم) و ابراهیم آماده انجام و اتمام آنها گردید خداوند باو فرمود که من ترا (علاوه بر مقام نبوت) برای مردم امام قرار میدهم عرض کرد این امامت را بعضی از اولاد من هم قرار بده خداوند فرمود عهد من (امامت) بستمکاران نمیرسد. در این دو آیه خداوند تصریح میکند که نصب امام و خلیفه بدست خدا است و این امامت هم بر اشخاص ظالم و ستمگر نمیرسد و عدم ظلم امام عصمت او را میرساند و اگر بعقیده اهل تسنن قرار باشد امام از طریق شورا و اجماع انتخاب شود جواب آیات فوق چیست؟ صاحب تفسیر المیزان در ذیل تفسیر آیه مزبور چنین مینویسد:

آنچه از آیات مختلفه قرآن در این زمینه استفاده میشود اینست که هر کجا نامی از امامت برده شده هدایت هم بعنوان تفسیر بدنبال آن ذکر گردیده است مثلا در داستان ابراهیم فرماید:

و هبنا له اسحق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین، و جعلناهم ائمه ً یهدون بامرنا [۶].

و ما بابراهیم اسحق را و یعقوب را (که فرزند اسحق بود) بخشیدیم و همه آنها را از نیکان و شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که بامر ما مردم را هدایت نمایند.

و در جای دیگر فرماید: و جعلنا منهم ائمه ً یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون [۷].

و از آنها (بنی اسرائیل) امامانی قرار دادیم که بفرمان ما هدایت میکردند چون (بسختی‌های ناشی از نافرمانی قوم) صبر کردند و بایات (معجزات) ما یقین داشتند.

بطوریکه ملاحظه میشود در این موارد (هدایت) بعنوان توضیح بعد از امامت ذکر شده و سپس آنرا مقید بامر کرده و فرموده است یهدون بامرنا یعنی پیشوایان که بامر ما هدایت میکنند و از اینجا معلوم میشود که مقام امامت مقام هدایت مخصوصی است که عبارت از هدایت بامر خدا بوده و یکنوع ولایت بر اعمال مردم است از نظر باطن که توأم با هدایت میباشد و منظور از هدایت در اینجا ایصال بمطلوب یعنی رسانیدن بمقصد است نه تنها راهنمایی و ارائه طریق که کار پیغمبران و رسولان بلکه عموم مؤمنانی است که از راه موعظه و نصیحت مردم را بسوی خدا دعوت میکنند [۸].

بموضوع دیگری که باید توجه نمود اینست که خداوند دلیل اعطاء مقام امامت را چنین بیان کرده است (لما صبروا و کانوا بایاتنا یوقنون - چون صبر کردند و بایات ما یقین داشتند) بنا بر این، علت اعطاء آن صبر در راه خدا آنهم صبر مطلق که شامل تمام امتحانات و دارا بودن مقام یقین (پیش از صبر) است چنانکه در باره ابراهیم فرماید:

و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الارض و لیکون من الموقنین [۹].

یعنی و بدینگونه ملکوت آسمانها و زمین را بابراهیم نشان میدهیم تا از اهل یقین گردد. پس امام باید دارای مقام یقین بوده و عالم ملکوت بر او مکشوف باشد.

همچنین کسی میتواند مقام با عظمت امامت را دارا شود که ذاتا سعادتمند بوده باشد زیرا اگر ذاتا سعادتمند نباشد و در بعضی اوقات ظلم و شقاوت از او سر بزند در اینصورت صلاحیت احراز چنین مقامی را نداشته و خود محتاج بهدایت دیگری خواهد بود و این معنی با مقام هدایت سازشی ندارد [۱۰].

ممکن است کسی بگوید حضرت امیر علیه السلام که فقط مقام امامت را داشت چگونه از پیغمبران پیشین مانند ابراهیم که هم پیغمبر بوده و هم مقام امامت را داشته است افضل و برتر است؟ پاسخ اینست که مقام امامت دارای مراتب مختلفی است (همچنانکه پیغمبران در نبوت همه یکسان نبوده‌اند) و آنحضرت مرحله کاملتر امامت را دارا بود [۱۱] و چنانکه اشاره شد امام باید دارای مقام

یقین باشد و خداوند میفرماید ملکوت آسمانها و زمین را بپایه‌ها نشان دادیم تا از اهل یقین گردد اما یقینی که حضرت امیر علیه السلام داشت فوق یقین ابراهیم بود در نتیجه مرتبه امامتش هم قوی‌تر از مرتبه امامت او خواهد بود زیرا ابراهیم با آنهمه یقینی که داشت بخداوند عرض کرد: رب ارنی کیف تحي الموتی [۱۲]؟ (خدایا بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده میکنی؟) ولی حضرت امیر علیه السلام فرمود: لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا [۱۳]! یعنی اگر تمام حجابات از میان برداشته شود من ذره‌ای به یقینم نمیافزایم!

با توجه بمطالب معروضه ثابت میشود که مقام امامت منشأ الهی دارد و مردم بهیچ عنوانی صلاحیت انتخاب کسی را بچنین سمتی ندارند زیرا مردم هر اندازه هم بصیر و موشکاف باشند باز انتخاب کسی بمنصب امامت از حدود درک و تشخیص آنان خارج است چنانکه حضرت موسی که پیغمبر بزرگ و اولو العزمی بود از میان تمام قوم خود فقط هفتاد نفر واجد شرایط و صلاحیت دار را انتخاب کرده و به طور برد ولی آنان که زبده و منتخب بنی اسرائیل بودند حدود فهم و درکشان تا بدانجا بود که به آنحضرت گفتند. ارنا الله جهرة (خدا را آشکارا بما نشان بده) پس جایی که انتخاب موسی اینگونه باشد انتخاب دیگران معلوم است که بچه نحوی خواهد بود.

و باز بر همگان واضح و معلوم است که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ترجمان علوم الهی و گنجینه اسرار حق بوده و در باره‌اش خداوند در قرآن فرماید. علمه شدید القوی [۱۴] بنا بر این جانشین وی نیز تا مظهر و وارث چنین صفاتی نباشد نمیتواند در مسند او نشسته و امت وی را رهبری نماید بعبارت دیگر امام نیز مانند پیغمبر دارای روح قدسی است و تشابه و سنخیتی میان آنان وجود دارد که میتواند جانشین آنحضرت گردد و این شرایط و خصوصیات برای اشخاص دیگر امکان پذیر نباشد برای توضیح مطلب بیک مثال عامیانه اشاره میشود.

فرض کنید پزشکی که متخصص بیماریهای قلبی است اگر برای مدتی بمسافرت رود و بخواهد در غیابش مطب او برای رجوع بیماران قلبی دائر باشد باید پزشک دیگری را که در همان رشته تخصص دارد بجای خود گذارد نه اشخاص معمولی را حتی پزشک غیر متخصص مثلا دندان پزشکی را هم نمیتواند جانشین خود قرار دهد، یا چنانچه آهنگری بخواهد موقتا دیگری را در جایش گذارد باید کسی را پیدا کند که مانند خودش صاحب آن حرفه باشد و الا نمیتواند مثلا قصابی را در جای خود بنشانند و این مطلب از بدیهیات بوده و بر همه واضح و آشکار است بدینجهت حضرت امیر علیه السلام فرماید: نحن شجرة النبوة و محط الرسالة و مختلف الملائكة و معادن العلم و ینایع الحكم [۱۵] یعنی ما (ائمه اثنی عشر) از شجره نبوتیم و از خاندانی هستیم که رسالت و پیغام الهی در آنجا نازل شده و رفت و آمد فرشتگان در آنجا بوده است ما معدنهای علم و چشمه‌های حکمتها میباشیم.

و در خطبه دیگر فرماید: الا ان مثل ال محمد صلی الله علیه و آله کمثل نجوم السماء، اذا خوی نجم طلع نجم [۱۶]. بدانید که مثل آل محمد صلی الله علیه و آله مانند مثل ستارگان آسمان است، زمانیکه ستاره‌ای ناپدید شد ستاره دیگری طلوع میکند (با فوت یا شهادت هر امام امامی دیگر بجای او می‌نشیند).

همچنین در خطبه دیگر فرماید: این الذین زعموا انهم الراسخون فی العلم دوننا؟ کذبا و بغیا علینا، ان رفعنا الله و وضعهم و اعطانا و حرمهم و ادخلنا و اخرجهم، بنا يستعطي الهدی و يستجلی العمی، ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم، لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاية من غیرهم [۱۷].

کجا هستند کسانی که بجز ما اهل بیت گمان میکنند آنها در علم راسخ و استوارند: (ادعای آنها) دروغ و ستم بر ما است زیرا خداوند ما را برتری داده و آنها را فرو گذاشته و (مقام امامت را) بما عطاء فرموده و آنانرا بی بهره ساخته است و ما را (در آنمقام) داخل نموده و آنها را خارج کرده است، بوسیله ما هدایت و راهنمایی طلب می‌گردد و (پرده نادانی و گمراهی و) کوری برداشته شود، زیرا پیشوایان دین از قریش و از نسل هاشم بوجود آمده‌اند (امامت و خلافت) بر غیر ایشان سزاوار نیست و خلفای غیر ایشان

برای جانشینی (پیغمبر صلی الله علیه و آله) صلاحیت ندارند.

حضرت سجاد علیه السلام نیز در دعائی که پس از ختم قرآن میخواند به پیشگاه خداوند چنین عرضه میدارد:

اللهم انک انزلته علی نبیک محمد صلی الله علیه و آله مجملا و الهمته علم عجائبه مکملا، و ورثتنا علمه مفسرا، و فضلنا علی من جهل علمه و قویتنا علیه لترفعنا فوق من لم یطق حمله.

اللهم فکما جعلت قلوبنا له حملا و عرفتنا برحمتک شرفه و فضله فصل علی محمد الخطیب به و علی آله الخزان له [۱۸].

بار خدایا تو آنرا (قرآن را) بر پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله بطور مجمل فرو فرستادی و علم عجائب آنرا تماما باو الهام فرمودی، و تفسیر آنرا بما بمیراث دادی و ما را بر کسی که علم قرآن ندارد برتری بخشیدی و نیروی ما را از او افزون کردی و رتبه ما را بالاتر از او گردانیدی که تاب تحمل این علم را نداشت.

بار الها همچنانکه دل‌های ما را برای نگاهداری قرآن شایسته دیدی و از نظر رحمت شرف و فضل آنرا بما شناساندی بر محمد صلی الله علیه و آله که بدان گویا بود و بر اولاد او که گنجوران علم اویند درود بفرست.

از مضمون این بیانات چنین نتیجه بدست می‌آید که برای قرآن کریم مبین و مفسری لازم است که از جانب خدا ملهم و مؤید باشد و هر کسی شایستگی احراز چنین مقامی را ندارد و از اینجا بطلان سخن عمر که در هنگام رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله گفت حسبنا کتاب الله معلوم میشود زیرا تنها وجود کتاب خدا بدون مفسر و مبین آن نتیجه مطلوبه را بدست نمی‌دهد فرضا کتابی اگر در علم طب نوشته شده و در اختیار مردم قرار بگیرد آنکتاب بیماران را از مراجعه بطیب بی نیاز نمیکند بلکه طیب حاذقی باید وجود داشته باشد تا بتواند از آن کتاب استفاده نماید و یا آنرا بدیگران تدریس کند بهمین جهت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز در حدیث ثقلین که در نزد عامه و خاصه مسلم و قطعی است قرآن را همدوش عترت خود بمردم توصیه کرده و فرمود آندو هرگز از هم جدا نشوند تا کنار حوض بر من وارد شوند، و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض [۱۹] و عملا نیز ثابت شد که عمر در زمان خلافتش حل مسائل مبهم و مشکلات قضائی را نتوانست از کتاب خدا بدست آورد و ناچار بعلی علیه السلام پناه برده و گفت لولا علی لهلک عمر. و آنحضرت چون ملهم بافاضات ربانی و خود قرآن ناطق بود فوراً رفع مشکل نموده و عمر را از بن بست رهایی می‌بخشید.

تفسیر آیات متشابه و تفصیل مجملات و توضیح احکام مبهم و حل معضلات علمی و مشکلات قضائی خواه ناخواه چنین شرایطی را برای امام ایجاب میکند زیرا فتوای امام مانند فتاوی فقهاء روی استنباط نیست بلکه متکی بعلم امامت است که لدنی و الهامی است و همیشه دیده شده است که هر گونه سؤال مشکل و بغرنجی که از ائمه اطهار علیهم السلام نموده‌اند آنان بدون اینکه خود را ملزم باستنباط آن حکم از سایر احکام مشابه آن بدانند فوراً بدون تأمل و درنگ جواب داده‌اند همچنین هر کجا ابهامی در آیات قرآن بوده امام آنرا تفسیر نموده و مقصود خدای تعالی را از نزول آن آیه بیان فرموده است بدون اینکه مقید بتطبیق آن با قواعد ادبی و یا هر گونه موازین علمی دیگری باشد بهمین دلیل مقام امامت از نظر شیعه تالی مقام نبوت است و بحکم - اهل البیت ادری بما فی البیت (اهل خانه بهتر میدانند که در خانه چه هست) ائمه اطهار نیز با علم لدنی و الهامی خود مقصود خدا و پیغمبر را دریافته‌اند.

برای تکمیل مطالب معروضه در این فصل بخلاصه حدیثی که کلینی و شیخ صدوق علیهما الرحمه بوسیله عبد العزیز بن مسلم از حضرت رضا علیه السلام در مورد امامت نقل کرده‌اند ذیلا اشاره میشود.

عبد العزیز بن مسلم گوید موقعیکه حضرت رضا علیه السلام تازه بمرو آمده بود من خدمت آنحضرت رسیده و موضوع امامت را که مورد اختلاف بسیاری از مردم بوده و در پیرامون آن گفتگو میکردند بخدمتش عرض کردم.

حضرت تبسم کرد و فرمود ای عبد العزیز مردم نفهمیده‌اند و از آراء خود گول خورده‌اند زیرا خداوند عز و جل پیغمبرش را قبض

روح نفرمود تا دین را برایش کامل کرد و قرآن را هم که بیان هر چیزی از حلال و حرام و حدود و احکام و کلیه نیازمندیهای بشر در آنست نازل فرمود و امر امامت را هم از کمال دین قرار داد و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم رحلت نفرمود تا برای امتش معالم دینشان را بیان فرموده و راهشان را که راه حق است روشن گردانید و علی علیه السلام را بسمت پیشوا و امام منصوب فرمود و چیزی از احتیاجات امت را فرو گذار نکرد در این صورت کسی که معتقد باشد خداوند عز و جل دینش را کامل نکرده است کتاب خدا را رد نموده و آنکه کتاب خدا را رد کند بدان کافر گشته است.

آیا مردم قدر و منزلت امام را در میان امت می‌شناسند تا تعیین و انتخاب امام با اختیار آنان گذاشته شود؟ مقام امامت بسی قدرش بزرگتر و شأنش عظیم‌تر و مکانش عالی‌تر و عمقش فروتر از آنست که مردم با عقول (ناقص) خود بدان برسند یا با آراء خود آنرا درک کنند و یا بمیل و اختیار خود امامی را انتخاب کنند زیرا منصب امامت مقام شامخی است که خداوند عز و جل آنرا پس از نبوت و خلت در مرحله سیم بحضرت ابراهیم اختصاص داده و فضیلتی است که او را بدان مشرف نموده و نامش را بلند گردانیده است آنجا که فرماید: انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لاینال عهدی الظالمین [۲۰] پس این آیه تصدی مقام امامت را برای ستمکاران تا روز قیامت باطل نموده و آنرا در میان برگزیدگان و پاکان نهاده است.

سپس خداوند ابراهیم را گرامی داشت و امامت را در اولاد پاک و برگزیده او قرار داد و فرمود:

و وهبنا له اسحق و یعقوب نافله و کلا جعلنا صالحین و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا و اوحینا الیهم فعل الخیرات و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و کانوا لنا عابدین [۲۱].

یعنی اسحاق و سپس یعقوب را باو بخشیدیم و همه را صالح و شایسته نمودیم و آنها را امامانی قرار دادیم که بامر ما رهبری کنند و انجام کارهای نیک و همچنین اقامه نماز و دادن زکوة را بدانها وحی کردیم و آنها از پرستش کنندگان ما بودند. بنا بر این امامت همیشه در فرزندان (پاک و برگزیده) او بود و در طول قرن‌ها از همدیگر ارث می‌بردند تا اینکه خدای تعالی آنرا به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارث داد و فرمود:

ان اولی الناس بابراهیم للذین اتبعوه و هذا النبی و الذین آمنوا و الله ولی المؤمنین [۲۲].

سزاوارترین و نزدیکترین مردم بابراهیم کسانی هستند که پیروی او را نموده و این پیغمبر و ایمان آورندگانند و خداوند ولی مؤمنان است.

پس امامت مخصوص رسول اکرم صلی الله علیه و آله بوده و آنحضرت بدستور خدای تعالی و برسم آنچه خداوند واجب نموده بود آنرا بعهد علی علیه السلام گذاشت و سپس در میان فرزندان برگزیده او که خداوند بآنان علم و ایمان داده است جاری گشت چنانکه خداوند فرماید: و قال الذین اتوا العلم و الایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث [۲۳].

که مراد از اهل علم و ایمان در این آیه شریفه ائمه هدی میباشند بنا بر این امامت تا روز قیامت مخصوص اولاد علی علیه السلام است زیرا پس از محمد صلی الله علیه و آله پیغمبری نیست پس این نادانان از کجا برای خود امام اختیار میکنند؟

امامت در حقیقت مقام انبیاء و میراث اوصیاء است زیرا امامت خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین علیهم السلام است.

امامت زمام دین و مایه نظام مسلمین و موجب صلاح دنیا و عزت مؤمنین است.

امامت ریشه نمو کننده اسلام و شاخه بلند آنست.

کامل شدن نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و زیاد شدن غنائم و صدقات و اجرای حدود و احکام و صیانت حدود و ثغور ممالک اسلامی با وجود امام است.

امام حلال خدا را حلال و حرامش را حرام داند، در اجرای حدود الهی قیام کند و از حریم دین دفاع نماید و مردم را با حکمت و

پند و موعظه نیکو و برهان قاطع براه پروردگار دعوت میکند.

امام مانند خورشید طالع و درخشانی است که نورش گیتی را فرا گیرد و در افقی است که دستها و دیدگان بدان نرسد. امام چون ماه چهارده شبه نورانی و مانند چراغ فروزان و مشعشع است و ستاره هدایتی است که در تاریکیهای شب و عبور از شهرها و بیابانها و در امواج دریاها موجب راهنمایی مردم است.

امام مانند آب شیرین و گوارا برای تشنگان (معارف الهیه) و دلالت کننده بر طریق راستی و نجات دهنده از هلاکت است. امام امین خدا است در میان خلقتش، و حجت اوست بر بندگانش، و جانشین اوست در شهرهایش و بسوی خدا دعوت کننده و از حقوق او دفاع کننده است.

امام از گناهان پاک و از عیوب منزّه و بر کنار است و بعلم و دانش مخصوص، و حلم را شعار خود ساخته است.

امام موجب نظام دین و باعث عزت مسلمین و خشم برای منافقین و سبب هلاک کافرین است.

امام یگانه روزگار خویش است کسی با او همطراز نشود و هیچ دانشمندی با او برابری نکند و او را مانند و نظیری (غیر از امام دیگر) نباشد تمام فضیلت مخصوص اوست بدون اینکه محتاج بطلب و اکتساب از غیر بوده باشد بلکه این مواهب از جانب خدای بخشنده باو عطاء شده و اختصاص یافته است.

پس کیست که بتواند بمقام معرفت امام برسد و یا امکان اختیار و انتخاب امام را داشته باشد؟

هیئات، هیئات، در این کار خردها گمراه گشته و بردبارها بیراهه رفته و عقلها سرگردان مانده و دیدگان بیفروغ گشته و بزرگان کوچک شده و حکماء متحیر و سخنوران در محصور و خردمندان در نادانی و شعراء و ادبا عاجز بوده و سخندانان در مانده‌اند که بتوانند شأنی از شئون و اوصاف امام و یا فضیلتی از فضائل او را توصیف کنند و همگی بعجز و قصور خود معترف گشته‌اند در اینصورت چگونه میشود که تمام فضائل امام بتوصیف در آید یا مطلبی از کار امام فهمیده شود و یا کسی پیدا گردد که جایگزین او گشته و اظهار بی نیازی کند؟

نه، چگونه و از کجا چنین چیزی ممکن است در حالیکه امام مانند ستاره‌ای است که افق حقیقتش از دسترس مردم و توصیف

وصف کنندگان بسی بلندتر است پس اختیار مردم کجا و امام کجا و عقول مردم کجا و او کجا و مانند او کجا پیدا میشود؟

آیا گمان میکنند که امام را در غیر خاندان رسالت میتوان پیدا نمود؟ بخدا که خودشان را گول زده‌اند و امر باطل و بیهوده‌ای را آرزو کرده‌اند و به نردبان لغزنده‌ای (یا گردنه بلند و لغزنده‌ای که قدم‌ها در آن میلغزند و پایین سقوط میکنند) بالا رفتند و خواستند با عقول حیرت زده و ناقص و با آراء گمراه کننده خود نصب امام کنند! خدا آنان را بکشد بکجا منحرف شدند کار مشکلی را اراده کردند و دروغی (از خود) ساختند و بگمراهی دو رو شدیدی دچار شدند و در حیرت و سرگردانی افتادند که با چشم بینا امام را رها کردند و شیطان کردارهای آنها را در نظرشان جلوه داد و از راه بدر برد در حالیکه اهل بصیرت هم بودند (چنانکه خداوند فرماید):

و زين لهم الشيطان اعمالهم فصدهم عن السبيل و كانوا مستبصرين [۲۴].

از اختیار خدا و اختیار پیغمبر و خاندانش رو گردان شده و بانتخاب خود گرائیدند در صورتیکه قرآن کریم آشکارا بآنان میفرماید:

و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة [۲۵].

و پروردگارت هر چه بخواهد می‌آفریند و اختیار میکند و اختیار در دست آنها نیست.

و باز فرماید: و ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله امرها ان يكون لهم الخيرة من امرهم [۲۶].

و برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه‌ای زمانیکه خدا و پیغمبرش چیزی را برای آنان فرمان دادند حق اختیار امری نیست. و همچنین فرموده است:

ما لكم كيف تحكمون، ام لكم كتاب فيه تدرسون، ان لكم فيه لما تخيرون، ام لكم ايمان علينا بالغه الى يوم القيامة ان لكم لما تحكمون، سلهم ايهم بذلك زعيم، ام لهم شركاء فليأتوا بشركائهم ان كانوا صادقين [۲۷].

شما را چه شده است چگونه حکم میکنید؟ یا کتابی دارید که در آن درس میخوانید تا آنچه خواهید برای شما در آن کتاب باشد؟ یا شما را تا روز قیامت باما پیمان محکمی است که هر چه خواستید حکم کنید؟ (ای پیغمبر ما) از آنان پرس که کدامشان بدان حکم ضامنند؟ آیا برای آنان در اینکار شریکانی هست؟ پس اگر راست میگویند شریکانشان را بیاورند.

و باز خدای عز و جل فرمود: أفلا يتدبرون القرآن ام على قلوب اقفالها؟ ام طبع الله على قلوبهم فهم لا يفقهون [۲۸]؟ آیا در قرآن تدبر و اندیشه نمیکنند یا مگر بر دلها قفل زده شده است؟ یا خداوند بر دلهای آنها مهر زده و آنان قوم بیدانشند؟ و یا: قالوا سمعنا و هم لا يسمعون، ان شر الدواب عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون، و لو علم الله فيهم خيرا لاسمعهم و لو اسمعهم لتولوا و هم معرضون [۲۹].

گفتند شنیدیم و در حالیکه نمی شنیدند، حقیقه بدترین جانداران در نزد خدا مردم کر و لالند که اندیشه و تعقل نمیکنند و اگر خداوند در وجود آنان خیری میدید بآنها شنوائی میداد و اگر هم شنوائی میداد حتما رو گردان شده و اعراض مینمودند و یا: قالوا سمعنا و عصينا [۳۰] گفتند شنیدیم و نافرمانی کردیم.

(بنا بر این مقام امامت اختیاری و انتخابی نیست) بلکه آن فضل خداوند است که بهر کس خواهد میدهد و خداوند صاحب فضل بزرگی است - بل هو فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم.

پس چگونه جائر باشد که آنان امام را انتخاب کنند در حالیکه امام عالمی است که ساحتش از لوث نادانی مبرا بوده و مانند شبانی است که از رمه رو گردان نشود و معدن قدس و طهارت و طاعت و زهد و دانش و عبادت است. دعوت پیغمبر مخصوص اوست و از نسل پاک زهرای بتول است، دودمانش جای طعن و غمز نیست و هیچ صاحب نسبی (در علو حسب و نسب) بدو نمیرسد. از قبیله قریش و خاندان هاشم و عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده و مورد رضای خداوند عز و جل است، شرافت اشراف از اوست و از اولاد عبد مناف است علمش نمو کننده و حلمش کامل و در امامت قوی و در امور سیاست آگاه است، اطاعتش واجب و بامر خدای عز و جل قائم است بندگان خدا را خیر خواه و دین خدا را حافظ و نگهبان است.

خداوند پیغمبران و امامان را توفیق داده و از گنجینه علم و حکمت خود آنچه را که بدیگران نداده بدانها بخشیده است در نتیجه علم آنان فوق دانش اهل زمانشان بوده است چنانکه خداوند تعالی فرماید:

افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لكم كيف تحكمون [۳۱]؟

آیا کسی را که بسوی حق هدایت میکند شایسته است که مردم پیروی کنند یا کسی را که هدایت پیدا نمیکند مگر اینکه خود هدایت شود پس شما را چه شده است چگونه حکم میکنید؟

و باز فرموده است: و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا [۳۲].

بهر کسی که حکمت داده شده خیر زیادی داده شده است و باز در باره طالوت فرماید:

ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم و الله یؤتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم [۳۳].

خداوند او را (طالوت را) بر شما برگزید و بعلم و قدرت جسمانی او افزود و خداوند ملکش را بهر که خواهد میدهد و خداوند وسعت بخش و دانا است. و به پیغمبر خود صلی الله علیه و آله فرمود: و انزل الله علیک الكتاب و الحکمة و علمک ما لم تکن تعلم و کان فضل الله علیک عظیما [۳۴].

و خداوند بر تو کتاب و حکمت نازل کرد و آنچه را که نمیدانستی تعلیم داد و فضل و کرم خداوند بر تو بزرگ است. و در باره امامان از اهل بیت پیغمبر و عترت و ذریه او فرمود:

ام یحسدون الناس علی ما اتاهم الله من فضله فقد آتینا آل ابراهیم الكتاب و الحکمۃ و اتیناهم ملکا عظیما، فمنهم من امن به و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا [۳۵].

یا بمردم نسبت بدانچه خداوند از فضل و کرم خود بدانها داده است رشک می‌برند، پس یقینا ما خاندان ابراهیم را کتاب و حکمت دادیم و بدانها ملک بزرگی بخشیدیم پس کسانی از آنها بدان گرویدند و کسانی هم از آن روی گردانیدند و جهنم برای آنان بس افروخته آتشی است.

و بنده‌ای را که خداوند برای اصلاح امور بندگان اختیار کند حتما برای انجام آنکار سینه‌اش را منشرح سازد و چشمه‌های حکمت در قلبش جاری کند و باو دانشی الهام نماید که پس از آن در پاسخ هیچ سؤالی عاجز نماند و از راه صواب منحرف نشود، در نتیجه او معصوم و مؤید (از جانب خدا) است و توفیق یافته و استوار گشته و از هر لغزش و خطائی در امان است، خداوند او را بدین صفات اختصاص داده تا برای بندگان حجت و بر خلقش شاهد باشد و این فضل و کرم خداوند است که بهر که خواهد می‌دهد و خداوند دارای فضل و کرم بزرگی است. آیا مردم برای اختیار چنین امامی توانائی دارند؟ و یا کسی را که انتخاب کرده‌اند اینگونه امتیازاتی داشته است که او را پیشوای خود سازند؟

بخانه خدا سوگند که این مردم از حق تجاوز کردند و کتاب خدا را پشت سر گذاشتند مثل اینکه نمیدانند، در صورتیکه هدایت و شفاء در کتاب خدا است، اینها کتاب خدا را کنار نهادند و از هوی و هوس خود پیروی کردند و خداوند هم آنها را مذمت نموده و دشمن داشت و تباهاشان نمود چنانکه فرماید:

و من اضل ممن اتبع هواه بغیر هدی من الله ان الله لا یهدی القوم الظالمین [۳۶].

چه کسی گمراه‌تر و ستمکارتر از کسی است که هوی و هوس خود را بدون هدایت خدا پیروی کند یقینا خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمیکند.

و باز فرمود: فتعسا لهم و اضل اعمالهم [۳۷] پس بر آنها تباهی باد و (خدا) اعمالشان را نابود ساخت.

و باز فرمود: کبر مقتا عند الله و عند الذین امنوا کذلک یطبع الله علی کل قلب متکبر جبار [۳۸].

دشمنی بزرگی است در نزد خدا و مؤمنان، خداوند این چنین بر دل هر گردنکش و متکبری مهر میزند و صلی الله علی النبی محمد و اله و سلم تسلیم کثیرا [۳۹].

چنانکه از این روایت نیز استفاده میشود امامت یک مقام روحانی و معنوی است که منشأ الهی دارد و امام علاوه بر اداره امور مسلمین از نظر حکومت اسلامی و بیان معارف الهیه در حیات صوری و مادی، در مرحله حیات معنوی نیز عهده دار رهبری و هدایت است و حقائق اعمال با رهبری او سیر میکند بدینجهت از نظر شیعه معرفت و شناسائی امام شرط اصلی ایمان و متمم دین بوده و بدون معرفت امام دین و ایمان را چندان ارزشی نخواهد بود و در اینمورد حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که آنحضرت فرمود: من مات و لم یعرف امامه (امام زمانه) مات میتة الجاهلیة [۴۰] (هر کس بمیرد و امامش را نشناسد بمردن دوران جاهلیت مرده است).

مطلب دیگری که در پایان این فصل ذکر آن لازم بنظر میرسد اینست که بعضی از مغرضین و بی‌خبران و همچنین پاره از مستشرقین بی اطلاع چنان گمان کرده‌اند که تشیع یک اقلیتی است که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بوجود آمده و از اسلام اصلی که تسنن است منشعب شده است و حتی گروهی پا فراتر نهاده و گفته‌اند که شیعه در زمان صفویه بوجود آمده است!! ولی این قبیل اشخاص اگر کمی به تتبع و تحقیق پردازند خواهند دانست که قضیه کاملا بر عکس بوده و اسلام اصلی و حقیقی همان تشیع میباشد و این تسنن است که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله حزب سقیفه آنرا بوجود آورده است زیرا خود رسول اکرم در زمان حیاتش بارها علی علیه السلام و شیعیانش را ستوده است و کتب معتبر اهل سنت نیز شاهد این مطلب است و

بطرق مختلفه نوشته‌اند که هنگام نزول آیه ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریة [۴۱].

(کسانی که ایمان آوردند و اعمال نیک انجام دهند آنها بهترین مردمند) پیغمبر صلی الله علیه و آله بحضرت امیر فرمود: یا علی هم انت و شیعتک [۴۲] (آنها تو و شیعیان تو هستند).

همچنین در جای دیگر فرمود: علی و شیعتہ هم الفائزون یوم القیامہ [۴۳] (علی و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند). و چنانکه در فصول پیشین گذشت موقعی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در یوم الانذار اقوام و خویشان خود را برای پذیرش اسلام دعوت میکرد فقط علی علیه السلام دعوت او را پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در همان مجلس آنحضرت را بسمت خلافت و وراثت و وصایت خود بدیگران معرفی نموده و خلافت او را با نبوت خود توأماً اعلام فرمود و در اواخر عمر نیز برابر آیه تبلیغ در غدیر خم بطور رسمی و علنی همگان را از موضوع ولایت و خلافت آنجناب آگاه گردانید.

و اما مغرضین و نادانانی که پیدایش شیعه را بزمان صفویه نسبت میدهند باید بدانند که از صدر اسلام تا کنون کتابهای زیادی در اینمورد تألیف شده و در هیچ موضوعی مانند امامت بحث و تحقیق بعمل نیامده است و چون ذکر تمام آنها باعث اطناب کلام است فقط برای اطلاع بذکر اسامی چند جلد از کتب مزبور اکتفاء میشود:

الامامہ. تألیف خلیل بن احمد بصری متوفی قرن دوم هجری.

الامامہ. تألیف احمد بن الحسینی که از اصحاب حضرت صادق بوده است.

الامامہ. تألیف عبد الله بن جعفر الحمیری متوفی قرن سوم هجری.

الامامہ. تألیف فضل بن شاذان متوفی قرن سوم هجری.

الامامہ. محمد بن ابی عمیر از اصحاب حضرت رضا بوده است.

الامامہ. تألیف محمد بن عیسی از اصحاب امام جواد بوده است.

الامامہ. تألیف یحیی بن محمد متوفی قرن پنجم هجری.

کتابهایی هم که در عهد صفویه نوشته شده خارج از حدود تبلیغات آنان بوده است مانند کتاب احقاق الحق قاضی نور الله که معاصر شیخ بهائی و در اکبر آباد هند زندگی میکرده است و کتاب عباقات الانوار تألیف میر حامد حسینی هندی است که این اشخاص در هندوستان یعنی خارج از قلمرو سیاست و حکومت صفویه بوده‌اند البته صفویه نیز در ترویج و تبلیغ و بزرگداشت تشیع اقداماتی نموده‌اند اما نه اینکه آنرا بوجود آورده باشند.

با اینکه در این کتاب هر یک از دلائلی که تا کنون در باره ولایت و امامت علی علیه السلام نگارش یافته به تنهایی برای اثبات مطلب کافی میباشد ولی چون دلائل زیادی نیز در اینمورد باستناد آیات و اخباری که از طریق عامه و خاصه نقل شده در دست است لذا در فصول آتی به ترتیب پاره‌ای از آنها اشاره نموده و در صورت لزوم بحث مختصری نیز در پیرامون آنها بعمل خواهد آمد.

و در اینجا ممکن است بنظر بعضی چنین برسد که اگر امامت منصب الهی است پس چرا خود حضرت امیر در نامه‌ای بمعاویده مینویسد که: انه بایعنی القوم الذین بايعوا ابا بکر و عمر و عثمان علی ما بايعوهم علیه [۴۴].

یعنی کسانی که با ابو بکر و عمر و عثمان (در امر خلافت) بیعت کرده بودند بهمان روش با من نیز بیعت کرده و مرا بسمت خلافت انتخاب کردند و در واقع آنحضرت ملاک خلافت خود را انتخاب مردم دانسته است؟

پاسخ اینست که علی علیه السلام همچنانکه سابقا اشاره شد از جانب خدا و بنص پیغمبر بخلافت الهیه منصوب شده بود و لکن مردم (جز عده معدود) از قبول آن امتناع داشتند و پس از قتل عثمان چون ظاهراً مردم آماده قبول خلافت آنحضرت شده و شتابان بسوی او رفتند او نیز پس از ۲۵ سال رکود و وقفه بیعت آنها را پذیرفت و اما نامه وی بمعاویده باصطلاح اهل منطق از طریق جدل

بوده است یعنی بمعنا میگوید تو که خلافت مرا بنص پیغمبر قبول نداری و خلافت ابو بکر را که مردم انتخاب کرده‌اند قبول داری اگر در نظر تو ملاک خلافت انتخاب مردم است پس همان مردم مرا هم بخلافت انتخاب کرده‌اند که اگر از این راه هم باشد باید تو بپذیری و با من بیعت کنی و امام علیه السلام با این نامه خواسته است راه هر گونه عذر و بهانه را بمعنا بسته باشد نه اینکه خلافت خود را صرفا مستند بانتخاب مردم بداند.

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه آیه ۱۲ - بکشید پیشوایان کفر را که برای آنها سوگندهائی نیست که رعایت شود.

[۲] سوره آل عمران آیه. ۱۶۴.

[۳] شرح تجرید الاعتقاد المقصد الخامس فی الامامة.

[۴] سوره بقره آیه ۳۰.

[۵] سوره بقره آیه ۱۲۴.

[۶] سوره انبیاء آیه ۷۲ و ۷۳.

[۷] سوره سجده آیه. ۲۴.

[۸] در اینجا کلمه هدایت دو نوع قید شده که یکی ایصال بمطلوب و دیگری راهنمائی و ارائه طریق میباشد برای توضیح مطلب گوئیم که اگر کسی در کوچه و خیابانی آدرس محلی را از دیگری پرسد و آن شخص فقط راههائی را که بمحل مزبور میرسد بشخص اولی بگوید آنرا راهنمائی و ارائه طریق گویند و اما چنانچه خود بهمراه شخص اولی براه افتد و او را بمحل مزبور برساند آنرا ایصال بمطلوب گویند هدایت پیغمبران از نوع اول (ارائه طریق) و هدایت امام از نوع دوم (ایصال بمطلوب) و این هدایت بطور اجبار نیست بلکه با حفظ اصل اختیار و داشتن شایستگی نفوس است همچنانکه آفتاب و باران در زمینهای قابل و شایسته موجب روئیدن گیاه میباشند.

[۹] سوره انعام آیه ۷۵.

[۱۰] اقتباس از تفسیر المیزان ترجمه جلد ۲ ص ۹۳ الی. ۹۶.

[۱۱] تفسیر نمونه جلد ۱ ص ۳۱۴.

[۱۲] سوره بقره آیه ۲۶۰.

[۱۳] غرر الحکم.

[۱۴] سوره نجم آیه. ۵.

[۱۵] نهج البلاغه خطبه ۱۰۸.

[۱۶] نهج البلاغه خطبه. ۹۹.

[۱۷] نهج البلاغه خطبه ۱۴۴.

[۱۸] صحیفه سجاده دعای. ۴۲.

[۱۹] ذخائر العقبی ص ۱۶ - در فصول بعد تمام حدیث شرح و توضیح داده خواهد شد.

[۲۰] سوره بقره آیه ۱۲۴ - بترجمه آیه در چند صفحه پیش اشاره شده است.

[۲۱] سوره انبیاء آیه ۷۲ و ۷۳.

[۲۲] سوره آل عمران آیه. ۶۸.

[۲۳] سوره روم آیه ۵۶.

[۲۴] سوره عنکبوت آیه ۳۸.

[۲۵] سوره قصص آیه ۶۸.

[۲۶] سوره احزاب آیه ۳۶.

[۲۷] سوره قلم آیات ۳۶ - ۴۱.

[۲۸] سوره محمد آیه ۲۴.

[۲۹] سوره انفال آیات ۲۱ - ۲۳.

[۳۰] سوره بقره آیه ۹۳.

[۳۱] سوره یونس آیه ۳۵.

[۳۲] سوره بقره آیه ۲۵۹.

[۳۳] سوره بقره آیه ۲۴۷.

[۳۴] سوره نساء آیه ۱۱۳.

[۳۵] سوره نساء آیه ۵۳ - ۵۴.

[۳۶] سوره قصص آیه ۵۰.

[۳۷] سوره محمد آیه ۸.

[۳۸] سوره مؤمن آیه ۳۵.

[۳۹] اصول کافی کتاب الحجّه باب نادر جامع فی فضل الامام و صفاته - امالی صدوق مجلس ۹۷ - عیون اخبار الرضا باب ۲۰.

[۴۰] کفایه الخصام باب ۴۰۳ حدیث ۶ - ینایع الموده ص ۴۸۳.

[۴۱] سوره بینه آیه ۹۸.

[۴۲] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۶۱ - غایه المرام باب ۹۴.

[۴۳] فضائل الخمسه نقل از کنوز الحقائق ص ۹۲.

[۴۴] نهج البلاغه نامه ششم.

بسیج عمومی مردم

برای آمادگی و حفظ روحیه رزمی در مردم باید بسیج عمومی اعلام کرد، و با طرح ارزش جهاد و دفاع، همه را برای دفاع از

مملکت و ایمان و عقیده سازماندهی نمود که امام علی علیه السلام به مردم مصر می نویسد:

انْفِرُوا - رَحِمَكُمُ اللَّهُ - إِلَى قِيَالِ عِدْوِكُمْ، وَلَمَا تَثَاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتَقِرُّوا بِالْخَسْفِ، وَتَبْوؤُوا بِالذُّلِّ، وَيَكُونَ نَصْرِيكُمْ الْأَخْسَّ، وَإِنَّ أَخَا
الْحَرْبِ الْأَرْقُ، وَمَنْ نَامَ لَمْ يَنْمَ عَنْهُ، وَالسَّلَامُ.

(برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه‌های خود ننماید، که به ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید

شد، و بهره زندگی شما از همه پست‌تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است هر آن کس که به خواب رود،

دشمن او نخواهد خوابید. با درود.) [۱].

[۱] نامه ۱۳:۶۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

برخورد قاطعانه با دشمن

آنگاه که دشمن وقت گذرانی می‌کند، و دنبال فرصت‌های مناسب است، و با انواع حيله‌ها، حالت نه جنگ و نه صلح را ادامه می‌دهد،

باید با برخورد قاطع و حساب شده، او را به مرز واقعیت‌ها کشاند، و ریشه‌های فتنه را از جای کند.

پس از بیعت عمومی مردم با امام علی علیه السلام، امام فوراً معاویه را عزل فرمود و دستور داد که به مرکز باز گردد، امیر او وقت گذرانی می‌کرد، نه پاسخ مخالف می‌داد و نه اطاعت امر امام علی علیه السلام می‌کرد، که امام جریر بن عبدالله را به سوی او فرستاد و فرمان داد:

فَاحْمِلْ مَعَاوِيَةَ عَلَى الْفَصْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ ثُمَّ خَيْرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُّجَلِيَّةٍ أَوْ سَلْمٍ مُّخْزِيَةٍ

(معاویه را با قاطعیت تمام فرمان ده، و اجازه وقت گذرانی به او نده، تا جنگ آشکار، یا صلح ذلت‌بار را بپذیرد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

به دست آوردن موقعیت برتر

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌ای در برخورد حساب شده با دشمن، برای انتخاب مواضع برتر، و داشتن امتیازات فیزیکی در میدان نبرد دستور صادر می‌کند:

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بِعَدُوٍّ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مَعَكُمْ كَرْكُكُمْ فِي قُبُلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سِيَمَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رَدَاءٌ، وَدُونَكُمْ مَرَدًّا. وَلْتَكُنْ مَقَاتِلَتُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اجْعَلُوا لَكُمْ رُقِيًّا فِي صِيَابَةِ الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهَضَابِ، لِئَلَّا يَأْتِيَكُمْ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُيُونُهُمْ، وَعُيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَائِعُهُمْ.

وَإِيَّاكُمْ وَالتَّفَرُّقُ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَأَنْزِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا غَشِيَتْكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً، وَلَا تَذُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَزَارًا أَوْ مَضْمَضَةً. [۱].

(هرگاه به دشمن رسیدید و یا او به سراغ شما آمد، لشکرگاه خویش را در پیش تپه‌ها و یا دامنه کوهها، و یا در کنار نهرها قرار دهید که این وسیله حفاظت و ایمنی شما است، و از پیش رو بهتر می‌توانید به دفاع پردازید.

همیشه با دشمن از یک سو و یا دو سو (نه بیشتر) بجنگید

مراقباتی در قلعه کوهها و روی تپه‌ها و بلندیها قرار دهید! مبدا دشمن ازجائیکه محل خطر و یا مورد اطمینان است ناگهان به شما حمله کند.

آگاه باشید! مقدمه لشکر چشم‌های لشکرند، و چشم‌های مقدمه، طلایه‌داران و پیشاهنگ‌ها هستند.

از تفرقه و پراکندگی سخت برحذر باشید.

هر کجا فرود آمدید همه با هم فرود آید، و هرگاه کوچ کردید همه کوچ کنید و آنگاه که شب پرده سیاهش را بر شما افکند، نیزه داران بانیزه‌ها دایره‌ای اطراف لشکر به وجود آورند، و خود در میان آنها استراحت کنید خوابتان بالید بسیار سبک و کوتاه باشد،

همچون شخصی که آب را جرعه جرعه می نوشد، یا مضمضه می کند!

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

برخورد با فراریان

در جنگ اُحُد پس از بُحرانی شدن پیکار، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از یک طرف با مشرکین می جنگید و از طرف دیگر فراریان را تعقیب می کرد و به سرشان فریاد می زد که به کجا می روید؟ خلیفه دوم می گوید: در حال فرار بودیم که علی به ما حمله کرد، در حالی که چشمان او خونین و از شمشیر او مرگ می بارید. با مهربانی به او گفتم: این رسم عرب است گاهی عقب می نشیند و گاهی حمله می کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۶ ص ۴۹۵.

بت شکنی در کودکی

علی علیه السلام در حالی که طفل بود و بازی می کرد، هرگاه به بت های قریش می رسید آنها را بر زمین می کوبید و می شکست، روزی حضرت ابوطالب با نگرانی به حضرت فاطمه بنت اسد، مادر امام علی علیه السلام گفت: علی بُت ها را می شکند، می ترسم بزرگان قریش او را شناسائی کنند و از بین ببرند. اینجا بود که مادر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خاطره ای از ایام بارداری خود نقل کرد و فرمود: من در ایامی که به علی علیه السلام حامله بودم و برای طواف خانه مشغول می شدم. هرگاه بطرف بت های قریش می رفتم، جنین در شکم بی تاب می کرد و با پا، سخت بر من می کوبید و مانع می شد که به بت ها نزدیک شوم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الخرائج - و - خلاصه الأخبار ص ۲۷۵.

بت شکنی در طائف

طائف سرزمین حاصل خیزی است که در دوازده فرسخی جنوب شرقی مکه قرار گرفته است، فراریان دشمن در جنگ حنین برای رهایی از ضربات خرد کننده سپاه اسلام، به سوی طائف گریختند. و داخل قلعه مستحکم طائف شده، آن را سنگر خود قرار دادند و در کمین مسلمین قرار گرفتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به سوی طائف حرکت کرد و چند روز (همراه سپاه اسلام) قلعه های طائف را در محاصره خود

در آوردند.

در این ایام، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را با جمعی از سواران، به سوی بخشی از طائف فرستاد و دستور داد که: به هر بُت که دست یافتند، آن را بشکنند.

امیرمؤمنان علی علیه السلام همراه جمعی روانه آن بخش از طائف شدند، در مسیر به جمعیت زیادی از سواران قبیله «خنعم» برخورد کردند.

مردی از آنها به نام «شهاب» در تاریکی آخر شب، از لشکر دشمن بیرون آمد و به میدان تاخت و مبارز طلبید.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او رفت، در حالی که چنین رَجَز می‌خواند:

إِنَّ عَلِيَّ كُلَّ رَيْسٍ حَقًّا
أَنْ يَرْوِيَ الصَّعْدَةَ أَوْ تَدَقًّا

«به راستی که برعهده هر رئیسی، حقی است، که نیزه‌اش را از خون دشمن سیراب کند، یا نیزه‌های دشمن کوبیده گردد.»

سپس به شهاب حمله کرد و با یک ضربت او را کشت،

پس از آن، با گروه همراه حرکت کرده و بُت‌ها را شکستند،

سپس به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بازگشتند، که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در آن وقت سرگرم محاصره طائف بود.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم وقتی علی علیه السلام را دید تکبیر فتح گفت و دست علی را گرفت و به کناری کشید و مدتی طولانی با همدیگر خصوصی صحبت کردند.

روایت شده خلیفه دوم وقتی که این منظره را دید، به حضور پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آمد و گفت:

«آیا تنها با علی راز می‌گوئی و از دیگران چشم می‌پوشی؟»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

يَا عُمَرُ مَا أَنَا أَنْتَجِيئُهُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ أَنْتَجَاهُ

(ای عُمَر، من با او آهسته صحبت نمی‌گویم، بلکه خداوند با او آهسته سخن می‌گوید.)

یعنی رازگوئی من با امام علی علیه السلام به فرمان خداست.

سپس نافع بن غیلان (یکی از دلاوران دشمن) همراه گروهی از قبیله ثقیف از قلعه طائف بیرون آمدند،

امیرالمؤمنین علیه السلام در دامنه «وج» (روستائی نزدیک طائف) با آنها برخورد کرد، نافع را کشت و با کشته شدن او، مشرکین

همراه او گریختند که با این پیش آمد ترس و وحشت سختی بر دل دشمنان افکنده شد، به طوری که جمعی از مشرکین از قلعه

طائف بیرون آمده و به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رسیدند و قبول اسلام کردند، و به دنبال آن قلعه طائف به دست

مسلمین فتح گردید و طائف بیش

از ده روز در محاصره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و همراهان بود.

چنان که ملاحظه می‌کنید در این جنگ نیز، خداوند علی علیه السلام را به ویژگی‌هایی اختصاص داد که هیچ کس دارای آن نبود

و پیروزی به دست آن حضرت انجام گرفت، و در جریان رازگوئی، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رازگوئی با علی علیه السلام را

به خدا نسبت داد و این خود بیانگر اوج عظمت مقام او در پیشگاه ذات اقدس حق است. [۱].

[۱] نگاهی به زندگانی دوازده امام علیهم السلام، نوشته: علامه حلی، ترجمه: محمدی اشتهاردی.

به یاری طلبیدن مهاجر و انصار

امام علی علیه السلام برای اینکه در برابر توطئه‌ها و سران کودتائی سقیفه ساکت نباشد، و وظیفه الهی خود را به انجام رساند، برای بیداری مردم و اتمام حجت، دست حسن و حسین علیهما السلام را می‌گرفت و همراه با فاطمه زهرا علیه السلام به در خانه مهاجر و انصاری که در غدیر خم حضور داشتند و بیعت کرده بودند، می‌رفت و آنان را برای یاری کردن و همراهی فرا می‌خواند. برخی پاسخی نمی‌دادند، و بعضی عذر می‌آوردند که کار از کار گذشته است. [۱]. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم آنان را می‌شناخت، اما در یک آزمایش الهی، آنها را و ادعاهایشان را به ارزیابی می‌گذارد، تا نگویند از ما درخواستی نشده است.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ص ۱۵۳.

بیعت نکردن علی با کودتاگران سقیفه

گرچه در کتب تاریخی اهل سنت که اکثر نویسندگان آن مغرض و قلم به مزد درباریان بنی‌امیه و بنی‌عباس بودند، چیزهایی نسبت به بیعت امام علی علیه السلام نوشتند و ادعا کردند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سران کودتاگر سقیفه بیعت کرد، در صورتی که واقعیت ندارد. براساس مدارک و شواهد موجود، امام علی علیه السلام هرگز بیعت نکرد، و این حقیقت را خلیفه اول و دیگر سران کودتا می‌دانستند. اگر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سرانجام بیعت می‌کرد که لازم نبود آن همه مقاومت کند، فرزندش به شهادت برسد، و از دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سینه و پهلو بشکنند. امام علی علیه السلام هرگز بیعت نکرد، و تمام مورخین شیعه و سنی نوشتند که تا فاطمه علیها السلام زنده بود دیگر مردان بنی هاشم هم بیعت نکردند. [۱].

و حضرت علی علیه السلام چند بار با خلیفه اول با استدلال‌های روشن بگونه‌ای صحبت کرد که محکوم شد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خلیفه اول فرمود:

چرا مشورت نکردی، و حق ما اهل بیت علیه السلام را نادیده گرفتی؟

تنها جوابی که داد این بود که:

ترسیدم فتنه‌ای پیدا شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۱ - و - عبدالله بن سبا ج ۱ ص ۱۲۵.

[۲] مروج الذهب ج ۱ ص ۳۰۱.

بعد از ایمان بخدا

عبدالله بن عباس می‌گوید: شبی در عالم خواب حضرت سلمان (ع) را دیدم مشاهده کردم که تاجی از یاقوت بر سر دارد و لباسهای عالی بهشتی بر تن پوشیده گفتم: ای مرد تو غلام آزاد شده رسول‌الله (ص) نیستی؟ گفتم: بلی هستم. گفتم: ای سلمان این مقامی را که من مشاهده می‌کنم حکایت از مقام عالی تو می‌کند که خداوند متعال به تو عنایت کرده.

فرمود: آری. گفتم: تو در بهشت بعد از ایمان به خدا و ایمان به رسول خدا (ص) چه چیزی را بهتر از همه چیز دیدی؟ فرمود: لَيْسَ فِي الْجَنَّةِ بَعْدَ الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ شَيْءٌ هُوَ أَفْضَلُ مِنْ حُبِّ عَلِيٍّ (ع) (ع) در بهشت چیزی بهتر از دوستی و محبت علی (ع) نیست بعد از ایمان بخدا و رسولش.

یعنی بعد از ایمان به خدا و رسولش چیزی بهتر از ولایت و محبت به علی (ع) نیست. تنها چیزی که انسان را وارد بهشت می‌کند محبت علی (ع) و اولاد علی (ع) (علی (ع) ها السلام) است.

بهشت را بهشته‌ام بهشت من علی (ع) بود

علی (ع) ست آنکه از رخس بهشت منجلی بود

بغیر دیده داشتن نشان اخولی بود

کسی است عاشق ولی که ناظر ولی بود

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلع زاده، نشر مهدی یار

بدهکاری سادات

ابراهیم بن مهران یکی از راویان احادیث شیعه و مردی مورد وثوق و اطمینان و راستگوست فرمود: در همسایگی منزلم در کوفه مردی بنام ابوجعفر زندگی می‌کرد او مردی خوش معامله و نیکوکار بود، بطوریکه هرگاه شخص سیدی محتاج پول می‌شد و نزد او می‌رفت فوراً به او کمک می‌کرد.

اگر سیدی می‌توانست پولش را پس بدهد، اسمش را از دفتر خط می‌زد و اگر سیدی قادر به باز پرداخت بدهی‌اش نبود، ابوجعفر به غلامش دستور می‌داد در دفتر بنویس این مبلغی است که حضرت علی (ع) آن را قرض گرفته است.

مدتی گذشت و ابوجعفر فقیر و درمانده شد و تمام ثروتش را از دست داد و در نتیجه خانه نشین شد. روزها در خانه می‌نشست و دفترش را پیش رویش می‌گذاشت و به دفتر نگاه می‌کرد و اگر اسم بدهکاری را می‌یافت، کسی را به دنبال او می‌فرستاد. که اگر زنده است بیاید و بدهی‌اش را بپردازد و اگر بدهکار مُرده بود روی اسمش را خط می‌کشید.

روزی همانطوری که در خانه‌اش نشسته بود و به دفترش نگاه می‌کرد، یکی از دشمنان شیعه از کنارش گذشت، آن سنی چون از ماجرای ابوجعفر با خبر بود، در حالیکه او را مسخره می‌کرد با طعنه گفت: بدهکار بزرگت علی (ع) بن ابیطالب (ع) بدهی‌ت را داد یا نه؟

ابوجعفر از حرفهای آن مرد سنی غمگین و ناراحت شد بهمین دلیل برخاست و داخل خانه رفت و آن شب دل شکسته خوابید. در عالم خواب دید محضر مقدس پیامبر و امام حسن و امام حسین (علی (ع) هم السلام) مشرف شده پیامبر رو به این دو بزرگوار نمود و فرمود: پدرتان علی (ع) امیرالمؤمنین کجاست؟

حضرت علی(ع) تشریف آورده و فرمود بنده اینجا هستم اگر فرمایشی دارید بفرمائید: پیامبر اکرم (ص) به حضرت فرمود چرا حق ابوجعفر را نمی‌پردازی؟ آقا امیرالمؤمنین (ع) فرمود: پولش را آماده کرده‌ام و همین‌الآن به او پس می‌دهم. در همین حال آقا علی(ع) کیسه‌ای از پشم سفید را آورد و به ابوجعفر عنایت فرمود.

پیامبر به ابوجعفر فرمود: این را بگیر، اما اگر از فرزندان من کسی به نزد تو آمد او را ناامید از در خانه‌ات بیرون نفرست. زیرا خداوند به تو برکت داد و بعد از این هرگز فقیر نخواهی شد.

ابوجعفر از خواب بیدار شد به دستش نظر انداخت کیسه‌ای از پشم سفید را در دستش دید. همان لحظه همسرش را بیدار کرد و گفت: چراغ را روشن کن، وقتی که چراغ را روشن کرد، مرد سر کیسه را باز کرد. هزار اشرفی طلا در آن دید، پس از آن دفترش را آورد و پولهایی را که به سادات داده بود به حساب آقا علی(ع) نوشته بود، جمع بست، دید همان مقدار پولی است که به سیدها و اولاد علی(ع) داده دقیقاً همان است.

دم میزنم ز شاه ولایت به هر نفس

تأثیر این نفس چو مسیحا گرفته‌ام

مجنون مرتضایم و محبوب من علی(ع) است

من عاشقم که خانه به صحرا گرفته‌ام

امروز من ز دست علی(ع) شاه اولیاء

سر خط برای راحت فردا گرفته‌ام

دل‌داده علی(ع) م و دلدار من علی(ع) است

من دل ز دست مردم دنیا گرفته‌ام

من مرغ نغمه خوان گلستان حیدرم

گر آشیان به شاخه طوبی گرفته‌ام

با حبّ تو چه بیم ز محشر بود مرا

در سایه ولای تو جا گرفته‌ام

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بنی امیه

بنی امیه بقدری نسبت به علی(ع) دشمنی و کینه داشتند که در بالای منبرها، به ساحت مقدّس حضرتش جسارت کرده و او را سب و لعن می‌کردند و این بدعت از ناحیه معاویه شروع شد و تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) ادامه داشت (یعنی حدود بیش از شصت سال)

تا آنجا که می‌نویسند؛ در زمان خلافت عبدالملک (پنجمین خلیفه اموی) روزی یکی از علماء در مسجد دمشق، موعظه می‌کرد، ناگهان در وسط گفتارش مقداری از فضائل حضرت علی(ع) را به زبان آورد.

عبدالملک گفت: عجبا هنوز مردم علی(ع) را فراموش نکرده‌اند. دستور داد زبان آن عالم ربانی را بریدند. شاعر در این مورد چه زیبا گفته:

أَعْلَى (ع) الْمَنَابِرِ تُغْلَبُونَ بِسَبِّهِ

وَلَيْسَ عِيَهُ نُصِبَتْ لَكُرْ أَعْوَادُهَا

بر فراز منبرها آشکارا به علی (ع) ناسزا می‌گویند، با اینکه چوبهای این منبرها، با شمشیر و مجاهدات علی (ع) نصب گردید و درست شد.

علی (ع) باب الله عرفان علی (ع) سر الله سبحان
 بنور دانش و عرفان علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 اگر درویش و مسکینم و گر دیندار و بیدینم
 چه با کفر و چه با ایمان علی (ع) جویم علی (ع) گویم
 اگر تسبیح می‌گویم و گر زنار می‌جویم
 بهر اسم و بهر عنوان علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 ز سوره سوره قرآن ز یاسین و ز الرحمن
 بهر آیه ز هر تبیان علی (ع) جویم علی (ع) گویم
 اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر مینالم
 چه با وصل و چه با هجران علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 بمحشر چون بر آدم سر بنزد خالق اکبر
 بگاه پرسش و میزان علی (ع) جویم علی (ع) گویم
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بهترین انسان

در حالات ابی‌بکر علمای عامه نیز نوشته‌اند:

ابی‌بکر روی منبر می‌گفت من شیطانی دارم که گاهی مرا کج می‌کند و از من خطا سر می‌زند هرگاه من منحرف شدم مرا راست کنید. وقتی هم که عاجز می‌شد می‌گفت مرا رها کنید من بهترین شما نیستم در حالی که آقا علی (ع) در میانتان است.
 مهر علی (ع) و آل بر هر دل که اندر است
 سرمایه نجات وی از هول محشر است
 ایمان بدون ریب، تولای حیدر است
 آن را که دوستی علی (ع) نیست کافر است
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بخشش علی (ع)

در یکی از غزواتی که آقا علی (ع) شرکت داشتند. روزی در میدان جنگ شخصی از دشمنان اسلام به طرف حضرت دست دراز کرد و اظهار نمود تقاضا دارم شمشیر خود را به من عطا فرمائید.

حضرت فوراً شمشیر را به دست او دادن آن شخص گفت در میدان جنگ کسی شمشیر را بدست غیر نمی‌دهد.

حضرت علی (ع) فرمودند: (إِنَّكَ مَدَدَتْ يَدَ الْمُسْتَلِّهِ إِلَى وَ لَيْسَ مِنَ الْكِرَامِ أَنْ يَرُدَّ السَّائِلَ) بدرستی که تو دست حاجت به طرف من دراز کردی و شخص کریم نمی‌تواند سائل را از خود محروم سازد. آن مرد کافر چون این حسن برخورد را از آنجناب ملاحظه نمود اسلام اختیار کرد.

نجات اگر طلبی از شدائد دوران
 ببر پناه به شیر خدا شه مردان
 علی (ع) عالی اعلا وصی پیغمبر
 وی ایزد یکتا خدیو کون و مکان
 شه سر بر سلونی که انبیا هستند
 به مکتبش پی تعلی (ع) م طفل ابجد خوان
 خدیو دین که به عرش آستان او جبرئیل
 به افتخار غلامست و حاجب و دربان
 علی (ع) ست مظهر ذات خدای حی قدیر
 علی (ع) ست مظهر آیات محکم قرآن
 علی (ع) یدالله و عین الله و لسان الله
 علی (ع) ست جلوه مرآت خالق سبحان
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بخش در رکوع

به اتفاق شیعه و سنی این آیه در شأن آقا امیرالمؤمنین (ع) وارد شده است (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوٰة و یؤتون الزکوٰة و هم راکعون). هر آینه تنها ولی و سرپرست شما خداوند است و فرستاده اش کسانی که ایمان آوردند همان کسانی که نماز برپاداشته و در حال رکوع زکوٰة می دهند. (سوره مائده آیه ۵۵) ثعالبی که یکی از بزرگان علمای سنت است در تفسیر این آیه از ابوذر (رحمة الله علی (ع) ه) نقل می کند:

روزی در مسجد رسول خدا (ص) نمازم را می خواندم سائلی مبادرت به سؤال نمود کسی چیزی بوی نداد. آن مرد سر بسوی آسمان بلند کرد و گفت:

بار خدایا گواه باش که من در مسجد رسول تو سؤال کردم و کسی چیزی به من نداد. علی (ع) در رکوع بود اشاره فرمود به انگشت کوچک دست راست خود که در آن انگشتری بود سائل نزدیک شده انگشتری از انگشت آنجناب بیرون کرده برداشت و رفت.

منع جودی که حاجتمند هنگام نماز
 از کف ذی جود فیاض وی انگشتری گرفت

پیغمبر اکرم (ص) در نماز این حالت را مشاهده فرمود چون از نماز فارغ شد سر بسوی آسمان بلند و عرض کرد: بار خدایا برادرم موسی از تو درخواست نمود که (پروردگار من، سینه ام را گشاد گردان تا در آن بگنجد آنچه وحی می کنی و آسان گردان بر من کارم را که تبلیغ رسالت کنم و گره زبانم را بگشای تا مردم به خوبی سخنانم را بفهمند و قرار بده وزیری برای من خاندانم هارون برادرم را و به وسیله او پشتم را قوی گردان و در امر رسالت با من شریک گردان).

آیات الهی بوی رسید که ای موسی آنچه خواستی به تو دادیم. بار خدایا من نبی توام محمدم و صفی و حبیب توام پس سینه مرا به وحی گشاده گردان و کار مرا بر من آسان ساز و قرار ده برایم یاری دهنده ای از اهل بیت من علی (ع) را که پشت من به او محکم گردد.

ابوذر گفت: هنوز سخن پیغمبر اکرم (ص) به پایان نرسیده بود که جبرئیل از جانب رب جلیل بر آن حضرت نازل شد و گفت یا

محمد بخوان انما ولیکم الله تا آخر آیه.

یعنی جز این نیست که ولی شما خدای تعالی و رسول اوست و آنانکه ایمان آورده‌اند و پبای می‌دارند نماز را و زکوة می‌دهند درحالیکه در رکوعند.

به تصدیق مفسران و بزرگان علمای شیعه و سنی این آیه شریفه در شأن علی(ع) نازل شده و این مخصوص آن سرور است که در عبادت بدنی و مالی را در یک لحظه انجام داد و دیگری را این شرف و بزرگی دست نداد و این آیه مبارکه تصریحی است که از جانب حضرت رب الارباب که علی(ع) مولی و ولی این امت است.

یا علی(ع) یا احمد است و یا محمد یا علی(ع) است

با دو نام و در دو پیکر هست روح طاق او

از کمال حسن او، مبهوت هر بیننده‌ای

جان مشتاقان به لب، از منطق نطق او

دست خاتم بخش او، بوسد سلیمان از ادب

چون یدالله است و دست قدرت خلاق او

بهره‌مند از سفره احسان او هر سائلی

گشت نازل هل آتی در شان یک اتفاق او

علم سلمان و اباذر یا که مقداد و کمیل

درسی از اُمّ الکتابش، نوری از اشراق او

گفت احمد یا علی(ع) ماهر دو باب امتیم

کی خدا می‌بخشد آن کس را، که باشد عاق او

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بر سر جنازه خود

در جلد نهم بحارالانوار روایت نموده که علی(ع) سفارش فرموده بود:

جلو جنازه را رها کنند و حسن و حسین (علی(ع) هما السلام) دو قسمت عقب تابوت را بردارند. و هر جا جنازه پائین آمد آنرا دفن نمایند. جلو جنازه را جبرئیل و میکائیل می‌بردند. محمد حنفیه گوید:

در اثناء راه نبود درختی مگر اینکه به جنازه علی(ع) تعظیم می‌کرد در اثناء راه ناگهان نقاب روئی مشک بوی پیدا شد نخست به امام حسن (ع) سلام کرد و فرمود توئی حسن، توئی پسر بزرگ علی(ع) گفت آری آنگاه رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود توئی حسین، توئی پسر صاحب جنازه و پدر امامان گفت بلی.

آنگاه فرمود جنازه را به من بدهید و برگردید گفتند پدرمان بما سفارش فرموده که جنازه را جز جبرئیل و خضر تسلیم هیچکس نکنیم.

ناگهان نقاب را از چهره عقب زد دیدند علی(ع) است، آری آقائی که بر سر بالین هر محتضری حاضر می‌شود بر سر جنازه خودش نیز حاضر است. ای شیعیان علی(ع) اگر سلطان ظاهر بخواهد بدیدارتان بیاید، با لباس و بدن کثیف و سر و وضع نامرتب، خودتان خجالت می‌کشید.

سلطان عالم وجود علی(ع) بن ابیطالب (ع) بدیدارتان می‌آید او نظرش بدن شما است، مبادا کثافات علائق مادی آنرا فرا گرفته باشد

و از علی(ع) شرمنده شوید، باید لقاء علی(ع) را اهمیت دهید، همت را بلند دارید و در صدد اصلاح خود برآئید تا نزد علی(ع) خجل نشوید، قبل از مرگ آماده حضور علی(ع) شوید کاری کنید که هیچ علاقه ای جز علاقه خدائی در دلهایتان نباشد.

زالال کوثر رحمت به جام کعبه علی(ع) است

حسام عدل خدا در نیام کعبه علی(ع) است

تبلور صمدیت به بام کعبه علی(ع) است

معلم بشریت امام کعبه علی(ع) است

شکوه و رونق دین و اسلام با علی(ع) است

پس از خدای عالم به عالم خدا علی(ع) است

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

با توبه می‌میرد

به آقا امام صادق (ع) خبر دادند که سید حمیری مداح علی(ع) از دنیا رفت. آقا امام صادق (ع) بر او ترحم فرمود و برایش طلب مغفرت فرمود.

یک نفر در مجلس گفت ای پسر پیغمبر (ص) این شخص شراب می‌خورد شما چگونه برایش طلب مغفرت و ترحم می‌فرمائید. حضرت فرمود: شنیدم از پدرم باقر العلوم (ع) که فرمود: دوست ما اهل بیت پیش از مرگ با توبه از دنیا خواهد رفت یعنی اگر راستی محبت در دل باشد خواهی نخواهی با پشیمانی از گناه خواهد مرد همان استغفارش و توبه‌اش کارش را درست می‌کند به برکت دوستیش به علی(ع) قلبش بخدا و رسول و امام مربوط است اگر عمل ناروایی هم از او سر زده موفق توبه می‌گردد و پاک می‌شود. اگر علاقه‌های به دنیا بگذارد.

یاد تو مرا روح روان است علی(ع) جان

نام تو مرا ورد زبان است علی(ع) جان

عشق تو مرا حصن آمان است علی(ع) جان

روی تو مرا قبله جان است علی(ع) جان

بحر احدیت دردانه است علی(ع) جان

شمع صمدیت پروانه است علی(ع) جان

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

برابر یکسال عبادت

در کشف الغمه از طریق عامه و خاصه از رسول خدا (ص) روایت است که می‌فرماید: یکروز دوستی علی(ع) برابر با یکسال عبادت است حب علی(ع) یوما خیر من عبادۀ سنه اگر روزی را به دوستی و محبت و عشق و علاقه و شیفتگی علی(ع) بگذرانند حقیقتا از یکسال عبادت برتر و بالاتر و بهتر و با فضیلت‌تر است. اکثر انسانها غافلند.

اگر غافل نباشند دوستیشان طلوع کند بیاد علی(ع) باشند و فضائل آنحضرت را یاد نمایند البته که معادل یکسال عبادت است. اینک هم دقایقی چند بذکر فضائل علی(ع) مشغول باشیم. زبان گوینده و گوش شنونده، به فضائل علی(ع) سرگرم باشد. مرویست زبانی که فضائل علی(ع) را نقل کند کفاره گناهانیست که با زبانش کرده و گوشش که فضائل علی(ع) را بشنود کفاره گناهانی است که با

گوشش کرده و چشمی که فضائل علی(ع) را مطالعه کند کفاره گناهانیست که با چشمش کرده است.
 شور او در هر سر است و هر دلی پا بست اوست
 هستی او از خدا هر چه هست از هست اوست
 دامن او را بگیر و هر چه میخواهی بخواه
 کاو بود دست خدا و کارها در دست اوست
 بی گمان سر جواز سجده بر آدم علی(ع) است
 کعبه توحید عصمت، خانه در بست اوست
 لا فتی الا علی(ع)، لا سیف الا ذوالفقار
 آیتی از قدرت بی حد و ضرب شصت اوست
 نسخه ثانی ندارد، ذات احمد جز علی(ع)
 هر کجا باشد محمد (ص) مرتضی پیوست اوست
 منع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

بیست سؤال قیصر روم

ابن مسیب نقل کرد که، عمر بن خطاب می گفت: «پناه می برم به خدا از مشکلاتی که ابوالحسن، برای حل آنها نباشد». این سخن خلیفه جهاتی داشت؛ از جمله آنها، این بود که روزی پادشاه روم به عمر نامه نوشت و از مسائلی پرسش نمود؛ عمر آن سؤالات را بر اصحاب عرضه داشت، اما کسی نتوانست جواب بدهد، پس به امیرالمؤمنین عرضه داشت و حضرت فوراً جواب سؤالات را دادند. نامه پادشاه روم به عمر این چنین بود: «این نامه‌ای است از پادشاه بنی‌الاصفر به عمر، خلیفه مسلمانان، پس از ستایش پروردگار پرسش می‌کنم از شما مسائلی را که پاسخ آن را مرقوم نمایید:

۱- چه چیز است که خدا آن را نیافریده است؟

۲- خدا نمی‌داند،

۳- نزد خدا نیست،

۴- همه‌اش دهان است،

۵- همه‌اش پاست،

۶- همه‌اش چشم است،

۷- همه‌اش بال است،

۸- کدام مردی است که فامیل ندارد،

۹- چهار جنبه که در شکم مادر نبودند کدام است،

۱۰- چه چیزی است که نفس می‌کشد، روح ندارد،

۱۱- ناقوس چه می‌گوید،

۱۲- آن رونده کدام است که یک بار راه رفت،

۱۳- کدام درخت است که سواره، صد سال در سایه‌اش راه می‌رود و به پایانش نمی‌رسد و مانندش در دنیا چیست،

۱۴- کدام مکان است که خورشید جز یک بار در آن نتابد،

۱۵- کدام درخت است که بی آب رویید،

۱۶- اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و چیزی دفع نمی‌کنند؛ مانندش در دنیا چیست،

۱۷- در سفره‌های بهشت کاسه‌هایی که در هر یک از آنها غذاهای گوناگون است و آمیخته نمی‌شوند؛ مانندش در دنیا چیست؟

۱۸- از سیبی در بهشت، دخترکی بیرون می‌آید در حالی که از آن سیب، چیزی کاسته نمی‌شود،

۱۹- کنیزکی در دنیا مال دو مرد است و در آخرت، مال یکی از آنان؛ آن چگونه است؟

۲۰- کلیدهای بهشت چیست؟

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نامه پادشاه روم را خواندند و در پشت نامه، جواب را این طور مرقوم کردند:

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از سپاس و ستایش پروردگار؛ ای پادشاه روم! بر مطال شما واقف شدم و من به یاری خدا و قدرتش و برکت خدا و پیامبران،

خصوصاً محمد صلی الله علیه و آله و سلم آخرین فرستاده خدا، پاسخ تو را می‌دهم:

۱- آن چیزی که خدا نیافریده قرآن است، زیرا آن کلام وصف خداست و همچنین کتابهایی که از جانب خدا نازل شده است، حق- سبحانه- قدیم است و صفاتش هم قدیم است.

۲- آن چیزی که خدا نمی‌داند آن است که شما نصرانیان می‌گویید: خدا را زن و فرزند و شریک است؛ خدا فرزندی نگرفته و با او خدایی نیست، نه والد است و نه مولود.

۳- آن چیزی که نزد خدا نیست ظلم است، پروردگار به بندگان، ستمکار نیست.

۴- چیزی که هم‌ه‌اش دهان است، آتش است؛ در هر چیزی افتد، می‌خورد.

۵- چیزی که هم‌ه‌اش پاست، آب است.

۶- چیزی که هم‌ه‌اش چشم است، خورشید است.

۷- چیزی که هم‌ه‌اش بال است، باد است.

۸- آن کس که فامیل ندارد، آدم است.

۹- آن چهار جنبنده که در شکم مادر نبودند عصای موسی، قوچ ابراهیم، آدم و حوا می‌باشند.

۱۰- آنکه بی‌روح است و نفس می‌کشد، صبح است، خدای تعالی فرمود: «والصبح اذا تنفس»: [۱] «سوگند به صبح آنگاه که نفس می‌کشد».

۱۱- ناقوس می‌گوید: «تق، تق؛ حق، حق، آهسته، آهسته؛ عدالت، عدالت؛ راستی، راستی؛ دنیا ما را فریب داد و در هوس انداخت؛ دنیا دوره به دوره سپری می‌شود؛ نمی‌گذرد روزی مگر که سست می‌کند از ما پایه‌ای، مردگان ما را خبر دادند که از این سرا کوچ می‌نماییم، پس چرا ما اینجا را برای خود وطن گرفته‌ایم؟»

۱۲- آن رونده که یک بار راه رفت کوه سیناست، میان آن کوه و زمین مقدس (مسجد اقصی) چند روزی راه بود، بنی‌اسرائیل که به فرمان موسی علیه‌السلام آهنگ آن سرزمین داشتند نافرمانی کردند، خدا از آن کوه پاره‌ای برکند و دو بال از نور برایش قرار داد و بر بنی‌اسرائیل که در بیابان راهپیمایی می‌کردند سایبان شد و برابر سر آنان سیر می‌نمود، چنانکه خدا در قرآن فرموده است: «و چون کوه را از جا برکنندیم و مانند سایبان بر سرشان قرار دادیم و آنان گمان کردند بر سرشان می‌افتد.» [۲].

و موسی بنی‌اسرائیل را گفت: چرا نافرمانی می‌کنید، دست از نافرمانی بردارید و گرنه کوه را بر سرتان می‌افکنم، چون توبه کردند کوه به جایش برگشت.

۱۳- درختی که سواره، صد سال در سایه‌اش راه می‌رود و به پایانش نمی‌رسد، درخت طوبی است و آن سدره‌المنتهی است که در

آسمان هفتم است، به سوی آن درخت، اعمال بنی آدم بالا می‌رود و آن از درختهای بهشت است، هیچ کاخی و خانه‌ای در بهشت نیست مگر شاخه‌ای از شاخه‌هایش در آن آویخته و مانندش در دنیا خورشید است، خودش یکی ست و پرتوش در همه جاست.

۱۴- مکانی که خورشید جز یک بار در آن نتابید، زمین دریایی است که بنی‌اسرائیل از آن عبور کردند و فرعونیان در آن غرق شدند، در آن هنگام که خدا برای موسی علیه‌السلام آن دریا را شکافت و آب، مانند کوهها روی هم ایستاد و زمین دریا به تابیدن خورشید، خشک شد سپس آب دریا به جایش برگشت.

۱۵- درختی که بی آب رویید، درخت یونس پیغمبر است و آن معجزه‌ای بود که خدای تعالی فرمود: «و أنبتنا علیه شجرة من یقطین»: «بر سرش درختی از کدو رویانیدیم.» [۳].

۱۶- غذا خوردن اهل بهشت که می‌خورند و چیزی دفع نمی‌کنند، مانندش در دنیا، بچه است در شکم مادر، از نافش می‌خورد و دفع نمی‌کند.

۱۷- غذاهای گوناگون بهشتی که در یک کاسه است و آمیخته نمی‌شود، مانندش در دنیا تخم مرغ است که سفیده و زرده آن آمیخته نمی‌شوند.

۱۸- دخترکی که از سبب بهشتی بیرون می‌آید مانندش در دنیا، کرمکی است که از سبب بیرون می‌آید و سبب تغییری نمی‌کند.

۱۹- کنیزکی که در دنیا مال دو مرد و در آخرت مال یکی است، مانند درخت خرمایی است که در دنیا به شرکت مال مؤمنی مانند من و کافری مانند توست و آن در آخرت برای من است نه برای تو؛ زیرا در آخرت، آن درخت در بهشت است و تو داخل بهشت نمی‌شوی.

۲۰- کلیدهای بهشت، «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله» است.

ابن مسیب گفت: چون قیصر روم، جواب سؤالات را خواند گفت: این سخن بروون نیامده جز از خاندان نبوت، سپس پرسید: پاسخ این سؤالات را چه کسی داده است؟ گفتند: از پس عموی محمد صلی الله علیه و آله و سلم است.

قیصر روم برای امیرالمؤمنین نامه‌ای نوشت: «سلام علیک؛ پس از سپاس پروردگار، بر پاسخهای شما واقف شدم و دانستم که شما از خاندان نبوت هستید و به شجاعت و علم، متصف می‌باشید، من خواهانم که دینتان را برای من شرح دهید و حقیقت روحی را که خدا در کتابتان گفته است برای من بیان نمایید «یسألونک عن الروح قل الروح من أمر ربی»؛ «از روح پرسش می‌کنند بگو روح از امر پروردگار من است.» [۴].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب قیصر، نوشت: «پس از سپاس و ستایش پروردگار، روح نقطه‌ای است با لطافت و پرتویی است با شرافت که از ساختهای آفریننده‌اش و قدرت پدید آورنده‌اش می‌باشد، از گنجینه‌های مملکتش او را بیرون آورده و در نهاد بندگانش نهاده، پس روح تو پیوندی است با او، و نزد تو امانتی است از او، هرگاه گرفتی آنچه نزد او داری، می‌گیرد آنچه نزد تو دارد» [۵].

پی نوشت ها:

[۱] تکویر آیه ۱۸.

[۲] اعراف ۱۷۱.

[۳] الصافات: ۱۴۶.

[۴] الاسراء آیه ۸۵.

[۵] تذکره الخواص، ص-۱۴۴ بوستان معرفت، ص-۱۳۳ مناقب مرتضوی، ص-۲۴۶ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی

علیه‌السلام، ص ۴۰.

بی‌ارزشی حکومت از نظر علی

علی علیه‌السلام با سپاهیان اسلام برای سرکوبی پیمان شکنان به سوی بصره حرکت می‌کردند. در نزدیکی بصره به محل ذی قار رسیدند. در آنجا برای رفع خستگی و آماده سازی سپاه توقف نمودند.

عبدالله بن عباس می‌گوید:

من در آنجا به حضور امیرالمؤمنین علی رسیدم، دیدم (رئیس مسلمانان، فرمانده کل قوا) خود کفش خویش را وصله می‌زند. حضرت روی به من کرد و فرمود:

ابن عباس! این کفش چه قدر می‌ارزد؟ قیمت آن چقدر است؟
گفتم: ارزشی ندارد.

فرمود: سوگند به خدا! همین کفش بی‌ارزش از ریاست و حکومت بر شما برای من محبوبتر است. مگر این که بتوانم با این حکومت و ریاست حق را زنده کنم و باطل را براندازم. [۱].

آری! ارزش یک حکومت، بسته به آن است که در سایه‌اش حق زنده و باطل نابود گردد و گرنه چه ارزشی دارد؟

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۳۲ ص ۷۶_داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص ۵۰.

بردباری و گذشت امام علی

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ضمن حدیثی طولانی فرمود: اگر بردباری به صورت مردی مجسم می‌شد به سیمای علی در می‌آمد. [۱].

جابر گوید: امیر مؤمنان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام شنید مردی به قبر دشنام می‌دهد و قبر قصد پاسخگویی دارد، حضرت او را صدا زد: ای قبر، آرام باش، به دشنام گوی خود اعتنا مکن تا خدای رحمان را خشنود و شیطان را خشمگین سازی و دشمنت را به کیفر رسانی. سوگند به خدایی که دانه را شکافت و جاندار را آفرید مؤمن پروردگار خود را به چیزی چون بردباری خشنود نسازد، و شیطان را به چیزی چون سکوت به خشم نیاورد، و هیچ عقوبتی برای احمق مانند سکوت و بی‌اعتنایی به او نیست. [۲].

ابن ابی‌الحدید گوید: آن حضرت بردبارترین مردم نسبت به گنهکار و با گذشت‌ترین آنها از بدکار بود، صحت این گفتار در جنگ جمل به چشم می‌خورد که بر مروان بن حکم - که سر سخت‌ترین دشمن آن حضرت بود - دست یافت و از گناه او چشم پوشید. و عبدالله بن زبیر حضرتش را در برابر مردم دشنام می‌گفت و در جنگ جمل در سخنرانی خود گفت:

«این مرد لئیم پست علی بن ابی‌طالب به سوی شما آمده» و علی علیه‌السلام می‌فرمود:

«زبیر همیشه از ما خاندان بود تا پسرش عبدالله بزرگ شد»، با این همه در همان جنگ بر او دست یافت و او را اسیر کرد اما از او درگذشت و فرمود:

«از اینجا برو تا تو را نبینم» و بیش از این نگفت. و نیز پس از جنگ جمل در مکه بر سعید بن عاص که از دشمنان او بود دست یافت و چیزی به او نگفت... [۳].

قبر گوید: با امیر مؤمنان علیه‌السلام بر عثمان وارد شدم، عثمان دوست داشت با امام خلوت کند، امام بهمین اشاره کرد که دور

شوم. من اندکی دور شدم، عثمان شروع کرد با تندی با امام سخن گفتن، و امام همن طور سر به زیر داشت. عثمان گفت: چرا حرف نمی‌زنی؟ فرمود: پاسخی جز آنکه ناخوشایندت دوست ندارم و سخنی که پسند تو باشد در نظرم نیست. سپس از نزد عثمان بیرون آمد و این شعر را زمزمه می‌کرد: اگر پاسخ او را دهم پاسخهای حاضر و کوبنده‌ام دل او را به درد آورد، ولی صبر می‌کنم و خون و دل می‌خورم که اگر اقدامی علیه او کنم نیش سختی از من خواهد خورد. [۴].

امام علی علیه‌السلام یکی از غلامان خود را چند بار صدا زد و او پاسخ نگفت، امام بیرون آمد دید غلام در خانه ایستاده است، فرمود: چرا پاسخ نمی‌دهی؟ گفت: حال نداشتم و می‌دانستم که شما هم ناراحت نمی‌شوید و آسیبی به من نمی‌رسانید؛ فرمود: سپاس خدا را که مرا از کسانی قرار داد که خلقش از او ایمنند؛ ای غلام برو که در راه خدا آزادی. [۵].

امیر مؤمنان علیه‌السلام از بازار خرما فروشان می‌گذشت دختری را دید که می‌گرید، پرسید: دخترک! چرا می‌گریی؟ گفت: اربابم درهمی به من داد و فرستاد خرما بخرم و من از این مرد خرما خریدم ولی چون آن را بردم آنها نپسندیدند، اینک پس آورده‌ام ولی این فروشنده قبول نمی‌کند. امام به فروشنده فرمود: ای بنده خدا، این خدمتکار است و از خود اختیار ندارد، پولش را پس بده و خرما را بگیر. فروشنده که امام را نمی‌شناخت برخاست و تخت سینه حضرت کوفت، مردم گفتند: این آقا امیر مؤمنان است! نفس آن مرد تنگ شده، رنگ از چهره‌اش پرید و خرما را گرفت و پول را پس داد. آن گاه گفت: ای امیر مؤمنان، از من راضی باش، فرمود: اگر خود را اصلاح کنی - یا اگر حق مردم را بدهی - چه بسیار از تو راضی خواهم بود. [۶].

زن زیبایی از جایی می‌گذشت و گروهی چشم چران به او نظر دوختند، امیر مؤمنان علیه‌السلام فرمود: چشمان این نرینه‌ها هوسران و آزمند بود و همین سبب چشم چرانی آنها شد، پس هرگاه یکی از شما زنی را دید که او را خوش آمد با همسر خود آمیزش کند که زنان همه یکی هستند. یکی از خوارج گفت: خدا بکشد این کافر را، چه داناست! یاران از جای جستند که او را بکشند، فرمود: آرام باشید که پاسخ دشنام، دشنام است یا گذشت از آن گناه. [۷].

ابوهریره فردای روزی که از آن حضرت به بدی یاد کرده و سخنان ناروایی به گوش او رسانده بود خدمت حضرتش رسید و حوائجی خواست و امام همه را برآورد. یاران امام بر این کار اعتراض کردند، فرمود: من شرم دارم که جهل او بر علم من و گناهش بر عفو من و درخواستش بر بخشش من چیره آید. [۸].

ابن‌اثیر گوید: عایشه پس از شکست در جنگ جمل به علی علیه‌السلام گفت:

«چیره شدی گذشت کن» یعنی آسان گیر و بزرگوارانه چشم ببوش، و امام گذشت نمود و این جمله ضرب‌المثل است. [۹] و [۱۰].

پی نوشت ها:

[۱] فرائد السمطين ۲: ۶۸.

[۲] امالی مفید، مجلسی ۱۴ ص ۱۱۸.

[۳] شرح نهج‌البلاغه ۱: ۲۲.

[۴] بحارالانوار ۴۱: ۴۹.

[۵] همان: ۴۸.

[۶] بحارالانوار ۴۱: ۴۸.

[۷] همان: ۴۹: و در «نهج‌البلاغه» چنین است: «چشمان این نرینه‌ها به بالا دوخته بود و همین سبب هیجان و چشم چرانی آنها شد...».

[۸] بحارالانوار ۴۱: ۴۹.

[۹] النهاية ۲: ۳۴۲.

[۱۰] نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۸۰-۷۷۷.

بنای مسجدی بر روی دو قبر

امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید:
در زمان حکومت ابوبکر، عده ای در ساحل دریای عدن تصمیم گرفتند تا مسجدی بسازند؛ و چون مشغول شدند، هرچه دیوار آن را می چیدند، فرو می ریخت و تخریب می گشت.
نزد ابوبکر آمدند و علت آن را جویا شدند؛ و چون جواب آن را نمی دانست در جمع مردم سخنرانی کرد و از آنها تقاضای کمک نمود.
امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام که در آن جمع حضور داشت، فرمود: سمت راست و سمت چپ مسجد را حفر کنید، دو قبر آشکار خواهد شد که بر روی آن ها نوشته شده است: من رضوی و خواهرم حبا هستیم، که با ایمان به خدا مرده ایم.
سپس افزود: آن دو جنازه برهنه و عریان هستند، آن ها را از قبر خارج کنید، غسل دهید و کفن کنید و بر آن ها نماز بخوانید و دفشان کنید، آن گاه مسجد را شروع نمائید که پس از آن خراب نخواهد شد.
امام صادق علیه السلام فرمود: به پیشنهاد و دستور حضرت امیر صلوات الله علیه عمل کردند و سپس دیوارهای مسجد را بالا بردند و هیچ آسیبی به آن وارد نشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سلونی قبل أن تفقدونی: ج ۲، ص ۲۰۳.

بهترین خواسته و بهترین پند

نوف بکائی که یکی از اصحاب و علاقه مندان حضرت امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه است، حکایت کند:
در آن هنگامی که حضرت علی علیه السلام در حوالی کوفه در محلی به نام رَجبه اقامت داشت، به دیدارش رفتم و پس از احوالپرسی؛ به ایشان گفتم: مرا پندی ده.
مولای متقیان، علی علیه السلام فرمود: ای نوف! به هم نوعان و دوستان خود محبت و مهر ورزی کن، تا آنان نیز به تو مهر ورزند.
به حضرتش گفتم: ای سرورم! بر نصایح خود بیفزای.
فرمود: به همگان نیکی و احسان کن، تا احسان ببینی.
گفتم: باز هم پندی دیگر بیفزای تا بیشتر بهر مند گردم؟
حضرت فرمود: از مذمت و بد گوئی نسبت به دیگران دوری کن و گرنه طعمه سگ های دوزخ خواهی گشت.
سپس اظهار داشت: ای نوف! هر که دشمن من و دشمن امام بعد از من باشد، اگر بگوید: حلال زاده ام دروغ گفته است.
نیز هر که زنا و فحشاء را دوست دارد و بگوید: حلال زاده ام، باز دروغ گفته است.
همچنین کسی که نسبت به گناه بی باک و بی اهمیت باشد، اگر ادعای ایمان و خداشناسی کند، بدان که او هم دروغ گفته است.
ای نوف! رفت و آمد و دیدار با خویشان خود را قطع مکن تا خداوند بر عمرت بیفزاید.
خوش اخلاق و نیک خوی باش، تا خداوند محاسبه ات را ساده و سبک گرداند.
ای نوف! چنانچه خواهی که در روز قیامت همراه و هم نشین من باشی، هیچ گاه یار و پشتیبان ستمگران مباش.

و بدان که هر که ما را در گفتار و عمل دوست بدارد، روز قیامت با ما اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام محشور خواهد شد، چه این که در روز قیامت، خداوند هر کسی را با دوست مورد علاقه اش محشور می نماید. ای نوف! مبادا خود را برای مردم بیارائی؛ و با معصیت و گناه، با خداوند مبارزه کنی، چون روز قیامت شرمسار و رسوا خواهی شد. سپس در پایان فرمود: ای نوف! به آنچه برایت گفتم اهمیت ده و عمل نما، که سبب سعادت و خیر تو در دنیا و آخرت خواهد بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الکنی و الالقاب: ج ۲، ص ۸۹.

بر خورد امام با شیر

حارث همدان، که یکی از اصحاب با وفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام است، گوید: روزی به همراه آن حضرت در بیرون یکی از محله های شهر کوفه قدم می زدیم که ناگهان شیری درنده از دور نمایان شد و جلو آمد، پس ما راه را برای حرکت آن شیر باز کردیم. وقتی آن شیر نزدیک ما رسید، خود را در مقابل حضرت امیر علیه السلام خاضعانه روی زمین انداخت، در این هنگام حضرت علی علیه السلام خطاب به شیر کرد و فرمود: برگرد، حق ورود به شهر کوفه را نداری، همچنین پیام مرا به دیگر حیوانات درنده نیز می رسانی که آنان هم حق ورود به این شهر را ندارند؛ و چنانچه برخلاف دستور من عمل نمائید، خودم در بین شما حکم خواهم کرد.

حارث همدانی گوید: تا زمانی که امام علی بن ابی طالب علیه السلام زنده بود، هیچ درنده ای نزدیک شهر کوفه نمی آمد. موقعی که حضرت به شهادت رسید، زیاد بن ابیه، استاندار کوفه شد؛ و در آن موقع درندگان از هر سو وارد کوفه و باغستان های آن شهر می شدند و ضمن این که خسارت وارد می کردند، به مردم هم، نیز حمله می کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شجره طوبی: ص ۳۳، مجلس ۱۲، هدایه الکبری: ص ۱۵۲، ص ۲.

بر دوش پیامبر

یک شب که پیامبر خدا در منزل همسرش خدیجه به سر می برد، مرا نزد خویش فرا خواند. من (بدون فوت وقت) در محضر شریف او حاضر شدم. (وضع حضرت نشان می داد که در این شب آهنگ رفتن به جایی دارد. اما چیزی نگفت و مقصد خود را معین نکرد، بلکه همین قدر) فرمود: علی! (آماده شو و) از پی من حرکت کن.

سپس خود جلو افتاد و من به دنبال او به راه افتادم. کوچه های مکه را یکی پس از دیگری پشت سر گذاشتیم تا به خانه خدا، کعبه رسیدیم... در آن وقت شب که مردم همگی خفته بودند، رسول خدا(ص) (به آهستگی) صدایم زد و فرمود: علی! بر دوش من بالا- برو. [۱] سپس خود خم شد و من بر کتف مبارک او بالا-رفتم (و بر بام کعبه قرار گرفتم) و خرچه بت در آنجا بود به زیر افکندم. آنگاه از کعبه خارج شدیم و راهی منزل خدیجه رضی الله عنها گشتیم. (در بازگشت) رسول خدا(ص) به

من فرمود:

نخستین کسی که بتها را درهم شکست جد تو ابراهیم بود و آخرین کسی که بتها را شکست تو بودی. بامداد روز بعد، هنگامی که اهل مکه به سراغ بت‌های خود رفتند، دیدند که بت‌هایشان برخی شکسته و پاره‌ای وارونه بر زمین افتاده و... گفتند: این اعمال از کسی جز محمد و پسر عمویش علی سر نمی زند (حتماً کار آنهاست). از آن پس دیگر بتی بر بام کعبه نرفت.

عن علی قال: دعانی رسول الله (ص) و هو بمنزل خدیجه ذات ليله صرت اليه قال: اتبعني يا علي!

فما زال سمشي و انا خلفه و نحن دروب مکه حتى اتينا الكعبه و قد انام الله كل عين.

فقال لي رسول الله (ص): يا علي!

قلت: ليبيك يا رسول الله (ص). قال: اصعد علي كتفي يا علي!...

ثم انحنى النبي فصدت علي كتفه فالتقت الاصنام علي رووسها و خرجنا من الكعبه شرفها الله تعالى حتى اتينا منزل خدیجه، فقال لي: ان اول من كسر الاصنام جدك ابراهيم ثم انت يا علي! اخر من كسر الاصنام. فلما اصبحوا اهل مکه وجدوا الاصنام منكوسه مكبوه علي رووسها فقالوا: ما فعل هذا الا محمد و ابن عمه ثم لم يقم بعدها في الكعبه صنم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] محمد بن حرب والی مدینه از شجعت و توانایی علی آگاه بود. او شنیده بو که علی در جنگ خیبر یک تنه در قلعه‌ای را که چهل تن قادر به جابجایی آن نبودند از جا کنده و به کناری انداخته است. اما اکنون می‌شنود که این قهرمان بزرگ از تحمل سنگینی رسول خدا(ص) بر دوش خود عاجز است و پیامبر می‌نشیند و علی بالا می‌رود!

برای دریافت پاسخ شبهه‌ای که در ذهن خلجان کرد، به خدمت امام صادق شریفاب شد اما پاره‌ای از اسرار و رموز آن را بیان کرد تا آنجا که فرمود: اگر قضیه به عکس می‌شد و به فرض علی طاقت می‌آورد و سنگینی پیامبر را بر دوش خود تحمل می‌کرد، این جهت افتخاری برای علی محسوب نمی‌شد، چرا که پیامبر بر پشت اسب و شتر هم سوار شده بود... (غایه المرام، ج ۱، ص ۲۶).

[۲] کشف الغمه، ج ۱، ص ۷۹؛ بحار، ج ۳۸، ص ۸۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۵۵. علامه مجلسی ره نظیر همین روایت را در بحار، (ج ۵۹، ص ۱۳۸) آورده و در پایان آن افزوده است: این شکستن بتها به وسیله امیرالمؤمنان قبل از هجرت (و فتح مکه) بوده است. و گرنه کسر الاصنام که در روز فتح مکه از آن حضرت به وقوع پیوست، روز قوت و شوکت اسلام و روز خواری و شکست مشرکان بوده است. بنابر این، ترس و نگرانی در بین نبوده تا اقدامی مخفیانه و حرکتی شبانه را طلب کند.

بر قلعه حراء

در کنار پیامبر خدا(ص) بر فراز کوه حراء ایستاده بودم که ناگهان کوه به لرزه درآمد (و تکان سختی خورد).

حضرت به کوه اشاره‌ای کرد و فرمودند:

آرام بگیر، که بر بالای تو جز پیامبر صدیقی که شاهد (و گواه رسالت) اوست، کس دیگری نیست.

کوه فوراً ساکن شد و در جا قرار گرفت و میزان اطاعت و حرف شنوی خود را از رسول خدا(ص) آشکار ساخت.

قال علی (ع):... اذ كنا معه علی جبل حراء اذ تحرك الجبل فقال له: قر فليس عليك الا نبی و صدیق شهید، فقر الجبل مجيباً لامره و منتهياً الي طاعته. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۱۰، ص ۴۰.

بیماری امام حسن

(فرزندم) حسن بشدت بیمار شد. مادرش او را در آغوش گرفت و نزد پدر برد و وی رادر برابر دیدگان پدر بر زمین نهاد و با حال زار و پریشان به او پناه برد و گفت: ای پدر! فرزندم حسن بیمار گشته، از خدا بهواه تا سلامتی از دست رفته را به او بازگرداند! رسول خدا(ص) نزدیکتر آمد و بر بالین فرزند نشست. و فرمود:

دخترم! همان خدایی که وی را چون تحفه‌ای به تو بخشیده است بر درمان او نیز تواناست. در این بین جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خداوند متعال هر سوره از قرآن را که بر تو نازل کرده حرف فا را در آن به کار برده است. و فا از آفت است غیر از سوره حمد که فا ندارد. (بنابراین برای شفای بیمار خود) ظرف آبی برگیر، و سوره حمد را چهل مرتبه بر آن بخوان سپس قدری از آن آب را بر کودک بپاش (به خواست خدا) شفا خواهد یافت.

پیامبر خدا(ص) چنین کرد و همانجا کودک، چونان کسی که از بند رهیده باشد، بهبودی یافت (چندانکه گویی بیمار نبوده است). قال علی (ع): اعتل الحسن فاشتد وجعه فاحتملته فاطمه فاتت به النبی مستفیثه مستجیره و قالت له: یا رسول الله (ص)! ادع الله لابنک ان یشفیه. و وضعته بین یدیه فقام حتی جلس عند راسه ثم قال: یا فاطمه! یا بنیه! ان الله هو الذی وهبه لک و هو قادر علی ان یشفیه. فهبط علیه جبرئیل فقال: یا محمد! ان الله جل و عز لم یزل علیک سوره من القران الا و فیها فا کل فا من آفه ما خلا الحمد فانه لیس فیها فادع قدحا من ما فاقرا فيه الحمد اربعین مره ثم صبه علیه فان الله یشفیه. ففعل ذلک فکانما انشط من عقال. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۶۲، ص ۱۰۴.

برترین موجود

روزی پیامبر خدا(ص) فرمود:

خداوند متعال، هیچ آفریده‌ای را برتر گرامیتر از من نیافریده است.

پرسیدم: ای فرستاده خدا! شما افضلید یا جبرئیل؟

فرمود: علی! پروردگار متعال، پیامبران خود را حتی بر نزدیکترین فرشتگانش برتری داده است. و از میان آنان، مرا از همه افضل شمرده است. آنگاه فرمود:

پس از من مقام تو و امامان معصوم از همگان برتر خواهد بود. فرشتگان، خدمتگذاران ما و کارپردازان (شیعیان و) علاقه مندان ما هستند. فرشتگانی که حاملان عرش (قدت و عظمت) الهی اند پیوسته بر حمد و ستایش پروردگار مشغولند و بهر دوستداران ما استغفار می کنند.

علی! اگر آفرینش ما نبود، نه آدم و نه حوا، نه بهشت و نه دوزخ، نه آسمان و نه زمین... (هیچکدام) لباس هستی پوشیده بودند و در صفحه وجود ظاهر نمی گشتند، پس چگونه ما از فرشتگان افضل نباشیم؛ در حالی که از نظر معرفت حق و پرستش او، بر همه آنها سبقت و پیشی داشته ایم؟!!

قال امیر المومنین: قال رسول الله (ص) ما خلق الله عزوجل خلقا افضل مني و لا اكرم عيه مني... فقلت: يا رسول الله (ص)! فانت افضل او جبرئيل؟

فقال: يا علي! ان تبارك و تعالی فضل انبياه المرسلين علی مالئکته المقربين و فضلنی علی جمیع اللبیین و المرسلین و الفضل بعدی لک یا علی! و للائمه من بعدک و ان الملائکه اخدامنا و خدام محبینا، یا علی! الذین يحملون الفرش و من حوله یسبحون بحمد ربهم و یتستغفرون للذین آمنوا بولایتنا، یا علی! لو لا نحن، ما خلق الله آدم و لا حوا و لا الجنه و لا النار و لا السما و لا الارض فکیف لانکون افضل من الملائکه و قد سبقنا هم الی معرفه ربنا و تسبیحه و تهلیلہ و تقدیسه...؟! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۵، ص ۹۱؛ بحار، ج ۱۸، ص ۳۴۵ و ج ۲۶، ص ۳۳۵ و ج ۶۰، ص ۳۰۳.

بر بالین پیامبر

رسول خدا(ص) در بستر بیماری خفته بود. من به قصد عیادت او رفته بودم. در آنجا مردی حضور داشت که در حسن و جمال بی نظیر بود. او در حالی که سر مبارک پیامبر را در دامن داشت، و بر بالین او نشسته بود، و پیامبر نیز در خواب بود. من داخل شدم (اما جلوتر نرفتم، صدای آن مرد) مرا به پیش خواند و گفت: نزدیک عموزاده خود شو که تواز من بر او سزاوارتری!

جلو رفتم و نزدیک ایشان شدم. (با آمدن من) آن مرد برخاست جای خود را به من داد و رفت. من نشستم و سر مبارک حضرت را چنانکه او در دامن گرفته بود در بغل گرفتم. ساعتی گذشت. پیامبر خدا(ص) بیدار شد، و از من پرسید: مردی که سر بر دامن او داشتم کجا رفت؟

گفتم: وقتی که من داخل شدم او مرا نزد شما خواند و گفت: نزدیک عموزاده خود شو که تواز من بر او سزاوارتری، سپس برخاست و رفت و من جای او نشستم. فرمود: او را شناختی؟
گفتم: نه، پدر و مادرم فدای شما.

فرمود: او جبرئیل بود. من سر بر دامن او نهاده بودم و به سخنانش گوش د می‌دادم تا اینکه دردم سبک گشت و خواب بر چشمانم غلبه کرد.

عن علی بن ابی طالب قال: دخلت علی نبی الله و هو مریض فاذا راسه فی حجر رجل احسن ما رایت من الخلق و النبى نائم فلما دخلت علیه قال الرجل: ادن لی ابن عمک فانت احق به منی فدنوت منهما فقام الرجل و جلست مکانه و وضعت راس النبى فی حجری کما کان فی حجر الرجل فکمکت ساعخ ثم ان النبى استیقظ فقال: این الرجل الذی کان راسی فی حجره؟
فقلت: لما دخلت علیک دعانی الیک ثم قال ادن الی ابن عمک فانت احق به منی ثم قام فجلست مکانه.
فقال النبى: فهل تدری من الرجل؟ قلت: لا بابی و امی فقال النبى: ذاک جبرئیل کان یحدثنی حتی خف عنی و جعی و نمت و راسی فی حجره. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۲، ص ۴۰؛ کشف الغمه ۷ ج ۱، ص ۲۹۴؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۰؛ بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۶ به نقل از امالی شیخ مفید.

بهتر از خدمتگزار

فاطمه محبوبترین کس نزد پدر بود. او در خانه من آنقدر با مشک آب کشید که بند مشک در سینه اش اثر گذاشت. آنقدر دستاس کرد که دست او پینه بست. به قدری خانه ار جارو کرد که لباسهایش رنگ خاک گرفت و چندان هیزم زیر دیگ روشن کرد که جامه اش سیاه شد. او از این جهت در زحمت و مشقت بسیار بود.

روزی به او گفتم: ای کاش از پدرت خادمی درخواست می نمودی تا اندکی در برداشتن بار سنگین زندگی تو را یاری دهد؟! [۱]. فاطمه نزد پدر رفت دید جماعتی گرد او به صحبت نشسته اند. شرم مانع شد که از وی چیزی بخواهد (بدون اظهار حاجت) به خانه بازگشت.

پیغمبر دانست که دخترش به منظور کاری نزد او آمده بود. بامداد دیگر به خانه ما آمد. آواز سلام او را شنیدیم اما از آنجا که بستر خواب هنوز پهن بود، از شرم خاموش ماندیم و پاسخ نگفتم. بار دو سلام کرد. و ما همچنان خاموش بودیم. باز سوم که صدای او به سلام برخاست، ترسیدیم اگر پاسخ نگویم باز گردد چون عادت او چنین بود که سه بار سلام می گفت و اگر رخصت ورود نمی یافت باز می گشت من سلام او را پاسخ گفتم و از او خواستم که به خانه در آید. چیزی نگذشت که حضرت بالای سر ما نشست و آنگاه گفت: فاطمه! دیروز از من چه می خواستی؟

من ترسیدم اگر پاسخ او را نگویم برخیزد و بازگردد... گفتم: ای فرستاده خدا... من به شما خواهم گفت. (داستان دیروز فاطمه چنین بود که او از کار دشوار خانه رنج می برد). مشکل آب و دستاس نان و رفت و روی خانه و... او را از پای در آورده، من به او گفتم تا نزد شما آید و (در صورت امکان) خدمتکاری از شما بخواهد، شاید اندکی از بار سنگین او کاسته گردد.

پیامبر خدا(ص) فرمود: آیا به شما چیزی نیاموزم که از خدمتگزار بهتر باشد؟ سپس فرمود: هنگامی که در بستر خواب رفتید، سی و سه بار خدا را تسبیح و سی و سه بار حمد و سی و چهار بار تکبیر بگویید....

قال علی (ع): انها (فاطمه) كانت عندي و كانت من احب اهله اليه و انها استقت بالقربه حتى اثر في صدرها و طحنت بالرحي حتى مجلت يداها و كسحت البيت حتى اغبرت ثيابها و اوقدت النار تحت القدر حتى تدخنت ثيابها فاصابها من ذلك ضرر شديد فقلت لها: لو اتيت اباك فسالتيه خادما يكفيك ضرما انت فيه من هذا العمل!؟

فانت النبي فوجدت عنده حداثا فاستحيت فانصرفت فعلم النبي انها جاءت لحاجه فغدا علينا رسول الله و نحن في لفاعنا فقال: السلام عليكم فسكتنا و استحينا لمكاننا ثم قال: السلام عليكم فسكتنا ثم قال: السلام عليكم فخشينا ان لم نرد عليه ان ينصرف و قد كان يفعل ذلك يسلم ثلاثا فان اذن له و الا انصرف فقلت: و عليك السلام يا رسول الله! ادخل فدخل و جلس عند رؤوسنا فقال: يا فاطمه ما كانت حاجتك امس عند محمد فخشيت ان لم نجه ان يقوم فاخرجت راسي فقلت: امال والله اخبرك يا رسول الله انها استقت بالقربه حتى اثرت في صدرها و جرت بالرحي حتى مجلت يداها و كسحت البيت حتى اغبرت ثيابها و اوقدت تحت القدر حتى تدخنت ثيابها. فقلت لها: لو اتيت اباك فسالتيه خادما يكفيك ضرما انت فيه من هذا العمل، فقال: افلا اعلمك ما هو خير لكما من الخادم؟ اذا اخذتما منامكما فسبحا ثلاثا و ثالثنو احمد ثلاثا و كبرا اربعا و ثلاثين.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بنا به نقل مسند فاطمه علیها السلام (ص ۶۵) این درخواست در شرایطی بوده که فاطمه علیها السلام باردار است.

[۲] علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۵؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۹۶؛ بحار، ج ۸۵، ص ۳۲۹ و ج ۷۶، ص ۱۹۳ و ج ۴۳، ص ۸۲.

وقتی این آیه شریفه نازل شد:

ای گروه مومنان، تقوا پیشه کنید و پیوسته با راستگویان باشید [۱].

سلمان گفت: ای فرستاده خدا! مقصود از راستگویان چه کسانی هستند، آیا این دستور مربوط به همه مومنان است یا شامل برخی از ایشان است؟

رسول خدا(ص) فرمود: اما مقصود از مومنان در آیه شریفه، عموم مردم است. همه آنان مأمورند که با صادقان و راستگویان همراه باشند.

و اما خود صادقان و راستگویان عده خاصی هستند که سمت پیشوایی و راهنمای دارند و مردم ملزم به پیروی و پیوستن به آنها هستند. نخستین فرد این گروه علی بن ابی طالب و سپس جانشینان او (ائمہ اطهار) تا روز واپسین خواهند بود.

قال علی (ع):... ان الله جل اسمه انزل (یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین) فقال سلمان: یا رسول الله (ص)! اجمع ام خاصه؟

فقال: اما المأمورون فعجم لان جماعه المومنین امروا بذلك و اما الصادقون فخاصه، علی بن ابی طالب و اوصیائی من بعده الی یوم القیامه.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه (۹:۱۱۹).

[۲] بحار، ج ۳۳، ص ۱۴۹.

بهترین نیکبها

بین من و عباس و عمر بحث و گفتگویی مطرح بود. موضوع مورد بحث یافتن پاسخ صحیح برای این پرسش بود که بهترین نیکبها کدام است؟

من می گفتم: بهترین خویبها آن است که در پرده و نهان از همه انجام گیرد. عباس می گفت: بهترین خویبها آن است که کار خوب در چشم صاحبش کوچک بیاید و از آفت عجب محفوظ بماند.

عمر عقیده داشت: بهترین صفت در میان خویبها آن است با سرعت و شتاب صورت بگیرد.

در این بین رسول خدا(ص) بر ما وارد شد و فرمود: در چه بابی گفتگو می کنید؟ موضوع مورد بحث، و پاسخهای داده شده را به اطلاع آن حضرت رسانیدم.

حضرت فرمود: در میان خویبها، آنکه از همه بهتر است آن است که هر سه صفت را دارا باشد یعنی هم پنهانی و دور از انظار، و هم کوچک در دید عامل و برهنه از عجب و هم با سرعت و شتاب تحقق پذیرد.

قال علی (ع): کنت انا و العباس و عمر نتذاکر المعروف فقلت انا: خیر المعروف ستره و قال العباس: خیره تصغیره و قال عمر خیره تعجیله.

فخرج علينا رسول الله (ص) فقال: فیم انتم؟ فذکرنا له. فقال: خیره ان یکون هذا کله فیه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۲۷۰.

بانگ شبانه

اصحاب شورا ترسیدند که اگر من بر آنان ولایت یابم گلویشان را بفشارم و آنان نتوانند دم برآورند و از خلافت، بهره‌ای نبرند (و برای همیشه از واهب آن محروم مانند). به این جهت، همه علیه من به پا خاستند و هماهنگ شدند تا ولایت را از من به نفع عثمان برگردانند به امید آنکه به خلافت دست یابند و آن را میان خود، دست به دست بگردانند.

شب‌ی که با عثمان بیعت کردند، بانگ برخاست و صدای آن در شهر مدینه پیچید و به گوشها رسید و معلوم نشد که آن صدا از که بود؟ به گمان من آن بانگ از جنیان بود. او می‌گفت:

ای جارچی مرگ، اسلام را مرگ فرا گرفته، برخیز و خیر مرگ اسلام را اعلام کن همانا معروف مرد و منکر آشکار شد. بلند آوازه مباد قریش، نفرین بر ایشان باد، چه کسی را پیش انداختند و چه کسی را وانهادند؟!

(هان ای مردم) علی در امر ولایت از او سزاوارتر است، پس ولایت را در دست او گذارید و مقام والای او را ارج نهدید و انکار مکنید.

این ندا مایه پند و عبرت بود و اگر همه مردم از آن آگاهی نداشتند، آن را ذکر نمی‌کردم

.... (به هر تقدیر) مردم از من خواستند که با عثمان بیعت کنم و من هم از روی اکراه چنین کردم و صبر و بردباری پیشه ساختم و این دعا را به اهل قنوت تعلیم دادم که در نمازها بگویند:

بار خدایا! دله در مهر تو خالصند، و چشمها به سوی تو نگران و زبانها به نام تو گویاست و داوری کارها به پیشگاه تو عرضه گردد، پس میان ما و قوم ما حقیقت را آشکار کن.

بار خدایا! ما از عیبت پیامبرمان و بسیاری دشمنانمان و اندک بودن کسانمان و خوار بودنمان در چشم مردمان و سختی روزگار و هجوم فتنه‌ها، به درگاه تو شکایت آورده ایم. پس ای خدایا! با آشکار کردن عدل و داد خود و چیرگی حق و حقیقت آن طور که خود صلاح می‌دانی گشایشی نصیب ما بفرما.

قال علی (ع):... فحشی القوم ان انا ولیت علیهم ان اخذ بانفاسهم و اعترض فی حلوهم و لایکون لهم فی الامر نصیب. فاجمعوا علی اجماع رجل واحد منهم حتی صرفوا الولاویه عنی الی عثمان رجا ان ینالوها و یتداولوها فیما بینهم فیناهم کذلک اذ نادى مناد لایدری من هو و اظنه جنیا فاسمع اهل المدینه ليله بايعوا عثمان فقال:

یا علی ناعی الاسلام قم فانه

قد مات عرف و بدا منکر

ما لقریش لا علا کعبها

من قدموا الیوم و من اخروا

ان علیا هو اولی به

منه فولوه و لاتنکروا

فکان لهم فی ذلک عبره و لولا ان العامه قد علمت بذلک لم اذکره.

فدعونی الی بیعه عثمان فبیعت مستکرها و صبرت محتسبا و عملت اهل القنوت ان یقولوا: اللهم لک اخلصت القلوب و الیک شخصت الابصار و انت دعیت باللسن و الیک تحوکم فی الاعمال، فافتح بیننا و بین قومنا بالحق.

انا نشکوا الیک غیبه نبینا و کثره عدونا و قله عددنا و هواننا علی الناس و شده الزمان علینا و وقوع الفتن بنا.

اللهم ففرج ذلک بعدل تظهره و سلطان حق تعرفه [۱].

پی نوشت ها:

[۱] در مصدر چنین است اما ظاهرا صحیح آن تعزه باشد. کشف المحجبه، ص ۱۷۹.

بدعتها

پیش از من، متصدیان امور به کارهایی دست یازیدند که با دستورات صریح رسول خدا(ص) مخالف بود. آنها از روی عمد و توجه، مرتکب تحریف و شکستن سنتهای نبوی و تعییر احکام الهی گشتند. من اگر می خواستم مردم را بر ترک آن احکام و ادار سازم و احکام غیر یافته را به حالت نخستین آنها یعنی همانطور که زمان رسول خدا(ص) معمول بود باز گردانم، لشکریانم از گردم پراکنده می شدند و یکه و تنها باقی می ماندم و یا حداکثر اندکی از شیعیانم با من همراهی می نمودند؛ شیعیانی که برتری مرا از کتاب خدا و سنت نبوی شناخته بودند.... [۱].

(حتی بک بار) به مردم گفتم: در ماه رمضان، جز برای ادای فریضه واجب، در مسجد اجتماع نکنند به آنها گفتم: خواندن نمازهای مستحبی با جماعت بدعت است. [۲] در این بین بعضی از سربازانم برآشفته و گفتند: ای اهل اسلام سنت عمر تغییر یافت، علی ما را از نماز جماعت در ماه رمضان باز می دارد؟! (حماقت را تا جایی رساندند) که من ترسیدم در میان بخشی از سربازانم شورش بر پا شود.

از اختلاف و پیروی کورکورانه ایشان از بیشوایان گمراهی چه مصیبتها که نکشیدم؟!

قال علی (ع):... قد عملت الولاه قبلی اعمالا خالفوا فیها رسول الله (ص) متعمدین لخلافه ناقضین لعهدہ مغیرین لسنته و لو حملت الناس د علی ترکها و حولتها الی مواضعها و الی ما کانت فی عهد رسول الله (ص) لتفرق عنی جندی حتی ابقی وحدی او قلیل من شیعتی الذین عرفوا فضلی و فرض امامتی من کتاب الله عزوجل و سنه رسول الله (ص)...
و الله لقد الناس ان لایجتمعوا فی شهر رمضان الا فی فریضه و اعلمتهم ان اجتماعهم فی النوافل بدعه فتنادی بعض اهل عسکری ممن یقاتل معی: یا اهل الاسلام غیرت سنه عمر ینهانا عن الصلاه فی شهر رمضان تطوعا. و لقد خفت ان یثوروا فی ناحیه جانب عسکری. ما لقیتم من هذه الامه من الفرقه و طاعه ائمه الضلاله و الدعاه الی النار...! [۳].

پی نوشت ها:

[۱] در اینجا حضرت حدود ۲۵ مورد از موارد تغییر و تحریف احکام را به عنوان نمونه یاد می کنند و چون ذکر تک تک این موارد از آنجا که با اشاره و در کمال اختصار بیان شده است به شرح و بسط محتاج است و پرداختن به آن هم از حوصله این نوشتار خارج است، از این روی از درج آن صرف نظر شد.

[۲] اهل سنت نمازی دادند که به تراویح موسوم است، و آن خواندن نمازهای مستحبی با جماعت در ماه رمضان است. به اعتقاد شیعه، نماز جماعت جز در نمازهای یومیه و جمعه و عیدین بدعت است. حضرت در این بخش از فرمایش خود به این قسمت از بدعت خلفا نظر دارند.

[۳] کافی، ج ۸، ص ۵۹ و ۶۲.

به یاد دوست

در گذشته برادری ایمانی و خدایی داشتم [۱] آنچه او را در چشم من بزرگ می نمود این بود که دنیا در چشم او کوچک بود. از

سلطه‌ی شکم خود بیرون بود چیزی را که نمی‌یافت آرزو نمی‌کرد و چون به آن دست می‌یافت از حد نمی‌گذراند. بیشتر اوقات خود را به سکوت می‌گذراند و اگر سخن می‌گفت، گزیده می‌گفت، و تشنگان معرفت را از دانش سرشار خود سیراب می‌کرد. در چشم ظاهرینان ضعیف و مستضعف می‌نمود و در میدان کار و کارزار چون شیری خشمگین و ماری پر زهر بود. وقتی که در نزاعی درگیر می‌شد بیهوده برهان اقامه نمی‌کرد بلکه صبر می‌کرد تا در محضر یک داور سخن بگوید (چون در نزاع بین دو نفر اگر داوری در میان نباشد و هر کدام بخواهند برای دیگری مدعای خود را اثبات کنند، نیروها را به هدر داده‌اند و از گفتار خود نتیجه‌ای نخواهند برد).

تا برای کاری محمل و عذری می‌یافت، کسی را سرزنش نمی‌کرد. از بیماری و ابتلای خود وقتی خبر می‌داد که بهبودی و شفا یافته بود. آنچه را که بنای انجام دادن آن را نداشت بر زبان نمی‌راند. اگر دیگران در کلام بر او چیره می‌شدند، در سکوت بر او پیروز نمی‌شدند. به شنیدن حریصتر بود تا به گفتن. هر گاه بر سر دو راهی قرار می‌گرفت می‌سنجید تا ببیند کدامیک از این دو راه به هوس و هوس نزدیکتر است تا با آن مخالفت کند.

پس بر شما باد که خود را با این صفات زیبا بیارید و در راه تحصیل آن به رقابت پردازید و اگر بر دستیابی و فراگیری همه‌ی آنها توانایی ندارید، بدانید که بهره برداری اندک، از رها کردن مطلق بهتر است.

قال أمير المؤمنين عليه السلام: كان لي فيما مضى أخ في الله و كان يعظمه في عيني صغر الدنيا في عينه و كان خارجا من سلطان بطنه فلا يشتهي ما لا يجد و لا يكثر اذا وجد و كان أكثر دهره صامتا. فان قال بذ القائلين و نفع غليل السائلين و كان ضعيفا مستضعفا فاذا جاء الجد فهو ليث غاب وصل واد لا يدلي بحجة حتى أتى قاضيا و كان لا يلوم أحدا على ما يجد العذر في مثله حتى يسمع اعتذاره و كان لا يشكو وجعا الا عند برئه و كان يفعل ما يقول و لا يقول ما لا يفعل و كان ان غلب على الكلام لم يغلب على السكوت و كان على أن يسمع أحرص منه على أن يتكلم و كان اذا بدده أمران نظر أيهما أقرب الى الهوى فخالفه. فعليكم بهذه الخلائق فالزموها و تنافسوا فيها فان لم تستطيعوها فاعلموا أن أخذ القليل خير من ترك الكثير. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] گفته‌اند، مقصود حضرت ابوذر بوده و بعضی عمار و بعضی هم بزرگان دیگری را نام برده‌اند.

[۲] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، حکمت ۲۸۱.

بشارت به تولد زین العابدین

وقتی سپاه ایران در نبرد با مسلمانان شکست خورد، در میان کسانی که به اسارت در آمدند دختر یزدجرد پادشاه ایران بود. وقتی او را در میان اسیران به مدینه نزد عمر آوردند، دختران مدینه برای تماشای او بیرون آمدند، زیرا صورتی بسیار زیبا و نورانی داشت، که مسجد را روشن نمود، وقتی عمر به او نگاه کرد، آن دختر صورت خود را پوشاند و به زبان فارسی آن زمان گفت: اف بیروج بادا هر رمز (گویا منظور او این بود که سیاه باد روی هر رمز که با پاره کردن نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سبب شد تا او به اسارت در آید)

عمر که متوجه منظور او نشده بود فکر کرد به او بدگویی می‌کند، گفت: این زن به من ناسزا می‌گوید و تصمیم گرفتم او را تنبیه کند.

حضرت امیر علیه السلام به او فرمود: تو نمی‌توانی با او چنین کنی، او را مخیر گردان تا در میان مسلمانان هر که را خواهد انتخاب کند و آن را از سهم او قرار بده. وقتی او را مخیر کردند، در میان جمعیت دست خود را بر سید الشهداء علیه السلام گذارد، حضرت

امیر علیه‌السلام از او پرسید نامت چیست گفت: جهان شاه حضرت فرمود: بلکه شهر بانویه هستی. در این لحظه بود که که حضرت امیر علیه‌السلام بشارتی بزرگ به امام حسین علیه‌السلام داده و فرمود: ای اباعبدالله از این بانو برای تو پسری متولد خواهد شد که بهترین اهل زمین باشد. و پس از چندی حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه‌السلام متولد شد که حضرتش را ابن‌الخیرتین: فرزند دو بزرگ (بزرگ عرب و بزرگ عجم) می‌گفتند. حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: پس منتخب خدا از عرب هاشم است و از عجم، ایران. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۶۹ در مورد تاریخ اسارت و نحوه ازدواج شهربانو یا شاه زنان با سید الشهداء علیه‌السلام قول دیگری نیز هست.

بشارت حضرت به ابوالدینا

مردی بود بنام ابوالدینا دارای عمری بسیار طولانی، که در ایام ابوبکر متولد شده و در سال ۳۱۷ هجری وفات کرده است. او علت طول عمر خود را چنین ذکر می‌کند، گوید:

روزی با پدرم به ملاقات امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌رفتیم، وقتی به محلی نزدیک کوفه رسیدیم، تشنگی بر ما غلبه کرد، به پدرم گفتم اینجا بنشین من در بیابان بگردم شاید آبی پیدا کنم، وقتی به دنبال آب می‌گشتم به گودال آبی رسیدم، خود را در آن شستشو دادم و از آن نوشیدم تا سیراب شدم، سپس نزد پدرم آمدم و گفتم: برخیز که خداوند ما را از گرفتاری نجات داد، چشمه آبی در نزدیکی ماست، با پدرم حرکت کردیم اما هر چه جستجو کردیم اثری از آب نبود! پدرم از شدت تشنگی جان داد، او را دفن کرده به نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام که قصد صفین را داشت آمدم، حضرت را بوسیدم (حضرت به این مقدار خضوع اعتراض کرد) تا آنکه گوید: از داستان من سؤال نمود، جریان را گفتم، فرمود: آن آبی که از آن نوشیدی چشمه‌ای بود که هیچکس از آن ننوشیده مگر اینکه عمر طولانی نموده است. بشارت باد تو را که عمری طولانی خواهی نمود و مرا معمر نامید.

خطیب گوید: ابوالدینا در سال سیصد هجری وارد بغداد شد، همراه او پیرمردانی از شهر بودند، مردم از پیرمردها از حالات ابوالدینا می‌پرسیدند.

خطیب گوید: به من خبر دادند که ابوالدینا در سال ۳۱۷ هجری وفات یافته، شیخ ما در امالی نیز وفات او را همینگونه ذکر نموده است. [۱] و شاید این شخص همان علی بن عثمان الاشجع باشد که معروف به ابوالدیناست. و شیخ کراچکی در کنزالفوائد از او حدیثی را با یک واسطه از حضرت امیر علیه‌السلام نقل کرده است و در حاشیه بحار از سید نعمت الله جزائری با یک واسطه از استادی به نام شیخ محمد چرفوشی نقل می‌کند که او را در شام دیده است و او خود را معمر ابوالدینای مغربی از صحابه حضرت امیر علیه‌السلام نامید و گوید: او وقتی صفات و علائمی را از حضرت نقل کرد یقین کردم تمام سخنان او صحیح است و او به من از جانب حضرت علی و تمام امامان علیه‌السلام اجازه روایت داد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، بنابراین، عمر ابوالدینا حدودا سیصد و پنج سال بوده است!

[۲] بحار، ج ۵۷ ص ۲۲۴.

برخی از حالات مردم آخرالزمان

حضرت امیر علیه‌السلام در مورد آخرالزمان فرمود:

زمانی بر مردم بیاید بسیار گزنده (مردم در سختی قرار خواهند گرفت) در آن زمان توانگران با (چنگ و) دندان دارائی خود را می‌گزند (در راه خدا انفاق نمی‌کنند) در حالی که به این کار امر نشده‌اند، خداوند سبحان می‌فرماید: **و لا تنسوا الفضل بینکم [۱]** در میان خودتان فضل و احسان را فراموش نکنید (یعنی به یکدیگر خیر برسانید).
در آن زمان اشرار و تبهکاران گردنکشی کنند و نیکان ذلیل و خوار شوند، با درماندگان خرید و فروش کنند (یعنی اجناس افرادی را که از روی ناچاری کالای خود را به قیمتی بسیار ارزان می‌فروشند می‌خرند) با اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از خرید و فروش با درماندگان نهی فرموده است [۲] (زیرا باید به درماندگان کمک کرد و یا در معامله چنان از آنها جنس خرید که با دیگران معامله می‌شود).

پی نوشت ها:

[۱] البقره: ۲۳۷.

[۲] نهج البلاغه.

بازشو، تنگ شو، فراخ شو

هارون بن عنتره از پدرش روایت کرده و گفت: بارها امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم که انگشتان خود را مشبک می‌ساخت (انگشتان یک دست را در دست دیگر فرو برده و دوبار به سر انگشتان برمی‌گرداند) و می‌فرمود:
بازشو، تنگ شو، فراخ شو، سپس فرمود: شتاب کنندگان (در امر ظهور) هلاک شدند و آنان که نزدیک می‌شمارند نجات یافتند. و سنگ ریزه بر سر میخ آنها به جای مانده (کنایه از قدرت و تسلط کامل که برطرف کردن آن نشاید).
سوگند می‌خورم به خداوند از روی راستی که همانا پس از اندوه و غم، فتح و گشایش شگفت آوری است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الروضة من الکافی.

برخی از صفات ناهنجار مردم آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای پس از حمد و ثنای الهی سه بار فرمود: «سلونی ایها الناس قبل ان تفقدونی؛ برسید از من قبل از آنکه مرا نیابید.»

صعصعه بن صوحان (از یاران حضرت) برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین دجال چه وقت خروج می‌کند؟ حضرت فرمود: خداوند کلام تو را شنید و فهمید آنچه اراده کرده‌ای، به خدا قسم مسئول (یعنی حضرت علی علیه‌السلام) در این مسأله از سؤال کننده عالمتر نیست (زمان ظهور حضرت مهدی یا قیامت از نادر اسراری است که در اختیار کسی نیست) ولی برای آن علاماتی و شکلهایی است که یکی پس از دیگری مو به مو اجرا خواهد شد، اگر می‌خواهی به تو خبر دهم؟ صعصعه گفت: آری امیرالمؤمنین، حضرت فرمود:

حفظ کن (آنچه می‌گویم) علامت خروج دجال این است: زمانی که مردم نماز را از بین ببرند و امانت را ضایع گردانند، دروغ را حلال شمردند و ربا بخورند و رشوه بگیرند، ساختمانهای محکم بسازند! دین را به دنیا بفروشند، نادانان را رئیس گردانند و با زنها مشورت نمایند، از فامیل و بستگان خود بریده به دنبال هوی و هوس می‌روند، خونریزی را آسان شمردند، حلم و بردباری را علامت ناتوانی دانند، ظلم و ستم افتخار شود، امیران فاجر باشند و وزیران ظالم و رؤسا خیانتکار، قاریان قرآن فاسق گردند، شهادتهای دروغ ظاهر گردد و فجور و تهمت و گناه و سرکشی آشکار شود. قرآنها زینت شود و مساجد طلا-کاری گردد و منبرها (یا مناره‌ها) طولانی و بلند گردد، آنگاه که اشرار احترام شوند و صفها شلوغ شود و خواسته‌های افراد، گوناگون شود و اختلاف پدید آید، عهدها شکسته گردد و موعود نزدیک شود.

زنها با شوهرهایشان در تجارت و کسب برای حرص دنیا شریک شوند، صداهای فاسقان بلند شود و شونده پیدا کنند، رئیس گروه پست‌ترین آنها باشد، از فاجر به خاطر ترس از شر او اجتناب کنند، دروغگو را تصدیق کرده خائن را امین شمردند. ساز و آواز و وسائل آوازه‌خوانی را بکار برند، آخر این امت اول آن را لعنت کند، زنها سوار بر زینها شوند و زنان به مردان و مردان به زنان شبیه گردند. شاهد بدون اینکه از او بخواهند شهادت دهد، آن دیگری برای تلافی و خالی کردن عقده خود به ناحق شهادت دهد، برای چیزی غیر از دین یادگیری کنند، کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، پوستهای میش را بر دل‌های گرگ پوشانند (گرگهائی هستند به لباس میش، به ظاهر خیرخواه و مظلوم و در باطن دشمن خونخوار هستند).

قلبهای آنها از مردار گندیده‌تر و از (گیاه تلخ) صبر تلختر است.

الحديث [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار از کمال الدین.

بیان صفت حضرت مهدی

بزرگان اصحاب عرض کردند یا امیرالمؤمنین این مهدی را برای ما توصیف کن که دل‌های ما به یاد او مشتاق است، پس حضرت شروع نمود به توصیف حضرت مهدی علیه‌السلام و فرمود:

اوست آن ماهروی پیشانی سفید و صاحب علامت و خال، عالمی که (از بشر) تعلیم ندیده است او به آنچه می‌شود قبل از شدن خبر می‌دهد. ای گروه مردم به درستی که حدود دین در میان ما برپا شد و عهد آن از ما گرفته شد. آگاه باشید همانا مهدی طلب قصاص می‌کند از کسی که حق ما را نشناسد و اوست فرزند حسین بن علی (یعنی فرزند امام حسن عسکری علیه‌السلام) از فرزندان فاطمه از ذریه حسین فرزندم، پس مائیم ریشه علم و عمل، دوستان ما همان نیکوکارانند و ولایت ما فصل خطاب است، آگاه باشید همانا مهدی بهترین مردم است در صورت و سیرت، سپس اصحاب او که بر عده اهل بدر وعده اصحاب طالوت که سیصد و سیزده نفرند و تمام آنها شیرهائی هستند که از بیشه خود بیرون آمده‌اند، همانند پاره آهن که اگر قصد نابودی کوه‌های پابرجا بکنند آن را از میان بردارند، نزد او جمع می‌شوند که پس ایشانند آنان که خدا را بر حقیقت موحدند، ایشان را شبانگاه ناله‌هائی است چون ناله مادران جوانمرد، از خوف خدای تعالی، بیدارهای شبانه و روزه داران در روزند تو گوئی که آنان را یک پدر تربیت کرده است (که قلبهایشان بر محبت و نصیحت جمع است)، آگاه باشید که من آنها را به اسمهایشان و شهرهایشان می‌شناسم- آنگاه حضرت به درخواست گروهی از اصحاب نام هر یک از سیصد و سیزده نفر را با شهرهایشان بیان نمود که برای اختصار از ذکر آن خودداری می‌شود، و طبق این خطبه از طالقان ۲۴ نفر یاور مهدی علیه‌السلام می‌باشند که در میان شهرها رتبه اول را دارد، سپس

صفات و روش حضرت مهدی علیه‌السلام را حضرت شرح مبسوطی فرمود و وقایع همزمان با ظهور حضرت و کیفیت خروجش را شرح نمود:

تا آنکه راوی گوید: پس از نقل وقایع، امیرالمؤمنین علیه‌السلام گریه شدیدی نمود تا محاسن مبارکش از اشک چشمش تر شد، آنگاه از منبر فرود آمد در حالی که نزدیک بود مردم از وحشت آنچه شنیده بودند هلاک شوند و متفرق شدند به طرف خانه‌ها و شهرهای خود در حالی که از کثرت فهم و جوشش علم حضرت متعجب بودند، و اختلاف کردند در معنی کلام حضرت، اختلافی عظیم. مؤلف گوید: این خطبه را از کتاب نوائب الدهور فی علائم الظهور نقل نموده‌ایم و مؤلف محترم آن کتاب در مقدمه این خطبه مدارک آن را یادآور شده است و فرموده که سید مبشر این خطبه را در علائم الظهور و صاحب ینایع در ینایع و بررسی در مشارق و حاج ملا عبدالصمد در بحر المعارف و صاحب عجائب الاخبار که الفاظ از روی کتاب اخیر می‌باشد نقل کرده‌اند.

به خدا سوگند من کشته خواهم شد

مردی از خوارج بنام جعد بن بعجه به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: یا علی از خدا بترس که خواهی مرد! حضرت فرمود: (نه من به مرگ عادی نخواهم مرد) بلکه بخدا سوگند من کشته (شهید) خواهم شد در اثر ضربه‌ای که بر این مکان زده می‌شود و این مکان رنگین می‌گردد و حضرت دست خود را بر سر و محاسن خویش گذارده فرمود: قراری است منعقد شده و هر که افترا بزند زیانکار است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ص ۳۱۱.

بر سه دسته تکلیفی نیست

زن دیوانه آبستنی را که زنا داده بود نزد عمر آوردند، عمر دستور داد او را سنگسار کنند، امیرالمؤمنین علیه‌السلام به عمر فرمود: آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدی که فرمود: بر سه دسته تکلیفی نیست
۱- دیوانه تا عاقل شود... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، خوارزمی، الفصل التاسع فی علمه (ع)، حدیث ۱.

بازی دو کودک

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دو کودک سرگرم بازی بودند یکی از آنان چوبدستی تیز خود را پرتاب نموده دندان همبازی خود را شکست. ماجرا نزد حضرت امیر علیه‌السلام مطرح گردید. کودک زننده گواه آورد که به هنگام پرتاب اعلام خطر کرده است. امام علیه‌السلام قصاص را از او برداشت و فرمود: کسی که در موقع ورود خطر اعلام کند معذور است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الديات، باب من لادیه له، حدیث ۷. من لایحضر، باب من لادیه له، حدیث ۶.

بریدن دست سارق

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: اگر دزدی را در میان خانه دستگیر کنند در حالی که اموالی هم جمع کرده دستش قطع نمی‌شود. و هنگامی دستش را می‌برند که اموال را از خانه بیرون برده باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۴. حدیث ۱۱.

بر چهار دسته قطعی نیست

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: چهار دسته از سارقین دستشان قطع نمی‌شود:

۱- رباینده.

۲- دزدی بطور خیانت.

۳- سرقت از غنائم جنگی.

۴- سرقت اجیر و مزدور (نسبت به اموالی که در اختیار اوست). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۶. حدیث ۶.

بچه زنده در شکم مادر مرده

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: هرگاه زنی بمیرد و بچه زنده‌ای در شکم داشته باشد یا شکمش را شکافته و فرزند را بیرون بیاورند. [۱].

و نیز فرمود: اگر بچه‌ای در شکم مادر بمیرد و جان مادر در خطر باشد در صورتی که زنان متخصص وجود نداشته باشند جایز است که مرد با دست بچه را پاره پاره کند و او را بیرون بیاورد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۳، ص ۲۰۶، حدیث ۲.

[۲] فروع کافی، ج ۳، ص ۲۰۶، حدیث ۲.

بین پدر و فرزند ربا نیست

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: بین پدر و فرزند ربا نیست، و نه بین مولا و بنده. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۱۴۷، حدیث ۱.

پیاده به سفر حج رفتن

سفر حج یکی از بزرگترین سفرهای معنوی است، و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بارها به سفر حج تشریف بردند، اما در بین راه، نعلین یا کفش خود را در می‌آورد و با پای برهنه سفر می‌کرد که بیشتر خدا را خشنود سازد و اجر فراوان به دست آورد. [۱].

امام علی علیه السلام در وصف حجاج بیت الله فرمود:

وَفَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ، الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ، يَرِدُونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ، وَيَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ، وَجَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِمَنْ تَوَاضَعُوا لَهُمْ لِعَظَمَتِهِ، وَإِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ، وَاخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ، وَصَدَّقُوا كَلِمَتَهُ، وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ، وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بَعْرَ شِه.

يُحْرِزُونَ الْأَرْبَابَ فِي مَنَاجِرِ عِبَادَتِهِ، وَيَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ.

جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى لِلْإِسْلَامِ عَلَمًا، وَلِلْعَائِدِينَ حَرَمًا، فَرَضَ حَقَّهُ، وَأَوْجَبَ حَجَّهُ، وَكَتَبَ عَلَيْكُمْ وَفَادَتَهُ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنْ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا، وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ».

فلسفه و ره آورد حج

«خدا حج خانه محترم خود را بر شما واجب کرد، همان خانه‌ای که آن را قبله‌گاه انسان‌ها قرار داده که چونان تشنگان به سوی آن روی می‌آورند، و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند.

خدای سبحان، کعبه را مظهر تواضع بندگان برابر عظمت خویش، و نشانه اعتراف آنان به بزرگی و قدرت خود قرار داد، و در میان انسان‌ها، شنوندگانی را برگزید، که دعوت او را برای حج، اجابت کنند، و سخن او را تصدیق نمایند، و پای بر جایگاه پیامبران الهی نهند، همانند فرشتگانی که بر گرد عرش الهی طواف می‌کنند، و سوده‌های فراوان، در این عبادتگاه و محل تجارت زائران، به دست آورند، و به سوی وعده‌گاه آمرزش الهی بشتابند.

خدای سبحان، کعبه را برای اسلام، نشانه گویا، و برای پناهندگان خانه امن و آمان قرار داد، ادای حق آن را واجب کرد، و حج بیت الله را واجب شمرد، و بر همه شما انسان‌ها مقرر داشت، که به زیارت آن بروید، و فرمود:

(آن کس که توان رفتن به خانه خدا را دارد، حج بر او واجب است و آن کس که انکار کند، خداوند از همه جهانیان بی‌نیاز است). [۲] [۳].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابراج ج ۱ ص ۳۴۶.

[۲] آل عمران آیه ۹۷.

[۳] خطبه ۵: ۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عیون المواعظ والحکم ص ۳۵۰ ح ۵۹۵۱: واسطی (متوفای ۶۰۰ه)

۲- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۳- ربیع الابراج ج ۱ ص ۹۷ و ۳۱۲ و ج ۲ ص ۲۹۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه)

۴- منهاج البراعة ج ۱ ص ۲۲: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ه)

- ۵- تحف العقول ص ۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
 ۶- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ : ۱۴۰: کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 ۷- احتجاج ج ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۵ و ۲۰۹: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ).

پیمودن راه‌های طولانی «طی الارض»

«طی الارض» و پیمودن راه‌های طولانی در چند لحظه، که فردی با جسم ۶۰ یا ۷۰ کیلوئی مسافت‌های طولانی را در چند لحظه درنوردد، و از جایی به جای دیگر با سرعت فوق العاده‌ای برود و برگردد، مبحثی فوق درک علم و فراسوی علم و عقل است، و جزو معجزه و مسائل مربوط به آن است که دانشمندان علم هنوز به مرزهای ناشناخته آن نرسیدند، در زندگی فردی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از واقعیت‌هایی که به چشم می‌خورد «طی الارض» است، که امام علی علیه السلام برای برگزاری مراسم پس از فوت سلمان فارسی، از «طی الارض» استفاده فرمود. قنبر می‌گوید:

در مدینه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشسته بودم که ناگهان گویا آن حضرت جواب کسی را می‌دهد، بلند شد و فرمود: سلمان فارسی در شهر مدائن که در حال احتضار است می‌آیی تا برویم؟
 گفتم:

ما هم اکنون در شهر مدینه قرار داریم، و سلمان فارسی در شهر مدائن یکی از شهرهای غربی ایران است، چگونه می‌توانیم در کنار او باشیم؟
 حضرت فرمود:
 به این چیزها فکر نکن، هر جا که من قدم می‌گذارم قدم بگذار.
 قنبر می‌گوید:

پس از برداشتن چند قدم خود را در شهر مدائن کنار بستر سلمان دیدم. [۱].

رهبران معصوم علیهم السلام همه از قدرت معجزه و «طی الارض» برخوردار بودند.

از امام موسی بن جعفر علیه السلام نیز نقل شد که:

هرگاه می‌خواست از زندان بغداد به مدینه می‌رفت.

از امام سجاد علیه السلام نقل شد که یکی از یاران زندانی خود را به زیارت مدینه و مکه و زن و فرزندانش بُرد.

و امام تقی علیه السلام برای شرکت در مراسم تدفین امام رضا علیه السلام از همین معجزه استفاده کرد،

و فاصله مدینه تا خراسان را در چند لحظه پیمود.

نه تنها رهبران معصوم علیهم السلام بلکه بسیاری از دانشمندان و علمای اهل کرامت نیز از این قدرت اعجازگونه برخوردار بوده و هستند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداء ج ۵ ص ۶۰، حرّ عاملی.

[۲] نشان از بی نشان‌ها، ص ۶۰ الی ۹۷.

پرهیز از آب خوردن در ظروف شکسته

علی علیه السلام در آن روزگاری که هنوز میکروب و انواع ویروس‌های زیان آور کشف نشده بود، و آلودگی‌ها معمولاً از طریق غذا و ظروف شکسته، به مردم منتقل می‌گردید، یک دستور العمل بهداشتی دارد که:

لَا تَشْرَبُوا الْمَاءَ مِنْ ثَلْمَةِ الْإِنَاءِ، وَلَا مِنْ عُرْوَتِهِ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَقْعُدُ عَلَى الْعُرْوَةِ وَالثَّلْمَةِ

(از جای شکستگی ظروف، و از طرف دسته ظروف، آب نیشامید، که شیطان در آنجاها می‌نشیند).

در این رهنمود بهداشتی امام علی علیه السلام موجودات موزی را با نام شیطان زیان رساننده، مطرح فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۳ ص ۳۱۰.

پاکیزه نگهداشتن خانه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پاکیزگی خانه فرمود:

نَظَّفُوا بُيُوتَكُمْ مِنْ حَوْلِ الْعَنْكَبُوتِ، فَإِنَّ تَرَكَهُ فِي الْبَيْتِ يُورِثُ الْفَقْرَ

(خانه را از تارهای عنکبوت پاک کنید، که رها کردن تارهای عنکبوت در خانه، عامل فقر است). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۲۰.

پرهیز از اسراف و دور ریزی غذا

بسیاری در خوردن غذا اسراف می‌کنند، و بسیاری دیگر در آوردن و بردن و چیدن غذا اسراف می‌کنند، غذاها را می‌ریزند و لگدمال می‌کنند، و غذاهای مانده در ظرف‌ها را دور می‌ریزند، که عامل عدم خشنودی خداست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش می‌فرماید که:

سعی کنید غذا ریخته نشود، و اگر غذا بر روی سفره ریخت، آن را جمع کنید و بخورید، که آن شفای هر دردی است به امر الهی، برای کسی که ته مانده سفره را جمع کند و با خوردن آن از خدا شفا بطلبد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب ششم.

پرهیز از سگ

نگاهداری برخی از حیوانات در منزل اشکالی ندارد.

و برخی از حیوانات را باید با احتیاط‌های لازم در محدوده زندگی راه داد.

در تجربیات علمی این حقیقت ثابت شد که بیماری‌های زیادی از حیوانات به انسان سرایت می‌کند.

و بعضی از حیوانات را نباید در محدوده زندگی خانوادگی وارد کرد، که هم اکنون با روش‌های تجربی ثابت شده است که ۹۴ نوع بیماری واگیر از سگ به انسان منتقل می‌گردد.

در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ۱۳ قرن قبل فرمود:

«خیری در سگ‌ها نیست، مگر سگ شکاری یا سگ گله»

و تازه در نگهداری آنها نیز باید احتیاط‌های لازم را داشت.

و فرمود:

سگ سیاه یکرنگ، اگر شکاری را بگیرد، از آن استفاده نکنید که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم امر به کشتن اینگونه از سگ‌های ولگرد فرمود.

و فرمود:

سگی را که یهودی یا نصرانی یا زردشتی تعلیم داد، استفاده نکنید و از شکار آنها استفاده غذایی نداشته باشید. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] حلیه المتقین باب ۱۲ فصل یازدهم.

پر خوری

پُر خوری و بیماری‌ها

پُر خوری و خواب‌های وحشتناک

پُر خوری و سُستی تن

پُر خوری آفت زیرکی

پُر خوری آفتِ عبادت

۱- در کتاب غرر از امام علی علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِيَّاكَ وَالْبِطْنَةَ، فَمَنْ لَزِمَهَا كَثُرَتْ أَشْقَامُهُ، وَفَسَدَتْ أَخْلَامُهُ.

«از پُر خوری بپرهیزید که بیماری‌ها را زیاد می‌کند و عامل خواب‌های وحشتناک است.»

۲- در جای دیگری فرمود:

إِيَّاكُمْ وَالْبِطْنَةَ، فَإِنَّهَا مَقْسَاةٌ لِلْقَلْبِ مِكَسَلَةٌ عَنِ الصَّلَاةِ مُفْسِدَةٌ لِلْجَسَدِ.

«از پُر خوری بپرهیزید که قلب را دگرگون کرده، عامل سُستی در نماز است و تن آدمی را فاسد می‌کند.»

۳- و فرمود:

الْبِطْنَةُ تَمْنَعُ الْفِطْنَةَ.

«پُر خوری مانع زیرکی است.»

۴- و نیز فرمود:

الشَّبَعُ يُفْسِدُ الْوَرَعَ.

«پرخوری روح پرهیزکاری را از بین می‌برد.»

۵- و نیز فرمود:

إِذَا مَلِئَ الْبَطْنُ مِنَ الْمُبَاحِ عَمِيَ الْقَلْبُ عَنِ الصَّلَاحِ.

«وقتی شکم از غذاهای مباح پُر شد، قلب از تشخیص مصلحت کور خواهد شد.»

۶- و نیز فرمود:

بُئْسَ قَرِينُ الْوَرَعِ الشَّبَعُ.

«شکم پُر دوست بدی برای پرهیزکاری است.»

۷- و نیز فرمود:

إِذْمَانُ الشَّبَعِ يُورِثُ أَنْوَاعَ الْوَجَعِ.

«تداوم پرخوری عامل انواع گرسنگی هاست.»

۸- و نیز فرمود:

لَا تَجْمَعِ الشَّبَعُ وَالْقِيَامُ بِالْمُفْتَرَضِ.

«شکم پُر و انجام واجبات در یک جا جمع نمی‌شوند.»

۹- و نیز فرمود:

نَعْمَ عَوْنُ الْمَعَاصِي الشَّبَعُ.

«پرخوری بهترین عامل گناهان است.»

۱۰- و نیز فرمود:

إِيَّاكَ وَإِذْمَانُ الشَّبَعِ، فَإِنَّهُ يَهْبِجُ الْأَسْقَامَ، وَيُثِيرُ الْعِلَلَ. [۱].

«از پرخوری پرهیز که بیماری‌ها را پدید می‌آورد و علل و عوامل امراض را تقویت می‌کند.»

۱۱- اصبع بن نباته می‌گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام فرمود:

أَلَا أَعْلَمُكَ أَرْبَعَ خِصَالٍ، تَسْتَعْنِي عَنِ الطَّبِّ؟

قال: بلى،

قال: لَا تَجْلِسَ عَلَى الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ جَائِعٌ، وَلَا تَقُمْ عَنِ الطَّعَامِ إِلَّا وَ أَنْتَ تَشْتَهِيهِ، وَجُودَ الْمَضْغِ، وَإِذَا نُمْتَ فَأَغْرِضْ نَفْسَكَ عَلَى الْخَلَاءِ،

فَإِذَا اسْتَعْمَلْتَ هَذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنِ الطَّبِّ. [۲].

«آیا چهار خصلت نیکو به تو بیاموزم که از مراجعه به طیب بی‌نیاز شوی؟، پاسخ داد: آری، امام فرمود: تا گرسنه نشدی بر سر سفره

غذا نشین و تا هنوز سیر نشدی دست از غذا بکش و جویدن غذا را با دندان نیکو انجام ده، و پس از خواب به دستشوئی رفته خود

را پاک نما، پس هر گاه چنین کنی از طب بی‌نیاز خواهی بود.»

پی نوشت ها:

[۱] هدایة العلم فی تنظیم غرر الحکم ص ۲۹۴-۲۹۳ تحت عنوان «الشبع والبطنه».

[۲] الخصال ص ۲۲۸: ۶۷. و وسائل الشیعه ج ۲۴ ص ۲۴۵ ح ۸.

پرهیز غذایی

ارزش پرهیز غذایی

پرهیز غذایی عامل درمان‌ها

پرهیز غذایی و سلامتی

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إِنَّ تَنَا عَیْلَانَ أَبَدًا: صَاحِحٌ مُخْتَلَطٌ وَ عَلِیلٌ مُخْتَلَطٌ. [۱].

«دو کس همواره بیمارند، سالمی که بر خود سخت گیرد، و مریضی که پرهیز نکند.»

۲- و فرمود:

الْمِعْدَةُ بَيْتُ الْأَدْوَاءِ، وَالْحَمِيَّةُ رَأْسُ الدَّوَاءِ، لِاصِحَّةٍ مَعَ النَّهْمِ. [۲].

«معهده انسان خانه درمان‌هاست و پرهیز در رأس درمان است، و سلامتی با شکم پرستی امکان ندارد.»

۳- و نیز در غررالحکم از آن حضرت نقل شد که فرمود:

مَنْ لَمْ يَصْبِرْ عَلَى مَضِّ الْحَمِيَّةِ طَالَ سَقْمُهُ. [۳].

«کسی که بر سختی پرهیز غذایی صبر نکند، بیماری او طولانی است.»

۴- و نیز فرمود:

لَا تَنَالِ الصَّحَّةَ إِلَّا بِالْحَمِيَّةِ. [۴].

«به سلامت نخواهید رسید جز با پرهیز غذایی.»

۵- و آمدی در غررالحکم از آن حضرت نقل کرد که فرمود:

صَلَاحُ الْبَدَنِ الْحَمِيَّةُ. [۵].

«سلامت بدن در پرهیز غذایی است.»

پی نوشت‌ها:

[۱] سفینه البحار ج ۲ ص ۴۵۸.

[۲] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۲ ح ۱۰.

[۳] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۳ ح ۱۳ عن الغرر.

[۴] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۵۳ ح ۱۳ عن الغرر.

[۵] هداية العنم في تنظيم غرر الحكم ص ۱۶۹ تحت عنوان «الحمية».

پرهیز از امتیاز خواهی

خلیفه سوم در بالا- گرفتن اعتراض‌های عمومی فکر می‌کرد که علی علیه السلام نقش تعیین کننده دارد، از این رو یک روز به هنگام ظهر، در حالیکه ظرفهای پُر از طلا و نقره در اطراف تخت او چیده شده بود، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را احضار کرد و گفت:

«هر چه می‌خواهی از طلا و نقره‌ها بردار و خود را سیر کن که مرا با مخالفت‌های خود به آتش کشیدی.»

امام علی علیه السلام در جواب او فرمود:

(اگر این اموال از طریق ارث، بخشش، کسب و تجارت، بتو رسیده است اختیار دارم، می‌توانم از آنها بردارم یا خودداری کنم، و چنانچه از بیت المال باشد، نه تو حق داری به کسی ببخشی، و نه من حق دارم از آنها بردارم).
آنگاه به خانه بازگشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۹ ص ۱۶.

پرهیز از حيله و نیرنگ

(ای مردم! وفا و راستی. همزاد یکدیگرند، که سپری محکمتر و نگهدارنده‌تر از آن سراغ ندارم، آنکس که از بازگشت خود به قیامت آگاه باشد خیانت و نیرنگ ندارد.

اما امروز در محیط و زمانه‌ای زندگی می‌کنیم که بیشتر مردم حيله و نیرنگ را، زیرکی می‌پندارند. و افراد جاهل آنان را اهل تدبیر می‌خوانند.

چگونه فکر می‌کنند؟ خدا بکشد آنها را!

چه بسا شخصی تمام پیش آمده‌های آینده را می‌داند، و راه‌های مکر و حيله را می‌شناسد ولی امر و نهی پروردگار مانع اوست و با اینکه قدرت به انجام آن را دارد آن را به روشنی رها می‌سازد، اما آنکس که از گناه و مخالفت با دین پروا ندارد از فرصت‌ها برای نیرنگ بازی استفاده می‌کند).

جملات فوق نشان می‌دهد که سیاست دان به معنای رایج آن مرادف با مفهومی غیر الهی است و سیاست، غیر سیاست توحیدی بوده است، امّا درد دین، و پابندی امام علی علیه السلام به اصول شریعت، مانع از هرگونه اقدامات دلخواه است، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام این مطلب را در فرازهای دیگر نهج‌البلاغه روشنتر بیان می‌دارد مانند:

«وَاللّٰهُ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَىٰ مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَىٰ النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لِّوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

وَاللّٰهُ مَا أُسْتَعْفَلُ بِأَتْكِيْدِهِ، وَلَا أُسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ.

(سوگند به خدا! معاویه از من سیاستمدارتر نیست، اما معاویه حيله گر و جنایتکار است، اگر نیرنگ ناپسند نبود من زیرکترین افراد بودم، ولی هر نیرنگی گناه، و هر گناهی نوعی کفر و انکار است، روز رستاخیز در دست هر حيله‌گری پرچمی است که با آن شناخته می‌شود، به خدا سوگند من با فریبکاری غافلگیر نمی‌شوم، و با سخت‌گیری ناتوان نخواهم شد). [۱].

ابن ابی‌الحدید در ادامه خطبه فوق می‌گوید:

بعضی خیال کرده‌اند معاویه از علی علیه السلام سیاستمدار تر بود ولی این درست نیست، زیرا سیاستمدارانی همچون معاویه هرگز به هدف خود نخواهند رسید مگر اینکه طبق نظریه خود به مقدماتی که لازم می‌بینند عمل کنند، خواه موافق دین و شریعت باشد یا نباشد. اما سیاست امام علی علیه السلام مقید به حق و عدالت و دین شریعت بود و در تمام موارد هر جا که با آئین موافق نبود اقدام نمی‌کرد ولی معاویه مقید به این اصل نبود... [۲].

علی علیه السلام در جنگ‌هایش جز به آنچه با کتاب و سنت موافق بود، اقدام نمی‌کرد، حال آنکه معاویه علاوه بر آن، خلاف کتاب و سنت را نیز عمل می‌کرد و تمامی انواع و اقسام حيله‌ها اعم از حلال و حرامش را به کار می‌بست و در جنگ چنان عمل

می‌کرد که شاه هند در مقابل کسری و شاهان چین در مقابل زمامداران ترک عمل می‌کردند.

ولی علی علیه السلام به سربازانش دستور می‌داد: شما شروع به جنگ نکنید، مجروحان را به قتل نرسانید، در بسته‌ای را باز نکنید؛ این مسیرشان بود...

حال آنکه سائرین از استعمال هیچ حربه‌ای برای پیروزی در جنگ فروگذار نمی‌کردند...

و حتی مسموم کردن دشمن، پراکندن شایعات کذب در میان مردم، آشفته کردن افکار مردم و ترساندن بعضی دیگر نیز دست می‌زدند.

و البته که گریزگاه‌های کذب بیش از صدق است و اسباب حرام بیش از حلال است، پس آنکه به راه‌های حلال اکتفاء کند باب بسیاری «تدابیر» را بر خود می‌بندد... و علی علیه السلام این چنین بود و لذا بود که عوام الناس با دیدن کثرت مکاید و حيله‌های معاویه دچار این توهم شدند که معاویه از علی علیه السلام سیاستمدار تر است... ولی حقیقت این است که امام طریق پیشرفت را خوب می‌دانست و این طرفداران وی بودند که در اثر سرپیچی از فرمان آن حضرت در دام نیرنگ معاویه می‌افتادند. [۳].

آنجا که کوتاه بینی، و عدم بصیرت مردم، دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از اجرای تدابیر و پیش بینی های سیاستمدارانه ای که با اصول بنیادین تفکر دینی ایشان نیز منافاتی نداشت «مثل رأی امام علی علیه السلام در جریان قرآن بر سر نیزه زدن» می‌بست، آیا می‌توان گفت، دیگران سیاستمدارتر بودند؟ یکی از سیاستمداران معاصر غربی در این زمینه می‌نویسد:

هر شخصی کار آمد در زمان مخصوصی و برای زمان مخصوصی زائیده شده. بنابر این، میدان عملیاتی که در اختیار اوست محدود می‌باشد، وضعیت زمان او با وضعیت زمان اجداد یا نوادگان او یکسان نبوده، از اینرو وظیفه و هدف او هم با آنها یکی نخواهد بود. علاوه بر این، وسعت دایره عملیات هر سیاستمدار بسته به فراخور شخصیت وی و خصلت‌های ملت و وضعیت محیط و استعداد رجالی است که با آنها بایستی کار کند. [۴].

و خود امام علی علیه السلام همین وضعیت را به زبان شعر این چنین بیان می‌دارد:

رَأَيْتُ الْعَقْلَ عَقْلِينَ مَثْبُوعٌ وَ مَسْمُوعٌ
وَ لَنْ يَنْفَعَ مَسْمُوعٌ إِذَا لَمْ يَكُ مَثْبُوعٌ [۵].

(عقل را دو نوع یافتیم، عقلی که تبعیت می‌شود و آنکه فقط پیامش شنیده می‌شود و البته که این نوع اگر تبعیت نشود بی فایده خواهد ماند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه، معجم المفهرس.

[۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۲۱۳.

[۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱۰ ص ۲۲۸.

[۴] فلسفه سیاست ص ۴۶.

[۵] رضا داوری، مقاله «عقل سیاسی، مجله مشکوه شماره ۱۱ پائیز ۱۳۶۱ ص ۶۳.

شیخ طوسی می‌نگارد:

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم وارد مدینه شد نامه‌ای به وسیله ابو واقدلیثی، به حضور علی علیه السلام ارسال داشت که خلاصه نامه چنین بود:

یا علی فوراً به ما ملحق شو و توقف ننما. [۱].

وقتی نامه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به دست امام علی علیه السلام رسید، فوراً به آن گروه از مؤمنان که آماده مهاجرت بودند پیغام داد تا مخفیانه از مکه (به سوی مدینه) حرکت کنند و در چند کیلومتری شهر به نام «ذی طوی» توقف نمایند تا قافله امام به آنان برسد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار سفر بست و زنان را به کمک «ایمن» فرزند «أم ایمن» سوار بر کجاوه کرد و به ابواقد آوردنده نامه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

شتران را آهسته حرکت ده زیرا زنان توانائی تندروی ندارند. [۲] و منظور از زنان فقط فواطم بود یعنی (فاطمه علیها السلام دختر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، فاطمه بنت اسد مادر علی علیه السلام، فاطمه بنت زبیر بن عبدالمطلب) [۳].

قافله امام علی علیه السلام مکه را به جانب مدینه ترک گفت. نزدیک بود که کاروان به سرزمین ضحّان [۴] که هشت [۵] سوار نقاب دار از دور نمایان شدند و به سرعت اسبهای خود را به سوی کاروان می‌رانند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بخاطر جلوگیری از هر نوع پیشامد بد و ناگواری برای زنان، به «ابو واقد» و «ایمن» دستور داد که فوراً شتران را بخوابانند و پاهای آنها را ببندند،

سپس زنان را پیاده کرد که سواران با شمشیرهای برهنه سر رسیدند و در حالی که خشم گلوی آنان را می‌فشرد، شروع به بدگوئی کردند،

و گفتند تصوّر می‌کنی با این زنان می‌توانی از دست ما فرار کنی؟!!

حتماً باید از این راه باز گردی.

امام علی علیه السلام فرمود:

اگر باز نگردم چه می‌شود؟

سواران گفتند:

یا با زور تو را بر می‌گردانیم و یا با سر تو باز می‌گردیم!!

پس از گفتن این جمله، بطرف شتران رو آوردند تا آنها را رم دهند.

در این حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با شمشیر خود مانع از پیشروی آنان گردید.

یکی از آنها با شمشیر خود به جانب امام علی علیه السلام حمله برد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر او را از خود باز گرداند و سپس در حالی که کانونی از خشم و غضب بود با شمشیر خود به سوی آنان حمله برد و شمشیر خود را متوجه یکی از آنان بنام «جناح» (غلام حارث بن امیه) ساخت.

شمشیر نزدیک بود که بر شانه او فرود آید، ناگهان اسب او عقب پرید که ضربت امام بر پشت سر اسب او فرود آمد.

«به روایتی علی علیه السلام آنچنان ضربتی بر دوش او فرود آورد که کتف وی به دو قسمت تقسیم شد.» [۶].

سپس افزود:

من عازم مدینه هستم و هدفی جز این ندارم که به حضور رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برسم، حال هر کسی می‌خواهد که گوشت او را قطعه قطعه کنم و خون او را بریزم بدنبال من بیاید و یا به من نزدیک شود،

این جمله را گفت و سپس به ایمن و ابوقاد فرمود:

برخیزید و پای شتران را باز کنید و راه خود را پیش گیرید.

مهاجمین از جرأت و شجاعت آن حضرت متوحش شدند و احساس کردند که علی علیه السلام تا پای جان حاضر است با آنان بجنگد، لذا از تصمیم خود منصرف شده و راه مکه را در پیش گرفتند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با کمال خونسردی، به راه خود ادامه داد تا به ضجنان رسید و یک شب و یک روز در آنجا به استراحت پرداخت تا افراد دیگری که تصمیم به مهاجرت داشتند به وی پیوندند.

ابن صباغ مالکی گوید:

جمعی از ضعفای مؤمنین که ام ایمن نیز از آنها بود، با کاروان همراه شدند. [۷].

پس از ادامه حرکت، امام علی علیه السلام تمام این مسافت را با پای پیاده طی کرد و در تمام منازل، یاد خدا از زبان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دور نمی‌شد و در طی این مسافت نماز را با همسفران خود بجا می‌آورد.

برخی از مفسرین نوشتند:

آیه زیر درباره این افراد نازل گردیده است:

الَّذِينَ يَذُكُرْنَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا. [۸].

«آنها کسانی هستند که خدا را در حال ایستادن و نشستن و آنگاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند بار الهی اینها را بیهوده نیافریده‌ای.»

از طرفی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در قبا [۹] در انتظار علی علیه السلام بود، ابوبکر اصرار می‌کرد که داخل شهر مدینه شوند ولی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

لَا أُرِيمُ مِنْ هَذَا الْمَكَانِ حَتَّىٰ يُوَافِيَ أَخِي عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

«از این مکان حرکت نخواهیم کرد تا برادرم علی به ما برسد.» [۱۰].

امام علی علیه السلام با کاروان کوچک در محله «قبا» هنگامی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد که قدمهای مبارک وی ورم کرده بود.

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی را با آن وضع مشاهده کرد او را در آغوش کشید و اشک در چشمان آن حضرت حلقه زد و آب دهان مبارک خود را بر قدمهای مجروح علی علیه السلام مالید که از کرامت آن حضرت، شفا یافت و تا آخر عمر از پای خود ناراحتی ندید. [۱۱].

به هر حال وقتی کاروان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به قبا رسید، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم با همراهی او از قبا به سوی مدینه حرکت کرد. [۱۲].

اعتقاد کامل و ایمان والا، امام علی علیه السلام را به هجرت و مهاجرت توفیق داد تا هم خود و خانواده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم و دیگر مهاجران را به سلامت از محدوده نفوذ مشرکین مکه خارج سازد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پیوندد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۵۷ نهج البلاغه نسبت به سبقت خویش در هجرت اشاره می‌کند و می‌فرماید:

أَمَّا إِنَّهُ سَيُظْهِرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ، مُنْذِحُ الْبَطْنِ، يَأْكُلُ مَا يَجِدُ، وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ، وَلَنْ تَقْتُلُوهُ! أَلَا وَإِنَّهُ سَيَأْتِيكُمْ بِسَبِيٍّ وَالْبِرَاءَةِ مِنِّي؛ فَأَمَّا السَّبُّ فَمَيْبُونِي، فَإِنَّهُ لِي زَكَاةٌ، وَلَكُمْ نَجَاةٌ؛ وَأَمَّا الْبِرَاءَةُ فَلَا تَتَّبِعُوا مِنِّي؛ فَإِنِّي وُلِدْتُ عَلَى الْفِطْرَةِ، وَسَبَقْتُ إِلَى الْإِيمَانِ وَالْهَجْرَةِ.

آگاه باشید، پس از من مردی با گلوی گشاده و شکمی بزرگ بر شما مسلط خواهد شد، که هر چه بیابد می‌خورد، و تلاش می‌کند آنچه ندارد به دست آورد، او را بکشید! ولی هرگز نمی‌توانید او را بکشید آگاه باشید بزودی معاویه شما را به بیزاری و بدگوئی من وادار می‌کند، [۱۳] بدگوئی را به هنگام اجبار دشمن اجازه می‌دهم که مایه بلندی درجات من و نجات شماست، اما هرگز در دل از من بیزاری نجوئید که من بر فطرت توحید تولد یافته‌ام و در ایمان و هجرت از همه پیش قدم‌تر بوده‌ام.

پی نوشت ها:

- [۱] مکتب اسلام شماره ۹ ص ۲۰ سال ۱۵.
- [۲] مکتب اسلام شماره ۹ ص ۲۰ سال ۱۵.
- [۳] سفینه ج ۲ ص ۲۹۸، فصول المهمه ص ۴۷.
- [۴] ضَجَّان، کوه کوچکی است در حوالی مکه که از آنجا تا مکه ۲۵ میل راه است (معجم البلدان ج ۳ ص ۴۶۵).
- [۵] عبقریه الامام ص ۲۵ تألیف دکتر مهدی محبوبه، و مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۰، و زندگانی امیرالمؤمنین تألیف محمد جواد نجفی ص ۲۱۴.
- [۶] عبقریه الامام ص ۲۵۱، و زندگانی امیرالمؤمنین ص ۴۰۶.
- [۷] فصول المهمه ص ۵۲.
- [۸] سوره آل عمران آیه ۱۸۹.
- [۹] حموی گوید «قُبا» نام چاهی است و در آن محل روستائی وجود دارد که بنام همین چاه معروف شده، مسافت آن تا مدینه دو میل است. معجم البلدان.
- [۱۰] اعلام الوری ص ۶۶.
- [۱۱] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۶، و علی من المهدی الی اللحد ص ۸۳.
- [۱۲] فصول المهمه ص ۵۲.
- [۱۳] پس از آنکه معاویه بر عراق تسلط یافت، به تمام شهرهای اسلامی آن روز دستورالعملی را فرستاد که در خطبه‌ها و نماز به امام علی علیه السلام ناسزا بگویند و بتدریج برای بنی‌امیه عادت شد تا آنکه عمر بن عبدالعزیز در دوران خلافت خود این عادت ناپسند را ریشه کن نمود.

پاسخ به سؤالات اعتقادی دانشمندان یهود و نصاری

گروهی از احبار و دانشمندان یهود، وارد مدینه شدند و نزد خلیفه اول آمده و گفتند:

در تورات چنین می‌خوانیم که:

جانشینان پیامبران، دانشمندترین امت هستند.

اکنون که تو جانشین پیامبر هستی باید به سؤالات ما پاسخ بدهی.

از تو می‌پرسیم که:

خدا در کجاست؟ در آسمانها یا در زمین؟

خلیفه اول گفت:

او در آسمان و در عرش است.

یهودی گفت:

در این صورت زمین از وجود خدا خالی است بنا به قول تو خدا در جایی هست و در جایی نیست.

خلیفه اول گفت:

از نزد من دور شوید و از اینگونه پرسش‌ها دست بردارید.

یهودیان از سخن خلیفه در شگفت مانده و از نزد وی خارج شده، در حالی که اسلام را به مسخره گرفته بودند.

در این لحظه حساس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با منطق استوار خود چنین پاسخ داد:

إِنَّ اللَّهَ آيِنَ الْآيِنِ، فَلَا- آيِنَ لَهُ وَ حَيْلٌ أَنْ يَحْوِيَهُ مَكَانٌ وَ هُوَ فِي كُلِّ مَكَانٍ بَغَيْرِ مُمَاسَّةٍ وَ لَا مُجَوَّرَةٍ، يَحِيطُ عِلْمُهُ بِمَا فِيهَا وَ لَا يَخْلُو شَيْءٌ مِنْ تَدْبِيرِهِ.

«همانا مکان‌ها را خداوند آفرید، او بالاتر از آن است که مکان‌ها بتوانند او را فرا گیرند، او در همه جا هست، ولی هرگز با موجودی تماس و مجاورت ندارد. او بر همه چیز احاطه علمی دارد و چیزی از قلمرو تدبیر او بیرون نمی‌باشد.»

و در تداوم مذاکرات علمی، دانشمندان یهودی در شگفت مانده و بی‌اختیار به حقانیت گفتار حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و شایستگی او برای مقام خلافت اعتراف کردند.

امام علی علیه السلام افزود:

«اکنون اگر از کتابهای شما دلیلی بیاورم که گفتار مرا تصدیق کند، آیا به اسلام ایمان خواهید آورد؟»

گفتند: آری

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«شما در یکی از کتابهای خود ندیده‌اید که روزی حضرت موسی نشسته بود، فرشته‌ای از جانب مشرق آمد و حضرت موسی پرسید: از کجا آمدی؟»

فرشته گفت: از پیش خدا.

در آن لحظه فرشته دیگری پیدا شد و گفت: من از آسمان هفتم از پیش خدا می‌آیم.

و پس از آن فرشته دیگری ظاهر شد و گفت: از زمین هفتم از نزد خدا می‌آیم.

حضرت موسی علیه السلام با شگفتی گفت:

آری، هیچ مکانی از خدا خالی نمی‌باشد و به همه جا یکسان و به هیچ مکانی نزدیک تر از مکان دیگر نیست.

یهودیان که این بیانات را شنیدند، گفتند:

«گواهی می‌دهیم که سخن حق همان بود که تو فرمودی و شما شایسته‌تر از کسانی هستید که به جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دست یافته‌اند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۱۸۹.

پاسخ به سؤالی پیرامون اصحاب کهف

«تفاوت میان سال شمسی و قمری»

جماعتی از دانشمندان بلند پایه یهود وارد مدینه شدند و گفتند:

قرآن شما درباره اصحاب کهف می گوید:

وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ وَازْدَادُوا تِسْعًا [۱].

«اصحاب کهف سیصد و نه سال در غار خوابیدند.»

در صورتی که در تورات باقی ماندن آنها در غار، سیصد سال قید شده است و این دو کتاب در بیان آن با هم تفاوت دارند.

در برابر این اشکال یهودیان، نه تنها خلیفه اول، بلکه همه اصحاب از پاسخ گوئی عاجز ماندند.

ناچار این مشکل را نیز از علی علیه السلام پرسیدند.

امام علی علیه السلام فرمود:

خلاف و تضاد در میان این دو کتاب وجود ندارد، زیرا از نظر تاریخ آنچه نزد یهود معتبر است سال شمسی، و در نزد عرب سال

قمری است و تورات به زبان یهود نازل شده و قرآن به زبان عربی است.

و سیصد سال شمسی مساوی است با سیصد و نه سال قمری، زیرا:

سال شمسی سیصد و شصت و پنج روز و سال قمری سیصد و پنجاه و چهار روز است و هر سال یازده روز و شش ساعت با هم

اختلاف دارند، در نتیجه ۳۳ سال شمسی تقریباً سی و چهار سال قمری می شود و سیصد سال شمسی، سیصد و نه سال قمری است.

[۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره کهف آیه ۲۵.

[۲] علی کیست؟ ص ۱۰۴.

پاسخ قاطع به یهودی

پس از پیدایش فتنه ها و حوادث نا گوار سقیفه، یکی از یهودیان اعتراض گونه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

هنوز پیامبر شما دفن نشده دچار اختلاف شدید!!

امام علی علیه السلام بلافاصله، اعتراض او را بگونه ای پاسخ داد، که نتوانست سر بلند کند، فرمود:

و قال له بعض اليهود:

ما دفنتم نبیکم حتی اختلفتم فیه!

فقال علیه السلام له:

إِنَّمَا اِخْتَلَفْنَا عَنْهُ لَا فِيهِ، وَلَكِنَّكُمْ مَا جَفَّتْ أَرْجُلُكُمْ مِنَ الْبَحْرِ حَتَّى قُلْتُمْ لِنَبِيِّكُمْ:

«اجعل لنا إلهاً كما لهم آلهم» فقال إنكم قوم تجهلون». [۱].

(شخصی یهودی به امام گفت: هنوز پیامبرتان را دفن نکرده، درباره اش اختلاف کردید، امام فرمود:

ما درباره آن چه که از او رسیده اختلاف کردیم، نه در خود او، اما شما یهودیان، هنوز پای شما پس از نجات از دریای نیل خشک

نشده بود که به پیامبرتان گفتید:

«برای ما خدایی بساز، چنانکه بت پرستان خدایی دارند»

و پیامبر شما گفت: «شما مردمی نادانید». [۲].

یعنی نوع پاسخ از نظر روش مناظره با نوع تهاجم در سؤال هماهنگ است که یهودی را ساکت کرد تا از اختلافات سوء استفاده

نکند. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] حکمت ۳۱۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
 [۲] سوره اعراف آیه ۱۳۸.
 [۳] حکمت ۳۱۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

پاسخ به سؤال عقیدتی در میدان جنگ

فرماندهان نظامی یا فرماندهان کل، در طول جنگ‌های گذشته، در میدان جنگ و در آستانه نبرد، حال و هوای نظامی داشته و به حمله و گریز و نبرد و پیروزی فکر می‌کردند، و نمی‌توانستند جلسات عقیدتی و علمی در میدان جنگ داشته باشند و به اینگونه از مسائل مسائل فرهنگی در آن لحظات حساس مرگ و زندگی نمی‌پرداختند.

در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در صلح و جنگ، در میدان نبرد یا مسجد کوفه،

همه جا به سؤالات عقیدتی مردم و سربازان جواب می‌داد،

در میدان جنگ چونان استاد فارغ البالی سَرِ کلاس که به سؤالات علمی شاگردان جواب می‌گوید، برخورد می‌کرد. سربازی در میدان جنگ از طرفداری حق پرسید!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با تواضع و فروتنی جواب داد، دیگری از نماز پرسید.

و پاسخ شنید.

در جنگ جَمَل سربازی به امام علی علیه السلام نزدیک شد و گفت:

آیا شما می‌گوئید خدا یکی است؟

فرماندهان امام رو به سربازان کردند، و گفتند:

مگر نمی‌بینی که در میدان جنگ قرار داریم؟

این چه حرفی است که می‌زنی؟

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

او را به حال خود بگذارید.

دَعْوُهُ فَإِنَّ الَّذِي يَرِيْدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي نُرِيْدُهُ مِنَ الْقَوْمِ

«او را رها کنید، آنچه را او می‌پرسد همان چیزی است که ما از مردم می‌خواهیم.»

یعنی باید توحید الهی مورد بحث قرار گیرد و مردم موحد باشند تا فتنه انگیزی نکنند.

آنگاه سرباز را طلبید و فرمود:

سؤال خو را تکرار کن.

و پاسخ‌های دقیق عقیدتی را مطرح و سرباز را قانع کرد. [۱].

چون امام علی علیه السلام در راه خدا و اعتلای کلمه توحید می‌جنگد، اگر سربازی نسبت به خدا دچار اوهام باشد، جنگ او، جهاد در راه خدا نیست.

پی نوشت ها:

[۱] ترجمه خصال شیخ صدوق ج ۱ ص ۶۲.

پاسخ به سؤالات عقیدتی جاثلیق و جمعی از مسیحیان

پس از رحلت پیامبر اسلام عده‌ای از مسیحی‌ها به سرپرستی «جاثلیق» به مدینه آمده، و از ابوبکر به عنوان جانشین و خلیفه پیامبر، سؤالاتی را مطرح ساختند، و چون خلیفه اول نتوانست به آن سؤالات جواب درستی بدهد، خلیفه دوم متوسل به زور و تهدید گردیده و خطاب به جاثلیق گفت:

خاموش باش و الا خون تو را مباح اعلام می‌کنم!!

جاثلیق چون این تهدید را شنید گفت:

أَهَذَا عَدْلٌ عَلَى مَنْ جَاءَ مُسْتَرَشِدًا طَالِبًا؟!

«آیا از عدالت است؟ کسی را که برای هدایت یابی به پیش شما آمده است اینگونه تهدید و مرعوب سازی؟»

سپس خطاب به مسلمانان گفت:

(مرا به کسی که جواب سؤالاتم را بتواند بگوید راهنمایی کنید).

مردم حاضر وی را به حضور امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی نمودند.

جاثلیق همان پرسش‌ها را در حضور علی علیه السلام مطرح و جواب همه آنها را دریافت کرد از جمله آنها اینکه گفت:

به من خبر ده؛ آیا شما در پیش خدا مؤمن هستید، یا در نزد خودت؟

امام علی علیه السلام فرمود:

من در پیشگاه خداوند مؤمن هستم همانطوری که در اعتقاد خود نیز مؤمنم.

جاثلیق پرسید:

مقام شما در بهشت برین چگونه خواهد بود؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در بهشت برین و فردوس اعلا خواهم بود.

جاثلیق پرسید:

به رسالت پیامبرتان و صداقت او چگونه ایمان آوردی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

از دیدن معجزات و آیات روشن به او ایمان آورده‌ام.

جاثلیق پرسید:

از خدایت به من خبر ده که او در کجاست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:

خداوند در جایگاه خاصی قرار نمی‌گیرد و او از مکان منزّه است،

خدای من جسم نیست تا در مکانی قرار گیرد، و از حالی به حال دیگر تحوّل پیدا نمی‌کند.

جائلیق پرسید:

آیا خدای تو به وسیله حواس قابل درک است؟

و اگر با حواس ظاهری قابل درک نیست، پس چگونه می‌توان به او معرفت حاصل کرد؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

خداوند هرگز با مقدار و با کیفیتی تعریف نمی‌شود، و او با مردم قابل قیاس نیست، بلکه از راه عقل، و آثار قدرتش که در این جهان مشهود است می‌توان او را شناخت.

جائلیق پرسید:

آیا پیامبر شما عیسی علیه السلام را مخلوق معرفی کرده است؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عیسی دارای تصویر و تغییر بوده و هست، و از حالی به حال دیگر تغییر پیدا می‌کرد و او یکی از بندگان خداست و مخلوق بودن او به اثبات رسیده است.

مولای متقیان سپس به سئوالات دیگر آنان جواب کافی داد، و آنگاه از تمام قضایای آنها و اخبار درونی شان به آنان خبر داد!!

و فرمود:

ای نصرانی! تو در عالم خواب مقام و عظمت مرا دیده‌ای و مأمور شده‌ای از مخالفت با من اجتناب نموده و مطیع من باشی، در حالی که در دلت به این امر راضی نبوده‌ای!!

جائلیق چون این اخبار غیبی را شنید به خدا و پیامبرش ایمان آورده و گفت:

شهادت می‌دهم که تو امیرالمؤمنین و وصی بر حق رسول خدائی، و با او تمام همراهان مسیحی اش مسلمان شدند.

خلیفه دوم گفت:

سپاس خدا را که تو را هدایت کرد، ولی این را بدان که علوم پیامبر در اهل بیت او مستقر است، ولی خلافت با تعیین مردم با آن کسی است که تو با او در آغاز صحبت کرده‌ای!!

جائلیق گفت:

می‌دانم چه می‌گوئی، ولی تو بدان که من بر یقین خود استوار هستم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۲۵۷، و اثبات الهداه ج ۲ ص ۴۳۲.

پاسخ به شبهات حکمیت

شخصی از یاران امام علی علیه السلام پرسید:

یا امیرالمؤمنین، در آغاز ما را از حکمیت نهی کردی، سپس آن را پذیرفتی، نمی‌دانیم کدامین نظر شما را درست بدانیم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

هَذَا جَزَاءٌ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ! أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا، فَإِنْ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنْ اغْوَجْتُمْ فَوَمَّئْتُكُمْ، وَإِنْ آبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ، لَكَانَتِ الْوُثْقَى، وَلَكِنْ بَمَنْ وَإِلَى مَنْ؟ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَأَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشُّوْكَهْ

بِالشُّوْكَهٖ، وَهُوَ يَغْلَمُ أَنْ ضَلَعَهَا مَعَهَا!

علل شکست کوفیان و پذیرش «حکمت»

(این سزای کسی است که بیعت با امام خود را ترک گوید، و پیمان بشکند.

به خدا سوگند: هنگامی که شما را به جنگ با معاویه فرا خواندم، خوشایندتان نبود، ولی خداوند خیر شما را در آن قرار داده بود، اگر مقاومت می کردید، شما را راهنمایی می کردم و اگر به انحراف می رفتید شما را به راه راست برمی گرداندم، اگر سرباز می زدید، دوباره شما را برای مبارزه آماده می کردم، در آن صورت وضعیتی مطمئن داشتیم. اما دریغ، با کدام نیرو بجنگم؟ و به چه کسی اطمینان کنم؟ شگفتا، می خواهم به وسیله شما بیماریها را درمان کنم ولی شما درد بی درمان من شده اید، کسی را می مانم که خار در پایش رفته و با خار دیگری می خواهد آن را بیرون کشد، در حالی که می داند خار در تن او بیشتر می شکند و بر جای می ماند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب عقد الفرید ج ۲ ص ۱۶۵: ابن عبد ربّه، و ارشاد مفید ص ۱۳۹، و اختصاص شیخ مفید ص ۱۵۳، و احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۲۷۳.

پاسخ به شبهات ناکثین

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی، نسبت به ادعاهای سران جنگ جمل توضیح داد. [۱].

تعریف الناکثین

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حَزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِيفًا.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ:

فَلَيْتَ كُنْتُ شَرِبَكُمُ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصِيبِهِمْ مِنْهُ، وَلَكِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَكْثَرَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يَذْتَعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيُحْيُونَ بِدَعَاةٍ قَدْ أُمِيتَتْ.

يَا حَيِّبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أَحِيب!

وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّتِهِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَعِلْمِهِ فِيهِمْ.

فَإِنَّ أَبْوَابَ أُعْطِيَتْهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ! وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَيَّ أَنْ أُبَرِّزَ لِلطَّعَانِ!

وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ! هَبَلَتْهُمْ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أَهْدَدُ بِالْحَزْبِ، وَلَا أَزْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلِّي يَقِينٌ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

شناساندن ناکثین «اصحاب جمل»

(آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشانند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقی را می طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که مدت هاست مرده، و چه دعوت کننده ای؟! [۲].

و چه اجابت کنند گانی؟! همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم. اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق، کافی است. شگفتا:

از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسنده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] دعوت کنند، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

پیشنهاد امام علی به انقلابیون

خلیفه سوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به حضور طلبید به او پیشنهاد کرد که از جانب وی به محاصره کنندگان بگوید که: خلیفه سوم به خواسته‌های ایشان جواب مثبت خواهد داد، ولی لازم است برای این کار سه روز به خلیفه مهلت بدهند، زیرا خلیفه سوم سوگند یاد کرد که خواسته‌هایشان را بجا آورد.

امیرالمؤمنین علیه السلام پیام خلیفه سوم را به شورشیان رسانید و فرمود که:

خلیفه سوگند اکید می‌خورد که در عرض سه روز تمام خواسته‌های شما را بجا آورد.

انقلابیون فرمایش آن حضرت را قبول کردند و خوشحال شدند و تعهد نامه‌ای هم میان انقلابیون و خلیفه در این رابطه به امضاء رسید.

اما مروان بن حکم، خلیفه سوم را از این اقدام منع کرد و نگذاشت به وعده‌های خود عمل کند و به خلیفه چنین گفت:

وَاللَّهِ لَإِقَامَهُ عَلَى خَطِيئَتِهِ يَسْتَغْفَرُ مِنْهَا أَجْمَلٌ مِنْ تَوْبَتِهِ يَخَوْفُ عَلَيْهَا [۱].

«به خدا سوگند، باقی بودن و استقامت ورزیدن بر گناهی که از آن استغفار می‌کنی بهتر و زیباتر از توبه است که از ترس آن را بجا می‌آوری.»

بالاخره مهلت تعیین شده پایان یافت،

نه اصلاحی صورت گرفت،

و نه فرمانداری بر کنار شد،

و نه حق پایمال شده‌ای به صاحب آن حق بازگشت.

انقلابیون که در این سه روز دست از محاصره برداشته و در کنار مدینه به انتظار نشسته بودند، مشاهده کردند که خلیفه به هیچ یک از وعده‌هایش عمل نکرد، لذا با جدیت تمام و بادادن شعارهای تند وارد شهر شدند و کاخ خلافت را به محاصره خود در آوردند. [۲].

این بار مدت محاصره به طول انجامید و هر روز که می‌گذشت حلقه محاصره تنگ‌تر می‌شد و کار به جایی رسید که نگذاشتند آب و غذا به خانه خلیفه سوم برسد.

خلیفه سوم جریان را به امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاع داد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناراحت شده، به فکر رسانیدن آب به خلیفه افتاد.

پس از مدتی انقلابیون دیدند که علی علیه السلام به همراه سه نفر با مشک آب به طرف خانه خلیفه سوم می‌آید، محاصره کنندگان تصمیم داشتند که نگذارند مشک‌های آب به خلیفه سوم برسد، ولی از علی علیه السلام شرم نمودند و جرأت نکردند که جلوی او را بگیرند.

آنها امیدوار بودند که ابتداء طلحه پیش برود و مانع شود و سپس آنها جرأت یابند و مانع آن شوند.

طلحه به جانب علی علیه السلام حرکت کرد، ولی نمی‌توانست حرف بزند،

مردم به امید اینکه طلحه فرمان جلوگیری از حاملان آب را خواهد داد، و آنها جلوی حاملان آب را سد خواهند کرد.

در این حال علی علیه السلام طلحه را مورد عتاب قرار داد و فرمود:

مردم بگذارید آب‌ها به خلیفه برسد.

مردم ناچار تسلیم شدند و با اکراه راه مشک داران را باز کردند و مشک‌های آب به خانه خلیفه وارد گردید.

طلحه از این منظره عصبانی شد، ولی خشم خود را فرو خورد. [۳].

پس از آن انقلابیون محاصره را تنگ‌تر از پیش ساخته و نگذاشتند که کسی آب و نان به داخل خانه برساند و برای کشتن خلیفه سوم آماده شدند.

امام علی علیه السلام چون مردم را در کشتن خلیفه سوم مصمم دید، دستور داد که فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام با عده‌ای از خدمت‌گذاران اسلحه بردارند و در کنار درب خانه خلیفه در مقابل شورشیان آماده دفاع شوند و نگذارند که کسی از مهاجمین به داخل خانه راه یابد.

ایشان با چند نفر دیگر درب خانه خلیفه را در اختیار خود گرفتند و همانگونه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داده بود، نگذاشتند از مهاجمین به آنها نزدیک شوند.

طلحه و زبیر هم که چنین دیدند برای حفظ ظاهر فرزندان خود را به یاری آنها فرستادند. [۴].

عبدالفتاح عبدالمقصود می‌نویسد که:

پیرمرد (خلیفه سوم) در تیره‌ترین لحظات بیچارگی هم حاضر نبود شک را از قلبش ریشه کن کند و همیشه نسبت به علی علیه السلام شک در دل داشت و خود کوچکترین قدرتی برای زدودن آن نداشت،

به همین ترتیب ذهن ناتوان و زبونش او را به تضادهای مداوم می‌کشانید، همینکه کارها علیه او دست به دست هم می‌دادند واز مردم نسبت به جان خویش می‌ترسید، به دنبال علی علیه السلام می‌فرستاد و او را به خود نزدیک می‌کرد.

وقتی می‌دید مردم تا حدی نرم گردیده و خاموش شده‌اند، این را بر اثر سلطه و نفوذ حریف می‌دانست و در نتیجه از او می‌ترسید و او را تبعید می‌کرد.

امام علی علیه السلام پیوسته در معرض این تقرّب و تبعید قرار گرفته بود.

در قبال این وضع خلیفه پیر، هیچ تفسیری بهتر از این ندارد که بگوئیم:

این یک حالت نفسانی و ذاتی بود که پیرمرد تسلطی بر آن نداشت.

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آن کرامت نفس و سعه صدری که داشت، نه دلتنگ می‌شد و نه از خلیفه سوم کینه‌ای به دل می‌گرفت، هرچند خلیفه سوم در باطن از علی علیه السلام دل خوشی نداشت، و ابن عباس را به سراغ امام علی علیه السلام فرستاد و اظهار داشت که:

یا اباالحسن، خلیفه سوم می‌خواهد که مدینه را به سوی یثعب (باغ‌هایی در اطراف مدینه) ترک کنی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تبسمی کرد و آماده شد که از مدینه بیرون رود و فقط فرمود:

يَا بْنَ عَبَّاسٍ، مَا يَرِيدُ عُثْمَانُ إِلَّا أَنْ يَجْعَلَنِي جَمَلًا نَاصِحًا بِالْغُزْبِ: أَقْبِلْ وَأَذِبرْ! بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيَّ أَنْ أَقْدُمَ، ثُمَّ هُوَ الْآنَ يَبْعَثُ إِلَيَّ أَنْ أَخْرُجَ!
وَاللَّهِ لَقَدْ دَفَعْتُ عَنْهُ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَكُونَ آثِمًا.

(ای پسر عباس! عثمان جز این نمی‌خواهد که مرا سرگردان نگهدارد، گاهی بروم، و زمانی برگردم، [۵] یک بار پیغام فرستاد از مدینه خارج شوم، دوباره خبر داد که باز برگردم، هم اکنون تو را فرستاده که از شهر خارج شوم. به خدا سوگند! آنقدر از او دفاع کردم که ترسیدم گناهکار باشم.) [۶].

طبری نیز در تاریخ خود جمله‌ای قریب به همین مضمون را از امام علی علیه السلام در جواب (سعد بن ابی وقاص) نقل کرد:
وَاللَّهِ مَا زِلْتُ أَذْبُ عَنْهُ حَتَّى إِنِّي لَأَسْتَحْيِي. [۷].

«به خدا سوگند پیوسته از عثمان دفاع کرده‌ام که من از مردم خجالت می‌کشم.»
در اینجا ابن ابی الحدید می‌گوید:

به خدا سوگند علی بن ابیطالب علیه السلام در یاری عثمان آنچنان تلاش می‌کرد که اگر برادرش جعفر به جای عثمان در محاصره قرار گرفته بود، در یاری او بیشتر از این تلاش نمی‌کرد. [۸].
و ادامه می‌دهد که:

عَلَى ابْرَأِ النَّاسِ مِنْ دَمِهِ وَقَدْ صَرَخَ بِذَلِكَ فِي كَثِيرٍ مِنْ كَلَامِهِ مِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
وَاللَّهِ مَا قَتَلْتُ عُثْمَانَ وَلَا مَالًا عَلَى قَتْلِهِ وَصَدَقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ. [۹].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به خون خلیفه سوم از همه پاکتر بود، که در اکثر سخنرانی‌های خود به این حقیقت اشاره فرمود:

مانند سخن آن حضرت المؤمنین علیه السلام که:

(سوگند به خدا من در کشتن عثمان دخالت نداشتم، و به قتل او نیز علاقه‌ای نشان ندادم).
و امام علی علیه السلام راست گفت که درود خدا بر او باد.

امام علی علیه السلام برای ریشه کن شدن فتنه‌ها، هم مجاهدینی که در مسجد گرد آمده بودند را نصیحت می‌کرد و از هرگونه اقدام نابجا پرهیز می‌داد و هم خلیفه سوم را پند می‌داد که از خدا بترسد و به خواسته‌های مردم مسلمان احترام بگذارد تا آتش فتنه‌ها بالا نگیرد.

اینگونه از دخالت‌ها و نظارت‌ها و پند دادن‌ها و هشدارها از مصادیق روشن «امر به معروف» و «نهی از منکر» است.

اگر همه مردم مدینه، و سران و دست‌اندرکاران امور جاری آن روزگاران چونان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عمل می‌کردند، حوادث و فتنه‌های ناگواری پدید نمی‌آمد.

پی نوشت‌ها:

[۱] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۶۵.

[۲] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۱۷۱، و الامام علی ج ۲ ص ۱۶۸، و شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۵۲، زندگانی امیرالمؤمنین ص ۱۹۸ - ۱۹۷.

[۳] الامام علی ج ۲ ص ۲۷۷، و نور الابصار ص ۸۳.

[۴] نورالابصار ص ۸۳.

[۵] یجعلنی جَمَلًا ناضحاً (مرا چون شتر آبکش قرارداد) ضرب المثل است و پیامش همان است که در ترجمه آمد.

[۶] خطبه ۲۴۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که اسناد آن به این شرح است:

۱- عقد الفرید ج ۴ ص ۳۰۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- کتاب کامل ج ۱ ص ۱۱: مبرد (متوفای ۲۵۸ هـ)

۳- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۳۴: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۴- غرر الحکم ص ۳۱۸: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

[۷] تاریخ طبری ج ۶ ص ۲۹۹۸.

[۸] شرح ابن ابی الحدید بنا به نقل کتاب ابوطالب مؤمن قریش ص ۳۸.

[۹] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۰۰.

پاسخ دادن به هرگونه سوال

یکی دیگر از روش‌های شناسائی درک جوانب علوم علوی، توجه به کلمات وحی گونه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، که امام به هر سئوالی پاسخ داد و جز او کسی چنین ادعائی نکرد، و هر کس چنین گفت رسوا شد.

الف- خود آن حضرت فرموده است که:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي وَلَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا مُدَّعٍ كَذَّابٌ أَوْ مَجْنُونٌ [۱].

«پرسید از من قبل از اینکه مرا از دست بدهید، کسی پس از من سلونی نمی گوید جز ادعا کننده دروغ پرداز یا دیوانه»

ب- ابن ابی الحدید می گوید:

امت اسلامی اجماع نموده‌اند بر اینکه احدی از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و علماء و دانشمندان عالم، به جز علی علیه السلام «سلونی» نگفته است.

و این از ویژگی‌های آن حضرت است که از آینده خبر می داد. [۲].

ج- و نیز اخطب خوارزمی از سعید بن مسیب روایت

کرده است که گفت:

از یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به جز علی علیه السلام کسی نتوانست بگوید: «سلونی»

و کسانی که این ادعا را کرده‌اند، بلافاصله ذلیل و خوار گردیده و خود را رسوا ساخته‌اند.

از جمله آنها «قتاده ابن دعامه» می باشد. [۳].

دمیری، حکایت کرده است که چون «قتاده» وارد کوفه شد مردم به اطرافش گرد آمدند، او مغرور شد و گفت:

«هرچه می خواهید از من پرسید.»

در آن اجتماع «ابوحنیفه» نیز حاضر بود گفت از او پرسید:

مورچه‌ای که در مکالمه سلیمان علیه السلام در قرآن مجید آمده است تر بود یا ماده؟

از او پرسیدند، او در پاسخ ماند! (و خجل گشت).

ابوحنیفه گفت:

ماده بوده، بدلیل کلام الهی «قالت نملة» چون؛ فعل مؤنث آمده است. [۴] [۵].

د- امام علی علیه السلام فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي: فَلَأَنَّ بَطْرُقَ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ

«از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید، که من به راههای آسمان داناتر از راههای زمین هستم.» [۶].

ه- در روایت دیگری فرمود:

فَأَسْأَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَسْتَلُونَنِي مِنْ شَيْءٍ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ السَّاعَةِ وَلَا عَنْ فِتْنَةٍ تَهْدِي مَائَةً وَتَضِلُّ مَائَةً إِلَّا أَتَابْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَقَاعِدِهَا وَسَائِقِهَا الْخ. [۷].

امام علی علیه السلام بر منبر مشغول سخنرانی بود، فرمود:

«هرچه می‌خواهید پیش از آنکه من نباشم پرسید، به خدا سوگند از این زمان تا قیامت چیزی را از من سؤال نمی‌کنید، مگر شما را از آن خبر می‌دهم و نیز از آینده گروهی که صد نفر را هدایت، و صد نفر دیگر را گمراه می‌کنند، فریاد کننده و جلودار و راننده آنها، و اینکه از کجا کوچ می‌کنند؛ و در کجا رحل اقامت می‌افکنند، همه را به شما خبر می‌دهم.»

و- در روایتی دیگر فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي عَنْ عِلْمٍ لَا يَعْرِفُهُ جِبْرِيْلٌ وَلَا مِيكَائِيْلٌ،

(فَقَالَ رَجُلٌ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذَا الْعِلْمُ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ جِبْرِيْلٌ وَلَا مِيكَائِيْلٌ،)

قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى عَلَّمَ نَبِيَّهُ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ عُلُومًا شَتَّى فَمِنْهَا عِلْمُ أَمْرِهِ اللَّهُ بِكِتْمَانِهِ وَعِلْمُ أَمْرِهِ اللَّهُ بِتَبْلِيغِهِ وَعِلْمُ خَيْرِهِ اللَّهُ تَعَالَى فِيهِ.

«پیش از آنکه مرا نیابید سؤال کنید از من از علمی که جبرئیل و میکائیل هم آنرا نمی‌دانستند.

(مردی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام آن علم کدام است که فرشتگان در گاه ربوبی از آن بی‌خبرند؟)

امام علی علیه السلام فرمود: چون ایزد منان در شب معراج بسیاری از علوم و اسرار گوناگون را به پیامبر خود تعلیم داد، آنگاه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را به کتمان بخشی از آنها و به تبلیغ بخش دیگری از آن، فرمان داد و آن حضرت را در اظهار بخش سوّم آن، مخیر ساخت. [۸].

ز- و نیز فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنِّي مَيِّتٌ قَرِيبٌ أَوْ مَقْتُولٌ بَلْ قَتْلًا مَا يَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ يَخْضِبَ هَذِهِ بَدَمٍ وَضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى لِحْيَتِهِ.

«پرسید از من پیش از آنکه من نباشم، زیرا نزدیک است که من بمیرم و یا کشته شوم، چنان کشته شدنی که شقی ترین امت در انتظار آن است و این از خونم خضاب خواهد شد و به محاسن خود با دست اشاره کرد.»

ح- باز فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَإِنِّي بَطْرُقُ السَّمَاوَاتِ أَحْبَبُ مِنْكُمْ بِطُرُقِ الْأَرْضِ. [۹].

«پرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید، زیرا من راههای زمین را بهتر می‌شناسم.»

مردی به نام «تمیم ابن اسامه» برخاست و گفت:

برای من از تعداد موی سرم خبر بده که چه مقدار است؟

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا سوگند من تعداد آنها را می‌دانم و اگر بخواهم از تعداد آنها خبر دهم، خبر می‌دهم ولی اثبات آن بر تو مشکل است. اما از حرکات و کردارت خبر می‌دهم، به من گفته شده که روی هر موی سر تو فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند و به تعداد موهای سرت شیطانی هست که تو را فریب می‌دهد؛ تحریکت می‌کند،

نشانه‌اش اینکه تو در خانه خود بچه ای فرومایه [۱۰] را تربیت می‌کنی، که عاقبت در قتل فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم حسین علیه السلام شرکت جوید و مردم را برای کشتن آن حضرت تحریرص خواهد نمود.

«پس امام علی علیه السلام آنچه را که فرموده بود بوقوع پیوست، چون در آن روز (حصین) در خانه او کودکی شیرخوار بود، وقتی بزرگ شد، در واقعه کربلا رئیس شُرطه‌های عیدالله بن زیاد بود.» [۱۱].

پی نوشت ها:

- [۱] دُرر السَّمطین ص ۹۶ به نقل احقاق الحق ج ۷ ص ۶۱۱، و سفینه ج ۱ ص ۵۸۶ (لا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا جَاهِلٌ مُدَعٍ أَوْ كَذَّابٌ مُفْتَرٍ).
- [۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ ص ۱۰۶ و ج ۷ ص ۴۶، و طبری در ذخائر العقبی از سعید بن مسیب نقل کرده که گفت (لم یکن احدا من اصحاب الرسول صلی الله علیه و آله وسلم یقول سلونی الا علیاً) ص ۸۲.
- [۳] قتاده بن دعامه از علماء عامه است. علامه مجلسی گوید: قتاده از مشاهیر محدثان و مفسران عامه می‌باشد که از انس بن مالک و ابی الطفیل و سعید بن مسیب و حسن بصری روایت نقل کرده است.
- [۴] حیوة الحیوان ج ۲ ص ۳۶۸.
- [۵] جواب ابوحنیفه از نظر قواعد ادبی کافی به نظر نمی‌رسد، زیرا نمل بمعنی مورچه و اسم جنس است مانند انسان، که هم بر نر دلالت دارد و هم بر ماده و وقتی «ه» که هم علامت تأنیث و هم علامت وحده، به آن اضافه شود، دو معنی می‌دهد. اول به اعتبار اینکه «ه» علامت مؤنث باشد، مورچه ماده معنا خواهد داد. دوم به اعتبار اینکه «ه» معنای وحده خواهد داد. به هر حال وجود «ه» در نمله، آنرا به صورت (مؤنث لفظی) در می‌آورد و آن هرگز بر تأنیث حقیقی نمله دلالت ندارد.
- ابن حاجب در بعضی از تصنیفات خود گفته:
- مؤنث بودن حیوانات مانند شاة «گوسفند» و نمله «مورچه» و حمامة «کبوتر» تأنیث شان لفظی است، ابوحنیفه از این جهت که نمله را به خیال خود در آیه مزبور ماده گمان کرده، اشتباه نموده، زیرا ممکن است نمله در آیه مزبور نر بوده باشد.
- و تاء تأنیث در فعل قالت بخاطر مؤنث لفظی بودن نمله باشد. از این روست که گفته شده سکوت قتاده بهتر از جواب آنچنانی ابوحنیفه بوده است. (سفینه ج ۲ ص ۶۱۲).
- [۶] شرح نهج البلاغه فیض ج ۲ ص ۷۵۲ خطبه ۲۳، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱۳ خطبه ۲۳۵ ص ۱۰۱، و خطبه ۱۸۹: ۵ و خطبه ۹۲: ۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
- [۷] شرح حدیدی ج ۷ ص ۴۴ خطبه ۹۲ ص ۲۶۴.
- [۸] نزهة المجالس تألیف علامه الصفوری البغدادی ج ۲ ص ۱۴۴ ط قاهره نقل از احقاق الحق ج ۶ ص ۶۱۶.
- [۹] بحار ج ۴۰ ص ۱۵۳.
- [۱۰] عبارت عربی آن سخلا است، بزه نر و بزغاله را گویند و منتهی الارب.
- [۱۱] احقاق الحق ج ۷ ص ۶۱۹.

پرداخت حقوق به قاریان قرآن

در حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با محاسبه دقیق به آنانکه قرآن خواندن را یاد می‌گرفتند و قاری قرآن بودند، حقوق پرداخت می‌کردند که سالی دویست دینار می‌شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج ۲ ص ۶۰۲.

پاداش بیماری

امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی از یارانش که به مرضی مبتلا شده بود فرمود:
خداوند بیماریت را سبب ریختن گناهانت قرار دهد؛ زیرا مرض، اجر و پاداشی ندارد ولی گناهان را مانند برگ درختان می‌ریزد، و تنها اجر و مزد در برابر گفتار زبانی و کردار بدنی است.
و خداوند هر که را بخواهد، از بندگان پاک سرشت نیکو کردارش، به بهشت می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۴۲ معجم المفهرس محمد دشتی.

پرهیز از برخی اقسام علوم

در روزگاران گذشته یکی از اقسام علم نجوم و ستاره شناسی بود که در غیب گوئی کاربرد داشت.
که زندگی و مرگ و تولد اشخاص و حوادث و تحولات اجتماعی و به قدرت رسیدن و شکست قدرت‌ها و حکومت‌ها را تا حدودی بازگو می‌کردند.
البته بسیاری هم دکان باز کرده از این راه روزی می‌خوردند که غالباً پیشگوئی‌های آنان دروغ بود.
عبدالله بن عوف نقل کرد:
امام علی علیه السلام عازم جنگ نهروان بود که منجمی آمد و فرمود:
اگر در این ساعت حرکت کنی شکست می‌خوری.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
تو از حوادث غیب چه می‌دانی؟ تو چه می‌دانی در شکم این حیوان چیست؟ نریا ماده؟
هر کس تو را تصدیق کند قرآن را انکار کرده است.
سپس امام علی علیه السلام به اصحابش فرمود:
با نام خدا حرکت کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و لشگریانش به نبرد خوارج رفتند و با پیروزی بازگشتند.

آنگاه امام علی علیه السلام مردم را نصیحت فرمود:

أَتْرَعُمُ أَنْتَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا صُرِفَ عَنْهُ الشُّؤْمُ؟ وَتُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَةِ الَّتِي مَنْ سَارَ فِيهَا حَاقَ بِهِ الضُّرُّ؟ فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ الْقُرْآنَ، وَاسْتَعْنَى عَنِ الْإِسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ فِي نَيْلِ الْمَحْبُوبِ وَدَفَعَ الْمَكْرُوهَ.
وَتَبَتَّغَى فِي قَوْلِكَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُولِيكَ الْحَمِيدَ دُونَ رَبِّهِ، لِأَنَّكَ - بَرَعِمَكَ - أَنْتَ هِدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي نَالَ فِيهَا النَّفْعَ، وَأَمِنَ الضُّرَّ!!

اینها الناس، ایباکم و تعلمم التجوم، الا ما يهتدى به في بر او بحر، فانها تدعو الى الكهانة، والمنجم كالكاهن، والكاهن كالساحر،

وَالسَّاحِرُ كَالْكَافِرِ! وَالْكَافِرُ فِي النَّارِ! سِيرُوا عَلَيَّ اسْمِ اللَّهِ.

(به هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، شخصی با پیشگویی از راه شناخت ستارگان گفت: اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی‌شوید و من از راه علم ستاره‌شناسی این محاسبه را کردم.
امام علی علیه السلام فرمود:)

«گمان می‌کنی تو از آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهد دید؟ و می‌ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامنگیر او خواهد شد؟ کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدفهای دوست داشتنی، و محفوظ ماندن از ناگواریها، بی‌نیاز شده است.
گویا می‌خواهی به جای خداوند، تو را ستایش کنند! چون به گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافعشان را به دست می‌آورند و از ضرر و زیان در امان می‌مانند.

ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره‌شناسی برای پیشگویی‌های دروغین، بپرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریانوردی و صحرانوردی به آن نیاز دارید، چه اینکه ستاره‌شناسی شما را به غیب‌گویی و غیب‌گویی به جادوگری می‌کشاند، و ستاره‌شناس چون غیب‌گو، و غیب‌گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر [۱] در آتش جهنم است. با نام خدا حرکت کنید.» [۲].
إِيَّاكُمْ وَتَعْلَمِ النُّجُومَ إِلَّا مَا يَهْتَدِيهِ بَرٌّ أَوْ بَحْرٌ [۳].
«از علم نجوم بپرهیزید مگر آن مقدار که در صحرا نوردی و دریانوردی لازم است»

پی نوشت ها:

[۱] منجم، از طریق ستاره‌شناسی پیشگویی می‌کند و کاهن (غیب‌گو) با کمک گرفتن از شیطان و جن خبر می‌دهد، می‌گویند شخص مورد نظر عقیف بن قیس برادر اشعث بن قیس بود.
[۲] خطبه ۷۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
[۳] امالی صدوق ص ۳۳۸، و خطبه ۷۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

پاداش جهاد

باید با کسانی که رفتاری مخالف آئین الهی در پیش گرفته‌اند، مبارزه کرد.
بنابراین مبارزه با دشمنان حق بر کسی که حق را شناخته، واجب است و این کار همه روزه و در هر مکان در حکم فریضه‌ای عینی است.

انسان وظیفه دارد که از روی حق عمل کند و در عین حال به دفاع از حق نیز برخیزد. کافی نیست که ستمگر نباشید، بلکه لازم است از ستمدیدگان نیز دفاع کنید.

امام علی (ع)، در نامه‌ای به کارگزار خود در قلمرو همدان و اصفهان چنین می‌گوید:

... و اما بعد... فان جهاد من صدق عن الحق رغبه عنه وهب في نعاس العمى والضلال اختيارا، فریضه علی العارفين، و انا قد هممنا بالمسير الى هولاء القوم الذين عملوا في عبادة الله بغير ما انزل الله...
و اما بعد...

جهاد با کسی که از راه حق دور شده و به اختیار خود به سرایش ناپیائنی و گمراهی فروافتاده، بر رهروان حق واجب است. ما کمر همت بسته‌ایم تا با مردمی که آئین خداوند را نادیده گرفته‌اند، اموالی را (که همگان در آن شریکند) غصب نموده‌اند، حدود

شرعی را کنار گذاشته‌اند، حق را پایمال کرده‌اند، در زمین فساد پراکنده‌اند و با قاسطین پیوند دوستی بسته‌اند نبرد کنیم، (کوردلی آنان تا به جایی است) که هر گاه خداوند بهترین فردشان را به ولایت بر آنان بگمارد، کینه‌ی وی را به دل می‌گیرند، و اگر ستمکاره‌ای بر آنان فرمانروایی کند، به او مهر می‌ورزند. در بیدادگری اصرار دارند و در تفرقه افکنی همکاری می‌کنند. بارها در برابر حق ایستاده‌اند، و در گناهکاری و ستمگری همدستی نموده‌اند. چون این نامه به تو رسد مقام خود را به مورد اعتمادترین یارانت بسپار و به سوی ما رهسپار شو تا در کنار ما با چنین دشمنی روبرو شوی، و بدین سان فریضه‌ی امر به معروف و نهی از منکر را به جای آوری، با حق همراه گردی، و از باطل دور شوی. زیرا ما و تو هیچ یک از پاداش جهاد بی‌نیاز نیستیم، و خداوند یگانه برآورنده‌ی نیاز ما و پناه ماست.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۳۲.

پابندی به عدالت

نمی‌توان به این بهانه که عدالت بر بعضی‌ها گران می‌آید، جانب آن را رها نمود.

امام علی (ع) در این باره می‌فرماید:

فان فی العدل سعه، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق.

«در عدل، گشادگی است. پس آن کس که عدل بر او تنگ گیرد، ستم بر او تنگ‌تر خواهد گرفت.» [۱].

روشن است کسانی که از عدل فرمانروایان به تنگ می‌آیند، از ستمگری بیش از آن به ستوه خواهند آمد.

اجرای عدالت بی‌تردید برخی کسان را به صف دشمنان و ناراضیان در می‌آورد، اما باید توجه داشت که ترک عدالت و اجرای برنامه‌های ظالمانه عده‌ی به مراتب بیشتری را ناراضی و دشمن خواهد ساخت.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵.

پیش‌روی و عقب‌نشینی

جنگ مجموعه‌ای از حمله، بازگشت، عقب‌نشینی و حمله‌ی مجدد است. سپاه باید دارای انعطاف کافی باشد تا بداند کی حمله کند و کی به خاطر حملات آینده عقب بنشیند.

سرباز به همان اندازه که باید برای یورش آماده باشد، باید در صورت لزوم خود را برای عقب‌نشینی آماده کند تا در موقعیت مناسب اقدام به پاتک نماید.

حملات پیاپی که «اقدام بعدی» در آنها به دقت محاسبه نشده باشد، به درماندگی و سردرگمی می‌انجامد، زیرا چه بسا لشکر در می‌ماند که به چه اقدامی باید دست بزند؟

مولا علی (ع) می‌فرماید:

لا تشتدن فره بعدها کره، و لا جوله بعدها حمله، و اعطوا السیوف حقوقها و وطنوا للجنوب مصارعها، و اذمروا انفسکم علی الطعن الدعسی و الضرب الظلحفی، و امیتوا الاصوات فانه اطرده للفضل،...

«در کارزار گریزی را که بازگشت و شکستی را که حمله‌ای در پی دارد ناگوار شمارید. حق شمشیر را چنانکه باید به جا آورید. بر دشمن چنان بتازید که تار و مار شود. خویشتن را برانگیزید و دشمن را چنان ضربه بزنید که به خاک افتد و چنانش بکوبید که جنیندن نتواند و خموشی بگیرد که سکوت بهترین پادزهر ترس است. سوگند به آن که دانه را بشکافت و روان را آفرید، این گروه، اسلام نیاوردند، بلکه نقاب اسلام به خود بستند و کفر خویش پنهان داشتند. پس چون همدلانی یافتند کفر خود را آشکار ساختند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۶.

پرچم، نشان مقدس

پرچم، نمودار موجودیت اسلام است، و سهل انگاری در حفظ حرمت آن به مثابه خوار شمردن موجودیت و جان و هستی مومنان است.

امام علی (ع) در خطبه‌ی زیر، فرمانهای نظامی خود را با فلسفه‌ی شهادت در آمیخته چنین می گوید:

فقدموا الدارع، و اخروا الحاسر، و عضوا علی الاضراس، فانه انبی للسیوف عن الهام، و التووا فی اطراف الرماح، فانه امور للاسنه،... و رایتکم فلا تمیلوها، و لا تخلوها، و لا تجعلوها الا بایدی شجعانکم،...

«زره‌داران را جلو اندازید و بی‌زرهان را در پشت سپاه قرار دهید. و دندانها را بر هم بفشارید که سرهایتان را از تیغ دشمنان دور می‌دارد. [۱] با حرکت نیزه نرم بلغزید تا سنانش بر پیکر دشمنان نیکوتر بنشیند و به هنگام یورش دیدگان را بر بندید که سکوت عزمتان را استوارتر و دل‌هایتان را آرامتر می‌کند. و خموشانه برزمید که سکوت، مانع ترس است.

و پرچم خود را خم نکنید و پیرامونش را خالی مگذارید و آن را تنها به دست دلاوران خویش و رادمردانی بسپارید که در راه حفظ شرف و عرض شما از بذل جان دریغ ندارند. آنان که در برابر سختیها شکبیا و پایدارند کسانی هستند که پرچمهای خویش را در میان می‌گیرند و آن را از چهار سو پاس می‌دارند. نه از آن عقب می‌افتند تا به دست دشمن بیفتد و نه چندان پیشی می‌گیرند که تنها بماند.

بجاست که هر یک از شما با یک تن از دشمنان درآویزد و برادر هم‌رمز خود را یاری دهد. روا نیست که کسی از شما از نبرد با هم‌اورد خویش خودداری کند، چه (اگر دو تن از افراد دشمن با دو تن از نفرات شما درگیر شدند، باید هر یک از آنان با حریفی بجنگد) حریف او به یاری حریف برادرش می‌رود، و دو دشمن بر برادر او غلبه می‌کنند.

به خدا سوگند که هر گاه از شمشیر امروز بگریزید، از شمشیر آخرت در امان نخواهید بود. شما را از رزمیدن چه باک؟ شما اشراف عرب و بزرگان قومید.

فرار خشم خدا را بر می‌انگیزد و مایه‌ی خواری حتمی و ننگ ابدی است، و به عمر گریزنده افزوده نمی‌شود و حایلی بین او و مرگ به وجود نمی‌آید.

آنکه به سوی خدا می‌رود، چون تشنه‌ای است که به آب گوارا می‌رسد. بهشت در حصار انبوه نیزه‌هاست.

امروز، در این هنگامه‌ی جنگ است که عیار آدمیان عیان می‌گردد. به خدا سوگند بیش از آنکه دشمنان به دیار خود مشتقاند من به مصافشان اشتیاق دارم.

بار خدایا، اگر حق را گردن نمی‌نهند، جماعتشان را پراکنده فرمای، به درد تفرقه دچارشان کن و به خطاهایشان هلاک ساز.

ایشان از گمراهی دست نمی‌کشند مگر آنکه ضربه‌های پیاپی بدن‌ها را از روان‌های پلیدشان تهی سازد، و فرقه‌ایشان را تیغ بشکافد، و استخوان‌هایشان درهم شکند و دست و پایشان قلم شود. تباهی آنان زایل نمی‌گردد مگر آنکه سپاهیان در پی طلایه‌داران بر آنان بتازند، و لشکریان پر ساز و برگ، به دنبال پیشقراولان تار و مارشان کنند، و گردانهای ارتشی پیاپی بر شهرهایشان یورش برند و زمین‌ها و گذرها و چراگاه‌هایشان را از زیر سمکوب اسبها بگذرانند.» [۲].

در خطبه‌ای که از نظر گذشت نقشه‌ی کاملی برای تصرف مواضع یا قلمرو دشمن ارائه شده است.

تصرف باید طی مراحل چند سریع و پیوسته انجام گیرد.

اولا- حمله‌ی مداوم و دقیق به مواضع مورد نظر تا دشمن دچار وحشت شود.

ثانیا- لشکریان باید به جنگ افزارهای گوناگون مسلح باشند. امام تاکید می‌کند که در هنگام پیشروی هر گردانی نقشی دارد.

ثالثا- هر لشکری در پیشروی باید توسط لشکر نیرومندتری پشتیبانی شود، بنابراین صحیح نیست که لشکر قوی‌تر پیشروی کند و سپاه ضعیفتری برای پشتیبانی آن بر جا بماند، زیرا شکست آن لشکر به نابودی کل ارتش می‌انجامد. از اینجاست که امام می‌فرماید: «لشکریان پر ساز و برگ به دنبال پیشقراولان تار و مارشان کنند و گردانهای ارتشی پیاپی بر شهرهاشان یورش برند.»

رابعا- باید تمام راههای ارتباطی دشمن را تصرف نمود تا دشمن به محاصره‌ی کامل درآید و هیچ گریزگاهی نداشته باشد، چنانکه بر گذرگاههای آذوقه‌رسانی دشمن نیز باید مسلط شد.

پی نوشت ها:

[۱] کسی که در عملیات جنگی دندانهای خود را بر هم می‌فشارد می‌تواند بر اعصاب خود مستولی شود و بدین ترتیب بر تمام اعضاء و به ویژه سر خویش تسلط یابد و آن را از گزند دشمن در امان بدارد.

[۲] نهج البلاغه خطبه‌ی ۱۲۴.

پایداری جوهر ایمان

نسبت پایداری و مقاومت به ایمان، چون سر به تن است. ایمانی که با پایداری و استواری همراه نیست، ایمانی سست و سترون است که از آن نفوذ و تحرکی نمی‌توان انتظار داشت.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«علیکم بالصبر، فان الصبر من الایمان کالرأس من الجسد ولا خیر فی جسد لا رأس معه، و لا فی ایمان لا صبر معه.

«بر شما باد که صبر پیش گیرید که صبر برای ایمان چون سر برای تن است. همانگونه که در بدن بی سر خیری نیست، در ایمان بدون پایداری هم فایده‌ای نیست!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۷۹.

پاسخ با شمشیر برتر است

پلیدی و زشتی را می‌توان با قلب ناپسند شمرد (و این سست‌ترین ایمان است). می‌توان با قلب و زبان نفی نمود (که خوب است) و می‌توان با قلب و زبان و شمشیر با او در افتاد (و این برتری نوع زشت شمردن پلیدی است) که راه هدایت و آگاهی است!

امام علی (ع) می‌فرماید:

ایها المومنون... انه من رای منکم عدوانا یعمل به...

«ای مومنان!

هر کس گروهی را دید که ستم پیشه کرده‌اند و بر پلیدی و تباهی گرد آمده‌اند، هر گاه در دل آن را نفی نمود به سلامت است و از گناه رهائی جست. و آن کس که به زبانش انکار کرد شایسته‌ی پاداش است و بر آن دیگری برتری دارد، و آن کس که با شمشیر با آن درافتاد، تا کلام خداوند اعتلاء یابد و سخن ستمگران پستی گیرد، به شاهره هدایت راه می‌یابد و به طریق حق گام می‌گذارد و نور یقین به دلش می‌تابد.»

و می‌فرماید:

«گروهی از مردم زشتکاری و تباهی را با دست و زبان و دل انکار می‌کنند، این عمل خصال پسندیده‌ی آنان را به کمال می‌رساند. دسته‌ای دیگر پلیدی را تنها به زبان و دل منکرند. اینان به دو خصلت از خصال نیکو راه یافته اما خصلتی را واگذاشته‌اند. و جماعتی پلیدی را تنها در دل خوار می‌شمارند و از انکار دست و زبانی ابا دارند. اینان از دو خصلت شریف‌تر دست شسته و به سومی بسنده کرده‌اند.

و کسانی هستند که پلیدی را نه در دل، و نه به دست و زبان انکار می‌کنند، اینان به معنی مرده‌اند و به صورت زنده. همه‌ی اعمال نیک و جهاد در راه حق در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون نم دهان است در برابر دریای توفنده! (زیرا جهاد در برابر دشمن است، در حالیکه امر به معروف و نهی از منکر، کاری است که امتی را برای جهاد آماده کند و این البته مهمتر است.)

و امر به معروف و نهی از منکر اجل را دور می‌رانند و روزی را می‌افزایند.
و ستوده‌تر از همه‌ی آنها حاکم بیدادگر را به عدالت فراخواندن است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۶۶.

پایداری، شیوه آزادی

در برابر دشواریها می‌توان چون آزادگان مقاومت کرد، و یا مانند ابلهان خود را تسلی داد.

امام علی (ع) می‌گوید:

من صبر صبر الاحرار، و الاسلا، سلوا الاغمار.

«هر که پایداری می‌کند باید همچون آزادگان باشد و گرنه مانند ناآزمودگان باید فراموش کند» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۴۰۵.

پرهیز از ستمکاری به حیوانات

امام علی علیه السلام هم چنانکه به حقوق انسان‌ها احترام می‌گذاشت و از ظلم و تجاوز پرهیز داشت، نسبت به حیوانات نیز با همان

عواطف والای انسانی برخوردار می‌کرد که فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَفْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلِدُّهُ لَأَتَّبَعِي! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَقُبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

(به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان‌هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد،

و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است.

علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟!)

به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم‌المفهرس محمد دشتی.

پرداخت دیه به دشمن شکست خورده

در جنگ جمل، وقتی مردم بصره، شکست خوردند و پا به فرار گذاشتند، سربازان اسلام آنها را تعقیب می‌کردند،

در این جنگ و گریز، زنی حامله از اهالی بصره، وحشت زده می‌دوید، که به سختی بر زمین خورد و او و بچه سقط شده‌اش مردند.

این منظره رقت بار را وقتی به امام علی علیه السلام اطلاع دادند، بسیار ناراحت شد، دستور داد که شوهر آن خانم را بیاورند.

وقتی مرد حاضر شد، امام علیه السلام از شاهدان واقعه پرسید:

کدامیک زودتر جان سپردند، مادر یا فرزند؟

جواب دادند: فرزند زودتر مرد.

امام این دستور را صادر فرمود:

دو ثلث دیه فرزند، و نصف دیه زن را به شوهر بدهند و یک ثلث دیه فرزند و نصف دیه زن را به خویشاوندان او بپردازند. [۱].

با اینکه مردم بصره شورش کردند،

و ۵۰۰ تن از یاران امام را قبل از آغاز جنگ کشتند،

و با امام علی علیه السلام جنگیدند،

و هم اکنون شکست خوردند،

در صورتی که برای ملت شکست خورده در تمام جنگها حق و حقوق و اختیاری قائل نیستند

امیرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که الگوی کامل بشریت است، حقوق دشمن خود را نیز می‌پردازد، و از حادثه یاد شده،

اندوهناک می‌شود.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب ج ۸، و فروع کافی، ص ۳۵۴.

پاسخ عاصم بن زیاد

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به عاصم بن زیاد که ترک لذت‌های حلال کرده بود اعتراض کرد و رهنمود داد که نباید از حلال الهی و از زندگی لازم و مناسب پرهیز داشت، عاصم بن زیاد به صورت اعتراض گفت:

یا امیرالمؤمنین! شما هم که از لباس‌های بسیار ساده و غذاهای ساده استفاده می‌کنید و بسیاری از لذت‌های حلال را ترک کرده‌اید!! حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در پاسخ او فرمود:

قَالَ وَيَحْكُكَ لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ فَرَضَ عَلَيَّ أُمَّةَ الْعَدْلِ أَنْ يَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ [۱].

(وای بر تو، من همانند تو نیستم چون رهبر جامعه اسلامی می‌باشم همانا خداوند بر امامان عادل واجب کرده است که چونان ضعیف‌ترین انسانها زندگی کنند تا تهیدستی بر محرومان و فقرا فشار نیاورد).
یعنی سادگی در غذا و پوشاک نسبت به مسئولیت‌های اجتماعی افراد متفاوت است.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۰۹ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

پرهیز از غذاهای چرب و شیرین

۱- اگر چه امام علی علیه السلام از غذاهای حلال استفاده می‌فرمود، اما اغلب غذاهای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرکه و روغن، و خرما بود. [۱].

۲- همه سیره نویسان نقل کرده اند که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سادگی غذا چونان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عمل می‌کرد و سفره او از سفره رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رنگین تر نشد.

وَ كَانَ اميرالمؤمنين عليه السلام أشبه الناس طعمه برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كَانَ يَأْكُلُ الْخُبْزَ وَالْخِلَّ وَالزَّيْتِ (حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شبیه ترین مردم در غذا به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود که اغلب، نان و سرکه و روغن تناول می‌فرمود). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه الأبرار ج ۱ ص ۳۲۹.

[۲] حلیه الأبرار ج ۱ ص ۳۴۸.

پرهیز از برخی غذاها

روزی برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام معجونی از آب و غسل آوردند، که به صورت شربت می‌نوشیدند.

امام علی علیه السلام آن را گرفت و فرمود:

(پاک و پاکیزه است و حرام نیست، اما من از آن نمی‌خورم، و نفس خود را به چیزی که نباید عادت بدهم آشنا نمی‌سازم). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۲۷.

پرهیز از زر اندوزی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زهد و پارسائی، پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ضرب المثل بود که عمر بن عبدالعزیز نیز اعتراف کرد و گفت:

مَا عَلِمْنَا أَنَّ أَحَدًا كَانَ أَزْهَدَ فِي الْأُمَّةِ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

(ما شخصی را در امت اسلامی بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نمی شناسیم که از علی علیه السلام پارساتر باشد.) [۱].
امام علی علیه السلام در حالی که کار می کرد، و سرمایه خوبی بدست می آورد، و زن و بچه خود را بخوبی تأمین می فرمود، اما از بیت المال مسلمین استفاده نمی کرد، و از اموال عمومی برای خود اندوخته‌ای نداشت.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام روزی بر بالای منبر خطاب به مردم فرمود:

مَنْ يَشْتَرِي سَيْفِي هَذَا؟

(چه کسی این شمشیر مرا می خرد؟)

مردم در حالی که دچار شگفتی بودند به امام علی علیه السلام نگاه می کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام توضیح داد که:

وَلَوْ أَنَّ لِي قُوَّةٌ لَيْلَهُ مَا بَعْتُهُ!!

(اگر غذای یک شب را می داشتم این شمشیر را نمی فروختم.) [۲].

از این رو صاحب نظران و یاران امام علی علیه السلام نوشتند:

وَعَلِيَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَا تَرَكَ إِلَّا سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ، فَضَلَّ عَنْ عَطَائِهِ أَعْدَاءَ لِيَخَادِمَ.

(علی علیه السلام در حالی به شهادت رسید که جز هفتصد درهم که آن را برای بخشیدن به یکی از خادما کنار گذاشته بود، باقی نگذاشت.) [۳].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه الابرار بحرانی ج ۱ ص ۳۵۶.

[۲] حلیه الابرار بحرانی ج ۱ ص ۳۵۵.

[۳] حلیه الابرار ج ۱ ص ۳۳۳.

پرچمداری بی همانند

در تمام جنگ‌ها پرچم نشانه استقلال و پیشروی و صلابت لشکر بود و اگر سقوط می کرد نشان شکست و نابودی به حساب می آمد.

از این رو پرچم را همیشه به دست افرادی دلیر و توانا می سپردند، استقامت و پایداری پرچمدار و اهتزاز پرچم در رزمگاه، موجب دلگرمی جنگجویان بود، و بر عکس، کشته شدن پرچمدار و سرنگونی پرچم مایه تزلزل روحی آنان می گردید، به همین جهت پیش از آغاز جنگ به منظور جلوگیری از شکست روحی سربازان، چند نفر از شجاعترین رزمندگان به عنوان پرچمدار تعیین می گردید.

در جنگ اُحُد نیز قریش به همین ترتیب عمل کردند، و پرچمدارانی از قبیله «بنی عبدالدار» که به شجاعت معروف بودند، انتخاب

کردند ولی پس از آغاز جنگ پرچمداران آنان یکی پس از دیگری به دست توانای علی علیه السلام کشته شدند و سرنگونی پی در پی پرچم باعث ضعف و تزلزل روحی سپاه قریش گردید و افرادشان پا به فرار گذاشتند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

پرچمداران سپاه شرک در جنگ اُحدُ نه نفر بودند که همه آنها به دست علی علیه السلام به هلاکت رسیدند. [۱].

ابن اثیر نیز می‌نویسد:

کسی که پرچمداران قریش را شکست داد، علی علیه السلام بود. [۲].

به نقل مرحوم شیخ صدوق، علی علیه السلام در استدلال‌های خود در شورای شش نفره که پس از مرگ خلیفه دوم، جهت تعیین خلیفه تشکیل گردید، روی این موضوع تکیه نموده و فرمود:

«شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا در میان شما کسی جز من هست که نه نفر از پرچمداران بنی عبدالدار را (در جنگ احد) کشته باشد؟»

پاسخ دادند: نه.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

«پس از کشته شدن این نه نفر بود که غلام آنان بنام صواب که هیکلی بس درشت داشت، به میدان آمد و در حالی که دهانش

کف کرده بود و چشمانش سرخ گشته بود،

می‌گفت: به انتقام اربابانم جز محمد را نمی‌کشم.

شما با دیدن او جا خورده، خود را کنار کشیدید ولی من به جنگ او رفتم و ضربت متقابل بین من و او رد و بدل شد و من آنچنان

ضربتی به او وارد کردم که از کمر دو نیم شد.

اعضاء شورا همگی سخنان علی علیه السلام را تصدیق کردند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید ص ۴۷.

[۲] ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۱۵۴.

[۳] کتاب خصال شیخ صدوق ص ۵۶۰.

پرهیز از اخلاق پادشاهان

امام علی علیه السلام به تنهایی در بازار قدم می‌زد، و مردم را ارشاد می‌فرمود.

هرگاه عده‌ای در اطراف آن حضرت یا پشت سر او راه می‌رفتند یا جمع می‌شدند، می‌ایستاد و می‌فرمود:

کاری دارید؟

می‌گفتند:

دوست داریم با شما باشیم و با شما راه برویم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمود:

إِنْصَرِفُوا وَارْجِعُوا

«بروید و به راه خود بازگردید»

زیرا اینگونه رفتارها

مَفْسَدَةٌ لِّلْقُلُوبِ

«قلب‌ها را فاسد می‌کند» [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] کوکب درّی ج ۲ ص ۱۳۱.

پرچمدار رحمت

ابن اسحاق نقل می‌کند که:

در روز فتح مکه سعد بن عبادہ چنین رَجَز می‌خواند:

الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَلْحَمَةِ، الْيَوْمَ تَشْتَجِلُ الْحَرَمَةُ

«امروز روز کشتار و جنگ و انتقام است، امروز روز شکسته شدن حرمت هاست.»

کسی نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رفت و شعارهای تند سعد را به اطلاع رساند و گفت:

«می‌ترسیم امروز سعد، یورشی بر قریش داشته باشد.»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، علی بن ابیطالب علیه السلام را مأمور کرد تا پرچم را از او بگیرد و به امام علی علیه السلام فرمود: تو

پرچم را وارد شهر کن و بگو:

الْيَوْمَ يَوْمَ الْمَرْحَمَةِ

«امروز روز رحمت و مهربانی است»

بدین ترتیب آن پیشوای رحمت و لطف، جلوی هرگونه خشونت و تندی را گرفت، مگر در مورد کسانی که جای لطف و رحمت

بر خود باقی نگذاشته بودند که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با بزرگواری تمام فرمود:

الاسلامُ يَجِبُ ما كانَ قَبْلَهُ

«اسلام گناهان گذشته را می‌پوشاند»

پس از آنکه مکه فتح شد، همه چشم‌ها به او دوخته شده بود تا با آنها چه می‌کند و جواب آن همه نامردمی را چه می‌دهد؟

آن مظهر رحمانیت و رحمت حق فرمود:

يا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ، ما تَرَوْنَ اُنِّي فاعِلٌ فيكُمْ؟

«ای جمعیت قریش! تصوّر می‌کنید من با شما چه رفتاری انجام می‌دهم؟»

پاسخ دادند:

خَيْرًا، اَخِ كَرِيمٍ وَابْنِ اَخِ كَرِيمٍ

(نیکی) «که ما جز نیکی تصوّر دیگری درباره‌ات نداریم» تو برادر کریم «بزرگوار» و برادرزاده بزرگوار ما هستی»

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

اَذْهَبُوا فَاَنْتُمْ الطُّلَقَاءُ

«بروید که همه‌تان آزادید»

رسالت او چنین اقتضا می‌کرد که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِي مُبَلِّغًا وَ لَمْ يَزِلْنِي مُعَيَّنَتًا

«به درستی که خداوند مرا برای تبلیغ فرستاده است و نه برای عیبجویی و سرزنش «مردمان».

بیعت نکردن با خلیفه اول

چون خلیفه اول و هوادارانش از بیعت اکثر مردم به واسطه صحنه سازی‌هایی که به وجود آورده بودند، فارغ شدند، به این فکر افتادند که از علی علیه السلام نیز بیعت بگیرند.

زیرا تأثیر سیاسی بیعت آن حضرت از بیعت همه مردم بیشتر بود،

از این رو خلیفه دوم به خلیفه اول گفت:

چرا از علی بیعت نمی‌گیری؟ باید او بیعت کند و تا او بیعت نکند حکومت ما استوار نمی‌گردد.

خلیفه اول غلام خود قُنْفُذ را فرستاد.

وقتی به حضور امام علی علیه السلام رسید، گفت:

تو را خلیفه پیامبر دعوت می‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

چه زود بر پیامبر دروغ می‌بندید، در حالی که ابابکر و یارانش بهتر می‌دانند که خداوند متعال و پیامبر او غیر از من کسی را خلیفه مسلمین قرار نداده‌اند.

غلام پاسخ امام علی علیه السلام را به خلیفه اول رساند.

ابن قتیبه می‌گوید: خلیفه اول ناراحت شد.

بار دیگر خلیفه دوم گفت: نباید بیش از این به علی مهلت داد تا از بیعت تو تخلف کند.

خلیفه اول دوباره به قُنْفُذ مأموریت داد و گفت:

به سوی علی باز گرد و بگو: خلیفه خدا تو را به بیعت دعوت می‌کند.

غلام به آنچه مأمور بود عمل کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام این بار تعجب کرد و با صدای بلند فرمود:

سبحان الله، آنچه را که ابابکر ادعا می‌کند برای او سزاوار نیست.

غلام بازگشت و فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را رسانید، که نگرانی خلیفه اول بیشتر شد. [۱].

سلیم بن قیس می‌نویسد:

امام علی علیه السلام اضافه کرد و فرمود:

از پیمانتان (در روز غدیر) زمان زیادی نگذشته است که آنرا فراموش کردید، ابابکر خوب می‌داند که لقب «امیرالمؤمنین» جز برای من، بر دیگری سزاوار نیست.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در جمعی که هفت نفر بودند و ابابکر هم جزو آنها بود، امر فرمود که:

بیایند و بالقب امیرالمؤمنین، بر من سلام کنند.

در آن هنگام خلیفه اول و رفیقش از پیامبر سؤال کردند:

آیا این دستور از جانب خدا و پیامبر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در پاسخ فرمود:

بلی، این دستور از جانب خدا و پیامبر او می‌باشد که علی، امیرالمؤمنین و رئیس مسلمین و صاحب پرچم سفید نشان دار است. [۲].

پاسخ ندادن به تهاجم نظامی دشمن

ابن قتیبه دینوری «از مورّخین نامی اهل سنت» و همچنین دیگران نوشتند:

خلیفه اول، خلیفه دوم را به سراغ علی علیه السلام و هوادارانش فرستاد، خلیفه دوم به در خانه علی علیه السلام آمد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و یاران او را برای بیعت طلبید و ایشان از بیعت با خلیفه اول امتناع ورزیدند و بیرون نیامدند.

در این حال، خلیفه دوم هیزم خواست و سوگند یاد کرد و گفت:

یا باید بیرون بیایید، یا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم.

مردم گفتند:

ای خلیفه دوم، فاطمه علیها السلام نیز در این خانه است.

در این میان که فاطمه زهرا علیها السلام صدای مهاجمین را شنید، با صدای بلند خطاب به پیامبر گفت:

یا أَبَتَا یا رَسُولَ اللَّهِ، مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَّابِ وَابْنِ أَبِي قُحَافَةَ

(ای پدر! ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم، بین بعد از تو از سوی عُمَر و ابابکر بر ما چه می‌رسد.)

برخی از شنیدن صدای فاطمه علیها السلام صحنه را ترک کردند، ولی خلیفه دوم با برخی افراد دیگر، ماندند تا بلکه علی علیه

السلام را با اجبار از خانه بیرون آورند. [۳].

سلیم بن قیس [۴] چنین نقل می‌کند:

خلیفه دوم با عده‌ای که در اطرافش باقی مانده بودند، دستور داد تا هیزم آورده در اطراف خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها

السلام و فرزندانش قرار دادند.

آنگاه با صدای بلند (بطوری که علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام بشنوند)، فریاد زد:

قَسَمَ بِهِ خُذَا! یا علی باید از منزل خارج شود و با خلیفه بیعت کند و یا شما را با آتش می‌سوزانیم.

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود:

ای خلیفه دوم ما را با تو کاری نیست.

خلیفه دوم گفت:

دَر را باز کن و اَلّا خانه را با خودتان آتش می‌زنم.

حضرت فاطمه علیها السلام دوباره فرمود:

آیا از خدا نمی‌ترسی که به خانه من داخل می‌شوی؟

کلام مستدل و سوزناک دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در خلیفه دوم تأثیری نکرد و از کار خود منصرف نشد.

آتش خواست و درب خانه را به آتش کشید و با فشار به خانه وارد شد.

فاطمه علیها السلام پیش آمد و ندا داد:

یا أَبَتَا یا رَسُولَ اللَّهِ

(ای پدر! ای رسول خدا بنگر که چه بدرفتاری از ابابکر به ما می‌رسد.)

خلیفه دوم شمشیر کشید و بر پهلوی فاطمه علیها السلام زد.

باز حضرت فاطمه علیها السلام ناله (وا أَبَتَا) کشید.

در روایت دیگر:

قُتِفَتْ فاطمه علیها السلام را در پشت لنگه در قرار داده و در را فشار داد تا استخوان پهلوی آن بانو شکست و طفلی که در رحم

داشت سقط شد. [۵].

چون مسئله به این مرحله کشید، ناگهان امام علی علیه السلام مانند شیر غضبناک از خانه بیرون پرید، گریبان فرزند خطاب را گرفت و محکم کشید و او را نقش بر زمین ساخت «بر روی سینه او نشست» و با پنجه خود بینی و گلوی خلیفه دوم را کوبید و محکم فشار داد.

ناگاه وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را بخاطر آورد و خطاب به خلیفه دوم فرمود:

(قَسَمَ بِهِ خِدَائِي كَمَا مَحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَى فِي رَسُولَاتِ بَرَانِغِيخْتَه، أَيِ پسر ضَهَّاك، اِگر نَبود كِتَابِي كَه از جَانِب خِدَاسْت وَ نيز نَبود عَهْدِي كَه بَا پيامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بسته‌ام، آنگاه می دیدی که تو نمی توانی به خانه من داخل شوی.) سپس او را رها ساخت.

خلیفه دوم فهمید که خطر گذشته است و علی علیه السلام دست به شمشیر نخواهد بُرد ولی با این حال از صلابت فرزند ابوطالب دلهره داشت، لذا بیرون خانه دوید و از مردم کمک خواست تا دوباره به خانه وحی هجوم آورند. بنابراین آنچه بیان شد، کسی در صحت این موضوع تردیدی نخواهد داشت که در میان مهاجمین نام: خالد بن ولید،

عبدالرحمن بن عوف،

خلیفه دوم،

زید بن سالم،

قُنْفُذُ غُلامِ خَلِيفَةِ اَوَّلِ،

اسید بن خضیر و سلمه بن اسلم، به چشم می خورد. [۶].

پرهیز از اقدام مسلحانه

بهلول بهجت افندی می نویسد:

چون علی علیه السلام از بیعت با خلیفه اول امتناع ورزید، عمر با جمعیتی آن حضرت را دعوت به بیعت کرد.

زبیر که طرفدار علی علیه السلام بود به خلیفه دوم و اتباع او حمله کرد.

خلیفه دوم دستور داد او را توقیف کنند، سلمه بن اسلم به زبیر هجوم آورده، تیغ او را از دست او گرفت.

«به نقلی دیگر، آنگاه شمشیر را به سنگ زد.» [۷].

آنگاه به زور به خانه وحی یورش بردند، پس از کشمکش زیاد بالاخره اطراف امیرالمؤمنین علیه السلام را گرفته، او را کشان کشان پیش خلیفه اول بردند.

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست به اسلحه نبرد و از هر گونه اقدام مسلحانه پرهیز داشت.

عدی بن حاتم گفت:

به خدا سوگند در عمرم هرگز دلم به حال کسی نسوخته است، آنطور که به حال علی بن ابیطالب علیه السلام در روزی که او را

پیش خلیفه اول می بردند سوخت. [۸].

پاسداری از حریم عترت

امام علی علیه السلام در سخنان افشاگرانه اش به علل سکوت اشاره می فرماید:

علی علیه السلام سکوت را بر قیام، و چشم پوشی و از حق گذشتگی را بر جنگ داخلی ترجیح داد.

چنانکه در نهج البلاغه با سینه‌ای سرشار از هم و با قلبی آکنده از غم، درد دل خود را در این رابطه چنین اظهار می دارد.

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَوْتِ وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى وَشَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى وَصَبَرْتُ عَلَى أَخْذِ الْكُظْمِ وَعَلَى أَمْرِ مِنْ طَعْمِ الْعَلَقَمِ. [۹].

(در این راه فکر کردم، دیدم در این مقطع زمانی، غیر اهل بیت خود یابوری ندارم، ایشان هم نمی‌توانستند با آن همه مخالفین جنگ کنند، من به کشته شدن آنها راضی نشدم و در این ماجرا صبر کردم و چشمی را که خار و خاشاک در آن رفته بود، بر هم نهادم و با اینکه استخوان گلویم را گرفته بود، آشامیدم و بر چیزهای تلخ‌تر از علقم شکیبائی نمودم.)

سکوت برای حفظ اساس اسلام

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

در دوران خانه نشینی علی علیه السلام، روزی فاطمه علیها السلام او را به قیام و نهضت برای اخذ حق خویش تشویق کرد و در همین حال صدای مؤذن را شنیدند که می‌گفت:

أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رو به فاطمه علیها السلام کرد و فرمود:

آیا دوست داری این ندا در سطح زمین خاموش شود؟

حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: نه هرگز.

امام علی علیه السلام فرمود:

من همان را به تو می‌گویم. (یعنی: اگر می‌خواهی آئین اسلام و نام مبارک پدرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم تا قیامت زنده و پابرجا بماند، مرا بحال خود و شمشیرم را در غلاف بگذار.) [۱۰].

سکوت برای حفظ نظام جامعه اسلامی

امام علی علیه السلام در نامه‌ای که به مردم مصر نوشته است، به این مطلب اشاره می‌کند و می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيِّمًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ.

فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ تَنَازَعَ الْمُشْرِكُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ. فَوَلَّى اللَّهُ مَا كَانَ يَلْقَى فِي رُوعِي، وَلَا يَخْطُرُ بِبَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنْتَهُمْ مُنْجُوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانَ يَبَايَعُونَهُ.

فَأَمْسَيْتُ كَيْدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَةَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحْقٍ دِينَ مُحَمَّدٍ - صِلَى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشَيْتُ إِنَّ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هَدَمًا، تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتٍ وَلَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلَائِلَ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَفَشَّحُ السَّحَابُ؛

فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاخَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنَا.

«پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد صلی الله علیه وآله را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود

باشد، آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وآله به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند،

در فکر می‌گذشت، و در نه خاطر می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.

آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه وآله را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست، به زودی ایام آن می‌گذرد چنانکه سراب ناپدید شود، یا چونان پاره‌های ابر که زود

پراکنده می‌گردد.

پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خواستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد.» [۱۱].

سکوت برای حفظ وحدت

امام علی علیه السلام در یکی از سخنرانی‌ها به برخی از علل و عوامل سکوت خود اشاره می‌فرماید:

فَإِنْ أَقَلَّ يَقُولُوا: حَرَّصَ عَلَى الْمُلْكِ، وَإِنْ أَسِيكْتُ يَقُولُوا: جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ! هَيْهَاتَ بَعِيدَ اللَّتْيَا وَالَّتِي! وَاللَّهِ لَأَبْنُ أَبِي طَالِبٍ آتَسُّ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِنَدَى أُمِّهِ، بَلِ انْدَمَجْتُ عَلَى مَكْنُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لَأَضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِ فِي الطُّورِ الْبَعِيدَةِ!

در شرایطی قرار دارم که اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حریص است، و اگر خاموش باشم، می‌گویند: از مرگ ترسید!! هرگز! من و ترس از مرگ؟! پس از آن همه جنگ‌ها و حوادث ناگوار؟!!

سوگند به خدا، آنس و علاقه فرزند ابیطالب به مرگ در راه خدا، از علاقه طفل به پستان مادر بیشتر است، اینکه سکوت برگزیدم، از علوم و حوادث پنهانی، آگاهی دارم که اگر باز گویم مضطرب می‌گردید، چون لرزیدن ریسمان در چاه‌های عمیق!! [۱۲].

مطالبه فدک از خلیفه اول

حضرت فاطمه علیها السلام و عباس بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نزد خلیفه اول آمدند و میراث خود را که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باقی مانده بود، درخواست کردند.

خلیفه اول گفت:

من از رسول الله شنیدم که فرمود: «ما چیزی را به ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما بماند، صدقه است.»

هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام این سخن را شنید با حالتی خشمگین آن جلسه را ترک کرد و تا آخر عُمر با خلیفه اول یک کلمه هم سخن نگفت. [۱۳].

امام علی علیه السلام این تصرف عدوانی و داستان غم‌انگیز را صریحاً در ضمن نامه‌ای به خلیفه سوم بن حنیف نوشت، و بیان کرد: بَلِي كَانَتْ فِي أَيْدِينَا فَدَكُّ مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمَتْهُ السَّمَاءُ نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخِرِينَ وَ نِعَمَ الْحَكَمِ اللَّهُ. [۱۴].

(آری از آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته فقط فدک در دست ما بود، پس نفسهای آن قوم بر آن طمع و حرص ورزید و نفوس عدّه‌ای هم از آن صرف نظر کرده، اعراض نمودند، و خداوند بهترین داور است.)

یاری طلبیدن از مهاجر و انصار برای گرفتن فدک

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همراه با حسن و حسین علیهما السلام و فاطمه زهرا علیها السلام شبها به سوی خانه‌های مهاجرین و انصار می‌رفت و آنها را به یاری می‌طلبید، تا از حق حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و حق فاطمه علیها السلام نسبت به فدک دفاع کنند.

برخی عذر بدتر از گناه می‌آوردند.

و برخی دیگر می‌گفتند:

دیر شده و دیگر نمی‌توان اقدام مؤثری داشت.

و بعضی دیگر گفتند:

اگر شما در سقیفه می‌بودید، یک نفر هم در امامت و رهبری شما مخالفت نمی‌کرد. [۱۵].

پاسخ به مشکلات سیاسی کشور

در بسیاری از موارد، که خلفاء از پاسخ دادن به سئوالات علمی مراجعه کنندگان در مانده می‌شدند، و یا از تعیین حکم قضائی در امری عاجز می‌ماندند، به علی علیه السلام متوسل می‌شدند که به وسیله آن حضرت جواب همه مسائل مشکل داده می‌شد.

بارها خلیفه اول و خلیفه دوم به این حقیقت اعتراف کردند، که سخن معروف خلیفه دوم این بود:

لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ [۱۶].

(اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.)

مشورت با امام علی برای نبرد با رومیان

خلیفه اول در مورد نبرد با رومیان با گروهی از صحابه به مشورت نشست، هر کدام نظری دادند که او را قانع نساخت، سرانجام با علی علیه السلام به مشورت پرداخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را بر این کار ترغیب نمود و اضافه کرد:

انْ فَعَلْتَ ظَفْرَتَ

(اگر نبرد کنی پیروز می‌شوی.)

خلیفه اول از تشویق امام علی علیه السلام خوشحال شد و گفت:

یا علی فال نیک زدی و به خیر بشارت دادی. [۱۷].

پس از نبرد همگان دیدند آنگونه که امام علی علیه السلام وعده پیروزی به مسلمین داده بود، به پیروزی چشمگیری دست یافتند.

مشورت با امام علی در امور جاری کشور ایران

در زمان خلیفه دوم، علی علیه السلام وارد همدان [۱۸] شد، مجوسان [۱۹] به وی شکایت کردند که حاکم شهر، با زردشتیان ایران بدرفتاری می‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از تحقیق به مدینه نوشت که باید حاکم عزل شود و فرد دیگری به جای او اعزام گردد.

خلیفه دوم حاکم را عزل و دیگری را به جای او فرستاد،

وقتی ایرانیان از این لطف آگاه شدند و دیدند که امام علی علیه السلام به زبان آنان با ایشان صحبت می‌کند به آن حضرت پیشنهاد کردند که در ایران بماند و حکومت ایران را اداره نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نپذیرفت و در پاسخ ایرانیان فرمود:

«من به مقامات دنیوی توجه ندارم و کارهایی که تا امروز انجام داده‌ام و بعد از این نیز انجام خواهم داد، برای خدمت به اسلام است و من بدون اینکه زمامدار شما باشم، تا آنجا که از دستم برمی‌آید و مقررات دین ما اجازه می‌دهد به شما محبت خواهم کرد.» [۲۰]

مشورت برای فتح ایران

در سال چهاردهم هجری در سرزمین قادسیه نبرد سختی میان سپاه اسلام و نظامیان ایرانی در گرفت که سرانجام، فتح و پیروزی برای مسلمانان شد و رستم فرخزاد، فرمانده کل قوای ایران با گروهی به قتل رسید و سراسر عراق زیر پوشش نفوذ سیاسی و نظامی اسلام درآمد.

و مدائن که مقر حکومت سلاطین ساسانی بود در تصرف مسلمانان قرار گرفت و سران سپاه ایران به داخل کشور عقب نشینی کردند.

مشاورین و سران نظامی ایران بیم آن داشتند که سپاه اسلام کم کم پیشروی کرده و سراسر کشور را به تصرف خود درآورند، برای مقابله با چنین حمله خطرناک، یزدگرد، پادشاه ایران سپاهی متشکل از یکصد و پنجاه هزار نفر به فرماندهی، فیروزان ترتیب داد تا جلوی هر نوع حمله ناگهانی را بگیرد و در صورت مساعد بودن وضع، خود حمله را آغاز کند.

سعد وقاص فرمانده قوای اسلام «به نقلی دیگر عمّار یاسر» [۲۱] حکومت کوفه را در اختیار داشت، نامه ای به خلیفه دوم نوشت و او

را از اوضاع آگاه ساخت و افزود که سپاه کوفه آماده‌اند، پیش از آنکه دشمن جنگ را آغاز کند، برای ترساندن دشمن، خود را برای حمله به دشمن مجهز کرده و نبرد را شروع نمایند. [۲۲].

خلیفه دوم به محض اینکه از جریان آگاه شد، به مسجد رفت، سران صحابه را جمع کرد و برای رفتن خود به این کارزار مشورت نمود و افزود از مدینه خارج شده، در منطقه‌ای میان بصره و کوفه فرود آمده و از آن منطقه شخصاً رهبری لشکر اسلام را به عهده گیرم،

در این رابطه هر کس رأی و اندیشه خود را اظهار می‌داشت. طلحه بن عبدالله که از خطبای قریش بود، برخاست و چرب زبانی کرد و کار خلیفه را صواب قلمداد نمود و او را از رأی دیگران مستغنی دانست و چاپلوسی را از حد گذرانید.

پس از او خلیفه سوم بن عقیان نه تنها خلیفه را به ترک مدینه تشویق نمود، بلکه پیشنهاد کرد که به سپاه اسلام و یمن امر فرمائید، همگی هردو محل را به سوی تو ترک گویند، تو هم با مسلمانان مکه، مدینه، مصر، کوفه و بصره به سوی نبرد با کافران حرکت کن.

در این موقع علی علیه السلام برخاست و از هر دو نظریه انتقاد کرد و فرمود:

«هرگاه شهر یمن و منطقه شام را از سپاه و مردان رزمجو خالی سازی و به سرکوبی ایران فراخوانی، به احتمال زیاد ارتش بی‌پاک روم، شام را اشغال کنند و اگر حجاز را ترک گوئی، اعراب اطراف این منطقه از این فرصت استفاده کرده و فتنه‌ای برپا می‌کنند که ضرر و خسارت آن به مراتب بیش از ضرر و فتنه ایست که به استقبال آن می‌روید.»

و افزود:

«فرمانروائی کشور مانند رشته تسبیح است که آنها را به هم پیوسته، اگر رشته از هم گسیخته شود، مهره‌ها از هم می‌پاشند.

اگر نگرانی تو بخاطر کمی سپاه اسلام است، یقین بدان مسلمانان به وسیله عقیده پاک و ایمانی که دارند، بسیارند، تو مانند میله وسط آسیا باش و گردونه نبرد و آسیای رزم را توسط ارتش به حرکت درآور.

شرکت تو در جبهه مایه جرأت دشمن می‌گردد، زیرا آنان با خود می‌اندیشند که تو پیشوای عرب هستی و مسلمانان بجز تو پیشوای دیگری ندارند، اگر او را از میان برداریم، مشکلات ما بر طرف می‌شود، این اندیشه، حرص و علاقه ایشان را بر جنگ و پیروزی دو چندان می‌سازد.» [۲۳].

خلیفه دوم پس از شنیدن سخنان مستدل امام علی علیه السلام نه تنها از رفتن خود منصرف شد، بلکه از دعوت لشکر یمن و شام نیز خودداری ورزید و گفت:

رأی، رأی علی علیه السلام است و من دوست دارم که از رأی او پیروی کنم. [۲۴].

سخن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اینگونه آغاز شد:

إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ نَصْرُهُ وَلَا خِدْلَانُهُ بِكَثْرَةِ وَلَا بَقَلَّةِ.

وَهُوَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي أَظْهَرَهُ، وَجُنْدُهُ الَّذِي أَعِيدَهُ وَأَمَرَدَهُ، حَتَّى بَلَغَ مَا بَلَغَ، وَطَلَعَ حَيْثُ طَلَعَ؛ وَنَحْنُ عَلَى مَوْعُودٍ مِنَ اللَّهِ، وَاللَّهُ مُنَجِّزٌ وَعْدَهُ، وَنَاصِرٌ جُنْدَهُ.

وَمَكَانُ الْقِيمِ بِالْأَمْرِ مَكَانُ النَّظَامِ مِنَ الْخَرْزِ يَجْمَعُهُ وَيَضُمُّهُ:

فَإِنْ انْقَطَعَ النَّظَامُ تَفَرَّقَ الْخَرْزُ وَذَهَبَ، ثُمَّ لَمْ يَجْتَمِعْ بِحَدَافِيرِهِ أَبَدًا.

وَالْعَرَبُ الْيَوْمَ، وَإِنْ كَانُوا قَلِيلًا، فَهَمَّ كَثِيرُونَ بِالْإِسْلَامِ، عَزِيزُونَ بِالْإِجْتِمَاعِ! فَكُنْ قُطْبًا، وَاسْتَدِرِ الرَّحَا بِالْعَرَبِ، وَأَضِلِّهِمْ دُونَكَ نَارَ الْحَرْبِ، فَإِنَّكَ إِنْ شَخَصْتَ مِنْ هَذِهِ الْأَرْضِ انْتَفَضَتْ عَلَيْكَ الْعَرَبُ مِنْ أَطْرَافِهَا وَأَفْطَارِهَا، حَتَّى يَكُونَ مَا تَدْعُ وَرَاءَكَ مِنَ الْعُورَاتِ أَهَمَّ إِلَيْكَ

مِمَّا بَيْنَ يَدَيْكَ.

إِنَّ الْأَعَاجِمَ إِن يُنْظَرُوا إِلَيْكَ غَدًا يَقُولُوا:

هَذَا أَصْلُ الْعَرَبِ، فَإِذَا اقْتَطَعْتُمُوهُ اشْتَرَحْتُمْ، فَيَكُونُ ذَلِكَ أَشَدَّ لِكَلْبِهِمْ عَلَيْكَ، وَطَمَعِهِمْ فِيكَ.

فَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ مَسِيرِ الْقَوْمِ إِلَى قِتَالِ الْمُسْلِمِينَ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ هُوَ أَكْرَهُ لِمَسِيرِهِمْ مِنْكَ، وَهُوَ أَقْدَرُ عَلَى تَغْيِيرِ مَا يَكْرَهُ.

وَأَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ عَدَدِهِمْ، فَإِنَّا لَمْ نَكُنْ نُقَاتِلُ فِيهَا مَضَى بِالْكَثْرَةِ، وَإِنَّمَا كُنَّا نُقَاتِلُ بِالنَّصْرِ وَالْمَعُونَةِ!

علل پیروزی اسلام و مسلمین

(پیروزی و شکست اسلام، به فراوانی و کمی طرفداران آن نبود، [۲۵] اسلام دین خداست که آن را پیروز ساخت، و سپاه اوست که آن را آماده و یاری فرمود، و رسید تا آنجا که باید برسد، در هر جا که لازم بود طلوع کرد، و ما بر وعده پرودگار خود امیداوریم که او به وعده خود وفا می‌کند، و سپاه خود را یاری خواهد کرد.

جایگاه رهبر چونان ریسمانی محکم است که مهره‌ها را متحد ساخته به هم پیوند می‌دهد، اگر این رشته از هم بگسلد، مهره‌ها پراکنده و هر کدام به سویی خواهند افتاد و سپس هرگز جمع‌آوری نخواهند شد.

عرب امروز گرچه از نظر تعداد اندک است امّا با نعمت اسلام فراوانند، و با اتحاد و هماهنگی عزیز و قدرتمندند، چونان محور آسیاب، جامعه را به گردش درآور، و با کمک مردم جنگ را اداره کن، زیرا اگر تو از این سرزمین بیرون شوی، مخالفان عرب از هر سو تو را رها کرده و پیمان می‌شکنند، چنانکه حفظ مرزهای داخل که پشت سر می‌گذاری مهم‌تر از آن باشد که در پیش روی خواهی داشت.

واقع بینی در مشاوره نظامی

همانا، عجم اگر تو را در نبرد بنگرند، گویند این ریشه عرب است اگر آن را بریدید آسوده می‌گردید، و همین سبب فشار و تهاجمات پیاپی آنان می‌شود و طمع ایشان در تو بیشتر گردد، اینکه گفתי آنان براه افتادند تا با مسلمانان پیکار کنند، ناخشنودی خدا از تو بیشتر و خدا در دگرگون ساختن آن چه که دوست ندارند توانا تر است.

امّا آن چه از فراوانی دشمن گفתי، ما در جنگ‌های گذشته با فراوانی سرباز نمی‌جنگیدیم، بلکه با یاری و کمک خدا مبارزه می‌کردیم. [۲۶].

و در سخنرانی دیگری امام علی علیه السلام فرمود:

وَقَدْ تَوَكَّلَ اللَّهُ لِأَهْلِ هَذَا الدِّينِ بِإِعْزَازِ الْحَوْزَةِ، وَسِتْرِ الْعَوْرَةِ. وَالَّذِي نَصَرَ رَهْمَ، وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَنْصُرُونَ، وَمَنْعَهُمْ وَهُمْ قَلِيلٌ لَا يَمْتَنِعُونَ، حَتَّى لَا يَمُوتَ. إِنَّكَ مَتَى تَسِرْ إِلَى هَذَا الْعَدُوِّ بِنَفْسِكَ، فَتَلْقَهُمْ فَتُنَكِّبَ، لَا تَكُنْ لِلْمُسْلِمِينَ كَانْفَهُ دُونَ أَقْصَى بِلَادِهِمْ.

لَيْسَ بَعِيدَكَ مَرْجِعُ يَرْجِعُونَ إِلَيْهِ. فَابْعَثْ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِخْرَبًا، وَاخْفِزْ مَعَهُ أَهْلَ الْبَلَاءِ وَالنَّصِيحَةِ، فَإِنَّ أَظْهَرَ اللَّهِ فِدَاكَ مَا تُحِبُّ، وَإِنْ تَكُنِ الْأُخْرَى، كُنْتَ رِدًّا لِلنَّاسِ وَمَثَابَةً لِلْمُسْلِمِينَ.

مشاوره نظامی

(خداوند به پیروان این دین وعده داد که اسلام را سربلند و نقاط ضعف مسلمین را جبران کند، خدایی که مسلمانان را به هنگام کمی نفرات یاری کرد، و آنگاه که نمی‌توانستند از خود دفاع کنند، از آنها دفاع کرد، اکنون زنده است و هرگز نمی‌میرد. هر گاه خود به جنگ دشمن روی و با آنان روبرو گردی و آسیبی بینی، مسلمانان تا دورترین شهرهای خود، دیگر پناهگاهی ندارند و پس از تو کسی نیست تا بدان رو آورند.

مرد دلیری را به سوی آنان روانه کن، و جنگ آزمودگان و خیرخواهان را همراه او کوچ ده، اگر خدا پیروزی داد چنان است که تو دوست داری، و اگر کار دیگری مطرح شد، تو پناه مردمان و مرجع مسلمانان خواهی بود. [۲۷].

مشورت برای فتح بیت المقدس

مسلمانان یک ماه بود که شام را فتح کرده بودند و تصمیم داشتند به سوی بیت المقدس پیشروی نمایند.

فرمانده اسلام ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل بودند.

معاذ به ابو عبیده گفت:

نامه‌ای به خلیفه بنویس و درباره پیشروی به سوی بیت المقدس مشورت نما.

وی نامه‌ای به خلیفه نوشت و نامه را به وسیله افسری به حضور خلیفه رسانید.

خلیفه نامه را برای مسلمانان خواند و از آنان رأی خواست.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خلیفه را تشویق نمود که به فرمانده سپاه اسلام بنویسد:

به سوی بیت المقدس پیشروی نمائید و پس از فتح بیت المقدس از پیشروی باز نایستید و به سرزمین قیصر گام نهید و مطمئن باشید

که پیروزی از آن ماست، زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از چنین پیروزی خبر داده است.

خلیفه فوراً قلم و کاغذ خواست و نامه‌ای به ابو عبیده نوشت و او را به ادامه نبرد و پیشروی به سوی بیت المقدس تشویق کرد و

افزود:

پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به ما بشارت داد که بیت المقدس به وسیله تو فتح خواهد شد. [۲۸].

حل مشکلات قضائی خلیفه اول نسبت به حد شرابخوار

در زمان خلافت خلیفه اول مردی شراب خورده بود، او را پیش خلیفه اول آوردند، خلیفه دستور داد بر او حد جاری سازند.

او گفت:

راست است که من شراب خورده‌ام، لیکن از حرمت آن بی‌خبر بودم و گرنه مرتکب آن نمی‌شدم، زیرا زندگانی من در میان مردمی

بوده که ایشان خوردن آن را مباح می‌دانستند و من تا به امروز از حرام بودن آن آگاه نبودم.

خلیفه اول در تردید افتاد و متحیر شده در حکم آن فروماند.

از حاضران یکی گفت:

در این حکم از امیرالمؤمنین علی علیه السلام باید استمداد کرد.

پس موضوع را با علی علیه السلام در میان گذاشتند.

حضرت فرمود:

او را به وسیله دو مرد موثق در میان مهاجر و انصار بگردانند و از آنها با سوگند سؤال کنند که آیا تا بحال آیه تحریم شراب را بر

او تلاوت کرده و از حرمت شراب خبر داده‌اند؟

اگر گواهی دادند که آیه تحریم شراب یا حکم پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بر او خوانده‌اند، حد خدا را بر او جاری

سازید و گرنه او را بحال خود واگذارید.

خلیفه اول به همان نحو عمل کرد و کسی شهادت نداد، بدین جهت از جرم او چشم پوشی شد و گفتند:

توبه کن که بار دیگر مرتکب چنین کاری نشوی. [۲۹].

حل مشکلات قضائی خلیفه اول نسبت به زنی باردار

از خلیفه اول سؤال کردند:

مردی، صبح با زنی ازدواج کرد که در شبانگاه همان روز وضع حمل کرده بود و شوهرش در همان لحظه فوت نمود، پس از مرگ

آن مرد، زن و فرزند (نوزاد) دارائی او را به عنوان ارثیه تصاحب کردند، چگونه این موضوع امکان پذیر است؟

خلیفه اول از جواب دادن عاجز ماند و ماجرا را خدمت امام علی علیه السلام بازگو کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آن مرد کنیزی داشته که او را باردار کرده بود، چون موقع حملش نزدیک شد، او را آزاد کرده و آنگاه با او ازدواج نمود و شبانگاه زن وضع حمل کرد، چون شوهرش مُرد میراث او را تصاحب کردند. [۳۰].

در تاریخ ثبت شده که خلیفه بارها به عجز خود اعتراف نموده و شاید یکی از علل آن این باشد که خود را در مقابل مسائل پیچیده و معضلات علمی عاجز و ناتوان می‌دید، که بی‌اختیار می‌گفت:

أَقِيلُونِي أَقِيلُونِي وَ لَسْتُ بِخَيْرٍ كُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ [۳۱].

«مرا رها کنید، مرا رها کنید، چون من بهترین شما نیستم در حالی که علی در بین شماست.»

پی نوشت ها:

[۱] الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۹ - ۲۰.

[۲] اسرار آل محمد ص ۳۲.

[۳] الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۹.

[۴] سلیم بن قیس کوفی که از تابعین بشمار می‌رود، عصر امیرالمؤمنین علیه السلام و حسنین علیهما السلام و امام سجاد علیه السلام را درک کرده و در دوران حکومت حجاج بن یوسف در حدود سالِ نَوَدِ هجری قمری در گذشت. کتاب او بنام اصل سلیم یکی از اصول معتبر شیعه بشمار می‌رود. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس از دوستان و پیروان ما کتاب سلیم بن قیس هلالی را نداشته باشد، چیزی از مسائل امامت نزد او نیست و از وسیله‌های ما هیچ آگاهی ندارد. آن کتاب الفبای شیعه و سزای از اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم است، که اخیراً با نام اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم منتشر شده است.

[۵] اسرار آل محمد ص ۳۴ - ۳۵.

[۶] اسرار آل محمد ص ۳۴ - ۳۵.

[۷] تاریخ آل محمد ص ۱۴۰ می‌نویسد: امیرالمؤمنین علیه السلام به مقابله و درگیری راضی نبود و گرنه به آسانی نمی‌توانستند از پنجه زبیر، قهرمان بنی هاشم شمشیر بگیرند و کارهای ناجوانمردانه دیگری انجام دهند.

[۸] اسرار آل محمد ص ۳۴.

[۹] شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰، و شرح نهج البلاغه عبده ج ۱ ص ۶۲ - و - نهج البلاغه معجم المفهرس خطبه ۳: ۲۶.

[۱۰] شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۰.

[۱۱] نامه ۶۲ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

[۱۲] خطبه ۵ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

[۱۳] صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۸۵.

[۱۴] شرح حدیدی ص ۶ نامه ۴۵ - و - شرح فیض ج ۲ ص ۹۵۸.

[۱۵] اختصاص ص ۱۷۸ - و - بحار الانوار ج ۸ ص ۱۰۳.

[۱۶] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۱۴۱.

[۱۷] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۳۳.

[۱۸] نام همدان در آن روز همکاتانا بود.

[۱۹] آتش پرستان.

[۲۰] خداوند علم و شمشیر ص ۱۲۳- ۱۲۴ نقل از علی علیه السلام پیشوای مسلمین.

[۲۱] شرح نهج البلاغه فیض ج ۱ ص ۴۳.

[۲۲] پژوهش عمیق ص ۴۱۱.

[۲۳] نهج البلاغه خطبه ۱۴۶ و ۱۳۴ مربوط به مشورت خلیفه دوم با امام است.

[۲۴] شرح نهج البلاغه فیض، ذیل کلام ۱۴۶- و- تاریخ کامل ج ۲ ص ۴۵۰- و- ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۱۹۷.

[۲۵] در جنگ قادسیه، تعداد لشگریان یزدگرد، ۱۲۰ هزار نفر و تعداد مسلمانان سی و چند هزار نفر بود که با یاری خدا پیروز شدند.

[۲۶] خطبه ۱۴۶ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

[۲۷] خطبه ۱۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

[۲۸] ثمره الاوراق ج ۲ ص ۱۵ به نقل از پژوهش عمیق ص ۴۱۴.

[۲۹] ارشاد شیخ مفید باب ۱ فصل ۵۸ ص ۱۹۰- و- مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۵۶.

[۳۰] مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۳۵۶.

[۳۱] شرح نهج البلاغه فیض ج ۱ ص ۳۹.

پرهیز در روابط زن و مرد

خطبه ۸۰ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

از دیدگاه امام علی علیه السلام یکی از راه‌های سلامت جامعه، رعایت فرهنگ پرهیز و حرمت نهادن به جایگاه ارزشی زن و مرد است، که در یک سخنرانی فرمود:

فَاتَّقُوا شِرَارَ النِّسَاءِ، وَكُونُوا مِنْ خِيَارِهِنَّ عَلَى حَذَرٍ، وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّى لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ.

(پس، از زنان بد، پرهیزید و مراقب نیکانشان باشید، در خواسته‌های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا درانجام منکرات طمع ورزند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸۰ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

پاسخ مناسب به دشمن

در آغاز نبرد از لشکرگاه معاویه، دلاور جسوری به نام «ابن صباح حمیری» به میدان آمد و مبارز طلید، یکی از دلاوران سپاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ او رفت کشته شد، دومی و سومی هم کشته شدند، و جنگاور شامی زیاد مغرور شد و می‌رفت تا تزلزل در سپاه امام علی علیه السلام ایجاد کند.

اینجا امام علی علیه السلام شخصاً به میدان رفت، و دریک چشم برهم زدن ابن صباح را کشت،

فوراً دلاور دیگری از سپاه شام به میدان آمد که کشته شد،

و سومی هم کشته شد،

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میان دو لشکر باصدای بلند فرمود:
اگر شما در قتل و خونریزی پیشدستی نمی‌کردید، ما به روی شما شمشیر نمی‌کشیدیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مرد نامتناهی ص ۲۴.

پرهیز از آغازگری در جنگ

بدین جهت آنحضرت فرماندهان را به حضور پذیرفت و گروهی از واحدهای نظامی خود را در اختیار هر یک از آنها قرار داد، و وظیفه هر گروه را معین کرد و فرمود، تا دشمن حمله نکرده دست به حمله نزنند.

معاویه نیز سپاه خود را برای جنگ آماده ساخت و فرماندهان و پرچمداران را تعیین نمود.

بعضی از مردان شام بر مرگ عهد بستند و سوگند یاد کردند و پای خود را با پارچه عمامه خود بستند که نگرینند و در هر موقعیتی پایداری کنند.

آنها پنج صف از پابستگان و سوگند خوردگان تشکیل دادند و در نخستین روز ماه صفر، در میدان مبارزه حاضر شده و جنگ را مجدداً آغاز کردند. [۱].

آرایش نظامی سپاه و پاسخ دادن به حملات دشمن

نصر بن مزاحم نقل می‌کند که:

روز چهارشنبه اول ماه صفر، جنگ میان طرفین آغاز گردید.

در آن روز فرماندهی پیاده نظام به عهده مالک اشتر بود و فرماندهی سواران را حیب بن مسلمه اداره می‌کرد که جنگ تا شب ادامه داشت. [۲].

بدین ترتیب جنگ هفته‌ها به طول انجامید.

گاهی دلاوری به میدان می‌آمد که دلاوری از سپاه امام پاسخ او را می‌داد،

و زمانی، گروهی ۱۰ یا ۲۰ نفره از سپاه شام به میدان می‌آمد که ۲۰ نفر از ارتش اسلام به مقابله آنان می‌شتافتند،

و در فرصت‌هایی گردان به گردان، لشگر به لشگر با یکدیگر مقابله می‌کردند که تا پایان جنگ این گونه شیوه‌های دفاعی و تهاجمی ادامه یافت.

پی نوشت ها:

[۱] کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۴.

[۲] کتاب صفین، نصر بن مزاحم، ص ۲۱۴.

پرهیز از آزار دادن غیر نظامیان در مانورها

مانورهای نظامی در ارتش‌های روزگاران گذشته با امروز فرق‌های فراوانی دارد.

همانگونه که اسلحه‌های نظامی، و ابزار و آلات جنگ تغییر کرده است.

در روزگاران امام علی علیه السلام که ابزار و ماشین آلات سنگین و ترابری امروزی وجود نداشت می‌بایست صد هزار نیروی رزمی:

از راه‌های باریک دشت و بیابان یا وسط مزارع مردم عبور کنند.

از کوره راه‌های درون روستاها و شهرها بگذرند.

از کنار چاه‌های آب محدود و انگشت شمار رد شوند و سیراب گردند.

از امکانات دامی و غذائی محدود ساکنین مسیر مانورها استفاده کنند.

در کنار رودخانه‌ها که مصرف عمومی داشت اطراق نمایند.

اگر احتیاط‌های لازم رعایت نمی‌شد،

و اخلاق اسلامی وجود نمی‌داشت

چه بسا ضرر و زیان‌های فراوانی به مردم روستاها و شهرها وارد می‌شد، و چاه‌های آب و رودخانه‌ها و مزارع و باغات میوه با خطر جدی روبرو می‌گشت

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دقیقاً به این مسائل توجه دارد و دستورات لازم را ارائه می‌فرماید و این نامه را به فرمانداران خود می‌نویسد:

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاهِ الْخَرَاجِ وَعَمَالِ الْبِلَادِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى، وَصَرْفِ الشَّدَى، وَأَنَا أَتْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَةِ الْجَيْشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شَبْعِهِ. فَتَكَلُّوا مَنْ تَنَاولَ مِنْهُمْ شَيْئًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَشْتَيْنَاهُ مِنْهُمْ.

وَأَنَا بَيْنَ أَظْهَرِ الْجَيْشِ، فَارْتَفِعُوا إِلَى مَطَايِمِكُمْ، وَمَا عَرَائِكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(از بنده خدا! علی امیرمؤمنان به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می‌گذرند.

پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیان

فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار رساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده‌ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره‌ای جز آن نداشته باشد، پس کسی را که دست به ستمکاری زند کيفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء کردم باز دارید.

من پشت سر سپاه در حرکتیم، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. انشاءالله.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

پذیرش مأموریت دفاع در شرائط سخت

سه نفر از مشرکین به بُت بزرگ «لات» سوگند خوردند که پیامبر را بکشند، و در جایی کمین کرده منتظر فرصت بودند، علی علیه السلام مریض بود و نتوانست برای نماز صبح به مسجد بیاید، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از نماز فرمود:

(چه کسی می‌رود تا این سه نفر مشرک را ادب کند؟ گرچه دروغ می‌گویند و قاتل من نیستند.)

هیچکس از حاضران در مسجد پاسخ مثبت نداد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

گویا علی علیه السلام در میان شما نیست.

قتاده پاسخ داد:

علی مریض است، اجازه می‌دهید او را با خبر سازم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اجازه داد.

اصحاب به آن حضرت اطلاع دادند و علی علیه السلام فوراً خود را آماده کرد، و مأموریت را پذیرفت، گویا اصلاً درد و ناراحتی نداشت.

پس از پیمودن راه دشوار خود را به آن سه نفر رساند.

آنان تا علی علیه السلام را شناختند، گفتند:

فرقی نمی‌کند، به جای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پسر عمو و دامادش را می‌کشیم.

علی علیه السلام فرمود که:

یکی از آنان که دلاوری بی نظیری بود به من حمله کرد و چند ضربه بین ما رد و بدل شد.

ناگاه باد سُرخ‌ی وزید و صدای پیامبر را شنیدم که فرمود:

«یا علی بند زره او را باز کردم بر شانه‌اش ضربتی فرود آور»

ضربتی زدم ولی کارگر نیافتاد.

سپس صدای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدم که فرمود:

«زره را از روی رانش کنار زدم، حمله کن.»

فوراً ضربتی زدم که کارش را ساخت، و سرش را جدا کردم، دو نفر دیگر تسلیم شدند و گفتند:

ما را نزد پیامبر ببر تا با رحمت خود با ما رفتار کند.

زیرا این دلاوری را که بخاک افکندی در نزد ما قدرت جنگ آوری هزار نفر مرد جنگی را داشت، دیگر ما را با تو نزاعی نیست.

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«صدای اوّل از جبرئیل بود، و صدای دوّم از میکائیل.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق.

پول سفر رسید

جناب حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمد انصاری دارابی که از بزرگانند نقل فرمود:

پیش از سفر کربلا- در عالم رؤیا آقا مولی‌الکونین حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) را در خواب زیارت نموده و حضرت می‌فرماید
 آشیخ زیارت ما نمی‌آیی؟

عرض کردم وسائل سفر ندارم. حضرت فرمود: بر عهده من زیارت ما بیا.

طولی نکشید که مخارج سفر بمقدارش رسید به نجف آمدم و حضرت را زیارت نمودم و تا وقتی که توقف نمودم و بعد مراجعت کردم هم رسید. در ضمن پسر من نیز مصروع بود و بقصد استشفاء همراهم آورده بودم و در نجف اشرف کنار قبر آقا علی(ع) برده بودم، شفا یافت و برگشتم.

مدح علی(ع) و آل بود کار و عادت

یا رب فزون نما، تو بدل این ارادتم

جز مدح او ثنای کسی را نمی‌کنم

راه علی(ع) است راه نجات و سعادت

من پیروی ز میثم تمار می‌کنم

مولا اگر قبول کند این شهادتم

من در جهان به عشق علی(ع) آمدم بلی

ورنه مرا چه سود بود از ولادتم

بی‌حب مرتضی نبود طاعتم قبول

بی‌مهر او خدا نپذیرد عبادتم

یا مرتضی علی(ع) ز هنر ورمپوش چشم

در حال احتضار بیا بر عیادت

منیع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پسر هارون

هارون الرشید پسری داشت به نام قاسم که برعکس پدرش انسان با تقوا و با ورع و زاهد و عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (علی(ع) هم‌السلام) و ولایت علی(ع) در دلش زیاد بود. و کاری هم به کارهای پدرش نداشت بلکه گاهی اوقات به کارهای پدرش و کسانی که در اطراف پدرش بودند اعتراض می‌کرد.

روزی هارون با وزراء نشسته بود، قاسم مؤتمن آمد و از کنارشان گذشت، جعفر برمکی بی‌اختیار خنده بلندی نمود. هارون سبب خنده را پرسید.

جعفر گفت: برای این خندیدم که این پسر آبروی تو را در برابر شاهان برده بعلت اینکه با این لباسهای مندرس و نشستن با طبقات فقیر در شأن پسر سلطان نیست.

هارون گفت او را به مجلس آورید. آوردند گفت: پسر من تو را چه شده که با این وضع رقت بار حرکت می‌کنی و مرا نزد سلاطین بی‌آبرو کردی؟

قاسم بدون تأمل گفت: پدر من چه کنم بجرم اینکه پسر خلیفه هستم نزد اهل الله آبرو ندارم.

خلیفه لبخندی زد و گفت فهمیدم تو چرا این رقم زندگی می‌کنی برای اینکه تا بحال ترا منصبی ندادیم، دنباله این کلمات فرمان حکومت مصر را بنامش نوشت.

قاسم گفت: باید برای رضای خدا مرا رها کنی مرا با حکومت چه کار من مایلیم تا عمر داشته باشم دقیقه‌ای از ذکر خدا غافل نشوم. وزراء گفتند حکومت با عبادت منافات ندارد هم حکومت کن و یک گوشه از قصر بعبادت مشغول شو. سپس همه تبریک مقام به او گفتند و بنا شد فردا صبح بیاید و فرمان از پدر گرفته بطرف مصر برود.

شب پا به فرار گذاشت و ناپدید شد. مأمورین خلیفه هر چه بجستجوی او رفتند ولی آثاری بدست نیاورند مگر یک اثر پایش روی زمین دیده شد که تالاب آب آمده بود و معلوم نیست به آسمان رفته یا به زمین فرو رفته یا خود را بدریا انداخته.

هارون بتمام حکام ولایات نامه‌ای نوشت که پسر قاسم را هر کجا یافتید محترمانه بطرف من روانه کنید. از آن طرف در شهر بصره عبدالله بصری دیوار خانه‌اش خراب شد به دنبال عمله‌ای می‌گشت تا رسید کنار مسجدی جوانی را دید که نشسته و قرآن می‌خواند. گفت پسر حضری خانه من کار کنی و مزد بگیری.

جوان گفت آری خدا بنده‌اش را آفریده که هم کار کند هم استراحت نماید و هم عبادت کند. قبول کرد با یک درهم که فراد صبح بخانه عبدالله کار کند. شروع بکار کرده. عبدالله می‌گوید شب شد دیدم این جوان بقدر سه نفر کار کرده خواستم بیشتر به او مزد بدهم، قبول نکرد و یک درهم گرفت و رفت.

فردا صبح بسراغش رفتم اثری از او ندیدم از حالش. جستجو کردم گفتند این جوان هفته‌ای یکروز کار می‌کند و بقیه ایام هفته به عبادت مشغول است. صبر کردم هفته دیگر رفتم او را بخانه آوردم کار کرد و مزدش را گرفت و رفت، هفته دیگر رفتم او را بخانه خود برای کار بیاورم گفتند مریض است و در فلان خرابه بستری می‌باشد داخل خرابه شدم او را دیدم که در حال احتضار است کنار بالین او نشستم چشم باز کرد خود را به او معرفی کردم. گفت عبدالله چون می‌دانم می‌خواهم بمیرم خود را بتو معرفی می‌کنم بدان من قاسم مؤتمن پسر هارون الرشیدم پشت پا بخانه پدر زده بفکر عبادت خدا به این شهر آمدم. آخرین ساعت عمر من است وصیتهای مرا گوش بده، قرآن مرا بکسی بده که برایم قرآن بخواند لباسهای مرا به آنکس بده که قبری برایم تهیه کند و در این حال انگشتری را از دست بیرون آورده و گفت این انگشتری است که پدرم هارون بدستم کرده، برو بغداد روزهای دوشنبه پدرم سواره از بازار عبور می‌کند برای آن کسانی که حاجتی دارند یا به آنها ظلمی رسیده است شخصا رسیدگی می‌کند.

نزد پدرم برو و این انگشتر را به او بده و بگو پسر قاسم در آخرین وصیت خود گفت: بابا معلوم است تو قدرت جواب در روز حساب و قیامت را داری این انگشتر هم مال خودت باشد.

عبدالله می‌گوید: هنوز وصیت او تمام نشده بود همینطور که مشغول حرف زدن بود حرکت کرد و صدا زد آقا خوش آمدید آقائی فرمودید.

عبدالله می‌گوید: متحیر ماندم کسی را نمی‌دیدم این جوان با چه کسی صحبت می‌کند جوان صدا زد عبدالله برو کنار و مؤدب بایست آقا علی (ع) بن ابیطالب (ع) است بیالینم تشریف آورده‌اند.

گر طیببانه بیائی بسر بالینم

بدو عالم ندهم لذت بیماری را

آقا رسول اکرم (ص) فرمود: هیچ کس از شیعیان آقا علی (ع) از دنیا نمی‌رود مگر آنکه از حوض کوثر بکامش می‌چشانند. و سفایش آقا علی (ع) است و هر کس که از دنیا برود آقا علی (ع) به دیدن و ملاقات او می‌آید.

علی (ع) ای رکن ایمانم، علی (ع) شمس درخشانم

علی (ع) جسم و علی (ع) جانم، علی (ع) جانم علی (ع) جانم

علی (ع) مولا علی (ع) رهبر، علی (ع) صاحب علی (ع) سرور

علی (ع) جنت علی (ع) کوثر، علی (ع) جانم علی (ع) جانم

علی (ع) حلال مشکلهای، علی (ع) روشنگر دلها
 علی (ع) شمس قبائلها، علی (ع) جانم علی (ع) جانم
 علی (ع) دریا، علی (ع) ساحل، علی (ع) اعظم علی (ع) کامل
 علی (ع) حلال هر مشکل، علی (ع) جانم علی (ع) جانم
 علی (ع) زاهد علی (ع) عابد، علی (ع) مرشد علی (ع) راشد
 علی (ع) احمد علی (ع) حامد، علی (ع) جانم علی (ع) جانم
 علی (ع) با انبیاء همدم، شفا بخش دل عالم
 علی (ع) کعبه علی (ع) زمزم، علی (ع) جانم علی (ع) جانم
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پیاده تا قبر علی (ع)

روزی سلطانی با وزراء و لشکریانش در راه به کوفه رسیدند. بعد از استراحت خواستند حرکت کنند. سلطان گفت: به احترام امیرالمؤمنین علی (ع) وزراء و تمامی لشگر با پای پیاده تا نجف بروند وزیر او که از جمعیت عامه و اهل سنت بود، گفت قربان صلاح مقام شما نیست برای کسیکه زمانی سلطان بوده حالا هم سلطانی با لشگرش پیاده بطرف قبر او بروند. سلطان گفت: ما تغال به قرآن می‌زنیم تا قرآن چه قضاوت نماید قرآن را باز کردند اول صفحه این آیه آمد.

(فاخلع نعلی (ع) ک انک بالوادی المقدس طوی). خداوند متعال به حضرت موسی (ع) امر فرمود: نعلی (ع) خود را از پایت در آور زیرا این طور سینا زمین مقدسی است.

سلطان بلافاصله امر کرد علاوه بر پیاده رفتن باید با پای برهنه تا نجف همه بروند و خود سلطان هم پیاده شد و با پای برهنه با لشکریان به نجف وارد شدند.

وزیر از این همه عظمت بیچاره شد. نزد سلطان آمده و گفت قربان بزرگی شما افتخار من است اینطور احساس می‌کنم این عمل شما باعث شوریدن مردم است بر شما، برای جبران این عمل چاره‌ای بفرمائید و آن اینست که دستور بدهید قبر شیخ طوسی را خراب نموده بدن او را بسوزانند. (شیخ طوسی بانی حوزه علمیه می‌باشد هفتصد سال است نجف اشرف حوزه علمیه شده اولش بر اثر زحمات شیخ بوده است).

شاه عرض کرد: ای وزیر، من سلطان زنده‌ها هستم سلطنت بر اموات ندارم اگر شیخ خوب بوده و یا بد جزای او با خدای اوست. وزیر گفت صلاح در سوزانیدن بدن شیخ است. سلطان مدتی فکر نموده دید وجود این وزیر باعث زحمت است دستور داد هیزم بسیار بیرون شهر نجف تهیه و آتش روشن کردند. امر نمود وزیر را در میان آتش انداختند. هر که با آل علی (ع) درافتاد ورافتاد. این عاقبت کسی است که عداوت و دشمنی با آقا علی (ع) داشته باشد.

ای همت تو ستون قرآن

ای عزت مؤمنون قرآن

ای مدح تو را سخون فی العلم

ای گفته تو، متون قرآن

روشنگر آسمان کعبه

نور افکن رهنمون قرآن

از آیت خلعت تو پیدا است
 هم ظاهر و، هم درون قرآن
 گوید خبرت، زبس عظیم است
 عمّ یتسائلون قرآن
 ناامید خدا تو را یدُالله
 ای قدرت کاف و نون قرآن
 منع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پند و عبرت

آقا امیرالمؤمنین علی(ع) فرمود:

چند روزی با شما رفیق بودم، اینک روحم به عالم اعلی(ع) می‌رود و بدنم بدون جان می‌ماند. باید این بدن بدون روح برای شما موعظه باشد، من که مُردم باید مُردنم برای شما پند و عبرت باشد.

یعنی شما هم همینطور خواهید شد و چنین روزی در پیش خواهید داشت این بدن چه بود و حال چه هست و فردا چه خواهد شد؟! سپس وداع کرد و فرمود با شما خداحافظی می‌کنم و داع کسی که منتظر ملاقات است. یعنی بهمین زودی یکدیگر را خواهیم دید، سر از قبر که در آوردیم یوم التلاق است روز بر خورد و دیدار است شما علی(ع) را می‌بینید و علی(ع) شما را، بلکه از ساعت مرگ و در عالم برزخ که روح به بدن لطیف مثالی تعلق گرفته است.

(و سترون ایامی غذا و یکشف سریرتی لکم) فرداست که روزگار تابناک علی(ع) را خواهید دید و مقام جالب و باطنی او را خواهید یافت.

بهمین زودیست که حقیقت و مقام علی(ع) را دریابید در اینجا نگاه ظاهر می‌کردید صورت و جسم را می‌دیدید اما در آخرت باطن و حقیقتش را مشاهده می‌کنید پس از آنکه جای علی(ع) در این دنیا خالی شد.

بعضی از شارحین جمله را اینطور معنی کرده‌اند که بزودی علی(ع) را خواهید دید، یعنی ساعت مرگ، و شاهد این معنی روایات وارده است که علی(ع) بر بالین هر محضری حاضر می‌شود و هر کس چه مؤمن و چه کافر هنگام مرگ علی(ع) را می‌بیند. مثل صدها و هزارها آینه که در برابر آفتاب قرار بگیرد در یک وقت نور آفتاب همه را فرا می‌گیرد هزاران نفر که در یک لحظه بمیرند علی(ع) بر بالین همه حاضر است و همه او را می‌بینند.

ای که گفتی فمن یمت یرنی

جان فدای کلام دلجویت

کاش روزی هزار مرتبه من

مُردمی تا بدیدمی رویت

نور علی(ع) در همه جا نور افشانی می‌کند و چشم دل‌های اهل ایمان را روشن می‌گرداند همانطور که چشم دل کفار و منافقین را کورتر می‌سازد. (سوره اسرا آیه ۸۲)

مظهر کبریا توئی، حجت حق نما توئی

مقصد هل اتی توئی، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)

باعث خلقِ عالمی، رُکن و مقام و زمزمی

به سِرِّ حق تو محرمی علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)
 تو صادری تو مصدری تو هادی و تو رهبری
 بشهر علم دین دری علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)
 تو دست، دست ایزدی، حسن تو حسن سرمدی
 تو یاور محمدی علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)
 صبح ز شمس روی تو، لیل ز نقش موی تو
 چشم همه بسوی تو علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)
 تو حیدری تو صفدری تو گوهری تو جوهری
 تو اولی تو آخری، علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پیر نابینا

هنگامیکه امام حسن و امام حسین (علی(ع)هماالسلام) از دفن پدر برگشتند. بخرابه‌ای رسیدند. صدای ناله‌ای بلند بود. وارد خرابه شدند پیرمردی نابینا است آقا حسن (ع) از او احوال پرسید نمود.
 گفت مدتی اینجا هستم یک نفر هر روز می‌آمد احوالم را می‌پرسید و به من احسان می‌کرد ولی نامش را به من نگفت، امروز سه روز است که نیامده است.

حضرت مجتبی (ع) نشانه‌اش را پرسید. گفت وقتی ذکر می‌خواند، در و دیوار، سنگها و کلوخها با او ذکر می‌خواندند.
 آقا امام حسن (ع) گریست و فرمود او پدر ما علی (ع) بود که اینک از دفنش باز می‌گردیم.

اشک چشم مستمندی خنده طفلی یتیم
 آن گل ایجاد را خندان گریان می‌کند
 قامت او را که هرگز هم نشد جز پیش حق
 آه سرد پیر زالی سخت لرزان می‌کند
 هر نگاهش جنت است و هر کلامش کوثر است
 هر سر گیسوی او تفسیر قرآن می‌کند
 خوردن نان جوین و حکمرانی مشکل است
 قدرت زهد علی (ع) این مشکل آسان می‌کند
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پیامبر اسلام و ایمان علی (ع)

توماس کارلایل می‌گوید:
 پیامبر اسلام سالیانی دراز رسالت خود را به عالمیان ابلاغ می‌نمودند و اشراف قریش و حتی اقوام و اقارب او با او مخالفت می‌کردند تا اینکه روزی می‌گفت: آیا کسی به یاری من و اعلاء کلمه حق قیام خواهد کرد؟
 تنها کسی که دعوت او را اجابت نمودند نوجوانی ۱۶ ساله بنام علی (ع) بود که تمام بزرگان مکه و اکابر قریش و اقوام و اقارب او،

صاحب دعوت و ناصر، او را مضحکه نمودند و لکن اشتباه نمودند و ندانستند که اینکار بیهوده و بازی نیست. نمی‌توانیم از ستایش و مدح علی(ع) خودداری کنیم زیرا جوانی بود شریف‌القدر و بزرگ‌منش، سرچشمه رحمت و لطف و رأفت آمیخته بود و عدل و داد تنها شعار اخلاقی این قهرمان مذهبی بشمار می‌رفت بهترین شاهد این مدعا عبارتی است که پیش از رحلت خود با فرزندان خود در باب قصاص قاتل گفت و فرمود: اگر من زنده ماندم عفو یا قصاص ضارب با خود من و اگر در گذشتم این فسخ عزیمت کرد. کار با شماست.

ولی اگر خواستید او را قصاص کنید در برابر ضربتی که به من وارد آورده است فقط یک ضربت به او بزنید و اگر از او درگذرید و خطای او را ببخشید به پرهیزگاری و جوانمردی نزدیکتر خواهد بود.

سر افتاده هوای تو علی(ع)

جان عالم بفدای تو علی(ع)

آید از عرش برین جبرائیل

که زند بوسه پپای تو علی(ع)

هستی ما بود از هستی تو

این بود راز بقای تو علی(ع)

بسکه اوصاف تو پر قدر و بهاست

گفته وصف تو خدای تو علی(ع)

هیچکس غیر خداوند و رسول

نبرد پی به بهای تو علی(ع)

سایه افکند به اقلیم وجود

جلوه فرهای تو علی(ع)

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلیف زاده، نشر مهدی یار

پناهگاه

فؤاد جرداق مسیحی می‌گوید:

هر گاه دشواریهای زندگی به من رو می‌آورد و از رنج روزگار آزرده می‌شوم به آستان علی(ع) از اندوه خود پناه می‌برم زیرا او پناهگاه هر ماتمی است، او بر ستمکاران همچون رعد و برشکست خوردگان یآوری دلسوز و مشفق است.

ز شهر کوفه بگوشم رسد نوای علی(ع)

غریو غربت و آوای گریه‌های علی(ع)

سکوت مطلق و شبهای کوفه میدانند

که چاه بود و غم و اشک و هایهای علی(ع)

برو به کوفه و ده گوش دل به ظلمت شب

ز چاهها بشنو، بانگ ربنای علی(ع)

ز خطبه‌های علی(ع)، دل به لرزه می‌افتد

بلیغ‌تر ز علی(ع) کیست، جز خدای علی(ع)

ولی اعظم حق را ستمگران کشتند
مگر چه بود بجز عدل، مدّعی علی (ع)
به تیغ غیرت او زنده شد شریعت حق
که شرط دین محمد، بود ولای علی (ع)
منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

پنج نان و سومین نفر

در روایات متعددی وارد شده است:

روزی دو نفر مسافر جهت خوردن غذا و استراحت در محلی فرود آمدند، یکی از آن دو نفر سه قرص نان و دیگری پنج قرص نان همراه خود داشت.

در این بین شخص ثالثی نیز از راه رسید؛ و پس از سلام و احوالپرسی، کنار آن ها نشست و هر سه نفر مشغول خوردن غذا شدند و آن هشت نان را، بطور مساوی خوردند تا سیر گشتند.

شخص ثالث موقع خداحافظی مقدار هشت درهم در مقابل آنچه خورده بود، به آن ها داد و رفت.

و بین آن دو نفر صاحب نان ها نزاع در گرفت؛ و صاحب پنج قرص نان گفت: از این مقدار پول، پنج درهم آن برای من است و سه درهم باقی مانده برای تو می باشد که سه نان داشته ای، ولی او نپذیرفت؛ و چون به توافق نرسیدند، جهت حلّ اختلاف محضر مبارک امام علی علیه السلام شرفیاب شدند.

وقتی موضوع را مطرح کردند، حضرت به صاحب سه نان فرمود: ای مرد! رفیق تو انصاف را رعایت کرده است و بهتر است که به همان مقدار راضی باشی.

او در پاسخ گفت: قبول ندارم مگر آن که پول ها به عدالت در بین ما تقسیم شود.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام اظهار نمود: من اگر بخواهم پول ها را به عدالت تقسیم کنم به ضرر تو می باشد، چون حقیقت عدالت، آن است که یک درهم حقّ و سهم تو خواهد بود؛ و هفت درهم دیگر سهم صاحب پنج نان می باشد.

آن شخص اعتراض کرد و گفت: یا امیرالمؤمنین! او حاضر بود که سه درهم به من بدهد، ولی من نپذیرفتم، اکنون شما می فرمائید که تنها یک درهم سهم من می باشد؟!

سپس افزود: یا امیرالمؤمنین! تقاضا دارم برایم توضیح دهید.

امام علیه السلام فرمود: شما روی هم، هشت عدد نان داشته اید، که سه نفر با هم خورده اید؛ و مجموع سهام، ۲۴ سهم می شود که ۱۵ سهم حقّ صاحب پنج نان است؛ و ۹ سهم حقّ تو خواهد شد.

و صاحب پنج نان ۱۳ از پانزدهم سهم خود را خورده است، بنابر این هفت سهم یعنی ۷ درهم طلب دارد؛ و تو هم ۱۳ یعنی ۸ سهم از ۹ سهم خود را خورده ای و یک درهم طلب داری.

او هم راضی شد و قبول کرد، که یک درهم حقّ اوست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشیعه: ج ۱، ص ۳۴۳.

پنج درس آموزنده و ارزنده

۱- مرحوم کفعمی روایت کرده است:

روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حضرت علی علیه السلام فرمود: دیشب چه عملی انجام داده ای؟

آن حضرت اظهار داشت: پیش از آن که بخوابم، هزار رکعت نماز به جا آوردم، حضرت رسول فرمود: چگونه؟!

پاسخ داد: از شما شنیدم که فرمودی: هر کس هنگام خوابیدن سه مرتبه بگوید: «يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ بِقُدْرَتِهِ، وَ يَحْكُمُ مَا يَرِيدُ بِعِزَّتِهِ»، او همانند کسی باشد که هزار رکعت نماز خوانده است.

حضرت رسول فرمود: راست گفتی، چنین است. [۱].

۲- یکی از شاعران زمان امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام نجاشی در ماه مبارک رمضان، آشکارا شراب خمر آشامید؛ پس او را نزد امام علی علیه السلام آوردند.

حضرت دستور داد تا او را صد ضربه شلاق زدند و سپس او را به حکم آن بزرگوار زندانی نمودند؛ و چون فردای آن روز شد، وی را از زندان بیرون آوردند و هشتاد شلاق دیگر بر او زدند.

نجاشی اعتراض کرد: چرا زندان و هشتاد شلاق اضافی زدید؟

حضرت فرمود: چون حرمت ماه رمضان را شکستی و عنی با حرام روزه خواری کردی. [۲].

۳- امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به غلام خود، قنبر دستور داد تا بر شخصی که محکوم به حد شلاق بود، هشتاد ضربه شلاق بزند.

و چون قنبر ناراحت و عصبانی بود؛ سه شلاق، بیشتر از هشتاد ضربه بر او وارد ساخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شلاق را از دست قنبر گرفت و سه ضربه شلاق بر او زد. [۳].

۴- عبدالله بن عباس حکایت کند:

شخصی به محضر امام علی صلوات الله علیه وارد شد و پیرامون انواع مخلوقات از آن حضرت سؤال کرد؟

امام علیه السلام در پاسخ چنین فرمود: خداوند یک هزار و دویست نوع مخلوق در عمق دریاها و اقیانوس ها؛ و به همان مقدار نیز انواع مختلفی از مخلوقات بر روی زمین آفریده است.

سپس افزود: و تمامی انسان ها جز طائفه یاجوج و ماجوج همه از نسل حضرت آدم علیه السلام هستند، که البته به هفتاد شکل و رنگ آفریده شده اند. [۴].

۵- روزی حضرت امیرالمؤمنین امام علی صلوات الله علیه از جلوی مغازه قصابی که دارای گوشت های خوبی بود عبور نمود، همین که چشم قصاب به آن حضرت افتاد، عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! گوشت خوب و مناسبی دارم، مقداری از آن را برای منزل خریداری نمائید.

امام علی علیه السلام فرمود: پول همراه خود ندارم، قصاب گفت: مشکلی نیست، من بابت پول آن صبر می کنم؛ و هر موقع توانستی پولش را بیاور.

حضرت فرمود: خیر، من نسبت به خرید گوشت صبر می نمایم؛ و نسیه نمی خرم، و بدون آن که گوشت خریداری نماید به حرکت خود ادامه داد و رفت. [۵].

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۵، ص ۴۹، ح ۲۱.

[۲] تهذیب الاحکام: ج ۱۰، ص ۹۴، ح ۱۹.

[۳] تهذیب الاحکام: ج ۱۰، ص ۲۷، ح ۱۱.

[۴] کافی: ج ۸، ص ۱۸۵، ح ۲۷۴.

[۵] ارشاد القلوب دیلمی: ص ۱۱۹.

پذیرایی

رسول خدا(ص)، در طول زندگانی خود، بارها با اغذیه بهشتی پذیرای شد. یک بار که آن حضرت از فشار گرسنگی برخوردار می‌پیچید، جبرئیل ظرفی (پر) از طعام آورد. ظرف و محتویات آن در دست مبارک رسول خدا(ص) به تهلیل (ذکر لا اله الا الله) پرداختند و سپس به تسبیح و تکبیر و ستایش ذات احدیت مشغول شدند.

پیامبر خدا(ص) آن جام را به دست یکی از اهل بیت خود داد، که ظرف مجدداً به خواندن همان اذکار پرداخت. دگر باره خواست آن ظرف را به بعضی از اصحاب خود دهد که جبرئیل (مانع شد و) آن را پس گرفت، و به حضرتش گفت: از این طعام که مخصوص شما فرستاده شده است میل کنید، این تحفه و هدیه بهشت است و تناول آن جز برای نبی و یا وصی او بر دیگری روا نیست.

آنگاه رسول خدا(ص) از آن طعام خوردند و ما هم با وی همراهی کردیم من، هم اینک شیرینی آن را در کام خود احساس می‌کنم.

قال علی (ع):... فان محمدا اطعم فی الدنيا فی حیاته، بینما یتضور جوعاً فاتاه جبرئیل بجام من الجنة فیه تحفه فهل الجام و هللت التحفه فی یده و سبحا و کبرا و حمدا فناولها اهل بیته، ففعل الجام مثل ذلک فهم ان یناولها بعض اصحابه فتناولها جبرئیل فقال له: کلها فانها تحفه من الجنة اتحفک الله بها و انها لاتصلح الا لنبی او وصی نبی. فاکل و اکلنا معه و انی لاجد حلاوتها ساعتی هذه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۱۱؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۸۶.

پوشش کامل

روزی با رسول خدا(ص) در قبرستان بقیع بودم. آن روز هوا سخت ابری و بارانی بود. در همین حال زنی که بر درازگوشی سوار بود از برابر دیدگان ما عبور کرد.

ناگهان دست آن حیوان در گودی فرو غلتید و در نتیجه آن، زن (بیچاره) سقوط کرد و نقش بر زمین شد.

پیامبر خدا(ص) از دیدن این صحنه روی گرداند (و چهره مبارک ایشان درهم کشید).

کسانی به آن حضرت گفتند: ای فرستاده خدا! آن زن پوشیده است و بر تن جامه‌ای دارد که تمام بدن او را پوشانده است.

حضرت در حق او دعا کرد و گفت: پروردگارا! زنانی را که خود را پوشیده نگه می‌دارند، مشمول رحمت و غفران خود بگردان، سپس فرمود:

ای مردم! برای پوشش از جامه‌هایی استفاده کنید که اندامتان را کاملاً پوشیده نگه دارد (شلوار) و همسرانتان را به هنگام خروج از

منزل با پوشیدن آن (از چشمان آلوده و حریص) در حفظ و امان نگه دارید.

عن امیرالمؤمنین قال: كنت قاعدا في البقيع مع رسول الله (ص) في يوم دجن و مطر اذا مرت امراه على حمار، فوقع يد الحمار في وهده فسقطت المراه فاعرض النبي فقالوا: يا رسول الله (ص)! آنها متسروله.

قال: اللهم اغفر للمتسرولات ثلاثا ايها الناس! اتخذوا السراويلات فانها من استر ثيابكم و حصنوا بها نساكم اذا خرجن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مجموعه ورام، ص ۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۴۴.

پاداش بزرگ

پیامبر خدا در باب جهاد و پاداش مجاهدان سخن می گفت. در این بین زنی (به پا خاست و) پرسید:

آیا برای زنان از این فضیلتها بهره‌ای هست؟!

رسول خدا(ص) فرمود: آری، از هنگامی که زنان باردار می شوند تا لحظه‌ای که کودکان خود را از شیر باز می گیرند، همانند مجاهدان در راه خدا پاداش د می برند.

و اگر در این فاصله اجل آنان فرا رسد و مرگ ایشان را دریابد، اجر و منزلت شهید را دریافت خواهند کرد.

عن علی قال: ذکر رسول الله (ص) الجهاد. فقالت امراه لرسول الله یا رسول الله (ص)! فما للنسا من هذا شی؟

فقال: بلی للمراه ما بین حملها الی وضعها الی فطامها من الاجر کالمرايط فی سبیل الله فان هلکت فیما بین ذلک کان لها مثل منزله الشهید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۱.

پرچم هدایت

رسول خدا(ص) به من فرمود:

نخستین کسی که به بهشت راه یابد تو هستی.

گفتم: حتی پیش از شما؟

فرمود: آری. چرا که تو پرچمدار من در آخرت هستی، چنانکه در دنیا بوده‌ای. و حامل پرچم مقدم و پیش از همه است.

آنگاه فرمود: علی! گویی هم اینک می بینم که تو در بهشت هستی و در حالی که پرچم مرا (لواء الحمد) بح کف داری، (همه انسانها) از آدم ابوالبشر گرفته تا تمامی کسانی که پس از وی آمده اند و از این پس بیایند، در پناه آن جمع باشند.

عن علی بن ابی طالب قال: قال لی رسول الله (ص): انت اول من یدخل الجنة، فقلت: یا رسول الله (ص) ادخلها قبلک؟

قال نعم لانک صاحب لوائی فی الاخره کما انک صاحب لوائی فی الدنيا و صاحب اللوا هو المتقدم. ثم قال: یا علی کانی بک و قد دخلت الجنة و بیدک لوائی و هو لواء الحمد تحته آدم فمن دونه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۸، ص ۶ و ج ۳۹، ص ۲۱۷ به نقل از علل الشرائع.

پیامبر آشنا

... (در ایامی که به فرمان رسول خدا(ص) در یمن به سر می‌بردم)، یک روز که برای مردم سخن می‌گفتم، مردی از دانشمندان یهود از میان جمعیت برخاست و در حالی که کتابی به دست داشت و در آن می‌نگریست به من گفت:

(اگر ممکن است) تصویری از شمایل محمد را برای ما وصف کن (درخواست او را پذیرفتم و) گفتم:

پیامبر خدا نه چندان بلند قد است و نه بسیار کوتاه، موی سرش نه خیلی پیچیده است و نه باز و افتاده، سری بزرگ و متناسب دارد. رنگ چهره اش سفید است و اندکی به سرخی می‌زند. استخوان بندی درشت دارد. کف دست و قدم پاهایش بزرگ و ضخیم است. از میان سینه تا ناف خطی باریک از مو دارد. دارای محاسنی پرپشت و ابروانی پیوسته و پیشانی بلند، چهار شانه (و قوی هیكل) می‌نماید. وقتی راه می‌رود انگار از بلندی به سرزیری روانه باشد. هرگز مانند او، کسی را ندیده‌ام و پس از این هم نخواهم دید.

سپس ساکت شدم و چیزی نگفتم، دانشمند یهودی گفت: ادامه بده.

گفتم: آنچه فعلاً به خاطر داشتم بیان کردم. اما او خود ادامه داد و افزود: در چشمانش سرخی دیده می‌شود. دهانی خوش بو دارد و محاسنی نیکو. وقتی با او سخن بگویند با دقت می‌شنود و هنگامی که بخواهد به طرف جلو یا عقب سر نگاه کند با تمام بدن برمی‌گردد....

گفتم: به خدا سوگند اینها که بر شمردی همه از صفات اوست. سپس گفت: یک ویژگی از او ناگفته ماند. پرسیدم کدام است؟ گفت: در پشتش حالت خمیدگی مشاهده می‌شود.

گفتم: این را که بیان کردم، همان حالتی است که هنگام راه رفتن از آن جناب ظاهر می‌گردد. (و این نحوه راه رفتن قهراً مختصری حالت خمیدگی در ذهن بیننده ایجاد می‌کند).

مرد دانشمند گفت: من وصف را در کتابهای پدرانم برای او یافته‌ام، در آنجا پس از ذکر این اوصاف آمده است: (پیامبر آخر الزمان) در مکه متولد می‌شود و از آنجا به شهری که از جهت حرمت و عظمت همچون مکه است مهاجرت می‌کند. مدینه از آن روی حرمت پیدا می‌کند که پذیرای پیامبر(ص) گشته است. کسانی که از مهاجران دلجویی می‌کنند و به آنان پناه می‌دهند، از فرزندان عمرو بن عامر هستند. حرفه آنها (نخل داری و) کشاورزی است... در مجاورت آنها قومی از یهود زندگی می‌کنند.

گفتم: آری همین طور است، او فرستاده خدا و پیامبر مسلمین است....

سرانجام مرد یهودی مسلمان شد و به وحدانیت خدا و رسالت نبی مکرم گواهی داد و گفت: شهادت می‌دهم که او بر همگان پیامبر است و من با ایمان به او زنده‌ام و با اعتقاد به او می‌میرم و با یقین بر نبوت او ان شاء الله زنده خواهم شد.

عن علی (ع) قال: بعثنی رسول الله (ص) الی فانی لاخطب یوما علی الناس و حبر من احبار الیهود واقف فی یده سفر ینظر فیه، فنادی الی فقال: صف لنا ابا القاسم.

(فقلت): (ان) رسول الله (ص) لیس بالقصیر (المردد) و لا- باطیل البائن، و لیس بالجعد القلط و لا بالسبط، هو رجل الشعر اسوده، ضخم الراس، مشرب لونه حمرة، عظیم الکرادیس، بثن الکفین و القدمین طویل المسربه... اهداب الاشفار مقرومن الحاجین، صلت الجین بعید ما بین المنکین اذا مشی یتکفا کانما ینزل من صلب لم ار قبله مثله و لم اربعه مثله

.... ثم سکت فقال لی الحبر: و ماذا (بعد)؟... (قلت): هذا ما یحضرنی قال الحبر: فی عینیه حمرة، حسن الحیه حسن الفم، تام الاذنین، یقبل جمیعاً و یدبر جمیعاً. فقال علی: هذه و الله صفته! و (فیه) شی اخر. فقال علی: و ما هو؟ قال الحبر: و فیه جنا (قال علی): هو الذی

قلت لك كانما ينزل من صيب. قال الحبر: فاني اجد هذه يحرمه هو و يكون له حرمه كحرمه الحرم الذي حرم الله، و نجد انصاره الذين هاجر اليهم قوما من ولد عمرو بن عامر، اهل نخل و اهل الارض. قبلهم يهود، قال هو هو؟ هو رسول الله (ص). فقال الحبر فاني اشهد انه نبي الله و انه رسول الله (ص) الى الناس كافة، فعلى ذلك احيا و عليه اموت و عليه ابعث ان شا الله. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج السعاده، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲. تا علی در یمن بود، این مرد دانشمند همه روزه به منظور کسبت علم به محضر شریف آن حضرت حاضر می شد و از او کسب فیض می کرد و با بازگشت علی به مدینه، او همچنان در یمن باقی ماند و با ایمان ثابت در زمان خلافت ابوبکر جهان فانی را وداع گفت.

پایان شوم

عده‌ای از متفندان مکه، پیامبر خدا(ص) را استهزا می کردند و او را در انظار دیگران سبک جلوه می دادند. استهزا بر آن حضرت بسیار تلخ و ناگوار بود، بویژه از آن جهت ه به دعوتش زیان می رسانید و دلها را نسبت به اسلام سرد می کرد. اما آن حضرت استقامت می ورزید و به دعوت خویش ادامه می داد. آنچه در زیر می آید بیان سرانجم شوم آنان و هلاکت عبرت انگیز این انسانهای فرومایه است که از زبان امیرمومنان می شنویم:

مسخره چی ها، وقتی که از کار خود نتیجه‌ای نگرفتند، بر آن شدند تا نزد پیامبر خدا(ص) بروند و با تهدید به قتل، او را از ادامه کارش باز دارند. از این رو نزد او رفتند و گفتند:

ای محمد! ما تا ظهر امروز تو را مهلت می دهیم، چنانچه از ادعای خود بازگشتی، و از ادامه کار دست برداشتی در امان هستی، در غیر این صورت تو را خواهیم کشت.

پیامبر خدا(ص) به منزل رفت و در به روی خود بیست و با باری از غم و اندوه در اندیشه فرو رفت (که سرانجام کار او و این مردم به کجا خواهد کشید؟) در این بین فرشته وحی به همراه این آیه فرود آمد:

با صدای بلند آنچه را که مأمور گشته‌ای، به مردم برسان و از گروه مشرکان روی بگردان. [۱].

پیغمبر از جبرئیل پرسید: من با استهزا کنندگان و تهدیدهای ایشان چه کنم؟! جبرئیل گفت: ما خود آنها را به کیفر رساندیم! پیغمبر: اما آنها هم اینک اینجا بودند....

جبرئیل: دیگر نیستند و طومار عمرشان برای همیشه درهم پیچیده، تو با آزادی کامل به دعوت خویش ادامه بده.

عمده فرومیگن پنج تن بودند که همه در یک روز و هر کدام به شیوه‌ای خاص، به هلاکت رسیدند:

ولید بن مغیره هنگام عبور از جایی با تیر تراشیده‌ای برخورد کرد، تیر رگ دستش را درید و خون جاری شد. هر چه کردند، خون بند نیامد تا هلاک گردید. عاص بن وائل از پی حاجتی به مکانی رفت. در بین راه سنگی از زیر پایش لغزید و از بلندی (کوهی) به زیر سقوط کرد و تکه تکه شد.

اسود بن یغوث به استقبال پسرش که از سفری می آمد، رفت (در بازگشت) زیر درختی سایه گرفته بود که، جبرئیل سرش را به درخت کوبید، سرش ترکید و بمرد. اسود از غلامش کمک می خواست و به او می گفت: ای غلام! این مرد را از من دور کن! اما او می گفت: من جز تو کسی را اینجا نمی بینم این تو هستی که سرت را به درخت می کوبی!

ابن طلاطله از خانه خارج شد و دچار باد سام شد، در اثر وزش باد چونان جیشیان تغییر شکل داد، چون به خانه بازگشت، کسانش وی را نشناختند. هر چه گفت من فلانی هستم، باور نکردند و بر او خشم گرفتند و وی را کشتند.

اسود بن حارث به نفرین پیامبر دچار گشت و بینایی خود را از کف بداد. رسول خدا(ص) بر او نفرین کرده بو تا چشمانش کور شود و به داغ فرزند مبتلا- گردد، همان روز که از خانه خارج شد، نفرین پیامبر در حق او گیرا شد و همچنان با کوری و خواری بزیست تا به داغ فرزند نیز گرفتار شد.

از ابتلای اسود چنین نیز روایت شده: ماهی شوری خورد و تشنه گردید. آب خواست، به او خوراندند اما عطشش فرو نشست، دگر باره آب خواست به وی نوشاندند و سیراب نشد و چندان آب خورد تا شکمش بترکید و بمرد.

آخرین کلامی که در لحظه مرگ از همه این افراد شنیده شد، این بود که می گفتند: خدای محمد مرا کشت.

قال علی:.... ذلک انهم کانوا بین یدی رسول الله (ص) فقالوا له: یا محمد! انتظر بک الی الظهر فان رجعت عن قولک و الا قتلناک فدخل النبی فی منزله فاغلق علیه بابہ مغمما لقولهم جبرئیل عن الله ساعته فقال له: یا محمد! السلام یقرا علیک السلام و هو یقول:

اصرع بما توامر و اعرض عن المشرکین... قال: یا جبرئیل کیف اصنع بالمستهزئین و ما اوعدوننی؟

قال له: انا کفناک المستهزئین.

قال: یا جبرئیل کانوا الساعه بین یدی.

قال: قد کفیتهم....

.... فقتل الله خمستهم کل واحد منهم بغیر قتله صاحبه فی یوم واحد. فاما الولید بن المغیره، فمر بنبل لرجل من خزاعه قد راشه و وشعه فی الطریق فاصابه شظیه منه فانقطع اکحله حتی ادماه فمات و هو یقول: قتلنی رب محمد.

و اما العاص بن وائل فانه خرج فی حاجه له الی موضع فتدهده تحته حجر فسقط فتقطع قطعته فمات و هو یقول: قتلنی رب محمد.

و اما الاسود بن عبد یغوث فانه خرج یتقبل البنه زمعه فاستظل بشجره فاتاه جبرئیل فاخذ راسه فنطح به الشجره فقال لغلامه: امنع عنی هذا، فقال: ما اری احدا یصنع بک شیئا الا نفسک. فقتله و هو یقول: قتلنی رب محمد.

و اما الاسود بن المطلب؛ فان النبی دعا علیه ان یعمی الله بصره و ان یشکله ولده، فلما کان ذلک الیوم خرج حتی صار الی موضع فاتاه جبرئیل بورقه خبضرا فضرب بها وجهه فعمی بقی حتی ائکله الله عزوجل ولده.

و اما الحارث بن الطالاطله فانه خرج من بیته فی السموم فتحول جبشیا فرجع الی اهله فقال: انا الحارث، فغضبوا علیه فقتلوه و هو یقول: قتلنی رب محمد. و روی ان الاسود بن الحارث اکل حوتا مالحا فاتاه العطش فلم یزل یشرب الما حتی انشق بطنه فمات و هو یقول:

قتلنی رب محمد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره حجر(۱۵:۹۴).

[۲] احتجاج، ص ۲۱۶؛ بحار، ج ۱۰، ص ۳۶ و ج ۱۷، ص ۲۸۲ و ج ۱۸، ص ۵۶.

پرسش و پاسخ

به همراه جمعی از یاران، نزد رسول خدا(ص) نشسته بودیم. در این بین حضرت پرسشی را طرح کرد و پرسید:

آیا می دانید، بهترین چیز برای زنان کدام است؟

از میان جمعیت حاضر، پاسخی که آن حضرت را قانع سازد، شنیده نشد. عاقبت با عجز و ناتوانی همه از گرد او پراکنده گشتیم. هر کس به سویی رفت و من نیز به خانه فاطمه آمدم، و فاطمه را از پرسشی که رسول گرامی عنوان کرده بود آگاه کردم. به او گفتم

هر چند یاران آن حضرت کوشیدند و پاسخهایی دادند، اما هیچ یک از آنها نتوانست پاسخی را که مورد نظر حضرتش بود بر زبان آورد. فاطمه گفت: پاسخ سوال را من می‌دانم. آن گاه گفت:

بهترین چیز برای زنان آن است که مردان آنان را نبینند و آن‌ها نیز مردان را نبینند. من نزد رسول خدا (ص) باز گشتم و گفتم: ای فرستاده خدا! پرسشی که مطرح کردید پاسخش این است. (همان پاسخی که فاطمه داده بود عرض کردم). پیغمبر از این پاسخ خوشش آمد و گفت: این پاسخ را از که شنیده‌ای، تو که هم اینک اینجا بودی و پاسخ آن را ندادی؟! گفتم: از فاطمه. پیغمبر فرمود: همانا فاطمه پاره تن من است.

عن علی قال: کنا جلوسا عند رسول الله (ص) فقال: اخبرونی ای شی خیر للنساء؟ فعینا بذلک کلنا حتی تفرقنا. فرجعت الی فاطمه فاخبرتها الذی قال لنا رسول الله (ص) و لیس احد منا علمه و لا عرفه.

فقال: و لکنین اعرفه: خیر للنساء ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال. فرجعت الی رسول الله (ص) فقلت: یا رسول الله (ص)! سابتنا ای شی خیر للنساء؟ و خیر لهن ان لا یرین الرجال و لا یراهن الرجال. قال: من اخبرک فلم تعلمه و انت عندی. قلت: فاطمه، فاعجب ذلک رسول الله (ص) و قال: ان فاطمه بضعه منی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۲، ص ۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۶۷.

پیشوای قریش

(در گیرودار واقعه سقیفه سخنی از انصار شنیده شد که) گفتند:

اینک که ولایت را به علی تسلیم نمی‌کنید، پس دوست ما (سعد بن عباد انصاری) برای تصدی خلافت سزاوارتر است! به خدا سوگند، نمی‌دانم به چه کسی شکایت برم؟ زیرا انصار یا در حق خود ظلم کردند و یا در حق من ستم روا داشتند. آری در حق من ستم کردند و من مظلوم واقع شدم.

در پاسخ انصار، یک نفر از قریش گفت: (مقام خلافت به انصار نمی‌رسد)؛ چه اینکه پیامبر خدا (ص) فرموده است: ائمه و پیشوایان از قریش خواهند بود. بدین گونه و با طرح این سخن، انصار را از تصاحب قدرت برکنار داشتند و حق مرا نیز ضایع کردند. سپس یک دسته نزد من آمدند و اعلام پشتیبانی نمودند که از جمله آنان: پسران سعید، مقداد بن اسود، ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، سلمان فارسی، زبیر بن عوام، براء بن عازب بودند.

به آنان گفتم: رسول خدا (ص) به من سفارشی فرموده است (صبر و خویشتن داری در این مرحله) که از فرمان او سرپیچی نخواهم کرد. به خدا سوگند هر بلایی بر سرم فرود آید، دست از اطاعت و خضوع در برابر فرمان خدا و وصیت پیامبر او بر نخواهم داشت، و چنانچه ریسمان بر گردنم اندازند و به هر سو کشند، باز در راه انجام دادن وظیفه ایستادگی و مقاومت خواهم کرد. قال علی (ع): قالوا اما اذا لم تسلموها لعلی فصاحبنا احق لها من غیره. فوالله ما ادري الی من اشکو؟ اما ان تکون الانصار ظلمت حقها و اما ان یکونوا ظلمونی حقی، بلی حقی الماخوذ و انا المظلوم.

فقال قائل قریش: ان نبی الله قال: الائمة من قریش. فدفعوا الانصار عن دعوتها و منعونی حقی منها.

فاتانی رهط یعرضون علی النصر، منهم، ابنا سعید و المقداد بن الاسود و ابوذر الغفاری و عمار بن یاسر و سلمان الفارسی و الزبیر بن العوام و البرا بن عازب.

فقلت لهم: ان عندی من نبی الله الی وصیه لست اخالفه عما امرنی به فوالله الو خرمونی بانفی لا قررت لله تعالی سمعا و طاعة. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف المحجبه، ص ۱۸۱ به نقل از رسائل کلینی.

پیشنهاد

اعضای شورا نزد من آمدند و از کاری که کرده بودند عذر خواستند و برای (جبران آن) از من خواستند تا با حمایت آنان، عثمان را از اریکه قدرت به زیر آورم و با قیام علیه او حق خود را باز ستانم. آنان با اظهار ندامت از گذشته تاء کید کردند که برای باز پس گرفتن حق من در زیر فرمان و پرچم من، جانفشانی خواهند کرد و تا پایان وفادار خواهند ماند.

اما به خدا سوگند، آنچه که دیروز مرا از شورش علیه حکومت (آن دو) باز داشت، امروز نیز مرا از شورش علیه عثمان باز می‌دارد. دیدم اگر همین تعداد کم از یارانم که باقی مانده اند را نگه دارم بهتر است و برای من مایه تسلی و آرامش است. هر چند بخوبی می‌دانستم که اگر آنها را به مرگ فراخوانم از پذیرش آن سر بر نمی‌تابند.

همه اصحاب پیامبر از حاضر و غایب می‌دانند که مرگ نزد من مانند شربت گوارایی است که در روز بسیار گرم در کام تشنه‌ای فرو ریزند.

من همانم که همراه با عمویم حمزه و برادرم جعفر و پسر عمویم عبیده با خدا و رسولش بر سر کاری عهد بستیم که همگی بر انجام دادن آن وفادار باشیم اما همراهان من پیش افتادند و مرا پس نهادند و این آیه شریفه در حق ما نازل شد:

مردانی که براستی با خدا عهد بستند، بعضی از آنان در گذشتند و بعضی در انتظارند ولی هیچ تغییری در خود راه ندادند. [۱].

آنان که در گذشتند، حمزه و جعفر و عبیده بودند و به خدا سوگند که من همان منتظرم.

قال علی (ع):... ولقد اتانی الباقون من السسته من یومهم کل راجع عما کان ركب منی یسالنی خلع ابن عفان و الوثوب علیه و اخذ حقی و یعطینی صفقته و بیعته علی الموت تحت رایتی او یرد الله عزوجل علی حقی فوالله یا ایاها الیهود ما منعی الا الذی منعی من اخیها قبلها و رایت الابقا علی من بقی من الطائفه ابهج لی و انس لقلبی من فنائها و علمت انی ان حملتها علی دعوه الموت رکبته.

فاما نفسی فقد علم من حضر ممن تری و من عاب من اصحاب محمد ان الموت عندی بمنزله الشر به البارده فی الیوم اشدید احر من ذی العطش د الصدی. ولقد کنت عهدت الله عزوجل و رسوله انا و عمی حمزه و اخی جعفر و ابن عمی عبیده، علی امر و فینا به الله عزوجل و لرسوله، فتقدمنی اصحبی و تخلفت بعدهم لما اراد الله عزوجل فانزل الله فینا (من المومنین رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمنهم من قضی نحبه و منهم من ینظر و ما بدلوا تبدیلا) و من قضی نحبه حمزه و جعفر و عبیده و انا و الله المنتظر.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره احزاب (۲۳:۳۳).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۴؛ خصال، ص ۴۲۸.

پیمان شکنان

آنان که با من پیمان بسته بودند و در شمار یاران من محسوب می‌شدند، چون دیدند که مقاصد شخصی و خواهشهای ناروایشان را بر نمی‌آورم؛ توطئه آغاز کردند و با آلت دست قرار دادن آن زن (عایشه) بر من شوریدند. [۱].

با اینکه بنا به توصیه پیامبر خدا(ص)، امور آن زن به من واگذار شده بود و من وصی بر او بودم! (آتش افروزان جنگ جمل) عایشه را بر شتری سوار کردند و بر جهازش دست بستند و وی را در بیابانهای خشک و سوزان گرداندند و سگهای حواب (نام آبی است در راه مکه به بصره) بر او پارس کردند. هر لحظه که بر او سپری می‌گشت و هر گامی که بر می‌داشت آثار ندامت و پشیمانی بر وی آشکار می‌شد.

آنها سپاهسانی بودند که پس از نخستین بیعت که در زمان حیات رسول خدا(ص) با من بسته بودند، بیعتی مجدد بر ذمه داشتند (و هر کدام آنان دو نوبت با من پیمان وفاداری بسته بود)! شورشیان بر شهری وارد شدند (بصره) که ساکنان آن را افرادی ناتوان با ریشهایی بلند و عقلهایی سست و افکاری فاسد تشکیل می‌داد. حرفه آنها بیابان گردی و صیادی و دریانوردی بود.

عایشه این مردم جاهل و بی‌خرد را فریب داد و آنها را دیوانه وار با شمشیرهای آخته رو در روی ما قرار داد.

قال علی (ع)... فان المبايعين لي لما لم يطيمعوا في تلک مني و ثبوا بالمراه علی و انا ولی امرها و الوصی علیها فحملوها علی الجمل و شدوها علی الرحال و اقبلوا بها تخبط الفیافی و تقطع البراری و تنبح علیها کلاب الحواب و تظهر لهم علامات الندم فی کل ساعه و عند کل حال فی عصبه قد یاعونی ثانیه بعد بیعتهم الاولی فی حیاة النبی حتی اتت اهل بلده قصیره ایدیهم طویله لحاهم قلیله عقوله عازبه آراوهم و هم جیران بدو و ورا د بحر فاخرجتهم یخبطون بسیوفهم من غیر علم و یرمون بسهامهم بغیر فهم.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید می‌نویسد: طلحه و زبیر از آن حضر خواستند تا امارت و استانداری دو شهر بزرگ بصره و کوفه را به آن دو واگذار کند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۳۲).

سید بن طاوس به نقل از کلینی نوشته: طلحه امید داشت به حکومت یمن برسد و زبیر به حکومت عراق. (کشف المحجّه، ص ۱۸۱). حضرت فرمود: آن دو حاضر نشدند حکومت مرا حتی برای یک سال تحمل کنند که یک سال زیاد است بلکه یک ماه هم به من مهلت ندادند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳۰۸).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۰.

پیشنهاد

در این میان، مرد یک چشم ثقفی (مغیره بن شعبه) نزد من آمد و پیشنهاد کرد که:

(برای خاموشی آتشی که معاویه برافروخته، بهتر آن است که) وی را در محدوده شهرها و آبادیهایی که تحت نفوذ دارد، ابقا کنم (تا غایله فرو نشیند و امنیت باز گردد)!

اگر می‌توانستم در پیشگاه خداوند عذری بیاورم و خود را از تبعات ظلم و فساد حکومتش تبرئه کنم، البته این پیشنهاد (مغیره) را رد نکردم و آن را به شور گذاشتم.

با افرادی که خیرخواه و دلسوز مردم و نسبت به خدا و رسولش متعهد بودند، مشورت کردم و از آنها خواستم تا در این باره اظهار نظر کنند. (که خوشبختانه) آنها نیز با من هم‌رأی بودند و نظرشان درباره پسر هند جگرخوار، با من یکی بود.

آنها مرا بر حذر می‌داشتند که مبدا دست معاویه را در سرنوشت مردم باز بگذارم و خداوند ببیند که من از گمراه کنندگان کمک گرفته‌ام و آنها را وسیله پیشرفت کار قرار داده‌ام؟!

کسانی را نزد معاویه فرستادم (شاید از شرارت دست شوید) یک بار بجلی (جریر) را و بار دیگر اشعری را، اما هر دو، دل به دنیا

بستند و تابع هوای نفس شدند (و به او گرویدند) و وی را از خود شادمان ساختند.

هنگامی که دیدم معاویه حرمت‌های الهی را پاس نمی‌دارد و از هتک آنها پروایی ندارد و بیش از دامنه شرارت‌های خود افزوده است، به منظور جنگ و نبرد و کوتاه کردن دست او از اریکه قدرت با یاران رسول خدا (ص) مشورت کردم؛ یارانی که صحنه جنگ بدر را آزموده بودند و کسانی که در بیعت رضوان شرکت جسته بودند (و مدال خشنودی خدا را بر سینه داشتند) و نیز با دیگر افراد شایسته، به گفتگو پرداختم که اتفاقاً همگی با من هم رأی بودند و بر جنگیدن با او توصیه و تاءکید می‌کردند.

من با یارانم آماده نبرد شدیم. (اما پیشدستی نکردم). از همه جا برای او نامه نوشتم و با ارسال نامه و با فرستادن نماینده از جانب خود، خواستم که دست از آشوب بردارد و همچون سایر مردم با من بیعت کند.

اما او در پاسخ، نامه‌های تحکم آمیز نوشت و درباره من آرزوهایی کرده بود و شروطی را پیشنهاد داده بود که نه خداوند و نه پیامبرش و نه هیچ یک از مسلمانان نمی‌پذیرفتند و از آن خشنود نمی‌شدند.

در یکی از نامه‌ها پیشنهاد کرده بود که جمعی از نیکوترین اصحاب پیغمبر را که عمار بن یاسر جزو آنان بود به دست او بسپارم! کجا مثل عمار پیدا می‌شود؟! به خدا سوگند اگر پنج نفر گرد پیغمبر بودیم عمار ششمین بود و اگر چهار نفر بودیم، عمار پنجمین بود.

معاویه در نامه‌اش از من خواسته بود که چنین افرادی را (دست بسته) تحویل او دهم تا وی با کشتن و به دار آویختن آنها، به خونخواهی ادعایی عثمان پردازد. در صورتی که به خدا سوگند، او خود با دستگیری تنی چند از خاندانش خاندانی که نفرین بر آنان در دفتر وحی ثبت است مردم را بر عثمان شوراندند (و سبب قتل او شدند).

و هنگامی که من شرایط او را نپذیرفتم، بر من یورش آورد و در دل، به این سرکشی و ستمگری نیز می‌بالید.

شماری از مردم حیوان صفت را که نه دارای فهم و قدرت تشخیص بودند و نه دیده حق بین داشتند نزد خود گرد آورد و امور را بر آنان مشتبه ساخت تا از او پیروی کردند. از مال دنیا چندان به آنان بخشید تا به سوی او گرویدند.

(ما در برابر آنها ایستادگی کردیم و) با آنها به مبارزه پرداختیم و به حکمیت و فرمان خداوند تن دادیم.

اما معاویه در مقابل، پاسخی جز سرکشی و ستمگری نداشت و ما (ناگزیر) با او جنگیدیم. خداوند نیز مانند همیشه که ما را بر پیروزی بر دشمنان، عادت داده بود، پیروزی را نصیب ما فرمود.

و پرچم رسول خدا که همواره در گذشته وسیله نابودی حزب شیطان بود، آن روز نیز در دست ما بود. و معاویه پرچم‌های پدرش را که من پیوسته در رکاب رسول خدا(ص) با آنها جنگیده بودم، در دست داشت.

قال علی (ع):... فاتانی اعور ثقیف فاشار علی ان اولیه البلاد التی هو بها لادرایه بما اولیه منها.

و فی الذی اشار به الرای فی امر الدنیا او وجدت عندالله عزوجل فی تولیته لی مخرجا و اصبت لِنفسی فی ذلک عذرا.

فاعلمت الرای فی ذلک و شاورت من اتق بنصیخته الله عزوجل و لرسوله و لی و للمومنین. فکان رایه فی ابن اکله الاکباد، کرایبی: ینهانی عن تولیته و حذرنی ان ادخل فی امر المسلمین یده و لم یکن الله لیرانی اتخذ المضلین عضدا.

فوجهت الیه اخا بجهله مره و اخا الاشعریین مره کلاهما رکن الی الدنیا و تابع هواه فیما ارضاه فلما رایته لم یزد فیما انتهک من محارم الله الا تمادیا؛ شاورت من معی من اصحاب محمد البدریین و الذین ارتضی الله عزوجل امرهم و رضی عنهم بعد بیعتهم و

غیرهم من صلحا المسلمین و التابعین، فکل یوافق رایه رای فی غزوع و محاربتیه و منعه مما نالت یده. و انی نهضت الیه باصحابی انفذ الیه من کل موضع کتبی و اوجه الیه رسلی ادعوه الی الرجوع عما هو فیهِ و الدخول فیما فیهِ الناس معی. فکتب یتحکم علی و یتمنی

علی الامانی و یشرط علی شروطا لایرضاه الله عزوجل و رسوله و لا المسلمون و یشرط فی بعضها ان ارفع الیه اقواما من اصحاب محمد ابرارا فیهم عمار بن یاسر و این مثل عمار؟ و الله لقد رایتنا مع النبی ما یعدنا خمسہ ال مان سادسهم لا اربعه الا کان خامسهم

اشترط دفعهم اليه ليقتلهم و يصلبهم و انتحل دم عثمان.

و لعمر الله ما لب على عثمان و لا جمع الناس على قتله الا هو و اشباهه من اهل بيته اغصان الشجره الملعونه فى القران فلما لم اجب الى ما اشترط من ذلك، كر مستعليا فى نفسه بطغيانه و بغيه بحمير لاقول لهم و لابصائر، فموه لهم امرا فاتبعوه، و اعطاهم من الدنيا ما امالهم به اليه.

فناجرناهم و حاكمناهم الى الله عزوجل بعد الاغذار و الانذار فلما لم يزده ذلك الا تماديا و بغيا لقيناه بعاده الله التى عودناه من النصر على اعدائه و عدونا، و رايه رسول الله بايدنا لم يزل الله تبارك و تعالى يفلى حزب الشيطان بها حتى افضى الموت اليه... و هو معلم رايات ابيه التى لم ازل اقاتلها مع رسول الله فى كل الموطن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۳۳؛ اختصاص، ص ۱۷۷.

پیشگویی پیامبر

۱. سپس در پایان کار جنازه «ذو الثدیة» [۱] را، از میان کشته گان بیرون کشیدم و دیدم (همان طور که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود) همچون زنان پستانی برآمده داشت.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من وصیت کرده بود که در روزهای پایانی عمر باید با گروهی از یارانم به نبرد پردازم؛ با کسانی که روزها را به روزه شام کنند و شبها را به پرستش خدا و تلاوت کتاب او به صبح آرند. (فرموده بود): «آنان مسلمانانی هستند- که در اثر مخالفت و شورش بر من- چونان تیری که از کمان رها گردد، از حوزة دین بیرون جهند. در میان آنان مردی است که همچون زنان پستانی برآمده دارد. و خداوند بزرگ با شکست و نابودی آنها، فرجام کار مرا با سلامت و سعادت به پایان خواهد برد». این پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله آن روز تحقق یافت.

۲. چشم این فتنه را من در آوردم؛ غیر از من احدی جرأت چنین کاری نداشت. پس از آنکه موج دریای تاریکی و شبهه‌ناکی آن بالا گرفته و هاری و گزندگی آن فزونی یافته بود.

۱. قال علی علیه السلام:... ثم کتبت الى الفرقة الثالثة و وجهت رسلى تترى و کانوا من أجله اصحابی و أهل التبعد منهم و الزهد فى الدنيا فأبت الا اتباع أختیها و الاحتذاء على مثالهما. و أسرع فى قتل من خالفها من المسلمین و تابعت الى الاخبار بفعلهم. فخرجت حتى قطعت اليهم دجلة أوجه السفراء و النصحاء و أطلب العتبی بجهدى بهذا مرة و بهذا مرة- و أوماً علیه السلام بیده الى الاشر و الاحنف بن قیس- فلما أبوا الا تلک رکبتها منهم فقتلهم الله یا اخا اليهود عن اخرهم و هم اربعة آلاف أو یزیدون حتى لم یفلت منهم مخبر فاستخرجت ذا الثدیة من قتلهم بحضرة من ترای، له ثدی کثدی المرأة.

... فان رسول الله صلی الله علیه و آله کان عهد الى أن اقاتل فى آخر الزمان من أيامی قوما من أصحابی یصومون النهار و یقومون اللیل و یتلون الکتاب، یمرقون بخلافهم على و محاربتهم ایای من الدین مروق السهم من الرمیة، فیهم ذو الثدیة یختم لی بقتلهم بالسعادة. [۲].

۲.... فأنا فقأت عین الفتنة و لم یکن لیجترىء علیها احد غیرى بعد أن ماج غیبهها و اشتد کلبها.... [۳].

پی نوشت ها:

[۱] این مرد یک دست که «حرقوص بن زهیر تمیمی» نام داشت، از آنجا که از دست چپ محروم بود و در عوض زایدی گوشتی

بر کتف خود داشت و آن زایده شباهت زیادی به پستان زنان داشت به او «ذو الثدي» می گفتند.

به نوشته‌ی ابن اثیر، این زایده حالت فتر داشت و چون آن را می کشیدند به موازات دست راست امتداد می یافت و چون رها می کردند جمع می شد و همچون کیسه‌ی گوشتی به شانهاش می نشست. (کامل ابن اثیر، جنگ خوارج).

[۲] خصال، ص ۴۳۷؛ اختصاص، ص ۱۷۹؛ بحار، ج ۳۳، ص ۳۸۲ و ج ۳۸، ص ۱۸۲.

[۳] تحلیل فرازاها و بیان تعبیر زیبا و پر معنای آن حضرت، که در وصف خوارج و فتنه شوم آنها، ایراد فرمودند، از موضوع این نوشتار خارج است. به علاقه‌مندان توصیه می شود، در این خصوص به کتاب جاذبه و دافعه‌ی علی علیه السلام نوشته‌ی استاد مطهری مراجعه کنند. اما گفتنی است که در صفحه ۱۶۰ از کتاب یاد شده اوصافی که در بیان امیرمؤمنان علیه السلام ضمن خطبه‌ی ۲۴۲ آمده است که فرمودند: «جفأ، طغام، عبید اقزام جمعوا، من کل اوب و...» بر خوارج نهروان تطبیق شده. ولی به نظر می رسد که این تطبیق صحیح نباشد. بلکه نظر حضرت توصیف اهل شام و سپاه معاویه است نه سپاه شورشگر خوارج که شاخه‌ای بریده شده از سپاه خود او بودند. ابن میثم هم در شرح خود خطبه‌ی یاد شده را بر «قاسطین» و گروه معاویه تطبیق کرده است، نه خوارج.

پیشنهاد شگفت

موسی به همراه برادرش هارون علیه السلام به کاخ فرعون وارد شدند در حالی که پیراهن پشمینه بر تن داشتند و عصایی چوبین در دست. با فرعون شرط کردند که اگر دین موسی علیه السلام را بپذیرد و به آیین او بگردد، پادشاهی و بقای عزت وی را تأمین کنند. فرعون (از پیشنهاد آنان شگفت زده شده و) به پیروان خود گفت: آیا شما از اینان دچار شگفتی نمی شوید که ایمان آوردن مرا به دین خود، شرط باقی ماندن عزت و سلطنت من قرار می دهند؟! در حالی که هر دو در حالتی از فقر و خواری هستند که خود مشاهده می کنید! (اگر این دو نفر راست می گویند که از جانب خدا آمده‌اند) پس چرا دستبندهایی از طلا به دستشان آویخته نشده است؟!

این سخن را به جهت بزرگ دانستن طلا و گرد آوردن آن و پست و حقیر شمردن پشم و پوشیدن آن گفت.

قال علی علیه السلام: ... لقد دخل موسی بن عمران و معه أخوه هارون علیهما السلام علی فرعون و علیهما مدارع الصوف و بآیدیهما العصى فشرط له ان أسلم بقاء ملكه و دوام عزه، فقال: ألا تعجبون من هذین یشرطان لی دوام العز و بقاء الملك و هما بما ترون من حال الفقر و الذل، فهلا ألقى علیهما أساور من ذهب؟ اعظاما للذهب و جمعه و احتقارا للصوف و لبسه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ص ۷۹۰.

پیشگویی پیامبر و امیرالمؤمنین در مورد زبیر

عثمان از حدیثی که حضرت علی علیه السلام روایت نمود ناراحت شد و به حضرت گفت: مرا با تو چه کار؟ چرا مرا به حال خودم باقی نمی گذاری نه در زمان پیامبر و نه بعد از او!

زبیر پیشدستی کرد و گفت: خدا بینی تو را به خاک مالد همینطور است (که علی علیه السلام می گوید).

عثمان گفت: بخدا سوگند از پیامبر شنیدم می فرمود: زبیر در حالیکه از دین بیرون است کشته می شود! سلمان گوید: حضرت علی علیه السلام بطور خصوصی به من فرمود: عثمان راست می گفت، زیرا بعد از کشته شدن عثمان با من بیعت خواهد کرد، و سپس بیعت شکنی می کند و در حالیکه از اسلام خارج است کشته می شود.

پیشگویی در مورد طلحه و زبیر و جنگ جمل

با کشته شدن عثمان به دست مسلمانان، مردم یکسره به طرف خانه امیرالمؤمنین علیه‌السلام هجوم بردند و از حضرت با اصرار فراوان خواستند تا خلافت اسلامی را بپذیرد و حضرت با اینکه زمینه را مساعد نمی‌دانست و به مردم تذکر داد که روش من در حکومت، غیر از روش گذشتگان است، در پی اصرار مردم و بزرگان صحابه، آنرا پذیرفت و مردم با او بیعت کردند.

در میان انبوه جمعیت و بزرگان صحابه، زبیر بن عوام و طلحه دیده می‌شدند که با حضرتش بیعت کردند. این دو که در زمان عثمان و ریخت و پاشهای نابجای او به مال و ثروت فراوان رسیده بودند، می‌پنداشتند که حضرت علی علیه‌السلام نیز مانند عثمان به آنها از دنیا بهره خواهد داد، اما حوادثی رخ داد که آنها را به کلی مأیوس نمود.

روزی هنگام تقسیم بیت المال وقتی حضرت میان این دو نفر و دیگران فرقی نگذارد و با آنها به عدالت برخورد نمود، آنها ناراحت شدند و سهم خود را نگرفتند.

در یکی از روزها که حضرت با کارگر خود در محلی بنام بئرالملک زیر آفتاب مشغول زراعت بود، طلحه و زبیر به نزد حضرت آمده از ایشان خواستند به زیر سایه آید تا با وی سخن گویند، حضرت پذیرفت و همگی به زیر سایه‌ای گرد آمدند.

آن دو نفر گفتند: ما از نزدیکان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستیم و در راه اسلام دارای سوابق نیکو بوده و جهاد کرده‌ایم ولی شما حق ما را با دیگران یکسان قرار داده‌ای با اینکه عمر و عثمان چنین نبودند.

حضرت فرمود: به نظر شما ابوبکر برتر است یا عمر؟ گفتند: ابوبکر، فرمود: قسمت ابوبکر همین گونه بود، اگر قبول ندارید، ابوبکر و دیگران را دعوت کنید و در کتاب خدا نظر کنید و هر حقی دارید بردارید.

گفتند: به خاطر آن تقدم ما در اسلام، ما را بر دیگران برتری ده.

فرمود: شما دو نفر زودتر مسلمان شده‌اید یا من؟

گفتند: به خاطر نزدیکی و فامیلی ما با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ما را فضیلت بده.

فرمود: شما به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر هستید یا من؟ گفتند: به خاطر جهاد و نبردهای ما در اسلام باشد.

فرمود: آیا جهاد شما برای اسلام برتر و بیشتر است از من؟ گفتند: نه

سپس فرمود: به خدا قسم من و این کارگرم در این مال مثل هم هستیم. آن دو که از حضرت علی علیه‌السلام و دسترسی به هوسهای خود و رسیدن به مال و مقام مأیوس شدند، نقشه‌ای خائنه کشیدند و به فکر شکستن بیعت و شورش افتادند.

طلحه و زبیر بعد از آنکه با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کردند مثل سایر مردم، حتی آنها را اولین نفرات بیعت کننده با حضرت شمرده‌اند، وقتی از قرائن حال پی بردند که حضرت علی علیه‌السلام به خواسته‌های نامشروع آنان تن نخواهد داد، برای بار آخر به نزد آن حضرت آمدند، طلحه تقاضای حکومت عراق را کرد و زبیر در خواست حکومت شام را، ولی حضرت نپذیرفت، آن دو خشمگین شدند و دو سه روز بعد دوباره نزد حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در طبقه بالای منزل خود بود آن دو نیز به بالا رفتند و گفتند: ای امیرالمؤمنین شما زمانه را می‌شناسی و اینکه ما چقدر تحت فشار هستیم، ما آمده‌ایم تا به ما چیزی دهی که حال خود را بهبود بخشیم و بدهیهای خود را پرداخت کنیم!

حضرت فرمود: می‌دانید که من در منطقه ینبع [۱] مالی از خودم دارم، اگر می‌خواهید بنویسم هر چه ممکن است از آن به شما داده شود! گفتند: ما به مال شما نیازی نداریم، حضرت فرمود: از من چه کاری ساخته است؟ گفتند: به مقدار کافی از بیت المال به ما بده! فرمود:

«سبحان الله!» من چه اختیاری در بیت المال دارم، این اموال، مال مسلمانان است و من نگهبان و امین آنها هستم! اگر می‌خواهید،

خواستہ خود را روی منبر با مردم مطرح کنید اگر اجازه دادند من انجام دهم، ولی من چطور (بی‌اجازه) چنین کنم در حالیکه این اموال برای همه مسلمانان اعم از شاهد و غایب می‌باشد...

گفتند: ما شما را وادار نمی‌کنیم، اگر هم وادار کنیم، مسلمانان نمی‌پذیرند.

حضرت فرمود: من چه کنم! گفتند: نظر شما را شنیدیم، و سپس از طبقه بالا پائین آمدند، خدمتکار حضرت علی علیه‌السلام شنید که آن دو می‌گفتند: به خدا بیعت ما با علی از دل نبوده است بلکه ما فقط با زبان (در ظاهر) بیعت کردیم!

حضرت امیر علیه‌السلام این آیه را تلاوت نمود: «ان الذین یبایعون الله یدالله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه و من اوفی بما عاهد علیہ الله فسیؤتیه اجرا عظیما». [۲].

دو روز بعد وقتی خبر نارضایتی عایشه از حضرت امیر علیه‌السلام و بهانه کردن خون عثمان را برای شورش بر حضرت علی علیه‌السلام، به گوش طلحه و زبیر رسید و اینکه عایشه مردم را برای خونخواهی عثمان تحریک می‌کند و عده‌ای از عمال عثمان نیز اموال مسلمانان را برداشتند و برای موفقیت این شورش با خود به مکه آورده‌اند، آنان دو موقعیت را مغنم شمردند و تصمیم گرفتند به ناراضیان ملحق شوند و برای توجیه سفر ناگهانی خود به نزد حضرت امیر علیه‌السلام در خلوت آمدند گفتند: یا امیرالمؤمنین مدتی است که توفیق انجام عمره [۳] را پیدا نکرده‌ایم، اجازه بده برای انجام عمره به مکه رویم. حضرت فرمود: به خدا سوگند تصمیم عمره ندارید، بلکه تصمیم حيله و مکر دارید و می‌خواهید به بصره (پایگاه اصلی ایشان که بعداً در آن مستقر شدند) بروید. آن دو گفتند: خدایا! آموزش تو را خواستاریم، ما هدفی جز عمره نداریم، حضرت فرمود: به خداوند عظیم سوگند یاد کنید که در کار مسلمانان فساد نکنید و بیعتی را که با من کرده‌اید نشکنید و دنبال فتنه و آشوب نباشید، آن دو در زبان پذیرفتند و سوگندهای شدید و غلیظ یاد کردند، و چون بیرون رفتند به ابن عباس برخورد کردند، از آنها پرسید: آیا حضرت به شما اجازه داد؟ گفتند: آری، و چون به نزد حضرت آمد حضرت به او فرمود: ای پسر عباس، خبر داری؟ گفت: طلحه و زبیر را دیدم، حضرت فرمود: از من اجازه خواستند به عمره روند، من بعد از گرفتن سوگندهای محکم بر اینکه مکر و حيله نکنند و پیمان‌شکنی نمایند و فسادی بر پا نکنند، به آنها اجازه دادم، بخدا سوگند ای پسر عباس من می‌دانم که اینها جز آشوب‌گری تصمیمی ندارند، گویا (می‌بینم) آن دو را که به مکه رفته‌اند تا برای جنگ با من تلاش کنند همانا آن خائن فاجر یعلی بن منبه (استاندار عثمان در یمن) اموال عراق و فارس را برده است تا در آن جهت خرج کند، و بزودی این دو مرد در کار (حکومت من) فساد می‌کنند و خون پیروان و یاوران مرا می‌ریزند.

ابن عباس گفت: ای امیرالمؤمنین اگر شما این را می‌دانی، چرا به آنها اجازه می‌دهی؟ چرا آنها را حبس نکردی و به زنجیر نکشیدی تا شر آنها از مسلمانان کوتاه شود؟

حضرت فرمود: ای پسر عباس، می‌گوئی من به ستم پیشدستی کنم، و بدی را قبل از نیکی مرتکب شوم، و با گمان و تهمت کسی را مجازات نمایم و یا مردم را به کاری قبل از آنکه مرتکب شوند مؤاخذه کنم، نه بخدا سوگند، اگر چنین کنم نسبت به پیمانی که خداوند در مورد عدالت از من گرفته است، عدالت نکرده‌ام. ای پسر عباس! من در حالی به آنها اجازه دادم که می‌دانم چه انجام خواهند داد ولی من به خداوند تکیه می‌کنم بر علیه آن دو، بخدا سوگند که آن دو را خواهم کشت و گمانشان را ناکام می‌کنم و هرگز به آرزوی خویش نخواهند رسید، و خداوند آنها را بخاطر ظلمی که بر من می‌دارند و پیمان شکنی کرده و بر من شورش می‌کنند مجازات خواهد کرد. [۴].

روایتی دیگر در بیعت شکنی طلحه و زبیر

زبیر و طلحه نزد علی علیه‌السلام آمدند و از حضرت برای تشریف به عمره اجازه خواستند، فرمود: شما هدفتان عمره نیست، آن دو به خداوند سوگند خوردند که هدفی جز عمره ندارند ولی حضرت سخن خود را تکرار کرده فرمود:

شما دو نفر منظور تان عمره نیست شما می‌خواهید آشوب کنید و بیعت شکنی نمائید آن دو قسم خوردند که ما قصد مخالفت و بیعت شکنی نداریم، فقط می‌خواهیم عمره انجام دهیم، حضرت فرمود: پس دوباره با من بیعت کنید، [۵] آن دو به شدیدترین صورت با دادن تعهد و سوگندهایی دوباره بیعت کردند، و حضرت به آنها اجازه داد (تا به عمره روند) همین که از نزد حضرت خارج شدند به حاضرین فرمود: بخدا سوگند این دو را نمی‌بینید جز در آشوبی که در آن به قتل می‌رسند، حاضرین گفتند: یا امیرالمؤمنین، اگر چنین است بفرما تا آنها را برگردانند، فرمود: تا خداوند کاری را که باید بشود، تحقق بخشد. [۶].

طلحه و زبیر بعد از آن همه تعهد و پیمانها و سوگندها از مدینه به طرف مکه رفتند و همانطور که حضرت فرموده بود به آشوبگری و بیعت شکنی پرداختند و به هر کس که برخورد می‌کردند می‌گفتند: برای علی در گردن ما بیعتی نیست، ما به اجبار بیعت کرده‌ایم!!

وقتی سخن اینان به حضرت رسید فرمود: خداوند آنها را دور کند و آواره گرداند، سوگند به خداوند که این دو نفر خویشتن را به بدترین صورت به قتل می‌رسانند... بخدا سوگند که هدفشان عمره نیست، آن دو نزد من آمدند به صورت دو تبهکار و از نزد من رفتند با دو صورت حیله‌گر و پیمان‌شکن، به خدا سوگند پس از امروز با من ملاقات نخواهند کرد مگر در یک لشکری غرق در سلاح که خود را در آن به کشتن خواهند داد، پس مرگ بر آنها باد. [۷].

یکی از علل و اسباب انحراف مردم و بزرگان آن زمان از امیرالمؤمنین علیه‌السلام عدالت بی‌نظیر آن حضرت بود، در روز دوم بیعت خود در مدینه در یک سخنرانی که در مدینه کرد فرمود:

آگاه باشید هر زمینی که عثمان به کسی واگذار کرده و هر مالی که از مال خدا به کسی (بی‌جهت) بخشیده است به بیت المال (خزانه دولت اسلامی) برمی‌گردد، همانا حق گذشته را هیچ چیز باطل نمی‌کند (گذشت زمان، سبب نمی‌شود که گذشته‌ها را نادیده بگیریم) من اگر ببینم که با آن (حقوق مردم) ازدواج کرده‌اند و به کابین زن‌ها رفته و میان شهرها پراکنده شده باشد، آن را به جای خود برمی‌گردانم، همانا در عدالت گشایش است و هر که حق بر او تنگ باشد، ستم برایش تنگتر است [۸] کلبی گوید: سپس حضرت دستور داد تا تمامی اموالی که عثمان داده بود هر کجا که یافت شود به بیت المال (یا صاحبان آن) برگردانده شود. به همین جهت بود که عمرو بن عاص در نامه‌ای به معاویه نوشت: هر کار که می‌خواهی بکن، چون پسر ایطالب تو را از هر چه داشتی پوست کند همچنانکه پوست (چوب را برای درست کردن) عصا برمی‌گیرند.

علی بن محمد بن ابویوسف مدائنی از فضیل بن جعد نقل کرده است که می‌گفت: عمده‌ترین علت کناره‌گیری عرب از امیرالمؤمنین مسأله مال بود، زیرا او نه اشراف را بر دیگران ترجیح می‌داد و نه عرب را بر عجم، او با رؤسا و سران قبایل زدوبند نمی‌کرد همچنانکه پادشاهان می‌کنند و هیچ کس را (با دادن باج) به طرف خود نمی‌کشاند، ولی معاویه بر خلاف این بود، لذا مردم علی را رها کرده به معاویه پیوستند. [۹].

در زمان خلفای پیشین بسیاری از اشراف از جمله طلحه و زبیر دارای ثروتهای حیرت‌انگیزی شده بودند.

زبیر بن عوام دارای یازده خانه در مدینه و دو خانه در بصره و یکی در کوفه و یکی در مصر بود، او چهار زن داشت که وقتی ارث او را تقسیم میکردند بعد از کم کردن ثلث او به هر زنی یک میلیون و دوست هزار (درهم یا دینار) رسید.

در صحیح بخاری آمده است که بنابر آنچه گذشت دارائی او ۵۰۲۰۰۰۰۰ خواهد بود ولی دیگران گفته‌اند: بخاری در محاسبه اشتباه کرده است و مجموع دارائی او ۵۹۸۰۰۰۰۰ می‌باشد. [۱۰].

از مسعودی در مروج الذهب نقل شده است که زبیر هزار اسب در اصطبل داشت، مالک هزار بنده و هزار کنیز و املاک بود. [۱۱]. طلحه بن عبیدالله همدم زبیر نیز ثروتی سنگین اندوخته بود، در حالات او آورده‌اند که درآمد او از غلات عراق، روزی هزار دینار بود. (هر دینار یک مثقال طلا می‌باشد).

اما درآمد او در حجاز را بیش از این برآورد کرده‌اند، ابن جوزی گوید: طلحه سیصد بار شتر از طلا داشت. عمرو بن عاص گوید: ارث به جا مانده از طلحه صد بهار است که هر بهار سه قطار بود! همو گفته است که شنیدم که بهار به پوست گاو گویند، یعنی یکصد پوست گاو پر از طلا، ابن عبدربه این خبر را سیصد بهار از طلا و نقره ذکر کرده است. غیر از ایندو نفر افراد بسیاری نیز از این گنجه‌ها در اختیار داشتند، مثلاً عبدالرحمن بن عوف دارای ده هزار گوسفند و هزار شتر و یکصد اسب بود.

او وقتی یکی از چهار همسر خود را هنگام مریضی (آخر عمر) طلاق داد سهم ارثیه او را به یکصد هزار دینار مصالحه کردند. گویند بنابر قانون ارث می‌باید دارائی او بیش از سی میلیون دینار باشد، شمشهای طلای او را با تبر تقسیم می‌کردند به گونه‌ای که دست کارگرها متورم شد.

و اکنون شما می‌توانید به خوبی حدس بزنید که اینها با این اشرافیت هرگز به عدالت حضرت امیر علیه‌السلام و تساوی حقوق زیر و غلام او راضی نخواهد شد.

شبی طلحه و زبیر برای گفتگو با حضرت علی علیه‌السلام به خدمت حضرت آمدند، حضرت زیر نور چراغی مشغول محاسبه امور بود، حضرت فرمود تا چراغ بیت المال را خاموش کرده چراغ دیگر بیاورند. زبیر سبب را پرسید، حضرت فرمود: آن چراغ از اموال بیت المال بود و من مشغول حسابرسی بیت المال بودم، چون شما آمدید و به کار دیگر مشغول شدم نخواستم که چراغ بیت المال را در کار دیگر مصرف کنم!

ایندو وقتی برخاستند زبیر به طلحه گفت: این عدالتی است که هیچکس تحمل آن را ندارد. در همین ایام بود که حضرت بیت المال را قسمت نمود و به زبیر و غلام او به یک اندازه سهم داد! زبیر گفت: یا امیرالمؤمنین این غلام من است (چگونه با من یکسان شده است؟) حضرت فرمود: عدالت همین است، و سهم هاشمی و زنگی در بیت المال یکسان است.

مؤلف گوید: عجب فکر خامی در سر امثال زبیر بود که حضرت علی علیه‌السلام را با مثل عثمان اشتباه نموده‌اند! امیرالمؤمنین علیه‌السلام همان عدالت گسترده است که می‌فرمود: بخدا سوگند اگر تمام شب را بر روی خارهای (نوک تیز) باده خار سعدان به سر برم و در میان زنجیرها کشیده شوم، نزد من محبوبتر از این است که با غضب دنیای مردم و ظلم به آنها بر خدا و رسول او صلی الله علیه و آله وسلم وارد شوم. چگونه ظلم کنم برای نفسی که ارکان آن پر شتاب به سوی نابودی می‌رود و در میان خاک، مدتهای طولانی خواهد آرمید. به خدا قسم عقیل (برادر نابینا و بزرگ حضرت علی علیه‌السلام) را دیدم که آنقدر فقر بر او فشار آورده بود که از من تقاضای ده سیر گندم بیت المال (بیش از حق خود را) داشت، اطفال او را دیدم با موهای پریشان، صورتهای غبار آلوده که گویا با نیل [۱۲] سیاه شده بود. برای این منظور بسیار نزد من آمد و سفارش د کرد، به سخنانش گوش دادم، او گمان کرد من دین خود را خواهم فروخت و راه خود را کنار زده به دنبال او خواهم رفت. آهنی را گداختم و آنرا نزدیک بدن او بردم (فقط نزدیک، بدون برخورد با او) تا عبرت بگیرد که ناگاه ناله‌ای از درد کشید که نزدیک بود آتش گیرد، به او گفتم: مادران بر تو بگریند ای عقیل! تو از آتشی که انسانی برای بازیچه خود آنرا گداخته ناله می‌کنی ولی مرا به طرف آتشی که خداوند جبار برای خشم خود برافروخته می‌کشی؟ تو از آن آتشی می‌نالی، من از شعله جهنم نالم! [۱۳].

و اما پیشگویی حضرت...

طلحه و زبیر به مکه رفتند، در آنجا با همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی عایشه همدست شدند، عایشه که از دیر باز کینه امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در دل داشت و با وجود اینکه خود یکی از مخالفین سر سخت عثمان بود، و فریاد او هنوز در گوش مردم طنین انداز بود که می‌گفت: این پیرمرد خرفت (یعنی عثمان) را بکشید [۱۴] و در حالیکه لباس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در دست داشت گفت: این لباس پیامبر است هنوز از بین نرفته ولی عثمان دین پیامبر را تحریف کرده است. او با این وجود، با طلحه و زبیر برای خونخواهی عثمان متحد شد و مردم را بر علیه حضرت علی علیه‌السلام تحریک کرد، و نخستین جنگ خانمان سوز میان

مسلمانان و برادرکشی و شورش بر علیه حاکم اسلامی را تدارک دید. وقتی خیر حرکت طلحه و زبیر و عایشه و سپاهیان آنها به طرف بصره به گوش حضرت علی علیه السلام رسید بر منبر رفت و فرمود:

ای مردم، عایشه به طرف بصره حرکت نمود، طلحه و زبیر با او هستند، هر کدام از این دو نفر خود را شایسته خلافت می‌داند (رقیب یکدیگرند) سپس در ادامه سخن فرمود: به خدا قسم اگر آن دو به آرزوی خود پیروز شوند که هرگز نمی‌شوند قطعا میان آن دو اختلاف افتاده به گونه‌ای که یکی از آنها گردن دیگری را خواهد زد. به خدا سوگند آن سوار بر شتر قرمز (عایشه) از هیچ گردنه‌ای نمی‌گذرد و گرهی باز نکند مگر اینکه در معصیت الهی و خشم او قرار دارد، تا آنکه سرانجام خودش را و هر که با اوست به هلاکت کشاند. بله به خدا قسم، یک سوم آنها فرار خواهند کرد و یک سوم باقیمانده توبه می‌کنند، همانا عایشه همان زنی است که سگهای ناحیه حوآب [۱۵] بر او پارس خواهند کرد. و همانا این دو به اشتباه خود آگاه هستند و چه بسیار عالمی که کشته نادانی خویش است در حالیکه دانش او همراه اوست و برایش سودی ندهد، خدا ما را کفایت و او بهترین و کیل است. هم اکنون فتنه‌ای از جانب گروه شورش برپا شده است کجایند اهل ایمان و آنها که برای حق تلاش می‌کنند؟

مرا با قریش چه کار؟ به خدا سوگند (قبلا) ایشان را در حالیکه کافر بوده‌اند کشته‌ام و هم اکنون نیز ایشان را می‌کشم در حالیکه فریب خورده‌اند، (یافته جو هستند) (اما نسبت به عایشه و همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم) ما در مورد او کاری نکنیم جز اینکه او را نزد خود آوریم. بخدا سوگند باطل را چنان خواهیم شکافت تا حق از درون آن نمایان شود.

سپس فرمود: به نوحه گر قریش بگو (از هم اکنون) بر عزای قریش ناله کند (یعنی کار آنها تمام است) و از منبر فرود آمد. [۱۶].
مؤلف گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام در این گفتار اشاره فرمود به مغلوب شدن سپاه بصره در جنگ جمل و تعداد کشته‌های آنها و همچنین به پارس کردن سگهای حوآب بر عایشه. حوآب نام منطقه‌ای بود که عایشه در راه بصره به آن رسید، با ورود او، سگهای بسیاری بر او پارس کردند! یکی از یاران او گفت: آب حوآب چقدر سگ دارد؟ عایشه با شنیدن این سخن تکان خورد و پرسید: نام این مکان چیست؟ گفتند: حوآب. ناگهان فریاد زد: مرا برگردانید به سوی حرم پیامبر صلی الله علیه و آله (یعنی مدینه) پرسیدند برای چه؟ گفت: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: گویا می‌بینم یکی از همسرانم را که میان گروهی طغیانگر قرار داشته و سگهای حوآب بر او پارس می‌کنند اکنون معلوم شد که آن زن من هستم، سپس ناله کرد و گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» آنگاه شتر خویش را خواباند و یک شبانه روز در آنجا ماند و ادامه نداد، هر چه خواستند او را حرکت دهند راضی نشد، تا اینکه طلحه و زبیر پنجاه نفر عرب بادیه نشین را با دادن هدیه‌هایی قانع کردند تا اینکه شهادت دادند اینجا آب حوآب نیست. [۱۷].

عبدالله بن زبیر نیز دست به حيله‌ای دیگر زد و در میان سپاه شایع کرد هم اکنون علی بن ابیطالب می‌رسد و عایشه از ترس، حرکت کرد. [۱۸].

مؤلف گوید: طلحه و زبیر گرچه از جنگ جان سالم به در نبردند، اما علائم و قرائن اختلاف از همان آغاز در میان آنها ظاهر شده بود، و به همین جهت هیچکدام از آن دو به امامت دیگری راضی نبود و می‌خواست خودش امام جماعت شود، و سرانجام عایشه به پسر زبیر دستور داد تا او امام جماعت شود و با سپاهیان نماز بخواند.

عبدالله بن زبیر نیز داعیه خلافت در سر داشت، او مدعی بود که عثمان در آخرین روزهای زندگی خودش، او را جانشین خود کرده است.

به همین جهت بود که حضرت امیر علیه السلام هنگامی که با طلحه و زبیر قبل از جنگ سخن می‌گفت، فرمود: بگو بدانم چرا پسر زبیر امام جماعت شماست؟ آیا یکی از شما دو نفر (طلحه و زبیر) دیگری را قبول ندارد؟! [۱۹].

عبدالله بن عباس گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هزار دريچه از علم به من یاد داد که از هر دری هزار مسأله برایم گشوده شد.

ابن عباس افزود: در زمانیکه ما با آن حضرت در منطقه ذی قار (در راه جنگ با اهل بصره) بودیم، و علی علیه‌السلام پسرش حضرت حسن علیه‌السلام را به کوفه برای گردآوری سپاه فرستاده بود، به من فرمود: ای پسر عباس، عرض کردم: بله ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فرمود: سپاهی متشکل از ده هزار نفر سواره و پیاده بدون کم و زیاد همین امروز با فرزندم حسن علیه‌السلام خواهد آمد! ابن عباس گوید: وقتی حضرت حسن علیه‌السلام با لشکریان وارد شد، من تمام تلاشم در این بود که از تعداد لشکریان تحقیق کنم، از نویسنده تعداد لشکریان پرسیدم: تعداد نفرات لشکر چند نفر است؟ جواب داد: سواره و پیاده مجموعاً ده هزار نفر نه یکی کم و نه یکی زیاد! با شنیدن این خبر فهمیدم که این علم، یکی از آن درهائی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرتش تعلیم داده بود. [۲۰].

منهال بن عمرو گوید: مردی از بنی تمیم می‌گفت: ما با علی بن ابیطالب در ذی قار بودیم و می‌پنداشتیم دشمنان همین امروز ما را عقب خواهند راند. در این هنگام شنیدم که حضرت فرمود: به خدا سوگند ما بر این گروه پیروز خواهیم شد و قطعا این دو مرد یعنی طلحه و زبیر را خواهیم کشت، و لشکر آن دو را مباح می‌کنیم. مرد تمیمی گوید: نزد عبدالله بن عباس آمدم و به او گفتم: نمی‌بینی پسر عمویت (حضرت علی علیه‌السلام) چه می‌گوید؟ ابن عباس گفت: عجله نکن تا ببینیم چه خواهد شد؟ وقتی کار سپاه بصره چنان شد که دیدم (یعنی پیشگوییهای حضرت به وقوع پیوست) به ابن عباس گفتم: پسر عمویت راست گفت، ابن عباس گفت: وای بر تو ما اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در میان خود بازگو می‌کنیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هشتاد پیمان (اخبار سَری) به علی داده است که به هیچکس جز او نداده است، شاید این از همانها باشد. [۲۱].

زمانی که حضرت امیر علیه‌السلام در ذی قار [۲۲] برای بیعت از مردم نشسته بود فرمود: از کوفه هزار نفر نه کمتر و نه بیشتر خواهند آمد که با من بر مرگ بیعت می‌کنند. عبدالله بن عباس گوید: از سخن حضرت دلم گرفت: ترسیدم مبادا تعداد آنها کم و زیاد گردد و کار حضرت تباه شود، وقتی لشکر کوفه وارد شد، آنها را دقیقاً شمارش کردم تا اینکه رسید به نهصد و نود و نه نفر و دیگر کسی را نیافتم! با خود گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون»، چرا حضرت چنین سخنی گفت؟ در همین افکار بودم که ناگاه مردی را دیدم پشمینه پوش که شمشیر و کوزه‌ای با خود داشت، وقتی نزدیک حضرت رسید گفت: دست خود را بگشای تا با شما بیعت کنم، حضرت فرمود: بر چه با من بیعت می‌کنی؟ گفت: بر اینکه از تو اطاعت کنم و فرمانبردار تو باشم و در مقابل شما آنقدر جنگ کنم تا آنکه خداوند پیروزی را نصیب شما گرداند.

حضرت فرمود: نام تو چیست؟ گفت: اویس قرنی. فرمود: الله اکبر، آری حبیب من رسول خدا صلی الله علیه و آله به من خبر داد که من مردی از امت او را که نامش اویس قرنی است و از حزب خداست ملاقات می‌کنم و او مرگش به شهادت خواهد بود، و در اثر شفاعت او انبوهی از مردم همانند قبیله ربیع و مضر (که دو طایفه پرجمعیت عرب بودند) به بهشت خواهند رفت. [۲۳].

تذکرات حضرت امیر به زبیر

وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام با سپاه بصره روبرو شد، زبیر را صدا زد و فرمود: ای اباعبدالله نزد من آی، زبیر و طلحه نزد حضرت آمدند.

حضرت فرمود: بخدا سوگند شما دو نفر و اندیشمندان از آل محمد صلی الله علیه و آله و همچنین عایشه دختر ابوبکر می‌دانند که اصحاب جمل همگی بر زبان محمد صلی الله علیه و آله ملعون هستند و زیانکار است آنکه افترا بندها! طلحه و زبیر گفتند: ما چگونه ملعون هستیم در حالیکه ما اصحاب بدر و اهل بهشت هستیم؟ حضرت فرمود: اگر شما را اهل بهشت می‌دانستم هرگز جنگ با شما را حلال نمی‌شمردم. زبیر گفت: آیا حدیث سعید بن عمرو بن نفیل را نشنیده‌ای که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت می‌کرد که حضرت فرمود: ده نفر از قریش در بهشت هستند.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: شنیدم این حدیث را او در زمان خلافت عثمان به عثمان می‌گفت، زبیر گفت: فکر می‌کنی که بر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تهمت زده است؟ حضرت فرمود: من به تو خبری ندهم مگر اینکه آن ده نفر را نام ببری، زبیر گفت: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، زبیر، عبدالله بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده بن الجراح و سعید بن عمرو بن نفیل!! حضرت علی علیه السلام فرمود: اینها که نه نفر شد، دهمی کیست؟ زبیر گفت: توئی. حضرت فرمود: اعتراف کردی که من از اهل بهشتم و اما آنچه برای خود و یارانت مدعی شدی، من آنها را قبول ندارم و انکار می‌کنم. زبیر گفت: فکر می‌کنی که او بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ بسته است؟ حضرت فرمود: فکر نمی‌کنم دروغ گفته است بلکه بخدا سوگند یقین دارم (که دروغ گفته است) آنگاه حضرت فرمود: بخدا سوگند که بعضی از آنهايي که نام بردی در صندوقی درون چاهی که در دره‌ای در پایین‌ترین مکان جهنم است قرار دارد، هر گاه خداوند بخواهد جهنم را شعله ور کند آن سنگ را برمی‌دارد!

من این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و گرنه (اگر من دروغ بگویم) خداوند تو را بر من پیروز کند و خون مرا به دست تو بریزد و گرنه (اگر من راست می‌گویم) خداوند مرا بر تو و یارانت پیروز گرداند و خون شما را به دست من بریزد و در رساندن جانهای شما به آتش شتاب کند.

گویند زبیر با شنیدن این کلمات برگشت نزد یاران خود در حالیکه می‌گریست. [۲۴].

تذکرات حضرت امیر به طلحه

سپس حضرت رو به طلحه کرد و فرمود: ای طلحه، زنان شما همراهران هستند! گفت: نه، فرمود: شما سراغ زنی (یعنی عایشه همسر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رفتید که در کتاب خدا جای او نشستن در خانه‌اش است [۲۵] و او را در معرض دید مردم قرار داده‌اید و همسران خود را در خیمه‌ها و حجله‌ها حفظ کرده‌اید؟ شما با پیامبر صلی الله علیه و آله به انصاف رفتار نکرده‌اید که زنان خود در خانه‌ها نشانده‌اید و همسر پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آورده‌اید، با آنکه خداوند دستور داده که همسران آن حضرت جز از پشت پرده سخن نگویند. [۲۶].

سپس فرمود: به من خبر بده چرا عبدالله بن زبیر امام جماعت شماست؟ آیا یکی از شما به دیگری راضی نمی‌شود، چرا عربهای بیابانی را به جنگ من دعوت کرده‌اید؟

طلحه گفت: ای مرد، ما در شورا (ی شش نفره که به دستور عمر برای تعیین خلیفه از میان خود بر پا شده بود) شش نفر بودیم که یک نفرمان (عبدالرحمن) مرد و دیگری (عثمان) کشته شد و امروز ما چهار نفریم که همگی نسبت به تو بی‌رغبتیم. حضرت فرمود: در این مطلب چیزی بر علیه من نیست (زیرا) هنگامی که ما در شورا بودیم کار به دست غیر ما بود (ما مجبور بودیم یک نفر را انتخاب کنیم) و اکنون در دست من است (حاکم مشخص شده است) آیا اگر من می‌خواستم بعد از بیعت عثمان (دوباره) امر خلافت را بصورت شوری در آورم (همچنانکه شما می‌گوئید) آیا چنین حقی داشتم؟ طلحه گفت: نه، حضرت فرمود: چرا؟ گفت: چون تو با اختیار بیعت کردی. حضرت فرمود: چطور با اختیار بیعت کردم در حالی که انصار با شمشیرهای برهنه (طبق دستور عمر) می‌گفتند: اگر شما مشورت را تمام کردید و با یکی از خودتان بیعت کردید و گرنه گردن همه شما را خواهیم زد!

آیا هنگامی که شما با من بیعت کردید کسی چیزی از این گونه سخنان را به تو و اصحابت گفت؟ دلیل من بر مجبور بودن در بیعت، واضح‌تر است از دلیل تو، تو و رفیقت به اختیار خود و بدون اجبار با من بیعت کردید و شما اولین کسانی بودید که اینکار را انجام دادید و کسی به شما نگفت: باید بیعت کنید و گرنه شما را می‌کشم. طلحه برگشت و جنگ در گرفت، طلحه کشته شد و زبیر فرار کرد. [۲۷] (گر چه در میان راه کشته شد)

در آغاز نبرد جمل، حضرت امیر علیه السلام سه روز به آنها مهلت داد تا از طغیان خویش برگردند، سپس در روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی، با سپاه خود بر آنها وارد شد، میمنه لشکر را به مالک اشتر و میسره را به عمار یاسر و پرچم را به فرزندش محمد حنفیه داد و در میان مردم صدا زد: عجله نکنید تا این گروه را دیگر عذری نباشد، آنگاه عبدالله بن عباس را خواست و قرآن را به او

داد و فرمود: با این قرآن نزد طلحه و زبیر و عایشه برو و آنها را به قرآن دعوت کن، و به طلحه و زبیر بگو: مگر شما دو نفر با اختیار با من بیعت نکردید؟ چرا بیعت شکنی کردید؟ این کتاب خداست میان من و شما.

ابن عباس رفت و با زبیر و طلحه مباحثه و استدلال نمود که خلاصه جواب آنها چنین بود: زبیر گفت: ما به زور بیعت کردیم! طلحه گفت: من برای خونخواهی عثمان قیام کرده‌ام، عایشه که شترش را با زره پوشش داده بودند گفت: نزد صاحب بر گرد و بگو: میان ما و تو فقط شمشیر حاکم است، اطرافیان او نیز صدا زدند: ای پسر عباس زود بر گرد تا خونت ریخته نشده است! عبدالله بن عباس گوید: نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و جریان را گزارش کردم و گفتم: منتظر چه هستید؟ بخدا که اینان جز شمشیر چیزی بمانند خواهند داد، بر آنها حمله کن قبل از آنکه بر شما یورش برند.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: از خدا بر علیه آنها کمک می‌گیریم، ابن عباس گوید: هنوز از جای خود حرکت نکرده بودم که تیرهای آنها همانند ملخ‌های پراکنده نمایان شد، عرض کردم: نظر شما چیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمان بده دفاع کنیم، حضرت فرمود: صبر کنید تا بار دوم برای آنها عذری بیاورم (فرستی به آنها بدهم).

سپس فرمود: کیست که این قرآن را بگیرد و آنها را به قرآن دعوت کند در حالیکه (بر اثر انجام این رسالت) کشته خواهد شد، و من ضامنم بر خداوند بهشت را برای او!

هیچکس برنخواست جز جوانی کم سن و سال بنام مسلم، از قبیله عبدالقیس که قبای سفیدی بر دوش داشت! برخاست و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین من قرآن را بر آنها عرضه می‌کنم و جانم را به حساب خدا می‌گذارم! حضرت به او توجهی نکرد، گویا بر او دلسوزی نمود و برای بار دوم ندا در داد: کیست که این قرآن را بگیرد و بر این گروه عرضه کند و بداند که کشته خواهد شد و بهشت برای اوست! آن نوجوان دوباره برخاست و گفت: من می‌برم و عرضه می‌کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام برای بار سوم ندا نمود ولی جز آن جوان کسی برنخواست! حضرت امیر علیه السلام قرآن را به او داد و فرمود: برو بطرف آنان و قرآن را بر آنها عرضه کن و آنها را به حکم قرآن دعوت نما. آن جوان (برومند و سعادتمند) آمد تا در مقابل صفهای لشکر قرار گرفت، قرآن را گشود و گفت: این کتاب خداست، امیرالمؤمنین شما را به آنچه در این کتاب است دعوت می‌کند.

در این هنگام عایشه: صدا زد با نیزه بر او حمله کنید، خدا او را زشت گرداند، لشکریان از هر طرف او را مورد هدف نیزه قرار دادند.

مادر آن جوان در آنجا حاضر بود، با دیدن این صحنه دلخراش فریادی زد و به طرف جوانش رفت، خود را بر او انداخت و او را از معرکه بیرون کشید، در این لحظه گروهی از لشکریان حضرت امیر علیه السلام به کمکش آمدند و او را آورده و مقابل حضرت علی علیه السلام بر زمین نهادند، مادرش گریست و با اشعاری بر او مرثیه می‌خواند. [۲۸].

و به دنبال این حادثه بود که چون حجت بر آنها تمام شد، حضرت فرمان جنگ را صادر نمود. مؤلف گوید: حضرت در این حدیث شریف نه تنها به نیت شوم آن دو خبر داد، بلکه سرانجام شوم آنها را نیز اطلاع داد که هر دو در اثر این آشوب و فتنه‌گری به قتل خواهند رسید و چنین شد که حضرت خبر داده بود.

در جریان جنگ جمل هنگامی که دو سپاه در مقابل هم صف کشیده آماده نبرد می‌شدند، حضرت علی علیه السلام زبیر را برای گفتگو دعوت کرد، حضرت چندین بار زبیر را صدا زد تا اینکه زبیر به نزد حضرت آمد در حالیکه سر تا پا مسلح بود، اما امیرالمؤمنین بدون سلاح و زره بود، حضرت به زبیر فرمود: تو که اسلحه را آماده کرده‌ای بسیار خوب، آیا برای خودت نزد خداوند عذری (در این جنگ افروزی) مهیا کرده‌ای؟ زبیر گفت: ما همگی نزد خداوند خواهیم رفت. حضرت این آیه را در جواب او تلاوت نمود: «یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق و یعلمون ان الله هو الحق المبین» [۲۹] در آن هنگام خداوند به درستی و کامل کیفر آنها را می‌دهد و خواهند فهمید که خداوند همان حق آشکار است.»

زبیر و حضرت علی علیه السلام به یکدیگر نزدیک شدند به طوری که گردن اسبهایشان به هم می رسید، حضرت به زبیر فرمود: تو را خواستم تا حدیثی را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به تو یادآوری کنم، آیا به یاد می آوری روزی را که تو مرا در آغوش گرفته بودی و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نگاه می کرد و به تو فرمود: ای زبیر آیا او را دوست داری؟ تو گفتی چرا او را دوست نداشته باشم؟ با اینکه او برادر (دینی) من و پسر دائی من است! حضرت فرمود: بدان که تو با او خواهی جنگید و در آن جنگ تو ستم پیشه هستی. زبیر با شنیدن این حدیث گفت: «انا لله و انا الیه راجعون» حدیثی را به من یادآوری کردی که روزگار از یادم برده بود، و سپس با حالت ندامت و مبهوت به نزد سپاه خود برگشت، حضرت علی علیه السلام نیز با خوشحالی به طرف لشکر خویش آمد، پسر زبیر که نامش عبدالله بود و در حقیقت از مهره های اصلی این آشوب به حساب می آمد وقتی ندامت و سستی پدر را دید گفت: ای پدر! رخسارت هنگام برگشت، به گونه دیگری است غیر از آنکه از نزد ما رفتی. زبیر گفت: علی حدیثی را به من یادآوری کرد که روزگار آن را از یادم برده بود، من هرگز با علی نمی جنگم و همین امروز بر می گردم و شما را رها می کنم! پسرش گفت: به نظر من تو از شمشیرهای اولاد عبدالمطلب ترسیده ای، (حق داری) آن شمشیرها بسیار تیز و در کف جوانان و شمشیرزنان دلاوری است! زبیر که از این تحقیر به شدت رنجیده شده بود گفت: وای بر تو، مرا به جنگ با علی تحریک می کنی، من سوگند خورده ام که با او جنگ نکنم. عبدالله گفت: (سوگند را بشکن و) کفاره مخالفت با سوگند را بده تا ترس تو زباززدن زنان قریش نگردد، تو که ترسو نبودی! با کمال تعجب ترفند و حيله عبدالله مؤثر افتاد و ناگهان زبیر گفت: غلامم که نامش مکحول است آزاد باد به جهت کفاره مخالفت با سوگند- آنگاه سر نیزه خود را از نیزه جدا کرد و با نیزه بدون سر بر لشکر علی علیه السلام یورش برد (تا شجاعت خود را اثبات کند و از این تهمت خود را تبرئه کند).

حضرت علی علیه السلام که یورش زبیر را دید فرمود: برای او راه باز کنید (مزاحمش نشوید) او بیرون خواهد رفت. زبیر پس از جولان دادن نزد سپاه خود برگشت و این کار را سه بار تکرار کرد و پس از آن به پسرش گفت: وای بر تو آیا ترسی در کار بود؟ پسرش گفت: نه.

بالاخره زبیر از جنگ کناره گرفت و در میان راه به وادی سباع رسید، در آنجا مردی بنام احنف بن قیس با گروهی که از شرکت در جنگ امتناع کرده بودند حضور داشتند، وقتی احنف از حضور زبیر مطلع شد با صدای بلند گفت: من با زبیر چه باید بکنم، دو لشکر مسلمین را به جان هم انداخته و چون شمشیرها به کار افتاده خود کناره گیری کرده و آنها را رها نموده است، بدانید که او سزاوار مرگ است. مردی به نام عمرو بن جرموز که در تاریخ به آدمکشی (ترور) معروف است با شنیدن این سخنان (به طمع جایزه) به تعقیب زبیر پرداخت، زبیر با دیدن او ایستاد و از او پرسید: چه می خواهی؟ گفت: آمده ام راجع به کار مردم (در مورد جنگ) از تو بپرسم، زبیر گفت: آنها را در حالیکه سرگرم جنگ بودند و با شمشیر بر یکدیگر می زدند، رها کردم. عمرو بن جرموز با زبیر به راه افتاد و هر یک از دیگری واهمه داشت و مراقب بود، تا اینکه وقت نماز شد، زبیر به ابن جرموز گفت: ای مرد، ما می خواهیم نماز بخوانیم، او گفت: من نیز می خواهم چنین کنم، زبیر گفت: بیا به یکدیگر امان دهیم (هیچ یک با دیگری کاری نداشته باشیم) پاسخ داد: باشد.

زبیر نشست و مشغول وضو شد و سپس به نماز ایستاد، که ناگاه ابن جرموز در نماز بر او حمله کرد و او را کشت، سر او را از بدن جدا کرد و به همراه انگشتر و شمشیر او، به طرف احنف آمد، مقداری خاک نیز بر روی بدن زبیر ریخت، وقتی خبر را به احنف داد او گفت: به خدا نمی دانم کاری درست بوده یا خطا، برو به نزد علی علیه السلام و جریان را به او بگو، قاتل زبیر به نزد حضرت آمد و به دربان گفت: به حضرت بگو که عمرو بن جرموز اجازه ورود می خواهد و همراه اوست سر و شمشیر زبیر!

در برخی روایات آمده است که شمشیر زبیر را آورد، حضرت به او فرمود: تو او را کشتی؟ آری؟ فرمود: بخدا که پسر حنیفه (یعنی زبیر) ترسو و پست نبود ولی اجل است و مرگ ناگوار!

سپس فرمود: شمشیر زبیر را به من بده، شمشیر را در دست گرفت، آن را حرکتی داد و فرمود: این شمشیری است که مدت‌ها با آن غم و غصه از رخسار رسول‌الله صلی الله علیه و آله زدوده بود.

ابن جرّموز گفت: ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام جایزه من چه شد؟ حضرت فرمود: من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: قاتل زبیر را به آتش جهنم بشارت ده، ابن جرّموز محروم از جایزه برگشت و سرانجام در جریان خوارج نهروان با نهروانیان بر علیه حضرت علی علیه‌السلام به جنگ پرداخت و کشته شد. [۳۰].

شیخ مفید رحمه الله علیه نیز جریان کشته شدن زبیر را بطور مشروح ذکر کرده است و اضافه نموده است که حضرت علی علیه‌السلام وقتی شمشیر زبیر را در دست گرفت و حرکت داد فرمود: این شمشیری است که زبیر چه بسیار با آن همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جنگید ولی اجل است و مرگ ناهنجار، [۳۱] سپس به صورت زبیر خیره شد و فرمود: تو را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مصاحبتی بود و با آن حضرت نسبت فامیلی نیز داشتی ولی شیطان به بینی تو وارد شد و تو را به این جایگاه انداخت. [۳۲].

طلحه نیز طبق پیشگویی حضرت امیر در آتشی که خود برافروخته بود کشته شد، و تعجب آنجاست که قاتل او شخص نابکاری است بنام مروان بن حکم، زیرا طلحه گرچه خون عثمان و مظلومیت او را بهانه شورش بر حضرت علی کرده بود ولی حقیقت این بود که خود او یکی از عوامل موثر در کشته شدن عثمان بود! طلحه در هنگام محاصره عثمان و ممنوعیت او از آب، فرمانده نگهبانانی بود که خانه عثمان را محاصره کرده و از آب او را منع می‌کردند، حتی حضرت امیر نیز که می‌خواست برای عثمان آب ببرد منع کرد، و او اولین کسی است که به خانه عثمان تیراندازی کرد، [۳۳] مروان بن حکم که خود شاهد این ماجرا بود، در گرما گرم جنگ جمل، وقتی آثار شکست در سپاه بصره نمایان شد، اقدام به ترور طلحه کرد، مروان گوید: وقتی دیدم مردم در جنگ جمل مغلوب شدند با خود گفتم: انتقام خون خود (عثمان) را خواهم گرفت، سپس تیری بطرف طلحه انداختم که به رگ پای او برخورد کرد، خون فوران کرد، تیر دوم را هم بطرفش انداختم، او را آوردند و زیر درختی گذاردند آنقدر از او خون آمد تا مرد.

شخصی به نام عمیر گوید: به طلحه گفتم: چرا به این جا آمدی؟ (آتش جنگ را برافروختی) مگر تو در مدینه از روی میل و اختیار و بدون اجبار با علی بیعت نکردی؟ جواب داد: مرا رها کن به خدا سوگند من در حالی بیعت کردم که شمشیر بر روی گردن من بود!

مؤلف گوید: و این سخن از طلحه نیز کلامی عجیب و دروغی آشکار بود، چرا که او و زبیر از اولین افرادی بودند که با حضرت امیر علیه‌السلام بیعت کردند و حتی طبق پاره‌ای روایات او قبل از زبیر و قبل از تمامی مسلمانان با حضرت بیعت کرد. زید بن اسلم گوید: (پس از کشته شدن عثمان) طلحه و زبیر به نزد حضرت علی علیه‌السلام که در یکی از باغستانهای مدینه رفته بود، آمدند و گفتند: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنیم، مردم هیچکس جز شما را قبول ندارند.

حضرت فرمود: من نیازی به این (حکومت) ندارم من اگر برای شما وزیر باشم، برای شما بهتر از آن است که امیر باشم... گفتند: مردم دیگران را بر تو ترجیح نمی‌دهند و به دیگری رأی نمی‌دهند، دستت را باز کن تا ما اولین نفری باشیم که با تو بیعت می‌کنیم. حضرت فرمود: بیعت با من مخفیانه نخواهد بود، صبر کنید تا به مسجد روم (و در حضور مردم باشد). گفتند: ما اینجا با تو بیعت می‌کنیم، در مسجد نیز دوباره (علنی) بیعت خواهیم کرد، و سپس به عنوان اولین نفرات با حضرت بیعت کردند و چون حضرت به مسجد و بر منبر رفت، همراه مردم نیز بیعت کردند.

طلحه اولین نفری بود که بر منبر بالا رفت، او که یک دستش آسیب دیده بود، بر بالای منبر به امیرالمؤمنین علیه‌السلام دست داد و بیعت کرد.

مردی از قبیله بنی اسد که فال بد می‌زد وقتی این صحنه را دید گفت: «انا لله و انا الیه راجعون»، اولین دستی که بیعت کرد، دست شل بود، معلوم نیست این بیعت به انجام رسد. [۳۴].

عبدالملک بن مروان می‌گفت: اگر نه این بود که پدرم طلحه را کشت، زخم دلم تا امروز باقی می‌ماند، از پدرم (مروان) شنیدم که می‌گفت: در جنگ جمل نگاهم به طلحه افتاد که کلاه خود و زرهی در برداشت به طوریکه جز چشمهای او معلوم نبود، با خود گفتم: چه راهی برای نفوذ در اوست، که چشمم به شکافی در زره او افتاد، با تیر او را هدف قرار دادم به رنگ پای او خورد، و آن را قطع کرد، غلامش او را برداشت و از صحنه بیرون برد، اندکی بعد مرد، در روایتی آمده است: وقتی طلحه مجروح شد، بر استری سوار شد و به غلام خود گفت: برایم جائی (امن) پیدا کن، غلام گفت: من جائی برای بردن شما سراغ ندارم! طلحه گفت: روزی ضایع کننده‌تر برای خون بزرگی چون من، همچو امروز ندیده‌ام. به هر حال خون ریزی آنقدر زیاد بود که وقتی آن را می‌بستند، زانویش ورم می‌کرد، فریاد زد: رها کنید، این تیری است که خداوند فرستاده! خونریزی آنقدر ادامه یافت تا جان داد و در کنار فرات به خاک سپرده شد. [۳۵].

در روایتی آمده است: بعد از شکست اهل بصره، امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر استر رسول خدا صلی الله علیه و آله بنام شهباء سوار شد و در میان کشته‌ها می‌گشت، از کنار لعب بن سور قاضی بصره که کشته شده بود گذشت، حضرت فرمود: او را بنشانید، نشانند فرمود: وای به مادرت ای کعب، تو را دانشی بود ای کاش برایت سود می‌داد! ولی شیطان گمراهت کرد و به لغزش انداخت و تو را سریع به جهنم رساند، رهایش کنید، سپس از کنار طلحه بن عبیدالله که کشته شده بود گذشت و فرمود: او را بنشانید، ابومخنف گوید: حضرت به او فرمود: وای بر مادرت ای طلحه، تو را اقداماتی (مثبت در پیشبرد اسلام) بود، ای کاش برایت سودمند بود ولی شیطان گمراهت کرد و به لغزش انداخت و تو را سریعاً به جهنم رساند. [۳۶].

روایت است که چون امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کنار طلحه در میان کشته‌ها عبور کرد، فرمود: او را بنشانید، او را نشانند، به او فرمود: تو دارای سابقه‌ای با پیامبر بودی (یعنی در اول اسلام خدمتاتی داشتی) ولی شیطان وارد بینی تو شد (به فکر ریاست و بلند پروازی افتادی) و تو را به آتش وارد کرد.

در روایت دیگری به او فرمود: این همان است که با من بیعت شکنی کرد و در میان امت، فتنه‌گری کرد و برای قتل من و خانواده‌ام نیرو بسیج کرد، بنشانید طلحه را، سپس فرمود: ای طلحه بن عبیدالله، من آنچه خداوند به من وعده داده حق یافتم، آیا تو هم آنچه را خدایت به تو وعده داده بود حق یافتی؟ آنگاه فرمود: طلحه را بخوابانید، یکی از همراهان حضرت گفت: ای امیرالمؤمنین آیا با طلحه بعد از کشته شدن سخن می‌گوئی؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند او سخن مرا شنید همچنانکه اهل چاه بدر (که پیامبر اجساد مشرکین را در آن انداخت و با آنان سخن گفت) کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را در جنگ بدر شنیدند.

سپس از کنار کعب بن سور قاضی بصره گذر کرد که در میان کشته‌ها بود و او را نشانند و فرمود: این مرد همان است که بر ما شورش کرد در حالیکه قرآنی به گردن آویخته بود، می‌پنداشت که به یاری مادرش (عایشه) آمده است، مردم را به آن جریان دعوت می‌کرد و خودش نمی‌دانست در چه (منجلابی) است، به کتاب خدا تفأل زد «و خاب کل جبار عنید» «او از خداوند خواست مرا بکشد، خداوند خودش را کشت». [۳۷].

تقسیم عجیب و محاسبه دقیق بیت المال بصره

ابوالاسود دثلی گوید: وقتی حضرت علی علیه‌السلام بر اهل جمل پیروز شد، وارد بیت المال بصره شد همراه با عده‌ای از مهاجرین و انصار که من هم با آنها بودم. وقتی زیادی اموال را دید فرمود: (ای پولها) دیگری را فریب دهید، این سخن را چند بار تکرار کرد، سپس به آن پولها نگاه کرده در آنها دقیق شد و فرمود: اینها را میان یاران من تقسیم کنید و به هر کدام پانصد درهم بدهید.

ابوالاسود گوید: سوگند به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به حق مبعوث کرد، نه یک درهم کم آمد و نه زیاد، گویا او مقدار

اموال را دقیق می‌دانست، در بیت المال شش هزار درهم بود و تعداد افراد دوازده هزار نفر. [۳۸].
شخصی بنام حبه العرنی گوید:

پیشگویی در مورد موقعیت لشکر خوارج

مردی بنام جندب گوید: در جریان نهروان، تردیدی در دلم (نسبت به حقانیت حضرت علی علیه السلام) پیدا شد، زیرا اهل نهروان را دیدم که برنساها (لباسهای بلند مثل بارانی) پوشید و پرچمهای آنها قرآن است، از جنگ کناره گیری کردم و آنقدر ناراحت شدم که نزدیک بود به آنها بیوندم. در همین حالت تفکر و تردد بودم که ناگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزدیک من آمد. در این میان سواری به عجله به نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین چه نشسته‌ای؟ خوارج از نهر عبور کردند. فرمود: تو دیدی که آنها عبور کردند؟ عرض کرد: آری. به خدا قسم اینها عبور نکرده‌اند و هرگز عبور نمی‌کنند. [۱].

جندب گوید: در دلم گفتم: الله اکبر، شهادت هر کسی بر علیه خودش کافست، اگر اینها عبور کرده باشند، دروغ بودن کلام حضرت و باطل بودن او روشن می‌گردد، که در این صورت بر علیه او خواهم جنگید، نبردی سخت با تمام قوا، و اگر عبور نکرده باشند، صدق و حقانیت او بر من روشن می‌گردد و با دشمنان او خواهم جنگید، نبردی که خداوند بداند برای او غضب کرده‌ام. طولی نکشید که سوار دیگری به عجله آمد و در حالیکه با تازیانه‌اش اشاره می‌کرد گفت: یا امیرالمؤمنین من نزد شما نیامدم مگر اینکه تمامی آن گروه از پل عبور کردند، و این پیشانی اسبهای ایشان است که جلو می‌آید.

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: خداوند و پیامبر او راست گفتند و تو دروغ می‌گوئی، آنها عبور نکرده‌اند و هرگز عبور نخواهند کرد.

سپس حضرت آماده باش داد در میان لشکر، سپاه به سوی خوارج حرکت کرد، من نیز در حالیکه دست بر قبضه شمشیر داشتم از شدت خشم با خود گفتم: اگر یک نفر سواره از خوارج را ببینم که عبور کرده باشد، با شمشیر بر سر علی علیه‌السلام خواهم کوبید! همینکه نزدیک آمدیم، دیدم حتی یک نفر از آنها از پل عبور نکرده‌اند و همه آنها آن طرف نهر هستند.

حضرت علی علیه‌السلام (که با علوم الهی به درون من آگاه شده بود) به طرف من متوجه شد و در حالیکه دست مبارکش را بر سینه من نهاده بود فرمود:

ای جندب آیا شک کردی؟ چگونه دیدی کلام مرا، عرض کردم: ای امیرالمؤمنین به خدا پناه می‌برم از شک و تردید، به خدا پناه می‌برم از خشم پیامبر او و خشم امیرالمؤمنین، حضرت فرمود: ای جندب دانش من نیست مگر به علم خدا و علم رسول او، جندب نیز بعد از این با کمال جدیت در این جنگ، جهاد کرد. [۲].

این جریان را طبرانی در کتاب اوسط از جندب بن زهیر که از فرماندهان لشکر حضرت علی علیه‌السلام در جنگ نهروان بود چنین آورده است:

جندب گوید: وقتی خوارج از سپاه علی علیه‌السلام کنار گرفتند و بر آن حضرت شورش کردند، همراه امام علیه‌السلام به جنگ ایشان رفتیم، وقتی به لشکرگاه آنها رسیدیم طنین قرائت قرآن آنها را مانند صدای زنبوران شنیدیم، وقتی به آنها نزدیک شدیم، افرادی وارسته در میان آنها دیدیم، من از تماشای آنان ناراحت شدم، از آنها کناره گرفتم و پیاده شده در حالیکه افسار اسبم را گرفته و تکیه بر نیزه‌ام داده بودم گفتم:

پروردگارا اگر جنگ با اینان خدمتی به دین تو است مرا به آن هدایت نما و چنانچه گناه است مرا از آن بر حذر مدار.

در همان حال امیرالمؤمنین علیه‌السلام سر رسید، همینکه به من نزدیک شد فرمود: ای جندب از خشم الهی پرهیز کن، سپس حضرت پیاده شد و به نماز ایستاد، در این هنگام مردی آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین با خوارج کار دارید؟ فرمود: چگونه؟ گفت:

آنها از نهر گذشتند. حضرت فرمود: نه از نهر نگذشته‌اند، آن مرد گفت: سبحان الله! به دنبال آن مرد دیگری آمد و گفت: خوارج از نهر عبور کردند، حضرت فرمود: نه، از نهر نگذشته‌اند. مرد گفت: سبحان الله! نفر سومی آمد و گفت: آنها از نهر عبور کرده‌اند. فرمود: آنها از نهر نگذشتند و نمی‌گذرند و چنانچه خدا و پیامبر فرموده‌اند در آن سوی نهر کشته خواهند شد.

سپس حضرت سوار شد و به من فرمود: ای جناب من مردی را به سوی آنها می‌فرستم که ایشان را به کتاب خدا و سنت پیامبرشان دعوت کند ولی آنها به او اعتنا نمی‌نمایند و او را تیرباران می‌کنند.

ای جناب ده نفر از ما کشته نمی‌شوند و از آنها ده نفر جان سالم به سلامت نمی‌برند سپس فرمود: چه کسی این قرآن را می‌گیرد و می‌رود که این عده را به کتاب خدا و سنت پیامبر دعوت کند و در این راه کشته شود و در عوض خداوند او را وارد بهشت نماید؟ جوانی از قبیله بنی‌عامر داوطلب شد، قرآن را گرفت و به طرف آنها رفت، همینکه به آنها نزدیک شد، بارانی از تیر بر او بارید و شهید شد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمان حمله را صادر کرد، جناب گوید: من با این دستهای خودم قبل از نماز ظهر هشت نفر آنها را کشتم، و همانطور که حضرت فرموده بود، ده نفر از ما کشته نشدند و از آنها نیز بیش از ده نفر نجات یافتند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۵ گوید: این نهر در طبرستان بین حلوان و بغداد است و بر آن پلی است بنام پل طبرستان، و حضرت فرمود: محل نابودی آنها این طرف در وادی رمیله است.

[۲] خصائص امیرالمؤمنین علیه‌السلام.

[۳] النص و الاجتهاد.

پیشگویی فرجام جنگ نهروان

چهار هزار نفر از خوارج با شخصی بنام عبدالله بن وهب بیعت کردند، به مدائن آمده و عبدالله بن حباب فرماندار حضرت بر مدائن را سر بریدند، شکم زن باردار او را دریدند، زنهای دیگری را نیز کشتند، حضرت علی علیه‌السلام در سال ۳۸ هجری با چهل و هشت هزار نفر عازم جنگ با معاویه بود که بنا بر اصرار اصحاب، به دفع خوارج نهروان پرداخت.

ابتدا نماینده ای بنام حارث بن مره فرستاد و آنها را به بازگشت دعوت کرد، او را کشتند و پیغام دادند به حضرت که اگر از آن داوری (حکمین) توبه کنی و اقرار کنی که کافر شده بودی! با تو بیعت می‌کنیم و گرنه ما را رها کن برای خود رهبری انتخاب کنیم ما از تو بیزاریم!

حضرت به آنها پیغام داد: قاتلان برادران مرا تحویل دهید من شما را تا بعد از جنگ با اهل مغرب (شام) رها می‌کنم، شاید خدا دلهای شما را (به حق) برگرداند.

آن کوردلان گفتند: همه ما قاتلان یاران توئیم و همه ما خون آنها را حلال می‌شماریم.

دو گروه در رمیله، آن طرف نهر طبرستان طبق پیشگویی حضرت، در مقابل هم صف کشیدند، حضرت هر قدر آنها را به توبه دعوت کرد نپذیرفتند و اصحاب حضرت را تیرباران کردند، یاران حضرت گفتند: ما را تیرباران کردند حضرت فرمود: دست نگه دارید، چندین بار آنها را به رها کردن (جنگ) دعوت کرد، تا اینکه یکی از سربازان حضرت شهید شد و پیکر غرق در خون او را نزد حضرت آوردند، حضرت فرمود: الله اکبر، الان جنگ با ایشان بر من حلال شد، حمله کنید [۱] و تمامی آنها به جز ده نفر یا نه نفر طبق پیشگویی حضرت نابود شدند.

آنگاه حضرت سوار بر مرکب شد و در میان کشته‌ها می‌گشت و فرمود: آنکه شما را فریب داد، شما را به هلاکت انداخت، گفتند، چه کسی اینها را فریب داد؟ فرمود: شیطان و جانهای خبیث.

یاران حضرت گفتند: خداوند ریشه آنها را تا ابد قطع کرد، حضرت فرمود: سوگند به آنکه جانم به دست اوست چنین نیست، اینها در صلب مردان و رحم زنها هستند و پی در پی شورش می‌کنند، تا اینکه شورشگری از آنها با مردی بنام اشمط میان دجله و فرات خروج می‌کند و مردی از ما اهل بیت به سرکوبی آنها اقدام می‌کند و بعد از آن تا قیامت دیگر شورش نخواهد بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب، ج ۳ ص ۴۰۴.

[۲] مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷.

پیشگوییهای در مورد معاویه و اعمال او

حضرت امیر علیه‌السلام در یکی از سخنرانیهای خود که به پیشگویی آینده پرداخت فرمود:

آگاه باشید: بعد از من، مردی گشاده گلو و شکم برآمده (معاویه بن ابی سفیان) بر شما مسلط می‌شود، هر چه می‌باید می‌خورد و دنبال چیزی است که بدست نیاورد پس او را بکشید، گرچه هرگز نتوانید.

آگاه باشید به زودی آن مرد شما را بر دشنام دادن و بیزاری از من دستور می‌دهد، پس اگر شما را به ناسزا گفتن بر من امر کرد و اجبار نمود، مرا دشنام دهید، که برای من سبب رشد و برای شما موجب نجات است، زیرا که من به فطرت اسلام متولد شده‌ام و در ایمان و هجرت سبقت گرفته‌ام. [۱].

در این خطبه حضرت به اموری تذکر داد از جمله اینکه معاویه اکول و شکم باره است، و این حالتی بود که در تاریخ برای او ثبت کرده‌اند.

گویند: آنقدر می‌خورد که خسته می‌شد ولی سیر نمی‌شد و می‌گفت: خسته شدم ولی سیر نشدم! سفره را جمع کنید. او آنقدر شکم داشت که وقتی می‌نشست، شکم او روی رانهایش می‌افتاد! این بیماری او به واسطه نفرین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود، زیرا روزی حضرت، شخصی را به دنبال معاویه فرستاد، او نیامد و گفت: مشغول غذا هستم، بار دوم نیز به فرستاده حضرت همین را گفت و مشغول غذا شد، حضرت او را نفرین کرده فرمود: «اللهم لا تشبع بطنه؛ خدایا شکم او را سیر مگردان.» [۲].

شاعر عرب در حق او گفته است: و صاحب لی بطنه کالها ویه کان فی احشائه معاویة

یعنی: مرا رفیقی است که شکم او مثل جهنم است، تو گوئی در درون او معاویه است. [۳].

ابن عباس می‌گوید: من با بچه‌ها مشغول بازی بودم که ناگاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد، من پشت در پنهان شدم، حضرت دست بر پشت من زد و فرمود: معاویه را بگو نزد من آید، من رفتم و برگشتم و گفتم: مشغول غذا خوردن است حضرت فرمود: خدا شکم او را سیر نکند. [۴].

امام مجتبی علیه‌السلام در مجلسی فرمود: شما را به خدا و حرمت اسلام سوگند می‌دهم آیا شما می‌دانید که معاویه نامه‌نویس جد من بود، روزی حضرت دنبال او فرستاد، فرستاده حضرت برگشت و گفت: مشغول خوردن است، و این کار سه بار تکرار شد و هر بار فرستاده حضرت را رد می‌کرد و او می‌گفت: معاویه مشغول خوردن است، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدا شکم او را سیر نکند!

آنگاه امام مجتبی علیه‌السلام به معاویه فرمود: آیا این حالت را در شکم خودت نمی‌یابی؟! [۵] در ترجمه نسائی [۶] که از

دانشمندان معتبر اهل سنت و صاحب سنن نسائی است نوشته‌اند: او در شام مدتی حدیث گفت و همواره از فضائل امیرالمؤمنین متذکر شده، به او گفتند: (اینجا شام پایگاه بنی امیه است) از فضائل معاویه بگو، او گفت: من برای معاویه فضیلتی نمی‌شناسم جز اینکه پیامبر به او فرمود: خدا شکم تو را سیر نکند، گویند اهل شام از این کلام برآشفتنند و او را زیر دست و پا له کردند به طوری که بیرون شهر جان داد. [۷].

اشاره دوم حضرت در این کلام نورانی، این است که حضرت خبر داد که ایشان قبل از معاویه از دنیا خواهد رفت و اینکه معاویه بعد از ایشان، زمام امور را بدست گرفته، بر امور مسلط می‌شود.

و این پیشگوئی را حضرت در برخی از موارد دیگر به صورت کنایه بیان کرده بود از جمله در محفلی فرمود: ای مردم، ماه رمضان که برترین ماه‌هاست آمد، آسیای حکومت در این ماه به حرکت آید، آگاه باشید همانا شما امسال در یک صف حج می‌کنید، و علامت آن این است که من میان شما نیستم. اصحاب حضرت با شنیدن این سخن می‌فهمیدند که حضرت خبر موت خود را می‌دهد. [۸].

اشاره سوم حضرت امیر علیه‌السلام در این کلام نورانی به این بود که معاویه به دنبال چیزی است که نمی‌یابد. به احتمال زیاد منظور حضرت از این جمله، نیت شوم و خطرناک معاویه که همان نابودی اسلام است می‌باشد، شاهد این امر، بدعت‌های فراوان معاویه در دین خدا، اهانت او به پیامبر اکرم و امیرالمؤمنین و خاندان حضرت و صحابه بزرگوار آن حضرت و از همه اینها بدتر جریانی است که زبیر بن بکار در کتاب موفقیات که از اصول معتبره اهل سنت است آنرا ذکر کرده: مردی بنام مطرف بن مغیر گوید: پدرم با معاویه رفت و آمد داشت و از او و عقل او تعریف می‌کرد، تا اینکه شبی از نزد معاویه آمد، دیدم بسیار غمگین است و از شدت اندوه غذا نخورد، ساعتی منتظر شدم تا فهمیدم ناراحتی او از ما و کار ما نیست، پرسیدم: چرا امشب شما را غمگین می‌بینم؟ گفت: پسر من امشب از نزد خبیث‌ترین مردم آمدم! گفتم: جریان چیست؟ گفت: با معاویه تنها بودم، به او گفتم: شما به آرزوی خود رسیده‌اید، ای کاش بساط عدالت پهن می‌کردی و به مردم نیکی می‌نمودی، زیرا سن تو زیاد شده (و مرگت نزدیک است) و ای کاش به حال برادران خود از بنی هاشم نظر می‌کردی و صله رحم می‌نمودی، به خدا سوگند نزد آنها چیزی که از آن بیم داشته باشی نیست. معاویه گفت: هیهات هیهات، هرگز هرگز، ابوبکر حکمرانی کرد و عدالت نمود!

و چنین و چنان کرد، بخدا سوگند نتیجه‌ای نداد جز اینکه پس از مرگ او، نامش نیز مرد، فقط می‌گویند: ابوبکر. به دنبال او عمر حکومت کرد و تلاش نمود و ده سال دامن گستراند، به خدا سوگند که سودی نداد بیش از اینکه پس از مرگ او نامش نیز از بین رفت، فقط می‌گویند: عمر، پس از آن، عثمان به قدرت رسید، همو که هیچکس در نسب مانند او نبود!!

(خداوند بکشد دروغ و بی حیائی را) و کرد آنچه کرد و با او شد آنچه شد تا اینکه هلاک گردید و نامش نیز از بین رفت و کارهایی که با او کردند نیز از بین رفت. اما این هاشمی (منظورش پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بود) هر روز (در اذان) پنج با نام او را صدا می‌زنند و می‌گویند: اشهد ان محمدا رسول الله (صلی الله علیه و آله) با این حال چه کاری دوام خواهد یافت ای بی‌مادر؟! (یعنی تا وقتی نام پیامبر باقیست فعالیت امثال معاویه و نام او و دیگران اثری ندارد و دوام نیابد) آنگاه گفت: دفنا دفنا یعنی چاره‌ای نیست جز اینکه نام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم دفن شود، و نابود گردد (مثل دیگران).

در زمان مأمون وقتی این جریان را به او گفتند: فرمان داد تا بر منابر معاویه را لعن کنند ولی وقتی با اعتراض مواجه شد، مصلحت را در ترک آن دیدند. [۹].

اشاره چهارم حضرت در این خطبه شریفه به این بود که معاویه مستحق مرگ است ولی کشته نمی‌شود، و این خود پیشگوئی حضرت بود بر اینکه معاویه کشته نمی‌شود (و با مرگ طبیعی از بین می‌رود) و همین‌طور نیز شد، به گونه‌ای که حتی در شب نوزدهم رمضان وقتی حضرت امیر علیه‌السلام ضربت خورد، بنا بود معاویه هم در همان وقت ترور شود، اما شمشیر به ران پای

معاویه اصابت کرد و جان سالم به در برد.

و اما اینکه حضرت، معاویه را مستحق قتل معرفی کرد، گذشته از مسائلی که خون او را هدر می‌کند، فرمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که فرمود: وقتی معاویه را بر روی منبر دیدید او را بکشید، ابوسعید خدری راوی حدیث گوید: ولی ما این کار را نکردیم و لذا رستگار نشدیم. [۱۰] مردی از انصار در زمان عمر تصمیم داشت معاویه را بکشد، به او گفتند: شمشیر نکش تا عمر را در جریان بگذاریم (ظاهراً این واقعه هنگام امارت معاویه در شام از طرف عمر بوده است) مرد انصاری گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر گاه معاویه را بر روی منبر دیدید خطبه می‌خواند او را بکشید. مردم گفتند: ما هم این حدیث را شنیده‌ایم ولی تا به عمر گزارش نکنیم اقدامی نمی‌کنیم، این مسأله را به عمر نوشتند، اما عمر تا هنگام مرگ پاسخی نداد. [۱۱].

مؤلف گوید: حدیث مذکور در کتب اهل سنت با سندهای متعدد ذکر شده است.

اشاره پنجم حضرت در این کلام نورانی، به مسأله سب و بدعت شنیع معاویه بود که بعد از حضرت علی علیه‌السلام آن را مرسوم کرد و حضرت امیر علیه‌السلام به آن خبر داده است. معاویه طبق دستور العملی از تمامی مسلمانان در سرزمین پهناور اسلامی خواست که حضرت علی علیه‌السلام را ناسزا گویند و از او بیزاری جویند.

این کار را در مراکز مقدس مثل منابر و نماز جمعه‌ها و جماعتها حتی مکه و مدینه منوره انجام دادند، این کار از زمان معاویه تا زمان عمر بن عبدالعزیز (حدود پنجاه سال) ادامه داشت. گروهی از بنی امیه به معاویه گفتند: شما به آرزوی خودت (به دست گرفتن حکومت) رسیدی، ای کاش از لعن این مرد دست برمی‌داشتی؟ معاویه گفت: نه به خدا سوگند، رها نمی‌کنم تا اینکه کودکان بر این روش بزرگ شوند، و بزرگترها با این روش پیر شوند، به گونه‌ای که کسی از او فضیلتی نقل نکند. [۱۲].

از حموی در معجم البلدان نقل شده که گوید: علی بن ابی‌طالب را بر منبرهای شرق و غرب عالم اسلام لعن کردند مگر در شهر سیستان که به جز یک مرتبه، دیگر تکرار نکردند و با بنی امیه شرط کردند که بر منبر ایشان هیچکس لعن نکرده. آنگاه حموی گوید: چه شرفی برتر از اینکه ایشان از لعن برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله امتناع کردند، در حالی که حضرتش را در حرمین شریفین مکه و مدینه بر فراز منبر لعن می‌کردند.

سیوطی از علماء اهل سنت گوید: در زمان بنی امیه لعنهم الله علی بن ابی‌طالب را بر فراز بیش از هفتاد هزار منبر به خاطر سنت معاویه لعن می‌کردند. [۱۳].

این عمل زشت معاویه سبب شد که تا مدت‌ها حریم اهل بیت علیه‌السلام در میان مردم شکسته شود، مردم عادی بی‌پروا نسبت به خاندان پیامبر ناسزا می‌گفتند و جسارت می‌کردند، و بسیاری از آنها این کار را به قصد قربت انجام می‌دادند و می‌گفتند: نماز جز با لعن ابوتراب صحیح نیست. خالد بن عبدالله القسری لعنه الله زمانی که امیر عراق از طرف هشام بود بر سر منبر می‌گفت: خدایا لعنت کن علی بن ابی‌طالب بن عبدالمطلب بن هاشم را، که داماد رسول الله صلی الله علیه و آله که دختر او نزد وی و پدر حسن و حسین است، سپس با طعنه می‌گفت: آیا با کنایه سخن گفتیم؟ [۱۴] باری آنقدر این روش ننگین ادامه یافت به گونه‌ای که معیار حق و باطل در نزد بنی امیه شد، و هر که از آن امتناع می‌کرد نابود می‌شد هر که به آن پایبند بود عزیز می‌گشت. حجاج بن یوسف آن سفاک کم‌نظیر روزی به یکی از درباریان نزدیک خود که در همه جنگها با او همراهی کرده بود و نامش عبدالله بن هانی و از قبیله گمنام اود بود گفت: من هنوز خدمات تو را تلافی نکرده‌ام، سپس به دنبال دو نفر از رؤسای قبائل عرب، یعنی اسماء بن خارجه رئیس بنی فراره و سعید بن قیس رئیس یمایه، فرستاد و از آنها خواست تا دختر خود را به عبدالله بن هانی تزویج کنند، آنها ابا کردند اما وقتی با تهدید حجاج روبرو شدند به اجبار تسلیم شدند.

حجاج پس از آن به عبدالله گفت: من دختران رئیس قبیله فزاره و یمایه را به تزویج تو در آوردم، ایندو کجا و قبیله تو اود کجا؟

عبدالله که از تحقیر قبیله خود ناراحت شده بود گفت: ای امیر این را نفرما، ما دارای فضائلی هستیم که هیچیک از عرب ندارد! حجاج گفت: چیست؟ عبدالله گفت: به امیرالمؤمنین عبدالملک (حاکم اموی) در هیچ مجتمعی از ما ناسزا گفته نشده است. حجاج گفت: به خدا که این فضیلتی است! عبدالله گفت: در جنگ صفین هفتاد نفر از ما با امیرالمؤمنین معاویه بودند ولی با ابوتراب جز یک نفر نبود. حجاج گفت: بخدا که فضیلتی است! عبدالله گفت: برخی از زنهاى ما نذر کرده بودند که اگر حسین بن علی کشته شود هر کدام ده شتر قربانی کند، و این کار را کردند! حجاج گفت: به خدا که این فضیلتی است. عبدالله گفت: هیچکدام از ما نیست که به او پیشنهاد لعن و ناسزاگوئی ابی تراب را بدهند مگر اینکه انجام می‌دهد و حسن و حسین و مادر آن دو و فاطمه را هم اضافه می‌کند! حجاج گفت: به خدا که فضیلتی است، عبدالله گفت: هیچکدام از قبایل عرب مثل ما زیبا و بانمک نیست، در این هنگام حجاج (از حماقت او) خندید زیرا عبدالله بسیار سبزه و مبتلا به بیماری جذام، بدقیافه و با چشموهای کج و به شدت لوچ بود و گفت: این امتیاز را دیگر رها کن. [۱۵] سنت بدگوئی و ناسزاگوئی و تبلیغات سوء بر علیه حضرت امیر علیه‌السلام در تمامی دوران بنی امیه همچنان به شدت تعقیب می‌شد، برخی از صحابه مانند سمره بن جندب چهارصد هزار درهم از معاویه گرفت تا آیه لیلۃ المیت را که از فضائل آشکار حضرت امیر علیه‌السلام است در شأن ابن ملجم تفسیر کرد و این گونه دین به دنیا می‌فروختند.

آنقدر این امر شایع شد که وقتی عمر بن عبدالعزیز خواست این سنت زشت را منسوخ کند مردم یکی از شهرهای ایران برای او نوشتند و هدایای بسیار نیز فرستادند که به ما اجازه بده تا شش ماه دیگر علی را لعن کنیم. در شهر حران این عمل زشت آنچنان عادی شده بود که می‌گفتند: نماز درست نیست مگر با لعن ابی تراب. تا اینکه بالاخره عمر بن عبدالعزیز حدوداً در سال ۹۹ هجری اقدام به ممنوعیت آن کرد.

اشاره ششم حضرت در این جملات کوتاه و پرمغز، به عدم تأثیر تبلیغات سوء در نابودی نام آن بزرگوار است، فرمود: اگر شما را به ناسزاگوئی من وادار کردند مرا ناسزا گوئید که این کار برای من (نه تنها منقصت نیست بلکه سبب) زیادی شرف و بلندای مقام من و (منتشر شدن یاد من) خواهد شد.

آری این جمله حضرت پیشگوئی بزرگ، و معجزه عظیم الهی است که خداوند متعال در مورد آن حضرت ارائه داده است و چه بسیار است این معجزه‌ها.

همان خداوندی که سقوط در چاه را که برادران یوسف می‌خواستند سبب فراموشی یوسف از ذهن پدر قرار دهند، همان چاه را نردبان ترقی و حکومت و عزت یوسف قرار داد و با افتخار در قرآن فرمود: «و الله غالب علی امره؛ [۱۶] خدا همیشه پیروز است.» آری حضرت حق، این معجزه را بطور واضح‌تر در مورد ولی خود علی بن ابیطالب انجام داد، تلاش همه جانبه دشمنان از نظر سیاسی و نظامی و فرهنگی و تبلیغاتی را نردبان عظمت حضرت و اسباب نشر فضائل او در شرق و غرب عالم قرار داد.

و امروز از معاویه و بنی امیه با آن همه عزت و عظمت جز به خواری و لعنت یاد نمی‌شود، اما حضرت علی و خاندان او، بر دلها حکومت می‌کنند.

و شاهد آشکار آن، بارگاه با شکوه دختر سیدالشهداء، حضرت رقیه است که در شام در مرکز حکومت اموی درس عبرت تاریخ است و در کنار کاخهای اموی، قبر معاویه است که به زباله دان تبدیل گشته است. زمانی بر این امت گذشت که نام علی بردن جرم بود و امروز افتخار اسلام و انسانیت است. زمانی راه علی متروک بود و گمراهی تلقی می‌شد و امروز راه هدایت است و شاهره حقیقت و افتخار و سعادت. زمانی شیعیان و پیروان و دوستان او در بدترین شرایط در زندانها قتل عام می‌شدند و امروز سربلند و با عزت بنام علی و پیروی از او بر دلها حکومت می‌کنند.

آن روز اگر مسلمان نماها قدرشان را ندانستند، امروز حتی مسیحیان و حتی بی‌دینان به عظمتش اعتراف می‌کنند و در مورد شخصیت او مقاله و کتاب می‌نویسند و سخنرانی می‌کنند.

«یریدون لیطفثوا نور الله بأفواههم و الله متم نوره و لو کره الکافرون.» [۱۷].

پی نوشت ها:

- [۱] نهج البلاغه، خطبه ۵۶.
- [۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۵۶.
- [۳] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۵۵.
- [۴] اسد الغابه به نقل تتمه المنتهی.
- [۵] حموی در ثمرات الاوراق به نقل تتمه المنتهی.
- [۶] احمد بن شعیب بن علی متوفی ۳۸۳ هجری.
- [۷] کشف حقیقت، ص ۲۶۳ و تتمه المنتهی بطور خلاصه.
- [۸] الارشاد اعلام الوری.
- [۹] مروج الذهب ج ۳: ۴۵۴، شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۱۲۹.
- [۱۰] تاریخ طبری، ج ۱۱: ۳۵۷، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱: ۳۴۸، (الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۲ تا ۱۴۷).
- [۱۱] تاریخ طبری، ج ۱۱: ۳۵۷، شرح ابن ابی الحدید، ج ۱: ۳۴۸، (الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۲ تا ۱۴۷).
- [۱۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷.
- [۱۳] الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۲.
- [۱۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۵۷۴.
- [۱۵] شرح ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۱.
- [۱۷] یوسف: ۲۱.
- [۱۸] صف: ۸.

پیش بینی درباره عمر سعد

ای عمر سعد چگونه‌ای وقتی میان بهشت و جهنم قرار گیری؟

امیر المؤمنین علیه السلام روزی به عمر بن سعد فرمود: چگونه‌ای آن زمان که در موقعیتی قرار بگیری که میان بهشت و جهنم مخیر شوی و تو جهنم را انتخاب کنی؟ عمر سعد گفت: به خدا پناه می‌برم از این مطلب (یعنی هرگز چنین نمی‌کنم)، حضرت فرمود: ولی بدون شک این کار خواهد شد. [۱].

تردید عمر سعد و مشورت او

و حوادث همانگونه شد که حضرت فرموده بود: عبیدالله بن زیاد وقتی فرماندار کوفه شد و درصدد دفع قیام سیدالشهداء و تهیه لشکر افتاد به عمر بن سعد پیشنهاد کرد تا فرماندهی سپاه کوفه را عهده‌دار شود او قبلاً عمر بن سعد را مأمور فرمانداری ری کرده و حکم او را هم به او داده بود عمر بن سعد وقتی پیشنهاد عبیدالله بن زیاد را شنید آن را نپذیرفت و درخواست کرد او را معاف دارد. عبیدالله که نقطه ضعف عمر سعد را که همان ریاست طلبی بود به خوبی تشخیص داده بود به او گفت: باشد ولی آن حکم ما را به ما برگردان، عمر سعد با شنیدن این سخن به تردید افتاد و گفت: امروز را به من مهلت بده تا فکر کنم، با هر که مشورت کرد او را برحذر داشتند، خواهرزاده‌اش به او گفت:

تو را به خدا سوگند می‌دهم که به طرف حسین نروی، گناه می‌کنی و پیوند فامیلی را خواهی بریدی، بخدا سوگند اگر همه دنیا و حکومت آن، برای تو باشد و از آن بگذری برای تو بهتر است از اینکه خدا را با خون حسین علیه‌السلام ملاقات کنی. عمر سعد گفت: باشد، ولی آن شب را فکر می‌کرد و مردّد بود، و شنیده شد که در ضمن اشعاری با خود زمزمه می‌کرد که: «أترك ملك الری و الری منیة ام ارجع مذموما بقتل حسین و فی قتله النار اللتی لیس دونها حجاب و ملك الری قره عین» آیا حکومت ری را رها کنم، با اینکه ری آرزوی من است؟! یا اینکه با کشتن حسین مذمت را قبول کنم؟ می‌دانم که در کشتن حسین آتش است که جدایی از آن نیست، ولی حکومت ری روشنی چشم من است.»

فردا که نزد عبیدالله آمد و بهانه آورد که شما مرا به حکومت ری منصوب کرده‌ای و در میان مردم پخش شده است، اگر صلاح می‌دانی من به همانجا بروم و شما از بزرگان کوفه کسانی را که از من کار آزموده ترند به سوی حسین بفرستی و نام عده‌ای را نیز برد.

عبیدالله گفت: من با تو در مورد کسی که می‌خواهم بفرستم مشورت نکردم، تو خودت اگر با لشکریان ما می‌روی و گر نه آن حکم (فرمانداری ری را) بما برگردان. عمر سعد که چنین دید آن را پذیرفت. [۲].

و این چنین بود که پیشگویی امیرالمؤمنین در حق این ملعون به حقیقت پیوست و از مسائل عبرت‌انگیز تاریخ آنکه او حتی به حکومت ری نیز نرسید و زیانکار دو جهان شد و این حقیقت را سیدالشهداء علیه‌السلام در کربلا به عمر سعد نیز خبر داد.

حضرت حسین علیه‌السلام به عمر سعد پیغام داد که می‌خواهم با تو صحبت کنم، امشب میان دو لشکر نزد من آی. عمر سعد با بیست نفر، امام حسین علیه‌السلام نیز با بیست نفر آمدند، وقتی نزدیک شدند، حضرت به یاران خود فرمود کناری روند، فقط برادر گرامیش حضرت عباس و پسر بزرگوار او علی اکبر علیه‌السلام با حضرت ماندند، عمر سعد نیز چنین کرد و فرزندش حفص و غلام او باقی ماندند.

امام حسین علیه‌السلام به او فرمود: وای بر تو ای پسر سعد، از خدائی که بازگشت تو به سوی اوست نمی‌ترسی، آیا با من جنگ می‌کنی در حالی که منم پسر آنکه تو می‌دانی (یعنی من فرزند رسول خدایم) رها کن این گروه را و با من باش، این کار، تو را به خداوند نزدیک‌تر می‌کند.

عمر سعد گفت: می‌ترسم خانه مرا ویران کنند!

حضرت فرمود: من برایت خواهم ساخت. عمر سعد گفت: می‌ترسم مزرعه مرا مصادره کنند.

حضرت فرمود: من از اموال خودم در حجاز بهتر از آن را به تو می‌دهم. عمر سعد گفت: خانواده‌ام چه؟ بر آنها نگرانم، (حضرت فرمود: من سلامتی آنها را تضمین می‌کنم، عمر سعد ساکت شد و جوانی نداد) حضرت از او روی گردانده و در همان حال او را نفرین کرده فرمود: چیست تو را؟ خداوند تو را در بسترت ذبح کند در این دنیا، در روز قیامت تو را نیامرزد، به خدا که امیدوارم از گندم عراق (بعد از من) نخوری جز اندکی! عمر سعد در حالی که سخن حضرت را مسخره می‌کرد گفت: اگر گندم نشد به جو کفایت است. [۳] و سرانجام نیز بدون اینکه به ری برسد با خفت و خواری به دست مختار کشته شد.

و در روایت دیگری سیدالشهداء علیه‌السلام به او فرمود: آیا مرا می‌کشی به این خیال که آن حرامزاده پسر حرامزاده تو را حاکم شهرهای ری و گرگان کند [۴] بخدا سوگند مزه گوارای آن را هرگز نخواهی چشید، این قراری است بسته شده، هر چه می‌خواهی انجام ده، تو بعد از من نه شادی دنیا خواهی دید و نه آخرت، گویا سر تو را می‌بینم که بر روی نی در کوفه نصیب شده، کودکان آن را هدف قرار داده سنگباران می‌کنند. [۵].

در تاریخ آمده است که مردم سالها قبل از جریان کربلا عمر سعد را بعنوان قاتل الحسین می‌شناختند، [۶] و چون از جریان کربلا بازگشت و مورد توبیخ عام و خاص قرار گرفت در مشاجره‌ای که با عبیدالله رخ داد گفت: «بخدا سوگند هیچ انسانی از سفری

برنگشته آن گونه که من برگشتم، عیب‌الله را اطاعت کردم و خدا را معصیت نمودم و پیوند فامیلی را بریدم. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز.

[۲] نفس المهموم، ص ۱۲۷.

[۳] الفتوح ۵: ۱۰۲، مقتل الحسين للخوارزمی ۱: ۲۴۵، البداية و النهاية ۸: ۱۸۹، بحار الانوار ۴۴: ۳۸۸، اعيان الشيعة ۱: ۵۹۹ (موسوعة کلمات الامام الحسين عليه السلام: ۳۸۷).

[۴] منطقه شمال ایران تا وسعت بسیاری زیر نظر یک حاکم اداره می شده است.

[۵] سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۰.

[۶] سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۰.

[۷] سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۷۰.

پیشگویی در مورد شهادت رشید هجری

رشید هجری [۱] از یاران باوفا و صمیمی حضرت علی علیه السلام بود به گونه‌ای که حضرت او را لایق تعلیم علوم غیب دانسته، از بلاها و مرگها آگاه بود و او را رشید البلیا می نامیدند، به بعضی خبر می داد که چگونه می میرد و یا چگونه کشته می شود، و همانطور که خبر داده بود واقع می شد.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود به باغی رفت، زیر درخت خرمائی نشست و فرمود تا خرمائی چیدند و آوردند. رشید گفت: یا امیرالمؤمنین چه خرمای خوبی است؟ حضرت فرمود: ای رشید، بدان که تو را بر شاخه همین درخت به دار می زنند! رشید گوید: از این به بعد صبح و شام کنار این درخت می آمدم و آن را آبیاری می کردم تا اینکه امیرالمؤمنین از دنیا رفت. روزی آمدم دیدم که شاخه‌های آن درخت را بریده‌اند، با خود گفتم: اجلم نزدیک است یک روز که آمدم رئیس مأمورین محله به من گفت: بیا نزد امیر، وقتی وارد قصر شدم دیدم که آن چوب به کناری افتاده است، روز دیگری دیدم نصف آن را برای چرخ آب چاه استفاده کرده‌اند. با خود گفتم: دوست من به من دروغ نگفت: تا اینکه مأمور حاکم به سراغم آمد و مرا احضار کرد وقتی وارد قصر شدم آن چوب را دیدم با پا به آن زدم و گفتم: من برای تو بزرگ شدم و تو برای من رشد کردی وقتی او را بر عیب‌الله بن زیاد وارد کردند گفت: از دروغ رفیق خودت بگو! گفتم: به خدا که که نه من دروغگو هستم و نه او، به من خبر داده است که تو دست و پا و زبانم را قطع خواهی کرد!

عیب‌الله گفت: به خدا که سخن او را دروغ می گردانم، سپس فرمان داد تا دستها و پاهایش را قطع کنند (اما زبانش را قطع نکنند تا به گمان خودش سخن حضرت علی علیه السلام را باطل نماید) وقتی رشید را به نزد خاندانش بردند در همان حال از سخنان شگفت و عظیم به مردم خبر می داد، صدا زد: ای مردم از من سؤال کنید، این گروه نزد من دینی دارند که هنوز پرداخت نشده است در این حال به ابن زیاد خبر دادند که: می دانی چه کردی؟ دست و پای رشید را بریدی و زبانش را آزاد گذاردی و او هم اکنون سخنان عظیم با مردم در میان می گذارد، عیب‌الله دستور داد تا زبان او را نیز به همراه دست و پایش قطع کنند. [۲].

شخصی به نام زیاد بن نصر گوید: من نزد زیاد بودم که رشید هجری را آوردند زیاد به او گفت: همراهت (یعنی علی علیه السلام) در مورد کار ما با تو چه گفته است؟ (معلوم می شود که خبرهای غیبی حضرت چنان مشهور بوده است که دشمنان ایشان نیز از آن مطلع گشته بودند)

رشید گفت: حضرت به من خبر داده است که شما دست و پای مرا بریده و سپس مرا به دار آویزان می‌کنید، زیاد گفت: به خدا سوگند که سخن علی علیه‌السلام را دروغ می‌گردانم، ره‌ایش کنید.

همین که رشید خواست برخیزد و بیرون رود، زیاد گفت: به خدا که شکنجه‌ای سخت‌تر از همان که صاحب او خبر داده سراغ ندارم، او را ببرید و دست و پای او را بریده و سپس دارش زنید.

رشید گفت: هرگز، شما نزد من چیزی دارید که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من خبر داده است! زیاد که متوجه شده بود گفت: زبانش را قطع کنید، رشید گفت: به خدا که الان تصدیق خبر امیرالمؤمنین علیه‌السلام محقق شد.

شیخ مفید (ره) بعد از نقل این خبر گوید: این روایت را نیز موافق و مخالف از افراد مورد اعتماد خود از کسانی که نام بردیم ذکر کرده‌اند و این خبر در نزد علماء شیعه و اهل سنت مشهور است. [۳].

شخصی بنام ابوحسان عجللی گوید: از دختر راشد (رشید)، هجری راجع به جریان پدرش پرسیدم گفت: از پدرم شنیدم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او فرمود: ای راشد چگونه است صبر تو آنگاه که حرامزاده بنی امیه تو را بخواند و دستها و پاها و زبان تو را قطع کند؟

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین آیا سرانجام آن بهشت است؟ فرمود: آری ای راشد، تو در دنیا و آخرت با من هستی. دختر رشید گوید: به خدا قسم که پس از مدتی عیدالله بن زیاد ناپاک، رشید را خواست و به او دستور داد تا از امیرالمؤمنین بیزارى جوید و به او گفت: صاحب تو در مورد مرگ تو چه خبری داده است؟ رشید گفت: دوست من صلوات الله علیه به من خبر داده که تو مرا به بیزارى از او دعوت می‌کنی و من قبول نمی‌کنم و تو دستها و پاها و زبان مرا قطع می‌کنی. ابن زیاد گفت: بخدا قسم که حتما سخن او را دروغ می‌گردانم، سپس فرمان داد تا دستها و پاهاى او را قطع کنند ولی زبانش را آزاد گذارند.

دختر رشید گوید: پدرم را با دست و پای بریده آوردند، به او گفتم: ای پدرم فدایت شوم آیا از این مصیبت احساس درد می‌کنی؟ گفت: نه به خدا قسم مگر به مقدار فشاری که هنگام ازدحام به انسان می‌رسد وقتی همسایگان نزد او آمدند به آنها گفت: صفحه و دواتی بیاورید تا آنچه مولای من امیرالمؤمنین علیه‌السلام به من خبر داده برای شما بگویم و سپس شروع کرد به گفتن اخبار مهم از کلام حضرت امیر علیه‌السلام. وقتی جریان را به ابن زیاد بازگو کردند کسی را فرستاد تا زبان او را نیز قطع کرد و او در همان شب به رحمت ایزدی پیوست. امیرالمؤمنین او را راشد نام نهاده بود و به او علم اجلها و بلاها را تعلیم کرده بود، گاهی با شخصی برخورد می‌کرد و می‌گفت: ای فلانی تو با فلان مرگ خواهی مرد و همانگونه می‌شد که خبر می‌داد. [۴].

در زمانی که رشید هجری فراری بود و مأموران زیاد در پی او بودند، روزی نزد مردی بنام ابوارا که وارد شد، ابوارا که با عده‌ای از یارانش د نزدیک در (شاید در راهرو) نشسته بود که رشید وارد شد، از دیدن رشید بسیار هراسناک شد به دنبال او آمد و به او گفت: وای بر تو مرا کشتی و فرزندان مرا یتیم کردی و نابودی نمودی! رشید گفت: چرا؟ گفت: تو تحت تعقیب هستی و اکنون به خانه من آمدی و دوستان من تو را دیده‌اند (و گزارش خواهند نمود).

رشید گفت: هیچکدام از آنها مرا ندیده‌اند! ابوارا که گفت: تو مرا نیز به مسخره گرفته‌ای، آنگاه رشید را در بند کشید و محکم بست تا نگریزد! و در اتاقی محبوس کرد و در را بست. سپس به نزد یارانش بازگشت و برای اینکه بفهمد آیا کسی رشید را دیده است یا نه به آنها گفت: به نظرم رسید پیرمردی هم اکنون وارد منزل من شده است، آنها گفتند:

ما هیچکس را ندیدیم، او چند بار سخن خود را تکرار کرد، اما همگی انکار کردند.

ابوارا که می‌ترسید تا مبادا دیگران رشید را دیده باشند و به زیاد گزارش کرده باشند به این منظور راهی مجلس زیاد شد تا ببیند جریان چیست و اگر آنها بو برده‌اند خودش اعتراف کند و رشید را تحویل دهد.

به مجلس زیاد آمد و نزد او نشست، در این میان ناگاه رشید را دید که بر استر او سوار شده به مجلس زیاد می‌آید، رنگ صورتش

پرید و خشکش زد و یقین کرد که نابود شده است. رشید از استر پیاده شد و نزد زیاد آمد و سلام کرد، زیاد از جا برخاست و او را در آغوش کشید و بوسید. سپس شروع کرد از او راجع به سفر او و بستگان او پرسیدن، بعد از لحظاتی رشید رفت. ابوارا که به زیاد گفت: خداوند برایت خیر خواهد ای امیر، این پیرمرد که بود؟

زیاد گفت: او یکی از برادران ما از اهل شام بود که به زیارت ما آمده بود.

ابوارا که به منزل خود آمد، مشاهده کرد رشید در اتاق به همان حال (در بند) بود، به رشید گفت: حالا که نزد تو این دانش است که می بینم هر کار که خواهی بکن و هر گاه که خواستی نزد ما آی. [۵].

موسی بن جعفر و علم امام

اسحاق بن عمار گوید: از عبد صالح (موسی بن جعفر علیه السلام) شنیدم که به مردی خبر مرگ او را می داد! با خود گفتم: گویا او می داند زمان مرگ هر یک از شیعیان خود را؟! در این لحظه حضرت با قیافه‌ای خشمگین متوجه من شد و فرمود:

ای اسحاق! رشید هجری به علم مرگها و بلاها آگاه بود (با اینکه امام نبود) و امام سزاوارتر است به دانستن آن، سپس فرمود:

ای اسحاق هر چه خواهی انجام ده (آماده سفر آخرت باش) که عمر تو پایان یافته و تو تا دو سال دیگر (قبل از دو سال) خواهی مرد، برادران تو و خانواده‌ات اندکی پس از تو با هم اختلاف پیدا کرده و به یکدیگر خیانت می کنند به گونه‌ای که دشمنشان آنها را شماتت می کند، آیا همین در دلت گذشت؟ (که من از زمان مرگ شیعیان خبر دارم).

اسحاق گوید: من از آنچه در دلم خطور کرد استغفار می کنم. راوی گوید: از این محفل اندکی گذشت و اسحاق فوت کرد و خانواده‌اش نیز نیازمند اموال مردم شدند و مفلس (ورشکسته و فقیر) شدند. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] هجر شهری است در نواحی بحرین (نفس المهموم).

[۲] نفس المهموم، ص ۸۳.

[۳] الارشاد، ص ۳۱۶.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۳۶ و الاختصاص ص ۷۲.

[۵] نفس المهموم، ص ۸۱ و الاختصاص للشیخ المفید، ص ۷۳.

[۶] اصول کافی، ج ۲، ص ۳۹۹.

پیشگویی دقیق در مورد میثم تمار

یکی از یاران باوفا و صمیمی که از خواص و برگزیدگان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد و حضرت به مقدار قابلیت و استعدادش به او از علوم خویش افاضه نمود، میثم تمار است، او مردی بود زاهد که از شدت عبادت و زهد به شدت لاغر گشته بود. امیرالمؤمنین علوم فراوانی به او داده بود که از جمله آنها اسرار غیبی است. میثم در ابتدا برده زنی از قبیله بنی اسد بود، امیرالمؤمنین علیه السلام او را آزاد نمود و به او فرمود:

نامت چیست؟ گفت: سالم، حضرت فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به من خبر داد که نام تو- که پدر و مادرت تو را به آن نامگذاری کرده‌اند- میثم است. میثم گفت: خدا و رسول او راست گفتند، شما هم یا امیرالمؤمنین راست گفتی، به خدا که اسم من همین است. حضرت فرمود: نام سالم را رها کن و به همان نامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را نامگذاری کرده‌اند برگرد، به این جهت نامش میثم و کنیه‌اش ابوسالم شد.

روزی حضرت به او فرمود: تو بعد از من گرفتار می‌شوی و به دار آویخته شده و با حربه‌ای مورد ضرب قرار خواهی گرفت، روز سوم از بینی و دهان تو خون جاری می‌شود و ریش تو با آن رنگین خواهد شد، پس در انتظار آن خضاب باش، تو دهمین نفری هستی که بر در خانه عمرو بن حرث اعدام می‌شوی، چوبه دار تو از همه آنها کوتاهتر و به زمین نزدیکتر است. سپس فرمود: بیا تا آن درخت خرمائی که تو را بر شاخه آن به دار می‌آویزند به تو نشان دهم، سپس حضرت آن را به میثم نشان داد.

از این به بعد میثم مکرر نزد آن درخت می‌آمد و نماز می‌خواند و در حالی که به آن درخت اشاره می‌کرد می‌گفت: چه مبارک درختی هستی! من برای تو آفریده شده‌ام و تو برای من آبیاری شده‌ای، همواره چنین می‌کرد تا اینکه درخت را قطع کردند و او از مکان دار خود در کوفه آگاه شد.

در این میان که میثم به کنار آن درخت می‌آمد با عمرو بن حرث که همسایه آن درخت بود ملاقات کرد و به او گفت: من همسایه تو خواهم شد، خوب همسایه داری کن! عمرو بن حرث که منظور میثم را متوجه نشده بود گفت: آیا می‌خواهی خانه ابن مسعود یا ابن حکیم را بخری؟

در همان سالی که میثم به شهادت رسید به نزد ام سلمه همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم رسید و ام سلمه پرسید: کیستی؟ گفت: منم میثم، ام سلمه گفت: به خدا سوگند چه بسیار از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که تو را یاد می‌کرد و سفارش تو را در دل شب به علی علیه السلام می‌کرد.

میثم سراغ امام حسین علیه السلام را گرفت، ام سلمه گفت: در بستان خود به سر می‌برد. میثم گفت: به حضرت بگوئید دوست داشتم برای عرض سلام خدمتشان برسم، ما به خواست خداوند متعال همدیگر را نزد خداوند- به زودی- ملاقات خواهیم کرد (زیرا اندکی قبل از شهادت سیدالشهداء در ایام شهادت مسلم بن عقیل، میثم به شهادت رسید).

ام سلمه عطری طلبید و محاسن او را خوشبو کرد و گفت: این محاسن به زودی با خون رنگین خواهد شد.

میثم به کوفه آمد، عیدالله بن زیاد- که لعنت خدا بر او باد- او را دستگیر نمود، وقتی میثم را نزد او آوردند به عیدالله گفتند: این مرد از همه افراد موقعیتش نزد علی علیه السلام بیشتر بود عیدالله با تعجب گفت: وای بر شما این مرد عجمی این همه موقعیت داشت؟! گفتند: آری، عیدالله به میثم گفت: می‌دانی خدایت کجاست؟ میثم با کمال جسارت گفت: او در کمین هر ستمکاری است و تو یکی از آن ستمکاران هستی! عیدالله گفت: با این عجمی بودن به آنچه خواسته‌ای رسیده‌ای، بگو بینم صاحب تو یعنی علی علیه السلام- در مورد رفتار من با تو چه خبری به تو داده؟ میثم گفت: به من خبر داده است که تو مرا بعد از نه نفر که من دهمین آنها هستم به دار می‌آویزی، چوبه دار من از همه کوتاهتر و به زمین نزدیکتر است! عیدالله گفت: حتما گفته او را مخالف می‌گردانم. میثم گفت: تو چگونه با او مخالفت می‌کنی، بخدا که او به من خبری نداده جز از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و او از جبرئیل از خداوند متعال، با این حال تو با این گروه چگونه مخالفت می‌کنی؟ من خود آگاهم از جایگاهی که بر آن به دار آویخته می‌شوم، میدانم، در کجای کوفه است؟ و من اولین مخلوق خدایم که در اسلام به دهان او، لجام زده می‌شود.

عیدالله بن زیاد میثم را به زندان افکند، همراه میثم، مختار بن ابی عبیده را (که انتقام خون شهداء کربلا را بعد از قاتلین آنها گرفت) نیز به زندان افکند.

میثم به مختار گفت: تو از زندان آزاد خواهی شد و برای خونخواهی (امام) حسین علیه السلام قیام می‌کنی و این مرد- عیدالله- که ما را می‌کشد خواهی کشت! عیدالله تصمیم گرفت مختار را بکشد، همینکه خواست این تصمیم را اجرا کند، نامه‌ای از یزید به او رسید که در آن دستور آزادی مختار نوشته شده بود، عیدالله او را آزاد کرد، ولی دستور داد میثم را به دار آویزان کنند. وقتی میثم را می‌بردند مردی به او گفت: ای میثم تو از این بی‌نیاز بودی (خود را به هلاکت انداختی) میثم تبسمی کرد و در حالی که به آن درخت اشاره می‌کرد گفت: من برای این آفریده شدم و این نیز برای من رشد کرده است. وقتی میثم را بر چوبه دار آویزان کردند

(همان جایی که حضرت علی علیه‌السلام خبر داده بود، البته دار آویز در سابق به صورت صلیب بوده است نه حلق آویز، یعنی او را به چوبه دار بالا برده می‌بستند، بدون اینکه طناب دار را بر حلق او ببندند، و پس از مدتی با نیزه یا تیر او را می‌کشتند) مردم اطراف چوبه دار جمع شدند، وقتی عمرو بن حرث منظره را در کنار خانه خود دید گفت: به خدا که میثم به من می‌گفت که همسایه تو می‌شوم، سپس به کنیز خود دستور داد زیر آن چوبه را تمیز کرده و آب بپاشند و خوشبو کند.

میثم بالای دار شروع کرد از فضائل بنی هاشم بیان کردن به گونه‌ای که به ابن زیاد خبر دادند که این بنده شما را رسوا کرد، آن ملعون دستور داد تا لجام بر دهان او زنند و اولین مخلوق خدا بود که در اسلام به او لجام زده شد. سه روز گذشت و روز سوم با حربه‌ای او را هدف قرار دادند، تکبیر گفت و در آخر آن روز از بینی و دهانش خون آمد (و به شهادت رسید) و شهادت او ده روز قبل از آمدن سیدالشهداء علیه‌السلام به عراق بود. [۱].

روایت دیگر در پیشگویی حضرت امیر

در روایت دیگری میثم گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام مرا خوانده فرمود: ای میثم چگونه‌ای وقتی حرامزاده بنی امیه عبیدالله بن زیاد تو را به بیزاری از من دعوت کند؟ عرض کردم: ای امیرالمؤمنین به خدا سوگند من از شما بیزاری نمی‌جویم. حضرت فرمود: به خدا سوگند که تو را می‌کشد و به دار می‌کشد، عرض کردم: صبر می‌کنم و این در راه خدا اندک است. حضرت فرمود: ای میثم در این هنگام تو با من هستی در درجه من الخ. [۲] در روایت دیگری آمده است: امیرالمؤمنین علیه‌السلام از (مسجد) جامع کوفه بیرون می‌آمد و نزد میثم تمار می‌نشست و با او سخن می‌گفت، گویند: روزی به میثم فرمود: ای میثم به تو بشارت دهم؟ گفت: به چه چیز ای امیر مؤمنان؟ فرمود: به اینکه تو در حالی که به دار آویخته شده‌ای خواهی مرد، میثم گفت: ای مولای من در آن حال من بر روش اسلام هستم؟ حضرت فرمود: آری. [۳].

مذاکره عجیب میثم و حبیب و رشید

روزی میثم سوار بر اسب می‌رفت که حبیب بن مظاهر اسدی (شهید فداکار کربلا) که در میان بنی اسد بود به استقبال میثم آمد، هر دو سوار به هم نزدیک شدند به گونه‌ای که گردن اسبهای آنها نزدیک هم بود و با هم سخن می‌گفتند. حبیب به میثم گفت: گویا پیرمردی را می‌بینم فربه (یعنی میثم را) که موی جلوی سر او ریخته، در کنار دارالرزق خیار (یا خرزبه یا کدو) می‌فروشد، و او در راه محبت خاندان پیامبرش بر دار شود و شکم او بر روی چوبه دار پاره گردد! میثم گفت: و من مردی سرخ روی را می‌بینم با دو دسته موی بافته که برای یاری فرزند دختر پیامبرش خارج می‌شود و کشته می‌گردد و سر او را در شهر کوفه می‌گردانند.

اهل مجلس که ایندو پیشگویی را از ایندو نفر شنیدند گفتند: ما دروغ‌گوتر از این دو ندیده‌ایم! در این میان رشید هجری آمد و سراغ میثم و حبیب را گرفت، مردم گفتند: آن دو رفتند ولی ما از آنها شنیدیم که چنین و چنان می‌گفتند. رشید گفت: رحمت خدا بر میثم، فراموش کرد بگوید: جایز کسی که سر حبیب را می‌گرداند صد درهم زیاد می‌کنند، آنگاه رشید رفت. مردمی که این را شنیدند گفتند: به خدا که این از آنها دروغ‌گوتر است، ولی روزگار گذشت تا اینکه دیدیم میثم را که کنار خانه عمرو بن حرث بر دار زدند و سر حبیب بن مظاهر را که با امام حسین کشته شده بود به کوفه آوردند و هر چه خبر داده بودند واقع شد. [۴].

پیشگویی میثم در مورد مرگ معاویه

ابو خالد تمار گوید: روز جمعه‌ای بود که با میثم تمار بر روی رودخانه فرات بودیم ناگهان بادی وزید، میثم بیرون آمد و بعد از نگاه به باد گفت: کشتی را محکم دارید که این بادی تند است، همین ساعت معاویه مرد. یک هفته گذشت، در جمعه آینده پیکی از شام آمد وقتی از او جوایب حال شدم گفت: اوضاع مردم خوب است ولی معاویه مرد و

مردم با یزید بیعت کرده‌اند، پرسیدم: در چه روزی مرد؟ گفت: روز جمعه. [۵].

روایتی از میثم در مورد غربت حضرت علی

میثم تمار گوید: شبی از شبها مولای من امیرالمؤمنین علیه‌السلام با من به بیرون از کوفه آمد و در مسجدی که آنجا بود چهار رکعت نماز گزارد بعد از سلام نماز و گفتن تسبیح عرضه داشت:

خدایا چگونه تو را بخوانم با آنکه نافرمانی ترا کرده‌ام، و چگونه تو را نخوانم بعد از آنکه تو را شناخته و محبت تو در دلم جای گرفته است، دستی را بطرف تو دراز کردم که از گناه پر است و چشمی که امیدوار (به بخشش و کرم) توست - سپس دعائی طولانی کرد و صدا را آهسته نمود و سر بر خاک نهاده سجده کرد و یکصد مرتبه گفت: العفو العفو، آنگاه برخاست و بیرون رفت، من به دنبال حضرت به صحرا رفتم، حضرت خطی برایم کشید و فرمود: مبادا از این خط بگذری! آنگاه خودش تنها رفت، شب تاریکی بود با خودم گفتم: تو مولای خود را رها کردی با آنکه او دشمنان بسیار دارد، در پیشگاه الهی و نزد پیامبر او چه عذری خواهی داشت، بخدا که دنبالش خواهم رفت و مراقب او خواهم بود گرچه از فرمان او سرپیچی کنم. به همین جهت دنبال حضرت حرکت کردم، مقداری که آمدم دیدم حضرت سر را تا نصف بدن درون چاهی فرو برده و با چاه سخن می‌گوید و چاه نیز با حضرت سخن می‌گوید، که ناگاه حضرت متوجه من شده فرمود: کیستی؟ گفتم: میثم. فرمود: آیا نگفتم از آن خط عبور نکنی؟ عرض کردم: ای مولای من از دشمنان بر شما ترسیدم دلم آرام نگرفت فرمود: آیا از حرفهای من چیزی شنیدی؟ عرض کردم: نه فرمود: ای میثم: در سینه عقده‌هائی است که وقتی سینه‌ام از آن تنگ می‌شود با دست زمین را گود می‌کنم و اسرار خود را برای آن بازگو می‌کنم، از این عقده‌های من است که زمین می‌روید و آن گیاه اثر بذر من است. [۶] و امام باقر علیه‌السلام به ابو خالد کابلی فرمود: علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام نزد شما بود در عراق و با اصحاب خود با دشمن می‌جنگید ولی در میان (آن جمعیت انبوه) پنجاه نفر که او را درست بشناسند و به رهبری او حقیقتا آگاه باشند نبود. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ص ۳۱۳.

[۲] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۳] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۴] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۵] نفس المهموم، ص ۷۸.

[۶] نفس المهموم، ص ۷۹.

[۷] بحار، ج ۴۲، ص ۱۵۲.

پیشگویی شهادت حجر بن عدی

حجر بن عدی بعد از ضربت خوردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام توسط ابن ملجم - که لعنت خدا بر او باد - به عیادت حضرت آمد و با گفتن اشعار فصیح و زیبایی حضرت را تمجید و تأسف خود را ابراز نمود که اول آن اشعار این بود: فیا اسفی علی المولی التقی ابوالاطهار حیدره الزکی

«ای افسوس بر مولای با تقوا، پدر پاکان، حیدر پاک.» وقتی نگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به او افتاد و اشعار او را شنید به او فرمود: چگونه‌ای وقتی تو را برای بیزاری از من دعوت کنند، چه خواهی گفت؟ حجر گفت: ای امیر مؤمنان بخدا سوگند اگر مرا با شمشیر

قطعه قطعه کنند و برای سوزاندنم آتش برافروزند و مرا در آن اندازند، اینها را بر بیزاری جستن تو ترجیح خواهم داد! حضرت فرمود: به هر خبری موفق باشی ای حجر، خدا به تو از جانب خاندان پیامبرت خیر دهد [۱] و در یک پیشگوئی دیگر امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: ای اهل عراق به زودی از شما هفت نفر در سرزمین عذراء کشته می‌شوند، مثل آنها همانند اصحاب اخدود است (که داستان آنها در قرآن آمده است و به جرم قبول مذهب حق در گودالهای آتش سوزانده شدند). و سرانجام حجر و اصحاب او به دست عمال معاویه در عذراء به شهادت رسیدند. [۲].

داستان شهادت حجر و یاران او

حجر بن عدی، از بزرگان و خواص اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که به زهد و کثرت عبادت و نماز معروف بود، گویند در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند.

او در کودکی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را درک کرده بود و با این حال از بزرگان صحابه شد، او که از ناسزاگوئی حاکم کوفه به نام مغیره بن شعبه که به حضرت علی علیه‌السلام و شیعیان او ناسزاگوئی می‌کرد، به شدت به تنگ آمده بود، شروع نمود به اعتراض کردن، تا اینکه مغیره مرد و پس از او جنایتکار خونریز و حرامزاده‌ای بنام زیاد والی کوفه شد، شیعیان اطراف حجر را گرفتند و کم کم جمعیشان زیاد شد تا اینکه در یک اعتراض علنی نماینده حاکم را بر روی منبر سنگباران کردند، حاکم به تعقیب حجر پرداخت، تا اینکه دوازده نفر را با او دستگیر کردند، و قرار شد آنها را به نزد معاویه در شام بفرستند تا او قضاوت کند و همراه آنها نامه‌ای نوشت و در آن حجر و اصحاب او را به جنگجوئی و آشوبگری و تهیه لشکر و تفرقه افکنی و لعنت بر خلیفه و برکناری معاویه و کفر، متهم نمود و دستور داد تا بزرگان شهر بر آن گواهی دهند و حتی نام برخی را به دروغ پای نامه نوشت. این عده را که تعداد آنها به چهارده نفر رسیده بود به طرف شام حرکت دادند تا اینکه به منطقه‌ای بنام مرج عذراء در چند مایلی دمشق رسیدند، در اینجا معاویه نمایندگان کوفه را که پیام رسان زیاد بودند به حضور پذیرفت، معاویه دو نفر را که یکی از آنها یک چشم بود به نزد حجر در یک تفأل گفت: نصف ما کشته می‌شود و نصف دیگر نجات می‌یابد.

شش نفر از آن گروه با شفاعت بزرگان شام نجات یافتند آنگاه به افراد باقیمانده گفتند: ما دستور داریم بیزاری از علی و لعن بر او را بر شما عرضه کنیم، اگر انجام دادید شما را رها خواهیم کرد و گرنه خواهیم کشت، معاویه خون شما را به خاطر گواهی همشهریان شما حلال می‌داند ولی شما را با این شرط عفو می‌کند، از علی بیزاری بجوئید تا آزاد شوید. آنها یکصد گفتند: ما چنین نخواهیم کرد، آن شب را به آنها مهلت دادند، کفنه‌های آنها را آماده کردند آنها تمامی شب را به نماز پرداختند.

صبحگاه یاران معاویه گفتند: ای گروه ما دیشب دیدیم شما نماز طولانی و زیبا دعا می‌کردید، به ما بگوئید نظر شما در مورد عثمان چیست؟ جواب دادند: او اولین کسی است که در حکومت ستم کرد و به غیر حق عمل کرد.

اهل شام گفتند: معاویه شما را بهتر می‌شناخت سپس دوباره پیشنهاد کردند که از علی علیه‌السلام بیزاری بجویند، آنها گفتند: هرگز، بلکه ما ولایت او را می‌پذیریم. آنگاه هر کدام از آن جماعت یکنفر از اصحاب حجر را گرفته می‌برد تا بکشد، حجر گفت: بگذارید دو رکعت نماز بخوانم، که من هرگز وضوء بدون نماز ننگرفته‌ام. پس از نماز گفت: بخدا که نمازی کوتاهتر از این نخوانده بودم و اگر نه این بود که اینان برداشت کنند که از روی بی‌تابی است دوست داشتم زیاد نماز بخوانم، یکی از آنها با شمشیر برهنه بطرف حجر آمد، حجر لرزید، آن مرد گفت: تو که پنداشتی از مرگ واهمه نداری (چرا ترسیدی؟)، اکنون اگر بیزاری بجوئی تو را رها می‌کنیم! حجر گفت: چرا هراسناک نشوم وقتی قبری آماده و کفنی باز و شمشیری برهنه می‌بینم، ولی بخدا سوگند اگر هراس کردم، اما چیزی که خدای را به خشم آورد نخواهم گفت، سپس او را شهید کردند. رضوان خدا بر او باد.

سپس شروع کردند یاران حجر را یکی یکی کشتند تا شش نفر، دو نفر باقی‌مانده پیشنهاد کردند ما را نزد معاویه بفرستید، وقتی نزد

معاویه آمدند یکی از آنان به نام کریم بن عنیف گفت: خدا را خدا را ای معاویه تو از این دنیای فانی می‌روی و به جهان باقی خواهی شتافت و در آنجا از این تصمیم که در مورد ریختن خون ما گرفته‌ای بازخواست خواهی شد.

معاویه گفت: در مورد علی چه نظری داری؟ او گفت من با تو هم عقیده‌ام و از دین علی بیزارم، معاویه با شفاعت شمر او را بخشید مشروط بر اینکه یک ماه زندانی شود و تا معاویه حکومت می‌کند به کوفه وارد نشود.

سپس به نفر دوم گفت: در مورد علی چه می‌گوئی؟ او گفت: من شهادت می‌دهم که علی از کسانی است که یاد خدا را زیاد می‌نمود و امر به معروف و نهی از منکر می‌کرد و خطای مردم را عفو می‌نمود، معاویه گفت: نظر تو در مورد عثمان چیست؟ گفت: او اولین کسی است که درهای ستم را گشود و درهای حق را به لرزه انداخت. معاویه گفت: خودت را کشتی، آن مرد گفت: بلکه تو را کشتم، آنگاه معاویه که از جملات او به شدت ناراحت بود در نامه‌ای به زیاد یعنی حاکم کوفه نوشت: این مرد بدترین آن گروهی است که برای ما فرستادی، او را به گونه‌ای شکنجه کن که شایسته آن است و به بدترین صورت بکش، و چون نامه به زیاد رسید دستور داد تا او را زنده به گور کردند.

و به این ترتیب همچنان که حضرت امیر علیه‌السلام خبر داده بود هفت نفر از آنان کشته شدند. شهادت حجر و یاران او در دل مسلمانان بسیار گران آمد

امام حسین علیه‌السلام در نامه‌ای به معاویه در ضمن جملاتی چنین فرمود: مگر تو قاتل حجر بن عدی و نمازگزارانی که از ظلم برآشفته و بدعت را سنگین می‌دانستند نیستی؟ همانها که در راه خدا از سرزنش کننده هراس نداشتند و تو آنها را به ظلم کشتی با آنکه به آنها پیمانهای سخت داده و قسمهای محکم خورده بودی. و موضوع شهادت حجر و یاران او یکی از مواردی بود که مسلمانان بر معاویه به سختی اعتراض می‌کردند، گویند معاویه در هنگام مرگ می‌گفت: روزگار بدی برای من از حجر در پیش است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نفس المهموم، ص ۹۳.

[۲] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۶.

[۳] نفس المهموم، ص ۸۴.

پیشگویی در مورد قنبر و قتل او

روزی حجاج بن یوسف ثقفی به اطرافیان خود گفت: می‌خواهم مردی از اصحاب ابوتراب را (کنیه‌ای که دشمنان حضرت بعنوان تحقیر از حضرت علی علیه‌السلام یاد می‌کردند) به قتل برسانم و با خون او نزد خداوند تقرب جویم! به او گفتند (اکنون) هیچکس را مثل قنبر غلام علی به او نزدیکتر نمی‌شناسیم، حجاج مأموری را فرستاد تا قنبر را دستگیر کرده آوردند.

حجاج گفت: توئی قنبر؟ جواب داد: آری، گفت: ابوهمدان؟ گفت: آری، حجاج گفت: علی بن ابی‌طالب مولای توست؟ قنبر گفت: مولای من خداست و علی صاحب نعمت من است، حجاج گفت: آیا از دین علی بیزاری می‌جوئی؟ گفت: اگر از دین او بیزار شوم، مرا به چه دینی برتر از او راهنمایی می‌کنی؟ (حجاج که از این پاسخ کوبنده در مانده شد، سخن را عوض کرده) گفت:

تو را می‌کشم، خودت بگو دوست داری چگونه کشته می‌شوی؟ قنبر گفت: من اختیار را به تو دادم، حجاج پرسید: برای چه؟

قنبر گفت: زیرا هرگونه که مرا بکشی همان طور تو را (در آخرت) خواهم کشت و همانا امیرالمؤمنین به من خبر داده است که مرگ من از روی قتل و به ظلم و ناحق خواهد بود، حجاج دستور داد تا سر او را بریدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه، ج ۱، ص ۳۸۳.

پیشگونی در مورد شهر کوفه و حاکمان آن

در نهج البلاغه است که امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای فرمود: ای کوفه گویا تو را می‌بینم که (بر اثر آمد و شد لشکرها و پیشامدهای سخت) کشیده می‌شوی همانند چرم در بازار عکاظ (زیرا چرم در وقت دباغی بسیار بر او کش و مالش داده می‌شود و عکاظ نام بازاری معروف بوده است در حجاز میان نخله و طائف) و از پیشامد حادثه پامال گشته و جنبش‌ها (انواع مصائب) بر تو وارد شود، و من می‌دانم هیچ ستمگری بر تو اراده ظلم نکند مگر اینکه خداوند او را به بلائی مبتلا کند یا کسی را بر او مسلط گرداند که او را بکشد (یعنی ستمگران کوفه یا مبتلا می‌شوند و یا کشته می‌گردند) و این خبر از جمله پیشگوییهای آن حضرت است همچنان که در وقایع کوفه و شرح حال ستمگران آن ذکر شده است. محمد بن حسین کیدری در شرح نهج البلاغه گوید: از آن جبارانی که خداوند آنها را به خود مشغول نمود زیاد (بن ابیه) است، او مردم را در مسجد جمع کرد تا علی علیه السلام را لعنت کنند، که ناگاه دربان او بیرون آمد و گفت: مردم متفرق شوید که امیر گرفتار است و همین الان فلج شده است. فرزند او عیدالله بن زیاد نیز به مرض جذام مبتلا گردید، حجاج بن یوسف (که راجع به حالات و جنایات او بعدا سخن خواهیم گفت) در شکمش جانور افتاد تا مرد، عمرو بن هبیره و فرزند او یوسف هر دو به بیماری صرع (غش) مبتلا شدند، خالد قسری آنقدر در زندان ماند تا از گرسنگی مرد.

اما آن گروهی از ستمگران که خداوند توسط کسانی آنها را نابود کرد و کشته شدند مثل عیدالله بن زیاد و مصعب بن زبیر و ابوالسرایا و دیگران بودند که همگی کشته شدند و همچنین یزید بن مهلب که به بدترین وضع کشته شد.

پیشگونی در مورد قاتل جویره

جویره بن مسهر به دارالاماره کوفه آمد و صدا زد: کجاست امیرالمؤمنین علیه السلام؟ گفتند: حضرت استراحت نموده است، صدا زد: ای خوابیده بیدار شو، سوگند به آنکه جانم به دست (قدرت) اوست، ضربتی بر سر تو وارد شود که محاسن تو از آن رنگین گردد همانگونه که خودت مرا خبر داده‌ای. حضرت امیر علیه السلام که سخنان او را شنید فرمود: جلو بیا تا با تو سخنی گویم، سوگند به آنکه جانم به دست (قدرت) اوست، حتما تو را با زور و اکراه به نزد آن خونریز طغیانگر ناپاک می‌برند و دست و پای تو را در زیر شاخه (درختی که نزدیک خانه) کافری است قطع کرده سپس بردار کشند!

روزگار گذشت تا آنکه پس از آن حضرت، زیاد بن ابیه حاکم معاویه دست و پای جویره را برید و او را بر شاخه‌ای کنار خانه ابن معکبر به دار کشید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد.

پیشگونی در مورد قاتل کمیل بن زیاد

وقتی حجاج بن یوسف آن جنایتکار تاریخ حاکم عراق شد، (در پی دستگیری و کشتار شیعیان برآمد) و به تعقیب کمیل بن زیاد

یار باوفای حضرت امیر علیه‌السلام پرداخت، کمیل مخفی شد، حجاج حقوق و مزایای قوم او را قطع کرد. سرانجام کمیل نتوانست ناراحتی و سختی قوم خود را تحمل کند با خود گفت: من دیگر پیر شده‌ام و عمرم به پایان رسیده، سزاوار نیست قوم خود را محروم کنم، و به این ترتیب خود را تسلیم حجاج کرد و نزد او رفت. حجاج که دید کمیل با پای خود آمده است گفت: دوست داشتم تو را دستگیر می‌کردم (حالا- با پای خود آمده‌ای) کمیل گفت: دندانهای نیش خود را (همچون درندگان هنگام دریدن طعمه) بر من فرو مکن و مرا نترسان، به خدا که از عمر من جز اندکی (همانند اوائل غبار) نمانده است، هرگونه که خواهی حکم کن که خدا را وعده گاهی است و بعد از قتل حسابی در کار است (و باید پاسخگوئی باشی) و بدان که امیرالمؤمنین به من خبر داده است که قاتل من تو هستی! حجاج گفت: پس حجت بر تو تمام است (یعنی برای صدق کلام علی هم شده باید تو را بکشم) کمیل گفت: بله اگر تو قاضی باشی و قضاوت کنی، حجاج گفت: آری تو جزء قاتلین عثمان هستی، آنگاه دستور داد گردن او را قطع کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد.

پیش بینی عاقبت معاویه

او نمی‌میرد تا فرمانروای امت شود

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جنگ صفین در میان لشکر خود متوجه غوغائی شد، مردم به جنب و جوش آمده بودند، حضرت از علت آن سؤال نمود، گفتند: معاویه کشته شده است. حضرت فرمود: نه، قسم به آنکه جانم به دست (قدرت) اوست او نمی‌میرد تا اینکه امیر این امت شود و همه با او بیعت کنند.

عرض کردند: (اکنون که می‌دانید او پیروز خواهد شد) چرا با او می‌جنگید؟ فرمود: تا عذری باشد میان من خداوند (یعنی انجام وظیفه و اتمام حجت بر مردم و روشن شدن حق را باطل و طرفداران آن دو).

در روایت دیگری سواری از شام خبر مرگ معاویه را آورد، او را نه نزد حضرت آوردند، حضرت فرمود: آیا خودت شاهد مرگ معاویه بودی؟ با کمال تعجب گفت: آری خاک هم بر او ریختیم! حضرت فرمود:

دروغ می‌گویند، گفتند: از کجا فهمیدید که دروغ می‌گوید؟ فرمود: او نمی‌میرد تا اینکه چنین و چنان کند و مقداری از کارهای معاویه را حضرت بیان کرد، گفتند: پس چرا با او می‌جنگید؟ فرمود: برای (اتمام) حجت. [۱].

معاویه نمی‌میرد تا آنکه صلیب بر گردن آویزد

علامه مجلسی قدس سره روایت کند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: پسر هند (یعنی معاویه) نمی‌میرد تا اینکه صلیب بر گردن خود آویزان کند و همچنان شد که حضرت فرموده بود.

علامه مجلسی ره سپس از مناقب نقل می‌فرماید که: این روایت را احنف بن قیس و ابن‌شهاب زهری و اعثم کوفی و ابوحیان و ابوالثلاج نیز نقل کرده‌اند. [۲] صاحب حدیقه‌ الشیعۀ از کتاب مصابیح نقل کرده است که پیامبر اکرم علیهم‌السلام فرمود: «یموت معاویۀ علی غیر ملتی؛ معاویه می‌میرد بر دینی غیر از دین من.»

احنف بن قیس گویند: من وقتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که می‌فرمود: معاویه بر دین اسلام نخواهد مرد، در دلم این امر می‌خلید که این مسأله چگونه خواهد بود؟ تا آنکه به حسب اتفاق به شام رفتم، شنیدم که معاویه رنجور است، رفتم به عیادت او، دیدم روی به دیوار خوابیده است، به سینه او دست زدم، دستم به بتی خورد که در گردن آویخته بود.

معاویه متوجه من شد وقتی مرا گریان دید گفت: (چرا گریه می‌کنی) من امروز حالم بهتر است، گفتم: گریه من به این جهت است که از علی بن ابی طالب شنیدم می‌فرمود: معاویه در حالی می‌میرد که بت در گردن اوست. معاویه گفت: دکتر به من دستور داده و به من گفته است این بت نیست، در گردن خود بیاویز که برایت سودمند است، احنف گوید: از نزد معاویه بیرون آمدم هنوز به خانه نرسیده بودم که آوازه مرگ معاویه از هر طرف بلند شد قاضی القضا اهل سنت نیز گفته است: معاویه در حالی مرد که از بت توقع شفاعت داشت و دیگری از آنها بنام مأمونی در کتاب خود، حدیث آویزان کردن بت را در هنگام مرگ توسط معاویه، مورد اتفاق دانسته است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۵۹.

[۲] بحار الانوار، ج ۴۱ ص ۳۰۵ به نقل از مناقب آل ابی طالب علیه السلام.

[۳] حدیث الشیعه ص ۳۴۱.

پس از من به ذلت همگانی می‌رسید

مردم کوفه و عراق بعد از جریان صفین و حکمین، نسبت به جنگ به خاطر خسارات و تلفات سنگینی که به آنها وارد آمده بود از جنگ رویگردان شدند و سستی و زبونی و دنیاطلبی را پیش گرفتند و هر چه حضرت امیر علیه السلام آنها را به جنگ با معاویه و سرکوب او تشویق می‌نمودند تأثیری نداشت مگر برای اندکی، به همین جهت است که حضرتش از مردم کوفه به سختی گلایه نمود و آنها را از عاقبت این سستی بر حذر داشت. در یکی از سخنان خویش فرمود: با کدام رهبر بعد از من خواهید جنگید، از کدام خانه بعد از خانه خود دفاع می‌کنید؟ بدانید که شما (با این سستی) بعد از من به ذلت همگانی مبتلا شده و با شمشیر برنده و روش زشت مواجه می‌شوید، به گونه‌ای که ستمگران این اعمال را بعنوان یک سنت (طولانی) اجرا خواهند نمود. [۱] و تاریخ نشان داد که شیعیان عراق بعد از حضرت دچار چه سختیها و شکنجه‌های دردناک گردیدند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۷.

پیشگویی درباره معاویه و حجاج و عمر

محدث قمی روایت کند که امیرالمؤمنین علیهم السلام به اهل کوفه فرمود:

سوگند به آنکه دانه را شکافت و جاندران را آفرید، در پشت سر شما مردی است یک چشم و پشت کننده (کنایه از اینکه دنیا را می‌بیند و به آخرت پشت کرده است) او جهنمی است دنیوی، هیچکس را باقی نگذارد و رها نکند (شاید منظور حضرت همان معاویه باشد) و بعد از او کسی می‌آید درنده، جمع می‌کند و منع می‌کند، آنگاه گروهی از بنی امیه بر شما حکومت کنند که آخرین آنها بهتر از اول آنها نیست (امید بهبودی و خیری نیست) مگر یک مرد از ایشان (عمر بن عبدالعزیز) اینها بلائی است آسمانی که خداوند بر این امت مقرر کرده و حتماً واقع می‌شود.

نیکان شما را بکشد و اشخاص با رأفت را تبعید کند، گنجهای شما را خارج نماید حتی اندوخته‌های شما را از میان حمله‌ها (یعنی زیور آلائت زنان) عذابی است که به واسطه آنچه از امور خود ضایع کردید و صلاح دین و دنیای خود را از بین بردید (مبتلا

می‌شوید) ای اهل کوفه به شما خبر می‌دهم به آنچه می‌شود قبل از آنکه واقع شود تا از آن حذر کنید، و آنکه پند می‌گیرند بترسند.

می‌بینم شما را که می‌گوئید: علی دروغ می‌گوید همان طور که قریش به پیامبر خود و سرور خویش، پیامبر رحمت محمد بن عبدالله حبیب خداوند صلی الله علیه و آله و سلم گفت، وای بر شما من بر چه کسی دروغ بندم، بر خدا؟ من که اولین عبادت کننده و موحد او (در میان مسلمانان) هستم! یا بر پیامبر خدا؟ من که اولین کسی هستم که به او ایمان آوردم و او را تصدیق و یاری نمودم. نه به خدا قسم، این سخن خدعه‌ای است از شما که نیازی به آن ندارید، سوگند به شکافنده دانه و خالق انسان که خیر (آنچه را گفتم) پس از مدتی خواهید فهمید. [۱].

مؤلف گوید: در این خطبه شریفه گویا حضرت امیر علیه‌السلام به سه نفر اشاره خاص داشته است معاویه و حجاج و عمر بن عبدالعزیز، در مورد معاویه و جنایات او نیاز به توضیح نیست و کم و بیش در این کتاب از آن سخن رفته است، در مورد حجاج بعداً مقداری سخن خواهیم گفت، اما عمر بن عبدالعزیز، حضرت در کلام خود به او اشاره فرمود و او را بنی امیه ستمگر استثناء نمود و فرمود: مگر یک مرد.

مختصری از تاریخ عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز بن مروان، نوه مروان ملعون است که در سال ۹۹ هجری بعد از سلیمان بن عبدالملک به وصیت او، خلیفه شد، از طرف پدر به بنی امیه و از مادر به عمر بن خطاب می‌رسد، او وقتی در خلافت مستقر شد عاملان بنی امیه را عزل کرد و مردمان صالح را به جای ایشان نصب کرد، فدک را (که توسط ابوبکر و حاکمان بعد از او غضب شده و ادامه داشت) به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز گردانید (و با این کار عملاً صحت ادعای صدیقه اطهر و بطلان دعوای ابوبکر را اعلام نمود) با اولاد امیرالمؤمنین مهربانی می‌کرد، و هم‌او بود که سب امیرالمؤمنین علیه‌السلام را منع کرد و با آنکه در زمان خلفای قبل از او به شدت رواج داشت از میان برداشت. [۲].

گویند در زمانی که او در مسجد با مردم سخن می‌گفت: یکی از کفار اهل ذمه علنا دختر او را خواستگاری کرد، عمر بن عبدالعزیز گفت: در شرع اسلام تزویج با کافر جایز نیست؟ جوان کافر گفت: پس چرا پیامبر به کافر دختر داد؟ عمر بن عبدالعزیز گفت: کجا پیامبر به کافر دختر داده است؟ جوان گفت: مگر پیامبر دختر خود فاطمه را به علی بن ابیطالب نداده است، مگر علی داماد پیامبر نیست؟ عمر بن عبدالعزیز گفت: علی که کافر نبود، (بلکه اولین مسلمان و جهادگر در راه اسلام بود) جوان گفت: پس چرا او را بر روی منابر لعن می‌کنید؟!

عمر بن عبدالعزیز از جمعیت حاضر خواست پاسخ او را بدهند و چون جواب قانع کننده‌ای نداشتند دستور داد تا این روش زشت ممنوع شود و به جای آن آیه ربنا اغفر لنا و لوالدینا و آیه ان الله یأمر بالعدل و الاحسان خواننده شود.

باری او و اعمال و روش او با دیگران تفاوتی بسیار داشت و بعضی به همین جهت در مذمت او توقف کرده‌اند، گرچه به هر حال بخاطر غضب خلافت مذموم است. بنی عباس وقتی گور بنی امیه را می‌شکافتند، متعرض او نشدند، عده‌ای از شیعیان به مرثیه او نیز پرداخته‌اند، برخی او را مرحوم اهل زمین و ملعون اهل آسمان شمرده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] تَمَّةُ الْمُنْتَهَى.

[۲] تَمَّةُ الْمُنْتَهَى.

شخصی به نام اسماعیل بن رجا گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول سخنرانی بود و از حوادث آینده سخن می‌گفت و پیشگوئی می‌کرد که ناگاه جوانی به نام اعشی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین چقدر سخن شما به خرافات شبیه است؟ حضرت فرمود: ای پسر اگر تو در این سخن به خطا رفته باشی خداوند به وسیله جوان ثقیف به تو ضربه زند، آنگاه حضرت ساکت شد. گروهی از مردم که پای منبر بودند پرسیدند: یا امیرالمؤمنین جوان ثقیف کیست؟ فرمود: جوانی که بر این شهر (کوفه) مسلط شود، هیچ حرمتی برای خداوند باقی نگذارد مگر آنکه آن را نابود کند، و گردن این جوان را با شمشیر خواهد زد!

پرسیدند: او چند سال حکومت می‌کند؟ فرمود: بیست سال اگر برسد! گفتند می‌میرد یا کشته می‌شود، فرمود: در بستر به واسطه مرضی که در شکم اوست از زیادی آنچه از درونش خارج می‌شود خواهد مرد.

روای گوید: به خدا قسم با دو چشم خود دیدم اعشی را در میان اسیرانی که از سپاه عبدالرحمن بن محمد گرفته بودند، در مقابل حجاج ایستاده بود، حجاج او را سرزنش کرد و به او گفت: آن شعری که در آن عبدالرحمن را به جنگ تشویق می‌کردی بخوان، سپس در همان مجلس د فرمان داد تا گردن او را قطع کردند. [۱].

در مورد حجاج و جنایات وی و تحقیق پیشگوئیهای دیگر حضرت بعدا سخن خواهیم گفت.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۲ ص ۲۸۹.

پیشگوئی شهادت عمرو بن الحمق خزاعی

عمرو بن الحمق الخزاعی یکی از یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السلام است، روزی حضرت به او فرمود: ای عمرو کجا اقامت کرده‌ای گفت: در میان قوم خودم ساکن هستم حضرت فرمود: در میان ایشان اقامت مکن، عمرو گفت: نزد بنی کنانه که همسایه ما هستند بروم؟ فرمود: نه آنجا هم نرو، عرض کرد: قبیله ثقیف چه؟ فرمود: با معزه و مجزه چه خواهی کرد؟ عمرو گفت: این دو چیست؟ فرمود: دو شعله آتش که از پشت کوفه خارج شده یکی از آنها بر تمیم و بکربن وائل افتد و کمتر کسی است که از آن نجات یابد و دیگری از جهت دیگر شهر کوفه داخل شده، خانه یا یکی دو اتاق را می‌سوزاند (ضررش اندک است).

عمرو گفت: پس به کجا اقامت کنم؟ فرمود: در قبیله بنی عمرو بن عامر ازدی. راوی گوید: عده‌ای که این سخنان را شنیدند می‌گفتند: او کاهنی است که سخن کاهنان را بیان می‌کند (کاهن کسی بوده است که از راه شیاطین و اجنه و یا ستارگان پیشگوئی می‌کرده است).

حضرت فرمود: ای عمرو تو بعد از من کشته می‌شوی و سر تو را از شهری به شهر دیگر می‌گردانند و این اولین سر است در اسلام که از شهری به شهر دیگر می‌گردانند، وای بر قاتل تو، تو آگاه باش که نزد هیچ قومی نروی مگر اینکه تو را تسلیم (دشمن) کنند فقط مردان قبیله بنی عمرو ازدی هستند که هرگز تو را تسلیم نکرده و رها نمی‌کنند.

راوی گوید: بخدا قسم روزگار گذشت و عمرو بن الحمق از ترس آن پادشاه ستمگر یعنی معاویه بن ابی‌سفیان آواره شد و در میان قبایل متردد بود، در اواخر به نزد قوم خود بنی خزاعه آمد و آنجا اقامت کرد (با اینکه حضرت او را از این کار بر حذر داشته بود) و آنها نیز او را تسلیم دشمن کردند، عمرو کشته شد، سر او را جدا کردند و از عراق به سوی معاویه در شام منتقل نمودند و این اولین سری بود در اسلام که از شهری به شهر منتقل می‌گشت. [۱].

ای کاش در میان طرفداران من صد نفر مثل تو بودند

عمرو بن الحکم الخزاعی که از شیعیان مخلص حضرت امیر علیه‌السلام بود روزی نزد حضرت آمده عرض کرد: به خدا قسم نزد تو نیامدم به خاطر مال دنیا و نه به خاطر جاه طلبی و حکومت خواهی که آوازه خود را بلند گردانم، بلکه چون شما پسر عموی رسول‌الله صلی‌الله علیه و آله و صاحب ولایت بر مردم و همسر فاطمه سرور زنان عالم و پدر اولاد پیامبر و دارای برترین سهم نسبت به تمامی مهاجرین و انصار در اسلام می‌باشی. به خدا قسم اگر مرا تکلیف کنی که کوه‌های پابرجا و محکم را حرکت دهم و دریا‌های خروشان را از آب خالی کنم و تا دم مرگ به این کار مشغول باشم و در دستم شمشیر باشد که از تو دفاع کنم و دشمنان تو را دفع کرده و دوستانت را تقویت کنم تا خداوند امر تو را بالا برد، (با این همه) گمان نمی‌کنم تمامی حقوق تو را که بر من واجب شده است ادا کرده باشیم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: خداوند قلب او را به نور یقین روشن گردان و او را به راه مستقیم هدایت نما، ای کاش در میان طرفداران من صد نفر مثل تو بودند؟! [۲].

رشادت و شهادت همسر شهید

وقتی معاویه به سلطنت رسید، نامه‌ای به عمرو بن الحکم نوشت و گفت: اما بعد: خداوند شعله آتش را خاموش کرد و فتنه را از بین برد... در بیعت با من شتاب کن تا گناهان گذشته تو پاک شود، شاید من از کسی که قبل از من بود (یعنی از حضرت علی علیه‌السلام) کمتر نباشم به شرط آنکه من بمانم و تو نیز نیکو شوی، نزد ما بیا که در امان هستی و در پناه خدا و رسول او نیز محفوظ خواهی بود و خداوند بهترین گواه است. ولی با وجود این همه پیمانها به فرمان معاویه عمرو را کشتند و قبل از اینکه سر او را به شام برای معاویه بفرستند، فرستاده معاویه سر او را به دامن همسر عمرو نهاد، زن که سر شوهر خود را دید گفت: مدتی او را از من پنهان داشتید و اکنون او را کشته بمن می‌دهید... و در ادامه گفت: ای نماینده معاویه پیغام مرا به معاویه برسان: خداوند انتقام خون او را بگیرد و در نابودی قاتل او از عذاب خود بر او تعجیل کند، کار زشتی کرد و مردی نیکوکار را کشت، این پیغام را به معاویه برسان. وقتی سخنان همسر عمرو را به معاویه گفتند، او را خواست و گفت: تو گفتی آنچه گفتی؟ جواب داد: آری و بر سخن خود پابرجایم و معذرت نیز نمی‌خواهم، معاویه گفت: از کشور من خارج شو، زن گفت: به خدا که سرزمین تو برای من وطن نیست. نویسنده معاویه بنام عبدالله بن ابی‌سرح گفت: ای فرمانروا این زن منافق است او را به شوهرش ملحق کن. آن بانوی دلاور نگاه تندی به عبدالله کرد و در ضمن جملاتی تند به او گفت: آیا آفریدگار و صاحب نعمت خود را فراموش کرده‌ای؟ بی‌دین منافق کسی است که به غیر حق سخن گوید و بندگان خدا را همچون خدایان قرار دهد (یعنی معاویه را مثل خدای خود داند) که در کتاب خدا کفر او نازل شده است. در این لحظه معاویه به دربان خود اشاره کرد تا او را بیرون کند، همسر عمرو با کمال رشادت گفت: شگفتا از پسر هند! با انگشت به (اخراج) من اشاره می‌کند و قدرت او مانع من است ولی آگاه باش: به خدا سوگند با شمشیر بران سخن، حتما (عظمت) او را می‌شکافم و یا من دختر شریک نیستم [۳] (یعنی دختر پدرم نباشم اگر بر علیه او سخنرانی نکنم و قیام ننمایم).

پیامبر اکرم نمونه‌های بهشتیان و جهنمیان را نشان می‌دهد

عمرو بن الحکم خزاعی از اصحاب پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌باشد، بعد از صلح حدیبیه نزد پیامبر آمد و مسلمان شد، گویند روزی ظرف آبی به پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم داد حضرت در حق او دعا کرده گفت: «اللهم متعه بشبابه؛ خدایا او را از جوانی بهره مند کن»، گویند در هشتاد سالگی یک موی سفید در محاسن او نبود. همراه با علی علیه‌السلام بود و در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان جزء یاران حضرت بود، در قیام حجر بر علیه معاویه شرکت داشت. گویند او نزد امیرالمؤمنین همان منزلتی را داشت که سلمان نزد پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم داشت. [۴].

روزی پیامبر اکرم صلی‌الله علیه و آله وسلم به او فرمود: ای عمرو آیا می‌خواهی یک نمونه از مردان بهشتی که طعام می‌خورد و می‌آشامد و در بازار راه می‌رود و نمونه‌ای از مردان جهنمی را نیز که همینگونه است به تو نشان دهم؟ عمرو گوید: پدر و مادرم

فدایت باد، آری، بمن نشان بده. در همین هنگام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب آمد، سلام کرد و نشست، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ای عمرو این مرد و گروه او نشان بهشت هستند. به دنبال ایشان، معاویه آمد و سلام کرد و نشست، حضرت فرمود: ای عمرو این مرد و قوم او نشان جهنم هستند. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن الحدید، ج ۲ ص ۲۸۹ و بحار، ج ۴۱ ص ۳۴۲.

[۲] الاختصاص، ص ۱۱.

[۳] الاختصاص، ص ۱۱.

[۴] نفس المهموم، ص ۸۹.

[۵] الاختصاص، ص ۱۱.

پیشگویی عمر طولانی مرد و ایجاد شهر بغداد

مردی بنام حسن بن زکردان که دارای عمری طولانی بود و ۳۲۵ سال از عمرش می‌گذشت، گوید: من امیرالمؤمنین را در شهر خودم در خواب دیدم و سپس به طرف مدینه (به شوق دیدار حضرت) حرکت کردم و در آنجا به دست حضرت مسلمان شدم و مرا حسن نامید، احادیثی از آن حضرت شنیدم از جمله روزی به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین برایم دعا کن حضرت فرمود: ای فارسی عمر تو طولانی خواهد شد، و حرکت خواهی کرد به طرف شهری که مردی از پسران عمویم عباس (منصور عباسی) بنا می‌کند و در آن زمان بغداد نامیده می‌شود ولی به آن شهر نمی‌رسی و قبل از رسیدن به آن شهر در زمینی به نام مدائن وفات خواهی کرد!

و همانگونه شد که حضرت خبر داده بود زیرا حسن بن زکردان همان شب که داخل مدائن شد فوت نمود [۱] و در یک پیشگویی دیگر حضرت امیر علیه‌السلام از بغداد به عنوان زوراء نام برده فرمود: شهری ایجاد می‌شود که نامش زوراء خواهد بود میان دو رود دجله و فرات، ساختمانهای آن از گچ و آجر برافراشته و با طلا و نقره زینت شود. [۲].

تاریخچه مختصر ایجاد شهر بغداد

شهر بغداد در سال ۱۳۵ هجری به دستور منصور دوانیقی خلیفه عباسی ساخته شد زیرا منصور نمی‌خواست در کوفه اقامت کند و از اهالی آنجا ناراضی بود زیرا سپاهیان را منحرف می‌کردند، گویند در آن زمان که به دنبال سرزمینی برای بنای شهری جدید می‌گشت، یکی از لشکریان او در مدائن مریض شد و آنجا ماند، دکتري که او را معالجه می‌کرد از او در مورد حرکت منصور پرسید، آن سرباز گفت: منصور به دنبال جایگاهی برای ساختن شهری جدید است. دکتر گفت: ما در کتاب خود می‌یابیم که مردی بنام مقلاص شهری میان دجله و فرات بنا می‌کند بنام زوراء... وقتی آن سرباز این خبر را به منصور داد او گفت: به خدا سوگند که نام من در بچگی مقلاص بود بعدا به فراموشی سپرده شد، آنگاه بعد از مشورت در مورد شرایط آب و هوایی و اقتصادی و نظامی و امور دیگر شهر را بنا کرد. [۳].

حضرت امیر علیه‌السلام در یک پیشگویی که از خلفای بنی عباس نام برد و ما آن را بعدا ذکر می‌کنیم از منصور به مقلاص تعبیر نموده است. [۴].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین به زمین بغداد عبور کرد فرمود: نام این زمین چیست؟ گفتند: بغداد، فرمود: اینجا شهری بنا می‌شود آنگاه صفات آن را بیان نمود، گویند: تازیانه حضرت (در اینجا) از دست مبارکش افتاد، حضرت از نام این سرزمین

پرسید گفتند: نامش د بغداد است. فرمود: اینجا بنا می‌شود و به مسجد تازیانه نامگذاری می‌شود. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۳۰۷.

[۲] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۷۳ و تتمه المنتهی، ص ۱۱۵.

[۳] الکامل فی التاریخ، ج ۵ ص ۵۵۷.

[۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲ ص ۲۷۳.

[۵] بحار، ج ۴۱ ص ۳۰۸.

پیشگوئی بیعت شکنی مروان و حکومت اولاد او

بعد از جنگ جمل و شکست لشکر شورشیان، عبدالله بن عباس نزد حضرت امیر علیه السلام آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین حاجتی دارم. حضرت فرمود: چه خوب آگاهم به حاجت تو، آمده‌ای تا برای (مروان) بن حکم امان بگیری؟! ابن عباس گفت: آری می‌خواهم به او امان دهید، حضرت فرمود: به او امان دادم، ولی او را بر ترک مرکب خودت سوار کن و نزد من آور.

راوی گوید: ابن عباس او را آورد، قیافه مروان همچون بوزینه‌ای بود.

حضرت فرمود: آیا بیعت می‌کنی؟ عرض کرد: آری و در دل است آنچه هست (یعنی دلم با شما نیست) حضرت فرمود: خداوند به آنچه در دلهاست داناتر است. حضرت در ابتدا دست خود را جلو برد تا مروان با حضرت بیعت کند، ولی ناگهان دست خویش را عقب کشید و فرمود: مرا نیازی به بیعت او نیست، این دست، دست یهودی است (اهل پیمان نیست) اگر بیست بار با من بیعت کند با تبرش آن را می‌شکند، آنگاه به مروان فرمود: ای پسر حکم در هیجان این جنگ بر سر تو ترسیدم که از بدنت جدا شود، نه به خدا قسم چنین نشود تا اینکه از نسل تو خارج شود فلان و فلان که این امت را آزار دهند و به شدت خوار کنند و جام صبر را به آنها بنوشانند.

و خواهیم دید که اولاد مروان به حکومت رسیدند و چه بلاها بر امت وارد کردند و مردم جز سوختن و ساختن چاره‌ای نداشتند، همچنانکه پیشگوئی حضرت در بیعت شکنی مروان به وقوع پیوست و او بعد از جنگ جمل و اظهار بیعت با حضرت، به معاویه پیوست.

پیشگوئی حضرت در مورد مروان و اولاد او و جنایات آنها

در یک پیشگوئی دیگر، امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد مروان و اولاد او فرمود: آگاه باشید که او (مروان) را حکومتی است (بسیار کوتاه) همانند لیسیدن سگ بینی خود را و اوست پدر چهار فرمانروا و زود باشد که مردم از مروان و فرزندان او روز سرخی را ببینند.

حضرت امیر علیه السلام در این کلام کوتاه خبر داد به اینکه مروان سرانجام به حکومت می‌رسد ولی بسیار کوتاه، اما مروان دارای شخصیتی بسیار پست و حقیر بود، و از دشمنترین افراد نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بود، او مشهور به وزغ بن وزغ، چلباسه پسر چلباسه و طرید بن طرید، یعنی رانده شده و تبعیدی پسر تبعیدی، زیرا پیامبر هر دو را از مدینه تبعید کرد، و در عین خباثت و شرارت و نفاق، مردی است بسیار هتاک و بد دهن که نسبت به امام مجتبی علیه السلام و همچنین سب امیرالمؤمنین بی ادبیهای فراوان دارد و ما برخی از حالات او را در کتاب اسرار عاشورا نگاشته‌ایم. باری وقتی پسر یزید در شام از دنیا رفت، مروان در شام بود، و با توطئه و همدستی عمرو بن سعید بن عاص مشروط بر آنکه بعد از مروان، حکومت به او رسد، مروان را برای خلافت یاری

داد، مروان گفت: بعد از خالد بن یزید بن معاویه، تو خلیفه باش، و او پذیرفت و عمرو بن سعید نیز کار خلافت او را هموار ساخت. مروان توسط همسرش کشته شد

و بالجمله مروان به مدت نه ماه و اندکی خلافت نمود و حضرت امیر علیه السلام این مدت اندک را اینگونه بیان نمود: او را حکومتی است همانند لیسیدن سگ بینی خود را! و سرانجام به دست همسر خود فاخته مادر خالد بن یزید کشته شد، زیرا مروان پیمان اولیه خود را مبنی بر اینکه خالد بن یزید بعد از او خلیفه باشد نقض کرده و ولایت‌عدی را در فرزند خود عبدالعزیز پذیرفته بود، فاخته همسر مروان که خلافت فرزندش را بر باد دید، سمی را در شیر ریخت و به مروان داد، مروان با خوردن شیر، زبانش از کار افتاد و به حالت احتضار درآمد، فرزندان او اطراف او جمع شدند، مروان با انگشت به همسر خود اشاره می‌کرد یعنی او مرا کشت ولی آن زن برای اینکه رسوا نشود می‌گفت: پدرم فدای تو باد! چقدر مرا دوست می‌داری که وقت مردن هم به یاد من هستی و سفارش مرا به اولاد خود می‌کنی! [۱].

خلافت چهار برادر از پسران مروان

قسمت دوم پیشگویی حضرت در آن سخن، مربوط به اولاد مروان است، حضرت خبر داد که چهار نفر از آنان به حکومت رسند، و هیمنگونه نیز شد زیرا چهار نفر از اولاد عبدالملک پسر مروان، به ترتیب به خلافت رسیدند به نامهای ولید و سلیمان و یزید و هشام که روزگار امت در زمان ایشان سپاه و حالشان تباہ شد و گویند: اتفاق نیفتاده است که چهار برادر خلافت کرده باشند به جز ایشان، و همین مطلب را تأیید می‌کند خوابی که مروان دید و آن این بود که در محراب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چهار مرتبه بول می‌کرد!! ابن سیرین که در تعبیر خواب شهرت دارد تعبیر کرد که چهار نفر از اولاد تو خلیفه می‌شوند و در محراب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌ایستند.

برخی نیز احتمال داده‌اند منظور حضرت از اولاد مروان، چهار پسر او باشند، عبدالملک که خلیفه شد، و عبدالعزیز که والی مصر شد و بشر که والی عراق گردید و محمد که والی جزیره بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تتمه المنتهی، ص ۵۳ تا ۵۵.

[۲] تتمه المنتهی، ص ۵۴.

پیشگویی حکومت عبدالملک بن مروان

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که از آینده خبر می‌داد و در نهج البلاغه آمده است فرمود:

گویا می‌بینم او را (عبدالملک) که در شام بانگ می‌زند (لشکر فراهم می‌کند) و با پرچمهایش در اطراف کوفه می‌گردد (عراق را به تصرف آورد) و به آن دیار هجوم آورد همانند هجوم شتر سرکش بدخو، زمین را از سرها فرش نماید (بسیار کشتار کند) و دهانش (چون درندگان) گشاده و گامش در زمین سنگین است (سپاهیان فراوان دارد) جولان او دور و دراز و حمله‌اش سخت خواهد بود.

به خدا قسم شما را در اطراف زمین پراکنده می‌کند تا اینکه نماند از شما مگر اندکی همچو سرمه در چشم، همواره در این حال (سخت) خواهید بود تا اینکه عقلهای پنهان عرب به نزد آنها برگردد (سر عقل آیند) پس روشهای پاینده و نشانه‌های آشکار و پیمان نزدیک را که اتمام نبوت بر آن است، پای بند شوید و بدانید که شیطان راههای خود را برای شما هموار می‌کند تا به دنبال او گام بردارید. [۱].

شارح نهج البلاغه گوید: این سخنان حضرت در مورد عبدالملک بن مروان و حکومت او در شام و تسلط او بر عراق و کشتاری که در ایام عبدالرحمن و کشتن مصعب در میان عرب واقع شد می‌باشد. [۲].

زندگی عبرت آموز عبدالملک مروان

عبدالملک بن مروان در اول ماه رمضان سال ۶۵ هجری پس از مرگ پدرش بر تخت سلطنت نشست، او قبل از آنکه به حکومت برسد همواره در مسجد بود و قرآن می‌خواند به گونه‌ای که او را حمامه المسجد یعنی کبوتر مسجد می‌نامیدند، وقتی خبر خلافت به او رسید مشغول قرائت قرآن بود، قرآن را بست و گفت: «سلام علیک هذا فراق بینی و بینک؛ خداحافظ، این زمان جدائی من و توست.» و آنگاه همچنان که حضرت علی علیه‌السلام خبر داده بود جنایات گسترده‌ای را مرتکب شد، از تاریخ سیوطی نقل شده که مردی یهودی که به کتابهای آسمانی آگاهی داشت و نامش یوسف بود مسلمان شد، روزی از در خانه مروان عبور کرده گفت: وای بر امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم از اهل این خانه، و همین یوسف، دوست عبدالملک بود روزی دست بر شانه عبدالملک زد و گفت: از خدا بترس در مورد امت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی خلیفه شدی، عبدالملک گفت: این چه حرفی است که می‌زنی، من از کجا و خلافت کجا؟ اما یوسف دوباره گفت: در مورد ایشان از خدا بترس. به هر حال در سال ۷۲ هجری سپاه عبدالملک، لشکر مصعب را شکست داد و کوفه را تسخیر نمود و از عجایب روزگار آنکه در قصر کوفه وقتی سر مصعب مقابل عبدالملک بود و شادمانی می‌کرد، ناگاه یکی از حاضرین بدنش لرزید و گفت: امیر به سلامت باشد، من از این قصر داستان عجیبی دارم، به خاطر هست در این مجلس بودم که سر مبارک امام حسین علیه‌السلام را برای عیدالله بن زیاد آوردند و نزد او نهادند، پس از چندی که مختار کوفه را تسخیر کرد با او در همین مجلس بودم که سر ابن زیاد را نزد او دیدم، پس مختار با مصعب صاحب همین سر بودم که سر مختار را مقابل او نهادند و اینک با امیر در این مجلس می‌باشم و سر مصعب را می‌بینم و من امیر را در پناه خدا می‌آورم از شر این مجلس! عبدالملک از شنیدن این قضیه لرزید و فرمان داد تا قصر را خراب کردند. [۳].

یک سره مردی ز عرب هوشمند

گفت به عبدالملک از روی پند

روی همین مسند و این تکیه گاه

زیر همین قبه و این بار گاه

بودم و دیدم بر این زیاد

آه چه دیدم که دو چشم مباد

تازه سری چون سپر آسمان

طلعت خورشید ز رویش نمان

بعد که ز چندی سر آن خیره سر

بُد بر مختار به روی سپر

بعد که مصعب سر و سردار شد

دست کش او سر مختار بود

این سر مصعب به تقاضای کار

تا چه کند با تو دگر روزگار؟

باری عبدالملک حجاج آن جنایتکار تاریخ را بر عراق گمارد و خود به شام رفت. و حجاج جنایتهایی در عراق انجام داد که روی تاریخ را سیاه کرد و تعداد کشته‌های او را به جز آنها که در جنگها کشته است ۱۲۰۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند و ما بعدا در مورد اعمال

او مختصری توضیح خواهیم داد.

کار به جایی رسید که خود عبدالملک می گفت: من (قبل از خلافت) از کشتن مورچه امتناع می کردم و اکنون حجاج برای من می نویسد که تعداد عظیمی از مردم را کشته است، و در من هیچ اثری نمی گذارد.

روزی مردی به نام زهری به او گفت: شنیده‌ام شراب می خوری؟ عبدالملک گفت: آری به خدا که خون نیز می آشامم! [۴]. مسعودی مورخ مشهور گوید: عبدالملک نسبت به خونریزی بی پروا بود، فرمانداران او هم مثل او بودند مثل حجاج در عراق و مهلب در خراسان و هشام بن اسماعیل در مدینه و دیگران و حجاج از همه ستمگرتر و خونریزتر بود. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه فیض خطبه ۱۳۷.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۹ ص ۴۷.

[۳] تتمه المنتهی، ص ۶۴.

[۴] تتمه المنتهی، ص ۵۷ به بعد.

[۵] مروج الذهب، ج ۳ ص ۹۱.

پیشگوییهای حکومت بنی امیه و جنایات آنها

در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام فرمود:

سو گند به خدا بنی امیه پیوسته بر مردم ستم کنند تا اینکه هیچ حرامی نماند مگر آنکه آن را حلال کنند و هیچ عهد و پیمانی باقی نگذارند مگر آنکه به ستم آن را می شکنند، به گونه‌ای که هیچ خانه‌ای گلی و نه خیمه‌ای پشمین (شهر و بیابانها) نماند مگر آنکه ظلم و ستم آنها در آن وارد شده و فساد و تبهکاری آنها آن را فرو گرفته و بدی رفتارشان اهل آن را پراکنده سازد و مردم در آن زمان دو دسته‌اند: دسته‌ای بر دین خود می گریند و دیگری بر دنیايش، تا آنکه کمک برخی از شما برای دیگری مانند خدمت غلام است به خواجه خود که در حضور او (از ترس) فرمان برد و در غیبت او از او بدگویی کند، و (علت این مشکلات همان آزمایش خداوند است که معلوم شود) بزرگترین شما هنگام رویارویی با آشوب و فساد کسی است که حسن ظن او به خداوند بیشتر باشد. پس اگر خداوند شما را به سلامت گذراند سپاس گذارید و اگر گرفتار شدید صابر و شکیباً باشید، زیرا رستگاری برای اهل تقوی و پرهیزکاران است. [۱].

مختصری از تاریخ حکومت بنی امیه و جنایات آنها

حکومت بنی امیه از خلافت عثمان در سال ۲۴ هجری شروع و در سال ۱۳۲ هجری با کشته شدن مروان بن محمد پایان یافت، بنی امیه در قرآن به عنوان شجره ملعونه (درخت ملعون) نام برده شده است. و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم در خواب دید که بنی امیه مانند بوزینه بر منبر او جست و خیز می کنند و از این امر غمگین گردید.

و در حدیث است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: وقتی پسران عاص (فرزند امیه) به چهل نفر رسند مال خدا را میان خود می گردانند و بندگان خدا را برده خود کنند.

از عثمان و فسادها و ترویج خاندان بنی امیه و حیف و میل بیت المال و تحریفهای زمان او که بگذریم، معاویه است که فساد و بدعت و قتل و جنایت او در کتابهای تاریخ ذکر شده است و ما قبلاً اندکی از آن را نقل نمودیم. دیگری یزید پسر معاویه است که سه سال و نه ماه حکومت کرد، که در سال اول سیدالشهداء را با جماعتی از خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین و یاران او با وضعی فجیع

شهید نمود و نوامیس پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به اسارت گرفت و در شهرها به نمایش گذارد.

و در سال سوم واقعه حره را به پا نمود و در یک یورش به مدینه منوره، قتل عامی عجیب نمودند و ده هزار نفر را کشتند و سپس به نوامیس مردم پرداختند و اموال و زنان مردم مدینه را تا سه روز بر سپاهیان مباح کردند، و کردند از جنایت آنچه کردند و قلم از نگارش آن شرم دارد و به گونه‌ای که هزاران زن از زنا باردار شدند و برخی ده هزار نفر گفته‌اند و ایشان را اولاد الحره می‌نامیدند، حتی حریم مسجد نبوی از جسارت مصون نماند، مردم متحصن در مسجد را چنان قتل عام کردند که روضه مسجد پر از خون شد و تا قبر رسول صلی الله علیه و آله وسلم خون رسید، اسبهای ایشان حرم را آلوده کردند.

و بعد از این جریان در اواخر سلطنت یزید، برای دفع شورش عبدالله بن زبیر، خانه خدا را به آتش کشیدند و دیوارهای آن فرو ریخت. و یکی از احکام اموی عبدالملک بن مروان است که مقداری در مورد او سخن گفته‌ایم و بعدا در مورد فرماندار جنایت پیشه او حجاج بیشتر سخن خواهم گفت. و دیگر از حکام اموی ولید بن یزید بن عبدالملک است آن مرد بی دین و فاسق و فاجر که حتی به ظواهر اسلام نیز ملتزم نبود، و همواره به شراب خواری و انواع بازیها و فسقها مشغول بود، گاهی که خیلی سرحال بود، خود را در حوضی از شراب که آماده کرده بود می‌انداخت و آنقدر می‌خورد که کم شدن آن معلوم می‌شد.

گویند: شبی مست کرد و سوگند یاد کرد که کنیز مست خود را که جنب نیز بود برای نماز جماعت به مسجد فرستد، لباس خود را بر او پوشاند و او را به مسجد فرستاد تا با مردم نماز گزارد.

و او همان گستاخی است که تصمیم گرفت بر بام کعبه مراسم عیاشی به پا کند، روزی به قرآن تفأل زد آیه مبارکه و استفتحا و خاب کل جبار عنید [۲] آمد. ناراحت شد و قرآن را به گوشه‌ای نهاد و آن را آنقدر تیرباران کرد تا پاره پاره شد و اشعاری سرود که مضمون آن این بود: آیا مرا به عنوان ستمگر معاند تهدید می‌کنی؟ آری من آن ستمگر کینه توزم، وقتی روز قیامت نزد خدایت رفتی بگو: خدایا ولید مرا پاره پاره کرد.

حکایات معاشقه او با زنان بدکاره در تاریخ مستور است. [۳].

آری اینانند همان شجره ملعونه که امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها در این خطبه سخن گفته و جنایات آنها را اجمالا بیان نموده است. در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام فرمود: (بنی امیه آنقدر بر امور مسلط شوند) تا اینکه گمان کننده گمان می‌کند دنیا به تسخیر بنی امیه درآمده، سود خود را به آنها می‌دهد و بر آب صاف و پاکیزه خود فرودشان می‌آورد (دنیا کاملا به کام آنهاست) و تازیانه و شمشیر آنها (ظلم و ستمشان) از این امت برداشته نمی‌شود.

با این که این گمان باطل است، و دولت بنی امیه و بهره وری آنها در زندگانی دنیا مانند اندک آبی است که هنوز درست نچشیده تمامی آن را بیرون می‌اندازند.

و در خطبه دیگر فرمود

بنی امیه را مهلتی و میدان فرصتی است (اسب سلطنت را) در آن جولان می‌دهند و چون در خلاف میان آنها اختلاف و زد و خورد افتاد، کفتارها آنها را فریب داده و بر آنها تسلط یابند.

مسعودی مدت حکومت بنی امیه را هزار ماه، معادل هشتاد و سه سال و چهار ماه تمام می‌داند همچنان که در روایتی آمده است چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید بنی امیه چون بوزینه گان بر منبرش جست و خیز می‌کنند، ناراحت شد، خداوند سوره مبارکه قدر را فرستاد که در آن فرمود: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ؛ شب قدر از هزار ماه برتر است.» [۱۴].

شارح نهج البلاغه گوید: این که حضرت، ابو مسلم را به کفتار تشبیه کرد، خبر صریحی است از غیب، زیرا انقراض بنی امیه به دست ابو مسلم و او در اول کار خود عاجزترین و فقیرترین مردم بوده است. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

[۲] ابراهیم: ۱۵.

[۳] تتمه المنتهی.

[۴] تتمه المنتهی.

[۵] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

پیشگویی قیام صاحب زنج در بصره

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه‌ای که از آینده خبر می‌داد فرمود: ای احنف (نام کسی است) گویا او را می‌بینم (فرمانده لشکر زنگیان را) که با لشکری خروج می‌کنند که گرد و غبار و هیاهو و صدای لجام و آزار اسبها ندارند، با قدمهای خود زمین را می‌کوبند (فساد می‌کنند) و قدمهایشان مانند قدمهای شتر مرغ است (پهن و کوتاه و با فاصله میان انگشتان).

وای بر کوجهای آباد و خانه‌های آراسته شما که دارای بالها (کنگره‌هایی) ست همچون بالهای کرکس و دارای خرطومهایی است (ناودانهای سنگین) همچون خرطوم پیلان. کسی بر کشته‌های آن لشکر گریه نکند (زیرا خانواده آنها در شهرهای دیگرند و آنها بردگان بودند) و از غائب آنها جستجو نمی‌شود (کسی از اقوام و بستگان ندارند که نگران آنها باشد) من دنیا را بررسی کردم و سنجیده و اندازه گرفتم و به حقیقت آنها بینا می‌باشم. [۱] در سال ۲۵۵ هجری در زمان المهتدی بالله خلیفه عباسی مردی که به صاحب زنج معروف شد. [۲] در حوالی بصره قیام کرد، او مردی سنگدل و بدکردار بود و در یک واقعه بصره سیصد هزار نفر از مردم را قتل عام کرد، سپاهیان او را زنگیان تشکیل می‌دادند.

در اول قیام در لشکر او به جز سه شمشیر نبود، در محله کرخ اسبی برای او هدیه آوردند که آن را زین و لجام نبود و از هیچ طرف نمی‌شد آن را مهار کرد، با ریسمانی از لیف برای اسب او لجام درست کردند، به همین سبب حضرت فرمود: لشکر او صدا ندارد (آلات و اسباب جنگی که موجب غوغا می‌شود در لشکر او نبود)

در روز جمعه هفدهم سال ۲۵۷ داخل بصره شد و مردم را قتل عام کرد، مسجد جامع و خانه‌های مردم را آتش زد، روز جمعه و شب و روز شنبه پیوسته به کشتار ادامه داد و خانه‌ها را به آتش کشید تا آنکه جویهای خون روان و کوی و بازار خونین گشته و گلستان به گورستان مبدل شد، هر خانه‌ای که در رهگذر انسان و یا چهارپایان بود با همه اسباب و اثاث و آنچه در آن بود سوخت. در تاریخ آمده است: آتش از دامنه این کوه تا آن کوه شعله ور شد، و قتل و غارت و آتش تمامی شهر را فرا گرفت. بعد از این قتل عام (و ایجاد وحشت) به مردم امان دادند و گفتند: هر که به خانه ابراهیم بن محمد رود در امان است، وقتی مردم اجتماع کردند، بهانه پیش کشیدند و شمشیر در میان ایشان نهادند، صدای مردم به شهادت جاری و خونشان در زمین ساری بود، هر پولداری که در شهر بود اول مال او را گرفته و اگر امتناع می‌کرد با شکنجه می‌گرفتند، سپس او را می‌کشتند، فقرا را بدون درنگ قتل عام می‌کردند، [۳] خلاصه هر کس را دیدند کشتند.

قحطی در میان شهر ظاهر شد، مردم بصره به ناچار به خوردن حیوانات پرداختند، و برای حفظ جان خود به چاه‌ها پناه بردند، شب هنگام بیرون می‌آمدند و دنبال غذا می‌گشتند، و چون آذوقه‌ای نماند به خوردن گوشت سگ و موش و گربه پرداختند و همین که هوا روشن می‌شد به چاه‌ها می‌رفتند و مخفی می‌شدند، آنقدر به این کار ادامه دادند که از حیوانات نیز چیزی نماند، و در اثر قحطی و ترس جان هر کسی که توانی داشت، رفیق خود را کشت و خورد.

چنان کار بر مردم سخت شد که زنی را دیدند سری بر دست گرفته می‌گرید، از سبب آن پرسیدند گفت: مردم اطراف خواهرم

جمع شده بودند منتظر بودند بمیرد تا گوشت او را بخورند!

هنوز خواهرم نمرده بود که او را پاره پاره کردند و گوشت او را قسمت نمودند و از گوشت او فقط همین سر را به من دادند و به من ظلم کردند!

به این جهت بود که حضرت امیر علیه‌السلام در پیشگویی خود مردم بصره را به مرگ سرخ (کشتار) و گرسنگی خبر داده فرمود: وای بر تو ای بصره از لشکری که عذاب خداوند است. بانگ و غبار ندارد و زود باشد که اهل تو به مرگ سرخ و گرسنگی و قحطی مبتلا گردند.

این از معجزات بزرگ امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه فیض خطبه ۱۲۸.

[۲] نام و نسب خود را علی بن احمد بن عیسی بن زید، معرفی می کرد، گرچه از نظر تاریخی مورد تردید است خودش مدعی بود اصالة اهل طالقانی است آنگاه به عراق منتقل شده اند. (الکامل ج ۷ ص ۲۰۵).

[۳] الکامل فی التاریخ، ج ۷ ص ۲۴۵.

[۴] منتهی الآمال.

پیشگوییهای درباره حجاج و ستمهای او

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه‌ای فرمود:

اگر آنچه من می‌دانم و از آنچه بر شما آشکار نیست بدانید (بلاها و سختیها) همانا (از خانه‌ها) به سوی خاکها (بیابانها) می‌روید و بر اعمال خود (نافرمانی از رهبران حق و رفاه طلبی) گریه می‌کنید و چون زندهای فرزند مرده بر سینه و صورت می‌زنید، (آنقدر به وحشت می‌افتید که) اموال خود را (از ترس جان) بی‌نگهبان رها می‌نمائید و هر مردی از شما چنان گرفتار است که به دیگری توجه نکند.

اما شما پند و اندرزی که به شما داده‌اند فراموش کرده‌اید و از آنچه شما را بر حذر داشته‌اند (عواقب مخالفت امام علیه‌السلام) ایمن گشته‌اید، پس رأی و اندیشه شما سردرگم و کارتان پراکنده و درهم گردیده. دوست دارم خداوند میان من و شما جدایی افکند و مرا به کسی که سزاوارتر است از شما به من (یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و یاران باوفای حضرت ملحق گرداند). به خدا قسم آنها مردانی بودند دارای رأی و اندیشه‌های پسندیده، صاحبان حلم و بردباری بسیار، و سخنان حق و راست که ظلم و ستم (بر کسی) روا نمی‌داشتند، به راه راست سبقت گرفتند و رفتند پس به آخرت جاوید و عیش نیکو دست یافتند. آگاه باشید:

به خدا سوگند پسری از قبیله بنی ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) بر شما مسلط خواهد شد، از روی تکبر جامه بر زمین می‌کشد، به حق پشت کرده، ستم فراوان نماید، سبزه شما را (اموالتان را) می‌خورد و پیه شما را آب می‌کند (با ظلم فراوان توان شما را رنجور کند).

سپس حضرت با جمله‌ای که بعداً منظور حضرت معلوم گردید فرمود: بیاور ای اباوذحّه آنچه داری! [۱].

بعضی از شارحان نهج البلاغه گویند: وذحّه در لغت به معنی پشکلی است که در زیر دنبه گوسفند از بول و سرگین بسته می‌شود و امام علیه‌السلام به واسطه رنجش از اصحاب خود این جمله را فرمود و پیدایش حجاج را خواسته و به این بیان شگفت‌انگیز از غیب

اشاره نموده، ولی مردم مراد حضرت را از وذحه ندانستند تا زمانی که حکایت حجاج با خنفساء که حیوانی است کوچکتر از سوسک رخ داد و حجاج خنفساء را به لفظ وذحه تعبیر کرد و این تعبیر حجاج بر سر زبانها افتاد و مقصود حضرت از آن کلمه مشخص گشت. ابن میثم بحرانی در شرح نهج البلاغه گوید: روزی حجاج بر سجاده خود نماز می‌گذرد، سوسکی بطرف او آمد، حجاج گفت: این را از من دور کنید که وذحه (پشکل) شیطان است. [۲].

روزی اشعث بن قیس (آن منافق بدکردار) از قنبر خواست تا برای او اجازه ورود بر حضرت علی علیه‌السلام را بگیرد، ولی قنبر او را رد کرد و مانع ورود او شد، او قنبر را زد و بینی وی را خونی نمود، علی علیه‌السلام بیرون آمده فرموده: ای اشعث تو را با من چکار؟ آگاه باش به خدا قسم اگر با غلام ثقیف این چنین بازی کنی و حضرت جمله‌ای در تحقیر او گفت که کنایه بود از اینکه به سختی تو را عقوبت کند اشعث گفت: جوان ثقیف کیست؟ فرمود: جوانی است که بر مردم حکومت کند و هیچ خانه‌ای از عرب نماند مگر اینکه بر آنها ذلت وارد کند.

اشعث پرسید: چند سال حکومت می‌کند؟ حضرت فرمود: بیست سال اگر برسد، و در روایت دیگری حضرت به اهل بصره فرمود: اگر من ادای امانت نمودم برای شما و بر غیب شما را نصیحت کردم، و شما مرا متهم نمودید، خداوند جوان ثقیفی را بر شما مسلط گرداند، پرسیدند: این جوان کیست؟ فرمود:

مردی که هیچ حرمتی باقی نگذارد مگر اینکه آن را هتک کند. [۳].

حضرت امیر علیه‌السلام در این کلمات نورانی به دو مطلب مهم اشاره نمود

۱- ظلم و ستم فوق العاده حجاج

۲- مدت حکومت او.

حجاج بن یوسف و جنایات او

اما حجاج بن یوسف بن عقیل ثقفی مردی بود بی‌باک و فتاک، می‌گویند هنگام تولد سوراخ دیر نداشت. بعدا مکان دبر او را سوراخ کردند، و همچنین پستان (مادر یا دایه را) قبول نمی‌کرد با راهنمایی شیطانی با تفصیلی که در کتب تاریخ آمده است تا سه روز مقداری خون به دهانش گذارند و او می‌لیسید و روز چهارم پستان قبول کرد، به این سبب خونخوار شد و از خون‌ریزی نمی‌توانست خود را نگه دارد، او می‌گفت: بیشترین لذت من در ریختن خون است، تعداد کشته‌های او به غیر از آنچه در جنگهای کشته است به صد و بیست هزار نفر می‌رسد، وقتی حجاج مرد در زندان او پنجاه هزار مرد و سی زن بود که شانزده هزار از آنها برهنه و عریان بودند و مرد و زن را با هم زندانی می‌کرد و زندان او سقف نداشت، سی و سه هزار زندانی او بی‌گناه بودند.

از شعبی نقل کرده‌اند که گفته است: اگر هر امتی خبیث و فاسق خود را بیرون آورند و ما حجاج را عرضه کنیم، قطعا ما بر تمامی آنها پیروز می‌شویم. او بسیاری از شیعیان حضرت را با تهمت کفر و زندق می‌زدند برایش بهتر بود از اینکه او را شیعه علی بدانند. ابن جوزی گوید: زندان حجاج سقف نداشت، وقتی زندانیان از گرمای آفتاب به کنار دیوار می‌آمدند تا از سایه آن در مقابل گرمای خورشید استفاده کنند نگهبانان آنها را سنگباران می‌کردند. به زندانیان نان جو مخلوط با نمک و خاکستر می‌داد، دراندک مدتی زندانی پوستش سیاه می‌شد به گونه‌ای که شکل سیاه پوستان می‌گشت. روزی جوانی را حبس کردند، بعد از چند روز مادرش به دیدن او آمد وقتی او را دید نشناخت و گفت: این شخص پسر من نیست این یکی از سیاه پوستان است! آن جوان گفت: نه ای مادر، (من پسر تو هستم) شما نامت فلانه دختر فلانه هستی، پدرم فلانی است، وقتی مادر او را شناخت فریادی زد و جان داد. [۴].

- [۱] نهج البلاغه فیض الاسلام.
 [۲] نهج البلاغه فیض الاسلام.
 [۳] بحار، ج ۴۱ ص ۳۱۷.
 [۴] سفینه البحار، ج ۱ تمه المتهی.

ت

توجه به مسائل روانی کودکان یتیم

بسیاری، نیازها و نیازمندی‌های یتیمان را از دیدگاه امور مادی می‌نگرند، که باید دارای مسکن و همسر و لباس و تغذیه مناسب شوند، امّا امام علی علیه السلام به همان اندازه‌ای که به احتیاجات مادی و جسمی یتیمان فکر می‌کرد، به رفع نیازها و کمبودهای روانی آنها نیز می‌اندیشید، که دچار عقده‌های روانی، یا کمبودهای عاطفی نگردند. در رابطه با یتیمان، تنها غذا برای آنها نمی‌برد، بلکه با دست خود غذا در دهانشان می‌گذارد تا شیرینی گرفتن غذا از دست پدر را بچشند.

یتیمان را دور خود جمع می‌کرد، و با انواع بازی‌ها، و صدای تقلیدی گوسفند آنها را می‌خندانند. وقتی یتیمان را به منزل می‌آورد، و می‌خواست به آنها غسل بخوراند، انگشتان خود را می‌شست، و با انگشتان خود غسل در دهان یتیمان می‌گذارد که دو نوع شیرینی را بچشند:

شیرینی عسل

و شیرینی از دست پدر گرفتن

گرچه افراد ناآگاه به امام علی علیه السلام اعتراض می‌کردند، که این کارها در شأن شما نیست.

امّا امام علی علیه السلام به نکات ظریفی توجه داشت که امروز در علم روانشناسی، و روانشناسی کودک، و روانشناسی تربیتی، بسیار مورد توجه است.

روانشناسان می‌گویند:

علل بزهکاری فرزندان که پدر یا مادر را از دست دادند کمبود «عاطفه» است.

امام علی علیه السلام آنقدر به یتیمان توجه داشت، و با آنها مهربانی می‌کرد که دیگران می‌گفتند:

لَوَدِدْتُ اِنِّي كُنْتُ يَتِيماً

(ای کاش منم یک یتیم بودم) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۴۹.

تماشای آب گودالها پس از باران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود که:
 شبی در مدینه باران فراوانی بارید و بیابان‌ها و گودال‌ها پُر از آب شد.
 صبح آن روز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به من فرمود:
 بیا تا به صحرای «عقیق» برویم و طراوت و صفای آب‌های جمع شده در گودال‌ها و درّه‌ها را تماشا کنیم.
 همراه پیامبر به تماشای بیابان رفتیم و منظره‌های زیبای طبیعت را تماشا می‌کردیم،
 گفتم:

ای رسول خدا! اگر دیشب اطلاع می‌دادید غذائی آماده می‌کردم.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

آنکس که ما را تا اینجا آورد، نمی‌گذارد گرسنه بمانیم، ناگاه ابری آمد و خود را پائین کشید و سفره‌های غذائی در پیش روی پیامبر
 انداخت.

در آن سفره، انارهای زیبایی بود که به آن طراوت و زیبایی هیچ چشمی ندیده بود.
 از آن انارها خوردیم و مقداری برای فاطمه و فرزندان خود برداشتیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب الفاخرة - و - ثاقب المناقب.

توجه به مستحبات

نماز، صحبت کردن با خداست،
 و کسی که عاشق خداست و دوست دارد با خدا صحبت کند نماز می‌خواند و وقت و لحظات عمرش را بی‌حساب نمی‌گذراند.
 امام صادق علیه السلام نقل کرد که:
 امام علی علیه السلام در امت اسلام تنها فردی بود که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در شبانه روز هزار رکعت نماز
 می‌خواند و از نماز سیری نداشت.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَإِنَّ عَلِيًّا كَانَ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رُكْعَةٍ
 «از ابی عبدالله علیه السلام نقل شده که فرمود:

علی علیه السلام نماز می‌خواند در شبانه روز ۱۰۰۰ رکعت نماز» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابرار ج ۱ ص ۳۱۷.

تشویق به اذان رایگان

شخصی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد که اذان می‌گفت،
 و به مردم قرآن می‌آموخت،
 و از این راه حقوق دریافت می‌کرد و زندگی خود را اداره می‌نمود.

به امام علی علیه السلام گفت:
 سوگند به خدا! ای امیرالمؤمنین، من تو را برای خدا دوست دارم.
 حضرت در پاسخ او فرمود:
 اما من تو را در راه خدا دوست نمی‌دارم.
 آن شخص شگفت زده پرسید:
 چرا؟ مگر من چه عمل ناروایی را مرتکب شدم؟
 حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
 برای اینکه اذان گفتن را راه کسب خود قرار دادی.
 و برای آموزش دادن قرآن از مردم حقوق دریافت می‌کنی.
 در حالی که از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود:
 «هرکس در تعلیم قرآن از مردم اجرتی بگیرد، بهره او همان است و در قیامت اجری نخواهد داشت.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۷ ص ۱۵۷، و من لایحضر الفقیه ج ۳ ص ۴۶۱ : ۱۰۹.

توجه به ره آورد شوم فرار

اگر ملتی در برابر دشمن گریخت،
 دیگر آزادی و استقلال ندارد،
 سلامت و اصالت نخواهد داشت و سرنوشت او در دست دشمن است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
 إِنَّ فِي الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَالذُّلَّ اللَّازِمَ وَالْعَارَ الْبَاقِي
 (در فرار کردن خشم و غضب خدا، ذلت همیشگی، و ننگ دائمی است.) [۱].
 حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به کیفر فرار فرمود:
 فرار از جنگ و خالی کردن میدان، گناه نابخشودنی است و عذاب الهی در پی دارد؛
 وَ أَيْمَ اللَّهُ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ
 (از شمشیرهای دنیا فرار کنید نمی‌توانید از شمشیرهای آخرت بگریزید) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶:۱۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] خطبه ۶:۱۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

توجه به حتمی بودن مرگ

اگر انسان به مرگ و مردن توجه داشته باشد، که سرانجام باید از این دنیا برویم، پس چرا با ذلت و خواری زندگی کنیم؟
 و چرا با ذلت بمیریم؟

یاد مرگ می‌تواند از نظر روانی، و فکری عامل بازدارنده خوبی برای فرار کردن باشد که فرمود:

وَأَنْتُمْ طُرْدَاءُ الْمَوْتِ، إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ، وَإِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ

(شما اسیران مرگ می‌باشید، اگر بایستید شما را دستگیر می‌کند و اگر فرار کنید به شما خواهد رسید.) [۱].

در سخنرانی دیگری فرمود:

هَلْ مِنْ مَنَاصٍ أَوْ خَلَاصٍ؟ أَوْ مَعَاذٍ أَوْ مَلَاذٍ أَوْ فَرَارٍ؟ [۲].

(آیا راه نجات و گریزی هست؟ آیا پناهگاهی یا راه فراری یا بازگشتی وجود دارد؟)

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸:۲۷ نهج البلاغه معجم الفهرس.

[۲] خطبه ۵۸:۸۳ نهج البلاغه معجم الفهرس محمد دشتی.

توجه به اجل طبیعی

هر انسانی دو اجل دارد، اجل طبیعی و اجل اختیاری، می‌شود با احسان و صله رحم، محدوده زندگی را بیشتر کرد و به عمر طولانی دست یافت، اما با فرار کردن نمی‌شود عمر را زیاد و از مرگ گریخت که فرمود:

وَإِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِي عُمَرِهِ

(فرار کننده نمی‌تواند به عمرش بیافزاید) [۱].

اگر انسان خود مرگ را انتخاب نکند

و تصمیم به خودکشی نگیرد

و عوامل ازدیاد عمر مطرح نشوند. (مانند: احسان و نیکوکاری، صله رحم و نیکی به پدر و مادر)

و موانع طول عمر پدید نیاید. (مانند: ظلم، خونریزی، زنا، قطع رحم، عاق والدین) هر انسانی اجل و مرگ طبیعی دارد، که تا آن لحظه خاص در امان است.

پس نباید از تهدیدهای دشمن، یا فراوانی لشگریان خصم ترسید، یا از نبرد با دشمنان هراس به دل راه داد که اگر وقت و زمان مشخص اجل فرارسد، خواهیم مُرد و الا در برابر انواع حوادث به سلامت خواهیم گذشت.

این باور ارزشمند می‌تواند عامل بازدارنده مناسبی از فرار در جنگ باشد، که امام علی علیه السلام فرمود:

وَكَفَى بِالْأَجْلِ حَارِسًا

(اجل قطعی برای حفاظت انسان کافی است) [۲].

و برای توضیح این اصل فرمود:

أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَزِي مِي الرَّامِي وَتُحْطِئُ السَّهَامُ

(آگاه باشید گاهی تیرانداز تیرش به خطا می‌رود) [۳].

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به ترور تهدید کردند فرمود:

وَإِنَّ عَلِيَّ مِنَ اللَّهِ جُنَّةٌ حَصِينَةٌ، فَإِذَا جَاءَ يَوْمِي انْفَرَجَتْ عَنِّي وَأَسْلَمْتَنِي فَحِينُنِي لَا يَطِيشُ السَّهْمُ وَلَا يَبْرَأُ الْكَلْمُ

(پروردگارم برای من سپر محکمی قرار داده که مرا از حوادث حفظ می‌کند، هنگامی که روز مرگ من فرارسد، نه تیر خطا می‌کند

و نه زخم بهبودی می‌یابد) [۴].

ما که از غیب خبر نداریم،
و وقت اجل طبیعی را نمی‌شناسیم،
و نمی‌دانیم که چه اعمالی جهت ازدیاد عمر، انجام داده‌ایم؟
پس چرا از مرگ بترسیم؟
و در عملیات های گوناگون شرکت نکنیم؟
یا تن به ذلت و خواری بسپاریم؟
روزی آمدیم و روزی خواهیم رفت.
چه بسا رزمندگان خطّ مقدّم که سالم بازگشتند و دیگران که به جنگ رفتند در بستر آسایش مردند!!

پی نوشت ها:

- [۱] خطبه ۷:۱۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.
- [۲] حکمت ۳۰۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
- [۳] خطبه ۱:۱۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.
- [۴] خطبه ۶۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

تعریف از حمام و پاکیزگی

نسبت به حَمَام، امام علی علیه السلام فرمود:
نِعْمَ الْبَيْتِ الْحَمَامُ، يُدَكِّرُ النَّارَ، وَيُدْهَبُ بِالْدَّرَنِ
(چه خوب خانه‌ای است حَمَام، که گرمای آن انسان را به یاد جهنّم می‌اندازد، و آلودگی را از بدن پاک می‌کند.) [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۶۱.

توجه به ارزش تخصص های علمی

در فرهنگ اجتماعی انسان‌های معاصر با تقویت روح ناسیونالیستی، و رواج گرایش‌های حزبی، گروهی، سازمانی، هر فردی سعی دارد تا نیازهای خود را در جمع گروه و حزب و هم کیش خود مطرح سازد، و از تخصص‌های متخصصین هم عقیده خود بهره‌مند گردد، که با انواع تعصبات قومی و نژادی و گرایش‌های سازمانی در هم آمیخته است. در صورتی که در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام علم و تخصص‌های علمی ارزشمند است، هر کس و از هر جایی که باشد باید از او بهره‌مند شد، که فرمود:

وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حُذِرَ الْحِكْمَةُ أَنِّي كَانْتُ، فَإِنَّ الْحِكْمَةَ تَكُونُ فِي صَدْرِ الْمُتَمَنِّعِ فَتَلْجُلُ فِي صَدْرِهِ حَتَّى تَخْرُجَ فَتَسِيكُنَ إِلَى صَوَابِهَا فِي صَدْرِ الْمُؤْمِنِ.

(و درود خدا بر او فرمود: حکمت را هر کجا که باشد، فراگیر، گاهی حکمت در سینه منافق است و بی‌تابی کند تا بیرون آمده و با همدانش در سینه مؤمن آرام گیرد.) [۱].

از این رو رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به اطباء یهودی، مسیحی، و دیگر اقوام و اُدیان اجازه می‌داد که در کشور اسلامی و شهر مدینه، مطب داشته باشند، و مردم را «ویزیت» کنند.

و در حکومت امام علی علیه السلام نیز طبیب یهودی حق داشتن مطب و درمان بیماریها را داشت.

در صورتی که در دیگر حکومت‌ها و حاکمیت‌ها از اینگونه آزادی خبری نبود و نیست.

اجازه ویزیت کردن طبیب یهودی

پس از ضربت خوردن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پیشنهاد دادند که طبیب بیاورند.

در میان اطباء معروف آن روز «اثربن عمرو هانی سلونی»، از همه مشهورتر و صاحب کرسی، و مذهب او یهودیت بود.

او را آوردند، و امام هم مخالفت نکرد.

یعنی از علم و تخصص باید استفاده کرد، هر جا و توسط هر کسی که باشد.

(آنگونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به طبیب یهودی در مدینه اجازه باز کردن مطب داد.)

طبیب گفت:

گوسفند ماده بیاورید.

آوردند، و به دستور طبیب آن گوسفند را ذبح کردند.

طبیب شش گوسفند را گرفت، و گرم بر روی زخم گذاشت و با فشار در آن دمید تا آنکه شش در زخم سر امام علی علیه السلام فرو رفت،

کمی صبر کرد و آن را بیرون آورد، دید که زهر به مغز سر رسید، گفت:

کار از تدبیر ما بیرون است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۷۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] ناسخ التواریخ ج ۴ ص ۲۸۶.

تره

سیاری (از بزرگان) از امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه آورده‌اند که:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ الْكُرَاتَ بِالْمِلْحِ الْجَرِيشِ. [۱] [۲].

«آن حضرت تره را با نمک خُورد شده می‌خوردند.»

پی نوشت ها:

[۱] فی القاموس: جرش الشيء لم ينعم دقه فهو جريش.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۲ ص ۲۰۲ ح ۱۱.

تربچه

تُربِجه و درمان بلغم

تُربِجه و هضم غذا

امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«الْفَجْلُ أَصْلُهُ يَقْطَعُ الْبَلْغَمَ، وَيَهْضِمُ الطَّعَامَ، وَوَرَقَهُ يَحْدِرُ الْبُولَ». [۱].

«تُربِجه، بلغم را ریشه کن می کند، و غذا با آن زود هضم می گردد و برگ تربچه ادرار آور است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۳۱-۲۳۰ ح ۲. و أمالی الطوسی ج ۱ ص ۳۷۳. و مکارم الأخلاق ص ۳۹۴ ح ۳ باب الفجل.

تخم مرغ

تخم مرغ و زیادی فرزندان

اصبغ بن نباته از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكَأَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى قِلَّةَ النَّسْلِ فِي أُمَّتِهِ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَأْمُرَهُمْ بِأَكْلِ الْبَيْضِ، فَفَعَلُوا، فَكَثُرَ النَّسْلُ فِيهِمْ». [۱].

«پیامبری از پیامبران الهی از اندک بودن فرزند در امت خود به خدا شکایت کرد،

خداوند دستور فرمود تا امت او تخم مرغ بخورند،

چنین کردند و فرزندان ایشان زیاد شد.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۸۰ ح ۷.

تحمل اهانت های خوارج

در گذشته و حال می نگریم که حاکمان پیروز، و سلاطین و پادشاهان، و سران احزاب سیاسی، چگونه با مخالفان خود برخورد می کردند، و با تصفیه های خونین، و قتل و غارت، شکنجه و زندان، اجازه ابراز عقیده را به آنها نداده، و هر گونه حرکتی را از آنان سلب می کرده، و مخالف را تحمّل نمی کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روش برخورد با دشمن، و تحمّل مخالفان الگو و بی نظیر بود.

روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعاری مداوم سخنرانی امام علی علیه السلام را بر هم زنند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرگرم سخنرانی بود که شخصی بلند شد و فریاد زد:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

و دیگری از سوئی دیگر داد زد:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

و سوئی از گوشه دیگر مسجد همین شعار را داد.

سپس گروهی برخاستند، و این شعار را دادند.

و امام علی علیه السلام با بزرگواری خاصی سکوت نموده و مخالفت‌های آنان را تحمل کرد.

آنگاه خطاب به مردم فرمود:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ

(شعار حقیقی است که از آن باطل اراده می‌کنند).

سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:

تا وقتی که دست به شمشیر نبردید، و با ما هستید، از سه اصل اساسی برخوردارید:

۱- لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا اسْمَهُ

(از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم).

۲- لَا نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْفِيءِ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا

(تا وقتی که با ما هستید از حقوق بیت‌المال، شما را محروم نمی‌کنیم).

۳- لَا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدُوْنَا

(با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۳.

تلاش در هدایت خلیفه اول

گرچه پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سران سقیفه قدرت را به دست گرفتند، و مخالفان را سرکوب کردند، اما

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دست از هدایت آنان برنداشت، مانند:

الف- روزی با خلیفه اول به روش صحیحی مناظره فرمود.

از او پرسید:

ابابکر تو را به خدا قسم می‌دهم که درست بیاندیشی.

آیا خورشید برای تو هنگام غروب جهت خواندن نماز عصر بازگشت؟! یا برای من؟

خلیفه اول گفت:

برای تو.

امام علی علیه السلام فرمود:

اگر تو و مردم گواهی می‌دهید که برای من بازگشت، پس چرا حقائق را نادیده می‌انگارید؟ [۱].

ب- روزی دیگر دست خلیفه اول را گرفت و به بهانه قدم زدن، آرام آرام او را به طرف مسجد قبا بُرد،

و بسیاری از واقعیت‌ها را بیان کرد، که سرانجام خلیفه اول به حقانیت امام علی علیه السلام اعتراف کرد.

(اما دیگر فایده‌ای نداشت و حاکمان کودتائی راهی جز تداوم سلطه گری‌های خود نمی‌دیدند). [۲].

ج- در یک مناظره دیگر، ادعاها و شعارهای خلیفه اول و همدستان او را به ارزیابی گذاشت و فرمود: راستی ابابکر، حکومت تو

چگونه پدید آمد و قانونی است؟

اگر می‌گوئی به وسیله «شورا» حکومت بر مردم را در دست گرفته‌ای؟
می‌پرسم:

کدام شورا؟ که اکثر مشاورین حاضر نبودند!
و اگر ادعای «خویشاوندی با پیامبر» را داری،

هستند کسانی که خویشاوندی نزدیکتر و والاتری با رسول خدا دارند، پس چرا تو باید از آنها پیشی بگیری؟ [۳].

وَ اِنْ كُنْتَ بِالشُّورَى مَلَكْتَ اُمُورَهُمْ
فَكَيْفَ بِهَذَا وَ الْمُشِيرُونَ غُيْبٌ
وَ اِنْ بِالْقُرْبَى حَجَجْتَ خَصِيصَهُمْ
فَعَيْرِكَ اُولَى بِالنَّبِىِّ وَ اَقْرَبُ [۴].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة ج ۴ ص ۴۸۱.

[۲] اثبات الهداة ج ۴ ص ۵۰۰ و ۵۰۷، (در نقل دیگری دارد که در مسجد قبا با قدرت اعجاز، رسول خدا را به او نمایاند و از زبان پیامبر حقائق را شنید).

[۳] نهج البلاغه المعجم المفهرس حکمت ۱۹۰.

[۴] حکمت ۱۹۰ نهج البلاغه معجم المفهرس.

تلاش در هدایت زبیر در میدان جنگ

طلحه و زبیر از سران جنگ جمل بودند، در صورتی که سوابق درخشانی در جنگ‌های صدر اسلام داشتند و همواره از دوستان حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می‌آمدند،

پس از آنکه خلیفه سوم کشته شد، با اصرار فراوان طلحه و زبیر، امام علی علیه السلام خلافت را پذیرفت.

اما پس از استقرار حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام، چون درخواست‌های سیاسی، اقتصادی فراوانی از امام علی علیه السلام داشتند که به آنها پاسخ مناسبی داده نشد،

سرانجام تسلیم هوای نفسانی شده، جنگ جمل را تدارک دیدند.

در میدان جنگ، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زبیر را صدا زد، جلو آمد و گفت: در امانم؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری.

و امام او را به یاد جنگ احد و روزگار جهاد و مبارزه در راه اسلام انداخت.

و فرمود:

زبیر یادت هست در کنار هم بودیم، پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از جلوی ما رد شد، سلام کردیم، و تو ابراز علاقه فراوانی کردی،

و پیامبر فرمود:

(زبیر روزی می‌آید که تو با علی می‌جنگی، و تو ستمکار خواهی بود.)

زبیر کمی به فکر فرو رفت، سپس گفت:

آری فراموش کردم، و اگر این حدیث را به یاد می‌آوردم، هرگز برای جنگ با تو اقدام نمی‌کردم، حال از میدان جنگ فاصله می‌گیرم.

امام علی علیه السلام فرمود:

چه فایده‌ای دارد، تلاش کن تا این مردم طرفدار شما دست از جنگ بردارند.

زبیر گفت:

این کار امکان ندارد، آنقدر به دروغ برضد شما سخن گفتم که هم اکنون اگر آشکارا از شما حمایت کنم، مرا خواهند کشت. آنگاه زبیر شرمنده نزد عایشه رفت و گفت:

با علی نمی‌جنگم.

عبدالله فرزند زبیر او را به ترسو بودن متهم کرد که؛

می‌خواهی از جنگ فرار کنی.

زبیر از این اتهام ناراحت شده، نیزه او را گرفت و به سپاه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حمله کرد تا شجاعت خود را نشان دهد.

امام علی علیه السلام به لشگریانش فرمود:

زبیر با خدا عهد کرد که با شما نجنگد، راه را برای او باز بگذارید تا شجاعت خود را نشان دهد. [۱].

زبیر پس از حمله برق آسا به سپاه امام علی علیه السلام به خیمه خود رفت و اسباب و وسائل خود را برداشته، راه مدینه را در پیش گرفت که در بین راه کشته شد.

آیا اینگونه فتنه انگیزی و پخش شایعات و تحریک مردم و شعله‌ور کردن آتش جنگ و سپس پشیمان شدن و ادعای توبه داشتن، ارزش دارد؟

آیا دو دسته از مسلمانان را به جان هم انداختن و سپس پای خود را از میان کشیدن، سودی خواهد داشت؟

باید تلاش کرد تا دروغ یا شایعه‌ای رواج پیدا نکند، آتش فتنه‌ای شعله نگیرد و خون‌های بی‌گناهان بر زمین نریزد.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۷۱، و بحارالانوار ج ۱۸، و کامل ابن اثیر ج ۳.

ترتیب جلسه پرسش و پاسخ

پس از جنگ جمل امام علی علیه السلام بر منبر مسجد جامع بصره و بر منبر مسجد شهر کوفه، نشست و ضمن سخنرانی افشاگرانه به مخالفان آزادی بیان داد تا اشکالات و اعتراضات را بیان دارند.

آنگاه با بزرگواری حرف‌های آنان را می‌شنید.

تندی و بدگوئی‌ها را تحمل می‌کرد، و سپس تک تک سئوالات یا تهمت‌ها و شایعات را پاسخ می‌داد، که نقش مؤثری در هدایت دل‌ها داشت.

یکی از آنها ابوبرده بن عوف ازدی از دوستان خلیفه سوم بود، که در پای منبر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند شد و اشکالات و شایعات را مطرح کرد و پاسخ شنید و سرانجام گفت:

(ای امیرالمؤمنین علیه السلام تاکنون دچار شک و تردید بودم، اما اکنون هدایت گردیدم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۲۱۳.

ترک سیاست های شیطانی

زادان از امام علی علیه السلام نقل می کند، که:

از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که مکر و فریب و خیانت در آتش جهنم است، اگر چنین نبود همانا من از همه مردم عرب در سیاست بازی قوی تر و سیاست بازتر بودم.

وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأَذْهَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدِرُ وَيَفْجُرُ. وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَذْهَى النَّاسِ، وَلَكِنْ كُلُّ غَدْرَةٍ فُجْرَةٌ، وَكُلُّ فُجْرَةٍ كُفْرَةٌ. «وَلِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءٌ يَعْرِفُ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

وَاللَّهِ مَا أُسْتَعْفَلُ بِالْمَكِيدَةِ، وَلَا أُسْتَعْمَرُ بِالشَّدِيدَةِ. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عقاب الاعمال ص ۳۲۰ - و - خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

- ۱- اصول کافی ج ۲ ص ۳۳۸ ح ۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۰۶: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۳- کتاب ارشاد ص ۱۴۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
- ۴- کتاب صفین ص ۲۰۴: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)
- ۵- أنساب الاشراف ص ۱۷۴: ۱۸۶: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)
- ۶- بحار الانوار ج ۴۰ ص ۱۹۳ و ج ۴۱ ص ۱۲۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۷- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۲۹۰ ح ۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۸- روضه کافی ج ۸ ص ۲۴ ح ۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۹- سنن ج ۴ ص ۱۲۲ ب ۲۸ ح ۱۵۸۱: ترمذی (متوفای ۲۹۷ هـ)
- ۱۰- کتاب الوافی ج ۵ ص ۹۲۳: فیض کاشانی (متوفای ۱۰۹۱ هـ)
- ۱۱- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۱۹۷ و ۴۸۳ ب ۱۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۱۲- ینابیع الموده ص ۱۷۷ ب ۵۱ و ج ۱ ص ۴۵۴: قندوزی حنفی (متوفای ۱۲۹۴ هـ).

تلاش در بیداری مردم

امام علی علیه السلام برای اینکه مردم را با آگاهی لازم بسیج نماید،

هم نامه‌های بیدار کننده برای آنان می‌فرستاد.

و هم شخصیت‌های خوش نام و معروف را به سوی آنان اعزام می‌کرد،

تا با سخنرانی‌های حساب شده، مردم را از فتنه‌های سیاسی آگاه سازد.

که نامه اول را برای آگاهی مردم کوفه بدینگونه نوشت:

فَاتِي أُخَيْرِكُمْ عَنْ أَمْرِ عُثْمَانَ حَتَّى يَكُونَ سَمْعُهُ كَعْيَانِهِ

(همانا من شما را در این نامه بگونه‌ای از ماجرای عثمان آگاه می‌سازم که شنیدن همانند دیدن باشد). [۱].
و سپس مالک اشتر و عمار یاسر، و فرزندش امام مجتبی علیه السلام را برای آگاهی و بسیج کوفیان اعزام فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

توجه به آگاهی سیاسی مردم

مردی از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام در جریان جنگ جمل سخت در تردید قرار گرفته بود.
او دو طرف را می‌نگریست، از یک طرف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می‌دید و شخصیت‌های بزرگ اسلامی را که در رکاب امام علی علیه السلام شمشیر می‌زدند.
و از طرفی همسر نبی اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، عایشه را می‌دید که قرآن درباره زوجات آن حضرت می‌فرماید:
وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ [۱].
(همسران او مادران امتند).

و در رکاب عایشه، طلحه را می‌دید از پیشتازان در اسلام، مرد خوش سابقه و تیرانداز ماهر میدان جنگهای اسلامی و مردی که به اسلام خدمت‌های ارزنده ای کرده است.
و باز زبیر را می‌دید، خوش سابقه‌تر از طلحه، آنکه حتی در روز سقیفه از جمله متحصنین در خانه علی علیه السلام بود.
این مرد در حیرتی عجیب افتاده بود که یعنی چه!؟

آخر علی علیه السلام و طلحه و زبیر از پیشتازان اسلام و فداکاران سخت‌ترین دژهای اسلامند، اکنون رو در رو قرار گرفته‌اند؟
کدامیک به حق نزدیکترند؟ در این گیر و دار چه باید کرد؟! سرانجام محضر امیرالمؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و گفت:
أَيَمِّكُنْ أَنْ يَجْتَمَعَ زُبَيْرٌ وَ طَلْحَةُ وَ عَائِشَةُ عَلَى بَاطِلٍ؟
(آیا ممکن است طلحه و زبیر و عایشه بر باطل اجتماع کنند؟)

شخصیت‌هایی مانند آنان از بزرگان صحابه رسول الله چگونه اشتباه می‌کنند و راه باطل را می‌پیمایند، آیا ممکن است؟
امام علی علیه السلام در جواب او سخنی دارد که دکتر طه حسین دانشمند و نویسنده مصر می‌گوید:
«سخنی محکمتر و بالاتر از این یافت نمی‌شود. بعد از آنکه وحی خاموش شد و ندای آسمانی منقطع شد، سخنی به این بزرگی شنیده نشده است.» [۲].

فرمود:

إِنَّكَ لَمَلْبُوسٌ عَلَيْكَ، إِنَّ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ لَا يَعَارِفَانِ بِأَقْدَارِ الرَّجَالِ، إِعْرِفِ الْحَقَّ تَعْرِفِ أَهْلَهُ، وَاعْرِفِ الْبَاطِلَ تَعْرِفِ أَهْلَهُ.

«حقیقت بر تو مشتبه شده. حق و باطل را با میزان قدر و شخصیت افراد نمی‌شود شناخت.

این صحیح نیست که تو اول شخصیت‌هائی را مقیاس قرار دهی و بعد حق و باطل را با این مقیاس‌ها بسنجی، اشخاص نباید مقیاس حق و باطل قرار گیرند.

این حق و باطل است که باید مقیاس اشخاص و شخصیت آنان باشند.»

پی نوشت ها:

[۱] سوره احزاب آیه ۶.

[۲] علی و بنوه ص ۴۰.

تبعید عبدالله بن سبا

گروهی به رهبری عبدالله ابن سبا (که یهودی و عامل تفرقه در میان مسلمانان بود) با توجه به اخبار غیبی امیرالمؤمنین علیه السلام، و معجزات و کرامات و قدرت بازوی آن رهبر نمونه، راه غلو و افراط را در پیش گرفتند، و گفتند: علی خداست.

و عبدالله سبا، در حضور حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

تو او هستی، تو او هستی، تو او هستی.

امام علی علیه السلام هر چه با آنان بحث کرد و آنها را بر خِذَر داشت، از انحرافات خود دست نکشیدند بناچار دستور دستگیری آنها را صادر کرد. [۱].

در وسائل الشیعه نقل شد:

امام علی علیه السلام عبدالله سبا را زندانی، و سه روز او را به توبه راهنمایی کرد، وقتی اثر نداشت، او را در آتش سوزاند. [۲].

در فرائد السمطین نقل شد که با وساطت ابن عباس به ایران تبعید شد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۴.

[۲] وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۵۳ و ۵۵۴.

[۳] فرائد السمطین ج ۱ ص ۱۷۴.

تفسیر صحیح قضا و قدر و نفی جبر گرایی

قضا و قَدَر حق است، معنی لغوی قضا «حُکَم» و «قَدَر» به معنی «اندازه» است.

اگر بگویند:

هر واقعه‌ای به قضای الهی است،

یعنی به حُکَم خدا واقع شده،

و اگر بگویند:

به قَدَر الهی است،

یعنی باندازه‌ای مشخص است.

مثلاً در چه زمان و مکان باشد،

و کوچکی و بزرگی جثّه و اعضاء و جوارح هر یک دارای اندازه‌ای است، که خدا معین فرموده است،

و اینکه برخی شُبّه می‌کنند که همه چیز مطابق سرنوشت، و دستوری است که خدای تعالی از پیش، معین فرمود و باید همان واقع

شود و نتیجه می‌گیرند که:

بنابر این مردم مجبورند،
حرف درستی نیست.
قضا و قدر، عامل مجبور شدن ما نیست،
زیرا خداوند مختار بودن ما را هم مقدر فرموده است.
از اصبع بن نباته روایت شد که گفت:
امیرالمؤمنین علیه السلام از نزد دیواری که کج شده و در حال سقوط بود به سوی دیواری دیگر رفت.
شخصی به امام علی علیه السلام گفت:
یا امیرالمؤمنین علیه السلام از قضای خدا می‌گریزی؟
حضرت فرمود:
از «قضای» خدا به سوی «قدر» خدای عزوجل می‌گریزم.
یعنی از قضائی به قضاء دیگر، و از سرنوشتی به سرنوشت دیگر، فرار می‌کنم که هر دو، تقدیر خداوند است و من در انتخاب هر دو
آزاد و مختار هستم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] توحید صدوق (ره).

تبلیغات در بازار

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود در حالی که تازیانه‌ای در دست داشت در بازار راه می‌رفت و کم فروشان و خلافکاران
اقتصادی را مجازات می‌کرد، و بخشنامه‌ای برای استانداران خود فرستاد که بازار را کنترل و محکمین را مجازات کنند. [۱].
مرحوم کلینی از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند، که:
هر روز صبح حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از منزل بیرون آمده، در حالی که شلاقی در دست داشت در بازار کوفه قدم می‌زد و
مردم را نصیحت می‌کرد،
و با صدای بلند رهنمودهائی می‌داد،
مردم تا صدای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را می‌شنیدند هر چه در دست داشتند بر زمین می‌نهادند و گوش می‌کردند.
سپس به جایگاه خود باز می‌گشت تا به مشکلات مردم رسیدگی فرماید. [۲].
امروز اگر از این الگوی رفتاری در بازار شهرها، تیمچه‌ها، پاساژها، استفاده کنیم، همه‌جا دفتری برای تبلیغات داشته باشیم، و با
سیستم صوتی درست و مناسب در اوقات حساب شده، بازاریان را نسبت به کار و تولید و پرهیز از خلافکاری‌ها تشویق و هشدار
بدهیم، اثر بسیار چشم‌گیری خواهد داشت.

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۶.

[۲] فروع کافی ج ۵ ص ۱۵۱ - و - وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۲۸۳ - و - امالی صدوق مجلس ۷۵.

تذکر و مجازات در بازار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مراکز تجاری و اقتصادی توجه خاصی داشت، در بازار کوفه راه می‌رفت؛ بازاریان را نصیحت می‌کرد، و اگر کسی خلافی مرتکب می‌شد، با شلاق او را مجازات می‌فرمود. در کتاب دعائم الاسلام نقل شد که:

امام علی علیه السلام در حالی که تازیانه‌ای در دست داشت در بازار شهر راه می‌رفت، و کسانی را که کم فروشی و تقلب می‌کردند، شخصاً تنبیه می‌فرمود. [۱].

و برای استانداران خود نیز بخشنامه‌ای فرستاده بود که بر بازار نظارت کنند و متخلفان را مجازات نمایند. اینگونه از روش‌های برخوردی، جایگاه بسیار روشن و والائی در جامعه دارد که به جای پرونده سازی‌ها و سرگردان شدن در مشکلات بروکراسی، با شیوه‌های صحیح و آسان، جرم و مجرم شناسائی و براساس احکام اسلام مجازات می‌شدند.

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الاسلام ج ۲ ص ۳۶.

تأثیر انتقادهای امام علی در دیگر صحابه

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نظارت بر سلامت اسلام به خلیفه سوم بارها و بارها اعتراض کرد، در دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز اثر گذاشت، که آنها نیز برابر خلاف کاری‌های خلیفه سوم اعتراض می‌کردند. ابن مسعود نیز یکی از مخالفان سرسخت خلیفه سوم بود، وی ابتداء از مریدان خلیفه سوم و از کسانی بود که می‌گفت: حَتَّىٰ اِذَا كَانَ خَلِيفَةُ سَوْمٍ نَمَّازَ دُو رَكَعَتِي فِي مَنِي رَا اِذَا رَكَعَتْ بَخَوَانِدٍ بَايِدُ اِذَا وَى اِطَاعَتِ كَرْدٌ، چرا که: الخِلاَفُ شَرٌّ «مخالفت شر است». [۱].

و در نقل دیگر گفت:

عثمان امام است، من با او مخالفت نمی‌کنم زیرا مخالفت شر است. [۲].

اما بعدها به شدت، بر ضد خلیفه سوم فعالیت می‌کرد. [۳] در صورتی که برخی از صحابه با خلیفه سوم متفق بودند. [۴].

«گرچه بعدها دانشمندان اهل سنت عقیده این صحابه را در جواز مخالفت با حاکم به عنوان سیره سیاسی شرعی نپذیرفتند.»

آنچه مسلم است آنکه خلیفه سوم بر این باور بود که می‌بایست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتکار (همانند خلیفه دوم) نشان دهد.

او خود می‌گفت:

«اقدامات من را عمر نیز انجام می‌داد، اما چون او فرد قاطعی بود کسی جرأت مخالفت نداشت.» [۵].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ الطبری ج ۴ ص ۲۶۸، و الغدیر ج ۸ ص ۹۹ بنقل از سنن ابی داوود ج ۱ ص ۳۰۸، و الاثار قاضی ابو یوسف ص ۳۰، و

کتاب الامام شافعی ج ۱ ص ۱۵۹، ج ۷ ص ۱۷۵، و سنن الکبری بیهقی ج ۳ ص ۱۴۴.

[۲] شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۲، ابن ابی الحدید.

[۳] انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۲۷-۵۲۴، و تاریخ المدینه المنوره ج ۲ ص ۱۰۵۴-۱۰۴۹.

[۴] تاریخ سیاسی اسلام تا سال ۴۰ هجری ص ۳۵۶-۳۴۹، بحث مخالفین خلیفه سوم (بلاذری می نویسد: درباره انتقادی که از خلیفه سوم دفاع نکند، انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۴۹ ش ۱۴۱۱.

[۵] طبقات الکبری ج ۸ ص ۱۱۳، و البیان و التبین ج ۱ ص ۳۷۷، و نثر الدر ج ۲ ص ۱۲، ج ۴ ص ۳۴.

تقویت روحیه مسئولیت پذیری

در این رابطه امام علی علیه السلام فرمود:

اتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ، فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ. أَطِيعُوا اللَّهَ وَلَا تَعْصُوهُ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الْخَيْرَ فَخُذُوا بِهِ، وَإِذَا رَأَيْتُمُ الشَّرَّ فَأَعْرِضُوا عَنْهُ.

(ای مردم، از خدا بترسید و پرهیزکار باشید، زیرا از همه شما در روز قیامت سؤال خواهد شد شما مسئول امور آفریده‌های خدا حتی از شهرها و حیوانات خواهید بود. خدا را اطاعت کنید و از فرمانش سرپیچی نکنید.

هرگاه نیکی و خوبی‌ها را مشاهده کردید، انتخاب نمایید و اگر شرّ و بدی یافتید، از آن اعراض کنید.) [۱].

روشن است که تنها با مأموران نظامی و انتظامی یا دیگر دست اندرکاران قانون و نظم اجتماعی نمی‌شود در برقراری نظم و عدل اجتماعی موفق بود.

نمی‌شود برای فرد فرد جامعه مأموران مخفی استخدام کرد.

امکان ندارد که در همه‌جا نیروهای نظامی بتوانند حضور فعال داشته باشند

و در یک کلمه، انسان نمی‌تواند انسان را کنترل کند و به اجرای قانون در همه زمان‌ها و مکان‌ها مجبور سازد.

باید روش قرآن کریم و نهج‌البلاغه و شیوه‌های پیامبران الهی را به کار بست و در هر دلی نیروی ایمان را تقویت کرد.

باید عقیده به معاد و پرسش‌های قیامت را در دل هر انسانی جایگزین کرد.

اگر انسان باور کند

«جهان را خالقش باشد خدا نام»

و بپذیرد در برابر قانون و نظم اجتماعی، روزی از او سؤال می‌شود.

هم خود در اجرای قانون می‌کوشد و هم در اجرای قانون، نظارت و دخالت می‌کند و جامعه انسان‌ها با احساس تعهد افراد جامعه و

اصل نظارت مردمی، راه نظم و قانون و سلامت و ترقی را خواهند پیمود.

پی نوشت‌ها:

[۱] خطبه ۵/۱۶۷ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عقدالفرید ج ۱ ص ۴۴ و ۹۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- عیون‌الاجبار ج ۲ ص ۱۲۳: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۳- آغانی ج ۱۲ ص ۶: ابوالفرج اصفهانی زیدی (متوفای ۳۵۶ هـ)

۴- کتاب أمالی ج ۲ ص ۹۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)

۵- جامع‌العلم ص ۷۷: ابن عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ هـ)

۶- تحف‌العقول ص ۱۳۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۷- کتاب اُمالی ج ۲ ص ۲۳۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ).

تقویت اعتقاد به معاد و محاکمه عمومی

امام علی علیه السلام نسبت به این شیوه کاربردی فرمود:

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنَ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمُسْتُورَةِ، فَإِنْ يَعِدُّبُ فَانْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَغْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

(همانا خداوند بزرگ از شما بندگان درباره همه اعمال و رفتار کوچک و بزرگ و آشکار و پنهان سؤال خواهد کرد. اگر عذاب کند شما را خود به خویشتن ظلم روا داشته اید و اگر شما را عفو نماید، خداوند کریم و بزرگوار است.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳/۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الغارات ج ۱ و ۲۳۰ و ۲۲۳ و ۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م ۳۱ ح ۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۴- کتاب اُمالی ص ۲۵-۲۴ م اول ح ۳۱/۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۵- بشاره المصطفی ص ۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ هـ)

۶- مجموعه ورام ص ۱۹ و ۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ هـ)

۷- تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۵۶ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۸- کتاب اُمالی ص ۱۵۲ و ۱۵۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۹- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۳۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

تقویت روح تعاون و همکاری

اگر در دل انسان‌های یک جامعه، روح تعاون و همکاری تقویت شود و مردم احساس کنند که اعضای یک پیکرند، به مرز «نظارت مردمی» نزدیک شده، خود پاسداری از نظم و قانون را به عهده خواهند گرفت، که گفت:

وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ.

(از حقوق واجب الهی بر بندگان این است که: به اندازه توانایی خود در خیرخواهی و نصیحت به دیگران بکوشند و برای برقراری حق و عدل همکاری و هماهنگی داشته باشند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۴/۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

تلاش در جمع آوری قرآن

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیده از جهان فرو بست.

گروهی برای به دست آوردن حکومت و قدرت تلاش کردند برخی به تقویت قوم و قبیله خود روی آوردند. و افرادی برای رسیدن به مال و مقام در دولت آینده، دست و پا می‌زدند. اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تمام امکانات و قدرتش را بکار گرفت تا قرآن را جمع‌آوری کرده و در یک جلد بنویسد، که دستورالعمل زندگی انسانها حفظ شود، و پراکنده نماند. برخی می‌پرسیدند:

چرا علی علیه السلام از خانه بیرون نمی‌آید؟

امام علی علیه السلام جواب می‌داد:

سوگند خورده‌ام تا تمامی قرآن کریم را ننویسم از خانه بیرون نیام، مگر برای نماز یا کارهای خیلی ضروری. از این رو اول کسی که تمام قرآن را نیکو نوشت و در یک جلد آن را جمع‌آوری کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، چنانچه اول حافظ کل قرآن، علی علیه السلام است. بعضی از رجال سیاسی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌گفتند: چرا از خانه بیرون نمی‌آیی؟

می‌فرمود:

سوگند یاد کرده‌ام تا قرآن را جمع‌آوری نکنم عبا بر دوش نگذارم (یعنی از خانه بیرون نروم) زیرا می‌ترسم دچار کمبود و نقصان شود یا چیزی بر آن بیافزایند و یا آیه‌ای پس و پیش گردد. گرچه قرآن نوشته شده امام علی علیه السلام را سران سقیفه نپذیرفتند، اما با جمع‌آوری و کتابت قرآن به دست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همگان با خاطر آسوده دانستند که وحی الهی با حفظ و کتابت مصون و محفوظ مانده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شواهد التنزیل. حاکم حسکائی حنفی، و کتاب بصائر ص ۲۸.

تعریف زهد

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تمام زهد در دو جمله‌ای از قرآن مجید قرار گرفته است:

«لکیلا تأسوا علی ما فاتکم ولا تفرحوا بما آتاکم» [۱].

(تا بر آنچه از شما فوت شده غمگین نشوید و بر آنچه به شما داده شده دلشاد نگردید.)

و کسی که بر گذشته تأسف نخورد و بر آینده شادمان نگردد هر دو طرف زهد را دارا گشته است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره حدید، آیه ۲۲.

[۲] نهج البلاغه، حکمت ۳۷۷ معجم المفهرس محمد دشتی.

تفسیر خوف و رجاء

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بر بهترین افراد این امت از عذاب خدا ایمن باش؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون» [۱].

(از مکر و کیفر خدا ایمن نمی‌باشند مگر مردم زیانکار)

و بر بدترین افراد این امت از رحمت و لطف خدا نومید مشو؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

«انه لا یبأس من روح الله الا القوم الکافرون» [۲].

(از رحمت خدا نومید نمی‌باشند مگر کافران) [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۹۹.

[۲] سوره یوسف، آیه ۸۷.

[۳] نهج البلاغه، حکمت ۳۷۷ معجم المفهرس محمد دشتی.

توجه به مسائل روانی کودکان یتیم

بسیاری، نیازها و نیازمندیهای یتیمان را از دیدگاه امور مادی می‌نگرند، که باید دارای مسکن و همسر و لباس و تغذیه مناسب شوند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به همان اندازه ای که به احتیاجات مادی و جسمی یتیمان فکر می‌کرد،

به رفع نیازها و کمبودهای روانی آنها نیز می‌اندیشد.

تا دچار عقده های روانی، یا کمبودهای عاطفی نگردند.

امام علی علیه السلام یتیمان را دور خود جمع می‌کرد، و با انواع بازی‌ها، و صدای تقلیدی از گوسفند آنها را می‌خندانند،

روزی یتیمان را به منزل آورد، و خواست به آنها عسل بخوراند، انگشتان خود را می‌شست، و با انگشتان خود عسل دردهان یتیمان

می‌گذازد که دو نوع شیرینی را بچشند؛

شیرینی عسل

و شیرینی از دست پدر گرفتن [۱].

گرچه افراد ناآگاه به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتراض می‌کردند، که این کارها در شأن شما نیست.

اما امام علی علیه السلام به نکات ظریفی توجه می‌کرد که امروز در

علم روانشناسی

روانشناسی کودک

و روانشناسی تربیتی

بسیار مورد توجه است.

زیرا روانشناسان می‌گویند:

علل بزهکاری فرزندان که پدر یا مادر را از دست دادند کمبودهای عاطفی است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنقدر به یتیمان توجه داشت، و با آنها مهربانی می‌کرد که برخی از یاران امام می‌گفتند:

لَوَدِدْتُ اِنِّي كُنْتُ يَتِيمًا

«ای کاش منم یک یتیم بودم» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۹.

[۲] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۹.

تفاوت روانشناسی زن و مرد

امروزه با گسترش علم روانشناسی، و کشف جوانب گوناگون آن، رشته های روانشناسی بسیار گسترش پیدا کرده است، روانشناسی انسانی، نوجوانی، کودک و حتی روانشناسی حیوانی، یکی از واقعیت‌هایی می‌باشد که در علم روانشناسی مورد بررسی است،

که یکی دیگر از جوانب گسترده آن تفاوت روانشناسی زنان و مردان است.

گرچه هر دو انسان بوده و دارای ارزش های اخلاقی مشترک می‌باشند، اما چون در نظام آفرینش هر کدام وظائف متفاوتی به عهده دارند و در بیولوژی، فیزیولوژی، و دیگر خصوصیات جسمی دارای تفاوت‌های گوناگونی هستند.

و در مسائل روانی نیز تفاوت‌های فراوانی خواهند داشت که امام علی علیه السلام به برخی از تفاوت‌های روانی هر دو اشاره می‌کند: خِيَارُ خِصِيَةِ الْنِسَاءِ شَرَّارُ خِصِيَةِ الرَّجَالِ: الزُّهُوُّ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَّقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَغْرِضُ لَهَا.

(برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند، تکبر و به خود بالیدن، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را به حریم خود راه ندهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگهبان است، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می‌گیرد.) [۱].

روانشناسان عصر ما امروزه با حقائق یاد شده آشنا شدند که روانشناسی زنان را جدای از مردان به ارزیابی می‌گذارند، در حالی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارده قرن قبل به آن اشاره فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف.

توجه به مسائل روانی یتیمان

روزی مقداری عسل و انجیر از همدان و خلوان برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند. امام دستور داد یتیمان کوفه را گرد آوردند، ضمن نوازش و محبت، با دست خود عسل و انجیر را بدهان آنان می‌گذاشت. اصحاب گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام، خودشان می‌خورند، چرا شما با دستان مبارک به آنان غذا می‌دهید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

«امام پدر یتیمان است، این عمل را انجام می‌دهم تا یتیمان احساس بی‌پدیری نکنند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۲۳.

تلاش در کسب دانش

امام علی علیه السلام همواره از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علوم فراوان فرا می‌گرفت و تلاش در کسب دانش و رازهای علمی داشت،

بارها می‌دیدند که مدّت‌های طولانی با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به مذاکره علمی می‌نشست، که رسول خدا فرمود:

أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بِأَبْهَا

«من شهر علم و علی درب آن است» [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مدّتی طولانی با آن حضرت نشست.

از امام علی علیه السلام پرسیدند:

شما با رسول خدا بر سر چه مباحثی گفتگو می‌کردید؟

پاسخ داد:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هزار در از دانش را بر من گشود، که از هر کدام هزار در دیگر باز می‌شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۰۳ و ۱۲۱.

[۲] بحارالانوار ج ۴۰ ص ۲۰۳ و ۱۲۱.

تلاش در کسب دانش از پیامبر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تلاش مداوم خود در کسب دانش از رسول خدا را اینگونه شرح می‌دهد:

من در هر روز، یکبار و در هر شب، یک بار پیش رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌رفتم و آن حضرت با من خلوت می‌فرمود و شدّت علاقه و دلبستگی من با آن حضرت بگونه‌ای بود که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می‌دانستند با احدی از مردم جز من به آن طریق رفتار نمی‌فرمود.

و چه بسا در بیشتر از موارد، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به منزل من می‌آمد و هر زمان که من در یکی از اطاق‌های رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وارد می‌شدم، همسران خود را از منزل خارج می‌کرد و می‌فرمود:

منزل را خلوت کنید.

به طوری که جز من کسی نزد آن حضرت باقی نمی‌ماند.

و هر وقت برای خلوت نمودن با من به منزل من تشریف می‌آورد، احدی از اهل بیت مرا (فاطمه و نه احدی از اولادم) را خارج نمی‌فرمود

و من آنچه سؤال می‌کردم، پاسخ می‌فرمود،

و هر زمان ساکت می‌شدم و سؤالاتم تمام می‌شد، آن حضرت خود آغاز سخن می‌فرمود.

در نتیجه آیه‌ای بر آن حضرت نازل نشد، مگر آنکه آن را برای من خواند و املاء فرمود و من به خطّ خود آن را نوشتم.

و تأویل آیات و تفسیر و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و خاص و عام آن آیات را به من تعلیم فرمود.

و از خداوند مسئلت کرد که نیروی حفظ و فهم آنرا به من عطا فرماید.

از این رو من هیچ آیه‌ای را فراموش نکردم و هیچ قسمتی از علم را که برای من املاء فرمود از نظرم محو نشد و آنرا نوشتم.

و آنچه را که خداوند به آن حضرت فرمود از حلال و حرام، امر و نهی با آنچه واقع شده و آنچه واقع می‌شود.

و هر کتابی که پیش از آن حضرت نازل شده.

و هر قسمتی از طاعت و معصیت را درک و حفظ آنها را فروگذار نکردم.

حتی یک حرف از آنها را فراموش نکردم.

سپس دست مبارک را بر سینه من گذارد و از خداوند مسئلت کرد که قلب مرا از علم و حکمت و نور پُر کند.

من به آن حضرت عرض کردم:

پدر و مادرم به فدایت، من از زمانی که دعا فرمودید چیزی را فراموش نکرده و آنچه را که نوشته‌ام از من فوت نشده، آیا ترس یا

اندیشه فراموشی در باره‌ام دارید؟

آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

خیر، ترس و فراموشی و جهل درباره تو ندارم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر، ترجمه ج ۱ ص ۵، و اربعین شیخ بهائی حدیث ۲۱.

تدوین و تألیف کتب علمی

درست است که در روزهای نخستین اسلام با تکیه به حافظه‌های قوی، قرآن و احادیث را حفظ می‌کردند و سینه به سینه منتقل می‌نمودند،

اما برای حفظ سرمایه‌های علمی، فرهنگی امت اسلامی باید نهضت تدوین و تألیف را تحقق می‌بخشید.

امام علی علیه السلام یکی از آغازگران نهضت تألیف و تدوین در امت اسلامی بود و همگان را به نوشتن و تدوین کُتب مفید، سفارش می‌فرمود.

اول کسی که قرآن را جمع‌آوری و به سبک شایسته‌ای نوشت علی علیه السلام بود. [۱].

اول کسی که کتابی در احکام دین نوشت تا پاسخگوی نیازهای عقیدتی و فقهی جامعه باشد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

اول کسی که علم نحو را مطرح و تکمیل و آموزش داد امام علی علیه السلام بود.

کتاب فقهی امیرالمؤمنین علیه السلام طبق نقل امام صادق علیه السلام کتابی مفصل و دارای صفحاتی بی‌شمار بود که فرمود:

کاغذهای آن ۷۰ ذرع طول داشت «به ذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم»

که با خط امام نگاشته شد و تمام حلال و حرام در آن مشروحاً بیان گردید.

و هر چیزی که انسان‌ها و امت اسلامی نیاز داشتند و دارند جواب آن در این کتاب آمده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۲۰۸، و احتجاج طبرسی.

[۲] شرح نهج البلاغه خوئی ج ۲ ص ۳۱۶، و احتجاج طبرسی - و - بحارالانوار ج ۴۷ ص ۲۸۰، ج ۲۶ ص ۲۲ و ۲۳.

تالیف کتاب اطلاعات عمومی

صاحب نظران و اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و غزالی و سلیمان بلخی آورده‌اند که: امام علی علیه السلام کتابی را با نام «جفر جامع» نوشته که تمام اطلاعات ضروری نسبت به آینده و گذشتگان را در آن گرد آورده بود که چونان دائرةالمعارف بسیار غنی در تمام علوم و فنون و نیازمندیهای علمی، اطلاعاتی کاربرد داشته و دارد، و بسیاری از اخبار غیبی مربوط به آینده و تحولات آینده در آن توضیح داده شد. و کتاب دیگری را به نام «الجامعه» تألیف فرمود، که همانند «جفر جامع» بی نیاز کننده انسان از هر گونه اطلاعاتی است، که درباره آن نوشتند:

إِنَّ الْجُفْرَ وَالْجَامِعَةَ كِتَابَانِ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ ذُكِرَ فِيهَا عَلَى طَرِيقَةِ عِلْمِ الْحُرُوفِ، الْحَوَادِثُ إِلَى انْقِرَاضِ الْعَالَمِ، وَأَوْلَادُهُ يَحْكُمُونَ بِهِمَا

«همانا کتاب جفر و جامعه از علی علیه السلام است که براساس حروف، آگاهی های لازم نسبت به حوادث روزگار تا قیامت در آن گرد آمده، و فرزندانش می توانند از آن استفاده کنند.» [۱].

در آن روزگاران که محقق و نویسنده اندک بود، و افراد با سوادی که بتوانند بخوانند و بنویسند انگشت شمار بودند، عشق و علاقه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نوشتن و تألیف کتب ارزشمند و جمع آوری قرآن کریم شگفتی آور است.

پی نوشت ها:

[۱] من لا یخضره الفقیه ج ۴ ص ۴۱۹ حدیث ۵۹۱۴ - و - بحارالانوار ج ۴۹ ص ۱۵۳ - و - اصول کافی ج ۱ ص ۵۷ - و - بحارالانوار ج ۲۶ ص ۳۹ و ۳۶.

تعیین تاریخ هجری

در زمان حکومت خلیفه دوم روزی عهدنامه‌ای نوشتند و تاریخ آن را با ماه شعبان ثبت کردند. خلیفه دوم گفت:

«کدام ماه شعبان؟ شعبان امسال یا سال آینده؟»

اصحاب و یاران و صاحب نظران اجتماع کردند تا مشکل تاریخ را حل کنند.

یکی گفت: براساس تاریخ پارسی ها

دیگری گفت: همانند تاریخ روم و رومیان

و بعضی گفتند: تاریخ اسکندر

جمعی دیگر گفتند: میلاد حضرت مسیح ۷

و خلیفه دوم، هر زمان ایرانی را آورد تا تاریخی همانند تاریخ پارسیان مشخص کند. [۱].

اما اکثر مسلمانان نظریات یادشده را نپذیرفتند.

تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مبدأ تاریخ امت اسلامی باید هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم باشد، زیرا هجرت، آغاز پیروزی و ظهور اسلام بود،

از ولادت و بعثت هم مهمتر است. همه پذیرفتند و صدای «أَحْسَنْتَ أَحْسَنْتَ» مردم بالا گرفت. [۲].
و این حقیقت در سال ۱۶ هجری تحقق یافت.
نظر بر حق امام علی علیه السلام بیانگر ارزش گرائی و مکتبی بودن امام در همه مسائل حثی تاریخ است، که همه جا باید با اهداف بلند اسلامی حرکت کرد و نظر داد.

پی نوشت ها:

[۱] حبیب الشیر ص ۱۶۷.

[۲] کامل ابن اثیر ج ۲ چاپ دوم ص ۳۶۸.

تشویق و هدیه دادن به شاعر

الف- در یکی از روزهای صفین، شاعری بنام ابواسماء العبدی، در میان لشگریان اشعاری در مدح و ستایش امام علی علیه السلام خواند، و نیکو امام را ستود.

وقتی اشعار او به پایان رسید، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به او فرمود:
خدا تو را رحمت کند ای ابواسماء، و بشارت‌های نیکو به تو دهد، زیرا تو از برگزیدگان محبت و وفاداری می‌باشی.
سپس دستور فرمود تا:

یکی از خدمت کاران مخصوص، در خدمت شاعر متعهد قرار گیرد و او را در کارهای زندگی یاری رساند. [۱].

ب- شاعر دیگری به نام کعب بن زهیر که از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نیز بود، وقتی اشعاری در مدح و ستایش امام علی علیه السلام سرود و در میان مردم خواند.

امام پول فراوانی به او بخشید، و لباس نیکو، و اسب سواری خوبی به او هدیه کرد. [۲].

تشویق کردن شاعر متعهد و هنرمند، ارج نهادن به هنر و علم است که دیگر امامان شیعه علیهم السلام نیز در تداوم مبارزات سیاسی خود با سلاطین بنی امیه و بنی العباس، شاعران متعهد و مبارز را می‌ستودند و به آنها هدایای فراوانی می‌بخشیدند.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب صنعانی ج ۲ ص ۸۵.

[۲] مناقب صنعانی ج ۲ ص ۸۵.

تصمیمات شجاعانه

در روز جنگ فرمانروا یا زمامدار نباید از تصمیم‌گیری قاطعانه ناتوان باشد.

جنگ جنگ است و لهیب توفنده‌ی آن با تنبلی و دیرجنبی ناسازگار است و وامانده‌گان را در زیر گامهای نیرومند خود لگد کوب می‌کند.

در زمان خلافت امام علی (ع) حکومت کوفه در دست نالایق ابوموسی اشعری افتاده بود، و او ساده اندیشانه امیدوار بود که گذشت زمان خود مشکلات و بحرانها را حل کند...

از آنجا که مشکلات بزرگ از او تدبیر و تصمیم‌گیری شجاعانه می‌طلبیدند وی آنها را به چیزی نمی‌گرفت.

در جنگ جمل مولا- به او فرمان داد که مردم کوفه را برای نبرد مهیا سازد اما او کوتاهی نمود، و این قصور خود را چنین توجیه می‌کرد که این مسئله‌ی جزئی به زودی خاتمه می‌یابد!

مولا سرانجام نامه‌ی سرزنش آمیزی به او فرستاد که در آن چنین گفته می‌شد:

اما بعد، فقد بلغنی عنک قول هولک و علیک، فاذا قدم علیک رسولی فارفع ذیلک، و اشدد منزرك، و اخرج من جحرک، و اندب من معک، فان حقت فانفذ، و ان تفشلت فابعد، و ایم الله لتونین حیث انت، و لا- تترك حتى یخلط زبدک یخاثرک، و ذائبک بجامدک، و حتی تعجل عن قعدتک، و تحذر من امامک کحذرک من خلفک،...
«اما بعد...»

از توبه من سخنی رسانده‌اند که هم به سود توست و هم به زیان تو! پس هر گاه فرستاده‌ی من نزد تو رسید کمر همت بر بند و پای استوار کن و از پناهگاه خارج شو و همراهانت را (به نبرد) فراخوان. اگر بر آنی که جانب حق بگیری (و سلاح برداری) به سوی من آی، و اگر از این کار بیم داری، سر خود گیر...

به خدا سوگند که (با چنین رفتاری) در همه حال چندان مورد خشم و پرخاش قرارگیری تا در کار خویش سرگردان شوی و روزگارت تباه گردد و از پیش و پس راه فرار بر تو بسته شود و یا رای (بر تخت امارت) نشستن در تو نماند. این فتنه آن سان که تو پنداشته‌ای سهل و ساده نیست بلکه واقعه‌ی بغرنجی است (که به تدبیر) این شتر سرکش رام گردد و دشواری آن بر طرف شود و این راه سنگلاخ همواری پذیرد. پس اینک خرد را یار گیر و بر زمام امور چیره شو و نصیب و بهره‌ی خود را (از جهاد مقدس) برگیر. اگر نبرد با دشمن را خوش نمی‌داری، به سویی رو که فراخنایی و راه نجاتی در آن نیست، که سزاوار است ما این هنگامه‌ی کارزار را به سر بریم و تو در خواب باشی و حتی نامی از تو برده نشود.

به خدا سوگند که این جنگ حق است و به کام حقدار خواهد بود، و تقلاهی ملحدان بی‌حاصل است. و السلام.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۳.

تدارکات به یغما رفته را باز پس گیرید

اگر دشمن بر ذخایر آب مسلط شد، یا راههای آذوقه رسانی را قطع نمود چه باید کرد؟ از جنبه‌ی نظامی پاسخ آن است که: باید هر چه زودتر ذخایر را باز پس گرفت، زیرا در اثر فشار گرسنگی و تشنگی ارتش به ناچار تسلیم می‌شود یا آنکه دچار تفرقه می‌گردد.

هنگامیکه در جنگ صفین، معاویه کرانه‌ی رودخانه را تصرف نمود، امام علی (ع) چنین فرمود:

قد استطعموكم القتال، فاقروا علی مذله، و تاخیر محله، اوروا السیوف من الدماء ترووا من الماء، فالموت فی حیاتکم مقهورین، و الحیاه فی متکم قاهرین. الا و ان معاویه قاد لمه من الغواه، و عمس علیهم الخبر حتی جعلوا نحورهم اغراض المنيه.
«آنان گرسنه‌ی جنگند!

(و بر شماست که انتخاب کنید) یا به خواری درافتید و به زبونی خویش اقرار کنید، و یا شمشیرها را با خون آبیاری کنید، تا خود سیراب شوید.

مرگ، در زندگانی ننگ آلود شما،

و زندگی، در مرگ افتخار آمیز شماس.

آگاه باشید که معاویه گروهی گمراه را با خود به آوردگاه کشیده و واقعیت را بدیشان چنان واژگون جلوه داده که گلوگاه خود را آماج مرگ نموده‌اند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۱.

تشکیلات ستاد جنگ

حضور رهبر در جبهه، انتحار است.

برخی از افراد به جنگیدن تمایل ندارند، و برای این بی میلی خود به شیوه‌های گوناگون بهانه‌تراشی می‌کنند. یکی از این بهانه‌ها این است که چرا خود فرمانده، وارد میدان جنگ نمی‌شود.

آشکار است که ورود فرمانده به میدان جنگ کار نادرستی است، زیرا شجاعت، همیشه به معنای «خود کشی» با سربازان نیست، بلکه به مفهوم رهبری پیروزمندانه‌ی عملیات جنگ است.

مولا علی (ع) از یارانش خواست که عازم میدان نبرد شوند، اما آنها از او خواستند که با آنها همراه گردد. امام چنین پاسخ داد:

ما بالکم؟! لا- سددتم لرشد، و لا- هیدتم لقصده، افی مثل هذا ینبغی لی ان اخرج؟ انما یخرج فی مثل هذا رجل ممن ارضاه من شجعانکم و ذوی باسکم، و لاینبغی لی ان ادع الجند و المصر و بیت المال و...

«شما را چه می‌شود؟ نه در حق جوئی استوار هستید و نه در میانه‌روی روشن بین! آیا در چنین موقعیتی شایسته است که من از شهر بیرون بروم؟»

در چنین هنگامه‌ای باید رادمردی از دلیران و سلحشوران شما که مورد رضایت من باشد بیرون رود. سزاوار نیست که من لشکریان و دیار و بیت‌المال و کار خراج زمین و داوری میان مسلمانان را واگذارم و رسیدگی به حقوق نیازمندان را رها کنم و با یکی از لشکریانم به کارزار بروم، و چون تیری بی‌پیکان در ترکش تهی به لرزه در آیم. من چون محور سنگ آسیابم و آسیا به گرد من می‌گردد و من در جای خویش استوارم و اگر از جای خود بجنیم آسیا از دور خارج می‌شود و هر سنگش به سوئی می‌لغزد. به خدا سوگند که این عین نابخردی است.

به خدا سوگند که اگر امیدم به آن نبود که تقدیرم یاری کند و در دیدار با دشمن به شهادت برسم، پای در رکاب می‌نهادم و از شما دور می‌شدم و تا زمانی که باد شمال و جنوب وزان است، به شما روی نمی‌کردم.

در بسیاری عدد شما خیری نیست، که نزدیکی دل‌هاتان اندک است، من شما را به راه روشن حق رهنمون شدم، راهی که در آن بیم هلاک نیست، مگر گمراهان را. هر آنکه پایداری ورزد او سوی بهشت دارد و آنکه در راه بلغزد به دوزخ.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۸.

ترس و بزدلی

هر عملی به شهادت نیاز دارد، هر آنکه از شهادت بی‌بهره باشد در هر کاری ناکام و ناموفق است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«البخل عار، و الجبن منقصه، و العجز آفة، و الصبر شجاعه.

«بخل مایه‌ی ننگ است و بزدلی نشانه‌ی کمبود... درماندگی آفت است و پایداری شهامت.» [۱].

کسانی که از پیکار در کنار اهل حق خودداری می‌ورزند، در واقع شخصیت خود را نفی می‌کنند.

امام علی (ع) درباره‌ی کسانی که از هم‌زمی با او خودداری کردند چنین می‌فرماید:

خذلوا الحق و لم ينصروا الباطل.

«حق را خوار نمودند و به باطل هم یاری نرساندند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳.

[۲] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۲.

ترس: شکست، شرمساری: ناکامی

اگر از چیزی بترسی بر سرت خواهد آمد، زیرا دشواری پرهیز از چیزی از خود آن به مراتب سخت‌تر است. برای موفقیت در زندگی و رهایی از آفت ترس این بهترین اندرز است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

قرنت الهیبه بالخبیه، و الحیاء بالحرمان، و الفرصه تمرمر السجاب فانتھزوا فرص الخیر.

«هراس با ناکامی همراه است و آزرم با حرمان قرین. فرصت چون ابر بهاران گذراست، پس فرصت نیکوکاری را غنیمت شمارید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۰.

تحمل سختی‌ها در راه هدف

هنگامی که آرمان والایی داری برای تحقق آن از تحمل دشواریها رومتاب.

چنین باش... و گرنه شکست را بپذیر!

امام علی (ع) می‌فرماید:

لنا حق فان اعطيناه، و الارکبنا اعجاز الابل، و ان طال السری.

«ما را حقی است... اگر به آن دست یافتیم که خوش است و گرنه بر کمر شتر خواهیم نشست و راه ناهموار را خواهیم پیمود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۱.

تصمیم‌گیری، وانگهی اقدام

اگر تصمیم گرفتی، درنگ مکن.

امام علی (ع) می‌گوید:

لا تجعلوا علمکم جهلاً و یقینکم شکاً: اذا علمتم فاعملوا، و اذا تیقنتم فاقدموا.

«علم خود را به نادانی و یقین خود را به شک بدل نکنید. اگر علم یافتید عمل کنید، و اگر به یقین رسیدید، اقدام نمایید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۶۶.

تشویق استاندار موفق

حضرت امیرعلیه السلام هنگامی که (سعدبن مسعود) فرماندار مدائن بود، برای او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّكَ قَدْ أَدَيْتَ خَرَجَكَ وَ أَطَعْتَ رَبَّكَ وَ أَرْضَيْتَ إِمَامَكَ فِعْلَ الْمُرِّ التَّقِي النَّجِيبِ، فَغَفَرَ اللَّهُ وَ تَقَبَّلَ سَعْيِكَ وَ حَسَّنَ مَا بَكَ. [۱].

«تو ای سعد! خراجت را پرداخت کرده‌ای، از پروردگارت اطاعت نموده‌ای و رهبر و امامت را خشنود کرده‌ای، مانند کار مرد ضابط و نیکوکار، پرهیزگار و نجیب.

پس خداوند گناهان تو را بیامرزد، کوشش تو را قبول کند و عاقبت تو را نیکو گرداند!»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در این نامه از «سعد» تجلیل می‌کند و می‌فرماید که:

تو امام و رهبرت را خشنود کرده‌ای و خراجت را پرداخت نموده‌ای.

در حالی که در نامه‌های مختلفی که به استانداران و فرمانداران خود نوشت، همیشه آنها را به پرداخت خراج تشویق نموده و از کسر پرداخت آن برحذر داشته است.

این نشانگر ایمان و اعتقاد (سعد) و درستکاری و امانت‌داری او است، که حضرت اینگونه از او تمجید و تجلیل می‌کند، و حسن عاقبت را برای او آرزو دارد، و کسی که امیرالمؤمنین علیه السلام برای او دعا کند، مسلماً عاقبت به خیر خواهد شد و (سعد) در زمان امام حسن مجتبی علیه السلام آن را به اثبات رساند.

نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نشانگر نکته دیگری نیز می‌باشد، و آن این که باید از افراد درستکار و مسئولینی که عملکرد آنها صحیح است، تقدیر و تشکر کرد و با این عمل، آنها را برای فعالیت‌های مناسب تشویق و ترغیب نمود، تا این که به تعبیر خود حضرت، افراد خاطی و نیکوکار مساوی نباشند و برتری نیکوکاران معین و مشخص گردد.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱ - و انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۵۸.

تحمل مشکلات دفاع از مظلوم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوچه‌های کوفه قدم می‌زد کنیزی را دید که گریه می‌کند.

فرمود: چرا گریه می کنی؟

کنیز گفت:

ارباب من پولی داد تا گوشت خریداری کنم، حال که گوشت را خریده به منزل بردم ارباب می گوید:

گوشت مرغوب نیست پس بده،

و قصاب نیز قبول نمی کند،

نه قصاب می پذیرد، و نه صاحب من، مرا به منزل راه می دهد.

امام علی علیه السلام همراه آن زن به قصابی آمد، و از قصاب خواست که گوشت را عوض کند، یا پول آن را بدهد.

قصاب عصبانی شد، و چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را نمی شناخت، مُشتی بر سینه امام کوبید و گفت:

از مغازه خارج شو، این معامله به شما ربطی ندارد.

امام علی علیه السلام مُشت آن قصاب را تحمّل کرد و بیرون آمد و کنیز را به خانه اربابش برد.

آنها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناختند و احترام گذاشتند، و آن کنیز را با محبت پذیرفتند.

اما همسایگان قصاب اطراف او جمع شده، گفتند:

می دانی مُشت برسینه چه کسی نواختی؟

آن شخص حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

مرد قصاب امام علی علیه السلام را بسیار دوست می داشت، اما نمی شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد امام فراوان عذر خواهی

کرد.

و برخی نوشتند که:

با ساطور قصابی آن دست که بر سینه امام کوبید را قطع کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ضمن دلداری او را شفا داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۴۸، حدیث ۱.

ترحم به گناهکاران

ارزش های والای اخلاقی، انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا جلوه گر است که نه تنها به دشمنان خود لطف و مدارا

دارد، بلکه نسبت به گناهکاران امت اسلامی نیز با واقع نگری برخورد می کند و با دلسوزی و محبت پدرانه به فکر مدارا و بازپروری

فکری و روانی آنهاست

که به پاکان و خوبان جامعه سفارش می کند تا آنها را تربیت کنند،

به راه پاکی ها دعوت کنند،

از اینکه مشکلات و گناه، دامگیرشان شد، آنها را از خود و جامعه خود نرانند

که در خطبه ۱۴۰ فرمود:

وَإِنَّمَا يَتَّبِعِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمَضْمُونِ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِزَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَبَّ أَخَاهُ وَعَيْرَهُ بِلَوْاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سَتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَبَّهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمَّ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بَعِينَهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

وَأَيُّمُ اللَّهُ لَئِن لَّمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَرَاءُ تَهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ!
 يَا عَبِيدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صَ غَيْرِ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عِلْمٍ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَغْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.
 پرهیز دادن از غیبت و بدگویی

«به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحم کنند، و شکر این نعمت گذارند، که شکر گذاری آنان را از عیب‌جویی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می‌کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده‌پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می‌کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟
 به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک انجام داد، اما جرأت او بر عیب‌جویی از مردم، خود گناه بزرگتری است.»

ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایش بخشیده باشد، و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی، پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آن چه که از عیب خود می‌داند باید از عیب‌جویی دیگران خودداری کند، و شکر گذاری از عیبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۴۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غررالحکم ص ۱۳۵ و ۳۵۹: ج ۳ ص ۸۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- شرح ابن میثم ج ۳ ص ۱۷۵: بحرانی (متوفای ۶۷۹ هـ)

۴- غررالحکم ج ۶ ص ۴۵۹ و ۴۲ و ۴۸: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۵- بحارالانوار ج ۷۲ ص ۲۶۰ ح ۶۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- غررالحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

تدارکات ساده ازدواج

همه قبول دارند که دختر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بزرگ زنان بهشتی و دختر بزرگترین پیامبر آسمانی است.

همه قبول دارند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از بزرگترین شخصیت‌های جهان اسلام است.

اما ازدواج ساده آن بزرگواران جای بسی شگفتی است.

که چگونه ساده و دور از تشریفات انجام گرفت.

علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام دختر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در ماه صَفَر از سال دوم هجری ازدواج کرد و از

فاطمه علیها السلام در ذی الحجه همان سال دارای فرزند شد.

نقل شده که:

امام علی علیه السلام زره خویش را مهر فاطمه علیها السلام قرارداد، زیرا که در آن موقع چیزی از سیم و زر نداشت.

و در نقل دیگری آمده است که:

علی علیه السلام با فاطمه علیها السلام بر مه‌ری به مقدار چهارصد و هشتاد درهم ازدواج نمود، و پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به او امر کرد که ثلث آن مبلغ را به خرید عطریات اختصاص دهد. و نقل شد که:

علی علیه السلام زره خود را به خاطر شیربها تقدیم نمود زیرا که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم او را به این امر فرمان داده بود. سن حضرت زهراء علیها السلام در روز ازدواجش پانزده سال و پنج ماه و نیم بود و علی علیه السلام در آن روز بیست و یک سال و پنج ماه داشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّة جلد ۱ ص ۳۷۴ - و - جلاء العیون مجلس.

تنها مدافع خستگی ناپذیر

چون در مرحله اول نبرد، سپاه قریش فرار کردند، و افراد تحت فرماندهی عبدالله بن جبیر به منظور جمع آوری غنایم، جنگی منطقه استقرار خود را رها کردند، گرچه عبدالله فرمان صریح پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به یادشان آورد ولی آنان ترتیب اثر نداده و بیش از ۴۰ نفرشان از تپه سرازیر شده به دنبال جمع آوری غنایم رفتند.

خالد بن ولید با گروهی سواره نظام که در کمین آنان بود، به آنان حمله کرد و پس از کشتن آنان از پشت جبهه به مسلمانان یورش برد و این همزمان شد با بلند شدن پرچم آنان توسط یکی از زنان قریش به نام عمره بن علقمه، که جهت تشویق سربازان قریش به میدان جنگ آمده بودند.

از این لحظه، وضع جنگ به کلی عوض شد؛

آرایش جنگی مسلمانان به هم خورد؛

صفوف آنان از هم پاشید؛

ارتباط فرماندهی با افراد قطع گردید و مسلمانان شکست خوردند و حدود هفتاد نفر از مجاهدین اسلام، از جمله حمزه بن عبدالمطلب و مصعب بن عمیر، «یکی از پرچمداران ارتش اسلام»، به شهادت رسیدند.

از طرف دیگر، چون شایعه کشته شدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم در میدان جنگ توسط دشمن پخش گردید، روحیه بسیاری از مسلمانان متزلزل شد و در اثر فشار نظامی جدید سپاه شرک، اکثریت قریب به اتفاق مسلمانان عقب نشینی کرده و پراکنده شدند، و در میدان جنگ افرادی انگشت شمار در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ماندند و لحظات بحرانی و سرنوشت ساز در تاریخ اسلام فرا رسید.

اینجا بود که نقش بزرگ علی علیه السلام به عنوان تنها مدافع خستگی ناپذیر نمایان گردید، زیرا علی علیه السلام با شجاعت و رشادتی بی نظیر در کنار پیامبر شمشیر می زد و از وجود مقدس پیشوای عظیم الشان اسلام در برابر یورشهای مکرر فوجهای متعدد مشرکان حراست می کرد.

ابن اثیر در تاریخ خود می نویسد:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم گروهی از مشرکین را مشاهده کرد که آماده حمله بودند، به علی علیه السلام دستور داد به آنان حمله کند، علی علیه السلام به فرمان پیامبر به آنان حمله کرد و با کشتن چندین تن موجبات فرار آنان را فراهم ساخت.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سپس گروه دیگری را مشاهده کرد و به علی علیه السلام دستور حمله داد و علی علیه السلام آنان را

کشت و متفرّق ساخت.

در این هنگام فرشته وحی به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
این نهایت فداکاری است که علی علیه السلام از خود نشان می‌دهد.
رسول خدا فرمود:

او از من، و من از او هستم،

در این هنگام صدایی از آسمان شنیدند که می‌گفت:

لَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

«جوانمرد شجاعی چون علی علیه السلام و شمشیری چون ذوالفقار وجود ندارد».

ابن ابی الحدید نیز می‌نویسد:

هنگامی که غالب یاران پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پا به فرار نهادند، فشار دسته‌های مختلف دشمن به سوی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بالا گرفت.

دسته‌ای از قبیله بنی کنانه، و گروهی از قبیله بنی عبدمنه، که در میان آنان چهار جنگجوی نامور به چشم می‌خورد، به سوی پیامبر یورش بردند.

پیامبر به علی علیه السلام فرمود:

حمله اینها را دفع کن.

علی علیه السلام که پیاده می‌جنگید، به آن گروه که پنجاه نفر بودند، حمله کرده و آنان را متفرّق ساخت.

آنان چند بار مجدّداً گرد هم جمع شده و حمله کردند، باز هم علی علیه السلام حمله آنان را دفع کرد.

در این حملات، چهار نفر قهرمان مزبور و ده نفر دیگر که نامشان در تاریخ مشخص نشده است به دست علی علیه السلام کشته شدند.

جبرئیل به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم گفت:

راستی که علی علیه السلام فداکاری می‌کند، فرشتگان از فداکاری او به شگفت آمده‌اند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

چرا چنین نباشد، او از من و من از او هستم.

جبرئیل گفت: من هم از شما هستم.

آنگاه صدایی از آسمان شنیده شد که مکرر می‌گفت:

لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ وَلَا فَتَى إِلَّا عَلِيٌّ

ولی گوینده دیده نمی‌شد.

از پیامبر سؤال کردند که: گوینده کیست؟

فرمود: جبرئیل است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱۴ ص ۲۵۱، و خوارزمی نیز در کتاب المناقب ص ۲۲۳ روایت می‌کند که (علی علیه

السلام در جریان شورا به این فداکاری که ندای آسمانی را در پی داشت، بر اعضای شورا احتجاج کرد).

تهیه پیراهن بهتر برای جوان

روزی امام علی علیه السلام با یکی از کارگران منزل به نام قنبر به بازار رفته و دو عدد پیراهن، یکی به دو درهم، و دیگری به سه درهم خرید.

پیراهن نو و بهتر را به قنبر داد که بیوشد، و خود پیراهن ساده را پوشید.

قنبر گفت:

مولای من، بهتر است که پیراهن بهتر را شما بیوشید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

تو جوانی و باید لباس خوب بپوشی، و سنّ من بالاست باید لباس ارزانتر داشته باشم.

من از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

از طعامی که می‌خورید به غلامانتان بدهید، و از لباس‌هایی که می‌پوشید به آنها بپوشانید.

من از خدای خود خجالت می‌کشم که پیراهن نو را خودم، و کهنه را به تو بپوشانم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۶۶ - و - بحارالانوار ج ۸ - و - الغارات ج ۱.

تحمل خشونت‌ها برای حق

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کوچه‌های کوفه قدم می‌زد کنیزی را دید که گریه می‌کند.

فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

کنیز گفت: ارباب من پولی داد تا گوشتی بخرم.

حال ارباب می‌گوید:

گوشت مرغوبی نیست آن را به قصاب باز گردان.

و قصاب نیز قبول نمی‌کند.

نه قصاب می‌پذیرد، و نه ارباب من مرا به منزل راه می‌دهد.

امام علی علیه السلام همراه آن زن به قصابی آمد، و از قصاب خواست که گوشت را عوض کند، یا پول آن را بدهد.

قصاب عصبانی شد، و چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نمی‌شناخت، مُشتی بر سینه امام علی علیه السلام کوبید و گفت:

از مغازه خارج شو، این معامله به شما ربطی ندارد.

امام علی علیه السلام مُشت آن قصاب را تحمّل کرد و بیرون آمد و کنیز را به خانه اربابش برد.

آنها حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شناختند، احترام گذاشتند، و آن کنیز را با محبت پذیرفتند.

اما همسایگان قصاب، اطراف او جمع شده و گفتند:

می‌دانی مُشت بر سینه چه کسی نواختی؟ آن شخص امیرالمؤمنین بود.

مرد قصاب امام علی علیه السلام را بسیار دوست می‌داشت، اما نمی‌شناخت، از جسارت و گناه خود در نزد حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام عذر خواهی کرد.

و برخی نوشتند که:

با ساطور قصابی دست خود را قطع کرد. که امام علی علیه السلام ضمن دلداری دادن، دست او را شفا داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۴۸ حدیث ۱.

تحمل ناسازگاری های خوارج

در گذشته و حال می‌نگریم که حاکمان پیروز، و سلاطین و پادشاهان، و سران احزاب سیاسی، چگونه با مخالفان خود برخورد کردند،

و با تصفیه‌های خونین، و قتل و غارت، شکنجه و زندان، اجازه ابراز عقیده را به آنها نداده، و هرگونه حرکتی را از آنان صلب می‌کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روش برخورد با دشمن و تحمل مخالفان، الگو و بی‌نظیر است.

روزی جمعی از خوارج وارد مسجد کوفه شدند تا با شعارهای مداوم، سخنرانی امام علی علیه السلام را برهم زنند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سرگرم سخنرانی بود که:

یکی بلند شد، فریاد زد:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

و دیگری از سوئی دیگر داد زد:

«لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ»

و سوئی از گوشه دیگر مسجد همین شعار را داد.

سپس گروهی برخاستند، و این شعار را دادند.

امام علی علیه السلام با بزرگواری خاصه مخالفت‌های آنان را تحمل کرد.

آنگاه خطاب به مردم فرمود:

كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ

«شعار حقی است که از آن باطل اراده می‌کنند»

سپس خطاب به خوارج در مسجد فرمود:

تا وقتی که دست به شمشیر نبردید، و با ما هستید از سه اصل اساسی برخوردارید:

۱- لَا نَمْنَعُكُمْ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ تَذْكُرُوا فِيهَا إِسْمَهُ

«از ورود شما به مسجد برای نماز جلوگیری نمی‌کنیم»

۲- لَا نَمْنَعُكُمْ مِنَ الْفِيءِ مَا دَامَتْ أَيْدِيكُمْ مَعَ أَيْدِينَا

«تا وقتی که با ما هستید از حقوق بیت‌المال شما را محروم نمی‌کنیم»

۳- لَا نُقَاتِلُكُمْ حَتَّى تَبْدُوْنَا

«با شما نمی‌جنگیم تا شما جنگ را آغاز کنید» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۳.

تقسیم کار با همسر

یکی از عوامل سعادت و شادابی خانواده، تقسیم کار، و تعیین حدود و وظائف زن و شوهر است، حضرت علی علیه السلام با حضرت زهرا علیها السلام در فکر تقسیم کار بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین رهنمود داد:

«کارهای داخل منزل با فاطمه علیه السلام و کارهای بیرون منزل بر عهده علی باشد».

حضرت فاطمه علیه السلام با خوشحالی فرمود:

فَلَا يَعْلَمُ مَا دَاخَلَنِي مِنَ السُّرُورِ إِلَّا اللَّهُ

(جز خدا کسی نمی داند که از این تقسیم کار تا چه اندازه خوشحال شدم). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۴۸ - و بحار الانوار ج ۴۳ ص ۸۱ و ۳۱ - و وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۲۳ - و - قرب الاسناد ص ۲۵ - و - لثالی الاخبار ج ۱ ص ۸۳.

تامین هزینه زندگی

یکی از وظائف مهم اجتماعی در اخلاق همسرمداری، تأمین هزینه زندگی است، مرد باید با کار و تلاش فراوان، نیازهای اقتصادی خانواده را برطرف سازد تا سر بار جامعه نگردند و دست نیاز به سوی دیگران دراز نکنند، امروزه یکی از عوامل فساد و بزهکاری، تأمین نبودن زن و فرزندان در خانواده‌هاست.

امام علی علیه السلام با کار و تلاش، چاه کردن و آبیاری کردن، و درختکاری و احداث باغ در منطقه «یثیع» در اطراف مدینه توانست، سرمایه‌های فراوان بدست آورد؛

هم هزار برده را آزاد کند؛

هم برای خاله‌ها و عمه‌های خود خانه شخصی بخرد؛

و هم زنان و فرزندان خود را آبرومندانه اداره کند که وصیت‌نامه آن حضرت به صورت نامه ۲۴ نهج‌البلاغه در تاریخ ثبت شده است، در آن دستو العمل اقتصادی برای اداره زنان و فرزندان خود تأکید می‌کند که درختان و زمین‌ها را بفروشند، بلکه با درآمد سالانه آن نیازهای اقتصادی خانواده آن حضرت را برطرف سازند.

امام علی علیه السلام به فرزندش نوشت که:

هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي مَالِهِ، ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، لِيُولِجَهُ بِهِ الْجَنَّةَ، وَيُعْطِيَهُ بِهِ الْأَمَنَةَ.

منها: فَإِنَّهُ يَقُومُ بِبَدْلِكَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ يَأْكُلُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، وَيَنْفِقُ مِنْهُ بِالْمَعْرُوفِ، فَإِنْ حَدَّثَ بِحَسَنِ حَدَّثَ وَحَسَيْنُ حَيٌّ، قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ، وَأَصْدَرَهُ مَصْدَرَهُ.

وَإِنَّ لِابْنِي فَاطِمَةَ مِنْ صَدَقَتِهِ عَلَيَّ مِثْلَ الَّذِي لِبْنِي عَلِيٍّ، وَإِنِّي إِنَّمَا جَعَلْتُ الْقِيَامَ بِبَدْلِكَ إِلَى ابْنِي فَاطِمَةَ ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ، وَقَرْبَةً إِلَيَّ رَسُولِ

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَتَكَرِيمًا لِحُرْمَتِهِ، وَتَشْرِيفًا لُوْصَلَّتِهِ.

وَيَشْتَرِطُ عَلَى الَّذِي يَجْعَلُهُ إِلَيْهِ أَنْ يَتْرَكَ الْمَالَ عَلَى أَصُولِهِ، وَيَنْفِقَ مِنْ ثَمَرِهِ حَيْثُ أَمَرَ بِهِ وَهُدًى لَهُ، وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ أَوْلَادِ نَحِيلِ هَذِهِ الْقُرَى وَدِيَّةً حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا.

وَمَنْ كَانَ مِنْ إِمَائِي - اللَّاتِي أَطُوفُ عَلَيْهِنَّ - لَهَا وَلَدٌ، أَوْ هِيَ حَامِلٌ، فَتَمَسَّكَ عَلَى وَلَدِهَا وَهِيَ مِنْ حَظِّهِ، فَإِنْ مَاتَ وَلَدُهَا وَهِيَ حَيَّةٌ فَهِيَ عَتِيقَةٌ، قَدْ أَفْرَجَ عَنْهَا الرِّقُّ، وَحَرَّرَهَا الْعِتْقُ.

قوله (ع) في هذه الوصية: «وَأَلَّا يَبِيعَ مِنْ نَخْلِهَا وَدِيَّةً»، الودية: الفسيلة، وجمعها ودي.

و قوله (ع): «حتى تشكل أرضها غراساً» هو من أفصح الكلام، والمراد به أن الأرض يكثر فيها غراس النخل حتى يراها الناظر على غير تلك الصفة التي عرفها بها فيشكل عليه أمرها ويحسبها غيرها.

این دستوری است که بنده خدا علی بن ابیطالب، امیر مؤمنان نسبت به اموال شخصی خود، برای خشنودی خدا، داده است، تا خداوند با آن به بهشتش در آورد، و آسوده‌اش گرداند.

(قسمتی از این نامه است)

همانا سرپرستی این اموال بر عهده فرزندم حسن بن علی است، آنگونه که رواست از آن مصرف نماید، و از آن انفاق کند، اگر برای حسن حادثه‌ای رخ داد و حسین زنده بود، سرپرستی آن را پس از برادرش به عهده گیرد، و کار او را تداوم بخشد.

پسران فاطمه از این اموال به همان مقدار سهم دارند که دیگر پسران علی خواهند داشت، من سرپرستی اموال را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودی خدا، و نزدیک شدن به رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگ داشتن حرمت او، و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر صلی الله علیه و آله را فراهم آورم.

و با کسی که این اموال در دست اوست شرط می‌کنم که اصل مال را حفظ نموده تنها از میوه و درآمدش بخورند و انفاق کنند، و هرگز نهال‌های درخت خرما را نفروشند، تا همه این سرزمین یک پارچه زیر درختان خرما بگونه‌ای قرار گیرد که راه یافتن در آن دشوار باشد.

و زنان غیر عقدی من که با آنها بودم و صاحب فرزند یا حامله می‌باشند، پس از تولد فرزند، فرزند خود را گیرد که بهره او باشد، و اگر فرزندش بمیرد، مادر آزاد است، کنیز بودن از او برداشته، و آزادی خویش را باز یابد. [۱].

(«وَدِيَّةً» بمعنی نهال خرما، و جمع آن «وَدِي» بر وزن «علی» می‌باشد، و جمله امام نسبت به درختان «حَتَّى تُشَكَلَ أَرْضُهَا غِرَاسًا» از فصیح‌ترین سخن است یعنی زمین پر درخت شود که چیزی جز درختان به چشم نیایند.)

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

تازیانه زدن بر استاندار خلیفه سوم

ولید بن عُقبه، با قبيله «بنی المصطلق» در جاهلیت بر سر ریخته شدن خون نزاع داشتند.

پس از اسلام در سال نهم او با همراهانش برای گرفتن زکات به سوی قبيله یاد شده رفتند:

وقتی استقبال مردم را دید فکر کرد برای انتقام گرفتن می‌آیند، ناچار فرار کرد و به دروغ نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اظهار داشت:

قبيله بنی المصطلق می‌خواستند مرا بکشند.

که ناگاه جبرئیل با آوردن آیه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا [۱].

«ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی خبری برای شما آورد، پیرامون آن تحقیق کنید.»

پدر ولید «عقبه» در مکه همسایه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بود که پس از بعثت انواع آزارها را به آن حضرت روا می‌داشت. او بود که با گستاخی تمام آب دهان به صورت پیامبر انداخت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آینده شوم او خبر داد و از شدت آزار و اذیت او می‌فرمود:

(من در میان دو همسایه شرور «ابولهب و عقبه بن ابی معیط» قرار گرفته‌ام.)

که در جنگ بدر، عقبه اسیر و کشته شد.

ولی پسر او «ولید» برادر مادری خلیفه سوم بود که به ظاهر مسلمان شد، اما در دربار خلیفه سوم نفوذ کرد و استاندار کوفه شد و در کوفه به عیش و نوش و میگساری و غارت بیت المال پرداخت، از عبدالله بن مسعود با اصرار فراوان مبلغ زیادی از بیت المال قرض کرد که آن را نپرداخت، وقتی عبدالله به خلیفه سوم شکایت کرد به او نوشت:

«تو خزانه دار ما هستی، کاری به ولید نداشته باش.»

ای مسلمانان، صد هزار درهم ولید از بیت المال مسلمین گرفت و تاراج کرد ولی خلیفه مسلمین آن را بازخواست نکرد.

سرانجام خلیفه سوم عبدالله را عزل و به مدینه بُرد تا ولید در کوفه آزاد باشد.

استاندار کوفه شراب می‌خورد و با مستی وارد مسجد کوفه می‌شد، و نماز صبح را چهار رکعت می‌خواند،

در یکی از صبح‌ها که مست و بیهوش در محراب افتاده بود، مالک اشتر و جندب بن زهیر و جمعی از بزرگان، انگشتر خلیفه را از دست او گرفتند و به مدینه رفتند و با شواهد و قرائن به خلیفه سوم شکایت کردند، خلیفه سوم به جای دادرسی، چند ضربه شلاق بر بدن «جندب» نواخت.

وقتی اعتراضات بالا گرفت، خلیفه سوم ناچار شد سعید بن عاص را به استانداری کوفه نصب و ولید را عزل کند.

ولید به مدینه آمد، و شهادت شاهدان تکمیل شد که می‌بایست حد شراب خواری ۸۰ ضربه شلاق) بر او جاری گردد،

اما چون برادر مادری خلیفه سوم بود، کسی به خود این اجازه را نمی‌داد که حد شرعی را اجرا کند و خلیفه سوم نیز می‌گفت چه کسی بر بدن برادر من شلاق می‌زند؟

در این هنگام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شلاق را گرفت و برخاست و فرمود:

«بنی اسرائیل چون اجرای حدود الهی را تعطیل کردند نابود شدند.»

و سپس ضربات پیاپی شلاق «۸۰ ضربه» را بر بدن استاندار خلیفه سوم در کوفه نواخت.

خلیفه سوم ناراحت شده گفت:

ای علی تو حق نداری با ولید اینگونه رفتار کنی.

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

«ولید شراب خورده و حکم خدا باید در حق او اجرا شود.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره حجرات، آیه ۶.

[۲] حدیقه الشیعه، ص ۲۸۸ - و حق الیقین، ص ۲۶۸ - و نقش عایشه در اسلام، ص ۱۶۵ - و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۳۴ - و منهاج البراعه، ج ۱۶، ص ۲۱۹ و در تاریخ ابن اثیر - و یعقوبی - و صحیح مسلم - و عقد الفرید - و مسند احمد - و اسد الغابه نیز آمده است.

تنبیه قاضی با عزل چند روزه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام زره خود را که در جنگ جمل گمشده بود، در دست یک یهودی دید، شکایت به محکمه خود برد. یهودی گفت:

زره در دست من است شما باید دلیل بیاورید.

در آن مجلس چون «شریح قاضی» به امیرالمؤمنین علیه السلام احترام کرد، و با یهودی برخورد مناسبی نداشت. آن حضرت ناراحت شد و عدالت رفتاری قاضی را به او تذکر داد.

طبق درخواست قاضی باید افرادی شهادت می‌دادند که امام مجتبی علیه السلام و قنبر شهادت دادند. اشتباه دیگر قاضی این بود که:

وقتی امام حسن علیه السلام و قنبر شهادت دادند که زره مال امام علی علیه السلام است، شریح خطاب به امام گفت: اما شهادت حسن پذیرفته نیست، زیرا پسر شماس است و باید شاهد دیگری بیاوری.

این جسارت و ضعف ایمان شریح، قابل عفو نبود، زیرا امام حسن مجتبی علیه السلام که رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم او را سید و بزرگ جوانان بهشتی نام نهاد و معصوم بود.

که شریح نیز این حدیث را از رسول خداصلی الله علیه و آله وسلم شنیده بود، پس شهادت آن حضرت هرگز نمی‌بایست زیر سؤال برود.

در آن محکمه، یهودی با مشاهده اخلاق و عدالت و رفتار انسانی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مسلمان شد و زره را به امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداند، و در شگفت ماند که:

رهبر یک امت چونان افراد معمولی مملکت به دادگاه می‌آید و در کنار مدعی می‌نشیند که مسلمان هم نیست، و قاضی دادگاه خود را توبیخ می‌کند که چرا به او احترام گذاشته است.

اما شریح را به مدت ۲۰ روز از قضاوت عزل و به روستای خودش فرستاد، و پس از آن مدت، دوباره به او اجازه داد تا قضاوت را از سر گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۸۱ و ۱۸۲.

تدبیر

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

مقداری خرما جلویم بود، ناگهان زخم پیشدستی کرده دانه‌ای از آنها برداشته در دهانش انداخت،

پس من سوگند یاد کردم که خرما را چه بخورد و چه بیرون بیندازد، او را طلاق دهم، مرا دریاب چه باید بکنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به وی فرمود:

نصفش را بخورد و نصفش را بیندازد، در این صورت تو از سوگندت خلاصی یافته‌ای. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، ص ۱۱۸.

تشخیص نقص در تنفس

مردی که ضربه‌ای بر سینه‌اش وارد شده و مدّعی بود که بر اثر آن ضربه، عیبی در تنفس او پدید آمده است.

شکایت نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برده از آن حضرت داوری خواست.

امام علی علیه السلام در صدد آزمایش او بر آمد و فرمود:

نفس زمانی از سوراخ راست بینی و زمانی از سوراخ چپ خارج می‌شود و بامداد از موقع طلوع سپیده تا طلوع آفتاب غالباً از سوراخ راست بینی خارج می‌گردد.

پس شماره نفس‌های مدّعی را در همان زمان تعیین نمود.

و روز دیگر مردی را در همان سنّ و سال و در همان زمان مورد آزمایش قرار داد و آنگاه به نسبتی که نقص وارد شده بود از جانی آرش جنایت گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۵۰۹.

تأثیر آفتاب در بدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به تأثیر تابش خورشید بر بدن انسان فرمود:

اگر در آفتاب می‌نشینید به خورشید پشت کنید؛ زیرا که آن بیماری پنهان را آشکار می‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ج ۱، ص ۱۱۰.

تا چوبه دار

در روزگار حکومت امام علی علیه السلام در حالی که مردم در مسجد جمع بودند ناگهان پاسبانان کوفه متهمی که دستش آلوده به خون بود و خنجر خون آلود در دست داشت دست بسته وارد مسجد کردند و به دنبال آن جمعیتی انبوه با جنازه‌ای که آغشته به خون بود و روی دوش مردم قرار داشت وارد شدند و هر لحظه بر جمعیت افزوده می‌شد، و همه تقاضای قصاص داشتند.

متهم بیچاره که خود را دست بسته در چنگال عدالت می‌دید، چون برگ بید می‌لرزید، وقتی مجلس آرامش یافت و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضا قرار گرفت.

یکی از مأموران پلیس چنین گزارش کرد:

ما این مرد را در نزدیکی این جسد خون آلود در حالتی دستگیر کردیم که همین خنجر خون آلود را در دست داشت و این پیکر بی جان هنوز در میان خاک و خون دست و پا می‌زد، و جز این مجرم کسی در نزدیکی آن صحنه نبود. از این رو ما به خود تردیدی راه ندادیم که این مجرم دست بسته قاتل است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به بازپرسی پرداخت و از متهم پرسید: آیا تو این مرد را کشته‌ای؟
مرد گفت: آری.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر تو او را کشته باشی، باید قصاص شوی؟

اما اجرای حکم را به بعد از نماز عصر موکول کرد و فرمود: متهم را به زندان ببرید.

در این میان که پاسبانان متهم را به طرف زندان می‌بردند، مردی از میان جمعیت به طرف آنها شتافت و بانگ برآورد که لحظه‌ای در بردن زندانی توقف کنید، آنگاه به محضر امام علی علیه السلام آمد و فریاد زد:

«یا امیرالمؤمنین علیه السلام من مرتکب جرم شدم، من قاتل هستم، این مرد قصاب بی‌گناه است، او مجرم نیست او را آزاد کنید.»
مردم که از این پیش آمد ناگهانی در شگفت ماندند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر از آن مرد پرسید.

مرد با کمال صراحت با لحنی آرام مجدداً اقرار کرد و گفت: آری من او را کشتم.

حضرت متهم اول را خواست و از سبب اعتراف کذب او سؤال کرد.

مرد گفت:

من مردی قصابم، و در منزل خود گوسفندی را ذبح کردم و کارد آلوده به خون گوسفندم در دستم بود که ناگهان آواز حزین و جانگاهی از خرابه شنیدم، و با همین کارد که در دست داشتم با عجله وارد خرابه شدم، که این قاتل را دیدم و او تا صدای مرا شنید، فرار کرد،

ناگاه من خود را در کنار این کشته که روی شانه مردم است یافتم تا این منظره را دیدم سخت ترسیدم بیرون دویدم که ناگهان در همین حال پاسبانان سر رسیده، مرا گرفتند و فریاد زدند و با هیاهو مرا قاتل خواندند، و چون مرا به محضر شما آوردند قرائن و شواهد بر اثبات جرم من چنان مهیا بود که فرصت انکار نداشتم، به ناچار اقرار کردم و کار خود را به خدای چاره ساز سپردم.

امام علی علیه السلام فرمود:

به عقیده شما در این قضیه چه باید کرد؟

همه گفتند:

مرد اولی که قصاب است، باید رها شود و این دومی را به کیفر برسانید.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

این حکم خلاف حق است.

آنگاه به حسن بن علی علیهما السلام نگاه کرد و فرمود:

رای تو در این قضیه چیست؟

امام حسن مجتبی علیهما السلام فرمود:

به عقیده من هر دو را باید آزاد کرد،

زیرا متهم اول که هیچگونه گناهی ندارد، و آن مرد دیگر اگر چه انسانی را کشته است، ولی با اعتراف صریح خود انسان دیگری را از مرگ نجات داده است و خداوند متعال می‌فرماید:

«وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا» [۱].

«کسی که یک نفر را زنده کند (زندگی یک نفر را نجات دهد) گویا همه مردم را زنده کرده است.»
بنابر این رأی من آن است که هر دو آزاد گردند و خون‌بهای مقتول را از بیت المال پرداخت.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قضاوت فرزندش شادمان شد و بر دیدگان او را بوسه زد و خدای را در برابر این نعمت سپاس گفت و حکم حسن بن علی علیهما السلام را اجرا کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره مائده، آیه ۳۲.

[۲] عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۶۳.

تداوم آموزش نظامی

آموزش نظامی در آن روزگاری که تکیه بر قدرت بازوان و نیروی جسمانی داشتند، بسیار مهم بود، و یادگیری جنگ گروهی و تن به تن، و رزم انفرادی، سرنوشت ساز بود،
بنابر این تداوم آموزش‌های رزمی یک اصل غیرقابل انکار است که امام علی علیه السلام در یک سخنرانی مهم نظامی جهت آموزش تاکتیک‌های نظامی و رزمی، خطاب به سربازان خود فرمود:

فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ، وَأَخْرُوا الْحَاسِرَ،

وَعَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ؛

وَالْتَوُوا فِي أَطْرَافِ الرِّمَاحِ، فَإِنَّهُ أَمُورٌ لِلْأَسِنَّةِ؛ وَغَضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَاشِ، وَأَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ؛

وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفِئْسَلِ.

وَرَايَتَكُمْ فَلَا تَمِيلُوهَا وَلَا تُخْلُوْهَا، وَلَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِي سُجْعَانِكُمْ، وَالْمَانِعِينَ الدَّمَارَ مِنْكُمْ، فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يُحْفُونَ بِرَايَاتِهِمْ، وَيَكْتَفُونَهَا: حَقَافِيهَا [۱].

«آنها را که زره به تن دارند پیشاپیش قرار دهید و آنها که زره ندارند پشت سر آنها قرار گیرند.

دندانها را روی هم فشار دهید که این کار تأثیر ضربه‌ها را بر سر کمتر می‌کند، و در برابر نیزه‌ها در پیچ و خم باشید که در رد کردن نیزه دشمن مؤثر است!

زیاد به انبوه دشمن خیره نگاه نکنید تا قلب شما قویتر و روح شما آرامتر باشد، سخن کمتر بگوئید و صداها را خاموش کنید که سستی را بهتر دور می‌سازد. از پرچم خود به خوبی نگهبانی کنید و آن را متمایل به این طرف و آن طرف نسازید، و آن را تنها نگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سرسخت نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت و مشکل ایستادگی به خرج می‌دهند همانها هستند که از پرچمهایشان پاسداری می‌کنند و آن را در دل جمعیت خویش نگاه می‌دارند؛ و از هر سو و از پیش و پس مراقب آن هستند.»

امام علی علیه السلام در تداوم آموزش نظامی نسبت به رزم انفرادی و جنگ تن به تن فرمود:

مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ: اسْتَشْعِرُوا الْخَشْيَةَ، وَتَجَلَّبَبُوا السَّكِينَةَ،

وَعَصُوا عَلَى النَّوَاجِدِ، فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَأَكْمَلُوا اللَّامَةَ،
 وَقَلِّبُوا السُّيُوفَ فِي أَعْمَادِهَا قَبْلَ سَلِّهَا
 وَالْحِظُوا الْخَزَرَ، وَاطْعُنُوا الشَّرَرَ،
 وَنَافِحُوا بِالظُّبَا، وَصَلُوا السُّيُوفَ بِالْخَطَا،
 وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ بَعِينُ اللَّهِ، وَمَعَ ابْنِ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ.

فَعَاوِدُوا الْكُرَّ، وَاسْتَحْيُوا مِنَ الْفَرِّ، فَإِنَّهُ عَارٌّ فِي الْأَعْقَابِ، وَنَارٌ يَوْمَ الْحِسَابِ.
 وَطَيَّبُوا عَنْ أَنْفُسِكُمْ نَفْسًا، وَامْشُوا إِلَى الْمَوْتِ مَشْيًا سُجْحًا،

وَعَلَيْكُمْ بِهَذَا السَّوَادِ الْأَعْظَمِ، وَالرَّوَاقِ الْمُطَنَّبِ، فَاصْرَبُوا تَبَجَّهُ، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ كَامِنٌ فِي كِشْرِهِ، وَقَدْ قَدَّمَ لِلْوُتْبِيَّةِ يَدًا، وَأَخَّرَ لِلنُّكُوصِ رِجْلًا.
 فَصَمْدًا صَمْدًا حَتَّى يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودُ الْحَقِّ «وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ، وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ يَتْرُكُكُمْ أَعْمَالَكُمْ». [۲].

(ای گروه مسلمانان، لباس زیرین را ترس خدا، و لباس رویین را آرامش و خونسردی قرار دهید،
 دندانها را بر هم بفشارید تا مقاومت شما برابر ضربات شمشیر دشمن بیشتر گردد،

زره نبرد را کامل کنید، پیش از آن که شمشیر را از غلاف بیرون کشید و چند بار تکان دهید،
 با گوشه چشم به دشمن بنگرید و ضربت را از چپ و راست فرود آورید، و با تیزی شمشیر بزنید، و با گام برداشتن به پیش، شمشیر
 را به دشمن برسانید،

و بدانید که در پیش روی خدا و پسر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار دارید.

پی در پی حمله کنید و از فرار شرم دارید، زیرا فرار در جنگ، لکه ننگی برای نسلهای آینده و مایه آتش روز قیامت است،
 از شهادت خرسند باشید و به آسانی از آن استقبال کنید.

به آن گروه فراوان اطراف خیمه پر زرق و برق و طناب در هم افکنده (فرماندهی معاویه) به سختی حمله کنید، و به قلب آنها هجوم
 برید که شیطان در کنار آن پنهان شده، دستی برای حمله در پیش، و پایی برای فرار آماده دارد. مقاومت کنید تا ستون حق بر شما
 آشکار گردد. شما برترید، خدا با شماست، و از پاداش اعمالتان نمی کاهد.) [۳].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۶۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] سوره محمد صلی الله علیه و آله وسلم، آیه ۳۵.

تعیین فرمانده برای ارتش و نیروهای نظامی ویژه

درست است که در آن روزگاران با اعلام جهاد، مردان تمام قبائل موجود گردا گرد امام علی علیه السلام اجتماع می کردند، و
 گردانهای رزمی عمل کننده را به وجود می آوردند و جنگ را اداره می کردند.

اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از تشکیل ارتش و نیروهای ویژه نظامی، غفلت نداشت.

نیروی ویژه‌ای به نام «شُرطَة» را به وجود آورد که آرم و لباس مخصوصی داشته در حفظ امنیت شهر دخالت می کردند، و همواره
 آماده نبرد بودند. [۱].

و لشکرهای مجهزی، حدود ۶ هزار نفر را با سازماندهی خاصی، در لشکرگاه نزدیک شهر «پادگان نظامی» گرد آورده بود که کلیه

نظم و مقررات نظامی را رعایت می‌کردند.

مقدمه الجیش آنها معلوم بود.

فرمانده جناح چپ (میسره)

فرمانده جناح راست لشکر (میمنه)

فرمانده قلب لشکر (ستاد فرماندهی)

همه تعیین شده و آماده نبرد بودند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار جلد ۴۲ ص ۱۵۱ و ۱۵۰.

[۲] بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۵۱ و ۱۵۰.

تعیین مدیران لایق برای اداره جامعه

با مطالعه نامه ۵۳ این حقیقت روشن می‌گردد که اگر کشور اسلامی در آستانه جنگ قرار گیرد یکی از کارهای کلیدی و ارزنده، تعیین مدیران، فرمانداران، استانداران کاردان و لایق است که برای اداره جنگ و امنیت پشت جبهه اهمیت بسزائی دارد.

امام علی علیه السلام در نامه‌ای به مالک اشتر جهت تعیین فرماندهان نظامی لایق می‌نویسد:

قَوْلٌ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِي نَفْسِكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمَامِكَ، وَأَنْقَاهُمْ جَبِيًّا، وَأَفْضَلَهُمْ

حِلْمًا، مَمَّنْ يَبْطِئُ عَنِ الْعُصْبِ، وَيَشْتَرِيخُ إِلَى الْعُدْرِ، وَيُرَافُ بِالضُّعْفَاءِ، وَيَثْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ، وَمَمَّنْ لَا يَشِيرُهُ الْعُنْفُ، وَلَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ.

(برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام تو بیشتر، و دامن او پاک‌تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد نماید، درشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، معجم المفهرس نامه ۵۳: ۵۰.

تلاش برای بدست آوردن موقعیت برتر

در آستانه جنگ صفین لشگریان معاویه زودتر وارد صحرای صفین شده و رودخانه «فرات» را در اختیار خود گرفتند و خواستند

سپاه امام را در محاصره اقتصادی آب قرار دهند

و چون موقعیت برتر را بدست آوردند مغرور بودند،

امام گروهی را برای مذاکره فرستاد.

فرستادگان پیام امام علیه السلام را رساندند، و معاویه پس از مشاوره با افراد، نظر نهائی خود را چنین اظهار داشت.

همانگونه که شما عثمان بن عفان را از آب منع کردید، ما نیز به شما اب نخواهیم داد، تا از تشنگی هلاک شوید. [۱].

فرستادگان به حضور امام علیه السلام بازگشتند و سخنان معاویه را به امام رساندند.

امام علی علیه السلام دید که معاویه از هرگونه مذاکره و حل مسئله آب اجتناب می‌ورزد.

در یک سخنرانی آتشین به فرماندهان لشکر خود چنین فرمود:

قَدْ إِسْتَطَعْتُمْ الْقِتَالَ فَأَفْرُوا عَلَى مَدْلِهِ وَتَأْخِيرِ مَلْحِهِ أَوْ رُوُوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوُوا مِنَ الْمَاءِ فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ وَالْحَيَاةُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ أَلَا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادِلَمَّةً مِنَ الْغَوَاةِ وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَعْرَاضَ الْمَنِيَةِ. [۲].

«لشکر معاویه (با تصرف شریعه فرات و منع شما از برداشتن آب) رسماً به شما اعلام جنگ داده است یا بر ذلت و خواری اقرار کنید و یا شمشیرهایتان را از خون دشمن سیراب نموده و خود از آب سیراب شوید.

مرگ با عزت و شرف بهتر است از زندگانی با ذلت و خواری. آگاه باشید که معاویه عده‌ای از گمراهان و فریب خوردگان را به کارزار آورده؛ که آنها از روی نادانی سینه و گلوگاه خویش را آماج تیرهای مرگبار قرار داده‌اند.»

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ کتاب جمل، ص ۲۰۱ - و کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴ - و وقعه صفین، ص ۱۶۱ - و مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۵.

[۲] شرح حدیدی، ج ۳ ص ۲۴۴، کلام ۵۰ - و شرح فیض، کلام ۵۱، ص ۱۲۹ - و ناسخ تاب صفین، ص ۲۰۳.

تلاش در هدایت سران خوارج

با بررسی دقیق تاریخ، این حقیقت ثابت می‌شود که نطفه خوارج در صفین، زمانی که هنوز لشگریان از صحنه نبرد خارج نشده بودند، بسته شد

و ریشه‌های پیدایش خوارج را باید از جنگ صفین ریشه یابی کرد.

لحظه‌هایی که امام علیه السلام را به داوری ابوموسی مجبور ساختند و امام به ناچار حکمیت و صلح‌نامه را پذیرفت، سپس موضوع صلح‌نامه را به اطلاع واحدهای نظامی رساندند.

وقتی که آنرا به طایفه بنی‌تعیم خواندند، عروه بن ادیه گفت:

آیا شما در کار خدا، مردان را حکم قرار می‌دهید و شعار داد:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

«هیچ حکمی جز حکم خدا نیست» [۱].

عروه بن ادیه نخستین فردی بود که در آن روز به حکمیت اعتراض کرد و شعار:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

را داد.

این نخستین شعار خوارج بود که از گلوی او بیرن آمد و اساس تفکر خوارج را تشکیل داد.

که در حقیقت آن شعار و آن اعتراض اولین خشت خوارج بود که با دست آن مرد کج اندیش گذاشته شد.

طبق نقل ابن اثیر، و طبری، دو نفر به نام‌های «زرعه بن برج طائی» و «حرقوص بن زهر سعدی» [۲] به نمایندگی عده‌ای که بعداً به

«خوارج» شهرت یافتند به حضور امام علیه السلام رسیدند هر دو به آن حضرت گفتند:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

«هیچ حکمی جز حکم خدا نیست»

امام نیز فرمود:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

حقوق اضافه کرد یا علی از گناه و خطای توبه کن و از این کار (حکمت) برگرد و با ما به جنگ دشمن بشتاب تا بجنگیم و به لقای خدا برسیم!

امام علیه السلام فرمود:

«اتفاقاً تنها خواست ما همین بود و با اصرار شما را به ادامه جنگ سفارش می کردیم و با تأکید می گفتیم که به حیل فرزند نابغه توجه نکنید متأسفانه شما در این رابطه نه تنها از فرمان من تمرد کردید.

بلکه ما را به ترک مبارزه و ادار ساختید، حالا- که کار از کار گذشته و ما در این باره میان خود و آن قوم عهدنامه‌ای نوشته، و شروطی مقرر کرده، و تعهد نامه امضاء نموده ایم دیگر نمی توانیم پیمانها را نادیده بگیریم که خداوند متعال هم می فرماید:

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذْ عَاهَدْتُمْ [۳].

(وقتی پیمانی بستید به عهد خداوند وفا کنید) پس با این وصف دیگر نمی توان اقدام به جنگ کرد.»

حقوق گفت:

این جرم و گناه است و تو باید از آن توبه کنی.

امام علیه السلام فرمود:

این جرم نیست، لکن عجز است که در نتیجه رأی غلط شما سرزده است، و من قبلاً شما را از این تصمیم نادرست نهی کردم ولی شما گوش ندادید.

زرعه گفت:

ای علی اگر تو حکمت مردان را قبول کنی من با تو جنگ خواهم کرد و از جنگ خود مقصودی جز رضای خدا نخواهم داشت.

امام علیه السلام فرمود:

بدا به حال تو چقدر سرسخت و بدبخت هستی، من ترا در جنگ با خودم کشته و گرد باد را بر لاشه بیجان نشسته می بینم!

زرعه گفت: من هم همین را آرزومندم.

آنگاه هر دو نماینده از حضور امام علیه السلام خارج شدند، در حالی که می گفتند:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ [۴].

در مناقب ابن شهر آشوب آمده است که:

ملاقات این دو نفر با امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از برگشتن از صفین، در کوفه اتفاق افتاد.

خوارج [۵] معتقد بودند که:

داوری حکمین بر خلاف اسلام است، زیرا قرآن می فرماید:

لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

در صورتی که ابتدا این کار را خود آنها قبول کرده و امام علیه السلام را نیز به این کار وادار نمودند،

ولی بعداً خود امیرالمؤمنین علیه السلام را تخطئه کردند و گفتند این کار کفر بوده است، ما توبه کرده ایم تو هم باید توبه کنی.

حضرت فرمود:

«منشأ این کار خطای شما بود نه من، به هر حال کفر هم نبود و من مرتکب خطائی نشده ام تا توبه کنم و همواره توبه خوب است و من از هر گناهی استغفار می کنم.»

گفتند:

این کافی نیست بلکه باید اعتراف کنی که «حکمت» گناه بوده و از این گناه توبه نمائی.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مسئله حکمیت را من که به وجود نیاورده‌ام تا توبه نمایم آنرا خودتان به وجود آورده‌اید و نتیجه‌اش را نیز دیدید و از طرفی چیزی که در اسلام مشروع است چگونه آنرا گناه قلمداد کنیم.»
از آن پس خوارج دست به فعالیت سیاسی زدند و در ابتداء یک فرقه یاغی و سرکشی بودند که به همین جهت «خوارج» نامیده شدند. [۶].

چنانکه قبلاً گفتیم، هنگام برگشتن از صفین مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام وارد کوفه نشدند، آنها در بیرون کوفه در محلی موسوم به «حروراء» [۷] گرد آمدند که آنها را «حروریه» [۸] نامیدند.
در آنجا منادی آنها ندا کرد که اداره جنگ و فرماندهی، بر عهده اشعث بن ربیع تمیمی می‌باشد و هم چنین عبدالله بن الکواء پیشکری هم امام جماعت سپاهیان است.

پی نوشت ها:

[۱] کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۳۲۱.

[۲] حرقوص، به ضم حاء و سکون راء و ضم قاف، فرزند زهر، و او را «حرقوص» ذوالثدیه می‌گفتند. روزی در حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از کثرت عبادت حرقوص سخن گفتند، حضرت فرمود: وی را نمی‌شناسم، در این حال «حرقوص» در آمد، گفتند این است، رسول خدا فرمود: در میان دو چشم او نشانی می‌بینم که علامت شیطان است، چون نزدیک آمد حضرت فرمود: آیا در اینحال که بر ما وارد می‌شدی نفست به تو چنین وانمود نمی‌کرد که در میان این قوم هرگز کسی به رتبه تو نمی‌رسد؟ حرقوص گفت: بلی.

سپس راهی مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: آیا مردی نیست که او را به هلاکت برساند.

ابوبکر برخاست و به سراغ او رفت او را در حال رکوع دید، به خود گفت: چگونه کسی را گردن بزنم که رکوع می‌کند و لا اله الا الله می‌گوید و برگشت، حضرت فرمود: بنشین تو با او مصاحب نیستی. آنگاه به علی علیه السلام فرمود: تو قاتل او هستی. علی علیه السلام در پی او رفت ولی او را نیافت، برگشت و به عرض پیامبر رساند که او را نیافتم، پیامبر خدا فرمود: اگر او کشته می‌شد، فتنه پایان می‌یافت.

به روایت دیگر فرمود: این نخستین کسی است که از امت من خروج می‌کند اگر او را می‌کشید دو نفر اختلاف نمی‌کرد. (مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۷)

نقل شده است که بدین جهت او را ذوالثدیه می‌گفتند که جای یکدست او را پاره گوشتی بود مانند پستان زنان و دارای چند تار موی تراز مانند سیبل گربه، وقتی آنها می‌کشیدند به اندازه دست دیگرش و چون رها می‌شد جمع و منقبض گردیده به شانیه بر می‌گشت و کوتاه می‌شد. (کامل ابن اثیر، ج ۳ - و ناسخ کتاب ج ۳ از کتاب دوم، ص ۵۵۸ - و مناقب مرتضوی، ص ۴۴۸.)
[۳] سوره نحل، آیه ۹۳.

[۴] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۳۴ - و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۶۰.

[۵] خوارج، یعنی «شورشیان» این واژه از خروج به معنای سرکشی و طغیان، گرفته شده است، کلمه خروج دو معنای نزدیک به هم دارد، یکی در مقام پیکار و جنگ و دیگری تَمَرّد و عصیان کردن.

[۶] جاذبه و دافعه علی علیه السلام، ص ۱۲۲.

[۷] حروراء به فتح حاء و راء و سکون واو و راء دوم دهی است در پشت کوفه و یا محلی است در دو میلی کوفه معجم البلدان.

[۸] کشف الغمّه، ج ۱، ص ۲۶۴ - و علی و فرزندانش، ص ۱۰۷.

تشویق به خلق شعارهای کوبنده

علی علیه السلام فرمود:

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ بِالشُّعَارِ قَبْلَ الْحَرْبِ، وَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ لِيَكُنْ فِي شُعَارِكُمْ إِسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ تَعَالَى»

(همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: که قبل از آغاز جنگ شعارهایی پدید آوریم و سفارش فرمود که در شعارها نامی از نام‌های خدا باشد). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۶۵.

توجه به امدادهای الهی

عبدالله عنوی می گوید:

در جنگ جمل امام را دیدم که جنگ را شروع نمی کند، و گویا انتظار چیزی را می کشد، فرماندهان خدمت امام آمدند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! تعدادی از سربازان ما را با تیر زدند، و شهید شدند، چرا دستور جنگ نمی دهید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

(ای مردم من در انتظار نزول فرشتگان آسمان هستم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا بشارت داده است، تا فرشتگان نازل نشوند دستور جنگ نمی دهم).

کمی گذشت و ما در انتظار بودیم که ناگاه، نسیمی خوشبوتر از عطر عنبر وزید، با اینکه بر تن زره و بر سر کلاه خود داشتیم، خنکی آن را احساس می کردیم.

اینجا بود که امام علی علیه السلام برخاست و زره را پوشید و آماده جنگ شد.

من جنگی را آنچنان به فتح و پیروزی نزدیک ندیده بودم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تحفه المجالس ص ۱۴۸.

تشکر از نیروهای عمل کننده

مردم کوفه بیشترین، نیروهای رزمی امام علی علیه السلام را در جنگ جمل تشکیل می دادند، و تأثیر بسزائی در فتح بصره داشتند، پس از جنگ جمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با نوشتن نامه‌ای از نیروهای رزمی کوفه که در جنگ دخالت داشتند، تشکر و قدردانی کرد و فرمود:

وَجَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ، وَالشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ، وَدُعَيْتُمْ فَأَجَبْتُمْ.

(خداوند شما مردم کوفه را از سوی اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله پاداش نیکو دهد، بهترین پاداشی که به بندگان فرمانبردار، و سپاسگذاران نعمتش عطا می‌فرماید، زیرا شما دعوت ما را شنیدید و اطاعت کردید، به جنگ فرا خوانده شدید و بسیج گردیدید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

تقویت روحیه سربازان برای دفاع

امام علیه السلام در جنگ جمل برای آنکه فرزندش، محمد حنفیه در برابر تهاجمات دشمن به خوبی دفاع کند، و سرفراز از میدان نبرد باز گردد، فرمود:

تَزُولُ الْجِبَالُ وَلَا تَزُلُّ! عَضَّ عَلَى نَاجِدِكَ. أَعْرِ اللَّهَ جُمُجْمَتَكَ.

تد فی الأرضِ قَدَمَكَ. اِزْمِ بِبَصْرِكَ أَقْصَى الْقَوْمِ، وَغَضَّ بَصْرَكَ، وَاعْلَمْ أَنَّ النَّصْرَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ.

(اگر کوه‌ها متزلزل شوند تو تکان مخور! دندانهایت را بهم بفشار! جمجمه خویش را به خدا عاریت ده!

قدم‌هایت را بر زمین می‌خکوب کن! همیشه نگاهت به پایان لشکر دشمن باشد که تا آنجا پیشروی کنی کاملاً «مراقب آنها باش» و از آنچه باعث ترس می‌شود چشم‌پوش؛ و بدان نصرت و پیروزی از جانب خدای سبحان است) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

تشریح علل عزل فرمانده

وقتی کشور اسلامی در آستانه تحولات مهم سیاسی، نظامی قرار دارد، و تهاجم دشمن قطعی است، برخی از افراد در چنین شرائطی ناتوانند، و قادر به انجام مأموریت‌های مهم و حساس نخواهند بود، گرچه در دوران صلح مفید بودند، و آدم‌های خوب و مذهبی و درستی باشند.

باید مصالح عامه مسلمین، و حفظ حدود و ثغور کشور اسلامی را در نظر داشت.

پس:

عزل و نصب‌های حساب شده یک ضرورت است.

امام علی علیه السلام کمیل بن زیاد نخعی را به فرماندهی یکی از شهرهای مرزی عراق «هیت» می‌فرستد،

او در عمل سُستی نشان می‌دهد، که امام او را عزل و دیگری را نصب می‌فرماید.

و علل عزل او را در نامه‌ای متذکر می‌شود که:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَآيٌ مُبْتَرٌ.

وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلِكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يُرَدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شَعَاعٌ.

فَقَدْ صِرْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ، وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ. [۱].

(اما بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است؛

توبه اهل «قریسا» حمله کرده‌ای ولی مرزهایی را که حفظش بر عهده تو گذارده‌ایم بی دفاع رها ساخته‌ای، این کار، یک فکر نادرست و بیهوده است، تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواهند بر دوستانت دست غارت بکشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می‌کنی! نه مرزی را حفظ می‌کنی و نه شوکت دشمنی را در هم می‌شکنی؛ نه اهل شهر و دیارت را کفایت می‌کنی و از آنان به خوبی دفاع می‌نمائی، و نه امیر و پیشوایت را از دخالت در آنجا بی‌نیاز می‌سازی!)

در این نامه، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هم کمیل بن زیاد را عزل و هم علل بر کناری او را مشروحاً بیان داشته‌اند تا عده‌ای جو سازی نکنند، و در آستانه جنگ به شایعات دامن نزنند.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

تنها مدافع و مبارز صحنه پیکار

وقتی مسلمانان در اُحد از دستورات رسول خدا سرپیچی کرده، و تنگه مهمّ نظامی را رها کردند، و خالد بن ولید سپاه اسلام را از پشت سیر مورد حمله قرار داد، و حضرت حمزه با جمعی شهید شدند، و شخصی که شبیه پیامبر بود، کشته شد و همه جا اعلام کردند که:

«پیامبر خدا کشته شد.»

همه فرار کردند.

تنها علی علیه السلام بود که با چند نفر مقاومت می‌کردند.

زید بن اسید، به عبدالله بن مسعود گفت:

آیا این خبر درست است که در هنگام سخت اُحد همه فرار کردند؟

عبدالله بن مسعود گفت:

آری، علی علیه السلام و ابودجانه و سهل بن حنیف باقی ماندند.

حدود یک ساعت بعد عاصم بن ثابت، و طلحه بن ثابت هم به آن سه نفر ملحق گردیدند.

و خلیفه اوّل و خلیفه دوم فرار کردند و بعد از سه روز خدمت پیامبر رسیدند. [۱].

در شرح همان لحظه حسّاس و چند ساعت سرنوشت ساز نوشتند که:

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اشخاصی دنبال فراریان فرستاد که چرا عهد شکستید؟

و علی علیه السلام راه را بر خلیفه دوم بست و فرمود:

چرا فرار می‌کنی؟

گفت:

این عادت عرب است، گاهی می‌گریزد، و گاهی حمله می‌کند،

و گریخت.

پیامبر زخمی شده در گوشه‌ای افتاده بود، علی علیه السلام از فرار عهد شکنان در حالت گریه، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رساند.

در آن حال گروه گروه، مشرکان به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله می کردند و علی علیه السلام آنها را تار و مار می کرد، تا می خواست کمی استراحت کند، گروه دیگر یورش می آوردند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می فرمود:

(علی، شرّ اینها را از من باز دار)

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با آنها می جنگید که یا کشته می شدند و یا فرار می کردند. در آن لحظه‌های حسّاس ناگاه شمشیر امام علی علیه السلام شکست.

خدمت رسول خدا آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ذوالفقار را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام داد که در تداوم حملات و جانفشانی امام علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«علی جان " صدای جبرئیل را می شنوی که بین زمین و آسمان می گوید:

لَا فِتْيَ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَّارِ [۲].

(جوانمرد دلاوری جز علی علیه السلام و شمشیری چونان ذوالفقار وجود ندارد)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرماید:

اشک در چشمان من لغزید و خدا را شکر کردم، و به دفاع ادامه دادم.

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

إِنَّهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز فرمود:

وَأَنَا مِنْكُمْ

(من هم از شما هستم)

مشرکین، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام را در محاصره داشتند، و هیچکس به کمک نیامد،

در آن حال چشم پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به ابودجانه افتاد که در کنار امام علی علیه السلام می جنگید، خطاب به او فرمود:

«ابودجانه من بیعت خود را از تو گرفتم، برو»

و او در حالی که گریه می کرد، گفت:

یا رسول الله تو را رها کنم و به طرف زن و دنیا بروم؟ به خدا سوگند چنین نمی کنم.

آنقدر ادامه داد تا آنکه از فراوانی زخم‌ها بر زمین افتاد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً او را خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آورد و تنها به دفاع از جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرداخت تا آنکه ۹۴ زخم کاری بر او زدند، با فراوانی زخمها و رفتن خون زیاد، ۱۶ مرتبه به هنگام حمله کردن بر زمین افتاد که فوراً بلند می شد،

و چهار مرتبه جبرئیل به صورت مردی نیکو صورت امام علی علیه السلام را بر سر پانگهداشت.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نگاه به قدم‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرد که تعادل ندارد، دست به دعا بلند کرد و فرمود:

(پروردگارا مرا وعده دادی که دین خود را قوی و پیروز گردانی، اگر بخواهی بر تو دشوار نیست)

نسیبه دختر کعب که وضع را چنان دید (قبلاً به سربازان آب می‌داد) خود را در پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم قرار داد و هر کس که حمله می‌کرد، او دفاع می‌کرد که ۱۳ زخم برداشت.

یکی از زخم‌ها چنان کاری بود که تا یکسال مشغول معالجه آن بود.

در آن حال یک نفر از مسلمانان در حال فرار بود، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

(حال که فرار می‌کنی سپر خود را بیانداز)

سپر را انداخت و نسیبه سپر را گرفت و مردانه ایستاد،

ناگاه مشرکی آمد و ضربتی زد که نسیبه آن را با سپر دفع کرد و شمشیری به اسبش زد که از پای در آمد.

پیامبر عبدالله فرزند نسیبه را صدا کرد که به کمک مادر بیاید.

عبدالله فوراً جلو آمده آن مشرک را با کمک مادر کشتند.

مشرک دیگر آمد ضربتی بر عبدالله زد، که نسیبه فوراً آن مشرک را با ضربتی از پای در آورد.

در این لحظه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم چنان خندید که دندان‌های عقب او پیدا شد و خطاب به نسیبه فرمود:

قصاص کردی.

و آنگاه دعا کرد:

«اللَّهُمَّ اجْعَلْهُمْ رُفَقَائِي فِي الْجَنَّةِ»

(خدایا آنها را دوستان من در بهشت قرار ده).

و فرمود:

بَارَكَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي لِمَقَامِكَ خَيْرٌ مِنْ مَقَامِ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ

(برای مقام ارزشمندی که داری برکات الهی از اهل بیت من بر تو باد که بر فلانی و فلانی برتری) [۳].

اما آن کس چون پروانه گرد شمع وجود پیامبر می‌گشت و دفاع می‌کرد، امام علی علیه السلام بود.

در این لحظه‌های حساس ۵ نفر تصمیم گرفتند تا پیامبر را به شهادت برسانند.

اسامی آنها به شرح زیر است:

۱- عبدالله بن شهاب که پیشانی پیامبر را مجروح کرد.

۲- عتیبه فرزند ابی وقاص، با سنگ دندان‌های رباعی پیامبر را شکست.

۳- ابن قمیئه لیبی که زخمی بر صورت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وارد ساخت، و چنان ضربه شدید بود که دنده‌های کلاه

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در صورت آن حضرت فرو رفت که ابو عبیده جراح آنها را با زحمت و با دندان‌های خود در آورد

که چهار دندان او شکست.

۴- عبدالله بن حمید که در هنگام حمله به دست ابودجانه کشته شد.

۵- ابی بن خلف، که به دست پیامبر کشته شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها ۲۶ سال داشت که جانانه از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفاع می‌کرد.

چون خبر کشته شدن پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پخش شد،

و مهاجمانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حمله کردند، به وسیله امام علی علیه السلام کشته شده و تار و مار گشتند، اکثر

افراد قریش فکر کردند کار تمام شد.

زیرا می‌گفتند:

مسلمانان گریختند

و پیامبر هم کشته شد،

آنگاه مشغول ارزیابی کشته‌ها بودند تا جنازه پیامبر را شناسائی کنند،

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هم صلاح ندید که این شایعه تکذیب شود تا دشمن یورش مجدد نیاورد.

علی علیه السلام و ابودجانه و نسیبه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را به طرف «شعب» [۴] حرکت دادند، در درختان خرما پنهان

شده به سلامت به شهر آیند و برای عملیات فردا آماده شوند.

نخستین کسی که پیامبر را شناخت «کعب مالک» بود که فریاد زد:

«هان مسلمانان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم زنده است».

که با اشاره رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ساکت شد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دهانه درّه رسید.

برخی از مسلمانان که در آن اطراف بودند، با شرمندگی اطراف پیامبر را گرفتند و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با سپر آب

می آورد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خون‌های صورت خود را می شست و می فرمود:

إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَيَّ مَنْ أَدْمَى وَجْهَ نَبِيِّهِ

(خشم خدا شدت گرفت برملت‌ی که صورت پیامبر خود را خونین کردند).

در این لحظات حساس (حدود ظهر) ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت‌های بزرگ خود را در دست داشتند شعار می دادند که:

أَعْلَى هُبَلٍ

(بزرگ است بت هبل)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانانی که اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:

اللَّهُ أَغْلَى وَأَجَلُّ

(خدا بزرگتر و تواناتر است)

ابو سفیان شعار را عوض کرد که:

نَحْنُ لَنَا الْعُزَّىٰ وَلَا عُزَّىٰ لَكُمْ

(ما بت بزرگ عزی داریم و شما ندارید).

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد، بگویند:

اللَّهُ مَوْلَانَا وَلَا مَوْلَا لَكُمْ

(خداوند مولای ماست و شما مولائی ندارید).

ابوسفیان داد زد که:

امروز به عوض روز بدر.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانان دستور داد بگویند که:

(این دو روز مساوی نیست کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم می باشند).

ابوسفیان که از پاسخ‌های کوبنده مسلمانان در شگفت بود گفت:

(وعده ما و شما سال آینده)

و راه مکه را در پیش گرفت. [۵].

و مسلمانان نماز جماعت را در حالی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم از شدت زخم‌ها نشسته نماز می‌خواند اقتدا کردند، و پس از نماز وارد میدان آمدند تا ۷۰ کشته خود را دفن کنند و آفتاب در حال غروب کردن بود که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و همراهان به مدینه باز گشتند.

پی نوشت ها:

- [۱] روضه الصفاء ج ۲ ص ۱۱۱.
 [۲] علل الشرایع شیخ صدوق.
 [۳] توضیح دادند که: یعنی: خلیفه اول و دوم.
 [۴] شعب، درّه ای در کوه‌های اُحد که به صورت مخفیگاه بود.
 [۵] بحار الانوار ج ۲۰ ص ۴۴ - و - روضه الصفاء ج ۲ ص ۱۱۲ - و - سفینه البحار ج ۱ ص ۱۴۹.

تأثیر انتقادهای امام علی در دیگر صحابه

ابن مسعود نیز یکی از مخالفان سرسخت خلیفه سوم بود، وی زمانی از کسانی بود که می‌گفت:
 حتّی اگر خلیفه سوم نماز دو رکعتی در منی را چهار رکعت بخواند باید از وی اطاعت کرد، چرا که:
 الخِلاَفُ شَرٌّ

«مخالفت شرّ است». [۱].

و در نقل دیگر گفت:

خلیفه سوم امام است، من با او مخالفت نمی‌کنم، زیرا مخالفت شرّ است. [۲].
 اما بعدها به شدت، بر ضدّ خلیفه سوم فعالیت می‌کرد. [۳].
 و صحابه با خلیفه سوم متفق بودند. [۴].

«گرچه بعدها اهل سنت عقیده این صحابه را در جواز مخالفت با حاکم به عنوان سیره سیاسی شرعی نپذیرفتند و اساساً چنین وانمود کردند که مشتی اراذل و اوباش بر ضدّ خلیفه سوم شورش کرده‌اند.»

آنچه مسلم است آنکه خلیفه سوم بر این باور بود که می‌بایست قدرت خلافت خود را در ابداع و ابتکار (همانند خلیفه دوم) نشان دهد.

او خود می‌گفت:

«اقدامات من را خلیفه دوم نیز انجام می‌داد، اما چون وی فرد قاطعی بود کسی جرأت مخالفت نداشت.» [۵].

پی نوشت ها:

- [۱] تاریخ الطبری ج ۴ ص ۲۶۸ - و - الغدیر ج ۸ ص ۹۹ به نقل از سنن ابی داوود ج ۱ ص ۳۰۸، و الاثار قاضی ابو یوسف ص ۳۰ -
 و - کتاب الامام شافعی ج ۱ ص ۱۵۹، ج ۷ ص ۱۷۵ - و - سنن الکبری بیهقی ج ۳ ص ۱۴۴.
 [۲] شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۴۲، ابن ابی الحدید.
 [۳] انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۲۴ تا ۵۲۷ - و - تاریخ المدینه المنوره ج ۲ ص ۱۰۴۹ تا ۱۰۵۴.
 [۴] تاریخ سیاسی اسلام تا سال ۴۰ هجری ص ۳۴۹ تا ۳۵۶، بحث مخالفین خلیفه سوم (بلاذری می‌نویسد: درباره انتقادی که از

خلیفه سوم دفاع نکند، - و - انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۴۹ ش ۱۴۱۱.

[۵] طبقات الکبری ج ۸ ص ۱۱۳ - و - البیان و التّیین ج ۱ ص ۳۷۷ - و - نثر الدر ج ۲ ص ۱۲، و ج ۴ ص ۳۴.

توسل به آقا علی (ع)

جناب حاج شیخ محمد باقر شیخ الاسلام اعلی (ع) الله مقامه نقل فرمود: هنگامیکه مرحوم حاج قوام الملک شیرازی مشغول ساختمان حسینیّه بود سنگهای آن را بیک نفر سید حجار که در آن زمان استاد حجارهای شیراز بود کتترات داده بود و آن سید در این معامله دچار زیان سختی شد بطوری که مبلغ سیصد تومان مدیون گردید و البته این مبلغ در آن زمان زیاد بود.

خلاصه پریشان حال و بیچاره شد. شب جمعه نماز جعفر طیار را می خواند و حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را برای گشایش کارش بدرگاه الهی وسیله قرار می دهد و همچنین شب جمعه دوم تا شب جمعه سوم حضرت امیر (ع) به او می فرماید فردا برو نزد حاج قوام که به او حواله کردیم.

چون بیدار می شود متحیر می شود چگونه به حاج قوام حرف بزنم در حالیکه نشانه‌ای ندارم شاید مرا تکذیب کند. بالاخره در حسینیّه می آید و گوشه‌ای با هم و غم می نشیند ناگهان می بیند حاج قوام با فرّاشها و ملا زمانش آمدند در حالیکه آمدنش در چنان موقعی غیر منتظره بود.

همینطور نزدیک می آید تا برابر سید حجاز می رسد می گوید مرا بتو کاری است بیا منزل. وقتیکه حاج قوام بمنزلش بر می گردد سید می آید و ملازمان با کمال احترام او را نزد حاج قوام حاضر می کنند.

چون وارد می شود و سلام می کند، حاج قوام بدون پرسش از حالش بلافاصله کیسه‌ای که در هر یک صد اشرفی یک تومانی بود، تقدیمش می کند و می گوید بدهی خودت را پرداز و دیگر حرفی نمی زند. این است آثار توسل به آقا علی (ع) و از این داستان فهمیده می شود که متمکنین سابق در کارهای خیر تا چه حد دارای صدق و اخلاص بودند تا اندازه‌ای که مورد عنایت و التفات بزرگان دین قرار می گرفتند و همراه خود می بردند. در این دوره ثروتمندان غالباً در فکر زیاد کردن مال خود هستند و توفیق صرف کردن در امور خیر با صدق و صفا و اخلاص نصیب آنها نمی شود.

ای آنکه پادشاه سریر ولایتی

معلول ذات و مقصد غائی علتی

اشیاء ز جزء و کل همه معلول فیض تست

برتر ز ذات اقدس تو نیست خلقتی

ز امکان و از وجوب تو مبهوت مانده عقل

جز عشق در طریق تو نبود دلالتی

ادعونی استجب لکم ارفیست شأن تو

نادعلی (ع) چگونه رهاند ز شدتی

از قدرت تو قلعه خیبر بهانه بود

خود قدرتی یگانه و قادر بقدرتی

ای ناخدای کشتی احسان و بحر جود

ما را به بخش اگر بغلط شد کنایتی

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تصمیم نبش قبر

صاحب مناقب مرحوم ابن شهر آشوب رضوان الله تعالی علی (ع) فرمود: داود بن علی (ع) از افراد صاحب نفوذی بود که در سال صد و دوازده هجری تصمیم گرفت قبر آقا علی (ع) را نبش کند بخاطر آن عداوت و دشمنی که با آقا امیرالمؤمنین (ع) داشت اما نمی دانست که قبر مطهر کجاست. خلاصه پس از تحقیق و تفحص قبر مطهر را پیدا کرد و موضع کندن قبر مطهر را بغلامش (جمل) نشان داد و به او دستور داد که شبانه قبر مطهر حضرت را نبش کند و قصدش از این کار اهانت به ساحت مقدس آقا علی (ع) امیرالمؤمنین (ع) بود.

هنگام شب غلام شروع به کندن قبر مطهر کرد که ناگهان از محل قبر مبارک صدائی وحشتناک بلند شد که بیهوش افتاد، داود غلامش را تا به منزل آورد از دنیا رفت. داود وقتی این واقعه را دید از ادامه نبش قبر و اراده ناپاکش صرف نظر کرد.

هر چه خواندم از علی (ع) سرمایه توحید من شد

من بنور شاه مردان یافتم راه خدا را

مکتب پیغمبران را او معلم بود و منهم

در جمال پاک او دیدم جمال انبیاء را

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تبرک به نام علی (ع)

صاحب کتاب منتخب التواریخ نقل کرده پادشاهان آل بویه و دیلم و عضد الدوله و رکن الدوله و آل اربلان و فرزندش ملکشاه شیعه و مروّج مذهب تشیع بودند و علاقه عجیبی نسبت به آقا امیرالمؤمنین علی (ع) داشتند و علتش هم این بود که در تمام جنگها پیروز می شدند چون دستور داده بودند که بر تمام دسته‌های شمشیر سربازان خود و روی پرچمها نام گرانقدر وصی پیغمبر آقا علی (ع) را حک و نقش کنند یعنی با یاد و نام علی (ع) به نبرد می رفت و غالب می گردید برای همین هم بود که در هر جنگی حمله می کردند همیشه پیروز بودند زیرا با نام آقا علی (ع) تبرک بسته و با نام آن حضرت شروع به جنگ می کرد و بر دشمنان غالب می گشتند و این پادشاهان محبت و دوستیشان به نام مقدس آقا علی (ع) زیاد بود.

من بنده توام به خدای تو یا علی (ع)

دل بسته‌ام به مهر و وفای تو یا علی (ع)

جان می دهم به شوق لقای تو یا علی (ع)

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تقاضای داوری

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه) بنی امیه، در میان امویان، آدم نیک سیرت و پاک روش بود، هنگامیکه بر مسند خلافت نشست (میمون بن مهران) را فرماندار جزیره کرد و همین میمون بن مهران شخصی بنام علائه را بخشدار (قرقیسار) نمود.

علائه برای میمون بن مهران نوشت که در اینجا دو مرد هستند با هم نزاع و کشمکش دارند. یکی می گوید علی (ع) بهتر از معاویه است و دیگری می گوید: معاویه بهتر از علی (ع) است.

میمون بن مهران جریان را برای عمر بن عبدالعزیز نوشت و از او تقاضای داوری کرد، وقتی که نامه بدست عمر بن عبدالعزیز رسید، در پاسخ نوشت:

از قول من برای علائته (بخشدار قریسار) بنویس: آن مردی را که می‌گوید معاویه از علی(ع) بهتر است. به درگاه مسجد جامع ببرند و صد تازیانه به او بزنند و سپس او را از آنجا تبعید کنند.

این فرمان اجرا شد، به آن شخص احمق صد تازیانه زدند و سپس گریانش را گرفتند و کشان کشان او را از دروازه‌ای که (باب الدین) نام داشت از آن محل بیرون کردند.

من بنده توام به خدای تو یا علی(ع)

دل بسته‌ام به مهر و وفای تو یا علی(ع)

جان می‌دهم به شوق لقای تو یا علی(ع)

امروز زنده‌ام به ولای تو یا علی(ع)

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تقسیم کننده بهشت و دوزخ

اخطب خوارزمی و ثعلبی ذکر کرده‌اند:

رسول خدا(ص) فرمود: فردای قیامت منبر بزرگی که دارای یکصد پله است برای من نصب می‌کنند بر پله اول من قرار می‌گیرم و بر پله دوم علی(ع) قرار می‌گیرد.

در پله پائین تر دو نفر قرار می‌گیرند اولی می‌گوید: ای اهالی محشر منم رضوان خازن بهشت که کلیددار بهشت هستم. خداوند بمن امر فرموده است که کلید بهشت را تقدیم محمد(ص) کنم.

دومی گوید: منم مالک، سرپرست دوزخ بمن امر شده کلید دوزخ را تقدیم محمد(ص) کنم.

آنگاه من کلیدها را می‌گیرم و همه را تقدیم آقا علی(ع) بن ابیطالب(ع) می‌نمایم این است معنی قول حق تعالی که می‌فرماید (القیما فی جهنم کل کفار عنید) (سوره ق آیه ۲۴) یعنی القیا یا محمد و علی(ع) فی جهنم... بیندازید شما هر دو ای محمد و ای علی(ع)

هر کافر سرکشی را در دوزخ.

آری قسیم الجنة و النار است یعنی قسمت کننده بهشت و دوزخ است اول صراط می‌ایستد هر کس رد می‌شود از صورتش پیداست دوست علی(ع) است یا دشمن.

اگر دوست است می‌تواند رد شود اگر دشمن است می‌فرماید آتش او را بگیرد در تفسیر آیه شریفه ۲۴ سوره صافات (نگهدارید ایشانرا بازجویی و بازپرسی شوند) چنین رسیده که از ولایت علی(ع) بن ابیطالب(ع) سؤال کرده می‌شود. آیا ولایت علی(ع) را دارد که وارد بهشت شود یا نه.

شاهی که هست خصم ستمگر علی(ع) علی(ع)

پشت و پناه مردم مضطر علی(ع) علی(ع)

دشمن کش است تیغ علی(ع) در نبرد کفر

نازم بدو الفقار دو پیکر علی(ع) علی(ع)

با آن همه دلاور دوران عصر خویش

جز او که بود فاتح خیبر علی(ع) علی(ع)

قائل بقول لحن سلونی بروزگار
 در هر کجا بمسند منبر علی (ع) علی (ع)
 دریای رحمت است علی (ع) دست کردگار
 سلطان جود اول آخر علی (ع) علی (ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تقسیم کننده بهشت و دوزخ

قندوزی گفته است: و به شافعی هم نسبت داده شده که او این ابیات را سروده که بر سر در حرم آقا علی (ع) نسبت شده:

علی (ع) حُجُّهُ جُنَّةٌ
 قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ
 وَصِي الْمُصْطَفَى حَقًّا
 إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ

علی (ع) است که محبت او سپر از آتش است و علی (ع) است که قسمت کننده آتش و بهشت است. علی (ع) است که به حقانیت وصی مصطفی (ص) است و علی (ع) که امام جن و انس است.

نقش بلوح دل بود مهر ارادت علی (ع)
 سعادت بشر بود درس عدالت علی (ع)
 بیت خداست شاهد زهد و عبادت علی (ع)
 خانه کعبه شد بنا بهر ولادت علی (ع)
 اطاعت خدا بود رمز شهادت علی (ع)
 شفاعت بشر بود به حشر عادت علی (ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

تجلی حقیقت

میخائیل نعیمه مسیحی می گوید:

البته قهرمانیهای علی (ع) فقط منحصر به میدان کارزار نیست بلکه او در روشن اندیشی، پاکی وجدان، شیوایی بیان، عمق و کمال انسانیت، شور و حرارت ایمان، بلندی همت و فکر، یابوری و هواداری از رنج دیده‌ها و ستم کشیده‌ها در قبال جفاکاران و ستم پیشگان، فروتنی در مقابل حق هر کجا که تجلی کند نیز قهرمان بوده و به هر اندازه که از زمان آن بگذرد همیشه پناهگاه پرمایه‌ای است که امروز و هر روز دیگری که شوق ما برای پی ریزی اجتماع و زندگی سعادت‌مندانه و فاصله‌ای شدید می‌شود بسوی آن رو می‌کنیم.

در واقع بر مورخ و نویسنده‌ای به هر اندازه که با هوش و با شخصیت نکته سنج نابغه هم باشد امکان ندارد که حتی در هزار صفحه بتواند تصویر کاملی از علی (ع) نشان دهد و برای شما مجسم سازد و بتواند رویدادهای مهمی را که در دوران آن به وقوع پیوسته به نحو شایسته‌ای روشن سازد پس آنچه را که علی (ع) درباره آن فکر و دقت نموده و آنچه که این شخصیت بزرگ عربی بین خود و خدای خود گفته و عمل کرده است از اموری است که هرگز هیچ گوشی آن را نشنیده و هیچ چشمی آن را ندیده البته آن خیلی

بیشتر از آن است که با دستش نمودار و یا با قلم و زبانش آشکار کرده است.

بنابراین هر صورتی که ما از او ترسیم و نقاشی کنیم مسلماً تصویر ناقصی خواهد بود ولی چیزی که ما از آن می‌خواهیم و به آن امیدواریم جنبش و تکانی است که به زندگانی ما می‌دهد.

ای خدا را به حرم محرم اسرار علی (ع)

ای نبی را به جهان قافله سالار علی (ع)

جان احمد تو خریدی که ترا گشت احد

بهر همیاری زهراش خریدار علی (ع)

شهر علم است رسول و تو براین شهر دری

که توئی محور بیداری افکار علی (ع)

تو همانی که نبی گفت علی (ع) جان من است

چون توئی ما حصل رحمت دادار علی (ع)

حب تو هست کلید در جنات و نعیم

می‌کند بُغض تو تفسیر من النار علی (ع)

روز محشر به مشامش نرسد بوی بهشت

در جهان هر که رساند به تو آزار علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

توصیف علی از زبان پیامبر

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، سواره بیرون آمد در حالی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام همراه او پیاده می‌رفت، فرمود: یا ابالحسن! یا سواره بیا یا برگرد؛ زیرا خداوند مرا امر کرده که هر گاه سواره‌ام تو هم سوار شوی و پیاده باشی، هر گاه پیاده‌ام و بنشینم، چون نشسته‌ام، مگر در حدی از حدود الهی که به ناچار نشست و برخاست کنی؛ خداوند به من کرامتی نداده، مگر آنکه مثل آن را به تو عطا فرموده است؛ مرا به نبوت اختصاص داده و تو را در آن ولی (سرپرست امت) قرار داده، تا حدودش را به پاداری و در سختی آموزش قیام نمایی؛ قسم به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله وسلم را به حق به نبوت برانگیخته، هر که تو را انکار کند به من ایمان نیاورده، و هر که به تو کفر بورزد ایمان به خدا نیاورده است؛ فضل تو از فضل من و فضل من برای تو و آن فضل پروردگار است و این است معنی قول خداوند: (قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفر حوا هو خیر مما یجمعون) [۱] (ای پیامبر! به مردم بگو شما به فضل و رحمت خدا شادمان شوید که آن از ثروتی که اندوخته می‌کنید، بهتر است).

(فضل خدا، نبوت رسول و رحمتش ولایت علی علیه‌السلام است؛ پس شیعه باید به نبوت و ولایت، خوشحال باشد و این برای آنان بهتر است از آنچه دشمنان از مال و فرزند و اهل در دنیا جمع می‌نمایند؛ قسم به خدا، یا علی! تو خلق نشدی مگر برای پرستش پروردگارت؛ و به تو معالم دین شناخته می‌شود و راه کهنه به تو اصلاح می‌گردد. هر کس از تو گمراه شد، گمراه است و خداوند هدایت نمی‌کند کسی را که ولایت تو ندارد و هدایت به تو نشده است، و این است معنی قول خداوند عزوجل: (و انی لغفار لمن تاب و آمن و عمل صالحا ثم اهتدی): [۲] (من زیاد آمرزنده‌ام کسی را که باز گردد و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد و به راه آید)، یعنی به ولایت تو آید. خداوند مرا امر کرده است که هر حقی که بر من فرض کرده برای تو مقرر کنم؛ حق تو واجب است بر کسی که ایمان آورد؛ اگر تو نبودی حزب الله شناخته نمی‌شد، به تو دشمن خدا شناخته می‌شود، هر که با ولایت تو خدا را

ملاقات نکند چیزی ندارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند این آیه را بر من نازل کرد: (یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتہ): [۳] (ای پیامبر!) آنچه به تو از خداوند، نازل شد برسان، «که آن ولایت تو یا علی علیه السلام بوده است، اگر آن را نرسانی رسالت او پروردگار را انجام نداده‌ای»؛ من پیامبر، اگر ولایت تو را نمی‌رسانم، همه اعمالم از بین می‌رفت؛ هر که خداوند را به غیر ولایت تو ملاقات کند، عملش باطل است و این وعده‌ای است که برایم ثابت شده است؛ و نگویم چیزی را مگر آنکه پروردگار گوید، و آنچه گویم از خداست که درباره تو نازل کرده است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] یونس، آیه ۵۸.

[۲] طه، آیه ۸۲.

[۳] مائده، آیه ۶۷.

[۴] امالی الصدوق، ص ۳۹۹ داستانهای از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۲۵-۲۳.

ترس از گناه

حضرت علی علیه السلام مردی را دید که آثار ترس و خوف در سیمایش آشکار است، از او پرسید:

چرا چنین حالی به تو دست داده است؟

مرد جواب داد:

من از خدای می‌ترسم؟

امام فرمود:

بنده خدا! (نمی‌خواهد از خدا بترسی) از گناهانت بترس و نیز به خاطر ظلمهائی که درباره بندگان خدا انجام داده‌ای، از عدالت خدا بترس و آنچه را که به صلاح تو نهی کرده است در آن نافرمانی نکن، آنگاه از خدا نترس؛ زیرا او به کسی ظلم نمی‌کند و هیچ گاه بدون گناه کسی را کیفر نمی‌دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۷۰ ص ۳۹۲ داستانهای بحار الأنوار، ج ۲ ص ۵۰.

توکل یا بی‌عاری

روزی امام علی بن ابی طالب، امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عبورش به گروهی از مسلمان ها افتاد که در گوشه ای از مسجد را اشغال کرده بودند و به عبادت مشغول بودند.

حضرت علی علیه السلام نزدیک ایشان رفت و فرمود: شما چه کسانی هستید؟ و چه می‌کنید؟

در پاسخ به حضرت، اظهار داشتند: ما بر خداوند توکل کرده ایم و عبادت او می‌کنم.

حضرت فرمود: خیر، چنین نیست؛ بلکه شما بی‌عاری و مُفت خور می‌باشید، چنانچه راست می‌گوئید و توکل بر خداوند متعال دارید، بگوئید که در چه مرحله ای از توکل قرار دارید؟

گفتند: اگر چیزی به ما برسد، می‌خوریم و قناعت می‌کنیم و چنانچه چیزی به ما نرسد، صبر و تحمل می‌نمائیم. سپس امام علی علیه السلام خطاب به ایشان کرد و با صراحت فرمود: سگ‌های محله ما نیز چنین روشی را دارند. آنان با خون سردی گفتند: پس ما چه کنیم، شما بفرمائید که چه رفتاری داشته باشیم؟ حضرت فرمود: بایستی آنچه را که ما یعنی، پیامبر خدا و اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام انجام می‌دهیم؛ شما مسلمان‌ها نیز چنان کنید. گفتند: شما چه کارهایی را انجام می‌دهید، تا ما تبعیت نمائیم؟ امام علیه السلام فرمود: ضمن سعی و تلاش و کار و عبادت، آنچه به ما برسد پس از مصرف، اضافه آن را بذل و بخشش می‌کنیم. و اگر چیزی در آمدی نیافتیم، خداوند مَنّان را؛ در هر حال شکر و سپاس می‌گوئیم. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۱، ص ۲۲۰، ج ۲۰، به نقل از تفسیر ابوالفتوح رازی.

تهیه گلابی و سیب از سنگ

بسیاری از تاریخ نویسان آورده اند:

امام حسن عسگری علیه السلام به نقل از پدران بزرگوارش، از حضرت علی بن موسی الرضا علیهم السلام حکایت فرموده است: روزی صعصعه بن صوحان عبدی یکی از یاران امام علی علیه السلام مریض و در بستر بیماری قرار گرفته بود، امیرالمؤمنین علی علیه السلام به همراه عده‌ای از دوستان و اصحاب خود جهت دیدار صعصعه رهسپار منزل او گشتند. پس از آن که وارد منزل شدند و نشستند، از مریض احوالپرسی و دلجوئی کردند، صعصعه بسیار خوشحال و شادمان شد. امام علی علیه السلام به او فرمود: ای صعصعه! مبادا از این که من و یارانم به دیدار تو آمده ایم، بر دوستانت فخر و مباهات کنی. بعد از آن، به یکی از همراهان خود دستور داد تا سنگی را که در کنار اتاق بود، خدمت حضرت بیاورد. وقتی امام علیه السلام سنگ را به دست مبارک خود گرفت، آن را در دست خود چرخانید؛ ناگهان تبدیل به گلابی گشت، سپس آن را به یکی از افراد مجلس داد و فرمود: این گلابی را به تعداد افراد، قطعه قطعه کن و به هر یک قطعه‌ای بده تا تناول نمایند. و خود حضرت علی علیه السلام نیز قطعه‌ای از آن گلابی را برداشت و در دست مبارک خود چرخانید تا تبدیل به سیب کاملی شد، آن گاه سیب را تحویل همان شخص قبلی داد و فرمود: آن را نیز به تعداد افراد تقسیم کن و سهم هر یک را تحویلش بده تا تناول کند و قطعه‌ای از آن سیب را نیز خود امام علی علیه السلام گرفت. هر کدام سهمیه سیب و گلابی خود را خوردند مگر حضرت که آن قطعه سیب را در دست مبارک خود گرداند تا به صورت اولیه همان سنگ در آمد و آن را سر جایش نهادند. امام رضا علیه السلام افزود: هنگامی که صعصعه آن دو قطعه گلابی و سیب را تناول کرد، مرض و ناراحتی او بر طرف گشت و کاملاً بهبودی برایش حاصل شد و بعد از آن از جای خود برخاست و نشست و اظهار نمود: ای امیرالمؤمنین! تو مرا شفا دادی و بر ایمان و اعتقاد من و دوستانم افزودی، پس درود و صلوات خداوند بر تو باد. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] عیون المعجزات: ص ۵۱، نوادر المعجزات: ص ۵۷، ح ۲۲، مدینه المعجزات: ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۲۹۳.

تحویل وصایای نبوت و امامت

چون آخرین روزهای عمر پر برکت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرارسید، وصایا و کُتب امامت را تحویل فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام داد و او را به عنوان وصی و جانشین خود معرفی نمود.

و دیگر فرزندش حسین علیه السلام با محمد حنفیه و سایر فرزندان و دوستان و سران شیعه را بر این وصیت شاهد گرفت.

و هنگامی که آن حضرت خواست کُتب و سلاح و دیگر وصایای امامت را به امام حسن مجتبی علیه السلام تحویل دهد، فرمود: ای فرزندم! رسول خدا مرا دستور داده است تا وصایا و آنچه را که تحویل من داده بود، نزد تو قرار دهم.

و همچنین حضرت رسول صلوات الله علیه فرمود: به تو بگویم که تو نیز در آخرین لحظات عمرت، باید این وصایای امامت را، به برادرت حسین واگذار نمائی.

پس از آن امام علی صلوات الله علیه فرزندش حسین علیه السلام را مورد خطاب قرار داد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که تو نیز بایستی در آخرین لحظات عمرت آن ها را به فرزندت امام سجاد علیه السلام تحویل دهی.

و سپس دست علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را که کودکی خردسال بود گرفت؛ و فرمود: جدت رسول الله امر فرموده است که تو هم این وصایا را به فرزندت، محمد بن علی باقر العلوم بسپاری، و سلام رسول خدا و همچنین سلام مرا به او برسان.

و آن گاه پس از این سخنان، دو مرتبه امام حسن مجتبی علیه السلام را مورد خطاب قرار داد؛ و فرمود: و تو ای حسن! ولی امر مسلمین بعد از من می باشی، و نیز ولی خون من خواهی بود.

لذا اگر خواسته باشی، می توانی قاتل مرا عفو نمائی و یا این که او را قصاص کنی، لیکن اگر خوستی قصاص نمائی متوجه باش که تنها یک ضربت شمشیر، به جای آن یک ضربتی که بر من وارد ساخت، بر او وارد کنی.

و هنگامی که او ابن ملجم را کشتی، جسدش را در کناسه کوفه که یکی از وادی های دوزخ می باشد زیر خاک پنهانش کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۲۹۷، ح ۱ و ۵ و ۷، بحارالانوار: ج ۳۴، ص ۳۲۲، به نقل از سلیم بن قیس، با تفاوتی جزئی.

تصحیح دعا

در مقام دعا گفتم: خدایا مرا نیازمند هیچ یک از بندگانت نکن.

پیامبر خدا(ص) (شنید و) گفت: یا علی! چنین مگوی، زیرا هیچ کس نیست که نیازمند مردم نباشد. گفتم: پس چه بگویم؟!

فرمود: بگو: خدایا! مرا نیازمند مردم بد نکن.

پرسیدم: چه کسانی از مردمان بد، به شمار می آیند؟

فرمود: کسانی که چون به نعمتی دست یابند، آن را از دیگران دریغ دارند و چون خود به چیزی محتاج شوند و با آن برخلاف

انتظارشان رفتار گردد، بر آشوبند و زبان به سرزنش گشایند.

قال علی (ع): قلت: اللهم لاتحوجنی الی احد من خلقک.

فقال رسول الله (ص): یا علی لاتقولن هكذا فبیس من احد الا و هو محتاج الی الناس....

فقلت: کیف یا رسول الله (ص)؟ قال: قل اللهم لاتحوجنی الی شرار خلقک. قلت: یا رسول الله (ص)! و من شرار خلقه؟ قال: الذین

إذا اعطوا منعوا و إذا منعوا عابوا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۵؛ مجموعه ورام، ص ۳۹. در مجموعه ورام به جای کلمه منعوا، منوا آمده است.

تأثیر نماز

با رسول خدا(ص) به انتظار وقت نماز در مسجد (نشسته) بودیم. در این بین مردی برخاست و گفت: ای رسول خدا(ص)! من گناهی کرده ام. (برای آمرزش آن چه باید بکنم؟).

پیامبر خدا(ص) روی از او برگرداند (و چیزی نگفت و مشغول نماز شد) هنگامی که نماز تمام شد همان مرد برخاست و سخن خود را تکرار کرد.

پیامبر خدا(ص) در پاسخ فرمود: آیا هم اینک با ما نماز نگزاردی، و برای آن بخوبی وضو نگرفتی؟

عرض کرد: بلی چنین کردم.

فرمود: همین نماز، کفاره و سبب آمرزش گناه تو خواهد بود.

عن علی بن الی طالب: کنا مع رسول الله (ص) فی المسجد نطز الصلاه، فقام رجل فقال: یا رسول الله (ص) انی اصبت ذنبا، فاعرض عنه فلما قضی النبی الصلاه قام الرجل فاعاد القول النبی: الیس قد صلیت معنا هذه الصلاه و احسنت لها الطهور؟ قال: بلی. قال: فانها کفاره ذنبک. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۸۲، ص ۳۱۹.

تقسیم وقت

اوقات شریف رسول خدا(ص) در منزل به اختیار خودش بود (یعنی از طرف خدا رخصت داشت تا آن را در امور شخصی صرف کند) اما آن حضرت، حتی این بخش از فراغت را هم میان سه کار تقسیم کرده بود: بخشی را به عبادت و بخشی را به خانواده و زمانی را هم به خود اختصاص داده بود که باز این بخش نیز اغلب رسیدگی کارهای مردم از خواص و دیگران سپری می گشت.

... اهل فضل را بر دیگران مقدم می داشت و آنان را بیشتر مورد محبت و عنایت قرار می داد و هر کس را به مقدار فضیلتی که در دین کسب کرده بود ارج می نهاد: بعضی را یک حاجت و بعضی را دو حاجت و بعضی را بیشتر از حاجات آنان برآورده می ساخت و ایشان را به آنچه که صلاحشان بود وامی داشت (و به میزان توانای و قابلیت آنان مسئولیت می داد).

درباره امت، از آنان پرسش می نمود و مطالب لازم را گوشزد می کرد و از حاضران می خواست تا به غایبان برسانند.

مردم را تشویق می کرد تا حاجت کسانی را که به او دسترسی ندارند، به وی برسانند و می فرمود: هر کس حاجت اشخاص ناتوان را نزد سلطانی برد، خداوند قدمهای او را در روز واپسین ثابت و استوار خواهد داشت.

در مجلس او غیر از مطالب یاد شده سخن دیگری به گوش نمی رسید و به کسی هم اجازه نمی داد (که حرف باطلی پیش کشد).

کسانی که به حضور آن حضرت شرفیاب می شدند، بی آنکه از محضر پر فیض او توشه‌ای بگیرند، متفرق نمی شدند (هر کس به فراخور حال، از وی بهره می گرفت) و در مراجعت، خود را هدایت یافته و دانا می یافت.

قال علی (ع):... کان دخوله لنفسه، ما ذونا له فی ذلک، فاذا اوی الی منزله جزا دهوله ثلاثه اجزا: جز الله و جز الاهله و جز النفسه ثم

جز اجزه بینه و بین الناس فید ذلك بالخاصه علی العامه، و لا یدخر عنهم منه شیئا و کان من سیرته فی جز الامه ایثار اهل الفضل باذنه و قسمه علی قدر فضلهم فی الدین فمنهم ذو الحاجه و منهم ذو الحاجتین و منهم ذو الحوائج فیتشاغل بهم و یشغلهم فیما اصلحهم و اصلح الامه من مسالته عنهم و اخبارهم بالذی ینبغی لهم، و یقول لیبغ الشاهد منکم الغائب و اللغونی حاجه من لا یقدر علی ابلاغ حاجته. فان من ابغ سلطانا حاجه من لا یقدر علی ابلاغها ثبت الله قدمیه یو القیامه. لا یدکر عنده الا ذلك و لا یقبل من احد غیره، یدخلون زوارا و لا یفترون الا عن ذواق و یخرجون ادله فقهاء.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۰؛ بحار، ج ۱۶، ص ۱۵۱، سنن النبی، ص ۱۴.

تسبیح فرشتگان

- ۱- به خدا سوگند، نبی مکرم (ص) مرا در میان امتش جانشین کرد و من پس از وی حجت خدا بر مردم هستم. همانا پذیرش ولایت و امامت من بر ساکنان آسمانها همان گونه لازم گشته که بر اهل زمین واجب شده است. فرشتگان از فضایل من سخن می گویند و ذکر مناقب من سخن می گویند و ذکر مناقب من تسبیح ملائکه است. ای مردم! از من پیروی کنید که شما را به راه حق می خوانم و به جانب چپ و راست منحرف نشوید که سرانجام آن گمراهی است.
- ۲- منم وصی پیامبر شما، و خلیفه و پیشوای مؤمنان... پیروانم را به بهشت رسانم و دشمنان را به دوزخ افکنم. منم شمشیر قهر خدا که بر دشمنان خدا فرود آید و سایه لطف و رحمت الهی که بر دوستان خدا گسترده است. من علی بن ابی طالب فرزند عبدالمطلب و برادر رسول خدا و شوی دخترش فاطمه و پدر حسن و حسین و جانشین او در تمام حالات هستم. و دارای همه مناقب و مکارم و رازدار پیغمبرم.
- ۳- مریم مادر عیسی در بیت المقدس معتکف بود. وقتی که درد مخاض و زایمان بر او عارض گشت به وی گفتند: بیرون شو! اینجا خانه عبادت است نه خانه ولادت. اما مادرم فاطمه بنت اسد، همین که خواست وضع حمل کند به کنار کعبه آمد و دیوار برایش شکافته شد و او را به درون خانه فرا خواندند. [۱].
- مادرم به کعبه در آمد و مرا در میان خانه خدا بزاد. این افتخار و فضیلت ویژه‌ای است که نه پیش از من درباره کسی شنیده شده و نه پس از من برای کسی اتفاق خواهد افتاد.
- ۴- از همان کودکی پیامبر خدا مرا از پدرم برگرفت و من شریک آب و نان او شدم و پیوسته مونس و هم سخن وی بودم.
- ۵- من در جوانی، بزرگان عرب را به خاک مذلت نشاندم و شاخهای برآمده از تیره ربیع و مضر را شکستم و شما مقام و منزلت مرا به سبب خویشی و منزلت مخصوص نزد رسول خدا(ص) می دانید. او مرا در کنار خود می نشاند و بر سینه خویش جای می داد و در بسترش می خوابانید به طوری که تنم را به تن خویش می چسباند و بوی خوش خود را به مشامم می رساند. هرگز از من دروغی در گفتار و خطا و لغزشی در رفتار ندید.
- ۶- نام من در انجیل به الیا و در تورات به بری و در زبور به اری آمده است... مادرم مرا حیدره (شیر) نامید و پدرم ظهیر نام نهاد و عرب به علی صدایم زد.
- ۷- ... نه چندان بلند آفریده شده ام و نه چندان کوتاه بلکه پروردگارم مرا قامتی به اعتدال بخشید: اگر بر شخص کوتاه شمشیر فرود آورم از فرق سر دو نیمه گردد و اگر به بلند قد تیغ زنم، او را از عرض دو نیمه کنم.

- ۸- خداوند در وجود من قوه عقل و درکی نهاده است که اگر آن را بر تمامی احمقان دنیا تقسیم کنند، همه آنان به عقل آیند و صاحبان اندیشه و خرد گردند.
- و چنان قدرتی به من عطا فرمود که اگر آن را بر همه ناتوانها تقسیم کنند، در اثر آن همه قوی و نیرومند گردند.
- و از شجاعت، چندان زهره‌ای در وجودم نهاده است که اگر آن را بر همه ترسوه‌های عالم توزیع کنند به دلاورانی بی باک بدل گردند.
- ۹- به خدا سوگند، هرگز پدرانم در برابر بت به خاک نیفتادند (و دامن پاک خود را به زشتی شرک نیالودند)... آنان پیوسته بر کیش ابراهیم (ع) خدا را پرستش کردند.
- ۱۰- پدرم در عین فقر و ناداری، آقا بود. و تا آن روز شنیده نشد که فقیری بدان پایه از آقایی رسیده باشد.
- ۱۱- در روز واپسین، حقیقت نور و روشنایی پدرم جز انوار طیبه محمد و آل محمد(ص) همه خلائق را تحت الشعاع قرار خواهد داد.
- ۱۲- نخستین بار که پدرم مرا در حال نماز همراه رسول خدا(ص) دید، گفت پسر من! از عموزاده خود جدا مشو؛ چه اینکه تو با پیوستن به او از انواع مهالک و سختیها در امان خواهی بود سپس گفت: راه مطمئن در همراهی محمد است.
- ۱۳- من نخستین کس بودم که به رسول خدا(ص) گروید و هم آخرین کس د بودم که از وی جدا گشت و او را به خاک سپرد.
- ۱۴- هفت سال تمام، خدای را پرستش کردم پیش از آنکه کسی از این امت به پرستش خدا پردازد. آواز فرشتگان را می شنیدم و روشنایی حضور آنان را می دیدم (و این در حالی بود که پیامبر خدا(ص) از دعوت علنی به اسلام خاموش بود).
- ۱۵- من پیوسته در پی او روان بودم چنانکه بچه در پی مادر.
- هر روز برای من، از اخلاق خود نمونه ای آشکار می ساخت و مرا به پیروی از آن وامی داشت.
- در سال (چند روزی را) در غار حراء خلوت می گزید (و به عبادت می پرداخت). من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. آن روز جز خانه‌ای که رسول خدا(ص) و خدیجه در آن بودن و من سومین آنان بودم در هیچ خانه دیگری اسلام راه نیافته بود.
- (همان روزها) روشنایی وحی و رسالت را می دیدم و عطر نبوت را در مشام خود حس می کردم.
- ۱۶- من از میان مسلمین با هیچ کس به طور خصوصی آمیزش نداشتم. تنها کسی که با او مأنوس بودم و به او اعتماد داشتم و از مصاحبتش آرامش می یافتم و همواره خود را به او نزدیک می ساختم شخص رسول اکرم (ص) بود. او مرا از کودکی در دامن خود پروراند و در بزرگی منزل و مأنوا داد و هزینه زندگی مرا بر عهده گرفت. با وجود او، من از اینکه در پی یافتن کاری باشم و یا کسی نمایم، بی نیاز بودم و زندگی خود و خانواده ام بر عهده آن جناب بود.
- ۱۷- در هر صبح و شام یک نشست خصوصی با او داشتم که در این نشست احدی جز من و او شرکت نمی کرد. همه اصحاب آن حضرت این را می دانستند که پیامبر خدا(ص) جز با من با هیچ کس دیگری چنین دیدارهایی نداشته است. در این اوقات من با او بودم و هر جا که می رفت و از هر دری که سخن می گفت با او همراه و هماهنگ بودم. چه بسا این دیدار در منزل من صورت می گرفت و گاهی که این ملاقات در منزل او واقع می شد، چنانچه کسی غیر از ما حضور داشت، دستور می داد تا خارج شود. اگر این نشست در منزل ما بود حضور فاطمه و فرزندانم را مزاحم نمی دید و آنان را به خروج از خانه وادار نمی کرد.
- (در این کلاس خصوصی) از هر چه می خواستم می پرسیدم و آن بزرگوار با کمال گشاده رویی پاسخ می داد و چون پرسشها پایان می گرفت و من خاموش می ماندم، خود سخن می گفت.
- هیچ آیه‌ای نازل نمی شد، مگر آنکه برایم می خواند و می فرمود که آنها را با خط خود بنویسم و موارد تاءویل و تفسیر (ظاهر و باطن قرآن)، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، خاص و عام هر یک را برمی شمرد و تعلیم می نمود.

رسول خدا(ص) دست بر سینه ام نهاد و از خدا خواست تا قلبم سرشار از فهم و دانش و حکمت و بینش گردد. به برکت دعای آن حضرت، هرگز نشد آیه‌ای از قرآن را که فرا گرفته بودم و دانشی که آموخته بودم، فراموش کنم. (یک بار) به او گفتم پدر و مادرم فدایت، از هنگامی که برایم دعا کرده‌ای چیزی را فراموش نکرده‌ام با آنکه یادداشت نکردم آنچه آموخته‌ام به یاد دارم. یا رسول الله! آیا این وضع برای همیشه ادامه خواهد داشت یا اینکه ممکن است در آینده دچار فراموشی گردم؟

فرمود: نه، هرگز برای تو جهل و فراموشی رخ نخواهد داد.

۱۸- اگر در غیاب من آیه‌ای نازل می‌شد هنگامی که به حضورش می‌رسیدم می‌فرمود: علی! در نبود تو این آیات نازل شده است سپس آنها را بر من می‌خواند (و چنانچه تاءویلی داشت) مرا از تاءویل آن آگاه می‌ساخت.

۱۹- روزی که پیامبران به نبوت مبعوث شد، من کوچکترین عضو خانواده بودم که به خدمت رسول خدا(ص) در آمدم و او را در خانه اش یار و مددکار شدم.

وقتی که دعوت خود را آشکار ساخت، ابتدا از فرزندان عبدالمطلب شروع کرد و بزرگ و کوچک آنها را به توحید و پرستش خدای یگانه فرا خواند. به آنها گفت که از جانب پروردگار به نبوت مبعوث گشته‌است. اما خویشان آن حضرت سخنش را انکار کردند و دعوتش را هیچ انگاشتند و از وی دوری گزیدند و از جمع خویش برانندند.

دیگر مردم که پذیرش نبوت آن حضرت برایشان سنگین و بزرگ آمده بود- آن رو که قدرت فهم و رشد کافی نداشتند به مخالفت با وی و رویارویی با حضرتش بپا خاستند و تا توانستند در آزارش کوشیدند.

در این میان تنها کسی که دعوتش را پذیرفت و با سرعت به ندایش پاسخ گفت و هرگز در حقانیت حضرتش به تردید نیفتاد، من بودم. سه سال بر ما گذشت و احدی جز دختر خویلد، خدیجه به ما نپیوست....

۲۰- من پیوسته مظلوم بوده‌ام (از کودکی) تا به امروز چنین بوده‌است.

(فراموش نمی‌کنم) هنگامی را که (برادرم) عقیل به چشم درد مبتلا شد. او به حکم ضرورت می‌بایست دارو مصرف می‌کرد. اما بهانه می‌آورد و تسلیم نمی‌شد و می‌گفت: اگر بناست من دارو مصرف کنم، نخست باید علی از آن دارو استفاده کند! و کسان من (برای خوشایند او) مرا مجبور می‌کردند و آن دارو را در چشمان من که هیچ دردی نداشت می‌ریختند! [۲].

۲۱- من پیشتر می‌پنداشتم که این فرمانروایان و اولیای امور هستند که بر مردم اجحاف می‌کنند اما اکنون می‌بینم که این مردم هستند که بر امرای خود ستم می‌کنند.

(یعنی اگر در مورد دیگران چنین است که معمولاً- امرا و حکام آنها در حقشان ستم می‌نمایند، در مورد من چنان شد که مردم بر من ظلم کردند).

۲۲- روزی که دامادی بهترین مردمان و افتخار همسری برترین بانوان جهان نصییم گشت از مال دنیا بهره‌ای نداشتیم. آن روز از بستری که بر آن بیاسایم محروم بودم. اما اکنون فقط مقدار صدقاتی که از میان اموال خود دارم اگر بخواهم بر تمامی بنی هاشم تقسیم کنم به همه خواهد رسید.

۲۳- به خدا سوگند، هرگز از درگاهش فرزندی که از جهت چهره و اندام، چنین و چنان باشند، مسئلت نکرده‌ام، بلکه همواره خواسته‌ام آن بوده‌است که به من فرزندی عطا کند که همه از نیکان و صالحان و خدا ترس باشند، تا گاهی که به آنان می‌نگرم چشمانم روشنایی و فروغ گیرند.

۲۴- تا رسول خدا(ص) زنده بود، حسن، مرا ابوالحسن صدا می‌زد و حسین نیز ابوالحسن می‌خواند. و هر دو جدشان را پدر صدا می‌زدند و پس از رحلت آن بزرگوار مرا پدر خواندند.

- ۱- قال علی و الله خلفنی رسول الله فی امته فانما حجة الله علیهم بعد نبیه و ان ولایتی لتلزم اهل السما كما تلزم اهل الارض و ان الملائکه لتتذاکر فضلی و ذلك تسبیحها عندالله.
- ایها الناس! اهدکم سوا السبیل و لاتاءخذوا یمینا و شمالا فتضلوا، انا وصی نبیکم و خلیفته و امام المومنین و امیرهم و مولاہم و انا قائد شیعتی الی الجنة و سائق اعدائی الی النار انا سیف الله علی اعدائه و رحمته علی اولیائه. [۳].
- ۲- انا علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب اخو النبی و زوج ابنته فاطمه و ابوالحسن و الحسین و وصیه فی حالاته کلها و صاحب کل منقبه و عز و موضع سر النبی (ص). [۴].
- ۳- ... عیسی كانت امه فی بیت المقدس فلما جاء وقت ولادتها سمعت قائلا یقول: اخرجی، هذا بیت العباده لا بیت الولاده. و انا امی فاطمه بنت اسد اما قرب وضع حملہ كانت فی الحرم فانشق حائط الکعبه و سمعت قائلا یقول: ادخلی، فدخلت فی وسط البیت و انا ولدت فیہ، لیس لاحد هذه الفضیلہ، لا قبلی و لا بعدی. [۵].
- ۴- ... ان رسول الله استوهبنی عن ابی فی صبائی و كنت اکیله و شریبه و مونسه و محدثه.... [۶].
- ۵- انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون ربیعہ و مضر عد علمتن موضعی من رسول الله بالقرابه القریبه و النزله الخصیصه و وضعنی فی حجره و انا ولید یضمنی الی صدره یکنفنی فی فراشه و یمسنى جسده و یضمنی عرفه و کان یمضغ الشی ثم یلقمنیہ و ما وجد لی کذبہ فی قول و لاحطله فی فعل. [۷].
- ۶- انا اسنی فی النجیل الیا و فی التوراة بری و فی الزبور اری... و عند امی حیدرة و عند ابی ظهیر... و عند العرب علی. [۸].
- ۷- ان الله تبارک و تعالی لم یخلقنی طویلا و لم یخلقنی قصیرا و لكن خلقتنی معتدلا اضرب القصیر فاقده و اضرب الطویل فاقطعه. [۹].
- ۸- ... بل الله قد اعطانی من العقل ما لو قسم علی جمیع حمقا الدنیا و مجانینها لصاروا به عقلا و من القوه ما لو قسم علی جمیع ضعفا الدنیا به اقویا و من الشجاعه ما لو قسم علی جمیع جبنا الدنیا لصاروا به شجعانا و من اللحم ما لو قسم علی جمیع سفها الدنیا لصاروا به حلما.... [۱۰].
- ۹- و الله ما عبد ابی و لا جدی عبدالمطلب و لا هاشم و لا عبد مناف، صنما قط... کانوا يصلون الی البیت علی دین ابراهیم متمسکین به. [۱۱].
- ۱۰- ابی ساد فقیرا و ما ساد فقیر قبله. [۱۲].
- ۱۱- ان نور ابی یوم القیامه یطفی انوار الخلائق الا خمسہ انوار.... [۱۳].
- ۱۲- قال لی ابی: یا بنی الزم ابن عمک فانک تسلّم به من کل باس عاجل و آجل، ثم قال لی: ان الوثیقه فی لزوم محمد(ص). [۱۴].
- ۱۳- انی اول الناس ایمانا و اسلاما... انی كنت آخر الناس عهدا برسول الله و دلّیته فی حفرته. [۱۵].
- ۱۴- ... لقد عبدت الله قبل ان یعبدہ احد من هذه المہ سبع سنین... كنت اسمع الصوت و ابصر الضو سنین سبعا. [۱۶].
- ۱۵- و لقد كنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امه یرفع لی فی کل یوم علما من اخلاقه و یامرنی بالاعتدا به اقد کان یجاور فی کل صنع بحرا فاراه و لایراه غیری و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام فیر رسول الله و خدیجه (رضی الله عنہا) و انا ثالثهما ازی نور الوحی و الرساله و اشم ریح النبوه. [۱۷].
- ۱۶- عن علی قال: فانه لم یکن لی خاصع دون المسلمین عامه احد انس به او اعتمد علیہ او استنیم الیه و اتقرب به غیر رسول الله هو ربانی صغیرا و بوانی کبیرا و کفانی العلیه و جبرنی من الیتیم و اغنانی عن الطلب و وقانی المكسب و عال لی النفس و الولد و الالہ.... [۱۸].
- ۱۷- ... و قد كنت ادخل علی رسول الله کل یوم و کل لیلہ دخله فیخلینی فیہ ادور معه حیث دار و قد علم اصحاب رسول الله انه لی

یصنع ذلك باحد من الناس غیرى فریما كان فى بیتى یاتینى رسول الله اكثر ذلك فى بیتى و كنت اذا دخلت علیه بعض مازله اخلاىنى و اقام عنى نسا فلا یبقى عنده غیرى و اذا اتانى للخلوه معى فى منزلى لم تقم عنى فاطمه و لا احد من بنى و كنت اذا سالته اجابنى و اذا سكت عنه و فنیست مسائلى ابتدانى فما على رسول الله آیه من القرآن الا- اقرانىة و املاهالى فکتبتها بخطى و علمنى تاء و یلها و تفسیرها و ناسخها و منسوخها و محکمها و متشابها و خاصها و عامها و دعا الله ان یعطینى فهمها و حفظها فما نسیت آیه من کتاب الله و لا علما املاه على ثم وضع یده على صدرى و دعا الله لى ان یملا قلبى علما و فهما و حکما و نورا. فقلت یا نبن الله! بابى انت و امى، دعوت الله لى بما دعوت لم انس شیا و لم یفتنى شی لم لکتبه افتخوف على النسیان فیما بعد؟ فقال: لا لست اتخوف علیک النسیان و الجهل. [۱۹].

۱۸- كان رسول الله یحفظ على ما غبت عنه، فاذا قدمت علیه قال لى: یا على! انزل الله بعدک کذا و کذا فیکرانیه و (ان) تاویلہ کذا و کذا فیعلمنیہ. [۲۰].

۱۹- فان الله تبارک و تعالی اوحى الی نبینا بالنبوه و حملة الرساله و انا احدث اهل بیتى سنا، اخدمه فى بیته و اسمعى بین یدیه فى امره.

فدعا صغیر بنى عبدالمطلب و کبیرهم الی شهاده ان لا اله الا الله و انه رسول الله، فامتنعوا من ذلك و انکروه و جحدوه و نابذوه و اعتزلوه و اجتنبوه، و سائر الناس معصیه له و خلافا علیه و استقظاما لما اورد علیهم مما لم یحتمله قلوبهم و لم ترکه عقولهم. و اجبت رسول الله وحدى الی ما دعا الیه مسرعا مطیعا موقنا، لم تتخالجنى فى ذلك الا خالیج، فمکثنا بذلك ثلاث حجج، لیس على ظهر الارض خلق یصلی و یشهد لرسول الله بما اتاه الله غیرى و غیر ابنه خویدل رحمها الله. [۲۱].

۲۰- ما زلت مظلوما منذ ولدتنى امى حتى ان عقیلا یصیبه الرمد فیقول لاتذرونى حتى تذروا علیا فیذرونى و مابى رمد! [۲۲].

۲۱- كنت احسب ان الامرا یظلمون الناس فاذا النای یظلمون الامرا. [۲۳].

۲۲- تزوجت فاطمه و ما كان لى فراش و صدقتى الیوم، لو قسمت على بنى هاشم لوسعتهم. [۲۴].

۲۳- و الله ما سالت ربى ولدا نضیر الوجه و لا سالتہ ولدا حسن القامه و لكن سالت ربى ولدا مطیعین لله خائفین و جلین منه حتى اذا نظرت الیه و هو مطیع لله قرت به عینى. [۲۵].

۲۴- ما سمانى الحسن و الحسین یا ابتى حتى توفى رسول الله کانا یقولان لرسول الله یا ابتى و كان احسن یقول یا اباالحسین و كان الحسین یقول لى یا اباالحسن. [۲۶].

پى نوشت ها:

[۱] شنیده‌اید که به هنگام ولادت علی (ع) دیوار کعبه شکافته شد و راهی به اندازه عبور یک انسان بر سطح دیوار پدیدار گشت. آن شکاف پس از ورود مادر برهم آمد و... اما آیا هیچ از خود پرسیده‌اید که مگر خانه کعبه در نداشت؟ و مگر میزبان علی نمی‌توانست با گشودن در، مقدم مهمان خود را گرامی بدارد؟ و مگر...

پاسخ مثبت است. اما در آن صورت اهمیت و عظمت قصه لوث می‌گشت و محملی برای بهانه جویان و بدخواهان پیدا می‌شد تا قضیه را عادی جلوه دهند و بگویند: شاید قفل در کعبه باز بوده و کلیددار از بستن آن غفلت ورزیده و مادر علی (ع) هم با مختصر فشاری که بر در وارد آورده است، در باز شده و وی توانسته است به درون کعبه راه یابد....

اما خدای علی (ع) که بر مظلومیت‌های او واقف است، خواست تا با شکافتن دیوار کعبه و پذیرایی سه روزه از مولود کعبه و غیر عادی جلوه دادن ولادت او، زبان توجیه بهانه جویان برای همیشه بسته شود و صلای مجدد و عظمت علی از همان بدو تولد طنین انداز عالمیان باشد.

- [۲] علامه مجلسی (ره) در ذیل حدیث به غرابت آن اشاره کرده و فرموده است: با توجه به تفاوت سنی زیاد که میان علی (ع) و عقیل وجود داشته پذیرش حدیث بدین گونه مشکل می‌نماید. (بحار، ج ۲۲، ص ۲۰۸).
- [۳] غایه المرام، ص ۱۸۴.
- [۴] خصال، ص ۷۲۱.
- [۵] علی من المهد الی اللحد، ص ۳۲۰.
- [۶] خصال، ص ۶۸۶.
- [۷] نهج البلاغه، بخشی از خطبه قاصعه.
- [۸] بحار، ج ۳۵، ص ۴۶.
- [۹] بحار، ج ۳۵، ص ۵۴.
- [۱۰] بحار، ج ۱۹، ص ۸۳.
- [۱۱] بحار، ج ۱۵، ص ۱۴۴.
- [۱۲] تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۶۸.
- [۱۳] بحار، ج ۳۵، ص ۶۹.
- [۱۴] بحار، ج ۳۵، ص ۱۲۰.
- [۱۵] خصال، ص ۶۸۷.
- [۱۶] بحار، ج ۳۸، ص ۲۵۵.
- [۱۷] نهج البلاغه، بخشی از خطبه قاصعه.
- [۱۸] خصال، ص ۴۲۱.
- [۱۹] کافی، ج ۱، ص ۶۴.
- [۲۰] نهج السعاده، ج ۲، ص ۶۷۶.
- [۲۱] الاختصاص، ص ۱۶۵.
- [۲۲] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۲۴.
- [۲۳] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۴.
- [۲۴] بحار، ج ۴۱، ص ۴۳.
- [۲۵] بحار، ج ۲۴، ص ۱۳۳.
- [۲۶] مقتل الحسین، ص ۱۰۷.



ثابت انصاری (ابو فضاله)

وی از اصحاب بدر پیامبر صلی الله علیه و آله و از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام است که در صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [۱].

علاّمه «تستری» گفته است که «رجال شیخ» اسم ابو فضالّه انصاری را با ثابت بنانی، درهم آمیخته است و او شاید همان ثابت بن

عبید انصاری است که به گفته ابن عبدالبر، از اصحاب بدر بود و در صفین به شهادت رسیده است؛ بنابراین ثابت بنانی تابعی است نه صحابی، و در سال ۱۲۳ قمری از دنیا رفته است. [۲].

همو از فرزندش فضاله نقل می‌کند: من با پدرم «ابو فضاله» در ینبع (بیرون مدینه) به عیادت علی بن ابی طالب علیه‌السلام رفتیم، حضرت در بستر بیماری بود که پدرم عرض کرد: چرا در این جا مانده‌اید؟ اگر مرگ شما فرا رسد تنها اعراب جهینه شما را تشییع خواهند کرد، بهتر است به مدینه بیایید که اگر اتفاقی برای شما پیش آمد، اصحاب بر شما نماز بخوانند و تشییع نمایند؛ اما حضرت علی علیه‌السلام فرمود: ای ابو فضاله! من از این درد و بیماری نمی‌میرم، «إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدٌ إِلَىٰ أُنَىٰ لَا أَمُوتُ حَتَّىٰ أُضْرَبَ ثُمَّ تَخْضَبُ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ يَعْنِي لِحِيَّتِهِ مِنْ دَمِ هَامَتِهِ؛ زَيْرًا بِرَأْسِ خَدَّيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَنَّ مِنْ عَهْدِهِ كَرِهَ أَنْ يَمُوتَ مِنْ نَمِيٍّ مِثْلِي» ضربتی بخورم و این جا (محاسن) از خون آن جا (فرق سرم) رنگین شود. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۳.

[۲] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۳.

[۳] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۳۹؛ اسد الغابه، ج ۵، ص ۲۷۳.

ثابت بن حجاج کلابی جزری

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرمؤمنان امام علی علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: او از زید بن ثابت روایت نقل کرده است. [۱] او را از افراد مورد وثوق و اتباع تابعین است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۲.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۴۸.

ثابت بن سعد (ابو عمرو حمصی)

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام ذکر می‌کند. [۱].
کنیه‌اش «ابو عمرو حمصی» از شیوخ و بزرگان اهل شام بوده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۶، ش ۱.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۴۸.

ثابت بن عبید انصاری

وی از اصحاب بدر و از یاران باوفای امیرمؤمنان علیه‌السلام است که در صفین به شهادت رسید. [۱].
او آزاد شده زید بن ثابت است و از اصحاب انصار و کوفی است و روایاتی از او نقل شده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الاصابه، ج ۱، ص ۳۹۲؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲۷.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۵۲.

ثابت بن قیس بن خطیم

ثابت فرزند قیس بن خطیم، منسوب به «ظفر» بود که شاخه‌ای از اوس است. به گفته ابن اثیر وی جزو اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود و در زمان خلافت معاویه درگذشت. پدرش قیس بن خطیم از شاعران عصر جاهلیت بود که به کفر باقی ماند. وی قبل از هجرت پیامبر به مدینه، از دنیا رفت.

ثابت از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام گردید و در جنگ جمل، صفین و نهروان حضرت علیه‌السلام را همراهی کرد و سه فرزندش عمرو، یزید و محمد در واقعه حَرّه کشته شدند، و فرزند دیگرش عدی بن ثابت از «راویان ثقه» به شمار می‌رود. [۱].

هم چنین ثابت در اُحد و تمام غزوه‌های بعد از آن در رکاب رسول الله صلی الله علیه و آله بود و به نقلی در غزوه اُحد، دوازده زخم برداشت. ثابت در زمان خلافت امیرمؤمنان به ولایت مدائن منصوب شد و تا زمان حکومت معاویه زندگی کرد. [۲].

خطیب از عبدالله بن عماره نقل می‌کند: ثابت بن قیس، مردی قوی و قاطع بود که به حضرت علی علیه‌السلام علاقه‌مند و همواره نسبت به آن حضرت وفادار ماند و در خدمت آن حضرت فداکاری‌هایی بسیاری کرد و امیرالمؤمنین علیه‌السلام هم به او اعتماد داشت و او را بر حکومت مدائن منصوب کرد. او تا زمان ورود «مغیره بن شعبه» والی مدائن بود و بر آن جا حکومت می‌کرد و معاویه همواره از موقعیتش بیمناک بود. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۲۸.

[۲] الاصابه، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۶.

[۳] الاصابه، ج ۱، ص ۳۹۳؛ تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۷۶.

ثابت بن قیس بن منقح نخعی

«ثابت بن قیس» از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است که در مدینه با آن حضرت بیعت کرد که تا پای جان از ولایت و خلافت آن حضرت علیه‌السلام دفاع نماید. [۱].

او از جمله کسانی است که در کوفه با مالک اشتر و دیگر بزرگان کوفه بر خلاف کاری‌های سعید بن عاص حاکم کوفه اعتراض کرد و بر نابرابری‌های خلیفه سوم، عثمان بن عفان اعتراض کرد و به شام مقر زمامداری معاویه تبعید شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۸.

[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۳ و ۳۲۶.

ثابت مولا ابوذر

ثابت مولا- (غلام آزاد شده) ابوذر از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. او می‌گوید: من در جنگ جمل با علی علیه‌السلام بودم، هنگامی که چشمم به عایشه افتاد، دچار تردید و دودلی شدم؛ همان گونه که گاهی مردم دودل می‌شوند، اما بعد از زوال خورشید، خداوند به لطف خود تردید مرا زایل کرد و وارد نبرد شدم، پس از جنگ جمل در مدینه نزد ام سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله آمدم و جریان را برایش بازگو کردم. ام سلمه گفت: «وقتی دل‌ها همه در جای خود آرام گرفتند، تو چه کار کردی؟» گفتم: «دل من به حقانیت آرام گرفت - بحمدالله - خداوند تردیدم را بعد از زوال خورشید از بین برد و همراه امیرمؤمنان به شدت جنگیدم. آن گاه ام سلمه گفت: احسنت و آفرین بر تو، کار خوبی کردی من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «علی مع القرآن و القرآن معه، لا یفترقان حتی یردا علی الحوض؛ علی با قرآن است و قرآن با او، از هم جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند».[۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی طوسی، ص ۴۶۰ مجلس ۳۴/۱۰۲۸ و ص ۵۰۶ مجلس ۱۵/۱۱۰۸.

ثعلبه بن یزید حمّانی

ثعلبۀ بن یزید معروف به حمّانی، منسوب به حمّان - قبیله‌ای از تمیم - است که فرمانده پلیس امیرمؤمنان علیه‌السلام و از اصحاب آن حضرت بود. [۱].

وی از امیرالمؤمنین احادیثی را نقل کرده است. و حبیب بن ابی ثابت، سلمۀ بن کهیل و حکم بن عتیبه از وی روایت کرده‌اند. [۲]. ثعلبه بن یزید نقل می‌کند: موقعی که نیروهای انقلابی که خانه عثمان را محاصره کرده بودند و نمی‌گذاشتند به کاخ او آب برسد، من به احجار الزیت (محلّی نزدیک مدینه) رفتم، دیدم زبیر آن جاست، به او گفتم: ای زبیر، مردم بین آب و خانه عثمان حائل شده‌اند. زبیر نگاهی به طرف آن جمع انداخت و در مذمت عثمان این آیه را خواند: «و حیلَ بَینهم و بین ما یشتهون کما فَعَلَ بِأَشِیَاعِهِمْ مِنْ قَبْلِ إِنْهَمَّ کَانُوا فِی شِکِّ مُرِیبٍ» [۳] که اشاره به موافقت زبیر به نابودی عثمان است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۶۷.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۵۶۷؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۴۹۲.

[۳] سباء ۳۴، آیه ۵۴ «سرانجام میان آنها و آن چه مورد علاقه‌شان بود، به وسیله مرگ جدایی افکنده می‌شود، همان گونه که با گروه‌های مشابه آنها از قبل چنین عمل شد».

[۴] الجمل، ص ۱۴۶.

ثمامه بن مثنی

«ثمامه» از یاران با وفای علی علیه‌السلام و از کسانی است که همراه آن حضرت در جنگ جمل جنگید و به درجه رفیع شهادت نایل آمد. امیر مؤمنان، در یکی از نامه‌هایش به والی خود در کوفه، [۱] از شهادت ثمامه بن مثنی و دیگر یاران خود نام می‌برد و

چنین می‌نویسد: «از بنده خدا علی امیرالمؤمنین، اما بعد، مادر نیمه جمادی الآخره (سال ۳۶ قمری) در بصره با گروهی از بصریان روبرو شدیم و جمعی از ما و جمع کثیری از آنها کشته شدند. بعضی از افراد ما که به شهادت رسیدند، عبارتند: ثمامه بن مثنی، هند بن عمرو، علباء بن هیثم، سیحان و برادرش زید دو فرزند صوحان و محدوج». [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] در الجمل، ص ۳۹۸، نامه امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ام هانی خواهرش می‌باشد و نام محدوج «بنی مجدوع» آمده است.
[۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۴۲؛ الجمل، ص ۳۹۷.

ج

جیش بن ربیعہ (ابوالمعتمر کنانی)

جیش بن ربیعہ کنانی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که به «ابوالمعتمر» کنیه داشت. وی در نهروان حضور داشت و با شجاعت و تهوری خاص به حرقوص بن زهیر (از سرداران خوارج) حمله‌ور شد و او را از پای درآورد، و به هلاکت رساند. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۷.

جنگ بخاطر نماز

ابن عباس می‌گوید:
در یکی از روزهای جنگ صفین، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام را دیدم که به آسمان نگاه می‌کند.
پرسیدم:

یا امیرالمؤمنین به آسمان زیاد نگاه دوخته‌اید؟

امام علی علیه‌السلام فرمود:

نگاه می‌کنم که آیا ظهر شده و وقت نماز رسیده یا نه؟، که نماز بخوانم.

گفتم: هم اکنون در جنگ قرار داریم.

حضرت فرمود:

ما با شامیان بر سر اقامه نماز می‌جنگیم، چرا خود در اول وقت نماز نخوانیم؟ [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] خصال ج ۱ ص ۳۱۱.

جایزه مالی به قاریان قرآن

برای رونق گرفتن «فرهنگ قرآن» یکی از روش‌های تبلیغ و تشویق، احترام کردن به حافظان و قاریان است،

و روش دیگر اقتصادی و پرداخت جوایز نقدی است.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام هر دو روش را بکار می‌گرفت.
هم به ارزش‌های معنوی قاریان قرآن احترام می‌گذاشت،
و هم جوایز نقدی و حقوق ماهانه برای آنها تعیین می‌فرمود.
از این رو، امام علی علیه السلام دستور فرمود تا به هر قاری قرآن ماهانه دو بیست دینار پرداخت کنند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال شیخ صدوق ج ۲ ص ۳۸۹، ترجمه کمره‌ای.

جستجوی شهادت

چه کسی جز امام علی علیه السلام در تمام نبردها و مبارزات دوران زندگی، چونان تشنه‌ای که همواره به دنبال آب زلال باشد، در جستجوی شهادت است؟

و برای شهادت در راه خدا لحظه شماری می‌کند؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ لَمَّا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعِدُوِّ - وَلَوْ قَدْ حُمَّ لِي لِقَاؤُهُ - لَقَرَّبْتُ رِكَابِي ثُمَّ شَخَصْتُ عَنْكُمْ فَلَا أَطْلُبُكُمْ مَا اخْتَلَفَ جُنُوبٌ وَشَمَالٌ؛ طَعَانِينَ عَيَّابِينَ، حَيَّادِينَ رَوَّاعِينَ.

إِنَّهُ لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ مَعَ قَلْبِهِ اجْتِمَاعَ قُلُوبِكُمْ.

لَقَدْ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الطَّرِيقِ الْوَاضِحِ الَّتِي لَا يَهْلِكُ عَلَيْهَا إِلَّا هَالِكٌ، مَنِ اسْتَقَامَ فِإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ زَلَّ فِإِلَى النَّارِ!

(به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتیم، پای در رکاب کرده از میان شما می‌رفتم، و شما را نمی‌طلبیدم چندان که باد شمال و جنوب می‌وزد زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حيله‌اید.
مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب النهایه ج ۱ ص ۲۱۵ (ماده الثقله): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۱۵: راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- شرح نهج البلاغه ج ۷ ص ۲۸۵: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ هـ)

۴- الغارات ج ۲ ص ۶۲۵ و ۶۲۶: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۵- انساب الاشراف ج ۱ ص ۴۲۳: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۷- ارشاد ص ۱۴۵: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ).

جمع آوری زباله ها

می دانیم که وجود «زباله ها» انواع میکروب‌ها و بیماری‌ها را بدنبال دارد، باید محیط خانه و زندگی را از زباله‌ها پاک نگهداشت، و ظرف مخصوصی برای زباله‌ها تعیین کرد.

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

ظرف زباله را در داخل اطاق نگذارید، بلکه در حیاط یا در کوچه بگذارید تا ببرند و معدوم سازند.

قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: لَا تَوُؤُوا مِنْدِيلَ الْعَمْرِ فِي الْبَيْتِ فَإِنَّهُ مَرَبِضٌ لِلشَّيْطَانِ (دستمال آلوده را در اطاق و محلّ زندگی خود نگذارید، زیرا آن جایگاه رشد شیطان و میکروب‌های موزی است). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۲۹۹.

جوانمردی در برهنه نکردن جسد حریف

در روزگاران گذشته، اگر دلاوری بر حریف پیروز می‌شد، اسلحه و زره و لباس او را تصاحب می‌کرد که این یک قانون جنگی بود.

اما پس از کشتن عمرو بن عبدود، امام علی علیه السلام لباس او را از بدنش خارج نکرد.

وقتی خواهر عمرو بر سر جنازه‌اش آمد، گفت:

برای تو گریه نمی‌کنم، زیرا جوانمردی بی‌نظیر بر تو غلبه کرده است، [۱] اگر شخص دیگری تو را کشته بود، تا زنده بودم برای تو گریه می‌کردم.

لَوْ كَانَ قَاتِلَ عَمْرٍو غَيْرَ قَاتِلِهِ

بَكَيْتُهُ أَبَدًا مَا دُمْتُ فِي الْأَبَدِ

لَكِنَّ قَاتِلَهُ مَنْ لَا نَظِيرَ لَهُ

وَ كَانَ يَدْعِي أَبُوهُ بِيَضَّةَ الْبَلَدِ

زره عمرو سه هزار درهم ارزش داشت، برای همین جهت عمر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اعتراض کرد، که چرا زره او را در نیاوردی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

شرم کردم بدن او را برهنه بگذارم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابیطالب ج ۳ ص ۱۳۸.

[۲] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۹۰ و ۷۳.

جهاد با یقین

از دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مبارزه و پیکاری ارزشمند است که از یقین و ایمان یک رزمنده مسلمان برخیزد، که جهت الگودهی در یک سخنرانی فرمود:

وَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؛ نَقُتِلُ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَإِخْوَانَنَا وَأَعْمَامَنَا: مَا يَزِيدُنَا ذَلِكَ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا، وَمُضِيًّا عَلَى اللَّقْمِ، وَصَبْرًا عَلَى مَضَضِ الْمَأْلَمِ، وَجِدًّا فِي جِهَادِ الْعِدُوِّ. وَلَقَدْ كَانَ الرَّجُلُ مِنَّا وَالْآخَرُ مِنْ عِدُونَا يَتَصَاوَلَانِ تَصَاوُلَ الْفَحْلَيْنِ، يَتَخَالَسَانِ أَنْفُسَهُمَا أَيُّهُمَا يَشِقِي صَاحِبَهُ كَأَسِّ الْمُنُونِ، فَمَرَّةً لَنَا مِنْ عِدُونَا، وَمَرَّةً لِعِدُونَا مِنَّا. فَلَمَّا رَأَى اللَّهُ صِدْقَنَا أَنْزَلَ بَعْدُونَا الْكَبْتَ، وَأَنْزَلَ عَلَيْنَا النَّصْرَ، حَتَّى اسْتَقَرَّ الْإِسْلَامُ مُلْقِيًا جِرَانَهُ، وَمُتَّبِعًا أَوْطَانَهُ. وَلَعَمْرِي لَوْ كُنَّا نَأْتِي مَا أَتَيْتُمْ، مَا قَامَ لِلدِّينِ عَمُودٌ، وَلَا اخْضَرَ لِلْإِيمَانِ عُودٌ. وَإِيْمَ اللَّهُ لَتَحْتَلِبْنَهَا دَمًا، وَلَتَشْبَعَنَّهَا نَدْمًا! [۱].

در رکاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بودیم و با پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود جنگ می کردیم، که این مبارزه برایمان و تسلیم ما می افزود، و ما را در جاده وسیع حق و صبر و برد باری برابر ناگواری‌ها و جهاد و کوشش برابر دشمن، ثابت قدم می ساخت.

گاهی یک نفر از ما و دیگری از دشمنان ما، مانند دو پهلوان نبرد می کردند، و هر کدام می خواست کار دیگری را بسازد و جام مرگ را بدیگری بنوشاند، گاهی ما بر دشمن پیروز می شدیم و زمانی دشمن بر ما غلبه می کرد. پس آنگاه که خدا، راستی و اخلاص ما را دید، خواری و ذلت را بر دشمنان ما نازل و پیروزی را بما عنایت فرمود، تا آنجا که اسلام استحکام یافته فراگیر شد و در سرزمین‌های پهناوری نفوذ کرد. به جانم سوگند، اگر ما در مبارزه مثل شما بودیم هرگز پایه‌ای برای دین استوار نمی ماند، و شاخه‌ای از درخت ایمان سبز نمی گردید.

به خدا سوگند شما هم اکنون از سینه شتر خون می دوشید و سرانجامی جز پشیمانی ندارید.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

جامعه علوی

کتابی است که بر پوست نوشته شده و طول آن هفتاد ذراع است. مطالب آن را پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرموده و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را نگاشته و این اولین کتابی است که در عهد پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم جامع علوم تألیف گردید. این جامعه به منزله نقشه ایست که برای خلقت و هدایت و ارشاد و تعلیم و تربیت و علم به وقایع جهان بشریت تنظیم شده است. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] کسانی که کتاب جامعه را دیده‌اند، مانند: سويد بن ایوب و ابی بصیر که در خدمت امام محمد باقر علیه السلام و امام جعفر صادق علیه السلام آن را مشاهده کرده است.

جمع آوری قرآن

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که:

«پس از من از خانه بیرون نرو تا قرآن را یکجا جمع آوری کنی.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هر آیه‌ای از قرآن که نازل می‌شد برای من می‌خواند و آن را می‌نوشتم و تأویل و تفسیر عام و خاص و محکم و متشابه را به من می‌آموخت. [۱].

پس از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم طبق سفارش آن بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام قرآن را به همان ترتیبی که نازل شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بر او املاء فرمود همراه با تفسیر و شأن نزول آیات همه را یکجا نوشت که همواره در اختیار امامان معصوم علیه السلام قرار داشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بصائر الدرجات ص ۱۹۸، و معالم المدرستین ج ۲ ص ۳۰۴.

[۲] القرآن الکریم و الروایات معالم المدرستین، علامه عسگری.

جوشناسی

هنگامی که حضرت امیر علیه السلام خواست به جنگ صفین رود، این دعا را که مشتمل بر چگونگی آفرینش آسمان و زمین و حکمت آفرینش کوه‌هاست انشاء فرمود:

«اللهم رب السقف المرفوع، و الجو المكفوف، الذي جعلته مغيضاً لليل والنهار...».

«بارخدایا! ای پروردگار آسمان بلند! و جو محفوظ از انتشار، که قرار داده‌ای آن (جو) را محل فرو رفتن شب و روز...» [۱].

شهرستانی در کتاب «الهیئة و الاسلام» [۲] آورده است:

منظور از «جو مکفوف» این است که جو با آن که به خودی خود اقتضای پراکندگی و انتشار دارد از آثار قدرت خدای تواناست که آن را در جای معینی نگهداری نموده است.

و نیز در شرح «الذی جعلته مغيضاً للیل والنهار» می‌گوید:

کلمه «مغیض» به معنای جایی است که آب را می‌مکد و آن را به خود جذب می‌نماید، و گویا آن حضرت (به طور استعاره) شب و روز را به معنای نور و تاریکی قرار داده و چنین فرموده:

«خدایا! تو نور و ظلمت را در جو فرو برده‌ای و در اثر فرو رفتن نور در جو، شب به وجود آمده، و در اثر فرو رفتن تاریکی در جو روز پدید آمده است»

که آن حضرت چنین فرض نموده که هوا نور و ظلمت را مکیده و بلع می‌نماید و هم اکنون پس از گذشتن قرن‌های زیاد دانشمندان علم هیئت به وسیله آلات مجهز «طیف نما» و یا «اسپکترسکوپ» دیده‌اند که جو بر اثر اقتضاء و احتیاجش مقداری از نور را می‌مکد و بقیه‌اش را برای ما بر می‌گرداند.

حرکت زمین

و نیز حضرت علی علیه السلام در ضمن خطبه ۲۰۲ نهج البلاغه در بیان حکمت آفرینش کوه‌ها می‌فرماید:

«..فَسَكَنْتُ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحَمْلِهَا أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا...»

«ساکن شد زمین با حرکاتی که دارد از این که اهل خود را مضطرب کند، و یا آنان را فرو برد به واسطه نرمی زمین و سنگینی آن

اشیاء یا از جایگاه خود برطرف شود».

در کتاب «الهیئة و الاسلام» آمده:

«این دو جمله از خطبه، دو دلیل روشن هستند بر حرکت انتقالی زمین در صورتی که لفظ «علی» در فقره اول به معنای «مع» باشد [۳] و معنای «اوتسیخ بحملها» این است که وجود کوههای سنگین روی زمین سبب شده تا زمین اهل خود را فرو نبرد. و در تفسیر «او تزول عن مواضعها» آورده:

ظاهر این کلام این است که

زمین دارای حرکتی است در مدار خود، زیرا زمین بنابر آنچه که متأخرین قائلند دارای مواضع بی شماری است که همه در مدار معین در مقابل برج‌های دوازده گانه است پس بنابراین تفسیر «علی حرکتها» تمام می‌شود با حرکت انتقالی سالیانه و این که کوهها و ریشه‌های کوهها حافظ هیئت اجزاء زمین هستند و مانع می‌شوند از تفرق و اضطراب زمین و برطرف شدنش از مواضع خاصه‌ای که در فلک مخصوصش دارد.

دقت کنید، که آن حضرت برای زمین مواضعی معرفی نموده و پرواضح است که بنابر هیئت قدیم قائل به مرکزیت و سکون زمین بوده‌اند این فرمایش حکمت آمیز هرگز معنای صادقی نداشت؛ زیرا چیزی که ساکن باشد تنها یک موضع دارد.

حرکات زمین

و نیز در ضمن خطبه ۹۰ نهج البلاغه می‌فرماید:

«..و عدلَ حَرَکَاتِهَا بِالزَّاسِیَاتِ مِنْ جَلَامِیْدِهَا»

«خداوند حرکات زمین را به وسیله کوهها و اجسام سنگین تعدیل نمود».

شهرستانی در شرح این جمله آورده است که:

«ظاهر این کلام این است که کوه‌های سنگین و سنگ‌های سخت سبب شده که زمین به واسطه حرکات گوناگون مضطرب نشود، و نیز در اثر تعارض جاذبه‌ها و دافعه‌ها تعادل خود را از دست ندهد».

و سپس می‌گوید:

دانشمندان قرن ما حرکت‌های زیادی برای زمین قائل شده‌اند که مشهورترین آنها پنج حرکت است؛ و «فیلکس ورنه» فرانسوی، از دانشمندان زمین شناس یازده حرکت برای زمین نقل کرده است، که من هشت حرکت را از آنها انتخاب کرده و می‌نگارم:

۱- حرکت محوری شبانه روزی.

۲- حرکت سالیانه و انتقالی زمین به دور خورشید.

۳- حرکت اقبالی.

۴- حرکت نقطه اوج و حضيض کره زمین.

۵- حرکت تقدیم اعتدال پاییزی و بهاری.

۶- حرکت ارتعاشی قمری.

۷- حرکت ارتعاشی شمسی.

۸- حرکت تبعی. [۴].

درباره ماه و خورشید و فلک

امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن خطبه ۹۱ نهج البلاغه معروف به «اشباح» در بیان حکمت آفرینش خورشید و ماه می‌فرماید:

«... وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مَبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُوءَةً مِنْ لَيْلِهَا».

(... و خورشید آسمان را نشانه روشنی بخش روز و ماه را نوری کمرنگ برای (زدودن شدت تیرگی) شب‌ها قرار داد.)
امام صادق علیه السلام به مفضل می‌فرماید: [۵].

ای مفضل! بیندیش در طلوع و غروب آفتاب برای برپایی دولت روز و شب، که اگر طلوع آفتاب نبود تمام کارهای عالم باطل می‌شد مردم نمی‌توانستند کار و کسب و فعالیت داشته ما یحتاج زندگانی خود را تأمین نمایند و جهان سراسر ظلمانی می‌شد. و مردم به سبب عدم استفاده از زیبایی و صفای نور، لذتی از زندگانی نمی‌بردند و این بر همه کس روشن است. حال در منافع غروب خورشید تأمل کن که اگر آن نبود مردم آرامش و راحتی نداشتند، با شدت احتیاج بدنهای آنان به استراحت، به منظور رفع خستگی بدن و تجدید قوا و برانگیخته شدن جهاز هاضمه برای هضم غذا و نفوذ غذا به سوی اعضای بدن. گذشته از این که زمین بر اثر دوام تابش خورشید داغ شده و موجودات روی آن نیز از حیوان و نبات از بین می‌رفتند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶ معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] الهیئة و الاسلام، ص ۵۱.

[۳] استعمال لفظ «علی» به معنای «مع» شایع است، مانند قول خدای تعالی: «الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل» که به معنای «مع الکبر» می‌باشد. و نیز این آیه شریفه: «ویطعمون الطعام علی حبه...» که به معنای «مع حبه» می‌باشد. (الهیئة و الاسلام، ص ۸۰).

[۴] الهیئة و الاسلام، ص ۸۳.

[۵] بحار الانوار، ج ۳، ص ۱۱۳-۱۱۲.

جهاد برای همه

هر انسانی در مبارزه نقشی دارد.

و انقلاب به هر گونه کوششی نیازمند است...

و انقلابی راستین کسی است که هیچ چیز را بر اصول آزادی، عدالت و استقلال برتر نشمارد... و وظیفه‌ی خود را بر گردن دیگران نگذارد... و در جهاد سستی نکنند...

امام علی (ع) در اندرزهای خود چنین می‌فرماید:

المغرور من أثر الضلالة علی الهدی، فلا عرفن احدا منکم تقاعس و قال: فی غیری کفایه... فان الذود الی الذود ابل و من لایذ عن حوضه یتهدم،...

فریب خورده کسی است که گمراهی را بر هدایت ترجیح دهد. هرگز نباید بینم که کسی از شما از جهاد طفره رود و بهانه بیاورد که: اقدام دیگران کافی است... چه قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود، و آن که از حریم خود دفاع نکند بیگمان نابود خواهد شد.

بنابراین من شما را به سختکوشی و جهاد در راه خداوند فرمان

می‌دهم... و زنهار که از مسلمانان غیبت نکنید (چرا که در میان مومنان شکاف می‌اندازد).

(و پس از آن) از خداوند بزرگ انتظار پیروزی فوری داشته باشید. ان شاء الله. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۴۷.

جهاد: کمال اسلام

چه چیزی بندگان را به خداوند نزدیک می‌کند؟
چند چیز، که به ترتیب اهمیت از این قرارند:
در درجه‌ی اول: ایمان راستین به خداوند و پیامبر او.
و در درجه‌ی دوم: جهاد.

و پس از آن اقرار به یگانگی خداوند با کلمه‌ی اخلاص «لا اله الا الله» و در مراتب بعدی نماز، زکات و روزه قرار می‌گیرند.
امام علی (ع) می‌فرماید:

ان افضل ما توسل به المتوسلون الی الله (سبحانه و تعالی) الایمان به و برسوله، و الجهاد فی سبيله فانه ذروه الاسلام، و کلمه
الاخلاص فانها الفطره، و اقام الصلوه فانها المله...

«برترین وسیله‌ای که پیروان حق برای نزدیکی به خداوند یکتا بدان دست می‌یازند: ایمان به خداوند و فرستاده‌ی اوست. و جهاد در
راه او، که اوج اسلام.»

و کلمه‌ی اخلاص، که همانا فطرت بشر است (که انسان بر آن زاده می‌شود).

و بر پای داشتن نماز، که همانا ملت است (نشانه‌های پای بندی به امت اسلامی).

و پرداختن زکات که فریضه‌ای واجب است.

و روزه‌داری ماه رمضان، که بازدارنده‌ی

و به جای آوردن حج خانه‌ی خدا و مراسم عمره‌ی آن، که فقر را از بین می‌برد (زیرا روح و وجدان آدمی را می‌پالاید و همه‌ی
مردم را به هم پیوند می‌دهد) و گناه را می‌شوید. و صله‌ی رحم، که بر دارائی می‌افزاید (زیرا روح همکاری را در میان افراد خانواده
بارور می‌سازد) و به انسان طول عمر می‌بخشد.

و صدقه‌ی نهانی که گناهان را می‌پوشاند.

و صدقه‌ی آشکار، که از مرگ ناگوار جلو می‌گیرد.

و پرداختن به کارهای نیک که انسان را از فروافتادن به خواری و زبونی حفظ می‌کند.

و پیوسته به یاد خدا باشید، که بهترین یاد است. و به آنچه پروردگار، پرهیزکاران را نوید داده است بگرائید، که وعده‌ی خداوند
راست‌ترین است. و از رهنمودهای پیامبرتان پیروی کنید که برترین رهنمود است، و سنت او را رهنمای خود قرار دهید که
راهگشایترین سنت است.» [۱].

بدین ترتیب می‌بینیم که مقام جهاد پس از ایمان به خداوند و پیامبر، و پیش از نماز و روزه و زکات آمده است، و حتی قبل از
کلمه‌ی «اخلاص» که همانا نشانه‌ی اسلام است.

چرا؟

زیرا جهاد- از نظر امام- اوج اسلام است و بدون آن آزادی از بند وحشت و طاغوت امکان‌پذیر نیست و جامعه‌ی سالم و
عدالت‌آمیزی که وظایف خود را به دور از فشارهای گوناگون به نحو مناسب به جای آورد، تحقق نمی‌یابد، و آشکار است که
فرائض دینی تنها زمانی نتیجه‌ی کامل می‌بخشد که آدمی از بت‌های زمینی رسته باشد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۹.

جهاد... جهاد... جهاد...

خداوند از ما شکرگزاری می‌طلبد، و خلافت خود را بر زمین به ما می‌سپارد. فرصت ما محدود است پس باید به جهاد برخاست... جهاد... جهاد. تا بدین وسیله شکرگزاری خداوند را به جای آوریم و شایستگی خود را برای کسب خلافت او و نیل به بهشت او نشان دهیم.

امام علی (ع) می‌گوید:

«والله مستادیکم شکره، و مورثکم امره، و ممهلمکم فی مضمار ممدود لتتنازعوا سبقه، فشدوا عقد المازر، و اطووا فضول الخواصر، لا نجتمع عزیزه و ولیمه، ما انقض النوم لعزائم الیوم، و امخی الظلم لتذاکیر الهمم. «خداوند به پاس نعمتهایش از شما شکرگزاری می‌خواهد و خلافت خود را به شما وامی‌گذارد. و در میدان زندگی به شما فرصت می‌دهد تا با یکدیگر رقابت کنید (جایزه‌ی این مسابقه، همانا بهشت است). پس کمر همت بر بندید، و جامه‌های دست و پا گیر را از تن در کنید (شما را از حرکت باز ندارد) و بدانید که سخت‌کوشی با خوشگذرانی سازگار نیست (با فروغلتیدن به لذت‌رانی، نمی‌توان شاهد پیروزی را چشید) بسا که خواب، عزم‌های روز را در هم شکسته و تیرگی‌های شب، که همت‌های والا را سست کرده‌اند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۱۱.

جهاد در راه استقرار حق و عدالت

پیکار، هدف نیست، بلکه وسیله‌ای است برای تحقق اهدافی چون برقرار کردن عدالت، و پایان بخشیدن به تمام انواع ستمهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و انسانی.

برای نیل به این اهداف، پیکار مشروع و عادلانه است، هر چند که به طور کامل به نابودی ارتشی که در برابر آن قرار گرفته، منجر شود.

ظلم به هر حال ظلم است، قطع نظر از نوع، وعده‌ی کسانی که از آن پیروی می‌کنند.

هر گاه ارتش بزرگی به عمد یک انسان بی‌گناه را به قتل برساند و بر این امر ناروا اصرار بورزد، پیکار با آن تا نابودی کاملش مشروع است.

مولا علی (ع) می‌فرماید:

اللهم انی استعدیک علی قرشی و من اعانهم، فاهم قطعوا رحمی، و صغروا عظیم منزلتی، و اجمعوا علی منازعتی امرا هولی، ثم قالوا: الا ان فی الحق ان تاخذہ و فی الحق ان تترکہ.

فخر جوا یجرون حرمه رسول الله، -صلی الله علیه و آله- کما تجر الایمه عند شرائها، متوجهین بها الی البصره، فحبسا نساء هما فی بیوتها و ابرزا حبیس رسول الله «صلی الله علیه و آله» لهما و لغيرهما...

«بار خدایا از تو برای مقابله با قبیله‌ی قریش و همدستانش یاری می‌جویم، که آنان پیوند خویشاوندی با مرا گسستند و مقام بلند مرا بی‌ارج پنداشتند و برای پایمال کردن حق من تباری نمودند. سپس گفتند: روزی به حق، خلافت را پذیرفتی، و امروز حق آن است که آن را واگذاری.

پس خروج کردند و ناموس رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را به سان کنیزی که از بازار می‌خرند، به دنبال خود به بصره کشاندند، آن دو (طلحه و زبیر) زنان خود را در خانه نشانند و بانوی خانه‌ی رسول خدا را به خود و دیگران نشان دادند. در سپاهی که یک تن از آنها هم نبود که آزادانه و به دلخواه به من اظهار اطاعت نموده و بیعت خود را تقدیم نداشته باشد... باری، بر کارگزار من در بصره و خزانه‌داران بیت المال مسلمانان و مردمان دیگر فرود آمدند و برخی را با رنج و آزار و گروهی را با نیرنگ و خیانت به قتل رساندند...

به خدا سوگند اگر از مسلمانان تنها یک تن بی‌گناه را به عمد می‌کشتند، مجاز بودم که همه آن سپاه را به قتل برسانم. چرا که آنان در این جنایت حضور داشتند بی‌آنکه با دست و زبان از آن جلوگیرند. چه رسد به آنکه از مسلمانان گروهی را به تعداد خود به خاک افکنده باشند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی شماره‌ی ۱۷۱.

جنگ جنگ، نا پیروزی

ارتش باید تا رسیدن به هدفهایش نبرد را ادامه دهد. جنگ را باید تندرآسا شروع نمود و سنگرهای دشمن را به طور مداوم درهم کوبید و نابود کرد، پس از آن می‌توان از موضع قدرت به پای میز مذاکرات صلح نشست. اما توقف در نیمه راه، به معنی خودکشی سریع است، زیرا این وقفه، دشمن را از ضعف نیروی ارتش آگاه می‌کند و به او روحیه و فرصت تهاجم می‌دهد. امام علی (ع) در گفتار زیر سپاهیان خود را که به ناگاه از ادامه‌ی جنگ دست می‌کشیدند به زن بارداری مانند می‌کند که پیش از بالیدن نوزادش در رحم او را سقط می‌کند. مولا می‌فرماید:

اما بعد یا اهل العراق فانا انتم كالمراه الحامل حملت! فلما اتمت املصت، و مات قیمةا، و طال تایمها، و رزثها ابعدها. اما و الله ما اتیتکم اختیارا، ولکن جئت الیکم سوقا.

«اما بعد... ای مردم عراق؟ شما چون زن آبستنی هستید که پس از تحمل درد بارداری، و پیش از زادن، نوزادش را سقط کند و شوهرش بمیرد و بیوگی او به درازا کشد و به دورترین کسانش ارث برساند. به خدا سوگند که من نه به دلخواه، که به اصرار شما به سویتان کشانده شدم. (پس چرا با کسی که خود به رهبری برگزیده‌اید مخالفت می‌کنید؟) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۷۰.

جهاد: از ارکان ایمان

ایمانی که آدمی را به جهاد برنینگیزد، ایمانی خشک و سترون است.

زیرا ایمان بنائی است که بر چهار ستون استوار است، و اگر یکی از آنها سست شود، تمامی بنا ویران خواهد شد.

پایه‌های ایمان کدامند؟

اول- پایداری.

دوم- قناعت.

سوم- عدالت.

چهارم- جهاد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«ایمان بر چهار پایه استوار است: پایداری، یقین، عدل و جهاد.

پایدار چهار شاخه دارد: آرزومندی، بیمناسی، پارسایی و چشم‌براهی.

هر که آرزومند بهشت باشد از خواهشهای نفسانی چشم می‌پوشد.

هر که از دوزخ بیمناسی باشد از محرمات می‌پرهیزد.

هر که در دنیا پارسایی پیشه کند، ناگواریها را آسان می‌گیرد.

هر که چشم براه مرگ باشد، به کارهای خیر شتاب می‌ورزد.

و یقین چهار شاخه دارد: بینش‌گریزی، راهیابی به دقایق حکمت، و عبرت‌آموزی و راه و روش پیشینیان.

پس هر که در نهادش بصیرت باشد بر حکمت بینا می‌گردد.

و هر که بر حکمت بیناست، عبرت می‌آموزد.

و هر که عبرت آموزد گویی با پیشینیان بوده است.

و عدل بر چهار رده است: فهم‌کاونده، دانش‌ژرف بین، داوری صائب و بردباری استوار.

پس هر که فهم‌کاونده داشت به ژرفای دانش راه برد.

و هر که به ژرفای دانش راه برد حکم‌نیکو صادر کند.

و هر که بردبار بود در زندگی در نمی‌ماند و در میان مردم سربلند زید.

و جهاد چهار رکن دارد: امر به معروف، نهی از منکر، راستی‌گفتار و دشمنی با بدکاران.

آن که امر به معروف کند از مومنان پشتیبانی کرده است.

و هر که از منکر نهی نماید بینی منافقان را بر خاک مالیده است.

و هر آن که در گفتار راستی ورزد وظیفه‌ی خویش ادا کرده است.

و هر کس که با بدکاران دشمنی کند و برای خدا خشمگین گردد، خداوند او را در پناه گیرد و در روز محشر خوشنودش سازد.» [۱]

معیار شجاعت

ارزش انسان به اندازه‌ی حمیت اوست.

امام علی (ع) می‌فرماید:

قدر الرجل علی قدر همته، و صدقه علی قدر مروءته، و شجاعته علی قدر انفته و عفته علی قدر غیرته.

«قدر مرد به اندازه‌ی همت اوست! و صداقت او به قدر جوانمردی او و شجاعت او به میزان غرورش، و عفت او به مقدار غیرت او.»

[۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۰.

[۲] همان، حکمت شماره‌ی ۴۴.

جهاد، عزت اسلام

چرا جهاد؟

جواب: برای حفظ شرف، زیرا: «گوهر شرافت از گزند مصون نمی‌گردد، مگر هنگامی که پیرامون آن را خون فراگیرد». و اسلام، شرافت و حق و عدالت و آزادی است. و جهاد برای عزت و سرفرازی اسلام است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

فرض الله الجهاد عز للاسلام.

«خداوند جهاد را برای عزت اسلام قرار داد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۴۴.

جابجایی مدیران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره بر کار مدیران و کارگزاران نظارت مستقیم داشت. بر هر مدیری نیروهای اطلاعاتی می‌گماشت، تا کارهای آنان را زیر نظر داشته، مسائل را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش دهند.

و کار و تلاش مدیران را مرتب بررسی می‌کرد، و با واقع‌نگری، عزل و نصب‌های حساب شده‌ای داشت.

تا دید محمد بن ابی بکر در فرمانداری مصر ناتوان است، مالک اشتر را به جای او مأموریت داد.

و نامه‌ای برای دلجوئی محمد بن ابی بکر نوشت، و پُست دیگری برای او آماده کرد، تا هم مدیران لایق بکار گماشته شوند، و هم مدیران معزول از حکومت، ناخشنود نباشند، و کاری متناسب با ظرفیت‌ها و لیاقت‌های خود داشته باشند. [۱].

امام به محمد بن حنفیه در نامه ۳۴ نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدُكَ مِنْ تَشْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ إِسْتِثْنَاءً لَكَ فِي الْجِهْدِ، وَلَا أَزِيداً لَكَ فِي الْجِدِّ؛ وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ، لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَوْوَنَةً، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وَلَايَةً. إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيَّتَهُ أَمْرَ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا، وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا، فَرَجِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدْ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ، وَلَاقَى حِمَامَهُ، وَنَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ؛ أَوْلَاهُ اللَّهُ رِضْوَانَهُ، وَضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ. فَأَصْبِحْ لِعَدُوِّكَ، وَأَمْضِ عَلَى بَصِيْرَتِكَ، وَشَمِّرْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَكَ، وَأَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ، وَأَكْثِرِ الْإِسْتِغَاثَةَ بِاللَّهِ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ، وَيَعِينَكَ عَلَى مَا يَنْزِلُ بِكَ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«پس از یاد خدا و درود، به من خبر داده‌اند که از فرستادن اشتر به سوی محل فرمانداریت، ناراحت شده‌ای، این کار را انجام ندادم که تو در تلاش خود کُند شدی، یا انتظار کوشش بیشتری از تو دارم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان‌تر، و حکومت تو در آن سامان خوش‌تر است همانا مردی را فرماندار مصر قرار دادم، که نسبت به ما

خیرخواه، و به دشمنان ما سخت گیر و درهم کوبنده بود، خدا او را رحمت کند، که ایام زندگی خود را کامل، و مرگ خود را ملاقات کرد، در حالی که ما از او خشنود بودیم و خداوند خشنودی خود را نصیب او گرداند، و پاداش او را چند برابر عطا کند. پس برای مقابله با دشمن سپاه را بیرون بیاور، و با آگاهی لازم به سوی دشمن حرکت کن، و با کسی که با تو در جنگ است آماده پیکار باش. مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان یاری خواه که تو را در مشکلات کفایت می‌کند، و در سختی‌هایی که بر تو فرود می‌آید یاریت می‌دهد. ان شاء الله» [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] نامه ۴۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
- [۲] نامه ۳۴ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر می‌باشد:
 - ۱- کتاب الفتوح (در حوادث سال ۳۷هـ): مدائنی (متوفای ۲۲۵هـ)
 - ۲- کتاب الغارات ج ۱ ص ۲۹۹ و ۲۶۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳هـ)
 - ۳- تاریخ طبری ج ۴ ص ۷۲ (حوادث سنه ۳۸): طبری شافعی (متوفای ۳۱۰هـ)
 - ۴- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۴۰۰: بلاذری (متوفای ۲۷۹هـ)
 - ۵- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۵۵۶ و ۵۹۳ ح ۷۳۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰هـ)
 - ۶- شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۷۸: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶هـ).

جدا کردن شاهدان

شخصی با گروهی به مسافرت رفت، همراهان اموال فراوان او را گرفتند و به صورت دسته جمعی آن بیچاره را کشتند، وقتی به کوفه باز گشتند، گفتند: آن مرد ناپدید شد.

شریح قاضی آنها را سوگند داد،

همه سوگند خوردند و آزاد شدند.

اما خانواده تاجر مقتول راضی نشدند و به امام علی علیه السلام شکایت کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام به شریح قاضی فرمود:

چرا اینگونه قضاوت کردی؟

سپس فرمود:

من به روش داود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم حکم می‌کنم.

سپس آن گروه تاجر پیشه را در مسجد حاضر کرد، و هر کدام را در کنار ستونی باسر پوشیده نگهداشت که دیگری را نتواند بنگرد،

سپس به افراد پیرامون خود فرمود:

هرگاه من تکبیر گفتم، شما هم بگوئید.

متهم اول را آوردند، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سئوالاتی از او کردند که همه را به دروغ جواب داد، و تلاش کرد تا کتمان

کند، امام و همراهان تکبیر گفتند، سپس او را به ستون خود باز گرداندند،

دومی را که آوردند، امام علی علیه السلام به گونه‌ای با او برخورد کرد که باورش شد که نفر اول همه چیز را افشاء کرده است.

ناگهان دومی واقعیت را گفت، و اعتراف کرد که ما دسته جمعی پدر این جوان را کشتیم و اموال او را تقسیم کردیم.

صدای تکبیر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و همراهان بار دیگر بلند شد.

سومی نیز همین اعتراف را کرد.

آنگاه امام علی علیه السلام اموال مقتول را باز پس گرفت، و آنان را مجازات کرد. [۱].

یعنی بایک صحنه سازی و نمایش هدفدار،

و جدائی انداختن بین شهود،

و استفاده از حالات روانی حساب شده،

راز قتل یک بی گناه آشکار گردید،

و خیانتکاران مجازات شدند.

پی نوشت ها:

[۱] حیوة القلوب، ج ۱، ص ۳۳۴ - و ارشاد شیخ مفید.

جوان آلوده‌ای عفو گردید

جوانی خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و به عمل زشت لواط اعتراف کرد.

امام علی علیه السلام اقرار او را نادیده گرفت و فرمود:

شاید ناراحت، یا عصبانی شده‌ای.

تا سه بار جوان اعتراف کرد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به گونه‌ای او را روانه منزل ساخت.

تا آنکه جوان مصمم به پاک شدن شد.

امام علی علیه السلام فرمود:

سه نوع مجازات وجود دارد:

۱- گردن زدن با شمشیر

۲- پرت کردن از جای بلند

۳- سوخته شدن در آتش

کدامیک را انتخاب می‌کنی؟

جوان گفت:

آتش را تا از آتش قیامت در امان بمانم.

آنگاه هیزم آورده و آتش افروختند.

وقتی شعله‌ها بالا رفت و جوان آماده شد، تا با دیدگان گریان وارد آتش شود.

امام علی علیه السلام به گریه افتاد و اصحاب نیز گریه کردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن جوان فرمود:

برخیز که فرشتگان آسمان را به گریه انداختی. [۱].

امام هادی علیه السلام فرمود:

چون این جوان خود اعتراف کرد، اجرای حد یا عفو در اختیار امام بود.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷ ص ۲۰۱، - و عین الحیاء، ص ۲۹۸، - و ثمرات الانوار، ص ۴۲۱ - و منهاج الدموع، ص ۱۷۵.

جدائی افکندن میان متهمان در قضاوت

نمونه‌ای شگفت‌انگیز از ابتکار و خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در امور قضایی نسبت به مجرمانی است که در بیابان‌های دور دست، مرتکب جنایت و قتل شده و هیچ‌گونه دلیل و شاهدی بر جرم خود به جای نگذاشته بودند. حضرت علی علیه السلام آن جنایت را از پرده ابهام بیرون آورد و مجرمین را شناسایی و به کیفر رساند. از امام باقر علیه السلام آمده است که:

«ابوعامر خزرجی» (یکی از بازرگانان مدینه) آهنگ سفر شام داشت تا کالایی از مدینه به شام ببرد و کالایی در خور بازار میدنه از شام فراهم سازد تا از این طریق، سودی ببرد، در این سفر با تنی چند از بازرگانان مدینه همسفر شد.

مدتی زیاد به طول انجامید تا یک روز خاندان ابوعامر و پسرش متوجه شدند که کاروان برگشته، اما ابوعامر در میان آنها نیست، هرچه جستجو کردند اثری از وی نیافتند، فرزندش عامر با اضطراب و دلهره به خانه همسفران پدر رفت و از علت تأخیر پدرش جوینا شد، آنها با لحنی حزین گفتند که:

ابوعامر در بین راه در گذشت،

و چون کالای او در بازار شام مرغوب نبود مالی هم از خود باقی نگذاشت.

عامر نسبت به همسفران پدر سوء ظن پیدا کرده به شریح قاضی شکایت کرد.

شریح قاضی، بازرگانان را به محکمه دعوت کرد، ولی آنها در کتمان حقیقت اصرار ورزیدند و چون عامر گواه و شاهدی بر مدعای خود نداشت، شریح ایشان را به ادای قسم تکلیف کرد، آن افراد قسم دروغ یاد کردند و از چنگال قضاوت نجات یافتند. عامر خدمت حضرت امیرالمؤمنین شکایت کرد.

امیرالمؤمنین همین که وارد مسجد شد دید جوانی گریه می‌کند، و جمعی هم او را ساکت می‌کنند،

امام علی علیه السلام پرسید:

«جوان چرا گریه می‌کنی؟»

عامر گفت:

یا امیرالمؤمنین! شریح درباره‌ام قضاوتی نابجا کرده است.

آنگاه داستان پدر و یاران همسفر را به تفصیل بازگو کرد،

و مبلغ و مقدار کالا و نقدینه پدر را تشریح کرد و با اشاره به جمعی که در آنجا بودند گفت: اینها همسفران پدرم هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام جوان را با آن جمع، نزد شریح برد و به او فرمود:

ای شریح! چگونه میان آنان داوری کردی؟

شریح گفت:

یا امیرالمؤمنین! این جوان می گوید:

پدرم وقتی با آنها به سفر رفت مال زیادی همراه خود داشت نه خود بازگشت و نه اموالش را آورده‌اند.

آنها را سوگند دادم و بدین گونه پرونده مختومه اعلام شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به شریح فرمود:

در چنین موارد مهمی اینگونه حکم می کنی؟

شریح گفت: پس چگونه حکم کنم؟

حضرت فرمود:

قطعاً حکمی میان آنان خواهم کرد که غیر از داوود پیغمبر هیچ کس چنین حکمی نکرده است.

در این هنگام امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را فراخواند و فرمود:

مأموران را خبر کن تا برای هر کدام از متهمان یک مأمور شود.

سپس به صورت آنها نگاه کرد و فرمود:

چه می گوئید؟ فکر می کنید من نمی دانم که شما چه بر سر پدر این جوان آورده‌اید؟

خیال می کنید من به ماجرا آگاهی ندارم؟

آنگاه دستور داد؛ بین آنها جدایی بیندازند تا یکدیگر را نبینند،

و هر کدام را کنار ستوی از مسجد نگهدارند و در حالی که صورت‌هایشان را با لباس خودشان پوشانده بودند، امیرالمؤمنین علیه

السلام دستور داد تا کاتب مخصوص آن حضرت عبیدالله بن ابی رافع حاضر شود.

امام علی علیه السلام به او فرمود:

کاغذ و قلم حاضر کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«هر وقت من تکبیر گفتم شما هم تکبیر بگوئید! بعد به مردم فرمود:

اِفْرُجُوا

از هم فاصله بگیرید.»

آنگاه یکی از متهمان را احضار کرد و مقابل خود نشاند و صورتش را باز کرد و به کاتب فرمود:

هرچه گفت و اقرار کرد ثبت کن.

آنگاه رو کرد به متهم اول و به او فرمود:

کی به شام مسافرت کردید؟

از کدام خانه خارج شدید که ابوعامر با شما بود؟

آن مرد جواب داد.

امام علی علیه السلام فرمود:

در کدام ماه، سفر را آغاز کردید؟

متهم گفت: ماه فلان،

حضرت فرمود: در کدام سال؟

گفت: سال فلان و فلان.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در کجای سفر بودید که پدر این جوان از دنیا رفت؟

گفت: فلان جا،

حضرت فرمود: در خانه چه کسی از دنیا رفت؟

گفت: خانه فلانی.

امام علی علیه السلام پرسید:

مرض مرد چه بود و بیماری او چند روز طول کشید،

و آن مرد جوابی داد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به پرسیدن‌ها ادامه داد؛

از ساعت مرگ آن مرد،

و کسی که او را غسل داد و کجا غسل داد؟

و چه کسی او را کفن کرد؟

و با چه چیز کفن کرد؟

و چه کسی بر او نماز خواند؟

و کدامیک در قبرش وارد شد؟

و او را در قبر گذشتند؟

و آن مرد هم پاسخ می‌داد و عیب‌الله بن ابی رافع مرتب می‌نوشت.

وقتی همه سؤالاتی که امیرالمؤمنین علیه السلام در نظر داشت تمام شد، آن حضرت تکبیر گفت و همه تماشاچیان نیز تکبیر گفتند.

سایر متهمان که مرتکب جنایت شده بودند و به طور انفرادی نگهداری می‌شدند از شنیدن بانگ تکبیر بر خود لرزیدند و گمان

بردند که همکارشان راز آنها را فاش و به ارتکاب قتل و غارت مال «ابوعامر» بر خود و دوستانش اقرار و اعتراف کرده است.

آنگاه حضرت دستور داد:

صورت این متهم را بپوشانند و به زندان ببرند.

و مجرم دوم را احضار نمود و مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و با او به سختی و درشتی سخن گفت و فرمود:

خیر این طور نیست، تو گمان کردی نمی‌دانم شما چه جنایتی مرتکب شده‌اید؟

آن مجرم روحیه خود را از دست داد و از روی ناچاری گفت:

یا امیرالمؤمنین! به خدا قسم من تنها نبودم بلکه رفقایم هم بودند، حتی من از رفتار یاران خود تنفر و کراهت داشتم و نمی‌خواستم او

کشته شود و اموالش به غارت برود.

به این نحو اقرار به گناه کرد پرده از راز آن جنایت وحشتناک برداشت.

سپس امیرالمؤمنین علی علیه السلام بقیه مجرمین را فراخواند و اعتراف رفیقشان را در میان نهاد و ایشان چون حال را بر این منوال

دیدند ناگزیر به جرم خود معترف شدند که ابوعامر را کشته و اموالش را برده‌اند،

حضرت مجرم اولی را نیز احضار کرد و سخن یارانش را برای او نقل کرد، او هم به جرم خود اعتراف کرد و سرانجام همگی آنها

به قتل، اقرار کردند و مجازات شدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب شیخ طوسی، ج ۶ ص ۳۱۶ - و من لا یحضره الفقیه، ج ۳ ص ۲۴، این حدیث در کافی ج ۷، ص ۳۱۷ از اصبح بن نباته است و حدیث را به طور اختصار در مطالب السؤل محمد بن طلحه شافعی، ص ۲۹، طبع تهران نقل کرده است. عبارات عدالت و قضاء در اسلام ص ۲۷۷ قضاوت‌های محیرالعقول ص ۱۲۱ با تفاوت عبارات مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۷۸، ج ۱ - و سرمایه سخن، ص ۴۴۸ باختصار - و کیفر کردار، ج ۲، ص ۲۵۶ باختصار - و ثمرات الانوار، ج ۱، ص ۱۱۱ نقل از ج ۳ - و وسائل الشیعه، ص ۴۴۱، ج ۱۴ - و منهاج البراعه، ج ۷، ص ۱۶۱ - و فروع کافی، ص ۳۷۱ - و حدیقه الشیعه، ص ۴۷۱ باختصار - و ارشاد مفید، ص ۱۰۳ - و وسائل الشیعه، ج ۱۸، صحیفه ۲۰۴، حدیث ۱.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی، مرد دیگر را کشت،
برادر مقتول قاتل را نزد خلیفه دوم برد،
خلیفه دوم به وی دستور داد تا قاتل برادر خود را بکشد،
برادر مقتول قاتل را به قدری زد که یقین کرد او را کشته است.
اولیای قاتل او را برداشته به خانه بردند و چون رمقی در بدن داشت به معالجه‌اش پرداختند و پس از مدتی سلامت خود را به دست آورد.

برادر مقتول چون قاتل را دید دوباره او را گرفت و گفت، تو قاتل برادر من هستی باید تو را بکشم،
مرد فریاد برآورد تو یک بار مرا کشته‌ای و حقی بر من نداری.

مجدداً نزاع را نزد خلیفه دوم بردند،
خلیفه دوم دستور داد قاتل را بکشند،
ولی نزاع ادامه یافت تا این که نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رفته و از او داوری خواستند.
امام علی علیه السلام به قاتل فرمود: شتاب مکن.
به خلیفه دوم فرمود:

حکمی که درباره آنان کرده‌ای صحیح نیست.

خلیفه دوم گفت:

پس حکمشان چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ابتدا قاتل شکنجه‌هایی را که برادر مقتول بر او وارد ساخته، بر او قصاص کند، آنگاه برادر مقتول می‌تواند او را بکشد.
برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرف نظر کرد. [۱].

خلیفه دوم دست به دعا برداشت و گفت:

«سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمت هستید»

و آنگاه گفت:

«اگر علی نبود، عمر هلاک می‌شد.»

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۶۰ - و مناقب سروی، ج ۱، ص ۴۹۷ - و تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۸ حدیث ۱ - و من لایحضر، ج ۴، ص ۱۲۸، حدیث ۱۴.

جستجوی جسد سران خوارج و افشای نفاق آنان

چون جنگ پایان یافت، امام علیه السلام دستور داد در میان کشتگان خوارج بگردند و ببینند که آیا حرقوص (ذوالثدیه) کشته شده است یا نه؟

عده‌ای به جستجو رفته و بازگشتند و اظهار داشتند که چنین کسی را نیافتیم.

امام فرمود:

به خدا سوگند دروغ نمی‌گویم و به من دروغ نگفته‌اند، استر (الاغ) پیامبر خدا را برایم بیاورید.

امام سوار شد و با یاران خود به جستجوی آن پرداختند، تا کناره رودخانه رسیدند که از آنجا تا ساحل پر از کشته بود،

امام علیه السلام از مرکب فرود آمد و از میان کشتگان انباشته شده، جسد حرقوص را پیدا کرد.

امام علیه السلام سجده شکر به جا آورد و تکبیر گفت و فرمود:

«تا کنون دروغ نگفته‌ام.»

و یاران امام نیز تکبیر گفتند. [۱].

بعضی از مردم که درباره جنگ با خوارج در شک و تردید بودند با مشاهده پیکر ناپاک ذوالخویصره (ذوالثدیه) در میان کشتگان خوارج به یقین رسیدند و دریافتند که آنها همه گمراه می‌باشند.

چون پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از ارتداد خوارج و ذوالثدیه قبلاً به مسلمانان خبر داده بود و فرموده بود که ذوالثدیه را علی علیه السلام خواهد کشت، از این رو به یاد آن روزی افتادند که:

پیامبر خدا مشغول تقسیم اموالی از غنائم «حنین» بود که مردی از طایفه بنی نمیم به نام ذوالخویصره (ذوالثدیه) معترضانه به پیامبر خدا گفت:

عدالت را رعایت کن.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم خطاب به او فرمود:

وَيْلَكَ وَمَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ

وای بر تو، اگر من عدالت نکنم چه کسی عدالت خواهد کرد؟

خلیفه دوم گفت:

یا رسول الله به من اجازه بده تا گردنش را بزنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

او را رها کن و به حال خود واگذار، زیرا او را یارانی است که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها کم و ناچیز می‌شمارید ولی با اینحال آنها از دین فرار می‌کنند همان گونه که تیر از کمان فرار می‌کند.

در این هنگام آیه شریفه:

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَشْخَطُونَ

«در میان آنها (منافقان) کسانی هستند که در (تقسیم) غنائم به تو ایراد می‌کنند، اگر از صدق به آنها بدهند راضی می‌شوند و اگر

ندهند خشم می‌گیرند. [۲].

نازل شد و به اینگونه افراد اندرز داد.

در تفسیر مجمع البیان پس از نقل جریان ذوالثدیه اضافه می‌کند که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: ر وقت خروج کردند آنها را بکشید. [۳].

در سفینه البحار، بعد از بیان این مطلب، در خاتمه می‌نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: خداوند بعد از من به وسیله محبوبترین خلق خود، او را به هلاکت می‌رساند. [۴].

گزارشات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از فتنه این مرد کافر و فتنه جو و پیروانش در میان اصحاب و مسلمانان چنان مشهور بود که وقتی خبر کشته شدن ذوالثدیه با دست امیرالمؤمنین علیه السلام به سعد وقاص رسید از بیعت نکردن با حضرت علی علیه السلام پشیمان شد و دانست که تخلف او از بیعت، تخلف از حق بوده است. [۵].

از عایشه روایت شد وقتی شنید که خوارج کشته شده‌اند پرسید کشته آنها کیست؟

و چون به او گفتند علی علیه السلام است در فکر فرو رفت و از علت تفکرش سؤال کردند و گفتند آیا روایتی از رسول خدا داری؟ گفت: آری از او شنیدم که فرمود:

اینها (خوارج) بدترین مردم و از دین خارج شدگان هستند، رحمت خدا بر علی باد که او با حق همراه بود. [۶].

در این رابطه دو روایت از عایشه به شرح زیر نقل شده است؛

۱- در مسند احمد بن حنبل از مسروق نقل شده که عایشه به من متوجه شد و گفت تو از همه فرزندانم بر من محبوب‌تری آیا در

نزد تو از مُخَدَج [۷] (ذوالثدیه) خبری هست؟

گفتم بلی او را علی بن ابیطالب در بالای نهر «تامرا» [۸] به هلاکت رسانید.

عائشه به صدق گفتار من، از من شاهد طلبید،

من عده‌ای را برای شهادت جمع کردم، و ایشان در حضور او با گواهی خود سخن مرا تأیید کردند.

راوی می‌گوید:

عائشه را به صاحب قبر (پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم) سوگند دادم که آیا درباره مُخَدَج از پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم سخنی شنیده‌ای؟

عائشه گفت: آری شنیدم که آن حضرت فرمود:

ایشان بدترین و شرورترین مردمند که به دست توانای بهترین خلق خدا کشته می‌شود. [۹].

۲- ابن ابی الحدید در شرح خود از کتاب صفین مدائنی از مسروق نقل می‌کند که:

عائشه به من چنین گفت:

ای مسروق من می‌دانستم که ذوالثدیه (مُخَدَج) را علی بن ابیطالب کشته بود، لعنت خداوند بر عمروعاص باد که به من نوشت ذوالثدیه را در اسکندریه من به قتل رساندم!

واقعیت‌ها را چرا نگویم؟ باید بگویم من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که فرمود:

ذوالثدیه را (مُخَدَج) بعد از من بهترین خلق خواهد کشت. [۱۰].

پی نوشت‌ها:

[۱] مروج الذهب، ج ۲، ص ۱۰۶ - و انساب الاشراف، ص ۳۷۶ - ۳۷۵ - و مناقب بن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۹۱، - و کامل ابن اثیر،

ج ۳، ص ۳۴۸ - و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۴ - و مناقب مرتضوی، ص ۴۴۸، - و ناسخ، کتاب خوارج، ص ۵۵۸ - و تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۴۵۲، به نقل احقاق الحق، ج ۸، ص ۴۹۶، - و مناقب خوارزمی، ص ۱۷۷ - و مسند احمد، ج ۱، ص ۸۸ به نقل ملحقات احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۱۲ - و علی و فرزندانش، ص ۱۲۳ و خصائص، ص ۳۰.

[۲] سوره اعراف، آیه ۵۶.

[۳] تفسیر درالمنثور، ج ۳، ص ۲۵۰ - و تفسیر کشف، ج ۲، ص ۲۸۱ - و مجمع البیان، ج ۵، ص ۴ فصول المهمه، ص ۱۱۱ - و الامام علی، ج ۶، ص ۱۴۱ - و تفسیر تنویر المقیاس، ص ۲۰۲ از آن مرد به جای ذوالخویصره ابوالأخوص نام برده شده که البته این کنیه‌ها و القاب، تماماً مربوط به حرقوص است.

[۴] سفینه، ج ۱، ص ۳۸۳.

[۵] زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۲۷۶.

[۶] ارجح المطالب، ص ۵۵۹ - و مجمع الزاویه، ج ۶، ص ۲۳۹ بنا به نقل احقاق الحق، ج ۸، ص ۴۸۸.

[۷] مخدج به ضم میم و فتح دال بمعنی ناقص است، این همان ذوالثدیه است که او را مخدج الید می‌گفتند چون یک دستش ناقص بود.

[۸] تامرا به فتح میم و تشدید راء نهر بزرگی بوده است.

[۹] بحار، ج ۳۸، ص ۱۵.

[۱۰] بحار، ج ۳۸، ص ۱۵.

جسارت و بی‌باکی در مأموریت‌ها

در سرزمین «حَدِیبِیَه» [۱] تشنگی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم غلبه کرد، اما انواع خطرات و تهاجمات، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تهدید می‌کرد و کسی جرئت نداشت به تنهایی مأموریتی را بپذیرد.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

هرکس در این اطراف، چاه آبی بیابد و ما را از تشنگی نجات دهد، من بهشت را برای او تضمین می‌کنم.

گرچه چاه آبی در درّه‌ای درون درختان شناسائی شد، اما کسی جرئت نزدیک شدن به آنجا را نداشت.

بعضی‌ها رفتند و هراسان بازگشتند.

وقتی اتمام حجت شد، امام علی علیه السلام به ندای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پاسخ مثبت داد و به طرف چاه آب حرکت کرد، و با شجاعت و بی‌باکی ترس را ترساند و آب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و یاران رساند. [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] نام سرزمینی که در آن صلح‌نامه بین پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سران قریش امضاء شد.

[۲] کوکب درّی ج ۲ ص ۱۲۶ (ماجرای مفضّلی نقل شده، به آنجا مراجعه فرمائید).

جایزه مداح علی (ع)

عضد الدوله، مقتدرترین سلطان آل بویه بود. آل بویه خاندانی ایرانی و شیعه بودند و نزدیک به یک قرن با اقتدار کامل حکمروایی کردند قرن چهارم هجری که دوران حکمروایی آنان بود، از دوران خوش و آزادی شیعیان در عراق به شمار می‌رود.

عضد الدوله گنجی پیدا کرده بود، به همین خاطر در سال سیصد هجری قمری (مسعود بن آل بویه) را به نجف اشرف فرستاد تا قبر مرقد شریف و مقدس آقا امیرالمؤمنین علی(ع) را تعمیر و ترمیم کند.

مسعود به نجف رفت و مشغول ساختن قبه و بارگاه و تأسیسات گردید، در آن زمان شاعری بنام (حسین بن حجاج) زندگی می‌کرد، وی از فصیحترین شاعران عرب و شیعه‌ای پاکبخته و شجاع بود، او بمناسبت ساخته شدن بارگاه شعری سرود و برای خواندن آن بنجف رفت.

در مجلسی که مسعود و سید مرتضی حضور داشت (سید مرتضی علم الهدی از بزرگترین علمای شیعه است. وی شاگرد شیخ مفید و استاد شیخ طوسی است. پس از فوت شیخ مفید نقابت و رهبری شیعیان به وی رسید، وی برادر سید رضی است که نهج البلاغه را جمع آوری کرده است) حسین قصیده‌اش را خواند (ای صاحب قبه سفید در نجف) شعر او قصیده عجیبی بود، تمام فضائل آقا امیرالمؤمنین علی(ع) را در این اشعار جمع کرده بود، هر بیت شعرش چشمان شیعیان را روشن و چشم دشمنان را کور می‌ساخت. بالاخره در ادامه شعر به جانی رسید که طعن بر خلفا و بر خلاف (تقیه) بود، به همین دلیل سید مرتضی فریادی زد و گفت کافی است دیگر نخوان....

حسین با ناراحتی مجلس را ترک کرد زیرا به جای اینکه به او آفرین گفته شود و جایزه دهند، بر سرش فریاد کشیده و او را از خود رانده بودند، او محزون و غمگین به خانه رفت.

شب در عالم رؤیا آقا حضرت علی(ع) را دید حضرت به او فرمود: ای پسر حجاج ناراحت نباش، من برای جبران خطا دستور دادم که فردا سید مرتضی نزد تو بیاید. وقتی که او آمد سرجایت بنشین تا احترام نگاه داشته شود.

سید مرتضی عالمی بزرگوار و بلند مرتبه و رهبر شیعیان و مورد علاقه معصومین (علی(ع) هم‌السلام) بود، شب در خواب، جدش حضرت امیرالمؤمنین (ع) را دید که ناراحت و خشمناک است، عرض کرد: ای مولای من، من فرزند و مخلص شما هستم چرا از دست من ناراحت هستید؟

حضرت فرمود: چرا دل شاعر ما را شکستی؟ فردا می‌روی و از او عذر خواهی می‌کنی. در ضمن سفارش او را به آل بویه می‌نمائی تا جایزه فراوانی به او بدهند.

شاعران اهل بیت (علی(ع) هم‌السلام) همیشه جانشان را در کف دستشان گرفته بودند و با هر بیت شعری که می‌گفتند تیری به قلب دشمنان می‌افکندند و کینه و غضب دشمنان را به جان می‌خریدند، همیشه جانشان در خطر بود به همین خاطر همیشه مورد علاقه اهل بیت (علی(ع) هم‌السلام) بودند.

روز بعد، سید مرتضی برخاست و به در خانه حسین رفت و در زد حسین از درون خانه فریاد زد، در باز است، اما آن آقائی که شما را به اینجا فرستاده است به من هم امر کرده است که از جایم برنخیزم.

سید پاسخ داد شنیدم و اطاعت کردم. پس وارد خانه شد و معذرت خواست و حسین را نزد مسعود برد و معرفی‌اش کرد و فرمود: که وی مورد نظر آقا امیرالمؤمنین علی(ع) است و مسعود نیز برایش جایزه مقزری تعیین کرد.

تا زنده‌ام بجهان، گویم ثنای علی(ع)

جانم فدای علی(ع)، جانم فدای علی(ع)

شور و نشاط درون، ز اندازه گشته برون

کافتند ز پرده برون امشب لقای علی(ع)

گر در علی(ع) نگری، بینی به جلوه گری

در قالب بشری، ذات خدای علی(ع)

او برتر از بشر است، از طینتی دگر است
پوشیده از نظر است، قدر و بهای علی(ع)
ایمان ثمر ندهد، طاعت اثر نهد
جان از بلا نرهد، جز با ولای علی(ع)
امن و امان همه است، روح و روان همه است
در گوش جان همه است، دانم ندای علی(ع)
منع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جیفه دینی

جناب حجّه الاسلام والمسلمین آقای شیخ محمد حسن مولوی قندهاری که یکی از علمای زاهد و بزرگوار مشهد مقدّس می باشد نقل می فرمود: از آقای سید رضا موسوی قندهاری که سیدی فاضل و متقی بود فرمود:

سلطان محمد دانی ایشان شغلش خیاطی و تهیدست و پریشان حال بود. روزی او را بشاش و خندان یافتم پرسیدم چطور است امروز شما را شاد می بینم، فرمود آرام باش که می خواهم از شادی بمیرم، دیشب از جهت برهنگی بچه هایم و نزدیکی ایام عید و پریشانی و فلاکت خودم گریه زیادی کردم و بمولا امیرالمؤمنین علی(ع) خطاب کردم آقا تو شاه مردانی سخی و دست و دل باز روزگاری، گرفتاری های مرا می بینی، چون خوابیدم دیدم که از دروازه عیدگاه قندهار بیرون رفتم باغی بزرگ دیدم که قلعه اش از طلا و نقره بود دری داشت که چندین نفر نزد آن ایستاده بودند.

نزدیک آنها رفتم پرسیدم این باغ کیست؟ گفتند از آن حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) است. التماس کردم که بگذارند داخل شده و بحضور آن حضرت برسم. گفتند فعلاً حضرت رسول خدا(ص) تشریف دارند، بعد اجازه دادند. با خود گفتم اول خدمت حضرت پیامبر عزیز اسلام وارد گردم و از ایشان سفارشی بگیرم.

چون خدمت حضرت رسول الله(ص) رسیدم از پریشانی خود شکایت کردم. حضرت فرمود خدمت ابوالحسن برو. عرض کردم حواله ای مرحمت فرمائید. حضرت خطی بمن دادند دو نفر را هم همراه فرستادند چون خدمت حضرت ابوالحسن علی(ع) رسیدم. حضرت فرمود: سلطان محمد کجا بودی؟ گفتم از پریشانی روزگار بشما پناه آورده ام و حواله از رسول خدا(ص) دارم.

حضرت حواله را گرفت و خواند و بمن نظر تنیدی فرمود و بازویم را بفشار گرفت و نزد دیوار باغ آورد و اشاره فرمود، به دیوار، دیوار شکافته شد دالانی تاریک و طولانی نمایان شد و مرا همراه خود برد من سخت ترسیده بودم. اشاره دیگری کرد، روشنائی ظاهر شد پس دری نمایان شد و بوی گندی بشدت بمشامم رسید حضرت فرمود: داخل شو و هر چه می خواهی بردار، داخل شدم دیدم خرابه ای است پر از لاشه مردار حضرت بتندی فرمود: زود بردار (لاشه خوارهای زیادی آنجا بود) از ترس مولا دست دراز کردم پای قورباغه مرده ای بدست آمد، برداشتم. فرمود: برداشتی؟ عرض کردم بلی.

حضرت فرمود: بیا، در برگشتن دالان روشن بود. در وسط دالان دو دیک پر آب روی اجاق خاموش مانده بود. حضرت علی(ع) فرمود: سلطان محمد چیزی که بدست داری در آب بزن و بیرون آور چون آنرا در آب زدم طلا شده است. حضرت بمن نگاهی نمود و لکن خشمش کمتر بود.

حضرت فرمود سلطان محمد برای تو صلاح نیست محبت مرا می خواهی یا این طلا را؟ عرض کردم محبت شما را!
فرمود: پس آنرا در خرابه بیانداز. بمجرد انداختن از خواب بیدار شدم بوئی بمشامم رسید تا صبح از خوشحالی گریه می کردم و

شکر خدای را نمودم که محبت آقا علی (ع) را پذیرفتم. پس از این واقعه اضطرار دنیوی سلطان محمد برطرف شد و وضع فرزندانش مرتب گردید.

مست تولای توام یا علی (ع)
 خاک کف پای توام یا علی (ع)
 ای لب لعل تو مسیحای من
 وی سخت باعث احیای من
 روشنی دیده بینای من
 نیست کسی غیر تو مولای من
 مست تولای توام یا علی (ع)
 خاک کف پای توام یا علی (ع)
 دیده به خورشید رخت دوختم
 با نگهی سوختن آموختم
 سوختن آموختم و سوختم
 سوختم و نور بر افروختم
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جنت مولی

مرحوم شیخ محمود تاج الواعظین لنگرودی جدّ مؤلف کتاب دین ما علمای ما متولد کربلا- و از طلاب حوزه نجف اشرف و همدوره مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین غروی معروف به آیه الله کمپانی بود که عمر شریفش را در مطالعه گفتار اهل بیت اطهار (علی (ع) هم السلام) صرف نموده و در منبر منابع حدیث و تفسیر آیات را آنچنان بیان می کرد که او را بحار متحرک لقب دادند.

نامبرده در لنگرود و اطراف آن شهر منبر می رفت ولی مرحوم آیه الله حاج شیخ مهدی لاکانی براساس شناختی که از وی داشت خواست که آقای تاج به رشت برود زیرا در محیط بزرگتر قدردانی مردم بیشتر خواهد بود.

معظم له سالها در رشت منبر رفت و سرانجام روز اول ذی الحجه الحرام سال ۱۳۲۰ شمسی براساس سکتة قلبی دارفانی را وداع گفت مرحوم حاج شیخ مهدی لاکانی می فرمود: او را در خواب دیدم و گفتم: مرگ و قبر را چگونه یافتی؟ در جواب گفت: مولایم حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را دیدم که از من دعوت کرد تا در باغی مملوّ از گل قدم بزنیم، من با مولایم حرکت کردم و همچنان در ناز و نعمتم که بودم، هنیا له، عاش سعیدا و مات سعیدا.

دل شد ز نامت صیقلی، و از مهر چهرت منجلی
 گویم به آوای جلی مولای علی (ع) مولای علی (ع)
 والاتر از ولا علی (ع)، بالاترین بالا علی (ع)
 مولای علی (ع) اولی علی (ع)، حلال مشکلها علی (ع)
 گفتا سفیر آخرین، ختم رسولان امین
 بر خلق عالم اینچنین، حق را علی (ع) باشد ولی

از بعد احمد مصطفی، از جمله خاصان خدا
 از ما خَلَقَ از ما سیوی، هم اکملی هم اعقلی
 جان تشنه احسان تو، ما بنده فرمان تو
 دست من و دامان تو، ای حقتعالی را ولی
 حلال مشکلهای علی(ع)، حلال مشکلهای علی(ع)
 حلال مشکلهای علی(ع)، حلال مشکلهای علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جرجی زیدان

جرجی زیدان مسیحی می گوید:

اگر بگویم مسیح از علی(ع) بالاتر است عقلم اجازه نمی دهد و اگر بگویم علی(ع) از مسیح بالاتر است دینم اجازه نمی دهد.
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

جواب سه سؤال از علی

ابن عباس می گوید: «روزی در مجلس عمر بن خطاب نشسته بودم و کعب الاحبار نزد او بود و امیرالمؤمنین علیه السلام هم در مجلس تشریف داشتند، عمر روی به کعب الاحبار نمود گفت: ای کعب! آیا از تورات چیزی در خاطر داری؟ گفت: بیشتر آن را حفظ دارم. مردی در پهلوئی عمر بود گفت: از کعب سؤال کن که خداوند متعال، کجا بود قبل از اینکه عرش خود را خلق کند؟ و عرش خود را از چه چیز خلق کرده است؟ و آبی که عرش بر آن آب بود، از چه چیز خلق شده بود؟
 عمر این سه سؤال را از کعب الاحبار نمود، او در جواب گفت: ما یافته‌ایم که خداوند- تبارک و تعالی- قدیم است و قبل از عرش خدای بر سر سنگ بیت المقدس در هوا بود، چون خواست عرش را خلق کند، خدا آب دهان خود را انداخت، دریاها را خلق کرد، و از آن سنگی که در زیر او بود عرش را خلق کرد و پاره‌ای از آن سنگ برای بناء بیت المقدس باقی گذارد».
 ابن عباس گفت: «چون کلام کعب الاحبار به اینجا رسید، امیرالمؤمنین علیه السلام از جای خود برخاست و به طرف منزل روانه گردید».

عمر قسم داد امیرالمؤمنین علیه السلام را که مراجعت کند و به جای خود نشیند؛ چون نشست، عمر در خواست کرد از امام و گفت: آنچه می دانی بفرما، که مفرج هموم و گرفتاریها هستی! حضرت رو به جانب کعب کردند و فرمودند: آنچه را گفتی، غلط بود و یهودیان هم اشتباه کردند؛ خدا از آنچه شما به هم بافته‌اید و کتابهای آسمانی را به دلخواه خود تحریف کردید و بر خدا، زشت‌ترین دروغها را بسته‌اید، منزه است؛ ای کعب الاحبار! وای بر تو! سنگی را گمان کرده‌ای که خدای بر او قرار گرفته بود! این سخنی است محال؛ سنگ نمی تواند احاطه بر جلال و عظمت او بنماید؛ و هوایی که ذکر کردی هرگز ممکن نیست که محیط بر ذات احدیت شده باشد. اگر سنگ و هوا با او بودند، پس بایستی آنها هم قدیم باشند و ذات خداوند منزه است از اینکه به او اشاره بشود یا مکانی برای او فرض بشود، خدا را مکان نیست، او خالق همه مکانها و زمانهاست، خدای تعالی چنان نیست که ملحدین و جاهلین گمان کرده‌اند، خدای متعال قبل از اینکه مکانی و زمانی و هوایی در وجود باشد بوده است.

ذات باری تعالی، محیط بر همه اشیاء است و کائنات را بدون فکر، حادث گردانیده است، اینکه می گویم: خدا بود به جهت شناسانیدن بودن اوست، چون ذات خدا ما را بیان بخشید که او را به مردم بشناسانیم، چنانچه می فرماید: «خلق الانسان، علمه البیان»؛

[۱] «خلق کرد انسان را و بدو بیان آموخت» و الا خداوند متعال از کون و مکان و زمان منزّه و میراست؛ خداوند مقتدر است بر هر چه اراده علیه او تعلق بگیرد آن را ایجاد می‌فرماید، خدا نوری را خلق نمود بدون ماده و مدت، و از آن نور، ایجاد ظلمت نمود بدو ماده و مدت از لا شیء؛ یعنی هیچ چیز. خدا قادر است که ظلمت را از لا شیء ایجاد نماید و بالاخره خدای تعالی یاقوتی از نور خلق کرد که بزرگی آن مثل بزرگی و عظمت و غلظت آسمانها و زمینهای هفتگانه بود، سپس نظر هیبت به آن یاقوت نمود، آبی لرزان گردید و تا قیامت لرزان است، بعد عرش را از نور یاقوتی آفرید و بر آن آب قرار داد، و از برای عرش دوازده هزار لغت قرار داد که به آن لغتها خدای را تسبیح می‌نمایند که هر لغتی به دوازده هزار لغت، تسبیح می‌کنند که هیچ یک از لغتها به دیگری شباهت ندارند و این قول خدای تعالی است: «و کان عرشه علی الماء لیلوکم» «عرش او بر آب بود تا بیازماید شما را» [۲].

ای کعب! وای بر تو، اگر بنا بر قول تو که دریا آب دهان خدا باشد، چگونه آن سنگ خدا را بر می‌گیرد، و چگونه آن هوا محیط به خدا می‌شود؟

عمر بن خطاب خندید و از روی استهزاء به کعب الاحبار گفت: ای کعب! این است علم و حقیقت که ابوالحسن می‌گوید، نه آن مزخرفاتی که تو بر هم بافتی! زنده نمانم در زمانی که در آن وقت ابوالحسن را نبینم». [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره الرحمن، آیه ۳ و ۴.

[۲] هود آیه ۷۲.

[۳] بحار الانوار، ج ۸- قضاوتهای امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۳۱۱- نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۱۰۲.

جوان قانون شکن

روزی علی علیه السلام در شدت گرما بیرون از منزل بود سعد پسر قیس حضرت را دید و پرسید:

یا امیرالمؤمنین! در این گرمای شدید چرا از خانه بیرون آمدید؟ فرمود:

برای اینکه ستمدیده‌ای را یاری کنم، یا سوخته دلی را پناه دهم. در این میان زنی در حالت ترس و اضطراب آمد مقابل امام علیه السلام ایستاد و گفت:

یا امیرالمؤمنین شوهرم به من ستم می‌کند و قسم یاد کرده است مرا بزند. حضرت با شنیدن این سخن سر فرو افکند و لحظه‌ای فکر کرد، سپس سر برداشت و فرمود:

نه به خدا قسم! بدون تأخیر باید حق مظلوم گرفته شود!

این سخن را گفت و پرسید:

منزلت کجاست؟

زن منزلش را نشان داد. حضرت همراه زن حرکت کرد تا در خانه او رسید.

علی علیه السلام در جلوی درب خانه ایستاد و با صدای بلند سلام کرد. جوانی با پیراهن رنگین از خانه بیرون آمد حضرت به وی فرمود:

از خدا بترس! تو همسرت را ترسانیده‌ای و او را از منزلت بیرون کرده‌ای.

جوان در کمال خشم و بی‌ادبانه گفت:

کار همسر من به شما چه ارتباطی دارد: «والله لاحرقنها بالنار لکلامک؛ به خدا سوگند به خاطر این سخن شما او را آتش خواهم

زدا! علی علیه السلام از حرفهایی جوان بی ادب و قانون شکن سخت برآشفته! شمشیر از غلاف کشید و فرمود: من تو را امر به معروف و نهی از منکر می کنم، فرمان الهی را ابلاغ می کنم، حال تو به من تمرد کرده از فرمان الهی سرپیچی می کنی؟ توبه کن والا تو را می کشم. در این فاصله که بین حضرت و آن جوان سخن رد و بدل می شد، افرادی که از آنجا عبور می کردند محضر امام علیه السلام رسیدند و به عنوان امیرالمؤمنین علیه السلام سلام می کردند و از ایشان خواستار عفو جوان بودند.

جوان که حضرت را تا آن لحظه نشناخته بود از احترام مردم متوجه شد در مقابل رهبر مسلمانان خودسری می کند، به خود آمد و با کمال شرمندگی سر را به طرف دست علی علیه السلام فرود آورد و گفت: یا امیرالمؤمنین از خطای من درگذر، از فرمانت اطاعت می کنم و حداکثر تواضع را درباره همسر رعایت خواهم نمود. حضرت شمشیر را در نیام فرو برد و از تقصیرات جوان گذشت و امر کرد داخل منزل خود شود و به زن توصیه کرد که با همسرت طوری رفتار کن که چنین رفتار خشنی پیش نیاید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰، ص ۱۱۳_ داستانهای بحارالانوار ج ۱ ص ۴۳.

جمجمه انوشیروان سخن می گوید

به امام علی علیه السلام خبر رسید معاویه تصمیم دارد با لشکر مجهز به سرزمین های اسلامی حمله کند. علی علیه السلام برای سرکوبی دشمنان از کوفه بیرون آمد و با سپاه مجهز به سوی صفین حرکت کردند. در سر راه به شهر مدائن (پایتخت پادشاهان ساسانی) رسیدند و وارد کاخ کسری شدند. حضرت پس از ادای نماز با گروهی از یارانش مشغول گشتن ویرانه های کاخ انوشیروان شدند و به هر قسمت کاخ که می رسیدند کارهایی را که در آنجا انجام شده بود به یارانش توضیح می دادند به طوری که باعث تعجب اصحاب می شد و عاقبت یکی از آنان گفت:

یا امیرالمؤمنین! آنچه‌ان وضع کاخ را توضیح می دهید گویا شما مدتها اینجا زندگی کرده‌اید!

در آن لحظات که ویرانه های کاخها و تالارها را تماشا می کردند، ناگاه علی علیه السلام جمجمه ای پوسیده را در گوشه خرابه دید، به یکی از یارانش فرمود: او را برداشته همراه من بیا!

سپس علی علیه السلام بر ایوان کاخ مدائن آمد و در آنجا نشست و دستور داد طشتی آوردند و مقداری آب در طشت ریختند و به آورنده جمجمه فرمود: آن را در طشت بگذار. وی هم جمجمه را در میان طشت گذاشت.

آنگاه علی علیه السلام خطاب به جمجمه فرمود:

ای جمجمه! تو را قسم می دهم! بگو من کیستم و تو کیستی؟

جمجمه با بیان رسا گفت:

تو امیرالمؤمنین، سرور جانشینان و رهبر پرهیزگاران هستی و من بنده ای از بندگان خدا هستم.

علی علیه السلام پرسید:

حالت چگونه است؟

جواب داد:

یا امیرالمؤمنین! من پادشاه عادل بودم، نسبت به زیر دستان مهر و محبت داشتم، راضی نبودم کسی در حکومت من ستم ببیند، ولی

در دین مجوسی (آتش پرستی) به سر می‌بردم. هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دنیا آمد کاخ من شکافی برداشت، آنگاه به رسالت مبعوث شد. من خواستم اسلام را بپذیرم ولی زرق و برق سلطنت مرا از ایمان و اسلام بازداشت و اکنون پشیمانم.

ای کاش که من هم ایمان می‌آوردم و اینک از بهشت محروم هستم و در عین حال به خاطر عدالت از آتش دوزخم هم در امانم. وای به حالم! اگر ایمان می‌آوردم من هم با تو بودم. ای امیرالمؤمنین و ای بزرگ خاندان پیامبر! سخنان جمجمه پوسیده انوشیروان به قدری دل سوز بود که همه حاضران تحت تأثیر قرار گرفته با صدای بلند گریستند. [۱]. امید است ما نیز پیش از فرا رسیدن مرگ در فکر نجات خویشتن باشیم.

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۱ ص ۲۴_داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص ۵۶.

جاذبه علی دربار معاویه را تسخیر کرد

روزی یکی از دوستان امیرالمؤمنین «ضرار بن ضمیره» گذرش به دربار معاویه افتاد، معاویه از اوصاف و رفتار علی سؤال کرد: ضرار گفت: من علی را دیدم که نور ایمان از جوانب او پدیدار می‌گشت، و از زبانش علم و حکمت می‌بارید! هر چه می‌گفت، حقیقت بود... معاویه! شبی او را دیدم در تاریکی می‌نالد، اشک می‌ریزد، در حالی که محاسن صورتش را به دست گرفته بود می‌گفت: دنیا! مرا فریب مده! مدت تو کم است، عیش و نوش پست و بی‌ارزش است، در کمی تو حساب و در زیادی تو عذاب است!! من تو را سه طلاقه کرده‌ام، دیگر حق رجوع نداری، آه از طولانی بودن سفر و کمی توشه! معاویه! من در فراق او می‌سوزم و مانند مادری هستم که فرزندش را در آغوشش سر ببرند!!

معاویه چون اوصاف علی را شنید شروع به گریه کرد و همه یاران و دار و دسته‌اش به گریه افتادند. [۱].

همین معاویه در روزهای جنگ صفین به سر می‌برد، و مشغول نبرد خونین با مولای متقیان بود، دیگر رمقی در کالبد سپاه شام باقی نمانده بود، معاویه با عمروعاص به مشورت پرداخت؛ عمروعاص گفت:

«یا معاویة! لست مثله، هو یقاتلک علی امر و انت تقاتله علی غیره، انت ترید البقاء وهو یرید الفناء...»

ای معاویه! بدان که تو همانند علی علیه‌السلام نیستی! او با تو برای پیشرفت دین اسلام می‌جنگد، در حالی که تو برای دین نمی‌جنگی، تو می‌خواهی به لذائذ دنیا برسی، در صورتی که علی شهادت طلب و عاشق لقای الهی است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] «فلما سمع ذلك معاوية بكى و بكى الحاضرون.» بحارالأنوار ج ۴۱ ص ۱۵ و ۱۲۰ و ج ۳۳ ص ۲۷۵ سفینه البحار ج ۲ ص ۶۵۷.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۲۱۰ نقل از آفتاب ولایت ص ۱۷۸.

جمال و شمایل امام علی

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که دوست دارد به هیبت اسرافیل، رتبه میکائیل، جلال جبرئیل، سازگاری آدم، خداترسی نوح، دوستی ابراهیم، اندوه یعقوب، جمال یوسف، مناجات موسی، صبر ایوب، زهد یحیی، سنت یونس، پرهیز عیسی و حب و خوی محمد بنگرد، باید به علی بنگرد، باید به علی بنگرد که نود خصلت از خصلتهای انبیا در اوست و همه را خداوند در او

جمع کرده و برای احدی غیر او جمع نکرده است. [۱].

علامه شیخ عبدالرحمن صفوری شافعی گوید: آن حضرت میان قامت بود، چشمانی سیاه و درشت و روی زیبایی چون ماه شب چهارده و شکمی بزرگ داشت که بالای آن گنجینه علم و زیر آن جای غذا بود، محاسن شریفش پرپشت، موی سرش کم پشت، گردنش چون تنگ سیم فام بود؛ خداوند از او و مادرش و برادرانش جعفر و عقیل و عموهایش حمزه و عباس خوشنود باد. [۲].

ابن منظور گوید: در حدیث ابن عباس رحمه الله آمده که: علی، امیر مؤمنان، به ماه تابان و شیر دمان و نهر خروشان و فصل نوبهار می ماند؛ نور و پرتوش به ماه، شجاعت و دلاوریش به شیر، جود و سخایش به نهر، و خرمی و حیثش به نوبهار مانند بود. [۳].

و نیز گوید: در حدیث ابن عباس رحمه الله آمده: من زیباتر از شرصه علی علیه السلام ندیدم. شرصه یا شرصه ریختن موی دو طرف پیشانی از جلو سر است. علامه محمد بن طلحه شافعی گوید: آن حضرت سبزه و گندمگون، درشت چشم و میان قامت بود، شکمی بزرگ و محاسنی بلند و پرپشت داشت، موی جلو سرش ریخته بود و موهای سر و صورتش سپید گشته بود، هیچ یک از عالمان او را به خضاب کردن توصیف ننموده جز سوده بن حنظله که گفته است: من علی را دیدم که موی صورتش رنگین بود، و غیر او چنین نقل نکرده است، شاید آن حضرت خضاب می کرده، سپس آن را ترک کرده است.

خبر گزاران گفته، بینندگان دیده، در کتابهای نویسندگان نوشته و بر زبان گویندگان جاری است که از صفات ویژه آن حضرت که به قامت او راست آمده «الانزع البطين» است تا آنجا که به صورت نام خاص حضرتش درآمده است.

و از جمله چیزهایی که در معنای این دو صفت گوشها را می نوازد و برای شنونده لذیذتر از غذای مطبوع برای گرسنه به جان آمده و امنیت برای دل هراسان است آن که: آن حضرت چون تربیت مستقیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت و از راه و روش او پیروی می نمود و شبانه روز گوش به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود و جامه پیروی او را به تن داشت و همه کوشش و توجه خود را در پیروی آن حضرت به کار می برد و خلاصه بنا به گفته «هر کسی را از رفیقش بشناس» آئینه تمام نمای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، خداوند او را جانی پاکیزه بخشید که از انوار منتشر در آفاق نبوت در او تایید و با صفایی که داشت صورت همه خویهای پسندیده و کرامتهای اخلاقی را در خود منعکس کرد، و با داشتن نوری چنین از نزدیک شدن به کدورت کفر و ناخالصی و ستیز نفاق پاک ماند، و بدان پاکیزگی از ظلمات شرک و آلودگیهای دروغ و افترا به کلی جدا افتاد، و از همین رو نخستین کس از مردان بود که بی تردید به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورد، و عشق به شکستن بتها و مجسمه‌ها و پاک کردن مسجد الحرام از بتها و خدایان باطل و نمودهای شک و گمراهی در او جان گرفت (و از همین رو او را «انزع» یعنی برکنده از شرک خواندند)...

و به جهت همراهی مداوم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خداوند پیوسته بر علم او می افزود تا آنجا که - به نقل ترمذی در کتاب صحیح خود - رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است. و آن حضرت با علم سرشار خود قضایای سخت و وقایع مشکل و احکام پیچیده را حل و فصل می نمود.

در هر علمی اثری از او به چشم می خورد و در هر حکمتی که خداوند به او بخشیده بود به دیده همگان آمد او را بطن خواندند، زیرا بطن به کسی می گویند که شکمی بزرگ و پر داشته باشد، و چون درون آن حضرت سرشار از علم و حکمت بود و انواع و اقسام علم و حکمت حکم غذای او را داشت به این اعتبار او را بطن یعنی سرشار از علم و حکمت خواندند، مانند کسی که شکمش از غذای جسمانی پر است او را بطن گویند.

آری این نام برای حضرتش بدین اعتبار است و این همان معنایی است که راویان رهبر و ره یافته به زبان قلم نویسندگان اهدا نموده‌اند...

پی نوشت ها:

- [۱] ر.ک: ص. و نظیر آن در «روض الفائق» علامه شیخ شعیب حریفی، ص. ۲۹۱ و در کتاب «الامام علی فی الاحادیث النبویة» تألیف علامه سید محمد ابراهیم موحد، ص ۲۲۱ چنین است: «و به خوی و جسم و شرف و کمال منزلت محمد بنگرد...».
- [۲] نزهة المجالس و منتخب النفايس: ۴۵۴.
- [۳] لسان العرب. ۲۱۶:۱۴ ماده «حیا».

جوانمردی امام علی

ابن ابی‌الحدید گوید: در جنگ صفین هنگامی که سپاه معاویه شریعه فرات را محاصره کردند و راه آب را بر آن حضرت بستند و سران شام به معاویه گفتند: بگذار همه از تشنگی بمیرند چنانکه عثمان را تشنه کشتند، علی علیه‌السلام و یارانش از آنان خواستند که راه آب را باز کنند، سپاه معاویه گفتند: نه، به خدا سوگند تو را قطره‌ای نمی‌دهیم تا از تشنگی بمیری چنانکه عثمان لب تشنه جان سپرد. حضرت چون دید ناگزیر همه از تشنگی خواهند مرد، با یاران خود بر سپاه معاویه حملاتی پی در پی انجام داد تا پس از کشتاری فراوان که سرها و دستها از بدن جدا شدند، آنان را از جای خود دور کرد و خودشان بر آب دست یافتند و یاران معاویه در زمین خشک و بی‌آبی قرار گرفتند، یاران و شیعیان عرض کردند: ای امیر مؤمنان، آب را از آنان دریغ دار چنانکه آنان دریغ داشتند و قطره‌ای آب به آنان مده و با تیغ عطش آنان را از پای در آر و همه را دستگیر کن که دیگر نیازی به جنگ نیست. فرمود: نه، به خدا سوگند من با آنان مقابله به مثل نمی‌کنم، قسمتی از آب را برای آنان آزاد کنید. زیرا که لبه تیز تیغ ما برای آنان کافی است. [۱].

شاعر گوید:

ملکنا فکان العفو منا سجیة فلما ملکتم سال بالدم أبطح فحسبکم هذا التفاوت بیننا فکل اناء بالذی فیہ ینضح

«چون ما بر شما دست یافتیم عفو و گذشت را پیشه ساختیم و چون شما بر ما دست یافتید سرزمین حجاز از خون جاری شد.»

«همین تفاوت میان ما بس که از هر کوزه همان برون تراود که در اوست.»

علامه دیاربکری گوید: روایت است هنگامی که علی علیه‌السلام عمرو بن عبدود را کشت لباس او را در نیاورد؛ خواهر عمرو بر سر جنازه برادر حاضر شد، چون لباس را به تن او دید گفت: هم‌رمز کریمی او را به قتل رسانده است؛ آن گاه از قاتل وی پرسید، گفتند: علی بن ابی‌طالب بوده. وی این دو بیت را سرود:

لو کان قاتل عمرو غیر قاتله لکننت أبکی علیه آخر الابد لکن قاتله من لایعاب به من کان یدعی قدیما بیضه البلد

«اگر قاتل عمرو غیر از این قاتل (یعنی علی علیه‌السلام) بود تا پایان روزگار بر او می‌گریستم.»

«اما قاتل او مردی است که عیبی بر برادرم در کشته شدن به دست او نیست، که او از قدیم بزرگترین مرد دیار عرب بوده است.» [۲] و [۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه: ۱: ۲۳.

[۲] تاریخ الخمیس: ۱: ۴۸۸.

[۳] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۷۷۶-۷۷۵.

جهاز مختصر

من برخاستم و زره را فروختم و پول آن را به خدمت آوردم و در دامنش ریختم. حضرت از من نپرسید که چند درهم است و من نیز چیزی نگفتم. سپس د بلال را صدا زد و مشتت از آن درهمها را به او داد و فرمود: با این پول برای فاطمه عطریات تهیه کن.

بعد با هر دو دست خود مشتت را برگرفتو به ابوبکر داد و فرمود: از لباس و اثاث منزل آنچه مورد نیاز است خریداری کن. عمار یاسر و تنی چند از اصحاب را هم همراه او روانه کرد. آنها وارد بازار شدند و هر یک چیزی را می‌پسندید و ضروری می‌دانست، به ابوبکر نشان می‌داد و با موافقت او می‌خرید. از چیزهایی که آن روز خریدند:

پیراهنی به بهای هفت درهم و جارق‌دی به چهار درهم، قطیفه مشکی بافت خبیر، تخت خوابی بافته از برگ خرما. دو تشک که از کتان مصری رویه شده بود که یکی از لیف خرما و دیگری را از پشم گوسفند پر کرده بودند. چهار بالش از چرم طائف که از علف اذخر (گیاه مخصوصی است در مکه) پر شده بود. و پرده‌ای پیشمین و یک قطعه حصیر، بافت هجر (مرکز بحرین آن زمان) و آسیاب دستی و کاسه‌ای برای دوشیدن شیر و مشمی برای آب و ابریقی قیر اندود و سبویی بزرگ و سیز رنگ و تعدادی کوزه گلی.

اشیاء خریداری شده را نزد رسول الله (ص) آوردند. حضرت همین طور که جهاز دخترش را می‌دید و آن‌ها را بررسی و ورن‌داز می‌نمود گفت: خدا به اهل بیت برکت دهد.

قال علی (ع):... قال رسول الله (ص) قم فبع الدرع، فقتم فبعته و اخذت الثمن و دخلت علی رسول الله (ص) فسكبت الدرهم فی ححره فلم یسألنی كم هی؟ و لا- انا اخبرته ثم قبض قبضه و دعا بلالا- فاعطاه فقال: ابتع لفاطمه طیباً، ثم قبض رسول الله (ص) من الدرهم بکلتا یدیه فاعطاه ابابکر و قال: ابتع لفاطمه ما یصلحها من ثیاب و اثاث البیت و اردفه بعمار بن یاسر و بعده من اصحابه. فحضروا السوق فکانوا یعترضون الشی مما یصلح فلا یشترونه حتی یعرضوه علی ابی بکر فان استصلحه اشتروه.

فکان مما اشتروه: قمیص بسبعه دراهم و خمار باریعه دراهم و قطیفه سودا خبیریة و سریر مزمل بشریط و فراشین من خیش مصر حشو احدهما لیف و حشو الاخر من صوف و اربع مراقق من ادم الطائف حشوها اذخر و ستر من صوف و حصیر هجری و رحی للید و مخضب من نحاس و سقا من ادم و قعب للبن و شن للما و مطهره مزفته و جره خضرا و کیزان خزف.

حتی اذا استکمل الشرا حمل ابوبکر بعض المتاع و حمل اصحاب رسول الله (ص) الذین کانوا معه الباقي فلما عرض المتاع علی رسول الله (ص) جعل یقلبه بیده و یقول: بارک الله الاهل البیت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۴.

جشن عروسی

یک ماه گذشت و من هر صبح و شام به مسجد می‌رفتم و با پیامبر خدا(ص) نماز می‌گزاردم و به منزل باز می‌گشتم. اما در این مدت صحبتی از فاطمه به میان نیامد. تا اینکه همسران رسول خدا(ص) به من گفتند: آیا نمی‌خواهی که ما با رسول خدا(ص) سخن بگویم و درباره انتقال زهرا به خانه شوهر، با حضرتش گفتگو کنیم؟
گفتم: آری چنین کنید.

آنها نزد پیامبر خدا(ص) رفتند، و از آن میان ام ایمن گفت: ای فرستاده خدا! اگر خدیجه زنده بود چشمانش به جشن عروسی فاطمه روشن می‌شد. چه خوب است شما فاطمه را به خانه شوهر بفرستید تا هم دیده زهرا به جمال شویش روشن گردد و سر و سامانی بگیرد و هم ما از این پیوند فرخنده شادمان گردیم؟ اتفاقا علی هم چنین خواسته است.

پیغمبر فرمود: پس چرا علی چیزی نگفت؟ ما منتظر بودیم تا او خود همسرش را بخواهد.

من گفتم: ای رسول خدا(ص)! شرم مانع من بود.

پس رو به زنان خود کرد و فرمود: چه کسانی اینجا حاضرند؟

ام سلمه گفت: من و زینب و فلانی و فلانی...

فرمود: پس هم اکنون حجره‌ای برای دختر و پسر عمویم آماده کنید. ام سلمه پرسید: کدام حجره؟ فرمود: حجره خودت مناسبتر است. به زنها هم فرمود که برخیزند و مقدمات جشن عروسی را آماده کنند.

قال علی (ع):... فاقمت قعد ذلك شهرا اصلی مع رسول الله (ص) و ارجع الی منزلی و لا اذکر شیئا من امر فاطمه ثم قلن ازواج رسول الله (ص) الا- نطلب لك من رسول الله (ص) دخول فاطمه عليك؟ فقلت افعلن، فدخلن علیه فقالت ام ایمن: یا رسول الله (ص)! لو ان خدیجه باقیه لقرت عینها بزفاف فاطمه و ان علیا یرید اهلها، فقر عین فاطمه ببعلاها و اجمع شملها و قر عیوننا بذلك.

فقال: فما بال علی لا یطلب منی زوجته؟ فقد کنا نتوقع ذلك منه...

فقلت: الحیاه یمنعنی یا رسول الله.

فالتفت الی النساء فقال: من ههنا؟ فقالت ام سلمه: انا ام سلمه و هذه زینب و هذه فلانه و فلانه، فقال رسول الله (ص) هیئوا لابنتی و ابن عمی فی حجری بیتا.

فقالت ام سلمه: فی الی حجره یا رسول الله (ص)؟ فقال رسول الله (ص): فی حجرتک و امر نساء ان یزین و یصلحن من شانها... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۸۵.

جای خالی پدر

وقتی ابوبکر بر فراز منبر رسول خدا(ص) نشسته بود، کودکی خردسال از زیر منبر، به پرخاش او پرداخت و گفت: از منبر پدرم فرود آی.

ابوبکر برای اینکه حفظ موقعیت کرده باشد و خود را در انظار نبازد،

سخن کودک را تصدیق کرد و گفت: آری همین طور است این تمنبر جد توست اما در باطن از حرف حسن رنجید و در فرصتی که به همراه رفیقش خدمت امیر مومنان می‌رسد، ضمن گلایه‌هایی چند، از این سخن حسن یاد می‌کند و آن را به رخ حضرت می‌کشد. و رفیقش هم اضافه می‌کند: این تو هستی که فرزندان را تحریک می‌کنی و آنان را و می‌داری تا در انظار مردم ابوبکر را تحقیر کنند!

حضرت در پاسخ آنان فرمود:

... شما خود می‌دایند و مردم نیز آگاهند که فرزندم حسن چه بسا، هنگامی که جدش در نماز بد، صفوف جماعت را می‌شکافت و خود را به وی می‌رسانید و در همان حال که پیامبر خدا(ص) در سجده بود بر پشت او سوار می‌شد و رسول گرامی با نهادن یک دست بر پشت طفل و نهادن دستی دیگر بر زانوی خود، بر می‌خاست، و با همین وضع نماز را به پایان می‌برد.

و نیز می‌دانید و مردم مدینه فراموش نکرده اند، ساعاتی را که پیامبر خدا(ص) بر فراز منبر سخن می‌گفت، و حسن از در که وارد می‌شد به جانب پدر می‌دوید و از پله‌های منبر بالا می‌رفت و بر دوش جدش می‌نشست و بر گردن او سوار می‌شد و پاها را بر سیه مبارک او آویزان می‌کرد طوری که درخشندگی خلخال پای او از دور به چشم می‌خورد و پیامبر همچنان سخن می‌گفت و خطبه می‌خواند.

(شما خود انصاف دهید) کودکی که تا این پایه به جدش مهر و انس داشته طبیعی است که مشاهده جای خالی پدر و نشستن دیگری بر جای او، برایش دشورا و گران باشد. به خدا قسم من هرگز به او نیاموخته ام که چنین بگوید، و کار او به دستور من نبوده است....

قال علی (ع)... و اما احسانبني فقد تعلمان و يعلم اهل المدینه انه كان يتخطى الصفوف حتى ياتي النبي و هو ساجد فيركب ظهره فيقوم النبي و يده على ظهر الحسن و الاخرى على رقبته حتى يتم الصلاه....

ثم قال: و تعلمان و يعلم اهل المدینه ان الحسن كان يسعى الى النبي و يركب على رقبته و يدلي الحسن دجليه على صدر النبي حتى يري بريق خلخاله من اقصى المسجد و النبي يخطب و لايزال على رقبته حتى يفرغ النبي من خطبته و الحسن على رقبته، فلما رای الصبي على منبر ابيه عيره شق عليه ذلك، و الله ما امرته بذلك و لافعله عن امری.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۲۳؛ بحار، ج ۴۳، ص ۲۰۵.

جبرئیل در عیادت پیامبر

جبرئیل، فرشته وحی، در اوقات معینی بر رسول خدا(ص) فرود می‌آمد و از وی دیدار می‌نمود... در روزهای بیماری، این دیدار تا دو نوبت در شبانه روز هم می‌رسید.

در یکی از این دیدارها بو که من، حضور جبرئیل را در محضر شریف رسول خدا(ص) احساس نمودم.

پیامبر خدا(ص) به جز من از همه کسانی که آنجا بودند، خواست که منزل را ترک گویند. و چون منزل از جمعیت خالی شد، گفتگوی او و جبرئیل به شرح زیر آغاز شد: جبرئیل: ای محمد! خدایت سلام رسانده و از تو احوالپرسی و دلجویی کرده است - هر چند او خود بر احوال بندگان آگاهتر است!

پیغمبر(ص): نشانه‌های مرگ را در خود می‌بینم.

جبرئیل: مژده باد بر تو! (زود است که) اراده خداوندی در حق تو به منتهای کرامت و بزرگواری رسد و زمان وصل و لقای او فراهم آید.

پیغمبر(ص): (لحظاتی پیش) فرشته مرگ آمده بود و اجازه ورود خواست، به او خوش آمد گفتم و داخل شد. از او مهلتی خواستم تا آمدن تو کارش را به تاءخیر اندازد. جبرئیل: ای محمد! پروردگارت به دیدار تو بسی مشتاق است تاکنون سابقه نداشته است که فرشته مرگ از کسی رخصت گرفته باشد و پس از تو نیز از احدی اجازه نخواهد گرفت.

پیغمبر(ص): جبرئیل! تو نزد من بمان، و تا آمدن او (فرشته مرگ) مرا تنها مگذار.

قال علی (ع)... فان جبرئیل نزل علی النبي فی مرضه الذی قبض فیه فی کل یوم و فی کل لیله....

... انه نزل علیه فی الوقت الذی کان ينزل فیه فعرفنا حسه فقال علی فیخرج من کان فی البیت غیری. فقال له جبرئیل: یا محمد! ان ربك یقرئک السلام و یسالک و هو اعلم بک کیف تجدک؟ فقال له انبی اجدنی میتا، قال له جبرئیل: یا محمد! ابشر فان الله انما اراد

ان يبلغك بما تجد ما عدلك من الكرامه. قال له النبي: ان ملك الموت استاذن علي فاذنت له فدخل و اسيطرته مجيئك. فقال له يا محمدا! ان ربك اليك مشتاق. فما استاذن ملك الموت علي احد قبلك و لا يستاذن علي احد بعدك. فقال النبي: لا تبرح يا جبرئيل حتى يعود.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۳۰ و ۵۳۲؛ كشف الغمّه، ج ۱۱، ص ۱۸.

جنگ بدر

روز هفدهم، یا نوزدهم رمضان، سال دوم هجرت، غزوه بدر روی داد.

شمار سپاهیان اسلام، بالغ بر سیصد و سیزده نفر بودند که برای سواری فقط دو اسب و هفتاد شتر داشتند.

عده سپاهیان دشمن، نهصد و پنجاه مرد جنگی که ششصد نفر آنان زره پوش بودند و صد است همراه داشتند. در این جنگ نوع اشراف و مهتران قریش شرکت داشتند رسول خدا(ص) به یاران خویش فرمود: هذه مکه قد القت اليكم افلاذ كبدها؛ این مکه است که جگر گوشه‌های خویش را جلوی شما افکنده است.

پس از نبرد تن به تن که میان شش نفر از پیشتازان قریش رخ داد، دو سپاه به جان هم افتادند و پس از جنگی سخت نتیجه به شکست دشمن و پیروزی سپاه اسلام انجامید. در این جنگ هفتاد نفر از مردان قریش به دست مسلمانان کشته شدند. بیش از نیمی از کشتگان بدر، یعنی ۳۶ نفر به دست توانای علی به هلاکت رسیدند و در نیم دیگر که به وسیله سایر مسلمین و امداد فرشتگان بوده است، آن حضرت سهیم بوده است.

پس از پایان جنگ به دستور رسول خدا(ص) کشتگان قریش را میان چاه بدر افکندند. آنگاه رسول خدا بر سر چاه ایستاد و گفت، ای به چاه افتادگان! ای عتبه، ای شیبه، ای امیه، ای ابوجهل و همه را یک به یک نام برد شما بد خویشانی برای پیامبر خدا (ص) بودید. مردم مرا راستگو دانستند و شما دروغگو، مردم مرا پناه دادند و شما مرا بیرون کردید. مردم مرا یاری کردند و شما به جنگ با من برخاستید. سپس گفت: آیا آنچه را پروردگار به شما وعده داده بود حق یافتند؟ من آنچه را پروردگارم وعده کرده بود حق یافتم.

بعضی از صحابه گفتند: ای فرستاده خدا! آیا با لاشه‌های مردگان سخن می‌گویی؟! فرمود: شما گفتار مرا از ایشان بهتر نمی‌شنوید. چیزی که هست، آنها از پاسخ دادن عاجزند و گرنه آنچه را گفتم شنیدند و دانستند که وعده پروردگارشان حق است. گذشته از کشتگان، هفتاد نفر از مردان قریش نیز به دست مسلمانان اسیر گشتند که ۶۸ نفر ایشان با پرداخت سربها آزاد شدند.... تفصیل این قضایا را از کتاب تاریخ پیامبر اسلام (ص ۲۳۵-۲۹۴) پی می‌گیرید.

۱- شب پیش از جنگ بدر، جناب خضر را در خواب دیدم. از او خواستم دعایی به من بیاموزد که وسیله نصرت و پیروزی بر دشمنان و مشرکان گردد.

پس گفت: بگو، یا هو، یا من لا هو الا هو.

همین که صبح شد به محضر رسول خدا (ص) شرفیاب شدم و خواب شب گذشته را برایش باز گفتم.

فرمود: علی! اسم اعظم را به تو آموخته‌اند.

این دعا در روز بدر پیوسته ورد زبانم بود.

۲- ما در حالی جنگ بدر را اداره کردیم که غیر از مقدار هیچ یک از ما صاحب اسب نبود. آن شب تمامی اصحاب و مسلمانان در

خواب بودند، غیر از رسول مکرم که در زیر درختی با تمام قامت ایستاده بو و تا صبح یا نماز خواند و یا دعا کرد.

۳- در روز بدر، لختی با سپاه دشمن جنگیدم. سپس نزد رسول خدا(ص) باز گشتم تا بینم او چه می‌کند؟ پس دیدم آن حضرت سر بر خاک نهاده و در حال سجده می‌گوید: یا حی یا قیوم....

دوباره به میدان باز گشتم و لحظاتی را به نبرد پرداختم. سپس نزد رسول خدا(ص) آمدم، دیدم هنوز در سجده است و همان ذکر شریف را بر لب دارد. این وضع همچنان ادامه داشت، تا آنکه خدای متعال فتح و پیروزی را نصیب او گردانید.

۴- در جنگ بدر، من از تهور بی‌باکی قریش شگفت زده شدم. (و این در حالی بود که) ولید بن عتبّه را کشته بودم و عمویم حمزه، عتبّه را به هلاکت رسانده بود و من در کشتن شبیه (فرزند دیگر عتبّه) سهیم بودم.

هنگامی که حنظله بن ابی سفیان بر من حمله ور شد، به او مهلت ندادم و با یک و با یک ضربت که بر سر او فرود آوردم، چشمانش از حدقه بیرون افتاد و نقش بر زمین شد و در دم جان سپرد.

۵- در روز بدر پس از آنکه آفتاب بالا آمد و همه جا روشن شد، و نبرد بین ما و سپاه دشمن بالا گرفت و صف ما با صف دشمن در هم آمیخت (طوری که دوست و دشمن قابل شناسایی نبود) من به منظور تعقیب و دست یافتن بر مردی از سپاه خصم از معرکه خارج شدم. در این بین چشمانم به سعد بن خیشمه افتاد که با تنی از مشرکان در جنگ و ستیز بود. نبرد بین آن دو در حالی صورت می‌گرفت که هر دو بر فراز تپه‌ای از ریگ و شن قرار داشتند. اما دیری نپایید که سعد، با زخم تیغ حریف از پای درآمد و شهید شد.

مشرک فاتح که سر تا پا در حصاری از آهن و پوششی از زره و سوار بر اسب بود، همین که مرا دید، شناخت و از اسب به زیر آمد و مرا به نام صدا زد و گفت: ای پسر ابوطالب! پیش آی تا با هم به نبرد پردازیم.

من به جانب او رفتم و او نیز به پیش آمد.

من به سبب آنکه قامت (نسبت به او) کوتاهتر بود و از طرف دیگر او در بلندی قرار داشت، خود را به عقب کشیدم تا از یک تساوی نسبی برخوردار باشیم.

آن بیچاره این حرکت مرا بر ترس و فرار حمل نموده بود. از این رو گفت:

ای پسر ابوطالب! آیا فرار می‌کنی؟

گفتم: دور شده به زودی باز می‌گردد (ترجمه مثلی است که در حدیث آمده).

وقتی که من جای پای خود را محکم می‌کردم و بر خود مسلط و آماده کارزار می‌شدم، او ضربتی بر من حواله کرد که با سپر آن را دفع کردم. شمشیر او در سپر گیر کرد و در حالی که برای رهایی تلاش می‌کرد، من ضربتی بر کتف او فرود آوردم که از شدت و سنگینی آن به لرزه در آمد و زره‌اش از هم گسست.

من پنداشتم که از سوزش زخم آن ضربت، کار او تمام شده است. ناگاه برق شمشیری از پشت سرم ظاهر شد. من به سرعت سر خود را پایین کشیدم و آن شمشیر فرود آمد و چنان با سر آن مشرک اصابت کرد که جمجمه او را همراه کلاه خودش به هوا پرتاب کرد و گفت:

بگیر (ای مشرک) منم فرزند عبدالمطلب.

دیدم ضارب، عمویم حمزه و مقتول هم طعیمه بن عدی است.

۱- عن امیرالمومنین قال: رایت الخضر فی المنام قبل بدر بليله فقلت له: علمنی شیئا انصر به علی الاعدا. فقال: قل یا هو یا من لا هو الا هو فلما اصبحت قصصتها علی رسول الله (ص) فقال لی: یا علی! علمت الاسم الاعظم. و کان علی لسانی یوم بدر. [۱].

۲- عن علی بن ابی طالب: لقد حضرنا بدرا و ما فینا فارس غیر المقداد بن الاسود و لقد دایتنا ليله بدر و ما فینا الا من نام، غیر رسول

الله (ص) فانه كان منتصبا في اصل شحره يصل فيها و يدعو حتى الصباح. [۲].

۳- ... لما كان يوم بدر، قاتلت شيئا من قتال ثم جئت الى رسول الله (ص) انظر ما صنع؟ فادا هو ساجد يقول: يا حي يا قيوم. ثم رجعت فقاتلت ثم جئت فادا هو ساجد يقول ذلك، ففتح الله عليه. [۳].

۴- ... لقد تعجبت يوم بدر جراه القوم و قد قتلت الوليد بن عتبة و قتل حمزه عتبه و شرکته في قتل شبيهه اذ اقبل الى حنظله بن ابي سفيان فلما دنا مني ضربته حربه بالسيف فسالت عيناه و لزم لارض قتيلا. [۴].

۵- اني يومئذ بعد ما متع النهار و نحن و المشركون قد اختلطت صفوفنا و صفوفهم؛ خرجت في اثر رجل منهم فاذا رجل من المشركين على كتيب رمل و سعد بن خيثمه و هما يقتلان حتى قتل المشرك سعدا و المشرك في الحديد و كان فارسا فاقتحم عن فرسه فعرفني و هو معلم فناداني: هلم يا بن ابي طالب الى البراز! فعطفت عليه فانحط الى مقبلا و كنت رجلا قصيرا فانحطت راجعا لكي ينزل الى كرهت ان يعلوني فقال: يا ابن ابي طالب! فررت؟ فقلت: قريب مفر ابن الشترا. فلما استقرت قدماي و ثبت اقبل فلما دنا مني ضربني فاتقيت بالدرقه فوق سيفه فلحج فضربته على عاتقه و هو دارع فارتعش و لقد قط سيفي درعه فظننت ان سيفي سيقتله فاذا بريق سيف من ورائي فطاطت راسي و وقع السيف فاطن قحف راسه بالبيضة و هو يقول: خذها و انا ابن عبدالمطلب فالتفت فاذا هو حمزه عمي المقتول طعيه بن عدی. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳، ص ۲۲۲-۲۸۲- ارشاد، ج ۱، ص ۷۳؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۷۹.

[۲] العمده، ص ۳۶۳.

[۳] ارشاد، ج ۱، ص ۷۵؛ بحار، ج ۱۹، ص ۲۸۰.

[۴] بحار، ج ۱۹، ص ۳۳۸-۲۸۶- خصال، ص ۴۱۷؛ بحار، ج ۲۰، ص ۲۴۳ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ اختصاص، ص ۱۶۰.

[۵] بحار، ج ۱۹، ص ۳۳۸.

جنگ احد

روز هفتم شوال سال سوم هجری غزوه «احد» واقع شد. شمار سپاهیان اسلام در آغاز هزار نفر بود که در میدان جنگ به هفتصد نفر رسید.

افراد دشمن سه هزار تن بود که هفتصد نفر آنان از زره و تجهیزات لازم برخوردار بودند. شمار اسبها به دویست، و شتران به سه هزار بالغ می شد.

هدف از این جنگ، ایستادگی در برابر هجوم قریش بود که به تلافی شکست بدر برپا کرده بودند، و نتیجه‌ی آن، پیروزی ظاهری دشمن و به جای ماندن بیش از هفتاد شهید از بزرگان مسلمین بود.

در آغاز، پیشرفت جنگ چنان بود که پیروزی را برای مسلمین حتمی می نمود؛ چه آنکه قریش با از دست دادن یازده تن از پرچمداران خود، آنهم در نخستین ساعات جنگ چنان به وحشت و اضطراب افتاده بودند که همگی پا به فرار گذاشتند. و اگر دختر «علقمه» پرچم واژگون آنها را به دست نگرفته بود و مسلمانان تیرانداز نیز شکاف کوه را رها نمی کردند، پیروزی مسلمین قطعی بود. اما بدبختانه سپاه خصم پس از فروپاشی، از نو سامان یافت و توصیه رسول گرامی صلی الله علیه و آله به تیراندازان که به آنها فرموده بود:

«مبادا از جای خود حرکت کنید. اگر دیدید که ما نیز کشته می شویم، شما به یاری ما نشتابید و اگر پیروز هم شدیم و به جمع غنایم

پرداختیم، باز هم با ما شرکت نکنید... به فراموشی سپرده شد. در نتیجه سرنوشت جنگ به نفع کفار و مشرکان رقم خورد. در همین جنگ بود که رسول گرامی را سنگباران کردند و دندان پیشین او را شکستند و چهره مبارکش را مجروح ساختند که خون بر گونه‌اش جاری شد. علی آب می ریخت و فاطمه زخم پدر را شستشو می داد. و چون خونریزی زیادتر می شد فاطمه پاره حصیری را سوزاند و روی زخم گذاشت تا خون بند آمد. از حوادث دردناک این غزوه، شهادت حمزه عموی پیامبر و کشته شدن حنظله غسیل الملائکه است.

در همین جنگ بود که ابوسفیان فاتحانه و خرسند از نبرد، بانگ برداشت که: جنگ و پیروزی به نوبت است. پیروزی امروز ما به تلافی شکست بدر است. رسول خدا (ص) در پاسخ او فرمود: (اما تو اشتباه می کنی) ما و شما یکسان نیستیم؛ کشته‌های ما در بهشتند و کشته‌های شما در دوزخ. [۱].

۱- ... مردم مکه نه تنها خود تا آخرین نفر بر ما هجوم آوردند، بلکه تمامی تیره‌های عرب چه هم پیمانان خود و چه کسانی که بر آنها نفوذ داشتند- را علیه ما بسیج کردند و سپاهی انبوه گرد آوردند. در این لشکرکشی بهانه قریش خونخواهی کشتگان بدر و جبران شکست گذشته بود.

پیامبر خدا (ص) که توسط جبرئیل از نقشه شوم مشرکان آگاه گشته بود، با افراد خود در تنگه احد سنگر گرفت و همان جا را پایگاه و قرارگاه خود ساخت. مشرکان پیش آمدند و یک باره بر ما تاختند. افرادی از مسلمین شهید شدند و آنان که باقی ماندند شکست خورده و پراکنده شدند. مهاجر و انصار همگی به سوی خانه‌های خود در مدینه گریختند و (به دروغ) قتل پیامبر خدا (ص) و یارانش را در شهر شهرت دادند و تنها با رسول خدا (ص) باقی ماندند.

لطف خدا شامل حال ما شد و پیشرفت مشرکان متوقف شد. من آن روز که پیشاپیش رسول خدا (ص) سپر بلا شده بودم و در دفاع از او پیکار می نمودم، هفتاد و چند زخم و جراحت برداشتم. (در این موقع حضرت آثار آن جراحات را بر جمع حاضر نشان داد). آن خدمتی از من سرزد که ان شاء الله پاداش آن نزد پروردگارم محفوظ است.

۲- در جنگ احد که بر اثر سستی و آزمندی پاره‌ای از مسلمانان سرنوشت جنگ به نفع مشرکان رقم خورد و فرصت طلایی از دست آنها رفته بود و میدان تاخت و تاز برای مشرکان فراهم آمد شخصی که امیه بن ابی خذیفه نام داشت، در حالی که تا دندان مسلح بود و در پوششی از آهن مخفی بود و جز برق چشمانش جای دیگری از بدنش آشکار نبود، به میدان نبرد آمد. او پیوسته رجز می خواند و هم‌آورد می طلبید و می گفت:

امروز روز تلافی بدر است، (امروز روزی است که شکست بدر جبران می شود).

از میان مسلمین کسی به مبارزه با وی به پا خاست. اما دیری نپایید که به زخم دشمن از پای درآمد و شهید شد.

من آهنگ او کردم (و بر وی حمله بردم) و ضربتی بر سر او نواختم. اما از آنجا که وی سر خود را با «کلاه خود» پوشیده بود و زیر آن هم زره (مخصوص) به سر داشت، شمشیر من اثر نکرد و چون او به علت بلندی قد بر من تسلط و برتری داشت، شمشیرش را به سوی من حواله کرد که (خوشبختانه) در سپر نشست و در آن گیر کرد. در این حال که زره او اندکی پس رفته بود (و زمینه مناسبی برای ضربه زدن فراهم شده بود) من از فرصت استفاده کردم و با یک ضربت هر دو پای او را قطع کردم و او بر زمین افتاد.

اما آن گستاخ با همان حال، آنقدر تلاش کرد تا شمشیرش را از سپر رها ساخت و دوباره با من به زد و خورد پرداخت.

دیدم گودی زیر بغل او آشکار است (و از پوشش زره بی بهره مانده است) با وارد ساختن یک ضربت در همان ناحیه او را از تلاش بیهوده آسوده ساختم.

۳. شما را به خدا سوگند، آیا در میان خود فردی جز من می شناسید که آن نه مبارز تنومند، از تیره «بنی عبدالدار» را- که همگی از سران و پرچمداران قوم بودند- به خاک و خون کشیده باشد؟!

(آیا به یاد دارید) «صواب حبشی»، برده‌ی آن مقتولان را که چگونه دیوانه‌وار و خشمگین به میدان کارزار آمد و فریاد زد و گفت: «من به انتقام سروران و دلاورانی که از کف داده‌ام به قتل شخصی جز محمد خرسند نخواهم شد»؟! چشمانش کاسه خون شده بود. دهانش کف آلود گشته بود. و شما (مردم) وحشت زده از برابر او می‌گریختید. در این حال من به مقابله و مبارزه با او به پا خاستم.

هنگامی که صواب به من نزدیک می‌شد گویی هیولایی جلو می‌آمد! [۲].

نبرد بین ما آغاز شد. اما بیش از دو ضربه زد و بدل نشد. سرعت شمشیر من چنان برق‌آسا بود که در یک لحظه او را دو نیمه ساخت. تیغه‌ی شمشیر بر تهیگاه و پهلوی وی اصابت کرد. قسمت پایین تنه او روی پاها بر زمین باقی ماند و بالا تنه او به جانبی افتاد و مسلمانان می‌نگریستند و به او می‌خندیدند! [۳].

۴. در ببحوحه‌ی جنگ «احد» شمشیرم دو نیمه شد. از میدان نبرد باز گشتم و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده عرض کردم: ای فرستاده‌ی خدا! انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه با شمشیر بجنگد و شمشیر من شکست.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نگاهی به اطراف انداخت، چشمانش بر شاخه‌ی خشکیده‌ی نخلی افتاد که در کناری افتاده بود. آن شاخه‌ی نخل را برگرفت و تکانی داد که ناگهان به شمشیر بدل شد و آن را به من داد؛ و این همان شمشیری است که ذوالفقار [۴] نام گرفت. آن را بر کسی فرود نیاوردم جز آنکه دو نیمه‌اش ساخت.

۵. در هنگامه‌ی نبرد احد تیری به چشم «قتاده بن ربیع» اصابت کرد و آن را شکافت و تخم چشمش به گونه‌اش افتاد. با همان حال خود را به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسانید و تقاضای شفا کرد....

رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمش را گرفت و بر جای خود نهاد و شفا یافت طوری که چشم مجروح، تیزبین‌تر از چشم دیگر گردید.

۶- در جنگ احد شانزده زخم عمیق برداشتم که از شدت جراحت چهار مورد آن نقش بر زمین شدم [۵] هر بار مرد خوش صورتی که گیسوانی زیبا بر نرمه گوشه‌هایش آویخته بود و بوی خوشی از او به مشام می‌رسید، بالای سرم حاضر می‌شد و بازوان مرا می‌گرفت و از زمین بلند می‌کرد و می‌گفت:

برخیز و بر مشرکان و دشمنان حمله بر؛ چه اینکه تو در طاعت خدا و رسول هستی و آن دو پیوسته از تو خوشنودند.

هنگامی که خدمت رسول خدا (ص) رسیدم، قصه آن مرد را باز گفتم. آن حضرت فرمود: علی! چشمانت روشن باد، او جبرئیل بوده است.

۷- در روز احد که مردم از اطراف رسول خدا (ص) پراکنده گشتند و او را در میان انبوه دشمن، یکه و تنها رها ساختند، آن روز من به قدری برای آن حضرت ناراحت و پریشان گشتم که سابقه نداشت. حال من، حال کسی بود که بر نفس خود تسلط و اختیاری نداشته باشد. پیش روی حضرت با دشمنان مهاجم می‌جنگیدم و آنها را از اطراف وی پراکنده می‌ساختم تا اینکه پس از گذشت لحظاتی به عقب باز گشتم تا از حال او خبر گیرم. اما هر چه جويا شدم خبری نیافتم (نگران شده) با خو گفتم، پیامبر خدا (ص) به کجا ممکن است رفته باشد؟! احتمال فرارا که در حق وی منتفی است؛ معنی ندارد که رسول خدا (ص) از میدان کارزار فرار کرده باشند. احتمال شهادت هم در بین نیست، چون اگر شهید شده بود باید در میان کشته‌ها دیده می‌شد. پس راهی جز این باقی نمانده که او را به سوی آسمانها برده باشند (و ما را از نعمت وجود او محروم کرده باشند) از شدت خشم و ناراحتی غلاف شمشیرم را شکستم و با خود گفتم: حال که چنین است به تلافی فقدان او چندان نبرد خواهم کرد تا کشته شوم. آنگاه خود را به دریای دشمن زدم و آنان را از هر سو پراکنده ساختم. با فرار دشمن محوطه‌ای برابر دید من باز شد؛ ناگهان دیدم رسول خدا (ص) با حال ضعف و بیهوشی نقش بر زمین افتاده است!

(معلوم شد که او در تمام این مدت زیر دست و پای دشمن بوده است) به جانب او رفتم و سرش را در دامن گرفتم. نگاهی به من کرد و فرمود: علی! مردم چه کردند؟ گفتم: به دشمن پشت کردند و کافر شدند و شما را به آنان تسلیم کردند و خود گریختند. در این بین پیامبر خدا (ص) متوجه حمله گروهی از سپاه دشمن شد که قصد داشتند غافلگیرانه به او یورش برند. فرمود: یا علی! آنان را از من دور کن. [۶].

من به جانب آنها حمله بردم و جمعشان را متفرق ساختم که هر یک به سوی گریخت. سپس پیامبر خدا (ص) فرمود: علی! آیا صدای رضوان را که در آسمان در مدح و ستایش تو سخن می‌گوید می‌شنوی؟! او هم اینک بانگ برداشته و می‌گوید: شمشیری جز شمشیر علی نیست و جوانمردی جز علی نیست

همان جا من خدای را سپاس گفتم و بر لطف و نعمتی که به من عطا کرده است اشک شوق ریختم. دوشنبه هفتم یا پانزدهم شوال، سال سوم هجرت، جنگ احد پایان پذیرفت و رسول خدا صلی الله علیه و آله به مدینه بازگشت و شب یکشنبه را در مدینه بود و مسلمانان هم به معالجه و مداوای مجروحان خود پرداختند. پیامبر چون نماز صبح روز یکشنبه را خواند؛ اطلاع یافت که «لشکر ابوسفیان که پس از پیروزی، روانه‌ی مکه شده بودند، هنگامی که به سرزمین «روحاء» رسیدند، از کار خود پشیمان گشته و تصمیم به مراجعت به مدینه و نابود کردن باقی مانده‌ی مسلمان گرفته‌اند». [۷].

۸. این خبر که به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید فوراً فرمان داد که لشکر خسته و شکست خورده‌ی «احد»، خود را برای شرکت در جنگ دیگری آماده کنند. اما به مردم اعلام کرد: «فقط کسانی حق شرکت دارند که دیروز در «احد» همراه بوده و از جنگ آسیب و جراحت برداشته‌اند». فراریها و منافقان که قهرا سالم مانده بودند، حق همراهی نداشتند.

به این ترتیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و مجروحان ارتش اسلام حرکت کردند و در محلی به نام «حمراء الاسد» (که هشت میل با مدینه فاصله داشت) رسیدند و اردو زدند.

انتشار این خبر در میان لشکر قریش موجی از رعب و وحشت ایجاد کرد، (خصوصاً از این مقاومت عجیب و شرکت مجروحان در میدان نبرد سخت به وحشت افتادند و شاید فکر می‌کردند ارتش تازه نفسی از مدینه به آنها پیوسته است).

در این بین لشکر قریش با مسافری که عازم مدینه بود، مواجه می‌گردند، این مسافر «نعیم بن مسعود» از تیره اشجع بود. ابوسفیان به او گفت: حال که تو آهنگ مدینه داری، راه خود را از جانب «حمراء الاسد» (یعنی همان جایی که ارتش اسلام اردو زده و به تعقیب قریش پرداخته است) قرار ده و محمد صلی الله علیه و آله را بترسان و به او بگو «در راه که می‌آمدم، سپاه ابوسفیان را چنین و چنان دیدم، نیروهای بسیاری از تیره‌های مختلف عرب به آنها پیوسته‌اند و قدرتی فوق‌العاده تشکیل داده‌اند، خوب است که بازگردید و جان خود را به خطر نیندازید، و تا می‌توانی آنها را بترسان، اگر چنان کردی و آنها را از تعقیب ما بازداشتی، ده شتر جوان پاداش خواهی گرفت».

«نعیم به مسعود» پذیرفت و به حمراء الاسد آمد و آنچه می‌خواست به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت، سپس یاران آن حضرت را مخاطب ساخت و گفت: «بامداد فردا با ارتشی روبرو خواهید شد که شما را یارای برابری با آنها نیست پس حرف مرا بشنوید و به خیرخواهی من اعتماد کنید و از راهی که آمده‌اید بازگردید...».

همراهان حضرت پاسخ دادند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است» و تو نیز آگاه باش که ما از آنها هیچ خوفی به دل نداریم.

اینجا بود که این آیه نازل گردید: [۸].

«اینها کسانی بودند که جمعی از مردم (به حسب این روایت نعیم بن مسعود) به آنها گفتند: «لشکر دشمن بسیج گشته و آماده حمله‌اند. از آنها بترسید»، اما آنها نه تنها نترسیدند بلکه به عکس بر ایمانشان افزوده شد. و گفتند: خدا ما را کافی است و او بهترین حامی است...».

(پیامبر و همراهان، هر چه انتظار کشیدند، از حمله دشمن خبری نشد، شبها در پانصد محل آتش می‌افروختند چنانکه شعله‌های آتش از مسافتهای دور دیده می‌شد و همهمه‌ی سپاهیان نیز از راه دور شنیده می‌شد. سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله و همراهان پس از سه روز و یا به نقلی پنج روز توقف، به مدینه بازگشتند).

۱. قال علی علیه‌السلام:... فان اهل مکة اقبلوا الينا علی بکره ابيهم قد استحاشوا من يلبهم من قبائل العرب و قریش طالبين بئار مشرکی قریش فی یوم بدر فهبط جبرئیل علی النبی فانابه بذلک فذهب النبی و عسکر باصحابه فی سد احد و قبل المشرکون الينا فحملوا علينا حمله رجل واحد. واستشهد من المسیین من استشهد و کان ممن بقی ما کان من الهزیمه و تقیت مع رسول الله (ص) و مضی المهاجرون و الانصار الی منازلهم من المدینه. کل یقول: قتل النبی و قتل اصحابه. ثم ضرب الله عزوجل وجوه المشرکین و قد جرحت بین یدی رسول الله (ص) نیفا و سبعین جرحه. منها هذه و هذه ثم القی رداه و امریده علی جراحاته و کان منی فی ذلک ما علی الله عزوجل ثوابه ان شاء الله. [۹].

۲-... لما کان یوم احد و جال الناس تلک الجوله اقبل امیه بن ابی حذیفه بن المغیره و هو دارع مقنع فی الحدید ما یری منه الا عیناه و هو یقول: یوم بیوم بدر. فعرض له رجل من المسلمین فقتله امیه فصمدت به فضربته بالسیف علی هامته و علیه بیضه و تحت البیضه مغفر فنبأ سیفی و کنت رجلا قصیرا فضربتنی بسیفه فاتقیت بالدرقه فلحج سیفه فضربته و کان درعه مشمره فقطعت رجلیه فوقع و جعل یعالج سیفه حتی خلصه من الدقه و جعل یناوشنی و هو بارک حتی نظرت الی فتق تحت ابطه فضربته فمات. [۱۰].

۳-... نشدتکم بالله هل فیکم احد قتل من بنی عبد الدار تسعه مبارزه کلهم یاخذ اللوا، ثم جا صواب الحبشی مولا هم و هو یقول: و الله لا اقتل بسادتی الا محمدا. قد ازبد شدقاه و احمرت عیناه فاتقیتموه و حدتم عنه و خرجت فلما اقبل کانه قبه مبینه فاختلف انا و هو ضربتین فقطعته بنصفین و بقیت رجلاه و عجزه و فخذاه قائمه علی الارض ینظر الیه المسلمون و یضحکون منه. [۱۱].

۴-... انقطع سیفی یوم احد، فرجعت الی رسول الله (ص) فقلت: ان المرأ یقاتل بسیفه و قد انقطع سیفی، فنظر الی جریده نخل عتیفه یابسه مطروحه، فاخذها بیده ثم هزها فصارت سیفه ذا الفقار فناولنیه فما ضربت به احدا الا وقده بنصفین. [۱۲].

۵-... ان ابا قتاده بن ربیع کان رجلا صحیحا فلما ان کان یوم احد اصابته طعنه فی عینه فبدرت حدقته فاخذها بیده ثم اتی بها الی النبی فقال یا رسول الله (ص) ان امراتی الان تبغضنی فاخذها رسول الله (ص) من یده ثم وضعها مکانها فلم تک تعرف الا بفضل حسنھا علی العین الاخری. [۱۳].

۶-... اصابنی یوم احدست عشره ضربه سقطت الی الارض فی اربع منهن فأتانی رجل حسن الوجه حسن اللمه طیب الريح فاخذ بضعی فاقامنی ثم قال: اقبل علیهم فانک فی طاعه الله و طاعه رسول الله (ص) و هما عنک راضیان... فاتیت النبی فاخبرته فقال: یا علی اقر الله عینک ذاک جبرئیل. [۱۴].

۷-... لما انهزم الناس یوم احد عن رسول الله (ص) لحقنی من الجزع علیه ما لم یلحقنی قط و لم املک نفسی و کنت امامه اضرب بسیفی بین یدی فرجعت اطلبه فلم اره. فقلت: ما کان رسول الله (ص) لیفر و ما رایته فی القتلی؟ و اظنه رفع من بیننا الی السماء، فکسرت جفن سیفی و قلت فی نفسی: القاتلن به عنه حتی اقتل و حملت علی القوم فافرجوا عنی و اذا انا برسول الله و ولا الدبر من العدو و اسلموک. فنظر النبی الی کتیبه قد اقبلت الیه فقال لی: رد عنی یا علی! هذه الکتیبه؛ فحملت علیها اضربها بسیفی یمینا و شمالا حتی ولو الادبار. فقال النبی: اما تسمع یا علی مدیحک فی السماء؟! ان ملکا یقال له رضوان ینادی: لا سیف الا ذوالفقار و لا فتی الا

علی... فبکیت سرورا و حمدت الله سبحانه و تعالی علی نعمته. [۱۵].

۸... أوحى الله تعالى الى رسول الله صلى الله عليه و آله أن اخرج فى وقتك هذا لطلب قریش و لا تخرج معك من أصحابك الا من كانت به جراحة. فأعلمهم بذلك، فخرجوا معه على ما كان بهم من الجراح حتى نزلوا منزلا يقال له «حمراء الاسد» و كانت قریش قد جذت السير فرقا. فلما بلغهم خروج رسول الله صلى الله عليه و آله فى طلبهم خافوا فاستقبلهم رجل من «اشجع» يقال له «نعيم بن مسعود» يريد المدينة، فقال له ابوسفيان صخر بن حرب: يا نعيم هل لك أن أضمن لك عشر قلائص و تجعل طريقك على «حمراء الاسد» فتخبر محمدا انه قد جاء مدد كثير من حلفائنا من العرب: كنانة و عشيرتهم و الاحابيش و تهول عليهم ما استطعت فلعلمهم يرجعون عنا؟ فاجابه الى ذلك. و قصد «حمراء الاسد» فاخبر رسول الله صلى الله عليه و آله بذلك و قال: ان قریشا يصبحون بجمعهم الذى لا قوام لكم به فاقبلوا نصيحتى و ارجعوا. فقال اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله: «حسبنا الله و نعم الوكيل» اعلم اننا لا نبالى بهم. فانزل الله سبحانه على رسوله: «الذين استجابوا لله و الرسول الى قوله: «و نعم الوكيل»... [۱۶].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۰۶.

[۲] در روایت به «قبه مبنیه» یعنی گنبد برافراشته تشبیه شده است.

[۳] بخشی از سخنان آن حضرت است که در روز شورا خطاب به نامزدهای خلافت و سایر حضار ایراد فرمود.

[۴] در خصوص شمشیر حضرت روایات دیگری هم وارد شده است.

[۵] رسول خدا(ص) به ام سلیم و ام عطیه، دو بانویی که در کار درمان مجروحان تلاش می کردند، فرمود: زخمهای علی را درمان کنید. گفتند: نی شود، هر زخمی را که مرهم می گذاریم جای دیگر از تن علی می ترکد. پیامبر خدا(ص) که وضع را چنین دید خودش دستی بر زخمهای پیکر علی کشید و در جا شفا یافت. (راه محمد، ج ۱، ص ۲۸۶).

[۶] ابن ابی الحدید می نویسد: دسته‌ای که برای کشتن پیامبر خدا (ص) هجوم آورده بالغ بر پنجاه نفر بودند و علی در حالی که پیاده بود آنها را متفرق می ساخت. اما آنها بزودی جمع می شدند و از نو حمله می کردند و هر بار علی آنها را پراکنده می ساخت و این کار بارها تکرار شد.

سپس جریان نزول جبرئیل یا رضوان را نقل می کند و می گوید: علاوه بر این مطلب که از نظر تاریخی مسلم است، من خود در برخی از نسخه‌های کتاب غزوات محمد بن اسحاق جریان فرود آمدن جبرئیل را دیده‌ام... حتی روزی از استاد خود، عبدلوهاب سکینه از صحت آن پرسیدم. وی گفت این خبر صحیح است.

به او گفتم: پس چرا مؤلفان صحاح ششگانه، از درج آن در کتابهایشان غفلت ورزیده‌اند؟

در پاسخ گفت: مگر همه روایات صحیح در صحاح سته گرد آمده است؟ خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح در جوامع خود نیاورده‌اند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۱۱).

[۷] تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۴۴.

[۸] (الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لكم فاخشوهم فزادهم ايمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوكيل). سوره‌ی آل عمران (۱۷۳:۳).

[۹] خصال، ص ۴۱۶؛ اختصاص، ص ۱۶۷؛ بحار، ج ۲۰، ص ۶۹.

[۱۰] شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۲۷۵.

[۱۱] خصال، ص ۶۶۸.

[۱۲] بحار، ج ۲۰، ص ۷۸.

[۱۳] احتجاج، ص ۲۲۴.

[۱۴] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۳؛ بحار، ج ۲۰، ص ۹۳.

[۱۵] ارشاد، ج ۱، ص ۸۶؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۹۳؛ بحار، ج ۲۰، ص ۸۶.

[۱۶] بحار، ج ۲۰، ص ۱۱۱.

جنگ خندق

جنگ خندق یا غزوه احزاب در شوال سال پنجم هجرت واقع شد. تعداد سپاهیان دشمن را تا بیست و چهار هزار نفر برشمرده‌اند، که این رقم از به هم پیوستن قبایل و تیره‌های مختلف عرب و یهودیان گرد آمده بود. همدستی قبایل و شرکت گسترده‌ی آنها در این نبرد، سبب شد که جنگ خندق به جنگ احزاب هم شهرت یابد.

رسول خدا از این لشکرکشی باخبر شد و با اصحاب خود به مشورت پرداخت که: آیا از مدینه بیرون روند و هر جا که با دشمن برخورد کردند، همان جا با وی بجنگند، و یا اینکه در مدینه بمانند و پیرامون شهر را خندق بکنند؟

پیشنهاد سلمان فارسی برای حفر خندق، به تصویب رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله ارتش اسلام را که سه هزار نفر مرد بودند در دامن کوه «سلع» قرار داد، چنانکه کوه در پشت سر آنان واقع شد. سپس کسی را در مدینه جانشین خود گذاشت و کار خندق را با شتاب آغاز کرد.

مسلمانان با کوشش فراوان دست به کار شدند و رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شخصا کمک می‌کرد و بیل و کلنگ می‌زد و گاه توبره‌های خاک را بر دوش می‌کشید.

هر ناحیه‌ای از خندق به دسته‌ای از مسلمانان واگذار شده بود.

رسول گرامی در برنامه تقسیم کار، برای هر قبیله‌ای مساحتی معین فرمود و آنها موظف بودند مقداری را که به ایشان واگذار شده است، بکنند. هر ده نفر می‌بایست چهل ذراع حفر کنند.

سرانجام، کار حفر خندق با گذشت شش روز به پایان رسید. البته بیشتر اطراف مدینه را بناهای به هم پیوسته بود و راهی برای عبور و هجوم دشمن وجود نداشت و خندق فقط در همان قسمتی کنده می‌شد که امکان نفوذ و هجوم دشمن وجود داشت.

طول و عرض و عمق خندق بدرستی شخص نیست. اما بعضی از نویسندگان ارقامی تخمین زده‌اند؛ از جمله گفته‌اند:

طول خندق در حدود پنج و نیم کیلومتر و عرض آن ده متر و عمق آن پنج متر بوده است.

عبور از این عرض و جهش با این فاصله برای چابکترین اسبها هم غیر ممکن می‌نماید، کاری که عمرو بن عبدود کرد و توانست خود را به آن سوی خندق برساند، دست یافتن بر تنگنایی بود، که از فاصله کمتری برخوردار بوده است. از این هشام نقل شده است که:

مسلمانان روزه‌ابه کار حفر خندق سرگرم بودن و شبها به خانه‌های خود باز می‌گشتند اما رسول خدا (ص) بر فراز یکی از تپه‌ها چادر زده بود و شبها را نیز در همانجا به سر می‌برد.

با پایان یافتن حفر خندق، احزاب سر رسیدند. دریایی از دشمن دور تا دور مدینه را احاطه کرد. اینجا بود که گرفتاری مسلمانان به نهایت رسید و ترس و بیم شدت یافت و دل برخی پیروان نسبت به خدا و رسول او،

بد گمان شد و نفاق منافقان آشکار گشت:

کسی از آن میان گفت:

محمد، ما را نوید می‌داد که گنجهای خسرو و قیصر را به چنگ می‌آوریم، اما امروز جرات نمی‌کنیم که برای قضای حاجت بیرون رویم.

و کسانی هم نزد او آمدند و گفتند: ای رسول خدا(ص)! خانه‌های ما در خطر دشمن است، رخصت دهید تا به خانه‌های خود که در بیرون مدینه است باز گردیم. محاصره دشمن، نزدیک به یک ماه طول کشید و در این مدت جنگی رخ نداد جز آنکه از سوی دشمن گاه تیرهایی به جانب مسلمین پرتاب می‌شد... تا آنکه عمر بن عبدود که او را با هزار سوار برابر می‌دانستند خود را به این سوی خندق رسانید و طی یک مبارزه تن به تن، به دست توانای علی به هلاکت رسید و با قتل او سرنوشت جنگ به نفع مسلمین تغییر کرد و مهاجمان با خواری و سرافکنندگی بازگشتند. در اینجا بود که رسول خدا(ص) فرمود: ضربه علی یوم الخندق افضل من عباده الثقلین؛ ضربت علی در روز خندق برتر از عبادت جن و انس است.

و نیز فرمود: الان نغزوهم و لایغزونا؛ اکنون ما به جنگ ایشان خواهیم رفت و ایشان به جنگ ما نخواهند آمد. و نیز فرمود: برز الایمان کله الی الشریک کله؛ امروز تمام ایمان در برابر تمام کفر قرار گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۳۷۸ به بعد؛ ارشاد، ج ۱، ص ۹۴-۱۰۹.

جوش آب

در یکی از جنگها، رسول خدا(ص) با مشکل بی آبی مواجه شد. (حضرتش در حالی که به سنگی اشاره می‌کرد) به من فرمود: علی! برخیز و به جانب این سنگ برو و بگو: من فرستاده رسول خدا(ص) هستم؛ از تو می‌خواهم که برای من از خود آب جاری سازی!

سوگند به خدایی که وی را به پیامبری گرامی داشت، همین که پیام آن حضرت را به آن سنگ رساندم ناگهان دیدم زایده‌هایی شبیه پستان گاو بر روی سنگ ظاهر شد و از همان زایده‌ها آب جریان یافت. من بسرعت نزد رسول خدا(ص) آمدم و آنچه را واقع شده بود گزارش د کردم. حضرت فرمود: علی! برو از آن آب بگیر. مردم هم آمدند و مشکها و ظرفهای خود را پر کردند، پس از آنکه خود نوشیدند و وضو ساختند و چارپایانشان را سیراب ساختند و... این فضیلتی بود که خداوند عزوجل از میان اصحاب، تنها مرا به آن مفتخر ساخت.

عن علی قال:.... فان رسول الله (ص) کان فی تعض الغزوات ففقد الما فقال لی: یا علی! قم الی هذه الصخره و قل: انا رسول رسول الله (ص)، انفجری لی ما والله الذی اکرمه بالنبوه لقد ابلغتها الرساله فاطلع منها مثل ثدی البقر فسال من کل ثدی منها ما فلما رایت ذلک اسرعت... فاخبرته فقال: انطلق یا علی! فخذ من الما و جا القوم حتی ملووا قریهم و اداوتهم و سقوا دوابهم و شربوا و توضوا فخصنی الله عزوجل بذلک. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۶۹۹.

جنگ جمل

افکار زنانه بر عایشه غلبه یافت و کینه دیرینه او را همچون کوره آهنگری بتافت؛ اگر از او می‌خواستند تا آنچه را درباره من انجام

دده است، با دیگری کند هرگز نمی‌پذیرفت و چنین نمی‌کرد....

آتش افروزان جنگ جمل به بهانه مکه از مدینه بیرون شدند. در حالی که حرم و همسر رسول خدا(ص) را به این سو و آن سو می‌کشاندند؛ چنانکه کنیز را فروشندگان آن به اطراف می‌کشاندند.

او را با خود به بصره بردند، در حالی که زنان خویش را در خانه‌های امن خود نشاندهند. کسی را که رسول خدا(ص) در خانه و پرده نگاه داشته بود و او را از چشم آن دو (طلحه و زبیر) و چشمان دیگران باز داشته بود، به همگان نمایاندهند. آن هم به همراه لشکری که یک تن از آنان نبود که در طاعت من نباشد و دست مرا به میل رغبت خود به بیعت نفشرده باشد. آنها به فرمانگزار من در بصره و خزانه داران و مردمی جز آنان، یورش آوردند: بعضی را با زجر و سختی کشتند و بعضی را با مکر و نیرنگ از پا در آوردند.

به خدا سوگند، آنها، اگر از مسلمانان جز یک تن را به عمد بی آنکه جرمی مرتکب شده باشد- نکشته بودند، کشتن همه آن لشکر بر من روا بود؛ چه آنکه آنها همگی حاضر بودند و از هلاکت مسلمانی بی گناه جلوگیری نکردند و با دست و زبان به دفاع از وی برخاستند.

(این حال لشکری است که تنها یک مسلمان توسط آنها کشته شده باشد) پس چگونه بر من روا نباشد کشتن لشکری که به تعداد خود از جمع مسلمین کشته باشند؟! قال علی (ع): اما فانه فادرکها رای النسا و ضغن غلا فی صدرها کمر جل القین و لو دعیت لنتال من گیری ما ات الی؛ لم تفعل. [۱].

... فخرجوا یجرون حرمه رسول الله (ص) کما تجر الامه عند شائها متوجهین بها الی البصره فحبسا نساها فی بیوتها و ابرزا حبیس رسول الله (ص) لهما و لغیرهما فی جیش ما منهم رجل الا و قد اعطانی الطاعه و سمح لی بالبیعه طائعا غیر مکره فقدموا علی عاملی بها و خزان بیت مال المسلمین و غیرهم من اهلها فقتلوا طائفه صبرا و طائفه غدرا. فوالله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا واحدا معتمدین لقتله بلا جرم جره، لحل لی قتل ذلک الجیش کله اذ حضروه فلم ینکروه و لم یدفعوا عنه بلسان و لایید، دع ما انهم قد فتلوا من المسلمین مثل العده التي دخلوا بها علیهم.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه (صبحی صالح)، بخشی از خطبه ۱۵۶.

[۲] نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، خطبه ۱۷۱.

جای بهشت‌ها در روز قیامت

سه نفر از یهود به نامهای کعب بن اشرف و مالک بن صیفی وحی بن اخطب نزد عمر آمده به او گفتند: در کتاب آسمانی شما قرآن مجید آمده: و جنه عرضها السموات والارض؛ [۱] بهشتی که وسعت و پهناوری آن به قدر آسمانها و زمین هاست و در صورتی که وسعت یک بهشت تمام آسمانها و زمینهای هفتگانه را بگیرد پس بقیه بهشتها در روز قیامت کجا هستند؟ عمر گفت: نمی‌دانم، در این اثناء امیرالمومنین علیه‌السلام وارد گردیده به آنان فرمود: گفتگوی شما چیست؟ یهودیان سوال خود را مطرح کردند. حضرت امیر علیه‌السلام به آنان فرمود: بگویند وقتی که شب می‌شود روز به کجا می‌رود؟ گفتند: خدا می‌داند.

علی علیه‌السلام همین طور هم جای بهشتها را خدا می‌داند، و آنگاه آن حضرت علیه‌السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمده و داستان را عرضه داشت و در همان حال آیه شریفه نازل گردید:

فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون؛ [۲] پیرسید از دانشمندان اگر خودتان نمی‌دانید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره آل عمران، آیه ۱۳۳.

[۲] سوره نحل، آیه ۴۳. مناقب سروی قضایاه فی حال حیاہ النبی صلی الله علیه و آله.

[۳] توحید، صدوق، باب ۶۰، القضاء، حدیث ۳.

جو

هنگامی که حضرت امیر علیه‌السلام خواست به جنگ صفین رود، این دعا را که مشتمل بر چگونگی آفرینش آسمان و زمین و حکمت قرار دادن کوههاست انشاء فرمود: اللهم رب السقف المرفوع، والجو المكفوف، الذی جعلته مغیضا للیل والنهار... بار خدایا! ای پروردگار آسمان بلند! و جو محفوظ از انتشار، که قرار داده‌ای آن (جو) را محل فرو رفتن شب و روز... [۱] شهرستانی در کتاب الهیئه والاسلام [۲] آورده: منظور از جو مکفوف این است که جو با آن که به خودی خود اقتضای پراکندگی و انتشار دارد از آثار قدرت خدای تواناست که آن را در جای معینی نگهداری نموده است.

و نیز در شرح الذی جعلته مغیضا للیل و النهار می‌گوید: کلمه مغیض به معنای جایی است که آب را می‌مکد و آن را به خود جذب می‌نماید، و گویا آن حضرت (بطور استعاره) شب و روز را به معنای نور و تاریکی قرار داده و چنین فرموده: خدایا تو نور و ظلمت را در جو فرو برده‌ای و در اثر فرو رفتن نور در جو، شب به وجود آمده، و در اثر فرو رفتن تاریکی در جو روز پدید آمده است که آن حضرت چنین فرض نموده که هوا نور و ظلمت را مکیده و بلع می‌نماید و هم اکنون پس از گذشتن قرنهای زیادی دانشمندان علم هیئت به وسیله آلات مجهز طیف نما و یا اسپکتروسکوپ دیده‌اند که جو بر اثر اقتضاء و احتیاجش مقداری از نور را می‌مکد و بقیه‌اش را برای ما بر می‌گرداند. و حقا که این کشف علمی هزار در از علم و اسرار فیزیکی به روی آنها گشوده است. و لیکن باب مدینه العلم مقصودم علی علیه‌السلام است. بنابر روایات صحیحہ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هزار در از علم به او آموخته که از هر دری هزار در گشوده می‌شود، و بسا این فرمایشات معجزه آسا از آثار و فروع این درها بوده که دانشمند محقق از آنها هزار در کشف می‌کند، و به خدا سوگند که کسی که در سخنان نورانی آن حضرت علیه‌السلام دقت و تامل نماید، در صورتی که بر فنون فلسفه احاطه و تسلط داشته باشد چشمه‌هایی از حکمت و دانش به روی او می‌جوشد، و به صدق گفتار آن کسی که درباره آن حضرت علیه‌السلام گفته: کلام علی علیه‌السلام پائین‌تر از کلام خالق و برتر از کلام مخلوقین است پی می‌برد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶.

[۲] الهیئه والاسلام، ص ۵۱.

جنگ و حماسه

هنگامی که حضرت امیر علیه‌السلام یاران خود را به نبرد با دشمن ترغیب می‌نمود این دستورات را به آنان گوشزد می‌کرد: زره‌داران را در پیش روی لشکر و جنگجویان بی‌سلاح را عقب لشکر قرار دهید دندانهایتان را بر هم بفشارید؛ زیرا که آن سبب می‌شود شمشیرها کمتر به سرتان کارگر شود؛ به هنگام پرتاب نیزه پیچ و خم بخورید که در اصابه نیزه به دشمن موثر است؛

نگاهتان را پایین بیندازید که دل را قوی و قلب را آرامتر می‌کند؛ سر و صدا و هیاهو نکنید؛ زیرا متانت و وقار بیش از هر چیز ترس و هراس را برطرف می‌سازد؛ پرچم خود را استوار نگهداشته و اطرافش را خالی نکنید، و آن را به دست دلیران سپاه و کسانی که خطرها را از شما دور می‌کنند بسپارید [۱] آنان هستند که اطراف پرچم را می‌گیرند و از چهار جانب آن را نگهداری می‌کنند، نه از آن عقب می‌افتند که تسلیم دشمن شوند، و نه بر آن پیشی می‌گیرند که تنها بماند. [۲].

و نیز آن حضرت علیه‌السلام در بعض روزهای صفین به یاران خود فرمود: ترس از خدا را شعار خود سازید، و ثبات قدم و آرامش را پیشه کنید دندانهایتان را بر هم بفشارید که شمشیرها را از سرتان دورتر می‌کند، زره را با دقت در بر کنید، شمشیرها را در غلاف حرکت دهید، با گوشه چشم غضب آلود به دشمن نظر افکنید، از هر طرف نیزه بپرانید، با نوک شمشیر زد و خورد کنید اگر شمشیرتان نمی‌رسد با پیش رفتن آن را به دشمن برسانید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] یکی از مصادیق این فرمایش امام علیه‌السلام ربیع بن مکدم از قبیله بن فراس است آورده‌اند که: در سفری چند کجاوه از اهل و عائله‌اش همراهش بودند که به تنهایی از آنها پاسداری می‌نمود. در این موقع دو اسب‌سوار از طایفه بنی سلیم متوجه او شده، یکی از آنان تیری به سوی او پرتاب نمود تیر به قلب وی اصابت کرد. در این هنگام ربیع برای این که دشمن از این حادثه آگاه نشود و به حریم او متعرض نگردد نیزه‌اش را در زمین فرو برد و در حالی که بر زمین نشسته بود به آن تکیه زد تا این که کجاوه‌ها به خانه‌های حی رسیدند، و بنی سلیم همچنان در پیشروی او ایستاده حرکتی از خود نشان نمی‌دادند به تصور این که او زنده است، تا اینکه یکی از آنان متوجه شده به آنان گفت: به نظرم او مرده است؛ زیرا اصلاً حرکت نمی‌کند، پس تیری به جانب اسب او انداختند، و ناگهان اسب او از جا پرید و بدن بی‌جان ربیع از بالای زمین بر زمین افتاد. (محمد تقی شوشتری).

[۲] نهج البلاغه، خطبه ۱۲۰.

[۳] نهج البلاغه، خطبه ۶۳.

جنایت سگ

علی علیه‌السلام جنایت روزانه سگ را موجب ضمان صاحب او می‌دانست ولی گاز گرفتن او را در شب موجب ضمان نمی‌دانست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب ج ۱۰، ص ۲۲۸، حدیث ۳۱.

جوان سفیه

جوان سفیه باید نگهداری شود تا عاقل گردد. و نیز فرمود: شخص بدهکاری که قرض خود را ادا نمی‌کند باید حبس شود، و چنانچه افلاس او ثابت گردد او را آزاد می‌کنند تا مالی به دست آورده و دیون خود را ادا نماید. و کسی که بدهیهای خود را نمی‌دهد و طلبکارانش را سر می‌دواند باید زندانی شود، و آنگاه او را وادار می‌کنند که داراییش را به نسبت دیونش بین طلبکارانش تقسیم کند، و اگر امتناع ورزد امام این کار را می‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب القضا، باب ۱۳، حدیث ۱.

جبران

گفتار خلافی از بشر بن عطار به امیرالمومنین علیه‌السلام گزارش شد. امام شخصی را مامور دستگیری او نمود، مامور آن حضرت، بشر را در طایفه بنی اسد یافت، در این موقع نعیم بن دجاجه، بشر را فراری داد، امیرالمومنین علیه‌السلام دستور داد نعیم را دستگیر کرده نزد آن حضرت ببرند، پس هنگامی که نعیم را نزد امام آوردند به آن حضرت چنین گفت: همانا به خدا سوگند که بودن با تو ذلت، و جدایی از تو موجب کفر است!

امام علیه‌السلام چون این را شنید به او فرمود: تو را بخشیدم؛ همانا خدای تعالی می‌فرماید: ادفع بالتی هی احسن السیئه؛ [۱] بدیها را به آنچه که بهتر است دفع کن.

اما این که گفتمی بودن با تو ذلت است گناهی است که مرتکب شده‌ای، و این که گفتمی جدایی از تو موجب کفر است حسنه‌ای است که انجام داده‌ای و سبب جبران آن گناهت شد، پس او را آزاد نمود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره مومنون، آیه ۹۵.

[۲] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۸، حدیث ۴۰.

جلوگیری از دو دفعه قصاص

مردی مرد دیگری را کشت، برادر مقتول قاتل را نزد عمر برد، عمر به وی دستور داد قاتل را بکشد، برادر مقتول قاتل را به قدری زد که یقین کرد او را کشته است.

اولیای قاتل او را برداشته به خانه بردند و چون رمقی در بدن داشت به معالجه‌اش پرداختند و پس از مدتی حالش خوب شد. برادر مقتول چون قاتل را دید دوباره او را گرفت و گفت: تو قاتل برادر من هستی باید تو را بکشم، مرد فریاد برآورد تو یک بار مرا کشته‌ای و حقی بر من نداری.

مجددا نزاع را به نزد عمر بردند، عمر دستور داد قاتل را بکشند، ولی نزاع ادامه یافت تا این که به نزد حضرت امیر علیه‌السلام رفته و از او داوری خواستند. علی علیه‌السلام به قاتل فرمود: شتاب مکن، و خود آن حضرت به نزد عمر رفت و به وی فرمود: حکمی که درباره آنان گفته‌ای صحیح نیست.

عمر گفت: پس حکمشان چیست؟

علی علیه‌السلام: ابتدا قاتل شکنجه‌هایی را که برادر مقتول بر او وارد ساخته از او قصاص می‌گیرد و آنگاه برادر مقتول می‌تواند او را بکشد. برادر مقتول با خود فکری کرد که در این صورت جانش در معرض خطر است پس از کشتن او صرفنظر کرد. [۱].

و همین خبر را ابن شهر آشوب در مناقب با اندک اختلافی نقل کرده و در آخر آن می‌گوید: عمر دست به دعا برداشت و گفت: سپاس خدای را، یا اباالحسن! شما خاندان رحمتید، و آنگاه گفت: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۶۰ مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۷. تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۷۸، حدیث ۱. من لا یحضر، ج ۴، ص ۱۲۸، حدیث ۱۴.

جنگ رومیان

عمر درباره جنگ با رومیان از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نظریه خواست. آن حضرت به او فرمود: خداوند ضامن شده حوزه و حدود مسلمانان را نگهداری کند، و عیوب آنان را پوشاند، و آن خدایی که مسلمانان را زمانی که اندک بوده‌اند یاری نموده، زنده است، و هرگز نمی‌میرد. تو اگر خودت به جانب دشمن حرکت کنی و در جنگ مغلوب گردی، برای شهرهای دوردست مسلمانان پناهی نمی‌ماند (برای جلوگیری از فتنه و فساد). صلاح این است که مردی دلیر و آزموده به طرف دشمن بفرستی و سپاهیان را نیز از رزمندگان صبور و با استقامت و شکیبا و موعظه‌پذیر انتخاب کنی، پس اگر به یاری خداوند بر دشمن پیروز شدند و آرزوی تو برآورده شده و اگر شکست خوردند باز هم اهمیتی ندارد؛ زیرا خودت به عنوان پناهگاه و پشتیبان مسلمانان زنده خواهی بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، در ضمن خطبه ۱۳۰.

جرم عیدالله پسر عمر

ابن ابی‌الحدید آورده: کنیز عیدالله پسر عمر از عیدالله به نزد عمر شکایت برد، و از عیدالله با کنیه ابو عیسی یاد کرد، عمر از او پرسید ابو عیسی کیست؟ کنیز: پسر عیدالله. عمر: وای بر تو! او را ابو عیسی می‌خوانی؟ و آنگاه عیدالله را به نزد خود فراخوانده به او گفت: عجب کنیه خود را ابو عیسی گذاشته‌ای؟! عیدالله ترسید و فرغ بیتابی نمود و سپس عمر دست او را به دندان گاز گرفت و او را کتک زد و به وی گفت: وای بر تو! آیا عیسی را پدری هست؟ آیا کنیه‌های بیشمار عرب را نمی‌دانی: ابوسلمه، ابوحنظله، ابو عرفت، ابومره. و عادت عمر این بود که هرگاه بر یکی از افراد خانواده‌اش غضب می‌کرد تا او را به دندان گاز نمی‌گرفت خشمش فرو نمی‌نشست و دلش تشفی نمی‌یافت. [۱].

نکته:

کنیه ابومره که عمر آن را نیز شمرده در شرع، مورد نهی قرار گرفته است چنانچه در کافی [۲] در این خصوص روایتی آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۳ ص ۱۰۴.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۱، ح ۱۷.

جابر (ابو خالد)

جابر از تابعین و اهل کوفه است که در جنگ نهروان امیرالمؤمنین امام علی علیه‌السلام را همراهی کرد. خطیب بغدادی، وی را از تابعین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از اهل کوفه یاد می‌کند و می‌نویسد: خالد فرزند جابر از

پدرش نقل می‌کند که گفت: من در جنگ نهروان همراه امام علیه‌السلام بودم و همین که امام علیه‌السلام چشمش به نهروانیان افتاد به اصحابش فرمود: از جنگ خودداری کنید. یاران حضرت فریاد برآوردند که ما باید قصاص خون «عبدالله بن خُتاب» را - که عامل حضرت در نهروان بود و به دست خوارج با همسر و فرزند در رحم همسرش کشته شده بود - بگیریم. پس از جنگ حضرت علی علیه‌السلام فرمود: برگردید مجدّد (ذو الحویصره) را پیدا کنید، دنبال جنازه او رفتند ولی وی را نیافتند، باز حضرت تأکید کرد که: بروید سراغ او که به خدا سوگند نه من دروغ می‌گویم و نه به من دروغ گفته شده است.... اصحاب جست و جو کردند و جسد او را از میان کشته‌ها در وسط آب و گل پیدا کردند که یک دست او مانند پستان زن بود، هر وقت می‌کشیدند، کشیده می‌شد و هر وقت آن دست را رها می‌کردند، جمع می‌شد. حضرت چون جنازه این نهروانی را دید فریاد زد:

اللّٰهُ اَكْبَرُ، وَ اللّٰهُ لَوْلَا اَنْ تَبْطُرُوا لِحَدِثْتُمْ مَا وَعَدَكُمْ اللّٰهُ عَلٰى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ لِمَنْ قَاتَلْتُمْ؛

اللّٰهُ اَكْبَرُ، به خدا قسم اگر خیلی سرمست و مسرور نمی‌شدید، آنچه بر زبان پیامبران برای جنگ کنندگان با اینها جاری شده بود، برای شما حدیث می‌کردم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ بغداد، ج ۷، ص ۲۳۶.

جابر بن عبدالله انصاری

جابر فرزند «عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری» از طائفه خزرج و کنیه‌اش «ابو عبدالله» و به قولی «ابو عبدالرحمن» یا «ابو محمد» بوده و او یکی از بزرگان و اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و از ارادتمندان خاندان رسالت به شمار می‌آید. مادرش نسیبه دختر ابوعبدالله (عبدالرحمان) عقبه بن عدی است. جابر در کودکی همراه پدرش در عقبه دوم در جمع هفتاد نفری خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه رسیدند و با حضرت بیعت کردند. [۱]. به نقل ذهبی، جابر ۹۴ سال عمر کرد و در جنگ بدر هجده ساله بوده است. [۲].

جابر روی همان شخصیت اجتماعی و ایمانی که داشت، همواره مورد توجه بود و از کسانی است که روایات بسیار زیادی از او به یادگار مانده و در تمام جنگ‌های پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شرکت داشته و در جنگ صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شامیان جنگید، جابر از اصحابی است که عمر طولانی کرد و سلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به امام باقر علیه‌السلام که در خردسالی بود، ابلاغ نمود و او اولین کسی بود که پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام وارد کربلا شد و قبور شهدای کربلا را به همراه عطیه زیارت نمود.

جابر سرانجام در سن ۹۴ سالگی در سال ۷۴ یا ۷۷ هجری در حالی که چشمانش را از دست داده بود در مدینه دار فانی را وداع گفت و حاکم مدینه «ابان بن عثمان» بر او نماز خواند. او آخرین صحابی از میان اصحاب و شرکت کنندگان در عقبه ثانیه بود که از دنیا رفت. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۳۴؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

[۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۷.

[۳] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۷؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۳۸.

جابر بن عمیر انصاری

جابر بن عمیر که از اصحاب رسول اسلام صلی الله علیه و آله به شمار می‌آید. [۱] از یاران علی علیه السلام و از شاهدان صفین نیز می‌باشد.

نصر بن مزاحم از جابر بن عمیر چنین نقل می‌کند که گفت: امیر مؤمنان علیه السلام در «یوم الهریر» در هیاهوی نبرد، رو به قبله کرد و دست‌های خود را بلند نمود و چنین ندا داد:

یا الله، یا رحمن [یا رحیم] یا واحد [یا أحد] یا صمد یا الله یا إله محمد، اللهم اليك نُقِلت الأقدام، و أفضت القلوب، و زُفعت الأيدي... اللهم انا نشكو اليك غيبه نبينا صلي الله عليه و آله، و كثرة عدونا، و تشتت أهوائنا، «ربنا افتح بينا و بين قومنا بالحق و أنت خير الفاتحين» سيروا على بركة الله؛

ای خداوند! ای مهربان [ای بخشاینده] ای یکتا [ای یگانه] ای بی‌نیاز، ای خدای محمد، بارالها، گام‌ها به سوی تو برگردد و دل‌ها برای تو در سینه‌ها تپد و دست‌ها به درگاه تو برآید... بارالها ما از فقدان پیامبرمان و فزونی دشمنان و پراکندگی آرزوهایمان به تو شکایت می‌کنیم. «پروردگارا، تو در نزاع بین ما و قوم ما به حق داور کن و ما را فاتح گردان که تو بهترین پیروزی دهنده‌ای.» بعد فرمود: به برکت و فضل خدا پیش روید... [۲].

از این عبارتی که ابن مزاحم در وقعه صفین از جابر بن عمیر نقل کرده به خوبی معلوم می‌شود این صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شرکت داشته و از یاران حضرت بوده است.

پی نوشت‌ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۹؛ رجال طوسی، ص ۱۳، ش ۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۱۰.

[۲] وقعه صفین، ص ۴۷۷.

جاریه بن زید

ابن اثیر و ابن حجر به نقل از ابن کلبی، جاریه را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار آورده‌اند و می‌نویسند: وی در صفین همراه امیر مؤمنان علیه السلام حضور داشت. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۲؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۴۴.

جاریه بن قدامه سعدی

جاریه فرزند «قدامه بن مالک بن زهیر تمیمی سعدی» و کنیه‌اش «ابو ایوب» و به قولی «ابو قدامه» یا «ابو یزید بصری» بود. [۱] وی از یاران پاک طینت و شجاع پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و یاران وفادار امیر مؤمنان علی علیه السلام بود که در راه دین اسلام همواره ثابت قدم ماند.

شیخ طوسی و دیگران، وی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام، و عموی

«احنف بن قیس» و به قولی پسر عمویش می‌دانند که در شهر بصره ساکن بود. [۲] و حدیث معروفی نیز از او نقل شده است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: همان مدارک و نیز تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۲۰.

[۲] رجال طوسی، ص ۴، س ۲۷ و ص ۳۷، ش ۱۳.

[۳] رجال طوسی، ص ۴، س ۲۷ و ص ۳۷، ش ۱۳.

جاریه بن مثنی

جاریه بن مثنی از جمله یاران حضرت علی علیه‌السلام است که در صفین حضور داشته است. نصر بن مزاحم نقل می‌کند: موقعی که بعضی سپاهیان معاویه در صفین مثل ذوالکلاع حمیری دانست که عمار یاسر در سپاه حضرت امیر علیه‌السلام است، نسبت به حقانیت معاویه به تردید افتاد و با ابونوح حمیری که از خویشاوندانش بود و در سپاهیان حضرت علی علیه‌السلام بود، به مشورت پرداخت که به نزد عمرو عاص برود و او را متقاعد سازد که با عمار یاسر ملاقات کند و در حقانیت حضرت علی علیه‌السلام به گفت و گو نشیند، عمرو عاص موافقت کرد که ابو نوح حمیری ترتیب این ملاقات را بدهد لذا در حالی که شرحبیل فرزند ذوالکلاع، ابو نوح را مراقبت و همراهی می‌کرد به خیمه‌های سپاه حضرت علی علیه‌السلام نزدیک شد و به محضر عمار یاسر آمد که با جمعی از یارانش نشست. از جمله کسانی که در کنار عمار یاسر بودند: جاریه بن مثنی، هاشم مرقال، مالک اشتر، عبدالله بن حَجَل، خالد بن معمر و عبدالله بن عباس بودند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۳۰ و ۳۳۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۸، ص ۱۶ - ۲۲.

جبر بن انس بن ابی زریق

ابن اثیر، «جبر بن انس» را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جنگ جویان بدر به شمار آورده و می‌افزاید: او از قبیله بنی‌زریق است که به همراه حضرت علی علیه‌السلام در جنگ صفین حضور داشته است، اما ابو نعیم و ابو موسی او را «جزء بن انس» نامیده‌اند. [۱].

ابن حجر وی را جبر بن انس می‌داند و می‌نویسد: جزء بن انس سلمی است و غیر از جبر بن انس است و جبر از اصحاب انصار رسول خدا صلی الله علیه و آله و بدری است و در رکاب حضرت علی علیه‌السلام در صفین جنگیده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶۶.

[۲] الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۱.

جبله بن ثعلبه انصاری

ابن اثیر «جبله بن ثعلبه» را از حاضرین در جنگ بدر می‌داند و از ابی رافع نقل می‌کند: وی در جنگ صفین نیز امیرالمؤمنین

علیه‌السلام را یاری کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶۷؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۶.

جبله بن عطیه ذهلی (ابو عرفاء)

جبله فرزند عطیه ذهلی رقاشی کنیه‌اش ابو عرفه یا ابو عرفاء از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است [۱] که در جنگ صفین حضرت را یاری نمود و سرانجام پس از نبرد بسیار دلاورانه‌ای به فیض شهادت رسید.

نصر بن مزاحم در دلاوری‌ها و شهادت جبله بن عطیه از عمرو بن زبیر چنین نقل می‌کند که گفت: خودم از «حزین بن منذر رقاشی» شنیدم که می‌گفت: امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن روز (یکی از روزهای سخت جنگ صفین پس از قتل ذوالکلاع از دلاوران سپاه معاویه) پرچم قبیله ربیع را به من سپرد و فرمود: «باسم الله ستر یا حزین، و اعلم انه لا تخفیک علی رأسک رایة مثلها ابداء، هذا رایة رسول الله صلی الله علیه و آله؛ ای حزین در پناه نام خدا حرکت کن و بدان که هرگز پرچی مانند این پرچم بر فراز سرت به اهتزاز نیامده است؛ زیرا که این پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله است.» حزین می‌گوید: ابو عرفاء جبله بن عطیه ذهلی پیش من آمد و گفت: آیا موافقی پرچم خود را به من بدهی که بر دوش گیرم و ثوابش برای من و شهرت و افتخار پرچم‌داری برای تو باشد؟ گفتم: ای عمو جان، مرا به شهرت بدون اجر و ثواب نیازی نیست. جبله گفت: در عین حال از این کار هم بی‌نیاز نیستی، اینک لطف کن و پرچمت را ساعتی به من عاریه بده که به زودی به تو بازمی‌گردد. در این جا «حزین» می‌گوید: من دانستم که «جبله» برای شهادت در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام آماده شده است، و می‌خواهد در راه خدا کشته شود. لذا به او گفتم: بسیار خوب این پرچم را بگیر، و هرگونه که می‌خواهی، عمل کن، جبله پرچم را به دست گرفت و به یاران خود چنین گفت: ای اهل این پرچم! بدانید که کارهای بهشت همگی ناگوار (و سنگین) و کارهای جهنم همگی سبک (و پلید) است. کسی به بهشت راه نخواهد یافت مگر افراد صابر و شکیب که خود را در انجام فرایض و اوامر خداوند پایدار و کوشا هستند و هیچ‌یک از اوامر و فرایض خدا بر بندگان سخت‌تر از جهاد در راه او نیست و پاداش جهاد در راه خدا هم از همه عبادت‌ها برتر است. از این رو، هنگامی که دیدید من حمله کردم، شما نیز حمله کنید، عجب از شما، آیا مگر شما مشتاق بهشت نیستید؟ مگر دوست ندارید که خداوند شما را بیامرزد؟

پس از این سخنان، ابو عرفا در حالی که پرچم مرا در دست داشت به سپاه معاویه حمله کرد و یارانش نیز به دشمن حمله بردند و جنگ سختی به راه انداختند.

گروه ربیع به همراه جبله به نبرد خویش ادامه دادند تا آن که خوف و خشیتی در اردوگاه معاویه به وجود آوردند به طوری که معاویه با عمرو عاص برای چاره‌جویی به گفت و گو پرداختند، اما سرانجام جبله در این نبرد شربت شهادت نوشید و به آرزوی خود رسید و روح مطهرش به ملکوت اعلی پیوست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۱۲.

[۲] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۰۴ و ۳۰۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۳۹.

جبله بن عمرو و ساعدی انصاری

ابن اثیر و دیگران نوشته‌اند: «جبله بن عمرو انصاری» برادر ابی مسعود عقبه بن عمرو انصاری، از اهالی مدینه و از فقیهان اصحاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و از یاران امیر مؤمنان علیه السلام است. او مردی شجاع و دلاور بود که در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام حضور داشت و در سال ۵۰ هجری با معاویه بن حدیج در جنگ آفریقا شرکت نمود و ساکن مصر گردید. [۱].

جبله از نخستین کسانی بود که: به تخلفات عثمان بن عفان (خلیفه سوم) اعتراض کرد و با سخنانی تند و خشن، رفتار او را زیر سؤال برد.

محمد تقی تستری از ثقفی نقل می‌کند: روزی جبله به مسجد آمد و عثمان بالای منبر صحبت می‌کرد او را از منبر به صورت اعتراض پایین آورد. زید بن ثابت و پسر عمویش «ابو اسید ساعدی» از جبله خواستند دست از عثمان بردارد. جبله گفت: به خدا قسم دست بر نمی‌دارم؛ زیرا اگر از او اطاعت کنم، خدا را ملاقات خواهم کرد و خواهم گفت: «رَبَّنَا إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ سَادَتَنَا وَ كِبْرَانَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ» پروردگارا ما بزرگان و شخصیت‌هایمان را اطاعت کردیم و آنها ما را به گمراهی راهنمایی کردند» لذا از عثمان دست‌بردار نیستم. [۲].

جبله، پس از قتل عثمان دل در گرو امیر مؤمنان علی علیه السلام نهاد و جزو نخستین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که با حضرت بیعت کرد و از یاران باوفای ایشان گردید [۳] و در جنگ صفین هم در رکاب حضرت جنگید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۷؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۷.

[۲] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۶۸.

[۳] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۹؛ الجمل، ص ۱۰۶.

[۴] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۶۹؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۷.

جبر بن حباب بن منذر انصاری

جبر فرزند حباب بن منذر، از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بود که در جنگ صفین در رکاب امیر مؤمنان حضور داشت. هم‌چنین پدرش «حباب» نیز از اصحاب رسول گرامی اسلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۷۰؛ الاصابه، ج ۱، ص ۴۶۰.

جرداء بنت سمیر

جرداء دختر سمیر، همسر «هرثمه بن سلیم» از اهالی کوفه و جزو شیعیان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود و در جنگ صفین آن حضرت را یاری نمود.

هرثمه می‌گوید: من چون از صفین بازگشتم به همسر «جرداء بنت سمیر» که از شیعیان علی بن ابی طالب بود، گفتم: آیا امام و

مولایت ابوالحسن علی بن ابی طالب تو را به تعجب نمی آورد از این که تا وقتی وارد کربلا شدیم مقداری از خاک آن را برداشت و بویید و فرمود: «وای بر تو ای خاک! به زودی از میان تو قومی محشور می شوند که بدون حساب وارد بهشت می شوند»؟ آیا علی علم به غیب دارد؟

جرداء که زن با ایمانی بود و به امامت علی بن ابی طالب علیه السلام اعتقاد راسخ داشت، به شوهر گفت: مرا واگذار ای مرد، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام غیر از حق چیزی نگفته است. هر ثمه می گوید: دیری نگذشت که واقعه عاشورا رخ داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۱۴۰.

جریر بن عبدالله بجلی

جریر بن عبدالله بن جابر بجلی [۱] از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرمؤمنان علیه السلام است که به «ابوعمر» و نیز «ابوعبدالله» کنیه داشت. وی در ماه رمضان سال دهم هجری به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و اسلام آورد و با حضرتش بیعت کرد. جریر مردی زیبا چهره و سفیدرو بود و پیامبر درباره او فرموده است: «كَأَنَّ عَلِيَّ وَجْهَهُ مَسْحَةٌ مَلَكٌ؛ گویی فرشته بر چهره اش دست کشیده است.»

وی که از جانب عثمان بر همدان حاکم بود در ابتدای خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام اطاعت و فرمان برداری خود را اعلام کرد و در مقرر فرمانداریش همدان مردم را به اطاعت و بیعت از حضرت فرا خواند، و پس از جنگ جمل، حضرت او را عزل کرد و به کوفه فراخواند و نامه امام علیه السلام را برای معاویه به شام برد، اما عاقبت از حضرت و نیز از معاویه کناره گرفت و در جزیره و نواحی آن مقیم شد تا آن که در شرات [۲] به سال ۵۴ هجری به روزگار حکومت ضحاک بن قیس بر کوفه درگذشت. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] بجلی منسوب به بجلیه است، و بجلیه نام قبیله ای است در یمن.

[۲] شرات نام کوهستانی در ناحیه عسفان و نام منطقه ای میان دمشق و مدینه است.

[۳] شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۸.

جریر بن کلیب کندی

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام به شمار آورده است. [۱]. ابن حجر، وی را «جُری بن کلیب نهدی» نام می برد و می نویسد: او از ثقات است و از علی بن ابی طالب علیه السلام و بشیر بن خصاصیه نقل حدیث کرده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۱۶.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۴۴.

جریش سکونی

جریش، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که با حضرت در صفین مجاهدت کرد. هم‌چنین وی شاعر بود و قصیده‌ای نیز در جنگ صفین سرود. از اشعار او پیداست که او مردی شجاع و دلاور بوده است، به چند بیت از اشعار او توجه کنید.

معاوی ما أفلت إلا بجرعہ

من الموت رعباً تحسب الشمس کوکبا

نجوت و قد أدمیت بالسوط بطنه

أزوماً علی فأس اللجم مُشدِّبا

فلا تکفُرْنَه و أعلمن أن مثلها

إلی جنبها ما دارک الجری أو کبا

فان تفخروا یا بنی بُدیل و هاشم

فنحن قتلنا ذا الکلاع و حوشبا [۱].

- ای معاویه جز جرعه‌ای از شرننگ مرگ ننوشیده‌ای که از ترس، خورشید تابان را چون ستاره‌ای کوچک پنداری.
- از مرگ رستی و با تازیانه شکم (مرکب) را مجروح کردی و دهانه اسب بلند بالا را سخت کشیدی.
- آن را کتمان مکن و یقین بدان که چنان واقعه‌ای همواره در یاد تو خواهد ماند.
- اگر شما افتخار می‌کنید که دو فرزند بدیل را کشته‌اید ما نیز در مقابل ذوالکلاع و حوشب را کشته‌ایم.
- زیر گرد و غبار با شمشیرهای خود در برابرشان پایداری کردیم و هر چیز جز پایداری مذلت‌افزا بود.

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۴۰۱.

جعاده بن سعد انصاری

طبق قول شیخ طوسی، «جعاده بن سعد» از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۷.

جعده بن هبیره مخزومی

شیخ طوسی، «جعده بن هبیره مخزومی» را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده و می‌نویسد: وی پسر خواهر امیرمؤمنان و مادرش «ام هانی بنت ابی طالب» است. [۱].

جعده بن هبیره یکی از پنج قریشی است که در خدمت حضرت امیر علیه السلام بود، و وفاداری خود را تا پای جان به ظهور رساند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۱۴.

[۲] رجال کشی، ص ۶۳، ح ۱۱۱.

جعید همدانی کوفی

شیخ طوسی، «جعید همدانی» را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام با نام «جعده» و با نام «جعید» او را نیز از اصحاب امام حسن، امام حسین علیهما السلام به شمار آورده است. [۱].

و هم چنین او را با نام «جعید همدانی کوفی» از اصحاب امام سجاد علیه السلام به شمار آورده است. [۲].

برقی نیز وی را از اصحاب امیر مؤمنان، امام حسن، امام حسین و امام سجاد علیهم السلام به شمار آورده است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۵ و ص ۶۷، ش ۲ و ص ۷۲، ش ۷.

[۲] همان، ص ۸۶، ش ۵.

[۳] رجال برقی، ص ۶ و معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۴۰.

جمیل بن کعب ثعلبی

جمیل بن کعب، از سادات ربیعه و از شیعیان و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ جمل و صفین در رکاب آن حضرت شرکت داشت.

علامه محسن امین از مدائنی نقل می کند: هنگامی که قوای معاویه، «جمیل» را به اسارت گرفتند، او را نزد معاویه بردند. معاویه خطاب به وی گفت: خدا را شکر که بالاخره به جنگ ما افتادی، آیا مگر تو نبودی که در جنگ جمل، چنین گفتی و سرودی:

أصبحت الأمة في أمر عجب

و الملك مجموع غداً لمن غلب

قد قلت قولاً صادقاً غير كذب

إن غداً تهلك أعلام العرب

- به راستی که امت اسلام گرفتار امر عجیبی شده است و سرانجام حکومت و خلافت از آن کسی خواهد شد که در این جنگ پیروز گردد.

- من این سخنان را به گزاف نگفته‌ام و حتماً فردا جنگ، بزرگان عرب را در کام خود خواهد بلعید. [۱].

وی در پاسخ معاویه گفت: در این مورد سخن مگو که سخن گفتنت نیز مصیبت است. معاویه گفت: چرا مصیبت است؟ چه نعمتی بالاتر از این که خدا مرا بر مردی - علی علیه السلام - مسلط کرد که فقط در ساعتی، جمع زیادی از بهترین یاران و اصحابم را به قتل رساند؟ پس از این سخنان، معاویه دستور داد که جمیل را ببرند و گردنش را بزنند.

در این لحظه جمیل دست به دعا برداشت، معاویه با شنیدن دعای وی گفت: خداوند تو را بکشد ای جمیل، زیرا مرا نفرین کردی و در نفرینت زیاده روی کردی و هم چنین مرا دعا نمودی و در دعایت نیز افراط کردی. سپس دستور داد که او را آزاد کنند. [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] اشاره معاویه از یادآوری این شعر، احتمالاً این بود که جمیل در «جنگ جمل» تصور می‌کرد، هر کسی در این جنگ پیروز شود، آینده برای او خواهد بود و حال آن که درست برعکس شد؛ زیرا با این که علی علیه‌السلام در جمل و نهروان پیروز شد و در صفین نیز در آستانه پیروزی بود، اما با تسلط یافتن معاویه بر «جمیل بن کعب» سرانجام تصور جمیل کاملاً غلط از آب درآمد.
- [۲] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۲۲.

جندب بن زهیر ازدی (جندب الخیر)

جندب بن زهیر ازدی غامدی، معروف به جندب الخیر [۱] از بزرگان کوفه و از اصحاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است، و از آن حضرت و نیز از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نقل حدیث کرده است. [۲].

جندب، ایمان و وفاداری خود نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام را تا آن جا به منصفه ظهور گذاشت که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت جنگید و در همان جنگ به درجه رفیع شهادت رسید. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] جندب الخیر، به قولی همان کسی است که در زمان حکومت «ولید بن عقبه» در کوفه مرد جادوگری را به قتل رساند و قول قوی تر آن است که قاتل مرد جادوگر، «جندب بن کعب» بوده است. (اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۰۳).
- [۲] سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۳۲۵.
- [۳] اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۰۳.

جندب بن عبدالله ازدی

جندب بن عبدالله ازدی یکی از یاران باوفای امیرمؤمنان علی علیه‌السلام بود. [۱] او از جمله شیعیانی است که با امیر مؤمنان علیه‌السلام بیعت کرد تا پای جان از رهبری و امامت آن حضرت حمایت نماید. [۲] وی در هر سه جنگ زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرکت نمود و در رکاب آن حضرت مجاهدت کرد.

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۲.
- [۲] الجمل، ص ۱۰۹.

جندب بن عقیف ازدی

هنگامی که خبر غم‌انگیز حمله ناجوانمردانه «سفیان بن عوف غامدی» به شهر انبار و شهادت فرماندار آن ناحیه «حسان بن حسان بکری» و همراهانش به گوش امام علیه‌السلام رسید، مردم کوفه را به جهاد و مقاتله با غارتگران دعوت نمود؛ اما مردم همه سکوت کردند و جوابی به امام علیه‌السلام ندادند. حضرت از مسجد بیرون آمد و مردم به همراهش بودند که «جندب بن عقیف» دست برادرش را گرفت و آمد تا مقابل باب سده بر زانوهای خود نشست و گفت:

«ای امیرمؤمنان! امروز من و برادرم مصداق این آیه شریفه هستیم: «قال رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَأَخِي؛ [۱] خداوندا! تو خود

می‌دانی که من برای یاری دینت کسی جز خود و برادرم را ندارم؛ پس ای امیرمؤمنان ما را به هرچه می‌خواهید، فرمان دهید که به خدا قسم خود را به «سفیان» خواهیم رساند، اگرچه بین ما و او آتش دیرپا و زمین پر از خار و خاشاک باشد.»
 امیرمؤمنان علیه‌السلام برایشان دعا کرد و سپس فرمود: «و این تقاعن مما آرید؟ آخر از دست شما دو نفر چه کاری ساخته است؟».
 [۲].

البته بنا به قول ابراهیم ثقفی در «الغارات» کسی که خود را به امام علیه‌السلام عرضه کرد و اعلام وفاداری نمود، «حیب بن عقیف» و برادرزاده‌اش «عبدالرحمن بن عبدالله بن عقیف» بوده است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مائده ۵، آیه ۲۵.

[۲] ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۸۹؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۲۴۶؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۴.

[۳] قاموس الرجال، ج ۳، ص ۹۴.

جندب بن کعب ازدی (اسدی)

جندب فرزند کعب ازدی و به قولی عبدی یا غامدی و به نقل ابوالفرج در «الآغانی»، «کعب اسدی» از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاصابه، ج ۱، ص ۵۱۱؛ الآغانی، ج ۵، ص ۱۵۶.

جویریة بن مسهر عبدی

وی از اصحاب امام علی علیه‌السلام و اعراب کوفه است [۱] که در برخی جنگ‌های حضرت حضور داشت. [۲].
 جویریة بسیار مورد اطمینان و وثوق و علاقه‌مندی حضرت علی علیه‌السلام بود و از اصحاب سرّ آن حضرت به شمار می‌آمد. روزی به او نگاه کرد و ندا کرد: «یا جویریة! الحق بی لا أباً لک، ألا تعلم أنّی أهواک و أحبک؟ ای جویریة! نزد من بیا، مگر نمی‌دانی دلم هوای تو کرده و تو را دوست دارم.» بعد با نوک پا به جویریة زد و فرمود: «اموری را به تو می‌گویم، تو آنها را حفظ کن.» و بدین ترتیب در اسرار امور با حضرت علی علیه‌السلام شریک شد و آگاه گردید. [۳].
 راوندی در «الخرائج و الجرائح» می‌نویسد: روزی، امیرمؤمنان علیه‌السلام به جویریة فرمود: «لتعتلنّ إلى العتلّ الزنیم و ليقطعنّ یدک و رجلک، ثم لیصلبُنک!» ای جویریة! تو به دست مردی پست فطرت و فرومایه کشته خواهی شد، او ابتدا دست و پای تو را قطع می‌کند، سپس تو را به دار می‌آویزد.» مدتی بعد که زیاد بن ابیه از طرف معاویه والی کوفه گردید، وی را احضار کرد و دستور داد دست و پای جویریة را قطع کردند و سپس او را به دار کشیدند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۷، ش ۴.

[۲] رجال برقی، ص ۵.

[۳] قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۵۹.

[۴] الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۲۰۲؛ قاموس الرجال، ج ۲، ص ۷۵۸.



چگونگی تربیت کودک

بسیاری از مردم فرزندان خود را بگونه ای تربیت می کنند که همانند آنها فکر کنند، زندگی کنند، و با آداب و رسوم خانواده و قبیله و فامیل هر چند بی ارزش آنها عادت کنند، و آنها را رعایت نمایند. که اگر جوانی چنین نبود می گویند: تو فرزند ما نیستی!!

در صورتی که امام علی علیه السلام در چگونگی تربیت فرزند بسیار واقع نگر بود و فرمود:

لَا تُفَسِّرُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى آدَابِكُمْ، فَإِنَّهُمْ مَخْلُوقُونَ لِزَمَانٍ غَيْرِ زَمَانِكُمْ

(فرزندان خود را بر آداب و رسوم خود مجبور نسازید، زیرا آنان به روزگاری غیر از روزگار شما تعلق دارند) [۱].

چون انسان‌ها همواره در حال رشد و تکامل بوده، و نوع و سیستم زندگی، راههای تولید و کشف و اختراع و روابط اجتماعی در حال دگرگونی است.

ما باید فرزندان خود را با واقعیت‌ها آشنا کنیم،

تا در هر شرائطی، و در هر جامعه‌ای، حقیقت را درک کنند،

درست بیاندیشند،

و واقع‌گرا باشند،

پس نباید در قالب‌های ذهنی از پیش تعیین شده قرار گیرند.

پی نوشت‌ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲۰ ص ۲۶۷.

چهار انگشتر

امام علی علیه السلام چهار انگشتر در دست شریف می کرد:

۱- انگشتری از یاقوت سرخ برای شرافت و بزرگواری

۲- انگشتری از عقیق سرخ برای حرز و محفوظ ماندن

۳- انگشتری از فیروزه، برای پیروزی و شادابی

۴- انگشتری از آهن چینی برای قوت بخشیدن به انگشت که دیگران را از استفاده آن نهی می فرمود. [۱].

می بینیم با اینکه حضرت در لباس، ساده پوش است، اما به انگشتر و انواع آن توجه دارد.

پی نوشت‌ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۸۶، و ناسخ التواریخ ص ۷۱۲، و بحارالانوار ج ۹، و تذکره الخواص ابن جوزی.

چطور شیعه شد

محدث نوری اعلیٰ (ع) الله مقامه نقل می‌کند: در سال هزار و سیصد و هفده هجری قمری، یک خانواده سنی در نجف اشرف به مذهب شیعه مشرف شدند. چون این کار عجیب و استثنائی بود محدث نوری از رئیس خانواده خواست که ماجرا را با قلم خودش بنویسد.

رئیس خانواده سید عبدالحمید نام داشت. وی خطیب و قاری قرآن بود و در نجف اشرف کتابفروشی داشت. او ماجرای شیعه شدنش را چنین بیان کرد: روزی زن یکی از ملایان به سردرد شدیدی مبتلا گردید، به طوری که از خواب و خوراک افتاد و بعد از مدتی بی‌خوابی، دو چشمش نیز کور شد. وقتی خانواده زن در درمان او درمانده و ناامید شدند به من مراجعه کرده و چاره‌ای خواستند من گفتم: بیماری او علاجی ندارد، مگر اینکه امیرالمؤمنین علی (ع) که حلال مشکلات است کاری کند. شب وقتی حرم خلوت شد، او را به حرم ببرید و دست به دامن آقا علی (ع) شوید.

اتفاقاً آن شب، درد زن کم شد و پس از چند شبانه روز بی‌خوابی به خواب عمیقی فرو رفت. در عالم خواب دید که می‌خواهد وارد حرم آقا امیرالمؤمنین (ع) شود در این حال فرد نورانی و روحانی به وی نزدیک شد و فرمود: ای زن، راحت باش خوب می‌شوی.

زن عرض کرد: آقا شما کی هستید؟ او فرمود: من مهدی آل محمد (ص) هستم. زن از خواب بیدار شد، هنوز چشمانش نابینا بود ولی آرامشی عجیب یافته بود صبح چهارشنبه از خانواده‌اش خواست که او را به وادی السلام به مقام حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف ببرند.

مادر، خواهر و بستگان وی او را به آنجا بردند. او در محراب نشست و شروع به گریه و زاری و استغاثه به حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه نمود به طوری که بیهوش شد و از حال رفت.

در همان حال دو آقای نورانی که یکی از ایشان را قبلاً دیده بود، نزدیکش آمد. یکی از آنان به او فرمود: راحت باش خداوند بتو شفا داد.

زن عرض کرد: آقا شما کی هستید؟

آقا فرمود: من علی (ع) بن ابیطالب هستم و این فرزندم مهدی است زن به هوش آمد متوجه شد که بینا شده است و همه جا را می‌بیند. از شادی فریاد کشید مادر، شفا یافتم. او را شادی کنان به شهر آوردند پس از این معجزه آن خانواده وعده دیگری از اهل تسنن به مذهب شیعه نائل گردیدند.

چون علی (ع) در ملک هستی پادشاهی هست، نیست

در دو عالم غیر از او مشکل گشائی هست، نیست

در رموز علم و حکمت جز شهنشاه نجف

عالمان را در شریعت مقتدائی هست، نیست

دوش دیدم رهروی می‌گفت با وجد و نشاط

سالکان را غیر حیدر رهنمائی هست، نیست

جز علی (ع) در گوشه ویرانه در هنگام شب

بیکسان بینوا را هم نوائی هست، نیست

فاش می‌گویم بعالم چون ولی ذوالکرم
زیر این نه طاق گردون پارسائی هست، نیست
منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

چشم دشمنان کور

شیخ ابوتراب نه‌اوندی نقل کرده: خدمت شیخ طه عرب که مرجع تقلید بود آمدند و گفتند: یک جوانی از دنیا رفته، بیائید به جنازه‌اش نماز بخوانید، آقا به راه افتاد که بر جنازه او نماز بخواند، بعضی‌ها گفتند: این جوان گنه‌کار است و همه از معصیت‌های او خبر دارند، آنقدر سعایت کردند که آقا از خواندن نماز بر جنازه جوان معصیت پیشه پشیمان شد و شخص دیگری نماز خواند و دفنش کردند.

صبح فردا که شاگردان برای درس آمدند، فرمود: جوان را کجا دفن کردند، گفتند در فلان قبرستان، فرمود: برویم من می‌خواهم به قبرش نماز بخوانم، گفتند شما به خودش نماز نخواندید حالا به قبرش می‌خواهید بخوانید، گفت دیشب خوابش را دیدم چه جایی و چه مقامی داشت گفتم به من گفته بودند که تو آدم بدی هستی چطور اینجا را به تو داده‌اند؟

گفت: وقت مرگ رختخوابم یک پارچه آتش شد، آب غسل آتش بود، عذابم می‌کردند. دو ملک مرا می‌کشاندند و می‌بردند به جایی که عذاب کنند، در راه که می‌بردند سه نفر سوار می‌رفتند یکی گفت: اینها را می‌شناسی؟ گفتم: نه، گفت آنکه پیشاپیش همه می‌رود آقا امیرالمؤمنین (ع) است آن دو نفر یکی آقا امام حسین (ع) و یکی حضرت ابوالفضل (ع) است من فریاد زدم یا علی (ع) یا امیرالمؤمنین جواب نداد، گفتم آقا نمی‌گویم از من شفاعت کن ولی یک سؤال از شما دارم، حضرت ایستاد عرض کردم آقا اینجا که مرا می‌برند عذاب کنند، همه ناصبی و از دشمنان شما هستند، اگر یک ناصبی به من بگوید تو اینهمه یا علی (ع) یا علی (ع) گفتی از علی (ع) چه استفاده دیدی من چه بگویم شما یک جواب به ما بدهید من به دشمنان شما بگویم.
حضرت علی (ع) امیرالمؤمنین (ع) فرمود: راست می‌گوید او را برگردانید، برگرداندند و این مقام را به من دادند و از گناهام گذشتند.

نه مراست قدرت آنکه دم زخم از جلال تو یا علی (ع)

نه مرا زبان که بیان کنم صفت کمال تو یا علی (ع)

شده مات عقل موحدین همه در جمال تو یا علی (ع)

چو نیافت غیر تو آگهی ز بیان حال تو یا علی (ع)

نبرد بوصف تو ره کسی مگر از مقال تو یا علی (ع)

توئی آنکه غیر وجود خود بشهود و غیب ندیده

همه دیده نه چنین بود شه من تو دیده دیده

فقرات نفس شکسته شُبحات وهم دریده

ز حدود فصل گذشته بصعود وصل رسیده

بکدام کس مثلت زخم که بود مثال تو یا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

چهره علی(ع)

در جنگ صفین، معاویه علی (ع) هاهای لشگری ویژه فراهم ساخت، دوازده هزار نفر تمام غرق آهن و فولاد بودند بقسمی که جز چشمانشان چیزی پیدا نبود تا تیر و شمشیر و نیزه بآنها کارگر نشود.

تا این لشگر پیدا شدند لشکریان علی (ع) ترسیدند و روحیه خودشانرا باختند. علی (ع) نخست برای لشگر خودش صحبت کرد و آنان را نصیحت فرمود سپس خودش یکه و تنها به آن لشگر کدائی حمله کرد و آنها را در هم پیچیده، گروهی کشته و زخمی و بقیه نیز فرار کردند بعضی از گریختگان بخیمه معاویه رسیدند به آنها اعتراض کرد چه شده که اینگونه افتضاح بار آوردید گفتند از هر طرف نگاه می کردیم علی (ع) را می دیدیم که به ما حمله ور می شود گاهی با تیر و گاهی با شمشیر و نیزه. آری با بدن مثالی بدنبال این لشگر انبوه می گذارد و آنها را تار و مار می کند.

یا علی (ع) فتاح خبیر یا علی (ع)

صاحب تیغ دو پیکر یا علی (ع)

حجت و مولا و رهبر یا علی (ع)

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

یا علی (ع) ای خاندان کبریا

یا علی (ع) ای حجت دین خدا

جوهر قرآن وصی انبیاء

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

وارث ختم رسولان مبین

مظهر اوصاف رب العالمین

نور ایزد روح ایمان اصل دین

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

چرا دعاهای ما مستجاب نمی شود

امیرالمؤمنین علی علیه السلام روز جمعه در کوفه سخنرانی زیبایی کرد، در پایان سخنرانی فرمود:

ای مردم! هفت مصیبت بزرگ است که باید از آنها به خدا پناه ببریم:

۱- عالمی که بلغزد.

۲- عابدی که از عبادت خسته گردد.

۳- مؤمنی که فقیر شود.

۴- امینی که خیانت کند.

۵- توانگری که به فقر در افتد.

۶- عزیزی که خوار گردد.

۷- فقیری که بیمار شود.

در این وقت مردی بر خواست، عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! خداوند در قرآن می فرماید: «ادعونی استجب لکم»:

مرا بخوانید، دعا کنید، تا دعایتان را مستجاب کنم.

اما دعای ما مستجاب نمی‌شود؟ حضرت فرمود: علتش آن است که دل‌های شما در هشت مورد صاف نیست:

یک: این که خدا را شناختید، ولی حقش را آن طور که بر شما واجب بود به جا نیاوردید، از این رو آن شناخت به درد شما نخورد.

دو: به پیغمبر خدا ایمان آوردید ولی با دستورات او مخالفت کردید و شریعت او را از بین بردید! پس نتیجه ایمان شما چه شد؟

سه: قرآن را خواندید ولی به آن عمل نکردید و گفتید:

قرآن را به گوش و دل می‌پذیریم اما با آن به مخالفت برخوایستید.

چهار: گفتید ما از آتش جهنم می‌ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می‌روید.

پنج: گفتید ما از آتش جهنم می‌ترسیم در عین حال با گناهان و معاصی به سوی جهنم می‌روید.

شش: گفتید به بهشت علاقه‌مندیم اما در تمام حالات کارهایی انجام می‌دهید که شما را از بهشت دور می‌سازد. پس علاقه و شوق

شما نسبت به بهشت کجاست؟

هفت: نعمت خدا را خوردید، ولی سپاسگزاری نکردید.

هشت: خداوند شما را به دشمنی با شیطان دستور داده و فرمود:

«ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا»: شیطان دشمن شماست، پس شما او را دشمن بدانید! به زبان با او دشمنی کردید ولی در

عمل به دوستی با او برخاستید.

نه: عیبهای مردم را در برابر دیدگان‌تان قرار دادید و از عیوب خود بی‌خبر ماندید (نادیده گرفتید) و در نتیجه کسی را سرزنش

می‌کنید که خود به سرزنش سزاوارتر از او هستید.

با این وضع چه دعایی از شما مستجاب می‌شود؟ در صورتی که شما درهای دعا و راههای آن را بسته‌اید. پس از خدا بترسید و

عملهایتان را اصلاح کنید و امر به معروف کنید و نهی از منکر نمایید تا خداوند دعاهایتان را مستجاب کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۹۳ ص ۲۷۷ نقل از داستانهای بحار الانوار، ج ۴ ص ۴۷.

چشمه جاری

رسول خدا(ص) نماز را به چشمه آب گرمی تشبیه می‌کرد که بر در خانه انسان جاری باشد چشمه‌ای که آدمی بتواند در هر شبانه

روز پنج نوبت در آن شستشو کند. (و می‌فرمود): آیا بر کسی که در چنان آبی شستشو کند، چرک و آلودگی باقی خواهد ماند؟!

حرمت نماز را کسانی پاس داشتند که زیورهای دنیا و فریبندگی اموال و نور چشمی فرزندان، آنان را از اهتمام به نماز و انجام دادن

آن باز نداشت. خدای سبحان در مدح آنان فرموده است:

مردانی هستند که پیشه تجارت و داد و ستد، آنان را از یاد خدا و ادای نماز غافل نخواهد ساخت. [۱].

پیامبر خدا(ص) با آنکه مژده بهشت دریافت کرده بود و به زندگانی جاوید بهشتی بشارت داده شده بود، با این حال، چندان نماز

می‌گزارد که خود را به رنج و زحمت می‌افکند و این بدان جهت بود که خدای سبحان به او فرموده بود: به کسان خود دستور بده

نماز بگذارند و خود نیز بر ادای آن صبر و شکیبایی پیشه کن. [۲].

قال علی (ع):... شبها رسول الله (ص) بالحمة تكون علی باب الرجل فهو یغسل منها فی الیوم و اللیله خمس مرات فما عسی ان یتقی

علیه من الدرن، و قد عرف حقها رجال من المومنین الذی لایشغلهم عنها زینه متاع و لا قره عین من ولد و لا مال. یقول الله سبحانه:

(رجال لا تلهيهم تجاره ولا بيع عن ذكر الله و اقام الصلوه و ايتا الزكوه) و كان رسول الله (ص) نصبا بالصلاه بعد التبشير له باجنه لقول الله سبحانه: (و امر اهلك بالصلوه و اصطر عليها) فكان يامر بها اهله و يصبر عليها نفسه. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نور (۳۷:۲۴).

[۲] سوره طه (۱۳۲:۲۰).

[۳] نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام، خطبه ۱۹۰.

چون صبح کنم کشته خواهم شد

امیرالمؤمنین علیه السلام در آن شبی که ضربت خورد تماما بیدار ماند و برای نماز شب به مسجد نرفت، ام کلثوم دختر آن حضرت عرض کرد: ای پدر چه باعث شده که بیدار بمانید؟ فرمود: چون صبح کنم کشته خواهم شد! هنگام وقت نماز ابن‌النباه حضرت را برای نماز فرا خواند، حضرت کمی از منزل بیرون رفته دوباره برگشت، ام کلثوم عرض کرد: به جعده بگوئید او با مردم نماز بخواند (و شما به مسجد نروید) فرمود: بله به جعده بگوئید با مردم نماز بخواند. ولی ناگهان فرمود: از مرگ نمی‌توان گریخت، و به طرف مسجد خارج شد، ابن‌ملجم را دید که تمام شب را بیدار مانده منتظر بود و چون شب خنک شده بود به خواب رفته بود، حضرت او را با پای خود حرکت داد و فرمود: نماز، برخاست و حضرت را ضربت زد. [۱].

حجر بن عدی در مسجد بود که زمزمه مشکوکی شنید، اشعث بن قیس د ملعون (همدست ابن‌ملجم) به ابن‌ملجم می‌گفت: برای هدف خودت عجله کن عجله کن، که صبح تو را رسوا کرد. حجر احساس خطر کرد به سرعت از مسجد خارج شد تا به حضرت امیر علیه السلام خبر دهد و ایشان را از هدف این گروه آگاه کند، ولی حضرت از راه دیگری به مسجد رفت و ابن‌ملجم به هدف شوم خود رسید، همین که حجر وارد مسجد شد دید مردم همگی می‌گویند: امیرالمؤمنین کشته شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۹.

[۲] الارشاد، ص ۲۳.

چنین جنایتی در این نواحی روی نداده

ابن‌ابی‌الجسری مردی را دید که با همسرش زنا می‌کند او را به قتل رساند. وی را به محکمه قضات آن دیار گسیل داشته، آنان پاسخش را ندانستند از این رو معاویه، ماجرا را به ابوموسی اشعری نگاشت تا ابوموسی مسأله را از امیرالمؤمنین سوال کند، و چون پرسید، حضرت علیه‌السلام به او فرمود: به خدا سوگند! چنین جنایتی در این نواحی روی نداده، بگو بینم این قضیه از کجا به تو رسیده است؟

ابوموسی گفت: معاویه آن را برایم نوشته است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: اگر قاتل چهار نفر گواه بیاورد که بر او گواهی دهند، چیزی بر او نیست، و گرنه باید دیه مقتول را به اولیائش پردازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لایحضر، کتاب الدیات، باب النوادر، حدیث ۹.

چشم می بیند و دست می گیرد

مردی پرنده‌ای را دنبال کرده تا این که بر درختی افتاد و مرد دیگری آن را بگرفت. امیرالمومنین علیه‌السلام درباره آنان فرمود: چشم می بیند و دست می گیرد. [۱] و نیز فرمود: پرنده هرگاه قادر بر پرواز شود صید است و برای هر کس که او را بگیرد حلال می باشد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۶.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۲۳، حدیث ۵.

چنین کسی از اولیاء الله است

فرستاده پادشاه روم از ابوبکر پرسید؛ چه کسی امیدی به بهشت ندارد و از آتش و خدا نمی ترسد، و رکوع و سجود بجا نمی آورد، و مردار و خون می خورد و فتنه را دوست می دارد، و با حق دشمن است و بر نادیده گواهی می دهد؟ ابوبکر به او پاسخ نداد و عمر به او گفت: بر کفرت افزوده شد.

امیرالمومنین علیه‌السلام باخبر گردید، پس فرمود: چنین کسی از اولیاء الله است؛ زیرا تنها امیدش به خداست نه بهشت او، و از خدا می ترسد نه از آتش او و از ظلم خدا نمی ترسد بلکه از عدالتش، و در نماز میت رکوع و سجود بجا نمی آورد و ماهی و ملخ می خورد با اینکه آنها مرده‌اند، کبد می خورد و آن خون است. و بر بهشت و دوزخ گواهی می دهد با این که آنها را ندیده است. [۱].

نکته:

در سوالات طاووس یمانی از امام محمد باقر علیه‌السلام آمده: چه وقت بود که یک سوم مردم هلاک شدند؟

امام علیه‌السلام به او فرمود: اشتباه کردی خواستی بگویی یک چهارم مردم، و آن روزی بود که قابیل هابیل را کشت.

پرسید، کدام یک از هابیل و قابیل پدر آدمیان است؟

فرمود: هیچ کدام، بلکه پدر آنان شیث بن آدم است. پرسید؛ کدام گواهی حق بود که گویند گانش در آن دروغگو بودند؟

فرمود: گواهی منافقین که به پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: نشهد انک لرسول الله؛ گواهی می دهیم که تو فرستاده خدا

هستی. پرسید: کدام فرستاده خدا بود که نه از جن بود و نه از انس؟

فرمود: کلاغ که خداوند فرموده:

فبعث الله غرابا یبحث فی الارض؛ خداوند کلاغی را برانگیخت که زمین را به چنگال خود گود نماید. پرسید؛ بر چه کسی دروغ

بستند که نه از پری بود و نه آدمی؟

فرمود: بر گرگ که برادران یوسف بر او دروغ بستند.

پرسید؛ چه چیز است که اندک آن حلال و زیاد آن حرام می باشد؟

فرمود: نهر طالوت: ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفة بیده. [۲].
پرسید: کدام روزه است که از خوردن و آشامیدن منع نمی‌کند؟
فرمود: روزه مریم. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد ابی‌بکر.

[۲] طالوت به سپاه خود گفت: همانا خدا شما را به نهر آبی آزمایش کند هر آن که از آن بسیار بیاشامد از من نیست و هر که هیچ نیاشامد یا کفی بیش نگیرد از من و هم آیین من خواهد بود (سوره بقره، آیه ۲۴۸).

[۳] مناقب، سروی، ج ۲، ص ۲۸۸.

چاره اندیشی

ابن‌قتیه در عیون آورده: مردی در نماز جماعت عمر، محدث شد، همین که عمر از نماز فارغ گردید، آن شخص را قسم داد که برخیزد و وضو بگیرد و نمازش را دوباره بخواند، ولی هیچ کس برنخواست. جریر بن عبدالله به عمر گفت: ما همگی و خودت بر می‌خیزیم و وضو می‌گیریم و نمازمان را اعاده می‌کنیم و در نتیجه نماز ما مستحب و آن کسی که حدث از او سر زده واجب خواهد شد. عمر به جریر گفت: خدا رحمت کند که در جاهلیت شریف بودی و پس از اسلام فقیه شدی. [۱].
نکته:

هم گفتار عمر و هم چاره اندیشی جریر در رکاکت برابرنند، و صحیح این بود که عمر چنانچه احتمال می‌داد که آن مرد حکم باطل بودن نمازش را نمی‌داند بطور عموم بگوید: کسی که در مسجد مبطلی از او سر زده باید پس از بازگشت به خانه وضو و نمازش را اعاده کند.

پی نوشت ها:

[۱] عیون، ج ۳، ص ۳۳۵.

ح

حجامت کردن

عمل حجامت کردن در روزگاران گذشته برای بیرون ریختن خون‌های کثیف و رویش دوباره خون در بدن، صورت می‌گرفت که: منافع فراوانی داشت، و درمان بسیاری از دردها بود، که امروزه با اعطاء خون، همان هدف بهداشتی، تأمین می‌گردد.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
حجامت کنید که حجامت کردن بدن را سالم و عقل را محکم می‌گرداند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب نهم، فصل دوازدهم.

حنا

حنا و درمان جذام و برص

حنا و بهداشت

امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

الْحَنَاءُ بَعْدَ النُّورَةِ أَمَانٌ مِنَ الْجُذَامِ وَ الْبَرَصِ. [۱].

«حنا بر بدن مالیدن پس از استعمال نوره، انسان را از بیماری جذام و برص، ایمن می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۸۹ ح ۶.

حلیم با گوشت و گندم

حلیم و توانائی

حلیم و شادی دل

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْهَرَيْسَةِ، فَإِنَّهَا تَنْشُطُ لِلْعِبَادَةِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ هِيَ الْمَائِدَةُ الَّتِي أَنْزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. [۱].

«بر شما باد خوردن حلیم با گوشت و گندم که تا چهل روز برای عبادت به شما نشاط می‌بخشد، حلیم نعمتی است که از طرف خدا برای پیامبرش آورده شد.»

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار ج ۸ ص ۶۷۸.

حجامت

نقش حجامت کردن در سلامت تن

نقش حجامت کردن در تقویت عقل

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

إِنَّ الْحِجَامَةَ تُصَحِّحُ الْبَدَنَ وَ تَشُدُّ الْعُقْلَ. [۱].

«حجامت کردن بدن را سالم و عقل را تقویت می‌کند.»

۲- امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

يَوْمُ الثَّلَاثَاءِ يَوْمٌ حَزْبٍ وَ دَمٍ. [۲].

«روز سه‌شنبه روز جنگ و حجامت است.»

۳- شعیب نقل می‌کند که:

أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَغْتَسِلُ مِنَ الْحَمَامَةِ وَالْحَمَامِ، قَالَ شُعَيْبٌ: فَذَكَرْتَهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا اخْتَجَمَ هَاجَ بِهِ الدَّمُ وَتَبِعَ فَاغْتَسَلَ بِالْمَاءِ الْبَارِدِ لِيَسْكُنَ عَنْهُ حَرَارَةُ الدَّمِ. وَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِذَا دَخَلَ الْحَمَامَ هَاجَتْ بِهِ الْحَرَارَةُ صَبَّ عَلَيْهَا الْمَاءَ الْبَارِدَ فَتَشْكُنَ عَنْهُ الْحَرَارَةُ. [۳].

«حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حمامت بدن را در حمام شستشو می‌داد و امام صادق علیه السلام نقل کرد که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم وقتی حمامت می‌کرد، خون همه بدن آن حضرت را می‌گرفت، آنگاه با آب سرد غسل می‌کرد تا حرارت خون تسکین یابد.

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از حمامت که وارد حمام می‌شد، آب سرد بر بدن می‌ریخت تا حرارت بدن آن حضرت تسکین یابد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۱۱۴ ح ۱۸.

[۲] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۱۱۵ ح ۲۲.

[۳] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۱۲۲ ح ۴۸.

حمام رفتن

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ أَلَا لَا يَسْتَلْقِيَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْحَمَامِ، فَإِنَّهُ يُذِيبُ شَحْمَ الْكُلَيْتَيْنِ [۱].
«آگاه باشید! کسی از شما در حمام نخواست که پی کلیه‌ها را آب می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ج ۶ ص ۵۰۰ ح ۱۹. ووسائل ج ۲ ص ۵۴ باب ۲۰ ح ۱.

حمله به خانه خواهر

پس از اعلام رسمی دین اسلام، تنها مدافع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم حضرت علی علیه السلام بود،

هر کس رسول خدا را آزار می‌داد، علی علیه السلام آنها را ادب می‌کرد.

روزی به امام علی علیه السلام خبر دادند که تعدادی از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خانه خواهر آن حضرت «أمّ هانی» پناهنده شدند.

امام علی علیه السلام زره جنگی پوشید و کلاه خود بر سر گذاشت، بگونه‌ای که کسی او را نمی‌شناخت به منزل خواهر رفت، و در خانه را کوبید.

أمّ هانی بیرون آمد ولی برادر را نمی‌شناخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آنها را که در خانه شما پناهنده شده‌اند، بیرون کن.

امّ هانی گفت:

من خواهر علی و دختر عموی پیامبرم، اینگونه با من برخورد نکن.

امام علی علیه السلام فرمود:

اینها درست، اما باید آنها را که در منزل شما پناهنده شدند و از آشوب طلبان و دشمنان پیامبر خدا می‌باشند، بیرون کنی.

سپس کلاه‌خود را از سر برداشت.

امّ هانی تازه فهمید که او برادرش علی بن ابیطالب علیه السلام است، و آنگاه آزار دهندگان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را بیرون کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید ص ۷۲.

حکم قتل برای فاسدان و زنان آوازه خوان

برخی از گناهان با توبه جبران می‌گردد؛

و برخی دیگر با پرداخت حقّ مردم بخشوده می‌شود؛

اما گناهانی وجود دارند که جز با کشته شدن فاسدان جنایتکار جبران نخواهد شد، مانند کسی که با زن شوهرداری زنا کند، یا انسان بی‌گناهی را به قتل برساند.

امام علی علیه السلام حکم قتل زن و مرد جنایتکاری را که زنا کردند صادر فرمود، (رجم کردن).

و کسی را که به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم اهانت کرد کشت.

و دو زن نوازنده و آوازه خوانی که در مکه بودند و اسلام و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را با ألفاظ و عبارات زننده‌ای ناسزا می‌گفتند را محکوم به قتل کرد،

یکی را کشت و دیگری فرار کرد، تا آنکه خویشاوندان او از طرف رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امان نامه برای او گرفتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگانی دوازده امام علی علیه السلام ص ۱۱۱: علامه حلی ترجمه محمدی اشتهاردی.

حمایت از اعتراضات ابادر

ابوسعید خدری نقل می‌کند که روزی ابادر نزد خلیفه سوم آمد و از او انتقاد و عیب جوئی کرد.

آنگاه علی علیه السلام در حالی که تکیه به عصایی داده بود رسید.

خلیفه سوم پرسید: با او چه کنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آن را خدای بزرگ جواب داد که «اگر دروغ می‌گوید، دروغ او بر باد و اگر به راستی سخن می‌گوید، بعضی از آنچه که گفته بر شما اصابت خواهد کرد.» [۱].

خلیفه سوم به علی علیه السلام گفت:

ساکت شو! خاک در دهان تو!

امام علی علیه السلام فرمود:

خاک در دهان خودت! از ما چیزی پرسیدی به تو پاسخ گفتیم. [۲].

به نقل مسعودی و یعقوبی، وقتی اباذر به تبعید گاه می‌رفت خلیفه سوم دستور داد تا کسی او را مشایعت نکند.

اما علی علیه السلام و دو فرزندش برای مشایعت او رفتند و به هنگام بدرقه خطاب به اباذر فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مَنْ غَضِبْتَ لَهُ.

إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخَفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتُّرِكَ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرَبُ مِنْهُمْ بِمَا خَفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَعْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!

وَسَتَعْلَمُ مِنَ الرَّايِحِ غَدًا، وَالْأَكْثَرَ حَسَدًا.

وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتَقًا، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا!

لَا يُؤْنِسُنَكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوحِشُنَكَ إِلَّا الْبَاطِلُ، فَلَوْ قِيلَتْ دُنْيَاهُمْ لِأَحْبُوكَ، وَلَوْ قَرِضَتْ مِنْهَا لِأَمْنُوكَ.

«ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که به خاطر او غضبناک شدی،

این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند به خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی از این مردم بگریز، این دنیاپرستان چه محتاجند به آن که تو آنان را ترساندی، و چه بی‌نیازی از آن چه آنان تو را منع کردند.

و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می‌برد؟

و چه کسی بر او بیشتر حسد می‌ورزند؟

اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد، خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت نیندازد، اگر تو دنیای این مردم را می‌پذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی‌گرفتی دست از تو بر می‌داشتند. [۳].

مروان خود را به حضرت رساند و از غضب خلیفه سوم درباره مشایعت اباذر یاد کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز اعتنائی به هشدار حکومتی نداشت و به بدی از خلیفه سوم یاد نمود.

به هنگام شب، خلیفه سوم درباره برخورد امام علی علیه السلام با مروان به وی اعتراض کرد و گفت:

مگر نشنیدی که من دستور داده بودم کسی از اباذر مشایعت نکند؟

آن حضرت فرمود:

آیا هر آنچه را که تو دستور می‌دهی و ما حکم خدا و حق را در مخالفت با آن می‌بینیم، باید از فرمان تو پیروی کنیم؟ به خدا سوگند که چنین نیست.

خلیفه سوم از حضرت علی علیه السلام خشمگین شد و به او گفت که مروان را بر وی ترجیح می‌دهد.

فردای آن روز، خلیفه سوم نزد مهاجرین و انصار از علی علیه السلام گله کرد و گفت:

علی از من عیبجوئی می‌کند و کسانی را نیز که به اشکال تراشی از من می‌پردازند حمایت می‌کند.

(مقصود وی عمار و اباذر و دیگران بود)

بزرگان مهاجر و انصار میان علی علیه السلام و خلیفه سوم صلح دادند که امام علی علیه السلام فرمود:

(فقط به خاطر خدا سکوت می‌کنم.) [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره غافر آیه ۲۸.

[۲] عبدالرزاق مصنف ج ۱۱ ص ۳۴۹ - ۳۳۹.

[۳] خطبه ۱/۱۳۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- روضه کافی ج ۸ ص ۲۰۶ و ۲۰۷ ح ۲۵۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- کتاب سقیفه بنقل ابی‌الحدید ج ۲ ص ۳۷۵: جوهری (متوفای ۳۹۵ هـ)

۳- شرح نهج البلاغه ج ۲ ص ۳۷۵: ابن ابی‌الحدید (متوفای ۶۵۶ هـ)

۴- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۲۰: یعقوبی (متوفای ۲۸۴ هـ)

۵- تذکره الخواص ص ۱۳۴: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۶- منهاج البراعه ج ۲ ص ۴۷: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۷- کتاب محاسن ص ۳۵۳ ب ۱۲ ح ۴۵: علامه برقی (متوفای ۲۷۴ هـ)

۸- أنساب الاشراف ج ۵ ص ۵۴: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)

۹- کتاب الفتوح ج ۱ ص ۳۰: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ هـ).

[۴] کتاب السنه ابن ابی عاصم ص ۴۹۹ - ۴۸۸.

حکومت و برقراری دولت در جوامع بشری

امام علی علیه السلام نسبت به ضرورت حکومت فرمود:

وَإِنَّهُ لَأَبِيدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ يَعْمَلُ فِي إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَسِيْرَتَمْتِعُ فِيهَا الْكَافِرُ، وَيَبْلُغُ اللَّهُ فِيهَا الْأَجَلَ، وَيَجْمَعُ بِهِ الْفَيْءُ، وَيَقَاتِلُ بِهِ الْعَدُوَّ، وَتَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ

(همانا مردم به حکومت و رهبری نیاز مبرم دارند، خواه نیکوکار باشد یا برکار، تا مؤمنان در سایه حکومت و برقراری نظم اجتماعی به کار مفید خویش سرگرم شوند و کافران نیز از زندگی بهرمنند گردند. باید حکومت وجود داشته باشد تا مردم زندگی عادی خود را تداوم بخشند. تا مالیات‌های کشور جمع‌آوری گردد و با دشمنان مهاجم پیکار شود و امنیت در جاده‌های کشور حکم فرما باشد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲/۴۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

حقوق و مقررات کامل الهی

امام علی علیه السلام در معرفی حقوق فرمود:

وَأَعْظَمُ مَا أَفْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِدِينِهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ.

(از میان حقوق الهی، بزرگترین حقی که واجب شده است، حق حکومت و رهبر اسلامی بر مردم و حق مردم بر حکومت و رهبر

است، این فریضه ارزشمند را بر هر کدام از زمامداران و رعایا قرار داده است، زیرا رعایت حقوق حکومت و مردم مایه الفت و پیوستگی آنان با یکدیگر و عزت و نیرومندی دینشان می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

حفظ کتب علمی

در زمان خلیفه دوم که ایران و قسمتی از روم به دست مسلمانان فتح شد، کتابخانه‌های با ارزشی به دست مسلمانان افتاد. فرماندهان از خلیفه دوم کسب تکلیف کردند.

با آن همه از کتاب‌های فراوان چه کنند؟

خلیفه دوم با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفتگو کرد و گفت:

«لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ»

(همه چیز در قرآن وجود دارد)

پس ما نیازی به این همه از کتاب‌ها نداریم و تازه کتاب‌ها به زبان‌های پارسی و رومی است که قابل استفاده نمی‌باشند.

امیر امام علی علیه السلام از نابود کردن کتاب‌ها ممانعت کرد و دستور داد آنها را حفظ کنند، درست است که همه چیز در قرآن وجود دارد، اما حفظ کتب علمی نیز بسیار مهم است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعترافات رودلف ژایگر آلمانی، کتاب خداوند علم و شمشیر.

حالات روانی امام علی به هنگام نماز

درست است که شیوه‌های گفتاری تأثیر دارد، اما از گفتار و سخن مهم، حالات روانی و شیوه‌های رفتاری انسان است که می‌تواند در دوستان و اصحاب و دیگران تأثیر به سزائی داشته باشد.

امام زین العابدین علیه السلام فرمود:

هرگاه وقت نماز می‌رسید جدم حضرت علی علیه السلام مضطرب می‌شد و رنگ چهره مبارک امام دگرگون می‌شد و به اطرافیان خود می‌فرمود:

هنگام امانتی رسید که خدا آن را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة الابراج ج ۱ ص ۳۲۰.

حکومت نظامی در دوران آشوب

هنگامی که آشوب (که نمودار عصیان نسبت به خداوند و ظلم به بندگان است)، کشور را فرامی‌گیرد، حکومت باید به رهبری

سپرده شود که در عین حال فرماندهی نظامی باشد تا با قاطعیت، و شهامت و درایت خود به آن موقعیت آشوب و هرج و مرج پایان دهد و کشور بلازده را به سوی آرامش و سعادت رهنمون گردد.

در مصر مردم با چنین عصبیان و آشوبی روبرو شدند، از این رو قومی به خاطر بی‌حرمتی به احکام الهی برآشفتند و از امام علی (ع) درخواست کردند که در آن شرایط دشوار برای آنها فرماندهی بفرستد. امام مالک اشتر را به سوی آنان گسیل داشت و طی نامه‌ای به آنان چنین نوشت:

«از بنده‌ی خداوند علی امیرالمومنین به مردمی که هنگامی برآشفتند که دیدند در زمین خداوند نافرمانی روی داده، و حق او پایمال شده و جور و بیداد بر بی‌گناه و گناهکار و بر مقیم و مسافر سایه افکنده است، نه معروفی هست تا آرامش بخشد و نه امر منکری که متروک بماند.

اما بعد، فقد بعثت الیکم عبدا من عباد الله، لا ینام ایام الخوف، و لا ینکل عن الاعداء ساعات الروع، اشد علی الفجار من حریق النار، و هو مالک بن الحارث اخو مذحج، فاسمعوا له و اطیعوا امره فیما طابق الحق، فانه سیف من سیوف الله... اما بعد...

بنده‌ای از بندگان خدای را به سوی شما فرستادم که در روزگاران خوف‌انگیز خواب به چشمش راه نمی‌یابد و در اوقات خطر از دشمنان نمی‌ترسد، بر بدکاران از آتش دوزخ گدازنده‌تر است، و اوست مالک پسر حارث از قوم مذحج. به او امر او گوش بسپارید و به فرمان او که منطبق با حق باشد، گردن نهید. او شمشیری از شمشیرهای حق است که تیزی‌اش کندی ناپذیر و ضربه‌اش دشمن شکن است. پس اگر شما را به آوردگاه فرستاد رهسپار شوید، و اگر فرمان به اقامت داد، بپذیرید، چرا که جز به فرمان من نه به پیکار دست می‌زند و نه از آن باز می‌ایستد، نه پیش می‌رود و نه عقب می‌نشیند. اینک با همهی نیازی که به او دارم او را نزد شما فرستادم که خیرخواه شماست و دشمنانتان را حریفی ظفرمند است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۳۸.

حقوق متقابل پدر و فرزند

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق متقابل پدر و فرزند» است،

اگر پدر نسبت به کودک و فرزند خویش حقوقی دارد، فرزند نیز حقوقی خواهد داشت

که با رعایت آن، محیط خانواده، گرم می‌شود

که فرمود:

إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا.

فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ شُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسِنَ اسْمَهُ، وَيَحْسِنَ أَدَبَهُ، وَيَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ.

(همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از

پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که مدارک آن به شرح زیر است:

۱- محاضرات الادباء ج ۱ ص ۱۵۷: راغب اصفهانی (متوفای ۵۱۳ هجری)

۲- تیسیر المطالب ص ۳۰۷: حسینی (متوفای ۴۲۴ هجری)

۳- کتاب أمالی: سید ابوطالب (متوفای ۴۲۴ هجری).

حقوق مردم بر حکومت

امام علی علیه السلام در نامه ۵۰ توضیح داد که:

فَبِإِنْ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يَغْيِرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَأَلَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعْمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ.

أَلَّا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِرَ دُونَكُمْ سِتْرًا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقِفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.

فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكَ النُّعْمَةُ، وَلِي عَلَيْكُمْ الطَّاعَةُ؛ وَاللَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ، وَلَا تَفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخَوْضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنَّ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ أَعَوَّجَ مِنْكُمْ، ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً. فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يَصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ،

«همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد.

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن پردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسؤولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید، و در سختیها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعملهای ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که مدارک آن به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هجری)

۲- کتاب أمالی ج ۱ ص ۲۲۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری)

۳- بحار الانوار ج ۸ ص ۶۲۸ کمپانی: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق متقابل رهبری و مردم

پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از

حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] برخی از اسناد و مدارک این خطبه به این شرح است:

- ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)
- ۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری)
- ۴- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری)
- ۵- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۹۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

حقوق انسانی زندانیان

امام علی علیه السلام در دستور العمل به حاکم اهواز «رُفَاعَةُ» نسبت به حقوق انسانی زندانیان متذکر شد که:

- اگر برای زندانی، خوردنی و نوشیدنی یا لباسی آوردند، مانع نشو تا آنها را به زندانی برسانند.
- به هنگام نماز، دست و پای زندانی را از زنجیرها آزاد کن.
- زندانیان را هر روز به صحن حیاط بیاور، تا تفریح و هواخوری داشته باشند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۷.

حق مهمان

حضرت امام عسگری علیه السلام می‌فرماید:

پدر و پسری در منزل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مهمان شدند، امام آنها را احترام کرد و مقابل آنها نشست، و هنگام غذا سفره انداختند و با هم غذا خوردند. پس از صرف غذا، امام علی علیه السلام از جا بلند شد چون دید قنبر حوله و آفتابه‌ای آورده تا دست مهمان را بشوید. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از دست قنبر گرفت که خود دست مهمان را بشوید، آن شخص خود رابه پای حضرت افکند، و اصرار فراوان کرد که نمی‌گذارم بر دست من آب بریزی. امام علی علیه السلام او را سوگند داد و فرمود:

همانگونه که اگر قنبر بر دست تو آب می‌ریخت آرام بودی، آرام باش. و بر دست مهمان آب ریخت تا شسته شد.

سپس حوله و آفتابه را به دست پسرش محمدبن حنفیه داد و فرمود:

تو هم بر دست پسرش آب بریز تا دستش را بشوید.

امام عسگری علیه السلام فرمود:

هرکس در اینگونه رفتارها از علی علیه السلام پیروی نماید شیعه واقعی او می‌باشد. [۱].

یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا آنجا حق مهمان را متناسب با سن و سال آنها رعایت می‌کرد که خود بر دست پدر، و

فرزندش محمد حنفیه بر دست پسر مهمان آب ریختند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

حمایت از حقوق کارگران و مردم

از منطقه فرمانداری «قرظۀ بن کعب» گروهی خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند:

در سرزمین ما رودخانه بزرگی بود که در طول زمان نابود شد، و هم اکنون پر از شن و لایه هاست، اگر بازسازی و لایروبی شود کشاورزی مارونق می گیرد.

و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند، دستور دهد که فرماندار شهر، مردم آن سامان را به کار اجباری و ادار کند تا همه مردم آن سرزمین، رودخانه را بحال اول برگردانند.

امام علی علیه السلام با پیشنهاد لایروبی رودخانه موافقت فرمود،

اما بیگاری مردم را نپذیرفت

و طی نامه‌ای از فرماندارش خواست تا رودخانه را احیاء کند، اما:

- کسی را به کار اجباری و ادار نسازد.

- از مردم بیگاری نکشد، بلکه هرکس علاقه دارد با اختیار خود کمک کند.

- هرکس دوست دارد کار کند، و مزد مناسب بگیرد.

و البته پس از احیاء رودخانه کسانی در آن سهم بیشتری دارند که در احیاء آن کار و تلاش بیشتری کردند. [۱].

که در این دستورالعمل دو اصل اساسی نهفته است:

اول - حق آزادی کار

دوم - اختصاص منافع به آنانکه کار کردند و تلاش نمودند

که از نظر روانشناسی کار، با این شیوه انسانی مردم بیشتری را می توان آگاهانه به کار گماشت.

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضاء در اسلام، ص ۷۷.

حق بازنشستگی برای پیرمرد نصرانی

مردی نصرانی که جوانی خود را به کار و تلاش گذرانده بود، و کور و فقیر شده باکمال درماندگی در کنار خیابان گدائی می کرد، و مردم از روی ترحم چیزی به او می دادند.

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا عبور می کرد و او را دید و از حال او پرسید.

گفتند:

پیرمرد نصرانی است که از روی پیری و کوری، گدائی می کند.

امام علی علیه السلام فرمود:

إِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَعَجَزَ مَعْتُمُوهُ؟

(در روزگار جوانی و سلامت، او را به کار گرفتید، و اکنون که پیر و کور شده او را از حق خویش محروم ساخته بحال خود رها کرده‌اید؟) [۱].

بر حکومت است که تا اوزنده است مخارج زندگی او را تأمین کند.

سپس به مسئول بیت المال دستور داد:

أَنْفِقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

(از بیت المال مسلمین او را اداره کنید) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نقش ائمه در احیاء دین، ص ۱۶۹ (علامه عسگری) - و وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۴۹.

[۲] در صورتی که در سال ۱۶۴۸ قانونی از پارلمان انگلستان گذشت که بر اساس آن، هر کسی که عقیده‌ای مخالف با اصل «تثلیث» ابراز کند، محکوم به اعدام می‌گردد.

و نیز در سال ۱۶۸۸ همین پارلمان، مذهب رسمی کشور را «پروتستان» معرفی کرد و مقرر داشت که هیچ مسیحی «کاتولیک» حق ندارد در قلمرو حکومت انگلستان به مراسم مذهبی خود عمل کند.

در فرانسه تا اواخر قرن هفدهم مسیحی، طبق مقررات خاصی که از طرف حکومت‌های کاتولیک وضع شده بود، «پروتستان‌ها» دچار مشکلاتی بودند، آنها حتی برای دفن مردگان خود آزادی نداشتند و تنها در مواقع مخصوصی، چنین اجازه‌ای به آنها داده می‌شد و هنگام تشییع جنازه‌شان تنها سی نفر اجازه این کار را داشتند و در مواقع عروسی و غسل تعمید، نمی‌بایست افراد از دوازده نفر، تجاوز کنند! حوادث و صحنه‌های رقت‌باری که در این زمینه در کشورهای مختلف مسیحی تا قرن هفدهم روی داد، سرانجام موجب گردید که در بیشتر عهدنامه‌های قرون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ مانند عهدنامه معروف «وستفالی» و «وین» به مسأله آزادی مذهب توجه شود. و در عهدنامه پاریس به سال ۱۸۵۶ مقرر گردید که نه فقط از نظر مذهبی بلکه از لحاظ نژادی نیز تبعیض الغاء گردد و در عهدنامه «برلن» به سال ۱۸۷۸ دولت‌های بزرگ آن زمان، دولت‌های متعصب را مجبور به شناسائی آزادی مذهبی نمودند، ولی نسبت به مسائل نژادی و زبانی و ملیت، ابهام فراوانی به جای ماند. (حقوق بین الملل: دکتر صفدری ج ۳ ص ۲۳۴).

حقوق متقابل

یکی از مسائل مهم حقوقی، حقوق متقابل اجتماعی، سیاسی است که اگر بدرستی شناسائی گردد و در جامعه تحقق پذیرد، آن جامعه به مدینه فاضله تبدیل خواهد شد،

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی جالب و ارزشمند، ابتدا به حقوق متقابل می‌پردازد.

أَمَّا بَعْدُ، فَفَعْدُ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِلَايَةِ أَمْرِكُمْ، وَلَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيْكُمْ، فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ، وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ،

لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ، وَلَا يَجْرِي عَلَيْهِ إِلَّا جَرَى لَهُ.

وَلَوْ كَانَ لِأَحَدٍ أَنْ يَجْرِيَ لَهُ وَلَا يَجْرِيَ عَلَيْهِ، لَكَانَ ذَلِكَ خَالِصًا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ دُونَ خَلْقِهِ، لِقُدْرَتِهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَلِعَدْلِهِ فِي كُلِّ مَا جَرَتْ عَلَيْهِ صُرُوفُ قَضَائِهِ، وَلِكِنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَ حَقَّهُ عَلَى الْعِبَادِ أَنْ يَطِيعُوهُ، وَجَعَلَ جَزَاءَهُمْ عَلَيْهِ مُضَاعَفَةَ الثَّوَابِ تَفْضُلًا مِنْهُ، وَتَوْسَعًا بِمَا هُوَ مِنَ الْمَزِيدِ أَهْلُهُ.

ثُمَّ جَعَلَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ حُقُوقِهِ حُقُوقاً افْتَرَضَ هَا لِيُغْضِ النَّاسَ عَلَى بَعْضٍ، فَجَعَلَهَا تَتَكَافَأُ فِي وُجُوهِهَا، وَيُوجِبُ بَعْضُهَا بَعْضاً، وَلَا يَسْتَوْجِبُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ.

(پس از ستایش پروردگار! خداوند سبحان، برای من، بر شما به جهت سرپرستی حکومت، حقی قرار داده، و برای شما همانند حق من، حقی تعیین فرموده است، پس حق گسترده‌تر از آن است که توصیفش کنند، ولی به هنگام عمل تنگنایی بی‌مانند دارد. حق اگر به سود کسی اجرا شود، ناگزیر به زیان او نیز روزی به کار رود، و چون به زیان کسی اجرا شود روزی به سود او نیز جریان خواهد داشت.

اگر بنا باشد حق به سود کسی اجرا شود و زیانی نداشته باشد، این مخصوص خدای سبحان است نه دیگر آفریده‌ها، به خاطر قدرت الهی بر بندگان، و عدالت او بر تمام موجوداتی که فرمانش بر آنها جاری است، لکن خداوند حق خود را بر بندگان، اطاعت خویش قرار داده، و پاداش آن را دو چندان کرده است، از روی بخشندگی، و گشایشی که خواسته به بندگان عطا فرماید. پس خدای سبحان! برخی از حقوق خود را برای بعضی از مردم واجب کرد، و آن حقوق را در برابر هم گذاشت، که برخی از حقوق برخی دیگر را واجب گرداند، و حقی بر کسی واجب نمی‌شود مگر همانند آن را انجام دهد.) [۱].

و آنگاه به جوانب گسترده آن دقیق می‌شود، مانند:

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

۱- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۴۱ ح ۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)

۲- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۸۴ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۳- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۳۵۴ ح ۳۲ ب ۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۴- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۵۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- ربيع الابرار ج ۵ ص ۱۹۱ ح ۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

حقوق پدر و فرزند

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در تداوم شناساندن حقوق اجتماعی به «حقوق پدر و فرزند» توجه دارد،

و اینگونه جوانب ارزشمند آن را مورد بررسی قرار می‌دهد که:

إِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا، وَإِنَّ لِلْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ حَقًّا. فَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَطِيعَهُ فِي كُلِّ شَيْءٍ، إِلَّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ؛ وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يَحْسِنَ اسْمَهُ، وَيَحْسِنَ أَدَبَهُ، وَيَعْلَمَهُ الْقُرْآنَ.

(همانا فرزند را به پدر، و پدر را به فرزند حقی است، پس حق پدر بر فرزند این است که فرزند در همه چیز جز نافرمانی خدا، از پدر اطاعت کند، و حق فرزند بر پدر آن که نام نیکو بر فرزند نهد، خوب تربیتش کند، و او را قرآن بیاموزد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۹۹ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

حقوق دوستان

یکی از جوانب حقوق متقابل، «حقوق دوستان» است، که در آئین دوست یابی و دوستی باید به حقوق یکدیگر احترام بگذارند تا دوستی‌ها تداوم یابد و آفات دوستی ریشه کن شود.

امام علی علیه السلام در نامه ۱۰۳: ۳۱ خطاب به فرزندش امام مجتبی علیه السلام می‌نویسد:

وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيعَةَ أَخِيكَ فَاسْتَبِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَا لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَى مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.

وَلِمَا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الْخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرَعَبَنَّ فِيمَنْ زَهَّدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُونَنَّ أَخُوكَ أَقْوَى عَلَى قَطِيعَتِكَ مِنْكَ عَلَى صِلَتِهِ، وَلَا تُكُونَنَّ عَلَى الْإِسَاءَةِ أَقْوَى مِنْكَ عَلَى الْإِحْسَانِ.

وَلَا يَكْبُرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مَنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسْعَى فِي مَضْرَبَتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَرَّكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

«و هر گز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حَقِّش را ضایع می‌کند با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده‌ات بدبخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل مبنده، مبدا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم‌تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه‌ای قوی‌تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست.» [۱].

و آنگاه آئین دوستی را اینگونه مطرح فرمود:

يَا بَنِي اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأَحْبِبْ لِغَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَاکْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأَحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يَحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَبِقْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَبِيحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قَلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يَقَالَ لَكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الْأَعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَأَفْهُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تُكُنْ خَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقَصْدِكَ فَكُنْ أَخْشَعَ مَا تُكُونُ لِرُبُّكَ.

معیارهای روابط اجتماعی

«ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آن چه نمی‌دانی نگو، گرچه آن چه را می‌دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو،

بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره‌سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع‌تر باش.» [۲].

یکی دیگر از حقوق متقابل بین دوستان، «واقع‌نگری» و «دوراندیشی» است.

ممکن است عیب جوین بخواهند رشته‌های دوستی ما را قطع کنند

و یا در شعله‌های حسادت و جهالت، پیوند دوستی ما را با دوستان بسوزانند.

اگر به سخنان عیب جوین بی‌اعتنا باشیم، و هر سخنی را که مطرح می‌کنند بدون مطالعه نپذیریم،

دوستی‌ها دچار تزلزل نخواهد شد، و دشمنی‌ها جایگزین دوستی‌ها نخواهد گردید.

حضرت امیرالمومنین علیه السلام نسبت به این نکته نورانی در خطبه ۱۴۱ فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَحِبِّهِ وَثِقَهُ دِينَ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرِّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَزُمِي الرَّامِي، وَتُخَطِي السَّهَامُ، وَيَحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يَبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

فستل، علیه السلام، عن معنی قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال:
الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!

پرهیز از شنیدن غیبت

«ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

شناخت حق و باطل

(پرسیدند، معنای آن چیست؟ امام علی علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود:)

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم. [۳].

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به معرفی الگوهای صحیح رفتاری بین دوستان و دوستی‌ها می‌پردازد و معیارهای دوستی را اینگونه بیان می‌دارد که:

يَا بُنَيَّ اجْعَلْ نَفْسَكَ مِيزَانًا فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ غَيْرِكَ، فَأُحِبُّ لِعَيْرِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ، وَأُكْرَهُ لَهُ مَا تَكْرَهُ لَهَا، وَلَا تَظْلِمْ كَمَا لَا تُحِبُّ أَنْ تُظْلَمَ، وَأُحْسِنْ كَمَا تُحِبُّ أَنْ يُحْسَنَ إِلَيْكَ، وَاسْتَقْبِحْ مِنْ نَفْسِكَ مَا تَسْتَقْبِحُهُ مِنْ غَيْرِكَ، وَارْضَ مِنَ النَّاسِ بِمَا تَرْضَاهُ لَهُمْ مِنْ نَفْسِكَ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تَعْلَمُ وَإِنْ قُلَّ مَا تَعْلَمُ، وَلَا تَقُلْ مَا لَا تُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لَكَ.

وَاعْلَمْ أَنَّ الْإِعْجَابَ ضِدُّ الصَّوَابِ، وَآفَةُ الْأَلْبَابِ. فَاسْعَ فِي كَدْحِكَ، وَلَا تُكُنْ حَازِنًا لِغَيْرِكَ، وَإِذَا أَنْتَ هَدَيْتَ لِقُصْدِكَ فَكُنْ أَحْشَعُ مَا تَكُونُ لِرُبِّكَ.

معیارهای روابط اجتماعی

«ای پسر! نفس خود را میزان میان خود و دیگران قرار ده، پس آن چه را که برای خود دوست داری برای دیگران نیز دوست بدار، و آن چه را که برای خود نمی‌پسندی، برای دیگران مپسند، ستم روا مدار، آنگونه که دوست نداری به تو ستم شود، نیکوکار باش، آنگونه که دوست داری به تو نیکی کنند، و آن چه را که برای دیگران زشت می‌داری برای خود نیز زشت بشمار، و چیزی را برای مردم رضایت بده که برای خود می‌پسندی، آن چه نمی‌دانی نگو، گرچه آن چه را می‌دانی اندک است، آن چه را دوست نداری به تو نسبت دهند، درباره دیگران مگو، بدان که خود بزرگ بینی و غرور، مخالف راستی، و آفت عقل است، نهایت کوشش را در زندگی داشته باش، و در فکر ذخیره‌سازی برای دیگران مباش، آنگاه که به راه راست هدایت شدی، در برابر پروردگارت از هر فروتنی خاضع تر باش.» [۴].

و در ادامه معرفی «ملاک‌ها» و «معیارهای ارزشی» در دوستی‌ها می‌فرماید:

احْمِلْ نَفْسَكَ مِنْ أَحَبِّكَ عِنْدَ صِرْمِهِ عَلَى الصَّلَاةِ، وَعِنْدَ صُرْدُودِهِ عَلَى اللَّطْفِ وَالْمُقَارَبَةِ، وَعِنْدَ جُمُودِهِ عَلَى الْبَدَلِ، وَعِنْدَ تَبَاعُدِهِ عَلَى الدُّنُوِّ، وَعِنْدَ شِدَّتِهِ عَلَى اللَّيْنِ، وَعِنْدَ جُرْمِهِ عَلَى الْعُدْرِ، حَتَّى كَأَنَّكَ لَهُ عَبْدٌ، وَكَأَنَّهُ ذُو نِعْمَةٍ عَلَيْكَ.

وَإِيَّاكَ أَنْ تَضَعَ ذَلِكَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ، أَوْ أَنْ تَفْعَلَهُ بِغَيْرِ أَهْلِهِ. لَا تَتَّخِذَنَّ عِدُوَّ صِدِّيقَكَ صِدِّيقًا فَتُعَادِيَ صِدِّيقَكَ، وَامْحَضْ أَخَاكَ

النَّصِيحَةَ، حَسَنَةً كَانَتْ أَوْ قَبِيحَةً، وَتَجَرَّعَ الْغَيْظَ فَإِنِّي لَمْ أَرْجِعْهُ أَخْلَى مِنْهَا عَاقِبَةً، وَلَا أَلَذَّ مَغَبَّةً.

وَلَيْنَ لِمَنْ غَالَطَكَ، فَإِنَّهُ يُوْشِكُ أَنْ يَلِيْنَ لَكَ، وَخُذْ عَلَيَّ عِدُوْكَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ أَخْلَى الظَّفَرَيْنِ. وَإِنْ أَرَدْتَ قَطِيْعَةً أَخِيكَ فَاسْتَبْتِقْ لَهُ مِنْ نَفْسِكَ بَقِيَّةً يَرْجِعُ إِلَيْهَا إِنْ بَدَأَ لَهُ ذَلِكَ يَوْمًا مَّا، وَمَنْ ظَنَّ بِكَ خَيْرًا فَصَدَّقْ ظَنَّهُ، وَلَا تُضَيِّعَنَّ حَقَّ أَخِيكَ اتِّكَالًا عَلَيَّ مَا بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِأَخٍ مَنْ أَضَعْتَ حَقَّهُ.

وَلَمَّا يَكُنْ أَهْلُكَ أَشَقَى الخَلْقِ بِكَ، وَلَا تَرْغَبَنَّ فِيْمَنْ زَهَدَ عَنْكَ، وَلَا يَكُوْنَنَّ أَخُوْكَ أَقْوَى عَلَيَّ قَطِيْعَتِكَ مِنْكَ عَلَيَّ صِلَتِهِ، وَلَا تُكُوْنَنَّ عَلَيَّ الإِسَاءَةَ أَقْوَى مِنْكَ عَلَيَّ الإِحْسَانَ. وَلَا يَكْبِرَنَّ عَلَيْكَ ظُلْمٌ مِنْ ظَلَمَكَ، فَإِنَّهُ يَسِيْعِي فِي مَضْرَّتِهِ وَنَفْعِكَ، وَلَيْسَ جَزَاءُ مَنْ سَيَّرَكَ أَنْ تَسُوَّهُ.

حقوق دوستان

چون برادرت از تو جدا گردد، تو پیوند دوستی را برقرار کن، اگر روی برگرداند تو مهربانی کن، و چون بخل ورزد تو بخشنده باش، هنگامی که دوری می‌گزیند تو نزدیک شو، و چون سخت می‌گیرد تو آسان گیر، و به هنگام گناهش عذر او بپذیر، چنانکه گویا بنده او می‌باشی، و او صاحب نعمت تو می‌باشد. مبدا دستورات یاد شده را با غیر دوستان انجام دهی، یا با انسان‌هایی که سزاوار آن نیستند بجا آوری، دشمن دوست خود را دوست مگیر تا با دوست دشمنی نکنی، در پند دادن دوست بکوش، خوب باشد یا بد، و خشم را فرو خور که من جرعه‌ای شیرین‌تر از آن ننوشیدم، و پایانی گوارتر از آن ندیدم

با آن کس که با تو درشتی کرد، نرم باش که امید است به زودی در برابر تو نرم شود، با دشمن خود با بخشش رفتار کن، زیرا سرانجام شیرین‌دو پیروزی است (انتقام گرفتن یا بخشیدن) اگر خواستی از برادرت جدا شوی، جایی برای دوستی باقی گذار، تا اگر روزی خواست به سوی تو باز گردد بتواند، کسی به تو گمان نیک برد او را تصدیق کن، و هرگز حق برادرت را به اعتماد دوستی که با او داری ضایع نکن، زیرا آن کس که حقش را ضایع می‌کند با تو برادر نخواهد بود، و افراد خانواده‌ات بدبخت‌ترین مردم نسبت به تو نباشند، و به کسی که به تو علاقه‌ای ندارد دل میند، مبدا برادرت برای قطع پیوند دوستی، دلیلی محکم‌تر از برقراری پیوند با تو داشته باشد، و یا در بدی کردن، بهانه‌ای قوی‌تر از نیکی کردن تو بیاورد، ستمکاری کسی که بر تو ستم می‌کند در دیده‌ات بزرگ جلوه نکند، چه او به زیان خود، و سود تو کوشش دارد، و سزای آن کس که تو را شاد می‌کند بدی کردن نیست. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۰۳: ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ)

۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۵- تحف العقول ص ۹۷: ۵۲ و ۹۹ و ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۷- کتاب کشف المحجّه (فصل ۱۵۴) ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

[۲] نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، (اسناد و مدارک گذشته).

[۳] خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- دستور معالم الحکم ص ۱۳۹: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هـ)
 - ۲- عین الادب والسیاسة ص ۲۱۵: ابن هذیل (متوفای ۳۸۹ هـ)
 - ۳- کتاب خصال ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۷۸ باب الاربعه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
 - ۴- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۶۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۵- کتاب النهایه (در ماده صبیع): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)
 - ۶- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۱۹۶ و ۱۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۷- شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۷۲: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۵ هـ)
 - ۸- غرر الحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).
- [۴] نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ)
 - ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
 - ۵- تحف العقول ص ۹۷ و ۵۲ و ۹۹ و ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
 - ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
 - ۷- کتاب کشف المحجّه (فصل ۱۵۴ ص ۲۲۰): سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
 - ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

[۵] نامه ۹۸: ۳۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

حقوق پاکان

رهبر و دولت اسلامی و دیگر دست اندرکاران امور سیاسی، فرهنگی کشور باید به این مسئله مهم اجتماعی توجه داشته باشند که پاکان در جامعه اسلامی باید جایگاه ارزشی خود را بیابند و مورد تشویق قرار گیرند که بین پاکان و فاسدان تفاوت باشد. نظام اسلامی باید زمینه‌های رشد و گسترش ارزش‌ها را فراهم سازد و ارزش‌گراها را تأیید کند و عوامل رشد و کمال آنها را تقویت کند، تا پاکان و ارزش‌گراها تشویق شوند و الگوهای کامل انسانیت به همه ارزش‌گراها معرفی شود و فاسدان و بدکاران سرافکنده شده، نتوانند در جامعه اسلامی نفوذ کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به حق پاکان به مالک اشتر دستور می‌دهد که:

وَلَمَّا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَدْرِيْبًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ! وَالزَّمْ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلَزَمَ نَفْسَهُ.

وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ بِأَدْعَى إِلَى حُسْنِ ظَنِّ رَاعٍ بِرَعِيَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَيْهِمْ، وَتَخْفِيْفِهِ الْمُؤْمِنَاتِ عَلَيْهِمْ، وَتَرْكِ اسْتِكْرَاهِهِ إِيَّاهُمْ عَلَى مَا لَيْسَ لَهُ قَبْلَهُمْ. فَلْيَكُنْ مِنْكَ فِي ذَلِكَ أَمْرٌ يَجْتَمِعُ لَكَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِيَّتِكَ، فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ يَقْطَعُ عَنْكَ نَصِيْبًا طَوِيْلًا. وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ، وَإِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّكَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بِلَاؤُكَ عِنْدَهُ.

«هرگز نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان نباشند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی‌رغبت، و بدکاران در بدکاری تشویق

می‌گردند، پس هر کدام از آنان را برآساس کردارشان پاداش ده.

بدان ای مالک! هیچ وسیله‌ای برای جلب اعتماد والی به رعیت بهتر از نیکوکاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عدم اجبار مردم به کاری که دوست ندارند، نمی‌باشد، پس در این راه آنقدر بکوش تا به وفاداری رعیت، خوشبین شوی، که این خوش‌بینی بارسنگین رنج آور مشکلات را از تو بر می‌دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوش بین باش، و به آنان که بدرفتاری نمودی بدگمان تر باش.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۴: ۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

حقوق کارمندان دولتی

یکی دیگر از حقوق اجتماعی، حق «کارمندان دولتی» است،

اگر حقوق مادی و معنوی کارمندان دولت به خوبی استیفا شود، و کارمندان دولتی به خوبی اداره گردند،

دل گرم می‌شوند،

امیدوار می‌گردند،

به خوبی کار می‌کنند، و امور سیاسی، اجتماعی کشور را به گونه مطلوبی اداره کرده مشکلات جامعه اسلامی را از سیر راه ملت

برمی‌دارند

که امام علی علیه السلام فرمود:

ثُمَّ انظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُؤَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجُورِ وَالْخِيَانَةِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْخِيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الثَّبُوتَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصْحُ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا. ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْمَازِقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّحُوا أَمَانَتِكَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ، وَابْعَثِ الْعِيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهِدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدُودٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقِ بِالرَّعِيَةِ. وَتَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَتِهِ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ، اكْتَنَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسِطْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةَ فِي بَدَنِهِ، وَأَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَيْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّةِ، وَوَسَّمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ.

«سپس در امور کارمندان بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و بامیل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندانهای پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرمی‌تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع ورزیشان کمتر، و آینده‌نگری آنان بیشتر است. سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می‌کوشند، و با بی‌نیازی، دست به اموال بیت‌المال نمی‌زنند، و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفا پیشه بر آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود. و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آن چه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خواردار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن.»

[۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷: ۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

حقوق تجار و صاحبان صنایع

یکی دیگر از طبقات اجتماعی، صنف «تجار» و «صاحبان صنایع» می‌باشند که حقوقی بر دولت و امت اسلامی دارند و باید حقوق دیگر اقشار اجتماعی را نیز بپردازند.

اگر حقوق تجار و صاحبان صنایع رعایت گردد

و زمینه‌های رشد و رونق تجارت آنان به خوبی فراهم شود،

هم آنان به منافع دلخواه خود می‌رسند و هم دیگر طبقات اجتماعی را بهره‌مند می‌سازند

که امام علی علیه السلام فرمود:

ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالْتَّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، وَأَوْصِ بِهِمْ خَيْرًا: الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَالْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ، وَالْمُتَرَفِّقِ بِيَدِنِهِ، فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ، وَأَسْرِبَابُ الْمَرَافِقِ، وَجَلَابِئِبُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَالْمَطَارِحِ، فِي بَرِّكَ وَبَحْرِكَ، وَسَيْهْلِكَ وَجَبَلِكَ، وَحَيْثُ لَا يَلْتَمِثُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا، وَلَا يَجْتَرُونَ عَلَيْهَا، فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتَهُ، وَصُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتَهُ. وَتَفَقَّدَ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِكَ وَفِي حَوَاشِي بِلَادِكَ.

وَاعْلَمْ - مَعَ ذَلِكَ - أَنَّ فِي كَثِيرٍ مِنْهُمْ ضَمِيمًا فَاحِشًا، وَشُحَّاقًا قَبِيحًا، وَاحْتِكَارًا لِلْمَنَافِعِ، وَتَحَكُّمًا فِي الْبِيعَاتِ، وَذَلِكَ بَابٌ مَضَرَّةٌ لِلْعَامَّةِ، وَعَيْبٌ عَلَى الْوَلَاءِ.

فَأَمْنَعُ مِنَ الْإِحْتِكَارِ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنَعَ مِنْهُ. وَلَيْكِنِ الْبَيْعُ بَيْعًا سَدِّحًا: بِمَوَازِينِ عَدْلِ، وَأَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَالْمُبْتَاعِ.

فَمَنْ قَارَفَ حُكْرَةً بَعْدَ نَهْيِكَ إِيَاةَ فَتَكُلْ بِهِ، وَعَاقِبَتُهُ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ.

سیمای بازرگانان و صاحبان صنایع

«سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می‌باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می‌کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می‌باشند، از بیابانها و دریاها، و دشتها و کوهستانها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی‌کنند، یا برای رفتن به آنجاها شجاعت ندارند.

بازرگانان مردمی آرامند، و از ستیزه‌جویی آنان ترسی وجود نخواهد داشت، مردمی آشتی طلبند که فتنه‌انگیزی ندارند، در کار آنها بیندیش چه در شهری باشند که تو به سر می‌بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آن چه که تذکر دادم

این را هم بدان که در میان بازرگانان، هستند کسانی که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده‌اند، که تنها با زورگویی به سود خود می‌اندیشند.

و کالا را به هر قیمتی که می‌خواهند می‌فروشند، که این سودجویی و گران فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامدار است.

پس از احتکار کالا- جلوگیری کن، که رسول خداصلی الله علیه وآله از آن جلوگیری می‌کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخهایی که برفروشنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو

احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود اما در کیفر او اسراف نکن.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۹۵: ۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

حقوق محرومان

یکی از جنبه های حقوق اجتماعی، «حقوق مستضعفان» و «محرومان» است که باید بیشتر مورد توجه دولت اسلامی و سرمایه داران و همه طبقات اجتماعی کشور اسلامی قرار گیرد

و محرومیت زدائی جزو اهداف اصلی دولت و ملت باشد که فرمود:

ثُمَّ اللَّهُ اللَّهُ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ، مِنَ الْمَسَاكِينِ وَالْمُحْتَاجِينَ وَأَهْلِ الْبُؤْسَى وَالزَّمْنَى، فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعًا وَمُعْتَرًّا، وَاحْفَظْ لِلَّهِ مَا اسْتَحْفَظَكَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ، وَاجْعَلْ لَهُمْ قِسِمًا مِنْ بَيْتِ مَالِكَ، وَقِسِمًا مِنْ غَلَّتِ صَوَافِي الْإِسْلَامِ فِي كُلِّ بَلَدٍ، فَإِنَّ لِلْأَقْصَى مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي لِلْأَدْنَى، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرِعِيَتْ حَقُّهُ.

فَلَا يَسْغَلَنَّكَ عَنْهُمْ بَطْرٌ، فَإِنَّكَ لَا تَعْدُرُ بِتَضْيِيعِكَ النَّافَةَ لِأَحْكَامِكَ الْكَثِيرِ الْمُهْمَمِ.

فَلَا تُشْخِصْ هَمَّكَ عَنْهُمْ، وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لَهُمْ، وَتَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَفْتَحِمُهُ الْعُيُونُ، وَتَحْقِرُهُ الرَّجَالُ.

فَفَرِّغْ لَأَلَيْكَ ثِقَتِكَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْيَةِ وَالتَّوَاضُعِ، فَلْيَرْفَعْ إِلَيْكَ أُمُورَهُمْ، ثُمَّ اَعْمَلْ فِيهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَى اللَّهِ يَوْمَ تَلْقَاهُ، فَإِنَّ هَوْلَاءَ مِنْ بَيْنِ الرَّعِيَةِ أَخْوَجُ إِلَى الْإِنصَافِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَكُلُّ قَدِ اسْتُرِعِيَتْ إِلَى اللَّهِ فِي تَأْدِيَةِ حَقِّهِ إِلَيْهِ.

وَتَعَهَّدْ أَهْلَ الْيَتَمِ وَذَوِي الرَّقَّةِ فِي السَّنِّ مِمَّنْ لَا حِيلَةَ لَهُ، وَلَا يَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَةِ نَفْسَهُ، وَذَلِكَ عَلَى الْوَلَاءِ ثَقِيلٌ، وَالْحَقُّ كُلُّهُ ثَقِيلٌ؛ وَقَدْ يَخْفُهُ اللَّهُ عَلَى أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَةَ فَصَبَرُوا أَنْفُسَهُمْ، وَوَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ.

«سپس خدا را! خدا را! در خصوص طبقات پایین و محروم جامعه که هیچ چاره‌ای ندارند، از زمین گیران، نیازمندان، گرفتاران، دردمندان، همانا در این طبقه محروم گروهی خویشتن داری نموده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقی باش که خداوند برای این طبقه معین فرموده است، بخشی از بیت‌المال، و بخشی از غله‌های زمینهای غنیمتی اسلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیکترینشان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسئول رعایت آن می‌باشی.

مبادا سرمستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسؤولیت‌های کوچک‌تر نخواهد بود، همواره در فکر مشکلات آنان باش، و از آنان روی بر نگردان، به ویژه امور کسانی را از آنان بیشتر رسیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی‌آیند و دیگران آنان را کوچک می‌شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه از افراد مورد اطمینان خود که خدا ترس و فروتنند انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند.

سپس در رفع مشکلاتشان بگونه‌ای عمل کن که در پیشگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میان رعیت بیشتر از دیگران به عدالت نیازمندند، و حق آنان را بگونه‌ای بپرداز که در نزد خدا معذور باشی، از یتیمان خردسال، و پیران سالخورده که راه چاره‌ای ندارند.

و دست نیاز بر نمی‌دارند، پیوسته دلجویی کن که مسؤولیتی سنگین بر دوش زمامداران است.

اگر چه حق، تمامش سنگین است اما خدا آن را بر مردمی آسان می‌کند که آخرت می‌طلبند، نفس را به شکیبایی وا می‌دارند، و به

و عده‌های پروردگار اطمینان دارند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۰۱: ۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

حقوق مراجعه کنندگان

بسیاری از مردم دارای مشکلات فراوانی هستند که با مراجعه به دولت مردان و ادارات مربوط به آن گرفتاری های آنان برطرف خواهد شد.

مراکز اداری و دولتی پناهگاه امت اسلامی برای رفع نیازها و نیازمندی هاست که به همین علت، «حقوق مراجعه کنندگان» مطرح می شود

که امام فرمود:

وَاجْعَلْ لِتَدْوِي الْحَايَاتِ مِنْكَ قِسِمًا تُفَرِّغَ لَهُمْ فِيهِ شَخْصَكَ، وَتَجْلِسَ لَهُمْ مَجْلِسًا عَامًّا فَتَتَوَاضَعُ فِيهِ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ، وَتُقَعَّدَ عَنْهُمْ جُنْدُكَ وَأَعْوَانُكَ مِنْ أَحْرَاسِكَ وَشُرَطِكَ، حَتَّى يَكَلِّمَكَ مُتَكَلِّمُهُمْ غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ:

«لَنْ تَقْدَسَ أُمَّةٌ لَّا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِي غَيْرَ مُتَتَعِّعٍ».

ثُمَّ اخْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَالْعِي، وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْسُطِ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطِ مَا أَعْطَيْتَ هَيْئًا، وَامْنَعْ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ!

«پس بخشی از وقت خود را به کسانی اختصاص ده که به تو نیاز دارند، تا شخصاً به امور آنان رسیدگی نمایی، و در مجلس عمومی با آنان بنشین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سخنگوی آنان بدون اضطراب در سخن گفتن با تو گفتگو کند، من از رسول خدا صلی الله علیه و آله بارها شنیدم که می فرمود:

«ملتتی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد»

پس درستی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ خوبی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۰۹: ۵۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی

حقوق زنان (دفاع از حقوق زن)

یکی از جنبه های حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق زنان» و «بانوان» است که با ظرافت خاصی در نهج البلاغه مطرح شده است، مانند:

۱- فراهم آوردن زمینه های حفظ عفاف

۲- فراهم آوردن زمینه های حفظ فرهنگ پرهیز و حجاب

۳- واگذاری کارهای متناسب با روان بانوان

۴ - پرهیز از واگذاری کارهای سنگین به بانوان

۵ - پرداخت مخارج خانواده

(که نامه ۲۴ نهج البلاغه را فقط برای باغات یتیم می‌نویسد که با درآمد آن زنان و فرزندان امام اداره شوند).

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وَإِكْفُفْ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَنْبِصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَأَ يُوْتِقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَعْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.
وَلَمَّا تَمَلَّكَ الْمَرْأَةُ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا، فَإِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ، وَلَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ وَلَا تَعِيدُ بِكَرَامَتِهَا نَفْسَهَا، وَلَا تُطْمِعُهَا فِي أَنْ تَشْفَعَ لِعَیْرِهَا.

وَإِيَّاكَ وَالتَّغَايَرَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِ غَيْرِهِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يَدْعُو الصَّحِيحَةَ إِلَى السَّقَمِ، وَالتَّبْرِيئَةَ إِلَى الرَّيْبِ.
وَاجْعَلْ لِكُلِّ إِنْسَانٍ مِنْ خَدَمِكَ عَمَلًا تَأْخُذُهُ بِهِ، فَإِنَّهُ أُخْرَى أَلَّا يَتَوَاكَلُوا فِي خِدْمَتِكَ.
وَأَكْرِمْ عَشْرَتَكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيُدُّكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.
اسْتَوْدِعِ اللَّهَ دِينَكَ وَدُنْيَاكَ، وَاسْأَلْهُ خَيْرَ الْقَضَاءِ لَكَ فِي الْعَاجِلِ وَالْآجِلِ، وَالدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامَ.

«در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت‌گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است، بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیرصالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه‌ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین کن.»

کاری که برتر از توانایی زن است به او وامگذار، که زن گل بهاری است، نه پهلوانی سخت‌کوش، مبادا در گرمی داشتن زن زیاده‌روی کنی که او را به طمع ورزی کشانده برای دیگران شفاعت نماید.

پرهیز از غیرت نشان دادن بیجا که درستکار را به بیمار دلی، و پاکدامن را به بدگمانی رساند.

کار هر کدام از خدمتکارانت را معین کن که او را در برابر آن کار مسئول بدانی، که تقسیم درست کار سبب می‌شود کارها را به یکدیگر وا نگذارند، و در خدمت سستی نکنند.

خویشاوندانت را گرمی دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردد، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می‌کنی.

دین و دنیای تو را به خدا می‌سپارم، و بهترین خواسته الهی را در آینده و هم اکنون، در دنیا و آخرت، برای تو می‌خواهم، با درود.» [۱].

حفظ اموال شوهر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمتی فرمود:

خِيَارُ خِصِيَةِ الْنِسَاءِ شَرَارُ خِصِيَةِ الرِّجَالِ: الرَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالتَّبَخُلُ؛ فَإِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَرْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَإِذَا كَانَتْ بِخِيَلَةٍ حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَعْلِهَا، وَإِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا.

تفاوت اخلاقی مردان و زنان

«برخی از نیکوترین خلق و خوی زنان، زشت‌ترین اخلاق مردان است، مانند، تکبر و به خود بالیدن، ترس، بخل، هرگاه زنی متکبر باشد، بیگانه را بحریم خود راه ندهد، و اگر بخیل باشد اموال خود و شوهرش را نگاهبان است، و چون ترسان باشد از هر چیزی که به آبروی او زیان رساند فاصله می‌گیرد.» [۲].

اجازه گرفتن برای بیرون رفتن

که حضرت فرمود:

وَلَا تُطِيعُوهُنَّ فِي الْمَعْرُوفِ حَتَّىٰ لَا يَطْمَعَنَّ فِي الْمُنْكَرِ.

«در خواسته‌های نیکو، همواره فرمانبردارشان نباشید تا در انجام منکرات طمع ورزند.» [۳].

چون مرد مدیر خانه است باید خود تصمیم بگیرد، و در خواست‌ها و پیشنهادات زن و فرزند را مطالعه کند که فرمود:

«هرچه زن می خواهد مرد نباید اطاعت کند»

بنابراین چون مرد مدیر خانواده است زن باید برای بیرون رفتن از خانه و دیگر کارهای فردی اجتماعی با شوهر هماهنگی لازم را پدید آورد و از او اجازه بگیرد.

خوب شوهرداری کردن

که امام علی علیه السلام فرمود:

الصَّلَاةُ قَوْلَانٌ كُلُّ تَقَىٰ، وَالْحُجُّ جِهَادٌ كُلُّ ضَعِيفٍ. وَلِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ، وَزَكَاةُ الْبَدَنِ الصِّيَامُ، وَجِهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ.

فلسفه احکام الهی

«نماز موجب نزدیکی هر پارسایی به خداست، و حج جهاد هر ناتوان است، هر چیزی زکاتی دارد، و زکات تن روزه است، و جهاد

زن، نیکو شوهرداری است.» [۴].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ)

۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۵- تحف العقول ص ۹۷: ۵۲ و ۹۹: ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۷- کتاب کشف المحجّه (فصل ۱۵۴) ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

[۲] حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- قوت القلوب ج ۲ ص ۴۲۵ فصل ۴۵: ابو طالب مکی (متوفای ۳۸۲ هـ)

۲- ربیع الابرار ج ۵ ص ۲۵۲ ح ۱۱۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۳- غرر الحکم ص ۱۷۲: ج ۳ ص ۴۳۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۴- روضه الواعظین ص ۲۷۲: ابن قتال نیشابوری متوفای ۵۰۸ هـ)

۵- بحار الانوار ج ۱۰۰ ص ۲۳۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

[۳] خطبه ۸۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تذکره الخواص ص ۷۹: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۲- قوت القلوب ج ۱ ص ۲۸۲: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ هـ)

- ۳- فروع کافی ج ۵ ص ۵۱۷ ح ۵ و ج ۲ ص ۶۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
 ۴- کتاب مسترشد ص ۴۱۸ ط جدید: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه)
 ۵- شرح قطب رواندی ج ۱ ص ۳۱۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)
 ۶- کتاب امالی (مجلس ۵۰ ص ۲۵۰ ح ۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)
 ۷- تاریخ طبری ج ۶ ص ۴۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ ه).

[۴] حکمت ۱۳۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- تحف العقول ص ۲۲۱ و ۱۱۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ ه)
 ۲- کتاب خصال ج ۲ ص ۶۲۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ ه)
 ۳- فروع کافی ج ۵ ص ۹ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
 ۴- غرر الحکم ج ۵ ص ۱۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)
 ۵- فروع کافی ج ۳ ص ۲۶۴ ح ۶: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه).

حقوق اجتماعی مردم

یکی از حقوق ارزشمند متقابل، «حقوق اجتماعی مردم» است که رهبران و کارگزاران باید نسبت به آن احساس مسئولیت کنند و آن را محترم بشمارند و همواره در خدمت مردم باشند و به رفاه و سلامت و کمال فرد و جامعه بیندیشند.

امام علی علیه السلام در نامه ۲۷ به استاندار مصر، «محمد بن ابی بکر» نوشت:

فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَكَ، وَأَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَأَبْسِطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَأَسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، حَتَّىٰ لَمَّا يَطْمَعِ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ، وَلَمَّا يَبْأَسِ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَيْدِكَ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ يَسْأَلُكُمْ مَعَشَرَ عِيَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَةِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَالْكَبِيرَةِ، وَالظَّاهِرَةِ وَالْمُسْتَوْرَةِ، فَإِنْ يَعْدَبْتُمْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ، وَإِنْ يَغْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ.

«با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش، در نگاه‌هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوانها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان درباره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان پرسش می‌کند، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.» [۱].

آنگاه به مسئولیت‌های دیگر رهبری می‌پردازد و احساس تعهد و هم‌دردی و هماهنگی رهبر با مردم را مطرح کرده می‌فرماید:

أَفْقِعْ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ:

هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟!

وَلَا أَشَارِكُهُمْ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ، أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جُشُوبَةِ الْعَيْشِ!

فَمَا خُلِقْتُ لِيَسْخَعَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ، كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ، هَمَّهَا عَلْفُهَا، أَوْ الْمُرْسَلَةُ شُغْلُهَا تَقَمُّمُهَا، تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا، وَتَلْهُو عَمَّا يَرَادُ بِهَا، أَوْ أُتْرِكَ سُدًى، أَوْ أَهْمَلَ عَابِتًا، أَوْ أُجْرَّ حَبْلَ الضَّلَالَةِ، أَوْ أَعْتَسَفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ!

«آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند؟ و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی‌های

زندگی الگوی آنان نگردم؟

آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پُر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی‌خبر است.

آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته‌اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟» [۲].
امام در نامه ۴۷ نهج البلاغه به حقوق برخی از اقشار جامعه اشاره می‌فرماید، مانند:

الف - حقوق خویشاوندان

ب - حقوق یتیمان

ج - حقوق همسایگان

که فرمود:

أَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ، وَأَلَّا تَبْغِيَا الدُّنْيَا وَإِنْ بَعَثُكُمْ، وَلَمَا تَأْسِفَا عَلَى شَيْءٍ مِنْهَا زُورِي عَنْكُمْ، وَقُولَا بِالْحَقِّ، وَأَعْمَلَا لِلْآجِرِ، وَكُونَا لِلظَّالِمِ حَضَمًا، وَلِلْمَظْلُومِ عَوْنًا.

أَوْصِيكُمْ، وَجَمِيعَ وَلَدِي وَأَهْلِي وَمَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي، بِتَقْوَى اللَّهِ، وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ، وَصِيْلَمَاحِ ذَاتِ بَيْنِكُمْ، فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ:

«صَلَّاحِ ذَاتِ الْبَيْنِ أَفْضَلُ مِنْ عَامَّةِ الصَّلَاةِ وَالصِّيَامِ».

اللَّهُ اللَّهُ فِي الْآيَاتِمِ، فَلَا تُعْبُوا أَفْوَاهَهُمْ، وَلَا يَضِيعُوا بِحَضْرَتِكُمْ وَاللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ. مَا زَالَ يوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ.

«شما را به ترس از خدا سفارش می‌کنم، به دنیا پرستی روی نیاورید، گرچه به سراغ شما آید، و بر آن چه از دنیا از دست می‌دهید اندوهناک مباشید، حق را بگویید، و برای پاداش الهی عمل کنید.

دشمن ستمگر و یاور ستم‌دیده باشید.

شما را، و تمام فرزندان و خاندانم را، و کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به ترس از خدا، و نظم در امور زندگی، و ایجاد صلح و آشتی در میانتان سفارش می‌کنم، زیرا من از جد شما پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت:

«اصلاح دادن بین مردم از نماز و روزه یکسال برتر است».

خدا را! خدا را! درباره یتیمان، نکند آنان گاهی سیر و گاه گرسنه بمانند، و حقوقشان ضایع گردد

خدا را! خدا را! درباره همسایگان، حقوقشان را رعایت کنید که وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله شماست، همواره به خوشرفتاری با همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که گمان بردیم برای آنان ارثی معین خواهد کرد.» [۳].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۵۱ به:

الف - شیوه‌های مردم‌داری

ب - حقوق اجتماعی، سیاسی

ج - وظائف رهبران و مدیران نسبت به مردم

د - وظائف کارگزاران مالیاتی

ه - مسئولیت اداری کارمندان

پرداخته و حقوق اجتماعی مردم را آشکارا و در جوانب گشترده بیان می‌فرماید و هشدار می‌دهد که تصدّی امور در جامعه اسلامی یک وظیفه الهی، و عبادت به شمار می‌آید که فرمود:

مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَصْحَابِ الْحَرَجِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يَقْدَمْ لِنَفْسِهِ مَا يَحْرِزُهَا.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا كَلَّفْتُمْ بِهِ سَيْرٍ، وَأَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبُغْيِ وَالْعُدْوَانِ عِقَابٌ يَخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَأَعْدَرَ فِي تَرْكِ طَلْبِهِ.

فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ، وَاصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ.

فَإِنَّكُمْ خُرَانُ الرَّعِيَّةِ، وَوُكَلَاءُ الْأُمَّةِ، وَسَفَرَاءُ الْأُمَّةِ.

وَلَمَّا تُحِشْتُمُو أَحَدًا عَنْ حَاجَتِهِ وَلَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلْبَتِهِ، وَلَا تَبْعَنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخِرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَلَا صَيْفٍ، وَلَا دَابَّةً يَغْتَمِلُونَ عَلَيْهَا، وَلَا عَبْدًا، وَلَا تَضْرِبَنَّ أَحَدًا سَوْطًا لِمَكَانٍ دَرَاهِمٍ وَلَا تَمْسَنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ، مُصَلًّا وَلَا مُعَاهِدًا، إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَسًا أَوْ سِلَاحًا يَغْدَى بِهِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَإِنَّهُ لَا يَتَّبِعِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ.

وَلَا تَدْخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً، وَلَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَةٍ، وَلَا الرَّعِيَّةَ مَعُونَةً، وَلَا دِينَ اللَّهِ قُوَّةً، وَأَبْلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدْ اصْطَلَعَ عِنْدَنَا وَعِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجَهْدِنَا، وَأَنْ نَنْصُرَهُ بِمَا بَلَعَتْ قُوَّتُنَا، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

(نامه به کارگزاران بیت المال)

اخلاق اجتماعی کارگزاران اقتصادی

(از بنده خدا علی امیرمؤمنان به کارگزاران جمع آوری مالیات).

پس از یاد خدا و درود. همانا کسی از روزقیامت نترسد، زاد و توشه‌ای از پیش نخواهد فرستاد. بدانید، مسؤولیتی را که به عهده گرفته‌اید اندک امّا پاداش آن فراوان است، اگر برای آن چه که خدا نهی کرد «مانند ستمکاری و دشمنی» کیفری نبود، برای رسیدن به پاداش در ترک آن نیز عذری وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشید، و در بر آوردن نیازهایشان شکبیا باشید.

همانا شما خزانه‌داران مردم، و نمایندگان ملت، و سفیران پیشوایان هستید، هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید، و از خواسته‌های مشروعش محروم نسازید، و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس‌های تابستانی یا زمستانی، و مرکب سواری، و برده کاری او را نفروشید، و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید، و دست اندازی به مال کسی «نمازگزار باشد، یا غیرمسلمانی که در پناه اسلام است» نکنید، جز اسب یا اسلحه‌ای که برای تجاوز به مسلمانها بکار گرفته می‌شود، زیرا برای مسلمان جایز نیست آنها را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد، تا نیرومندتر از سپاه اسلام گردند.

از پند دادن به نفس خویش هیچ‌گونه کوتاهی نداشته، و از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خدا، غفلت نکنید، و آن چه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید، همانا خدای سبحان از ما و شما خواسته است که در شکرگذاری کوشا بوده، و با تمام قدرت او را یاری کنیم، «و نیرویی جز از جانب خدا نیست». [۴].

و در نامه ۵۳ نسبت به «حقوق اجتماعی مردم» به مالک اشتر رهنمود می‌دهد که

باید در خدمت مردم باشد، و مردم را دوست بدارد و نسبت به آنها کمال مهر و محبت را داشته و در رفع مشکلات مردم بکوشد که نوشت:

وَأَشْعِرْ قَلْبَكَ الرَّحِمَةَ لِلرَّعِيَّةِ، وَالْمَحَبَّةَ لَهُمْ، وَاللُّطْفَ بِهِمْ، وَلَا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبِيعًا ضَارِيًا تَعْتَنِمُ أَكْلَهُمْ، فَإِنَّهُمْ صِتْفَانِ: إِمَّا أَخُ لَكَ فِي الدِّينِ، أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ، يَفْرُطُ مِنْهُمْ الزَّلْمُ، وَتَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلْمُ، وَيُوتِي عَلَى أَيْدِيهِمْ فِي الْعَمِيدِ وَالْخَطَأِ، فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِكَ وَصَفْحِكَ مِثْلَ الَّذِي تُحِبُّ وَتَرْضَى أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَصَفْحِهِ.

فَإِنَّكَ فَوْقَهُمْ، وَوَأَلَى الْأَمْرِ عَلَيْكَ فَوْقَكَ، وَاللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَوَلَاكَ! وَقَدْ اسْتَكْفَاكَ أَمْرُهُمْ، وَابْتَلَاكَ بِهِمْ.

«مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرارده، و با همه دوست و مهربان باش.

مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند، اگر گناهی از آنان سر می‌زند، یا علت‌هایی بر آنان عارض می‌شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می‌گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آنگونه که دوست داری خدا تو را ببخشد و بر تو آسان گیرد. همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.» [۵].

و در ادامه رهنمودهای اخلاقی خود در مبحث حقوق اجتماعی مردم می‌فرماید:

أَنْصِفِ اللَّهَ وَأَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ، وَمِنْ خَاصَّةِ أَهْلِكَ، وَمَنْ لَكَ فِيهِ هَوَى مِنْ رَعِيَّتِكَ، فَإِنَّكَ إِلَّا تَفْعَلْ تَظْلِمُ! وَمَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ كَانَ اللَّهُ خَصَمَهُ دُونَ عِبَادِهِ، وَمَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ، وَكَانَ لِلَّهِ حَرْبًا حَتَّى يَنْزِعَ أَوْ يُتُوبَ.

وَلَيْسَ شَيْءٌ أَدْعَى إِلَى تَغْيِيرِ نِعْمَةِ اللَّهِ وَتَعْجِيلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَةِ عَلَى ظُلْمٍ، فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ دَعْوَةَ الْمُضْطَهَدِينَ، وَهُوَ لِلظَّالِمِينَ بِالْمِرْصَادِ.

«با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم‌روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سرچنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند، و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی‌کند، و کیفر او را نزدیک نمی‌سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می‌شنود و در کمین ستمکاران است.» [۶].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای آنکه در مانورهای نظامی به جان و مال مردم ضرر و زیانی وارد نشود به فرمانداران مناطق جنگی و مانور نظامی، نامه‌هایی می‌نوشت که از مال مردم مراقبت کنند و اگر صدمه‌ای وارد شد آن را به امام گزارش دهند.

امام در نامه ۶۰ نوشت:

(إلى العمال الذين يطأ الجيش عملهم)

التعويض عن الخسائر في المناورات العسكرية

مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاهِ الْخَرَاجِ وَعَمَالِ الْبِلَادِ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُودًا هِيَ مَارَةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَقَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى، وَصَرْفِ الشَّدَى، وَأَنَا أَتْرَأُ إِلَيْكُمْ وَإِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعْرَةِ الْجَيْشِ، إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ، لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَبًا إِلَى شِبَعِهِ. فَتَكَلُّوا مَنْ تَنَاولَ مِنْهُمْ شَيْئًا ظُلْمًا عَنْ ظُلْمِهِمْ، وَكُفُّوا أَيْدِي سَفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ، وَالتَّعَرَّضْ لَهُمْ فِيما اسْتَتَيْنَاهُ مِنْهُمْ.

وَأَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجَيْشِ، فَارْتَفِعُوا إِلَى مَطَالِمِكُمْ، وَمَا عَرَائِكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَبِي، فَأَنَا أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(نامه به فرماندارانی که لشکر از شهرهای آنان عبور می‌کند)

جبران خسارت‌ها در مانورهای نظامی

«از بنده خدا! علی امیرمؤمنان به گردآوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می‌گذرند.

پس از یاد خدا و درود! همانا من سپاهیان فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آن چه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار رساندن به دیگران، و پرهیز از هرگونه شرارتی تأکید کرده‌ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره‌ای جز آن نداشته باشد، پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آن چه استثناء کردم باز دارید.

من پشت سر سپاه در حرکتیم، شکایت‌های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده‌اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را برطرف خواهم کرد. انشاءالله.» [۷].

امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۷۶ نهج البلاغه خطاب به «ابن عباس» فرماندار شهر بصره، اصول مردم داری و اخلاق صحیح اجتماعی را به او تذکر می‌دهد،

در صورتی که مردم بصره بر ضد آن حضرت شورش کردند و او را ناخواسته به یک جنگ تحمیلی کشاندند.

اما پس از شکست و فرار و آرامش دوباره در شهر، از نگاه امام علی علیه السلام با دیگر مردم شهرها تفاوتی ندارند و همه از عدل و محبت آن حضرت برخوردار می‌گردند.

امام علی علیه السلام به ابن عباس رهنمود داد که:

اخلاق القائد

سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِكَ وَمَجْلِسِكَ وَحُكْمِكَ، وَإِيَّاكَ وَالْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَيْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ. وَاعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَكَ مِنَ اللَّهِ يَبَاعِدُكَ مِنَ النَّارِ، وَمَا بَاعَدَكَ مِنَ اللَّهِ يَقْرُبُكَ مِنَ النَّارِ.

(نامه به عبدالله بن عباس، هنگامی که او را به فرمانداری بصره نصب فرمود):

اخلاق فرماندهی

«با مردم، به هنگام دیدار، و در مجالس رسمی، و در مقام داوری، گشاده‌رو باش، و از خشم بپرهیز، که سبک مغزی، به تحریک شیطان است، و بدان! آن چه تو را به خدا نزدیک می‌سازد، از آتش جهنم دور می‌کند، و آن چه تو را از خدا دور می‌سازد، به آتش جهنم نزدیک می‌کند.» [۸].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الغارات ج ۱ و ۲۳۰ و ۲۲۳ و ۲۳۵ و ۲۴۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۲- تحف العقول ص ۱۷۶ و ۱۷۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۳- کتاب مجالس ص ۲۶۰ م ۳۱ ح ۳: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۴- کتاب أمالی ص ۲۵-۲۴ م اول ح ۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۵- بشارة المصطفی ص ۴۴: طبری شافعی (متوفای ۵۵۳ هـ)

۶- مجموعه ورام ص ۱۹ و ۴۹۷: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ هـ)

۷- تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۵۶ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ).

[۲] نامه ۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الخرائج و جرائح ج ۲ ص ۵۴۲ ح ۲ فصل ۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ)

۳- ربیع الابرار ج ۳ ص ۲۴۱ ح ۲۱۵ ب ۴۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۴- روضة الواعظین ص ۱۲۷: ابن قتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هـ)

۵- استیعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ هـ)

- ۶- أمالی (مجلس ۹۱) ص ۵۰۰ ح ۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۷- كشف الغممة ج ۱ ص ۱۳۳: اربلی (متوفای ۶۸۷ هـ)
- ۸- ارشاد القلوب ص ۲۱۴ و ۲۱۵: دیلمی (متوفای ۷۷۱ هـ).
- [۳] نامه ۲: ۴۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- مقاتل الطالبین ص ۵۲ ذح ۳: ابوالفرج اصفهانی زیدی (متوفای ۳۵۶ هـ)
- ۲- معمرن و وصایا ص ۱۴۹ و ۱۵۰: ابوحاتم سجستانی (متوفای ۲۴۸ هـ)
- ۳- تاریخ ج ۴ ص ۱۱۰ و ۱۱۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۴- کتاب أمالی ص ۱۱۲: زجاجی (متوفای ۳۲۹ هـ)
- ۵- فروع کافی ج ۷ ص ۵۲-۵۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۶- مروج الذهب ج ۲ ص ۴۱۳-۴۲۵: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)
- ۷- تحف العقول ص ۱۹۸: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۸- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۱۸۹ ح ۹۴۳۳: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).
- [۴] نامه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- کتاب صفین ص ۱۰۸ و ۱۳۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ)
- ۲- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۷۱ ح ۶۸۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۳- فروع کافی ج ۱: ۳ ص ۵۴۰ ح ۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۴- امالی سید ابوطالب ص ۳۵ ح ۲۱ ب ۳ به نقل نهج السعادة
- ۵- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۴۸ ح ۱۲۶۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ هـ).
- [۵] نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)
- ۳- نهایة الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ)
- ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ)
- ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).
- [۶] نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (اسناد گذشته).
- [۷] نامه ۶۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- کتاب صفین ص ۱۲۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)
- ۲- شرح ابن میثم ج ۵ ص ۱۹۸: بحرانی (متوفای ۶۷۹ هـ)
- ۳- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۸۶ ح ۶۹۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).
- [۸] نامه ۷۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۸۵: ابن قتیبة (متوفای ۲۷۶ هـ)

- ۲- کتاب جمل ص ۴۲۰: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
 ۳- کتاب طراز ج ۲ ص ۲۹۳: سید یمانی
 ۴- کتاب جمل: واقدی (متوفای ۲۰۷ هـ)
 ۵- بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 ۶- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۷: ۱۲۶ سنه ۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ).

حقوق حاجیان

با توجه به ارزش و اهمیت سفر حج، و ضرورت اکرام و احترام حجاج بیت الله الحرام، امام علی علیه السلام حقوقی را برای حاجیان و مسافران خانه خدا، ضروری و لازم می‌داند که توجه به آنها نیز آثار چشم‌گیری در رشد ارزش‌ها دارد که در نامه ۶۷ به فرماندار خود در مکه نوشت:

(إلی قثم بن العباس، وهو عامله علی مکه)

خدمه الحجاج فی ایام الحج
 أمّا بعد، فأقم للناس الحج، وذكّرهم بأيام الله، واجلس لهم العَصِيرَيْن، فأفتِ المُسْتَفْتِي، وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَذَاكِرِ الْعَالِمَ. وَلَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَلَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ.
 وَلَا تَحْبِبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَن لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا إِن زِيدَتْ عَن أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدَ فِيمَا بَعْدَ عَلَي قَضَائِهَا.
 وَأَنْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ، وَالْمَجَاعَةِ، مُصَيِّبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَالْخَلَاتِ، وَمَا فَضَلَ عَن ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَفْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا.

لوصیه بقضاء حوائج الحجاج

وَمُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِ أَجْرًا،

فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ»

فَالْعَاكِفُ: الْمُقِيمُ بِهِ، وَالْبَادِي: الَّذِي يُحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ. وَقَفَقْنَا اللَّهَ وَإِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به قثم بن عباس، فرماندار شهر مکه)

رسیدگی به امور حاجیان در مراسم حج

«پس از یاد خدا و درود! برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور، در بامداد و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش‌های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو پرداز، جز زبانت چیز دیگری پیام رسالت با مردم، و جز چهره‌ات در بانی وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، دیگر تو را نستاید گرچه در پایان حاجت او برآورده شود.

در مصرف بیت‌المالی که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیالمندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و مازاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد.

سفارش به رفع نیازهای حجاج

به مردم مکه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایام حج در مکه اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود:

«عاکف و بادی در مکه یکسانند» [۱].

عاکف، یعنی اهل مکه، و بادی، یعنی زائرنی که از دیگر شهرها به حج می‌آیند، خدا ما و شما را به آن چه دوست دارد توفیق عنایت فرماید. با درود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره حج، آیه ۲۵.

[۲] نامه ۶۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- فقه القرآن ج ۱ ص ۳۲۷: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ه)

۲- مستدرک الوسائل ج ۹ ص ۳۵۸ ح ۲: ۱۱۰۷۲: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ه)

۳- قرب الاسناد ص ۵۲ و ۶۵: ابوالفرج قزوینی

۴- بحار الانوار ج ۱۰۱ ص ۲۶۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه)

۵- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه).

حقوق خویشاوندان

یکی دیگر از حقوق متقابل اجتماعی، «حقوق خویشاوندان» است که در روایات فراوانی با عنوان «صله رحم» مطرح است. رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم و دیگر رهبران معصوم علیهم السلام رهنمود داده‌اند که رسیدگی به مشکلات خویشاوندان به خصوص فامیلان دور، عمر انسان را طولانی می‌کند. سبب از دیاد رزق و روزی می‌شود.

و عامل تقویت پیوند دوستی‌ها و سلامت جامعه می‌گردد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۳ فرمود که:

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ لَا يَسْتَغْنِي الرَّجُلُ - وَإِنْ كَانَ ذَا مَالٍ - عَنْ عَثْرَتِهِ، وَدَفَاعِهِمْ عَنْهُ بِأَيْدِيهِمْ وَالسَّتِّتِهِمْ، وَهُمْ أَكْثَرُ النَّاسِ حَيْطَهُ مِنْ وَرَائِهِ، وَالْمَهْمُ لِسَعْتِهِ، وَأَعْظَمُهُمْ عَلَيْهِ عِنْدَ نَزَلِهِ إِذَا نَزَلَتْ بِهِ. وَلِسَانُ الصَّدَقِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ لِلْمَرْءِ فِي النَّاسِ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْمَالِ يَرْتُهُ غَيْرُهُ. و منها: أَلَا لَا يَعْدِلَنَّ أَحَدُكُمْ عَنِ الْقَرَابَةِ يَرَى بِهَا الْخِصَاصَةَ أَنْ يَشُدَّهَا بِالذِّمَّةِ لَا يَزِيدُهُ إِلَّا أَمْسَكَهُ وَلَا يَنْقُصُهُ إِلَّا أَهْلَكَهُ؛ وَمَنْ يَقْبِضْ يَدَهُ عَنْ عَشِيرَتِهِ، فَإِنَّمَا تُقْبِضُ مِنْهُ عَنْهُمْ يَدٌ وَاحِدَةٌ، وَتُقْبِضُ مِنْهُمْ عَنْهُ أَيْدٍ كَثِيرَةٌ؛ وَمَنْ تَلَّنَ حَاشِيَتَهُ يَشْتَدِمُ مِنْ قَوْمِهِ الْمَوَدَّةَ.

ضرورت تعاون با خویشاوندان

«ای مردم، انسان هر مقدار که ثروتمند باشد، باز از خویشاوندان خود بی‌نیاز نیست که از او با زبان و دست دفاع کنند، خویشاوندان انسان، بزرگ‌ترین گروهی هستند که از او حمایت می‌کنند، و اضطراب و ناراحتی او را می‌زدایند، و در هنگام مصیبت‌ها نسبت به او، پرعاطفه‌ترین مردم می‌باشند، نام نیکی که خدا از شخصی در میان مردم رواج دهد بهتر از میراثی است که دیگری بردارد. آگاه باشید، مبدا از بستگان تهیدست خود روبرگردانید، و از آنان چیزی را دریغ دارید، که نگاه داشتن مال دنیا زیادی نیارود و از بین رفتنش کمبودی ایجاد نکند، آن کس که دست دهنده خود را از بستگانش باز دارد، تنها یک دست را از آنها گرفته اما دست‌های فراوانی را از خویش دور کرده است، و کسی که پر و بال محبت را بگستراند، دوستی خویشاوندانش تداوم خواهد داشت.» [۱].

و در نامه ۳۱ در رهنمودی ارزشمند به فرزند خود امام مجتبی علیه السلام تذکر داد:

وَأَكْرَمُ عَشْرَتِكَ، فَإِنَّهُمْ جَنَاحُكَ الَّذِي بِهِ تَطِيرُ، وَأَصْلُكَ الَّذِي إِلَيْهِ تَصِيرُ، وَيَدُكَ الَّتِي بِهَا تَصُولُ.

«خویشاوندانت را گرامی دار، زیرا آنها پر و بال تو می‌باشند، که با آن پرواز می‌کنی، و ریشه تواند که به آنها باز می‌گردد، و دست نیرومند تواند که با آن حمله می‌کنی.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- اصول کافی ج ۲ ص ۲۹۴ ح ۱۵۴ و ۱۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۲- عقد الفرید ج ۲ ص ۱۸۳ فضل العشره: ابن عبد ربه مالکی متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۳- کتاب صفین ص ۱۰: نصرین مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ)
- ۴- تاریخ ج ۲ ص ۲۰۷: ابن واضح (متوفای ۲۹۲ هـ)
- ۵- ربیع الابرار ج ۳ ص ۱۴۶ و ج ۵ ص ۸۹: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)
- ۶- کنز العمال ج ۱۶ ص ۱۹۲ و ص ۲۰۷ و ص ۲۲۶: متقی هندی حنفی (متوفای ۹۷۵ هـ)
- ۷- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۷۱: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۸- غریب الحدیث ج ۲ ص ۱۸۳: ابو عبید ابن سلام (متوفای ۲۲۳ هـ)
- ۹- النهایه ج ۳ ص ۴۶۸: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ).

[۲] نامه ۳۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۲- کتاب زواجر و مواظب: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ)
- ۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳ و ج ۳ جدید ۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۵- تحف العقول ص ۹۷ و ۵۲ و ۹۹ و ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
- ۶- کتاب وصایا: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
- ۷- کتاب کشف المحجّه (فصل ۱۵۴) ص ۲۲۰: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
- ۸- فروع کافی ج ۵ ص ۳۳۸ و ۵۱۰ ح ۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

حقوق همسفران

وقتی چند نفر پذیرفتند که در یک سفر طولانی با هم باشند، از نظر اسلام حقوق متقابلی بر عهده همه خواهد بود، که حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حقوق همسفران چند چیز است:

- ۱- توشه خود را با دیگران مصرف کردن و با دوستان شریک شدن.
- ۲- مخالفت نکردن با رفیقان (پرهیز از اختلاف و درگیری)
- ۳- خدا را در همه جا، بلندی و پستی، هنگام حرکت و فرود آمدن فراوان یاد کردن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب ۱۴، فصل نهم و دهم.

حمایت از پیران از کار افتاده

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام دید پیرمرد نابینائی گدائی می‌کند.

فرمود: این پیرمرد کیست؟

گفتند: یا امیرالمؤمنین این مرد نصرانی است، از کار افتاده گدائی می‌کند.

فرمود:

إِسْتَعْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ، أَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ

«تا قدرت کار کردن داشت از او کار کشیدید و چون پیر شد و از کار ماند او را از خود راندید، از بیت‌المال حقوق او را بپردازید.»

[۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۹ ابواب الجهاد العدو باب ۱۹.

حل مشکلات قضائی جامعه

خلیفه دوم می‌خواست زن دیوانه‌ای را که شوهر نداشت و بچه شش ماهه‌ای به دنیا آورده بود، سنگسار کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا

(مدت حمل و شیرخواری اش سی ماه تمام است.) [۱].

و ادامه داد که:

«إِنَّ اللَّهَ رَفَعَ الْقَلَمَ عَنِ الْمَجْنُونِ»

(پروردگار خودداری از شهوت را از مجنون برداشته است).

خلیفه دوم می‌گفت:

«لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ»

(اگر علی نبود عمر هلاک شده بود.)

سعد بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

هرگاه خبری از علی علیه السلام به ما می‌رسید، آن را با چیزی برابر نمی‌کردیم.

و جویر از ضحاک بن مزاحم و او از عبدالله بن عباس روایت کرده است که گفت:

«وَاللَّهِ لَقَدْ أُعْطِيَ عَلِيٌّ بِنِ ابِطَالِبِ تِسْعَةَ أَعْشَارِ الْعِلْمِ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَقَدْ شَارَكَهُمْ فِي الْعُشْرِ الْعَاشِرِ»

(سوگند به پروردگار نه دهم علم به علی علیه السلام داده شده است و به بقیه انسان‌ها یک‌دهم، و علی علیه السلام در آن یک‌دهم

نیز با آنها شریک است.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره احقاف، آیه ۱۵.

[۲] جوهره، ص ۷۲: محمد بن ابی بکر انصاری.

حیوان تخم‌گذار و بچه‌زا

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هر حیوانی که گوش‌هایش پنهان باشد تخم‌گذار است، و هر حیوانی که گوش‌هایش ظاهر باشد بچه‌زاست. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] عیون ابن قتیبه، ج ۴، ص ۸۸.

حکم ازدواج مادرزن

منصور بن حازم می‌گوید:

در محضر امام صادق علیه السلام بودم که مردی نزد آن حضرت علیه السلام آمده پرسید:

مردی با زنی ازدواج کرده و قبل از آن که با او همبستر شود، زن مرده است، آیا می‌تواند با مادرش ازدواج نماید؟

امام علی علیه السلام فرمود:

شخصی از ما چنین کرده و مانعی در آن نیافته است؟

من عرضه داشتم:

فدایت شوم! تنها افتخار شیعه به حکمی از امام علی علیه السلام است.

در این مسئله ابن مسعود اظهار نظر کرده و آن را اجازه داد است، پس نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و حکم مسئله را از آن حضرت جویا شد.

امام علی علیه السلام به او فرمود:

این حکم را از کجا گرفته‌ای؟

گفت از آیه قرآن:

وَرَبَائِبُكُمُ اللَّاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِّنْ نِّسَائِكُمُ اللَّاتِي دَخَلْتُم بِهِنَّ [۱].

«و حرام شد برای شما دختران زن که در دامن شما تربیت شده‌اند اگر با زن مباشرت کرده باشید.»

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

حرمت ازدواج با دختران یک زن در آیه مقید به دخول است، و لیکن آیه حرمت ازدواج با مادر زن:

«وَأُمَّهَاتِ نِسَائِكُمْ»

«و حرام شد بر شما مادر زن»

مطلق است و مقید به دخول به دختران آنان نمی‌باشد. [۲].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] سوره نساء، آیه ۲۲.

[۲] فروع کافی، کتاب النکاح، (باب الرجل یتزوج...) ج ۴.

مقصود امام علی علیه السلام در پاسخ اول از «یکی از بنی هاشم» از طالبین یا عباسیین بوده نه یکی از آیاء گرامش که گفتار و کردار آنان گفتار و کردار امیرالمؤمنین علیه السلام است، و آن هم به علت تقیه بیان شده، و در آخر خبر هم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به طور صریح حق را آشکار نموده است.

حکم دیه علقه

شیخ مفید در ارشاد می‌فرماید:

مردی زنی را کتک زد، آن زن بر اثر آن بچه خود را که علقه بود سقط کرد.

حکم آن را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند.

آن حضرت فرمود:

دیه آن چهل دینار است.

و این آیه را تلاوت فرمود:

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ [۱].

«به تحقیق که ما خلق کردیم انسان را از صفوت صافی از کل پس قرار دادیم او را نطفه در قرارگاهی استوار پس گردانیدیم آنرا خون بسته شده،

پس پارچه گوشتی پس گردانیدیم آن پارچه گوشت را استخوان پس آن پارچه استخوان را به گوشت پوشانیدیم پس آفریدیم او را آفریدن دیگر پس برتر آمد خداوند که بهترین آفرینندگان است.»

سپس آن حضرت فرمود:

«دیه سقط نطفه بیست دینار و علقه چهل دینار و مضغه شصت دینار و در استخوان، پیش از اینکه خلقی کامل گردد هشتاد دینار است و جنین که صورت‌گیری شده باشد پیش از آنکه روح در او دمیده شود و بعد از تمامی خلقت بدن صد دینار است و هرگاه روح بر او دمیده شد هزار دینار است.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره مؤمنون آیه ۱۲.

[۲] ارشاد شیخ مفید.

حکم سه نفر مجرم

سه نفر دست بسته که توسط قبیله «مزینه» گرفتار شده بودند به محضر دادگاه وارد کردند تا کیفر اعمال خویش را ببینند.

مردان قبیله «مزینه» در مقام طرح دعوا به جانب یکی از آن سه نفر که دست بسته بودند اشاره کردند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین! مُورث ما به نام «ابو یزید» با این مرد که «فُصی» نام دارد مشاجره‌ای داشتند،

و این مرد مدعی است که «ابو یزید» به او اهانت کرده است،

پس برای جبران این هتک حرمت شب گذشته بین «عسفان» و «ابواء» آهنگ قتل او را کرد،

امیر ابویزید از چنگال او فرار کرد و چیزی نمانده بود که جان سالم بدر برد اما قَصّی مرد دومی را که «ابوحنظله» نام دارد به یاری طلبید تا راه فرار را بر او بست و او را دستگیر کرد و تحویل قَصّی داد و او با شمشیر برهنه حمله کرد و کار ابویزید را ساخت، و نفر سوم نزدیک صحنه جنایت ایستاده و شاهد وقوع قتل بود و قاتل را از ارتکاب جرم بازداشت و تضرع مقتول را نادیده انگاشت، او را هم دستگیر کردیم.

پس از تحقیقات و ثبوت جرم متهمان، امیر مؤمنان علیه السلام با اولیاء مقتول درباره صرف نظر از حقوق شخصی خود و قبول خون بها صحبت کرد.

ولی ورثه مقتول امتناع کردند و اصرار می‌ورزیدند که حکم خدا و قصاص باید درباره این سه نفر اجرا شود،

حضرت چون از گذشت اولیاء مقتول ناامید شد و جرم هم ثابت شده بود حکم را چنین صادر فرمود:

الف- مَتَّهَمِ اَوَّلٍ «قَصّی» قاتل است باید به وسیله شمشیر قصاص شود.

ب- مَتَّهَمِ دَوَمِ «ابوحنظله» که مقتول را دستگیر کرده است به جرم شرکت در قتل به حبس ابد محکوم است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۴۳ - و مستدرک نوری، ج ۲، ص ۲۵۴ - و مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۵۴.

حکم جعل مهر

در زمان خلافت خلیفه دوم مردی به نام «معن بن زائده» مَهْری شبیه مَهْر خلیفه جعل کرده و با آن اموالی از مالیات کوفه را تصرف کرد.

پس از آن که او را دستگیر کردند.

روزی خلیفه دوم بعد از نماز صبح خطاب به مردم گفت:

همگی بر جای خود بنشینید.

و آنگاه قضیه «معن» را نقل کرد و در کیفیت مجازات او با آنان به مشورت پرداخت، از آن میان مردی گفت:

ای خلیفه! دستش را قطع کن!

و دیگری گفت: او را دار بزن!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنجا نشسته و سخنی نمی‌فرمود.

خلیفه دوم به آن حضرت رو کرده و گفت:

یا اباالحسن! نظر شما چیست؟

آن حضرت علیه السلام فرمود:

این مرد مرتکب دروغی شده که باید تأدیب گردد.

پس خلیفه دوم آن شخص را به شدت زد و آنگاه وی را به زندان انداخت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فتوح البلدان، بلاذری، ص ۶۴۷.

حس با شکنجه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای مردی که سوگند یاد می‌کرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق ندهد، اتاقی از نی ساخت و او را در آنجا زندانی کرد و تنها ۱۴ خوراکش را به او داد، تا زنش را طلاق دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۲.

حفظ آمادگی و روحیه رزمی ملت

امام علی علیه السلام در تمام سخنرانی‌ها و سفارش‌های مکرر، امت اسلامی را به آمادگی همه جانبه برای پاسخ دادن به انواع تهاجمات دشمن دعوت کرده و می‌فرمود که:

فَخَذُوا لِلْحَرْبِ أَهْبَتَهَا وَأَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا، فَقَدْ سَبَّ لَهَا، وَعَلَا سَنَاهَا

«شما آماده پیکار باشید، و ساز و برگ جنگ را فراهم کنید که آتش آن زبانه کشیده، و شعله‌های آن بالا گرفته است». [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۶:۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

حملات غافلگیرانه

این جمله‌های مهیج، خون‌ها را به جوش و غیرت‌ها را به خروش آورده، در نتیجه دوازده هزار نفر به فرماندهی امام حسن علیه السلام و مالک اشتر به قصد گرفتن رود فرات به حرکت درآمدند، و مقابل صفوف لشکر معاویه برای نبرد آماده شدند.

نخست از لشکر معاویه مردی به نام «صالح فیروز» به میدان کارزار اسب دوانید و برای مبارزه هم‌رمز خواست، در این حال اشتر نخعی جلوی او را گرفت، و با هم در آویختند.

مالک اشتر لحظه‌ای امان نداد و نیزه خود را بر سینه حریف چنان فشرد که نوک آن از پشت او بیرون آمد سپس مبارز دیگر طلبد، مالک بن ادهم که به شهامت و شجاعت شهرت داشت بیدرنگ به مبارزه مالک اسب دوانید و با اشتر در آویخت که او را نیز به دیار عدم فرستاد.

سومی زیاد بن عبدالله کنانی بیرون آمد و به مالک حمله نمود، سردار رشید اسلام او را نیز کشت، بالاخره پهلوان چهارم و پنجم و ششم آمدند و از پا افتادند،

پهلوان هفتم معاویه، بنام محمد بن روضه نیز بدست مالک به هلاکت رسید که خواهر محمد نتوانست مصیبت فراق برادر را تحمل کند و از غصه جان سپرد.

به هر حال حملات شدید مالک و یورش برق آسای سپاهیان امام موجب هلاکت شامیان گردید و آنها تاب مقاومت را از دست دادند و فرار کردند.

ابوالأعور که فرماندهی سپاه معاویه را به عهده داشت وقتی وضع را خطرناک دید با باقی نفرات شکست خورده پا به فرار گذاشت و رودخانه فرات به تصرف سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام در آمد و ستم اسبهای مبارزان اسلام به اب فرات رسید. [۱].

مالک خبر پیروزی را پیشگاه امام علیه السلام گزارش داد و درخواست نمود که از نزدیک مشاهده فرمائید و ببینید تا خداوند متعال چگونه شما را بر دشمنان پیروز ساخت.

در این هنگام که معاویه و سربازانش با یک دنیا ننگ شکست خورده بودند، عمروعاص با لبخندی زهر آگین و تمسخرآمیز به معاویه گفت:

درباره آنان چه گمان می‌کنی اگر همانطور که تو دیروز آب را از ایشان منع می‌کردی، امروز علی مقابله به مثل کند چه می‌کنی؟ معاویه گفت:

رها کن آنچه را که گذشت، حقیقت این است که آنچه ما درباره علی روا دیدیم او درباره ما روا نخواهد دید زیرا هدف او از آمدن به اینجا آب نیست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۹۵-۹۴ - و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸.

[۲] الامامه و السياسه، ج ۱، ص ۹۵ - و وقعه صفین، ص ۹۵.

حملات کارساز امام

یکی از امتیازات مهم ارتش اسلام، وجود ملکوتی و با برکت امام علی علیه السلام بود که:

تمام بن بست‌های میدان جنگ را بر طرف می‌کرد.

حملات سهمگین دشمن را در هم می‌شکست.

نقشه‌های نظامی دشمن را با طرح‌های نظامی حساب شده نابود می‌کرد.

و هرگاه دلاوری یا گروهی از ارتش اسلام در محاصره قرار می‌گرفت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را از محاصره بیرون می‌کشید.

و از همه مهمتر آنکه، هرگاه دلاوری بی نظیر از سپاه شام به میدان می‌آمد و چند تن از دلاوران سپاه امام را به شهادت می‌رساند و مبارز می‌طلبید و کسی جرئت مقابله را نداشت

که از نظر روانی می‌رفت تا به شکست روحیه نظامی بیانجامد، امام علیه السلام شخصاً به میدان می‌رفت و آنان را به هلاکت می‌رساند، و روحیه سربازان خودی را تقویت می‌فرمود، مانند:

۱- روزی از سپاه معاویه پهلوانی قوی هیگل که او را (محرار بن عبدالله) می‌نامیدند قدم به میدان رزم گذاشت و از سپاه امام علیه السلام مبارز طلبید، مردی بنام عبدالمراد از دلاوران اسلام به سوی او شتافت، پهلوان شامی او را شهید ساخت، رزم آور دیگری از لشکر امام به جنگ او قدم پیش نهاد او نیز با دست پهلوان شامی به درجه شهادت نائل آمد.

ناگاه امام به صورت ناشناس از لشکر اسلام، به میدان پهلوان شامی اسب تاخت و به او حمله نمود و او را با یک ضربت شمشیر به جهنم روانه ساخت و از سپاه معاویه مبارز خواست.

سرباز دیگری از شامیان به مقابله آن حضرت شتافت، او را نیز به هلاکت رسانید.

سومی آمد، او نیز در زیر شمشیر امام از مرکب حیات پیاده گردید.

بدینگونه هفت نفر از دلاوران شام طعمه ذوالفقار گردیدند، و امام منتظر بود تا شکار دیگری قدم به عرصه نبرد بگذارد، ولی دیگر کسی جرئت نکرد قدم به صحنه کارزار بگذارد که امام علی علیه السلام به جانب سپاه خود بازگشت در حالی که کسی از سپاه

معاویه او را نمی‌شناخت. [۱].

۲- روزی از روزهای جنگ صفین، که هر دو قشون رو در روی هم ایستاده بودند ناگهان از پهلوانان سپاه معاویه سواره‌ای به نام «کریب بن صالح» خارج شد و هم‌رمز خواست.

از لشگر اسلام اسب سواری به مبارزه او شتافت و پس از درگیری، بدست او به شهادت رسید. دومی آمد او نیز شربت شهادت نوشید.

در این حال امام علی علیه السلام شخصاً به مبارزه او شتافت، راه او را گرفت و فرمود:

ای شامی نام تو چیست؟

گفت: نام من کریب [۲] بن صالح حمیری است.

امام علی علیه السلام فرمود:

ای کریب از خدا بترس و ترا به کتاب خدا و سنت پیغمبرش محمد صلی الله علیه و آله وسلم دعوت می‌کنم. کریب گفت: تو کیستی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

من علی بن ابیطالب هستم، ای کریب من تو را پهلوان رشید و فارس میدان می‌بینم به جان خود رحم کن.

مرد شامی که شمشیر خود را آماده کرده بود گفت، یا علی نزدیکم بیا.

امام علی علیه السلام به او نزدیک شد و در حالیکه قبضه شمشیر در پنجه توانایش محکم بود، حمله شروع کردید و ادامه یافت. که سرانجام با یک ضربت کاری به حیات ناپاکش خاتمه بخشید.

خوارزمی می‌نویسد:

امام علی علیه السلام چنان ضربه سهمگین بر سر کریب فرود آورد که جسد ناپاکش دو شقه به زمین افتاد. [۳].

از سپاه معاویه چندین نفر پشت سرهم آمدند تا بلکه کاری از پیش ببرند، ولی نتوانستند و همه به دست توانای امام علی علیه السلام به خاک ذلت افتادند.

۳- امام علی علیه السلام پس از کشتن بسیاری از شجاعان و دلاوران لشگر شام، معاویه را به مبارزه دعوت کرد و گفت:

ای معاویه خودت به مبارزه من بیا و مردان عرب را نابود مساز.

معاویه گفت:

مرا به مبارزه با تو نیازی نیست، همانا برای تو بس است که چهار نفر از قهرمانان عرب را به هلاکت انداختی. [۴].

ابن قتیبه دینوری در این مورد می‌نویسد:

چون امام علی علیه السلام مشاهده کرد که در این جنگ مردم زیاد از بین می‌روند، روزی از روزها، مقابل لشگر معاویه آمده، و او را با صدای بلند فراخواند،

در آن وقت معاویه بالای تپه‌ای قرار گرفته بود، و گفت:

یا ابوالحسین از من چه می‌خواهی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

چرا این مردم کشته شوند و از بین بروند، در حالی که اگر تو غالب شوی خلافت از آن تست و اگر من پیروز شوم از آن من، بنابراین مردم را کنار بگذار و شخصاً به مبارزه با من بیا تا با هم بجنگیم، تا هر کدام از ما پیروز شود حکومت و خلافت برای او باشد.

عمرو عاص به محض شنیدن پیشنهاد امام علیه السلام به معاویه، گفت:

علی بر در انصاف آمده بدون درنگ پیشنهاد او را بپذیر.

معاویه خندید و گفت:

ای پسر عاص حتماً چشم طمع به خلافت من دوخته‌ای؟

عمرو گفت: چه زیباست که الان تو به مبارزه او بشتابی.

معاویه گفت:

تو همواره از طریف مزاح سخن می‌گوئی. [۵].

تو چقدر احمق و سبک مغز هستی، به خدا قسم تا کنون کسی پیدا نشده که با فرزند ابیطالب به مبارزه برخیزد و کشته نشود و

زمین را با خون خود رنگین نسازد، عمرو عاص، تو جز کشته شدن من منظور دیگری نداری.

سرانجام معاویه به حرف عمرو عاص گوش نداد و زندگیش را حفظ کرد.

عمرو عاص با تمسخر گفت:

ای معاویه آرام باش، از دشمنت می‌ترسی و نصیحت کنندگان را از خود دور می‌کنی؟ [۶].

۴- وقتی که معاویه از آمدن به کارزار امیرالمؤمنین علیه السلام امتناع ورزید، از میان سپاه معاویه پهلوانی که به شجاعت معروف

بود، به نام «عروه بن داود دمشقی» به جای معاویه برای مبارزه با آن حضرت مهیا شد، تا به این وسیله بتواند از انفعال معاویه بکاهد.

این پهلوان با غرور تمام فریاد کشید یا ابالحسن اگر معاویه از مبارزه با تو اکراه داشت من به نبرد تو می‌آیم، برای مبارزه پیش بیا.

حضرت آماده شد که حرکت نماید، یکی از یاران امام پیش آمد تا او را از مبارزه منصرف نماید، گفت یا مولا این سگ را به حال

خود واگذار او اهمیتی ندارد.

امام نپذیرفت و تصمیم گرفت تا به درخواست آن ماجراجو پاسخ مثبت دهد و فرمود به خدا قسم معاویه برای من از او منفورتر

نیست.

سپس فریاد زد ای عروه برو و قبیله ات را خبر کن، سپس ضربت امام پائین آمد و عروه در همان ضربت به زمین غلطید و فریاد الله

اکبر امام میدان را به لرزه درآورد.

پسر عموی عروه از این خون ریخته شده به هیجان آمد و برای گرفتن انتقام پیش رفت، اما علی بن ابیطالب به او نیز مهلت نداد و با

یک ضربت سهمناک پسر عمومی عروه را نیز کنار عروه نقش زمین ساخت. [۷].

۵- روزی عمرو عاص قدم به عرصه کارزار گذاشت ناگاه متوجه شد که در برابر امام علی علیه السلام قرار دارد.

مرگ را پیش چشم دید، ناچار از طریق نیرنگ وارد شد، و خود را به زمین انداخته عورتش را آشکارا نمود و با عجز و ناتوانی

گفت:

مُكْرَةً أَحْوَكُ لَابْطَلٍ

«برادرت از روی اجبار به میدان آمده است نه از راه مردی و دلیری.»

علی علیه السلام از کثرت حیاء صورت خود را برگردانید.

عمرو عاص از فرصت استفاده کرد و پیش معاویه فرار نمود، معاویه که وی را با آن وضع خفت بار مشاهده کرد خندید و به او

گفت:

إِحْمِدِ اللّٰهَ وَ عَوَّرَتَكَ يَا عَمْرُو.

«ای عمرو سپاسگذار خدا و عورتت باش.» [۸].

این واقعه ننگین را امام علی علیه السلام در یک سخنرانی افشاگرانه در خطبه ۸۴ نهج البلاغه به تحلیل و ارزیابی می‌گذارد و می‌فرماید:

عَجَبًا لِابْنِ النَّابِعَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابِهِ، وَأَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ: أَعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا. مَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيَسْأَلُ فَيَنْخُلُ، وَيَسْأَلُ فَيَلْحِفُ، وَيُخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفَ مَا خَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقِرْمَ سُبَّتَهُ. أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسِيَانُ الْمَآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَهُ، وَيُرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.

روانشناسی عمروعاص

شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! [۹] میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به سوی قبضه شمشیرها نرود. اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. [۱۰]. آگاه باشید! بخدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند. [۱۱].

۶- بسرین ارطاه به شجاعت شهرت یافته بود، روزی به مبارزه امام علی علیه السلام شتاف امام نیزه‌ای بر او زد که با پشت به زمین افتاد و پاهایش را بلند کرد در اینحال به نیرنگ عمروعاص متوصل شد که امام بزرگوار روی برتافت، مردم او را شناختند و فریاد زدند یا علی او بسرین ارطاه است، چرا او را نمی‌کشی؟

امام آن معدن حیاء فرمود رهایش کنید، بسر بر مرکب خود سوار شد و به سوی معاویه شتافت.

معاویه با دیدن آن منظره ننگ آور خندید و گفت ترا حالتی رخ داد که به عمروعاص نیز رخ داده بود. [۱۲].

پی نوشت ها:

[۱] فصول المهمه، ص ۸۸.

[۲] خوارزمی نام او را کریب نموده که سرپنجه قوی داشت اگر سکه‌ای را با انگشت ابهام خود میمالید، نقش سکه محو می‌شد. (مناقب خوارزمی، ص ۱۴۷) - و ابن شهر آشوب در ج ۳، ص ۱۷۴ نام او را کریب بن صباح ثبت کرده است.

[۳] مناقب خوارزمی، ص ۱۴۸.

[۴] فصول المهمه، ص ۹۰.

[۵] الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۵ - و کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۳۱۲ - و ناسخ کتاب صفین، ص ۲۵۹.

[۶] الامام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۹۸.

[۷] الامام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۳۵.

[۸] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۷ - و الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۹۵ - و زندگانی امیرالمؤمنین، ص ۳۰۶ - و در سفینه نیز با اندک

تفاوتی نقل شده، ج ۲، ص ۲۶۳.

[۹] نابغه: زن معروفه، آلوده دامن، که ای مادر عمر و عاص بود، زن اسفی بود که عبدالله بن جدعان او را خرید چون فاسد و ض پروا بود او را رها کرد، و قط عمر و عاص متولد شد، ابواب، امیه بن خلف، هشام بن مغفه، ابوسفیان، عاص بن وائل، هر کدام ادعا داشتند که عمرو، فرزند اوست: ربیع الابرار، زتلاى.

[۱۰] عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوار نقاب‌داری از سپاه امام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد که حریف او می‌شود، با شجاعت در مقابل نقاب‌دار ایستاد و گرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب دار، علی علیه السلام است، در مانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می‌شود، فرار کند آبرویش می‌رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله امام به او مهلت نداد از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت‌ترین حيله را بکار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام او را در پستی و رسوایش واگذار کرد، عمرو عاص با کمال ذلت فرار کرد، و در میان دو لشکر آن روز، و در پیشگاه تاریخ تا روز قیامت خود را آبرو برد.

[۱۱] اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

- ۱- عیون الاخبار ج ۳ ص ۱۰: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)
 - ۲- عقدالفرید ج ۲ ص ۲۸۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۳- امتاع والمؤانسه ج ۳ ص ۱۸۳: ابو حیان توحیدی (متوفای ۳۸۰ هـ)
 - ۴- محاسن و المساوی ص ۵۴: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ هـ)
 - ۵- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۵۱ و ۱۴۵ و ۱۲۷: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)
 - ۶- کتاب أمالی ج ۱ ص ۱۳۱ م ۵ ح ۲۰۸: ۲۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
 - ۷- کتاب النهایه ج ۴ ص ۵۹ و ۸۹: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)
 - ۸- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۲۲۱ ح ۵۰۹ و ص ۲۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۹- الغارات ج ۱ ص ۳۰۲ و ۳۱۷: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)
 - ۱۰- جواهر المطالب ص ۸۱: عبدالله السلمی
 - ۱۱- کتاب مجالس ص ۶۳ م ۷ ذح ۸ پاورقی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
 - ۱۲- احتجاج ج ۱ ص ۴۳۳ ح ۹۶ ط جدید: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ).
- [۱۲] مناقب خوارزمی، ص ۱۵۸ - و مناقب مرتضوی، ص ۴۳۴ - و فصول المهمه، ص ۹۱.

حمایت از اعتراضات اباذر

ابوسعید خدری نقل می‌کند که:

روزی اباذر نزد خلیفه سوم آمد و از او انتقاد و عیب جوئی کرد.
 آنگاه علی علیه السلام در حالی که تکیه به عصایی داده بود رسید.
 خلیفه سوم پرسید:

با او چه کنم؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«آن را خدای بزرگ جواب داد که «اگر دروغ می‌گویند، دروغ او برباد و اگر به راستی سخن می‌گویند، بعضی از آنچه که گفته بر

شما اصابت خواهد کرد.» [۱].

خلیفه سوم به امام علی علیه السلام گفت:

ساکت شو! خاک در دهان تو!

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

خاک در دهان خودت! از ما چیزی پرسیدی به تو پاسخ گفتیم. [۲].

به گزارش مسعودی و یعقوبی، وقتی اباذر به تبعیدگاه می‌رفت خلیفه سوم دستور داد تا کسی او را مشایعت نکند.

اما علی علیه السلام و دو فرزندش برای مشایعت او رفتند و زمانی که مروان از غضب خلیفه درباره مشایعت او یاد کرد.

امام علی علیه السلام به بدی از خلیفه سوم یاد نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام بدرقه اباذر در کمال بی‌اعتنائی به بخشنامه خلیفه سوم فرمود:

يَا أَبَاذَرُّ، إِنَّكَ غَضِبْتَ لِلَّهِ، فَارْجُ مِنْ غَضِبَتِ لَهُ.

إِنَّ الْقَوْمَ خَافُوكَ عَلَى دُنْيَاهُمْ، وَخِفْتَهُمْ عَلَى دِينِكَ، فَاتَّرَكَ فِي أَيْدِيهِمْ مَا خَافُوكَ عَلَيْهِ، وَاهْرَبَتْ مِنْهُمْ بِمَا خِفْتَهُمْ عَلَيْهِ؛ فَمَا أَحْوَجَهُمْ

إِلَى مَا مَنَعْتَهُمْ، وَمَا أَغْنَاكَ عَمَّا مَنَعُوكَ!

وَسَتَعْلَمُ مِنَ الرَّابِيعِ غَدًا، وَالْأَكْثَرُ حَسَدًا.

وَلَوْ أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ كَانَتَا عَلَى عَبْدٍ رَتَقًا، ثُمَّ اتَّقَى اللَّهَ، لَجَعَلَ اللَّهُ لَهُ مِنْهُمَا مَخْرَجًا! لَا يُؤْنِسُ نِكَ إِلَّا الْحَقُّ، وَلَا يُوْحِشَنَّكَ إِلَّا

الْبَاطِلُ، فَلَوْ قَبِلَتْ دُنْيَاهُمْ لِأَخْبُوكَ، وَلَوْ قَرَضَتْ مِنْهَا لَأَمْتُوكَ.

«ای اباذر! همانا تو برای خدا به خشم آمدی، پس امید به کسی داشته باش که بخاطر او غضبناک شدی.

این مردم برای دنیای خود از تو ترسیدند، و تو بر دین خویش از آنان ترسیدی، پس دنیا را که به خاطر آن از تو ترسیدند به

خودشان واگذار، و با دین خود که برای آن ترسیدی از این مردم بگریز، این دنیاپرستان چه محتاجند به آنکه تو آنان را ترساندی، و

چه بی‌نیازی از آنچه آنان تو را منع کردند و به زودی خواهی یافت که چه کسی فردا سود می‌برد؟

و چه کسی بر او بیشتر حسد می‌ورزند؟ اگر آسمان و زمین درهای خود را بر روی بنده‌ای ببندند و او از خدا بترسد،

خداوند راه نجاتی از میان آن دو برای او خواهد گشود، آرامش خود را تنها در حق جستجو کن، و جز باطل چیزی تو را به وحشت

نیاندازد.

اباذر، اگر تو دنیای این مردم را می‌پذیرفتی، تو را دوست داشتند، و اگر سهمی از آن برمی‌گرفتی دست از تو بر می‌داشتند.» [۳].

به هنگام شب، خلیفه سوم درباره برخورد امام علی علیه السلام با مروان، به وی اعتراض کرد و گفت:

مگر نشنیدی که من دستور داده بودم کسی از اباذر مشایعت نکند؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا هر آنچه را که تو دستور می‌دهی و ما حکم خدا و حق را در مخالفت با آن می‌بینیم، باید از فرمان تو پیروی کنیم؟

به خدا سوگند که چنین نیست.

خلیفه سوم از حضرت علی علیه السلام خشمگین شد و به او گفت که مروان را بر وی ترجیح می‌دهد.

فردای آن روز، خلیفه سوم نزد مهاجرین و انصار از امام علی علیه السلام گله کرد.

و گفت:

علی از او عیب جوئی کرده و کسانی را نیز که به اشکال تراشی از من می‌پردازند حمایت می‌کند.

(مقصود وی عمار و اباذر و دیگران بود).

مردم مدینه برای صلح تلاش فراوان کردند.

علی علیه السلام فرمود:

فقط به خاطر خدا سکوت می‌کنم. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره غافر ۴۰، آیه ۲۸.

[۲] عبدالرزاق مصنف ج ۱۱ ص ۳۴۹ - ۳۳۹.

[۳] روضه کافی ص ۲۰۶، و کتاب السقیفه: جوهری.

[۴] کتاب السنه ابن ابی عاصم ص ۴۹۹ - ۴۸۸.

حبل الله المتین

مرحوم محدث نوری اعلیٰ (ع) الله مقامه الشریف در کتاب دار السلام نقل فرمود، یکسری از مردم صالح نجف اشرف که خواب دیدند که یکی از آن صالحان نقل کرد که در خواب دیدم هر قبری که در نجف اشرف است و اشخاص مؤمن در آن دفن هستند یکی یک ریسمان از هر قبری متصل به ضریح آقا علی (ع) و به بقعه شریف و مبارک حضرت حبل الله المتین امیرالمؤمنین (صلوات الله علی (ع) است. پس در همان حال این اشعار را انشاء کرد

اِذَا مِتُّ فَادْفِنِي إِلَىٰ جَنْبِ حَيْدِرٍ

ابی شبر اکرم به و شبیر

فَلَسْتُ أَخَافُ النَّارَ عِنْدَ جَوَارِهِ

وَلَا أَتَّقِي مِنْ مَنكِرٍ وَ نَكِيرٍ

فَعَارٌّ عَلِي (ع) حَامِي الْجَمِي وَ هُوَفِي الْجَمِي

اِذَا ضَلَّ فِي الْبِيْدَاءِ عَقَالٌ بَعِيْرٍ

وقتی که مرگم، مرا نزد قبر آقا علی (ع) (حیدر) دفن کنید، چون پدر آقا امام حسن و امام حسین (علی (ع) هم السلام) است و تا وقتی که در جوار قبر مطهر هستم از آتش دوزخ ترسی ندارم و از دو ملک نکیر و منکر و هم قطارانش واهمه‌ای ندارم.

شد منور جهان ز روی علی (ع)

چشم عالم بود به سوی علی (ع)

سر نهادم به آستانه او

من گدایم گدای کوی علی (ع)

از جوارش اگر چه دورم من

روز و شب دارم آروزی علی (ع)

چون به محشر ز خاک سر گیرم

می‌رود دل به جستجوی علی (ع)

تشنه وصل او به روز جزا

می‌خورد آب از سبوی علی (ع)

منع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حب علی(ع)

آقا رسول اکرم (ص) فرمود: اگر تمام مردم دوستدار علی(ع) بن ابیطالب (ع) می‌شدند خداوند عالم، جهنم را خلق نمی‌فرمود. روزی حضرت رسول اکرم (ص) با عده‌ای از مسلمانان بیرون مسجد نشستند. در این هنگام چهار نفر سیاه پوست تابوتی را به سمت قبرستان می‌بردند. پیامبر(ص) به آنها اشاره فرمود که جنازه را جلوتر بیاورند. چون جنازه را نزدیک حضرت آوردند. حضرت رسول خدا (ص) روپوش را از روی او گشود و فرمود: ای علی(ع) این شخص (ریاح) غلام سیاه پوست (بنی نجار) است.

حضرت علی(ع) با مشاهده آن مرد سیاهپوست فرمود: آقا یا رسول‌الله این غلام هر وقت مرا می‌دید شاد می‌شد و می‌گفت من ترا دوست دارم.

وقتی که حضرت رسول اکرم (ص) این سخن را شنید، برخاست و دستور فرمود، که جنازه را غسل دهند.

سپس لباس خود را به عنوان کفن بر تن مرده نمود و برای تشیع جنازه خود حضرت براه افتاد.

در بین راه صدای عجیبی از آسمان‌ها بلند شد. پیامبر فرمود: این صدای نزول هفتاد هزار فرشته است که برای تشیع جنازه این غلام سیاه آمده‌اند.

سپس خود حضرت در قبر رفت و صورت غلام را بر خاک نهاد و سنگ لحد را چید. وقتی کار دفن غلام به پایان رسید حضرت رسول خدا (ص) خطاب به حضرت علی(ع) فرمود یا علی(ع) نعمتهای بهشتی که بر این غلام می‌رسد همه به خاطر محبت و دوست داشتن توست.

یاد، رخس بروضه رضوان نمی‌دهم

خاک رهش بملک سلیمان نمی‌دهم

دُرّ ولایتی که نهفتم از او بدل

تا بنده، گوهری است که ارزان نمی‌دهم

در رعایت سرای جهان جان عاریت

جز در نثار حضرت جانان نمی‌دهم

یک جلوه از جمال عزیزش بهر دو کون

با صد هزار یوسف کنعان نمی‌دهم

دست طلب ز دامن او بر نمی‌کشم

دل را به غیر عترت و قرآن نمی‌دهم

یک قطره اشک که ریزم بیاد او

آن قطره را بگوهر غلطان نمی‌دهم

آب ولایتی که گلم زان سرشته شد

آن آب را بچشمه حیوان نمی‌دهم

مهر علی(ع) ست جان جهانی و جهان جان

بی مهر او بقابض جان، جان نمی‌دهم

امروز هر کس بکسی سر سپرده است

من سر بغیر قبله ایمان نمی‌دهم

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلع زاده، نشر مهدی یار

حب علی(ع)

حضرت سیدنا الاعظم و استادنا الاکرم علامه بزرگوار حاج سید حسین طباطبائی رضوان الله تعالی علی(ع)ه نقل فرمود: در کربلا واعظی بود به نام سید جواد که از اهل کربلای معلی(ع) بود. و لذا او را سید جواد کربلایی می‌گفتند، او ساکن کربلا بود ولی در ایام محرم و عزا به اطراف و نواحی و قصبات دور دست جهت تبلیغ و ارشاد می‌رفت، نماز جماعت می‌خواند و مسئله می‌گفت و سپس به کربلا مراجعت می‌نمود.

یک مرتبه گذرش افتاد به قصبه‌ای که همه آنها سنی مذهب بودند و در آنجا با پیرمردی که محاسن سفید و نورانی داشت. برخورد نمود و چون دید سنی مذهب است از در مذاکره و صحبت وارد شد، دید الان نمی‌تواند تشیع را به او بفهماند چون این مرد ساده لوح و پاک دل چنان قلبش از محبت افرادی که غصب مقام خلافت را نموده‌اند سرشار است که آمادگی ندارد و شاید ارائه مطلب نتیجه معکوس داشته باشد.

تا اینکه یک روز که با آن پیرمرد صحبت می‌کرد از او پرسید: شیخ شما کیست؟ (شیخ در نزد مردم عادی عرب بزرگ و رئیس قبیله را می‌گویند) سید جواد می‌خواست با این سؤال کم کم راه مذاکره را با او باز کند تا به تدریج ایمان در دل او پیدا شده و او را شیعه نماید.

پیرمرد در پاسخ گفت: شیخ ما یک مرد قدرتمندی است که چندین خان ضیافت دارد. (خان ضیافت به معنای مهمانسری است که در میان اعراب مشهور است که با این خانها، از هر کس که وارد شود خواه آشنا و خواه غریب پذیرائی می‌کنند). چقدر گوسفند دارد، چقدر عشیره و قبیله دارد.

سید جواد گفت: به به از شیخ شما چقدر مرد متمکن و قدرتمندی است. بعد از این مذاکرات پیرمرد رو کرد به سید جواد و گفت شیخ شما کیست؟

گفت: شیخ ما یک آقائی است که هر کس هر حاجتی داشته باشد برآورده می‌کند. اگر در مشرق عالم باشی و او در مغرب عالم و یا در مغرب عالم باشی و او در مشرق عالم، اگر گرفتاری و پریشانی برای تو پیش آید اسم او را ببری و او را صدا کنی فوراً به سراغ تو می‌آید و رفع مشکل از تو می‌کند.

پیرمرد گفت: به به عجب شیخی است، شیخ خوبی است اگر اینطور باشد، اسمش چیست؟

سید جواد گفت: اسمش شیخ علی(ع) است.

دیگر در این باره سخنی به میان نیامد مجلس متفرق شد و از هم جدا شدند. و سید جواد هم به کربلا آمد. اما آن پیرمرد از شیخ علی(ع) خوشش آمده بود و بسیار در اندیشه او بود. تا پس از مدت زمانی که سید جواد به آن قریه آمد با عشق و علاقه فراوانی که مذاکره را به پایان برساند و شیعه را شیعه کند و با خود می‌گفت: مادر آن روز سنگ زیر بنا را گذاشتیم و حالا بنا را تمام می‌کنیم، مادر آن روز نامی از شیخ علی(ع) بردیم و امروز شیخ علی(ع) را معرفی می‌کنیم و پیر مرد روشن دل را به مقام مقدس ولایت آقا امیرالمؤمنین علی(ع) رهبری می‌نمائیم.

چون وارد قریه شد و از آن پیرمرد پرسش کرد، گفتند: از دنیا رفته است خیلی متأثر شد با خود گفت: عجب پیرمردی، ما به او دل بسته بودیم که او را به ولایت آقا علی(ع) و آل علی(ع) (علی(ع) هم‌السلام) آشنا کنیم، حیف از دنیا رفت بدون ولایت، ما

می‌خواستیم کاری انجام دهیم و پیرمرد را دستگیری کنیم، چون معلوم بود که اهل عناد و دشمنی نیست القآت و تبلیغات سوء پیرمرد را از گرایش به ولایت محروم نموده است. بسیار فوت او در من اثر کرد و به شدت متأثر شدم. بدیدن فرزندانش رفتن و به آنها تسلیت گفتم و تقاضا کردم مرا سر قبرش ببرید.

فرزندانش مرا بر سر تربت او بردند و گفتم: خدایا من در این پیرمرد امید داشتم چرا او را از دنیا بردی؟ خیلی به آستانه تشیع نزدیک بود، افسوس که ناقص و محروم از دنیا رفت. از سر تربت پیرمرد باز گشتم و با فرزندانش به منزل پیرمرد آمدم. من شب را همانجا استراحت کردم، چون خوابیدم در عالم رؤیا دیدم، دری است وارد شدم، دیدم دالان طویلی است و در یک طرف این دالان نیمکتی است بلند، و در روی آن دو نفر نشسته‌اند و آن پیرمرد سنی نیز در مقابل آنها است، پس از ورود سلام کردم و احوالپرسی نمودم، دیدم در انتهای دالان دری است شیشه‌ای و از پشت آن باغی بزرگ دیده می‌شد. من از پیرمرد پرسیدم: اینجا کجاست؟ گفتم: اینجا عالم قبر و برزخ من است. و این باغی که در انتهای دالان است متعلق به من و قیامت من است. گفتم: چرا در آن باغ نرفتی؟ گفتم: هنوز موقعش نرسیده است، اول باید این دالان طی شود و سپس در آن باغ بروم.

گفتم: چرا طی نمی‌کنی و نمی‌روی؟ گفتم: این دو نفر معلم من هستند این دو فرشته آسمانی‌اند آمده‌اند مرا تعلی (ع)م ولایت کنند، وقتی ولایت کامل شد می‌روم، آقا سید جواد! گفتمی اما نگفتمی (یعنی گفتمی که شیخ ما که اگر از مشرق یا مغرب عالم او را صدا زنند جواب می‌دهد و به فریاد می‌رسد اسمش شیخ علی (ع) است اما نگفتمی این شیخ علی (ع)، آقا علی (ع) بن ابیطالب (ع) است) به خدا قسم همین که صدا زدم شیخ علی (ع) بفریادم رس، همین جا حاضر شد.

گفتم: داستان چیست؟ گفتم: چون از دنیا رفتم مرا آوردند در قبر گذاردند و نکیر و منکر به سراغ من آمدند و از من سؤال کردند. مَنْ رَبُّكَ وَ مَنْ نَبِيكَ وَ مَنْ اِمَامُكَ؟

من دچار وحشت و اضطراب سختی شدم و هر چه می‌خواستم پاسخ دهم به زبانم چیزی نمی‌آمد، با آنکه من اهل اسلام هستم، هر چه خواستم خدای خود را بگویم و پیغمبر را بگویم به زبانم جاری نمی‌شد.

نکیر و منکر آمدند که اطراف مرا بگیرند و مرا در حیطة غلبه و سیطره خود در آورده و عذاب کنند، من بیچاره شدم، بیچاره به تمام معنی، و دیدم هیچ راه گریز و فراری نیست، گرفتار شده‌ام، ناگهان به ذهنم آمد که تو گفتمی: ما یک شیخی داریم که اگر کسی گرفتار باشد و او را صدا زند اگر او در مشرق عالم باشد یا در مغرب آن فوراً حاضر می‌شود و رفع گرفتاری از او می‌کند. من هم صدا زدم: ای علی (ع) به فریادم رس.

فوراً علی (ع) بن ابیطالب امیرالمؤمنین (ع) حاضر شدند اینجا و به آن دو ملک نکیر و منکر فرمودند: از این مرد دست بردارید، او معاند نیست او از دشمنان ما نیست، اینطور تربیت شده، عقایدش کامل نیست چون سبِّعه نداشته است. حضرت آن دو ملک را رد کردند و دستور دادند دو فرشته دیگر بیایند و عقاید مرا کامل کنند این دو نفری که روی نیمکت نشسته‌اند دو فرشته‌ای هستند که به امر آن حضرت آمده‌اند و مرا تعلی (ع)م عقاید می‌کنند، وقتی عقاید صحیح شد من اجازه دارم این دالان را طی کنم و از آن وارد باغ گردم.

مرا در تن بود تا جان علی (ع) گویم علی (ع) جویم

چه در پیدا چه در پنهان علی (ع) گویم علی (ع) جویم

بکامم تا زبان باشد تا در دهان باشد

بهر لفظ و بهر عنوان علی (ع) گویم علی (ع) جویم

علی (ع) مولای درویشان، صفا بخش دل ایشان

بهر دردی پی درمان علی (ع) گویم علی (ع) جویم

ز قدسیات سبحانی هم از آیات قرآنی
 بهر تفسیر و هر تبیان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
 نخواهم جز علی(ع) دینی نه جز آئینش آئینی
 بهر دم از سر ایمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
 ز مهرش مست و حیرانم غم و شادی نمیدانم
 چه در باغ و چه در بستان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حب علی(ع)

یا علی(ع) جبک ایمان و بغضک کفر (بحار الانوار) پیغمبر اکرم (ص) فرموده دوستی علی(ع) عین ایمان بخدا و رسول است در حدیث سلسله الذهب که کلمه لا اله الا الله حصنی. نظیر آن روایه علی(ع) بن ابیطالب حصنی نیز رسیده نه اینکه دو مطلب باشد. بلکه حقیقت ایمان توحید در ولایت علی(ع) گنجانیده شده است نه حب دنیا و نه حب شهوات بلکه حب خدا و آخرت و دوستان خدا.

حب حق و علی(ع) با حق است و حق با علی(ع) مع الحق و الحق مع علی(ع) نماینده خدا و رسول علی(ع) است. حب یعنی علاقمندی به علی(ع) به مسجد و خدا و آخرت است ولایت علی(ع) یعنی فرار از شیطان و تبعیت رحمن، اهل لا اله الا الله شدن از هوای نفس فرار کردن از گناه پرهیز کردن رفتن در حکومت و ولایت علی(ع) است.

لذا مستحب است در (عروة الوثقی) آمده بر کفن این دو حدیث را بنویسید کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی و هم روایت ولایه علی(ع) بن ابیطالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی. هر دو روایت از حضرت رضا (ع) از آباء عظامش از جبرئیل از لوح از قلم از ذات مقدس ربوبی جل و علی(ع) است، این دو روایت در حقیقت یکی است هر چه در ولایت است در توحید است هر کس در ولایت علی(ع) است در حصن توحید است.

شکوه عشق، ز ایثار لشکرش پیداست

گواه من ز شهیدان سنگرش پیداست

اسیر عشق ز بند تعلق آزاد است

چه در گه است؟ که حریت از درش پیداست

کمال عشق خدا در علی(ع) تبلور یافت

صفات و ذات الهی ز مظهرش پیداست

سر نیاز من و آستان عشق علی(ع)

کسی که منزلش نزد داورش پیداست

علی(ع) است محور توحید و مرکز ایمان

که نور وحدت از پای تا سرش پیداست

علی(ع) تجلی ذات پیغمبر است و خدا

کز صفات خدا پیغمبرش پیداست

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

حکم حضرت درباره پدر جوان

روزی حضرت علی علیه‌السلام داخل مسجد شد، جوانی از روبروی آن حضرت می‌آید و می‌گوید و جمعی بر دور او هستند و او را تسلی می‌دهند؛ حضرت پرسید: چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: یا علی! شریح قاضی، حکمی بر من کرده که نمی‌دانم درست است یا نه؟ این جماعت پدر مرا با خود به سفر بردند، اکنون برگشته‌اند پدرم با ایشان نیست، چون احوال پدر را از ایشان پرسیدم گفتند: پدرت مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: مالی به جای نگذاشت، پس ایشان را نزد شریح قاضی بردم و شریح آنها را سوگند داد و آنها قسم خوردند و رفتند و حال آنکه من می‌دانم که پدرم مال زیادی با خود به سفر برده بود.

پس حضرت، آن جماعت و جوان و خود جمعا نزد شریح آمدند؛ حضرت فرمود: ای شریح! چگونه میان این گروه، حکم کردی؟ شریح گفت: این جوان ادعا کرد که پدرم با اینان به سفر رفت و برنگشت، از آنها پرسیدم گفتند: مرد؛ پرسیدم مالش چه شد؟ گفتند: مالی نگذاشت؛ جوان را گفتم: گواه داری؟ گفت: نه، پس ایشان را قسم دادم.

حضرت فرمود: هیهات! در چنین واقعه، اینطور حکم می‌کنی؟! والله در این واقعه حکمی بکنم که کسی پیش از من نکرده باشد، مگر داود پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم؛ پس حضرت فرمود: ای قنبر! پهلوانان لشکر را بطلب؛ چون حاضر شدند، بر هر یک از آن گروه، یکی از آنها را موکل گردانید، پس نظر به آن گروه کرد و فرمود: چه می‌گویید؟ گمان می‌کنید من نمی‌دانم که شما با پدر این جوان چه کردید؟ اگر این را ندانم، مرد نادانی خواهم بود. پس فرمود: اینها را پراکنده کنید و هر یک را در پشت ستونی از ستونهای مسجد باز دارید و سرهاشان را به جامه‌هایشان بپوشانید که یکدیگر را نبینند، سپس عبدالله بن ابی‌رافع، کاتب خود را طلبید و فرمود: کاغذ و دواتی حاضر کن، مردم بر دور آن حضرت جمع شدند، حضرت فرمود: هر گاه من «الله اکبر» بگویم شما نیز همه «الله اکبر» بگویید.

پس، حضرت یکی از ایشان را تنها طلبید و نزد خود نشانند و صورتش را گشود و فرمود: ای عبدالله بن ابی‌رافع! آنچه می‌گوئی تو بنویس؛ سپس شروع به سؤال کردن نمود و فرمود: چه روزی از خانه‌های خود با پدر این جوان بیرون رفتید؟ گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماه بود؟ گفت: در فلان ماه؛ به کدام منزل که رسیدید او مرد؟ گفت: در فلان منزل؛ فرمود: در خانه چه کسی مرد؟ گفت: در خانه فلان شخص؛ فرمود: چه مرض داشت؟ گفت: فلان مرض؛ فرمود: چند روز بیمار بود؟ و عدد روزهای بیماریش را گفت.

پس، حضرت احوال آن مرده را به تمام سؤال کرد که، چه روز مرد؟ کی او را غسل داد؟ و کی او را دفن کرد؟ و کفن او از چه پارچه‌ای بود؟ و کی بر او نماز کرد؟ و کی او را به قبر برد، چون حضرت همه را از او سؤال نمود و او جواب گفت: «الله اکبر» فرمود: مردم هم صدا به تکبیر، بلند کردند. پس رفقای او یقین کردند که این شخص، اقرار به کشتن کرده است.

حضرت دستور دادند رویش را بستند، به جای خود بردند. دیگری را طلبید و نزد خود نشانید و رویش را گشود و فرمود: گمان می‌کردی که من نمی‌دانم که شما چه کرده‌اید؟ او گفت: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! من یکی از آنها بودم، لکن راضی به کشتن او نبودم و اقرار نمود؛ پس هر یک را که طلبید اقرار کردند و آن کسی را، که اول حضرت از او سؤال کرد، طلبید و او هم اقرار کرد که ما پدر این جوان را کشتیم و مال او را برداشتیم. حضرت مال را از آنها گرفت، به جوان داد و بابت خون بهاء حکم جاری فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۳۵.

حسادت و بی‌تحملی زنان

دو نفر با هم دوست بودند، که یکی از آن دو هنگام وفاتش به دیگری گفت: من از دنیا می‌روم ولی دختر صغیری دارم که فکرم را ناراحت ساخته است، او را به تو می‌سپارم که خوب از وی مراقبت نموده، و تربیت نمایی.

دختر در خانه دوست پدرش بزرگ شد، و به جمال و زیبایی رسید... زن آن مرد از جمال و کمال دختر به وحشت افتاده، و لذا روزی که شوهرش به مسافرت رفته بود، زنان همسایه‌ها را با خود هم آهنگ ساخت، و با انگشتش به کمک زنان همسایه، بکارت آن دختر بیچاره را که در اختیار وی به امانت گذاشته بود، زایل کرد!! و چون شوهرش از سفر برگشت، با یک برنامه ریزی حساب شده دختر را به خلاف عفت متهم ساخته، و همان زنان را به عنوان شهود معرفی نمود!!

قضیه به خلیفه زمان عمر بن خطاب کشیده شد، و او از داوری عاجز مانده و از علی علیه‌السلام کمک خواست، حضرت علی علیه‌السلام نیز در مسند قضاوت نشسته، و از زن شاهد و بینه طلب کرد و زن نیز همان همسایه‌ها را به عنوان شاهد در تأیید اتهامش معرفی نمود.

علی علیه‌السلام در این هنگام شمشیرش را از نیام کشید و روبروی خود قرار داد، و سپس هر یک از زنان را جداگانه در اتاقی بازداشت نموده، و شروع به محاکمه فرموده، و ابتدا از زن همان مرد پرسید حقیقت را بگویند، ولی وی از سخنان اولش عدول نکرد!! و به بازداشتگاه بازگشت.

سپس شاهد اول را آوردند، حضرت فرمود:

مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابی‌طالب هستم، و این شمشیر من است، زن آن مرد سخنانی را گفت و رفت... تو اگر راست نگویی با این شمشیر خونت را جاری می‌کنم!!

زن چون اوضاع را مساعد حال خود ندید، خطاب به عمر گفت: ای امیرالمؤمنین! به من امان می‌دهی؟

علی علیه‌السلام فرمود: حرفت را بزن و راست بگو.

زن گفت: واقعیت امر این است که آن زن چون زیبایی و جمال دختر را دید، ترسید که شوهرش سرانجام با وی ازدواج کند، و لذا به او شراب خورانید، و به کمک ما، با انگشتش بکارت او را زایل کرد.

علی علیه‌السلام فرمود: الله اکبر من بعد از دانیال نبی، اولین کسی هستم که میان شهود فاصله انداخته و حقیقت را کشف کردم، آنگاه دستور داد: برای زن هشتاد تازیانه به عنوان حد قذف زدند، و برای آن جنایت نیز چهارصد درهم برای همگی آنان تعیین فرمودند و سپس دستور دادند مرد این زن را طلاق داده، و با آن دختر ازدواج نماید!

عمر گفت: یا ابوالحسن! جریان دانیال چیست؟

حضرت آن را مشروحا بیان داشت که به اختصار از نظرتان می‌گذرد:

«دانیال» چون پدر و مادر خود را از دست داده بود، در آغوش پر مهر پیر زنی پناه گرفته بود، در زمان او پادشاهی بود که دو نفر قاضی داشت و آن قاضی‌ها رفیقی داشتند که خیلی امین و صالح بود، و آن مرد نیز زنی داشت بسیار با جمال و متدین...

روزی پادشاه خطاب به آن قاضی‌ها گفت: مردی درستکار و امین مورد نیاز است... آنان رفیق خود را معرفی کردند... مرد متدین هنگام مسافرت خطاب به قاضی‌ها گفت: در امور خانواده‌ام کوشا باشید! و بدین طریق گرگها را به خانه‌اش مسلط ساخت.

قاضی‌ها پس از مسافرت رفیقشان، برای کمک و سرکشی به خانواده او بر در منزلش می‌آمدند... و از این راه عاشق زن او شده و او را به عمل خلاف دعوت کردند!! چون زن خواسته آنان را بر نیامورد، آنان به دروغ شهادت دادند که فلان زن زنا کرده است. پادشاه

چون به قاضی‌هایش اعتماد داشت، شهادت آنان را پذیرفته و شدیداً متأثر گشت، ولی سفارش نمود که اجرای حد پس از سه روز انجام گیرد، و از طرف پادشاه اعلان شد که برای سنگسار فلان زن عابده در محل معین پس از سه روز آماده گردند!!

پادشاه با وزیر در این باره مشورت می‌کرد، ولی چاره‌ای پیدا نشد!! سرانجام روز سوم وزیر بیرون رفته و دانیال را با بچه‌های دیگر مشاهده نموده که به بازی مشغول بودند، و در آن بازی دانیال به سایر بچه‌ها می‌گفت: بیائید من بعنوان پادشاه باشم، و تو فلان زن عابده، و آن دو نفر قاضی شاهد باشند، سپس شمشیرش را که از نی درست کرده بود، مقابلش گذاشت، و قاضی‌ها را از هم جدا کرد، و آنها را به محاکمه کشانید، و چون آن دو به یک صورت شهادت ندادند، حکم اعدام آن دو قاضی را صادر کرد... وزیر با خوشحالی مراجعت نمود و جریان را به پادشاه رسانید، و پادشاه طبق همان برنامه قاضی‌ها را احضار نموده و به طور جداگانه از آنان سؤالاتی نمود مثلاً:

زن با چه کسی زنا کرد؟ و چه وقت زنا کرد؟ در چه روزی؟ در چه ساعتی؟ و در چه مکانی؟! چون حقیقت روشن گشت، و اختلاف شهادت، فساد درونی آنان را فاش نمود، پا شده به مردم اعلان کرد: ای مردم چون این دو قاضی باعث آبروریزی زن عابده شده، و به دروغ شهادت داده، و او را به زنا و عمل خلاف عفت متهم ساخته‌اند، برای تماشای اعدام آنان حاضر شوید، و سپس آن دو را اعدام کرد. [۱].

در اینجا به این احادیث و قضایای تاریخی بسنده نموده، و از آوردن سایر احادیث و شواهد دیگر خودداری می‌نماییم و نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام در دوران خانه نشینی‌اش پیوسته به داد خلفا رسیده و اشتباهات آنان را جبران می‌کرد، و از حقوق مردم و ستمدیدگان دفاع می‌فرمود...

و از این قضیه و حدیث حضرت امام صادق علیه‌السلام نیز نتیجه گرفته و به مسئولین قضایی هشدار می‌گردد که از اعتماد صد در صد به مسئولین و دست‌اندرکاران و قضات خویش اجتناب نموده، و بدانند که آنان مصون از خطا نبوده، و در مواردی ممکن است گرفتار هواهای خود گردیده و با آبروی مردم بازی کنند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۴۲۵ ح ۹ و سائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۰۳ ح ۱ بدون شرح قضیه دانیال.

[۲] آفتاب ولایت، ص ۳۲۶-۳۲۴.

حال دوزندگان در قیامت

بعضی از محدثین و مورّخین آورده اند:

روزی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه، در بازار شهر کوفه، عبورش به یک مغازه خیاطی افتاد. حضرت علی سلام الله علیه جلوی مغازه خیاط آمد و ضمن فرمایشاتی، خیاط را به سفارشات چند توصیه نمود: سعی در دوختن لباس‌ها از نخ محکم و سالم استفاده کنی، درز پارچه‌ها و لباس‌ها را دقیق و کامل بدوز؛ و کوک‌ها و بخیه‌ها نیز نزدیک یکدیگر و ریز باشد.

سپس حضرت در ادامه فرمایشات خود چنین اظهار داشت:

روزی در محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم، از آن حضرت شنیدم که فرمود: دوزندگانی که در کار خود دقت کافی نداشته باشند؛ و به امانات و پارچه‌های مردم خیانت کنند، روز قیامت در حالی محشور می‌شوند که نوعی از همان پارچه‌هایی را که دوخته و در آن خیانت کرده‌اند، خواهند پوشید و مورد عذاب و عقاب الهی قرار می‌گردند.

بعد از آن حضرت امیر علیه‌السلام به خیاط فرمود: سعی کن پارچه‌ها را کمتر تکه تکه کنی، و حتی الا مکان تمام آن پارچه مورد استفاده قرار گیرد، و چنانچه تکه‌هایی از پارچه اضافه ماند و مورد استفاده قرار نگرفت، هر چند ناچیز و بی ارزش باشد دور ریخته

نشود؛ بلکه به صاحبش تحویل داده شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تنبیه الخواطر ونزهة التواظر: ج ۱، ص ۵۰.

حسن و حسین

۱- از رسول خدا(ص) شنیدم که می گفت: محبت این دو پسر (حسن و حسین) چندان مرا شیفته کرده است که محبت دیگران را فراموش کرده ام. پروردگرم، مرا به دوستی آنان و مهر هر که به ایشان علاقه مند است فرمان داده است.

۲- یک روز که دست حسن و حسین را به کف گرفته بود و آنان را به مردم می نمایاند، فرمود: هر کس این دو پسر و ماد رو پدرشان را دوست بدارد او پیرو من و پوینده راه من است و چنین کسی در بهشت برین همنشین من خواهد بود.

۳- شباهت حسن به جدش رسول خدا(ص) از قسمت بالا تنه و سر و سینه است و شباهت حسین با رسول خدا(ص) از قسمت پایین تنه و پاهاست.

۴- روزی در برابر دیدگان جدشان با هم کشتی می گرفتند (پیامبر داور آنان شده بود، اما نه یک داور بی طرف) مرتب حسن را تشویق می کرد و او را علیه حسین می شوراند.

دخترش فاطمه بر جانبداری پدر خرده گرفت و گفت: پدر! آیا از بزرگتر حمایت می کنی و او را علیه کوچکتر می شورانی؟

پیامبر خدا(ص) فرمود: (دخترم، نمی شنوی آواز جبرئیل را که چگونه) حسین را تشویق می کند؟ من نیز حسن را تشویق می کنم.

۵- در بستر خفته بودم و پیامبر خدا(ص) به منزل ما تشریف آورد. در این بین حسن و حسین اظهار تشنگی کردند و از جدشان آب خواستند.

گوسفندی داشتیم که از شیر بهره چندان نداشت. پیغمبر برخاست و از گوسفند شیر نوشید. به برکت آن حضرت گوسفند، شیرا شد و ظرف شیر آماده گشت. ابتدا حسن پیش آمد و از آن نوشید و سپس حسین نوشید فاطمه به سخن آمد و گفت: ای پدر! گویا به حسن مهر بیشتری دارید؟ فرمود: این طور نیست، بلکه فقط رعایت نوبت و حق تقدم حسن در میان بود و گرنه، من و تو و دو کودک و آن که در اینجا خفته است، در روز قیامت همه در یک رتبه و پایه هستیم.

۶- بسیار می شد که حسن و حسین تا پاسی از شب را نزد جدشان می ماندند. یک شب که بچه ها به عادت همیشه نزد پیامبر خدا(ص) سرگرم بازی بودند متوجه می شوند که پاسی از شب گذشته است.

رسول خدا(ص) به آنان فرمود: (دیر وقت است برخیزید) و نزد مادران شوید. (هر چند فاصله میان خانه پدر و دختر زیاد نبود، اما تاریکی شب و خردسالی کودکان می توانست نگران کننده باشد).

در این بین برقی در آسمان ظاهر شد و بچه ها در پرتو تابش آن روانه منزل شدند. این روشنائی تا رسیدن بچه ها به خانه، همچنان ادامه داشت.

رسول خدا(ص) به آن روشنائی چشم دوخته بود و می فرمود:

سپاس خدایی را که ما اهل بیت را گرمی داشت.

۷- حسن و حسین نور دیدگان این امت و فرزندان پیامبرند. آن دو برای رسول خدا(ص) همچون چشم برای سر بودند و من همچون دست بای بدن و فاطمه به منزله قلب برای پیکر.

داستان ما داستان کشتی نوح است؛ هر کس به کشتی نشست نجات یافت هر کس از آن بازماند، دچار طوفان و بلا گشت.

- ۱- قال علی: سمعت رسول الله (ص) يقول: يا علي! لقد اذهلني هذان الغلامان يعني الحسن و الحسين ان احبت بعدهما حدا ان ربي امرني ان احبهما و احب من يحبهما. [۱].
- ۲- اخذ بيد الحسن و الحسين يوما و قال: من احب تهذين و اباهما و امهما مات متبعا سنتي و كان معي في الجنة. [۲].
- ۳- ان الحسن و الحسين كانا يلعبان عند النبي حتى مضى عامه الليل، ثم قال لهما: انصرفا الي امكما، فبرقت برقه فما زالت تضي لهما حتى دخلا على فاطمه و النبي ينظر الي البرقه و قال: الحمد لله الذي اكرمنا اهل البيت. [۳].
- ۴- كان الحسن اشبه برسول الله ما بين الصدر الي الراس و الحسين اشبه فيما كان اسفل من ذلك. [۴].
- ۵- دخل على رسول الله (ص) و انا نائم على المنامه، فاستسقى الحسن و الحسين فقام النبي الى شاه لنا بكى فدرت فجا الحسن فسقاه النبي فقالت فاطمه: يا رسول الله (ص)! كانه احبهما اليك. قال: لا ولكنه استسقى قبله. ثم قال: اني و اياك و انبيك و هذا الراقد فيم مكان واحد يوم القيامة. [۵].
- ۶- بينما الحسن و الحسين يصطر عان عند النبي فقال النبي هي يا حسن! فقالت فاطمه: يا رسول الله (ص)! تعين الكبير على الصغير؟ فقال رسول الله (ص) جبرئيل يقول: هي يا حسين و انا اقول هي يا حسن. [۶].
- ۷- ان الحسن و الحسين سبطا هذه الامة و هما من محمد كمكان العينين من الراس و اما انا فكمكان اليد من البدن و ام افاطمه فكمكان القلب من الجسد، مثلنا مثل سفينه نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق. [۷].

پی نوشت ها:

- [۱] بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۹.
- [۲] العمده، ص ۳۴۵.
- [۳] بحار، ج ۴۳، ص ۲۶۶ و ۲۸۸.
- [۴] بحار، ج ۴۳، ص ۳۰۱.
- [۵] بحار، ج ۳۷، ص ۷۲.
- [۶] قرب الاسناد، ص ۱۰۱؛ ج ۴۳، ص ۲۶۲.
- [۷] کتاب سلیم بن قیس، ص ۲۱۲.

حفظ اسلام

- ۱- پس از وفات پیامبر بسیاری از مردم به شک و تردید افتادند و سران بعضی از قبایل به تکاپو افتادند و با عدم لیاقت و شایستگی، در امر خلافت طمع کرده و داعیه دهبیری سردادند. هر قومی می گفت: جانشین رسول خدا(ص) باید از میان ما تعیین شود و....
- ۲- من وقتی دیدم گروهی از دین اسلام روی برتافتند و مردم را به محو آیین محمد و نابودی کیش ابراهیم فرا می خوانند [۱] ترسیدم که اگر من اینک به اسلام و مسلمانان یاری نرسانم در بنیان دین رخنه و ویرانی پدید آید و این بنای عظیم فرو ریزد. این مصیبت نزد من بزرگتر از آن بود که فوت زمامداری و ولایت امور شما که تنها متاع اندک چند روزه دنیا است و سپس د مانند ابر از میان می رود و از هم فرو می باشد. پس در این هنگام با مردم همراه شدم و با مسلمانان همگام گشتم تا باطل از میان رفت و بلندی کلام خدا آشکار شد.
- ۱- قال علی (ع):... فقد ارتاب كثير من الناس بعد وفاه النبي و طمع في الامر بعده من ليس له باهل. فقال كل قوم: منا امير.... [۲].
- ۲- ... فلما رایت راجعه الناس قد رجعت من الاسلام تدعو الي محو دين محمد و مله ابراهيم حشيت ان لم انصر الاسلام و اهله اری

فيه ثلما و هدمما تكون المصيبة على فيه اعظم من فوت ولايه اموركم التي انما هي متاع ايام قلائل ثم تزول و تتقشع كما يزول و يتقشع السحاب فنهضت مع القوم في تلك الاحداث حتى رهبق الباطل و كانت كلمه الله هي العليا.... [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اشاره به جنگهای اهل رده است. سجاح با سی هزار نفر از بنی تمیم، (مسيلمه كذاب با هفتاد هزار نفر از بنی حنیف و اسود عنسی در یمن و طلیحه بن خویلد در بنی اسد، رهبران ارتجاع و ارتداد که در صدد هجوم به مدینه بودند. (گفتار ماه، ج ۲، ص ۱۰۳).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۲.

[۳] كشف المحجّه، ص ۱۷۶.

حضرت علی و منجم

سعید بن جبیر [۱] که از یاران با وفای امام سجاد علیه السلام می باشد نقل می کند: یکی از دهقانهای ایرانی که ستاره شناس بود، هنگامی که حضرت برای جنگ (با خوارج نهروان) خارج می شد به نزد حضرت آمد و بعد از تحیت گفت: ای امیرالمؤمنین ستاره های نحس و شومی طلوع کرده است، و در مثل این روز، شخص حکیم باید خود را پنهان کند، و امروز برای شما، روز سختی است، دو ستاره به هم رسیده اند و از برج شما آتش شعله ور است، و جنگ برای شما موقعیت ندارد! حضرت امیر علیه السلام فرمود: وای بر تو ای دهقانی که از علائم خبر می دهی و ما را از سرانجام کار می ترسانی، آیا می دانی جریان صاحب میزان و صاحب سرطان است؟ آیا می دانی اسد چند مطلع دارد؟

مرد منجم گفت: بگذار نگاه کنم و سپس اصطرابی را که در آستین داشت در آورد و شروع کرد به بررسی و محاسبه.

حضرت علی علیه السلام لبخندی زد و فرمود: آیا میدانی شب گذشته چه حادثی رخ داد؟ در چین خانه ای فرو ریخت، برج ماجین شکاف برداشت، حصار سرنذیب سقوط کرد، فرمانده ارتش روم از ارمنیه شکست خورد (یا او را شکست داد) بزرگ یهود ناپدید شد، مورچه گان در سرزمین مورچه ها به هیجان آمدند، پادشاه آفریقا نابود شد، آیا تو این حوادث را می دانی؟

مرد منجم گفت: نه یا امیرالمؤمنین.

حضرت فرمود:... در هر عالمی هفتاد هزار نفر دیشب به دنیا آمد و امشب همین تعداد خواهند مرد، و این مرد و با دست خود به مردی بنام سعد بن مسعد حارثی لعنه الله که جاسوس خوارج در لشکر حضرت امیر علیه السلام بود اشاره نمود- جزء همین اموات خواهد بود. آن مرد جاسوس وقتی حضرت به او اشاره کرد، گمان کرد حضرت دستور دستگیری او را داده است در همان حال در جا از ترس جان داد!

مرد منجم با دیدن این صحنه به سجده افتاد سپس حضرت در ادامه سخن فرمود: من و اصحابم نه شرقی هستیم و نه غربی، مائیم برپادارنده محور (دین و هستی) و نشانه های فلک.

و اینکه گفتم از برج من آتش شعله می کشد بر تو لازم بود که به نفع من حکم کنی نه بر ضرر من، چرا که نور آن (آتش) پیش من است و سوزاندن و شعله اش به دور از من، و این مساله ای پیچیده است، اگر حسابگر هستی آنرا محاسبه کن. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سعید بن جبیر را از اصحاب امام سجاد علیه السلام شمرده اند، او بدست حجاج به خاطر پیروی از اهل بیت علیهما السلام به

شهادت رسید.

به فقه و زهد و عبادت و تفسیر شهرت داشت، او را ژرف اندیش آگاه می‌گفتند، گویند در دو رکعت نماز یک ختم قرآن می‌کرد، زمانی که او را نزد حجاج بردند، به او گفت: تو شقی بن کسیر هستی؟ سعید گفت: مادرم بهتر می‌دانست که مرا سعید بن جبیر نام گذاشت! حجاج گفت: راجع به عمر و ابوبکر چه می‌گویی؟! آنها در بهشتند یا جهنم؟ سعید گفت: اگر وارد بهشت شده بودم و ساکنین آنرا دیده بودم، می‌دانستم چه کسی آنجاست و اگر وارد جهنم شده بودم و اهل آنرا می‌دیدم، ساکنین آنرا می‌شناختم، حجاج گفت: نظر تو راجع به خلفا چیست؟ سعید گفت: من و کیل آنها نیستم. حجاج گفت: کدامیک از آنها نزد تو پسندیده‌ترند؟ سعید گفت: هر کدام که خداوند پسندد. حجاج گفت: کدامیک نزد خداوند پسندیده‌تر است؟ سعید گفت: این را کسی می‌داند که اسرار و نجوای آنها را می‌داند. حجاج گفت: نمی‌خواهی مرا تصدیق کنی؟ سعید گفت: نمی‌خواهم ترا تکذیب کنم (معجم رجال الحدیث، ج ۸ ص ۱۱۳) و سرانجام در سال ۹۵ هجری در سن ۴۹ سالگی به دست حجاج کشته شد.

[۲] الاحتجاج، ج ۱، ص ۳۵۵، مدینه المعاجز، ص ۱۱۸ از مناقب الفخره.

حوادث آینده و سختی‌های مردم

حضرت علی علیه‌السلام در مورد حوادث آینده و سختی‌های مردم فرمود:

به عهده من است آنچه می‌گویم و آن را ضمانت می‌کنم، کسی که پیشامدهای روزگار که همان سختیها و دگرگونیهای دنیاست در پیش دارد، با تقوی و پرهیزکاری از افتادن در شبهات محفوظ می‌ماند.

آگاه باشید که محنت و بلا به شما بازمی‌گردد همانند محنت و بلای روز که خداوند، پیامبر شما را برانگیخت، قسم به آنکه پیامبر را به حق برانگیخت بعد از این، گرفتار غم و غصه و وساوس شیطانی خواهید شد، غربال می‌شوید و از هم جدا می‌گردید و چون دیگ جوشان زیر و رو شده تا آنکه پائین است بالا و آنکه بالاست پائین آید. عقب افتاده‌های دینی که کوتاهی کرده‌اند سبقت بگیرند و بر عکس پیشروان دین عقب افتند، به خدا قسم کلمه‌ای را پنهان نکردم و دروغ نگفتم، من به چنین مقام و روزی خبر داده شدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

حج کنید قبل از آنکه نتوانید

حارث بن سوید گفت: شنیدم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می‌فرمود:

حج کنید قبل از اینکه نتوانید، گویا می‌بینم مرد حبشی (اصم) که کلنگی به دست گیرد و سنگهای این خانه را یکی یکی از هم جدا کند اصم کسی را گویند که دارای گوش کوچک و به سر چسبیده باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۳۰۴.

حیله‌گری با امیرالمؤمنین

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از مکه به مدینه هجرت نمود، امیرالمومنین علیه السلام را در مکه و کیل و نایب خود گرداند، تا آن حضرت امانتها و سپرده‌هایی را که مردم نزد پیامبر داشتند به صاحبانشان رد نموده، آنگاه به مدینه رود. در آن روزهایی که علی علیه السلام امانتها را به مردم تحویل می‌داد، حنظله بن ابی سفیان، عمیر بن وائل ثقفی را تطمیع نمود تا نزد آن حضرت رفته و هشتاد مثقال طلا از او مطالبه کند، و به وی گفت: اگر علی از تو گواه بخواهد ما گروه قریش برای تو شهادت خواهیم داد، و صد مثقال طلا به عنوان پاداش به وی داد که از جمله آنها گردن بندی بود که به تنهایی سیزده مثقال طلا وزن داشت.

عمیر نزد امیرالمومنین علیه السلام رفت و از آن حضرت مطالبه سپرده نمود. علی علیه السلام هر چند ودایع و امانات را ملاحظه کرد، سپرده‌ای به نام عمیر ندید و دانست که او دروغ می‌گوید، پس او را موعظه نمود تا از ادعایش دست بردارد ولی اندرزا سودی نبخشید و عمیر همچنان برگفته خود ثابت بود و می‌گفت: من بر ادعای خود گواهی از قریش دارم که آنان برایم گواهی می‌دهند؛ مانند ابوجهل، عکرمة، عقبه بن ابی معیط، ابوسفیان و حنظله.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: این نیرنگی است که به تدبیر کننده‌اش بر می‌گردد. و آنگاه دستور داد همه شهود حاضر شده در خانه کعبه بنشینند و به عمیر رو کرده و فرمود: اکنون بگو بدانم امانت را چه وقت تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله نمودی؟ عمیر: نزدیک ظهر بود که سپرده را به او تحویل دادم و او آن را از دستم گرفته به غلام خود داد. و آنگاه ابوجهل را طلبیده همان سوال را از او پرسید، ولی ابوجهل گفت: مرا حاجتی به پاسخ گفتن نیست، و بدین وسیله خود را رها کرد.

پس از آن ابوسفیان را به نزد خود فراخواند و همان سوالها را از او پرسید ابوسفیان گفت: نزدیک غروب آفتاب بود که عمیر امانتش را تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله نمود و آن حضرت مال از او گرفت و در آستین خود قرار داد. نوبت به حنظله رسید او گفت: بخاطر دارم که آفتاب در وسط آسمان بود که عمیر ودیعه را به پیامبر داد و آن حضرت امانت را در پیش رو گذاشت تا وقتی که خواست برخیزد، آن را به همراه خود برد.

و سپس عقبه را احضار کرد و کیفیت را از او جویا شد، وی گفت: به هنگام عصر بود که عمیر امانتش را تحویل پیامبر صلی الله علیه و آله داد و آن حضرت امانت را فوراً به منزل فرستاد و پس از او عکرمة را خواست و چگونگی را از او پرسش نمود، عکرمة گفت: اول روز بود که عمیر امانت را به پیامبر تحویل داده پیامبر آن را تحویل گرفت و فوراً به خانه فاطمه فرستاد.

و عمیر آنجا نشسته بود و تمام جریانات و تناقض گوییهای آنان را می‌شنید. آنگاه امیرالمومنین علیه السلام به عمیر رو کرده فرمود: می‌بینم رنگ صورتت زرد شده و حالت دگرگون گشته است!

عمیر گفت: الان حقیقت حال را به شما خواهم گفت: زیرا شخص حیلہ گر، رستگار نخواهد شد. به خدا سوگند من هرگز امانتی را نزد محمد نداشته‌ام و تنها عامل محرک من حنظله و ابوسفیان بوده‌اند و اینکه دینارهایی که مهر هند، زن ابوسفیان بر آنها نقشین است نزد من موجود می‌باشند که آنها را به عنوان پاداش به من داده‌اند. و آنگاه امیرالمومنین علیه السلام فرمود: بیاورید شمشیری را که در گوشه خانه پنهان است، شمشیر را آوردند.

علی علیه السلام شمشیر را به دست گرفت و به حاضران نشان داد و فرمود: آیا این شمشیر را می‌شناسید؟ گفتند: آری، این شمشیر حنظله می‌باشد، از آن میان ابوسفیان گفت: این شمشیر از حنظله سرقت شده است.

امیرالمومنین به وی فرمود: اگر راست می‌گویی پس غلام تو مهلع؛ سیاه چکار کرد؟ ابوسفیان گفت: او فعلاً برای انجام ماموریتی به طائف رفته است.

آن حضرت فرمود: ای کاش! می‌آمد و تو یک بار دیگر او را می‌دید و اگر راست می‌گویی او را احضار کن بیاید.

ابوسفیان خاموش شده سخنی نگفت سپس آن حضرت به ده نفر از غلامان اشراف قریش فرمود تا محل معینی را حفر کنند، چون حفر کردند ناگهان به جسد کشته مهلع برخوردند، آن حضرت فرمود: آن را بیرون بیاورید، جسد را بیرون آورده و به طرف خانه کعبه حمل کردند، مردم از مشاهده پیکر بیجان مهلع در شگفت شده سبب قتلش را از آن حضرت پرسیدند.

امام علیه‌السلام فرمود: ابوسفیان و پسرش این غلام را تطمیع کرده و به پاداش آزادیش او را وادار نمودند تا مرا به قتل برساند تا این که در راهی برایم کمین کرد و بناگاه به من حمله نمود و من هم مهلتش نداده گردنش را زدم و شمشیرش را گرفتم. و چون مکر و نیرنگ آنان در این دفعه بجایی نرسید خواستند بار دیگر حيله‌ای به کار برند ولی آن هم نقش بر آب گردید! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب سروی، قضایاه علیه‌السلام والنبی حی.

حد لواط

روزی امیرالمومنین علیه‌السلام در میان گروهی از اصحاب خود نشسته و به گفتگو مشغول بود، در این هنگام مردی نزد آن حضرت آمده گفت: یا امیرالمومنین! لواط کرده‌ام مرا پاک گردان.

آن حضرت علیه‌السلام به او فرمود: ای مرد! چنین سخنی مگو شاید اختلال به تو دست داده باشد.

فردا صبح نیز نزد آن حضرت آمده و گفت: یا امیرالمومنین! لواط کرده‌ام مرا پاک کن.

باز امام علیه‌السلام به وی فرمود: ای مرد! به خانه‌ات برگرد، شاید حواس پرتی عارضت شده و تا سه بار بعد از دفعه اول نزد آن حضرت آمده و سخن خود را تکرار کرد، تا دفعه چهارم که طبق قانون اسلام حد بر او ثابت شده بود، علی علیه‌السلام به وی فرمود: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درباره مثل تو سه کیفر بیان فرموده و تو هر کدام را بخواهی اختیار کن. مرد گفت: آنها چیست؟

فرمود:

۱- یک ضربه شمشیر هر جا برسد.

۲- بستن دست و پا و پرتاب از فراز کوه.

۳- سوزاندن با آتش.

مرد گفت: یا امیرالمومنین! کدامیک از اینها سخت‌تر است؟

فرمود: سوزاندن با آتش.

مرد گفت: یا امیرالمومنین! من همین را اختیار می‌کنم. آن حضرت به او فرمود: پس خودت را برای آتش آماده کن. مرد برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و در تشهد نماز به درگاه خدا عرضه داشت: خداوند! من از گناه خود به سوی تو بازگشت نموده و از کیفر اخروی آن ترسیده به نزد جانشین پیامبرت و پسر عمش آمدم و از او تقاضای پاک کردن نمودم و او مرا بین سه عقوبت مخیر ساخت، خدا یا! من سخت‌ترینش را برگزیده از تو می‌خواهم این عقوبت را کفاره گناهانم قرار دهی و مرا به آتش دوزخ نسوزانی و آنگاه برخاسته با چشم گریان به طرف گودالی که برایش حفر کرده بودند رهسپار گردیده و شعله‌های فروزان آتش را نظاره می‌کرد. در این هنگام امیرالمومنین علیه‌السلام به وی فرمود: ای مرد برخیز! که فرشتگان آسمان و زمین را به گریه آوردی و خداوند توبه‌ات را قبول کرد، برخیز و پس از این به چنین گناهی بازگشت مکن. [۱].

نکته:

در روایت هفتم از فصل هفتم خواهد آمده که اگر مثبت حد، اقرار خود جانی باشد امام می‌تواند آن را ببخشد، و اگر بینه باشد

نمی‌تواند و البته این هم اختصاص به امام معصوم علیه‌السلام دارد چنانچه امام باقر علیه‌السلام می‌فرماید: غیر از امام کسی نمی‌تواند حدودی را که برای خداست عفو نماید.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، باب آخر من حد اللواط، حدیث ۱. تهذیب، باب الحدود فی اللواط، حدیث ۷. و عجب این که عمر بر خلاف مقررات دینی مردم را به اقرار به حدود تهدید می‌نموده، چنانچه روایت هفتم از فصل هفتم گویای این مطلب است.

حکمهای گوناگون

پنج نفر را در حال زنا گرفته نزد عمر آوردند، عمر دستور داد بر همه آنها حد جاری کنند، اتفاقاً امیرالمومنین علیه‌السلام در آنجا حاضر و به قضیه ناظر بود، پس به عمر رو کرده، فرمود: این حکم که درباره آنان گفתי صحیح نبود. عمر گفت: پس خودتان بر آنان اقامه حد کنید.

امام علیه‌السلام یکی را پیش کشیده گردنش را زد و دومی را سنگسار نمود و به سومی صد تازیانه زد و به چهارمی پنجاه تازیانه، و پنجمی را فقط چند تازیانه. عمر در حیرت شده و مردم نیز در شگفت.

عمر گفت: یا اباالحسن! بر پنج نفر که همگی مرتکب یک جرم شده بودند هیچ حد مختلف جاری کردی؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: اما نفر اول که گردنش را زدم کافر ذمی بود که از شرایط ذمه خارج شده و حکمش کشتن است؛ و نفر دوم که او را سنگسار کردم خودش زن داشت و زنایش محصنه بود و حکمش سنگسار است؛ و نفر سوم که به او صد تازیانه زدم زن نداشت و نفر چهارم که به او نصف حد زدم غلام بود و حکمش نصف حد است؛ و نفر پنجم که او را تعزیر نمودم دیوانه بود و حدی نداشت ولیکن لازم بود به چند تازیانه تنبیه شود. [۱].

بالمناصبه نقل می‌شود که: عبدالرحمن بن حسان بن ثابت و عبدالرحمن بن حکم بن ابی‌العاص یکدیگر را به زنا متهم کردند، ماجرایشان به معاویه رسید. معاویه به فرمانبردار خود، مروان دستور داد تا آنان را تنبیه کند. مروان، عبدالرحمن بن حسان را هشتاد تازیانه زد، و عبدالرحمن بن حکم را بیست تازیانه، بعضی به عبدالرحمن گفتند: این تبعیضی که مروان بین تو و برادرش روا داشته فرصتی است که مراتب را به معاویه گزارش کرده تا مروان را مجازات کند. عبدالرحمن بن حسان در پاسخ آنان گفت: به خدا سوگند چنین نخواهم کرد؛ زیرا مروان به من حد مردان آزاد زده و برادرش را نصف حد برده، و با اشاعه این سخن، دل مروان را به درد آورد! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۲۶. تهذیب، کتاب الحدود، حدود الزنا، حدیث ۱۸۸.

[۲] کامل مبرد، ج ۱، ص ۱۵۴.

حیوان سرکش

امیرالمومنین علیه‌السلام جنایتهای حیوان سرکش را در اولین دفعه موجب ضمان نمی‌دانست ولی در نوبتهای بعد صاحبش را ضامن می‌کرد.

نکته:

علت عدم ضمان در دفعه اول عدم علم صاحب اوست، ولی در دفعات بعد، چون صاحبش از حال حیوان باخبر بوده وظیفه داشته از او مراقبت کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الدیات، باب ضمان ما یصیب الدواب، حدیث ۱۳.

حکم عنین

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اگر مردی تنها یک بار با زنش مباشرت کند و سپس عنین شود، اختیار فسخ زن از بین می‌رود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب النجاح باب الرجل یدلس نفسه حدیث ۱۰.

حبس با شکنجه

حضرت امیر علیه السلام برای مردی که سوگند یاد می‌کرد با زن خود همبستر نشود و او را هم طلاق نمی‌داد اتاقی از نی می‌ساخت و او را در آنجا زندانی می‌کرد. و تنها ۴/۱ خوراکش را به او می‌داد تا زنش را طلاق دهد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۲.

حد زنا و تهمت

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: اگر از زن زناکار پرسند چه کسی با تو زنا کرده و او شخص معینی را نام ببرد مستحق دو حد می‌شود؛ حد زنا و حد افتراء. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۰۹. حدیث ۲۰.

حریم

منصور بن حازم می‌گوید: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از سایبانی که با چوب یا نی درست شده و بین دو خانه قرار دارد مال کدام خانه است؟

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمومنین فرموده آن سایبان ملک صاحب خانه‌ای است که ریسمان به طرف خانه او می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۲۹۵، حدیث ۳.

حیوان موطونه

از امیرالمومنین علیه‌السلام از حکم حیوانی که با او آمیزش شده پرسش نمودند آن حضرت علیه‌السلام فرمود: گوشت و شیرش هر دو حرام است

حرکت زمین

آن حضرت علیه‌السلام در ضمن خطبه ۲۰۲ نهج‌البلاغه در بیان حکمت آفرینش کوهها می‌فرماید:... فکسنت علی حرکتها من ان تمید باهلها، او تسیخ بحملها او تزول عن مواضعها...؛ ساکن شد زمین با حرکاتی که دارد از این که اهل خود را مضطرب کند، و یا آنان را فرو شود.

در کتاب الهیئه والاسلام آمده: این دو جمله از خطبه، دو دلیل روشن هستند بر حرکت انتقالی زمین، در صورتی که لفظ علی در فقره اول به معنای مع [۱] و معنای او تسیخ بحملها این است که وجود کوههای سنگین بر روی زمین سبب شده تا زمین اهل خود را فرو نبرد.

و در تفسیر او تزول عن مواضعها آورده: ظاهر این کلام این است که زمین دارای حرکاتی است در مدار خود؛ زیرا زمین بنابر آنچه که متاخرین قائلند دارای مواضع بی‌شماری است که همه در مدار معین در مقابل بروج دوازده گانه است پس بنابراین، تفسیر علی حرکتها تمام می‌شود با حرکت انتقالی سالیانه و این که کوهها و ریشه‌های کوهها حافظ هیئت اجزاء زمین هستند و مانع می‌شوند از تفرق و اضطراب زمین و برطرف شدنش از مواضع خاصه‌ای که در فلک مخصوصش دارد. دقت کنید، که آن حضرت برای زمین مواضعی معرفی نموده و پر واضح است که بنابر هیئت قدیم قائل به مرکزیت و سکون زمین بوده‌اند این فرمایش حکمت آمیز هرگز معنای صادقی نداشت؛ زیرا چیزی که ساکن باشد تنها یک موضع دارد نه مواضعی.

پی نوشت ها:

[۱] استعمال لفظ علی به معنای مع شایع است، مانند قول خدای تعالی: الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسماعیل که به معنای مع الکبر می‌باشد. و نیز این آیه شریفه: ویطمعون الطعام علی حبه... که به معنای مع حبه می‌باشد (الهیئه والاسلام، ص ۸۰).

حرکات زمین

در ضمن خطبه ۹۰ نهج‌البلاغه می‌فرماید:... و عدل حرکاتها بالراسیات من جلامیدها؛ خداوند حرکات زمین را به وسیله کوهها و اجسام سنگین تعدیل نمود.

شهرستانی در شرح این جمله آورده: ظاهر این کلام این است که کوههای سنگین و سنگهای سخت سبب شده که زمین به واسطه عروض حرکات گوناگون مضطرب نشود، و نیز در اثر تعارض جاذبه‌ها و دافعه‌ها تعادل خود را از دست ندهد و سپس می‌گوید: دانشمندان قرن ما حرکتهای زیادی برای زمین قائل شده‌اند که مشهورترین آنها پنج حرکت است؛ و فیلکس ورنه فرانسوی، از دانشمندان یازده حرکت برای زمین نقل کرده است، و من هشت حرکت را از آنها انتخاب کرده و می‌نگارم:

۱- حرکت محوری شبانه روزی

۲- حرکت سالیانه و انتقالی زمین به دور خورشید

۳- حرکت اقبالی.

- ۴- حرکت نقطه اوج و حضيض کره زمین.
 ۵- حرکت تقدیم اعتدال پاییزی و بهاری.
 ۶- حرکت ارتعاشی قمری.
 ۷- حرکت ارتعاشی شمسی.
 ۸- حرکت تبعی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الهیئه والاسلام، ص ۸۳.

حیوان تخم‌گذار و بچه‌زا

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: هر حیوانی که گوشه‌هایش پنهان باشد تخم‌گذار است، و هر حیوانی که گوشه‌هایش ظاهر باشد بچه‌زاست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عیون، ابن قتیبه، ج ۴، ص ۸۸.

حیا و عفت زنان

سروی در مناقب آورده: چهل زن نزد عمر رفته از او از شهوت آدمی پرسش نمودند.

عمر گفت: مرد دارای یک جزء و زن دارای نه جزء است.

پرسیدند، پس چگونه است که مردان از انواع زنان دائم و متعه و کنیز استفاده می‌کنند ولی برای زنان جزء یک مرد جایز نیست؟! عمر پاسخشان را ندانست، از امیرالمومنین علیه‌السلام سوال کرد امیرالمومنین به آنان دستور داد هر کدام ظرفی پر از آب بیاورند، و آنگاه فرمود تا همه آبها را در ظرف بزرگی بریزند و سپس به هر یک فرمود: حالا هر کدامتان آبی را که ریخته‌اید بردارد. گفتند: قابل تمیز نیست.

امام علیه‌السلام نتیجه گرفت که اگر آن قانون نبود فرق بین اولاد و نسب ممکن نبود و میراث و نسب باطل می‌گشت. [۱].

نکته:

خداوند این موضوع را با زیادی صبر و حیا و عفت زنان جبران نموده چنانچه این مطلب در روایتی که اصبع بن نباته از آن حضرت علیه‌السلام نقل کرده آمده است. [۲] و نیز در خبر مسعده آمده که خداوند به هر زنی صبر و پایداری ده مرد را اعطا کرده است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۲.

[۲] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۸، حدیث ۱.

[۳] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۹، حدیث ۶.

حساب

از امیرالمومنین علیه‌السلام پرسیدند؛ چگونه خداوند با تمام خلق با آن همه زیادی که دارند محاسبه می‌کند؟ فرمود: همان گونه که آنان را با آن همه کثرت روزی می‌دهد.

و نیز پرسیدند؛ چگونه خداوند با آنان حساب می‌کند و او را نمی‌بینند؟ فرمود: آن گونه که آنان را روزی می‌دهد و او را نمی‌بینند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۳۹۶.

حیوان حرام گوشت

پرهیزید از خوردن گوشت حیوان درنده‌ای که دندان نیش دارد و پرنده‌ای که دارای چنگال است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، باب الاربع مائه، ص ۶۱۵.

حیوان سرکش

علی علیه‌السلام اولین حمله حیوان سرکش را موجب ضمان نمی‌دانست، ولی در نوبتهای بعد صاحبش را ضامن می‌کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۵۳، حدیث ۱۳. تهذیب، ج ۱۰، ص ۲۲۷، حدیث ۲۵.

حریم‌ها

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: فاصله دو چاهی که برای آب دادن شتر حفر می‌شود چهل ذراع، و دو چاه آبیاری کشتزار شصت ذراع و دو چشمه پانصد ذراع باید باشد.

و کوچه‌ای که مورد نزاع می‌باشد، هفت ذراع آن به کوچه اختصاص دارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عجایب القضايا، قمی، ص ۹۱، حدیث ۱۳۸.

حکم طلاقهای سابق

عمر درباره زنی که شوهرش یک بار یا دو بار او را طلاق داده و آنگاه مرد دیگری با وی ازدواج نموده و او را طلاق داده و یا مرده، و پس از انقضای عده‌اش شوهر اول او را به عقد در آورده، تعداد طلاقهای سابقش را به حساب می‌آورد (یعنی اگر مثلاً در

سابق یک بار او را طلاق داده بود، حال می‌توانست فقط دو بار او را طلاق دهد نه بیشتر و...).

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: سبحان الله! آیا ازدواج با شوهر دیگر (یعنی محلل) سه دفعه طلاق (شوهر سابق) را از بین می‌برد ولی یک دفعه را از بین نمی‌برد؟! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۸، ص ۳۴، حدیث ۲۵.

حد شارب الخمر

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: کسی که شراب نوشد مست می‌شود و در آن حال هذیان می‌گوید و به مردم تهمت می‌زند، پس شارب الخمر را به اندازه تهمت زننده تازیانه بزنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۱۵.

حسرت ابوبکر

عبدالرحمن بن عوف می‌گوید: در مرض وفات ابوبکر به عیادتش رفته بودم، از او می‌شنیدم که می‌گفت: من تنها بر سه چیز تاسف می‌خورم که چرا آنها را انجام دادم و ای کاش از من سر نمی‌زد! و سه کار انجام نداده‌ام و آرزو داشتم آنها را انجام می‌دادم، و آرزو داشتم سه مطلب از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌پرسیدم.

امام سه عملی که آرزو داشتم از من سر نمی‌زد؛ یکی این که متعرض خانه فاطمه نمی‌شدم و اگر چه مستلزم جنگ و قتالی بود... و دیگر این که فجاه را نمی‌سوزاندم بلکه یا با شمشیر او را می‌کشتم و یا آزادش می‌کردم تا اینکه گوید و اما سه موضوعی که دوست داشتم از رسول خدا می‌پرسیدم؛ یکی این که خلیفه پس از او چه کسی خواهد بود تا با او نزاع و تشاجر نکنیم، و دیگر این که میراث عمه و دختر خواهر را از او سوال می‌کردم.... [۱].

سند خبر:

و همین خبر را شیخ صدوق (ره) نیز در کتاب خصال از طریق عامه نقل کرده ولیکن در آخر آن چنین آمده: دوست داشتم از رسول خدا از میراث برادر و عمه پرسش می‌نمودم. [۲].

و نیز روایت را ابن‌قتیبه در خلفا نقل کرده ولیکن در آخر آن چنین آورده: دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از میراث دختر برادر و عمه می‌پرسیدم. [۳].

و همچنین فضل بن شاذان در ایضاح خبر مذکور را از طریق عامه روایت نموده و در ضمن آن آورده: دوست داشتم از لشکر اسامه تخلف نمی‌کردم، و دوست داشتم عینه و طلیحه را نمی‌کشتم. [۴].

بررسی خبر:

شیخ صدوق در خصال پس از نقل این خبر می‌گوید: و هنگامی که انصار، محاجه صدیقه طاهره را با آنان درباره خلافت شنیدند به آن مخدره گفتند: اگر ما پیش از آن که با ابوبکر بیعت کنیم این سخنان شما را شنیده بودیم هرگز از علی به ابوبکر عدول نمی‌کردیم، ولی فاطمه، - سلام الله علیها در پاسخ آنان فرمود: آیا روز غدیر خم برای کسی عذری باقی گذاشت؟!.

ابن قتیبه در خلفا بعد از ذکر محاجه امیرالمومنین علیه‌السلام با انصار در باره خلافت آورده: بشیر بن سعد انصاری نخستین کسی که با ابوبکر بیعت نمود، حتی پیش از عمر، بخاطر حسادتی که نسبت به پسر عمویش سعد بن عباده داشت از این که مبادا مردم با او بیعت کنند به آن حضرت گفت: اگر انصار سخنان شما را پیش از آن که با ابوبکر بیعت کنند شنیده بودند هرگز درباره خلافت شما اختلاف نمی کردند. [۵].

و نیز آورده: علی، شبها فاطمه را بر استر سوار نموده به مجالس و مجامع انصار می برد تا از آنان استنصار کند، و آنان در پاسخ فاطمه علیها‌السلام می گفتند ای دختر رسول خدا! اگر همسر و پسر عم تو قبل از ابوبکر از ما بیعت خواسته بود ما با دیگری بیعت نمی نمودیم و علی علیه‌السلام به آنان می گفت: آیا صحیح بود که من در آن موقع پیکر پاک رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان خانه بگذارم و از خانه خارج شده بر سر خلافت آن بزرگوار با مردم به مشاجره و مخاصمه برخیزم؟! و فاطمه علیها‌السلام نیز به آنان گفت: اباالحسن کاری بر خلاف وظیفه اش انجام نداده و آنها مرتکب اعمالی شدند که خدا با آنان حساب و هم مطالبه جواب خواهد نمود. [۶].

توضیح:

بر فرض این که حدیث غدیر خم ثابت و قطعی نباشد با این که کتابها در این خصوص از طریق اهل سنت نوشته شده و با چشم پوشی از سخنان متواتر و مکرر رسول خدا درباره مسأله خلافت که از نخستین روزهای آغاز بعثت تا آخرین لحظات زندگی بر آن تاکید می نمود، بویژه نسبت به خویشان نزدیکش که به دستور خداوند آنان را به این امر مهم دعوت و ارشاد می کرده و با صرف نظر از رفتار و اعمال آن حضرت در این باره، به گونه‌ای که هر کس معتقد به نبوت آن حضرت بوده عادتاً به جانشینی امیرالمومنین علیه‌السلام از برای آن بزرگوار نیز اذعان و اعتقاد پیدا می کرده، و بر فرض نبودن آیات قرآنی، و براهین عقلی، و فطرت بشری، کافی است در اثبات عدم صحت مسلک آنان، شک و تردیدی که خلیفه آنان در امر خلافت خود داشته است.

وانگهی، چگونه ابوبکر می گوید: دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله از خلیفه بعد از او پرسش می نمودم تا در این باره نزاعی پیش نیاید، با این که رسول خدا خواست که در هنگام وفاتش این کار را انجام دهد، و آن را کتبا به ثبت برساند تا بعد از او در گمراهی نیفتند، ولی عمر نگذاشت و به حاضران گفت: پیامبر بر اثر شدت بیماری هذیان می گوید. و عمر خود بعداً اعتراف نموده که از اراده و تصمیم پیغمبر باخبر بوده ولی از آن جهت که آن اقدام با نیت او سازگار نبوده از آن جلوگیری کرده است.

چنانچه ابن ابی‌الحدید از ابن عباس نقل کرده که می گوید: من در سفری همراه عمر بودم، یک روز در حالی که من و او تنها بودیم به من گفت: ای پسر عباس! شکایت پسر عمت علی را به تو می کنم که از او خواستم در این سفر با من بیاید ولی نپذیرفت و می بینم گرفته و افسرده است، به نظر تو علتش چیست؟

ابن عباس: خودت علتش را می دانی.

عمر: یقیناً به خاطر از دست دادن خلافت است.

ابن عباس: من هم نظرم همین است؛ زیرا او عقیده دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را جانشین خود قرار داده است. عمر: ولی چه سود که خدا این را اراده نکرده است. تا اینکه گوید و مضمون خبر نیز با تعبیر دیگری نقل شده است. [۷].

توضیح:

مقصود او از خبر دیگر، روایتی است که عمر در آن اظهار داشته که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست در بیماری وفاتش، موضوع خلافت را بیان کند ولی من به خاطر خوف وقوع فتنه و اختلاف، از آن ممانعت به عمل آوردم، و رسول خدا نیز نیت و منظور مرا دریافته از بیان آن خودداری نمود؛ و البته آنچه که خدا بخواهد واقع خواهد شد.

و اما راجع به این که عمر در خبر اول گفته: رسول خدا می خواست خلافت را برای او علی (ع) قرار دهد ولی خدا نخواست

مغالطه‌ای بیش نیست؛ زیرا اراده پیامبر جز به فرمان خدا نبوده و خواست پیامبر خواست خداست، و این درست نظیر این است که گفته شود: پیامبران الهی اگر چه مردم را به ایمان آوردن به خدا دعوت کرده‌اند ولی خدا آن را نخواسته چرا که می‌بینیم آنان ایمان نیاورده‌اند.

و اما گفتار او در خبر دوم که گفته: رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خواست در مرض وفاتش او امیرالمومنین را به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی کند ولی من نگذاشتم واقع این سخن نسبت بیهوده‌گویی به خدای متعال است، چنانچه درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله به صراحت آن را گفته: زیرا خداوند درباره رسولش می‌فرماید: و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی. [۸]. و آنجا که گفته: من نگذاشتم پیامبر تصمیمش را عملی کند بخاطر ترس از وقوع فتنه... معنایش این است که او عمر نسبت به مصالح اسلام و مسلمین از خدا و رسولش آگاه‌تر است!

و اما داستان فجاه که ابوبکر او را سوزانده بود و پیش از مرگ، آرزو می‌کرد که یا او را آزاد می‌نمود و یا به نحو دیگری وی را به قتل می‌رساند او، ایاس بن عبد یا لیل سلمی بوده که از ابوبکر اسلحه خواست تا با مرتدین از اسلام نبرد کند، و چون اسلحه گرفت با آن به جنگ مسلمانان رفت. پس ابوبکر طریقه بن حاجز را مامور دستگیری او نمود، تا اینکه طریقه وی را اسیر و دستگیر نموده به نزد ابوبکر آورد. ابوبکر دستور داد در بیرون شهر مدینه آتشی بزرگ افروخته ایاس را دست بسته در میان آن انداختند. [۹].

پی نوشت ها:

[۱] السقیفه، جوهری، ص ۴۰، عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۰۸، شرح نهج البلاغه، ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۳۰.

[۲] خصال، باب الثلاثه، حدیث ۲۸۸.

[۳] تاریخ الخلفاء، ص ۱۸.

[۴] ایضاح، ص ۱۶۱، چاپ دانشگاه تهران.

[۵] تاریخ الخلفاء، ص ۱۱.

[۶] تاریخ الخلفاء، ص ۱۲.

[۷] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۴. در ذیل خطبه الله بلاد فلان.

[۸] سوره نجم، آیه ۳ و ۴.

[۹] کامل، ابن‌اثیر، ج ۲، ص ۲۷.

حکم عمر درباره نژاد خروس

جاحظ در کتاب حیوان آورده: در زمان خلافت عمر، دو مرد به وسیله خروس، قمار بازی می‌کردند، عمر این را شنید پس به قتل نژاد خروس فرمان داد. مردی از انصار به نزد عمر رفت و به او گفت: آیا به کشتن دسته‌ای مخلوقات خدا که تسبیح‌گوی پروردگارشان هستند فرمانی می‌دهی؟!

عمر متوجه خطای خود شده حکم خود را لغو کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حیوان، ج ۱، ص ۲۹۵.

حکم عمر درباره اهل فامیه

قریه از قراء واسط.

در عیون ابن قتیبه آمده: در زمان خلافت مامون یک نفر از اهل دربار با مردی پیشه ور نزاعشان در گرفت، درباری، طرف خود را کتک زد، مضروب فریاد برآورد: واعمره. ماجرا به مامون گزارش شد، مامون مضروب را احضار نموده از او پرسید؛ اهل کجا هستی؟

گفت: اهل فامیه. مامون: عمر درباره اهل فامیه گفته، هرگاه کسی محتاج شود و همسایه‌ای نبطی داشته باشد می‌تواند همسایه‌اش را بفروشد و نیاز خود را برطرف سازد، اینک اگر تو در آرزوی سیره و روش عمر هستی این است حکم عمر درباره شما، و آنگاه دستور داد هزار درهم به او بدهند. [۱].

فضل بن شاذان در ایضاح از اسد بن قاضی نقل کرده که عمر گفته: اگر کسی بدهکار باشد و نتواند قرضش را اداء نماید و همسایه‌ای از اهل عراق داشته باشد، همسایه‌اش را بفروشد و قرضش را ادا کند. [۲].

نکته:

پیامبر بزرگ ما فرموده: المسلمون اخوه تکافا دماوهم...؛ مسلمانان همه با هم برادر و برابرند، و عربی را بر عجمی برتری نیست.

پی نوشت ها:

[۱] عیون، ج ۳، ص ۳۳۰.

[۲] ایضاح، ص ۴۸۵.

حکم بدون دلیل

در اغانی آمده: عمر مردی از قریش را به نام ابوسفیان مامور کرد تا در قراء و روستاها بگردد و کسانی را که هیچ قرآن نمی‌دانستند مجازات و تنبیه کند. فرستاده عمر ماموریت را آغاز نموده تا این که به محله بنی نبهان رسید، در آنجا به پسر عموی زید الخیل که اوس نام داشت برخورد نمود، اوس هیچ قرآن نمی‌دانست پس ابوسفیان چنان او را زد که منجر به مرگ وی گردید. دختر اوس برای پدر، مراسم عزا به پا نمود. در این هنگام حریث بن زید الخیل وارد قبیله شد، دختر اوس ماجرا را برای او تعریف کرد، حریث خشمگین شده با نیزه به ابوسفیان حمله‌ور شد و او و چند تن از همراهانش را به قتل رساند و سپس به شام گریخت. و در این باره گفت:

الا بکر الناعی باوس بن خالد

اخی الشتوه الغبراء فی الزمن المحل

تا اینکه گفت:

اصبنا به من خیره القوم سبعة

کراما ولم ناکل به حشف النخل [۱].

و مقصودش از مصراع اخیر این است که برای او خونخواهی نمودیم و یک دانه خرما بعنوان دیه او نگرفتیم.

پی نوشت ها:

[۱] اغانی، ج ۱۶، ص ۱۱۱.

حقی را به او بازگردان

ابن ابی‌الحدید از موفقیات زبیر بن بکار از عبدالله بن عباس نقل کرده که می‌گوید: من به همراه عمر در کوچه‌ای از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم، در این موقع عمر به من رو کرده گفت: ای ابن‌عباس! می‌دانم که یار تو - امیرالمومنین - مظلوم واقع شده است. ابن‌عباس می‌گوید: با خود گفتم بخدا سوگند نباید بر من پیشی گیرد پس به او گفتم: حال که چنین است حقی را به او بازگردان. ابن‌عباس می‌گوید: در این وقت عمر دستش را از دستم ربود و به تنهایی پیش رفت و سپس ایستاد تا این که من به او ملحق شدم، پس به من گفت:

ای ابن‌عباس! به اعتقاد من تنها علتش د این بود که قومش او را کوچک شمرده‌اند.

ابن‌عباس می‌گوید: با خود گفتم این سخنش از اول بدتر بود به او گفتم ولی به خدا سوگند، نه خدا و نه رسولش، او را کوچک نشمده‌اند، آن هنگام که او را مامور نمودند تا سوره براءت را از دست یار تو (ابوبکر) بگیرد. در این موقع عمر از من رو بر گردانده و با شتاب رفت و من نیز باز گشتم. [۱].

نکته:

ابن‌ندیم در فهرست از هشام بن حکم نقل کرده که می‌گوید: در شگفتم از کسانی که آن را که خدا بر خلافتش د تصریح نموده عزل کرده‌اند، و آن را که خدا عزل نموده نصب کرده‌اند!

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج‌البلاغه، ج ۳، ص ۱۰۵.

حمایت عمر از مغیره

ابوالفرج در اغانی از ابوزید عمر بن شبه نقل کرده که می‌گوید: عمر در صورت ظاهر به منظور تحقیق و بررسی ماجرای زنا مغیره بن شعبه تشکیل جلسه داد، مغیره و شهود بر زنای وی را به نزد خود فراخواند، در این جلسه سه نفر از شهود به نامهای ابوبکره، نافع، شبل بن معبد بطور صریح و کامل بر زنای مغیره گواهی دادند... در این موقع زیاد برای ادای شهادت از دور نمایان گردید عمر چون نگاهش به او افتاد، گفت: کسی را می‌بینم که هرگز خداوند مسلمان مهاجری را بر زبان او خوار نخواهد کرد، پس زیاد به اشاره عمر به گونه‌ای گواهی داد که عمر آن را ناقص دانست، در این هنگام عمر تکبیر گفت و به مغیره گفت: برخیز! و بر آن سه شاهد حد افترا جاری کن. [۱].

نکته:

از جمله آداب و سنن شرع در باب قضا این است که قاضی باید کسی را که به زنا یا لواط خود اقرار نموده پیش از تمام شدن چهار بار اقرارش او را به رجوع از اقرارش تلقین و تشویق کند چنانچه در فصل چهارم از بخش نخست گذشت، که امیرالمومنین علیه‌السلام این گونه عمل کرد، ولی در باره شاهد، چنین چیزی وجود ندارد که قاضی او را از ادای شهادتش منع کند. آن چنان که عمر در باره زیاد عمل کرده است با این که در حقیقت گواهی زیاد نیز مانند سایر شهود کامل و تمام بود، و تنها او بخاطر جانبداری از عمر از تصریح به لفظ خاص امتناع ورزیده بود.

مطلب دیگر، این که از کجا که مغیره از مهاجرین بوده چنانچه در گفتار عمر آمده با این که بلاشک او از منافقین بوده است، و بر

نفاق او خلیفه سوم آنان (عثمان) گواهی داده، هنگامی که به او اعتراض کردند که چرا ولید بن عقبه را که در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت برای مردم خوانده، و همچنین ابی‌بن‌سرح را که آیه قرآن بر کفر او نازل شده و رسول خدا صلی الله علیه و آله خودش را مباح نموده بود، عاملان و کارگزاران خود قرار داده، عثمان در پاسخ اعتراض کنندگان به کار عمر استناد کرد که او نیز مغیره بن شعبه را که در فسق و فجور دست کمی از آنها نداشته عامل خود گردانده است.

و نیز عبدالرحمن بن عوف از جمله عشره مبشره، و یکی از شش نفر شورای عمر، و حکم او در شورا، بر نفاق مغیره گواهی داده است. آن هنگام که عبدالرحمن با عثمان بیعت نمود و او را به عنوان خلیفه برگزید مغیره به منظور خوشایند عثمان به عثمان گفت: بخدا سوگند اگر با دیگری بیعت کرده بودند، ما هرگز با او دست بیعت نمی‌دادیم. در این موقع عبدالرحمن به مغیره گفت: بخدا سوگند دروغ می‌گویی، اگر با دیگری هم بیعت کرده بودند تو نیز با او بیعت می‌نمودی و همین سخن را هم بخاطر مصالح و منافع دنیوی خود به او می‌گفتی، و تو آنگونه نیستی که در ظاهر خودت را می‌نمایی.

و مغیره همان کسی است که معاویه را به استخلاف فرزند پلیدش یزید که زمامداری او نابودی امت اسلام را در برداشت ترغیب و تشویق نمود، آن هنگام که معاویه خواست مغیره را به علت پیریش از کار برکنار کند. و او کسی است که معاویه را برخلاف مقررات شرع و ادا به استلحاق زیاد نمود او را فرزند ابوسفیان و برادر خود دانست [۲] زیرا از زنا پدر معاویه (ابوسفیان) با مادر زیاد متولد شده بود، به انگیزه سپاسگزاری از بر طرف نمودن حکم رجم که زیاد درباره او انجام داده بود. و جنایات و تبهکاریهای مغیره از اشعث بن قیس که ابوبکر به هنگام مرگ آرزو می‌کرد: ای کاش! موقعی که او را اسیر به نزد او آورده بودند، وی را کشته بود و زنده‌اش نمی‌گذاشت فزون‌تر بوده؛ زیرا مغیره در تمام فتنه‌ها و ستمکاریهای زمان خود به نحوی دست داشته و به آنها کمک نموده است.

بنابراین، چگونه عمر او را از مهاجرین دانسته، آن هم از مهاجرین اولیه؛ زیرا قبلاً- گذشت که عمر به ابن عباس گفته بود که: مهاجرین اولیه نگذاشتند خلافت به یار شما (امیرالمومنین) برسد و مغیره از پرنقش‌ترین آنان در این باره بوده؛ زیرا او نخستین کسی بوده که آنان را به این فکر انداخته است.

چنانچه ابن‌ابی‌الحدید از سقیفه جوهری از ابوزید نقل کرده که می‌گوید: مغیره از کنار ابوبکر و عمر می‌گذشت در حالی که آنان بر در خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند و آن وجود مبارک تازه از دنیا رحلت نموده بود، مغیره به آنان گفت: اینجا چه کار می‌کنید؟

گفتند: منتظر این مرد (امیرالمومنین) هستیم تا از خانه بیرون آمده با او بیعت کنیم.

مغیره به آنان گفت: خلافت را در میان قریش گسترش دهید تا توسعه یابد. پس آنان برخاسته و به سقیفه بنی ساعده رفتند. و همواره آنان به منظور استحکام پایه‌های خلافتشان به فکر و تدبیر او مغیره نیازمند بوده و برایشان رایزنی می‌نمود، از جمله موقعی که مقداد و سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه و جمعی دیگر از شیعیان امیرالمومنین علیه‌السلام تصمیم گرفتند که خلافت ابوبکر را نقض کنند، ابوبکر و عمر کسی را به نزد مغیره فرستاد و از او تعیین تکلیف و چاره‌جویی نمودند، مغیره به آنان گفت: صلاح در این است که عباس را ببینید و برای او و پسرانش بهره و نصیبی در خلافت قرار دهید تا از ناحیه علی آسوده خاطر باشید. [۳] و چگونه عمر حکم رجم را از مغیره برطرف نسازد با این که او اولین کسی بوده که عمر را به عنوان امیرالمومنین خوانده، در حالی که ابوبکر جرات نمی‌کرد خود را به این لقب ملقب گرداند.

و بهترین دلیل بر این که عمر حد ثابت و مسلمی را از مغیره برداشته این که خود عمر بعدها به آن اقرار نموده، و همچنین امیرالمومنین و فرزندش امام حسن علیهما‌السلام دو امام معصومی که قرآن بر پاکی آنان گواهی داده، این مطلب را درباره مغیره فرموده‌اند.

امام اعتراف خود عمر؛ ابوالفرج در اغانی آورده: که عمر پس از ماجرای زنای مغیره سالی به حج رفته بود، اتفاقاً در موسم حج زنی را که مغیره با او زنا کرده بود دید، و مغیره نیز آن روز در آنجا حضور داشت، در این موقع عمر به مغیره گفت: وای بر تو! نسبت به من تجاهل می‌کنی؟ بخدا سوگند گمان ندارم که ابوبکره در باره تو افترا بسته باشد، و من هیچ گاه تو را نمی‌بینم مگر این که می‌ترسم از آسمان بر من سنگ بیارد. [۴] و چنانچه عمر حد ثابتی را درباره مغیره تعطیل نکرده بود هرگز چنین ترسی را نداشت که از آسمان بر او سنگ بیارد.

و اما فرمایش امیرالمومنین علی علیه‌السلام را در این زمینه نیز اغانی آورده: که علی علیه‌السلام می‌فرمود: اگر بر مغیره دست یابم او را سنگسار خواهم کرد. [۵].

و نقل شده که ابوبکره پس از آن که حد افتراء بر او جاری شده بود، می‌گفت: گواهی می‌دهم که مغیره چنین و چنان کرده است، پس عمر تصمیم گرفت که دوباره به او حد زند، امیرالمومنین به عمر فرمود: اگر ابوبکره را تازیانه بزنی من هم یار تو (مغیره) را سنگسار خواهم نمود، و بدین وسیله او را از تصمیمش منصرف کرد.

و اما فرمایش حضرت امام حسن علیه‌السلام در این باره ابن‌ابی‌الحدید آورده: که امام حسن در مجلس معاویه به مغیره فرمود: حقا که حد خدا درباره تو قطعی و ثابت بوده و عمر حقی را از تو برطرف نموده که خداوند از او سوال و بازخواست خواهد نمود. [۶]. و گناه دیگر عمر در این قضیه این که ابوبکره را از سایر شهود شدیدتر تازیانه زده است، با این که در حد قذف دستور به تشدید نیامده است. چنانچه در اغانی آمده پس از آن که عمر ابوبکره را تازیانه زد، او بسیار ضعیف و ناتوان شده بود که مادرش گفت: گوسفندی را ذبح نموده و پوست آن را بر کمر خود ببندد.

راوی خبر، ابراهیم از پدرش نقل کرده که می‌گفت: این بیماری و نقاهت ابوبکره علتی نداشت جز ضربات شدیدی که به او رسیده بود. [۷].

و نیز آورده: که عمر پس از آن ماجرا ابوبکره را توبه داد، ابوبکره به عمر گفت: مرا توبه می‌دهی تا در آینده گواهی را بپذیری؟ عمر: آری.

ابوبکره، ولی من تا زنده هستم بین هیچ دو نفری گواهی نخواهم داد. و از آن پس هرگاه او را برای ادای شهادتی می‌خواندند می‌گفت: از دیگری بخواهید، چرا که زیاد شهادت مرا فاسد و تباه نموده است. [۸].

و اینها همه دال بر این است که ابوبکره در شهادتش صادق بوده و زیاد با القاء و تلقین عمر، قضیه را لوث کرده است، و گرنه ابوبکره با این که مرد بظاهر آراسته‌ای بوده بر آن گفتار خود ثابت نمی‌ماند زیرا خدای تعالی فرموده: فاذلم یاتوا بالشهداء فالثک عندالله هم الکاذبون؛ [۹] پس اگر شاهد نیاورند، آنان نزد خدا مردمی دروغگویند.

حال آن که ابوبکره بنا به نقل ابوالفرج در اغانی تا آخر بر آن گفتار خود ثابت و پا برجا بوده است. نکته:

چگونه عمر گاهی زن آبستنی را با تهدید و ادا به اقرار به زنا نموده و به سنگسارش فرمان می‌دهد چنانچه در بخش اول گذشت و گاهی هم شاهی را از ادای شهادتش درباره مرد منافقی که در زمان جاهلیت و پس از اسلام معروف به فحشا بوده جلوگیری می‌کند؟!

چنانچه مدائنی روایت نموده که مغیره زناکارترین مردم در جاهلیت بوده، و پس از اسلامش نیز آن را داشته تا این که در ایام ولایتش بر بصره آشکارا و برملا گردیده است. [۱۰].

ابوالفرج در اغانی آورده: روزی مغیره زمانی که فرماندار کوفه بود در بیرون کوفه و نجف گردش می‌کرد، پس به مردی ناشناس رسید که هیچ کدام دیگری را نمی‌شناخت... مغیره به مرد ناشناس گفت: درباره امیر خود مغیره چه می‌گویی؟

گفت: اعوی زناکار است. در این هنگام هیشم بن اسود به آن مرد گفت: خدا دهانت را بشکند این شخص، امیر کوفه، مغیره است. مرد پاسخ داد: این که گفتم سخنی بود که مردم درباره او می گفتند! [۱۱].

و نیز ابن ابی الحدید نقل کرده که حسن بن علی علیه السلام در مجلس معاویه به مغیره گفت: تو کسی هستی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدی آیا جایز است مردی به زنی که قصد ازدواج با او را دارد نگاه کند، پس رسول خدا به تو فرمود: بله، جایز است اما در صورتی که قصد زنا نداشته باشد، و این تعریض به تو بود، زیرا رسول خدا می دانست که تو زناکاری. [۱۲].

و دلیل دیگر بر این که، عمر در این قضیه از مغیره حمایت نموده بخاطر تشکر از خدمات گذشته او و امید به آینده اش، این که پس از وقوع این ماجرا و انتشار آن در شهر بصره و نقل و گفتگوهای مردم در آن باره، او را از امارت بصره معزول نموده ولیکن امیر کوفه گردانید، در واقع این ترفیعی بود برای او؛ زیرا کوفه در آن زمان مهمتر از بصره بوده، بطوری که این برخورد عمر با او ضرب المثل شد. چنانچه ابن قتیبه در عیون آورده: محمد بن سیرین گفته: مردم به یکدیگر می گفتند: غضب الله علیک کما غضب امیرالمومنین علی المغیره، عزله عن البصره و استعمله علی الکوفه.

خدا تو را غضب کند آن گونه که خلیفه بر مغیره غضب نمود، او را از امارت بصره عزل، و بر کوفه گمارد.

و البته این گونه جانبداری از مغیره اختصاص به عمر نداشته، ابوبکر نیز در این جهت با او شریک بوده است چنانچه در ایضاح آمده: اسبی به رسم هدیه برای ابوبکر آورده بودند، ابوبکر به حاضران گفت: کجاست اسب سوار ماهری که این اسب را به او ببخشم؟

جوانی از انصار گفت: من.

ابوبکر به جوان اعتنایی ننموده او را توهین کرد.

جوان انصاری به ابوبکر گفت: بخدا سوگند اسب سواری من از تو و پدرت هم بهتر است. مغیره از این سخن جوان برآشفته و با زانو به بینی او حمله ور شده بینی او را شکست. موقعی که انصار از این جریان باخبر شدند تصمیم گرفتند از مغیره قصاص بگیرند ابوبکر وقتی ماجرا را شنید برای مردم خطبه خواند و گفت: چه خیال کرده اند کسانی که می پندارند من برای آنان از مغیره قصاص خواهم گرفت! بخدا سوگند این که آنان را از وطنشان بیرون کنم بر من آسانترست تا برای آنان از مغیره قصاص بگیرم. و بلکه حمایت ابوبکر از مغیره بیش از عمر بوده؛ زیرا در همین قضیه عمر از ابوبکر خواست تا از مغیره قصاص بگیرد ولی او نپذیرفت.

پی نوشت ها:

[۱] اغانی، ج ۱۴، ص ۳۲۷.

[۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۶۸.

[۳] سقیفه، جوهری، ص ۴۷.

[۴] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۵] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۶] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

[۷] مستدرک، حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۴۴۸.

[۸] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۲.

[۹] سوره نور، آیه ۱۳.

[۱۰] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۳.

[۱۱] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۶۳. اغانی، ج ۱۴، ص ۳۲۲.

[۱۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۰۴.

حارث بن بشر همدانی

حارث بن بشر [۱] یا بشیر همدانی، [۲] از اصحاب دلاور حضرت علی علیه السلام بود [۳] که در جنگ صفین حضور داشت. وی و برادرش «عمیر بن بشر» جزو یازده فرمانده‌ای بود که در میمنه (طرف راست) سپاه امیرمؤمنان با هشتصد نیروی رزمنده جوان همدانی به لشکر معاویه حمله کردند، و پس از پایداری و رشادت‌های فراوان در حالی که پرچم نیروهای بنی همدان را حمل می‌کردند، به شهادت رسیدند، و در این حمله یکصد و هشتاد رزمنده همدانی نیز به شهادت رسیدند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین.

[۲] تاریخ طبری.

[۳] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۵ در عنوان «سفیان بن یزید» و با لفظ «حرث بن بشر».

[۴] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱.

حارث بن جلاح حکمی

وی منسوب به حکم - قبیله‌ای از قبایل یمن - و از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام است که در صفین به شهادت رسیده است. نصر بن مزاحم می‌نویسد: روزی از روزهای جنگ صفین، مردی از خاندان ذویزن، قبیله حمیر که نامش «کریب بن صباح حمیری» و از شجاعان و دلاوران معروف سپاه شام بود، به میدان آمد و هم‌اورد طلبید، نخست «مرتفع بن وضاح زبیدی» از سپاه امام علیه السلام به نبرد او رفت و به شهادت رسید. کریب بانگ برآورد: چه کسی به میدان من می‌آید؟ در این موقع «حارث بن جلاح» به نبرد او رفت ولی در این جنگ تن به تن حارث نیز به شهادت رسید... آن‌گاه امیرالمؤمنین خود به جنگ کریب رفت و ابتدا او را نصیحت کرد اما کریب پاسخ داد که: ما از این حرف‌ها زیاد از تو شنیده‌ایم و ما را به نصایح نیازی نیست، اگر مایلی بیا تا بجنگیم. حضرت وقتی دریافت او حاضر به تسلیم و ترک مقاتله نیست و حجت را بر او تمام کرده و با گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله» به سوی او شتافت و دیگر مهلتی به کریب نداد و در همان لحظه و حمله اول چنان ضربتی به او زد که به هلاکت رسید، و در همین نبرد، امیر مؤمنان علیه السلام باز هم‌اورد طلبید. حارث بن وداعه حمیری و سپس مطاع بن مطلب عنسی به نبرد امام علیه السلام آمد و حضرت نیز آن دو را مهلت نداد و به هلاکتشان رساند، اما پس از آن دو هر چه مبارز طلبید کسی به نبرد امام علیه السلام نیامد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۱۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۵، ص ۲۳۹.

حارث بن جمهان جعفی

حارث بن جهمان (جهمان) از اصحاب و یاران امام علی علیه السلام بود. [۱].

او قاصد امیرمؤمنان به جانب «زیاد بن نضر» و «شریح بن هانی» [۲] بود که این دو فرمانده و پیش‌قراول سپاه امام علیه السلام به جانب صفین بودند. حضرت در دستورالعملی به آن دو یادآور شده بود که فرماندهی قوای تحت امر شما را به مالک اشتر واگذار کرده‌ام و از این لحظه به بعد، امیر شما، مالک اشتر است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۹، ش ۳۳ (در رجال طوسی «جهمان» ضبط شده است).

[۲] زیاد بن نضر و شریح بن هانی از یاران امیر مؤمنان علیه السلام هستند که در جنگ صفین فرماندهی پیش‌قراولان سپاه امام علیه السلام را عهده‌دار بودند. در شرح حال این دو در همین کتاب، تفصیل داستان خواهد آمد.

[۳] وقعه صفین، ص ۱۵۴.

حارث بن حاطب انصاری

کنیه او ابو عبدالله، برادر ثعلبه بن حاطب و از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است. او می‌خواست در جنگ بدر شرکت کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله او و ابولبابه را به علت کمی سن از بین راه بازگرداند. [۱]. وی در صفین نیز حضور داشت و در رکاب امیرمؤمنان علیه السلام جنگید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۸.

[۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

حارث بن حسان ربیع بکری

حارث فرزند حسان ربعی بکری ذهلی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از بزرگان و افراد صاحب نفوذ زمان خلافت عمر بن خطاب بود. [۱] او از اصحاب علی علیه السلام است که در جنگ جمل در رکاب آن حضرت مجاهدت کرد، و به شهادت رسید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۲۳؛ الاصابه، ج ۱، ص ۵۶۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

[۲] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۲؛ ر. ک: اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۳۵.

حارث بن حصیره ازدی (ابو نعمان کوفی)

شیخ طوسی، او را از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار آورده است. [۱].

اما از مدارک دیگر استفاده می‌شود که حارث با واسطه از امیرمؤمنان نقل حدیث کرده و آن حضرت را ندیده است، [۲] چنانچه در وقعه صفین از حارث بن حصیره از عبدالرحمان بن عبید نقل می‌کند که عمار یاسر در صفین برخاست و از حضرت علی

علیه‌السلام خواست که حتی یک روز هم برای جنگ با معاویه درنگ ننماید. [۳] از این حدیث معلوم می‌شود که حارث بن حصیره با واسطه از حضرت امیر علیه‌السلام نقل حدیث نموده است. و شاید دلیل شیخ طوسی حدیثی است از کلینی از حرث بن حصیره ازدی نقل کرده که گفت: مردی گنجی در عهده خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیدا کرد و پدرم از او خرید. این حدیث دال بر این نیست که او حضرت علی علیه‌السلام را ملاقات کرده باشد. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۹، ش ۲۸.

[۲] معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۱۹۲؛ قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۵.

[۳] وقعہ صفین، ص ۹۳.

[۴] قاموس الرجال، ج ۳، ص ۲۵؛ ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۱۰.

حارث بن ربیع

حارث بن ربیع، از اصحاب علی علیه‌السلام بود که به «ابو زیاد» کنیه داشت. وی از قبیله «بنی مازن نجار» است و مدتی نیز عامل حضرت در مدینه بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۳۹، ش ۱۹.

خ

خوشروئی و تبسم

برخی برای خود بزرگ جلوه دادن، تندخو و عبوس بوده و خشن با مردم برخورد می‌کنند، و گروهی بداخلاق و عصبانی هستند.

بد زبان و تندخو و بدرفتارند،

متکبر و دارای خشونت می‌باشند،

اینها نمی‌توانند در دل‌های مردم نفوذ کنند، و دوستان و خویشاوندان را در روابط اجتماعی خشنود نگهدارند.

در اسلام خوشروئی و فروتنی و تبسم بر لب داشتن و شوخی‌های با نمک کردن، از ارزش‌های ارزنده اخلاقی است.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم متواضع، خوشرو و فروتن بود، به گونه‌ای که همه را جذب می‌کرد و در عمق جان دوستان نفوذ داشت،

درباره آن بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نوشتند:

إِنَّهُ كَانَ كَثِيرَ التَّبَسُّمِ وَكَانَ أَفْكَهُ النَّاسِ

(همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم زیاد تبسم بر لب داشت و از همه بیشتر مزاح و شوخی نمکین می‌کرد.) [۱].

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم خود فرمود:

إِنِّي لَأَمْرُحٌ وَلَا أَقُولُ إِلَّا حَقًّا

(همانا من از همه بیشتر شوخی می‌کنم، اما جز حق چیزی نمی‌گویم).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز شوخی نمکین داشت،

و همواره تبسم بر لب داشته، خوشرو و متواضع بود،

در سلام سبقت می‌گرفت.

تا آنجا که متکبران غرورزده به امام علی علیه السلام ایراد می‌گرفتند،

که چرا شوخی می‌کند،

و با مردم فروتن است،

و تبسم بر لب دارد،

و به همین جهت برخی از خود بزرگ بین‌ها، که مردم را تحقیر می‌کردند و می‌گفتند:

علی برای خلافت، مناسب نیست.

روزی سلمان فارسی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

هَذَا مَا أَخْرَكَكَ إِلَى الرَّابِعَةِ

(اخلاق نیکو و شوخی‌های تو باعث شد که بی‌خردان شما را در رتبه چهارم خلافت قرار دهند).

و می‌گفتند:

لَوْلَا دُعَابَتُهُ لَكَانَ أَوْلَى النَّاسِ بِالْخِلَافَةِ

(اگر شوخی‌های علی نبود، از همه سزاوارتر به خلافت بود).

چون جاهلان غرورزده فکر می‌کردند، یک مدیر سیاسی باید متکبر و خودخواه و خشن باشد تا مردم از او ترسیده، اطاعت کنند.

همین جو سازی‌ها را عمروعاص در شام برضد امام علی علیه السلام داشت که در خطبه ۸۴ نهج‌البلاغه حضرت پاسخ او را می‌دهد:

عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَايَةً، وَأَنِّي إِمْرُؤٌ تَلْعَابِيَّةٌ أَعَافِسُ وَأُمَارِسُ لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَنَطَقَ إِثْمًا... أَمَّا وَاللَّهِ لَيَمُنُّعَنِي مِنَ اللَّعْبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ

(شگفتا، پسر آن زن نابغه، در میان مردم شام رواج می‌دهد که من اهل شوخی بوده با سخنان خنده‌آور مردم را سرگرم کرده‌ام،

حرفی به باطل گفته و سخنی به گناه انتشار داده است.

سوگند به خدا همانا مرا یاد مرگ از شوخی کردن و سرگرمی‌های بیهوده باز می‌دارد) [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] جامع السعادات.

[۲] خطبه ۱:۸۴ و ۴ نهج‌البلاغه معجم‌المهرس محمد دشتی.

خانه وسیع خریدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مسکن که یکی از نیازهای طبیعی و ضروری انسان است، فکر وسیع و واقع‌بینی داشت.

روزی به منزل یکی از دوستان خود رفت، دید که منزل او بسیار کوچک و تنگ است،

امام علی علیه السلام به او فرمود:

خانه تو خیلی کوچک است.

سپس پولی در اختیارش گذاشت که منزل مناسب شأنش خریداری کند و به آنجا اثاث کشی نماید.

دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام این خانه پدری من است که آن را برای من ساخته و نمی‌توانم آن را بفروشم، یا از آن خارج گردم.

حضرت پاسخ داد:

إِنْ كَانَ أَبُوكَ أَحْمَقَّ يُتَّبِعِي أَنْ تَكُونَ مِثْلَهُ؟

(اگر پدرت نادان بود، تو هم باید نادان باشی؟) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بهج الصبأغه ج ۱۲ ص ۹۸.

خبر از چگونگی قبر و دفن خویش

می‌دانیم که قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نجف اشرف یک قبر معمولی نیست، بلکه امام علی علیه السلام در کنار حضرت آدم علیه السلام و نوح پیامبر علیه السلام آرمیده است.

و در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ابتداء به حضرت آدم علیه السلام و سپس حضرت نوح علیه السلام سلام عرض می‌کنیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ ضَجِيعِيكَ آدَمَ وَ نُوحَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ [۱].

(سلام بر تو ای امیر و رهبر مؤمنان و سلام بر آدم و نوح علیهما السلام که در دو طرف قبر شریف آرمیده اند).

آنگاه که امام علی علیه السلام در بستر شهادت بود، چگونگی دفن و مدفن خود را اینگونه توضیح داد.

خطاب به فرزندان‌ش امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرمود:

وقتی مرا غسل دادید و کفن کردید و در تابوت نهادید، به قسمت جلوی تابوت کاری نداشته باشید،

شما قسمت عقب تابوت را بردارید که جلوی تابوت خود بلند شده، حرکت می‌کند،

هرجا که سر تابوت فرود آمد، توقف کنید که آنجا قبری آماده برای من وجود دارد،

در کنار قبر حضرت آدم علیه السلام و نوح علیه السلام مرا به خاک بسپارید.

امام حسن و امام حسین علیهما السلام پس از غسل و کفن، بدن خورشید ولایت را در تابوت گذاشتند، ناگاه دیدند که قسمت

جلوی تابوت بلند شد، فوراً عقب تابوت را به دوش گرفتند و رفتند تا در سرزمین نجف که منطقه نزاری بود، تابوت فرود آمد،

مقداری خاک‌ها را که کنار زدند، قبری آماده دیدند و پدر را در آن قبر دفن کردند.

محل دفن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر همه پنهان بود و کسی نمی‌دانست که امام در کجا دفن شده است، جز اهل بیت علیهم

السلام و جمعی از یاران نزدیک که به زیارت حضرت می‌رفتند. [۲].

تا دوران خلافت هارون، قبر امام علی علیه السلام مخفی بود.

روزی «هارون» در اطراف کوفه به شکار رفت و واقعه شگفت آوری را مشاهده کرد.

دید که شیر و پلنگ و آهو و گوزن و دیگر حیواناتِ ضعیف و نفیض به یک نزاری پناه برده، در آنجا همه در کنار یکدیگر

می‌آرمند،

در حالی که خارج از آن منطقه امن، یگدیگر را می‌خورند و می‌درند، و هر شکاری را که تعقیب می‌کنند، فوراً به همان نزار پناه می‌برد تا در امان باشد. هارون شگفت زده شد،

و بزرگان و پیرمردان کوفه را پنهانی احضار کرد و علت آن را پرسید. پاسخ دادند که:

در این منطقه «نجف» و در داخل نزارها قبر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار دارد، و چون ما اجازه نداشتیم آن را افشاء کنیم، اکثر مردم از این حقیقت با خبر نیستند. از آن پس «قبر پنهان» حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار شد، و شیعیان توانستند ساختمان زیبا و گنبد و بارگاهی بر آن بنا کنند که زیارتگاه عموم شیعیان گردد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۵۳ ص ۲۷۱ و ج ۱۰۰ ص ۲۸۶ و ۳۷۶.

[۲] اثبات الهداة ج ۴ ص ۵۸۲ و ج ۵ ص ۲.

[۳] اثبات الهداة ج ۴ ص ۵۸۳، حُرّ عاملی.

خوردن به

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خوردن به، دل ضعیف را قوی می‌کند، و معده را پاک و دل را زیرک و ترس را از بین می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب هشتم.

خرما

درمان با خرما

فوائد خرماى سُرخ

خُرما و فرزندان نیکو

نان و خرما، غذای امام

خرما و نابودی کرم های معده

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از حضرت علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَا تَأْكُلُ الْحَامِلُ مِنْ شَيْءٍ وَلَا تَتَدَاوَى بِهِ أَفْضَلُ مِنَ الرُّطَبِ. [۱].

«غذائی انسان نمی‌خورد، و چیزی انسان را شفا نمی‌دهد که بهتر از خرما باشد.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

خَالِفُوا أَصْحَابَ الْمُسْكِرِ وَ كُلُوا التَّمْرَ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ [۲].

«با شراب خواران مخالفت کنید و به جای شراب، خرما بخورید که خرما درمان دردهاست.»

۳- در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خَيْرُ تَمْرَاتِكُمُ الْبَرْنِيُّ، فَاطْعِمُوا نِسَاءَكُمْ فِي نِفَاسِهِنَّ تَخْرُجَ أَوْلَادُكُمْ حُلَمَاءَ [۳].

«در میان خرماها خرمای سرخ بهتر است، به زنان خود در ایام پس از زایمان خرمای سرخ بخورانید تا فرزندان حلیم و بُردبار تحویل شما بدهند.»

۴- معروف بن خربوذ می گوید:

رَأَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ الْخُبْزَ بِالتَّمْرِ. [۴].

«بارها دیده بود که امیرالمؤمنین علیه السلام نان و خرما میل می فرمود.»

۵- امام صادق علیه السلام فرمود:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْخُذُ التَّمْرَ فَيَضَعُهَا عَلَى اللُّقْمَةِ، وَيَقُولُ: هَذَا أُدْمٌ هَذِهِ. [۵].

«همواره امیرالمؤمنین علیه السلام خرما را در لقمه‌ای نان می گذاشت و می فرمود:

این (خرما) خورشت این است. (یعنی: نان را با خرما باید خورد.)»

۶- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

كُلُّوا التَّمْرَ فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنَ الْأَدْوَاءِ. [۶].

«خرما بخورید، زیرا در آن درمان دردهاست.»

۷- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَنْ أَكَلَ سَبْعَ تَمْرَاتٍ عَجْوَةً عِنْدَ مَضْجَعِهِ، قُتِلَ الدُّوْدُ فِي بَطْنِهِ. [۷].

«کسی که هفت دانه خرما را به هم کوبیده و به هنگام خواب بخورد، کرم‌های داخل معده او کشته خواهند شد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۲۸ ح ۱۰.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳۳ ح ۳۱.

[۳] بحار ج ۶۶ ص ۱۳۴ ح ۳۸، البرنئ: تمر معروف أصفر مدور و هو أجود التمر و واحده برنيه. (تاج العروس).

[۴] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳۹ ح ۵۱.

[۵] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۳۹ ح ۵۲.

[۶] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۴۱ ح ۵۸.

[۷] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۹۰ ح ۳ عن طب الأئمة.

خریزه و هندوانه

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الْبَطِيخُ شَحْمَةُ الْأَرْضِ لِادَاءٍ وَلَا غَائِلَةَ فِيهِ.

«خریزه (یا هندوانه) میوه زمین است، نه در آن بیماری است و نه نگرانی در آن وجود دارد.»

۲- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

فیه عَشْرُ خِصَالٍ: طَعَامٌ، وَ شَرَابٌ، وَ فَاكِهَةٌ، وَ رِيحَانٌ، وَ أَدَمٌ، وَ حَلَوَاءٌ، وَ أَشْنَانٌ، وَ خَطِمِيٌّ، وَ نُقْلٌ، وَ دَوَاءٌ. [۱].
«در خربزه (یا هندوانه) ده اثر نیکوست،

هم طعام است
و هم آبِ نوشیدنی،
هم میوه است
و هم گُلِ خوشبو،
هم خورش است
و هم شیرینی و حلوا،
هم نبات است
و هم گُلِ ختمی،
و نُقْل و شیرینی است
و دواى دردهاست.»

۳- امام رضا علیه السلام از پدران خود نقل کرد که فرمود:
كَانَ عَلِيٌّ بَنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْكُلُ الْبَطِيخَ بِالسُّكَّرِ. [۲].
«امام علی علیه السلام همواره خربزه (و انواع طالبی) را با شکر می خورد.»

۴- و در حدیث دیگری آمده است که:
يَأْكُلُ الْبَطِيخَ بِالرُّطَبِ. [۳].
«امام علی علیه السلام خربزه را با خرماى تازه می خوردند.»

پی نوشت ها:

- [۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۹۴ ح ۸.
[۲] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۹۷-۱۹۶ ح ۱۶.
[۳] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۰۸ باب ۷۷ ح ۱.

خلال کردن دندان

شیوه صحیح خلال کردن
خلال کردن و بهداشت دهان و دندان
خلال کردن و روزی
خلال کردن و درمان جذام
۱- از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود:

التَّخَلُّلُ بِالطَّرْفَاءِ يُورِثُ الْفَقْرَ. [۱].

«خلال کردن با چوب درخت گز، عامل فقر و تهیدستی است.»

۲- ثابت بن ابی صفیه از ثور بن سعید، از پدرش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

يَأْمُرُنَا إِذَا تَخَلَّلْنَا أَنْ لَا نَشْرَبَ الْمَاءَ حَتَّى نَمَضْمَضَ ثَلَاثًا. [۲].

«آن حضرت پس از خلال کردن دندان به ما دستور داد تا سه بار دهان و دندان را با آب مززه کرده، شستشو دهیم و سپس آب بنوشیم.»

۳- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

تَخَلَّلُوا عَلَى أَثَرِ الطَّعَامِ، فَإِنَّهُ صِحَّةٌ لِلنَّابِ وَالتَّوَاجِدِ، وَيَجْلِبُ عَلَى الْعَبْدِ الرِّزْقَ. [۳].

«پس از غذا خوردن خلال کنید که فضای دهان (نای) و دندان های جلو و عقب را سالم نگه می‌دارد و عامل جلب روزی برای بندگان است.»

۴- از امام علی علیه السلام نقل شده که:

أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، نَهَى أَنْ يَتَخَلَّلَ بِالْقَصَبِ وَأَنْ يَشْتَاكَ بِهِ، وَنَهَى أَنْ يَتَخَلَّلَ بِالرِّمَانِ وَالرَّيْحَانِ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُحَرِّكُ عِزْقَ الْجُدَامِ. [۴].

«رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نهی فرمود که با شاخه درخت انار یا ریحان خلال کنند، زیرا بیماری جذام را تقویت می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۴۳۶ ح ۱.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۴۳۸ ح ۵.

[۳] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۱۷ ح ۱.

[۴] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۱۹ ح ۱.

خطبه بی الف

حَمِدْتُ وَ عَظَّمْتُ مَنْ عَظَّمْتَ مَنَّتَهُ وَ سَبَقَتْ نَعْتَهُ وَ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضِبُهُ وَ تَمَّتْ كَلِمَتُهُ وَ نَفَذَتْ مَشِيئَتَهُ وَ بَلَغَتْ قَضِيئَتَهُ.

حَمِدْتُهُ مُقَرَّرٌ لِرَبِيبِيهِ مِتَخَضِعٌ لِعِبُودِيهِ، مِتَضَلٌّ مِنْ خَطِيئَتِهِ، مِعْتَرِفٌ بِتَوْحِيدِهِ مُؤَمِّلٌ مِنْ رَبِّهِ مَغْفِرَةٌ تُنْجِيهِ يَوْمَ يَشْغَلُ عَنْ فَصِيلِهِ وَ بَنِيهِ. وَ نَسْتَعِينُهُ وَ نَسْتَرْشِدُهُ وَ نَسْتَهْدِيهِ وَ نُؤْمِنُ بِهِ وَ نَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ شَهِدْتُ لَهُ تَشْهِيدًا مُخْلِصًا وَ مَوْقِنًا وَ فَرَدْتَهُ تَفْرِيدًا مُؤْمِنًا مَتِيقِنًا وَ وَحِدَاتِهِ تَوْحِيدًا عِبَادِيًّا مَذْعَنًا لَيْسَ بِهِ شَرِيكَ فِي مُلْكِهِ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ فِي صُنْعِهِ.

جَلَّ عَنْ مُشِيرٍ وَ وَزِيرٍ فِي عَوْنٍ وَ مَعِينٍ وَ نَظِيرٍ.

عَلِمَ فَسْتَرَ وَ نَظَرَ فَخَبَرَ وَ مَلَكَ فَقَدَرُوا عِصِيَّ فَعَفَّرُوا، وَ حَكَمَ فَعَدَلَ

لَمْ يَزَلْ وَ لَنْ يَزُولَ، لَيْسَ مِثْلُهُ شَيْءٌ وَ هُوَ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ. رَبٌّ مِتْفَرِّدٌ بِعِزَّتِهِ مِتْمَكِنٌ بِقُوَّتِهِ، مُتَقَدِّسٌ بِعُلُوِّهِ، مُتَكَبِّرٌ بِسُمُوِّهِ لَيْسَ يَحِيطُ بِهِ سَمْعٌ وَ لَيْسَ مُحِيطٌ بِهِ نَظَرٌ.

قَوِيٌّ مَنِيعٌ بَصِيرٌ سَمِيعٌ عَلِيمٌ حَكِيمٌ رُؤُوفٌ رَحِيمٌ

عَجَزَ عَنْ وَصْفِهِ مَنْ يَصِفُهُ وَ ضَلَّ عَنْ نَعْتِهِ مَنْ يَعْرِفُهُ.

قَرَّبَ فَبَعُدَ وَ بَعُدَ فَقَرَّبَ يَجِيبُ دَعْوَةَ مَنْ يَدْعُوهُ وَ يَرُوقُهُ وَ يَحْبُوهُ، ذُولُ لَطْفٍ حَفِيٌّ وَ بَطْشٍ قَوِيٌّ وَ رَحْمَةٌ مُوسِعَةٌ وَ عُقُوبَةٌ مُوجِعَةٌ.

رَحْمَةٌ جَنَّةٌ عَرِيضَةٌ مُوْنَقَةٌ وَ عُقُوبَةٌ جَحِيمٌ مِمْدُودَةٌ مُؤَبَّقَةٌ.

وَ شَهِدْتُ بِعِثَةِ مُحَمَّدٍ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَفِيَّةٌ وَ نَبِيَّةٌ وَ خَلِيلُهُ وَ حَبِيبُهُ. صَلَّى عَلَيْهِ وَ بِهِ صَلَوةٌ تُخْطِيهِ وَ تُرِيفُهُ وَ تَعْلِيهِ وَ تَفْرِبُهُ وَ تُدْنِيهِ، بَعُثُهُ فِي خَيْرِ عَصْرٍِ وَ حِينٍ فَتَرَهُ وَ كَفَرَهُ.

رَحْمَةً لِعِبِيدِهِ، وَ مِنَّةً لِمَزِيدِهِ، مَا خَتَمَ لَهُ نُبُوتُهُ وَ وَضَعَ بِهِ حُجَّتَهُ فَوَعَشَ وَ نَصَحَ وَ بَلَغَ وَ كَدَّهُ.
 رُوُوفٌ بِكُلِّ مُؤْمِنٍ، رَحِيمٌ، رَضِيٌّ، وَلِيٌّ، زَكِيٌّ، عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَ تَسْلِيمٌ وَ بَرَكَهٌ وَ تَكْرِيمٌ، مِنْ رَبِّ غَفُورٍ رَحِيمٍ، قَرِيبٍ مُجِيبٍ.
 وَصَيَّتُكُمْ جَمِيعًا مِنْ حَضَرِ بَوَصِيهِ رَبِّكُمْ وَ ذَكَرْتُكُمْ سَنَةً نَبِيِّكُمْ.
 فَعَلَيْكُمْ بِرَهْمَةِ تَسْكُنُ قُلُوبَكُمْ، وَ حَسَنَةً تَذَرِي دَمُوعَكُمْ وَ تَقِيَةٌ تُنَجِّيكُمْ قَبْلَ يَوْمٍ يُذْهِلُكُمْ وَ يُبْلِكُمْ.
 يَنْمُو وَ يَفُوزُ فِيهِ مَنْ ثَقُلَتْ وَزْنُ حَسَنَتِهِ خَفَتْ وَزْنُ سَيِّئِهِ.
 وَ لَتَكُنَّ مَسْئَلَتُكُمْ وَ مَلْفُكُمُ مَسْئَلَةٌ ذُلٌّ وَ خُضُوعٌ وَ شُكْرٌ وَ خُشُوعٌ وَ تَوْبَةٌ نُزُوعٌ وَ نَدَمٌ وَ رُجُوعٌ.
 وَ لَيَغْنِيَنَّكُمْ كُلُّ مُغْتَنِمٍ مِنْكُمْ صِدْقَتَهُ قَبْلَ سِقْمِهِ وَ شَيْئَتَهُ قَبْلَ هَرَمِهِ وَ كِبَرَهُ وَضَعَتَهُ وَ سَعَتَهُ وَ فِرْعَتَهُ قَبْلَ شُغْلِهِ وَ غَنِيَّتَهُ قَبْلَ فَقْرِهِ، وَ خَضْرَهُ قَبْلَ سَفَرِهِ، مِنْ قَبْلِ يَهْرُحٍ وَ يَكْبُرٍ، وَ يَمْرُضُ وَ يَشْهُمُ وَ عَلَيْهِ طَبِيعَتُهُ وَ يَعْزِضُ عَنْهُ حَيَبُهُ وَ يَقْطَعُ عُمُرَهُ وَ يَتَغَيَّرُ عَقْلُهُ، وَ يَتَغَيَّرُ لَوْنُهُ، وَ يَقِلُّ عَقْلُهُ.
 قَبْلَ قَوْلِهِمْ هُوَ عَوْمُوكَ وَ جِشْمُهُ مِنْهُوَكُ.
 قَبْلَ جِدَّةٍ فِي نَزْعٍ شَدِيدٍ وَ حُضُورٍ كُلِّ قَرِيبٍ وَ بَعِيدٍ.
 قَبْلَ شُخُوصِ بَصِيرَةٍ وَ طُمُوعِ نَظَرِهِ وَ رَشْحِ جَبِينِهِ، وَ خَطْفِ عُرْنِيهِ وَ سَيْكُونِ حُنَيْفِهِ وَ حَدِيثِ نَفْسِهِ وَ بَكِي عُرْسِهِ وَ يَتَمُّ مِنْهُ وَ لَدَّهُ وَ تَفَرِّقَ عَنْهُ عَدُوَّهُ وَ صَدِيقَهُ، وَ قَسَمَ جَمْعَهُ وَ ذَهَبَ بَصِيرَهُ وَ سَمِعَهُ، وَ كَفَنَ وَ مَدَدَ، وَ وُجَّهَ وَ جَرَّدَ وَ غَزَى وَ غَسَلَ وَ كَشَفَ وَ سَجَى وَ بَسَطَ لَهُ وَ هَيَّ وَ نَشَرَ عَلَيْهِ وَ نَقَلَ مَنْ دُورٍ مُرْحَرَفِهِ، وَ قُصُورِ مَشِيدِهِ، وَ جَحْرَ مُسْجِدِهِ.
 فَجَعَلَ فِي ضَرِيحٍ مَلْحُودٍ، ضَمِيحٍ مَرْضُودٍ، بَلْبِنٍ مَنُطُودٍ مُسَقَّفٍ بِجَلْمُودٍ وَ هَيْلٍ عَلَيْهِ عَفْرُهُ وَ حَشَّ عَلَيْهِ مَدْرَهُ وَ تَحَقَّقَ حَذْرَهُ وَ نَسَى خَبْرَهُ وَ رَجَعَ عِنْدَ وَلِيِّهِ وَ صَدِيقِهِ، وَ نَدِيمِهِ وَ نَسِيْبِهِ وَ تَبَدَّلَ بِهِ قَرِينَهُ وَ حَسِيْبَهُ فَهُوَ حَشْوُ قَبْرِ، وَ دَهْنِ قَفْرِ يَشْعَى فِي حَسَنَةِ دُودِ قَبْرِهِ وَ يَسِيلُ صَدِيدِهِ عَلَى صَدْرِهِ وَ نَحْرِهِ فَتَشِيرُ مِنْ قَبْرِهِ وَ يَنْفُخُ فِي صُورِهِ وَ يَدْعَى بِحَشْرِهِ وَ نَشُورِهِ.
 فَثَمَّ بُعْثِرَتْ قُبُورٌ وَ حَصَلَتْ سَرِيرَةٌ صُدُورٌ وَ جِيئِيَ بِكُلِّ نَبِيٍّ وَ صَدِيقٍ وَ شَهِيدٍ وَ نَطِيقٍ وَ قَعَدَ لِلْفَضْلِ رَبُّ قَدِيرٍ بِعَبْدِهِ بِصِيرٍ خَيْرٍ.
 فَلَكُمْ مِنْ ذَفْرَةٍ تُغْنِيهِ وَ حَسْرَةٍ تُقْصِيهِ فِي مَرْقَفٍ سَهِيلٍ وَ مَشْهَدٍ جَلِيلٍ بَيْنَ يَدَيِ مُلْكٍ عَظِيمٍ بِكُلِّ صَغِيرَةٍ وَ كَبِيرَةٍ عَلِيمٍ.
 حِينِيذٍ يَلْجُمُ عَرَفَهُ وَ يَحْضُرُهُ فَلَقَهُ، غَيْرَ مَرْحُومَةٍ، وَ صَرَخْتَهُ غَيْرَ مَسْمُوعَةٍ وَ حَجَّتَهُ غَيْرَ مَيُوبَةٍ.
 مُنْشِئَةً صِيحْفِيَّتَهُ وَ تَبَيَّنَ جَرِيرَتَهُ حَيْثُ نَظَرَ فِي سُوءِ عَمَلِهِ وَ شَدَّتْ عَيْنُهُ بِنَظَرِهِ وَ يَدِهِ بِبَطْشِهِ وَ رِجْلِهِ بِخَطْوَتِهِ وَ فَرْجُهُ بِلَمْسِهِ وَ جِلْدُهُ بِمَسِّهِ وَ تَهْلُدُهُ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ. وَ كَشَفَ عَنْ حَيْثُ يَصِيرُ فَسَلْسَلُ جِيدِهِ وَ عُلْعُلُ مُلْكِهِ يَدَهُ وَ سَيْقُ يَسِيْحِبُ وَ حَسْدُهُ فُورَدَ جَهَنَّمَ بِكَرْبٍ وَ شِدَّةٍ وَ ظَلٌّ يَعْدُبُ فِي صِيْحِيحٍ وَ يَسِيْمِي شَرْبَةً مِنْ حَمِيمٍ - تَشْوِي وَجْهَهُ؛ تُسَلِّحُ حَقْدَهُ وَ زَبْتَلْتَهُ بِمَنْعٍ مِنْ حَدِيدٍ - يَعُودُ جِلْدُهُ بِعَنْضَجِهِ كَجِلْدِ جَدِيدٍ يَسِيْغِيَتْ فَتَعْرِضُ عَنْهُ خَزَنَةُ جَحِيمٍ وَ يَسْتَصْرِخُ فَلَمْ يَجِبْ نَدَمَ حَيْثُ لَمْ يَمْنَعَهُ نَدْمُهُ - نَعُودُ بِرَبِّ قَدِيرٍ مِنْ شَرِّ كُلِّ مُصِيرٍ وَ نَسْتَلُّهُ عَفْوً مِنْ رَضِيٍّ عَنْهُ مَغْفَرَةٌ مِنْ قَبْلِ مَنْهُ فَهُوَ وَلِيُّ مَسْئَلَتِي وَ مَنَجِّحُ طَلَبَتِي فَمَنْ زُخْرَحَ عَنْ تَعْدِيْبِ رَبِّهِ.
 فِي جَنَّةٍ يَقْرَأُ بِهِ وَ خَلَدَ فِي قُصُورٍ شِيدَةٍ وَ مُلْمَكٍ جُودِ عَيْنٍ وَ خَعْدَةٍ، وَ طَيْفٍ عَلَيْهِ بِكُوسٍ وَ سَاكِنٍ حَظِيْرَةٍ قُدْسٍ فِي فِرْدُوسٍ وَ تَنَعَلْتُ فِي نَعْمِي وَ يَشْقِي مِنْ تَسْنِيمٍ وَ شُرْبٍ مِنْ سَلْسِيلٍ قَدْ مَرَجَ بِرَنْجَبِيلٍ - حَتَمَ بِمِسْكِ - مُشْتَدِيمٍ لِلْمُلْكِ مَشْتَشِعِرٍ لِلشُّرُورِ وَ يَشْرَبُ مِنْ حَمُودٍ - فِي رَوْضٍ مُغْدِقٍ لَيْسَ يَنْزِفُ عَقْلُهُ هَذِهِ مَنْزِلُهُ مِنْ حَشِيَّتِي رَبِّهِ وَ حَذَرَ نَفْسِهِ وَ تَلَكَّ عُقُوبَهُ مِنْ عَصِيَّتِي مُنْشِئَةً وَ سَوَّلَتْ لَهُ نَفْسُهُ مَعْصِيَّتَهُ فَهُوَ قَوْلُ فَضْلِ وَ حُكْمُ عَنْهُ قَصِيصٌ قَصٌّ وَ وَعَظٌ نَصٌّ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ نَزَلَ بِهِ رُوحٌ قُدْسٌ مُنِيرٌ مُبِينٌ - مِنْ عِنْدِ رَبِّ كَرِيمٍ - عَلَى قَلْبِ نَبِيِّ مُهْتَدٍ رَشِيدٍ وَ سَيِّدٍ صَالِتٍ عَلَيْهِ رُسُلٌ سَفَرَةٌ مُكَرَّمُونَ بِرَرَّةٍ عَدْبٌ بِرَبِّ عَلِيمٍ حَكِيمٍ قَدِيرٍ رَحِيمٍ مِنْ شَرِّ عَادُوِّ لَعِينٍ رَجِيمٍ يَتَضَرَّعُ مُتَضَرَّعًا وَ يَتَهَلَّلُ مُتَهَلِّلًا وَ نَسْتَعْفِرُ رَبَّ كُلِّ بَرِّ لِي وَ لَكُمْ. [۱].

سپس امام این آیه را خواندند:

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً والعاقبة للمتقين.

خطبه «بدون الف» در مجامع علمی مسلمین حرکت فکری ایجاد کرد و یک نهضت ادبی به وجود آورد.

پی نوشت ها:

[۱] قضاء امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۵۹ تا ص ۶۱؛ شرح نهج البلاغه، ص ۶۱۳.

خطبه بدون نقطه

از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه‌ای «بدون نقطه» را نقل کرد که بیش از پیش توجه بلغای عرب و ادبای نامی اسلامی را به خود جلب کرد.

ابن شهر آشوب در مناقب و کلینی و ابن بابویه باسناد خود از حضرت رضا علیه السلام روایت می‌کنند که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اطراف امام علی علیه السلام را گرفته بودند و از هر دری سخنی می‌راندند امیرالمؤمنین علی علیه السلام برپاخاست و به صورت ناگهانی خطبه بی نقطه زیر را ایراد کرد.

از خطبه بی نقطه یکی کوتاه است مانند:

الحمد لله اهل الحمد و مأواه و له اؤكد الحمد و اوحده اسرح الحمد و اسراه و اطهر الحمد و اسماء و اکرم و اولاه الخ [۱].

و دیگری طولانی است مانند:

خطبه بدون نقطه

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْمَلِكِ الْمُحْتَمِدِ الْمَالِكِ الْوَدُودِ، مُصَوِّرِ كُلِّ مَوْلُودٍ وَ مَسِيهِ الْأَوْطَارِ عَالِمِ الْأَسْرَارِ وَ مُدْرِكِهَا وَ مُدَمِّرِ الْأَمْلاكِ وَ مُهْلِكِهَا وَ مُكَوِّرِ الدُّهُورِ وَ مُكْرِرِهَا وَ مُورِدِ الْأُمُورِ وَ مَصْدِرِهَا، عَمَّ سِمَاخَهُ وَ كَمَّلَ سِنَامَهُ وَ هَمَلَ وَ طَاوَعَ السُّؤَالَ وَ الْأَمَلَ وَ أَوْسَعَ الرَّهْلَ وَ أَرْمَلَ، أَحْمِدُهُ حَمِيدُهُ حَمِيدًا مَمْدُوحًا - مُدَاهِ، وَ أَوْحَدَهُ كَمَا وَحَدَ الْأَوَّلَ وَ هُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ سِوَاهُ وَ لَا صَارَعَ لِمَا عَدَلَ وَ سَوَّاهُ، أَرْسَلَ مُحَمَّدًا عَلَمًا لِلْإِسْلَامِ وَ إِمَامًا لِلْحُكْمِ مُسَدِّدًا لِلرُّعَامِ وَ مُعْطِلَ أَحْكَامِ وَ ذُو سِوَاعِ أَعْلَمَ وَ عَلِمَ وَ حَكَمَ وَ أَحْكَمَ وَ أَصْلُ الْأُصُولِ وَ مُهَدِّ وَ الدَّلَالِ الْوَعُودِ وَ أَوْعَدَ، أَوْصَلَ اللَّهُ لَهُ الْإِكْرَامَ وَ أَوْدَعَ دَوْحَةَ السَّلَامِ وَ رَحِمَ آلَهُ وَ أَهْلَهُ الْكِرَامَ مَالِ مُحَمَّدٍ آلٍ وَ مَنَعَ دَالَ وَ طَلَعَ هَلَالٍ وَ سَمِعَ أَهْلَالٍ، اِعْلَمُوا دَعَاكُمْ إِلَهَ أَصْلِحِ الْأَعْمَالَ وَ اسْلِكُوا مَسَالِكَ الْحَلَالِ وَ أَطِيعُوا الْحَرَامَ وَ دَعُوهُ وَ اسْمِعُوا أَمْرَ اللَّهِ وَ عَوِّهُ وَ صَيِّمُوا الْأَرْحَامَ وَ دَعُواهَا وَ عَاوَا الْأَهْرَامَ وَ أَرْدَعُواهَا وَ صَاهَرُوا أَهْلَ الصَّلَاحِ وَ الْوَرَعِ وَ صَارَمُوا رَهْطَ اللَّهِوَ الطَّمَعِ وَ مَصَاهِرُكُمْ أَطَهَّرِ الْأَخْرَارَ مَوْلَاتِدًا وَ أَسْرَاهُمْ سُودَدًا وَ أَجْلَاهُمْ مُورِدًا وَ هَاهُوا أُمَّكُمْ وَ هَيْلٌ حَرَمِكُمْ مُمْلِكًا عَرُوسِيكُمْ الْمُكْرَمَةَ وَ مَاهِرْلَهَا كَمَا مَهَّرَ رَسُولُ اللَّهِ أُمَّ سَيْلَمَةَ وَ هُوَ أَكْرَمُ صِيَهْرٍ أَوْدَعَ الْأَوْلَادَ وَ مَلَائِكَةَ مَا آدَادَ وَ مَا سَيَّهَا وَ لَمَّا وَكَسَ مَلَاحِمَهُ وَ لَاصَمَ اسْتَيْلُ اللَّهُ لَكُمْ أَحْمَادًا وَ صَالَهُ وَ دَوَامَ إِسْبَاعَهُ وَ الْهَمَّ كَلَا إِصْلَاحَ حَالَهُ وَ الْإِعْدَادَ لِمَالِهِ وَ مَعَادُوا لَهُ الْحَمْدَ السَّرْمَدَ وَ لِمَدَحِ لِرَسُولِهِ أَحْمَدًا.

ترجمه: خطبه بی نقطه

«حمد و ستایش پروردگار پسندیده و داور محبوب مالک هر مولود و راهنمای هر گم شده ستایش هموار کننده صحراها و آرام دهنده کوهها و روان کننده آب و بارانها و آسان کننده، مشکلات و مرادها.

ستایش کسی را که عالم اسرار غیب است کلی و مرور دهنده روزگار و دانش تجدید کننده امور به شب و روز و دارنده زمان و

مصادر آن. کسی که سفره عامش همیشه گسترده است و خوان نعمت و کمالش همواره پهن و آماده است

آن کسی که به سائل و غیر سائل ببخشد و مرادها بر آورد، آنکس که صحراها را وسعت داد و سنگریزه‌ها را فرش زمین ساخت -

ستایش پروردگاری را که بی نظیر و واحد است و پیغمبرش نیز فرمود خدائی نیست جز او و او پروردگاری است که برای همه

امت‌ها و ملت‌ها یکسان است. آن که پیامبران را فرستاد تا آنکه سلسله نبوت به محمد صلی الله علیه و آله وسلم رسید او را شاخص

اسلام قرار داد و پیشوای دین و یاور احکام تا در راه صلاح بشر بکوشد و استوار و پایدار بماند

آن پیغمبر بود که مرا معرفی کرد و به علم و حکم و قضاوت او بود که می دانست و اعلام کرد و قضاوت نمود و محکم ساخت و اساس دین را پایدار نمود و تأکید کرد در وفای به عهد - شما را وعده سروری داد و گرامی بدین داشت و اسلام را در میان شما به امانت گذاشت - درود و رحمت بر او و اهل بیت و عترت او باد تا ما دامی که خورشید نور دارد و ماه تابش می کند، تا باد می وزد و آب روان است. رحمت به روح پاک محمد صلی الله علیه و آله وسلم و دودمانش ای مردم خداوند شما را رعایت فرمود و اعمال صالح شما را قبول کرد و به شما وعده اجر فراوان داد، اینک به راه و روش حلال بروید و حرام را واگذارید، امر خدا را بشنوید، و عمل کنید، و صلّه رحم نمائید، و بدانید که اعمال شما عکس العملی دارد. تقوی پیشه کنید و از لهو و لعب و حرص و آز و طمع بپرهیزید. همه با هم به عمل صالح روی بیاورید و پاک سرشت و بی آزار باشید. شما با هم آنچنان باشید که گویا همه داماد یکدیگرید و در خانه هم عروسی دارید و رشته الفت شما پیوسته است شما دخترها را بکابین و مهر رسول خدا و ام سلمه مهر بندید (۵۰۰ درهم) که بهترین اولاد را آورید. من از خداوند مسئلت می کنم که همه را کردار پسندیده دهد و اصلاح فرماید و مال شما را زیاد کند و اعمال شما را برای آخرت ذخیره فرماید، ستایش می کنم پروردگار مقتدر را و مدح بی حد بر رسول گرامی اسلام که دین او جاودانه باد». [۲].

پی نوشت ها:

[۱] قضای امیرالمؤمنین تألیف محمد تقی شوشتری، ص ۱۶۳.

[۲] نقل از اصول الوصول فی حصول الوصول نسخه خطی متعلق به آقای سید فخرالدین طباطبائی مؤلف: کتاب واژه نامه فارسی.

خلع سلاح دشمن

دشمن کسی است که در حال حاضر با ما سر دشمنی دارد، یا در آینده، منبع خطری خواهد بود... دشمن را (چه از افراد ملت باشد، چه از مقامات دولتی و چه در صف دشمنان) باید با زور و به قاعده به سر جای خود نشانند و در سرکوب او باید تمام روشهای مناسب را به کار برد. در هنگام درگیری پیکار با دشمن ضروری است... اما قبل از درگیری لازم است که او را از سلاحش محروم سازیم... هرگاه دشمن از مال و جنگ افزار برخوردار باشد، ضرورت دارد پیش از آنکه آنها را علیه ما به کار اندازد، از چنگش بیرون بیاوریم...

امام علی (ع) درباره‌ی اخذ مالیات به کارگزاران خویش چنین می فرماید:

و لا تمس من الناس مصل و لا معاهد الا ان تجدوا فرسا او سلاحا یعدی به علی اهل الاسلام، فانه لا ینبغی للمسلم ان یدع ذلک فی ایدی اعداء الاسلام فیکون شوکه علیه، و لا تدخروا انفسکم نصیحه، و لا الجند حسن سیره،...

«و به مال هیچکس، چه از آنان که نماز گزارند و چه آنان که هم پیمانند، دست نیالائید، مگر آنکه اسب یاس لاهی داشته باشند که بدان به مسلمانان تعدی کند، چه مسلمان را نشاید که وسیله‌ی برتری جوئی و قدرت طلبی را در دست دشمنان مسلمان باقی گذارد. از همفکری با یکدیگر خودداری نکنید (و در هر زمان به حال خود رسیدگی کنید) و از خوشرفتاری با سپاهیان و یاری به مردم و قدرت بخشیدن به دین خدا باز نایستید. و در راه پروردگار آنچه بر شما واجب گردانیده انجام دهید که خدای سبحان از ما و شما

خواسته است که با تلاش خود سپاس وی را بجای آوریم (و در اجابت امر وی به اطاعت زبانی، بسنده نکنیم) و دین حق را با آنچه در توان داریم یاری کنیم، و هیچ قدرتی نیست مگر از جانب خدا.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۱.

خویشنداری پس از پیروزی

دشوارترین لحظه‌ی حفظ تسلط بر ارتش، هنگامی است که بر دشمن پیروز می‌شود و مجالی برای فرونشاندن کینه‌ای پیدا می‌کند که قلبش را آکنده است.

اما آیا سرباز پیروزمند به انجام دادن هر کاری آزاد است؟
هرگز!

ارتش باید به ارزشهای انسانی پای بند باشد. دلیری و قهرمانی آن اندازه که در بازداشتن نفس از تجاوز به ارزشهای انسانی و عقب راندن شهوتهای نفسانی است، در سرکوب دشمن نیست.

امام علی (ع) به سربازانش چنین سفارش می‌کند:

لا تقاتلوهم حتی یبدووکم، فانکم - بحمدالله - علی حجه، و ترککم ایاهم حتی یبدوو کم حجه اخیر لکم علیهم، فاذا کانت الهزیمه باذن الله فلا تقتلوا مدبرا و لا تصیبوا معورا و...

«با آنان پیکار نکنید تا این که جنگیدن آغاز کنند. چه خداوند را سپاس که حق و حجت از آن شماست، و اگر از حمله بدانان باز ایستید تا خود آغاز کنید، این نیز شما را حجتی دیگر است.

آنگاه که به اذن خداوند بر دشمن شکست وارد ساختید، فراریان را نکشید و بر تسلیم شدگان تیغ نکشید، و زخمیان را از پای درنیارید و به زنان آزار نرسانید، حتی اگر به ناموس شما ناسزا گویند و به فرماندهانتان مشرک بودند نیز فرمان داشتیم از تعرض بدیشان خودداری کنیم و در آن روزگار جاهلی، اگر مردی، زنی را با سنگ یا چوبدستی می‌کوفت، این کار مایه سرافکنندگی خود و فرزندانش بود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۴.

خشم مقدس

امام علی (ع) می‌فرماید:

من احد سنان الغضب لله، قوی علی قتال اشداء الباطل.

«هر کس برای خدا خشمش برانگیخته شود، در نبرد با زورمندان باطل پرست نیرو می‌گیرد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۱۵.

خودداری از جهاد

خودداری از جهاد با دوری جستن از مبارزه‌ی مسلحانه آغاز می‌شود، سپس به مبارزه‌ی لفظی سرایت می‌کند، و عقابت به مبارزه‌ی فکری محدود می‌شود.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«ان اول ما تغلبون علیه...»

«نخستین جهادی که شما با آن شکست می‌خورید، جهاد با دست‌هاست، آنگاه جهاد با زبانها، و پس آنگاه جهاد با دلها، پس هر که در دل معروفی را ستایش و منکری را نکوهش نکند، ضمیرش وارون گردد و وجدانش زیر و زبر شود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۶۷.

خدمتکاران منزل امام

خدمتکاران منزل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، سعد و (نصر) بودند که پس از امام علی علیه السلام با امام مجتبی علیه السلام و سپس با امام حسین علیه السلام بودند و در کربلا به شهادت رسیدند.

و دیگری «غزوان» و «میمون» بودند که برخی از کارها را بعهده داشتند

و از زنان خدمتکار حضرت «فضّه» بود که در آغاز، در خدمت حضرت زهرا علیها السلام بود و پس از شهادت آن حضرت به خدمت خود ادامه داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۴۰۶.

خانه ساده در کوفه

پس از جنگ جمل با مشورت‌های فراوان تصویب شد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در شهر کوفه مستقر شود،

بزرگان کوفه قصر سفیدی در نظر گرفتند که امام علی علیه السلام را در آنجا سکونت دهند تا به امور حکومتی بپردازد،

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام متوجه این حرکت کوفیان شد، فرمود:

«من حاضر نیستم تا دیوار خانه‌ام از دیوار منازل بیچارگان بالاتر و خانه‌ام از خانه مستمندان بهتر باشد» [۱].

بنابراین در خانه‌های معمولی کوفه سکونت گزید و به کشور پهناور اسلامی آن روز که امروزه حدود پنجاه کشور اسلامی است فرمانروائی می‌کرد.

پی نوشت ها:

[۱] امام علی علیه السلام جرج جرداق ج ۱ ص ۸۱.

خودکفایی در امور زندگی

بسیاری سعی دارند تا به این و آن امر و نهی کنند؛

فرمان بدهند؛

کارهای خود را به دیگران بسپارند، دیگران را در استخدام خود درآورند، یا از روی جهالت و نادانی یا بر اساس غرور و خودبزرگ

بینی یا از روی خودخواهی به تحقیر دیگران، به امر و نهی این و آن می‌پردازند؛

و همواره یک موجود تنبل و مصرف کننده و بی تحرک باقی می‌مانند که امام علی علیه السلام با این روحیه نادرست مقابله می‌فرمود

و تلاش داشت تا کارهای خود را شخصاً انجام دهد.

در کارخانه به همسرش کمک می‌کرد؛

گندم آرد می‌کرد؛

عدس پاک می‌کرد؛

نعلین را با دست خود وصله می‌زد؛ [۱].

برای خرید پیراهن، خود به بازار می‌رفت؛

برای اداره زندگی کار می‌کرد؛

آبیاری نخلستان دیگران را به عهده می‌گرفت تا پولی به دست آورد؛

و مشکلات زندگی را با دست خود برطرف می‌کرد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه خطبه ۲:۲۳ معجم المفهرس، محمد دشتی.

خندانن یتیمان

قنبر می‌گوید:

روزی امام علی علیه السلام از حال زار یتیمانی آگاه شد، به خانه برگشت و برنج و خرما و روغن فراهم کرده در حالی که آن را

خود به دوش کشید، مرا اجازه حمل نداد، وقتی بخانه یتیمان رفتیم غذاهای خوش طعمی درست کرد و به آنان خورانید تا سیر

شدند.

سپس بر روی زانوها و دو دست راه می‌رفت و بچه‌ها را با تقلید از صدای بَع بَع گوسفند می‌خندانند،

بچه‌ها نیز چنان می‌کردند و فراوان خندیدند.

سپس از منزل خارج شدیم

گفتم: مولای من، امروز دو چیز برای من مشکل بود.

اول: آنکه غذای آنها را خود بر دوش مبارک حمل کردید.

دوم: آنکه با صدای تقلید از گوسفند بچه‌ها را می‌خندانید.

امام علی علیه السلام فرمود:

اولی برای رسیدن به پاداش،

و دومی برای آن بود که وقتی وارد خانه یتیمان شدم آنها گریه می‌کردند، خواستم وقتی خارج می‌شوم، آنها هم سیر باشند و هم

بخندند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شجره طوبی ص ۴۰۷ - و - دُرُّ المطالب.

خوراک و پوشاک علی

ألا و ان امامکم قد اکتفی من دنياه بطمريه و من طعمه بقرصيه. (نهج البلاغه از نامه ۴۵)

اگر علی علیه السلام را در خوراک و پوشاک با دیگران قیاس کنند کسی را نمیتوان یافت که در اینمورد همانند او باشد، زیرا خوراک آنحضرت بسیار ساده و کم و بطور کلی نان جوینی بود که سبوس آنرا پاک نمیکردند و در مدت خلافتش حتی مقدار سابق هم بحد اقل خود رسید.

علی علیه السلام هرگز دو خورشت یکجا صرف نکرد چنانکه در شب شهادتش نیز بدخترش ام کلثوم که برای او نان و شیر و نمک فراهم کرده بود فرمود مگر نمیدانی پدرت تا کنون بیش از یک غذا نخورده است؟ شیر را بردار و همین نان و نمک کافی است! حضرت باقر علیه السلام فرمود بخدا سوگند شیوه علی علیه السلام چنان بود که مانند بندگان غذا میخورد و بر زمین می‌نشست، دو پیراهن سنبلانی میخرد و غلامش را مخیر مینمود که بهترین آنها را بردارد و خود آندیگری را می‌پوشید و اگر آستین و یا دامنش بلندتر بود آنرا قطع میکرد. در مدت پنج سال خلافتش آجری روی آجر نگذاشت و طلا و نقره‌ای نیندوخت بمردم نان گندم و گوشت میخورانید و خود بمنزلش میرفت و نان جو با سرکه میخورد و هر گاه با دو کار خدا پسند روبرو میشد سخت‌ترین آنها را انتخاب میکرد و هزار بنده از دسترنج خود آزاد کرد که در آن دستش خاک آلود و صورتش عرق ریخته بود و کسی را تاب و توان کردار او نبود [۱] ابن جوزی مینویسد روزی عبد الله بن رزین بخانه علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت کمی گوشت آورد جو با آب مخلوط کرده و در کاسه‌ای میجوشاند! عبد الله عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه غذائی است که شما میخورید؟ شما خلیفه مسلمین هستید و تمام بیت المال در دست شما است و شما مجازید که باندازه سد جوع از اغذیه قوی طعام بخورید. علی علیه السلام فرمود برای والی مسلمین بیش از این جائز نیست!

عبد الله بن ابی رافع گوید روز عید بخدمت علی علیه السلام رفتم انبانی که مهر شده بود نزدش آوردند و در داخل آن نان جوین خشک و کوبیده بدیدم که آنحضرت از آن تناول فرمود، عرض کردم یا امیر المؤمنین این انبان را برای چه مهر میکنید؟ فرمود: خفت هذین الولدین ان یلینا بسمن او زیت. یعنی برای آن مهر میکنم که میترسم این دو فرزندم (حسنین علیهما السلام) آنرا با روغن و یا زیت نرمش کنند!

و هر وقت نان و خورشی خواستی بسرکه و یا نمک اکتفاء کردی و اگر از این برتر خواستی بسبزی و یا کمی شیر شتر قناعت نمودی و گوشت بسیار کم میخورد و میفرمود: لا تجعلوا بطونکم مقابر الحیوان - شکمهایتان را گورستان حیوانات قرار میدهید [۲]. در کتاب ذخیره الملوک است که علی علیه السلام در مسجد کوفه معتکف بود موقع افطار عربی نزد آنحضرت آمد علی علیه السلام از انبان نان جو کوبیده شده در آورد و مقداری بعرب داد عرب آنرا نخورد و بگوشه عمامه‌اش بست و آمد بخانه حسنین علیهما السلام و با آنها غذا خورد و گفت در مسجد مرد غریبی دیدم که جز این نان کوبیده جو چیزی نداشت و دلم برایش سوخت کمی از این غذا برای او ببرم که بخورد! حسنین علیهما السلام گریه کردند و گفتند او پدر ما امیر المؤمنین علیه السلام است که با این ریاضت با نفسش مجاهدت میکند [۳].

از سوید بن غفله نقل شده است که گفت روزی خدمت علی علیه السلام مشرف شدم دیدم شیر ترشیده‌ای که بویش بمشام من

میخورد در ظرفی جلو آنحضرت نهاده شده و قرص نان خشکیده پر سبوسی هم در دست مبارکش میباشد و آن نان بقدری خشک بود که آنجناب آنرا با زانویش میشکست و در آن شیر ترشیده نرم میکرد و میخورد و بمن فرمود نزدیک بیا و از این غذای ما بخور عرض کردم من روزه دار هستم فرمود از حبیبم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که هر کس روزه دار باشد و میل بطعامی کند و برای خدا نخورد خداوند از طعامهای بهشتی باو بخوراند و از شرابه‌های آن بنوشاند.

سوید گوید دلم بحال آنحضرت سوخت بفضه که خادمه منزل بود گفتم از خدا نمیترسی که سبوس جو را نمیگیری؟ گفت بخدا سوگند خودش دستور فرموده که سبوسش را نگرفته نان بیزم! حضرت متوجه صحبت ما شد و فرمود بفضه چه گفتی؟ عرض کردم باو گفتم چرا سبوس غله را نمیگیرد فرمود پدر و مادرم فدای رسول خدا صلی الله علیه و آله باد که سبوس طعامش را نمیگرفت و از نان گندم سه روز سیر نشد تا خداوند او را قبض روح فرمود [۴].

عدی بن حاتم نزد علی علیه السلام رفت و دید آنحضرت مشغول غذا خوردن است، چون بغذای او دقت نمود دید یک کاسه آب و مقداری تکه‌های نان جوین و کمی نمک است!!

عرض کرد یا امیر المؤمنین شما روزها اینهمه زحمت میکشید و شبها را در عبادت خدا بسر می‌برید و غذای شما هم همین است علی علیه السلام فرمود نفس سرکش را باید بریاضیت عادت داد تا طغیان نکند آنگاه فرمود:

علل النفس بالقنوع والا

طلبت منك فوق ما یکفیها.

یعنی نفس را بوسیله قناعت بیمار و ضعیف گردان و الا از تو بیش از استحقاقش طلب کند [۵].

یکی از رجال ثروتمند حلوانی پخته و مقداری از آنرا بعنوان تحفه نزد علی علیه السلام فرستاده بود آنحضرت روپوش ظرف حلوا را برداشت و دید رنگ و بوی خوبی دارد فرمود از رنگ و بوی معلوم است که طعم خوبی هم داری ولی هیئات که من ذائقه خود را بطعم تو آشنا کنم شاید در قلمرو خلافت من کسی پیدا شود که شب را گرسنه خوابیده باشد!

از احنف بن قیس روایت کرده‌اند که میگفت روزی نزد معاویه بودم چون موقع غذا شد برای معاویه سفره رنگینی چیدند که در آن انواع غذاها وجود داشت و چون معاویه مرد اکولی بود در خوراک خود دقت بیشتری مینمود که از نظر کم و کیف بطور مطلوب باشد.

احنف از دیدن سفره عریض و طویل معاویه گریه کرد، معاویه علت گریه را پرسید احنف گفت بحال علی علیه السلام گریه میکنم زیرا روزی در خدمت او بودم موقع افطار که شد مرا در منزل خود نگهداشت تا باتفاق حسنین علیهما السلام افطار کنیم، چون غذای مخصوص آنحضرت را آوردند دیدم انبانی است که بمهر خود او ممهور شده است علی علیه السلام مهر از او برگرفت و تکه‌ای از آن نان خشک را با سرکه خورد و مجدداً سر کیسه را مهر کرد و بفضه داد! گفتم مگر غیر از شما کس دیگری هم میتواند از این نان بخورد که انبان را مهر میکند؟

علی علیه السلام فرمود مهر این کیسه از نظر بخل و امساک نیست بلکه برای اینست که در غیاب من فرزندان من این نان‌ها را بروغن یا بزیته آغشته میکنند و من برای اینکه آنها باحترام این مهر بآن دست نزنند سر انبان را مهر میکنم! معاویه گفت راست میگوئی ای احنف احدی نمیتواند مثل علی علیه السلام باشد و باز کسی نمیتواند منکر فضیلت او باشد. لباس آنحضرت هم متناسب با خوراک او بود شلوارش زبر و خشن و پیراهنش هم کرباس بود در حالیکه بغیر از شام بتمام بلاد اسلامی فرمانروا بود.

اغلب روی خاک می‌نشست و بهمین جهت ابو تراب نامیده شد فرش خانه‌اش هم حصیر بود کفش خود را وصله میزد و سایر کارهایش را هم خودش انجام میداد. میفرمود بخدا سوگند این ردای من آنقدر وصله خورده است که از وصال آن خجالت میکشم! و الله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها [۶].

در نامه‌ای که بعثمان بن حنیف والی بصره نوشته است فرماید: من که امام شما هستم بدو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفاء کرده‌ام در صورتیکه میتوانم از جامه‌های حریر لباسی فاخر بپوشم و از غسل مصفی و مغز گندم غذای لذیذ و مقوی تناول کنم ولی هیئات که هوی و هوس نفس بر من غلبه نماید! آیا بهمین قناعت کنم که گویند من امام و خلیفه هستم اما در اندوه و پریشانی فقراء شرکت نکنم؟ أقتنع من نفسی بان یقال امیر المؤمنین و لا أشارکهم فی مکاره الدهر [۷]؟ علی علیه السلام می‌فرمود من در خوراک و پوشاک طوری هستم که اگر فقیرترین مردم مرا ببیند میتواند در برابر فقر و فاقه خود صبور و شکیبیا باشد زیرا وقتی امام خود را چنین ببیند از وضع و حال خود راضی میشود.

و باز می‌فرمود من میدانم که کسی مثل من نمیتواند زندگی کند اما آیا بین امام و مأموم نباید وجه تشابهی وجود داشته باشد؟ پس تا میتوانید از روش من پیروی کنید.

پی نوشت ها:

[۱] امالی صدوق مجلس ۴۷ حدیث. ۱۴

[۲] ینابیع الموده باب ۵۱ ص ۱۵۰ - بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۱۴۸.

[۳] ینابیع الموده باب ۵۱ ص. ۱۴۷.

[۴] کشف الغمه ص ۴۷ - تاریخ طبری و کتب دیگر.

[۵] بحار الانوار جلد ۴۰ ص. ۳۴۵.

[۶] نهج البلاغه خطبه ۱۵۹.

[۷] نهج البلاغه نامه ۴۵ بعثمان بن حنیف.

خوابیدن به جای پیامبر

وقتی قبائل قریش تصمیم به قتل پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم گرفتند، و جبرئیل آن حضرت را از این توطئه آگاهی داد، چاره‌ای جز این وجود نداشت که پیامبر هجرت کند،

اما چه کسی باید بر بستر پیامبر بخوابد و جاسوسان قریش را گمراه سازد؟

چه کسی باید جان خود را سپر بالای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم سازد و از زن و فرزندان او دفاع کند؟

چه کسی باید در برابر چهل نفر از شجاعان قریش بایستد؟

شاید کشته شود؛

شاید در بستر پیامبر سر از تن او جدا کنند؛

شاید برای باز گرداندن خانواده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم با او بجنگند و او را بکشند؛

کدام مرد با شهامت و جسور و مؤمنی وجود دارد که این همه بلا را بجان بخرد، و جان خود را به خدا بفروشد؟ [۱].

آن مرد بی همانند جز علی نیست، که پذیرفت همه این مسئولیت‌ها را بر دوش کشد.

پیامبر رادر آغوش گرفت و با پیامبر وداع کرد و در بستر او خوابید که قرآن می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ [۲].

(برخی از انسان‌ها کسانی می‌باشند که جان خود را برای خوشنودی خدا معامله می‌کنند.)

پی نوشت ها:

- [۱] خداوند بزرگ آگاهی نسبت به عواقب آن شب هولناک را در اختیار امام علی علیه السلام نگذاشته بود تا او را بیازماید و الگوی دیگر مجاهدان گردد، همانگونه که پیامبران خود را آزمود.
- [۲] سوره بقره، آیه ۲۰۷.

خرجی ما را آقا رساند

عالم متقی مرحوم حاج میرزا محمد صدر بوشهری نقل فرمود: هنگامی که پدرم مرحوم حاج شیخ محمد علی (ع) از نجف اشرف به هندوستان مسافرت نمود، من و برادرم شیخ احمد در سن شش، هفت سالگی بودیم. اتفاقاً سفر پدرم طولانی شد، بطوریکه آن مبلغی را که برای مخارج به مادرم سپرده بود تمام شد و ما بیچاره شدیم.

طرف عصر از گرسنگی گریه می کردیم و به مادر خود چسبیدیم، مادرم بمن و برادرم گفت وضو بگیرید و لباس پاک بپوشید. ما همین کار را کردیم از خانه بیرون آمدیم تا وارد صحن مقدس شدیم، مادرم گفت من در ایوان می نشینم شما بحرم حضرت علی (ع) بروید و به حضرت امیرالمؤمنین (ع) بگوئید پدر ما نیست و ما امشب گرسنه‌ایم و از حضرت خرجی بگیرید و بیاورید تا برای شما تدارک کنم.

ما وارد حرم شدیم سر بضریح گذاشته عرض کردیم، پدر ما نیست و ما گرسنه هستیم. دست خود را داخل ضریح نموده. گفتیم خرجی بدهید تا مادرم شام تدارک کند.

مقداری گذشت اذان مغرب را گفتند و صدای قد قامت الصلوة را شنیدم من ببرادرم گفتم حضرت علی (ع) می خواهند نماز بخوانند (بخيال بچگی گفتم حضرت نماز جماعت می خوانند) پس گوشه‌ای از حرم نشستیم و منتظر تمام شدن نماز شدیم. کمتر از ساعتی که گذشت شخصی مقابل ما ایستاد و کیسه پولی بمن داد و فرمود: بمادرت بده و بگو تا پدر شما از مسافرت بیاید هرچه لازم داشتید بفلان محل مراجعه کن.

بالجمله فرمود: مسافرت پدرم چند ماه طول کشید و در این مدت بهترین وجهی مانند اعیان و اشراف زادگان نجف معیشت ما اداره می شد تا پدرم از مسافرت برگشت.

شده‌ام گدای درت بجان چه در این جهان و در آن جهان

بودش شرف بهمه شهان یقین گدای تو یا علی (ع)

یل صف شکن بگه غزا، یم بخشش و کرم و سخا

وصی نبی، ولی خدا که بود سوای تو یا علی (ع)

تو باولیا همه سروری، تو بانبیاء همه رهبری

ز سماء گرفته الی ثری، شده از نوای تو یا علی (ع)

دم ذوالفقار تو شعله کش، دل خصم دون تو در طپش

تن دشمنان تو مرتعش، گه غزای تو یا علی (ع)

شده تاج فرق تو انما، بنموده مدح تو کبریا

مه و مهر گر شده بر ضیاء، بود از ضیای تو یا علی (ع)

منع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

خطیب دمشق

یکروز هارون الرشید هفتاد نفر از علمای اهل سنت را فرا خواند، هنگامی که آنها به مجلس آمدند هارون از شافعی پرسید: چند حدیث در فضائل حضرت علی (ع) از حفظ داری؟

شافعی گفت: تعداد زیادی حدیث در فضیلت آقا علی (ع) به یاد دارم.

هارون گفت: چقدر است؟

شافعی گفت: می‌ترسم بگویم.

هارون گفت: از کی می‌ترسی؟

شافعی گفت: از تو می‌ترسم.

هارون گفت: نترس در امانی، بگو.

شافعی گفت: حدود چهار صد تا پانصد حدیث از حفظ هستم.

هارون از دیگری پرسید، گفت بیشتر از هزار حدیث در فضیلت علی (ع) از حفظ هستم.

هارون همین سؤال را از ابویوسف نمود. وی پاسخ داد پانزده هزار حدیث مُسند و پانزده هزار حدیث مرسل درباره آقا علی (ع) از حفظ دارم.

هارون از واقدی پرسید، او گفت من هم به اندازه ابویوسف وصف آقا علی (ع) را در احایث دیده‌ام.

هارون گفت: آنچه که گفتید از شنیده‌های شماست، امّا من فضیلتی از آقا علی (ع) را به چشم خود دیده‌ام، همه مشتاق شنیدن شدند.

هارون گفت: روزی حاکم دمشق برایم نامه‌ای نوشت که خطیبی در اینجا زندگی می‌کند که دشمن علی (ع) است و در خطابهایش مرتباً به آقا فحش می‌دهد، هر چه او را تهدید کرده‌ام فایده‌ای نکرده است چاره چیست؟

من در پاسخ او نوشتم: او را به بغداد نزد من بفرست. وقتی خطیب به اینجا رسید او را نصیحت کردم و گفتم: چرا با حضرت علی (ع) دشمنی داری؟ او گفت: برای اینکه او پدران و اجداد ما را کشته است. گفتم: آنها را به فرمان خدا و رسولش کشته است. گفت بهر حال من دشمن علی (ع) هستم.

من هم دستور دادم که او را کتک زدند و به زندان بینداختند، همان شب در خواب دیدم که حضرت خاتم الانبیاء (ص) از آسمان فرود آمد در حالی که پشت سر حضرت، آقا علی (ع) و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین (علی‌هم‌السلام) و جبرئیل (ع) نیز قرار داشتند همه بطرف قصر من آمدند. جامه‌هایی از آب در دست جبرئیل بود.

حضرت پیغمبر (ص)، شیعیان را یکی یکی صدا زد و آنان را از آب بهشتی سیراب می‌نمود، از پنج هزار نفری که در این اطراف زندگی می‌کنند تنها چهل نفر را که من آنها را می‌شناختم و می‌دانستم از دوستان و محبین آقا علی (ع) هستند سیراب شدند.

در این بین حضرت علی (ع) به پیامبر (ص) فرمود: از این خطیب بپرسید من با او چه کرده‌ام؟ خطیب را آوردند، پیغمبر به او فرمود: آیا حیا نمی‌کنی؟ خداوند او را مسخ کن. ناگهان خطیب به شکل سگ در آمد، من از وحشت بیدار شدم و خادم را صدا زده و گفتم: خطیب را بیاورید.

من قصد داشتم خطیب را موعظه کرده و خوابی را که دیده بودم برایش تعریف کنم. خادم رفت و برگشت و گفت خطیب نیست امّا سگی در زندان است.

گفتم: سگ را بیاور، وقتی سگ را آورد دیدم خداوند برای عبرت دیگران گوشه‌های او را به شکل انسان باقی گذاشته و بدن او را بشکل سگ در آورده است و امروز شما را به اینجا دعوت کرده‌ام تا به چشم خودتان برتری و فضیلت آقا علی (ع) را ببینید به دستور

هارون: خطیب را که به شکل سگ در آمده بود، آوردند. در حالیکه بند به گردنش انداخته و او را می کشیدند، خطیب بدبخت، سر به زیر افکنده بود.

شافعی گفت: این خطیب مورد قهر و غضب خدا قرار گرفته و مسخ شده است. بنابراین بیشتر از سه روز زنده نمی ماند زودتر او را از اینجا دور کنید که بلای او ما را نیز مبتلا می کند.

خطیب را به زندان برگرداندند، طولی نکشید که صدای مهیبی برخاست و بر اثر صاعقه، ساختمان زندان برسر او خراب شد و جسد نحسش را سوزانیدند.

ز طریق بندگی علی (ع) نه اگر بشر بخدا رسد
 بچه دل نهد بکه رو کند بچه سو رود بکجا رسد
 ز خدا طلب دل مقبلی به علی (ع) ز جان متوسلی
 که اگر رسد بعلی (ع) دلی بعلی (ع) قسم بخدا رسد
 ازلی ولایت او بود ابدی عنایت او بود
 ز کفایت او بود ز خدا هر آنچه بما رسد
 بعلی (ع) اگر بری التجا چه در این سرا چه در آن سرا
 همه حاجت تو شود روا همه درد تو بدوا رسد
 علی (ع) ای تو یاور و یار ما اسفا بحال فگار ما
 نه اگر به عقیده کار ما مدد از تو عقده گشا رسد
 نه بهر که هر که فدا شود چو فدائی تو بجا شود
 که هر آنکه در تو فنا شود ز چنین فنا به بقا رسد
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

خشم شیطان در برابر سکوت

جابر بن عبدالله انصاری آن مرد صحابی و یار با وفا حکایت کند:

روزی مولای متقیان امیرالمؤمنین، امام علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از محلی عبور می نمود، ناگهان متوجه شد که شخصی مشغول فحش دادن و ناسزاگوئی، به قبر غلام آن حضرت است؛ و قبر می خواست تلافی کند و پاسخ آن مردبی ادب و تحریک شده شیطان و هوای نفس را بدهد.

ناگهان امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر قبر بانگ زد که: آی قبر! آرام باش و سکوت خود را حفظ کن و دشمن خود را به حال خود رها ساز تا خوار و زبون گردد.

سپس افزود: ساکت باش و با سکوت خود، خدای مهربان را خوشنود گردان و شیطان را خشمناک ساز و دشمن خویش را به کیفر خود واگذارش نما.

امام علی علیه السلام پس از آن فرمود: ای قبر! توجه داشته باش که هیچ مؤمنی نتواند خداوند متعال را، جز با صبر و بردباری خشنود سازد.

و همچنین هیچ حرکت و عملی همچون خاموشی و سکوت، شیطان را خشمگین و زبون نمی گرداند.

و بدان که بهترین کیفر برای احمق، سکوت در مقابل یاوه ها و گفتار بی خردانه او است. [۱].

حقیر گوید: تأیید و مصداق بارز آن، نیز کلام خداوند متعال است که فرمود: (اِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا) [۲]؛ وقتی با افراد نادان و بی خرد مواجه گشتید، او را بدون پاسخ رها سازید.

پی نوشت ها:

[۱] الکنی و الالقباب: ج ۲، ص ۲۹۴.

[۲] سوره فرقان: آیه ۶۳.

خاموشی چراغ و شنیدن خواسته

حارث همدانی یکی از اصحاب و دوستان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است حکایت کند: شبی به منزل امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام وارد شدم و ضمن صحبت هائی به آن حضرت عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! از شما خواسته ای دارم؟

حضرت فرمود: ای حارث! آیا مرا سزاوار و شایسته شنیدن خواسته ات می دانی؟

گفتم: بلی، یا امیرالمؤمنین! شما از هر کسی والاتر و شایسته تر هستی.

حضرت فرمود: ان شاءالله که خداوند به وسیله من جزای خیری به تو دهد؛ و سپس از جای خود برخاست و چراغ را خاموش نمود و اظهار داشت: علمت این که چراغ را خاموش کردم، چون دوست نداشتم ذلت پیشنهاد و خواسته ات را در چهره ات بنگرم؛ و بتوانی به آسودگی و بدون هیچ واهمه ای خواسته هایت را بیان کنی.

بعد از آن، افزود: از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: حوایج و خواسته های انسان به عنوان امانت خداوندی است، که باید در درون او مخفی بماند؛ و برای کسی غیر از خدای سبحان بازگو نکند.

پس از آن فرمود: هر که حاجت و خواسته برادرش را بشنود بایستی او را کمک نماید و خواسته اش را برآورده کند البته تا جائی که مقدور باشد نباید او را ناامید و مأیوس گرداند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی: ج ۴، ص ۲۴، ح ۴.

خفه کردن هفتاد نفر هندی

عده ای از محدثین و مورّخین از حضرت صادق آل محمد؛ و نیز از باقر العلوم علیهما السلام نقل کرده اند:

پس از آن که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ جمل با ناکثین و اهل بصره رهائی یافت و پیروزمندانه بازگشت، هفتاد نفر مرد از اهالی هندوستان به حضور آن حضرت آمدند و پس از آن که اسلام را پذیرفتند و مسلمان شدند، حضرت با زبان هندی با آنان سخن می گفت و پاسخ سئوالات آن ها را به زبان خودشان مطرح می فرمود.

و چون کراماتی از آن حضرت مشاهده کردند، مدّعی شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام خدا است.

امام علی علیه السلام اظهار نمود: ای جماعت! آنچه را که شما درباره من گمان کرده اید، درست نیست؛ بلکه من نیز همانند شما بنده ای از بندگان خداوند متعال می باشم.

اما آن ها فرمایشات حضرت را نپذیرفتند و بر گفته خویش اصرار ورزیدند که تو همان خدا هستی، چون همه چیز را می دانی.

حضرت از این حرکت خشمگین شد و فرمود: واللّه! اگر از عقیده و حرف خود برنگردید و توبه نکنید، شما را خواهم کشت. ولیکن آن‌ها بر عقیده و حرف خود پافشاری کردند.

به ناچار حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا چند حلقه قنات حفر نموده و آن‌ها را از زیر زمین به یکدیگر متصل نمایند؛ سپس تمامی آن هفتاد نفر را که منکر آفریدگار جهان شده بودند داخل قنات‌ها انداختند؛ و سر قنات‌ها را نیز پوشانند. پس از آن یکی از قنات‌ها را که خالی بود، پر از هیزم نموده و آتش زدند، و چون دود آتش به تمامی قنات‌ها جریان پیدا کرد، تمامی آن هفتاد نفر خفه گشتند و به هلاکت رسیدند. [۱].

و در حکایتی دیگر چنین آمده است:

امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: عبدالله بن سبا، یکی از کسانی بود که ادّعی پیغمبری می‌کرد و معتقد بود که علین ابی طالب علیه السلام خداست؛ و من پیغمبر او می‌باشم.

هنگامی که امام علی علیه السلام از عقیده باطل عبدالله بن سبا با خبر شد، او را احضار نمود و از او درباره چنین اعتقادی سؤال نمود.

عبدالله بن سبا در جواب حضرت، با صراحت کامل اظهار داشت: تو خدا هستی و من از طرف تو پیامبر هستم؛ و سپس افزود: مدّتی است که این موضوع به طور وحی و الهام، بر من ثابت شده است.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به او خطاب کرد و فرمود: وای بر تو! مواظب گفتار خود باش، شیطان تو را به تسخیر خود در آورده است، مادرت به عزایت بنشیند! آیا متوجه موقعیت خود نیستی، باید از افکار و گفتار کفرآمیز خود توبه کنی تا بخشیده گردی.

ولیکن عبدالله بن سبا در مقابل فرمایشات و پیشنهادات امیرالمؤمنین علی علیه السلام بی تفاوت بود و همچنان بر حرف و عقیده باطل خود پافشاری می‌کرد.

لذا حضرت به ناچار دستور داد تا او را به مدّت سه روز باز داشت نمایند؛ و در طول این مدّت مرتّب او را توبه می‌دادند، اما او زیر بار نمی‌رفت و پیشنهاد حضرت را نمی‌پذیرفت.

بنابر این روز سوّم به دستور آن حضرت او را از زندان بیرون آورده و اعدام کردند و سپس جسد او را در آتش سوزاندند. [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] رجال کشی: ص ۱۰۹، ح ۱۷۴، وسائل الشیعه: ج ۲۸، ص ۳۳۵، ح ۲، کافی: ج ۷، ص ۲۵۷، ح ۸ و ۲۳.

[۲] رجال کشی: ص ۱۰۶، ح ۱۷۰، وسائل الشیعه: ج ۲۸، ص ۳۳۶، ح ۴.

خوراک مسموم

بسیار می‌شد که حضرت درختی را صدا می‌زد و درخت به ندای او پاسخ می‌داد و از وی اطاعت می‌کرد. بسیاری از حیوانات با او سخن می‌گفتند، حتی حیوانات درنده به نبوت او گواهی می‌دادند و بعضی از آنها حاضران را از سربیزی دستورهای او برحذر می‌داشتند:

هنگامی که شهر طائف در محاصره رسول خدا(ص) و نیروهای اسلام قرار گرفت، یهودیان به بهانه پذیرایی از پیامبر خدا(ص) گوسفندی ذبح کردند و آن را پوست کردند و بخوبی برشته ساختند، و آنگاه به زهرش بیالودند و نزد حضرت فرستادند. به قدرت خدا، گوسفند پخته شده به سخن در آمد و گفت: ای فرستاده خدا! از گوشت من نخور که مرا آلوده و زهرآگین کرده‌اند.

اگر آن حیوان در حال حیات خود با حضرت سخن می‌گفت، خود بزرگترین حجت و آشکارترین دلیل علیه منکران نبوت او به شمار می‌رفت، چه رسد که حیوانی پس از ذبح و طبخ به سخن در آید و با حضرتش تکلم نماید؟! قال علی (ع): ان النبی نزل بالطائف و حاصر اهلها بعثوا الیه بشاه مسلوخه مطلیه بسم فنطق الذراع منها فقالت: یا رسول الله (ص): لا تاکلنی فانی مسمومه، فل کلمه البهیمة و هی حیه لکانت من اعظم حجج الله عزوجل علی المنکرین لنبوته، فکیف و قد کلمته من بعد ذبح و سلخ و شی؟! او لقد کان یدعو بالشجره فتجیبه و تکلمه البهیمة و تکلمه السباع و تشهد له بالنبوه و تحذرهم عصیانه.... [۱]

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۹۵ و ج ۱۰، ص ۴۷.

خواستگاری

آغاز

روزی خدمتکارم از من پرسید: آیا از خواستگاری فاطمه خبر داری؟ گفتم: نه. [۱].

گفت: کسانی وی را از پدرش خواسته اند. اما تعجب است که پا پیش نمی‌گذاری و فاطمه را از رسول خدا(ص) نمی‌خواهی؟! گفتم: من چیزی ندارم که با آن تشکیل خانواده دهم.

گفت: اگر تو نزد رسول خدا(ص) شوی (من مطمئنم که) فاطمه را به تو تزویج خواهد کرد.

به خدا سوگند، آن کنیز، چندان در گوش من خواند تا جرات اقدام را در من پدید آورد. و مرا وادار ساخت که نزد رسول خدا(ص) بروم.

قال علی: خطبت فاطمه الی رسول الله (ص) فقالت لی مولاہ: هل علمت ان فاطمه قد خطبت الی رسول الله (ص)؟ قلت: لا.

قالت: فقد خطبت، فما یمنعک ان تاتی رسول الله (ص) فیزوجک؟ فقلت و عندی شی اتزویج به؟ قالت: انک ان جئت الی رسول الله (ص) زوجک. فوالله ما زالت ترجینی.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] در باب تزویج آن حضرت روایات دیگری هم وارد شده است.

[۲] کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۷۵.

خدیده

یک روز که پیامبر خدا(ص) در جمع همسران خویش حضور داشت، یادی از همسر باوفای خویش، خدیجه نمو و بر فراق او گریست. عایشه به او اعتراض کرد و گفت: بر پیرزن سرخ روی از تیره بنی اسد می‌گیری؟! رسول خدا(ص) از سخن او بر آشفت و فرمود: چه کسی جای خدیجه را می‌گیرد؟

روزی که شما مرا دروغگو خواندید او مرا راستگو دانست، و روزی که شا به حال کفر به سر می‌بردید، او به من گروید و دین خدا را با ایمان و مال خو یاری داد و هنگامی که شما عقیم و نازا بودید او برایم فرزند آورد.

عایشه گفت: وقتی که از میزان علاقه و وفای حضرت به خدیجه آگاه گشتم همواره خود را با ذکر محاسن و یاد خوبیهای خدیجه به پیامبر نزدیک می‌کردم.

عن علی قال: ذکر النبی خدیجه یوما و هو عند نسائه فبکی. فقالت عائشه: بیکیک علی عجز حمران من عجائز بنی اسد؟ فقال: صدقتنی اذ کذبتم و آم ن ت بی اذ کفرتم و ولدت لی اذ عقمتم. قالت عائشه: فما زلت اتقرب الی رسول الله (ص) بذکرها. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۱؛ بحار، ج ۱۶، ص ۱۸.

خدا گواه است

فاطمه را در همان جامه ای که به تن داشت غسل دادم. به خدا قسم که او پاک و پاکیزه و در نهایت طهارت بود. پس از انجام غسل، پیکر او را با باقی مانده حنوط پدرش (که از بهشت آورده بودند) حنوط کردم و در کفن پیچیدم و پیش از آنکه بندهای کفن را گره بزنم صدا زدم: ای ام کلثوم، زینب، سکینه، فضه، حسن، حسین همه بیاید و آخرین بار مادرتان را ببینید؛ بیاید و از وی توشه بگیرید که دیدار به قیامت است.

حسن و حسین جلو آمدند و خود را بر سینه مادرشان انداختند (آن دو می‌گریستند و ناله می‌کردند) و می‌گفتند: واحسرتا از دوری جدمان محمد و واحسرتا از جدایی مادرمان فاطمه، ای مادر حسن، ای مادر حسین، سلام ما را به جدمان برسان و به او بگو که پس از وی ما یتیم و بی سرپرست گشتیم.

خدا را گواه می‌گیرم، دیدم فاطمه ناله‌ای کرد و دستهای خود را گشود و بچه‌ها را در آغوش فشرد و آنان را لحظاتی همچنان بر سینه داشت در این حال صدایی از آسمان به گوشم رسید که گفت: ای ابوالحسن! بچه‌ها را از آغوش مادرشان بگیر، به خدا سوگند، این کودکان فرشتگان آسمانها را به ریه نشانندند. خدا و رسول او در انتظار فاطمه اند.

بچه‌ها را از آغوش مادرشان گرفتم و بندهای کفن را بستم....

قال علی: و الله اخذت فی امرنا و غسلتها فی فمیصها و لم اکشفه عنها، فو الله لقد کانت منیونه طاهره مطهره، ثم حنطتها من فضله حنوط رسول الله (ص) و کفنتها و ادرجته فی اکفانها، فلما همت ان اعقد الداء، نادیت: یا ام کلثوم یا زینب یا سکینه (کذا) یا فضه یا حسن یا حسین! هلموا تزودوا من امکم فهذا الفراق، و اللقا فی الجنة.

فاقبل الحسن و الحسین و هما ینادیان: واحسرتا لاتنطفی ابدان من فقد جدنا محمد المصطفی و انا فاطمه الزهرا یا ام الحسن و یا ام الحسین ادا لقیتم جدنا محمدا المصطفی فاقریه منالسلام و قولی اه انا قد بقینا بعدک یتیمین فی دار الدنیا.

فقال امیر المومنین: انی اشهد اله آنهاقد حنت و انت و مدت یدیها و ضمتهما الی صدرها ملیا و ادا بهاتف من السما ینادی: یا ابا الحسن! ارفعهما عنها فلقد ابکیا و الله ملائکه السماوات، فقد اشتاق الحیب الی المحبوب. قال فرفعتهما عن صدرها و جعلت اعقد الردا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۱۷۹.

خضر نبی

لحظه‌ای که برای غسل دادن رسول خدا(ص) آماده می‌شدم، همین که بدن پاک و پاکیزه آن حضرت را بر سکو نهادم، صدایی از گوشه اتاق به گوشم رسید که گفت: علی! محمد را غسل مده، بدن پاک و مطهر او احتیاج به غسل و شستشو ندارد. از سخن او در دلم گمانی پیدا شد (اما بزودی برطرف شد و به خود آمدم و) گفتم: وای بر تو، تو که هستی؟! پیامبر خدا(ص) ما را به غسل و شستشوی خود فرمان داده است و تو از آن نهی می‌کنی؟!!

در همین حال آواز دیگری با صدایی بلندتر شنیده شد که گفت: علی! او را بشوی و غسل ده، بانگ نخستین از شیطان بود. او به سبب رشک و حسدی که بر محمد(ص) دارد، خوش ندارد که وی با غسل و طهارت پای بر بساط پروردگار خویش بگذارد.

گفتم: ای صاحب صدا! از این که او را به من معرفی کردی، خدا به تو پاداش د نیک دهد، اما تو کیستی؟
گفت: من خضر نبی هستم که برای تشییع جنازه پیغمبر خاتم (ص) آمده‌ام.

قال علی (ع): لما وضعته علی المغتسل اذا بهاتف من زاویه البیت: یا علی! لا تغسل محمدا فانه طاهر مطهر. فوقع قلبیمن ذلك شی و قلت: ویلک، من انت؟ فان النبی امرنا بهذا و هذه سنته، و اذا بهاتف آخر یهتف باعلی صوته: غسله یا علی! فان الهاتف الول کان الشیطان، حسد محمدا ان یدخل قبره مغسلا. قال علی (ع): جزاک الله خیرا قد اخبرتنی ان ذلك ابلیس فمن انت؟ قال: انا الخضر حضرت جنازه محمد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فضائل الخمسه من الصحاح الستة، ج ۳، ص ۳۷.

خاک زیر پا

روزی که قلعه خیبر را فتح کردم و دروازه آن را گشودم، رسول خدا (ص) به من فرمود: اگر خوف آن نبود که گروهی از امت من، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح گفته‌اند، درباره تو نیز بگویند، در حق تو مخنی می‌گفتم که از جایی عبور نمی‌کردی، مگر اینکه خاک زیر پای تو را برای تبرک ب می‌گرفتند و از باقیمانده آب وضو و طهارت استسفا می‌نمودند.

اما برای تو همین افتخار بس، که تو از منی و من از توام تو میراث بر من هستی و من نیز از تو، ارث می‌برم. مقام و منزلت تو نزد من همچون هارون نسبت به موسی است، جز اینکه رشته نیوت پس از من بریده است. تو آن کسی هستی که دیون مرا ادا خواهی کرد و بر سنت و شیوه من (با منافقان) به پیکارپردازی و در روز واپسین از همگان به من نزدیکتر خواهی بود.

قال علی (ع): قال لی رسول الله (ص) یوم فتحت خیبر: لو لا- ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت النصارى فی عیسی بن مریم، لقلت الیوم فیک مقالا- لا- تمر علی ملا- من المسلمین لا اخذوا من تراب رجلیک و فضل طهورک یتشرفون به و لکن حسبک ان تکون منی و انا منک ترثنی و ارثک و انت منی بمنزله هارون و موسی الا انه لانی بعدی.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۸، ص ۲۴۷.

به روایت شیخ مفید، گفتار فوق از پیامبر خدا(ص) در غزوه ذات الرمل (یا ذات السلاسل) که نام دیگر این غزوه است) شنیده شده است. (اعلام الوری، ج ۱، ص ۱۸۶).

خوارج نهروان

۱. (نیرنگ حکمیت و رسوایی ناشی از آن ثمره‌ای جز ندامت و سرخوردگی، به همراه نداشت) در نتیجه زبان مردم به سرزنش گشوده شد و هر کس دیگری را به باد ملامت گرفت، که چرا کار را به حکمین واگذار نمودند؟! اما دیگر دیر شده بود و هیچ کاری از آنها ساخته نبود. (ای کاش داستان به همین جا خاتمه می‌یافت و عفریت جهل و حماقت گریبانشان را رها می‌ساخت و دستهای پیمان‌شکن آنان را، همین جا کوتاه می‌کرد و دیگر فرصت ارتکاب جنایاتی بزرگتر به آنان نمی‌داد. جنایتی که نطفه آن با القای این شبهه در اذهانشان بارور گشت و با طرح این سخن) در میان خود گفتند:

«پیشوای ما (علی) نمی‌بایست از کار خطای ما پیروی می‌کرد، بلکه بر او لازم بود که طبق نظر واقعی خود عمل کند (و حکمیت را نپذیرد)، هر چند به قیمت کشته شدن او و کسانی از ما، تمام می‌شود. اما او چنین نکرد، بلکه تابع نظر ما شد- نظری که خود از روز نخست آن را خطا می‌پنداشت- پس هم اینک او کافر گشته و کشتن کافر و ریختن خون او بر ما رواست!».

با ظهور این فکر آنها با سرعت هر چه تمامتر از میان لشکر بیرون رفتند و با صدای بلند فریاد کشیدند که: «داوری و حکمیت، فقط مخصوص خداست».

سپس دسته دسته به هر سو پراکنده شدند. گروهی به نخيله و عده‌ای به حروراء و شماری نیز راه مشرق را پیش گرفتند، و از دجله گذشتند.

در بین راه با هر مسلمانی که برخورد می‌کردند از فکر و نظرش می‌پرسیدند؛ چنانچه عقیده‌اش را مطابق سلیقه خود می‌یافتند، رهایش می‌ساختند و گرنه او را می‌کشتند و خونش را می‌ریختند.

من ابتدا نزد دو دسته اول (آنان که در نخيله و حروراء گرد آمده بودند) رفتم و همه را به پیروی از حق و اطاعت خدا و بازگشت به سوی او فراخواندم. اما آنها نپذیرفتند و دلهای بیمارشان به کمتر از جنگ راضی نشد. و دریافتم که جز به تیغ شمشیر آرام و قرار نمی‌گیرند، پس بناچار با آنها جنگیدم و هر دو گروه را کشتم، پس از آنکه آنها را به فرمان خدا و صلح و آشتی دعوت نموده بودم.

... افسوس اگر آنها دست از حماقت می‌کشیدند و خود را به کشتن نمی‌دادند، پشتیبانی نیرومند و سدی سترگ برای پیشرفت اسلام به شمار می‌آمدند! ولی خواست خدا جز این بود.

۲. سپس برای دسته سوم شورشیان نامه نوشتم و نمایندگان خود را پی در پی نزد آنها فرستادم؛ کسانی که از بهترین افراد محسوب می‌شدند و آنها را به زهد و تقوا و شایستگی می‌شناختم.

اما گویا سرنوشت این گروه نیز با سرنوشت همفکرانشان گره خورده بود. آنان نیز از همان راهی رفتند که دوستانشان پیموده بودند. (دامنه شرارت‌های آنها در هر جا گسترش یافت) بر هر مسلمانی که دست پیدا می‌کردند، به جرم اینکه با عقیده‌ی آنها مخالف بود، به سرعت او را می‌کشتند. گزارش کشتار آنها و اخبار فجایع آن یاغیان، پی در پی به من می‌رسید.

من ابتدا از دجله عبور کرده و نزد آنها رفتم، و پیش از هرگونه اقدامی، نمایندگان خود و افراد شایسته‌ای را (که به نفوذ کلامشان امید می‌رفت) نزدشان فرستادم و تا آنجا که در توان داشتم- برای هدایت آنها- تلاش کردم. به آنها گفتم چنانچه دست از شرارت بردارند عذرشان را می‌پذیرم (و جان و مالشان را محترم می‌شمارم) و این پیغام را یک بار توسط «مالک اشتر» و بار دیگر به وسیله «احنف بن قیس» و عده‌ای دیگر به آنها رساندم، اما نپذیرفتند و همچنان بر ادامه پستی و شرارت‌های خود پافشاری کردند. این شد که با آنان نیز جنگیدم و تمامی آنان که به چهار هزار نفر بلکه بیشتر بالغ می‌شدند، کشته شدند. و حتی یک نفر هم به عنوان خبرگزار- از میان آن همه جمعیت- جان به سلامت نبرد.

۱. قال علی علیه السلام:.... اقبل بعض القوم علی بعض باللائمة فیما صاروا الیه من تحکیم الحکمین فلم یجدوا لانفسهم من ذلك مخرجا الا ان قالوا:

«كان ینبغی لامیرنا ان لا یتابع من اخطا و ان یمضی بحقیقۀ رأیه علی قتل نفسه و قتل من خالفه منا، فقد کفر بمتابعته ایانا و طاعته لنا فی الخطا و احل لنا بذلک قتله و سفک دمه».

فتجمعوا علی ذلك و خرجوا راكبین رؤوسهم ینادون باعلی اصواتهم: «لا حکم الا لله» ثم تفرقوا: فرقة بالخیلة و اخرى بحروراء و اخرى راكبة راسها تخبط الارض شرقا حتی عبرت دجلة فلم تمر بمسلم الا امتحنته فمن تابعها استحیته و من خالفها قتلته. فخرجت الی الاولین واحدة بعد اخرى، ادعوهم الی طاعة الله عز و جل و الرجوع الیه. فایا الا السیف لا یقنعهما غیر ذلك، فلما اعیت الحيلة فیهما حاکمتهما الی الله عز و جل، فقتل الله هذه و هذه. كانوا- یا اخا اليهود!- لو لا ما فعلوا لكانوا ركننا قویا و سدا منيعا، فابی الله الا ما صاروا الیه. [۱].

۲. قال علی علیه السلام:.... ثم كتبت الی الفرقة الثالثة و وجهت رسلی تتری و كانوا من اجله اصحابی و اهل التبعد منهم و الزهد فی الدنيا فابت الا اتباع اختیها و الاحتذاء علی مثالهما. و أسرع فی قتل من خالفها من المسلمین و تابعت الی الاخبار بفعلهم. فخرجت حتی قطعت الیهم دجلة أوجه السفراء و النصحاء و أطلب العتبی بجهدی بهذا مرة و بهذا مرة- و أوماً علیه السلام بیده الی الاشر و الاحنف بن قیس و- فلما أبوا الا تلك ركبتهما منهم فقتلهم الله یا اخا اليهود عن آخرهم و هم اربعة آلاف أو یزیدون حتی لم یفلت منهم مخبر....

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۸، ص ۱۸۲؛ اختصاص، ص ۱۷۹؛ خصال، ص ۴۳۷.

ابن ابی الحدید می نویسد: آنگاه که علی علیه السلام سپاهیان خود را با نطق آتشین خود روحیه می داد و آنان را برای نبرد با خوارج مهیا می ساخت، فرمود:

«بر آنها یورش برید (و بدانید که پیروزی با شماست) به خدا سوگند حتی از جمع شما ده نفر کشته نخواهد شد و از آنان نیز تعدادی که به ده نفر نخواهد رسید زنده نخواهد ماند».

پیشگویی حضرت در پایان کار به صدق نشست و از یاران او نه نفر شهید شدند و از سپاه انبوه خصم تنها هشت نفر به سلامت گریختند. (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۷۳).

خبر دادن به ملاقات جویریہ با شیر

از حضرت باقر علیه السلام روایت است که فرمود: مردی بنام جویریہ عازم سفر از کوفه بود، حضرت علی علیه السلام به او فرمود: بدان که در میان راه به شیری برخورد خواهی کرد، جویریہ گفت: چاره چیست؟

فرمود: به او بگو امیرالمؤمنین علیه السلام به من از تو امان داده است! جویریہ از کوفه بیرون آمد، در میان راه همچنانچه حضرت گفته بود، متوجه شد شیری بطرف او می آید، جویریہ صدا زد: ای شیر همانا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب به من از تو امان داده است. جویریہ گوید: همینکه کلام حضرت را رساندم، آن حیوان برگشت در حالیکه سر را به زیر انداخته و هممه می کرد، و با همین حال از نیزار پنهان شد (در روایتی آمده است که پنج بار هممه کرد). جویریہ بعد از انجام کار خود و بازگشت به کوفه، نزد حضرت علی علیه السلام رفت و جریان را بازگو کرد، حضرت فرمود: با آن شیر چه گفتی و او با تو چه گفت؟ جویریہ گفت: هر چه فرموده بودید گفتم، و به برکت فرمایش شما از من منصرف شد، اما اینکه آن حیوان چه گفت- من نمی دانم خدا و رسول و

وصی او بهتر می‌دانند. حضرت فرمود: او در حالیکه مهمه می‌کرد پشت نمود (و رفت) عرض کردم: آری. فرمود: آن حیوان به تو گفت: وصی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از من سلام برسان، سپس حضرت دست خود را به صورت عدد پنج نشان داد [۱] (یعنی پنج بار) مؤلف گوید: آنچه از آیات قرآن و احادیث بسیار زیاد استفاده می‌شود این است که حیوانات دارای مقداری از فهم و شعور ولو ضعیف و مناسب با خودشان می‌باشند، و در همین راستا، به ذکر الهی می‌پردازند و اولیا خدا مخصوصاً ائمه اطهار علیه‌السلام را می‌شناسند و احترام می‌کنند و همچنانکه مشخص می‌گردد که حیوانات دارای زبان گویائی میان خویش هستند که با آن تکلم می‌کنند هر چند در حوصله فهم ما نباشد. بحث بیشتر و ارائه قرآنی و احادیث مربوط نیاز به مجال دیگری دارد.

پی نوشت ها:

[۱] مدینه المعجز، ص ۴۴.

خالد نمرده است

سويد بن غفله گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودم که مردی نزد حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین از وادی القری می‌آیم و خبر موت خالد بن عرفطه را آورده‌ام. حضرت فرمود: البته که او نمرده است! آن مرد کلام خود را تکرار کرد، حضرت فرمود: سوگند به آنکه جانم در دست قدرت اوست، خالد نمرده و نمی‌میرد!! آن مرد برای بار سوم سخن خود را تکرار کرد! و اضافه نمود که: «سبحان الله» من به شما از موت او خبر می‌دهم ولی شما می‌گوئید نمرده است! امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: قسم به آنکه جانم در دست قدرت اوست، خالد نمرده و نمی‌میرد تا فرمانده سپاه ضلالت شود و پرچمدار او شخصی باشد بنام حیب بن جماز!! راوی گوید: حیب بن جماز وقتی این سخن حضرت به گوشش رسید به نزد حضرت آمد و گفت: به خدا قسم که من شیعه شما هستم، ولی شما درباره من سخنی فرمودید که آن را در خود نمی‌یابم! حضرت فرمود: اگر حیب بن جماز توئی، حتماً و قطعاً آن پرچم را به دوش خواهی گرفت! حیب با شنیدن این پاسخ پشت کرد و رفت و حضرت ادامه داد: اگر حیب بن جماز توئی، البته البته آن پرچم را به دوش خواهی گرفت! ابوحمزه گوید: به خدا سوگند حیب بن جماز زنده ماند تا اینکه (در زمان سیدالشهداء علیه‌السلام) وقتی عمر بن سعد به جنگ با امام حسین علیه‌السلام فرستاده شد، خالد بن عرفطه از فرماندهان سپاه او بود و حیب نیز پرچم او را بر دوش داشت!! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاختصاص، بصائر الدرجات، الارشاد، اعلام الدری، بحار الانوار، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

خبر دادن به کشته شدن زرعه

یکی از خوارج مردی بنام زرعۀ بن برج، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت: آگاه باش، بخدا سوگند اگر از آن داوری که تعیین نمودی و در دین خدا مردم را داور کردی برنگردی و توبه نکنی (با اینکه حضرت همواره دستور ادامه جنگ را می‌داد و این خوارج بودند که حضرت را مجبور به توقیف جنگ کردند) هر آینه تو را می‌کشم و به این کار رضای خداوند را طلب می‌کنم! حضرت فرموده زشت باد، چقدر بدبختی، گویا تو را می‌بینم که کشته شده‌ای و باد بر پیکر تو می‌وزد.

و همینطور شد که حضرت فرموده بود [۱] و آن ملعون به درک واصل شد.

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۳۹ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

خبر دادن به شهادت مزرع بن عبدالله

مردی به نام ابوالعالیه گوید: مزرع بن عبدالله از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کرد که فرمود: به خدا سوگند حتما لشکری روی آورد و چون به بیابان رسد زمین آنها را فرو برد، ابوالعالیه گوید: به او گفتم: تو به من از غیب خبر می دهی؟ مزرع گفت: آنچه می گویم حفظ کن، بخدا سوگند امیرالمؤمنین علیه السلام خبر داده واقع خواهد شد و (خبر دیگره اینکه) مردی دستگیر می شود و میان دو غرفه از غرفه های این مسجد به دار آویخته و کشته می شود.

ابوالمعالی که بسیار تعجب کرده بود گفت: تو از غیب خبر می دهی؟ مزرع گفت: مرا مرد امین و راستگو علی بن ابی طالب خبر داده است. ابوالمعالی گوید: یک جمعه نگذشته بود که مزرع را دستگیر کردند و او را کشته و میان غرفه مسجد به دار آویختند، او خبر سومی نیز به من داده بود که آن را فراموش کردم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد: ۳۱۷.

خبر به قیام و پیروزی ابومسلم خراسانی

در جنگ صفین، ناگاه لشکر شام، میمنه لشکر عراق را فراری داد، مالک اشتر سردار لشکر حضرت امیر علیه السلام در تلاش برای جلوگیری از متلاشی شدن سپاه، سربازان را با فریاد به بازگشت و ادامه جنگ فرا می خواند.

در این میان مالک اشتر شنید که حضرت می فرمود: ای ابومسلم بگیر ایشان را! حضرت سه بار این جمله را تکرار نمود. مالک که به منظور حضرت پی نبرده بود خیال کرد منظور حضرت ابومسلم خولانی از سپاهیان شام است، به همین جهت به حضرت عرض کرد: آیا ابومسلم با لشکر شام نیست؟ حضرت فرمود: منظورم ابومسلم خولانی که در سپاه شام است نیست، بلکه مقصود من مردی است که از ناحیه مشرق ظهور کند و خداوند به وسیله او اهل شام را هلاک گرداند و حکومت را از ایشان بستاند. [۱] و باز در طی نامه ای که به معاویه فرستاده فرمود: از طرف خراسان پرچمهای سیاه ظاهر می شود و حکومت بنی امیه را برمی اندازد. [۲].

مختصری از جریان قیام ابومسلم خراسانی

و حوادث همانگونه شد که حضرت خبر داده بود، زیرا ابومسلم خراسانی به طرفداری از ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس و امامت او پرداخت، در خراسان کار او بالا گرفت، و لباس سیاه را شعار خود قرار داد و به سپاه خود دستور تا جامه سیاه بپوشند و پرچم سیاه بردارند و در رمضان سال ۱۲۹ هجری به عنوان سردار لشکر ابراهیم عباسی قیام کرد و سرانجام پس از پیروزیهای مکرر و آزادسازی مناطق بسیار سرانجام لشکر بنی امیه شکست خورده و آخرین آنها یعنی مروان حمار کشته شد، گویند پس از کشته شدن، زبان او را قطع کردند و دور انداختند، گربه ای پیدا شد و زبان مروان را خورد و از عجایب روزگار آنکه قبل از این به دستور مروان زبان یکی از خادمین خود را که سخن چینی کرده بود بردند و همین گربه زبان او را خورده بود!!

ابراهیم مذکور قبلا به دستور مروان دستگیر شده بود و چندی در حران زندانی شد و چون از رهائی مأیوس گردید، و در وصیت

نامه‌ای خلافت را برای برادر خود عبدالله سفاح قرار داد و نزد شخصی امانت نهاد، و سرانجام به دستور مروان سر او را در کیسه‌ای از آهک کردند، مدتی دست و پا زد و جان داد، و چون مروان به دست ابومسلم کشته شد برادر او عبدالله سفاح به خلافت رسید، و به این ترتیب در سال ۱۳۲ هجری حکومت بنی امیه منقرض و حکومت بنی عباس آغاز شد.

سرانجام فجیع و عبرت‌آمیز ابومسلم خراسانی

اما ابومسلم خراسانی او مردی بسیار خونریز بود به گونه‌ای که تعداد کشته شده‌های به دست او را در جریان قیام که با شکنجه کشته بود تا صدها هزار نفر شمارش کرده‌اند.

ابومسلم با اینکه در زمان سفاح، اقدام به قتل ابوسلمه اولین وزیر بنی عباس کرده بود اما چون حقی عظیم بر دولت بنی عباس داشت، سفاح با او کاری نداشت، بلکه او را احترام می‌کرد، تا اینکه سرانجام در ۲۵ شعبان سال ۱۳۷ به دستور منصور عباسی کشته شد، زیرا میان آنها کدورتی پدید آمد، گویند ابومسلم مدعی خلافت بود و بعد از مکاتبات بسیاری که میان آن دو رد و بدل شد، سرانجام ابومسلم به دیدار منصور شتافت، منصور دست به حيله زد و دستور داد مردم به استقبال او روند، استقبال خوبی از او به عمل آمد، ابومسلم به نزد منصور آمد و دست او را بوسید.

منصور به او اجازه داد مرخص شود و سه روز استراحت کند و نظافت نماید، فردا مردی بنام عثمان بن نهیک و چهار نفر از نگهبانان را خواسته گفت: هرگاه من در کف دست خود را به هم زدم، خارج شوید و ابومسلم را بکشید.

وقتی ابومسلم به نزد منصور شتافت، منصور شروع کرد راجع به برخی کارهای گذشته وی اعتراض کردن و در هر مورد ابومسلم توضیح می‌داد، وقتی سرزنش منصور طولانی شد، ابومسلم گفت: اینگونه نباید با من صحبت شود بعد از آنهمه سختیها و کارهایی که من کردم و سوابقی که (برای حکومت بنی عباس) دارم. منصور در حالی که خشمگین بود گفت: ای پسر زن خبیث، اگر به جای تو کنیزی بود کافی بود، تو در سایه دولت ما فعالیت کردی، اگر کار دست تو بود، قدرت هیچ اقدامی نداشتی. ابومسلم به عنوان کرنش دست منصور را بوسید و عذرخواهی کرد، منصور گفت: همانند امروز ندیدم، به خدا که این کار تو فقط خشم مرا افزون کرد.

ابومسلم گفت: این سخن را رها کن من جز از خدا نمی‌ترسم، منصور از این سخن برآشفت و او را بدگویی کرد و دست بر هم زد، نگهبانان بر او حمله کردند، ابومسلم گفت: ای امیر مؤمنان مرا برای (دفاع در مقابل) دشمن نگه‌دار، منصور گفت: خدا مرا در آن زمان نگه ندارد، آیا دشمنی دشمن تر از تو برای من هست؟ آنگاه نگهبانان در حالی که ابومسلم فریاد می‌زد، العفو، او را کشتند. منصور گفت: آیا الآن که شمشیرها تو را در بر گرفته تقاضای عفو داری؟ [۳].

گویند: ابومسلم می‌گفت: سرگذشت من با عباسیان همانند مردی صالح است که استخوان شیری دید، دعا کرد تا خداوند او را زنده کند، چون شیر زنده شد گفت:

تو بر من حق بزرگی داری ولی مصلحت آن است که تو را بکشم زیرا تو مردی مستجاب الدعوه هستی، شاید دوباره دعا کنی تا خداوند مرا بمیراند یا شیری قوی تر بیافریند و سبب ضرر من شود.

اکنون که عباسیان به سبب من قوی شدند، مصلحت ایشان در کشتن من است. گویند: ابومسلم در سرزمین عرفات دعا می‌کرد و می‌گفت: خدایا از گناهی توبه می‌کنم که گمان ندارم مرا بیامری، به او گفتند: آیا بر خداوند سخت است آمرزش آن؟ گفت: من لباس ستمی را بافته‌ام که تا دولت بنی العباس بر جاست ادامه دارد، چه بسیار فریاد مظلومی که چون زیر بار ستم قرار گیرد مرا لعنت خواهد کرد، آیا مردی که این همه دشمن دارد چگونه آمرزیده می‌شود؟ [۴].

صاحب حدیقه الشیعه گوید: ابومسلم از هنگام قیام تا زمانی که کشته شد ششصد هزار نفر را کشته بود به جز آنها که در صحنه های جنگ کشته بود، در زمان سرداری او بسیاری از شیعیان به قتل رسیدند، به دستور او نبیره جعفر طیار را کشتند، ابوسلمه خلال

را به خاطر نامه‌ای که به امام صادق علیه‌السلام نوشته بود دستور داد تا کشتند.

سلیمان کثیر را به واسطه آنکه به اولاد امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمایل داشت به دست خود به قتل رسانید، نبیره امام سجاد را نیز کشت و اخبار در مذمت او بسیار است. سپس روایتی را از احمد بن محمد بن عیسی نقل می‌کند که گوید نزد حضرت رضا علیه‌السلام با عده‌ای از اصحاب حضرت نشستیم بودم که محمد بن ابی‌عمیر وارد شد، سلام کرد و نشست سپس گفت: ای پسر پیامبر، خداوند مرا فدای تو گرداند نظر شما در مورد ابومسلم مروزی که در زمان مروان قیام کرد چیست؟ حضرت فرمود: نام او در دفتری است که نام دشمنان ما، بنی امیه و دیگران در آن است. راوی پرسید: گروهی از مخالفین می‌گویند او از شیعیان شماس است، حضرت فرمود: دروغ می‌گویند و گناه می‌کنند خداوند ایشان را لعنت کند، ابومسلم نسبت به ما و شیعیان ما به شدت عناد و دشمنی داشت، هر که او را دوست دارد ما را دشمن داشته و هر که از او قبول کند بر ما رد کرده است، هر که او را مدح کند ما را بدگوئی کرده است، ای پسر ابی‌عمیر هر که می‌خواهد از شیعیان ما باشد باید از او بیزاری جوید و هر که از او بیزاری نجوید از ما نیست و ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۳۱۰.

[۲] بحارالانوار.

[۳] الکامل، ج ۵ ص ۴۷۴.

[۴] تتمه المنتهی، ص ۱۱۱.

[۵] حدیقه الشیعه، ص ۵۵۶.

خبر دادن کشته شدن فرزندش عبدالله

حضرت باقر علیه‌السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه‌السلام پسران خود را جمع نموده به آنها فرمود: خداوند دوست دارد که در مورد من سنتی از یعقوب قرار دهد، یعقوب دوازده پسر خود را جمع کرده به آنها گفت: شما را نسبت به یوسف وصیت می‌کنم که از او اطاعت کنید، و من شما را وصیت می‌کنم که از حسن و حسین اطاعت کنید و از این دو بشنوید. یکی از فرزندان حضرت که عبدالله نام داشت (و همانند سایرین نبود و در رضایت حضرت کوشا نبود گویا به اعتراض) گفت: به محمد حنیفه وصیت نمی‌کنید؟ حضرت فرمود: در حیات من بر من جرأت کردی؟ گویا تو را می‌بینم که در خیمه‌ات کشته شده‌ای و قاتل تو نیز مشخص نباشد. روزگار گذشت تا آنکه در زمان مختار، عبدالله به نزد مختار رفت تا با او بیعت کند.

مختار گفت: من آنطور که شما می‌پنداری نیستم، او نسبت به مختار خشمگین شد و به طرف مصعب بن زبیر در بصره رفت و طرفدار او شد و از او خواست تا او را فرماندار کوفه قرار دهد، وقتی سپاه مصعب و مختار در ناحیه حروراء در مقابل هم قرار گرفتند او در قسمت پیشاهنگ لشکر قرار داشت. شب که پایان یافت، هنگام صبح مردم عبدالله را دیدند که در خیمه سر بریده افتاده است و قاتلش نیز مشخص نبوده. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۲۹۵.

خبر دادن از حمله مغولان و تاتار

در نهج البلاغه است که حضرت امیر علیه السلام فرمود:

گویا می‌بینیم آنها را که گروهی هستند که چهره‌هایشان مانند سپر (پهن و گرد) و چکش خورده است (پرگوش و ضخیم و نشانه‌دار) لباسهای دیبا و ابریشم می‌پوشند و اسبهای نیکو یدک می‌کشند، هر کجا (که وارد شوند) خونریزی بسیار سخت واقع می‌شود به گونه‌ای که مجروحین بر روی کشته‌ها راه روند و گریخته کمتر از اسیر باشد (اکثرا مخالفین آنها کشته یا اسیر شوند و راه فراری ندارند). [۱].

شارح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید گوید: این خبر غیبی که امیرالمؤمنین علیه السلام داده است ما آن را با چشم خود دیدیم و در زمان ما واقع شد، مردم از اول اسلام منتظر آن بودند تا آنکه قضا و قدر آن را به عصر ما کشاند.

ایشان مردمانی بودند که از دورترین نقاط مشرق خروج کردند، لشکر ایشان از آنجا تا شام و عراق پیشروی کرد و در میان شهرها و سرزمینها (ئی که اشغال می‌کردند) کارهایی انجام دادند (و جنایاتی مرتکب شدند) که از اول خلقت آدم تا زمان ما در هیچ تاریخی سابقه ندارد. اگر بابک خرمی بیست سال حکومت ستمگرانه داشت، لیکن سختی آن فقط در یک منطقه و آن آذربایجان بود اما این گروه تمامی مشرق را تصرف کردند و جنایات آنها به شهرهای ارمنستان و شام و عراق رسید.

چه نسبتی است میان بخت النصر که یهود را کشت و بیت المقدس را خراب کرد و بنی اسرائیل را در شام نابود نمود و میان این گروه که مسلمانان و غیر مسلمانان را کشتند.

ابن‌اثیر مورخ معروف گوید: برای نگارش واقعه چنگیز چند سال از آن دست کشیدم و مرددم بودم! چه کسی می‌تواند نابودی اسلام و مسلمین را بنویسد و آن را ذکر کند، ای کاش مادر مرا نزائیده بود و ای کاش من قبل از این مرده بودم و به دست فراموشی سپرده می‌شدم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۲۸.

[۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید.

خبر دادن حضرت به شغل مخفی مغیره

روزی مغیره بن شعبه (که از منافقین و دشمنان حضرت علی علیه السلام است) نزد حضرت آمد، حضرت مشغول نماز بود، او سلام کرد ولی حضرت به او جوابی نداد! با تکبر گفت: یا امیرالمؤمنین سلام کردم ولی جواب مرا ندادید گویا مرا نشناختید! حضرت فرمود: به خدا قسم که تو را می‌شناسم، گویا بوی پشم را از تو استشمام می‌کنم! مغیره با شنیدن این سخن به شدت خشمگین شد و در حالی که عبايش را روی زمین می‌کشید رفت، برخی از حاضرین گفتند: یا علی این چه سخنی بود؟ حضرت فرمود: من درباره او جز حق نگفتم، به خدا قسم گویا او و پدرش را می‌بینم که در یمن پشم ریزی می‌کنند، مردم از این کلام تعجب کردند، زیرا تا به حال هیچکس این گونه نگفته بود [۱] یعنی کسی از شغل پائین او و خانواده‌اش در گذشته آگاهی نداشت.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۳۲۹.

خبر داشتن از مکان اختفای مروان و ابن‌زبیر

وقتی حضرت امیر علیه‌السلام سپاه بصره را شکست داد، زبیر و طلحه کشته و عایشه اسیر و سپاهیان متواری شدند، (حضرت در شهر بصره می‌گذشت که) زنی به نام صفیه دختر حارث به حضرت گفت: ای کشنده دوستان و عزیزان و ای جدا کننده بستگان (منظورش خالی کردن عقده خود نسبت به حضرت علی علیه‌السلام به خاطر کشته شدن بستگان خبیثش بود) حضرت فرمود: من تو را سرزنش نمی‌کنم بر دشمنی خودت (نسبت به من) زیرا که من جد تو را در بدر کشته‌ام و عموی تو را در جنگ احد و شوهر تو را امروز، و اگر من قاتل دوستان بودم معرفی می‌کردم کسانی را که در این خانه هستند.

وقتی خانه را بازرسی کردند دیدند (دو نفر از سران جنگ جمل) مروان و عبدالله بن زبیر در آنجا پنهان شده‌اند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲ ص ۲۶۲.

خبرهای غیبی در مورد حضرت مهدی

اصبغ بن نباته گوید: خدمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمدم دیدم آن حضرت متفکر است و زمین را خط می‌کشد، عرض کردم: ای امیر مؤمنان چرا شما را متفکر می‌بینم و بر زمین خط می‌کشی؟ مگر به آن (خلافت در روی زمین تمایل داری؟ حضرت فرمود: نه به خدا قسم تا به حال یک روز هم در زمین و دنیا رغبت نکرده‌ام و لکن فکر می‌کردم درباره مولودی که فرزند یازدهم نسل من است، او همان مهدی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند همان‌گونه که از جور و ستم پر شده باشد.

برای او حیرتی و غیبتی است که گروهی از آن گمراه و گروهی دیگر هدایت می‌یابند... عرض کردم: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع می‌شود؟ فرمود: آری همان‌گونه که خلقت او یقینی است. ای اصبغ تو کجا و این امر؟ ایشانند نیکان امت با نیکان این عترت، عرض کردم: بعد از آن چه می‌شود؟ حضرت فرمود: سپس خداوند آنچه خواهد انجام دهد، همانا برای اوست بداها (تغییرات) و تصمیمها و اهداف و نتایجی. [۱].

نهمین از فرزندان تو یا حسین همان قائم بالحق است

حضرت رضا علیه‌السلام از پدران بزرگوارش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کند که فرمود: نهمین از فرزندان تو یا حسین همان قائم بالحق است، همان ظاهر کننده دین، و منتشر کننده عدل. امام حسین علیه‌السلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین این خبر واقع خواهد شد؟ حضرت فرمود: آری قسم به آنکه محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزید و او را از جمیع مخلوقات انتخاب کرد، این خبر واقع خواهد شد، لیکن بعد از غیبت و حیرتی که در آن ثابت قدم نمی‌مانند مگر اشخاص با اخلاص که با روح یقین مباشرت کرده‌اند.

آنها که خدا از آنها پیمان ولایت ما را گرفته است و در دل‌هایشان نوشته و آنها را به واسطه روح خود تأیید نموده است. [۲].

مؤلف گوید: انبوه روایات اهل بیت علیه‌السلام نشان دهنده این نکته است که در آخر الزمان هنگام ابتلا و سختی و امتحان مردم است و گروه بیشتری از مردم در اثر سستی ایمان و شدت بلا و مشکلات از این امتحان ناکام خواهند شد، پس باید بکوشیم تا با تمسک به اهل بیت علیه‌السلام و صبر و استقامت، دین خود را از خطرات مصون بداریم.

او ناپیدائی است رانده شده

عده‌ای از صحابه امیرالمؤمنین علیه‌السلام گویند: امیرالمؤمنین هرگاه پسرش حسن علیه‌السلام وارد می‌شد می‌فرمود: مرحبا به فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و هرگاه حسین علیه‌السلام می‌آمد می‌فرمود: پدرم فدای تو باد ای پدر فرزند بهترین کنیزان. عرض کردند یا امیرالمؤمنین چرا به حسن این گونه و به حسین آن گونه می‌فرمائی؟ پسر بهترین کنیزان چیست؟ (که امام حسین پدر اوست) حضرت فرمود: او ناپیدائی است رانده شده (نامش) محمد پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر جعفر پسر محمد پسر علی پسر حسین همین شخص و دست مبارک را بر سر امام حسین علیه‌السلام نهاد. [۳].

غیبت حضرت مهدی طولانی خواهد بود

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام از حضرت مهدی یاد نموده فرمود: آگاه باش که (او) غیبتی خواهد داشت (طولانی) به گونه‌ای که نادانان گویند:

خداوند را در آل محمد صلی الله علیه و آله برنامه‌ای نیست! [۴] یعنی آنقدر غیبت حضرت طولانی می‌شود که عده‌ای از معتقدین حضرت مایوس شده و ظهور حضرت را منکر می‌شوند زیرا می‌بینند ظلم و ستم و کفر و نفاق عمومی شده و هر چه انتظار می‌کشند حضرت ظهور نمی‌کند.

این پسر سید و آقا است

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نگاهی به فرزندش حسین علیه‌السلام نموده فرموده: همانا این پسر سید و آقا است همچنان که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را سید و آقا نامیده است (گویا اشاره است به حدیث معروف: «الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة» یعنی: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشتند.)

خداوند از صلب او مردی را به دنیا آورد همانا پیامبر شما در سیرت و صورت. (در برخی روایات آمده است: در صورت مثل او اما در سیرت مثل او نیست، یعنی گرچه احکام خدا را اجرا می‌کند اما در اجرای آن روشهای جدیدی نیز دارد و چه بسا به دشمنان آن گونه که مهلت داده می‌شد مهلت ندهد. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین که کسی شهادتین می‌گفت و اظهار اسلام می‌کرد می‌پذیرفت و مأمور به باطن افراد نبود به همین جهت منافقین نیز در زمان حضرت زیاد بودند و حضرت با آنها کاری نداشت، اما حضرت مهدی (عج) منافق را نیز مهلت نمی‌دهد).

ادامه حدیث: هنگام غفلت مردم و مردن حق و غلبه ستم خروج می‌کند... از خروج او اهل آسمان و ساکنین آن خوشحال می‌شوند، زمین را از عدل و داد پر خواهد کرد همچنان که از ظلم و ستم پوشیده باشد. [۵].

خوشا به حال استقامت کنندگان در آخر الزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد سختیهای دوران غیبت و فضیلت استقامت در دین در آن زمان فرمود:

برای قائم ما غیبتی است طولانی، گویا شیعیان را می‌بینم که در آن دوران چون چهارپایان به دنبال چراگاه می‌روند اما نمی‌یابند (به دنبال پناهگاهی هستند اما پیدا نمی‌کنند) آگاه باشید هر که از شیعیان که بر دین خود ثابت قدم باشد و طولانی شدن زمان غیبت، دل او را سخت نکند، او روز قیامت با من است در درجه من سپس فرمود: همانا قائم ما چون قیام کند در گردن او برای هیچکس بیعتی نیست به همین جهت تولدش مخفی و خودش پنهان می‌گردد. [۶].

صاحب این امر از فرزندان من است

حضرت علی علیه‌السلام فرمود: صاحب این امر (یعنی حضرت مهدی علیه‌السلام) از فرزندان من است، اوست آنکه درباره او (بخاطر طولانی شدن زمان غیبت حضرت، تردید کنند و) بگویند یا مرده یا کشته شده؟ نه در کدام مکان است؟ [۷].

من و این دو پسر حتما کشته خواهیم شد

امام صادق علیه‌السلام از پدران بزرگوار خویش روایت کند که در زمان حضرت امیر علیه‌السلام آب فرات (طغیان نموده) زیاد شد،

حضرت با دو فرزندش حسن و حسین علیه‌السلام سوار بر مرکب شده از کنار طایفه بنی ثقیف عبور نمود، به مردم خبر رسید که حضرت علی برای فرو نشاندن آب فرات می‌آید، حضرت فرمود:

به خدا قسم من و این دو پسر من حتما کشته خواهیم شد و خداوند مردی از اولاد مرا در آخر الزمان برانگیزد تا خونخواهی ما کند، آن مرد (حضرت مهدی (عج)) برای شناخت اهل باطل و گمراهی غایب می‌شود (غیبتش چنان طولانی گردد که) شخص نادان گوید: «مالله فی آل محمد من حاجه! خدا را با آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم کاری نیست.» (یعنی در اثر طولانی شدن زمان غیبت حضرت مهدی (عج) عده‌ای مایوس می‌گردند و می‌گویند: اگر خداوند برنامه‌ای توسط حضرت داشت انجام می‌داد.)
خليفة دوم از مهدی می‌پرسد

امام باقر علیه‌السلام فرمود: روزی عمر بن خطاب از حضرت امیر علیه‌السلام راجع به مهدی (عج) سؤال نمود و گفت: ای پسر ابی طالب بگو که نام مهدی چیست؟ حضرت فرمود: اسم او را نمی‌گویم همانا حبیب من و خلیل من با من عهد نموده است که خبر ندهم اسم او را (به نااهلان) تا اینکه خداوند او را مبعوث گرداند و این از آن اموری است که خداوند به رسول خود در علم خویش ودیعه گذارده است. [۸]

مرحوم طبرسی ضمن بیان این روایت با اندک تفاوتی ادامه می‌دهد: عمر گفت: پس از اوصاف او بگو، حضرت فرمود: جوانی است با قامت اندازه، زیبا صورت، با موئی نیکو (و بلند) که بر روی دو شانه‌اش می‌ریزد، نور صورت او سیاهی موی محاسن و سر او را می‌پوشاند، پدرم فدای فرزند بهترین کنیزان [۹] (زیرا نرجس خاتون مادر گرامی حضرت مهدی (عج) کنیز بوده است).
او همانم پیامبر است جانم به فدای او باد
امیرالمؤمنین در یکی از اشعار منسوب به حضرت می‌فرماید:

بنی اذا ما جاشت الترك

فانتظر ولاية مهدی يقوم فيعدل

وذل ملوك الارض می آل هاشم

و بویع منهم من یلذ و یهزل

صبی من الصبیان لا رأی عنده

و لا عند جد و لا هو یعق

فثم يقوم القائم الحق منکم

و بالحق یأتیکم و بالحق یعمل

سمی نبی الله نفسی فدائه

فلا تخذلوه یا بنی و عجلوا

«ای پسرک من زمانی که ترک به جنب و جوش آید منتظر ولایت مهدی باش تا قیام کند و عدالت نماید و پادشاهان از خاندان بنی هاشم ذلیل شده و مردم با کسی بیعت کنند که در فکر شهوت است طفلی است از اصفال بی اراده و بدون قاطعیت، در آن هنگام آن قیام کننده به حق از شما قیام کند، و حق را بیاورد و عمل کند، او همانم پیامبر خداست، جانم به فدای او، مبادا او را رها کنید بلکه (در یاری او) شتاب نمائید.» [۱۰].

آری زمین هیچگاه از حجت خالی نمی‌ماند

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سخنانی که با کمیل بن زیاد فرمود و در ابتدای آن از علم و علماء تجلیل نمود، در ادامه فرمود:

بار الها، آری زمین هیچگاه از حجت خالی نمی‌ماند، یا ظاهر است و علنی، یا مخفی است و پنهان، برای اینکه حجت‌های خدا و

دلایل او باطل نگردد. (اما آنها) چند عدد و کجا هستند؟

به خدا سوگند آنهایند همان عده کم با عظمت بسیار، به واسطه ایشان خداوند دلیل و بینات خود را حفظ می‌کند تا به امانت گذارند آن را به امثال خود و بذر علوم را در دل افرادی همانند خود کشت نمایند، حقیقت دانش برایشان هجوم آورده، با روح یقین همراهند، آنچه را افراد نازپرورده سخت شمارند اینان آسان شمرند، به آنچه نادانان از آن وحشت دارند مأنوس هستند. با دنیا همراهند با بدنهایی که جانهای آنها به جایگاه بالاتری وابسته است. ای کمیل ایشان جانشینان خدایند در زمین او و دعوت کنندگان به دین او، آه آه چقدر به دیدار ایشان مشتاقم. [۱۱].

منتظر ما مثل شهید به خون تپیده است

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد سختی دوران آخر الزمان و پاداش کسانی که در آن دوران استقامت می‌کنند فرمود: «المنتظر لأمرنا کالمتشخط بدمه فی سبیل الله؛ یعنی: آنکه در انتظار امر ما (حکومت آل محمد صلی الله علیه و آله) باشد همانند آن رزمنده‌ای است که در راه خدا در خون خود دست و پا می‌زند.» [۱۲] و مسلم است که این پاداش فوق العاده یعنی اجر شهادت را به هر کسی که مدعی انتظار حضرت مهدی (عج) است نمی‌دهند، بلکه باید در کوران مصائب و مشکلات دینی آبدیده شود و همانند سربازان فداکار جان بر کف در راه دینداری و دفاع از دین، استقامت و نبرد کند تا پاداش شهید بر او تعلق بگیرد.

سخنی چند با پیروان و منتظرین حقیقی حضرت مهدی

زمان غیبت حضرت مهدی (عج) دوران امتحان و سختی و مشکلات برای مؤمنین است، امتحانی سخت و جانفرسا که اکثر منتظرین حضرت در آن مردود شده و دست از امام خویش برمی‌دارند، و چه بسا ممکن است در زبان مدعی انتظار حضرت باشند ولی آنچه مهم است عمل و درون انسان است آیا ما به آن گونه هستیم که هر لحظه صدای قیام حضرت بلند شد، به یاری او بشتاییم و هرگز از اعمال خود در مقابل حضرت شرمنده و نگران نباشیم. آیا هم اکنون قلب مقدس آن حجت یگانه خداوند از ما و کردار ما راضی است و به راستی ما منتظر او هستیم؟ آیا عدالت او را خواهیم پذیرفت، اگر بر جان ما و اولاد ما و زندگی و روش و اقتصاد ما خرده بگیرد و فشار آورد آیا تا چه مقدار او را خواهیم پذیرفت؟ بسیاری از افراد ضعیف النفس در بحرانهای انقلاب اسلامی و مشکلات و مصائب اجتماعی و اقتصادی آن، مأیوس و منحرف شدند و با اینکه هرگز حتی در ذهن خودشان نیز خطور نمی‌کرد که روزی فرا رسد که دفاع آنها از انقلاب اسلامی کم رنگ گردد.

و آیا این یک نمونه واضح از انقلاب بزرگ جهانی حضرت حجت علیه‌السلام نیست؟ آنها که با هزاران گناه و فساد خود را منتظر آن حضرت می‌دانند یا خود را فریب می‌دهند و یا اینکه امام زمان علیه‌السلام را نشناخته و عدالت او را متوجه نیستند.

آنها اگر حضرتش را عادل بدانند می‌دانند اگر حضرت ظهور نماید با گناه کاران و منحرفین برخوردی قاطع خواهد داشت و هرگز با تسامح و تساهل با آنها برخورد نمی‌کند، آنها که اکنون در مقابل اجرای احکام الهی جبهه می‌گیرند و ناخشنود هستند، چگونه خود را منتظر حضرت مهدی می‌دانند؟ حضرت بیاید چه کند؟ طبق خواسته‌های ما حکم کند هر چند خواسته ما موافق عدالت و اسلام نباشد؟ آری هرگاه بدانند که حکومت حضرت مهدی همان حکومت اسلام ناب محمدی است هرگز در تشکیل آن عجله نمی‌کنند همچنان که برخی از همین افراد اگر حقیقت اسلام و احکام آن را می‌دانستند هرگز با انقلاب اسلامی همراه نمی‌شدند. آیا نه اینست که افراد مفسد و جانی و خطاکار از دادگاه عدالت و قاضی واهمه دارند؟ پس بهتر است اول خود را به گونه‌ای بسازیم که مطمئن باشیم قیام و ظهور حضرت مهدی و حکومت عدل او بر ضرر ما و سبب توییح خود ما نخواهد شد، اگر چنین است خود را اصلاح کنیم و آنگاه منتظر حقیقی آن حضرت باشیم.

وظایف شیعیان نسبت به حضرت مهدی

۱- از آنجا که اعمال ما بر حضرت عرضه می‌شود شایسته است که با رعایت قوانین شرع و انجام دستورات الهی سبب خشنودی آن

بزرگوار باشیم و سرآمد این اعمال دفاع سرسختانه از اسلام و احکام متعالی آن و انقلاب شکوهمند اسلامی و رهبری آن که نیابت حضرت حجت را بر عهده دارد می‌باشد.

۲- پیروی از راهنماییهای علماء اعلام و مراجع بزرگوار شیعه در ایام غیبت آن حضرت برای مصون ماندن از هر گونه انحراف از دین و مکتب اهل البیت علیه‌السلام.

۳- به یاد آن امام حاضر و رهبر مظلوم باشیم و برای حضرتش از صمیم دل دعا کنیم و بگوئیم: «اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة و لیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.»

۴- خواندن دعای «اللهم بلغ مولای صاحب الزمان» در هر صبح و زیارت آل یس حدافل در هر جمعه و همچنین دعای عظیم الشان ندبه.

۵- توسل به آن حجت خدا در مشکلات که امروز پناه عالمیان اوست، مخصوصا خواندن دو رکعت نماز مثل نماز مثل صبح با این تفاوت که آیه: «ایاک نعبد و ایاک نستعین» را در سوره حمد در هر دو رکعت یکصد بار تکرار کردن که برای برآورده شدن حوائج تجربه شده است.

۶- احترام به نام آن حضرت و برخاستن به هنگام شنیدن نام قائم و گذاردن دستها بر روی سر به احترام ایشان.

۷- دعای مکرر و جانسوز جهت ظهور حضرت و آماده شدن زمینه قیام آن حضرت که طبق روایات فرموده‌اند برای ظهور دعا کنید که گشایش شما در آن است و اگر دعا نکنید ممکن است تا آخرین درجه تأخیر افتد.

و کسانی که مایلند آن یوسف فاطمه را زیارت کنند دعای عهد را که در کتاب ارزنده مفاتیح الجنان ذکر شده است چهل صبح بخوانند که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: هر که این دعا را بخواند به دیدار حضرتش نائل شود و اگر از دنیا برود او را در دولت حضرت زنده می‌گردانند.

همه هست آرزویم که بینم از تو روئی
چه زیان تو را که من هم برسم به آرزوئی
به کسی جمال خود را ننموده‌ای و بینم
همه جا به هر زبانی بود از تو گفتگوئی
به ره تو بس که نالم ز غم تو بس که مویم
شده‌ام ز ناله نائی، شده‌ام ز مویه مویی

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۲ ص ۱۳۶ کمال الدین، الغیبه، الاختصاص.

[۲] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۳] بحار، ج ۵۱ ص ۱۱۰.

[۴] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۵] بحار، ج ۵۱ ص ۱۲۰.

[۶] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۷] الغیبه للنعمانی، ص ۷۹ بحار، ج ۵۱ ص ۱۱۴.

[۸] کمال الدین صدوق قدس سره.

[۹] اعلام الوری للطبرسی قدس سره.

[۱۰] بحار، ج ۵۱ ص ۱۳۱.

[۱۱] نهج البلاغه کمال الدین صدوق قدس سره.

[۱۲] کمال الدین صدوق قدس سره، ص ۶۴۵.

خالی نماندن زمین از حجت خدا

امام صادق علیه السلام فرمود: یک خبر که بفهمی بهتر از ده خبر است که نقل کنی، همانا برای هر حقی حقیقتی است و برای هر ثوابی نوری. به خدا قسم ما از شیعیان خود کسی را فقیه (دانشمند) نمی‌شماریم مگر اینکه از کیفیت سخن و بیان، منظور ما را متوجه شود (سخندان و کنایه فهم باشد).

همانا امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر کوفه فرمود:

در پشت سر شما فتنه‌های تاریک و ظلمتی کور است که از آن نجات پیدا نکنند مگر گمنام. عرض شد یا امیرالمؤمنین گمنام چیست؟ فرمود: کسی که مردم را بشناسد ولی آنها او را نشاسند، بدانید که زمین هیچگاه از حجت خدای عزوجل خالی نمی‌شود ولی خداوند گروهی از مردم را بخاطر ستمی که بر خودشان کرده‌اند، آنها را به خودشان واگذار کرده کور گرداند، اگر زمین ساعتی از حجت خدا خالی ماند، اهلش را فرو برد، حجت خدا مردم را می‌شناسد ولی آنها او را نمی‌شناسند. همچنان که یوسف مردم را می‌شناخت ولی مردم او را نمی‌شناختند سپس حضرت آیه‌ای را تلاوت نمود که مضمون آن این است: ای حسرت بر بندگان که هیچ فرستاده‌ای نیامد مگر اینکه او را مسخره نمودند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغیبه للنعمانی.

خوشا به حال مؤمنین آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی بدان که عجیب‌ترین مردم در ایمان و بزرگترین آنها در یقین، گروهی هستند که در آخرالزمان می‌آیند، پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده‌اند و حجت (خدا یعنی امام) از ایشان پنهان است، آنها به واسطه سیاهی بر روی سفیدی ایمان آورده‌اند [۱] (یعنی با مطالعه کتابها)

اللهم ارنی الطلعة الرشیده و الغرة الحمیده و اکحل ناظری بنظره منی الیه و عجل فرجه و سهل مخرجه و اوسع منهجه و اسلک بی محجته و انفذ امره و اشدد ازره و اعمر اللهم به بلادک و احی به عبادک. [۲].

اللهم کن لولیک حجة بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعة و فی کل ساعة ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

پی نوشت ها:

[۱] کمال الدین.

[۲] قسمتی از دعای عهد.

خطای بنی‌امیه

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمود: علی علیه‌السلام اجازه نمی‌داد پرونده‌ای که تحت رسیدگی یک قاضی بود به قاضی دیگر تسلیم شود تا این که بنی‌امیه بر سر کار آمده و با وجود بینه آن را اجازه دادند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب القضاء، باب الزیادات فی القضا یا والاحکام، چاپ جدید، ج ۶، ص ۳۰۰، حدیث ۴۸.

خطبه بی‌الف

گروهی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله دور هم نشسته و از هر دری سخن می‌گفتند گفتگو از حروف الفباء به میان آمد، همگی به اتفاق آراء بر آن شدند که حرف الف بیش از سایر حروف در ترکیب کلمات و جمله‌بندیها به کار می‌رود، در این هنگام امیرالمومنین علیه‌السلام بپا خاسته و خطبه‌ای طولانی بدون الف بالبداهه انشاء فرمود: حمدت و عظمت من عظمت منته، و سبغت نعمته، و سبقت رحمه غضبه، و تمت کلمته، و نفذت مشیئه، و بلغت قضیته، حمدته حمد مقر لربوبیته، متخضع لعبودیته، متنصل من خطیته....

خطبه بدون نقطه

امام (ع) خطبه‌ای دیگر بدون نقطه بالبداهه انشاء کرد که اول آن این است:

الحمد لله اهل الحمد و ماواه، وله اوكد الحمد واحلاه، و اسرع الحمد و اسراه... [۱].

نکته:

انشاء چنین خطبه‌هایی بطور ارتجال و بدون سابقه با ویژگی‌های خاصی که در الفاظ و مضامین آنها بکار رفته می‌توان گفت که در زمره معجزات آن امام همام علیه‌السلام بشمار می‌آید، و بعضی از ادبا اگر چه ابیات و یا فقراتی بدون الف و یا بدون نقطه آورده‌اند ولیکن باید توجه داشت که آنان کسانی هستند که سالیانی دراز از عمر خود را صرف تحصیل ادبیات و قسمتی از اوقات خود را صرف ترکیب و تلفیق آن جملات نموده‌اند، و از محالات عادی است که کسی بتواند بطور ارتجال و بالبداهه آنچنان خطبه‌هایی را با آن همه درخشندگی و خصوصیتی که دارند انشاء نماید.

و نیز خطبه دیگری از آن حضرت علیه‌السلام بدون نقطه نقل شده که اول آن چنین است:

(الحمد لله الملك المحمود، المالك الودود، مصور كل مولود، و موئل كل مطرود...). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۷۱.

[۲] شرح نهج البلاغه، ملا فتح الله کاشانی.

خواص نفوس

کمیل بن زیاد از امیرالمومنین علیه‌السلام از نفس پرسش نمودند؛ آن حضرت علیه‌السلام به او فرمود: کدام نفس؟

کمیل گفت: مگر بیش از یک نفس هست؟

امام علیه‌السلام فرمود: بلکه چهار نفس است:

۱- نفس نامی نباتی.

۲- نفس حیوانی.

۳- نفس ناطقه قدسی.

۴- نفس کلی الهی.

و هر کدام از این نفوس، دارای پنج قوه و دو خاصه است.

(۱) نفس نامی نباتی

اما قوای پنجگانه نفس نامی نباتی عبارتند از:

۱- ماسکه.

۲- جاذبه.

۳- هاضمه.

۴- دافعه.

۵- مریه.

و دو خاصه آن عبارتند از: زیادت و نقصان و انبعاث آنها از کبد.

(۲) نفس حیوانی

و اما قوای پنجگانه نفس حیوانی:

۱- شنوایی.

۲- بینایی.

۳- بویایی.

۴- چشایی.

۵- حس لامسه.

و دو خاصه آن؛ رضا و غضب و انبعاث آنها از قلب.

(۳) نفس ناطقه قدسی

و اما قوای پنجگانه نفس ناطقه:

۱- فکر.

۲- ذکر.

۳- علم.

۴- عمل.

۵- انتباه.

و مرکز انبعاثی در بدن نداشته و بسیار به نفس ملکوتی شبیه است. و دو خاصه آن؛ نزاهت و حکمت است.

(۴) نفس کلی الهی

و اما قوای پنجگانه نفس کلی الهی:

۱- بقای در فناء.

۲- عز در ذل.

۳- فقر در غنی.

۴- صبر در بلا.

۵- خوشی در رنج و زحمت.

و دو خاصه آن؛ حلم و کرم و منشا و مبدأ آن از خدای تعالی است که در قرآن کریم فرموده: و نفخنا فیه من روحنا؛ در آن از روح قدسی خویش بدمیدیم.

و بازگشت آن نیز به سوی اوست چنانچه فرموده: (یا ایته‌ها النفس المطمئنۃ ارجعی الی ربک راضیۃ مرضیۃ)؛ ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام به یاد خدا امروز به حضور پروردگارت باز آی که تو خشنود به نعمتهای ابدی او و او راضی از اعمال نیک توست. و عقل هم وسط و در میان همه این نفوس، تا کسی بدون فکر و اندیشه، سخنی بر زبان نیارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشکول، شیخ بهائی، ج ۱، ص ۴۹۵. مجمع البحرین در ذیل نفس.

خط

حضرت امیر علیه السلام به منشی خود عبدالله بن ابی رافع فرمود: در دوات ليقه بگذار زبانه قلمت را طولانی گردان، بین سطره‌هايت فاصله بینداز، و حروف را نزدیک به هم بنویس، زیرا رعایت این نکات بر زیبایی خط می‌افزاید. [۱].

در مناقب آورده: هنگامی که زید کلمه تابوت را نزد علی علیه السلام قرائت کرد، آن حضرت به او فرمود: در نوشتن آن را تابوت بنویس، پس چنین کرد. [۲].

و نیز آن حضرت علیه السلام به کاتب خود فرمود: روی زمین بنشین، و قلم را با انگشتان بگیر و چشمانت را در صورت قرار ده تا این که هیچ سخنی نگویم جز این که آن را در قلبت بسپاری. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۳۱۵.

[۲] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۶۷.

[۳] طبقات النحاة السیوطی.

خیاطی

ابی‌النوار می‌گوید: امیرالمومنین علیه السلام در کنار خیاطی ایستاده به او فرمود: نخ خیاطیت را سخت و محکم کن، و بخیه را ریز و ظریف و نزدیک هم بدوز. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تذکره، سبط بن جوزی، ص ۱۱۶.

خطای عمر

عمر خواست حلی و حلل خانه کعبه را تصرف کند. امیرالمومنین علیه‌السلام به وی فرمود: قرآن بر پیامبر نازل شده و اموالی را که جنبه عمومی دارند چهار قسم قرار داده:

۱- ارب.

۲- فی.

۳- خمس.

۴- صدقات و زکوات.

و مصرف هر کدام را نیز معین نموده است. و زیورهای خانه کعبه هم آن روز وجود داشت و خداوند برای آنها حکمی نفرمود، نه این که آنها را ندیده و یا فراموش کرده باشد. و اینک تو هم آنها را به حال خود بگذار. عمر به فرموده امیرالمومنین عمل کرد و به آن حضرت گفت: اگر تو نبودی مفتضح، و رسوا می‌شدیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۸.

خوف و رجاء

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: بر بهترین افراد این امت از عذاب خدا ایمن باش؛ زیرا خداوند می‌فرماید: فلا یامن مکرالله الا القوم الخاسرون؛ [۱] از مکر و کیفر خدا ایمن نمی‌باشند مگر مردم زیانکار و بر بدترین افراد این امت از رحمت و لطف خدا نومید مشو؛ زیرا خداوند می‌فرماید: انه لا یبأس من روح الله الا القوم الکافرون؛ [۲]. از رحمت خدا نومید نمی‌باشند مگر کافران. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۹۹.

[۲] سوره یوسف، آیه ۸۷.

[۳] نهج البلاغه، حکمت، ۳۷۷.

خبر دادن از کتب ادیان دیگر

شیخ مفید (ره) در ارشاد آورده: گروهی از علمای یهود نزد ابوبکر آمده تا این که آورده و آنگاه به محضر امیرالمومنین علیه‌السلام شرفیاب شدند، آن حضرت به آنان فرمود: آیا نه چنین است که در بعضی از کتابهایتان آمده که روزی موسی بن عمران نشسته بود، ناگهان فرشته‌ای از مشرق به نزد او آمد... تا آخر خبر به تفصیلی که در خبر ۱۲ از فصل ۱۱ گذشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، قضایاه علیه السلام فی عهد ابی بکر، ص ۱۰۸.

خلیفه‌ام یا پادشاه!؟

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: روزی عمر در حالی که مردم در اطرافش حلقه زده بودند، گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم خلیفه‌ام یا پادشاه!؟ پس اگر پادشاه باشم در خطر بزرگی افتاده‌ام. یکی از حاضران به وی گفت: همانا که بین خلیفه و پادشاه فرق هست، و کار تو به خواست خداوند نیکوست.

عمر: فرقیان چیست؟

مرد: خلیفه نمی‌گیرد مگر به حق و صرف نمی‌کند مگر در حق تو و بحمدالله چنین هستی. و پادشاه مردم را به بیراهه می‌برد و مال این یکی را می‌گیرد و به دیگری می‌دهد. پس عمر ساکت شد و گفت: امیدوارم خلیفه باشم. [۱].
نکته:

گو اینکه همین اظهار تردید و تشکیک عمر در کار خود که نمی‌دانسته خلیفه است یا پادشاه کافی است در اثبات شق دوم، ولی به خدا سوگند او می‌دانسته خلیفه نیست و خودش هم به این تصریح نموده و اهل کتاب نیز از پیش از اسلام به او خبر داده بودند.
اما اول:

خطیب در تاریخ بغداد از عتبه بن غزوان نقل کرده که می‌گوید: عمر در زمان خلافتش سخنانی کرد و گفت: ما هفت نفر بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر اثر خوردن برگ درختان، گوشه لبهایمان زخم شده بود تا این که من مقداری شیر به دست آورده آن را بین خود و سعد تقسیم کردم، و امروز هر کدام ما فرمانروایی شهر و دیاری هستیم، و هیچ نبوتی نبوده جز این که با گذشت زمان به پادشاهی و سلطنت مبدل شده است

و اما دوم:

ابو احمد عسکری نقل کرده که: عمر با ولید بن مغیره به منظور تجارت برای ولید به شام می‌رفتند و در آن موقع عمر هیجده ساله بود، و کارش برای ولید، شتر چرانی و حمل بارها و نگهداری کالاهای او بود، و چون به بلقا رسیدند، یکی از علمای روم با آنان برخورد نموده، عالم پیوسته به عمر نگاه می‌کرد، نگاههایی طولانی، و آنگاه به عمر گفت: گمانم نام تو عامر یا عمران یا مانند اینها باشد، عمر پاسخ داد: اسم من عمر است.

عالم گفت: رانهایت را برهنه کن، و چون برهنه کرد بر یکی از آنها خال سیاهی به قدر کف دستی بود، عالم از عمر خواست سرش را برهنه کند، پس اصلح بود، عالم از او خواست بر دستش تکیه کند، و او چپ دست بود سپس عالم به او گفت: تو پادشاه عرب خواهی شد.

عمر خنده‌ای مسخره آمیز بر لبان گرفت.

عالم گفت: می‌خندی؟ به حق مریم بتول تو پادشاه عرب و فارس و روم خواهی شد، عمر با بی‌اعتنایی عالم را ترک گفت و به کار خود مشغول گردید، و بعدا که شرح این قصه را نقل می‌کرد می‌گفت که: آن عالم رومی در آن سفر، پیوسته مرا همراهی می‌نمود تا زمانی که ولید کالاهای خود را فروخت و... [۲].

آری، تنها کسی که متصف به صفات خلفای بر حق الهی بوده (آنان که نمی‌گیرند مگر به حق و صرف نمی‌کنند مگر در حق) امیرالمومنین علی علیه‌السلام است. چنانچه دوست و دشمن و خود عمر درباره او به این مطلب اقرار نموده‌اند. چنانچه عمر در شورا گفت: علی کسی است که اگر شمشیر بر گردنش باشد او را از انجام حق باز نمی‌دارد. و ابن ملجم قاتل آن حضرت نیز درباره او گفته که: او همواره پایبند به حق و آمر به معروف و عدل بود، و ما تنها حکمیت او را منکریم. و هرگز آن حضرت اهل سیاست به

معنای خدعه و نیرنگ نبود، و به همین جهت هم از حق خود صرفنظر کرد آنگاه که عبدالرحمن بن عوف به آن حضرت گفت: در صورتی با شما بیعت می‌کنم. و همچنین حاضر شد خلافتش متزلزل باشد پس از به خلافت رسیدنش ولی راضی نشد که معاویه راحتی برای یک ساعت هم بر سر کارش نگهدارد. (هنگامی که مغیره بن شعبه به عنوان خیرخواهی به آن حضرت گفت: صلاح کار شما در این است که معاویه را بر سر کارش باقی بگذارید). [۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۱۰.

[۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۴۳.

[۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۷۷.

خطبه عمر در جایبه

خطیب در تاریخ بغداد آورده: عمر در جایبه برای مردم خطبه خواند، و در ضمن آن گفت: فان الله یضل من یشاء و یهدی من یشاء؛ [۱] خدا هر کس را که بخواهد گمراه می‌کند، و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند. در این موقع کشیش مسیحی از حاضران پرسید؛ امیر شما چه می‌گوید؟

گفتند: می‌گوید: ان الله یضل من یشاء...؛ خدا هر کس را بخواهد گمراه می‌کند.

کشیش گفت: یاوه می‌گوید خدا عادل‌تر از آن است که کسی را گمراه سازد، این مطلب به عمر رسید، پس او را به نزد خود طلبیده به وی گفت بلکه خدا تو را گمراه نموده، و اگر چنین نبود که نسبت به دین اسلام تازه عهد هستی گردنت را می‌زدم. [۲]. نکته:

اگر چه آن تعبیر در قرآن آمده ولی از آیات متشابهه است که به ظاهر آن نمی‌شود اخذ نمود و عقلاً باید آن را تاویل کرد، و خداوند در جملات بعد مقصود از آن را روشن ساخته که می‌فرماید:

و ما یضل به الا الفاسقین الدین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه، و یقطعون ما امر الله به ان یوصل... [۳].

.... و گمراه نمی‌کند به آن مگر فاسقان را، کسانی که می‌شکنند عهد خدا را پس از آن که محکم بستند، و قطع می‌کنند آنچه را که خداوند به پیوند آن امر کرده است (صله رحم را قطع می‌کنند)، و در زمین فساد می‌کنند... یعنی، هر کس که به اراده و سوء اختیار خود مرتکب آن اعمال گردد، شایستگی هدایت الهی را نداشته ناچار خداوند او را به حال خود در گمراهی رها می‌کند، که گویی او را گمراه نموده است... بعلاوه، آیا در اسلام ارشاد و راهنمایی کردن به تهدید به قتل و گردن زدن است، در صورتی که نتوان پاسخ صحیح گفت؟!

پی نوشت ها:

[۱] سوره فاطر، آیه ۸.

[۲] تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۹۱.

[۳] سوره بقره، آیه ۲۶ و ۲۷.

خدا در این باره با کسی مشورت نکرد

ثعلبی در تفسیر آیه شریفه والسابقون الاولون من المهاجرین والانصار والذین اتبعوهم باحسان. [۱].

آنان که در صدر اسلام سبقت به ایمان گرفتند، از مهاجر و انصار، آنان که به طاعت خدا پیروی آنان کردند از سایر امت... آورده: روایت شده که عمر بن خطاب آیه را به این صورت قرائت کرد: والسابقون الاولون من المهاجرین، والانصار الذین اتبعوهم باحسان برفع راء الانصار و بدون واو با الذین.

ابی بن کعب به او گفت: والانصار والذین به کسر راء، و با واو صحیح است. پس عمر آن گونه قرائت خود را چندبار تکرار نمود تا این که ابی به او گفت: به خدا سوگند من آن را نزد رسول خدا والذین اتبعوهم با واو خوانده‌ام و تو آن موقع در بقیع نان می‌فروختی.

عمر گفت: راست گفتمی، شما حفظ کردید و ما فراموش نمودیم و شما خود را فارغ ساختید و ما مشغول گشتیم، و شما حاضر شدید و ما غائب.

و آنگاه عمر به ابی گفت: آیا انصار هم در میان آنان هستند؟

ابی: بله، و با خطاب و پسرانش در این باره مشورت نشد. پس عمر گفت: من خیال می‌کردم ما مهاجرین دارای چنان مقام و منزلتی هستیم که هیچ کس به آن نمی‌رسد. [۲].

نکته:

ظاهراً مقصود عمر از این جمله که گفته: آیا انصار نیز در میان آنان هستند این است که آیا لفظ انصار به جر خوانده می‌شود تا عطف بر مهاجرین باشد، که در نتیجه انصار نیز بمانند مهاجرین (از پیشی گیرندگان به ایمان صدر اسلام) باشند، یا این که نه، بلکه مهاجرین تنها دارای آن امتیازند. پس ابی- که خودش نیز از انصار بود- به او پاسخ داد که: انصار هم از پیشی گیرندگان به ایمان صدر اسلام می‌باشند، و آن زمان که خداوند انصار را در زمره آنان قرار داد از پسر خطاب که نسبت به انصار بی‌اعتنا بود نظرخواهی نمود که آیا انصار را جزء آنان بیاورد یا نه.

و اما اینکه گفته: من گمان می‌کردم که ما مهاجرین دارای وجه و مقامی هستیم که هیچ کس به آن نمی‌رسد به او گفته می‌شود: علو مقام و رفعت شان سابقین اولیه از مهاجرین از حیث کبری معلوم و اما صغرای آن از کجا؟ زیرا در ادامه آیه شریفه آمده: رضی الله عنهم و رضوا عنه؛ [۳] خدا از آنان خشنود است، و آنان از خدا خشنود، و کسی که رسول خدا- صلی الله علیه و آله- به هنگام وفات او را از نزد خود بیرون کرده بخاطر منع او از وصیت نمودن رسول خدا و نسبت هجر به او و... چگونه خداوند از او راضی است؟.

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه، آیه ۱۰۰.

[۲] تفسیر ثعلبی.

[۳] سوره مائده، آیه ۱۱۹.

خارجہ بن مصعب

«خارجہ بن مصعب» از اصحاب امیر مؤمنان حضرت علی علیه‌السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۰، ش ۶.

خالد بن ابی خالد

از عبیدالله بن ابی رافع نقل می‌کند که: خالد بن ابی خالد از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله است که در رکاب علی علیه السلام نیز جنگیده است. [۱].

ابن حجر، او را «خالد بن طهمان سلولی» معرفی کرده و از ابو داود نقل می‌کند که به خیر و خوبی نام او باقی مانده است. [۲].
همو، خالد را از انصار پیامبر شمرده و می‌نویسد: او در جنگ صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام جنگیده است. [۳].
شیخ مفید می‌گوید: خالد با امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بیعت کرده که تا پای جان از ولایت آن حضرت دفاع نماید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۲، ص ۷۸.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۱۷.

[۳] الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۲.

[۴] الجمل، ص ۱۰۶.

خالد بن ابی دجانہ (انصاری)

خالد بن ابی دجانہ از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در غزوه بدر شرکت داشته و نیز صحابی امیرالمؤمنین علیه السلام است. [۱].

او از کسانی است که - بنا به قول عبیدالله بن ابی رافع کاتب علی علیه السلام - در جنگ های امیرمؤمنان شرکت داشت. [۲] او در صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام جنگید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۰، ش ۵.

[۲] اسدالغابه، ج ۲، ص ۷۹.

[۳] الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۲.

خالد بن حصین

شیخ طوسی، «خالد بن حصین» را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام دانسته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۰، ش ۷.

خالد بن سعید بن عاص (ابو سعید)

خالد فرزند سعید بن عاص بن امیه از قبیله بنی عبدالشمس و کنیه‌اش ابو سعید، از اصحاب جلیل‌القدر پیامبر صلی الله علیه و آله و از سابقین در اسلام است. او بعد از ابوبکر اسلام آورد که سومین یا چهارمین یا پنجمین مسلمان بوده است. [۱].

ابن اثیر نقل می‌کند که خالد شبی در خواب دید لب پرتگاه جهنم ایستاده، بزرگی جهنم آن قدر زیاد بود که خدا می‌داند، و پدرش می‌خواست او را در میان آتش اندازد که پیامبر صلی الله علیه و آله دست او را گرفت و نگذاشت در آتش قرار گیرد. پس از این خواب خالد خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در اجیاد بود. عرض کرد: به چه چیز مرا می‌خوانید؟ حضرت فرمود: «تو را به سوی خدا می‌خوانم، خدایی که واحد است و شریک ندارد و محید، رسول اوست و خود را از آنچه عبادت می‌کنی از بت‌ها که نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نه سود دارند و نه زیان، دور کن.» خالد همین جا گفت: «أشهد ان لا اله الا الله و أشهد أنك رسول الله.» پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از اسلام خالد مسرور شد، اما پدرش ناراحت گردید و نان او را قطع کرد. [۲].

او با جعفر بن ابی طالب به حبشه مهاجرت کرد و به مکه بازگشت و اولین کسی است که دوباره به حبشه هجرت کرده است. [۳].

وی در فتح مکه، غزوه‌های حنین، طائف و تبوک شرکت داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به ولایت «صدقات» یمن و به قولی صدقات مذحج و صنعاء برگزید. او تا زمان رحلت پیامبر در این مقام بود و پس از آن به مدینه آمد و ملازم و همراه امیرمؤمنان علیه‌السلام گردید. وی تا زمانی که بنی‌هاشم ناچار به بیعت شدند، با ابوبکر به عنوان خلیفه بیعت نکرد و به امیرالمؤمنین و دیگر بنی‌هاشم گفت: من تابع شما هستم، و لذا پس از بیعت اهل بیت و بنی‌هاشم، او همراه برادرش «ابان بن سعید» با ابوبکر بیعت کرد.

برخی نقل کرده‌اند که عدم بیعت او با ابوبکر تا دو یا سه ماه پس از بازگشت از یمن طول کشید.

خالد پس از بیعت با ابوبکر به فرماندهی لشکری از سپاهیان اسلام برگزیده شد و در فتح «اجنادین» در شام شرکت کرد و در «مرج الصفر» کشته شد، اما برخی گفته‌اند واقعه مرج الصفر سال چهارده هجری در اوایل خلافت عمر بن خطاب بوده و در آن زمان کشته شده است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] این اختلاف از آن جهت است که اسلام ابوبکر چندمین نفر بوده است و به اجماع شیعه و جمهور اهل سنت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اولین مرد مسلمان است و اولین زن هم خدیجه کبری علیها السلام است که اسلام آورد. ابن اثیر در اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲ از حمزه بن ربیع نقل می‌کند که اسلام خالد همراه با اسلام ابوبکر بوده است و دختر خالد گفت: پدرم پنجمین نفر در اسلام است. از او پرسیدم: چه کسی در اسلام بر او تقدم داشت؟ گفت: علی بن ابی طالب بعد ابوبکر، بعد زید بن حارثه و چهارم سعد بن ابی وقاص.

[۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۶.

[۳] اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۶.

[۴] اسد الغابه، ج ۲، ص ۸۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۲۳۶.

خالد بن معمر بن سدوسی

خالد از سران ربیع بصره و از اصحاب مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در دو جنگ جمل و صفین حضور داشته است. امیر مؤمنان علیه‌السلام چون پرچم‌های قبایل را بست و فرماندهان را معین نمود، خالد بن معمر را بر قبیله ذهل بصره قرار داد.

خَبَاب بن اَرْت تمیمی

خَبَاب فرزند «ارت بن جندله» از قبیله تمیم یا خزاعه بود که به ابو عبدالله یا ابومحمد یا ابویحیی کنیه داشت. وی از سابقین اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و ششمین فردی بود که به اسلام گروید و در پیشبرد اسلام شکنجه‌های بسیار تحمل کرد و با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه هجرت نمود و در جنگ بدر و احد و سایر غزوه‌های اسلام شرکت نمود. [۱].

او از جمله شیعیان و خواص یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام گردید، اما به علت بیماری شدید نتوانست در جنگ‌های جمل و صفین در رکاب آن حضرت شرکت نماید و در سال ۳۷ هجری، همان ایامی که حضرت علی علیه‌السلام درگیر جنگ صفین بود، در سن ۷۳ سالگی بدرود حیات گفت و پیکر پاک این صحابی راستین اسلام در بیرون کوفه به خاک سپرده شد. [۲] طبق نقل ذهبی، امیر مؤمنان علی علیه‌السلام بر او نماز خواند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۹۸؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۵۸؛ معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۳۷۴ و ۱۷۳ و ۱۶۹؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵ و ۶.

[۲] همان مدارک؛ سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۷۴.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۴۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۵ (این قول - با آنچه بعد خواهد آمد که - «حضرت علی علیه‌السلام وقتی از صفین بازگشت به او خبر دادند که خَبَاب را در بیرون کوفه دفن کرده‌اند» سازگار نیست؛ زیرا حضرت قبل از دفن خَبَاب نبوده که بر او نماز بخواند، و الله العالم.

خریت بن راشد ناجی

خریت بن راشد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می‌آید؛ زیرا او به همراه جمعی از طایفه بنی سامة بن لؤی بین راه مکه و مدینه حضرت صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است. [۱].

وی در سال ۱۱ هجری به همراه گروهی از بنی ناجیه و نیز سلیمان بن صوحان عبدی با جمعی از عبدالقیس به یاری «حذیفه بن محصن غلفانی» که از طرف ابوبکر برای سرکوبی مرتدین مردم عمان رفته بود، شتافتند و مرتدین را درهم شکسته و مسلمانان را به پیروزی رساندند. [۲].

خریت پس از قتل عثمان به مخالفین حضرت امیر علیه‌السلام پیوست و طلحه و زبیر را در جنگ جمل یاری کرد و فرماندهی گروه مضر در این جنگ با او بود، [۳] ولی پس از جنگ جمل و پیروزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر گروه ناکثین، توبه کرد و با سیصد نفر از بنی ناجیه به کوفه آمد و به یاران علی علیه‌السلام پیوست و در رکاب آن حضرت جنگ صفین و به قولی در جنگ نهروان شرکت کرد. [۴] اما او پس از داستان غم‌بار حکمیت پرچم مخالفت برداشت و با امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعلان جنگ نمود و سرانجام به دست یاران حضرت علیه‌السلام در سواحل دریای فارس (اهواز) به هلاکت رسید. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۰؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۴.

[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۳۱۸ - ۳۱۶.

[۳] همان، ج ۴، ص ۵۰۵؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۰۰؛ البته ابن اثیر در تاریخ الکامل نوشته است که: خریث بن راشد در جنگ جمل و صفین در رکاب حضرت جنگیده است. ولی به نظر می‌رسد این قول اشتباه باشد؛ زیرا طبق نقل اکثر مورخان وی در جنگ جمل با طلحه و زبیر بوده است.

[۴] آن طور که از کتاب‌های تاریخ استفاده می‌شود، حضور خریث بن راشد در رکاب حضرت علی علیه‌السلام در صفین قطعی است، اما در جنگ جمل که در پاورقی قبلی اشاره شد در رکاب طلحه و زبیر بوده و اما حضور وی در نهروان که طبری در ج ۵، ص ۱۱۳ گفته، مشکل به نظر می‌رسد؛ زیرا اولاً: بیشتر مورخان مثل ابن اثیر در اسد الغابه و در الکامل و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و ابن حجر در الاصابه، نامی از حضور وی در جنگ نهروان نیاورداند. ثانیاً: مخالفت خریث پس از داستان حکمیت بوده و ظاهراً این قضیه قبل از شروع جنگ نهروان بوده است، پس وجهی ندارد که او در جنگ نهروان حضرت را یاری کرده باشد.

[۵] شرح تفصیلی خروج و شورش خریث بن راشد و همراهانش در اصطلاح مرتبط خواهد آمد.

خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)

خزیمه فرزند «ثابت بن فاکه بن ثعلبه» از خاندان بنی خطمه از قبیله اوس انصاری است و لقبش «ذو الشهادتین» است که رسول خدا صلی الله علیه و آله این لقب را به او داده و شهادت او را به جای دو شاهد قبول کرد. [۱] او از اصحاب جلیل القدر پیامبر اسلام و از گروه انصار و کنیه‌اش «ابو عماره» است. او در جنگ‌های بدر، احد و سایر غزوه‌ها در رکاب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شرکت جست و در روز فتح مکه پرچم‌دار بنی خطمه بود. او هم در جاهلیت و هم در اسلام از اشراف و بزرگان طایفه اوس، و از مشاهیر تهور، غیرت و شهامت در میان این قبیله قدرت‌مند محسوب می‌شد. [۲].

خزیمه در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله از معدود کسانی است، که راه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش پویید و از سیره و سنت، و راه و رسم نبوی عدول نکرد، و هرگز دچار تغییر و تبدل و لغزش و انحراف فکری نگردید و بر ایمان و اعتقاد راسخ نسبت به ولایت امیر مؤمنان علیه‌السلام باقی ماند، لذا در جنگ جمل و صفین شرکت کرد و پس از شهادت عمار یاسر دست به شمشیر برد و جنگ دلاورانه‌ای کرد تا به دست لشکریان معاویه در سال ۳۷ هجری به شهادت رسید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] برای تفصیل بیشتر ر. ک: بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۱؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۸.

[۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۲، ص ۱۱۴؛ الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۸؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۸؛ طبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۷۸؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۲؛ معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۱۷۴.

[۳] ر. ک: رجال کشی، ص ۵۲؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۹؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۵۵۷؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۱۲؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۸؛ معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

خفاف بن عبدالله طائی

نصر بن مزاحم می‌گوید: خفاف که مردی خردمند بود به پیش نهاد عدی بن حاتم و فرمان امام علی علیه‌السلام عازم شام شد تا با معاویه دیدار و او و مردم شام را درهم شکند. او به شام نزد پسرعمویش حابس رفت، ضمن گفت و گو نسبت به دیدار معاویه اظهار تمایل کرد.

حابس فردای آن روز خفاف را نزد معاویه برد و گفت: این پسر عموی من است که هر چند با علی به کوفه آمده ولی در مدینه همراه عثمان بوده است و مردی مورد اعتماد است.

معاویه به خفاف گفت: درباره عثمان برایم تعریف کن؟ خفاف آنچه از محاصره کاخ عثمان و شورش مردم بود، برای او تعریف کرد و در آخر گفت: علی علیه السلام از همه مردم در خون عثمان مبرتر است. معاویه پرسید: سپس چه شد؟ گفت: پس از قتل عثمان مردم با علی علیه السلام بیعت کردند.

سپس خفاف داستان حرکت سپاه امام علیه السلام به بصره را شرح داد و گفت: چون از فتنه ناکثین فارغ شد، وارد کوفه شد و مردم با شوق تمام از او استقبال نمودند و همینک قصدی جز حمله به شام را ندارد. معاویه از گفتار خفاف هراسان شد و هنگامی که اشعاری در مذمت عثمان و منقبت امام علی علیه السلام سرود، معاویه خطاب به حابس گفت: می‌پندارم این شخص جاسوس علی است، او را از پیش خود دور کن که مبادا مردم شام را تباه کند. [۱].

از سخنان خفاف نزد معاویه به خوبی استفاده می‌شود که از شیفتگان و شیعیان امیر مؤمنان علیه السلام بوده است.

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۶۵؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۱۱۰.

خلید بن قره یربوعی

خلید بن قره از یاران و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام است که حضرت علی علیه السلام پس از بازگشت از جنگ جمل و استقرار در کوفه، او را به فرمانداری خراسان منصوب نمود.

هنگامی که خلید به نزدیکی نیشابور رسید، به او خبر دادند که مردم خراسان و اطراف مرتد شده و دست از اطاعت و فرمانبرداری برداشته‌اند و عمال کسری از کابل هم بر آنان وارد شده‌اند. خلید با مردم نیشابور وارد جنگ شد و آنان را شکست سختی داد و مردم را در محاصره قرار داد و بلافاصله این فتح و محاصره مردم نیشابور را برای حضرت علی علیه السلام گزارش کرد. وی در این پیروزی دختران کسری را به اسارت گرفت ولی آنان تقاضای امان نامه کردند و خلید، آنان را نزد حضرت علی علیه السلام فرستاد. امام پیشنهاد داد که آنان ازدواج کنند، ولی آنها گفتند: ما حاضریم با فرزندان شما ازدواج نماییم؛ زیرا ما کفوی به غیر از فرزندان شما برای خود سراغ نداریم.

حضرت آنان را مورد عفو قرار داد و فرمود: هر کجا می‌خواهید بروید؟ شخصی در آن جا به نام نرسا بود، تقاضا کرد که آنان را به او واگذار نماید؛ زیرا با او قرابت و فامیلی داشتند. حضرت پذیرفت و آنان را به نرسا تحویل داد و او نیز به آنان بسیار مهر و محبت نمود و از آنها پذیرایی شاهانه نمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۱۲؛ ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۵۸.



عبدالواحد بن زید نقل می‌کند که:

به زیارت حج رفتم،

در وقت طواف دختر پنج ساله‌ای دیدم که پرده کعبه را گرفته و به دختری مثل خود می‌گفت:

سوگند به آنکه به وصایت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انتخاب شد،

و میان مردم احکام خدا را یکسان اجرا می‌کرد،

حجتش بر ولایت آشکار،

و همسر فاطمه مرضیه علیها السلام بود،

مطلب چنین و چنان نبود.

از اینکه دختری با آن کمی سن، علی بن ابیطالب علیه السلام را با آن اوصاف تعریف می‌کرد در شگفت شدم که این سخنان بر

این دهان بزرگ است!!

گفتم: دخترم آن کیست که این اوصاف را داراست؟

قالت: ذلک واللّه علم الأعلام و باب الأحكام و قسیم الجنه و النار و ربانی هذه الأئمة و رأس الاءئمة، أخو النبی و وصیّه و خلیفته فی

أمتّه ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب.

گفت:

او به خدا بزرگ بزرگان، و باب احکام دین و قسمت کننده بهشت و دوزخ، مرد الهی این امت،

اول امامان،

برادر و وصی و جانشین رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در میان امت،

او مولای من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

باز با آنکه غرق تعجب شده بودم، و به خود می‌گفتم:

این دختر با این کمی سن این معرفت را از کجا پیدا کرده است؟

این مغز کوچک این همه اوصاف عالی را چگونه ضبط کرده و این دهان کوچک این مطالب بزرگ را چطور اداء می‌کند؟!

به او گفتم:

دخترم، علی علیه السلام از کجا دارای این صفات شد که می‌گوئی؟

گفت:

پدرم (عمار بن یاسر) مولا و دوست او بود که در صفین شهید شد،

روزی علی علیه السلام به خانه ما به دیدار مادرم آمد،

من و برادرم از آبله نابینا شده بودیم، چون ما دو یتیم را دید، آه آتیشنی کشید و این اشعار را خواند:

ما ان تأوّهت من شیءٍ رزیت به

کما تأوّهت للاطفال فی الصّعر

قد مات والدّهم من کان یكفّلهم

فی النّایب و فی الأسفار و الحصر

«در هیچ مصیبتی که پیش آمده آه و ناله نکرده‌ام، مانند آنکه برای اطفال خردسال کرده‌ام.

اطفالی که پدرشان مرده، چه کسی کفیل و عهده‌دار آنها می‌شود؟ در پیشامدهای روزگار و در سفر و حضر».

آنگاه امیرالمؤمنین ما را پیش خود آورد، دست مبارک خویش را بر چشم من و برادرم مالید سپس دعاهائی کرد، وقتی دستش را پایین آورد که چشمان نابینای ما بینا شد. اکنون من شتر را از یک فرسخی می‌بینم که همه‌اش از برکت او است، صلوات خدا بر او باد.

من فوراً پارچه کمر خویش را باز کرده، دو دینار بقیه مخارج خود را خواستم به آن دختر بیچه بدهم که، از این کار تبسم کرد و گفت:

این پول را قبول نمی‌کنم، گرچه امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته ولی بهترین جانشین را در جای خود گذاشته است، ما امروز در کفالت حضرت حسن مجتبی علیه السلام هستیم، او ما را تأمین می‌کند، نیازی نداریم، که از دیگران کمک قبول کنیم. سپس آن دختر به من گفت:

علی علیه السلام را دوست می‌داری؟
گفتم: آری.

گفت:

بشارت بر تو باد،

تو به دستگیره محکمی دست زده‌ای که قطع شدن ندارد.

آنگاه از من جدا شد و این اشعار را زمزمه می‌کرد:

مَا بُثَّ عَلَيَّ فِي ضَمِيرِ فِتْيٍ

إِلَّا لَهُ شَهِدْتُ مِنْ رَبِّهِ النَّعْمُ

وَلَا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمَانُ بِهَا

إِلَّا لَهُ ثَبَّتَتْ مِنْ بَعْدِهَا قَدَمٌ

مَا سَرَّ نِي أَنْ نِي مِنْ غَيْرِ شَيْعَتِهِ

وَإِنَّ لِي مَا حَوَاهُ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ [۱].

«دوستی علی در قلب هیچ جوانمردی گسترش پیدا نکرده، مگر آنکه نعمت‌های خداوندی برای او نصیب شده است، دوست علی علیه السلام، اگر روزگار قدمی از او بلرزاند، قدمی دیگر برای او ثابت می‌ماند. دوست ندارم که من از پیروان علی نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۲۲۱ - ۲۲۰ از بشاره المصطفی ص ۸۶ و ابن شهر آشوب، مناقب ج ۲ ص ۳۳۴.

دعا و نیایش در میدان جنگ

خداگرائی و نیایش در تمام حالات زندگی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حتی در میدان‌های نبرد جای توجه و الگوگیری دارد که با نام و یاد خدا زندگی می‌کرد، دوست می‌شد یا خشم می‌گرفت یا جهاد می‌کرد.

امام علی علیه السلام همواره قبل از آغاز نبرد، دست به دعا و نیایش بر می‌داشت و به یاران خویش و حتی به دشمنان نیز دعا می‌کرد و می‌فرمود:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ، لا إِلَهَ إِلاَّ اللَّهُ، وَاللَّهُ أَكْبَرُ، يَا اللَّهُ، يَا أَحَدُ، يَا صَيِّدُ يَارَبِّ مُحَمَّدٍ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لَاحَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلاَّ بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ، إِياكَ نَعْبُدُ وَاياكَ نَسْتَعِينُ، اللَّهُمَّ كُفِّ عَنَّا بِأَسِ الظَّالِمِينَ.

و یا در آغاز نبرد حروف رمز آغازین سوره مریم «کهیعض» را با صدای بلند می‌خواند. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۲۰۶ نهج البلاغه در آغاز نبرد صفین آنگاه که شنید یاران او مردم شام را ناسزا می‌گویند، فرمود:

إِنِّي أَكْرَهُ لَكُمْ أَنْ تَكُونُوا سَبَّابِينَ، وَلَكِنَّكُمْ لَوْ وَصَيْفْتُمْ أَعْمَالَهُمْ، وَذَكَرْتُمْ حَالَهُمْ، كَانَ أَصَوَّبَ فِي الْقَوْلِ، وَأَبْلَغَ فِي الْعُدْرِ، وَقُلْتُمْ مَكَانَ سَبِّكُمْ إِيَّاهُمْ:

اللَّهُمَّ احْقِنِ دِمَاءَنَا وَدِمَاءَهُمْ، وَأَصْلِحْ ذَاتَ بَيْنِنَا وَبَيْنَهُمْ، وَاهْدِهِمْ مِنْ ضَلَالَتِهِمْ، حَتَّى يَعْرِفَ الْحَقَّ مِنْ جِهَلِهِ، وَيَزْعُمِي عَنِ الْغَيِّ وَالْعُدْوَانِ مَنْ لَهَجَ بِهِ.

اخلاق در جنگ

«من خوش ندارم که شما دشنام دهنده باشید، امّا اگر کردارشان را تعریف، و حالات آنان را بازگو می‌کردید به سخن راست نزدیک تر، و عذرپذیرتر بودید، خوب بود به جای دشنام آنان می‌گفتید.

خدایا! خون ما و آنها را حفظ کن، بین ما و آنان اصلاح فرما، و آنان را از گمراهی به راه راست هدایت کن، تا آنان که جاهلند، حق را بشناسند، و آنان که با حق می‌ستیزند پشیمان شده به حق بازگردند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۱۷۸.

[۲] خطبه ۲۰۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- اخبار الطوال ص ۱۵۵: دینوری حنفی (متوفای ۲۸۲ هـ)

۲- کتاب صفین ص ۱۰۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)

۳- تذکره الخواص ص ۱۴۲: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۴- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۵۶۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- الفتوح ج ۲ ص ۴۴۸: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ هـ)

۶- صحیفه علویه الأولى ص ۱۸۰: السماهیجی

۷- غرر الحکم ج ۲ ص ۱۵۰: آمدی متوفای ۵۸۸ هـ).

داشتن نمازخانه در منزل

انسان باید در جائی نماز بخواند که حال و هوای معنوی داشته و از زرق و برق دنیائی به دور باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در خانه خود اطاقی را برای نماز خواندن اختصاص دهید.

و حضرت در اطاقی که در آن جز فرش و قرآن و شمشیری وجود نداشت، نماز می‌خواند.

و به یکی از دوستان خود به نام «مشمع» فرمود:

«دوست دارم در خانه خود اطاقی را نمازخانه قرار دهی و با لباس مخصوص در آن مکان که اختصاص به نماز دارد، نماز بخوانی،

و از خدا بخواهی که تو را از آتش جهنم نجات دهد و وارد بهشت فرماید.
از خدا بترس و دعای نامشروع نداشته باش، و کسی را نفرین نکن.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب دوازدهم فصل پنجم.

درخواست شهادت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همواره در دعا‌های خود، از پروردگار جهان شهادت درخواست می‌فرمود و می‌گفت:
اللَّهُمَّ فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ وَ اغْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ
«پروردگارا به ما شهادت در راه خودت را عطا فرما، و ما را از فتنه‌ها حفظ کن.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴: ۱۷۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- کتاب صفین ص ۲۳۲: نصرین مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)
- ۲- کتاب دعا و ذکر: حسین بن سعید (اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام)
- ۳- مهج الدعوات ص ۱۰۲: سیدین طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
- ۴- تاریخ طبری ج ۳ ص ۸۴: طبری شافعی (متوفای ۳۶ هـ)
- ۵- اصول کافی ج ۱ ص ۸۶ و ۱۴۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۶- منهاج البراعه ج ۲ ص ۱۵۱: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۷- بحار الانوار ج ۹۱ ص ۲۴۱ و ج ۳۲ ص ۴۶۲ و ۶۰۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

درمان چشم نابینا

شخصی از کوری، فراوان رنج می‌کشید، و بسیار مداوا کرد، اما بی‌حاصل بود،
و یأس و ناامیدی چون خوره، جان او را به نابودی می‌کشاند.
روزی به یاد معجزات و کرامات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام افتاد، تصمیم گرفت خود را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
رسانده، بینائی خود را از امام علی علیه السلام بگیرد.
خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشرف شد و سفره دل باز کرد و فراوان التماس دعا نمود،
و بسیار در تفضای خود کوشید تا آنجا که محبت امیرالمؤمنین علیه السلام جلوه کرد، بلند شد و دست مبارک را بر سر و روی آن
فرد کشید که لحظه‌ای بعد چشمان آن کور بینا شد،
یاران آن حضرت از این اعجاز آشکار شاد گشته و به یقین نائل آمدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداء ج ۵ ص ۵.

درد دل در چاه گفتن

از نظر سلامت روان، و بهداشت روانی، و روانشناسی بالینی، اگر درد دل‌ها، عقده‌ها، مظلومیت‌ها در انسان انباشته گردد، و در جایی گفته نشود،

یا یاران رازداری نباشند که عقده زدائی شود،

تراکم عقده‌ها خطر آفرین است،

باید عمل بیرون زدائی، و سبک شدن از عقده‌ها صورت گیرد،

که با درد دل کردن برای دوستان همراز، یا خانواده، تا حدودی اصل «عقده زدائی» تحقق می‌یابد.

وگرنه انواع اختلالات روانی، اضطرابات روحی، سکت‌های قلبی، در انتظار انسان است.

در آن روزگاران تنهائی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و دنیا دنیا مظلومیت‌ها،

محرومیت‌ها،

نادیده گرفتن حق،

زورگوئی‌ها،

تهمت‌ها،

حسادت‌ها

و کینه توزی‌های شرم آور،

چه می‌توانست بکند؟

چه کسی را داشت که راز دل بگشاید؟ درد دل کند؟ عقده زدائی نماید و خود را سبک کند؟

از این رو در اوقات خاصی به بیابان می‌رفت، و در ظلمت شب سر در چاهی فرو برده، اسرار نهان رامی‌گفت، و در رازها را می‌گشود و درد دل‌ها می‌کرد.

ابن میثم از پدرش میثم تمار نقل می‌کند که:

شبی از شب‌ها، امام علی علیه السلام مرا همراه خود پذیرفت تا به مسجد جعفری رفتیم، چهار رکعت نماز خواندیم،

امام را دیدم که سر به سجده گذاشت و صد بار العفو، العفو فرمود،

سپس بیرون آمده در تاریکی شب بطرف صحرا رفتیم،

در صحرا در نقطه‌ای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطی کشید و فرمود:

از این خط جلوتر نیا.

و خود در ظلمت شب ناپدید شد،

مدتی گذشت و من بر جان آن حضرت با وجود آن همه دشمن ترسیدم و نتوانستم صبر کنم،

اندکی بعد به جستجوی امام علی علیه السلام پرداختم، حضرت را دیدم سر در چاهی فرو برده و زمزمه‌ای دارد وقتی نزدیک شدم

فرمود: کیستی؟

گفتم: میثم هستم.

فرمود:

مگر تو را امر نکردم که جلوتر نیائی؟

گفتم: چرا، اما برجان شما و فراوانی دشمن ترسیدم.

حضرت فرمود:

آیا از سخنان من در چاه چیزی شنیدی؟

گفتم: نه.

سپس این شعر را زیر لب زمزه کرد:

وَفِي الصَّدْرِ لِبَانَاتٍ

إِذَا ضَاقَ لَهَا صَدْرِي

نَكَتُ الْأَرْضَ بِالْكَفِّ

وَأُبْدِيْتُ لَهَا سِرِّي

فَمَهْمَا تُنْبِتُ الْأَرْضَ

فَذَاكَ النَّبْتُ مِنْ بَدْرِي

(در سینه درد دل‌ها و نیازهایی است که وقتی تنگی می‌کند زمین را با کف دست می‌شکافم و اسرارم را در آن می‌گذارم، پس هرگاه زمین چیزی رویاند از آن بذری است که من کاشته‌ام.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴ ص ۱۹۹.

دفن کردن در خاک

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ما را سفارش فرمود تا چهار چیز را در خاک پنهان کنیم: مو، ناخن، دندان، و خون. [۱].

استفاده از خاک برای پاکسازی محیط زندگی یکی از شیوه‌های ارزشمندی است که هم اکنون مرزهای دانش بشری به آن رسیده است،

زیرا خاک از نظر فیزیکی و فعل و انفعالات شیمیایی حالت، «فرماتاسیون» دارد.

یعنی قانون «تبدیل» که هر چیز غیر خود را به خاک تبدیل می‌کند،

و عامل پاک‌سازی و پاکیزگی محیط زیست از ناپاکی‌ها می‌گردد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب پنجم، فصل دهم ص ۱۱۱.

درد بواسیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برای درمان درد بواسیر این دعا نافع است: [۱].

یا جَوَادُ یا مَاجِدُ یا رَحِيمُ یا قَرِيبُ یا مُجِيبُ یا بَارِئُ یا رَاحِمُ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ ارْزُدْ عَلَی نِعْمَتِكَ وَ اَكْفِنِی اَمْرًا وَ جَعِی (ای خدای بخشنده، یابنده، ای رحم کننده، ای نزدیک، ای پاسخ دهنده، ای آفریننده، ای رحمت آورنده، بر محمد و خاندانش درود بفرست، و نعمت خود را به من بازگردان و مرا از این دردی که دارم شفا ده).

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب نهم، فصل یازدهم و دوازدهم.

درمان گیاهی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معمولاً دردهای خود را با گیاهی بنام «بودینه کوهی» درمان می فرمود. و درباره بودینه کوهی می فرمود:

معدة را پاک می کند، چونان قطیفه‌ای که بدن را خشک می کند. [۱].

شگفتی شیوه‌های درمانی امام علی علیه السلام در آن است که هم به تأثیر فیزیکی داروها توجه داشت، و هم به تأثیر روانی ایمان و دعا، اعتقاد داشت،

برای درمان تب هم، گل بنفشه و عناب را سفارش می دهد و هم در کنار آن، یاد اهل بیت علیهم السلام و آیه‌الکرسی را مطرح می فرماید.

پی نوشت ها:

[۱] حلیه الابراج ج ۱ ص ۳۴۹.

درمان با روغن زیتون

برخی در بهداشت فردی و عمومی احتیاطهای لازم را رعایت نمی کنند و بودجه‌ها را در قسمت درمان بیماری‌ها به مصرف می رسانند.

در صورتی که اگر برای بهداشت و پیشگیری تلاش کنند و مبالغی را مصرف نمایند، احتیاج به درمان پیدا نخواهند کرد، یکی از روش‌های تحقق بهداشت و سلامت تن، تغذیه مناسب است.

امام علی علیه السلام نسبت به نقش غذا در سلامت تن و نقش روغن زیتون می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ، فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمِرَّةَ وَ يَذْهَبُ الْبُلْغَمَ وَ يَشُدُّ الْعَصَبَ وَ يَذْهَبُ بِالْأَعْيَاءِ وَ يُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَ يَطِيبُ النَّفْسَ وَ يَذْهَبُ بِالْهَمِّ

(از روغن زیتون استفاده کنید که آن موجب باز شدن صفراء، از بین رفتن بلغم، محکم شدن عصب، رفع خستگی، نیکو شدن اخلاق، پاکیزگی و طهارت نفس و زایل شدن غم و ناراحتی می گردد.) [۱].

آنچه از روایت‌های فوق و احادیث مشابه آن (که بسیار می باشد) به عنوان یک نتیجه قطعی می توان ذکر کرد، این است که:

نوع تغذیه در تن و روان انسان تأثیراتی را برجای می گذارد.

در این حقیقت نباید تردیدی روا داشت، همچنانکه دستاوردهای علمی نیز مؤید آن می باشد.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، علامه محمودی.

داروی نظافت

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

النُّورَةُ نَشْرَةٌ وَ طَهْوَرُ لِلْجَسَدِ. [۱].

«نوره مالیدن نشاط آور و عامل پاکی بدن است.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

يَتَّبِعِي لِلرَّجُلِ أَنْ يَتَوَقَّى يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ فَإِنَّهُ نَحْسٌ مُسْتَمِرٌّ، وَ تَجُوزُ النُّورَةَ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ. [۲].

«سزاوار است که انسان در روز چهارشنبه خویشتن داری کند که همواره روز نامبارکی است،

اما جایز است که در دیگر روزها نوره مصرف کرده و خود را پاک سازد.»

۳- امام علی علیه السلام فرمود:

أَحِبُّ لِلْمُؤْمِنِ أَنْ يَطْلِيَ فِي كُلِّ خَمْسَةِ عَشَرَ يَوْمًا مِنَ النُّورَةِ. [۳].

«سزاوار است برای مؤمن که در هر ۱۵ روز، بدن خود را نوره بمالد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۸۹ ح ۵.

[۲] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۹۲.

[۳] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۸۹ ضمن ح ۵.

دلایل پیشگامی علی در اسلام

دلایل و شواهد پیشگامی علی علیه السلام در متون اسلامی فراوان است:

۱ - پیش از همه، خود پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به پیشقدم بودن علی علیه السلام تصریح کرده و در میان جمعی از یاران خود

فرمود:

«نخستین کسی که در روز رستاخیز با من در کنار حوض کوثر ملاقات می کند، پیشقدمترین شما در اسلام، علی بن ابی طالب

است.» [۱].

۲ - دانشمندان و محدثان نقل می کنند:

حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه به نبوت مبعوث شد و علی علیه السلام فردای آن روز «سه شنبه» با او نماز

خواند. [۲].

۳ - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «قاصعه» می فرماید:

«آن روز اسلام جز به خانه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و خدیجه علیها السلام راه نیافته بود و من سومین نفر آنها بودم. نور وحی

و رسالت را می دیدم، و بوی نبوت را می شنیدم.» [۳].

۴ - امام علی علیه السلام در جای دیگر از سبقت خود در اسلام چنین یاد می کند:

«خدایا من نخستین کسی هستم که به سوی تو بازگشت، و پیام تو را شنید و به دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پاسخ گفت و

پیش از من جز پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم کسی نماز نگزارد.» [۴].

۵ - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمود:

«من بنده خدا و برادر پیامبر و صدیق اکبرم، این سخن را پس از من جز دروغگوی افتراء ساز نمی‌گویند، من هفت سال پیش از مردم با رسول خدا نماز گزاردم.» [۵].

۶ - اعتراف مأمون به ایمان علی علیه السلام مأمون دانشمندان عصر خود را که از آن جمله اسحاق [۶] در میان آنها بود گرد آورد و زبان به سخن گشود و چنین گفت:

روزی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث به رسالت گردید بهترین عمل چه بود؟ اسحاق گفت:

ایمان به خدا و رسالت پیامبر او

مأمون پرسید:

آیا سبقت به اسلام در اعداد بهترین عمل نبود؟

اسحاق گفت:

چرا، در قرآن مجید می‌خوانیم:

وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ، أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ

«مقصود از سبقت در آیه همان پیش قدمی در پذیرش اسلام است.» [۷].

مأمون پرسید:

آیا کسی بر علی در پذیرش اسلام سبقت جسته بود؟ یا اینکه علی علیه السلام نخستین فردی است که به پیامبر ایمان آورده است؟ اسحاق گفت:

علی نخستین فردی است که به پیامبر ایمان آورد، امّا روزی که او ایمان آورد کودکی بیش نبود و نمی‌توان برای چنین اسلامی ارزش قائل بود، امّا ابی بکر اگرچه بعدها ایمان آورد، ولی روزی که به صف خداپرستان پیوست، یک فرد کاملی بود، که ایمان و اعتقاد او در آن سنّ و سال ارزش دیگری داشت.

مأمون پرسید:

بگو بینم، علی علیه السلام روی چه اصلی ایمان آورد؟ آیا پیامبر او را به اسلام دعوت کرد یا اینکه از طرف خدا به او الهام شد؟ که آئین توحید و روش اسلام را بپذیرد؟

هرگز نمی‌توان گفت اسلام علی علیه السلام از طریق الهام از جانب خدا بوده است، زیرا لازمه فرض این است که ایمان وی بر ایمان پیامبر، برتری داشته باشد، چون گرایش پیامبر به اسلام به وسیله جبرئیل و راهنمایی وی بوده است، نه اینکه از جانب خدا به وی الهام شده باشد.

در اینصورت که ایمان علی در پرتو پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بوده، آیا پیامبر از پیش خود این کار را انجام داده یا به دستور خدا به اسلام دعوت کرد، قطعاً باید گفت دعوت علی علیه السلام به اسلام از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم، به فرمان خدا بوده است.

آیا خدای حکیم دستور می‌دهد که پیامبر کودک غیر مستعدی را که ایمان و عدم ایمان او یکسان می‌باشد، به آئین اسلام دعوت کند؟

در این صورت باید گفت، شعور و درک امام در دوران کودکی به اندازه‌ای بود که خداوند به ایمان او عنایت داشته است، پس

ایمان علی علیه السلام در کودکی ارزشمند است.

۷- اظهارات امام علی علیه السلام در نهج البلاغه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۷ نهج البلاغه به این حقیقت روشن اشاره می‌فرماید که:

خصائص الامام علی علیه السلام

فَقَمْتُ بِالْأَمْرِ حِينَ فَشَلُوا، وَتَطَلَّعْتُ حِينَ تَقَبَّعُوا، وَنَطَقْتُ حِينَ تَعَنَّعُوا، وَمَضَيْتُ بِنُورِ اللَّهِ حِينَ وَقَفُوا.

وَكَنتُ أَخْفَضَهُمْ صَوْتًا، وَأَعْلَاهُمْ قُوْتًا، فَطَرْتُ بِعَيْنَانِيهَا، وَاسْتَبَدَّدْتُ بِرِهَانِيهَا.

كَالْجَبَلِ لَا تَحْرُكُهُ الْقَوَاصِفُ، وَلَا تَزِيلُهُ الْعَوَاصِفُ.

لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ فِي مَهْمَزٍ وَلَا لِقَائِلٍ فِي مَعْمَزٍ. الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقَّ مِنْهُ.

عَلَّةُ السُّكُوتِ

رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ، وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ. أَتَرَانِي أَكْذِبُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ؟

وَاللَّهِ لَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ، فَلَا أَكُونُ أَوَّلَ مَنْ كَذَبَ عَلَيْهِ. فَظَنَرْتُ فِي أَمْرِي، فَإِذَا طَاعَتِي قَدْ سَبَقَتْ بِيَعْتِي، وَإِذَا الْمِيثَاقُ فِي عُنُقِي لِعَيْرِي.

ویژگی‌ها و فضائل امام علی علیه السلام

آن‌گاه که همه از ترس سست شده کنار کشیدند، من قیام کردم، و آن‌هنگام که همه خود را پنهان کردند من آشکارا به میدان آمدم، و آن زمان که همه لب فرو بستند، من سخن گفتم و آن وقت که همه باز ایستادند من با راهنمایی نور خدا به راه افتادم، در مقام حرف و شعار صدایم از همه آهسته‌تر بود اما در عمل برتر و پیشتاز بودم، زمام امور را به دست گرفتم، و جلوتر از همه پرواز کردم، و جائزه سبقت در فضیلت‌ها را بردم.

همانند کوهی که تندبادها آن را به حرکت در نمی‌آورد، و طوفان‌ها آن را از جای بر نمی‌کند.

هیچکس نمی‌توانست عیبی در من بیابد، و هیچ سخن چینی جای عیبجویی در من نمی‌یافت.

خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومنداها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.

علت سکوت و کناره‌گیری از خلافت

در برابر خواسته‌های خدا راضی، و تسلیم فرمان او هستم، آیا می‌پندارید. من به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دروغی روا

دارم؟ به خدا سوگند! من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم، و هرگز اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم.

در کار خود اندیشیدم دیدم پیش از بیعت، پیمان اطاعت و پیروی از سفارش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دارم، و از من

برای دیگری پیمان گرفتند (که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر در امر حکومت کار به جدال و خونریزی کشانده شود،

سکوت کنم و سر فرود آورم).

و در خطبه ۷۱ نهج البلاغه به شایعه پراکنی و دروغ‌پردازی کوفیان اشاره می‌فرماید و به سبقت خویش در پذیرش اسلام و اعتراف به

رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌پردازد که:

وَلَقَدْ بَلَّغْنِي أَنْكُم تَقُولُونَ:

عَلَى يَكْذِبُ، قَاتَلَكُمُ اللَّهُ تَعَالَى! فَعَلَى مَنْ أَكْذِبُ؟ أَعَلَى اللَّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِهِ! أَمْ عَلَى نَبِيِّهِ؟ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ! كَلَّا وَاللَّهِ، لِكِنَّهَا

لَهَجَةٌ غَبْنُومٌ عَنْهَا، وَلَمْ تَكُونُوا مِنْ أَهْلِهَا. وَيْلُ أُمَّهِ كَيْلًا بَعِيرِ ثَمَنِ!

لَوْ كَانَ لَهُ وَعَاءٌ. «وَلَتَعْلَمَنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ».

«پس از ستایش پروردگار! ای مردم عراق! همانا شما به زن بارداری می‌مانید [۸] که در آخرین روزهای بارداری جنین خود را

سقط کند، و سرپرستش بمیرد، و زمانی طولانی بی‌شوهر ماند، و میراث او را خویشاوندان دور غارت کنند.

آگاه باشید من با اختیار خود به سوی شما نیامدم بلکه بطرف دیار شما کشانده شدم، به من خبر دادند که می‌گوئید علی دروغ می‌گوید!! خدا شما را بکشد، به چه کسی دروغ روا داشته‌ام؟

آیا به خدا دروغ روا داشتیم؟ در حالیکه من نخستین کسی هستم که به خدا ایمان آوردم، [۹] یا بر پیامبرش؟ من اول کسی بودم که او را تصدیق کردم! نه به خدا هرگز!! آنچه گفتم واقعیتی است که شما از دانستن آن دورید، و شایستگی درک آن را ندارید، مادران در سوگ شما وای، وای سر دهد.

پیمانان علم را بر شما رایگان بخشیدم، اگر ظرفیت داشته باشید. و به زودی خبر آن را خواهید فهمید. [۱۰].

و در خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه با خدای خویش شکوه می‌کند و نجوا گونه به سوابق درخشان خویش اشاره می‌فرماید که:

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَا الْتِمَاسَ شَيْءٍ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمُظْلَمُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتَقَامَ الْمُعْظَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالصَّلَاةِ.

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدَّمَاءِ وَالْمَغَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَهُ الْمُسْلِمِينَ الْبُخِيلِ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ، وَلَا الْجَاهِلِ فَيُضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ، وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ، وَلَا الْحَائِفِ لِلدُّوَلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمِ، وَلَا الْمُرْتَشِي فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ، وَيَقِفُ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ، وَلَا الْمُعْظَلِ لِلسُّنَّةِ فَيَهْلِكُ الْأُمَّةَ.

«خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد. خدایا من نخستین کسی هستم که بتو روی آورده، و دعوت تو را شنیده و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفت،

و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می‌کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می‌کند لیاقت رهبری ندارد زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.»

پی نوشت ها:

[۱] أَوْلُكُمْ وَرُوداً عَلَى الْحَوْضِ أَوْلُكُمْ إِسْلَاماً عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ: الْإِسْتِعَابُ فِي مَعْرِفَةِ الْأَصْحَابِ ج ۳ ص ۲۸، وَابْنِ أَبِي الْحَدِيدِ شَرْحَ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ج ۱۳ ص ۱۱۹، الْحَاكِمُ النِّسَابُورِيُّ، الْمُسْتَدْرَكُ عَلَى الصَّحِيحِينَ ج ۳ ص ۱۷.

[۲] اسْتَبْنَى النَّبِيُّ بَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَصَلَّى عَلَيَّ يَوْمَ الْثَلَاثَةِ: الْإِسْتِعَابُ فِي مَعْرِفَةِ الْأَصْحَابِ ج ۳ ص ۳۲، وَابْنِ اثِيرِ الْكَامِلِ فِي التَّارِيخِ ج ۲ ص ۵۷.

[۳] وَكَمْ يَجْمَعُ بَيْتَ وَاحِدٍ يَوْمُئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَخَدِيجَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَانَا ثَالِثَهُمَا، أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَهَ وَاشْمُ رِيحَ النَّبِيَّهَ (نَهْجِ الْبَلَاغَةِ خُطْبَةُ ۱۲۱: ۱۹۲ مَعْجَمُ الْمَفْهَرَسِ مُحَمَّدِ دَشْتِي).

[۴] اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنَابَ وَسَمِعَ وَأَجَابَ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالصَّلَاةِ (خُطْبَةُ ۱۳۱).

[۵] اَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَاخُو رَسُولُ اللَّهِ وَانَا الصَّدِيقُ الْاَكْبَرُ لَا يَقُولُهَا بَعْدِي إِلَّا كَاذِبٌ مُفْتَرٍ، صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ قَبْلَ النَّاسِ سَبْعَ سِنِينَ:

طبری محمد بن جریر، تاریخ الأعم و الملوک ج ۲ ص ۳۱۲، و ابن اثیر الکامل فی التاریخ ج ۲ ص ۵۷، و المستدرک علی الصّحیحین ج ۳ ص ۱۱۲.

[۶] او اسحاق بن ابراهیم موصلی مکنی به ابی محمد از دانشمندان معروف عصر مأمون بود. (لغتنامه دهخدا).

[۷] سوره واقعه آیه ۱۰-۱۱.

[۸] ضرب المثل است: زیرا کوفیان پس از تحمّل فراوان سختی‌های جنگ در آخرین لحظه‌های پیروزی، فریب، قرآنهاى بالای نیزه را خوردند.

[۹] علامه امینی در ج ۳ الغدیر در صفحات ۲۱۹ تا ۲۴۷ با یکصد حدیث از کتب اهل سنت این حقیقت را اثبات می‌کند.

[۱۰] سوره ص آیه ۸۸.

دفاع از عمار یاسر

عمار بن یاسر روزی برای رساندن اعتراضات مکتوب صحابه، به خانه خلیفه سوم رفته بود.

خلیفه سوم او را متهم به دروغگوئی کرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند که دو دنده او شکست و بعدها نمی‌توانست ادرار خود را نگه دارد. [۱].

خلیفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ ابذر، عمار را نیز تبعید کند که امام علی علیه السلام نگذاشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵ - ۱۵۳، تاریخ المدینه المنوره ج ۲ ص ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹: انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۴۱ - ۵۳۷، یکی از چیزهایی که ابذر در اعتراضاتش مطرح می‌کرد کتک خوردن عمار بن یاسر بود، کتاب الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵.

دخالت و نظارت مردم

درست است که حکومت و آداب و رسوم پسندیده و حقوق کامل الهی و ارتش اسلامی از عوامل اجرای قانون و نظم اجتماعی به شمار می‌آیند،

اما همه آنها به نوعی با عامل مردمی و اصل «دخالت و نظارت مردم» ارتباط دارند.

اگر مردم دخالت و نظارت لازم را نداشته باشند عوامل یاد شده نمی‌توانند در اجرای قانون و برقراری نظم موفق شوند؛

بنابر این بازسازی حکومت و اصلاح زمامداران با دخالت و حضور و مراقبت مردم تحقق می‌پذیرد، که فرمود:

فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرِّعِيَةُ إِلَّا بِصَلْحِ الْوُلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوُلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرِّعِيَةِ

(پس مردم بدون اصلاح زمامداران اصلاح نمی‌گردند و زمامداران نیز اصلاح نمی‌شوند جز با درستی و استقامت مردم یک جامعه). [۱].

با یک بررسی دقیق در افکار و آراء مکاتب و اندیشمندان معاصر به این نتیجه می‌رسیم که نهج البلاغه در مورد شیوه‌های اصلاح فرد و جامعه و حکومت دولت مردان، اختلاف اساسی با صاحب نظران سیاسی دارد؛ زیرا در راه اجرای نظم و مقررات اجتماعی به هیچ کدام از عوامل موجود تکیه نمی‌کند.

گرچه معتقد است که حکومت و قانون و آداب و رسوم و ارتش اسلامی ضرورت دارند؛ اما تنها عاملی را که به عنوان یک راه حلّ سیاسی و عامل حیاتی معرفی می‌کند:

«اصل دخالت» و «نظارت مردمی» یا «نظارت ملی» است که در فروع مبانی اعتقادی با نام «امر به معروف و نهی از منکر» مطرح شده است.

از دیدگاه نهج البلاغه اگر عامل مردمی یا نظارت عمومی در صحنه سیاسی یک کشور حضور فعال داشته باشد، نظم و قانون اجرا و عدالت اجتماعی در آن جامعه تحقق می‌یابد،

چون نظارت ملی با حضور مردم ارتباط دارد و مردم در همه جا می‌توانند عامل اجرای درست قوانین باشند.

دنیای امروز برای اجرای قوانین و مقررات اجتماعی از اصل «امر به معروف و نهی از منکر» غفلت نموده و با طرح راه حل‌های غیر منطقی همواره با ناکامی و شکست مواجه گردیده است، مانند:

روی آوردن به سرنیزه و فشار

دل بستن به زندان و شکنجه

استفاده از جریمه‌های سنگین

استفاده از تنبیه بدنی و پیشروی تا حد اعدام

اما هرچه بیشتر تلاش کردند کمتر به نتیجه رسیدند.

از آدم‌های ماشینی گرفته تا نصب چشم‌های الکترونیک در بانک‌ها،

از قفل‌های ضد گلوله و انواع ادوات پلیسی و جاسوسی، استفاده کردند؛ اما نتوانستند انسان را به رعایت نظم و قانون وادارند و سرگردان و حیران می‌پرسند:

«راه‌های اجرای نظم و قانون کدام است؟»

و پاسخ نهج البلاغه رعایت «نظارت مردمی» و «امر به معروف و نهی از منکر» است.

اگر ملتی خود پشتوانه اجرای مقررات اجتماعی شود،

همه امر به کارهای نیک کنند و از منکرات بپرهیزند و دیگران را به آن تذکر دهند، قانون اجرا می‌گردد و نظم و عدالت اجتماعی نیز تحقق می‌پذیرد.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

دریا شناسی

(و شناخت انواع معادن و جواهراتی که از آن به دست می‌آید).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۳:۱ فرمود:

ثُمَّ أَنْشَأَ - سُبْحَانَهِ - فَتَقَ الْأُجُوعِ، وَشَقَّ الْأَرْجَاءِ، وَسَكَئِكَ الْهَوَاءِ، فَأَجْرَى فِيهَا مَاءً مُتَلَاطِمًا تَيَّارُهُ، مُتْرَاكِمًا زَخَّارُهُ.

حَمَلَهُ عَلَى مَثْنِ الرِّيحِ الْعَاصِ فَهُ، وَالرَّعْزِعِ الْقَاصِ فَهُ، فَأَمَرَهَا بِرَدِّهِ، وَسَلَطَهَا عَلَى شَدِّهِ، وَقَرَّنَهَا إِلَى حُدِّهِ. الْهَوَاءُ مِنْ تَحْتِهَا فَنَيْقٌ، وَالْمَاءُ مِنْ فَوْقِهَا دَفِيقٌ.

ثُمَّ أَنْشَأَ سُبْحَانَهِ رِيحاً اعْتَقَمَ مَهَبَّهَا، وَأَدَامَ مُرَبَّهَا، وَأَعْصَفَ مَجْرَاهَا، وَأَبْعَدَ مَنْشَاهَا، فَأَمَرَهَا بِتَضِيْعِ الْمَاءِ الرَّخَّارِ، وَإِثَارَةِ مَوْجِ الْبِحَارِ، فَمَخَضَّتْهُ مَخْضَ السَّقَاءِ، وَعَصَفَتْ بِهِ عَصْفَهَا بِالْفَضَاءِ.

تَرَدُّ أَوْلُهُ إِلَى آخِرِهِ، وَسَيَّاجِيَهُ إِلَى مَيَّارِهِ، حَيْثَى عَبَّ عِيَابُهُ، وَرَمَى بِالزَّيْدِ رُكَّامُهُ، فَرَفَعَهُ فِي هَيَآءِ مُنْفِئَتِي، وَحَيَّوْ مُنْفَهِقِي، فَسَوَى مِنْهُ سَبِيْعَ

سَمَاوَاتٍ.

«و باد را به بازگرداندن آن فرمان داد، و به نگهداری آب مسلط ساخت، و حد و مرز آن را به خوبی تعیین فرمود. فضا در زیر تند باد و آب بر بالای آن در حرکت بود، سپس خدای سبحان طوفانی [۱] برانگیخت که آب را متلاطم ساخت، و امواج آب را پی در پی درهم کوبید، طوفان شدت و زید، و از نقطه‌ای دور دوباره آغاز شد، سپس به طوفان امر کرد، تا امواج دریاها را به هر سو روان کند و بر هم کوبد، و با همان شدت که در فضا وزیدن داشت، بر امواج آب‌ها حمله‌ور گردد، از اول آن برمی‌داشت و به آخرش می‌ریخت، [۲] و آب‌های ساکن را به امواج سرکش برگرداند.

تا آنجا که آبها روی هم قرار گرفتند، و چون قله‌های بلند کوه‌ها بالا آمدند، امواج تند کف‌های برآمده از آب‌ها را در هوای باز، و فضای گسترده بالا برد، که از آن هفت آسمان را پدید آورد.»

و آن حضرت در خطبه ۶۵:۹۱ فرمود:

كَبَسَ الْأَرْضَ عَلَى مَوْرِ أَمْوَاجٍ مُسْتَفْحِلَةٍ، وَلُجَجِ بَحَارٍ زَاخِرَةٍ، تَلْتَطِمُ أَوَادِي أَمْوَاجِهَا، وَتَضْطَفِقُ مُتَقَاذِفَاتٍ أُتْبَاجِهَا، وَتَزْغُو زَبَدًا كَالْفُحُولِ عِنْدَ هِيَاجِهَا. فَخَضَعَ جِمَاحُ الْمِيَاءِ الْمُتَلَاطِمِ لِثِقَلِ حَمَلِهَا، وَسَيَكُنْ هَيْجٌ اِزْتِمَائِهِ إِذْ وَطِنَتْهُ بِكُلِّكَلِيهَا، وَذَلَّ مُسْتَخْذِيًا، إِذْ تَمَعَكَتْ عَلَيْهِ بِكَوَاهِلِهَا، فَأَصْبَحَ بَعْدَ اضْطِحَابِ أَمْوَاجِهِ، سَاجِيًا مَقْهُورًا، وَفِي حَكْمِهِ الذُّلُّ مُنْقَادًا أَسِيرًا. [۳].

«زمین را بر موج‌های پرخروش، و دریا‌های موج‌فرو نشانند، موج‌هایی که بالای آن به هم می‌خورد و در تلاطمی سخت هر یک، دیگری را واپس می‌زد، چونان شتران نر مست، فریادکنان و کف بر لب، به هر سوی روان بود.

سپس قسمت‌های سرکش آب از سنگینی زمین فرو نشست و هیجان آنها بر اثر تماس با سینه زمین آرام گرفت.

زیرا زمین با پشت بر آن می‌غلطید و آن همه سر و صدای امواج ساکن و آرام شده، چون اسب افسار شده رام گردید.»

پی نوشت ها:

[۱] عَتَمَ: باد تندی که خشک و باران است.

[۲] مَخْضَ السَّقَاءِ: زیرو رو کردن محتوای مشک.

[۳] اسناد و مدارک خطبه ۹۱ به این شرح است:

۱- عقد الفرید ج ۴ ص ۲۰۷ و ج ۲ ص ۴۰۶: ابن عبدربه (متوفای ۳۲۸ هجری)

۲- کتاب توحید ص ۴۸ ح ۱۳: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۰ هجری)

۳- ربیع‌الابرار ج ۱ باب الملائکه ص ۳۱۰ ح ۱۱: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

۴- النهایه ج ۲ ص ۱۱۶: ابن اثیر (متوفای ۶۰۶ هجری)

۵- فرج المهموم ص ۵۶: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هجری)

۶- تیسیر المطالب ص ۲۰۲ و ۲۰۳: یحیی بن الحسین (متوفای ۴۲۴ هجری).

دارویی از قرآن

مردی نزد حضرت علی علیه السلام آمد و از نوعی بیماری شکایت کرد.

آن حضرت به او فرمود:

یک درهم از مهریه زنت بگیر و با آن مقداری عسل خریداری نموده و آن را با آب باران بخور.

بیمار به دستور آن حضرت عمل کرده شفا یافت.

کسانی راز مطلب را از امام علی علیه السلام پرسیدند و گفتند:

آیا در این خصوص روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده‌اید؟

حضرت فرمود:

نه، ولیکن آن را از آیات قرآن استنباط کردم که می‌فرماید:

«فَإِنْ طِبَّنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ فَكُلُوهُ هَنِينًا مَرِيئًا»

«و اگر آنان مقداری از مهر خود را به طیب خاطر به شما دادند بخورید خوش و گوارایتان باد»

و نیز می‌فرماید:

«يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ»

«از شکم‌های آنان نوشابه‌ای بیرون آید که رنگ‌های آن گوناگون است و درمان است برای مردم.»

و همچنین می‌فرماید:

«و نزلنا من السماء ماءً مبارکاً»

«از آسمان ابی با برکت فرود آوردیم.»

پس به حکم آیه‌های مذکور گوارایی و شفا و برکت در آن دستور جمع شده، امیدوار گردیدم که با آن بهبودی حاصل شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۱۹.

دین: ایمان و جهاد

شریعت آسمانی چیست؟

در سخنی کوتاه: ایمان به خدا به عنوان معبودی یگانه، ایمان به پیامبر به عنوان صاحب رسالت و آورنده‌ی راه و رسم زندگی، و

جهاد در راه این ایمان...

به عبارت دیگر، دین یعنی: عقیده و جهاد در راه آن.

امام علی (ع) پیام خود را در این سخن خلاصه کرده است:

«ندعوکم الی الله و رسوله، و الی جهاد عدوه، و الشده فی امره، و ابتغاء رضوانه، و اداء فرائضه، و توفیر الفی لاهله.»

«ما شما را دعوت می‌کنیم که: به خدا و فرستاده‌اش روی آورید، با دشمن او جهاد کنید، در پیشبرد امر او سختکوش باشید،

خوشنودی او را بجوید، فرایض او را به جای آورید و بیت‌المال را به اهل آن بسپارید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۲۸.

در جنگ خطری نیست

آیا خطر در جنگ آزادی بخش است یا در گریختن از آن؟

تاریخ نشان می‌دهد که زبونی و تسلیم خطرناک است نه جنگیدن...

هر ملتی که از جنگیدن سر باز زده به خفت و خواری و شکست گرفتار شده است.

بر عکس، ملت‌های رزمنده سربلندی و افتخار را از آن خود کرده‌اند.

درست است که در جنگ احتمال مرگ هست، اما درست‌تر این است که مرگ در هر حال حتمی است: پس اگر انسان در میدان جنگ دنیا را وداع گوید زندگی بهتری در پیش دارد و هر گاه در بستر تسلیم جان سپارد، سرافکنندگی و نابودی را برای خود خریده است.

به طور کلی جنگ نه مرگ را بیشتر می‌کند و نه رزق و روزی را کمتر، زیرا هر چند به کشته شدن عده‌ای می‌انجامد اما از مرگ دست‌جمعی بر اثر ظلم و تجاوز، جلوگیری می‌کند.

اما تسلیم و گریز به طور قطع رزق و روزی را کم می‌کند گیریم که اجل را نزدیک نسازد.

امام علی (ع) طی نامه‌ای انگیزه‌ی خود را فراخواندن پیروان خویش به جنگ آشکار می‌سازد و اعلام می‌دارد که او جنگ را نه به خاطر حفظ فرمانروایی یا جان خودش بلکه به خاطر هراس از پیروزی باطل و یاران آن ضروری می‌داند. مولا می‌فرماید:

انی و الله لولقیتهم واحدا و هم طلاع الارض کلها ما بالیت و لا استوحشت، و انی من ضلالهم الذی هم فیهو الهدی الذی انا علیه لعلی بصیره من نفسی و یقین من ربی، و انی الی لقاء الله لمشتاق، و لحسن ثوابه لمنتظر راج، و لکننی اسی ان یلی امر هذه الامه سفهاوها و فجارها فیتخذوا مال الله دولا، و عباده خولا، و الصالحین حربا، و الفاسقین حزبا،...

«به خدا سوگند که اگر یک تنه با آنان روبرو کردم و آنان سراسر زمین را فرا گرفته باشند، نه باکی به دل راه می‌دهم و نه می‌ترسم. من از گمراه‌های که ایشان دچار آند و از راه راستی که خود برگزیده‌ام آگاهی کامل دارم و خداوند به من یقین بخشیده است. من به لقای پروردگار مشتاقم و به پاداش او امیدوار...»

اما اندوه من از آن است که نابخردان و هوسبازان زمام این امت را به دست گیرند و مال خدای را دولت باد آورده‌ی خویش شمارند (و به میل خود دست به دست بگردانند) و بندگان خدا را غلامان خود بیندارند، نیکوکاران را دشمن و تبه‌کاران را یار خود بگیرند. همانا که برخی از آنان (که در برابر لشکریان اسلام صف آراسته‌اند) باده نوش بوده‌اند و بر آنان حد شرعی جاری شده است، و برخی دیگر (از سران ایشان) تنها در طمع مال و منال اسلام آورده‌اند.

اگر چنین نبود (و از حکومت چنین کسانی بیم نداشتم) شما را بدین اندازه (بر علیه آنان) بر نمی‌انگیختم و (به خاطر کرنش در برابر آنان) نکوهش نمی‌کردم و (برای جنگیدن با آنان) گرد نمی‌آوردم، و چون می‌دیدم که از جهاد طفره می‌روید و سستی می‌کنید، رهاتان می‌ساختم.

آیا به پیرامون خویش نمی‌نگرید که (در اثر چیرگی دشمن) به تباهی رفته است؟

و سرزمین‌هایتان که تسخیر شده و به دست دشمن افتاده است؟ و دشمن در خاک شما ترکانزی می‌کند؟ بخشایش خدای بر شما باد! به پیکار با دشمن بشتابید. زمینگیر نشوید و گرنه بیداد را بر خود پذیرفته و خواری را به جان خریده‌اید، و به زندگی مذلت بار تن در داده‌اید، و بدانید که مردان پیکار (در برابر وسوسه خواب) بیدار می‌مانند، و آن کس که به خواب رود، دشمن را بر خود مسلط ساخته است... و السلام». [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۲.

در راه خدمت به مردم

چرا باید در میان توده‌های مردم و در فعالیت آنان شرکت نمود؟

آیا بریا آن است که از آنان نفعی عایدمان گردد؟ یا به خاطر آن است که به آنها خدمت کنیم و خشنودی پروردگار را جلب نمائیم؟

کسی که در زندگی، بهشت را هدف خود قرار داده است، در پی آن نیست که مردم به او سودی برسانند یا به او توجه کنند، زیرا او بهره‌ی خود را از خداوند می‌ستاند و به عنایت او خرسند است. وجود او در میان مردم تنها به خاطر انجام دادن وظایف خود در برابر مردم است، پس هر گاه بعضی بر او جفا کنند و او را دشمن بگیرند، او تنها باید دغدغه‌ی وظایف خود را در سر داشته باشد... و رنج و آزار مردم را در برابر پاداشی که از این رهگذر نصیب او می‌شود، تحمل کند.

وقتی «شهادت» ارزنده‌ترین سودی است که انسان در میدان جنگ، و در مبارزه با دشمنان خدا می‌تواند به دست آورد، پس باید در رویارویی با تلخی هرگونه جور و آزاری بردبار باشد.

امام علی (ع)، هنگامی که کارگزار او بر مصر «محمد بن ابوبکر» را به قتل رساندند و مصر را از حکومت او جدا نمودند، در نامه‌ای به «عبدالله بن عباس» چنین نوشت:

اما بعد، فان مصر قد افتتحت، و محمد ابن ابی بکر «رحمه الله» قد استشهد، فعند الله نحتسبه ولدا انا صحا، و عاملا کادحا، و سیفا قاطعا، و رکنا دافعا، و قد کنت حثت الناس علی لحاقه، و امرتهم بغیاثه قبل الوقعه، و دعوتهم سر او جهرا، و عودا و بداء، فمنهم الاتی کارها، و منهم المعتل کاذبا، و منهم القاعد خاذلا۔ اسان الله ان يجعل لی منهم فرجا عاجلا، فهو الله لولا طمعی عند لقایی عدوی فی الشهاده، و توپینی نفسی علی المنیه، لا حببت ان لا ابقی مع هولاء یوما واحدا، و لا التقی بهم ابدا.

«همانا که مصر سقوط کرد و محمد بن ابوبکر - که خدایش بیامرزاد - به شهادت رسید. پاداش او را از خدا می‌طلبیم که فرزندی خیراندیش بود و کارگزاری سخت کوش و تیغی برا، و تکیه گاهی استوار.

من مردم را به پیوستن به او فرامی‌خواندم و فرمان می‌دادم که پیش از واقعه، او را یاری دهند و آشکارا و نهان به یاری او دعوت می‌کردم و باز به شگردی تازه فراخوانی خود را از سر می‌گرفتم. اما گروهی از آن مردم با ناخرسندی به یاری او می‌رفتند و برخی به دروغ بهانه می‌آوردند، و پاره‌ای سرافکنده به جای خویش می‌ماندند...

از پروردگار مسئلت دارم تا هر چه زودتر مرا از ایشان گشایشی دهد. به خدا سوگند که اگر به هنگام رویارویی با دشمن شهادت را آرزو نمی‌کردم، و مرگ را با آغوش باز خواهان نبودم، دوست می‌داشتم که حتی یک روز هم با این کسان باقی‌مانم و هرگز با ایشان روبرو نشوم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۳۵.

دفاع از آزادی

آزادی مهم‌ترین و گرانباترین و خطرترین صفت آدمی است، و این همانا رمز وجودی انسان و برتری او بر مخلوقات است. و هنگامی که انسان به خاطر آزادی خود می‌رزد، در واقع از انسانیت، شرف و رمز وجود خود دفاع می‌کند.

بنابراین، هر گاه زورمندان سودای تسلط بر انسان و سلب آزادی او را به سر داشته باشند، باید خود را برای پیکار آماده کند... و این همان پیکار مقدسی است که پیامبر خدا در آن شرکت نمودند.

امام علی (ع) می‌گوید:

خذوا للحرب اهبتها، و اعدوا التهيؤ لها، فانها قد وقدت نارها، و علا سناها، و تجرد لكم الظالمون كيما يطفئوا نور الله، و يقهروا عباد الله، الا... انه ليس اولياء الشيطان- من اهل الطمع و الجفاء- باولى فى الجد فى غيهم و ضلالهم و...

«برای جنگ آماده شوید و برای آن تدارک ببینید، که آتش آن شعله‌ور، و دندانهایش تیز شده است. و ستمگران در برابر شما لشکر آراسته‌اند تا نور خدا را خاموش کنند و بر بندگان خدا مسلط شوند. به راستی پیروان شیطان- آزمند و خیانتکاران- در پافشاری بر باطل و ضلالت، از یاران حق و پاکدامنی و فروتنی در وفاداریشان به حق و طاعت پروردگار و همدلی با امامشان، اولیتر نیستند.

به خدا سوگند، که اگر یکه و تنها با آنها روبرو شوم، و آنها سراسر زمین را فراگرفته باشند، باکی به دل راه نمی‌دهم و از آنان می‌ترسم. من بر ضلالت ایشان که در آن غرقه‌اند و بر هدایت خویش بینا هستم و از پروردگار خویش یقین و اطمینان یافته‌ام. و من آرزومند دیدار پروردگار هستم و بی‌صبرانه پاداش نیکوی او را چشم می‌دارم.

اما اندوه مرا فرامی‌گیرد و آشفتگی دلم را می‌لرزاند، وقتی می‌بینم بر این امت، نابخردان و تبه‌کارانشان فرمان می‌رانند. کسانی که مال خداوند را از آن خود می‌سازند، بندگان خدا را به ذلت و خواری می‌کشند، با نیکوکاران دشمنی و با بیدادگران دوستی می‌ورزند. به خدا قسم که اگر جز این بود شما را این اندازه تهییج و بسیج نمی‌کردم و از شما کناره می‌گرفتم، به خدا سوگند که من بر حق هستم و دوستدار شهادت.

من به یاری خدا و همدستی شما پیش خواهم رفت، پس سبکبال پیش بتازید و با مال و جان خویش در راه خداوند جهاد کنید، که خدا با بردباران است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۲۴-۱۲۳.

دستورات نظامی

سرباز برای که می‌جنگد؟

برای پروردگار.

بنابراین باید هستی خود را در اختیار پروردگار بگذارد و بی‌هیچ واهمه‌ای پیشروی کند. سرباز در قبال تحقق یا عدم تحقق اهداف جنگ مسئولیتی بر عهده ندارد.

اما در گفتار زیر توجه سربازان را به هفت اندرز جلب می‌کند، که گرچه به ظاهر امور جزئی هستند، اما در نیرو رزمی سربازان بسیار موثرند.

امام می‌فرماید:

نزول الجبال و لا تزل، و عض علی ناجذک، اعر الله جمجمتک، تد فی الارض قدمک، ارم ببصرک اقصى القوم، و عض بصرک، و اعلم ان النصر من عند الله سبحانه.

«۱- اگر کوهها نیز پراکنده شوند، تو پابرجا باش. (مهم نیست که دیگران پایداری کنند یا نه)

۲- دندانها را بر هم بفشار (که روحیه رزمی را دو چندان می‌کند).

۳- کاسه‌ی سر را به خداوند واگذار (خود را برای ایثار آماده کن).

۴- پای بر زمین استوار کن.

۵- به آخرین صف دشمن چشم بدوز (تا بتوانی دشمن را تا آخرین نفر نابود کنی).

۶- هیبت دشمن را از نظر دور کن.

۷- و بدان که پیروزی از جانب خدای سبحان است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۱۱.

دفاع از هم‌زمان

دفاع از خود واجب است.

دفاع از هم‌زمان نیز واجب و ضروری است.

امام علی (ع) در آستانه‌ی کارزار به سربازان چنین اندرز می‌دهد:

و ای امری منکم احسن من نفسه رباطه جاش عند اللقاء، و رای من احد من اخوانه فشلا، فلیذب عن اخیه بفضل نجدته الی فضل بها علیه، کما یذب عن نفسه، فلو شاء الله لجعلہ مثله. ان الموت طالب حیث،...

«هر کس از شما هنگام رویارویی با دشمن در خود قوت قلبی بیابد، و از یکی از برادرانش ترس و سستی ببیند، سزا است که با همان نیروی دلیری که خداوند به او عنایت کرده است، چنانکه از خویشتن دفاع می‌کند، از برادر خود نیز دفاع کند. زیرا چنانچه خداوند می‌خواست به او نیز دلیری می‌بخشید.

مرگ جوینده‌ی پی گیری است، نه کسی را که از یاری برادر باز می‌ایستد رها می‌کند، و نه گریزنده او را خسته می‌سازد (هیچ کس با تنها گذاشتن هم‌زم خویشتن، مرگ خویشتن را به تاخیر نمی‌اندازد زیرا این خود مرگ است که به تقدیر الهی به سراغ انسان می‌آید).

شهادت گرامی‌ترین مرگ است.

قسم به آنکه جان فرزند ابوطالب در دست اوست، هزار ضربه شمشیر بر من از مرگ در بستر و فرار از جهاد الهی گوارتر است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۲.

دوراندیشی در جنگ

هنگامی که توده‌های مسلمان در کوفه با امام علی (ع) بیعت کردند و معاویه بر او شورید، امام پیکی به نام «جریر» به شام فرستاد تا نامه‌ای به معاویه برساند که در آن امام از او بیعت و کناره‌گیری از تخت حکومت را طلب می‌نمود.

چون بازگشت جریر مدتی به تاخیر افتاد و آثار تصمیم معاویه بر ادامه‌ی سرکشی آشکار شد، برخی از یاران امام پیشنهاد کردند که بسیج عمومی را برای جنگ اعلام نماید.

پاسخ امام این بود که فرستاده ما نزد آنهاست و تا زمانی که او در آنجا اقامت دارد تدارک جنگ از طریق اعلام بسیج عمومی می‌تواند در برابر راه حل مسالمت‌آمیز مشکل ایجاد کند، بنابراین حضرت از این کار خودداری فرمود اما مردم را از آمادگی فردی

برای نبرد منع ننمود.

امام فرمود:

ان استعدادی ل حرب اهل الشام و جریر عندهم اغلاق للشام، و صرف لاهله عن خیر ان ارادوه، و لکن قد وقت لجریر وقتا لا یقیم بعده الا مخدوعا او عاصیا، و الراى عندی مع الاناه...

«آمادگی برای جنگ با مردم شام در حالی که «جریر» نزد آنهاست، به مثابه بستن راه نجات به روی شام و بازداشتن مردم آن از رسیدن به خیر (رستگاری و طاعت الهی) است، در صورتیکه خواهان آن باشند. اما برای «جریر» مدتی معلوم کرده‌ام که اگر آن مدت سر رسد در آنجا نخواهد ماند، مگر آنکه فریب خورده یا به نافرمانان پیوسته باشد.

من بر آنم که باید درنگ و رزید تا سرشت کارها آشکار شود. پس شما نیز بردبار باشید.»

اما در حالیکه امام آنان را به صبر و شکیبائی دعوت میکند، باز به ایشان می‌گوید:

«شما را از آمادگی و تدارک باز نمی‌دارم. من چند و چون این کار را سنجیده‌ام و زیر و بم آن را به دقت واریسی کرده‌ام، و برای خود جز جنگیدن یا پشت کردن به آئین محمد (ص) راهی نیافته‌ام.»

اما سبب آن بود که عثمان حادثه‌هایی آفرید و مردم او را بر کنار نمودند، و معاویه از دستاویز قرار دادن خون او تنها در پی توجیه سرکشی ترمذ خویش بود.

از این رو امام می‌فرماید:

«او در دورانی که بر مردم ولایت داشت بدعتها آورد که در میان مردم بگومگوهای بسیاری برانگیخت. پس در آن باره حرفها زدند، سپس دشمنی و رزیدند، و سرانجام کار را دگر ساختند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۴۳.

درافتادن با حق، مرگبار است

با حق ستیزه نکن، که مغلوب خواهی شد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

من صارع الحق صرعه.

«هر که با حق درافتد، ورافتد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۴۰۰.

دفاع از شخصیت اجتماعی مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه جنگ صفین، ارتش خود را به سوی مرزهای شام حرکت داد و به شهر مرزی «انبار» رسید.

مردم وقتی اطلاع از حضور امام علیه السلام یافتند برای استقبال به بیرون شهر آمده در صف‌های گوناگون اجتماع کردند و آنگاه که امام و دیگر فرماندهان نظامی را می‌دیدند، جهت احترام (به رسم منطقه خودشان)، پیشاپیش آنحضرت می‌دویدند و هلهله می‌کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید:

وقال علیه السلام وقد لقيه عند مسيره إلى الشام دهاقين الأنبار، فترجلوا له و اشتدوا بين يديه، فقال:

مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ؟

فَقَالُوا: خُلِقَ مِنَّا نَعْظُمُ بِهِ أُمَرَاءَنَا،

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْفَعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ! وَإِنَّكُمْ لَتَشُقُّونَ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشُقُّونَ بِهِ فِي آخِرَتِكُمْ. وَمَا أَحْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!

چرا چنین می‌کنید؟

گفتند: عادت می‌است که پادشاهان خود را احترام می‌کردیم.

امام فرمود:

«به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می‌افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می‌گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنم باشد.» [۱].

یعنی انسان‌ها در دیدگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارای شخصیت والائی بوده، نباید تحقیر گردند، و در برابر امام خود با پای پیاده بدوند.

اینگونه آداب و رسوم به حکومت‌های سلطه‌گر باز می‌گردد که مردم را برده خود دانسته و آنها را تحقیر می‌کردند.

روزی دیگر آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام در شهر کوفه سوار بر اسب به سوی منزل خویش در حرکت بود و جمعی از بزرگان قبائل با آن حضرت ملاقات کردند.

امام علی علیه السلام متوجه شد که در پی او آهسته آهسته می‌آیند.

خطاب به رئیس قبیله شبامیین فرمود:

ارْجِعْ، فَإِنَّ مَشِيَّ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي، وَمَدَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

ضرورت تقویت روحیه مردم پس از جنگ

باز گرد، که پیاده رفتن رئیس قبیله‌ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.» [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] حکمت ۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۱۴۴: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)

۲- منهاج البراعة ج ۳ ص ۲۷۵: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۳۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

[۲] حکمت ۳۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۳۵۱: ۵۲۸: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)

- ۲- تفسیر عیاشی ج ۲ ص ۱۰۴: عیاشی (متوفای ۳۰۰ هـ)
- ۳- کتاب أُمالی ج ۲ ص ۶۰۲ م ۲۷ ح ۲: ۱۲۴۵: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۴- مجمع الزوائد ج ۹ ص ۲۹۹: طبرانی
- ۵- تاریخ کامل ج ۳ ص ۱۹۸ سنه ۳۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)
- ۶- تاریخ طبری ج ۴ ص ۴۴ سنه ۳۷: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۷- تاریخ الکامل ج ۳ ص ۱۶۴: مبرد (متوفای ۲۵۸ هـ).

دفاع از زن مظلوم

روزی امام علی علیه السلام در خیاباهای کوفه قدم می‌زد که زنی با شتاب آمد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را شناخت و با اضطراب گفت:

یا علی شوهرم به من ظلم کرده و سوگند خورده که مرا کتک بزند.

امام علی علیه السلام اندکی درنگ کرد و فرمود:

به خدا سوگند باید حق مظلوم را گرفت.

نشانی منزل زن را گرفت و با شتاب راه را طی کرده جلوی درب ورودی خانه آن زن رسید.

جوانی با پیراهن رنگین بیرون آمد، که شوهر همان زن بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به آن مرد فرمود:

از خدا بترس، چرا زن خود را ترسانده‌ای؟

جوان مغرور امام را شناخت و گفت:

تو با زن من چکار داری؟ حال سوگند می‌خورم که او را بسوزانم.

امام علی علیه السلام فرمود:

تو را امر به معروف می‌کنم، باید توبه کنی، و الا بشدت تنبیه می‌گردی.

در آن حال جمعی از مردم از راه رسیده، خدمت امام ایستادند، و احترام می‌گذاشتند که تازه جوان فهمید با حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام روبروست

عرض کرد:

مرا ببخش، به خدا سوگند مانند زمین آرام می‌شوم تا زخم بر روی من قدم بگذارد.

امام علی علیه السلام با خشنودی در حالی که این آیه را می‌خواند بازگشت. [۱].

لا خیر فی کثیرٍ من نجواهم الا من امر بصدقهٍ او معروفاٍ او اصلاحٍ بین الناس [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۲۱.

[۲] سوره نساء، آیه ۱۱۴.

احنف بن قیس وقتی به دربار شام رفت و غذاهای رنگارنگ او را دید به گریه افتاد.

معاویه گفت: چرا گریه می‌کنی؟

پاسخ داد: یک شب هنگام افطار خدمت علی علیه السلام رفتم به من فرمود:

برخیز با حسن و حسین علیهما السلام همسفره باش، و خود به نماز ایستاد، وقتی نماز امام علی علیه السلام به پایان رسید ظرف در بسته ای را جلوی امام علی علیه السلام گذاشتند، بگونه‌ای در پوش غذا بسته بود که دیگری نتواند آنرا باز کند، امام در پوش غذا را برداشت و آرد جو را در آورد و تناول کرد.

به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردم: شما اهل سخاوت می‌باشید، پس چرا غذای خود را پنهان می‌کنید؟

فرمود: این کار از روی بخل ورزی نیست، می‌خواهم فرزندانم از روی دلسوزی چیزی به آن «مانند روغنی یا دوغی» نیافزایند.

عرض کردم: مگر حرام است؟

فرمود:

نه اما رهبرامت اسلامی باید در خوراک و لباس مانند فقیرترین افراد جامعه زندگی کند تا الگوی بینوایان باشد، و فقرا بتوانند مشکلات و تهیدستی را تحمل کنند. [۱].

و در نقل دیگری آمده است:

احنف بن قیس می‌گوید:

روزی به دربار معاویه رفتم، وقت نهار آن قدر طعام گرم، سرد، ترش و شیرین پیش من آوردند که تعجب کردم.

آنگاه طعام دیگری آوردند که آنرا نشناختم.

پرسیدم: این چه طعامی است؟

معاویه جواب داد:

این طعام از روده‌های مرغابی تهیه شده، آنرا با مغز گوسفند آمیخته و با روغن پسته سرخ کرده و شکر نیشکر در آن ریخته‌اند.

احنف بن قیس می‌گوید:

در اینجا بی اختیار گریه‌ام گرفت و گریستم.

معاویه با شگفتی پرسید:

علت گریه‌ات چیست؟

گفتم: به یاد علی بن ابیطالب علیه السلام افتادم، روزی در خانه او بودم، وقت طعام رسید.

فرمود: میهمان من باش.

آنگاه سفره‌ای مَهر و مَوم شده آوردند.

گفتم: در این سفره چیست؟

فرمود: آرد جو «سویق شعیر»

گفتم: آیا می‌ترسید از آن بردارند یا نمی‌خواهید کسی از آن بخورد؟

فرمود: نه، هیچ کدام از اینها نیست، بلکه می‌ترسم حسن و حسین علیهما السلام بر آن روغن حیوانی یا روغن زیتون بریزند.

گفتم: یا امیرالمؤمنین مگر این کار حرام است؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا وَ لَکِنْ یَجِبُ عَلَیْ أُمَّةِ الْحَقِّ أَنْ یَقْدَرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ لِئَلَّا یَطْغَى الْفَقِیْرُ فَقْرُهُ

(نه، بلکه بر امامان حق لازم است در طعام مانند مردمان عاجز و ضعیف باشند تا فقر باعث طغیان فقرا نگردد). هر وقت فقر به آنها فشار آورد بگویند: بر ما چه باک، سفره امیرالمؤمنین نیز مانند ماست. معاویه گفت: ای احنف مردی را یاد کردی که فضیلت او قابل انکار نیست. [۲]. ابورافع می گوید:

روز عیدی خدمت امام علی علیه السلام رسیدم، دیدم که سفره ای گره خورده در پیش روی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است، وقتی آنرا باز کرد دیدم نان جوین است. گفتم: چرا گره می زنی؟ فرمود: برای اینکه بچه ها دوغی یا روغنی بر آن نیافزایند. امام علی علیه السلام بیشتر از سبزیجات استفاده می فرمود. و اگر غذای بهتری می خواست شیر شتر میل می کرد گوشت بسیار کم می خورد و می فرمود: شکم ها را مدفن حیوانات نکنید با این همه، از همه قدرتمندتر و قوی تر بود. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] ینابیع الموده ص ۱۷۲ - و - تذکره الخواص.
 [۲] اصل الشیعه و اصولها ص ۶۵ - و - نثر الدرر، سعید بن منصور بن الحسین الآبی.
 [۳] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۷.

داستان فالوده

عدی بن ثابت می گوید:
 در هوای گرم تابستان، به وسیله آب خنک و شکر، فالوده‌ای درست می کنند که برای رفع تشنگی خوب است. روزی مقداری فالوده نیز برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، امام علی علیه السلام از خوردن آن امتناع ورزید و فرمود:
 چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالوده نخورد من هم دوست ندارم از آن بخورم. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] الغارات ج ۱ ص ۸۸ - و - بحارالانوار ج ۸.

داستان سوید بن غفله

سوید بن غفله گفت:
 در کوفه به حضور علی علیه السلام رسیدم، در حالی که قرص نان جوینی با کاسه‌ای از شیر جلوی ایشان بود. آن قرص نان خشک را ریز کرد و در شیر ریخت. به کنیز آن حضرت که نامش فظه بود.

گفتم:

آیا در حق این پیرمرد رحم نمی‌کنید، چرا سبوس جو را نمی‌گیرید؟

آن کنیز گفت:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با ما عهد کرده که سبوس غذای او را هرگز جدا نکنیم.

امام علی علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

ای پسر غفله! با او چه می‌گوئی؟

مطلب را با آن حضرت در میان گذاشتم و اضافه کردم:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام، با خودتان مدارا کنید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با من چنین فرمود:

وای بر تو ای سوید، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و خاندان او از نان گندم سه روز پیاپی سیر نشدند تا به لقاء الله پیوستند و هرگز خورشت برای آنها فراهم نشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تذکره الخواص ص ۱۲۰.

درهم شکننده قهرمان قریش

در جنگ احزاب تمام قبائل و گروه‌های مختلف دشمنان اسلام برای کوبیدن اسلام جوان متحد شده بودند.

بعضی از مورخان نفرات سپاه کفر را در این جنگ بیش از ده هزار نفر نوشته اند، در حالی که تعداد مسلمانان از سه هزار نفر تجاوز نمی‌کرد.

سران قریش که فرماندهی این سپاه را به عهده داشتند، با توجه به نفرات و تجهیزات جنگی فراوان خود، نقشه جنگ را چنان طراحی کرده بودند که به خیال خود با این یورش، مسلمانان را به کلی نابود سازند و برای همیشه از دست محمد صلی الله علیه وآله وسلم و پیروان او آسوده شوند!

زمانی که گزارش تحرک قریش به اطلاع پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم رسید، حضرت، شورای نظامی تشکیل داد.

در این شورا سلمان فارسی پیشنهاد کرد که در قسمت‌های نفوذ پذیر اطراف مدینه خندقی کنده شود که مانع عبور و تهاجم دشمن به شهر گردد.

این پیشنهاد را همه قبول کردند و تصویب شد و ظرف چند روز با همت و تلاش مسلمانان خندق آماده گردید.

خندقی که پهنای آن به قدری بود که سواران دشمن نمی‌توانستند از آن با پرش بگذرند و عمق آن نیز به اندازه‌ای بود که اگر کسی وارد آن می‌شد به آسانی نمی‌توانست بیرون بیاید.

سپاه قدرتمند شرک با همکاری یهود از راه رسید.

آنان تصور می‌کردند که مانند گذشته در بیابان‌های اطراف مدینه با مسلمانان روبرو خواهند شد، ولی این بار اثری از آنان در بیرون شهر ندیده و به پیشروی خود ادامه دادند و به دروازه شهر رسیدند و مشاهده خندقی ژرف و عریض در نقاط نفوذ پذیر مدینه، آنان را حیرت زده ساخت.

زیرا استفاده از خندق در جنگ‌های عرب بی سابقه بود، ناگزیر از آن سوی خندق شهر را محاصره کردند.

محاصره مدینه مطابق بعضی از روایات حدود یک ماه به طول انجامید.

سربازان قریش هر وقت به فکر عبور از خندق می‌افتادند، با مقاومت مسلمانان و پاسداران خندق که با فاصله‌های کوتاهی در سنگرهای دفاعی موضع گرفته بودند، روبرو می‌شدند و سپاه اسلام هر نوع اندیشه تجاوز را با تیراندازی و پرتاب سنگ پاسخ می‌گفت.

تیراندازی از هر دو طرف روز و شب ادامه داشت و هیچ یک از طرفین بر دیگری پیروز نمی‌شد.

از طرف دیگر، محاصره مدینه توسط چنین لشگری انبوه، روحیه بسیاری از مسلمانان را به شدت تضعیف کرد، بویژه آنکه خبر پیمان شکنی قبیله یهود بنی قریظه نیز فاش شد و معلوم گردید که این قبیله به بت پرستان قول داده‌اند که به محض عبور آنان از خندق مسلمانان را از این سوی خندق از پشت جبهه، مورد هجوم قرار دهند.

قرآن مجید وضع دشوار و بحرانی مسلمانان را در جریان این محاصره در سوره احزاب به خوبی ترسیم کرده است:

(۸) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا لِلَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا (۹) إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَ (۱۰) هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا (۱۱) وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا (۱۲) وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمْ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا (۱۳) وَلَوْ دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سَأَلُوا الْفِتْنَةَ لَأْتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا (۱۴)

۸- به این منظور که خدا راستگویان را از صدقشان (در ایمان و عمل صالح) سؤال کند؛ و برای کافران عذابی دردناک آماده ساخته است.

۹- ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نعمت خدا را بر خود به یاد آورید در آن هنگام که لشکری (عظیم) به سراغ شما آمدند؛ ولی ما باد و طوفان سختی بر آنان فرستادیم و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید (و به این وسیله آنها را درهم شکستیم)؛ و خداوند همیشه به آنچه انجام می‌دهید بینا بوده است.

۱۰- (به خاطر بیاورید) زمانی را که آنها از طرف بالا و پایین (شهر) بر شما وارد شدند (و مدینه را محاصره کردند) و زمانی را که چشم‌ها از شدت وحشت خیره شده و جانها به لب رسیده بود، و گمانهای گوناگون بدی به خدا می‌بردید.

۱۱- آنجا بود که مؤمنان آزمایش شدند و تکان سختی خوردند!

۱۲- و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که منافقان و بیمار دلان می‌گفتند: «خدا و پیامبرش جز وعده‌های دروغین به ما نداده‌اند!»

۱۳- و (نیز) به خاطر آورید زمانی را که گروهی از آنها گفتند: «ای اهل یثرب (ای مردم مدینه)! اینجا جای توقف شما نیست؛ به خانه‌های خود بازگردید!» و گروهی از آنان از پیامبر اجازه بازگشت می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است!»، در حالی که بی‌حفاظ نبود؛ آنها فقط می‌خواستند (از جنگ) فرار کنند.

۱۴- آنها چنان بودند که اگر دشمنان از اطراف مدینه بر آنان وارد می‌شدند و پیشنهاد بازگشت به سوی شرک به آنان می‌کردند می‌پذیرفتند، و جز مدت کمی (برای انتخاب این راه) درنگ نمی‌کردند! [۱].

با توجه به همه مشکلات دفاعی، خندق همچنان مانع عبور سپاه احزاب شده و ادامه این وضع برای آنان سخت و گران بود.

زیرا هوا رو به سردی می‌رفت و آذوقه و علوفه‌ای که تدارک دیده بودند تنها برای جنگ کوتاه مدتی مانند جنگ «بدر» و «أُحُد» بود،

با طول کشیدن محاصره، کمبود علوفه و آذوقه به آنان فشار می‌آورد و می‌رفت که حماسه و شور جنگ از سرشان بیرون رود و سستی و خستگی در روحیه آنان تزلزل ایجاد کند.

از این جهت سران سپاه چاره‌ای جز این ندیدند که رزمندگان دلاور و توانای خود را از خندق عبور دهند و بگونه‌ای بن بست موجود جنگ را بشکنند.

بنابر این، پنج نفر از قهرمانان لشکر احزاب، اسب‌های خود را در اطراف خندق به تاخت و تاز در آورده و از نقطه تنگ و باریکی به جانب دیگر خندق پریدند و برای جنگ تن به تن هم‌وارد خواستند. [۲].

یکی از این جنگاوران، قهرمان نامدار عرب به نام (عمرو بن عبدوَد) بود که نیرومندترین و دلاورترین مرد رزمنده عرب به شمار می‌رفت.

او را با هزار مرد جنگی برابر می‌دانستند،

و چون در سرزمینی بنام یلیل به تنهائی بر یک گروه دشمن پیروز شده بود، فارس یلیل شهرت داشت.

عمرو در جنگ بدر شرکت کرد و زخمی شد. به همین دلیل از شرکت در جنگ اُحد باز مانده و اینک در جنگ خندق برای آنکه حضور خود را نشان دهد، خود را نشاندار ساخته بود.

عمرو پس از پرش از خندق، فریاد زد:

(هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ)

و چون کسی از مسلمانان آماده مقابله با او نشد، جسورتر گشت و عقائد مسلمانان را به باد استهزاء گرفت و گفت:

شما که می‌گوئید کشتگان شما در بهشت و مقتولین ما در دوزخ قرار دارند، آیا یکی از شما نیست که من او را به بهشت بفرستم و یا او مرا به دوزخ روانه کند؟!

سپس اشعاری حماسی خواند و ضمن آن گفت:

وَلَقَدْ بَحَحْتُ عَنِ النَّدَاءِ

بِجَمْعِكُمْ هَلْ مِنْ مُبَارِزٍ

«بس که فریاد کشیدم و در میان جمعیت شما مبارز طلبیدم، صدایم گرفتم!، آیا هم‌واردی نیست تا با من نبرد کند؟»

نعره‌های پی در پی عمرو، چنان رعب و وحشت در دل‌های مسلمانان افکنده بود که در جای خود می‌خکوب شده، قدرت حرکت و عکس‌العمل از آنان سلب شده بود. [۳].

هربار که فریاد عمرو برای مبارزه بلند می‌شد، فقط علی علیه السلام برمی‌خاست و از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم اجازه می‌خواست که به میدان برود ولی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم موافقت نمی‌کرد.

این کار سه بار تکرار شد.

آخرین بار علی علیه السلام باز اجازه مبارزه خواست،

پیامبر به علی علیه السلام فرمود: این عمرو بن عبدوَد است!

علی علیه السلام فرمود: من هم علی هستم! [۴].

علی علیه السلام که به میدان جنگ رهسپار شد، در آن حال پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

بَرَزَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ إِلَى شِرْكِكُ كُلِّهِ

«تمام ایمان در برابر تمام شرک قرار گرفته است.» [۵].

این بیان به خوبی نشان می‌دهد که پیروزی یکی از دو نفر بر دیگری، پیروزی ایمان بر کفر یا پیروزی کفر بر ایمان بود، و به تعبیر دیگر کارزاری بود سرنوشت ساز که آینده ایمان و شرک را مشخص می‌کرد.

پیامبر شمشیر خود را به علی علیه السلام داد، عمامه مخصوصی بر سر او بست و در حق او چنین دعا کرد:

خداوند علی را از هر بدی حفظ بنما، پروردگارا در روز بدر، عبیده بن الحارث و در جنگ احد شیر خدا حمزه از من گرفته شد، پروردگارا علی را از گزند دشمن حفظ بنما.

سپس این آیه را خواند:

رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ [۶].

«بار الها مرا تنها مگذار و تو بهترین وارثی.» [۷].

علی علیه السلام برای جبران تأخیر با سرعت هرچه زیادتر به راه افتاد و رجزی بر وزن و قافیه رَجَز حریف سرود و فرمود:

لَا تَعْجَلَنَّ فَقَدْ أَتَاكَ

مُجِيبٌ صَوْرَتِكَ غَيْرٌ عَاجِزٍ

«عجله نکن! پاسخگوی نیرومندی به میدان تو آمد.»

سراسر بدن علی علیه السلام زیر سلاح‌های آهن قرار گرفت و چشمان او از میان کلاه خود می‌درخشید.

عمر و خواست حریف خود را بشناسد. به علی علیه السلام گفت:

تو کیستی؟

علی علیه السلام که به صراحت لهجه معروف بود، فرمود:

علی فرزند ابوطالب.

عمر و گفت:

من خون تو را نمی‌ریزم، زیرا پدر تو از دوستان دیرینه من بود، من در فکر پسر عموی تو هستم که تو را به چه اطمینان به میدان من فرستاده است، من می‌توانم تو را با نوک نیزه‌ام بردارم و میان زمین و آسمان نگاهدارم، در حالی که نه مرده باشی و نه زنده. ابن ابی الحدید می‌گوید:

استاد تاریخ من (ابوالخیر) هر موقع این بخش از تاریخ را شرح می‌داد، چنین می‌گفت:

عمر و در حقیقت از نبرد با علی علیه السلام می‌ترسید، زیرا او در جنگ یدر و أُخید حاضر بود و دلاوری‌های علی علیه السلام را دیده بود.

از این نظر، می‌خواست علی علیه السلام را از نبرد با خود منصرف سازد.

علی علیه السلام فرمود:

تو غُصه مرگ مرا مخور، من در هر دو حالت (کشته شوم و یا بکشم) سعادتمند بوده و جایگاه من بهشت است؛ ولی در همه احوال دوزخ انتظار تو را می‌کشد.

عمر و لبخندی زد و گفت:

علی! این تقسیم عادلانه نیست، بهشت و دوزخ هر دو مال تو باشد.

در این هنگام علی علیه السلام او را به یاد پیمانی انداخت که روزی دست در پرده کعبه کرده و با خدا پیمان بسته بود که:

هر قهرمانی در میدان نبرد سه پیشنهاد کند، یکی از آنها را بپذیرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از این رو پیشنهاد کرد که نخست اسلام را بپذیرد.

عمر و گفت: علی! از این بگذر که ممکن نیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

دست از نبرد بردار و محمد را به حال خود واگذار، و از معرکه جنگ بیرون رو.

عمرو گفت:

پذیرفتن این مطلب برای من وسیله سرافکندی است، فردا شعرای عرب، زبان به هجو و بدگویی من می‌کشایند، و تصوّر می‌کنند که من از ترس به چنین کاری دست زدم.

امام علی علیه السلام فرمود:

اکنون حریف تو پیاده است، تو نیز از اسب پیاده شو تا با هم نبرد کنیم.

وی گفت:

علی! این یک پیشنهاد ناچیزی است که هرگز تصوّر نمی‌کردم عربی از من چنین درخواستی بنماید. [۸].

سپس نبرد میان دو قهرمان به شدّت آغاز گردید و گرد و غبار اطراف دو قهرمان را فرا گرفت و تماشاگران از وضع آنان بی‌خبر بودند.

تنها صدای ضربات شمشیر بود که با برخورد آلات دفاعی از سپر و زره به گوش می‌رسید.

پس از زد و خوردهائی عمرو و شمشیر خود را متوجّه سِرِ علی علیه السلام کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ضربت او را با سپر مخصوص دفع کرد، با این حال شکافی در سِرِ وی پدید آورد؛

امّا امام علی علیه السلام از فرصت استفاده کرد و ضربتی بُرنده بر پای حریف وارد ساخت که هر دو یا یک پای او را قطع کرد و عمرو قهرمان بزرگ قریش نقش بر زمین گشت.

صدای تکبیر از میان گرد و غبار که نشانه پیروزی علی علیه السلام بود بلند شد.

منظره به خاک غلطیدن عمرو آن چنان ترس و رعبی در دل قهرمانانی که در پشت سر عمرو ایستاده بودند افکند، که بی‌اختیار عنان اسب‌ها را متوجّه خندق کرده و همگی به لشکرگاه خود بازگشتند.

جز نوفل که اسب وی در وسط خندق سقوط کرد و سخت به زمین خورد و مأموران خندق او را سنگباران نمودند،

امّا وی با صدای بلند گفت:

این طرز کشتن، دور از جوانمردی است، یک نفر فرود آید با هم نبرد کنیم.

ناگاه علی علیه السلام با آنکه از زخم سِرِ درد می‌کشید، وارد خندق گردید و او را کُشت.

وحشت و بُهت سراسر لشکر شرک را فرا گرفته و بیش از همه ابوسفیان مبهوت شده بود.

او تصوّر می‌کرد که مسلمانان بدن نوفل را برای گرفتن انتقام حمزه، «مُثَلِّه» [۹] خواهند کرد.

کسی را فرستاد که جسد او را به ده هزار دینار بخرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

نعش را بدهید که پول مرده در اسلام حرام است.

ظاهراً علی علیه السلام قهرمانی را کشته بود، ولی در حقیقت افرادی را که از شنیدن نعره‌های دلخراش عمرو رعشه بر اندام آنها افتاده بود، زنده کرد و یک ارتش ده هزار نفری را که برای پایان دادن حکومت جوان اسلام کمر بسته بودند؛ مرعوب و وحشت زده ساخت.

اگر پیروزی از آن عمرو بود، معلوم می‌شد که ارزش این فداکاری چقدر بوده است؟

وقتی علی علیه السلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم ارزش ضربت علی علیه السلام را چنین برآورد کرد:

ضَرْبَةُ عَلِيٍّ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ

«ارزش این فداکاری بالاتر از عبادت تمام جن و انس است». [۱۰].

زیرا در سایه شکست بزرگترین قهرمان کفر، عموم مسلمانان عزیز می‌شدند و ملت شرک خوار و ذلیل گردید.

پی نوشت ها:

[۱] احزاب آیه ۱۴ - ۸.

[۲] تاریخ طبری ج ۲ ص ۲۳۹ - و - طبقات کبری ج ۲ ص ۶۸.

[۳] واقعی رعب شدید مسلمانان را با این جمله مجسم می‌کند: كَأَنَّ فَوْقَ رُؤْسِهِمُ الطَّيْرَ: گویی بر سرشان پرنده نشسته بود. کتاب المغازی ج ۲ ص ۴۷۰ ط - اعلمی.

[۴] ابن ابی الحدید شرح نهج البلاغه ج ۱۳ ص ۲۴۸.

[۵] بحار الانوار ج ۲۰ ص ۲۱۵.

[۶] سوره انبیاء آیه ۸۹.

[۷] کنز الفوائد ص ۱۳۷.

[۸] بحار الانوار ج ۲۰ ص ۲۲۷.

[۹] مثله کردن، یعنی: قطعه قطعه کردن بدن شخص.

[۱۰] بحار الانوار ج ۲۰ ص ۲۱۶ - و - مستدرک حاکم ج ۳ ص ۳۲.

دستور العمل برخورد با مردم

از نظر امام علی علیه السلام مردم بندگان خدا و محترمند، و کارگزاران حکومتی باید در خدمت مردم باشند، از این رو در تمام نامه‌ها کارگزاران دولتی را به تواضع و فروتنی دعوت می‌فرمود.

و به فرمانداران خود نوشت:

لَا تَسْخَرُوا الْمُسْلِمِينَ وَمَنْ سَأَلَكُمْ غَيْرَ الْفَرِيضَةَ فَقَدْ اعْتَرَى فَلَا تَعْطُوهُ

«مسلمانان را مسخره نکنید و کسی که بیش از حق خود از شما درخواست کرد، تجاوز کرده، به او چیزی ندهید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج السعادة ج ۴ ص ۲۶ - و - معادن الحكمة ج ۱ ص ۳۰۴.

دستور العمل روابط اجتماعی بانوان

نامه ۱۱۶:۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

امام علی علیه السلام در یک دستور العمل اخلاقی، اجتماعی، خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام نوشت:

وَكَفَّفُ عَلَيْهِنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ بِحِجَابِكَ إِيَاهُنَّ، فَإِنَّ شِدَّةَ الْحِجَابِ أَبْقَى عَلَيْهِنَّ، وَلَيْسَ خُرُوجُهُنَّ بِأَشَدَّ مِنْ إِدْخَالِكَ مَنْ لَا يُوَثِّقُ بِهِ عَلَيْهِنَّ، وَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَلَّا يَغْرِفَنَّ غَيْرَكَ فَافْعَلْ.

(در پرده حجاب نگاهشان دار، تا نامحرمان را ننگرند، زیرا که سخت گیری در پوشش، عامل سلامت و استواری آنان است، بیرون رفتن زنان بدتر از آن نیست که افراد غیر صالح را در میانشان آوری، و اگر بتوانی بگونه‌ای زندگی کنی که غیر تو را نشناسند چنین

کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

دعای عبد و مولا

برده‌ای بر مولا شورید و او را گرفت و ادعا می‌کرد که او مولا، و مولا برده اوست. هرچه کردند تا با نصیحت و سوگند و تهدید دست از ادعا بردارد فایده‌ای نداشت هر دو ادعا داشتند مولا هستند و برده نمی‌باشند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با استفاده از علم روانشناسی این مشکل را حلّ کرد، آنها را روبه دیوار نگهداشت که سر بر دیوار گذارند، و ناگهان (با یک صحنه سازی) به قنبر فرمود:

شمشیر از نیام برکش.

قنبر گفت: آماده‌ام.

حضرت فرمود:

گردن غلام را بزن.

در این هنگام آن کس که غلام بود بی‌اختیار خود را کنار کشید و دعوا برطرف شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصائص الأئمة، شریف رضی، ص ۸۶ - و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۸۰ - و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۴۲ - و ثمرات الانوار، ص ۱۰۸ - و فروع کافی.

دعای پیامبر برای قضاوت امام علی

گاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم داوری می‌کرد. چون خبر آن به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌رسید، می‌فرمود:

خدا را شکر می‌کنم که حکمت را در خاندان ما اهل بیت علیهم السلام قرار داده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، تألیف علامه جبل عاملی، ص ۶۱ - و قضایای علی علیه السلام، تألیف شیخ محمد علی شوشتری، ص ۶۹.

دو نوزاد به هم چسبیده

جمعی از علمای عامّه و خاصه روایت کرده‌اند که در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام زنی در خانه شوهرش نوزادی عجیب

به دنیا آورد که از کمر به بالا دارای دو بدن و دو سر بود.

این خلقت خارق العاده کار را برای مادر و پدر کودک مشکل کرده بود که آیا این کودک یک انسان است یا دو انسان؟ (زیرا حکم ارث و عبادات و معاملات در یکی بودن یا دو تا بودن تأثیر دارد و آثار مهمی بر آن بار می‌شود)، پدر و مادر آن کودک ناچار شدند که علی بن ابی طالب علیه السلام پرسند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آنگاه که کودک در خواب است یکی از آن بدن و سر را بیدار کنید، اگر هر دو با هم در یک لحظه بیدار شدند، آنها هر دو یک انسان هستند و اگر یکی بیدار شد و دیگری در خواب باقی ماند، آنها دو نفرند و دو ارث می‌برند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ مفید، ص ۲۰۱، فصل ۶۲، باب ۲.

دو رفیق و هشت قرص نان

دو رفیق با یکدیگر به سفر رفتند.

در یکی از منازل، هنگام ظهر، برای صرف غذا سفره‌ای گسترده،

یکی از آنان پنج قرص نان و دیگری سه قرص نان بر سفره نهادند.

در آن هنگام که دو رفیق خواستند دست به طعام برند شخصی عبور می‌کرد، بر آنها سلام کرد.

صاحبان نان پس از جواب سلام، تازه وارد را به سیر سفره دعوت کردند، و مهمان بدون تعارف دعوت آنان را پذیرفت و بر سر سفره نشست.

و هر سه نفر به طور مساوی از نان‌ها استفاده کردند وقتی غذا تمام شد، مرد مهمان از جا برخاست و مبلغ «هشت درهم» در کنار سفره نهاد و گفت:

این مبلغ مختصر قیمت سهم من از آن سهام شما.

مهمان رفت، اما میان میزبانان بر سر تقسیم آن مبلغ اختلاف و نزاع در گرفت،

مردی که صاحب سه قرص نان بود گفت:

نیمی از آن هشت درهم برای من و نیم دیگر برای تو باشد.

اما آن مرد که صاحب پنج قرص نان بود گفت:

عدالت چنین اقتضا می‌کند که هر درهم را بهای یک قرص نان به حساب آوریم، در نتیجه پنج درهم برای من و سه درهم باقی را برای تو بگذاریم.

نزاع بالا گرفت و هیچ یک به نظر دیگری تسلیم نشد، خصومت به دادگاه بردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون مورد اختلاف را خیلی جزیی و بی‌ارزش دانست آنها را به سازش و صلح توصیه کرد، و به صاحب سه گرده نان فرمود:

قَدْ عَرَضَ عَلَيْكَ صَاحِبُكَ مَا عَرَضَ، وَ خُبْرُهُ أَكْثَرُ مِنْ خُبْرِكَ فَارْضِ بِثَلَاثَةٍ

«رفیق تو شرط انصاف را درباره تو رعایت کرده و به نظر من بهتر آن است که پیشنهاد او را بپذیری و به گرفتن سه درهم قانع

شوی.»

مرد طماع از در لجاج و عناد در آمد و گفت:

نه، به خدا سوگند، من جز به امر حق تسلیم نخواهم شد و فقط عدالت را می‌پذیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چون سرسختی آن مرد را دید که حاضر نمی‌شود حق را بپذیرد، فرمود:

لَيْسَ لَكَ فِي مِرِّ الْحَقِّ إِلَّا دِرْهَمٌ وَاحِدٌ وَلَهُ سَبْعَةٌ

«آگاه باش که برآساس حق، نصیب تو بیش از یک درهم از مجموع هشت درهم نیست و هفت درهم دیگر حق آن دیگری است.»

مرد طماع که به سه درهم راضی نبود وقتی که دید حق برای او یک درهم است، سخت برآشفت و گفت:

سبحان الله یا امیرالمؤمنین او سه درهم به من می‌داد من ابا داشتم اکنون چگونه به یک درهم راضی شوم؟

حضرت فرمود:

آن پیشنهاد صلح بود، لکن تو قسم یاد کردی که جز به حق تسلیم نشوی و مقتضای حق این است که تو بیش از یک درهم حق نداری.

مرد گفت:

اکنون که مقتضای مَرِّ حق این است پس مرا از آن راز آگاه کن و گره این مشکل را بگشای تا بپذیرم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا نه چنین است که هشت قرص نان تو و رفیقت به ۲۴ سهم تقسیم می‌شود،

که سه گرده نان تو به ۹ سهم و پنج گرده نان رفیقت به ۱۵ سهم تقسیم می‌گردد:

۱۵ و ۹ می‌شود ۲۴

تو هشت ثلث آن را خورده‌ای و میهمان و رفیق تو نیز هر یک هشت ثلث از آن را خورده‌اند و نتیجه چنان است که از نه ثلث تو

یک ثلث، و از پانزده ثلث رفیقت هفت ثلث بهره میهمان شده است، از این رو هفت درهم در برابر هفت ثلث رفیق تو و یک درهم

در برابر یک ثلث نصیب تو است.

مرد گفت: الآن راضی شدم. [۱].

اینگونه قضاوت کردن و به کاربردن علم ریاضی در حل اختلافات از شگفتی‌های قضاوت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پی نوشت ها:

[۱] استیعاب در حاشیه اصابه، ج ۳، ص ۴۱ - و ذخائر العین، ص ۸۴ - و نزهة المجالس صفوری، ج ۲، ص ۲۱۱ - و تاریخ خلفا

سیوطی، ص ۱۴۲ - و کنز العمال هندی، ج ۵، ص ۸۳۵ حدیث ۱۴۵۱۲ - و ثمرات الانوار، ص ۱۰۷ - و وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۴۴۲ -

و لطائف الاخبار، ص ۷۶ - و ارشاد مفید، ص ۱۰۵.

دو رویه مختلف

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ جمل بر دشمن پیروز گردید به یاران خود فرمود:

«دشمنی را که از جنگ گریخته تعقیب نکنید، مجروحان را نکشید و کسانی که در خانه‌ها پناهنده شده‌اند در امان هستند»

ولی در جنگ صفین، دشمنان را بدون استثناء می‌کشت.

ابان بن تغلب به ابن شریک گفت:

چرا امیرالمؤمنین در دو جنگ جمل و صفین، دو رویه مختلف به کار گرفت؟

ابن شریک گفت:

زیرا در جنگ جَمَل فرماندهان لشگر که طلحه و زبیر بودند، در همان ابتدای جنگ کشته شدند، ولی در جنگ صفین، فرمانده لشگر معاویه، زنده بود و لشگریان را جمع نموده به جنگ وا می‌داشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۵۵.

دست جیب‌بری که قطع نشد

شخصی را خدمت امام علی علیه السلام آوردند که جیب بری کرد. (طَرّار بود).
و منتظر مجازات او بودند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر از روی لباس‌ها (کت و شلوار یا پیراهنی که جیب آن پیدا است) دزدیده باشد، دست او را قطع نمی‌کنم، (و تنها ادای دین و تعزیر دارد)،

اما اگر از لباس زیر چیزی دزدیده باشد، دست او را قطع می‌کنم. [۱].

(چون لباس روی لباس‌ها و جیب‌های آن حالت حرز و حفظ و حراست شده ندارد و اگر کسی چیزی را خارج از حرز بدزدد، قطع دست نخواهد داشت، اما جیب‌های لباس زیرین حالت حرز دارد).

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۷، ص ۲۲۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۷۰.

در نفی امامت از غیر علی

لیس من اذنب یوما بامام کیف من اشرك دهرًا و کفرًا؟

(از قصیده ملا مهر علی خویی)

چنانکه در فصل یکم این بخش بثبوت رسید موضوع امامت موهبت و منصب الهی است و این مقام بظالمین نمیرسد زیرا خداوند در برابر تقاضای حضرت ابراهیم که عرض کرد از ذریه من هم امامانی قرار بده فرمود: لا- ینال عهدی الظالمین [۱] یعنی عهد من (امامت) بظالمین نمیرسد و منظور از ظلم در این آیه تنها ستم بدیگری نیست بلکه ظلم در برابر عدل و بمعنای وسیع آن بکار رفته است همچنانکه در تعریف عدل میگویند قرار دادن هر چیزی در جای خود او ظلم نیز قرار دادن هر چیزی در جای غیر خود میباشد و بالاترین درجه آن شرک بت پرستی بجای توحید و خدا پرستی است که خداوند فرماید: ان الشکر لظلم عظیم و همچنین فرماید: الکافرون هم الظالمون. و چون خلفای ثلاثه پیش از اسلام کافر و بت پرست بودند لذا جزو ظالمین محسوب شده و شایستگی امامت را نداشته‌اند بر خلاف علی علیه السلام که ایمان او از فطرت بوده و لحظه‌ای بت را سجده نکرده بود چنانکه شیخ سلیمان بلخی از ابن سعد روایت میکند که آنحضرت هرگز در کوچکی بتها را نپرستید و بهمین جهت در باره او گویند کرم الله وجهه - لم یعبد الاوثان قط فی صغره و من ثمة یقال فیه کرم الله وجهه [۲].

همچنین ابن مغزلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود نقل میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دعای ابراهیم

که بخداوند عرض کرد: و اجنبی و بنی ان نعبد الا صنم [۳] (و من و فرزندانم را از بت پرستی دور گردان) شامل حال من و علی شد که هیچیک از ما بت را سجده نکردیم در نتیجه خداوند مرا نبی و علی را وصی قرار داد [۴] ممکن است اعتراض گردد و گفته شود که خلفا پس از تشرف بدین اسلام از کفر و شرک خارج شده و موحد گشتند و در اینصورت جزو ظالمین نمیباشند.

پاسخ اینست که اولاً صیغه لا ینال در آیه لا ینال عهدی الظالمین فعل مستقبل منفی است و شامل تمام اوقات و ازمنه آینده است و اگر استثنائی در کار باشد دخول آن در حکم مستثنی منه واجب است چنانچه از کفر زمان پیش از اسلام خلفاء صرف نظر شود در اینصورت آیه مبارکه بدین ترتیب گفته میشود: لا ینال عهدی الظالمین الا بعد ترک الظلم. ولی چون استثنائی بر آن وارد نشده است بنا بر این کسی یک لحظه هم کافر و ظالم باشد عهد خدا (امامت) باو نمیرسد همچنانکه شاعر گوید:

لیس من اذنب یوما بامام

کیف من اشرک دهره و کفر

ثانیا خلفاء پس از تشرف باسلام هم مرتکب ظلم بمعنی وسیع و عمومی آن شدند زیرا خداوند در سوره مائده فرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون. همچنین در آیه قبل از این آیه می فرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون. و باز در همان سوره میفرماید:

و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون [۵].

اگر چه این آیات در مورد یهود و نصارا نازل شده ولی چون تقییدی بکار نرفته لذا مطلقیت آنها برای همیشه محفوظ است و از مضمون آیات مزبور استنباط میشود که هر کس بر خلاف دستورات خدا حکم کند او ظالم و کافر و فاسق خواهد بود و در نتیجه با توجه بمفاد آیه لا ینال عهدی الظالمین شایستگی احراز مقام امامت یعنی خلافت الهیه را نخواهد داشت زیرا فاقد عصمت خواهد بود بعضی از علمای عامه نیز مانند بیضاوی و زمخشری باین عقیده هستند که امامت بمشرك و فاسق نمیرسد.

خلفای ثلاثه در زمان تصدی مقام خلافت علنا در مواردی بر خلاف آیات قرآن حکم کرده و عقیده و نظر خود را بر گفته خدا و پیغمبر مقدم داشتند و بعبارت دیگر اجتهاد در برابر نص نمودند که آنرا بدعت گویند. در صحیح مسلم و صحیح بخاری که از کتب معتبر اهل سنت است وارد شده است که پس از رحلت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دخترش فاطمه علیها السلام پیش ابو بکر رفت و مطالبه ارث پدرش را نمود [۶].

ابو بکر گفت پیغمبر فرموده است که: نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکنا فهو صدقه یعنی ما گروه پیغمبران ارث نمیگذاریم و هر چه از ما باقی بماند صدقه است.

از تجزیه و تحلیل مضمون این حدیث جعلی که سخن ابو بکر بود مخالفت او با قرآن و همچنین عدم شایستگی وی برای جانشینی پیغمبر اکرم واضح و آشکار میگردد زیرا:

اولاً خداوند در قرآن کریم فرماید: و ورث سلیمان داود [۷] (سلیمان از پدرش داود ارث برد) و باز از قول زکریا فرماید: فهب لی من لدنک ولیا یرثنی و یرث من ال یعقوب [۸] (زکریا بخداوند عرض میکند که بمن فرزندی عطا کن که از من و آل یعقوب ارث برد). اگر بقول ابو بکر پیغمبران ارث باقی نمیگذارند جواب این آیه‌ها چیست؟ اکنون میگوئیم مطلب از سه حال خارج نیست یا باید بگوئیم ابو بکر این حدیث را جعل نمود و عملاً با قرآن مخالفت کرد در اینصورت باستناد مفاد آیات سوره مائده که گذشت ظالم و کافر محسوب شده و حق امامت را ندارد. یا باید بگوئیم ابو بکر حدیث را جعل نکرد و در قول خود صادق بود در اینصورت (نعوذ بالله) باید خود پیغمبر بر خلاف قرآنی که بر او وحی شده سخنی فرموده باشد و این هم که محال است. شق ثالث اینست که بگوئیم ابو بکر حدیث را جعل نمود ولی نمیدانست که این حدیث با آیات قرآن منافات دارد (یعنی عمدا مخالفت قرآن را نمود) در اینصورت نیز ابو بکر هم تهمت و دروغ به پیغمبر بسته که حدیث جعلی را باو نسبت داده است و هم عدم شایستگی

خود را برای جانشینی آنحضرت ثابت کرده است زیرا کسیکه از قرآن این قدر بی اطلاع باشد که چنین آیه‌هایی را که در مورد پیغمبران است نداند چگونه چنین کسی در مسند پیغمبر نشسته و در کلیه احکام و مسائل شرعی حکومت میکند؟

ثانیا وقتی حضرت زهرا علیها السلام با احتجاج کوبنده خود او را محکوم و مجاب کرد که چرا به پدر من تهمت می‌بندی ابو بکر از آن علیا مخدیره برای اثبات دعوی خویش شاهد خواست این امر نیز دلیل دیگر بر مخالفت ابو بکر با قرآن است زیرا شاهد از کسی خواسته میشود که بصحت قول او اعتماد نشود در حالیکه فاطمه علیها السلام بحکم آیه تطهیر معصومه بوده و رد دعوی او رد قول خدا و تکذیب و انکار آیه تطهیر است.

ثالثا یکی از شهود فاطمه خود علی علیه السلام بود ولی شهادت آنحضرت بعلت اینکه شوهر فاطمه است مورد قبول ابو بکر واقع نشد در اینجا نیز ابو بکر علاوه بر اینکه رد آیه تطهیر را نمود (چون علی علیه السلام نیز مشمول مفاد آیه مزبور میباشد) با آیات دیگری نیز مانند آیه ۴۳ سوره رعد و آیه ۱۷ سوره هود مخالفت کرده است زیرا همچنانکه در فصل دوم این بخش اشاره شد خداوند در آیات مزبور علی علیه السلام را شاهد رسالت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله معرفی نموده است که ما هم در نقل روایات مربوط بآن آیات بمنابع اهل سنت استناد کرده‌ایم حالا علت این امر را که ابو بکر بچه جرأتی شاهدهی را که از طرف خدا تعیین گردیده قبول نکرده است جز مخالفت با خدا و قرآن چیز دیگری نمیتوان گفت!

یکی دیگر از مخالفت‌های ابو بکر با قرآن حذف المؤلفه قلوبهم در آیه - ایست که برای محل‌های مصرفی زکوة تعیین شده است خداوند در قرآن کریم فرماید:

انما الصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفه قلوبهم و فی الرقاب و الغارمین و فی سبیل الله و ابن السبیل فریضه من الله [۹].

یعنی زکوة را باید منحصرا برای فقرا و مساکین و جمع آوری کنندگان آن و برای کسانی که دل‌هایشان باسلام الفت گیرد (تا در نتیجه دلگرم شده و قبول اسلام نمایند) و برای آزاد کردن بندگان و برای قرض داران (که از ادای آن عاجزند) و برای هر کاری در راه خدا و برای ابن السبیل مصرف نمود و این فریضه‌ای است از جانب خدا.

در کتب عامه من جمله در کتاب الجوهره النیره که در فقه حنفی تدوین شده نقل گردیده است که ابو بکر برهنمائی عمر المؤلفه قلوبهم را کنار گذاشت و سنیان آنرا حکم اسقاط گویند یعنی اگر کسی زکوة را بدین مصرف رساند ذمه‌اش بری نمیشود!

خداوند عقد منقطع (صیغه) را طی آیه شریفه فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه [۱۰].

جائز و حلال فرموده است ولی عمر در دوران خلافت خویش متعه زن و متعه حج را با اینکه خود بوقوع آنها در زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراف مینمود تحریم کرد و مرتکب را هم بکیفر و عقوبت تهدید نمود و این مطلب در کتب عامه با مختصر اختلافی در کلمات و الفاظ وارد گشته است در صحیح مسلم از جابر بن عبد الله نقل شده است که عمر بالای منبر رفت و گفت: متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتان فانا انهنی عنهما و اعاقب علیهما متعه الحج و متعه النساء. یعنی دو متعه در زمان رسول خدا حلال بودند من از آن دو ممانعت میکنم و مرتکب آنرا بکیفر میرسانم آندو، متعه حج و متعه زن است.

در سنن بیهقی از مسلم بن ابی نصره روایت شده است که بجابر گفتم ابن زبیر از متعه نهی میکند و ابن عباس امر مینماید جابر گفت ما با رسول خدا تمتع کردیم ابو بکر هم با ما بود عمر که بخلافت رسید گفت پیغمبر همین پیغمبر و قرآن همین قرآنست ولی دو متعه که در زمان پیغمبر بود من از آنها نهی میکنم و هر که مرتکب آنها شود مورد کیفر قرار میدهم یکی متعه زن است بر کسی که نکاح منقطع کند دست نیابم جز اینکه سنگسارش میکنم و دیگری متعه حج.

در صحیح ترمذی نقل شده که کسی از پسر عمر متعه حج را پرسید پاسخ داد حلال است، سائل گفت پدرت از آن نهی کرده! گفت بگو بینم اگر پدرم از چیزی نهی کرد ولی رسول خدا آنرا انجام داد تو از کدام آندو پیروی میکنی؟ سائل گفت از رسول

خدا صلی الله علیه و آله پسر عمر گفت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنرا بجا آورده است [۱۱].

ما در اینجا از اهل سنت می‌پرسیم مگر احکام شریعت مقدسه اسلام تا ابد پایدار نیست؟ و مگر حلال و حرام پیغمبر تا روز قیامت حلال و حرام نیست؟ مگر واضح قوانین در ادیان الهیه خود خداوند نیست؟

اهل تشیع که امام را معصوم و نماینده الهی میدانند چنین اختیاری را برای او قائل نیستند که احکام شرع را تغییر دهد و یا نسخ و جعل کند بلکه او را مبین و مفسر و مترجم احکام دین و آیات قرآن میدانند اما اهل سنت که بعصمت خلیفه هم معتقد بوده و آنرا من در آوری و باجماع مشتی عوام الناس میدانند چگونه چنین اختیاری را برای او جائز میدانند که هر چه خاطر مبارکشان خواست در احکام شریعت دخل و تصرف کنند و حتی پارا فراتر گذاشته صراحتاً اقرار بمخالفت پیغمبر نمایند؟

خداوند در قرآن کریم به پیغمبرش فرماید: قل ما یکون لی ان ابدله من تلقاء نفسی ان اتبع الا ما یوحی الی انی اخاف ان عصیت ربی عذاب یوم عظیم [۱۲] (ای پیغمبر بآنها بگو من مجاز نیستم که از پیش خود قرآن را تبدیل کنم من پیروی نمیکنم مگر آنچه بمن وحی میشود و من از عذاب روز بزرگ میترسم که پروردگارم را نافرمانی کنم.) پس جائیکه خود پیغمبر نتواند وحی الهی را تغییر و تبدیل کند و در اینمورد از عذاب روز قیامت بترسد جناب خلیفه چگونه بخود این اجازه را داده است؟

از مخالفت‌های دیگر عمر با قرآن سه طلاقه کردن زن است در یک مجلس که گفت مردم استعجال دارند و خوبست فاصله میان آنها نباشد یعنی اگر مردی بزنش بگوید: طلقک ثلاثا کافی است که او را سه طلاق داده باشد در صورتیکه اگر مردی هم بدانگونه گفته باشد این سخن یک طلاق بیشتر محسوب نمیشود چنانکه در تفسیر الدر - المنثور است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله از مردی که زنش را طلاق داده و محزون بود پرسید او را چگونه طلاق دادی؟ عرض کرد او را در یک مجلس سه طلاق دادم فرمود این یک طلاق است اگر میخواهی باو رجوع کن. و آیه الطلاق مرتان فامساک بمعروف او تسریح باحسان [۱۳] دلالت دارد که این طلاقها باید متفرق و از هم فاصله داشته باشند.

عمر در آیه مربوط بوضوء نیز مخالفت کرده و دستور داده است که بجای مسح پا آنرا بشویند.

اما در باره مخالفت‌های عثمان با دستورات الهی و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیازی بتوضیح نیست و این مرد کار را بجائی رسانید که خود مسلمین بخانه‌اش ریخته و مقتولش ساختند.

مخالفت‌های خلفاء با احکام قرآن در کتب عامه و خاصه بطور تفصیل نوشته شده و ما فقط بذکر این چند فقره اکتفا کردیم و طالبین میتوانند بکتاب نفیس النص و الاجتهاد تألیف علامه سید شرف الدین مراجعه نمایند که در آنکتاب تمام مخالفت‌های اهل بدعت تفصیلاً قید شده و تحت عنوان (اجتهاد در مقابل نص) بفارسی نیز ترجمه شده است.

بعضی از علمای تسنن را مانند ابن حجر عقیده بر اینست که چون صحابه پیغمبر من جمله خلفاء مجتهد بوده‌اند لذا این تغییر و تبدیل بمقتضای شرایط اجتماعی بعمل آمده و بفرض اینکه اجتهاد آنان بر خلاف دستورات شرع باشد چون خطایشان عمدی نبوده معذور میباشند!!

پاسخ اینست که اولاً هیچ دلیلی در دست نیست که همه صحابه مجتهد باشند و بفرض صحت مطلب آن صحابی مورد اکرام است که تابع دستورات پیغمبر باشد و الا منافقین نیز که در مذمتشان سوره‌ای نازل شده در میان صحابه بوده‌اند. ثانیاً از شرایط اجتهاد داشتن ملکه عدالت است و آن با ظلمی که از ناحیه خلفاء سر زده است تناقض و منافات دارد. ثالثاً اجتهاد در مواردی است که نصی نباشد و یا نص اجمال و اطلاق داشته و بر اساس قواعد مسلمة احتیاج باظهار نظر شود و این اجتهاد هم در صورتی صحیح است که بر وفق کتاب خدا و سنت پیغمبر بوده و در جهت مخالف نص صریح نباشد و منظور از نص در اصطلاح فقه گفتار صریح خدا (قرآن) و سنت سنیه و سخنان روشن پیغمبر است که توسط راویان احادیث بدست مردم رسیده است بنا بر این اجتهاد در مقابل نص مقدم داشتن نظر شخصی است بر فرمان خدا و دستور پیغمبر و این همان بدعت است که شرعاً و عقلاً بطلان آن روشن و چنین

مجتهدی مشمول مفاد آیات ۴۴ و ۴۵ و ۴۷ سوره مائده که در اول این فصل بدانها اشاره گردید خواهد بود. نتیجه‌ای که از مباحث این فصل بدست می‌آید اینست که خلفاء چه در دوران جاهلیت بعثت بت پرستی و چه پس از تشریف باسلام بعثت نا فرمانی و مخالفت با دستورات خدا بمدلول آیه لا ینال عهدی الظالمین شایستگی مقام امامت را که یک موهبت الهی و توأم با عصمت و طهارت است نداشته‌اند و خلافت آنان مانند حکومت‌های بشری صوری و ظاهری بوده است و چنین خلافتی ربطی بامامت که همان خلافت الهیه بوده و مخصوص ائمه اثنی عشر علیهم السلام است ندارد.

پی نوشت ها:

- [۱] سوره بقره آیه. ۱۲۴.
- [۲] ینابیع الموده ص. ۲۸۰.
- [۳] سوره ابراهیم آیه. ۳۵.
- [۴] مناقب ابن مغزلی ص. ۲۷۶.
- [۵] سوره مائده آیه ۴۵ و ۴۴ و ۴۷.
- [۶] مقصود استرداد فدک بود که ابوبکر آنرا متصرف شده بود و ما در فصل سوم بخش دوم (خلافت ابوبکر) در اینمورد توضیحات لازمه را داده‌ایم.
- [۷] سوره نمل آیه ۱۶.
- [۸] سوره مریم آیه ۶.
- [۹] سوره توبه آیه ۶۰.
- [۱۰] سوره نساء آیه ۲۴ - پس از آنکه از آنها تمتع بردید مزد آنها (مهرشان) را بدهید که واجب است.
- [۱۱] تفسیر المیزان جلد ۲.
- [۱۲] سوره یونس آیه ۱۵.
- [۱۳] سوره بقره آیه. ۲۲۹.

دو دلیل عقلی و اصولی

قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیره انا و من اتبعنی.

(سوره یوسف آیه ۱۰۸)

در اینجا بدون استناد بآیات و روایات وارده فقط به بحث عقلی و استدلالی پرداخته و نتیجه را بمعرض قضاوت بی طرفانه میگذاریم؟

دلیل یکم:

در اینکه خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله صاحب وحی و قرآن بوده و عالم بر موز آفرینش و اولین شخصیت بشری از نظر کمال و اخلاق بود میان تشیع و تسنن اختلافی نیست.

اکنون میگوئیم جانشین پیغمبر صلی الله علیه و آله پس از آنحضرت هر کسی باشد لا اقل باید آدم درستکاری باشد. برای اینکه بنفع حریف سخن گفته باشیم از کلیه شرایط لازمه امامت صرف نظر کرده و فقط درستکاری را ملاک عمل قرار میدهیم زیرا کسی که درستکار هم نباشد اصلاً شایستگی دخالت در هیچ کار مردم را ندارد چه رسد باینکه در مسند پیغمبر بنشیند و البته این سخن

مورد قبول تمام مردم روی زمین خواهد بود بدلیل اینکه اصل بر اینست که همه مردم درستکار باشند حال اشخاص عادی فاقد صفت مزبور شدند چندان مهم نیست اما بر خلیفه مسلمین یعنی بر کسی که ادعای جانشینی پیغمبر را داشته و مسند آنحضرت را اشغال کرده است فرض و حتم است که امین و درستکار باشد و این امانت و درستکاری تنها در مورد خلیفه بلا فصل نیست بلکه شرط دائمی و اصلی خلافت است که تمام جانشینان پیغمبر باید صدیق و امین باشند، از نشانه‌ها و علائم درستکاری اینست که شخص امین بحق خود قانع بوده و بحقوق دیگران تجاوز نمیکند. از طرفی اگر چیزی یا مقام و عنوانی تماما و فی نفسه مورد ادعا و تصاحب دو نفر قرار گیرد نظر بمحال بودن اجتماع ضدین نمیتوان ادعای هر دو نفر را صحیح دانست.

مثلا اگر دو نفر (در زمان واحد) هر یک جداگانه ادعای مالکیت شش‌دانگ خانه‌ای را داشته باشند و یا ادعای ریاست یک کارخانه و یا مدیریت شرکتی را بکنند نمیتوان سخن هر دو را صحیح دانست زیرا شش‌دانگ خانه یا مال اولی است و یا متعلق بدومی است و رئیس کارخانه و مدیر شرکت نیز یکی از آندو تن خواهد بود و هر دو نفر در ادعای خود صادق نمیباشند [۱].

اکنون پس از تمهید این مقدمات به بیان مطلب می‌پردازیم.

اختلافی که پس از رحلت رسول اکرم در میان امت اسلام بوجود آمد (اگر چه این اختلاف در زمان حیات آنحضرت نیز بالقوه وجود داشته است) مسأله خلافت و جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود بعقیده تشیع خلیفه بلا فصل علی علیه السلام است و بعقیده تسنن ابو بکر اولین جانشین پیغمبر است یعنی علی علیه السلام مدعی بود که مقام امامت منصب الهی است و رسول اکرم صلی الله علیه و آله بامر الهی مرا بجانشینی خود تعیین و معرفی نموده است ابو بکر نیز بنا بعقیده خود و بحکم اجماع سقیفه این مقام را حق خود میدانست! و ما قبل از ضمن تمهید مقدمات ثابت کردیم که بنا بمحال بودن اجتماع ضدین نمیشود ادعای هر دو نفر صحیح باشد و ناچار یکی از آن دو در ادعای خود کاذب بوده و در نتیجه خلافت بلا فصل حق او نخواهد بود و این مسأله مانند یک مسأله ریاضی حل شده است که دو جواب مختلف پیدا کرده است یعنی بعقیده تشیع خلیفه بلا فصل علی علیه السلام بوده و ابو بکر در دعوی خود کاذب است و بعقیده تسنن ابو بکر بحکم اجماع خلیفه اول میباشد. آنانکه اندک اطلاعی از ریاضیات مقدماتی دارند میدانند که در حل مسائل ریاضی برای حصول اطمینان از صحت حل آن پس از بدست آوردن جواب مسأله آنرا با مفروضات مسأله تطبیق و عمل میکنند اگر درست در آمد حل آن مسأله صحیح بوده و الا غلط میباشد.

برای روشن شدن مطلب یک مسأله ساده اعمال اربعه را ذیلا حل نموده و سپس بتوضیح می‌پردازیم.

مسأله:

بزازی ۵۰ متر پارچه خرید از قرار متری ۴۰ ریال، موقع فروش ۲۰ متر آنرا متری ۴۵ ریال فروخت تعیین کنید بقیه پارچه را متری چند بفروشد تا جمعا ۳۴۰ ریال سود برد؟

حال فرض کنید دو نفر محصل این مسأله را حل کرده و جواب آنرا یکی ۴۸ ریال و دیگری ۶۰ ریال در آورده است و چنانکه گفته شده مسلما نمیشود هر دو صحیح باشد و حتما یکی از این دو جواب غلط است و برای تعیین صحت و سقم آنها باید هر دو جواب را با مفروضات مسأله آزمایش کنیم تا هر کدام از آندو با مفروضات مزبور وفق داد صحیح بوده و الا آن جواب غلط خواهد بود.

اگر جواب اولی یعنی ۴۸ ریال را آزمایش کنیم با مفروضات مسأله وفق میدهد زیرا بزاز ۵۰ متر پارچه خریده و هر متری ۴۰ ریال پول داده پس جمع پرداختی بزاز دو هزار ریال (۴۰ - ۲۰۰۰ = ۵۰) میباشد و چون قرار است ۳۴۰ ریال هم سود برد پس باید تمام پارچه را بمبلغ دو هزار و سیصد و چهل ریال (۳۴۰ + ۲۳۴۰ = ۲۰۰۰) بفروشد.

از طرفی ۲۰ متر از آن پارچه را متری ۴۵ ریال فروخته است پس پولی که از این بابت گرفته نهصد ریال (۴۵ - ۹۰۰ = ۲۰) میباشد حال بقیه پول را که یکهزار و چهار صد و چهل ریال است (۹۰۰ + ۱۴۴۰ = ۲۳۴۰) باید از بقیه پارچه که ۳۰ متر (۲۰ - ۳۰ = ۵۰) است بدست

آورد در اینصورت باید متری ۴۸ ریال بفروشد زیرا (۴۸۳۰: ۱۴۴۰) پس این جواب کاملاً درست است. اما اگر جواب دومی مسأله یعنی ۶۰ ریال را حساب کنیم پول فروش بقیه پارچه یکهزار و هشتصد ریال (۶۰-۱۸۰۰-۳۰) میشود که با پول فروش ۲۰ متر اولی دو هزار و هفتصد ریال (۹۰۰-۲۷۰۰-۱۸۰۰) میشود و چون پرداختی بزاز را از آن کم کنیم سود بزاز بدست می‌آید که هفتصد ریال (۲۷۰۰-۷۰۰-۲۰۰۰) میشود و این جواب دومی یعنی ۶۰ ریال غلط است زیرا فرض بر این بود که بزاز ۳۴۰ ریال سود کند نه ۷۰۰ ریال.

اکنون جواب تشیع و تسنن را در حل مسأله خلافت بلا فصل که مانند مسأله ریاضی حل شده است با مفروضات آن مسأله که در مقدمه این فصل گفته شد آزمایش میکنیم تا ببینیم کدامیک از این دو جواب صحیح میباشد.

اگر عقیده تشیع را بپذیریم با مفروضات مسأله وفق میدهد زیرا بعقیده تشیع از دو نفر مدعی خلافت (علی و ابو بکر) علی علیه السلام راست میگفت و خلافت حق او بود و ابو بکر اجحاف میکرد و در نتیجه آدم درستکاری نبود که جانشین پیغمبر باشد لذا تشیع علی علیه السلام را بخلافت بلا فصل پذیرفته و ابو بکر را در ادعای خود کاذب و او را غاصب میدانند.

اما چنانچه عقیده تسنن را که جواب دوم مسأله است بپذیریم با مفروضات آن وفق نمیدهد زیرا بعقیده اهل سنت اگر ابو بکر در ادعای خود راستگو و صدیق بود در اینصورت باید بگویند علی علیه السلام دروغ میگفت و میخواست بحق ابو بکر تجاوز کند در نتیجه علی علیه السلام آدم درست کار و امین نبود که جانشین پیغمبر باشد.

ما از اهل سنت می‌پرسیم در صورتیکه علی علیه السلام درستکار و امین نبود و میخواست بحق ابو بکر تجاوز کند چرا پس از خلفای ثلاثه سراغ او رفتند و با هزار لابه و التماس او را خلیفه کردند؟

مگر در مقدمه نگفتم که جانشین پیغمبر باید درستکار باشد و چنین جانشینی باید همیشه و در هر مقام درستکار باشد چه خلیفه اول شود چه خلیفه چهارم چه خلیفه دهم. پس می‌بینیم که جواب اهل سنت با مفروضات مسأله جانشینی وفق نمیدهد و از طرفی چون علی علیه السلام را بدرستکاری و در نتیجه بخلافت پذیرفته‌اند و در اینمورد با شیعه اشتراک نظر دارند لذا ابو بکر خواه نا خواه از امر خلافت مردود و بر کنار خواهد بود.

بعضی از اهل سنت برای رهائی از این بن بست گفته‌اند که خود علی علیه السلام بخلافت ابو بکر راضی شد و با او بیعت نمود!

ما در پاسخ آنان گوئیم که اولاً بطلان این سخن بسیار واضح و آشکار است زیرا برابر اخبار وارده از اهل سنت علی علیه السلام را چند مرتبه اجباراً نزد ابو بکر بردند و حتی مدتی که حضرت زهرا علیها السلام در قید حیات بود آنجناب بیعت نکرد.

ثانیاً بیعت با جبار دلیل رضایت نمیشود و از کلام آنحضرت معلوم میشود که این بیعت با جبار بوده و چاره‌ای جز این نداشته است چنانکه سابقاً در خطبه شششنبه بیان گردید که چگونه از خلفای ثلاثه شکایت و تظلم نموده است و همچنین در خطبه‌های دیگر نیز نا رضایتی خود را از آنها اظهار داشته است کما اینکه در خطبه ۲۱۵ فرماید: اللهم انی استعذیک علی قریش فانهم قد قطعوا رحمی و اکفؤا انائی و اجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیری. یعنی خدایا از تو یاری میطلبم بر قریش که رحم مرا قطع کردند و اساس خلافت را بر هم زدند و برای منازعه با من اجماع نمودند و حقی را که من از دیگران بآن سزاوارتر بودم بردند.

و باز در خطبه‌ای که پس از بیعت با آنحضرت بالای منبر ایراد کرده است فرماید: لا یقاس بال محمد صلی الله علیه و آله من هذه الامه احد و لا- یسوی بهم من جرت نعمتهم علیه ابداء، هم اساس الدین و عماد الیقین، الیهم ینفیء الغالی و بهم یلحق التالی، و لهم خصائص حق الولاية و فیهم الوصیة و الوراثة، الآن اذ رجع الحق الی اهله و نقل الی منتقله. یعنی کسی از این امت بآل محمد علیهم السلام مقایسه نمیشود و آنانکه پیوسته از نعمت (علم و هدایت) آنها بهره‌مند میشوند با آنان برابری نمیکنند، آنها اساس و پایه دین و ستون ایمان و یقین می‌باشند، افراط گران باید بسوی آنها برگردند و عقب ماندگان و وا ماندگان بدانها ملحق شوند، خصایص امامت حق ایشان است و وصیت و وراثت پیغمبر در باره آنها است، الان (که من بخلافت رسیده‌ام) حق بسوی اهلش برگشته و

بمحل خود نقل گردیده است. (خطبه ۲)

دلیل دوم:

فرض کنیم بنا بعقیده اهل سنت امامت موهبت و منصب الهی نیست پیغمبر صلی الله علیه و آله هم برای ملت اسلام جانشینی معین نکرده بود لذا انتخاب خلیفه باجماع مسلمین در سقیفه بنی ساعده واگذار شده بود.

اولا چون انتخاب جانشین پیغمبر مربوط بکلیه مسلمین بود بایستی تمام قبائل مسلمان عرب در آن شوری شرکت میکردند تا عقیده و نظریه اکثریت معلوم میگردد در صورتیکه قبیله خزرج و بنی هاشم و مسلمین سایر شهرهای اسلامی مانند مکه و نجران و یمن و غیره از آن بی خبر بودند و گروهی از صحابه نیز با ابو بکر بیعت نکردند چنانکه یعقوبی در تاریخ خود مینویسد: قد تخلف عن بیعه ابی بکر قوم من المهاجرین و الانصار و مالوا مع علی بن ابیطالب [۲] خود حضرت امیر علیه السلام در اینمورد بابو بکر خطاب کرده و فرماید:

فان كنت فی الشورا ملكت امورهم

فکیف بهذا و المشیرون غیب

یعنی اگر تو در شورای سقیفه صاحب امور مردم شدی این چه جور شورائی بود که مشورت کنندگان غایب بودند.

جریان امور در سقیفه به بلوا و توطئه و تبانی بیشتر شبیه بود تا بیک شورای حقیقی زیرا ابو بکر و عمر و ابو عبیده قبالا- نقشه آنرا طرح کرده بودند که خلافت را از دست بنی هاشم خارج سازند و به ترتیب آنرا تصاحب نمایند چنانکه عمر هنگامیکه شورای شش نفری را تشکیل میداد گفت اگر ابو عبیده زنده بود خلافت حق او بود و این قول تنها از محققین شیعه نیست بلکه علمای معتزله مخصوصا ابن ابی الحدید بدین مطلب اشاره کرده حتی پرفسور لامیس مستشرق معروف نیز پس از تحقیقات زیاد وجود چنین قرار داد محرمانه قبلی را تأیید کرده است بنا بر این اسم این اجماع را که دستاویز اهل سنت است نمیتوان شورا گذاشت که عده معدودی در یک محل سر پوشیده جمع شوند و با جدال و هیاهو یکی را بخلافت انتخاب کنند در صورتیکه اگر هم واقعا میخواستند بوسیله آراء مردم کسی را انتخاب نمایند لازم بود همچنانکه در عصر حاضر در کشورهای جهان مرسوم است قبلا روز تشکیل شورا را باطلاع همگان میرسانیدند اگر چه اصل موضوع یعنی انتخاب امام از اختیار و صلاحیت شورای حقیقی هم خارج است.

ثانیا فرض کنیم که این اجتماع، شورای حقیقی بود و واقعا هم باری انتخاب خلیفه تشکیل شده بود!

آیا کسی که برای این امر خطیر و مهم انتخاب میشود نبایستی نسبت بسایر مسلمین از نظر صفات روحی و ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی امتیاز و فضیلتی داشته باشد؟

ما از اهل سنت می پرسیم چه کسی افضل و بهتر امت بود؟

آیا در شجاعت و سخاوت و قضاوت و حکمت و علم و عدل و تقوی و سایر صفات عالیه مقدم بر علی علیه السلام کسی وجود داشت؟ مگر مورخین و محدثین عامه نقل نمیکنند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اعلمکم علی، افضلکم علی، اعدلکم علی، اقصاکم علی، اتقیکم علی و هکذا... پس با بودن تمام این صفات در وجود علی علیه السلام چرا دیگری را انتخاب کردند؟ مگر خود ابو بکر بروایت غزالی و ابن ابی الحدید و دیگران بالای منبر نگفت: اقیلونی و لست بخیرکم و علی فیکم. یعنی مرا رها کنید در حالیکه علی در میان شما است من بهترین شما نیستم. [۳]

بفرض اینکه برای جانشینی آنحضرت نصی هم وجود نداشت افضلیت او بر تمام مسلمین کافی بود که از طریق شورا هم که باشد او را برای خلافت انتخاب کنند چنانکه ابن ابی الحدید گوید: انه (علی علیه السلام) کان اولی بالامر و احق لا علی وجه النص بل علی وجه الافضلیه فانه افضل البشر بعد رسول الله و احق بالخلافة من جمیع المسلمین [۴].

یعنی علی علیه السلام بامر خلافت سزاوارتر و احق بود نه از جهت نص بلکه از نظر افضلیت زیرا او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله افضل تمام بشر بوده و بمقام خلافت از تمام مسلمین احق بود.

حال در این قضیه عقل سلیم چه حکم میکند؟ آیا کسی را باید انتخاب کرد (ابو بکر) که میگوید اگر در گفتار و کردارم خطا کردم مرا رهنمائی کنید یا علی علیه السلام را که میفرماید من در میان شما باحکام قرآن فتوا میدهم و در میان مسیحیان باحکام انجیل و در بین یهود باحکام توراۀ بطوریکه اگر خداوند این کتابها را بنطق آورد حکم و فتوای مرا تصدیق میکنند [۵].

خلیفه مسلمین باید در درجه اول یک رهبر و فرمانده خوبی باشد و عجز و ترس و لرز در دل و قلب او وجود نداشته باشد در اینصورت آیا ابو بکر و عمر را باید انتخاب کرد که بقول ابن ابی الحدید و سایر علمای عامه در احد و خیبر و حنین و سایر جنگها فرار کردند یا علی علیه السلام را که یکتنه در برابر سیل دشمن ایستادگی کرده و صدها قهرمان رزمنده را بخاک و خون کشید و با شمشیر آتشبار خود دین اسلام را بر پا نمود و مسلما اگر آنحضرت نبود اسلام با شکست قطعی مواجه میشد چنانکه ابن ابی الحدید گوید:

الا انما الاسلام لو لا حسامه

كعطفة عنز او قلامه حافر [۶].

در غزه خندق عمر اصرار داشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله با مشرکین مکه صلح کند و میگفت عمرو بن عبدود فارس یلیل است و با او نمیتوان جنگید و بجای اینکه در صدد دفع دشمن باشد از ترس عمرو بمدح او می پرداخت و روحیه مسلمین را ضعیف میکرد امام علی علیه السلام نه تنها آن فارس یلیل را بخاک هلاکت افکند بلکه خلوص نیتی از خود نشان داد که پیغمبر فرمود پاداش ضربت علی در روز خندق از اجر عبادت ثقلین افضل است.

و عجب اینکه خود عمر به ترسوئی خود و شجاعت علی علیه السلام اقرار کرده و در حضور چند نفر به سعید بن عاص که پدرش در جنگ بدر بدست حضرت امیر کشته شده بود اعتراف میکند که من در آنروز میخواستم پدرت را بکشم ولی دیدم او چنان برای قتل و کشتار تلاش میکند مثل اینکه گاوی با شاخش حمله می نماید و از شدت خشم دو طرف دهانش مانند قورباغه کف کرده بود چون او را بدینحال دیدم ترسیدم و از پیش او گریختم و او بمن گفت ای پسر خطاب کجا میگریزی؟ در اینحال علی بر او حمله کرد و بخدا سوگند هنوز از جایم تکان نخورده بودم که او را بقتل رسانید [۷] باز هم از اهل تسنن می پرسیم که آیا برای جانشینی پیغمبر کسیکه مثل عمر بیسواد است (و میگوید همه شما از من داناترید حتی زنهای پرده نشین) باید انتخاب شود یا، علی علیه السلام که میفرماید: سلونی قبل ان تفقدونی - ان ههنا لعلمنا جما. [۸] در سایر صفات و شرایط لازمه نیز احدی را با آنحضرت یارای مقایسه و برابری نیست و این خود دلیل بر خلافت و ولایت اوست چنانکه خلیل بن احمد بصری گوید: احتیاج الكل الیه و استغنائه عن الكل دلیل علی انه امام الكل. یعنی نیازمندی همگان باو و بی نیازی او از همه، دلیل بر اینست که او امام و پیشوای همه مردم است.

اهل سنت در اینجا از پاسخ در مانده شده و هیچگونه راه فراری ندارند جز اینکه میگویند علی علیه السلام جوان بود و چون عده زیادی را در غزوات کشته بود لذا افکار عمومی آنزمان مخالف با خلافت او بود اما ابو بکر مرد مسنی بوده و مردم نیز از او راضی بودند. حقیقه چه سخن مضحکی است؟

اولا کثرت سن که دلیل امتیاز نیست ثانيا اگر زیادی سن را ملاک خلافت بدانیم اشخاص دیگری هم بودند که از ابو بکر مسن تر بودند حتی پدر ابو بکر ابو قحافه در قید حیات بود و نوشته اند که وقتی خلافت ابو بکر را بابی قحافه تبریک گفتند چگونه پسر من از میان همه صحابه پیغمبر خلیفه شده است؟ گفتند برای اینکه سنش بیشتر از دیگران بود گفت با این حساب من که پدر او هستم بدینکار از او سزاوارترم!

بعضی از مورخین نوشته‌اند که خود ابو بکر پیدرش که در آنموقع در مکه بود نامه‌ای باین عنوان نوشت که از ابی بکر خلیفه رسول خدا بسوی پدرش ابی قحافه بدان که مردم جمع شدند و مرا بعلت زیادی سن بخلافت برگزیدند!!

ابو قحافه در جواب نوشت پسرم تو در این یک سطر نامه سه جا لغزش پیدا کرده‌ای اول اینکه نوشته‌ای خلیفه رسول خدا در حالیکه رسول خدا ترا خلیفه نکرده است. دوم نوشته‌ای مردم مرا بخلافت برگزیدند و این سخن با گفتار اولی تو تناقض دارد، سوم نوشته‌ای که این انتخاب بجهت زیادی سن من بوده است در اینصورت من بخلافت از تو سزاوارترم چون از نظر سن پدر تو هستم [۹].

ثالثا شخص جوان برای این مورد توجه برای خلافت نیست که در اثر کمی سن و عدم تجربه ترسو میشود، خام و ناپخته است، حریص مال و نادان است، گرم و سرد روزگار را نچشیده و آن تجربه و دانائی پیر را ندارد.

اما در صورتیکه خود اهل سنت اقرار میکنند که علی اعلم و اشجع و اسخی و اتقی است دیگر چه جای نقص باقی میماند؟ در اینصورت جوانی نه تنها برای علی علیه السلام نقص نبود بلکه موجب اولویت خلافت وی هم میباشد زیرا آنحضرت جوان بود انرژی و نیروی بیشتری داشت و میتوانست فعالیت زیادتری بکند یعنی اگر همان صفاتی را که علی علیه السلام داشت بفرض محال ابو بکر هم دارا بود باز حق تقدم با علی علیه السلام بود زیرا فعالیت و مبارزه و پشتکار او بعلت جوانی بیشتر بود و امت اسلامی را بهتر میتوانست رهبری کند.

رابعا این سخن که افکار عمومی بعلت قتل و کشتار علی علیه السلام در جنگها موافق با خلافت او نبود حرفی است بسیار پوچ و بی منطق زیرا آنحضرت کسی را بخاطر اغراض شخصی نکشته بود بلکه قتل و کشتار او در غزوات صرفا در راه خدا و برای پیشرفت دین و اعلائی کلمه توحید بود.

خامسا علت انتخاب ابو بکر را بخلافت در آن شورای کذائی پس از گفتگو و بحث و جدال قرابت و مصاحبت پیغمبر صلی الله علیه و آله دانستند و مهاجرین با این استدلال انصار را پاسخ گفتند اگر ملاک خلافت قرابت پیغمبر بود باز جای این سؤال است که چرا علی علیه السلام را انتخاب نکردند که هم جزو صحابه بود هم قرابت سببی داشت و هم نسبی و هم بحکم آیه السابقون السابقون اولئک المقربون اول کسی است که دعوت پیغمبر را پذیرفته و باسلام گرویده است چنانکه خود آنجناب فرماید: سبحان الله اتکون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة. آنگاه بابو بکر خطاب کرده و فرماید:

و ان كنت فی القربی حججت خصیمهم
فغیرک اولی بالنبی و اقرب.

پی نوشت ها:

[۱] ممکن است هر دو نفر در ادعای خود دروغگو باشند یعنی خانه بهیچیک تعلق نداشته و رئیس و مدیر کارخانه و شرکت هیچیک از آنها نباشد بلکه شخص ثالثی باشد اما صادق بودن هر دو محال است و این همان ضدین است که از نظر منطق اجتماعشان محال و ارتفاعشان امکان پذیر میباشد.

[۲] گروهی از مهاجرین و انصار از بیعت ابوبکر تخلف کردند و بعلی علیه السلام رو آوردند، آنگاه از عده‌ای مانند سلمان و زبیر و عمار و اباذر و مقداد و عباس بن عبد المطلب و دیگران نام می‌برد.

[۳]

امام من سلونی گفت امام تو اقیلونی دو لفظ است
این و زین منطق توان بشناخت هر یک را.

[۴] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد اول.

[۵] ینابیع الموده ص ۷۴.

[۶] ترجمه این بیت و ابیات دیگری از قصیده خامسه در صفحات قبلی نگاشته شده است.

[۷] ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۲۰ حدیث ۴.

[۸] علماء و مفسرین عامه مانند زمخشری و سیوطی و دیگران نوشته‌اند که روزی عمر گفت هر کس مهر زنان را زیادتر از چهار صد درهم بکند آن زیادتی را میگیرم و به بیت المال میدهم زنی از پشت پرده صدا زد ای عمر سخن تو خلاف قول خداست که (در سوره نساء) فرماید و ان اردتم استبدال زوج مکان زوج و ایتیم احدیهن قنطارا فلا تأخذوا منه شیئا. عمر در مانده و مبهوت شد و گفت کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال.

[۹] پیغمبر شناخته شده جلد ۱ ص ۱۱۰ نقل بمعنی.

دشمن شناسی

پس از تحرکات سیاسی احزاب منحرف، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ماهیت دشمن را افشا می‌کرد، و آنها را به مردم می‌شناساند.

نسبت به ناکثین و اصحاب جمل، هشیارانه در یک سخنرانی رسمی فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ [۱].

«آگاه باشید، شیطان حزب و طرفداران خود را بسیج کرده و سپاه خود را گرد آورده است تا بار دیگر ستم را به جای خود برگرداند، و باطل را دوباره حاکم سازد»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

در جنگ همه جا اسلحه کاربرد ندارد

گاهی دشمن با نیرنگ‌های گوناگون سعی در اغفال لشکریان مقابل دارد و اگر حيله‌ها و نقشه‌های شیطانی دشمن کارگر افتد، چه بسا سپاه مقابل را بدون تهاجم نظامی از پای در آورده نابود کند بنا بر این:

شایعه پردازی‌ها و دروغ پردازی

شیوه‌های گوناگون اغفالگری

پخش اخبار دروغین و تحریف واقعیت‌ها

شعارهای فریبنده

همواره مطرح بوده است، باید طرفندهای دشمن را شناخت و متناسب با نوع اغفال و تحریف از طرف دشمن، تصمیمات صحیح گرفته شود.

در جنگ جَمَل عائشه‌ای که بارها خلیفه سوم را لعنت کرده بود و در مسجد مدینه گفت:

ای مردم این یهودی را بکشید.

حال شعار مظلومیت خلیفه سوم سر می‌دهد و می‌گوید:

أَيُّهَا النَّاسُ الْعَتُوا قَتَلَةَ عُثْمَانَ

«ای مردم کشندگان عثمان را لعنت کنید»

با شعار می‌خواست لشگریان خود و لشگریان امام را اغفال کند که بلافاصله امام علی علیه السلام فرمان داد که سپاه او نیز بگویند:

اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَهُ عُمَانَ

«خدایا کشندگان عثمان را لعنت کن»

تا شعارها و ادعاهای سران جَمَل اثری در دل سپاه خودی نگذارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۴۵.

دشمن شناسی

یکی از کارهای مهم تبلیغاتی، روانی، در آستانه جنگ، شناسائی و شناساندن دقیق دشمن است تا مردم بدانند که:

دشمن کیست؟

و چگونه فکر می‌کند؟

و تا کجا فریب خورده است؟

و چگونه باید با او برخورد کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آستانه سه جنگ مهم با ناکثین و قاسطین و مارقین، در سخنرانی‌های متعدّد، ماهیت آنها را افشا کرد، و ماسک‌های دروغین را از چهره‌شان کنار زد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به سران ناکثین فرمود:

وَقَدْ أَرَعَدُوا وَأَبْرَقُوا، وَمَعَ هَذَيْنِ الْأَمْرَيْنِ الْفَشْلُ؛ وَلَسْنَا نَزْعُدُ حَتَّى نُوقِعَ، وَلَا نُسِيلُ حَتَّى نُمِطَرَ.

(طلحه و زبیر و پیروان آنها در آغاز، رعد و برقی نشان دادند، اما پایانش چیزی جز سستی و ناتوانی نبود، ولی روش ما به عکس آنها بود، ما تا کاری انجام ندهیم رعد و برقی نداریم، و تا نباریم سیلاب‌های خروشان به راه نمی‌اندازیم، برنامه ما عمل است نه سخن!) [۱].

که روانشناسی ناکثین را به خوبی بیان فرمود، و شعارگرائی آنان را توضیح داد.

و نسبت به شخص زبیر، که یکی از سران ناکثین بود و فکر می‌کرد می‌شود بیعت با امام علی علیه السلام را شکست افشاگرانه فرمود:

يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ بَاعَ بَيْدَهُ، وَلَمْ يَبَاعِ بِقَلْبِهِ، فَقَدْ أَفْرَزَ بِالْبَيْعَةِ، وَادَّعَى الْوَلِيَّجَةَ. فَلْيَأْتِ عَلَيْهَا بِأَمْرٍ يَعْرِفُ، وَإِلَّا فَلْيَدْخُلْ فِيهَا خَرَجَ مِنْهُ.

(زبیر خیال می‌کند که بیعتش تنها با دست بوده نه با دل!، پس او اقرار به بیعت می‌کند، ولی مدعی است که با قلب نبوده است، بنابراین بر او لازم است، بر این ادعا دلیل روشنی بیاورد و گرنه باید به بیعت خود باز گردد و به آن وفادار باشد) [۲].

و برای آگاهی مردم نسبت به ادعاهای پوچ ناکثین، در سخنرانی‌های گوناگونی، افشاگرانه علل انحراف آنان را توضیح داد؛

و بهانه‌های دروغین طلحه و زبیر را پاسخ فرمود؛

و سوابق تاریخی آنان؛

و شرکتشان را در قتل خلیفه سوم؛

و تلاش آنها را در روز بیعت؛

یک یک برشمرد،

زیرا ناکثین شهر بصره را در اختیار گرفته بودند و شورش کردند،

باید امت اسلامی با بصیرت و آگاهی به جنگ آنان برود که آغاز نبرد در جبهه داخلی بود،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی ابتداء مردم را نسبت به اخبار سیاسی کشور توجیه کرد و سپس ادعاهای باطل ناکثین را جواب داد.

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نِصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكُرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفًا.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكُوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ:

فَلَيْنَ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لَنَصِيبَهُمْ مِنْهُ، وَلَيْتَن كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ.

وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يَرْتَضِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيَحْيُونَ بِدَعَاةٍ قَدْ أُمِيتَتْ.

يَا خَيْبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامَ أَحِبِّ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّتِهِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ فِيهِمْ.

(آگاه باشید! شیطان حزب و طرفداران خویش را بسیج کرده، و سپاه خود را گرد آورده است تا بار دیگر ستم را به جایش برگرداند، و باطل را به جایگاه نخستینش باز فرستد.

به خدا سوگند! آنها هیچ منکری از من سراغ ندارند، انصاف را بین من و خود حاکم نساختند. آنها حقی را مطالبه می کنند که خود آن را ترک گفته اند، انتقام خونی را می خواهند که خود ریخته اند.

اگر در ریختن این خون شریکشان بوده ام، پس آنها نیز سهیمند، و اگر تنها خودشان مرتکب شده اند کیفر مخصوص آنها است. مهمترین دلیل آنان به زیان خودشان تمام می شود، از پستانی شیر می خواهند که مدت ها است خشکیده، بدعتی را زنده می کنند که زمانها است از بین رفته.

چه دعوت کننده ای؟! و چه اجابت کننده گانی؟! من به کتاب خدا و فرمانش درباره آنها راضیم). [۳].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۸ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

دفاع از پیامبر در دوران کودکی

علی علیه السلام در شهر مکه ده سال داشت که به لقب «قُصَم» معروف شد.

هشام می گوید:

از امام صادق علیه السلام پرسیدم که چرا این لقب را به امام دادند؟

فرمود:

در آغاز بعثت مشرکان مکه به کودکان خود دستور می دادند که پیامبر را آزار دهند و با سنگ و گلوخ او را بزنند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم جریان را به علی علیه السلام اطلاع داد.

علی علیه السلام عرض کرد:

یا رسول الله هرگاه از خانه بیرون می‌روی به من اطلاع بده تا همراه شما باشم.
روز بعد پیامبر با علی علیه السلام بیرون آمدند،
و کودکان به عادت هر روزه شروع به سنگ پرائی کردند،
علی علیه السلام آنها را می‌گرفت و به صورت و بینی و گوش آنها می‌زد.
کودکان مکه گریه کنان نزد پدران خود فرار می‌کردند و می‌گفتند:
قُضِمْنَا عَلٰی، قُضِمْنَا عَلٰی
(علی ما را کوبید، علی ما را کوبید).

از آن پس به «قُضِمَ»، یعنی: «کوبنده» معروف شد. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به دوران کودکی خود می‌فرماید:
أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلِّ الْعَرَبِ، وَكَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ.
وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ.

«من بودم که در دوران نوجوانی سر سرکشان عرب را در دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به خاک مالیدم، و شاخ‌های بلند قدرتمندان دو قبیله معروف (ربیع) و (مضر) را شکستم، و همانا شما قدر و منزلت من را در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می‌دانید.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۲۰ ص ۶۷.

[۲] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

دفاع از جان پیامبر

در اُحد، در یورش دو جانبه قریش پس از نافرمانی کمانداران، و کشته شدن مسلمانان، و کشته شدن شخصی که به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شباهت داشت، و فرار کردن یاران، علی علیه السلام می‌فرماید:
«از چپ و راست، مشرکین قریش یورش می‌آوردند، آنها را می‌کشتم و به فرار وادارشان می‌کردم، یک وقت متوجه شدم که رسول خدا در میدان نیست، با خود فکر کردم که آیا خدا او را به آسمان برده است؟ پس تصمیم گرفتم آنقدر جنگ کنم تا کشته شوم.

در گرما گرم جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را دیدم که در میان کشتگان بی رمق افتاده است، فوراً آن حضرت را به کناری آوردم.

تا چشم پیامبر به من افتاد،

فرمود: از یاران چه خبر؟

گفتم: جمعی کشته و بسیاری فرار کردند.»

با هم صحبت می‌کردیم که ناگهان گروهی به رسول خدا حمله کردند،

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

یا علی شَرِّ اینها را از من دور کن.

به آنان حمله کردم، برخی را زخمی و برخی دیگر را کشتم که فرار کردند.

چون خدمت پیامبر رسیدم فرمود:

آیا نمی‌شنوی ستایش فرشتگان را؟ فرشته‌ای ندا می‌دهد و می‌گوید:

لَا فَتَىٰ إِلَّا عَلِيٌّ لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ

(جوانمردی جز علی و شمشیری جز ذوالفقار نیست)

خوشحال شدم و گریستم و بر این نعمت، خدا را شکر کردم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه، و حدیقه الشیعه ص ۱۴۶.

دفاع با هشتاد زخم کاری

در جنگ اُحُد که با گوش ندادن به دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در حفظ تنگه حسّاس سپاه اسلام از دو سو دچار یورش و تهاجم گردید.

و حضرت حمزه به شهادت رسید.

تنها مدافع صف پیکار علی علیه السلام بود که ۸۰ زخم عمیق از شمشیر و نیزه و تیر بر تن برداشت،

پس از جنگ در بستر بیماری بگونه‌ای افتاده بود که جراح سرگردان شد، تا زخمی را می‌دوخت و می‌خواست زخم کنار آن را بدوزد، زخم دوخته شد پاره می‌شد.

امّا فردا که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام ادامه نبرد با قریش را داد علی علیه السلام که یکپارچه غرق در خون بود سوار بر اسب برای دفاع آماده شده و روانه غزوه «حمرّاء الاسد» گردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سیره ابن هشام.

دفاع از پیامبر در شرایط بحرانی

پس از فتح مکه، قبیله هوازن احساس خطر کردند؛

و با فرماندهی «مالک بن عوف» با تمام نیروهای رزمی و زنان و فرزندان خود تا سه منزلی مکه، محلی به نام «اوطاس» آمده بودند که درّه عمیق و بزرگی بود.

تمام مردان هوازن در دو طرف درّه، پشت سنگ‌ها و شکاف کوه‌ها پنهان شدند تا سپاه اسلام را غافلگیر کنند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم اعلام جهاد فرمود.

دوازده هزار نفر با فرماندهی علی علیه السلام و ده هزار نفر همراه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بودند،

که بسیاری از فراوانی لشکر در شگفت ماندند و گفتند:

هرگز شکست نخواهیم خورد.

وقتی سپاه عظیم مسلمین در سرازیری عمیق و گسترده درّه قرار گرفتند، مردان هوازن ناگهان از هرطرف حمله کردند، و چون

مسلمانان غافلگیر شده بودند، نظم سپاه به هم ریخت، و همه فرار کردند که:
ده نفر با پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ماندند.
حضرت فریاد زد:

ای انصار کجا فرار می کنید؟

نسیبه دختر کعب مازنیه بر صورت فراریان خاک می پاشید و می گفت:
کجا فرار می کنید؟

خلیفه دوم را در حال فرار دید و گفت:

وای بر تو به کجا می گریزی و پیامبر را تنها گذاشتی؟

خلیفه دوم جواب داد:

هَذَا أَمْرُ اللَّهِ

«این فرار را خدا خواسته است.»

۹ نفر از بنی هاشم و یک نفر دیگر فرزند ام ایمن بود که ایستادگی کردند تا شهید شدند.

و علی علیه السلام روبروی پیامبر با دشمنان می جنگید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عباس، عموی خود که صدای رسائی داشت دستور داد که فریاد بزند.

و او فریاد می زد:

ای اصحابِ سوره بقره

ای اصحابِ بیعت شجره

بیاد آورید پیمانی که با پیامبر بسته اید.

و جنگ آوران هوازن از هر طرف حمله می کردند و کار بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سخت شد که دست به دعا برداشت.

تا آنکه امداد الهی فرا رسید، و با کمک فرشتگان قوم هوازن فرار کردند، و آرام آرام مسلمانان گرد آمدند که این آیه نازل شد:

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنٍ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ [۱].

«و خدا شما را در موارد زیادی یاری کرد، و در روز حنین»

در این لحظه‌های حساس همه دیدند که پایداری و مقاومت امام علی علیه السلام نقش تعیین کننده‌ای در حفظ جان پیامبر صلی الله

علیه و آله وسلم داشت، و عامل گرد آمدن دوباره سربازان اسلام شد.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان ج ۲ ص ۱۱۴.

دفاع از یاران

اعتراض شدید اصحاب بزرگ و طرفداران امام علی علیه السلام باعث شد که خلیفه اول بالای منبر خاموش شده و نتواند پاسخ

بگوید و پس از مدتی سکوت، گفت:

وَلَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ كُمْ وَعَلَىٰ فَيْكُمُ أَقِيلُونِي

«من زمام رهبری شما را به دست گرفتم، ولی تا علی هست، من بهترین فرد شما نیستم، مرا رها کنید و به خودم واگذارید.»

خلیفه دوم فریاد زد:

«ای فرومایه از منبر پائین بیا، وقتی که تو نمی‌توانی به احتجاج و استدلال اصحاب پاسخ بدهی، چرا خود را در چنین مقامی قرار داده‌ای؟...»

خلیفه اول از منبر پائین آمد و به خانه خود رفت و سه روز از خانه بیرون نیامد.

در این میان با تلاش افراد، چهار هزار نفر شمشیر به دست اجتماع کرده وارد خانه خلیفه اول شدند و او را همراه خلیفه دوم، به سوی مسجد آوردند.

خلیفه دوم سوگند یاد کرد که اگر هر کدام از اصحاب علی علیه السلام مثل چند روز گذشته سخن بگویند، سرش را از بدنش جدا می‌سازم.

در چنین جو خطرناکی دو نفر از یاران علی علیه السلام، برخاستند و سخن گفتند.

نخست خالد بن سعید برخاست و مقداری سخن گفت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

«بنشین، خداوند مقام تو را شناخت و از تو قدردانی کرد.»

سپس در این هنگام سلمان برخاست و فریاد زد:

اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ

با این دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم و اگر دروغ بگویم هر دو گوشم گر شود، که فرمود:

«هنگامی فرا رسد که در مسجد، برادر و پسر عمویم (علی علیه السلام) با چند نفر از اصحاب نشسته باشند، ناگاه جماعتی از

سگهای دوزخ به سوی او بیایند و او و اصحابش را بکشند.»

فَلَسْتُ أَشْكُ إِلَّا وَإِنَّكُمْ هُمْ

(شکی ندارم که شما قطعاً همان سگ‌های دوزخ هستید.)

خلیفه دوم تا این سخن را شنید، به سوی سلمان حمله کرد، ولی هنوز به سلمان نرسیده بود که، امام علی علیه السلام گریبان خلیفه دوم را گرفت و او را بر زمین کوبید.

سپس به خلیفه دوم فرمود:

«ای فرزند ضحاک حبشیه! اگر مقدرات و دستور الهی، و پیمان با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفته بود، امروز به تو

نشان می‌دادم که کدام یک از ما ضعیف تر هستیم، و یاران کمتر داریم.»

سپس حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اصحاب خود را ساکت کرد، و به آنها فرمود:

«متفرق گردید.»

و آنها رفتند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۰۴.

دفاع از وصیت حضرت زهرا

پس از ماجرای دردناک کودتای سران سقیفه و رخ نشان دادن دردها و مصیبت‌ها، و انزوای مظلومانه امامت، یکی از روش‌های

مبارزاتی حضرت زهرا علیها السلام، مبارزه منفی بود که وصیت فرمود:

«قبر آن بزرگ بانوی جهانیان مخفی باشد.»

که از آن پس تا روز قیامت علامت سئوالی به درازای تاریخ در برابر ستمگران قرار گرفت که:

«چرا قبر فاطمه علیها السلام مخفی است؟؟!!»

سران سقیفه پس از دفن مخفیانه حضرت زهرا علیها السلام، و پنهان ماندن قبر، به عمق شکست خود پی برده، تلاش همه جانبه‌ای را آغاز کردند تا قبر حضرت زهرا علیها السلام را کشف کنند.

امام علی علیه السلام مسائل امنیتی را دقیقاً رعایت کرده بود و در چند نقطه، قبر نمائی درست کرد که یکی از آن مکان‌ها قبرستان بقیع بود.

فردای آن روز تمام عوامل حکومت خلیفه اول به سرکردگی خلیفه دوم، تلاش گسترده‌ای را آغاز کردند و خواستند قبرهای تازه قبرستان بقیع را نبش قبر کنند، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام لباس مخصوص عملیات رزمی را پوشید و دستمال مخصوص را برپیشانی مبارک بست و در بقیع نشست و فرمود:

(اگر سیرِ یک کُنگ بر زمین بقیع اصابت کند، فردی از شما را زنده نمی‌گذارم، اگر من در مسئله امامت صبر کردم برای حفظ اسلام بود، اما مسئله قبر فاطمه علیها السلام، یک مسئله خصوصی و خانوادگی است که دیگر صبر نخواهم کرد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۳۰.

دفاع از حق در اجتماعی بزرگ

خلیفه دوم در زمان خود نقشه خلافت را به گونه‌ای طرح کرد که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از مرگ او نیز به خلافت نرسد و مخالفان را با سرنیزه ساکت کرد.

و شورائی را طرح کرد که سرانجام آن شورا، خلافت خلیفه سوم باشد، چون خلیفه سوم جزو هم پیمان‌های خلیفه دوم بود. خلیفه دوم وصیت کرد:

الف- شش نفر لیاقت خلافت دارند، اگر یکی را برگزیدند او خلیفه است.

ب- اگر به دو گروه ۳ نفره تقسیم شدند، معیار، رأی عبدالرحمن بن عوف، داماد خلیفه سوم است، او با هر کس بیعت کرد آن شخص خلیفه مسلمین است.

ج- و اگر یک نفر مخالفت کرد، گردن او را بزنید.

بنابر این آینده شورا روشن است، زیرا در آن شورا یک نفر (زبیر) با امام علی علیه السلام هماهنگ است.

و نظر عبدالرحمن بن عوف هم با خلیفه سوم است که بقیه کارها یک صحنه سازی سیاسی برای عوام فریبی مردم بود.

عبدالرحمن بن عوف با خلیفه سوم بیعت کرد و به مردم فرمان داد تا با خلیفه سوم بیعت کنند و مردم ناآگاه نیز اطراف خلیفه سوم را گرفتند.

در این لحظات حساس چه باید کرد؟

آیا باید سکوت کرد و گذشت؟

یا باید افشاگری نمود؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دوّمین نظر را برگزید.

و مردم را مورد خطاب قرار داد و در یک سخنرانی افشاگرانه، فضائل خود را به یاد مردم آورد،

و سفارشات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را مطرح کرد،

و از مردم بارها اعتراف و اقرار گرفت،

و همه اقرار کردند که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در جاهای گوناگون، امامت امام علی علیه السلام را مطرح فرمود.

بگونه‌ای سخنرانی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کارگر افتاد که سران کودتا به وحشت افتادند و خلیفه سوم شتاب زده به

عبدالرحمن گفت:

آخرین وصیت خلیفه دوم چه بود؟

پاسخ داد:

مخالف باید کشته شود!!

و امام علی علیه السلام با بیدار کردن وجدان‌های خفته مردم، راه منزل را در پیش گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۳۱ ص ۳۱۵ و ۳۷۲.

دفاع از عمار یاسر

عمار بن یاسر نیز برای رساندن اعتراضات مکتوب صحابه به خانه خلیفه سوم رفته بود که کتک مفصلی خورد.

خلیفه سوم او را متهم به دروغگوئی کرد و دستور داد تا او را آنقدر زدند که دو دنده او شکست و بعدها نمی‌توانست بول خود را

نگه دارد. [۱].

خلیفه سوم بر آن بود تا پس از مرگ اباذر، عمار را نیز تبعید کند که علی علیه السلام نگذاشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵-۱۵۳ - و - تاریخ المدینه المنوره ج ۲ ص ۱۱۰۰ - ۱۰۹۹ - و - انساب الاشراف ج ۴ ص ۵۳۷ تا ۵۴۱،

یکی از چیزهایی که اباذر در اعتراضاتش مطرح می‌کرد همین کتک خوردن عمار بن یاسر بود. - و - کتاب الفتوح ج ۲ ص ۱۵۵.

[۲] الفتوح ج ۲ ص ۱۶۲.

دعای هنگام وفات پیامبر

ابن عباس (ع) می‌گوید: وقتی که وفات حضرت رسول اکرم (ص) نزدیک شد من در کنار بستر آن بزرگوار نشسته بودم که حال

احتضار به آن حضرت روی داد من متوجه لبهای آن وجود مقدّس شدم دیدم بحرکت در آمد گوشم را نزدیک بردم تا بشنوم آن

حضرت در حال نزع جان چه می‌گوید: خوب که گوش دادم شنیدم که می‌فرماید: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ (ع) بن

ایطالب خدایا من بطرف تو می‌آیم و بتو نزدیک می‌شوم با محبت و دوستی علی (ع) بن ایطالب (ع).

من در آن وقت به عظمت علی (ع) توجه پیدا کردم که آن حضرت دارای چه مقام و عظمتی است که پیغمبر اسلام (ص) از برای

نزدیکی خود بحضرت سبحان متوسل بعلی (ع) می‌شود.

یا علی (ع) مهر تو در عالم ذر یافته‌ام
 وه از این لعل که بی خون جگر یافته‌ام
 تا ترا دیده ز غیر تو نظر پوشیدم
 دولت عشق ازین حُسن نظر یافته‌ام
 من بی مایه کجا دولتِ عشق تو کجا
 آری آن طفل فقیرم که گُهر یافته‌ام
 اندرین دشت که در هر قدمش بس دام است
 با ولای تو رهائی ز خطر یافته‌ام
 هیچ عصیان به ولایت نرساند ضرری
 در احادیث من این طرفه خبر یافته‌ام
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

درس در حرم علی (ع)

شهید آیة الله سید محمد باقر صدر رضوان الله تعالی علی (ع) در رابطه با دوران طلبگی اش نقل کرده که در ایام تحصیل هر شب، یک ساعت به حرم امیرالمؤمنین علی (ع) مشرف می‌شدم و در برابر حضرت می‌نشستم و به درسها و مطالب علمی خود فکر می‌کردم، معتقد بودم که از جو حرم و روح پاک امیرالمؤمنین علی (ع) الهام می‌گیرم پس از مدتی این کار را ترک کردم و کسی غیر از خدا از این کار من اطلاعی نداشت. روزی یکی از بانوان اقوام من حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را در خواب دید که فرمود به باقر بگو که هر شب می‌آمد نزد من درس می‌خواند چرا این کار را ترک کرده.

ای جمال دلربایت قبله دلها علی (ع) جان
 رو بسویت دارد امشب این دل شیدا علی (ع) جان
 شام میلاد تو باشد، هر کجا یاد تو باشد
 کز رُخت شد جلوه گر دنیا و ما فیها علی (ع) جان
 قبله گاه مسلمین را زادگاه خویش کردی
 محترم از مولدت شد خانه یکتا علی (ع) جان
 تا تو اندر کعبه زادی دیده حق بین گشا
 راست شد پشت نبی، خم شد قدا علا علی (ع) جان
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دشمنی با علی (ع)

یکی از شیعیانی که در شهر موصل (عراق) زندگی می‌کرد نقل فرمود: یک روز تصمیم گرفتم که به مکه معظمه بروم برای خداحافظی و حلال بودی به منزل همسایه‌ام که از اعیان و اشراف موصل بود رفتم او یکی از دشمنان سرسخت آقا حضرت علی (ع) بود، اما چون همسایه ما بود و حق همسایگی بر ما داشت، به خانه‌اش رفتم و گفتم: من می‌خواهم به مکه و مدینه بروم، اگر کاری داری بگو تا برایت انجام دهم و یا چیزی می‌خواهی که از آنجا برایت بیاورم؟

او رفت و قرآنی را آورد و گفت: به این قرآن قسم بخور که به خواسته‌ام عمل می‌کنی؟! گفتم: قسم می‌خورم که اگر توانستم، عمل نمایم.

گفت: وقتی که به مسجد النبی، سر قبر پیامبر اکرم (ص) رفتی به حضرت بگو آیا برای فاطمه زهرا (علی‌ع‌ها‌السلام) شوهر قحطی بود که او را به علی (ع) دادی؟! مردی که جلوی سرش مو نداشت... چرا چنین کردی؟! از او خدا حافظی کردم به مکه و مدینه رفتم و بعد از مدتی این پیغام را فراموش کردم. تا آنکه در آخرین روز اقامت در مدینه به مسجد النبی (ص) رفتم ناگهان پیغام بیام آمد و گفتم: یا رسول‌الله، شرمندهام ولی همسایه‌ام مرا سوگند داده است که چنین بگویم.

شب در عالم خواب، حضرت علی (ع) را در خواب دیدم. حضرت مرا با خود به موصل به خانه همسایه‌ام بُرد. همسایه‌ام در خواب بود.

حضرت لحاف را از رویش کنار زد و با کاردی که در دستش بود گلوی همسایه را برید، سپس کارد خونین را با لحاف پاک کرد. بطوریکه دو خط قرمز برای نشانه روی لحاف باقی ماند. پس از آن با دست مبارکش سقف اتاق را بلند کرد و کارد خونین را در گوشه دیوار گذاشت. از خواب پریدم و ماجرا را برای همراهانم تعریف کردم و تاریخ ماجرای را ثبت نمودم، وقتی موصل برگشتم از احوال همسایه‌ام پرسیدم، گفتند: او در فلان شب به قتل رسیده است. و چون قاتلش معلوم نشده است تعدادی از همسایگان را برای تحقیق دستگیر کرده‌اند.

به همسایه‌هایم گفتم بیاید نزد حاکم برویم و ماجرا را نقل کرده و این بیچاره‌ها را از زندان نجات دهیم. نزد حاکم رفته و ماجرا را بیان کردیم. تمام دوستان هم نیز شهادت دادند و تاریخ خواب را بیان کردند و گفتند که دو نشانه موجود است یکی دو خط خون روی لحاف و دیگری، چاقو که در فلان قسمت سقف است.

حاکم خودش آمد و نشانه‌ها را دید. سپس دستور داد که همسایگان را آزاد کنند بر اثر این معجزه عده زیادی از مردم موصل شیعه شدند و فامیل‌های مقتول نیز از مذهب خود دست برداشتند و جزو دوستان و محبین آقا علی (ع) امیرالمؤمنین (ع) شدند.

من حقیر چسان دم زنم ز نام علی (ع)

که هست عقل ملک مات در مقام علی (ع)

سزد که فخر کند بر شهانشان جهان

کسیکه از دل و جان می‌شود غلام علی (ع)

برای مقام وصف مقام و بزرگیش این بس

که پشت چرخ شود ختم با احترام علی (ع)

خوش آنکه راه علی (ع) پوید و خدا جوید

خوش آنکسی که بود پیرو مرام علی (ع)

بزیر گنبد گردون و چرخ مینائی

نزد مادر گیتی پسر چو علی (ع)

همیشه نام علی (ع) هست افتخار بشر

که راه و رسم حقیقت بود مرام علی (ع)

کلام نغز علی (ع) راز گوش جان بشنو

چرا که هست کلام خدا کلام علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دعای شیطان

مؤمنی شیطان را در وسط دریا دید که سرش را رو به آسمان گرفته و می‌گفت: خداوند! (به حق آقا امیرالمؤمنین علی(ع)) مرا عذاب مکن.

مرد مؤمن به شیطان گفت: آیا تو هم دست به دامان ولایت امیرالمؤمنین علی(ع) شده‌ای؟

شیطان گفت: شش هزار سال قبل از اینکه حضرت آدم خلق شود من در عالم اعلا- و در میان ملائکه بودم. اطلاعات زیادی در رابطه با علی(ع) دارم که شما نمی‌دانید. و تا آنجا که اطلاع دارم بعد از رسول خدا (ص) کسی مقربتر و عزیزتر و گرامی‌تر و آبرومندتر از علی(ع) نزد خداوند متعال نیست. و می‌دانم که هر کس خداوند را به حق امیرالمؤمنین علی(ع) قسم بدهد، خداوند او را می‌آمرزد از این رو من هم خدا را به خورشید ولایت قسم می‌دهم.

مرد گفت: ای ابلیس تو معلّم فرشتگان بوده‌ای و علم زیادی داری مرا نصیحت کن.

شیطان گفت: یک جمله برای دنیا و یک جمله برای آخرت می‌گویم اگر می‌خواهی که زندگی به تو خوش بگذرد قناعت پیشه کن و اگر قانع باشی، حتی اگر غذایت نان خشک باشد به تو خوش می‌گذرد و آرام و آسوده زندگی می‌کنی.

اما اگر حرص بزنی و ثروت جمع کنی و به خواست خداوند راضی نباشی هیچوقت در دنیا خوشبخت نمی‌شوی.

اما یک پند نیز برای آخرت بگویم برای ساعت مرگ، سرازیری قبر، سر از قبر در آوردن، ماندن در برزخ، صحرای محشر، صراط و میزان همه جا محبت و ولایت آقا علی(ع) را ذخیره داشته باش اگر تکیه‌ات به پیشوای مؤمنان باشد امنیت خواهی داشت.

مرد مؤمن شیعه نزد امام جعفر صادق(ع) رفت و ماجرا را برای حضرت تعریف کرد.

حضرت فرمود چنگ زدن شیطان به ولایت و محبت حضرت علی(ع) به زبان است و از صمیم قلب نیست بنابراین ابلیس بهره‌ای از این سخنان نمی‌برد. اگر او واقعا و از صمیم قلب به آقا امیرالمؤمنین علی(ع) پناه می‌برد، از عذاب الهی نجات می‌یافت.

سحری بخواب دیدم شه کشور صفا را

برخش نظاره کردم مه خوب دلربا را

به ادب زبان گشودم بسرودم این نوا را

علی(ع) ای هُمای رحمت تو چه آیتی خدا را

که به ما سوی فکندی همه سایه هما را

صنمی که تُرک چشمش ز کفم ربوده آئین

زده مُهر مهر خود را بقلوب اهل تمکین

بشتاب موسی دل تو بطور سینه منشین

دل اگر خدا شناسی همه در رُخ علی(ع) بین

ز علی(ع) شناختم من بخدا قسم خدا را

همه دم بر این امیدم که مرا ز در نراند

گرم از درش براند کس دیگرم نخواند

غم و درد عاشقان را بجز از علی(ع) که داند

بخدا که در دو عالم اثر از فنا نماند

چو علی(ع) گرفته باشد سرچشمه بقا را

منع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دعای قهوه‌چی

در زمان مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطا رضوان الله علی(ع) که یکی از علمای بزرگ نجف اشرف بود، قحطی عجیبی شد. مردم محتاج باران شدند. بحضور شیخ آمده از او خواستند دعا کند. شیخ جعفر آمد میان حرم و کنار ضریح مقدس آقا امیرالمؤمنین علی(ع) شروع بدعا و تضرع و زاری نمود و عرض کرد ای مولای من مردم محتاج باران هستند با این همه نماز و دعا خداوند اثری بر دعاهای مردم نمی گذارد از خداوند بخواه عنایتی بفرماید.

در اثر دعا و زاری زیاد کنار ضریح خوابش برد. آقا علی(ع) کنار بالینش تشریف آوردند و فرمودند: ای شیخ جعفر یک مرد قهوه‌چی در بین راه کوفه به این نام است برو پهلوی او و بگو بیاید در مراسم دعا شرکت کند تا خدا باران رحمتش را بر مردم نازل کند.

شیخ جعفر از خواب بیدار شد و آمد بین راه کوفه و نجف دید یک دکان قهوه‌خانه در آنجاست و مرد قهوه‌چی را یافت رفت داخل قهوه‌خانه نشست تا شب شد، مرد خواست درب قهوه‌خانه را ببندد که شیخ فرمود امشب می‌خواهم میهمان تو باشم و مرد هم قبول نمود. شیخ شب را تا صبح بیدار بود که ببیند این مرد قهوه‌چی چه عملی را انجام می‌دهد که اینقدر مورد عنایت حضرت امیرالمؤمنین (ع) است.

شب صبح شد دید این مرد قهوه‌چی فقط نماز عادی خودش را می‌خواند و دائم الذکر هم که نیست و بقدر متعارف عبادت می‌کند شیخ آمد نزد قهوه‌چی ایستاد و فرمود: ای مرد توجه کن که مولا علی(ع) تو را وسیله استجاب دعا قرار داده است علت این ارزش را بگو؟

عرض کرد: من شاگرد قهوه‌چی بودم مادرم می‌گفت آرزو دارم تو را داماد کنم. پولی جمع کرده بمادرم دادم دختری را برایم خواستگاری نمود مقدمات عروسی من مهیا شد، شب زفاف دیدم عروس خیلی متوحش است به او گفتم چرا ناراحتی؟ گفت: داستانم را نقل می‌کنم می‌خواهی مرا بکشی، بکش و می‌خواهی ببخشی ببخش من سرمایه بکارتم را از دست داده‌ام و حالا حامله هستم و هیچکس جز خدا نمی‌داند.

من گفتم خداوند حالا- بهترین وقت است که من برای رضای تو از این موضوع صرف نظر کنم و پرده آبروی این زن را ندرم (یا ستار العیوب) ای کسی که پرده روی عیوب و بدیها می‌پوشانی ای خدا، تو هم روی عیب ما را بپوشان و از سر تقصیر ما در گذر، هیچ نگفتم مگر اینکه قول به همسرم دادم که چنانچه تا بحال کسی ندانسته از حال ببعدهم کسی نخواهد دانست و فردا صبح هم اظهار رضایت کردم تا بحال هم با آن زن زندگی می‌کنم احدی جز خدا ماجرا را نمی‌داند.

شیخ جعفر می‌گوید: ای مرد بحق خدا عملی بزرگ انجام دادی و تسلیم خدا نمودی حالا- بیا دعا کن که آقا علی(ع) فرموده که دعای تو مستجاب است.

قهوه‌چی دست بطرف آسمان بلند کرد و گفت: خدایا مردم محتاج رحمت تو اند آقا علی(ع) پیغام داده من دعا کنم از پیشگاه با عظمت تو برای خود و مردم طلب عفو می‌کنم و در خواستم اینست که باران رحمت خویش را نازل فرمایی.

هنوز دستهای مرد قهوه‌چی بلند بود که ابرها در آسمان ظاهر شد و باران شدیدی بارید.

تا صورت پیوند جهان بود علی(ع) بود

تا نقش زمین بود و زمان بود علی(ع)

بود شاهی که ولی بود و وصی بود

علی (ع) بود سلطان سخا و کرم و وجود علی (ع) بود
 آن کاشف قرآن که خدا در همه قرآن
 کردش صفت عصمت و بستود علی (ع) بود
 آن قلعه گشائی که در قلعه خیبر
 بر کند بیک حمله و بگشود علی (ع) بود
 آن گرد سرافراز که اندر ره اسلام
 تا کار نشد راست نیاسود علی (ع) بود
 آن شیر دلاور که برای طمع نفس
 برخوان جهان پنجه نیالود علی (ع) بود
 منع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دختر شفا یافته

دانشمند محترم جناب آقای محمد مهدی تاج لنگرودی واعظ در کتاب توسلات یا راه امیدواران نقل فرموده‌اند: مطلبی که ذیلاً از نظر خوانندگان می‌گذرد مربوط به شفای دختر مریضی است که بعد از یاس از اطباء حاذق بغداد از عنایات مولای متقیان علی (ع) بهره مند شده و اصل قضیه بانشاء یکی از تجار محترم طهران (حاج سید احمد مصطفوی قمی) فرزند حاج سید علی (ع) آقای قمی که خود شاهد قضیه بودند نگارش یافته که ذیلاً می‌خوانیم.

اگر اشتباه نباشد ظاهراً در سال هزار و سیصد و سی و چهار شمسی که در اعیان مقدسه مشرف بودم موضوع شفای دختر مریضی را متواتراً شنیدم و برای تحقیق از چگونگی آن کوشش کردم و با پدر دختر ملاقات کردم و باتفاق پدر بمنزل ایشان رفتم و اظهارات پدر را مشروحاً نوشتم و به امضاء پدر رساندم و آن این است.

آقای حاج جواد که یکی از تجار متدین شیعه مذهب و در بغداد مغازه بزرگی دارد که انواع رنگ معامله می‌کند. محل مغازه در خیابان جنب بازار سوق الصفا فیر است خانه ایشان قبلاً در کاظمین بوده و در امور خیریه هم موفق بوده و فعلاً در کوچه مقابل مغازه، سکونت دارد.

حقیر باتفاق یکی از آشنایان بمغازه وی رفتیم و از چگونگی شفای دختر تحقیق نمودیم که ما را به منزل بردند و قضیه را این چنین اظهار داشتند دختر من که الساعه در همین منزل است در چهارده سالگی با پسر خواهرم که در حجره‌ام کار می‌کند تزویج کرد و قرار بود که چند ماه بعد از عقد مراسم عروسی صورت گیرد. بهمین منظور هم مادر دختر مشغول تهیه جهیزیه شدند ولی بعد از مدّت کوتاهی دختر مریض شد و کم کم مرض طولانی شد و من از هیچگونه خرجی خودداری نکردم و اطباء حاذق و درجه اول را برای معالجه او آوردم ولی متأسفانه مؤثر واقع نشد و هر روز به ضعف و ناتوانی وی اضافه می‌شد تا چهار سال مرض او طول کشید، او یک پوست و استخوان فقط بود. کمترین قدرت و حرکتی نداشت حتی قدرت آنکه چشم باز کند و کسی را ببیند نداشت ولی مادرش پلک‌های چشم او را بلند می‌کرد تا بتواند ببیند.

خوراک دختر فقط یک زرده تخم مرغ بود که مادر تدریجاً در گلوی او میریخت و گاهگاهی مادرش او را مثل طفل بغل می‌کرد و نقل و انتقال می‌داد و پیوسته از شدت علاقه با حالت تاثر آمیز غیر قابل وصفی کنار دختر می‌نشست و نیز برای آخرین دفعه طیب مخصوص خانواده فیصل (خانواده سلطنتی) را با ویزیت زیادی آوردم ولی متأسفانه او با دیدن دختر بدون کمترین تامل و معاینه بیرون رفت و اصلاً نسخه‌ای هم ننوشت.

همه قطع امید از حیات و زندگی او نمودند ولی با تمام این احوال مادر دختر به هیچ وجه نمی‌تواند و حاضر نیست از دختر تازه عروس خود قطع امید کند، روزهای بیست و سه و بیست و چهار شعبان المعظم بود که مادر دختر مصمم شد که برای شفاء او را بحرم مطهر امیرالمؤمنین علی(ع) ببرند، این تصمیم و تقاضای مادر اسباب تعجب من بود زیرا دختر را چگونه می‌شود برد ولی در مقابل اراده و تصمیم و تقاضای مادر که با یکدنیا عشق و علاقه و امید می‌خواهد این عمل را انجام دهد تسلیم شدم و یک اتومبیل سواری تهیه کردم بدر منزل آوردم مادر دختر و شوهر دختر او را در اتومبیل گذاشتند و از راه کربلا- حرکت کردند و شب در کربلا توقف نمودند.

روز بعد عازم نجف شدند، وقتی که وارد شدند معلوم شد که نصری سعید نخست‌وزیر عراق در حرم مشرف است و کسی حق تشریف ندارد لهذا مستقیماً مسجد کوفه رفتند و شب را بنجف مراجعت کرده.

دختر را بغل کرده و آوردند در حرم شاه ولایت کنار ضریح خوابانند، مادر هم با حال توسل پهلوی دختر نشسته بود و متصل عرض حاجت می‌کرد.

ناگهان دید که دختر چشم را باز کرده مادری که می‌دانست دختر قدرت چشم باز کردن ندارد و باید پلک چشم را با دست بالا ببرد ولی الان بدون کمک دیگری چشم باز کرده روح امید بیشتری در وی ایجاد و با حضور قلب بیشتری توجه پیدا کرد و متوسل بود، تا اینکه تدریجاً حرکات بدن دختر زیاد می‌شود و در همان شب آنقدر مشمول عنایت حق و توجه آقا حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) می‌شود که دختر با معاضدت کمک مادر اطراف ضریح مقدّس طواف می‌کند.

مادر با یک دنیا مسرت می‌خواست فریاد بکشد و مردم را از این لطف و عنایت خبردار سازد ولی شدت خود را کنترل می‌کند که اگر زوار متوجه شوند ممکن است هجوم زوار دختر را هلاک کند.

شب را در نجف توقف می‌کند فردا صبح دختر با پای خود بحرم مطهر مشرف می‌شود و از حرم بیرون آمده مستقیماً عازم بغداد می‌شود.

(تا اینجا شرح مطلب بزبان پدر دختر بود)، آن روز که در منزل حاج جواد بودم، سیزدهم ماه رمضان بود، دختر با کمال سلامت تمام روزه‌های ماه رمضان را گرفته و تا امروز یک ختم قرآن خوانده بود.

امیرالمؤمنین یا شاه مردان

دل ناشاد ما را شاد گردان

بگیر از مرحمت دست محبان

علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جان

دل را خانه عشق تو کردم

به هیچ افسون ز عشقت بر نگردم

تو آگاهی ز قلب پر ز دردم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جان

علی(ع) ای واقف از سوز و گدازم

توئی قبله توئی روح نمازم

بسوی تو بود دست نیازم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم علی(ع) جان

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دو چیز گرانبها

از جمله اخبار متواتر میان شیعه و سنی حدیث ثقلین است که رسول خدا (ص) در اواخر عمرش در جمع مهاجر و انصار فرمود: من از میان شما می‌روم و دو چیز سنگین و گرانبها از خود در میان شما باقی می‌گذارم کتاب خدا (قرآن) و عترتم (علی) و آل علی (ع). این دو هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا بر من بر سر حوض کوثر در آیند.

از آن حضرت پرسیدند عترت شما کیست.

حضرت اشاره به علی (ع) کرد و دست مبارک را بر حسن و حسین (علی) هالسلام) قرار داد و فرمود: مادامیکه بقرآن و عترت من متمسک شوید هرگز گمراه نمی‌شوید.

حضرت فرمود: در لیلۃ المعراج اوصیای مرا نشانم دادند نخستین صورت نوری برادرم علی (ع) بود سپس حسن و حسین (علی) هالسلام) و وصی دوازدهمین خودم را دیدم که مانند ستاره درخشان می‌درخشید.

در سوره سبأ آیه ۴۷ فرموده آنچه از شما پاداش خواستم برای خودتان است و گرنه پاداش من بر عهده خداست. حضرت رسول (ص) فرمود:

اینکه عرض کردم بستگانم را دوست بدارید و به آنان محبت ورزید برای خودتان خوبست اگر علی (ع) را دوست داشته باشی، در سرازیری قبر نورش به فریادت می‌رسد. دوست هم نداشته باشی خودت را محروم از همه چیز کرده‌ای.

چه بیچاره‌هاییکه از صراط پایشان می‌لغزد و نور علی (ع) بدادشان می‌رسد. بواسطه دوستی اهل بیت جاذبه لطف ایشان او را نگه می‌دارد.

شنیده‌ای که پیغمبر بگناه رفتن داد فرمان

دو چیز هست گرآنقدر، قدر آن را بدان

سپرده بر من و تو این دو چیز سنگین را

یکی است عترت او، دیگری بود قرآن

نخست عترت او فاطمه است و شوهر او

علی (ع) است حجۃ بر حق، خلیفه الرحمان

سپس دو سبط گرامی او حسن و حسین

امام پور امام است، تا امام زمان

دو رهنمای بزرگی، خدای داده تو را

یکی است ناطق و از دیگری برو بر خوان

چو چارده گهرش را قبول بنمودی

بکوش از پی تجلیل قاطع البرهان

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دوستی علی (ع)

رسول خدا (ص) فرمود:

اگر تمام خلق بر دوستی علی (ع) جمع می‌شدند (و با دوستی علی (ع) از دنیا می‌رفتند) خداوند دوزخ را نمی‌آفرید. آری جهنم برای

دشمنان علی(ع) است.

می پرسید پس دوستان آقا علی(ع) که با گناه از دنیا رفته‌اند چه می شود؟

پاسخش آنستکه اولاً- دوستان آقا علی(ع) با توبه می میرند و خود حب علی(ع) موجب با توبه رفتن از این عالم است و ثانیاً اگر بر فرض آلوده از اینجا رفت در برزخ پاک می شود.

روایت مشهور نبوی (ص) را شنیده‌اید که دوستی علی(ع) حسنه‌ای است که با آن هیچ گناهی ضرر نمی زند و دشمنی علی(ع) گناهی است که هیچ حسنه‌ای با آن سودمند نمی باشد.

البته وجوه متعددی در معنی آن حدیث شریف است که محقق قمی در جامع الشتات نقل کرده است هر که خواست مراجعه کند. دوستی علی(ع) نعمتی است که در هر دلی باشد گناه با آن دوستی ضرر نمی زند و دشمنی آقا علی(ع) بلا و مصیبتی است که هر چه هم حسنه از صاحبش سر بزند بکارش نمی خورد.

دوستی علی(ع) موجب پاکی از گناهان می شود، اگر گناهانش هم زیاد باشد در برزخ مقداری از محبوب محبوب می ماند. تا گناهانش چقدر باشد. اگر بر فرض به قیامت کشید و به جهنم رفت، بالاخره دست علی(ع) او را می گیرد و بیرونش می آورد.

محقق قمی می فرماید: خلود در جهنم یعنی همیشه در آتش ماندن، برای غیر دوستان علی(ع) است و شاید معنی حدیث هم همین باشد که با دوستی علی(ع) هیچ گناهی او را همیشه در جهنم نگه نمی دارد، ضرری که موجب خلود در آتش باشد ندارد هر چند بعد از سیصد هزار سال عذاب باشد.

مرا بدل بخدا جز ولای حیدر نیست

کسی بغیر علی(ع) وارث پیمبر نیست

سواى حُبِّ محمد وراى مهر علی(ع)

مرا هوی و هوس هیچ در دل و سر نیست

ز مصطفی که بود تاج تارک لولاک

چو بگذریم، کسی با علی(ع) برابر نیست

علی(ع) است سلسله جنبان عالم امکان

بجز علی(ع) به محمد (ص) کسی برادر نیست

علی(ع) است شاه ولایت، علی(ع) است شیر خدا

گواه رفعت شانش از این دو برتر نیست

زبان ناطقه لال است در مدیح علی(ع)

هزار مرتبه گویم اگر مکرر نیست

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

درویش علی(ع)

مرحوم ملا محمد جیلانی (رحمة الله علی(ع)ه) نقل نمود:

درویشی بود بنام علی(ع) که مدت هفت سال در ایوان پشت سر نجف اشرف در زمستان و تابستان در یکی از هجره‌ها بسر می برد. و گاهی بکربلای معلی(ع) پیاده می رفت و زیارت کرده و قدری خاک می آورد و مهر می ساخت و بزوار که زیارت حضرت می آمدند بآنها تواضع می نمود و مُهر نماز تربت آقا سید الشهداء می داد و مردم نیز باو پول می دادند. باین وسیله مبلغ هشت نه تومان

جمع نموده و در جایی پنهان نمود.

اتفاقاً درویشی دیگر با او رفیق شد و بر احوال او اطلاع یافت و در فرصت مناسب آن پولها را برداشته و در جای دیگری پنهان نمود. درویش علی(ع) چون بر سر دفینه خود آمد، دید پولهایش نیست شروع به ناراحتی و اضطراب و ناله کرد و هر چند با آن درویش مبالغه کرد اقرار نکرد آخر الامر تضرع بسیار نمود و گفت یا امیرالمؤمنین یا علی(ع) مدت هفت سال است که در این آستانه ساکنم و پناه به تو آورده‌ام و الحال مرا چنین محافظت نمودی. ظاهراً راضی نیستی که من در این مکان باشم.

آنگاه تدارک سفر خود را دید و روانه ایران شد و آن رفیق درویش را هم همراه خود برد. دو فرسخ از نجف اشرف بیرون آمدند ناگهان شیری درنده پیدا شد و جلوی آنها ظاهر گردید و غرشی نمود و حمله‌ای کرد و رفیق درویش را پاره پاره نمود در این هنگام کیسه زر از بغلش افتاد.

شیر سر کیسه را بدنجان گرفته و آورد در کنار راه گذاشت و رفت درویش زر خود را برداشت و به نجف اشرف مراجعت نمود و در مکان خود ساکن گردید و مدتی در قید حیات بود و بعد از فوتش او را در آن مکان دفن نمود.

علی(ع) ست فلک نجات بشر بموج خطر

علی(ع) بروز جزا هم صراط و هم میزان

علی(ع) ست واجد انسان کامل الاوصاف

زما سوا پی توصیفش الکن است زبان

علی(ع) ست نفس محمد نبی است جان علی(ع)

دو مظهراند بیک جلوه روشن از جانان

علی(ع) قیام و قعود و علی(ع) ست صوم صلوات

علی(ع) ست کعبه مقصود و قبله دل و جان

مرا چه حدثنای علی(ع) که وصف ولیست

زباء بسمله تاسین سراسر قرآن

علی(ع) که دیده گردون ندیده مظلومی

چو آن سپهر جلالت بهیچ دور و زمان

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

دانشمند

رودلف ژایگر آلمانی می گوید: در صدر اسلام علی(ع) بن ابیطالب(ع) یکی از دانشمندان معدود اسلام بود و علی(ع) را در کشورهای خارج بخصوص در ایران خوب می شناختند در صورتیکه مردی جوان بشمار می آمد و کمتر اتفاق می افتاد که یک دانشمند جوان بتواند در خارج از زادگاه خود معروفیت و احترام پیدا کند.

یکی از علل ارادت ایرانیان به علی(ع) معروفیت و احترامی است که وی به عنوان یک دانشمند در ایران داشت.

به همین جهت قبل از سقوط مدائن دانشگاه جندی شاپور (واقع در خوزستان امروزی) از علی(ع) دعوت کرد که برای تدریس به آنجا برود و علی(ع) هم می خواست عازم ایران شود ولی جنگ عرب و ایران پیش آمد و علی(ع) فسخ عزیمت کرد.

ای که هستی به همه خلق امیر

نظر مرحمتی کن به فقیر

ای که در بارگه قدس نبی
هم مشیری و دبیری و وزیر
مهر از شرم رخت گشته خجل
ماه پیش تو سر افکنده بزیر
به چنان وصف تو گویم که خدا
کرده وصف تو بقرآن تفسیر
چه کسی غیر تو ای آیت حق
بدهد آگهی از سرّ ضمیر
چه کسی جز تو سه شب داده غذا
به یتیم و به فقیر و به اسیر
منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

در وادی یابس چه گذشت؟

ابوبصیر می گوید:

از امام صادق علیه السلام در مورد سوره والعادیات پرسیدم، امام علیه السلام فرمود: این سوره در ماجرای وادی یابس (بیابان خشک) نازل شده است. پرسیدم: قضیه وادی یابس از چه قرار بود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

در بیابان یابس دوازده هزار نفر سواره نظام بودند، باهم عهد و پیمان محکم بستند که تا آخرین لحظه، دست به دست هم دهند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم و علی علیه السلام را بکشند.

جبرئیل جریان را به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اطلاع داد. حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم نخست ابوبکر و سپس عمر را با سپاهی چهار هزار نفری به سوی ایشان فرستاد که البته بی نتیجه بازگشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم در مرحله آخر علی علیه السلام را چهار هزار نفر از مهاجر و انصار به سوی وادی یابس رهسپار نمود. حضرت علی علیه السلام با سپاه خود به طرف آن بیابان خشک حرکت کردند.

به دشمن خبر رسید که سپاه اسلام به فرماندهی علی علیه السلام روانه میدان شده‌اند. دوستان و مردان مسلح دشمن به میدان آمدند.

علی علیه السلام با جمعی از اصحاب به سوی آنان رفتند. هنگامی که در مقابل ایشان قرار گرفتند. از سپاه اسلام پرسیده شد که شما کیستید و از کجا آمده‌اید و چه تصمیمی دارید؟ علی علیه السلام در پاسخ فرمود:

من علی بن ابی طالب پسر عمومی رسول خدا، برادر او و فرستاده او هستم، شما را به شهادت یکتایی خدا و بندگی و رسالت محمد دعوت می‌کنم. اگر ایمان بیاورید، در نفع و ضرر شریک مسلمانان هستید.

ایشان گفتند:

سخن تو را شنیدیم، آماده جنگ باش و بدان که ما، تو و اصحاب تو را خواهیم کشت! وعده ما صبح فردا.

علی علیه السلام فرمود:

وای بر شما! مرا به بسیاری جمعیت خود تهدید می‌کنید؟ بدانید که ما از خدا و فرشتگان و مسلمانان بر ضد شما کمک می‌جوئیم:

«ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم»

دشمن به پایگاههای خود بازگشت و سنگر گرفت. علی علیه‌السلام نیز همراه اصحاب به پایگاه خود رفته و آماده نبرد شدند. شب هنگام، علی علیه‌السلام فرمان داد مسلمانان مرکبهای خود را آماده کنند و افسار و زین و جهاز شتران را مهیا نمایند و در حال آماده باش کامل برای حمله صبحگاهی باشند.

وقتی که سپیده سحر نمایان گشت، علی علیه‌السلام با اصحاب نماز خواندند و به سوی دشمن حمله بردند. دشمن آن چنان غافلگیر شد که تا هنگام درگیری نمی‌فهمید مسلمین از کجا بر آنان هجوم آورده‌اند. حمله چنان تند و سریع بود، که قبل از رسیدن باقی سپاه اسلام، اغلب آنان به هلاکت رسیدند. در نتیجه، زنان و کودکانشان اسیر شدند و اموالشان به دست مسلمین افتاد.

جبرئیل امین، پیروزی علی علیه‌السلام و سپاه اسلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر دادند. آن حضرت بر منبر رفتند و پس از حمد و ثنای الهی، مسلمانان را از فتح مسلمین با خبر نموده و فرمودند که تنها دو نفر از مسلمین به شهادت رسیده‌اند! پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و همه مسلمین از مدینه بیرون آمده و به استقبال علی علیه‌السلام شتافتند و در یک فرسخی مدینه، سپاه علی علیه‌السلام را خوش آمد گفتند. حضرت علی علیه‌السلام هنگامی که پیامبر را دیدند از مرکب پیاده شده، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز از مرکب پیاده شدند و میان دو چشم (پیشانی) علی علیه‌السلام را بوسیدند. مسلمانان نیز مانند پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، از علی علیه‌السلام قدردانی می‌کردند و کثرت غنائم جنگی و اسیران و اموال دشمن که به دست مسلمین افتاده بود را از نظر می‌گذرانند.

در این حال، جبرئیل امین نازل شد و به میمنت این پیروزی سوره «عادیات» به رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم وحی شد: «والعادیات ضبحا، فالموریات قدحا، فالمغیرات صباحا، فأثرن به نقعا فوسطن به جمعا...» [۱].

اشک شوق از چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم سرازیر گشت، و در اینجا بود که آن سخن معروف را به علی علیه‌السلام فرمود:

«اگر نمی‌ترسیدم که گروهی از اتم، مطلبی را که مسیحیان درباره حضرت مسیح علیه‌السلام گفته‌اند، درباره تو بگویند، در حق تو سخنی می‌گفتم که از هر کجا عبور کنی خاک زیر پای تو را برای تبرک بگیرند!» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ترجمه آیات: سوگند به اسبان دونده که نفس زنان (به سوی میدان جهاد) پیش رفتند. و سوگند به آنها (که بر اثر برخورد سمهایشان به سنگهای بیابان) جرقه‌های آتش افروختند و با دمیدن صبح بر دشمن یورش بردند. و گرد و غبار به هر سو پراکنده کردند، ناگهان در میان دشمن ظاهر شدند و...

[۲] بحار، ج ۲۱ ص ۷۲ داستانهای بحار الانوار، ج ۱ ص ۳۹.

درمان گناه

کمیل یکی از یاران مخلص امیرالمؤمنین است، می‌گوید:

از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدم، انسان گاهی گرفتار گناه می‌شود و به دنبال آن از خدا آمرزش می‌خواهد، حد آمرزش خواستن چیست؟

فرمود:

حد آن توبه کردن است.

کمیل: همین مقدار؟

امام علیه‌السلام نه!

کمیل: پس چگونه است؟

امام: هر گاه بنده گناه کرد، با حرکت دادن بگوید استغفرالله.

کمیل: منظور از حرکت دادن چیست؟

امام: حرکت دادن دو لب و زبان، به شرط این که دنبال آن حقیقت نیز باشد.

کمیل: حقیقت چیست؟

امام: دل او پاک باشد و در باطن تصمیم بگیرد و به گناهی که از آن استغفار کرده باز نگردد.

کمیل: اگر این کارها را انجام دادم از استغفار کنندگان هستم؟

امام: نه!

کمیل چرا؟

امام: برای این که تو هنوز به اصل آن نرسیده‌ای.

کمیل: پس اصل و ریشه استغفار چیست؟

امام: انجام دادن توبه از گناهی که از آن استغفار کردی و ترک گناه. این مرحله، اولین درجه عبادت کنندگان است.

به عبارت دیگر، استغفار اسمی است که شش معنی دارد؛

۱- پشیمانی از گذشته.

۲- تصمیم بر بازنگشتن بدان گناه به هیچ وجه. (تصمیم بر این که گناهان گذشته را هیچ وقت تکرار نکنی).

۳- پرداخت حق همه انسانها که به او بدهکاری.

۴- ادای حق خداوند در تمام واجبات.

۵- از بین بردن (آب کردن) هرگونه گوشتی که از حرام بر بدن روییده است، به طوری که پوستت به استخوان بچسبد سپس

گوشت تازه میان آنها بروید.

۶- به تنت بچشانی رنج طاعت را، چنانچه به او چشاندی لذت گناه را.

در این صورت توبه حقیقی تحقق یافته و انسان از توبه کنندگان به شمار می‌رود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۶ ص ۲۷_ داستانهای بحار الأنوار، ج ۳ ص ۵۹.

در سرزمین وادی السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام از کوفه حرکت کرد و به سرزمین نجف آمد و از آن هم گذشت.

اسبغ بن نباته می‌گوید: ما به حضرت رسیدیم، دیدیم روی زمین دراز کشیده است. قنبر گفت: یا امیرالمؤمنین! اجازه می‌دهی عبایم

را زیر شما پهن کنم؟

حضرت فرمود: نه، اینجا محلی است که خاکهای مؤمنان در آن قرار دارد و پهن کردن عبا مزاحمتی برای آنهاست.

اسبغ می‌گوید؛ عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! خاک مؤمنان را دانستم چیست، ولی مزاحمت آنها چگونه است؟

فرمود: ای اصبح! اگر پرده از مقابل چشمانت برداشته شود، ارواح مؤمنان را می‌بینی که در اینجا حلقه حلقه دور هم نشسته‌اند و یکدیگر را ملاقات می‌کنند و باهم مشغول صحبت هستند، اینجا جایگاه ارواح مؤمنان است و ارواح کافران در برهوت قرار گرفته‌اند! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۶ ص ۲۴۲ داستانهای بحارالأنوار، ج ۴ ص ۵۲.

دشمن علی کافر است

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که پس از من با علی درباره خلافت مقاومت و دشمنی ورزد کافر است و با خدا و رسولش جنگیده است. و هر که در حق علی شک کند کافر است. [۱].

و فرمود: علی بن ابی طالب باب آرمزش خداست، هر که از آن وارد شود مؤمن است، و هر که از آن بیرون رود کافر. [۲].
و به علی بن ابی طالب علیه‌السلام فرمود: من تو را نشانه‌ای میان خود و اتمم قرار داده‌ام، پس هر که از تو پیروی نکند حقا کافر شده است. [۳].

به روایت جابر و ابن عباس فرمود: هر که نکوید علی بهترین مردم است، حقا کافر شده است. [۴].

به روایت خذیفه بن یمان فرمود: علی بهترین بشر است؛ هر که نپذیرد حقا کافر است. [۵].

عطیه کوفی گوید: بر جابر بن عبدالله انصاری وارد شدیم، از پیری ابروانش بر روی دیدگانش افتاده بود، گفتیم: برای ما از علی بگو، گفت: او از بهترین بشرهاست. [۶].

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای خذیفه، حجت خدا بر شما پس از من علی بن ابی طالب است، کفر به او کفر به خدا، شریک ساختن برای او شرک به خدا، شک در او شک در خدا، انحراف از او و طعن زدن به او انحراف از خدا و طعن در او، و انکار او انکار خداست. [۷].

و فرمود: هر که پس از من امامت علی را انکار کند چون کسی است که نبوت مرا در حیاتم انکار کرده است، و هر که نبوت مرا انکار کند، ربوبیت پروردگار مرا انکار نموده است. [۸].

ام‌سلمه - رضی الله عنها - به حسن بصری فرمود: تو را حدیثی گویم که دو گوشم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده و گرنه کر شوندم، و چشمانم دیده و گرنه کور شوندم، و قلبم را فرا گرفته و گرنه خداوند بر آن مهر (نافهمی) زند، و زبانم را لال کند اگر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشنیده باشم که به علی بن ابی طالب علیه‌السلام می‌فرمود: ای علی، هیچ بنده‌ای در قیامت خدا را با انکار ولایت تو دیدار نکند جز آنکه او را با پرستش بت و صنم دیدار کند. [۹].

امام صادق علیه‌السلام فرمود: هیچ کس آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره علی علیه‌السلام فرموده رد نمی‌کند مگر کافر. [۱۰].

و فرمود: امام نشانه‌ای است میان خدای عزیز و جلیل و بندگانش، هر که (مقام) او را شناخت مؤمن است، و هر که او را انکار نمود کافر است. [۱۱].

و فرمود: علی علیه‌السلام باب هدایت است، هر که با او مخالفت ورزد کافر است، و هر که او را انکار کند به آتش دوزخ درآید. [۱۲].

و فرمود: از ماست امامی که اطاعتش واجب است، هر که او را انکار کند یهودی یا نصرانی خواهد مرد. [۱۳].

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. [۱۴].
و فرمود: امامان بعد از من دوازده نفرند؛ اول آنان علی بن ابی طالب و آخر شان قائم است... اقرار کننده به آنان مؤمن، و انکار کننده آنان کافر است. [۱۵].

پی نوشت ها:

- [۱] مناقب ابن مغزلی: ۴۶.
- [۲] کنز العمال. ۱۱: ۶۱۰ و در ینابیع الموده ۲: ۶۱ نیز آورده و در آن به جای باب آموزش، باب دین است.
- [۳] تاریخ دمشق ۲: ۴۸۹.
- [۴] تاریخ بغداد ۷: ۴۲۱ و ۳: ۱۹۲.
- [۵] تاریخ دمشق ۲: ۴۴۵ و نیز در ص ۴۴۶ از شریک بن عبدالله، و در ص ۴۴۷ از محمد بن منکدر آورده است.
- [۶] همان: ۴۴۷.
- [۷] بحار الانوار ۳۸: ۹۷.
- [۸] همان: ۱۰۹.
- [۹] بحار الانوار ۳۸: ۱۰۱.
- [۱۰] وسائل الشیعه ۱۸: ۵۶۱ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۲ و ۵۶۷.
- [۱۱] همان.
- [۱۲] همان.
- [۱۳] همان.
- [۱۴] همان.
- [۱۵] همان.

در اندیشه سرانجام

سوید پسر غفله می گوید:

پس از آنکه برای خلافت امیرالمؤمنین از مردم بیعت گرفته شد، روزی خدمت حضرت رسیدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در آن خانه جز آن حصیر چیز دیگری نیست.

عرض کردم:

یا امیرالمؤمنین! بیت المال در اختیار شماست، در این خانه جز حصیر چیز دیگری از لوازم نمی بینم.

فرمود:

پسر غفله! آدم عاقل در خانه ای که باید از آنجا نقل مکان کند، اسباب و وسایل جمع نمی کند، ما منزل امن و راحتی در پیش داریم که بهترین اسباب خود را به آنجا می فرستیم و به زودی به سوی آن منزل کوچ خواهیم کرد. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] بحار: ج ۷۰ ص ۳۲۱ نقل از داستانهای بحار الانوار، ج ۴ ص ۳۹.

درخشش نور در کعبه دل‌ها

اکثر مؤرخین و محدّثین شیعه و سنی در روایات و کتاب‌های خود آورده‌اند:

چون مدّت حمل فاطمه بنت اسد به سر آمد و هنگام زایمان او فرا رسید، کنار کعبه الهی آمد و دست نیاز به درگاه باریتعالی بلند نمود و اظهار داشت: ای پروردگارا! همانا من به تو ایمان آورده‌ام، و به تمامی آنچه بر پیامبرانت فرستاده‌ای، معتقد هستم؛ و نیز آنچه را که جدّم ابراهیم خلیل بیان فرموده، تصدیق کرده‌ام.

پس ای خداوند مهربان! تو را به حقّ آن کسی که این کعبه را بنا نموده است، و به حقّ نوزادی که در شکم دارم، درد زایمان را بر من سهل و آسان گردان.

یکی از راویان به نام یزید بن قَعْنَب، در ادامه حکایت گوید:

من به همراه عتّاس عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جمعی دیگر در کناری نشسته بودیم و حرکات و سَکَنات فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را مشاهده می‌کردیم و سخنانش را می‌شنیدیم.

هنگامی که دعایش پایان یافت، ناگهان دیوار کعبه شکافته شد و فاطمه به درون آن وارد شد و از دید نظاره‌گران ناپدید گشت و سپس دیوار کعبه همچون حالت اول، به هم پیوست.

بعد از آن به سمت کعبه رفتیم و هرچه تلاش کردیم تا شاید بتوانیم درب کعبه را بگشاییم و از وضعیت فاطمه با خبر شویم، ممکن نشد؛ و با کلید هم نتوانستیم قفل درب کعبه الهی را باز کنیم.

به همین جهت مطمئن شدیم که این جریان از طرف خداوند متعال انجام گرفته است.

پس از گذشت چهار روز، دوباره مشاهده کردیم که همان دیوار شکافته شد و فاطمه بنت اسد در حالی که قنذاقه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را روی دست‌های خود گرفته بود، از درون کعبه الهی خارج گردید.

سپس راوی در ادامه گوید: پس از گذشت مدّتی، فاطمه بنت اسد اظهار نمود که من بر تمامی زن‌های گذشته، برتری و فضیلت دارم؛ چون آسیه دختر مُزاحم خداوند را در خفاء و پنهان عبادت می‌کرد، و مریم دختر عمران با دست خود، درخت خرما را تکان داد تا چند خرما برایش افتاد و او تناول نمود.

ولیکن من به برکت فرزندم داخل کعبه الهی شدم و تا چند روز از میوه‌ها و غذاهای بهشتی تناول می‌کردم؛ و چون خواستم از درون خانه خدا بیرون آیم، ندائی را شنیدم که فرمود: ای فاطمه! نام نوزاد را علی قرار ده، چون او بر همه عرشیان و فرشیان برتری دارد.

خدای اعلیٰ گوید: من اسم این نوزاد را از نام خود برگرفته‌ام، و او را بر تمامی علوم و اسرار خود آگاه کرده‌ام.

او بُت شکن بُت‌های اطراف کعبه است، او بر بام خانه من اذان گوید و انسان‌ها را به وحدانیت دعوت کند.

پس خوشا به حال آن که دوستدار این نوزاد و فرمان‌بر او باشد، و دوزخ جایگاه دشمنان، و مخالفان او خواهد بود.

همچنین آورده‌اند:

هنگام ولادت مولای متّقیان علی علیه السلام، عمر پر برکت پیامبر خدا علیه السلام حدود سی سال بوده است؛ و آن حضرت دستور داد که گهواره این مولود عزیز را کنار رختخواب ایشان قرار دهند تا شخصا از وی نگه‌داری و مواظبت نماید.

و حضرت رسول صلوات الله علیه این نوزاد گرامی را روی سینه خود می‌خوابانید و برایش سخن‌های مناسب مطرح می‌نمود. [۱].

[۱] علل الشرایع: ص ۵۶، معانی الاخبار: ص ۶۲، کشف الیقین: ص ۳۱، آمالی صدوق: ص ۸۰.

درخت پرنده

من با رسول خدا(ص) بودم هنگامی که گروهی از سران قریش نزد وی آمدند و گفتند:

محمد! تو ادعای بزرگی کرده‌ای که نه پدران چنان ادعایی داشته‌اند و نه کسی از خاندان (اینک) ما پیشنهادی داریم اگر آن را پذیرفتی می‌دانیم که تو پیامبر و فرستاده خدایی و اگر از انجام دادن آن درماندی می‌فهمیم که تو جادوگر و دروغگویی.

حضرت در پاسخ فرمودند: چه می‌خواهید؟

گفتند: از این درخت بخواه که با ریشه‌های خود از جا کنده شد و در مقابل تو بایستد.

همانا خدا بر هر کاری تواناست پس اگر خدا برای شما چنین کرد آیا حاضرید ایمان بیاورید و بر وحدانیت حق شهادت دهید؟ آری.

من آنچه را می‌خواهید به شما نشان خواهم داد، هر چند بخوبی می‌دانم که شما به خیر و صلاح باز نمی‌گردید و بلکه در میان شما کسانی را می‌بینم که در چاه افکنده شوند [۱] و کسانی که گروه‌ها را به هم پیوندند و سپاه بر ضد من بسیج نمایند. آنگاه فرمود:

ای درخت، اگر تو به خداوند و روز جزا ایمان داری و می‌دانی که من فرستاده خدایم پس (هم اینک) به فرمان خدا از جا درآی و با ریشه‌های خود، در برابر من بایست.

سوگند به خدایی که پیامبرش را به حق مبعوث فرمود (دیدم که) درخت با ریشه‌هایش از جا کنده شد و همچون پرنده‌ای بال و پر زنان در حالی که صدای سختی از شنیده می‌شد آمد تا مقابل رسول خدا(ص) ایستاد. شاخه بلندش را (همچون چتری) بر رسول خدا(ص) گسترده و پاره‌ای از شاخه‌هایش را هم بر دوش من نهاد و من در سمت راست آن حضرت (ایستاده) بودم. مشرکان پس از دیدن (این معجزه‌ها) از روی برتری جویی و گردنکشی گفتند: بگو که نیمی از آن به سمت تو آید و نیمی بر جای خود بماند.

حضرت به درخت چنین فرمان داد و نیمه درخت رو به سوی او نهاد با پیش آمدنی شگفت‌تر و بانگی سهمگین‌تر چنانکه گویی می‌خواست خود را به رسول خدا(ص) بپیچد.

سپس باز آنان از روی سرکشی و ناسپاسی گفتند:

این نیمه را بگو که به سمت نیمه خود رود چنانکه پیشتر بود.

حضرت همان فرمود که قوم خواستند. سپس درخت باز گردید.

من گفتم:

ای فرستاده خدا! من نخستین کسی هستم که به تو ایمان می‌آورد و نخستین فردی هستم که اقرار و اعتراف می‌کند به اینکه درخت آنچه فرمودی به فرمان خدا انجام داد تا پیامبری تو را تصدیق و گواهی کند و گفته تو را بزرگ دارد. مشرکان قریش (با کمال بی‌شرمی) گفتند:

نه بلکه او ساحری است دروغگو و تردستی است چابک. آنگاه (در حالی که به من اشاره می‌کردند) گفتند: آیا کسی جز این، تو را تصدیق خواهد کرد؟

قال علی (ع):... لقد كنت معه لما اتاه الملا من قریش فقالوا له: يا محمد انك قد ادعيت عظيمًا لم يدعه ابواك ولا احد من بيتك و نحن نسالك امرا ان اجبتنا اليه و اريتناه علمنا انك نبى و رسول و ان لم تفعل علمنا انك ساحر كذاب فقال لهم: و ما تسالون؟ قالوا:

تدعولنا هذه الشجرة حتى تنقلع بعروقها و تقف بين يديك فقال: ان الله على كل شى قدير فان فعل الله ذلك لكم اتومنون و تشهدون بالحق؟ قالوا: نعم. قال: فاني ساريكم ما تطلبون و انى لاعلم انكم التفيثون الى خير و ان فيكم من يطرح فى القلب و من يحزب الاحزاب.

ثم قال: يا ايها الشجرة ان كنت تومنين بالله و اليوم الاخر و تعلمين انى رسول الله (ص) فانقلعى بعروقك حتى تقفى بين يدي باذن الله، و الذى بعثه بالحق لانقلب بعروقها و جات و لها دوى شديد و قصف كقصف اجنحه الطير حتى وقفت بين يدي رسول الله (ص) مرفرفه و القت بغصنها الاعلى على رسول الله (ص) و ببعض اغصانها على منكبي و كنت هن يمينه فلما نظر القوم الى ذلك قالوا علوا و استكبارا فمرها فلياتك نصفها و يبقى نصفها، فامرها فاقبل اليه نصفها كاعجب اقبال و اشد دويا فكادت تلتف برسول الله فقالوا كفرا و عتوا: فمر هذا النصف فليرجع الى نصفه كما كان، فامرهم فرجع، فقلت انا: لا اله الا الله انى اول مومن بك يا رسول الله (ص) و اول من اقر بان الشجرة فعلت ما فعلت بامر الله تعالى تصديقا بنبوتك و اجلالا لكلمتك فقال القوم كلهم: بل ساحر كذاب السحر خفيف فيه و هل يصرقك فى امرك الا مثل هذا؟! (يعنوننى).... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اشاره به کسانی است که در جنگ بدر شرکت کردند و بر روی پیامبر خدا(ص) شمشیر کشیدند و سپس به دستور حضرت اجساد آنان در چاههای بدر افکنده شد.

[۲] نهج البلاغه، بخشی از خطبه قاصعه؛ اعلام الوری، ص ۲۲، بحار، ج ۱۴، ص ۴۶۷ و ج ۱۷، ص ۳۸۹.

دعای مستجاب

هنگامی که رسول خدا(ص) از مکه به مدینه مهاجرت کرد، ساکنان آن شهر از خشکسالی و بی آبی در رنج بودند. روز جمعه‌ای بود که مردم مدینه نزد پیامبر خدا(ص) گرد آمدند و گفتند: ای فرستاده خدا! (مدتی است که) باران بر کشتزارهای ما نباریده و درختان ما در اثر خشکی و تشنگی به زردی نشسته اند و برگهای آنها پی در پی فرو می‌ریزند (و از نشاط و طراوت افتاده اند. چه خوب بود دعایی در حق ما می‌کردید. رسول خدا(ص) دستهای مبارک خود را به سوی آسمان گشود چندانکه سفیدی زیر بغل او نمایان شد در آن هنگام آسمان صاف بود و هیچ ابری در آن دیده نمی‌شد اما هنوز دعای آن حضرت به پایان نرسیده و از جای خود حرکت نکرده بود که آثار اجابت دعا ظاهر گشت (و ابرهای پر بار، بر فراز آسمان شهر پدیدار گردید) و چنان باران گرفت که حتی جوانان تنومند و مغرور را هم، در بازگشت به سوی منازل خود به زحمت انداخت. بارش د باران، آن هم یک هفته متوالی سیلی مهیب به دنبال آورد (که سبب ویرانی و خسارت گشت).

روز جمعه بعد باز مردم مدینه نزد رسول خدا(ص) آمدند و گفتند:

ای فرستاده خدا! بسیاری از خانه‌ها در محاصره سیل قرار گرفته، و دیوار بخشی از آنها فرو ریخته است. چهارپایان ما از حرکت باز ایستاده اند (امکان رفت و آمد از ما سلب گشته است...).

رسول خدا تبسمی کرد و فرمود:

همین است توان و ظرفیت فرزند آدم، او چه زود رنجش پیدا می‌کند!

آنگاه دست به نیایش برداشت و گفت:

پروردگارا! باران پیرامون ما ببارد نه بر سر و کاشانه ما.

خدایا! قطرات بارانت را بر عمق ریشه گیاهان و مراتع هدایت و جاری گردان. یک بار دیگر، مردم به برکت دعای پیامبر شاهد کرامت و بزرگواری آن حضرت گشتند و همگان دیدند که چگونه بارش به اطراف و نواحی شهر مدینه محصور گشت و حتی یک قطره هم از آن همه باران به داخل شهر راه نیافت.

قال علی (ع):... انه لما هاجر الى المدینه اتاه اهلها فی یوم جمعه فقالوا له: یا رسول الله (ص) احتبس القطر و اصفر العود و تهافت الورق فرفع یده المبارکه حتی رئی بیاض ابطیه و ماتری فی السما سحابه.

فما برح حتی سقاہم الله حتی ان الشاب المعجب بشبابه، لثہمه نفسه فی الرجوع الی منزله، فما یقدر من شدہ السیل.

فدام اسبوعا فاتوه فی الجمعه الثانیہ فقالوا: یا رسول الله (ص)! لقد تهدمت الجدر و اجتبس الرکت و السفر.

فضحک علیہ الصلاه والسلام و قال: ہذہ سرعہ ملالہ ابن آدم.

ثم قال: اللهم حوالینا و لاعلینا، اللهم فی اصول الشیخ و مراتع البقع؟ فرئی حوالی المدینہ الوطر یقطر قطرا و ما یقع فی المدینہ قطره لکرامتہ علی الله عزوجل. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۱۰، ص ۳۰؛ احتجاج، ص ۲۱۲.

دعای شگفت

هم اینک مطلبی می گویم که تا به حال به کسی نگفته ام:

یک بار از پیامبر خدا(ص) خواستم تا از خدا برایم طلب مغفرت کند.

فرمود: (بسیار خوب) چنین خواهم کرد.

سپس برخاست و نماز گزارد. آنگاه دستهایش را به دعا گشود و من به دعای او گوش می کردم.

شنیدم که گفت: پروردگارا! تو را به مقام قرب و منزلت علی سوگند می دهم که علی را مشمول عفو و غفران خود سازی!

گفتم: ای فرستاده خدا! این چه دعایی است؟

فرمود: مگر کسی هم گرامیتر از تو در پیشگاه الهی هست تا او را شفیع درگاهش نمایم؟

قال علی (ع): و لا قولن ما لم اقله لاحد قبل هذا الیوم:

سألتہ مرہ ان یدعو بالمغفرہ، فقال: افعَل. ثم قام فصلی، فلما رفع یدہ بالدعا، استمعت الیہ، فاذا هو قائل: اللهم بحق علی عندک اغفر

لعلی!

فقلت: یا رسول الله (ص)! ما هذا الدعا؟ فقال: او احد اکرم منک علیہ فاستشفع به الیہ؟! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۶؛ جنه الماوی، ص ۲۹۹.

در یمن

رسول خدا(ص) مرا نزد خویش فرا خواند و از من خواست که به منظور برقراری صلح و آشتی در میان مردم یمن، به آن ناحیه سفر کنم.

به آن حضرت گفتم: ای فرستاده خدا! آنان جمعیت بسیاری هستند (در میان آنها) کسانی هستند که عمری از ایشان گذشته است، در حالی که من جوانی (کم سن و سال) هستم.

فرمود: علی! (از این بابت نگران مباش) در آستانه یمن که به گردنه افیق رسیدی، بایست و با صدای بلند بگو:

ای درخت، ای کلوخ، ای زمین! محمد فرستاده خدا بر شما درود فرستاده است.

(توصیه حضرت را به خاطر سپردم و) به مقصد یمن به راه افتادم. همین که بر فراز گردنه افیق رسیدم و بر یمنی‌ها اشراف پیدا کردم، ناگهان دیدم که آنها با نیزه‌های برافراشته و کمانهای آماده و شمشیرهای برهنه به طرف من یورش آوردند من (بنا به توصیه پیامبر خدا(ص)) همان جا به آواز بلند فریاد کشیدم: ای درخت، ای کلوخ، ای زمین! محمد فرستاده خدا بر شما درود فرستاده است.

در این هنگام شنیدم که، درخت و کلوخ و زمین همگی یک صدا به لرزه درآمدند و گفتند:

بر محمد فرستاده خدا، و بر تو درود.

شنیدن این صداها لرزه بر اندام یمنی‌ها انداخت و زانوهایشان سست گردید و سلاحها از دستهایشان بر زمین افتاد و همگی با سرعت به طرف من آمدند (آماده و گوش به فرمان)، من نیز در میان ایشان صلح و آشتی برقرار ساخته و (به مدینه) باز گشتم.

عن علی بن ابی طالب قال: دعانی رسول الله (ص) فوجهنی الی الیمن لاصلح بینهم. فقلت: یا رسول الله (ص)! انهم قوم کثیر و لهم سن و انا شاب حدث. فقال: یا علی! اذا صرت باعلی عقبه افیق فناد باعلی صوتک، یا شجر! یا مدر! یا ثری! محمد رسول الله (ص) یقرئکم السلام... فذهب فلما صرت لاعلی العقبه اشرف علی اهل الیمن فاذا هم باسر هم مقبلون نحوی مشرعون رماحهم مسورون استتهم متنکبون قسیم، شاهرون سلاحهم. فنادیت باعلی صوتی: یا شجر! یا مدر! یا ثری! محمد رسول الله (ص) یقرئکم السلام.

فلم یبق شجرة و لا مدره و لا ثری الا ارتج بصوت واحد و علی محمد رسول الله و علیک السلام».

فاضطربت قوائم القوم و ارتعدت رکبهم و وقع السلاح من ایدیهم و اقبلوا الی مسرعین فاصلحت بینهم و انصرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۲۸۲؛ بحار، ج ۱۷، ص ۳۷۱ به نقل از امال صدوق.

دست با برکت

رسول خدا(ص) از من خواست که دست خود را بر پستان گوسفندی که از شیر خشک شده بود، بکشم (تا بدان وسیله شیر در پستان حیوان تولید گردد).

به او گفتم: ای فرستاده خدا! شما چنین کنید که این کار از شما سزاوارتر است.

فرمود: یا علی! کار تو کار من است.

پس من دست بر پستان آن حیوان کشیدم که ناگاه شیر در رگهای پستان گوسفند جوشیدن گرفت (و آماده دوشیدن شد) قدری از شیر آن دوشیدم و حضرت میل فرمودند. در این بین پیرزنی سررسید که اظهار تشنگی می کرد. از همان شیر او را هم سیراب کردم. آنگاه رسول خدا به من فرمود: من (در مقام دعا) از خدای عزوجل خواسته ام که دست تو را مبارک گرداند و خدا نیز چنین کرده است.

قال علی (ع)... فان رسول الله (ص) امرنی ان امسح یدی علی ضرع شاه قد بیس ضرعها، فقلت: یا رسول الله (ص)! بل امسح انت.

فقال: یا علی! فعلک فعلی.

فسمحت علیها یدی فدر علی من لبنها، فسقیت رسول الله (ص) شربه، ثم اتت عجوزة فشکت الظما فسقیتها. فقال رسول الله (ص):

انی سالت الله عزوجل ان یبارک فی یدک، ففعل. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۶۸۸.

در معاشرتها

۱- همواره خوشرو و خوشخو و فروتن بود. خشن و تندخو و فحاش و عیبجو نبود. کسی را بیش از استحقاق مدح نمی کرد. از چیزی که مطلوب و خوشایندش نبود چشم پوشی و تغافل می کرد. طوری رفتار می نمود که مردم نه از او مأیوس می شدند و نه ناامید.

خود را از سه خصالت باز داشته بود:

جدال ؛ پر حرفی ؛ گفتن مطالب بی فایده.

درباره مردم هم از سه کار پرهیز می کرد:

هرگز کسی را سرزنش نمی کرد و از او عیب نمی گرفت؛

در جستجوی لغزشها و عیبهای مردم نبود؛

جز در جایی که امید ثواب داشت، سخن نمی گفت.

وقتی لب به سخن می گشود چنان حاضران را شیفته و مجذوب خود می ساخت که همگی سرها را به زیر می انداختند (و بدون کوچکترین حرکت) که گویی پرنده‌ای بر سرهایشان نشسته باشد، به سخنانش گوش می سپردند. تا او در سخن بود، از احدی دم بر نمی آمد.

اصحاب در حضور او به نوبت سخن می گفتند و سعی در پیشی گرفتن از یکدیگر نداشتند. اگر کسی صحبت می کرد دیگران ساکت می شدند تا سخنش پایان یابد. اگر اهل مجلس از چیزی به خنده می افتادند، وی نیز می خندید و چنانچه از چیزی تعجب می کردند او نیز اظهار تعجب می نمود.

بر تندی و اسائه ادب شخص غریب، در پرسش و گفتار، شکبیا بود، تا آنجا که بعضی از اصحاب، خود این گونه افراد جسور را به حضورش د می آوردند.

و می فرمود: هر گاه حاجتمندی را دیدید، به یاری او بشتابید.

هرگز کلام کسی را نمی برید، مگر آنکه از حد مشروع تجاوز می کرد. در آن صورت با نهی یا برخاستن از مجلس، گفتار او را قطع می نمود.

۲- وقتی کسی را صدا می زد سه بار تکرار می کرد و چون رخصت ورود می گرفت سه مرتبه اجازه می خواست و وقتی سخن می گفت شمرده و روشن بیان می کرد طوری که هر شنونده آن را می فهمید، هنگام تکلم، سفیدی دندانهایش برق می زد که گویی نور از دهانش می جهد و دندانهای پیشین او در نگاه اول از هم جدا می نمود در حالی که فاصله نداشت.

نگاهش کوتاه بود و به کسی خیره نمی شد. با هیچ کس سخنی که مورد پسند او نبود نمی گفت.

۳- به دیدار حاجیان که از زیارت خانه خدا باز می گشتند، می رفت و برای آنان دعا می کرد و می فرمود:

خدا اعمال حج تو را قبول کند و گناهایت را بیامرزد و آنچه خرج کرده‌ای به تو باز گرداند.

۴- هنگامی که از بیماری عیادت می نمود چنین می گفت:

پروردگارا! مرض در دست تو است، آن را رفع کن و مبتلای به آن را شفا ده که شفا بخشی جز تو نیست.

۵- وقتی به صاحبان عزا و مصیبت دیدگان می‌رسید، می‌فرمود:

خداوند، اجرتان دهد و شما را رحمت کند.

و چون به کسی تبریک و تهنیت می‌گفت، می‌فرمود:

خدا آن را بر شما مبارک گرداند و نعمتش را بر شما مستدام بدارد.

۶- (بر جنازه مومن حاضر می‌شد و بر آنان نماز می‌گزارد) هنگام خواندن نماز اگر میت مرد بود مقابل سینه او و اگر زن بود برابر سرش می‌ایستاد.

۷- پس از دفن، وقتی می‌خواست خاک بر آن بریزد، سه مشت می‌ریخت.

۸- هنگام وارد شدن به مسجد می‌گفت:

خدایا! درهای رحمت را به روی من بگشای.

و چون می‌خواست از مسجد خارج شود می‌گفت: خدایا! درهای روزیت را به رویم باز کن.

۹- اگر چیزی را فراموش می‌کرد پیشانی خود را میان کف دستش می‌نهاد و می‌گفت: پروردگارا! ستایش مخصوص توست، ای به یاد آورنده هر چیز و فاعل (حقیقی) آن به یادم آور آنچه را که فراموش کرده‌ام.

۱- قال علی (ع): کان دائم البشر، سهل الخلق لین الجانب، لیس بفظ ولا صحاب ولا فحاش ولا عیاب ولا مداح، یتغافل عما لا یشتهی، فلا یویس دمنه ولا یخیب فیه موملیه، قد ترک نفسه من ثلاث: المرء والاکنار و ما لایعینیه، و ترک الناس من ثلاث: کان لایذم احدا ولا یعیره ولا یطلب عورته لاعتراته، و لایتکلم الا فیما یرجو ثوابه، اذا تکلم اطرق جلساوه کانما علی رءوسهم الطیر، و اذا سکت تکلموا و لایتنازعون عنده الحدیث، من تکلم انصتوا له حتی یفرغ، حدیثهم عنده حدیث اولهم، یضحک مما یضحکون منه، و یتعجب مما یتعجبون منه، و یصبر للغریب علی الجفوه فی مسالته و منطقته، حتی ان کان اصحابه لیستجلبونهم و یقول: اذا رایتم طالب الحاجه یطلبها فارفدوه، و لا یقبل الثنا الا من مکافی، و لا یقطع علی احد کلامه حتی یجوز فیقطعه بنهی او قیام. [۱].

۲- و کان اذا دعا دعا ثلاثا و اذا تکلم تکلم و ترا و اذا استاذن استاذن ثلاثا و کان کلامه فصلا یتبینه کل من سمعه و اذا تکلم رئی کالنور یخرج من بین ثنایاه و اذا رایته قلت افلج الثنیتین و لیس بافلج و کان نظره اللحظ بعینه و کان لایکلم احدا بشی یکرهه. [۲].

۳- ان رسول الله (ص) کان یقول للقادم من مکه: تقبل الله نسکک و غفر ذنبک اخلف علیک نفقتک. [۳]. ۱۶۶. و کان اذا دخل علی مریض قال: اذهب الباس، رب الناس و اشف و انت الشافی، لا شافی الا انت. [۴].

۵- کان رسول الله (ص) اذا عزی قال: آجرکم الله و رحمکم و اذا هنا قال: بارک الله لکم و بارک بکم. [۵].

۶- ان رسول الله (ص) کان اذا صلی علی الجنازه، ان کان رجلا قام عند صدره و ان کان امراه قام عند راسها. [۶].

۷- ... و کان یحثو ثلاث حثیات من تراب علی القبر. [۷].

۸- ان رسول الله (ص) کان اذا دهل المسجد قال: اللهم افتتح لی الواب رحمتک. فاذا خرج قال: اللهم افتح لی ابواب رزقک. [۸].

۹- کان رسول الله (ص) اذا نسی الشی و وضع جبهته فی راحته ثم یقول: اللهم لک الحمد یا مذكر الشی و فاعله، ذکرنی ما نسیت. [۹].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۱؛ بحار، ج ۱۶، ص ۱۵۲؛ سنن النبی، ص ۱۴ ۱۷.

[۲] سنن النبی، ص ۴۶.

[۳] مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۳۲ و ج ۱۰، ص ۴.

[۴] سنن النبی، ص ۲۰۷.

[۵] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۵۳.

[۶] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۸۱.

[۷] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۴.

[۸] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۸۹.

[۹] مستدرک الوسائل، ج ۶، ص ۴۲۴.

دعا

من دست فاطمه را گرفتم و (به اتاق خود آوردم) و در گوشه‌ای به انتظار رسول خدا(ص) نشستیم. چشمان فاطمه از شرم بر زمین دوخته شده بود و من نیز از خجالت سر به زیر داشتم. دیری نپایید که رسول خدا(ص) تشریف آوردند و فاطمه را در کنار خود نشانید. سپس فرمود: فاطمه! ظرف آبی بیاور. فاطمه برخاست و ظرفی آب آورد و به دست پدر داد. رسول کرامی قدری از آن آب در دهان کرد و پس مزه مزه کردن آب را درون ظرف ریخت. سپس از دخترش خواست تا نزدیکتر رود. فاطمه چنین کرد و پیامبر اندکی از آب میان سینه او پاشید. سپس مقداری از همان آب بر پشت و شانه او پاشید. آنگاه دست به نیایش گشود و گفت: پروردگارا! این دختر من است، عزیزترین کس در دیده من، پروردگارا! و این هم برادر من و محبوبترین خلق تو نزد من است، خداوندا! او را ولی و فرمانبر خود گردان و اهل او را بروی مبارک گردان....

قال علی (ع):... فاخذت بيد فاطمه و انطلقت بها حتى جلست في جانب الصفة و جلست في جانبها و هي مطرقة الى الارض حيا مني و انا مطرق الى الارض حيا منها، ثم جا رسول الله (ص) فقال: من ههنا؟ فقلنا: ادخل يا رسول الله (ص) مرحبا بك زائرا و داخلا فدخل فاجلس فاطمه من جانبه ثم قال: يا فاطمه ايتيني بما فقامت الى قعب في البيت فملاته ما ثم اتته به فاخذ جرعته فتمضمض بها ثم مجها في القعب ثم صب منها على راسها ثم قال اقبلي، فلما اقبلت نضح منه بين ثدييها، ثم قال: ادبي، فادبرت فنضح منه بين كتفيها ثم قال: اللهم هذه ابنتي و احب الخلق الى، اللهم و خذا اخي و احب الخلق الى، اللهم اجعله لك وليا و بك حفيا و بارك له في اهله.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۶.

در واپسین لحظات

به من فرمود: علی! به دخترم فاطمه، اموری را توصیه کرده ام و از او خواسته ام تا آنها را به تو گوشزد کند. (از او بپذیر و) به آنچه می گوید عمل کن، که وی بسیار راستگو و پایدار است.

سپس دخترش را در آغوش گرفت و او را به سینه چسبانید و در حالی که او را می بوسید فرمود: پدرت به قربانت ای فاطمه! از شنیدن این سخن صدای گریه و شیون فاطمه بلند شد. باز پیامبر وی را در آغوش گرفت و افزود: آری به خدا سوگند که انتقامت گرفته خواهد شد. بی شک خدا از خشم تو خشمگین خواهد شد سپس سه مرتبه فرمود: وای بر ستمکاران... آنگاه خود بشدت گریست.

به خدا قسم هنگامی که رسول خدا به گریه افتاد، خود را در حالی یافتم که گویا پاره‌ای از گوشت تنم جدا شده باشد! قطرات اشک از چشمان پیامبر چونان باران بر چهره و محاسنش جاری بود. و این در حالی بود که از فاطمه جدا نمی‌شد و پیوسته او را در آغوش خود می‌فشرده. (لحظات بسیار تلخ و سختی بود) پیامبر در دامن من و سر بر سینه ام نهاده بود و حسن و حسین پاهای جدشان را به بوسه گرفته بودند و با اشک چشم و سوز درون، صدا به گریه و شیون بلند کرده بودند و با صدای بلند می‌گریستند. فاطمه نیز چنان می‌گریست که من گمان کردم گویا آسمانها و زمین به گریه نشسته اند.

(ساکت کردن او کار آسانی نبود) عاقبت پدر به تسلیت وی پرداخت و گفت: دخترم خدا جانشین من بر شما است. اگر من از میان شما می‌روم خدا باقی است و او بهترین جانشین است. قسم به آنکه مرا به نبوت برانگیخت، اشک تو، عرش الهی و فرشتگان آن را به گریه انداخت و آسمانها و زمینها و آنچه را که درون آنهاست به ماتم نشانند....

... من اگر بگویم جبرئیل هم در آن ساعت حساس حضور داشت، گزاف نگفته‌ام؛ چه اینکه من صدای ناله و گریه‌ای می‌شنیدم اما بدرستی صاحب آن را نمی‌شناختم. ولی در این تردید ندارم که آن صداها و همه‌ها از فرشتگان بوده است. و با توجه به دوستی و صداقت دیرینه‌ای که بین او و جبرئیل بود، گمان ندارم که مثل چنین شبی پیامبر را تنها گذاشته باشد.

قال علی (ع):... قال رسول الله (ص):... یا علی انی قد اوصیت فاطمه ابنتی باشیا و امرتها ان تلقیها الیک فانفدها فهی الصادقه الصدوقه.

ثم ضمها الیه قبل راسها و قال: فداک ابوک یا فاطمه، فعلا صوتها بالبکا ثم ضمها الیه و قال: اما و الله لیتنقم الله ربی و لیغضب لی غضبک. فالویل ثم الویل ثم الویل للظالمین، ثم بکی رسول الله (ص).

قال علی (ع): فو الله لقد حسبت بضعه منی قد ذهب لبکائه حتی هملت عیناه مثل المطر حتی بلت دموعه لचितه و ملاءه کانت علیه و هو یلترم فاطمه لایفارقها و راسه علی صدری و انا مسنده و الحسن و الحسین یقبلان قدمیه و یبکیان باعلی اصواتهما....

و لقد رایت بکا منها احسب ان السماوات و الارضین قد بکت لها. ثم قال لها یا بنیه! الله خلیفتی علیکم و هو خیر خلقه و الذی بعثنی بالحق لقد بکی لبکائک عرش الله و ما حوله من الملائکه و السماوات و الارضون و ما فیهما....

و لو قلت ان جبرئیل فی البیت لصرقت لانی کنت اسمع بکا و نغمه لا- اعرفها و کنت اعلم أنها اصوات الملائکه لا اشک فیها لان جبرئیل لم یکن فی مثل تلك اللیله یفارق النبی (ص). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۲۲، ص ۴۹۱.

در حضور فرشتگان

۱- رسول گرامی (ص) را بتنهایی در همان جامه‌ای که بر تن داشت، غسل و شستشو دادم. ابتدا خواستم پیراهن از بش بیرون کنم اما جبرئیل مانع شد و گفت: علی! برادرت را از جامه اش برهنه مکن که خدا او را برهنه نساخته است؛ در کار غسل عموزاده‌ات من خود به تو کمک خواهم کرد.

شستشوی او را در فضای عطر آگین و ملکوتی آغاز کردم فرشتگان نیک سرشت و مقرب الهی پیوسته بشارتم می‌دادند و در کار غسل یاریم می‌رساندند و لحظه به لحظه با من سخن می‌گفتند.

پدر و مادرم فدایش باد، هر وقت می‌خواستم پیکر پاک و مطهرش را جا به جا کنم خود به خود حرکت می‌کرد و مطابق نیاز، چرخش داده می‌شد. این وضع تا پایان غسل و کفن او همچنان ادامه داشت.

- ۲- هرگز بویی خوش تر از بوی او استشمام نکردم و هرگز چهره‌ای به نوانیت و برافروختگی چهره او ندیدم. حالتی که بر دهان مردگان عارض می‌شود، در وی پدیدار نگشت.
- ۱- قال علی: غسلت رسول الله (ص) انا وحدی و هو فی قمیصه فذهبت انزع عنه القمیص، فقال جبرئیل: یا علی! لاتجرد اخاک من قمیصه فان الله لم یجرده، و توید فی الغسل فانا اشركک فی لبن عمک بامر الله.
- فغسلته بالروح و الريحان و الملائکه الکرام لابرار الاخيار تبشرنی و تمسک و اکلم ساعه بعد ساعه و لالقلب منه عضوا بابی هو و امی الا انقلب لی قلبا،الی ان فرغت من غسله و کفنه. [۱].
- ۲- ... ما شمت اطیب من ریحہ و لا رایت اضوا من وجهه حیثئذ و لم اره یعتاد فاه ما یعتاد الموتی. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۹۸.

[۲] شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۴۲.

در رثای او

۱- پدر و مادرم فدایت!

با وفات تو رشته وحی الهی و اخبار آسمانها که هرگز با مرگ کسی بریده نمی‌شود قطع گردید. مصیبت فقدان تو، یگانه مصیبتی است که دیگر مصیبت‌ها به آن تسلی پذیرند. و داغ مصیبت تو چنان گسترده است که همه را به سوگ نشانید و دیده‌ها را تر ساخت. اگر نبود که ما را به شکیبایی در برابر ناگواریها فرا خواندی و از بی تابی نهی نمودی، آنچنان در فراق تو اشک می‌ریختیم که سرچشمه اشک را می‌خشکاندیم. ولی حزن و اندوه ما در این راه پیوسته است و این اندوه در راه تو بسیار کم است و جز این چاره‌ای نیست.

پدرم و مادرم فدای تو. ما را در سرای دیگر بیاد آر و در خاطر خود نگاهدار.

۲- (آری) شکیبایی نیکوست اما نه در برابر تو و بی تابی زشت است اما نه در فراق تو.

براستی که مصیبت تو اندوه بزرگی است، آن سان که مصیبت گذشتگان و آیندگان در برابر آن ناچیز است.

۱- قال علی (ع): بابی انت و امی لقد انقطع بموتک ما لم ینقطع بموت غیرک من النبوه و الانبا و اخبار السما، خصصت حتی صرت مسلیا عن سواک و عممت حتی خار الناس فیک سوا، و لو لا- انک امرت بالصبر و نهیت عن الجزع لانفدنا علیک ماء الشوون و لکان الدا مما طلا و الکمد محالفا، و قلا لک و لکنه ما لا یملک رده و لایستطاع دفعه. بابی انت و امی اذکرنا عند ربک و اجعلنا من بالک. [۱].

۲- عن علی (ع): ان الصبر الا عنک و ان الجزع لقیح الا علیک و ان المصاب بک لجلیل و انه قبلک و بعدک لجلل. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۲۲۶.

[۲] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، ص ۱۲۲۸.

در جهت هدف

ما در میدانهای نبرد که همراه رسول خدا(ص) بودیم، بسا اتفاق می افتاد که پدران، پسران، برادران و عموهای خود را می کشتیم. و این خویشاوندکشی، نه تنها بر ذایقه ما تلخ نمی آمد، بلکه بر ایمانمان هم افزود، چه اینکه در راه حق و راستی، پابرجا بودیم و در سختیها، شکیبا و در جهاد با دشمن کوشا.

گاه مردی از ما با مردی از سپاه خصم، گلاویز می شدند. و چون دو گاو نر، بر هم می جستند و هر یک می خواست جام مرگ را به حریف خود بچشانند و از شربت آن سیرابش سازد. گاه فتح و غلبه از آن ما بود و گاهی هم دشمن به پیروزی می رسید. خداوند هم، چون صداقت و راستی را در ما مشاهده کرد، دشمن ما را خوار و زبون ساخت و نصرت و پیروزی را بهره ما کرد تا جایی که شعاع تابش اسلام فراگیر شد و دامنه آن در شهر و دیار گسترش یافت.

به جان خودم سوگند، اگر رفتار ما نیز همانند شما بود، امروز پرچم اسلام برافراشته؛ و صلاهی مجد و عظمت آن طنین انداز نبود... قال علی (ع):... لقد كنا مع رسول الله (ص) نقتل آبانا و ابنا و اخواننا و اعمامنا لایزیدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما و مضیا علی امض الالم و جدا علی جهاد العدو و الاستقلال بمبارزه الاقران و لقد كان الرجل منا و الاخرین عدونا بتصاولان تصاول الفحلین و نبخالسان انفسهما ایهما یسقی صاحبه کاس المنون فمره لنا من عدونا و مره لعدونا منا فلما رانا الله صدقا صبرا انزل بعدونا الکبت و انزل علینا النصر... و لعمری لو کنا ناتی مثل هذا الذی ایتیم ما قام الدین و لاعز الاسلام... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۴۰.

دوستی خدا و رسول

۱- (فتح یکی از قلعه‌های خیبر دشوار شد. رسول خدا (ص) به ترتیب ابوبکر و عمر را برای فتح آن فرستاد. اما فتح قلعه صورت نگرفت و هر بار پرچم اسلام شکست خورده بازگشت) [۱].... عمر شکست خود را به یارانش نسبت می داد و آنها را ترسو می خواند و یاران وی نیز او را ترسو می خواندند. رسول خدا (ص) فرمود: فردا همین پرچم را به مردی خواهم سپرد که خدا به دست وی فتح را به انجام رساند، او هرگز فرار نمی کند، مردی است که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می دارند.

بامداد روز بعد فرمود: علی را نزد من بخوانید.

گفتند: او چندان به درد چشم مبتلا گشته است که قادر نیست دیده بگشاید! فرمود: علی را نزد من آورید. (به هر سختی بود مرا نزد وی بردند و من) در برابر او ایستادم. سپس حضرت با آب دهان خود درد چشم را معالجه کرد و اینچنین برایم دعا کرد: پروردگارا! (سوزش و سختی) گرما و سرما را از او برطرف کن.

به برکت دعای آن حضرت، تا این ساعت رنج گرما و سرما از من برطرف شده است.

پرچم را به دست گرفتم و بر قلعه مستحکم یهود یورش بردم و خدای متعال آنان را شکست داد و فتح و پیروزی را با دست من نصیب مسلمین فرمود....

۲- در جنگ خیبر ۲۵ جراحت برداشتم. با همان وضع نزد پیامبر خدا(ص) آمدم. آن حضرت همین که مرا به آن حال دید، گریست. سپس مقداری از اشک دیدگانش برگرفت و بر زخمهایم مالید که در جا آرام گرفت و از سوزش و درد راحت شدم. ۱- قال علی (ع) یوم الشوری: نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله حین رجع عمر یجین اصحابه و یجبنونه قد رد رایه رسول الله (ص) منهنما فقال رسول الله لا عطین الرایه غدا رجلا لیس بفرار، یحبه الله و رسوله و یحب الله و رسوله لایرجع حتی یفتح الله علیه.

فلما اصبح قال: ادعوا لی علیا فقالوا یا رسول الله (ص) هو رمد ما یطرف فقال: جیونی به فلما قمت بین یدیہ تفل فی عینی و قال: اللهم اذهب عنه اجر و البرد فاذهب الله عنی الحر و البرد الی ساعتی هذه، فاخذت الرايه و هزم الله المشركين و اظفرنی بهم.... [۲].

۲- جرحت فی خیر خمساً و عشرين جراحه فجئت الی النبی فلما رای مابی بکی و اخذ من دموع عینیہ، فجهلها علی الجراحات، فاسترحت من ساعتی. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۴ به نقل از ابن اسحاق و ابن اثیر و ابن حزم.

[۲] بحار، ج ۲۱، ص ۲۰؛ خصال، ص ۶۵۹.

[۳] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۲۷۶؛ ح ۱۳۳؛ احقاق الحق، ج ۸، ص ۳۳.

در آن وقت قریش آروزی مرا می کند

امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه‌ای که به فتنه‌های بنی امیه اشاره نمود، بعد از آنکه به ظلم و ستم آنها و مذلت مردم اشاره نمود در اواخر خطبه فرمود: در آن زمان قریش آرزو می کند ای کاش مرا دوباره ببیند (هر چند) در مقابل دنیا و هر چه در آن است، هر چند به مقدار (ی اندک همچون) دوشیدن چند شتر باشد می خواهد تا قبول کنم از ایشان چیزی را که امروز قسمتی از آن مطالعه می کنم اما آن را به من نمی دهید (یعنی می خواهند فرمانده آنها باشم) ابن ابی الحدید گوید: کلام حضرت به حقیقت پیوست: اهل تاریخ نقل کنند که مروان بن محمد در یوم الزاب وقتی عبدالله بن علی (سفاح) را در لشکر خراسان در مقابل خود دید گفت: دوست می داشتم علی بن ابی طالب پرچمدار این لشکر در مقابل این جوان می بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار از شرح ابن ابی الحدید.

در این مکان در آینده نهری ایجاد می شود

امیرالمؤمنین با عده‌ای از اصحاب به خارج از کوفه حرکت می کرد که فرمود: آیا اگر به شما خبر دهم که روزگاری نمی گذرد تا اینکه در این مکان نهری ایجاد شده و در آن آب جاری می شود آیا مرا تصدیق می کنید؟ اصحاب گفتند: آیا چنین چیزی خواهد شد؟

حضرت فرمود: آری به خدا قسم گویا نهری را می بینم در این مکان که در آن آب جاری است و کشتیها حرکت می کنند و مردم از آن استفاده می برند، و همانگونه شد که حضرت خبر داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۲۸۳.

داوری چون حضرت داوود

امیرالمؤمنین روزی به مسجد آمد، جوانی را دید که می گرید و مردم مشغول آرام کردن وی هستند، حضرت فرمود: برای چه

می‌گویی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین شریح قاضی به ضرر من قضاوتی کرده که نمی‌دانم چیست؟ سپس ادامه داد: این چند نفر اشاره به عده‌ای که آنجا بودند کرد- با پدرم به سفر رفتند، اینها آمدند ولی پدرم نیامد، پرسیدم پدرم چه شد؟ گفتند: او مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: پدرت مالی باقی نگذاشته است. من آنها را نزد شریح قاضی بردم، او آنها را قسم داد، ولی من می‌دانم که پدرم وقتی به سفر می‌رفت اموال بسیاری همراه داشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بروید نزد شریح، همگی نزد شریح آمدند. حضرت فرمود: ای شریح میان اینها چگونه قضاوت کردی؟ شریح گفت: یا امیرالمؤمنین این جوان ادعائی نسبت به این افراد داشت که مدعی است اینها با پدر او به سفر رفته‌اند ولی پدرش برنگشته است من از اینها سؤال کردم نگفتند: پدرش مرده است، از مال او پرسیدم، گفتند: مالی باقی نگذاشته.

به جوان گفتم: آیا بر ادعای خود شاهدی داری؟ گفت: نه، من نیز (طبق قانون قضاوت) اینها را قسم دادم، اینها نیز قسم خوردند. امیرالمؤمنین (که بر اسرار و غیبت آگاهی دارد) فرمود: هیئات (هرگز) ای شریح آیا این گونه داوری می‌کنی؟ شریح گفت: پس چگونه؟ فرمود: به خدا سوگند در میان اینان چنان داوری کنم که هیچکس قبل از من جز داود پیامبر صلی الله علیه و آله چنین نکرده باشد! سپس به قنبر فرمود: ای قنبر مأمورین شرطه الخمیس [۱] را صدا بزن، آمدند، حضرت به هر کدام از آن متهمین یک نفر مأمور گماشت، آنگاه به صورت آنها نگاه نموده فرمود: چه می‌گوئید؟ آیا می‌پندارید من نمی‌دانم با پدر جوان چه کرده‌اید؟ اگر چنین باشد من نادان خواهم بود! سپس فرمود: صورت اینها را بیوشانید و از هم جدا کنید، هر کدام را با صورتهای پوشیده همراه با مأموری کنار یکی از اسطوانه‌ها قرار دادند.

حضرت امیر علیه‌السلام به نویسنده (منشی) خود به نام عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: صحیفه و دواتی بیاور (تا اقرار این گروه را بنویسید) امیرالمؤمنین در جایگاه داوری نشست و مردم اطراف حضرت نشستند، حضرت فرمود: وقتی من تکبیر گفتم شما نیز تکبیر بگوئید.

آنگاه فرمود تا یکی از آنها را آوردند و مقابل حضرت نشانند و صورتش را باز کردند، حضرت به نویسنده خود فرمود: اعترافات او را بنویس، آنگاه حضرت به آن مرد فرمود: آن هنگام که با این جوان حرکت کردید چه روزی بود؟ مرد گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماهی؟ گفت: فلان ماه، فرمود: چه سالی؟ گفت: فلان سال، فرمود: وقتی پدر این جوان مرد شما در چه منطقه‌ای بودید؟ گفت: در فلان منطقه، فرمود: در خانه چه کسی فوت کرد؟ گفت: منزل فلان بن فلان فرمود: بیماری او چه بود؟ گفت: فلان بیماری، فرمود: چند روز بیماری او طول کشید؟ گفت: فلان مقدار، فرمود: در چه روزی مرد، چه کسی او را غسل داد و کفن کرد و چه کفنی بر او پوشاندند؟ چه کسی بر او نماز خواند، چه کسی او را داخل قبر کرد؟

پس از پایان بازجویی، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تکبیر گفت، تمامی مردم نیز تکبیر گفتند. در این هنگام دیگر دوستان او به تردید افتادند و یقین کردند که رفیق آنها اقرار کرده است، حضرت دستور داد تا این مرد را به زندان برده و فرمود تا نفر بعدی را بیاورند، او را مقابل خویش نشانند، صورتش را باز کرد سپس فرمود: هرگز، آیا شما می‌پندارید که من از کار شما آگاه نیستم. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، من یکی از اینها هستم و با کشتن او موافق نبودم و حقیقت را گفتم، آنگاه یکی یکی دیگران نیز آمدند و به قتل و ربودن مال مقتول اقرار کردند، آنگاه حضرت آن نفر اول را نیز دوباره احضار کرد و نیز اقرار کرد و حضرت آنها را مجبور به پرداخت مال و تن دادن به کیفر نمود.

در این هنگام شریح گفت: یا امیرالمؤمنین قضاوت حضرت داود چگونه بود؟

حضرت فرمود: داود پیامبر از کنار نوجوانانی که بازی می‌کردند عبور کرد، شنید که بچه‌ها یکی از رفیقهای خود را به نام مات الدین (دین مرد) صدا می‌زنند و جوانی پاسخ می‌دهد.

حضرت به آن جوان فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: مات الدین، فرمود: چه کسی این اسم را برای تو گذارده؟ گفت: مادرم،

حضرت داود نزد مادر جوان رفته فرمود: ای بانو نام این پسر چیست؟ گفت: مات الدین! فرمود: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟ گفت: پدرش، فرمود: جریانش چیست؟ زن گفت: پدرش با عده‌ای به سفر رفت، آن موقع من به این نوجوان باردار بودم آن عده آمدند ولی شوهرم نیامد، سراغ شوهرم را گرفتم گفتند: او مرد، گفتم: اموال او چه شد؟ گفتند: چیزی باقی نگذارد؟ گفتم: آیا وصیتی کرد؟ گفتند: آری، وصیت کرد که وقتی شما زایمان کردی نام فرزندش را خواه پسر باشد یا دختر مات الدین بگذاری! من نیز چنین کردم. حضرت داود فرمود: آن گروه را می‌شناسی؟ گفت: آری، فرمود: زنده‌اند یا مرده؟ گفت: زنده‌اند، فرمود: بیا با هم نزد آنها برویم، آنگاه آنها را از منزلها بیرون آورد و همانند همین حکمی که من کردم قضاوت کرد و به زن فرمود: نام پسر را عاش الدین (دین زنده شد) بگذار الحدیث. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرط الخمیس، چهار یا پنج هزار نفر بودند که با حضرت بیعت کرده بودند تا گوش به فرمان حضرت باشند و حضرت برای آنان پیروزی یا بهشت را ضمانت نمود.

[۲] الفروع من الکافی ج ۷، ص ۳۷۱.

امیرالمؤمنین روزی به مسجد آمد، جوانی را دید که می‌گریه و مردم مشغول آرام کردن وی هستند، حضرت فرمود: برای چه می‌گریی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین شریح قاضی به ضرر من قضاوتی کرده که نمی‌دانم چیست؟ سپس ادامه داد: این چند نفر اشاره به عده‌ای که آنجا بودند کرد- با پدرم به سفر رفتند، اینها آمدند ولی پدرم نیامد، پرسیدم پدرم چه شد؟ گفتند: او مرد، گفتم: مال او چه شد؟ گفتند: پدرت مالی باقی نگذارد است. من آنها را نزد شریح قاضی بردم، او آنها را قسم داد، ولی من می‌دانم که پدرم وقتی به سفر می‌رفت اموال بسیاری همراه داشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: بروید نزد شریح، همگی نزد شریح آمدند. حضرت فرمود: ای شریح میان اینها چگونه قضاوت کردی؟ شریح گفت: یا امیرالمؤمنین این جوان ادعائی نسبت به این افراد داشت که مدعی است اینها با پدر او به سفر رفته‌اند ولی پدرش برنگشته است من از اینها سؤال کردم نگفتند: پدرش مرده است، از مال او پرسیدم، گفتند: مالی باقی نگذارد.

به جوان گفتم: آیا بر ادعای خود شهادی داری؟ گفت: نه، من نیز (طبق قانون قضاوت) اینها را قسم دادم، اینها نیز قسم خوردند. امیرالمؤمنین (که بر اسرار و غیب آگاهی دارد) فرمود: هیئات (هرگز) ای شریح آیا این گونه داوری می‌کنی؟ شریح گفت: پس چگونه؟ فرمود: به خدا سوگند در میان اینان چنان داوری کنم که هیچکس قبل از من جز داود پیامبر صلی الله علیه وآله چنین نکرده باشد! سپس به قنبر فرمود: ای قنبر مأمورین شرطه الخمیس [۱] را صدا بزن، آمدند، حضرت به هر کدام از آن متهمین یک نفر مأمور گماشت، آنگاه به صورت آنها نگاه نموده فرمود: چه می‌گوئید؟ آیا می‌پندارید من نمی‌دانم با پدر جوان چه کرده‌اید؟ اگر چنین باشد من نادان خواهم بود! سپس فرمود: صورت اینها را بپوشانید و از هم جدا کنید، هر کدام را با صورتهای پوشیده همراه با مأموری کنار یکی از اسطوانه‌ها قرار دادند.

حضرت امیر علیه‌السلام به نویسنده (منشی) خود به نام عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: صحیفه و دواتی بیاور (تا اقرار این گروه را بنویسید) امیرالمؤمنین در جایگاه داوری نشست و مردم اطراف حضرت نشستند، حضرت فرمود: وقتی من تکبیر گفتم شما نیز تکبیر بگوئید.

آنگاه فرمود تا یکی از آنها را آوردند و مقابل حضرت نشاندند و صورتش را باز کردند، حضرت به نویسنده خود فرمود: اعترافات او را بنویس، آنگاه حضرت به آن مرد فرمود: آن هنگام که با این جوان حرکت کردید چه روزی بود؟ مرد گفت: در فلان روز، فرمود: در چه ماهی؟ گفت: فلان ماه، فرمود: چه سالی؟ گفت: فلان سال، فرمود: وقتی پدر این جوان مرد شما در چه منطقه‌ای بودید؟ گفت: در فلان منطقه، فرمود: در خانه چه کسی فوت کرد؟ گفت: منزل فلان بن فلان فرمود: بیماری او چه بود؟ گفت: فلان

بیماری، فرمود: چند روز بیماری او طول کشید؟ گفت: فلان مقدار، فرمود: در چه روزی مرد، چه کسی او را غسل داد و کفن کرد و چه کفنی بر او پوشاندند؟ چه کسی بر او نماز خواند، چه کسی او را داخل قبر کرد؟ پس از پایان بازجویی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تکبیر گفت، تمامی مردم نیز تکبیر گفتند. در این هنگام دیگر دوستان او به تردید افتادند و یقین کردند که رفیق آنها اقرار کرده است، حضرت دستور داد تا این مرد را به زندان برده و فرمود تا نفر بعدی را بیاورند، او را مقابل خویش نشانند، صورتش را باز کرد سپس فرمود: هرگز، آیا شما می‌پندارید که من از کار شما آگاه نیستم. آن مرد گفت: یا امیرالمؤمنین، من یکی از اینها هستم و با کشتن او موافق نبودم و حقیقت را گفت، آنگاه یکی یکی دیگران نیز آمدند و به قتل و ربودن مال مقتول اقرار کردند، آنگاه حضرت آن نفر اول را نیز دوباره احضار کرد و نیز اقرار کرد و حضرت آنها را مجبور به پرداخت مال و تن دادن به کیفر نمود.

در این هنگام شریح گفت: یا امیرالمؤمنین قضاوت حضرت داود چگونه بود؟ حضرت فرمود: داود پیامبر از کنار نوجوانانی که بازی می‌کردند عبور کرد، شنید که بچه‌ها یکی از رفیقهای خود را به نام مات الدین (دین مرد) صدا می‌زنند و جوانی پاسخ می‌دهد.

حضرت به آن جوان فرمود: اسم تو چیست؟ گفت: مات الدین، فرمود: چه کسی این اسم را برای تو گذارده؟ گفت: مادرم، حضرت داود نزد مادر جوان رفته فرمود: ای بانو نام این پسر چیست؟ گفت: مات الدین! فرمود: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟ گفت: پدرش، فرمود: جریانش چیست؟ زن گفت: پدرش با عده‌ای به سفر رفت، آن موقع من به این نوجوان باردار بودم آن عده آمدند ولی شوهرم نیامد، سراغ شوهرم را گرفتم گفتند: او مرد، گفتم: اموال او چه شد؟ گفتند: چیزی باقی نگذارد؟ گفتم: آیا وصیتی کرد؟ گفتند: آری، وصیت کرد که وقتی شما زایمان کردی نام فرزندش را خواه پسر باشد یا دختر مات الدین بگذاری! من نیز چنین کردم. حضرت داود فرمود: آن گروه را می‌شناسی؟ گفت: آری، فرمود: زنده‌اند یا مرده؟ گفت: زنده‌اند، فرمود: بیا با هم نزد آنها برویم، آنگاه آنها را از منزلها بیرون آورد و همانند همین حکمی که من کردم قضاوت کرد و به زن فرمود: نام پسر را عاش الدین (دین زنده شد) بگذار الحدیث. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرط الخمیس، چهار یا پنج هزار نفر بودند که با حضرت بیعت کرده بودند تا گوش به فرمان حضرت باشند و حضرت برای آنان پیروزی یا بهشت را ضمانت نمود.

[۲] الفروع من الکافی ج ۷، ص ۳۷۱.

دل‌های خود را آماده کنید

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: این پرچم فتنه و فساد (در آخر الزمان) پرچم گمراهی است که بر محور ضلالت برپا شده است و با شاخه‌هایش پراکنده گردیده (همه جا را فراگیرد) شما را به پیمان‌خود وزن کند و با دست خود شما را می‌کوبد، قائد و پرچمدار آن پرچم از ملت اسلام خارج و بر گمراهی ایستاده است. پس در آن روز از شما (مسلمانان) باقی نماند مگر ته مانده‌ای مانند آنچه که در ته دیگ باقی است یا خرده‌ای چون دانه خردی که در ته جوال می‌ماند.

آن پرچم گمراهی شما را له می‌کند مانند مالیدن چرم دباغی و می‌کوبد مانند کوبیدن کشت درو شده، مؤمن خداپرست را از شما جدا می‌کنند مانند پرنده‌ای که دانه بزرگتر را از دانه کوچک بیرون می‌کشد. (رهبران و بزرگان و افراد دیندار را از شما می‌گیرند). این راهها شما را به کجا می‌برد؟ تاریکیها شما را چگونه ویران و سرگردان می‌کند؟ دروغها چطور شما را فریب می‌دهد، از کجا

شما را آورده و چگونه باز می گردانند؟

پس برای هر مدتی سرانجامی است و برای هر غائبی بازگشتی. از عالم ربانی خودتان بشنوید و دل‌های خود را آماده کنید، چون شما را صدا زنند بیدار شوید.

رهبر و پیشوای هر گروهی باید به گروه خود راست گوید و با خاطری جمع، ذهن زیرک خود را آماده کند.

پس آن عالم ربانی مسأله را بر شما شکافت همچون شکافتن دانه مهر و پوست کند آن را مانند کندن پوست درخت برای بیرون آوردن شیر درخت. آنگاه که پرچم گمراهی بلند شود و باطل در جایگاه‌های خود جای گیرد، جهل و نادانی بر مرکب‌های خود سوار شود، طغیان و فتنه بسیار شود، دعوت کننده به راه حق کم شود و روزگار همچون درنده گزنده و شتر نر (وحشی) حمله‌ور شود.

صدای باطل پس از (مدتی) خاموشی بلند شود و مردم در محور گناهان با یکدیگر برادر شوند و بر اثر دین از هم دور شوند (هر که دیندارتر باشد مطرود است) بر سر دروغ با یکدیگر دوست گشته و بر سر راستی دشمن شوند، در آن روزگار فرزندان سبب خشم (و غصه والدین) و باران سبب گرما می شود، مردمان پست فراوان و افراد نیک کمیاب شوند.

اهل آن زمان چون گرگها هستند، و حاکمان آنها درنده، مردم ضعیف، طعمه‌ها و فقرا مردگان باشند، راستی از میان رفته، دروغ شایع شود، دوستی در زبان (و ظاهر) باشد و دشمنی در دل، فسق و فجور موجب نسبت باشد (فرزندان ناپاک زیاد شوند) و عفت و پاکدامنی موجب شگفتی، و اسلام مانند پوستین وارونه پوشیده شود [۱] (به احکام مخالف دین، به نام دین عمل کنند).

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

در طالقان گنجهای هستند نه از طلا و نقره

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «و یحیا للطالقان فان لله تعالی بها کنوزا لیست من ذهب و لا فضة، و لکن بها رجال مؤمنون عرفوا الله معرفته و هم انصار المهدی فی آخر الزمان؛ خوشا به حال طالقان، همانا برای خداوند در این شهر گنجهای است که از طلا و نقره نیستند، بلکه آنجا مردانی هستند مؤمن که خدا را آنطور که باید شناخته‌اند و ایشانند یاوران مهدی در آخر زمان.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۵۷ ص ۲۲۹.

در شعله‌های آن فتنه مؤمن می‌سوزد

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آگاه باشید: پدر مادرم فدای کسانی که نامهای آنها در آسمان مشهور و معروف و در زمین ناشناخته‌اند.

بدانید و منتظر پیشامدهائی که خواهد آمد باشید، پیشامدهائی که عبارت است از: پشت نمودن کارها و قطع شدن پیوندها و فرمانروا شدن افراد پست، اینها زمانی است که شمشیر زدن (و تلاش و جهاد با دشمنان) برای مؤمن آسان‌تر است از پیدا کردن یک درهم حلال. اینها زمانی می‌شود که گیرنده از بخشنده اجرش بیشتر باشد، زمانی که مست شوید نه از شراب بلکه از ناز و نعمت، قسم می‌خورید بدون اینکه ناچار باشید، دروغ گوئید بدون اینکه در تنگنا باشید، زمانی که بلا شما را بگذرد همچنان که پالان شتر،

کوهان آن را می‌گزند، چقدر این رنج و زحمت طولانی است و امید (رهائی) دور است. ای مردم این افسار حیوانی که بر پشت آن، بارها سنگین (از گناه یا هوی و هوس) حمل می‌کند از دست بیندازید، و از سلطان (عادل) خود فاصله نگیرید که از اعمال زشت خود پشیمان گشته و خویشتن را بر کرده خود مذمت خواهید کرد.

بی‌باکانه در فوران آتش فتنه‌ای که به شما روی می‌آورد فرو نروید، از راههای آن بپیچید و میان راه را برای آن باقی گذارید. به جان خودم سوگند که در شعله‌های آن فتنه مؤمن می‌سوزد و غیر مسلمان سالم می‌ماند. همانا مثل من میان شما چون چراغی است در تاریکی، هر که داخل گردد از نور آن استفاده کند. ای مردم بشنوید و حفظ کنید و گوش دلتان را حاضر کنید تا بفهمید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

دفع بلاها بواسطه اهل بیت

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در ضمن مباحثی طولانی که با جاثلیق (عالم یهودی) مطرح نموده فرمود: بعد از من و این قوم (بنی امیه) و گذشت مدتی از روزگار، کسانی بر مردم حکومت خواهند کرد که دین خدا را تغییر داده و سخنان او را دگرگون کنند و دوستان خدا را بکشند، به واسطه ایشان بدعتها زیاد شود و سنتهای (اسلامی) از بین برود تا اینکه زمین از ظالم و ستم و بدعت پر شود.

پس از آن خداوند به واسطه ما اهل بیت (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) تمام بلاها را از آنها که به دین خدا دعوت می‌کنند برمی‌دارد پس از آنکه به بلاهای سخت مبتلا شده باشند، تا اینکه سرانجام زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و ستم پر شده باشد.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: همانا این امت به هفتاد و سه گروه متفرق شوند، سوگند به آنکه جانم به دست اوست تمامی آن گروهها همگی گمراهند مگر آنکه از من پیروی کند و از شیعیان من باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی مفید قدس سرّه.

در میان شما اندکی بیش نخواهم ماند

بانوئی به نام ام موسی که یکی از دختران حضرت امیر علیه‌السلام را نگهداری می‌کرد گوید: شنیدم حضرت به دخترش ام کلثوم می‌فرمود: دختر فکر می‌کنم من در میان شما اندکی خواهم بود؟

ام کلثوم گفت: چطور بابا؟ حضرت فرمود: من پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در خواب دیدم که غبار از صورت من پاک می‌کرد و می‌فرمود:

یا علی بر عهده تو چیزی نیست، وظایف خود را انجام دادی، سه روز از این جریان نگذشت که حضرت مورد ضربت قرار گرفت، ام کلثوم فریاد زد و ناله نمود، حضرت فرمود: دخترم چنین نکن همانا من پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم را می‌بینم که با دست به من اشاره نموده می‌فرماید: یا علی بشتاب و به جانب ما بیا، آنچه نزد ماست برای تو بهتر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۸.

دو مادر و یک فرزند

در زمان خلافت عمر دو زن بر سر کودکی نزاع می کردند و هر کدام او را فرزند خود می خواند، نزاع به نزد عمر بردند، عمر نتوانست مشکلشان را حل کند از این رو دست به دامان امیرالمومنین علیه السلام گردید.

امیرالمومنین علیه السلام ابتداء آن دو زن را فراخوانده آنان را موعظه و نصیحت فرمود ولیکن سودی نبخشید و ایشان همچنان به مشاجره خود ادامه می دادند.

امیرالمومنین علیه السلام چون این دستور داد اره‌ای بیاورند، در این موقع آن دو زن گفتند: یا امیرالمومنین! می خواهی با این اره چکار کنی؟

امام علیه السلام فرمود: می خواهم فرزند را دو نصف کنم برای هر کدامتان یک نصف! از شنیدن این سخن یکی از آن دو ساکت ماند، ولی دیگر فریاد برآورد: خدا را خدا را! یا ابالحسن! اگر حکم کودک این است که باید دو نیم شود من از حق خودم صرف نظر کردم و راضی نمی شوم عزیزم کشته شود.

آنگاه امیرالمومنین علیه السلام فرمود: الله اکبر! این کودک پسر توست و اگر پسر آن دیگری می بود او نیز به حالش رحم می کرد و بدین عمل راضی نمی شد، در این موقع آن زن هم اقرار به حق نموده به کذب خود اعتراف کرد، و به واسطه قضاوت آن حضرت علیه السلام حزن و اندوه از عمر برطرف گردیده برای آن حضرت دعای خیر نمود. [۱].

در اذکیاء ابن جوزی آمده: مردی کنیزی خریداری نموده، پس از انجام معامله، مدعی کودنی او گردیده خواست معامله را بهم زند، فروشنده انکار می کرد، نزاع به نزد ایاس بردند، ایاس کنیزک را آزمایش نموده به وی گفت: کدامیک از دو پایت درازترست؟ گفت: این یکی، ایاس پرسید آیا شبی را که از مادر متولد شدی به خاطر داری؟ گفت: آری، در این موقع ایاس به خریدار رو کرده، گفت: او را برگردان! او را برگردان!

و نیز آورده: مردی مالی را به نزد شخصی به ودیعت نهاد. و پس از چندی مال خود را از طرف مطالبه نمود، طرف انکار نموده منکر ودیعه گردید، نزاع به نزد ایاس بردند. مدعی به ایاس گفت: من مالی را نزد این شخص به امانت گذاشته‌ام، ایاس پرسید؛ در آن موقع چه کسی حاضر بود؟ گفت در فلان محل مال را به او تحویل دادم و کسی حاضر نبود، ایاس پرسید چه چیز آنجا بود گفت: درختی، ایاس به او گفت: حال به نزد درخت برو و قدری به آن بنگر، شاید واقع قضیه معلوم گردد، شاید مالت را در زیر آن درخت خاک کرده و فراموش نموده‌ای و با دیدن درخت یادت بیاید، مرد رفت، ایاس به منکر گفت: بنشین تا طرف تو برگردد. ایاس به کار قضاوت خود مشغول شده پس از زمانی به آن مرد رو کرده، گفت: به نظر تو آن مرد به درخت رسیده؟ گفت: نه، در این موقع ایاس گفت: ای دشمن خدا! تو خیانتکاری، و مرد اعتراف نموده گفت: مرا ببخش! خدا تو را ببخشد، ایاس دستور داد او را بازداشت کنند تا این که آن شخص برگشت، ایاس به او گفت: خصم تو اعتراف نمود مالت را از او بگیر.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، قضایاه علیه السلام فی خلافه عمر.

[۲] اذکیاء الباب الثانی عشر، ص ۶۶.

دیه فرزند به عهده توس

از زنی بدکار نزد عمر گزارش دادند، عمر ابتداء او را تهدید نموده آنگاه احضارش کرد. زن سخت بهراسید و از شدت فزع او را درد زاییدن عارض شده به خانه‌ای پناه برد و پسری از او متولد گردید نوزاد پیوسته گریه می کرد تا این که درگذشت، عمر از شنیدن این خبر بسیار ناراحت گردید، ترسی فوق العاده به او دست داد، گروهی از مجلسیان او را دلداری داده و گفتند: ای خلیفه! چیزی بر تو نیست. عمر گفت: بروید و مسأله را از علی علیه السلام بپرسید، و چون پرسیدند حضرت علیه السلام به آنان فرمود: اگر اجتهاد کرده این حکم را به او گفته‌اید به حق نرسیده‌اید، و اگر بدون تأمل گفته‌اید باز هم خطا کرده‌اید. و آنگاه به عمر فرمود: دیه فرزندان بر عهده‌ات می باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب الديات باب النوادر. تهذيب كتاب الديات، باب الزيادات حديث ۶. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید.

در اجرای حد هیچ انتظاری نیست

سه نفر نزد حضرت امیر علیه السلام بر زناي مردی گواهی دادند، آن حضرت به آنان فرمود: چهارمی شما کجاست؟ گفتند: الان می آید. آن حضرت علیه السلام دستور داد هر سه نفر را حد بزنند و فرمود: در اجرای حد، یک ساعت هم انتظاری نیست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذيب، كتاب الحدود، باب حدود الزنا، حديث ۱۹۰.

ذ

ذکر همیشگی حضرت امیر المؤمنین

یکی از ویژگی های امام علی علیه السلام آن بود که همواره به یاد خدا بود، و در هر حال ذکر می گفت، و ذکر همیشگی حضرت «الْحَمْدُ لِلَّهِ» بود، که مدام از زبان مبارکش جاری می شد. وقتی لباس نو می پوشید، آنگاه که سوار اسب می شد، الحمد لله می گفت، و می فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا وَحَمَلَنَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقَنَا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلاً

(حمد خدایا که ما را کرامت بخشید و در صحرا و دریا وسیله سواری عطا کرد، و از روزی پاکیزه روزی داد و بر بسیاری از آفریده‌ها ما را برتری بخشید.) [۱].

و یا آیه ۱۳ سوره زخرف را می خواند که:

«سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرْنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ» رَبِّ اغْفِرْ لِي ذُنُوبِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ

(پاک و برتر است خدائی که این سواری را تسلیم من نمود که هرگز بر آن قدرت نداشتیم، و بازگشت ما به سوی خداست.)
و بعد می‌فرمود:

خدایا مرا ببخش که همانا بخشاینده گناهان، کسی جز تو نیست.

و وقتی از خانه بیرون می‌آمد، می‌فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ [۲].

و بر سفره به هنگام صرف غذا می‌فرمود:

(بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) [۳].

پی نوشت ها:

[۱] صفین ابن مزاحم ص ۱۳۲ - و - جواهر المطالب ج ۱ ص ۲۶۹.

[۲] صحیح ترمذی، وسنن نسائی، و الموافقات حافظ، و کتاب صفین ابن مزاحم ص ۱۳۲، جواهر المطالب ج ۱ ص ۲۶۹.

[۳] امالی شیخ صدوق ص ۲۴۶.

ذوی القربی

زمخشری در تفسیر کشاف و فخررازی در تفسیر کبیر و در سایر کتابها چون تفسیر روح البیان و تفسیر ثعلبی و غیره نقل کرده‌اند که از پیغمبر اکرم (ص) سؤال کردند ذوی القربی چه کسانی هستند.

فرمود: علی(ع) و فاطمه و حسن و حسین (علی(ع) هم‌السلام)

فخر رازی می‌نویسد مورد اتفاق همه اصحاب است که پیغمبر ایشانرا ذوی القربی معرفی نموده یعنی همان کسانی که دوستیشان مزد رسالت است. ایشانند اولیای خداوند و معدنهای علم و محل هبوط ملائکه، خداوند آنانرا برگزید و دوستیشان را واجب فرموده. در جلد نهم بحارالانوار باب فی ان حب علی(ع) ایمان و بغضه کفر. روایات مفصلی در حدود پنجاه برگ ذکر کرده با اسنادی که از طریق عامه رسیده از رسول خدا (ص) که فرمود دوستی علی(ع) ایمان و دشمنیش کفر است. یا علی(ع) دوست نمی‌دارد ترا جز مؤمن و دشمن نمی‌دارد تو را جز کافر یا منافق این قسم روایات را بیشتر از طریق عامه نقل نموده است.

بیشتر فرقه‌های اسلامی ذکر آل محمد (ص) را در صلوات تشهد، لازم می‌دانند مخصوصاً فتوای شافعی بر اینست که اگر کسی عمدا صلوات بر آل را در تشهد نماز ترک کند نمازش باطل است.

مالکی‌ها قائل باستحباب شده‌اند. غرض آنستکه آل محمد با محمدند (ص) و میان ایشان با پیغمبر جدائی نیست. حتی نهی شده که در صلوات علی(ع) فاصله بیفتد اللهم صلی علی(ع) محمد و علی(ع) آل محمد بلکه بگویند اللهم صلی علی(ع) محمد و آل محمد. بلی منظور دوستی محمد و آل (ص) بود که باید در دل جای بگیرد آثار عظیم محبت اهل بیت (ع) عرض شد وقتی است که دوستی در دل جایگزین شود جوری شود که کم نشود و از بین نرود تا انشاءالله همراه خود بگور ببریم.

اگر در دل حب و ملک و زن و طلا- و ریاست، جاه و شهرت و دیگر محبت‌های جزئی باشد دیگر کجا جایی برای دوستی علی(ع) می‌ماند این دل خراب شده دیگر کجا جای مهمان عزیز است.

داخل حصن علی(ع) هستند چون عشاق او

لذت جنت برد از شوق او، مشتاق او

مهر او، مهر خدا و قهر او، قهر خداست
 طعم نار دوزخ‌اند ضربت شلاق او
 ذات حق لولا علی(ع) در خلقت لولا که گفت
 یا که نفس مصطفی شد، بهترین مصداق او
 حامی دین محمد هادی امت علی(ع) است
 تالی خلق عظیم احمدی اخلاق او
 آسمان نفس طاها بسکه باشد بی کران
 می کند شمس نبوت، جلوه در آفاق او
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

ذکر راز خزینه دار معاویه

امام صادق علیه السلام فرمود: معاویه را خزانه داری بود به نام جبیر خابور که مادری پیر در کوفه داشت، روزی به معاویه گفت: من مادری پیر در کوفه دارم، مشتاق دیدار او هستم، اجازه بده بروم او را ببینم و حق مادری او را ادا کنم.
 معاویه گفت: با کوفه چه کار داری؟ در آنجا مرد جادوگر کاهنی [۱] است به نام علی بن ایطالب، من در امان نیستم که تو را گمراه کند.

جبیر گفت: مرا با علی چه کار؟ من به دیدن مادرم می روم تا حق مادری او را ادا کنم. معاویه بار دیگر سخن خود را تکرار کرد ولی در اثر اصرار جبیر اجازه داد و او به کوفه آمد حضرت علی علیه السلام وقتی جبیر را دید به او فرمود: آگاه باش (ای جبیر) که تو گنجی از گنجهای خداوند می باشی و معاویه پنداشته است که من جادوگر و کاهن هستم و اینرا با تو در میان گذارده است.
 عرض کرد: همینطور است به خدا قسم این چنین پنداشته است. فرمود: با تو مالی است که آنرا در عین التمر [۲] پنهان کرده‌ای، عرض کرد: راست می گوئی ای امیرالمؤمنین! آنگاه حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود تا او را به خانه برده به نیکویی پذیرایی نماید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] کاهن کسی است که اخبار غیبی را از ستارگان یا اجنه نقل کند و پیشگویی نماید.

[۲] نام مکانی است.

[۳] بحار الانوار.

د

رشد فکر دینی کودک

یکی از ابعاد تربیت، رشد «فکر دینی» کودک است که همراه با رشد حس کنجکاوی باید خداشناسی و دیگر مبانی اعتقادی را به کودکان آموخت.

امام علی علیه السلام کودکان خود را در سنین آغازین زندگی به خداشناسی و توحید آشنا می ساخت.

در اینجا توجه به یک حادثه ظریف و اعتقادی لازم است.

«لَمَّا كَانَ الْعَبَّاسُ وَ زَيْنَبُ - وَ لَدَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - صَغِيرَيْنِ قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْعَبَّاسِ،

قُلْ وَاحِدًا،

فَقَالَ وَاحِدًا،

فَقَالَ - قُلْ اِثْنَانِ،

قَالَ: - اَسْتَحْيِي أَنْ أَقُولَ بِاللِّسَانِ الَّذِي قُلْتُ وَاحِدًا اِثْنَانًا،

فَقَبَّلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ عَيْنَيْهِ ثُمَّ اِلْتَفَتَ إِلَى زَيْنَبَ وَ كَانَتْ عَلَى يَسَارِهِ وَ الْعَبَّاسُ عَلَى يَمِينِهِ،

فَقَالَتْ: يَا أَبَتَاهُ أَتُحِبُّنَا؟

قَالَ: نَعَمْ يَا بَنِي أَوْلَادِنَا أَكْبَادِنَا،

فَقَالَتْ: يَا أَبَتَاهُ حُبَّانٍ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ، حُبُّ اللَّهِ وَ حُبُّ الْأَوْلَادِ، وَإِنْ كَانَ لِأَبَدٍ لَنَا فَالْشَّفَقَةُ لَنَا وَ الْحُبُّ لِلَّهِ خَالِصًا،

فَارْتَدَادَ عَلِيُّ بِهِمَا حُبًّا» [۱].

(زمانی که عباس و زینب، دو فرزند علی علیه السلام در سنین کودکی بودند،

روزی علی علیه السلام به فرزند خود عباس فرمود:

فرزندم بگو: یک

عباس گفت: یک،

حضرت فرمود: بگو دو،

عباس گفت: خجالت می‌کشم با زبانی که یک گفتم دو بگویم.

امام علی علیه السلام از عقل و هوش و درایت فرزند خود بسیار مسرور شده، چشمان فرزند خود را بوسید.

آنگاه به زینب کبری علیها السلام که در طرف چپ قرار گرفته بود نگاه کرد.

زینب پرسید:

پدرجان آیا ما را دوست داری؟

امام علی علیه السلام فرمود:

آری دخترم، فرزندان ما جگر گوشه‌هایمان هستند.

زینب علیها السلام گفت:

پدرجان دو محبت که در قلب مؤمن جمع نمی‌گردد.

«حُبُّ خُدا»

و «حُبُّ اولاد»

و اگر از محبت ما گریزی نیست، پس عطف و شفقت از آن ما و محبت خالصانه از آن خداست.

این سبب شد که مهر و عاطفه علی علیه السلام به آن دو فزونی گیرد.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۲۱۵.

برای امام علی علیه السلام چند مشگک عسل به عنوان بیت المال آوردند، و چند روزی گذشت، وقتی حضرت خواست آن را تقسیم کند، متوجه شد که عسل یکی از مشگک‌ها دست خورده است. قنبر را فراخواند، و قاطعانه پرسید:

چه کسی از این مشگک، عسل برداشت؟
قنبر گفت:

یکی از بچه‌های شما.

امام علی علیه السلام در اینجا دو کار مهم انجام داد که از نظر روانشناسی تربیتی، بسیار ارزشمند است: اول اینکه آن کودک را نکوهش کرد. دوم آنکه تنها به سرزنش و نکوهش اکتفاء نکرد. بلکه مقداری پول به قنبر داد و فرمود:

برو در بازار یک رطل از بهترین عسل خریداری کن و بیاور تا بچه‌ها بخورند.

چون سیر باشند دست به مشگک عسل بیت‌المال، نمی‌زنند.

یعنی برای باز داری کودک، تنها تنبیه و سرکوفت کافی نیست،

باید زمینه‌های مناسب برای باز داری را فراهم کرد،

وقتی در منزل عسل باشد، و کودک از آن بخورد، دیگر به مشگک عسل بیت‌المال دست نمی‌زند.

هم اکنون بسیاری از پدران فقط بچه‌ها را سرکوفت می‌زنند، و از عملی باز می‌دارند،

اما راه حل مناسبی ارائه نمی‌دهند،

یک روش جایگزین معرفی نمی‌کنند، که در سرگردانی کودکان بی‌تأثیر نیست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمّه ج ۱ ص ۲۳۴ - و - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۰۷.

روش خواستن، و برطرف کردن نیازها

امام علی علیه السلام فرمود:

اگر احساس کنم کسی چیزی را از من می‌خواهد قبل از آنکه نیاز خود را مطرح کند به او می‌بخشم، زیرا حقیقت بخشش و کرم، ناخواسته بخشیدن است،

و به نیازمندان دستور داد که:

نیازهای خود را بر روی کاغذی بنویسند، تا ذلت و خواری سؤال کردن در چهره‌شان نمایان نشود.

وقتی حارث همدانی در یکی از شب‌ها خدمت امام علی علیه السلام رسید، و دست نیاز به طرف امام علی علیه السلام دراز نمود، و در خواست کمک کرد،

امام علی علیه السلام چراغ را خاموش کرد تا چهره او را ننگرد، و فرمود:

برای این چراغ را خاموش کردم که چهره ات دچار شرم و شکستگی نشود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب الغارات، و بحار الانوار، و سفینه البحار.

رنگ کردن موها

یکی از مظاهر تجمل و زیبایی، رنگ کردن مو است، با خضاب کردن بوسیله حناء یا گیاهان، رنگ سفید مو را تغییر می‌دادند، که از نظر تجمل و زیبایی و حتی سیاسی، مهم بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد که:

عَيَّرُوا الشُّبَّ

«پیری را تغییر دهید»

که هم از نظر سیاسی و موضع گیری در برابر دشمن مهم می‌نمود، و هم از نظر تجمل و زیبایی مؤثر بود. رنگ کردن مو در جلب رضایت همسران، نقش دارد. همانگونه که مرد از زن، انتظار تمیزی و پاکیزگی دارد، زن هم از مرد انتظار زیبایی و تجمل خواهد داشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام موها را رنگ می‌کرد. اما چند هفته‌ای که موهای مبارک را رنگ نکرد، مورد اعتراض اصحاب قرار گرفت:

لَوْ عَيَّرْتُ شَيْبَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(بهتر بود که موها را رنگ می‌کردی)

حضرت پاسخ داد:

الْخِضَابُ زِينَةٌ وَ نَحْنُ قَوْمٌ فِي مُصِيبَةٍ

(خضاب و رنگ کردن مو زینت است، اما ما در مصیبت پیامبریم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۴۷۳ نهج البلاغه معجم المفهرس، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- مکارم الاخق ص ۸۳: طبرسی (متوفای ۵۴۸ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۳ ص ۴۳۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۶۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۴- فروع کافی ج ۶ ص ۴۸۲ ح ۱۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

رنگ لباس ها

بهترین رنگ‌ها برای پیراهن، رنگ سفید است،

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اکثر دوران زندگی خود لباس سفید می‌پوشید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب چهارم.

روانشناسی و نماز

در «نیایش» و «دعا» چون ارتباط روانی انسان با مرکز و مبدأ آفرینش است، باید روح دارای «شادابی» و «پذیرش» باشد. یعنی اگر بین روان آدمی و نیایش، تناسب وجود داشته باشد، نیایش جایگاه شایسته خود را خواهد داشت. آنگاه در جان آدمی اثر می‌گذارد، درمان می‌بخشد،

روح را دگرگون می‌سازد.

شگفت آور آنکه در چهارده قرن قبل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ارتباط عمیق روانشناسی و نیایش توجه داشته و به روانشناسی نیایش، اشاره فرمود که:

إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَ وَإِدْبَارًا؛ فَإِذَا أُقْبِلَتْ فَأَحْمَلُوهَا عَلَى التَّوَابِلِ، وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَأَقْتَصِرُوا بِهَا عَلَى الْفَرَائِضِ.

(دل‌ها را روی آوردن و نشاط، و پشت کردن و فراری است، پس آنگاه که نشاط دارند آن را بر انجام مستحبات وا دارید، و آنگاه که پشت کرده بی‌نشاط است، به انجام واجبات قناعت کنید.) [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] حکمت ۳۱۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که اسناد آن به این شرح است:

۱- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۷۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ه)

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۸ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ه)

۳- دستور معالم الحکم ص ۲۳: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ه)

۴- ربیع الابراج ج ۱ ص ۲۳ ب ۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ه)

۵- نهایه الارب ج ۸ ص ۱۸۱: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ه)

۶- روضه الواعظین ص ۴۱۴: ابن قتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ه)

۷- غرر الحکم ص ۱۱۳: ج ۲ ص ۵۴۴: آمدی (متوفای ۵۸۸ه)

۸- الحکمه الخالده ص ۱۱۲: ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ه).

رواج فرهنگ شهادت طلبی

امام علی علیه السلام تلاش می‌کرد تا فرهنگ شهادت طلبی رواج شایسته‌ای پیدا کند، تا آزادی خواهان جهان از هرگونه مشکل و ترور و وحشتی نهراسند، و تن به ذلت نسپارند،

که در پایان نامه‌ها از شهادت طلبی می‌نوشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پایان نامه به مالک اشتر نوشت:

وَ أَنْ يَحْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ

(و از خدا می‌خواهم که پایان عمر من و تو را با سعادت و شهادت پایان دهد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۵۷ : ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

رعایت مسائل اطلاعاتی و پیروزی

امام علی علیه السلام لشکر را برداشته و راه عراق را در پیش گرفت و از راه سختی آنها را عبور داد و برای آنکه دشمن را غافلگیر کند، شب‌ها راه می‌پیمود و روزها پنهان می‌شد تا وقتی که خود را به دهانه آن درّه که دشمن در آن منزل گرفته بود، رسانید. و چون بدانجا رسید به همراهان خود دستور داد.

دهان اسبان را ببندند و آنها را در جایی متوقف کرد و خود در سویی دیگر قرار گرفت.

عمرو بن عاص که چنان دید، به خیال خود دانست که با این تدبیر شکست حتمی است - در صدد کار شکنی بر آمده - به خلیفه اول گفت:

من در این بیابان‌ها از علی آشناترم، در اینجا درّندگانی چون گرگ و کفتار وجود دارد که خطرشان برای سربازان ما بدتر از دشمن است، به نزد علی برو و از او اجازه بگیر تا به بالای درّه برویم.

خلیفه اول پیش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمد و سخن عمرو عاص را به وی گفت.

ولی امام علی علیه السلام هیچ پاسخی نداد.

خلیفه اول باز گشت و به آنها گفت:

علی به من پاسخی نداد.

عمرو عاص این بار خلیفه دوم را فرستاد و به او گفت:

تو قدرت بیشتری در سخن داری.

ولی خلیفه دوم نیز وقتی سخن عمرو بن عاص را برای علی علیه السلام اظهار کرد با سکوت آن حضرت مواجه شد،

عمرو بن عاص که وضعیت را اینگونه دید به سربازان اظهار کرد:

ما نمی‌توانیم خود را به هلاکت اندازیم، بیایید تا به بالای درّه برویم.

ولی با مخالفت شدید سربازان مواجه شده همگی گفتند:

ما دست از اطاعت و فرمانبرداری فرمانده خود بر نمی‌داریم.

بدین ترتیب در همان جایی که علی علیه السلام دستور داده بود، ماندند و چون نزدیکی‌های سپیده صبح شد، علی علیه السلام

دستور حمله داد و لشکریان از هرسو به دشمن حمله کردند.

اعراب بنی سلیم تا خواستند به خود آیند و آماده جنگ شوند، شکست خورده و مسلمانان بر آنها پیروز شدند که وحی الهی به

صورت این آیات:

«وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا»

تا آخر سوره در شأن علی علیه السلام و لشکریان او نازل گردید. [۱].

وقتی سپاه پیروز امام علی علیه السلام به مدینه بازگشتند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم با دیگر مسلمانان به استقبال علی علیه

السلام آمدند، چون چشم علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم افتاد به احترام آن حضرت از اسب پیاده شد،

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود:

سوار شو که خدا و رسول او از تو خوشنودند.

علی علیه السلام از خوشحالی گریان شد، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فرمود:

«ای علی، اگر نمی ترسیدم که گروه‌هایی از امت من درباره تو همان سخنی را بگویند که نصاری درباره حضرت عیسی بن مریم گفتند، امروز درباره تو سخنی می‌گفتم که بر هیچ دسته‌ای از مردم عبور نکنی جز آنکه خاک زیر پایت را (به منظور تبرک) بردارند.»

پی نوشت ها:

[۱] در نقل دیگری است که چون علی علیه السلام بدانجا رسید، هنگام سحر بود و صبر کرد تا صبح شد و نماز را با لشکریان خواند و سپس لشکر خود را در چند صف منظم کرد و آنگاه به شمشیر خود تکیه زد و رو به دشمن ایستاد و فرمود: ای مردم من فرستاده پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم به سوی شما هستم تا به شما بگویم: شهادت به یگانگی خدا و رسالت محمد صلی الله علیه و آله وسلم دهید و گرنه با شمشیر به سختی با شما جنگ خواهم کرد. بنی سلیم به او گفتند: از راهی که آمده‌ای باز گرد، همان گونه که رفیقانت باز گشتند. علی علیه السلام فرمود: من باز نمی‌گردم! نه به خدا، تا مسلمان نشوید یا شما را با این شمشیر نزنم باز نخواهم گشت، من علی بن ابیطالب بن عبدالمطلب هستم. اعراب مزبور که آن حضرت را شناختند، خود را باخته و پریشان حال گشتند، اما با این حال تصمیم به جنگ با او گرفتند و حمله از طرفین شروع شد و پس از آنکه شش یا هفت تن از آنها کشته شد، منهدم گشتند و مسلمانان پیروز شدند و غنایمی از ایشان به دست آورده و به مدینه باز گشتند.

رواج فرهنگ شهادت طلبی

در فرهنگ اسلام و نهج البلاغه نه تنها توجه به قیامت و یاد مرگ و اندیشه مثبت نسبت به اجل طبیعی، و توجه به فناپذیری دنیا، و روح آخرت گرایی، آموزش داده می‌شود، و با جاذبه‌های معنوی بهم می‌آمیزد، بلکه والاتر از همه، روح شهادت طلبی، و جاذبه‌های ملکوتی آن وجود دارد. گروهی از مؤمنان، طالب شهادت و عاشق به خون غلطیدن می‌باشند. و می‌گویند: روزی باید رفت، و مرگ حق است. و شهادت طلبان عاشق می‌گویند: باید خود را فدای دین کرد، و با شور شیدائی خاصی می‌گویند، خدایا چه وقتی به شهادت می‌رسیم؟ اگر در ملتی یا ارتشی، فرهنگ «شهادت طلبی» زنده شود، و ترس از مرگ از میان برود، هرگز سستی و زبونی و فرار و گریز از مسئولیت‌ها، دامنگیر آن ملت نخواهد شد. شهادت طلبان عاشق حق، ترس را ترسانده و مرگ را میرانده‌اند،

با خدای خود بی‌صبرانه معامله کردند، و شتابان و خندان به سوی قربانگاه خود در حرکتند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه

السلام فرمود:

وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَشْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ سَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ

(اگر نبود اجل طبیعی هر انسانی که خدا مقرر فرمود، روح آنان یک چشم بهم زدن نیز در بدن‌هایشان قرار نمی گرفت، از شوق پاداش بهشت و از ترس عذاب جهنم) [۱].

ارزش شهادت آنقدر بالاست که دعا می کردند.

خدایا در بستر آسایش با مرگ طبیعی از دنیا نرویم، بلکه آینده ما سعادت و شهادت باشدو

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی ابتدا شهادت را معرفی می کند که:

إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلَ

(همانا ارزشمندترین مرگ‌ها کشته شدن در راه خداست)

سپس نگرانی خود را از مرگ طبیعی مطرح می فرماید که:

وَالَّذِي نَفْسُ إِنْ أَيْطَالَ بِيدِهِ، لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَيَّ الْفِرَاشِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ

(سوگند به خدائی که جان پسر ایطالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر به من آسان تر از مرگ در بستر در نافرمانی خداست.)

[۲].

و آنگاه علل خط شکنی‌ها، و حملات بی امان خود را توضیح می دهد که:

وَاللَّهِ وَلَوْلَا رَجَائِي الشَّهَادَةَ عِنْدَ لِقَائِي الْعُدَّةَ وَلَوْ قَدْ حَمَّ لِي لِقَاؤُهُ لَقَرَبْتُ رِكَابِي

(سوگند به خدا اگر امید به شهادت به هنگام برخورد با دشمن نبود که چنین سعادت نصیب من شود، به مرکب خویش سوار

می شدم و از شما فاصله می گرفتم.) [۳].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴:۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۳:۱۲۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۳] خطبه ۵:۱۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

روش شانه کردن موها

یکی از راه‌های آلوده شدن، و سرایت بیماری‌ها، موی سر است.

باید موی سر را هر هفته یک بار اصلاح کرد و موها را دفن نمود، تا محیط زندگی سالم باشد.

از این رو، شانه زدن موهای سر نیز آدابی دارد،

اگر هر جا و در هر شرایطی موها را شانه بزنیم، احتمال پراکنده شدن موها وجود دارد، که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به هنگام شانه کردن موها بنشینید، اگر کسی ایستاده و در حال حرکت شانه کند باعث فقر و پریشانی آن فرد می شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب پنجم، فصل دوازدهم ص ۱۱۲.

روغن بر بدن مالیدن

در نظافت و شستشوی بدن در گذشته، بدن را پس از تمیز کردن روغن مالی می‌کردند، تا فربه شود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

روغن مالیدن، پوست را نرم و عقل را زیاد می‌کند،
و مجاری آب و عرق را باز می‌کند،
و خشونت پوست را برطرف می‌سازد و چهره را شاداب می‌سازد، و باعث فزونی روزی می‌شود. [۱].
و در رهنمود دیگری فرمود:

مردها هر ماه یکبار بدن را روغن مالی کنند و زنان هرچه بیشتر، بهتر است.
و در روایت دیگری فرمود:

روغن زیتون بخورید و بر بدن بمالید که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:
این عمل باعث می‌شود تا شیطان چهل روز از شما دوری کند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ششم، فصل هفتم و نهم ص ۱۱۸.

[۲] حلیه المتقین باب ششم، فصل هفتم و هشتم ص ۱۱۸.

روش استفاده از حمام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱- نیکو خانه‌ای است حمام، جهنم را به یاد می‌آورد، و چرک را از بدن می‌زداید.
و آنگاه رهنمود داد که:

۲- در حمام بر پشت نخواستید که پیه کلیه‌ها را آب می‌کند،
و در حمام آجر و سفال بر پاهای خود نسائید که باعث پدید آمدن بیماری «خوره» است.

۳- و فرمود:

در حمام بول نکنید که باعث فقر و پریشانی است.

۴- و فرمود:

سر را بشوئید که چرک را می‌برد و بیماری چشم را می‌زداید،
شستن جامه اندوه را می‌برد و پاکیزگی در نماز را تضمین می‌کند.

۵- و فرمود:

با آب خود را مرتب بشوئید و بدن را پاکیزه نگهدارید، که بوی بدی در بدن شما نباشد،
زیرا خدا دشمن می‌دارد انسان کثیف را که بوی زشت بدن او مردم را ناراحت کند.

۶- و فرمود:

آب را بوی خوش خود گردانید. [۱].

یعنی مرتب بدن را شستشو دهید، و در آب‌های جاری فراوان شنا کنید.

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب هفتم، فصل چهارم ص ۱۲۵.

روش درست خوابیدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

۱- با وضو بخوابید که فرشتگان با روح شما تماس بگیرند، اما اگر وضو نداشته باشید، با روح شما تماس نخواهند گرفت.

۲- و فرمود:

قبل از خواب حتماً به دستشویی رفته و خود را سبک کنید و بعد از آن بخوابید.

زیرا گاهی مَثانِه پُر است و شخص در خواب بوده و در زمان مناسب تخلیه نمی‌کند که دچار درد کلیه و سنگ کلیه می‌گردد.

۳- و فرمود:

روش‌های خوابیدن چهار قسم است:

۱- خوابیدن پیامبران، که بر پشت می‌خوابیدند و منتظر وحی پروردگار بودند.

۲- خوابیدن مؤمن:

که بر دست راست و رو به قبله می‌خوابد.

۳- خوابیدن پادشاهان و فرزندانشان:

که بردست چپ می‌خوابند تا از غذاهائی که می‌خورند لذت ببرند.

۴- خوابیدن شیطان و پیروان او:

که بر رو می‌خوابند.

و فرمود:

هرگز بر رو نخوابید و اگر کسی را دیدید که بر رو خوابیده است او را بیدار کنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب هشتم، فصل چهارم.

روش استفاده از آفتاب

استفاده از نور آفتاب تأثیر فراوانی در سلامت انسان دارد، اما باید روش صحیح بهره‌وری از نور آفتاب را دانست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برای استفاده از نور آفتاب، در نشستن پشت به آفتاب قرار گیرید، اما اگر رو به آفتاب بنشینید یا کار کنید دردهای پنهانی بدن را

ظاهر می‌کند. [۱].

امروزه نیز برخی از بیماری‌ها، به خصوص بیماری‌های پوستی را به «آفتاب زدگی» ارتباط می‌دهند، پس هم باید از نور آفتاب

استفاده کرد و هم باید احتیاط‌های لازم را از یاد نبرد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب هشتم، فصل یازدهم.

روانشناسی غذا

از گذشته‌های دور تا کنون باور نمی‌کردند که غذا مسائل روانی هم داشته باشد،

فکر می‌کردند غذا از نظر «ویتامین‌ها» و «پروتئین» مهم است،

تا آنکه با گسترش مرزهای دانش بشری، هم اکنون از نظر تجربی اثبات کرده‌اند که غذا دو چیز به انسان منتقل می‌کند:

اول - انواع ویتامین‌ها

دوم - صفات روانی و روحیات

بنابر این، گوشت و شیر حیوانات همانگونه که ویتامین‌ها را به انسان منتقل می‌کنند، صفات و روحیات آنان نیز منتقل می‌شود، که

امامان بزرگوار ما علیهم السلام فرمودند:

گوشت و شیر الاغ نخورید.

و خوردن گوشت درندگان حرام است.

و رهنمود دادند که:

فرزند فقط باید از شیر مادر تغذیه شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَا مِنْ لَبَنٍ يَرْضَعُ بِهِ الصَّبِيُّ أُعْظَمَ بَرَكَهَ عَلَيْهِ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ

(هیچ شیری برای تغذیه کودک از شیر مادرش با برکت و بهتر نیست.)

و هشدار دادند که:

لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحُمَّقَاءَ فَإِنَّ اللَّبَنَ يَغْلِبُ الطَّبَاعَ

(کودکان شما از زنان احمق شیر نخورند، زیرا شیر صفات و روحیات را تغییر می‌دهد.) [۱].

و فرمود:

أَنْظُرُوا مَنْ تُرْضِعُ أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّ الْوَلَدَ يَشُبُّ عَلَيْهِ

(بنگرید که چه کسی کودکان شما را شیر می‌دهد، زیرا کودک با همان جوان می‌شود و رشد می‌کند.)

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۴۰ و ۴۳ حدیث ۹ و ۱.

راه مقابله با فقر و پریشانی

امام علی علیه السلام برای مقابله با فقر و پریشانی و دیگر نگرانی‌های موجود در روابط اجتماعی فرمود:

چون وارد خانه می‌شوید بر اهل خانه سلام کنید و اگر کسی در خانه نیست یا زن و فرزندی ندارید، بگوئید:

السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا

و آنگاه که داخل خانه شدید سوره:

(قُلْ هُوَ اللَّهُ)

بخوانید، که فقر و پریشانی از شما دور می‌گردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ۱۲ فصل یازدهم.

روغن

روغن و درمان دردها

روغن و درمان دردها در تابستان

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود، از امام علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

سَمَنُ الْبَقَرِ دَوَاءٌ. [۱].

«روغن گاو درمان دردهاست.»

۲- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّمَنُ دَوَاءٌ، وَهُوَ فِي الصَّيْفِ خَيْرٌ مِنْهُ فِي الشِّتَاءِ، وَمَا دَخَلَ جَوْفًا مِثْلَهُ. [۲].

«روغن دوا است، روغن در تابستان بهتر اثر می‌کند تا زمستان، و از آنچه انسان می‌خورد بهتر است.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۱۰۷ ح ۲.

[۲] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۱۰۷ ح ۳.

روغن زیتون

روغن زیتون و اعصاب

روغن زیتون و وسوسه‌های شیطانی

۱- رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در وصیتی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ! كُلِ الزَّيْتِ، وَادَّهِنْ بِهِ، فَإِنَّهُ مَنْ أَكَلَ الزَّيْتِ، وَادَّهِنْ بِهِ لَمْ يَقْرُبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا. [۱].

«ای علی، روغن زیتون بخور، و با آن بدن را روغن مالی کن، زیرا هرکس روغن زیتون بخورد و آن را بر بدن بمالد، شیطان تا

چهل روز به او نزدیک نخواهد شد.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۹۶-۹۵ ح ۴.

راه تقویت حافظه

امام علی علیه السلام فرمود:

مَنْ أَخَذَ مِنَ الزُّعْفَرَانِ الْخَالِصِ جُزْءًا، وَ مِنَ السَّعْدِ جُزْءًا، وَ يُضَافُ إِلَيْهِمَا عَسَلًا، وَ يَشْرَبُ مِنْهُ مِثْقَالَيْنِ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَإِنَّهُ يَتَخَوَّفُ عَلَيْهِ مِنْ شِدَّةِ الْحِفْظِ أَنْ يَكُونَ سَاحِرًا. [۱].

«کسی که از زعفران خالص مقداری برداشته، با مقداری از سعد (نبات یا ریشه جوز) با عسل مخلوط کند، و هر روز دو مثقال از آن را بخورد، حافظه او چنان تقویت می‌شود که می‌پندارند او ساحر است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۷۳-۲۷۲ ح ۷۲.

روش درمان بیمار

۱- امام علی علیه السلام فرمود:

إِمْسِ بِدَائِكَ مَا مَشَى بِكَ. [۱].

«تا بیماری با تو کنار می‌آید با او بساز.»

۲- امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

لَا يَتَدَاوَى الْمُسْلِمُ حَتَّى يَغْلِبَ مَرَضُهُ صِحَّتَهُ. [۲].

«برای مسلمان سزاوار نیست تا وقتی که بیماری بر سلامت غلبه نکرده است، به درمان و مداوا روی بیاورد.»

۳- و نیز فرمود:

مَنْ كَتَمَ الْأَطْبَاءَ مَرَضَهُ خَانَ بَدَنَهُ. [۳].

«کسی که بیماری خود را از طیب پنهان کند به بدن خود خیانت کرده است.»

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه ج ۲ ص ۱۴۳.

[۲] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۷۰ ح ۲۴.

[۳] هداية العلم في تنظيم غرر الحكم ص ۵۶۴ باب (المرض).

روش درمان تب

آبِ سَرْدٍ وَ دَرْمَانِ تَبِّ

كُلِّ بِنَفْسِهِ وَ دَرْمَانِ تَبِّ

۱- امام صادق علیه السلام از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لَيْسَ مِنْ دَاءٍ إِلَّا وَ هُوَ مِنْ دَاخِلِ الْجَوْفِ إِلَّا الْجِرَاحَةَ وَ الْحُمَّى. فَإِنَّهُمَا يَرِدَانِ وَرُودًا.

«بیماری یافت نمی‌شود، جز آنکه از درون بدن پدید می‌آید، جز زخم و تب که این دو از راه‌های مختلف دامنگیر انسان می‌شود.»

۲- و نیز فرمود:

أَكْسِرُوا حَرَّ الْحُمَّى بِالْبَنْفَسِجِ وَ الْمَاءِ الْبَارِدِ فَإِنَّ حَرَّهَا مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ. [۱].

«حرارت تب را با گل بنفشه و آب سرد فرو نشانید.»

۳- و نیز فرمود:

صَبُّوا عَلَيَّ الْمَحْمُومِ الْمَاءَ الْبَارِدَ فِي الصَّيْفِ، فَإِنَّهُ يُشْكِنُ حَرَّهَا. [۲].

«در تابستان بر انسان تب‌دار آب سرد بپاشید که حرارت بدن را تسکین می‌دهد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۹۷ ح ۱۳.

[۲] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۹۷ ح ۱۳.

روش برخورد با دشمن شکست خورده

تمام فاتحان و سرداران پیروز، پس از شکست دشمن، به ارزش‌های اخلاقی توجّهی نداشتند، هرچه خواستند کردند، زدند و کشتند و غارت کردند و قتل عام نمودند.

در میان امت اسلامی نیز قتل عام‌های معاویه، زیاد بن ابیه، حجاج بن یوسف ثقفی، و غارت و قتل عام یزید در مدینه معروف است که تا سه روز فرمانده یزید (مسلم بن عقبه) جان و مال و ناموس مردم مدینه را بر سربازان خود حلال کرده بود.

اما علی علیه السلام در برخورد با دشمن، اصولگرا، خداگرا و پای بند به سنت اسلامی بود،

با عفو عمومی، مردم بصره را امان داد، فراریان را تعقیب نکرد و عفو نمود، جان و مال مردم بصره را حفظ کرد و به هیچ کس اجازه تعرّض نداد.

در آن روزگاران، بسیاری برای گرفتن غنائم جنگی به کمک می‌آمدند، که اینگونه از شیوه‌های رفتاری حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نمی‌توانستند تحمّل کنند و بی‌صبرانه اجازه غارت اموال و کنیزی گرفتن زنان را می‌خواستند.

پس از پایان جنگ جَمَل و به هنگام تقسیم غنائم جنگی، عباد بن قیس با همان پیش داوری‌های موجود در جنگ‌های جاهلی پیاخاست و فریاد زد:

وَاللَّهِ مَا قَسَمْتُ بِالسَّوِيَّةِ

«ای امیرالمؤمنین علیه السلام تو به عدالت تقسیم نکردی.»

امام علی علیه السلام فرمود: چرا؟

گفت: مردم بصره بر تو شوریدند، و جنگ کردند، هم اکنون شکست خوردند، باید اجازه دهی که اموالشان را بگیریم، و زنانشان را اسیر کنیم، تا همه با دست پر به قبائل خود بازگردیم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

يَا أَخَا بَكْرٍ أَنْتَ إِهْرَؤُ ضَعِيفُ الرَّأْيِ

(ای برادر بکری، تو مردی هستی که در اندیشه و درک مسائل ناتوانی)

من هرگز کودکان را به گناه بزرگان عقوبت نخواهم کرد.

آنچه را که مردم بصره به میدان جنگ آوردند، من بین شما تقسیم کردم، اما آنچه در خانه‌ها گذاشتند مال خودشان یا فرزندانشان می‌باشد، هر کس گناهی مرتکب شود کیفر می‌بیند، اما بی‌گناه چه جرمی دارد؟

من چنان کردم که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس از فتح مکه انجام داد،

من قدم برجای قدم پیامبر گذاردم، اگر سخن مرا قبول ندارید جواب دهید، یکی از زنانی که در این جنگ اسیر شد، عایشه است، کدامیک می‌توانید عایشه را به عنوان سهم خود بردارید؟

أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ؟

در اینجا مردم از هر طرف برخاستند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام ما جاهل و نادانیم، و تو به احکام خداوند آگاهی داری، آنگونه که می‌خواهی عمل کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۱۹۱، و تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۲۴، و وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۲۵، و شرح ابن‌ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۵۰.

روش برخورد با ابن ملجم مرادی

پس از بیعت مردم با امام علی علیه السلام، اصبع بن نباته می‌گوید:

حاکم یمن گروهی را به سرپرستی ابن ملجم خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرستاد، تا از طرف مردم یمن بیعت کنند. همه بیعت کردند،

وقتی نوبت به ابن ملجم رسید، با بیاناتی رسا و شیوا، امام علی علیه السلام را ستود، و با افتخار تمام با حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیعت کرد.

امام علی علیه السلام برای بار دوم از ابن ملجم خواست که بیعت کند، و او چنین کرد،

تا خواست از مقابل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رد شود و سرجای خود بنشیند برای بار سوم امام علی علیه السلام او را صدا زد و فرمود:

بیعت کن و دچار حيله و نیرنگ مباش و بیعت خود را نشکن.

ابن ملجم گفت:

«سوگند به خدا ای امیرالمؤمنین علیه السلام ندیدم که با دیگری چنین رفتاری داشته باشی.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشاره به او فهماند که تو بیعت می‌شکنی، و قاتل من خواهی بود،

روزها گذشت و ابن ملجم در مدینه مریض شد و چند هفته در منزل امام علی علیه السلام بستری و معالجه گردید و تا حادثه حکمیت از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، از آن پس منافق شد و در گروه خوارج قرار گرفت. [۱].

با اینکه امام علی علیه السلام قاتل خود را می‌شناخت، اما هیچ‌گونه برخوردی با او نمی‌کرد، زیرا کسی را به جرم ناکرده مجازات نخواهند کرد.

اما وقتی او را می‌دید شعر معروف معدیکرب را می‌خواند که:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يَرِيدُ قَتْلِي

غَدِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ

(من زندگی او را و او کشته شدن مرا می‌خواهد، و این نیرنگ باز دوست نما، از طایفه مراد است). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ صدوق ص ۱۳.

[۲] شب‌های پیشاور ص ۷۸۲ - و - دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام ص ۱۷۰ - و - منتهی الآمال ص ۲۰۷.

راستگویی و انزوا

خلیفه دوم برای خلیفه پس از خودش نقشه‌ای داشت،

آنگونه که شش نفر را برای خلافت معرفی کرد و به سربازان دستور داد، در شورای شش نفره بنشینند و یک نفر را انتخاب کنند، و اگر دو دسته شدند، نظر داماد خلیفه سوم، «عبدالرحمن بن عوف» ملاک انتخاب است.

طلحه، حق خود را به خلیفه سوم، و زبیر به علی علیه السلام، و سعد و قاص به عبدالرحمن داد.

حال عبدالرحمن با هر کدام بیعت کند، او خلیفه مسلمین است،

با اعلام عمومی، همه مردم در مسجد مدینه گرد آمدند و عبدالرحمن شرایطی را طرح کرد.

دست در دست علی علیه السلام گذاشت و گفت:

با تو بیعت می‌کنم که طبق دستور خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و برنامه زندگی و حکومتی خلیفه اول و خلیفه دوم، حکومت کنی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پذیرفت، و فرمود:

برأساس قرآن و اسلام و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و اجتهاد شخصی خویش حکومت می‌کنم.

سپس عبدالرحمن دست در دست خلیفه سوم گذاشت و شرایط را تکرار کرد.

خلیفه سوم پذیرفت و گفت:

آری، (گرچه به قولی که داد، از همان آغاز خلافت عمل نکرد).

تا سه بار این حرکت ادامه یافت.

بار سوم عبدالرحمن خطاب به علی علیه السلام گفت:

«اکنون که دست من از دست تو خارج شود، خلافت هم از چنگ تو بیرون می‌آید.»

امام علی علیه السلام فرمود:

«بیرون بیاید، من نمی‌توانم دروغ بگویم، یا وعده دروغ بدهم.»

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دروغ یک کلمه «آری» نفرمود و سال‌های طولانی دیگر در انزوا نشست، یعنی در سیاست

توحیدی، هدف هر چند مقدس باشد، وسیله را توجیه نمی‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عبقریه الامام ص ۱۵۶.

روش برخورد با زردشتیان (مجوس)

در دوران حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از روزها بر منبر سخنرانی می‌کرد و فرمود:

سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي

اشعث بن قیس پرسید:

با زردشتیان (مجوس) چگونه برخورد می‌کنید؟ در صورتی که پیامبری ندارند؟

حضرت فرمود:

نه، بلکه خداوند پیامبری به سوی آنان فرستاد.

پس ما از آنها، چون طرفداران دیگر ادیان آسمانی «جزیه» می‌گیریم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بهج الصباغه ج ۲ ص ۶۴ نقل از توحید صدوق.

روش‌های تبلیغی امام علی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بگونه‌های مختلفی تبلیغ و امر به معروف می‌فرمود.

گاهی بالای منبر می‌رفت و خطابه ایراد می‌کرد،

و زمانی بر روی تپه‌ای می‌ایستاد و مردم را نصیحت می‌فرمود،

یا بر روی سنگ بزرگی می‌ایستاد و سخنرانی می‌کرد.

و برخی از روزها سوار بر اسب در میان بازار می‌رفت و تبلیغ می‌کرد.

و برای میهمانانش می‌ایستاد و صحبت می‌کرد،

یا پس از اتمام غذا، تکیه بر بالش می‌داد و صحبت می‌فرمود،

که ده‌ها سخنرانی و خطبه از آن حضرت باقی مانده است،

گرچه سید رضی قدس سره توانسته است ۲۴۱ سخنرانی آن حضرت را جمع‌آوری کند،

اما مسعودی مورخ معروف که صد سال قبل از سید رضی می‌زیست، نوشته است:

«مردم زمان ما بیش از چهارصد و هشتاد و اندی از خطبه‌های امام را حفظ دارند و از آن استفاده می‌کنند.» [۱].

و گاهی به امام حسن علیه السلام یا امام حسین علیه السلام دستور می‌داد که تبلیغ کنند.

و یا دستور می‌داد که سخنان و اندرزهای حضرت را بنویسند و در میان مردم بخوانند. [۲].

انگیزه امام علی علیه السلام در اکثر سخنرانی‌ها «امر به معروف» و «نهی از منکر» بود که مردم را به سوی نظارت و وحدت و همدلی

فرامی‌خواند.

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب ج ۲.

[۲] جمهره الخطب نوشته احمد زکی، و الغارات، و الامامة و السياسة ج ۱ ص ۱۵۴، و مسترشد ص ۹۵.

راه‌های اصلاح و سلامت جامعه

از آنجا که جامعه و زندگی اجتماعی یکی از عوامل مهم تربیتی محسوب می‌شود و سلامت و اصالت و رشد و کمال انسان‌ها به

سلامت و اصلاح جامعه نیز بستگی دارد،

باید به جامعه روی آورد و راه‌های اصلاح و سلامت آن را شناخت،

و علل فسادزدگی و عقب ماندگی جوامع آلوده را شناسایی کرد،

و موانع رشد و ترقی را از سر راه انسان‌ها برداشت.

از نظر نهج‌البلاغه سلامت و اصلاح جامعه را باید در نظم و اجرای قانون و مقررات کامل الهی و رعایت قوانین فردی و اجتماعی جستجو کرد که بی‌نظمی و هرج و مرج طلبی (آنارشسیسم) و تجاوز به حقوق دیگران، فساد و تباهی و سقوط را در پی خواهد داشت.

امام علی علیه السلام در کلام ارزشمندی به ره‌آورد برقراری نظم اجتماعی و رعایت صحیح حقوق فرد و جامعه اشاره می‌فرماید:

فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَزَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا السُّنُنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ

(پس هرگاه که مردم حقوق حکومت را ادا کنند و حکومت نیز حقوق مردم را رعایت کند، حق و عدالت در میان آنها قوی و نیرومند می‌گردد و راه دین و دینداری استوار و جاودانه می‌شود و علائم تحقق عدالت اجتماعی رخ می‌نماید. امور زندگی فرد و جامعه در مجرای اصلی خود قرار می‌گیرد و آنگاه جامعه و زمانه اصلاح می‌شود.) [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به ره‌آورد نظم اجتماعی، از بی‌نظمی‌ها هشدار می‌دهد که:

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهَاءُ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرِعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ

(اگر آن‌گاه که رعیت بر حکومت خویش چیره گردد و یا حکومت و رهبر بر مردم ظلم روا دارد، نظم اجتماعی فرو می‌پاشد و نشانه‌های جور و ستم آشکار می‌گردد و اعمال ناروا در امور دین فراوان می‌شود.) [۲].

چه نیکو سرودند که:

خدا آن ملتی را سروری داد

که تقدیرش به دست خویش بنوشت

پی‌نوشت‌ها:

[۱] خطبه ۸/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲ ح ۵۵۰: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۴۸: ابن‌راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۴۱ ح ۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)

۴- بحارالانوار ج ۳۴ ص ۱۸۴ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- ربیع‌الابرار ج ۵ ص ۱۹۱ ح ۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

[۲] خطبه ۹/۲۱۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

روانشناسی عمومی

امام علی علیه السلام در حکمت ۱۹۷ نسبت به بیماری‌های روانی و راه‌های درمان آن فرمود:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] اسناد و مدارک حکمت ۱۹۷ به شرح زیر است:

- ۱- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۷۹: ابن عبد ربّه (متوفای ۳۲۸ هجری)
- ۲- اصول کافی ج ۱ ص ۴۸ ح ۱: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)
- ۳- دستور معالم الحکم ص ۲۳: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هجری)
- ۴- ربیع الابراج ج ۱ ص ۲۳ ب ۱: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)
- ۵- نهایه الارب ج ۸ ص ۱۸۱: نویری (متوفای ۷۳۲ هجری)
- ۶- بحار الانوار ج ۶۷ ص ۶۱ ح ۴۱ ب ۴۴: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

روانکاو، روانشناسی درمانی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در حکمت ۱۹۳ به شناخت روان و راه درمان و بکارگیری آن فرمود:
 إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَإِقْبَالَ وَإِدْبَارًا، فَأَتَوْهَا مِنْ قِبَلِ شَهْوَتِهَا وَإِقْبَالِهَا، فَإِنَّ الْقَلْبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک حکمت ۱۹۳ به شرح زیر است:

- ۱- صد کلمه برگزیده: ابو عثمان جاحظ (متوفای ۲۵۵ هجری)
- ۲- کتاب الکامل ج ۲ ص ۵: مبرد (متوفای ۲۵۸ هجری)
- ۳- غرر الحکم ص ۱۱۳ ج ۲ ص ۶۰۲: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری)
- ۴- بحار الانوار ج ۶۷ ص ۶۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری)
- ۵- مناقب خوارزمی ص ۳۷۶: موفّق بن احمد (متوفای ۵۶۸ ه)
- ۶- انساب الاشراف ج ۲ ص ۱۱۵ ح ۶۰: احمد بلاذری (متوفای قرن ۳ه)
- ۷- وسائل الشیعه ج ۴ ص ۶۹ ب ۱۶: مرحوم حر عاملی (متوفای ۱۱۰۴ه).

رونق علم نحو برای حفظ قرآن

علم نحو برای حفظ لغت از آشفتگی و تحریف، و نیز در معنای کلام عربی، اهمیتی بسیار دارد، تا آنجا که گاهی با تبدیل کسره به فتحه، معنای یک کلمه تغییر می کند که در بعضی موارد مستلزم کفر است. [۱].

قوائد زبان عرب تا عصر خلافت حضرت امیر کشف و تنظیم نشده بود،

و نوشتن کلام عربی بدون اعراب گذاری انجام می گرفت.

قرآن و سائر نوشته‌ها و نامه‌ها بدون اعراب بود.

و مردم قانون «اعراب گذاری» را نمی دانستند،

اما کار آموختن قواعد زبان عرب، برای ساکنین جزیره العرب که با غیر عرب آمیزش نداشتند، به طور طبیعی انجام می گرفت، یعنی یک طفل عرب با یادگیری سخن گفتن، آن قواعد ساده را به آسانی می آموخت، به خصوص آنکه فرهنگ عرب قبل از اسلام در جاهلیت بسیار اندک و در حول یک زندگانی ساده دور می زد که عبارت بود از آب، نان، گوشت، شتر، صحرا، شمشیر، نَسَب، جنگ قبیله‌ای، و مانند آن.

پس از نزول قرآن کریم، فرهنگ عرب به فرهنگ اسلام تبدیل و دارای ابعاد گوناگونی شد که:

صفات پروردگار جهان

و شناخت انبیاء

و احوال قیامت

و اخلاق و احکام اسلامی و ارزش‌های اخلاقی به ان اضافه گردید،

لیکن پس از فتوحات مسلمانان و آمیزش آنان با افراد غیر عرب چونان ایرانیان ساکن شهر کوفه، که ایشان را حمراء می‌نامیدند.

و اهل سند و هند ساکن در بصره که ایشان را «سبایجه» و «زطّ» می‌نامیدند. [۲].

و اقباط در اسکندریه

و هجرت مسلمان‌های عرب به کشورهای آفریقا و هند و سند و بلخ و بخارا، همه و همه عامل این شد که لغت عرب آشفته‌گی پیدا کرده بگونه‌ای که کودکان عرب بواسطه معاشرت با همسالان غیر عرب به جای آنکه زبان فصیح عرب را از قوم و قبیله خود بیاموزند، از کودکان غیر عرب می‌آموختند، علاوه بر آنکه گاهی مادران این اطفال زنانی بودند که در فتوحات از اقوام قبط و فرس و روم اسیر شده بودند و این کودکان سخن را از مادر غیر عرب، یا کلفت و نوکر غیر عرب، در خانه می‌آموختند.

در نتیجه چنان آشفته‌گی در زبان نسل جدید عرب پدید آمد که نزدیک بود به تدریج لغت عرب مانند زبان بعضی از ملل قدیمه از بین برود،

تا آنجا که جز معدودی از متخصصین در هر عصر، نتوانند آن زبان را بدرستی پاس دارند و این مشکل پدید آمد که خواندن و فهمیدن قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جز برای معدودی امکان نداشته باشد.

آغاز این آشفته‌گی‌ها در زبان عربی در نیمه اول قرن اول هجری بود.

ابوالاسود دوئلی که یکی از اصحاب و شاگردان حضرت امیر بود، داستان تأسیس علم نحو یا قانون اعراب گذاری در زبان عربی را چنین حکایت می‌کند:

روزی بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدم، دیدم آن حضرت در حال فکر و اندیشه است، به من فرمود:

در شهر شما «کوفه» قرآن را غلط می‌خوانند. [۳].

می‌خواهم کاری کنم تا لغت عرب از این آشفته‌گی بیرون آید.

گفتم:

یا امیرالمؤمنین اگر این کار را بکنید لغت عرب را زنده کرده‌اید.

بعد از چند روز خدمت آن حضرت رسیدم، نوشته‌ای به من داد که در آن زیربنای علم نحو را نوشته بود و از تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف و تعریف آنها شروع می‌شد.

سپس به من فرمود:

أَنْحُ نَحْوَهُ

به این نحو پیش برو. [۴].

ابوالاسود می‌گوید:

آنها گرفته و به منزل رفته و یک دوره قواعد نحو را برطبق راهنمایی و طرح حضرت نگاشتم و بعد آنها را به حضرت نشان دادم و تا آنکه اشکالاتش را رفع کرد.

مثلاً در اسماء مشبّهة بالفعل فرمود:

چرا کان را ننوشتی.

گفتم: نمی‌دانستم از آنهاست،

فرمود: از جمله آنهاست.

این قواعد نزد «ابوالاسود» بود و به سبب بخلی که داشت، آنرا به کسی نشان نمی‌داد و از آنجا که عالم به ادبیات عرب بود والیان پس از حضرت امیر علیه السلام او را احترام می‌کردند.

از جمله این والیان زیاد بن ابیه بود که از جانب معاویه ولایت عراق را در دست داشت.

زیاد فرزندش ابن زیاد را به شام نزد معاویه فرستاد.

ابن زیاد در سخن گفتن به زبان عربی ناتوان بود و غلط تلفظ می‌کرد، چرا که مادرش سمیه از غیر عرب بود و حتی پدر زیاد هم غلط گفتن او را درک نکرده بود.

معاویه که در مکه بزرگ شده بود و از قبیله قریش که فصیح‌ترین قبائل عرب بود، اشتباه را تشخیص داد، و به زیاد نوشت که به پسرت سخن گفتن به زبان عربی را تعلیم بده، او غلط حرف می‌زند. [۵].

زیاد کسی را فرستاد و ابوالاسود را احضار کرد و از او خواست قواعد زبان عرب را که حضرت امیر علیه السلام به او آموخته بود، برای تعلیم فرزندش در اختیار او بگذارد.

ابوالاسود نپذیرفت.

زیاد حيله‌ای بکار برد، کسی را واداشت تا در مسیر ابوالاسود قرآن را غلط بخواند،

او هم آیه سوّم سوره براءت را اینطور خواند

«إِنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ»

(و رسوله را به کسر لام خواند)

صحیح آن رسوله به ضمّ لام است.

یعنی خداوند و رسولش از مشرکین بیزارند. [۶] ابوالاسود پس از شنیدن این غلط خوانی و تحریف قرآن، حالش دگرگون شد و تصمیم گرفت تا نحو را برای حفظ قرآن از تغییر و تبدیل به مردم تعلیم کند.

برای رسیدن به این هدف دو اقدام کرد:

پی نوشت ها:

[۱] نظیر این اثر در تغییر حرکات یک کلمه در زبان فارسی نیز هست، مانند آنکه با تبدیل ضمّه به فتحه در دو کلمه گرد و تُرک معنی عوض می‌شود (کرد، ترک) البته این تأثیر در زبان عرب گسترده‌تر است.

[۲] رجوع شود به تاج العروس ترجمه کلمه (سبج) و (زط).

[۳] سبب آن همچنانکه گفتیم دور بودن شهر کوفه از مرکز قبائل عرب، و اختلاط اهالی آن با ایرانیان تازه مسلمان بود که به شهر کوفه مهاجرت کرده بودند و هر چند خلیفه دوم، ابن مسعود، صحابی پیامبر را برای تعلیم قرآن به کوفه فرستاد ولی چون آنها عرب اصیل نبودند، قرآن را غلط می‌خواندند، علاوه بر اینکه نسل دوم، تازه مسلمان‌های غیر عرب، قرآن را از غیر صحابی می‌آموختند در نتیجه اشتباهات بیشتری داشتند.

[۴] و بدین سبب علم اعراب گذاری را علم نحو می‌نامند.

[۵] وقتی امیرزاده‌ای که پدرش در تعلیم او کوشا بوده، زبان عربی را غلط تلفظ کند، حال همسالان او در شهرهای کوفه و بصره و

نیز سخن گفتن نسل فاتحان عرب که ساکن شهرهای آفریقا و ایران بودند چگونه بوده است؟.

[۶] در زبان عربی این چنین با تغییر ضمه و کسره و فتحه معنا تغییر می‌کند.

رفتار شناسی

در قرن اخیر که روانشناسی به صورت کلاسیک در دانشگاه‌های دنیا به بحث و بررسی گذاشته شد، و مباحث مربوط به آن بیشتر و بهتر شناسائی گردید.

جوانب دیگری از این علم ارزشمند کشف و مورد ارزیابی قرار گرفت که یکی از آنها «رفتار شناسی» است،

از علم رفتار شناسی که واکنش طبیعی بدن نسبت به افکار و احساسات درونی است

از آن در رشته قضائی و کیفری

و جرم شناسی

استفاده‌های فراوانی می‌کنند، چون به این حقیقت رسیده‌اند که آنچه در جان و دل و فکر و قلب آدمی است بگونه‌ای خود را در دست و زبان و رفتار ظاهری نشان خواهد داد و نیکو گفت:

«از کوزه همان برون تراود که در اوست»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در چهارده قرن قبل، این حقیقت روشن «رفتار شناسی» را توضیح داده‌اند:

مَا أَضْمَرَ أَحَدٌ شَيْئًا إِلَّا ظَهَرَ فِي فَلَتَاتِ لِسَانِهِ وَ صَفَحَاتِ وَجْهِهِ

«کسی چیزی را در درونش پنهان نمی‌کند مگر آنکه آن چیز خود را زبان و حالات چهره‌اش آشکار می‌سازد» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

روان شناسی بالینی (درمانی)

امام علی علیه السلام در چهارده قرن پیش، هم به بیماری روانی اشاره فرمود و هم راه درمان را معرفی کرد که:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَعْبُدَانُ فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمِ

«همانا این قلب‌ها افسرده می‌شوند چنان که بدن‌ها خسته و افسرده می‌شوند، پس برای درمان افسردگی روح از سخنان حکمت آمیز و زیبا استفاده کنید» [۱].

که امروزه با گوش دادن سخنان اخلاقی، عرفانی، پند و اندرزهای حکیمانه، تلقین با عبارات حساب شده، درمان افسردگی روح، تحقق می‌یابد که فرمود:

أَنَّ كَلَامَ الْحُكَمَاءِ إِذَا كَانَ صَوَابًا كَانَ دَوَاءً [۲].

«همانا سخنان دانشمندان اگر درست باشد داروی شفا بخش است.»

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۹۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، - و - حکمت ۱۹۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] حکمت ۲۶۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

روانشناسی زن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به زن، اظهار نظر زیبایی دارد که هیچکس در گذشته و آینده نتوانست و نمی‌تواند به زیبایی آن سخن براند، امام علی علیه السلام با توجه به ظرافت‌ها، و عواطف حسّی‌اس روحی زن، و از اینکه از نظر اندام و جسم هم خداوند او را مظهر جمال و زیبایی فوق العاده‌ای قرار داد، زن را به گُل تشبیه می‌کند و می‌فرماید:

إِنَّ الْمَرْأَةَ رِيحَانَةٌ وَ لَيْسَتْ بِقَهْرْمَانَةٍ
«همانا زن گل است، و چونان قهرمانان خشن و سخت نیست» [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] نهج البلاغه اوخرنامه ۳۱، و وسائل الشیعه ج ۱۴ ص ۱۲۰، و روضه المتّقین ج ۱۳ ص ۷۵.

رواج علم حدیث

کودتاگران سقیفه برای آنکه اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در انزوای کامل قرار دهند، دستور دادند: «کسی نقل حدیث نکند.» تا فضائل امام علی علیه السلام و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به تدریج فراموش شود. پس از جنگ جمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شهر کوفه آمد و ۱۵۰۰ نفر از صحابه را در کوفه منزل داد و آنان را به نقل و آموزش حدیث تشویق کرد. روزی در مسجد کوفه اصحاب رسول خدا را سوگند داد که: هر کس در حجّه الوداع روز غدیر خُم حضور داشت، و سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را شنید برخیزد و شهادت دهد. تعداد زیادی از مردم برخاستند و شهادت دادند، و خطبه غدیر را به یاد آوردند. پس از آن روز، هزاران نفر از صحابی رسول خدا که زنده بودند و روایات زیادی را از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بودند، روایات و احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را در همه‌جا نقل می‌کردند، که روایات اسلامی رونق گرفت. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۲۱۱، و مسند احمد ج ۱ ص ۱۱۸ و ۱۱۹ و ج ۴ ص ۳۷۰.

رهنمودهایی در طب و بهداشت

گرچه در جلد چهاردهم (امام علی علیه السلام و بهداشت و درمان) این بحث بگونه گسترده‌ای مورد ارزیابی و شناخت قرار گرفته است، اما در اینجا به برخی از رهنمودها اشاره می‌گردد.

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به خوردن ماهی مداومت مکنید؛ زیرا بدن را آب و لاغر می‌کند. [۱].

- ۲- خوردن گردو در گرمای شدید حرارت داخلی را تهییج، و در بدن ایجاد دمل می‌نماید، و خوردن آن در زمستان کلیه‌ها را گرم و برودت را دفع می‌کند. [۲].
- ۳- هرگاه مسلمان ضعیف شود گوشت و شیر بخورد. [۳].
- ۴- با خوردن بنفشه حرارت تب را بشکنید. [۴].
- ۵- نخوردن شام موجب ضعف و خرابی بدن می‌شود. [۵].
- ۶- شیر گاو دواست، و نیز فرمود: پیه‌های گاو درد آور و روغن و شیرش شفا بخش است. [۶].
- ۷- کسی که در اول صبح ۲۱ دانه کشمش بخورد مریض نمی‌شود. [۷].
- ۸- سیب بخورید که معده را دباغی می‌کند. [۸].
- ۹- خوردن گلابی قلب ناتوان را قوی و معده را پاکیزه می‌کند. [۹].
- ۱۰- سعت برای معده کرک می‌شود مانند کرکهای حوله. [۱۰].
- ۱۱- در گرما به بر پشت نخواهید که آن پیه کلیه‌ها را آب می‌کند، و پاهای خود را به سفال نسایید که رگ جذام را تحریک می‌نماید. [۱۱].
- ۱۲- قبل از خوردن غذا نمک بخورید، اگر مردم خواص نمک را می‌دانستند آن را بر تریاق مجرب مقدم می‌داشتند. [۱۲].
- ۱۳- طول دادن به هنگام تخلیه، بواسیر می‌آورد. [۱۳].
- ۱۴- غده‌ها را از گوشت بیرون بیاورید که خوردن آنها رگ جذام را تحریک می‌کند. [۱۴].
- ۱۵- در برابر خورشید قرار نگیرید که رنگ بدن را متغیر، لباس را پوسیده و بیماری پنهان را آشکار می‌سازد. [۱۵].
- ۱۶- خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع شکم را بزرگ و الیه‌ها را سست می‌کند. [۱۶].

پی نوشت ها:

- [۱] فروع کافی، کتاب الطعمه، باب السمک، حدیث ۵.
- [۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۴۰، حدیث ۱.
- [۳] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۶، حدیث ۲.
- [۴] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۲۲، حدیث ۱۱.
- [۵] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۷، حدیث ۸.
- [۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۳۷، حدیث ۱.
- [۷] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۱، حدیث ۱.
- [۸] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۷، حدیث ۱۱.
- [۹] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۷، حدیث ۱.
- [۱۰] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۷۵، حدیث ۱.
- [۱۱] فروع کافی، کتاب الزی، باب الحمام، حدیث ۱۹.
- [۱۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۲۶، حدیث ۴.
- [۱۳] خصال باب الواحد، حدیث ۶۵.
- [۱۴] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۵۴، حدیث ۵.

[۱۵] خصال، باب الثلاثه، حدیث ۴۴.

[۱۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۷، حدیث ۸.

روش زیبا نویسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به منشی خود عبیدالله بن ابی رافع فرمود:
در دو ات لیه بگذار زبانه قلمت را طولانی گردان، بین سطرهای فاصله بینداز، و حروف را نزدیک هم بنویس، زیرا رعایت این نکات بر زیبایی خط می‌افزاید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۳۱۵ معجم المفهرس محمد دشتی.

روش تمرکز فکری خطاط

آن حضرت علیه السلام نسبت به روش تمرکز فکر برای خط نویسی به کاتب خود فرمود:
روی زمین بنشین، و قلم را با انگشتان بگیر و چشمانت را در صورتی قرار ده تا هر چه می‌گویم آن را در قلبت جای دهی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] طبقات النحاة السیوطی.

رهنمودهای نظامی

اندرزهای نظامی امام علی (ع) با وجود گذشت سالهای طولانی ارزش نظامی خود را از دست نداده است.
مولا- در پندنامه‌ی خود به دو تن از فرماندهان سپاه «زیاد بن نصر» و «شریح بن هانی» که آنان را به فرماندهی شش هزار سرباز گماشته بود، چنین می‌گوید:
... و اعلمنا ان مقدمه القوم عیونهم، و عیون المقدمه طلائعهم، فایا کما ان تساما عن توجیه الطلائع، و لا تسیرا بالکتائب الا بتعبئه و حذر. فاذا نزلتم للتوقف فی منطقه ما، یکن ذلک حصنا حصینا،...
«۱- و بدانید که مقدمه‌ی سپاه چشم و گوش لشکر است و چشم و گوش مقدمه و پیشقراولان، گروه شناسایی است، و مبادا که از گسیل گروه شناسایی غفلت کنید.
۲- لشکریان را بدون آمادگی و هشیاری کامل پیش نبرید.
۳- اگر در جایگاهی توقف کردید، در پناهگاهی امن و بی‌خطر اردو بزنید.
۴- به هنگام شب نیزه‌ها را در پیرامون قرار گاه بچینید، و در طول اقامت به غفلت و تن‌آسایی فرو نروید، ارتش خود را خود پاسداری کنید.
۵- هرگز نخواهید، مگر سبک یا نوبت به نوبت.
۶- هر روز مرا از حال خود با خبر کنید، و من- به خواست خدا- شتابان در پیش شما روانم، و تا زمانی که به نزد شما نیامده‌ام پیکار نکنید، مگر آنکه نبرد از سوی آنان در گیرد، یا- به یاری خدا- فرمان مرا دریافت دارید.

۷- در پیکارتان با هم دوست باشید، و شتاب موزید، مگر آنکه پس از اتمام حجت با آنان فرصت مناسبی بدست آورید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۹۷.

روحیهی سربازان

روحیهی سربازان تاثیر قاطعی بر نتیجهی جنگ دارد. سربازی که به حقانیت جنگیدن خود اطمینان دارد، می تواند بی هیچ تزلزلی در برابر گردانی از نفرات دشمن پایداری کند.

کارشناسان نظامی ۷۵ درصد از پیروزی را در گرو روحیهی عالی ارتش می دانند و تنها ۲۵ درصد دیگر را به عواملی چون ساز و برگ و سازماندهی، آموزش نظامی و ارتباطات نسبت می دهند.

این نظر تنها در شرایط جنگی صائب نیست، بلکه دربارهی هر نوع مبارزه‌ای نیز صادق است.

بنابراین روحیهی مجاهدان نقش تعیین کننده‌ای در پیشرفت و اثر بخشی فعالیت آنان دارد.

حال به این پرسش می رسیم که چگونه می توان روحیهی افراد مبارز یا سربازان رزمنده را بالا برد؟

پاسخ آن است که: با داشتن یک جهان بینی روشن این امر امکان پذیر است، بدین منظور نکات زیر را باید توضیح داد:

۱- خداوند یکتا بر همه‌ی بندگان خویش مسلط است و تنها اوست که عظمتش بیکران و سپاهیانش پیروز است و سربازی که جهاد می کند در پیکار خود تنها باید به خداوند متکی باشد.

۲- تاریخ نشان می دهد که با وجود انبوه بیشمار گمراهان، کسانی که به خداوند تکیه نموده و با دشمنان او رزمیده‌اند، پیروز شده‌اند. برای مثال پیامبران بر دروغ‌زنانی که رسالت ایشان را انکار می کردند، فائق آمدند.

۳- از مرگ گریزی نیست، پس بهتر است انسان خود را برای آن آماده کند، به ویژه آنکه مرگ، منبع هراسها و دلهره‌هایی است که یگانه راه رهائی از آنها اطاعت از پروردگار است.

۴- دنیا محل گذر است و برای کسی بر جا نمی ماند. عمری که گذشت دیگر بازگشتی ندارد. دنیا چون روز یا ماهی است که سپری شده و فراسوی آن جز دوزخ یا بهشت چیزی نیست.

وقتی این حقایق را می دانیم رواست که هر آنچه خدا می طلبد با خشنودی بدو سپاریم. امام علی (ع) می فرماید:

احمده شکر الانعامه، و استعینه علی وظائف حقوقه، عزیز الجند، عظیم المجد، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله، دعا الی طاعته، و قاهر اعداءه جهادا عن دینه، لا یتنیه عن ذلك اجتماع علی تکذیبه، و التماس لطفاء نوره. فاعتصموا بتقوی الله...

«خدای را به پاس بخششهایش سپاس می گویم، و از او برای ادای حقوقش یاری می جویم که عظمتش بیکران و سپاهیانش پیروز است.»

و گواهی می دهیم که محمد (ص) بنده و فرستاده اوست. مردم را به پرستش او فراخواند و در جهاد در راه دین او بر دشمنان وی چیرگی یافت. همدستی گمراهان در انکار وی و تلاششان در خاموش کردن پرتوش در او کارگر نبود. در راه خداوند پرهیزکاری پیشه کنید که این ریسمان استوار است و پناهگاهی بلند و پایدار. مرگ را با سختی‌هایش پذیرا شوید، و پیش از آنکه فرارسد خود را مهیای آن سازید، و قبل از سر رسیدنش آماده باشید. و رستخیز همانا فرجام کار است، و این اندرزی می تواند بود برای عاقلان و عبرتی بهر جاهلان و پیش از فرارسیدن آن روز شما چه می دانید از تنگی گور، و شدت اندوه، و هراس برزخ، و لرزش‌های اضطراب، و درهم پیچی اندامها، و آکندگی گوشها از خاک و صدهای هولناک، و تاریکی مگاک و ترس عقاب، و فشار قبر، و

سختی سنگ گور؟

الله، الله، ای بندگان خدا دنیا بر شما می‌گذرد چنانکه بر پیشینیان گذشت، شما و قیامت به یکدیگر همبسته‌اید و گویی قیامت با نشانه‌هایش پیش آمده و با درفش‌هایش نزدیک شده و شما را در مسیر خود نگاهداشته است، و پنداری با دلهره‌هایش سر رسیده و سینه‌اش را گسترانیده، و دنیا از فرزندان خویش دست شسته و آنان را از آغوش خود برانده است. چون روزی است که سپری شد یا ماهی که سرآمد، تازگی آن رنگ کهنگی گرفت و فریبهی آن رو به لاغری گذاشت. در جایگاهی تنگ، با کارهایی درهم و آشفته که لهییش سخت سوزان، نفیرش بلند، زبانه‌اش فروزان، ضجه‌اش خشم‌آگین، شعله‌اش سوزان، خموشی‌اش دور، همیشه‌اش آشناک، وعده‌اش سهمگین، ژرفایش ناپیدا، کرانه‌هایش تاریک، ریگ‌هایش گدازان و گذرانش رسوائی خیز است. اما «آنان که به خاطر رضای پروردگار پرهیزکاری پیشه کردند جملگی به بهشت روان می‌شوند». از عذاب در امانند و از عتاب بر کنار. از آتش دوزخ دوری گرفته‌اند و سرای بهشت با وجود آنان آرامش یافته است و آنان نیز و از جایگاه آسوده خود خرسندند. اینان آن کسانی که در دنیا کردارشان پسندیده و دیدگانشان گریان بود. شب‌هایشان در دنیا از فرط نیایش و آمرزش خواهی روز بود، و روزهایشان از پارسایی و وارستگی شب گردیده. پس خداوند پاداش آنان را ادا نمود و به بهشت بازگشت داد، چه سزاوار آن بودند که با شادکامی پایدار در سرایی جاویدان بیاسایند.

پس ای بندگان خدا (از راه حق بیرون نروید) که با رعایت آن، پیرومند شما ظفر می‌یابد، و با پشت کردن به آن تباه کننده‌ی شما زیان می‌برد. با اعمال خود بر اجل خویش پیشی بگیرید، چه شما گروگان توشه‌ای هستید که به آخرت می‌فرستید، و به آنچه به جای آورده‌اید پاداش می‌گیرد، و بدانید که مرگ بر شما آنچنان فرود می‌آید که نه به بازگشت دست رسی خواهید داشت و نه از لغزش در امان خواهید بود. پروردگار، ما و شما را به طاعت خود و طاعت فرستاده‌اش بر گمارد و به برکت رحمتش ما و شما را ببخشد.

بر جای و استوار و در برابر بلا شکبیا باشید! دست و تیغ خود را در هوای زبانه‌تازان به کار نیندازید و در کاری که خدا شتاب روا نداشته، مشتایید. بدانید که هر کس از شما با معرفت حق پروردگار خویش و پیامبر و اهل بیتش در بستر جان سپارد، شهید مرده است و پاداش او بر عهده‌ی خداست و مستحق ثواب نیت نیکوکاری خویش است، و نیت او جای شمشیر زینش را می‌گیرد و هر چیزی را مدت و هنگام ویژه‌ای است.» [۱] (پس کارها را در وقت مناسب آن انجام دهید).

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۳۲.

رزمندگان بازگشته از جبهه

شمشیر چه می‌ستاند؟

آنچه باقی می‌گذارد، بی‌تردید برای جبران آنچه برده، کافی است. امام علی (ع) می‌گوید:

بقیه السیف ابقی عددا، و اکثر ولدا.

«جهادگرانی که به فیض شهادت نایل نیامده‌اند از شمار باقی‌تر و از فرزند بیشترند» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۸۱.

رهبری و جانشینی

در آستانه حرکت برای جنگ تبوک، به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم گزارش دادند که: احزاب سیاسی و گروه‌های منافق، قصد دارند در غیبت تو در شهر مدینه، دست به توطئه‌هایی بزنند و از فرصت به دست آمده سوء استفاده کنند.

رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم برای جانشینی خود در مدینه، و هم برای ریشه کن شدن توطئه‌ها، امام علی علیه السلام را انتخاب کرد تا در مدینه بماند.

و هر گونه توطئه‌ای را سرکوب کند.

با توجه به لیاقت‌ها و مدیریت عالی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم خطاب به آن حضرت فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي

(تو از برای من به منزله هارون برای موسی هستی، جز اینکه پس از من پیغمبری نیست).

آنچه از این حدیث به اثبات می‌رسد تنها رهبری و جانشینی در روزهای غیبت پیامبر از مدینه نیست بلکه ماجرای مانور نظامی به سوی تبوک باعث شد تا امامت و ولایت امام علی علیه السلام را به جهانیان ابلاغ فرماید. [۱].

این سخن پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم را برای امام علی علیه السلام (أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى) جماعتی از صحابه روایت کرده‌اند و در نزد ما از ثابت ترین و صحیح ترین احادیث است؛

الف- و سعد بن ابی وقاص نیز روایت کرده است.

ب- ابن ابی خنیمة [۲] و جابر بن عبدالله و اسماء دختر عمیس [۳] و ابن عباس و ابوسعید خدری و أم سلمة هم روایت کرده‌اند.

ج- ترمذی گفته است:

ما را حدیث کرد قاسم بن دینار کوفی از ابونعیم و او از عبدالسّلام بن حرب و او از یحیی بن سعد بن مُسیب و او از سعد بن ابی وقاص که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به امام علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى

و گفت: این حدیث، حدیثی است حسن و صحیح.

و گفت:

ما را حدیث کرد محمود بن غیلان از ابواحمد زبیری و او از شریک و شریک از عبدالله بن محمد بن عقیل و او از جابر بن عبدالله که پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم به امام علی علیه السلام فرمود:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى، إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.

د- یحیی بن معین [۴] حدیث کرد که به ما گفت: مروان بن معاویه فزاری و او از موسای جُهنی و او از فاطمه علیها السلام که فاطمه علیها السلام فرمود:

از اسماء دختر عمیس شنیدم که می‌گفت: از پیغمبرصلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که به امام علی علیه السلام فرمود:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِذْ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ بَعْدِي».

برای اطلاع بیشتر از مدیریت نظامی امام علیه السلام به کتاب امام علی علیه السلام و امور نظامی و دفاعی جلد چهارم این مجموعه مراجعه شود.

پی نوشت ها:

- [۱] منظور از جانشینی علی علیه السلام تنها برای اهل و عیال پیغمبر علیه السلام نبود، بلکه چنانچه از خود حدیث بر می آید، مراد امامت و ولایت علی علیه السلام پس از پیغمبر علیه السلام است.
- [۲] نام او احمد بن زهیر بن حرب نسایی بغدادی و کنیه اش ابوبکر است. او مورخ و از حافظان حدیث و از راویان ادب می باشد. محل تولد و وفاتش در بغداد بوده است. (۲۷۹ - ۱۸۵) (الاعلام - ۲۳ - ۱).
- [۳] اسماء دختر عمیس همسر ابوبکر است، مادر او هند دختر عوف می باشد. نخست جعفر بن ابی طالب بود و با او به سرزمین حبشه مهاجرت کرد. شوهرش جعفر ابن ابی طالب در روز موته کشته شد، سپس ابوبکر او را به ازدواج خود در آورد و چون ابوبکر در گذشت علی علیه السلام با او ازدواج نمود. او برای جعفر، عبدالله و محمد و برای علی یحیی را بدنیا آورد. برخی از صحابه مانند خلیفه دوم و ابوموسی اشعری و ابن عباس از او حدیث روایت کرده اند. وی خواهر میمونه همسر پیغمبر است. وی پیش از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در مکه به خانه ارقم وارد شود اسلام آورد و با رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیعت نمود. او حدود سال ۴۰ هجری در گذشت. (تهذیب الاسماء - ۲۳۰ - ۱).
- [۴] یحیی بن معین بن عون بن زیاد مکنی به ابوزکریا از موالی بنی مره غطفان است. اصلش از انبار است. از ائمه حدیث در زمان خویش بود. او پیشوایی ریانی و عالم و حافظ بود و از محدثان ثقه و استوار بود. ابن حنبل درباره او می گوید: هر حدیثی را که یحیی شناسد، حدیث نیست. در مدینه وفات یافت و بر همان سریری که پیغمبر را غسل دادند غسل داده شد و در بقیع مدفون گردید. شعرا او را به سال ۲۳۳ هجری مرثیه گفته اند. به هنگام وفات هفتاد و هفت ساله بود. (تهذیب الاسماء ج ۱، ص ۱۵۹).

رعایت حقوق مجرم حد خورده

شخصی را پس از محاکمه و اثبات جرم به دست قنبر دادند تا حد شرعی را بر او جاری کند. قنبر شلاق را گرفت و سرگرم اجرای حد شرعی شد، پس از اتمام حد شرعی، عصبانی شده کنترل خود را از دست داد و سه ضربه شلاق، اضافه بر حد شرعی بر بدن مجرم نواخت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که نظارت داشت؛

فَأَعَادَهُ عَلَى قَنْبَرٍ ثَلَاثَةَ أَشْوَاطٍ

شلاق را گرفت و سه ضربه بر بدن قنبر زد تا قصاص شود که چرا اضافه بر حد شرعی، انسانی را آزرده است. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] اصول کافی، ج ۷، ص ۲۰۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۱۸۲.

رعایت حقوق اقلیت های مذهبی (اهل ذمه)

معاویه افسری به نام «سفیان بن عوف غامدی» را دستور داد تا به مرزهای کشور امام یورش آورد، و با قتل و غارت ایجاد وحشت کند. و مرد (غامدی) به شهر (انبار) حمله کرد و باغارت اموال رُعب و وحشت ایجاد کرد.

در این میان زنان و مردان غیر مسلمان که در حمایت حکومت اسلامی بودند نیز آسیب دیدند این خبر امام علی علیه السلام را بسیار نگران کرد، درحالیکه خشمناک بود و یک طرف عبای آنحضرت بر روی زمین کشیده می شد.

به «نخيله» کوفه رفت،

ابتداء این خبر دردناک را بگوش همگان رساند که:

وَهَذَا أُوْحُو غَامِدٍ وَقَدْ وَرَدَتْ خَيْلُهُ الْأَنْبَارَ، وَقَدْ قَتَلَ حَسَّانَ بْنَ حَسَّانَ الْبَكْرِيَّ، وَأَزَالَ خَيْلَكُمْ عَنْ مَسَالِحِهَا. وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ، وَالْآخَرَى الْمَعَاهِدَةَ، فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَقُلْبَهَا وَقَلَائِدَهَا وَرِعْثَهَا، مَا تَمْتَنِعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِزْجَاعِ وَالْأَسْتِزْحَامِ. ثُمَّ انْصَبُوا رَفْوًا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمًا، وَلَا أَرِيقَ لَهُمْ دَمًا؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا. [۱].

(و اینک، فرمانده معاویه، (مرد غامدی) با لشگرش وارد شهر انبار شده و فرماندار من، «حسان بن حسان بکری» را کشته و سربازان شما را از مواضع مرزی بیرون رانده است.

به من خبر رسید که مردی از لشگر شام به خانه زن مسلمان و زنی غیر مسلمان که در پناه حکومت اسلام بود وارد شد، و خلخال و دستبند و گردن بند و گوشواره های آنها را بغارت برد، در حالی که هیچ وسیله ای برای دفاع، جز گریه و التماس کردن، نداشتند لشگریان شام با غنیمت فراوان رفتند بدون اینکه حتی یک نفر آنان، زخمی بردارد، و یا قطره خونی از او ریخته شود، اگر برای این حادثه تلخ، مسلمانی از روی تأسف بمیرد، ملامت نخواهد شد، و از نظر من سزاوار است.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- المصنّف ج ۱۰ ص ۱۵۴: عبدالرزاق بن هشام (متوفای ۲۱۱ه)

۲- حيلة الأبرار ج ۲ ص ۳۹۰: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ه)

۳- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۳۲۲ و ۳۵۹ و ج ۱ ص ۳۰۵: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۱ه)

۴- تاریخ بغداد ج ۱۲ ص ۳۰۵: خطیب بغدادی شافعی (متوفای ۴۶۳ه)

۵- تذكرة الخواص ص ۱۶۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ه)

۶- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۹ و ۱۵۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ه).

رعایت احترام زنان دشمن

در روزکاران امام، بسیاری از سربازان، و فرماندهان نظامی، زنان خود را در جنگها همراه می بردند، که پس از شکست از اسیران جنگی بشمار می آمدند،

امام علی علیه السلام نسبت به زنان دشمن شکست خورده، کمال احترام را می گذاشت و حقوق آنها را رعایت می کرد.

که در آغاز جنگ صفین به لشکریان خود فرمود:

وَلَا تَهَيَّبُوا النِّسَاءَ بَأْدَى، وَإِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ، وَسَيَّبْنَ أُمَّرَأَكُمْ، فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَالْأَنْفُسِ وَالْعُقُولِ؛ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَإِنَّهُنَّ لَمْسِرَكَاتٌ؛ وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعْبُرُ بِهَا وَعَقْبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

(زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هرچند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و

اندیشه کم توانند،

در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی به زنی حمله می‌کرد، او و فرزندانش را سرزنش می‌کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی. که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

- ۱- تاریخ ج ۳ ص ۸۲ ج ۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۲- کتاب صفین ص ۲۰۳: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)
- ۳- فروع کافی ج ۵ ص ۳۸ و ۱۲ و ۳۳ و ۳۸ و ۴۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۴- مروج الذهب ج ۲ ص ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۴۱۰: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ)
- ۵- کتاب الفتوح ج ۳ ص ۴۴: ابن أعمش کوفی (متوفای ۳۱۴ هـ).

رعایت حقوق دشمن در جنگ

امام علی علیه السلام در آغاز جنگ به سربازان خود رهنمود می‌داد که:

إِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ

آنگاه که ما با یاری خدا پیروز شدیم و دشمن شکست خورد.

لَمَّا تَقَاتَلُوهُمْ حَتَّى يَبْدُوَكُمْ، فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّتِهِ، وَتَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدُوَكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ. فَإِذَا كَانَتْ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِرًا، وَلَا تُصِيبُوا مُعَوَّرًا، وَلَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ.

با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا سپاس خداوندی را که حجت با شماست، و آغازگر جنگ نبودن، تا آن که دشمن بجنگ روی آورد، حجت دیگر بر حقانیت شما خواهد بود، اگر به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را که پشت کرده مکشید، و آن را که دفاع نمی‌تواند آسیب نرسانید، و مجروحان را نکشید. [۱].

که عناوین نامه ۱۴ به شرح زیر است:

آموزش اخلاقی در جنگ

- ۱- آغازگر جنگ نبودن لا تقاتلوهم حَتَّى يَبْدُوَكُمْ نامه ۱: ۱۴
- ۲- پرهیز از کشتن فراریان فلا تقتلوا مدبرا نامه ۲: ۱۴
- ۳- پرهیز از آزار ناتوانان ولا تصيبوا معورا نامه ۲: ۱۴
- ۴- پرهیز از کشتن مجروحان ولا تجهزوا على جريح نامه ۲: ۱۴
- ۵- پرهیز از آزار رساندن به زنان و لاتهيجو النساء بأذى نامه ۲: ۱۴

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

رعایت حقوق مردم

از نظر سیاسی، اجتماعی، هم ملت بر رهبری حقوقی دارد، و هم رهبر جامعه حقوقی بر عهده ملت دارد که فرمود:
 وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ
 عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ، وَعَزَا لِدِينِهِمْ.
 فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ.

(و در میان حقوق الهی بزرگ ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد.
 پس رعیت اصلاح نمی شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند، و زمامداران اصلاح نمی شوند جز با درستکاری رعیت.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

رعایت حقوق فرهنگی، سیاسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۳۴ به ابعاد فرهنگی، سیاسی و اجتماعی «حقوق متقابل رهبر و ملت» اشاره می فرماید که:
 أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا، وَلَكُمْ عَلَيَّ حَقٌّ: فَأَمَّا حَقُّكُمْ عَلَيَّ فَالْنَّصِيحَةُ لَكُمْ، وَتَوْفِيرُ فَيْئِكُمْ عَلَيَّكُمْ، وَتَعْلِيمُكُمْ كَيْلًا - تَجْهَلُوا،
 وَتَأْدِيبُكُمْ كَيْمًا تَعْلَمُوا.

وَأَمَّا حَقِّي عَلَيْكُمْ فَالْوَفَاءُ بِالْبَيْعَةِ، وَالنَّصِيحَةُ فِي الْمَشْهَدِ وَالْمَغِيبِ، وَالْإِجَابَةُ حِينَ أَدْعُوكُمْ، وَالطَّاعَةُ حِينَ أَمُرُّكُمْ.

حقوق متقابل مردم و رهبری

«ای مردم، مرا بر شما و شما را بر من حقی واجب شده است، حق شما بر من، آن که از خیرخواهی شما دریغ نورزم و بیت المال را میان شما عادلانه تقسیم کنم، و شما را آموزش دهم تا بی سواد و نادان نباشید، و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید.
 و اما حق من بر شما این است که با من وفادار باشید، و در آشکار و نهان خیرخواهی کنید، هرگاه شما را فرا خواندم اجابت نمایید
 و فرمان دادم اطاعت کنید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹: ۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج ۶ ص ۵۱ و ج ۳ ص ۱۲۴: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۲- الامامة السياسية ج ۱ ص ۱۵۰: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۳- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۳۸۰ و ص ۳۷۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)

۴- أنساب الاشراف ج ۱ ص ۱۹۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)

۵- کتاب مجالس ص ۱۴۶ م ۱۸ ح ۶: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ هـ)

۶- کتاب تذکره ص ۱۰۱: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۷- اختصاص ص ۱۵۳: شیخ مفید استاد سید رضی (متوفای ۴۱۳ هـ).

رهاورد حقوق متقابل

امام علی علیه السلام به ره آورد رعایت حقوق متقابل اشاره می‌کند که:

فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا الشُّنُنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَبَيَّسَتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.

(و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را پردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راههای دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌شود.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

رعایت حقوق محرومان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در میان انواع «حقوق متقابل اجتماعی» در نامه ۵۳ به رعایت حقوق محرومان می‌پردازد که:

ثُمَّ الطَّبَقَةُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَةِ وَالْمَسْكَنَةِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَمَعُونَتُهُمْ.

وَفِي اللَّهِ لِكُلِّ سَعَةٍ، وَلِكُلِّ عَلَى الْوَالِي حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يَضِلُّهُ، وَلَيْسَ يُخْرِجُ الْوَالِي مِنْ حَقِيقَتِهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ مِنْ ذَلِكِ إِلَّا بِالْإِهْتِمَامِ وَالِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ، وَتَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ، وَالصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ.

«قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد.

برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار حقی مشخص دارند، و زمامدار از انجام آن چه خدا بر او واجب کرده است نمی‌تواند موفق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۲- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۳- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۴- کتاب خصال ج ۱ ص ۱۰۲ باب ثلاثه ح ۵۷: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۵- علل الشرائع ص ۱۷۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۶- غرر الحکم ج ۱ ص ۱۸۵ و ۱۹۹ و ۳۶۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

رعایت عدالت و تساوی نسبت به مردم

امام علی علیه السلام در رهنمودی به فرماندار خود «اسود بن قطبه» در نامه ۵۹ نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْوَالِي إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَعَهُ ذَلِكَ كَثِيرًا مِنَ الْعَدْلِ، فَلْيُكُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَكَ فِي الْحَقِّ سَوَاءً؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْجَوْرِ عَوْضٌ مِنَ الْعَدْلِ، فَاجْتَنِبْ مَا تُتَكَبَّرُ أَمْثَالُهُ، وَابْتَدِلْ نَفْسَكَ فِيمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكَ، رَاجِعًا تَوَابَهُ، وَمُتَخَوِّفًا عِقَابَهُ.

وَاعْلَمَنَّ أَنَّ الدُّنْيَا دَارٌ بَلِيَّةٌ لَمْ يَفْرُغْ صَاحِبُهَا فِيهَا قَطَّ سَاعَةً إِلَّا كَانَتْ فَرَعَتْهُ عَلَيْهِ حَسْرَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّهُ لَنْ يَغْنِيكَ عَنِ الْحَقِّ شَيْءٌ أَبَدًا. وَمِنَ الْحَقِّ عَلَيْكَ حِفْظُ نَفْسِكَ، وَالْإِحْتِسَابُ عَلَى الرَّعِيَةِ بِجَهْدِكَ، فَإِنَّ الَّذِي يَصِلُ إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِي يَصِلُ بِكَ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به أسود بن قطبه فرمانده لشکر خلوان در جنوب شهر سرپل ذهاب)

مسئولیت‌های فرماندهی

«پس از یاد خدا و درود. اگر رأی و اندیشه زمامدار دچار دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسیار باز می‌دارد، پس کار مردم در آن چه حق است نزد تو یکسان باشد. زیرا در ستمکاری بهایی برای عدالت یافت نمی‌شود، از آن چه که همانند آن را بر دیگران نمی‌پسندی پرهیز کن، و نفس خود را در آن چه خداوند بر تو واجب کرده است، وادار، در حالی که امیدوار به پاداش الهی بوده و از کیفر او هراسناک باشی

و بدان که دنیا سرای آزمایش است، و دنیاپرست ساعتی در آن نمی‌آساید جز آن که در روز قیامت از آن افسوس می‌خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی‌نیاز نمی‌گرداند.

و از جمله حقی که بر توست آن که، نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیت تلاش کنی، زیرا آن چه در این راه نصیب تو می‌شود، برتر از آن است که از نیروی بدنی خود از دست می‌دهی. با درود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- کتاب طراز ج ۱ ص ۱۷۰: سید یمانی
- ۲- کتاب صفین ص ۵۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)
- ۳- منهاج البراعه ج ۳ ص ۲۰۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۴- غرر الحکم ج ۱ ص ۲۶۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)
- ۵- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۵۱۱ ح ۷۰۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۶- اعلام الدین ص ۱۰۷ و ۱۰۸: دیلمی (متوفای قرن ۸ هـ).

رعایت سادگی در غذا

امام علی علیه السلام در ساده زیستی ضرب المثل بود،

از غذاهای ساده استفاده می‌کرد، غذائی می‌خورد که عموم مردم می‌خوردند.

سخت تلاش داشت تا با محرومان و فقراء هم نوا باشد، روزی برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فالوده آوردند،

امام علی علیه السلام فالوده را میل نفرمود و اظهار داشت:

«چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالوده نخورد، من هم از او اطاعت می‌کنم و نمی‌خورم.» [۱].

زیرا در هوای گرم مدینه یا در کوفه تهیه فالوده از برف و شکر و دیگر ادویه‌های مورد لزوم، کار هر کسی نبود، و محرومان قدرت آن را نداشتند و چون فالوده غذای گروه خاصی از جامعه بود، رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم از آن استفاده نمی‌کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام هم برای رعایت سادگی در غذا و هم به جهت پیروی از سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فالوده نخورد.

پی نوشت ها:

[۱] کشف العُثمه ص ۳۷.

رسیدگی به محرومان

امام علی علیه السلام رسیدگی به محرومان را تنها با دستورالعمل و فرمان انجام نمی‌داد، بلکه شخصاً به رفع مشکلات مردم می‌پرداخت.

نان و خرما را درون زنبیل می‌گذاشت و با دوش مبارک حمل می‌کرد و به فقراء می‌رساند

اصحاب و یاران می‌گفتند:

يا أمير المؤمنين، نحنُ نَحْمِلُهُ

«یا امیرالمؤمنین علیه السلام ما این بار را بر می‌داریم.»

حضرت پاسخ می‌داد که:

رَبُّ الْعِيَالِ أَحَقُّ بِحَمْلِهِ

«رهبر امت سزاوارتر است که بردارد» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کوكب درّی ج ۲ ص ۱۳۲.

رسیدگی به کودکان بی سرپرست

نقل ابن شهر آشوب :

ابن شهر آشوب از عبدالواحد بن زید نقل می‌کند که:

روزی در کنار کعبه به عبادت مشغول بودم، دختر کوچکی را دیدم که خدا را به حقّ امیرالمؤمنین علی علیه السلام سوگند می‌دهد، و نام و شخصیت امام علی علیه السلام را در قالب الفاظ و عباراتی زیبا بیان می‌دارد.

شگفت زده شدم، پیش رفتم و پرسیدم:

ای دختر کوچک، آیا تو خودت علی علیه السلام را می‌شناسی؟

پاسخ داد: آری

چگونه علی را نمی‌شناسم در حالیکه از آن روز که پدرم در صفین به شهادت رسید و ما یتیم شدیم، علی علیه السلام همواره از ما حال می‌پرسید و مشکلات ما را برطرف می‌کرد.

روزی من به بیماری «آبله» دچار شدم، و بینائی خود را از دست دادم.

مادر و خانواده‌مان سخت ناراحت بودند، که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به خانه ما آمد، مادرم مرا نزد امام علی علیه السلام برد و ماجرا را تعریف کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آهی کشید و شعری خواند و دست مبارک را بر صورت من کشید. فوراً چشمان من بینا شد و هم اکنون به خوبی اجسام را از فاصله‌های دور می‌بینم،

آیا می‌شود علی علیه السلام را شناخت؟! [۱].

نقل عبدالواحد:

عبدالواحد بن زید نقل می‌کند که:

به زیارت حج رفتم، در وقت طواف دختر پنج ساله‌ای دیدم که پرده کعبه را گرفته، به دختری مثل خود می‌گفت: قسم به آنکه به وصایت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم انتخاب شد؛ میان مردم احکام خدا را یکسان اجرا می‌کرد؛ حجتش بر ولایت آشکار و همسر فاطمه مرضیه علیها السلام بود؛ مطلب چنین و چنان نبود.

از اینکه دختری با آن کمی سن، علی بن ابیطالب علیه السلام را با آن اوصاف تعریف می‌کرد در شگفت شدم که این سخنان بر این دهان بزرگ است!!

گفتم: دخترم آن کیست که این اوصاف را داراست؟

قَالَتْ ذَٰلِكَ وَاللَّهِ عَلَمُ الْأَعْلَامِ وَبَابُ الْأَحْكَامِ وَقَسِيمُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَرَبَّانِي هَذِهِ الْأُمَّةُ وَرَأْسُ الْأُمَّةِ، أَخُو النَّبِيِّ وَوَصِيَّهُ وَخَلِيفَتُهُ فِي أُمَّتِهِ ذَٰلِكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ

گفت: او والله بزرگ بزرگان، و باب احکام، و قسمت کننده بهشت و دوزخ، تربیت کننده این امت، اول امامان، برادر و وصی و جانشین رسول الله علیه السلام در میان امت، او مولای من امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب است.

با آنکه غرق تعجب شده بودم، با خود می‌گفتم:

این دختر با این کمی سن این معرفت از کجا پیدا کرده است؟

این مغز کوچک این همه اوصاف عالی را چگونه ضبط کرده و این دهان کوچک این مطالب بزرگ را چطور اداء می‌کند؟! گفتم:

دخترم علی علیه السلام از کجا دارای این صفات شد که می‌گوئی؟

پاسخ داد:

پدرم (عمار بن یاسر) مولا و دوست او بود که در صفین شهید شد، روزی علی علیه السلام به خانه ما به دیدار مادرم آمد، من و برادرم از آبله نابینا شده بودیم، چون ما دو یتیم را دید، آه آتشی کشید و گفت:

مَا اِنْ تَأَوَّهْتَ مِنْ شَيْءٍ مِنْ رُزِيَّتْ بِهِ

كَمَا تَأَوَّهْتَ لِلْأَطْفَالِ فِي الصَّغَرِ

قَدِمْتَ وَلِدَهُمْ مَنْ كَانَ يَكْفُلُهُمْ

فِي النَّائِبَاتِ وَفِي الْأَسْفَارِ وَالْحَضَرِ

«در هیچ مصیبتی که پیش آمده آه و ناله نکرده‌ام، مانند آنکه برای اطفال خردسال کرده‌ام.

اطفالی که پدرشان مرده، چه کسی کفیل و عهده‌دار آنها می‌شود؟

در پیشامدهای روزگار و در سفر و حضر»

آنگاه ما را پیش خود آورد، دست مبارک خویش را بر چشم من و برادرم مالید.

سپس دعاهائی کرد، دستش را پایین آورد که چشمان نابینای ما بینا شد.

اکنون من شتر را از یک فرسخی می‌بینم که همه‌اش از برکت او است، (صلوات خدا بر او باد).

کمر بند خویش را باز کرده که دو دینار بقیه مخارج خود را به او بدهم از این کار تبسمی کرد و گفت: این پول را قبول نمی‌کنم، گرچه امیرالمؤمنین علیه السلام از دنیا رفته ولی بهترین جانشین را در جای خود گذاشته است، ما امروز در کفالت حضرت حسن مجتبی علیه السلام هستیم، او ما را تأمین می‌کند، نیازی نداریم: که از دیگران کمک قبول کنیم. سپس آن دختر به من گفت:

علی علیه السلام را دوست می‌داری؟

گفتم: آری

گفت: بشارت بر تو باد، تو بر دستگیره محکمی چنگ زده‌ای که قطع شدن ندارد.

آنگاه از من جدا شد و این اشعار را زمزمه می‌کرد:

مَا بُتَّ عَلِيٌّ فِي ضَمِيرِ فَتَى

إِلَّا لَهُ شَهَادَةٌ مِنْ رَبِّهِ النَّعْمُ

وَلَا لَهُ قَدَمٌ زَلَّ الزَّمَانُ بِهَا

إِلَّا لَهُ ثَبَتَتْ مِنْ بَعْدِهَا قَدَمٌ

مَا سَرَّ نِيَّ إِنِّي مِنْ غَيْرِ شَيْعَتِهِ

وَإِنْ لِي مَا حَوَّاهُ الْعَرَبُ وَالْعَجَمُ [۲].

«دوستی علی در قلب هیچ جوانمردی گسترش پیدا نکرده، مگر آنکه نعمت‌های خداوندی نصیب او شده است.

دوست علی علیه السلام، اگر روزگار قدمی از او بلرزاند، قدمی دیگر برای او ثابت می‌ماند.

دوست ندارم که من از پیروان علی نباشم در عوض مال همه عرب و عجم از آن من باشد.»

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب.

[۲] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۲۲۱ - ۲۲۰، از بشاره المصطفی ص ۸۶ - و - ابن شهر آشوب آنرا در مناقب تج ۲ ص ۳۳۴ باب اموره مع المرضى و الموتی بطور اختصار نقل کرده است.

رواج فرهنگ ازدواج موقت

یکی دیگر از راه‌های مبارزه با مفاسد اجتماعی و روابط نامشروع، مُتعه «ازدواج موقت» است، زیرا بسیاری از زنان نمی‌توانند ازدواج دائم داشته باشند، فرزندانشان بزرگ و دارای داماد یا عروس هستند، و مشکلات فراوان خانوادگی مانع ازدواج دائم آنها است. و بسیاری از مردان از نظر اجتماعی، شخصیتی، اقتصادی، سیاسی نمی‌توانند زنان متعدّد دائم داشته باشند یا مسافرنند، و اقامت آنها در برخی از شهرها کوتاه است، اما نیاز به همسر دارند تا دچار انواع محرمات نشوند.

آیا اسلام فکری برای اخلاق جنسی زنان و مردان و جوانان جامعه نکرده است؟

یا عده‌ای به نام اسلام، بدعت‌هایی گذاشتند که سلامت جامعه اسلامی را مورد تهدید قرار داده است؟

در اسلام، ازدواج موقت، برای صاحبان عذرهای گوناگون مطرح شده است، و در زمان رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم با پیاده شدن احکام دین، با انواع مفاسد اجتماعی مبارزه می‌گردید که:

حلال الهی درست رواج پیدا کرد.

و ریشه‌های بسیاری از مفسد خشکید.

اما پس از سقیفه و بدعت‌های خلیفه اول و خلیفه دوم، و سیاست تغییر احکام الهی، ازدواج موقت نیز برداشته شد، و خلیفه دوم آن را حرام اعلام کرد و آشکارا گفت که:

هر کس مُتعه انجام دهد، گردنش را خواهم زد.

با تعطیل شدن حکم خدا، و بر زمین ماندن بسیاری از مشکلات جنسی جوانان و زنان بی شوهر، دوباره روابط نامشروع رواج یافت که متعه تا زمان حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به صورت ضد ارزش در آمد، و آن را یک امر خلاف اسلام می‌پنداشتند، که امام علی علیه السلام با تأسف فرمود:

لَوْ لَا مَا فَعَلَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فِي الْمُتَعَةِ مَا زَنَى إِلَّا شَقِيًّا

«اگر خلیفه دوم حکم خدا را نسبت به متعه تحریف نمی‌کرد، هیچکس جز افراد جنایتکار مرتکب روابط نامشروع نمی‌شدند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] روضه المتقین ج ۸ ص ۲۶۶ - و - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۵ و ج ۱۲ ص ۲۵۳.

روش برخورد با نیازمند

حارث همدانی حاجتی داشت، به منزل حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رفت، امام علی علیه السلام پس از سلام و احوال پرسی، فرمود:

آیا خواسته‌ای داری؟

حارث گفت: آری.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بلند شد و چراغ را خاموش کرد و فرمود:

ای حارث! چراغ را خاموش کردم که در برابر خواسته‌ات دچار ذلت و خواری نشوی.

حال هر چه می‌خواهی بگو!

زیرا از پیامبر اکرم علیه السلام شنیدم:

الْحَوَائِجُ أَمَانَةٌ مِنَ اللَّهِ فِي صُدُورِ الْعِبَادِ، فَمَنْ كَتَمَهَا لَهُ عِبَادَةٌ وَمَنْ أَفْشَاهَا كَانَ حَقًّا عَلَى مَنْ سَمِعَهَا أَنْ يَغِيْبَهُ

«خواسته‌های مردم در دل‌های بندگان امانت است، هر کس آن را پنهان دارد برای او عبادت نوشته می‌شود، و کسی که آن را آشکار کند، باید شنوندگان او را یاری کنند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بهج الصباغه ج ۱۲ ص ۲۱۲.

رعایت حق همسفر ذمی

ذمی به یهودیان و مسیحیانی می‌گویند که در پناه اسلام زندگی می‌کنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در راه کوفه با یک نفر ذمی همسفر گردید.

مرد ذمی به آن حضرت گفت:

بنده خدا کجا می‌روی؟

امام پاسخ داد:

می‌خواهم به کوفه بروم.

بعد از مدتی، مرد ذمی به راه دیگری برگشت و خواست از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جدا شود، حضرت نیز مقداری به دنبال او راه رفت.

مرد ذمی گفت:

بنده خدا مگر نگفتی که به کوفه می‌روی؟

امام علی علیه السلام فرمود: آری به کوفه می‌روم.

ذمی گفت: راهی که می‌روم راه کوفه نیست.

حضرت علی علیه السلام فرمود: می‌دانم راه کوفه نیست.

گفت: پس چرا با من می‌آیی؟

فرمود:

قال له أمير المؤمنين عليه السلام هذا من تمام الصحبة ان يشيع الرجل صاحبه هنيئاً اذا فارقه وكذلك امرنا نبينا صلى الله عليه وآله وسلم

«کمال رفاقت آن است که شخص در وقت جدا شدن به احترام رفیق، مقداری او را مشایعت کند، پیامبر ما صلی الله علیه وآله وسلم به ما چنین یاد داده است»

مرد ذمی گفت:

راستی آیا پیامبر شما چنین دستوری داده است؟

فرمود: آری

ذمی گفت:

پس آنان که به او ایمان آورده‌اند در اثر این اخلاق پسندیده است، گواهی می‌دهم که من نیز بر دین تو هستم. آنگاه با آن حضرت به کوفه آمد و چون امام را شناخت، اسلام آورد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج ۲ ص ۶۷۰ کتاب العشرة باب حسن الصحابة.

روش استفاده از حیوانات

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اسب سواری من هرگز سرنگون نشد، زیرا به هنگام سواری بر روی زراعت کسی نراندم و کشتزار کسی را پایمال نکردم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ۱۳ فصل پنجم.

روابط نیکو با خویشاوندان

امام علی علیه السلام دارای عواطف والای انسانی بود و در روابط اجتماعی، همه را بهره‌مند می‌فرمود: دعوت شام و نهار خویشاوندان را می‌پذیرفت و روابط گرم و محبت آمیزی با آنان داشت. خویشاوندان را به میهمانی دعوت می‌کرد و از آنها گرم پذیرائی می‌کرد. به عیادت مریضان، خویشاوندان و دیگران می‌رفت. در تولد فرزند برای تبریک گفتن به منازل دوستان و یاران می‌رفت. در میهمانی‌ها دست مهمان را می‌شست. در مرگ یاران و خویشاوندان به تسلیت بازماندگان می‌رفت و به مصیبت دیدگان تسلیت می‌گفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۵۴ و ۲۹۱ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

روش تبریک گفتن برای تولد فرزند

روزی برای تبریک گفتن به یکی از یاران که تازه صاحب فرزند شده بود، رفت و دیگران هم حضور داشتند. یکی به پدر نوزاد گفت:
قدم این نوزاد قهرمان و یگه سوار مبارک باشد.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:
اینگونه برای تولد فرزند تبریک نگو، بلکه بگو:
شَكَرَتِ الْوَاهِبِ، وَ بُورِكَ لَكَ فِي الْمَوْهُوبِ وَ بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ رَزَقَتْ بَرَّةً
«خدای بخشنده را شکر کن، و این فرزند بر تو مبارک باشد، امیدوارم بزرگ شود و از نیکوکاریهایش بهره‌گیری» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۵۴ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

روش برخورد با اسیر

امام علی علیه السلام نسبت با اسیرانی که با امام علی علیه السلام جنگیدند و در اسارت به سر می‌بردند و نسبت به این ملجم، که حضرت را به شهادت رساند و پس از حمله به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اسیر شد و در زندان به سر می‌برد، فرمود:
اَلْبِسُوهُمْ مِمَّا تَلْبَسُونَ وَ اطْعِمُوهُمْ مِمَّا تَأْكُلُونَ
«از لباس‌هایی که خود می‌پوشید به آنها بپوشانید و از غذاهایی که خود می‌خورید به آنها بخورانید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] روضه‌الواعظین ص ۱۳۱ مجلس ۱۰ - و - مناقب آل ابی طالب ۲ ص ۹۷.

رعایت عدالت نسبت به طرفین ادعا

شیخ طوسی نقل می‌کند که:

مردی به عنوان مهمان بر امام علی علیه السلام وارد شد و چند روزی پذیرائی شد، و نگفت که باشخصی دعوی کرده و در فلان روز باید محاکمه شوند

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام آگاه شد چون باید قضاوت می‌کرد و عدالت رانست به طرفین دعوی رعایت می‌فرمود به مهمان خود فرمود:

أَخْضَمُ أَنْتَ؟

آیا برای محاکمه و خصومت آمدی؟

پاسخ داد: آری

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تَحَوَّلْ عَنَّا، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نَهَى أَنْ يُضَافَ خَضَمٌ إِلَّا وَ مَعَهُ خَضَمُهُ

(اکنون از مهمانی ما خارج شو که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از پذیرائی یکی از طرفین دعوی نهی فرموده است). [۱].

با اینکه امام علی علیه السلام در بزرگواری و اکرام به مهمان شهرت داشت، اما عدالت در قضاوت اصلی است که باید رعایت شود، و بر دیگر ارزش‌های رفتاری، برتری دارد.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۶، ص ۲۲۶، باب آداب الاحکام، حدیث ۵۴۴: شیخ طوسی.

رشوه خواری

اشعث بن قیس، پدر زن امام مجتبی علیه السلام و از یاران امام بود که بعدها فریب معاویه را خورده و در تمام توطئه‌ها دخالت داشت،

دختر او «اسماء» امام مجتبی علیه السلام را به شهادت رساند،

و پسر او محمد اشعث در قتل مسلم و سپس در کربلا دخالت داشت.

در دوران زندگی امام علی علیه السلام، اشعث بامردی دعوا داشت و فردا می‌بایست در محکمه علی علیه السلام حاضر شده محاکمه گردد.

شب، حلوانی آماده کرده برای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برد تا از این راه امتیازی برای محاکمه فردا به دست آورد.

امام علی علیه السلام در را گشود و نگاهی به حلوا کرد و فرمود:

وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَفْنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَيْئِهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيقِ حَيْهٍ أَوْ قَيْهٍ، فَقُلْتُ:

أَصِلَّةٌ، أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!

فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ.

فَقُلْتُ: هَبْلَيْتِكَ الْهَيُولُ! أَعَزَّ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لَتَخْدَعَنِي؟ أَمْخَبْتُ أَنْتَ أَمْ دُو جِنَّهُ، أَمْ تَهَجَّرُ؟ وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتُ أَفْلَاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلُبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لِأَهْوَنُ مِنْ وَرَقَةٍ فِي فَمٍ جَرَادَةٍ تَقْضُمُهَا. مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَلِكَ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعَقْلِ، وَفُتْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

(و از این حادثه شگفت آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد [۱] و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است. گفت: نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان می گویی؟ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست تر است علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟! به خدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزشها، و از او یاری می‌جوییم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نوشتند که اشعث بن قیس بود.

[۲] خطبه ۲۲۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

راه حل مشکلات فرزند دو سر

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام کودکی که دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر بود، به دنیا آمد. خانواده آن کودک میزان ارث او را از آن حضرت پرسیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هنگامی که خواب است بر او فریاد زنند، اگر هر دو سیر با هم بیدار شدند یک نفر است و یک ارث می‌برد و اگر یکی بیدار و دیگری همچنان خواب ماند دو ارث می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۱، در کافی از بزندی از ابوجمیله نقل کرده که می‌گوید:

در فارس زنی شوهردار را دیدم دارای دو سر و دو سینه بر یک کمر، که هر کدام نسبت به دیگری رشک می‌برد. و نیز از دیگری نقل کرده که می‌گوید: مردی به این کیفیت دیدم که هر دو به بافندگی مشغول بودند. (فروع کافی ج ۷ ص ۱۵۹ حدیث ۲ و ۳).

رد گواهی یهود و پذیرش گواهی نصاری

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه السلام خطبه «شقشقیه» را می‌خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سؤال کرد، از جمله پرسید؛

دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده‌اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می‌شود؟

آن حضرت علیه السلام فرمود:

نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می‌دهند. [۱].
و نیز پرسیدند:

آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی پذیرفته می‌شود؟
آن حضرت فرمود:

آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید:

«وَلْتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى»

«و می‌یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان کسانی که گفته‌اند مائیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی‌کنند» [۲].

و کسی که از عبادت خدا تکبر نمی‌ورزد گواهی دروغ نخواهد داد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹۸.

[۲] سوره مائده آیه ۸۲.

[۳] شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

راز جنازه‌ای در محراب

یک روز خلیفه دوم برای نماز صبح وارد مسجد شد و چون گام در محراب نهاد شخصی را در برابر خود خفته یافت.
به غلام خود گفت تا او را برای شرکت در نماز بیدار کند.

چون غلام نزدیک شد او را در جامه زنانه مشاهده کرد و گمان کرد زنی از زنان انصار است که شب را به تهجد گذرانده و سپس به خواب رفته است، امّا هرچه او را حرکت داد از جای برنخاست و چون پرده از روی او گرفت او را مردی جوان و خوش سیما یافت که جامه زنانه بر تن و زخمی جانکاه بر گلو داشت که هنوز خون از رگ‌های او روان بود.

خلیفه دوم چون از این ماجرا با خبر شد دستور داد تا پیکر خون آلود را در یکی از گوشه‌های مسجد جای دادند.

بعد از نماز هرچه پیرامون آن جنازه مانده در محراب فکر کردند به جایی نرسیدند، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کمک خواستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد تا بدن مقتول را دفن کنند و منتظر بمانند تا آنکه کودکی را در همین محراب به زودی خواهی دید که با یافتن آن کودک به راز قتل و هویت قاتل آشنا می‌شوی.

چون نه ماه از آن ماجرا گذشت، یک روز به هنگام اداء نماز صبح، گریه کودکی از کنار محراب توجه خلیفه را جلب کرد.
به غلام خود دستور داد:

تا کودک را بردارد و چون نماز صبح پایان یافت او را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام برد.

امام علی علیه السلام فرمود:

تا طفل را به زنی شیرده از انصار سپردند و چون نه ماه بر این ماجرا گذشت و عید فطر فرا رسید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به دایه فرمود:

کودک را درون مسجد ببر، هرگاه زنی به درون مسجد می‌آید و کودک را می‌بوسد و می‌گوید: «ای ستم‌زده، ای فرزندِ مادرِ ستم‌زده، ای فرزندِ پدرِ ستمکار، او را دستگیر کن و به نزد من بیاور.»

دایه فرمان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و چون کودک را به نمازگاه برد زنی جوان که جمالی خیره‌کننده داشت او را آواز داد و گفت تو را به محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله وسلم قسم می‌دهم که لحظه‌ای صبر کن. چون دایه توقف کرد، آن زن فرارسید و کودک را گرفت و با شوق و شَعَف فراوان او را بوسید و گفت: «ای ستم‌زده، ای فرزندِ مادرِ ستم‌زده، ای فرزندِ پدرِ ستمکار، چقدر به کودک من که مرگ او را از کنارم در ربود شباهت داری.» پس کودک را به دایه داد و خواست تا بازگردد.

دایه آستینش را گرفت و او خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد. آن زن داستان خود را اینگونه برای آن حضرت تعریف کرد: «من دوشیزه‌ای از انصارم،

پدرم عامر بن سعد خزرجی در میدان جنگ در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم کشته شد، و مادرم در دوران خلافت خلیفه اول بدرود زندگی گفت و مرا تنها به جای گذاشت تا از شدت غربت و رنج تنهایی با زنان همسایه مأنوس شدم، یک روز در آن میان که با جماعتی از زنان مهاجرین و انصار بودم پیرزنی که تسبیح در دست و تکیه بر عصا داشت آمد و سلام کرد و نام یکایک از بانوان را پرسید، تا اینکه نوبت به من رسید.

گفت: نام تو چیست؟

گفتم: نام من جمیله است.

گفت: دختر کیستی؟

گفتم: دختر عامر انصاریم.

گفت: پدر نداری؟

گفتم: نه.

گفت: شوهر کرده‌ای؟

گفتم: نه.

در این موقع نسبت به من اظهار رحم و محبت کرد و بر حال زارم گریست و گفت: آیا زنی را می‌خواهی که با او مأنوس شوی و او تو را خدمت و کمک کند؟ گفتم: آری.

گفت: اینک من حاضرم تا برای تو مادری مهربان باشم.

من از شنیدن سخنان او خوشحال شدم و گفتم:

به خانه من بیا خانه خانه تو و فرمان از آن تو است،

پیر زن به خانه آمد و آب طلبید و وضوء گرفت،

در این هنگام مقداری نان و خرما و شیر پیش او حاضر کردم و او را به صرف طعام فراخواندم، چون آن غذاها را دید، سخت گریه کرد،

از علت گریه‌اش پرسیدم،

گفت:

دخترم، طعام من مقداری نان جو و اندکی نمک است.

آنگاه بار دیگر گریه آغاز کرد و گفت:

اکنون زمان صرف طعام من نیست، بگذار تا نماز عشاء را بگذارم، سپس به نماز برخاست.

چون نماز عشاء را خواند، مقداری نان جو و اندکی نمک حاضر کردم و چون طبق را در برابر او نهادم مقداری خاکستر طلبید و با

نمک بیامیخت و سه لقمه از آن برگرفت و بار دیگر به نماز برخاست و تا طلوع فجر همچنان به نماز و دعا پرداخت.

چون سپیده دمید، نزد او رفتم و سرش را بوسه زدم و گفتم:

از خدا مسئلت کن تا مرا بیمارزد، زیرا دعای تو رد نخواهد شد.

گفت:

تو دوشیزه‌ای زیبایی و من چون از خانه بیرون شوم بر تنهایی تو بیم دارم، از اینرو تو به همدمی نیازمندی.

من دختری خردمند و دانا و عابد و پارسا دارم که از تو بزرگ‌تر است، هرگاه بخواهی او را نزد تو می‌آورم تا یار و غمگسار تو

باشد؟

گفتم: این که سؤال ندارد، اختیارم دست شماست.

زن از خانه بیرون رفت و ساعتی بعد تنها بازگشت.

گفتم: چرا خواهر مرا به همراه نیاوردی؟

گفت: دختر من با کسی دمساز نمی‌شود و آمد و رفت زنان مهاجرین و انصار به خانه تو او را از عبادت باز می‌دارد.

گفتم: من عهد می‌کنم که تا او در خانه من باشد هیچکس را به خود راه ندهم.

پیر زن بار دیگر از خانه بیرون رفت و چون ساعتی گذشت با زنی که روی خود را سخت پوشیده بود و جز چشمانش چیزی پیدا

نبود، بازگشت، لیکن آن زن بر در حجره من ایستاد.

گفتم: چرا وارد نمی‌شوی؟

پیر زن گفت: شدت شادی دیدن تو گام‌های او را از حرکت بازداشته است.

گفتم: هم اکنون من می‌روم و قفل بر در خانه می‌نهم تا بیگانه‌ای به درون نیاید.

آنگاه چون در خانه را بستم، دست به دامن زن جوان زدم و گفتم:

نقاب از رخ بردار.

اما او جوابی نداد،

وقتی مقنعه را از سرش گرفتم، در برابر خود مردی جوان یافتم که ریشی سیاه و دست و پائی خضاب شده و لباسی زنانه بر تن

داشت از تماشای این منظره سخت ترسیدم و بر سرش فریاد زدم؛ که از خانه من بیرون برو.

آیا از خشم خلیفه دوم نمی‌ترسی.

آنگاه قدمی به عقب گذاردم تا از کنار او دور شوم، لیکن مرا مهلت نداد و آبروی مرا بُرد.

از شدت مستی بیهوش بر زمین افتاد،

در این حال کاردی که در کمر بسته بود، درخشید و من آنرا برگرفته و بی‌درنگ گلوگاهش را قطع کردم و گفتم:

«خدایا تو میدانی که او به من ستم کرد و مرا رسوا ساخت و پرده عفتم را درید و من کار خود را به تو واگذار کردم،

ای کسی که چون بنده‌ای کارش را به او باز گذارد، بی‌نیازش خواهی ساخت، ای خدای پرده پوش و ای خالق رازدار.

و چون شب شد، پیکرش را برداشتم و در محراب مسجد افکندم.»

چون زن جوان داستان خود را تعریف کرد، خلیفه دوم زبان به مدح و ثنای امیرالمؤمنین علیه السلام گشود و گفت:

من خود گواهم که پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

«من شهر علم هستم و علی دروازه آن شهر است»

و نیز فرمود:

«برادر من علی به زبان حق سخن می‌گوید»

سپس رو به امیرالمؤمنین علیه السلام کرد و گفت:

حکم این قضیه چیست.

امام علی علیه السلام فرمود:

«اما مقتول در این قضیه خون‌بهائی ندارد، زیرا مرتکب گناهی بزرگ شده است، و این زن هم مستوجب کیفری نیست، زیرا در انجام این عمل زشت مجبور بوده است.»

سپس رو به زن جوان کرد و فرمود:

«وظیفه تو است که پیر زن جنایتکار را به دادگاه عدالت حاضر کن تا به سزای اعمال خود برسد.»

زن انجام آن وظیفه را برعهده گرفت.

چند روز بعد پیرزن دستگیر شد و امام فرمان داد تا آن پیرزن حيله گر و نیرنگ باز را سنگسار کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضاء در اسلام، ص ۲۹۶ - و در قضاوت‌های محیر العقول، ص ۷۹ می‌نویسد پسر آن زن بزرگ شد و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام در صفین شهید شد. کیفر کردار، ج ۱، ص ۲۴۱.

رفع تهمت از دختری یتیم

امام صادق علیه السلام نقل فرمود که:

در زمان خلیفه دوم دختری یتیمی را تهمت زدند که وی زنا کرده است.

جریان او چنین بود که تاجری در مدینه برای کسب و کارش بیشتر به مسافرت می‌رفت، و برای اینکه همسرش تنها نماند دختری یتیمی را به خانه‌اش آورده و در کنار همسرش قرار می‌داد.

چون آن دختر بزرگ شده و به کمال و جمال رسید، همسر آن تاجر از عاقبت کار ترسید، و نگران شد که شوهرش سرانجام با آن دختر ازدواج خواهد کرد.

برای جلوگیری از این کار، روزی در غیاب شوهرش به آن دختر شراب خوراند، و آنگاه که مست شد و بکارت او را از بین برد، وقتی تاجر از سفر بازگشت به او گفت:

دختر زنا داده است!

سرانجام شکایت به خلیفه دوم تسلیم شد، و زنان همسایه نیز شهادت دادند که با چشم خود دیده‌اند که آن دختر بی‌چاره زنا داده

است!

و او نیز از خودش دفاع کرد و گفت:

من با کسی خلاف نکرده‌ام.

سرانجام خلیفه دوم از قضاوت عاجز ماند و برای حل این موضوع به علی بن ابیطالب مراجعه کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن زن پرسید:

آیا شما بینه و حجّت دارید که این دختر زنا داده است؟

آن زن همسایه‌های خود را معرفی کرد و گفت:

اینها دیده‌اند که این دختر کار خلاف کرده است.

امام علی علیه السلام شمشیرش را از غلاف در آورد و بر روی زانواهایش قرار داد، و سپس فرمود:

زنان همسایه را جداگانه در جاهائی نگهدارند.

و خطاب به زن فرمود:

حقیقت را بگو.

اما زن بر دروغ خود اصرار می‌ورزید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سپس یکی از زنان شهود را حاضر کرد و به او گفت:

مرا می‌شناسی؟ من علی بن ابیطالب هستم و این هم شمشیر من است.

زن قبلی ماجرا را گفته است، و من به او امان داده‌ام، و تو اگر راست نگوئی، با شمشیرم تو را آدب خواهم کرد.

زن گفت:

یا امیرالمؤمنین! این دختر زنا نکرده است، بلکه چون زن تاجر نگران جمال و کمال آن دختر بود، و می‌ترسید که شوهرش با وی

ازدواج کند، از این جهت او را مست کرد و بکارت وی را پاره کرد.

حضرت تکبیر گفته و فرمود:

من اولین کسی هستم که در میان شهود فاصله انداخته و از این راه حقیقت را فاش کردم و کسی جز «دانیال» پیامبر چنین کاری

نکرده است.

آنگاه زن تاجر به سزای عمل خود رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۴۲۵.

روش صحیح کیفر دادن

امام علی علیه السلام در کیفر دادن افراد مجرم، شیوه‌های اخلاقی، روانی را بگونه‌ای بکار می‌گرفت، که مجرم پس از مجازات نیز

از ارادتمندان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گرفت زیرا:

- در مجازات شتاب نمی‌کرد

- در چند مرحله اعتراف می‌گرفت

و زشتی گناه انجام شده را تذکر می‌داد.

- در مجازات عقده زدائی نداشت و تنها حدّ شرعی را رعایت می‌کرد.

تا قنبر در شلاق زدن مجرمی ۳ عدد اضافه زد، امام علی علیه السلام او را قصاص کرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چونان پدری دلسوز با مجازات شده رفتار می‌نمود،

و مانند طبیبی شفا دهنده بود،

که پس از اجرای حدّ یا قطع انگشتان دست دزد، از ستایش گران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌شدند.

به یک نمونه توجه کنید:

شخصی به نام «أفلح» در مشکلات سخت زندگی سرانجام به دزدی آلوده شد.

پس از دزدی ناراحت و پشیمان شد،

خدمت امام علی علیه السلام رفت و چند بار اعتراف کرد،

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام حدّ شرعی را با قطع چهار انگشت او، جاری کرد.

یکی از فرصت طلبان به نام «ابن کوّا» که از خوارج نهروان بود، تلاش کرد تا او را وسوسه کند و علیه حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام بشورانند، گفت:

آه چه کسی انگشتان تو را قطع کرد؟ چقدر بی رحم بود؟

ناگهان «أفلح» در میان مردم بازار پیاخاست و شروع به مدح و ستایش امام علی علیه السلام کرد و گفت:

(قَطَعَ يَمِينِي إِمَامٌ حَنَفِيٌّ، بَدْرِيٌّ، أُحْدِيٌّ، مَكِّيٌّ، مَدَنِيٌّ، أَبْطَحِيٌّ، هَاشِمِيٌّ، قُرَشِيٌّ

قَطَعَ يَمِينِي إِمَامٌ التَّقِيُّ، وَابْنُ عَمِّ الْمُصْطَفَى، شَقِيقُ النَّبِيِّ الْمُجْتَبَى، لَيْثُ الثُّرَيِّ، غَيْثُ الْوَرِيِّ، حَتْفُ الْعِدَى وَ مِصْبَاحُ الْهُدَى)

(دست مرا امامی قطع کرد که یکتا پرست و مبارز بدر و اُحد است و در مکه و مدینه و سرزمین ابطح معروف است، از قبیله بنی هاشم

و قریش است.

دست مرا امام پرهیزکاران، پسر عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم میوه دل رسول خدا، شیر بیشه شجاعت، عامل رحمت امت، و

کوبنده دشمن، و چراغ هدایت، قطع کرد.)

همه مردم با شگفتی او را تحسین کردند.

وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید او را طلبید و مورد محبت قرار داد.

آنگاه خطاب به ابن کوّا فرمود:

ای فرزند کوّا، ما را دوستانی است که اگر آنان را قطعه، قطعه کنیم، جز بر دوستی آنان نیفزاید، و ما را دشمنانی است که اگر غسل

در گلوی آنان بریزیم، جز بر دشمنی و کینه توزی آنها نمی‌افزاید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۲۰۴ - و ناسخ امیرالمؤمنین علیه السلام، ج ۴، ص ۱۷۳.

رعایت اصول انسانی در اجرای حد شرعی

شخصی را خدمت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند تا حدّ شرعی بر او جاری کند.

امام علی علیه السلام مشاهده فرمود که بدن آن فرد جانی زخم است، پس از اجرای حدّ خودداری کرد و فرمود:

أُخْرُوهُ حَتَّى تَبْرَأَ

(او را ببرید تا زخمهای بدنش بهبود یابد). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] النهایه، ج ۲، ص ۱۳۴ - وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۰.

رد دلائل اهل سنت

أفمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون؟
(سوره یونس آیه ۳۵)

دلیل یکم - چون ابو بکر نسبت بر رسول خدا فداکاری کرده و هنگام هجرت با او سفر کرده و مصاحب او و رفیق غار بود لذا از روی در قرآن نام برده شده و این فضیلت دلیل شایستگی او بر خلافت میباشد.

رد دلیل فوق - اولاً چنانکه در فصل یکم این بخش بثبوت رسید امامت و جانشینی رسول خدا منشأ الهی دارد و امام باید از جانب خدا تعیین شده و بوسیله پیغمبر بمردم ابلاغ گردد همانطوریکه برابر آیه تبلیغ در غدیر خم تعیین و ابلاغ گردیده است. ثانیاً مسافرت ابو بکر با آنحضرت طبق قرار قبلی نبوده بلکه تصادفاً در راه با او برخورد کرده بود و طبری در جزء سیم تاریخ خود مینویسد که ابو بکر از عزیمت پیغمبر اطلاعی نداشت.

ثالثاً نفس مصاحبت دلیل فضیلت نمیشود زیرا حضرت یوسف نیز در زندان عزیز مصر با دو نفر کافر که بارباب انواع قائل بودند مصاحب بود که در اینمورد خداوند از قول او فرماید: یا صاحبی السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار؟ ای دو مصاحب و رفیق من آیا خدایان متفرق (که شما قائلید) بهترند یا خدای یکتای قاهر؟ پس ممکن است دو نفر هم که با هم تضاد عقیده دارند با هم یار و مصاحب شوند.

رابعاً این سخن که از ابو بکر در قرآن یاد شده دلیل بر مذمت و طعن او است نه دلیل بر فضیلت او زیرا آیه شریفه چنین است: فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا. یعنی خداوند پیغمبرش را موقعیکه کافران او را (از مکه) بیرون میکردند یاری نمود و یکی از آندو تن (رسول خدا) که در غار بودند برفیق و همسفر خود (بابو بکر که از ترس مشرکین مکه پریشان و مضطرب بود) گفت اندوهگین مباش که خدا با ما است.

از بیان آیه معلوم میشود که ابو بکر از این مصاحبت و مرافقت اتفاقی پشیمان بوده با اظهار عجز و بیم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله را ناراحت مینمود و آنحضرت او را دلداری میداد. و اینجا سؤالی پیش میآید که آیا حزن و اندوه ابو بکر برای خدا بوده و عمل نیکی محسوب میشد یا بر عکس صرفاً از ترس جان خود اندوهگین بود؟

اگر حزن او در راه خدا بود چرا پیغمبر او را از عمل نیک منصرف میکرد و اگر از ترس جان خود بود در اینصورت این آیه نه تنها بر فضیلت او دلالت ندارد بلکه بز دلّی و ترسوئی او را میرساند که در نتیجه این جبن و ضعف پیغمبر را نیز ناراحت نمیکرد و خداوند هم در آن غار مخوف پیغمبر را مورد لطف و توجه قرار داده و هیچگونه ارزشی بمصاحبت ابو بکر قائل نشده است زیرا در دنباله آیه مزبور فرماید: فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها. پس خداوند آرامش خاطر بر پیغمبرش نازل فرمود و او را با سپاههای غیبی که شما ندیده‌اید تأیید نمود. طرفداران ابو بکر میگویند خداوند آرامش و سکون خاطر را بابو بکر فرستاد نه برسولش زیرا آنحضرت احتیاجی بآرامش نداشت در پاسخ میگوئیم دنباله آیه میفرماید و او را بلشگرهای غیبی تأیید کرد و چون مؤید بلشگرهای غیبی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است بنا بر این نزول سکینه هم در باره آنحضرت است چنانکه در اول آیه هم میفرماید فقد نصره الله یعنی موقع خروج از مکه هم فقط پیغمبر مورد نصرت خدا بوده نه ابو بکر.

اما اینکه میگویند پیغمبر احتیاجی با آرامش نداشت خداوند در همان سوره صریحا نزول سکینه را در جنگ حنین به پیغمبر بیان فرموده است آنجا که فرماید: ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین آنگاه خداوند سکون و آرامش را بر رسول خود و مؤمنین نازل فرمود. پس همچنانکه در این آیه علاوه بر رسول خدا بر مؤمنین هم سکینه نازل شده است در آنجا نیز اگر ابو بکر هم مشمول مفاد آن آیه بود از او هم نام برده میشد و آیه چنین نازل میگشت:

فانزل الله سکینته علیه و علی صاحبه و یا فانزل الله سکینته علیهما و ایدهما... ولی می‌بینیم ضمیر تشبیه در کار نیست در نتیجه نزول سکینه و آرامش، و تأیید بوسیله لشگرهای غیبی فقط در باره رسول اکرم است و ابو بکر هم با همان حالت ترس و لرز در غار باقی مانده است و ما از برادران سنی می‌پرسیم این چه فضیلتی است که شما برای ابو بکر تراشیده‌اید و اگر هم فضیلت را ملاک خلافت میدانید باز هم در داستان هجرت قهرمان این صحنه پر آشوب علی علیه السلام بوده است که در همان شب مرگ حتمی را از جان و دل استقبال کرد و در فراش پیغمبر بیتوته نمود و بنا بگفته ابن ابی الحدید و سایر علمای بزرگ عامه آیه و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضاة الله در شأن او نازل گشت. فتدبروا یا اولی الابصار!

دلیل دوم میگویند چون پیغمبر در روزهای آخر زندگانی خود که بحالت بیماری در منزل عایشه بستری بود ابو بکر را برای نماز خواندن با مسلمین بمسجد فرستاد بنا بر این در واقع با همین مأموریت پیشوائی او را بر مسلمین محرز و مسلم نمود!

رد دلیل فوق - اگر نماز خواندن کسی با مسلمین دلیل خلافت او باشد باید قبول کرد که شایسته‌تر از ابو بکر هم وجود داشته و او عتاب بن اسید بود که هنگام فتح مکه برای خواندن نماز صبح و عشاء و مغرب پیشنماز مسلمین بود در حالیکه برای پیغمبر هم هیچگونه رادع و مانعی وجود نداشت پس کسیکه در مکه یعنی در شریفترین مکانها با وجود خود پیغمبر صلی الله علیه و آله با مسلمین نماز بخواند شایسته‌تر از ابو بکر است که هنگام ضرورت و بیماری رسول خدا بمنظور نماز خواندن بمسجد رفته باشد.

از طرفی ابو بکر را پیغمبر نفرستاده بود بلکه موقعی که بلال اذان گفت حال آنحضرت خوش نبود عایشه بمؤذن گفت که بیدرم بگو برود با مردم نماز بخواند و چون حال رسول اکرم صلی الله علیه و آله بجا آمد پرسید چه کسی برای نماز خواندن رفته است؟ عایشه گفت چون شما حال نداشتید من بمؤذن گفتم که ابو بکر با مردم نماز بخواند حضرت برای اینکه مبدا ابو بکر همین نماز خواندن را دستاویز خلافت خود کند با همان حالت بیماری در حالیکه بعلی علیه السلام و فضل بن عباس تکیه داده بود وارد مسجد شد و در اینموقع فقط تکبیر اول نماز گفته شده بود که رسول خدا وارد محراب گردیده و ابو بکر را پشت سر گذاشت و خود مشغول نماز خواندن شد و باین قسمت اخیر که پیغمبر از نماز خواندن ابو بکر با جماعت ممانعت فرمود خود اهل تسنن اعتراف دارند چنانکه ابن ابی الحدید در قصائد سبعة خود گوید:

ولا كان معزولا غداة براءة

ولا عن صلوة ام فيها مؤخرا

یعنی علی علیه السلام مثل ابو بکر نه از بردن سوره براءة معزول شد و نه از امامت نماز جماعت که قصد آنرا کرده بود بر کنار گردید.

نتیجه اینکه ابو بکر را عایشه برای نماز خواندن بمسجد فرستاده بود نه پیغمبر زیرا اگر آنحضرت چنین مأموریتی بابو بکر میداد دنبال او نمیشافت و با حال بیماری بمسجد نمیرفت و او را از اینکار بر کنار نمیکرد.

دلیل سیم میگویند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است.

اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر و عمر. یعنی پس از من باین دو نفر (ابو بکر و عمر) اقتداء کنید!

رد دلیل فوق - اگر خبر بالا صحیح باشد پس تکلیف اینهمه احادیث وارده در باره ولایت علی علیه السلام از خود اهل سنت چیست؟ مگر میشود هم ابو بکر و هم علی علیه السلام پس از پیغمبر جانشین او شوند؟ و اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله

آندو تن را مقتدای مردم قرار داده پس غوغای سقیفه که با اسم شورا بوجود آمد چه صیغه‌ای بود و چرا گفتند پیغمبر برای خود جانشینی تعیین نکرده است و باید انتخاب خلیفه از طریق شورای مسلمین انجام گیرد؟ از طرفی اهل سنت حدیث دیگری نقل میکنند که کار را بغرنجتر میکند و آن اینست که علاوه بر ابو بکر و عمر تمام صحابه را مقتدای مردم قرار میدهند و میگویند پیغمبر فرموده است: ان اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهدیتم. یعنی اصحاب من مانند ستارگان آسمان هستند که بهر کدامشان اقتداء کنید هدایت می‌یابید.

اگر این حدیث صحیح باشد دیگر چه لزومی دارد که مردم بابو بکر بیعت کنند همه اصحاب قابل اقتداء بوده و همگی امام و جانشین پیغمبر میباشند و در اینصورت اصلاً مأمومی وجود نخواهد داشت و مسلم است که چه هرج و مرجی بوجود خواهد آمد زیرا اصحاب از نظر مشی دینی با هم مخالف بودند سعد بن عباده با ابو بکر و عمر، طلحه و زبیر با آنان، علی علیه السلام نیز در جبهه واحد بوده و با همه آنها مخالف بود و با این ترتیب تکلیف مسلمین سرگردان آنروز چه بوده است؟ فساد این حدیث جعلی بقدری آشکار است که بعضی از علمای اهل سنت نیز آنرا مجعول و ضعیف دانسته و دو تن از راویانش را مجهول الحال و کذاب گفته‌اند.

دلایل دیگری نیز از همین قماش در باره خلفاء گفته شده است که ذکر آنها باعث کسالت خوانندگان و موجب اطباب کلام خواهد بود.

مباحثه مأمون الرشید با علمای کلام و فقهای عامه در مورد خلافت و ولایت علی علیه السلام مشهور است و تقریباً بتمام دلایل سست و بی اساس اهل سنت پاسخ داده شده است از نظر مزید اطلاع بخلاصه مباحثات مزبور ذیلاً اشاره میشود تا حقیقت امر کاملاً روشن و آشکار گردد.

مباحثه مأمون با دانشمندان عامه:

این مباحثه را شیخ صدوق در عیون اخبار الرضا و احمد بن عبد ربه که از علمای اهل سنت است در کتاب عقد الفرید حکایت کرده است که اسحاق بن حماد گفت یحیی بن اکثم ما را جمع نمود و گفت: مأمون دستور داده است که جمعی از اهل کلام و حدیث را نزد او ببرم و من در حدود چهل نفر از علمای هر دو صنف را جمع کردم و مأمون را نیز خبر دادم مأمون بر آنها وارد شد و گفت:

ای جماعت علماء من معتقدم که علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین وی بوده است اگر سخن و عقیده مرا قبول دارید و آنرا صحیح میدانید شما نیز اعتراف کنید و اگر بنظر شما این سخن من اشکال و ایرادی دارد با دلیل و برهان آنرا رد کنید ضمناً حشمت و مقام من بهیچوجه مانع حق گوئی شما نشود فقط تقوی را پیشه کنید و از عذاب خدا بترسید و سخن بحق گوئید.

اکنون میل شما است یا شما از من سؤال کنید و یا اجازه بدهید من از شما سؤال کنم. گفتند ما سؤال میکنیم. مأمون گفت شما یک نفر را انتخاب کنید که با من سخن گوید و چنانچه در جائی بخطا رفت شما کمک کنید و از او پشتیبانی نمائید پس یکی از آن گروه چهل نفری بسخن در آمد و گفت:

اعتقاد ما اینست که پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله ابو بکر بهترین مردم است زیرا روایتی هست که تمام صحابه آنرا نقل نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود پس از من باین دو نفر (ابو بکر و عمر) اقتداء کنید بنا بر این باید آن دو نفر بهترین خلق باشند تا مردم بآنها اقتداء کنند!

مأمون گفت روایات و احادیث زیاد است و همه آنها از سه صورت خارج نیست یا همه اخبار صحیح است، یا همه آنها جعلی و باطل است و یا بعضی صحیح و برخی باطل است.

اگر تمام اخبار و روایات صحیح باشد پس این اختلافات از کجا ناشی شده است و چرا بعضی اخبار ناقص بعضی دیگرند و اگر تمام آنها باطل باشد لازم می‌آید بطلان دین و کهنه شدن شریعت مطهره، پس بعضی از روایات و اخبار صحیح و پاره‌ای هم باطل است و آنکه صحیح است باید متکی بدلیل و برهان باشد و الا باطل و جعلی خواهد بود.

حال در مقام تجسس دلیل بر می‌آئیم و چون بمضمون این حدیثی که شما گفتید نگاه میکنیم می‌بینیم صدور چنین خبری از شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله که اعقل عقلاء است شایسته نیست زیرا که اقتداء کردن بدو نفر در یکوقت محال است و آن دو نفر یا من جمیع الجهات متحد بودند و یا با هم اختلافاتی داشتند در صورت اول لازم می‌آید که آندو تن از نظر شکل و جسم و شعور و فکر یکی باشند که آنهم محال است و در صورت دوم اگر اقتداء یکی شود بدیگری نشده است و چگونه هر دو بر حق میباشند در حالیکه از نظر عقیده با هم اختلاف داشتند عمر بابو بکر گفت خالد بن ولید را بجهت قتل مالک بن نویره عزل کن و گردنش بزنی ابو بکر قبول نکرد عمر متعه زن و حج را تحریم نمود و ابو بکر نکرد ابو بکر بعد از خود خلیفه معین کرد و عمر را بجا گذاشت ولی عمر خلافت را در شورای شش نفری محصور نمود و هکذا... دیگری گفت از رسول خدا روایت شده است که فرمودند: لو كنت متخذًا خليلًا لاتخذت ابا بکر خليلًا. (اگر برای خود دوستی اختیار میکردم یقیناً ابو بکر را دوست خود قرار میدادم).

مأمون گفت این روایت نیز شایسته نیست که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله صادر شده باشد زیرا مشهور بین الفریقین است که آنحضرت عقد اخوت و برادری در میان صحابه انداخت و علی علیه السلام را با خود برادر نمود و فرمود من ترا برای خود برادر نمودم، حالا ببین کدامیک از این دو روایت حق و کدامیک باطل است؟ دیگری از علمای حدیث گفت که علی علیه السلام بالای منبر گفت بهترین امت بعد از پیغمبر ابو بکر و عمر بودند؟

مأمون گفت محال است که آنحضرت چنین سخنی گفته باشد زیرا اگر این دو نفر از همه بهتر بودند چرا رسول خدا صلی الله علیه و آله عمرو عاص را امیر آنها کرد و اسامه بن زید را بر آندو فرمانده نمود و باز چرا علی علیه السلام پس از پیغمبر میگفت من برای جانشینی پیغمبر بهتر و سزاوارترم و اگر بیم آن نبود که عده کثیری از دین برگردند حق خود را از آنها میگرفتم و در جای دیگر فرمود من باین امر احقم زیرا که خدا را بندگی و پرستش میکردم در حالیکه این دو نفر کافر و بت پرست بودند. دیگری گفت: خبری بما رسیده است که پیغمبر فرمود ابو بکر و عمر دو آقای پیران بهشت هستند!!

مأمون گفت این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست زیرا در بهشت پیری وجود ندارد و پیغمبر با شجعیه که زن پیری بود فرمود عجزه داخل بهشت نمیشود بلکه پیران جوان میشوند و این آیات را تلاوت فرمود انا أنشأناهن انشاء، فجعلناهن ابكارا، عربا اترابا. بنا بر این، حدیث در شأن حسنین علیهما السلام است که فریقین متفق بصحت آن هستند که پیغمبر فرمود: الحسن و الحسين سیدا شباب اهل الجنة.

دیگری گفت پیغمبر فرموده است: اگر من مبعوث نمیشدم عمر به پیغمبری مبعوث میشد!!

مأمون گفت این خبر کاملاً ساختگی است و محال است که از پیغمبر باشد زیرا خداوند فرماید: و اذ اخذنا من النبین میثاقهم و منک و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم. یعنی ما پیش از فرستادن هر پیغمبری از او میثاق نبوت را گرفته‌ایم. در اینصورت چگونه کسی که از او میثاق نبوت گرفته نشده به پیغمبری مبعوث میشد؟ دیگری گفت رسول خدا فرموده است اگر عذاب خدا نازل شود جز عمر بن خطاب کسی نجات نیابد!

مأمون گفت این خبر بر خلاف آیه قرآن است زیرا خداوند به پیغمبرش فرماید:

ما کان الله ليعذبهم و انت فيهم. یعنی ای پیغمبر تا تو در میان امت هستی خداوند آنها را عذاب نمیکند و از مفاد آیه چنین نتیجه بدست می‌آید که وجود شریف پیغمبر صلی الله علیه و آله مانع نزول عذاب است در اینصورت بفرض اینکه عذاب نازل شود فقط خود آنحضرت نجات یابد و دیگران (من جمله عمر) دچار عذاب شوند.

دیگری گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت دادند که عمر جزو ده نفر صحابه می‌باشد که آنها اهل بهشت‌اند.

مأمون گفت اگر چنین باشد عمر چرا حدیفه را سوگند داد که آیا من هم جزو منافقین هستم؟ اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله عمر را تزکیه کرده و به بهشت شهادت داده باشد معلوم می‌شود که عمر بقول پیغمبر اعتماد نداشته است و این خود دلیل بر کفر عمر می‌باشد و کفر و بهشت با هم جمع نمی‌شوند.

دیگری گفت پیغمبر فرمود که من در یک کفه ترازو قرار گرفتم و تمام امت در کفه دیگرش من از همه آنها سنگین تر بودم سپس ابو بکر بجای من نشست او نیز مثل من از آنها سنگین تر بود بعد از او عمر قرار گرفت او نیز بهمین افتخار نائل گردید.

مأمون گفت یا از نظر وزن بدن سنگین تر بودند اینکه مسلم دروغ است و بفرض محال صحیح هم باشد فضیلت نیست و یا از نظر اعمال نیک بر تمام امت برتری داشته‌اند اینهم بشهادت همگان از اولی دروغ تر می‌باشد زیرا میزان برتری در اسلام اعمال نیک و صالحه است و بشهادت تمام علماء و مورخین هیچکس در زهد و ورع و تقوی و عبادت و اخلاص مانند علی علیه السلام نبوده است بنا بر این افضل امت علی علیه السلام خواهد بود نه ابو بکر و عمر.

دانشمندان عامه سر بزیر افکنده و سخنی نگفتند مأمون که آنها را بدین حالت دید گفت چرا ساکت شدید؟ گفتند تا آنجا که توانائی داشتیم کوتاهی نمودیم.

مأمون اگر چه آنها را ساکت دید ولی مطالبی را که احتمال میداد از نظر آنها رفته باشد پیش کشید و با سؤال و جوابهای کوتاه مقصود خود را ثابت نمود.

مأمون پرسید پس از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیکوترین اعمال چه بود؟ گفتند پیشدستی و سبقت در ایمان مأمون گفت آیا کسی زودتر از علی علیه السلام به پیغمبر ایمان آورده است؟

گفتند ابو بکر زیرا آنروزیکه علی علیه السلام زودتر از ابو بکر ایمان آورد هنوز کودک و نا بالغ بود ولی ابو بکر در سن رشد و چهل سالگی ایمان آورده است و روی این حساب ابو بکر از نظر ایمان آوردن بر علی سبقت دارد!

مأمون گفت علی علیه السلام بنا بدعوت پیغمبر ایمان آورده است دعوت پیغمبر هم بنا بحکم قرآن ان هو الا وحی یوحی جز وحی الهی چیز دیگری نبوده است و بطور حتم تا خداوند علی را در خور این تکلیف نمیدید پیغمبر صلی الله علیه و آله را بدینکار مأمور نمی نمود و اسلام علی هم در طفولیت یا بالهام خدا بود و یا بدعای پیغمبر، اگر اسلام او بالهام بود پس علی علیه السلام افضل از همه است که از همان سن کودکی شایسته الهام خداوند بوده است و اگر اسلام وی بدعای پیغمبر صلی الله علیه و آله بود باز پیغمبر بنا بمضمون آیه فوق هر چه گوید از جانب خدا گوید و علی علیه السلام برگزیده خدا و پیغمبر بوده است و رسول خدا اسلام علی را بجهت وثوق و اعتمادی که باو داشت و میدانست که او مؤید من عند الله است پذیرفته است.

باز مأمون پرسید پس از ایمان افضل اعمال چیست؟ گفتند جهاد در راه خدا.

مأمون گفت آیا از تمام امت جهاد کسی بی پایه جانفشانی و فداکاری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار رسیده است؟ آیا در جنگ بدر اغلب دشمنان را او از پای در نیآورد؟

یکی از حاضرین گفت در جنگ بدر اگر علی چنین بود در عوض ابو بکر هم پهلوی پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته و تدبیر مینمود! مأمون پرسید آیا ابو بکر بتنهائی تدبیر مینمود یا بشرکت پیغمبر و یا اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله بتدبیرات وی نیازمند بود؟ آنشخص گفت من پناه می‌برم بخدا اگر یکی از این سه حالت را بپذیرم!

مأمون گفت پس این کناره گرفتن ابو بکر از جنگ و نشستن او در سایبان چه فضیلتی دارد؟ اگر تخلف از جنگ و گوشه نشستن موجب فضیلت و افتخار باشد پس خداوند چرا در قرآن از جانبازان و مجاهدین فی سبیل الله تمجید کرده و فرموده است و فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجرا عظیما [۱].

بعد مأمون باسحاق رو نمود و گفت ای اسحاق سوره هل اتی را قرائت کن اسحاق سوره را خواند تا رسید بآیه و يطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمان و اسیرا [۲] مأمون پرسید این آیات در تعریف کیست؟ اسحاق گفت در حق علی علیه السلام نازل شده است. مأمون گفت آیا علی علیه السلام موقعیکه بمسکین و یتیم و اسیر اطعام مینمود بآنها گفته است که انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء و لا شکورا [۳]؟

اسحاق گفت چنین خبری بما نرسیده است مأمون گفت پس می‌بینید که خدای تعالی به نیت و سریرت علی علیه السلام آگاه بوده و بجهت شناساندن آنحضرت بمردم از یک امر پنهانی و فضیلت باطنی وی خبر میدهد. مأمون گفت ای اسحاق آیا خبر مرغ بریان که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده بودند و آنحضرت بدرگاه خدا عرض کرد خدایا محبوبترین بندگان خود را پیش من بفرست تا در خوردن این مرغ با من شرکت کند و در اینوقت علی علیه السلام سر رسید صحیح است؟ اسحاق گفت بلی. مأمون گفت قضیه از چهار صورت خارج نیست:

۱- دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله مستجاب شد و علی که محبوب‌تر از همه بوده بلافاصله خداوند او را حاضر گردانید.

۲- دعای پیغمبر مردود شد و علی علیه السلام تصادفاً آنجا آمد.

۳- خدا با اینکه کسانی را بهتر از علی داشت مع الوصف علی علیه السلام را فرستاد.

۴- خدا فاضل و مفضل نمی‌شناخت و همینطور بیحساب علی علیه السلام را فرستاد.

ای اسحاق اگر احتمال اول را بپذیری که مقصود ما حاصل است و از سه احتمال دیگر هر کدام را جرأت داری و از کفر و گمراهی آن نمیترسی انتخاب کن [۴].

اسحاق مدتی سر بزیر افکند و سپس همان آیه ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا [۵] را پیش کشید و از اینکه خدا ابو بکر را رفیق و همصحبیت پیغمبر خوانده است خواست فضیلتی برای ابو بکر بتراشد.

مأمون با چهره تعجب آمیز گفت سبحان الله تا چه اندازه پایه دانش و اطلاع تو بلغت، سست و ضعیف است؟ مگر حتما صاحب بکسی گفته میشود که در ردیف هم صحبت خود یا همعقیده با او یا از نظر شخصیت از سنخ او باشد؟ مگر قرآن از رفاقت یک نفر کافر با مؤمن خبر نمیدهد آنجا که فرماید:

قال له صاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب [۶] مصاحب او در حالیکه با او محاوره و جدال میکرد گفت آیا کافر شدی بآنکسی که ترا از خاک آفرید؟

سپس گفت: اما جمله ان الله معنا که برای دلداری ابو بکر گفته شده است در اثر حزن و اندوه او بوده است اکنون بگو ببینم این حزن و پریشانی ابو بکر عمل خوب و طاعت بود یا عمل بدو معصیت؟

اگر طاعت و خوب بود چرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن ممانعت میکرد و اگر معصیت و بد بود پس چه فضیلتی در این مصاحبت برای ابو بکر میتوان قائل شد؟ گذشته از این خداوند در غار آرامش خود را بر که فرستاد؟ اسحاق گفت بر ابو بکر زیرا پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن بی نیاز بود.

مأمون گفت بگو ببینم آنجا که خداوند فرماید: و یوم حنین اذ اعجتکم کثرتکم فلم تغن عنکم شیئا و ضاقت علیکم الارض بما رحبت ثم ولیتم مدبرین، ثم انزل الله سکینته علی رسوله و علی المؤمنین [۷].

(روز حنین وقتی که از زیادی عده خودتان خوششان آمد ولی آن زیادی هیچ سودی بشما نبخشید و زمین با آن پهناوری بر شما تنگ شد و شما از پیش دشمن فرار کردید و بعد از آن خدا آرامش خود را برسول خود و بر مؤمنین فرو فرستاد.) اولاً فراریها چه کسانی بودند و باز ماندگان چه کسانی، ثانیاً سکون و آرامش بر چه اشخاصی نازل شد؟

مگر نه اینست که ابو بکر و عمر جزو فراریها و علی و عباس و پنج نفر دیگر با پیغمبر صلی الله علیه و آله باز مانده بودند و علی علیه

السلام به تنهایی شمشیر میزد و عباس هم مهار مرکب رسول خدا را گرفته و آن پنج نفر نیز اطراف پیغمبر پروانه وار دور میزدند؟ مگر نه اینست که خداوند میفرماید آرامش خود را به پیغمبر و مؤمنین که همین هفت نفر بودند فرو فرستادم پس چطور رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا از سکون و آرامش الهی بی نیاز نبود و چرا ابو بکر شایستگی این آرامش را پیدا نکرد؟ اکنون بگو بینم کسی که در چنان معرکه‌ای بدون کمترین ترس و لرزی یکنه با آن گروه انبوه بجنگد و لطف و آرامش الهی شامل حالش شود افضل است یا کسیکه در غار با وجود پیغمبر شایستگی بهره‌مند شدن از آرامشی که بآنحضرت نازل شده است نداشته باشد؟ آیا کسی که شب هجرت را در بستر پیغمبر خوابید و با کمال میل و اخلاص جان خود را برای سلامت و نجات آنحضرت بخطر انداخت افضل است یا کسی که در غار با وجود اینکه رسول خدا در کنارش بود میترسید و اندوهگین بود؟

باز مأمون گفت ای اسحاق آیا حدیث ولایت را (من کنت مولاه فعلی مولاه) قبول داری؟

اسحاق گفت بلی! مأمون پرسید در اینصورت علی علیه السلام بر ابو بکر و عمر اولویت پیدا نمیکند؟ اسحق گفت مردم میگویند این جمله بوسیله زید بن حارثه گفته شده است!

مأمون پرسید پیغمبر صلی الله علیه و آله کجا این خبر را گفته است؟ اسحاق پاسخ داد در حجه الوداع. مأمون پرسید زید کجا کشته شده است؟ اسحاق گفت سال هشتم هجری در جنگ موته.

مأمون پرسید مگر جنگ موته پیش از حجه الوداع نبود؟ اسحاق گفت چرا.

مأمون گفت پس چگونه ممکن است این جمله بوسیله زید بن حارثه گفته شود؟

سپس مأمون گفت ای اسحاق آیا حدیث منزلت (انت منی بمنزله هارون من موسی...) را صحیح میدانی؟ اسحاق گفت بلی!

مأمون گفت آیا هارون برادر پدر و مادری موسی نبود؟ اسحاق گفت چرا!

مأمون گفت علی هم همینطور بود؟

اسحاق گفت نه زیرا پدر علی علیه السلام ابو طالب و مادرش فاطمه بنت اسد بود یعنی پدر و مادرش غیر از پدر و مادر پیغمبر بود.

مأمون گفت هارون پیغمبر هم بود آیا علی علیه السلام نیز پیغمبر بود؟ اسحاق گفت نه.

مأمون گفت در اینصورت علی از چه راهی مانند هارون بود آیا هارون خصوصیت دیگری هم داشته است؟

اسحاق گفت موسی هارون را در زمان حیات خود یعنی همان وقتی که بمیقات میرفت بر تمام پیروان خود جانشین نمود ولی پیغمبر

در جنگ تبوک علی علیه السلام را فقط بر عده‌ای از ناتوانان و زنان و کودکان که در مدینه مانده بودند جانشین خود نمود!

مأمون گفت آیا موسی هنگام رفتن بمیقات گروهی را نیز همراه خود برد یا نه؟

اسحاق گفت بلی عده‌ای را برد.

مأمون گفت مگر موسی هارون را برای تمام پیروان خود حتی بآنها که برده بود جانشین قرار نداده بود؟ اسحاق گفت چرا.

مأمون گفت همین مسأله در باره علی علیه السلام نیز صادق است او جانشین پیغمبر برای همه مسلمین بود چه نزد عده‌ای که در مدینه بودند مانده باشد و چه دور از عده‌ای که همراه رسول خدا بودند قرار گیرد.

اسحاق عاجز و در مانده شد و مأمون تا اینجا تمام فقها و علمای حدیث را از هر دلیلی تهیدست نمود و اشتباه آنانرا از مغز و ذهنشان بیرون آورد آنگاه با دانشمندان کلام وارد گفتگو شد و در اینجا نیز اختیار پرشش را بدست آنها داد یکی از آنها پرسید: آیا امامت علی علیه السلام مانند سایر واجبات بما نرسیده است؟

مأمون گفت چرا آنشخص پرسید پس چرا اختلاف فقط در امامت علی است و در سایر واجبات اختلافی مشاهده نمیشود؟

مأمون گفت برای اینکه هیچیک از واجبات مثل خلافت مورد توجه و رغبت نبوده و بود نبود سایر واجبات بسود و زیان کسی تمام نمیشود اما خلافت ریاست و فرمانروائی است و هر نفسی طالب آنست و بسیار فرق است بین نماز گزاردن و رئیس قومی بودن.

دیگری گفت از رسول اکرم صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمود: اجماع مسلمین هر چه را نیک بدانند نزد خدا نیک است و هر چه را بد و زشت بدانند نزد خدا زشت است!

مأمون گفت مقصود پیغمبر در این حدیث باید یکی از دو احتمال زیر باشد.

منظور از اجماع یا اتفاق کل مسلمانان است که البته چنین امری غیر ممکن است زیرا هر کسی باختلاف ذات خود با دیگری یکنوع سلیقه و فکری دارد و یا مراد عقیده گروهی از مسلمین است در اینصورت اختلاف میان گروههای مختلفه وجود خواهد داشت چنانکه شیعه علی علیه السلام را مولا و مقتدا میدانند و شما دیگران را [۸].

دیگری گفت ای خلیفه آیا میتوان معتقد بود باینکه اصحاب محمد صلی الله علیه و آله همگی خطا کرده باشند؟

مأمون گفت اینجا محل خطا نیست چون بعقیده شما آنها امامت را نه از جانب خدا میدانستند و نه از جانب پیغمبر در اینصورت امامت نه واجب خواهد بود (زیرا حکم خدا نیست) و نه سنت (زیرا پیغمبر هم که خلیفه معین نکرده) پس چیزی که نه واجب است و نه سنت آنرا جز بدعت نمیتوان نامید که بدتر از خطا است زیرا در خطا جای عفو است ولی در بدعت جای عفو نیست.

یکی دیگر از اصحاب کلام گفت اگر تو مدعی امامت علی هستی شاهد بیاور چون مدعی باید گواه و بینه داشته باشد.

مأمون گفت من مدعی نیستم بلکه مقرر و معترف بامامت علی علیه السلام هستم مدعی کسانی هستم که خود را در نصب و عزل خلیفه صاحب اختیار میدیده‌اند آنها باید شاهد بیاورند ولی چون بعقیده شما همه صاحب اختیار و در نتیجه همه مدعی بوده‌اند و از طرفی شاهد باید غیر از مدعی باشد از اینرو باید از غیر امت پیغمبر صلی الله علیه و آله شاهد بیاورند و متأسفانه این کار عملی نیست.

مباحثات دیگری نیز میان مأمون و دانشمندان کلام واقع شده است که مأمون همه را پاسخ داده و بالاخره همه علمای حدیث و کلام را مجاب و محکوم ساخته است [۹].

دانشمند معتزلی ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ که از علماء و محققین اهل سنت است اگر چه در پاره موارد مانند ابن ابی الحدید طرفداری از شیخین نموده است ولی رساله جداگانه‌ای نوشته و دلائلی آورده است که پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله جانشین او علی بن ابیطالب است نه ابو بکر، و علی بن عیسی اربلی آنرا در کتاب خود (کشف الغمه) آورده است و ما برای تکمیل مباحث این فصل ذیلا بطور اختصار آنرا مینگاریم

خلاصه سخنان جاحظ چنین است که میگوید دو فرقه اسلام (سنی و شیعه) با هم اختلاف داشته یکی از آنها میگوید چون پیغمبر صلی الله علیه و آله رحلت فرمود جانشینی برای خود تعیین نکرد و امت را اختیار داد که هر که را خواستند برای جانشینی انتخاب کنند و مردم هم ابو بکر را انتخاب کردند و گروه دیگر معتقدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله علی را بجانشینی خود تعیین کرد و او را برای پس از خود پیشوای مسلمین قرار داد و هر یک از این دو گروه ادعای حقانیت خود را میکنند و چون ما چنین دیدیم هر دو فرقه را نگهداشتیم تا با آنها بحث کنیم و حق را از باطل باز یابیم و از همه آنها پرسیدیم آیا مردم از داشتن یک والی برای اداره کردن امورشان و جمع آوری زکوة اموال و تقسیم آن میان مستحقین و همچنین برای قضاوت میان آنها و استرداد حق مظلوم از ظالم و اقامه حدود و بطور کلی برای حفظ دین ناچارند یا خیر؟ همه گفتند بلی ناچارند.

باز از آنها پرسیدیم که آیا مردم مجازند که بدون نظر و توجه بکتاب خدا و سنت پیغمبرشان کسی را برای خود والی کنند؟ گفتند خیر مجاز نیستند.

آنگاه از همه آنها پرسیدیم آن اسلامی که خدای تعالی بقبول آن دستور داده است کدام است؟

گفتند اسلام ادای شهادتین است و اقرار بدانچه از جانب خدا به پیغمبر آمده و نماز و روزه و حج بشرط استطاعت و عمل بقرآن و حرام دانستن حرام آن و حلال دانستن حلال آن.

باز از آنها پرسیدیم آیا خدا را بندگان نیکی در میان مخلوقاتش هست که آنها را برگزیند و اختیار کند؟

گفتند بلی. پرسیدیم بچه دلیل؟ گفتند خداوند در قرآن فرماید: و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما كان لهم الخیره من امرهم. سپس از آنها پرسیدیم نیکان چه کسانی‌اند؟ گفتند پرهیزکارانند. گفتم بچه دلیل؟ گفتند فرمایش خداوند است که: ان اكرمکم عند الله اتقیکم.

گفتیم آیا خدا را میرسد که از میان پرهیزکاران هم بهترین آنها را برگزیند؟ گفتند بلی مجاهدین را که با مال و جانشان جهاد میکنند بدلیل قول خداوند تعالی که فرماید: فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم علی القاعدین درجه.

سپس گفتیم آیا خدا را نیکانی از مجاهدین هم هست؟ همه گفتند بلی کسانی از مجاهدین که بجهد سبقت گیرند از بقیه برترند بدلیل آیه: لا یتوی منکم من انفق من قبل الفتح و قاتل.

ما این سخنان را از آنها قبول کردیم زیرا هر دو گروه در آنها وحدت نظر داشتند و تا اینجا دانستیم که بهترین مردم سبقت کنندگان در جهادند.

باز از آنها پرسیدیم که آیا خدا را فرقه‌ای هم هست که بهتر از آنها باشد؟

گفتند بلی آنهایی که در جهاد رنج و تعب زیاد تحمل کردند و طعن و ضرب و قتلشان در راه خدا بیشتر از دیگران بود بدلیل آیه فمن یعمل مثقال ذره خیرا یره.

ما هم این سخن را از آنها قبول کردیم و دانستیم و شناختیم که بهترین نیکان کسانی‌اند که رنج و تعب آنها در جهاد فزونتر و جانفشانی‌شان در راه خدا بیشتر و از دشمنان زیاد کشنده باشند. (این مطلب که معلوم شد) از آنها در باره این دو مرد یعنی علی بن ابی طالب و ابو بکر پرسیدیم که کدامیک از آندو تن رنج و تعبش در جنگ بیشتر و بلاء و گرفتاریش در راه خدا فزونتر بود؟ هر دو فرقه اجماع کردند که علی بن ابیطالب طعن و ضربش بیشتر و جنگش شدیدتر بود و او همیشه از دین خدا و از پیغمبر دفاع میکرد بنا بر این از آنچه گفتیم ثابت شد که باجماع هر دو گروه و بدلالت کتاب و سنت علی علیه السلام افضل است.

باز از آنها سؤال کردیم که از متقین کدام بهتراند؟ گفتند آنها که از پروردگارشان میترسند چنانکه خداوند فرماید: اعدت للمتقین الذین یخشون ربهم سپس از آنها پرسیدیم چه کسانی از خدا میترسند؟

گفتند علماء بدلیل آیه: انما یخشی الله من عباده العلماء. باز از آنها پرسیدیم که داناترین مردم کیانند؟ گفتند آنکه داناتر باشد بعدل، و هدایت کننده‌تر باشد بسوی حق و سزاوارتر باشد باینکه متبوع باشد نه تابع بدلیل فرمایش خدای تعالی: یتبعون امر الله و امر الرسول و انما یتبعون امر الله و امر الرسول لعلکم تتقون. یحکم به ذوا عدل منکم که حکومت را بصاحبان عدل قرار داده است.

ما این سخن را نیز از آنها قبول کردیم و سپس پرسیدیم که داناترین مردم بعدل کیست؟ گفتند آنکه بیشتر دلالت کند بعدل. پرسیدیم چه کسی از مردم بعدل بیشتر دلالت میکند گفتند آنکه بیشتر بحق هدایت میکند و شایسته‌تر باشد که متبوع گردد نه تابع بدلیل قول خدای تعالی: افمن یرید الی الحق احق ان یتبع امن لا یرید الا ان یرید. (آیا آنکه بسوی حق هدایت میکند برای متابعت سزاوارتر است یا آنکه خود راه را نمیداند مگر اینکه هدایت شود).

بنا بر این کتاب خدا و سنت پیغمبر و اجماع هر دو فرقه دلالت میکنند بر اینکه افضل امت پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله علی بن ابیطالب است زیرا که جهادش از همه بیشتر است در نتیجه از همه اتقی است و چون اتقی است پس اخشی است و چون اخشی است لذا از همه اعلم است و چون اعلم است پس، از همه بیشتر بعدل دلالت میکند و چون اعدل است پس بیشتر از همه، امت را بسوی حق دعوت مینماید و در نتیجه سزاوارتر است که متبوع و حاکم باشد نه تابع و محکوم. [۱۰].

- [۱] سوره نساء آیه ۹۵.
- [۲] سوره هل اتی آیه ۸ و ۹.
- [۳] سوره هل اتی آیه ۸ و ۹.
- [۴] حدیث مرغ بریان در کتب عامه من جمله در مناقب ابن مغزلی ص ۱۵۶ - و ینابیع الموده ص ۵۶ نقل شده است.
- [۵] سوره توبه آیه ۴۰.
- [۶] سوره کهف آیه ۳۷.
- [۷] سوره براءت آیه ۲۵ و ۲۶.
- [۸] باز هم حقانیت و استحقاق علی علیه السلام برای جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله از سخن آنان اثبات میشود زیرا تنها کسی که تمام مسلمین (اعم از شیعه و سنی) بر او اتفاق کرده‌اند علی علیه السلام است ولی دیگران فقط مورد قبول اهل سنت بوده و شیعیان آنها را قبول ندارند.
- [۹] عیون اخبار الرضا باب ۴۴ - عقد الفرید جلد ۲ ص ۱۲۵.
- [۱۰] کشف الغمه ص ۱۲ - ۱۳.

رعایت سلسله مراتب فرماندهی

من «مالک اشتر پسر حارث» را بر شما و سپاهیان که تحت امر شما هستید، فرماندهی دادم، گفته او را بشنوید، و از فرمان او اطاعت کنید، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزینید، زیرا که مالک، نه شستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کندی دارد، و نه آنجا که کندی پسندیده است شتاب می‌گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

- ۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۶۵ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۲- تاریخ طبری ج ۶ ص ۳۳۶۱: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۳- کتاب صفین ص ۱۵۴: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۱۲ هـ)
- ۴- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۷۰: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ هـ)
- ۵- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۴۱۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۶- کتاب احتجاج: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ)
- ۷- کتاب أمالی ج ۲ ص ۷۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۸- بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۷۶ باب ۱۲۴ ح ۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۹- بحار الانوار ج ۶۸ ص ۱۸۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

روش شکستن حلقه محاصره دشمن

در یکی از روزهای نبرد در صفین که سواره نظام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باسواره نظام معاویه، درگیری سختی پیدا کردند، سپاه معاویه به دلیل پیشروی سپاه امام علی علیه السلام در قلب لشکر شامیان، آنها را محاصره کرده، به تدریج حلقه محاصره

تنگ ترمی شد و حدود هزار نفر از سواره نظام به گونه‌ای محاصره شدند که دیده نمی‌شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دست به تاکتیک نظامی جالبی زد، با صدای بلند فرمود:

أَلَا رَجُلٌ يَشْرِي نَفْسَهُ لِلَّهِ وَيَبِيعُ دُنْيَاهُ بِآخِرَتِهِ؟

(آیا مردی نیست که جان خود را به خدا بفروشد، و آخرت را با دنیا بخرد؟)

عبدالله بن حارث جعفی، در حالی که بر اسبی شبرنگ، سوار بود، و غرق در آهن بود که تنها دیدگان، او را می‌دیدند، نزد امام آمد و گفت:

من آمده‌ام هر فرمانی بدهی اجراء کنم.

امام علی علیه السلام او را دعا کرد و تاکتیک نظامی خود را برای شکستن محاصره بیان داشت که:

تو بر سپاه شام حمله کن و خود رابه یاران ما برسان و به آنها بگو، شما از آن سو تکبیر بگوئید و ما از این سو، شما از آن سو حمله کنید، و ما از این سو، بگونه‌ای که یکی از جوانب حلقه محاصره دشمن از دو سو تحت فشار قرار گیرد، تا درهم شکسته شود.

عبدالله بن حارث جعفی حمله کرد و خود را به یاران رساند و نقشه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام عملی شد.

آنگاه امام علی علیه السلام با یاران خود با فریادهای الله اکبر حمله را آغاز کردند

و حلقه محاصره را شکستند

و لشکریان سواره نظام با پیروزی بازگشتند

و شامیان با دادن ۷۰۰ کشته عقب نشینی کردند.

سپس امام علی علیه السلام در میان اصحاب خود فرمود:

امروز چه کسی از همه غنی تر است؟

گفتند: شما یا امیرالمؤمنین!

حضرت فرمود:

نه، بلکه عبدالله بن حارث جعفی از همه غنی تر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۵ ص ۳۴۲ - و - وقعهُ صفین ص ۳۰۸.

روش مناظره با دشمن مسلمان

امام علی علیه السلام به ابن عباس فرمودند: به قرآن با خوارج به جدل پرداز، زیرا قرآن دارای دیدگاه کلی بوده، و تفسیرهای گوناگونی دارد، تو چیزی می‌گویی، و آنها چیز دیگر، لکن با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان به بحث و گفتگو پرداز، که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند. [۱].

ابن عباس بهترین جامه‌ها و زیباترین لباس‌هایش را پوشید و با خوشبوترین عطرها خود را معطر اخت و بر مرکب عالی و اسب رهواری سوار شد و با وقار و عظمت به پیش خوارج حرکت نمود.

آن تنگ چشمان وقتی که ابن عباس را با آن شکوه و جلال مشاهده کردند، زبان به اعتراض گشوده و گفتند:

تو خود را از همه بهتر می‌دانی و لباس جباران را پوشیده و بر مرکب بزرگان سوار شده، به نزد ما آمده‌ای؟

ابن عباس گفت:

این نخستین مخالفتی است که در میان ما می‌رود.

سپس به دنبال آن این آیات مبارکه را برای آنها خواند:

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ
يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ [۲].

(جمعی را هدایت کرده؛ و جمعی «که شایستگی نداشته‌اند» گمراهی بر آنها مسلّم شده است.

آنها «کسانی هستند که» شیاطین را به جای خداوند، اولیای خود انتخاب کردند؛ و گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند!

ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد، با خود بردارید! و «از نعمت‌های الهی» بخورید و بیاشامید، ولی اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست نمی‌دارد!

خداوند متعال استفاده بندگان را از لباس‌ها و نعمت‌های رنگارنگ نهدی نمی‌کند و در پی آن این روایت را خواند:

إِلْبَسْ وَتَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَلَيْكِنْ مِنْ حَلَالٍ [۳].

«لباس زیبا بپوش و پاکیزه باش چه اینکه خداوند جمیل و زیبا است و حسن و زیبایی را دوست می‌دارد ولی از راه حلال»

و من لباس‌هایی زیباتر از این را دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم آنها پوشیده بود.

تازه سخن بر سر لاس و پوشش نیست، حالا بگوئید چرا از فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام سرپیچی کرده و با او به دشمنی برخاستید.
[۴].

عتاب بن اعمور ثعلبی از جانب خوارج به عنوان نماینده و سخنگو، تعیین گردید تا به سؤالات ابن عباس پاسخ گوید.

ابن عباس: آنکه اسلام را بنا نهاد کیست؟

سخنگو: خدای متعال و پیامبر او.

ابن عباس: آیا پیامبر خدا به امورات دین حاکم بود و به حدود اسلام مداخله می‌کرد یا نه؟

سخنگو: آری حاکم بود و رسیدگی می‌کرد.

ابن عباس: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هم اکنون زنده است یا رحلت نموده است؟

سخنگو: رحلت نموده.

ابن عباس: پس آیا امور شرع و دستورات اسلام با رفتن پیامبر عزیز از بین رفته است یا بعد از او باقی مانده و هنوز از بین نرفته؟

سخنگو: بعد از او باقی مانده است.

ابن عباس: آیا بعد از پیغمبر آنچه را که بنا کرده، کسی به تعمیر و نگهداریش قیام کرده است.

سخنگو: آری ذریه و اصحاب آنحضرت.

ابن عباس: آیا آنها بنا و عمارت اسلام را آباد کردند و یا اینکه ویرانش ساختند.

سخنگو: آنها آبادش ساختند.

ابن عباس: الان بنای اسلام معمور است و یا مخروب؟

سخنگو: خراب است.

ابن عباس: ذریه آن حضرت ویرانش کرده‌اند یا امتش؟

سخنگو: امتش.

ابن عباس: آیا تو از ذریه او هستی و یا از امت او؟

سخنگو: از امت او هستم.

ابن عباس: پس تو طبق اقرار خودت از اُمت پیغمبر هستی و در نتیجه شمائید که بنای اسلام عزیز را خراب کرده‌اید و با این وصف چگونه به بهشت امیدوار هستید؟ [۵].

با اینکه ابن عباس بدین ترتیب، حریف خود را در میدان بحث و مناظره با منطق رسای خود در بن بست قرار داد و در میان هر دو سپاه او را محکوم و مجاب ساخت.

اما آنها از لجاجت خود دست برنداشتند.

پی نوشت ها:

- [۱] نامه ۷۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.
- [۲] سوره اعراف، آیه ۳۰ و ۳۱.
- [۳] این حدیث را صاحب وسائل الشیعه از حضرت صادق علیه السلام در ج ۳، ص ۳۴۰ نقل نموده است.
- [۴] ناسخ کتاب خوارج، ص ۵۵۱.
- [۵] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۸.

روش برخورد با فراریان جنگی

یکی از مشکلات فرماندهان نظامی در جنگ‌ها، سُستی و فرار بعضی از نیروهای عمل کننده است که:

هم، سنگر را به دشمن می‌سپارند،
 که در تضعیف روحیه سربازان خودی نقش زیادی دارند،
 و هم دشمن را امیدوار می‌کنند تا پیشروی بیشتری داشته باشد.
 از این رو امام علی علیه السلام در موارد گوناگونی در
 سخنرانی‌ها «خطبه‌های نهج البلاغه» پدیده فرار را بررسی و تنفر خود را اعلام می‌فرمود، و فراریان را پناه نمی‌داد.
 و کسانی که در حال فرار کشته می‌شدند، آنان را شهید جهاد اسلامی به حساب نمی‌آورد.
 و خود بر پیکرشان نماز نمی‌خواند؛
 زیرا از جهاد در راه خدا، یعنی یک واجب مهم الهی دست کشیده و فرار کرد،
 در جنگ جمل و صفین و نهروان، به هنگام جمع آوری جنازه‌های شهیدان، جنازه‌های فراریان را که کشته شده بودند، بازرسی
 می‌کردند.
 اگر همه زخم‌های آنان از پُشت بدن بود، بر آنها نماز میت نمی‌خواند، و آنان را شهید به حساب نمی‌آورد.
 (قَضَى امیر المؤمنین علیه السلام فی قتلی «صَفِّینَ وَ الْجَمَلِ، وَ النَّهْرَوَانِ» مِنْ اصْحَابِهِ، ان ینظر فی جراحاتهم، فمن کان جراحته من خلفه
 لم یصلّ علیه، و قال فهو الفارّ من الزحف، و من کان جراحته من قُدّامه صلّی علیه و دفنه) [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] بحار الانوار ج ۴۲ ص ۱۲ حدیث ۱۰.

رسالت ولایت

از جمله آیات وارده در شائن آقا علی (ع) این است:

ای پیغمبر آنچه به تو فرستاده شده است از طرف پروردگارت برسان پس اگر نرساندی رسالتش را نرساندی و خداوند ترا از آسیب مردم نگه میدارد. (سوره مائده، آیه ۶۷)

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس. بسیاری از مفسرین عامه تصریح کرده‌اند که این آیه در غدیر خم نازل گردید و مضمونش این است که ای پیغمبر گرامی ولایت علی (ع) را به خلق برسان اگر نرساندی مثل این است که هیچ کاری نکرده‌ای و رسالت حق را نرساندی.

چقدر مسأله ولایت علی (ع) مهم است که اینگونه در نرساندنش تهدید می‌فرماید.

زعرش آمد به فرش امین حق جبرئیل

نزد رسول انام خاتم پیغمبران

یا ایها الرسول بلغ ما انزل

الیک از فرمان خالق کون و مکان

پس از آنکه رسول خدا (ص) در غدیر خم علی (ع) را رسماً بعنوان ولی مسلمین معرفی فرمود: حارث بن نعمان خدمت رسول خدا (ص) آمد و عرض کرد:

گفتی ایمان بیاورید قبول کردیم، گفتی نماز بخوانید پذیرفتیم، گفتی روزه بگیرید گرفتیم، جهاد کنید کردیم، حج بروید رفتیم این کار آخری چه بود علی (ع) را بر ما مسلط گردانیدی؟! آیا از طرف خودت بود یا از طرف خداوند؟ رسول خدا (ص) فرمود پناه بر خدا که من از خودم این کار را کرده باشم بلکه دستور الهی است.

این بدبخت سر به آسمان بلند کرد و گفت خداوند! اگر این مطلب حق و درست است و از جانب توست پس سنگی از آسمان بر ما فرو فرست یا عذاب دردناکی را برای ما بیاور.

خدایا اگر این جریان از طرف توست عذابی بفرست و مرا هلاک گردان که من طاقت دیدن آن را ندارم. وای از حسد و کینه، چگونه دشمنی علی (ع) در دلش جا کرده که حاضر است از رنج دیدن خلافت علی (ع) بمیرد.

دعای مستجابی بود فوراً سنگی از آسمان آمد و بر سرش خورد و از پائینش خارج شد و به جهنم واصل گردید.

این آیات شریف نازل گردید که درخواست عذاب کرد سائلی به عذاب واقع شونده، برای کافران پیشگیری از آن نیست.... [۱].

به ساقی گو زجا خیز و به روی ما گشا در را

نما سرمست مستان می ساقی کوثر را

بده خُم خُم تو از خمخانه بزم غدیر خم

که جان تازه بخشد عاشقان عشق حیدر را

پیمبر چون رسید اندر غدیر خم به امر حق

برای خواندن خطبه، به پا بنمود منبر را

پس آن گه خطبه‌ای غزا بیان فرمود آن حضرت

رساندی بر خلایق سر به سر پیغام داور را

کمر بند علی (ع) بگرفت و گفتا یا علی (ع) آن دم

به کند از جا علی (ع) را آن که کندی باب خبیر را

بگفتا این علی (ع) باشد وصی و جانشین من

مبادا هیچ کس بیرون نهد از امر او، سر را
 پس آنکه وال من والا بگفت و عاد من عاده
 نگه دارید پاس حرمت دین پیمبر را
 عبادت بی ولای او قبول حق نمی‌باشد
 بیاید با ولای او عبادت کرد داور را

پی نوشت :

[۱] سوره انفال، آیه ۳۲.

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

راه فضیلت و کمال

محمد عبده شیخ جامع الازهر مصر می گوید:

من در مطالعه نهج البلاغه علی (ع) از فصلی به فصلی دیگر می‌رسیدم و حس می‌کردم که پرده‌های سخن عوض می‌شود و آموزشگاههای پند و حکمت تغییر می‌یابد.

گاهی خودم را در جهانی می‌یافتم که روح بلند معانی با زیور و عبارت تابناک آن را آباد ساخته است، این معانی بلند پیرامون روان‌های پاک و دل‌های روشن می‌گردد تا بدانها الهام رستگاری بخشد و به مقصد عالی که دارند برساند.

و از لغزشگاهها دورشان کرده به شاهراه محکم فضیلت و کمال بکشاند و گاه می‌یافتم که عقل نورانی که هیچ شباهتی با اجسام ندارد از عالم الوهیت جدا گشته و به روح یک انسان اتصال یافته او را از لابلای پرده‌های طبیعت بیرون آورده و تا سراپرده ملکوت اعلی (ع) بالا برده است و تا شهودگاه فروغ فروزنده آفرینش رسانیده است.

کعبه توئی حرم توئی سعی توئی صفا توئی

رکن توئی حجر توئی مروه توئی منی توئی

لطف توئی عطا توئی جود توئی سخا توئی

مهر توئی وفا توئی قدر توئی قضا توئی

شاه توئی گدا منم درد منم دوا توئی

بیکس و بینوا منم مونس و یار ما توئی

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

رسول خدا و تصویر مظلومیت علی

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام اگر چه در دوران رسول خدا مورد حسادت و کینه افرادی قرار می‌گرفت، و حتی بعضی از همسران آن حضرت، از ورود علی علیه‌السلام و دیدارش با پیامبر رنج می‌بردند! ولی نبی اعظم با تمام وجود طبق دستور الهی از شخصیت و عظمت مولای متقیان دفاع کرده، و فضائل و مناقب او را به اطلاع مردم می‌رسانید.

علی علیه‌السلام در عصر رسول خدا مظلوم نبود، ولی مورد کینه و بغض منافقان قرار داشت، و پیامبر اسلام نیز می‌دانست روزی این کینه‌ها بروز خواهد کرد، و به مرحله عمل خواهد رسید، و در نتیجه چه ظلمها و ستم به علی وارد خواهد شد، و لذا پیوسته در فکر و

اندیشه بود، و اشکهایش به صورت مبارکش جاری می‌گشت و در برخی مواقع آینده علی علیه‌السلام را به خودش تصویر می‌فرمود، و اظهار می‌داشت که غاصبان ولایت و بداندیشان منافق چه خواند کرد، و چگونه به خانه او هجوم می‌آورند!! و چه سان فرق مبارکش را با شمشیر مسموم می‌شکافند، و او چه وظیفه‌ای دارد، و چگونه باید عکس العمل نشان دهد... ما در این زمینه به دو مورد از سخنان رسول خدا اشاره می‌نماییم:

الف: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به همراهی علی علیه‌السلام و غلامش انس بن مالک به گردش رفتند، و در باغهای مدینه قدم می‌زدند،

و به گلها و شکوفه‌ها و فضای سبز طبیعت می‌نگریستند، علی علیه‌السلام اظهار داشت: یا رسول الله! این باغ- اشاره کرد به یکی از باغها- چقدر زیبا و با طراوت است!!

پیامبر خدا فرمودند: یا علی! باغ تو در بهشت خیلی زیباتر است، و این باغ در نزد آن هیچ است.

انس بن مالک که یکی از دشمنان و بدخواهان امیرالمؤمنین بود، می‌گوید: به همین ترتیب قدم زنان و گردش کنان هفت باغ را تماشا کردیم، و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به هر باغی که می‌رسید، همان جمله را اظهار می‌داشت، و رسول خدا نیز جوابش همان بود که در آغاز فرموده بود. سرانجام پیامبر عزیز اسلام در محل مناسبی توقف کرد، انس می‌گوید: ما نیز در محضر او توقف نمودیم، ناگاه آن حضرت دگرگون گردید و چهره‌اش متغیر شد، و به فکر اخبار و وقایع پس از خود افتاد: «فوضع رأسه علی رأس علی وبکی، فقال علی: ما یبکیک یا رسول الله؟! قال صلی الله علیه و آله وسلم: «صغائن فی صدور قوم لا یبدونها لک حتی یفقدونی» پیامبر سرش را بر سر امیرالمؤمنین گذاشت و شروع به گریه نمود!! علی علیه‌السلام پرسید ای پیامبر خدا چه عاملی باعث گریه شما گردیده است؟ حضرت فرمودند: تصور آن کینه‌ها و بغض‌ها و دشمنی‌هایی که در دل کینه توز منافقین برای تو فراهم شده است، آنان آن دشمنی‌ها را به مرحله عمل نمی‌آورند مگر این که من از دنیا بروم.

این حدیث می‌رساند که با بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه‌السلام در برابر کینه‌های منافقان و ستم‌های ستمگران بیمه گردیده، ولی پس از وی آنچنان مورد یورش و حشیاانه قرار خواهد گرفت، که تصورش دل پیامبر را می‌سوزاند و اشکهایش را جاری می‌سازد. [۱].

ب: واقعه‌ای است که در خطبه شعبانیه اتفاق افتاد، و آن در آخرین جمعه ماه شعبان بود، و رسول خدا در مورد عظمت و ارزش ماه مبارک رمضان و تکلیف روزه داران سخن می‌گفت.

علی علیه‌السلام از جایش برخاست و سؤال کرد: یا رسول الله! بهترین اعمال در این ماه چیست؟!

پیامبر فرمود: اجتناب از کارهای حرام، سپس شروع به گریه کرد! علی علیه‌السلام عرض کرد: یا رسول الله! چرا گریه می‌کنید؟ پیامبر خدا فرمود: «کانی بک وانت تصلی لربک وقد انبث اشقی الأولین شقیق عاقر ناقة ثمود، فضربک ضربه علی قرنک فحضب منها لحیتک...» [۲] گویا می‌بینم تو را در حال نماز بدترین و شقی‌ترین اشخاص (ابن ملجم مرادی لعنة الله علیه) از پی کننده «شتر صالح» بر فرق مبارکت شمشیری می‌زند، و با خون آن محاسن سفیدت را رنگین می‌سازد.

علی علیه‌السلام پرسید یا رسول الله! آیا دینم سالم می‌ماند، و ضرری از این جهت از شمشیر او نمی‌بینم؟

این حدیث اخلاص و عظمت علی، و شرارت و بداندیشی دشمنان آن حضرت را در بردارد [۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۴ ص ۱۰۷ فرائد السمطین ج ۱ ص ۱۵۲ ح ۱۱۵.

[۲] بحار الانوار ج ۹۶ ص ۳۵۸ از فرازهای خطبه شعبانیه.

[۳] نقل از آفتاب ولایت، ص ۲۶۹-۲۶۷.

رعایت آداب اسلامی در اوج قدرت

روزی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در دوران خلافتش در خارج کوفه با یک نفر ذمی (یهودی یا مسیحی) که در پناه اسلام بود، همراه شدند.

مرد ذمی گفت:

بنده خدا کجا می‌روی؟

امام فرمود: به کوفه.

هر دو به راه ادامه دادند تا سر دو راهی رسیدند. هنگامی که ذمی جدا شد و راه خود را پیش گرفت برود، دید که رفیق مسلمانش از راه کوفه نرفت، همراه او می‌آید.

مرد ذمی گفت:

مگر شما نفرمودی به کوفه می‌روم؟

فرمود: چرا.

شما از راه کوفه نرفتی: راه کوفه آن یکی است.

می‌دانم ولی پایان خوش رفاقتی آن است که مرد، رفیق راهش را در هنگام جدایی چند قدم بدرقه کند و دستور پیغمبر ما همین است، بدین جهت می‌خواهم چند گام تو را بدرقه کنم، آنگاه به راه خود بر می‌گردم.

ذمی گفت:

پیغمبر شما چنین دستور داده؟

امام فرمود: بلی.

این که آیین پیغمبر شما با سرعت در جهان پیشرفت کرد و چنین پیروان زیاد پیدا نمود، حتماً به خاطر همین اخلاق بزرگوارانه او بوده است.

مرد ذمی با امیرالمؤمنین به سوی کوفه برگشت. هنگامی که شناخت همراه خلیفه مسلمانان بوده است، مسلمان شد و اظهار داشت: من شما را گواه می‌گیرم که پیرو دین و آیین شما می‌باشم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۱ ص ۵۳ و ج ۷۴ ص ۱۵۷ داستانهای بحارالأنوار، ج ۳ ص ۴۸.

روزی ارزشمند و شخصیتی عظیم

مرحوم محمد بن یعقوب کلینی، فرات بن ابراهیم کوفی و علامه امینی و دیگر بزرگان از شیعه و سنی در کتاب‌های خود مطالب و روایاتی را به سندهای مختلف، پیرامون عید سعید غدیر خم آورده اند، از آن جمله:

حسن بن راشد و در روایتی دیگر فرات بن أحنف حکایت کند:

روزی محضر مبارک امام جعفر صادق صلوات الله علیه شرفیاب شدم و عرضه داشتم: یا بن رسول الله! فدایت گردم! آیا برای مسلمان‌ها عیدی با فضیلت تر از عید فطر، قربان، جمعه و روز عرفه وجود دارد؟

فرمود: بلی، روزی است که از همه آن‌ها در نزد خداوند متعال شریف‌تر و عظیم‌تر و بافضیلت‌تر خواهد بود؛ و آن روزی است که خدای متعال دین مبین اسلام را در روز آن کامل نمود و این آیه قرآن را بر پیغمبر نازل نمود: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا) [۱].

یعنی؛ امروز (با معرّفی علی بن ابی طالب علیه السلام به عنوان امام و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله، دین خود را بر شما مسلمان‌ها کامل نمودم و برای شما دین اسلام را برگزیدم.

از آن حضرت سؤال کردم: آن روز، کدام روزی می‌باشد که مولای متّقیان، علی علیه السلام به امامت و خلافت منصوب گردید؟ در پاسخ چنین فرمود: هر یک از پیغمبران الهی برای خود وصی و جانشین تعیین کرده‌اند و آن روز معین را به عنوان عید برگزیده‌اند.

و سپس افزود: آن روزی که بر تمامی ایام شرافت و برتری دارد، روزی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند متعال، حضرت علی علیه السلام را به عنوان امام و خلیفه خود به مردم معرفی نمود.

و در آن روز آیات الهی نازل شد و دین مبین اسلام تکمیل گردید و حجّت خداوند بر همگان ثابت گشت.

سؤال کردم: یا بن رسول الله! در آن روز چه اعمال و عباداتی بهتر است، که انجام دهیم؟

حضرت در پاسخ فرمود: خوشحال نمودن مؤمنین، فرستادن صلوات بر حضرت محمّد و اهل بیتش؛ و برائت و بیزارای جستن از دشمنان و ظالمین به آن‌ها.

و دیگر آن که چون خداوند، این روز یعنی؛ هیجدهم ذی الحجّه را روز تثبیت ولایت بر مؤمنین قرار داد، بهتر است روزه بگیرید و روزه گرفتن در آن موجب کفّاره شصت سال گناه خواهد بود. [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] سوره مائده: آیه ۴.

[۲] کافی: ج ۴، ص ۱۴۸، تفسیر فرات: ص ۱۲ و دیگر کتب با اختلاف در تعابیر، همچنین بحارالانوار: ج ۳۷، ص ۱۰۸ تا ص ۲۵۳.

روش رفتن به میهمانی

حضرت علی بن موسی الرضا به فرموده پدران بزرگوار خویش صلوات الله علیهم، حکایت نماید:

روزی از روزها یکی از دوستان امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام حضرت را جهت میهمانی به منزل خود دعوت کرد.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: من با سه شرط دعوت تو را می‌پذیرم، میزبان گفت: آن سه شرط چیست؟

امام علی علیه السلام اظهار نمود:

اول: آن که چیزی از بیرون منزل تهیه نکنی؛ و برای پذیرائی خود و خانواده خویش را به زحمت و مشقّت نیندازی؛ و به آنچه که در منزل موجود است اکتفاء نمائی.

دوم: آنچه در منزل ذخیره و آماده داری، تمام آن‌ها را مصرف نکنی؛ بلکه با برنامه صحیح و در نظر گرفتن نفرت، مقدار لازم غذا تهیه گردد.

شرط سوم: خانواده و اهل منزل در زحمت فوق العاده ای قرار نگیرد؛ و مبدا که احساس نارضایتی در ایشان پیش آید.

میزبانی که حضرت را دعوت کرده بود عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین! آنچه فرمودی، مورد پذیرش و قبول است؛ و قول می‌دهم غیر از آنچه فرمودی برنامه ای نداشته باشیم.

و امام علی علیه السلام دعوت او را قبول نمود؛ و به همراه یکدیگر راهی منزل شدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار: ج ۲۷، ص ۲۵۵، به نقل از عیون اخبار الرضا علیه السلام.

رای نهایی

قریش پیوسته در صدد کشتن رسول خدا(ص) بود و برای رسیدن به این هدف راههای مختلف آن را به شور می گذاشت و هر بار نقشه‌ای را تجربه می کرد و تصمیمی اتخاذ می نمود.

تا آنکه در آخرین نشستی که در دار الندوه [۱] داشتند، ابلیس د ملعون در قیافه مرد یک چشم از تیره ثقیف (مقصود مغیره بن شعبه است) در آن مجلس شرکت جست با حضور او اطراف و جوانب قصه و احتمالات موجود، بدقت بررسی شد. سرانجام به اتفاق آرا بر آن شدند تا برای از میان برداشتن پیامبر خدا(ص) باید از هر تیره قریش یک نفر به همکاری دعوت شود و سپس همگی با شمشیرهای برهنه و هماهنگ بر او حمله برند و در جا خونس را بریزند و با این کار (گذشته از اینکه از وجود او آسوده خواهند شد) موضوع خونخواهی او نیز بکلی پایمال خواهد شد، چرا که اولیای دم قادر نخواهند بود که با همه تیره‌های قریش درگیر شوند. از سوی دیگر قریش نیز به خاطر حمایت از افرادش، از تسلیم و تحویل خاطیان ممانعت خواهد کرد. در نتیجه درخواست قصاص و خونخواهی بستگان پیامبر بی پاسخ خواهد ماند.

فرشته وحی فرود آمد و پیامبر خدا(ص) را از تصمیم قریش آگاه ساخت و حتی جزئیات این نقشه را که در چه ساعتی و در کدام شب خواهد بود فاش ساخت و از او خواست تا در آن شب، شهر مکه را به سمت غار ثور ترک گوید....

قال علی (ع):... فان قریشا تزل تخیل [۲] الارا و تعمل الحیل فی قتل النبی حتی کان اخر ما اجتمعت فی ذلک یوم الدار- دار الندوه- و ابلیس د الملعون حاضر فی صوره اعود ثقیف فلم تزل تضرب امرها ظهرا لبطن حتی اتمعت آراوها لی ان تتدب من کل فخذ من قریش رجل ثم یاخذ کل رجل منهم سیفه ثم میاتی النبی و هو نائم علی فراشه فیضربوه جمیعا باسیافهم ضربه رجل واحد فیقتلوه فاذا قتلوه منعت قریش رجالها و لم تسلمها فیمضی دمه هدرا فهبط جبرئیل علی النبی فانباه بذلک و اخبره باللیله التي یجتمعون فیها و الساعه التي یاتون فراشه فیها و امره بالخروج فی الوقت الذی خرج فیها الی الغار. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] مرکز اجتماع سران قریش در دوره جاهلیت.

[۲] در مصادر این گونه نقل شده، اما ظاهرا صحیح آن تجیل است.

[۳] اختصاص، ص ۱۶۵؛ خصال، ص ۴۱۵؛ بحار، ج ۱۹، ص ۴۶.

رهایی آهو

رسول خدا(ص) از جایی می گذشت. در بین راه گذارش بر ماده آهوئی افتاد که در خیمه و خرگاهی بسته شده بود.

آن حیوان به قدرت خدا زبان بگشود و با پیامبر گرامی سخن گفت؛ به آن حضرت عرض کرد:

ای فرستاده خدا! من مادر دو آهو بچه ام که اینک هر دو، گرسنه و تشنه اند و پستانهایم از شیر آکنده، از شما تقاضا دارم (هر چند) ساعتی مرا رها سازید تا پس از شیر دادن آنها بازگردم و دوباره در همینجا به بند نشینم. رسول خدا(ص) فرمود: چگونه این کار

ممکن است، در حالی که تو صید و شکار مردم و اسیر و دربند هستی؟

آهو گفت: اگر رهایم کنید (بزودی) باز آیم و شما خود مرا در بند کنید. پیامبر خدا(ص) پس از آنکه از حیوان تعهد گرفت، رهایش ساخت.

چیزی نگذشت که آهو باز گشت اما پستانش از شیر تهی گشته بود. پیامبر اکرم حیوان را در همان مکان بست و سپس پرسید: این آهو شکار کیست؟

گفتند: صیاد و مالک آن، شخصی از تیره عرب است.

رسول خدا(ص) (بی درنگ) رهسپار آن قبیله شد. از قضا فردی که آن حیوان را به دام انداخته بود و مالک آن محسوب می شد، در شمار منافقان بود که البته بعدها با تنبهی که برای او حاصل شد از نفاق دست کشید و اسلامی نیکو یافت.

رسول خدا(ص) به منظور رهایی حیوان، قصد خریدن آهو را کرد و در این خصوص با صیاد سخن گفت، اما صیاد گفت:

ای فرستاده خدا! پدر و مادرم فدای شما، این حیوان را از همین جا رها ساختم. آنگاه پیامبر خدا(ص) (به جمع حاضر روی کردند و) فرمودند:

اگر چارپایان نیز به میزان شما از مرگ (و سختیهای پس از آن) خبر داشتند، هرگز از آنها، گوشت فربهی نمی خوردید.

عن علی قال: مر رسول الله (ص) بظبیه مربوطه نطنب فسطاط، فلما رات رسول الله (ص) اطلق الله عزوجل لها من لسانها فکلمته فقالت:

یا رسول الله (ص)! انی ام خشفین عطشانین و هدا ضرعی قد امتلا لبنا فخلنی حتی انطلق فارضعها ثم اعود فتربطنی کما کنت.

فقال: لها رسول الله (ص): کیف و انت ریطه قوم و صیدههم؟

قالت: بلی یا رسول الله (ص)! انا اجی فتربطنی انت بیدک کنا کنت.

فاخذ علیها موثقا من الله لتعودن و خلی سیبها فلم تلبث الا یسیرا حتب رجعت قد فرغت ما فی ضرعها. فربطها نبی الله کما کانت.

ثم سال: لمن هذا الصید؟

قالوا: یا رسول الله (ص)! هذه لبنی فلان، فاتاهم النبى و کن الذی اقتضها منهم منافقا فرجع عن نفاقه و حسن اسلامه فکلمه النبى

لیشتریهامنه، قال: بل اخلی سیبها، فداک ابی و امی یا نبی الله.

فقال رسول الله (ص): لو ان البهائم یعلمون من الموت ما تعلمون انتم ما اکلتم منها سمینا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداه، ج ۱، ص ۳۰۹؛ اعلام الوری، ص ۲۶ (به اختصار)؛ بحار، ج ۱۷، ص ۳۹۸ و ج ۶۴، ص ۲۶.

رازدانی رسول اکرم

رسول خدا(ص) از امری خبر می داد که از نظر مکانی با آنها فرسنگها فاصله داشت. حضرت در مدینه بود و از جنگ موته خبر می داد جایی که تا مدینه مسیر یک ماه راه فاصله داشت!

نبرد موته را از همان جا برای ما وصف می کرد و شمار کسانی که در آن پیکار به شهادت رسیدند را بر می شمرد.

بسیار اتفاق می افتاد کسی نزد او می آمد و پرسشی داشت، حضرت می فرمود: نخست تو از حاجت خود خبر می دهی یا من بگویم که به چه منظور آمده‌ای؟ آنگاه به خواهش مرد سائل پرده از حاجت پنهان او بر می داشت.

مکیان را از اسرازشان باخبر مس ساخت به طوری که هیچ نکته تاریک و مبهمی باریشان باقی نمی ماند، از جمله، گفتگوی پنهانی

صفوان بن امیه با عمر بن وهب بود؛ میان آن دو حرفهایی در و بدل شد که احدی از مضمون آن آگاه نبود. قصه هنگامی فاش شد که عمیر از مکه به مدینه آمد، او چنین وانمود کرد که به انگیزه رهایی فرزندش (که چندی پیش در جنگ بدر به دست مسلمانان اسیر گشته بود) رهسپار مدینه شده است و برای آزادی وی تلاش می‌کند.

رسول خدا(ص) به وی فرمود: دروغ می‌گویی، ت برای این کار نیامده‌ای (بلکه قصد شومی تو را به اینجا کشانده است) به یاد داری آنگاه که با صفوان در کعبه خلوت کرده بودید و به اتفاق هم در رثای کشته شدگان بدر اشک حسرت می‌ریختید؟! تو آنجا گفتی:

به خدا سوگند با وضعی که محمد برای ما پیش آورده و عزیزانی که از ما در جنگ بدر گرفته است، مرگ برای ما از ادامه حیات بهتر است، آیا پس زاکشته شدن مهتران و بزرگان قوم که در چاههای بدر ریخته شدند زندگانی گوارا خواهد بود؟! اگر مشکل بدهکاری و هزینه خانواده ام، در میان نبود من خود به حیات محمد خاتمه می‌دادم و تو را از این جهت آسوده می‌ساختم.

رفیقت صفوان در پاسخ گفت: مشکل قرضهای تو با من، دخترانت نیز با دختران من زیر یک یقف خواهند بود، ای نیک و بد هر چه هست برای همه آنها خواهد بود، تو نیز پذیرفتی و به او گفتی: پس این راز را پوشیده بدار و (هر چه زودتر) وسائل سفر را برای کشتن محمد فراهم ساز، آنگاه به قصد کشتن من به اینجا آمدی!

(کلام حضرت که به اینجا رسید، عمیر شگفت زده گشت و چاره‌ای جز تصدیق رسول گرامی نداشت از این رو) به آن حضرت گفت: راست گفتی ای فرستاده خدا! همین طور است من گواهی می‌دهم که خدایی جز معبود یکتا نیست و تو فرستاده او هستی. و نظایر این قضیه در زندگانی رسول خدا(ص) چندان فراوان است که قابل شمارش نیست.

قال علی: ... محمد انبا عن موته و هو عنها غائب و وصف حربهم و من استشهد منهم و بینه و بینهم مسیره شهر و کان یاتیه الرجل یرید ان یساله عن شی فبقول: تقول او اقول؟ فبقول: بل قل یا رسول الله (ص) فبقول: جئنی فی کذا و کذا حتی یفرغ من حاجته. و لقد کان یخبر اهل باسراهم بمکه حتی لایترک من اسراهم شیئا.

منها: ما کان بین صفوان بن امیه و بین عمیر بن وهب اذا اتاه عمیر فقال: جئت فی فکاک ابنی فقال له: کذبت بل قلت لصفوان و قد اجتمعتم فی الحطیم و ذکرتم قتلی بدر- و الله للموت خیر لنا من البقا مع ما صنع محمد بنا و هل حیاه بعد اهل القلیب؟ فقلت انت: لولا عیالی و دین علی لارحتک من محمد. فقال صفوان: علی ان اقصی دینک و ان اجعل بناتک مع بناتی یصیتهن ما یصیبهن من خیر او شر فقلت انت فاکتمها علی و جهزنی حتی اذهب فاقتله فجئت لتقتلنی. فقال: صدقت یا رسول الله (ص)! فانا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله (ص). و اشباه هذا مما لا یحصی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۵؛ بحار، ج ۱۰، ص ۴۷، ج ۱۷، ص ۲۹۶.

رحمت الهی

پیامبر خدا(ص) در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از اصحاب گرد او حلقه زده بودند. در این حال من وارد مسجد شدم. تا نگاه رسول خدا(ص) به من افتاد، چهره اش شکفته گشت و تبسم بر لبهایش نقش بست؛ طوری که برق سفیدی دندانهایش را دیدم. سپس فرمود:

علی نزد من بیا... علی نزدیکتر بیا!

و پیوسته از من می‌خواست تا هر چه بیشتر به او نزدیک شوم. من هم آنقدر پیش رفتم که زانوهایم به زانوهای مبارک او چسبید.

سپس رو به یاران خود کرد و فرمود:

ای گروه اصحاب! با آمدن برادرم علی بن ابی طالب، لطف و رحمت الهی شامل حال شما گشته است، علی از من است و من از علی ام جان او جان من و سرشت او از سرشت من است. او برادر من و وصی و جانشین من در حیات و ممات است هر کس از او اطاعت کند، از من اطاعت کرده و هر که با او همراهی و همدلی نماید با من چنان کرده و هر کس با او به مخالفت پردازد با من مخالفت کرده است. قال علی (ع): دخلت علی رسول الله (ص) فی مسجد قبا و معه نفر من اصحابه فلما بصر بی تهلل وجهه و تبسم حتی نظرت الی بیاض اسنانه تبرق. ثم قال: الی یا علی الی یا علی، فما زال یدنینی حتی الصق فخذی بفخذه، ثم اقبل علی اصحابه فقال: معاشر اصحابی اقبلت الیکم الرحمه باقبال علی بن ابی طالب اخی الیکم، معاشر اصحابی! ان علیا منی و انا من علی روحه من روحی و طینته من طینتی و هو اخی و وصیی و خلیفتی علی امتی فی حیاتی و بعد موتی، من اطاعه اطاعنی و من وافقه وافقنی و من خالفه خالفنی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] غایه المرام، ص ۲۹۳ به نقل از امال صدوق.

راندن سائل

فاطمه بیمار شد و رسول خدا(ص) به عیادت او آمد و بر بالین وی نشست. در همین حال که با دخترش گفتگو می کرد و از حال وی جويا می شد، فاطمه گفت: دلم هوای خوراکی مطبوع و گوارا کرده است. تاچه ای در اتاق بود که اشیایی در آن می نهادند، رسول گرامی برخاست و به جانب آن تاچه رفت سپس با ظرفی سرپوشیده بازگشت. محتوای ظرف مقداری مویز و کشک و کعک (نانی که از آمیختن روغن و شکر سازند) و چند خوشه انگور بود. حضرت آن ظرف خوراکی را در برابر دخترش گذارد و در حالی که خود دستی بر آن نهاده بود نام خدا را بر زبان جاری ساخت و فرمود: به نام خدا برگیرید و بخورید.

اهل بیت سرگرم خوردن آن خوراکیها شدند. در این بین، سائلی بر در خانه ظاهر شد و با آواز بلند سلام کرد و گفت: ای اهل خانه! از آنچه خدا روزی شما کرده به ما نیز بخورانید. رسول خدا(ص) در پاسخ او فرمود: دور شو ای پلید.

فاطمه از گفته پدر شگفت زده شد و گفت: ای فرستاده خدا! ندیده بودم که با مسکین چنین رفتار کنید؟

فرمود: (دخترم) این خوراک بهشتی است که جبرئیل برای شما آورده و سائل هم شیطان مطرود است. او در خوراک شما طمع کرده و می خواهد با شما در خوردن آن شرکت جوید، در حالی که بر او روا نیست.

قال امیرالمومنین: ان فاطمه بنت محمد وجدت عله، فجاءها رسول الله (ص) عائدا فجلس عندها و سالها عن حالها، فقالت: انی اشتهی طعاما طیباً.

فقام النبی الی طاق فی البیت فجا بطبق فیه ریب و کعک و اقط و قطف عنب فوضعه بین یدی فاطمه فوضع رسول الله (ص) یده فی الطبق و سمی الله و قال: کلوا بسم الله، فاکلت فاطمه و رسول الله (ص) و علی و الحسن و الحسین فبینما هم یاکلون اذ وقف سائل علی الباب فقال: السلام علیکم، اطعمونا مما رزقکم الله.

فقال النبی احسا!

فقالت فاطمه: یا رسول الله (ص)! ما هکذا تقول للمسکین!؟

فقال النبی انه الشیطان و ما کان ذلک ینبغی له. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۷۷.

رفتار دوگانه

(شماری از زنان که بی صبرانه به انتظار دیدن رسول خدا(ص) لحظه شماری می کردند) با اجازه آن حضرت وارد شدند. رسول گرمی از آن میان دخترش فاطمه را صدا زد و او را نزد خویش فرا خواند. فاطمه با چشمانی اشکبار، خود را بر پیکر پدر انداخت. پیامبر خدا(ص) لحظاتی را با دخترش به آهستگی سخن گفت. لختی بعد فاطمه در حالی که اشک از چشمانش می بارید از سینه پدر سر بر گرفت و دوباره با اشاره پدر در آغوش وی افتاد و پیامبر(ص) این بار هم کلماتی در گوش او زمزمه کرد. از شنیدن این سخنان (چهره فاطمه شکفته گشت و) تبسم بر لبهای او نقش بست. رفتار دوگانه، آن هم مقارن هم، حاضران را شگفت زده کرد. از سبب آن پرسیدند. (با توضیحی که از او شنیدند معلوم شد که) پیامبر خدا(ص) در نجوای نخستین از مرگ حتمی خود، خبر داده و فاطمه از شنیدن آن بی تاب و گریان گشته است. و در گفتگوی بعدی، پس از آنکه وی را به بردباری سفارش کرده است فرموده: فاطمه جان! بی تابی نکن. من از پروردگار خود مسئلت کرده ام که تو نخستین فرد از خانواده ام باشی که به من می پیوندی. فاطمه از شنیدن مژده دیدار پدر و پیوستن بزودی خود، شادمان گشته است.

قال علی (ع) ...: ثم اذن للنساء فدخلن علیه فقال لابنته: ادنی منی یا فاطمه! فاکبت علیه فناجاها فرفعت راسها و عیناها تهملان دموعا فقال لها: ادنی منی فدننت منه فاکبت علیه فناجاها فرفعت راسها و هی نضحک فتعجبنا لما راینا فسالناها فاخبرتنا انه نعی الیها نفسه فبکت، فقال: یا بنیه لاتجزعی فانی سالت ربی ان یجعلک اول اهل بیتی لحاقا بی، فاخبرنی انه قد استجاب لی. فضحکت.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۳۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۸.

روزهای سیاه

خداوند سبحان، محمد را به نبوت برانگیخت در حالی که شما در بدترین حال می زیستید: در میان شما کسانی بودن که به سگان خود غذا می خوراندند، اما فرزندان خود را می کشتند! به غارت و چپاول دیگران می رفتند و چوپان باز می گشتند خیمه و قبیله خود را غارت شده می یافتند.

خوراکتان گاهی علهز (معجونی آمیخته از خون و کرک شتر) و گاهی هییده (دانه‌های تلخ حنظل) و زمانی هم مردار و لاشه حیوانات و خون آنها بود. از طعامهای خشن و ناگوار و آبهای آلوده و بویناک بهره می جستید و در کنار سنگهای سخت و بتهای گمراه کننده منزل می گزیدید. و خون یکدیگر را می ریختید و افرادتان را به اسارت می بردید.

خداوند منان قریش را با نزول سه آیه از قرآن کریم، تخصیص داد و عرب را به طور عموم به یک آیه. اما آیاتی که درباره قریش فرموده است، نخست آنکه فرمود: ای مؤمنان بیاد آرید زمانی را که شما اندک بودید و در میان انبوه دشمن می زیستید، آنها شما را در زمین (مکه) خوار و ضعیف می شمردند. و شما از هجوم مشرکان بر خود ترسان بودید. تا آنکه خدا شما را در پناه خود آورد و بیاری خود نیرومندی و نصرت عطا فرمود. و از بهترین غنائم و خوارکی‌ها روزی شما قرار داد. باشد تا شکر گزار باشید. [۱].

دیگر آنکه فرمود:

خدا به کسانی از شما بندگان که ایمان آورد و رفتار نیکو داشته باشد وعده فرموده که (در ظهور امام زمان (ع)) در زمین خلافت دهد. چنانکه امم صالح پیامبران سلف، جانشین پیشینیان خود شدند. و علاوه بر خلاف، آئین پسندیده آنان را بر همه ادیان تمکین و تسلط دهد و به همه مومنان، پس از خوف و ترس از دشمنان، ایمنی کامل دهد تا مرا به یگانگی بی هیچ شایسته شرکت و ریا پرستش کنند، و بعد از آن هر که کافر گشت به حقیقت همان فاسقان تبه کارند. [۲].

سوم گفتار قریش به رسول خدا(ص) است، آنگاه که ایشان را به اسلام و هجرت فرا می خواند، گفتند:

اگر ما با تو همراهی کنیم و اسلام را که طریق هدایت است پیروی نماییم ما را از سرزمینمان بیرون خواهند کرد (در پاسخ آنها بگو) آیا ما حرم مکه را برای ایشان محل امن و آسایش قرار ندادیم تا به این مکان از هر سوی، انواع نعمت و ثمرات که روزی آنها کرده ایم- بیاورند؟ حقیقت این است که اکثر مردم نادانند. [۳].

اما آیه‌ای که درباره عموم عرب است:

به یاد آرید که این نعمت بزرگ خدا را که شما با هم دشمن بودید و خدا در دل‌های شما الفت و مهربانی انداخت و به لطف او همه برادر دینی یکدیگر شدید در صورتی که در پرتگاه آتش بودید خدا شما را نجات داد.... [۴].

پس نعمت اسلام و پیامبر چه نعمت بزرگی است اگر دست از آن نشوید و به سوی دیگری نروید! و چه مصیبت عظیمی است اگر بدو نگرید و از آن روی گردانید؟!

پس از چندی، پیامبر خدا(ص) بعد از آنکه بار رسالت و مسؤولیت خویش را به انجام رسانید، دیده از جهان بر گرفت. مصیبت فقدان او برای همه مؤمنان جانگداز بود و برای نزدیکان و دودمان وی بخصوص سخت اندهبار و عظیم بود. مصیبتی که مؤمنان به مانند آن دچار نشده بودند و پس از آن نیز هرگز چنان روز سختی را مشاهده نخواهند کرد.

آن بزرگوار از این جهان رخت بریست و کتاب خدا و اهل بیت خود را بر جای گذاشت. آنها دو پیشوایند که هیچگاه اختلاف ندارند و دو برادرند که دست در دست هم دارند و با یکدیگر دشمنی ندارند و دو همراهند که جدایی نمی پذیرند. قال علی (ع):... بعث محمدا و انتم معاشر العرب علی شر حال، یعذو احدکم کلبه و یقتل ولده و یغیر علی غیره فیرجع و قد اغیر علیه، تاکلون العلهز و الهییده و المیته و الدم، منیخون علی احجار خشن و اوان مضله تاکلون الطعام الجشب و تشربون الما الاجن، تسافکون دماکم و یسبی بعضکم بعضا، و قد خص الله قریشا بثلاث ایات و عم العرب بایه. فاما الایات اللواتی فی قریش فهو قوله تعالی: (و اذکروا اذا اتبم قلیل مستضعفون فی الارض تخافون ان تبخطفکم الناس فاواکم و ایدکم بنصره و رزقکم من الطیبات اعلکم تشکرون).

و الثانیه (و عا الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بهد خوفهم انما یعبدوننی لایشرکون بی شیئا و من کفر بعد ذلك فاولئک هم الفاسقون) و الثالثه قول قریش لنبی الله تعالی حین دعاهم الی الاسلام و الهجره فقالوا: (ان تتبع الهدی معک نتخلف من ازضنا). فقال الله تعالی: (او لم نمکن لهم حرما انما یجیب الیه ثمرات کل شی رزقا من ادنا و لکن اکثرهم لایعلمون).

و اما الایه التی عم بها العرب فهو قوله تعالی: (و اذکروا نعمه الله علیکم اذ کنتم اعدا فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفره من النار فانقذکم منها کذلک ینبئ الله لکم آیاته لعلکم تهتدون).

فیا لها نعمه ما اعظمها ان لم تخرجوا منها الی غیرها و یا لها من مصیبه ما اعظمها ان لم تومنوا بها و ترغبوا عننا. فمضی نبی الله و قد بلغ ما ارسل به فیالها مصیبه خصت الاقربین و عمت المومنین لم تصابوا بمثلها و لن تعاینوا بعدها مثلها.

فمضی لسبیله و ترک کتاب الله و اهل بینه امامین لایختلفان و اخوین لایتخاذلان و مجتمعین لایتفرقان.... [۵].

پی نوشت ها:

- [۱] سوره انفال (۲۶:۸).
- [۲] سوره نور (۵۵:۲۴).
- [۳] سوره قصص (۵۷:۲۸).
- [۴] سوره‌ی آل عمران.
- [۵] کشف المحجّه، ص ۱۷۴.

رئیس تیره خوزج

هنگامی که سعد بن عباده دید مردم با ابوبکر بیعت می کنند، بانگ برداشت: ای مردم! من در صدد تحصیل زمامداری بر نیامدم مگر وقتی که دیدم شما آن را از علی دریغ کرده اید. اما این (اعلان می کنم) تا او بیعت نکند من با هیچ کس بیعت نخواهم کرد. و شاید اگر او هم بیعت کند، من چنین نکنم.

سپس بر مرکب خود سوار شد و به سرزمین حوران رفت و بی آنکه بیعت کند همانجا در سرایی به سر برد و به گونه ای مرموز کشته شد. [۱].

فروه بن عمر انصاری که رسول خدا(ص) را (در جنگها) با دو اسب یاری می کرد و از درآمد انبوه باغهای خود که هزار (اصله درخت) بود، خرما می خرید و به مسکینان تصدیق می کرد؛ برخاست و گفت: ای گروه قریش! آیا در میان خود کسی را سراغ دارید که همچون علی شایستگی و لیاقت خلافت را داشته باشد؟

قیس، به سخن آمد و در پاسخ او گفت: نه، در میان ما کسی نیست که آنچه علی داراست، واجد باشد. دگر باره پرسید: آیا ویژگیهایی در شخص علی می بینید که در دیگری نباشد؟ گفت: آری. آنگاه فروه گفت: پس چه چیز شما را از یاری و انتخاب وی باز داشته است؟!

قیس پاسخ داد: اجتماع مردم بر پذیرش ابوبکر!

فروه گفت: به خدا سوگند که مطابق خوی و شیوه خود عمل کردید و سنت و سیره پیامبر خود را رها نمودید؛ اگر امر ولایت را در دودمان پیامبر خود قرار داده بودید، از زمین و آسمان، نعمت و برکت شما را فرا می گرفت.

قال علی (ع):... و لقد کان سعد (بن عبادة) لما رای الناس یبایعون ابابکر نادى:

ایها الناس انى و الله ما اردتها (الولایه) حتى رایتکم تصرفونها عن علی و لا ابایعکم حتى یبایع علی و لعلی لا فاعل و ان بایع. ثم ركب دابته و اتى (حوران) و اقام فی خان حتى هلک و لم یبایع.

و قام فروة بن عمر الانصاری و کان یقود مع رسول الله (ص) فرسین و یصرع [۲] الف و یشتري تمرا فیتصدق به علی المساکین فنادی: یا معشر قریش! اخبرونی هل فیکم رجل تحل له الخلافه و فیه ما فی علی؟ فقال قیس بن مخرمه الزهری: لیس فینا من فیه ما فی علی. فقال له: صدقت فهل فی علی ما لیس فی احد منکم؟ قال: نعم. قال: فما یصدکم عنه؟ قال: اجتماع الناس علی ابی بکر. قال: اما والله ائن اصبتم سنتکم لقد اخطاتم صنع نبیکم و لو جعلتموها فی اهل بیت نبیکم لا کلتم من فوقکم و من تحت ارجلکم.... [۳].

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید می نویسد: خالد بن ولید از سوی ابوبکر ماء موریت یافت که سعد بن عباده را به قتل برساند. او در این هنگام در شام به سر می برد. خالد با دستیاری شخصی دیگر در کمین او نشستند و در موقعیت مناسب به ضرب تیر او را کشتند و جنازه اش را

شبانه در چاه آبی افکندند و سپس از زبان پریان شعری سوردن و قتل را به آنها نسبت دادند:

نحن قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده

ورمیناه بسهیمن فلم تخط فواده

سعد بن عباده رئیس تیره خزرج را ما کشتیم، و او را با پرتاب دو تیر که قلب او را نشانه کرد از پای در آوردیم.

ابن ابی الحدید پس از آنکه نقل فوق را در شمار مطاعن ابوبکر از قول شیعه آورده در مقام دفاع از این طعن گفته اسد: من نیز قبول ندارم که اجنه سعد را کشته باشند و شعر مزبور سروده آنها باشد، شکی نیست که سراینده شعر و قاتل سعد از نوع بشر بوده است. اما اینکه فرمان قتل را ابوبکر صادر کرده باشد، چنانکه شیعه مدعی است، نزد من ثابت نیست. هر چند بعید هم نمی‌دانم که خالد از پیش خود برای تقرب بیشتر نزد ابوبکر به چنین کار فجیعی دست زده باشد... چه اینکه ظهور این قبیل کارها از خالد امری عادی می‌نماید. (شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۲۲۳).

[۲] در مصدر چنین است، اما ظاهراً یضرم صحیح است.

[۳] کشف المحجّه، ص ۱۷۷.

رسوا کردن منافق چاپلوس

محمد حنفیه فرزند حضرت علی علیه السلام گوید:

امیرالمؤمنین با سلمان فارسی و عمار و صهیب و مقداد و ابوذر از بیرون مدینه برمی‌گشتند که به عبدالله بن ابی سلول (منافق) و یاران او رسیدند.

عبدالله به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: مرحبا به سرور بنی هاشم و وصی پیامبر خدا و برادر و داماد او و پدر دو سبط، همو که از مال و جان خود در راه او گذشت. حضرت فرمود: وای بر تو ای پسر ابی تو منافقی و من به نفاق تو گواهی می‌دهم! عبدالله گفت: آیا این گونه با من سخن می‌گوئی؟ به خدا که من ایمان دارم همانند تو و اصحابت. حضرت فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، تو نیستی مگر منافق و چون ماجرا را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خبر داد آیات اول سوره بقره که در مورد منافقین است نازل شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شواهد التنزیل.

روایاتی در مدح قم و اهل آن

روایات درباره اهل قم و شهر قم و اینکه امان‌ترین مکانهاست متعدد است. حضرت صادق علیه السلام فرمود: چون بلاها و فتنه‌ها تمام شهرها را فرا گرفت بر شما باد که به قم روید یا به حوالی آن، زیرا بلا از آن دور است. [۱] و فرمود: خداوند به وسیله کوفه بر دیگر شهرها و به وسیله مؤمنین کوفه بر دیگر اهالی شهرها احتجاج می‌کند، و همچنین خداوند استدلال کند به شهر قم بر دیگر شهرها و به اهل آن بر تمامی اهل مشرق و مغرب از جن و انس، خداوند قم و اهل آن را مستضعف (یعنی از کسانی که دسترسی به احکام خداوند ندارند) قرار نداده است بلکه آنها را موفق کرده و کمک نموده است. سپس حضرت فرمود: دین و اهل آن در قم (از نظر حکومت و دیگران) ناچیز و حقیرند، اگر چنین نبود مردم پرشتاب به آنجا هجوم می‌کردند و قم و اهل آن فاسد می‌گشت و برای دیگر شهرها حجتی نمی‌ماند، و اگر حجتی نباشد آسمان و زمین پایدار نماند و یک چشم بر هم زدنی مهلت داده نشوند.

همانا بلا از قم و اهل آن رانده می‌شود، و زمانی خواهد رسید که شهر قم و اهل آن حجت بر همه مردم باشند، و این (واقعیت) در زمان غیبت قائم ما خواهد بود و اگر چنین نبود زمین اهل خود را فرو می‌برد و همانا ملائکه بلاها را از قم و اهل آن دفع می‌کنند و هیچ ستمگری قصد سوء به قم نمی‌کند مگر آنکه در هم کوبنده ستمگران او را در هم می‌کوبد و گرفتار سختی یا مصیبت با دشمن می‌گرداند، خداوند در دولت ستمگران قم را از یاد آنها می‌برد همان گونه که یاد خدا را فراموش کرده‌اند. [۲].

دانش از کوفه مخفی و در قم ظهور می‌کند

حضرت صادق علیه‌السلام در حدیثی بعد از ذکر کوفه فرمود: زود باشد که کوفه از مؤمنین خالی شود و علم از آن مخفی شود (و کوچ کند) همچنان که مار در سوراخ خود مخفی شود، سپس در شهری که به آن قم می‌گویند ظاهر گردد و قم معدن علم و فضیلت شود به گونه‌ای که هیچ مستضعفی در دین روی زمین نماند حتی بانوان پرده‌نشین، و این مسأله نزدیک ظهور قائم ما خواهد بود.

خداوند قم و اهل آن را در جایگاه حجت قرار می‌دهد (یعنی علماء و فقهاء در قم جانشینان حضرت مهدی هستند) و اگر چنین نبود زمین اهل خود را فرو می‌برد و در روی زمین حجتی نمی‌ماند، پس از قم است که دانش به مشرق و مغرب سرازیر می‌شود و حجت خداوند بر مردم کامل می‌گردد به گونه‌ای که کسی نمی‌ماند بر روی زمین که دین و علم به او نرسیده باشد. سپس قائم علیه‌السلام ظاهر می‌شود و وسیله (اجرای) نعمت و خشم خدا بر بندگان می‌شود زیرا خداوند از بندگان انتقام نمی‌گیرد مگر بعد از آنکه حجت را انکار کنند. [۳].

و فرمود: وقتی بلا و سختی به شما رسید بر شما باد به قم که پناهگاه فاطمیون و جایگاه راحتی مؤمنین است. [۴].

الحديث

مردی از اهل قم مردم را به حق دعوت می‌کند

و موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: مردی از اهل قم مردم را به حق دعوت می‌کند، اطراف او گروهی چون پاره‌ای آهن جمع می‌شوند که بادهای تند آنها را متزلزل نکند، از جنگ ملالی ندارند، (خسته نمی‌شوند) و ترسی در آنها نیست، بر خداوند توکل می‌کنند و سرانجام (پیروزی) برای اهل تقواست. [۵] و این حدیث اخیر مناسبت زیادی با انقلاب شکوهمند اسلامی ما و رهبر عظیم‌الشأن آن حضرت امام خمینی قدس سره الشریف و همچنین مردم بزرگوار و شهیدپرور و دلیر و نستوه ایران دارد.

درود و رحمت خداوند بر این امت نستوه و هوشیار و زنده و خداجوی و رهبر فرزانه آن و سلام و صلوات خداوند بر شهیدان و جانبازان و مفقودان و آزادگان و رزمندگان و خانواده‌های عزیز آنان. به هر حال قم و اهل آن که همان اندیشمندان مکتب اهل بیت علیه‌السلام هستند مورد نظر اهل بیت علیه‌السلام بوده و آن را آشیانه آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم می‌نامیدند به امید آنکه شکرگزار این نعمت بزرگ الهی باشند و مراقب اینکه مبادا شرائطی پدید آید که از این نعمت بزرگ محروم شوند چرا که حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: خاک قم مقدس است و اهل آن از ما (اهل بیت) هستند و ما از آنها ایم، هیچ جباری قصد سوئی بد به آنها نکند مگر اینکه خداوند در مجازات او عجله می‌کند (و اینها) تا وقتی است که به برادران خود خیانت نکنند (و در نسخه‌ای آمده است: تا وقتی که حالات خود را تغییر ندهند) اگر چنین کنند خداوند ستمگران زشت را بر آنها مسلط خواهد کرد. بدانید که اهل قم یاوران قائم و دعوت کنندگان (یا رعایت کنندگان) حق ما هستند، آنگاه حضرت سر خود را بطرف آسمان بلند نموده عرضه داشت: خدایا اهل قم را از هر فتنه محفوظ دار و از هر نابودی نجات بده. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۴.

[۲] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۲.

[۳] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۳.

[۴] بحار، ج ۵۷، ص ۲۱۵.

[۵] بحار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، رحل من اهل قم يدعو الناس الى الحق يجتمع معه قوم كزير الحديد لا تزلهم الرياح العواصف ولا يملون من الحرب ولا يجبنون و علی الله يتوكلون و العاقبة للتقوی.

[۶] بحار، ج ۵۷ ص ۲۱۸.

روح من روح تو را نمی‌شناسد

محمد بن ابی‌بکر (فرماندار مصر) گروهی از اهالی مصر از جمله عبدالرحمن بن ملجم را به عنوان میهمانان مصر نزد حضرت علی علیه‌السلام فرستاد، ابن ملجم که نوشته‌ای شامل اسامی میهمانان در دست داشت به خدمت حضرت آمد و آن نامه را به حضرت داد، وقتی حضرت نام عبدالرحمن بن ملجم را دید فرمود: عبدالرحمن توئی؟ خدا لعنت کند عبدالرحمن را! ابن ملجم گفت: بله یا امیرالمؤمنین، به خدا سوگند که شما را دوست دارم! حضرت فرمود:

به خدا قسم مرا دوست نمی‌داری- و سه بار تکرار نمود- ابن ملجم گفت: یا امیرالمؤمنین من سه بار سوگند یاد می‌کنم که تو را دوست دارم و شما سه بار سوگند یاد می‌کنی که من شما را دوست ندارم؟ حضرت فرمود: وای بر تو، خداوند ارواح را دو هزار سال قبل از بدن‌ها خلقت نمود و در فضا ساکن نمود، هر کدام آنجا یکدیگر را شناختند در دنیا مأیوس شدند و هر کدام نشناختند در دنیا متفاوت شدند، همانا روح من روح تو را نمی‌شناسد.

وقتی ابن ملجم پشت کرد و رفت، حضرت فرمود: هر که می‌خواهد قاتل مرا ببیند به این مرد نگاه کند! یکی گفت: چرا او را نمی‌کشید؟ (آیا اجازه می‌دهی او را بکشیم؟) حضرت فرمود: چه سخن حیرت‌انگیزی، مرا امر می‌کنید که قاتل خود را بکشم، خدا او را لعنت کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲.

ز

زنده کردن روح تعهد و وفاداری

اگر همه افراد یک جامعه دارای روح تعهد و مسئولیت باشند، در برابر ناروایی‌ها و زشتی‌ها بی‌تفاوت نمی‌مانند و اصل «نظارت مردمی» را به کار می‌گیرند.

امام علی علیه السلام در خطبه ۵/۱۶۷ تذکر داده‌اند که در تفکر اسلامی و در محاکمه عمومی رستخیز، نه تنها در برابر اعمال و رفتار خویش و در برابر دیگران مسؤولیم، بلکه در مورد امور خانه‌ها، شهرها و حیوانات نیز محاکمه خواهیم شد و آنگاه فرمود:

«اگر همه عالم را به من بدهند که در حق مورچه‌ای ستم کنم، هرگز نمی‌پذیرم!»

وَاللّٰهُ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْئَادِكُمْ، عَلَيَّ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ

(سوگند به خدا اگر همه عالم هفتگانه هستی را به من بدهند که خدا را با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی کنم،

هرگز انجام نخواهم داد!) [۱].

سپس به احساس تکلیف خود در برابر افراد جامعه اشاره می‌کند و می‌فرماید:

وَلَكِنْ هِيَاتٌ أَنْ يُغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشْعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ

(ایها هیئات! از اینکه هوا و هوس بر من غلبه کند و حرص و طمع مرا وادارد تا از غذاهای لذیذ استفاده کنم، در حالی که ممکن

است در حجاز یا یمامه کسانی از به دست آوردن قرص نانی نا امید باشند.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱/۲۲۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب أُمَالِي ص ۴۹۶ و ۴۹۷ مجلس ۹۰ ح ۷۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۲- تذکره الخواص ص ۱۴۳: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۳- ربیع الابرار ص ۲۳۰ و ج ۳ ص ۳۱۹ ح ۶۱ ب ۴۸: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۴- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۹: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ)

۵- کتاب اربعین ص ۳۷۷ تا ۳۸۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- منهاج البراعة ج ۲ ص ۳۹۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۷- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۶۲ و ج ۹۳ ص ۷۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۸- غرر الحکم ج ۶ ص ۲۴۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

[۲] نامه ۱۲/۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الخرائج و جرائح ج ۲ ص ۵۴۲ ح ۲ فصل ۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ)

۳- ربیع الابرار ج ۳ ص ۲۴۱ ح ۲۱۵ ب ۴۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۴- روضة الواعظین ص ۱۲۷: ابن قتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هـ)

۵- استیعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر مالکی (متوفای ۳۳۸ هـ)

۶- أُمَالِي (مجلس ۹۱ ص ۵۰۰ ح ۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۷- كشف الغمة ج ۱ ص ۱۳۳: اربلی (متوفای ۶۸۷ هـ)

۸- ارشاد القلوب ص ۲۱۴ و ۲۱۵: دیلمی (متوفای ۷۷۱ هـ).

زمانمند بودن کارهای شخصی و مراجعات مردمی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نظم در امور را رعایت می‌کرد.

و کارها و مسئولیت‌های خود را در زمانهای تعیین شده انجام می‌داد، که رمز موفقیت هر انسانی است.

زراره از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که برنامه روزانه امام علی علیه السلام اینگونه بود:

۱- پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب دعا و مستحبات را ادامه می‌داد.

۲- پس از طلوع خورشید درب خانه را برای فقراء و نیازمندان می‌گشود.

۳- قبل از ظهر ساعتی را به یاران و اصحاب فقه و احکام می‌آموخت.

۴- ساعتی را در شب شخصاً در خیابان‌های شهر قدم می‌زد تا رفع ظلم فرماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بهج الصبأغه، ج ۴، ص ۱۳۲.

زخم های علی در پیکار

کسی که خط شکن جبهه هاست، و خود را در تمام جنگها در قلب سپاه دشمن فرو می‌برد، و از فراوانی دشمن باکی نداشت، و سِرِ سرکشان و شجاعان عرب را بر خاک مالید، طبیعی است که باید زخم های فراوانی برتن داشته باشد. دو نکته نسبت به جراحات بدن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام وجود داشت:

الف- همه زخم‌ها در قسمت جلوی بدن او وجود داشت.

ب- زخم‌ها فراوان و عمیق بود. «که تا هزار زخم را توانستند بشمرند» چون امام علی علیه السلام به دشمن پُشت نمی‌کرد، و همواره در حالت پیشروی و خط شکنی و دفاع بود. نوشتند:

زره حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تنها قسمت جلوی بدن را می‌پوشاند، زیرا نیازی نداشت تا پُشت سر را حفظ کند. و عمیق بودن و فراوانی زخمها در طول ۹۴ جنگ و یورش و تهاجم بیگانگان در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و سه جنگ مهم در دوران ۵ ساله حکومت، حقیقت دیگری از ایثارگری‌های امام علی علیه السلام را به اثبات می‌رساند. وقتی در روز بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری بدن حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را غسل می‌دادند و زخمهای فراوان بدن آنحضرت را شمردند، دیدند که آثار حدود هزار زخم بر پیکر آن حضرت باقیمانده است که تنها هشتاد موردش مربوط به جنگ اُحد بود آن هنگام که همه فرار کرده و تنها امام علی علیه السلام و ابودجانه باقی مانده و از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دفاع می‌کردند. [۱].

و زخم‌های پیکر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ اُحد چنان عمیق بود که جراحان و پرستاران از دوختن زخم‌ها در مانده شدند، زخم اول را می‌دوختند و به هنگام دوختن زخم دوم، زخم دوخته پاره می‌شد، که حضرت زهرا علیه السلام با مشاهده آن فراوان گریست.

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار ج ۱ ص ۱۴۹.

زنی که بچه‌ای شش ماهه به دنیا آورد

روایت کرده‌اند:

زنی در شش ماهگی بچه‌ای زائید، و چون به نظر آنها زدوتر از وقت معمولی بچه به دنیا آورد، به او شک کردند که قبل از ازدواج با آن مرد زنا داده باشد. او را برای اجرای حدّ پیش خلیفه دوم آوردند. شوهرش گفت:

همسر من شش ماه پس از عروسی با من، بچه آورده است.

زن نیز این مطالب را پذیرفت.

خلیفه دستور داد او را سنگسار کنند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که حضور داشت فرمود:

اگر این زن با کتاب خدا با تو به خصومت برخیزد، تو را محکوم می‌کند، زیرا خداوند می‌فرماید:

وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا [۱].

«مدت بودن طفل در رجم و از شیر بازگرفتن او سی ماه است».

و هم می‌فرماید:

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضَاعَةَ [۲].

«مادران فرزندان خود را در صورتی که بخواهند شیر کامل دهند باید مدت دو سال خصانت کنند».

و ادامه داد:

از انضمام این دو آیه چنین استفاده می‌شود،

چون مادر شیر دادن فرزندان خود را در عرض دو سال تکمیل می‌کند، از آنجائی که به حکم قرآن، مدت شیر دادن و در رحم

ماندن کودک سی ماه است، پس مدت حملش شش ماه خواهد بود.

خلیفه دوم با شنیدن سخنان امام علی علیه السلام به اشتباه خود پی برد و آن زن را از سنگسار شدن نجات داد و به داوری حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام گردن نهاد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره احقاف، آیه ۱۴.

[۲] سوره بقره، آیه ۲۳۳.

[۳] ارشاد شیخ مفید، ج ۱، ص ۱۹۳ - و پژوهش عمیق، ص ۴۲۰ - و امام علی، ج ۱، ص ۱۸۵.

زندانی کردن استاندار خائن

یزید بن حجه تیمی، استاندار امام علی علیه السلام در شهر ری بود که با خیانت به اموال مردم، برای خودش اموال و غنائم فراوانی

ذخیره کرد

وقتی گزارش خیانت او به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، او را عزل و در شهر ری زندانی کرد.

زندانی شدن یک استاندار، تأثیر زیادی در مردم داشت، و زندان بان او شخصی به نام «سعد» بود.

گرچه توانست زندانبان را اغفال کرده بطرف شام و معاویه فرار کند، و پس از فرار به سوی معاویه، اشعاری در مذمت امام علی

علیه السلام سرود، و مورد احترام معاویه قرار گرفت و معاویه جوایزی به او بخشید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امام علی (ع)، ج ۵، ص ۲۷۸.

زندانی کردن فرماندار

یکی دیگر از فرمانداران امام «منذر بن جارود» بود.

پس از آنکه در بیت‌المال سوء استفاده نمود، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نامه تندی به او نوشت و فرمود:

«إِلَى الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِيِّ، وَقَدْ خَانَ فِي بَعْضِ مَا وَلَّاهُ مِنْ أَعْمَالِهِ»

ذمّ الخيانه الاقتصاديّه

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صِلَاحَ أَبِيكَ عَزَّنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هِدْيَهُ، وَتَسْلِمُكَ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّيَ إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْقِيَادًا، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عِتَادًا.

تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ.

وَلَكِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا، لَجَمَلِ أَهْلِكَ وَشَسْعِ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بِصِفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَسَدَّ بِهِ نَعْرًا، أَوْ يَنْفَذَ بِهِ أَمْرًا، أَوْ يَعْلَى لَهُ قَدْرًا، أَوْ يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَيَّ جَبَايَةً.

فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

و المنذر بن الجارود هذا هو الذي قال فيه أميرالمؤمنين عليه السلام: إنه لنظائر في عطفه مختال في بُرُوديه، نَفَالٌ فِي شِرَاكِيهِ.

(نامه به منذر بن جارود عبدي، که در فرمانداری خود خیانتی مرتکب شد)

سرزنش از خیانت اقتصادی

پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، [۱] و راه او را می‌روی، ناگهان به من خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می‌کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو از تو باارزش‌تر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا. ان‌شاءالله.

(منذر کسی است که امیرمؤمنان درباره او فرمود: آدم متکبری است، به دو جانب خود می‌نگرد، و در دو جامه که بر تن دارد

می‌خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود می‌دمد که گرد ننشیند). [۲].

و آنگاه او را برای مدتی زندانی کرد.

پی نوشت ها:

[۱] جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پیامبر آمد و مسلمان شد، و فردی صالح و شایسته بود که در سال ۲۱ در جنگ‌های

فارس شهید شد.

[۲] نامه ۷۱ نهج‌البلاغه معجم‌المفهرس محمد دشتی.

زیارت امین الله

علامه مجلسی رضوان الله تعالی علی(ع) فرمود: زیارت معروف به امین الله بهترین زیارت‌تأیست که متعلق به آقا مولی الموحدین امیرالمؤمنین علی(ع) است هم از نظر متن و هم از نظر سند که می‌توان در جمیع روضات مقدسه و عتبات عالیات و حریمهای مطهر

ائمه و امام زاده‌ها (علی(ع)هم‌السلام) باید خوانند و بر این زیارت مواظبت کرد و کیفیت آن در مفاتیح‌الجنان مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علی(ع) آمده و چنانچه بسندهای معتبره روایت شده از جابر از امام محمد باقر(ع) که فرمود هر وقت امام زین العابدین (ع) زیارت قبر آقا امیرالمؤمنین (ع) تشریف می‌آوردند. نزد قبر آنحضرت می‌ایستاد و گریه و ناله می‌کرد و می‌فرمود: السلام علی(ع) ک یا امین الله فی ارضه و حجه علی(ع) عباده السلام علی(ع) ک یا امیرالمؤمنین اشهد انک... الی آخر. آقا امام محمد باقر(ع) فرمود: هر کس از شیعیان ما این زیارت و این دعا را در نزد قبر و (ضریح) آقا حضرت امیرالمؤمنین (ع) یا در کنار قبر یا ضریح هر کدام از امامان و امام زادگان (علی(ع)هم‌السلام) بخواند حق تعالی این زیارت و دعای او را در نامه‌ای از نور بالا می‌برند و مهر حضرت محمد (ص) را بر آن نامه می‌زنند و این نامه همینطور محفوظ می‌ماند تا تسلیم بمقام شامخ آقا حضرت حجه بن الحسن عجل الله تعالی فرجه نمایند پس صاحب نامه را بشارت و تحیت و کرامت استقبال می‌فرمایند:

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی(ع)

چهره دلگشای تو، قبله نماست یا علی(ع)

زمزمه ولایت، سوره مؤمنون بود

روز نخست بر لب، ذکر خداست یا علی(ع)

بر دهن تو مصطفی، بوسه زد از تبسمت

خنده تو، شکوفه، عشق و صفاست یا علی(ع)

رحمت حق، ولای تو، یاور تو، خدای تو

هر که ز حق جدا بود، از تو جداست یا علی(ع)

ذکر خدا خدای تو، اشک تو، ناله‌های تو

سوز دل و، صفای تو، روح دعاست یا علی(ع)

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

زنی در نکاح فرزندش

در زمان خلافت عمر، جوانی به نزد او آمد و از مادرش شکایت کرد و ناله سر می‌داد که:

خدایا بین من و مادرم حکم کن.

عمر از او پرسید:

مگر مادرت چه کرده است؟ چرا درباره او شکایت می‌کنی؟

جوان پاسخ داد: مادرم نه ماه مرا در شکم خود پرورده و دو سال تمام نیز شیر داده.. اکنون که بزرگ شده‌ام و خوب و بد را تشخیص می‌دهم، مرا طرد کرده و می‌گوید تو فرزند من نیستی! حال آنکه او مادر من و من فرزند او هستم.

عمر دستور داد زن را بیاورند. زن که فهمید علت احضارش چیست، به همراه چهار برادرش و نیز چهل شاهد در محکمه حاضر شد. عمر از جوان خواست تا ادعایش را مطرح نماید.

جوان گفته‌های خود را تکرار کرد و قسم یاد کرد که این زن مادر من است.

عمر به زن گفت:

شما در جواب چه می‌گویید؟

زن پاسخ داد: خدا را شاهد می‌گیرم و به پیغمبر سوگند یاد می‌کنم که این پسر را نمی‌شناسم. او با چنین ادعایی می‌خواهد مرا در

بین قبیله و خویشاوندانم بی‌آبرو سازد. من زنی از خاندان قریشم و تابحال شوهر نکرده‌ام و هنوز هم باکره‌ام.

در چنین حالتی چگونه ممکن او فرزند من باشد؟!

عمر پرسید: آیا شاهد داری؟

زن پاسخ داد: اینها همه گواهان و شهود من هستند.

آن چهل نفر شهادت دادند که پسر دروغ می‌گوید و نیز گواهی دادند که این زن شوهر نکرده و هنوز هم باکره است.

عمر دستور داد که پسر را زندانی کنند تا درباره شهود تحقیق شود. اگر گواهان راست گفته باشند، پسر به عنوان مفتری مجازات گردد.

مأموران در حالی که پسر را به سوی زندان می‌بردند، با حضرت علی علیه‌السلام برخورد نمودند. پسر فریاد زد:

یا علی! به دادم برس، زیرا به من ظلم شده و شرح حال خود را بیان کرد. حضرت فرمود: او را نزد عمر برگردانید. چون باز گردانده شد، عمر گفت: من دستور زندان داده بودم. برای چه او را آوردید؟

گفتند: علی علیه‌السلام دستور داد برگردانید و ما از شما مکرر شنیده‌ایم که با دستور علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام مخالفت نکنید.

در این وقت حضرت علی علیه‌السلام وارد شد و دستور داد مادر جوان را احضار کنند. او را آوردند. آنگاه حضرت به پسر فرمود: ادعای خود را بیان کن.

جوان دوباره تمام شرح حالش را بیان نمود.

علی علیه‌السلام رو به عمر کرد و گفت:

آیا مایلی من درباره این دو نفر قضاوت کنم؟

عمر گفت: سبحان الله! چگونه مایل نباشم و حال آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده‌ام که فرمود:

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام از همه شما داناتر است.

حضرت به زن فرمود: درباره ادعای خود شاهد داری؟

گفت: بلی! چهل شاهد دارم که همگی حاضرند. در این وقت شاهدان جلو آمدند و مانند دفعه پیش گواهی دادند. علی علیه‌السلام

فرمود: طبق رضای خداوند حکم می‌کنم. همان حکمی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به من آموخته است.

سپس به زن فرمود: آیا در کارهای خود سرپرست و صاحب اختیار داری؟

زن پاسخ داد: بلی!

این چهار نفر برادران من هستند و در مورد من اختیار دارند. آنگاه حضرت به برادران زن فرمود:

آیا درباره خود و خواهرتان به من اجازه و اختیار می‌دهید؟

گفتند: بلی! شما درباره ما صاحب اختیار هستید.

حضرت فرمود: به شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این

پسر در آورده‌ام و به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می‌پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت). حضرت فرمود: به

شهادت خدای بزرگ و به شهادت تمامی مردم که در این وقت در مجلس حاضرند این زن را به عقد ازدواج این پسر در آوردم و

به مهریه چهارصد درهم وجه نقد که خود آن را می‌پردازم. (البته عقد صورت ظاهری داشت).

سپس به قنبر فرمود: سریعاً چهارصد درهم حاضر کن.

قنبر چهارصد درهم آورد. حضرت تمام پولها را در دست جوان ریخت.

فرمود: این پولها را بگیر و در دامان زنت بریز و دست او را بگیر و ببر و دیگر نزد ما برنگرد مگر آنکه آثار عروسی در تو باشد،

یعنی غسل کرده برگردی.

پسر از جای خود حرکت کرد و پولها را در دامن زن ریخت و گفت:

برخیز! برویم.

در این هنگام زن فریاد زد «ألنار! ألنار!» (آتش! آتش!)

ای پسر عمومی پیغمبر آیا می‌خواهی مرا همسر پسر قرار دهی؟!

به خدا قسم! این جوان فرزند من است. برادرانم مرا به شخصی شوهر دادند که پدرش غلام آزاد شده‌ای بود. این پسر را من از او آورده‌ام. وقتی بچه بزرگ شد به من گفتند:

فرزند بودن او را انکار کن و من هم طبق دستور برادرانم چنین عملی را انجام دادم ولی اکنون اعتراف می‌کنم که او فرزند من است. دلم از مهر و علاقه او لبریز است.

مادر دست پسر را گرفت و از محکمه بیرون رفتند.

عمر گفت: «واعمره، لولا علی لهلك عمر»- «اگر علی نبود من هلاک شده بودم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۰ ص ۳۰۶ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۲، ص ۵۱.

زبان معلم را از پشت کردن در آوردند

ابویوسف یعقوب بن اسحاق معروف به ابن سکیت از علمای بزرگ ادبیات عرب است. متوکل خلیفه عباسی در زمان وی می‌زیست، او درخواست کرد، آن عالم بزرگ شیعی بر فرزندان خلیفه به نام‌های معتر و مؤید تدریس و تعلیم نماید.

ابن سکیت این پیشنهاد و درخواست را پذیرفت،

و بر فرزندان خلیفه تدریس کرد، و آنان را به رشد و کمال نسبی رساند، تا جایی که خلیفه به وجود فرزندانش افتخار می‌کرد!

متوکل روزی معلم فرزندانش را احضار کرد، و از او قدردانی نموده، و مجلسی را به احترام وی ترتیب داد. او آنچنان به بچه‌هایش به دیده احترام و کمالی نگریست که از ابن سکیت سؤال کرد: راستی بگو بینم فرزندان من در پیش تو محترمند یا فرزندان علی

علیه‌السلام «حسن و حسین»!!؟

ابن سکیت گفت: چه مقایسه احمقانه‌ای متوکل! تو فرزندان را با سروران اهل بهشت مقایسه می‌کنی؟ حسنین کجا و پسران تو کجا؟ بیا اقلا از غلام امیرالمؤمنین قبر بپرس. سوگند به خدا قبر غلام علی علیه‌السلام در پیش من از تو و فرزندان به مراتب بهتر و

والا تر است!!

سخن ابن سکیت قلب خلیفه مغرور و متکبر را داغدار کرد، و او نتوانست این حقیقت تلخ را بپذیرد و لذا عوض قدردانی از آن معلم آگاه دستور داد:

«سلو لسانه من قفاه ففعلمو فمات»

«زبان حقگوی معلم را از پشت گردنش در بیاورید!»

و مزدوران بی‌درنگ امر خلیفه را اجرا کردند، و ابن سکیت به شهادت رسید. [۱].

قابل ملاحظه است که این عالم آگاه و متدین در راه محبت علی و اولاد پاک آن حضرت به شهادت رسیده، و جانش را در طبق

اخلاص گذاشت، و به راهیان راهش نشان داد که: گذاشتن از جان آسان‌تر است تا گذاشتن از علی علیه‌السلام و ولایت او! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار ج ۱ ص ۶۳۶.

[۲] نقل از آفتاب ولایت ص ۱۸۷.

زیارت قبر امیرالمؤمنین

حضرت صادق علیه السلام فرمود: «خداوند، مخلوقی خلق نکرده که بیشتر از ملائکه باشد، و به درستی که هر روزی هفتاد هزار ملک نازل می‌شوند و به بیت المعمور می‌آیند و طواف می‌کنند، و چون از طواف فارغ شوند به طواف کعبه می‌روند و چون از طواف کعبه، فارغ شوند به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌روند و بر آن حضرت هم سلام می‌کنند؛ پس از آن به سوی قبر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌روند و بر آن حضرت هم سلام می‌کنند، بعد نزد قبر امام حسین علیه السلام هم می‌روند و سلام می‌کنند و به آسمان می‌روند، هر روز تا قیامت، ملائکه نازل می‌شوند».

سپس فرمود: «هر که امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند و عارف به حق آن حضرت باشد؛ یعنی آن جناب را امام واجب الاطاعه و خلیفه بلا فصل داند و از روی تجبر و تکبر به زیارت نیامده باشد، حق تعالی از برای او اجر صد هزار شهید را بنویسد و گناهان گذشته و آینده او را بیامزد، و در قیامت، او را از جمله ایمان از سختیهای آن روز مبعوث گرداند و بر او حساب را آسان گرداند؛ و چون از زیارت برگردد، ملائکه او را بدرقه نمایند تا به خانه برگردد و اگر بیمار شود، به عیادت او بیایند و اگر بمیرد، متابعت جنازه او را بکنند تا قبرش و از برای او طلب آمرزش نمایند».

و امام صادق علیه السلام فرمود: «هر که پیاده به زیارت امیرالمؤمنین علیه السلام برود، خداوند به هر گامی ثواب یک حج و یک عمره برای او بنویسد و اگر پیاده برگردد به هر گامی ثواب دو حج و دو عمره از برای او بنویسد».

و در جای دیگر امام صادق علیه السلام فرمود: «ای پسر مارد! هر که جدم، امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کند و به حق او آگاه باشد، خداوند از برای او به عدد هر گامی، حج مقبول و عمره پسندیده بنویسد؛ ای پسر مارد! و الله نمی‌خورد آتش جهنم قدمی را که غبار آلود شود در زیارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، خواه پیاده رود و خواه سواره؛ ای پسر مارد! این حدیث را با آب طلا بنویس».

و حضرتش فرمود: «دردناکی پناه به قبر آن حضرت نمی‌برد مگر آنکه حق تعالی او را شفا کرامت فرماید». [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فرحه الغری- مفاتیح الجنان ص ۳۳۶ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۲۱۳.

زندانی

اموات با او به سخن می‌نشستند و به ساخت شریفش دست حاجت دراز می‌کردند و از آنچه بیم داشتند، بدو پناه می‌بردند:

یک روز، پس از آنکه با اصحاب خود نماز گزارد، فرمود:

آیا در اینجا کسی از تیره بنی نجار هست؟ هم اینک شخصی از این قبیله جلو در بهشت زندانی گشته است و به وی اجازه ورود نداده اند؛ زیرا به فلان شخص یهودی سه درهم بدهی دارد. با آنکه مدیون، در راه خدا کشته شده بود.

قال علی (ع):... و لقد كلمه الموتی من بعد موتهم و استغاثوه مما خافوا تبعته و لقد صلی باصحابه ذات فقال: ما هاهنا من بنی النجار

احد و صاحبهم محتبس علی باب الجنه بثلاثه دراهم لفلان الیهودی و کان شهیدا؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴.

زفاف

چون آفتاب غروب کرد، رسول خدا(ص) به ام سلمه فرمود که فاطمه را نزد او بیاورد. ام سلمه، فاطمه را در حالی که پیراهنش بر زمین کشیده می‌شد، آورد. (حجب و حیای او از پدر به حدی بود که سراپا خیس گشته بود و) دانه‌های عرق از چهره او بر زمین می‌چکید. چون نزدیک پدر رسید پای وی بلغزید (و بر زمین افتاد). رسول خدا(ص) فرمود: دخترم: خداوند تو را در دنیا و آخرت از لغزش حفظ کند همین که در برابر پدر ایستاد، حضرت پرده از رخسار منورش بر گرفت و دست او را در دست شویش گذارد و گفت: خداوند پیوند تو را با دخت پیامبر مبارک گرداند.

علی! فاطمه نیکو همسری است،

فاطمه! علی هم نیکو شوهری است.

سپس فرمود: به اتاق خود روید و منتظر من بمانید.

قال علی (ع):... حتی اذا انصرفت الشمس للغروب قال رسول الله (ص): یا ام سلمه هلمی فاطمه فانطلقت فانت بها و هی تسحب اذیالها و قد تثبت عرقا حیا من رسول الله (ص) فعثرت فقال رسول الله (ص): اقالک الله العثره فی الدنیا و الاخره. فلما وقفت بین یدیه کشف الردا عن وجهها حتی راها علی ثم اخذ یدها فوضعها فی ید علی و قال: بارک الله لک فی ابنه رسول الله (ص) یا علی! نعم الزوجه فاطمه، و یا فاطمه! نعم البعل علی، انطلقا الی منزلکما و لاتحدثا امرا حتی اتیکما. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۶.

زهرای اطهر تصمیم گرفت نفرین کند

از امام صادق علیه السلام روایت است که فرمود: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام را از منزل بیرون بردند، حضرت فاطمه علیهما السلام در پشت سر او خارج شد و هیچکدام از بانوان هاشمی نیز نبود مگر اینکه با حضرت حرکت کرد تا نزدیک قبر (پیامبر صلی الله علیه و آله) رسید.

سپس صدا زد: پسر عمویم را رها کنید، سوگند به آنکه محمد پدر مرا به حق برانگیخت اگر او را رها نکنید، موی خود را پریشان می‌کنم و پیراهن پیامبر را بر روی سر می‌گذارم و از خداوند متعال فریادرسی می‌کنم، حضرت صالح نزد خداوند از پدرم گرامی‌تر نیست و نه ناچه او از من و نه بچه او از دو فرزندانم.

سلمان گوید: من نزدیک فاطمه بودم، بخدا سوگند دیدم که پایه‌های دیوارهای مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله از بن کنده شد به گونه‌ای که اگر مردی می‌خواست عبور کند می‌توانست.

من گفتم: ای سرور من خداوند تبارک و تعالی پدرت را پیامبر رحمت قرار داد، شما خشم و نقتت مباح، حضرت برگشت و دیوارها به جای خود بازگشت به گونه‌ای که گرد و خاک بر پا شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۰۸ تا ۱۱۴.

زنان آخرالزمان فتنه‌انگیزند

يظهر في آخرالزمان واقتراب الساعة وهو شرّ الازمنة نسوة كاشفات عاريات متبرجات خارجات من الدين، داخلات في الفتن، مائلات الى الشهوات، مسرعات الى اللذات، مستحلات للمحرمات في جهنم خالدات.

در آخرالزمان و نزدیک شدن زمان موعود (قیامت یا حضرت مهدی علیه‌السلام) که بدترین زمانهاست (چون جهان از ظلم و ستم پر شود) زنانی ظاهر می‌شوند بی‌حجاب و عریان بیرون آمده خودنمائی می‌کنند، از دین خارج می‌شوند (به احکام دین توجهی ندارند) در فتنه‌ها (آشوبها یا محافل عیش و شهوت) داخل می‌شوند و شهوترانی روی می‌آورند و به لذات جوئیها شتابانند، حرامهای الهی را حلال می‌کنند و در جهنم همیشه خواهند ماند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا يحضره الفقيه.

زنها مسلط شوند و کودکان فرمانروائی کنند

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: زمانی بر مردم خواهد آمد که هیچکس گرامی و عزیز نیست مگر شخص حيله گر، و کسی مورد پسند و زیرک شمرده نمی‌شود مگر شخص تبه‌کار و فاسق، افراد با انصاف، ضعیف و خوار می‌گردند، آنها صدقه را غرامت (و ضرر) پندارند (و از دادن آن امتناع می‌کنند) رفت و آمد و رسیدگی به فامیل را منت (کشیدن یا گذاردن) می‌دانند، عبادت را برای گردنکشی بر مردم انجام می‌دهند (عبادت می‌کنند تا نزد مردم خود را زیبا و پسندیده معرفی کرده افتخار کنند) در آن هنگام هوی و هوس بر آنها غلبه کرده (کارهای آنها مطابق عقل و دین نیست بلکه بخاطر ارضاء هوسهای نامعقول و بیهوده است) و راه حق بر آنها پوشیده می‌گردد. [۱].

در برخی روایات آمده است: به حضرت گفته شد: این امور چه وقتی خواهد بود؟ فرمود: آنگاه که زنها و کنیزان مسلط شوند و کودکان را فرماندهی دهند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] غررالحکم (الیاء المطلق).

[۲] الروضة، ص ۹۷.

زمانی که نام خدا را توان برد جز در پنهانی

عاصم بن ضمره گوید: علی علیه‌السلام فرمود:

همانا قطعاً زمین از ظلم و ستم پر شود تا اینکه هیچ کس نتواند بگوید: الله، مگر در پنهانی سپس خداوند گروهی نیکوکار را بیاورد تا زمین را از عدل و داد پر کند همچنان که از ظلم و جور پر شده باشد. [۱].

مؤلف گوید: شاید منظور حضرت همان حکومت‌های مادی گرا باشد که دهها سال با خداوند و آنچه متعلق به دین بود مبارزه کرده می‌کنند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار از مالی شیخ قدس سره.

زنی که فرزند خویش را انکار می‌کرد

او که جوانی نارس بود سراسیمه و شوریده حال در کوچه‌های مدینه گردش می‌کرد، و پیوسته از سوز دل به درگاه خدا می‌نالید: ای عادل‌ترین عادلان! میان من و مادرم حکم کن.

عمر به وی رسید و گفت: ای جوان! چرا به مادرت نفرین می‌کنی؟!

جوان: مادرم مرا نه ماه در شکم خود نگهداشته و پس از تولد دو سال شیر داده و چون بزرگ شدم و خوب و بد را تشخیص دادم مرا از خود دور نمود و گفت: تو پسر من نیستی! عمر رو به زن کرد و گفت: این پسر چه می‌گوید؟

زن: ای خلیفه! سوگند به خدایی که در پشت پرده نور نمان است و هیچ دیده‌ای او را نمی‌بیند، و سوگند به محمد صلی الله علیه و آله و خاندانش! من هرگز او را نشناخته و نمی‌دانم از کدام قبیله و طایفه است، قسم به خدا! او می‌خواهد با این ادعایش مرا در میان عشیره و بستگانم خوار سازد. و من دوشیزه‌ای هستم از قریش و تاکنون شوهر ننموده‌ام.

عمر: بر این مطلب که می‌گویی شاهد داری؟

زن: آری، و چهل نفر از برادران عشیره‌ای خود را جهت شهادت حاضر ساخت.

گواهان نزد عمر شهادت دادند که این پسر دروغ گفته، می‌خواهد با این تهمت‌ش زن را در بین طایفه و قبیله‌اش خوار و ننگین سازد. عمر به ماموران گفت: جوان را بگیرید و به زندان ببرید تا از شهود تحقیق زیاده‌تری بشود و چنانچه گواهیشان به صحت پیوست بر جوان حد افتراء [۱] جاری کنم.

ماموران جوان را به طرف زندان می‌بردند که اتفاقاً حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام در بین راه با ایشان برخورد نمود. چون نگاه جوان به آن حضرت افتاد فریاد برآورد: ای پسر عم رسول خدا! از من ستم‌دیده دادخواهی کن. و ماجرای خود را برای آن حضرت شرح داد.

امیرالمومنین علیه‌السلام به ماموران فرمود: جوان را نزد عمر برگردانید. جوان را برگرداندند، عمر از دیدن آنان برآشفته و گفت: من که دستور داده بودم جوان را زندانی کنید چرا او را بازگردانید؟!

ماموران گفتند: ای خلیفه! علی بن ابیطالب به ما چنین فرمانی را داد، و ما از خودت شنیده ایم که گفته‌ای: هرگز از دستورات علی علیه‌السلام سرپیچی نکنید.

در این هنگام علی علیه‌السلام وارد گردید و فرمود: مادر جوان را حاضر کنید، زن را آوردند و آنگاه به جوان رو کرده و فرمود: چه می‌گویی؟

جوان داستان خود را به طرز سابق بیان داشت.

علی علیه‌السلام به عمر رو کرد و فرمود: آیا اذن می‌دهی بین ایشان داوری کنم؟

عمر: سبحان الله! چگونه اذن ندهم با این که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: علی بن ابیطالب از همه شما داناترست. امیرالمومنین علیه السلام به زن فرمود: آیا برای اثبات ادعای خود گواه داری؟
زن: آری، و شهود را حاضر ساخت و آنان مجدداً گواهی دادند.

علی علیه السلام: اکنون چنان بین آنان داوری کنم که آفریدگار جهان از آن خشنود گردد، قضاوتی که حبیب رسول خدا صلی الله علیه و آله به من آموخته است، سپس به زن فرمود:

آیا ولی و سرپرستی داری؟

زن: آری، این شهود همه برادران و اولیای من هستند.

امیرالمومنین علیه السلام به آنان رو کرد و فرمود: حکم من درباره شما و خواهرتان پذیرفته است؟
همگی گفتند: آری.

و آنگاه فرمود: گواه می‌گیرم خدا را و تمام مسلمانانی را که در این مجلس حضور دارند که عقد بستم این زن را برای این جوان به مهر چهارصد درهم از مال نقد خودم، ای قنبر! برخیز درهماها را بیاور. قنبر درهماها را آورد، علی علیه السلام آنها را در دست جوان ریخت و به وی فرمود: این درهماها را در دامن زنت بینداز و نزد من میا مگر این که در تو اثر زفاف باشد (یعنی غسل کرده باشی).

جوان برخاست و درهماها را در دامن زن ریخت و گریبانش را گرفت و گفت: برخیز!

در این موقع زن فریاد برآورد: آتش! آتش! ای پسر عم رسول خدا! می‌خواهی مرا به عقد فرزندم در آوری! به خدا سوگند او پسر من است! و آنگاه علت انکار خود را چنین شرح داد: برادرانم مرا به مردی فرومایه تزویج نمودند و این پسر از او بهمرسید، و چون بزرگ شد آنان مرا تهدید کردند که فرزند را از خود دور سازم، به خدا سوگند او پسر من است. و دست فرزند را گرفت و روانه گردید.

در این هنگام عمر فریاد برآورد: اگر علی نبود عمر هلاک می‌شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] هشتماد تازیانه.

[۲] فروع کافی، کتاب القضا یا والاحکام، باب النوادر، حدیث ۶. تهذیب، باب الزیادات فی القضا یا والاحکام، حدیث ۵۶.

زنی که از عذاب آخرت می‌ترسید

زنی آبتن نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده گفت: زنا کرده‌ام مرا پاک کن، خداوند تو را پاک کند؛ زیرا شکنجه و عذاب دنیا از عقوبت آخرت که پایانی ندارد آسان‌ترست.

علی علیه السلام فرمود: تو را از چه پاک کنم؟

گفت: از زنا.

امیرالمومنین علیه السلام: آیا شوهر داری؟

زن: آری.

امیرالمومنین علیه السلام: آیا موقعی که مرتکب این عمل شدی شوهرت در سفر بود یا در حضر؟

زن: شوهرم در حضر بود.

علی علیه السلام فعلاً برگردد و پس از آن که فرزندت را زاییدی بیا تا تو را پاک گردانم. و چون زن مقداری از آن حضرت دور

شد به طوری که گفتار آن حضرت را نمی شنید فرمود: خدایا! این یک شهادت.

پس از چندی آن زن نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و گفت: فرزندم را زاییدم مرا پاک کن. در این هنگام امام علیه السلام که گویی اصلا سابقه او را نداشته فرمود: تو را از چه پاک کنم؟ زن: زنا داده‌ام مرا پاک کن.

امیرالمومنین علیه السلام: آیا در موقع ارتکاب این عمل شوهر داشتی یا نه؟ زن: شوهر داشتم.

آیا در آن هنگام شوهرت در سفر بود یا در حضر؟ در حضر بود.

برو فرزندت را طبق دستور خداوند دو سال تمام شیر بده. زن برگشت و چون مقداری از آن حضرت دور شد به قدری که صدایش را نمی شنید، فرمود: خداوندا! این دو شهادت.

و پس از آن که دو سال سپری شد زن باز آمده و گفت: یا امیرالمومنین: فرزندم را دو سال تمام شیر دادم اکنون مرا پاک کن. امام علیه السلام مانند شخص بی خبری پرسشهای سابق را از او جویا شد. و آنگاه به او فرمود: حالا برو و از فرزندت نگهداری کن تا موقعی که بتواند خودش غذا بخورد و از بامی پرت نشود و در چاهی نیفتد. زن گریان از نزد آن حضرت علیه السلام بازگشت، و چون مقداری دور گردید، به اندازه‌ای که آواز آن حضرت علیه السلام را نمی شنید فرمود: خداوندا! این سه شهادت. عمرو بن حریث مخزومی زن را در بین راه دید و به او گفت: ای بنده خدا! چرا گریه می کنی؟ من تو را دیده‌ام نزد علی علیه السلام می آیی و از او تقاضا می کنی تو را پاک گرداند.

زن گفت: آری، نزد امیرالمومنین علیه السلام آمدم و از او خواستم مرا پاک کند و آن حضرت فرمود: برو و فرزندت را نگهداری کن تا موقعی که بتواند بخورد و بیاشامد و... و می ترسم در این مدت بمیرم و مرا پاک نگرداند. عمرو به او گفت: نزد امیرالمومنین علیه السلام برگرد و من از فرزندت کفالت می کنم. زن نزد آن حضرت برگشت و تعهد عمرو را عرضه داشت امیرالمومنین علیه السلام مانند شخص بی سابقه‌ای به وی فرمود: چرا عمرو از فرزندت کفالت کند؟

گفت: یا امیرالمومنین! زنا کرده‌ام مرا پاک گردان.

آن حضرت فرمود: در آن هنگام شوهر داشتی یا نه؟

زن: آری شوهر داشتم.

آیا در آن وقت شوهرت در وطن بود یا در سفر؟

در وطن بود.

پس آن حضرت سر به سوی آسمان بلند کرده، به درگاه الهی عرضه داشت:

خداوندا! با چهار دفعه اقرار، حد بر او ثابت گردید و تو به پیامبرت خبر داده‌ای کسی که حدی از حدودم را تعطیل کند با من دشمنی نموده است، پروردگارا! من هرگز حدودت را تعطیل نمی کنم و در پی دشمنی تو نیستم و احکام تو را ضایع نمی گردانم، بلکه فرمانبردار تو و پیرو سنت پیامبرت می باشم.

در این وقت، عمرو بن حریث نگاهش به صورت آن حضرت افتاد دید رنگ رخسار مبارکش از شدت غضب چنان قرمز شده که گویی انار در صورتش پاشیده شده، پس به آن حضرت عرضه داشت: یا امیرالمومنین! من خیال می کردم از این عمل من خوشحال می شوید ولی حال که می بینم ناراحتید هرگز فرزندش را بر نمی دارم.

امام (ع) فرمود: آیا پس از آن که آن زن چهار دفعه بر خود اقرار نموده فرزندش را کفالت می‌کنی؟ و تو کوچک هستی. پس آن حضرت به منبر رفت و به قنبر فرمود: میان مردم بانگ برآور تا همه برای نماز جماعت حاضر شوند. قنبر دستور را اجرا کرد و مردم به طرف مسجد هجوم آوردند بطوریکه مسجد پر شد. در این موقع امام علیه‌السلام بپاخواست و ثنای الهی بجای آورد سپس فرمود: ای مردم! پیشوای شما می‌خواهد برای اقامه حد بر این زن به خارج کوفه رود و شما را به همراه خود ببرد و زمانی که بیرون می‌آید باید سنگهای خود را همراه داشته و یکدیگر را شناسید تا به خانه‌هایتان برگردید و سپس از منبر فرود آمد و بامدادان خود آن حضرت به اتفاق زن بیرون شدند و مردم نیز در حالی که یکدیگر را نمی‌شناختند و به صورتهای خود نقاب بسته و سنگ در آستین داشتند از خانه‌ها بیرون شدند تا اینکه آن حضرت با زن و تمام مردم به پشت شهر کوفه رسیدند. آنگاه به حاضران خطاب کرده و فرمود: ای مردم! خداوند با پیامبر، پیمانی بسته و پیامبر نیز با من همان پیمان را بسته است که هر کس مستحق حدی باشد نباید به دیگری حد زند، اکنون هر کس از شما که مستحق همین حد است حد زند، پس تمام مردم برگشتند و تنها خود آن حضرت با حسن و حسین علیه‌السلام زن را سنگسار نمودند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب آخر من صفة الرجم حدیث ۱. تهذیب، باب حدود الزنا، حدیث ۲۳. من لا یحضر، باب ما یجب به التعزیر و... حدیث ۳۲.

زد و خورد در حال مستی

در زمان خلافت امیرالمومنین علیه‌السلام به آن حضرت گزارش رسید که چهار نفر در حال مستی یکدیگر را با کارد مجروح نموده‌اند. امام علیه‌السلام دستور داد آنان را توقیف نموده تا پس از هشیاری به وضعشان رسیدگی کند، دو نفر از آنان در بازداشتگاه جان سپردند. اولیای مقتولین نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و خواستار قصاص از زندگان شدند، آن حضرت علیه‌السلام به آنان فرمود: شما از کجا می‌دانید که این دو نفر زنده ایشان را کشته‌اند و شاید خودشان یکدیگر را مجروح نموده و مرده‌اند؟

گفتند: نمی‌دانیم، پس شما خودتان با استفاده از دانش خدادادی‌تان بین آنان حکم کنید.

امام علیه‌السلام فرمود: دیه آن دو مقتول به عهده هر چهار قبیله است و بعد از اخراج خونبهای زخمهای دو نفر زخمی، باقیمانده به اولیای آن دو مقتول رد می‌گردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شیخ مفید پس از نقل این خبر می‌گوید: این حکمی که آن حضرت علیه‌السلام درباره آنان فرموده تنها حکمی است که برای رسیدن به واقع تصور می‌شود؛ زیرا گواهی نیست تا بدان وسیله قاتل از مقتول جدا شود. و نیز گواهی نیست تا ثابت کند قتل عمدی بوده، و این حکم در مورد قتل خطا و اشتباه در قاتل است؛ زیرا خونبهای کشتگان را بر هر چهار قبیله قرار داده و دیه زخمهای مجروحین را از آن کم کرده است، و مقصود آن حضرت از اینکه فرموده: دیه آن دو مقتول بر قبایل چهارگانه است این است که دیه هر دو تا با هم، و گرنه دیه هر کدام از آنها بر سه قبیله دیگر است غیر از قبیله خودش. (مولف). ارشاد مفید، قضایه علیه‌السلام فی خلافت، من لا یحضر، کتاب الدیات، باب حکم الرجل یقتل الرجلین او... حدیث ۷. تهذیب، کتاب الدیات باب الاشتراک فی الجنایات، حدیث ۵.

زنی حيله‌گر

زنی شب هنگام، خویشان را شبیه کنیز مردی ساخت، مرد به خیال این که کنیز اوست با وی همبستر شد، ماجرا نزد عمر طرح گردید، عمر قضیه را بر حضرت امیرالمومنین علیه‌السلام عرضه داشت. آن حضرت فرمود: مرد را در پنهانی حد بزن و زن را آشکارا. [۱].

نکته:

این خبر حمل شده به این که آن حضرت می‌دانسته که مرد از واقع قضیه آگاه بوده و بطور دروغ پنهان کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۱۳.

زنای نابالغ

پسری نابالغ با زنی شوهردار زنا کرد، عمر دستور داد زن را سنگسار کنند. امیرالمومنین به وی فرمود: سنگساری بر او روا نیست تنها او را تازیانه می‌زنند؛ زیرا زنا کننده نابالغ بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد الثانی.

زندانی کردن دزد

دزدی را نزد عمر آوردند، عمر یک دستش را قطع کرد، بار دیگر دزدی نموده او را نزد عمر آوردند، یک پایش را قطع کرد؛ بار سوم نیز عمر خواست دست دیگرش را قطع کند، امیرالمومنین علیه‌السلام به وی فرمود: چنین نکن؛ زیرا یک دست و یک پایش را بریده‌ای ولیکن او را زندانی کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد الثانی.

زنت را تنبیه کن

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده گفت: یا امیرالمومنین! زنت مقداری از شیرش را دوشیده و آن را به کنیزم خورانیده است. آن حضرت علیه‌السلام به وی فرمود: زنت را تأدیب کن و کنیزت را نگهداری نما. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب النکاح، باب نوادر الرضاء، حدیث ۶.

زندگی خوش

زندگی خوش

زنی که در شب ازدواج برای شوهر پسر زایید

مردی از ابوبکر پرسید؛ مردی با دوشیزه‌ای ازدواج نموده و همان شب زن پسر زاییده، و مرد شبانه وفات کرده و میراثش را پسر و مادر پسر مالک شده‌اند، می‌توانی بگویی واقع قضیه چه بوده است؟
ابوبکر پاسخش را ندانست. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: این زن پیش از آن که با مرد ازدواج کند کنیز او بوده و از وی آبستن شده و مرد او را آزاد نموده و به عقد خود در آورده است، و زن همان شب فرزندش را زاییده و شوهرش مرده است، و میراثش به پسر و مادر پسر منتقل گشته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شاید واقع قضیه این بوده آن مرد با کنیز باکره خود همبستر شده، ولی منجر به افتضاض نشده به علت پیری و یا علل دیگر و کنیز از او باردار شده و پس از مدتی مرد، کنیز را آزاد نموده با او ازدواج کرده است، و همان شب به هنگام زاییدن زن، مرد از دنیا رفته و میراثش به پسر و مادر پسر اختصاص یافته است محمدتقی شوشتری مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد ابی‌بکر.

زیبایی

با زنانی ازدواج کنید که چشمی درشت، کف دستی بزرگ، رنگی گندمی و میانه بلند داشته باشند و اگر رضایت نداشتید مهر شما به عهده من. [۱].

و در این باره نیز کلیاتی از عترت طاهرین آن حضرت علیه‌السلام وارد شده:

۱- حسین بن خالد می‌گوید: از امام (ابوالحسن) پرسیدم روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ما رسیده که هر کس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود. امام علیه‌السلام فرمود: صحیح است.

عرض کردم: به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیاد؟

امام فرمود: خداوند آفرینش انسان را اندازه گیری نموده، چهل روز به حالت نطفه، و آنگاه نیز چهل روز، و پس از آن مضغه نیز چهل روز... پس کسی که شراب نوشد تا چهل روز آن در مشامش او (نرمه سر استخوان که می‌توان آن را جوید) باقی می‌ماند به مقدار انتقال حالت‌های جنینی او. و آنگاه فرمود: و این چنین است تمام غذاها و نوشیدنی‌هایی که تناول می‌کند. [۲].

۲- از امام کاظم علیه‌السلام از مشتبه بودن خون حیض و خون بکارت زن سوال شد. فرمود: مقداری پنبه در فرج فرو می‌برد و پس از لحظه‌ای آهسته آن را بیرون می‌آورد، اگر خون، تنها ظاهر پنبه را آلوده نموده باشد خون بکارت است و اگر در داخل آن نفوذ کرده و آن را خیس نموده باشد خون حیض است. [۳].

۳- از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که فرمود: هرگاه ندانی ماهی مذکی یا میته است و ذکات او به این است که زنده از آب بیرون آورده شود. او را در آب بینداز، پس اگر روی آب بر پشت قرار گرفت میته است و اگر بر رو مذکی است.

و نیز اگر قطعه گوشتی دیدی و ندانستی از حیوان مذکی است یا مردار مقداری از آن را روی آتش بگذار، اگر منقبض و جمع شد مذکی است و اگر فروهشت و سست شد میته است. [۴].

۴- و نیز فرموده‌اند: اگر ندانی که ماهی حلال گوشت است یا حرام گوشت ابتدای دمش را بشکاف، پس اگر داخل آن به رنگ

سبز بود حرام گوشت است و اگر به سرخی زد حلال گوشت است. [۵].

۵- و نیز از امام کاظم علیه‌السلام نقل شده که فرمود: هر گاه روزهای قاعدگی زن از حد معمولش زیادتر شود، سرش را حنا ببندد که به حال سابقش برمی گردد. [۶].

۶- امام صادق علیه‌السلام فرمود: کودک در هفت سالگی دندانهایش می‌ریزد و در نه سالگی وادار به نماز خواندن می‌شود، و در ده سالگی رختخوابشان از هم جدا می‌شود، و در چهارده سالگی محتلم می‌گردد و تا بیست و دو سالگی قد می‌کشد و در بیست و هشت سالگی عقل او به کمال می‌رسد مگر تجارب او که ادامه دارد. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۵، حدیث ۲.

[۲] تهذیب، ج ۹، ص ۱۰۸، حدیث ۲۰۳.

[۳] فروع کافی، ج ۳ ص ۹۴ حدیث ۱.

[۴] من لا یحضر، ابواب القضايا و الاحکام، باب الصيد و الذبائح، حدیث ۴۲.

[۵] من لا یحضر، ابواب القضايا و الاحکام، باب الصيد و الذبائح، حدیث ۴۳.

[۶] قرب الاسناد، ص ۱۲۳.

[۷] فروع کافی، کتاب العقیقه، باب النشو، حدیث ۱۱.

زهد

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: تمام زهد در دو جمله از قرآن مجید قرار گرفته است: لکیلا- تأسوا علی ما فاتکم ولا- تفرحوا بما آتاکم؛ [۱].

تا بر آنچه از شما فوت شده غمگین نشوید و به آنچه به شما داده شده دلشاد نگردید.

و کسی که بر گذشته تاسف نخورد و بر آینده شادمان نگردد هر دو طرف زهد را دارا گشته است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره حدید، آیه ۲۲.

[۲] نهج البلاغه حکمت، ۳۷۷.

زن بدکار

ام‌قیان، زنی پاکدامن بود، او در زمان خلافت امیر مومنان علی علیه‌السلام زندگی می‌کرد. روزی مردی از اصحاب حضرت علی به نزد ام‌قیان رفته وی را افسرده خاطر دید، از او سبب پرسید؛ وی گفت: کنیزی آزاد شده داشته‌ام از دنیا رفته او را دفن نموده‌ام و زمین دوبار او را بیرون انداخته است. پس نزد امیرالمومنین علیه‌السلام رفته و او را از ماجرا خبر دادم. آن حضرت فرمود: زمین یهودی و نصرانی را در خود نگه می‌دارد چگونه آن زن را نمی‌پذیرد. علتی جز این ندارد که بندگان خدا را به عقوبت خداوند یعنی آتش عذاب نموده است. سپس فرمود: اما اگر مقداری از خاک قبر مسلمانی در قبرش ریخته شود، آرام می‌گیرد، و چون چنین کردند قرار گرفت. ام‌قیان می‌گوید: من از حال زن پرسش نمودم معلوم شد که او زنی بدکاره بوده و فرزندی که از راه زنا

زاییده در تنور آتش انداخته، سوزانده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۷۰، من لا یحضر، کتاب الحدود، باب تحریم الدماء، حدیث ۲۳.

زیان زدن به خود

امیرالمومنین علیه‌السلام مردی را دید که به منظور زیان رساندن به دشمن خود در کاری می‌کوشید که ابتدا زیانش به خودش می‌رسید. پس به او فرمود: تو مانند کسی هستی که نیزه به پهلوی خود می‌کند تا ردیف خود را بکشد. [۱].

نکته:

عداوت و دشمنی گاهی به حدی می‌رسد که مصداق فرمایش آن حضرت می‌شود مانند عداوت عبدالله بن زبیر با مالک اشتر که در مبارزه جنگ جمل، آنگاه که هر دو بر زمین افتاده و مالک بر روی سینه عبدالله نشست، عبدالله فریاد برآورد: مرا و مالک را بکشید!

مالک می‌گوید: تنها سبب نجات من این شد که عبدالله مرا به مالک معرفی می‌نمود و من نزد مردم به اشتر معروف بودم و اگر مرا به اشتر معرفی می‌نمود حتما مرا می‌کشتند، و سپس می‌گوید: به خدا سوگند من از سادگی او بسی در شگفت بودم که کشتن من با کشتن خودش چه سودی برایش داشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۲۹۶.

[۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۸۸.

زنی که خواست با پسر خود ازدواج کند

امیرالمومنین علیه‌السلام به وشاء فرمود: به محلتان برو! زن و مردی را بر در مسجد می‌بینی با هم نزاع می‌کنند آنان را به نزد من بیاور، وشاء می‌گوید بر در مسجد رفتم دیدم زن و مردی با هم مخاصمه می‌کنند، نزدیک رفتم و به آنان گفتم امیرالمومنین شما را می‌طلبد، پس همگی به نزد آن حضرت رفتیم.

علی علیه‌السلام به جوان فرمود: با این زن چکار داری؟

جوان: یا امیرالمومنین! من این زن را با پرداخت مهریه‌ای به عقد خود در آوردم و چون خواستم به او نزدیک شوم، خون دید و من در کار خود حیران شدم. امیرالمومنین علیه‌السلام به جوان فرمود: این زن بر تو حرام است و تو هرگز شوهر او نخواهی شد. مردم از شنیدن این سخن در اضطراب و تعجب شدند.

علی علیه‌السلام به زن فرمود: مرا می‌شناسی؟

زن: نامتان را شنیده، ولی تاکنون شما را ندیده بودم.

علی علیه‌السلام تو فلان زن دختر فلان و از نوادگان فلان نیستی؟

زن: آری، بخدا سوگند.

حضرت امیر: آیا به فلان مرد، فرزند فلان در پنهانی بطور عقد غیر دائم، ازدواج نکردی و پس از چندی پسر زاییدی و چون از

عشیره و بستگانت بیم داشتی طفل را در آغوش کشیده و شبانه از منزل بیرون شدی و در محل خلوتی فرزند را بر زمین گذارده و در برابرش ایستاده و عشق و علاقه‌ات نسبت به او در هیجان بود، دوباره برگشتی و فرزند را بغل کردی و باز به زمین گذاردی و طفل، گریه می‌کرد و تو ترس رسوایی داشتی، سگهای ولگرد اطرافت را گرفته و تو با تشویش و ناراحتی می‌رفتی و بر می‌گشتی، تا این که سگی بالای سر پست آمد و او را گاز گرفت و تو بخاطر شدت علاقه‌ای که به فرزند داشتی سنگی به طرف سگ انداخته سر فرزندت را شکستی، کودک صیحه زد و تو می‌ترسیدی صبح شود و رازت فاش گردد، پس برگشتی و اضطراب خاطر و تشویش فراوان داشتی، در این هنگام دست به دعا برداشته و گفتی: بار خدایا! ای نگهدارنده ودیعه‌ها.

زن گفت: بله، بخدا سوگند همین بود تمام سرگذشت من و من از گفتار شما بسی در شگفتم.

پس امیرالمومنین علیه‌السلام رو به جوان کرد و فرمود: پیشانیت را باز کن، و چون باز کرد آن حضرت جای شکستگی پیشانی جوان را به زن نشان داد و به او فرمود: این جوان پسر توست و خداوند با نشان دادن آن علامت به او نگذاشت به تو نزدیک گردد؛ و همان گونه از خدا خواسته بودی فرزندت را حفظ کند، او را برایت نگهداشت، پس شکر و سپاس خدای را به جای بیاور. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۲۴.

زنی که عمر را راهنمایی کرد

ابن جوزی دراذکیاء آورده: عمر بن خطاب در خطابه‌ای از مردم خواست مهریه همسرانشان را از چهل اوقیه [۱] زیادتر نکنند، اگر چه همسر آنان دختر ذی الغصه یعنی یزید بن حصین صحابی حارثی باشد، و هر کس از این مقدار بیشتر قرار دهد، زیادی را در بیت المال خواهم ریخت. در این هنگام زنی بلند قامت از میان صف زنان برخاست و به عمر گفت: تو چنین حقی نداری؟ عمر گفت: چرا؟

زن: زیرا خداوند در قرآن می‌فرماید: و آیتیم احداهن قنطارا فلا تاخذوا منه شیئا اتاخذونه بهتاناً و اثماً مینا... [۲] و مال بسیاری مهر او کرده باشید البته نباید چیزی از مهر او بازگیرید، آیا به وسیله تهمت زدن به زن، مهر او را می‌گیرید و این گناهی نیست آشکار. عمر گفتار زن را تصدیق کرد و گفت: زنی حق گفت و مردی خطا کرد. [۳].

نکته:

در اینجا برادران اهل سنت ما، در مقام توجیه برآمده گفته‌اند: این اعتراف عمر به حق گویی زنی و لغزش خودش، دلیلی است بر تواضع او، اما نگفته‌اند که اصل ارتکاب خطا دلیلی است بر چه چیز؟. (و هل یصلح العطار ما افسد الدهر). و همچنان که تعیین چهل اوقیه با آیه قرآن سازگار نیست، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز توافقی ندارد؛ زیرا مقدار مهر سنت، دوازده اوقیه و نیم است نه چهل اوقیه.

و این که عمر گفته: اگر چه آن زن، دختر ذی الغصه باشد خصوصیتش این است که بنا به نقل مورخین، صد سال رئیس و بزرگ قبیله بنی حارث بوده است.

به همین مناسبت نقل می‌شود: هنگامی که مصعب بن زبیر، عایشه، دختر طلحه را به هزار درهم نقره مهر کرد، برادر او که خلیفه بود مقرری کافی به لشکریان خود نمی‌داد. ابن‌الزیم دلیلی در این باره چنین سرود:

بضع الفتاه بالف الف کامل

و تبیت سادات الجیوش جیاعا [۴].

دختری به هزار هزار درهم مهر می‌شود در حالی که فرماندهان لشکرها گرسنه می‌خوابند.

پی نوشت ها:

[۱] هر اوقیه، هفت مثقال است.

[۲] سوره نساء، آیه ۲۰.

[۳] اذکیا، ص ۲۰۷.

[۴] معارف، ابن قتیبه، ص ۱۰۲.

زنی که از شوهرش شکایت داشت

ابن جوزی در اذکیاء آورده: زنی از شوهرش شکایت داشت، به نزد عمر رفته و اظهار داشت: شوهرم روزها را روزه می‌گیرد و شبها را به عبادت خدا به صبح می‌آورد. و با این حال دوست ندارم از او شکایت کنم. عمر مقصود زن را نفهمید و در پاسخ او گفت با این خصوصیات که گفتی، شوهرت نیکو شوهری است. زن بناچار سخنان سابق خود را تکرار نمود و عمر نیز همان پاسخ قبلی را، تا چند بار این گونه گفت و شنود بین آنان رد و بدل شد. اتفاقاً کعب اسدی در آنجا حاضر و به قضیه ناظر بود، و منظور زن را دریافت، پس به عمر گفت: این زن از شوهرش شکایت دارد که او با آن برنامه‌هایش از او کناره گرفته است. عمر به کعب گفت: حال که تو مقصود زن را درست یافتی پس بین او و شوهرش نیز داوری کن.

کعب پذیرفت و گفت: شوهرش را حاضر کن! او را آوردند، کعب به مرد گفت: این زنت از تو شکایتی دارد.

مرد: چه شکایتی؟

زن: ای قاضی! او را راهنمایی کن... تا این که کعب به مرد گفت: خداوند به تو اجازه داده تا چهار زن بگیری، بنابراین، سه شبانه روز برای خودت باشد تا خدایت را عبادت کنی و یک شبانه روز هم برای همسرت که نزد او باشی.

عمر از این استنباط و داوری کعب در شگفت شده به وی گفت: بخدا سوگند نمی‌دانم از کدام امر تو تعجب کنم، از این که به فطانت، مقصود زن را دریافتی و یا از حکمی که بین ایشان نمودی، برو که قضاوت بصره را به تو واگذار نمودم. [۱] و همین روایت را ابن قتیبه نیز نقل کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] اذکیا، ص ۲۰۷.

زحر بن قیس جعفی

زحر [۱] فرزند «قیس بن مالک جعفی» از سوارکاران نامی عصر خود در کوفه بوده است. شیخ طوسی او را از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲].

شیخ مفید، زحر بن قیس را حامل نامه حضرت علی علیه‌السلام به مردم کوفه ذکر می‌کند و می‌نویسد: موقعی که حضرت ناکثین را شکست داد، عبدالله بن عباس را به عنوان حاکم بصره منصوب نمود و خود عازم کوفه گردید و قبل از عزیمت نامه‌ای برای مردم کوفه نوشت، و به وسیله زحر بن قیس نامه را فرستاد. [۳].

او به دیدار رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله نایل شده است. و از سواره‌نظام و اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از

ملازمان آن حضرت بوده و حضرت علیه‌السلام هم او را مورد عنایت قرار داده و هر گاه به او می‌نگریست، می‌فرمود: «مَنْ سَرَّهْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى شَهِيدِ الْحَيِّ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا؛ هر که دوست دارد شهید زنده‌ای را ببیند به این مرد (زحر بن قیس) نگاه کند.»
همو می‌افزاید: امیر مؤمنان علیه‌السلام روی کاردانی و ایمانی که در زحر سراغ داشت، وی را به امارت و حکومت مدائن برگزید.
[۴].

پی نوشت ها:

[۱] در نام زحر بن قیس اختلاف است، در تاریخ بغداد و کتاب الجمل «زحر» و در رجال طوسی «زهر» ضبط شده و در بعضی نسخ الاصابه «زجر» و در وقعه صفین در سه مورد «زحر» و در موارد دیگری «زجر» آمده است، اما صحیح آن «زحر» است و «زجر» اشتباه می‌باشد.

[۲] رجال طوسی، ص ۴۲، ش ۱۴.

[۳] الجمل، ص ۳۹۸.

[۴] الاصابه، ج ۲، ص ۶۳۱.

زرقاء بنت عدی بن غالب

زرقاء دختر «عدی بن غالب بن قیس همدانی» [۱] یکی از زنان سخنور کوفه بود، او از شیرزنان دلاور و بافضیلتی بود که تا آخرین لحظه حیات خود، دست از دوستی و وفاداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام برنداشت و در صفین با زبانی فصیح و بیانی گویا، سپاهیان امام علیه‌السلام را در جنگ علیه معاویه تحریص و ترغیب می‌نمود.

این زن آزاده و توانمند با وجود این که بعد از شهادت مقتدایش امیر مؤمنان علیه‌السلام به دربار معاویه احضار شد، با این وجود در برابر شوکت و هیبت ظاهری دربار معاویه و یارانش که به خون او تشنه بودند دلیرانه ایستادگی نمود و کمترین ترس به خود راه نداد و با صراحت لهجه و بیانی بلیغ جواب معاویه و اطرافیانش را داد، به طوری که خود معاویه از جرأت و شهامت این زن باایمان شگفت زده شد و مجذوب سخنان گرم و قاطعانه او گردید و در نتیجه به جای کینه‌توزی نسبت به او ابراز محبت و مساعدت نمود.

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۰۶.

زُفر بن قیس

زُفر فرزند قیس از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. به نقل طبری وی همان کسی است که نامه بشارت آمیز حضرت علی علیه‌السلام (که خبر پیروزی بر اصحاب جمل بود) را به فرماندار کوفه تسلیم کرد. این موضوع در جمادی الآخر سال ۳۶ هجری بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۴۲.

زیاد بن ابیه (عبید)

زیاد ابتدا از کارگزاران و شیعیان حضرت علی علیه‌السلام بود، اما بعداً از مسیر خود منحرف شد و به معاویه پیوست و از دشمنان سرسخت امام علی علیه‌السلام گردید.

در این نوشتار شرح حال زیاد را در سه بخش آورده‌ایم، بخش اول خلاصه‌ای از آغاز زندگانی و سابقه او، بخش دوم همراهی او با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سومین بخش بریدن او از آن حضرت و ملحق شدن به معاویه و جنایات و ستم‌های او نسبت به یاران علی علیه‌السلام است. اینک به بخش اول از شرح حال او می‌پردازیم:

سمیه مادر زیاد از زنان بدکاره و فاسد زمان جاهلیت بود. شوهر رسمی او عبید نام داشت و زیاد وقتی به دنیا آمد، چون از نظر پدر نامشخص بود، لذا او را گاهی به زیاد بن سمیه می‌نامیدند (یعنی او را به مادرش نسبت می‌دادند) و یا زیاد بن عبید ثقفی، و بعضی او را «زیاد بن ابیه» می‌نامیدند، و اول کسی که او را به زیاد بن ابیه خواند، عایشه بود. [۱] و بعدها معاویه زیاد را بر خلاف سنت پیامبر صلی الله علیه و آله که فرموده است: «الولد للفراش وللعاهر الحجر» [۲] به خود منتسب نمود و گفت: او برادر من است و پدرش پدر من ابو سفیان است. از این رو به وی «زیاد بن ابوسفیان» هم می‌گویند.

ابن ابی الحدید می‌نویسد: وقتی معاویه او را به خود ملحق کرد، بیشتر مردم به او زیاد بن ابی سفیان می‌گفتند، چرا که مردم همواره پیرو پادشاهان و زورمداران هستند؛ زیرا بیم و امید و سود و زیان از آنان است و پیروی مردم از دین در قبال پیروی آنها از پادشاهان هم چون قطره‌ای در قبال اقیانوس است. [۳].

اینک به بخش دوم از زندگانی زیاد می‌پردازیم که همراهی با امیرالمؤمنین علیه‌السلام و کاردانی و خدمات او در این روزگار است:

او به سن بلوغ که رسیده بود، در عصر خلافت ابوبکر اسلام آورد [۴] و سپس به واسطه زیرکی و کاردانی که داشت در امور دیوانی کارآمد بود و مورد توجه عمر بن خطاب قرار گرفت و لذا عمر او را برای اصلاح امور به یمن فرستاد.

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار، ج ۱، عنوان «زید»، ص ۵۷۹.

[۲] فرزند از صاحب فراش است و برای زناکار سنگ است. یعنی: کسی که از طریق شرعی به دنیا آید برای پدر و مادرش می‌باشد و از هم ارث می‌برند و اگر از طریق غیرشرعی به دنیا آید، آن مولود نسبت به پدر ندارد و سنگ حق اوست نه فرزند و از هم ارث نمی‌برند.

[۳] متن عربی آن در شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۸۰ او چنین است: «و لما استلحق قال له اکثر الناس: زیاد بن ابی سفیان، لأن الناس مع الملوک الذین هم مظنة الرهبة و الرغبة، و ليس اتباع الدين بالنسبة الى اتباع الملوک إلا كالقطرة في البحر المحيط».

[۴] سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۸.

زیاد بن خصفه تمیمی

زیاد فرزند خصفه تمیمی از اشراف کوفه و از شیعیان خالص و موالیان راستین امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام بود. وی در جنگ‌های صفین و نهروان در رکاب آن حضرت شمشیر زد و در صفین مورد تقدیر قرار گرفت. امام وی را برای دفع فتنه «حریت بن راشد ناجی خارجی» مأمور کرد و او نیز شورش معدودی از بازماندگان خوارج را سرکوب و از حریم ولایت مولای متقیان علیه‌السلام

دفاع کرد.

زیاد مردی بصیر و آگاه به مسائل روز بود، امام در مواقع حساس با او مشورت می‌کرد و نظرش را به کار می‌بست، از جمله پیشنهادی که او به امام داد این بود که «خالد بن معمر سدوسی» را قسم دهد تا مکاری به کار نبرد و با معاویه سر و سزی نداشته باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جریان قسم دادن «خالد بن معمر» در شرح حال او گذشت.

زیاد بن کعب بن مرحب

زیاد فرزند کعب بن مرحب را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده و کسی است که نماینده و سفیر سیدالشهدا امام حسین علیه‌السلام برای «اشعث بن قیس» در آذربایجان بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۲، ش ۱۵.

زیاد بن نضر حارثی

«زیاد بن نضر» یکی از مخلص‌ترین یاران امیرمؤمنان علی علیه‌السلام و از افسران فداکار آن حضرت در صفین بود، او مردی شجاع و دلاور به شمار می‌آمد که برای احتجاج در کجروی‌های عثمان به مدینه آمد، و سپس با حضرت علی علیه‌السلام بیعت کرد و در زمره فرماندهان لشکر سپاه علی علیه‌السلام قرار گرفت و در معرکه صفین، رشادت و شجاعت تحسین برانگیزی از خود نشان داد و در راه حقانیت ولایت علی علیه‌السلام سختی‌های زیادی تحمل نمود.

زید بن صوحان عبدی

زید فرزند «صوحان بن حجر» اهل کوفه و کنیه‌اش «ابو سلمان» و به نقلی «ابو عایشه» یا «ابو مسلم» یا «ابو عبدالله» می‌باشد. [۱] وی برادر بزرگ سیحان و صعصعه عبدی است.

در این که زید به محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده است یا نه، اختلاف است؛ او شخصیتی فاضل، دین‌دار، نیکوکار و در میان طایفه خود (قبیله عبدالقیس) به مقام ریاست و آقایی رسیده بود. [۲] زید شخصیتی بسیار با درایت و خردمند بود که معاویه را در گفتار خود تحت تأثیر قرار داد. [۳].

جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل می‌کند که امام علیه‌السلام در فضیلت «زید بن صوحان» فرمود:

شهد مع علی بن ابی طالب علیه‌السلام من التابعین ثلاثه نفر بصفین شهد لهم رسول الله صلی الله علیه و آله بالجنة و لم یرهم: اویس القرنی، و زید بن صوحان العبدی، و جندب الخیر الازدی رحمۃ الله علیهم؛

سه نفر از تابعین [۴] در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بدون آن که دیده باشد، اهل بهشت خوانده است: اویس قرنی، جندب الخیر ازدی و زید بن صوحان عبدی که رحمت خدا بر همه آنان باد. [۵].

در تاریخ دمشق از گروهی نقل شده که: در جنگ جمل هفتاد نفر از اصحاب بدر و هفت صد نفر از آنان که زیر درخت با پیامبر

صلی الله علیه و آله بیعت کردند با علی علیه السلام بودند و در رکابش جنگیدند. سه نفر از تابعین در رکاب امام علی علیه السلام بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را ندیده بود و آنان را به بهشت بشارت داد، آن سه نفر عبارتند از: زید بن صوحان عبدی، اویس قرن، جندب الخیر که زید در جمل و اویس در صفین به شهادت رسید. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۴؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹.

[۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۴؛ ر. ک: تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹.

[۳] ملاقات زید با معاویه در تبعیدگاه، در ادامه می آید.

[۴] ر. ک: همین کتاب، ص ۳۴.

[۵] اختصاص مفید، ص ۸۱.

[۶] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۳.

زید بن ملفق

شیخ مفید «زید بن ملفق» را از جمله کسانی می‌داند که با امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام بیعت کرده که تا پای جان در جنگ‌ها از آن حضرت دفاع نماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۸.

زید بن وهب جهنی

کنیه اش ابوسلیمان است که در عصر جاهلیت به دنیا آمد و در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، اسلام آورد. و به مدینه هجرت کرد، اما موفق به زیارت آن حضرت نگردید، از این رو او از تابعین و در زمره اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام است، و به همراه سپاهیان حضرت علی علیه السلام در صفین و نیز در سرکوبی خوارج نهروان حضور داشته است. [۱].

به گفته برقی وی کتابی جمع‌آوری کرد که شامل تمام خطبه‌های علی علیه السلام بود که حضرت در عیدها و اجتماعات و... ایراد فرموده بود. [۲].

او در صفین حضور داشت و روایت‌هایی درباره اوضاع صفین نقل کرده است. [۳] او به سال ۹۶ هجری در حکومت حجاج درگذشت. [۴].

به نقلی وی در جنگ نهروان شرکت داشت و روایت کرده که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه کسی از شما از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده که فرمود: «یخرج قوم من أمتی یقرؤون القرآن، لیس قرآنکم الی قرآنهم بشیء و لاصلاتکم الی صلاتهم بشیء؛ از امت من گروهی (بر اسلام) خروج می‌کنند و قرآن می‌خوانند که قرآن آنان شبیه قرآن شما نیست و نماز می‌خوانند امام نماز آنان شبیه نماز شما نیست.» [۵].

زید می‌گوید: هنگامی که به «نهروان» رسیدیم، امیرمؤمنان علیه السلام به خانه و پلی نگاه کرد و فرمود: «این خانه «بوران» دخت کسری است و این هم قنطره و پل «دیزجان» است و پیامبر صلی الله علیه و آله برایم نقل کرده که ما از این مسیر می‌رویم و در این

خانه، منزل می‌کنیم.» [۶].

پی نوشت ها:

- [۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ ر. ک: الاصابه، ج ۲، ص ۶۴۹؛ معرفه الصحابه، ج ۲، ص ۳۶۶؛ وقعه صفین، ص ۲۳۲؛ رجال طوسی، ص ۴۲، ش ۶ و....
- [۲] رجال برقی، ص ۶.
- [۳] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۳۲ و ۲۳۴ و ۲۴۲ و....
- [۴] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۳۹؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۳.
- [۵] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۴۲.
- [۶] تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۴۱.

زید بن هاشم المری

نصر بن مزاحم، زید بن هاشم را از جمله اصحاب علی علیه السلام به شمار آورده که نام او را در زمره مجروحین جنگ صفین برده است. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۵۵۸.

س

سجده برای موفقیت‌ها

یکی دیگر از حالات معنوی و عبادی ارزشمند امیرالمؤمنین علیه السلام آن بود که:

پس از شنیدن یک خبر شادی آفرین،

یا به دست آوردن یک موفقیت سیاسی، اجتماعی، به سجده می‌رفت و خدا را سپاس می‌گفت.

روزی در جمع یاران سجده شکر انجام داد.

پرسیدند:

چرا هم اکنون سجده شکر گذاردی؟

پاسخ فرمود:

برای اینکه با یاری خداوند یکی از دستورات رسول خدا را انجام دادم و یک موفقیت مطلوب به دست آوردم. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] بحار الانوار ج ۳۵ ص ۲۹، و جلاء العیون مجلسی.

سخنان لحظه شهادت

یکی از غریبان برای نشان دادن عظمت و هدفداری امام علی علیه السلام مقایسه‌ای را مطرح کرده و نوشته است که:
«خلیفه دوم، خلیفه مسلمین بود، اما وقتی ترور شد، در آخرین لحظات عمرش داد زد:

قَتَلَنِي الْمَجُوسِي

(این گبر آتش پرست مرا کشت)

که در کلمات آخرین او هم تأسّف و اندوه وجود دارد، و هم دشنام دادن به دیگران.»
حضرت علی علیه السلام هم خلیفه بود،

وقتی در محراب عبادت مورد سوء قصد قرار گرفت فرمود:

فُزْتُ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ

(به خدای کعبه رستگار شدم)

در این کلمات ارزشمند هدفداری، خدا گرائی، شهادت طلبی وجود دارد، که نشانه یقین به مرگ و قیامت است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سرمایه سخن ص ۴۲۶.

سرزنش از خیانت اقتصادی منذر

پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، [۱] و راه او را می‌روی، ناگهان بمن خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می‌کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریدی، اگر آنچه بمن گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو از تو با ارزش تر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد. یا از خیانتی دور ماند، پس چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا. انشاءالله. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] جارود پدر منذر در سال نهم هجرت خدمت پیامبر آمد و مسلمان شد، و فردی صالح و شایسته بود که در سال ۲۱ در جنگ‌های فارس شهید شد...

[۲] تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۱۹۲ و - انساب الاشراف ص ۱۳.

سفارش به پاکیزگی آب

(خبر از میکروب اکسیژن خوار در آب)

امروزه پس از کشف میکروب، و راه یابی انسان به دنیای نادیدنی و حسّاس میکروب‌ها، تک سلول‌ها، تازه دانستند که:
«میکروب‌های هوا خوار» در آب وجود دارند،
و عامل سلامت آب می‌باشند،

و اسید و مواد اسیدی، کشنده آنهاست،

اما در ۱۴ قرن قبل، امام علی علیه السلام فرمود:

لَا تَبُولُ فِي الْمَاءِ لِأَنَّ لِلْمَاءِ أَهْلًا لَا تُؤْذُوهُ

(در آب ادرار نکنید، زیرا آب موجودات زنده‌ای دارد که نباید به آنها آسیب رسانید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱ ص ۴۵.

ساختن با بیماری

برخی از بیماری‌ها را بدن با سیستم دفاعی منظمی که دارد شناسائی می‌کند،

با آن مقابله می‌نماید،

و به تدریج آن را ریشه کن می‌سازد.

یعنی سیستم دفاعی بدن، خود یکی از روش‌های درمان است که باید به بدن فرصت دفاع و بازسازی داد، و فوراً به انواع داروها

روی نیورد،

مانند برخی از انواع سرماخوردگی،

از این رو افرادی که در روستاها و در باغ‌ها، با طبیعت سر و کار دارند،

و بدنشان انواع میکروب‌ها را دیده و می‌شناسد، قدرت دفاعی بیشتری از دیگران دارند که امام علی علیه السلام فرمود:

إِمْسٌ بِدَائِكَ مَا مَسَّ بِكَ

(با بیماری خود مدارا کن تا مادامی که با تو راه می‌آید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غرر الحکم ص ۶۲: ج ۲ ص ۱۸۵: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۳ ص ۲۶۶: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- بحار الانوار ج ۵۹ ص ۶۸ و ج ۷۸ ص ۲۰۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

سرکه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

سرکه نیکو نان خورشتی است، که صفرا را فرو می‌نشانند، و دل را زنده می‌کند. [۱].

اما از مصرف فراوان و مداوم آن باید پرهیز کرد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب هفتم.

سادگی در غذا

گرچه باید انواع غذاهای لازم را شناخت و تهیه کرد و به مصرف رساند، اما انسان نباید در غذا خوردن و مصرف انواع غذاها اسراف کند. در دوران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایرانیان و دیگر اقوام در لباس و غذا افراط می کردند. و به غذاهای رنگارنگ گرایش داشتند، و در پرخوری و اسراف زبانزد بودند که امام علی علیه السلام هشدار گونه فرمود: اَمّت اسلامی مادام که در غذا و لباس سادگی را رعایت می کنند در خیر و سعادت هستند و آنگاه که چون ایرانیان و دیگر اقوام غیر عرب در غذا و لباس افراط کنند، خوار و ذلیل خواهند شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب دوّم.

سیب

شستشوی معده

- ۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود: التُّفَّاحُ نَضُوحُ المِعْدَةِ [۱].
«سیب معده را شستشو می دهد.»
- ۲- در روایت دیگری امام جعفر صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمود: کُلُوا التُّفَّاحَ، فَإِنَّهُ نَضُوحُ المِعْدَةِ [۲].
«سیب بخورید که همانا سیب معده را شستشو می دهد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۶۸ ح ۶.

[۲] وسائل الشیعة ج ۲۵ ص ۱۶۰ ح ۳.

سیر

روش استفاده از سیر

سیر درمان ۷۰ بیماری

- ۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: لا یصحُّ أكلُ الثُّومِ إِلَّا مطبوخاً [۱].
«خوردن سیر روا نیست، جز آنکه پخته باشد.»
- ۲- فردوس از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: کُلُوا الثُّومَ وَتَدَاوُوا بِهِ، فَإِنَّ فِيهِ شِفَاءً مِنْ سَبْعِينَ دَاءً. [۲].

«سیر بخورید، و با آن دردهای خود را درمان کنید، زیرا سیر درمان هفتاد بیماری است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۵۱. ومستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۳۲ ح ۳.

[۲] مکارم الأخلاق ص ۳۹۴ ح ۳. والفردوس بمأثور الخطاب ج ۳ ص ۲۴۵ ح ۴۷۲۱.

سرکه

سرکه و درمان صفرا

سرکه و شادی دل

سرکه و کشتن کرم های معده

۱- ابوبصیر از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

نَعْمَ الْإِدَامُ الْخَلُّ يُكْسِرُ الْمُرَّةَ، وَيُحْيِي الْقَلْبَ. [۱].

«چه خورشت خوبی است سرکه، صفرا را زایل می کند و قلب را زنده می سازد.»

۲- داوود بن سلمان از امام رضا علیه السلام و آن حضرت از پدرانش از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا خَلَّ الْخَمْرِ، فَإِنَّهُ يَقْتُلُ الدَّيْدَانَ فِي الْبُطْنِ. [۲].

«سرکه بخورید (سرکه کهنه) که کرم های معده و روده را می کشد.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۹۰-۸۹ ح ۶.

[۲] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۱۶۵ ح ۱.

سرما

نقش سرما در تن آدمی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمود:

تَوَقَّوْا الْبُرْدَ فِي أَوَّلِهِ وَ تَلَقَّوْهُ فِي آخِرِهِ، فَإِنَّهُ يَفْعَلُ فِي الْأَبْدَانِ كِفْعَلِهِ فِي الْأَشْجَارِ، أَوَّلُهُ يُحْرِقُ، وَ آخِرُهُ يُورِقُ. [۱].

«از سرما در آغاز آن پرهیزید و در آخر سرما به استقبال آن بروید، زیرا سرما با بدن ها همان کار را می کند که با درختان می کند،

آغاز سرما می سوزاند و آخر سرما می رویاند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۷۱ ح ۶۸ عن النهج.

سکوت برای حفظ اسلام

پس از رحلت رسول گرامی اسلام، و ماجرای سقیفه:

جمعی در فکر حکومت خود بودند.

فتنه‌ها از گوشه و کنار کشور اسلامی رخ نشان می‌داد.

مسيلمه کذاب، و طلحه بن خويلد، و سجاح، ادعای نبوت کردند.

هر روز طرفدار و امکانات جمع می‌کردند تا اسلام را نابود کنند.

کسری و قیصر ایران و روم هم آماده تهاجم بودند.

اگر در مرکزیت اسلام تزلزل به وجود می‌آمد، فتنه‌ها دین را مورد تهاجم جدی قرار می‌داد،

لذا حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

أَمَّا وَاللَّهِ لَقَدْ تَمَمَّصَهَا فُلَانٌ وَإِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَا.

يُنَحِدِرُ عَنِّي السَّيْلُ، وَلَا يَدْقَى إِلَى الطَّيْرِ؛ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا، وَطَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا، وَطَفِئْتُ أَرْتِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بِيَدِ جَدَّاءَ، أَوْ أَصْبِرَ عَلَى

طَحْيِهِ عَمِيَاءَ، يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ، وَيَشِيبُ فِيهَا الصَّغِيرُ، وَيَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ!

فَرَأَيْتَ أَنَّ الصَّبْرَ عَلَى هَاتَا أَحَجِّي، فَصَبْرْتُ وَفِي الْعَيْنِ قَدِّي، وَفِي الْحَلْقِ شَجَا، أَرَى تُرَائِي نَهْبًا، حَتَّى مَضَى الْأَوَّلُ لِسَبِيلِهِ، فَأَذَلِّي بِهَا إِلَى

فُلَانٍ بَعْدَهُ.

آگاه باشید! به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، در حالی که می‌دانست، جایگاه من در حکومت اسلامی، چون

محور سنگ‌های آسیاب است «که بدون آن آسیاب حرکت نمی‌کند» او می‌دانست که سیل علوم از دامن کوهسار من جاری است،

و مرغان دور پرواز اندیشه‌ها به بلندای ارزش من نتوانند پرواز کرد، پس من ردای خلافت، رها کرده، و دامن جمع نموده از آن

کنارگیری کردم، و در این اندیشه بودم، که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود بپا خیزم؟ یا در این محیط خفقان زا و تاریکی

که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تاقیامت و ملاقات پروردگار

اندوهگین نگه می‌دارد.

پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم، پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی

من مانده بود، و با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، و الانصاف، نوشته ابن قتیبه (که قبل از سید رضی فوت کرده بود).

سیاستمدار کیست؟

بسیاری از مردم حيله و نیرنگ و دروغگوئی و دورویی و انواع رذائل اخلاقی را، سیاست و سیاستمداری می‌پندارند،

در حالی که یک سیاستمدار مسلمان نباید آلوده به انحرافات اخلاقی باشد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه ۴۱ از مسخ ارزشها، و انحراف دیدگاه‌های روزگار خود می‌نالده که:

أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِهِ الْعَدْرَ كَيْسًا

(در روزگاری قرار گرفته‌ایم که بیشتر مردم نیرنگبازی را سیاست می‌دانند).

و در خطبه ۲۰۰ می‌فرماید:

وَلَوْلَا كَرَاهِيَةُ الْعَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَهْمِي النَّاسِ

(اگر زشتی نیرنگبازی نبود من از تمام انسانها سیاستمدارتر بودم). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۲ ص ۳۳۶.

سخنرانی افشاگرانه امام علی با یاران

فریب خورده:

و قد قام الیه رجل من أصحابه، فقال: نَهَيْتَنَا عَنِ الْحُكْمِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا، فَلَمْ نَدْرِ أَيَّ الْأَمْرَيْنِ أَرَشَدُ؟ فَصَفَقَ (ع) اءِ حُدَى يَدِيهِ عَلَيَّ الْأَيْخِرَى، ثُمَّ قَالَ:

هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَةَ!

أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا، فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَإِنِ اعْوَجَجْتُمْ فَوَوَّضْتُكُمْ، وَإِنِ أَيْبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ، لَكَانَتِ الْوُثْقَى وَ لَكِنِ بِيَمْنٍ وَ أَيْلَى مَنْ؟

أَرِيدُ أَنْ أَدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي، كَنَاقِشِ الشُّوْكَهَ بِالشُّوْكَهَ، وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلْعَهَا مَعَهَا!

اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطْبَاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوَى، وَ كَلَّتِ النَّزْعَةُ بِالشُّطَانِ الرَّكِي!

«پس از لیلۀ الهریر یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پیاخاست و گفت: تو ما را از مسئله حکمیت نهی کردی

سپس به آن امر فرمودی ما نفهمیدیم کدام یک از این دو دستور صحیح است؟

امام علی علیه السلام (از این سخن ناراحت شد و) دست‌ها را بهم زد.

و سپس فرمود:

«این جزای کسی است که بیعت را ترک کند! و پیمان بشکند!

به خدا سوگند هنگامی که شما را دستور به جهاد (با لشکر معاویه) دادم، شما را وادار به همکاری کردم که خوشایندتان نبود.

ولی خداوند خیرتان را در آن قرار داده بود، اگر شما در برابر این دستور تسلیم شده بودید، به هنگامی که در مسیر حق گام

برمی داشتید رهبرتان بودم، و اگر منحرف میشدید شما را به راه باز می گرداندم و اگر خودداری می کردید کسانی را به جای شما

می گماردم، و به هر حال برای من اطمینان بخش بود اما (افسوس که شما هرگز تسلیم فرمان من نبودید) من با کمک چه کسی

بجنگم؟ و به که اعتماد کنم؟

(عجبا!) من میخواهم به وسیله شما «بیماریها» را مداوا کنم، اما شما خود «درد» منید!

من به کسی می مانم که بخواهد خار را به وسیله خار بیرون آورد، با اینکه می داند خار همانند خار است.

بار خدایا! طیبیان این درد جانکاه خسته شده اند، بازوی توانای رادمردان در کشیدن آب همت از چاه وجود این مردم که دائماً

فروکش می کند، ناتوان گردیده است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

سخنرانی امام علی برای هدایت خوارج

هنگامی که خوارج در مخالفت خود در مسئله حکمیت پافشاری داشتند حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به لشکرگاه آنان

آمد و چنین فرمود:

أَكُلُّكُمْ شَهِدٌ مَعَنَا صَفِينٌ؟

فَقَالُوا: مِمَّنْ مَنْ شَهِدَ وَمِمَّنْ مَنْ لَمْ يَشْهَدْ، قَالَ: فَاثْمَارُوا فِرْقَتَيْنِ، فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صَفِينٌ فِرْقَةً، وَمَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً، حَتَّىٰ أَكَلَمَ كَلًّا مِنْكُمْ بِكَلَامٍ.

وَنَادَى النَّاسَ، فَمِنْ أَمْسَكُوا عَنِ الْكَلَامِ، وَأَنْصَتُوا لِقَوْلِي، وَأَقْبَلُوا بِأَفْتَدَتِهِمْ إِلَيَّ، فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقْبَلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا. ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَلَامٍ طَوِيلٍ، مِنْ جُمْلَتِهِ أَنْ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَلَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَهُ وَغِيْلَهُ، وَمَكْرًا وَخَدِيْعَةً إِخْوَانًا وَأَهْلًا دَعَوْتَنَا، إِسْتَقَالُونَا وَإِسْتَرَاخُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ، فَالرَّأْيَةُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَالتَّنْفِيسُ عَنْهُمْ؟ فَقُلْتُ لَهُمْ:

هَذَا الْأَمْرُ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ، وَبَاطِنُهُ عُدْوَانٌ، وَأَوَّلُهُ رَحْمَةٌ، وَآخِرُهُ نِدَامَةٌ فَاقِيمُوا عَلَيَّ شَأْنَكُمْ، وَالزُّمُوا طَرِيقَتَكُمْ، وَعَضُّوا الْجِهَادِ بِنَوَاجِدِكُمْ وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقِي نَعَقٍ:

إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ، وَإِنْ تُرِكَ ذَلَّ.

وَقَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ، وَقَدْ رَأَيْتَكُمْ أُعْطِيْتُمْوهَا. وَاللَّهِ لَنْ أُبَيِّتُهَا مَا وَجِبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتِهَا، وَلَا حَمَلَنِي اللَّهُ ذَنْبُهَا وَاللَّهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لِلْمُحِقِّ الَّذِي يَتَّبِعُ؛ وَإِنَّ الْكِتَابَ لَمَعَى، مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ: فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَإِنَّ الْقَتْلَ لِيدُورٌ عَلَيَّ

الْأَبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ وَالْإِخْوَانَ وَالْقُرْبَانَ (الْقُرْبَاءِ)، فَمَا نَزَدَاوَا عَلَيَّ كُلِّ مُصِيبَةٍ وَشِدَّةٍ إِلَّا إِيمَانًا وَمُضِيًّا عَلَيَّ الْحَقِّ، وَتَسْلِيمًا لِلَاءِمْ، وَصَبْرًا عَلَيَّ مَضْضِ الْجِرَاحِ وَلَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْأَسْلَامِ عَلَيَّ مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَالْإِعْوَجَاجِ، وَالشُّبْهَةِ وَالتَّأْوِيلِ.

فَإِذَا طَمِعْنَا فِي حَاصِلِهِ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعْنَنَا، وَتَدْنَانِي بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا، رَغَبْنَا فِيهَا، أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.

«آیا شما همه در صفین همراه ما بودید؟»

گفتند: بعضی از ما آری و بعضی خیر،

فرمود: پس به دو گروه تقسیم شوید، آنها که در صفین بودند یک طرف، و آنها که نبودند در سوی دیگر، تا با هر کدام با سخنی که شایسته آنهاست گفتگو کنم.

آنگاه مردم را ندا داد و فرمود:

از سخن گفتن خودداری کنید، به حرفهایم گوش فرا دهید و با دل‌هایتان به سوی من آئید و هر کس را که سوگند دادم درباره آنچه گواهی می‌گیریم، با علم خود شهادت دهد.

سپس با آنان سخنانی طولانی را بازگو کرد (که قسمتی از آن این است):

مگر آنوقت که از روی حيله و مکر و خدعه و فریب قرآنها را بر سر نیزه بلند کردند، نگفتید:

برادران ما هستند و اهل آئین ما؟ از ما می‌خواهند که از آنان بگذریم و راضی به حکومت کتاب خدا شده‌اند، پس نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و دست از آنان برداریم، اما من به شما گفتم که این امر ظاهرش ایمان است و باطنش دشمنی و عدوان، آغازش رحمت است و پایانش ندامت؛ بر همین حال باقی باشید و از راهی که پیش گرفته‌اید منحرف نشوید، و در جهاد دندان‌ها را روی هم فشار دهید؛ و به هر صدائی اعتنا نکنید، چه اینکه اینها صداهائی است که اگر پاسخش گوئید، گمراه می‌کند، و اگر رهايش سازید خوار و ذلیل می‌گردد، متأسفانه وضع چنان شد که شما رأی حکمیت را به آنها دادید.

به خدا سوگند اگر من از این کار اِبا داشتم، مقررات آن بر من واجب نبود، و گناهی از این رهگذر بر دوش من قرار نداشت و سوگند به خدا اگر آن را می‌پذیرفتم باز هم حق با من بود، و می‌بایست از من پیروی شود؟

چه اینکه کتاب خدا با من است (و کتاب خدا حق را به من می‌دهد) من از آن هنگامی که با آن آشنا شده‌ام از آن جدا نگشته‌ام،

ما با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بودیم، و قتل و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان دور می‌زد، از وارد شدن هر مصیبت و شدتی چیزی جز بر ایمان و گام برداشتن در راه حق و تسلیم فرمان خدا و شکیبائی و استقامت بر درد و سوزش جراحات‌ها نمی‌افزودیم، ولی هم اکنون با برادران اسلامی خویش بواسطه تمایلات نابجا و کجی‌ها و انحرافات و شبهات و تأویلات ناروا می‌جنگیم، پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث جمع پراکنده ما است. و به وسیله آن به هم نزدیک می‌شویم و باقیمانده پیوندها را محکم می‌سازیم، ما به آن تمایل نشان می‌دهیم، و آن را گرفته و غیرش را رها می‌سازیم. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] خطبه ۱۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

سیاستمداری امام علی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با استفاده از وحی الهی، و رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ذهن و اندیشه بی نظیر خود هم جامعه را و هم مردم را به خوبی می‌شناخت، با انواع روش‌ها و شیوه‌های سیاستمداری آشنا بود، دشمنان را به خوبی می‌شناخت و راه‌های مقابله با انواع توطئه‌ها را می‌دانست، اما در بکارگیری آن احتیاط می‌کرد، و در اجرای روش‌های سیاسی اصول‌گرا بود. به مرزهای تعیین شده ارزش‌های اخلاقی و شرع مقدّس، احترام می‌گذاشت. چون بسیاری از سیاستمداران آن روز با سیاست توحیدی آشنا نبودند و در عمل به ارزشهای دین بیگانه بودند، به معاویه و روش‌های سیاسی او چشم می‌دوختند که از انجام هر عملی باکی ندارد، می‌گفتند: معاویه زیرک است یا سیاستمدارتر است. در صورتی که:

معاویه هرچه در امور سیاسی می‌دانست به کار می‌گرفت و محدودیتی نداشت، در صورتی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنچه را که می‌دانست در محدوده شرع مقدّس به کار می‌گرفت و خواسته‌های اطرافیان را در مرز دین پاسخ می‌گفت. با توجه به برخی فرازهای نهج البلاغه علی علیه السلام، این مطلب ثابت می‌شود، جامعه‌ای که علی علیه السلام در آن می‌زیست تصوّر صحیحی از سیاست و سیاستمدار نداشت که آن حضرت را به بی‌سیاستی متهم می‌کرد. در اینجا برخی از سخنان مطرح می‌شود که در آن به این توهم مردم پاسخ داده شده و فرق سیاست حقیقی و غیر حقیقی، بیان شده است و بر ارتباط تنگاتنگ (سیاست و دین) که همان سیاست الهی است، تأکید می‌شود که فرمود: [۱].

أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ الْوَفَاءَ تَوْأَمُ الصِّدْقِ، وَلَا أَعْلَمُ جُنَّةً أَوْقَى مِنْهُ، وَمَا يَغْدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجِعِ.
وَلَقَدْ أَصْبَحْنَا فِي زَمَانٍ قَدْ اتَّخَذَ أَكْثَرُ أَهْلِ الْعُدْرَةِ كَيْسًا، وَنَسَبَهُمْ أَهْلُ الْجَهْلِ فِيهِ إِلَى حُسْنِ الْحِيلَةِ.
مَا لَهُمْ! قَاتَلَهُمُ اللَّهُ!

قَدْ بَرَى الْحَوْلُ الْقَلْبُ وَجَهَ الْحِيلَةُ وَدُونَهَا مَانِعٌ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ وَنَهْيِهِ، فَيَدْعُهَا رَأْيَ عَيْنٍ بَعْدَ الْقَدْرَةِ عَلَيْهَا، وَيَنْتَهِزُ فُرْصَتَهَا مَنْ لَا حَرِيْبَةَ لَهُ فِي الدِّينِ.

پی نوشت‌ها:

[۱] خطبه ۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

سبقت در پذیرش اسلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی می‌باشد که به پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایمان آورد. همه مورخان نوشتند:

او اسلام آورد در حالی که سیزده ساله بود.

ابوزید عمر بن شَبَّه گفته است:

سُریح بن نعمان از فرات بن سائب و او از ابن عمر نقل کرده است:

علی بن ابیطالب علیه السلام اسلام آورد در حالی که سیزده ساله بود و از دنیا رفت در حالی که شصت و سه سال داشت. و این درست ترین قوی است که در این باره گفته شده است

در اینجا به برخی از اعترافات بزرگان اسلام توجه کنید:

۱ - شُعْبَةُ بْنُ سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ و او از حَبَّةِ عَرْنَى [۱] روایت کرده است:

از علی علیه السلام شنیدم که می‌گفت:

من نخستین کس هستم که با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز گزاردم.

۲ - زید بن ارقم [۲] گفته است:

اولین کسی که پس از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم به پروردگار ایمان آورد، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

۳ - از قول انس بن مالک آمده است:

پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم روز دوشنبه به نبوت برگزیده شد و علی علیه السلام روز سه شنبه نماز گزاردم.

۴ - سفیان بن ثوری از سَلَمَةَ بْنِ كَهَيْلٍ و او از ابی صادق و او از حَنْشِ بْنِ مُعْتَمِرِ [۳] و او از عَلِيمِ بْنِ كَنْدَى و او از سلمان بن فارسی

روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

أَوْلَكُمْ وُرُوداً عَلَى الْحَوْضِ أَوْلَكُمْ إِسْلَاماً عَلَى بَنِي أَبِيطَالِبٍ

«نخستین کسی که از شما بر من در حوض کوثر وارد خواهد شد، اولین شماست که به اسلام گرویده است و او علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشد.»

۵ - عبدالعزیز بن محمد درآوردی گفته است، عمر مولای غُفْرَه به من گفت:

از محمد بن کعب بن قُرْظَى [۴] پرسیدند:

نخستین کسی که به اسلام گروید علی علیه السلام بود یا خلیفه اول؟

گفت:

سُبْحَانَ اللَّهِ، علی علیه السلام نخستین آن دو بود که اسلام آورد.

و از مُعَاذَةَ [۵] دختر عبدالله عدویه روایت شده است که گفت:

از علی بن ابیطالب علیه السلام بر منبر بصره شنیدم که می‌گفت:

من صدیق اکبرم، ایمان آوردم پیش از آنکه ابوبکر ایمان آورد و در اسلام در آمدم پیش از آنکه به اسلام بگروم.

۶ - ابراهیم بن سعد زهری از ابن اسحاق روایت کرده است که او گفت:

مرا حدیث کرد یحیی بن ابی الاشعث از اسماعیل بن ایاس بن عقیف کندی و او از پدرش و او هم از جدش که گفت:

من مردی تاجر پیشه بودم و برای حج روانه شدم، در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که هنوز پیروانی نداشت، پس به نزد عباس بن عبدالمطلب آمدم تا از او برخی کالای تجارتي را خریداری کنم، زیرا او نیز مردی بازرگان بود. پس سوگند به پروردگار من نزد او بودم که ناگهان مردی از چادری بیرون آمد. پس به خورشید نظر افکند و همین که خورشید را مایل به غروب دید برخاست و نماز بجای آورد. آنگاه زنی از همان چادری که آن مرد بیرون آمد بیرون آمد و پشت آن مرد ایستاد و نماز گزارد. سپس پسر بیچه ای که نزدیک به حد بلوغ بود از آن چادر بیرون آمد و پشت آن مرد ایستاد و نماز گزارد. گفتم: این کیست؟ عباس گفت:

این محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب پسر برادر من است.

گفتم: این زن کیست؟

گفت: این زن همسر او خدیجه، دختر خویلد است.

گفتم: این جوان کیست؟

گفت: او علی بن ابیطالب پسر عموی او است.

گفتم: این چه کاری است که او می‌کند؟

گفت:

نماز می‌خواند و گمان می‌کند که او پیغمبر است، و او را در این کارش جز همسرش و پسر عمویش که این پسر بیچه باشد، کسی پیروی نکرده است. و او گمان می‌کند که بزودی بر او دریچه گنجهای خسرو و قیصر گشوده خواهد شد. و عقیف می‌گفت:

پس از آن اسلام آورد و از ره آورد اسلام بهره‌مند گردید و می‌گفت:

اگر پروردگار آن روز مرا از نعمت اسلام بهره‌ور می‌نمود، من با علی علیه السلام دوّمین کس بودیم که به اسلام گرویدند. ۷ - مجاهد بن ابوالحجاج گفته است: [۶].

از نعمت‌های خداوند متعال بر علی بن ابیطالب علیه السلام و از نیکی‌هایی که پروردگار متعال به او اراده نمود، آن است که: قریش گرفتار سال قحطی شدید شدند و ابوطالب عیالمنند بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به عباس عمویش که از توانگرترین بنی هاشم بود گفت:

«ای عباس، برادرت ابوطالب دارای عیال بسیار است و آنچه را که به مردم از این سال قحطی رسیده است می‌بینی. پس ما را به سوی او روانه کن تا باری از عیال او سبک کنیم، فرزندی از فرزندان او را من برمی‌گیرم و فرزندی را تو برمی‌داری، و بدین ترتیب هزینه و مخارج زندگی آن دو را از او کفایت می‌کنیم»

عباس گفت: بسیار خوب.

پس آن دو روانه شدند تا به نزد ابوطالب آمدند و به او گفتند:

ما می‌خواهیم باری از اهل و عیال تو سبک کنیم، تا از مصیبتی که مردم در آن هستند برطرف شود. ابوطالب به آنها گفت:

عقیل را برای من بگذارید، پس هر چه می‌خواهید بکنید.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم علی را برگرفت و همراه خود به منزل برد و عباس هم جعفر را برداشت و همراه خود ساخت.

امام علی علیه السلام پیوسته با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بود تا اینکه خداوند او را به پیامبری مبعوث نمود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از او پیروی کرد و به او ایمان آورد و او را تصدیق نمود. جعفر نزد عباس بود تا اینکه اسلام آورد و با گرویدن به اسلام بی‌نیاز شد.

۸- و نوشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آغاز اسلام هنگامی که وقت نماز فرا می‌رسید، به سوی کوههای مکه بیرون می‌رفت و امام علی علیه السلام هم با او پوشیده از چشم ابوطالب و همه عموها و دیگر اقوامش بیرون می‌آمد. پس با هم در آن کوهها نماز می‌گزاردند و به هنگام غروب وارد می‌شدند، برمی‌گشتند و در آنجا تا زمانی که خداوند تعالی می‌خواست درنگ می‌نمودند و باقی می‌ماندند.

پس از چندی ابوطالب روزی آن دو را با یکدیگر یافت، در حالی که هر دو نماز می‌خواندند. پس به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم گفت:

ای پسر برادرم این چه دینی است که بدان اعتقاد داری؟ گفت:

ای عمو این دین خداوند و ملائکه اوست و آیین فرستادگانش و پدر ما ابراهیم می‌باشد.

پروردگار مرا برای این دین و برای بندگان خود پیامبر قرار داد و تو ای عمو شایسته‌ترین کسی هستی که نصیحت را برایش خالص نمودم و او را به هدایت دعوت کردم و تو شایسته‌ترین کسی هستی که دعوت مرا اجابت کند و مرا در این امر یاری نماید.

ابوطالب به فرزندش علی علیه السلام می‌گفت:

پسرم این چه آیینی است که بر آن استوارید؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ می‌داد:

ای پدر به پیامبر خدا ایمان آوردم و آنچه را که آورده تصدیق نمودم و با او به خاطر باری تعالی نماز گزاردم و از او پیروی کردم. ابوطالب می‌گفت:

اما او (پیغمبر) ترا جز به خیر دعوت نکرده است، پس همراه او باش.

۹- سَلَمَةُ بْنُ كَهَيْلٍ از حَبَّةِ بْنِ جَوْين روایت کرده است که: شنیدم از علی علیه السلام می‌گفت: «لَقَدْ عَبَدْتُ اللَّهَ قَبْلَ أَنْ يُعْبَدَهُ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَمْسَ سِنِينَ».

«بی‌گمان پروردگار را پیش از اینکه احدی از این امت عبادت کند، پنج سال عبادت کردم.»

۱۰- امام علی علیه السلام در یک سخنرانی طولانی فرمود: [۷].

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ. وَضَعْنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضْمُنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْتُمُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيَمْسُنِي جَسَدَهُ، وَيَشْمُنِي عَرْفَهُ. وَكَانَ يَمْضِعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ.

«شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می‌دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشانید، در حالیکه کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن من می‌چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار من، و اشتباهی در کردارم نیافت.» [۸].

پی نوشت ها:

[۱] حَبَّه بن جُوین بَجَلی عَزَنی مُکَنّی به ابوقُدَامَه است. از اهل کوفه و از اصحاب علی علیه السلام است و حدیث غدیر حُم را روایت کرده است و در آن روز مشرک بود. اُسْدُ الغَابَةِ - ۳۶۳ - ۱.

[۲] زید بن ارقم بن قیس بن نُعمان انصاری خَزرجی مکنّی به ابوسعید است. از صحابه پیغمبر بود و با رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در هفده جنگ شرکت داشت و خود را در روز اُحُد صغیر ذکر کرده است. یتیم و در دامن تربیت عبدالله بن رواحه بود و با او در غزوه مؤته شرکت نمود. هفتاد حدیث روایت کرده است و در کوفه مقیم شد و در آنجا به سال ۵۶ و به قولی ۶۸ در گذشت. (تهذیب الاسماء - ۹۹ - ۱).

[۳] حَنَسِ بن مُعْتَمَر در شمار صحابه ذکر شده است و حدیثش از صحّت بهره‌مند می‌باشد، این را ابن اثیر در اُسْدُ الغَابَةِ ذکر کرده است (اُسْدُ الغَابَةِ - ۵۵ - ۲).

[۴] او منسوب به بنی قریظه طایفه یهودی مشهور است. مکنّی به ابوحزمه و تابعی جلیل القدر می‌باشد. پدرش از اسیران قریظه بود. محمّد در کوفه شیکنی گزید و آنگاه به مدینه برگشت. در زمان حیات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم متولّد شد و از ابن عباس و زید بن ارقم و معاویه حدیث شنید و از بسیاری از صحابه حدیث روایت کرد و دیگران هم از او روایت کردند: به سال ۱۰۸ هجری و به قولی پس از آن سال در گذشت. (تهذیب الاسماء - ۹۰ - ۱).

[۵] کنیه مُعَاذَه، اُمّ صِبْهَاء است، او زنی فاضل و از عالمان حدیث و اهل بصره می‌باشد. از علی علیه السلام و عائشه حدیث روایت کرد و عاصم و جماعتی هم از او روایت نموده‌اند. به سال ۸۳ هجری وفات یافت.

[۶] مجاهد بن ابوحجاج از موالی بنی مخزوم و تابعی و از اهالی مکه است، تفسیر را از ابن عباس فرا گرفت و بسیار سفر نمود و در کوفه مستقر شد. در حال سجده به سال ۱۰۴ هجری در گذشت. ابو زکریا نووی در تهذیب الاسماء تنها کسی است که پدرش را جُبَیر با تصغیر ذکر کرده است و این وجه نه در نسخه خطّی کتاب و نه در سایر مراجع ذکر نشده است. (طبقات الفقهاء - ۴۵).

[۷] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۸] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج البلاغه المعجم المفهرس محمد دشتی.

سوزاندن قوم «زط» که علی را خدا می‌خواندند

گروهی حدود ۷۰ نفر از قوم «زط» که از هند به ایران آمده و سپس با امام آشنا شدند با توجه به معجزات و کرامات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خصوص با شنیدن اخبار غیبی نسبت به خوارج، خطاب به امام گفتند:

«تو خدا هستی.»

امام علی علیه السلام تلاش فراوان کرد تا از عقیده خود دست بردارند، اما آنها در انحرافات عقیدتی خود اصرار ورزیدند. هر روز جلوی مسجد کوفه جمع می‌شدند و می‌گفتند:

«علی خدا و روزی دهنده ماست.»

قبر اجتماع آنها را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گزارش داد،

امام آنها را به حضور طلبید و فراوان نصیحت کرد، اما آنها نپذیرفتند.

سرانجام آنها را در آتش سوزاند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۵۳ - و - ذخائر العقبی ص ۹۳: محب الدین طبری.

سیلی بخاطر نگاه به ناموس

در ایام مراسم حجّ جوانی وارد خانه خدا شد که صورتش سرخ بود، وقتی عَلت را از او پرسیدند. گفت:

علی بر صورتم سیلی زده است.

خلیفه دوم آن جوان را به حضور خود طلبید و ماجرا را پرسید.

جوان پاسخ داد: علی به صورتم سیلی زد.

منتظر ماندند تا آنکه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد خانه خدا شد، خلیفه پرسید:

ای علی بن ابیطالب، آیا شما این جوان را سیلی زدید، که صورتش سرخ شد؟

حضرت فرمود: آری.

خلیفه پرسید: چرا؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

رَأَيْتَهُ يَنْظُرُ حُرْمَ الْمُسْلِمِينَ

«او را دیدم که به نوامیس مسلمانان با چشم گناه آلود نگاه می‌کرد.»

وقتی خلیفه پاسخ حضرت را شنید، به آن جوان گفت:

از پیش من دور شو.

فَقَدْ رَأَى عَيْنَ اللَّهِ وَصَرَبَكَ يَدُ اللَّهِ

«همانا چشم خدا تو را دید و دست خدا تو را زد.» [۱].

اگر ناظرین خود ساخته و پاکان دلسوز در همه جا حاضر باشند و زشتی‌ها و گناه را اینگونه شناسائی و پاسخ دهند، فساد و منکرات در جامعه اسلامی رشد نخواهد کرد و سلامت فرد و جامعه را تهدید نمی‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] شهرستانی در ملل و نحل در باب غلو، و طبری در ریاض النضره، و ابن ابی‌الحدید در شرح نهج البلاغه، و چرا شیعه شدم ص ۲۱۸.

ستارگان آسمانی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَهَذَا النُّجُومُ الَّتِي فِي السَّمَاءِ مَدَائِنٌ مِثْلُ الْمَدَائِنِ الَّتِي فِي الْأَرْضِ مَرْبُوطَةٌ كُلُّ مَدِينَةٍ إِلَى عَمُودٍ مِنْ نُورٍ. [۱].

«این ستاره‌های آسمانی شهرهایی مانند شهرهای روی زمین می‌باشند، که هر شهری با شهر دیگر به وسیله ستونی از نور ارتباط دارند.»

سلطان الواعظین خاطره‌ای در توضیح این روایت دارد که:

من روزی در بصره سوار کشتی شدم و در اطافی که دارای سه تخت خواب بود قرار گرفتم.

اتفاقاً مرد شریف و دانشمندی به نام مسیو ژوئن (از مستشرقین فرانسوی) با ما هم کوپه بود،

او با اینکه فرانسوی بود زبان عربی و فارسی را خوب می‌دانست، بدین سبب با هم مانوس شدیم و در طول مسافرت با صحبت‌های متنوع علمی، دینی، سرگرم بودیم.

البته من سعی جدی داشتم که آن مرد را به حقایق دین مبین اسلام و مذهب حقه جعفری متوجه سازم که بعد از مباحثه‌ای طولانی، به فرانسوی گفتم:

شما ها امروز به این مباهات می‌کنید که به وسیله تلسکوپهای مجهز و دوربین‌های قوی از کرات جویه و موجودات هوائیه و چگونگی وضع کواکب و ستارگان، اطلاعاتی به دست آورید، ولی هزار و سیصد سال قبل پیشوای دوم مسلمانان حضرت علی بن ابیطالب علیه السلام بدون اسباب نجومی و وجود تلسکوپ و دوربین‌های بزرگ، از کرات آسمانی طبق هیئت جدید، خبر داد، آنگاه همین روایت امام علی علیه السلام را برای او خواندم.

مسیوژوئن، بعد از سکوت و تفکر، این خبر را یادداشت نمود و ضمناً خواهش کرد، نام کتاب‌هایی را که این حدیث را ثبت کرده‌اند به او بگویم و من مدارک حدیث را به او گفتم.

او آنها را ثبت کرد و اضافه نمود که:

«در لندن و پاریس بزرگترین کتابخانه‌های دنیا وجود دارد که حتی نسخه‌های خطی هر کتاب در آنجا موجود است، بعد از تحقیق اگر معلوم شد که تاریخ تألیف این کتاب‌ها که شما آنها را ذکر نمودید، پیش از پیدایش تلسکوپ‌ها و دوربین‌های آسمانی است به شما قول می‌دهم و خدای عیسی و محمد صلی الله علیه و آله وسلم میان من و شما گواه باشد که من مسلمان می‌شوم، زیرا که گوینده این سخن بدون اسباب و ادوات نجومی در هزار سال پیش در حقیقت چشم دنیایی نداشته و دارای چشم ملکوتی و صاحب قوه الهیه بوده است.

پس در این صورت دین اسلام با چنین پیشوائی قطعاً دین حق و آسمانی می‌باشد.» [۲].

مجله مکتب اسلام در شماره ۲ سال ۶ ص ۱۵ از اطلاعات نقل می‌کند که:

دانشمندان جهان طبق محاسبات بسیار دقیقی که به عمل آورده‌اند به این نتیجه رسیده‌اند که در عالم هستی ۶۰۰ میلیون ستاره مسکونی وجود دارد.

که نظر مبارک امام را تأیید می‌کند.

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر برهان ج ۴ ص ۱۵، و مجمع البحرین تحت عنوان لغت کواکب، و سفینه البحار ج ۲ ص ۵۷۴، و تفسیر المیزان ج ۱۷ ص ۱۳۱.

[۲] شبهای پیشاور ص ۹۵۸.

ستاره شناسی

امام علی علیه السلام نسبت به ستارگان و نقش آنها در زیبایی آسمان‌ها فرمود:

وَنَظَمَ بِمَا تَغْلِبُ رَهَوَاتِ فُرَجِّهَا، وَلِمَا حَمَّ صِدُوعِ انْفِرَاجِهَا وَوَشَّحَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَرْوَاجِهَا، وَذَلَّلَ لِلْهَابِطِينَ بِأَمْرِهِ، وَالصَّاعِدِينَ بِأَعْمَالِ خَلْقِهِ، حُرُونَهُ مِعْرَاجِهَا، وَنَادَاهَا بَعِيدَ إِذْ هِيَ دُخَانٌ، فَالْتَحَمَتْ عُرَى أَشْرَاجِهَا، وَفَتَقَ بَعِيدَ الْإِزْتِاقِ صَوَامِتَ أَبْوَابِهَا، وَأَقَامَ رَصِيداً مِنَ الشُّهْبِ الثَّوَابِ عَلَى نِقَابِهَا، وَأَمْسَكَهَا مِنْ أَنْ تَمُورَ فِي حَزَقِ الْهَوَاءِ بِأَيْدِيهِ، وَأَمَرَهَا أَنْ تَقِفَ مُسْتَسْلِمَةً لِأَمْرِهِ.

وَجَعَلَ شَمْسَهَا آيَةً مُبْصِرَةً لِنَهَارِهَا، وَقَمَرَهَا آيَةً مَمْحُورَةً مِنْ لَيْلِهَا، وَأَجْرَاهُمَا فِي مَنَاقِلِ مَجْرَاهُمَا، وَقَدَّرَ سَيْرَهُمَا فِي مَدَارِجِ دَرَجِهِمَا، لِيَمَيِّزَ بَيْنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِهِمَا، وَلِيَعْلَمَ عِدَدُ السَّنِينَ وَالْحِسَابُ بِمَقَادِيرِهِمَا، ثُمَّ عَلَّقَ فِي جَوْهَرِهَا فَلَكَهَا، وَنَاطَ بِهَا زَيْنَتَهَا، مِنْ خَفِيَّاتِ دَرَارِيهَا وَمَصَابِيحِ كَوَاكِبِهَا، وَرَمَى مُشِيَتِرِقِي السَّمْعِ بِثَوَاقِبِ شُهْبِهَا، وَأَجْرَاهَا عَلَى أَذْلَالِ تَشْيِخِيرِهَا مِنْ ثَبَاتِ ثَابِتَتِهَا، وَمَسِيرِ سَائِرِهَا، وَهُبُوطِهَا وَصُعُودِهَا، وَنُحُوسِهَا وَسُعُودِهَا.

«فضای باز و پستی و بلندی و فاصله‌های وسیع آسمانها را بدون اینکه به چیزی تکیه کند، نظام بخشید، و شکافهای آن را به هم آورد، و هر یک را با آن چه که تناسب داشت و جفت بود پیوند داد، و دشواری فرود آمدن و برخاستن را آسان کرد، بر فرشتگانی که فرمان او را به خلق رسانند یا اعمال بندگان را بالا برند. در حالی که آسمان به صورت دود و بخار بود به آن فرمان داد، پس رابطه‌های آن را برقرار ساخت، سپس آنها را از هم جدا نمود و بین آنها فاصله انداخت، و بر هر راهی و شکافی از آسمان، نگهبانی از شهابهای روشن گماشت، و با دست قدرت آنها را از حرکت ناموزون در فضا نگهداشت، و دستور فرمود تا برابر فرمانش تسلیم باشند. و آفتاب را نشانه روشنی بخش روز، و ماه را، با نوری کم‌رنگ برای تاریکی شب‌ها قرار داد، و آن دو را در مسیر حرکت خویش به حرکت در آورد، و حرکت آن دو را دقیق اندازه‌گیری نمود تا در درجات تعیین شده حرکت کنند که بین شب و روز تفاوت باشد، و قابل تشخیص شود، و با رفت و آمد آنها شماره سالها، و اندازه‌گیری زمان ممکن باشد، پس در فضای هر آسمان فلک آن را آفرید، و زینتی از گوهرهای تابنده و ستارگان درخشانند بیاراست، و آنان را که خواستند اسرار آسمانها را دزدانه در یابند، با شهاب‌های سوزان تیرباران کرد، و تمامی ستارگان از ثابت و استوار، و گردنده و بی‌قرار، فرود آینده و بالارونده، و نگران‌کننده و شادی‌آفرین را، تسلیم اوامر خود فرمود.» [۱].

شناخت منظومه شمسی

شناخت و فراگیری علم نجوم در بهترین شکل ممکن

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۹۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

سخنرانی و ارشاد در لحظه‌های معنوی

یکی از روش‌های اصلاح و بازسازی جامعه، و تغییر دل‌ها، وعظ و ارشاد و تبلیغات حساب شده است، سخنرانی تأثیر بسزائی در دل‌ها دارد، و اگر در شرائط مناسب و لحظه‌هایی صورت پذیرد که دل‌ها آمادگی لازم را داشته باشند، به صورت اعجاز گونه‌ای اثر می‌گذارد.

یکی از شیوه‌های ارزشمند و حساب شده حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وعظ و خطابه این بود که در لحظه‌های معنوی خاصی به تبلیغات گفتاری روی می‌آورد.

نقل کردند:

امام علی علیه السلام پس از نماز صبح، که مردم در حالت معنوی و ذکر و یاد خدا بودند، می‌ایستاد و سخنرانی می‌کرد، و خود با یاد خدا و قیامت می‌گریست و مردم را نیز می‌گریاند.

(صَلَّى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّاسِ الصُّبْحَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ وَعَظَهُمْ فَبَكَى وَ أَبْكَاهُمْ مِنْ خَوْفِ اللَّهِ) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه‌الابرار ج ۱ ص ۳۴۱.

سرانجام ترک جهاد

برخی از مردم انتظار دارند که با تلاشی اندک و فداکاری ناچیز به اهداف خود برسند. هر گاه از این راه به اهداف خود دست نیابند، به یاس و دلسردی دچار می‌شوند.

در زندگی، تمام شکست خوردگان از این قماشند. کسی نیست که در عالم خیالبافی برای خود آرزوهای دور و دراز نپرورد. بسیاری از افراد برای تحقق آرزوهای خود حرکت می‌کنند، اما چون با دشواریها برخورد می‌کنند یا مدت طولانی‌تر از حد توقعشان انتظار می‌کشند، از تلاش دست بر می‌دارند و نومید می‌شوند.

این از جنبه‌ی فردی است.

اما از نظر جنبش‌های تاریخی- اجتماعی باید دانست هر جنبشی که موفق به ایجاد تحولی گردیده است با شکست‌های پیاپی روبرو شده، و در راه وصول به هدف، کشته و زخمی داده است و بسیاری از هوادارانش به زندان افتاده‌اند، اما سرانجام تحول دخلواه خود را تحقق بخشیده‌اند.

جنبش دگرگون ساز اسلامی نیز چنین فرایندی داشته است.

امام علی (ع)، از رنج‌هایی که او و مسلمانان برای به انجام رساندن تحول اسلامی، و رهائی انسان از چنگال زورگویان متحمل شده‌اند، چنین یاد می‌کند:

و لقد کنامع رسول الله (صلی الله علیه و اله) نقتل اباءنا و ابناءنا و اخواننا و اعمامنا، ما یزیدنا ذلک الا ایمانا و تسلیما و مضیا علی اللقم، و صبرا علی مضض الالم، و جدا فی جهاد العدو، و لقد کان الرجل منا و الاخر من عدونا یتصاولان تصاول الفحلین، یتخالسان انفسهما ایهما یسقی صاحبه کاس المنون، فمره لنا من عدونا...

«ما با رسول خدا (صلی الله علیه و اله) بودیم و پدران و فرزندان و برادران و عموهای خود را می‌کشیم. اما این کار ما را در ایمان و تسلیم راسختر، و در پیمودن راه حق پایدارتر می‌ساخت، در تحمل دردهای جانگزا شکیاتر و در جهاد با دشمن کوشاتر می‌نمود. گاه یکی از مردان ما با مردی، از سپاه دشمن چون دو گاو نر درهم می‌آویختند و قصد جان یکدیگر می‌کردند تا کدام یک شرننگ مرگ را در کام حریف بریزد. گاهی ما بر دشمن پیروز بودیم و گاه دشمن بر ما. خداوند چون راستی و وفاداری ما را دید، بر دشمن ما خواری و ذلت نازل فرمود و بر ما نصرت و یاری فرورستاد (تا توانستیم مرگ را مردانه بپذیریم) و اسلام به سان شتری که پس از گشت و گذرهای دردناک بر زمین آرام گیرد، استقرار یافت و جایگاه خود را پیدا کرد.

به هستی‌ام سوگند... اگر ما نیز چون شما (نا پی گیر و سست عنصر) بودیم، برای خیمه‌ی دین هیچ ستونی بر پای نمی‌شد و هیچ شاخه‌ی سبزی از درخت ایمان نمی‌رست.

به خدا سوگند که (چنانچه از این سست پای دست بردارید) دور نباشد که از این روش خون بدوشید و جامه‌ی پشیمانی بپوشید. [۱].

این فرجام طبیعی است: کسانی که در راه شرافت و پیروزی از دادن قربانی خودداری ورزند، قربانیهای به مراتب بیشتری در راه ذلت و خواری خواهند داد.

کسی که از برداشتن سلاح، تن می‌زند، باید خود را برای زندگی در سایه‌ی ترس از سلاح آماده کند.

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۵۵.

سلاح: یاور حق

چه چیزی مردمان را از گرایش به باطل باز می‌دارد؟

- هیچ چیز، مگر نیروی زور، شمشیر یا تفنگ یا هر سلاح دیگری...

قدرت یاور حق است، و بنابراین پادزهر باطل نیز هست.

مولا- علی (ع) در خطبه‌ای می‌فرماید: که پس از آزمایش تمام روشهای مسالمت آمیز در برابر دشمن راهی جز توسل به زور (شمشیر) نیافته است:

انی لراض بحجه الله علیهم و علمه فیهم، فان ابوا اعطیتهم حد السیف، و کفی به شافیا من لا باطل و ناصرا للحق. و من العجب بعثهم الی ان ابرز للطعان، و ان اصبر للجلاد! هبلتهم الهبول، لقد کنت و ما اهدد بالحرب، و لا اهرب بالضرب، و انی لعلی یقین من ربی، و غیر شبهه من دینی.

«من درباره‌ی این کسان به داوری خداوند و آگاهی او از احوال ایشان خشنودم. و اگر سرپیچی کنند آنان را از دم تیغ خواهم گذرانم، که این بهترین درمان باطل و بهترین یاور حق است! شگفتا که مرا از نیزه‌افکنان و جنگجویان نشان بیم داده‌اند.

مادر به عزایشان بنشینید! هرگز از جنگ نهراسیده و از کارزار نترسیده‌ام! من از ایمان به پروردگار خویش نیرو گرفته‌ام و در دین خود هیچ تردیدی ندارم» [۱] (بنابراین چرا باید از جنگ بترسم؟)

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۲.

رزمندگان پیروزند

پیروزی از آن رزمندگان است...

این حقیقتی است که تاریخ آن را ثابت کرده است. هیچ ملتی نیست که توانسته باشد بدون برداشتن سلاح، حقوق از دست رفته‌ی خود را بازیابد.

درست است که سلاح، به آن سرعتی که انسان مایل است همواره او را به هدف نمی‌رساند، اما باید دانست که بدون سلاح، رسیدن به هیچ هدفی ممکن نیست. و از این رو تنها راه و چاره آن است که آدمی به سلاح دست یازد، و اگر در زمانی کوتاه به مقصود خود نرسد سرانجام خواهد رسید.

امام علی (ع) پس از آن که آمادگی خود را برای نبرد با سرکشان حق شکن اعلام می‌دارد، این حقیقت را آشکار می‌سازد:

و لعمری ما علی من قتال من خالف الحق و خابط الغی من اذهان و لا ایهان، فاتقوا الله بعاد الله، و فروا الی الله، من الله، و امضو فی الذی نهجه لکم، و قوموا بما عصبه بکم، فعلی ضامن لفلجکم اجلا ان لم تمنحوه عاجلا.

«به زندگی‌ام سوگند... من آن نیستم که از نبرد با حق شکنان و فساد گستران سستی ورزم یا با ایشان از در سازش در آیم.

پس ای بندگان خدا، در پیشگاه حق پرهیزگار باشید...

و از خشم پروردگار به دامن وی پناه برید...

و در راهی گام بردارید که او می‌پسندد، و کاری نکنید که او شما را بدان مکلف کرده است، و بدانید که علی پیروزی شما را در آینده تضمین می‌کند گیرم که هم اکنون به آن نرسید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۴.

سقوط

چگونه ملتی به سرایشب سقوط می‌افتد؟

نگاهی به تاریخ نشان می‌دهد که علت سقوط آن است که فرمانروایان حقوق مردم را پایمال می‌کنند و مردم به این حق کشی تن می‌دهند. ستمگران مردم را به پیروی از باطل وا می‌دارند و مردم، خود آن را می‌پذیرند... چنین است نحوه‌ی سقوط این ملتها.

زاممداران مردم را به راه باطل می‌کشند، و مردم بدان تن می‌دهند و در نتیجه، ملت به سرایشب سقوط می‌افتد.

امام علی (ع) در نامه‌ای به سران و زمامداران چنین می‌گوید:

اما بعد، فانما اهلك من كان قبلکم انهم منعوا الناس الحق فاشتروه، و اخذوهم بالباطل فاقتدوه.
«اما بعد...»

پیشینیان شما از آن رو هلاک شدند که مردم را از حق بازداشتند و مردم به ناچار تن در دادند (و این خواری را پذیرفتند) و توده‌ی مردم را به باطل واداشتند و مردم هم به باطل گرویدند» (و این گرایش در نسلها همچنان پایدار ماند). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۷۹.

سلاح برگیرید

در برابر دشمن باید سلاح برداشت.

اما دشمن کیست؟

در حقیقت دشمن تنها کسی نیست که خواهان قتل توست، بلکه کسی که خواهان کشتن آئین توست نیز دشمن است، و چنانچه در برابر احکام الهی سر فرود نیاورد، سلاح تنها درمان اوست.

امام علی (ع) در نامه‌ای که به پسر عمویش عبیدالله، می‌نویسد و اعتماد حضرتش را به او، و ناسازگاریهای او را گوشزد می‌کند، چنین می‌فرماید:

ایها المعدود کان عندنا من ذوی الالباب، کیف تسیغ شرابا و طعاما و انت تعلم انک تاکل حراما و تشرب حراما؟ و تباع الالهاء و تنکح النساء من مال الیتامی و المساکین و المومنین المجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال، و احرزبهم هذه البلاد!! فاتق الله و اردد الی هولاء القوم اموالهم، فانک ان لم تفعل ثم امکننی الله منک لا عذر الی الله فیک، و لا ضربنک بسیفی الذی ما ضربت به احدا الادخل النار! و الله لو ان الحسن و الحسین فعلا مثل الذی فعلت ما کانت لهما عندی هواده، و لا ظفر امتی باراده، حتی اخذ الحق منها، و ازیل الباطل عن مظلمتها.

«... هان! ای که روزگاری نزد ما از خردمندان به شمار می‌آمدی! چگونه با این آسوده دلی از مال حرام می‌خوری و می‌نوشی؟ چگونه از اموال یتیمان و درویشان و مومنان و مجاهدان - که خداوند بدانان بخشیده است و این جهان را به دست آنان نگاهداشته - کنیزان می‌خری و با زنان در می‌آمیزی؟»

از خدا بترس و مال مردم باز پس ده، که اگر چنین نکنی و خدای مرا بر تو دست دهد ترا به کیفر برسانم و خداوند مرا معذور بدارد، و تو را به شمشیرم گردن زخم که هر کس ضربت آن چشیده بی گمان به دوزخ روان شده است. و به خدا سوگند که اگر حسن و حسین عمل تو را کرده بودند، تا حق مردم را از آنان باز نمی‌ستاندم و پیامدهای حق کشی آنان نمی‌ستردم، نه در اراده‌ام سستی راه می‌یافت و نه با آنان بر سر مهر می‌آمدم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴۱.

سرکوب تجزیه طلبان

چه بهتر که سست عنصران و یاغیان در صحنه نباشند. بنابراین باید به هر شکل ممکن در برابر انشعاب گران از جریانهای سالم و عادلانه ایستادگی نمود.

هنگامیکه کارگزار امام علی (ع) در شهر بصره به او اطلاع داد که گروهی ماجراجو علیه رهبری شورش کرده‌اند، امام به او چنین پاسخ داد.

فان عادوا الی ظل الطاعه فذاک الذی نحب، و ان توافت الامور بالقوم الی الشقاق و العصیان، فانه بمن اطاعتک الی من عصاک، و استغن بمن انقاد معک عن تقاعس عنک، فان المتکاره مغیبه خیر من مشهده و قعوده اغنی من نهوضه.

«اگر (آن پیمان شکن) به سایه‌ی فرمانبری باز گردند، همان چیزی است که ما می‌خواهیم، و اگر بر نفاق افکنی و شورش پافشاری می‌کنند، به همدستی فرمانبرداران بر سرکشان بتاز، و خود را به یاری حامیان از سست عنصران بی‌نیاز کن. آنانکه از پیکار گریزانند، غیبتشان بهتر از حضور است و بر جا ماندنشان بهتر از برخاستن.» [۱].

بنابراین در انتظار برخاستن نازک دلان و کاهلان نباشید، که آنها اگر حرکت کنند عزم دیگران را نیز سست می‌کنند. با آنان که آماده نبردند همراه شو و به نیروی شمشیر و خون و اراده از سست عنصران چشم پوش.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴.

سفارش به استیفای حق مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کارگزاران حکومتی، فرمانداران و استانداران خود را همواره به حق گرائی و گزارش واقعیت‌ها سفارش می‌کرد تا حقوق اجتماعی مردم استیفا شود و کاستی‌ها از جامعه اسلامی رخت بریندد، که خطاب به جمع مسئولان نظام فرمود:

فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تَكَلَّمُ بِهِ الْجَبَّارَةُ، وَلَا تَتَحَفَّظُوا مِنِّي بِمَا يَتَحَفَّظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ، وَلَا تُخَالِطُونِي بِالْمُصَانَعَةِ، وَلَا تَظُنُّوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قَيْلٍ لِي، وَلَمَّا الْتَمَّاسَ إِعْظَامَ لِنَفْسِي، فَإِنَّهُ مِنْ اسْتِثْقَالِ الْحَقِّ أَنْ يُقَالَ لَهُ أَوْ الْعِدْلِ أَنْ يَعْزُضَ عَلَيْهِ، كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ. فَلَا تُكْفُوا عَن مَقَالِهِ بِحَقِّ، أَوْ مَشُورَةٍ بَعْدَلٍ، فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِمَوْقٍ أَنْ أُحْطِي، وَلَا آمَنُ ذَلِكُ مِنْ فِعْلِي، إِلَّا أَنْ يَكْفِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي، فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عَيْدٌ مَمْلُوكُونَ لِرَبِّ لَمَّا رَبِّ غَيْرُهُ؛ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَا نَمْلِكُ مِنْ أَنْفُسِنَا، وَأَخْرَجَنَا مِمَّا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ، فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالْهُدَى، وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى.

پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری نجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم. زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید، پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست، او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست، ما را در آن چه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود درآورد، به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۲: ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲ ح ۵۵۰: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۳- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۴۱ ح ۱۹۲۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)
- ۴- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۸۴ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۵- ربیع الابرار ج ۵ ص ۱۹۱ ح ۱۸۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

سادگی در لوازم خانه

عوام بن حوشب، از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند:

وقتی حضرت علی علیه السلام با لیلی دختر مسعود نهشلیه ازدواج کرد، و عروس با لوازم مخصوص خودش به خانه امام علی علیه السلام آمد، پرده‌ای بر در اطاق خود آویخت.

وقتی امام علیه السلام وارد خانه شد آن پرده را برداشت و فرمود:
آنچه تا کنون خانواده علی داشت و با آن زندگی می‌کرد، کافی است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید نقل از تجلی فضیلت ص ۶۲.

ساده زیستی در کمال توانائی

اصبغ بن نباته می‌گوید:

امام علی علیه السلام خطاب به مردم کوفه فرمود:

من در شهر شما با مختصر توشه و وسائل زندگی وارد شدم، اگر به هنگام خارج شدن از شهر شما بیش از آنچه که با خود آورده‌ام ببرم خیانتکار خواهم بود. [۱].

در صورتی که قدرت داشت تا انواع امکانات را برای خود فراهم آورد.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۲۷ و ۳۲۵.

سه شرط پذیرش میهمانی

شخصی امام علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

سه شرط دارد اگر قبول می‌کنی می‌پذیرم، آن شخص گفت شرائط کدامند؟

امام علی علیه السلام فرمود:

۱- از بیرون چیزی تهیه نمائی، هر چه هست بیاوری.

۲- آنچه در منزل داری از ما دریغ نکنی.

۳- به زن و بچه‌هایت سخت نگیری.

آن شخص گفت:

هر سه شرط را قبول دارم.

و امام نیز مهمانی او را پذیرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال ج ۱ ص ۱۸۸.

سیمای پرهیزکاران (خطبه همام)

۱۹۳- ومن خطبة له عليه السلام

اخلاقی، اجتماعی

یصف فیها المتقین

روی آن صاحباً لأمیر المؤمنین علیه السلام یقال له همام کان رجلاً عابداً، فقال له: یا أمیر المؤمنین،

صف لی المتقین کأنی أنظر الیهم. فتناقل علیه السلام عن جوابه ثم قال: یا همام، اتق الله و أحسن ف: «ان الله مع الذين اتقوا و الذين

هم مُحْسِنُونَ». فلم یقنع همام بهذا القول حتی عزم علیه، فحمد الله وأثنى علیه، و صلى على النبی صلی الله علیه و آله وسلم ثم قال علیه

السلام:

ترجمه: خطبه ۱۹۳

گفته شد یکی از یاران پرهیزکار امام (ع) به نام همام [۱] گفت:

ای امیرمؤمنان پرهیزکاران را برای من آنچنان وصف کن که گویا آنان را با چشم می‌نگرم. امام (ع) در پاسخ او درنگی کرد و

فرمود «ای همام! از خدا بترس و نیکوکار باش که خداوند با پرهیزکاران و نیکوکاران است» اما همام دست بردار نبود و اصرار

ورزید، تا آن که امام (ع) تصمیم گرفت صفات پرهیزکاران را بیان فرماید. پس خدا را سپاس و ثنا گفت، و بر پیامبرش درود

فرستاد، و فرمود

سیماء المتقین

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى - خَلَقَ الْخَلْقَ حِينَ خَلَقَهُمْ غَنِيًّا عَنِ طَاعَتِهِمْ، آمِنًا مِنْ مَعْصِيَتِهِمْ، لِأَنَّهُ لَا تَضُرُّهُ مَعْصِيَةٌ مِنْ عَصِيَاءِهِ، وَلَمَا تَنْفَعُهُ طَاعَةٌ مِنْ أَطَاعِهِ. فَسَمَّ بَيْنَهُمْ مَعَايِشَهُمْ، وَوَضَعَ لَهُمْ مِنَ الدُّنْيَا مَوَاضِعَ عَمَلِهِمْ. فَالْمُتَّقُونَ فِيهَا هُمْ أَهْلُ الْفَضَائِلِ: مَنْطِقُهُمُ الصَّوَابُ، وَمَلْبَسِيُّهُمْ الْإِفْتِصَادُ، وَمَشِيئُهُمُ التَّوَاضُعُ. غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ عَمَّا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، وَوَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ. نَزَلَتْ أَنْفُسُهُمْ مِنْهُمْ فِي الْبَلَاءِ كَمَا لَبَّتْ فِي الرِّجَاءِ. وَلَوْلَا الْأَجَلُ الَّذِي كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ لَمْ تَسْتَقِرَّ أَرْوَاحُهُمْ فِي أَجْسَادِهِمْ طَرْفَةَ عَيْنٍ، شَوْقًا إِلَى الثَّوَابِ، وَخَوْفًا مِنَ الْعِقَابِ. عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَيَّرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ، فَهُمْ وَالْجَنَّةُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا، فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ، وَهُمْ وَالنَّارُ كَمَنْ قَدَرَأَهَا، فَهُمْ فِيهَا مُعَذِّبُونَ. قُلُوبُهُمْ مَحْزُونَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ، وَأَجْسَادُهُمْ نَحِيفَةٌ، وَحَاجَاتُهُمْ خَفِيفَةٌ، وَأَنْفُسُهُمْ عَفِيفَةٌ. صَبَرُوا أَيَّامًا قَصِيرَةً أَعْقَبَتْهُمْ رَاحَةٌ طَوِيلَةٌ. تِجَارَةٌ مُرِيحَةٌ يَسَّرَهَا لَهُمْ رَبُّهُمْ. أَرَادَتْهُمْ الدُّنْيَا فَلَمْ يَرِيدُوهَا، وَأَسْرَتْهُمْ فَفَدَّوْا أَنْفُسَهُمْ مِنْهَا.

ترجمه: سیمای پرهیزکاران

پس از ستایش پروردگار! همانا خداوند سبحان پدیده‌ها را در حالی آفرید که از اطاعتشان بی‌نیاز، و از نافرمانی آنان در امان بود، زیرا نه معصیت گناهکاران به خدا زیانی می‌رساند و نه اطاعت مؤمنان برای او سودی دارد، روزی بندگان را تقسیم، و هر کدام را در جایگاه خویش قرار داد.

اما پرهیزکاران! در دنیا دارای فضیلت‌های برترند، سخنانشان راست، پوشش آنان میانه‌روی، و راه رفتنشان با تواضع و فروتنی است، چشمان خود را بر آنچه خدا حرام کرده می‌پوشانند، و گوش‌های خود را وقف دانش سودمند کرده‌اند، و در روزگار سختی و گشایش، حالشان یکسان است. و اگر نبود مرگی که خدا بر آنان مقدر فرموده، روح آنان حتی به اندازه برهم زدن چشم، در بدن‌ها قرار نمی‌گرفت، از شوق دیدار بهشت، و از ترس عذاب جهنم.

خدا در جان‌شان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند، بهشت برای آنان چنان است که گویی آن را دیده و در نعمت‌های آن به سر می‌برند، و جهنم را چنان باور دارند که گویی آن را دیده و در عذابش گرفتارند.

دل‌های پرهیزکاران اندوهگین، و مردم از آزارشان در امان، تن‌هایشان لاغر، و درخواست‌هایشان اندک، و نفس‌شان عقیف و دامنشان پاک است.

در روزگار کوتاه دنیا صبر کرده تا آسایش جاودانه قیامت را به دست آورند: تجارتی پر سود که پروردگارشان فراهم فرموده، دنیا می‌خواست آنها را بفریبد اما عزم دنیا نکردند، می‌خواست آنها را اسیر خود گرداند که با فدا کردن جان، خود را آزاد ساختند.

لیالی المتقین

أَمَّا اللَّيْلِ فَصَافُونَ أَقْدَامَهُمْ، تَالِينَ لِأَجْزَاءِ الْقُرْآنِ يَرْتَلُونَهَا تَرْتِيلًا. يَحْزَنُونَ بِهِ أَنْفُسَهُمْ وَيَسْتَشِيرُونَ بِهِ دَوَاءَ دَائِهِمْ. فَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَشْوِيقٌ رَكَنُوا إِلَيْهَا طَمَعًا، وَتَطَلَّعَتْ نُفُوسُهُمْ إِلَيْهَا شَوْقًا، وَظَنُّوا أَنَّهَا نَصَبٌ أَعْيُنِهِمْ. وَإِذَا مَرُّوا بِآيَةٍ فِيهَا تَخْوِيفٌ أَصْغَوْا إِلَيْهَا مَسَامِعَ قُلُوبِهِمْ، وَظَنُّوا أَنَّ زَفِيرَ جَهَنَّمَ وَشَهيقَهَا فِي أَصْوَالِ آدَانِهِمْ، فَهُمْ حَائُونَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ، مُفْتَرِشُونَ لِجِبَاهِهِمْ وَأَكْفَهُمْ وَرُكْبِهِمْ، وَأَطْرَافِ أَقْدَامِهِمْ، يَطْلُبُونَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فِي فَكَاكِ رِقَابِهِمْ.

ترجمه: شب پرهیزکاران

پرهیزکاران در شب برپا ایستاده مشغول نمازند، قرآن را جزء جزء و با تفکر و اندیشه می‌خوانند، با قرآن جان خود را محزون و داروی درد خود را می‌یابند.

وقتی به آیه‌ای برسند که تشویقی در آن است، با شوق و طمع بهشت به آن روی آورند، و با جان پرشوق در آن خیره شوند، و گمان می‌برند که نعمت‌های بهشت برابر دیدگان‌شان قرار دارد، و هرگاه به آیه‌ای می‌رسند که ترس از خدا در آن باشد، گوش دل به آن می‌سپارند، و گویا صدای برهم خوردن شعله‌های آتش، در گوش‌شان طنین افکن است، پس قامت به شکل رکوع خم کرده، پیشانی و دست و پا بر خاک مالیده، و از خدا آزادی خود را از آتش جهنم می‌طلبند.

نهار المتقین

وَ أَمَّا النَّهَارَ فَحَلَمَاءُ عُلَمَاءُ، أَبْرَارٌ أَتْقِيَاءُ. قَدْ بَرَاهُمُ الْخَوْفُ بَرَى الْقِدَاحِ يُنْظَرُ إِلَيْهِمُ النَّاطِرُ فَيَحْسَبُ بِهِمْ مَرَضِي، وَمَا بِالْقَوْمِ مِنْ مَرَضٍ؛ وَيَقُولُ: لَقَدْ حَوْلَطُوا!

وَلَقَدْ خَالَطَهُمْ أَمْرٌ عَظِيمٌ! لَا يَرْضَوْنَ مِنْ أَعْمَالِهِمُ الْقَلِيلَ، وَلَا يَشْتَكِرُونَ الْكَثِيرَ. فَهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ مُتَّهَمُونَ، وَمِنْ أَعْمَالِهِمْ مُشْفِقُونَ إِذَا زُكِّيَ أَحَدٌ مِنْهُمْ خَافَ مِمَّا يُقَالُ لَهُ، فَيَقُولُ: أَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْ غَيْرِي، وَرَبِّي أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي! اللَّهُمَّ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا يَقُولُونَ، وَاجْعَلْنِي أَفْضَلَ مِمَّا يُظُنُّونَ، وَاعْفِرْ لِي مَا لَا يَعْلَمُونَ.

ترجمه: روز پرهیزکاران

پرهیزکاران در روز، دانشمندانی بردبار، و نیکوکارانی باتقوا هستند که ترس الهی آنان را چونان تیر تراشیده لاغر کرده است، کسی که به آنها می‌نگرد می‌پندارد که بیمارند اما آنان را بیماری نیست، و می‌گوید، مردم در اشتباهند!

در صورتی که آشفتگی ظاهرشان، نشان از امری بزرگ است. از اعمال اندک خود خوشنود نیستند، و اعمال زیاد خود را بسیار نمی‌شمارند. نفس خود را متهم می‌کنند، و از کردار خود ترسناکند. هرگاه یکی از آنان را بستایند، از آنچه در تعریف او گفته شد در هراس افتاده می‌گویند: «من خود را از دیگران بهتر می‌شناسم و خدای من، مرا بهتر از من می‌شناسد، بار خدایا، مرا بر آنچه می‌گویند محاکمه نفرما، و بهتر از آن قرارم ده که می‌گویند، و گناہانی که نمی‌دانند بیا مرز!»

علامات المتقین

فَمِنْ عَلَامَتِهِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحِزْمًا فِي لِينٍ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَقَصْدًا فِي غِنَى، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلْبًا فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنِ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ.

يَمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيَضِيحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. يَبِيتُ حَذِرًا وَيَضِيحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حُدِّرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ. إِنْ اسْتَضَى عَجَبَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يَعْطِهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةُ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يَزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلُهُ، قَلِيلًا زَلُّهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنزُورًا أَكْلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيرًا دِينُهُ، مَيْتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا عَيْطُهُ.

الْخَيْرُ مِنْهُ مَيِّمُومٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُومٌ. إِنْ كَانَ فِي الْغَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يَكْتَبْ مِنَ الْغَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيَعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيدًا فُحْشُهُ، لِينًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبَلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ. فِي الزَّلَازِلِ وَقُورٍ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ، وَفِي الرَّخَاءِ شُكُورٍ. لَا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يَبْغِضُ، وَلَا يَأْتُمُ فِيمَنْ يَحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يَضِيغُ مِمَّا اسْتِخْفِظَ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِرَ، وَلَا يَنْبِرُ بِاللَّقَابِ، وَلَا يَصَارُ بِالْجَارِ، وَلَا يَسْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يَغْمُهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بَغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ. نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجَتْهُ، وَأَرَاخَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بَعِيدُهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدٌ وَنَزَاهَةٌ، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ. لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظْمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيعَةٍ.

قال: فصعق همام صعقه كانت نفسه فيها. فقال أمير المؤمنين عليه السلام:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَضِيغُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِالْهَلْهَلِ؟ فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ: فَمَا بِالكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَغْدُوهُ، وَسَبَبًا لَا يَتَجَاوَزُهُ. فَمَهْلًا، لَا تُعَدُّ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!

ترجمه: نشانه‌های پرهیزکاران

و از نشانه‌های یکی از پرهیزکاران این است که او را اینگونه می‌بینی: در دینداری نیرومند، نرمخو و دوراندیش است، دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، با داشتن علم بردبار، در توانگری میانه‌رو، در عبادت فروتن، در تهیدستی آراسته، در سختی‌ها

بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان و پرهیزکننده از طمع ورزی، می‌باشد.

اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را به شب می‌رساند با سپاسگزاری، و شب را به روز می‌آورد با یاد خدا، شب می‌خوابد اما ترسان، و بر می‌خیزد شادمان، ترس برای اینکه دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است.

اگر نفس او در آنچه دشوار است فرمان نبرد، از آنچه دوست دارد محروم می‌کند. روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، و آن را ترک می‌کند که پایدار نیست، بردباری را با علم، و سخن را با عمل، در می‌آمیزد. پرهیزکار را می‌بینی که: آرزویش نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش در حرام مرده و خشمش فرو خورده است.

مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در امانند. اگر در جمع بیخبران باشد نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد، و اگر در یادآوران باشد نامش در گروه بیخبران نوشته نمی‌شود. ستمکار خود را عفو می‌کند، به آن که محروم ساخته می‌بخشد، به آن کس که با او بریده می‌پیوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدی‌های او پنهان، و کار نیکش آشکار است. نیکی‌های او به همه رسیده، آزار او به کسی نمی‌رسد. در سختی‌ها آرام، و در ناگواری‌ها بردبار و در خوشی‌ها سپاسگزار است. به آن که دشمن دارد ستم نکند، و نسبت به آن که دوست دارد به گناه آلوده نشود. پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند به حق اعتراف می‌کند، و آنچه را به او سپرده‌اند ضایع نمی‌سازد، و آنچه را به او تذکر دادند فراموش نمی‌کند. مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، همسایگان را آزار نمی‌رساند، در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود و در کار ناروا دخالت نمی‌کند، و از محدوده حق خارج نمی‌شود. اگر خاموش است سکوت او اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمی‌شود، و اگر به او ستمی روا دارند صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد. نفس او از دستش در زحمت، ولی مردم در آسایشند. برای قیامت خود را به زحمت می‌افکند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند. دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی، و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است. دوری او از تکبر و خودپسندی، و نزدیکی او از روی حیل و نیرنگ نیست. (سخن امام که به اینجا رسید، ناگهان هم‌ام ناله‌ای زد و جان داد. امام علیه السلام فرمود:) سوگند به خدا من از این پیش‌آمد بر هم‌ام می‌ترسیدم. سپس گفت: آیا پندهای رسا با آنان که پذیرنده‌اند چنین می‌کنند؟ شخصی رسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد؟ امام علیه السلام پاسخ داد:

وای بر تو، هر آجلی وقت معینی دارد که از آن پیش نیفتد و سبب مشخصی دارد که از آن تجاوز نکند. آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است. [۲].

رسالت پاکان

خطبه ۱۴۰ نهج البلاغه

التحذیر من الغیبه و التمیمه

وَإِنَّمَا يَتَّبِعِي لِأَهْلِ الْعِصْمَةِ وَالْمُضْتَوِعِ إِلَيْهِمْ فِي السَّلَامَةِ أَنْ يَرْحَمُوا أَهْلَ الذُّنُوبِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَيَكُونَ الشُّكْرُ هُوَ الْغَالِبَ عَلَيْهِمْ، وَالْحَاجِرَ لَهُمْ عَنْهُمْ، فَكَيْفَ بِالْعَائِبِ الَّذِي عَابَ أَخَاهُ وَعَيْرَهُ يَبْلُؤَاهُ! أَمَا ذَكَرَ مَوْضِعَ سِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِهِ مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي عَابَهُ بِهِ! وَكَيْفَ يَذُمَّ بِذَنْبٍ قَدْ رَكِبَ مِثْلَهُ! فَإِنْ لَمْ يَكُنْ رَكِبَ ذَلِكَ الذَّنْبَ بَعِينَهُ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ فِيمَا سِوَاهُ، مِمَّا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُ.

وَأَيْمُ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ يَكُنْ عَصَاهُ فِي الْكَبِيرِ، وَعَصَاهُ فِي الصَّغِيرِ، لَجَزَاءُ تَهُ عَلَى عَيْبِ النَّاسِ أَكْبَرُ!

يَا عَبِيدَ اللَّهِ، لَا تَعْجَلْ فِي عَيْبِ أَحَدٍ بِذَنْبِهِ، فَلَعَلَّهُ مَغْفُورٌ لَهُ، وَلَا تَأْمَنْ عَلَى نَفْسِكَ صِيغَةَ مَعْصِيَةٍ، فَلَعَلَّكَ مُعَذَّبٌ عَلَيْهِ. فَلْيَكْفُفْ مَنْ عِلْمِ مِنْكُمْ عَيْبَ غَيْرِهِ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ عَيْبِ نَفْسِهِ، وَلْيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَهُ عَلَى مُعَافَاتِهِ مِمَّا ابْتُلِيَ بِهِ غَيْرُهُ.

ترجمه: پرهیز دادن از غیبت و بدگویی

به کسانی که گناه ندارند، و از سلامت دین برخوردارند، رواست که به گناهکاران ترحم کنند، و شکر این نعمت گذارند، که شکر گذاری آنان را از عیب‌جویی دیگران بازدارد، چرا و چگونه آن عیب‌جو، عیب برادر خویش گوید؟ و او را به بلایی که گرفتار است سرزنش می‌کند؟ آیا به خاطر ندارد که خدا چگونه او را بخشید و گناهان او را پرده‌پوشی فرمود؟ چگونه دیگری را بر گناهی سرزنش می‌کند که همانند آن را مرتکب شده! یا گناه دیگری انجام داده که از آن بزرگتر است؟ به خدا سوگند! اگر خدا را در گناهان بزرگ عصیان نکرده و تنها گناه کوچک انجام داد، اما جرأت او بر عیب‌جویی از مردم، خود گناه بزرگتری است. ای بنده خدا، در گفتن عیب کسی شتاب مکن، شاید خدایتش بخشیده باشد، و بر گناهان کوچک خود ایمن مباش، شاید برای آنها کیفر داده شوی، پس هر کدام از شما که به عیب کسی آگاه است، به خاطر آن چه که از عیب خود می‌داند باید از عیب‌جویی دیگران خودداری کند، و شکر گذاری از عیبی که پاک است او را مشغول دارد از اینکه دیگران را بیازارد.

التحذیر من سماع الغیبه

خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أَخِيهِ وَثِقَّةَ دِينٍ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ. أَمَا إِنَّهُ قَدْ يَرُمِي الرَّامِي، وَتُخَطِّئُ السَّهَامَ، وَيَحِيلُ الْكَلَامَ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يُبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعٍ.

ترجمه: پرهیز از شنیدن غیبت

ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه‌شدنی است، و خدا شنوا و گواه است. بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

معرفة الحق و الباطل

خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه

فَسئل (ع)، عن معنى قوله هذا، فجمع أصابعه ووضعها بين أذنه وعينه ثم قال:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!

ترجمه: شناخت حق و باطل

(پرسیدند، معنای آن چیست؟ امام علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود)

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم.

پی نوشت ها:

[۱] همّام بن شریح از شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. (قاموس الرجال).

[۲] آن شخص با تفکرات شیطانی می‌خواست بگوید: آنچه را به همام گفתי واقعیت ندارد و گرنه در جان تو نیز تأثیر می‌کرد، که

امام (ع) فرمود این سخن از شیطان است، زیرا هر کسی توان و قدرت تحمل خاصی دارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

اگر خواهید شخص ستمگری را سوگند دهید به او بگوید از حول و قوه خدا بیزاری جوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگوید سوگند به خدای یگانه در عقوبتش تعجیل نخواهد شد، زیرا به یگانگی خداوند اعتراف کرده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه حکمت ۲۵۳ معجم المفهرس محمد دشتی.

سوگند مشکل

مردی سوگند یاد کرده بود، اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند، او را سه طلاقه کند. نزد امیرالمؤمنین آمدند.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

«او را به سفر ببر، و به سوگندت عمل کن.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اذکیا، ابن جوزی، ص ۲۵. الباب الثامن.

سه شریک و هفده شتر

نراقی در کتاب «مشکلات العلوم» نقل کرده است:

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام سه نفر با هم شریک شدند و هفده شتر مشترکاً خریدند،

۱۲ بهای آن را یکی از شرکاء پرداخت

و ۱۳ آن را دومی

و ۱۹ بهای آن را سومی پرداخت کرد،

خواستند شتران را بین خود تقسیم کنند، نتوانستند.

نزد حضرت علی علیه السلام آمدند و گفتند:

یا امیرالمؤمنین شرکت ما سه نفر به این صورت است که نصف شترها (۱۲) از آن اولی است،

ثلث آن (۱۳) از دومی،

و تسع (۱۹) آن از سومی است،

به گونه‌ای برای ما شتران تقسیم کنید که چیزی باقی نیاید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد یک شتر از بیت المال آوردند و بر هفده شتر اضافه کرد و هیجده شتر شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نصف هیجده شتر را که نه شتر بود به اولی،

و ثلث هیجده شتر را که شش شتر بود به دومی،

و تسع هیجده شتر را که دو شتر می‌شود به سومی داد، که جمع آن می‌شود هفده شتر: (۹ و ۶ و ۲ می‌شود ۱۷) سپس یک شتر خود را برداشت و به بیت المال برگرداند. [۱].
حاضران در شگفت ماندند و عظمت علمی امام علی علیه السلام را باور کردند.

پی نوشت ها:

[۱] تکامل در اسلام احمد امین، ج ۴، ص ۱۵۹ (عربی) - و ثمرات الانوار، ج ۱، ص ۱۰۲.

سخاوت و ایثار علی

إذا جادت الدنيا عليك فجد بها على الناس طرا انها تتقلب فلا الجود يفتنيها اذا هي اقبلت و لا البخل يبقياها اذا هي تذهب (علی علیه السلام)

سخاوت از طبع کریم خیزد و محبت و جاذبه را میان افراد اجتماع برقرار می‌سازد، شخص سخی هر عیبی داشته باشد در انظار عموم مورد محبت است.

علی علیه السلام در سخاوت مشهور و کعبه آمال مستمندان و بیچارگان بود هر کسی را فقر و نیازی میرسید دست حاجت پیش علی علیه السلام می‌برد و آنحضرت با نجابت و اصالتی که در فطرت او بود حاضر نمیشد آبروی سائل ریخته شود.

حارث حمدانی دست نیاز پیش علی علیه السلام برد، حضرت فرمود آیا مرا شایسته پرسش دانسته‌ای؟
عرض کرد بلی یا امیر المؤمنین، علی علیه السلام فوراً چراغ را خاموش کرد و گفت این عمل برای آن کردم که ترا در اظهار مطلب خفت و شکستی نباشد.

روزی مستمندی بعلی علیه السلام وارد شد و وجهی تقاضا کرد، علی علیه السلام بعامل خود فرمود او را هزار دینار بدهد عامل پرسید از طلا باشد یا نقره؟ فرمود برای من فرقی ندارد هر کدام که بدرد حاجتمند بیشتر می‌خورد از آن بده.

معاویه که دشمن سرسخت آنحضرت بود روزی از یکی پرسید: از کجا می‌آئی؟

آن شخص از راه تملق گفت از پیش علی که بخیل‌ترین مردم است! معاویه گفت وای بر تو از علی سخی‌تر کسی دنیا نیامده است اگر او را انباری از گاه و انباری از طلا باشد طلا را زودتر از گاه میبخشد.

یکی از مباحثان علی علیه السلام عوائد ملک او را پیش وی آورده بود آنحضرت فوراً در آمد خود را بفقره تقسیم نمود عصر آنروز همان شخص علی علیه السلام را دید که شمشیرش را میفروشد تا برای خانواده خود نانی تهیه کند.

علی علیه السلام هیچگاه سائل را رد نمی‌کرد و میفرمود: اگر من احساس کنم که کسی از من چیزی خواهد خواست پیش از اظهار او در اجابت دعوتش پیشدستی میکنم زیرا حقیقت جود ناخواسته بخشیدن است.

علی علیه السلام میفرمود حاجتمندان حاجت خود را روی کاغذ بنویسند تا خواری و انکسار سؤال در چهره آنها نمایان نشود. علی علیه السلام چهار درهم پول داشت یکی را در موقع شب انفاق نمود و یکی را در روز و یکدرهم آشکارا و یکدرهم در نهم آنگاه این آیه نازل شد که مفسرین شأن نزول آنرا در مورد انفاق آنحضرت نوشته‌اند:

الذین ینفقون اموالهم باللیل و النهار سرا و علانیة فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [۱].

کسانیکه اموال خود را در شب و روز، نهانی و آشکارا انفاق میکنند برای آنها نزد پروردگارشان پاداشی است و ترس و اندوهی بر آنها نباشد [۲].

پس از قتل عثمان که علی علیه السلام بمسند خلافت نشست عربی نزد آنحضرت آمد و عرض کرد من بسه نوع بیماری گرفتارم، بیماری نفس، بیماری جهل، بیماری فقر! علی علیه السلام فرمود مرض را باید بطیب رجوع کرد و جهل را بعالم و فقر را بغنی. آن مرد گفت شما هم طیب هستید و هم عالم و هم غنی!

حضرت دستور داد از بیت المال سه هزار درهم باو عطاء کردند و فرمود هزار درهم برای معالجه بیماری و هزار درهم برای رفع پریشانی و هزار درهم برای معالجه نادانی [۳].

علماء و مفسرین عامه و خاصه نقل کرده‌اند علی علیه السلام در مسجد نماز میخواند و در رکوع بود که سائلی در حالیکه سؤال میکرد از کنار او گذشت و آنحضرت انگشتر خود را که در دست داشت با اشاره باو بخشید، سائل وقتی از او دور شد با رسول اکرم صلی الله علیه و آله برخورد نمود حضرت پرسید چه کسی این انگشتر را بتو داد؟ سائل اشاره بعلی علیه السلام نمود و گفت این شخص که در رکوع است آنگاه آیه: انما ولیکم الله و رسوله... که آیه ولایت بوده و ضمنا اشاره بخاتم بخشی آنحضرت است نازل شد [۴]. (در بخش پنجم در ترجمه و تفسیر آیه مزبور بحث خواهد شد)

علی علیه السلام تنها به بخشش مال اکتفاء نمیکرد بلکه جان خود را نیز در راه حق ایثار نمود، در شب هجرت بخاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله از جان خود دست شست و باستقبال مرگ رفت، معنی پر مغز ایثار همین است که جز علی علیه السلام کسی بدان پایه نرسیده است.

ایثار مقدم داشتن دیگران است بر نفس خود و کسی تا تسلط کامل بر نفس نداشته باشد نمیتواند مال و جان خود را بدیگری بدهد، این صفت از سجایای اخلاقی و صفات ملکوتی است که در هر کسی پیدا نمیشود، علی علیه السلام با زحمت و مشقت زیاد نانی تهیه کرده و برای فرزندان خود می‌برد در راه سائلی رسید و اظهار نیازمندی کرد حضرت نان را باو داد و با دست خالی بخانه رفت، روزی با غلام خود قنبر بیزار رفت و دو پیراهن نو و کهنه خرید کهنه را خود پوشید و نو را بقنبر داد.

محدثین و مورخین، همچنین مفسرین ذیل تفسیر آیات سوره دهر (هل اتی) هر یک با مختصر تفاوتی در الفاظ و عبارات در مورد ایثار علی علیه السلام بطور خلاصه چنین نوشته‌اند که حسنین علیهما السلام مریض شدند پدر و مادر آنها و حتی خود حسنین نذر کردند که پس از بهبودی سه روز بشکرانه آن روزه بگیرند فضه خادمه منزل نیز از آنها پیروی نمود.

چون خداوند لباس عافیت بآنها پوشانید بنذر خود وفا کرده و مشغول روزه گرفتن شدند، علی علیه السلام سه صاع جو از شمعون یهودی که همسایه‌شان بود قرض کرد و بمنزل آورد حضرت زهرا علیها السلام روز اول یکصاع از آنرا آرد نموده و (بتعداد افراد خانواده) پنج گرده نان پخت، شب اول موقع افطار سائلی پشت در صدا زد ای خانواده پیغمبر من مسکین و گرسنه‌ام از آنچه میخورید مرا اطعام کنید که خدا شما را از طعامهای بهشتی بخوراند، خاندان پیغمبر هر پنج قرص را بمسکین داده و خود با آب افطار کردند.

روز دوم فاطمه علیها السلام ثلث دیگر جو را آرد کرد و پنج گرده نان پخت شامگاه موقع افطار یتیمی پشت در خانه حرفهای مسکین شب پیشین را تکرار کرد باز هر پنج نفر قرصهای نان را باو داده و خود با آب افطار کردند. روز سیم فاطمه علیها السلام بقیه جو را بصورت نان در آورد و موقع افطاری اسیری پشت در آمد و سخنان سائیلین دو شب گذشته را بزبان آورد باز خاندان پیغمبر نانها را باو دادند و خودشان فقط آب چشیدند روز چهارم حسنین علیهما السلام چون جوجه میلرزیدند وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دید فرمود پناه می‌برم بخدا که شما سه روز است در چنین حالید جبرئیل فوراً نازل شد و ۱۸ آیه از سوره هل اتی را (از آیه ۵ تا آیه ۲۲) در شأن آنها و توضیح مقامات عالیه‌شان در بهشت برین برسول اکرم صلی الله علیه و آله قرائت کرد که یکی از آیات مزبور اشاره بانفاق و اطعام سه روزه آنها است آنجا که خداوند تعالی فرماید:

و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا [۵].

و در آخر آیات نازل هم از عمل بی‌ریا و خالصانه آنها قدردانی کرده و فرماید: ان هذا کان لکم جزاء و کان سعیکم مشکورا. یعنی البته این (مقامات و نعمتهای بهشتی که در آیه‌های پیش آنها را توضیح داده) پاداش عمل شما است و سعی شما مورد رضایت و قدردانی است [۶].

پی نوشت ها:

- [۱] سوره بقره آیه ۲۷۴.
- [۲] کشف الغمه ص ۹۳ - ینابیع الموده ص ۹۲ - مناقب ابن مغزلی ص ۲۸۰.
- [۳] جامع الاخبار ص ۱۶۲.
- [۴] مناقب ابن مغزلی ص ۳۱۳ - کفایه الطالب ص ۲۵۰ و کتب دیگر.
- [۵] سوره دهر آیه ۸.
- [۶] شواهد التنزیل جلد ۲ ص ۳۰۰ - امالی صدوق مجلس ۴۴ حدیث ۱۱ - کشف الغمه ص ۸۸ و کتب دیگر.

سخنان گهربار امام علی

الف) نهج البلاغه :

۱ - التوحید ان لا تتوهمه و العدل ان لا تتهمه.

ترجمه:

توحید آنست که خدا را در وهم و اندیشه نیاوری (خداوند منزّه از تجسم در وهم و خیال است) و عدل آنست که او را متهم نسازی (از اعمال ناشایست او را مبرا بدانی).

۲ - ان لله تعالی فی کل نعمه حقا فمن اداه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته.

ترجمه:

البته برای خدای تعالی در هر نعمتی حقی است (که باید در برابر آن سپاسگزاری کرد) پس هر که آن (شکر نعمت) را بجا آورد خداوند آن نعمت را بر او زیاد گرداند و کسی که در اینمورد کوتاهی نماید خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۳ - اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه.

ترجمه:

هر گاه بر دشمنت ظفر یافتی بشکرانه (نعمت) پیروزی از او در گذر.

۴ - من کفارات الذنوب العظام اغاثه الملهوف و التنفیس عن المکروب. ترجمه:

بیچاره و ستم‌دیده‌ای را بفریاد رسیدن و از شخص اندوهگین غم و اندوه را زدودن از جمله کفارات گناهان بزرگ محسوب می‌شود.

۵ - یابن ادم اذا رأیت ربک سبحانه یتابع علیک نعمه و انت تعصیه فاحذره.

ترجمه:

ای فرزند آدم زمانی که دیدی پروردگار پاکت نعمتهای خود را پشت سر هم بتو میبخشد و تو (بجای سپاسگزاری) او را معصیت و نافرمانی میکنی پس از (عذاب و عقوبت) او بترس. (زیرا این آمدن نعمت پشت سر هم موجب گناه بیشتر و در نتیجه باعث زیادی عذاب و شکنجه خواهد بود).

۶- اذا كنت في اديار و الموت في اقبال فما اسرع الملتقى.

ترجمه:

زمانیکه تو (در اثر گذشتن ایام عمر) پشت بدنیا کرده (و رو بطرف مرگ نهاده‌ای) و مرگ (هم بسوی) تو رو می‌آورد پس چه زود (میان تو و مرگ) ملاقات خواهد بود.

۷- افضل الزهد اخفاء الزهد.

ترجمه:

برترین زهد پنهان داشتن آن (از انظار مردم) است.

۸- اشرف الغنى ترك المني.

ترجمه:

شریفترین توانگری و بی نیازی رها کردن آرزوها است.

۹- اياك و مصادقه الاحمق فانه يريد ان ينفعك فيضرك، و اياك و مصادقه البخيل فانه يقعد عنك احوج ما تكون اليه، و اياك و مصادقه الفاجر فانه يبيعك بالتافه، و اياك و مصادقه الكذاب فانه كالسراب يقرب عليك البعيد و يبعد عليك القريب. ترجمه:

از دوستی احمق بر حذر باش زیرا که او می‌خواهد بتو سودی رساند (ولی بعلت بیخردی) زیان میرساند، و از دوستی بخیل دوری کن (که اگر از او چیزی بخواهی) خود را از تو نیازمندتر نشان می‌دهد، و از دوستی بدکار سخت پرهیز که ترا بیهای ناچیزی می‌فروشد، و از دوستی دروغگو دوری گزین که او مانند سراب است (ترا می‌فریبد) دور را بتو نزدیک و نزدیک را از تو دور گرداند.

۱۰- لسان العاقل وراء قلبه و قلب الاحمق وراء لسانه.

ترجمه:

زبان خردمند پشت قلب او است و قلب احمق پشت زبان او (خردمند ابتداء تأمل و اندیشه کند آنگاه سخن گوید و احمق و نادان اول سخن گوید بعد بفکر و اندیشه افتد).

۱۱- سيئه تسوء ك خير عند الله من حسنه تعجبك.

ترجمه:

گناه و عمل بدی (که از تو سرزند) ترا اندوهگین کند در نزد خدا بهتر از کردار نیکی است که ترا بعجب و خودبینی وا دارد.

۱۲- الظفر بالحزم، و الحزم باجاله الرأي، و الرأي بتحسين الاسرار.

ترجمه:

پیروزی یافتن (در کارها) با احتیاط و دور اندیشی است و حزم و احتیاط بکار انداختن نیروی فکر و اندیشه است و رأی و اندیشه بمحکم نگاهداشتن اسرار است.

۱۳- احذروا صولة الكريم اذا جاع و اللثيم اذا شبع.

ترجمه:

بترسید از صولت و سطوت کریم هنگامیکه گرسنه شود و از حمله و سلطه لثیم موقعیکه سیر شود.

۱۴- اولی الناس بالعفو اقدرهم علی العقوبة. ترجمه:

هر که بکیفر رسانیدن (دشمن یا خطا کار) تواناتر باشد بعفو و بخشیدن او سزاوارتر است.

۱۵- لا غنى كالعقل و لا فقر كالجهل و لا ميراث كالادب و لا ظهير كالمشاوره.

ترجمه:

هیچ بی نیازی مانند عقل و هیچ فقری مانند جهل و هیچ میراثی همچون ادب و هیچ پشتیبانی مانند مشورت نیست.

۱۶ - اهل الدنيا کرکب یسار بهم و هم نیام.

ترجمه:

مردم دنیا مانند کاروانیانی هستند که آنها را در حال خواب سیر میدهند (و موقعی که مرگشان فرا رسيد و بزنگی آنها خاتمه داد از خواب بیدار می شوند و این بیداری بحال آنان سودی ندهد).

۱۷ - العفاف زینة الفقر و الشکر زینة الغنی.

ترجمه:

پاکدامنی زینت تهیدستی و سپاسگزاری زیور توانگری است.

۱۸ - اذا تم العقل نقص الكلام.

ترجمه:

هر گاه عقل (آدمی) کمال یابد سخنش نقصان پذیرد (پر حرفی دلیل بیخردی است).

۱۹ - نفس المرء خطاه الى اجله.

ترجمه:

هر نفسی که انسان میکشد یکقدم بسوی مرگش بر میدارد.

۲۰ - من اصلاح ما بينه و بين الله اصلاح الله ما بينه و بين الناس، و من اصلاح امر اخرته اصلاح الله له امر دنياه، و من كان له من نفسه واعظ كان عليه من الله حافظ.

ترجمه:

هر که آنچه را که میان او و خدا است (بوسیله تقوی) اصلاح کند خداوند آنچه را که میان او و مردم است بصلاح آورد، و کسی که کار آخرتش را اصلاح کند خداوند برای او کار دنیایش را درست کند، و هر که را از خویشتن برای خود پند دهنده‌ای باشد از جانب خدا برای او محافظی خواهد بود.

۲۱ - مثل الدنيا كمثل الحية لين مسها و السم النافع في جوفها، يهوى اليها الغر الجاهل و يحذرها ذو اللب العاقل.

ترجمه:

داستان دنیا بداستان مار گزنده‌ای ماند که دست سودن بدان نرم و در اندرونش زهر کشنده است، نادان فریب خورده بسوی آن رود ولی خردمند دانا از آن دوری گزیند.

۲۲ - شتان ما بين عملين: عمل تذهب لذته و تبقى تبعته و عمل تذهب مؤونته و يبقى اجره.

ترجمه:

چقدر اختلاف و دوری است بین دو کار: یکی عملی که لذتش رفته و زیان و رنج آن باقی بماند (مانند لذایذ شهوانی) و دیگری عملی که (مانند اعمال عبادی) رنج آن رفته و مزد و پاداشش باقی ماند.

۲۳ - عظم الخالق عندك يصغر المخلوق في عينك.

ترجمه:

عظمت آفریدگار در نزد تو مخلوق را در چشم تو کوچک گرداند.

۲۴ - ان لله ملكا ينادى في كل يوم: لدوا للموت و اجمعوا للفناء و ابنوا للخراب.

ترجمه:

خداوند را فرشته‌ای است که هر روز فریاد میزند (ای مردم) زاد و ولد کنید برای مردن و جمع کنید برای فانی شدن و بنا کنید برای خراب شدن.

۲۵- لا یكون الصدیق صدیقا حتی یحفظ اخاه فی ثلاث: فی نكته و غیته و وفاته.

ترجمه:

دوست اگر در سه مورد دوستش را حمایت نکند دوست نیست: در شدت و گرفتاری او، و در غیبت وی و پس از مرگش.

۲۶- من اعطی اربعا لم یحرم اربعا: من اعطی الدعاء لم یحرم الاجابه، و من اعطی التوبه لم یحرم القبول، و من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة، و من اعطی الشکر لم یحرم الزیاده.

ترجمه:

کسی را که چهار چیز بخشیدند از چهار چیز محروم نماند: بکسی که توفیق دعا داده شد از استجابات آن محروم نگردید، و کسی را که (راه) توبه نشان دادند از قبول شدن آن بی نصیب نماند، و آنرا که استغفار دادند از آمرزش نا امید نگشت، و کسی را که سپاسگزاری (از نعمتها) بخشیدند از فزونی آن محروم نگردید.

۲۷- استزولوا الرزق بالصدقه و من ایقن بالخلف جاد بالعطیه.

ترجمه:

بوسیله صدقه دادن روزی را (از آسمان رحمت و کرم خدا) پایین آورید و کسی که بباز یافتن عوض یقین نمود در بخشیدن سخی می‌شود.

۲۸- ینزل الصبر علی قدر المصیبه، و من ضرب علی فخذہ عند مصیبه حبط اجره. ترجمه:

صبر و شکیبائی باندازه مصیبت داده می‌شود، و کسی که هنگام گرفتاریش (کم طاقتی نموده و دست خود را) برانش زند اجرش ضایع گردد.

۲۹- المرء مخبوء تحت لسانه.

ترجمه:

مرد در زیر زبانش نهفته است (تا مرد سخن نگفته باشد - عیب و هنرش نهفته باشد)

۳۰- هلك امرؤ لم یعرف قدره.

ترجمه:

کسی که قدر و قیمت خود را نشناخت تباه گشت.

۳۱- لا یعدم الصبور الظفر و ان طال به الزمان.

ترجمه:

شخص صبور و شکیبا پیروزی را از دست ندهد اگر چه زمان (شکیبائی) بر او طولانی شود.

۳۲- الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم، و علی کل داخل فی باطل اثمان: اثم العمل به، و اثم الرضا به.

ترجمه:

آنکه بکار گروهی راضی شود مانند اینست که با آنان در انجام آن کار شرکت داشته است، و بهر کسی که در کار باطلی داخل شود دو گناه است: یکی گناه انجام عمل و دیگری گناه رضایت بدان عمل.

۳۳- ایها الناس، اتقوا الله الذی ان قلمتم سمع و ان اضمتم علم، و بادروا الموت الذی ان هرتم منه ادرککم و ان اقمتم اخذکم و ان نسیتموه ذکرکم. ترجمه:

ای مردم بترسید از خداوندی که اگر (سخن) گوئید بشنود و اگر در دل پنهان داشتید بداند، و (با تهیه توشه برای آخرت) بر مرگ پیشدستی کنید که اگر از آن بگریزید شما را دریابد و اگر بایستید شما را میگیرد و اگر فراموشش کنید شما را یاد میکند.

۳۴- من وضع نفسه مواضع التهمه فلا يلومن من اساء به الظن.

ترجمه:

هر که خود را در محل‌های مورد تهمت قرار دهد نباید کسی را که نسبت بوی بد گمان شده است سرزنش نماید.

۳۵- من استبد برأيه هلك و من شاور الرجال شاركها في عقولها.

ترجمه:

هر که خود رأی باشد بهلاکت افتد و کسی که با مردان مشورت کند در عقلهای آنها شرکت جوید.

۳۶- ترك الذنب اهون من طلب التوبه.

ترجمه:

ترک گناه از طلب توبه آسانتر است.

۳۷- كل وعاء يضيق بما جعل فيه الا وعاء العلم فانه يتسع به.

ترجمه:

هر ظرفی بوسیله آنچه در آن نهند تنگ گردد (حجمش کاهش یابد) مگر ظرف علم (عقل و ذهن) که وسیع تر گردد.

۳۸- من حاسب نفسه ربح و من غفل عنها خسر و من خاف امن و من اعتبر ابصر و من ابصر فهم و من فهم علم.

ترجمه:

هر که (پیش از مرگ) از خود حساب کشید سود برد و هر که از آن غفلت نمود زیان کرد و کسیکه (از خدا) ترسید (از عذاب

آخرت) ایمن گشت و آنکه پند گرفت بینا گرید و هر که بینا گردید فهمید و آنکه فهمید (در امور دین) دانا شد.

۳۹- في تقلب الاحوال علم جواهر الرجال.

ترجمه:

در دیگر گونیهای روزگار گوهر مردان دانسته شود.

۴۰- بس الزاد الى المعاد العدوان على العباد.

ترجمه:

ستم کردن بر بندگان (خدا) بد توشه‌ای است برای روز رستاخیز.

۴۱- من اشرف افعال الكريم غفلته عما يعلم.

ترجمه:

تغافل و چشم پوشی کریم از آنچه میدانند از شریفترین کارهای اوست.

۴۲- الايمان معرفه بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالاركان.

ترجمه:

ایمان شناختن و معتقد بودن از روی قلب و اعتراف و اقرار بزبان و عمل نمودن با اعضاء و جوارح بدن است.

۴۳- ان قوما عبدوا الله رغبه فتلك عبادة التجار، و ان قوما عبدوا الله رهبه فتلك عبادة العبيد، و ان قوما عبدوا الله شكرا فتلك عبادة

الاحرار.

ترجمه:

گروهی خدا را از روی میل (بثواب و پاداش آخرت) بندگی کردند که این عبادت تاجران است و قومی خدا را از ترس (جهنم) بندگی نمودند این هم عبادت غلامان است و گروه دیگر خدا را (سزاوار پرستش دیده و) برای سپاسگزاری بندگی اختیار کردند این عبادت آزادگان است.

۴۴- یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم. ترجمه:

روز (دادخواهی) ستمدیده بر ستمگر سخت تر از روز ستمگر بر ستمکش است.

۴۵- اتق الله بعض التقی و ان قل، و اجعل بینک و بین الله سترا و ان رق.

ترجمه:

از خداوند اگر چه بمقدار کم هم باشد بترس و میان خود و خداوند پرده‌ای هر چند که نازک هم باشد قرار ده.

۴۶- ان لله تعالی فی کل نعمه حقا فمن اداه زاده منها و من قصر عنه خاطر بزوال نعمته.

ترجمه:

خدای تعالی را در هر نعمتی حقی است (که باید شکر آن نعمت را بجا آورد) پس هر که آنرا ادا کند خداوند آن نعمت را باو زیاد گرداند و هر که در این باره کوتاهی ورزد خداوند نعمتش را در خطر زوال اندازد.

۴۷- یابن ادم لا تحمل هم یومک الذی لم یأتک علی یومک الذی قد اتاک فانه ان یک من عمرک یات الله فیه برزقک.

ترجمه:

ای فرزند آدم امروز برای (رزق) فردای نیامده اندوهگین مباش زیرا اگر آن روز از عمر تو باشد و تو زنده بمانی خداوند در آنروز روزی ترا میرساند.

۴۸- من ظن بک خیرا فصدق ظنه.

ترجمه:

کسی که در باره تو گمان نیک برد (انتظار احسان و انفاق ترا داشته باشد) پس گمان او را راست گردان (در باره‌اش نیکی کن)

۴۹- عرفت الله بفسخ العزائم و حل العقود.

ترجمه:

خدا را از بهم خوردن تصمیمات و اراده‌ها و بگشوده شدن گره‌ها (مشکلات) شناختم.

۵۰- مراره الدنيا حلاوة الاخرة و حلاوة الدنيا مراره الاخرة.

ترجمه:

تلخی دنیا (تحمل رنج و زحمت در برابر انجام تکالیف عبادی) شیرینی (سعادت و راحتی) آخرتست و شیرینی دنیا (لذایذ نامشروع

که از هوای نفس سرچشمه میگیرد موجب) تلخی (عذاب و عقوبت) آخرتست.

۵۱- یابن ادم کن وصی نفسک و اعمل فی مالک ما تؤثر ان يعمل فیه من بعدک.

ترجمه:

ای فرزند آدم تو خود وصی خود باش و آنچه را که میخواهی از مال و دارائی تو پس از مرگ در باره‌ات انجام دهند تو خود پیش از مرگ انجام بده.

۵۲- اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة.

ترجمه:

آنگاه که تنگدست و نیازمند شدید بوسیله صدقه دادن با خداوند تجارت کنید (تا در کار روزی شما گشایشی حاصل شود).

۵۳- من تذكّر بعد السفر استعد.

ترجمه:

کسی که دوری سفر (آخرت) را بیاد آورد (تا اجل نرسیده است با توشه تقوی و اعمال صالحه) خود را آماده سازد.

۵۴- لو لم يتوعد الله على معصيته لكان يجب ان لا يعصى شكرا لنعمه.

ترجمه:

اگر خداوند (بوسیله پیغمبران مردم را) از معصیت و نافرمانی خود نترسانیده بود (باز هم) برای سپاسگزاری از نعمتهای او واجب بود که او را نافرمانی نکنند.

۵۵- ما اكثر العبر و اقل الاعتبار. ترجمه:

عبرتها و پندها چه بسیارند و عبرت گرفتن و پند پذیری چقدر کم است.

۵۶- الناس ابناء الدنيا و لا يلام الرجل على حب امه.

ترجمه:

مردم پسران دنیا هستند و شخص بر دوستی مادرش ملامت نشود. [ولی دوستی دنیا آنقدر نباید باشد که انسان را وادار بگناه کند]

۵۷- ان المسكين رسول الله فمن منعه فقد منع الله و من اعطاه فقد اعطى الله.

ترجمه:

مسکین و نیازمند (که پیش کسی رود و چیزی خواهد) فرستاده خدا است پس هر که او را رد کند و باز دارد خدا را رد کرده است و هر که باو چیزی بخشد بخدا داده است.

۵۸- لا يصدق ايمان عبد حتى يكون بما فى يد الله سبحانه و اوثق منه بما فى يده.

ترجمه:

ایمان بنده‌ای درست نیست تا اعتمادش بدانچه در دست (قدرت) خداوند سبحانه است بیشتر باشد از آنچه در دست خود اوست.

۵۹- اتقوا معاصى الله فى الخلوات فان الشاهد هو الحاكم.

ترجمه:

از انجام گناهان و نافرمانیهای خدا در خلوتها و پنهانیها بپرهیزید زیرا که شاهد و بیننده خود داور و حاکم است.

۶۰- اقل ما يلزمكم لله سبحانه ان لا تستعينوا بنعمه على معاصيه.

ترجمه:

کمترین چیزی که شما برای خداوند سبحانه الزام دارید اینست که از نعمتهای او برای انجام گناهان یاری نطلبید.

۶۱- الغنى الاكبر اليأس عما فى ايدى الناس.

ترجمه:

بی اعتنائی و امید نداشتن بدانچه در دست مردم است بزرگترین توانگری است.

۶۲- لو رأى العبد الاجل و مصيره لا بغض الامل و غروره.

ترجمه:

اگر بنده (با دیده دل) مرگ خود و جای باز گشتش را ببیند یقینا آرزو و فریب آن را دشمن دارد.

۶۳- لكل امرىء فى ماله شريكان: الوارث، و الحوادث.

ترجمه:

برای دارائی و مال هر کسی دو شریک وجود دارد: یکی ارث برنده و دیگری حوادث روزگار.
۶۴- اشد الذنوب ما استهان به صاحبه.

ترجمه:

سختترین گناهان (در نزد خدا) گناهی است که مرتکب آن آنرا سبک و کوچک شمارد.
۶۵- اکبر العیب ان تعیب ما فیک مثله.

ترجمه:

بزرگترین عیب آنست که (در باره دیگران) عیب بدانی آنچه را که مانند آن در وجود تو باشد.
۶۶- البخل جامع لمساوی العیوب و هو زمام یقاد به الی کل سوء.

ترجمه:

بخل جمع کننده بدیها و زشتیها است و آن مهاری است که (انسان بوسیله آن) بسوی هر بدی کشیده شود. - ما خیر بخیر بعده النار، و ما شر بشر بعده الجنة و کل نعیم دون الجنة محقور و کل بلاء دون النار عافیة.

ترجمه:

هر خیر و خوشی که بدنبال آن آتش باشد خیر و خوشی نیست و آن شر و رنجی که بعدش بهشت باشد شر و رنج نیست و هر نعمتی نسبت به بهشت بسیار حقیر و کوچک است و هر بلاء و محنتی در برابر آتش دوزخ عافیت و آسایش است.

۶۸- ما احسن تواضع الاغنیاء للفقراء طلبا لما عند الله! و احسن منه تیه الفقراء علی الاغنیاء اتکالا علی الله.

ترجمه:

چه نیکو است فروتنی توانگران بدرویشان برای بدست آوردن پاداشی که در نزد خدا (برای این عمل) است! و از آن نیکوتر بی اعتنائی فقراء بر توانگران است بجهت اعتماد و توکلی که بر خداوند دارند.

۶۹- من اصلاح سریرته اصلاح الله علانیته، و من عمل لدینه کفاه الله امر دنیاه.

ترجمه:

هر کس باطن خود را اصلاح کند خداوند ظاهر او را نیکو گرداند، و هر که برای دین و آخرتش کار کند خداوند کارهای دنیای او را کفایت میکند.

۷۰- کفاک من عقلک ما اوضح لک سبل غیک من رشدک.

ترجمه:

(این سود و فایده) از عقل تو برایت کافی است که راههای گمراهی را از راه راست و هدایت برایت آشکار سازد.

۷۱- الحلم غطاء ساتر و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقک بحملک و قاتل هواک بعقلک. ترجمه:

بردباری پرده‌ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، پس عیوب اخلاقی خود را با (پرده) حلم بپوشان و هوای نفس را با (شمشیر) عقلت بکش.

۷۲- لا ینبغی للعبد ان یثق بخصلتین: العافیة و الغنی، بینا تراه معافی اذ سقم و بینا تراه غنی اذ افتقر.

ترجمه:

برای بنده شایسته نیست که بدو خصلت عافیت و توانگری اعتماد کند (زیرا) در اثنائی که او را سلامت بینی ناگاه بیمار شود و در اثنائی که توانگرش بینی ناگهان نیازمند گردد.

۷۳- ان اعظم الحسرات یوم القیامة حسرة رجل کسب مالا فی غیر طاعة الله فورثه رجل فانفقه فی طاعة الله سبحانه فدخل به الجنة و

دخل الاول به النار.

ترجمه:

در روز قیامت بزرگترین حسرتها حسرت مردی است که (در دنیا) مالی را از راه حرام بدست آورد و مرد دیگری آنرا بارث برده و در راه خدا انفاق نماید (در نتیجه مرد دومی بوسیله این عمل) داخل بهشت گردد و اولی داخل دوزخ شود.

۷۴- اذکروا انقطاع اللذات و بقاء التبعات.

ترجمه:

(هنگام عیش و نوش و انجام منہیات) بیاد تمام شدن لذتها و باقیماندن عقوبات آنها باشید.

۷۵- من عظم صغار المصائب ابتلاه الله بکبارها.

ترجمه:

هر که مصیبت‌های کوچک را بزرگ شمارد خداوند او را بمصیبت‌های بزرگ گرفتار کند.

۷۶- من کرمت علیه نفسه هانت علیه شهواته.

ترجمه:

هر که عزت نفس داشت شهوات و تمایلاتش نزد او پست و بیمقدار گردند.

۷۷- منهومان لا یشبعان: طالب علم و طالب دنیا.

ترجمه:

دو حریصند که سیر نشوند: جوینده علم (که هر چه یاد گیرد بیشتر شیفته علم گردد) و طالب دنیا (هر چه بدست آرد حریص تر شود).

۷۸- لا یری الجاهل الا مفرطا او مفرطا.

ترجمه:

نادان دیده نمیشود مگر در حال افراط یا تفریط (کارهایش از روی نظم و حساب نیست).

۷۹- ما اخذ الله علی اهل الجهل ان يتعلموا حتی اخذ علی اهل العلم ان يعلموا.

ترجمه:

خداوند از نادانان برای یاد گرفتن پیمان نگرفت تا اینکه از دانشمندان برای یاد دادن پیمان گرفت.

۸۰- ضع فخرک و احطط کبرک و اذکر قبرک.

ترجمه:

فخر و نازت را کنار گذار کبرت را بشکن و (تنگی و تاریکی) گورت را بیاد آور.

(ب) غرر الحکم

حکم کامثال النجوم تبلجت من ضوء ما ضمننت من الاسرار و تری من الکلم القصار جوامعا یغنیک عن سفر من الاسفار

۱- الوله بال دنیا اعظم فتنه.

ترجمه:

بدنیا شیفته شدن بزرگترین گرفتاری است.

۲- العلم کنز عظیم لا یفنی.

ترجمه:

علم و دانش گنجینه بزرگی است که فانی نشود.

۳- الدین شجرة اصلها التسليم و الرضا.

ترجمه:

دین درختی را ماند که ریشه‌اش تسلیم و رضا (بر مقدرات الهی) است.

۴- الجهاد عماد الدین و منهاج السعداء.

ترجمه:

جهاد (در راه خدا) ستون دین و روش نیکبختان است.

۵- الرضاء بقضاء الله يهون عظیم الرزایا. ترجمه:

بقضای الهی راضی بودن مصائب و گرفتاریهای بزرگ را آسان گرداند.

۶- الامل يقرب المنیة و يباعد الامنیة.

ترجمه:

آرزوی (دراز) مرگ را نزدیک گرداند و انسان را از مقصد خود دور سازد.

۷- العاقل لا يتكلم الا لحاجته او لحجته و لا يشتغل الا بصلاح اخرته.

ترجمه:

خردمند جز برای حاجتش و یا برای حجت و دلیل آوردن (بر مطلب حقش) سخن نگوید و جز باصلاح امور آخرتش اشتغال

نجدید.

۸- الخشیة من عذاب الله شیمة المتقین.

ترجمه:

از عذاب خدا ترسیدن روش و خوی پرهیزکاران است.

۹- المؤمن حذر من ذنوبه يخاف البلاء و يرجو رحمة ربه.

ترجمه:

مؤمن (همیشه) از گناهانش بیمناک است از بلا و گرفتاری خوفناک و برحمت پروردگارش امیدوار است.

۱۰- البكاء من خيفة الله للبعد عن الله عبادة العارفين.

ترجمه:

گریه از ترس خدا برای دور ماندن از درگاه خدا عبادت عارفان است.

۱۱- الجبن و الحرص و البخل غرائر سوء يجمعها سوء الظن بالله.

ترجمه:

ترس و حرص و بخل خویهای زشتی هستند که بدگمانی بخدا آنها را یکجا گرد

آورد.

۱۲- العاقل اذا سكت فكر و اذا نطق ذكر و اذا نظر اعتبر.

ترجمه:

خردمند چون خاموشی گزیند میاندیشد و چون سخن گوید یاد خدا کند و زمانی که نگاه نماید عبرت گیرد.

۱۳- السعيد من خاف العقاب فامن و رجا الثواب فاحسن.

ترجمه:

نیکبخت کسی است که از عقوبت (آخرت) بترسد در نتیجه ایمن گردد و بپاداش امیدوار باشد و کار نیک انجام دهد.
۱۴ - الزهد تقصیر الامال و اخلاص الاعمال.

ترجمه:

زهد کوتاه کردن آرزوها و خالص نمودن اعمال (برای خدا) است.
۱۵ - العلم خیر من المال، العلم یحرسک و انت تحرس المال.

ترجمه:

علم و دانش بهتر از مال و دارائی است علم ترا نگهداری کند در حالیکه مال را تو باید نگهداری کنی.
۱۶ - الصبر عن الشهوة عفة و عن الغضب نجدة و عن المعصية ورع.

ترجمه:

صبر کردن از شهوتهای نفسانی پاکدامنی است و از اعمال خشم بزرگواری است و از معصیت و گناه پارسائی است.
۱۷ - المتقون اعمالهم زاکیة و اعینهم باکیة و قلوبهم و جلة.

ترجمه:

پرهیزکاران (کسانی هستند که) اعمالشان پاکیزه و چشمانشان گریان و دل‌هایشان (از خوف خدا) ترسان است.
۱۸ - الطمأنینة الی کل احد قبل الاختبار من قصور العقل.

ترجمه:

خاطر جمع شدن بهر کسی پیش از آزمایش از کم خردی است.
۱۹ - الصبر صبران، صبر فی البلاء حسن جمیل و احسن منه الصبر فی المحارم.

ترجمه:

صبر دو گونه است یکی صبر در موقع بلا- و گرفتاری که (چنین صبری) نیکو و زیبا است و بهتر از آن صبر در (عدم ارتکاب) محرمات است.

۲۰ - البكاء من خشية الله ينير القلب و يعصم عن معاودة الذنب.

ترجمه:

از خوف خدا گریستن قلب را نورانی کرده و از بازگشت بارتکاب گناه باز دارد.

۲۱ - الکلام فی وثاقتک ما لم تتکلم به فاذا تکلمت به صرت فی وثاقتک.

ترجمه:

سخن در اختیار و بندتست مادامیکه آنرا تکلم نکرده‌ای پس چون آنرا تکلم نمودی تو در بند آن در آمدی.

۲۲ - التوبة ندم بالقلب و استغفار باللسان و ترک بالجوارح و اضمار ان لا یعود.

ترجمه:

توبه و بازگشت بخدا بدل پشیمان شدن و بزبان آمرزش خواستن و ترک (عمل بد) باعضاء و جوارح، و نیت بعدم بازگشت (بسوی گناه) است.

۲۳ - الانس فی ثلاثة: الزوجة الموافقة، و الولد البار، و الاخ الموافق.

ترجمه:

آرامش و انس در سه چیز است: زن سازگار، و فرزند نیک رفتار، و دوست موافق.

۲۴- العدل انك اذا ظلمت انصفت و الفضل انك اذا قدرت عفوت.

ترجمه:

عدل آنست که چون تو خود ستم کردی از خودت داد خواهی و فضل و برتری آنست که چون قدرت یافتی عفو کنی.

۲۵- الخوف من الله في الدنيا يؤمن الخوف في الآخرة منه.

ترجمه:

در دنیا از خدا ترسیدن شخص را از ترس خدا در آخرت ایمن گرداند.

۲۶- احسن الی من اساء الیک و اعف عمن جنی علیک.

ترجمه:

بکسی که بتو بدی کرده نیکی کن و از کسی که بتو ستم کرده در گذر.

۲۷- الزم الصدق و الامانه فانها سحیه الاخيار.

ترجمه:

ملازم راستی و امانت باش که آنها روش و خوی نیکان است.

۲۸- اد الامانه الی من ائتمنک و لا تخن من خانک.

ترجمه:

امانت را بکسی که بتو سپرده رد کن و بکسی که بتو خیانت کند خیانت مکن.

۲۹- اکرم ضیفک و ان کان حقیرا و قم عن مجلسک لایبک و معلمک و لو کنت امیرا.

ترجمه:

مهمانت را گرامی دار اگر چه شخص حقیری باشد و برای احترام پدر و معلمت از جای خود برخیز اگر چه امیر باشی.

۳۰- انظر الی الدنیا نظر الزاهد المفارق و لا تنظر الیها نظر العاشق الوامق. ترجمه:

بدنیا مانند نگاه شخص زاهد و کناره گیر نگاه کن و مانند نگاه عاشق دلباخته نگاهش مکن.

۳۱- اجعل نفسک میزاننا بینک و بین غیرک و احب له ما تحب لنفسک و اکره ما تکره لها و احسن کما تحب ان یحسن الیک و لا

تظلم کما تحب ان لا تظلم.

ترجمه:

خودت را میان خود و دیگران میزان سنجش قرار بده آنچه بر خود پسندی بدیگری نیز بیسند و آنچه بر خود ناخوشایند دانی بر او

نیز ناخوشایند بدان و نیکی کن همچنانکه دوست داری با تو نیکی کنند و ستم مکن همچنانکه دوست داری بتو ستم نکنند.

۳۲- اجعل من نفسک علی نفسک رقیبا و اجعل لاخرتک من دنیاک نصیبا.

ترجمه:

از خودت بر خویشتن نگهبان و مراقبی قرار ده و از دنیای خود برای آخرت بهره برداری کن.

۳۳- اتعظوا بمن کان قبلکم قبل ان یتعظ بکم من بعدکم.

ترجمه:

از پیشینیان عبرت بگیرید قبل از آنکه آیندگان از شما عبرت گیرند. سعدی از این کلام الهام گرفته و گوید:

نرود مرغ سوی دانه فراز

چون دگر مرغ بیند اندر بند

پند گیر از مصائب دیگران

تا نگیرند دیگران ز تو پند.

۳۴- اخرجوا الدنيا من قلوبكم قبل ان يخرج منها اجسادكم، ففيها اختبرتم و لغيرها خلقتهم. ترجمه:

محبت دنیا را از دلتان خارج کنید پیش از آنکه بدن‌های شما از دنیا بیرون شوند، شما در دنیا آزمایش میشوید و برای غیر دنیا (آخرت) آفریده شده‌اید.

۳۵- استديموا الذكر فانه ينير القلب و هو افضل العبادۃ.

ترجمه:

همیشه بیاد خدا باشید که ذکر خدا دل را روشن نماید و آن برترین عبادتهاست.

۳۶- اعملوا ليوم تدخر له الذخائر و تبلى فيه السرائر.

ترجمه:

کار کنید برای روزی که ذخیره‌ها برای آنروز (قیامت) اندوخته شود و پنهانیها در آنروز آشکار گردد.

۳۷- احذر كل عمل اذا سئل عنه صاحبه استحيى منه و انكره.

ترجمه:

بترس از هر کاری که چون صاحب آنکار مورد سؤال از آن واقع شود شرمنده گردد و آنرا انکار نماید.

۳۸- احذر كل امر يفسد الاجلۃ و يصلح العاجلۃ.

ترجمه:

بترس از هر کاری که آخرت را تباه کند و دنیا را آباد سازد.

۳۹- احذر مصاحبة الفساق و الفجار و المجاهدين معاصي الله.

ترجمه:

از مصاحبت فاسقان و فاجران و کوشش کنندگان در راه نافرمانیهای خداوند بر حذر باش.

۴۰- احذر الدنيا فانها شبكة الشيطان و مفسدة الايمان. ترجمه:

از دنیا بترس که آن دام شیطان و خراب کننده ایمان است،

۴۱- اياك و فعل القبيح فانه يقبح ذكرك و يكثر وزرك.

ترجمه:

از کار زشت دوری گزین که آن نامت را زشت سازد و گناهت را زیاد گرداند.

۴۲- اياك و النميمة فانها تززع الضغينة و تبعد عن الله و عن الناس.

ترجمه:

از سخن چینی اجتناب کن که آن کینه را (در دلها) میکارد و شخص را از خدا و مردم دور گرداند.

۴۳- اياك و الظلم فانه اكبر المعاصي و ان الظالم لمعاقب يوم القيامة بظلمه.

ترجمه:

از ظلم و ستم دوری کن که آن بزرگترین گناهان است و ستمگر در روز قیامت برای ستمکاریش معذب خواهد بود.

۴۴- اياك و حب الدنيا فانها رأس كل خطيئة و معدن كل بليئة.

ترجمه:

از دوستی دنیا بدور باش که آن سر آمد تمام خطاها و مجمع همه بلاها است.

۴۵- الا و انی لم ار کالجنة نام طالبها و لا کالنار نام هارباها.

ترجمه:

بدان که من چیزی مثل بهشت ندیدم که خواهان آن بخوابد و نه مثل دوزخ که گریزنده از آن خواب باشد.

۴۶- الا ان اخوف ما اخاف علیکم اتباع الهوی و طول الامل.

ترجمه:

بدانید که ترسناکترین چیزی که من بر شما از آن میترسم (دو چیز است) پیروی هوای نفس و طول آرزو است.

۴۷- الا و انکم فی ایام امل من ورائه اجل فمن عمل فی ایام امله قبل حضور اجله نفعه عمله و لم یضرره اجله.

ترجمه:

بدانید که شما در روزهای امید و آرزو بسر می‌برید که بدنبال آن مرگ است پس هر که در روزهای امید و آرزویش پیش از

رسیدن اجلس اعمال (نیکی) انجام دهد عملش او را سود بخشد و اجلس باو زیان نرساند.

۴۸- افضل الناس انفعهم للناس.

ترجمه:

برترین مردم سودمندترین آنها است بمردم.

۴۹- افضل العبادة عفة البطن و الفرج.

ترجمه:

برترین عبادت پاک نگهداشتن شکم و فرج (از حرام) است.

۵۰- اقوی الناس من قوی علی نفسه.

ترجمه:

قوی‌ترین مردم کسی است که بر نفس خود چیره شود.

۵۱- اکثر الناس املا اقلهم للموت ذکرا.

ترجمه:

آرزوی کسانی از مردم بیشتر است که کمتر در یاد مرگ باشند.

۵۲- احمق الناس من ظن انه اعقل الناس.

ترجمه:

سفیه‌ترین مردم کسی است که گمان کند که خردمندترین مردم است.

۵۳- افضل الحکمة معرفة الانسان نفسه و وقوفه عن قدره. ترجمه:

معرفت انسان نسبت بخود و آگاه بودن وی از قدر و منزلت خویش برترین حکمت است.

۵۴- اقوی الناس ایمانا اقواهم توکلا علی الله سبحانه.

ترجمه:

قوی‌ترین مردم از نظر ایمان کسی است که توکلش بخداوند سبحان قوی‌تر باشد.

۵۵- اشقی الناس من باع دینه بدنیا غیره.

ترجمه:

بدبخت‌ترین مردم کسی است که دینش را بخاطر دنیای شخص دیگری بفروشد.
۵۶- احق الناس بالرحمة عالم یجری علیه حکم جاهل و کریم یستولی علیه لئیم و بر یسلط علیه فاجر.

ترجمه:

سزاوارترین مردم بترحم عالمی است که حکم نادانی بر او جاری باشد (محکوم حکم جاهل باشد) و شخص کریمی است که آدم پستی بر او مستولی شود و نیکوکاری است که بدکاری بر او مسلط گردد.
۵۷- اغنی الاغنیاء من لم یکن للحرص اسیرا.

ترجمه:

غنی‌ترین توانگران کسی است که اسیر حرص و آز نباشد.
۵۸- اعقل الناس من کان بعینه بصیرا و عن عیب غیره ضریرا.

ترجمه:

خردمندترین مردم کسی است که بعیب خود بینا و از عیب دیگران نابینا باشد.
۵۹- اسعد الناس بالدنیا التارک لها و اسعدهم بالآخرة العامل لها.

ترجمه:

نیک‌بخت‌ترین مردم دنیا کسی است که دنیا را رها کند و خوشبخت‌ترین آنها در آخرت کسی است که برای آخرت کار کند.
۶۰- ان انفاسک اجزاء عمرک فلا تفننها الا فی طاعة ترفک.

ترجمه:

نفس‌های تو اجزاء عمرتست پس آنها را تمام مکن مگر در طاعتی که ترا بخدا نزدیک گرداند.
۶۱- ان النفس لامارة بالسوء الفحشاء فمن ائتمنها خاتنه و من استأمن الیها اهلکته و من رضی عنها اوردته شر الموارد.

ترجمه:

یقیناً نفس آدمی بسیار ببدی و فحشاء فرمان می‌دهد پس هر که آنرا امین بداند نفس نسبت باو خیانت کند و هر کس از آن ایمنی خواهد او را هلاکش کند و هر که از آن خرسند و راضی شود نفس او را بدترین جایگاه وارد سازد.
۶۲- ان دعوة المظلوم مجابة عند الله سبحانه لانه یطلب حقه و الله تعالی اعدل من ان یمنع ذا حق حقه.

ترجمه:

البته دعای ستم‌دیده در نزد خداوند سبحانه مستجاب است زیرا که او حق خود را می‌خواهد و خدای تعالی عادلتر از آنست که صاحب حقی را از حقش باز دارد.

۶۳- ان الله سبحانه یعطى الدنیا من یحب و من لا یحب و لا یعطى الدین الا من یحب.

ترجمه:

خداوند سبحانه دنیا را بکسی که دوست دارد و بآنکه دوست ندارد عطاء میکند (اما) دین را نمیدهد مگر بکسی که دوستش دارد.
۶۴- ان العاقل من نظر فی یومه لغده و سعی فی فکاک نفسه و عمل لمالا بد له و لا محیص عنه.

ترجمه:

عاقل کسی است که در امروز فردایش را بنگرد و در آزاد کردن نفسش کوشش کند و کار کند برای روزی که راه چاره و فراری از آنروز ندارد.

۶۵- ان افضل الناس عند الله من احيا عقله و امات شهوته و اتعب نفسه لصلاح آخرته.

ترجمه:

برترین مردم در نزد خدا کسی است که عقلش را (با علم و تقوی) زنده بدارد و شهواتش را بمیراند و برای اصلاح امور آخرت خود نفسش را بزحمت افکند.

۶۶- اذا اكرم الله عبدا شغله بمحبته.

ترجمه:

چون خداوند بنده‌ای را گرامی دارد او را بمحبت و دوستی خویش سرگرم سازد.

۶۷- اذا سألت فسأل تفقها و لا تسأل تعنتا فان الجاهل المتعلم شبيه بالعالم و ان العالم المتعنت شبيه بالجاهل.

ترجمه:

هر گاه (مطلبی) بررسی برای دانستن بپرس نه برای خرده گیری زیرا که نادان یاد گیرنده شبیه عالم است و عالم خرده گیر شبیه نادان.

۶۸- بادروا الموت و غمراته و مهدوا قبل حلوله و اعدوا له قبل نزوله.

ترجمه:

بر مرگ و سختی‌های آن پیشدستی کنید و پیش از رسیدنش مهیا شوید و قبل از اینکه فرود آید (با اعمال صالحه برای آخرت) آماده شوید. - بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد.

۶۹- بئس الزاد الى المعاد العدوان على العباد

ترجمه:

ستم کردن بر بندگان خدا بد توشه ایست برای روز رستاخیز.

۷۰- تدبروا آیات القرآن و اعتبروا به فانه ابلغ العبر.

ترجمه:

آیات قرآن را تدبر کنید و بآن پند بگیرید زیرا که آن رساترین پندها است.

۷۱- تجنبوا البخل و النفاق فهما من اذم الاخلاق.

ترجمه:

از بخل و نفاق دوری گزینید که آندو از نکوهیده‌ترین خلقها میباشند.

۷۲- تعلم علم من يعلم و علم علمك من يجهل فاذا فعلت ذلك علمت ما جهلت و انتفعت بما علمت.

ترجمه:

علم دانشمند را فراگیر و علم خود را بنادان بیاموز پس چون چنین کردی بدانچه نادانی دانا شوی و بوسیله آنچه آموخته‌ای سود می‌بری.

۷۳- ثمرة التقوى سعادة الدنيا و الآخرة.

ترجمه:

نتیجه تقوی و پرهیزکاری خوشبختی دنیا و آخرت است.

۷۴- ثلاثة هن زينة المؤمن تقوى الله و صدق الحديث و اداء الامانة.

ترجمه:

سه چیزند که آنها زینت مؤمن‌اند: از خدا ترسیدن و راستگوئی و ادای امانت.

۷۵- جانبوا الكذب فانه مجانب الايمان.

ترجمه: از دروغ دوری گزینید که آن دور کننده ایمان است.

۷۶- جالس اهل الورع و الحکمة و اکثر مناقشتهم فانک ان کنت جاهلا اعلموک و ان کنت عالما ازددت علما.

ترجمه:

با پارسیان و حکماء همنشینی کن و با آنها زیاد به بحث و گفتگو پرداز که اگر تو نادان باشی یادت دهند و اگر دانشمند باشی علمت را زیاد می‌کنی.

۷۷- حسن توکل العبد علی الله سبحانه علی قدر یقینه به.

ترجمه:

حسن توکل بنده بر خداوند سبحان باندازه یقین او بخداوند است.

۷۸- حسن الظن ان تخلص العمل و ترجو من الله ان یعفو عن الزلل.

ترجمه:

خوشگمانی (بخدا) اینست که عمل را خالص گردانی و بخدا امیدوار باشی که از لغزشها در گذرد.

۷۹- حسن الخلق یورث المحبة و یؤکد المودة.

ترجمه:

خوشخلقی تولید محبت می‌کند و رشته دوستی و مودت را محکم نماید.

۸۰- حب الدنيا یفسد العقل و یصم القلب عن سماع الحکمة و یوجب الیم العقاب.

ترجمه:

دوستی دنیا عقل را فاسد نموده و (گوش) قلب را از شنیدن حکمت کر میکند و موجب عذاب دردناک گردد.

۸۱- حلاوة الظفر تمحو مرارة الصبر. ترجمه:

شیرینی پیروزی تلخی صبر را از بین می‌برد.

۸۲- حصلوا الاخرة بترك الدنيا و لا تحصلوا بترك الدين الدنيا.

ترجمه:

با ترک دنیا آخرت را بدست آورید (اما) با ترک دین دنیا را تحصیل نکنید.

۸۳- حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و ازنواها قبل ان توازنوا.

ترجمه:

از خودتان حساب بکشید پیش از آنکه از شما حساب کشند و (اعمال خود را) بسنجید پیش از آنکه شما را بسنجند.

۸۴- خیر الناس من اخرج الحرص من قلبه و عصی هواه فی طاعة ربه.

ترجمه:

بهترین مردم کسی است که حرص را از دلش خارج سازد و در راه طاعت پروردگارش با هوای نفس مخالفت کند.

۸۵- خذ من قليل الدنيا ما یکفیک ودع من کثیرها ما یطغیک.

ترجمه:

از دنیا بمقدار کمی که ترا کفایت میکند بگیر و از مقدار زیاد آن که ترا بسرکشی و طغیان و ادارت میکند صرفنظر کن.

۸۶- خف ربک و ارج رحمته یؤمنک مما تخاف و ینیلک ما رجوت.

ترجمه:

از پروردگارت بترس و برحمتش امیدوار باش تا ترا از آنچه میترسی امان دهد و بدانچه امیدواری برساند.
۸۷- ذکر الله مسره کل متق و لذه کل موقن.

ترجمه: یاد خدا موجب سرور هر پرهیزکار و لذت هر صاحب یقین است.

۸۸- رحم الله امرء قصر الامل و بادر الاجل و اغتنم المهل و تزود من العمل.

ترجمه:

خدا رحمت کند مردی را که آرزو را کوتاه کند و بمرگ پیشدستی نموده و مهلت‌ها را غنیمت شمارد و از اعمال (نیک و شایسته برای آخرتش) توشه بگیرد.

۸۹- رأس الایمان حسن الخلق و التحلی بالصدق.

ترجمه:

سر آمد ایمان خوش خلقی و آراسته شدن براستی و درستی است.

۹۰- ردع النفس عن الهوی هو الجهاد الاکبر.

ترجمه:

نفس را از هوی و هوس باز داشتن جهاد اکبر است.

۹۱- زله العالم کانکسار السفینه تغرق و یغرق معها غیرها.

ترجمه:

لغزش دانشمند مانند شکستن کشتی است که (در دریا) غرق میشود و دیگران نیز با آن غرق شوند.

۹۲- زاد المرء الی الاخره الورع و التقی.

ترجمه:

توشه انسان در سفر بآخرت پارسائی و تقوی است.

۹۳- سنه الاخيار لین الکلام و افشاء السلام.

ترجمه:

روش نیکان بنرمی سخن گفتن و آشکار کردن سلام است.

۹۴- سرور المؤمن بطاعه ربه و حزنه علی ذنبه.

ترجمه:

شادی مؤمن بطاعت پروردگارش و اندوهش بر گناهش می‌باشد.

۹۵- سهر اللیل فی طاعه الله ربیع الاولیاء و روضه السعداء.

ترجمه:

بیداری شب در طاعت خدا بهار دوستان (خدا) و بوستان پر گل نیک بختان است.

۹۶- صن ایمانک من الشک فان الشک یفسد الایمان کما یفسد الملح العسل.

ترجمه:

ایمانت را از شک و شبهه محفوظ دار زیرا که شک و تردید ایمان را تباه می‌سازد همچنان نمک عسل را فاسد میکند.

۹۷- صمت یکسبک الوقار خیر من کلام یکسوک العار.

ترجمه:

آن خاموشی که برای تو وقار کسب کند بهتر از سخنی است که ترا لباس ننگ ببوشاند.
۹۸- طوبی لمن الزم نفسه مخافه ربه و اطاعه فی السر و الجهر.

ترجمه:

خوشا بحال کسی که از خوف پروردگارش ملازم نفس خود باشد و در پنهانی و آشکار خدا را اطاعت نماید.
۹۹- طوبی لمن اخلص لله عمله و علمه و حبه و بغضه و اخذه و ترکه و کلامه و صمته.

ترجمه: خوشا بحال کسی که (تمام کارش) عمل و علم و حب و بغض و گرفتن و واگذاردن و سخن گفتن و خاموشیش همه را برای خداوند پاک و خالص گرداند.

۱۰۰- طوبی لمن استشعر الوجل و کذب الامل و تجنب الزلل.

ترجمه:

خوشا بکسی که ترس از خدا را شعار خود قرار دهد و آرزو را دروغ پندارد و از لغزشها دوری گزیند.
۱۰۱- طاعة الهوی تفسد العقل.

ترجمه:

هوی پرستی عقل را تباه گرداند.

۱۰۲- طول القنوت و السجود ینجی من عذاب النار.

ترجمه:

قنوت و سجود را در نماز طول دادن شخص را از عذاب آتش (دوزخ) نجات بخشد.

۱۰۳- ظلم نفسه من رضی بدار الفناء عوضا عن دار البقاء.

ترجمه:

کسیکه بعوض خانه جاودانی آخرت بسرایی فانی دنیا راضی و خرسند باشد بر خویشتن ستم کرده است.

۱۰۴- عند حضور الشهوات و اللذات یتین و رع الاتقیاء.

ترجمه:

هنگام حاضر بودن شهوتها و لذتها پارسائی پرهیزکاران روشن میشود.

۱۰۵- عجبت لمن نسی الموت و هو یری من یموت.

ترجمه: در شگفتم از کسی که مرگ را فراموش میکند در حالیکه کسانی را که میمیرند می بیند.

۱۰۶- غری یا دنیا من جهل حیلک و خفی علیه حبال کیدک.

ترجمه:

ای دنیا کسی را بفریب که بحیله‌های تو نادان است و ریسمانهای مکر تو از نظر او پوشیده است (و الا با تمام زرق و برقت علی را هرگز نمیتوانی فریب دهی).

۱۰۷- قصر الامل فان العمر قصیر و افعل الخیر فان یسیره کثیر.

ترجمه:

آرزو را کوتاه گردان که عمر کوتاه است و نیکی کن که اندکش هم بسیار است.

۱۰۸- کم من لذة دنیة منعت سنی درجات.

ترجمه:

چه بسا خوشی پست و ناچیزی آدمی را از درجات بالا باز دارد.

۱۰۹ - کیف یصلح غیره من لم یصلح نفسه.

ترجمه:

چگونه دیگری را اصلاح میکند کسی که خودش را اصلاح نکرده است.

۱۱۰ - کفی بالرجل غفلة ان یضیع عمره فیما لا ینجیه.

ترجمه:

در غفلت و بی خبری مرد همین بس که عمرش را در چیزی ضایع کند که او را رهائی نبخشد.

۱۱۱ - کن بالمعروف امرا و عن المنکر ناهیا و بالخیر عاملا و للشر مانعا.

ترجمه:

(مردم را) بمعروف امر کن و از منکر باز دار و خود بخیر و نیکی عمل کن و شر و بدی را مانع باش.

۱۱۲ - کما ان الشمس و اللیل لا یجتمعان کذلک حب الله و حب الدنیا لا یجتمعان.

ترجمه:

همچنانکه آفتاب (روز روشن) و شب (تاریک) با هم جمع نمیشوند محبت خدا و دوستی دنیا هم با یکدیگر جمع نشوند.

۱۱۳ - للمؤمن ثلاث علامات الصدق و الیقین و قصر الامل.

ترجمه:

مؤمن سه علامت دارد راستگوئی و یقین و کوتاهی آرزو.

۱۱۴ - لن یحوز الجنة الا من جاهد نفسه.

ترجمه:

هرگز بهشت نخواهد رسید مگر کسی که با نفس خود مجاهده کند.

۱۱۵ - لو ان السموات و الارض کانتا علی عبد رتقا ثم اتقی الله لجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحسب.

ترجمه:

اگر آسمانها و زمین بر بنده‌ای تنگ گیرند و او از خداوند تقوی داشته باشد خدا راه خروج از این بن بست را برای او قرار دهد و از

جائیکه بگمانش نرسد او را روزی رساند.

۱۱۶ - من توکل علی الله سبحانه کفی و استغنی.

ترجمه:

هر که بر خداوند سبحان توکل کند خدا (امور او را) کفایت کند و بی نیازش گرداند.

۱۱۷ - من اکثر من ذکر الموت نجا من خداع الدنیا. ترجمه:

هر کس بیشتر بیاد مرگ باشد از حيله‌ها و فریب‌های دنیا رهائی یابد.

۱۱۸ - ینبغی للعاقل ان یکثر من صحبة العلماء الابرار و یجتنب مقاربه الاشرار و الفجار.

ترجمه:

سزاوار است که شخص خردمند با علماء نیکو کردار زیاد همنشینی کند و از نزدیکی بدان و بد کاران اجتناب نماید.

۱۱۹ - لا یدرک احد ما یرید من الاخرة الا بترک ما یشتهی من الدنیا.

ترجمه:

هیچکس از آخرت آنچه را که می‌خواهد بدست نیاورد مگر بترک آنچه از دنیا میل و دلخواه اوست.
 ۱۲۰- لا تفرح بالغنی و الرخاء و لا تغتم بالفقر و البلاء فان الذهب یجرب بالنار و المؤمن یجرب
 بالبلاء.

ترجمه:

بتوانگری و آسایش شادمانی مکن و بفقر و گرفتاری اندوهگین مباش زیرا که طلا بوسیله آتش آزمایش شود و مؤمن بگرفتاری
 امتحان گردد.

سرزنش کوفیان و خوارج گمراه

همانا برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق در نزد او دوست داشتنی‌تر از باطل باشد، هر چند از قدر او بکاهد و
 به او زیان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بیفزاید.

مردم! چرا حیران و سرگردانید؟ و از کجا به اینجا آورده شدید؟ آماده شوید برای حرکت به سوی شامیانی که از حق روی
 گرداندند و آن را نمی‌بینند، و به ستمگری روی آورده حاضر به پذیرفتن عدالت نیستند، از کتاب خدا فاصله گرفتند، و از راه راست
 منحرف گشتند.

افسوس ای کوفیان! شما وسیله‌ای نیستید که بشود به آن اعتماد کرد، و نه یاوران عزیزی که بتوان به دامن آنها چنگ زد، شما
 بدنیه‌وهایی در افروختن آتش جنگ هستید، نفرین بر شما. چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم، یک روز آشکارا با آواز بلند شما
 را به جنگ می‌خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راستگویی به هنگام فراخواندن و نه برادران
 مطمئنی هستید که راز دار باشید.

سپس امام علیه السلام متوجه ابن الکوّاء شد و فرمود:

وای بر تو ای ابن الکوّاء! آیا من بیشتر می‌فهمم یا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم؟
 ابن الکوّاء گفت: البته پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فهمیده‌تر بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مگر قول خداوند عزوجل را نشنیده‌ای که از زبان پیغمبرش در روز مباحله فرمود:

بیائید فرزندان ما و شما و زنهای ما و شما و نفوس ما و شما از خدا بخواهیم هر دسته از ما که بر حق است دسته دیگر را نابود کند
 آیا خداوند در بر حق بودن پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و در باطل بودن مسیحیان نجران شک و تردید داشت؟»
 ابن الکوّاء گفت:

این آیه در مقام احتجاج با کفار بود ولی تو در بر حق بودن خودت شک کردی و راضی به حکمیت شدی، بنابراین ما باید در حق
 بودن تو مشکوک‌تر باشیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«من در حقانیت خود و ناحق بودن آنها تردیدی نداشتم نهایت امر اینکه برای آنها با انصاف پیش آمدم مانند پیامبر خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم که در مباحله با نصارای نجران چنین کرد و به فرمان الهی فرمود:

فَنَجْعَلُ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ

در حالی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حقانیت خود و کاذب و ناحق بودن آنها تردید نداشت. [۱] خداوند می‌فرماید:

قُلْ فَأَتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا اتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ [۲].

(شما هم از طرف خداوند کتابی بیاورید که برای هدایت بشر بهتر ازین باشد تا از آن پیروی کنیم، اگر از راست گویان هستید.)
آیا خداوند نعوذبالله نمی‌دانست که آنها باطل و کافرند و نمی‌توانند بیاورند؟
ابن الکوّاء گفت:

این هم احتجاجی است که خداوند با کفار کرده است.

پس از گفتگوهای زیاد، ابن الکوّاء به امام علیه السلام گفت:

تو در تمام گفتارت راست می‌گویی ولی چون راضی به تحکیم شدی کافر گردیدی.

امام علیه السلام فرمود:

«وای بر تو، اولاً ابوموسی را من انتخاب نکردم شما بودید که او را انتخاب کردید و من به حکمیت رضایت نداشتم، شما آنرا بر من تحمیل کردید و معاویه، عمروعاص را حکم قرار داد.»

ابن الکوّاء گفت: ابوموسی کافر بود.

امام علیه السلام فرمود:

«چه وقت کافر بود، آیا وقتی که او را فرستادیم و یا آنگاه که آن رأی را داد؟»

ابن الکوّاء گفت: آنگاه که رأی داد.

امام علیه السلام فرمود:

«پس به گفته تو وقتی که مسلمان بود او را حکم قرار دادیم و او بعداً کافر شده است، بنابراین اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم یکی از مسلمانان را می‌فرستاد که جمعی از کفار را به راه راست هدایت کند و آن شخص مردم را به گمراهی سوق می‌داد، آیا پیغمبر در این حال گناهی کرده بود؟»

ابن الکوّاء گفت:

نه پیامبر مسئولیتی در آن مورد نداشت.

امام علیه السلام فرمود:

«پس تقصیر من چیست؟ اگر ابوموسی گمراه شده باشد آیا گمراهی ابوموسی به شما اجازه می‌دهد که شمشیرهای خود را روی شانه‌های خود بگذارید و متعرض مردم شوید؟ و گردن آنها را بزنید، این جز خسران و تبهکاری نیست، به خدا اگر شما یک پرنده را در این کار بدون جهت بکشید نزد خداوند گناهی بزرگ محسوب می‌شود تا چه رسد به انسانیکه ریختن خون او حرام است.»
وقتی سخن به اینجا رسید و سران خوارج دیدند که ابن الکوّاء مردی نیست تا بتواند در برابر منطق کوبنده امام مقاومت کند و مجادله نماید، از هرسو سر در آوردند و فریاد زدند که:

با آنها سخن مگوئید و مباحثه نکنید، بلکه برای ملاقات خداوند متعال آماده شوید.

و اینگونه به امام علیه السلام اعلان جنگ کردند. [۳].

مثل اینکه خوارج از بیانات روشن امام به ناحقی خود پی برده بودند، ولی جهل و نادانی و عناد که از لوازم اخلاق مردمان پست و از خود راضی می‌باشد، مانع درک حقایق و قبول حق توسط آنها گردید.

ابن اثیر در کامل می‌نویسد:

در آن هنگام خوارج به سوی پُل حرکت کردند.

برخی از یاران علی علیه السلام گفتند:

که آنها از رود گذشتند.

علی علیه السلام فرمود:

هرگز از روز نخواهند گذشت.

برای اطلاع دقیق دیده بانی فرستادند، رفت و برگشت و گفت:

آنها از رود عبور کرده و در آن طرف رود خانه قرار گرفته‌اند.

مجدداً گروهی را به عنوان مقدمه الجیش فرستادند تا خبر صحیحی بیاورند، طلایه داران لشکر، از بیم برخورد با آنها، نزدیک نرفتند و بدین جهت اطلاع دقیق بدست نیاورده و برگشتند و از روی احتمال گفتند که آنها از رود عبور کرده‌اند.

امام علی علیه السلام آن خبرها را تکذیب کرد و فرمود:

مَصَارِعُهُمْ دُونَ النَّطْفَةِ، وَاللَّهِ لَا يَفْلِتُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَلَا يَهْلِكُ مِنْكُمْ عَشْرَةٌ.

«قتلگاه خوارج این سوی نهر است، به خدا سوگند از آنها جز ده نفر باقی نمی‌ماند، و از شما نیز ده نفر کشته نخواهد شد.

(منظور امام از «نطفه» آب نهر است که از فصیح‌ترین کنایه‌ها در رابطه با آب است.)

به هر حال سپاهیان امام علیه السلام به سوی آنها حرکت کرده و نزدیک ایشان رسیدند در این هنگام صدق کلام امام به ایشان روشن شد و دیدند که خوارج از پل رودخانه نگذشته‌اند و در این سوی رودخانه اردو زده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۷.

[۲] سوره قصص، آیه ۴۹.

[۳] شخصیت علی علیه السلام، ص ۱۲۲ - و کامل بان اثیر، ج ۳، ص ۳۴۵ - و ناسخ کتاب خوارج، ص ۵۵۴.

سرزنش بزرگان کوفه

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با آنکه کانون محبت و ایثار بود و کریمانه با دوست و دشمن برخورد می‌فرمود،

اما پس از پایان جنگ جمل، آنان را که بدون عذر قابل توجهی در جنگ شرکت نداشتند، مورد نکوهش قرار داد.

پس از پایان جنگ جمل امام علی علیه السلام وارد کوفه شد و در منزل جعده بن هبیره، (پسر خواهر خود) استقرار یافت، که بزرگان کوفه یک یک به دیدار امام می‌رفتند.

سلیمان بن صیرد خزاعی چون در جنگ شرکت نکرد، وقتی وارد شد، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام او را سرزنش کرد و فرمود:

«ای سلیمان دچار شک و شبهه شدی، و از یاری ما سرباز زدی، چرا از یاری کردن اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم خودداری نمودی؟»

سلیمان عذرهای فراوان آورد و با نگرانی به مسجد جامع خدمت امام مجتبی علیه السلام رفت تا به گونه‌ای امام علی علیه السلام را از خود خشنود گرداند.

روز دیگر سعید بن قیس وارد مجلس امام شد، آن حضرت خطاب به او فرمود:

«جواب سلام تو را می‌دهم، گرچه از آن گروهی هستی که در جنگ شرکت نداشتی تا عاقبت کار مرا بدانی.»

سعید با عذر خواهی های فراوان اظهار داشت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام من از دوستان شما و طرفداران شما هستم.

و روز دیگر جمعی از سران کوفه، «عبدالله بن معتم عبسی، و حنظله بن ربیع تمیمی، و محمد بن مخنف» به همراه پدرش مخنف خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسیدند که امام همگان راسرزنش نمود و فرمود:

«ما بَطَأَ بِكُمْ عَنِّي وَ أَنْتُمْ أَشْرَافُ قَوْمِكُمْ؟»

«چه چیزی شما را از شرکت در جنگ و یاری کردن من باز داشت؟ در حالیکه شما از بزرگان قوم خود می‌باشید؟» [۱].

پس از سرزنش امام علی علیه السلام، هر یک تلاش کردند تا بگونه‌ای امام را خشنود سازند.

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۲۱۵.

سوگند دادن حاضران برای حق خویش

امام علی علیه السلام در مجامع مهاجر و انصار، در مسجد و در خانه‌هایشان، شرکت می‌کرد و خطاب به جمع حاضران می‌فرمود: شما را به رسول الله سوگند می‌دهم، آنها که در روز غدیر حاضر بودید و بیعت کردید، بپا خیزید و شهادت دهید.

جمعی بپا می‌خاستند و شهادت می‌دادند، و می‌گفتند:

حقّ با شماست، اما شما بزرگوارید، صرف نظر کنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغدير ج ۳ باب (مناشدة).

سکه طلا

یکی از علماء بزرگوار نقل می‌کرد که متولّی نجف اشرف برایم می‌فرمود: یکروز یک هندی آمد جلوی صحن مولی علی (ع)، دستش را دراز کرد و چیزی گفت. دیدم یک سکه طلایی در دست او گذاشته شد. رفتم پیشش گفتم این سکه را با پول من عوض می‌کنی. مرد هندی با تعجب گفت برای چه؟ گفتم برای تبرک، با تعجب گفت مگر شما از این سکه‌ها نمی‌گیرید؟ من بیست سال است که هر روز یک سکه می‌گیرم.

علی (ع) ای جلوه ذات احدی

علی (ع) ای مظهر لطف صمدی

علی (ع) ای قبله عشاق جهان

علی (ع) ای آئینه لم یزلی

علی (ع) ای حافظ اسرار خدا

علی (ع) ای درّیم لم یلدی

علی (ع) ای همسر زهرای بتول

علی (ع) ای گوهر بحر ازلی

علی (ع) ای باب امامان هدی

علی (ع) ای اصل نگین علوی

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سزای اهانت

مرّه قیس از اعیان و اشراف عرب و صاحب قبیله بزرگی بود. او یک صد هزار نفر لشکر مسلح داشت. مهمترین خصوصیت او دشمنی با آقا امیرالمؤمنین علی (ع) بود. او وقتی با خبر شد که مردم از اطراف و اکناف به زیارت قبر حضرت می‌روند. و به بارگاه حضرتش احترام می‌گذارند، خشمناک و عصبانی شد و گفت می‌روم و گنبد و بارگاهش را خراب کرده و قبر حضرتش را محو می‌نمایم.

او با لشکریانش به طرف نجف رفت. کسی هم جرأت مقابله با او را نداشت، بنابراین او بدون هیچ مقاومتی وارد شهر شد و با چکمه داخل حرم مقدّس گردید، وقتی به نزدیک صندوق مطهر رسید، ناگهان انگشت مبارک حضرت از شکاف صندوق بیرون آمد و با اشاره‌ای او را به دو نیم تقسیم نمود.

شعرای عرب و عجم پس از این واقعه اشعاری سرودند:

شاهی که به ضربت دو انگشت

چون مره قیس کافری کشت

جسد مرّه چون قطعه سنگی شده بود، بدون اینکه قطره‌ای خون بریزد. او را از حرم بیرون آورده و در کنار دروازه نجف انداختند. و تا مدت‌ها جسد در آنجا بود، هر حیوانی که به جسد می‌رسید، روی آن بول و کثافت می‌کرد. بالاخره بستگان او و یا دشمنان حضرت علی (ع) جسد را برداشته و او را دفن کردند.

دل اگر خدا پرستی در خانه علی (ع) زن

بجهان هر آنچه هستی در خانه علی (ع) زن

ز عدم رسی به هستی در خانه علی (ع) زن

بگذر ز خود پرستی در خانه علی (ع) زن

بنگر شه و گدا را چه غنی چه بینوا را

همه یکدل و صدا را همه بر سر آن لوا را

ز علی (ع) بجو خدا را که به اوست التجا را

علی (ع) کنز لافتی را دهد از کرم گدا را

بنگر خدا پرستی در خانه علی (ع) زن

بود عین حق پرستی در خانه علی (ع) زن

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سزای دروغ

مرحوم آیه الله آشپخ علی (ع) اکبر نهاوندی رضوان الله تعالی علی (ع) در کتاب شریفش از مرحوم عالم جلیل القدر سید حسین بن سید حسن طالقانی رضوان الله تعالی علی (ع) هم نقل فرمود: شخصی که مذهب شیعه داشت و از اهل ایران بود به مکه رفته بود و از یک نفر سنی که صراف بود پولی طلب داشت.

مرد سنی بعد از چند وقت انکار کرد که تو هیچ مبلغی از من طلب نداری. شیعه ایرانی گفت: قسم بخور که من از تو پولی طلب ندارم.

مرد سنی گفت: قسم می‌خورم به ابوبکر و عمر و عثمان که از مشایخ ثلاثه هستند تو از من پولی طلب نداری. مرد شیعه گفت: نه قسم بخور به آقا علی (ع) امیرالمؤمنین (ع) و این طور بگو: به آقا علی (ع) ابن ابی طالب تو از من پولی طلب نداری.

مرد سنی گفت به علی (ع) ابن ابی طالب تو از من پولی نمی‌خواهی تا این را گفت در همان وقت زبان و دهن او بسته و گرفته شد.

شیر خدا و لنگر عرش خدا علی (ع) است

مرآت حق و آینه حق نما، علی (ع) است

در روز حشر شافع امت محمد است

باب النجاه سلسله انبیاء علی (ع) است

بعد از وجود اقدس خاتم، حبیب حق

برکل جنّ و انس و ملک رهنما، علی (ع) است

اول رَجُل که دین محمد قبول کرد

و ان دومین زخمسه آل عبا علی (ع) است

نفس نبی و باب علوم محمد است

چارم نفر که رفته بزیر کساء علی (ع) است

گر افتخار دیگری از بهر او نبود

این افتخار بس که شه لافتی علی (ع) است

منع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سوگند کذب

سید جلیل عالم عامل سید نصرالله مدرس کربلائی نقل نمود: یک بنده خدائی چند گاو را نزدیک اعرابی بطور امانت سپرد. پس از برگشت مطالبه حقش را نمود ولی آن اعرابی انکار وقایع نمود. آن بنده خدا وقتی انکار اعرابی را دید خیلی ناراحت شد فکری نمود و به اعرابی گفت؛ پس بیا برویم نزد قبر آقا علی (ع) سوگند یاد کن که من گاوها را نگرفته‌ام آن وقت من با تو کاری ندارم. هر دو نزد ضریح آقا امیرالمؤمنین (ع) آمدند وقتی که بروضه مقدّس حضرت تشریف آوردند، آن اعرابی بدروغ سوگند یاد نمود. که این شخص از من گاوی طلب ندارد.

تا این جمله را گفت؛ تمام اعضاء بدن بی‌حس شده و نقش زمین گردید، مردم ریختند که او را حرکت دهند و از زمین بردارند نتوانستند تا اینکه آن مرد اعرابی اقرار به حقیقت نمود و از حضرت و آن مرد معذرت خواست تا توانست از زمین جدا گردد.

ای اسم نیکویت دوا

ای ذکر دلجویت شفا

ای مظهر لطف خدا

جانم علی (ع) جانم علی (ع)

راز و نیاز من تویی

سوز و گداز من تویی

آگه بر از من توئی
 جانم علی (ع) جانم علی (ع)
 از هجر تو دارم بسی
 ای دوست دارم مطلبی
 باز آ مرا بر سر شبی
 جانم علی (ع) جانم علی (ع)
 ای جان جانانم علی (ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سید حمیری

در جلد دوم الغدیر صفحه دویست و هفتاد و چهار از عون نقل می‌کند: که سید اسماعیل حمیری در مرضی که بهمان مرض فوت کرد. بعیادتش رفتم. عده‌ای از همسایه‌های عثمانی مذهبش هم آمده بودند، سید اسماعیل معروف به سید حمیری مردی خوش صورت و گشاده رو بود. وقتی که من وارد شدم در حال احتضار بود. در این موقع نقطه سیاهی در پیشانی‌اش ظاهر شد، کم کم زیاد شد تا اینکه تمام صورتش را فرا گرفت.

شیعیان حاضر در مجلس از این پیشامد محزون شدند و بر عکس ناصبی‌ها و سنی‌ها خوشحال، و شروع بسرزنش کردند چیزی نگذشت که از همان محل نقطه سیاه یک روشنی پدیدار گردید.

(بنقل دیگر در همان کتاب صفحه دویست و هفتاد و سه) سید وقتی که تمام صورتش سیاه شد سه مرتبه گفت: أَهْكَذَا يَفْعَلُ بَأَوْلِيَايَ تَكَّ يَا عَلِي (ع) آیا با دوستان و محبین خودت اینطور معامله می‌شود یا علی (ع). در این موقع نقطه سفیدی در صورتش پیدا شد. رفته رفته زیاد شد تا تمام صورت سید نورانی گشت و زبان او باز شد. شروع به لبخند نمود و این شعر را در همانحال گفت:

كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِي (ع)
 لَنْ يَنْجِيَ مَجْبَهُ مِنْ هِنَات

دروغ گفتند آن کسانی که خیال می‌کنند علی (ع) دوستانش را از گرفتاریها نجات نمی‌دهد.

سو گند به خدا داخل بهشت شدم و خداوند تمام گناهم را بخشید اینک ای دوستان و ای محبین آقا علی (ع)، شاد باشید و آن آقا را تاهنگام مرگ دوست بدارید و پس از او فرزندانش را یکایک با صفاتی که برای آنها معین شده تشخیص دهید و نسبت به آن بزرگوار نیز ولایت پیدا کنید.

تا زدم باده ز پیمانه تو یا مولا
 شده‌ام عاشق و دیوانه تو یا مولا
 از همان روز که تر شد لبم از باده عشق
 ساکنم بر در میخانه تو یا مولا
 مست جام تو چنانم که شب و روز کنم
 سجده بر تربت خمخانه تو یا مولا
 شده‌ام رند و خراباتی و پیمانه بدست
 ز صفای لب پیمانه تو یا مولا

هیچ سودا نکنم سلطنت عالم را
 به گدائی در خانه تو یا مولا
 شمع بزم همه رندان قلندر گردد
 هر کسی شد پُر پروانه تو یا مولا
 تا نگردم ز تو یک لحظه جدا پیچیدم
 زلف خود را بدم شانه تو یا مولا
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سرای سرقت

مرحوم عالم جلیل القدر حضرت آیه الله شیخ علی(ع) اکبر نهاوندی رضوان الله تعالی علی(ع) در کتاب شریف خزینة الجواهر صفحه ششصد و یک از یکی از ثقات ساکن نجف اشرف نقل فرموده‌اند که زنی بزیارت آقا امیرالمؤمنین علی(ع) آمد که جهت خرج و مخارج خود دوازده تومان آورده بود، اتفاقاً بعد از چند روز ریفش و همسفرش پولهایش را به سرقت برد. آن زن بیچاره وقتی که آمد جهت مخارج روزانه‌اش پول بردارد دید پولی در کار نیست خیلی منقلب و مضطرب شده. خدایا در این شهر غریب و بی کس چه کار کنم؟! خدایا من فردی آبرومندم، بفریادم برس، خلاصه راه چاره را در این دید که خدمت فریادرس بیچارگان آقا علی(ع) برود و خواسته‌اش را با آقا امیرالمؤمنین (ع) در میان گذارد. زن درمانده آمد حرم آقا علی(ع) و کنار ضریح و عرض می‌کند یا علی(ع) پولها را به هزار مشقت و سختی بدست آوردم که بزیارت شما بیایم و حال در این شهر غریب و وامانده‌ام... و الان این پول را از شما می‌خواهم. بعد از درد دل به خانه برگشت دید همسفرش دست و پایش شل و فلج و دهانش کج گردیده. زن ناراحت شده و از همسفرش پرسید چه شده چرا اینطوری شدی؟

گفت بیا پولت را بگیر که علی(ع) مرا زد. بیا و مرا ببخش، آن زن پولها را گرفت و آن زن سارقه را بخشید و از آن پول استری خرید که در صحن مقدس آقا علی(ع) آب بکشد و قدری را خرج کرد. زن سارقه توبه نمود و بوسیله توسل به حضرت علی(ع) شفا یافت.
 دم همه دم علی(ع) علی(ع)، بحر کرم علی(ع) علی(ع)
 صاحب دم علی(ع) علی(ع)، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 آئینه خدا نما، یاور کل انبیاء
 نفس نفیس مصطفی، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سگ دربار

نادر شاه در سفری که به نجف اشرف مشرف شد درب صحن مطهر آقا امیرالمؤمنین (ع) که رسید دستور داد زنجیری به گردنش بیندازند و او را داخل صحن کنند (زیرا می‌گفت من سگ دربار علی(ع) هستم و می‌خواهم مانند سگ وارد حرم مطهر علی(ع) بشوم).

زنجیر را به گردن انداخت اما کسی جرئت نکرد آنطوری که خودش دستور داده بود او را ببرند.

ناگهان دیدند شخصی آمد و بدون تأمل سر زنجیر را گرفت و به همان حال داخل صحن مطهر نمود. پس از آن هر چه پی آن نفر گشتند او را نیافتند.

بعد تصمیم گرفت گنبد مطهر را طلا کند از او خواستند که چه نقشی روی گنبد نقش کنند. نادرشاه گفت بنویسید یدالله فوق ایدیهم.

فردای آن روز وزیر گفت گمانم این کلمه الهامی است از جانب خدا اگر قبول ندارید دو مرتبه از سلطان سؤال کنید. رفتند حضور نادر پرسیدند روی گنبد را چه امر فرمودید نقش کنیم؟ نادرشاه گفت: همانکه گفتم.

نقش دیوار حقیقت نام نیکوی علی(ع)ست

تا قیامت خانه حق روشن از روی علی(ع)ست

چون رخ نیکوی او را کعبه حق شد برون

کس نداند، چشم عالم خیره بر خوی علی(ع)ست

این علی(ع) در هر کجا مشکل گشای عالمی است

قلب عالم چاک چاک از تیغ ابروی علی(ع)ست

ای صبا بگذر ز کوی دوست چون عاشق نگر

در بیابان نجف کانجا سر کوی علی(ع)ست

در بهشت آرزویت کوثر لعلش بجو

نخل طوبایش برخ چون سرو دلجوی علی(ع)ست

هر کجا صحن و سرایش در نظر آمد ترا

هر گلی بر چشم دل دیدی گل و بوی علی(ع)ست

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سر در علی(ع)

بر سر در حرم آقا علی(ع)نوشته شده

علی(ع) حُبُّهُ جَنَّةٌ

قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ

وَصِي الْمُصْطَفَى حَقًّا

إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجِنَّةِ

دوستی آقا علی(ع) باعث نجات است تقسیم کننده آتش و بهشت است وصی و جانشین بلافضل خاتم الانبیا محمد مصطفی (ص) است اما م پیشوای تمام بشر و جن و همه است.

حضرت (ص) فرمود علی(ع) قسمت کننده بهشت و آتش است. چون روز قیامت صراط نصب گردد بر لب جهنم کسی از روی او نمی گذرد مگر آنکس که با او نامه ای از ولایت علی(ع) بن ابی طالب (ع) باشد.

و از طریق عامه و شیعه از پیغمبر است که فرمود: کسی از روی صراط نمی گذرد مگر جوازی از آقا علی(ع) داشته باشد.

علی(ع) پیروز میدانها علی(ع) شبگرد ویرانها

علی (ع) مافوق انسانها علی (ع) مطلوب هر طالب
 علی (ع) حُبُّهُ جُنَّةُ امَامُ الْاِنْسِ وَالْجَنَّةُ
 قَسِيمُ النَّارِ وَالْجَنَّةُ نَبِيٌّ رَا اُولَيْنِ نَايِبِ
 نگر بربت شکن حیدر، به روی دوش پیغمبر
 بود یک روح و دو پیکر، عیان زین منظر جالب
 اگر مظلوم شد قرآن، بُود مظلوم اوّل او
 که خود معنای قرآن است و قرآن را بُود کاتب
 شگفت از قدرت صبرش که پیش چشم عین الله
 حریم عصمت الله را، بسوزاند یکی غاصب
 حسانا پرده از این راز عالم سوز، بردارد
 چو آید حجت آل محمد، مهدی غایب
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

سنت پیغمبر

(و محمد افلا تضيعوا سنة) سفارش دیگرم این است که ای مسلمانان سنت و روش نیک پیغمبر (ص) را ضایع نگذارید، واجبات و مستحباتی که معین فرمود بجا آورید و محرمات و مکروهاتیکه بیان کرده ترک کنید این احکام تنظیم کننده و تأمین کننده سعادت و راحتی دنیا و آخرت شما است.

اگر می خواهید در همین دنیا خوش باشید دیندار باشید اگر کسی رعایت احکام خدا را بکند راستی عیشش تاءمین می شود مطلبی است که با تجربه برای هر کسی ثابت می گردد ای شیعیان علی (ع) نمازهای پنجگانه را به وقت بخوانید و رابطه خود را با خالق خود محکم کنید فریب دنیا را نخورید ریا نکنید دروغ نگوئید تهمت نزنید غیبت نکنید دست افتاده بگیرید.

آسمان بهر علی (ع) خون گریه کن
 ای زمین با قلب سوزان گریه کن
 هیچکس همچون علی (ع) مظلوم نیست
 کس چو او از حق خود محروم نیست
 آنکه نخل دین نموده بارور
 کشته شد زهرای او در پشت در
 آنکه شد از همت او زنده دین
 شد زجور دشمنان خانه نشین
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

ساده زیستی در اسلام

شریح قاضی [۱] می گوید:

خانه‌ای را به هشتاد دینار خریدم، به نام خود قباله کردم و گواهان بر آن گرفتم.

خبرش به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، مرا احضار کرد و فرمود:

ای شریح! شنیده‌ام خانه‌ای به هشتاد دینار خریده‌ای و بر آن قباله نوشته و چند نفر گواه گرفته‌ای؟!
گفتم: آری، درست است.

امام علیه‌السلام نگاه خشمگین به من کرد و فرمود:

شریح از خدا بترس به زودی کسی (عزرائیل) به سوی تو خواهد آمد که نه به قبالات نگاه می‌کند و نه به امضای آن گواهان اهمیت می‌دهد و تو را از آن خانه، حیران و سرگردان خارج می‌کند و در گودال قبرت می‌گذارد.
ای شریح! خوب تأمل کن! مبادا این خانه را از مال دیگران خریده باشی و بهای آن را از مال حرام پرداخته باشی که در این صورت، در دنیا و آخرت خویشتن را بدبخت ساخته‌ای.

سپس فرمود:

ای شریح! آگاه باش! اگر وقت خرید خانه نزد من آمده بودی برای تو قباله‌ای می‌نوشتم که به خرید این خانه حتی به یک درهم هم رغبت نمی‌کردی؛ من این چنین قباله می‌نوشتم:

این خانه‌ای است که بنده خوار و ذلیل، از شخص مرده‌ای که آماده کوچ به عالم آخرت است، خریداری کرده که در سرای فریب (دنیا)، در محله فانی شوندگان و در کوچه هلاک شدگان قرار دارد، که چهار حد است:

حد اول آن؛ به پیشامدهای ناگوار (آفات و بلاها) منتهی می‌شود.

و حد دوم؛ به مصیبتها (مرگ عزیزان و...) متصل است.

و حد سوم؛ به هوسهای نفسانی و آرزوهای تباه کننده اتصال دارد.

و حد چهارم؛ شیطان گمراه کننده است و درب این خانه از حد چهارم باز می‌گردد. این خانه را شخص فریفته آرزوها از کسی که پس از مدت کوتاهی می‌میرد به مبلغ خارج شدن از عزت قناع و داخل شدن در پستی دنیاپرستی خریده است... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شریح مردی بود کوسه که مو در صورت نداشت؛ بسیار هوشیار و زیرک بود و شناخت عجیبی در امور قضایی و حل و فصل اختلاف مردم داشت. نخست عمر بن خطاب او را برای کوفه قاضی قرار داد و در آن دیار به قضاوت اشتغال داشت. امیرالمؤمنین خواست او را عزل نماید، اهل کوفه اعتراض کردند و گفتند: نباید شریح را عزل کنی، زیرا او را عمر نصب کرده است و ما با این شرط با تو بیعت کردیم که آنچه ابوبکر و عمر انجام داده‌اند تغییر ندهید!

هنگامی که مختار ثقفی به حکومت رسید، او را از کوفه به دهی که همه ساکنین آن یهودی بودند تبعید نمود و چون حجاج حاکم کوفه گشت او را به کوفه آورد با این که پیر و سالخورده بود، دستور داد به قضاوت مشغول گردد ولی شریح عذر خواست و عذرش پذیرفته شد.

داستانی از او نقل شده، می‌گویند:

شریح مدتی در نجف اشرف ساکن بود وقتی که به نماز و عبادت می‌پرداخت، روباهی می‌آمد و در اطراف او بازی می‌کرد و فکر او را پرت می‌نمود. (البته در محلی بیرون از شهر) این قضیه مدتی تکرار شد تا این که شریح آدمکی درست کرد و در جایی گذاشت، پس از آن روباه می‌آمد کنار آدمک (به خیال این که آدم واقعی است) بازی می‌کرد. یک وقت شریح از پشت سر آن روباه آمد و او را گرفت. به این جهت در میان عرب ضرب المثل ماند که می‌گفتند: شریح ادهی من الثعلب (شریح از روباه زیرکتر و حيله بازتر است) شریح هفتاد و پنج سال قاضی بود و دو سال آخر عمر بر کنار ماند و در سن صد و بیست سالگی از دنیا رفت.

[۲] بحار: ج ۳۳ ص ۴۵۸ و ج ۴۱ ص ۱۵۵ و ج ۷۷ ص ۲۷۹.

سیاست علی با سایر سیاستمداران فرق دارد

پس از به خلافت رسیدن امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام، آن حضرت به کلیه فرمانداران و استانداران اطراف نامه‌هایی نوشت و همه را به بیعت خود فرا خواند.

از جمله این اشخاص معاویه بن ابوسفیان بود، که علی علیه‌السلام او را به مدینه احضار کرد.

چون نامه آن سرور به معاویه رسید، و دانست که در خلافت «علی» جایگاهی نخواهد داشت، لذا او نیز نامه‌ای با مطالب و محتوای دروغین به زبیر بن العوام نوشت، و در آن، نام زبیر را به عنوان امیرالمؤمنین درج کرد، و به طور غیر واقع گزارش نمود که: من از مردم شام برای تو بیعت گرفته‌ام و همگی با رغبت خود این امر را پذیرفته‌اند، و بدان که پس از تو نیز با طلحه بن عبیدالله بیعت کرده‌اند شما سعی کنید به عنوان خونخواهی عثمان با پسر ابوطالب به مخالفت برخاسته، و نگذارید او بر شهرهای کوفه و بصره مسلط گردد. نامه معاویه به زبیر رسید، او در پوست خود نمی‌گنجید، و هرگز احتمال خلافت نمی‌داد، و خیلی خوشحال بود، و مضمون نامه را به طلحه اطلاع داد، و سپس به همراهی او پرچم مخالفت با علی را برافراشت و جنگ جمل را پیش آوردند.

طلحه و زبیر با اینکه نخستین افرادی بودند که با امیرالمؤمنین بیعت کرده بودند، و از دشمنان سرسخت عثمان به شمار می‌آمدند و حتی نمی‌گذاشتند جنازه وی پس از کشته شدنش دفن شود، ولی مع الاسف با صد و هشتاد درجه چرخش به بهانه خونخواهی او دست به مخالفت علی زده، و باعث کشته و شهید گشتن هزاران نفر گردیدند!

علی علیه‌السلام چون آنان را در صحنه نبرد دید، از طریق عبدالله بن عباس به زبیر پیغام داد که: پسر دایات (علی) می‌گوید: چرا تا به حال ما را تأیید کرده‌ای و همیشه پشتیبان ما بودی، ولی اکنون دست به مخالفت ما می‌زنی؟ مگر چه پیش آمدی ناگوار تحقق یافته است؟

و سپس او را احضار فرمود و حدیثی را از پیامبر خدا به او متذکر گردید که رسول خدا فرموده بود: یا زبیر! تو روزی با علی به مقابله می‌پردازی، ولی این را بدان که تو در این میدان ظالم و ستمگری!

زبیر چون این را بشنید، دست از جنگ برداشت، و راه به بیرون از جنگ و کشتار برگرفت... [۱].

در این قضیه تاریخی سیاست علی از دیگران مشخص گردیده، و در حالی که دیگران دروغ می‌گویند، تحریک نادرست و خطرناک می‌کنند، برای رسیدن به منصب و مقام، کشته شدن دیگران در سیاست آنان توجیه می‌گردد... ولی سیاست علی علیه‌السلام از راه عاطفه و محبت و یاد کردن از جنبه‌های مثبت در گذشته، دشمن را به سر عقل می‌آورد، و از میدان جنگ به در می‌کند...

خلاصه سیاست علی در متن دین بود، و از قرآن و سنت اتخاذ می‌گردید، و هرگز از آنها تجاوز نمی‌کرد، و هر کجا تراحمی پیش می‌آمد، دینش را بر سیاستهای غلط و قلداری ترجیح می‌داد، چنانچه خود می‌فرماید:

«انی لعالم بما یصلحکم، و یقیم اودکم، ولکنی والله لاری اصلاحکم بافساد نفسی».

من می‌دانم چگونه شما را اصلاح نمایم و کجی‌ها و مخالفت‌های همه‌تان را برطرف کنم، ولی سوگند به خدا هرگز در این راه به خاطر اصلاح و آرام ساختن شما، من خویشتن را تباه نمی‌کنم! [۲].

و در تاریخ آمده است که چون ابن ملجم مرادی لعنه الله علیه از یمن به کوفه آمد، و پیشگویی آن حضرت را شنید، به خدمت آن بزرگوار آمد و گفت:

«یا امیرالمؤمنین اعیذک بالله، هذه یمینی و شمالی فاقطعهما او فاقطنی، فقال علی علیه‌السلام! فکیف اقتلک ولا ذنب لک الی، ولو

اعلم انک قاتلی لم اقتلک» [۳].

یا امیرالمؤمنین! من به خدا پناه می‌برم که قاتل تو باشم، اینها دستهای من است در اختیار شما، یا آنها را قطع کن، و یا مرا به هلاکت برسان!! علی فرمود: چگونه تو را بکشم که مرتکب جنایتی نشده‌ای، ولو من بدانم که تو قاتل من، من تو را نمی‌کشم!! آیا در دنیای گذشته و تاریخ معاصر سراغ دارید که سیاستمداری با داشتن امکاناتی، با دشمن توطئه‌گر و قاتلش چنین کند؟ آیا در نظام سیاسی، عقل می‌پذیرد که کسی محور قدرت باشد، ولی با قاتلش چنین معامله‌ای داشته باشد؟ مگر هزینه‌های گزاف در دنیای کنونی برای سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی مصرف نمی‌گردد؟! و دهها و صدها سؤال و جوابی که سرانجام باید گفت: علی با دیگر سیاستمداران فرق دارد... [۴].

پی نوشت ها:

- [۱] تمام مطالب مذکور در منابع زیر موجود است: خطبه‌های ۸ و ۳۱ ص ۶۰ و ۱۰۶ نهج البلاغه فیض الاسلام، شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۳۰ به بعد و ج ۲ ص ۱۵۸ و ۱۶۲ به بعد و ج ۱۰ ص ۶ و ج ۱۱ ص ۱۶ بحار الأنوار ج ۳۲ ص ۵ به بعد و ص ۲۴.
- [۲] نهج البلاغه خ ۶۸ فیض الاسلام ص ۱۶۳ و ۱۶۴.
- [۳] محجة البیضاء ج ۴ ص ۱۹۷.
- [۴] نقل از آفتاب ولایت، ص ۱۲۹-۱۲۷.

سوء قصد نافر جام به جان علی

علی علیه‌السلام پس از غضب خلافتش به طور معقول به مبارزه پرداخت، و در بحث‌ها و محاجه‌هایش در مجامع عمومی و خصوصی خلیفه را محکوم کرد، و عکس‌العمل آن در میان مردم مسلمان مشهود بود... خلیفه با توجه به این که ایمان قوی نداشت تا او را از تصمیمات خلاف شرع و تزییع حقوق مردم جلوگیری نماید، از این جهت نسبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که دارای آن همه فضایل بی‌نظیر بود، حساسیت نشان می‌داد، و وجود وی را تحمل نمی‌کرد!! وفات فاطمه علیهما‌السلام و دفن آن حضرت که بنا به وصیتش به طور مخفی انجام گرفت، و به خلیفه و دار و دسته‌اش اطلاع داده نشد، و شبانه مراسم دفن انجام گردید، باعث اندوه فراوان مردم، و اعتراض آنان به دستگاه خلافت گردید، و گفتند: شما کاری نمودید که یگانه دختر پیامبر با دل پر و ناراحتی از شما، از دنیا برود. [۱].

این جریان نیز بر شدت عداوت دستگاه خلافت افزود، و خلیفه دوم برای جبران حیثیت به باد رفته خودشان تصمیم گرفت نبش قبر نموده، و پیکر فاطمه را بیرون آورده، و مراسم نماز و غیره از طریق خلیفه انجام گردد، ولی امیرالمؤمنین فرمود: به خدا سوگند در این صورت زمین را با خون شما سیراب می‌کنم... و آنان یقین کردند که علی علیه‌السلام در این موضوع تحمل نخواهد کرد... و لذا با بی‌آبرویی به عقب نشسته و توطئه خطرناکی را پی‌ریزی کردند...

ابوبکر و عمر در یک جلسه فوق محرمانه، خالد بن ولید را احضار نمودند و به او گفتند:

خالد! امنیت دستگاه خلافت ایجاب می‌کند که کار بسیار بزرگی را به تو واگذار کند، ولی دقت کن که آن را با هوشیاری کامل انجام دهی.

خالد بن ولید: شما هر چه فرمان دهید، اطاعت می‌کنم، اگر چه کشتن علی باشد!! عمر: نظر ما جز این نیست!

خالد: چه موقع دوست داری این فرمان شما اجرا گردد؟

ابوبکر: هنگام نماز صبح به نماز بیا، و در کنار او قرار گیر و چون سلام نماز را گفتم، مأموریت خود را هر چه سریعتر انجام ده.

در این هنگام اسماء بنت عمیس که همسر ابوبکر بود، و سخنان آنان را از پشت پرده گوش می‌کرد به کنیزش گفت: برو به خانه علی علیه‌السلام و این آیه را بخوان که:

«ان الملاء یأتمرون بک لیتقلوک فاخرج انی لک من الناصحین» یعنی این جمعیت برای کشتن تو به مشورت نشستند فوراً خارج شو که من خیره خواه تو هستم. [۲].

چون کنیز پیغام را رساند، امیرالمؤمنین با اطمینان خاطر فرمود: کشنده ناکثین و مارقین و قاسطین چه کسی خواهد بود؟ [۳]. نماز صبح برگزار شد، و خلیفه امامت آن را به عهده گرفت، و خالد بن ولید در حالی که با شمشیرش در کنار علی علیه‌السلام قرار گرفته بود، منتظر پایان یافتن نماز و گفتن السلام علیکم ابوبکر گردید...

از سوی دیگر، خلیفه عاقبت کار و شورش مردم، و کشتن علی علیه‌السلام را در جولان ذهنش می‌گذرانید، و نتیجه کار را می‌سنجید، و مرتب تشهد نماز تکرار می‌کرد، سرانجام گفت:

لا یفعلن خالد ما امرته یعنی خالد آنچه را که به وی دستور داده‌ام، انجام ندهد. و بعد از سلام نماز را گفته و به پایان رسانید. علی علیه‌السلام خطاب به خالد گفت: ابوبکر تو را به چه مأموریتی دستور داده بود؟ خالد: کشتن تو!!

علی علیه‌السلام: آیا این مأموریت را انجام می‌دادی؟

خالد: بلی، به خدا سوگند، اگر پیش از سلام دستورش را نقض نکرده بود، تو را می‌کشتم!!

علی علیه‌السلام با دست مبارکش گلوی خالد بن ولید را فشار داد، او لباسهایش را نجس کرد، و قوه ماسکه را از دست داد، در حالی که «خالد» زیر فشار علی علیه‌السلام دست و پا می‌زد، مردم حاضر گریه می‌کردند، و توطئه‌های دستگاه خلافت را محکوم می‌نمودند...

ابوبکر می‌گفت: عمر! این رسوایی نتیجه فکر شوم تو است، و عمر می‌گفت: به خدا قسم علی علیه‌السلام خالد را می‌کشد... و مردم هر چه التماس کردند علی دست از خالد برنداشت...

ابوبکر و عمر به دنبال عباس بن عبدالمطلب فرستادند، تا از طریق وی علی علیه‌السلام را از کشتن خالد منصرف سازند. عباس عموی پیامبر و علی علیه‌السلام آمد، و حضرت را به قبر پیامبر متوجه ساخته، و عرض کرد: تو را به صاحب این قبر دست از خالد بردار. علی علیه‌السلام دست خود را برداشت، و خود را کنار کشید.

بنی‌هاشم و دوستان علی علیه‌السلام شمشیرها را کشیده، همراه با ضجه و ناله زنان و فرزندان به حمایت علی علیه‌السلام برخاسته، ولی حضرت همه را آرام ساخت...

این قضیه که به طور مفصل‌تر در کتابهای شیعه آمده است، یکی از عیویات بزرگ خلفای اول و دوم است که دهم صلاحیت آنان را نشان می‌دهد، و ابن ابی‌الحدید آن را به عنوان یکی از «مطاعن» ابوبکر نقل می‌نماید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] والصحیح عندی انها ماتت علی ابی‌بکر و عمر، وانها اوصت الا یصلیا علیها نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید ج ۶ ص ۵۰.

[۲] سوره قصص آیه ۲۰.

[۳] این کلمه‌ها اصطلاحی است که به ترتیب در مورد سپاه مخالف جنگهای «جمل» و «نهروان» و «صفین» بکار می‌رود.

[۴] الغدیر، ج ۱۷ ص ۲۲۲ و ۲۲۳ طعن ۱۲ احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۱۷ و ۱۱۸ اسرار آل محمد ص ۱۰۲ بحار الأنوار، ج ۲۸ ص ۳۰۵ و ج ۴۷ ص ۳۶۵ نقل از آفتاب ولایت، ص ۲۳۲-۲۲۹.

سفره افطار

ام‌کلثوم دختر امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌گوید:
 در شب نوزدهم ماه رمضان دو قرص نان جو، یک کاسه شیر و مقداری نمک در یک ظرف برای افطار خدمت پدرم آوردم. وقتی نمازش را به اتمام رساند، برای افطار آماده شد.
 هنگامی که نگاهش به غذا افتاد به فکر فرو رفت. آنگاه سرش را تکان داد و با صدای بلند گریست و فرمود:
 عزیزم! برای افطار پدرت دو نوع خورش (شیر و نمک)، آن هم در یک ظرف آماده ساخته‌ای؟
 تو با این عمل می‌خواهی فردای قیامت برای حساب در محضر خداوند بیشتر بایستم؟ من تصمیم دارم همیشه دنباله رو برادر و پسر عمویم رسول خدا صلی الله علیه و آله باشم.
 هرگز برای آن حضرت دو نوع خورش در یک ظرف آورده نشد تا آنکه چشم از جهان فرو بست.
 دخترم عزیزم! هر کس در دنیا خوردنیها، نوشیدنیها و لباسهایش از راه حلال و پاک تهیه گردد، روز قیامت در دادگاه الهی بیشتر خواهد ایستاد و چنانچه از راه حرام باشد علاوه بر بیشتر ایستادن عذاب هم خواهد داشت زیرا که در حلال این دنیا حساب و در حرام آن عذاب است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۲ ص ۲۷۶ نقل از داستانهای بحار الانوار، ج ۲ ص ۴۵.

سخن پیامبر بعد از دفن، در مسجد قبا

روزی ابوبکر و امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام در محلی یکدیگر را ملاقات کردند.
 ابوبکر گفت: حضرت رسول، پس از جریان غدیر خم چیز خاصی درباره شما نفرمود، اما من بر فضل تو شهادت می‌دهم؛ و در زمان آن حضرت نیز بر تو به عنوان امیرالمؤمنین سلام کرده‌ام.
 و اعتراف می‌کنم که حضرت رسول درباره تو فرمود: تو وصی و وارث و خلیفه او در خانواده اش می‌باشی، ولی تصریح نفرمود که تو خلیفه بعد از او در امتش باشی.
 امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اظهار داشت: ای ابوبکر! چنانچه رسول خدا صلوات الله علیه را به تو نشان دهم و ایشان تو را بر خلافت من در بین امتش دستور دهد، آیا می‌پذیری؟
 ابوبکر گفت: بلی، اگر رسول خدا با صراحت بگوید، من کنار خواهم رفت.
 امام علی علیه‌السلام فرمود: پس چون نماز مغرب را خواندی، نزد من بیا تا آن حضرت را به تو نشان دهم.
 همین که ابوبکر آمد، با یکدیگر به سمت مسجد قبا حرکت کردند و وقتی وارد شدند؛ دیدند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله رو به قبله نشسته است؛ و خطاب به ابوبکر کرد و فرمود:
 ای ابوبکر! حقّ مولایت، علی را غصب کرده‌ای و جایی نشسته‌ای که جایگاه انبیاء و اوصیاء آنها است؛ و کسی غیر از علی استحقاق آن مقام را ندارد چون که او خلیفه من در امتم می‌باشد و من تمام امور خود را به او واگذار کرده‌ام.
 و تو مخالفت کرده‌ای و خود را در معرض سخط و غضب خداوند قرار داده‌ای، این لباس خلافت را از تن خود بیرون بیاور و تحویل علی ابن ابی طالب ده، که تنها شایسته و حقّ او خواهد بود و گرنه وعده گاه تو آتش دوزخ می‌باشد.

در این هنگام ابوبکر با وحشت تمام از جای برخاست و به همراه امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مسجد خارج گردید و تصمیم گرفت تا خلافت را به آن حضرت واگذار نماید.

ولی در مسیر راه، رفیق خود، عمر را دید و جریان را برایش تعریف کرد، عمر گفت: تو خیلی شیست عقیده و بی اراده هستی، مگر نمی دانی که آن ها ساحر و جادوگر هستند، باید ثابت قدم و پابرجا باشی، به همین جهت ابوبکر از تصمیم خود منصرف شد؛ و با همان حالت از دنیا رفت [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ۲۱ الخراج و الجرایح: ج ۲، ص ۸۰۶، ح ۱۵ و ۱۶، ارشاد القلوب: ص ۲۶۴.

در این باره روایات بسیاری به همین مضمون از امام باقر و امام صادق علیهما السلام و نیز از طریق اهل سنت وارد شده است که همه آن را با اختلاف جزئی آورده اند.

سه کار مشکوک و مقبول

عبدالله بن عباس حکایت کند:

در یکی از روزها مقدار سیصد دینار به عنوان هدیه، خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله داده شد و حضرت تمامی آن ها را به علی بن ابی طالب علیه السلام عطا نمود.

سپس ابن عباس افزود: امام علی علیه السلام اظهار داشت: من آن سیصد دینار را گرفته و خوشحال شدم و با خود گفتم: امشب مقداری از آن ها را در راه خدا صدقه می دهم تا خداوند قبول فرماید؛ و چون نماز عشاء را پشت سر پیغمبر خدا به جماعت خواندم، یک صد دینار آن ها را به زنی در مانده دادم.

چون صبح شد، مردم گفتند: دیشب علی بن ابی طالب صد دینار به فلان زن فاجره؛ داده است.

با شنیدن این سخن بسیار غمگین و ناراحت شدم و با خود عهد کردم که جبران نمایم، لذا هنگام شب بعد از نماز عشاء یک صد دینار دیگر از آن پول ها را به مرد رهگذری دادم.

چون صبح شد، مردم گفتند: دیشب علی بن ابی طالب صد دینار به مردی دزد کمک کرده است؛ و من خیلی ناراحت و افسرده خاطر گشتم و با خود گفتم: به خدا قسم! امشب صد دینار باقی مانده را به کسی صدقه می دهم که مقبول خداوند قرار گیرد. این بار نیز هنگام شب، پس از نماز عشاء به جماعت حضرت رسول صلوات الله علیه از مسجد خارج گشتم و صد دینار باقی مانده را به مردی رهگذر دادم.

وقتی که صبح شد مردم گفتند: دیشب علی بن ابی طالب، صد دینار به مرد ثروتمندی کمک کرده است.

بسیار غمگین شدم و نزد پیامبر خدا رفتم؛ و جریان را برای حضرتش بازگو کردم.

حضرت رسول فرمود: این جبرئیل علیه السلام است؛ که می گوید: خداوند صدقات تو را پذیرفته است.

و می گوید: آن صد دیناری را که به آن زن فاجره دادی؛ چون به منزل خود آمد، توبه کرد و آن صد دینار را سرمایه زندگی قرار داد و هم اکنون دنبال مردی است که با او ازدواج نماید.

و آن صد دیناری را که به آن مرد دزد دادی، او نیز وقتی به منزل آمد، از کارهای زشت خود توبه کرد و آن پول ها را سرمایه ای برای کسب و تجارت خویش قرار داد.

و همچنین آن صد دیناری را که به مرد ثروتمند دادی؛ چندین سال بود که زکات و خمس اموال خود را نمی داد، پس وقتی به

منزلش آمد، با خود گفت: وای بر تو! این علی بن ابی طالب است، با این که مال و اموالی ندارد؛ این چنین صدقه می دهد و انفاق می کند! ولی من باید با این همه ثروتی که دارم از مستمندان دریغ می دارم، من باید همانند علی بن ابی طالب به دیگران کمک نمایم و زکات و خمس اموال خود را پردازم.

سپس فرمود: بنابراین، کارهای تو مقبول خداوند متعال قرار گرفته است و این آیه شریفه:
(رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ...) [۱]، در شأن و منزلت تو نازل گردید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نور: آیه ۳۷.

[۲] مستدرک الوسائل: ج ۷، ص ۲۶۷، ح ۱۶.

سخن گفتن با خورشید

در کتب مختلف، از رویان متعددی همانند سلمان فارسی، عمار یاسر، ابوذر غفاری، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس و... آورده اند که چون خداوند متعال، مکه را توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و فداکاری امام علی بن ابی طالب علیه السلام فتح کرد. پیش از آن که حضرت رسول صلوات الله علیه عازم و آماده جنگ هوازن گردد، در حضور جمعی خطاب به علی علیه السلام نمود و اظهار داشت: ای علی! برخیز و به همراه اصحاب در گوشه ای از قبرستان بقیع وارد شده و هنگامی که خورشید طلوع نماید، با وی مکالمه کن و سخن بگو.

علی بن ابی طالب علیه السلام طبق دستور حضرت رسول صلوات الله علیه بلند شد و به همراه بعضی از اصحاب به قبرستان بقیع رفت و چون خورشید طلوع کرد؛ آن را مخاطب قرار داد و گفت:

«السَّلامُ عَلَیْكَ ایها العبد الدَّائِرُ فی طَاعَةِ رَبِّهِ».

و خورشید جواب سلام حضرت علی صلوات الله علیه را این چنین پاسخ گفت:

«وعلیک السَّلامُ یا اِخا رسول الله و وصیه و حِجَّةُ الله علی خلقه».

بعد از آن، مولای متقیان علی علیه السلام به شکرانه چنین کرامت و عظمتی که خداوند متعال عطایش فرموده بود سر بر خاک نهاد و سجده شکر به جای آورد.

سپس حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را گرفت و بلند نمود و فرمود: ای حبیب من! تو را بشارت باد بر این که خداوند به میمنت وجود تو بر ملائکه؛ و بر اهل آسمان مباحثات می کند.

و پس از آن افزود: شکر و سپاس می گویم خدا را، که مرا بر سایر پیامبران فضیلت و برتری بخشید، همچنین مرا به وسیله علی بن ابی طالب که سید تمام اوصیاء است تأیید و یاری نمود. [۱].

همچنین امام باقر علیه السلام به نقل از جابر بن عبدالله انصاری فرمود: خورشید هفت مرتبه با حضرت علی علیه السلام سخن گفت و تکلم کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ینابیع المودة: ص ۱۶۶، فضائل شاذان بن جبیریل: ص ۶۹، س ۹.

[۲] نویسنده کتاب الصراط المستقیم: ج ۱، ص ۲۰۴، س ۱۷ به طور مفصل مراحل هفت گانه را بیان نموده است.

سفارش

۱- در آستانه سفر یمن، پیامبر خدا سفارشهایی به من فرمود؛ از جمله آنها: مبادا با احدی پیکار نمایی مگر آنکه پیشتر او را به اسلام دعوت کرده باشی. به خدا سوگند، اگر توسط تو یک نفر هدایت یابد، (پاداش این کار) برای تو بهتر است از آنچه خورشید بر آن طلوع و غروب کند...

۲- با او گفتم: مرا با این سن کم، به قضاوت و داوری در میان جمعیتی می‌فرستی که همه به سال از من بزرگترند در حالی که با قضاوت نیز آشنایی ندارم.

پیامبر خدا(ص) دست بر سینه من نهاد و گفت: خداوند زبانش را استوار بدار و دلش را هدایت کن و فرمود: هنگامی که دو طرف دعوا به نزد تو آمدند میان ایشان داوری نکن تا آنکه سخن هر دو را بشنوی، چون چنین کردی حکم دعوا بر تو آشکار شود. به خدایی که جانم به دست اوست، نشد که در داوری میان دو تن تردید کنم.

۳- ... از او پرسیدم چگونه با مردم نماز بگذارم؟

فرمود: همچون ضعیفترین ایشان با آنها نماز بگذار و به مومنین دل‌رحیم باش. ۱. قال علی (ع): لما بعثنی رسول الله (ص) الی الیمن قال: یا علی! التقاتل احدا حتی تدعوه الی الاسلام و ایم الله لان یتهدی الله عل یتدک رجلا خیر لک مما طلعت علیه الشمس و غربت.... [۱].

۲- قال:.... بعثنی النبی الی الیمن، فقلت یا رسول الله (ص)! تبعثنی الی قوم اسن منی و انا حدیث السن لا ابصر القضاء.

فوضع یدیه علی صدری فقال: اللهم ثبت لسانه و اهد قلبه و قال: یا علی! اذا جلس الیک الخصمان فلا بینهما حتی تسمع من الاخر فانک اذا فعلت ذلك تبین لک القضاء... و الله ما شککت فی قضا بین اثنین. [۲].

۳- ... فانی سالت رسول الله (ص) حین وجهنی الی الیمن کیف اصلی بهم؟ فقال: صل بهم صلاه اضعفهم و کن بالمومنین رحیما. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] کافی، ج ۵، ص ۲۷.

[۲] اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۴۱۰.

[۳] وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۶۹. بین سالهای هشتم و نهم هجری ماء‌موریت علی در یمن صرفاً جنبه تبلیغی در سال دهم هجری داشته است و این معنی از قرائن موجود در کلام حضرت پیداست.

در سال دهم هجری باز ماء‌موریتی به یمن داشته، که این ماء‌موریت جنگی بوده است. علامه سید محسن امین می‌نویسد:

طبیعی است که آن حضرت برای بیان احکام و تبلیغ دین جدید بین سالهای هشتم و نهم هجری به یمن رفتن باشد. هر چند تاریخ دقیق آن مشخص نیست.

سوگند بیهوده

برخی از یاران رسول خدا(ص) (به گمان اینکه لازمه پرواپیشگی این است که خود را از مواهب الهی محروم سازند و آنچه را خدای متعال روا داشته بر خود ممنوع کنند) بر آن شدند تا از همسران خود دوری گزینند و روزها را به روزه شام کنند و شبها را با عبادت خدا به صبح آرند.

پیامبر خدا(ص) توسط همسرش ام سلمه از تصمیم آنان آگاه گشت. پس (بی درنگ) نزد آنان رفت و فرمود: (شنیده ام) به زنانان رغبت نشان نمی‌دهید؟! اما من چنین نیستم، بلکه نزد زنان خود می‌روم و در روز غذا می‌خورم و هنگام شب به بستر خواب می‌روم. این روش من است، هر کس از راه و روش من سر باز زند از من نیست.

گفتار رسول خدا(ص) که پایان گرفت، جبرئیل این آیات را فرود آورد:

ای اهل ایمان! چیزهای پاکیزه را که خدا برای شما حلال نموده است بر خود حرام نکنید و از ستم دور کنید که خدا ستمکاران را دوست ندارد و از هر چیز حلال و پاکیزه‌ای که خدا روزی شما کرده است بهره‌گیرید و از خدایی که به او گرویده اید پروا پیشه کنید. [۱].

گفتند: ای فرستاده خدا! ما سوگند یاد کرده ایم که با خدای خویش پیمان بسته ایم که چنین کنیم.

آیه بعد در پاسخ آنان نازل شد:

خداوند، سوگندهای بیهوده شما را مواخذه نخواهد کرد. و لیکن بر آن قسمی که از روی عقیده قلبی یاد کنید بازخواست خواهد نمود که در این صورت کفاره شکستن قسم، اطعام ده فقیر از خوراکی متوسط که برای خود تهیه می‌بینید، و یا پوشاندن آنهاست و یا آزادی برده‌ای در راه خدا. و کسی که تونای انجام دادن این کارها را ندارد، باید سه روز روزه بگیرد....

عن علی قال: ان جماعه من الصحابه كانوا حرموا علی انفسهم النسا و الافطار بالنهار و النوم باللیل، فاخبرت ام سلمه رسول الله (ص) فخرج الی اصحابه فقال:

اترغبون عن النساء؟ انی اتی النساء و اکل بالنهار و انام باللیل فمن رغب عن سنتی فلیس منی.

و انزل الله (یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم... فقالوا: یا رسول الله (ص) انا قد حلفنا علی ذلک، فانزل الله: (لا یواخذکم الله باللغو فی ایمانکم... ذلک کفاره ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره مائده (۵: ۸۸-۸۷).

[۲] وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۱.

سیمای محمد

۱- رسول خدا(ص) در چشم هر بیننده بزرگ و موقر می‌نمود و در دلها با عزت و احترام جای داشت. رخسار مبارکش چون بدر تمام می‌درخشید. قیافه حضرتش زیبا و نورانی بود، رنگ چهره اش سفید مایل به سرخی بود. اندام او نه لاغر و نه بسیار فربه بود. صورتش سفید و نورانی و چشمانش سیاه و درشت. ابروانی سیاه و باریک و پیوسته داشت. سری بزرگ و متناسب و قامتی به اعتدال داشت. پیشانی بلند، بینی کشیده با مختصری برآمدگی در میان آن، گونه‌ها برجسته، بندهای دست پهن، مفاصل شانه‌ها بزرگ و درشت، کفهای دست و پا ضخیم و محکم بود.

در سفیدی چشمانش کمی سرخی دیده می‌شد. دو ذراع دستش کشیده و پستانش از مو برهنه بود. گودی کف پایش از متعارف بیشتر بود.

مژه‌ها بلند، محاسن پرپشت و انبوه، شاربها کوتاه بودند. دهانش کمی فراخ ولی متناسب و دندانهایش سفید و با فاصله بود. موهای صاف و اندامی موزون داشت. خط باریکی از مو از سینه تا ناف او را پوشانده بود. شکم با سینه برابر، چهار شانه، و گردنش در زیبایی همچون نقره خام بود....

دستهایش مانند کف دست عطر فروشان معطر بود. کف دستش فراخ و استخوانهای دست و پایش بلند بود.

(صورتش گرد بود و خالی زیبا بر لب زیرین او نقش بسته بود).

به گاه خوشحالی، چهره اش چون آینه‌ای درخشانده با نقش و نگار می‌نمود... در هنگام راه رفتن پیش روی خود را نگاه می‌کرد و به آرامی و با وقار گام بر می‌داشت و مانند کسی که بر زمین سرایش راه رود، پاها را بر می‌داشت. وقتی تبسم می‌کرد، دندانهایش چون تگرگ نمایان می‌شد و بسان برق می‌درخشید.

اندامی زیبا و خوبی بسیار پسندیده داشت. خوش مجلس بود، وقتی با مردم روبرو می‌شد، پیشانی‌ش چون چراغی روشن آنان را به خود جلب می‌کرد. دانه‌های عرق بر چهره اش چون مروارید غلطان بود. و بوی عرق آن حضرت خوشتر از مشک بود.

۲- مهر نبوت میان دو کتف او نمایان بود و بر آن دو سطر نوشته بود. سطر اول لا اله الا الله سطر دوم محمد رسول الله (ص).

۳- چون در مجلسی می‌نشست از اطراف او نوری می‌تابید که همه آن را می‌دیدند....

قال علی (ع) فی وصف النبی: انه كان فحما، فی العیون معظما و فی القلوب مكرما بیلالو وجه تالا القمر ليله البد، ازهر، منور اللون مشربا بحمره لم ترر به مقله لم تعب ثجله، اغر، ابلج، احور، ادعج، اکحل، ازج، عظیم الهامه، رشیق القامه، مقصدا واسع الجبین، اقنی العرنین، اشکل العینین، مقرون الحاجبین، سهل الخدین صلتهم، طویل الزندین شیخ الذارعین، عاری مشاشه المنکبین، طیل ما بین المنکبین، شئن الکفین، ضخم القدمین، عاری الثدیین، خمصان الاخمصین، مخطوط المتین، اهدب الاشفار، کث اللحیه ذا و فره، وافر السبله، اخضر الشمط، ضلیع الفم، اشم، اشنب، مفلج الاسنان، سبط الشعر، دقیق المسربه، معتدل الخلق، مفاض البطن، عریض الصدر، کان عنقه جید دمیة فی صفا الفضة....

... و کان کفه کف عطار مسها بطیب، رحب الراحه، سبط القصب، و کان اذا رضی و سرفکان وجهه المراه و کان فیه شی من صور، یخطو تکفوا و یمشی هوینا پیدا القوم اذا سارع الی خیر و اذا مشی تقلع کانما ینحط فی صیب، اذا تبسم یتبسم عن مثل المنحدر عن بطون الغمام، و اذا افترا افتر عن سنا البرق اذا تلالا، لطیف الخلق، عظیم الخلق، لین الجانب، اذا طلع بوجهه علی الناسن راوا جینه کانه ضو السراج المتوقد، کان عرقه فی وجهه اللولو و ریح عرقه اطیب من ریح المسک الاذفر.... [۱].

۲- کان بین کتفیه خاتم النبوه مکتوب علی الخاتم سطران؛ اما اول سطر: لا اله الا الله و اما الثانی: فمحمد رسول الله. [۲].

۳- ... ان نورا کان یضیی عن یمینه حیثما جلس و عن یساره اینما جلس و کان یراه الناس کلهم. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سنن الانبی، ص ۷۴؛ مناقب آل ابی طالب، ص ۲۰۳.

[۲] خصال، ص ۷۲۴.

[۳] احتجاج، ص ۲۱۸.

سخنترین مردم

۱- با سخاوت تر از همه بود. جرات و راستگویی و وفای او از همه بیشتر بود. اخلاقش نرمترین و رفتارش گرامیترین بود.

کسی که در اولین نگاه او را می‌دید مرعوب هیبتش می‌گشت و چون با وی آمیزش می‌نمود شیفته اش می‌شد....

۲- هرگز نشد با کسی مصافحه کند و زودتر از طرف مقابل دست از دست او برگیرد بلکه صبر می‌کرد تا وی دست خود را رها سازد.

هرگز نشد با کسی در مورد کاری به گفتگو و تبادل نظر نشیند و پیش از طرف مقابل دست از سخن بردارد و او را تنها گذارد.

بلکه با او گرم می‌گرفت و هم صحبت می‌شد. دیده نشد پیش روی کسی پای خود را دراز کند. اگر میان دو کار مخیر می‌شد، دشوارترین آن دو را بر می‌گزید. در صدد انتقام و تلافی از ستمی که به او می‌شد بر نمی‌آمد مگر گاهی که حرمت‌های الهی هتک می‌گشت که در این صورت خشم او برای خدا برافروخته می‌شد.

چیزی از آن حضرت درخواست نشد که جواب، منفی بدهد. هرگز خواهش سائلی را رد نکرد؛ چنانچه برایش مقدور بود حاجت او را بر می‌آورد و گرنه با گفتار خوش او را خرسند می‌ساخت. نمازش در عین تمام و کمال از همه نمازها سبکتر، و خطبه‌اش از همه خطبه‌ها کوتاهتر و از بیهوده‌گویی برکنار بود. با بوی خوشی که از او به مشام می‌رسید حضورش احساس می‌شد.

۳- نگین انگشتر خود را به سمت باطن دست قرار می‌داد و اکثر اوقات به آن نگاه می‌کرد.

۴- عصایی همراه خود داشت که ته آن آهن به کار رفته بود، و بر آن تکیه می‌کرد و روزهای عید و در سفرها و موقع نماز خواندن آن را جلوی خود می‌نهاد. ۵. با زنان مصافحه نمی‌کرد و چون می‌خواست از آنها بیعت بگیرد ظرف آبی برایش می‌آوردند و دست مبارک میان آب می‌کرد. سپس می‌فرمود زنها دستهای خود را در همان آب فرو برند. آنگاه می‌فرمود: با شما بیعت کردم.

۶- پیامبر خدا(ص) موی خود را شانه می‌زد و اغلب با آب صاف می‌کرد و می‌فرمود: آب بای خوش بو کردن مومن کافی است.

۷- لگر کسی نزد وی دروغی می‌گفت، تبسم می‌کرد و می‌فرمود: حرفی است که او می‌گوید و قصد جدی ندارد.

۸- اگر سائلی دست نیاز به سوی او دراز می‌کرد (برای حفظ آبروی او) می‌گفت: مانعی ندارد، باکی نیست.

۹- او طیب سیاری بود که مرهمهای شفا بخش و لوازم مداوا را آماده می‌کرد تا هر جا دلهای بیمار و گوشه‌های ناشنوا ببیند به معالجه آنها پردازد مردم مبتلا را از مرگ معنوی و سقوط روحانی خلاص نماید.

۱۰- (اما با همه اینها) از خوبیهای وی قدردانی نشد. در صورتی که نیکوهای آن حضرت بر قرشی و عرب و عجم جاری بود. چه کسی است که نیکوهایش بر مردم برتر از نیکوهای رسول خدا(ص) به آنان باشد.

ما اهل بیت نیز از خوبیهایمان قدردانی نشد. همچنین از خوبیهای مومنان نیک، قدردانی نمی‌شود.

۱۱- همه مردم مأمور بودند که بگویند: لا اله الا الله (تا با اقرار بر کلمه توحید به حریم اسلام راه یابند).

اما رسول خدا تنها به گفتن این کلمه مأمور نبود. جلالت شأن و رفعت مقام او خطاب دیگری می‌طلبید، به او گفتند: بدان که خدایی جز خدای یکتا نیست بدین ترتیب او مأمور به دانستن شد نه به گفتن.

قال علی (ع): کان اجود الناس کفا و اجرا الناس صدرا و اصدق الناس دلهجه و اوفاهم ذمه و الینهم عریکه و اکرمهم عشره، من راه بدیهه هابه و من خالطه معرفه احبه.... [۱].

۲- ما صافح رسول الله (ص) احدی قط فتزع یده من یده حتی یكون هو الذی ینزع یده و ما فابوضه احد قط فی حاجه او حدیث فانصرف حتی یكون الرجل ینصرف، و ما نازعه احد الحدیث فیسکت حتی یكون هو الذی یسکت و ما رئی مقدما رجله بین یدی جلیس له قط، و لا- عرض له قط امران الا اخذ بالیمن و ما انتصر لنفسه ن مظلمه حتی ینتهک محارم الله فیکون حیثنذ غضبه الله تبارک و تعالی... و ما سئل شیئا قط فقال: لا، و ما رد سائل حاجه قط لا بها او بمیسور من القول، و کان اخف الناس صلاه فی تمام، و کان اقصر الناس خطبه و اقلهم هذرا و کان یعرف بالریح الطیب اذا اقبل. [۲].

۳- ان رسول الله (ص) کان یجعل فص خاتمه فی بطن کفه و کان کثیرا ما ینظر الیه. [۳].

۴- کانت له عنزه فی اسفلها عکاز، یتوکا علیها، و یخرجها فی العیدین یصلی الیها، و کان یجعلها فی السفر قبله، یصلی الیها. [۴].

۵- کان رسول الله (ص) لا یصافح النسا فکان اذا اراد ان یتکلم بالنساء بانا فیه ما، فغمس یده ثم یخرجها ثم یقول: اغمسن ایدیکن فیه فقد باعتک. [۵].

۶- کان رسول الله (ص) یرجل شعره و اکثر ما کان، یرجل شعره بالما و یقول: کفی بالما طیباً للمومن. [۶].

۷- کان رسول الله (ص) اذا کذب عنده الرجل، تبسم و قال: انه لیقول قولاً. [۷].

۸- و کان اذا اتاه السائل، قال: لاعله، لا اعله. [۸].

۹- طیب دوار بطبه قد احکم مراهمه و احمی مواسم یضع ذلك حیث الحاجه الیه من قلوب عمی و آذان صم و السنه بکم متبع بدوائه مواضع الغفله و مواطن الحیره. [۹].

۱۰- کان رسول الله (ص) مکفراً لایشکر معروفه و لقد کان معروفه علی القرشی و العربی و العجمی و من کان اعظم معروفاً من رسول الله (ص) علی هذا الخلق؟ و كذلك نحن اهل البیت مکفرون لایشکر معروفنا و خیار المومنین مکفرون لایشکر معروفهم. [۱۰].

۱۱- کل الناس امرؤ بان یقولوا: لا اله الا الله الا رسول الله (ص) فانه رفع قدره عن ذلك و قیل له: فاعلم انه لا اله الا الله، فامر بالعلم لا بالقول. [۱۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق، ص ۱۴.

[۲] مکارم الاخلاق، ص ۲۰؛ بحار، ج ۱۶، ص ۲۳۷؛ سنن النبی، ص ۴۵.

[۳] سنن النبی، ص ۸۲.

[۴] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۳۵ و ج ۶، ص ۱۲۷.

[۵] سنن النبی، ص ۸۷.

[۶] سنن النبی، ص ۹۱.

[۷] سنن النبی، ص ۷۸.

[۸] سنن النبی، ص ۸۴.

[۹] شرح نهج البلاغه، خطبه ۱۰۷.

[۱۰] بحار، ج ۶، ص ۲۲۳ و ج ۶۷، ص ۲۶۰.

[۱۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۴۲.

سفارش

در اینجا حضرت از من خواست که وی را با دخترش تنها بگذارم. من بیرون رفتم و آن دو با هم خلوت کردند.

رسول خدا(ص) ضمن احوال پرسی از دخترش نظرش را راجع به شوهرش جو یا شد.

فاطمه در پاسخ گفت: البته که او بهترین شوی است. اما زنانی از قریش به دیدنم آمدند و حرفهایی زدند. به من گفتند:

چرا رسول خدا(ص) تو را به مردی که از مال دنیا بی بهره است تزویج نمود؟! حضرت فرمود: دخترم! چنین نیست، نه پدرت و نه

شوهرت هیچ یک فقیر نیستند، گنجینه‌های طلا و نقره زمین بر من عرضه شد و من نخواستم.

دخترم! اگر آنچه که پدرت می‌دانست تو نیز از آن آگاه بودی، دنیا و زینتهای آن در چشمانت زشت می‌نمود.

به خدا قسم در خیر خواهی برای تو کوتاهی نکردم. تو را به همسری کسی دادم که اسلامش از همه پیشتر و علمش از همه بیشتر و

حلمش از همگان بزرگتر است. دخترم! خدای متعال از جمیع اهل زمین، دو کس را برگزیده است که یکی پدر تو و دیگری شوی

تو است.

دخترم! شوهر تو نیکو شوهری است مبادا بر او عصیان کنی.

سپس رسول خدا(ص) مرا صدا زد و به داخل فرا خواند. آنگاه فرمود:

علی! با همسرت مهربان باش، و بر او سخت نگیر و با وی مدارا کن، چه اینکه فاطمه پاره تن من است. آنچه او را برنجاند، مرا نیز برنجاند، و هر چه او را شاد کند مرا نیز شادمان سازد. شما را به خدا می‌سپارم و او را به پشتیبانی شما می‌خوانم.

به خدا قسم تا فاطمه زنده بود، هرگز او را به خشم نیاوردم و هرگز چیزی که بر خلاف میل او بود مرتکب نشدم. فاطمه نیز چنین بود؛ هرگز مرا به خشم نیاورد و از فرمانم رخ نتافت، چون به او مین‌نگریستم دلم آرام می‌گرفت زنگار حزن و اندوه از سینه ام زدوده می‌گشت....

قال علی (ع): و امرنی بالخروج من البيت و خلا بابتته و قال: کیف انت یا بنیه؟ و کیف رایت زوجک؟ قالت له: یا ابا، خیر زوج الا انه دخل علی نسا من قریش و قلن لی: زوجک رسول الله (ص) من فقیر لامال له! فقال لها:

یا بنیه! ما ابوک بفقیر و لقد عرضت علی خزائن الارض من الذهب و الفضة فاخترت ما عند ربی عزوجل یا بنیه! لو تعلمین ما علم ابوک لسمجت الدنيا فی عینیک و الله یا بنیه! ما الوتک نصحا ان زوجتک اقدمهم اسلاما و اکثرهم علما و اعظمهم حلما، یا بنیه! ان اللاه عزوجل اطلع الی الارض اطلاعه فاختر مناهلها رجلین فجعل احدهما اباک و الاخر بعلک، یا بنیه! نعم الزوج زوجک لانعصی له امرا.

ثم صاح بی رسول الله (ص) یا علی! فقلت: لیبیک یا رسول الله (ص)! قال: ادخل بیتک و الطف بزوجتک و ارفق بها فان فاطمه بضعه منی، یولمنی ما یولمها و یسرنی ما یسرهما، استودعکما الله و استخلفه علیکما.

فو الله ما اغضبتها و لا اکرهتها علی امر حتی قبضها الله عزوجل و لا اعصبنی و لا عصت لی امرا و لقد کنت انظر الیها فتکشف عنی الهموم و الاحزان.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۷۲؛ بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۳.

سنت دیرینه

هنگامی که وصیتنامه رسول خدا(ص) را مطالعه کردم دیدم در بخشی از آن چنین نوشته شده است:

ای علی! جز تو کسی در کار غسل و کفن و دفن من شرکت نجوید.

به آن حضرت گفتم: پدر و مادرم به فدایت، آیا انجام دادن آن به تنهایی برایم ممکن است؟!

فرمود: دستور جبرئیل است که از جانب پروردگار آورده است.

پرسیدم: در صورت عجز آیا از کسی کمک بخواهم؟

فرمود: جبرئیل گفته است که:

سنت دیرینه الهی چنان بوده است که پیامبران را جز جانشینان آنان، غسل نمی‌داده اند. اکنون نیز باید تداوم این سنت به دست علی

انجام یابد.... برای انجام دادن غسل من، محتاج به یاری کسی نخواهی شد؛ چه اینکه تو را نیکو یاوران و نیکو برادرانی است!

پرسیدم: پدر و مادرم به فدایت آنها چه کسانی هستند؟

فرمود: جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، ملک الموت و اسماعیل فرشته‌ای که امور آسمان دنیا به او واگذار شده است.

در این هنگام به سجده افتادم و خدا را سپاس گفتم که یاورانی که امین پروردگارند به کمک خواهد فرستاد.
 قال علی (ع): لما قرأت صحیفه وصیه رسول الله (ص) فاذا یا علی! غسلنی و لا یغسلنی غیرک... فقلت لرسول الله (ص) بابی انت و امی انا اقوی علی غسلک و حدی؟ قال: بذات امرنی جبرئیل و بذلتک امره الله تبارک و تعالی....
 فقلت له: فان ام اقو علی غسلک و حدی فاستعین بغیری یكون معی؟
 فقال جبرئیل: یا محمد! قل لعلی لن ربک یا مرک ان تغسل ابن عمک فان هذا السنه، لا یغسل الا نبیا غیر الاوصیا و انما یغسل کل نبی و صیه من بعده... و اعلم یا علی! ان لک علی غسلی اعوانا نعم الاعوان و الاخوان....
 فقلت: یا رسول الله (ص)! من هم بابی انت و امی؟ فقال: جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و ملک الموت و اسماعیل صاحب السما الدنیا، اعوان لک....
 فخررت لله ساجدا و قلت: الحمد لله الذی جعل ای اخوانا و اعوانا هم امنا الله. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۴۶.

سپاه اسامه

پیامبر خدا در واپسین دقایق زندگی به فرماندهی اسامه بن زید بسیج کرد. در آن لشکر از عرب زادگان و تیره اوس و خزرج و کسانی که بیم آن می‌رفت که حضورشان در مدینه موجب فتنه واخلال گردد و با شکستن پیمانی که از آنان بر عهده داشتند و با ساز کردن نغمه‌های مخالف، سبب دشواری در امر خلافت گردند، و نیز از کسانی که به کینه و دشمنی در من می‌نگریستند و داغ کشته شدن پدر یا برادر یا بستگان خود را همچنان در دل داشتند؛ همه آنان را در جیش اسامه گرد آورد (و از آنان خواست تا مدینه را به مقصد شام و نبرد با رومیان ترک کنند)؛ هر که در مدینه بود همراه این لشکر روانه کرد. حتی از مهاجران و انصار و سایر مسلمانان و منافقان و کسانی که به اسلام عقیده (درستی) نداشتند همه را در زیر پرچم اسامه فرا خواند بجز شماری از پاکدلان که همراه من در من در مدینه نگاه داشت، بقیه را به خروج از مدینه فرمان داد.

(با این تدبیر) شهر از اغیار خالی می‌گشت و سخن ناهنجار از زبانی شنیده نمی‌شد و مقدمات کار خلافت و زمامداری رعیت، بدون حضور کژاندیشان و بدخواهان برگزار می‌گشت و دیگر پس از فیصله دادن کارها، کسی به خود اجازه مخالفت نمی‌داد.
 آخرین کلامی که درباره کار امت از زبان مبارک پیامبر خدا(ص) شنیده شد این بود که می‌گفت: هر چه زودتر لشکر اسامه را حرکت دهید. هیچ یک از افراد زیر پرچم (در هر شرایط) حق بازگشت ندارد و دستور اکید در این باره صادر فرمود و تا آنجا که ممکن بود در اجرای این دستور تأکید کرد.

(اما با این همه) پس از وفات رسول خدا(ص) من ناگهان دیدم که عده‌ای از افرادی که می‌بایست در اردوگاه اسامه و در میان سپاه او باشند، از دستور فرماندهی سرپیچی کردند و مراکز نظامی خود را ترک نموده و فرمان پیامبر خدا(ص) را که فرموده بود: ملازم رکاب فرمانده خود باشند و با پرچم او به هر جا که می‌رود همراه باشند، زیر پا گذاشته و فرمانده خود را در اردوگاه رها ساخته و سواره و تابان به مدینه اسب تاختند تا به مقصدی که در دل داشتند نایل گردند و رشته پیمانی که خدا و رسولش بر عهده آنان نهاده بود از هم بگسلند و پیمانی را که برای من گرفته شده بود بشکنند و به زور هو و جنجال بر یک شخص اتفاق نمایند.
 (آری) آنان چنین کردند بدون آنکه حتی با کسی از فرزندان عبدالمطلب مشورت کنند و از آنان نظرخواهی نمایند و یا لاقلاً از من، در اقاله و پس گرفتن بیعتی که بر عهده داشتند، کلامی به میان آورند.

آن روز من سرگرم تجهیز بدن مطهر رسول گرامی (ص) بودم و از آنچه پیرامونم می‌گذشت غافل بودم؛ چرا که معتقد بودم از هر کاری مهمتر، تجهیز و برگزاری مراسم دفن و کفن رسول خدا(ص) است. آها از این فرصت استفاده کردند و نقشه خود را عملی ساختند. این رفتار آنان، آنهم در شرایطی که من زیر فشار مصیبتی آنچنان و ابتلای ماتمی به آن عظمت قرار داشتم و کسی را از دست داده بودم که بجز خدا هیچ تسلی بخشی برای آن متصور نیست، بسان نمکی بود که بر زخم دلم پاشیده می‌شد. ولی من دامن خبر و شکیبایی را رها نکردم و بر این مصیبتی که بسیار زود و در پی مصیبت فقدان رسول خدا(ص) پیش آمد، ایستادگی کردم.

قال علی (ع)...: ثم امر رسول الله بتوجيه الجيش الذي وجهه مع اسامه بن زيد، عند الذي احدث الله به من المرض الذي توفاه فيه، فلم يدع النبي احدا من افنا العرب ولا من الاوس والخزرج وغيرهم من سائر الناس ممن يخاف على نقضه و منازعته ولا احدا ممن يراني بعين البغضاء، ممن قد وترته تقتل ابیه او اخیه او حمیمه الا وجهه فی ذلك الجيش ولا من المهاجرین و الانصار و المسلمین و غیرهم و المولقه قلوبهم و المنافقین لتصفو قلوب من بقی معی بحضرتہ و لئلا یقول قائل شیئا مما الرهه و لا یدفعنی دافع عن الولاية و القيام بامر رعیتہ من بعده ثم کان آخر ما تکلم به فی شی من امر امته؛ ان یمضی. جيش اسامه و لا یتخلف عنه احد ممن انهض معه و تقدم فی ذلك اشد التقدم و اعز فيه ابلغ الاعاز و اکد فيه اکثر التاکید.

فلم اشعر بعد ان قبض النبي الا برجال من بعث اسامه بن زيد و اهل عسکره قد ترکوا مراکزهم و اخلوا مواضعهم و خالفوا امر رسول الله (ص) فیما انهضهم له و امرهم به و تقدم اليهم من ملازمه اميرهم و السير معه تحت لوائه حتى ینفذ لوجهه الذي انفذه اليه فخلفوا اميرهم مقيما فی عسکره و اقبلوا یتبادرون علی الخيل ركضا الى حل عقده عقدها الله عزوجا و رسوله لی فی اعناقهم فحلوها و عاهدوا الله و رسوله فنكثوه و عقدوا لانفسهم عقدا ضجت به اصواتهم و اختصت به آراوهم من غير مناظره لاحد منا بنی عبدالمطلب او مشارکه فی رای او استقاله اما فی اعناقهم من بيعتی. فعلوا ذلك و انا برسول الله مشغول و بتجهيزه عن سائر الاشيا مصدود فانه کان اهمها و احق ما بدی به منها.

فکان هذا یا اخا اليهود اقرح ما ورد علی قلبی مع الذي انا فيه من عظیم الرزیه و فاجع المصیبه و فقد من لاخلف منه الا الله تبارک و تعالی. فصبرت علیها اذ اتت بعد اختها علی تقاربها و سرعه اتصالها. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۲۳؛ اختصاص، ص ۱۷۰؛ بحار، ج ۲۸، ص ۲۰۶.

سه روز دیگر دو نفر جنازه‌ای را می‌آورند

اصبغ بن نباته از یاران باوفای حضرت علی علیه السلام است، او می‌گوید: امیرالمؤمنین در زمین نجف نشسته بود که به اطرافیان خود فرمود:

چه کسی آنچه من می‌بینم می‌بیند؟ مردم گفتند، ای چشم بینای خدا در میان بندگان خدا چه می‌بینی؟ فرمود:

شتری را می‌بینم که جنازه‌ای را می‌آورد و دو مرد که یکی از عقب و دیگری از جلو آن حیوان را حرکت می‌دهند و بعد از سه روز به نزد شما خواهند آمد!

بعد از سه روز همچنانکه حضرت خبر داده بود وارد شدند و پس از تحیت حضرت فرمود: شما کیستید؟ از کجا می‌آئید و این جنازه کیست؟ و برای چه آمده‌اید؟

گفتند: ما اهل یمن هستیم، و این جنازه پدر ماست، هنگام مرگ وصیت کرد که پس از غسل و کفن و نماز، مرا بر شترم بگذارید و

در عراق در نيزار کوفه (نجف) به خاک سپاريد.

حضرت فرمود: آيا از او پرسيديد چرا؟ گفتند: آري، جواب داد: چون در آن مکان مردی به خاک سپرده می‌شود که اگر روز قيامت برای تمام اهل محشر شفاعت کند پذيرفته خواهد شد!
در این هنگام حضرت علی علیه‌السلام از جا برخاست و فرمود: راست گفت، به خدا قسم که منم آن مرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۵۷.

سفری که بازگشت نداشت

امیرالمومنین علیه‌السلام وارد مسجد گردید، ناگهان جوانی گریه کنان در حالی که گروهی او را تسلی می‌دادند، جلوی آن حضرت آمد.

امام علیه‌السلام به جوان فرمود: چرا گریه می‌کنی؟

جوان: یا امیرالمومنین! سبب گریه‌ام حکمی است که شریح قاضی درباره‌ام نموده، که نمی‌دانم بر چه مبنایی استوار است؛ و داستان خود را چنین شرح داد: پدرم با این جماعت به سفر رفته و اموال زیادی به همراه داشته و اینها از سفر بازگشته و پدرم با ایشان نیامده است، حال او را از آنان می‌پرسم، می‌گویند: مرده است. از اموال و دارایی او می‌پرسم، می‌گویند: مالی از خود برجای نگذاشته است. ایشان را به نزد شریح برده‌ام و او با سوگندی آنان را آزاد کرده، با این که می‌دانم پدرم اموال و کالای زیادی به همراه داشته است.

امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود: زود به نزد شریح برگردید تا خودم در کار این جوان تحقیق کنم، آنان برگشتند و آن حضرت نیز نزد شریح آمده به وی فرمود: چگونه بین ایشان حکم کرده‌ای؟

شریح: یا امیرالمومنین! این جوان مدعی بود که پدرش با این گروه به سفر رفته و اموال زیادی با او بوده و پدرش با ایشان از سفر بازنگشته است. و چون از حالش جويا شده، به وی گفته‌اند: پدرش مرده است. و من به جوان گفتم: آيا بر ادعای خود گواه داری؟ گفت نه، پس این گروه منکر را قسم دادم و آزاد شدند.

امیرالمومنین علیه‌السلام به شریح فرمود: بسیار متأسفم که در مثل چنین قضیه‌ای این گونه حکم می‌کنی!؟

شریح: پس حکم آن چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند اکنون چنان بین آنان داوری کنم که پیش از من جز داود پیغمبر کسی به آن حکم نکرده باشد.

ای قنبر! ماموران انتظامی را حاضر کن! قنبر آنان را آورد. آن حضرت هر ماموری را بر یک نفر از آنان موکل ساخت و آنگاه به صورت‌هایشان خیره شد و فرمود: چه می‌گویید آیا خیال می‌کنید که من از جنایتی که بر پدر این جوان آگاه نیستم؟! و اگر اطلاع نداشتی باشم نادانم. سپس به ماموران فرمود: صورت‌هایشان را ببوشانید و آنان را از یکدیگر جدا سازید پس هر یک را در کنار ستونی از مسجد نشانند در حالی که سر و صورتشان با جامه‌هایشان پوشیده شده بود، آنگاه امام علیه‌السلام منشی خود، عبدالله بن ابی‌رافع را به حضور طلبیده به او فرمود: قلم و کاغذ بیاور! و خود در مجلس قضاوت نشست و مردم نیز مقابلش نشستند. و آن حضرت علیه‌السلام به مردم فرمود: هر وقت من تکبیر گفتن شما نیز تکبیر بگویید و سپس مردم را از مجلس قضاوت بیرون نمو و یکی از آن گروه را طلبیده مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرد و به عبدالله بن ابی‌رافع فرمود: اقرار این مرد را بنویس و به باز

پرسی او پرداخت و پرسید: در چه روزی شما و پدر این جوان از خانه‌هایتان خارج شدید؟

در فلان روز.

در چه ماهی؟

در فلان ماه.

در چه سالی؟

در فلان سال.

در کجا بودید که پدر این جوان مرد؟

در فلان محل.

در خانه چه کسی؟

در خانه فلان.

به چه بیماری؟

با فلان بیماری.

مرضش چند روزی طول کشید؟

فلان مدت.

در چه روزی مرد؛ چه کسی او را غسل داده کفن نمود و پارچه کفنش چه بود و چه کسی بر او نماز گزارد و چه کسی با او وارد

قبر گردید؟

و چون بازجوئی کاملی از او به عمل آورد صدایش به تکبیر بلند شد، و مردم همگی تکبیر گفتند، سایرین که صدای تکبیرها را شنیدند یقین کردند که آن یکی سر خود و دیگران را فاش ساخته است، آن حضرت علیه‌السلام دستور داد مجدداً سر و صورت او را پوشانده وی را به زندان ببرند.

سپس دیگری را به حضور طلبیده مقابل خود نشانید و صورتش را باز کرده به وی فرمود: آیا تصور می‌کنی که من از جنایت و خیانت شما اطلاعی ندارم؟

در این هنگام که مرد شک نداشت که نفر اول نزد آن حضرت به ماجرا اعتراف کرده چاره‌ای جز اقرار به گناه خویش و تقریر داستان ندید و عرضه داشت: یا امیرالمومنین! من هم یک نفر از آن جماعت بوده و به کشتن پدر جوان، تمایلی نداشتم؛ و این گونه به تقصیر خود اعتراف نمود.

پس امام علیه‌السلام تمام شهود را پیش خوانده یکی پس از دیگری به کشتن پدر جوان و تصرف اموال او اقرار کردند، و آنگاه مرد اول هم که اقرار نکرده بود اعتراف نمود، و آن حضرت علیه‌السلام آنان را عهده‌دار خونبها و اموال پدر جوان گردانید. در این موقع که خواستند مال مقتول را پردازند باز هم اختلافی شدید بین جوان و آنان در گرفت و هر کدام مبلغی را ادعا می‌کرد، پس امیرالمومنین انگشتر خود و انگشترهای آنان را گرفت و فرمود: آنها را مخلوط کنید و هر کدامتان که انگشتر مرا بیرون آورد در ادعایش راست گفته است؛ زیرا انگشتر من سهم خداست و سهم خدا به واقع اصابت می‌کند.

پس از فیصله و اتمام قضیه شریح گفت: یا امیرالمومنین! حکم داوود پیغمبر چه بوده است؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: داوود از کوچه‌ای می‌گذشت، اتفاقاً به چند کودک برخورد نمود که سرگرم بازی بودند، و شنید کودکی را به نام مات الدین؛ مرد دین صدا می‌زنند، داوود کودک را به نزد خود فراخواند و به آن پسر گفت: نام تو چیست؟ گفت: مات الدین.

داوود گفت: چه کسی این نام را برای تو معین کرده؟

گفت: پدرم.

داوود پسر را به نزد مادرش برده پرسید ای زن! اسم فرزندت چیست؟

گفت: مات الدین.

داوود: چه کسی این نام را بر او نهاده است؟

زن: پدرش.

داوود: به چه مناسبت؟

زن: زمانی که این فرزند را در شکم داشتم، پدرش با گروهی به سفر رفت، ولی با آنان بازنگشت، احوالش را از ایشان جویا شدم گفتند: مرده. گفتم: اموالش چطور شده؟ گفتند: چیزی از خود برجای نهاده! گفتم: پس هیچ وصیت و سفارشی برای ما به شما نکرد؟ گفتند: چرا تنها یک وصیت نمود، وی می‌دانست که تو بارداری، سفارش نمود به تو بگوییم فرزندت پسر باشد یا دختر، نامش را مات الدین بگذاری.

داوود گفت: آیا همسرهای شوهرت مرده‌اند یا زنده؟

گفت: زنده.

گفت: مرا به خانه‌هایشان راهنمایی کن.

زن، داوود را به خانه‌های آنان برد، داوود همه آنان را گردآورده به همان ترتیب از ایشان بازجویی نمود و چون جنایت ایشان برملا گردید خونبها و مال مقتول را بر عهده آنان گذاشت و به زن گفت: حالا نام پسرت را عاش الدین؛ زنده است دین بگذار. [۱].
و همین خبر را کلینی (ره) نیز به اسنادی دیگر از اصیغ بن نباته نقل کرده که می‌گوید: امیرالمومنین علیه‌السلام در قضیه چنان قضاوت شگفت‌انگیزی نمود که هرگز مانند آن را نشنیده‌ام و سپس همین داستان را نقل نموده تا آنجا که می‌گوید: امام علیه‌السلام با آن گروه به نزد شریح برگشتند و آن حضرت این مثل معروف را برای شریح می‌خواند:

اوردها سعد و سعد مشتمل

یا سعد ما تروی علی هذا الابل

مردی به نام سعد، شتران خود را برای آب دادن وارد رودخانه کرده در حالی که خود را در میان لباسش پیچانده بود؛ ای سعد! با این وضع نخواهی توانست شتران را آب دهی. کنایه از این که لازم بود شریح در اطراف قضیه، تحقیق زیادتری نموده و به قضاوتی ظاهری و پوشالی اکتفا نکند. [۲].

و مضمون این خبر را عامه نیز نقل کرده‌اند، چنانچه صاحب مناقب [۳] از زمخشری در مستقصی و ابن مهدی در نزهه از ابن سیرین آن را نقل کرده‌اند.

آری، از اخباری که تا اینجا نقل گردید معلوم شد که آن حضرت علیه‌السلام هم مانند سلیمان پیغمبر داوری نموده (که در آخر داستان سوم از فصل اول ذکر شد) و هم مثل دانیال پیغمبر و در این خبر نیز همچون داوود پیغمبر.

و به همین جهت بوده که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله در اخبار زیادی آن حضرت علیه‌السلام را به پیامبران تشبیه کرده است، و چه زیبا سروده شاعر پارسی زبان:

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری.

- [۱] فروع کافی، کتاب الدیات، باب النوادر، حدیث ۸. تهذیب، باب الزیادات فی القضاة و الاحکام، حدیث ۸۲. من لا یحضر، ابواب القضاة و الاحکام، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۱۱.
- [۲] کنایات جرجانی، ص ۹۷.
- [۳] مناقب سروی، ج ۱، ص ۵۰۶، قضاة علیه السلام فی خلافته.

سوختن با آبگوشت

مردی با ریختن دیگی پر از آبگوشت داغ سر مردی را سوزاند به طوری که موی سرش ریخت. نزاع به نزد امیرالمومنین علیه السلام بردند. آن حضرت علیه السلام مرد جانی را تا یک سال حبس کرد ولی موی سر مجنی علیه نروئید، پس فرمود: جانی دیه سرش را به او بپردازد. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] من لا یحضر، کتاب الدیات، باب ۴۱، ما یجب فیمن صب علی راسه، حدیث ۲.

سوال ابن کوا

ابن کوا از حضرت امیر علیه السلام پرسید؛ آیا خداوند پیش از حضرت موسی علیه السلام با کسی از مردم سخن گفته است؟ علی علیه السلام به او فرمود: بله، خداوند با همه کس از خوب و بد سخن گفته و آنان نیز به او پاسخ داده‌اند، این جواب بر ابن کوا گران آمده و معنایش را نفهمید. پس گفت: چطور خدا با همه سخن گفته و آنان نیز به او پاسخ گفته‌اند؟ امام علیه السلام به وی فرمود: آیا قرآن نخوانده‌ای که خداوند به پیامبرش می‌فرماید: (واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم و اشهدهم علی انفسهم الست بریکم قالوا بلی). یاد کن ای پیامبر! زمانی را که بیرون آورد پروردگار تو از فرزندان آدم از پشت‌های ایشان یعنی از صلابتشان نسل ایشان را و گواه گردانید آنها را بر خودشان و به آنان گفت: آیا پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، تو پروردگار ما هستی. پس بنابراین خداوند با تمام بنی آدم سخن گفته و ایشان نیز به او جواب داده‌اند. و در جای دیگر دارد که آنان در (عالم ذر) به خدای خود پاسخ مثبت گفته و خداوند به ایشان فرموده: منم خدای یگانه، و منم بخشنده و مهربان. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] خصائص، سید رضی، ص ۶۳.

سوره هود

از امیرالمومنین علیه السلام پرسیدند؛ آیا در قرآن مجید سوره‌ای هست که بیان کننده اسم خودش باشد؟ فرمود: آری، سوره هود که خداوند در آن می‌فرماید: مامن دابه الا هو اخذ بناصیتها [۱] زیرا وقتی که لفظ هو ناصیه یعنی حرف اول دابه را با خود بگیرد هود می‌شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره هود، آیه ۵۵.

[۲] این را از بعضی شنیدم (محمدتقی شوشتری).

ساعتی که نه از شب است و نه از روز

از علی علیه‌السلام پرسیدند؛ کدام ساعت است که نه از شب است و نه از روز؟
فرمود: ساعت قبل از طلوع آفتاب. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی خلافته.

سوالات کعب الاحبار

کعب الاحبار از حضرت امیر علیه‌السلام پرسید؛ کیست که پدر نداشته؟

کیست که اهل و عشیره نداشته؟

کیست که قبله‌ای نداشته؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: کسی که پدر نداشته عیسی علیه‌السلام است؛ کسی که عشیره نداشته آدم است؛ کسی که قبله‌ای ندارد، خانه کعبه است که خودش قبله است.

امیرالمومنین علیه‌السلام به او فرمود: هنوز هم بپرس!

کعب الاحبار: آن سه موجود زنده کدامند که در رحمی نبوده و از بدنی بیرون نیامده‌اند؟

امام علی علیه‌السلام فرمود: عصای موسی، ماده شتر ثمود، و قوچ ابراهیم.

علی علیه‌السلام هنوز هم بپرس!

کعب الاحبار: تنها یک سوال مانده که اگر به آن پاسخ دهی تو خودت هستی.

امیرالمومنین علیه‌السلام: بپرس!

کعب الاحبار: کدام قبر بوده که صاحبش را گردش داده است؟

علی علیه‌السلام آن ماهی بود که به فرمان خداوند یونس را در شکم خود فرو برد و در دریاها گردش می‌داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصائص، سید رضی، ص ۹۰ (جوابات المسائل).

سوالات ابن کوا

ابن کوا عرض کرد: یا امیرالمومنین! مرا خبر ده از بینای در شب و روز و بینای در روز و بینای در شب؟

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: از چیزی بپرس که تو را به کار آید. و رها کن آنچه را که به درد نمی‌خورد. و آنگاه به وی فرمود: بینای در شب و روز کسی است که به پیامبران گذشته ایمان داشته و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را درک نموده و به او نیز ایمان آورده است. و بینای در روز، کسی است که به پیامبران سابق ایمان نداشته، و پیامبر خاتم را ادراک کرده و به او ایمان

آورده است؛ و بینای در شب کسی است که به پیامبران سابق ایمان داشته و پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را درک نموده و به او ایمان نیاورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۴۰ ص ۲۸۳. مصداق فرمایش آن حضرت (ع) در نوع اول صرمه بن ابی انس است که از قبیله بنی النجار و از انصار بوده، او در زمان جاهلیت از بت پرستی و شرک رو گردان شده و می گفت فقط، پروردگار ابراهیم را می پرستم. و هنگامی که پیامبر گرامی (ص) مبعوث به رسالت گردید صرمه اسلام آورد و از مسلمانان واقعی محسوب گردید. و از قسم دوم بیشتر صحابه و مسلمانان صدر اسلام بوده اند. و از نوع سوم امیه بن صلت بوده که در زمان جاهلیت از بت پرستی کناره گرفته و نوید رسالت پیامبر اسلام را از کتابهای آسمانی خوانده و مردم را به آن خبر می داد، و چون نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله را شنید از روی عداوت و حسادت منکر گردید (محمد تقی شوشتری). معارف این قتیبه، ص ۳۶.

سوالات یهودی

مردی یهودی از حضرت امیر علیه السلام پرسید؛ مرا آگاه کن از چیزی که برای خدا نیست و چیزی که نزد خدا نیست، و چیزی که خدا نمی داند.

آن حضرت علیه السلام به وی فرمود: آنچه را که خدا نمی داند گفتار شما یهود است که می گوئید عزیر پسر خداست و خدا برای خود پسری سراغ ندارد.

و اما آنچه را که برای خدا نیست شریک است و آنچه که نزد خدا نیست ستم بر بندگان است.

یهودی گفت: گواهی می دهم که خدا یکتا و یگانه است، و محمد فرستاده اوست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] توحید، صدوق، باب القضاء، ص ۲۷۱.

سوالات راس الجالوت

راس الجالوت از ابوبکر سوالاتی نمود، ابوبکر پاسخش را ندانست. او سوالاتش را از حضرت امیر علیه السلام پرسش نموده گفت: اصل و اساس تمام موجودات چیست؟

فرمود: آب است؛ زیرا خداوند می فرماید: وجعلنا من الماء کل شیء حی؛ و قرار دادیم از آب هر موجود زنده را. کدام دو جماد بودند که سخن گفتند؟

آسمان و زمین [۱] آن دو چیز کدامند که زیاد می شوند و کم نمی گردند و مردم آنها را نمی بینند؟ شب و روز.

کدام آب بود که نه از زمین و نه از آسمان؟

آبی بود که سلیمان برای بلقیس، فرستاد، که عرق اسبانی بود که در میدان تاخته بودند.

چه چیز است که با نداشتن روح تنفس می کند؟

الصبح اذا تنفس؛ [۲] سوگند به صبح! آنکه که تنفس کند (طلوع نماید).

چه چیز است که زیاد و کم می‌شود؟

قرص ماه است.

چه چیز است که نه زیاد می‌شود و نه کم؟

دریاست.

چه چیز است که کم می‌شود ولی زیاد نمی‌گردد؟

عمر است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] قالتا اتینا طائعین.

[۲] سوره تکویر، آیه ۱۷.

[۳] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد ابی بکر.

سوالات گروهی از یهود

گروهی از یهود نزد عمر آمده به او گفتند: تو والی و حاکم پس از پیامبران هستی و ما نزد تو آمده ایم تا مطالبی را از تو بپرسیم که اگر صحیح به ما پاسخ گویی به تو ایمان آورده از تو پیروی خواهیم نمود. عمر گفت: بپرسید! گفتند: ما را آنگاه کن از قفلهای آسمانهای هفتگانه و کلیدهای آنها. و از کسی که قوم خود را انذار نموده و نه پری بود و نه آدمی، و از پنج چیزی که در رحمی آفریده نشده‌اند، و از یک و دو و سه و چهار و پنج و شش و هفت و هشت و نه و ده و یازده و دوازده.

عمر ساعتی در فکر شد و آنگاه به آنان گفت: چیزی از عمر بن خطاب پرسیده‌اید که به آن آگاهی ندارد، ولی پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را از این مطالبی که پرسیده‌اید خبر خواهد داد. پس نماینده‌ای به نزد آن حضرت فرستاده او را به نزد خود فراخواند، و چون آمد عمر جریان را خدمتش عرضه داشت، امیرالمومنین علیه‌السلام به یهودیان رو کرده و فرمود: مسائلتان را بر من عرضه بدارید، آنان همان سوالات یاد شده را مطرح کردند.

امام فرمود: آیا غیر از اینها هم سوالاتی دارید؟

گفتند: نه ای پدر شبیر و شبر! امیرالمومنین علیه‌السلام به آنان فرمود: اما قفلهای آسمانها شرک و ورزیدن به خدا است و کلیدهای آنها گفتار لا اله الا الله است.

و اما آن کسی که قوم خود را ترسانده و نه پری بوده و نه انسی، مورچه سلیمان است.

و اما آن پنج موجود زنده‌ای که در رحمی آفریده نشده‌اند آدم و حوا و عصای موسی و ناقه صالح، و قوچ ابراهیم است.

و اما یک، خدای یگانه است که او را شریکی نیست.

و اما دو؛ آدم و حواست.

و اما سه؛ جبرئیل و میکائیل و اسرافیل است.

و اما چهار؛ تورات و انجیل و زبور و قرآن است.

و اما پنج؛ نمازهای پنجگانه واجب است.

و اما شش؛ قول خدای تعالی است: (و لقد خلقنا السموات و الارض و ما بینهما فی سته ایام)؛ [۱] بتحقیق آفریدیم آسمانها و زمین را

و آنچه که در بین آنهاست در شش روز.
 و اما هفت؛ قول خدای تعالی است: و بنینا فوقکم سبعا شدادا؛ [۲].
 و بنا نهادیم بر بالای شما هفت آسمان محکم.
 و اما هشت؛ قول خدای عزوجل است: و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه؛ و عرش پروردگارت را آن روز هشت ملک
 بگیرند. [۳].
 و اما نه؛ آیاتی است که بر موسی نازل شده.
 و اما ده؛ قول خدای عزوجل است: (و واعدنا موسی ثلاثین ليله و اتمناها بعشر)؛ [۴] و با موسی سی شب وعده و قرار نهادیم، چون
 پایان یافت ده شب دیگر بر آن افزودیم.
 و اما یازده؛ گفتار یوسف است به پدرش: انی رایت احد عشر کوکبا...؛ [۵] من در عالم خواب یازده ستاره دیدم و....
 و اما دوازده؛ قول خدای عزوجل است به موسی: (فاضرب بعصاک الحجر فانفجرت منه اثنتا عشرة عینا)؛ [۶] عصای خود را بر سنگ
 زن، پس دوازده چشمه آب از آن سنگ بیرون آمد.
 در این موقع یهودیان گفتند: گواهی می‌دهیم که نیست خدای غیر از خدا، این که محمد صلی الله علیه و آله فرستاده اوست و تو
 پسر عم رسول خدایی، و آنگاه به عمر گفتند: به خدا سوگند! او سزاوارتر است به این مقام از تو. [۷].

پی نوشت ها:

- [۱] سوره ق، آیه ۳۷.
- [۲] سوره نبا، آیه ۱۲.
- [۳] سوره الحاقه، آیه ۱۷.
- [۴] سوره اعراف، آیه ۱۴۱.
- [۵] سوره یوسف، آیه ۳.
- [۶] سوره بقره آیه ۵۹.
- [۷] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی عهد الثانی.

سوالات قیصر

از جمله پاسخهای حضرت امیر به سوالات قیصر که کتبا از عمر پرسیده و او پاسخش را ندانسته و از آن حضرت (ع) کمک خواسته
 بود. این چندتا است:

(چیزی که از هر طرف، دهان است آتش است؛ و چیزی که همه‌اش پاست، آب است؛ و چیزی که همه‌اش چشم است، آفتاب
 است؛ و چیزی که همه‌اش بال است باد است؛ تا اینکه فرمود چیزی که تنها یک بار از جای خود کوچ نمود کوه طور است،
 هنگامی که بنی اسرائیل نافرمانی پروردگار نمودند؛ و کوه طور بین بنی اسرائیل و سرزمین مقدس واقع شده، پس خداوند قطعه‌ای
 از آن جدا نموده برایش دو بال از نور قرار داده بر بالای سر آنان قرار گرفت، که خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: (و اذ نتقنا
 الجبل فوقهم کانه ظلّه و ظنوا انه واقع بهم). [۱].

و به یاد آرند یهودان آنگاه که بر اسلافشان کوه طور! مانند قطعه ابر بر فراز آنها برانگیختیم که پنداشتند فرو خواهد افتاد بر آنها.
 و اما درختی که صد سال راه سایه آن طول دارد، درخت طوبی است، و آن سدره المنتهی است در آسمان هفتم که اعمال بنی آدم

به آن منتهی می شود و از درختان بهشتی است، و هیچ قصر و خانه‌ای در بهشت نیست مگر این که شاخه‌ای از درخت طوبی در میان آن آویزان است، و مانند آن در دنیا خورشید است که اصل آن یکی بوده و نور آن در همه جاست. و اما درختی که بدون آبیاری روییده شده، درخت یونس است که آن از معجزات اوست و خداوند می فرماید: وابتنا علیه شجره من یقظین؛ [۲] و رویانیدیم بر بالای یونس، درختی از کدو.

و اما خوراک بهشتیان، مانند آن در دنیا جنین است در شکم مادر که از راه ناف، تغذیه نموده و چیزی از او دفع نمی شود. و اما اجتماع غذاهای رنگارنگ در یک ظرف برای بهشتیان؛ مانند آن در دنیا مثل تخم است که در آن دو رنگ مختلف سفید و زرد وجود داشته و با هم مخلوط نمی شوند.

و اما دختر جوانی که از میان سیب خارج می شود، مثل آن در دنیا کرم است که سالم از میان سیب بیرون می آید. [۳]. به همین مناسبت نقل می شود: تنوخی در کتاب نشوار المحاضره [۴] در باب اصابت‌های منجمین؛ از پدرش نقل کرده که می گوید: روزی نزد موفق بودم که او ابومعشر و منجم دیگری را که نامش را گفته و من فراموش کرده‌ام به نزد خود فراخواند و سیبی در آستین گرفت و از آنان پرسید چه چیز در آستین دارم؟

منجم دیگر پس از نگاه در اسطرلاب و گرفتن طالع و مقداری فکر، گفت: از میوه‌هاست، و ابومعشر گفت: از جنس حیوان است. موفق به آن دیگری گفت: درست گفתי و به ابومعشر گفت: خطا کردی و سیب را از آستینش بیرون انداخت. ابومعشر در شگفت شده مجدداً ساعتی در اسطرلاب نظر افکنده و آنگاه سیب را برداشته آن را قاچ نمود ناگهان دید درون آن کرم است پس گفت: منم ابومعشر.

موفق از این صحت حدس آنان تعجب نموده برای هر دو دستور جایزه داد.

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۱۷۰.

[۲] سوره صافات آیه ۱۴۶.

[۳] تذکره سبط بن جوزی، ص ۸۵.

[۴] نشواره المحاضره، ج ۲، ص ۱۷۱ (چاپ بیروت).

ستمگران

روزی در زمان خلافت عثمان حدیفه به حضرت امیر علیه السلام گفت: یا علی! پس از گذشت سالیانی دیشب معنا و مفهوم گفتار شما را که در حره به من گفتید: چگونه خواهی بود ای حدیفه! زمانی که چند عین بر یک عین ستم کنند در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله میان ما نباشد فهمیدم، که دیدم عتیق (ابوبکر) و پس از او عمر که اول نامشان عین است در تصدی خلافت بر شما پیشی گرفتند.

امام علیه السلام به وی فرمود: فراموش کردی عبدالرحمن بن عوف را که سهمی بزرگ در خلافت عثمان داشت و در روایتی آمده که فرمود: و بزودی عمر و بن عاص با معاویه فرزند زن جگرخوار بر آنان اضافه خواهد شد که اینها عین‌هایی هستند که در ظلم و ستم بر من دست به دست هم دادند. [۱].

آری، و از پاسخهای آن حضرت علیه السلام در این زمینه، علم مسائل لغزی و معمایی پدید آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۲۵، فی اخباره (ع) بالغیب.

سرزمین بصره

سید رضی (ره) در نهج البلاغه آورده: حضرت علی علیه السلام در مذمت اهل بصره به آنان فرمود: ارضکم قریبه من الماء بعیده من السماء؛ زمین شما به آب نزدیک است و از آسمان دور [۱] ابن ابی الحدید در بیان تفسیر جمله اول گفته: زمین بصره به آب دریا بسیار نزدیک می‌باشد و به همین جهت در اثر طغیان آب فارس دوبار غرق شده، یک بار در زمان القادر بالله و دفعه دیگر در زمان القائم بامرالله.

چنانچه آن حضرت در ضمن اخبار غیبیه به آن خیر داده است که می‌فرماید: شهر بصره غرق خواهد شد و مسجدش مانند سینه کشتی خواهد ماند، پس همان گونه شد که امام فرموده بود.

و نیز آورده: معنای دوری بصره از آسمان این است که به وسیله رصدها و آلات نجومی دیده شده که دورترین نقاط معموره روی زمین از دایره نصف النهار ابله می‌باشد، که در نواحی بصره واقع است. و سپس می‌گوید: بیان این نکات دقیق از خصائص امیرالمومنین علیه السلام است؛ زیرا از موضوعاتی خبر داده که عرب به آن آشنایی نداشته و جز دانشمندان محقق کسی به آن پی نمی‌برد، و این از اسرار و غرایب بدیعه آن حضرت علیه السلام می‌باشد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۳.

[۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۸۹.

سوگند دادن لال

از امیرالمومنین علیه السلام از کیفیت سوگند دادن شخص گنگ پرسش نمودند؛ آن حضرت علیه السلام فرمود: سپاس خدای را که مرا از دنیا نبرد تا این که تمام نیازهای مردم را برایشان برطرف سازم. آنگاه فرمود: برایم قرآنی بیاورید! چون آوردند به مرد گنگ رو کرده و فرمود: این چیست؟

مرد گنگ سر به سوی آسمان بلند کرده و فهماند که آن قرآن است.

سپس امام علیه السلام فرمود: ولی او را حاضر کنید! برادرش را آوردند، امام آن مرد را در کنار برادر گنگ خود نشانید و پس از آن فرمود: ای قنبر! برایم قلم و کاغذ بیاور، قنبر قلم و کاغذ آورد. پس به برادر گنگ فرمود: به برادرت بگو که قاضی بین تو خصمت علی علیه السلام است، مرد موضوع را به برادر خود فهماند، در این موقع آن حضرت علیه السلام دعایی مشتمل بر براءت ذمه گنگ نوشت و آن را با آب شست و به وی فرمود: آب را بیاشامد، ولی مرد گنگ از نوشیدن آب امتناع ورزید، پس امام علیه السلام او را به پرداخت دین ملزم گرداند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۶، ص ۳۱۹، حدیث ۸۶.

سوگند دادن ظالم

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: اگر بخواهید شخص ستمگری را سوگند دهید به او بگویید از حول و قوه خدا بیزار می‌شوید که اگر سوگندش دروغ باشد زود به عقوبت خواهد رسید، ولی اگر بگویید سوگند به خدای یگانه در عقوبت‌ش تعجیل نخواهد شد؛ زیرا به یگانگی خداوند اعتراف نموده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت ۲۵۳.

سوگند مشکل

مردی را که سوگند یاد کرده بود، که اگر در روز ماه رمضان با همسرش آمیزش نکند او سه طلاقه باشد، نزد امیرالمومنین آوردند، حضرت فرمود: او را به سفر ببرد و به سوگندش وفا کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اذکیا، ابن جوزی، ص ۲۵، الباب الثامن.

سفر حج

فرمود: هرگاه کسی از شما بخواهد حج برود خودش در تهیه مقدمات سفرش اقدام نماید؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ولو ارادوا الخروج لا عدوا له عده؛ [۱] اگر آنان اراده خروج داشتند برای آنان ساز و برگی آماده می‌کردند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه آیه ۴۵.

[۲] تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۲۲۵.

سرزمین کربلا

ابوجحیفه، می‌گوید: عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و از او جریانی را که دیده بود سوال نمود و من گفتارشان را می‌شنیدم، سعید گفت: مخنف بن سلیم مرا به نزد علی علیه‌السلام فرستاد و من در کربلا خدمت آن حضرت رسیدم پس دیدم با دست به زمین کربلا اشاره نموده و می‌فرماید: اینجاست، اینجاست.

مردی به آن حضرت گفت: یا امیرالمومنین اینجا چه می‌شود؟

فرمود: اینجا بارهای آل محمد صلی الله علیه و آله فرود می‌آید، پس وای به حال ایشان از شما! و وای به حال شما از ایشان! مردی پرسید مقصودتان چیست یا امیرالمومنین؟!

فرمود: وای به حال ایشان از شما که آنان را می‌کشید، و وای بر شما از ایشان که خداوند شما را به سبب کشتن آنان به دوزخ می‌برد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۳۸.

سهم از شتر

سهم از شتر

سوال عمر از نسل بنی آدم

و نیز در معارف آمده: عمر از کعب پرسید؛ نسل آدم از قایل بوده یا هابیل؟

کعب پاسخ داد: از هیچکدام. امام مقتول (هابیل) در خاک نمانده و فرزندی از خود بر جای نگذاشت، و اما قایل نسل او هم در طوفان نوح همگی به هلاکت رسیدند، و مردم همه از فرزندان نوح و نوح از فرزندان شیث (و شیث پسر آدم). [۱] است. مؤلف:

آیا عمر آیه قرآن را نشنیده بود: وجعلنا ذریته هم الباقین؛ [۲] و قرار دادیم نژاد نوح را بازماندگان روی زمین.

پی نوشت ها:

[۱] معارف، ص ۱۲.

[۲] سوره صافات، آیه ۷۷.

سه خطای عمر

ابن ابی الحدید آورده: عمر شبها پاسبانی می کرد، شبی به هنگام گشت، صدای مرد و زنی از خانه‌ای به گوشش رسید، شکی در دلش افتاد، از دیوار خانه بالا-رفت و به درون خانه نگاه کرد، زن و مردی را دید که در کنار هم نشسته و کاسه شرابی در جلو آنهاست. عمر به مرد نهیب زد و گفت: ای دشمن خدا! آیا می‌پنداری که تو خدا را معصیت می‌کنی و او بر تو می‌پوشد؟! مرد گفت: ای خلیفه! اگر من تنها یک گناه مرتکب شده‌ام تو مرتکب سه گناه شده‌ای:

اول این که خداوند می‌فرماید: ولا تجسسوا؛ [۱] تجسس نکنید، و تو تجسس کرده‌ای

دوم این که می‌فرماید: واتوا البیوت من ابوابها؛ [۲] از درهای خانه‌ها داخل شوید و تو از دیوار بالا آمده‌ای.

سوم این که می‌فرماید: فاذا دخلتم بیوتا فسلموا؛ [۳] هر وقت داخل خانه‌ای شدید به اهل آن خانه سلام کنید و تو سلام نکردی. [۴]

و در تفسیر ثعلبی آمده: مردی که عمر از دیوار خانه‌اش بالا رفته ابومحجن ثقفی است که در آن موقع به عمر اعتراض نموده به او گفته: این کار تو نارواست و خداوند تو را از تجسس برحذر داشته است. عمر به همراهان خود گفت: این مرد چه می‌گوید؟ زید بن ثابت و عبدالله بن ارقم به او گفتند، راست می‌گوید این عمل شما تجسس است. عمر چون این را شنید از خانه بیرون شد و او را به حال خود وا گذاشت. [۵].

در شرح حال همین ابومحجن آورده‌اند که او به علت شدت علاقه‌ای که به نوشیدن شراب داشته سروده:

إذا مامت فادفنی الی جنب کرمة

تروی عظامی بعد موتی عروقها
ولا تدفنی فی الفلاه فاننی
اخاف اذا ماتت لا اذوقها [۶].

پی نوشت ها:

[۱] سوره حجرات، آیه ۱۲.

[۲] سوره بقره، آیه ۱۸۸.

[۳] سوره نور، آیه ۶۰.

[۴] شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۶۱.

[۵] تفسیر ثعلبی.

[۶] آنگاه که مردم مرا در کنار درخت انگوری به خاک بسپارید، تا استخوانهایم از ریشه‌های آن سیراب گردد و مرا در فلاه دفن نکنید، که می ترسم پس از مرگ از چشیدن آن بی بهره بمانم.

سائب بن بشر

سائب فرزند بشر بن عمرو بن حارث، از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بود.

ابن سعد به سند خود نقل می کند: بشر بن عمرو و سه فرزندش: سائب و عبید و عبدالرحمن در جمل در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند و سائب بعدها با مصعب بن زبیر بود و کشته شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۲؛ طبقات الکبری، ج ۶، ص ۳۵۹.

سالم بن ابی جعد اشجعی

«سالم بن ابی جعد» را از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام است. [۱] او ثقه بود و روایاتی از علی بن ابی طالب علیه السلام، ابو هریره، ابن عباس و دیگران نقل کرده است. او عمر طولانی کرده و در ۱۱۰ سالگی بین سالهای نود تا صدم هجری از دنیا رفته است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۳، ش ۹؛ رجال برقی، ص ۵.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۲۴۴؛ ر. ک: اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۴.

سعد بن حارث انصاری خزرجی

او از انصار خزرجی و از قبیله «بنی نجار» است. وی و پدرش از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند و او در صفین نیز حضور داشت و در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۷۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۰؛ المحبر، ص ۲۹۰؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۰.

سعد بن حذیفه بن یمان

شیخ طوسی می نویسد: «سعد بن حذیفه» از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۷.

سعد بن حمید (ابو عمار)

سعد بن حمید کنیه اش ابو عمار، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. وی در صفین در رکاب آن حضرت جنگید و در همان نبرد چشمش صدمه دید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۹.

ش

شرایط تنبیه کودکان

تنبیه بدنی کودکان را کسی مجاز نمی شمارد، گرچه کودکان بزهکار را باید تنبیه کرد و کودکانی که با برخورد هایشان وضع مدرسه و کلاس را بهم می ریزند و مانع رشد دیگران می شوند را باید تنبیه کرد.

که امام علی علیه السلام نسبت به کودکان بدرفتار و بزهکار بیش از سه ضربه را اجازه نمی فرمود. روزی جمعی از کودکان که در مسابقه خط نویسی شرکت کرده بودند و دفترچه های خود را خدمت امام علی علیه السلام آوردند تا قضاوت و تشویق گردند،

امام علی علیه السلام خطاب به کودکان فرمود:

أَيُّغُوا مُعَلِّمَكُمْ إِنْ ضَرَبْتُمْ فَوْقَ ثَلَاثِ ضَرْبَاتٍ فِي الْأَدَبِ أَفْتَصَّ مِنْهُ [۱].

(به معلم خود این پیام را برسانید که اگر بیش از سه ضربه بر شما بزند، قصاص خواهد شد.)

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۵۸۲.

شتاب در تربیت کودک

یکی دیگر از روش‌های تربیت، شتاب در بازسازی و آموزش و تربیت کودک است.

پدران و مادران و دیگر مربیان تربیتی باید در تربیت کودک شتاب کنند زیرا زمینه‌های یادگیری و بازپروری و تربیت در سنین کودکی بیشتر از دیگر مراحل عمر فراهم است که فرمود:

أَيُّ بُنْيٍّ، إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُنِي قَدْ بَلَغْتُ سِنَّتًا، وَرَأَيْتُنِي أَزْدَادُ وَهَنًا، بَادَرْتُ بِوَصِيَّتِي إِلَيْكَ، وَأَوْرَدْتُ خِصَالًا مِنْهَا قَبْلَ أَنْ يَعْجَلَ بِي أَجَلِي دُونَ أَنْ أُفْضِيَ إِلَيْكَ بِمَا فِي نَفْسِي، أَوْ أَنْ أَنْقِصَ فِي رَأْيِي كَمَا نُقِصْتُ فِي جِسْمِي، أَوْ يَسْبِقُنِي إِلَيْكَ بَعْضُ غَلَبَاتِ الْهَوَى وَفَتَنِ الدُّنْيَا، فَتَكُونَ كَالصَّعْبِ النَّفُورِ. وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبْلَتْهُ.

فَبَادَرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ، وَيَسْتَعِزَّ بِكَ، لِتَسْتَقْبَلَ بِجِدِّ رَأْيِكَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ كَفَاكَ أَهْلُ التَّجَارِبِ بُعَيْتَهُ وَتَجَرِبَتَهُ، فَتَكُونَ قَدْ كَفَيْتَ مُؤَنَةَ الطَّلَبِ، وَعُوفِيَتْ مِنْ عِلَاجِ التَّجَرِبَةِ، فَأَتَاكَ مِنْ ذَلِكَ مَا قَدْ كُنَّا نَأْتِيهِ، وَاسْتَبَانَ لَكَ مَا رُبَّمَا أَظْلَمَ عَلَيْنَا مِنْهُ.

(پسر! هنگامی که دیدم سالیانی از من گذشت، و توانایی رو به کاستی رفت،

به نوشتن وصیت برای تو شتاب کردم،

و ارزش‌های اخلاقی را برای تو بر شمردم، پیش از آن که اجل فرا رسد، و رازهای درونم را به تو منتقل نکرده باشم، و در نظرم

کاهش پدید آید چنان که در جسمم پدید آمد،

و پیش از آن که خواهش‌ها و دگرگونی‌های دنیا به تو هجوم آورند، و پذیرش و اطاعت مشکل گردد،

زیرا قلب نوجوان چونان زمین کاشته نشده، آماده پذیرش هر بذری است که در آن پاشیده شود.

پس در تربیت تو شتاب کردم، پیش از آن که دل تو سخت شود،

و عقل تو به چیز دیگری مشغول گردد،

تا به استقبال کارهایی بروی که صاحبان تجربه، زحمت آزمون آن را کشیده‌اند، و تو را از تلاش و یافتن بی‌نیاز ساخته‌اند،

و آن چه از تجربیات آنها نصیب ما شد، به تو هم رسیده، و برخی از تجربیاتی که بر ما پنهان مانده بود برای شما روشن گردد.) [۱]

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب رسائل: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۲- کتاب زواجر و مواعظ: حسن بن عبدالله بن سعید (متوفای قرن ۳ هـ)

۳- عقد الفرید ج ۳ ص ۹۰ و ۹۱ و ۱۴۳ و ج ۳ جدید ۱۱۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۳۹۲ و ۳۸۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۵- تحف العقول ص ۹۷: ۵۲ و ۹۹: ۶۸ و ۷۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ).

شلاق و ازدواج

در جامعه اسلامی اگر راه حل‌های کاربردی وجود نداشته باشد، نمی‌توان فساد و فحشاء را ریشه کن کرد، برخی فقط به کیفر و مجازات تکیه می‌کنند،

و برخی به بهانه حقوق بشر، فاسدان را در گناه کردن تقویت می‌نمایند.

در فقه اسلامی و در دستورات بازدارنده اسلام، اگر حد می‌زنیم،

اگر شلاق می‌زنیم،

راه حلّ کاربردی هم داریم،

در حکومت امام علی علیه السلام با شیوه‌های گوناگون، جامعه را، و افراد فاسد را، اصلاح می‌کرد.

روزی جوانی را دستگیر و خدمت امام علی علیه السلام آوردند و گزارش دادند که او با خود کاری کرد که جُنُب شد،

و چون این عمل جزو انحرافات جنسی بحساب می‌آید و حرام است،

امام علی علیه السلام با شلاق چند ضربه بر دست او زد که قرمز شد، و چون آن شخص زن نداشت، دستور فرمود که از بیت المال

مخارج ازدواج او را پردازند، تا با ازدواج کردن، به راه‌های انحرافی کشانده نشود. [۱].

اگر امام علی علیه السلام تنها به مجازات روی می‌آورد، مفسد اجتماعی ریشه کن نمی‌شد، بلکه در کنار مجازات و کیفر اسلامی و

شلاق زدن برای آن جوان زن گرفت تا دیگر انگیزه‌ای برای فساد نداشته باشد.

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۷ ص ۲۶۵، و وسائل الشیعه ج ۸ ص ۵۷۴.

شناگری و تیراندازی

جوان و نوجوان برای رشد و کمال روحی و جسمی هم به فعالیت‌های بدنی نیاز دارد،

و هم به طراوت و شادابی روح،

باید تفریحات سالم را بگونه‌ای برای جوانان فراهم کرد که هم وقت آنها را پُر کند، و بیکار و سرگردان نمانند، و هم در رشد

جسمی و روانی آنان تأثیر داشته باشد، که امام علی علیه السلام به دو نوع از سرگرمی‌های خوب اشاره می‌فرماید که رهنمود داد:

عَلِّمُوا أَوْلَادَكُمْ السَّبَّاحَةَ وَالرَّمَايَةَ

(بر کودکان و نوجوانان خود شناگری و تیراندازی بیاموزید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۴۷ حدیث ۴.

شوخی‌های متواضعانه

خندیدن و خنداندن درست و دور از رفتارها و الفاظ زشت مانعی ندارد.

فرق است بین دروغ گفتن، مسخره کردن، بازی کردن با آبروی مردم، و فروتن و متواضع بودن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی بذله گو نبود، اما لبخند بر لبان مبارکش بود، و در برخورد با کوچک و بزرگ شاد و دارای

چهره‌ای شاداب و خندان بود.

الف - رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم نیز در فرصت‌های مناسب اصحاب و یاران خود را می‌خندانند و آنها را شاداب

و سرحال نگه می‌داشت.

به پیرزنی فرمود:

چرا تلاش می‌کنی، پیر زنها به بهشت نمی‌روند.

آن زن ناراحت شد و گفت:

یا رسول الله من به بهشت نمی‌روم؟

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در حالی که می‌خندید، فرمود:

همه جوان شده و وارد بهشت می‌گردند.

ب - روزی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با امام علی علیه السلام در مجلسی خرما تناول می‌فرمود، و هسته‌های خرما را مقابل علی علیه السلام می‌گذاشت، بگونه‌ای که اگر کسی وارد می‌شد فکر می‌کرد همه خرماها را علی علیه السلام خورده و آن حضرت چیزی تناول نفرموده است.

آنگاه خطاب به علی علیه السلام فرمود:

شما زیاد خرما خورده‌اید؟

حضرت جواب داد:

آنکس زیادتر خورده که خرما را با هسته آن تناول کرد؟

که لبخند بر لبان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نقش بست. [۱].

ج - امام علی علیه السلام همواره از شوخی‌های زشت و بی‌معنا پرهیز می‌کرد و عمروعاص را در پخش اینگونه شایعات مورد نکوهش قرار داد که در خطبه ۸۴ مرز میان شوخی‌های ناروا و روا را روشن کرد که فرمود:

عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِيَّ دُعَابَهُ، وَأَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ:

أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا.

أَمَا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُ فَيُخْلِفُ، وَيُسْأَلُ فَيُبْخَلُ، وَيَسْأَلُ فَيُلْحِفُ، وَيُخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَيُّ زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخُذِ الشُّيُوفَ مَا أَخَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَرْمَ سُبَّتَهُ. أَمَّا وَاللَّهِ إِنِّي لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَشِيَانُ الْمَآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتَهُ، وَيَرْضَخَ لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً.

«شگفتا از عمروعاص پسر نابغه! [۲] میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می‌گذرانم!! حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان انتشار داد.

مردم آگاه باشید! بدترین گفتار دروغ است، عمروعاص سخن می‌گوید، پس دروغ می‌بندد، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود، درخواست می‌کند و اصرار می‌ورزد،

اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می‌ورزد، به پیمان خیانت می‌کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی‌مانند است تا آنجا که دست‌ها به‌سوی قبضه شمشیرها نرود.

اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید. [۳].

آگاه باشید! بخدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می‌دارد، ولی عمروعاص را فراموشی آخرت از سخن حق بازداشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه‌ای تسلیم او کند.» [۴].

سپس در حکمت ۴۵۰ ره آورد شوخی‌های ناروا را تذکر می‌دهد که:

مَا مَرَّ امْرُؤٌ مَرَّحَةً إِلَّا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.

«هیچ کس شوخی بیجا نکند، جز آن که مقداری از عقل خویش را از دست بدهد.» [۵].

د - روزی خلیفه اول و دوم در دو طرف امام علی علیه السلام راه می‌رفتند، چون قد آن دو، کمی بلندتر از آن حضرت بود، خلیفه دوم جملاتی را به شوخی و طنز مطرح کرد و خطاب به حضرت فرمود:

أَنْتَ فِي بَيْنِنَا كُنُونِ لَنَا

«علی، تو در میان ما، مثل حرفِ «نون» در «لنا» هستی.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلافاصله و بدون مهلت پاسخ داد که:

إِنْ لَمْ أَكُنْ أَنَا أَنْتُمْ «لا»

«اگر من در میان شما نباشم، شما می‌شوید «لا».»

یعنی اگر من نباشم، شما چیزی نیستید، چون «لا» یعنی «هیچ».

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه خوئی ج ۶ ص ۹۴.

[۲] زن معروفه.

[۳] عمرو عاص در این فکر بود که در میدان صفین روزی خودی نشان دهد، تا آن که سوار نقاب‌داری از سپاه امام علی علیه السلام به میدان آمد، عمرو فکر کرد که حریف او می‌شود، با شجاعت در مقابل نقاب‌دار ایستاد و گرد و خاک کرد، وقتی حمله آغاز شد دانست که آن نقاب دار، علی علیه السلام است، در مانده شد چه کند؟ مقاومت کند کشته می‌شود، فرار کند آبرویش می‌رود، هنوز انتخاب نکرده بود که حمله امام به او مهلت نداد از روی اسب سرنگون شد، مرگ را با چشم خود دید، ناگاه زشت‌ترین حيله را بکار گرفت، که عورت خود را آشکار کرد، و امام او را در پستی و رسوایش واگذار کرد، عمرو عاص با کمال ذلت فرار کرد، و در میان دو لشکر آن روز، و در پیشگاه تاریخ تا روز قیامت خود را آبرو برد.

[۴] خطبه ۸۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۵] حکمت ۴۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

شنا در رودخانه

یکی از لذت‌های حلال، و تفریحات نشاط آور، شنا کردن است.

و در روایات اسلامی فراوان به یادگیری شنا و آموختن فن شناگری به فرزندان، سفارش شده است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به شنا کردن علاقه داشت، با اینکه می‌توانست روزهای جمعه در منزل غسل جمعه کند، اما به کنار رودخانه می‌رفت و در رودخانه غسل جمعه و شنا می‌کرد.

أشعث بن عبد می‌گوید:

یک روز جمعه علی علیه السلام را دیدم که در رودخانه فرات، شنا می‌کرد و غسل جمعه انجام می‌داد و در آن روز با پیراهنی نو،

نماز جمعه خواند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] منهاج البرائه خوئی ج ۲ ص ۲۰۸.

شرایط پذیرش مهمانی

شخصی امام علی علیه السلام را به مهمانی دعوت کرد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

سه شرط دارد اگر قبول می‌کنی می‌پذیرم، آن شخص گفت شرایط کدامند؟

امام علی علیه السلام فرمود:

۱- از بیرون چیزی تهیته نمائی، هر چه هست بیاوری.

۲- آنچه در منزل داری از ما دریغ نکنی.

۳- به زن و بچه‌هایت سخت نگیری.

آن شخص گفت:

هر سه شرط را قبول دارم.

و امام نیز مهمانی او را پذیرفت. [۱].

قبول میهمانی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دعوت خویشاوندان، فرزندان، و دختران خود را می‌پذیرفت.

در شهر بصره دعوت میهمانی علاءبن زیاد را پذیرفت.

و در شهر مدینه حتی دعوت میهمانی دوستان غیر عرب، از نژادهای گوناگون، و ایرانیان را رد نمی‌کرد،

روزی پس از قبول مهمانی یک مسلمان ایرانی و صرف حلوی نوع ایرانی، علت آن را پرسید.

به امام علی علیه السلام گفته شد که؛

به مناسبت عید نوروز این حلوی ایرانی تهیته شد.

امام علی علیه السلام به مزاح فرمود:

آیا نمی‌شود، هر روز، نوروز باشد؟ [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خصال ج ۱ ص ۱۸۸.

[۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۷۴.

شناخت کوفیان

امام علی علیه السلام با آگاهی لازم و شناخت خلق و خوی کوفیان در نکوهش لشگریان خود فرمود:

مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يَطِيعُ إِذَا أَمَرْتُ وَلَا يَجِيبُ إِذَا دَعَوْتُ

لَا أَبَا لَكُمْ مَا تَنْظُرُونَ بِنَصْرِكُمْ رَبِّكُمْ؟

أَمَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ، وَلَا حِمِيَّةَ تَحْمَشُكُمْ! أَقَوْمٌ فِيكُمْ مُسْتَصِيرِخًا، وَ أُنَادِيكُمْ مُنْعَوِّثًا، فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا، وَلَا تُطِيعُونَ لِي أَمْرًا، حَتَّى

تَكْشِفَ الْأُمُورَ عَن عَوَاقِبِ الْمَسَاءِ، فَمَا يَدْرِكُ بِكُمْ نَارًا، وَلَا يَبْلُغُ بِكُمْ مَرَامًا

دَعَوْتُكُمْ إِلَى نَصِيرِ اخْوَانِكُمْ فَجَزَّزْتُمْ جَزْجَزَةَ الْجَمَلِ الْأَسِيرِ، وَ تَتَأَقَّلْتُمْ تَتَأَقَّلَ النَّصُ الْأَذْبَرِ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَدَائِبٌ ضَعِيفٌ

«كَأَنَّمَا يَسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ». [۱].

(هرچه شما را دعوت می‌کنم اجابت نمی‌کنید، و هرگاه فرمان می‌دهم اطاعت نمی‌کنید.

ای بی‌اصلها! در یاری پروردگارتان منتظر چه هستید؟

آیا دین ندارید که شما را گرد آورد؟ و یا غیرتی که شما را به خشم وادارد؟

در میان شما به پا خاسته‌ام! هرچه فریاد می‌کشم و از شما یاری می‌طلبم سخن مرا نمی‌شنوید و از دستورم اطاعت نمی‌نمائید تا چهره

واقعی کارهای بد آشکارا گردد نه با شما می‌توان انتقام خونی گرفت؛ و نه با کمک شما به هدف می‌توان رسید.

شما را به یاری برادرانتان دعوت کردم، همانند شتری که از درد بنالد آه و ناله سر دادید، اما آنها نیز افراد مضطرب و ناتوانی بودند

که گویا آنها را به سوی مرگ می‌برند، در حالی که آن را با چشم خود می‌نگرند!)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۳۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

شناخت عمرو عاص

امام علی علیه السلام در افشای یکی از سران قاسطین «عمرو عاص» در یک سخنرانی فرمود:

وَلَمْ يَبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا [۱].

(بیعت نمی‌کند مگر آنکه در یک معامله سیاسی، در برابر بیعت سرمایه‌ای به دست آورد.)

یعنی طرفداری عمرو عاص از معاویه بر اساس عقیده و ایمان نیست بلکه پول پرستی و قدرت طلبی او را منحرف کرده است و

در سخنرانی دیگری بیشتر ماهیت او را شناساند.

عَجَبًا لِابْنِ النَّبِيعَةِ! يَزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِي دُعَابِهِ، وَأَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا.

أَمَّا - وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكُذْبُ - إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعِدُّ فَيَخْلِفُ، وَيَسْأَلُ فَيَخْلُلُ، وَيَسْأَلُ فَيَلْحِفُ، وَيَخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ

الْحُزْبِ فَأَي زَاجِرٍ وَآمِرٍ هُوَ! مَا لَمْ تَأْخِذِ السُّيُوفُ مَا أَخَذَهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرَ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَرْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَّا وَاللَّهِ لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعْبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَشْيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتِيَّةً، وَيَرْضَخَ

لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيحَةً. [۲].

(شگفتا! پسر آن زن بدنام در میان مردم شام نشر می‌دهد که من اهل مزاح هستم مردی شوخ طبع، که مردم را سرگرم شوخی

می‌کند.

حرفی به باطل گفته! و سخنی به گناه انتشار داده است.

آگاه باشید بدترین گفتار؛ دروغ است او سخن می‌گوید و دروغ می‌گوید، وعده می‌دهد و تخلف می‌نماید، درخواست می‌کند و

اصرار می‌ورزد، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می‌کند، به پیمان خیانت می‌نماید، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کند، به

هنگام نبرد سر و صدا راه می‌اندازد و تهیج و تحریص می‌نماید.

(اما این سر و صدا)

تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در این هنگام برای رهائی جاننش بهترین و بزرگترین نقشه‌اش آن است که جامه‌اش را

بالا زند و عورت خود را آشکار سازد «تا از کشتن او چشم پوشی شود»!

آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی بازمی‌دارد، ولی او را فراموشی آخرت از گفتن سخن حق بازداشته

است او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، و در برابر از دست دادن دینش بهائی گرفت).

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] خطبه ۸۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

شناخت مارقین (خوارج)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابتدا نسبت به اهداف خوارج به مردم آگاهی داد و علل انحراف آنها را بر شمرد، سپس خوارج فریب خورده را نصیحت کرده از آینده دردناکشان ترساند. در یک سخنرانی به علل گمراهی آنان اشاره کرد و هشدارشان داد. [۱]. و در سخنرانی دیگری مردم را آگاهی لازم داد که: جنگ من با خوارج را رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مطرح فرمود، من جایگاه نبرد را، و تعداد کشتگان آنها را می دانم، و اندازه فراریان آنها را اطلاع می دهم. [۲]. و در کلام ارزشمند دیگر از آینده خوارج و تداوم انحراف فکریشان صحبت کرد که: تفکر انحرافی خوارج تداوم خواهد داشت و فرمود:

كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُظْفٌ فِي أَضْلاَبِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ، كَلَّمَا نَجْمٌ مِنْهُمْ قَزَنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونُ الْآخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ. [۳].
(نه سوگند به خدا هرگز خوارج نابود نشده‌اند، آنها نطفه‌هائی در پشت مردان و رحم زنان باقی می‌مانند اما هرگاه سر برآوردند سرکوب می‌شوند تا اینکه سرانجام به دزدی و راهزنی روی می‌آورند.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۸ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] خطبه ۵۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۳] خطبه ۶۰ نهج البلاغه معجم المفهرس.

شیر

شیر گاو و درمان بیماری ها

ارزش غذایی شیر

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَلْبَانُ الْبَقَرِ دَوَاءٌ. [۱].

«شیر گاو درمان بیماری است.»

۲- آمدی در غررالحکم از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَلْبَبُنُ أَحَدُ اللَّحْمَيْنِ. [۲].

«شیر چونان گوشت است.»

۳- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

حَسَّوُ اللَّبَنِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ إِلَّا الْمَوْتَ. [۳].

«شیر خوردن مداوم درمان هر بیماری است جز مرگ.»

۴- غیاث بن ابراهیم از جعفر و او از پدرانش نقل کرد که:

أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَسْتَحِبُّ أَنْ يُفْطَرَ عَلَى اللَّبَنِ. [۴].

«گویا امام علی علیه السلام مستحب می دانست که به هنگام افطار شیر تناول فرماید.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل ج ۲۵ ص ۱۱۳ ح ۳.

[۲] غررالحکم ج ۱ ص ۶۲ ح ۱۶۴۹.

[۳] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۹۵-۹۴ ح ۱.

[۴] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۰۱ ح ۲۰.

شیوه جذب نامه رسان معاویه

آنها که در شهرهای دور می زیستند و امام علی علیه السلام را ندیده بودند، و آنانکه فریب دشمن را خورده و اسیر تبلیغات مسموم و شایعات دروغین گردیدند،

نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام حالت گریز داشتند.

اما وقتی به امام علی علیه السلام نزدیک می شدند،

و اخلاق پیامبر گونه او را مشاهده می کردند، در شگفت مانده، جذب خورشید ولایت شده و برای همه عمر در صف عاشقان ولایت قرار می گرفتند.

در تاریخ اسلام آمده است که:

بسیاری از اهل کتاب که خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آمدند و مسلمان شدند.

بسیاری از مخالفان فریب خورده، در همان برخورد اول شیفته امام علی علیه السلام گردیدند.

بسیاری از هیئت های اعزامی دشمن که در صف یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام باقی ماندند.

یکی از آنان، نامه رسان معاویه، مردی از قبیله «بنی عبس» است.

معاویه می خواست ضمن رساندن نامه ای تهدید آمیز، مردی خشن، و بد زبان و بی باک و شروری را به کوفه و درون یاران امام علی

علیه السلام اعزام کند که در حضور اصحاب به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت کند،

تهمت بزند، فحاشی نماید و برگردد.

که برای این مانور تبلیغی، سیاسی، مرد عبسی را که بد زبان و خشن و شرور و بی باک بود برگزید، نامه را به او داد و سفارشات

لازم را کرد.

وقتی نامه رسان معاویه وارد کوفه شد و در جمع اصحاب علی علیه السلام قرار گرفت، نقش خود را آغاز کرد

و با درشتی و بد گوئی هر چه خواست گفت،

و شایعاتی از شام عنوان کرد،

و قتل خلیفه سوم را به امام علی علیه السلام نسبت داد و گفت:

شامیان از تو انتقام می‌گیرند.

اصحاب به خشم آمدند و خواستند او را ادب کنند، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اشاره مانع شد.

صله بن زفر عبسی از جای برخاست و فریاد بر سر او کشید، که در برابر امیرالمؤمنین علیه السلام چه می‌گوئی.

امام علی علیه السلام فرمود: دست نگهدارید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با او با نرمش و مهربانی برخورد کرد.

حرف‌های او را گوش داد و او را تا آخر تحمل کرد.

شایعات و تهمت‌های شامیان را از زبان او شنید و مستدل و گویا پاسخ داد و مانع از تعرض یاران شد.

آزادی بیان او را تأمین کرد و تندی‌های او را با مهربانی پاسخ گفت.

سرانجام مرد عبسی در برابر اخلاق امام علی علیه السلام شرمند شد،

مدتی در فکر فرو رفت و شایعاتی که پیرامون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شنیده بود را بررسی نمود و دید که واقعیت

ندارد،

مجدوب شد و برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین با شنیدن تهمت‌ها و شایعات فراوان علیه شما قلب من از دشمنی و کینه تو مالا مال بود، اما امروز که تو را دیدم، و

اخلاق تو را مشاهده کردم، اکنون هیچ آفریده‌ای را مثل شما دوست نمی‌دارم،

من در جمع یاران تو می‌مانم و هرگز به شام بر نمی‌گردم، تا روزی که در رکاب تو شربت شهادت نوشم.

وقتی این خبر به معاویه رسید، اندوه عظیمی او را فراگرفت، زیرا مرد عبسی اسرار نظامی معاویه را می‌دانست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۲۴۹.

شکوه از مسخ انسان‌ها

امام علی علیه السلام در اولین سخنرانی‌هایی که پس از بیعت با ایشان به عنوان خلیفه، ایراد فرمود، علت عمده پذیرش حکومت و

خلافت را میراندن بدعت‌ها و زنده کردن سنت‌ها و از میان بردن مفساد اجتماعی اعلام فرمود:

أَيُّهَا النَّفُوسُ الْمُخْتَلِفَةُ، وَالْقُلُوبُ الْمَتَشَتِّتَةُ، الشَّاهِدَةُ أَبْدَانُهُمْ، وَالْغَائِبَةُ عَنْهُمْ عُقُولُهُمْ، أَظَارَكُمْ عَلَى الْحَقِّ وَأَنْتُمْ تَنْفِرُونَ عَنْهُ نُفُورَ الْمِعْزَى

مِنْ وَعَوَاغَةِ الْأَسَدِ! هَيْهَاتَ أَنْ أَطَّلَعَ بِكُمْ سَرَارَ الْعَدْلِ، أَوْ أَقِيمَ اعْوِجَاجَ الْحَقِّ.

اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنِ الَّذِي كَذَانَ مِنَّا مُنَافِسَةً فِي سُلْطَانٍ، وَلَمَّا التَمَّاسَ شَيْءٌ مِنْ فُضُولِ الْخَطَامِ، وَلَكِنْ لِنَرِدَ الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ،

وَنُظْهِرَ الْإِصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، فَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَتَقَامَ الْمُعْطَلَةُ مِنْ حُدُودِكَ.

اللَّهُمَّ إِنِّي أَوَّلُ مَنْ أَنْابَ، وَسَمِعَ وَأَجَابَ، لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَّا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - بِالصَّلَاةِ.

وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّهُ لَا يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ الْوَالِي عَلَى الْفُرُوجِ وَالِدَّمَاءِ وَالْمَعَانِمِ وَالْأَحْكَامِ وَإِمَامَةِ الْمُسْلِمِينَ الْبُخِيلِ، فَتَكُونَ فِي أَمْوَالِهِمْ نَهْمَتُهُ،

وَلَا الْجَاهِلُ فَيَضِلُّهُمْ بِجَهْلِهِ،

وَلَا الْجَافِي فَيَقْطَعُهُمْ بِجَفَائِهِ،

وَلَا الْحَائِفُ لِلدُّوْلِ فَيَتَّخِذُ قَوْمًا دُونَ قَوْمِ،

وَلَا الْمُرْتَشَى فِي الْحُكْمِ فَيَذْهَبَ بِالْحُقُوقِ،
وَيَقِفَ بِهَا دُونَ الْمَقَاطِعِ،
وَلَا الْمُعْطَلُ لِلْسُّنَّةِ فِيهِلِكَ الْأُمَّةُ. [۱].

«ای مردم رنگارنگ، و دل‌های پریشان و پراکنده، که بدن‌هایشان حاضر و عقل‌هایشان از آنها غایب و دور است، من شما را به سوی حق می‌کشانم، اما چونان گوسفندانی که از غزش شیر فرار کنند می‌گریزید، هیئات که با شما بتوانم تاریکی را از چهره عدالت بزدايم، و کجی‌ها را که در حق راه یافته راست نمایم. خدایا تو میدانی که جنگ و درگیری ما برای به دست آوردن قدرت و حکومت، و دنیا و ثروت نبود، بلکه می‌خواستیم نشانه‌های حق و دین تو را در جایگاه خویش بازگردانیم، و در سرزمین‌های تو اصلاح را ظاهر کنیم، تا بندگان ستم‌دیده‌ات در امن و امان زندگی کنند، و قوانین و مقررات فراموش شده تو بار دیگر اجراء گردد. خدایا من نخستین کسی هستم که بتو روی آورده، و دعوت تو را شنیده و اجابت کرد، در نماز کسی از من جز رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیشی نگرفت، و همانا شما دانستید که سزاوار نیست بخیل بر ناموس و جان و غنیمت‌ها و احکام مسلمین، ولایت و رهبری یابد، و امامت مسلمین را عهده‌دار شود، تا در اموال آنها حریص گردد، و نادان نیز لیاقت رهبری ندارد تا با نادانی خود مسلمانان را به گمراهی کشاند، و ستمکار نیز نمی‌تواند رهبر مردم باشد، که با ستم حق مردم را غصب و عطایای آنان را قطع کند، و نه کسی که در تقسیم بیت‌المال عدالت ندارد زیرا در اموال و ثروت آنان حیف و میل داشته و گروهی را بر گروهی مقدم می‌دارد، و رشوه خوار در قضاوت نمی‌تواند امام باشد زیرا که برای حکم کردن با رشوه گرفتن حقوق مردم را پایمال می‌کند، و حق را به صاحبان آن نرساند، و آن کس که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را ضایع می‌کند لیاقت رهبری ندارد، زیرا که امت اسلامی را به هلاکت می‌کشاند.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۳۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تذکره الخواص ص ۱۱۴ ب ۶: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۲- دعائم الاسلام ص ۵۳۱ ج ۲ ح ۱۸۸۶: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)

۳- کتاب النهایه ج ۵ ص ۲۷۰: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۴- کتاب مناقب: ابن جوزی حنفی (متوفای ۵۶۷ هـ)

۵- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۱۰ و ۱۱۱ ح ۹۴۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۴: مسعودی (متوفای ۳۴۶ هـ).

شکوه از دگرگونی ارزش‌ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روزی در ایام خلافت خود، در یک سخنرانی از تغییر و تبدیل یافتن سنت‌های رسول خدا صلی الله

علیه وآله وسلم به وسیله حکام و خلفای قبلی شکوه کرده و از انحراف فکری مردم شکایت کرد و فرمود:

فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ الْبَاطِلُ مَا خَذَهُ، وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَاجِبَهُ، وَعَظُمَتِ الطَّاعِيَةُ، وَقَلَّتِ الدَّاعِيَةُ، وَصَالَ الدَّهْرُ صَيَالِ السَّبْعِ الْعُقُورِ، وَهَدَرَ فَنِيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كُطُومِ، وَتَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ، وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ، وَتَحَابُّوا عَلَى الْكُذِبِ، وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ.

فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غِيظًا وَالْمَطْرُ قَيْظًا وَتَفِيضُ اللَّئَامِ فَيَضًا وَتَعِيضُ الْكِرَامِ غِيضًا، وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا، وَسَيِّئًا طِينُهُ سَبَاعًا، وَأَوْسَاطُهُ أَكَالًا، وَفَقْرًاؤُهُ أَمْوَاتًا؛ وَغَارَ الصِّدْقُ، وَفَاضَ الْكُذِبُ، وَاسْتَعْمَلَتِ الْمَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ، وَتَشَاجَرَ النَّاسُ بِالْقُلُوبِ، وَصَارَ الْفُسُوقُ نَسَبًا، وَالْعَفَافُ عَجَبًا، وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسَ الْفَرَوِ مَقْلُوبًا. [۱].

«پس در آن هنگام که امویان بر شما تسلط یابند، باطل بر جای خود استوار شود، و جهل و نادانی بر مرکب‌ها سوار، و طاغوت زمان عظمت یافته، و دعوت کنندگان به حق اندک و بی مشتری خواهند شد.

روزگار چونان درنده خطرناک حمله‌ور شده، و باطل پس از مدت‌ها سکوت، نعره می‌کشد، مردم در شکستن قوانین خدا دست در دست هم می‌گذارند، و در جدا شدن از دین متحد می‌گردند، و در دروغ پردازی با هم دوست و در راستگویی دشمن یکدیگرند، و چون چنین روزگاری می‌رسد، فرزند با پدر دشمنی ورزد، و باران خنک کننده، گرمی و سوزش آورد، پست فطرتان همه جا را پُر می‌کنند،

نیکان و بزرگواران کمیاب می‌شوند،

مردم آن روزگار چون گرگان، و پادشاهان چون درندگان، تهیدستان طعمه آنان، و مستمندان چونان مردگان، خواهند بود، راستی از میانشان رخت بر می‌بندد، و دروغ فراوان می‌شود، با زبان تظاهر به دوستی دارند، اما در دل دشمن هستند، به گناه افتخار می‌کنند، و از پاکدامنی به شگفت می‌آیند، و اسلام را چون پوستینی واژگونه می‌پوشند.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۳ / ۱۰۸ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غررالحکم ج ۴ ص ۲۱۱ و ۲۶۰ و ۴۷۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۲- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۵ و ۱۳۸ و ۱۴۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- فروع کافی ج ۵ ص ۳۷۳: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- بحارالانوار ج ۱۶ ص ۳۸۱ ح ۹۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- ربیع الابرار ج ۱ ص ۴۴۵ ح ۲ ب ۱۵: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۶- توحید ص ۳۱ ح ۱ ب ۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).

شعر یا قرآن

سعد خفاف می‌گوید:

دوستم «زاذان» را دیدم که بسیار قرآن می‌خواند، و آیات الهی را خوب و زیبا تلاوت می‌کرد، از او پرسیدم:

قرآن را چگونه و در نزد چه کسی یاد گرفته‌ای؟

پاسخ داد:

من شعر زیاد می‌خواندم، روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار من گذشت و دید که اشعار زیاد می‌خوانم به من فرمود: ای زاذان، چرا به جای شعر، قرآن نمی‌خوانی؟

گفتم:

قرآن را به قدر نماز می‌دانم.

حضرت مرا نزد خود طلبید، چیزی در گوش من زمزمه کرد که نفهمیدم، از آن پس حافظ قرآن شدم، و همواره قرآن می‌خوانم. سعد خفاف می‌گوید:

ماجرای او را برای امام صادق علیه السلام نقل کردم، فرمود راست می‌گوید. [۱].

از این رهنمود امام علی علیه السلام درس می‌گیریم، افرادی که دارای حافظه خوب و قوی هستند، برای حفظ قرآن تلاش کنند، که دارای همه گونه معارف بلند و ارزشمند است.

پی نوشت ها:

[۱] عیون المعجزات، و کتاب الخرایج، و خلاصه الاخبار ص ۲۷۴.

شناخت قدرت تحمل زنان

در شناخت روحیات زن فراوان گفته و نوشته اند، اما امام علی علیه السلام که عالم به غیب است، و واقعیت‌ها را آنگونه که هستند می‌نمایاند، نکات ارزشمندی نسبت به روانشناسی بانوان دارند که قابل توجه است می‌فرماید:

الْمَرْأَةُ تَكْتُمُ الْحُبَّ أَرْبَعِينَ سَنَةً، وَلَا تَكْتُمُ الْبُغْضَ سَاعَةً وَاحِدَةً

«زن چون کانون حياء است عشق و محبت را ممکن است چهل سال در دل پنهان نگهدارد، اما ناراحتی و کینه را یکساعت هم تحمل نمی‌کند «چون کانون عاطفه است» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۲۹۱.

شناخت اجزای حرام گوسفند

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام به بازار قصاب‌ها تشریف برده و آنان را از فروختن هفت چیز از گوسفند نهی کرد:

۱- خون

۲- گوشه‌های دل

۳- سپرز

۴- رگ نخاع

۵- غده‌ها

۶- خُصیه‌ها

۷- آلت نری

یکی از قصاب‌ها گفت:

یا امیرالمؤمنین، سپرز و کبد یکی هستند و فرقی بین آنها نیست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به او فرمود:

چنین نیست، اکنون دو ظرف آب برایم بیاور.

دو ظرف آب، و کبد و سپرز برای آن حضرت آوردند، آنگاه فرمود:

کبد و سپرز را از وسط بکشافید.

سپس دستور داد:

آنها را در آب بخیسانند.

چون چنین کردند دیدند که کبد، سفید شده چیزی از آن کم نگردید، ولی سپرز سفید نشده و تمامش مبدل به خون گردیده و به صورت پوست و مقداری رگ در آمد.

در این هنگام آن حضرت علیه السلام به معترض رو کرده و فرمود:

این را که دیدید فرق آنها بود، کبد گوشت است و سپرز خون. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۵۳، حدیث ۲.

شعار و شعور

ملت‌هائی که با تجاوزگران می‌جنگند و آنها را در هم می‌کوبند... جنبش‌هائی که در راه بازگرفتن حقوق از دست رفته‌ی خود قربانی می‌دهند و هدف مقدس خود را تحقق می‌بخشند.

مردانی که در کارزارها جانبازی می‌کنند و پیروز می‌شوند...

آیا آنها با ما تفاوتی دارند؟ یا اینکه با ما همانندند و تنها تفاوتشان با ما در این است که برای پیروز شدن عزمی استوار دارند و آماده‌اند که در راه آن فداکاری کنند.

بدیهی است که میان آدمیان تفاوتی نیست، همگی بشر هستند، تفاوت تنها در «اراده»، «عزم» و «آمادگی برای تحمل سختی‌ها» است.

آنها که در زندگی پیروز می‌شوند، «متحد هستند» و «گفتارشان با کردار همراه است».

در حالیکه ما از دل و اندیشه پراکنده‌ایم هر چند بظاهر بدنهایمان متحد و یگانه به نظر می‌رسد. چنانکه امام علی (ع) گفته است:

ایها الناس المجتمعه ابدانهم، المختلفه احوالهم، کلامکم یوهی الصم الصلاب، و فعلکم یطمع فیکم الاعداء! تقولون فی المجالس: کیت و کیت، فاذا جاء القتال قلت: حیدی حیاد، ما عزت دعوه من دعاکم، و لا استراح قلب من فاساکم،...

«ای مردم، شما آن کسانی که بدنهایشان با هم است و دل‌هایشان پراکنده! (هیچ اندیشه و آرمان یگانه‌ای شما را به هم پیوند نمی‌دهد). گزافه‌گویی شما، خار سنگ را درهم می‌شکند (در سخنرانی دشوارترین موانع را از پیش پا بر می‌دارید) اما کردارتان، دشمنان را در شما به طمع می‌اندازد. در انجمن‌های خود لاف زنان می‌گویید: چنین و چنان خواهیم کرد (انتقام می‌گیریم... می‌جنگیم... پیروز می‌شویم) و به هنگام کارزار می‌پرسید: گریزگاه کجاست؟ (از برابر جنگجویان فرار می‌کنید).

دعوت کسی که شما را فرامی‌خواند اجابت نمی‌شود و دل آنکه غمخوار شماست روی آرامش نمی‌بیند. پیوسته بهانه جوئی

می‌کنید (با دستاویزهای فریبنده از نبرد می‌گریزید) و مانند بدهکاری که بدون سبب وام خویش را ادا نکند، مهلت بی‌جا می‌طلبد. فرومایه‌ی ذلیل نمی‌تواند بیداد را دفع کند. و حق جز با کوشش به دست نمی‌آید (و کوشش همانا فعالیت پی‌گیر است نه گفتار میان تهی). وقتی پاسدار خانه‌ی خود نباشید، پس، از کدام خانه دفاع خواهید کرد؟! و پس از من با کدامین پیشوا به نبرد خواهید رفت؟

به خدا سوگند مغرور کسی است که شما او را فریفته‌اید، و خدا گواه است که هر که شما را به دست آورد تیری بی‌نصیب (که هرگز به آماج نخواهد نشست) به دست آورده است. و آن کسی که به دستگیری شما تیراندازی کند تیرهای او همه بی‌شانه و پیکان است (و از تیرهای معیوب و شکسته در کارزار چه کاری ساخته است؟)

به یگانگی خدا، از این پس دیگر نه سخن شما را باور می‌کنم، نه از شما چشم‌یاری دارم، و نه دشمن را به وجود شما بیم می‌دهم! آیا شما را چه شده است؟

داروی دردتان چیست؟ راه درمانتان کدام است؟

آن قوم نیز مردانی چون شمایند.

آیا سخن می‌گویید بی آن که معنای آن را بدانید؟

در بی‌خبری به سر می‌برید و پرهیزگاری را به کنار گذاشته‌اید (و عواقب آن را نمی‌پایید)؟

خواهان برتری هستید بی آن که شایستگی آن را داشته باشید؟» [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۲۹.

شرایط صلح

صلح با دشمن چه شرایطی دارد؟

در زمان صلح چه باید کرد؟

آیا باید به قرارداد صلح پای بند بود؟

امام علی (ع) در عهدنامه‌ی خود به مالک اشتر چنین می‌گوید:

و لا تدفعن صلحا دعاك اليه عدوك لله في رضی، فان في الصلح دعه لجنودك، و راحه من همومك، و امننا لبلادك، و لكن الحذر كل الحذر من عدوك بعد صلحه، فان العدو ربما قارب ليتغفل، فخذ بالحزم، و اتهم في ذلك حسن الظن، و انعقدت بينك و بين عدو لك عقده او البسته منك ذمه فحط عهدك بالوفاء، و ارع ذمتك بالامانه، و اجعل نفسك جنه دون ما اعطيت،...

«... از آشتی با دشمن وقتی او ترا بدان می‌خواند و خشنودی خداوند در آن است، رو مگردان که آشتی مایه‌ی آسایش سپاهیان تو، و آرام‌بخش اندوه تو و موجب امنیت شهرهای توست.

اما بهوش باش و از دشمنی که با تو از در آشتی در آمده حذر کن، چه بسا که دشمن نزدیکی به تو را مایه‌ی فریب سازد و تو را غافلگیر کند. پس احتیاط و دوراندیشی را از دست مده، و به دشمن گمان نیکو مبر.

و اگر با دشمن پیمان بستی، و به پیمان او را از زنه‌ار دادی به آن وفا کن. بر سر پیمان بمان و تا پای جان بر آن استوار باش. چه هیچ یک از فریضه‌های خداوند مانند وفای به عهد نیست که همه‌ی مردم با وجود اندیشه‌های گوناگون و اختلاف عقیده‌شان در احترام به آن یکدل باشند. همانا که مشرکان نیز در میان خود پیمان را گرامی دارند، چه، دریافته‌اند که پیمان شکنی جز تباهی

حاصلی ندارد.

مبادا که در پیمان استوار نباشی و عهدشکنی. دشمن را به آشتی خود مفریب که تنها تیره‌دلان با خداوند از در ستیز در می‌آیند. و خداوند عهد و پیمان را به رحمت خود وسیله‌ی امنیت بندگان خویش قرار داده تا در حریم آن بیاسایند و در پناه او بیارامند. پس نباید که در عهد و پیمان تباهی و خیانت و تزویر راه یابد. پیمانی مبنی که با ابهام و ناروشنی همراه باشد. و چون پیمانی استوار داشتی، آن را به نفع خود توجیه و تفسیر مکن. اگر وفاداری به پیمان خداوند را در جایی دشوار یافتی، بر آن مشو که به ناحق آن را فسخ کنی، چرا که بردباری در برابر دشواریها و امیدواری به رفع آنها بهتر از خیانتی است که از پیامدهای آن بیمناک باشی. چه پروردگار وفای به عهد را واجب گردانیده و در صورت خیانت تو را بازخواست کند و دنیا و آخرت تباہ شود.» [۱].

بنابراین صلح از دیدگاه امام به معنی دست کشیدن از حقوق عادلانه نیست، بلکه دست کشیدن از جنگ یا آشتی کردن بر پایه‌ی عدل است.

از این رو امام (ع)، رعایت سه شرط را برای صلح ضروری می‌داند:

- ۱- برقراری صلح نباید به اعتماد کردن به دشمن یا دادن امتیازات نامشروع به او منجر شود:

در زمان صلح و آشتی معمولاً دشمن نیروی نظامی خود را تقویت می‌کند و می‌کوشد با استفاده از غفلت طرف مقابل، به داخل مواضع او نفوذ کند به خرابکاری بپردازد، یا به حمله‌ی ناگهانی دست بزند. بنابراین بیداری و هشیاری، ضرورت تام دارد.

- ۲- شرایط و مقررات پیمان صلح باید روشن باشد و دستخوش تفسیر و تحریف نگردد.
- ۳- تا زمانی که طرف دیگر به شرایط صلح وفادار است، باید به قرارداد صلح احترام گذاشت. شریعت اسلام حکم می‌کند که تا زمانی که دشمن موافقتنامه صلح را زیر پا نهد، آن را محترم شماریم.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۳.

شجاعت، برنامه‌ریزی و اقدام

انسان دلیر کسی است که در اقدام به هر کاری نخست جوانب آن را به دقت می‌سنجد و پس از تصمیم‌گیری هیچ مانعی او را از اجرای مقصود باز نمی‌دارد.

در تمام پهنه‌های زندگی و به ویژه در موقعیت‌های نظامی موفقیت با افراد مصمم و با اراده است.

اما افراد سست اراده همواره با شکست و هلاک روبرو هستند.

افراد سست عنصر و دل نازک که از اقدامات جسورانه لرزه بر اندامشان می‌افتد، هیچ نقش سازنده‌ای در زندگی ندارند.

امام علی (ع) خطاب به یاران بی‌حمیت و سست اراده‌ی خویش چنین می‌گوید:

و کانی انظر الیکم تکشون کشیش الضباب، لا- تاخذون حقا، و لا- تمنعون ضیما، قد خلیتم و الطریق، فالنجاه للمقتحم، و الهلکه للمتلوم.

«گوئی شما را که می‌نگرم، صدائی چون مالش پوست سوسمار گریزان می‌شنوم (که نمودار فرار ذلت بار است)، نه حقی را باز می‌ستانید و نه در برابر ستمی می‌ایستید.

راه آخرت در برابرتان گسترده است... رستگاری از آن کوشندگان است و هلاک نصیب واماندگان!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۳.

شمشیر سزای شورشیان

کسی که از دستور رهبری سر می‌پیچد آشوبگر به شمار می‌رود.

با شورشیان جز زبان زور، چه حربه‌ای را می‌توان به کار برد؟

این نظر امام علی (ع) است. او نخست رهبری حکیمانه‌ای را که پیروی از آن واجب است تشریح می‌کند و دو ویژگی اصلی آن را بر می‌شمارد:

۱- توانائی آن به رهبری صحیح و درک مقتضیان آن.

۲- شناخت عمیق احکام الهی.

امام کسی را که بر این حاکمیت بشورد شورشگر می‌شمارد و خواستار سرکوب او می‌گردد تا به راه آید. امام علی (ع) می‌فرماید: «ای مردم، آن کس به تصدی امر خلافت سزاوارتر است که تواناتر باشد و داناتر به حکم خدا در این امر. هر گاه شورشگری فتنه برانگیزد، به او هشدار دهد و اگر به راه نیامد سرکوبش کند.

و به زندگی‌ام سوگند چنانچه پیمان امامت به شرط، حضور همه‌ی مردم منعقد گردد، این مهم تحقق نخواهد پذیرفت لکن رسم آن است که حاضران از سوی خود و غایبان حکم می‌دهند، و پس از آن کسی که حاضر بوده حق بازگشت از بیعت را ندارد و آن که غایب بوده نمی‌تواند برای خود انتخاب کند. بدانید که من با دو کس می‌جنگم: یکی کسی که دعوی چیزی دارد که از آن او نیست. و دیگری آن که از آنچه بر عهده اوست سرباز می‌زند.

ای بندگان خدا، شما را به تقوی در پیشگاه خدا اندرز می‌دهم، که تقوی بندگان را بهترین اندرز و نیکوترین فرجام کارها در نزد خداوند است. باب جنگ میان شما و اهل قبله گشوده شده است و تنها کسی، پرچم این جنگ را به دوش تواند کشید که اهل بصیرت و بینش باشد، و از علم مواضع حق برخوردار. پس به هر فرمانی که دریافت می‌دارید، عمل کنید و از آنچه شما را باز می‌دارند، دست بکشید و تا کاری را به روشنی ندیده‌اید در آن شتاب موزید، و چاره‌ی هر مشکلی که از گشودن آن درمانید به دست ماست.» [۱].

جمعیت شورشگر نیز همان حکم فرد را دارند، یعنی مثلا هر گاه مردم شهری سر به شورش بردارند باید به زور شمشیر آنان را باز گرداند.

امام علی (ع) در نامه‌ای به اهل بصره می‌نویسد:

وقد كان من انتشار حبلکم و شقاقکم ما لم تغبوا عنه، فعفوت عن مجرمکم و رفعت السیف عن مدبرکم، و قبلت من مقلکم فان خلت بکم...

«تلاش برای آشوبگری و توطئه‌چینی چیزی نیست که از آن بی‌خبر باشید. اینک از گنهکارتان در می‌گذرم و از فتنه جویان شمشیر بر می‌گردانم و هر که به من روی می‌آورد، می‌پذیرم. اما اگر باز هم به توطئه‌های هلاکت بار و حماقتهای بیدادگرانه دست بزنید و با من از در مخالفت برآئید، من آماده‌ام که اسب و ساز و برگ فراهم سازم و پای در رکاب گذارم. اما اگر مرا به جنگیدن وادارید، چنان کارزاری بر پا کنم که روز «جمل» در پیش آن جز دم گذرایی جلوه نکنند. اما بدانید که برتری آن کس را که راه اطاعت پیش گیرد و حق آن کس را که نیکخواه مردم باشد قدر می‌شناسم. نه بی‌گناهی را به جای گنهکار می‌گیرم، و نه عهدشکنی را در کنار وفاداران قرار می‌دهم.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۲.

[۲] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۲۹.

شناخت دوست و دشمن

هم پیمانان دوست، دوستند.

و هم پیمانان دشمن، دشمنند.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اصداقواك ثلاثة، و اعداوك ثلاثة،...

«دوستانت و دشمنانت هر یک سه گونه‌اند: دوستانت

۱- دوست تو،

۲- دوست دوست تو،

۳- و دشمن دشمن تو!

و دشمنانت:

۱- دشمن تو،

۲- و دشمن دوست تو،

۳- و دوست دشمن تو! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۸۷.

شجاعت و چالاکی در کودکی

علی علیه السلام را در کودکی با فقر مالی که بر خانواده ابطالب حاکم شد.

پیامبر او را به خانه خود برد و در دامن خود بزرگ کرد.

نوشته اند:

در کودکی با هریک از همسالان خود که کشتی می‌گرفت آنها را بر زمین می‌کوبید،

پیاده چنان سریع می‌دوید که درحال دویدن به اسبان تندرو می‌رسید و بر آنها سوار می‌شد. [۱].

و خود در نهج البلاغه فرمود:

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكَلَاكِلِ الْعَرَبِ وَ كَسَرْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةٍ وَ مُضَرَ

«من در کودکی، بزرگان و شجاعان عرب را بخاک افکندم و شاخه‌های بلند درخت قبیله ربیعه و مضر را در هم شکستم.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار ماده قوا.

[۲] نهج البلاغه خطبه ۱۹۲:۱۱۵ معجم المفهرس، محمد دشتی.

شجاعت بی همانند امام علی

شجاعت و قدرت بازو و قوام و قدرت روحی امام علی علیه السلام را با هیچ کس، و با هیچ قدرتی نمی‌توان مقایسه کرد.

- کسی که در کودکی ونوجوانی سر سرکشان و دلاوران را به خاک مالید.

- کسی که سنگ بزرگی را که همه سپاهیان از کندن آن عاجز بودند، از جای کند تا آب روان را همه بنوشند.

- کسی که تمام زخم‌های دشمن را روبرو تحمل کرده، و هرگز پشت به دشمن نکرده است.

- کسی که پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم به او فرمود:

«اگر مردم شرق و غرب در برابر علی علیه السلام بایستند، بر همه آنها غلبه می‌کند.» [۱].

و خود فرمود:

وَاللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلِيَّ قِتَالِي لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا

(سوگند به خدا اگر تمام اعراب رو در روی من قرار گیرند، از مقابلشان فرار نمی‌کنم.) [۲].

و در بزرگ ورودی خیبر که ده‌ها نفر آن را باز و بسته می‌کردند با دست یداللهی خود از جای کند و بروی خندقی فرار داد که

سر بازان اسلام از آن عبورکنند و خود فرمود:

مَا قَلَعْتُ بَابَ حَيْبَرَ وَ دَكَّدْتُ حِصْنَ يَهُودٍ بِقُوَّةِ جِسْمَانِيَّةٍ بَلْ بِقُوَّةِ اِلهِيَّةٍ

(من در بزرگ خیبر و حصار یهود را با دست مادی از جای نکندم و درهم نکوبیدم، بلکه با قدرت الهی موفق گردیدم.) [۳].

و باز نسبت به شجاعت و قوت قلب خود فرمود:

اِنِّي وَاللَّهِ لَوْ لَقَيْتُهُمْ وَاِحِدًا وَهُمْ طِلَاعُ الْاَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَلَا اِسْتَوْحَشْتُ

(سوگند به خدا همانا من اگر دشمنان را در حالی ملاقات کنم که تمام روی زمین را پُر کرده باشند باکی نداشته، وحشتی نخواهم

کرد.) [۴].

آیا ویژگی‌های یاد شده را در انسان دلاور دیگری می‌توان سراغ گرفت؟

آیا اگر همه جهان و همه قدرت‌ها هماهنگ شوند، می‌توانند چنان مبارز بی‌همانندی را پدید آورند؟

در کدام عصر و زمانی، دلاوری یافت می‌شود که شکست ناپذیر باشد؟

و در هیچ شرائطی فرار نکند، و هرگز نترسد؟

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۳۳ ص ۲۳۳ - و - صحیح مسلم ج ۱۵ ص ۱۷۸ - و - صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۴۵ - و - کنز العمال ج ۱۳ ص

۱۲۱ ش ۳۶۳۸۸.

[۲] نهج البلاغه نامه ۱۹:۴۵ معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۳۱۶ و ۶۲۶.

[۴] نهج البلاغه نامه ۷:۶۲ معجم المفهرس، محمد دشتی.

شجاعت و خط شکنی

امام علی علیه السلام پس از اتمام حجّت با شورشیان بصره، و بردباری در آغاز نبرد، وقتی آنها جنگ را آغاز کردند، زره پوشید و پیشاپیش سپاه، خود رابه قلب سپاه دشمن زد، و حملات شدیدی کرد که دشمن چون روباه درمقابلش می‌گریخت.

در حمله اول جناح راست لشکر دشمن را در هم ریخت،

و در حمله دوم جناح چپ لشکر بصره را دچار پراکندگی کرد.

و چند بار شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خم شد که به خیمه برگشت تا آن را اصلاح کند، اصحاب و فرزندان و مالک اشتر به امام علی علیه السلام می‌گفتند:

حملات را به ما واگذار.

ولی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ نمی‌داد و دوباره حمله می‌کرد، و صف‌ها را درهم می‌شکست.

وقتی اصحاب اصرار کردند که:

«إِنْ تُصَبِّ يَذْهَبُ الدِّينُ»

(اگر به شما آسیبی برسد دین در خطر است)

در پاسخ فرمود:

«وَاللَّهِ مَا أُرِيدُ بِمَا تَرَوْنَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ»

(به خدا سوگند آنچه می‌بینید بخاطر خدا و آخرت است) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ خطبه ۱۳.

شجاعت و جنگاوری

راویان حدیث اتفاق نظر دارند که:

علی علیه السلام به سوی هر دو قبله نماز گزارد و مهاجرت نمود و در جنگ بدر و حدیبیه و دیگر جنگ‌ها شرکت داشت.

او در جنگ بدر و احد و خندق و خیبر از امتحان الهی به خوبی بیرون آمد و همه آنها را در بی‌نیازی از غیر خدا بدست آورد و در منزلت کریم و والایی قرار گرفت.

پرچم سپاه اسلام در موارد بسیاری همچون روز بدر در دست علی علیه السلام قرار داشت.

و چون مصعب بن عمیر [۱] در روز اُحد که پرچم پیامبر را به دست خویش داشت کشته شد، رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آن را به دست علی علیه السلام داد.

علی علیه السلام شاهد جنگ بدر بود و در آن نقش تعیین کننده داشت، در حالی که بیست و پنج ساله بود.

ابن سیراج در تاریخ خویش از قول ابن عباس گفته است: رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پرچم را در روز «بدر» به دست علی علیه السلام سپرد، در حالی که علی علیه السلام بیست ساله بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف مکنی به ابوعبداللّه از فضلاء و از بهترین صحابه و از سبقت گیرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله وسلم در دار الارقم بود. اسلام خویش را از ترس پدر و مادرش پوشیده داشت و چون پدر و مادر از این امر آگاه شدند او را زندانی نمودند تا اینکه او به حبشه مهاجرت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را با دوازده تن، اهل عقبه دوّم فرستاد تا اهالی مدینه را فقاقت بیاموزد و بر آنها قرآن تلاوت کند. او نخستین کسی است که به گردآوری جماعت در دین پرداخت. به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را دیده است و در اُحد به شهادت رسید در حالی که ۴۰ ساله بود، همسر او و حمنه دختر جحش بود. (تهذیب الاسماء - ۹۷ - ۱).

[۲] ارشاد مفید ص ۴۷ - و - تاریخ ابن سراج.

شلاق و ازدواج

روزی جوانی را که انحراف جنسی داشت، و خود را جُنُب می کرد، [۱] دستگیر کرده خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، امام علی علیه السلام دستور داد تا ابتداء بر دست‌های او شلاق بزنند، و سپس امر فرمود تا از بیت‌المال برای او ازدواج کنند، یعنی تنها مجازات و شلاق و کیفر دادن کافی نیست، برای مبارزه با مفسد اجتماعی، باید ریشه‌ها را خشکاند، تا وقتی جوانی ازدواج نکند همواره در معرض وسوسه‌های شیطانی است، باید در کنار مجازات از اقدامات اساسی برای نسل جوان غافل نمایم. که یکی از راه‌های مبارزه با مفسد اجتماعی، ازدواج است، باید در ازدواج جوانان شتاب کرد، زیرا گزینه جنسی چون دیگر غرائز بشری است، چونان احساس گرسنگی و تشنگی است، اگر به آن پاسخ درست داده نشود، به راه‌های انحرافی کشانده خواهد شد.

پی نوشت ها:

[۱] بیماری آنانیسم، یعنی شخصی با خود کاری بکند که جُنُب شود.

شرایط همسفر

سفر کردن خوب است، اما سفارش کردند که به تنهایی سفر نکنیم، و در انتخاب همسفر نیز احتیاط لازم را داشته باشیم. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

با کسی که ارزش و مقدار و فضیلت تو را نمی‌داند سفر مکن. زیرا کسی که قدر تو را نشناسد با تو رفتار صحیحی نخواهد داشت و چه بسا به آبروی تو ضربه خواهد زد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب ۱۴، فصل نهم و دهم.

شرابخواری که عفو شد

جوانی در زمان خلافت خلیفه اول شراب خورد، خلیفه اول او را محاکمه و به ۸۰ ضربه شلاق محکوم کرد. قبل از اجرای حکم، شرابخوار گفت:

من اطلاع نداشتم که شراب در اسلام حرام است.

(چون تازه مسلمان شده بود.)

خلیفه اول نتوانست مشکل قضائی نسبت به آن جوان را حل کند، که به امیرالمؤمنین علیه السلام متوسل شدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آن جوان اگر بی اطلاع بود حدی بر او جاری نمی گردد.

و آنگاه برای روشن شدن مطلب، دستور داد که جوان را در میان مهاجر و انصار ببرند و اعلام کنند:

آیا کسی آیات تحریم شراب را بر او خوانده است؟

اگر دو نفر گواهی دادند که او را آگاه کردند، حد شرعی را بر او جاری کنید و گرنه آزاد است.

و چون کسی شهادت نداد، آن جوان آزاد شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علامه حلی، ترجمه محمدی اشتهاردی ص ۱۵۱.

شلاق زدن ولید

آنگاه که ظلم و ستم خلیفه سوم و بنی امیه فراگیر شد، و کارگزاران خلیفه سوم هر چه می خواستند انجام می دادند

ولید فرماندار کوفه آشکارا شراب می خورد، و در حال مستی نماز صبح را چهار رکعت خواند، که مالک اشتر، انگشتر از دست او

در آورد و به مدینه رساند، و با شهودی که به همراه داشت، اثبات کردند که ولید شراب خورده است.

ولید با اصرار امام علی علیه السلام و یاران او به مدینه آورده شد، و در حضور خلیفه سوم جنایات او ثابت شد.

اما خلیفه سوم به جای مجازات ولید، با مالک و همراهان او درگیر شد و گفت:

اگر هم جرم ولید اثبات شود چه کسی می تواند برادرم را شلاق بزند؟

در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بلند شد و پیراهن ولید را کشید و او را به رو افکند و ۸۰ تازیانه بر بدن او نواخت.

خلیفه سوم خطاب به امام گفت:

تو حق نداری که با ولید چنین معامله ای بکنی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ولید شراب خورده و مرتکب فسق شده است، او شایسته کیفری بیش از اینهاست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، تاریخ یعقوبی، صحیح مسلم، عقد الفرید، مسند احمد بن حنبل، حدیقه الشیعه ص ۲۸۸ - و حق الیقین ص ۲۶۸ - و

مروج الذهب ج ۲، ص ۳۳۴ - و منهاج البراعه، ج ۱۶، ص ۲۱۹.

شجاعت و هیبت علی

انا وضعت فی الصغیر بکلاکل العرب و کسرت نواجم قرون و ربیعۀ و مضر.

(نهج البلاغه خطبه قاصعه)

صفت شجاعت یکی از ارکان اصلی فضائل نفسانی است و عبارت است از عدم تزلزل نفس در امور خطیره و هولناک، و مظهر تام

و مصداق حقیقی آن وجود علی علیه السلام بود.

اگر چه در فصول پیشین ضمن شرح خدمات نظامی آنجناب چه در غزوات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و چه در جنگهای دوران خلافتش (جنگهای جمل و صفین و نهروان) شمه‌ای از هیبت و شجاعت او نگارش گردید لیکن هر چه در اینمورد گفته و نوشته شود اندکی از بسیار و یکی از هزار بیشتر نخواهد بود.

بنا بنقل مورخین رنگ علی (ع) گندمگون، چشمان مبارکش درشت و جذاب، ابروانش پیوسته و پر پشت، دندانهایش محکم و سفید و چون مروارید بود. دست و بازو و ساعد بی نهایت قوی و گوشت آن پیچیده و محکم و در تمام عرب بسطبری بازو و محکمی عضلات مشهور بود چنانکه گوئی گوشت و پوست و استخوان آنرا کوبیده و آنگاه دست بازو و ساعد ساخته‌اند.

علی علیه السلام متوسط القامه بود و تمام گوشت بدن او ورزیده و محکم و چون آهن صلب بنظر می‌آمد و بطور کلی آنحضرت در اعتدال مزاج و رشد جسمانی و در نهایت نیرومندی بود. مورخین عموماً معتقدند که شجاعت و زورمندی علی علیه السلام در تمام عرب منحصر بفرد بود، پدرش ابو طالب او را با جوانان عرب بکشتی وا میداشت و آنحضرت با اینکه از جهت سن خیلی کوچکتر از آنان بود ولی با سرعت عجیبی آنها را بر زمین میزد. از زبیر بن عوام نقل کرده‌اند که قسم یاد کرد و گفت در هیچیک از جنگها از هیچ شجاعی نرسیدم مگر در مقابل علی علیه السلام که از شدت وحشت خود را گم می‌کردم. و این تنها زبیر نبود که از مقابله با او وحشت مینمود بلکه تمام قهرمانان نیرومند و مردان رزم از تصور مقابله با او بوحشت افتاده و در برابرش عرض اندام نمی‌کردند چه خوب گفته شاعر:

اغمد السیف متی قابله

کل من جرد سیفا و شهر [۱].

هیبت علی علیه السلام بحدی بود که چون چشم مبارزی باو میافتد رعب و وحشت سراسر وجودش را فرا میگرفت و در اثر هیبت آنحضرت نیروی هر گونه مقاومت و تهاجم از وی سلب شده و با کمال درماندگی طعمه شمشیر او میگشت چنانکه خود آنجناب در پاسخ این سؤال که بچه چیزی بر مبارزان غلبه کردی فرمود کسی را ملاقات نکردم جز اینکه او مرا علیه جان خود کمک نمود (سید رضی علیه الرحمه دنبال کلام امام فرماید مقصود حضرت تمکن هیبت او در دلها است) [۲] رشادتها و جانفشانیهای او در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را متحیر و متعجب نمود و خوابیدن وی در شب هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله در فراش آنحضرت از یک قلب قوی و روح بزرگ حکایت میکند، ثبات و پایداری علی علیه السلام در صحنه‌های کارزار در برابر حملات عمومی دشمن برای مردم دیگر محال و غیر ممکن است. معاویه برای اینکه لشگر آرائی خود را بگوش علی علیه السلام برساند در یکی از نامه‌های خود به آنحضرت نوشت که سپاهی عظیم برای جنگ او آماده نموده است، طرماع بمعناویه گفت ترسانیدن تو علی را از زیادی و انبوهی سپاه مثل ترسانیدن مرغابی است بزیدی آب!

حضرت سجاد علیه السلام در مجلس یزید ضمن ایراد خطبه‌ای که خود را معرفی میکرد بپاره‌ای از اوصاف و فضائل علی علیه السلام اشاره نمود و فرمود: من پسر کسی هستم که از همه قوی‌تر و شجاع‌تر و در عزم و اراده از همه استوارتر و چون شیر دلیری بود که در هنگام جنگ و کشیده شدن نیزه‌ها و نزدیک شدن سواران آنها را مانند آسیاب نرم میکرد و مانند تند بادی که در گیاه خشکیده بوزد آنها را پراکنده میساخت [۳].

این توصیفی که امام چهارم درباره شجاعت جد بزرگوارش نموده از نظر علاقه و رابطه خانوادگی نبوده است بلکه یک حقیقت غیر قابل انکاری است که یک امام از امام دیگر که مقام و منزلت او بهتر از همه آشنائی داشت آنرا بیان نموده است.

شیخ مفید شجاعت آنحضرت را نوعی اعجاز دانسته و مینویسد: هیچ جنگجوی کار آزموده‌ای دیده نشده است که همیشه در جنگ پیروز شود بلکه گاهی بر دشمنش غلبه کرده و گاهی نیز شکست خورده است و همچنین ضربت شمشیر هیچ دلاوری همیشه چنان

نبوده است که دشمن در اثر زخم آن جان سپرد بلکه گاهی فوت کرده و گاهی هم بهبودی یافته است و چنین امری در طول تاریخ سابقه ندارد مگر امیر المؤمنین علیه السلام که با هر هم‌آوردی بمبارزه برخاست بر او چیره گشت و بهر رزمجوئی ضربتی زد او را بهلاکت رسانید و این هم از موجباتی است که او را از همگان ممتاز میکند و خداوند جریان عادی امور را در هر جا و زمان بوسیله او بهم زده و وجود وی یکی از نشانه‌های روشن خدای تعالی می‌باشد [۴].

قوت قلب علی علیه السلام که از ایمان و یقین وی سر چشمه می‌گرفت در هیچ بشری دیده نشده است، روزی در جنگ صفین بچهره خود نقاب زده و بصورت یک فرد ناشناس در جلو صفوف شامیان مبارز می‌طلبید پس از آنکه گروهی از مبارزان شام را بخاک هلاکت افکند معاویه بعمر و عاص گفت: این شجاع قویدل کیست؟

عمر و گفت یا عبد الله ابن عباس است! و یا خود علی است معاویه گفت چگونه میتوان تشخیص داد؟

عمر و گفت: ابن عباس مرد شجاعی است ولی در مقابل حمله عمومی سپاه باین انبوهی نمیتواند مقاومت کند تمام سپاهیان را فرمان حمله بده. که از جای بجنبند و باین جنگجو حمله کنند اگر رو گردانید ابن عباس است و اگر ثابت و پا بر جا ماند علی است زیرا علی از تمام عرب اگر بمقابله‌اش برخیزند رو نمیگرداند چه رسد بسپاه تو [۵].

معاویه برای آزمایش فرمان حمله عمومی داد و تمام سپاه او حرکت در آمد اما آن مبارز چون کوه آهنین در جای خود ثابت و بر قرار بود آنگاه فهمیدند که علی علیه السلام است پیکار میکند لذا فرمان عقب نشینی دادند.

وقتی صدای علی علیه السلام در میدانهای جنگ بلند میشد دل و زهره قهرمانان آب میگردید و لرزه بر ارکان وجود آنها میافتاد. در جنگهای جمل و صفین غالب اوقات یک تنه خود را بر سپاهیان مخالف میزد و صفوف آنها را متلاشی کرده و پراکنده میساخت.

بتصدیق دوست و دشمن علی علیه السلام کرار غیر فرار و اسد الله الغالب و غالب کل غالب بود، زره آنحضرت که بمنزله لباس جنگ او بود مانند پیشبندی فقط با چند حلقه در شانه‌های او بهم وصل میشد و بکلی فاقد قسمت پشت بود علت این امر را از وی سؤال کردند فرمود: من هرگز پشت بدشمن نخواهم نمود در اینصورت احتیاجی به پشت بند زره ندارم. سعدی گوید: مردی که در مصاف زره پیش بسته بود

تا پیش دشمنان نکند پشت بر غزادر یکی از جنگها فرماندهان علی علیه السلام از آنحضرت پرسیدند که اگر جنگ مغلوبه شد و صفوف ما از هم پاشیده شد ما بعدا شما را کجا پیدا کنیم خوبست قبلا نقطه الحاقی تعیین شود تا همه بآن نقطه گرد آیند. علی علیه السلام فرمود شما مرا در هر کجا رها کنید من در همانجا خواهم بود و از جای خود تکان نخواهم خورد [۶].

یکی از اصحاب علی علیه السلام خدمت آنحضرت عرض کرد که برای میدانهای جنگ اسبی تندرو و چالاک ابتیاع کنید که چنین اسبی صاحب خود را در مهلکه‌ها نجات میدهد علی علیه السلام فرمود من هرگز از جلو دشمن فرار نخواهم کرد تا با اسب تند رو از ورطه خطر دور شوم و دشمن فراری را نیز تعقیب نخواهم نمود تا بخواهم زودتر با او برسم بنا بر این مرکب من هر چه باشد اهمیتی ندارد [۷].

ابن ابی الحدید گوید: علی علیه السلام شجاعی بود که نام گذشتگان را محو کرد و محلی برای آیندگان باقی نگذاشت، در قوت ساعد و نیروی بازو نظیری نداشت و یکضربت او برای قوی‌ترین شجاعان مرگ و هلاکت را پیش می‌آورد چنانکه هیچ مبارزی از دست او جان سالم بدر نبرد و شمشیری نزد که احتیاج بدومی داشته باشد و هر رزمجوی دلاوری را که میکشت تکبیر میگفت و در لیلۃ الهمیر شماره تکبیراتش به ۵۲۳ رسید و معلوم گردید که ۵۲۳ نفر از ابطال نامی را در آنشب بدیار عدم فرستاده است [۸] در جنگ احد پس از آنکه مردان رزمی قبیله بنی عبد الدار بدست آنحضرت کشته شدند غلامی از آن قبیله که حبشی بود و صواب نام داشت در حالیکه بسیار خشمگین و دهانش کف زده بود سوگند یاد کرد که بجای کشته شدگان قبیله خود شخص محمد صلی الله علیه و آله را خواهم کشت! این غلام ضمن اینکه شجاع بود جثه بزرگی هم داشت لذا مسلمین از او ترسیدند و جرأت مبارزه با

او را نداشتند، علی علیه السلام چنان ضربتی بر او زد که او را از کمر دو نیم نمود بطوریکه بالا تنه‌اش بزمین افتاد و نیم پائین در حال ایستاده ماند هر دو لشکر متعجب و مبهوت شده و مسلمین میخندیدند [۹]!

در تمام جنگها مجاهد فی سبیل الله بود و اندوه و پریشانی مسلمین با وجود وی زائل میگشت، وقتی دست بقبضه ذو الفقار میبرد پیروزی مسلمین محرز و مسلم میشد و هنگامیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از طرف مشرکین غم و اندوهی میرسید و سپاهیان مخالف برای قتل او تصمیم میگرفتند وجود علی علیه السلام باعث بر طرف شدن غم و اندوه پیغمبر میگردد و بهمین جهت او را الکاشف الکرب عن وجه رسول الله گفتند.

شجاعت و نیروی بازوی علی علیه السلام اظهر من الشمس بود و مخالفین و دشمنانش نیز او را بشجاعت میستودند، مشهور است که با دو انگشت سبابه و وسطی گردن خالد بن ولید را فشار داد بطوریکه خالد نعره زد و نزدیک بهلاکت بود. در غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق افتاده بود که علی علیه السلام در مقابل دشمنان ایستادگی کرده بود و اگر آنحضرت نبود کار مسلمین یکسره میشد.

در قاموس زندگانی علی علیه السلام کلمه ترس معنی و مفهومی نداشت او نه از جنگ میترسید و نه از مرگ وحشت میکرد در سراسر زندگانی خود با مرگ و خطر هماغوش بود و بارها میفرمود: و الله لابن ابیطالب آنس بالموت من الطفل بشدی امه - بخدا سوگند پسر ابیطالب بمرگ بیشتر از طفل شیر خوار به پستان مادرش مأنوس و مشتاق است [۱۰].

در جنگ صفین بدون زره در میان دو لشکر میگشت، امام حسن علیه السلام عرض کرد این عمل در موقع جنگ بی احتیاطی است فرمود: یا بنی ان اباک لا یبالی وقع علی الموت او وقع الموت علیه [۱۱] (پسر جانم پدرت باکی ندارد که رو بمرگ رود یا مرگ بسوی او آید.) عده‌ای از یاران علی علیه السلام از این دلیری و بی باکی او احتیاط میکردند که مبادا از طرف دشمن غافلگیر شود لذا نزد آنحضرت آمدند و عرض کردند یا امیر المؤمنین شما در مواقع جنگ هیچگونه احتیاط نمیکنید و از هیچ پیشامدی هراس ندارید در پاسخ آنان این رباعی را فرمود:

ای یومی من الموت افر

یوم ما قدر ام یوم قدر

یوم ما قدر لا اخشی الوغا

یوم قد قدر لا یغنی الحذر

شاعر فارسی زبان مضمون رباعی فوق را بفارسی چنین سروده است:

از مرگ حذر کردن دو روز روا نیست

روزی که قضا هست روزی که قضا نیست

روزی که قضا هست کوشش ندهد سود

روزی که قضا نیست در آن مرگ روا نیست

هر شجاعی که در جنگ بدست آنحضرت کشته میشد موجب افتخار قبیله خود میگشت و افراد قبیله از تقابل مقتول با آن شیر بیشه شجاعت مباحات مینمودند چنانکه در غزوه خندق عمرو بن عبدود که بدست وی کشته شد خواهرش گفت اگر جز علی که حقا لیاقت آنرا دارد که قاتل برادرم باشد دیگری عمرو را کشته بود تمام عمر میگریستم لکن علی را در شجاعت در تمام جهان نظیری نیست و کشته شدن بدست او عین افتخار و اعتبار است.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه مینویسد روزی معاویه خفته بود پس از بیدار شدن عبد الله بن زبیر را (که هر دو از شجاعان بودند) در پایین پایش دید که بر تخت او نشسته بود، عبد الله از روی شوخی بمعاویه گفت اگر میخواستم ترا (در خواب که بودی)

غفلتا میکشتم. معاویه گفت بعد از ما اظهار شجاعت کن! عبد الله گفت برای چه شجاعت مرا انکار میکنی با اینکه من در جنگ برابر علی بن ابیطالب بایستادم! معاویه گفت اگر چنین جرأت میکردی یقینا علی تو و پدرت را با دست چپ میکشت و دست راستش بیکار میماند و دنبال دیگری میگشت که بقتل رساند [۱۲] باری علی علیه السلام ضیغم الغزوات و اسد الله الغالب بود که وقتی پا بمیدان محاربه می گذاشت نفس های دلیران و شجاعان در سینه ها تنگ میشد و بهر فرقه حمله میکرد عفريت مرگ با صورت هولناکی بر آن گروه نمایان میگشت. رباعی زیر منسوب بآنحضرت است:

صيد الملوک ارانب و ثعالب

و اذا رکبت فصیدی الابطال

صیدی الفوارس فی اللقاء و انی

عند الوغاء لغضنفر قتال [۱۳].

سفیان ثوری گوید که علی علیه السلام در میان مسلمین کوه آهنینی بود و برای کفار و منافقین حریفی نیرومند، خداوند عزت و احترام مسلمین و ذلت و خواری مشرکین را بدست او قرار داده بود.

ثمره شجاعت و مجاهدت علی علیه السلام رواج دین حنیف اسلام و پیشرفت احکام الهی و محو کفر و بت پرستی گردید.

پی نوشت ها:

[۱] تمام مردان شمشیرکش هنگام برخورد با او شمشیر خود را غلاف میکردند.

[۲] قیل له: بای شیء غلبت الاقران؟ فقال علیه السلام: ما لقیته احدا الا اعاننی علی نفسه. یومی بذلک الی تمکن هیبته فی القلوب. نهج البلاغه - کلمات قصار.

[۳] بحار الانوار جلد ۴۵ ص ۱۳۸.

[۴] ارشاد مفید جلد ۱ باب ۳ فصل ۵۶.

[۵] خود حضرت امیر علیه السلام نیز در نامه ای که بعثمان بن حنیف نوشته میفرماید: و الله لو تظاهرت العرب علی قتالی لما ولیت عنها - بخدا سوگند اگر تمام عرب به پشتیبانی یکدیگر بجنگ من برخیزند من از آنها رو گردان نمیشوم - نهج البلاغه نامه ۴۵.

[۶] افکار امم.

[۷] امالی صدوق مجلس ۳۲ حدیث ۴.

[۸] کشف الغمه ص ۷۳.

[۹] منتهی الامال جلد ۱ ص ۴۴ نقل بمعنی.

[۱۰] نهج البلاغه کلام ۵.

[۱۱] بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۲ نقل از مناقب آل ابیطالب.

[۱۲] بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۱۴۳.

[۱۳] شکار پادشاهان خرگوشها و روباهها است ولی هنگامیکه من سوار میشوم شکار من شجاعان عرب است. شکار من در موقع جنگ سواران و دلیران است و من هنگام جنگ شیری بسیار کشنده ام.

شناخت معاویه

امام علی علیه السلام در معرّفی معاویه فرمود:

أَلَا وَإِنْ مُعَاوِيَةَ قَادَ لُمَةٌ مِنَ الْغَوَاةِ وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ حَتَّى جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاصَ الْمَنِيَةِ
(آگاه باشید معاویه گروهی از تبهکاران متجاوز را بسیج کرد، و کانال‌های اطلاعات و اخبار حق را بر آنان بست تا آنجا که
حاضرند گردن‌های خویش را زیر شمشیر قرار دهند) [۱].

و در سخنرانی دیگر سیاست‌های شیطانی و دروغین معاویه را افشا کرد و فرمود:
وَاللَّهِ مَا مُعَاوِيَةُ بِأُدْهَى مِنِّي، وَلَكِنَّهُ يَغْدُرُ وَيَفْجُرُ، وَلَوْلَا كِرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنَ أَدْهَى النَّاسِ
(سوگند به خدا معاویه از من زیرکتر و سیاستمدارتر نیست، اما او نیرنگ می‌زند و گناه و جنایت مرتکب می‌شود، اگر نبود زشتی
نیرنگ، من سیاستمدارترین انسانها بودم) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۲۰۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

شناخت عمرو عاص

و در افشای عمرو عاص، (یکی دیگر از سران قاسطین) فرمود:

وَلَمْ يَبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ ثَمَنًا

(بیعت نمی‌کند مگر آنکه در یک معامله سیاسی، در برابر بیعت سرمایه‌ای به دست آورد.) [۱].

یعنی طرفداری او از معاویه بر اساس عقیده و ایمان نیست،

بلکه پول پرستی و قدرت طلبی او را منحرف کرده است،

و در یک سخنرانی دیگر ماهیت او را شناساند:

عَجَبًا لِابْنِ النَّابِغَةِ! يَزْعَمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنْ فِي دُعَابِهِ، وَأَنِّي امْرُؤٌ تَلْعَابَةٌ: أُعَافِسُ وَأُمَارِسُ! لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا، وَنَطَقَ آثِمًا.

أَمَّا وَشَرُّ الْقَوْلِ الْكَذِبُ إِنَّهُ لَيَقُولُ فَيَكْذِبُ، وَيَعْتَدُ فَيُخْلِفُ، وَيَسْأَلُ فَيَبْخُلُ، وَيَسْأَلُ فَيَلْحِفُ، وَيَبْخُونُ الْعَهْدَ، وَيَقْطَعُ الْإِلَّ؛ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ

الْحَزْبِ فَأَي زَاجِرٍ وَأَمْرٍ هُوَ!

مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّيُوفُ مَا حِذَّهَا، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ كَانَ أَكْبَرُ مَكِيدَتِهِ أَنْ يَمْنَحَ الْقَوْمَ سُبَّتَهُ.

أَمَّا وَاللَّهِ لَيَمْنَعُنِي مِنَ اللَّعِبِ ذِكْرُ الْمَوْتِ، وَإِنَّهُ لَيَمْنَعُهُ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ نَسِيَانُ الْآخِرَةِ، إِنَّهُ لَمْ يَبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أَتِيَهُ، وَيَرْضَخَ
لَهُ عَلَى تَرْكِ الدِّينِ رَضِيخَةً. [۲].

(شگفتا! از پسر آن زن بدنام، در میان مردم شام پخش می‌کند که من اهل مزاح هستم، مردی شوخ طبع، که مردم را سرگرم شوخی
می‌کند. حرفی به باطل گفته! و سخنی به گناه انتشار داده است.

آگاه باشید بدترین گفتار؛ دروغ است او سخن می‌گوید و دروغ می‌گوید، وعده می‌دهد و تخلف می‌نماید، درخواست می‌کند و
اصرار می‌ورزد، اگر از او چیزی درخواست شود بخل می‌کند، به پیمان خیانت می‌نماید، و پیوند خویشاوندی را قطع می‌کند، به
هنگام نبرد سر و صدا راه می‌اندازد و تهیج و تحریص می‌نماید (اما این سر و صدا) تا هنگامی است که دست به شمشیرها نرفته، در
این هنگام برای رهائی جانس بهترین و بزرگترین نقشه‌اش آن است که جامه‌اش را بالا زند و عورت خود را آشکار سازد «تا از
کشتن او چشم پوشی شود!» آگاه باشید به خدا سوگند، یاد مرگ مرا از شوخی و سرگرمی باز می‌دارد، ولی او را فراموشی آخرت
از گفتن سخن حق بازداشته است او حاضر نشد با معاویه بیعت کند جز اینکه از او مزدی به دست آورد، و در برابر از دست دادن

دینش بهائی گرفت).

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۸۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

شناساندن منافقان حافظ قرآن

امیرالمؤمنین صلی الله علیه وآله وسلم شبی از مسجد کوفه به سوی خانه خویش حرکت می کرد در حالی که کمیل بن زیاد از دوستان خاص آن حضرت، او را همراهی می کرد، در اثناء راه از کنار خانه مردی گذشتند که صدای تلاوت قرآنش بلند بود که آیه:

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ [۱].

را با صدای حزین و آهنگ دلشین می خواند،

کمیل در دل خود از حال این مرد بسیار لذت برد و از حالت معنوی او در تعجب فرو رفت بی آنکه چیزی بر زبان براند، امام علیه السلام متوجه شده، خطاب به کمیل فرمود:

«ای کمیل صدای قرائت و ناله حزین این مرد مایه اعجاب تو نشود، او از اهل دوزخ است و من به زودی خبر آنرا به تو خواهم داد.» کمیل بن زیاد از دو جهت در شگفت ماند، نخست از این جهت که امام علیه السلام همان لحظه از نیت باطنی او اطلاع یافت و دیگری آن بود که آن حضرت از دوزخی بودن این مرد ظاهر الصلاح خبر داد. مدتی گذشت، در روز جنگ جمل امیرالمؤمنین علیه السلام در حالی که شمشیری در دست داشت، با نوک شمشیر به سری که به زمین افتاده بود، اشاره کرد و فرمود:

ای کمیل،

أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنَاءَ اللَّيْلِ

یعنی این همان شخصی است که در آن شب قرآن تلاوت می نمود و حال او تو را به تعجب واداشته بود.

کمیل به خاک افتاد و قدم‌های آن حضرت را بوسیده و استغفار کرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره زمر، آیه ۱۲.

[۲] سفینه بحار، ج ۲، ص ۴۹۷ - و تفسیر نمونه، ج ۱۹، ص ۳۹۸.

شیوه‌های رزمی، تبلیغی در جنگ جمل

چون طلحه و زبیر شنیدند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام با لشگری آراسته به نزدیکی بصره رسیده است، با لشگری آراسته از بصره بیرون آمدند و میمنه و میسره [۱] و قلب و جناح سپاه را مرتب گردانیدند. طلحه به فرماندهی سواران پرداخت و عبد الله بن زبیر سرپرستی پیادگان را به عهده خویش گرفت. سواران میمنه به مروان بن حکم سپردند و پیادگان میمنه به عبدالرحمان بن عتاب بن اسید دادند.

سواران میسره به هلال بن وکیح تسلیم نمودند و بر پیادگان میسره عبدالرحمان بن حارث بن هاشم را نصب کردند. در قلب سواران عبدالله بن عامر بن کزیز ایستاد و در قلب پیادگان حاتم بن بکیر الباهلی جناح سواران را عمر بن طلحه قبول کرد و جناح پیادگان را مجاشع بن مسعود السلمی، به عهده خود گرفت. بدین صورت در میدان وارد شدند.

پاسخ به ادعاهای سران جمل

پس از یاد خدا و درود! شما می‌دانید گر چه پنهان می‌دارید. که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید، و اگر دردل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید.

به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید، اگر در آغاز بیعت کنار می‌رفتید آسان‌تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زنید.

شما پنداشته‌اید که من کشنده عثمان می‌باشم، بیایید تا مردم مدینه بین من و شما داوری کنند، آنان که نه به طرفداری من بر خواستند نه شما، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤولیت آن را پذیرا باشد.

ای دو پیرمرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ‌ترین مسئله شما عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار دامنگیرتان گردد. با درود [۲].

افشاء ادعاهای دروغین طلحه

«تا بوده‌ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده‌اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است استوارم بخدا سوگند! طلحه بن عبیدالله، برای خونخواهی عثمان شورش نکرد، جز اینکه می‌ترسید خون عثمان از او مطالبه شود، زیرا او خود متهم به قتل عثمان است، که در میان مردم از او حریص‌تر بر قتل عثمان یافت نمی‌شد، [۳] برای اینکه مردم را دچار شک و تردید کند، دست به اینگونه ادعاهای دروغین زد

سوگند بخدا! لازم بود طلحه، نسبت به عثمان یکی از سه راه حل را انجام می‌داد که نداد.

اگر پسر عثمان ستمکار بود چنانکه طلحه می‌اندیشید، سزاوار بود با قاتلان عثمان همکاری می‌کرد، و از یاران عثمان دوری می‌گزید، و یا اگر عثمان مظلوم بود می‌بایست از کشته شدن او جلوگیری می‌کرد، و نسبت به کارهای عثمان عذرهای موجه و عموم پسندی را طرح کند (تا خشم مردم فرو نشیند)

و اگر نسبت به امور عثمان شک و تردید داشت خوب بود که از مردم خشمگین کناره می‌گرفت و به انزوا پناه برده و مردم را با عثمان وا می‌گذاشت.

اما او هیچکدام از سه راه حل را انجام نداد، و بکاری دست زد که دلیل روشنی برای انجام آن نداشت، و عذرهایی آورد که مردم پسند نیست.»

سپس دست به مناجات برداشت و فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَجِمِي، وَصَعَّرُوا عَظِيمَ مَنزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.

«بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می‌کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع کردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند، و در غصب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند: برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد. [۴].

(یعنی خلافت حقّی است که باید رهاش کنی)

آرایش نظامی سپاه

پس، امام علی علیه السلام بعد از ادای این خطبه به آرایش نظامی سپاه پرداخت.

فرماندهی جناح راست سواران را به عمّار بن یاسر سپرد.

و فرماندهی جناح راست پیادگان را به شریح بن هانی داد.

بر فرماندهی جناح چپ سواران، سعید بن قیس الهمنانی را نصب فرمود،

و فرماندهی جناح چپ پیادگان به رفاعه بن شداد البجلی داد.

محمد بن ابی بکر را در قلب لشکر سواران قرار داد.

و عدی بن حاتم طایی را در قلب پیادگان فرماندهی داد.

جناح سواران را به زیاد بن کعب الأرحبی سپرد

و حجر بن عدی الکندی را بر پیادگان جناح فرماندهی داد.

عمرو بن حمق الخزاعی را بر سواران کمین، سروری داد.

و بر پیادگان کمین، مجندب بن زهیر الأزدی را گماشت.

چون امیرالمؤمنین علی علیه السلام با این روش لشکر خویش را منظم کرد و سواران و پیادگان را با این شیوه سازمان داد.

عایشه نیز بیرون آمد که در هودجی نشسته بود. [۵].

نصیحت فرماندهان کل دشمن

چون لشگرها در برابر یکدیگر ایستادند و مبارزان روی در روی هم قرار گرفتند، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بیرون آمد و در میان هر دو صف ایستاد.

پیراهن حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم پوشیده و ردای آن حضرت بر دوش انداخته و دستمالی سیاه بر سر بسته و بر استر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم [۶] نشسته، به آواز بلند گفت:

کجاست زبیر بن عوّام تا پیش من آید؟

جمعی گفتند: یا امیرالمؤمنین، زبیر سلاح پوشیده و تو هیچ حربه‌ای با خود نداری.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: با کی نیست او را بخوانید.

ازبیر پیش آمد.

عایشه فریاد زد: بیچاره اسماء (زن زبیر) بیوه شد.

به او گفتند: دل فارغ دار که علی کس را چنین نکشد، بی سلاح آمده و با او سخنی دارد.

زبیر نزد امیرالمؤمنین آمد.

امام علی علیه السلام به او فرمود:

یا ابا عبد الله، این چه کاری است که می‌کنی؟

و جواب داد: طلب کردن خون عثمان.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

سبحان الله! تو و یاران تو او را کشتید. هنوز خون او از شمشیر شما می‌چکد مگر از خویشتن و یاران خویش قصاص می‌خواهی؟ تو را سوگند می‌دهم بدان خدایی که جز او خدایی نیست و بدان خدایی که قرآن بر محمد صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم به تو فرمود که علی علیه السلام را دوست می‌داری؟ تو گفتی چرا دوست ندارم در حالی که او پسر خاله من است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: روزی باشد تو به جنگ او آیی و با او مخالفت کنی، یقین بدان که تو آن روز ظالم باشی.

زبیر گفت: آری چنین است.

امام علیه السلام فرمود:

بار دیگر تو را سوگند می‌دهم، یاد داری روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از سرای عمرو بن عوف می‌آمد و تو در خدمت او بودی و او دست تو را گرفته بود؟

من پیش شما باز آمدم حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم بر من سلام گفت و من در روی او خندیدم.

تو گفتی: ای پسر ابوطالب چرا نخست بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سلام نگفتی؟ هرگز دست از تکبر بر نخواهی داشت؟ آن حضرت فرمود: آهسته باش ای زبیر که علی متکبر نیست.

روزی باشد که تو به جنگ آیی و تو آن روز ظالم باشی؟

زبیر گفت:

آری چنین بوده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم چنین فرموده،

ایمّا من این سخن را فراموش کرده بودم، اکنون که به یاد من آوردی، دانستم که تو راست گفتی و اگر پیش از این به یادم آورده بودی هرگز بر به جنگ تو نمی‌آمدم و این ساعت که به یادم آوردی به خدا باز می‌گردم و هیچ حرکتی نمی‌کنم که بر خاطر تو از آن غباری نشیند.

این را گفت و باز گشت و به نزد عایشه آمد که او در هودج بود.

عایشه گفت:

یا ابا عبد الله، میان تو و علی علیه السلام چه گذشت؟

زبیر کلماتی که امیرالمؤمنین علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به یاد او داده بود تقریر کرد و گفت:

به خدای ذوالجلال که من در اسلام و جاهلیت در هیچ نبردی نبوده‌ام و در هیچ جنگی نایستاده‌ام که در آن پیروز نگردم.

اما در برابر علی علیه السلام ایستادن خطاست.

عایشه گفت:

ای زبیر، معلوم است که از شمشیر علی علیه السلام ترسیدی. اگر تو از شمشیر او بترسی، عیبی و عاری نباشد که پیش از تو مردان بسیاری از آن ترسیده‌اند.

پسر او عبدالله او را گفت:

ای پدر صورت مرگ را در شمشیر علی علیه السلام دیدی که از او ترسیدی و پشت گرداندی؟

زبیر گفت:

والله ای پسرک من، تو همه وقت بر من شوم بوده‌ای.

عبداللّه گفت:

من شوم نبوده‌ام، ولی تو مرا در میان عرب رسوا کردی و خال عاری بر ما نهادی که به آب هفت دریا شسته نشود.

زبیر چون این سخن شنید، در خشم شد و بانگ بر اسب زده به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام تاخت.

امیرالمؤمنین چون او را به آن حالت دید، به لشگر خود آواز داد که راه او باز گذارید، زبیر می‌خواهد شجاعت خود را نشان دهد.

پس از حملات پی در پی به جایگاه خود بازگشت و آنگاه از لشگر جدا شد،

پنجاه سوار از عقب او بتاختند تا او را باز دارند.

اما زبیر عنان بگردانید و بر ایشان حمله کرد و همه را از یکدیگر جدا ساخت و به راه خود ادامه داد، تا به موضعی رسید که آن را

«وادی السباع» می‌گفتند، و بر قبیله‌ای از بنی تمیم فرود آمد،

یکی از آشنایان به او گفت: لشگر را چگونه دیدی؟

زبیر گفت:

عزیمت جنگ داشتند و می‌خواستند که با یکدیگر نبرد کنند که من تحمل آن را نداشته از آنها جدا شدم.

وقتی زبیر غذا خورد، پس از خواندن نماز خوابید.

عمرو بن جرموز شمشیری بر سر او فرود آورد و سر او را برید و سلاح و انگشتر او را پیش امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد.

چون سر زبیر و اسلحه و اسب او را پیش امیرالمؤمنین آورد، آن حضرت از کشتن او بسیار ناراحت شد و به عمرو اعتراض کرد که:

چرا او را کشتی؟

عمرو گفت:

می‌پنداشتم که از کشتن او خوشحال می‌گردی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود:

«کشنده زبیر را به آتش دوزخ بشارت دهید.»

عمرو از این حرف بسیار ناراحت گشت و برفت. امیرالمؤمنین علی علیه السلام شمشیر زبیر را گرفت و تکانی به آن داد و گریست و

فرمود:

این شمشیری است که بسیار رنج و اندوه از روح پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باز داشته و در راه خدا جهاد کرده است.

آنگاه امام علی علیه السلام رو به لشگر کرد و فرمود:

این جریان را فراموش کنید، دل به جنگ دهید و خدا را یاد کنید، سخن نگوئید و نعره نزنید که آن نشان ترس است.

عایشه نیز لشگر خود را تشویق کرد.

اهل بصره آماده جنگ شده بودند و پیاپی بر لشگر امیرالمؤمنین علی علیه السلام تیر می‌انداختند و لشگریان علی علیه السلام را آزار

می‌دادند.

امام علی علیه السلام در آن حال خاموش بود.

یاران گفتند:

ای امیرالمؤمنین! ایشان از حد گذرانده و سربازان ما را زخمی و خسته کردند.

یا امیرالمؤمنین چرا اجازه جنگ نمی‌دهید؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در این فکر بودم که خودم را از جنگ معذور دارم.

اکنون می‌بینم که نصیحت نمی‌پذیرند. جنگ را آغاز کردند و بسیاری از لشکر ما را زخمی و مجروح کردند. دیگر عذری نمانده است.

پند و اندرز دادن سپاه دشمن با قرآن

پس، زره خویش بپوشید و شمشیر حمایل کرد، عمامه بر سر بست و بر دُلْدُل [۷] نشست،

قرآن را بر روی دست گرفت و فرمود:

ای مردم، چه کسی از شما این قرآن را از من می‌گیرد و پیش این قوم می‌رود و آنان را به اوامر و نواهی که در قرآن نوشته است می‌خواند؟

غلامی از مجاشع، به نام «مسلم» جلو آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین من برای این مأموریت آماده‌ام.

آن حضرت فرمود:

ای جوان اگر این قرآن را پیش آنان ببری، تو را می‌کشند، آیا به این راضی هستی؟

گفت: آری راضی هستم.

امام علی علیه السلام به خیر داد که:

اول دست‌های تو که با آن قرآن را گرفته‌ای، با شمشیر قطع می‌کنند، بعد از آن به تو زخم دیگری می‌زنند و تو را می‌کشند.

جوان گفت:

راضی هستم به آنچه فرمودی. چون رضای خدا در آن است، من راضی هستم.

امیرالمؤمنین دو بار این کلمات را به او گفت و حجت بر او تمام کرد.

آن جوان جواب داد:

شهادت شدن در راه خدای تعالی و ثوابی که وعده کرده‌اند از درگاه خدا یافتن در کنار این رنج، پیش من آسان است.

امیرالمؤمنین او را دعای خیر کرد و آن جوان قرآن را از امیرالمؤمنین علی علیه السلام گرفت و پیش آن جماعت آورد و گفت:

ای مردمان، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که پسر عم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و وصی محمد مصطفی صلی

الله علیه وآله وسلم است این قرآن را به دست من داده که من با شما به این کلام خدا صحبت کنم. شما با من مخالفت نکنید، ار

خدا بترسید و خویشتن را به دست خود به هلاکت میندازید.

مردی از خدمتکاران عایشه بیرون آمد و شمشیری بر او زد که هر دو دست او را برید.

آن جوان قرآن را با بازو و سینه نگاه داشت. دیگری شمشیر دیگری بر سینه او زد که او را کشت.

پس امیرالمؤمنین شمشیر بکشید و بر آن قوم حمله کرد، ساعتی از دست راست می‌تاخت و می‌زد و می‌کشت و ساعتی از دست

چپ، تا شمشیر او کج شد، فرود آمد، نشست و شمشیر را با زانویش راست کرد.

یکی از یاران او گفت:

شمشیر را به من بده تا راست کنم.

امام علی علیه السلام جواب او را نداد و شمشیر را با دست خود راست کرد و دوباره بر آنان حمله کرد.

هر کس که پیش او می‌آمد می‌زد و می‌انداخت، تا اینکه دوباره شمشیر او کج شد،

دوبار امام به صف خودی‌ها برگشت و شمشیر خود را راست کرد و فرمود:

به خداوند سوگند که در این جنگ جز رضای خدای تعالی را نمی‌خواهم.

پس به پسر خویش، محمد بن حنفیه نگریست و فرمود:

همانطور که پدر تو جنگ می‌کند، بجنگ.

در آن زمان جناح راست لشکر اهل بصره بر جناح چپ لشکر اهل کوفه حمله کردند و ایشان را عقب راندند.

پس اهل کوفه ایستادند و ساعتی جنگ کردند.

مخنف بن سلیم الأزدی از یاران امیرالمؤمنین بر دشمن حمله کرد و چند نفر را زخمی کرد و کُشت.

در این حال او را زخم سختی زدند و بازگشت.

برادر او صعق بن سلیم حمله کرد و شهید شد.

پس، زید بن صوحان العبدی که از جمله اشراف و بزرگان یاران امام علی علیه السلام بود و عَلم سپاه در دست او بود، ساعتی

جنگید و شهید شد.

آنگاه برادر دیگر صعصعه بن صوحان عَلم را گرفت و حمله کرد، به او زخمی زدند، و بازگشت.

سپس أبو عُبَیْدَةُ العبدی که از خوبان اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود، عَلم را گرفت، حمله کرد و شهید شد.

سپس عبدالله بن رقیه عَلم را گرفت، حمله کرد و او هم شهید شد.

رشید بن سمر عَلم را گرفت و حمله کرد و شهید شد.

که در مدت کوتاهی، هفت مرد معروف از یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شدند.

پس مردی از اصحاب جَمَل که نام او عبدالله بن بشر بود به میدان آمد و رَجَزی خواند و گفت:

کجاست ابوالحسن، آنکه فتنه آفرین است.

امیرالمؤمنین جلو آمد و فرمود:

اینک حاضرم، جلو بیا تا بینم چه می‌خواهی.

آن شخص شمشیر کشید و بر امیرالمؤمنین حمله کرد.

امیرالمؤمنین به او شمشیری زد که دوش و گردن و سر او را جدا کرد.

پس بالای سر او ایستاد و فرمود:

ابوالحسن را چگونه یافتی؟

پس قبیله «بنی ضَبّه» دور شتر عایشه را گرفتند، هر کسی سخنی می‌گفت و شعری می‌خواند.

یکی از آنان مهار شتر را گرفته بود و به آن فخر می‌کرد و شمشیری در دست داشت.

از سپاه امام، زید بن لقیط الشیبانی آمد، شمشیری زد و او را کُشت.

عاسم بن الزُّلف از «بنی ضَبّه» آمد و مهار شتر را گرفت، و شعری خواند که در دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

یکی از یاران امیرالمؤمنین (منذر بن حفصه التَّمیمی) آمد، و به او حمله کرد و او را کُشت.

پس در میدان جنگ جولان داد و فخر می‌کرد که یکی از اصحاب جَمَل به نام رکیع بن الموثل الضُّبّی آمد و به منذر حمله کرد.

با شمشیر به هم حمله کردند، سرانجام منذر به او زخمی زد و او را کُشت.

سپس مالک اشتر نَخَعی به میدان آمد و غزید، مانند شیری خشمناک، مبارز خواست.

عامر بن شدد الأزدی آمد و با نیزه ساعتی جنگ کردند.

سرانجام مالک اشتر او را با نیزه کُشت.

پس با صدای بلند گفت:

کیست که رغبت مبارزه با من را داشته باشد و رو در روی من آید؟
هیچ کس بیرون نیامد،

مالک اشتر ساعتی در میدان جولان داد، فخرها کرد، و شعرها خواند.

سرانجام هیچ کس به جنگ او نیامد و باز گشت.

محمد بن ابی بکر و عمار یاسر هر دو آمدند و در میدان ایستادند.

مردی از اصحاب جمل صدا زد: شما کیستید؟

گفتند:

از نام ما چرا می‌پرسی، اگر دوست داری با ما مبارزه کنی، بیا.

عمرو بن اشرف از فریب خوردگان جمل آمد، عمار یاسر به او حمله کرد و او را کشت.

کعب بن سؤر الأزدی قصد داشت که به عمار حمله کند، غلامی از ازد از او سبقت گرفت و به طرف عمار آمد.

عمار خواست که به او حمله کند، ابوزینب الأزدی بر عمار سبقت گرفت و به آن غلام حمله کرد و او را با شمشیر کشت و خود را به امام رساند.

سپس عمرو بن یثربی از اصحاب جمل آمد و در میان دو صف چنانکه به شتر عایشه نزدیک بود ایستاد و مبارز طلبید.

هیشم بن السدوسی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام جلو آمد.

عمرو به او حمله کرد و او را کشت و مبارز طلبید.

عبدالله بن صوحان العبیدی آمد و به او حمله کرد عمرو او را کشت و دوباره مبارز طلبید.

چون شجاعت و دلیری او را دیدند، دیگر هیچ کسی رغبت مبارزه با او را نداشت.

پس عمرو ساعتی در میدان جنگ جولان داد و خود را ستود که:

از او ترسی در دل‌ها افتاده.

سرانجام عمار یاسر از صف، اسب خویش را بیرون دوانید و پیش او آمد و گفت:

تا کی از این نوع لاف می‌زنی؟ اگر راست می‌گویی، بمان تا زخم مردان را ببینی.

عمرو شمشیر کشید و بر عمار حمله کرد.

عمار هم شمشیر کشید و به طرف او رفت.

میانشان مبارزه طولانی شد تا آنکه عمار او را با شمشیر زد و از اسب او را به زمین انداخت.

پس از اسب فرود آمد و پای او را گرفت و کشید تا او را در پیش روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر زمین افکند.

علی علیه السلام فرمود: گردن او را بزنید.

عمرو گفت:

مرا نکش و بگذار همچنان که آن جماعت را یاری می‌کردم به جهت رضای تو با آنان بجنگم.

امیرالمؤمنین فرمود:

ای دشمن خدا، چگونه می‌توانم تو را باقی بگذارم در حالی که تو دو مبارز از اصحاب من، که در شجاعت و مردانگی و فرزاندگی

همتا نداشتند، کشته‌ای.

عمرو گفت:

ای امیرالمؤمنین، می‌خواهم به تو رازی را بگویم. نزدیکتر آیی یا تا به تو بگویم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

تو مرد متجاوزی هستی، و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرموده است که از مردم متجاوز دوری کنم. عمرو گفت:

به خدا اگر جلو می‌آمدی و گوش خود را نزدیک دهان من می‌آوردی، گوش یا بینی تو را می‌کندم.

امیرالمؤمنین از دشمنی او متعجب شد و با دست خویش گردن او را زد.

پس برادر عمرو، عبدالله بن یثربی بیرون آمد و مبارز طلبید.

امیرالمؤمنین بگونه‌ای که او را نشناسد، جلوی او رفت. عبدالله به حضرت حمله کرد.

امیرالمؤمنین شمشیری به او زد که یک نیمی از سر و صورت او را جدا کرد.

امام در حال بازگشت به صف سپاه خویش بود، که صدائی شنید،

دید که عبدالله بن خلف خزاعی صاحب خانه عایشه در بصره است.

امام علی علیه السلام صدا زد: ای عبدالله چه می‌گویی؟

عبدالله گفت:

یا علی، آیا می‌خواهی در میدان جنگ بیائی و مبارزه کنیم؟

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

این آسان است، آیا از حمله‌های من خبر داری؟

عبدالله گفت:

ای پسر ابوطالب دست از این تکبر و نخوت بردار. تا کی خویشتن را می‌ستایی و مردان را به کس نمی‌داری؟ قدم جلوتر بگذار تا سزای خویش را ببینی.

امیرالمؤمنین علیه السلام به سوی او تاخت.

عبدالله شمشیر کشید و به امیرالمؤمنین حمله کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام ضربت او را رد کرد و چنان شمشیری به او زد که دست راست و کاسه سر او جدا کرد، آنگاه در کنار

جنازه او ایستاد و این شعر را خواند:

ایای تَدَعُو فِي الْوَعَايَا بِنِ الْأَرْبِ

وَفِي يَمِينِي صَارُمٌ تُبَدِي اللَّهَبِ

یکی دوبار این شعر را خواند و به صف خویش آمد و جنگ تن به تن ادامه یافت.

پس، بارزبن عوف الضبّی به میدان تاخت و مبارز خواست،

عبدالله بن نهشل به جنگ او رفت و هر دو با نیزه جنگ کردند، که عبدالله او را با نیزه زد و کشت.

پس ثور بن عدی به میدان آمد و مبارز خواست. محمد بن ابی بکر او را با شمشیر زد و او را کشت.

عایشه به خشم آمد و گفت:

مُشْتِي سَنَكِ رِيْزِهَ بِهٖ مِنْ بَدِهَيْدِ.

به او دادند، آنها را به روی یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاشید و گفت:

شَاهَتِ الْوُجُوْهَ

(زشت باد روی شما)

مردی از اصحاب علی علیه السلام گفت: یا عایشه:

مَا رَمَيْتِ إِذْ رَمَيْتِ وَلَكِنَّ الشَّيْطَانَ رَمَى

«تو نبودى که سنگریزه ها را پرتاب کردی، این شیطان بود که آنها را به سوی ما پاشید.»

پس طلحه بن عبیدالله به آواز بلند گفت:

ای بندگان خدای صبر کنید که صبر و ظفر با یکدیگر قرین باشند و ثواب صابران بسیار است؛

إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

مروان بن حکم به غلام خویش گفت:

ای غلام می‌دانی که چه چیزی مرا به شگفتی واداشته؟

غلام گفت: نمی‌دانم.

مروان گفت:

از آن تعجب می‌کنم که هیچ کس بر کشتن عثمان بیشتر از طلحه سعی نمی‌کرد.

طلحه دشمنان خلیفه سوم را تحریک می‌کرد و در ریختن خون او تلاش فراوان داشت.

امروز آمده تا تقاضای خون خلیفه سوم را بگیرد و مردم را در معرض هلاکت قرار دهد.

می‌ترسم که همه لشگر را به کشتن دهد، می‌خواهم که او را با تیر بزنم و مسلمانان را از شر و فساد او خلاص کنم، اگر تو در پیش

روی من بایستی و مرا بپوشانی، چنانکه مرا کسی نبیند و نداند که این تیر را من زده‌ام، تو را از مال خود آزاد خواهم کرد.

غلام در پیش او ایستاد و مروان تیری که پیکان آن را زهر داده بود در خانه کمان راست کرد و بر طلحه انداخت چنانچه پای او را

به رکاب دوخت. طلحه از آن زخم بی‌طاقت شده از اسب بیفتاد و بیهوش شد. چون به هوش آمد، به غلام خویش گفت:

مرا بگیر و در سایه‌ای ببر.

غلام گفت:

ای خواجه، هیچ پناهی و سایه‌ای نمی‌بینم که تو را آنجا برم.

طلحه گفت:

سبحان الله! امروز خون هیچ یک از قریش را ضایع تر از خون خویش نمی‌بینم و نمی‌دانم که این تیر از کجا به من رسیده است؟ آیا

این تیر، تیر مرگ بوده است و می‌دانم که بی‌حکم و تقدیر باری سبحانه چنین نخواهد شد؛

وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا

طلحه این کلمات می‌گفت و بر خود می‌پیچید تا جان داد.

او را در جایی دفن کردند که آن را «سَبَّخَه» می‌نامیدند.

عایشه از وفات طلحه فراوان دلتنگ شد؛ زیرا که طلحه پسر عموی او بود و اهل کوفه و بصره از کشته شدن طلحه و تأسف خوردند.

چون شب در آمد، لشگرها بازگشتند

و روز دیگر هر دو لشگر صف‌ها آراستند.

عایشه در هودج نشسته و شتر او را پیش لشگر بازداشته و مردانی چند اطراف او ایستاده بودند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام لشگر را آماده کرد و مبارزان قدم در میدان نبرد گذاشته، جنگ دوباره آغاز شد.

در آن روز از لشگر بصره افراد زیادی کشته شدند به طوری که خاک میدان سرخ گشت.

یاران علی علیه السلام یک به یک به میدان می‌رفتند و بر اصحاب جمل حمله می‌کردند.

اول حجاج بن عزیة الأنصاری با اسب تاخت،

بعد از آن خزیمه بن ثابت به میدان رفت،

بعد شریح بن هانی حارثی به میدان رفت،

بعد از آن هانی بن عروه المذحجی بر عقب ایشان حمله کرد،

سپس زیاد بن کعب الهمدانی حمله کرد،

و عمار یاسر نیز اسب خویش را دواند و حمله کرد،

آنگاه اشتر نخعی حمله کرد،

سپس از آن سعید بن قیس الهمدانی

بعد از آن عدی بن حاتم الطائی به دنبال آنان اسب تاخت،

سپس رفاعه بن شداد به میدان رفت.

چنانکه یاران امیرالمؤمنین از دست راست و دست چپ و قلب و جناح لشکر همه حمله‌ها کردند و مبارزه را تداوم دادند که هیچ

وقت کسی مثل آن را در خاطر ندارد.

چنانچه در آن روز از اصحاب جمل بی‌نهایت کشته شدند

و هودجی که عایشه در آن نشسته بود همانند خار پُشتی شد که از تیرهای فراوان بر آن زده بودند.

اصحاب جمل پشکل‌های شتر عایشه را می‌گرفتند و می‌بوییدند و با یکدیگر می‌گفتند:

سرگین شتر عایشه، خوشبویتر از مشک است.

و بدان فخر می‌کردند.

و مهار شتر او را گرفته دلآوری‌ها نشان می‌دادند و در پیش روی او کشته می‌شدند.

در آن حالت مالک اشتر نخعی در حال مبارزه بود.

عبدالله بن زبیر فریاد بر سر او زد و گفت:

ای دشمن خدا، زمانی بایست و برجای خود باش که در همه عالم تو را می‌طلبیدم تا دست مردان بینی.

این را گفت و با نیزه به او حمله کرد.

عبدالله بن زبیر حيله‌ها کرد تا خود را از دست او نجات داد. [۸].

چون یاران امیرالمؤمنین علی علیه السلام از هر سو حمله کردند و آثار پیروزی بر لشکر امیرالمؤمنین آشکار گشت و اهل بصره

بیشتر به قتل می‌رسیدند، سرانجام فرار را بر قرار ترجیح داده گریختند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

شتر عایشه را پی کنید که آن را شیطان نگاه داشته است.

اصحاب به طرف شتر دویدند،

عبدالرحمان بن صرة التبوخی شمشیری بر پای شتر زد که هر دو پای پیش او قطع شد و شتر بر زمین افتاد و سینه بر خاک نهاده،

ناله‌ای سخت سرداد.

عمار یاسر بند هودج شتر را با شمشیر برید، بطوری که هودج افتاد،

آنگاه به نزد امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیدند.

پی نوشت ها:

[۱] میمنه یعنی، دست راست لشگر و میسره یعنی دست چپ لشگر.

[۲] نامه ۵۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

۱- المقامات فی مناقب امیر المؤمنین علیه السلام: ابو جعفر اسکافی معتزلی (متوفای ۲۴۰ هـ)

۲- الامامه والسیاسة ج ۱ ص ۷۰: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۳- تاریخ ص ۱۷۳: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ هـ)

۴- تحف العقول ص ۹۴: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۵- روضه کافی ج ۱ ص ۱۹: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۶- مطالب السئول ص ۱۱۵: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ هـ)

۷- کتاب مناقب ص ۱۸۳: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ هـ)

۸- بحار الانوار ج ۸ ص ۴۱۷ و ج ۳۲ ص ۱۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۹- کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۲۴: اربلی (متوفای ۶۸۹ هـ)

۱۰- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۱۳۵: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۱۱- احتجاج ج ۱ ص ۱۶۱: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۱۲- مناقب ج ۳ ص ۱۵۲: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ)

۱۳- تذکره الخواص ص ۷۰: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۱۴- الفتوح ج ۲ ص ۴۶۸: ابن اعثم کوفی (متوفای ۳۱۴ هـ).

[۳] طلحه تا سه روز نگذاشت جنازه عثمان را دفن کنند، افرادی را مأمور کرد تا با سنگ باران کردن خانواده عثمان مانع دفن او شوند، که سرانجام با دخالت امام او را دفن کردند.

[۴] خطبه ۴: ۱۷۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- احتجاج ج ۱ ص ۲۶۸: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۲- الامامه والسیاسة ج ۱ ص ۱۵۶: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۳- الغارات ج ۱ ص ۳۰۸: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۴- أمالی: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۵- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۹۲ و ج ۳۸ ص ۳۱۸: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۲۹ ص ۶۲۹ و ۴۴ و ۶۴۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۷- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۶ سنه ۳۶: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۸- تفسیر قمی ج ۲ ص ۱۸۴ و ۱۸۵: علی بن ابراهیم (من أعلام القرن ۳ هـ)

۹- رسائل العشر ص ۱۲۵: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۱۰- عقد الفرید ج ۲ ص ۲۲۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۱۱- غرر الحکم ص ۳۲۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۱۲- کتاب النهایة (باب الباء): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۱۳- کتاب جمل ص ۱۲۳ و ۱۷۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۱۴- کتاب رسائل (طبق نقل سید بن طاووس): کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

[۵] هُودَج نام شتری «عسگر» بود، شتری که یعلی بن منیه او را به دوست دینار خریده بود و آن هُودَج هُوجی بزرگ بود که از چوب ساخته و میخ‌های آهنی بر او زده و پوست شتری در او کشیده که عَلمِ اهل بصره بر روی آن هودج نصب شده بود.

[۶] آن استری خِنگ بود که او را دُلْدُل می‌گفتند.

[۷] الاغ پیامبر که دُلْدُل نام داشت.

[۸] مالک اشتر آن روز، روزه‌دار بود.

شعارهای متناسب در جنگ احد

در پایان جنگ اُحد «حدود ظهر» ابوسفیان و عکرمه در حالی که بت‌های بزرگ خود را در دست داشتند شعار می‌دادند که:

أَعْلُ هُبَل

(بزرگ است بُت هُبَل)

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانانی که اطراف او بودند دستور داد شعار بدهند:

اللَّهُ أَعْلَى وَ أَجَل

(خدا بزرگتر و تواناتر است)

ابوسفیان شعار را عوض کرد که:

نَحْنُ لَنَا الْعُزَّى وَ لَا عُزَى لَكُمْ

(ما بُت بزرگ عَزَّى داریم شما ندارید)

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد بگویند:

اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَى لَكُمْ

(خداوند مولای ماست و شما مولائی ندارید)

ابوسفیان داد زد که:

امروز به عوض روز بدر.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به مسلمانان دستور داد بگویند که:

(این دو روز مساوی نیست کشتگان ما در بهشت و کشتگان شما در جهنم می‌باشند).

ابوسفیان که از پاسخ‌های کوبنده مسلمانان در شگفت بود، گفت:

وعده ما و شما سال آینده.

و راه مکه را در پیش گرفت. [۱].

و مسلمانان نماز جماعت را در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم از شدت زخم‌ها نشسته نماز می‌خواند اقتدا کردند، و پس از

نماز وارد میدان اُحد شدند تا ۷۰ کشته خود را دفن نمایند.

آفتاب در حال غروب کردن بود که پیامبر و همراهان به مدینه باز گشتند.

[۱] بحار الانوار ج ۲۰ ص ۴۴ و ۴۵.

شرکت حضرت امیرالمؤمنین در خط مقدم

الف- امام علی علیه السلام پس از اتمام حجت با شورشیان بصره، و بردباری در آغاز نبرد، وقتی جنگ را آنها آغاز کردند، زره پوشید و پیشاپیش سپاه، خود رابه قلب سپاه دشمن زد، و حملات شدیدی کرد که دشمنان چون روباه از مقابلش می‌گریختند. چند بار شمشیر حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خَم شد که به خیمه برگشت تا شمشیر را درست کند، اصحاب و فرزندان و مالک اشتر به امام علی علیه السلام می‌گفتند:

حَمَلَاتِ رَا بَه مَا وَاكْذَارِ.

ولی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ نمی‌داد و دوباره حمله می‌کرد، و صف‌ها را درهم می‌شکست. وقتی اصحاب اصرار کردند که:

«انْ تُصِبْ يَذْهَبُ الدِّينُ»

(اگر به شما آسیبی برسد دین در خطر است)

در پاسخ فرمود:

وَاللّٰهُ مَا أُرِيدُ بِمَا تَرَوْنَ إِلَّا وَجْهَ اللّٰهِ وَالْدَّارُ الْآخِرَةَ

(به خدا سوگند آنچه می‌بینید بخاطر خدا و آخرت است) [۱].

ب- شجاعت و جنگاوری

همه مورخان اسلامی اتفاق نظر دارند که:

علی علیه السلام به سوی هر دو قبله نماز گزارد

و مهاجرت نمود

و در جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها و صلح حدیبیه شرکت داشت.

او در جنگ بدر و احد و خندق و خیر از امتحان الهی به خوبی بیرون آمد و در همه آنها بی‌نیازی از غیر خدا به دست آورد و در منزلت و کرامت و والایی قرار گرفت.

پرچم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم در موارد بسیاری به دست علی علیه السلام بود و در روز بدر هم در دست او قرار داشت.

و چون «مصعب بن عمیر» [۲] در روز اُحُد که پرچم

پیامبر را به دست خویش داشت کشته شد، رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم آن را به دست علی علیه السلام داد.

امام علی علیه السلام پیکارگر جنگ بدر بود و در آن شرکت مؤثر داشت، در حالی که بیست و پنج ساله بود.

(این قول را ابن اسحاق گفته است).

ابن سراج در تاریخ خویش از قول ابن عباس گفته است:

رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم پرچم را در روز «بدر» به دست علی علیه السلام سپرد در حالی که علی علیه السلام بیست ساله بود.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ خطبه ۱۳.

[۲] مصعب بن عمیر بن هاشم بن عبد مناف مکتبی به ابو عبد الله از فضلاء و بهترین صحابه و از سبقت گیرندگان به اسلام است. اسلام آورد هنگامی که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم در دار الارقم بود. اسلام خویش را از ترس پدر و مادرش پوشیده داشت و چون پدر و مادرش از این امر آگاه شدند او را زندانی نمودند تا اینکه او به حبشه مهاجرت کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را با دوازده تن، اهل عقبه دوم فرستاد تا اهالی مدینه را فقاقت بیاموزد و بر آنها قرآن تلاوت کند. او نخستین کسی است که به گردآوری جماعت در مدینه پرداخت و به دست او سعد بن معاذ اسلام آورد. جنگ بدر را دید و در جنگ اُحد در حالی که ۴۰ ساله بود، به شهادت رسید و همسر او و حمنه دختر جحش بود. (تهذیب الاسماء - ۹۷۱).

شکستن خط دفاعی خیبر

وقتی یهودیان پیمان شکستند و خیبر محاصره شد، یهودیان فکر می کردند که درون قلعه‌های مستحکم خود در امانند، زیرا چند حلقه دیوار تو در تو، و درب ورودی بزرگ، یهودیان را در خود گرفته بود، و شجاعان و دلاوران آنها بالای دیوارها به کمین نشسته بودند، و هر چند وقت یکبار بزرگ قهرمان آنان (مرحب خیبری) دروازه را باز می کرد و به مسلمانان یورش می آورد. روز اول خلیفه اول و روز دوم خلیفه دوم و روز سوم خالد به خط مقدم رفتند، اما فرار کردند، که رسول خدا فرمود:

لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَاً رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ

(فردا پرچم اسلام را به دست کسی می سپارم که خداوند و پیامبر رادوست دارد و خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را دوست دارند و خدا با دست او مسلمانان را پیروز می کند).

چون علی علیه السلام دچار چشم درد بود و حضور نداشت، آن شب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم علی علیه السلام را طلبید و آب دهان بر چشم مبارکش مالید و فردا او را به جبهه فرستاد که مرحب خیبری یهودی را کشت و دروازه خیبر را کند، که چهل نفر آن را نمی توانستند بلند کنند، و پیروزمندانه بازگشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تذکره ابن جوزی ص ۳۲.

شکننده بت بزرگ هبل

در روز فتح مکه، پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد تا بت‌ها را بشکنند، ۳۶۰ بت از قبائل قریش در آنجا بود که شکسته شد، نوبت به بت بزرگ «هبل» رسید، چون نگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بر آن افتاد فرمود:

علی جان! یا تو پای بر دوش من بگذار و هبل را بشکن، و یا من پای بردوش تو بگذارم.

علی علیه السلام فرمود:

شما پای بر دوش من بگذارید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم وقتی پای بر دوش علی علیه السلام گذاشت دید که نمی تواند تحمل کند تبسمی کرد و فرمود:

«علی جان، بیا تو پای بر دوش من بگذار.»

و علی علیه السلام پای بر دوش رسول خدا گذاشت و بت بزرگ «هبل» را گرفت و محکم بر زمین کوبید که در هم شکسته شد.

[۱].

پی نوشت ها:

[۱] حق الیقین ص ۱۳۲ و اربعین خطیب بغدادی.

شجاعت بی همانند امام

همه دلاوران عرب، و شجاعان قبائل گوناگون اعتراف داشتند که چونان علی علیه السلام در شجاعت و قدرت بازو، نه در گذشته و نه در آینده می‌توان یافت.

علی علیه السلام در حمله و خط شکنی و دلاوری زبانزد دوست و دشمن بود. کسی که در تمام نبردها خط شکن بود و هرگز سُستی و ضعف نشان نداد.

حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

عَلِيٌّ أَشَجَعُ النَّاسِ قَلْبًا

«علی از حیث قلب شجاعترین تمام مردان است.

و فرمود:

عَلِيٌّ أَشَجَعُ الْعَرَبِ [۱].

علی از تمام عرب شجاعتر است.»

علی علیه السلام در تمام جنگ‌ها «جز تبوک» شرکت داشت.

و تمام موانع نظامی را در تمام جبهه‌ها از میان برمی‌داشت.

و تمام دلاورانی که به میدان آمدند و هم‌اورد طلبیدند را در هم شکست و تمام تهاجمات فرد و دسته جمعی و عمومی را پاسخ داد. در حملات پیاپی که لشکریان دشمن را چون طوماری گرد ذوالفقارش می‌پیچید.

گاهی اوقات شمشیر امام علیه السلام توان تحمل آن همه فشار را نداشت و خم می‌شد که دوباره آن حضرت آن را راست می‌کرد و می‌فرمود:

لَا تَلُومُونِي وَ لَوْمُوا هَذَا

«مرا ملامت نکنید، بلکه این شمشیر را مورد ملامت قرار دهید.»

که تاب و تحمل شدت ضربات را نمی‌آورد و کج می‌شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] احقاق الحق، ج ۴ ص ۳۳۱-۱۵۰ و ج ۵، ص ۶۰.

[۲] سفینه بحار، ج ۱، ص ۶۹۱.

شفای دست شیر

سید عبدالکریم بن طاوس نقل کرد از محمد بن علی (ع) شیبانی که گفت، من در کودکی با پدر و عمو حسینم بطور پنهانی در شب زیارت قبر آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رفتیم. (در آن روزها دور قبر حضرت سنگهای سیاه گذاشته بودند و بنای درستی نداشت). خودمان را بقبر شریف حضرت نزدیک کرده و هر کدام مشغول بقرآن و نماز و زیارت شدیم.

ناگهان دیدم شیری قوی هیکل و درنده و بزرگ بطرف ما می‌آید از ترس از دور قبر کم کم دور شدیم دیدم که این شیر درنده خود را بقبر آقا علی(ع) نزدیک کرد و دست مجروح خود را بقبر مالید.

یک نفرمان نزدیک شیر رفت دید تعرضی از جانب آن حیوان نمی‌شود. آمد ما را خبردار کرد که ترسی نداشته باشید این شیر برای زیارت و شفای پایش متوسل بقبر حضرت شده، ترس ما ریخت و ما هم نزدیک شیر رفتیم، دیدم آن حیوان زبان بسته نزدیک قبر آقا علی(ع) می‌دارد دست خود را به قبر شریف آقا می‌مالد و ناله می‌کند یکساعت بهمین منوال بود و شفا یافت، یک وقت دیدم شیر برگشت و رفت.

ای قربان تو ای کسی که پناه گاه همه هستی.

هر چه ره طی می‌کنم ورد زبانم یا علی(ع) است

بلبل آسا سوی گل آه و فغانم یا علی(ع) است

ای پناه دل، شه مردان علی(ع) مولای دین

هر کجا افتم ز پا تاب و توانم یا علی(ع) است

پای صبرم بشکند گر سنگ محنت در جهان

خم نگرده قامت چون قوت جانم علی(ع) است

هر کجا دم می‌زنم از عشق تو ای نازنین

شور و غوغای تو و آه و فغانم یا علی(ع) است

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیخ مفید

محمد بن محمد بن نعمان معروف به شیخ مفید، از علمای برجسته و فقهاء و متکلمین بزرگ و از زهاد و وارستگان کم نظیر شیعه می‌باشد که سنی و شیعه او را به علم و کمال قبول داشتند، وی بسال سیصد و سی و شش هجری قمری یازدهم ذی‌قعدة متولد و در سال چهارصد و سیزده در سن هفتاد و شش سالگی از دنیا رفت. جنازه او را هشتاد هزار نفر تشییع کردند و در حرم کاظمین به خاک سپردند، وی از نوابغ تاریخ است که بیش از دویست کتاب تألیف نموده و اهل تسنن او را از بزرگترین علمای شیعه می‌دانستند. از حکایات مربوط به این نابغه بزرگ این است که:

روزی قاضی عبدالجبار در بغداد در مجلس خود بود و بسیاری از علمای بزرگ شیعه و سنی در آن مجلس حضور داشتند، در این هنگام شیخ مفید وارد مجلس شد و در پائین مجلس نشست و پس از مدتی به قاضی رو کرد و گفت: من از تو در حضور علماء سؤالی دارم؟

قاضی گفت بپرس.

شیخ مفید فرمود: شما در مورد این حدیث چه می‌گوئید که پیامبر (ص) در غدیر فرمود: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ (ع) مولاہ کسی که من رهبر او هستم پس علی(ع) رهبر اوست. آیا این حدیث، مسلم و صحیح است که پیامبر (ص) در روز غدیر فرموده است؟ قاضی گفت آری، حدیث صحیح می‌باشد.

شیخ مفید فرمود: منظور از کلمه مولى چیست؟

قاضی گفت: مولى به معنی اولی و بهتر است.

شیخ مفید فرمود: پس این اختلاف و خصومت بین شیعه و سنی چیست؟ (با اینکه پیامبر(ص) علی(ع) را بهتر از دیگران معرفی نموده

است).

قاضی گفت: این حدیث، روایت است، ولی خلافت ابوبکر درایت (و از روی اجتهاد و درک) می‌باشد، و انسان عادل روایت را همتای درایت قرار نمی‌دهد (یعنی درایت مقدم است) شیخ مفید فرمود: شما درباره این فرمایشات پیامبر (ص) چه می‌گوئید که به علی (ع) فرمود: *حَرْبُكَ حَرْبِي وَ سَلْمُكَ سَلْمِي* (جنگ تو جنگ من است، و صلح تو صلح من است). قاضی گفت: این گفتار براساس حدیث صحیح است.

شیخ مفید فرمود: نظر شما درباره اصحاب جمل (که به جنگ علی (ع) آمدند مانند طلحه و زبیر و...) چیست؟ قاضی گفت: ای برادر آنها توبه کردند.

شیخ مفید فرمود: ای قاضی جنگ آنها درایت و (حتمی) بوده است ولی توبه کردن آنها روایت شده است و تو در مورد حدیث غدیر گفتی روایت معادل درایت نیست (و درایت مقدم می‌باشد).

قاضی از پاسخ به شیخ مفید عاجز و درمانده شد، سر در گریبان فرو برد و سپس گفت تو کیستی؟

شیخ مفید جواب داد من خدمتگذار تو محمد بن محمد بن نعمان حارثی هستم. قاضی از مسند قضاوت برخاست و دست شیخ مفید را گرفت و بر آن مسند نشانید و گفت: *أَنْتَ الْمَفِيدُ حَقًّا* برآستی که تو انسان مفید (و سود بخشی) هستی.

چهره‌های علمای بزرگ مجلس درهم کشیده شد، وقتی قاضی ناراحتی آنها را دریافت به آنها رو کرد و گفت: ای علماء این مرد (شیخ مفید) مرا مجاب کرد و در پاسخ او عاجز شدم، اگر کسی از شما قادر به جواب او هست، اعلام کند تا او را بر مسند بنشانم و شیخ مفید به جای خود بنشیند، هیچ کس جواب نداد و این موضوع شایع گردید و علت نام گذاری او به مفید از همین جا سر چشمه گرفت.

یک روز شیخ مفید ایستاده بود دید گربه‌ای روی تشک الاغ سید علم الهدی (که یکی از شاگردان این بزرگوار است) را نجس کرده، شیخ مفید ایستاد تا سید آمد سوار الاغ شود، فرمود: من چنین دیدم و تشک شما نجس است. سید مرتضی فرمود برای من پاک است شیخ فرمود: خودم دیدم.

سید فرمود: بسیار خوب، اما بقول شما تنهائی برای من نجس نمی‌شود، نامه‌ای نوشته انداختند داخل ضریح حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) جواب در آن نامه آمد که نوشته بود.

أَلْقُولُ قَوْلَ وَ لَدَى وَ الشَّيْخِ مُعْتَمَدِي. یعنی گفته پسر من از نظر قانون اسلام درست و صحیح است اما قول شیخ هم مورد اطمینان و تأیید من است.

سید مرتضی (علم الهدی) بشیخ فرمود: بسیار خوب قول شما و قول آقا امیرالمؤمنین علی (ع) دو قول است حالا نجس می‌شود.

علی (ع) ای شاهکار آفرینش

علی (ع) ای گوهر دریای بینش

علی (ع) ای شهسوار عشقبازان

علی (ع) ای سرفراز سرفرازان

علی (ع) ای دستگیر مستمندان

علی (ع) ای غمگین دردمندان

علی (ع) ای مظهر لطف خدائی

تجلی گاه نور کبریائی

علی (ع) ای قبله گاه شاه و درویش

علی(ع) ای مرحم زخم دل ریش
 علی(ع) ای عرش حق رازیب و زیور
 علی(ع) ای آگه از هر جان مضطر
 علی(ع) ای منبع جود و کرامت
 علی(ع) ای شافع روز قیامت
 منبع : کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیخ ابو عبدالله

در زمان شیخ مفید، کتابفروشی در بغداد زندگی می‌کرد که جعفر نام داشت. روزی از روزهایی که جعفر کتابهایش را حراج کرده بود، شیخ مفید، برای خریدن کتاب به نزد او رفت و از وی چند کتاب خرید. وقتی شیخ می‌خواست برگردد، جعفر به او گفت، ای شیخ بنشین تا چیزی برایت بگویم که برای مذهب تو که شیعه هستی، خوب است.

معجزه‌ای دیدم که می‌خواهم برایت تعریف کنم.

شیخ مفید نشست و جعفر شروع به سخن کرد: من دوستی داشتم که با او برای یاد گرفتن احادیث به نزد شیخی به نام ابو عبدالله محدث می‌رفتم. بعدها فهمیدیم که او از دشمنان سرسخت حضرت علی(ع) است. گاهی او به امیرالمؤمنین جسارت می‌کرد و ما او را سرزنش می‌کردیم و نصیحت می‌نمودیم ولی او سرسختی می‌کرد و می‌گفت: من همین هستم و دست از عقیده‌ام بر نمی‌دارم. روزی او بحضرت فاطمه زهرا (علی(ع)هاالسلام) جسارت کرد، ما تصمیم گرفتیم که دیگر نزد او نرویم. همان شب در خواب، خورشید هدایت حضرت علی(ع) را دیدم. آن حضرت در کنار ابو عبدالله ایستاده بود و با وی صحبت می‌فرمود: امام به ابو عبدالله فرمود: مگر من به تو چه بدی کرده‌ام؟

آیا نمی‌ترسی که خداوند کورت کند؟

در همین هنگام، امام به چشم راست وی اشاره کرد و به خواست خدا چشم او کور شد.

صبح که شد با خودم گفتم؛ بهتر است نزد رفیقم بروم و خوابم را برای او تعریف کنم و به همراه وی نزد شیخ برویم و او را نصیحت نمائیم.

از خانه که بیرون آمدم. دوستم را دیدم که به طرفم می‌آید. پرسیدم کجا می‌روی؟

او همان خوابی را که من دیده بودم برایم تعریف کرد، بنابراین به همراهی او به منزل شیخ رفتیم تا وی را از عذاب الهی بترسانیم.

وقتی درب را به صدا در آوردیم زنی پشت در آمد و گفت: امروز کلاس درس تعطیل است.

گفتم: ما با شیخ کار خصوصی داریم و می‌خواهیم او را ببینیم. زن گفت امروز شیخ بیمار است و کسی را نمی‌پذیرد. وقتی ما از بیماری شیخ پرسیدیم، زن جواب داد، امروز صبح وقتی ابو عبدالله از خواب بیدار شد، تا حالا دستش را روی چشمش گذاشته است و فریاد می‌زند که علی(ع) کورم کرد.

گفتم: ما برای همین موضوع به اینجا آمده‌ایم، در را باز کن با اصرار ما؛ زن درب را باز کرد و ما داخل شدیم. شیخ با دیدن ما گفت: دیدی بالاخره علی(ع) مرا کور کرد؟

ما گفتیم: دیشب این جریان را در خواب دیدیم. بیا و از دشمنی‌ات با داماد و جانشین بر حق رسول خدا دست بردار شاید شفاعت حضرت شامل حال تو شود و خداوند شفایت دهد.

ابوعبدالله گفت: اگر علی(ع) چشم دیگر مرا نیز کور کند، دست از مخالفت با ایشان بر نمی‌دارم. ما با ناراحتی و افسردگی از خانه خارج شدیم و همان شب دوباره در خواب دیدیم که آقا امیرالمؤمنین علی(ع) به چشم چپ ابوعبدالله اشاره فرمود و چشم چپ وی نیز کور شد.

روز بعد، دوباره به دیدن شیخ رفتیم. هر دو چشمش کور شده بود، اما او دست از لجاجت و جهالتش برنداشت تا اینکه با حال کُفر و الحاد و نفاق از دنیا رفت.

این عذاب دنیوی مخالفت با ولایت آقا علی(ع) است وای از عذاب روز قیامت و خلود در آتش.

سرور دنیا و دین شاهنشاه مردان علی(ع) است

آفتاب برج ایمان کوكب رخشان علی(ع) است

شهبسوار دین نفر بر عرصه میدان رزم

سروران را سرور و مرد افکن میدان علی(ع) است

وارث تاج لعمرک ابن عم مصطفی (ص)

معدن جود و سخاوت ناطق قرآن علی(ع) است

آنکه آدم را رهائی داد از درد فراق

کرده حوا را اسیر فرقت دوران علی(ع) است

آنکه از گرداب ساحل بُرده کشتی راز آب

نوح را داده نجات از ورطه طوفان علی(ع) است

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیعه بودن

عمّار (دِهْنی) کوفی از شاگردان بزرگوار امام صادق (ع) بود و در کوفه زندگی می‌کرد، او فردی دانا و با تقوا و پرهیزگار و از علمای محدثین است. روزی به خاطر محاکمه‌ای که پیش آمده بود وی به محضر ابولیلی قاضی کوفه رفت تا گواهی دهد.

هنگامیکه وی در محضر قاضی شهادت داد، قاضی گفت: گواهی تو قبول نیست زیرا تو رافضی و شیعه هستی (رافضی یعنی ترک کننده و رها کننده مقصود ابولیلی این بود چون عمّار پیروی از اهل سنّت را رها کرده است، گواهی‌اش مورد قبول نیست و شیعه یعنی پیرو و در اسلام به پیروان آقا علی(ع) و امامان معصوم (علی(ع) هم‌السلام) اصطلاحاً شیعه گفته می‌شود). عمّار تا این سخنان را شنید، مانند ابر بهاری: شروع به گریه کرد. قاضی که عمّار را می‌شناخت و می‌دانست که او فردی دانا و با تقوا و پرهیزگار است، تحت تأثیر قرار گرفته و گفت تو از علماء و حدیث شناسان هستی و اگر از حرف من ناراحت شدی می‌توانی اعلان کنی که رافضی و شیعه علی(ع)، نیستی، و از این مرام بیزارى بجوی در این صورت در صف برادران ما خواهی شد تا من گواهی تو را بپذیرم.

عمّار گفت: گریه‌ام به خاطر من و توست. از این جهت برای خودم گریه می‌کنم که تو مقام بزرگی را به من نسبت دادی که من خود را شایسته و سزاوار آن نمی‌دانم تو مرا رافضی می‌نامی اما رافضی کسی است که همه باطل‌ها را ترک کند و به سوی حقّ برود، در حالی که من اینگونه نیستم. تو مرا شیعه علی(ع) می‌خوانی اما من کجا و شیعه و پیرو علی(ع) بودن کجا؟

اما گریه‌ام برای تو این است که چنین مقام‌های بزرگی را با سبکی و اهانت ذکر کردی. وقتی سخنان عمّار را به محضر حضرت امام صادق (ع) رساندند، امام فرمود: به خاطر ادب و تواضعی که عمّار انجام داد، تمام گناهانش حتی اگر بزرگتر از آسمان و زمین بودند پاک شدند و خداوند اعمال و کارهای خویش را هزار برابر کرد.

بلندی از آن یافت که او پست شد
 در نیستی کوفت تا که هست شد
 آری ما کجا و شیعه علی (ع) بودن کجا؟ ما فقط شکل شیعیان علی (ع) هستیم و به همین هم دلخوشیم، آنها را دوست داریم و
 امیدواریم خداوند ما را با آنان محشور فرماید.
 دل اگر نیازمندی همه شب علی (ع) علی (ع) زن
 ارنی همچو موسی بمقام مقبلی زن
 تو بطور سینه جانا جلاوات منجلی زن
 برو ای گدای مسکین در خانه علی (ع) زن
 که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را
 شده مات عقل و فکرم که ورا چه میتوان گفت
 که خطیب عشق ناگه در معرفت چنین سُفت
 چو ز بوستان وحدت گل اولین که بشگفت
 نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
 متحیرم چه نامم شه مُلک لافتی را
 ز تجلی جمالش چو بتافت در دل من
 شده رنج عشق آسان غم اوست مشکل من
 بجهان کسی نبیند چونگار عادل من
 بجز از علی (ع) که گوید به پسر که قاتل من
 چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شفا در ماه رجب

عبدالله ابن بطوطه یکی از علماء اهل سنّت در سفر نامه خود که به رحله ابن بطوطه معروف و مشهور است. در بیان ورود خود از مکه بنجف اشرف چنین می نویسد.

اهل نجف اشرف رافضی (شیعه) هستند و از برای روضه مبارکه علی (ع) کراماتی قائلند، از جمله اینکه در شب بیست و هفتم ماه رجب که نام آن شب در نجف به لیلۃ المَحیاء معروف است. و از عراقین و خراسان و بلاد فارس و روم زمین، مریضهای درمانده و بی معالجه و گرها و مفلوجین را به اینجا می آورند و قریب به سی یا چهل نفر در اینجا جمع می شوند و بعد از عشاء این مبتلایان را کنار ضریح مقدّس آورده و مردم هم جمع می شوند به انتظار بهبودی و شفا شب را تا صبح بسر می برند.

تماشاچیان بعضی ها نماز می خوانند و بعضی ها تلاوت قرآن می کنند و بعضی ها بتماشای روضه مبارکه صحن و حرم و بارگاه مشغول می شوند. تا اینکه نصف یا دو ثلث از شب می گذرد. بعد مشاهده می شود که این زمین گیران که حرکت نمی کردند بر می خیزند در حالیکه صحیح و سالم و تندرست می باشند و علتی در آنها وجود ندارد و صدای لاله الا-الله، محمد رسول الله علی (ع)، ولی الله و صلواتشان بلند می شود و این امری است که مشهور و مستفیض و من آنشب را در آنجا درک نکردم ولی از مردم موثق که اعتماد به آنان داشتم شنیدم و هم دیدم در مدرسه‌ای که مهمانخانه آن حضرت است. سه نفر زمین گیر قادر بحرکت

نبودند.

یکی از آنها اهل روم و دیگری از اصفهان و سیمی از خراسان بودند، از آنها پرسیدم که چگونه است که شما خوب نشده‌اید و اینجا مانده‌اید گفتند ما شب بیست و هفتم نرسیدیم و همینجا مانده ایم تا شب بیست و هفتم سال آینده که شفا بگیریم و روانه خانه و کاشانه خود گردیم.

امام شیعیان علی(ع)، پناه انس و جان علی(ع)
 ضیاء دیدگان علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 توئی که در جهان دل، شدی ره نجات دل
 ز لطف تو شدم خجل علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 کمال هر بشر، ز خوی تو دهد خبر
 مرا به عشق خود نگر، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 بکنج غم نشسته‌ام، چو مرغ پر شکسته‌ام
 چو دل بتوبه بسته‌ام علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 منم که در هوای تو، بمیرم از برای تو
 ز دل کشم نوای تو، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 مرا ز تن توان گذشت ز پیریم جوان گذشت
 ز جان ره امان گذشت، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شعری از شافعی

شافعی شیخ سنت و پیشوای جماعت، مردی که یک فرقه عظیم از فرقه‌های چهارگانه ملت اسلام را رهبری می‌کند در فضیلت علی(ع) سخنی می‌گوید که علماء ارجمند امامیه این سخن را غلو و گزاف می‌شمارند و روا نمی‌دارند. آقا علی(ع) را تا این پایه بستاید.

شافعی که خود پیرو سنت است عاشقانه و حتی عابدانه از آقا علی(ع) یاد می‌کند و می‌گوید:

لَوْ أَنَّ الْمُرْتَضَى أَبَدَى مَحَلَّهُ
 لَخَرَّ النَّاسُ طُرًا سُجَّدًا لَهُ
 وَمَاتَ الشَّافِعِيُّ وَكَيَسَ يَدْرِي
 عَلِيٌّ (ع) رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللَّهُ؟
 آنچه شافعی گفت:

اگر علی(ع) مرتضی(ع) خود را آنطور که بود نشان می‌داد مردم جهان همه در برابرش سر سجده بر زمین می‌گذاشتند، شافعی می‌میرد ولی نمی‌داند که خدای او الله است یا علی(ع).

شافعی در دوستی اهل بیت تا به حدی رسیده بود که به رفضش نسبت داده‌اند و او را محبوس نمودند و او در آن معنی شعری گفته است و یک بیت این است:

لَوْ كَانَ رَفُضًا حُبُّ آلِ مُحَمَّدٍ

فَلْيَشْهَدْ التَّقْلَانِ إِنِّي رَافِضٌ

اگر به محب آل محمد و علی (ع) رافضی می‌گویند پس شاهد باشند قرآن و عترت که من رافضی و شیعه هستم.
مگر که ذات خداوند عین ذات علی (ع) است
بگو صفات خدائی هر صفات علی (ع) است
ز عقل معرفتش خواستن ز بی عقلیست
ز عشق پرسش او کن که عقل مات علی (ع) است
بحکم آنکه من الماء کل شیئی حی
حیوه هستی هر چیز از حیوه علی (ع) است
خدا پرستی حق راست چهارده آیت
بجز نبی همه آیات بینات علی (ع) است
کتاب محکم مُنَزَّل که خوانیش قرآن
حکم حق همه احکام محکّمات علی (ع) است
شنیده تو اگر معجزات خضر و خلیل
حکایتی ز کرامات و معجزات علی (ع) است
منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شعر ابونواس

ابونواس شاعر معروف قرن دوم هجرت شاعر دربار هارون الرشید (شاعر زن و شراب، شاعر و غوغاگری که دنیای ادب را در عربستان بهم پیچیده بود. شاعری که جز بخاطر شهوت و لذت و جز در بهای سیم و زر سخن نمی‌گفت).
روزی در محفلی از آقا امیرالمؤمنین علی (ع) یاد کرد و آهی کشید و گفت: یا علی (ع).
شخصیتهائی که در آن مجلس (با حسن بن هانی یعنی ابونواس) همنشین بودند، بیاد آقا امیرالمؤمنین علی (ع) تکانی خوردند و هر کدام به اندازه ذوق و شوقی که داشتند از ابوالائمہ حضرت علی (ع) تمجید و تقدیس کردند.
در این هنگام گوینده‌ای به ابونواس گفت تو که در انشاء اشعار، کار را به سحر و اعجاز کشانیده‌ای نمی‌خواهی از آقا علی (ع) یاد کنی. نمی‌خواهی به ثنای علی (ع) لب بگشائی؟
راستی یا ابونواس در حق علی (ع) مدیحه‌ای نخواهی ساخت؟
ابونواس اندکی فکر کرد و در آن هنگام اشعار ذیل را ارتجالاً سرود:

قِيلَ لِي قُلْ فِي عَلِيٍّ (ع) مَدْحَةٌ
مَدْحُهُ يَحْمَدُ نَارًا مُؤَصِّدَةً
قُلْتُ لَا أَقْدَمُ فِي مَدْحِ امْرِئٍ
حَارٍ ذُو اللَّبِّ إِلَىٰ أَنْ عَبَدَهُ
وَ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَىٰ قَالَ لَنَا
لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ لَمَّا صَعَدَهُ
وَضَعَ اللَّهُ عَلَيَّ (ع) كِتْفِي يَدَا

فَاحْسِ الْقَلْبَ مِنْ أَنْ بَرَدَهُ
وَعَلَى (ع) وَاصِعُ أَقْدَامَهُ
فِي مَحَلٍّ وَصَّعَ اللَّهُ يَدَهُ!
آنچه ابونواس گفت:

گفته شد که (علی (ع)) را به شعر ستایش کن، ستایش آقا (ع) لهیب قلب را فرو می‌نشانند.
گفتم درباره این مرد چه بگویم؟ که: مردم خردمند را ابتدا به حیرت و بعد به عبادت خود وا داشت.
رسول اکرم (ص) به ما چنین فرموده، در شب معراج هنگامی که به آسمان‌ها عروج کردم،
پروردگار متعال بر شانه‌ام دستی گذاشت، که قلب من از دست خدا آرامش خود را باز یافت،
و آقا علی (ع) در روز فتح مکه در خانه کعبه، بر همانجا پا گذاشت که پروردگار من دست خود را نهاده بود.

بهر کجا رو کنم حکایت علی (ع) بود

بهر که گفتگو کنم روایت علی (ع) بود

درک بشر بحیرت از درایت علی (ع) بود

مشعل راه زندگی هدایت علی (ع) بود

اصل رضایت خدا رضایت علی (ع) بود

کمال نعمت خدا ولایت علی (ع) بود

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شخصیت چند بعدی

گابریل دانگیری درباره شخصیت علی (ع) می‌گوید:

شخصیت علی (ع) دارای دو خاصیت برجسته و ممتاز است که در هیچ یک از قهرمانان بزرگ نمی‌توان یافت نخست آنکه
علی (ع) در عین حال که عنوان قهرمانی و امام هر دو را دارا بود.

سردار جنگی شکست ناپذیر و عالم الهی و فصیح‌ترین خطبای صدر اسلام بشمار می‌رفت. آیا ممکن است (رولان) و (بایار) دو
قهرمان مشهور تاریخ اروپا را تصور کرد که متون مقدس را استادانه تفسیر نموده و نکات مهم تورات و انجیل را شرح داده و از
بالای منبر نطق نموده و بغرنج‌ترین معضلات قانون مدنی و قانون جزا را حل نمایند؟

آیا می‌توان (سن تماس داکن) و (سن ژان کریز و ستوم) یا (سونه) روحانی بزرگ مذهب را در نظر مجسم کرد که شمشیر بدست به
خیل دشمنان هجوم کرده و دیوارهای محکم‌ترین دژها را فرو ریزند؟

خاصیت دوم علی (ع) این است که از نظر تمام مذاهب اسلام مورد ستایش و تکریم است و بی‌آنکه او خود خواسته باشد، تمام فرق
و مذاهب اسلامی او را پیشوای خود می‌شناسند، در صورتی که پیشوایانی از قبیل (نسپوریوس) و (فوسیوس) و (لوتر) فقط مورد
احترام کلیساهای خود هستند و از نظر کلیساهای دیگر طرد شده‌اند.

علی (ع) خطیبی زبردست و نویسنده‌ای توانا و قاضی عالی‌قدری می‌باشد و در صف مؤسسين و واضعين مکتب‌ها مقام اول را دارد، و
مکاتبی که او تاسیس نموده از لحاظ صراحت و روشنی و استحکام منطق و همچنین از لحاظ تمایل بارز آنها به ترقی و تجدد امتیاز
دارد.

علی (ع) بلند همتی و نجابت را برآستی از حد گذرانده بود، بلاغت علی (ع) به پایه‌ای است که گوئی سخن را مانند جواهر تراشی

می دهد.

ای به مقام و مرتبت حجت کبریا علی (ع)

ای به مصاف منقبت سوره هل اتی علی (ع)

داشت به بحر رحمتش خدای کعبه یک صدف

درون این صدف تویی گوهر پر بها علی (ع)

چه گویم و چه خوانمت که از جلال و منزلت

نه خوانمت خدا تو را نه از خدا جدا علی (ع)

مکمل از ولایت تو گشت دین احمدی

اتم نعمت خدا تویی به ما سوا علی (ع)

به لوح عزت قدر برای دوستان تو

نوشته کاتب قضا تُعَزُّ مَنْ تَشَا علی (ع)

حدوث را قدم تویی که حادث از تو شد قدم

که تحت اختیار تو بقاست تا فنا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلیف زاده، نشر مهدی یار

شخصیت جذاب

استاد فؤاد افرام بستانی مسیحی، استاد ادبیات عربی در بیروت در کتاب علی (ع) بن ایطالب می نویسد:

علی (ع) بن ایطالب (ع) دارای شخصیت جذابی است که مورخان و دانشمندان در پیرامون آن قلمفرسائی نموده‌اند. و عقول نقادان و اشخاص فکور در فهم این شخصیت کوشش کرده‌اند و سالکان و زاهدان به هدایت او راه پیموده‌اند و بسیاری از ادباء در زیر پرچم آن حضرت قد افراشته‌اند. و اختلاف آراء و نظریات متباین در صدها سال برای افزونی ظهور مقام بلند و عقل نیرومند او بوجود آمده.

شگفتا عظمت این مرد بزرگ تا چه حد است و علو مقام این مجسمه ادب تا چه پایه است؟

علی (ع) دارای روح بزرگ و اخلاص شدید و ایمان قوی بود.

علی (ع) در هموار ساختن راه اسلام که دین جدیدی بود و خوشنود کردن پیغمبر (ص) پسر عمیش خود را می گذاخت. در آن موقع که پیغمبر (ص) ناچار شد به مدینه فرار کند، علی (ع) بجای آن حضرت قرار گرفت و به خود کوچکترین هراسی راه نداد. علی (ع) نیمی از عمر خود را در مبارزه با بت پرستان و مشرکان بسر برد و بقیه را در احتیاجات و اعتراضات صرف کرد و با مردان و یارانی انیس و جلیس شد که اغلب آنها معنی اخلاص را نمی فهمیدند.

علی (ع) در آن هنگام که دید نتیجه زحماتش مانند ذرات متلاشی شده دست به گریبان شد و در صلاحیت بشر برای اصلاح شک کرد و وقتی دید حق را نفهمیده. به رایگان از دست می دهند حیات و زندگی را ملامت نمود.

حکمت نزد پسر ابوطالب پر معنی و زیبا است عقل بی درنگ و خالص و بی نشان او حکمت را گرفته و در بوته اندیشه خود فرو گذاخت سپس بصورتی چنان زیبا نشان داد که هستی را به اهتزاز در آورد.

پس علی (ع) بیش از هر کس حکیم است، او در تمام مواعظ و خطبه‌های خود فیلسوفی بی مانند است.

دنیای بدون مهر علی (ع) محوری نداشت

بی‌حب او سفینه دین لنگری نداشت
 از خلقت جهان هدف او بود ورنه حق
 از بودن جهان هدف دیگری نداشت
 پیغمبری که بود بحق یاور خدای
 غیر از علی (ع) بحق خدا یآوری نداشت
 ذات خدا به محکمه عدل داوری
 عادلتر از علی (ع) بجهان داوری نداشت
 گر او نبود تارک مردان روزگار
 در قدر و جاه و مرتبه تاج سری نداشت
 گر او نبود سفره بیچارگان دهر
 دلسوز و یار و مونس و نان آوری نداشت
 منع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

شیر نوزاد پسر سنگین تر است

در حدیثی از امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرمایند: در زمان حضرت علی دو نفر زن همزمان بچه‌ای را به دنیا آوردند، جنس نوزادها، یکی پسر و دیگری دختر بود.
 آن زنی که دختر زائیده بود، پسر زن دیگر را برداشت، و دختر نوزادش را به جای وی گذاشت و در نتیجه میان آن دو زن مرافعه‌ای پیش آمد و قرار شد علی علیه السلام داوری کند.
 مولای متقیان در مسند قضاوت در قرار گرفته و زنان را به محاکمه کشانید، ولی هیچکدام از آنان دست از پسر برنداشتند. و حضرت دستور داد: شیر مادران آن دو بچه را وزن کردند، او را که شیرش سنگین تر بود، پسر را به وی واگذار کرد! [۱].
 نظیر این جریان در مورد دو نفر کنیز پیش آمد، که در زمان عمر اتفاق افتاد، و او از قضاوت باز ماند، و سرانجام امیرالمؤمنین علی علیه السلام قضاوت آن دو را به عهده گرفت، و برای رفع مخاصمه دستور دادند: اراه‌ای بیاورند، زنان گفتند: اره را چه کار دارید؟ فرمودند: می‌خواهم بچه را دو نیم کنم، و به هر کدام نصف او را بدهم!! آن زنی که در واقع مادر بچه بود گفت: بچه مال آن زن دیگری است، من از ادعایم صرفنظر کردم.
 علی علیه السلام فرمودند: بچه مربوط به همین زن است که دلش به حال او می‌سوزد، و لذا بچه را به آن زن تحویل داد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح من لایحضره الفقیه ج ۶ ص ۶ و سائل الشیعه ج ۱۸ ص ۲۱۰ ح ۶.

[۲] وسال الشیعه ج ۱۸ ص ۲۱۲ ح ۱۱ نقل از آفتاب ولایت ص ۱۵۱-۱۵۰.

شراب در ماه رمضان

نجاشی شاعر، یکی از اطرافیان و ارادتمندان علی علیه السلام بود و با اشعارش سپاه علی علیه السلام را بر ضد معاویه تحریک می‌کرد، بارها در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام با دشمن جنگید، ولی همین شخص یک بار پایش لغزید و در ماه رمضان شراب

خورد. وی را پیش امیرالمؤمنین آوردند و شرابخواریش را ثابت کردند.

حضرت علی خودش هشتاد تازیانه به او زد و یک شب نیز او را زندانی کرد. روز بعد دستور داد نجاشی را آورند، حضرت بیست تازیانه دیگر بر او زد. نجاشی عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! این بیست تازیانه برای چیست؟
علی علیه‌السلام فرمود: این بیست تازیانه به خاطر جسارت و جرأت تو به شرابخواری در ماه رمضان است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۰ ص ۲۷۹ داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص ۴۳.

شهادت و وصیت امام علی

علامه طبرسی گوید: علی علیه‌السلام شصت و سه سال زندگی کرد، ده سال پیش از بعثت، و در سن ده سالگی اسلام آورد. و پس از بعثت بیست و سه سال با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زندگانی کرد، سیزده سال در مکه پیش از هجرت در امتحان و گرفتاری به سر برد و سنگین‌ترین بارهای رسالت آن حضرت را به دوش کشید، و ده سال پس از هجرت در مدینه در دفاع از حضرتش با مشرکان جنگید و با جان خود او را از شر دشمنان دین نگاه داشت، تا آنکه خدای متعال پیامبر خود را به سوی بهشت انتقال داد و او را به بهشت آسمانی بالا برد، و علی علیه‌السلام در آن روز سی و سه ساله بود، و سی سال پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ماند و ولی امر و وصی او بود، و بیست چهار سال و چند ماه حق او را از ولایت غصب کردند و او را از تصرف در امور بازداشتند، و آن حضرت در این دوران با تقیه و مدارا می‌زیست، و پنج سال و چند ماه خلافت را به دست گرفت و در این سالها گرفتار جهاد با منافقان از ناکثین و قاسطین و مارقین (اصحاب جمل و صفین و نهروان) بود، چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال از روزگار نبوت خود را ممنوع از پیاده کردن احکام آن و ترسان و محبوس و فراری و مطرود بود و نمی‌توانست با کافران به جهاد پردازد و از مؤمنان دفاع کند، سپس هجرت کرد و ده سال پس از هجرت با مشرکان به جهاد پرداخت و گرفتار منافقان بود تا خداوند او را به سوی خود برد...

آن حضرت در شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان سال چهل هجری با شمشیر به قتل رسید، عبدالرحمن بن ملجم مرادی شقی‌ترین امت آخر زمان - لعنة الله علیه - در مسجد کوفه او را ضربت زد، بدین قرار که آن حضرت در شب نوزدهم به مسجد رفت و مردم را برای نماز صبح بیدار می‌کرد و ابن ملجم ملعون از آغاز شب در کمین حضرتش بود، چون حضرت در مسجد عبورش به او افتاد او که مطلب خود را پنهان می‌داشت و از روی نیرنگ خود را به خواب زده بود ناگهان از جای جست و ضربتی با شمشیر زهرآلود بر فرق مبارکش زد. آن حضرت روز نوزدهم و شب و روز بیستم و شب بیست و یکم را تا نزدیک ثلث اول شب زنده بود، آن گاه به شهادت رسید و در حالی که محاسن شریفش به خون سرش رنگین بود مظلومانه به دیدار خدای خود شتافت. سبب کشتن آن حضرت را داستانی دراز است که اینجا گنجایش ذکر آن را ندارد. حسن و حسین علیهماالسلام به امر آن حضرت مراسم غسل و تکفین او را عهده دار شدند و بدن شریفش را به سرزمین غری در نجف کوفه انتقال دادند و شبانه پیش از سپیده صبح در همان جا به خاک سپرده شد. حسن و حسین و محمد پسران آن حضرت علیهماالسلام و عبدالله بن جعفر علیهماالسلام وارد قبر شدند و بنا به وصیت حضرتش اثر قبر پنهان گردید. این قبر پیوسته در دولت بنی امیه پنهان بود و کسی بدان راه نمی‌برد تا آنکه امام صادق علیه‌السلام در دولت بنی عباس آن را نشان داد. [۱] و [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تاج الموالید: ۱۸.

[۲] نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۹۵۴-۹۵۵.

شکافتن قبر و مفقود بودن مرده لوطی

ابوالفتح رازی، قاضی نعمان و ابوالقاسم کوفی آورده اند:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، غلامی را نزد او آوردند که مولای خود را کشته بود، عمر بدون آن که تحقیق و بررسی نماید، حکم قتل او را صادر کرد.

این خبر به امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید و شهود نیز شهادت دادند؛ که این غلام مولای خود را کشته است.

حضرت خطاب به غلام کرد و اظهار نمود: تو چه می گوئی؟

غلام در پاسخ گفت: بلی، من او را کشته ام.

حضرت فرمود: برای چه او را کشته ای؟

گفت: اربابم خواست به من تجاوز لواط کند ولی من نپذیرفتم، و چون خواست مرا مجبور کند، من او را از خود بر طرف ساختم،

ولیکن بار دیگر آمد و به زور با من چنان عمل زشتی را مرتکب شد و من هم از روی غیرت و انتقام او را کشتم.

حضرت اظهار داشت: باید بر ادعای خود شاهد داشته باشی؟

غلام عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! در حالی که من در آن شب تنها بودم، چگونه می توانم شاهد داشته باشم؛ و او درب ها را بسته

بود و من اختیاری از خود نداشتم.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: چرا بر او حمله کردی و او را کشتی؟ آیا او از این عمل زشت پشیمان نشده بود؟ و آیا ندامت

و توبه او را نشیندی؟

غلام گفت: خیر، هیچ اثری از آثار ندامت در او ندیدم.

حضرت با صدای بلند فرمود: الله اکبر! صداقت یا دروغ تو، هم اکنون روشن خواهد گشت.

بعد از آن دستور داد تا غلام را بازداشت نمایند و سپس به اولیای مقتول خطاب کرد و فرمود: سه روز که از دفن مرده گذشت،

جهت بیان و صدور حکم مراجعه کنید.

چون روز سوم فرا رسید، امام علی علیه السلام به همراه عمر و اولیاء مقتول کنار قبر رفتند و حضرت دستور داد تا قبر را بشکافند؛

سپس اظهار نمود: چنانچه جسد مرده موجود باشد، غلام دروغ گفته؛ و اگر مفقود باشد غلام، صادق و راستگو است.

پس وقتی که قبر را شکافتند، جسد را در قبر نیافتند؛ و چون به حضرت علی علیه السلام گزارش دادند که جسد در قبر نیست.

حضرت اظهار نمود: الله اکبر! به خدا قسم! نه دروغ گفته ام و نه تکذیب شده ام، از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که

فرمود:

هر که از امت من باشد و عمل زشت قوم لوط را انجام دهد که همانا به وسيله فریب شیطان انجام می دادند و بدون توبه از دنیا برود

و او را دفن کنند، بیش از سه روز در قبر نخواهد ماند؛ و او را با قوم لوط محشور می گردانند؛ و به عذاب سخت و دردناک الهی

گرفتار خواهد گشت.

پس از آن، حضرت امیر علیه السلام فرمود: غلام را آزاد کنید. [۱].

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۱۴، ص ۳۴۴ ۳۴۶، ح ۸ و ۹.

شخصیتی غریب در دنیا

محدثین و مورّخین روایت کرده اند:

هرگاه دردها و غم های جامعه برای مولای متّقیان، امیرالمؤمنین علی علیه السلام غیر قابل تحمّل می گشت؛ و می خواست درد دل خود را بیان نماید با خود زمزمه و درد دل می نمود.

و آن حضرت معمولاً- به تنهایی از شهر کوفه خارج می شد و حوالی بیابان غری نجف اشرف گوشه ای را بر می گزید؛ و روی خاک ها می نشست و دردهای درونی خود را با آن فضای ملکوتی بازگو می نمود.

در یکی از روزهایی که حضرت به همین منظور رفته بود، ناگهان شخصی را مشاهده کرد که بر اشتهری سوار و جنازه ای را جلوی خود قرار داده است و به سمت آن حضرت در حرکت می باشد.

همین که آن شخص شتر سوار نزدیک حضرت امیر علیه السلام رسید، سلام کرد و حضرت جواب سلام او را داد و سؤال نمود: از کجا آمده ای؟

پاسخ داد: از یمن آمده ام.

امام علیه السلام فرمود: این جنازه ای که همراه داری کیست؟ و برای چه آن را به این دیار آورده ای؟

در پاسخ گفت: این جنازه پدرم می باشد، او را از دیار خود به این جا آورده ام تا در این مکان دفن نمایم، امام علی علیه السلام اظهار نمود: چرا او را در سرزمین خودتان دفن نکرده ای؟

در پاسخ اظهار داشت: چون پدرم قبل از مرگ خود وصیت کرده است که او را برای دفن به این جا بیاوریم؛ همچنین پدرم گفته بود: در این سرزمین مردی دفن خواهد شد که در روز قیامت جمعیتی را به تعداد طایفه ربیع و مضر یعنی؛ تعداد بی شماری را شفاعت نموده و از عذاب جهنّم نجات می دهد؛ و ایشان را اهل بهشت می گرداند و شفاعتش در پیشگاه خداوند پذیرفته است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سؤال نمود: آیا آن مرد را می شناسی؟

آن شخص گفت: نه، او را نمی شناسم.

فرمود: به خداوندی خدا! من همان شخص هستم.

و امام علیه السلام این سخن را سه بار تکرار نمود و سپس جنازه را به کمک یکدیگر در آن سرزمین دفن کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد القلوب دیلمی: ص ۴۴۰، بحارالانوار: ج ۸۲، ص ۶۸، ح ۵، مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۳۱۱، ح ۲.

شجاعت و مردانگی یا دفاع از ولایت

روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله، پس از اقامه نماز صبح خطاب به مأمومین خود کرد و فرمود: ای جماعت! سه نفر به لات و عزی سوگند یاد کرده اند و هم قسم شده اند که مرا به قتل رسانند، البتّه توان چنین کاری را ندارند؛ می خواهم بدانم که چه کسی می تواند شرّ آن ها را دفع نماید؟

سکوت، تمام فضای مسجد را گرفته بود و هیچکس جواب حضرت را نداد؛ و چون آن بزرگوار سخن خود را تکرار نمود، علی بن ابی طالب علیه السلام از جای برخاست و اظهار داشت:

یا رسول الله! من به تنهائی می روم و پاسخ گوی آن ها خواهم بود، فقط اجازه فرما تا لباس رزم بپوشم و برای نبرد مجهز گردم. حضرت رسول فرمود: این لباس و زره و شمشیر مرا بگیر؛ و سپس علی علیه السلام را لباس رزم پوشاند و عمامه ای بر سرش پیچید و او را سوار اسب خود کرد و روانه میدان نبردش نمود.

پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام به سمت آن سه نفر حرکت کرد و تا مدت سه روز مراجعت ننمود؛ و کسی از او خبری نداشت، تا آن که حضرت فاطمه زهراء به همراه حسن و حسین علیهم السلام آمد و اظهار داشت: یا رسول الله! گمان می کنم که این دو کودکم یتیم شوند، چون که از شوهرم خبری نیست. اشک، چشمان حضرت رسول را فرا گرفت و فرمود: هرکس خبری از پسر عمویم، علی آورد؛ همانا او را به بهشت بشارت می دهم.

پس همه افراد جهت کسب اطلاع پراکنده شدند؛ و در بین آنان شخصی به نام عام بن قتاده، خبر سلامتی علی علیه السلام را برای رسول خدا آورد.

و سپس حضرت امیر علیه السلام به همراه سرهای بریده آن سه نفر و نیز دو اسیر دیگر وارد شد.

پیامبر خدا اظهار داشت: ای ابوالحسن! آیا می خواهی تو را به آنچه انجام داده ای و آنچه بر تو گذشته است، خبر دهم.

ناگهان عده ای از منافقین به طعنه گفتند: علی دنبال زایمان بوده است و هم اکنون پیغمبر خدا می خواهد با او حدیث گوید.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، چون چنین سخن زشتی را از آن منافقین شنید، خطاب به علی علیه السلام کرد و فرمود: یا ابالحسن! خودت کارهائی را که انجام داده ای، گزارش ده تا آن که گواه و حجتی بر حاضرین باشد.

لذا امام علی علیه السلام اظهار داشت: چون به بیابانی که محل تجمع آن ها بود رسیدم، همگی آن ها را سوار شترهایشان دیدم؛ و وقتی مرا دیدند سؤال کردند: تو کیستی؟

گفتم: من علی بن ابی طالب، پسر عموی رسول خدا هستم.

آنان گفتند: ما کسی را به عنوان رسول خدا نمی شناسیم؛ و آن گاه مرا در محاصره خود قرار داده و جنگ را شروع کردند.

سپس علی علیه السلام اشاره به یکی از سرها نمود و فرمود: صاحب این سر، بر من سخت بتازید و جنگ سختی بین من و او رخ داد و در همین لحظه، باد سرخی به وزیدن گرفت و سپس باد سیاهی وزید؛ و در نهایت من او را به هلاکت رساندم.

و چون جنگ پایان یافت این دو نفری که به عنوان اسیر آورده ام، گفتند: ما شنیده ایم که محمد صلی الله علیه و آله شخصی دلسوز و مهربان است، به ما آسیبی نرسان و ما را نزد او ببر تا هر تصمیمی که خواست درباره ما عملی کند.

در این هنگام پیامبر خدا فرمود: یکی از آن دو اسیر را نزد من بیاور؛ و چون امام علی علیه السلام یکی از آن دو نفر را آورد، پیامبر خدا، به او پیشنهاد داد که بگو: «لا اله الا الله»، و بر نبوت و رسالت من از سوی خداوند شهادت بده تا تو را آزاد گردانم.

آن اسیر گفت: بلند کردن کوه ابو قبیس نزد من آسان تر و محبوب تر از آن است تا این کلمات را بر زبان جاری کنم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا ابالحسن! او را از این جا ببر و سرش را از بدن جدا کن.

وقتی حضرت علی علیه السلام او را به هلاکت رساند و دومین اسیر را آورد، به او پیشنهاد شهادتین داده شد؛ ولی او نپذیرفت و گفت: مرا به دوستم ملحق کنید.

پس همین که حضرت امیر علیه السلام خواست او را گردن بزند، جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد! خدایت تو را سلام می رساند و می فرماید: او را نکشید؛ چون که او نسبت به خویشاوندان و اطرافیانش خوش اخلاق و سخاوتمند بوده است.

و چون اسیر از چنین خبری آگاه شد، گفت: به خدا سوگند! من درهمی نداشتم مگر آن که آن را بین فقراء انفاق کرده ام؛ و هیچ گاه با کسی به تندی و خشونت سخن نگفته ام؛ و اکنون نیز با مشاهده این حقیقت، شهادت به یگانگی خداوند؛ و رسالت محمد

می دهم.

و چون آن اسیر اسلام آورد، آزاد شد و سپس پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره اش فرمود: سخاوت و اخلاق خوب او موجب آزادی و سعادتش گردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال مرحوم صدوق: ج ۱، ص ۹۴، ح ۴۱.

شب حادثه

رسول خدا(ص) مرا نزد خویش فرا خواند و فرمود:

مردانی از قریش در اندیشه قتل من نقشه کشیده اند. تو امشب در بستر من بخواب تا من از مکه دور شوم که این دستور خداست. گفتم: بسیار خوب ای فرستاده خدا! چنین خواهم کرد. سپس در بستر خوابیدم. پیامبر خدا(ص) در بگشود و از منزل خارج شد. مشرکان در اطراف خانه او، در پی اجرای نقشه پلید خود به انتظار سپیده صبح کمین کرده بودند. رسول خدا(ص) با تلاوت این آیت:

(و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم الیصرون) [۱].

از مقابل چشمان باز و خیره آنها به سلامت گذشت.

در بین راه با ابابکر که به انگیزه خبرگیری از منزل خارج شده بود، برخورد می کند چرا که او از توطئه قریش آگاه گشته بود! رسول خدا(ص) وی را با خود همراه ساخت. پس از طلوع فجر، مشرکان به درون خانه یورش آوردند. آنها ابتدا مرا با آن حضرت اشتباه گرفتند. اما پس از اینکه من از جای برخاستم و در مقابلشان فریاد کشیدم، مرا شناختند و گفتند: علی!؟

گفتم: آری علی هستم.

پس محمد کجاست؟

از شهر شما خارج شده.

به کجا؟

خدا می داند.

سپس آنها مرا رها کردند و در جستجوی رسول خدا(ص) خانه را ترک گفتند.

در بین راه به ابوبکر خزاعی که در ردیابی و شناسای جای پای اشخاص مهارتی بسزا داشت، برخورد می کنند و از وی می خواهند تا در یافتن رسول خدا(ص) آنها را یاری دهد.

ردیاب، ابتدا جای پای آن حضرت را که در خانه اش وجود داشت (به عنوان نمونه) شناسایی کرد و سپس گفت: این جای پای محمد است به خدا سوگند این قرین همان قدمی است که در مقام ابراهیم هست. [۲] او پس از شناسایی به تعقیب پرداخت و دنبال اثر پای پیامبر را گرفت تا رسید به همان مکانی که ابوبکر با رسول خدا(ص) همراه شده بود. آنگاه گفت: شخصی از اینجا به محمد پیوسته و او را همراهی کرده است و این جای پا می رساند که آن کس باید ابو قحافه یا فرزند او ابوبکر باشد!

خزاعی به نشانی آن آثار، راه غار را پیش گرفت و رفت تا به غار رسید که دیگر اثری از جای پا نبود.

خداوند کبکی را به در غار گماشته بود که از تخم خود حضانت می کرد و عنکبوتی را واداشته بود تا با تنیدن تارهای خود، پوششی بر سطح ورودی غار ایجاد نماید. (با دیدن این صحنه) ردیاب در حیرت شد و گفت:

محمد و همراهش، از اینجا به بعد حرکتی نداشته اند. حال یا آن دو به آسمان پر گشوده اند و یا اینکه در دل زمین فرو شده اند! زیرا همان طور که می بینید، این در غار است که تافته‌های عنکبوت را همچنان (دست نخورده) حفظ کرده است. اگر آنها به درون غار رفته بودند، تارهای عنکبوت درهم ریخته بود.

افزون بر این، کبکی که در غار از تخم (و جوجه) خود حضانت می کند، خود شاهد دیگری است که آنها درون غار نرفته اند. بدین ترتیب مشرکان از وارد شدن به درون غار منصرف شدند و به منظور دست یافتن به رسول خدا(ص) در کوههای اطراف پراکنده شدند.

قال علی: فدعانی رسول الله (ص) فقال: ان قریشا دبرت کیت و کیت فی قتلی فتم علی فراشی حتی اخرج انا من مکة فقد امرنی الله بذلك.

فقلت له: السمع و الطاعة.

فتمت علی فراشه، و فتح رسول الله (ص) الباب و خرج علیهم و هم جمیعا جلوس ینظرون الفجر و هو یقول:

و جعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم الیصرون).

و مضی و هم ال یرونه فرای ابابکر قد خرج فی اللیل یتجسس من خبره و قد کان وقف علی تدبیر قریش من جهتهم فاخرجه معه الی الغار فلما طلع الفجر تواتبوا الی الدار و هم یظنون انی محمد! فوثبت فی وجوههم و صحت بهم فقالوا: علی؟ قلت: نعم، قالوا: و این محمد؟

قلت: خرج من بلدکم، قالوا: الی این خرج؟ قلت: الله اعلم.

فترکونی و خرجوا. فاستقبلهم ابو کرز الخزاعی و کان عالما بقصص د الاثار فقالوا: یا ابا کرز الیم نحب ان تساعدنا فی قصص اثر محمد، فقد خرج عن البلد. فوقف علی باب الدار فنظر الی اثر رجل محمد فقال: هذه اثر قدم محمد، و هی و الله اخت القدم التي فی مقام، و مضی به علی اثره حتی اذا صار الی الموضع الذی لقیه ابوبکر. قال: هنا قد صار مع محمد آخر و هذه قدمه، اما ان تكون قدم ای قحافه او قدم ابنه، فمضی علی ذلک الی باب الغار، فانقطع عنه الاثر و قد بعث الله قبجه فباضت علی باب الدار، بعث الله العنکبوت فنسجت علی باب الغار، فقال: ما جاز محمد هذا الموضع، و لا من معه، اما ان یكونا صعدا الی السما او نزلا فی الارض، فان باب هذا الغار كما ترون علیه نسج العنکبوت، و القبجه حاضه علی بیضها بباب الغار، فلم یدخلوا الغار و تفرقوا فی الحج بل یطلبونه. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] از پیش و پس، (راه خدا را) بر آنها بستیم و بر چشمشان هم پرده افکنیم که هیچ (راه حق را) نبینند. سوره یس (۹):۳۶.

[۲] موضوع جای پای آن حضرت، گذشته از اینکه بسیار مستبعد می نماید، در روایات دیگر و منابع اولیه تاریخی نیامده است.

[۳] بحار، ج ۱۹، ص ۷۴.

شفا

عرب مبتلا به جذامی را نزد پیامبر خدا(ص) آوردند که از شدت بیماری، اعضای بدن او تکه تکه شده بود. کسان او از آن حضرت خواستند تا بیمارشان را درمان کند.

رسول خدا(ص) ظرف آبی طلبد و با افکندن کمی از آب دهان خود، ظرف را به بیمار داد و گفت: با این آب بدن خود را شستشو بده.

مرد مبتلا چنان کرد و شفا یافت و کاملاً سالم گشت به طوری که هیچ عارضه‌ای بر بدن او باقی نماند.

یک بار هم عرب بایه نشینی را که مرض برص گرفتار شده بود نزد او آوردند، که باز رسول خدا(ص) با همان شیوه وی را نیز درمان کرد.

قال علی (ع):... و لقد اتاه رجل من جهینه اجذم یتقطع من الجذام. فشکا الیه فاخذ قدحا من ما فتفل فیه ثم قال: امسح به جسدک. ففعل فبری حتی لم یوجد فیه شیء.... و لقد اتی اعرابی ابرص فتفل من فیه علیه فما قام من عنده الا صحیحا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴.

شفاعت کبری

فرشته‌ای بر رسول خدا(ص) فرود آمد که پیش از آن روز به زمین نیامده بود. این نخستین بار بود که میکائیل فرشته مقرب الهی با پیامی (بس بزرگ) برای شخص رسول اکرم به زمین می‌آمد؛ پیام این بود:

محمد! اگر بخواهی همچون پادشاهان غرق در نعمت زندگی کنی، اینها کلیدهای گنجهای زمین است که (هم اینک) تسلیم شماست. و کوهها در حالی که به تلهایی از طلا و نقره تبدیل گشته اند در اختیار تو خواهد بود. (این را هم اضافه کنم که) این انتخاب ذره‌ای از بهره و اندوخته ات در سرای دیگر نخواها کاست. پیامبر خدا(ص) اشاره‌ای به جبرئیل که دوست و همراز وی در میان فرشتگان بود کردند، جبرئیل به آن حضرت فهماند که در پاسخ میکائیل بهتر آن است که تواضع و فروتنی کند. آنگاه رسول خدا(ص) در پاسخ میکائیل فرمود:

ترجیح می‌دهم چونان بنده‌ای متواضع زندگی کنم و یک روز طعام خورم و دو روز گرسنگی کشم تا به برادران خود از انبیای گذشته ملحق گردم.

خداوند هم با اعطای مقام شفاعت کبری و سقاییت حوض کوثر از حضرتش دقدردانی کرد.

قال علی (ع):... انه هبط الیه ملک لم یهبط الی الارض قبله و هو میکائیل، فقاله: یا محمد! عش ملکا منعما و هذه مفاتیح خزائن الارض د معک و تسیر معک جبالها ذهبا و فضه لایقص لک فیما ادخر لک فی الاخره شیء فاوما الی جبرئیل و کان خلیله من الملائکه فارشار الیه ان تواضع. فقال: بل اعیش نبیا عبدا آکل یوما و لا اکل یومین و الحق باخوانی من الانبیا من قبلی فزاده الله تعالی الکوثر و اعطاه الشفاعه.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۰؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۷۷.

شاهدان وصیت

شب‌ی از شبهای بیماری آن حضرت که من تکیه گاه او بودم (به طوری که پشت او در آغوش من قرار داشت) و خانه هم به دستور پیامبر از همسرانش د خالی شده بود و فقط من و فاطمه حضور داشتیم؛ رسول خدا(ص) به وصیت پرداخت و مواردی را یک به یک برشمرد و بر انجام دادن آن تاءکید و سفارش فرمود. رسول گرامی (ص) پس از اینکه وصایای خود را به پایان برد، فرمود: علی! از جای خو برخیز و برابر من بنشین.

من برخاسته در مقابل او نشستم. در این حال جبرئیل حضرتش را در آغوش د گرفت و تکیه گاه آن جناب شد و میکائیل هم در سمت راست آن حضرت نشست. پیامبر به من فرمود: ای علی! دستهایت را روی هم بگذار. من نیز چنین کردم. آنگاه فرمود: من پیشتر از تو پیمان گرفته بودم اما اکنون می‌خواهم همان پیمان را در حضور دو شاهد که امین پروردگارند (جبرئیل و میکائیل) تجدید کنم. ای علی! تو را به حقی که این دو فرشته بر تو دارند، سوگند می‌دهم به وصایای من عمل کنی و در انجام دادن آن با شکیبایی و پروا پیشگی و هماهنگی با طریقت و برنامه من نه راه و روش دیگران کوشش نمایی. و آنچه خداوند بهره تو ساخته است با قوت و قدرت در حفظ و حراست آن بکوشی.

سپس دست خود را روی دست من که همچنان بسته بود گذاشت که احساس کردم گویا چیزی درون مشت بسته ام فرو برد و آنگاه فرمود:

علی! حکمت و دانش را در میان دستان تو گذاشتن و تو را از آنچه که در پیش داری و از آنچه که بزودی با آن دست به گریبان خواهی شد آگاه کردم. تو نیز هنگام وفات، وقتی خواستی بر وصی پس از خود وصیت کنی، چنانکه من کردم بی هیچ نامه و نوشته‌ای با همین شیوه رفتار کن.

قال علی (ع): كنت مسند النبي الی صدری ليله من اللیالی فی مرضه و قد فرغ من وصيته و عنده فاطمه ابنته و قد امر ازواجه و النساء ان یخرجن من عنده ففعلن. فقال: یا ابا الحسن: تحول من موضعك و کن امامی....

ففعت و اسنده جبرئیل الی صدره و جلس میکائیل علی یمینه فقال: یا علی! ضم کفیک بعضها الی بعض، ففعت. فقال لی: قد عهدت الیک احدث العهد اک بمحضر امینی رب العالمین جبرئیل و میکائیل، یا علی! بحقهما علیک الا انفذت وصیتی علی ما فیها و علی قبولک ایاها بالصبر و الورع علی منها جی و طریقی لاطریق فلان و فلان و خذ ما اتاک الله بقوه.

و ادخل یده فیما بین کفی، و کفای مضمومتان فکانه افرغ بینهما شیئا فقال: یا علی! قد افرغت بین یدیک لاحکمه و قضا ما یرد علیک و ما هو وارد لایعزب عنک من اشرك شی و اذا حضرتک الوفاه فاوص وصیک الی من بعدک علی ما اوصیک و اصنع هکذا بلا کتاب و لا صحیفه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۴۷۹.

شتاب مردم

۱- پس از رسول خدا مسلمانان در تصدی خلافت اختلاف کردند به خدا سوگند هرگز تصور نمی‌کردم و به خاطر نمی‌گذشت که مردم پس از رسول خدا (ص) جز من به کس دیگری روی آورند! (چیزی که برای من شگفت آور بود) هجوم و شتاب مردم بود که می‌دیدم مانند سیل به طرف او (ابوبکر) سرازیر شده بودند و برای اینکه با او بیعت کنند به سمت وی می‌تاختند (و از یکدیگر سبقت می‌گرفتند)!

۲- ... هنگامی که دیدم مردم برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند، من دست نگه داشتم، و معتقد بودم که به مقام محمد از او و دیگران، برانزنده ترم (مگر نبود که) رسول خدا (ص) آن دو نفر (ابوبکر و عمر) را در سپاه اسامه^۱ ین زید قرار داده بود و از آنها خواسته بود تا همراه اسامه مدینه را ترک کنند؟ آخرین کلماتی که از زبان مبارکش شنیده می‌شد فرمان حرکت و شتاب در تجهیز سپاه اسامه بود.

۱- قال علی (ع):... فلما مضی لسیله تنازع المسلمون الامر بعده، فوالله ما کان لقلی فی روعی و لایخطر علی بالی ان العرب تعدل هذا

الامر بعد محمد عن اهل بيته و لا انهم منحوه عنى من بعده. فما راعنى الا اثيال الناس على ابى بكر و اجفالهم اليه ليايعوه. [۱].

۲- ... فلما رايت الناس قد انثالوا على ابى بكر للبيعه، امسكت يدى و ظيبت انى اولى و احق بمقام رسول الله (ص) منه و من غيره و قد كان نبى الله امر اسامه بن زيد على جيش و جعلهما فى جيشه و ما زال النبى الى فاضت نفسه يقول: انفذوا جيش اسامه، لنفذوا جيش اسامه.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۹۵.

[۲] کشف المحجبه، ص ۱۷۶.

شورش

در جریان فتنه و شورش مردم علیه ابن عفان، من کاملاً خاموش بودم و از نفی و اثبات هیچ نگفتم و این بدان جهت بود که وی را آزموده بودم و می دانستم که در وی صفاتی ریشه دوانده و سر تا پای وجودش را فرا گرفته (و به گونه‌ای حاد و گزنده گشته است) که حتی کسانی که دور از او به سر می‌برند به تنگ خواهند آمد، چه رسد به نزدیکان، اخلاق (و رفتار زشت) او سبب خلع و قتل او گردید. و خدا می‌داند که من از این قضایا برکنار بودم و از آن پیشامد ناخرسندم.

سرنوشت عثمان گویی از قرن‌ها نخستین معلوم بوده است و علم آن نزد خدا در کتاب سرنوشت به ثبت رسیده بود و خدا نه گم می‌کند و نه فراموش. [۱].

بدریان او را بی پناه رها کردند و مصریان او را کشتند.

به خدا سوگند من نه امر کردم و نه از آن نهی نمودم؛ چه اینکه اگر امر کرده بودم همانا قاتل وی محسوب می‌شدم و اگر از آن نهی کرده بودم یاری دهنده او به شمار می‌آمدم. قصه عثمان طوری بود که نه عیان و آشکار او نفعی می‌داد و نه خبر آن شفا می‌بخشید جز اینکه آن کس که او را یاری کرد و از وی حمایت، نمی‌تواند بگوید من بهتر از کسانی هستم که او را تنها گذاشتند، و آن کس که او را رها کرد نمی‌تواند بگوید آن کس که به او یاری رساند بهتر از من است.

من کلام جامع را در خصوص کار او بگویم: او خودخواهی کرد و بد خودخواهی کرد و شما جزع کردید که آن نیز بد بود. بی تابی کردید و بد بی تابی کردید. خداوند میان او و شما حکم کند.

به خدا سوگند در خون عثمان هیچ اتهامی دامنگیر من نیست. من مسلمانی از گروه مهاجر بودم که در خانه خود نشسته بودم. شما پس از کشتن او نزد من آمدید تا با من بیعت کنید، اما من نپذیرفتم و از قبول آن امتناع کردم و دست خود را پس کشیدم، شما آن را پیش کشیدید. من که باز کردم شما بیشتر کشیدید. برای بیعت با من بر سر من ریختید چونان شتران تشنه که به آبشخور هجوم برند، تنه به همدیگر می‌زدید. ازدحام مردم چنان بود که بیم آن می‌رفت که کشته شوم و ترس آن بود که عده‌ای (در زیر فشار جمعیت) تلف شوند. بند نعلینها از هجوم جمعیت پاره شد. شور و شادی مردم برای بیعت به حدی بود که خردسالان را بر دوش گرفته بودند تا امکان بیعت برایشان فراهم گردد. سالمندان با پای لرزان به پیش می‌آمدند و بیماران و ناتوانان نیز کشان کشان خود را به جلو می‌کشیدند... آنگاه گفتند:

با ما بر طریقه ابوبکر و عمر بیعت کن و ما جز تو کسی را نداریم و به غیر تو خرسند نیستیم. بیعت ما را بپذیر تا پراکنده نگردیم و اختلاف نکنیم.

اما من بر اجرای کتاب خدا و سنت رسول گرامی با شما بیعت کردم و هر کس که به دلخواه خود بیعت کرد از او پذیرفتم و هر که

از بیعت خودداری کرد او را رها ساختم.

قال علی (ع):... اما امر عثمان فکانه علم من القرون الاولى (علمها عند ربی فی کتاب لایضل ربی و لاینسی) خذله اهل بدر و قتله اهل مصر و الله ما امرت و لانهیت و لو اننی امرت کنت قاتلا و لو اننی نهیت کنت ناصرا و کان الامر الینفع فیہ العیان و لایشفی منه الخبر غیر ان من نصره لایستطیع ان یقول: خذله من انا خیر منه و لایستطیع من خذله ان یقول: نصره من هو خیر منی. وانا جامع امره: استاثر فاسا الاثره و جزعتم فاساتم الجزع و الله یحکم بیننا و بینه. و الله ما یلزمونی فی دم عثمان تهمة ما کنت الا رجلا من المسلمین المهاجرین فی بیتی.

فلما قتلوه (عثمان) اتیمونی تبایعونی فابیت علیکم و ابیت علی فقبضت یدی فبسطتوها و بسطتها فمددتموها ثم تداککتهم علی تداکک الابل الهمیم علی حیاضها یوم و رودها حتی ظننت انکم قاتلی و ان بعضکم قاتل بعض د حتی انقطعت النعل و سقط الردا و وطی الضعیف. و بلغ من سرور الناس د بیعتهم ایای ان حمل الیها الصغیر و هدج ایها الکبیر و تحامل الیها العلیل و حسرت لها الکعباب فقالوا: بایعنا علی ما بویع علیه ابوبکر و عمر فانا لانجد غیرک و لانرضی الا بک فبایعنا لانفترق و لانختلف. فبایعتکم علی کتاب الله و سنه نبیه و دعوت الناس الی بیعتی فمن بایعنی طائعا قبلت منه و من ابی ترکته. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره طه (۵۲:۲۰).

[۲] کشف المحجّه، ص ۱۸۰.

شتر آزاد

شتر صالح با همه شگفتی و اهمیتی که داشته و قرآن هم از او یاد کرده است با جناب صالح سخن نگفت و بر نبوت و رسالت او شهادت نداد.

اما، ما خود شاهد بودیم که در یکی از جنگها، شتری نزد پیامبر خدا آمد و صدایی از خود در آورد، سپس به قدرت خدای بزرگ به سخن در آمد و گفت:

ای فرستاده خدا! فلانی (صاحب شتر) تا توانسته از من بارکشیده است و اکنون که به سن کهولت و ناتوانی رسیده‌ام، می‌خواهد مرا نحر کند، و من از او به شما پناه آورده‌ام.

رسول خدا فردی را نزد صاحب شتر فرستاد و از او خواست تا حیوان را به وی هبه کند. آن مرد پذیرفت و حضرت شتر را کرد و آزادش گذارد.

قال علی (ع):... ان ناقه صالح لم تکلم صالحا و لم تناطقه و لم تشهد له بالنبوه و محمد بینما نحن معه فی بفض غزاوته اذا هو بیعیر قددنا ثم رعا فانطقه الله عزوجل فقال یا رسول الله (ص) ان فلانا استعملنی حتی کبرت و یرید نحری فاا استعید بک منه. فارسل رسول الله (ص) الی صحبه فاستوهبته منه، فوهبه له و خلاه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۱۹؛ بحار، ج ۱۰، ص ۳۱ و ج ۱۷، ص ۲۷۷.

شهادت حضرت رضا و دفن در خراسان

نعمان بن سعد گوید: امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

زود باشد که مردی از اولاد من در زمین خراسان به زهر جفا کشته گردد، نام او نام من است و نام پدر او نام پسر عمران یعنی موسی می باشد.

آگاه باشید: هر که او را غربتش زیارت کند خداوند گناهان گذشته و آینده او را می آمرزد اگرچه به تعداد ستارگان و قطرات باران و برگ درختان باشد. [۱].

و می دانیم که امام هشتم حضرت علی بن موسی علیه السلام به دست مأمون عباسی با زهر جفا به شهادت رسید، مأمون چنان حيله گر و متظاهر بود که برخی باور نمی کردند این عمل ننگین توسط او صورت گرفته باشد ولی وقتی وجود حضرت رضا علیه السلام را برای خلافت خویش ناگوار دید دستور داد تا زهری خطرناک را به نخ و سوزن درون مقداری انگور قرار داده و به حضرت خوراند.

فضیلت فوق العاده زیارت حضرت رضا

در روایت است که مردی از نیکان خراسان خدمت حضرت رضا علیه السلام آمده عرض کرد: پیامبر اکرم علیه السلام را در خواب دیدم بمن فرمود: چگونه اید وقتی که پاره تن من در میان شما دفن شود و امانت من دست شما سپرده شود و گوشت من در خاک شما پنهان گردد؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آنکه در زمین شما مدفون می شود من هستم، آن امانت و آن گوشت پیامبر که در خاک شما پنهان گردد منم، هر که مرا با معرفت زیارت کند و اطاعت مرا واجب بداند، من و پدران من در روز قیامت شفیع او خواهیم بود و اهل نجات خواهد گشت هر چند گناهان او به اندازه گناهان جن و انس باشد الحدیث. [۲] و در روایت دیگری حضرت رضا علیه السلام فرمود: هیچ یک از ما اهل بیت نیست مگر آنکه کشته و شهید می شود، گفتند: ای پسر پیامبر چه کسی تو را شهید می کند؟ فرمود: بدترین خلق خداوند در زمان من، مرا شهید می کند به واسطه زهر، و دور از یار و دیار در زمین غریب مرا مدفون خواهد ساخت، هر که مرا در آن غربت زیارت کند خداوند پاداش صد هزار شهید و صد هزار صدیق و صد هزار حج کننده و عمره کننده و صد هزار جهاد کننده برای او بنویسد و در گروه ما باشد در قیامت، و رفیق ما باشد در درجات بلند بهشت. [۳] و فرمود: زود باشد که من با زهر جفا کشته شوم و در کنار هارون به خاک سپرده گردم، خداوند تربت مرا محل تردد شیعیان و دوستان من قرار خواهد داد، هر که مرا در این غربت زیارت کند، بر من واجب است که در روز قیامت او را زیارت کنم، سوگند به خدائی که محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری گرامی داشته و بر جمیع خلائق برگزیده است هر که از شما شیعیان بر قبر من دو رکعت نماز گذارد البته مستحق آمرزش خداوند عالمیان شود در روز قیامت و به حق آن خداوندی که بعد از پیامبر اکرم ما را به امامت گرامی داشته و به وصیت مخصوص گردانیده است، سوگند می خورم که زائرین قبر من نزد خداوند در روز قیامت از هر گروهی گرامی ترند و هر مؤمنی که مرا زیارت کند و در این راه قطره بارانی به او رسد البته خداوند متعال بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند. [۴].

البته احادیث در فضیلت زیارت آن امام بزرگوار بسیار زیاد است و اگر کسی از این فرصت طلائی استفاده نکند بسیار جای افسوس خواهد داشت، کدام سفر زیارتی است که به عظمت زیارت حضرت رضا علیه السلام باشد؟

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۰ ص ۴۳۵.

[۲] منقول از کشف الغمه و جلاء العیون.

[۳] منتهی الامال.

[۴] وسائل الشیعه، ج ۱۰ باب ۸۲ ابواب المزار.

شیعیان در دست دشمن گرفتار خواهند بود

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد گرفتاریهای فوق العاده شیعیان در آخر الزمان می‌فرماید:

«لا تنفک هذه الشیعة حتی تكون بمنزلة المعز لا یدری الخابس علی ایها یضع یده فلیس لهم شرف یشرفون و لا سناد یستندون الیه فی امورهم؛ یعنی: این گروه شیعه چنان در سختی و فشار خواهند بود که همانند (گله) بزی باشند که در اختیار قصاب است، هر کدام را بخواهد به چنگ آورد (و گردن زند) اینان نه پناهگاهی دارند که به آن پناه برند و نه پشتیبانی که در کارهایشان به او تکیه کنند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار.

شکایت امیرالمؤمنین نزد پیامبر اکرم

ابوصالح حنفی گوید: از حضرت علی علیه‌السلام شنیدم می‌فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم از مصائب و ناراحتیهائی که از امت او دیده بودم شکایت کردم و گریستم، حضرت فرمود: یا علی گریه مکن، به این طرف نگاه کن، وقتی نگاه کردم دو مرد را دیدم که به زنجیر کشیده‌اند و با پاره سنگهای بزرگ بر سر آنها می‌کوبند. ابوصالح گوید: فردا صبح مثل همیشه که بیدار شدم در بازار قصابها دیدم مردم می‌گویند: امیرالمؤمنین کشته شد، امیرالمؤمنین کشته شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۱۸.

شماره طلاقهای کنیزان

سروی در مناقب آورده: مردی نزد عمر آمده و از شماره طلاقهای کنیزان پرسش نمود، عمر جوابش را نداد و به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رو کرده و عرضه داشت: چند دفعه طلاق به این مرد بگویم؟ آن حضرت با دو انگشت اشاره کرد؛ یعنی دو دفعه. عمر به آن مرد گفت: آیا این مرد را می‌شناسی؟ گفت: نه. عمر گفت: این مرد علی بن ابیطالب صاحب مجد و بزرگی است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه علیه‌السلام فی عهد الثانی، ج ۱، ص ۵۰۰.

شرط مخالفت با سنت

زنی با پرداخت مبلغی پول به عنوان مهر با مردی ازدواج نمود به شرط این که اجازه جماع و طلاق با او باشد. حضرت امیرالمومنین فرمود: این زن با سنت خدا مخالفت کرده و متصدی حقی شده که اهلیت آن را ندارد، و آنگاه فرمود: سنت این است که شوهر نفقه زن را بدهد و اجازه جماع و طلاق هم با او باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب النکاح، باب المهور، حدیث ۶۰.

شرط صحت ایلاء

از امیرالمومنین علیه السلام از حکم مردی که قبل از دخول با زن خود سوگند یاد می‌کرد که با او همبستر نشود، پرسش نمودند؛ فرمود: سوگند بر ترک جماع قبل از دخول، اثری ندارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۳۶، حدیث ۴.

شرط باطل

مردی با غلام خود قرارداد کتابت بست و شرط نمود که میراث غلام برای او باشد. حضرت امیر علیه السلام فرمود: این شرط باطل است. و آنگاه به مولای غلام فرمود: شرط خدا پیش از شرط توست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب المیراث، باب میراث المکاتب، حدیث ۲.

شرطی که فروشنده نمود

مردی شتری خریداری کرد تا آن را نحر کند، فروشنده با خریدار شرط نمود که سر و پوست شتر برای خودش باشد، مشتری از کشتن شتر پشیمان گردید نزاعشان در گرفت، نزد امیرالمومنین علیه السلام رفته از آن حضرت داوری خواستند. علی علیه السلام به خریدار فرمود: فروشنده به مقدار سر و پوست با تو شریک است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۰۴، حدیث ۱.

شورای عمر

ابن ابی الحدید از عمرو بن میمون نقل کرده که می‌گوید: من در مجلس عمر حاضر بوده و سخنان او را می‌شنیدم، هنگامی که شش نفر افراد شورا نزد او نشسته بودند و با آنان سخن می‌گفت به جز علی بن ابیطالب و عثمان کسی با او حرف نمی‌زد، تا این که پس

از زمانی امر کرد همه آنان از مجلس خارج شده و آنگاه به حاضران رو کرد و گفت: هرگاه تمام آنان بر خلافت یک نفر اتفاق نمودند پس هر کس که مخالفت کرد باید گردنش زده شود، و سپس گفت: اگر آن احلج- علی بن ابیطالب- خلیفه شود مردم را در راه حق رهنمون خواهد شد، در این موقع یکی از حضار به عمر گفت: حال که چنین است پس چرا عهد خود را به او نمی‌سپاری؟

عمر گفت: خوش ندارم بار خلافت را در حال حیات و پس از مرگ بر دوش کشم. [۱].
نکته:

عمر خود بخوبی می‌دانست که افراد شورا، جملگی بر خلافت عثمان اتفاق خواهند نمود، بخصوص که عبدالرحمن بن عوف- داماد عثمان- را نیز حکم قرار داده بود، و بنا بر این پس آنجا که گفته:... هر کس که مخالفت کرد باید کشته شود جز به قتل امیرالمومنین- علیه‌السلام- فرمان نداده است، همان انسان کاملی که به نص قرآن کریم، نفس رسول خدا بوده، و همان کسی است که به اقرار خود عمر، اگر خلیفه شود مردم را در طریق حق رهبری خواهد کرد و روشن است که تنها هدف و آرمان انبیای الهی و جانشینان آنان هم جز این چیز دیگر نبوده است.

بعلاوه، اگر عمر واقعا مایل نبود که مسوولیت خلافت را پس از مرگ نیز تحمل کند تنها راهش این بود که مردم را به خلافت برگزینند نه این که آن را به شورا بگذارد؛ چنان شورایی که بنی امیه را نیز بر سر کار آورد، آنان که دشمنان خدا و رسول خدا و متجاهرین به کفر و الحاد بودند.

و این که عمر گفت: خوش ندارم بار خلافت را تحمل کنم در حال حیات و پس از مرگ دلیلی است بر این که تصدی او برای خلافت ورزی بوده که در حال حیات آن را بر دوش کشیده و پس از مرگ خواسته از آن شانه خالی کند.
ولی در حقیقت کراهت داشته از این که خلافت پس از مرگش نیز به امیرالمومنین علیه‌السلام برسد همانند یاورانش از قریش در روز سقیفه، همان کسانی که پس از قتل عثمان و بیعت نمودن مردم با آن حضرت نیز بر سر تافته گروهی پیمان شکستند، و گروهی ستمگری پیشه نمودند، و جمعی از راه منحرف گشته، و دسته‌ای هم عزلت گزیدند.

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۲۴، ذیل خطبه لله بلاد فلان.

شیب بن عامر (جد کرمانی)

شیب بن عامر «معروف به حد کرمانی» [۱] از یاران و اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از افراد مورد وثوق آن حضرت بود، لذا به مالک اشتر دستور داد که او را خزانه‌دار بیت‌المال قرار دهد و در فرمان خود شیب را اهل ثقه و نصیحت و مورد اطمینان و اعتماد دانسته بود. [۲] و او در سرزمین جزیره و نصیبین جانشین مالک اشتر بود.

پی نوشت ها:

[۱] مقصود از کرمانی که شیب جد اوست، «جدیع بن علی بن شیب» است که در سال ۱۲۰ هجری والی خراسان شد و بعد برکنار گردید، و نصر بن سیار در سال ۱۲۶ او را زندانی کرد، اما کرمانی در سنه ۱۲۸ هجری پس از آزادی با نصر جنگید و با ابو مسلم خراسانی همکاری داشت. تا این که در سال ۱۲۹ هجری در جنگ نصر مجروح شد و سپس کرمانی را دستگیر کردند و به دار آویختند. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۵۴ و ۲۸۵ و...).

[۲] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۸۰ و ۸۱.

شتیر بن شکل عبسی

شتیر فرزند شکل عبسی و به قول ابن اثیر، «قیسی کوفی» از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. [۱].
ابن حجر می‌نویسد: شتیر بن شکل عبسی از تابعین [۲] مشهور است، ولی ابو موسی او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌داند و می‌گوید: او حضرت رسول صلی الله علیه و آله را درک کرده است. وی از ابن مسعود و حضرت علی علیه السلام و حدیفه و دیگران روایت‌هایی نقل کرده است و ابن حبان وفات او را در زمان خلافت ابن زبیر دانسته است. [۳] اما ابن اثیر وفات او را در ایام حکومت «مصعب» سال ۷۱ هجری دانسته است. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۳؛ ر. ک: طبقات الکبری، ج ۶، ص ۴۵؛ رجال برقی، ص ۵.

[۲] ر. ک: همین اثر، ج ۱، ص ۳۴.

[۳] الاصابه، ج ۳، ص ۳۷۵.

[۴] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۶۲.

شداد بن ازمع همدانی

شداد بن ازمع همدانی را از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام به شمار آورده است. [۱].
«شداد بن ازمع - بنا به قولی - رسول الله صلی الله علیه و آله را درک کرده است، ولی به هر حال وی را تابعی و کوفی خوانده‌اند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۲.

[۲] اسدالغابه، ج ۲، ص ۳۸۷.

شراحیل بن مره همدانی

برخی او را شراحیل بن مره همدانی یا کنندی و برخی او را مره بن شراحیل همدانی نام برده‌اند. [۱] وی یکی از یاران و کارگزاران امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آمده و این که او از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده و آن حضرت را درک کرده یا نه اختلاف است.

ابن اثیر و ابن حجر می‌نویسند: شراحیل بن مره رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده و از طریق حجر بن عدی نقل شده که گفت: از شراحیل بن مره شنیدم که می‌گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به علی علیه السلام می‌فرمود: «أبشر یا علی، فإنَّ حیاتک و موتک معی؛

یا علی، تو را بشارت باد که همانا حیات و مرگت با من خواهی بود.» [۲].

ابن حجر می‌افزاید: شراحیل از یاران علی علیه السلام و کارگزار او در «نهرین» بوده است. [۳].

شیخ طوسی وی را به نام مره همدانی از اصحاب حضرت علی به شمار آورده است. [۴] به نقل حمد الله مستوفی، شراحیل از یاران امام علی علیه السلام و عامل و کارگزار حضرت در قزوین بوده است. [۵].

پی نوشت ها:

- [۱] در کتاب الاصابه، ج ۳، ص ۳۲۵ هم نام او را شراحیل بن مره همدانی و یا کنندی و به قولی مره بن شراحیل ذکر کرده و در اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۹۰ فقط شراحیل بن مره یا کنندی آمده و در رجال طوسی، ص ۵۹، ش ۳۳ فقط مره همدانی ذکر شده است.
- [۲] اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۹۰.
- [۳] الاصابه، ج ۳، ص ۳۲۵.
- [۴] رجال طوسی، ص ۵۹، ش ۳۳.
- [۵] تاریخ گزیده، ص ۷۹۳، انتشارات امیرکبیر، تهران.

شرحیل بن ابرد حضرمی

نصر بن مزاحم، شرحیل بن ابرد حضرمی، را از یاوران علی علیه السلام به شمار آورده که در جنگ صفین حضور داشت و در رکاب آن حضرت جنگید و مجروح شد. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۵۵۶.

شرحیل بن امرء القیس کندی

نصر بن مزاحم، شرحیل بن امرء القیس از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام به شمار آورده و می نویسد: او در جنگ صفین در رکاب امیر مؤمنان علیه السلام جنگید و زخمی شد. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۵۵۸.

شرحیل بن شریح همدانی

او از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ صفین به همراه پنج برادرش به نام‌های کریب، مرثد، هبیره، سمیر (شتیر) و یریم هر کدام پرچم قبیله همدان را به دست گرفته و پس از مجاهدت فراوان شهید می شدند و برادر دیگر عمل قبلی را تکرار می کرد و سرانجام همگی به شهادت رسیدند. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] وقعه صفین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱.

شرحییل بن طارق بکری

نصر بن مزاحم از تمیم بن حذیم ناجی نقل می‌کند که: «شرحییل بن طارق بکری» از اصحاب علی علیه‌السلام بود که در صفین در رکاب آن حضرت جنگید و زخمی شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۵۵۶.

شرحییل بن منصور

نصر بن مزاحم می‌نویسد: شرحییل بن منصور حکمی، از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در صفین در رکاب آن حضرت جنگید و زخمی شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۵۵۶.

شریح بن عطاء حنظلی

نصر بن مزاحم، «شریح بن عطا» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار می‌آورد و می‌نویسد: طبق نقل تمیم بن حذیم او در صفین جنگید و مجروح شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۵۵۷.

شریح بن قدامه سلمی

شیخ طوسی، «شریح بن قدامه» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۵.

شریح بن مالک خثعمی

شریح بن مالک از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود، وی در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و با رشادت و مردانگی جنگید.

نصر بن مزاحم در شرح حال او می‌نویسد: «عبدالله بن حنش» فرمانده سپاه گروه خثعم شامی از طرف معاویه با ابی کعب فرمانده گروه خثعم عراقی از جانب علی علیه‌السلام جنگید و در این نبرد ابی کعب، فرمانده خثعمی از سپاه علی علیه‌السلام به شهادت رسید

و فرزندش «کعب بن ابی کعب» پرچم را به دست گرفت و جنگید اما طولی نکشید چشمش صدمه دید و پس از او «شریح بن مالک» پرچم گروه خثعم از سپاه علی علیه السلام را برداشت و به نبرد شدیدی با قوای شام پرداخت و مقاومت بسیاری کرد تا حدود هشتاد نفر از اصحاب علی علیه السلام از این قبیله و همین تعداد از قبیله خثعم شام مجروح شدند و به زمین افتادند و یا کشته شدند و بعد شریح پرچم را مجدداً به کعب بن ابی کعب که مجروح شده بود، تحویل داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

شریح بن نعمان همدانی

شیخ طوسی «شریح بن نعمان همدانی» را در زمره اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام به شمار آورده است. [۱]. او از علی علیه السلام نقل حدیث نموده و مورد وثوق «ابن حبان» است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۱.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۶۱۹.

شریح بن هانی حارثی (ابو المقدام کوفی)

شریح اهل کوفه و از تابعین [۱] است که دوره جاهلیت و عصر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را درک کرده، اما موفق به دیدار آن حضرت صلی الله علیه و آله نشده.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۱، ص ۳۴.

شریک بن اعور حارثی

شریک بن اعور از بزرگان قبیله سلمی نخعی و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. [۱] وی در اخلاص و ارادت به امیرمؤمنان بسیار معروف است. او برای حرکت به سوی صفین به فرماندهی اهل عالیه در نخيله خدمت حضرت علی علیه السلام رسید و از آن جا در سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام برای جنگ با شامیان به صفین رفت. [۲] و سرانجام در سال ۶۰ هجری از دنیا رفت. [۳]. وی در سال ۳۱ هجری از جانب «ابن عامر» که فارس را فتح کرد، فرماندار اصطخر گردید و مسجدی به نام «مسجد اصطخر» بنا کرد. [۴].

طبق نقل طبری هنگامی که ابن حزمی به قصد فتنه و آشوب از شام به بصره آمد، حضرت علی علیه السلام جاریه بن قدامه سعدی را به جنگ او فرستاد تا فتنه وی را دفع نماید و شریک بن اعور را با او همراه کرد. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۷.

[۲] وقعه صفین، ص ۱۱۷.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۴.

[۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۱.

[۵] ر. ک: همان، ج ۵، ص ۱۱۲؛ اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۴۴.

شریک اعور سلمی نخعی

شریک بن اعور سلمی نخعی از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام به شمار آمده است. [۱].
شاید وی همان «شریک بن حارث بن عبدالله» معروف به «شریک بن اعور» باشد که احتمال دارد کلمه «ابن» از عبارت شیخ افتاده است، و الله اعلم.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۷.

شعیب بن نعیم نخعی

شعیب از یاران علی علیه السلام بود که قبیله وی (نخعی‌ها) در صفین، نبرد قهرمانانه‌ای علیه قوای شام به راه انداختند. وی تحت فرماندهی «فروه بن نوفل اشجعی» که پانصد نیرو داشت، جنگید و در این برهه از جنگ تعدادی به دست شامیان به شهادت رسیدند از جمله «شعیب بن نعیم»، «بکر بن هوذه»، «حنان بن هوذه»، «ربیع بن مالک» و «أبی ابن قیس» شهید شدند و علقمه برادر «ابی بن قیس» پایش قطع شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۲۸۶؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۲.

شقیق بن ثور سدوسی بگری

شقیق بن ثور سدوسی، از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بود [۱] که در جنگ جمل [۲] و صفین حضور داشت، و در یاری امیرالمؤمنین علیه السلام کوشید.

او در یکی از روزهای سخت جنگ صفین خطاب به قوم ربیعه چنین گفت:

ای قوم ربیعه! شما در میان عرب هیچ عذر و بهانه‌ای ندارید، اگر به علی علیه السلام صدمه‌ای برسد و تنها یک نفر از شما زنده بماند باز هم باید از جان او دفاع کنید و عزت زندگی را به دست آورید. [۳].

بعد از آن قوم ربیعه چنان جنگ شدیدی به راه انداختند که معاویه به شدت در مخمصه افتاد. [۴].

البته به نقلی وی در زمره سران قبایلی بود که پس از قرآن سرنیزه کردن لشکر شام، موافق ترک مخاصمه و طالب حکمیت و گفت و گو و مذاکره بودند. [۵].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۸.
 [۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۲ _ ۵۰۱.
 [۳] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۰۶.
 [۴] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۰۶.
 [۵] ر. ک: وقعه صفین، ص ۴۸۵.

شقیق بن سلمه

شقیق بن سلمه کنیه اش «ابووداک» از اصحاب و محبان واقعی امیرالمؤمنین علیه السلام بود. [۱].
 ابن اثیر می نویسد: وی شقیق بن سلمه، کنیه اش ابو وائل اسدی است، که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده، اما از آن حضرت حدیثی نشنیده و از یاران عبدالله بن مسعود است. همو می افزاید: شقیق در سال ۹۹ هجری در گذشت، وی در کلبه ای از «نی» (کپر) زندگی می کرد و مرکبش را نیز در آن نگهداری می کرد و هرگاه عازم جنگ می شد، کلبه را آتش می زد یا ویران می کرد و پس از بازگشت، دوباره آن را از نو می ساخت. وی در صفین نیز در رکاب علی علیه السلام حاضر بود. [۲].
 ابن حجر کنیه شقیق را «ابو وائل» ذکر کرده و می نویسد: وی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را درک کرده، اما حضرت را ندیده است و از بسیاری از اصحاب پیامبر از جمله از ابوبکر، عمر، عثمان، علی علیه السلام، معاذ بن جبل، حذیفه، ابن مسعود و... روایت نقل نموده است. او به حضرت علی علیه السلام علاقه بسیار داشت، لذا وقتی به او گفته شد: آیا علی را بیشتر دوست می داری یا عثمان را؟ در پاسخ گفت: علی نزد من محبوب تر از عثمان است. وفات شقیق را به نقل خلیفه بن خیاط، سال ۸۲ هجری و به نقل واقدی در زمان عمر بن عبدالعزیز می داند. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۴.
 [۲] اسدالغابه، ج ۳، ص ۳.
 [۳] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۶۴۹.

ص

صبر و بردباری در امور سیاسی

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به طرف مسجد قبا می رفتند و باغات سرسبز و درختان انبوهی که در آن قسمت از مدینه قرار داشت را تماشا می کردند.
 امام علی علیه السلام فرمود:
 یا رسول الله باغات زیبائی است.
 پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: باغات تو در بهشت سرسبزتر است.
 و آنگاه علی علیه السلام را در آغوش گرفت و گریست و فرمود:

«به یاد کینه توزی‌های مردم نسبت به تو افتادم، که پس از من بر تو روا می‌دارند.»

امام علی علیه السلام پرسید: من چه باید بکنم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: باید صبر کنی و بردبار باشی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در برابر تمام مصیبت‌ها، اهانت‌ها، و مظلومیت‌ها

صبر کرد، که در خطبه ۳ فرمود:

صَبْرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَذَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجِي

(صبر کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو داشتم.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب ج ۱ ص ۳۲۲.

صحیفه علویه

یا «صحیفه الفریض» یا «صحیفه کتاب الفریض» یا «فرایض علی علیه السلام» نام کتابی است که آن حضرت در اصول اخبار و

واجبات احکام الهی نگاشته و اکثر اصحاب روایت و ثقات محدثین آن را خدمت امام محمد باقر و امام جعفر صادق دیده‌اند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کلینی و شیخ طوسی از این صحیفه روایات مفصل نقل کرده‌اند - الشیعة والفنون الاسلامیة.

صفات مردان ستمگر

مردانی که ظلم و ستم می‌کنند از نظر روانشناسی صفاتی دارند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آنها را به روشنی می‌شناساند.

که فرمود:

سه خصلت عمومی دارند:

۱- يَظْلِمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ

(با نافرمانی نسبت به مافوقش ستم می‌کنند.)

۲- وَ مِنْ دُونَهُ بِالْعَلْبَةِ

(به زیر دستان بازور و فشار برخورد می‌کند.)

۳- وَ يَظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ

(و پشتیبان ستمگران می‌باشد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

صرف و نحو

«ابوالأسود دُثلی» گوید:

روزی به محضر حضرت امیر علیه السلام شرفیاب شده آن حضرت را در حال تفکر یافتم، پس گفتم:

یا امیرالمؤمنین! درباره چه فکر می‌کنید؟

حضرت فرمود:

در لغت شما خطاها و اشتباهاتی دیده‌ام می‌خواهم در این باره اصول و قواعدی وضع کنم تا خطاها اصلاح شود.

گفتم: اگر چنین کنید ما را زنده نموده و این لغت در میان ما خواهد ماند.

پس از چند روز نزد آن حضرت رفتم، کاغذی پیش روی من گذاشت که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم، تمام کلمات یا اسمند، یا فعل، یا حرف. اسم آن است که مسمايش را روشن کند، و فعل آن است که حرکت و پدیده مسمی را، و حرف دارای معنایی است که نه اسم است و نه فعل.

آنگاه به من فرمود:

در این باره تتبع کن و آنچه که به نظرت آمد بر آنها بیفزا و بدان که کلمات از نظر دیگر بر سه نوع هستند: ظاهر، ضمیر، و چیزی که نه ظاهر است و نه ضمیر.

ابوالأسود می‌گوید:

مطالبی جمع آوری نموده خدمت آن حضرت عرضه داشتم که از جمله آنها حروف نصب بود. (مراد حروف مشبّهة بالفعل است.)

«انَّ، اَنَّ، لَيْتَ، لَعَلَّ، كَأَنَّ، وَلِيَّ» «لَكِنَّ» را ذکر نکرده بودم، پس به من فرمود:

چرا «لَكِنَّ» را جزء آنها نیاورده‌ای؟

گفتم: به نظرم آمد که جزء آنها نیست.

فرمود: چرا از آنهاست، آن را هم بنویس.

«زجاج» از علماء نحو، اصول یاد شده را چنین مثال آورده:

اسم ظاهر، مانند: رجل، زید، عمرو، و مانند اینها،

و ضمیر مانند: انا، اَنْتَ، و تائِ در فَعَلْتَ، و یاء متکلم مثل غلامی.

و کاف خطاب، مانند: تَوْبُكَ، و مانند اینها،

و اما آنچه که نه ظاهر است و نه ضمیر، مبهمات است مانند: هذا، هذه، هاتا، تا، (از اسماء اشاره)، و مَنْ و ما و الذی و ای (از اسماء

موصول)، و کم و متی و این (از اسماء استفهام)، و مانند اینها. [۱].

واه ابا

مردی از ابوبکر معنای آیه قرآن «وفاكِهَةٌ وَاَبَا» را پرسش نمود.

خلیفه اول معنای «اب» را ندانست و گفت:

کدام آسمان بر من سایه می‌افکند و کدام زمین مرا بر می‌دارد یا چه کنم اگر درباره کتاب خدا چیزی بگویم که خود به آن باور

نداشته باشم، معنای «فاکبه» را می‌دانم، ولی «اب» را خدا بهتر می‌داند.

این حرف او به گوش مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام رسید، آن حضرت فرمود:

«سبحان الله» آیا نمی‌داند لفظ «اب» به معنای «چراگاه» و زمین پر گیاه می‌باشد، و خداوند در این آیه شریفه در مقام شمردن

نعمت‌هایی است که بر مردم و چهارپایانشان ارزانی داشته تا بدان وسیله تغذیه نموده مایه حیات و قوام بدنشان باشد. [۲].

معنای واژه کلاله

از ابابکر معنای واژه کلاله را پرسیدند نتوانست جواب دهد که امام علی علیه السلام فرمود:

آیا نمی‌داند «کلاله» به معنای برادران و خواهران پدری و مادری است.

که خدای تعالی فرموده:

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يَفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ إِنَّ امْرَأًا هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَلَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ. [۳].

«از تو ای رسول! درباره (برادران و خواهران) فتوا خواهند، بگو خداوند شما را درباره «کلاله» فتوا می‌دهد اگر مردی از شما بمیرد و

از برای او فرزندی نباشد و خواهری داشته باشد از برای آن خواهر است نصف ترکه میت»

و مراد از خواهر در این آیه خواهر پدری و مادری و یا پدری تنهاست؛ زیرا فقهاء اتفاق دارند که در صورتی خواهر نصف ترکه را

ارث می‌برد که پدری و مادری و یا پدری تنها باشد.

و در جای دیگر می‌فرماید:

وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهٗ أَخٌ أَوْ أُخْتٌ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُسُ [۴].

«و اگر مردی یا زنی وارثی به جز برادر و یا خواهری نداشته باشد هر یک از آنان یک ششم سهم می‌برند».

فقهای امامیه اتفاق دارند در این که تفصیل بین یک ششم در صورت تنهایی و یک سوم در صورت تعدد اختصاص دارد به خواهر

و برادر مادری. [۵].

بنابراین، لفظ «کلاله» در قرآن مجید به طور صریح در برادر و خواهر پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها استعمال شده است.

پی نوشت ها:

[۱] معجم الادباء، ج ۱۴، ص ۴۸.

[۲] ارشاد، مفید، ص ۱۰۷.

[۳] سوره نساء، آیه ۱۷۵.

[۴] سوره نساء، آیه ۱۱.

[۵] ارشاد، مفید، ص ۱۰۷.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند

امام علی (ع) می‌فرماید:

لا یعدم الصبور الظفر، و ان طال به الزمان.

«انسان پایدار و صبور از فیروزی محروم نمی‌گردد، هر چند زمان انتظارش به درازا کشد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره ۱۴۵.

صدور حکم به نفع یهودی

در طول تاریخ کمتر حاکمی، پادشاهی، قدرتمندی پیدا شد که به قوانین و مقررات کشور خود، و مقررات بین المللی و دیگر

کشورهای جهان احترام بگذارد،
و اصول گرا باشد،
و محاکم قضائی او، برضد او رأی صادر کنند
بلکه هر چه خواستند کردند،
و محاکم قضائی و اجرائی را فدای منافع خود نمودند.
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تنها الگوی اصول گرائی است که از نظر حقوقی به قوانین اسلام و دیگر مقررات ادیان و ملل،
احترام می گذاشت، و عدالت در قضاوت را تحقق بخشید.
امام علی علیه السلام زره گمشده خود را در دست یکی از یهودیان کوفه دید و فرمود:
این زره مال من است.
و یهودی انکار کرد و گفت:
زره در دست من است، شما که ادعا می کنید باید دلیل بیاورید.
چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دلیل و بینه‌ای نداشت، تا زره خود را تصاحب کند، شریح، قاضی محکمه، به نفع یهودی
حکم صادر کرد.
وقتی یهودی، اصول گرائی امام علی علیه السلام را دید، مسلمان شد و گفت:
این زره مال امام علی علیه السلام است که از اسبی خاکستری رنگ پس از جنگ صفین افتاد و من برداشتم.
آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:
حال که مسلمان شدی، زره را نیز به شما بخشیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۵ - و بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۵۶ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۴۰۱ - و الغارات، ج ۱، ص ۱۱۴ - و اخبار القضاة، ج ۲، ص ۲۰۰ - و عبقریه الامام، ص ۴۹؛ عباس عقاد مصری - و حلیه الاولیاء.

صبر و حلم علی

ان عضک الدهر فانظر فرجا فانه نازل بمنتظره او مسک الضر و ابتلیت به فاصبر فان الرخاء فی اثره (علی علیه السلام)
صبر و حلم از صفات فاضله نفسانی است و از نظر علم النفس معرف علو همت و بلندی نظر و غلبه بر امیال درونی است و تسکین دردها و آلام روحی بوسیله صبر و شکیبائی انجام میگیرد.
صبر، تحمل شداید و نا ملایمات است و یا شکیبائی در انجام واجبات و یا تحمل بر خورداری از ارتکاب معاصی و محرّمات است و در هر حال این صفت زینت آدمی است و هر کسی باید خود را بزبور صبر آراسته نماید.
علی علیه السلام از هر جهت صبور و شکیبا و حلیم بود زیرا رفتار او خود مبین حالات او بود حتی در جنگها نیز صبر و بردباری میکرد تا دشمن ابتداء بیشرمی و تجاوز را آشکار مینمود.

علی علیه السلام در حلم و بردباری بحد کمال بود و تا حریم دین و شرافت انسانی را در معرض تهاجم و تجاوز نمیدید صبر و حوصله بخرج میداد ولی در مقابل دفاع از حقیقت از هیچ حادثه‌ای رو گردان نبود. معاویه را نیز بحلم ستوده‌اند اما حلم معاویه تصنعی و ساختگی بوده و از روی سیاست و حيله گری و برای حفظ منافع مادی بود در حالیکه حلم علی علیه السلام فضیلت اخلاقی

محسوب شده و برای احیاء حق و پیشرفت دین و هدایت گمراهان بود.

در تمام غزوات پیغمبر صلی الله علیه و آله رنج و مشقت کارزار را تحمل نمود و از آن بزرگوار حمایت کرد و هر گونه سختی و ناراحتی را درباره اشاعه و ترویج دین با کمال خوشروئی پذیرفت.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله از فتنه‌هایی که پس از رحلتش در امر خلافت بوجود آمد او را آگاه کرده بصبر و تحمل توصیه فرمود، علی علیه السلام نیز مصلحه برای حفظ ظاهر اسلام مدت ۲۵ سال در نهایت سختی صبر نمود چنانکه فرماید: فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی. یعنی من مانند کسی صبر کردم که گوئی خاری در چشمش خلیده و استخوانی در گلویش گیر کرده باشد.

علی علیه السلام برای استرداد حق خویش قدرت داشت ولی برای حفظ دین مأمور بصبر بود و این بزرگترین مصیبت و مظلومیتی است که هیچکس را جز خود او یارای تحمل آن نیست! میفرماید (بارها تصمیم گرفتم که یکنه با این قوم ستمگر بجنگ برخیزم و حق خود باز ستانم ولی بخاطر وصیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و برای حفظ دین از حق خود صرف نظر کردم.) چه صبری بالاتر از این که اراذلی چند مانند مغیره بن شعبه و خالد بن ولید بخانه‌اش بریزند و بزور و اجبار او را برای بیعت با ابو بکر بمسجد برند در حالیکه اگر دست بقبضه شمشیر میرد مخالفی را در جزیره العرب باقی نمیگذاشت! گویند وقتی حضرت امیر علیه السلام را کشان کشان برای بیعت با ابو بکر بمسجد می‌بردند یک مرد یهودی که آن وضع و حال را دید بی اختیار لب بتهلل و شهادت گشوده و مسلمان شد و چون علت آنرا پرسیدند گفت من این شخص را میشناسم و این همان کسی است که وقتی در میدانهای جنگ ظاهر میشد دل رزمجویان را ذوب کرده و لرزه بر اندامشان میافکند و همان کسی است که قلعه‌های مستحکم خیبر را گشود و در آهین آنرا که بوسیله چندین نفر باز و بسته میشد با یک تکان از جایگاهش کند و بزمین انداخت اما حالا که در برابر جنجال یکمشت آشوبگر سکوت کرده است بی حکمت نیست و سکوت او برای حفظ دین اوست و اگر این دین حقیقت نداشت او در برابر این اهانتها صبر و تحمل نمیکرد اینست که حق بودن اسلام بر من ثابت شد و مسلمان شدم.

باز چه مظلومیتی بزرگتر از این که از لشگریان بیوفای خود بارها نقض عهد میدید و آنها را نصیحت میکرد اما بقول سعدی (دم گرمش در آهن سرد آنها مؤثر واقع نمیشد) و چنانکه گفته شد آرزوی مرگ میکرد تا از دیدار کوفیهای سست عنصر و لاقید رهائی یابد.

علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله دائما در شکنجه روحی بود و جز صبر و تحمل چاره‌ای نداشت بنقل ابن ابی الحدید آنحضرت صدای کسی را شنید که ناله میکرد و میگفت من مظلوم شده‌ام فرمود: هلم فلنصرخ معافانی ما زلت مظلوما. یعنی بیا با هم ناله کنیم که من همیشه مظلوم بوده‌ام!

درباره مظلومیت و شکیائی علی علیه السلام پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله (در دوران خلفاء ثلاثه) ترجمه خطبه ششقیه ذیلا نگاشته میشود تا صبر و تحمل آنجناب از زبان خود وی شنیده شود:

بدانید بخدا سوگند که فلانی (ابو بکر) پیراهن خلافت را (که خیاط ازل بر اندام موزون من دوخته بود بر پیکر منحوس خود) پوشانید و حال آنکه میدانست محل و موقعیت من نسبت بامر خلافت مانند میله وسط آسیاب است نسبت بسنگ آسیاب که آنرا بگردش در می‌آورد. (من در فضائل و معنویات چون کوه بلند و مرتفعی هستم که) سیلابهای علم و حکمت از دامن من سرازیر شده و طایر بلند پرواز اندیشه را نیز هر قدر که در فضای کمالات اوج گیرد رسیدن بقله من امکان پذیر نباشد.

با اینحال شانه از زیر بار خلافت (در آن شرایط نا مساعد) خالی کرده و آنرا رها نمودم و در این دو کار اندیشه کردم که آیا با دست تنها (بدون داشتن کمک برای گرفتن حق خود بر آنان) حمله آرم یا اینکه بر تاریکی کوری (گمراهی مردم) که شدت آن پیران را فرسوده و جوانان را پیر میکرد و مؤمن در آنوضع رنج می‌برد تا پروردگارش را ملاقات مینمود شکیائی کنم؟ پس دیدم

صبر کردن بر این ظلم و ستم (از نظر مصلحت اسلام) بعقل نزدیکتر است لذا از شدت اندوه مثل اینکه خار و خاشاک در چشم فرو رفته و استخوانی در گلویم گیر کرده باشد در حالیکه میراث خود را غارت زده میدیدم صبر کردم! تا اینکه اولی راه خود را پایان رسانید و عروس خلافت را باغوش پسر خطاب انداخت! عجباً با همه اقراری که در حیات خویش به بی لیاقتی خود و شایستگی من میکرد (و میگفت: اقلونی و لست بخیر کم و علی فیکم). - مرا رها کنید که بهترین شما نیستم در حالیکه علی در میان شما است) بیش از چند روز از عمرش باقی نمانده بود که مسند خلافت را بدیگری (عمر) واگذار نمود و این دو تن دو پستان شتر خلافت را دوشیدند، خلافت را در دست کسی قرار داد که طبیعتش خشن و درشت و زخم زبانش شدید و لغزش و خطایش در مسائل دینی زیاد و عذرش از آن خطاها بیشتر بود.

او چون شتر سرکش و چموشی بود که مهار از پره بینی‌اش عبور کرده و شتر سوار را بحیرت افکند که اگر زمام ناچه را سخت کشد بینی‌اش پاره و مجروح شود و اگر رها ساخته و بحال خود گذارد شتر سوار را به پرتگاه هلاکت اندازد، سوگند بخدا مردم در زمان او دچار اشتباه شده و از راه راست بیرون رفتند من هم (برای بار دوم) در طول اینمدت با سختی محنت و اندوه صبر کردم تا اینکه (عمر نیز) براه خود رفت و خلافت را در میان جمعی که گمان کرد من هم (در رتبه و منزلت) مانند یکی از آنها هستم قرار داد. خدایا کمکی فرمای و در این شورا نظری کن، چگونه این مردم مرا با اولی (ابو بکر) برابر دانسته و درباره من بشک افتادند تا امروز در ردیف این اشخاص قرار گرفتم و لکن باز هم (بمصلحت دین) صبر کردم و در فراز و نشیب با آنها هماهنگ شدم (سابقاً گفته شد که اعضاء شورا شش نفر بودند) پس مردی (سعد وقاص) بسابقه حقد و کینه‌ای که داشت از راه حق منحرف شد و قدم در جاده باطل نهاد و مرد دیگری (عبد الرحمن بن عوف) بعلت اینکه داماد عثمان بود از من اعراض کرده و متمایل باو شد و دو نفر دیگر (طلحه و زبیر که از پستی آنها) زشت است نامشان برده شود. بدین ترتیب سیمی (عثمان) در حالیکه (مانند چهار پایان از کثرت خوردن) دو پهلویش باد کرده بود زمام امور را در دست گرفت و فرزندان پدرش (بنی امیه) نیز با او همدست شده و مانند شتری که با حرص و ولع گیاهان سبز بهاری را خورد، مشغول خوردن مال خدا گردیدند تا اینکه طنابی که بافته بود باز شد (مردم بیعتش را شکستند) و کردارش موجب قتل او گردید.

چیزی مرا (پس از قتل عثمان) بترس و وحشت نینداخت مگر اینکه مردم مانند یال کفتار بسوی من هجوم آورده و از همه طرف در میانم گرفتند بطوریکه از ازدحام و فشار آنان حسنین در زیر دست و پا مانده و دو طرف جامه‌ام پاره گردید. مردم چون گله گوسفندی که در جای خود گرد آیند (برای بیعت) دور من جمع شدند و چون بیعت آنان را پذیرفتم گروهی (مانند طلحه و زبیر) بیعت خود را شکستند و گروه دیگری (خوارج) از زیر بار بیعت من بیرون رفتند و برخی نیز (معاویه و طرفدارانش) بسوی جور و باطل گزیدند مثل اینکه آنان کلام خدا را نشنیدند که فرماید: ما سرای آخرت را برای کسانی قرار میدهم که در روی زمین اراده سرکشی و فساد نداشته باشند و حسن عاقبت مخصوص پرهیزکاران است.

بلی بخدا سوگند این آیه را یقیناً شنیده و حفظ کردند و لکن دنیا در نظر آنان جلوه کرد و زینت‌هایش آنها را فریب داد. بدانید سوگند بدان خدائی که دانه را (در زیر زمین برای روئیدن) بشکافت و بشر را آفرید اگر حضور آن جمعیت انبوه و قیام حجت بوسیله یاری کنندگان نبود و پیمانی که خداوند از علماء برای قرار نگرفتن آنان در برابر تسلط ستمگر و خواری ستمدیده گرفته است وجود نداشت هر آینه مهار شتر خلافت را بر کوهان آن انداخته و رها میکردم و از آن صرف نظر می نمودم و شما در می‌یافتید که این دنیای شما (با تمام زرق و برقش) در نزد من بی ارزشتر از آب بینی بز است [۱].

علی علیه السلام در این خطبه در اثر هیجان ضمیر و فرط اندوه شمه‌ای از صبر و تحمل خود را درباره مظلومیتش اظهار داشته و بر همه روشن نموده است که تحمل چنین مظلومیتی چقدر سخت و طاقت فرسا است زیرا آنجناب که مستجمع تمام صفات حمیده و سجایای عالیه اخلاقی بود در مقابل سعد وقاص و معاویه و امثال آنها قرار گرفته بود که تقابل آنها از نظر منطقی درست تقابل ضدین

است چنانکه خود آنحضرت فرماید روزگار مرا بپایه‌ای تنزل داد که معاویه هم خود را همانند من میدانند! تحمل اینهمه نا ملائمت در راه دین بود و بهمین جهت وقتی ضربت خورد فرمود فزت و رب الکعبه.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه خطبه. ۳.

صفات و خصال امام علی

امام باقر فرمود:

«قسم به خداوند، روش و شیوه حضرت علی علیه‌السلام چنین بود: همانند بنده‌ها غذا می‌خورد و بر زمین می‌نشست و اگر دو پیراهن سنبلانی می‌خرید خدمتکارش را خبر می‌کرد تا هر کدام را می‌خواهد بهترینش را انتخاب کند و خود آن دیگر را می‌پوشید، هرگاه پیراهنی آستینش بلندتر بود خود آن را قطع می‌کرد و اگر دامن لباس عربی‌اش از برآمدگی و قوزک پاشنه پا می‌گذاشت آن را کوتاه می‌کرد: پنج سال خلیه بود (برای خود) نه آجری بر آجر و نه خشتی بر خشت نهاد، و نه مالک دهی، و نه طلا و نقره ای شد تا از خود به ارث گذاشته باشد. به مردم نان گندم و گوشت می‌خورانید ولی خودش به منزل می‌رفت و از نان جو و سرکه استفاده می‌کرد؛ اگر دو کار خدایسند برایش پیش می‌آمد، سخت‌ترین را انتخاب می‌کرد و هزار بنده را از دسترنج دستی که به خاک آلوده و با چهره‌ای عرق کرده، خرید و آزاد کرد. هیچ کس طاقت کار او را نداشت و در شب و روز هزار رکعت نماز می‌خواند، و شبیه‌ترین مردم به آن حضرت، امام زین العابدین علیه‌السلام بود و بعد از او کسی را طاقت عمل او نبود «یکی از تابعین از انس بن مالک شنید که این آیه:

«أمن هو قانت آناله اللیل ساجدا و قائما یحذر الأخره و یرجو رحمه ربه» [۱].

آیا آن کس که شب را به سحده و قیام و طاعت پردازد از عذاب آخرت ترسان است و به رحمت خدا امیدوار است «درباره حضرت علی علیه‌السلام» نازل شده است. آن مرد گوید: آمدم به نزد علی علیه‌السلام تا ببینم چگونه عبادت پروردگار را می‌کند؛ خدا را شاهد می‌گیرم که وقت مغرب نزد او رفتم، دیدم با اصحابش نماز می‌خواند، وقتی نماز تمام شد شروع به خواندن تعقیبات نمود تا این که برای نماز عشا برخاست؛ بعد حضرت به منزلش آمد و من هم با او به منزلش در آمدم و او در طول شب تا طلوع فجر، مشغول نماز و تلاوت قرآن بود، پس وضو را تجدید کرد و به سوی مسجد رهسپار شد، با مردم نماز جماعت را برقرار کرد، بعد مشغول تعقیب شد تا آفتاب طلوع کرد؛ بعد از آن مردم به حضرتش رجوع کردند از جمله دو مرد برای محاکمه، نزدش نشستند و پس از آن دو مرد دیگر آمدند، تا وقت ظهر حضرت مشغول قضاوت و دادرسی بود؛ وضویی برای نماز ظهر گرفت و نماز را به جماعت برقرار کرد، بعد مشغول تعقیبات شد تا نماز عصر را با آنها خواند. بعد وقت مراجعات مردم می‌رسید، دو نفر دو نفر می‌آمدند تا حضرت در موردشان فتوا دهد و قضاوت کند تا آفتاب غروب کرد. من گفتم: خدا را شاهد و گواه می‌گیرم که این آیه درباره حضرتش نازل شده است». [۲].

پی نوشت ها:

[۱] زمر ۹.

[۲] امالی الصدوق ص ۲۳۲ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۸۲.

صفات نجات یافتگان فتنه‌های آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: زمانی می‌آید که کسی نجات نمی‌یابد مگر مؤمن خداپرست بی‌نام و نشان که اگر (در مجالس) حاضر گردد او را نشناسند و اگر غائب شود کسی درصدد جستجویش برنیاید، این اشخاص چراغهای هدایت و نشانه‌های روشن برای ره پویان در شب تاریک هستند در میان مردم برای فتنه و سخن چینی رفت و آمد نمی‌کنند، عیب و بدی مردم را آشکار نمی‌کنند، نادان و بیهوده گو نیستند، خداوند درهای رحمت خود را بر آنان می‌گشاید و سختی عذاب خود را از آنان برمی‌دارد. ای مردم زمانی بر شما می‌آید که اسلام وارونه شود مانند برگشتن ظرف که آنچه در آن است بریزد، ای مردم خداوند شما را امان داد از اینکه به شما ظلم کند ولی پناه نداد از اینکه امتحان کند (حتما امتحان می‌شوید) و همانا (خداوندی که) برترین و بزرگترین گوینده‌هاست فرموده است: «ان فی ذلک لآیات و ان کنا لمبتلین» [۱] همانا در آن حادثه (طوفان نوح) نشانه‌هایی است و ما امتحان می‌کنیم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] المؤمنون: ۳۰.

[۲] نهج البلاغه.

صفات و حالات زشت مردم آخرالزمان

اصبغ بن نباته گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود:

زمانی بر مردم می‌آید که عمل زشت برتری (کامل) پیدا کند و خودسازی نموده جلوه‌گری نماید. پرده از روی محرمات برداشته شود، زنا آشکار می‌گردد و مال یتیمان را حلال دانسته می‌خورند، کم‌فروشی نمایند و شراب را به جای آب انگور حلال دانند و رشوه را به عنوان هدیه حلال شمرند. خیانت در امانت را جایز می‌دانند، مردها شبیه به زنها و زنها شبیه به مردها شوند. (در لباس یا همجنس‌گرایی، با اینکه پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم لعنت نمود مردانی که شبیه زنها و زنانی که شبیه مردها شوند).

به حدود و احکام نماز اعتنا نمی‌کنند، در آن زمان برای غیر خدا (سیاحت، تجارت، ریا، سیاست و غیره) حج کنند.

در آن زمان گاهی ماه شب اول آنقدر بزرگ (دیده) شود که به نظر دو شب آید و گاهی در شب اول دیده نشود، پس چون ماه دیده نشود روز اول ماه رمضان را روزه نگیرند و روز عیدفطر را روزه بگیرند.

در آن زمان مراقب باشید، مراقب باشید، مبادا خداوند ناگهان انتقام گیرد، همانا در پس آن زمان مرگ سریع و عجیبی خواهد بود به گونه‌ای که مرد، هنگام صبح سالم است و شب به خاک سپرده می‌شود، شب زنده است و صبح مرده. در آن زمان پیش از آنکه به بیماری مرگ مبتلا شوند واجب است وصیت خود را بکنند و نماز را در اول وقت به جا آورند مبادا تا آخر وقت اجل مهلت ندهد.

هر کدام از شما که آن زمان را درک کند شب نخواست مگر با طهارت (وضو) و اگر بتواند در تمام احوال با طهارت باشد انجام دهد زیرا نمی‌داند ملک الموت چه وقت به سراغ او می‌آید.

من شما را ترساندم اگر بترسید و فهماندم اگر بفهمید و پند دادم اگر پند بگیرید، در نماند و آشکار از خدا بترسید و (سعی کنید) مسلمان بمیرد چه هر کس غیر از اسلام، دینی قبول کند از او پذیرفته نخواهد شد و در آخرت از زیانکاران است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۹۶.

صرف و نحو

ابوالاسود دثلی گوید: روزی به محضر حضرت امیر علیه‌السلام شرفیاب شده آن حضرت را متفکر یافتم، پس گفتم یا امیرالمومنین! دربارہ چه فکر می‌کنید؟

حضرت فرمود: در لغت شما خطاها و اشتباهاتی دیده‌ام می‌خواهم در این باره اصول و قواعدی وضع کنم تا خطاها اصلاح شود. گفتم اگر چنین کنید ما را زنده نموده و این لغت در میان ما خواهد ماند. پس از چند روز نزد آن حضرت رفتم کاغذی پیش روی من گذاشت که در آن نوشته بود:

بسم الله الرحمن الرحيم

تمام کلمات یا اسمند، یا فعل، یا حرف.

اسم آن است که مسامیش را روشن کند، و فعل آن است که حرکت و پدیده مسمی را، و حرف دارای معنایی است که نه اسم است و نه فعل. آنگاه به من فرمود: در این باره تتبع کن و آنچه که به نظرت آمد بر آنها بیفزای. و بدان که کلمات از نظر دیگر بر سه نوعند: ظاهر، ضمیر، و چیزی که نه ظاهر است و نه ضمیر.

ابوالاسود می‌گوید: مطالبی جمع آوری نموده خدمت آن حضرت علیه‌السلام عرضه داشتم که از جمله آنها حروف نصب بود (مراد حروف مشبیه بالفعل است). ان، ان، لیت، لعل، کان ولی لکن را ذکر نکرده بودم پس به من فرمود: چرا لکن را جزء آنها نیاورده‌ای؟

گفتم: به نظرم آمد که جزء آنها نیست؛ فرمود: چرا از آنهاست، آن را بنویس.

زجاج نحوی اصل یاد شده را چنین مثال آورده: ظاهر، مانند: رجل زید، عمرو، و مانند اینها، و ضمیر مانند: انا، انت، و تاء در فعلت، و یاء متکلم مثل غلامی. و کاف خطاب، مانند: ثوبک، و مانند اینها، و اما آنچه که نه ظاهر است و نه ضمیر، مبهمات است مانند: هذا، هذه، هاتا، تا، (از اسماء اشاره)، و من و ما و الذی و ای (از اسماء موصول)، و کم و متی و این (از اسماء استفهام)، و مانند اینها. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معجم الادباء ج ۱۴ ص ۴۸.

صنعت

از امیرالمومنین علیه‌السلام از صنعت پرسیدند؛ فرمود: آن در ردیف نبوت است، و مردم در ظاهر آن سخن می‌گویند، و من به خدا سوگند از ظاهر و باطن آن آگاهم، به خدا سوگند آن چیزی جز آب خشکیده و هوای راکد و آتش گردش کننده و زمین و روان و جاری نیست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] متن روایت چنین است: فی المناقب سئل امیرالمؤمنین (ع) عن الصنعة فقال: هی اخت النبوة، و عصمة المروة، و الناس يتكلمون فیها بالظاهر، و انا اعلم والله ظاهرها و باطنها، ما هی والله الا ماء جامد، و هواء راكد، و تار جائلة، و ارض سائلة. شاید مقصود از فقره اول صنعت ذوب فلزات باشد که مذاب آنها را به صورت قطعات مختلف در می آورند، که یکی از صنایع بسیار مهم عصر حاضر است.

و دوم نیز گازها و یا هوای راکدی باشد که در بعضی از صنایع به کار گرفته می شود (مانند یخچال، کولر، چرخ اتومبیل...) و سوم نیز اشاره به جریان برق و چهارم نیز اشاره به نفت و فرآورده‌های مربوط به آن باشد. مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۷۴.

صید

پرنده هرگاه قادر بر پرواز گردد صید است و برای هر کس که او را بگیرد حلال می باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الصيد، باب صید الطيور الاهلیة، حدیث ۵.

صادق بن اشعث

شیخ طوسی، «صادق بن اشعث» را از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۵.

صبیره بن سفیان

به نقل شیخ طوسی «صبیره بن سفیان» از اصحاب امام علی علیه السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۴.

صعصعه بن صوحان عبدي

صعصعه فرزند صوحان، چون دو برادرش زید و سیحان از سادات و بزرگان قبیله عبدالقیس بود. او دوران کودکی را در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله سپری کرد و مسلمان شد، امّا توفیق دیدار روی مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله را نیافت. از بزرگان تابعین [۱] به شمار می آید، وی از رؤسای قومش عبدالقیس و مردی فصیح، فاضل، دین دار و سخنوری توانا و از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در جنگ‌های آن حضرت شرکت نمود. [۲].

شعبی درباره فصاحت او می گوید: من فن سخنوری را از او آموختم. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: رجال طوسی، ج ۱، ص ۳۴.

[۲] اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰؛ ر. ک: الغدير، ج ۹، ص ۴۳.

[۳] الغدير، ج ۹، ص ۴۳.

صفوان بن حذیفه یمانی

شیخ طوسی، صفوان بن حذیفه و برادرش سعید (سعد) را از یاوران امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار آورده است، حذیفه بن یمان پدر صفوان که از اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود، به هنگام وفات که بر مدائن حاکم بود (چهل روز بعد از خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام) فرزندان و بعضی نزدیکان خود را جمع کرد و به آنان وصیایی نمود [۱] از جمله وصیت‌های او به نقل «بلال بن یحیی» این بود: «اوصیکم بتقوی الله و الطاعة لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام؛ بر شما باد به رعایت تقوای الهی و نیز اطاعت از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام». [۲].

طبق همین وصیت فرزندان حذیفه، صفوان و سعید (سعد) هر دو از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و در صفین در رکاب آن حضرت جنگیدند و به شهادت رسیدند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] به شرح حال حذیفه مراجعه نمایید.

[۲] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۲۸.

[۳] اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۶۰۵.

صلد بن زفر

شیخ طوسی نقل کرده که «صلد» از اصحاب امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۳.

صیفی بن ربیع

«صیفی» از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام است. [۱] ابن اثیر می گوید: او در صفین در رکاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. اما نسبت به این که از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله باشد یا نه، می نویسد: اطلاع کاملی در دست نیست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۶۸.

[۲] اسد الغابه، ج ۳، ص ۳۴.

صیفی بن فسیل شیبانی

صیفی فرزند فسیل شیبانی از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار می آید، جد او «عبدالملک هارون بن عنتره» و از خدمت گزاران ویژه امیرالمؤمنین علیه السلام بود. [۱].

صیفی مردی شجاع و دلاوری از خود گذشته بود و در راه ولایت آن حضرت علیه السلام با حجر بن عدی و دیگر یاران حجر به دست دژخیمان معاویه به شهادت رسید.

او در جنگ نهران در حمایت از امام علی علیه السلام چنین گفته است: ای امیر مؤمنان، ما از حزب و انصار تو هستیم، با دشمنانت می جنگیم و هر که به دامن ولایت و اطاعت تو باز گردد او را در آغوش می گیریم، پس ما را برای مقابله با دشمنانت هر که باشند و هر جا باشند گسیل دار و همانا به خواست و اراده خدا، در اراده شما از کمی جمعیت یا ضعف اراده یارانت، هرگز خللی وارد نخواهد شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال برقی، ص ۵.

[۲] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۰.

ض

ضرورت تفریحات و شادی‌ها

با اثبات اصالت روح و روان،

و حالات گوناگون آن،

و شناخت انواع بیماری‌های روانی،

و کشف شیوه‌های درمان،

همه متفکران به این نتیجه رسیده‌اند که تفریحات سالم، و شادی‌ها برای تقویت روح آدمی یک ضرورت است.

خندیدن و خنداندن

شادی کردن و شادی آفریدن

دلشاد و مسرور بودن

بشاش و خنده رو بودن

لبخند بر لب داشتن

همه اینها به عنوان یک «ضرورت» در زندگی انسان نقش تعیین کننده دارد.

در اینجا دو طرز تفکر مطرح است.

گروهی اعتقاد دارند که شادی و شادمانی مطلق است، با هر وسیله‌ای، با هر ابزار و شیوه‌ای، می‌توان به شادی و شادمانی دست یافت.

و هر کاری مجاز است.

هر نوع ترانه و رقصی رواست.

هرگونه گفتن و خندیدن درست است.

از این رو به انواع مسکرات، انواع مواد اعتیاد آور، انواع رقص و آوازاها، انواع قصه‌ها و قصه‌پردازی‌ها روی می‌آورند، و به انواع آفات روانی دچار می‌گردند، و به جای رفع نیازهای روانی، دچار انواع بیماری‌های روانی می‌شوند، و آنگاه در تداوم لذت جوئی‌های بی حد و مرز به قتل و آدمی کشی، به فساد و فحشا، به ابتذال و مسخ ارزش‌ها و خودکشی و خودآزاری و دیگر آزاری مبتلا می‌شوند، که بسیاری از بزهکاری‌ها و جرائم به شادی‌های بی حد و مرز باز می‌گردد، مردم را مسخره می‌کنند تا بخندند.

آبروی دیگران را می‌برند تا شادی کنند.

دیگران را زجر و شکنجه می‌دهند تا خود شاد باشند.

و گروهی دیگر شادی و تفریحات را قانونمند می‌دانند، و در مرز حلال و «بایدها» تفسیر می‌کنند،

هر نوع شادی و تفریحی را مجاز نمی‌شمارند،

و در یک کلمه، «تفریحات سالم» را باور دارند.

تا مرز حرمت و آبروی دیگران محفوظ بماند.

تا شادی و خنده و تفریحات ما به دیگران صدمه‌ای، ضربه‌ای، وارد نسازد.

خنده و شادی و لذت‌ها خوب است اما نه با آزار و اذیت دیگران.

شادمانی خوب است نه با زیر پا گذاشتن قوانین و مقررات اجتماعی و الهی،

چنانکه اگر آزادی قانونمند نباشد، هدفدار نباشد می‌تواند جامعه را به هرج و مرج بکشاند،

شادی‌ها و تفریحات نیز اینگونه‌اند.

باید ارزیابی کرد که کدام نوع شادی ضرورت دارد؟

کدام تفریح سالم و کدام ناسالم است؟

کدام خنده روا و کدام نارواست؟

کدام لذت صحیح و کدامین دروغین است؟

امام علی علیه السلام تلاش داشت تا یتیمان را بخنداند،

بسیاری، نیازها و نیازمندی‌های یتیمان را از دیدگاه امور مادی می‌نگرند،

که باید دارای مسکن و همسر و لباس و تغذیه مناسب شوند،

امّا امام علی علیه السلام به همان اندازه‌ای که به احتیاجات مادی و جسمی یتیمان فکر می‌کرد، به رفع نیازها و کمبودهای روانی

آنها نیز می‌اندیشید،

که دچار عقده‌های روانی، یا کمبودهای عاطفی نگردند.

در رابطه با یتیمان، تنها غذا برای آنها نمی‌برد، بلکه با دست خود غذا در دهانشان می‌گذارد تا شیرینی گرفتن غذا از دست پدر را بچشند.

یتیمان را دور خود جمع می‌کرد،

و با انواع بازی‌ها، و صدای تقلیدی گوسفند آنها را می‌خنداند.

وقتی یتیمان را به منزل می‌آورد، و می‌خواست به آنها غسل بخوراند، انگشتان خود را می‌شست، و با انگشتان خود غسل در دهان

یتیمان می‌گذارد که دو نوع شیرینی را بچشد:

شیرینی عسل

و شیرینی از دست پدر گرفتن

گرچه افراد ناآگاه به امام علی علیه السلام اعتراض می‌کردند، که این کارها در شأن شما نیست.

امّا امام علی علیه السلام به نکات ظریفی توجه داشت که امروز در علم روانشناسی، و روانشناسی کودک، و روانشناسی تربیتی، بسیار مورد توجه است.

روانشناسان می‌گویند:

علل بزهکاری فرزندان که پدر یا مادر را از دست دادند کمبود «عاطفه» است.

امام علی علیه السلام آنقدر به یتیمان توجه داشت، و با آنها مهربانی می‌کرد که دیگران می‌گفتند:

لَوَدِدْتُ اِنِّي كُنْتُ يَتِيماً

(ای کاش من هم یک یتیم بودم) [۱].

پس باید شادی‌ها و تفریحات را چونان آزادی قانونمند کرد، و در مرزهای احکام الهی قرار داد.

امام علی علیه السلام در حکمت ۲۵۷ سفارش می‌کند که:

سعی کنید تا دل‌ها را شادمان سازید، شادی‌ها را به خانه‌ها ببرید که فرمود:

يَا كَمِيلُ، مُرْ أَهْلَكَ أَنْ يَزُوخُوا فِي كَسْبِ الْمَكَارِمِ، وَيُدْلِجُوا فِي حَاجَةِ مَنْ هُوَ نَائِمٌ. فَوَالَّذِي وَسِعَ سَمْعُهُ الْأَصْوَاتَ، مَا مِنْ أَحَدٍ أَوْدَعَ قَلْبًا سُورًا إِلَّا وَخَلَقَ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِكَ السُّرُورَ لُطْفًا.

فَإِذَا نَزَلَتْ بِهِ نَائِبَةٌ جَرَى إِلَيْهَا كَالْمَاءِ فِي انْحِدَارِهِ حَتَّى يَطْرُدَهَا عَنْهُ كَمَا تُطْرُدُ غَرِيْبَةُ الْإِبِلِ.

«ای کمیل! خانواده‌ات را فرمان ده که روزها در به دست آوردن بزرگواری، و شب‌ها در رفع نیاز خفتگان بکوشند، سوگند به خدایی که تمام صداها را می‌شنود، هر کس دلی را شاد کند، خداوند از آن شادی لطفی برای او قرار دهد که به هنگام مصیبت چون آب زلالی بر او باریدن گرفته و تلخی مصیبت را بزدايد چنانکه شتر غریبه را از چراگاه دور سازند.» [۲].

آنگاه به اعتدال و میانه روی در شادی‌ها اشاره کرده نسبت به خنده‌های

انسان پرهیزکار در خطبه ۱۹۳:۲۶ می‌فرماید:

وَأَنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ

«اگر می‌خندد، صدای او به خنده بلند نمی‌شود»

یعنی خنده‌هایی با صداهای بلند ناپسند است که قهقهه، به عربده تبدیل شود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خنده و شادی را در حیوانات نیز مطرح می‌فرماید که، از نظر روانشناسی حیوانی، مهم و یک ضرورت می‌باشد.

در شرح حال طاووس در خطبه ۱۵:۱۶۵ شادی و سرور و خنده طاووس را مطرح می‌فرماید که:

يَمِشْتِي مَشْيَ الْمَرْحِ الْمُخْتَالِ، وَيَتَصَيَّفُ فُحَّ ذَنْبِهِ وَجَنَاحِيهِ، فَيَقَهْقَهُ ضَاحِكًا لِحَمَالِ سِرْبَالِهِ، وَأَصَابِيغِ وَشَاحِهِ؛ فَإِذَا رَمَى بَبَصْرِهِ إِلَى قَوَائِمِهِ زَقَا مُغَوَّلًا بِصَوْتِ يَكَادُ يُبَيِّنُ عَنِ اسْتِغَاثَتِهِ، وَيَشْهَدُ بِصَادِقِ تَوَجُّعِهِ، لِأَنَّ قَوَائِمَهُ حُمُشٌ كَقَوَائِمِ الدِّيَكَةِ الْخُلَاسِيَّةِ. وَقَدْ نَجَمَتْ مِنْ طُثُوبِ سَاقِهِ صِصِيَّةٌ خَفِيَّةٌ.

«طاووس، چون به خود بالنده مغرور راه می‌رود، دم و بال‌های زیبایش را برانداز می‌کند، پس با توجه به زیبایی جامه و رنگ‌های گوناگون پروبالش قهقهه سر می‌دهد، اما چون نگاهش به پاهای او می‌افتد، بانگی برآورد که گویا گریان است، فریاد می‌زند گویا

که دادخواه است، و گواه صادق دردی است که در درون دارد، زیرا پاهای طاووس چونان ساق خروس دورگه (هندی و پارسی) باریک و زشت و در یک سو ساق پایش ناخنی مخفی رویده است.» [۳].
 بنابراین اصل «تفریحات سالم» و «شادمانی» برای روح آدمی یک ضرورت است.
 مهم آن است که در فرهنگ کاربردی امت اسلامی درست تفسیر شود،
 و جایگاه ارزشی خود را بازیابد.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۴۹.

[۲] حکمت ۲۵۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- غرر الحکم ص ۳۱۴ ج ۳ ص ۳۱۱: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۲- کتاب مستطرف ج ۱ ص ۱۱۴: ابشهی (متوفای ۵۸۰ هـ)

۳- ربیع الابرار ج ۳ ص ۱۹۴ ح ۱۴۰ ب ۴۳: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۴- منهاج البراعه ج ۳ ص ۳۴۷: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ).

[۳] خطبه ۱۵:۱۶۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- ربیع الابرار ج ۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۲- کتاب النهایه ج ۱ ص ۲۷ و ج ۳ ص ۳۰۴: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۳- کتاب النهایه ج ۲ ص ۱۴۰ و ج ۴ ص ۱۹۱: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۴- منهاج البراعه ج ۲ ص ۱۳۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵- شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۲۶۶: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ هـ)

۶- مجمع الامثال ج ۲ ص ۱۲: میدانی (متوفای ۵۱۸ هـ).

ضرورت رعایت مسائل اطلاعاتی (در لشگرهای پیش رونده)

امام علی علیه السلام در تمام نبردهائی که فرماندهی سپاه را به عهده داشت یا لشگرهائی که به عنوان پیش رونده به سوی مرزهای کشور اسلامی می فرستاد، در همه جا تمام مسائل اطلاعاتی امنیتی را دقیقاً رعایت می کرد که به همین علت همواره پیروز و شکست ناپذیر بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در دستورالعملی به فرمانده لشگر پیش رونده اش «زیاد بن نصر حارثی» نوشت:

فَإِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدَهُ أَوْ نَزَلَ بِكُمْ، فَلْيَكُنْ مَعَكُمْ كَرُكُكُمْ فِي قَبِيلِ الْأَشْرَافِ، أَوْ سَفَاحِ الْجِبَالِ، أَوْ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ، كَيْمَا يَكُونَ لَكُمْ رَدَاءٌ، وَدُونَكُمْ مَرَدًّا. وَلْتَكُنْ مَقَاتِلَتُكُمْ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ أَوْ اثْنَيْنِ

وَاجْعَلُوا لَكُمْ رُقَبَاءَ فِي صِيَاصِي الْجِبَالِ، وَمَنَاكِبِ الْهَضَابِ، لِنَلَّا يَأْتِيَكُمْ الْعَدُوُّ مِنْ مَكَانٍ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ.

وَاعْلَمُوا أَنَّ مَقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عِيُونُهُمْ، وَعِيُونَ الْمُقَدِّمَةِ طَلَبَاتُهُمْ. وَإِيَاكُمْ وَالتَّفَرُّقُ: فَإِذَا نَزَلْتُمْ فَأَنْزِلُوا جَمِيعًا، وَإِذَا ارْتَحَلْتُمْ فَارْتَحِلُوا جَمِيعًا وَ إِذَا غَشِيَكُمْ اللَّيْلُ فَاجْعَلُوا الرِّمَاحَ كِفَّةً

وَلَا تَدُوقُوا النَّوْمَ إِلَّا غَرَارًا أَوْ مَضْمَضَةً. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ضرورت نظارت بر کارگزاران دولت

طبیعی است که کارگزاران مختلف دولتی را با انواع شغل‌های سیاسی، اجتماعی در یک کشوری پهناور نمی‌شود بدون اطلاعات قوی و بیدار اداره کرد.

اگر نظارت صحیح بر امور کارگزاران نباشد، انواع کم کاری، رشوه خواری، سوء استفاده های مالی دامنگیر جامعه خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با توجه به ضرورت نظارت نیروهای اطلاعاتی بر امور کارگزاران در نامه‌ای به مالک اشتر می‌نویسد:

ثُمَّ انْظُرْ فِي أُمُورِ عُمَّالِكَ فَاسْتَعْمِلْهُمْ اخْتِبَارًا، وَلَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاةً وَأَثَرَةً، فَإِنَّهُمَا جَمَاعٌ مِنْ شُعْبِ الْجُورِ وَالْخِيَانَةِ. وَتَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَةِ وَالْحَيَاءِ، مِنْ أَهْلِ الثِّيُوبَاتِ الصَّالِحَةِ، وَالْقَدَمِ فِي الْإِسْلَامِ الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّهُمْ أَكْرَمُ أَخْلَاقًا، وَأَصْحُ أَعْرَاضًا، وَأَقْلُّ فِي الْمَطَامِعِ إِشْرَاقًا، وَأَبْلَغُ فِي عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظْرًا. ثُمَّ اسْبِغْ عَلَيْهِمُ الْمَازِرَاقَ، فَإِنَّ ذَلِكَ قُوَّةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ، وَغَنَى لَهُمْ عَنِ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَيْدِيهِمْ، وَحُجَّةٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ تَلَمَّوْا أَمَانَتَكَ. ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَ لَهُمْ، وَابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَالْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ، فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِي السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حِدْوَةٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَةِ، وَالرَّفْقُ بِالرَّعِيَةِ.

وَتَحْفَظُ مِنَ الْأَعْوَانِ؛ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَةٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عِيُونِكَ، اِكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِدًا، فَبَسِطَتْ عَلَيْهِ الْعُقُوبَةُ فِي بَدَنِهِ، وَأَحَدَتْهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ، ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَدْلَةِ، وَوَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَةِ، وَقَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهْمَةِ. [۱].

«سپس در امور کارمندان بباندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و بامیل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است.

کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و حیا، از خاندانهای پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن.

زیرا اخلاق آنان گرامی تر، و آبرویشان محفوظ تر، و طمع ورزیشان کمتر، و آینده نگری‌اشان بیشتر است.

سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می‌کوشند، و با بی‌نیازی، دست به اموال بیت‌المال نمی‌زنند، و اتمام حجتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن

و نیروهای اطلاعاتی راستگو، و وفا پیشه برآنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری، و مهربانی با رعیت خواهد بود.

و از همکاران نزدیک سخت مراقبت کن،

و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش نیروهای اطلاعاتی تو، هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خواردار، و خیانتکار بشمار، و طوق بدنامی به گردنش بیافکن».

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ضرورت پاسخ دادن به ادعاهای دشمن

طبیعی است که دشمن برای فریب دادن افکار عمومی، در آستانه جنگ، یا در تداوم نبرد، و پس از جنگ، به انواع تهمت‌ها، و شایعات دامن می‌زند، که باید دقیقاً ادعای دشمن را پاسخ داد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه‌های گوناگونی، سران جمل را هدایت و به ادعاهای آنان پاسخ فرمود. [۱]. و معاویه و دیگر سردمداران جنگ صفین را نیز هدایت کرد و به انواع ادعاهای و تهمت‌ها و شایعات آنها پاسخ مناسب داد، مانند: نامه ۷۵ - ۷۳ - ۶۵ - ۶۴ - ۵۵ - ۴۹ - ۴۸ - ۳۹ - ۳۷ - ۳۲ - ۲۸ - ۱۷ - ۱۰ - ۹ - ۷ - ۶.

و در چند نامه ارزشمند، منحرفان خوارج «نهروان» را نیز هدایت و به شایعات و ادعاهای آنان جواب‌های دندان شکن دادند، مانند: نامه ۷۷.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

ضرورت دافعه و بازدارندگی

پیکره جامعه انسان‌ها چونان جسم آدمی است اگر اصل دافعه نباشد و حالت بازدارندگی وجود نداشته باشد هر نوع آفت و بلایی دامنگیر آن می‌شود.

بسیاری ناآگاهانه به زشتی‌ها روی می‌آورند.

و برخی آگاهانه به رواج فساد می‌پردازند.

اگر همه مردم نظارت کنند می‌توانند بدان و فاسدان را بر سر جای خویش بنشانند و از هرگونه زشتی و انحرافی جلوگیری به عمل آورند،

که در فلسفه و چرائی «نظارت مردمی» امام علی علیه السلام فرمود:

وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ رَدْعًا لِلشُّفْهَاءِ

«نهی از منکر از آن جهت ضروری است که بی خردان را از بدی‌ها باز دارند.»

و آنگاه در یک رهنمود ارزشمند دیگری مردم را به «نظارت عمومی» و مراحل اجرائی امر به معروف و نهی از منکر سوق داده، می‌فرماید:

أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ، إِنَّهُ مَنْ رَأَى عُيُودَنَا يَعْمَلُ بِهِ وَمُنْكَرًا يَدْعَى إِلَيْهِ، فَأَنْكَرَهُ بِقَلْبِهِ فَقَدْ سَلِمَ وَبَرِيءٌ؛ وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِلِسَانِهِ فَقَدْ أُجِرَ، وَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ صَاحِبِهِ؛

وَمَنْ أَنْكَرَهُ بِالسَّيْفِ لِتُكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَكَلِمَةُ الظَّالِمِينَ هِيَ السُّفْلَى، فَذَلِكَ الَّذِي أَصَابَ سَبِيلَ الْهُدَى، وَقَامَ عَلَى الطَّرِيقِ، وَنَوَّرَ فِي قَلْبِهِ الْيَقِينَ.

«ای مؤمنان! هرکس تجاوزی را بنگرد، و شاهد دعوت به منکری باشد، و در دل آن را انکار کند خود را از آلودگی سالم داشته است،

و هرکس با زبان آن را انکار کند پاداش داده خواهد شد، و از اوّلی برتر است، و آن کس که با شمشیر به انکار برخیزد تا کلام خدا بلند و گفتار ستمگران پست گردد، او راه رستگاری را یافت و نور یقین در دلش تابید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج ۵ ص ۱۶۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۳ ص ۴۱۱: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- مشکاة الانوار ص ۱۰۰ و ۴۸ فصل ۱۳: طبرسی (متوفای ۵۴۸ هـ)

۴- بحار الانوار ج ۹۷ ص ۸۹ ح ۶۹ و ص ۹۱ ح ۷۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- غرر الحکم ج ۳ ص ۱۸۳: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۶- روضه الواعظین ص ۳۶۴: ابن فثال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هـ).

ضرورت زندگی اجتماعی

همه محققان و پژوهشگران جهان اعتراف دارند که زندگی باید به گونه‌ای اجتماعی همراه با روح تعاون و همکاری اداره شود. و در تعریف انسان نیز گفته‌اند:

«انسان موجودی اجتماعی است.»

جامعه‌شناسان با بررسی آثار تمدن انسان‌های گذشته این حقیقت را به اثبات رسانده‌اند که «زندگی اجتماعی» یک ضرورت غیر قابل انکار است و علم روانشناسی نیز معتقد است:

«انسان فطرتاً اجتماعی و دارای روح جمع‌گرایی است»

از دیدگاه قرآن و نهج البلاغه نیز اجتماعی بودن انسان و ضرورت زندگی اجتماعی به اثبات رسیده و همگان را به تعاون و همکاری فرا می‌خوانند؛

زیرا به تنهایی نمی‌توان راه رشد و تکامل را پیمود و به همه نیازمندیها پاسخ مثبت داد.

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این واقعیت سیاسی، اجتماعی فرمود:

وَالزُّمُومَا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ مَعَ الْجَمَاعَةِ.

وَإِيَّاكُمْ وَالْفُرْقَةَ! فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّيْطَانِ، كَمَا أَنَّ الشَّاذَّ مِنَ الْغَنَمِ لِلذَّبِّ.

(همواره با جمعیت و اجتماع باشید که دست خدا همراه آن است، از جدایی و پراکندگی بپرهیزید که انسان تنها اسیر شیطان است، همانگونه که گوسفند دور از گله، طعمه گرگ) [۱].

کدام جامعه؟ و کدام زندگی اجتماعی؟

پس از طرح ضرورت زندگی اجتماعی، اولین سؤالی که توجه و اندیشه هر پژوهنده‌ای را به خود جلب می‌کند این است که: در کدام جامعه باید زیست؟

و کدامین زندگی اجتماعی را باید انتخاب نمود؟

طبیعی است که جوامع فاسد و آلوده مورد توجه طرفداران رشد و کمال انسان‌ها نیست،

باید به جوامع سالم و متکامل مترقی روی آورد؟ یا جوامع آلوده را اصلاح کرد؟

همان گونه که پیکر بیمار و فرسوده انسان در به دست آوردن سلامت کامل، دچار تزلزل است، پیکر جوامع آلوده نیز نمی‌تواند راه ترقی را ببیند و انسان‌ها را به تکامل برساند.

از دیدگاه نهج البلاغه، هم ضرورت زندگی اجتماعی و هم روی آوردن به جوامع سالم و متکامل ارزشمند است و اصلاح جوامع فاسد نیز از اهداف ارزنده پیامبران الهی بشمار می‌رود، که فرمود:

الصِّقُّ بِدَوَى الْمَرْؤَاتِ وَالْأَحْسَابِ وَأَهْلِ الْبُيُوتِ الصَّالِحَةِ وَالسَّوَابِقِ الْحَسَنَةِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَةِ وَالشَّجَاعِيَّةِ وَالسَّخَاةِ وَالسَّمَاخِ فَإِنَّهُمْ جَمَاعٌ مِنَ الْكِرَمِ وَشَعْبٌ مِنَ الْعُرْفِ

(روابط خود را با افراد خوب و سرشناس و اصیل، برخاسته از خاندان‌های صالح و خوش سابقه و مردم شجاع و سخاوتمند و افراد بزرگوار برقرار ساز، چرا که آنها کانون بخشش و کرم و مرکز اصیل نیکوکاری می‌باشند). [۲].

آنگاه از جامعه آلوده و افراد فاسد و منحرف شکوه‌ها داشته و نشانه‌های آن را به اصحاب و یارانش می‌شناساند.

وَأَعْلَمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ أَنكُمْ فِي زَمَانِ الْقَائِلِ فِيهِ بِالْحَقِّ قَلِيلٌ، وَاللِّسَانُ عَنِ الصِّدْقِ كَلِيلٌ، وَاللَّازِمُ لِلْحَقِّ ذَلِيلٌ. أَهْلُهُ مُعْتَكِفُونَ عَلَى الْعِضْيَانِ، مُصْطَلِحُونَ عَلَى الْأِذْهَانِ

(خدا شما را رحمت کند بدانید در زمان و جامعه‌ای قرار گرفته‌اید که گوینده حق اندک است و زبان از گفتار راست عاجز و گنگ و حق جویان خوار و ذلیلند.

مردم همدم معصیت و گناه و همگام با سستی و تبلی‌ها می‌باشند). [۳].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۷/۱۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۲۱ سنه ۳۷: طبری شافعی متوفای ۳۱۰ هـ)

۲- النهایه «ماده بجر» و «ماده ید»: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۳- کتاب الحيوان ج ۲ ص ۹۰: جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ)

۴- کتاب محاسن ص ۴۱: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ هـ)

۵- کتاب أمالی: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۶- كشف الغممة ج ۱ ص ۴۲: اربلی (متوفای ۶۸۷ هـ)

۷- غررالحکم ص ۳۲۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

[۲] نامه ۵۲/۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)

۳- نهایة الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ)

۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ)

۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۷- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).

[۳] خطبه ۲/۲۳۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

- ۱- روضه کافی ص ۳۹۶: کلینی (متوفای ۳۲۸ ه)
- ۲- غرر الحکم ص ۸۲/ ج ۳ ص ۶۹: آمدی (متوفای ۵۸۸ ه)
- ۳- ربیع الابراج ج ۱ ص ۸۰ ح ۲۲۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ ه)
- ۴- محاضرات ج ۱ ص ۸۹: راغب اصفهانی (متوفای ۵۱۳ ه)
- ۵- غرر و عرر ص ۱۰۸: وطواط (متوفای ۵۵۳ ه)
- ۶- منهاج البراعه ج ۲ ص ۴۰۷: راوندی (متوفای ۵۷۳ ه)
- ۷- تنبیه الخواطر ص ۷۸: شیخ ورام (متوفای ۶۰۵ ه)
- ۸- بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ ه).

ضرورت سلامت فرزندان

سروی در مناقب آورده:

چهل زن نزد خلیفه دوم رفته از او از شهوت آدمی پرسش نمودند.

خلیفه دوم گفت:

مرد دارای یک جزء و زن نه جزء است.

پرسیدند:

پس چگونه است که مردان از انواع زنان دائم و متعه و کنیز استفاده می کنند ولی برای زنان جز یک مرد جایز نیست؟!

خلیفه دوم پاسخ این سؤال را ندانست، از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کرد.

امیرالمؤمنین به آنان دستور داد:

هر کدام ظرفی پر از آب بیاورند.

و آنگاه فرمود: همه آبها را در ظرف بزرگی بریزند.

و سپس به هر یک فرمود:

حالا هر کدامتان آبی را که ریخته‌اید بردارد.

گفتند: قابل جداسازی نیست.

امام علی علیه السلام نتیجه گرفت که اگر آن قانون نبود، فرق بین اولاد و نسب ممکن نبود و میراث و نسب باطل می گشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۲.

ضرورت آمادگی رزمی

برخی از بزدلان با توسل به فلسفه بافیهای پوچ و نظریات بی پایه و سترون از برداشتن سلاح خودداری می کنند و از میدان کارزار می گریزند.

بعضی از آنها وقتی فعالیت دشمن را می بینند، رخوت خود را این چنین توجیه می کنند که: «باطل با از زبان افتادن نابود می شود،

بنابراین درباره‌ی او سکوت کنید و نامی از او نبرید. خود محو و نابود خواهد شد!»

و گروهی از آنان پیروزیهای دشمن را که می‌بینند، فرار خود را این چنین توجیه می‌کنند که: «حق چیره می‌گردد و باطل از بین می‌رود» و «زمان، خود، کار دشمن را خواهد ساخت».

و برخی دیگر انتظار دارند که خداوند به جای آنها با دشمن روبرو شود، مثل آن بی‌خبرانی که به پیامبرشان گفتند: «تو با خدای خود به جنگ آنها برو، ما همین جا نشسته‌ایم! سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۲۴»

مردم کمابیش چنین گرایشهایی دارند.

اما موضوع از نظر امام (ع) چیز دیگری است.

هنگامی که طلحه و زبیر علیه امام به گردآوری نیرو دست زدند، امام با شدت و جدیت بیشتری به تدارک نیرو پرداخت و فرمود:

و الله لا اکون کالضبع تنام علی طول اللدم، حتی یصل الیها طالبها و یختلها راصدها، و لکنی اضرب بالمقبل الی الحق، المدبر عنه، و بالسامع المطیع، العاصی المریب ابدًا حتی یاتی علی یومی، فوالله ما زلت مدفوعًا عن حقی، مستاترًا علی، منذ قبض الله نبیه - صلی الله علیه و آله - حتی یوم الناس هذا.

«به خدا سوگند... من چون کفتار نیستم که شکارچی برای اغفال او با نواخت یکسان، چوب بر زمین کوبد، تا او به خواب رود، و صیاد نیرنگباز به دامش اندازد.

بلکه من تا روزی که جان در بدن دارم، به همدستی یاوران حق، بر حق ستیزان می‌تازم و به یاری پیروان حق، سرکشان بدآئین را درهم می‌کوبم... و به خدا سوگند از آن زمان که خداوند پیامبرش را به نزد خویش برد تا امروز پیوسته حق مرا پایمال کرده‌اند و دیگران را بر من برتری داده‌اند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶.

ضعف بینایی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به مردی که ضربه‌ای بر چشمش خورده و بیناییش کم شده، ولی به ساختمان چشم او آسیبی نرسیده بود، چنین آزمایش کرد:

پارچه‌ای بر چشم سالمش بست و آنگاه مردی به دستور آن حضرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شد تا جایی که مضروب ادعا کرد که آن را نمی‌بیند، سپس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۶.

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضربه‌ای به سرش کوبیدند خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده و ادعا کرد که در اثر آن ضربه بیناییش ضعیف شده است.

آن حضرت وی را در محلّی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی، دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود:

ادّعايت راست و پذیرفته است.

و آنگاه مردی را در همان سنّ و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد. (مثلاً اگر نصف بینایش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر ثلث ثلث و...) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عجایب القضايا، قمی، ص ۹۳، حدیث ۱۴۸.

مورد این خبر آزمایش هر دو چشم و مورد خبر او یک چشم بوده که با مقایسه با چشم دیگر آزمایش و تعیین ارش جنایت شده است.

ضرورت ارتش برای دفاع

امام علی علیه السلام با توجه به نقش ارتش در دفاع همه جانبه از استقلال و منافع ملی و حفظ دین و احکام الهی خطاب به مالک اشتر می نویسد:

فَالْجُنُودُ، بِإِذْنِ اللَّهِ، حُصُونُ الرَّعِيَّةِ، وَزَيْنُ الْوُلَاةِ، وَعِزُّ الدِّينِ، وَسُبُلُ الْأَمْنِ، وَلَيْسَ تَقْوَمُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِهِمْ. ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا يَخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِي يَقْوُونَ بِهِ عَلَى جِهَادِ عَدُوِّهِمْ، وَيَعْتَمِدُونَ عَلَيْهِ فِيمَا يَضِيحُ لَهُمْ، وَيَكُونُ مِنْ وِرَاءِ حَاجَتِهِمْ.

ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَدْيِ الصَّنْفَيْنِ إِلَّا بِالصَّنْفِ الثَّلَاثِ مِنَ الْقِضَاءِ وَالْعَمَالِ وَالْكِتَابِ، لِمَا يَحْكُمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ، وَيَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ، وَيُؤْتَمَنُونَ عَلَيْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَعَوَامِّهَا. وَلَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِيعًا إِلَّا بِالتَّجَارِ وَذَوِي الصَّنَاعَاتِ، فِيمَا يَجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ، وَيَقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ، وَيَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرْفُقِ بِأَيْدِيهِمْ مَا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ.

(پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راه‌های تحقق امنیت کشورند، امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد، و پایداری سپاهیان جز به خراج و مالیات رعیت انجام نمی‌شود که با آن برای جهاد با دشمن تقویت گردند، و برای اصلاح امور خویش به آن تکیه کنند، و نیازمندی‌های خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سؤم نمی‌توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادهای و معاملات را استوار می‌کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می‌آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.

و گروه‌های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی‌توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسایل زندگی را فراهم می‌آورند، و در بازارها عرضه می‌کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می‌سازند که از توان دیگران خارج است.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۴:۵۳ نهج البلاغه المعجم المفهرس.

ضرورت جهاد برای دفاع

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی نسبت به ضرورت جهاد در دفاع از ارزش‌ها می‌فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ، فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ.

وَهُوَ لِبَاسِ التَّقْوَى، وَدَرَعُ اللَّهِ الْحَصَةَ بَيْنَهُ، وَجُنَّتُهُ الْوَثِيقَةُ. فَمَنْ تَرَكَهُ رَغْبَةً عَنْهُ أَلْبَسَهُ اللَّهُ ثَوْبَ الذُّلِّ، وَشَمَلَهُ الْبَلَاءُ، وَدَيْتَ بِالصَّغَارِ وَالْقَمَاءِ، وَضَرَبَ عَلَى قَلْبِهِ بِالْإِسْهَابِ، وَأَدِيلَ الْحَقِّ مِنْهُ بِتَضْيِيعِ الْجِهَادِ، وَسِيمَ الْخُسْفِ، وَمَمِيعَ النَّصْفِ.

(پس از ستایش پروردگار، جهاد در راه خدا، دری از درهای بهشت است، که خدا آن را به روی دوستان مخصوص خود گشوده است.)

جهاد، لباس تقوا، و زره محکم، و سپر مطمئن خداوند است، کسی که جهاد را ناخوشایند دانسته و ترک کند، خدا لباس ذلت و خواری بر او می‌پوشاند، و دچار بلا و مصیبت می‌شود، و کوچک و ذلیل می‌گردد، دل او در پرده گمراهی مانده، و حق از او روی می‌گرداند، به جهت ترک جهاد، به خواری محکوم و از عدالت محروم است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ضرورت مانورهای نظامی

برای حفظ آمادگی رزمی باید بگونه‌ای حساب شده، دست به مانورهای نظامی زد؛

در مانورهای نظامی

و جنگ با دشمن فرضی

و پیاده روی‌های طاقت فرسای نظامی

هم نیروهای نظامی با انواع تمرینات برای دفاع و نبرد آماده می‌شوند،

و هم روش کاربرد اسلحه‌ها را فرا می‌گیرند.

در مانورهای حساب شده نظامی میزان قوت و ضعف افراد، درجات ایمان و شهامت و جسارت مبارزان، و نوع آمادگی و لیاقت افراد، مشخص می‌گردد؛

و سستی و فراموشی از میان می‌رود؛

با بررسی مباحث آموزش نظامی در نهج البلاغه با شگفتی فراوان می‌نگریم که:

هم آموزش نظامی مورد توجه است؛

و هم مانورهای حساب شده تحقق می‌پذیرد.

و جالب آنکه تمام دستورالعمل‌های نظامی، و احتیاط‌های رزمی، در مانورها، دقیقاً رعایت می‌گردد و فرامین وحی گونه حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام در حرکت سپاه، و تثبیت مواضع، و حفظ نیروهای خودی، و ارزیابی دقیق دشمن بی‌مانند است.

امروزه در دانشکده‌های نظامی با تیزبینی‌های بایسته و تجربیات گوناگون، به افق بیکرانه نهج البلاغه دارند نزدیک می‌شوند.

امام علی علیه السلام ضمن فرمان حرکت سپاه خود به فرماندهی معقل بن قیس، که باید تا مرزهای شام پیش روی کنند، دستور

می‌دهد:

اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي لَا بُدَّ لَكَ مِنْ لِقَائِهِ، وَلَا مُنْتَهَى لَكَ دُونَهُ.

وَلَا تُقَاتِلَنَّ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ. وَسِرِّ الْبُرْدَيْنِ، وَعَوَّزِ النَّاسِ، وَرَقَّةِ فِي السَّيْرِ، وَلَا تَسِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ، فَإِنَّ اللَّهَ جَعَلَهُ سَيِّكُنَا، وَقَدَّرَهُ مَقَامًا لَا ظَعْنًا، فَأَرِخْ فِيهِ بَدَنَكَ، وَرَوِّحْ ظَهْرَكَ.

فَإِذَا وَقَفْتَ حِينَ يَبْطِخُ السَّحَرُ، أَوْ حِينَ يَنْفَجِرُ الْفَجْرُ، فَسِرْ عَلَى بَرَكَهِ اللَّهِ.

فَإِذَا لَقِيتَ الْعَدُوَّ فَفَقِّفْ مِنْ أَصْحَابِكَ وَسَطًّا، وَلَا تَدُنْ مِنَ الْقَوْمِ ذُنُو مَنْ يَرِيدُ أَنْ يَنْشِبَ الْحَرْبَ، وَلَا تَبَاعِدْ عَنْهُمْ تَبَاعُدَ مَنْ يَهَابُ النَّاسَ، حَتَّى يَأْتِيكَ أَمْرِي، وَلَا يَحْمِلَنَّكُمْ شَأْنُهُمْ عَلَى قِتَالِهِمْ، قَبْلَ دُعَائِهِمْ وَالْإِعْذَارِ إِلَيْهِمْ.

(از خدا بترس، همان خدائی که به ناچار باید ملاقاتش کنی، و سرانجامی جز حضور در پیشگاهش نداری؛
جز با کسی که با تو بجنگد پیکار مکن.

صبح و عصر حرکت کن و هنگام گرمی روز به لشکر استراحت ده؛
در پیمودن راه آرامش به خرج ده.

در ابتدای شب کوچ مکن که خداوند شب را وسیله آرامش قرار داده و آن را برای اقامت و توقف تعیین کرده، نه کوچ کردن و مسافرت.

بنابر این شب هنگام بدنت را آرام کن و مرکبها را نیز آسوده بگذار.

پس آنگاه که توقف نمودی به هنگام سحر یا وقتی که سپیده دمید، بیاری خدا حرکت کن.
هرگاه دشمن را ملاقات کردی در میان یارانت قرار گیر.

نه آن قدر به دشمن نزدیک شو که خیال شود آتش جنگ را تو می خواهی روشن کنی و نه آنقدر دور بایست که گمان برده شود از نبرد می ترسی.

(چنین باش) تا فرمان من به تو برسد (امریا به هوش باش) پیش از آنکه آنها را به صلح و مسالمت و راه خدا دعوت کنی و راه
عذرشان را در پیشگاه خداوند ببندی؛ به خاطر عداوت خصوصی با آنها پیکار نکنی». [۱].

در این دستور العمل، برای یک مانور نظامی حساب شده، تقوا و خدا ترسی، خدا گرائی و شهادت طلبی، همراه با تاکتیک های
رزمی مطرح است،

و شیوه صحیح برخورد با دشمن، و روش درست حرکت سپاه با احتیاطهای فوق العاده آموزش داده می شود، که؛
هم به سلامت و شادابی نیروهای رزمی توجه می شود؛

و هم استراحت و تندرستی اسبان وارد شونده در پیکار فراموش نمی گردد.
نسبت به مانور نظامی توجه به چند نکته ضروری است، مانند:

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ضرورت دفاع از اسلام

در دوران خلافت خلفای سه گانه تحریفات فراوانی در اسلام به وجود آمد که افشا و ریشه کن کردن آنها یکی از وظائف حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در نامه ای به آن اشاره می فرماید:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ سَيُبْحَنُهُ بَعَثَ مُحَمَّدًا - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - نَذِيرًا لِلْعَالَمِينَ، وَمُهَيِّمًا عَلَى الْمُزْسِلِينَ. فَلَمَّا مَضَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

تَنَازَعِ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ.

فَوَاللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي، وَلَا يَحْطُرُ بِنَالِي، أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَلَا أَنَّهُمْ مُنْخَوُّهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ! فَمَا رَاعِنِي إِلَّا انْتِيَالُ النَّاسِ عَلَيَّ فَلَانٍ يَبَايَعُونَهُ، فَأَمْسَيْتُ بِيَدِي حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعِيَهُ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْأِسْلَامِ، يَدْعُونَ إِلَيَّ مَحَقِّ دِينَ مُحَمَّدٍ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - فَخَشَيْتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْأِسْلَامَ وَأَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلَمًا أَوْ هِدْمًا، تَكُونُ الْمَصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ قُوَّةِ وَلِمَايَتِكُمْ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعٌ أَيَّامٍ قَلِيلٌ، يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ، كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ، أَوْ كَمَا يَتَفَشَّعُ السَّحَابُ؛

فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَزَهَقَ، وَاطْمَأَنَّ الدِّينُ وَتَنَهَّنَا.

«پس از یاد خدا و درود! خداوند سبحان محمد صلی الله علیه و آله وسلم را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد،

آنگاه که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت بایکدیگر درگیر شدند، سوگند به خدا نه در فکر می‌گذشت، و در نه خاطر می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از اهل بیت او بگرداند،

یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.

من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمد صلی الله علیه و آله وسلم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم،

رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست، که به زودی ایام آن می‌گذرد چنان که سراب ناپدید شود،

یا چونان پاره‌های ابر که زود پراکنده می‌گردد، پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آنکه باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

ضمانت مجری حد

حضرت امیر، علیه السلام، می‌فرمود: اگر بر کسی حدی از حدود خدا را جاری کنیم و در اثر آن بمیرد، دیه‌اش بر ما نیست. و اگر در حقوق مردم بزنیم و بمیرد دیه‌اش به ذمه ماست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۵.

ضمانت غلام و کودک عاریه

حضرت امیر، علیه السلام، می‌فرمود: اگر بر کسی حدی از حدود خدا را جاری کنیم و در اثر آن بمیرد، دیه‌اش بر ما نیست. و اگر

در حقوق مردم بزنییم و بمیرد دیه‌اش به ذمه ماست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۵.

ضعف بینایی

امیرالمومنین علیه‌السلام بینایی چشم مردی را که ضربه‌ای به چشمش خورده و بینایش کم شده ولی به ساختمان چشم آسیبی نرسیده بود چنین آزمایش نمود: پارچه‌ای بر چشم سالمش بست، و آنگاه مردی به دستور آن حضرت تخم مرغی در برابر چشم معیوبش گرفته و اندک اندک از او دور شده تا جایی که مضروب ادعا کرد که آن را نمی‌بیند، پس آن نقطه را نشانه کرد و چشم سالمش را نیز بدانگونه آزمایش نموده و آنگاه تفاوت دو مسافت را مشخص کرده، به همان نسبت به او ارش جنایت داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳، حدیث ۶. این خبر به صورت ظاهر خالی از ابهام نیست و با ملاحظه خبر معاویه بن عمار از امام صادق (ع) کاملاً روشن می‌شود که آن حضرت (ع) در مثل چنین قضیه‌ای فرمود: نخست یک چشمش را با پارچه‌ای می‌بندند، و تخم مرغی را از چشم دیگرش به قدری دور می‌کنند که زیادتر از آن نبیند، پس آن موضع را مشخص نموده و از سه طرف دیگر نیز دید همان چشم را نشانه کرده و سپس آنها را با هم مقایسه می‌کنند، اگر بین آنها تفاوتی نبود ادعایش راست است. و بینایی چشم دیگرش را نیز به همان کیفیت آزمایش می‌کنند و آنگاه تفاوت بینایی دو چشم را تعیین نموده، به همان مقدار به او ارش جنایت می‌دهند. (فروع کافی، ج ۷، ص ۳۲۳ حدیث ۸) (محمدتقی شوشتری).

ضعف بینایی هر دو چشم

مردی که ضربه‌ای به سرش کوبیده شده بود نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و ادعا کرد که در اثر آن ضربه بینایش ضعیف شده است. آن حضرت وی را در محلی نشانید و با نشان دادن تخم مرغی دید چشمش را از چهار جانب آزمایش نمود و چون بینایی از چهار طرف مساوی بود به وی فرمود: ادعایت راست و پذیرفته است. و آنگاه مردی را در همان سن و سال پیش خواند و در کنار او نشانید و ابتداء دید چشمش را از چهار جانب آزمایش کرد و سپس تفاوت دو مسافت را تعیین نموده، به همان نسبت به مضروب دیه داد (مثلاً اگر نصف بینایش کم شده بود نصف دیه چشم و اگر ثلث ثلث...). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عجائب القضا، قمی، ص ۹۳، حدیث ۱۴۸. مورد این خبر آزمایش هر دو چشم، و مورد خبر اول یک چشم بوده که با مقایسه با چشم دیگر آزمایش و تعیین ارش جنایت شده است.

ضرر بر کشتزار

امیرالمومنین علیه‌السلام جنایات و آسیبهای حیوانات را که در روز بر کشتزار دیگران وارد می‌آوردند موجب ضمان نمی‌دانست، و می‌فرمود: صاحب زراعت در روز خودش باید از زراعتش پاسداری کند، ولی ضررهای شبانه آنها را موجب ضمان صاحبان آنها

می‌دانست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱۰، ص ۳۱۰، حدیث ۱۱.

ضمانت اهل خانه

اگر با اجازه اهل خانه وارد خانه شدی و سگ خانه تو را گاز گرفت، آنان ضامن هستند، ولی اگر بدون اجازه وارد شدی ضامن نیستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷ ص ۳۵۳، حدیث ۱۴. تهذیب ج ۱۰، ص ۲۲۸، حدیث ۳۰.

ضمانت راکب، و قائد حیوان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام راکب حیوان را ضامن زیانهای دست و پای حیوان می‌نمود. ولی قائد را تنها ضامن زیانهای پای حیوان می‌دانست نه دست او. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۱۸۶، حدیث ۱۲.

ضرار بن صامت

ضرار بن صامت از اصحاب انصار رسول خدا صلی الله علیه و آله و از شیعیان و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. [۱] و پس از قتل عثمان با علی علیه‌السلام بیعت کرد که تا پای جان از ولایت و امامت آن حضرت دفاع نماید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۱.

[۲] الجمل، ص ۱۰۶.

ضرار بن ضمیره ضبابی

ضرار فرزند ضمیره یا «حمزه» [۱] یکی از شیعیان راستین و از ارادتمندان مخلص امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار می‌آمد. او در ملاقاتی با معاویه با کمال جرأت و شهامت ارادت خود را نسبت به مولایش امیر مؤمنان علی علیه‌السلام اظهار کرد و قدرت و شوکت دستگاه معاویه مانع اظهار اعتقاد او نگردید. از جمله سخنان او در برابر معاویه این است:

ای معاویه، به خدا سوگند علی بلند همت، سخت ژرف اندیش و نیرومند بود، سخن حق می‌گفت و به عدالت حکم می‌راند، علم از سراسر وجودش می‌جوشید و حکمت و دانش از همه وجودش تراوش می‌کرد. او از دنیا و زرق و برق آن بیم داشت و با شب و

تنهایی انس می‌ورزید، اشکش روان بود و تفکر و اندیشه‌اش بسیار و طولانی بود.

ای معاویه، علی علیه‌السلام لباس‌های کوتاه و غذای خشک و خشن را خوش می‌داشت و در میان ما چون یکی از ما بود، هرگاه از او می‌پرسیدیم جواب می‌داد، و چون فتوایی از او می‌خواستیم آگاهمان می‌کرد، به خدا قسم با همه نزدیکی ما به او و محشور بودن او با ما، باز از هیبت آن بزرگوار یارای سخن گفتن نداشتیم.

آری، علی علیه‌السلام دینداران را تعظیم می‌کرد و فقرا و مساکین را به خود نزدیک می‌نمود و هرگز قدرتمندان نمی‌توانستند از ناحیه او به خواسته‌های باطل‌شان برسند، و هیچ ضعیف و ناتوانی از عدل او نومید نمی‌شد.

ضرار در ادامه گفت: ای معاویه، گواهی می‌دهم بعد از نیمه شبی از شب‌ها که گیسوی شب فرو هشته و ستارگان در حال فرو شدن بودند، علی علیه‌السلام را در محراب عبادتش دیدم که محاسن شریفش را به دست گرفته و مانند مار گزیده‌ای به خود می‌پیچید و چون افراد مصیبت‌زده گریه می‌کرد و می‌گفت:

ای دنیا، از من دور شو، آیا خود را به من عرضه می‌داری یا به من دل بسته‌ای؟ هرگز، هرگز، برو دیگران را فریب ده که من تو را سه طلاقه کردم و در آن حق رجوع برای من نیست، گول تو را نمی‌خورم که عمرت کوتاه و ارزش اندک است. آه از کمی توشه و دوری راه و طول سفر و مسیر خوفناک و دهشت‌انگیز.

ضرار می‌گوید: چون سخن من به این جا رسید، معاویه گریست و گفت: «رحم الله ابا حسن، کان والله كذلك؛ خدا ابوالحسن علی را رحمت کند، به خدا سوگند او چنین بود.»

سپس معاویه پرسید: ای ضرار، حزن و اندوهت برای علی چه گونه است؟

ضرار گفت: «حزن من ذبح ولدها فی حجرها؛ اندوه من مانند مادری است که یگانه فرزندش را در دامنش سر بریده باشند. [۲]»

[۳].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۴.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۸، ص ۲۲۵.

[۳] داستان ملاقات ضرار با معاویه را سید رضی رحمه الله در نهج البلاغه با کمی تفاوت نقل کرده؛ چون از نظر محتوا و لفظ شباهت به نقل فوق دارد، از آوردن آن خودداری کردیم به نهج البلاغه، حکمت ۷۵ مراجعه فرمایید.

ط

طرح و مدل لباس خوب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سر راه خود برای دفاع از تهاجم شورشیان، به بصره می‌رفتند، عده‌ای را مشاهده فرمود که لباس‌های بسیار بلندی دارند، بگونه‌ای که بر روی زمین کشیده می‌شود.

امام علی علیه السلام به آنها اعتراض کرد که چرا لباس‌های بلند را کوتاه نمی‌کنید؟ [۱].

هم زود آلوده می‌شود، و هم کبر و غرور می‌آورد.

پی نوشت ها:

[۱] بهج الصباغه ج ۱۲ ص ۱۰۹.

طرح شکوه‌ها

امام علی علیه السلام در نهج البلاغه قسمت حکمت‌ها رهنمود می‌دهد که مشکلات خود را در هر جا و پیش هر کس مطرح نکنید، گرچه می‌توانید نزد مؤمن درد دل کنید؛

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درد دل‌ها را با خدای خود می‌گفت.

سر در چاه کرده، اسرار نهان را مطرح می‌فرمود، و هر مشکل و دردی را با خدای خود در میان می‌گذاشت.

خداگرائی در همه حال، در غم و شادی، و در مشکلات و سختی‌ها، و در همه حالات زندگی، از ویژگی‌های امام علی علیه السلام بود،

که در مشکلات مبارزه با سران بنی‌امیه و تحمل سختی‌ها می‌فرمود:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ وَمَنْ أَعَانَهُمْ! فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي، وَصَعَّرُوا عَظِيمَ مَنزِلَتِي، وَأَجْمَعُوا عَلَيَّ مُنَازَعَتِي أَمْرًا هُوَ لِي. ثُمَّ قَالُوا: أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ، وَفِي الْحَقِّ أَنْ تَتْرُكَهُ.

معاتبه علی الناکثین

فَخَرَجُوا يَجْرُونَ حُزْمَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا تُجْرُ الْأُمَمُ عِنْدَ شِرَائِهَا، مُتَوَجِّهِينَ بِهَا إِلَى الْبَصْرَةِ، فَحَبَسَا نِسَاءَهُمَا فِي بُيُوتِهِمَا، وَأَبْرَزَا حَبِيسَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لُهُمَا وَلَعْنِهِمَا.

فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا وَقَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَةَ، وَسَمَّحَ لِي بِالْبَيْعَةِ، طَائِعًا غَيْرَ مُكْرَهٍ، فَقَدِمُوا عَلَيَّ غَامِلِي بِهَا وَخُزَّانِ بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ وَعَظِيمِهِمْ مِنْ أَهْلِهَا، فَقَتَلُوا طَائِفَةً صَبْرًا، وَطَائِفَةً عَدْرًا.

فَوَاللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا رَجُلًا وَاحِدًا مُعْتَمِدِينَ لِقَتْلِهِ، بَلَا جُرْمٍ جَزَاءَهُ، لَحَلَّ لِي قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ، إِذْ حَضَرُوهُ فَلَمْ يُنْكِرُوا، وَلَمْ يَدْفَعُوا عَنْهُ بِلِسَانٍ وَلَا بِيَدٍ.

دَعَا مَا أَنْتَهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ مِثْلَ الْعِدَّةِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ!

«بار خدایا، از قریش و از تمامی آنها که یاریشان کردند به پیشگاه تو شکایت می‌کنم، زیرا قریش پیوند خویشاوندی مرا قطع

کردند، و مقام و منزلت بزرگ مرا کوچک شمردند، و در غصب حق من، با یکدیگر هم داستان شدند، سپس گفتند:

برخی از حق را باید گرفت و برخی را باید رها کرد.

(یعنی خلافت حقّی است که باید رها کنی)

شکوه از ناکثین

طلحه و زبیر و یاران‌شان بر من خروج کردند، و ناموس رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه خود می‌کشیدند چونان کنیزی را

که به بازار برده فروشان می‌کشاند، به بصره روی آوردند، در حالی که همسران خود را پشت پرده نگهداشتند. پرده‌نشین حرم

پیامبر صلی الله علیه و آله را در برابر دیدگان خود و دیگران قرار دادند.

لشکری را گرد آوردند که همه آنها به اطاعت من گردن نهاده، و بدون اکراه، و با رضایت کامل با من بیعت کرده بودند،

پس از ورود به بصره، به فرماندار من و خزانه داران بیت المال مسلمین، و به مردم بصره حمله کردند، گروهی از آنان را شکنجه و

گروه دیگر را با حيله کشتند.

به خدا سوگند! اگر جز به یک نفر دست نمی‌یافتند و او را عمداً بدون گناه می‌کشتند کشتار همه آنها برای من حلال بود، زیرا

همگان حضور داشتند و انکار نکردند، و از مظلوم با دست و زبان دفاع نمودند، چه رسد به اینکه ناکثین به تعداد لشکریان خود از

مردم بیدفاع بصره قتل عام کردند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴: ۱۷۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- الغارات ج ۱ ص ۳۰۸: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۲- الغارات ج ۲ ص ۵۷۰ و ۷۶۷: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۳- کتاب رسائل (طبق نقل سید بن طاووس): کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- کشف المحجّه ص ۲۴۸ فصل ۱۵۵: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۵- الامامه والسیاسه ج ۱ ص ۱۵۶: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۶- کتاب مسترشد ص ۴۱۶ ص ۸۰: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۷- کتاب جمل ص ۱۲۳ و ۱۷۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۸- عقد الفرید ج ۲ ص ۲۲۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ).

طلایه‌داران رهائی

کسانی که از بند شهوتها آزاد شده‌اند...

و آنان که در تحمل سختی‌ها ورزیده گشته‌اند...

و چون الفت مادر با فرزندانش به جهاد خو گرفته‌اند.

به خاطر ترس از خداوند، دیدگان‌شان گریان است، شکم‌شان - از روی زهد- به پشت چسبیده، و لبهایشان از ذکر پروردگار خشکیده است.

بر سیمایشان غبار خشوع نشسته، روحشان از جاه طلبی و فتنه‌انگیزی پاک است.

به دست چنین کسانی آزادی زمین و رهائی انسانها امکان‌پذیر است، و هم اینان می‌توانند آرمان رهائی امت را تحقق بخشند.

در جستجوی این گونه افراد و حسرت از دوری چنین کسانی است که امام علی (ع) می‌فرماید:

این القوم الذین دعوا الی الاسلام فقبلوه، و قراوا القرآن فاحکموه، و هیجوا الی الجهاد فولهوا و له اللقاح الی اولادها، و سلبوا السیوف اغمادها، و اخذوا باطراف الارض زحفا زحفا و صفا صفا؟ بعض هلک و بعض نجا،...

«کجایند قومی که به اسلام خوانده شدند و آن را پذیرفتند؟

و قرآن را خواندند و آن را به کار بستند؟

به جهاد برانگیخته شدند و به سان ماده شتری که بچه‌هایش را می‌نوازد، بدان دل بستند. شمشیرها از نیام کشیدند و گروه گروه و صف در صف کناره‌های زمین را گشودند.

برخی از آنان به خاک افتادند و برخی رستند.

(زمین به همت چنین گردانی از بند می‌رهد)

نه زنده ماندن یارانشان، بشارتی بود، و نه در مرگ آنان به سوگ می‌نشستند (چه، زندگی را در مرگ یافته بودند). دیدگان‌شان از گریه رنگ باخته، شکم‌هایشان از روزه‌داری به پشت چسبیده، لبها از فرط ذکر حق خشکیده، رخسارشان از شب زنده‌داری به زردی گرائیده و بر سیمایشان غبار فروتنی نشسته، آنان برادران من بودند که رفتند.

پس حق داریم که دیدارشان را آرزو کنیم و از دوریشان انگشت حسرت بگزیم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۰.

طرح ویژگی‌های مدیران لایق

برای تشویق دیگر مدیران سیاسی به ادامه تلاش، و به حرکت در آوردن مدیران بی تفاوت، باید ویژگی‌های مدیران لایق را تبلیغ کرد، و در جامعه، بگونه شایسته‌ای مطرح نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به ویژگی‌های اخلاقی، سیاسی، مدیریتی و نظامی مالک اشتر اینگونه نوشت که:

وَقَدْ أَمَرْتُ عَلَيْكُمْمَا وَعَلَى مَنْ فِي حَيْزِكُمْ مَا لِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْثَرِ، فَاسْمَعَا لَهُ وَأَطِيعَا، وَاجْعَلَا دِرْعًا وَمِجْنًا، فَإِنَّهُ مِمَّنْ لَا يَخَافُ وَهُنَّهٗ وَلَا سَفْطَتُهُ وَلَا بَطُوهُ عَمَّا الْأَسْرَاعِ إِلَيْهِ أَحْزَمٌ، وَلَا إِسْرَاعُهُ إِلَيَّ مَا الْبُطْءُ عَنْهُ أَمْثَلُ.

«من (مالک اشتر پسر حارث) را بر شما و سپاهیان‌تان که تحت امر شما هستید، فرماندهی دادم، گفته‌ام او را بشنوید، و از فرمان او اطاعت کنید، او را چونان زره و سپر نگهبان خود برگزینید، زیرا که مالک، نه سستی به خرج داده و نه دچار لغزش می‌شود، نه در آنجایی که شتاب لازم است کندگی دارد، و نه آنجا که کندگی پسندیده است شتاب می‌گیرد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۳ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

طی الارض

فاضل محقق جناب آقای میرزا محمود مجتهد شیرازی از علمای نزیل سامره رحمه الله علی (ع) نقل فرمود: مرحوم سید محمد علی (ع) رشتی که غالب عمرش را در ریاضات شرعی و مجاهدات نفسانی گذرانیده بوده (در اوقاتی که در مدرسه حاج قوام نجف طلبه و مشغول تحصیل علم بودم) در بین طلاب مشهور بود فرمود: که شخص پاره دوزی که در باب طوسی است طی الارض دارد و هر شب جمعه نماز مغرب را در مقام حضرت مهدی (عجل الله تعالی فرج الشریف) در وادی السلام می‌خواند و نماز عشاء را در حرم حضرت سید الشهداء (ع) بجا می‌آورد. (در صورتیکه فاصله بین نجف و کربلا بیش از سیزده فرسنگ و تقریباً دو روز راه پیاده رویست) من خواستم این مطلب را تحقیق نمایم و به آن یقین کنم پس به آن مرد صالح پاره دوز رفت و آمد برقرار و با هم رفیق شدیم چون رفاقت با او محکم شد روز چهارشنبه یکی از طلاب که با من هم مباحثه و به او اعتماد داشتم گفتم: امروز برای کربلا حرکت کن و شب جمعه در حرم باش بین رفیق پاره دوز را می‌بینی یا نه.

وقتی رفت غروب پنجشنبه با یک تاثیری نزد رفیق پاره دوزم رفتم و اظهار ناراحتی کردم. گفت ترا چه می‌شود گفتم مطلب مهمی است که باید الان بفلان طلبه رفیقم برسانم و متأسفانه کربلا رفته و به او دسترسی ندارم. گفت مطلب را بگو خدا قادر است که همین امشب به او نامه را برساند پس نامه‌ای را که نوشته بودم به او دادم ایشان نامه را گرفت و بسمت وادی السلام رفت و دیگر او را ندیدم تا روز شنبه که رفیقم آمد و آن نامه را بمن داد و گفت شب جمعه موقع نماز عشاء رفیق پاره دوز بحرم آمد و آن نامه را بمن داد. یقین کردم که پاره دوز طی الارض دارد در مقام برآمدم که از او در خواست کنم که بشود من هم طی الارض کنم. او را بخانه دعوت کردم، چون هوا گرم بود پشت بام رفتیم و گنبد مطهر حضرت علی (ع) نمایان بود. پس از صرف شام مختصری،

رو به ایشان کرده گفتم، غرض از دعوت این است که من یقین کردم شما طی الارض دارید و آن نامه‌ای که بشما دادم برای یقین خودم بوده الحال از شما خواهش می‌کنم مرا راهنمایی کنید که چه کنم تا من هم مثل شما طی الارض نصیبم شود. تا این حرف را شنید، صیحه‌ای زد و مثل چوب خشک افتاد بطوری که وحشت کردم و گفتم از دنیا رفت. پس از آنکه بحال خود آمد، فرمود: ای سید هر چه هست بدست این آقا است (و اشاره به گنبد مطهر آقا علی (ع) کرد) هر چه می‌خواهی از او بخواه. این را گفت و رفت و دیگر در نجف اشرف دیده نشد. و هر چه تحقیق کردم دیگر کسی او را ندید. آری اگر تمام انسانها در خانه آقا علی (ع) را بزنند بی‌جواب نمی‌مانند.

دامت را ز کف رها نکنم یا علی (ع)

عاشقم بر رخ نکوی تو یا علی (ع)

با ولایت چه غم که روز جزا

زنده‌ام زنده‌ام ز بوی تو یا علی (ع)

از گناه بگذرد حق به آبروی او

من گدایم فقیر کوی تو یا علی (ع)

چون به محشر ز خاک سر درآورم

میروم به جستجوی تو یا علی (ع)

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)

علی (ع) علی (ع) علی (ع) علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

طلاق

آقا امام باقر (ع) همسری اختیار می‌کند و آن زن خیلی مورد علاقه ایشان واقع می‌شود.

اما در یک جریانی متوجه می‌شود که این زن سنی (ناصبیه) است. یعنی با آقا علی (ع) دشمنی می‌ورزد و بغض آن حضرت را در دل می‌پروراند.

امام (ع) او را طلاق داد.

از امام پرسیدند تو که او را دوست داشتی چرا طلاقش دادی؟

فرمود: نخواستم قطعه آتشی از آتشیهای جهنم در کنارم باشد.

علی (ع) ای فروغ هستی تو چه مظهري خدا را

که زند شکوه ذاتت ره عقل پابجا را

تو امام اولینی تو امید واپسینی

که تو آیت مبینی جلوات کبریا را

من اگر خداپرستم به ره تو پای بستم

به خدا که از تو جستم ره طاعت خدا را

به مقام دلنوازی چو ید کرم فرازی

به جهان فسانه سازی همه بخشش و عطا را

همه مظهر عجایب همه منبع غرایب
همه دافع مصائب دل زار مبتدلا را
منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلع زاده، نشر مهدی یار

طیب ولادت

در کنار خانه کعبه نشسته بودم. ناگاه پیرمردی گوژپشت در برابر چشمانم ظاهر گشت. موهای (سفید و بلند) ابروان او که بر دیدگانش آویخته بود، از عمر دراز او حکایت می کرد. عصایی بر کف، و کلاه قرمزی بر سر و جامه‌ای پشمین بر تن داشت. پیرمرد نزدیک شد و در حضور پیامبر خدا(ص) که بر دیوار کعبه تکیه زده بود (بر زمین) نشست. سپس گفت: ای فرستاده خدا! آیا می شود در حق من دعا کنی و از درگاه خدا، برایم طلب مغفرت نمای؟.

رسول خدا(ص) در پاسخ فرمود: پیرمرد! کوشش تو بی فایده است، و اعمال تو تباه گشته است و درخواست مغفرت در حق تو پذیرفته نخواهد شد.

پیرمرد که از خواهش خود طرفی نسبت، با سر افکندگی از محضر آن حضرت خارج شد و از راهی که آمده بود بازگشت. در این هنگام رسول خدا(ص) به من فرمود: علی! آیا او را شناختی؟
گفتم: نه.

فرمود: او همان ابلیس ملعون است.

(با شنیدن اینت جمله از جای جستم) و دوان دوان خود را به او رساندم. در بین راه با او گلاویز گشته و بر زمینش کوفتم و آنگاه بر سینه اش نشیتم و گلویش را در دستهایم گرفتم و به سختی فشردم تا (هر چه زودتر) هلاکش سازم.
در همین حال مرا به نام صدا زد و از من خواست که دست از او بردارم و وی را به حال خود گذارم و اضافه کرد که:
(فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم) [۱].

یعنی مرا تا روز قیامت (یا تا روز ظهر حضرت حجت) مهلت حیات و زندگانی داده اند و من تا آن روز زنده خواهم ماند. (بنابراین، تلاش تو بر کشتن من بی فایده است). سپس گفت:

علی! به خدا سوگند من تو را بسیار دوست دارم، (و این جمله را از من بشنو و به یادگار داشته باش): آن کس که در مورد تو، به دشمنی و خصومت برخیزد و از تو بر دل، حقد و کینه گیرد، باید در مشروعیت ولادت خود تردید کند و مرا در کار پدر خود شریک بشمارد...!

من از حرف او خنده ام گرفت و رهایش ساختم.

قال علی (ع): کنت جالسا عند الکعبه فاذا شیخ محدودب قدسقط حاجباه علی عینیه من شده الکبر و فی یده عکازه و علی راسه برنس احمر و علیه مدرعه من الشعر، فدنا الی النبی و النبی مسند ظهره علی الکعبه، فقال یا رسول الله (ص)! ادع لی بالمغفره فقال النبی خاب سعیک یا شیخ! و ضل عملک. فما تولى الشيخ قال لی: یا ابا الحسن! اتعرفه؟ قلت لا، قال ذلك اللعین ابلیس... فعدوت خلفه حتی لحقته و صرعه الی الارض و جلست علی صدره و وضعت یدی فی حلقه لاختنقه، فقال لی: لاتفعل یا ابا الحسن فانی من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و الله یا علی! انی لاحبک جدا و ما ابفضک احد الا شرکت اباه فی امه فصار ولد زنا فضحکت و خلیت سبیلہ. [۲].

[۱] سوره ص (۳۸:۸۰).

[۲] بحار، ج ۲۷، ص ۱۴۸.

طلب آمرزش

مردی در کنارم به نماز ایستاده بود. شنیدم که برای پدر و مدر خود که در جاهلیت از دست داده بود استغفار می‌کند. به او گفتم: آیا برای پدر و مادر خود که در جاهلیت به حال کفر مرده اند استغفار می‌کنی و برای آنان آمرزش می‌طلبی؟! گفتم: چه مانعی دارد؟ مگر این ابراهیم نیست که برای پدر خود (آزر) آمرزش خواسته است؟! ندانستم که در پاسخ وی چه بگویم. قصه را برای رسول خدا(ص) بیان کردم که این آیه نازل گشت: و استغفار و طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش (یعنی عمویش) جز یک وعده محض نبوده است و چون بر وی معلوم گشت که او دشمن خداست، از وی تبری و دروی جست. [۱].

ابراهیم بعد از وفات پدر دریافت که او دشمن خداست و لذا هیچ استغفاری برای وی نکرد.

عن علی قال: صلی رجل الی جنبی فاستغفر لابیة و کانا ماتا فی الجاهلیة فقلت:

تستغفر لابیة و قد فی جاهلیة؟ فقال: قد استغفر ابراهیم لابیة! فلم ادر ما ارد علیه فذکرت ذلک للنبی فانزل الله:

(و ما کان استغفار ابراهیم لابیة الا عن موعده وعدھا ایاہ فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه)...لما مات تبین نه عدو لله فلم یستغفر له. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره توبه (۹:۱۱۴).

[۲] بحار، ج ۷۵، ص ۹۰. مقصود از آب در آیه شریفه، آزر عموی ابراهیم است نه پدر او؛ چه اینکه در جای خود ثابت است که پدران و اجداد ائمه طاهرین و پیامبران همواره موحد بوده‌اند و دامان پاک آنها هرگز به قذارت شرک آلوده نگشته است. علامه طباطبایی در جلد هفتم المیزان، آنجا که به بحث از تفسیر آیه شریفه پرداخته، فرموده است: کلمه اب همانطور که بر پدر صلبی اطلاق می‌شود و در مورد عمو و سرپرست هم به کار می‌رود. سپس شواهدی از قرآن کریم در اثبات سخن خود می‌آورد و آنگاه می‌نویسد:

ابراهیم پس از تعمیر خانه کعبه دعا می‌کند و مطالبی را از خدای بزرگ درخواست می‌نماید تا آنکه می‌گوید: (ربنا اغفر لی و لوالدی و للمؤمنین یوم الحساب) (آیات ۳۱ و ۴۱ سوره ابراهیم) که در اینجا می‌بینیم بعد از آن بیزاری جستن و تبری از پدرش، باز هم برای پدر و مادر خود طلب مغفرت کرده، اما این بار از آن دو با جمله والدی یاد کرده است.

از جمع بندی بین آیات معلوم می‌شود که والد در این آیه با قرآنی که در کار است پدر صلبی و واقعی ابراهیم بوده و این شخص غیر از آزر است. لطف مطلب در تعبیر به والد است که معمولاً بر پدر صلبی اطلاق می‌شود، برخلاف اب که همانگونه که گفته شد؛ گذشته از پدر بر عمو و سرپرست و پدر مادر و شوهر مادر هم اطلاق می‌شود.

طلحه و زبیر

نخستین بیعت کنندگان طلحه و زبیر بودند، آنها گفتند: با تو بیعت می‌کنیم به شرط آنکه در کار خلافت و زعامت شریک تو باشیم. گفتم: نه (این را نمی‌پذیرم) اما در قوت و نیروی کار با من شریک باشید و در هنگام ضعف و ناتوانی یار و مددکار. آنها پذیرفتند و بیعت کردند و اگر خودداری هم می‌کردند وادارشان نمی‌ساختم، چنانچه هیچ کس را مجبور نکردم.

طلحه به حکومت یمن دل بسته بود و زبیر به امارت عراق چشم داشت. آن دو هنگامی که دانستند که پست حکومت به آنها نخواهد داد، به بهانه عمره رخصت سفر خواستند که در واقع آغاز خدعه و نیرنگشان بود. سپس به عایشه پیوستند و او را که دل از دشمنی من آکنده داشت به جنگ با من برانگیختند....

عایشه کسی بود که در میان مردم نفوذ کلمه داشت و بیش از هر کس دیگر حرف او خریدار داشت رفتاری من اینت بود که دچار چنین کسی شده بودم و نیز به زبیر، دلیرترین مردم و نیز طلحه دشمنترین مردم با من و به یعلی بن منبه که با درهم و دینار فراوان خود به یاری آنان شتافت (و اموال خود را به پای آنها ریخت).

به خدا سوگند اگر کارها سامان پذیرد (و فرصت پرداختن به امور فراهم شود) اموال او را (که به ناحق گرد آورده است) به بیت المال بر می گردانم. عبیدالله بن عامر آنها را به بصره فرا خواند و به آنان وعده کرد که مردان جنگجو و اموال (بی حساب) در اختیارشان بگذارد.

نقش عایشه ابتدا کم رنگ می نمود و به نظر می رسید که طلحه و زبیر او را به میدان قتال کشانده باشند، اما ناگهان وضع تغییر کرد و معلوم شد عایشه محور و فرمانده اصلی جنگ است و طلحه و زبیر به فرمان او می جنگند! (طلحه و زبیر گناه بزرگی مرتکب شدند). چه گناهی بزرگتر از اینکه زنان خود را در خانه های امن خود نگاه داشتند و همسر رسول خدا (ص) را از خانه اش بیرون کشیدند و پرده حجاب او را که خدای متعال بر او پوشانده بود دریدند؟! آن دو به انصاف رفتار نکردند و بر خدا و رسولش ستم روا داشتند.

سه خصلت است که بازگشت آن دامن گیر خود مردم است: نخست آنکه خدای متعال فرمود: ای مردم! بدانید که سرکشی و ظلم شما تنها به زیان خود شماست. [۱].

دوم: پیمان شکن تنها علیه خود پیمان می شکند. [۲].

سوم: مکر و نیرنگ بدکار جز اهل آن را فرو نمی گیرد و به نیکان ضرر نمی رساند. [۳].

اینک این طلحه و زبیراند که در برابر من هم سرکشی کردند و هم بیعت شکستند و هم به نیرنگ با من دست زدند و سرانجام کار آنها همان شد که خدای متعال فرموده است.

قال علی (ع):... فکان اول من بايعنى طلحه و الزبير فقالا نبايعك على انا شر كاوك فى الامر، فقلت: لا ولکنکما شرکائی فى القوه و عونای فى الهجز فبايعانى على هذا الامر و لو ابيالم اكرههما كما اكره غيرهما و كان طلحه يرجوا اليمن و الزبير يرجوا العراق فلما علما انى غير موليها استاذناني للعمرة يريدان الغدر فاتبعنا عائشه و استخفاها مع كل شى فى نفسها على....

فمنيت باطوع الناس فى الناس: عائشه بنت ابي بكر و باشجع الناس الزبير و باخضم الناس طلحه و اعانهم على يعلى بن منبه باصواع الدنانير و الله ائن استقام امرى لاجعلن ما له فبئنا للمسلمين

.... و قادهما عبیدالله بن عامر الی البصره و ضمن لهما اموال و الرجال فینا هما یقود آنها اذا هی تقودهما! فاتخذها فئه یقاتلان دونها، فای خطیئه اعظم مما اتیا؟! اخراجهما زوجه رسول الله (ص) من بیتها فکشفها عنها حجابا ستره الله علیه و صانا حلالهما فی بیوتهما و لانصفا الله و لا رسوله من انفسهما. ثلاث خصال مرجعها على الناس. قال الله تعالی:.... فقد بغيا على و نکتا بیعتی و مکرانی.... [۴].

پی نوشت ها:

[۱] (یا ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم) سوره یونس (۱۰:۱۰).

[۲] (فمن نکث فانما ینکث علی نفسه). سوره فتح (۱۰:۴۸).

[۳] (و لا یحقی المکر السیی الا باهله). سوره فاطر (۴۱:۳۵).

[۴] کشف المحجّه، ص ۱۸۲.

طعمه شیر

شیری را در گودالی دستگیر کرده بودند، مردم برای تماشای شیر ازدحام نمودند، یک نفر در نزدیکی گودال ایستاده بود، ناگهان قدمش لغزید و دست به دیگری زد و دومی به سومی و سومی به چهارمی و همه در گودال افتاده طعمه شیر شدند. این ماجرا در یمن اتفاق افتاد، امیرالمومنین علیه‌السلام نیز آنجا تشریف داشت، خبر به آن حضرت رسید، پس درباره آنان چنین قضاوت نمود، که اولی طعمه شیر بوده و به علاوه باید یک سوم دیه به دومی بپردازد، و دومی نیز دو سوم دیه به سومی و سومی دیه کاملی به چهارمی باید بپردازد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله از این قضاوت خبردار گردیده فرمود: اباالحسن به حکم خدا داوری نموده است. [۱]. مؤلف:

علت این تفصیل این است که نفر اول خودش افتاده، به علاوه افراد دیگری را با خود انداخته، از این جهت دیه‌ای طلب ندارد؛ زیرا مرگش مستند به خودش بوده است. و سبب مرگ نفر دوم ممکن است یکی از سه چیز باشد، کشیدن نفر اول و یا افتادن نفر سوم و یا چهارم بر روی او که خودش عامل آن بوده است بنابراین، احتمال استناد قتلش به نفر اول ۳۳۰ است و امام علیه‌السلام هم ۳۳۰ دیه‌اش را به عهده نفر اول قرار داده است، و اما نفر سوم ممکن است علت مرگش کشیدن و افتادن نفر چهارم بر روی او باشد که خودش عامل آن بوده و یا افتادن نفر اول و یا دوم بر روی او که عاملش نفر دوم بوده است و امام علیه‌السلام نیز دو سوم دیه او را بر عهده نفر دوم گذاشته است. و اما نفر چهارم تمام علت مرگش مستند به نفر سوم بوده، بنابراین، تمام دیه‌اش بر عهده نفر سوم می‌باشد چنانچه امام علیه‌السلام حکم نموده است.

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، قضایایه علیه السلام فی حال حیاة النبی صلی الله علیه و آله ص ۱۰۵. فروع کافی، ج ۷، ص ۲۸۶. حدیث ۲. تهذیب کتاب الدیات، باب الاشتراک فی الجنایات، حدیث ۲.

طلاق قبل از مباشرت

مردی با زنی ازدواج نمود و مهر زن را خدمتکاری قرار داد، و پس از مدتی خواست زن را طلاق گوید بدون این که با او همبستر شده باشد.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: آن زن نصف قیمت خدمتکار را به بهای روزی که به وی تسلیم شده طلبکار است. و نیز درباره مردی که کنیز خود را آزاد کرده و آزادیش را مهریه ازدواجش قرار داده و قبل از مباشرت می‌خواست او را طلاق دهد، فرمود: آن کنیز نصفش آزاد است، و با دستمزد خود نصف دیگر قیمتش را به مرد می‌پردازد و تمامش آزاد می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۰۸. حدیث ۱۳.

طب و بهداشت

- ۱- حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: به خوردن ماهی مداومت مکنید؛ زیرا بدن را آب و لاغر می‌کند. [۱].
 - ۲- خوردن گردو در گرمای شدید حرارت داخلی را تهییج، و در بدن ایجاد دمل می‌نماید، و خوردن آن در زمستان کلیه‌ها را گرم و برودت را دفع می‌کند. [۲].
 - ۳- هر گاه مسلمان ضعیف شود گوشت و شیر بخورد. [۳].
 - ۴- با خوردن بنفشه حرارت تب را بشکنید. [۴].
 - ۵- نخوردن شام موجب ضعف و خرابی بدن می‌شود. [۵].
 - ۶- شیر گاو دواست، و نیز فرمود: پیه‌های گاو درد آور و روغن و شیرش شفابخش است. [۶].
 - ۷- کسی که در اول صبح ۲۱ دانه کشمش بخورد مریض نمی‌شود. [۷].
 - ۸- سیب بخورید که معده را دباغی می‌کند. [۸].
 - ۹- خوردن گلابی قلب ناتوان را قوی و معده را پاکیزه می‌کند. [۹].
 - ۱۰- ستر برای معده کرک می‌شود مانند کرکهای حوله. [۱۰].
 - ۱۱- در گرمابه بر پشت ن خوابید که آن پیه کلیه‌ها را آب می‌کند، و پاهای خود را با سفال نسایید که رگ جذام را تحریک می‌نماید. [۱۱].
 - ۱۲- قبل از خوردن غذا نمک بخورید، اگر مردم خواص نمک را می‌دانستند آن را بر تریاق مجرب مقدم می‌داشتند. [۱۲].
 - ۱۳- طول دادن نشستن به هنگام تخیل بواسیر می‌آورد. [۱۳].
 - ۱۴- غده‌ها را از گوشت بیرون بیاورید که خوردن آنها رگ جذام را تحریک می‌کند. [۱۴].
 - ۱۵- در برابر خورشید قرار نگیرید که رنگ بدن را متغیر، لباس را پوسیده و بیماری پنهان را آشکار می‌سازد. [۱۵].
 - ۱۶- خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع شکم را بزرگ و الیه‌ها را سست می‌کند. [۱۶].
- و نیز امام صادق علیه‌السلام به پیرمردی که به علت افتادن دندانهای پیشینش قادر بر ادای حروف بطور صحیح نبود فرمود: بر تو باد به خوردن ترید که آن سازگار است و پرهیز از خوردن چربی که با پیری نمی‌سازد. [۱۷].
- و روایت شده که آن حضرت علیه‌السلام درباره اهمیت علم طب فرموده: (العلم علمان علم الادیان و علم الابدان)؛ [۱۸].
- دانش بر دو گونه است: دانش دین و دانش بدن.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الاطعمه، باب السمک، حدیث ۵.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۴۰، حدیث ۱.

[۳] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۶، حدیث ۲.

[۴] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۲۲، حدیث ۱۱.

[۵] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۷، حدیث ۸.

[۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۳۷، حدیث ۱.

[۷] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۱، حدیث ۱.

[۸] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۷، حدیث ۱۱.

[۹] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۵۷، حدیث ۱.

- [۱۰] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۷۵، حدیث ۱.
- [۱۱] فروع کافی، کتاب الزی، باب الحمام، حدیث ۱۹.
- [۱۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۲۶، حدیث ۴.
- [۱۳] خصال باب الواحد، حدیث ۶۵.
- [۱۴] فروع کافی، ج ۶، ص ۲۵۴، حدیث ۵.
- [۱۵] خصال، باب الثلاثه، حدیث ۴۴.
- [۱۶] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۷، حدیث ۸.
- [۱۷] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۳۵، حدیث ۵.
- [۱۸] این تعبیر از رسول خدا (ص) نقل شده، و آنچه از امیرالمومنین (ع) در این باره آمده چنین است: قال امیرالمومنین (ع) العلوم اربعة: الفقه للادیان، و الطب للابدان و النحو للسان و النجوم لمعرفة الازمان (بحار، ج ۱، ص ۲۱۸).

طارق بن شهاب احمسی

شیخ طوسی و برقی وی را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام و کنیه اش را «ابو حیه کوفی» دانسته است. [۱]. مورخان نوشته‌اند: طارق کنیه اش «ابو عبدالله» و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و از آن حضرت و نیز خلفای اربعه و دیگران حدیث نقل کرده است و در جنگ‌های زمان ابوبکر و عمر شرکت جسته است. و در بین سال ۸۲ تا ۸۴ هجری از دنیا رفته است. [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۱؛ رجال برقی، ص ۶.
- [۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۸ سیر اعلام النبلاء، ج ۵، ص ۱۲؛ تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۹۴.

طرماع بن عدی

طرماع فرزند «عدی بن حاتم» همچون پدرش، از یاران با وفای امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. طرماع جسمی نیرومند و قامتی بلند و آراسته داشت، او علاوه بر آراستگی ظاهری، ناطقی خوش بیان و سخن‌گویی توانمند بود، اما مهم‌تر از همه صفات ظاهریش می‌توان به صراحت لهجه او اشاره نمود. طرماع از سفرای آن حضرت به سوی معاویه بود. [۱]. متأسفانه اکثر مورخان و سیره‌نویسان درباره طرماع چیزی ننوشته‌اند و بعضی از آنان تنها به یکی دو مورد درباره او اشاره کرده و ما نیز تنها به ذکر همین دو مورد می‌پردازیم.

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۳.

طفیل بن حارث بن عبدالمطلب

شیخ طوسی وی را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از مجاهدین بدر و نیز از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده است. [۱].

ابن سعد نقل می‌کند که: طفیل از مجاهدین صدر اسلام بود که در غزوه بدر و احد و دیگر غزوه‌های صدر اسلام شرکت کرد، و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین او و «منذر بن محمد بن عقبه» یا بین او و «سفیان بن نسر (قیس) بن حارث» عقد برادری بست. [۲].

شیخ مفید نیز طفیل را از اصحاب بدر و از مهاجرانی می‌داند که با امیرمؤمنان علیه السلام در اول خلافت حضرت بیعت کرده که تا پای جان از ولایت آن حضرت دفاع نماید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۲.

[۲] ر. ک: طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۲؛ الاصابه، ج ۳، ص ۵۱۵؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۵۲.

[۳] الجمل، ص ۱۰۳.

(جدید ۱۶)

(جدید ۱۷)

(جدید ۱۸)

(جدید ۱۹)

(جدید ۲۰)

ظ

ظلم پایدار نیست

هنگامیکه دشمن با توسل به ظلم و تجاوز گیر پیروز می‌شود، مایوس مشو، چه تاریخ نشان داده است که راه ستمگری به پرتگاه سقوط منتهی می‌شود. اما این کار به خودی خود صورت نمی‌گیرد، بلکه به تلاش هواداران عدالت بستگی دارد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

ما ظفر من ظفر الاثم به، و الغالب بالشر مغلوب.

«پیروز نمی‌شود کسی که گناه بر او چیره شده است، و هر آن که از راه شرارت غلبه کند به حقیقت مغلوب است.» [۱].

اما آن روز که مظلوم بر ظالم پیروز می‌شود چگونه است؟ امام علی (ع) می‌فرماید:

يوم العدل على الظالم، اشد من يوم الجور على المظلوم.

«روز عدالت بر ستمگر سنگین تر است از روز جور بر ستمدیده.» [۲].

این پرسش مطرح می‌شود: ستمگر کیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟

پاسخ امام چنین است:

«ستمگر را سه نشانه است: به بالا دست خود نافرمان است، و به زیر دست خود جور رسان، و با ستمکاران همدست است.» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۱۹.

[۲] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۳۴.

[۳] همان، حکمت شماره‌ی ۳۴۲.

ظهور بی دینی شصت و نه نفر با دو کرامت

حضرت ابو جعفر امام محمد، باقرالعلوم صلوات الله علیه حکایت فرماید:

روزی امام علی بن ابی طالب علیه السلام در بین جمعی از اصحاب حضور داشت، یکی از افراد اظهار نمود: یا امیرالمؤمنین! اگر ممکن باشد کرامتی برای ما ظاهر گردان تا بیشتر نسبت به تو ایمان پیدا کنیم؟

امام علی علیه السلام فرمود: چنانچه جریانی عجیب را ظاهر نمایم و شما شاهد آن باشید کافر خواهید شد؛ و از ایمان خود برمی گردید و مرا متهم به سحر و جادو می کنید.

گفتند: ما عقیده و ایمان راسخ داریم که همه چیز، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث برده ای و هر کاری را که بخواهی، می توانی انجام دهی.

حضرت فرمود: احادیث و علوم سنگین و مشکل ما اهل بیت ولایت را، هر فردی نمی تواند تحمّل کند بلکه افرادی باور می کنند که از هر جهت روح ایمان آن ها قوی و مستحکم باشد.

سپس اظهار نمود: چنانچه مایل باشید که کرامتی را مشاهده کنید، هر وقت نماز عشاء را خواندیم همراه من حرکت نمایید.

چون نماز عشاء را خواندند، حضرت امیر علیه السلام به همراه هفتاد نفر که هر یک فکر می کرد نسبت به دیگری بهتر و برتر هست حرکت نمود تا به بیابان کوفه رسیدند.

در این لحظه امام علی علیه السلام به آن ها فرمود: به آنچه می خواهید نمی رسید مگر آن که از شما عهد و میثاق بگیرم که هر آنچه مشاهده کنید، شک و تردیدی در خود راه ندهید و ایمانتان را از دست ندهید و مرا متهم به امور ناشایسته نگردانید.

ضمناً، آنچه من انجام می دهم و به شما ارائه می نمایم، همه علوم غیبی است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله به ارث گرفته ام و آن حضرت مرا تعلیم فرموده است.

پس از آن که حضرت از یکایک آن ها عهد و میثاق گرفت، دستور داد تا روی خود را بر گردانند؛ و چون پشت خود را به حضرت کردند، حضرت دعائی را خواند.

هنگامی که دعایش پایان یافت، فرمود: اکنون روی خود را برگردانید و نگاه کنید.

همین که چرخیدند و روی خود را به حضرت علی علیه السلام برگردانیدند، چشمشان افتاد به باغ های سبز و خرمی که نهرهای آب در آن ها جاری بود؛ و ساختمان های با شکوهی در درون آن ها جلب توجهشان کرد.

پس چون به سمتی دیگر نگاه کردند، شعله های وحشتناک آتش را دیدند، با دیدن چنین صحنه ای که بهشت و جهنم در آذنان و افکارشان یاد آور شد، همگی یک صدا گفتند: این سحر و جادوی عظیمی است؛ و ایمان خود را از دست دادند و کافر شدند، مگر دو نفر که همراه حضرت باقی ماندند و با یکدیگر به شهر کوفه مراجعت نمودند.

در بین راه، حضرت به آن دو نفر فرمود: حجت بر آن گروه به اتمام رسید و فردای قیامت، آنان مؤاخذه و عقاب خواهند شد.

سپس در ادامه فرمایشاتش افزود: قسم به خدای سبحان! که من ساحر نیستم، این ها علوم الهی است که از رسول الله صلی الله علیه و آله آموخته ام.

و چون خواستند وارد مسجد کوفه شوند، حضرت دعائی را تلاوت نمود، وقتی داخل شدند، دیدند ریگ های حیات مسجد در و یاقوت گشته است.

آن گاه حضرت به آن ها فرمود: چه می بینید؟

گفتند: در و یاقوت!

فرمود: راست گفتید، در همین لحظه یکی دیگر از آن دو نفر از ایمان خود دست برداشت و کافر شد و نفر آخر ثابت و استوار ماند.

امام علی علیه السلام به او فرمود: مواظب باش که اگر چیزی از آن ها را برداری پشیمان می گردی؛ و اگر هم بر نداری باز پشیمان می شوی.

به هر حال او یکی از آن جواهرات را، به از چشم حضرت برداشت و در جیب خود نهاد، فردای آن روز، نگاهی به آن کرد، دید درّی گرانبها و نایاب است.

هنگامی که خدمت امام علی علیه السلام آمد اظهار داشت: من یکی از آن درّها را برداشته ام، حضرت فرمود: چرا چنین کردی؟

گفت: خواستم بدانم که آیا واقعا این جواهرات حقیقت دارد یا باطل و واهی است.

حضرت فرمود: اگر آن را بر گردانی و سر جایش بگذاری خداوند رحمان عوض آن را در بهشت به تو عطا می کند؛ و گرنه وارد آتش جهنّم خواهی شد.

امام باقر علیه السلام در ادامه فرمود: چون آن شخص، درّ را سر جایش نهاد؛ تبدیل به ریگ شد.

و بعضی گفته اند: که آن شخص میثم تمار بود؛ و برخی دیگر او را عمرو بن حنظل گفته اند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مختصر بصائر الدرجات: ص ۱۱۸ و ۱۱۹، هدیة الکبری: ص ۱۲۹، س ۳.

ظیان بن عماره تمیمی

شیخ طوسی وی را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده است. [۱].

ابن اثیر می گوید: بخاری او را از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار آورده است و می گوید: وی از علی علیه السلام نیز حدیث روایت کرده است [۲].

او در اولین برخورد مقدمه سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام با قوای شامی به سرکردگی «ابی اعور سلمی» حضور داشت و «عبدالله بن منذر تنوخی» از سرداران سپاه شام رابه قتل رساند [۳] هنگامی که سپاهیان شام فرات را بر اهل عراق بستند، وی برای باز پس گیری این نهر از خود رشادت و شجاعت قابل تحسینی نشان داد و اشعاری نیز در این زمینه سرود. [۴].

طبری می گوید: هنگامی که معاویه «عبدالله حصرمی» را برای اشاعه فتنه روانه بصره کرده، امام علی علیه السلام گروهی را که ظیان جزو آنها بود برای مقابله فرستاد و آنها را به هلاکت رساندند. [۵].

ظیان در واقعه قیام مختار از فرماندهان او بود و سر عمر سعد را برای محمد حنفیه ارسال کرد. [۶].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۴۶، ش ۲.
 [۲] اسدالغابه، ج ۳، ص ۷۰.
 [۳] وقعه صفین، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۲۷.
 [۴] وقعه صفین، ص ۱۷۲؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۶۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۳۲۷.
 [۵] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۱۲.
 [۶] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۶۲.

ع

عفو سارق و تربیت

شخصی که خود اعتراف به دزدی کرده بود.
 امام علی علیه السلام او را به خاطر حفظ سوره بقره عفو کرد و فرمود:
 دست تو را در قبال سوره بقره به تو بخشیدم، که در تربیت آن شخص، و تشویق برای حفظ قرآن، و توبه و بازنگری تأثیر بسزائی داشت. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] استبصار ج ۴ ص ۲۵۲ شیخ طوسی - و - وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۸۸ - و - اصول کافی ج ۷ ص ۲۶۰.

علم سودمند

پس از جنگ جمل، و پیروزی امام علی علیه السلام و فرار باقیمانده شورشیان بصره، امام علی علیه السلام در میان کشتگان حرکت می کرد، که جنازه (کعب بن سور) قاضی بصره را دید.
 او مرد عالمی بود اما فریب شورشیان را خورد و در جنگ بر ضد امام علی علیه السلام شرکت کرد.
 امام علی علیه السلام فرمود:
 جنازه او را بنشانید،
 دو نفر جنازه او را نشانند.
 حضرت خطاب به جنازه قاضی بصره فرمود:
 «علم داشتی اما نفعی به تو نبخشید» [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱ شرح خطبه ۱۳.

عبادت در کودکی

در آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در آن روزهایی که مسلمانی وجود نداشت، همه مردم می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، خدیجه علیها السلام و کودکی به نام علی علیه السلام وارد خانه خدا می‌شوند، و نماز می‌گزارند.

امام علی علیه السلام خود فرمود:

وَلَقَدْ صَلَّيْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ النَّاسِ بِسَبْعِ سِنِينَ وَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَلَّى مَعَهُ

(و همانا من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش از همه انسان‌ها نماز خواندم، در حالی که ۷ ساله بودم، من اول کسی هستم که با پیامبر نماز گزاردم.) [۱].

و رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم هم فرمود:

يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوْلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

(ای علی، تو اول فرد از این امت اسلام هستی، که به خدا و پیامبرش ایمان آوردی.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الغدير ج ۳ ص ۲۲۲.

[۲] بحار الانوار ج ۱۹ ص ۶۷.

عبادت بی همانند

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

پدرم حضرت سجاد علیه السلام شب و روز در نماز و عبادت و گریه و مناجات بود تا آنجا که صورتش از شب زنده داری زرد، و چشم‌هایش از شدت گریه سرخ شد، و بر پیشانی حضرت از سجده‌های طولانی پینه بسته بود، و پاهای پدرم را دیدم که ورم کرده است، نتوانستم تحمل کنم، دلم سوخت و گریه کردم.

پدرم صدای گریه مرا شنید و فرمود:

«پسرم یکی از جزوه‌های عبادت علی بن ابیطالب علیه السلام را بیاور.»

وقتی آن کتاب را آوردم، مقداری از آن را خواند و فرمود:

مَنْ يَقْوَى عَلَى عِبَادَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

(چه کسی قدرت دارد که مانند علی علیه السلام عبادت کند؟) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار قدیم ج ۱۱ ص ۲۳.

عدم رعایت مسائل اطلاعاتی و شکست

در سال هشتم هجری نبرد «ذات السلاسل» اتفاق افتاد که یکی دیگر از ویژگی‌های رهبری امام علی علیه السلام در رعایت مسائل اطلاعاتی در نبرد است.

ماجرا از این جا آغاز شد که:

طبق نقل شیخ مفید، مرد عربی نزد پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم آمد و عرض کرد: آمده‌ام تا تو را نصیحتی کنم.

حضرت پرسید: نصیحت چیست؟

عرض کرد: گروهی از اعراب در وادی «رَمَل» اجتماع کرده و می‌خواهند به شما در مدینه شیبخون بزنند، سپس خصوصیات آنها را برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم بیان داشت.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دستور داد که مردم را به مسجد دعوت کنند، پس از اجتماع مردم، آنگاه به منبر رفت و آنچه را مرد عرب گزارش داده بود به اطلاع رساند و فرمود:

چه کسی از شما آمادگی دارد تا برای دفع شرّ این گروه حرکت کند؟

جماعتی از اهل صُفّه [۱] برخاستند و گفتند:

ما به جنگ ایشان می‌رویم، فرماندهی برای ما تعیین فرما تا تحت فرماندهی او حرکت کنیم.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم از روی قرعه، هشتاد نفرشان را انتخاب کرد و سپس خلیفه اول را به فرماندهی آنها برگزید.

خلیفه اول حرکت کرد و نزدیک اعراب مزبور که در وسط درّه‌ای جای داشتند و اطراف آنها را سنگ و درخت زیادی احاطه کرده بود، رسید.

چون به قصد حمله به آنها از درّه سرازیر شدند، اعراب مزبور از اطراف درّه به آنها حمله کردند و چند تن از مسلمانان را به قتل رسانده، خلیفه اول را فراری دادند.

خلیفه اول و همراهانش به مدینه بازگشتند،

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بار دیگر خلیفه دوم را بدان سو فرستاد.

اعراب شورشی این مرتبه در پشت درخت‌ها و سنگ‌ها کمین کرده بودند و چون خلیفه دوم با لشکریان از درّه سرازیر شدند، ناگهان از کمینگاه‌ها بیرون آمده او را نیز فراری دادند، با ورود خلیفه دوم و همراهان به مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم سخت ناراحت شد.

عمر و عاص گفت:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا به این جنگ بفرست، زیرا جنگ خدعه و نیرنگ است، شاید من بتوانم با خدعه و نیرنگ آنها را سرکوب کنم.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم او را با جمعی فرستاد،

اما عمرو عاص نیز در برابر حمله آنها نتوانست مقاومت کند و با از دست دادن چند تن از سربازان اسلام فرار کرد.

علّت اساسی شکست آن سه نفر عدم رعایت مسائل اطلاعاتی در نبرد بود، زیرا بگونه‌ای حرکت می‌کردند که همه می‌فهمیدند و دشمن نیز با جاسوس‌هایی که داشت از حرکت سپاه اسلام با خبر گشته، در کمین‌گاه‌ها، استقرار یافته، ضربات کاری بر سپاه اسلام وارد می‌کردند،

آن سه نفر از «اصل غافلگیری» و «حفظ مسائل اطلاعاتی» غفلت داشتند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که اوضاع را چنان دید، چند روزی صبر کرد، سپس علی علیه السلام را طلبد و پرچم جنگ را برای او بست و در حقّ او دعا کرده او را به سوی دشمن فرستاد و خلیفه اول و خلیفه دوم و عمرو بن عاص را نیز همراه او روانه ساخت تا روش‌های رزمی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از نزدیک بنگرند.

پی نوشت ها:

[۱] اصحاب صفه افرادی بودند که از مکه به مدینه مهاجرت کرده بودند و چون خانه و مسکنی نداشتند، رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنها را در مسجد جای داده بود و از در آمد عمومی بیت المال جیره‌ای برای آنها مقرر داشته که روزانه به آنها داده می‌شد و بر اساس برخی از روایات، شماره آنها به چهارصد نفر می‌رسید.

عامل فکری، تبلیغی

اگر دشمن بر اساس شایعات، تبلیغات مسموم، دروغ پردازی‌ها، غیرواقعی نشان دادن روش‌های حکومت حق، مردم را، مدیران و سربازان را به فرار سوق می‌دهد، باید رهبری امت و مسئولین تبلیغاتی، با تبلیغات حساب شده، تلاش تبلیغاتی دشمن را خنثی کند. به مصقله گفته بودند که:

علی علیه السلام سختگیر است، از حق نمی‌گذرد، تو را ادب می‌کند، تا غرامت‌ها را نپردازی، مورد محبت علی علیه السلام قرار نمی‌گیری،

و با انواع وسوسه‌ها کوشیدند، مصقله را به فرار تشویق نمایند که فرار کرد.

امام علی علیه السلام برای خنثی کردن روش‌های انحرافی دشمن، در یک سخنرانی رسمی، عمل جوانمردانه «مصقله» را ستود، که دیگران بدانند زحمت و تلاش و اقدامات اساسی مدیران جامعه اسلامی هرگز فراموش نمی‌شود.

که امام فرمود:

«فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ»

سپس به زشتی فرار کردن از حق و مسئولیت‌های الهی پرداخت که فرمود:

مثل برده‌ها گریخت؟

چرا باید انسان آزاد چون بردگان بگریزد؟

و فرمود:

«هنوز ستایشگران برابر عمل جوانمردانه‌اش به مدّاحی او نپرداخته بودند که آنها را ساکت کرد و هنوز ستایش ستایشگران به پایان نرسیده بود، که آنها را به زحمت انداخت.»

یعنی تازه می‌خواستیم او را تشویق کنیم، ارتقاء درجه بدهیم که با فرارش همه چیز را خراب کرد

و آنگاه روزنه‌های امید را باز و پرنور می‌گشاید که:

وَلَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ

(اگر مردانه در پُست خود می‌ایستاد از او به مقدار توانش می‌پذیرفتیم.)

وَأَنْتُمْ نَظَرْنَا بِمَالِهِ وَوُفُورَهُ

(و تا هنگام قدرت و توانائی صبر می‌کردیم.) [۱].

با این سخنرانی، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به دیگر مدیران امیدواری داد که اگر در محورهای عملیاتی و مدیریت سیاسی و نظامی اقدام درستی انجام دادند، منتظر پاداش باشند.

و اگر نتوانستند یا کوتاهی کرده مشکلی به وجود آمد، جوانمردانه مشکلات را با رهبری در میان بگذارند، که با موازین حق و رحمت اسلامی برخورد خواهد شد.

پس دیگر بهانه‌ای برای فرار باقی نمی‌ماند.

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

عامل خویشاوندی

اگر دشمن از طریق روابط خانوادگی و پیوندهای خویشاوندی، می‌خواهد سربازی را یا مدیری را بفریبد، باید با توضیحات و تبلیغات حساب شده، راه این توطئه را نیز بست، که پیوندهای فامیلی و خانوادگی خللی در ایمان و عقیده انسان ایجاد نکند. وقتی معاویه به زیاد بن ابیه نامه وسوسه آمیزی می‌نویسد تا با ادعای دروغین ابوسفیان، او را بفریبد، [۱]. زیرا در آستانه جنگ صفین معاویه می‌خواهد به بهانه، برادری و فامیلی، زیاد را به فرار تشویق کند، و چون زیاد هم از نظر روانی سرخورده بود که چرا پدر قانونی ندارد، وسوسه‌های معاویه سرانجام در او کارگر شد و به شام گریخت که امام علی علیه السلام در نامه‌ای جداگانه هشدارهای لازم را به او داد. پس عامل خویشاوندی یا ادعای دروغین خویشاوندی را باید با توضیحات لازم، و هشدارهای به مورد از مقدمه فرار کنار زد، یا با تقویت روح ایمان و هدفداری در جهاد با آن مقابله نمود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با نوشتن نامه‌ای به زیاد، به دروغین بودن ادعای ابوسفیان می‌پردازد که:
 وَقَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مَعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَيْكَ يَسْتَرْزِلُ لُبَّكَ، وَيَسْتَفِلُّ عَرْبِكَ، فَاحْذَرُهُ، فَإِنَّمَا هُوَ الشَّيْطَانُ:
 يَا بَنِي الْمَرْءِ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، وَعَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، لِيَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ، وَيَسْتَلْبِ عِرَّتَهُ.
 وَقَدْ كَانَ مِنْ أَبِي سُفْيَانَ فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهُ مِنْ حَدِيثِ النَّفْسِ، وَنَزَعَهُ مِنْ نَزَعَاتِ الشَّيْطَانِ:
 لَا يَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ، وَلَا يَسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ، وَالْمَتَعَلِّقُ بِهَا كَالْوَاغِلِ الْمُدْفَعِ، وَالنَّوْطِ الْمُدْبَدِّبِ.

پی نوشت ها:

[۱] زیرا پس از تولد زیاد، چهره‌شناسان جاهلی نتوانستند میان مدعیان پدری زیاد اصلاح کنند که او را زیاد بن ابیه «زیاد پسر پدرش» نامیدند و او از اینکه پدر قانونی و رسمی نداشت رنج می‌برد، تا آنکه در زمان خلیفه دوم، ابوسفیان پدر معاویه ادعا کرد که زیاد فرزند اوست، زیرا با مادرش روابط زناشویی داشته است.

عامل سیاسی

برخی با فریب خوردن می‌گیرند (عامل فرهنگی)،
 و بعضی، عامل خویشاوندی آنها را می‌لغزاند،
 و گروهی مشکل سیاسی دارند،
 می‌خواهند به قدرت و مال و امکانات دنیا برسند،
 رفاه طلب و دین فروشند،
 هر جا که لقمه چربی باشد حاضر می‌شوند،

در پیکار و مبارزه هدف و آرمان مقدسی ندارند،

معامله کردند، تجارت کننده‌اند، با سران قدرت‌ها، با شاهان و سلاطین، وارد معامله می‌شوند،

هرکس آنها را تأمین کرد، به آن روی می‌آورند، و دیگر وجدان و عاطفه و وطن دوستی و ایمان و تعهد در آنان راه ندارد.

این عده را باید با تبلیغات حساب شده افشا کرد، و زشتی فرار را تبلیغ نمود، تا انسان آزاده‌ای به خودفروشی و بردگی روی نیابد.

که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به مصقله فرمود:

قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَهُ فَرَّارِ الْعَبِيدِ [۱].

«خدا زشت گرداند روی مصقله را که چون بردگان گریخت»

امام علی علیه السلام نسبت به فرار عمر و عاص فرمود:

وَلَمْ يَبَايِعْ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ عَلَى الْبَيْعَةِ تَمَنَّا، فَلَا ظَفِيفٌ يَدُ الْبَايِعِ [۲].

(عمر و عاص با معاویه بیعت نکرد مگر آنکه شرط نمود تا عوض بیعت بهائی دریافت کند، هرگز دست بیعت کننده به پیروزی

نرسد)

و آنگاه که جمعی از مردم مدینه به شام گریختند، فرار آنها را به زشتی یاد کرد، که فرار از حق به باطل، و از نور به تاریکی‌ها بود؛

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالًا مِمَّنْ قَبْلَكَ يَتَسَاءَلُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ، فَلَا تَأْسَفْ عَلَيَّ مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَيْدِهِمْ، وَيَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مِدَدِهِمْ،

فَكَفَى لَهُمْ غِيًّا، وَلَكَ مِنْهُمْ شَافِيًّا، فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَالْحَقِّ، وَإِيضًا عَنْهُمْ إِلَى الْعَمَى وَالْجَهْلِ

وَإِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا، وَمُهْطِعُونَ إِلَيْهَا، وَقَدْ عَرَفُوا الْعَيْدَ وَرَأَوْهُ، وَسَمِعُوهُ وَوَعَوْهُ، وَعَلِمُوا أَنَّ النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ،

فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرِ

فَبَعِيداً لَهُمْ وَسَيِّحاً!! إِنَّهُمْ - وَاللَّهِ - لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرِ، وَلَمْ يَلْحَقُوا بِعَيْدِ، وَإِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَدُلَّ اللَّهُ لَنَا صِيْعَبُهُ، وَيَسِيْرَهُ لَنَا

حَزْنُهُ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ. [۳].

(پس از حمد و ستایش خدا! به من خبر رسیده که افرادی از قلمرو تو مخفیانه به «معاویه» پیوسته‌اند بر این تعداد که از دست داده‌ای

و از کمک آنان بی‌بهره مانده‌ای افسوس مخور برای آنها همین گمراهی بس که از هدایت حق به سوی کوردلی و جهل شتافته‌اند و

این برای تو مایه آرامش خاطر است.

آنها دنیاپرستانی هستند که با سرعت بآن روی آورده‌اند در حالی که عدالت را به خوبی شناخته و دیده و گزارش آنرا شنیده‌اند و

بخاطر سپرده‌اند که همه مردم در نزد ما و در آئین حکومت ما حقوق برابر دارند آنها از این برابری به سوی خود خواهی و تبعیض و

منفعت طلبی گریخته‌اند.

دور باشند از رحمت خدا!

به خدا سوگند! آنها از ستم نگریخته‌اند و بعدل روی نیآورده‌اند.

و ما امیدواریم که در این راه خداوند مشکلات را بر ما آسان سازد. و سختی‌ها را هموار! انشاءالله. والسلام)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۵:۲۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] نامه ۷۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

نقش عدس در قلب

نقش عدس در اشک

امام صادق علیه السلام از پدرش و او از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَكَلُ الْعَدَسِ يَرِقُّ الْقَلْبَ، وَيَسْرَعُ الدَّمْعَةَ. [۱].

«خوردن عدس قلب را مهربان می‌کند و اشک‌ها را فراوان جاری می‌سازد.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ج ۶ ص ۳۴۳ ح ۱. و وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۱۲۷ باب ۶۸ ح ۱.

عناَب

۱- امام علی علیه السلام فرمود:

الْعَنَابُ يَذْهَبُ بِالْحُمَى. [۱].

«عناَب تب و حرارت بدن را می‌زداید.»

۲- ابن ابی الخضیب گفت:

چشم من سفید شد و جایی را نمی‌دیدم که در خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیارت کردم.

گفتم:

ای آقای من، چشمم بیمار است، مشاهده می‌کنی؟

حضرت فرمود:

خُذِ الْعَنَابَ، فَدَقَّهُ فَاسْتَجِلِّ بِهِ [۲].

«عناَب را کوبیده و بر چشم خود بکش.»

من هم عناَب را کوبیدم و چونان سیرمه بر چشم کشیدم، تاریکی از چشم من رخت بر بست و بینائی خود را باز یافتم، و هم اکنون

چشمان من سالم است.

پی نوشت ها:

[۱] طب الأئمة ص ۵۰ و مکارم الأخلاق ص ۳۸۰ باب العناَب ح ۱.

[۲] مکارم الأخلاق ص ۳۸۱-۳۹۰، باب العناَب، ح ۲.

عسل

عسل درمان دردها

عسل و درمان بلغم

عسل و درمان درد شکم

عسل و شادی دل

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لَعَقُ الْعَسَلِ لِلشِّفَاءِ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: «يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» [۱] وَهُوَ مَعَ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ، وَ مَضْغُ اللَّبَانِ [۲] يُذِيبُ الْبَلْغَمَ. [۳].

«خوردن عسل درمان هر بیماری است که خدای عزیز و بزرگ فرمود: (خارج می‌شود از شکم زنبورها نوشیدنی رنگارنگی که در آن شفای انسان‌هاست)

و عَسَلٌ بِاِقْرَائِ الْقُرْآنِ وَ جَوِيدِن كُنْدُرِ بَلْغَمِ رَا اَز بَيْنِ مِی بَرَد.»

۲- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

الْعَسَلُ فِيهِ شِفَاءٌ. [۴].

«در عسل شفای دردهاست.»

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَمْ يَسْتَشْفِ مَرِيضٌ بِمِثْلِ شَرْبَةِ عَسَلٍ. [۵].

«بیماری به غیر از عسل با چیز دیگر درمان نمی‌شود.»

۴- از کتاب عیاشی نقل شد که:

إِنَّ رَجُلًا قَالَ لَهُ: إِنِّي مُوجِعٌ بَطْنِي،

فَقَالَ: أَلَيْكَ زَوْجَةٌ؟

قَالَ: نَعَمْ،

قَالَ: إِسْتَوْهَبْ مِنْهَا شَيْئًا مِنْ مَالِهَا طَيِّبَةً بِهِنَّ نَفْسَهَا، ثُمَّ اشْتَرِ بِهِنَّ عَسَلًا، ثُمَّ اشْكَبْ عَلَيْهِ مِنْ مَاءِ السَّمَاءِ، ثُمَّ اشْرَبْهُ، فَإِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ:

«وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا»، [۶].

وَقَالَ: «يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» [۷].

وَقَالَ: «فَإِنْ طَبِنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا» [۸].

وَ إِذَا اجْتَمَعَتِ الْبَرَكَهُ وَالشِّفَاءُ وَالْهَنِيءُ الْمَرِيءُ شَفِيَتْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى،

قَالَ: فَفَعَلَ فَشَفِيَ. [۹].

«شخصی به امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: دارای درد شکم می‌باشم،

حضرت فرمود: زن داری؟

گفت: آری،

فرمود: از مالِ همسر خود با رضایت کامل مقداری بردار و با آن عسل خریداری کن و آن را با آب باران مخلوط کن و بنوش، زیرا

از خدا در کتابش قرآن شنیدم که فرمود:

(ما از آسمان آب مبارکی نازل می‌کنیم)

و فرمود: (خارج می‌شود از شکم زنبوران، عسلی رنگارنگ که در آن درمان درد انسان‌هاست،

و فرمود: (اگر چیزی بر شما عارض شد، پس بخورید آن را که بر شما مبارک و گوارا باشد)،

پس هرگاه برکت و درمان و مبارک و گوارا در یکجا گردد آید، شفا خواهی گرفت، اگر خدای بزرگ بخواهد.»

آن شخص گفت: طبق دستور امام عمل کردم و درمان شدم.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«الْعَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَلَا دَاءَ فِيهِ، يَقِلُّ الْبُلْغَمُ، وَيَجْلُو الْقَلْبُ». [۱۰].

«عسل درمان هر دردی است و بیماری در آن نیست، بلغم را می‌زداید و قلب را با نشاط می‌کند.»

۶- قطب راوندی در کتاب لب‌اللباب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«مَنْ أَصَابَتْهُ عَلَةٌ فَيَسْأَلُ امْرَأَتَهُ ثَلَاثَةَ دَرَاهِمٍ مِنْ صِدَاقِهَا، وَيَشْتَرِي بِهَا عَسِيلاً، ثُمَّ يَكْتُبُ سُورَةَ يَس بِمَاءِ الْمَطَرِ وَيَشْرِبُهُ، شَفَاهُ اللَّهُ، لِأَنَّهُ اجْتَمَعَ لَهُ الْهَنِيُّ وَالْمَرِيءُ وَالشِّفَاءُ وَالْمُبَارَكُ». [۱۱].

«کسی که بیمار شد، سه درهم از مهر همسرش گرفته با آن عسل خریداری کند، پس سوره یس را با آب باران نوشته با آن عسل بنوشد، خدا او را شفا خواهد داد، زیرا که او چیز مبارک و گوارا و شفاء و برکت را جمع کرده است.»

پی نوشت ها:

[۱] سورة النحل: الآية ۶۹.

[۲] اللبان: راجع شرحها صفحه....

[۳] الكافي ج ۶ ص ۳۳۲ ح ۲. ووسائل ج ۲۵ ص ۹۹-۹۸ ح ۵.

[۴] المحاسن ص ۴۹۹ ح ۶۱۲. ووسائل ج ۲۵ ص ۹۹ ح ۷.

[۵] المحاسن ص ۴۹۹ ح ۶۱۶. ووسائل ج ۲۵ ص ۱۰۰ ح ۱۰.

[۶] سورة ق: الآية ۹.

[۷] سورة النحل: الآية ۶۹.

[۸] سورة النساء: الآية ۴.

[۹] مجمع البيان ج ۲ ص ۷. ووسائل الشيعة ج ۲۵ ص ۱۰۱-۱۰۰ ح ۱۴.

[۱۰] مكارم الأخلاق ص ۱۶۶. ومستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۲۶۷ ح ۷.

[۱۱] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۶۸ ح ۱۳.

عفو اهانت کننده

پس از شکست مردم بصره، عایشه را در منزل بزرگ قبیله، عبدالله بن خلف خزاعی، که در جنگ جمل کشته شده بود جای دادند.

عبدالله در زمان خلیفه دوم کاتب دیوان بصره بود،

زن او صفیه، دختر حارث بن طلحه بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ورود به بصره دو رکعت نماز در مسجد جامع بصره خواند و سپس به سوی خانه

عبدالله، جایگاه عایشه رفت.

وقتی امام علی علیه السلام وارد خانه می‌شد، صفیه زن عبدالله با گریه و زاری به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام اهانت‌ها

کرد.

اما امام علی علیه السلام چیزی نفرمود، و به اطاق عایشه رفته، اهانت‌های صفیه را به عایشه گوشزد فرمود،

و آنگاه که از خانه خارج می‌شد، باز صفیه به حضرت اهانت کرد، بگونه‌ای که یاران حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام تحمل

خود را از دست دادند، و آن زن را تهدید کردند، که امام علی علیه السلام فرمود:

(هرگز تعرض به زنان خیری برای ما نخواهد داشت.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۴۳، و مستدرک الوسائل ج ۲ ص ۲۵۱.

عفو عایشه

روش برخورد امام علی علیه السلام با دشمن قبل از آغاز نبرد، پیامبرگونه بود، که تلاش در هدایت آنها داشت، و پس از آغاز تجاوز دشمن، قاطعانه ریشه‌های فساد را بر می‌کند، و پس از اتمام جنگ و تسلیم دشمن باز هم پدران، و با بزرگواری و محبت برخورد می‌کرد. در جنگ جمل عایشه آن همه از مردم را فریب داد که هزاران خون بی‌گناهان ریخته شد، و فتنه‌ها پدید آمد، و شعارهای دروغین فراوانی را مطرح کرد، و مردم را برضد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شوراند. اما آنگاه که امام علی علیه السلام پیروز شد، او را عفو کرد، و کریمانه از زشتی‌های او چشم پوشید. و دوازده هزار درهم به عایشه عطا فرمود تا به مدینه باز گردد، و چهل زن از قبیله عبدالقیس را فرمان داد تا لباس رزم پوشیده، کلاه بر سر گذارند و عایشه را به مدینه برسانند. چون چهل تن از زنان عبدالقیس لباس رزم برتن و کلاه خود بر سر، و نقاب بر چهره داشتند، و عایشه از این شیوه اطلاع نداشت، در طول راه نگران بود و می‌گفت:

«چون به مدینه رسم از علی شکایت خواهم کرد.»

پس از آنکه عایشه را به منزلش در مدینه رساندند، نقاب‌ها و کلاه‌خودها را از روی و سر باز کردند، وقتی عایشه فهمید همه آن محافظان زن بودند، بسیار شرمند شد و از بزرگواری علی علیه السلام در شگفت ماند، گرچه کینه‌های درونی او درمان نیافت. [۱].

از این الگوی رفتاری درس می‌گیریم که:

با دشمن شکست خورده باید کریمانه رفتار کرد.

و متناسب با شئون و آداب دشمن باید با او رفتار نمود.

و دل‌ها را باید با محبت آرام کرد نه با کینه توزی.

و هدف اساسی، هدایت دشمن است، نه خون ریزی.

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۱ ص ۱۸۸ و ۱۸۹، و مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۹، و الجمل شیخ مفید ص ۲۲۱، و تاریخ

طبری ج ۳ ص ۵۴۷، و تذکره الخواص ص ۸۱.

عفو و بخشش دشمن

روزی ابوهریره (آن منافق دنیاپرست که جعل حدیث می‌کرد تا رضایت خلفاء و معاویه را جلب کند)، خدمت حضرت امیرالمؤمنین

علی علیه السلام رسید، و با الفاظی اهانت آمیز به امام علی علیه السلام جسارت کرد، اما حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سکوت کرد و پاسخی نداد. اما روز دیگر دوباره خدمت امام علی علیه السلام رسید و تقاضای کمک کرد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیازهای او را داد. یکی از یاران امام علی علیه السلام اعتراض کرد، و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام این مرد منافق است و دیروز به شما اهانت کرد، چرا به او اموالی می‌بخشی؟ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اِنِّي لَأَسْتَحْيِي أَنْ يَغْلِبَ جَهْلُهُ عِلْمِي، وَ ذَنْبُهُ عَفْوِي، وَ مَسْأَلَتُهُ جُودِي (من از خدا شرم می‌کنم که نادانی او بر علم عفو من، و درخواست او بر کرم من غلبه کند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کوكب دري ج ۱ ص ۱۳۹.

علل بردباری در مبارزه با انحرافات

پس از ۲۵ سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلامی توجّهی نداشتند، بدعت‌ها شکل گرفت، و احکام دروغین فراوانی را مطرح کردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستورالعمل‌های عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود. آنگاه که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی‌توانست افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد. تا فرمود:

نماز مستحبی را به جماعت نخوانید.

(که خلیفه دوم دستور داده بود بخوانند)

فریاد عموم مردم بلند شد که:

وَأَعْمَرَاهُ، وَأَعْمَرَاهُ

(کجائی عمر که بنگری علی نمی‌گذارد نماز مستحبی را به جماعت بخوانیم.)

اینجاست که مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌ها نمی‌شود به زودی عوض کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اینگونه بیان فرمود:

(اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریفها را کنار زنم، از اطراف من پراکنده می‌شوند.)

سوگند به خدا به مردم گفتم:

(که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است.)

اما بعضی از لشگریان که در پیرامون من می‌جنگیدند، فریاد زدند:

(ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبی به جماعت باز می‌دارد.)

ترسیدیم در گوشه‌ای از لشکریانم شورش برپا شود. [۱].

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
وَرَدَدْتُ فَدَكَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ

وَرَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ... وَرَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهَدَمْتُهَا مِنَ الْمَسْجِدِ، وَرَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ
الْجُورِ قَضَى بِهَا وَنَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالِ بَعْضِ حَقِّ وَرَدَدْتُنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ...

وَمَحَوْتُ دَوَاوِينَ الْعَطَايَا وَأَعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِي بِالسَّوِيَةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْيَاءِ...
وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَسَدَدْتُ مَا فَتَحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَفَتَحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ
وَخَرَّمْتُ الْمَسْحَ عَلَى الْخُفَيْنِ

وَ حَدَدْتُ عَلَى النَّبِيِّدِ

وَأَمَرْتُ بِإِحْلَالِ الْمُتَعَتِينَ

وَأَمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ

وَالزَّمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...

وَ حَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ

وَ أَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى أَصْنَافِهَا وَحُدُودِهَا...

إِذَا لَتَمَرَّقُوا عَنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعِيَّةٌ فَتَنَادَى
بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يِقَاتِلُ مَعِي:

يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيْرَتْ سُنَّةُ عَمَرٍ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا. وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي...

(اگر مقام ابراهیم را که عمر تغییر داد به همان مکانی می گذاشتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود و فدک را
به صاحب اصلیش می دادم

و پیمان‌ه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را بمقدار تعیین شده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باز می گرداندم

و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می گرفتم

و احکام و قضاوت‌های ضالمانه را طرد می کردم

و زنان مسلمان را که بدون حقی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانوادهایشان برمی گرداندم

و دفتر حقوق را به روش حقوق پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر می دادم

و دفتر بخشش‌ها و امتیاز دادن‌ها را نابود می کردم

و مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنگونه که لازم بود درست می کردم

و درهائی که بیجا باز کردند می بستم

و مسح بر روی کفش را منع می کردم

و برخوردن آبجو حد شراب می زدم

و متعه و حج تمتع را حلال اعلام می کردم

و دستور می دادم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند

و بسم الله را در نماز بلند بگویند

و مردم را به حکم قرآن باز می گرداندم

و طلاق را مطابق اسلام جاری می‌کردم

و صدقات را از اقشار مردم می‌گرفتم،

به یقین از اطراف من پراکنده می‌شدند، من تا دستور دادم که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند که ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم پراکنده شوند.)

پی نوشت ها:

[۱] روضه کافی ص ۵۸ و ۶۳، و تاریخ الخلفاء سیوطی ۱۳۶.

علل انتخاب شهر کوفه

پس از جنگ جَمَل و خطر آفرینی های معاویه در شام، و دوری زیاد شهر مدینه از مرزهای عراق و شام، امام علی علیه السلام را بر آن داشت تا با ملاحظه این مسائل و با آگاهی کاملی که آن حضرت داشت، نماینده‌ای برای اداره شهر بصره بگمارد که بتواند جلوی قضایای احتمالی را بگیرد، به همین منظور بهترین و عالم‌ترین افراد خاندانش، عبدالله بن عباس را که در آن روز از هر جهت مورد اعتماد بود به فرمانداری بصره تعیین فرمود. [۱].

و یکی از زیرکترین اعراب «زیاد بن ابیه» را نزد او به عنوان مشاور و کاتب معین کرد. [۲].

و خود آن حضرت نیز تصمیم گرفت به جای مدینه طیبه، کوفه را مرکز خلافت اسلامی قرار دهد.

مدینه‌ای که از مهاجرت پیامبر و یارانش با آغوش باز استقبال کرد.

مدینه‌ای که برای اسلام و مسلمین مرکزیت داشت و موجب پیشرفت آن گردید.

مدینه‌ای که برای حسن و حسین علیهما السلام بستر ولادت و مهد تربیت بود.

مدینه، آن شهر مقدسی که پیکر پاک پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و فاطمه زهرا علیها السلام را در بر گرفته بود،

طبعاً ترک گفتنش برای امیرالمؤمنین علیه السلام دشوار بود، ولی در آن روز ناچار روی یک سلسله مصالح اسلامی، کوفه را برای خلافت اسلامی به جای مدینه برگزید.

بنابه نقل مسعودی و دیگران، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در روز دوازدهم رجب سال سی و شش با سپاه ظفرمند خود

وارد کوفه شد [۳] و در محله «رحبه» [۴] مسکن گرفت و مردم کوفه از کوچک و بزرگ از آن حضرت به گرمی استقبال کردند.

امام علی علیه السلام از آنجا به مسجد آمد و دو رکعت نماز تحیت بجا آورده آنگاه بر روی منبر قرار گرفت. [۵].

و بعد از ثنای خداوند بزرگ، خطاب به مردم چنین فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَصَرَ وَلِيَّهُ وَخَذَلَ عَدُوَّهُ وَاعَزَّ الصَّادِقَ الْمُحِقَّ وَادَّلَ الْكَاذِبَ الْمُبِطِلَ عَلَيْكُمْ.

يا أَهْلَ هَذَا الْمَضِيرِ أَصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَطَاعَةِ مَنْ أطَاعَ اللَّهَ مِنْ أَهْلِيَّتِ نَبِيِّكُمْ، الَّذِينَ هُمْ أَوْلَى بِطَاعَتِكُمْ فِيمَا أطَاعُوا اللَّهَ فِيهِ مِنَ الْمُتَتَحِلِينَ الْمُدَّعِينَ الْقَائِلِينَ إِلَيْنَا يَتَفَضَّلُونَ بِفَضْلِنَا وَ يَجَاهِدُونَنا أَمْرَنَا وَ يَنَازِعُونَنا حَقَّنَا وَ يَدَافِعُونَنا عَنْهُ وَقَدْ ذَاقُوا وَ بَالٌ مَا اجْتَرَمُوا فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غِيًّا أَلَا إِنَّهُ قَدْ قَعَدَ مِنْ نُصْرَتِي مِنْكُمْ رِجَالٌ وَ أَنَا عَلَيْهِمْ عَاتِبٌ زَارٍ فَاهْجُرُوهُمْ وَ اسْمَعُوهُمْ مَا يَكْرَهُونَ حَتَّى يَعْتَبُونَا وَ نَرَى مِنْهُمْ مَانُحِبُّ.

«سپاس خدا را که بر دوست و ولی خود نصرت بخشید و دشمن را خوار و ناتوان ساخت و راستگوی حق را عزت و شرافت داد و دروغ گوی تبه کار را ذلیل نمود.

ای اهل شهر و ساکنان این دیار، تقوی و ترس از خدا را بشمار سفارش می‌کنم و نیز سفارش می‌کنم پیروی کسانی را که از پیروان خدایند.

و از اهل بیت پیامبرتان که ایشان برای فرمانبرداری سزاوارترند از کسانی که همواره مردم را به سوی خود می‌خوانند و با ارزش‌های معنوی ما بر دیگران فخر فروشی می‌کنند و امر ما را انکار می‌نمایند و حق ما را پایمال می‌سازند و از استفاده آن جلوگیری می‌نمایند، آری آب تلخ بدرفتاری خود را چشیدند و به زودی نیز به سرانجام بدبختی خود می‌رسند، و تعدادی از مردان شما از یاری ما دست برداشتند و مرا از خود ناراحت نموده‌ند، اینک شما پیروان ما هم از ایشان دوری گزینید و به درستی با آنها سخن گوئید تا از کردار خویش شرمنده شوند (بلکه) ما آنچه را که از آنها انتظار داشتیم ببینیم.» [۶].

پی نوشت ها:

- [۱] مروج الذهب ج ۲ ص ۳۷۲.
- [۲] انساب الاشراف ج ۲ ص ۲۷۱، و، الامام علی ج ۴.
- [۳] مروج الذهب ج ۳ ص ۳۷۲، و ناسخ کتاب صفین ص ۹۲، و وقعه صفین ص ۳.
- [۴] رَحْبَه (به فتح راء یا بضم آن و سکون حاء و فتح باء) یکی از محله‌های کوفه است. (معجم البلدان ج ۲ ص ۷۶۳).
- [۵] ناسخ کتاب صفین ص ۹۳.
- [۶] ارشاد شیخ مفید ج ۱ ص ۲۴۹، و، ناسخ کتاب صفین ص ۹۳، و وقعه صفین ص ۴.

عامل روانی

این مشکل سیاسی، اجتماعی، علل گوناگونی می‌تواند داشته باشد. برخی فکر می‌کنند اگر نظارت کنند؛

اگر امر به معروف و نهی از منکر کنند ممکن است جان خود را از دست بدهند، و در تداوم مبارزه و تبلیغات گفتاری، و بازداشتن فاسدان از زشتی‌ها کشته شوند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به این عامل روانی در حکمت ۳۷۴ اشاره کرده می‌فرماید:

وَإِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَقْرَبَانِ مِنْ أَجْلِ، وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ، وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كَلِمَةُ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ.

«و همانا امر به معروف و نهی از منکر، نه اجلی را نزدیک می‌کنند، و نه از مقدار روزی می‌کاهند، و از همه اینها برتر، سخن حق در پیش روی حاکمی ستمکار است.» [۱].

یعنی وقتی مرگ و زمانبندی آن برای انسان مشخص است،

و اجل زمان تعیین شده‌ای دارد،

پس امر به معروف یا نهی از منکر، مرگ زودرسی نخواهد داشت و نباید از آن هراسناک بود.

باید انجام وظیفه کرد،

باید خوبی‌ها را یاور و زشتی‌ها را دشمن بود و از نزدیک شدن اجل، یا مرگ زودرس نباید ترسید.

پی نوشت ها:

- [۱] حکمت ۳۷۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

عامل اقتصادی

برخی با توجه به عامل اقتصادی، بی تفاوت می‌شوند و دست از «نظارت مردمی» و «امر به معروف» و «نهی از منکر» می‌کشند، فکر می‌کنند اگر دخالت و نظارت داشته باشند، اگر زشتی‌ها را تذکر دهند،

صاحبان پول و قدرت، از آنها می‌رنجند و رزق و روزی آنان در خطر جدی قرار می‌گیرد، و پُست‌های لازم به آنها داده نمی‌شود، و مراکز قدرت، آنها را طرد می‌کنند که با اطمینان فرمود:

وَلَا يَنْقُصَانِ مِنْ رِزْقٍ

«و از روزی شما نمی‌کاهد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

علم تفسیر

یکی از علوم اسلامی، علم تفسیر است، که امیرالمؤمنین علیه السلام در این علم از همه استادتر بود و مسلمانان، این علم را پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از آن حضرت گرفته اند.

هر کس به کتب تفاسیر مراجعه کند در می‌یابد که بیشترین نکات تفسیری قرآن، از آن حضرت و عبدالله بن عباس نقل شده است و ابن عباس نیز شاگرد امام علی علیه السلام بوده است.

در اینجا توجه به برخی از نمونه‌ها ضروری است، مانند:

۱- روزی به عبدالله بن عباس گفتند:

دانش تو نسبت به علم پسر عمّت علی علیه السلام چگونه است؟

در پاسخ گفت:

چونان قطره بارانی در برابر اقیانوس بی‌کران. [۱].

۲- حسن بصری گفته است:

آگاهی علی علیه السلام بر اسرار قرآن چنان بود که گوئی کلید گشایش رموز قرآن در کف او نهاده شده و آنچه در قرآن و آنچه متکی بر اساس قرآن است به وی عطا گردیده است. [۲].

۳- ابن عباس می‌گوید:

فَجَمَعَ اللَّهُ الْقُرْآنَ فِي قَلْبِ عَلِيٍّ وَجَمَعَهُ عَلِيٌّ بَعْدَ مَوْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِسِتَّةِ أَشْهُرٍ.

«خداوند متعال قرآن را در قلب مبارک علی علیه السلام جمع کرده و علی علیه السلام پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم، آنرا در ظرف شش ماه به صورت قرآن جمع آوری کرده است.» [۳].

۴- از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمود:

وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيْمَ نَزَلَتْ وَأَيْنَ نَزَلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَلَتْ، إِنَّ رَبِّي وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا وَلسَانًا ناطِقَةً.

«به خدا سوگند آیه‌ای نازل نگشته است، مگر اینکه من می‌دانم برای چه، در کجا و در حقّ چه کسی نازل شده است، همانا

پروردگارم برای من دل عاقل و زبان ناطق عطا فرموده است.» [۴].

۵- و نیز امام علی علیه السلام فرمود:

وَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ فِي بَرٍّ وَبَحْرٍ أَوْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ أَوْ سَمَاءٍ أَوْ أَرْضٍ أَوْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ إِلَّا وَآنَا أَعْلَمُ فِيمَنْ نَزَلَتْ وَفِي أَيِّ شَيْئٍ نَزَلَتْ. «به خدا سوگند آیه‌ای نازل نشده در صحرا و یا دریا، در زمین هموار و یا در کوه، در زمین و یا در آسمان، در شب یا در روز، مگر اینکه من می‌دانم در خصوص کدام شخص و برای چه چیز نازل شده است.» [۵].

۶- و باز فرمود:

سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا مِنْ آيَةٍ وَآنَا أَعْلَمُ بِلَيْلٍ نَزَلَتْ أَمْ بِنَهَارٍ، أَفِي سَهْلٍ نَزَلَتْ أَمْ فِي جَبَلٍ. «مردم از من از قرآن خدای بزرگ پرسید، زیرا هیچ آیه‌ای از قرآن نیست مگر اینکه من از دیگران آگاه‌ترم که در شب نازل شده یا روز در زمین هموار یا در کوه‌ها.»

راوی گوید: ابن الکوّاء در پشت سر من بود و گفت:

بگو مقصود از آیه:

وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا فَلِحَامِلَاتٍ وِقْرًا فَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا [۶] چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وای بر تو، سؤال کن برای یاد گرفتن، نه برای خوار کردن و اذیت رساندن. و امّا منظور از آیه «وَالذَّارِيَاتِ ذُرُوءًا» بادها است، و منظور از «وَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا» ابرها است و معنای «وَالْجَارِيَاتِ يُسْرًا» کشتیهاست، و مقصود از «وَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْرًا» فرشتگان است. بدین ترتیب سئوالات بیشتری از امام علی علیه السلام پرسید.

و پرسید:

آیا بیت المعمور را دیده‌اید؟ آن چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آن ضُراح [۷] است که در بالای هفت آسمان و در زیر عرش قرار گرفته و هر روز تعداد هفتاد هزار ملک در آن داخل می‌شوند و تا قیامت بر نمی‌گردند.

پرسید:

کیستند آنها که خداوند در حق آنها می‌فرماید:

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كُفْرًا وَآخَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبُورِ [۸].

امام علی علیه السلام فرمود:

ایشان فاجران قریش بودند که من آنها را در روز بدر به هلاکت رسانیدم.

پرسید: منظور از آیه:

الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا [۹] چیست؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از آنهاست اهل حرورا «خوارج نهروان»

۷- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بدان، همه اسرار الهی در کتابهای آسمانی است، و تمامی آنچه در کتب آسمانی است در قرآن کریم موجود می‌باشد.

و هر آنچه در قرآن است در سوره فاتحه‌الکتاب موجود می‌باشد،

و هر آنچه در فاتحه‌الکتاب موجود است، در بسم الله الرحمن الرحيم نهفته است.

و آنچه در باء بسم الله است در نقطه زیر باء جای گرفته است،
و من همان نقطه زیر باء هستم. [۱۰].

۸- ابن عباس گوید:

شب‌ی علی علیه السلام دست مرا گرفت و با خود به قبرستان برده و فرمود:

ای فرزند عباس بخوان، پس من به خواندن بسم الله شروع کردم.

آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تا طلوع صبح از اسرار بسم الله صحبت نمود. [۱۱].

بعد اضافه کرد و فرمود:

اگر شب افزوده می‌شد ما هم سخن را در تفسیر باء بسم الله می‌افزودیم. [۱۲].

باز فرمود:

لَوْ شِئْتُ لَأَقْرَأْتُ لَكُمْ ثَمَانِينَ بَعِيرًا مِنْ مَعْنَى الْبَاءِ.

«اگر می‌خواستم هرآینه باز می‌کردم برای شما از معنای باء بسم الله که آن نوشته‌ها بار هشتاد شتر باشد.» [۱۳].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب مرتضوی ص ۲۴۵، و احقاق الحق ج ۷ ص ۷۲۹، و کنز العمال ج ۱۳ ص ۶۰۲.

[۲] علی و قرآن ص ۸۴.

[۳] بحار ج ۴۰ ص ۱۵۵ چاپ جدید، و سیره حلبیه ج ۳ ص ۴۶۰ ط قاهره.

[۴] فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۰۱، و انساب الاشراف ص ۹۹، و مناقب خوارزمی ص ۵۴، و طبقات الکبری ج ۲ ص ۳۳۸ ط مصر به

نقل از احقاق الحق ج ۷ ص ۵۸۱.

[۵] ذخائر العقبی ص ۸۳، و احقاق الحق ج ۷ ص ۵۸۷.

[۶] سوره ذاریات آیه ۲.

[۷] ضُراح بضم ضاد مانند غراب، نام بیت المعمور است، منتهی الارب.

[۸] آیه ۲۸ سوره ابراهیم.

[۹] آیه ۱۰۴ سوره کهف.

[۱۰] ینابیع المودّه ج ۲ ص ۱۵۷.

[۱۱] ینابیع المودّه ج ۲ ص ۱۵۶.

[۱۲] شرح اعتقادات مجلسی ص ۲۴ خطی بقلم محمد دشتی.

[۱۳] لطائف المنن ج ۱ ص ۱۷ ط مصر بنقل احقاق الحق ج ۷ ص ۵۹۵.

علم کلام یا خداشناسی

هر کس در روایات باقی مانده از امام علی علیه السلام بحث کند یا نهج البلاغه به خصوص خطبه‌های ۱ و ۲ و ۹۱ و ۱۸۲ و ۱۶۵ را مطالعه کند به این حقیقت اعتراف می‌کند که چونان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کسی نتوانسته «خداشناسی» را در ابعاد گوناگون و با روش‌های مختلف به جهانیان عرضه کند [۱].

و در فِرَقِ اسلامی، سرآمد فرقه معتزله، که ادعا دارند، علم کلام را مردم از آنها آموخته‌اند «واصل بن عطا» است.

و او شاگرد عبدالله پسر محمد حنفیه و محمد حنفیه نیز شاگرد پدرش امیرالمؤمنین علی علیه السلام است. همچنین فرقه اشعری و طرفداران تفکر جبر منسوب به «ابوالحسن اشعری» است، و ابوالحسن شاگرد «ابو علی جبائی» است، و او نیز از شاگردان بزرگ معتزله «واصل بن عطا» است، پس فرقه اشعری نیز هر چه دارند از علی بن ابیطالب علیه السلام می‌باشند.

پی نوشت ها:

[۱] مراجعه شود به فصل اعتقادی.

علم فقه

یکی دیگر از علوم اسلامی، علم فقه و احکام دین است، که پایه و اساس آن از حضرت علی علیه السلام می‌باشد، هر فقهی که در اسلام پیدا شده ریزه خوار سفره امام علی علیه السلام بوده و همواره از فقه و دانش آن حضرت استفاده کرده است. بسیاری از بزرگان فرقه های اسلامی به نحوی شاگرد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده‌اند. احمد بن حنبل (رئیس مذهب حنبلی) شاگرد شافعی (پیشوای مذهب شافعی) بوده و او نیز با دو واسطه شاگرد ابوحنیفه است و خود ابوحنیفه نیز شاگرد جعفر بن محمد باقر علیه السلام ششمین پیشوای شیعیان بوده و جعفر بن محمد نیز شاگرد پدرش امام محمد باقر و او با دو واسطه شاگرد جدش علی علیه السلام بوده است، که اکثر روایات فقهی را از آن حضرت نقل کردند. با این توضیح، شاگردان ابوحنیفه مانند: «ابو یوسف» و «محمد بن الحسن شیبانی» و دیگران، فقه و احکام دین را از ابوحنیفه گرفته‌اند.

مالک بن انس (سر سلسله فرقه مالکی) نیز شاگرد «ربیعۃ الزای» و او هم شاگرد «عکرمه» و او نیز شاگرد «عبدالله بن عباس» است و عبدالله بن عباس هم از شاگردان ممتاز امام علی علیه السلام بوده است. این چهار تن (ابوحنیفه، شافعی، احمد بن حنبل، مالک بن انس) که از آنها نام بردیم و گفتیم که فقه و دانش خود را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام یاد گرفته و شاگرد او بوده‌اند، فقهای چهارگانه چهار مذهب اهل سنت می‌باشند. و اما فقه شیعه و بازگشت و ارتباط آن باشخص امیرالمؤمنین بسیار روشن است که هزاران حدیث فقهی از آن حضرت به یادگار مانده و راه گشای فقهای شیعه می‌باشد.

و عبدالله بن عباس، فقه و احکام دین را از امام علی علیه السلام گرفته است.

براساس اعتراف همه دانشمندان، خلیفه دوم نیز در بسیاری از مسائل که در حل آن عاجز می‌ماند، به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه می‌کرد.

و مکرراً با صراحت می‌گفت:

لَوْ لَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ الْعُمُرُ

«اگر علی نبود که مسائل مشکله اسلام را حل کند عمر به هلاکت می‌افتاد.»

و همچنین گفته است که:

لَا بَقِيَتْ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ

«خدا نکند من در مسئله مشکلی فرومانم و علی نباشد که آنرا حل کند.»

و نیز روزی صحابه را مخاطب ساخت و گفت:

لَا يَفْتِيَنَّ أَحَدُكُمْ فِي الْمَسْجِدِ وَعَلَيَّ حَاضِرٌ.

«تا علی علیه السلام حضور دارد کسی از شما فتوی ندهد.»

و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به اصحاب خود فرمود:

أَقْضَاكُمْ عَلِيٌّ

«علی علیه السلام در قضاوت از همه شما آگاه‌تر است.» [۱].

و پایه قضاوت‌های یادشده همان فقه اسلامی است، از این رو امام علی علیه السلام که سرآمد فقهای صحابه پیامبر است.

پی نوشت ها:

[۱] الغدير ج ۳ ص ۹۶، و کامل بهائی ج ۱ ص ۶۸، و مناقب خوارزمی ص ۴۹، و احقاق الحق ج ۴ ص ۳۲۰، و ارشاد مفید ص ۳۲.

عرفان

همه عرفای جهان اسلامی، و فرق اسلامی اعتراف دارند که از امام علی علیه السلام عرفان آموخته‌اند،

عرفای بزرگی چون:

شبللی، [۱].

جنید بن بغدادی، [۲].

سری سقطی، [۳].

و ابویزید بن بسطامی

و معروف کرخی، [۴].

و غیر آنها، به این مطلب تصریح کرده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] شبللی بکسر شین زاهد و پرهیزگار معروف نامش دلف بن جعفر منسوب به قریه «شبله». دهخدا.

[۲] جنید مانند زبیر ابوالقاسم سعید بن عبید. هدیه الاحباب.

[۳] سری بفتح سین و کسر راء، فرزند مغلس بضم میم و فتح غین و کسر لازم مشدد سقطی بفتح سین و قاف - توضیح الاسماء.

[۴] کرخی بفتح کاف و راء، نام محلی است در نزدیکی سامراء نام وی معروف فرزند فیروز و کنیه او ابو محفوظ از عرفای مشهور

است که به کرخ منسوب است.

علم نحو و ادبیات عرب

یکی دیگر از علوم اسلامی، علم نحو و ادبیات عرب است،

همه می‌دانند که مبتکر این فن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

و در حقیقت آن حضرت بود که اصول و قواعد علم نحو را برای «ابوالاسود دوئلی» انشاء و املاء کرد و از جمله فرمود:

کلام بر سه قسم است؛ اسم و فعل و حرف.

و کلمه را به «معرفه» و «نکره» و انواع اعراب و حرکات را به ضمّ و نصب و جرّ و جزم تقسیم کرد. و این کاری است شگفت آور، زیرا تقسیم بندی کلام و کلمه و حرکات به صورت یاد شده و منحصر دانستن آنها در این چند قسم، به طوری که تا کنون کسی نتواند بر آن بیافزاید یا از آن بکاهد، امری مهمّ و از شگفتی‌های علم امام است. [۱].

ابن خلکان و دیگران می‌نویسند:

اول کسی که علم نحو را به ابوالاسود دوئلی القا کرد و فوائد آن را به او تعلیم داد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. سپس ابوالاسود «نَحْي نَحْوَه» روش خود را به همان برگردانید و براساس همان رهنمودها به تفریع فروع آن پرداخت، بدین جهت این علم، علم نحو نامیده شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۲۰ و ۱۹ بنقل از مکتب اسلام شماره ۱۰ سال ۵.

[۲] البدایه و النهایه ج ۸ ص ۳۱۲ بنقل احقاق الحق ج ۸ ص ۴۹.

علم بیولوژی

امام علی علیه السلام در خطبه ۱ به ویژگی‌های تن آدمی اشاره می‌فرماید که:

ثُمَّ جَمَعَ سَبْحَانَهُ مِنْ حَزْنِ الْأَرْضِ وَسَيْهْلِهَا، وَعَذْبِهَا وَسَبْخِهَا، تُزْبَهُ سَنَهَا بِالْمَاءِ حَتَّى خَلَصَتْ، وَلَا طَهَا بِالْبَلَّةِ حَتَّى لَزَبَتْ، فَجَبَلَ مِنْهَا صُورَةَ ذَاتِ أَخْنَاءٍ وَوُضُوءٍ، وَأَعْضَاءٍ وَفُضُولٍ، أَجْمَدَهَا حَتَّى اسْتَمْسَكَتْ، وَأَضْلَدَهَا حَتَّى صَلَّصَتْ، لَوْقَتٍ مَعْدُودٍ، وَأَمَدٍ مَعْلُومٍ؛ ثُمَّ نَفَخَ فِيهَا مِنْ رُوحِهِ فَمَثَلَتْ إِنْسَانًا ذَا أَدْهَانٍ يَجْبِلُهَا، وَفَكَرٍ يَتَصَرَّفُ بِهَا.

وَجَوَارِحٍ يَحْتَدِمُهَا، وَأَدْوَاتٍ يَقْلِبُهَا، وَمَعْرِفَةٍ يَفْرُقُ بِهَا بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ، وَالْأَذْوَاقِ وَالْمَسَامِّ، وَالْأَلْوَانِ وَالْأَجْنَاسِ، مَعْجُونًا بِطِينَةِ الْأَلْوَانِ الْمُخْتَلِفَةِ، وَالْأَشْبَاهِ الْمُؤْتَلِفَةِ، وَالْأَضْدَادِ الْمُتَعَادِيَةِ، وَالْأَخْلَاطِ الْمُتَبَايِنَةِ، مِنَ الْحَرِّ وَالْبُرْدِ، وَالْبَلَّةِ وَالْجُمُودِ. [۱].

«سپس خداوند بزرگ، خاکی از قسمت‌های گوناگون زمین، از قسمت‌های سخت و نرم، شور و شیرین، گرد آورد، آب بر آن افزود تا گلی خالص و آماده شد، و با افزودن رطوبت، چسناک گردید، که از آن، اندامی شایسته، و عضوهایی جدا و به یکدیگر پیوسته آفرید آن را خشکانید تا محکم شد، خشکاندن را ادامه داد تا سخت شد، و تا زمانی معین، و سرانجامی مشخص، اندام انسان کامل گردید، آنگاه از روحی که آفرید در آن دمید تا به صورت انسانی زنده درآمد، دارای نیروی اندیشه، که وی را به تلاش اندازد، و دارای افکاری که در دیگر موجودات، تصرف نماید.

به انسان اعضاء و جوارحی بخشید، که در خدمت او باشند، و ابزاری عطا فرمود، که آنها را در زندگی بکار گیرد، قدرت تشخیص به او داد تا حق و باطل را بشناسد، و حواس چشایی، و بویایی، و وسیله تشخیص رنگ‌ها، و اجناس مختلف در اختیار او قرار داد. انسان را مخلوطی از رنگ‌های گوناگون، و چیزهای همانند و سازگار، و نیروهای متضاد، و مزاج‌های گوناگون، گرمی، سردی، تری، و خشکی، قرار داد.»

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۱ به شرح زیر است:

۱- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰هـ)

۲- ربیع‌الابرار ج ۱ ص ۹۷ ح ۶۶ و ص ۳۱۲ ح ۱۱ و ص ۳۲۶ ح ۴۷ و ج ۲ ص ۲۹۷ ح ۲۸۵ و ط جدید: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)

- ۳- شرح نهج البلاغه ج ۱ ص ۲۲: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)
 ۴- تحف العقول ص ۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری)
 ۵- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ : ۱۴۰: مرحوم کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ هجری).

علم فیزیولوژی و سمیولوژی

شگفتی‌های تن آدمی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به شگفتی‌های اعضای و اندام آدمی در حکمت ۸ فرمود:

اعْجَبُوا لِهَذَا الْإِنْسَانِ يُنْظَرُ بِشَحْمِهِ، وَيَتَكَلَّمُ بِلَحْمِهِ، وَيَسْمَعُ بِعَظْمِهِ، وَيَتَنَفَّسُ مِنْ خَرْمِهِ! [۱].

(از ویژگی‌های انسان، در شگفتی مانید، که با پاره‌ای «پی» می‌نگرد، و با «گوشت» سخن می‌گوید، و با «استخوان» می‌شنود، و از «شکافی» نفس می‌کشد!!)

و در حکمت ۲۷ نسبت به شیوه درمان و مدارا کردن با بیماری فرمود:

امْشِ بِدَائِكَ مَا مَسَى بِكَ.

«با درد خود بساز، چندان که با تو سازگار است.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۸ نهج البلاغه معجم المفهرس (اسناد و مدارک حکمت ۸ به شرح زیر است):

۱- غرر الحکم ص ۷۰: ج ۲ ص ۲۶۶: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری)

۲- شرح قطب راوندی ج ۳ ص ۲۶۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۳- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۳۰۶: نوشته ابن مؤدب سال ۴۹۹ هجری

۴- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۳۱۳: نوشته سال ۴۲۱ هجری

۵- بحار الانوار ج ۵۸ ص ۳۰۷ ح ۱۵: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

[۲] حکمت ۲۷ نهج البلاغه معجم المفهرس، اسناد و مدارک آن به این شرح است:

۱- غرر الحکم ص ۶۲: ج ۲ ص ۱۸۵: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری)

۲- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۳۱۴: نوشته سال ۴۲۱ هجری

۳- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۳۰۷: نوشته ابن مؤدب سال ۴۹۹ هجری

۴- منهاج البراعه ج ۳ ص ۲۶۶: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)

۵- بحار الانوار ج ۸۱ ص ۲۰۴: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

علم غذا شناسی

امام علی علیه السلام نسبت به غذاها و پرهیز از اسراف در انواع خوراکی‌ها، در نامه ۴۵ فرمود:

وَإِنَّمَا هِيَ نَفْسِي أَرَوْضُهُهَا بِالتَّقْوَى لِتَأْتِي آمِنَهُ يَوْمَ الْخَوْفِ الْأَكْبَرِ، وَتَثْبِتَ عَلَيَّ جَوَانِبِ الْمَزَلِقِ. وَلَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ، إِلَى مُصِيفِي هَذَا الْعَسَلِ، وَلُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ، وَنَسَائِجِ هَذَا الْقَرْصِ.

وَلَكِنْ هِيَ هَاتِ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ، وَيَقُودَنِي جَشَعِي إِلَى تَخِيرِ الْأَطْعِمَةِ - وَلَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقَرْصِ، وَلَا عَهْدَ لَهُ

بِالشَّبَعِ - أَوْ أُبَيْتَ مِبْطَانًا وَحَوْلَى بُطُونُ غَزْوَى وَأَكْبَادُ حَرَى، أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَحَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِبَطْنِهِ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقِدِّ!

أَفْتَعُ مِنْ نَفْسِي بِأَنْ يَقَالَ: هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ؟!

ولما أشاركهم في مكاره الدهر، أو أكون أسوة لهم في جشوبه العيش! فما خلقت ليشغلني أكل الطيبات، كالبهيمة المربوطة، همها علفها، أو المرسلة شغلها تقمّمها، تكثرش من أعلافها، وتلهو عما يراد بها، أو أترك سدي، أو أهمل عابثًا، أو أجرّ جبل الضلالة، أو اعتسف طريق المتاهة! وكأني بقائلكم يقول: «إذا كان هذا قوت ابن أبي طالب، فقد قعد به الضعف عن قتال الأقران، ومنازلة الشجعان». ألا وإن الشجرة البرية أصلب عودًا، والرواق الخضرة أرق جلودًا، والنابت العذبة أقوى وقودًا، وأبطأ خمودًا. وأنا من رسول الله كالصوّء من الصوّء، والدراع من العصيد. والله لو تظاهرت العرب على قتالي لما وليت عنها، ولو أمكنت الفرص من رقابها لسارعت إليها.

وسأجهد في أن أظهر الأرز من هذا الشخص المعكوس، والجسم المزكوس، حتى تخرج المدرّة من بين حبّ الحصيد. [۱].

«من نفس خود را با پرهیزکاری می‌پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناکترین روزهاست در امان، و در لغزشگاههای آن ثابت قدم باشد. من اگر می‌خواستم، می‌توانستم از عسل پاک، و از مغز گندم، و بافته‌های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، اما هیئات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وادارد که طعام‌های لذیذ برگزینم، در حالی که در «حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم‌هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی».

«و در اطراف تو شکم‌هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشد».

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیرالمؤمنین علیه السلام خوانند؟ و در تلخی‌های روزگار با مردم شریک نباشم؟ و در سختی‌های زندگی الگوی آنان نگردم؟ آفریده نشده‌ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی‌خبر است. آیا مرا بیهوده آفریدند؟ آیا مرا به بازی گرفته‌اند؟ آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم؟ و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم؟ گویا می‌شنوم که شخصی از شما می‌گوید:

«اگر غذای فرزند ابیطالب همین است، پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هموردان و شجاعان باز مانده است».

آگاه باشید! درختان بیابانی، چوبشان سخت‌تر، اما درختان کناره جویبار را پوست نازک‌تر است، درختان بیابانی که با باران سیراب می‌شوند آتش چوبشان شعله ورت و پر دوام‌تر است من و رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم چونان روشنائی یک چراغیم، یا چون آرنج به یک بازو پیوسته، به خدا سوگند! اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی برنتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می‌شتابم، و تلاش می‌کنم که زمین را از این شخص «معاویه» مسخ شده، و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه‌ها جدا گردد.»

غذای جسم و روح

امام علی علیه السلام در حکمت ۳۹۰ نهج البلاغه فرمود:

لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: فَسَاعَةٌ يَنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَرْمُ مَعَاشَهُ، وَسَاعَةٌ يَخْلِي بَيْنَ نَفْسِهِ وَبَيْنَ لَدَيْهَا فِيمَا يَحِلُّ وَيَجْمَلُ. وَلَيْسَ لِلْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ شَاخِصًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ: مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ، أَوْ حُطْوَةٍ فِي مَعَادٍ، أَوْ لَدَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک نامه ۴۵ به شرح زیر است:

- ۱- الخرائج و جرائح ج ۲ ص ۵۴۲ ح ۲ فصل ۲: قطب الدین راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)
 - ۲- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۱: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هجری)
 - ۳- ربيع الابرار ج ۳ ص ۲۴۱ ح ۲۱۵ ب ۴۴: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)
 - ۴- روضه الواعظین ص ۱۲۷: ابن فتال نیشابوری (متوفای ۵۰۸ هجری)
 - ۵- استيعاب ج ۲ ص ۲۱: عبدالبر (متوفای ۳۳۸ هجری)
 - ۶- أمالی (مجلس ۹۱) ص ۵۰۰ ح ۴: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هجری)
 - ۷- بحار الانوار ج ۹ ص ۴۹۹: ج ۴۰ ص ۳۱۸: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).
- [۲] اسناد و مدارک حکمت ۳۹۰ به شرح زیر است:

- ۱- کتاب أمالی ج ۱ ص ۱۴۶ م ۵۳:۲۴۰: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هجری)
- ۲- کتاب المحاسن ص ۳۴۵ ح ۴ ب ۱: علامه برقی (متوفای ۲۷۴ هجری)
- ۳- کنز العمال ج ۸ ص ۲۳۶: متقی هندی
- ۴- تحف العقول ص ۲۰۳: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری)
- ۵- بحار الانوار ج ۶۹ ص ۱۲۴ و ص ۵۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری)
- ۶- مهج الدعوات ص ۱۱۳: علی بن موسی (متوفای ۶۶۴ ه)
- ۷- غرر الحکم ج ۵ ص ۴۶ و ۹۰: مرحوم آمدی (متوفای ۵۸۸ هجری).

علم اخلاق، اخلاق فردی، اخلاق اجتماعی، اخلاق سیاسی

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۹۳ فرمود:

فَمِنْ عَلَامِيهِ أَنْكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْمًا فِي لَيْنٍ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَحِزْمًا فِي عِلْمٍ، وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَقَصِيدًا فِي غِنَى، وَخُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقِهِ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةِهِ، وَطَلَبًا فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ. يَمْسِي وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيُصْبِحُ وَهَمُّهُ الذُّكْرُ. بَيْتٌ حَذِرًا وَيُصْبِحُ فَرِحًا؛ حَذِرًا لَمَّا حَذَرَ مِنَ الْعُقْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ.

إِنْ اسْتَضَعَبْتَ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فِيمَا تَكَرَّرَ لَمْ يُعْطَهَا سُؤْلَهَا فِيمَا تُحِبُّ. قُرَّةٌ عَيْنِهِ فِيمَا لَا يُزُولُ، وَزَهَادَتُهُ فِيمَا لَا يَبْقَى، يَمْزُجُ الْحِلْمَ بِالْعِلْمِ، وَالْقَوْلَ بِالْعَمَلِ. تَرَاهُ قَرِيبًا أَمَلَهُ، قَلِيلًا زَلُّهُ، خَاشِعًا قَلْبُهُ، قَانِعَةً نَفْسُهُ، مَنُورًا أَكَلُهُ، سَهْلًا أَمْرُهُ، حَرِيزًا دِينُهُ، مَيْتَةً شَهْوَتُهُ، مَكْظُومًا غَيْظُهُ. الْخَيْرُ مِنْهُ مَأْمُولٌ، وَالشَّرُّ مِنْهُ مَأْمُونٌ. إِنْ كَانَ فِي الْعَافِلِينَ كُتِبَ فِي الذَّاكِرِينَ، وَإِنْ كَانَ فِي الذَّاكِرِينَ لَمْ يَكْتَسِبْ مِنَ الْعَافِلِينَ. يَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيُعْطِي مَنْ حَرَمَهُ، وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ، بَعِيدًا فُحْشُهُ، لَيْنًا قَوْلُهُ، غَائِبًا مُنْكَرُهُ، حَاضِرًا مَعْرُوفُهُ، مُقْبَلًا خَيْرُهُ، مُدْبِرًا شَرُّهُ. فِي الرِّزَالِ وَقُورٍ، وَفِي الْمَكَارِهِ صَبُورٍ، وَفِي الرِّجَاءِ شُكُورٍ.

لَمَّا يَحِيفُ عَلَى مَنْ يَنْغِضُ، وَلَمَّا يَأْتُمُّ فِيمَنْ يَحِبُّ. يَعْتَرِفُ بِالْحَقِّ قَبْلَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْهِ، لَا يَضِيغُ مَا اسْتِخْفِظَ، وَلَا يَنْسِي مَا ذُكِرَ، وَلَا يَنْابِزُ بِالْأَلْقَابِ، وَلَا يَضَارُّ بِالْجَارِ، وَلَا يَسْمَتُ بِالْمَصَائِبِ، وَلَا يَدْخُلُ فِي الْبَاطِلِ، وَلَا يَخْرُجُ مِنَ الْحَقِّ. إِنْ صَمَتَ لَمْ يُغْمَهُ صَمْتُهُ، وَإِنْ ضَحِكَ لَمْ يَغْلُ صَوْتُهُ، وَإِنْ بَغِيَ عَلَيْهِ صَبَرَ حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي يَنْتَقِمُ لَهُ.

نَفْسُهُ مِنْهُ فِي عَنَاءٍ، وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ. أَتَعَبَ نَفْسَهُ لِأَخْرَجْتَهُ، وَأَرَّاحَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ. بُعِدَهُ عَمَّنْ تَبَاعَدَ عَنْهُ زُهْدًا وَنَزَاهَةً، وَدُنُوهُ مِمَّنْ دَنَا مِنْهُ لِينٌ وَرَحْمَةٌ.

لَيْسَ تَبَاعُدُهُ بِكِبَرٍ وَعَظْمَةٍ، وَلَا دُنُوهُ بِمَكْرٍ وَخَدِيْعَةٍ.

قال: فصعق همام صعقه كانت نفسه فيها. فقال أمير المؤمنين عليه السلام:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ أَخَافُهَا عَلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ: أَهَكَذَا تَصْنَعُ الْمَوَاعِظُ الْبَالِغَةَ بِأَهْلِهَا؟

فقال له قائل: فما بالك يا أمير المؤمنين؟

فقال عليه السلام:

وَيَحْكُكَ، إِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ وَقْتًا لَا يَغْدُوهُ، وَسَبَبًا لَا يَتَجَاوِزُهُ. فَمَهْلًا، لَا تَعُدُّ لِمِثْلِهَا، فَإِنَّمَا نَفَثَ الشَّيْطَانُ عَلَى لِسَانِكَ!

«و از نشانه‌های یکی از پرهیزکاران این است که او را اینگونه می‌بینی، در دینداری نیرومند، نرمخو و دوراندیش، دارای ایمانی پر از یقین، حریص در کسب دانش، و با داشتن علم بردبار، و در توانگری میانه‌رو، در عبادت فروتن، و آراسته در تهیدستی، در سختی‌ها بردبار، در جستجوی کسب حلال، در راه هدایت شادمان، پرهیزکننده از طمع ورزی، می‌باشد.

اعمال نیکو انجام می‌دهد و ترسان است، روز را به شب می‌رساند با سپاسگذاری، و شب را به روز می‌آورد با یاد خدا، شب می‌خوابد امّا ترسان، و بر می‌خیزد شادمان، ترس برای اینکه دچار غفلت نشود، و شادمانی برای فضل و رحمتی که به او رسیده است.

اگر نفس او در آن چه دشوار است فرمان نبرد، از آن چه دوست دارد محروم می‌کند، روشنی چشم پرهیزکار در چیزی قرار دارد که جاودانه است، و آن چه را ترک می‌کند که پایدار نیست، بردباری را با علم، و سخن را با عمل، در می‌آمیزد. پرهیزگار را می‌بینی که: آرزوی نزدیک، لغزش‌هایش اندک، قلبش فروتن، نفسش قانع، خوراکش کم، کارش آسان، دینش حفظ شده، شهوتش مرده، خشمش فرو خورده است.

مردم به خیرش امیدوار، و از آزارش در امانند، اگر در بیخبران باشد نامش در گروه یادآوران خدا ثبت می‌گردد، و اگر در یادآوران باشد نامش در گروه بیخبران نوشته نمی‌شود، ستمکار خود را عفو می‌کند، به آن که محروم ساخت می‌بخشد، آن کس که با او بریده می‌پیوندد، از سخن زشت دور، و گفتارش نرم، بدی‌های او پنهان، و کار نیکش آشکار است.

نیکی‌های او به همه رسیده، و آزار او بکسی نمی‌رسد. در سختی‌ها آرام، و در ناگواریها بردبار و در خوشی‌ها سپاسگذار است، به آن که دشمن دارد ستم نکند، و نسبت به آن که دوست دارد به گناه آلوده نشود، پیش از آن که بر ضد او گواهی دهند به حق اعتراف می‌کند، و آن چه را به او سپرده‌اند ضایع نمی‌سازد، و آن چه را به او تذکر دادند فراموش نمی‌کند.

مردم را با لقب‌های زشت نمی‌خواند، همسایگان را آزار نمی‌رساند، در مصیبت‌های دیگران شاد نمی‌شود، و در کار ناروا دخالت نمی‌کند، و از محدوده حق خارج نمی‌شود، اگر خاموش است سکوت او اندوهگینش نمی‌کند، و اگر بخندد آواز خنده او بلند نمی‌شود، و اگر به او ستمی روا دارند صبر می‌کند تا خدا انتقام او را بگیرد. نفس او از دستش در زحمت، ولی مردم در آسایشند، برای قیامت خود را به زحمت می‌افکنند، ولی مردم را به رفاه و آسایش می‌رساند، دوری او از برخی مردم، از روی زهد و پارسایی، و نزدیک شدنش با بعضی دیگر از روی مهربانی و نرمی است، دوری او از تکبر و خودپسندی، و نزدیکی او از روی حیل و نیرنگ نیست.

(سخن امام که به اینجا رسید، ناگهان هم‌ناله‌ای زد و جان داد. امام علی علیه السلام فرمود:)

سوگند به خدا من از این پیش آمد بر هم‌ام می‌ترسیدم.

سپس گفت: آیا پنندهای رسا با آنان که پذیرنده‌اند چنین می‌کند؟

شخصی رسید و گفت: چرا با تو چنین نکرد؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد:

وای بر تو، هر آجلای وقت معینی دارد که از آن پیش نیافتند و سبب مشخصی دارد که از آن تجاوز نکنند، آرام باش و دیگر چنین سخنانی مگو، که شیطان آن را بر زبانت رانده است.»

و نسبت به تفاوت های موجود بین برخی از اخلاقیات زن و مرد فرمود:

خِيَارُ خِصَّةِ اِلِ النِّسَاءِ شَرَّ اُرْ خِصَّةِ اِلِ الرَّجَالِ: الزَّهْوُ، وَالْجُبْنُ، وَالْبُخْلُ؛ فَاِذَا كَانَتِ الْمَرْأَةُ مَزْهُوَّةً لَمْ تُمَكِّنْ مِنْ نَفْسِهَا، وَاِذَا كَانَتْ بَخِيلَةً حَفِظَتْ مَالَهَا وَمَالَ بَغْلِهَا، وَاِذَا كَانَتْ جَبَانَةً فَرَقَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ يَعْرِضُ لَهَا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۲۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

علم وراثت (نقش روحیات مادر در روان کودک)

در جنگ بصره یک روز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم حمله را به دست فرزندش محمد حنفیه داد، و فرمود:

پیشروی کن تا قلب سپاه دشمن را درهم بریزی.

محمد حنفیه حمله کرد، اما نتوانست پیشروی کند و برگشت.

امام علی علیه السلام به صورت نکوهش به او فرمود:

أَذْرَكَ عَزَقَ أُمَّكَ

«یکی از خصلت های مادرت را به ارث بردی»

چون پدر علی علیه السلام است چرا نباید محمد بن حنفیه خط شکن باشد؟

و ادامه داد که:

چه کنم؟ که مادرت فاطمه زهرا علیها السلام نیست.

سپس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم را به دست امام مجتبی علیه السلام داد که رفت و پیروزمندانه بازگشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تتمه المنتهی ص ۱۷، و شرح ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۴۳.

علم شیمی و فیزیک

باید اعتراف کرد که رهبران معصوم شیعه علیهم السلام، زنده کننده علم و نابود کننده جهلند و آنچه بشر از علوم در اختیار دارد، از

سرچشمه علوم ایشان جاری شده است.

و در علوم جدید نیز به اعتراف تمام دانشمندان اروپا، مسلمانان پیش قدم بودند.

زیرا علوم و آگاهی خود را از قرآن و عترت فرا گرفتند،

امام صادق علیه السلام ۵۰ رساله در هزار ورق، درباره خواص شیمیائی و طبیعی برای (جابر بن حیان) املاء کرد.

و شیمیدانهای جهان پیش از جابر نظیر خالد «متوفی سال ۸۵ هجری قمری» موازین این علم را از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

نقل کرده‌اند. [۱].

جابرین حیان یکی از بزرگترین دانشمندان علم شیمی است،

در علوم دیگر نظیر طب و فلسفه نیز نابغه بود، و ۲۰۰ کتاب تألیف کرد که ۸۰ کتاب آن در شیمی بود.

وی درباره علم شیمی نظرات عجیبی دارد که صحت آنها از طرف دانشمندان اروپا امضاء شده است.

امام صادق علیه السلام راه بکاربردن مرکب درخشنده را برای نگارش یادداشتهای گرانها به او یاد داد تا خواندن آنها در تاریکی ممکن باشد.

همچنین طریقه ساختن کاغذ نسوز را به او نشان داد.

و همچنین کیفیت ترکیب اسید سولفوریک و اسید نیتریک را به او آموخت.

پی نوشت ها:

[۱] کتاب راه تکامل ج ۳.

علوم جغرافیا

سید رضی قدس سره در نهج البلاغه آورده:

حضرت علی علیه السلام در مذمت اهل بصره به آنان فرمود:

أَرْضُكُمْ قَرِيبَةٌ مِنَ الْمَاءِ بَعِيدَةٌ مِنَ السَّمَاءِ

«زمین شما به آب نزدیک است و از آسمان دور» [۱].

ابن ابی الحدید در بیان تفسیر جمله اول گفته است که:

زمین بصره به آب دریا بسیار نزدیک می‌باشد و به همین جهت در اثر طغیان آب فارس دوبار غرق شده، یک بار در زمان «القادر بالله» و دفعه دیگر در زمان «القائم بامر الله».

چنانچه آن حضرت در ضمن اخبار غیبیه به آن خبر داده است که می‌فرماید:

كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ، وَأَتْبَاعَ الْبُهَيْمِيَّةِ؛ رَغَا فَأَجَبْتُمْ، وَعَقِرَ فَهَرَبْتُمْ. أَخْلَاقُكُمْ دِقَاقٌ، وَعَهْدُكُمْ شِقَاقٌ، وَدِينُكُمْ نِفَاقٌ، وَمَاؤُكُمْ زُعَاقٌ، وَالْمُقِيمُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ مُزْتَهِنٌ بِذَنْبِهِ، وَالشَّاحِصُ عَنْكُمْ مُتَدَارِكٌ بِرَحْمَةٍ مِنْ رَبِّهِ. كَأَنِّي بِمَسْجِدِكُمْ كَجَوْجُو سَفِينَةٍ قَدْ بَعَثَ اللَّهُ عَلَيْهَا الْعَذَابَ مِنْ فَوْقِهَا وَمِنْ تَحْتِهَا، وَغَرِقَ مَنْ فِي ضَمْنِهَا.

و روایه: وَایمُ اللَّهُ لَتَغْرِقَنَّ بِلَدَّتِكُمْ حَتَّى كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَسْجِدِهَا كَجَوْجُو سَفِينَةٍ، أَوْ نَعَامَةٍ جَائِمَةٍ.

و روایه: كَجَوْجُو طَيْرٍ فِي لَجَّةِ بَحْرِ.

و روایه أخرى: بِلَادُكُمْ أَنْتُنْ بِلَادِ اللَّهِ تُوْبِيَّةٌ: أَقْرَبُهَا مِنَ الْمَاءِ، وَأَبْعَدُهَا مِنَ السَّمَاءِ، وَبِهَا تَسْبَعُهُ أَعْشَارُ الشَّرِّ، الْمُخْتَبِسُ فِيهَا بِذَنْبِهِ، وَالْخَارِجُ بِعَفْوِ اللَّهِ. كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قَرْيَتِكُمْ هَذِهِ قَدْ طَبَقَهَا الْمَاءُ، حَتَّى مَا يَرَى مِنْهَا إِلَّا شَرْفَ الْمَسْجِدِ، كَأَنَّهُ جَوْجُو طَيْرٍ فِي لَجَّةِ بَحْرِ!

«شما سپاه یک زن بودید، و پیروان حیوان (شتر عایشه)، تا شتر صدا می‌کرد می‌جنگیدید، و تا دست و پای آن قطع گردید فرار

کردید، اخلاق شما پست، و پیمان شما از هم گسسته، دین شما دورویی، و آب آشامیدنی شما شور و ناگوار است، کسی که میان

شما زندگی کند به کیفر گناهش گرفتار می‌شود، و آن کس که از شما دوری گزیند مشمول آمرزش پروردگار می‌گردد، گویا

مسجد شما را می‌بینم که چون سینه کشتی غرق شده است، که عذاب خدا از بالا و پایین او را احاطه می‌کند، و سرنشینان آن همه

غرق می‌شوند.»

و در روایتی است:

«سوگند بخدا، سرزمین شما را آب غرق می‌کند، گویا مسجد شما را می‌نگرم که چون سینه کشتی یا چونان شتر مرغی که بر سینه خوابیده باشد بر روی آب مانده است.»

و در روایت دیگر: «مانند سینه مرغ روی آب دریا.»

و در روایت دیگری آمده: «خاک شهر شما بدبوترین خاکهاست، از همه جا به آب نزدیکتر [۲] و از آسمان دورتر، و نه دهم شرّ و فساد در شهر شما نهفته است، کسی که در شهر شما باشد گرفتار گناه، و آن که بیرون رود در پناه عفو خداست. گویی شهر شما را می‌نگرم که غرق شده، و آب آن را فرا گرفته، چیزی از آن دیده نمی‌شود، مگر جاهای بلند مسجد، مانند سینه مرغ بر روی امواج آب دریا!»

پس همان گونه شد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده بود. و نیز آورده است که:

معنای «دوری بصره از آسمان» این است که به وسیله رصدها و آلات نجومی دیده شده که دورترین نقاط معموره روی زمین از دایره «نصف النهار» «اُبُلّه» می‌باشد، که در نواحی بصره واقع است.

و سپس می‌گوید:

بیان این نکات دقیق از خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام است، زیرا از موضوعاتی خبر داده که عرب به آن آشنایی نداشته و جز دانشمندان محقق کسی به آن آگاهی ندارد، و این از اسرار و غرایب بدیعه آن حضرت علیه السلام می‌باشد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۳ معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] اشاره به علم اُکولوژی EGOLOGIE تأثیر عوامل زیست محیطی در افکار و اخلاق انسان است که عوامل جغرافیایی در مناطق گوناگون اثرات متفاوت در رفتار و افکار انسانها دارد.

[۳] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۸۹.

علل پیروزی پیامبر اکرم

برای کسی که بهتر از دیگران می‌آموزد، تاریخ بهترین معلم است.

تاریخ ملت‌های پیروزمند و شکست خورده، چراغی فرا راه امت است، زیرا این تاریخ عوامل پیروزی و شکست را به گونه‌ای، روشن و گویا اشکار می‌سازد و ملت‌های خوشبخت آن‌هایی هستند که از تجارب دیگران بهره‌مند شوند. تاریخ انقلاب پیامبر اسلام (ص) و پیروزی او نیز به همین ترتیب است.

عوامل پیروزی انقلاب آن حضرت عبارت بود از:

یک- ایدئولوژی صحیح.

دو- رهبری خردمندانه.

سه- صمیمیت رهبر.

چهار- آمادگی امت برای فداکاری.

بنابراین موفقیت پیامبر این معادله بود:

ایدئولوژی به‌اضافه رهبری خردمندانه به‌اضافه فداکاری مسلمانان: پیروزی امت.

یکی از مفاهیم این معادله آن است که عوامل شکست نیز با نبودن این مقدمات برابر است. با توجه به این که زمینه‌ی شکست در آغاز کار در نهاد هر یک از افراد به وجود می‌آید و از آن پس در بدنه‌ی امت انعکاس می‌یابد. از این رو شناخت انگیزه‌های شکست فرد شایان توجه و از این قرار است:

یک- تزلزل و ضعف شخصیت.

دو- زبونی در تصمیم‌گیری و تحمل مسئولیت.

سه- خیانت افراد.

چهار- خمودگی.

امام علی (ع) در سخنرانی پر مایه‌ای عوامل عام پیروزی پیامبر و عوامل خاص شکست فردی را بازگو می‌فرماید:

اما بعد فان الله سبحانه بعث محمدا (صلى الله عليه و آله) و ليس احد من العرب يقر اکتابا، و لا يدعى نبوه و لا وحيا، فقاتل بمن اطاعه من عصابه، يسوقهم الى منجاتهم، و يباد ربهم الساعه ان تنزل بهم، يحسر الحسير، و يقف الكسير، فيقم عليه حتى يلحقه عايته، الا هالكا لا خير فيه،...

«اما بعد...»

همانا که خدای تعالی محمد (ص) را زمانی برانگیخت که هیچکس در عرب نبود که خواندن بدانند یا دعوی پیغمبر و وحی داشته باشد (ایدئولوژی در میان نبود). به همدستی پیروان خود با کسانی که از فرمانش سر پیچیدند جنگ نمود تا آنان را به سوی رستگاری رهنمون شد و بر سر این کار پایداری نمود تا پیش از قیام قیامت (و فرارسیدن مرگ)، واماندگان و عقب افتادگان را هدایت فرمود، و چندان تاب آورد تا به مقصود رسید (و مردم از او پیروی کردند) مگر هلاک شونده‌ای که خیری در او نبود. (بدین سان به کمک وحی آسمانی، رهبری پیامبر و صداقت یارانش) راه رستگاری را بدیشان بنمود و مقامشان را (که در خور پایگاه انسانی آنان بود) به ایشان نشان داد. پس آسیابشان به گردش در آمد (زندگی اقتصادی آنان رونق گرفت) و تیرشان استوار شد (قدرتشان فزونی یافت).

به خدا سوگند، که من از پیشتان (لشکر اسلام) بودم تا آنکه (نیروهای الحادی) تسلیم گردیده و تحت فرمان در آمد. اما من، نه ناتوان شدم و نه ترسیدم.

نه خیانت ورزیدم!

و نه سستی کردم!

به خدا سوگند که باطل را بر خواهم شکافت، تا از نهانگاهش حق را بیرون کشم. « [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۳.

عفو دشمن پس از پیروزی

پس از پیروزی نیازی به کینه‌توزی نیست.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اذا قدرت علی عدوک، فاجعل العفو عنه شکرا للقدرة علیه.

«وقتی بر دشمن دست یافتی، به شکرانه‌ی پیروزی بر او ببخشای.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۰.

عدالت آذین مبارزه

مبارزه نباید به ظلم و خشونت آلوده گردد.

امام علی (ع) می‌فرماید:

استعمل العدل، و احذر العسف و الحيف، فان العسف يعود بالجلاء، و الحيف يدعو الى السيف.

«داد پیشه کن و از سختگیری و بیدادگری بپرهیز، که سخت‌گیری مردم را به ترک دیار و می‌دارد و بیدادگری به شورش مردم می‌انجامد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۴۶۸.

عزل قاضی

اصل «کنترل و نظارت» در حکومت امام علی علیه السلام، در کشور پهناور آن روزگاران که امروز به ۵۰ کشور اسلامی تبدیل شده است، آنقدر دقیق و صحیح اجراء می‌شد که در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، قاضی یک روزه هم وجود داشت.

امام به ابوالاسود دوتلی سَمَتِ قضاوت داد، اما در پایان همان روزِ نخست، او را از قضاوت عزل کرد.

شب هنگام وارد مسجد شد و خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

(قاضی یک روزه هم داشتیم؟)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد:

«به من گزارش دادند تو در برخورد با مردم خشن و تندخو هستی.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معالم القریه، ص ۲۰۳ - و احقاق الحق، ج ۸، ص ۵۴۸.

عزل و نصب بر اساس اولویت ها

برای اطلاع بیشتر نسبت به عزل و نصب فرماندهان به جلد چهارم همین مجموعه (امام و

امور نظامی) مراجعه فرمائید که نمونه‌های فراوانی در آنجا مورد ارزیابی قرار گرفته

است.

امام علی علیه السلام در آستانه جنگ صفین بود که یکی از افسران فداکار (عمرو بن ابی سلمه) (که از مهاجرین و فرزند امّ سلمه بود) استاندار بحرین و فارس بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را از فرمانداری عزل و به جای او نعمان بن عجلان را منصوب کرد.

(چون در جنگ به وجود عمر بن ابی سلمه نیاز داشت) به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نِعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرْقِيَّ عَلَى الْبَحْرَيْنِ، وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا دَمٍ لَكَ، وَلَا تَثْرِبَ عَلَيْكَ؛ فَلَقَدْ أَحْسِنْتَ الْوَلَايَةَ، وَأَدَيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مَأْتُومٍ.

فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعُدُوِّ، وَإِقَامَةِ عَمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«پس از یاد خدا و درود! همانا من (نعمان ابن عجلان زرقی) را به فرمانداری بحرین نصب کردم، و بی آن که سرزنشی و نکوهشی برای تو وجود داشته باشد تو را از فرمانداری آن سامان گرفتم، که تاکنون زمامداری را به نیکی انجام دادی، و امانت را پرداختی، پس به سوی ما حرکت کن، که تصمیم دارم به سوی ستمگران شام حرکت کنم، دوست دارم در این جنگ با من باشی، زیرا تو از دلاورانی هستی که در جنگ با دشمن، و برپاداشتن ستون دین از آنان یاری می طلبم. انشاءالله.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

عزل فرماندار نالایق

مشکل امام علی علیه السلام در کارهای اجرائی کشور این بود که به میزان نیاز از نیروهای انسانی متعهد و کارآمدی برخوردار نبود. افرادی باتقوی، مؤمن، خوب و سالم در جمع یاران امام وجود داشتند، اما مدیران لایقی نبودند، آینده‌نگر و زرنگ و سیاستمدار نبوده، در برابر دشمنان اسلام کوتاهی می کردند.

و در مقابل، افراد زرنگ و سیاستمداری وجود داشتند که ایمان و پرهیزکاری آنان ضعیف بود،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به ناچار (زیاد بن ابیه) را بر اهواز و بصره با نظارت ابن عباس، مأموریت داد،

و در دستورالعمل حکومتی نیز به او هشدار داد و نوشت:

وَإِنِّي أَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِمًا صَادِقًا، لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ حُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، نَقِيلَ الظَّهْرِ، صَبِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامِ.

همانا من، براستی بخدا سوگند می خورم، اگر به من گزارش کنند که در بیت المال خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، درمانی، و خوار و سرگردان شوی. با درود. [۱].

اما باز هم نگران کار او بود که نامه ۲۱ را پس از شروع او به او نوشت:

فَدَعَ الْإِسْرَافَ مُتَّصِدًا، وَأَذْكَرَ فِي الْيَوْمِ غَدًا، وَأَمْسَكَ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ، وَقَدَّمَ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ. أَتَرْجُو أَنْ يُعْطِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَأَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ! وَتَطْمَعُ - وَأَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِي النَّعِيمِ، تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَالْأَرْمَلَةَ - أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ؟ وَإِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِي بِمَا أَسْلَفَ وَقَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ، وَالسَّلَامُ.

«ای زیاد، از اسراف بپرهیز، و میانه‌روی را برگزین، از امروز به فکر فردا باش، و از اموال دنیا به اندازه کفاف خویش نگهدار، و زیادی را برای روز نیازمندیت در آخرت پیش فرست. آیا امیدداری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشی؟ و آیا طمع داری ثواب انفاق کنندگان را دریابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری؟ و تهیدستان و بیوه‌زنان را از آن نعمت‌ها محروم می کنی؟ همانا انسان به آن چه پیش فرستاده، و نزد خدا ذخیره ساخته، پاداش داده خواهد شد. با درود.» [۲].

سرانجام زیاد پس از خیانت های مالی به سوی معاویه گریخت.

امام گرچه کمیل بن زیاد علاقه داشت که دعای کمیل به نام او معروف شد، او فردی با ایمان و مخلص، اما در امور مدیریت نظامی و سیاسی ضعیف بود، و به جای ایستادگی در برابر دشمن، سُستی بخرج می داد.

کمیل فرماندار امام علی علیه السلام در شهر مرزی «هیت» بود و نتوانست جلوی یورش ها و تجاوزات سربازان معاویه را بگیرد، و بدون نقشه‌ای حساب شده برای جبران یورشهای معاویه به یکی از شهرهای مرزی شام «قرقیسا» حمله کرد که بهانه دیگری به دست معاویه داد.

و مورد نکوهش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گرفت و عزل گردید.

امام علی علیه السلام در نامه‌ای با نگرانی تمام به او نوشت که:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مَا وُلِّيَ، وَتَكَلُّفَهُ مَا كُفِيَ، لَعَجْزُ حَاضِرٍ، وَرَأْيُ مُتَبَرِّئٍ.

وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْقِيسِيَا، وَتَعْطِيلِكَ مَسَالِحَكَ الَّتِي وَلَيْتَاكَ - لَيْسَ بِهَا مَنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يَرُدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا - لَرَأَى شَعَاعٌ. فَقَدْ صَرَفْتَ جِسْرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْدَائِكَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ، وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ، وَلَا سَادًّا تُغْرَهُ، وَلَا كَاسِرًا لِعَدُوِّ شَوْكَةٍ، وَلَا مُغْنٍ عَنِ أَهْلِ مِصْرِهِ، وَلَا مُجْزٍ عَنِ أَمِيرِهِ.

«پس از یاد خدا و درود! سُستی انسان در انجام کارهایی که بر عهده اوست، و پافشاری در کاری که از مسؤولیت او خارج است، نشانه ناتوانی آشکار، و اندیشه ویرانگر است. اقدام تو به تاراج مردم «قرقیسا»، در مقابل رها کردن پاسداری از مرزهایی که تو را بر آن گمارده بودیم و کسی در آنجا نیست تا آنجا را حفظ کند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، اندیشه‌ای باطل است. تو در آنجا پُلّی شده‌ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند، و نه هیبتی داری از تو بترسند و بگریزند، نه مرزی را می توانی حفظ کنی، و نه شوکت دشمن را می توانی درهم بشکنی، نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می کنی، و نه امام خود را راضی نگه می داری.» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۰ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

- ۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۲ و ۱۶۳ ح ۱۸۲: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)
- ۲- تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۲۰۴: ابن واضح (متوفای ۲۹۲ هـ)
- ۳- کتاب محاسن و مساوی ج ۲ ص ۲۰۱: بیهقی شافعی (متوفای ۵۶۹ هـ)
- ۴- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۶۳: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۵- کتاب فهرست ص ۱۳۱: ابن ندیم (متوفای ۴۳۸ هـ)
- ۶- کتاب الجمل ص ۲۱۰: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ).

[۲] نامه ۲۱ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

- ۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۹ و ۱۶۵: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)
- ۲- شرح نهج البلاغه ج ۱۵ ص ۱۳۹: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ هـ)
- ۳- منهاج البراعة ج ۳ ص ۳۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۴- غرر الحکم ج ۴ ص ۵۳۶ و ۳۳ و ۴۳۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)
- ۵- غرر الحکم ج ۳ ص ۸۵ و ج ۲ ص ۲۱۰: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۰ ح ۶۹۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

[۳] نامه ۶۱ نهج البلاغه (کمیل بن زیاد تا سن ۹۰ سالگی زنده بود که به دست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید).

عزل فرمانداری که خیانت مالی داشت

مُنذر بن جارود یکی از فرمانداران امام بود.

پدرش (جارود) مسیحی بود و در سال دهم هجری به مدینه آمد و مسلمان شد، و در بصره سکونت کرد و در جنگ با ایران به شهادت رسید،

به سبب خوشنامی او، پسرش منذر را به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کردند، که یکی از کارگزاران حکومت گردید، پس از آنکه به عنوان یکی از فرمانداران امام به کار مشغول شد، دست به خیانت زده و به بیت المال مسلمین تجاوز کرد، که بلافاصله امام علی علیه السلام او را عزل فرمود و به او نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ صَيْلَاخَ أَبِيكَ عَزَّنِي مِنْكَ، وَظَنَنْتُ أَنَّكَ تَتَّبِعُ هِدْيَهُ، وَتَسِيلُكَ سَبِيلَهُ، فَإِذَا أَنْتَ فِيمَا رُفِّي إِلَيَّ عَنْكَ لَا تَدْعُ لِهَوَاكَ انْتِقَادًا، وَلَا تُبْقِي لِآخِرَتِكَ عَتَادًا.

تَعْمُرُ دُنْيَاكَ بِخَرَابِ آخِرَتِكَ، وَتَصِلُ عَشِيرَتَكَ بِقَطِيعَةِ دِينِكَ.

وَلَيْسَ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقًّا، لَجَمَلِ أَهْلِكَ وَشِدَّةِ نَعْلِكَ خَيْرٌ مِنْكَ، وَمَنْ كَانَ بِصَفَتِكَ فَلَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَسَدَّ بِهِ ثَغْرًا، أَوْ يَنْقُذَ بِهِ أُمَّرًا، أَوْ يَغْلِي لَهُ قَدْرًا، أَوْ يَشْرَكَ فِي أَمَانَةٍ، أَوْ يُؤْمَنَ عَلَيَّ جَبَايَةً.

فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ يَصِلُ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

«پس از یاد خدا و درود! همانا، شایستگی پدرت مرا نسبت به تو خوشبین، و گمان کردم همانند پدرت می‌باشی، و راه او را می‌روی، ناگهان به من خبر دادند، که در هواپرستی چیزی فروگذار نکرده، و توشه‌ای برای آخرت خود باقی نگذاشته‌ای، دنیای خود را با تباه کردن آخرت آبادان می‌کنی، و برای پیوستن با خویشاوندانت از دین خدا بریدی، اگر آن چه به من گزارش رسیده، درست باشد، شتر خانه‌ات، و بند کفش تو از تو با ارزشتر است، و کسی که همانند تو باشد، نه لیاقت پاسداری از مرزهای کشور را دارد، و نه می‌تواند کاری را به انجام رساند، یا ارزش او بالا رود، یا شریک در امانت باشد یا از خیانتی دور ماند پس چون این نامه به دست تو رسد، نزد من بیا. انشاءالله.» [۱].

مُنذر کسی است که امیرمؤمنان علیه السلام درباره او فرمود:

«آدم متکبری است، که به دو جانب خود می‌نگرد، و در دو جامه که بر تن دارد می‌خرامد، و پیوسته بر بند کفش خود می‌دمد که گرد ننشیند.»

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۱ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

عزل معاویه

پس از بیعت عمومی مردم و تحقق حکومت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر جامعه اسلامی، بلافاصله تمام مدیران و کارگزاران حکومتی دوران خلیفه سوم را عزل و به جای آنان در محرم ۳۶ هجری فرمانداران و استانداران و فرماندهان نظامی لایقی منصوب فرمود.

از جمله نامه‌ای به معاویه نوشت که پُست فرمانداری شام را به (سهل بن حنیف) تحویل داده، به مدینه باز گردد.

بسیاری از سیاستمداران به امام علی علیه السلام گفتند:

«به معاویه مهلت بده، او کسی نیست که دل از حکومت و قدرت بر دارد.

چون از زمان عُمر پایه های حکومت را استحکام بخشید، و اموال فراوانی گرد آورد و با سردمداران توطئه گر قریش در ارتباط است.

صبر کن تا پایه‌های حکومت شما محکم گردد، آنگاه معاویه را عزل کن.»

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در برابر تمام این نظریه های سیاسی و پیشنهادهای غیر متعهدانه تسلیم نشد و کار تصفیه مدیریت های سیاسی کشور را حتی یک لحظه از یاد نبرد و در همان آغاز حکومت به معاویه نوشت:

مَنْ عَبَدَ اللَّهَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُ إِعْزَارِي فِيكُمْ، وَإِعْرَاضِي عَنْكُمْ، حَتَّى كَانَ مَا لَابُدَّ مِنْهُ وَلَا دَفْعَ لَهُ؛ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ، وَالْكَلَامُ كَثِيرٌ، وَقَدْ أَذْبَرَ مَا أَذْبَرَ، وَأَقْبَلَ مَا أَقْبَلَ. فَبَايَعُ مَنْ قَبْلَكَ، وَأَقْبَلَ إِلَيَّ فِي وَفْدٍ مِنْ أَصْحَابِكَ. وَالسَّلَامُ. [۱].

«از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به معاویه بن ابی سفیان پس از یاد خدا و درود! می دانی که من درباره شما معذور، و از آن چه در مدینه گذشت روی گرداندم، تا شد آن چه که باید می شد، و بازداشتن آن ممکن نبود، داستان طولانی و سخن فراوان است و

گذشته‌ها گذشت، و آینده روی کرده است، تو و همراهانت بیعت کنید، و با گروهی از یاران نزدیک من بیا، با درود.»

اما معاویه وقت کشی کرد و کار بیعت با امام علی علیه السلام و بازگشت به مرکز خلافت را به امروز و فردا وا گذاشت،

و آنگاه طی نامه‌ای از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواست که فرمانداری شام را به او واگذارد

امام در نامه‌ای پاسخ قاطع به او داد و نوشت:

وَأَمَّا طَلْبُكَ إِلَيَّ الشَّامَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ لِأَعْطِيكَ الْيَوْمَ مَا مَنَعْتَكَ أَمْسًا.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَكَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ، أَلَا وَمَنْ أَكَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَكَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَى النَّارِ.

وَأَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِي الْحَرْبِ وَالرَّجَالِ فَلَسْتُ بِأَمْضَى عَلَى الشُّكِّ مَنِّي عَلَى الْيَقِينِ، وَلَيْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَخْرَصَ عَلَى الدُّنْيَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ. وَأَمَّا قَوْلُكَ: إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ، فَكَذَلِكَ نَحْنُ، وَلَكِنْ لَيْسَ أَمِيئُهُ كَهَاشِمِ، وَلَا حَرْبُ كَعَبِيدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَا أَبُو سُفْيَانَ كَأَبِي

طَالِبٍ، وَلَا الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ، وَلَا الصَّرِيحُ كَاللَّصِيقِ، وَلَا الْمُحِقُّ كَالْمُبْطِلِ، وَلَا الْمُؤْمِنُ كَالْمُدْغِلِ. وَلَبَسَ الْخَلْفُ خَلْفُ يَتْبَعُ سِلْفًا هَوَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ. وَفِي أَيَدِنَا بَعْدَ فَضْلِ النَّبُوَّةِ الَّتِي أَذَلَّلْنَا بِهَا الْعَرَبَ، وَنَعَشْنَا بِهَا الدَّلِيلَ. وَلَمَّا أَذْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِي دِينِهِ أَفْوَاجًا، وَأَسْلَمَتْ لَهُ

هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعًا وَكَرْهًا، كُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِي الدِّينِ: إِمَّا رَغْبَةً وَإِمَّا رَهْبَةً، عَلَى حِينٍ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ، وَذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوْلُونَ بِفَضْلِهِمْ، فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّيْطَانِ فِيكَ نَصِيبًا، وَلَا عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا. وَالسَّلَامُ. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۷۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۱۷ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

علل مشروعیت حکومت امام علی

«همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند، و آن که غایب است نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد، و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و

انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است. حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی و گمراهی او می‌گذارد.

بجانم سوگند! ای معاویه اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک‌ترین افرادم، و می‌دانی که من از آن دور بوده‌ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی، و حق آشکاری را بیوشانی. با درود.»

و آنگاه به فرمانده نظامی خود «جریر بن عبدالله» که او را به شام فرستاده بود قاطعانه دستور داد.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَاحْمِلْ مُعَاوِيَةَ عَلَى الْفَضْلِ، وَخُذْهُ بِالْأَمْرِ الْجَزْمِ، ثُمَّ خِيَرُهُ بَيْنَ حَرْبٍ مُّجَلِيَّةٍ، أَوْ سِلْمٍ مُّخْزِيَةٍ فَإِنْ اخْتَارَ الْحَرْبَ فَانْبِذْ إِلَيْهِ، وَإِنْ اخْتَارَ السِّلْمَ فَخُذْ بِيَعْتِهِ، وَالسَّلَامَ.

«پس از نام خدا و درود! هنگامی که نامه‌ام به دستت رسید، معاویه را به یکسره کردن کار وادار، و با او برخوردی قاطع داشته باش، سپس او را آزاد بگذار در پذیرفتن جنگی که مردم را از خانه بیرون می‌ریزد، یا تسلیم شدنی خوار کننده، پس اگر جنگ را برگزید، امان نامه او را بر زمین کوب، و اگر صلح خواست از او بیعت بگیر، با درود.» [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای تصفیه و پاکسازی مدیریت‌های کشور اسلامی تا آنجا پیش رفت که یک جنگ تمام عیار را برای ریشه کن کردن فساد اداری یک استاندار پذیرفت، اما، معاویه را برای یک لحظه در پست فرمانداری کشور اسلامی تحمل نکرد.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۸ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

عدم بکارگیری عناصر فاسد در مدیریت‌ها

پس از بیعت عمومی مردم با امام علی علیه السلام که طلحه و زبیر در آن اجتماع بی‌ظنیر، تلاش و کوششی داشتند و در پیشاپیش مردم، همگان را جهت بیعت با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تشویق کردند، حال خدمت امام علی علیه السلام رسیده، یکی تقاضای فرمانداری بصره، و دیگری تقاضای فرمانداری کوفه را داشت.

اما حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اول محرم ۳۶ هجری، (عثمان بن حنیف) را به فرمانداری بصره و (عمار بن شهاب) را برای فرمانداری کوفه انتخاب و به محل خدمت خود اعزام کرد.

طلحه و زبیر که برای خود قدر و منزلتی قائل بودند، و تقاضاهای گوناگونی داشتند بر آشفتنده و با انواع اشکال تراشی‌ها و اعتراض‌ها، حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را زیر سؤال بردند که امام علی علیه السلام طی نامه‌ای به آنها نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمَا، وَإِنْ كُنْتُمَا، أَنِّي لَمْ أُرِدِ النَّاسَ حَتَّى أَرَادُونِي، وَلَمْ أَبَايَعُهُمْ حَتَّى بَايَعُونِي. وَإِنَّكُمْ مِمَّنْ أَرَادَنِي وَبَايَعَنِي، وَإِنَّ الْعِمَامَةَ لَمْ تُبَايَعْنِي لِسُلْطَانٍ غَالِبٍ، وَلَمَا لِعَرَضٍ حَاضِرٍ، فَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي طَائِعِينَ، فَارْجِعَا وَتَوْبَا إِلَى اللَّهِ مِنْ قَرِيبٍ، وَإِنْ كُنْتُمَا بَايَعْتُمَانِي كَارِهِينَ، فَقَدْ جَعَلْتُمَا لِي عَلَيْكُمَا السَّبِيلَ بِإِظْهَارِكُمَا الطَّاعَةَ، وَإِشْرَارِكُمَا الْمَعْصِيَةَ.

وَلَعَمْرِي مَا كُنْتُمَا بِأَحَقُّ الْمُهَاجِرِينَ بِالتَّقِيَةِ وَالْكِثْمَانِ، وَإِنْ دَفَعْتُمَا هَذَا الْأَمْرَ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَدْخُلَا فِيهِ، كَانَ أَوْسَعَ عَلَيْكُمَا مِنْ خُرُوجِكُمَا مِنْهُ، بَعْدَ إِقْرَارِكُمَا بِهِ.

وَقَدْ زَعَمْتُمَا أَنِّي قَتَلْتُ عُثْمَانَ، فَبَيْنِي وَبَيْنَكُمَا مَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي وَعَنْكُمَا مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ يَلْزِمُ كُلُّ امْرئٍ بِقَدْرِ مَا احْتَمَلَ.

فَارْجِعَا أَيُّهَا الشَّيْخَانِ عَنْ رَأْيِكُمَا، فَإِنَّ الْأَنْ أَعْظَمَ أَمْرِكُمَا الْعَارُ، مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَجَمَعَ الْعَارُ وَالنَّارُ، وَالسَّلَامَ. [۱].

«پس از یاد خدا و درود! شما می‌دانید گر چه پنهان می‌دارید. که من برای حکومت در پی مردم نرفته، آنان به سوی من آمدند، و من قول بیعت نداده تا آن که آنان با من بیعت کردند، و شما دو نفر از کسانی بودید که مرا خواستید و بیعت کردید. همانا بیعت عموم مردم با من نه از روی ترس قدرتی مسلط بود، و نه برای به دست آوردن متاع دنیا، اگر شما دو نفر از روی میل و انتخاب بیعت کردید تا دیر نشده باز گردید، و در پیشگاه خدا توبه کنید، و اگر دردل با اکراه بیعت کردید خود دانید، زیرا این شما بودید که مرا در حکومت بر خویش راه دادید، اطاعت از من را ظاهر، و نافرمانی را پنهان داشتید. به جان خودم سوگند! شما از سایر مهاجران سزاوارتر به پنهان داشتن عقیده و پنهان کاری نیستید، اگر در آغاز بیعت کنار می‌رفتید آسان‌تر بود که بیعت کنید و سپس به بهانه سرباز زیند. شما پنداشته‌اید که من کشنده عثمان می‌باشم، بیایید تا مردم مدینه بین من و شما داوری کنند، آنان که نه به طرفداری من بر خواستند نه شما، سپس هر کدام به اندازه جرمی که در آن حادثه داشته، مسؤولیت آن را پذیرا باشد. ای دو پیرمرد، از آن چه در اندیشه دارید باز گردید، هم اکنون بزرگ ترین مسئله شما عار است، پیش از آن که عار و آتش خشم پروردگار دامنگیرتان گردد. با درود.»

از آن پس، آنها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را با تهدید نظامی روبرو کرده و به جمع آوری اسلحه و دیگر امکانات نظامی پرداختند،

امام علی علیه السلام با قاطعیت در برابر دلسوزیهای سیاست بازان ایستاد و اجازه نداد حتی یک لحظه عناصر بی‌لیاقت و فاسد در مدیریت‌های سیاسی کشور نفوذ کنند و در یک سخنرانی خطاب به مردم، توطئه‌های آنان را افشا کرد.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

عزل فرماندار برای چند کیلو گندم

زنی به نام «سوده همدانی» از شیعیان امام بود، در جنگ صفین برای تشجیع سربازان و فرزندان دلاورش، اشعار حماسی می‌خواند، که سخت بر معاویه گران آمد و نام او را ثبت کرد، روزگار گذشت و امام علی علیه السلام به شهادت رسید، و فرماندار معاویه بَسْر بن ارطاة، بر شهر همدان مسلط گشت، و هر چه می‌خواست انجام می‌داد، و کسی جرئت اعتراض یا مخالفت را نداشت سرانجام سوده، سوار بر شتر به دربار معاویه در شام رفت، و از قتل و غارت و فساد فرماندار به معاویه شکایت کرد.

معاویه او را شناخت و سرزنش کرد، و گفت:

یاد داری که در جنگ صفین چه می‌کردی؟

حال دستور می‌دهم تو را سوار بر شتری برهنه تحویل فرماندارم بدهند تا هرگونه دوست دارد، با تو رفتار کند؟

سوده، در حالی که اشک می‌ریخت این اشعار را خواند:

صَلَّى إِلَاهَ عَلِيٍّ جَسْمَ تَضَمَّنَه

قَبْرَ فَاصْبِحْ فِيهِ الْعَدْلُ مَدْفُونًا

قَدْ حَالَفَ الْحَقُّ لَابِغِي بِه بَدَلًا

فَصَارَ بِالْحَقِّ وَالْإِيمَانِ مَقْرُونًا

«خدایا درود بر بیکر پاکی فرست که چون دفن شد عدالت هم دفن شد، و خدا سوگند خورده که همتائی برای او نیاورد، و تنها او با حق و ایمان همراه بود» معاویه با شگفتی پرسید:

چه کسی را می‌گوئی؟

و این اشعار را پیرامون چه شخصی خواندی؟

سوده گفت:

علی علیه السلام را می‌گویم که چون رفت، عدالت هم رفت.

معاویه! فرماندار علی علیه السلام در همدان چند کیلو گندم از من اضافه گرفت، به کوفه رفتم وقتی رسیدم که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای نماز مغرب بپاخاسته بود تا مرا دید نشست و فرمود:

حاجتی داری؟

ماجرا را شرح دادم، و گفتم

چند کیلو گندم مهم نیست، می‌ترسم فرماندار تو به سوی تجاوز و رشوه خواری پیش رفته آبروی حکومت اسلامی خدشه دار شود.

امام علی علیه السلام با شنیدن سخنان من گریست و گفت:

خدایا تو گواهی که من آنها را برای ستم به مردم دعوت نکردم.

سپس قطعه پوستی گرفت و بر روی آن نوشت:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيْنَهُ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ، وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ، وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا، [۱] ذَالِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ مِّنْ يَّقِضُهُ. وَالسَّلَام

دلیل روشنی از طرف پروردگارتان برای شما آمده است؛ بنابراین، حق پیمانانه و وزن را ادا کنید! و از اموال مردم چیزی نگاهید! و در روی زمین، بعد از آنکه (در پرتو ایمان و دعوت انبیاء) اصلاح شده است، فساد نکنید!

سپس دستور داد که:

کارهای فرمانداری خود را بررسی و جمع آوری کن، تو را عزل کردم و به زودی فرماندار جدید خواهد آمد، و همه چیز را از تو تحویل خواهد گرفت.

نامه را به من داد، نه آن را بست، و نه لاک و مهر کرد، بلافاصله پس از بازگشت من به «شهر همدان» فرماندار عزل و دیگری به جای او آمد.

معاویه آن روز شکایت من از چند کیلو گندم اضافی بود، امیاً امروز به تو شکایت کردم که فرماندار تو «بُسر بن ازطاه» شراب می‌خورد،

تجاوز می‌کند،

مال مردم را به یغما می‌برد

خون بی‌گناهان را می‌ریزد

و تو به جای اجرای عدالت و عزل فرماندار فسادگر، مرا تهدید به مرگ می‌کنی؟

و ادعا داری که خلیفه مسلمین می‌باشی؟

معاویه در حالی که از عدالت حضرت علی علیه السلام و عشق و وفاداری پیروان او به شگفت آمده بود گفت:

هر چه سوده می‌خواهد به او بدهید، و او را با احترام به شهرش باز گردانید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره اعراف، آیه ۸۵.

[۲] فصول المهمه، ابن صباغ مالکی، ص ۱۲۹ - و سفینه البحار، ج ۱، ص ۶۷۱ - و عقد الفرید، ج ۲، ص ۱۰۲ - و اعلام النساء ج ۲ ص ۲۰۷، و فصول المائنه ج ۵ ص ۵۶۵.

عفو دشمن شکست خورده

پس از جنگ جمل و فرار مردم بصره، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عفو عمومی اعلام کرد در صورتی که در تمام جنگ‌ها، سرداران فاتح، جان و مال و ناموس شکست خوردگان را بر خود حلال می‌دانستند، و هر چه می‌خواستند با مردم شکست خورده انجام می‌دادند، اما امام علی علیه السلام مردم بصره را عفو کرد، و زشتی‌ها و خشونت‌های آنان را نادیده انگاشت. البته در نامه ای هشدار دهنده آنان را از هرگونه قانون شکنی دوباره پرهیز داد.

وَقَدْ كَانَ مِنْ اَنْتِشَارِ حَيْلِكُمْ وَشَفَاقِكُمْ مَا لَمْ تَعْبُوا عَنْهُ، فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكُمْ، وَرَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ، وَقَبَلْتُ مِنْ مُقْبِلِكُمْ. فَإِنْ خَطَبْتُ بِكُمْ الْأُمُورَ الْمُزْدِيَّةَ، وَسَفَهُ الْأَرَاءِ الْجَائِرَةَ، إِلَى مُنَابَذَتِي وَخِلَافِي، فَهَا أَنْدَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِي، وَرَحَلْتُ رِكَابِي، وَلَيْسَ أَلْجَأْتُ مَوْنِي إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأَوْفَعَنَّ بِكُمْ وَقَعَهُ لَا يَكُونُ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعَقَهُ لَاعِقٍ؛ مَعَ أَنِّي عَارِفٌ لِدَى الطَّاعَةِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ، وَلِدَى النَّصِيحَةِ حَقَّهُ، غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَمًا إِلَى بَرِي، وَلَا نَاكِثًا إِلَى وَفِي.

(شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند

و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله‌ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزشهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می‌شناسم، و هرگز برای شخص متهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی‌دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.) [۱].

پس از بازگشت آرامش به شهر بصره، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عبدالله بن عباس را فرماندار آن سامان قرار داد و خود به کوفه بازگشت.

امام علی علیه السلام به آن حضرت گزارش دادند که ابن عباس با مردم شکست خورده بصره به خوبی رفتار نمی‌کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً نامه ۱۸ نهج البلاغه را اینگونه به ابن عباس نوشت:

(إلى عبد الله بن عباس وهو عامله على البصرة)

الاخلاق الاجتماعية

وَاعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبُطُ إِبْلِيسَ، وَمَعْرَسُ الْفِتَنِ، فَحَادِثُ أَهْلِهَا بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ، وَاحْتُلُّ عُقْدَةُ الْخَوْفِ عَنْ قُلُوبِهِمْ. وَقَدْ بَلَغَنِي تَتَمُّرُكَ لِبَنِي تَمِيمٍ، وَغَلْظَتُكَ عَلَيهِمْ، وَإِنَّ بَنِي تَمِيمٍ لَمْ يَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ لَهُمْ آخِرٌ، وَإِنَّهُمْ لَمْ يَشَبَقُوا بِوَعْمٍ فِي حِيَاهِلِيهِ وَلَا إِسْلَامٍ، وَإِنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِمًا مَاسَّةً، وَقَرَابَةً خَاصَّةً، نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَى صَلَاتِهَا، وَمَأْزُورُونَ عَلَى قَطِيعَتِهَا. فَارْبِعُ أَبَا الْعَبَّاسِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، فِيمَا جَرَى عَلَى لِسَانِكَ وَبِيَدِكَ مِنْ خَيْرٍ وَشَرٍّ! فَإِنَّا شَرِيكَانِ فِي ذَلِكَ، وَكُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّي بِكَ، وَلَا يَفِيلَنَّ رَأْيِي فِيكَ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به فرماندار بصره عبدالله بن عباس)
 روش برخورد با مردم (اخلاق اجتماعی)
 «بدان، که بصره امروز جایگاه شیطان، و کشتزار فتنه‌هاست، با مردم آن به نیکی رفتار کن، و گره وحشت را از دلهای آنان بگشای، بد رفتاری تو را با قبيله «بنی تمیم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادند، همانا «بنی تمیم» مردانی نیرومندند که هرگاه دلاوری از آنها غروب کرد، سلحشور دیگری جای آن درخشید، و در نبرد، در جاهلیت و اسلام، کسی از آنها پیشی نگرفت، و همانا آنها با ما پیوند خویشاوندی، و قرابت و نزدیکی دارند، که صله رحم و پیوند با آنان پاداش، و گسستن پیوند با آنان کیفر الهی دارد، پس مدارا کن ای ابوالعباس! امید است آن چه از دست و زبان تو از خوب یا بد، جاری می‌شود، خدا تو را بیامرزد، چرا که من و تو در اینگونه از رفتارها شریکیم.
 سعی کن تا خوش بینی من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.» [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] نامه ۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی که اسناد و مدارک آن بشرح زیر است:
- ۱- کتاب الغارات ج ۲ ص ۳۷۳ و ۴۱۲: ابن هلال تقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)
 - ۲- منهاج البراعه ج ۳ ص ۶۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
 - ۳- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۶ ح ۷۰۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۴- انساب الاشراف ج ۲ ص ۴۳۰ و ۴۲۹: احمد بلاذری (من اعلام القرن ۳ هـ)
 - ۵- ربیع الابرار ج ۳ ص ۳۸۵ ح ۱۰۸ ب ۵۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).
- [۲] نامه ۱۸ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- کتاب صناعتین ص ۲۷۷: ابو هلال عسکری (متوفای ۳۹۵ هـ)
 - ۲- اعجاز القرآن ج ۱ ص ۱۰۳: باقلانی (متوفای ۴۰۳ هـ)
 - ۳- کتاب طراز ج ۱ ص ۲۱۹ و ۴۱۲: سید یمانی
 - ۴- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۵۸ ح ۱۷۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)
 - ۵- کتاب صفین ص ۱۰۵: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ)
 - ۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۲ ح ۶۹۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۷- نثر الدر ج ۱ ص ۳۲۳: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ هـ).

عفو عائشه

وقتی جنگ جمل با پیروزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پایان یافت، عائشه دستگیر و توسط برادرش در بصره منزل عبدالله بن خزاعی، اسکان داده شد بسیاری از مردم و شخص عائشه نگران بودند که امام علی علیه السلام با او چه خواهد کرد؟ امام دستور داد تا زنانی لباس رزمی مردان به تن پوشیده و عائشه را با احترام به مدینه برسانند، و از پول بیت‌المال مقدار قابل توجهی به عنوان هزینه سفر در اختیار او گذاشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱

عبادت در کودکی

همه مردم می‌دیدند که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، خدیجه علیها السلام و کودکی بنام علی علیه السلام وارد مسجد الحرام می‌شوند و نماز می‌گزارند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

وَلَقَدْ صَلَّى مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ النَّاسِ بِسِتِّعِ سِنِينَ وَأَنَا أَوْلُ مَنْ صَلَّى مَعَهُ

(و همانا من با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم پیش از همه انسانها نماز خواندم، در حالی که من هفت ساله بودم، من اول کسی هستم که با پیامبر نماز گزاردم). [۱].

و رسول گرامی اسلام هم فرمود:

يَا عَلِيُّ أَنْتَ أَوْلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِيْمَانًا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

(ای علی! تو اول فرد از این امت اسلامی هستی، که به خدا و پیامبرش ایمان آوردی). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الغدير ج ۳ ص ۲۲۲.

[۲] بحار الانوار ج ۱۹ ص ۶۷.

عدالت در رفتار اجتماعی

در روزگار خلافت خلیفه دوم، شخصی ادعائی نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام داشت و بناشد در حضور خلیفه رسیدگی شود.

مدعی حاضر شد

و خلیفه خطاب به امام علی علیه السلام گفت:

ای ابوالحسن در کنار مدعی قرار گیر تا حل دعوا کنم.

که آثار ناراحتی را در سیمای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نگرست گفت:

ای علی! از اینکه تو را در کنار دشمن قرار دادم ناراحتی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

نه بلکه از آن جهت که در رفتارت نسبت به ما دو نفر عدالت را رعایت نکردی نگران شدم، زیرا او را با نام صدا کردی و مرا با

کنیه و لقب «ابوالحسن» خواندی، [۱] ممکن است طرف دعوا نگران شود.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۷ ص ۶۵ - و - فرائد السمطين ج ۱ ص ۳۴۹.

عذر خواستن از پیادگان

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام سواره به راهی می‌رفت و جمعی از مردم کوفه برای پاس داشتن حرمت امام علی علیه السلام پیاده بدنبالش روان بودند.

امام رو به آنان کرد و پرسید:

آیا کاری دارید؟

پاسخ دادند: نه، دوست داریم بدنبال شما بیایم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

برگردید، زیرا همراهی پیاده با سواره مایه ذلت و خواری پیادگان و غرور و تباهی سواره خواهد شد. [۱].

امام علی علیه السلام به بزرگ قبیله شبامیان فرمود:

ارْجِعْ، فَإِنَّ مَشِيَّ مِثْلِكَ مَعَ مِثْلِي فِتْنَةٌ لِلْوَالِي، وَمَذَلَّةٌ لِلْمُؤْمِنِ.

(باز گرد، که پیاده رفتن رییس قبیله‌ای چون تو پشت سر من، موجب انحراف زمامدار و زبونی مؤمن است.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] علی و حقوق بشر ج ۱ ص ۷۷ جرداق - و - نهج البلاغه حکمت ۳۲۲ معجم المفهرس ، محمد دشتی.

[۲] حکمت ۳۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس ، محمد دشتی.

عدالت نسبت به کودک مرده دشمن

چون لشگر بصره پس از شکست در جنگ جَمَل فرار کردند و به شهر هجوم می‌بردند، زنی حامله از فریادها و هیاهوی فراریان، به شدت ترسید و بچه او سقط شد.

پس از مدتی کوتاه آن زن نیز فوت کرد.

وقتی خبر به امام علی علیه السلام رسید، ناراحت شده، چنین قضاوت کرد؛

دیه آن کودک و دیه آن مادر را از بیت المال به خانواده‌اش پردازید. [۱].

با اینکه مردم بصره از شورشگرانی بودند که با امام علی علیه السلام جنگیدند، چنین قضاوت عادلانه‌ای عقل‌ها را به شگفتی وامی‌دارد.

پی نوشت ها:

[۱] خبر یاد شده در کتاب کافی و وافى و تهذیب و من لایحضره الفقیه آمده است.

عفو برده خطاکار

امام علی علیه السلام روزی یکی از بردگان را صدا زد، و او جواب نداد، چند بار نام او را بلند خواند و او شنید و پاسخ نداد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود به نزد او آمد و فرمود:

مگر صدای مرا نشنیدی؟

گفت:

چرا شنیدم، چون از عقوبت شما ایمن بودم، خواستم شما را به خشم آورم.
امام علی علیه السلام فرمود:
من هم به خشم می آورم آن شیطانی را که تو را این چنین اغفال کرد.
سپس او را در راه خدا آزاد کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مجالس الواعظین ج ۱ ص ۲۷۹ - و - عین الحیاء و مجموعه ورام

عیادت از مریض

امام علی علیه السلام تا شنید که صعصعه بن صوحان مریض است فوراً به عیادت او رفت و از او دلجوئی کرد، و از ساده زیستی صعصعه تعریف کرد و فرمود:
وَاللَّهِ مَا عَلِمْتُكَ إِلَّا خَفِيفَ الْمُؤْنَةِ حُسْنِ الْمَعُونَةِ
«سوگند به خدا از تو جز زندگی ساده و نیکو یاری دادن به مردم، سراغ ندارم»
صعصعه نیز از رحمت و محبت امام علی علیه السلام قدردانی کرد.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به هنگام خداحافظی توجه او را به یک تذکر اخلاقی جلب نموده فرمود:
«مبادا عیادت کردن من تو را مغرور سازد و بر قبيله خود فخر بفروشی!! که خداوند انسان‌های مغرور و فخر فروش را دوست ندارد.»
[۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۳ - و - مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام ج ۲ ص ۸۴.

علی همسر نمونه

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، پس از عروسی حضرت زهرا علیه السلام به منزل دخترش رفت و پرسید:
كَيْفَ رَأَيْتِ زَوْجَكَ؟
(دخترم شوهرت را چگونه دیدی؟)
حضرت زهرا علیه السلام پاسخ داد:
«يَا أَبَتَّ خَيْرَ زَوْجٍ»
(خوب شوهری است) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۳ ص ۱۳۳ - و - شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۷ - و - مناقب ابن شهر آشوب ج ۳ ص ۳۵۶ - و - کنز العمال ج ۱۳ ص ۱۰۸ - و - مختصر تاریخ دمشق ج ۱۷ ص ۱۳۶.

عدالت با همسران

درست است که تعدّد زوجات یکی از راه‌های جدّی مقابله با مفسدات اجتماعی است، اما شرائط و مقرّرات خاصّ خودش را دارد که یکی از آنها عدالت رفتاری، میان همسران است، و قرآن کریم در این مورد هشدار داده است که اگر نمی‌توانی عدالت را رعایت کنی باید به تعدّد زوجات روی نیاوری. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام چون همسران متعدّد داشت، عدالت را دقیقاً نسبت به همسران خویش رعایت می‌کرد، هنگامی که شبی نوبت یکی از همسران بود، حتّی وضوی خود را در خانه او می‌گرفت. یعنی عدالت رفتاری را حتّی در وضو گرفتن نیز رعایت می‌فرمود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] وَأَنْ خِفْتُمْ أَنْ لَاتَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً. آیه ۳ سوره نساء.

[۲] وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۸۵ حدیث ۳.

عزل قاضی بد اخلاق

ابوالاسود دوئلی، مردی شاعر، سیاستمدار و ادیب بود که علم نحو را با راهنمایی امام علی علیه السلام تدوین کرد، و قرآن را اعراب گذاری و نقطه گذاری نمود، و در دوران حکومت خلیفه دوم به بصره هجرت کرد. [۱].

او تنها قاضی حکومت علی علیه السلام بود که در همان روز اوّل قضاوت عزل شد، چون فرمان عزل را دریافت کرد خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت: به خدا قسم نه خیانت کرده ام و نه به خیانت متّهم شدم، چرا مرا عزل کردی؟

امام علی علیه السلام پاسخ داد: درست می‌گوئی و تو مردی امین و با ایمانی، امّا بازرسان من اطلاع داده‌اند که چون طرفین دعوی به محکمه می‌آیند، تو بلند تر از ایشان سخن می‌گوئی، و دُرشتی در گفتار داری. [۲].

یعنی تنها ایمان و سیاست کافی نیست، بلکه قاضی باید اخلاق اجتماعی را در برخورد با مردم رعایت کند. و دیگر آنکه چقدر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به امور قضاوت حسّاس بود که بازرسان آن حضرت دقیقاً همه جا حضور داشته و رفتار قضات را کنترل و گزارش می‌دادند. ممکن است فردی لیاقت دیگر مدیریت‌های کشور را داشته باشد اما برای قضاوت مناسب نباشد.

پی نوشت ها:

[۱] و در عصر حکومت عمر بن عبدالعزیز در سن ۸۵ سالگی در گذشت. (اعیان الشیعه ج ۷ ص ۴۰۳).

[۲] معالم القریه، ص ۲۰۳.

عفو دزدی که قرآن می‌دانست

روزی از روزهای حکومت امام علی علیه السلام شخصی خدمت امام آمد و اعتراف به دزدی کرد، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حد دزد قطع دست است،

آیا چیزی از آیات قرآن را حفظ داری و قرائت می کنی؟

گفت: آری، سوره بقره را حفظ و مدام قرائت می کنم

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

برو، دست تو رابه برکت سوره بقره به تو بخشیدم؛

(قَدْ وَهَبْتُ يَدَكَ لِسُورَةِ الْبَقَرَةِ)

اشعث بن قیس که مردی منافق و ضعیف الایمان بود اعتراض کرد و گفت:

آیا حدود الهی را تعطیل می کنی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

وَمَا يَدْرِيكَ مَا هَذَا؟ إِذَا قَامَتِ الْبَيْتَةُ، فَلَيْسَ لِلْإِمَامِ أَنْ يَغْفُوَ، وَإِذَا أَقْرَأَ الرَّجُلَ عَلَى نَفْسِهِ فَذَلِكَ إِلَى الْإِمَامِ إِنْ شَاءَ عَفَى وَإِنْ شَاءَ قَطَعَ

«تو چه می دانی حکم این مسئله را؟ هرگاه برای جرمی شاهد و دلیل اقامه شد، امام باید حد الهی را اجراء کند، اما اگر مجرمی خود

اعتراف کرد، کار او با امام است می تواند عفو کند، و می تواند حد الهی را جاری سازد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] استبصار، ج ۴، ص ۲۵۲ - و وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۴۸۸ - و اصول کافی ج ۷، ص ۲۶۰ - و تهذیب، ج ۱۰، ص ۱۲۷.

عفو زن زناکار

زنی در زمان خلیفه دوم اعتراف به زنا کرد و اصرار داشت تا حدّ زنا بر او جاری گردد و از عذاب الهی در امان باشد.

خلیفه دوم نیز برای مجازات زن فرمان داد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

از او پرسید چرا و در چه شرائطی مرتکب شد؟

زن گفت:

در بیابان تشنه در راه ماندم، از دور چادری دیدم، وارد شدم تقاضای آب کردم و آن مرد نداد و قصد تجاوز داشت که از خیمه

بیرون آمدم، اما بار دیگر تشنگی مرا بی تاب کرد که چشمانم سیاهی می رفت، در این حالت به گناه تن دادم.

امام علی علیه السلام فرمود:

(این همان مورد اضطرار است که در قرآن کریم حدّ آن برداشته شد، او را رها کنید.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۹ - و ارشاد مفید، ص ۹۹.

عفو و نرمش

مردی نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام، پس مرا تطهیر کن.

امام علی علیه السلام صورت از او گرداند، و آنگاه فرمود:

بنشین و چون آن مرد نشست فرمود:

آیا هرگاه یکی از شما مرتکب چنین گناهی شود، آیا نمی‌تواند آن گناه را پوشیده نگه دارد؟ همانطور که خدا آن را برای او مخفی نگه داشته است؟

در این موقع آن مرد از جای برخاست و گفت:

یا امیرالمؤمنین من زنا کرده‌ام، مرا تطهیر کن.

اما علی علیه السلام فرمود:

کدام علت تو را به اعتراف واداشته است؟

مرد گفت: برای پاک شدن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

کدام پاکی بهتر از توبه است.

آنگاه رو به یاران کرد و با ایشان به گفتگو پرداخت تا بار دیگر آن مرد از جای برخاست و حرف پیشین خود را تکرار کرد.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا چیزی از قرآن می‌خوانی؟

مرد گفت: آری.

آنگاه قسمتی از قرآن را درست خواند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا حقوقی را که از جهت نماز و زکات از خدا بر ذمه داری می‌شناسی؟

مرد گفت: آری.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام درباره این مسائل از او سئوالاتی کرد و آن مرد جواب صحیح داد.

سپس به او فرمود:

آیا بیماری؟ یا در سر و بدن خود دردی احساس می‌کنی؟

مرد گفت: نه.

امام علی علیه السلام فرمود:

اکنون برو تا درباره تو تحقیق کنم، هرگاه به سوی ما باز نگردی، تو را طلب نخواهیم کرد. [۱].

در کتاب «داوری‌های حیرت انگیز علی علیه السلام» تألیف «امین عاملی»، ص ۱۵۵ از علی بن ابراهیم روایت کرده است که آن مرد

رفت و سه دفعه دیگر آمد و به گناه خود اقرار کرد، آنگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ناچار شد تا حدّ را بر او جاری کند.

پس از آن امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«ای مردم هرکس که از او این عمل پلید سرزند، بین خود و خدای خود توبه کند،

به خدا سوگند که توبه در پنهانی افضل و برتر است از اینکه کسی خود را رسوا کند و پرده خویش را بَدَرَد.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] عبارات عدالت و قضاء در اسلام، ص ۱۹۲.

[۲] نقل از وافی، ج ۲، جزء ۹، ص ۴ - و پند تاریخ، ج ۴، ص ۲۳۹، جزء ۷ و فروع کافی، ص ۱۸۸ به تفصیل.

علم و حکمت علی

ان ههنا لعلمنا جما (علی علیه السلام)

در مورد علم امام و پیغمبر عقاید مردم مختلف است گروهی معتقدند که علم آنان محدود بوده و در اطراف مسائل شرعیه دور میزند و جز خدا کسی از امور غیبی آگاه نمیشد زیرا آیاتی در قرآن وجود دارد که مؤید این مطلب است من جمله خداوند فرماید:

و عنده مفاتيح الغيب لا يعلمها الا هو)

[۱] کلیدهای خزائن غیب نزد خدا است و جز او کسی بدانها آگاه نیست) و همچنین فرماید: (و ما كان الله ليطلعكم على الغيب) [۲] و خداوند شما را بر غیب آگاه نسازد) در برابر این گروه جمعی نیز آنها را بر همه امور اعم از تکوینی و تشریحی آگاه دانند و عده‌ای هم که مانند اهل سنت بعصمت امام قائل نمی‌باشند امام را مانند دیگر پیشوایان دانسته و گویند ممکن است او چیزی را نداند در حالیکه اشخاص دیگر از آن آگاه باشند همچنانکه عمر در پاسخ زنی که او را مجاب کرده بود گفت. (کلکم افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال) [۳] همه شما از عمر دانشمندترید حتی زنهای پشت پرده).

بحث در این موضوع از نظر فلسفی مربوط است بشناسائی ذهن و دانستن ارزش معرفت آدمی و اینکه علم از چه مقوله‌ای میباشد و خلاصه آنکه علم انکشاف واقع است و بدو قسم ذاتی و کسبی تقسیم میشود [۴] علم ذاتی مختص خداوند تعالی است و ما را بتصور حقیقت و کیفیت آن هیچگونه راهی نیست، و علم کسبی مربوط بافرااد بشر است که هر کسی میتواند در اثر تعلم و فرا گرفتن از دیگری دانشی تحصیل نماید. و شق سیم علم لدنی و الهامی است که مخصوص انبیاء و اوصیاء آنها میباشد و این قسم علم مانند علم افراد بشر کسبی و تحصیلی نیست و باز مانند علم خدا ذاتی هم نیست بلکه علمی است عرضی که از جانب خدا بدون کسب و تحصیل به پیغمبران و اوصیاء آنها افاضه میشود و آنان با اذن و اراده خدا میتوانند از حوادث گذشته و آینده خبر دهند و در برابر هر نوع پرسش دیگران پاسخ مقتضی گویند چنانکه خداوند درباره حضرت خضر فرماید: (و علمناه من لدنا علما) [۵] و ما او را از جانب خود علم لدنی و غیبی تعلیم دادیم) و همچنین حضرت عیسی علیه السلام که از جانب خدا علم لدنی داشت بقوم خود گوید: (و انبئکم بما تأکلون و ما تدخرون فی بیوتکم) [۶].

(شما را خبر میدهم بدانچه میخورید و آنچه در خانه‌هایتان ذخیره میکنید.)

بنابر این آیاتی که در قرآن علم غیب را از غیر خدا نفی میکند منظور علم ذاتی است که مختص ذات احدیت است و در جائیکه آنرا برای دیگران اثبات میکند علم لدنی است که بوسیله وحی و الهام [۷] از جانب پروردگار بدانها افاضه میشود و آنان نیز با اراده خدا از امور غیبی آگاه میگردند چنانکه فرماید:

(عالم الغيب فلا يظهر علی غيبه احدا الا من ارتضى من رسول... [۸] (خداوند دانای غیب است و ظاهر نسازد بر غیب خود احدی را مگر کسی را که برای پیغمبری پسندیده باشد.)

با توجه بمفاد آیات گذشته، رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سر حلقه سلسله عالم امکان و بساحت قرب حق از همه نزدیکتر است مسلماً علم بیشتری از جانب خداوند باو افاضه شده و برابر نص صریح قرآن کریم که فرماید (علمه شدید القوی [۹] آنحضرت بر رمز وجود و اسرار کائنات بیش از هر کسی آگاه بوده است و علم علی علیه السلام هم که مورد بحث ما است مقتبس از علوم و

حکم آنجناب است زیرا علی علیه السلام دروازه شهرستان علم پیغمبر بود، و برابر نقل مورخین و اهل سیر از عامه و خاصه نبی اکرم فرموده است:

انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب [۱۰].

همچنین نقل کرده‌اند که فرمود:

انا دار الحکمه و علی بابها [۱۱].

خود حضرت امیر علیه السلام فرمود:

لقد علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله الف باب کل باب یفتح الف باب [۱۲].

یعنی رسول خدا مرا هزار باب از علم یاد داد که هر بابی هزار باب دیگر باز میکند.

شیخ سلیمان بلخی در کتاب ینابیع الموده مینویسد که علی علیه السلام فرمود.

سلونی عن اسرار الغیوب فانی وارث علوم الانبیاء و المرسلین [۱۳].

(درباره اسرار غیب‌ها از من پرسید که من وارث علوم انبیاء و مرسلین هستم) و باز نوشته‌اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علم و حکمت بده جزء تقسیم شده نه جزء آن بعلی اعطاء گردیده و یک جزء به بقیه مردم و علی در آن یک جزء هم اعلم مردم است [۱۴].

و از ابن عباس روایت شده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب اعلم امتی، و افضاهم فیما اختلفوا فیه من بعدی [۱۵] یعنی علی بن ابیطالب دانشمندترین امت من است و در مورد آنچه پس از من اختلاف کنند داناترین آنها در داوری کردن است.

ابن ابی الحدید که از دانشمندان بزرگ اهل سنت بوده و نهج البلاغه را شرح کرده است گوید که کلیه علوم اسلامی از علی علیه السلام تراوش نموده است و آنحضرت معارف اسلام را در سخنرانیهای خود با بلیغ‌ترین وجهی ایراد نموده است.

علی علیه السلام صریحاً فرمود: سلونی قبل ان تفقدونی. پرسید از من پیش از آنکه از میان شما بروم! و از این جمله کوتاه میزان علم آنجناب روشن میشود زیرا موضوع علم را قید نکرده و دائره سؤالات را محدود نموده است بلکه مردم را در سؤال از هر نوع مشکلات علمی آزاد گذشته است و این سخن دلیل احاطه آنحضرت بر موز آفرینش و اسرار خلقت است و چنین ادعائی بغیر از وی از کسی دیده و شنیده نشده است چنانکه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و علماء نگفته سلونی قبل ان تفقدونی مگر علی بن ابیطالب [۱۶].

علماء و مورخین (از عامه و خاصه) نوشته‌اند که علی علیه السلام فرمود سلونی قبل ان تفقدونی - از من پرسید پیش از آنکه مرا نیابید بخدا سوگند اگر بر مسند فتوی بنشینم در میان اهل تورات باحکام تورات فتوی دهم در میان اهل انجیل بانجیل و در میان اهل زبور به زبور و در میان اهل قرآن بقرآن بطوریکه اگر خداوند آن کتابها را بسخن در آورد گویند علی راست گفت و شما را بآنچه در ما نازل شده فتوی داد و باز فرمود پرسید از من پیش از آنکه مرا نیابید سوگند بآنکه دانه را (در زیر خاک) بشکافت و انسان را آفرید اگر از یک یک آیه‌های قرآن از من پرسید شما را از زمان نزول آن و همچنین در مورد شأن نزولش و از ناسخ و منسوخ و از خاص و عام و محکم و متشابهش و اینکه در مکه یا در مدینه نازل شده است خبر میدهم [۱۷].

علی علیه السلام با آنهمه علم و دانش در میان اشخاص جاهل و نادان افتاده بود و مردم جز تنی چند از خواص اصحابش از علم او بهره‌مند نمیشدند و مصداق سخن سعدی را داشت که گوید:

عالم اندر میانه جهال

مثلی گفته‌اند صدیقان

شاهدی در میان کوران است

مصحفی در سرای زندیقان

علی علیه السلام همیشه آرزومند بود که صاحب کمالی پیدا کند تا از مشکلات علوم و اسرار آفرینش با او بازگو کند و اشاره بسینه خود کرده و میفرمود: ان ههنا لعلما جما - در سینه من دریای خروشان علم در تمولج است ولی افسوس که کسی استعداد فهم آنرا ندارد.

قوانین کلی طبیعی و اصول مسلمه‌ای که مورد تحقیق دانشمندان اروپا قرار گرفته است در سخنان و خطبه‌های علی علیه السلام کاملاً هویدا است و خطبه‌های آنحضرت مشحون از حقائق فلسفی و معارف اسلامی است که دانشمندان و فلاسفه بزرگ مانند صدر المتألهین و غیره استفاده‌های شایانی از آنها نموده‌اند.

خلفای ثلاثه که مدت ۲۵ سال مسند خلافت را اشغال کرده بودند چنانکه سابقاً اشاره شد در رفع مشکلات علمی و قضائی از آنجناب استمداد می‌کردند.

در زمان خلافت آنحضرت دو فیلسوف یونانی و یهودی بخدمت وی مشرف شدند و پس از اندکی گفتگو از خدمتش مرخص گردیدند، فیلسوف یونانی گفت: فلسفه را از سقراط و ارسطو بهتر میدانم، حکیم یهودی گفت: بتمام جهات فلسفه احاطه دارد [۱۸]

شریفترین علوم علم مبدأ و معاد است که در کلام علی علیه السلام به بهترین وجهی بیان شده است بطوریکه اسرار و رموز آنرا کسی جز آنحضرت نتوانسته است شرح و توضیح دهد.

حدیث نفس و حدیث حقیقت که در برابر سؤال کمیل بن زیاد بیان فرموده مورد تفسیر علمای حکمت و عرفان قرار گرفته و در شرح آنها کتابها نوشته‌اند. هنوز برای عالم بشریت زود است که بتوانند سخنان آن بزرگوار را چنانکه باید و شاید ادراک کنند. علی علیه السلام در حدود یازده هزار کلمات قصار (غرر و درر آمدی و متفرقات جوامع حدیث) در فنون مختلفه عقلی و دینی و اجتماعی و اخلاقی بیان فرموده و اول کسی است که در اسلام درباره فلسفه الهی غور کرده و بسبک استدلال آزاد و برهان منطقی سخن گفته است و مسائلی را که تا آنروز در میان فلاسفه جهان مورد توجه قرار نگرفته بود طرح کرده است و گروهی از رجال دینی و دانشمندان اسلامی را تربیت نموده که در میان آنان جمعی از زهاد و اهل معرفت مانند اویس قرنی و کمیل بن زیاد و میثم تمار و رشید هجری وجود داشتند که در میان عرفاء اسلامی مصادر عرفان شناخته شده‌اند [۱۹].

علی علیه السلام در ادبیات عرب کمال تبحر و مهارت را داشت و قواعد علوم عربیه را او دستور تنظیم داد و علم نحو را بوجود آورد، در مسائل غامضه و مشکله جواب فوری میداد و معانی بزرگ و عالیه حکمت را در قالب کلمات کوتاه بیان مینمود، هر گونه سؤال را درباره علوم مختلفه اعم از ریاضی و طبیعی و دیگر علوم بدون تأمل و اندیشه پاسخ میگفت و هرگز راه خطاء نمی‌پیمود، کسی از حضرتش کوچکترین مضرب مشترک اعداد را از یک تا ده سؤال کرد فوراً فرمود: اضرب ایام اسبوعک فی ایام سنتک. یعنی شماره روزهای هفته (۷) را در روزهای سال (۳۶۰) ضرب کن که عدد منظور (۲۵۲۰) بدست خواهد آمد که از یک تا ده بدون کسر به آنها قابل تقسیم است.

سرعت ادراک و انتقال، و تیز هوشی آنجناب بقدری بود که همه را متحیر و متعجب میساخت چنانکه عمر گفت: یا علی تعجب من از اینکه تو بر تمام مسائل علمی و قضائی و فقهی احاطه داری نیست بلکه تعجب من از اینست که تو هر گونه سؤال مشکلی را در هر موردی که باشد بلافاصله و فوری و بدون اندیشه و تأمل جواب میدهی! حضرت فرمود ای عمر این دست من چند انگشت دارد؟ عرض کرد پنج انگشت. فرمود پس چرا تو در پاسخ این سؤال اندیشه نکردی؟ عرض کرد این واضح و معلوم است احتیاجی باندیشه ندارد، علی علیه السلام فرمود کلیه مسائل در نظر من مانند پنج انگشت دست در نظر تست!

علی علیه السلام در اسرار هستی و نظام طبیعت حکیمانه نظر میکرد و سخنانی در توحید و الهیات و کیفیت عالم نامرئی بیادگار گذاشته است که در نهج البلاغه و سایر آثار او مندرج است.

پی نوشت ها:

- [۱] سوره انعام آیه ۵۹.
- [۲] سوره آل عمران آیه ۱۷۹.
- [۳] شبهای پیشاور ص ۸۵۲ نقل از تفاسیر و کتب عامه.
- [۴] علم را بحضوری و حصولی نیز تقسم کرده‌اند ولی آنچه بمقصود ما نزدیک است همان تقسیم علم بذاتی و کسبی است.
- [۵] سوره کهف آیه ۶۵.
- [۶] سوره آل عمران آیه ۴۹.
- [۷] کیفیت وحی و الهام از نظر فلاسفه و دانشمندان بجهت‌های مختلفه تعبیر شده است برای توضیح مطلب بکتاب (ماهیت و منشاء دین) مراجعه شود.
- [۸] سوره جن آیه ۲۶.
- [۹] سوره نجم آیه ۵.
- [۱۰] مناقب ابن مغزلی ص ۸۰ - کفایة الطالب باب ۵۸ ص ۲۲۱ - فصول المهمه ابن صباغ ص ۱۸.
- [۱۱] ذخائر العقبی ص ۷۷ - کشف الغمه ص ۳۳.
- [۱۲] خصال صدوق جلد ۲ ص ۱۷۶.
- [۱۳] ینابیع الموده باب ۱۴ ص ۶۹.
- [۱۴] ینابیع الموده باب ۱۴ ص ۷۰ - کشف الغمه ص ۳۳.
- [۱۵] ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۱.
- [۱۶] کفایة الخصام ص ۶۷۳ شرح نهج البلاغه جلد ۲ ص ۲۷۷.
- [۱۷] ینابیع الموده ص ۷۴ - ارشاد مفید جلد ۱ باب ۲ فصل ۱ حدیث ۴ - امالی صدوق مجلس ۵۵ حدیث ۱ - مناقب خوارزمی.
- [۱۸] نقل از کتاب افکار امم - باید دانست که ارسطو و امثال او را نمیتوان با علی علیه السلام قابل قیاس دانست زیرا بطوریکه گفته شد علم امام لدنی و الهامی است ولی علم دانشمندان تحصیلی و اکتسابی است و گفته آن فیلسوف هم از این نظر بوده که او دانشمندتر از سقراط و ارسطو کسی را سراغ نداشت.
- [۱۹] شیعه در اسلام ص ۲۰.

عدالت و حقیقت خواهی علی

فان فی العدل سعة و من ضاق علیه العدل فالجور علیه اضیق (نهج البلاغه - از کلام ۱۵)

علی علیه السلام مرد حق و عدالت بود و در این امر بقدری شدت عمل بخرج میداد که فرزند دل‌بند خود را با سیاه حبشی یکسان میدید، آنحضرت از عمال خود باز جوئی میکرد و ستمگران را مجازات مینمود تا حق مظلومین را مسترد دارد بدینجهت فرمود: بینویان ضعیف در نظر من عزیز و گردنکشان ستمگر پیش من ضعیفند. حکومت علی علیه السلام بر پایه عدالت و تقوی و مساوات و موااسات استوار بود و در مسند قضا جز بحق حکم نمیداد و هیچ امری و لو هر قدر خطیر و عظیم بود نمیتوانست رأی و اندیشه او

را از مسیر حقیقت منحرف سازد. علی علیه السلام خود را در برابر خدا نسبت برعایت حقوق بندگان مسئول میدانست و هدف او برقراری عدالت اجتماعی بمعنی واقعی و حقیقتی آن بود و محال بود کوچکترین تبعیضی را حتی در باره نزدیکترین کسان خود اعمال نماید چنانکه برادرش عقیل هر قدر اصرار نمود نتوانست چیزی اضافه بر سهم مقرری خود از بیت المال مسلمین از آنحضرت دریابد و ماجرای قضیه آن در کلام خود آنجناب آمده است که فرماید: و الله لان ابیت علی حسک السعدان مسهدا و اجر فی الاغلال مصفدا احب الی من القی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد و غاصبا لشیء من الحطام...

بخدا سوگند اگر شب را (تا صبح) بر روی خار سعدان (که به تیزی مشهور است) به بیداری بگذرانم و مرا (دست و پا بسته) در زنجیرها بر روی آن خارها بکشند در نزد من بسی خوشتر است از اینکه در روز قیامت خدا و رسولش را ملاقات نمایم در حالیکه به بعضی از بندگان (خدا) ستم کرده و از مال دنیا چیزی غصب کرده باشم و چگونه بخاطر نفسی که با تندی و شتاب بسوی پوسیدگی برگشته و مدت طولانی در زیر خاک خواهد ماند بکسی ستم نمایم؟

و الله لقد رأیت عقیلا و قد املق حتی استماحنی من برکم صاعا...

بخدا سوگند (برادرم) عقیل را در شدت فقر و پریشانی دیدم که مقدار یکمن گندم (از بیت المال) شما را از من تقاضا میکرد و اطفالش را با مویهای ژولیده و کثیف دیدم که صورتشان خاک آلود و تیره و گوئی با نیل سیاه شده بود و (عقیل ضمن نشان دادن آنها بمن) خواهش خود را تأکید میکرد و تقاضایش را تکرار مینمود و من هم بسخنانش گوش میدادم و (او نیز) گمان میکرد دینم را بدو فروخته و از او پیروی نموده و روش خود را رها کرده‌ام!

فاحمیت له حدیده ثم ادنیتهما من جسمه لیعتبر بهما!...

پس قطعه آهنی را (در آتش) سرخ کرده و نزدیک تنش بردم که عبرت گیرد! از درد آن مانند بیمار شیون و فریاد زد و نزدیک بود که از حرارت آن بسوزد (چون او را چنین دیدم) گفتم ای عقیل مادران در عزایت گریه کنند آیا تو از پاره آهنی که انسانی آنرا برای بازیچه و شوخی گداخته است ناله میکنی ولی مرا بسوی آتشی که خداوند جبار آنرا برای خشم و غضبش افروخته است میکشانی؟ آیا تو از این درد کوچک مینالی و من از آتش جهنم ننالم؟

و شگفت تر از داستان عقیل آنست که شخصی (اشعث بن قیس که از منافقین بود) شبانگاه با هدیه‌ای که در ظرفی نهاده بود نزد ما آمد (و آن هدیه) حلوائی بود که از آن اکراه داشتم گوئی بآب دهن مار و یا باقی آن خمیر شده بود بدو گفتم آیا این هدیه است یا زکوة و صدقه است؟ و صدقه که بر ما اهل بیت حرام است گفت نه صدقه است و نه زکوة بلکه هدیه است!

پس بدو گفتم مادرت در مرگت گریه کند آیا از طریق دین خدا آمده‌ای که مرا فریب دهی؟ آیا بخبط دماغ دچار گشته‌ای یا دیوانه شده‌ای یا هذیان میگوئی (که برای فریفتن علی آمده‌ای)؟

و الله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملۃ اسلبها جلب شعیره ما فعلته...

بخدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمانهای آنها است بمن بدهند که خدا را درباره مورچه‌ای که پوست جوی را از آن بگیرم نا فرمانی کنم هرگز نمیکنم و این دنیای شما در نظر من پست تر از برگی است که ملخی آنرا در دهان خود میجوید، علی را با نعمت زودگذر دنیا و لذتی که پایدار نیست چکار است؟ ما لعلی و لنعیم یفنی و لذة لا تبقی [۱] عبد الله بن ابی رافع در زمان خلافت آنحضرت خازن بیت المال بود یکی از دختران علی علیه السلام گردن بندی موقه برای چند ساعت جهت شرکت در یک مهمانی عید قربان بعاریه از عبد الله گرفته بود، پس از خاتمه مهمانی که مهمانان بمنزل خود رفتند علی علیه السلام دختر خود را دید که گردن بند مروارید بیت المال در گردن اوست فی الفور بانگ زد این گردن بند را از کجا بدست آورده‌ای؟ دخترک با ترس و لرز فراوان عرض کرد از ابن ابی رافع برای چند ساعت بعاریه گرفته‌ام عبد الله گوید امیر المؤمنین علیه السلام مرا خواست و فرمود ای پسر ابی رافع در مال مسلمین خیانت میکنی؟ عرض کردم پناه بر خدا اگر من بمسلمین خیانت کنم!

فرمود چگونه گردن بندی را که در بیت المال بود بدون اجازه من و رضایت مسلمین بدختر من عاریه داده‌ای؟ عرض کردم یا امیر المؤمنین او دختر شما است و آنرا از من بامانت خواسته که پس بدهد و من خود ضامن آن گردن بند هستم که آنرا محل خود باز گردانم، فرمود همین امروز آنرا بمحلش برگردان و مبادا برای بار دیگر چنین کاری مرتکب شوی که گرفتار عقوبت من خواهی شد و اگر او گردن بند را بعاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه بود که دستش را می‌بریدم، دخترش وقتی این سخن را شنید عرض کرد یا امیر المؤمنین من دختر توام چه کسی برای استفاده از آن از من سزاوارتر است؟ حضرت فرمود ای دختر علی بن ابیطالب هوای نفست ترا از راه حق بدر نبرد آیا تمام زنهای مهاجرین در عید چنین گردن بندی داشتند؟ آنگاه گردن بند را از او گرفت و بمحلش باز گردانید [۲] طلحه و زبیر در زمان خلافت علی علیه السلام با اینکه ثروتمند بودند چشمداستی از آنحضرت داشتند. علی علیه السلام فرمود دلیل اینکه شما خودتان را برتر از دیگران میدانید چیست؟

عرض کردند در زمان خلافت عمر مقرر می‌شد ما بیشتر بود حضرت فرمود در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر می‌شد شما چگونه بود؟ عرض کردند مانند سایر مردم علی علیه السلام فرمود اکنون هم مقرر می‌شد شما مانند سایر مردم است آیا من از روش پیغمبر صلی الله علیه و آله پیروی کنم یا از روش عمر؟

چون جوابی نداشتند گفتند ما خدماتی کرده‌ایم و سوابقی داریم! علی علیه السلام فرمود خدمات و سوابق من بنا بتصدیق خود شما بیشتر از همه مسلمین است و با اینکه فعلا- خلیفه هم هستم هیچگونه امتیازی میان خود و فقیرترین مردم قائل نیستم، بالاخره آنها مجاب شده و نا امید برگشتند.

علی علیه السلام عدالت را در همه جا مستقر میکرد و از ظلم و ستم بیزاری میجست، او پیرو حق بود و هر چه حقیقت اقتضاء میکرد انجام میداد دستورات وی که بصورت فرامین بفرمانداران شهرستانها نوشته شده است حاوی تمام نکات حقوقی و اخلاقی بوده و حقوقدانان جهان از آنها استفاده‌های شایانی برده و در مورد حقیقتخواهی آنحضرت قضاوت نموده‌اند. جرجی زیدان در کتاب معروف خود (تاریخ تمدن اسلام) چنین مینویسد: ما که علی بن ابیطالب و معاویه بن ابی سفیان را ندیده‌ایم چگونه میتوانیم آنها را از هم تفکیک کنیم و بمیزان ارزش وجود آنها پی ببریم؟

ما از روی سخنان و نامه‌ها و کلماتی که از علی و معاویه مانده است پس از چهارده قرن بخوبی میتوانیم درباره آنها قضاوت کنیم. معاویه در نامه‌هایی که بعمال و حکام خود نوشته بیشتر هدفش اینست که آنها بر مردم مسلط شوند و زر و سیم بدست آورند سهمی را خود بردارند و بقیه را برای او بفرستند ولی علی بن ابیطالب در تمام نامه‌های خود بفرمانداران خویش قبل از هر چیز اکیدا سفارش میکند که پرهیزکار باشند و از خدا بترسند، نماز را مرتب و در اوقات خود بخوانند و روزه بدارند، امر بمعروف و نهی از منکر کنند و نسبت بزیر دستان رحم و مروت داشته باشند و از وضع فقیران و یتیمان و قرض داران و حاجتمندان غفلت نورزند و بدانند که در هر حال خداوند ناظر اعمال آنان است و پایان این زندگی گذاشتن و گذشتن از این دنیا است [۳].

هیچیک از علمای حقوق روابط افراد و طبقات را با هم و همچنین مناسبات. اجتماع را با حکام دولتی مانند آنحضرت بیان ننموده‌اند، علی علیه السلام جز راستی و درستی و حق و عدالت هدفی نداشت و از دسیسه و حيله و نیرنگ بر کنار بود. موقعیکه بخلافت رسید و عمال و حکام عثمان را معزول نمود عده‌ای از یارانش عرض کردند که عزل معاویه در حال حاضر مقرون بصلاح نیست زیرا او مردی فتنه جو است و باسانی دست از امارت شام بر نمیدارد، علی علیه السلام فرمود من برای یکساعت هم نمیتوانم اشخاص فاسد و بیدین را بر جماعت مسلمین حکمروا بینم.

گروهی کوتاه نظر را عقیده بر اینست که علی علیه السلام سیاست آشنائی نداشت زیرا اگر معاویه را فوراً عزل نمیکرد بعداً میتوانست او را معزول کند و یا در شورای ۶ نفری عمر اگر موقه سخن عبد الرحمن بن عوف را میپذیرفت خلافت بعثمان نمیرسید و اگر عمرو عاص را در جنگ صفین رها نمیساخت بمعاویه غالب میشد و جریان حکمیت پیش نمی‌آید و ... سخنان و اعتراضات این

گروه از مردم در بادی امر صحیح بنظر میرسد ولی باید دانست که علی علیه السلام مردم کریم و نجیب و بزرگووار و طرفدار حق و حقیقت بود و او نمی‌توانست معاویه و امثال او را بر مسلمین والی نماید زیرا حکومت او که همان خلافت الهیه بود با حکومت دیگران فرق داشت، حکومت الهیه با توجه بمبانی عالی اخلاقی و فضائل نفسانی مانند عدل و انصاف و تقوی و فضیلت و حکمت و امثال آنها پی ریزی شده و مصالح فردی و اجتماعی مسلمین را در نظر میگیرد و آنچه بر خلاف حق و عدالت است در چنین روشی دیده نمیشود، علی علیه السلام مظهر صفات خدا و نماینده او در روی زمین است و اعمالی که انجام میدهد باید منطبق با حقیقت و دستور الهی باشد.

سیاست و دسیسه و گول زدن شیوه اشخاص حيله گر و نیرنگ باز و فریبکار است برای علی علیه السلام انجام این اعمال شایسته نبود نه اینکه او نمیتوانست مانند دیگران زرنگی بخرج دهد چنانکه خود آنحضرت فرماید: و الله ما معاویه بادهی منی و لکنه یغدر و یفجر. بخدا سوگند معاویه از من زیرکتر و با هوش تر نیست و لکن او مکر میکند و مرتکب فجور میگردد. و باز فرمود: لو لا التقی لکنت ادهی العرب. یعنی اگر تقوی نبود (بفرض محال من تقوی نداشتم) از تمام عرب زرنکتر بودم. ولی تجلی حق سراپای علی را فرا گرفته بود او حق میگفت و حق میدید و حق میجست و از حق دفاع میکرد.

درباره عدالت علی علیه السلام نوشته‌اند که سوده دختر عماره همدانی پس از شهادت آنحضرت برای شکایت از حاکم معاویه (بسر بن ارطاة) که ظلم و ستم روا میداشت بنزد او رفت و معاویه او را که در جنگ صفین مردم را بطرفداری علی علیه السلام علیه معاویه تحریک میکرد سرزنش نمود و سپس گفت حاجت تو چیست که اینجا آمده‌ای؟

سوده گفت بسر اموال قبیله ما را گرفته و مردان ما را کشته و تو در نزد خداوند نسبت باعمال او مسئول خواهی بود و ما برای حفظ نظم بخاطر تو با او کاری نکردیم اکنون اگر بشکایت ما بررسی از تو متشکر میشویم و الا ترا نا سپاسی کنیم معاویه گفت ای سوده مرا تهدید میکنی؟ سوده لختی سر بزیر انداخت و آنگاه گفت:

صلی الاله علی روح تضمنها

قبر فاصبح فیها العدل مدفونا

یعنی خداوند درود فرستد بر روان آنکه قبری او را در بر گرفت و عدالت نیز با او در آن قبر مدفون گردید. معاویه گفت مقصودت کیست؟

سوده گفت بخدا سوگند او امیر المؤمنین علی علیه السلام است که در زمان خلافتش مردی را برای اخذ صدقات بنزد ما فرستاده بود و او بیرون از طریق عدالت رفتار نمود من برای شکایت پیش آنحضرت رفتم وقتی خدمتش رسیدم که آنجناب برای نماز در مصلی ایستاده و میخواست تکبیر بگوید چون مرا دید با کمال شفقت و مهربانی پرسید آیا حاجتی داری؟ من جور و جفای عامل او را بیان کردم چون سخنان مرا شنید سخت بگریست و رو باآسمان کرد و گفت ای خداوند قاهر و قادر تو میدانی که من این عامل را برای ظلم و ستم به بندگان تو نفرستاده‌ام و فوراً پاره پوستی از جیب خود بیرون آورد و ضمن توییح آن عامل بوسیله آیات مبارکات قرآن بدو نوشت که بمحض رؤیت این نامه، دیگر در عمل صدقات داخل مشو و هر چه تا حال دریافت کرده‌ای داشته باش تا دیگری را بفرستم که از تو تحویل گیرد، و آن نامه را بمن داد و در نتیجه دست حاکم ستمگر از تعدی و تجاوز بمال دیگران کوتاه گردید.

معاویه چون این سخن شنید بکاتب خود دستور داد که نامه‌ای به بسر بن ارطاة بنویسد که آنچه از اموال قبیله سوده گرفته است بدانها مسترد نماید [۴].

باری علی علیه السلام در تمام نامه‌هایی که بحکام و فرمانداران خود مینوشت همچنانکه جرجی زیدان نیز تصریح کرده راه حق را نشان میداد و عدل و داد و تقوی و درستی را توصیه میفرمود، اگر دوران حکومت آنحضرت بطول میانجامید و هرج و مرج و

جنگهای داخلی وجود نداشت بلا- شک وضع اجتماعی مسلمین طور دیگر میشد و سعادت دین و دنیا نصیب آنان میگشت زیرا روش علی علیه السلام در حکومت، مصداق خارجی عدالت بود که از تقوی و حقیقتخواهی او سرچشمه میگرفت و برای روشن شدن مطلب بفرازهایی از عهد نامه آنجناب که بمالک اشتر نخعی والی مصر مرقوم فرموده ذیلا- اشاره میشود: ای مالک ترا بکشوری فرستادم که پیش از تو فرمانروایان دادگر و ستمکار در آنجا بوده‌اند و مردم در کارهای تو بهمانگونه مینگرند که تو در کارهای حکمرانان قبیل مینگری و همان سخنان را درباره تو گویند که تو در مورد پیشینیان گوئی و چون بوسیله آنچه خداوند درباره نیکان بر زبان مردم جاری میکند میتوان آنها را شناخت لذا باید بهترین ذخیره‌ها در نزد تو ذخیره عمل نیک باشد. (ای مالک) مهار هوی و هوس را بدست گیر و بنفس خود از آنچه برای مجاز و حلال نیست بخل ورز که بخل ورزیدن بنفس در مورد آنچه خوشایند و یا ناخوشایند آن باشد عدل و انصاف است، قلبا با مردم مهربان باش و با آنها با دوستی و ملاطفت رفتار کن و مبادا بآنان چون حیوان درنده باشی که خوردن آنها را غنیمت داند زیرا آنان دو گروهند یا برادر دینی تواند و یا (اگر همکیش تو نیستند) مانند تو مخلوق خدا هستند [۵] که از آنها لغزشها و خطایائی سر میزند و دانسته و ندانسته مرتکب عصیان و نافرمانی میشوند بنا بر این آنها را مورد عفو و اغماض خود قرار بده همچنانکه دوست داری که تو خود از عفو و گذشت خداوند برخوردار شوی زیرا تو ما فوق و رئیس آنهائی و آنکه ترا بدانها فرمانروا کرده ما فوق تست و خداوند نیز از کسی که ترا والی آنها نموده ما فوق و برتر است و از تو رسیدگی بکارهای آنها خواسته و آنرا موجب آزمایش تو قرار داده است.

(ای مالک) مبادا خود را در معرض جنگ با خدا قرار دهی زیرا تو نه در برابر خشم و قهر او قدرتی داری و نه از عفو و رحمتش بی نیاز هستی، و هرگز از عفو و گذشتی که درباره دیگران کرده‌ای پشیمان مباش و بکیفر و عقوبتی هم که دیگران را نموده‌ای شادمان مشو و به تند خوئی و غضبی که از فرو خوردن آن در نفس خود وسعتی یابی شتاب مکن و نباید بگوئی که بمن امارت داده‌اند و من دستور میدهم باید اجراء نمایند زیرا این روش سبب فساد دل و موجب ضعف دین و نزدیکی جستن بحوادث و تغییر نعمت‌ها است.

(ای مالک) زمانیکه این حکومت و فرمانروائی برای تو بزرگی و عجب پدید آورد بعظمت ملک خداوند که بالاتر از تست و بقدرت و توانائی او نسبت بخودت بدانچه از نفس خویش بدان توانا نیستی نظر کن و بیندیش که این نگاه کردن و اندیشیدن کبر و سرکشی ترا از تندی باز دارد و آنچه در اثر عجب و کبر از عقل و خردت نا پیدا گشته بسوی تو باز میگردد، و از اینکه خود را با خداوند در بزرگی و عظمت برابر گیری و یا خویشتن را در جبروت و قدرت همانند او قرار دهی سخت بر حذر باش زیرا خداوند هر گردنکشی را خوار کند و هر متکبری را پست و کوچک نماید.

(ای مالک) خدا را انصاف ده و درباره مردم نیز از جانب خود و نزدیکانت و هر کسی که از زیر دستانت دوست داری با انصاف رفتار کن که اگر چنین نکنی ستمکار باشی، و کسی که به بندگان خدا ستم کند خداوند بعوض بندگان با او دشمن میشود و خداوند هم با کسی که مخاصمه و دشمنی کند حجت و برهان او را باطل سازد و آنکس با خدا در حال جنگ است تا موقعیکه دست از ستمکاری بکشد و بتوبه گراید، و هیچ چیز مانند پایداری بر ستم در تغییر نعمت خدا و زود بغضب آوردن او مؤثر نیست زیرا خداوند دعای ستمدیدگان را میشوند و در کمین ستمکاران است.

(ای مالک) باید که دورترین و دشمن‌ترین زیر دستانت نزد تو آنکسی باشد که بیش از همه در صدد عیبجویی مردم میباشد زیرا که مردم را عیوب و نقاط ضعفی میباشد که برای پوشانیدن آنها والی و حاکم از دیگران شایسته‌تر است پس مبادا عیوب پنهانی مردم را که از نظر تو پوشیده است جستجو و آشکار سازی چونکه تو فقط عیوبی را که آشکار است باید پاک کنی و خداوند بدانچه از نظر تو پنهان است حکم میکند، بنا بر این تا میتوانی زشتی مردم را بپوشان تا خداوند نیز از تو آنچه را که از عیوب تو دوست داری از مردم پوشیده باشد بپوشاند.

(ای مالک) گره هر گونه کینه‌ای را که ممکن است مردم از تو در دل داشته باشند با حسن سلوک و رفتار خوش از دل مردم بگشای و رشته هر نوع انتقام و دشمنی را در باره دیگران از خود قطع کن و خود را از هر چیزی که بنظر تو درست نباشد نادان نشان ده و در گواهی نمودن گفته‌های سخن چین عجله مکن زیرا که سخن چین هر چند خود را به نصیحت گویان مانند کند خیانتکار است، و در جلسه مشورت خود شخص بخیل راه مده که ترا از فضل و بخشش باز گرداند و از فقر و تهیدستی میترساند و همچنین شخص ترسو را داخل مکن که ترا از انجام کارهای بزرگ نا توانت سازد و نه حریص و طمعکار را که شدت حرص را توأم با ستمگری در نظر تو جلوه دهد زیرا که بخل و جبن و حرص غرایز مختلفی هستند که بد گمانی بخداوند آنها را گرد آورد.

(ای مالک) تا میتوانی پیارسایان و راستان بچسب و آنها را وادار کن که در مدح تو مبالغه نکنند و بعلت کار نا صوابی که نکرده‌ای شادمانت نگردانند زیرا اصرار و مبالغه در مدح، انسان را خود بین و خود پسند کرده و کبر و سر کشی پدید آورد. و نباید که نیکو کار و بدکار در نزد تو بیک درجه و پایه باشند زیرا این روش، نیکوکاران را به نیکو کاری دلسرد و بی میل میکند و بدکاران را به بدکاری عادت دهد، و هر یک از آنان را بدانچه برای خود ملزم نموده‌اند الزام کن (نیکوکاران را پاداش بده و بدکاران را بکیفر رسان) و باید اقامه فرائضی که انجام آنها برای خدا است در موقع مخصوصی باشد که بوسیله آن دینت را خالص میگردانی، پس در قسمتی از شب و روز خود تنت را برای عبادت خدا بکار بینداز و بدانچه بوسیله آن بخدا نزدیکی جوئی کاملاً وفا کرده و آنرا بدون عیب و نقص انجام ده اگر چه این کار بدن ترا برنج و تعب افکند.

و موقعیکه با مردم بنماز جماعت برخیزی نه مردم را متنفّر کن و نه نماز را ضایع گردان (با طول دادن رکوع و سجود و قنوت مردم را خسته مکن و در عین حال از واجبات نماز هم چیزی فرو مگذار تا موجب تباهی آن نشود یعنی فقط بادای واجبات نماز بطرز صحیح پرداز) زیرا در میان مردم کسانی هستند که علیل و بیمار بوده و یا کارهای فوری دارند.

(ای مالک) از خود بینی و خود خواهی و از اعتماد بچیزی که ترا بخود پسندی وادارت کند و از اینکه خواهی دیگران ترا زیاد بستایند سخت پرهیز زیرا این صفات زشت از مطمئن‌ترین فرصت‌های شیطان است که بوسیله آنها هر گونه نیکی نیکو کاران را باطل و تباه سازد، و پرهیز از اینکه در برابر نیکی و احسانی که بمردم زیر فرمانت نموده‌ای برای آنان متنی نهی و یا کاری را که برای آنها انجام داده‌ای برای افتخار آنرا بزرگ شماری و زیاده از حد جلوه دهی و یا وعده‌ای بآنان دهی و وفا نکنی زیرا که منت نهادن احسان را باطل میکند و کار را بزرگ وانمود کردن نور حق را می‌برد و خلف وعده در نزد خدا و مردم موجب خشم و دشمنی است چنانکه خدای تعالی فرماید (خداوند سخت دشمن دارد اینکه بگوئید آنچه را که نمیکنید).

و از تعجیل و شتابزدگی در انجام کارها پیش از رسیدن موقع آنها و یا سخت کوشیدن در هنگام دسترسی بدانها و یا از لجاجت و ستیزگی در کاری که راه صحیح آنرا ندانی و همچنین از سستی بهنگامی که طریق وصول بدان روشن است پرهیز، پس هر چیزی را بجای خود بنه و هر کاری را بجای خویش بگذار.

و بر تو واجب است که آنچه بر پیشینیان گذشته مانند احکامی که بعدل و داد صادر کرده و یا روش نیکی که بکار بسته‌اند و یا حدیثی که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل نموده و یا امر واجبی که در کتاب خدا بدان اشاره شده و آنها انجام داده‌اند بیاد آری و آنگاه بدانچه از این امور مشاهده کردی که ما بدان رفتار کردیم تو هم از ما اقتداء کرده و رفتار کنی و در پیروی کردن آنچه در این عهد نامه بتو سفارش کردم کوشش نمائی و من با این پیمان حجت خود را بر تو محکم نمودم تا موقعیکه نفس تو بسوی هوی و هوس بشتابد عذر و بهانه‌ای نداشته باشی (گر چه) بجز خدای تعالی هر گز کسی از بدی نگه نمیدارد و به نیکی توفیق نمیدهد، و آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصایای خود بمن تأکید فرمود ترغیب و کوشش در نماز و زکوة و مهربانی بر بندگان و زیر دستان بود من نیز عهدنامه خود را که بتو نوشتم با قید سفارش آنحضرت خاتمه میدهم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

بطوریکه ملاحظه میشود تمام دستورات علی علیه السلام از تقوی و عدالت و حقیقتخواهی، و عطف و مهربانی او نسبت بمردم

حکایت میکند و این دستورات تنها برای مالک نبود بلکه برای کلیه حکام خود فرامینی مشابه دستورات گذشته صادر فرموده است.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه کلام. ۲۱۵.

[۲] بحار الانوار جلد ۴۰ ص. ۳۷۷.

[۳] نهج البلاغه چیست ص. ۳.

[۴] کشف الغمه ص. ۵۰.

[۵] با اینکه در عصر حاضر سخن از رعایت حقوق بشر است هنوز میان ملل متریقی دعوای نژاد پرستی و سیاه و سفید وجود دارد ولی علی علیه السلام در ۱۴ قرن پیش چنین امتیازاتی را موهوم شمرده و میفرماید مردم از هر کیش و طبقه‌ای که باشند در برابر عدالت اجتماعی برابرند گفتن چنین سخنی در چنان زمانی که کسی از حقوق طبیعی انسانی اطلاعی نداشت خود نوعی معجزه است.

عواطف علی

و الذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم. (سوره فتح آیه ۲۹)

بقای هر اجتماعی بمحبت و جاذبه افراد وابسته است، محبت و عاطفه در قلب پاک و نفس سلیم پرورش یابد و کسی که واجد چنین صفات عالییه باشد در فکر دیگران بوده و حتی آسایش آنها را براحتی خود ترجیح میدهد. علی علیه السلام مظهر محبت و عاطفه بود او رنج میکشید و کار میکرد و سر انجام مزد کار خود را صرف بیچارگان و درماندگان می نمود.

علی علیه السلام برای نیازمندان و ستمکشان پناهگاه بزرگی بود او پدر یتیمان و فریاد رس بیوه زنان و دستگیر درماندگان و یاور ضعیفان بود، در زمان خلافت خود شبها از خانه بیرون می آمد و در تاریکی شب خرما و نان برای مساکین و بیوه زنان می برد و بصورت مرد ناشناس از در خانه آنها آذوقه و پول میداد بدون اینکه کسی بشناسد که این مرد خیر و نوع پرور کیست؟

علی علیه السلام هر کجا یتیمی میدید مانند پدری مهربان دست نوازش بسر او میکشید و برایش خوراک و پوشاک میداد. آنحضرت روزی در کوچه میرفت زنی را دید که مشک آب بر دوش گرفته و بخانه می برد و از سنگینی مشک ناراحت بود، علی علیه السلام مشک را از زن گرفت و بمنزل وی رسانید و از طرز معیشت زن جويا شد، آنزن بدون اینکه او را بشناسد گفت شوهرم از جانب علی بمأموریت جنگی رفت و بشهادت رسید و من از روی ناچاری برای تهیه معاش خود و بچه هایم بخدمتگزاری مردم پرداختم. علی علیه السلام از شنیدن این سخن خاطر مبارکش دیگر گونه شد و شب را با ناراحتی بسر برد چون صبح شد زنبیلی از آرد و خرما برداشت و بخانه آنزن رفت و گفت من همان کسی هستم که در آوردن مشک آب بتو کمک کردم زن آذوقه را گرفت و از او تشکر نمود و گفت خدا میان من و علی حکم کند که فرزندان من یتیم و بی غذا مانده اند علی علیه السلام وارد خانه شد و فرمود من برای خدمت تو و کسب ثواب حاضر هستم من کودکان ترا نگه میدارم و تو نان پز آن زن مشغول پختن نان شد و علی علیه السلام هم کودکان یتیم را روی زانوی خود نشانید و در حالیکه اشک از چشمان مبارکش فرو میغلطید خرما بدهان آنها میگذاشت و میفرمود ای بچه های من، اگر علی نتوانسته است بکار شما برسد او را حلال کنید که وی تعمدی نداشته است، چون تنور روشن شد و حرارت آن بصورت مبارک آنجناب رسید پیش خود گفت ای علی گرمی آتش را بچش و از حرارت آتش دوزخ بیمناک باش اینست سزای کسی که از حال یتیمان و بیوه زنان بی خبر باشد!

در اینموقع زن همسایه وارد شد و حضرت را شناخت و بصاحب خانه گفت وای بر تو این علی است که تو او را بکار وا داشته‌ای!

آنزن پیش علی علیه السلام شتافت و عرض کرد چقدر زن بیشرم باشم که چنین گستاخی نموده و امیر المؤمنین را بکار او داشته‌ام از تقصیر من در گذر. علی علیه السلام فرمود ترا در اینکار تقصیری نیست بلکه وظیفه من است که باید بکار یتیمان و بیوه زنان رسیدگی کنم [۱].

علی علیه السلام در حسن سلوک و رفتار با مردم چنان فروتن و مهربان بود که حدی بر آن نمیتوان تصور نمود او کریم و نجیب و اصیل و با عاطفه بود و بزرگواریش زبان زد خاص و عام بود و دشمنانش نیز او را بدارا بودن چنین خصال کریمه میستودند. شهد الانام بفضله حتی العدی و الفضل ما شهدت به الاعداء [۲].

معاویه که از دشمنان سر سخت او بود میگفت اگر من شکست بخورم و علی بر من دست یابد باکی ندارم زیرا کافی است که من از او تقاضای عفو کنم و او مرد بزرگوار و کریمی است مرا مورد عفو خویش قرار دهد. علی علیه السلام همیشه به سپاهیان خود میفرمود که دنبال دشمن فراری نروید و مجروحین را مداوا نموده و با اسیران مدارا کنید، در جنگ جمل که پیروزی یافت عایشه را محترمانه بمدینه فرستاد و عبد الله بن زبیر و مروان بن حکم را که در بر پا کردن آن فتنه سهم قابل ملاحظه‌ای داشتند آزاد نمود.

علی علیه السلام همه را از عظوفت و محبت خود بهره‌مند میکرد و بعفو و ترحم توصیه میفرمود و حتی در باره قاتل خود فرمود با او مدارا کنید و گرسنه و تشنه‌اش نگذارید. باری چنین احساسات عالیه و عواطف بی نظیر فقط در قلب پاک آنحضرت میتواند جایگیر شود و چنانکه اختصارا اشاره گردید علی علیه السلام در تمام ملکات نفسانی و سجایای اخلاقی منحصر بفرد بوده است بدینجهت ابن ابی الحدید گوید: سبحان الله! یک فرد و اینهمه فضایل؟! توضیح و بیان شخصیت علی علیه السلام بر هیچکس مقدور نیست و مطالبی که طی چند فصل گذشته در مورد صفات عالیه آن بزرگوار نگاشته شده در خور فهم و ادراک ما است و الا باید گفت (عنقا شکار کس نشود دام باز چین). در پایان این بخش به ابیاتی از قصیده ملا مهر علی خویی که در مدح علی علیه السلام سروده جهت تأیید و متمیم مطالب معروضه در فصول پیشین ذیلا اشاره میگردد:

ها علی بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 علّه الکون و لولاه لما
 کان للعالم عین و اثر
 و له ابداع ما تعقله
 من عقول و نفوس و صور
 فلک فی فلک فیه نجوم
 صدف فی صدف فیه درر
 ما رمی رمیه الا و کفی
 ما غزا غزوه الا و ظفر
 اغمد السیف متی قابله
 کل من جرد سیفا و شهر
 اسد الله اذا صال و صاح
 ابو الایتام اذا جاد و بر

حبه مبدء خلد و نعم
 بغضه منشاء نار و سقر
 هو فی الكل امام الكل
 من ابو بكر و من كان عمر؟
 لیس من اذنب یوما بامام
 کیف من اشرك دهرًا و كفر؟
 كل من مات و لم یعرفه
 موته موت حمار و بقر
 خصمه ابغضه الله و لو
 حمد الله و اثنی و شكر
 خله بشره الله و لو
 رب الخمر و غنی و فجر!
 من له صاحبة كالزهراء
 او سیل كشیر و شبر
 عنه دیوان علوم و حکم
 فيه طومار عظام و عبر
 بو تراب و كنوز العالم
 عنده نحو سفال و مدر
 و هو النور و اما الشركاء
 كظلام و دخان و شرر
 ايها الخصم تذكر سندا
 متنه صح بنص و خبر
 اذ اتى احمد فی خم غدیر
 بعلى و على الرجل نبر
 قال من كنت انا مولاه
 فعلى له مولا و مفر
 قبل تعیین وصی و وزیر
 هل ترى فات نبی و هجر؟
 من اتى فيه نصوص بخصوص
 هل باجماع عوام ينكر؟
 آیه الله و هل يجحد من
 خصه الله بآی و سور؟
 وده اوجب ما فی القران

اوجب الله علينا و امر.

مدعی حب علی و عداه

مثل من انکر حقا و اقر.

ترجمه و معنی آیات:

- ۱- بدان که علی بشر است، اما چگونه بشری است؟ بشری است که آثار قدرت پروردگارش در وجود او آشکار و نمایان شده است.
- ۲- آنحضرت علت غائی آفرینش است که اگر او نبود برای عالم واقعیت و اثری نبود. (خداوند بخاطر او عالم را بوجود آورده است)
- ۳- و آنچه را که تو از عالم عقول و نفوس و صور (عوالم سه گانه خلقت که در طول هم قرار گرفته و عبارتند از عالم عقل و مثال و ماده) تعقل و اندیشه کنی برای وجود او ابداع شده‌اند.
- ۴- فلکی است در داخل فلکی و دارای ستارگان است و صدفی است در داخل صدفی و دارای گوهرهای درخشانی است (آنحضرت محاط در اوصاف پیغمبر اکرم است و ائمه دیگر هم از وجود او پدید آمده‌اند).
- ۵- تیری نینداخت جز اینکه آن تیر برای هلاک دشمن کافی شد و بجنگی وارد نشد جز اینکه از آن پیروز در آمد.
- ۶- تمام شمشیر کشان موقع مقابله با او (برای اینکه عرض اندام نکنند از ترس وی) شمشیر خود را غلاف میکردند.
- ۷- موقعیکه حمله میکرد و صیحه میزد شیر خدا بود و در موقع بخشش و احسان پدر یتیمان بود.
- ۸- محبت و دوستی آنحضرت سر چشمه بهشت و نعمتهای بهشت است و دشمنی او منشاء آتش دوزخ و جهنم است.
- ۹- او در تمام عالم پیشوای همه پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است ابو بکر و عمر کیستند که با او لاف برابری زنند؟
- ۱۰- کسی که یکره هم مرتکب گناه شود شایسته امامت نیست پس چگونه شایسته آنمقام باشد کسی که یک عمر در شرک و کفر بوده است (امام باید معصوم و منتخب از جانب خدا باشد).
- ۱۱- هر کسی که مرد و او را نشناخت مرگ او مانند مرگ خر و گاو است (مانند زمان جاهلیت مرده و این سخن اشاره است بحديث من مات و لم يعرف امام زمانه....).
- ۱۲- دشمن آنحضرت مبعوض خدا است اگر چه خدا را ستایش کند و ثنا گوید و سپاسگزار باشد.
- ۱۳- دوست و محب او را از خداوند مژده بهشت داده اگر چه شرب خمر کرده و آواز خوانده و مرتکب فجور باشد. (البته این مطلب احتیاج بتوضیح دارد و چنین نیست که هر کسی بهوای دوستی آنحضرت هر گونه فسق و فجوری را مرتکب شود و بعد هم در انتظار بهشت باشد، دوستی باید دو جانبه باشد کسی که علی علیه السلام را دوست دارد باید دید آیا آنجناب هم او را دوست دارد یا نه و مسلما علی علیه السلام کسی را که بر خلاف احکام خدا رفتار کند دوست نخواهد داشت بنا بر این محب حقیقی آنحضرت مرتکب فسق و فجور نشود و اگر هم در اثر نادانی چنین اعمالی را انجام دهد خداوند توفیق توبه باو میدهد و در نتیجه از کرده خود نادم و تائب گردد و خداوند غفور و رحیم نیز او را مورد آمرزش قرار دهد.)
- ۱۴- جز علی کیست که زوجه‌ای چون زهرا علیها السلام یا فرزندانمانند حسین علیهما السلام داشته باشد؟
- ۱۵- دیوان علوم و حکمتها از آنحضرت است و طومار موعظه‌ها و پندها در نزد اوست.
- ۱۶- آنجناب خاک نشین بود و (اعتنائی بدنی نداشت بطوریکه) گنجهای عالم (شمش‌های طلا) در نزد او بمنزله سفال و کلوخ بود.
- ۱۷- و او نور خالص است و اما شرکای خلافت او مانند ظلمت و دود و شرر میباشند.
- ۱۸- اینکه مخالف امامت او هستی بیاد آر، سند آن روایتی را (در غدیر خم) که متن آن بنا بر روایات و اخبار شما هم صحیح است.

۱۹- موقعیکه در غدیر خم پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را آورد بر جهاز شتران (عوض منبر) بالا رفت. - و فرمود من بر هر کس از نفس او اولی بتصرف هستم این علی بر او اولی بتصرف و پناهگاه است.

۲۱- هیچ پیغمبری را دیده‌ای که پیش از تعیین وصی و جانشین وفات یابد و یا هجرت کند؟

۲۲- کسی که در شأن او نص‌ها و روایات مخصوصی آمده باشد آیا میتوان با اجماع مشتئی عوام الناس منکر او شد؟

۲۳- علی علیه السلام آیت عظمای خدا است آیا انکار کرده میشود کسی که خداوند برای او آیه‌ها و سوره‌هایی اختصاص داده است؟

۲۴- دوستی آنحضرت واجب‌ترین امری است که در قرآن آمده و خداوند او را بما واجب فرموده است.

۲۵- کسیکه ادعای دوستی آنحضرت و مخالفین او را دارد مانند کسی است که حقی را انکار کند و هم بدان اقرار نماید.

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار جلد ۴۱ ص ۵۲.

[۲] تمام مردم حتی دشمنان بفضل و برتری او گواهند و فضل (حقیقی) آنست که دشمنان بدان گواهی دهند.

عفو و ایثار

پس از تصرف فرات توسط لشکریان علی علیه السلام، فرماندهان و سپاهیان اسلام عهد بستند که نگذارند لشکریان معاویه از آن آب قطره‌ای بردارند، زیرا آنها با دادن خون، آب را به تصرف خود در آوردند.

در صورتیکه امام ناراحت شد و به سپاهیانش پیغام داد که:

شما نیاز خود را از آب تأمین کنید و دشمن را نیز آزاد بگذارید تا مانند شما از آب استفاده کند، زیرا خداوند شما را پیروز کرده و ظلم و تجاوز آنها را آشکار ساخته است. [۱].

دوست و دشمن و بسیاری از همراهان معاویه با مشاهده بزرگواری و ایثار امام علی علیه السلام تکان خوردند و برخی از بزرگان سپاه معاویه به اردوگاه امام پیوستند، و آنانکه در جستجوی حق بودند آن را شناختند،

مشاوران کینه توز معاویه سرخورده شدند، و افرادی چون عمروعاص و دیگر بزرگان سپاه معاویه لب به اعتراض گشودند و حق و باطل در همان آغازین لحظه‌های رویارویی شناسانده شدند.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲۶۹ - و تجارب السلف، ص ۴۷ - و کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۵ - و الامام علی، ج ۴، ص ۳۰۴.

علل پذیرش حکمیت در صفین

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیت «داوری» انتخاب کردیم.

(که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند)

این قرآن، خطی نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسانها می‌توانند از آن سخن گویند، و هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما

گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پُشت کنیم، در حالی که خدای بزرگ فرمود:

«اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول بازگردانید» [۱].

بازگرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و بازگرداندن به پیامبر صلی الله علیه و آله این است که سنت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم، و اگر در برابر سنت پیامبر صلی الله علیه و آله تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم.

امّا سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیت «داوری» مدّت تعیین کردی؟ من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد، و دانا بر عقیده خود استوار بماند، و اینکه شاید در این مدّت آشتی و صلح، خدا کار اّمت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نورزند، و تسلیم اولین فکر گمراه کننده نگردند.

پی نوشت ها:

[۱] نساء آیه ۵۹.

عزل و دلجویی از فرماندهان معزول

توجه به روش عزل و نصب فرماندهان، از دیدگاه امام علی علیه السلام بسیار ارزشمند است، زیرا آن ابرمرد تاریخاً به روانشناسی افراد، و روانشناسی اجتماعی در عزل و نصبها توجه داشت که:

نصب افراد مسئله ساز نباشد.

و عزل فرمانده یا فرماندهان، باعث تحولات ناخواسته نگردد، و شخصیت یک فرمانده معزول حفظ شود.

و جامعه و افراد تحت امر بدانند که:

«هر کسی را بهر کاری ساختند،

نه فرمانده منصوب باید دچار غرور گردد، و نه فرمانده معزول باید درهم شکسته شود، و به آبرو و حیثیت او لطمه وارد شود.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در گذشته، عمر بن ابی سلمه مخزومی را فرمانده نیروهای بحرین قرار داد.

پس از مدّتی او را عزل و نعمان بن عجلان زرقی را به جای او فرستاد.

امّا توسط نامه‌ای با دلجویی حساب شده، وجود او را پر از مهر و محبت فرمود، و از کار و گذشته‌اش تعریف کرد که سرخورده نگردد.

در نامه عمر بن ابی سلمه نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي قَدْ وَلَّيْتُ نِعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرْقِيَّ عَلَى الْبُحْرَيْنِ، وَنَزَعْتُ يَدَكَ بِلَا ذَمِّ لَكَ، وَلَا تَثْرِبَ عَلَيْكَ؛ فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَايَةَ، وَأَدَيْتَ الْأَمَانَةَ، فَأَقْبِلْ غَيْرَ ظَنِينٍ، وَلَا مَلُومٍ، وَلَا مَتَّهَمٍ، وَلَا مَأْثُومٍ، فَلَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِيرَ إِلَى ظَلَمَةِ أَهْلِ الشَّامِ، وَأَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَ مَعِيَ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَى جِهَادِ الْعَدُوِّ، وَإِقَامَةِ عُمُودِ الدِّينِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(اما بعد! من «نعمان ابن عجلان زرقی» را فرماندار «بحرین» قرار دادم؛ و اختیار تو را از فرمانداری آنجا برگرفتم؛

بدون اینکه این کار برای تو مذمت و یا ملامت در برداشته باشد، چرا که تو زمامداری را به نیکی انجام دادی و حق امانت را اداء نمودی، بنابراین به سوی ما حرکت کن بی آنکه مورد سوء ظن یا ملامت؛

یا متهم و یا گناهکار باشی! زیرا من تصمیم گرفته‌ام به سوی ستمگران اهل شام حرکت کنم، و دوست دارم تو با من باشی، چرا که تو از کسانی هستی که من در جهاد با دشمن و برپا داشتن ستونهای دین از آنها استعانت می‌جویم انشاءالله). [۱].

امام نسبت به کشور پهناور مصر صلاح دیدند که محمد بن ابی بکر را عزل و مالک اشتر را به جای او نصب فرمایند،

این انتخاب در آن شرایط حساس بر محمد بن ابی بکر گران آمد، و ناراحت شد،

امام علی علیه السلام طی نامه‌ای از او دلجوئی کرد و نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَصَدِّ بَلْعَيْنِي مُوجِدُكَ مِنْ تَشْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ، وَإِنِّي لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِثْبَاءً لَكَ فِي الْجِهْدِ، وَلَا أَزِيدَاكَ لَكَ فِي الْجِدِّ؛
وَلَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ يَدِكَ مِنْ سُلْطَانِكَ، لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ عَلَيْكَ مَوْوَنَةً، وَأَعْجَبُ إِلَيْكَ وَلِيَّةً.

إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلِيَّتَهُ أَمْرٌ مَضْرٍ كَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحًا، وَعَلَى عَدُوِّنَا شَدِيدًا نَاقِمًا، فَرَحِمَهُ اللَّهُ! فَلَقَدْ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ

(اما بعد از ستایش خداوند! به من خبر رسیده که از فرستادن «اشتر» به سوی فرمانداریت ناراحت شده‌ای، ولی این کار را من نه به این جهت انجام دادم که تودر تلاش و کوششت کندی ورزیده‌ای، و یا برای این باشد که جدیت بیشتری بخرج دهی، اگر آنچه در اختیارت قرار دارد از تو گرفتم تو را والی جایی قرار دادم که هزینه آن بر تو آسانتر و حکومت آن برایت؛ جالب‌تر است.

آن مردی که من او را فرماندار «مصر» کرده بودم، مردی بود که نسبت‌بما ناصح و خیرخواه، و نسبت به دشمنانمان سختگیر و درهم کوبنده بود خدای او را رحمت کند که ایام زندگی خود را کامل کرد، عمر را به پایان برد) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۴۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۳۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

علی (ع) برتر از انبیاء

حزّه دختر حلیمه سعديه (مادر رضاعی رسول الله (ص) بود که از شیعیان و دوستان حضرت علی (ع) (ص) بود. که زمان پیریش مصادف شد با حکومت استبداد تاریخ حجاج بن یوسف ثقفی که یکی از سمتگران و خونخواران است و از طرف عبدالملک مروان سردار و حاکم عراق بود و او در زمان حکومتش بسیاری از شیعیان را به شهادت رساند و دهها هزار نفر مردم را هلاک کرد و شیعیان را با وضع بسیار فجیع و دردناکی بشهادت می‌رساند.

روزی حجاج حزّه را احضار کرد. حزّه به مجلس حجاج رفت. حجاج به او گفت: شنیده‌ام که تو عقیده داری علی (ع) بن ابیطالب (ع) از ابوبکر و عمر و عثمان برتر و بالاتر است؟

حزّه گفت: هر که این حرف را زده دروغ گفته است. زیرا من عقیده دارم آقا امیرالمؤمنین علی (ع) نه تنها بر این سه نفر بلکه بر تمام پیغمبران بغیر از رسول خدا (ص) برتر و بالاتر و بهتر و با فضیلت‌تر است.

حجاج با شنیدن این اعتراف جسورانه فریاد زد: وای بر تو آیا علی (ع) از پیامبران اولوالعزم برتر می‌دانی؟ حزّه فرمود: من او را برتر و بالاتر نمی‌دانم، بلکه خداوند او را بر تمام انبیاء برتر می‌داند و در این مورد در قرآن نیز گواهی داده است.

حجاج گفت: اگر این موضوع را از قرآن اثبات کردی نجات پیدا می‌کنی و گرنه دستور می‌دهم که در همین مجلس ترا هلاک کنند. حزّه فرمود قبول است و بر این عقیده هم هستم و اما چرا از حضرت آدم آقا علی (ع) (علی (ع) هماالسلام) بالاتر است. قرآن کریم می‌فرماید: چون آدم به درخت ممنوعه نزدیک شد، خداوند عمل او را نپذیرفت.

اما خداوند در قرآن خطاب به آقا علی (ع) می‌فرماید: عمل شما خانواده عصمت و طهارت مقبول درگاه حق است. [۱].

در جای دیگر می‌فرماید: خداوند به آدم فرمود: به درخت نزدیک نشوید. [۲].

ولی حضرت آدم ترک اولی کرد (ترک اولی گناه نیست بلکه انجام دادن عملی است که بهتر از آن را می‌توان انجام داد و ترک اولی برای مردم عادی جایز است خداوند انتظار دارد که انبیاء و اولیاء (علی (ع) هم‌السلام) همیشه کار بهتر انجام داده و ترک بهتر

نمایند). و به آن نزدیک شد و از میوه آن چید، اما خداوند همه چیز دنیا را برای امیرالمؤمنین علی(ع) حلال کرد، اما حضرت به دنیا نزدیک نشد.

اما راجع به حضرت نوح(ع)، خداوند در قرآن می‌فرماید: او دارای زنی بدکار و کافر بود (تحریم ۳) اما حضرت علی(ع) همسری داشت که خداوند رضایت خود را در رضایت او قرار داده بود.

اما حضرت ابراهیم(ع)، وی بخداوند عرضکرد: خداوند! بمن نشان بده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی، خداوند فرمود: مگر ایمان نیوردی؟ عرضکرد چرا ایمان آورده‌ام ولی می‌خواهم قلبم مطمئن تر گردد و به یقینم افزوده شود. [۳].

امّا آقا علی(ع) فرمود: اگر پرده‌ها عقب رود تا من غیب را ببینم برای من هیچ فرقی نمی‌کند و به یقینم افزوده نمی‌گردد، [۴] یعنی بقدری به قیامت ایمان دارد که گوئی هر لحظه قیامت را می‌بیند.

اما حضرت موسی(ع)، وقتی خداوند به او امر کرد که برای دعوت فرعون برو، حضرت موسی(ع) عرضکرد: می‌ترسم مرا بکشند، زیرا یک نفر از آنها را کشته‌ام [۵] اما شبی که کفار تصمیم گرفتند حضرت رسول‌الله(ص) را بقتل برسانند و چهل شمشیرزن دور خانه پیامبر(ص) جمع شده بودند پیامبر فرمود یا علی(ع) آیا جای من می‌خواهی؟ آقا علی(ع) فرمود: آیا جان شما درامان خواهد بود؟ فرمود: بله آقا فرمود جان من بفدای شما و در بستر پیامبر خوابید و نترسید.

اما درباره حضرت عیسی(ع): حضرت مریم(علی‌ها السلام) در عبادتگاه زندگی می‌کرد، وقتی وضع حملش نزدیک شد، ندا رسید که اینجا خانه عبادتست نه زایشگاه، در نتیجه حضرت مریم از مسجد اقصی، بیرون رفت و در بیابان کنار درختی وضع حمل کرد. اما وقتی که مادر آقا علی(ع) ایشان را حامله بود، پرده کعبه را گرفت و خداوند را بحق مولودش قسم داده در نتیجه کعبه شکافته شد و او در داخل خانه خدا، حضرت علی(ع) را به دنیا آورد.

حجاج خونخوار و ستمگر بقدری از این سخنان مبهوت شده بود که علاوه بر آزادی او خلعت و پاداشی به او داد.

علی(ع) جانم، علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان جانانم

ز لطف حضرت سبحان

ز شوق کعبه شد تابان

جمال حضرت جانان

سر آمد شام هجرانم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان و جانانم

شه والا تبار آمد

ولی کرد گار آمد

ز کعبه آشکار آمد

علی(ع) ممدوح قرآنم

علی(ع) جانم علی(ع) جانم

علی(ع) ای جان و جانانم

همه عالم چراغان شد

تو گوئی نور باران شد

تولد، شاه مردان شد
 که آمد مهر تابانم
 علی (ع) جانم، علی (ع) جانم
 علی (ع) ای جان و جانانم
 خدا را خود، ولی آمد
 که دلها منجلی آمد
 علی (ع) آمد علی (ع) آمد
 علی (ع) مولای مردانم
 علی (ع) جانم علی (ع) جانم
 علی (ع) ای جان و جانانم

پی نوشت ها:

- [۱] سوره دهر، آیه ۲۲.
- [۲] سوره بقره، آیه ۳۴.
- [۳] سوره بقره، آیه ۲۶۰.
- [۴] غررالحکم، ج ۲، فصل ۷۵، حدیث ۱.
- [۵] قصص ۳۳.

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

علم الهدی

درباره علت ملقب شدن، سید مرتضی به علم الهدی مرحوم محدث قمی (رضوان الله تعالی علی (ع)هما) در منتهی الامال آورده است که شیخ اجل شهید در رساله چهل حدیث و غیره بیان نموده‌اند: محمد بن حسین وزیر قادر عباسی در سال چهار صد و بیست به سختی بیمار شد و بیماری او بطول انجامید تا آنکه بعد از توسلات شبی در خواب خدمت و محضر مقدس آقا امیرالمؤمنین علی (ع) مشرف می‌شود و از بیماری خود به حضرت شکایت می‌نماید حضرت علی (ع) به او می‌فرمایند: به علم الهدی بگو که برای تو دعایی بخواند تا شفا یابی.

می‌گوید: عرض کردم: ای مولای من علم الهدی کیست؟ آقا علی (ع) فرمودند: علی (ع) ابن حسین موسوی (سید مرتضی) است. وزیر نامه‌ای به سید نوشت و در آن نامه تقاضای دعا نموده بود و در ضمن سید را به لقب علم الهدی مخاطب قرار داد. وقتی سید نامه را خواند. خود را لایق آن لقب نمی‌دانست (شکست نفس بود) در جواب وزیر نوشت (الله الله فی امری فان قبولی لهذا اللقب شناعه علی (ع)) فرمود قبول کردن این لقب برای من عیب است و من سزاوار این لقب نیستم.

وزیر به عرض رسانید والله من از خود نگفته‌ام بلکه، امیرالمؤمنین علی (ع) این لقب را برای شما ذکر کرده است. بعد از آنکه وزیر به دعای سید شفا یافت، صورت قضیه را به قادر عباسی عرض کرد و قبول نکردن سید را هم یاد آور شد.

قادر به سید عرض کرد: آنچه را که جدت ترا به آن ملقب ساخته است قبول کن و حکم کرد که منشیان آن را در القاب سید داخل سازند و از آن پس به لقب علم الهدی مشهور گردید.

گر سرّ ذات خویش هویدا کند علی(ع)
 اثبات ذات خالق یکتا کند علی(ع)
 حق با علی(ع) است بلکه علی(ع) خویشتن حقست
 از حق بغیر حق چه تمنّی کند علی(ع)
 از ذات او مشیت حق پرده در شود
 از روی کار پرده اگر وا کند علی(ع)
 در پرده حجاب ز اسرار سرّ غیب
 بهر رسول حلّ معّمّا کند علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

عمر بن عبدالعزیز

عمر بن عبدالعزیز (هشتمین خلیفه اموی) در میان خلفای بنی امیه نیک سرشت و عدالتخواه بود، او علاوه بر کارهای مهمی که در دوران خلافتش انجام داد، دو کار مهم نیز با طرح و تاکتیک خاصی، انجام داد، یکی اینکه سب و لعن امیرالمؤمنین علی(ع) را ممنوع کرد. دوم اینکه فدک را به نواده‌های حضرت زهرا (علی(ع)هماالسلام) برگرداند.

در مورد اوّل ناگفته روشن است که مردم حدود شصت سال به سب و لعن بر علی(ع) عادت کرده بودند، و معاویه و خلفای بعد از او، هر چه توان داشتند، کینه خود را نسبت به علی(ع) آشکار ساختند.

پیران در حال کینه علی(ع) مردند و کودکان با این برنامه، بزرگ می‌شدند. در صورت ممنوع کردن این بدعت که بصورت سنّت در آمده بود نیاز به طرحهای ظریف و قوی داشت.

عمر بن عبدالعزیز با یک طرح مخفیانه به این کار دست زد، او فکر کرد که یگانه راه برداشتن سب و لعن آقا امیرالمؤمنین علی(ع) فتوای علمای بزرگ اسلام، به این امر است.

مخفیانه یک نفر پزشک یهودی را دید و به او گفت، علماء را دعوت به مجلس می‌کنم تو هم در آن مجلس حاضر شو. و در حضور آنها از دختر من خواستگاری کن، من می‌گویم از نظر اسلام جایز نیست که دختر مسلمان با شخص کافر ازدواج کند، تو در پاسخ بگو پس چرا علی(ع) که کافر بود، داماد پیغمبر(ص) شد.

من می‌گویم علی(ع) که کافر نبود، شما بگو اگر کافر نبود پس چرا او را سب و لعن می‌کنید، با اینکه سب و لعن مسلمان جایز نیست آنگاه بقیه امور با من.

طبق طرح عمر بن عبدالعزیز مجلس ترتیب یافت و طبق دعوت قبلی بزرگان و اشراف بنی امیه و علمای وابسته در آن مجلس، شرکت کردند، در این شرائط، پزشک یهودی دختر عمر بن عبدالعزیز را خواستگاری کرد.

عمر گفت: این ازدواج از نظر اسلام، جایز نیست زیرا ما مسلمان هستیم و ازدواج دختر مسلمان با مرد یهودی جایز نیست.

یهودی گفت: پس چرا پیامبر اسلام (ص) دخترش را به ازدواج علی(ع) که کافر بود، در آورد؟

عمر گفت: علی(ع) که کافر نیست، بلکه از بزرگان اسلام است. یهودی گفت: اگر او کافر نبود، پس چرا او را لعن و سب می‌کنید!؟

در اینجا بود که همه مجلسیان، سرها را بزیر افکندند و شرمنده شدند. آنگاه عمر بن عبدالعزیز، سرنخ را بدست گرفت و به مجلسیان گفت: انصاف بدهید آیا می‌توان داماد پیامبر (ص) را با آن همه فضل و کمال دشنام داد؟

مجلسیان سر به زیر افکندند، و سرانجام در همان مجلس طرح عمر بن عبدالعزیز جا افتاد و او فرمان داد که دیگر برای هیچ کس سب و لعن بر علی (ع) روا نیست.

علی (ع) امام و علی (ع) ایمن و علی (ع) ایمان
 علی (ع) امین و علی (ع) سرور و علی (ع) سردار
 علی (ع) علی (ع) م و علی (ع) عالم علی (ع) اعلم
 علی (ع) حکیم و علی (ع) حاکم و علی (ع) مختار
 علی (ع) نصیر و علی (ع) ناصر و علی (ع) منصور
 علی (ع) مظفر و غالب علی (ع) سپهسالار
 علی (ع) عزیز و علی (ع) عزت و علی (ع) افضل
 علی (ع) لطیف و علی (ع) انور و علی (ع) انوار
 علی (ع) ست فتح و فتوح و علی (ع) ست راحت روح
 علی (ع) است بحر سخا و علی (ع) است کوه وقار
 علی (ع) سلیم و علی (ع) سالم و علی (ع) مسلم
 علی (ع) قسیم قصور و علی (ع) است قاسم نار
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

عبادت

روزی پیامبر عظیم الشان (ص) در میان مسجد نشسته و اصحاب اطراف آن حضرت جمع بودند. جوانی به مسجد وارد شد رسول اکرم (ص) فرمود: این جوان امروز عملی انجام داده که خداوند در قیامت اجازه شفاعت شصت هزار نفر را به او عنایت می‌فرماید. اصحاب نزد آن جوان رفتند و گفتند تو چه عملی امروز انجام داده‌ای که پیامبر یکچنین لطفی را از خداوند متعال نسبت بتو می‌فرماید. بگو تا ما هم انجام دهیم.

جوان حضور رسول اکرم (ص) آمد و عرض کرد یا رسول الله من نمی‌دانم امروز چه عملی انجام دادم این مردم با گفتار خویش مرا بحیرت انداختند.

حضرت فرمود ای جوان امروز صبح از خانه‌ات که بیرون آمدی چه کردی؟

عرض کرد: امروز صبح زود از منزل بیرون آمدم چون بوقت کارم زود بود یادم آمد از آن روزی که فرمودید (النظر الی وجه علی (ع) عباده) نگاه کردن بصورت آقا علی (ع) عبادت است. من هم در خانه علی (ع) رفتم حضرت را زیارت کرده و برگشتم. پیامبر اسلام (ص) فرمودند. بخدا قسم بعد دهر قدمی که بقصد زیارت آقا علی (ع) برداشتی حق شفاعت شصت هزار نفر را در روز قیامت داری.

نور مهرت پرتوی از لطف ایزد یا علی (ع)

روح قرآن، باب علم، و جان احمد یا علی (ع)

دست در دست یدالله در غدیر خم نبی

با کلام ایزد از مدح تو دم زد یا علی (ع)

آفتاب طلعت مهدی که تابد این زمان

در حقیقت از گریبان تو سر زد یا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

علی (ع) مهمان همه

روایت شریف را شنیده‌اید که چهل نفر بتدریج در مسجد وارد شدند و صحبت کردند هر کدام می‌گفت دیشب علی (ع) در خانه ما میهمان بود. رسول خدا (ص) فرمود: دیشب علی (ع) میهمان ما بود. جبرئیل نازل شد و عرض کرد، یا رسول‌الله دیشب علی (ع) میهمان خدا بود.

این ظهورات از بدن مثالی است یعنی قوه علوی و روح کلی الهی در یک آن بقدرتی که خدا باو داده است می‌تواند در چهل مجلس حاضر شود با بدن مثالی و این غیر از بدن عالم ملک است هنگام مرگ هر محتضری نیز با بدن مثالی بر بالینش حاضر می‌شود.

زینت مهر نبوت پای تو

بر سر دست پیمبر جای تو

عالم از نور رخ زیبای تو

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

سجده بر آدم ملایک گر نمود

در حقیقت سجده بر نور تو بود

بر تو ای نور خداوندی درود

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

گر خدا خوانم ترا نبود روا

گر بشر گویم ترا نبود سزا

کیستی ای از خدا سرّ خدا

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

بر سوی معراج شد ختمی مآب

اشترانی دید با بار کتاب

جملگی بودند مدح بو تراب

یا علی (ع) و یا علی (ع) و یا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

علی و تشکر از همسر

شکی نیست که فاطمه زهرا علیهما السلام در خانه امیرالمؤمنین فوق‌العاده صبر و شکیبایی داشت، و با فقر مالی و عدم رفاه زندگی مدارا کرد و در برابر فشارهای سیاسی که به امیر مؤمنان وارد می‌شد، و روح زهرا علیهما السلام را به شدت آزار می‌داد تحمل کرد! و در این میادین آن چنان امتحان داد که ملائکه را به تعجب واداشت، و تاریخ اسلام را از این حوادث تلخ شرمنده ساخت!! فاطمه در حالی که همسر امیرالمؤمنین بود از دشمنش سیلی خورد!! و قباله فدکش پاره گشت!! و خانه امنش که ملائکه و عزرائیل

بدون اجازه‌اش وارد نمی‌گشتند، مورد یورش وحشیانه قرار گرفت!! و (باب الله) منزل وی به آتش کشیده شد، و جنینی را که پیامبر محسنش نامیده بود در اثر حمله ناجوانمردانه شهید و سقط گردید!

زهرها همه این ناملایمات را در دوران شوهرداری تحمل کرد، و هرگز در مقابل علی علیه‌السلام لب به شکایت باز نکرد!! و همه را در (خزانه اسرار) نگه داشت، و روزی در پیشگاه الهی آنها را فاش خواهد کرد... زهرها برای «ولایت علی» دست و پا می‌زد و تا چهل شب به همراه علی و دو فرزندش به در خانه‌های مهاجر و انصار می‌رفت تا از آنان کمک گیرد و حق بر باد رفته ولایت را از غاصبین باز ستاند ولی نشد که نشد! [۱] زهرها همان همسر با وفایی است که چون علی را به زور برای بیعت ستمگران به مسجد بردند، پیراهن رسول خدا را بر سر کرد، و دستهای حسنین را به دست گرفت، و خطاب به خلیفه دیکتاتور فرمود: می‌خواهی علی را به شهادت رسانده مرا بیهوده نموده و حسنینم را یتیم بنمایی؟! و آنگاه دست علی را گرفت، و از مهلکه شیاطین نجات داد، [۲] و خطاب به قبر رسول خدا گفت: «ای پدر، ای رسول خدا! بعد از تو چه مصیبت‌هایی را تحمل نمودیم! ابوبکر و عمر چه فشارها و ستم‌هایی را در حق ما روا داشتند! سوگند به خدا تا عمر دارم با آنان حرف نمی‌زنم! [۳] و سپس به علی علیه‌السلام وصیت کرد که آن دو بر پیکر پاک وی نماز نخوانند!» [۴] زهرها با لباس وصله دار در خانه علی علیه‌السلام زندگی کرد، و در آن خانه فرش زینت و لباس ندید، و مزه لذائذ مادی را نچشید.

علی علیه‌السلام نیز متقابلاً در برابر محبت‌های زهرها و تحملات و شکیبایی وی قدردانی می‌کرد، و پیوسته وجود زهرها را یکی از افتخارات خویش می‌دانست، و در محاجه و مناظره‌هایش با دشمنان، این موضوع را مورد تأکید قرار می‌داد!

علی علیه‌السلام شخصا برای خود فاطمه زهرها بارها این حقیقت را اظهار داشت، و از صبر و بردباری وی سپاسگزاری فرمود، و تا او زنده بود علی خود را نباخت، و صبر و مقاومتش را از دست نداد... ولی پس از شهادت فاطمه، گویا علی علیه‌السلام ناتوان شده بود، و صبر و قرار نداشت، و فراق فاطمه را پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از دردناکترین دردها توصیف می‌کرد، و از خدا برای خویشتن صبر و حوصله در خواست می‌نمود و بدین وسیله هم نقش فاطمه را متذکر می‌شد، و هم سپاس وی را اظهار می‌داشت!! و هنگامی که همسر با وفایش را در زیر خاک‌ها می‌گذاشت، خطاب به قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «السلام علیک یا رسول الله، عنی وعن ابنتک النازلۃ فی جوارک، والسریعة للحاق بک، قل یا رسول الله عن صفیتک صبری!! ورق عنها تجلدی... فلقد استرجعت الودیعة، واخذت الرهینة، اما حزنی فسرمد، و اما لیلی فمسهد...» [۵] سلام و درود من بر تو ای رسول خدا! و از دختر عزیزت که پس از رحلت به سرعت به تو پیوست!

ای رسول خدا! در اثر مفارقت زهرها، توانم به ناتوانی و صبرم به کم صبری تبدیل گشته!! ای نجات دهنده عالم هستی! امانت تو باز پس داده شد و گروت از من گرفته شد! اما بدان که بعد از این دیگر حزن و اندوه من همیشگی است، و شب‌ها از فراق فاطمه خواب به چشمم نخواهد رفت!

این عبارات می‌رساند که فاطمه تا چه حد در زندگی و روحیه و مقاومت علی علیه‌السلام نقش اساسی داشته و امیرالمؤمنین تا چه میزان به او علاقمند بوده، و چه سان محبت‌های او را فراموش ننموده است که حتی پس از مرگ و شهادت وی نیز از آن حضرت تشکر می‌نماید!!

و همچنین در این عبارات اشاره‌ای به قبر گم شده زهرها دیده می‌شود، زیرا از واژه السلام و نازلۃ فی جوارک (نازل شده در کنار) استفاده می‌گردد که در کنار قبر رسول الله دفن شده است. و هنگام دفن زهرها یک مناجاتی هم با خدا کرد و گفت: «اللهم انی راض عن ابنة نبیک، اللهم آنهاقد اوحشت فانسها...» [۶] خدایا! من از دختر پیامبر تو راضی هستم، بار الها! او از قبر می‌ترسد، پس با او انس بگیر و به وی آرامش ده. این فراز نیز می‌رساند که علی علیه‌السلام از فاطمه تشکر کرده است، و رضایت خود را از او به پیشگاه الهی اعلام نموده، و اشعار می‌دارد که: حتی فاطمه زهرها با آن عظمتش به رضایت علی نیازمند است! تا وی اعلان رضایت

نموده، و در وحشت قبر زهرا توصیه نماید!!

چنانکه در صدر این حدیث مذکور از امام باقر علیه‌السلام آمده است: هیچ چیز به اندازه رضایت شوهر در سعادت ابدی زن مؤثر نیست. [۷].

پس نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام نه تنها در دوران حیات فاطمه از وی تشکر می‌کرد، بلکه بعد از این دوران نیز او را فراموش نکرد، و بارها از وی به نیکی یاد می‌فرمود... همانطوری که رسول خدا هم از زحمات و محبت‌های (خدیجه کبری) سپاسگزاری می‌کرد... [۸].

تهیه انار برای حضرت فاطمه علیه‌السلام

روزی امیرالمؤمنین علیه‌السلام به خانه آمد، دید که حضرت فاطمه علیه‌السلام مریض و تب‌دار افتاده است، سر خانم را به دامن گرفت و به رخسار او می‌نگریست و اشک از دیدگان مبارکش جاری بود؛ چون زهرا کمی به حال آمد، امام فرمود: چه میل داری، از من بطلب. عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم، دوباره امام اصرار کرد؛ عرض کرد: چیزی نمی‌خواهم؛ پدرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: از شوهرت علی علیه‌السلام هرگز خواهش چیزی مکن که مبادا خجالت بکشد؛ فرمود: به حق من، آنچه می‌خواهی بگو. عرض کرد: حالا- که قسم دادی، اگر اناری باشد خوب است؛ امام از منزل بیرون آمد و جویای انار شد، عرض کردند: فصل انار گذشته لکن برای شمعون یهودی از طائف مقداری انار آورده‌اند. امام خود را به در خانه شمعون رسانید و در خانه‌اش را زد، شمعون بیرون آمد و تعجب کرد و عرض کرد: چه باعث شده که در خانه‌ام تشریف آوردید؟ حضرت فرمود: شنیده‌ام از طائف اناری برایتان آورده‌اند چنانچه از آن باقی باشد یکی را به من بفروش که برای بیمار عزیزی می‌خواهم.

عرض کرد: فدایت شوم! آنچه بود فروختم، حضرت فرمود: در خانه جستجو کن، شاید باقی مانده باشد؛ عرض کرد: اطمینان دارم که نیست؛ زوجه‌اش پشت در ایستاده بود، عرض کرد: ای شمعون! یک انار ذخیره در خانه است، آنگاه انار را به نزد امام آورد، و حضرت چهار درهم، عوض آن به شمعون دادند. شمعون گفت: قیمتش نیم درهم است، فرمود: چون عیالت انار را ذهیره کرده بقیه از برای او باشد؛ انار را برداشت و به سوی خانه رهسپار شد، در اثنای راه، ناله غریبی شنیده، و به طرف آن صدا رفت تا داخل خرابه‌ای شد، دید کوری مریض و غریب از شدت ضعف می‌نالید، حضرت در بالین او نشست و سر او را در کنار گرفت و جویای احوالش شد. عرض کرد: ای جوان صالح! از صالح! از اهل مدائن هستم و قرض فراوانی دارم، آمدم به این منطقه تا شاید امیرمؤمنان برای قرضم علاجی نماید که مریض شدم، امام فرمود: چه میل داری؟ عرض کرد: اگر انار باشد مایلیم، حضرت فرمود: یک انار در این شهر بود که برای بیماری تحصیل کرده‌ام لکن تو را محروم نمی‌کنم، پس انار را دو نیم کرد و نصفی را به دهان مریض داد و نصف دیگر را برای فاطمه علیهما‌السلام برداشت؛ آنگاه فرمود: چه میل داری؟ عرض کرد: اگر نصف دیگر را حسان نمایی ممنونم.

حضرت سر به زیر انداخت و به نفس خود خطاب کرد: ای علی! این مریض در خرابه غریب و تنه‌است، سزاوار رعایت است، شاید خداوند به جهت فاطمه علیهما‌السلام وسیله دیگری تهیه نماید. پس نصف دیگر انار را به او داد تا تمام شد؛ مریض امام را دعا کرد و امام رهسپار خانه شد، اما در این فکر که جواب فاطمه علیهما‌السلام را چه بگوید.

متحیرانه آمد تا به در خانه رسید، از داخل شدن به خانه حیا می‌کرد، لذا سر از در خانه پیش برد که ببیند فاطمه علیهما‌السلام خواب است یا بیدار، دید فاطمه علیهما‌السلام تکیه کرده و عرق نموده ولی طبقی از انار فوق العاده نزدش است و تناول می‌کند. خوشحال، داخل خانه شد و از واقعه جویا شد؛ فاطمه علیهما‌السلام عرض کرد: یا ابن‌عم! چون تشریف بردید زمانی نکشید که ناگاه در خانه را زدند؛ فضا رفت، دید شخصی است که به در خانه، طبقی انار آورده است، گفت: این طبق انار را امیرالمؤمنین برای فاطمه علیهما‌السلام فرستاده است. [۹].

پی نوشت ها:

- [۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۶ ص ۱۳.
- [۲] کافی ج ۸ ص ۲۳۷ ح ۳۲۰ واضعاً قمیص رسول‌الله علی رأسها آخذةً بیدی ابنیها....
- [۳] تاریخ طبری ج ۳ ص ۲۱۰ الامامه والسیاسة ج ۱ ص ۱۳.
- [۴] ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه ج ۶ ص ۵۶-۵۰.
- [۵] نهج‌البلاغه خ ۱۹۳ ص ۶۵۱.
- [۶] بحارالانوار ج ۱۰۳ ص ۲۵۶.
- [۷] لا شفیع للمرأة انجح عند ربها من رضا زوجها.
- [۸] نقل از آفتاب ولایت، ص ۳۹۶-۳۹۳.
- [۹] مجالس‌المتقین شهید ثالث، ص ۲۴۳ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۶۶.

عبادات و مناجات امیرالمؤمنین

عروه بن زبیر می‌گوید: «در مسجد رسول خدا نشسته بودیم و درباره اعمال اهل بدر و گذشته‌ها گفتگو می‌کردیم، ابودرداء از حاضرین بود گفت: مردم!! می‌خواهید از کسی به شما خبر دهم که از همگان، ثروتش کمتر و پارسائیش بیشتر، و در عبادت کوشاتر است؟ گفتند: آری. گفت: امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه‌السلام».

عروه گوید: «به خدا سوگند به خاطر این گفتار ابودرداء همه اهل مجلس از او رو گرداندند؛ زیرا اینان از دشمنان حضرت بودند و طاقت شنیدن فضایل حضرت را نداشتند. مردی از انصار، رو به او کرد و گفت: سخنی گفتمی که حاضران هیچ کدام با تو موافقت نکردند. ابودرداء گفت: مردم! چیزی را که خودم دیدم برای شما تعریف کنم: شب هنگام در قسمتی از باغات، علی علیه‌السلام را مشاهده کردم که از غلامان خود کناره گرفته، در لابه لای درختان خرما پنهان شد، از من دور شد و من او را گم کردم. پیش خود گفتم حتماً به منزلش رفته است، چیزی نگذشت که صدای ناله‌ای حزن‌انگیز و نغمه‌ای دل‌خراش به گوشم رسید که صاحب ناله می‌گفت: «پروردگارا! چه بسیار گناهی که به خاطر حلم و گذشت خود، با عذاب کردن من، در صدد مقابله بر نیامدی، و چه بسیار جرمی که با کرم خود از کشف نمودن آن خودداری فرمودی، خداوند! اگر عمری طولانی در نافرمانیت گذرانده‌ام و نامه عمل و بار گناهم سنگین شده است، به غیر آمرزش آرزویی ندارم و به جز خشنودیت به چیزی امید ندارم».

از شنیدن ناله به جستجوی صاحب آن افتادم، ناگهان دیدم که حضرت علی علیه‌السلام است، در گوشه‌ای بی‌حرکت خود را پنهان ساختم. در آن نیمه شب، نماز بسیاری خواند؛ آنگاه به دعا و گریه پرداخت و از حال خود به درگاه الهی، شکوه می‌برد از جمله مناجاتهای حضرت، با خداوند این بود:

«خداوند! آنگاه که در عفو و بزرگواریت فکر می‌کنم، گناهانم در نظرم ساده می‌آید، پس وقتی که به یاد عقوبتهای شدیدت می‌افتم بلیه‌ام گران می‌شود. ای وای اگر در نامه‌های عمل به گناهی برخورد کنم که من آن را فراموش کرده‌ام ولی تو آن را به حساب آورده‌ای، آنگاه خواهی گفت: او را بگیرید، وای بر این گرفتاری که بستگانش نمی‌توانند نجاتش دهند و قبیله‌اش به حالش سودی نخواهند داشت، آنگاه که دستور فراخواندنش رسید، همگان بر او رحمشان می‌آید. وای از آن آتش که جگرها و کلیه‌ها را کباب می‌کند، وای از آن آتشی که اعضای بدن را از هم جدا می‌کند، آه از آن بیهوشی که در اثر شعله‌های سوزان دست می‌دهد».

سپس حضرت آنقدر گریه کرد که دیگر حس و حرکت از او بریده شد. پیش خود گفتم: حتما در اثر شب زنده داری خوابش گرفته است و برای نماز صبح بیدارش می‌کنم. جلو رفتم، دیدم مانند چوبی خشک روی زمین افتاده است، او را تکان دادم دیدم تکان نمی‌خورد، خواستم او را بنشانم نشد، گفتم: «انا لله و انا الیه راجعون» [۱] حتما مرده است. به منزل حضرت رفتم تا خبر مرگش را به اهلس برسانم. فاطمه زهرا علیهما السلام فرمود: ای ابودرداء! چه خبر شده است؟ جریان را برای خانم، نقل کردم، حضرت زهرا علیهما السلام فرمود: ابودرداء به خدا علی علیه السلام باز هم مانند همیشه از ترس خدا غش کرده است، سپس مقداری آب آوردند و به صورتش پاشیدند تا به هوش آمد.

همین که به هوش آمد و مرا دید که گریه می‌کنم، فرمود: ابودرداء! برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم: از این حالتی که شما برای خودت پیش آورده‌ای. فرمود: «ابودرداء پس آنگاه که مرا برای حساب فراخوانند و اهل گناه به عذاب الهی یقین کردند مرا ببینی، چگونه خواهی بود؟ آن وقت که مأمورین درشت خو و ترش‌رو اطراف مرا بگیرند و در پیشگاه پادشاهی جبار بایستم، در حالی که زندگان مرا تسلیم کرده‌اند و مردم دنیا به حال من ترحم کنند؛ آنجا در پیشگاه خداوندی که هیچ سری از او پوشیده نیست، اگر مرا ببینی بیش از این دلت به حال من خواهد سوخت.»

ابودرداء گفت: به خدا سوگند که این حالت را در هیچ کدام از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ندیدم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بقره ۱۵۶.

[۲] امالی الطوسی - علی از ولایت تا شهادت، ص ۲۷۹ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۹-۱۲.

علی و بیت المال

زادان نقل می‌کند:

من با قنبر غلام امام علی علیه السلام محضر امیرالمؤمنین وارد شدیم، قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین وارد شدیم، قنبر گفت:

یا امیرالمؤمنین چیزی برای شما ذخیره کرده‌ام. حضرت فرمود:

آن چیست؟

عرض کرد: تعدادی ظرف طلا و نقره! چون دیدم تمام اموال غنائم را تقسیم کردی و از آنها برای خود برداشتی، من این ظرفها را برای شما ذخیره کردم.

حضرت علی علیه السلام شمشیر خود را کشید و به قنبر فرمود:

وای بر تو! دوست داری که به خانه‌ام آتش بیاوری! خانه‌ام را بسوزانی! سپس آن ظرفها را قطعه قطعه کرد و نمایندگان قبایل را طلبید، و آنها را به آنان داد، تا عادلانه بین مردم تقسیم کنند: [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۱۳۵ داستانهای بحار الانوار، ج ۱ ص ۴۶.

علی و یتیمان

روزی حضرت علی علیه‌السلام مشاهده نمود زنی مشک آبی به دوش گرفته و می‌رود. مشک آب را از او گرفته و به مقصد رساند؛ ضمناً از وضع او پرسش نمودم زن گفت: علی بن ابی‌طالب همسرم را به مأموریت فرستاد و او کشته شد و حال چند کودک یتیم برایم مانده و قدرت اداره زندگی آنان را ندارم. احتیاج وادارم کرده که برای مردم خدمتکاری کنم. علی علیه‌السلام برگشت و آن شب را ناراحتی گذراند. صبح زنبیل طعامی با خود برداشت و به طرف خانه زن روان شد. بین راه، کسانی از علی علیه‌السلام درخواست می‌کردند زنبیل را بدهید ما حمل کنیم. حضرت می‌فرمود:

روز قیامت اعمال مرا چه کسی به دوش می‌گیرد؟

به خانه آن زن رسید و در زد. زن پرسید:

کیست؟

حضرت جواب دادند:

کسی که دیروز تو را کمک کرد و مشک آب را به خانه تو رساند، برای کودکان طعامی آورده، در را باز کن! خداوند از تو راضی شود و بین من و علی بن ابیطالب خودش حکم کند.

حضرت وارد شد، به زن فرمود:

نان می‌پزی یا از کودکان نگهداری می‌کنی؟

زن گفت:

من در پختن نان تواناترم، شما کودکان مرا نگهدار!

زن آرد را خمیر نمود. علی علیه‌السلام گوشتی را که همراه آورده بود کباب می‌کرد و با خرما به دهان بیچه‌ها می‌گذاشت.

با مهر و محبت پدران‌های لقمه بر دهان کودکان می‌گذاشت و هر بار می‌فرمود: فرزندم! علی را حلال کن! اگر در کار شما کوتاهی کرده است.

خمیر که حاضر شد، علی علیه‌السلام تنور را روشن کرد. در این حال، صورت خویش را به آتش تنور نزدیک می‌کرد و می‌فرمود:

ای علی! بچش طعم آتش را! این جزای آن کسی است که از وضع یتیمها و بیوه زنان بی‌خبر باشد.

اتفاقاً زنی که علی علیه‌السلام را می‌شناخت به آن منزل وارد شد.

به محض اینکه حضرت را دید، با عجله خود را به زن صاحب خانه رساند و گفت: وای بر تو! این پیشوای مسلمین و زمامدار کشور،

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

زن که از گفتار خود شرمنده بود با شتاب زدگی گفت:

یا امیرالمؤمنین! از شما خجالت می‌کشم، مرا ببخش!

حضرت فرمود:

از اینکه در کار تو و کودکان کوتاهی شده است، من از تو شرمنده‌ام! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۵۲ داستانهای بحارالانوار، ج ۱ ص ۴۷.

علی در اوج عطف و بزرگواری

امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام پس از آن که به دست ابن ملجم ضرب خورد، از شدت زخم بی‌حال شده بود.

وقتی که به حال آمد، امام حسن در ظرفی، شیر به حضرت داد. امام کمی از شیر خورد بقیه را به حسن داد و فرمود:
این شیر را به اسیرتان (ابن ملجم) بدهید!
سپس فرمود:

فرزندم! به آن حقی که در گردن تو دارم، بهترین خوردنیها و نوشیدنیها را به او بدهید و تا هنگام مرگم با ایشان مدارا کنید و از آنچه می‌خورید به او بخورانید و از آنچه می‌نوشید به ایشان بنوشانید تا نزد شما گرمی شود! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۲ ص ۲۸۹_ داستانهای بحار الأنوار، ج ۳ ص ۴۷.

علی و رأس الجالوت

امام باقر علیه‌السلام فرمود: «وقتی که حضرت علی علیه‌السلام از جنگ نهروان برگشت، در مسجد کوفه نشسته بود که رئیس یهودیان یعنی رأس الجالوت به حضور حضرت رسید و عرضه داشت: می‌خواهم چند سؤال از جنابتان بپرسم که آن را نمی‌داند مگر نبی یا وصی نبی، اگر خواهی بپرسم و گرنه در گذرم؟»

حضرت فرمود: ای برادر یهود! از هر چه خواهی بپرس؛ عرض کرد: ما در کتاب خود، تورات یافتیم که وقتی پیامبری را حق تعالی بر می‌انگیزد بدو امر می‌کند که کسی را از خاندان خودش انتخاب کند تا پس از او کارگزار امتش باشد، و دستور دهد تا امت از او متابعت کنند و به وسیله‌اش عمل نمایند.

خداوند، اوصیاء پیغمبران را در حیاتشان امتحان کرد و بعد از وفاتشان هم آن وصی را امتحان کند، به من بگو که خدای تعالی چند بار اوصیاء را در حیات پیامبران و چند بار بعد از وفاتشان امتحان نماید، و وقتی امتحان اوصیاء خوب از کار درآمد آخر کارشان چه شود؟

امام فرمود: به خدائی که غیر از او نیست، آن خدائی که دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی و انجیل را بر عیسی نازل فرمود، اگر جواب تو را بدهم اقرار و اعتراف به وصایتم می‌کنی؟ گفت: آری. حضرت فرمود: به خدائی که دریا را برای بنی‌اسرائیل شکافت و تورات را بر موسی نازل کرد اگر جوابت را بدهم اسلام می‌آوری؟ گفت: آری.

باز حضرت فرمود: خداوند- عزوجل- اوصیاء را در حیات انبیاء در هفت موضع امتحان می‌کند تا اطاعت و خدمت او را بیازماید و چون از طاعت و امتحان آنها راضی شد، به پیغمبرش امر می‌کند او را در حیاتش ولی و دوست بگیرد، و بعد از وفاتش او را وصی خود قرار بدهد و اطاعت از اوصیاء را بر گردن امت آن پیامبر می‌نهد.

خداوند اوصیاء را بعد از وفات انبیاء در هفت جا امتحان می‌کند تا صبر آنان آزموده شود، پس وقتی امتحانشان رضایت بخش شد، عاقبت آنان باسعادت می‌شود، و با خوشبختی کامل به پیغمبرش ملحق می‌گردند.

رأس الجالوت که رئیس یهودیان بود عرض کرد: درست فرمودی یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! پس مرا از امتحان شما در حیات پیامبر و بعد از وفاتش، و این که آخر کار تو به کجا می‌کشد، آگاه کن! حضرت دست او را گرفت و فرمود: ای برادر یهودی! بلند شو برویم تا تو را آگاه نمایم.

جماعتی از یاران امام بلند شدند و عرض کردند: یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! ما را هم به این مطالب آگاه فرما! امام فرمود: می‌ترسم قلوب شما (از رنجها و گرفتاریم) تحمل مطالب را نداشته باشد؛ عرض کردند: برای چه یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام؟ فرمود: برای اینکه کارهای نادرست از بسیاری از شما دیدم.

مالک اشتر بلند شد و عرض کرد یا امیرالمؤمنین! ما را هم آگاه کن، قسم به خدا هر آینه می‌دانیم که روی کره زمین به غیر تو وصی نبی و رسولی نیست، و می‌دانیم که خداوند بعد از پیامبران پیامبری مبعوث نخواهد کرد و پیروی از تو به گردن ماست و اطاعت از تو پیوسته و متصل به پیروی از پیامبر اکرم می‌باشد. حضرت تقاضای مالک اشتر را پذیرفت و نشست و رو به یهودی کرد و فرمود: ای برادر یهودی! خدا مرا در زندگی پیامبران در هفت جا امتحان کرد و دریافت که من به نعمتهای او مطیع هستم، بدون اینکه از خود ستایش کنم، می‌گویم.

رأس الجالوت گفت: در چه چیزهایی؟ ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

امام فرمود: اما، مقام اول، آن بود که خدا چون وحی به پیغمبران فرستاد و رسالت را بر دوش او قرار داد، من در خاندان پیامبر، در مردان از همه کم سن تر بودم، با اینکه در خانه او و خدمتش بودم و فرمانهایش را انجام می‌دادم؛ پیامبر کوچک و بزرگ خاندان بنی عبدالمطلب را خواند و آنان را به یگانگی خدا و رسالت خویش دعوت کرد، لکن آنها امتنا کردند و انکارش نمودند و از او دوری جستند و او را پشت سر انداختند و خود را از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دور کردند و گناه گرفتند؛ مردمان دیگر هم از پیامبر دور شدند و با او مخالفت کردند.

چون پیشنهاد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر آنان سخت بود و قلوب آنان تحمل آنان را نداشتند و عقلشان هم نمی‌رسید و این کار را بر خود بزرگ و سنگین شمردند، تنها من با سرعت و مطیعانه و با یقین، دعوت پیامبر را پذیرفتم و شک و تردید در دلم نیامد؛ سه سال با پیامبر این روش و عقیده را داشتم، در روی کره زمین غیر از من و خدیجه، دختر خویلد، کسی نبود که با پیامبر نماز بخواند و بدو عقیده مند باشد، سپس امام رو به یاران خود کرد و فرمود: آیا چنین نبود؟ همگی عرض کردند: چرا، یا امیرالمؤمنین!

اما، مقام دوم؛ ای برادر یهودی! آنجا بود که قریش برای کشتن و از بین بردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشورت می‌کردند و حيله به کار می‌بردند تا اینکه آخر الامر در محل شور خود در یک روز با حضور شیطان ملعون به شکل مرد یک چشم کور از مردمان ثقیف، جمع شدند و رأی دادند که از هر گروه و تیره از قریش مردی قوی را برگزینند، و با شمشیری جمع شوند و هنگامی که پیامبر خوابیده است، همگی با یک ضربت بر پیامبر حمله‌ور شوند و او را به قتل برسانند؛ وقتی پیامبر به قتل رسید ناچار هر قومی از قریش به حمایت از آن نماینده قیام و او را حفظ کند و تسلیم به قصاص نماید و در نتیجه خون پیامبر به هدر می‌رفت.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را از این تصمیم قریش و از آن شب و ساعتی که او را می‌خواهند به قتل برسانند خبر داد، و امر کرد که آن شب از منزل خارج شود و به غار حراء بیرون مکه پناه ببرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از این واقعه خبر داد و مرا امر کرد که در رختخواب و فراش او بخوابم و جانم را قربانش کنم، من شتابان قبول کردم و خوشحال بودم که جان فدای پیامبر می‌شود؛ پس پیامبر از خانه خارج شد و رفت و من در بسترش خوابیدم. پهلوانان قریش با این فکر که پیامبر خوابیده و می‌توانند او را بکشند سر رسیدند، دیدند من هستم. بر آنها شمشیر کشیدم و آنان را از خود، به طوری که خدا و مردم می‌دانند دور کردم.

سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟ همه عرض کردند: چرا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

اما، مقام سوم؛ ای برادر یهودی! تو پسر ربیع و عتبه از قهرمانان قریش بودند، در روز جنگ بدر به میدان آمدند و مبارزه طلبیدند، هیچ کس از قریش نتوانستند جواب بدهند، پیامبر، من و حمزه و عیبه را برای جنگ با آنها فرستاد، با اینکه از آن دو نفر کوچکتر بودم و در جنگ کم تجربه‌تر، خداوند به دست من ولید و شیهه را کشت، غیر آن که قهرمانانی دیگر را در آن روز از بین بردم و اسیر گرفتم، من از دیگران بیشتر کشتم و اسیران زیادی را دستگیر نمودم، در آن روز پسر عمویم عیبه بن حرث - رحمه الله علیه - شهید شد، سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: مگر اینطور نبود؟ همگی گفتند: چرا، یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

اما، مقام چهارم؛ ای برادر یهودی! همه افراد مکه بر ما هجوم آوردند و هر که از ایل‌های عرب و قریش را تحت فرمانشان بودند علیه ما شوراندند تا خون کشته شدگان جنگ بدر را بگیرند.

جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و او را آگاه نمود؛ پیامبرش با لشکرش به دره احد رفتند، مشرکین جلو آمدند و با یک حمله بر ما یورش بردند و خیلی از مسلمانان را شهید کردند و دیگران از باقی مانده لشکر فرار کردند؛ من تنها با رسول خدا ماندیم در حالی که مهاجر و انصار به طرف منازلشان به مدینه برگشتند و همه می‌گفتند: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش کشته شدند، ولی خداوند جلو مشرکین را گرفت و من جلو روی رسول خدا بودم که هفتاد و چند زخم بر تنم وارد شد که جای چند تایی آن نمایان می‌باشد.

حضرت لباس خود را کنار زد و دست بر زخم‌هایش کرد و نشان داد و فرمود: آنکه در آن روزگار کردم ثوابش ان شاء الله بر خداوند - عزوجل - است؛ سپس رو به اصحاب کرد و فرمود: مگر اینطور نبوده است؟ گفتند: بلی یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام! اما، مقام پنجم؛ ای برادر یهودی! به درستی که قریش و عرب جمع شدند و عهد بستند که از نبرد با ما دریغ نورزند، تا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هر که با اوست از گروه بنی عبدالمطلب کشته شوند. پس با ساز و برگ جنگی به بیرون مدینه آمدند و بار انداختند و به خود امید داشتند که حتما پیروز می‌شوند! جبرئیل آمد و پیامبر را از این کار مشرکین خبر داد، و پیامبر برای خود و هر کس از مهاجر و انصار فرمان داد تا خندق حفر کنند.

قریش آمدند و بر دور خندق ماندند و ما را محاصره کردند، و خود را قوی و ما را ضعیف می‌پنداشتند و با سر و صدای هر چه تمام‌تر خود را در قوی بودن جلوه می‌دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به دین خداوند عزوجل می‌خواند و به خویشی و رحم سوگند می‌داد، لکن قبول نمی‌کردند بلکه بر سرکشی آنها افزوده می‌شد؛ پهلوان عرب و قریش آن روز، عمرو بن عبدود بود که مانند شتر مست نعره می‌زد و مبارز می‌خواست و رجز می‌خواند، یک بار نیزه‌اش را و بار دیگر شمشیرش را به حرکت در می‌آورد و کسی جلویش نمی‌رفت و به وی طمع نداشت و به غیرت نمی‌آمد و از روی بصیرت اظهار قدرت نمی‌کرد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرا از جایم بلند کرد و به دست خودش عمامه بر سرم بست و همین شمشیر (ذوالفقار) را به من عطا کرد، من برای نبرد با عمرو، بیرون آمدم در حالی که زنان مدینه برایم می‌گریستند و از نبرد با عمرو، هراس داشتند؛ خداوند به دست من عمرو را کشت با اینکه عرب غیر از او پهلوانی نمی‌شناخت؛ در آن روز عمرو بن عبدود ضربتی بر سرم زد، بعد با دست خویش به فرق سر اشاره کردند. خداوند قریش و عرب را با این ضربتم که او را از بین بردم و به آن چیزی که از من در دل‌های آنان از غلبه و آزرده‌گی‌های پیش (که اقوام آنها را کشتم) بود، گریزان نمود.

پس رو به اصحابش کرد و فرمود: این طور نبود؟ همگی گفتند: چرا با امیرالمؤمنین!

اما، مقام ششم؛ ای برادر یهودی! ما با پیامبر به شهر یاران تو، خیبر بر مردان یهود و قهرمان قریش و دیگران تاختیم؛ لشکرهای سواره و پیاده با تجهیزات جنگی همانند کوه جلو ما در آمدند، و دژهای محکم داشتند، و دارای نیروی برتر بودند، جوری که هر کدام از آنها به میدان می‌آمدند و مبارز طلب می‌کردند و بر یکدیگر پیش دستی می‌نمودند، همراهان ما کسی به نبرد آنان نرفت جز آنکه به قتل می‌رسید.

کم کم ندای نبرد بلند شد و چشمها را خون گرفته بود و هر کسی به فکر خودش افتاده بود، و همه به یکدیگر می‌نگریستند و می‌گفتند: ای علی علیه‌السلام! تو برخیز، پیامبر مرا از جایم بلند کرد و مقابل دژ آنها فرستاد. هر کسی از آنان در آمدند را کشتم، و هر پهلوانی را نابود کردم و همانند شیر بر آنان یورش بردم تا اینکه آنان در دژ متحصن شدند، و درب قلعه را به دست خویش کندم و تنها وارد شدم، در وقتی که جز خدا هیچ کس یاورم نبود، هر کس از آنها ظاهر می‌گشت می‌کشتم و هر زنی را می‌دیدم

اسیر می‌کردم تا اینکه قلعه خیبر را فتح کردم، و بعد رو به اصحابش کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟ گفتند: آری یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

اما، مقام هفتم؛ ای برادر یهودی؛ ای برادر یهودی! چون پیامبر متوجه فتح مکه شد، و خواست برای آنان عذری باقی نماند، نامه‌ای نوشت و آنان را همانند روز اول اسلام به خدا دعوت کرد و از عذاب حق آنها را ترسانید و آنها را به آمرزش خداوند امیدوار کرد و آخر سوره مبارکه «برائت» را برای آنان نوشت تا بر آنها خوانده شود، سپس به اصحابش پیشنهاد کرد که این نامه را کسی ببرد. همه امتناع کردند، تا اینکه پیامبر یک نفر را خواند و نامه را به او داد و او را فرستاد، لکن جبرئیل آمد و گفت: ای پیامبر! این نامه را یا خودت و یا یک نفر از خاندانت باید برسانی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا خبر داد و نامه را به وسیله من فرستاد تا به اهل مکه برسانم. من به مکه آمدم، مردم مکه آدمهای عجیبی بودند، کسی در آنها نبود جز آنکه اگر می‌توانست، قطعه قطعه بدنم را بر سر کوه بگذارد از جان و مال و خاندانش در این راه دریغ نمی‌ورزید.

من نامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به آنها رساندم و بر آنان خواندم، همه با تهدید و وعید به من جواب دادند و زن و مرد به من بدبین شدند و اظهار دشمنی کردند، و من هم پایداری و مقاومت کردم؛ بعد رو به اصحابش کرد و فرمود: آیا این طور نبود؟ گفتند یا امیرالمؤمنین علیه‌السلام!

فرمود: ای برادر یهودی! این مقامهایی بود که پروردگار من با پیامبرش مرا در آنها امتحان کرد و مرا در همه جا فرمانبردار دید، هیچ کس در این مواضع همانند من نبود، اگر بخواهم خود را ستایش کنم جا دارد لیکن خداوند خودستایی را خوش ندارد. گفتند: راست فرمودید: خداوند شما را به قرابت با پیامبر، برتری داده و به برادری سعادت فرموده است و نسبت شما را به او همانند هارون به موسی قرار داده است و در این مقامات، سبقت را ربودید، و کسی از مسلمانان به مانند شما نیست، هر کس تو را با پیامبر و پس از مرگ او دیده، همین اعتقاد را دارد، حال بفرمائید بعد از پیامبر خداوند شما را چگونه امتحان کرد. [۱]. حضرت، هفت مقام بعد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را شرح دادند که ما به همین جا اکتفا می‌کنیم و بقیه را در جای دیگر همین مجلدات ذکر می‌نماییم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الخصال، باب السبعه، ج ۴۵.

[۲] نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۷۸.

علی دست مهمانش را می‌شوید

روزی دو نفر مهمان که با هم پدر و فرزند بودند، وارد خانه علی علیه‌السلام شدند، مولای متقیان شخصا از آن پذیرایی کرد، و با هم غذا خوردند، سپس قنبر غلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام آب و لگن آوردند، تا میهمانان دستهای خویش را بشویند. علی آب و لگن را از قنبر گرفت، و خواست دستهای مهمان بزرگسالش را خود شخصا بشوید!! او فوق العاده احساس شرمندگی نمود و گفت: یا امیرالمؤمنین! شما با این همه عظمت و شخصیت می‌خواهید دست مرا بشوید، خدا مرا می‌بیند چگونه من این اسائه ادب را انجام دهم؟ حضرت فرمودند:

آرام باش و دستهایت را بشوی، من هم با شما تفاوتی ندارم! و برادر شما هستم، بنابراین باید تو را خدمت کنم! و در عوض در بهشت برین به پاداش آن نائل گردم.

علی مهمان را به حق ولایت خود سوگندش داد که آرام باشد بطوری که برای قنبر آرام می‌شد، سپس علی آب ریخت و مهمان دستهایش را شست!! آنگاه آب و ابریق را به پسرش محمد حنفیه داد و فرمود: پسر محمد! تو نیز آب بریز تا این پسر عزیز مهمان، دستهایش را بشوید، این را بدان که اگر او بدون همراهی پدرش به منزل ما می‌آمد، من خود به دستهای وی آب می‌ریختم، ولی خداوند دوست ندارد در کنار پدر فرزندش نیز همانند او تکریم گردد.

محمد حنفیه به دستور پدر آب ریخت، و پسر مهمان دستهایش را شست... [۱].

آیا کسی جز خود امیرالمؤمنین را می‌توانید پیدا کنید که در آن مقام و جایگاه سیاسی و مذهبی و مردمی باشد، و این اندازه نسبت به مهمانش متواضع و مهربان باشد؟ و چنانکه کسی به این نوع دستورات اسلام عمل کند آیا جاذبه آن قابل انکار است؟

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۱ ص ۵۵ و ۵۶ ح ۵. نقل از آفتاب ولایت ص ۱۷۴-۱۷۲.

عمر اعلمیت علی را تأیید می‌کند

در میان خلفای سه گانه راشدین، عمر بن خطاب منصف‌تر، و یا به عبارتی کم‌غش‌تر از ابوبکر و عثمان بود، و لذا با عبارات گوناگون، و در موارد مختلف، به اعلمیت و ارجحیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام اعتراف نموده، و از محضر آن حضرت کسب فیض نموده است.

ما در این بخش از بحث خود، به چند نمونه از اعترافات خلیفه ثانی اشاره می‌کنیم:

«قال عمر بن خطاب:

«لو لا علی لهلك عمر» [۱] و «لا بقیة لمعضلة لیس لها ابوالحسن علیه‌السلام» [۲] و «لا یفتین احد فی المسجد و علی حاضر» [۳] و «اقضا کم علی» [۴] و «لا- ابقانی الله بارض لست فیها یا ابالحسن!» [۵] و «لا ابقانی الله بعدک یا علی» [۶] و «اللهم لا تنزل بی شدیدة الا و ابوالحسن الی جنبی» [۷].

در این فرازها- به ترتیب شماره آنها- عمر می‌گوید:

اگر علی نبود عمر هلاک می‌گردید!!

من در هیچ مشکلی نباشم مگر این که علی حضور داشته باشد.

هیچکس حق ندارد با حضور علی علیه‌السلام در مسجد فتوی دهد.

در قضاوت علی از همه داناتر است.

یا علی! خدا مرا بعد از تو نگه ندارد.

خداوندا! برای من مشکلی نرسان، مگر این که علی در کنارم باشد.

اینها نمونه‌های بسیار معدودی از اعترافات عمر است به منزلت علمی و فضایل آن حضرت، که به طور صریح برتری آن بزرگوار را بر دیگران نشان می‌دهد. [۸].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸، مناقب خواری ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن‌سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن‌عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.

- [۲] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.
- [۳] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.
- [۴] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.
- [۵] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.
- [۶] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.
- [۷] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۴ مقدمه، و ص ۱۸ مناقب خوارزمی ص ۴۸ و ۵۸ و ۶۰ طبقات ابن سعد ص ۸۶۰ تاریخ ابن عساکر ج ۲ ص ۳۲۵ الصواعق ص ۷۶ الغدیر ج ۳ ص ۹۷ و ۹۸ از دهها مدرک دیگر اهل سنت.
- [۸] نقل از آفتاب ولایت ص ۲۱۵-۲۱۴.

عبادت امام علی

ابن ابی‌الحدید گوید: او عابدترین مردم بود و بیش از همه نماز و روزه می‌گزارد و مردم نماز شب و ملازمت و آداب ورودخوانی و خواندن نافله‌ها را از او آموختند. چه پنداری درباره مردی که در کار مراقبت از ذکر و اوراد خود به جایی رسید که در آن شب بسیار سرد در جنگ صفین زیراندازی برایش گسترده و در حالی که تیرها در برابرش به زمین می‌نشست و از راست و چپ بر بیخ گوش او می‌گذشت به نماز مشغول شد و هراسی به خود راه نمی‌داد و برنخاست تا از کار عبادت آسوده گشت؟! و چه پنداری درباره مردی که پیشانی مبارکش از سجده‌های دراز مانند زانوی شتر پینه بسته بود؟! و هرگاه در دعاها و مناجاتهای او ژرف بنگری و بر مضامین آن مبنی بر تعظیم و بزرگداشت خدای سبحان و خضوع در برابر هیبت او و خشوع در برابر عزت او و تواضع و فروتنی و رام بودن در برابر خداوند آگاه شوی میزان اخلاص حضرتش را خواهی شناخت و می‌فهمی که این دعاها و رازها از کدامین دل برخاسته و بر کدامین زبان روان گشته است. به امام علی بن‌الحسین علیه‌السلام که نهایت عبادت را داشت گفتند: عبادت شما را با عبادت جدتان چه قیاس است؟ فرمود: عبادت من در برابر عبادت جدم مانند عبادت جدم در برابر عبادت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. [۱].

علامه مجلسی رحمه‌الله از حبه عرنی روایت کرده که می‌گفت: در این بین که من و نوف در حیاط قصر حکومتی خوابیده بودیم ناگاه متوجه شدیم که امیرمؤمنان علیه‌السلام در آخر شب بیرون آمده، مانند شیدازدگان دست بر دیوار نهاده و این آیات را می‌خواند:

«ان فی خلق السموات والارض...» [۲] و مانند کسی که عقل از سرش پریده راه می‌رفت، و به من فرمود: ای حبه، خوابی یا بیدار؟ گفتم: بیدارم؛ شما که چنین کنید پس ما باید چه کنیم؟ حضرت دیده فرو بست و گریست، سپس فرمود: ای حبه! خدا را جایگاهی است و ما را نیز در پیشگاه خدا جایگاهی، چیزی از اعمال ما بر او پوشیده نیست. ای حبه! خداوند به من و تو از رگ گردن نزدیکتر است. ای حبه! هیچ چیز، من و تو را از خدا پوشیده نمی‌دارد.

سپس فرمود: ای نوف، خوابی یا بیدار؟ گفت: نه ای امیر مؤمنان، خواب نیستم، شما امشب مرا بسیار گریاندی! فرمود: ای نوف، اگر

امشب از خوف خدای متعال بسی گریستی، فردای قیامت در پیشگاه خداوند دیده‌ات روشن خواهد بود. ای نوف! قطره اشکی از چشم مردی از خوف خدا نریزد جز آنکه دریاهایی از آتش دوزخ را خاموش می‌سازد. ای نوف! هیچ مردی نزد خداوند بزرگتر نیست از مردی که از بیم خدا بگریزد و در راه خدا دوستی و دشمنی کند. ای نوف! هر کس در راه خدا دوستی کند و چیزی را بر دوستی او ترجیح ندهد، و هر که در راه خدا دشمنی کند و منفعتی از این راه برای خود نجوید اینجاست که اگر چنین باشید حقایق ایمان را به کمال دریافته‌اید.

آن گاه آن دو را پند و اندرز داد و در پایان فرمود: از خدا پروا داشته باشید که من شما را هشدار دادم. سپس به راه افتاد و در راه می‌گفت:

«کاش می‌دانستم که آیا در هنگام غفلت من نگاه لطف از من بر می‌داری یا به من می‌نگری؟ کاش می‌دانستم که حال من در خوابهای دراز و اندکی سپاس از نعمتهایت چگونه است؟» به خدا سوگند در همین حال بود تا سپیده صبح دمید... [۳].
نوف در وصف حضرتش به معاویه گفت: در هیچ شبی بستری برای او نگستردند، و هرگز در کاسه بزرگ (یا در وقت نیمروز) غذا نخورد. [۴] و [۵].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ۱: ۲۷.

[۲] سوره آل عمران: ۱۹۰ به بعد.

[۳] بحار الانوار ۴۱: ۲۲.

[۴] همان: ۲۳.

[۵] نقل از امام علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۵۳-۷۵۱.

علی از عدالت می‌گوید

یکی از خصوصیات حضرت علی علیه السلام این بود که بیت المال را به طور مساوی میان مردم تقسیم می‌کرد و بین مسلمانان تبعیض قائل نمی‌شد؛ این امر باعث شده بود، برخی از طرفداران تبعیض و انحصار طلبها به معاویه بپیوندند. عده‌ای از دوستان علی علیه السلام به حضور حضرت رسیدند و گفتند:

چنانچه افراد سیاسی و انحصار طلبها را با پول راضی کنی، برای پیشرفت امور شایسته‌تر است. امام علی علیه السلام از این پیشنهاد خشمگین شد فرمود:

آیا نظرتان این است به کسانی که تحت حکومت من هستند ظلم کنم و حق آنان را به دیگران بدهم و با تزییع حقوق آنان یارانی دور خود جمع نمایم؟ به خدا سوگند! تا دنیا وجود دارد و آفتاب می‌تابد و ستارگان در آسمان می‌درخشند، این کار را نخواهم کرد. اگر مال، از آن خودم بود آن را به طور مساوی تقسیم می‌کردم، چه رسد به اینکه مال، مال خداست.

سپس فرمود:

ای مردم! کسی که کار نیک را در جای نادرست انجام داد، چند روزی نزد افراد نا اهل و تاریک دل مورد ستایش قرار می‌گیرد و در دل ایشان محبت و دوستی می‌آفریند؛ ولی اگر روز حادثه بدی برای وی پیش بیاید و به یاریشان نیازمند شود، آنان بدترین و سرزنش کننده‌ترین دوستان خواهند شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱ ص ۱۰۸ و ۱۱۱ نقل از داستانهای بحارالانوار ج ۱ ص ۳۷ و ۳۸.

عدالت امام علی

روش امام علیه‌السلام در عدالت مانند روش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود اگر نگوییم عین همان روش بود، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: مشت من و مشت علی در عدالت برابر است، [۱] و فرمود: او از همه شما به عهد خدا وفادارتر، به امر خدا عامل‌تر، در میان رعیت عادل‌تر، در تقسیم مساوی قسمت کننده‌تر و نزد خدا با مزیت‌تر است. [۲].

و خود حضرتش فرمود: به خدا سوگند اگر بر خار مگیلان شب را تا به صبح بر خار سعدان [۳] بیدار به سر برم، یا مرا در غل و زنجیر به روی زمین کشند نزد من محبوبتر از آن است که روز قیامت خدا و رسول را در حالی دیدار کنم که بر برخی از بندگان ستم نموده یا چیزی از کالای بی‌ارزش دنیا برای خود غصب کرده باشم... به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با همه آنچه در زیر افلاک آنهاست به من دهند تا با گرفتن پوست جوی از دهان مورچه‌ای نافرمانی خدا کنم هرگز نخواهم کرد. [۴].

و فرمود: آن کس که خود را پیشوای مردم قرار می‌دهد باید به آموزش خود پیش از آموزش دیگران پردازد، و باید تأدیب عملی او پیش از تأدیب زبانی او باشد. و آموزگار و تأدیب کننده خویش بیش از آموزگار و تأدیب کننده دیگران شایسته تجلیل است. [۵].

و فرمود: به خدا سوگند که من شما را به هیچ طاعتی بر نمی‌انگیزم جز آنکه خود پیش از شما بدان عمل می‌کنم، و شما را از گناهی باز نمی‌دارم جز آنکه خود پیش از شما از آن باز می‌ایستم. [۶].

و در وصف مخالفان خود فرمود: رعد و برق و تهدیدهای فراوان کردند ولی در عمل سست بودند و دل و جرأت جنگ نداشتند، ولی ما پیش از ضربه زدن رعد و برق و تهدید نمی‌کنیم و پیش از باریدن سیل راه نمی‌اندازیم. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب ابن مغازلی: ۱۲۹ و در حدیث دیگری است: «دست من و دست علی بن ابی‌طالب در عدالت برابر است». مناقب ابن مغازلی: ۱۳۰.

[۲] فرائد السمطين ۱: ۱۵۶.

[۳] گیاهی است که شتر می‌خورد و دارای خار و شبیه به نوک پستان است.

[۴] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴.

[۵] همان، خطبه ۷۳.

[۶] همان، خطبه ۱۷۵.

[۷] همان، خطبه ۹.

علی مظهر عدالت

پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوده دختر عماره برای شکایت از فرماندار ظالمی که معاویه بر آنها گماشته بود، پیش معاویه رفت.

سوده در جنگ صفین همراه لشکر علی علیه‌السلام بود و مردم را بر ضد سپاه معاویه می‌شورانید.

معاویه که او را می‌شناخت به حرفش گوش نداد و او را سرزنش نمود و گفت:

فراموش کرده‌ای در جنگ صفین لشکر علی را علیه ما تهییج می‌کردی؟ اکنون سخن تو چیست؟
سوده گفت:

خداوند در مورد ما از تو بازخواست خواهد کرد، نسبت به حقوقی که لازم است آنها را مراعات کنی. پیوسته افرادی از جانب تو بر ما حکومت می‌کنند، ستم روا می‌دارند و با قهر و غضب به ما ظلم می‌کنند و همانند خوشه گندم ما را درو کرده، اسفندگونه نابودمان می‌کنند، ما را به ذلت و خواری کشانده و خونابه مرگ بر ما می‌چشانند. این بسر بن اطاره است که از طرف تو بر ما ملاحظه نمی‌کردیم، می‌توانستیم به خوبی جلوی او را بگیریم و زیر بار ظلمش نرویم. اینک اگر او را برکنار کنی سپاسگزار خواهیم بود و گرنه، با تو دشمنی خواهیم کرد. معاویه گفت:

مرا با قدرت قبایله تهدید می‌کنی؟ فرمان می‌دهم تو را بر شتر چموش سوار کنند و پیش بسر بن ارطاه بازگردانند تا او هر چه تصمیم گرفت درباره تو انجام دهد. سوده کمی سر به زیر انداخت، آنگاه سر برداشت و این دو سطر شعر را خواند: درود خداوند بر آن پیکر باد که وقتی در دل خاک جای گرفت عدالت نیز با او دفن شد.

آن پیکری که با حق هم پیمان بود، جز با عدالت حکومت نمی‌کرد و با ایمان و حقیقت پیوند ناگسستنی داشت. [۱].

معاویه پرسید: منظور کیست؟

سوده پاسخ داد: به خدا سوگند! منظورم امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است. آنگاه خاطره‌ای از حکومت و عدالت علی علیه‌السلام را چنین نقل کرد:

در زمان حکومت علی علیه‌السلام یکی از مأموران برای جمع آوری صدقات آمده بود، به ما ستم می‌کرد، شکایت او را پیش علی بردیم؛ وقتی رسیدیم که برای نماز ایستاده بود. همین که چشمش به من افتاد، دست از نماز برداشت با خوشرویی و مهر و محبت فراوان به من توجه نموده، فرمود: کاری داشتی؟

عرض کردم: آری!

سپس ستم مأمور را شرح دادم. به محض اینکه سخنانم را شنید شروع به گریه کرد، قطرات اشک از چشمان علی علیه‌السلام فرو ریخت و بر گونه‌هایش جاری شد و گفت:

«اللهم انت الشاهد علی و علیهم انی لم آمرهم بظلم خلقک و لا بترک حقک»؛ پروردگارا! تو گواهی من هیچگاه نگفته‌ام این مأموران بر مردم ستم کنند و حق تو را رها نمایند.

فوری پاره پوستی برداشت نوشت: [۲].

برای شما دلیل و برهانی آمد. شما باید در معاملات، پیمانه و ترازو را درست و کامل کنید، از اموال مردم کم نکنید، در روی زمین فساد ننمایید و پس از اصلاح آن...

همین که نامه مرا خواندی اموالی که دستور جمع آوری آن را داده‌ام هر چه تا کنون گرفته‌ای نگه دار تا کسی را که می‌فرستم از تو تحویل بگیرد. والسلام. نامه را به من داد به آن شخص رسانیدم و با همان دستور از سمت خود برکنار شد. معاویه گفت: خواسته این زن هر چه هست بنویسد و او را با رضایت به وطن خود بازگردانید. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] صلی الله له علی جسم تضمنها قبر فاصبح فيه العدل ندفونا قد حالف الحق لا یبغی به بدلا فصار بالحق و الایمان مقرونا.

[۲] بسم الله الرحمن الرحیم قد جاء تکم بینة من ربکم فأفوا الکیل و المیزان و لا تبخسوا الناس اشیاءهم و لا تفسدوا الارض بعد

اصلاحها...

[۳] بحار: ج ۴۱ ص ۱۱۹ نقل از داستانهای بحارالأنوار، ج ۴ ص ۳۵.

علت قتل و ترور حضرت

پس از جریان جنگ صفین و تحمیل ابو موسی اشعری برای حکمیت؛ و بعد از به وقوع پیوستن جنگ نهروان با خوارج، سه نفر از بزرگان خوارج که حضرت علی علیه السلام را تکفیر کرده بودند تصمیم گرفتند تا به عنوان خونخواهی، سه نفر از والیان و سران حکومتی را ترور نمایند.

یکی عبدالرحمن بن ملجم مرادی بود که ترور امیرالمؤمنین، امام علی علیه السلام را در کوفه؛ و دیگری برك بن عبدالله که او ترور معاویه را در شام؛ و سومین نفر عمر بن بکر، ترور عمرو بن عاص را در مدینه به عهده گرفت.

و بعد از آن که هر سه منافق هم قسم شدند که یا کشته شوند یا هدف شوم خود را به اجراء درآورند، هر کدام به سوی هدف مورد نظر خود رهسپار شدند.

و عبدالرحمن پس از آن وارد کوفه شد، روزی در یکی از کوچه های کوفه زنی را به نام قُطام که پدرش در جنگ نهروان کشته شده بود ملاقات کرد.

و چون قُطام زنی بسیار زیباروی و خوش اندام بود؛ و عبدالرحمن نیز از قبل مذاکراتی با او برای خواستگاری کرده بود، پس شیفته جمال او گردید و نسبت به آن اظهار عشق و علاقه نمود؛ و سپس پیشنهاد ازدواج به قُطام داد.

قُطام در پاسخ گفت: در صورتی با پیشنهاد تو موافقت می کنم که سه هزار درهم و یک غلام مهریه ام قرار دهی، مشروط بر آن که علی ابن ابی طالب را نیز به قتل برسانی.

عبدالرحمن برای امتحان قُطام گفت: دو شرط اول را می پذیرم؛ لیکن مرا از قتل علی معاف دار.

قُطام گفت: خیر، چون شرط سوم از همه مهم تر است؛ و اگر می خواهی به کام و عشق خود برسی، بایستی حتما انجام پذیرد.

عبدالرحمن وقتی چنین شنید، گفت: من به کوفه نیامده ام، مگر به همین منظور. [۱].

پس از آن، قُطام هر ساعت خود را به شکلی آرایش و زینت می کرد و در مقابل عبدالرحمن به طنز و عشوهِ گری می پرداخت تا آن که او را بیش از پیش دلباخته خود نماید.

و چون آتش عشق و شهوت عبدالرحمن شعله ور گشته و فزونی یافت؛ و نیز زمان موعود با هم پیمانانش فرا رسید، آن ملعون شمشیری مسموم همراه خود برداشت؛ و سحرگاه به مسجد کوفه وارد گشت.

و هنگامی که نماز صبح به امامت حضرت علی علیه السلام شروع شد، عبدالرحمن پشت سر امام ایستاد؛ و هنگامی که سر از سجده برمی داشت ناگهان عبدالرحمن فریادی کشید و با شمشیر بر فرق مقدس آن امام مظلوم فرود آورد و گریخت.

در همین لحظه امام علیه السلام اظهار داشت: «فُتُّ وَرَبُّ الْكَعْبَةِ» یعنی؛ قَسَمَ به پروردگار کعبه، رستگار و سعادتمند شدم. [۲].

بعد از آن، حضرت را با فرق شکافته و بدن خونین به منزل آوردند؛ و پزشکان بسیاری جهت معالجه آن حضرت آمدند، یکی از آنان پزشکی بود به نام اَثیر بن عمرو سکونی، که بر بالین حضرت وارد شد؛ و شروع به مداوا گردید.

اطرفیان و اعضاء خانواده حضرت، اطراف بستر آن بزرگوار حلقه زده بودند و با حالتی نگران چشم به پزشک دوخته که آیا چه می گوید؛ و نتیجه چه خواهد شد.

پس از آن که پزشک نگاهی به جراحت آن حضرت کرد، گفت: گوسفندی را ذبح نمائید و سفیدی جگر ریه آن را تا سرد نشده،

سریع بیاورید.

وقتی آن را آوردند، پزشک رگ میان سفیدی را بیرون آورد و میان شکاف سر آن حضرت قرار داد؛ و لحظه ای درنگ نمود، در حالتی که تمامی افراد در انتظار نتیجه، لحظه شماری می کردند.

سپس شکاف سر را باز کرد و رگ را خارج نمود؛ با نگاهی به آن خطاب به حضرت کرد و عرضه داشت: ای امیرالمؤمنین! اگر وصیتی داری بفرما، چون متأسفانه زخم شمشیر و زهر آن به مغز سر اصابت و سرایت کرده؛ و راهی برای معالجه آن نیست. [۳].

لذا حضرت به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: پسر من! اگر من خوب شدم، خودم آنچه را که صلاح بدانم با عبدالرحمن انجام می دهم.

و چنانچه خوب نشدم و از دنیا رفتم، سعی کنید به او سخت نگیرید و در قصاص تجاوز نکنید، چون او یک ضربت شمشیر زده است شما هم حق ندارید بیش از یک ضربت به او بزنید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] داستان بسیار مفصل است، مشروح آن را از کتب مربوطه بهره مند شوید.

[۲] أعيان الشيعة: ج ۱، ص ۵۳۱.

[۳] حضرت چند نوع وصیت نمود که هر یک در جهت های مختلف بسیار مهم می باشد، علاقه مندان می توانند به کتب مربوطه مراجعه نمایند.

[۴] أعيان الشيعة: ج ۱، ص ۵۳۲.

عیادت

یک روز که بیماری سختی بر من عارض گشته بود رسول خدا(ص) به دیدنم آمد.

من در بستر افتاده بودم، آن حضرت در کنارم نشست و جامه‌ای را که به خودش تعلق داشت بر رویم کشید، چون حال مرا چنان دید که از شدت بیماری رنجور گشته ام، برخاست و به مسجد رفت در آنجا لحظاتی را به دعا و نماز پرداخت و سپس نزد من بازگشت جامه ام را پس زد و فرمود:

علی! برخیز که بهبودی خود را باز یافتی.

من از بستر برخاستم در حالی که هیچ دردی احساس نمی کردم و گویا هیچ بیمار نبوده ام. آنگاه به من فرمود:

هیچگاه از پروردگار خود درخواستی نکردم مگر آنکه برآورده کرد، و همچنین هرگاه چیزی برای خود مسألت می نمودم برای تو نیز طلب می کردم.

عن علی قال: مرضت مرضاً فعادني رسول الله (ص) فدخل علي و انا مضطجع فاتي الي جنبي، ثم سجاني بثوبه فلما راني قد ضعفت قام الي المسجد فصلى فلما قضى صلاته جا فرفع الثوب عني. ثم قال: قم يا علي فقد برئت.

فقلت كاني ما اشتكيت قبل ذلك. فقال: ما سالت ربي عزوجل شيئاً الا اعطاني و ما سالت شيئاً الا سالت لك. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب خوارزمی، ص ۱۴۳؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۲۹۵؛ بحار، ج ۳۸، ص ۳۹؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۰.

عطر ویژه

ام سلمه نزد فاطمه رفت از وی پرسید: آیا از عطریات و بوی خوش د چیزی اندوخته داری؟

فرمود: آری، سپس برخاست و رفت و با خود شیشه‌ای همراه آورد و قدری از محتوای آن را در کف دست ام سلمه ریخت. ام سلمه گفت: بوی خوشی از آن استشمام کردم که هرگز مانند آن نبوییده بودم. از فاطمه پرسیدم: این بوی خوش را از کجا تهیه کردی؟

فرمود: هنگامی که دحیه کلبی به دیدار پدرم می‌آمد، پدرم می‌فرمود: زیر اندزی برای عموی خود بگسترم، دحیه بر آن می‌نشست و چون برمی‌خواست از لباسهایش چیزی فرو می‌ریخت و من به امر پدرم آنها را جمع کرده و درون این شیشه نگهداری می‌نمودم. (بعدها) این جهت را از رسول خدا پرسیدم، فرمود: او دحیه کلبی نبود، بلکه جبرئیل بو که شبیه او به دیدارم می‌آمد. و آنچه از بالهای او فرو می‌ریخت، عنبر بود.

قال علی (ع)... قالت ام سلمه: فسالت فاطمه، هل عندك طيب ادخرتیه لنفسك؟ قالت: نعم، فانت بقاروره فسكبت منها فی راحتی فشممت منها رائحه ما شمت مثلها قط، فقلت: ما هذا؟ فقالت: كان دحیه الكلبی یدخل علی رسول الله (ص) فیقول لی یا فاطمه؟ هات الوساده فاطر حیها لعمك فاطرح له الوساده فیجلس علیها، فاذا نهض سقط من بین ثیابه شی فیامرنی بجمعه، فسال علی رسول الله (ص) عن ذلك، فقال: هو عنبر یسقط من اجنحه جبرئیل. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۵.

...

عرب ناشناس

پس از گذشت سه روز از رحلت جانگداز رسول گرامی عرب ناشناسی بر ما وارد شد. او خود را بر قبر انداخت و در سوگ رسول خدا(ص) خاک بر سر می‌کرد و خطاب به قبر آن حضرت می‌گفت:

ای رسول خدا! آنچه تو گفتی همه را از خدای خود آموختی و ما نیز از تو؛ یکی از هزاران که بر تو آموختند چنین بود: آنان که بر خود ستم کردند و خود را به گناه بیالودند، چون نزد تو آیند و توبه کنند و پیغمبر هم برای پذیرش توبه آنان طلب مغفرت کند، البته که خدا را بسیار بخشنده و مهربان خواهند یافت. [۱].

من اینک به نزد تو آمده و بر کرده‌های زشت خود اعتراف می‌کنم، از تو می‌خواهم برایم دعا کنی. ناگاه از قبر صدایی برخاست که می‌گفت: تو آمرزیده شدی.

قال علی (ع): قدم علینا اعرابی، بعد ما دفنا رسول الله (ص) بثلاثه ایام فرمی بنفسه علی قبر النبی و حثا من ترابه علی راسه و قال: یا رسول الله! فسمعنا قولك و وعیت عن الله سبحانه فوعینا عنك و كان قیما انزل علیك:

(و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاوك فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لو جدو الله توابا رحیما). قد ظلمت و جئتک تستغفر لی. فنودی من القبر: قد غفر لك! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره نساء (۴:۶۴).

[۲] الغدیر، ج ۵، ص ۱۸۹.

عقل

جبرئیل بر آدم فرود آمد و گفت: ای آدم! به من فرمان داده‌اند که از تو بخواهم یکی از سه چیز را برگزینی. پس تو یکی را برگزین و دو دیگر را رها کن.

آدم گفت: ای جبرئیل! آن سه چیز کدامند؟

جبرئیل گفت:

عقل و دین و حیا.

آدم گفت: من عقل و خرد را برگزیدم.

آنگاه جبرئیل خطاب به حیا و دین گفت: دور شوید و آدم را به حال خود واگذارید. آن دو گفتند: ای جبرئیل ما نمی‌توانیم از او دور شویم؛ چون به ما دستور داده شده که هر جا عقل باشد ما نیز همراه او باشیم.

جبرئیل گفت: پس به آنچه دستور دارید رفتار کنید. این بگفت و به آسمان پرواز کرد.

عن علی علیه‌السلام قال: هبط جبرئیل علیه‌السلام علی آدم علیه‌السلام فقال: یا آدم انی أمرت أن أخیرک واحده من ثلاث فاخترها ودع اثنتین. فقال له آدم یا جبرئیل و ما الثلاث؟

فقال: العقل و الحیاء و الدین.

فقال آدم: انی قد اخترت العقل. فقال جبرئیل للحیاء و الدین انصرفا و دعاه فقال: یا جبرئیل! انا أمرنا أن نکون مع العقل حیث کان. قال: فشأنکما و عرج. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] محاسن برقی، ج ۱، ص ۱۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۰۴؛ امالی صدوق، ص ۶۰۰.

عقیل

به خدا سوگند، برادرم عقیل را در حالی دیدم که سخت فقیر و پریشان حال گشته بود. او از من خواست تا یک من از گندم شما را به او دهم.

کودکانش را دیدم که گیسوانی ژولیده داشتند و از شدت فقر و گرسنگی رنگشان تیره گشته بود و گویی رخسارشان را با نیل سیاه کرده باشند.

عقیل پی در پی مرا دیدار کرد و گفته‌ی خود را تکرار نمود. من به گفتارش گوش کردم و حرفهایش را نیک شنیدم. او می‌پنداشت که من هم اینک دین خود را به او می‌فروشم و راه خود را به یکسو می‌نهم و به دنبال او به راه می‌افتم.

پس آهنی برای او گداختم و آن را نزدیک تنش بردم تا عبرت گیرد. چنان فریاد برآورد و از درد به شیون افتاد که بیمار از سنگینی درد به ناله افتد. نزدیک بود از داغ آن بگدازد (و قالب تهی کند). به او گفتم: ای عقیل! نوحه گران در سوگ تو بگریند، آیا از آهن پاره‌ای می‌نالی که انسانی به بازیچه آن را گرم ساخته؟ اما تو مرا به آتشی می‌کشانی که خدای جبارش به خشم گداخته است؟!

آیا تو از این درد مختصر می‌نالی و من از سوزش آتش پروردگار ننالم؟!

شگفت‌تر از قصه عقیل، حرکت احمقانه کسی بود که شب هنگام به دیدار ما آمد. با ارمغانی درون ظرف سرپوشیده و حلویایی

آمیخته (از قند و شکر) که حتی دیدنش را خوش نداشتم. تو گویی آب دهان مار بر آن ریخته باشند! پرسیدم: هدیه است یا زکات یا برای رضای خداست؟ که گرفتن صدقه بر ما نارواست. گفت: نه آن است و نه این، بلکه ارمغان است!

گفتم: مادر در سوگت بگریه! آیا از راه دین خدا آمده‌ای مرا بفریبی؟! تو یا دیوانه‌ای یا جن زده‌ای و یا بیهوده سخن می‌گویی! به خدا سوگند، اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان است به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به ناروا ستانم، چنین نخواهم کرد.

قال علی علیه‌السلام:... و الله لقد رأیت عقیلا و قد أملق حتی استماحنی من برکم صاعا و رأیت صبیانه شعث الشعور غیر الألوان من فقرهم كأنما سودت وجوههم بالعظم و عاودنی مؤکدا و کرر علی القول مرددا فأصغیت الیه سمعی فظن أنى أیبعه دینی و أتبع قیاده مفارقا طریقتی.

فأحمیت له حدیده ثم أدنیتها من جسمه لیعتبر بها فضح ضجیح ذی دنف من ألمها و کاد أن یحترق من میسمها فقلت له: ثکلتک الثواکل یا عقیل! أئنن من حدیده أحماها انسانها للعبه و تجرنی الی نار سجرها جبارها لغضبه؟! أئنن من الاذی و لا أئنن من لظی؟! و أعجب من ذلک طارقا طرفنا بملفوفه فی وعائها و معجونه شنتها كأنما عجت بریق حیة أو قیئها، فقلت: أصله أم زکاة أم صدقه؟ فذلک محرم علینا أهل البیت فقال: لا ذا و لا ذاک و لكنها هدیه، فقلت: هبلتک الهبول أعن دین الله أتیتنی لتخدعنی أ مختبط أنت أم ذو جنه أم تهجر و الله لو أعطیت الأقالیم السبعه بما تحت أفلاکها علی أن أعصی الله فی نمله أسلبها جلب شعیره ما فعلته.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، ترجمه‌ی شهیدی، خطبه ۲۲۴.

عجم بر شما پیروز شده

دانشمند بزرگوار شیعه سیدبن طاووس روایت کند که امیرالمؤمنین فرمود: پیامبر به من عهد نمود و خبر داد که یا علی حتما با گروه طغیانگر (معاویه و اصحاب او) و گروه بیعت شکن (طلحه و زبیر) و طایفه خارج از دین (خوارج) خواهی جنگید. آگاه باشید: به خدا قسم ای گروه عرب دستهای شما از عجمها پر خواهد شد (بر سایر ملل پیروز می‌شوید) و از آنان برده‌ها و کنیز و... خواهید گرفت، تا اینکه چون دستهای شما از آن پر شد (و خوب مسلط شدید) آنها بر شما چیره گشته همچو شیران و هیچ باقی نگذارند.

گردن شما را می‌زنند و آنچه خدا بر شما ارزانی داشته از شما بگیرند و بخورند و زمینهای شما را وارث شوند. ولی آنچه گفتم نخواهد شد مگر زمانی که برخی از برنامه‌های دین شما تغییر کند و زمانی که خود شما فساد بر پا کنید و حق پیشوایان خود را کوچک شمرده و نسبت به دانشمندان خاندان پیامبرتان تحقیر و سستی نمائید.

پس بچشید آنچه را خود کرده‌اید و خداوند هرگز ذره‌ای به بندگان ستم نخواهد کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نواب الدهور.

علی و حوادث آینده جهان

خطبه‌ای است که به امیرالمؤمنین علیه‌السلام منسوب می‌باشد و در آن خطبه حضرت به حوادث آینده، اخبار فرموده است، و حقایق آینده را روشن نموده است البته خطبه بسیار طولانی است که تا حد امکان جملاتی از آن را که مقتضی درج در این کتاب می‌باشد ذکر می‌نمائیم. عبدالله بن مسعود گوید: چون خلافت بعد از آن سه خلیفه، به امیرالمؤمنین علیه‌السلام رسید، حضرت به بصره (یا کوفه) آمده و بر منبر مسجد جامع آن صعود کرده و خطبه‌ای ایراد نمود که عقلها را متحیر نموده و بدنها از آن به لرزه در آمد، چون این خطبه را مردم از حضرت شنیدند بسیار گریستند و ناله‌ها و فریاد و ضجه از آنها برخاست. (ابن مسعود گوید) پیامبر اکرم اسرار نهانی که میان خود و خداوند عزوجل داشت به علی علیه‌السلام تعلیم می‌داد و به همین سبب نوری که در صورت پیامبر صلی الله علیه و آله بود، به صورت علی علیه‌السلام منتقل شد. پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام وصیت نمود تا این خطبه که نامش خطبه الیمان است برای مردم بخواند که در آن است علم آنچه هست و تا روز قیامت خواهد شد.

علی علیه‌السلام بعد از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و بعد از صبر بر ستمهای امت چون هنگام اجرای وصیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله رسید برخاست و آن را ایراد نموده فرمود:

ای مردم، من و حبیب محمد صلی الله علیه و آله، همچو این دو (و اشاره به انگشت سبابه و وسطی نمود) می‌باشیم، اگر نبود آیه‌ای از کتاب خدا شما را خبر می‌دادم به آنچه در آسمانها و زمین و آنچه در قعر این (زمین) است! هیچ چیز از آن بر من پوشیده نیست، من این علوم را وحی نمی‌دانم (پیامبر نیستم) بلکه اینها علمومی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله به من تعلیم داده است، همانا آن حضرت هزار مسأله به من آموخت که در هر مسئله‌ای هزار باب و از هر بابی هزار نوع گشوده می‌شود. پس پرسید از من قبل از اینکه مرا نیابید، پرسید از من از آنچه زیر عرش است تا شما را خبر دهم، اگر نبود خوف اینکه گوینده‌ای از شما بگوید علی بن ابیطالب جادوگر است همچنان که درباره پسر عموی من گفته شد (یعنی به پیامبر نسبت سحر دادند) هر آینه شما را خبر به تفکرات (و نیات) شما و آنچه در زمین می‌باشد می‌دادم. پس از آن حضرت گوشه‌ای از صفات خود را بیان نموده تا آنجا که فرمود: «انا ابولمهدی القائم فی آخرالزمان؛ یعنی: منم پدر مهدی آن کس که در آخرالزمان قیام کند.»

در این هنگام مالک اشتر برخاست و عرضه داشت: یا امیرالمؤمنین این قائم از فرزند شما چه وقت قیام می‌کند؟

آن حضرت فرمود: زمانی که باطل پیشی گیرد و حقائق خوار شوند، بینی صاحب مال به خاک مالیده شود و بکوبد پای خود را کوبنده و قناتها خشک گردد و قبیله‌ها طغیان کنند، سختیها بسیار شود و عمرها کوتاه گردد و اختلاف در میان عربها افتد، و روان شود اشکها از چشمها و فریب خورد مرد سست عمل و شادمانان هلاک شوند، و شورش کنند شورشیان و عاجز شود رئیس و تاریخ گردد نور آفتاب و کر شود گوشها، عفت و پاکدامنیا از بین برود، انصاف خوار شود و شیطان غالب گردد. زمانی که گناه بسیار گشته و زنان حکومت کنند و حادثه‌ها سخت شود، زمین را زلزله گرفته و احکام الهی معطل مانده، امانت سرنگون گردد و خیانت ظاهر شود و محافظه کار ترسانیده شده و خشم و کینه توزی شدت یابد، مرگ، مردم را ترسانیده و مدعیان به پا خاستند و اولیاء نشستند، و ثروتمندان پلید گردیدند.

گفت و گفت تا آنجا که در آخر فرمود: در آن وقت منتظر خروج صاحب الزمان باشید، در این هنگام حضرت بر بالاترین پله منبر قرار گرفته و فرموده: آه آه از کنابه لبها و پژمرده شدن دهانها (آری مستمعین آن حضرت را تاب فهم آن مطلب نبود).

آنگاه حضرت نگاهی به چپ و راست نموده، بزرگان و اشراف قبائل را دید که در مقابل وی نشسته و آنچنان سکوت و جمود آنها را فرا گرفته که گوئی بر سرهای آنها پرنده است (این جمله اخیر ضرب المثلی است برای اینکه شدت سکوت را بفهماند) پس آه سردی از دل کشید و ناله‌ای اندوهگین نمود و لحظه‌ای (آن شیر بیشه فصاحت) ساکت شد.

ناگاه یکی از بزرگان خوارج (خوارج گروهی هستند که با علی علیه‌السلام جنگیدند) به نام سوید بن نوفل برخاسته و از روی استهزاء و مسخره گفت: یا امیرالمؤمنین می‌فهمی چه می‌گوئی؟ آیا از روی علم سخن می‌گوئی (یا لاف بیهوده می‌زنی)؟

راوی گوید: ناگاه حضرت توجهی به او کرده و نگاهی تند و خشم آلود به او نمود (که از شدت ترس) سوید ناله‌ای عظیم سر داد. در همان وقت مرد و او را در حالی که قطعه قطعه بود از مسجد خارج کردند.

علی علیه‌السلام فرود: «بمثلی يستهزء المستهزئون ام علی يتعرض المتعرضون اویلیق لمثلی ان یتکلم بما لا یعلم و یدعی ما لیس له، بحق هلک و الله المبطون وایم الله لو شئت ما ترک علیها من کافر بالله و لا منافق برسوله و لا مکذب بوصیه و انما اشکوبثی و حزنی الی الله و اعلم من الله ما لاتعلمون؛ یعنی: آیا مانند مرا استهزا کنندگان استهزا می‌کنند و بر همچو منی اعتراض کننده‌ها اعتراض می‌کنند؟ آیا به مثل منی سزاوار است که سخن گوید به آنچه نمی‌داند و ادعا کند آنچه را که برای او نیست؟ حقا که به خدا قسم هلاک شدند باطل کنندگان (حقاتق)، به خدا قسم اگر بخواهم بر روی زمین یک کافر به خدا و منافق به پیامبر و منکر وصی او باقی نمی‌گذارم، به سوی خدا حزن و اندوه خود را شکوه می‌کنم و از جانب خدا آگاهم آنچه را که شما نمی‌دانید.»

در این هنگام صعصعه بن صوحان و میثم و ابراهیم بن مالک اشتر و عمرو بن صالح برخاسته، عرض کردند: یا امیرالمؤمنین تو را قسم می‌دهیم به حق پسر عمویت رسول الله علیه‌السلام، آنچه را که برای ما در طول زمان واقع می‌شود با کلامی واضح که عاقل و جاهل بفهمند بیان فرمائی. حضرت پس از حمد و ثنای خدا و یاد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: شما را خبر می‌دهم به آنچه بعد از موت من و آنچه در آخر زمان تا خروج صاحب الزمان آن قائم به امر از فرزندان فرزند حسین واقع می‌شود، از برادرم پیامبر خدا شنیدم که می‌فرمود: صد خصلت در این امت جمع گردد که بر غیر آن جمع نشود، عرض کردند: کدام است آنها؟ فرمود: گروهی از (آن مردم سابق الذکر) صورت‌هایشان زیبا و سیرت‌های ایشان پست است، عرض کردند چه وقت واقع می‌شود اینها؟ فرمود:

زمانی که مرگ در فقها واقع شود (دانشمندان بمیرند) امت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نماز را ضایع نمایند و پیرو شهوات گردند و امانتها کم گردد و خیانتها بسیار شود و مسکرات را بنوشند، بدگوئی و ناسزای به پدران و مادران را اشعار خود کنند (و ظاهر گردانند، پدر و مادر خود را به کم عقلی و کهنه پرستی و بی‌سوادی نسبت دهند) صداها در مساجد به واسطه خصومتها بلند شود، مساجد را مجالس طعام قرار دهند، گناهان را بسیار انجام دهند و از نیکی‌ها بکاهند، آسمان فشرده شود (بخیل گردد و دیگر نبارد) سال چون ماه و چون هفته و هفته چون روز و روز چون ساعت شود (کنایه از اینکه برکت از زمان آنها برداشته می‌شود و سالهای آنها در بی‌ثمری چون ساعتی می‌گذرد و در آن برای آخرت خود هیچ کسب نمی‌کنند و از آن بهره نمی‌برند).

در فصل بارش باران، باران نبارد، فرزندان کینه پدر و مادر را در دل گیرند، مردم آن زمان را صورت‌های زیبا و سیرت‌های پست می‌باشد، هر کس ایشان را ببیند او را به شگفت در آورند (از اعمال زشت خود) هر کس با آنها معامله کند به او ظلم کنند، صورت‌های آنها صورت انسانهاست ولی قلب‌های آنها دل‌های شیاطین است، پس (سخنان و یا هم‌نشینی و یا قلب‌های آنها) تلخ‌تر است از صبر (گیاهی است زرد یا قرمز رنگ که در بلاد گرم می‌روید و بسیار تلخ می‌باشد و در طب برای اسهال به کار می‌رود) ایشان از مردار گندیده‌تر و از سگ (قلب‌هایشان) نجس‌تر (و پلیدتر است) از روباه مکارتر و از اشعب - شخصی پر طمع است که ضرب المثل می‌باشد - حریص و پرطمعتر می‌باشند. از جرب چسبنده‌ترند (به دنیا) از کارهای زشتی که انجام می‌دهند بواسطه نهمی از منکر دست نمی‌کشند.

(در آن زمان) اگر با آنها سخن گوئی و برای آنها خبری را نقل کنی تو را تکذیب کنند، اگر آنها را امین شماری با تو خیانت کنند، اگر به آنها پشت کنی تو را غیبت کنند، اگر ثروتی داشته باشی حسد ورزند، اگر از آنها بخیل باشی (و به آنها عطا نکنی) دشمنت گردند. اگر آنها را موعظه کنی ناسزایت گویند، به سخنان دروغ بسیار گوش می‌دهند، محرمات الهی را بسیار می‌خورند زنا را حلال می‌دانند (اگر پسر و دختری ارتباط نامشروع داشته باشند عیب نمی‌دانند بلکه تمدن می‌شمارند) شراب و سخنها (ی فتنه‌انگیز) و طرب و آوازه خوانی و ساز و نواها را جایز می‌شمارند. فقیر در میان ایشان خوار و ذلیل است و مؤمن ضعیف است و

کوچک، عالم و دانشمند نزد آنها بی‌ارزش است. فاسق و گنه‌کار نزد آنها گرامی است، ستمکار بزرگ شمرده می‌شود (و مظلوم) نزد آنها هلاک شونده است (منطق آنها این است که زندگی برای قوی است) نیرومند نزد آنها مالک دنیا است (و حق حیات دارد)، امر به معروف نمی‌کنند و نهی از منکر نمی‌نمایند، ثروتمندی را دولت (و باعث عزت) می‌دانند، امانت را غنیمت دانسته (تصرف می‌کنند) پیش آنها زکوة غرامت است (دادن خمس و زکوة و حقوق واجبه را غرامت و ضرر می‌پندارند و نمی‌دهند) مرد از زن خود اطاعت می‌کند (و از خود اراده‌ای ندارد) ولی به فرمان پدر و مادرش گوش نمی‌دهد و به آنها ظلم می‌کند، برای از بین بردن برادر خود می‌کوشد، (در آن زمان) صداهای اهل فجور بلند شود (که مردم از هر طرف به سوی ضلالت می‌خوانند) فساد و تبهکاری و غناء و زنا را دوست می‌دارند، با یکدیگر معاملات حرام و ربوی انجام می‌دهند، علماء مورد سرزنش قرار گیرند (زیرا آنها مردم را از این اعمال نهی می‌کنند و مردم به خاطر هوی به آنها بدگوئی می‌کنند) در میان ایشان خونریزی بسیار شده قاضی‌های آنها رشوه می‌گیرند، زنها با زنها جفت شوند و خودشان را می‌سازند و آرایش می‌کنند آنچنان که برای شوهر خود انجام می‌دهند، و آشکار گردد دولت بچه‌ها در هر جا و جایز شمرده شود خوانندگی زنهای خواننده، و رقاصه، و غناهای حرام و آشامیدن مسکرات.

مردها به مردها اکتفا کنند (و لواط انجام دهند) و زنها به زنها اکتفا کنند (و شوهر نگیرند)، زنها بر زینها (ی اسب یا مطلق زین اسب و ماشین و غیره) سوار شوند، زن بر شوهر خود بر تمام امور غلبه داشته باشد، (در آن زمان) حج کنندگان بر سه دسته‌اند: ثروتمندان برای تفریح و خوشگذرانی حج می‌کنند، مردمان متوسط برای تجارت و فقیران برای پول در آوردن، احکام الهی باطل شود، اسلام باطل و ناچیز شمرده شود، دولت اشرار ظاهر گردیده، ظلم و ستم در تمام شهرها جائز (و رایج) شود.

پس در آن زمان تاجر در تجارتش دروغ گوید (مقصود از تاجر فقط اهل بازار و کسبه نمی‌باشند، ریخته‌گر در صیانت خود و هر صاحب شغلی در شغل خویش) پس کم شود کسبها و تنگ شود راه زندگی و معیشت (هر کس برای امرار معاش خود پریشان است) و مختلف شود مذهبها (هر کس به دنبال کسی رفته) بسیار گردد فساد و کم گردد راه هدایت، پس در این هنگام دلها سیاه شود و بر ایشان سلطان ستمگر حکومت کند، سخنان ایشان (چون با عمل همراه نیست و از طرفی راجع به گناه و معصیت و نفاق است) از صبر (آن گیاه تلخ) تلختر است قلبهای آنها از مردار گندیده‌تر و بدبوتر می‌باشد.

چون این امور واقع شد (خداوند نعمتهای خود را بردارد) دانشمندان از دنیا بروند و قلبها فاسد گردیده گناه زیاد شود، قرآن به دور افکنده شده مساجد آنها خراب گردد (بواسطه نبودن نمازگزار) و آرزوها طولانی شود ولی عملها تقلیل یابد، در شهرها حصارهایی ساخته می‌شود که مخصوص انجام دادن یا برداشتن چیزهای عظیم است که فرود آید، در آن هنگام اگر یکی از آنها روز و شب نماز خواند ثوابی برای وی نویسند و نمازش را قبول نکنند زیرا نیت او در هنگام نماز این است که چگونه به مردم ظلم کند و از چه راهی مسلمانها را فریب دهد.

(در آن زمان) به دنبال ریاست برای فخرفروشی و ظلم و ستم بر یکدیگر می‌روند، اماکن آنها (منازل و دکانها و سایر ساختمانها) مسجدهای آنها را تنگ می‌کند (مسجدها را خراب کرده مغازه و خیابان و غیره می‌نمایند) در حق ایشان کافر حکم کند، بعضی بر بعضی ستم می‌کنند و دسته‌ای دسته‌ای را می‌کشند از روی عداوت و دشمنی، به آشامیدن شرابها مباحات می‌کنند، در میان مساجد سازها می‌نوازند و کسی بر ایشان انکار نمی‌کند، در آن زمان زنانادگان و اشخاص پست بزرگانند، سرپرست آنها سفیهان ایشان هستند، مالک اموال شود آنکه مالک نیست و اهل آن نمی‌باشد، پست فطرتی هستند از فرزندان پست فطرتها، رؤسا ریاست را به کسی دهند که مستحق آن نیست و تنگ شود خلق و خویها، و فاسد شود زراعتها و آشکار گردد بدعتها و ظاهر شود فتنه‌ها، کلام و سخن (متداول مردم آن زمان) فحش و ناسزا است، کار آنها وحشیگری است و افعالشان پلید است، ایشانند ستمکاران بی‌باکی که در ستمگری فروگذار نکنند (تا آخرین درجه ستم کنند) بزرگان (ثروتمندان و اشراف) آنها بخیلها و گدایانند (زیرا با ربا و

عنوانهای دیگر از دیگران پول می‌گیرند) فقهای ایشان فتوی می‌دهند آنطور که بخواهند (نه آنطور که خداوند فرموده است) قضاوت آنها حکم کنند به آنچه نمی‌دانند و اکثر آنها به دروغ شهادت می‌دهند، هر کس نزد او درهم (پولی هست و ثروتی دارد) نزد آنها بلند است و هر کس که او را فقیر یابند نزد ایشان خوار است، فقیر و محتاج نزد ایشان مطرود و مبعوض است. ولی ثروتمند (اگر چه بی‌دین باشد) محبوب و مخصوص است، آنکه شایسته و صالح است گلویزش د گرفته و راهها بر او بسته است. هر سخن چین دروغگوئی را بزرگ می‌شمارند، خداوند سرهای آنها را به زیر افکند (آنها را ذلیل می‌گرداند) و قلبهایشان را کور می‌گرداند، غذاهای آنها پرنده‌ها و تیهوهاست، پوشاکشان خز یمانی و ابریشم است، ربا و شبهات را حلال می‌دانند، شهادت را به یکدیگر قرض می‌دهند (یکی در حکمی به دروغ به نفع دیگری شهادت می‌دهد تا او هم در حکم دیگری به نفع وی شهادت دهد).

در علمای خود ریا می‌کنند، عمرهایشان کوتاه است، سخنی از کسی مقبول نیست نزد آنها مگر از فرد سخن چین (دروغگو و جاسوس)، حلال را حرام می‌گردانند.

کار آنها زشتیهاست، باطل را در میان خود تدریس می‌کنند و از کارهای زشت باز نمی‌ایستند، نیکان آنها از اشرار خوفناک هستند، همدیگر را در غیر ذکر خدای تعالی پشتیبانی می‌کنند (در اعمال زشت به هم کمک می‌دهند).

محارم را هتک کرده پاره می‌نمایند، با هم مهربان نیستند و از همدیگر روی گردانند، نیکوکار را رد می‌کند و از گنه‌کار استقبال می‌نمایند، هر کس به آنها بدی کند او را احترام می‌کنند (از ترس، ولی به نیکان خود چون از آنها نمی‌ترسند، احترام نمی‌گذارند و ناصح را از خائن نمی‌شناسند، هنرپیشگان فاسد و خائنین را احترام می‌کنند) اولاد زنا زیاد گردد.

(در آن زمان) پدران از اعمال زشت فرزندان خود شادمانند، پس آنها را نهی نمی‌کنند و از آن اعمال، باز نمی‌دارند، مرد از زن خود زشتی می‌بیند ولی او را نهی نمی‌کند (بلکه) از آن پولی که زن از سرمایه بی‌عفتی خود به دست آورده می‌گیرد تا آنجا که اگر زن او را تماما بی‌عفت سازند اهمیت نمی‌دهد، اگر درباره آن زن کلام قبیح بشنود گوش نمی‌دهد (زیرا برای او قابل اهمیت نیست) پس اوست همان بی‌غیرتی که خدا برای او سخن نپذیرد (دعای دیگران در حق وی مستجاب نشود) و نه کار درستی و نه عذری، خوردن آن پول بر او حرام است و نکاح او حرام و در شرع اسلام قتل او (آن زن) واجب و همچنین واجب است که در میان مردمان رسوا کنند او را، و در روز قیامت به جهنم واصل خواهد شد. در آن زمان پدر و مادرها را دشنام دهند، بزرگان ذلیل شوند، فرومایگان بلند شوند، پریشانی و دیوانگی بسیار شود، (کارهای مردم از روی عقل نیست، اگر از آنها پرسى که چرا چنین می‌کنید جواب عقلانی ندارند)، چقدر نادر است برادری در راه خداوند تعالی و چقدر نایاب است درهم حلال، حال مردم به بدترین حالات برمی‌گردد، پس در آن وقت دوران می‌کند دولتهای شیاطین و بر ناتوانان حمله می‌کنند همانند حمله یوزپلنگ به شکار و طعمه خود، ثروتمند از ثروت خود بخل ورزد، فقیر دین را به دنیا فروشد، پس ای وای بر فقیر و آنچه بر او می‌آید از زیانکاری (در دو دنیا) و ذلت و خواری در آن زمان، زمانی که اهلش را بیچاره کند، زود است که طلب کنند (فقراء) آنچه را که برای آنها حلال نیست، پس چون چنین شد فتنه‌هایی بر آنها روی آورد که تاب مقابله با آن نداشته باشند و همانا اول آن فتنه از شخص حجری (قصبه‌ای است از بحرین) و رقطنی (به شخصی گویند مرض پیس دارد) شروع می‌شود و آخر آن به سفیانی و شامی ختم می‌گردد.

عفو از حد

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و به دزدی خود اعتراف نمود. امام علیه‌السلام به وی فرمود: آیا چیزی از قرآن می‌دانی؟ گفت: آری، سوره بقره را می‌دانم.

فرمود: دستت را در عوض آن سوره به تو بخشیدم.

اشعث گفت: آیا حدی از حدود خدا را تعطیل می‌کنی؟

علی علیه‌السلام به وی فرمود: تو از احکام خدا چه می‌دانی؟ و آنگاه فرمود: اگر مثبت حد، گواه و شاهد باشد امام نمی‌تواند از آن درگذرد، ولی اگر مثبت حد، اقرار خود جانی باشد امام اختیار دارد می‌تواند او را عفو کند و یا به او حد بزند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الحدود، حد السرفه حدیث ۹.

عثمان ندانست

مردی دو زن داشت؛ یکی از انصار و دیگری از بنی هاشم، زن انصاریش را طلاق گفته و پس از چندی درگذشت. زن انصاری نزد عثمان گواه آورد که هنگام مردن شوهر در عده طلاق بوده و از او ارث می‌برد، عثمان حکمش را ندانست و آنان را به نزد امیرالمومنین علیه‌السلام برد، آن حضرت در پاسخ مسأله فرمود: اگر زن انصاری سوگند یاد می‌کند که در موقع وفات شوهر سه دفعه حیض از طلاقش نگذشته از او ارث می‌برد و گرنه ارث نمی‌برد.

عثمان به زن هاشمی رو کرده و گفت: این قضاوت که شنیدی قضاوت پسر عمت علی بود آیا آن را قبول داری؟ گفت: آری، و اینک زن انصاری سوگند یاد کند و ارث ببرد. ولی زن انصاری از قسم خوردن امتناع ورزید و از میراث صرفنظر کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، قضایاه علیه‌السلام فی عهد عثمان، ج ۱، ص ۵۰۱.

علی بر خلاف تو حکم کرده

ابن ابی لیلی در مسجد قضاوت می‌کرد، از او پرسیدند؛ مردی اراضی خود را در مدتی غیر معین به شخصی واگذار نموده و به همان حال مرده است.

ابن ابی لیلی گفت: چون مدتش را معین نکرده زمین و منافعش به همان شخص اختصاص دارد و به ورثه مالک منتقل نمی‌شود. اتفاقاً محمد بن قیس در آنجا حضور داشت، پس به ابن ابی لیلی گفت: اما علی بن ابیطالب در همین مسجد برخلاف تو حکم کرده است.

ابن ابی لیلی گفت: از کجا می‌دانی؟

گفت: از امام محمد باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمود: علی زمین‌هایی را که بر غیر ورثه حبس شده بود به ورثه رد می‌کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الوصایا، باب ما یحور من الوقف،... حدیث ۲۷.

عقوبت شدید، بنده را آزاد می‌کند

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: غلامی که مولایش او را عقوبت شدید می‌دهد (مثل این که گوش یا بینی او را ببرد) آزاد می‌شود، و

مولایش سیطره‌ای بر او ندارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب المواریث، باب ولاء السائبه، حدیث ۹.

غ

غنائم جنگی

هر آنچه مجاهدان با سلاح خویش به دست آورند، به تمام مردم تعلق دارد... بنابراین فرمانده، حق ندارد از اموال عمومی به دوستان و نزدیکانش بذل و بخشش کند.

امام در نامه‌ای به یکی از کارگزاران خود به نام «مصقله بن هبیره» چنین می‌نگارد:

بلغنی عنک امر ان کنت فعلته فقد اسخطت الهک، و اغضبت امامک، انک تقسم فی المسلمین الذی حارته رماحهم و خیولهم، و اربقت علیه دماوهم، فین اعتماک من اعراب قومک، فوالذی فلق الحبه و...

«درباره‌ی تو گزارشی به من رسیده است که اگر درست باشد خدای را بر سر خشم آورده و از فرمان پیشوای خود سرپیچیده‌ای: تو اموال و غنائمی که از آن همه‌ی مسلمانان است و آن را به زور نیزه‌ها و اسبان خود به دست آورده‌اند و بر سر آن جان نهاده‌اند، به سران عرب قوم خویش بخشیده‌ای.

سوگند به آن که دانه را شکافت و جان را آفرید، چنانچه این خبر راست باشد، نزد من خود را سبک مایه کرده و از ارزش خود کاسته‌ای. حق پروردگار را ضایع مکن و خوار مشمار، دنیای خویش با نابودی دین خود آبادان مساز و گرنه در شمار بازنده‌ترین کسان خواهی بود.

آگاه باش که حق همه‌ی مسلمانانی که نزد تو و ما هستند در سهمی که از بیت‌المال دارند یکسان است، همه‌ی اموال در نزد من گرد می‌آید، و من میان همگان تقسیم می‌کنم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۴۳.

غذا و بول

جناب حاج سید محمد تقی حشمت الواعظین طباطبائی قمی در کتاب شریف خاندان ایروانی یا راهنمایان علمی اُمم صفحه‌ی چهل و یک از قول نخبه‌الاطیاب آقای حاج محمد موسی ایروانی به نقل از برادر ارجمندش آقای محمد جواد ایروانی که بیست روز قبل از رحلت مرحوم والد آیه‌الله میرزا یوسف ایروانی) به دیدار ایشان رفتیم و هنگامی که بحث تحمّل انسان در مقابل گرسنگی مطرح شد اظهار داشتند که پدرم آقا میرزا علی(ع) ایروانی که از زهاد بزرگ حوزه علمیه نجف بود و به این صفت نیز اشتهار داشت) معتقد بود که انسان بدون غذا خوردن می‌توان چند روز زنده بماند و باکی نداشته باشد و داستانی را نقل کرد که روزی در محضر پدر گرانقدرم مرحوم میرزا علی(ع) ایروانی رحمه الله علی(ع) بودم که ناگهان اشک چشمش چون دُرّ بر پهنه گونه‌اش جاری شد و چنین فرمود:

در مقطعی از ایام تحصیل خود، در حجره کازرونی واقع در ضلع شرقی صحن مطهر مولای متقیان علی(ع) سه روز پی در پی بود که گرسنه بودم امکانات محدود اجازه به من نمی‌داد تا مواد غذایی لازم را تهیه نمایم.

این محاصره تلخ مرا به یاد این سخن مردم انداخت که می‌گویند اگر سه شبانه روز به آدمی غذا نرسد می‌میرد، به خود گفتم این حرف بیجائی است و محتوی ندارد، زیرا نمونه آن منم که پس از گذشت هفتاد و دو ساعت گرسنگی تنها ضعف وجود مرا گرفته است ولی هنوز سر پا هستم و نمرده‌ام.

از شدت ضعف تصمیم گرفتم تا بخوابم و همینکه خواستم بخوابم با خود اندیشیدم که اگر رو به قبله بخوابم مشروع خواهد بود زیرا امکان دارد شدت گرسنگی مرگ را بدنبال آورد. قبل از خفتن به حرم مولای خود حضرت علی(ع) (علی(ع)هاالسلام) متوجه شده و گفتم: آقا جان برای من مسئله مردن حل شده است، زیرا معتقدم اگر مرگ نبود، نمی‌توانستیم حیات جاودانه را بیایم پس در حقیقت مرگ پلی است میان حیات این جهان و جهان معنی.

بنابراین هیچگونه خوفی مرا تهدید نمی‌نماید و نگرانی ایجاد نمی‌کند، تنها خوف و نگرانی من این است که مبلغ سیزده پول مدیونم، مولا جان چنانچه این مشکل مرا حل کنی آغوشم برای پذیرش مرگ آماده است.

به محض آنکه حرف دلم را با آقا علی(ع) مطرح نموده و با کلمات ساده او را مخاطب قرار دادم بلافاصله خوابیدم و به خواب عمیقی فرو رفتم که ناگهان درب حجره گشوده شد و فریادی غزا سکوت حجره را شکست که از شدت آن صدا از خواب بیدار شدم در حالی که دلهره و اضطراب وجود مرا گرفته بود زائری ایرانی را دیدم که با آغوش گرم خود مرا مخاطب قرار داده و می‌گوید:

بیا این یک دیگ غذای گرم و این هم سیزده پول.

مرا در تن بود تا جان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

بجنب تا رگم در جان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

ز پیدا و زپنهانم همین یک حرف را دانم

که در پیدا و در پنهان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

اگر اهل خراباتم و گر شیخ مناجاتم

بهر آئین بهر دستان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

علی(ع) دین است و ایمانم علی(ع) درد است و درمانم

چه با درد و چه با درمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

علی(ع) حلال مشکلها علی(ع) آرامش دلها

کند تا مشکلم آسان علی(ع) گویم علی(ع) جویم

اگر در خانقه افتم و گر در میکده خفتم

بهر معموره و ویران علی(ع) گویم علی(ع) جویم

منع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غررالحکم

علامه بحرالعلوم (سید محمد مهدی طباطبائی) از مراجع بزرگ تقلید زمانش بود، و شاگردان برجسته‌ای از مکتب او برخاسته‌اند و یکی از کسانست که خدمت آقا ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف مشرف شده او عموی جد دوم آیه الله العظمی بروجردی

است که در نجف اشرف در سال هزار و دویست و دوازده هجری قمری دعوت حق را لیک گفته و قبر شریفش در نجف اشرف است. از عجائب اینک: یکی از شاگردان او محدث و عالم بزرگ شیخ عبدالجواد عقیلی می گوید: در نجف اشرف روزی به زیارت مرقد شریف آقا امیرالمؤمنین علی (ع) رفتم پس از زیارت، عرض کردم: ای مولای من، کتابی از شما می خواهم که محتوی نصایح و موعظه‌های خود شما باشد تا حقیر از آن بهره مند گردم. سپس از حرم بیرون آمدم. ملا معصوم علی (ع) کتابفروش نزدیک در صحن، مرا صدا زد و گفت، فلانی بیا این کتاب را بخر که کتاب خوبی است. آن کتاب را به قیمت ارزان از او خریدم، پس از آنکه کتاب را مطالعه و بررسی کردم دیدم کتاب غرالحکم است دریافتم که تقاضای من از آن حضرت مورد قبول واقع شده است. (این مطلب به خط خود شیخ عبدالجواد عقیلی در پشت یک کتاب (غرالحکم) که آن را وقف خاص اولاد کرده بسال هزار و دویست و هشت نوشته شده است).

کتاب غرالحکم حاوی گفتار و سخنان و مواعظ آقا امیرالمؤمنین علی (ع) است که تالیف علامه آمدی محمد بن عبدالواحد تمیمی است که در اوائل قرن ششم بسال پانصد و ده هجری قمری از دنیا رفته و اکنون این کتاب در دو جلد با ترجمه به چاپ رسیده و شامل شش هزار حدیث و جمله است.

ای چهره تو آینه کبریا، علی (ع)

خاک در تو تاج سرب انبیا، علی (ع)

تابان ز آستان تو انوار ایزدی

بیرون ز آستین تو دست خدا، علی (ع)

می‌ریزد از نگاه تو اکسیر زندگی

میجوشد از دهان تو آب بقا علی (ع)

شرک است اگر بجای خدا خوانمت ولی

از تو جدا نبود و نباشد خدا علی (ع)

دیدم اگر ز خالق یکتا تو را جدا

پشتم شود زبار ملامت دو تا، علی (ع)

بی‌پرده تا جمال خدا گردد آشکار

خود یک نظر برون ز حجاب خود آ، علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غرقاب بلا

مرحوم زاهد متقی عاشق اهل بیت عصمت و طهارت (علی (ع) هم‌السلام) میرزا حسن صدیقیان رحمه الله علی (ع) پدر بزرگ مولف که برای والده نقل کرده بود که یک شب گذرم به جنگل افتاد، هوا تاریک و جنگل وحشتناک، ترس تمام وجودم را فرا گرفته بود ولی چون ناچار بودم گذر کردم. که ناگهان یک سگ بزرگ و قوی هیکل و حاری که چشمانش قرمز و پراز خون بود و دندانهای تیزی داشت به من حمله کرد.

رنگم مانند گچ سفید شد و از ترس سرچایم خشک شده بودم و نمی دانستم چه کنم و نزدیک به سگته بودم که یک وقت متوجه شدم دستی از پشت به شانم حایم خورد و گوینده را ندیدم و فرمود هفت مرتبه این شعر را بخوان تا نجات پیدا کنی.

بغرقاب بلا افتاده‌ام یا مصطفی
دستی به بحر غم گرفتارم علی(ع) المرتضی
دستی ز اسرار شب معراج دانستم یداللهی
چرا دستم نگیری یا علی(ع) بهر خدا دستی
تا این اشعار را خواندم مثل آب روی آتش بود، دیدم آن حیوان ساکت شد و من هم از نزدش گذشتم.
ز مهر او سرشت من جمال او بهشت من
هم اندر روضه رضوان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
علی(ع) باب الله عرفان علی(ع) سر الله سبحان
بنور دانش و عرفان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
اگر درویش و مسکینم و گر دیندار و بیدنم
چه با کفر و چه با ایمان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
اگر تسیح می گویم و گر زنا می جویم
بهر اسم و بهر عنوان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
ز سوره سوره قرآن ز یاسین و ز الرحمان
بهر آیه ز هر تبیان علی(ع) گویم علی(ع) جویم
اگر از وصل خوشحالم و گر از هجر مینالم
چه با وصل و چه با هجران علی(ع) گویم علی(ع) جویم
منع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غرور

او مدتی در فرا گرفتن مطالب علمی زحمت کشید و کم و بیش چیزهایی یاد گرفته بود ولی کم کم بخود مغرور شده و با خود فکر می کرد تمام چیزها را یاد گرفته و دیگر ندانسته بر او نمانده است.

از این روادعای بزرگی کرد ولی خیلی زود رسوا شد و با اولین سؤالی که از او شد و درمانده گشت متوجه نادانی و اشتباه خود شد.

اولین کسی که ادعای سلونی قبل ان تفقدونی را کرد آقا علی(ع) بود و تا بحال کسی نتوانسته این ادعا را کند.

مقاتل بن سلیمان خراسانی که یکی از مفسرین اهل سنت است به دانشهای خود مغرور شد و یک روز به تقلید از علی(ع) که فرمود هر چه می خواهید از من بپرسید پیش از آنکه از میان شما بروم. گفت سلونی عمادون العرش: یعنی از مشکلات و مطالب خود آنچه پائین تر از عرش است از من سؤال کنید تا پاسخ دهم.

یک نفر که در مجلس او بود. بلافاصله سؤال کرد که وقتی حضرت آدم که حج بجای آورد (برای تقصیر که باید سرش تراشیده شود) کی سر آدم را تراشید؟

مقاتل سرش را پائین انداخت. مدتی فکر کرد چون دید جوابی ندارد و خیلی زود نادانی او معلوم گشت سرش را بلند کرد و گفت: این سؤال از شما نیست این مطلب را خدا به زبان شما آورد که از من سؤال کنید و من به ناتوانی و نادانی خودم پی ببرم بخاطر آن غرور و عجب نا بجائی که پیدا کردم.

آمده‌ام که دین خود به شیعیان ادا کنم
 بوصف حجّت خدا لب بلب آشنا کنم
 مدح علی(ع) مرتضی خسرو انما کنم
 ز گفتن صفات او خدای را رضا کنم
 کور دو دیده عدو ز نعت مرتضی کنم
 بنام نامی علی(ع) غنچه لب چو وا کنم
 نثار طبع من کند هزار مرحبا علی(ع)
 خیز ز جا و تیشه را بریشه اسف بزن
 تیره دعای خویش را درست بر هدف بزن
 دم ز ولای مرتضی قائمه نجف بزن
 دست بدامن علی(ع)، امیر لو کشف بزن
 پای بکوب بر زمین خنده بصد شعف بزن
 بنام نامی علی(ع) بگو علی(ع) و کف بزن
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

غم عیال و نجات از آتش

روزی امیرالمؤمنین علی علیه السلام از منزل خارج شد؛ و در بین راه به سلمان فارسی برخورد نمود، به او خطاب نمود و اظهار داشت: ای سلمان! در چه وضعیتی به سر می‌بری؟

سلمان فارسی در جواب چنین پاسخ داد: در غم چهار موضوع به سر می‌برم؛ حضرت فرمود: آن چهار موضوع اندوهناک چیست؟

سلمان گفت: اول: همسر و عائله ام، که از من طعام و دیگر مایحتاج زندگی رامی خواهد.

دوم: پروردگار متعال، که باید مطیع و فرمان بر او باشم.

سوم: شیطان رجیم (رانده شده)، که هر لحظه سعی دارد مرا از مسیر حق، منحرف و دچار معصیت کند.

چهارم: عزرائیل و ملک الموت، که در انتظار گرفتن جان من است.

امام علی علیه السلام فرمود: ای سلمان! تو را بشارت دهم به مقامات عالی و فضائل والائی که در بهشت خواهی داشت؛ چه این که من نیز روزی به ملاقات حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفتم، آن حضرت به من فرمود: یا علی! در چه وضعیتی هستی؟

گفتم: در وضعیت سختی به سر می‌برم؛ و برای همسر و دو فرزندم حسن و حسین علیهم السلام ناراحت هستم؛ چرا که غیر از آب آشامیدنی چیز دیگری در منزل نداریم.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! غم و ناراحتی مرد در جهت رفع مشکلات خانواده، سبب نجات او از آتش دوزخ می‌باشد.

و مطیع و فرمان بر خدا بودن، نیز وسیله رهایی انسان از آتش قهر و غضب الهی است.

همچنین صبر بر مشکلات زندگی، چون جهاد در راه خدا و بلکه افضل از شصت سال عبادت مستحبی است.

و نیز هر لحظه به یاد مرگ بودن، کفاره گناهان خواهد بود.

و در ادامه فرمود: یا علی! رزق و روزی و نیاز بندگان، را خداوند متعال برآورده می‌نماید، و غم و اندوه در این جهت سود و زیانی

ندارد مگر ثواب و پاداش در پیشگاه خداوند مهربان.

و در پایان حضرت رسول صلی الله علیه و آله افزود: بدان که مهم ترین غم ها، غم داشتن، برای عائله و خانواده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جامع الاخبار: ص ۹۱.

غذای آماده

در حالی که سه روز می گذشت و ما غذایی برای خوردن نیافته بودیم. رسول خدا به منزل ما تشریف آورد و فرمود: علی! خوراکی نزد خود دارید؟

گفتم: به غذایی که شما را گرمی داشته و به رسالت خویش برگزیده است، هم اکنون سه روز است که خود و همسر و فرزندانم با گرسنگی سر کرده ایم.

پس رسول خدا(ص) از دخترش خواست تا به میان اتاق برود، شاید چیزی برای خوردن بیابد.

فاطمه گفت: من هم اینک از اتاق بیرون آمدم (خوراکی در آنجا وجود نداشت). من گفتم: اگر رخصت دهید من داخل اتاق شوم. فرمود: به اذن پروردگار داخل شو.

همین که وارد اتاق شدم طبقی دیدم که در آن خرماهای تازه نهاده شده بود. و ظرفی از غذا (ترید) نیز در کنار آن قرار داشت. (من جلو رفتم و) آن غذا را برداشته و نزد رسول خدا(ص) آوردم. حضرت فرمود: آیا آورنده غذا را دیدی؟ گفتم: بله. فرمود: او را برایم وصف کن.

گفتم: (همین قدر دیدم که) رنگهای سرخ و سبز و زرد در برابر دیدگانم ظاهر گشت.

فرمود: اینها خطوط پر جبرئیل است که با در و یاقوت و جواهر تزئین شده است.

سپس به خوردن آن غذا مشغول شدیم تا سیر شدیم و هیچ از غذا کاسته نشد. تنها اثر انگشتان ما بود که بر روی غذا باقی می ماند.

قال علی (ع):... فان رسول الله (ص) اتانی فی منزلی و لم یکن طعمنا منذ ثلثه ایام فقال: یا علی! هل عندک من شیء؟

فقلت: و الذی اکرمک بالکرامه و اصطفاک بالرساله ما طعمت و زوجتی و ابنای منذ ثلاثه ایام. فقال النبی: یا فاطمه! ادخلی البیت و انظری هل تجدین شیئا؟ فقلت: خرجت الساعه فقلت: یا رسول الله (ص)! ادخله انا؟

فقال: ادخل باسم الله، فدخلت فاذا انا بطبق موضوع علیه رطب من تمر و جفنه من ترید. فحملتها الی رسول الله (ص) فقال: یا علی! رایت الرسول الذی حمل هذا الطعام؟

فقلت: نعم، فقال: صفه لی، فقلت: من بین احمر و اخضر اصفر.

فقال: تلک خطط جناح جبرئیل مکله بالدر و الیاقوت، فاکلنا من الترید حتی شعبنا فما رئی الا خدش ایدینا و اصابعنا.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۶۹۸.

غفلت

خنده پیامبر خدا(ص) خدا از حد تبسم تجاوز نمی کرد (و از قهقهه نهی می نمود).

روزی با شماری از جوانان انصار که گرد هم به گفتگو نشسته بودند (و با پیش کشیدن سخنان بیهوده) قاه قاه می‌خندیدند، برخورد کرد (همانجا از آن همه غفلت برآشفت و) فرمود: ساکت باشید چه خبر است؟ هر کس که آرزوهای طول و دراز، او را فریفته ساخته و دستش را از کارهای خیر کوتاه کرده است، باید به گورستان رود و از گذرگاه مرگ و جهان آخرت، پند و عبرت بگیرد. همیشه به یاد مرگ باشید. که مرگ ویران کننده لذتهاست. قال علی: ... کان ضحك النبی التسم، فاجتاز ذات یوم بفتیه من الانصار و اذا هم يتحدثون و یضحکون مل افواههم، فقال: مه یا هولاء من غره منکم امله و قصر به فی الخیر عمله فایطلع القبور و الیعتبر بانشور و اذکر الموت؛ فانه هادم اللذات. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۱۹.

غزوه حنین

۱. در راه بازگشت از «غزوه» حنین با دره‌ای عظیم برخورد کردیم که از سیلاب پر شده بود، عمق آب را سنجیدیم. معلوم شد چهارده برابر قامت انسان است. (از مشاهده این صحنه، اصحاب نگران شده) به آن حضرت گفتند: «ای فرستاده‌ی خدا! دشمن در پشت سر ماست، و دره‌ی پر از آب پیش روی ما» همان طور که اصحاب موسی علیه‌السلام آنگاه که تحت تعقیب فرعونیان قرار گرفتند، گفتند: «اینک به دست سپاه فرعون هلاک خواهیم شد...». [۱].

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیاده شد و به نیایش پرداخت و عرض کرد:

«بار خدایا! برای هر یک از پیامبرانت آیت و نشانه‌ای آشکار کردی، پس امروز جلوه‌ای از قدرت و توان خود را به من بنمایان.»

سپس بر اسب سوار گردید و بر آب روان شد و فرمود: به نام خدا سوار شوید و همگان پیاده و سواره به دنبال من بیایید.

اصحاب چنان کردند و از آب گذشتند و پای کسی و سم چارپایی تر نگردید.

۲. «عبد الله بن عبید» در غزوه‌ی حنین زخم برداشت و یک دست او قطع شد.

پیامبر خدا دست بریده او را گرفت و سرجایش گذارد و بچسبانید. دستش سلامت گردید، طوری که دست مقطوع از دست سالم، قابل تشخیص نبود.

۳- و نیز در روز حنین، سنگی را در دست گرفت و آن سنگ در دستان مبارک او به تسبیح و ستایش حق پرداخت.

پس، رسول خدا به آن فرمود که شکافته شود. سنگ سه قطعه شد و از هر قطعه آواز تسبیح به گوشمان رسید. شنیدیم که هر پاره سنگ ذکری می‌گفت که با ذکر دیگری تفاوت داشت.

۴- غنایم و اموالی که در جنگ حنین، به دست مسلمین افتاد؛ با نظارت و اشراف رسول خدا (ص) میان مردم تقسیم شد. در این میان مردی با قد کشیده و پشت خمیده، با پوستینی بر تن و آثار سجده در پیشانی، جلو آمد و سلام کرد، اما رعایت ادب ننمود و رسول خدا (ص) را در سلام خود مخصوص نگردانید. سپس به حالت اعتراض به آن حضرت گفت: من شاهد غنایم بودم. حضرت فرمود: چطور بود؟

گفت: به عدل و انصاف رفتار نکردی!!

حضرت از سخن او برآشفت و فرمود:

وای بر تو، اگر رفتار عادلانه از من سر نزنند پس از چه کسی انتظار آن می‌رود؟! کسانی از میان مسلمین به پا خاستند تا پاسخ بیشرمی او را بدهند، اما رسول گرامی فرمود: رهاش کنید، بزودی کسانی گرد او جمع شوند که همچون تیری که از کمان پرتاب

شود از دین بیرون خواهند شد. و خداوند پس از من آنها را به دست محبوبترین بندگانش به هلاکت خواهد رسانید.

۱- قال علی (ع):... خرجنا معه الی حنین فاذا نحن بواد یشخب. فقد رناه فاذا هو اربع عشره قامه. فقالوا: یا رسول الله (ص)! العدو من ورائنا و الوادی امامنا کما قال اصحاب موسی: (انا لمدرکون) فنزل رسول الله (ص) ثم قال: اللهم انک جعلت لکل مرسل دلاله فارنی قدرتک و ركب فعبرت الخیل لاتندی حوافرها و الابل لاتندی احفافها فرجھنا فکان فتحنا فتحا. [۲].

۲-... و لقد جرح عبدالله بن عبید و بانت یدہ یوم حنین، فجا الی النبی فمسح علیہ یدہ، فلم تکن تعرف من الید الاخری. [۳].

۳-... اخذ یوم حنین حجرا فسمعنا للحجر تسیحا و تقدیسا. ثم قال للحجر: انفلق. فانفلق ثلاث فلق نسمع لکل فلقه منها تسیحا لایسمع للاخری. [۴].

۴-... فقال: دعوه سیکون له اتباع یمرقون من الدین کما یمرق السهم من الرمیة، یقتلهم الله علی ید احت الخلق الیه من بعدی. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] سوره‌ی شعراء (۶۱:۲۶).

[۲] بحار، ج ۱۰، ص ۳۸ و ج ۱۷، ص ۲۸۵.

[۳] احتجاج، ص ۲۲۴.

[۴] بحار، ج ۱۷، ص ۲۹۶ و ج ۱۰، ص ۴۸.

[۵] ارشاد، ج ۱، ص ۱۴۸.

غلام بیت المال

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: غلام من اگر از خودم بدزد دستش را قطع نمی‌کنم و اگر از دیگری بدزد دستش را می‌برم. و غلام بیت المال اگر دزدی کند دستش را قطع نمی‌کنم؛ زیرا او مال تمام مسلمین است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۳۷، حدیث ۲۰.

غلامی مرد آزادی را به خطا کشت

امیرالمومنین علیه‌السلام درباره غلامی که مرد آزادی را بطور خطا کشته و پس از آن مولایش او را آزاد کرده بود، فرمود: آزادیش صحیح است، و مولایش ضامن دیه مقتول می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مقنع، ص ۴۴.

غریزه جنسی

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: خداوند شهوت را ده جزء آفریده، نه قسمت آن را در زنان قرار داده و یک قسمت را در مردان، و اگر خداوند حیا و عفت آنان را به اندازه شهوتشان قرار نداده بود در نتیجه هر زنی نه مرد داشت متعلق به او. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۳۸، حدیث ۱.

ف

فضیلت قرائت قرآن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود، و یاد خدا در آن وجود دارد، برکت آن خانه بسیار می‌شود، و در آنجا فرشتگان حضور می‌یابند، و شیاطین دور می‌شوند و برای اهل آسمان روشنایی بخش است، چونان که ستارگان برای اهل زمین روشنی دارند. در خانه‌ای که یاد خدا در آن نباشد و قرآن خوانده نشود، فرشتگان در آن راه ندارند و مرکز اجتماع شیاطین است.» [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه ۱۹۸ به ارزش‌ها و علوم گسترده موجود در قرآن اشاره فرمود که:

ثُمَّ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْكِتَابَ نُورًا لَمَّا تَطَفَأَ مَصِيءًا بِحَيْثُ، وَسِرَاجًا لَمَّا يَخْبُو تَوَقُّدُهُ، وَبَحْرًا لَمَّا يُدْرِكُ قَعْرُهُ، وَمِنْهَا جَأًا لَا يُضِلُّ نَهْجُهُ، وَشُعَاعًا لَا يُظْلِمُ ضَوْؤُهُ، وَفَرْقَانًا لَا يُخَمِّدُ بُرْهَانَهُ، وَتَبَيَّنًا لَا تُهْدِمُ أَرْكَانَهُ، وَشِفَاءً لَا تُخْشَى أَسْقَامُهُ، وَعِزًّا لَا تُهْزَمُ أَنْصَارُهُ، وَحَقًّا لَا تُخْذَلُ أَعْوَانُهُ.

فَهُوَ مَعِينُ الْإِيمَانِ وَبُحْبُوحَتُهُ، وَبِنَابِغِ الْعِلْمِ وَبُحُورُهُ، وَرِيَاضِ الْعَيْدِ وَعُذْرَانِهِ، وَأَثَافِي الْإِسْلَامِ وَبُنْيَانِهِ، وَأَوْدِيَةِ الْحَقِّ وَغِيْطَانِهِ. وَبَحْرٌ لَا يَنْزِفُهُ الْمُسِيءُ تَنْزِفُونَ، وَعَيْوُنٌ لَمَّا يُنْضِ بِهَا الْمَيَاتِحُونَ، وَمَنَاهِلٌ لَا يَغِيضُهَا الْوَارِدُونَ، وَمَنَازِلٌ لَا يُضِلُّ نَهْجَهَا الْمُسَافِرُونَ، وَأَعْلَامٌ لَا يَعْمَى عَنْهَا السَّائِرُونَ، وَأَكَاْمٌ لَا يَجُوزُ عَنْهَا الْقَاصِدُونَ.

جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعَلَمَاءِ، وَرَبِيعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ، وَمَحَاجَّ لَطُرُقِ الصُّلَحَاءِ، وَدَوَاءً لَيْسَ بَعْدَهُ دَاءٌ، وَنُورًا لَيْسَ مَعَهُ ظُلْمَةٌ، وَحَبْلًا وَثِيقًا عُرْوَةً، وَمَعْقَلًا مَنِيعًا ذُرْوَةً، وَعِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ، وَسَلْمًا لِمَنْ دَخَلَهُ، وَهُدًى لِمَنْ اتَّسَمَ بِهِ، وَعُذْرًا لِمَنْ اتَّحَلَّهَ، وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ، وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ، وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ، وَحَامِلًا لِمَنْ حَمَلَهُ، وَمَطِيَّةً لِمَنْ أَعْمَلَهُ، وَآيَةً لِمَنْ تَوَسَّسَ، وَجُنَّةً لِمَنْ اسْتَلَامَ، وَعِلْمًا لِمَنْ وَعَى، وَحَدِيثًا لِمَنْ رَوَى، وَحُكْمًا لِمَنْ قَضَى.

ارزش‌ها و ویژگی‌های قرآن

«سپس قرآن را بر او نازل فرمود. نوری است که خاموشی ندارد، چراغی است که درخشندگی آن زوال نپذیرد، دریایی است که ژرفای آن درک نشود، راهی است که رونده آن گمراه نگردد، شعله‌ای است که نور آن تاریک نشود، جدا کننده حق و باطلی است که درخشش برهانش خاموش نگردد، بنایی است که ستونهای آن خراب نشود، شفا دهنده‌ای است که بیماریهای وحشت‌انگیز را بزدايد، قدرتی است که یاورانش شکست ندارند، و حقی است که یاری کنندگانش مغلوب نشوند.

قرآن، معدن ایمان و اصل آن است، چشمه‌های دانش و دریاهای علوم است، سرچشمه‌های عدالت، و نهرهای جاری عدل است، پایه‌های اسلام و ستون‌های محکم آن است، نهرهای جاری زلال حقیقت، و سرزمینهای آن است، دریایی است که تشنگان آن، آبش را تمام نتوانند کشید، و چشمه‌هایی است که آبش کمی ندارد، محل برداشت آبی است که هرچه از آن بگیرند کاهش نمی‌یابد، منزلهایی است که مسافران راه آن را فراموش نخواهند کرد، و نشانه‌هایی است که روندگان از آن غفلت نمی‌کنند، کوهسار زیبایی است که از آن نمی‌گذرند.

خدا قرآن را فرو نشاننده عطش علمی دانشمندان، و باران بهاری برای قلب فقیهان، و راه گسترده و وسیع برای صالحان قرار داده است، قرآن دارویی است که با آن بیماری وجود ندارد، نوری است که با آن تاریکی یافت نمی‌شود، ریسمانی است که رشته‌های

آن محکم، پناهگاهی است که قلّه آن بلند، و توان و قدرتی است برای آن که قرآن را برگزیند، محل امنی است برای هرکس که آنجا وارد شود، راهنمایی است برای آن که از او پیروی کند، وسیله انجام وظیفه است برای آن که قرآن را راه و رسم خود قرار دهد، برهانی است بر آن کس که با آن سخن بگوید، عامل پیروزی است برای آن کس که با آن استدلال کند، نجات دهنده است برای آن کس که حافظ آن باشد و به آن عمل کند، و راهبر آن که آن را بکار گیرد، و نشانه هدایت است برای آن کس که در او بنگرد، سپر نگهدارنده است برای آن کس که با آن خود را پوشانند، و دانش کسی است که آن را به خاطر بسپارد، و حدیث کسی است که از آن روایت کند، و فرمان کسی است که با آن قضاوت کند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب دوازدهم، فصل پنجم.

[۲] خطبه ۲۵: ۱۹۸ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۴۹ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابو علی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۳۸۲: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۲ هـ)

۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابو نعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۶- کتاب خصال ج ۱ ص ۱۰۸: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۷- منهاج البراعه ج ۲ ص ۲۹۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۱ هـ)

۸- کتاب صفین ص ۲۲۳: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ).

فواید انجیر

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

انجیر روده‌ها را پاک، و مواد مانده در روده را نرم می‌کند. (هر چه در روده مانده باشد و مانع خروج مدفوع شود).

و برای بادهای قولنج مفید است، در روز فراوان بخورید، اما در شب زیاد نخورید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب هشتم.

فلک شناسی، و شناخت کهکشان‌ها

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با توجه به شگفتی های فضا و آسمان فرمود:

فَرَفَعَهُ فِي هَوَاءٍ مُنْفَتِحٍ، وَجَوٍّ مُنْفَتِحٍ، فَسَوَى مِنْهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ. جَعَلَ سَفْلَاهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا، وَعُلْيَاهُنَّ سَقْفًا مَحْفُوظًا، وَسَمَكًا مَرْفُوعًا، بِغَيْرِ عَمَدٍ يَدْعُمُهَا، وَلَمَّا دَسَّارٍ يَنْظُمُهَا. ثُمَّ زَيْنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ، وَضِيَاءِ الثَّوَابِقِ، وَأَجْرَى فِيهَا سِرَاجًا مُسْتَطِيرًا، وَقَمَرًا مُنِيرًا: فِي فَلَكِكَ دَائِرٍ، وَسَقْفٍ سَائِرٍ، وَرَقِيمٍ مَائِرٍ. [۱].

«امواج تُند کف‌های برآمده از آب‌ها را در هوای باز، و فضای گسترده بالا برد، که از آن هفت آسمان را پدید آورد.

آسمان پایین را چون موج مهار شده، و آسمان‌های بالا را مانند سقفی استوار و بلند قرار داد، بی آن که نیازمند به ستونی باشد، یا میخ‌هایی که آنها را استوار کند، آنگاه فضای آسمان پایین را به وسیله نور ستارگان درخشانده، زینت بخشید، و در آن چراغی روشنایی بخش، و ماهی درخشان، به حرکت در آورد، که همواره در مدار فلکی گردنده و بر قرار، و سقفی متحرک، و صفحه‌ای بی قرار، بگردش خود ادامه دهند.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۱ به شرح زیر است:

- ۱- بحارالانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰هـ)
 - ۲- ربیع‌الابرار ج ۱ ص ۹۷ ح ۶۶ و ص ۳۱۲ ح ۱۱ و ص ۳۲۶ ح ۴۷ و ج ۲ ص ۲۹۷ ح ۲۸۵ و ط جدید: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)
 - ۳- تحف العقول ص ۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هجری)
 - ۴- اصول کافی ج ۱ ص ۱۴۰:۱۳۸: مرحوم کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ هجری)
 - ۵- الاحتجاج ج ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۵ و ۲۰۹: مرحوم طبرسی (متوفی ۵۸۸ هجری).
- [۲] خطبه ۱: ۱۵ نهج البلاغه معجم المفهرس.

فضایل اهل بیت

می‌دانیم که اهل بیت (خاندان پیامبر) - علیهم السلام - در ناز و نعمت نمی‌زیستند بلکه پیوسته با شمشیر و زهر و آوارگی و تهمت و زندان و تبعید سر و کار داشتند.

این همان «خیر»ی بود که از آن برخوردار بودند... و در دعا از خداوند می‌خواهیم که ما را نیز از این نعمت بهره‌ور کند، و می‌گوئیم: «پروردگارا، ما را از نیکوئی‌هایی که به محمد (ص) و خاندانش ارزانی داشتی برخوردار ساز، و از بدیهائی که محمد (ص) و خاندانش ارزانی داشتی برخوردار ساز، و از بدیهائی که محمد (ص) و خاندانش را در امان داشتی، دور گردان...» اما «شر»ی که خداوند از آنان دور ساخته، همانا «شر» خمودگی و خواری و هوسرانی و بی‌اعتنائی به مشکلات محرومان و ستم‌دیدگان بود.

امتیاز اساسی اهل بیت عبارت بود از: جهاد!

مولا علی (ع) در یکی از دعاهاى خویش می‌گوید:

اللهم... صلواتك على محمد عبدك و نبيك و خيرتك و صفيك، اى منيعه لم تهدمها دعوته، و اى فضيله لم تنلها عترته، جعلتهم خيرا ائمه للناس يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر، و يجاهدون فى سبيلك،...

«خداوندا... بر محمد (ص)، بنده و پیامبر و دوست برگزیده‌ات درود فرست که دعوت او بر هر دشواری فائق آمد و خاندان او به هر فضیلتی آراسته شد. آنان را بهترین پیشوایان مردم قرار دادی که امر به معروف و نهی از منکر را به جای می‌آوردند، در راه تو جهاد می‌کنند و دین تو را تبلیغ می‌کنند. در راه تو از جان خویشتن گذشته‌اند، مویشان ژولیده و چهره‌هایشان خاک آلود گردیده است. زمین از پاکی آنان به وجد آمده بر آن است که آنان را در برگیرد و فضیلت آنان را بر همه‌ی ساکنانش بگستراند.

خداوندا! تو محمد (ص) و خاندان او (ع) را از همه فضایل برخوردار ساخته‌ای.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۳۴.

فرمانهائی در رزم انفرادی

فرمانهائی در رزم انفرادی

این فرمانها را به خاطر بسپارید:

خداوند را که به خاطر او می‌جنگید از یاد نبرید...

آرامش خود را از دست ندهید...

دندانهای خود را بر هم بفشارید، و با تمام وجود خود حمله کنید...

برای حمله همه وقت آماده باشید...

آرام حرکت کنید...

پیش از آنکه دشمن به خود آید بر او ضربه وارد سازید...

به دشمن با خشم بنگرید...

و او را با نوک سلاح بزنید...

و ضربه‌های خود را هدر ندهید...

و بدانید با که و برای چه می‌جنگید...

و از مرگ استقبال کنید...

و هدفتان درهم کوبیدن ستاد فرماندهی دشمن باشد...

امام علی (ع) در جنگیدن با اسلحه سرد این چنین یاران خود را اندرز می‌دهد.

امام می‌فرماید:

– استشعروا الخشیه، و تجعلیوا السکینه، و عضوا علی النواجذ، فانه انبی للسیوف عن الهام، و اقللوا السیوف فی

اغمادها قبل سلها، و الحظوا الخزر، و اطعنوا الشزر،...

«ترس از خدای را بر دل خود حاکم کنید (و از دشمن هراس به دل راه مدهید).

جامه‌ی آرامش و اطمینان به بر کنید.

دندانهای خود را بر هم بفشارید که این کار شمشیر دشمن را از سر شما دور می‌دارد.

جامه‌ی رزم را کامل پوشید.

و شمشیر را پیش از بر کشیدن در نیام به جنبش در آورید.

دشمن را با نگاه خشم آلود بنگرید.

از چپ و راست حمله کنید.

و با تیزی شمشیر ضربه بزنید.

و فاصله‌ی دشمن را با تیغ خود پر کنید.

و بدانید که در دیدرس پروردگار و در کنار پسر عم رسول خدا قرار دارید. بی‌امان و پیاپی بر دشمن بتازید و از فرار شرم کنید که

فرار در پیشگاه آیندگان ننگ و عار و در روز شمار زبانه نار است. با خشنودی جانفشانی کنید. و با روی گشاده به (سوی مرگ)

بروید. بر شماست که به این لشکر انبوه و گسترده و این خیمه و خرگاه (که ستاد معاویه است) حمله‌ور شوید [۱] و آن را درهم

بگوید که شیطان در گوشه و کنار آن کمین کرده است. و دست تعرضش گشاده و پای گریزش آماده است. و عزمتان جزم باشد تا فروغ حق بر شما جلوه گر شود و شما امت برترید، و خدا یاور شماست و کرده‌های شما را بی‌پاداش نمی‌گذارد.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] این خطبه را در «شب هریر» پیش از آغاز جنگ صفین، (با معاویه)، ایراد فرموده است. ارتش معاویه که بالغ بر صد هزار بود سراسر بیابان را پوشانده بود. لشکریان شام گرداگرد خیمه‌ی معاویه حلقه زده بودند.

[۲] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۶۵.

فضائل عترت پیامبر

و اینکه ادعا کردی ما همه فرزندان «عبدمناف» هستیم، آری چنین است، اما جدّ شما «امیه» چونان جدّ ما «هاشم» و «حرب» همانند «عبدالمطلب» و «ابوسفیان» مانند «ابوطالب» نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال‌زاده همانند حرام‌زاده نمی‌باشد، و آن که بر حق است با آن که بر باطل است را نمی‌توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.

از همه که بگذریم، فضیلت نبوت در اختیار ماست که با آن عزیزان را دلیل، و خوار شده‌گان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امت در برابر دین یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابوسفیان، یا برای دنیا و یا از روی ترس در دین اسلام وارد شدید، و این هنگامی بود که نخستین اسلام آورندگان بر همه پیشی گرفتند، و مهاجران نخستین ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه شیطان را از خویش بهرمنند، و او را بر جان خویش راه مده. با درود.»

پس از اتمام حجّت‌های لازم، معاویه چاره‌ای جز بهانه جوئی و اشکال تراشی نداشت،

نامه‌ای به امام علی علیه السلام نوشت و در آن قانونی بودن حکومت امام را زیر سؤال برد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه گویائی پاسخ او را داد و نوشت:

إِنَّهُ بَايَعِيَ الْقَوْمَ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ. وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى رَجُلٍ وَسَيَمُوهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنِ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْغَنٍ أَوْ بَدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنِ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرِ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى. وَلِعُمْرَى، يَا مُعَاوِيَةَ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى؛ فَتَجَنَّنَ مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

فلسفه حقوق متقابل

در زندگی اجتماعی، حقوق و مقررات و شرائطی بر روابط انسانی حاکم است که باید دقیقاً مورد شناسائی قرار گرفته و رعایت گردد.

یکی از حقوق اجتماعی «حقوق متقابل» است که:

فرد بر فرد «در روابط فردی»

و فرد بر جمع «در روابط اجتماعی»

و جمع بر جمع «در روابط اجتماعی»

و جمع بر فرد «در روابط اجتماعی»

حق و حقوقی دارند، که با رعایت حقوق متقابل، عدالت اجتماعی استقرار یافته و جامعه انسانی مراحل کمال را خواهد پیمود، و نظم اجتماعی بر روابط انسان‌ها حاکم شده و هر گونه بی‌نظمی و بی‌بندوباری رخت بر می‌بندد.

ارزش‌های اخلاقی رشد کرده و روابط اجتماعی سازمان‌شایسته‌ای می‌یابد

پس زندگی کردن در جامعه، و با مردم بودن، حقوق متقابل را به همراه خواهد داشت.

اگر ما از مردم انتظارات و توقعاتی داریم

مردم نیز از ما انتظاراتی خواهند داشت،

اگر مردم در بسیاری از زمینه‌ها، تخصص‌ها، نیازمندی‌ها به ما احتیاج دارند،

ما نیز در بسیاری از رشته‌ها، و نیازها به دیگران محتاجیم.

اگر همه اقشار جامعه نسبت به دولت، و دولت نسبت به مردم، حقوق متقابل را محترم بشمارند، و از حد و مرز عدالت تجاوز نکنند، زمینه‌های رشد و کمال تحقق خواهد یافت که:

امام علی علیه السلام فرمود:

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ - سُبْحَانَهُ - مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ، وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي، فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ - سُبْحَانَهُ - لِكُلِّ عَلَى كُلِّ، فَجَعَلَهَا نِظَامًا لِلْاِفْتِيهِمْ، وَعِزًّا لِدِينِهِمْ.

فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ،

فَإِذَا أَدَّتِ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَزَتْ عَلَى أَدْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ، وَطُمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ، وَبَيَسَّتْ مَطَامِعُ الْأَعْدَاءِ.

وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالِيَهَا، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بَرِعِيَّتِهِ، اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ، وَتُرِكَتْ مَحَاجِجُ السُّنَنِ، فَعَمِلَ بِالْهَوَى، وَعُطِّلَتِ الْأَحْكَامُ، وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ، فَلَا يَسْتَوْحِشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطْلٍ، وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلِ فِعْلٍ! فَهُنَالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارِ، وَتَعَزُّ الْأَشْرَارِ، وَتَعْظُمُ تَبَعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّوَّاصِحِ فِي ذَلِكَ، وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ.

فَلَيْسَ أَحَدٌ - وَإِنْ اشْتَدَّ عَلَى رِضَى اللَّهِ حِرْضُهُ، وَطَالَ فِي الْعَمَلِ اجْتِهَادُهُ - بِبَالِغِ حَقِيقَةِ مَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ أَهْلَهُ مِنَ الطَّاعَةِ لَهُ.

وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهْدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ. وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يَعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ. وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغُرَتْهُ النُّفُوسُ، وَاقْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يَعِينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يَعَانَ عَلَيْهِ.

«و در میان حقوق الهی بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم، و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد.

پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح کردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت.

و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه‌های دین پدیدار، و نشانه‌های عدالت برقرار، و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود، و مردم در تداوم حکومت امیدوار، و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌شود.

اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله متروک، هواپرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان گردد، مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند، پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کیفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناک خواهد بود پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری نمایید.

درست است که هیچ کس نمی‌تواند حق اطاعت خداوندی را چنانکه باید بگذارد، هرچند در به دست آوردن رضای خدا حریص باشد، و در کار بندگی تلاش فراوان نماید، لکن باید بمقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و برپاداشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است.

هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که مدارک آن به شرح زیر است:

- ۱- روضه کافی ج ۸ ص ۳۵۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)
- ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۴۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)
- ۳- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۱۸۴: نوشته سال ۴۲۱ هجری
- ۴- دعائم الاسلام ج ۲ ص ۵۳۹: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هجری)
- ۵- بحار الانوار ج ۸ ص ۷۰۷ و ج ۲۷ ص ۲۵۱: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

فراهم کردن لوازم زندگی

امام علی علیه السلام در ساده زیستی یک الگوی کامل بود، کار می‌کرد و زندگی را با کار روزانه اداره می‌فرمود، مشک آب درماندگان راه را بر دوش می‌کشید.

درخت می‌کاشت، با دلو آب، باغ دیگران را آبیاری می‌کرد و مُزد می‌گرفت.

هیزم جمع می‌کرد و در بازگشت به منزل پشته هیزم را بر دوش می‌کشید، تا با آن تنور را برای پختن نان آماده کنند. در کار خانه کمک می‌کرد.

خانه را جاروب می‌زد، هر کس به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نزدیک می‌گشت، می‌فهمید که دور از هرگونه خود بزرگ بینی، چون دیگر اقشار جامعه، بلکه همچون محرومین زندگی می‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین (ع) - و - کامل مبرّد ص ۱۵۳.

فروش وسایل زندگی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هرگاه احتیاج پیدا می‌کرد سعی داشت تا از بیت‌المال استفاده نکند و با فروش وسایل زندگی، مشکلات اقتصادی خانواده را برطرف می‌فرمود. روزی شمشیر خود را به بازار آورد تا بفروشد و از آن لباس تهیه کند، و فرمود: چه کسی این شمشیر را از من می‌خرد؟ به خدا سوگند با این شمشیر چقدر غبار اندوه از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زدودم، و اگر احتیاج به لباس نداشتم آن را نمی‌فروختم. شخصی نزد امام علی علیه السلام آمد و گفت: من این لباس را نسیه به شما می‌فروشم. [۱]. در حالی که جهان اسلام و همه سرمایه‌های کشور اسلامی در اختیار آن حضرت بود.

پی نوشت ها:

[۱] علی و حقوق بشر ج ۱ ص ۸۲ جرداق - و - استیعاب درحاشیه اصابه ج ۲ ص ۵۰ - و - کشف الغمه ج ۱ ص ۲۲۲ - و - تذکره الخواص ص ۱۰۹.

فردی کردن مجازات

ابن شهر آشوب در کتاب «مناقب» از «اصبغ بن نباته» روایت کرده که: پنج نفر را نزد خلیفه دوم آوردند که زنا کرده بودند خلیفه دوم امر کرد که: بر آنها حدّ شرعی زنا را بزنند.

امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر بود و فرمود: ای عمر، حکم خداوند درباره اینها یکسان نیست. خلیفه دوم گفت:

شما درباره اینها حکم کن و حدّ آنان را خود جاری ساز. پس حضرت؛

یکی را پیش آورد و گردن زد،

و یکی را رجم کرد،

و به یکی حدّ تمام زد، (صد تازیانه)

و به یکی نصف حدّ جاری کرد، (پنجاه تازیانه)

و یکی را تعزیر و تأدیب نمود.

خلیفه دوم و مردم در شگفت ماندند.

خلیفه دوم پرسید:

یا اباالحسن پنج نفر یک جنایت را انجام دادند، چرا شما پنج حکم مخالف با یکدیگر بر آنها اجرا کردی.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آری، اما اولی مردی بود ذمی و از ذمه خود بیرون آمد (و به زن مسلمانی تجاوز کرد) او را حدی جز شمشیر نبود، و دومی مردی زن دار بود که زنا کرد، او را رجم کردیم،

سومی زن نداشت و زنا کرد، او را حدّ تمام زدیم، (یکصد تازیانه است) و اما چهارمی برده بود و زنا کرد، او را نصف حدّ تمام زدیم، و اما پنجمی مردی دیوانه بود که ناچار او را تعزیر کردیم. (یعنی چند تازیانه برای ادب زدیم). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۵ - و ثمرات الانوار، ج ۱، ص ۹۸ - و داوریهای حیرت‌انگیز، ص ۴۵ - و قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۴ - و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۳۶۱ - و شبهای پیشاور، ج ۲، ص ۶۹۶ - و کیفر کردار، ص ۲۵۵.

فردی کردن مجازات (یک عمل و پنج حکم)

وقتی پنج نفر با زنی رابطه نامشروع داشتند و آنها را نزد خلیفه دوم آوردند، دستور داد که: بر همه حدّ زنا جاری شود،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام او را باز داشت و به شرح زیر احکام الهی را اجراء کرد:

- اولی را گردن زد، چون کافر ذمی بود که با زن مسلمان زنا کرد.

- دومی را رجم و سنگسار کرد چون زن داشت و زنا کرد.

- سومی را صد ضربه شلاق زد چون زن نداشت و زنا کرد.

- چهارمی چون بنده بود ۵۰ ضربه شلاق بر او نواخت.

- و پنجمی را ۲۵ ضربه شلاق زد (تعزیر کرد) چون اختلالات روانی داشت.

خلیفه دوم با صدای بلند گفت:

زنده نباشم در میان قومی که علی در آن نباشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب و مناقب ابن شهر آشوب و غایه المرام.

فصاحت و بلاغت علی

اما الفصاحة فهو (علی علیه السلام) امام الفصحاء و سيد البلغاء و عن كلامه قيل دون كلام الخالق و فوق كلام المخلوقين.

(ابن ابی الحدید)

نطق آدمی از نظر علم منطق فصل ممیز انسان از حیوانات دیگر است که خداوند بحکمت بالغه خویش آنرا وسیله امتیاز او قرار داده است چنانکه فرماید: خلق الانسان علمه البيان [۱].

گوهر نفس که حقیقت آدمی است با سخنوری تجلی کند و بقول سعدی:

تا مرد سخن نگفته باشد

عیب و هنرش نهفته باشد

و بهمین جهت خود امام فرماید: المرء مخبوء تحت لسانه. یعنی مرد در زیر زبانش نهفته است، و هر قدر شیوانی و رسائی سخن بیشتر باشد تأثیرش در شنونده بطور مطلوب خواهد بود.

در دوران جاهلیت مقارن ظهور اسلام در عربستان فصحاء مانند امرء القیس و غیره که اشعار سحر انگیز میسرودند وجود داشتند ولی فصاحت کلام علی علیه السلام همه فصحای عرب را بتحیر و تعجب واداشت و بالاتفاق در برابر کلام او درمانده شده و او را امیر سخن نامیدند.

ابن ابی الحدید گوید او پیشوای فصحاء و استاد بلغاء است و در شأن کلامش گفته‌اند از سخن خدا فروتر و از سخن مردمان فراتر است و تمام فصحاء فن خطابه و سخنوری را از سخنان و خطب او آموخته‌اند و اضافه میکند که برای اثبات درجه‌اعلای فصاحت و بلاغت او همین نهج البلاغه که من بشرحش اقدام مینمایم کافی است که هیچ یک از فصحای صحابه یک عشر آن حتی نصف عشر آنرا نمی‌توانند تدوین کنند [۲].

باز در جای دیگر درباره فصاحت و بلاغت کلام علی علیه السلام گوید:

عجبا کسی در مکه متولد شود و در همان شهر بزرگ گردد و بدون تماس و ملاقات با حکیم و دانشمند و ادیبی بقدری در سخنوری مهارت داشته باشد که گوئی عالم الفاظ تسخیر شده اوست و هر چه را اراده کند بفضیح‌ترین وجهی بیان میکند. علامه فقید سید هبه‌الدین شهرستانی در کتاب (ما هو نهج البلاغه؟) که تحت عنوان نهج البلاغه چیست؟ بفارسی ترجمه شده چنین مینویسد:

شخصی از یک دانشمند مسیحی بنام (امین نخله) خواست که چند کلمه از سخنان علی علیه السلام را برگزیند تا وی در کتابی گرد آورده و منتشر سازد دانشمند مزبور در پاسخ وی چنین نوشت:

از من خواسته‌ای که صد کلمه از گفتار بلیغ‌ترین نژاد عرب (ابو الحسن) را انتخاب کنم تا تو آنرا در کتابی منتشر سازی، من اکنون دسترس بکتابهایی که چنین نظری را تأمین کند ندارم مگر کتابهایی چند که از جمله نهج البلاغه است.

با مسرت تمام این کتاب با عظمت را ورق زدم بخدا نمیدانم چگونه از میان صدها کلمات علی علیه السلام فقط صد کلمه را انتخاب کنم بلکه بالاتر بگویم نمیدانم چگونه کلمه‌ای را از کلمه دیگر جدا سازم این کار درست باین میماند که دانه یاقوتی را از کنار دانه دیگر بر دارم! سر انجام من این کار را کردم و در حالیکه دستم یاقوت‌های درخشنده را پس و پیش میکرد دیدگانم از تابش نور آنها خیره میگشت!

باور کردنی نیست که بگویم بواسطه تحیر و سرگردانی با چه سختی کلمه‌ای را از این معدن بلاغت بیرون آوردم بنا بر این نو این صد کلمه را از من بگیر و بیاد داشته باش که این صد کلمه پرتوهائی از نور بلاغت و غنچه‌هائی از شکوفه فصاحت است! آری نعمتهائی که خداوند متعال از راه سخنان علی علیه السلام بر ادبیات عرب و جامعه عرب ارزانی داشته خیلی بیش از این صد کلمه است [۳].

همچنین شهرستانی در کتاب دیگر مینویسد: از سخنان مستر گرنیکوی انگلیسی استاد ادبیات عرب در دانشکده علیگره هندوستان که در محضر استادان سخن و ادبائی که در مجلس او حاضر بود و از اعجاز قرآن از او پرسیدند اینست که در پاسخ آنان گفت: قرآن را برادر کوچکی است که نهج البلاغه نام دارد آیا برای کسی امکان دارد که مانند این برادر کوچک را بیاورد تا ما را مجال بحث از برادر بزرگ (قرآن کریم) و امکان آوردن نظیر آن باشد [۴]؟

علی علیه السلام در گفتار خود پایبند قواعد فصاحت و بلاغت نبود بلکه سخن او خود بخود شیرین و گیرا است و قواعد فصاحت را باید از سخنان وی استخراج نمود نه اینکه سخن او را با قواعد فصاحت سنجید.

سخنان علی علیه السلام با شور و حرارت مخصوص، حقیقت و واقعیت را بیان میکند اجزاء سخنان او همه متناسب و بهم پیوسته است و جمال صورت و کمال معنی بهم مرتبند، استدلال آن محکم و منطقیش با نفوذ و مؤثر است.

معاویه گفت راه فصاحت و بلاغت را در قریش کسی غیر از علی نگشود و قانون سخن را غیر از او کسی تعلیم نکرد. ادبای نامی

عرب اقرار کرده‌اند که آیین دادرسی و فرمان نویسی از خطبه‌های او بدست آمده است.

لازمه بلاغت قوت فکر و وجودت ذهن است که مرد سخنور بتواند فوراً دقایق معانی را در مخزن حافظه خود حاضر کند، این قوت فکر و کثرت ذكاء در علی علیه السلام بحد اعلا- وجود داشت و وقتی متوجه بغرنج‌ترین مطلبی میشد تمام زوایای تاریک آنرا از فروغ اندیشه خود روشن میساخت.

کلام علی علیه السلام بطوری است که ارتباط منطقی بین جمله‌های آن برقرار است هر مطلبی که بخاطر آنحضرت خطور میکرد فوراً به بهترین وجهی در قالب کلمات شیوا بر زبانش جاری میشد و روی کاغذ نقش می‌بست بدون اینکه در گفتن و بوجود آوردن آن بخود زحمتی بدهد.

علی علیه السلام در تعبیه کلام و فن سخنوری کار را باعجاز رسانید و همه را متعجب نمود، بنا بنقل ابن شهر آشوب عده‌ای از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد نشسته و مشغول گفتگو در مورد مسائل علمی و ادبی بودند، در این ضمن گفته شد که حرف الف در اغلب کلمات داخل شده و کمتر کلامی گفته میشود که در آن حرف الف نباشد. علی علیه السلام که در آنجا حاضر بود چون سخن آنها را شنید پیا خاست و فی البدیهه خطبه غزائی خواند که در حدود هفتصد کلمه بود بدون اینکه در کلمات آن حرف الفی وجود داشته باشد، همچنین خطبه دیگری دارد که در کلمات آن حرف نقطه داری وجود ندارد و چنین شروع میشود - الحمد لله الملك المحمود المالک الودود و مصور کل مولود.... که برای پرهیز از اطاله کلام از نوشتن خطبه‌های مزبور خود داری گردید.

کسی از حضرتش پرسید امر واجب چیست و واجب‌تر از آن کدام است، و امر عجیب چیست و عجیب‌تر کدام است، و چه چیزی سخت و مشکل و چه چیزی سخت‌تر است، و چه نزدیک و چه نزدیک‌تر است؟ علی علیه السلام فوراً پاسخ او را منظوما چنین فرمود:

وجب علی الناس ان يتوبوا

لكن ترك الذنوب اوجب

و الدهر في صرفه عجيب

و غفلة الناس فيه اعجب

و الصبر في النائبات صعب

لكن فوات الثواب اصعب

و كل ما يرتجى قريب

و الموت من كل ذاك اقرب [۵].

البته واضح و روشن است کسی که بداهه چنین پاسخی گوید و یا فوری و بیسابقه خطبه بی نقطه و یا خطبه هفتصد کلمه‌ای ایراد کند که یک حرف الف در کلمات آن نباشد چه نفوذی در فصاحت و بلاغت و چه تسلطی بر ادبیات عرب خواهد داشت و ما تیمنا و تبرکاً در خاتمه کتاب بشمه‌ای از سخنان گهربار آنحضرت ضمن ترجمه آنها اشاره خواهیم نمود.

پی نوشت ها:

[۱] سوره الرحمن آیه. ۳.

[۲] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱ ص. ۱۲.

[۳] نهج البلاغه چیست ص ۲۸.

[۴] نهج البلاغه چیست ص. ۶.

[۵] بر مردم واجب است که (از گناهان) توبه کنند، ولی ترک گناه از آن واجب‌تر است. روزگار در گردش خود عجیب است، و غفلت و بی‌خبری مردم در روزگار عجیب‌تر است. شکیبایی در برابر حوادث و ناملائمات مشکل است، ولی پاداش (صبر) را از دست دادن از آن مشکل‌تر است. و هر چه را که بدان امید می‌رود نزدیک است که برسد، ولی مرگ از همه آنها نزدیک‌تر است. (از دیوان منسوب بآنحضرت).

فراهم آوردن امکانات مقابله با دشمن

امام علی علیه السلام نسبت به آمادگی رزمی برای پاسخ دادن به تحرکات دشمن فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ خَيْلَهُ وَرَجَلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لَبِصَّةَ يَرْتِي: مَا لَبِئْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبَّسَ عَلَيَّ. وَإِيْمُ اللَّهِ لَأُفْرِطَنَّ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَا تَحُهُ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يُعُودُونَ إِلَيْهِ.

(آگاه باشید که شیطان حزب خود را جمع کرده، و سواره و پیاده‌های لشکر خود را فراخوانده است، اما من آگاهی لازم به امور دارم، نه حق را پوشیده داشتم، و نه حق بر من پوشیده ماند، سوگند به خدا، گردابی، برای آنان به وجود آورم که جز من کسی نتواند آن را چاره سازد، آنها که در آن غرق شوند، هرگز نتوانند بیرون آیند، و آنها که گریختند، خیال بازگشتن نکنند.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۰ نهج البلاغه معجم المفهرس.

فرمان جنگ

منادی خوارج فریاد کشید،

آیا کسی از شما مشتاق رفتن به بهشت نیست؟

و در پی آن، همه خوارج یکجا فریاد بر آوردند:

پیش به سوی بهشت.

و بر سپاه امیرالمؤمنین علیه السلام حمله‌ور شدند و مردی را از سپاه امام شهید کردند.

امام علیه السلام با مشاهده آن یورش کورکورانه، فرمود:

اللَّهُ اكْبَرُ، الْآنَ دِيْكَرُ قِتَالٍ بِأَنْهَا حَلَالٌ اسْت.

پس فرمان جنگ داد.

در آن هنگام بسیاری از فریب خوردگان با یاری وجدان خودشان چشم باز کرده و به خطای خود پی بردند و فریاد زدند:

التَّوْبَةُ، التَّوْبَةُ يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

امام علیه السلام فوراً دستور داد، پرچم امان بوسیله ابویوب انصاری در جای مخصوصی نصب گردد تا پشیمان شده‌ها به لشکر امام

پیوندند که دو هزار نفر مأمور محافظت از آن منطقه گردیدند.

و از جانب آنحضرت ندا دادند که:

هرکسی از خوارج توبه کند و در زیر این پرچم پناه آورد در امان است.

و هر کسی به شهر داخل شود و یا از این جمع جدا شود و به جانب مداین و یا کوفه حرکت کند در امان است.

ما پس از آنکه قاتلان برادران خود را کشتیم، نیازی به ریختن خون شما نداریم. [۱].

در این حال «فروه بن نوفل اشجعی» صدا زد و گفت:

به خدا، سوگند من نمی‌دانم ما برای چه با امام علی علیه السلام در ستیزیم، من صلاح می‌بینم که از این جنگ منصرف شوم تا زمانیکه بر حقیقت کار آگاه گردم و آنگاه یا به جنگ او برخیزم و یا در متابعت او کمر طاعت بندم.

در اینحال او را دیدند که با پانصد سوار از کارزار کنار رفت.

و عده‌ای دیگر از صف‌های خوارج جدا شده به سوی کوفه شتافتند

و طایفه‌ای به شهر مدائن داخل شدند.

و پشیمان شده‌ها دسته دسته متفرق شدند تا از دوازده هزار نفر لشکر خوارج، چهار هزار نفر باقی ماند. [۲].

(به روایت طبری تعداد دوهزار و هشتصد نفر با عبدالله بن وقب باقی مانده بودند).

بدین ترتیب بیش از هشت هزار نفر در حالی که عرق شرم از پیشانی آنها می‌چکید، به زیر پرچم ولایت اسلام در آمدند.

امام علی علیه السلام به آنها دستور داد در کنار میدان قرار گیرند و هیچکدام از آنها حق شرکت در جنگ را ندارند.

بقیه افراد خوارج که چهارهزار نفر یا کمتر بودند در شک و تردید لغزیدند و تسلیم جهل و عناد و لجاجت خود شدند و با «عبدالله

بن وهب راسبی» و «حرقوص بن زهر» بر گمراهی خود اصرار ورزیدند، [۳] که جنگ آغاز شد.

پس از آغاز نبرد، «عبدالله بن وهب» از روی شقاوت و دشمنی امام را به مبارزه فرا خواند. [۴].

در آن حال امام علی علیه السلام قدم به صحنه کارزار گذاشت و با ضربت ذوالفقار او را به جهنم فرستاد.

و در تداوم نبرد در ظرف مدتی کمتر از یک ساعت، تمامی خوارج به استثنای نُه نفر (که فرار کرده بودند) به دست مبارزان اسلام

به هلاکت رسیدند. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۶ ص ۳۳۸۰ - و الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲۸ - و نورالابصار، ص ۱۱۳ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۵.

[۲] نورالابصار، ص ۱۱۵ - و شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۱، کلام ۳۶.

[۳] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۲۳۸۰ و ۲۳۸۱ - و مناقب مرتضوی، ص ۴۴۸ - و کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۶ - و الامامة والسیاسة،

ص ۱۲۸ - و الامام علی، ج ۶، ص ۱۲۷ - و سفینه، ج ۱، ص ۳۸۴.

[۴] مناقب مرتضوی.

[۵] از نُه نفری که گریخته بودند، دو تن به طرف خراسان گریخته و در سجستان اقامت گزیدند، و دو تن به یمن پناه بردند، و دو

نفر نیز به عمان و مردی هم به بلاد جزیره، در کنار آب فرات محلی که آنرا شَنّ «شن به فتح شین و نون مشدد مکسر، کوه هائی

است متصل به هم میان تهامه و یمن می‌نامیدند.» پناه برد و دو نفر نیز به حَرّان گریختند که خوارج بعدی از نسل این گریختگان

بوجود آمدند. (ناسخ کتاب خوارج ص ۵۵۸ - و - نورالابصار ص ۱۱۳).

فرمان مداوای مجروحین

پس از خاتمه نبرد نهروان، امام علی علیه السلام دستور داد مجروحین خوارج را از میان کشته شدگان جدا کنند و به خانواده‌شان تحویل

دهند، زیرا کشتن مجروح را سزاوار نمی‌دانست پس آنها را به وابستگانشان تحویل دادند.

امام نسبت به دسته دیگری از مجروحان از آنها تعهد گرفت و فرمود:

آنها را با خود ببرید و طبابت نمائید بعد از بهبودی در کوفه پیش من برگردانید. [۱].

یاران امیرالمؤمنین علیه السلام از او پرسیدند:

آیا براستی خداوند نسل خوارج را تا آخر دهر قطع نمود؟

امام علیه السلام فرمود:

كَلَّا وَاللَّهِ إِنَّهُمْ نُطْفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَقَرَارَاتِ النِّسَاءِ كُلَّمَا نَجِمَ قَوْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصًا سَلَابِينَ [۲].

«سوگند به خدا چنین نیست، آنان نطفه‌هایی هستند در پشت مردان و رجم زنان، هر زمان از آنها شاخی بلند گردد شکسته خواهد شد تا اینکه سرانجام دزد و راهزن می‌شوند.»

فیض الاسلام در شرح خود می‌نویسد:

آن نه نفری که از خوارج فرار کردند و به شهرها پراکنده شدند، هر کدام مذهبی اختیار نموده و آنرا ترویج کردند، و سرانجام در راه‌ها به دزدی و راهزنی مشغول شدند. [۳].

پس از فراغت از امور جنگ، امام علیه السلام دستور داد تا تمام غنائم جنگی را جمع آوری کردند.

کلیه ادوات جنگی و مرکبهای دشمن را در میان نظامیان اسلام تقسیم کردند.

ولی زنان و کنیزان و غلامان دستگیر شده را با اموال دیگر خوارج به وارثان و صاحبان آنها رساندند. [۴].

آنگاه امام علیه السلام خطاب به کشته‌های خوارج فرمود:

بُؤْسًا لَكُمْ، لَقَدْ ضَرَّكُمْ مَنْ عَرَّكُمْ.

فقیل له: مَنْ عَرَّهُمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فقال: الشَّيْطَانُ الْمُضِلُّ، وَالْأَنْفُسُ الْأَمَّارَةُ بِالسُّوءِ، عَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِي، وَفَسَحَتْ لَهُمْ بِالْمَعَاصِي، وَوَعَدَتْهُمْ الْإِظْهَارَ، فَافْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

بدا به حال شما! آن که شما را فریب داد به شما زیان رساند

(پرسیدند چه کسی آنان را فریفت؟ ای امیرالمؤمنین علیه السلام، فرمود:)

شیطان گمراه کننده، و نفسی که به بدی فرمان می‌دهد، آنان را با آرزوهای مغرور ساخت، و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به

آنان وعده پیروزی داد، و سرانجام به آتش جهنم گرفتارشان نمود.

سؤال کردند یا امیرالمؤمنین چه کسی آنها را فریب داده.

فرمود:

شیطان و نفس بد کردارشان که آنها را با آرزوهای باطل فریب داده و به ورطه هلاکت انداخت. [۵].

و آنگاه رهنمود داد و فرمود:

لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِي فَلَيْسَ مِنْ طَلَبِ الْحَقِّ فَاحْطَاؤُهُ كَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَادْرَكَهُ.

«بعد از من با خوارج جنگ نکنید زیرا کسی که در پی حق برود و اشتباه کند مانند کسی نیست که باطل را بخواهد و به آن برسد»

یعنی خوارج طالب حق بودند ولی اشتباه کردند و روی زمین فساد به راه انداخته و مردان و زنان بی گناه را کشتند.

اگر به چنین خیانت‌هایی دست نمی‌زدند شاید مستحق چنین هلاکتی نمی‌شدند برخلاف معاویه و پیروانش که هدف عمده آنها

باطل و گمراهی بود و کشتن آنها بر همه مسلمانان واجب بود. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۴ - و الامام علی، ج ۶، ص ۱۴۶.

[۲] مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷.

[۳] نهج البلاغه کلام ۵۹ - و ناسخ کتاب خوارج، ص ۵۵۸.

[۴] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۴ - و مروج الذهب، ج ۲، ص ۴۰۷ - و کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۸ - و الامام علی، ج ۶، ص ۱۴۶.

[۵] کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۳۴۸ - و تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۳۸۴.

[۶] شرح نهج البلاغه فیض، کلام ۶۰.

فرستادن هیئت هایی برای مذاکره صلح

در تفکر امام علی علیه السلام جنگ طلبی و خون ریزی راه نداشت، از این رو تلاش می کرد تا دشمن را هدایت کند، و جنگی رخ ندهد و خونی ریخته نشود.

بهمین جهت در سه جنگ تحمیلی، امام علیه السلام هیئت های مذاکره به سوی طلحه و زبیر و معاویه و سران خوارج فرستاد تا هدایت شوند.

امام هیئتی را به سرپرستی عدی بن حاتم به طرف معاویه فرستاد، و هیئت اعزامی معاویه را پذیرفت.

و با آنان به مذاکره نشست، اما چون ادعای آنان کناره گیری امام بود خواسته آنها را رد کرد. [۱].

پس از در اختیار گرفتن آب فرات، هیئت مذاکره معاویه را پذیرفت و فرمود آب آزاد است از آن استفاده کنید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۹ و ۲۹۱.

[۲] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۸۴.

فرستادن پیاپی هیئت های مذاکره

پس از پایان ماه محرم، که می رفت تا جنگ آغاز گردد، امام هیئت دیگری برای مذاکره صلح به اردوگاه معاویه فرستاد، تا ضمن بحث و گفتگو با معاویه، با صدای بلند اهداف صلح طلبانه امام را به گوش همه لشکریان شام برسانند.

یکی از اعضاء هیئت اعزامی امام پس از مذاکره با معاویه با صدای بلند خطاب به شامیان فریاد زد:

«ای مردم شام آگاه باشید که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بار دیگر به شما مهلت داده اند تا بسوی حق برگردید و بر اساس قرآن عمل کنید تا خون بیگناهان ریخته نشود، اما شما سرباز زدید و خداوند خیانتکاران را دوست نمی دارد» [۱].

مسعودی اضافه می کند که به نماینده امام پاسخ ندادند جز اینکه گفتند:

در میان ما و شما شمشیر باید حکومت کند تا هر آنکه از ما عاجز تر است نابود گردد.

این بار دیگر امام علیه السلام و لشکریانش حجت را بر معاویه تمام کردند و دانستند که معاویه از تصمیم خود بر نمی گردد.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۶، ص ۳۲۸۲ - و کامل بن اثیر، ج ۳، ص ۲۹۲ - و مسعودی در مروج الذهب، ج ۲، - و نصرین مزاحم، در وقعه

صفین، ص ۲۰۲، - و سپهر در ناسخ کتاب صفین، ص ۲۳۱.

فرستادن فرزندان خویش به میدان جنگ

سیره و روش رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم این بود که در میدان جنگ با ایثارگری، خویشاوندان و عزیزان خود را به خط مقدم جنگ می‌فرستاد.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز فرزندان خود را به خط مقدم پیکار می‌فرستاد.

فرماندهی خط شکنها را در جنگ جمل به دست پسرش محمد حنفیه داد و چون او نتوانست، امام حسن علیه السلام را فرماندهی داد.

در میدان صفین امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بارها در دل خطرها پیش می‌رفتند و خط مهاجمان را می‌شکستند، که این نوع ایثارگری‌ها در تقویت روحیه فرماندهان و سربازان نقش بسیار سازنده‌ای داشت.

روزی از سپاه معاویه شخصی به نام «زبرقان» به میدان آمد و هم‌اورد طلبید،

امام علی علیه السلام امام حسین علیه السلام را به میدان فرستاد، وقتی رو در روی هم ایستادند، آن شخص امام حسین علیه السلام را شناخت و شمشیر را غلاف کرد و گفت:

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم شنیدم که:

حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ

وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ

(حسین از من و من از حسین می‌باشم،

و حسن و حسین دو بزرگ جوانان بهشت می‌باشند.)

امام حسین علیه السلام فرمود:

آیا از جدّم نشنیده‌ای که فرمود:

الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ خَيْرُ النَّاسِ وَ أَبُوهُمَا خَيْرٌ مِنْهُمَا

(حسن و حسین علیهما السلام بهترین انسان‌ها هستند، و پدرشان علی علیه السلام، از آن دو بهتر است.)

زبرقان، با شنیدن این حدیث تکان خورد و به اردوگاه امام پیوست. [۱].

و بارها امام حسن و امام حسین علیهما السلام دست به حملات کوبنده می‌زدند و در قلب سپاه شام فرو می‌رفتند و خیمه فرماندهی معاویه را مورد تهدید قرار می‌دادند که تنها برق شمشیرشان را می‌دیدند.

در این حال امام علی علیه السلام خطاب به فرماندهان سپاه می‌فرمود:

اُمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْعُلَامَ لَا يَهْدُنِي، فَإِنِّي أَنَفْسٌ بِهِدَيْنِ - يَغْنِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ - عَلَى الْمَوْتِ لَيْلًا يَنْقَطِعُ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

این جوان را نگهدارید، تا پشت مرا نشکند، که دریغم آید مرگ، حسن و حسین علیهما السلام را دریابد، نکند با مرگ آنها نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین برود. [۲].

(جمله این جوان را نگهدارید، در مرتبه والای سخن و از فصاحت بالایی برخوردار است.)

پی نوشت ها:

[۱] مجالس الواعظین ج ۱ ص ۱۴۲.

[۲] خطبه ۲۰۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

- ۱- تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۰۷ (در حوادث سنه ۳۷): طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۲- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۲۱: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۳- تذکره الخواص ص ۲۹۲: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)
- ۴- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۵۶۲ ح ۴۶۷ ب ۱۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۵- ربیع الابرار ج ۴ ص ۲۶۸ ح ۶۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)
- ۶- الکامل ج ۲ ص ۱۹۸: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ).

فریاد رس

در کتاب مستدرک الوسائل مرحوم حاجی نور علی (ع) ه الرحمه از یکی از مشایخ بزرگ نقل می‌کرد که ایشان فرمود: در قریه ما مسجدی بود که متولی آن بنام محمد بن ابی‌اذینه بود این جناب شیخ متولی مسجد و مدرس نیز بود و هر روز در وقت معین مسجد می‌آمد و همانجا نیز درس می‌داد.

روزی شاگردان هر چه منتظر شدند استاد نیامد دنبالش فرستادند و احوالش را پرسیدند گفتند شیخ بستری شده است همه بر خواستیم به عیادتش رفتیم دیدیم شیخ در رختخواب افتاده و قطیفه‌ای سرتاپایش را پوشانیده است و ناله می‌کند و فریاد می‌زند سوختم سوختم.

احوالش را پرسیدیم؟ گفت: سرتاپایم می‌سوزد مگر رانهایم. پرسیدیم چطور شده سوخت؟

گفت: شب گذشته خوابیدم در عالم رؤیا دیدم قیامت برپا شده و جهنم را آورده‌اند. پل صراط را روی آن گذاشته تا مردم از روی آن بگذرند و من هم از کسانی بودم که می‌بایستی رد می‌شدم، اول حرکتی خوب بود اما هر چه بیشتر جلو می‌رفتم سخت‌تر می‌شد زیر پایم باریک‌تر می‌شد و جهنم شعله‌ورتر می‌شد. مثل قطعات کره موج می‌زد.

آتش سیاه زیر پایم موج می‌زد یک پایم می‌خواست بیفتد با پای دیگر خودم را نگه داشتم بالاخره کار بجائی رسید که افتادم. شراره آتش مرا رو به پائین کشانید چیزی نمی‌دیدم حیرت و ترس و اضطراب مرا گرفته هر چه دست اینطرف و آنطرف می‌زدم بجائی نمی‌رسید فریادرسی نبود. ناگهان بدلم گذشت مگر نه علی (ع) فریادرس است علاقه به علی (ع) کار خودش را کرد و گفتم یا علی (ع) (یا علی (ع) ادرکنی) ای علی (ع) بفریادم برس.

تا این جمله را بر دل و زبانم گذرانیدم نور علی (ع) را بالای سر خود احساس کردم سرم را بالا- کردم دیدم آقا امیرالمؤمنین علی (ع) روی صراط ایستاده است و به من فرمود: دستت را به من بده دست دراز کردم آقا علی (ع) دست شریف و مبارک را جلو آورد آتش کنار رفت دست لطف و عنایت آقا علی (ع) آمد و مرا از جاذبه آتش گرفت و بالا- آورد دست روی رانهایم کشید. وحشت زده از خواب بیدار شدم تمام بدنم می‌سوخت جز همان جائی را که آقا علی (ع) امیرالمؤمنین (ع) دست گذارده بود.

قطیفه را کنار زد فقط قسمت‌هایی از رانش سالم بود، بقیه بدنش همه تاول زده بود و سه ماه معالجه می‌کرد تا خوب شد و هر وقت در مجلسی از او سؤال می‌کردند و شرح ماجرا را می‌گفت از هول تب می‌کرد.

علی (ع) ای جان جانانم، علی (ع) ای دین ایمانم

علی (ع) روحم علی (ع) جانم علی (ع) جانم علی (ع) جانم

علی (ع) مولا علی (ع) رهبر علی (ع) سید علی (ع) سرور

علی (ع) جنت علی (ع) کوثر علی (ع) جانم علی (ع) جانم

علی (ع) حلال مشکلها علی (ع) روشنگر دلها

علی (ع) شمس قبائلها علی (ع) جانم علی (ع) جانم
منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فضیلت علی (ع)

روایت مشهوری که مورد اتفاق شیعه و سنی است همه شنیده‌اید:

حضرت رسول اکرم (ص) فرمود:

من شهر علم هستم و علی (ع) در آنست انا مدینه العلم و علی (ع) بابها. پس هر کس می‌خواهد بشهر وارد شود پس باید از درب آن وارد گردد. فمن اراد المدینه و الحکمه فلیأتها من بابها. درباره آقا علی (ع) فرمود: افضاکم علی (ع) آگاه ترین شما بعلم قضاوت علی (ع) است.

اخطب خوارزمی که از بزرگترین محدثین عامه است می‌نویسد:

خاتم الانبیاء محمد (ص) فرمود:

اگر دریاها مرکب شوند و درختها قلم و آسمان و زمین لوح و جن و انس و ملک نویسنده شوند فضائل علی (ع) را نمی‌توانند احصاء و شماره نمایند.

یا علی (ع) یاد تو کردن عبادتست و نظر به تو نیز عبادت، هر کس فضیلت ترا ثبت کند مادامی که این نقش برقرار است ملائکه برایش استغفار می‌نمایند.

لذا علماء تبرک می‌جستند و پشت کتابها فضیلتی از آقا علی (ع) را می‌نوشتند. یا علی (ع) اگر تمام خلق بر دوستی تو جمع می‌شدند و با دوستی تو از دنیا می‌رفتند خداوند متعال دوزخ و جهنم را نمی‌آفرید.

نبی مدینه علم و علی (ع) بود در آن

دری بسوی محمد (ص) سوای این در نیست

علی (ع) است مظهر انوار چند ایزد متعال

پس از نبی دل فردی چو او منور نیست

بود شجاعت مولا ز عدل و انصافش

مقام و مرتبه‌اش بهر فتح خیر نیست

عدالت علی (ع) بالاترین عبادت اوست

کسی چو شیر خدا مرد دادگستر نیست

علی (ع) است نافع مظلوم و دافع ظالم

در آن دیار که باشد علی (ع)، ستمگر نیست

امیر ساقی کوثر امیر خیر کثیر

بدون این دو مرا عشق حوض کوثر نیست

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فضیلت‌های علی (ع)

عمر بن خطاب در روز اول خلافتش به منبر رفت و گفت:

بخدا قسم دوازده فضیلت به علی(ع) بن ابیطالب (ع) داده شد که یکی از آنها برای من نیست و نه از برای احدی از مردم. و آن دوازده تا این است:

اولین فضیلت: بدنی آمدن آن بزرگوار در کعبه.

دومین فضیلت: عقد حضرت فاطمه زهرا(علی(ع)هاالسلام) در آسمان برای علی(ع).

سومین فضیلت: زهرا(علی(ع)هاالسلام) همسر علی(ع) است و این بهترین فضیلت هاست.

چهارمین فضیلت: آقا حسن و حسین (علی(ع)هماالسلام) فرزندان او هستند.

پنجمین فضیلت: فرمایشات پیغمبر(ص) در حضور من کسی که من مولای او هستم پس علی(ع) مولای اوست خدایا دوست بدار کسی که علی(ع) را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی(ع) را دشمن بدارد.

ششمین فضیلت: روز عید غدیر خم که حضرت رسول (ص) فرمود و من حاضر بودم یا علی(ع) منزلت تو به من مثل منزلت هارون به موسی علی(ع) نبینا و آله و علی(ع)ه السلام است یعنی تو برادر و وصی بلافصل من هستی.

هفتمین فضیلت: بسته شدن تمام درهای خانه اصحاب که به مسجد باز می شد. مگر در خانه علی(ع) که بسته نشد.

هشتمین فضیلت: قول پیغمبر اکرم (ص): کسی که عبادت کند در مثل مکه و مدینه نهصد و پنجاه سال مثل نوح (ع) که در ما بین قومش عبادت کرد و صبر کند بر گرمای مکه و گرسنگی مدینه و انفاق کند مالش را که بقدر کوه احد باشد و جهاد کند مابین کوه صفا و مروه در راه خدا با اختیار خودش برای رضای خدا و نیاید روز قیامت با ولای تو یا علی(ع) پس عمل او و زهد و انفاق او قبول نمی شود.

نهمین فضیلت: فرود آمدن ستاره در خانه علی(ع).

دهمین فضیلت برگشتن خورشید برای علی(ع) دو مرتبه.

یازدهمین فضیلت: حرف زدن علی(ع) با مردگان باذن خدای تعالی و صحبت کردن با شیر و گاو و آهو و اژدها و ماهی و سایر حیوانات.

دوازدهمین فضیلت: علی(ع) قادر است که پنجاه هزار نفر مثل مرا با دست چپش به قتل برساند و آقا علی(ع) حضور داشتند سر مبارک بلند فرمود و فرمودند اعتراف کرد به حق قبل از آنکه شهادت بر او بدهند.

لا فتی الا علی(ع) لا سیف الا ذوالفقار

هست عنوانی که از حق خواجه قنبر گرفت

ای خوش آن نیک اختری کز روی ایمان و خلوص

در دو عالم دامن آن مظهر داور گرفت

کی نشیند تا ابد گرد کدورت بر دلی

کز ولایش روشنی چون خسرو خاور گرفت

می شود سیراب از چشمه فیض خدای

هر کسی جامی ز دست ساقی کوثر گرفت

منع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

فوق العاده عجیب

استاد و عالم عمر ابونصر در ستایش علی(ع) می گوید:

اکنون در برابر ما شخصیت فوق العاده عجیبی جلوه گر است که در هیچ مورد شبیه و نظیری ندارد، یعنی شخصیت بی مانند علی (ع) که در عالم و اخلاق و پرهیزگاری یکتا و در شجاعت و مروت و دینداری فرد و در مدافعه از حق و حقیقت بی اندازه غیور و در جانبداری از بیچارگان و درماندگان یگانه روزگار است.

پناه بی کسان بود در دو جهان پناه تو
 عفو کند گناه ما خدا بیک نگاه تو
 رهبر و راه حق رسد به قرب حق ز راه تو
 منور است بیت حق ز نور روی ماه تو
 گرفته رونقی دگر چو گشته زادگاه تو
 خرم خصم شد فنا ز یک شرار آه تو
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلیف زاده، نشر مهدی یار

فرزند سفیدپوست از والدین سیاه پوست

حضرت امام صادق علیه السلام می فرمایند: روزی مردی سیاه پوست در حالی که دست زن سیاه پوستش را گرفته بود، او را به حضور خلیفه ثانی آورده، و خطاب به خلیفه گفت: من و این همسر هر دو سیاه پوست هستیم، در حالی که بچه‌ای از وی به دنیا آمده سفید پوست است!! تکلیف ما چیست؟

عمر نظری به اطرافیان افکنده، و از آنان کمک خواست که چه کار کند؟ یاران عمر همگی فتوی دادند که: پدر و مادر هر دو سیاه پوست هستند، و فرزندشان سفید پوست!! بنابراین زن را سنگسار کنید!

خلیفه چاره‌ای نداشت که در این معضله نیز از امیرالمؤمنین علیه السلام کمک بگیرد، و لذا به دامن وی متوسل شد، در حالی که نظر خلیفه نیز اعدام و سنگسار کردن زن بود! علی علیه السلام از زن و مرد پرسیدند: قضیه شما چگونه است؟ آنان موضوع را توضیح دادند.

علی خطاب به مرد فرمود: آیا نسبت به همسرت سوء ظن داری؟

مرد: نه اصلاً سوءظنی ندارم.

علی علیه السلام آیا در حال حیض با همسرت نزدیکی کرده‌ای؟

مرد: در برخی شب‌ها زن به من می گفت که حائض است، ولی من خیال می کردم او به جهت سردی هوا و زحمت غسل کردن بهانه می آورد، و لذا با وی مقاربت نمودم.

علی علیه السلام خطاب به زن نیز فرمود: آیا شوهرت با تو در حال حیض نزدیکی کرده است؟

زن: از شوهرم پرسیدم، من از او جلوگیری می کردم، ولی قبول نکرد... علی علیه السلام: مسأله نیست، این فرزند، فرزند خود شما است، شما در حال حیض نزدیکی کرده، و در آن حال خون حیض بر نطفه غلبه کرده، و در نتیجه جنین سفید گردیده است، شما

نگران نباشید، این بچه در دوران بلوغ بتدریج رنگش تغییر می کند، و مثل خود شما سیاه پوست می گردد!!!

قضیه در همین جا فیصله یافت، و مردم حاضر، منتظر بلوغ آن جوان بودند، و ناگاه جوان در آن دوران به همان صورتی که مولای متقیان پیشگویی کرده بودند به سیاه پوستی تغییر رنگ داد! و بر عالم انسانیت ثابت کرد که علی هر چه می گوید صحیح می گوید، و قضاوت و داوری او مطابق واقع است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کافی ج ۵ ص ۵۶۶ و ۵۶۷ ح ۴۶ نقل از آفتاب ولایت ص ۱۴۷-۱۴۶.

فراریان عدالت علی زبان به مدح وی گشودند

روزی نجاشی در ماه مبارک رمضان دست به شراب خواری زد، و علی علیه السلام حد شراب الخمر را بر وی جاری ساخت، چون او از یک خانواده شریف بود، همراه با عده‌ای از خویشاوندانش «کوفه» را به سوی «شام» ترک کردند و به دربار معاویه وارد شدند...

معاویه از آنان خواست نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام بد بگویند، ولی طارق بن عبدالله نهدی از میان آنان برخاست و گفت: ای معاویه! ما از کنار امام عادل و بحق فرار کرده‌ایم، دور او را افراد پرهیزکار و اصحاب رسول خدا فرا گرفته‌اند، آنان از ناکثین و قاسطین نیستند، این که ما فرار کرده‌ایم، تقصیر علی نیست، بلکه گناه ما باعث فرار ما شده است!! [۱].

در این قضیه آمده است که علی از شنیدن آن سخنان خوشحال شد و فرمود اگر نهدی امروز کشته شود شهید است! آری سخنان ایشان آن هم در دربار معاویه تیری بود بر قلب چرکین خلیفه ستمگر شام، ولی فضائل و مناقب و عظمت علی علیه السلام آن چنان وسیع و گسترده است که معاویه جز سکوت در برابر حق نتوانست اظهار مخالفتی بنماید.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۴ ص ۸۸ تا ۹۱ و با اشاره کمتر وسائل الشیعه ج ۱۸ ص ۴۷۴ ح ۱ فروع کافی ج ۷ ص ۲۱۶ ح ۱۵ بحارالانوار ج ۴۱ ص ۹ ح ۲.

فرزند عمر و مدح علی

عبیدالله بن عمر یک سردار ایرانی را کشته، و عثمان بن عفان از اجرای حد الهی در مورد او سر باز زده بود، از این جهت وی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام از عدالت وی ترسید و به معاویه! پیوست!

معاویه از آمدن فرزند خلیفه ثانی خیلی خوشحال گشت، و از او خواست در بالای منبر مردم را بر ضد علی شورانیده و چنین قلمداد کند که او عثمان را کشته است، و هر چه می‌تواند از فحش و ناسزاگویی و... در مورد علی کوتاه نیاید. عبیدالله پس از سخنرانی مفصل کوچکترین سخنی در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام نگفت، چون معاویه از وی پرسید که چرا به علی علیه السلام بد نگفتی؟ جواب داد: معاویه! چگونه علی را متهم به قتل عثمان کنم که او کوچکترین دخالتی در این امر نداشت؟ و چگونه بر وی بد بگویم که او بدی نداشته، و دچار دروغ گردم؟ آنگاه اشعاری در مدح علی علیه السلام و بی‌تقصیری او، و خیانت و حقه بازی معاویه سرود. [۱].

و نظیر این جریان در مورد برادر امیرالمؤمنین «عقیل» پیش آمد: او چون از علی علیه السلام درخواست بذل و بخشش از بیت المال مسلمین نمود، حضرت با مفتول داغ او را جواب گفت و با این عمل خود نشان داد که خیانت به بیت المال نتیجه‌اش ندامت ابدی، و گرفتاری به آتش سوزان است.

عقیل چون از عطا‌های بی‌جای علی مأیوس شد وارد شام گردید، و معاویه از او به گرمی استقبال نمود، و در یک قلم صد هزار درهم به وی بخشید! و از او خواست درباره اصحاب علی و معاویه تعریف کند، او در سخنرانی خود گفت:

ای معاویه! هنگامی که به حضور علی علیه السلام رسیدم، دیدم محضر او همانند محضر رسول خدا است، مردم به نماز و روزه و

عبادت و خودسازی مشغولند، و او در جایگاه پیامبر قرار گرفته است...

اما اینک می‌بینم که منافقین دور تو را گرفته‌اند، همان افرادی که با پیامبر جنگیدند، و بارها خواستند آن حضرت را ترور کنند. [۲]

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ج ۳ ص ۶۱ و ۶۲ و ۱۰۰ و ۱۰۱.

[۲] شرح نهج البلاغه فیض خ ۲۱۵ ص ۷۱۳ بحار ج ۴۱ ص ۱۱۳ و ۱۱۴ و ابن ابی‌الحدید ج ۲ ص ۱۲۴ و ج ۱۱ ص ۲۵۳.

فضائل علی از زبان مخالفان

ابن ابی‌الحدید در شرح سخن علی علیه‌السلام در خطبه ۱۵۴ نهج البلاغه که فرموده است:

«نحن الشعار والاصحاب، والخزنة والابواب، ولاتؤتی البيوت الا من ابوابها، فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقا.»

«مائیم نزدیکان و یاران (پیامبر)، و گنجینه داران و درهای (علم و حکمت)، و به خانه‌ها جز از درهای آن درنیابند، و هر که از غیر در، درآید نام دزد بر او نهد.»

گوید: بدان که اگر امیر مؤمنان علیه‌السلام به خود بی‌بالد و نهایت کوشش خود را در شمارش مناقب و فضائل خویش به کاربرد با آن فصاحتی که خداوند به او عطا فرموده و ویژه او ساخته است، و همه سخن سرایان عرب در این کار به یاری او شتابند، به ده یک از آنچه پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله و سلم درباره او فرموده است نمی‌رسند؛ و منظورم اخبار عام و شایعی که امامیه بدان بر امامت وی احتجاج می‌کنند مانند خبر غدیر و منزله و داستان برات و خبر مناجات (صدقه دادن هنگام رازگویی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و داستان خیبر و خبر یوم الدار در مکه در آغاز دعوت، و امثال آن نیست، بلکه اخبار خاصی است که پیشوایان حدیث درباره او روایت نموده‌اند و کمترین آنها درباره دیگران به حصول نیپوسته است و من بخش اندکی را از آنچه علمای حدیث - آنهایی که در مورد آن حضرت متهم نیستند و بیشترشان قائل به برتری دیگران بر اویند - روایت نموده‌اند می‌آورم، زیرا روایت آنان در فضائل او بیش از روایت دیگران موجب آرامش نفس است. آن گاه گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی، خداوند تو را به زیوری آراسته که بندگان را به زیوری محبوب‌تر از آن در نظر خویش نیاراسته است و آن زیور نیکان در نزد خداست و آن زهد در دنیاست، تو را به گونه‌ای ساخته که نه تو چیزی از دنیا می‌اندوزی و نه دنیا تواند از بهره‌ای برد، و دوستی بینوایان را به تو بخشید، آن گونه که تو به پیروی آنان دلخوشی و آنان به امامت تو دلخوش.»

به نمایندگان ثقیف که در اسلام آوردن بهانه تراشی می‌کردند فرمود:

«یا اسلام می‌آوردید یا آنکه مردی را که به منزله من است - به سوی شما گسیل می‌دارم، و او گردن شما را بزند و فرزندانان را اسیر کند و امواتان را بگیرد. عمر گفت: من آرزوی امارت نکردم مگر آن روز، و سینه‌ام را برای آن سپر کردم؛ بدان امید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به من اشاره کند. ولی آن حضرت برگشت و دست علی را گرفت و دوباره فرمود: آن مرد همین است.»

«مسند احمد»

(خداوند درباره علی به من سفارشی کرد، گفتم: پروردگارا، روشن‌تر بفرما. فرمود: بشنو، علی پرچم هدایت و پیشوای دوستان من و نور فرمانبران من است، و او همان کلمه‌ای است که همراه اهل تقوا ساخته‌ام)، [۱] هر که دوستش دارد مرا دوست داشته، و هر که فرمانش بود مرا فرمان برده، پس او را بدین امر مژده بده. گفتم: پروردگارا، او را مژده دادم، وی گفت: من بنده خدا و در اختیار

اویم، اگر عذابم کند به گناهانم عذاب نموده و هیچ ستمی روا نداشته، و اگر آنچه را وعده‌ام داد سرانجام بخشد، باز هم او به من سزاوارتر است. پس من (پیامبر) در حق او دعا کرده، گفتم: خداوند! دلش را جلابخش و ایمان را بهار آن قرار ده، خداوند فرمود: محققا چنین کردم، جز آنکه او را به پاره‌ای از بلاها اختصاص دادم که هیچ یک از دوستانم را بدان اختصاص ندادم. گفتم: پروردگارا، او را برادر و همراه من است (او را معاف دار)؛ فرمود: در علم من گذشته که او آزمایش خواهد شد و دیگران نیز بدو مورد آزمایش قرار خواهند گرفت.

(حلیه الاولیاء از ابی برزه اسلمی و به سند و لفظ دیگری از انس بن مالک چنین آورده:

«پروردگار عالمیان درباره علی به من گوشزد نمود که او پرچم هدایت، و منار ایمان، و امام دوستان من، و نور همه فرمانبران من است؛ آن گاه پیامبر فرمود: علی در فردای قیامت امین و پرچمدار من است؛ کلید گنجینه‌های رحمت پروردگارم به دست علی است.»

هر که می‌خواهد به اراده (آهنین) نوح، دانش آدم، بردباری ابراهیم، هوشیاری موسی و زهد عیسی بنگرد، پس به علی بن ابی‌طالب نگاه کند.»

(مسند احمد و صحیح بیهقی)

«هر که بدین دلشاد است که چون من زیست کند، و چون من بمیرد، و به شاخه‌ای از یاقوت - که خداوند به دست (قدرت) خویش آفرید و به آن گفت:

«باش» و موجود شد - بیاویزد، پس باید که به ولای علی بن ابی‌طالب چنگ زند.»

(حلیه الاولیاء ابونعیم)

«سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، اگر گروهی چند از امت من درباره تو نمی‌گفتند آنچه را که ترسایان درباره فرزند مریم گفتند، امروز در فصل تو سخنی می‌گفتم که به هیچ گروهی از مسلمانان نگذری مگر آنکه خاک پایت را برای تبرک بگیرند.

(مسند احمد)

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در شب عرفه به سوی حاجیان بیرون شد و فرمود: همانا خداوند به شما عموما بر فرشتگان مباحات کرد و شما را دسته جمعی بخشید، و به علی خصوصا بر آنان مباحات نمود و او را به خصوص آمرزید. من بدون آنکه به جهت خویشی خود با علی ملاحظه او را کرده باشم به شما می‌گویم:

«انسان خوشبخت و خوشبخت راستین کسی است که علی را در زمان حیات و پس از مرگش دوست بدارد.»

(احمد در کتاب فضائل علی علیه‌السلام و مسند)

«من نخستین کسی هستم که در روز قیامت او را فرا خوانند، پس در سمت راست عرش زیر سایه آن بایستم و حله‌ای بر من پوشند، سپس پیامبران دیگر را یکی پس از دیگری فرا خوانند، آنان نیز در سمت راست عرش بایستند و حله‌هایی بر آنان پوشند. آن گاه علی بن ابی‌طالب را به خاطر خویشی او با من و منزلتی که با من دارد فرا خوانند و پرچم مرا که لوای حمد است به دست او دهند و آدم و همه پیامبران پس از او زیر آن پرچم قرار دارند.

سپس به علی علیه‌السلام فرمود: تو با آن پرچم حرکت می‌کنی تا میان من و ابراهیم خلیل می‌ایستی، آن گاه حله‌ای بر تو پوشند، و منادیی از عرش ندا کند: خوب بنده‌ای است پدرت ابراهیم، و خوب برادری است برادرت علی! تو را مژدگانی باد که آن گاه که مرا خوانند تو را نیز خوانند، و آن گاه که مرا جامه پوشند تو را نیز پوشند، و آن گاه که من زنده می‌شوم تو نیز زنده می‌گردی. [۲]

(فضائل علی علیه السلام و مسند احمد)

پی نوشت ها:

[۱] در سوره فتح آیه ۲۶ آمده است:

...فانزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين و ألزمهم كلمه التقوى... «پس خداوند آرامش خود را بر پیامبر خود و بر مؤمنان فرود آورد و کلمه تقوا را همراه آنان ساخت...».

[۲] امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۹۲-۸۸.

فضائلی که با قسم یاد شده است

انس بن مالک گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را با ما خواند و در رکعت اول مقداری درنگ کرد تا آنجا که پنداشتیم سهو یا غفلی روی داده است، سپس سر برداشت و گفت: سمع الله لمن حمده، و بقیه نماز را کوتاه خواند، آن گاه با چهره چون ماه شب چهارده خود به ما رو کرد و فرمود: چرا برادر و پسر عمویم علی بن ابی طالب را نمی بینم؟ گفتیم: ما هم او را ندیده ایم ای رسول خدا، حضرت با صدای بلند فرمود: ای علی، ای پسر عمو! علی علیه السلام از آخر صفها پاسخ داد: لبيك يا رسول الله، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نزدیک من بیا.

انس گوید: او پیوسته صفها را می شکافت و از سر و دوش مهاجر و انصار خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و مرتضی به مصطفی نزدیک شد! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چرا از صف اول بازماندی؟ علی علیه السلام گفت: شك داشتم که وضو دارم یا نه، به منزل فاطمه علیهما السلام رفتم و حسن و حسین را صدا زدم و کسی پاسخم نگفت؛ ناگاه کسی از پشت سر مرا صدا زد و گفت: ای ابوالحسن به پشت بنگر. به پشت خود برگشتم، طشتی دیدم و در آن سطلی پر از آب و بر روی آن یک حوله. حوله را برداشتم و از آن آب وضو ساختم، آبی بود به نرمی کره و طعم عسل و بوی مشک، سپس روی برگرداندم و نفهمیدم چه کسی سطل و حوله را گذاشت و چه کسی برداشت!

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لبخندی در چهره علی زد و او را در آغوش کشید و پیشانیش را بوسید و فرمود: آیا تو را مژده ندهم؟ آن سطل از بهشت بود و آب از بهشت برین، و آن که تو را برای نماز آماده ساخت جبرئیل علیه السلام بود، و آن که حوله به دست داد میکائیل علیه السلام، سوگند به آن که جانم در دست اوست، اسرافیل چندان شانه مرا گرفت (و در رکوع نگاه داشت) تا تو به نماز رسیدی، و به من گفت: درنگ کن تا آن کس که به منزله نفس تو و پسر عموی توست از راه فرا رسد! [۱].

سوگند به آن که جان محمد در دست اوست، اسرافیل پیوسته دست مرا بر روی زانوهایم (در رکوع) نگاه داشت تا تو (ای علی) به نماز من برسی و ثواب آن را دریابی. آیا مردم مرا درباره دوستی تو سرزنش می کنند حال آنکه خدا و فرشتگان او را در بالای آسمان تو را دوست می دارند؟! [۲].

جابر رضی الله گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی بن ابی طالب علیه السلام از راه رسید، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: همانا برادرم علی به نزد شما آمد. آن گاه رو به کعبه نمود و دست به آن نهاد و فرمود: سوگند به آن که جانم در دست اوست، این و شیعیان او در قیامت رستگارند. سپس فرمود: او در میان شما نخستین کسی است که با من ایمان آورده، و از همه شما به عهد خدا وفادارتر، و به امر خدا عامل تر، و در میان رعیت عادل تر، و در تقسیم منصف تر و نزد خداوند ارجمندتر است. در این وقت این آیه نازل شد:

«ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات أولئك هم خير البرية» [۳].

«آنان که ایمان آورده و کار شایسته کردند بهترین آفریدگانند» و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر گاه علی علیه السلام از راه فرا می‌رسید می‌گفتند: بهترین آفریدگان آمد. [۴].

سوگند به آن که جانم در دست اوست، اگر نه این بود که گروهی از یاران من درباره تو همان را می‌گفتند که ترسایان درباره مسیح علیه السلام گفتند، همانا سخنی درباره تو می‌گفتم که بر هیچ گروهی عبور نکنی جز آنکه خاک پا و آب وضویت را برای تبرک و شفا بگیرند، ولی همین تو را بس که تو از منی و من از تو. [۵].

سوگند به آن که جانم در دست اوست، همانا در میان شما مردی است که پس از من با مردم بر اساس تأویل قرآن می‌جنگد- چنانکه من با مشرکان بر اساس تنزیل آن جنگیدم- در حالی که آن مردم گواهی به یکتایی خداوند می‌دهند، و از همین رو کشتن آنان بر دیگران گران می‌آید و بر ولی خدا (علی) طعن می‌زنند و بر او خرده می‌گیرند. [۶].

سوگند به آنکه جانم در دست اوست، مردم به بهشت در نمی‌آیند تا ایمان آورند، و ایمان نیاورند تا شما (اهل بیت) را به خاطر خدا و رسولش دوست بدانند. [۷].

سوگند به آنکه جانم در دست اوست، هیچکس ما خاندان را دشمن نمی‌دارد مگر آنکه داخل دوزخ شود. [۸].

سوگند به آنکه مرا به پیامبری برانگیخت، آنگاه که حلقه در بهشت را به دست گیرم نخست شما (اهل بیت) را داخل می‌سازم. [۹].

پی نوشت ها:

[۱] کفایه الطالب: ۲۹۰.

[۲] بحارالأنوار ۳۹: ۱۱۷.

[۳] سوره بینه: ۷.

[۴] مناقب خوارزمی: ۶۲ بحارالانوار. ۸۱: ۴۰ مجمع الزوائد هیشمی ۹: ۱۳۱.

[۵] مناقب خوارزمی: ۹۶ بحارالانوار ۴۰: ۱۰۵.

[۶] کنز العمال ۵: ۶۱۳.

[۷] الصواعق المحرقة: ۱۷۲.

[۸] همان: ۱۷۴ مستدرک حاکم ۳: ۱۵۰.

[۹] الصواعق المحرقة: ۲۳۲. مستدرک حاکم ۳: ۱۵۰.

نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۰۱-۹۹.

فروتنی امام علی

امام صادق علیه السلام فرمود: امیر مؤمنان علیه السلام هیزم جمع می‌کرد و آب از چاه می‌کشید و جارو می‌زد، و فاطمه علیهما السلام آمد و خمیر می‌ساخت و نان می‌پخت.

در کتاب «ابانه» ابن بطه و «فضائل» احمد آمده: آن حضرت در کوفه خرما خرید و آن را در کنار عباي خود گرفت و با خود برد، مردم دویدند که او را بگیرند و گفتند: ای امیر مؤمنان ما آن را می‌بریم؛ فرمود: صاحب عیال، خود به حمل آن شایسته‌تر است.

ابوطالب مکی در «قوت القلوب» گوید: علی علیه السلام خرما و نمک را به دست خود حمل می‌کرد و می‌فرمود:

لا ینقص الکامل من کماله ما جر من نفع الی عیاله

«از کمال آدمی نمی‌کاهد که منافعی را برای عیالش حمل کند و با خود ببرد».

زید بن علی گوید: آن حضرت در پنج مورد کفشهای خود را به دست می‌گرفت و پا برهنه راه می‌رفت: روز عید فطر، روز عید قربان، روز جمعه (هر سه روز هنگام حرکت برای نماز)، برای عیادت بیماران و در تشییع جنازه، شرکت کرده، می‌فرمود: اینها جایگاهی الهی است و دوست دارم که در آنها پا برهنه باشم.

زاذان گوید: آن حضرت به تنهایی در بازارها راه می‌رفت و گمشده را راهنمایی و ضعیف را یاری می‌کرد، و بر فروشنده و بقال گذر نموده قرآن را برایش می‌گشود و این آیه را می‌خواند:

«تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الارض ولا فسادا والعاقبة للمتقين.» [۱].

«این سرای آخرت را برای کسانی قرار داده‌ایم که در زمین قصد گردنکشی و تبهکاری ندارند، و عاقبت نیکو از آن پرهیزگاران است.»

امام صادق علیه‌السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه‌السلام سواره به سوی یاران خود بیرون شد و آنها پشت سر او به راه افتادند، حضرت رو به آنان نموده، فرمود: آیا کاری داری؟ گفتند: نه، این امیرمؤمنان، ولی دوست داریم که تو را همراهی کنیم. فرمود: باز گردید، که همراهی پیاده با سواره، مایه فساد سواره و خواری پیاده است. و بار دیگر پشت سر حضرتش به راه افتادند، فرمودند: باز گردید، که صدای پای همراهان در پشت سر مردان، مایه فساد دل مردان احمق است.

هنگام ورود امام علیه‌السلام به شهر انبار دهقان‌های آنجا پیاده در برابر او دویدند، امام فرمود: این چه کاری است که کردید؟ گفتند: ما بدین وسیله امیران خود را تعظیم می‌کنم. فرمود: به خدا سوگند که امیران شما سودی از این کار نمی‌برند و شما هم در دنیا خود را به رنج و زحمت می‌افکنید و در آخرت به شقاوت دچار می‌سازید، و چه رنج و زحمت زیانباری است که در پس آن کیفر و عذاب باشد! و چه راحتی سودمندی است که امان از آتش را به همراه داشته باشد! [۲] و [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره قصص: ۸۳.

[۲] همه اخبار این باب در بحار الانوار ۴۱: ۵۶-۵۳.

[۳] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۷۱۶-۷۱۳.

فتنه کور

روزی رسول خدا(ص) به من فرمود:

نبرد با اهل فتنه بر تو واجب شده است، چنانکه جهاد با مشرکان بر من واجب گشته بود.

پرسیدم: ای فرستاده خدا! این چه فتنه‌ای است که جهاد در مورد آن بر من فرض گشته است؟

فرمود: بزودی گروهی ظاهر شوند که شهادت بر وحدانیت حق و رسالت من دهند در حالی که با سنت و سیرت من به مخالفت برخیزند.

گفتم: با اینکه، آنان چون من بر حقانیت اسلام شهادت دهند پس چرا با ایشان به پیکار پردازم؟

فرمود: بر بدعتیایی که در دین نهند و سرپیچی از فرمان الهی کنند.

عرض کرد و: شما پیشتر به من وعده شهادت در راه خدا داده اید، ای کاش د از خدا می‌خواستید تا زمان آن فرا رسد و در رکاب شما تحقق پذیرد.

فرمود: پس چه کسی با ناکثین و قاسطی و مارقین بجنگد؟ وفای به آن وعده حتمی است و تو به فیض شهادت نایل خواهی شد. چگونه است صبر و طاقت تو آنگاه که محاسنت به خون سرت رنگین گردد؟! گفتیم: اینکه بشارت است و جای شکر و سپاس دارد، نه موقف صبر و بلا.

فرمود: آری، همین طور است پس پذیرای خصومتها باش که تو همواره مورد دشمنی و خصومت خواهی بود. عرض کردم: کاش قدری از آن فتنه‌ها با بیان می‌فرمودید. سپس حضرت چنین ادامه داد:

پس از من، پیروانم در فتنه و گمراهی خواهند افتاد؛ آنان قرآن را به پندار خود تأویل کنند و به رأی خود معنی و تفسیر نمایند، شراب را به بهانه نبیذ، حلال شمرند و مال حرام (رشوه) به نام هدیه، و ربا را به اسم داد و ستد بر خود مباح سازند. و کتاب خدا را از مواضع خود تحریف کنند... آن روز فتح و غلبه با گمراهان است.

در این زمان تو همچنان ملازم خانه خود باش (و برای دفع این گمراهیها اقدامی نکن) تا اینکه زمام خلافت و زعامت در کف تو نهاده شود. پس د آنگاه که تو عهده دار ولایت و امارت مردم گشتی، کینه‌هایی که در سینه‌ها به رسوب نشسته است دوباره به غلیان افتند و انواع خدعه و نیرنگ علیه تو به کار گیرند، در این هنگام، تو بر جهاد با اهل تأویل کمر خواهی بست چنانکه بر پیکار با اهل تنزیل (مشرکان) کمر بسته بودی؛ چه، حال کفر و عناد آن رزایشان، کمتر از کفر و ضلالت نخستین آنها نیست.

پرسیدم: اگر مردم چنان شدند، درباره آنها چه رایي داشته باشم؟ آنان را مرتد یا مفتون بشمارم؟ فرمود: آنان را مفتون بدان نه مرتد....

عن علی قال: ان رسول الله (ص) قال: ان الله كتب عليكم جهاد المفتونين كما كتب على جهاد المشركين... فقلت: يا رسول الله (ص) ما هذه الفتنه التي كتب على فيها الجهاد؟

قال: قوم يشهدون ان لا اله الا الله و اني رسول الله و هم مخلفون للسنه فقلت: يا رسول الله (ص)! فعلام اقاتلهم و هم يشهدون كما اشهد؟

قال: على الاحداث في الدين و مخالفه الامر.

فقلت: يا رسول الله (ص)! انت كنت و عدتني الشهده فاسئل الله ان يعجلها لي بين يديك.

قال: فمن يقاتل الناكثين و القاسزين و المارقين؟ اما اني قد وعدتك الشهده و ستستشهد تضرب على هذه فتخضب هذه فكيف صبرك اذا؟

فقلت: يا رسول الله (ص) ليس هذا بوطن صبر هذا موطن شكر.

قال: اجل اصبت فاعد للخصومه فانك تخاصم. فقلت: رسول الله (ص) لو بينت لي قليلا.

فقال: ان امتي ستفتن من بعدى فتناول القرآن و تعمل بالراي و نستحل الخمر بالنيذ و السحت بيتك حتى تقلدها فاذا قلدها جاشت عليك الصدور و قلبت لك الامور فقاتل حينئذ على تاويل القران كما قاتلت على تنزيله فايست حالهم الثانيه بدو حالهم الاولى.

فقلت: يا رسول الله (ص) فباي المنازل انزل هولاء المفتونين! بمنزله فتنه ام بمنزله رده؟ فقال: انزلهم بمنزله فتنه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۲۰۶؛ بحار، ج ۳۲، ص ۳۰۸.

فرصت طلابی

شیوه پیامبر خدا(ص) چنین بود که اگر از او درخواستی می‌شد و حضرتش د با آن موافق بود، پاسخ مثبت می‌داد. چنانچه از آن

خرسند نبود به سکوت می‌گذراند و پاسخ منفی نمی‌داد.

یک روز که در خدمت وی بودیم، عربی صحرايي بر آن جناب وارد شد و تقاضایی کرد. حضرت ساکت شد و چیزی نگفت. مرد عرب درخواست خود را برای بار دوم تکرار کرد، باز حضرت خاموش ماند و پاسخی نداد. دفعه سوم مرد عرب تقاضا کرد و پیامبر سکوت کرد. (بر حاضران معلوم شد که پیامبر خدا(ص) اجابت خواهش او را صلاح نمی‌دانند). اما ناگهان گویا نظر پیامبر تغییر کرد و با چهره باز و روی گشاده فرمود:

هر حاجتی داری، بخواه (که برآورده است).

ما پیش خود گفتیم، فرصت از این بهتر نمی‌شود، اگر این مرد عاقل و زیرک باشد، باید از این فرصت طلایی استفاده کند و از پیامبر خدا(ص) ضمانت بهشت و سکونت همیشگی آن را درخواست کند.

اما او چنین نکرد بلکه به همین قانع شد که بگوید: یک شتر با جهاز کامل و اندکی توشه راه به من دهید.

حضرت پذیرفت و اعرابی، حاجت روا بیرون شد، پس از رفتن او حضرت فرمود: چقدر فاصله است بین درخواست این مرد و درخواستی که آن پیرزن از حضرت موسی کرده بود؟ سپس به سخنان خود ادامه داد و گفت:

هنگامی که حضرت موسی مأموریت یافت که قوم بنی اسرائیل را از دریا عبور دهد (و آنها را از ظلم و ستم فرعونیان برهاند و به سرزمین موعود برساند) حضرتش در پی اطاعت فرمان الهی، قوم بنی اسرائیل را تا ساحل دریا به همراه خود برد، اما همین که خواست آنها را از دریا عبور دهد متوجه شد که اسبها از ورود به دریا خودداری می‌کنند و به عقب باز می‌گردند. موسی از دیدن این صحنه شگفت زده شد و از پروردگار خود پرسید: خدایا چه شده است که اسبها تمکین نمی‌کنند؟!

از جانب پروردگار به او پاسخ داده شد که: تو هم اینک در کنار قبر یوسف صدیق هستی باید جنازه یوسف را نیز با خود حمل کنی.

این فرمان در شرایطی صادر شد که آثار قبر یوسف کاملاً محو گشته بود و هیچ نشانه‌ای که بتوان با آن قبر یوسف را شناسایی کرد وجود نداشت.

در اینجا حضرت موسی با مشکل مواجه شد و از هر که پرسید اظهار بی‌اطلاعی کرد. تا اینکه به و گفتند: پیرزنی در این حوالی سکونت دارد شاید او از محل دفن یوسف باخبر باشد فرمود او را حاضر کردند. حضرت موسی از پیرزن خواست تا قبر یوسف را به او نشان دهد. پیرزن پذیرفت اما آن را مشروط به شرطی کرد که موسی وفای با آن شرط را تضمین کند.

خواسته پیرزن این بود که: هم پایه موسی و در رتبه انبیا جایگاهی در بهشت داشته باشد موسی گفت: سکونت در بهشت تو را کافی است (اما درجه انبیا تقاضای بزرگی است) پیرزن نپذیرفت و سوگند یاد کرد که جز به آنچه خواسته است، خرسند نخواهد شد.

گفتگو میان آنان بالا گرفت. تا اینکه وحی بر موسی نازل شد که: پیشنهاد او را بپذیرد و به وی گفته شد که پذیرش خواهش پیرزن از رتبه او نخواهد کاست. موسی پذیرفت و به او وعده و تضمین داد. پیرزن هم محل قبر یوسف را نشان داد.

عن امیر المومنین قال: کان النبی اذا سئل شیئاً فاذا اراد ان یفعله قال: نعم و اذا اراد ان لا یفعل سکت و کان لایقول لشی لا.

فاتاه اعرابی فساله فسکت ثم ساله فسکت ثم ساله فسکت. فقال: کهیئہ المسترسل: ما شئت یا اعرابی؟

فقلنا الاین یسال الجنه فقال الاعرابی: اسالک ناقه و رحلها و زادا، قال: لک ذلک، ثم قال: کم بین مساله الاعرابی و عجوز بنی اسرائیل؟ ثم قال:

ان موسی لما امر ان یقطع البحر فانتهی الیه و ضربت [۱] وجوه الدواب رجعت فقال موسی: یا رب ما لی؟ قال: یا موسی انک عند قبر یوسف فاحمل عظامه و قد استوی القبر بالارض فسال موسی قومه: هل یدری احد منکم این هو؟ قالو عجوز لعلها تعلم، فقال لها: هل

تعلمین؟ قالت: نعم، قال: عدلینا علیه، قالت: لا والله حتی تعطیننی ما اسالک! قال: ذلک لک، قالت: فانی اسالک ان اکون معک فی الدرجه التي تكون فی الجنة، قال: سلی الجنة، قالت: لا والله الا ان اکون معک فحعل موسی یراود، فوحي الله الیه ان اعطها ذلک فانها لا تنقصک. فاعطاها و دلته علی القبر. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] در بحار به همین صورت است اما ظاهراً ضرب صحیح است. ۸۰- بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۷.

[۲] بحار، ج ۹۳، ص ۳۲۷.

فاطمه

۱- پیامبر خدا(ص) به من فرمود: قریش بر من خرده می گیرند و راجع به ازدواج تو و فاطمه گلایه می کنند و می گویند: او را از ما دریغ داشتی و بر علی تزویج کردی.

به آنها گفتم: به خدا سوگند این من نبودم که او را از شما دریغ کرد و به علی تزویج نمود؛ بلکه ازدواج فاطمه تقدیر تدبیر خدا بود. جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! خدای متعال فرموده:

اگر علی را نیافریده بودم، روی زمین کفو و هم شان برای دخترت فاطمه یافت نمی شد. نه فقط امروز که از زمان آدم تا انقراض عالم، فاطمه کفوی نداشته و نخواهد داشت.

۲- بهترین حوریه بهشتی است که در صورت انسانی آفریده شده است.

۳- فاطمه از پدر شنیده بود که: درود و سلام بر فاطمه باعث بخشودگی گناهان و موجب همنشینی با پیامبر در جای بهشت است.

۴- یک نبار که پیامبر خدا(ص) به دیدار دخترش آمده بود گردنبندی در گردن او آویخته دید. حضرت بی آنکه سخنی بگوید از وی روی گرداند. فاطمه سبب رنجش پدر را دریافت. بی درنگ گردن بند از گردن بگشود و به کناری انداخت.

پیغمبر به او فرمود: فاطمه! حقیقتاً تو از من هستی سپس سائلی سر رسید و آن گردن بند را به وی بخشید. آنگاه فرمود: شدید باد خشم و غضب خدا و رسول بر آن کس که خون مرا بریزد و مرا به آزدن عترت و خویشانم بیازارد.

۵- مرد ناینبایی از فاطمه رخصت حضور خواست. فاطمه در حجاب شد و خود را از وی پوشید. پیغمبر به دخترش فرمود: با اینکه او تو را نمی بیند پوشش از وی چه ضرورتی داشت؟

گفت: اگر او مرا نمی بیند، من او را می بینم. وی هر چند ناینباست اما شامه او بو را حس می کند.

۶- در جنگ خندق، همراه رسول خدا(ص) سرگرم حفر خندق بودیم که فاطمه آمد و تکه نانی که در دست داشت به نبی مکرم داد.

پیامبر خدا(ص) پرسید: این چیست دخترم؟

فاطمه پاسخ داد:

قرص نانی برای حسن و حسین تهیه کرده ام و بریده‌ای از آن را هم برای شما آورده‌ام.

رسول خدا فرمود: این اولین غذایی است که ظرف سه روز به دهان پدرت می رسد.

۱- عن علی (ع) قال: قال لی رسول الله یا علی! لقد عاتبنی رجال من قریش فی امر فاطمه و قالوا: خطبناها الیک فمنعتنا و زوجت علیاً؟ فقلت لهم: و الله ما انا منعکم زوجته بل الله منعکم و زوجة. فهبط علی جبرئیل فقال: یا محمد! ان الله جل جلاله یقول: لو لم

اخلق علیاً لما کان لفاطمه ابتکک کفو علی وجه الارض آدم فمن دونه. [۱].

۲- قال رسول الله (ص): ان فاطمه خلقت حوریه فی صورہ انسیہ... [۲].

۳- عن فاطمه قالت: قال لی رسول الله (ص): یا فاطمه! من صلی علیک غفر الله له و الحقه بی حیث کنت من الجنه. [۳].

۴- ان رسول الله (ص) دخل علی ابنته فاطمه و اذا فی عنقها قلاده فاعرض د عنها فقطعتها و رمت بها فقال لها رسول الله (ص): انت من یا فاطمه! ثم جا سائل فناولته القلاده ثم قال رسول الله (ص): اشتد غضب الله و غضبی علی من اهرق دمی و آذانی فی عترتی. [۴].

۵- استاذن اعمی علی فاطمه فحجبتہ فقال رسول الله (ص) لها: لم حجبتیه و هو لایراک؟ فقالت: ان لم یکن یرانی فانی اراه و هو یشم الریح.

فقال رسول الله (ص): اشهد انک بضعه منی. [۵].

۶- کنا مع النبی فی حفر الخندق اذ جاءته فاطمه بکسرہ من خیز. فدفعها الیه، فقال: ما هذه یا فاطمه؟ قالت: من قرص اختبزه لابی جتتک منه بهذه الکسرہ.

فقال: یا بنیه، اما انها الاول طعام دخل فم ابيک منذ ثلاث. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۲.

[۲] بحار، ج ۸۱، ص ۱۱۲.

[۳] بحار، ج ۴۳، ص ۵۵.

[۴] امالی صدوق، ص ۳۷۷؛ بحار، ج ۴۳، ص ۲۲.

[۵] بحار، ج ۴۳، ص ۹۱ و ج ۱۰۴، ص ۳۸.

[۶] فضائل الخمسه، ج ۳، ص ۱۳۱ یه نقل از ذخائر العقبی.

فداکاری

(مسلمانان پیوسته در مکه زیر آزار و شکنجه بودند. آنان از ابتدای ترین چیزها، حتی امنیت محروم بودند. پس از گذشت سالیان و پایداری آنان) دستور مهاجرت از مکه به رسول خدا(ص) صادر گشت و مدتی بعد نیز مسلمانان از طرف خدا رخصت یافتند تا با مشرکان به مقابله و پیکار پردازند.

(روش پیامبر خدا(ص) در جنگها چنین بود که) چون نبرد سخت می شد و میدان رزم، هموارد می طلبید، او اهل بیت و خویشان خود را جلو می انداخت و آنها را در برابر دشمنت به صف می کرد و دیگر یاران خود را در پناه آنان، در برابر سوزش پیکانها و تیزی شمشیرها محافظت و حمایت می نمود.

عبیده در جنگ بدر و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ موته کشته شدند. و کسی که اگر می خواستم، نامش را ذکر می کردم، بارها آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر خدا (ص) پذیرا گشتند و بدان نایل آمدند. اما مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این یکی (مقصود وجود مبارک خودشان است) به تاءخیر افتاد. خدا ایشان را غریق لطف و احسان خویش کرد و به سبب اعمال شایسته، که از پیش فرستادند؛ بر آنان منت نهاد. من هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان یاران پیامبر کسی باشد که خدا را در فرمانبرداری از پیامبر نیک خواهرتر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمانتر و در محنت و سختی به هنگام شدت و خطر، بردبارتر از کسانی باشد که نامشان را برایت ذکر کردم....

قال علی (ع):... ثم امر الله تعالى رسوله بالهجرة و اذن له بعد ذلك في قتال المشركين فكان اذا احمر الباس و دعيت نزال اقام اهل بيته فاستقدموا فوقى اصحابه بهم حد الاسنة و السيوف فقتل عبيده يوم بدر و حمزه يوم احد و جعفر و زيد يوم موته و اراد من لو شئت ذكرت اسمه مثل الذي ارادوا من الشهادة مع النبي غير مره الا ان اجالهم عجلت و منيته اخرت. و الله ولى الاحسان اليهم و المنه عليهم بما قد اسلفوا من الصالحات فما سمعت باحد و لارايته هم انصح لله في طاعه رسوله و لالطوع لنبية في طاعه ربه و لا اصبر على اللأوا و الضرا حين الباس و مواطن المكروه مع النبي من هولاء النفر الذين سميت لك... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۳، ص ۱۱۲. بخشی از نامه حضرت به معاویه است که قسمتی از آن در نهج البلاغه فیض الاسلام، نامه ۹ آمده است.

فاتح خیبر

۱- برادر یهودا! [۱] ما، در رکاب رسول خدا(ص) بر خیبر شهر همکیشان تو که مردانی از یهود و دلاورانی از قریش و دیگران را در خود جای داده بود، یورش آوردیم. دشمن که سواره و پیاده با ساز و برگ کامل مجهز بود به سان کوه در برابر ما ایستادگی کرد. دشمن با افراد زیادی که داشت در محکمترین جایگاه سنگر گرفته بود و هر یک از آن فریاد می‌زد و از جمع ما مبارز می‌طلبید. هیچ یک از همراهان من به نبرد آنان نرفت جز اینکه از پای درآمد.

تا اینکه شعله جنگ بالا- گرفت، و چشمها کاسه خون شد. هر کس به فکر نجات خود بود. همراهان من (که از همه جا مایوس شده بودند) به یکدیگر نگاه کردند و سپس متوجه من شدند و همه یک صدا گفتند: ابا الحسن! برخیز.

پیامبر خدا(ص) مرا بر پا داشت و (فرمان حمله بر سنگرهای سترگ دشمن را صادر فرمود). من یکه و تنها بر انبوه دشمن تاختم، با هر کس روبرو شدم او را کشتم، همچون شیری که شکار خود را بدرد قهرمان ایشان را از دم درو کردم. با فشار ضربات پی در پی، آنان را وادار ساختم تا درون شهر خود عقب نشینی کنند. آنگاه در قلعه آنان را با دست خود از جا کندم یک تنه داخل قلعه شدم. هر مردی که خود را آشکار ساخت از پا در آوردم و هر زنی که به چنگم افتاد اسیرش کردم... تا آنکه به یاری خداوند متعال، پیروز گشتم و بتنهایی؛ بی آنکه همره و یآوری داشته باشم، غایله جنگ را خاتمه دادم.

۲- به خدا سوگند، کندن در خیبر و پرتاب آن تا مسافت چهل ذراعی، به قدرت بشری و توان جسمانی نبود. بلکه به تائید الهی و نیروی ملکوتی و جانی که به نور پروردگارش روشن است، صورت گرفت.

۱- قال علی (ع):... یا اخا الیهود فانا وردنا مع رسول الله (ص) مدینه اصحابک خیبر علی رجال من الیهود و فرسانها من قریش و غیرها فتلقونا بامثال الجبال من الخیل و الرجال و السلاح و هم فی امنع دار و اکثر عدد، کل ینادی و یدعو و یبادر الی القتال فلم یرز الیهوم من اصحالی احد الا قتلوه حتی اذا احمرت الحدق و دعیت الی النزال و اهمت کل امری نفسه و التفت بعض اصحابی الی بعض و کل یقول: یا ابا الحسن! انهض. فانھضی رسول الله (ص) الی دارهم فلم یرز الی منهم احد الا- قتله و لایثبت لی فارس مدینتهم مسددا علیهم، فاقتلعت باب حصنهم بیدی حتی دخلت علیهم مدینتهم و حدی، اقتل من یظهر فیها من رجالها و اسبی من اجد من نسانها حتی افتحتها و حدی و لم یکن لی فیها معاون لا الله و حده. [۲].

۲-... و الله ما قلعت باب خیبر و رمیت به خلف ظهری اربعین ذراعا بقوه جسدیه و لآخره عذائیه، لکنی ایدت بقوه ملکوتیه و نفس بنور ربها مضیئه. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] خطاب به دانشمندی یهودی است که به خواهش او و با حضور جمع کثیری از مردم، به ایراد سخن پرداخت. ما مشروح سخنان آن حضرت را به مناسبت موضوع، در بخشهای مختلف کتاب آورده‌ایم.

[۲] خصال، ص ۴۱۸؛ اختصاص، ص ۱۶۸.

[۳] امالی صدوق، ص ۴۱۵.

فرمان پیامبر به قتل ذی‌الثدیه

انس بن مالک گوید: مردی در عصر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بود که در عبادت ما را به شگفتی واداشته بود، ما نام او را نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بردیم، حضرت او را نشناخت، اوصافش را نقل کردیم باز هم او را نشناخت، در همان موقع که درباره او سخن می‌گفتیم او سر رسید، گفتیم، یا رسول الله همین مرد است! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: شما از مردی به من خبر می‌دهید که نشانه‌ای از شیطان در صورت دارد! ذوالثدیه (که نامش حرقوص بود) نزدیک پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ولی سلام نکرد!

حضرت فرمود: تو را به خدا قسم آیا هم اکنون که مقابل ما ایستادی در دل نگفتی کسی در میان این عده از من بهتر نیست؟ ذوالثدیه گفت: بخدا قسم هیمنطور است. سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد، ابوبکر گفت: من، آنگاه بطرف او رفت، وقتی دید مشغول نماز است با خود گفت: سبحان الله، کسی را بکشم که نماز می‌خواند؟! با اینکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از کشتن نمازگزاران نهی کرده است؟ وقتی نزد پیامبر آمد حضرت فرمود: او را نکشتی؟ ابوبکر گفت: دوست ندارم او را که مشغول نماز است بکشم، شما هم که از قتل نمازگزاران منع کرده‌اید.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دوباره از حاضرین پرسید: چه کسی این مرد را به قتل می‌رساند؟ عمر گفت: من اینکار را می‌کنم، او نیز به سراغ ذوالثدیه رفت، دید سر به سجده نهاده است او هم با خود گفت: ابوبکر از من بهتر می‌دانست و برگشت! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: چه کردی؟ عمر گفت: دیدم صورت به خاک گذارده نخواستم او را بکشم، باز پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چه کسی این مرد را می‌کشد؟

حضرت علی علیه‌السلام گفت: من، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری تو او را می‌کشی اگر او را ببینی! علی علیه‌السلام وقتی به سراغ او رفت او را نیافت و رفته بود، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: اگر این مرد کشته می‌شد دو نفر از امت من با هم اختلاف نمی‌کردند. طبق بیان علامه فقید شرف الدین که رضوان خدا بر او باد، این جریان بار دیگری نیز تکرار گردید است. [۱].

از ابوسعید خدری روایت است که گفت: روزی وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مالی را میان ما تقسیم کرد ذوالخویصره (حرقوص بن زهیر یا ذوالثدیه) که مردی از بنی تمیم بود آمد و گفت: یا رسول الله با عدالت تقسیم کن، حضرت فرمود: وای بر تو من اگر عادل نباشم، پس عادل کیست؟ اگر من عادل باشم تو زیان کرده‌ای. عمر گفت اجازه بده گردنش را بزخم؟ حضرت فرمود: رهاش کن، او یارانی دارد که شما نماز و روزه خود را در برابر نماز و روزه آنها ناچیز می‌شمارید، قرآن می‌خوانند ولی هنوز از گلوی آنها برنیامده مانند تیری که از کمان بگذرد از دین خارج می‌شوند، تیر و شمشیرشان آلوده به خون کسی است که یکی از بازوانش مانند پستان زن می‌باشد.

اینان وقتی مسلمانان دچار تفرقه می‌شوند سر به شورش برمی‌دارند.

ابوسعید راوی خبر گوید: شاهد باش که من این را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم و گواهی می‌دهم که علی ابن ابیطالب با آنها

می‌جنگد و من نیز با او خواهم بود. سپس آن مرد را آوردند و من نگاه کردم دیدم همانطور است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] النص و الاجتهاد به نقل از ابن حجر در صواعق. و ای کاش هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد این کار را می‌کرد.

[۲] النص و الاجتهاد از بخاری جزء دوم کتاب بدو الخلق، ص ۱۸۴.

فردا آنچه نمی‌شناسید می‌آید

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مورد حوادث قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) می‌فرماید: (مهدی علیه‌السلام ظهور نکند و غیبت طولانی شود) تا اینکه جنگ و خونریزی به شدت به (آیندگان) شما روی آورد به گونه‌ای که (چون حیوان درنده خشمگین) دندانهایش را آشکار گرداند (جنگهایی که آماده نابود کردن همه است).

(آن شتر مست) دارای پستانهای پر از شیر است که نوشیدن شیر آن شیرین است (در اول برای مدعیان فرمانروائی آسان و گواراست) و در آخر کار تلخ و بدمزه است. آگاه باشید (آنچه می‌گویم) فردا واقع می‌شود، و فردا آنچه نمی‌شناسید می‌آید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

فتنه‌های آخر الزمان

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: (دنیاپرستان) راههای گمراهی از راست و چپ گرفتند و از راههای مستقیم هدایت، چشم پوشیدند، پس (شنوندگان از این سخن به شگفت آمده زمان پیدایش را سؤال کردند، فرمود):

شتاب نداشته باشید، تبه‌کاریهایی که واقع خواهد شد و انتظار پیدایش آنها می‌رود و آنچه را که فرود می‌آید دیر شمارید چه بسا شتاب کننده به چیزی چون آن را دریابد آرزو کند که کاش به آن نرسیده بود (اگر فتنه‌های زمان بعد را می‌دیدید آرزو می‌کردید که کاش در دنیا نبودید، چنان که ستمدیگان آن ایام خواهند کرد) و چه بسیار نزدیک است در امروز آثار فردا، ای گروه مردم، این وقت زمان آمدن هر موعودی است و گاه نزدیک شدن دیدار فتنه‌هایی که از آن آگاه نیستید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه.

فرزند از توست

مردی نزد حضرت امیر علیه‌السلام آمده گفت: یا امیرالمؤمنین! من همیشه به هنگام آمیزش با همسرم عزل می‌کرده‌ام و اکنون می‌بینم او آبستن شده است.

آن حضرت علیه‌السلام به وی فرمود: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا هیچ برایت اتفاق افتاده که پس از آمیزش اول بدون این که

بول کنی مجدداً با او آمیزش نموده باشی؟

گفت: آری، چنین شده است.

امام علیه‌السلام به او فرمود: فرزند از خودت می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وجه این که فرزند به او ملحق می‌شود این است که چون پس از آمیزش اول، بول نکرده است بقایایی از نطفه در مجرای او باقیمانده، و در دفعه دوم، رحم، آنها را جذب نموده است.

و ظاهراً این علتی که امام علیه‌السلام به او فرموده تنها جنبه اقناعی داشته؛ زیرا اگر بعد از آمیزش اول هم بول کرده بود باز هم فرزند به او ملحق بود؛ زیرا گاه می‌شود بدون اینکه مرد متوجه شود نطفه به رحم زن پیشی می‌گیرد؛ چنانچه اخبار دیگری بر این معنی دلالت دارد.

فرق سگ و گوسفند

مردی اعرابی از امیرالمومنین علیه‌السلام پرسید؛ سگی را دیدم با گوسفندی جستن کرد و از آنها حملی به هم رسید، آیا این حمل به کدامیک ملحق است؟

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: او را در کیفیت خوراکش آزمایش کن، اگر گوشتخوار بود سگ است و اگر علف خوار بود گوسفند.

اعرابی: او را دیده‌ام گاهی گوشت خورده و گاهی علف.

علی علیه‌السلام او را در آب آشامیدن آزمایش کن، اگر با دهان آب می‌خورد گوسفند است و اگر با زبان آب می‌خورد سگ است.

اعرابی: هر دو جور آب می‌خورد.

علی علیه‌السلام او را در راه رفتن آزمایش کن، اگر دنبال گله می‌رود سگ است و اگر وسط یا جلو گله می‌رود گوسفند است. اعرابی: گاهی چنین است و گاهی چنان.

علی علیه‌السلام او را در کیفیت نشستن ملاحظه کن، اگر بر شکم می‌خوابد گوسفند است و اگر بر دم می‌نشیند سگ است.

اعرابی: گاهی به این ترتیب می‌نشیند و زمانی به آن ترتیب.

علی علیه‌السلام او را ذبح کن اگر در شکمش شکنجه دیدی گوسفند است و اگر روده و امعاء دیدی سگ است.

اعرابی از شنیدن این نکات دقیق و متحیر و مبهور شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشکول، شیخ بهائی.

فسخ عقد

زنی آزاد را ندانسته به غلامی تزویج نمودند، زن خیال می‌کرد شوهرش نیز آزاد است، امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: زن اگر بخواهد می‌تواند از شوهر جدا شود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب نکاح باب الرجل یدلس نفسه حدیث اول.

فروختن کنیزان (ام ولد)

عمر بن یزید می گوید: از امام صادق یا امام کاظم علیهما السلام سوال شد؛ چرا علی علیه السلام کنیزان را می فروخت؟

فرمود: آنان را به منظور ادای قیمتشان می فروخت. من پرسیدم به چه ترتیب؟

فرمود: اگر مردی کنیزی بطور نسیه بخرد و قبل از آن که قیمتش را به فروشنده بپردازد فرزندی از او بهم رسد، و نتواند قیمتش را

اداء نماید، فرزند را می گیرد و کنیز را در وجه خودش می فروشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۱۹۳، حدیث ۵.

فرزندان نابالغ

امیرالمومنین علیه السلام درباره فرزندان نابالغی که پدرشان کشته شده بود فرمود: صبر کنید تا آنان بالغ شده اگر بخواهند قاتل پدر

را می کشند و یا با گرفتن مالی با او مصالحه می کنند، و یا او را عفو می نمایند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب القضاء، باب القضاء فی اختلاف الاولیاء، حدیث ۵.

فروختن صید ماهی

حضرت امیر علیه السلام از فروختن دام صیاد به این ترتیب که خریدار به صیاد بگوید: دامت را برایم بینداز هر چه صید کرد برای

من باشد به فلان مبلغ، جلوگیری کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] زیرا مورد معامله مجهول است. تهذیب، کتاب التجاره، باب الغرر، حدیث ۱۳.

فلسفه بعضی از افعال نماز

مردی از حضرت امیر علیه السلام پرسید؛ بالا بردن دستها به هنگام تکبیره الاحرام چه معنا دارد؟

علی علیه السلام فرمود: معنایش این است که خدا بزرگتر است، یکتا و یگانه است، ماندنی ندارد، با حواس و ادراکات ظاهری لمس

و ادراک نمی شود. پرسید؛ کشیدن گردن در حال رکوع چه معنا دارد؟

فرمود: معنایش این است که به خدا ایمان آوردم اگر چه گردنم را بزند.

پرسید؛ معنای سجده اول چیست؟

فرمود: معنایش این است که خدایا! تو ما را از زمین آفریده‌ای، و معنای برداشتن سر از سجده این است که خدایا! تو ما را از زمین بیرون آورده‌ای، و معنای سجده دوم این است که خدایا! تو ما را به زمین بر می گردانی، و معنای برداشتن سر از سجده دوم این است که خدایا تو بار دیگر، ما را از زمین بیرون می آری (در روز رستاخیز).

پرسید؛ گذاشتن پای راست بر روی پای چپ در حال تشهد چیست؟
فرمود: معنایش این است که خدایا! باطل را بمیران و حق را برپا و استوار نگهدار.

پرسید؛ پس معنای گفتن امام

السلام علیکم چیست؟

فرمود: امام مترجمی است از طرف خداوند که به اهل جماعت می گوید: شما در روز قیامت از عذاب خداوند در امانید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الصلوه، باب ۱۷، وصف الصلوه.

فصیح‌ترین مردم

فصیح‌ترین مردم

فرق حق و باطل

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: فاصله بین حق و باطل چهار انگشت است. معنای آن را از آن حضرت پرسیدند، امام چهار انگشت دست خود را جمع نموده و میان گوش و چشم خود قرار داد، و آنگاه فرمود: باطل این است که بگویی شنیدم، و حق این است که بگویی دیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، در ضمن خطبه ۱۳۷.

فاصله آسمان و زمین

فاصله آسمان و زمین را از آن حضرت علیه‌السلام پرسیدند؛ فرمود: به قدر مد بصر، و دعای ستم‌دیده. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] غارات، ثقفی، ص ۱۱۱.

فریادرس آمد

در کامل جزری آمده: علی علیه‌السلام از قبیله همدان بیرون شد، در بین راه دو مرد را دید زد و خورد می کردند، آنان را از هم جدا نموده و به راه خود ادامه داد، ناگهان صدای استغاثه‌ای شنید. امیرالمومنین علیه‌السلام به جانب او شتافت و می فرمود: فریادرس آمد. پس دو مرد را دید که یکی از آنان از دیگری شکایت داشته و گفت: یا امیرالمومنین! پیراهنی به این مرد فروخته‌ام به هفت درهم و

با او شرط کرده‌ام که درهمهای سالم و بدون عیب به من تحویل دهد و او این درهمهای معیوب را به من داده است، و من از گرفتن آنها امتناع ورزیده از او مطالبه دراهم سالم نمودم، پس سیلی به صورتم زد.

امیرالمومنین به زنده فرمود: چه می‌گویی؟ گفت: راست می‌گویند. به او فرمود: به شرط خود وفا کن، و آنگاه به مضروب فرمود: قصاص بگیر! مرد گفت: یا عفو کنم؟

امام علیه‌السلام فرمود: اختیار آن با خود توست.

و سپس به همراهان خود فرمود: بگیرید او را. پس مردی او را بر دوش گرفت و آن حضرت پانزده تازیانه به او زد و فرمود: این سزای هتک حرمت توست نسبت به آن مرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل، جزری.

فریبکاری

در تاریخ طبری آمده: مغیره بن شعبه ادعا می‌کرد که او تازه عهدترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله است و به مردم می‌گفت: من انگشتر خود را در میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله انداختم تا با این بهانه داخل در قبر شده بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را مس نمایم تا من آخرین کسی باشم که از رسول خدا جدا گشته است. طبری از عبدالله بن حرث نقل کرده که می‌گوید: من در زمان خلافت عمر یا عثمان به همراه علی علیه‌السلام برای انجام عمره وارد مکه شدیم و آن حضرت در منزل خواهر خود (ام هانی) اقامت گزید و آنگاه که از اعمال عمره فارغ گردید به خانه بازگشت و غسل نمود در این موقع گروهی از عراقی‌ها به نزد آن حضرت آمده عرضه داشتند: از شما سوالی داریم امام علیه‌السلام به آنان فرمود: گمانم می‌خواهید از مطلبی که مغیره به شما گفته از این که او تازه عهدترین مردم به رسول خداست پرسید؟

گفتند: آری.

آن حضرت فرمود: دروغ گفته است، تازه عهدترین مردم نسبت به مردم رسول خدا قثم بن عباس می‌باشد و او آخرین نفر ما بوده که از میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله خارج گشته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] طبری، ج ۳، ص ۲۰۵، کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۶.

فدا از بیت المال

امیرالمومنین علیه‌السلام می‌فرمود: هرگاه مسلمانی به دست کفار اسیر شود و زخم کاری به دشمن نزده باشد از بیت المال فدا داده نمی‌شود، ولی بستگانش اگر بخواهند، او را از مال خودش فدا داده و آزادش می‌کنند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۱، ص ۶۵، حدیث ۲.

فاصله حق و باطل

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: آگاه باشید که بین حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست، معنای آن را از آن حضرت پرسش نمودند؛ امام علیه‌السلام چهار انگشت دست مبارک را جمع نموده میان گوش و چشم خود قرار داده و آنگاه فرمود: باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق این که بگویی دیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۱۳۷.

فاکه بن سعد (سعید)

«فاکه بن سعید» را از اصحاب علی علیه‌السلام است که در جنگ صفین به شهادت رسید. [۱].
ابن اثیر می‌نویسد: فاکه فرزند سعد بن جبیر بن عنان انصاری اوسی خطمی است و کنیه‌اش ابوعقبه. [۲].
از ابن حیان نقل می‌کند که: فاکه بن سعد از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. [۳].
به نظر می‌رسد نام پدر فاکه، «سعد» بوده و این که در رجال طوسی او را «سعید» گفته مورد تردید است؛ زیرا در منابع سیره و تاریخ نام وی را «فاکه بن سعد» ثبت کرده‌اند.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۴، ش ۲.

[۲] اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۷۴.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۷۷.

فرات بن عمرو (ابو بشر)

«فرات بن عمرو» از اصحاب علی علیه‌السلام است که کنیه وی، «ابو بشر» بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۴، ش ۱.

فروه بن عمرو انصاری

فروه فرزند عمرو بن ردقه بن عبید انصاری از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت کنندگان در عقبه بود که در جنگ بدر نیز حضور داشت و رسول خدا صلی الله علیه و آله بین وی و «عبدالله بن مخرمه عامری» عقد اخوت و برادری جاری کرد. [۱].
وی هر ساله مقدار قابل توجهی از محصول خرماي خود - معادل هزار وسق - را صدقه می‌داد. او از سادات و بزرگان قوم خود بود و از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، و نیز از اصحاب علی علیه‌السلام نیز بود که در جنگ جمل همراه آن حضرت مجاهدت نمود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۷۸.

[۲] شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۲۹ - ۲۷؛ ر. ک: الاصابه، ج ۵، ص ۳۶۴.

فروه بن نوفل اشجعی

فروه بن نوفل اشجعی، ابتدا از اصحاب امیر مؤمنان علیه السلام بود اما بعد از مدتی از قیادت و فرماندهی سپاه تحت امرش کناره گیری کرد و همراه پانصد نفر دیگر از هم‌فکرانش در محلی به نام «دسکره» و «بندنیجین» - حوالی بغداد کنونی - اردو زد؛ اما هرگز علیه امیرالمؤمنین نیز جنگ نکرد. او در این باره می‌گفت: «به خدا سوگند، نمی‌دانم چرا و به چه دلیلی باید با علی علیه السلام وارد جنگ شوم، من فکر می‌کنم بهترین راه و در واقع تنهاترین راه این است که فعلاً از این امر صرف نظر کرده و خوب فکر کنیم و هرگاه به نتیجه رسیدم، یا اطاعت او را گردن نهم و یا علیه وی وارد جنگ شوم.» [۱].

به هر حال این گروه در سال ۴۱ هجری علیه معاویه طغیان کردند و با وی جنگیدند. اما معاویه با تهدید و ارباب مردم کوفه را بسیج کرد و آنان را سرکوب نمود و سرانجام همه را به قتل رساند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۶؛ ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۸۶.

[۲] همان، ص ۱۶۶.

فضل بن عباس بن عبدالمطلب

وی از هاشمیانی است که با علی علیه السلام بیعت کرد. [۱] فضل از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در جنگ حنین بعد از آن که همه فرار کردند، او با امیرالمؤمنین علی علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستادگی کرد و از جان پیامبر صلی الله علیه و آله دفاع نمود. [۲].

او در فتح مکه و غزوه حنین و حجة الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله بود و در غسل دادن پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشت، او آب می‌ریخت و علی علیه السلام بدن رسول خدا صلی الله علیه و آله را غسل می‌داد. [۳] در امر دفن پیکر مطهر حضرت صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را یاری کرد. [۴].

فضل بن عباس در زمره شیعیان و یاران مخلص امیرالمؤمنین علیه السلام بود و آن حضرت را در مراسم دفن حضرت فاطمه علیها السلام - که مخفیانه انجام شد - مدد رساند. [۵].

فضل در سال ۱۸ هجری در زمان خلافت عمر بن خطاب از دنیا رفته است. [۶] اما از وقعه صفین استفاده می‌شود که او تا عصر خلافت حضرت علی علیه السلام در قید حیات بوده است و در جنگ صفین شرکت داشته و در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیده است. او اشعاری را علیه عمرو عاص و در جواب معاویه در این جنگ سروده است. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۷.

- [۲] ارشاد مفید، ج ۱، ص ۱۴۱.
- [۳] اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۸۳؛ الاصابه، ج ۵، ص ۳۷۵.
- [۴] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۰۸.
- [۵] طبقات الکبری، ج ۸، ص ۲۹.
- [۶] مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۳۰۸؛ طبقات الکبری، ج ۴، ص ۵۵.
- [۷] وقعه صفین، ص ۴۱۳.

ق

قبول هدیه حلوا و شوخی کردن

روزی یکی از دوستان امام حلوائی تهیه کرد و از آن حضرت خواست تا تناول فرماید.

امام علی علیه السلام فرمود:

مناسبت آن کدام است؟

جواب داد:

امروز نوروز است. (روز عید است)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آن حلوا میل فرمود و خندید و چنین شوخی کرد که:

اگر می‌توانی همه روز را نوروز قرار ده!! [۱].

اینکه در نهج البلاغه در خطبه ۲۲۴ نقل فرمود که شخصی برای امام علی علیه السلام حلوا آورد و حضرت نپذیرفت، و فرمود:

وَأَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَمَعْجُونَةٍ شَبَّثَتْهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرِيْقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا،

فَقُلْتُ: أَصْلُهُ، أَمْ زَكَاهُ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ!

فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ.

فَقُلْتُ: هَبْلَتْكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ أَتَيْتَنِي لَتَخْدَعَنِي؟ أَمْخَتَبْتُ أَنْتَ أَمْ دُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهْجُرُ؟

وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيتُ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ أَفْلاكِهَا، عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمْلَةٍ أَسْلَبَهَا جُلْبَ شَعِيرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ، وَإِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَهْوَنُ مِنْ

وَرَقَةٍ فِي فَمِ جَرَادَةٍ تَفْضُمُهَا.

مَا لِعَلِيٍّ وَلِنَعِيمٍ يَفْنَى، وَلَذَلِكَ لَا تَبْقَى! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ سُبَاتِ الْعُقَلِ، وَقَبْحِ الزَّلَلِ. وَبِهِ نَسْتَعِينُ.

«و از این حادثه شگفت‌آورتر اینکه شب هنگام کسی به دیدار ما آمد [۲] و ظرفی سر پوشیده پر از حلوا داشت، معجونی در آن

ظرف بود که از آن تنفر داشتم، گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده آن مخلوط کردند، به او گفتم: هدیه است؟ یا

زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حرام است.

گفت نه، نه زکات است نه صدقه، بلکه هدیه است.

گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند، آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده یا جن زده شدی؟ یا هذیان

می‌گویی؟

بخدا سوگند! اگر هفت اقلیم را با آن چه در زیر آسمان‌هاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم که پوست جوای را از مورچه‌ای

ناروا بگیرم، چنین نخواهم کرد، و همانا این دنیای آلوده شما نزد من از برگ جویده شده دهان ملخ پست‌تر است.

علی را با نعمت‌های فناپذیر، و لذت‌های ناپایدار چه کار؟!!

بخدا پناه می‌بریم از خفتن عقل، و زشتی لغزش‌ها، و از او یاری می‌جوییم.» [۳].

در آنجا «اشعث بن قیس» چون فردا در دادگاه برای مسئله‌ای می‌بایست محاکمه شود، شب هنگام حلوا را به بهانه هدیه بُرد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به خیال واهی خود جذب کند که آن حضرت نپذیرفت و هدیه او را رد کرد.

نه اینکه حضرت غذائی نمی‌خورد یا هدیه و دعوت دوستان را رد می‌کرد.

گرچه امام علی علیه السلام نسبت به قبول هدایا احتیاط می‌کرد و هدایای مردم مدائن را در سر راه صفین نپذیرفت و فرمود: هر چه به سپاهیان یا اسبان ما می‌دهند، باید قیمت عادلانه را بگیرند.

از حضرت پرسیدند:

برخی از مردم مدائن با بعضی از سربازان خویشاوند می‌باشند که برای آنها هدایایی آورده‌اند.

امام علی علیه السلام فرمود:

مانعی ندارد.

امیرالمؤمنین علیه السلام به کارگزاران نظام هشدار می‌دهد که از راه پذیرش هدایا به رشوه خواری مبتلا نگردند و یکی از دغدغه‌های آن حضرت یکی دانستن هدیه و رشوه بود، که در خطبه ۱۵۶ فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ أُمَّتِي سَيُفْتَنُونَ مِنْ بَعْدِي»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْلَيْسَ قَدْ قُلْتَ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهَدَ مَنْ اسْتَشْهَدَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَسَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ لِي:

«أَبَشْرُ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟»

فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ. وَقَالَ:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنَّوْنَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمَنُونَ سَيِّطَوْتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ

الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيدِ، وَالسُّحْتَ بِالْهَدِيَّةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»

قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَبِأَيِّ الْمَنَازِلِ أَنْزَلَهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أَمْزَلَهُ رِدَّةً، أَمْ بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ؟

فَقَالَ:

«بِمَنْزِلَةِ فِتْنَةٍ».

«ای علی! پس از من امت اسلامی به فتنه و آزمون دچار می‌گردند.

گفتم:

ای رسول خدا مگر جز این است که در روز «أحد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند، و شهادت نصیب من نشد و سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی، ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:

(همانا این بشارت تحقق می‌پذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟)

گفتم:

ای رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکر گذاری است.

و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ای علی! همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند، و در دینداری بر خدا منت می‌گذارند، با این حال انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند، حرام خدا را با شبهات دروغین، و هوسهای غفلت‌زا، حلال می‌کنند، «شراب» را به بهانه اینکه «آب انگور» است و رشوه را که «هدیه» است و ربا را که «نوعی معامله» است حلال می‌شمارند).

گفتم:

ای رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پایه‌ای بدانم؟

آیا در پایه ارتداد؟

یا فتنه و آزمایش؟

پاسخ فرمود:

(در پایه‌ای از فتنه و آزمایش) [۴].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱۱ ص ۲۷۴.

[۲] نوشتند که اشعث بن قیس بود.

[۳] خطبه ۲۲۴ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب‌أمالی ص ۴۹۶ و ۴۹۷ مجلس ۹۰ ح ۷۰: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۲- تذکره‌الخواص ص ۱۴۳: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)

۳- ربیع‌الابرار ص ۲۳۰ وج ۳ ص ۳۱۹ ح ۶۱ ب ۴۸: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۴- کتاب مناقب ج ۲ ص ۱۰۹: ابن شهر آشوب (متوفای ۵۸۸ هـ)

۵- کتاب اربعین ص ۳۷۷ تا ۳۸۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۹۰: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ).

[۴] خطبه ۱۴:۱۵۶ نهج‌البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

قرآن گرای

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اول حافظ قرآن بود.

اولین کسی بود که قرآن را حفظ کرد،

و آنچه پیامبر علیه السلام از جبرئیل گرفت، او نیز فرا گرفت.

امام علی علیه السلام در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله شاهد نزول وحی بود که فرمود:

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّنَّةُ؟

فَقَالَ:

«هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ».

(من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟

گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود:

«علی! تو آن چه را من می‌شنوم می‌شنوی، و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی.» [۱].

امام اول کسی بود که قرآن را جمع آوری کرد و نوشت و آنگاه که به حضرت زهرا علیها السلام برخی از مهاجرین و انصار گفتند: چرا امام علی علیه السلام در خانه بود و به سقیفه نیامد تا به عنوان کاندید رهبری مطرح شود.

پاسخ داد:

مَا صَنَعَ أَبُو الْحَسَنِ إِلَّا مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ

(علی علیه السلام کاری انجام نداد جز آنکه سزاوار بود «مانند»: مراسم کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و جمع آوری قرآن) [۲].

اباذر غفاری نقل کرد:

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم امام علی علیه السلام تمام آیات قرآن را در یک جلد قرآن جمع آوری کرده و آن را به مهاجرین و انصار عرضه کرد،

و چون تمام رویدادهای مربوط به نزول آیات را در پاورقی همان آیه نوشته بود، خلیفه اول آن را پذیرفت. و گفت:

با این قرآن و ثبت تمام وقایع آن، چیزی برای دیگران باقی نگذاشته‌ای. [۳].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اول مفسر قرآن پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بود، که ابن عباس می‌گوید: شبی تا صبح از علی علیه السلام از سوره حمد می‌پرسیدیم.

حضرت تفسیر می‌فرمود.

امام علی علیه السلام همواره قرآن می‌خواند،

و پاسخ مردم را در مشکلات و سئوالات اجتماعی، با آیات قرآن می‌داد.

و در قضاوت‌های سیاسی، مالی، نظامی، همه جا از آیات قرآن کمک می‌گرفت. [۴].

و در افشاگری چهره منافقان و ناکثین و مارقین نیز از قرآن دلیل و شاهد می‌آورد، و همواره با قرآن محشور بود و خود در معرفی جامعیت قرآن فرمود:

كِتَابٌ رَبُّكُمْ فِيكُمْ: مُبَيِّنًا حَلَالَهُ وَحَرَامَهُ، وَفَرَائِضَهُ وَفَضَائِلَهُ، وَنَاسِخَهُ وَمَنْسُوخَهُ، وَرُخْصَهُ وَعَزَائِمَهُ، وَخَاصَّهُ وَعَامَّهُ، وَعَبْرَهُ وَأَمْثَالَهُ، وَمُرْسَلَهُ وَمَحْدُودَهُ، وَمُحْكَمَهُ وَمُتَشَابِهَهُ، مُفَسِّرًا مُجْمَلَهُ، وَمُبَيِّنًا عَوَامِضَهُ، بَيْنَ مَا أُخِذَ مِيثَاقُ عَلَيْهِ، وَمَوْسَعٍ عَلَى الْعِبَادِ فِي جَهْلِهِ.

وَبَيْنَ مُثَبِّتٍ فِي الْكِتَابِ فَرْضَهُ، وَمَعْلُومٍ فِي السُّنَّةِ نَشِئُهُ، وَوَاجِبٍ فِي السُّنَّةِ أَخْذُهُ، وَمُرْخَّصٍ فِي الْكِتَابِ تَرْكُهُ، وَبَيْنَ وَاجِبٍ بَوَاقِيهِ، وَزَائِلٍ فِي مُسْتَقْبَلِهِ. وَمُبَايِنٌ بَيْنَ مُحَارِمِهِ، مِنْ كَبِيرٍ أَوْعَدَ عَلَيْهِ نِيرَانَهُ، أَوْ صَغِيرٍ أَرْصَدَ لَهُ عُقْرَانَهُ، وَبَيْنَ مَقْبُولٍ فِي أَذْنَاهُ، مُوسَعٍ فِي أَفْصَاهُ.

ویژگی‌های قرآن و احکام اسلام

«کتاب پروردگار میان شماست، که بیان کننده حلال و حرام، واجب و مستحب، ناسخ و منسوخ، مباح و ممنوع، خاص و عام، پندها و مثلها، مطلق و مقید، محکم و متشابه می‌باشد، عبارات مجمل خود را تفسیر، و نکات پیچیده خود را روشن می‌کند، از واجباتی که پیمان شناسایی آن را گرفت، و مستحباتی که آگاهی از آنها لازم نیست.

قسمتی از احکام دینی در قرآن واجب شمرده شد که ناسخ آن در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله آمده، و بعضی از آن، در سنت پیامبر صلی الله علیه وآله واجب شده که در کتاب خدا ترک آن مجاز بوده است، بعضی از واجبات، وقت محدودی داشته، که در

آینده از بین رفته است، محرمات الهی از هم جدا می‌باشند، برخی از آنها، گناهان بزرگ است که وعده آتش دارد، و بعضی کوچک که وعده بخشش داده است، و برخی از اعمال که اندک‌ش مقبول و در انجام بیشتر آن آزادند.» [۵].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۲۱ : ۱۹۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب الیقین ص ۱۹۶: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)

۲- فروع کافی ج ۴ ص ۱۹۸ الی ۲۰۱ ح ۲: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- من لایحضره الفقیه ج ۱ ص ۱۵۲: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۴- ربیع الابرار ص ۳۳۳ ج ۱ و ۵ ص ۱۷۵: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۵- اعلام النبوة ص ۹۷: ماوردی (متوفای ۴۵۰ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۱۳ ص ۱۴۱ و ۶۰ ص ۲۱۴ و ۲۶۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

[۲] بحار الانوار ج ۲۸ ص ۳۵۲، و غایه المرام ص ۵۶۹، الامامه و السیاسة ابن قتیبه ص ۱۲.

[۳] احتجاج طبرسی و شرح نهج البلاغه خوئی ج ۲ ص ۲۰۸.

[۴] به کتاب امام علی علیه السلام و امور قضائی، فصل «استفاده از قرآن»، از این مجموعه مراجعه شود.

[۵] خطبه ۴۶ : ۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- عیون المواعظ والحکم ص ۳۵۰ ح ۵۹۵۱: واسطی (متوفای ۶۰۰ هـ)

۲- بحار الانوار ج ۷۴ ص ۳۰۰ و ۴۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۳- ربیع الابرار ج ۱ ص ۹۷ و ۳۱۲ و ۲ ص ۲۹۷: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۴- منهاج البراعة ج ۱ ص ۲۲: قطب راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵- تحف العقول ص ۶۷: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۶- اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۸ : ۱۴۰: کلینی رازی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۷- احتجاج ج ۱ ص ۴۷۳ و ۴۷۵ و ۲۰۹: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ).

قاضی یک روزه

امام علی علیه السلام بر قضات کشور اسلامی مأموران مخفی می‌گماشت که کارهای آنان را زیر نظر داشته باشند.

لذا «ابو الأسود دوئلی» که از دوستان امام علی علیه السلام بود، در همان روز اول قضاوت با گزارش مأموران مخفی، عزل شد، زیرا به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گزارش دادند که او با مردم تند خوئی می‌کند.

غروب وارد مسجد شد و گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام قاضی یکروزه هم داشتیم؟

امام علی علیه السلام فرمود:

آری به من گزارش دادند که تو در برخورد با مردم خشن هستی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] معالم القریه ص ۲۰۳ - و - احقاق الحق ج ۸ ص ۵۴۸.

قارچ

نقش قارچ در درمان چشم

امام علی علیه السلام و استفاده از قارچ در غذا

۱- امام علی علیه السلام فرمود:

«الْكُمَاءُ مِنَ الْمَنِّ، وَ مَاؤُهَا شِفَاءُ الْعَيْنِ». [۱].

«قارچ از نعمت‌های الهی است و آب آن شفای چشم است.»

۲- ابی بصیر از فاطمه دختر علی، و او از امامه دختر ابی العاص بن ربیع و مادرش زینب دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

نقل کرد که فرمود:

«أَتَانِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَتَيْتِي بِعِشَاءٍ وَ تَمْرٍ وَ كُمَاءٍ، فَأَكَلْتُ، وَ كَانَ يُحِبُّ الْكُمَاءَ». [۲].

«در ماه رمضان امیرالمؤمنین علیه السلام به هنگام شام، بر ما وارد شد، در حالی که مقداری خرما و قارچ به همراه آورده بود، و از

آن می خورد و امیرالمؤمنین علیه السلام همواره قارچ را دوست می داشت.»

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۱۵۹ ح ۵۱، ومستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۲۴ ح ۳.

[۲] دعائم الإسلام ج ۲ ص ۱۴۷ ح ۵۲۰. ومستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۲۴ ح ۳.

قرآن مجید بر ترتیب نزول آیات

کامل‌ترین و صحیح‌ترین نسخه آن به خط کوفی حضور امام زمان است که به وراثت به دست امام علی علیه السلام سپرده شده و غالب مورّخین از آن نام برده‌اند.

سلیم بن قیس می گوید:

امام علی علیه السلام فرمود:

هیچ آیه‌ای بر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نازل نشده، مگر اینکه آن را برای من می خواند و من با خط خود آن را می نوشتم.

او از خدا می خواست تا آن را به من بفهماند و در حافظه من قرار دهد.

و آنگاه که آیات قرآن را حفظ کردم هیچیک از آنها را فراموش نکرده‌ام و نیز تأویل آیات را به من یاد می داد، من هم آنرا حفظ

می کردم.

او برای من می خواند و من می نوشتم آنچه را که خداوند به وی تعلیم نموده بود از حلال و حرام، اوامر و نواهی، اطاعت و معصیت،

آنچه که بوده و خواهد بود تا روز قیامت، به من آموخت و من آنرا حفظ کردم و حتی یک حرف از آنرا فراموش نکرده‌ام، سپس

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست بر سینه‌ام گذاشت و به درگاه خداوند دعا کرد که قلبم را از علم و فقه و فهم و حکمت و

نور سرشار گرداند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسرار آل محمد چاپ جدید ص ۶۳.

قدرت در خدمت عدالت

قدرت را باید در خدمت بشریت به کار گرفت... یعنی در راه عدالت و آزادی. اما کسانی که قدرت را در جهت استعمار و به بند کشیدن ملتها به کار می‌برند، دیری نمی‌گذرد که خود مغلوب آن می‌گردند... قدرت‌های استعماری به تجربه دریافتند که تمام اسلحه‌ای که بر ضد اراده‌ی ملتهای استعمارزده به کار انداختند، پس از چندی علیه منافع خودشان به کار افتاد... زیرا چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید:

من سل سیف البغی قتل به.

«هر آنکه شمشیر بیداد و ستمگری برکشد، بدان کشته شود.» [۱].

در دنیا امر چنین است.

و اما در آخرت نیز به گفته‌ی امام:

«بئس الزاد الی المعاد، العدو ان علی العباد.»

«بدترین توشه‌ی راه آخرت، دشمنی با بندگان خداست.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۱۸.

[۲] همان، ص ۲۰.

قبول میهمانی

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دعوت خویشاوندان، فرزندان، و دختران خود را می‌پذیرفت. در شهر بصره دعوت میهمانی علاء بن زیاد را پذیرفت. و در شهر مدینه حتی دعوت میهمانی دوستان غیر عرب، از نژادهای گوناگون، و ایرانیان را رد نمی‌کرد، روزی پس از قبول میهمانی یک مسلمان ایرانی و صرف حلوی نوع ایرانی، علت آن را پرسید.

به امام علی علیه السلام گفته شد که؛

به مناسبت عید نوروز این حلوی ایرانی تهیه شد.

امام علی علیه السلام به مزاح فرمود:

آیا نمی‌شود، هر روز، نوروز باشد؟ [۱].

و در شب شهادت نیز میهمان دخترش امّ کلثوم بود.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۱۱ ص ۲۷۴.

قضاوت در نوجوانی

امام علی علیه السلام با اینکه دوران جوانی را می‌گذراند، پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم او را برای قضاوت و تبلیغ به یمن اعزام فرمود.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

یا رسول الله، مرا برای قضاوت می‌فرستی، در حالی که جوان هستم؟

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

نزدیک بیا.

سپس دست بر سینه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گذاشت و این دعا را خواند:

اللَّهُمَّ اهْدِ قَلْبَهُ وَتَبِّتْ لِسَانَهُ

(خدایا قلب علی را هدایت کن، و زبان او را در حقگوئی استوار فرما.)

امام علی علیه السلام فرمود:

پس از دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هرگز در قضاوت میان دو نفر دچار شک و تردید نشدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد شیخ صدوق، ص ۹۳ - و شرح ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۸.

قضاوت در مجلس پیامبر

ابن صباغ مالکی در فصول المهمه، و علامه شیخ محمد الصبان مصری در اسعاف الزاغین می‌گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم با جمعی از اصحاب خود نشسته بود.

دو نفر وارد شدند، یکی از آنها به حضور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم چنین عرض کرد:

یا رسول الله؛ من الاغی داشتم که گاو این مرد آن را کشت.

مردی از حاضرین جلسه فوراً نظر داد و گفت:

چار پایان را ضمانتی نمی‌باشد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم رو به علی علیه السلام کرد، فرمود:

یا علی میان آنها داوری کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها پرسید:

آیا این حیوان‌ها هر دو بسته بودند و یا باز؟

یا یکی باز و دیگری بسته؟

آن مرد گفت:

آری الاغ بسته بود، ولی گاو باز و صاحبش نیز با او بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

صاحب گاو ضامن الاغ است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قضاوت آن حضرت را تأیید فرمود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسعاف الزّاعین در حاشیه نور الابصار، ص ۱۷۱ - و فصول المهمه، ص ۴۳ - و ینابیع المودّه، ج ۱، ص ۶۶.

قضاوت در یک قتل دسته جمعی

احمد بن حنبل با دو سند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود: پیامبر خدا مرا به یمن فرستاد. در آنجا روزی بقبائلی چند می گذشتم که با هم دیگر نزاع داشتند. وقتی از جریان پرسیدم معلوم شد که چاهی جهت صید شیر، کنده بودند، که شیری در آن چاه افتاده بود، شخصی در حال سقوط کردن به درون چاه، دوّمی را گرفت و دوّمی با دست سوّمی و سوّمی هم به چهارمی چنگ زد و او را کشید و همه به درون چاه سقوط کردند.

شیر همه را به سختی مجروح کرد، تا اینکه یکی از آنها پیش قدم شد و شیر را کشت.

مردم، مجروحین را از چاه بیرون کشیدند.

چهار نفر پس از مدّتی همگی جان سپردند و میان چهار قبیله نزاع در گرفت که خون بهای هر کدام (اوّلی، دوّمی، سوّمی، چهارمی) با کیست؟

در این لحظات حسّاس امام علی علیه السلام جلو رفت و فرمود:

با اینکه پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم در روی زمین است می خواهید با هم بجنگید؟

من میان شما داوری می کنم.

اگر به قضاوت من رضایت دادید که اختلافات برطرف می شود، یا شما را نزد پیامبر خداصلی الله علیه وآله وسلم برده تا آن حضرت در میان شما داوری کند.

اهل یمن به قضاوت آن حضرت رضایت دادند و امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام قضاوت فرمود:

اکنون بروید و از قبائلی که این چاه را کنده اند، ربع دیه، ثلث دیه و نصف دیه و تمام دیه را جمع کنید. [۱].

(یعنی دو هزار و هشتاد و سه دینار طلا جمع آوری کنید).

پس از آماده شدن پول ها، فرمود:

۲۵۰ دینار به ورثه اوّلی بدهید، برای اینکه او باعث کشته شدن دوّمی شد، در نتیجه از خون بهای خودش کم می شود.

و ثلث دیه ۳۳۳ دینار) را باید به ورثه دوّمی بدهید

و نصف دیه ۵۰۰ دینار) را باید به ورثه سوّمی

و یک دیه کامل ۱۰۰۰ دینار) را باید به ورثه چهارمی بدهید.

اما مردم قبائل راضی نشدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را با مأمورانی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم فرستاد، مردم یمن وقتی از راه رسیدند که آن جناب کنار مقام ابراهیم در مسجد الحرام بود.

داستان خود را باز گفتند.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

میان شما داوری می‌کنم.

یکی از ایشان گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام در میان ما قضاوت کرده است.

آنگاه داوری او را شرح دادند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم همان را امضاء کرد و فرمود:

داوری علی صحیح بود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مسند احمد حنبل، ج ۱، ص ۷۷.

[۲] ذخائر العقبی، ص ۸۴ - و علی در کتب اهل سنت، ص ۲۵۱.

قصاص چشم (کور کردن با آینه)

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد خلیفه سوم رفتند.

غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده، ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می‌گفت:

دیه چشمت را به تو می‌دهم از قصاص صرف نظر کن.

غلام از گرفتن دیه خودداری کرده و تنها خواسته‌اش، قصاص بود.

خلیفه سوم در حکم قضیه درماند.

آنان را نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بُرد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد.

مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد.

غلام نپذیرفت.

مولا حاضر شد دو دیه پردازد، ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود.

در این موقع امیرالمؤمنین علیه السلام به منظور قصاص کردن مولا، آینه‌ای طلید، آن را داغ کرد و آنگاه مقداری پنبه خواست و

آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او، روی پلک‌ها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وی فرمود:

در آینه نگاه کن.

و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون آن که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۱۹ حدیث ۱.

قرآن و دوران شیرخوارگی

در زمان خلافت خلیفه سوم، زنی در دوران شش ماهگی فرزندی به دنیا آورد که شوهر آن زن او را متهم کرد.

دعوا نزد خلیفه سوم بردند و او نتوانست مشکل را حل کند،

و دستور رجم زن را صادر کرد،

مردم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مراجعه کردند،

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در یک جای قرآن آمده است که:

يَرْضِعَنَّ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ... [۱].

«زنان فرزندان خود را دو سال کامل شیر دهند»

و در جای دیگر فرموده است:

وَ حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا [۲].

«دوران بارداری و باز گرفته شدن از شیرخوارگی ۳۰ ماه است»

وقتی ایام شیرخوارگی بیست و چهارماه از آن کسر گردد، مدت حمل شش ماه می‌شود.

بنابر این خانمی که کودک شش ماهه آورده است، گناه نکرده و کودک از آن شوهرش می‌باشد.

پس از قضاوت امام علی علیه السلام خلیفه سوم اقرار کرد که از این حکم بی‌خبر بوده است، بلافاصله دستور داد زن را برگردانند و رجم نکنند. [۳].

اما وقتی مأمورین برای برگرداندن زن به محل اجرای حکم رفتند کار از کار گذشته و زن رجم شده بود.

زن بی‌گناه قبل از شروع حکم به خواهرش گفته بود:

خواهرم! ناراحت مباش به خدا قسم! هیچ کس غیر از شوهرم به من نزدیک نشده است و کودک از آن شوهرم می‌باشد.

وقتی کودک بزرگ شد و به مرحله جوانی رسید، پدر اعتراف کرد که جوان از آن اوست زیرا شبیه پدر بود.

راوی می‌گوید:

آن مرد را دیدم که بدنش روی رختخواب قطعه قطعه شده بود و به مکافات عمل خود رسید. [۴].

مرحوم علامه امینی می‌فرماید:

آیا این برای مسلمانان عار نیست که جای پیغمبر را کسی بگیرد که مسئله ساده قضائی را نداند؟

آیا این عدالت است کسی بر جان و مال مردم مسلط شود که این مقدار آگاهی به مسائل ندارد. [۵].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] سوره احقاف، آیه ۱۵.

[۲] سوره بقره، آیه ۲۳۳.

[۳] نظیر همین ماجرا در قضاوت‌های حضرت، در حکومت خلیفه دوم نیز گذشت.

[۴] الموطأ، ج ۲، ص ۱۷۶؛ البیهقی فی السنن الکبری، ج ۷، ص ۴۴۲؛ الدر المنثور، سیوطی، ج ۶، ص ۴۰.

[۵] الغدیر، ج ۶، ص ۹۴ - و سفینه البحار، ج ۲، ص ۴۳۵.

قضاوت در مورد حجرالاسود

جلال الدین سیوطی در باب «شهادت الامکنه» از ابوسعید خدری روایت می‌کند که:

من با خلیفه دوم به حج رفتم چون طواف کرد آمد حجرالاسود را استلام کند، گفت:

من می‌دانم که تو سنگی هستی نه می‌توانی ضرر برسانی و نه منفعتی داری و اگر رسولخدا را نمی‌دیدم که تو را می‌بوسید و استلام

می کرد نه ترا می بوسیدم و نه استلام می کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

ای عمر این چنین قضاوت نکن، این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر.

خلیفه دوم گفت:

یا ابالحسن آیا دلیلی بر این هست.

حضرت فرمود:

اینک کتاب خداست که می فرماید:

وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ

«چون خداوند تعالی آدم ابوالبشر را خلق کرد پشت او را مسح نمود و از ذریه بنی آدم عهد و پیمان گرفت به ربوبیت خود و عبودیت آنها

و آن عهد و میثاق را در کتابی نوشت و به این سنگ خورانید، سپس به آن سنگ فرمود شهادت بده در روز قیامت به ایمان و وفاء هر کس که در دنیا به زیارت تو آمده است و شهادت بده بر کفر و شرک هر کس که متمکن بوده است که ترا زیارت کند و نکرده است.»

سپس فرمود:

من شنیدم از رسول خدا که فرمود:

حجرالاسود در روز قیامت می آید و با زبان فصیح و بلیغ، شهادت دهد برای هر کس که او را بوسید و مسح نموده است، (اقراراً بوحدانیة الله و اعترافاً بما فرضه الله)

و شهادت دهد بر ضرر کسانی که او را زیارت نکردند.

پس بدان ای عمر که این سنگ هم نفع می رساند و هم ضرر.

پس خلیفه دوم گفت:

أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَعِيشَ فِي قَوْمٍ لَسْتُ فِيهِمْ يَا أَبَا الْحَسَنِ. [۱].

«به خدا پناه می برم از اینکه در میان قومی زندگی کنم که علی بن ابیطالب در آن نباشد.»

پی نوشت ها:

[۱] و نیز این روایت را «محمد بن یوسف شافعی» در کتاب «سیل الهدی» و الرشاد در باب ششم در فضل حجرالاسود آورده و «خجندی» در کتاب «فضائل مکه» و بیهقی در شعب الیمان و «حاکم نیشابوری» در «مستدرک» و «غزالی در احیاء العلوم و ابن ابی الحدید» در شرح «نهج البلاغه» بنابر نقل «سید هاشم» از غایة المرام - و - علامه محمد قلی در کتاب تشیید المطاعن ص ۵۵۶.

قضاوت در نزاع دسته جمعی

در عصر حکومت امیرمؤمنان علی علیه السلام چهار نفر شراب خوردند و در نتیجه مستی به روی یکدیگر چاقو کشیدند و به هر کدام جراحتی وارد شد.

عمل زشت آنان به محضر علی علیه السلام گزارش داده شد.

حضرت دستور داد:

همه آنها را حبس کردند تا پس از به هوش آمدن به اعمالشان رسیدگی شود.

اتفاقاً دو نفر از آنان در زندان مردند، کسان آنها به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده، عرضه داشتند که خون بهای کشتگان ما را از آن دو نفری که زنده‌اند بگیرید، زیرا این دو نفر اسباب قتل ایشان را فراهم آورده‌اند.

امام علی علیه السلام به آنها فرمود:

از کجا دانستید، دو نفری که زنده‌اند قاتل آن دو نفرند که مرده‌اند.

ممکن است آن دو نفر که مرده‌اند هر کدام قاتل یکدیگر بوده باشند.

در پاسخ عرض کردند:

ما از این ماجرا بی‌خبریم آنگونه که خدا به تو آموخته است درباره آنان داوری کن؟

حضرت فرمود:

دیه مقتولین به عهده هر چهار قبیله است که باید پردازند، و دیه زخم آن دو نفر که مجروح‌اند از دیه کشته‌ها برداشته می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، ص ۲۰۹ از فصل ۶۲، باب ۲ - و تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۲۴ - و من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۱۸ - و - صاحب جواهر در ج ۳، ص ۹۲.

قضاوت نسبت به فرزندی سفید پوست

مردی همسرش را نزد خلیفه دوم برده و گفت:

خودم و این زن سیاه هستیم، اما او پسری سفید زاییده است.

خلیفه دوم به اطرافیان خود گفت:

نظر شما در این قضیه چیست؟

همه گفتند:

زن باید سنگسار شود؛ زیرا او و شوهرش سیاهند و فرزندشان سفید.

خلیفه دوم دستور داد:

زن را سنگسار کنند.

مأموران زن را برای اجرای حکم می‌بردند، در بین راه امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان برخورد نموده و به زن و شوهر او فرمود:

ماجرای شما چیست؟

آنان قصه خود را بیان داشتند.

آن حضرت فرمود:

آیا زنت را متهم می‌سازی؟

گفت: نه.

فرمود: آیا در حال قاعدگی با او همبستر شده‌ای؟

گفت:

آری، یک شب ادعا می‌کرد که قاعده است و من گمان می‌کردم به جهت سرما عذر می‌آورد پس با او همبستر شدم.

آن حضرت فرمود:

آیا شوهرت در آن حال با تو نزدیکی کرده است؟
گفت: آری.

پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آنان فرمود:

برگردید که این فرزندِ پسر شماست و علت سفید شدنش این است که خون حیض بر نطفه غلبه کرده است، آنگاه که این کودک بزرگ شود رنگ پوست او سیاه می‌گردد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب النکاح، باب انوادر، حدیث ۴۶.

قطع دست متولی بازار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای کنترل بازار بصره، شخصی به نام «علی بن اصمغ» را مأموریت داد که بر بازار آن شهر نظارت کند، اما پس از چندی دست به خیانت گشود و پس از اثبات، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام انگشتان دست او را قطع کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] السوق فی ظل الدولة الاسلامیه، ص ۵۲: جعفر مرتضی.

قطع دست غلام سیاه

«اصبغ بن نباته» نقل می‌کند که:

روزی در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم که بین مردم حکومت می‌کرد.
ناگهان جماعتی بر آن حضرت وارد شدند و غلام سیاهی را دست بسته آوردند
گفتند:

یا امیرالمؤمنین این غلام دزدی کرده است، مجازاتش کن.

حضرت فرمود:

ای غلام آیا تو دزدی کردی؟

عرض کرد: آری، یا امیرالمؤمنین.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

مادرت به عزای تو بنشیند، اگر برای مرتبه دوم اقرار کنی، دست تو را قطع می‌کنم.

غلام گفت:

دزدی کردم.

حضرت علی علیه السلام فرمود:

حکم خدا را درباره او جاری کنید.

و آنگاه انگشتان او را قطع کردند.

غلام انگشتان قطع شده خود را به دست چپ گرفت که خون از او جاری بود.

ابن کَوّای یشکری او را دید و گفت:

چه کسی دست تو را قطع کرد؟

غلام گفت:

(قَطَعَ يَمِينِي سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَقَاتِلُ الْعَرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالْمُؤْمِنِينَ، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِمَامُ الْمَهْدِيِّ وَزَوْجُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى أَبُو الْحَسَنِ الْمُجْتَبَى وَأَبُو الْحَسَنِ الْمُزْتَضَى...)

«دست مرا رهبر مردان و زنان و سزاوارتر از مؤمنان به خودشان، علی بن ابیطالب پیشوای هدایت کننده و شوهر فاطمه زهرا علیها السلام دختر محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وسلم و پدر حسن و حسین قطع کرد.»

ابن کَوّای گفت:

بسیار عجب است او دست ترا قطع کرده و تو او را ستایش می‌گویی؟

غلام گفت:

دست مرا به حق قطع کرده چرا او را ثنا نگویم و حال آنکه محبت او در پوست و گوشت و خون من آمیخته شده است.

به خدا قسم دست مرا قطع نکرد مگر بحق که خداوند متعال آنرا بر من روا داشته است.

ابن کَوّای بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و آنچه بین او و غلام گذشته بود را شرح داد.

حضرت فرمود:

ما را دوستانی است که اگر آنها را با شمشیر پاره پاره کنیم محبت ما در دل‌های آنها زیادت‌تر می‌شود،

و ما را دشمنانی است که هرچه بر آنها خدمت کنیم دشمنی آنها زیادت‌تر می‌شود.

سپس به امام حسن علیه السلام فرمود:

برو، این غلام سیاه را بیاور.

وقتی حاضر شد، حضرت فرمود:

ای غلام من دست تو را قطع کردم و تو مرا مدح و ثنا می‌گویی.

غلام عرض کرد:

چرا شما را ثنا نکنم و حال آن که پوست و گوشت و خون من به محبت شما آمیخته است و شما دست مرا به حق قطع نمودی و مرا

از عذاب آخرت نجات دادی.

آن حضرت فرمود:

دست خود را نزدیک من آر.

آن حضرت دست بریده را به جای خود گذارد و ردای خود را به روی او کشید، پس برخاست و دو رکعت نماز به جای آورد و

دعائی قرائت فرمود.

چون عبا را عقب زد، دیدیم دست آن غلام مثل اول صحیح و سالم شده است.

غلام از جا برخاست و گفت:

(أَمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِمُحَمَّدٍ رَسُولُهُ وَلِعَلِيِّ الْأَذَى رَدَّ الْأَيْدِ الْمُقْطُوعَةَ بَعْدَ تَخْلِيَّتِهَا مِنَ الزَّنْدِ)

«ایمان آوردم به خداوند و به رسالت محمد صلی الله علیه وآله وسلم و ایمان آوردم به امامت علی علیه السلام که انگشتان قطع شده

را به جای خود بازگرداند.»

پس روی قدم‌های آن حضرت افتاد و گفت:

يَا بِي أَنْتَ وَ أُمِّي

«پدر و مادرم فدای تو، یا علی» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانور مرحوم مجلسی.

قدردانی از آسیب دیدگان جنگ

وقتی سران جَمَل، بصره را محاصره کردند،

فرماندار امام علیه السلام، عثمان بن حنیف را دستگیر نموده، موهای ریش و سر او را کردند و پس از زجر و کتک زدن‌های فراوان، او را به حال خود گذاشتند.

فرماندار امام به سوی مدینه حرکت کرد که در سرزمین «ربذه» به اردوگاه امام رسید.

پس از سلام خطاب به امام گفت:

با ریش از خدمت شما به فرمانداری بصره رفتم، در حالی که بدون ریش باز گشتم.

امام وقتی عثمان حنیف را با سر و صورت خونین مشاهده فرمود از او قدردانی کرده، و فرمود:

أَصَبْتَ أَجْرًا وَ خَيْرًا

«تو به پاداش عمل خود و نیکی‌های آن رسیده‌ای» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۶.

قاطعیت در اجرای فرامین رهبری

وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تصمیم به فتح مکه گرفت، شخصی به نام «حاطب بن ابی بلتعه» ماجرای لشکر اسلام را به قریش مکه نوشت، و زنی از قبیله «فرینه» آن را در گیسوان خود پنهان کرد و راهی مکه شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به وسیله وحی با خبر شد و مشخصات آن زن را به امام علی علیه السلام داد.

امام در محلی به نام «حلیفه» آن زن جاسوس را پیدا کرد.

هر چه تلاش کردند، تهدید نمودند، زن اعتراف نکرد.

امام علی علیه السلام با تهدید جدی و برخورد قاطع فرمود:

پیامبر خدا دروغ نمی گوید، ای زن، نامه را تحویل بده و الا خود تو را جستجو خواهم کرد.

در اینجا زن تسلیم شد و نامه را از درون گیسوان خود درآورد و تحویل داد. [۱].

اگر در این مأموریت، ایمان و برخورد قاطع وجود نمی داشت، توطئه یک جاسوس کشف نمی شد و یا اگر به سخنان و سوگندهای آن زن جاسوس اعتماد می کردند، موفق نمی شدند.

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۳ - و - طبری ج ۲ ص ۱۱۳ - و - کشف الغمّه ص ۶۲

قبر آقا علی (ع)

شیخ مفید رضوان الله تعالی علی (ع) ه در کتاب ارشادش نقل کرده:

(حضرت علی (ع) را شب هنگام و مخفیانه به خاک سپردند، زیرا خوارج و دشمنان آن حضرت، اگر از محلّ دفن حضرت اطلاع پیدا می کردند ممکن بود کارهای ناشایستی انجام دهند.

نجف اشرف در ابتدا نیزار بود و بعد خشک گردید. قبرستان کوفه نزدیک نجف و قبر امیرالمؤمنین (سلام الله علی (ع) ه) بر فراز یک بلندی قرار داشت ائمه (علی (ع) هم السلام)، هر چند وقت یکبار مخفیانه به زیارت امیرمؤمنان علی (ع) می رفتند. تا اینکه امام باقر و امام صادق (علی (ع) هالسلام) قبر آن حضرت را به بعضی از خواص اصحاب خود نشان دادند. وقتی که حکومت (بنی عباس) به هارون الرشید رسید. روزی به کوفه آمده بود و گفت مایلم که امروز به شکار بروم. سگها و بازهای شکاری بحرت در آمدند و به طرف بیابان به راه افتادند.

پس از مدتی به گله‌ای آهو رسیدند. سگها بر روی زمین و بازها از هوا به آهوان حمله کردند. آهوها فرار کرده و برفراز تپه ای رفتند. سگها در تعقیب آنها به تپه رسیدند اما در دامان تپه‌ها ماندند و بالا نرفتند بازها هم از حرکت باز ایستاده و پس از مدتی باز گشتند.

هارون از این حادثه به شگفت آمد. مدتی گذشت، آهوان احساس آرامش کردند و از تپه پائین آمدند. هارون دوباره دستور داد که سگها و بازها را آزاد کنند با شروع حمله سگها، آهوان دوباره به تپه پناهنده شدند و سگها در دامان تپه ماندند. هارون بیشتر متعجب شد. فهمید که به مکان عجیبی آمده است دستور داد در آن اطراف بگردند و کسی را که آن مکان را بشناسد پیدا کنند.

پیرمردی را در آن حدود دیدند او را به نزد هارون آوردند. هارون از او پرسید اینجا چه خبر است؟

پیرمرد ابتدا می ترسید پاسخ بدهد. پس از اینکه مطمئن شد که خطری در بین نیست گفت: روزی با پدرم به اینجا آمدم. پدرم می گفت: حضرت امام صادق (ع) فرمود: قبر آقا علی (ع) امیرالمؤمنین (ع) در اینجا است.

هارون دستور داد که بقعه و زیارتگاهی در آنجا درست کنند (پس از او به مرور ایام دیگران در تعمیر و تکریم آنجا کوشیدند. به ویژه در زمان حکومت آل بویه که شیعه و ایرانی بودند بنای با شکوهی در آنجا ساخته شد و نادرشاه آن را طلاکاری نمود).

علی (ع) ایمان، علی (ع) قرآن، علی (ع) در هر عمل میزان

علی (ع) بر انس و جان شاهد، علی (ع) روز جزا حاسب

به خلوتگاه الا هو، صراط مستقیم است او

ولای او بود، شرط قبول توبه تائب

حریم کعبه همچون جسم بی جان بود پیش از این

خدا از نفخه رحمت، دمیدش روح در قالب

حریم کعبه پیش از این، که بی نام و نشان بودی

ز لوح یا علی (ع) امشب معین شد و را صاحب

امیرالمؤمنین فاروق و صدیق است القابش

نباشد سارق القاب او، جز کافری کاذب
 علی (ع) پیروز میدانها، علی (ع) شبگرد ویرانها
 علی (ع) مافوق انسانها علی (ع) مطلوب هر طالب
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

قبول ولایت

روزی آقا علی (ع) درهمی به بلال عنایت فرمود و فرمودند خربزه‌ای برای من خریداری نما. بلال به امر حضرت خربزه‌ای خریداری کرد.

آن حضرت خواست از آن خربزه میل نماید. دید بسیار تلخ است حضرت از آن چیزی میل نکردند و فرمودند:
 از پیغمبر اکرم (ص) شنیدم که فرمود: خداوند ولایت مرا بر جمیع موجودات عالم عرضه داشته پس هر آب و میوه‌ای که قبول ولایت مرا نمود شیرین گشت. و هر میوه و آبی که قبول ولایت مرا ننمود تلخ گردید و این میوه چون قبول ولایت مرا ننمود، پس من از او نخواهم خورد.

شور فراوانم علی (ع) فریاد و افغانم علی (ع)
 در سلک حق جویان بود معنای عرفانم علی (ع)
 مهر امیرالمؤمنین گردیده با قلبم عجین
 می‌باشد از روی یقین مفهوم ایمانم علی (ع)
 در موقع رنج و محن آزار جان آلام تن
 باشد بهر سروعلن دارو و درمانم علی (ع)
 آندم که گم کردم بره از فرط عصیان و گنه
 باشد ز روی همچو مه شمع شبستانم علی (ع)
 گلگشت و گلزارم علی (ع) محبوب و دلدارم علی (ع)
 پندار و افکارم علی (ع) پیدا و پنهانم علی (ع)
 در چرخ فرو اعتلا در آسمان کبریا
 باشد ز چهر پر ضیامهر درخشانم علی (ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

قهرمان شکست ناپذیر

بارون کارادیفو می‌گوید:

علی (ع) همچون قهرمان شکست ناپذیر دوشادوش پیامبر بیکار و معجزاتی نشان داد و پیامبر به او مهر ورزید و اطمینانی عمیق به وی داشت تا آنجا که یک روز در حالی که به وی اشاره می‌کرد چنین گفت: هر کس را من سرور و آقایم تو نیز سرور و آقا هستی.
 علی (ع) قهرمانی رزمنده و شهبواری پاک نهاد و پاکباز و امامی شهید بود که روحی بس عمیق و آرام داشت که در ژرفای آن اسرار خدائی نهفته بود.

نمیدانم چرا ایدل علی (ع) گویم علی (ع) جویم

بهر کاری بود مشکل علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 من حیران و سرگردان بیاد چهره معشوق
 در این منزل در آن منزل علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 باغ زندگانی همچو بلبل در غزلخوانی
 بدین اشعار ناقابل علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 ز بد خویان پوشم چشم به مهر و بآن نظر بندم
 زبس این دل بود مایل علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 در این بحر سعادت غرق طوفان محبت دل
 چو من جوید ره ساحل علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 بصبح خانه حق روز و شب اندر عباداتم
 چه خوش هر جا چنان سائل علی (ع) گویم علی (ع) جویم
 منع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

قضاوت علی

مردی عربی با داشتن یک ناقه (شتر ماده) به نزد رسول الله آمد و عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! این ناقه را می‌خری؟ حضرت فرمود: به چند درهم می‌فروشی ای اعرابی؟! عرض کرد: دوست درهم، پیامبر فرمود: ناقه تو قیمتش بیش از این است و پیوسته قیمت شتر را زیاد می‌کرد تا به چهارصد درهم رساند و از اعرابی خرید و پولها را در دامن اعرابی ریخت. مرد عرب مهار ناقه را بگرفت و گفت: ناقه از من است و در هم مال من است و اگر تو را بینه و شاهد هست، حاضر کن. در این وقت، ابوبکر پیدا شد، پیامبر فرمود: بیا تا این پیر مرد، یعنی ابوبکر، بین من و تو حکم کند، و ماجرا را برای او نقل کرد. او گفت: قضیه معلوم است که اعرابی شاهد می‌طلبد و شما باید شاهد بیاوری.

در این اثنا عمر نمودار شد و پیامبر فرمود: ای مرد عرب! حاضری این مردی که به طرف ما می‌آید بین ما حکم کند؟ عرض کرد: آری یا محمد صلی الله علیه و آله وسلم! چون عمر نزدیک آمد، پیامبر فرمود: تو بین من و این اعرابی قضاوت کن، گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! سخن خود را بگو. فرمود: ناقه از من و دراهم از برای اعرابی است، عمر به اعرابی گفت تو ادعای خود را بگو؟ اعرابی گفت: ناقه و دراهم هر دو از من است، اگر محمد ادعائی می‌کند باید شاهد اقامه کند؛ عمر گفت: قول اعرابی درست است و بر صحت کلامش قسم می‌خورد.

پیامبر به اعرابی فرمود: من تو را محاکمه می‌کنم نزد کسی که به حکم پروردگار عزیز و جلیل بین ما حکم کند، که ناگاه علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم وارد شد.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! شما با این مرد در چه واقعه‌ای صحبت دارید؟ حضرت فرمود: یا ابوالحسن! بین من و این مرد عرب قضاوت کن، علی علیه السلام فرمود: ای اعرابی! به پیامبر چه ادعا داری؟ گفت: پول ناقه‌ای را که به او فروخته‌ام از او می‌خواهم.

علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم پرسید: شما چه می‌گویید؟ فرمود: من پول تمام ناقه را پرداخته‌ام، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: ای اعرابی! آیا رسول خدا راست می‌گوید؟ گفت: نه هیچ چیز به من نپرداخته است، حضرت شمشیر از غلاف کشید و به یک ضربت او را به هتل رسانید.

پیامبر فرمود: چرا چنین کردی؟

عرض کرد: یا رسول‌الله صلی الله علیه و آله وسلم! من شما را بر اوامر و نواهی خداوند متعال و بر بهشت و جهنم و ثواب و عقاب و وحی خدا تصدیق می‌کنم، چگونه می‌شود که در بهای شتر ماده این اعرابی تو را تصدیق نکنم؟ من اعرابی را از این جهت کشتم که شما را تکذیب کرد و گفت رسول خدا پول شتر را نداده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: راست گفתי و حکم به حق کردی ولی دیگر به مثل این کار عود مکن؛ سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به ابوبکر و عمر نمود و فرمود: حکم خدا این بود که علی علیه‌السلام قضاوت کرد نه حکمی که شماها کردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وافی، ج ۲ ص ۱۶۵- من لا یحضره الفقیه- قضاوت‌های امیرالمؤمنین؛ داستان‌هایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۷۶.

قطیفه بر دوش

هارون پسر عترة از پدرش نقل می‌کنند:

در فصل سرما در محضر مولا- علی علیه‌السلام وارد شدم. قطیفه‌ای کهنه بر دوش داشت و از شدت سرما می‌لرزید. گفتم: یا امیرالمؤمنین! خداوند برای شما و خانواده‌تان از بیت‌المال مانند دیگر مسلمانان سهمی قرار داده که می‌توانید به راحتی زندگی کنید. چرا این اندازه به خود سخت می‌گیرید و اکنون از سرما می‌لرزید؟ فرمود: به خدا سوگند! از بیت‌المال شما حبه‌ای بر نمی‌دارم و این قطیفه‌ای که می‌بینید همراه خود از مدینه آورده‌ام، غیر از آن چیزی ندارم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۰ ص ۳۴۳ داستان‌های بحارالانوار، ج ۲ ص ۵۶.

قدرت و نیروی امام علی

ابن ابی‌الحدید گوید: اما قوت و نیروی بدنی امام علیه‌السلام به پایه‌ای است که ضرب‌المثل شده است؛ ابن‌قتیبه گوید: «او با هیچ کس کشتی نگرفت مگر آنکه او را به خاک افکند». و اوست که در قلعه خیبر را از جا کند در صورتی که گروهی از مردم جمع شدند تا آن را برکنند نتوانستند. و اوست که بت هبل را که از سنگی بزرگ تراشیده بودند از بالای کعبه کند و بر زمین افکند. و اوست که در ایام خلافت خود صخره بزرگی را که روی چشمه‌ای قرار داشت و سپاهیان حضرتش نتوانستند آن را بردارند از جای برکنند و آب از زیر آن بیرون جست. [۱].

علامه مجلسی رحمه الله گوید: ابوطالب به عادت عرب فرزندان و برادرزادگان خود را جمع می‌کرد و به کشتی گرفتن و می‌داشت، و علی علیه‌السلام با آنکه طفل بود آستین بالا می‌زد و با برادران بزرگ و کوچک خود و عموزادگان بزرگ و کوچک خود کشتی می‌گرفت و آنان را به خاک می‌افکند و پدرش می‌گفت: علی ظهیر و پیروز شد و او را «ظهیر» نامید. چون علی علیه‌السلام بزرگ شد با مرد قوی و نیرومند کشتی می‌گرفت و او را زمین می‌زد، و مرد تنومند و دراز قامت را با دست خود می‌گرفت و به سوی خود می‌کشید و او را می‌کشت، و بسا کمر او را می‌گرفت و به هوا بلند می‌کرد، و بسا در پی اسب نر در حال

دویدن می‌دوید و او را باز می‌گردانید. [۲].

امام صادق علیه‌السلام در حدیثی فرمود: فاطمه بنت اسد - رضی الله عنها - مادر امیرمؤمنان علیه‌السلام گوید: او را بستم و در قنطاق پیچیدم ولی آن را پاره کرد، سپس در دو قنطاق و سه چهار و پنج و شش قنطاق که برخی از آنها از چرم و حریر بود پیچیدم باز هم همه را پاره کرد، و گفت: مادر، دست مرا نبند که من محتاجم هنگام ذکر پروردگار خود انگشتانم را به راست و چپ حرکت دهم و اظهار عجز و نیاز به درگاه خدا کنم. [۳].

علی علیه‌السلام در گهواره بود و دستش بسته، ناگاه ماری را دید که به سوی او در حرکت است، از جای جنبید و دست خود را از بند درآورد و گلوی مار را با پنجه خود فشرد به حدی که پنجه‌اش در گلوی مار فرو رفت و همین طور او را فشرد و نگه داشت تا مرد. چون مادرش این را بدید فریاد و استغاثه کرد، اهل خانه و همسایگان جمع شدند، آنگاه مادرش گفت: تو به سان حیدره (شیر ژیان) هستی. [۴].

علامه در علم لغت، ابن‌منظور، گوید: حیدره یعنی شیر از هری، از ابوالعباس احمد بن یحیی نقل کرده است که راویان اختلاف ندارند در اینکه این ابیات از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است:

انا الذی سمتنی امی حیدره کلیث غابات القصره «اکیلکم بالسیف کیل السندره» «من آنم که مادرم حیدر نامید، بسان شیر قوی هیکل بیشه، که با شمشیر مانند پیمانه‌ای بزرگ شما را پیمانه می‌کنم (و گروه گروه شما را از زمین بر می‌چینم).
سندره به معنای جرأت آمده و رجل سندر یعنی مرد با جرأت، و نیز به معنای پیمانه بزرگ است و حیدر یعنی شیر. ابن‌اعرابی گفته: حیدره در میان شیران مانند شاه در میان مردم است. ابوالعباس گفته: به خاطر درشتی گردن و نیروی دستهایش شاه شیران است. و از همین ماده است غلام حادر یعنی جوان قوی هیکل زورمند، و یاء و هاء آن زایندند (و اصل آن «حدر» است). این بری این رجز را چنین آورده:

اکیلکم بالسیف کیل السندره اضرب بالسیف رقاب الکفره «... با شمشیر گردن کافران را می‌زنم.»

ابن‌بری اضافه می‌کند که منظور این سخن آن است که مادرم مرا اسد (شیر) نامید و چون به جهت حفظ قافیه نمی‌توانست اسد بگوید لفظ حیدره را به کار برده است، زیرا مادرش او را حیدره نامید بلکه او را به نام پدر خودش «اسد» نامید، زیرا او فاطمه بنت است، و ابوطالب در هنگام ولادت و نامگذاری آن حضرت نبود، چون آمد نام اسد را نپسندید و او را علی نامید. و چون علی این رجز را در جنگ خیبر خواند خود را به همان نامی که مادرش بر او نهاده بود نامید.

جابر انصاری گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر پس از آنکه برای علی علیه‌السلام دعا کرد پرچم را به دست او داد، او با شتاب حرکت کرد و یارانش هم می‌گفتند: بشتاب؛ [۵].

او رفت تا به قلعه رسید، در قلعه را از جا کند و به زمین افکند، آن گاه هفتاد نفر از ما جمع شدیم و کوشیدیم تا در را به جای خود باز گردانیم. [۶].

وله یوم خیبر فتکات کبرت منظرا علی من راها یوم قال النبی انی لاعطی رایتی لیثها وحامی حماها فاستطالت أعناق کل فریق لیروا
أی ماجد یعطاها فدعا این وارث العلم و النحل مجیر الأيام من بأساها این ذوالنجدۃ الذی لو دعته فی الثریا مروعه لباهأ فأتاه الوصی
أرمد عین فسقاها بریقہ و شفاها و مضی یطلب الصفوف فولت عنه علما بأنه أمضاها ویری مرحبا بکف اقتدار أقویاء الأقدار من ضعفها
ودحی بابها بقوة بأس لو حمته الافلاک منه دحاها عائد للمؤملین مجیب سامع ما تسر من نجواها انما المصطفی مدینه علم وهو الباب
من أتاه أتاها وهما مقلتا العوالم یسراها علی و أحمد یمناها «او علی علیه‌السلام» در روز خیبر دلاوریها از خود نشان داد که در نظر
بینندگان بسیار بزرگ آمد.»

«روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: من پرچم خود را به شیر این امت و پاسدار آن خواهم سپرد.»

«گردن همه گروهها کشیده شد تا ببینند که این پرچم به کدام مرد بزرگواری سپرده می‌شود».

«پیامبر صدا زد: کجاست وارث علم و حلم، و آن که در جنگها به فریاد می‌رسد»؟

«کجاست آن دلآوری که اگر در ثریا شخص بیمناکی از او کمک بخواهد به فریاد او می‌رسد»؟

«در این هنگام وصی آن حضرت در حالی که درد چشم داشت پیش آمد و پیامبر آب دهان در چشم او انداخت و شفا یافت».

«و او بر صفهای دشمن تاخت و آنها گریختند، چرا که می‌دانستند او کاری‌ترین مرد جنگی است».

«و با دست اقتدار خود به مرحب نشان داد که بزرگترین قدرتمندان در برابر او ناتوانند».

«و با نیروی هر چه تمام‌تر در قلعه را از جا کند که اگر افلاک آسمانی در برابر او مقاومت می‌کردند همه را با خاک یکسان می‌نمود».

«او پناه دهنده آرزومندان و اجابت کننده آنهاست و رازهای نهانی آنها را می‌شنود».

«بی شک مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم شهر علم است و او در آن شهر است که هر که از آن در وارد شود به شهر رسد».

«و هر دو دیدگان همه عوالمند، علی علیه السلام دست چپ و احمد صلی الله علیه و آله و سلم دست راست آنهاست» [۷].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ۱: ۲۱.

[۲] بحار الانوار ۴۱: ۲۷۵.

[۳] همان.

[۴] همان.

[۵] در نسخه‌ای دیگر: «می‌گفتند: ملایم‌تر برو».

[۶] بحار الانوار ۴۱: ۲۷۹.

[۷] منسوب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۳۴-۷۲۹.

قضاوت یا علم آشکار

عبدالله بن عباس حکایت نموده است:

روزی عمر بن خطاب به امام علی بن ابی طالب علیه السلام گفت: یا ابا الحسن! تو در حکم و قضاوت بین افراد، بسیار عجول هستی و بدون آن که قدری تأمل کنی، قضاوت می‌نمائی؟!

امام علی علیه السلام به عنوان پاسخ، کف دست خود را جلوی عمر باز کرد و فرمود: انگشتان دست من چند عدد است؟ عمر پاسخ داد: پنج عدد می‌باشد.

امام فرمود: چرا در پاسخ عجله کردی و بدون آن که بیندیشی جواب مرا فوری دادی؟

عمر گفت: موضوعی نبود که پنهان باشد بلکه آشکار و ساده بود؛ و نیازی به تأمل نداشت.

امام علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: مسائل و قضایائی که من پاسخ می‌دهم و قضاوت می‌کنم برای من آشکار و ساده است و نیازی به فکر و اندیشه ندارد.

و چیزی از اسرار عالم بر من پنهان و مخفی نیست همان طوری که تعداد انگشتان دست من بر تو ساده و آشکار بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلونی قبل آن تفقدونی: ج ۲، ص ۱۳۰.

قضاوت با اَره

محدثین و مورّخین حکایت کرده اند:

در زمان حکومت عمر بن خطاب، دو نفر زن بر سر کودک شیرخواره ای نزاع و اختلاف کردند؛ و هر یک مدّعی بود که کودک فرزند او است، بدون آن که دلیلی بر ادّعی خود داشته باشند.

عمر در قضاوت این مسأله و بیان حکم فرو ماند، که آیا کودک را به کدام یک از آن دو زن بدهد.

به همین جهت از امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خواست کرد تا چاره ای بیندیشد و برای رفع مشکل اقدامی نماید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام هر دو زن را دعوت به صبر و سکوت نمود؛ و با موعظه از ایشان خواست تا حقیقت امر را بازگو نمایند، لیکن آن ها قانع نشدند و هر کدام بر ادّعی خود پافشاری نموده و متقاضی دریافت کودک بودند.

حضرت با توجه به اهمیت قصّه، دستور داد تا ازّه ای بیاورند، زن ها تا چشمشان به ازّه افتاد اظهار داشتند: یا علی! می خواهی چه کنی؟

امام علی علیه السلام فرمود: می خواهم کودک را با ازّه از وسط جدا نمایم و سهم هر یک را بدهم.

هنگامی که کودک را آوردند، یکی از آن دو زن ساکت و آرام ماند و دیگری گفت: خدایا! به تو پناه می برم، یا علی! من از حقّ خود گذشتم و کودکم را به آن زن بخشیدم.

در همین لحظه، حضرت امیر علیه السلام اظهار نمود: «الله اکبر!»؛ و خطاب به آن زن کرد و فرمود: این کودک برای تو و فرزند تو است.

و سپس افزود: چنانچه این بچه مال آن دیگری می بود، می بایست دلش به حال کودک خود می سوخت و اظهار ناراحتی می کرد. در این هنگام زنی که آرام و ساکت بود، به دروغ و بی محتوایی ادّعی خود اعتراف کرد؛ و گفت: که من حقّی در این کودک ندارم.

و در نهایت عمر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جهت حلّ این مشکل مهمّ، تشکر و قدردانی کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلونی: ج ۲، ص ۲۵۳، فضائل قمی: ص ۹۵، إرشاد مفید: ۱۱۰، ص ۵.

قطع دست سارق و اتصال مجدد

یکی از اصحاب خاصّ امام علی صلوات الله و سلامه علیه به نام اصبع بن نباته حکایت نماید:

روزی در محضر امام علیه السلام نشسته بودم که ناگهان غلام سیاهی را آوردند؛ که به سرقت متّهم بود.

هنگامی که نزد حضرت قرار گرفت، از او سؤال شد: آیا اتّهام خود را قبول داری؟؛ و آیا سرقت کرده ای؟

غلام اظهار داشت: بلی ای سرورم! قبول دارم، حضرت فرمود: مواظب صحبت کرن خود باش و دقّت کن که چه می گوئی، آیا واقعا سرقت کرده ای؟

غلام عرضه داشت: آری، من دزد هستم و سرقت کرده ام.

امام علیه السلام غلام را مخاطب قرار داد و فرمود: وای به حال تو، اگر یک بار دیگر اعتراف و اقرار کنی؛ دستت قطع خواهد شد، باز دقت کن و مواظب گفتارت باش، آیا اتهام را قبول داری؟ و آیا سرقت کرده‌ای؟ در این مرحله نیز بدون آن که تهدید و زوری باشد، گفت: آری من سرقت کرده‌ام؛ و عذاب دنیا را بر عذاب آخرت مقدم می‌دارم.

در این لحظه حضرت دستور داد که حکم خداوند سبحان را جاری کنند؛ و دست او را قطع نمایند. اصبیغ گوید: چون طبق دستور حضرت، دست راست غلام را قطع کردند، دست قطع شده خود را در دست چپ گرفت و در حالی که از دستش خون می‌ریخت، بلند شد و رفت؛ در بین راه شخصی به نام ابن الکوّاء به او برخورد و گفت: چه کسی دست را قطع کرده است؟

غلام در پاسخ چنین اظهار داشت: سید الوصیین، امیرالمؤمنین، حجت خداوند، شوهر فاطمه زهراء سلام الله علیها، پسر عمو و خلیفه رسول الله صلوات الله علیه [۱] دست مرا قطع نمود.

ابن الکوّاء گفت: ای غلام! دست تو را قطع کرده است و این همه از او تعریف و تمجید می‌کنی و ثناگوی او گشته‌ای؟! غلام در حالتی که خون از دستش می‌ریخت گفت: چگونه از بیان فضایل مولایم لب ببندم و ثناگوی او نباشم؛ و حال آن که گوشت و پوست و استخوان من با ولایت و محبت او آمیخته است؛ و دست مرا به حکم خدا و قرآن قطع کرده است. وقتی این جریان را برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام مطرح کردند، به فرزند خود حضرت مجتبی سلام الله علیه فرمود: بلند شو و برو آن غلام را پیدا کن و همراه خود بیاور.

پس امام مجتبی علیه السلام طبق دستور پدر حرکت نمود و غلام را پیدا کرده و نزد آن حضرت آورد؛ و حضرت به او فرمود: دست تو را قطع کرده‌ام و از من تعریف و تمجید می‌کنی؟!

غلام عرضه داشت: بلی، چون گوشت، پوست و استخوانم به عشق ولایت و محبت شما آمیخته است؛ می‌دانم که دست مرا طبق فرمان خداوند متعال قطع کرده‌ای تا از عذاب و عقاب الهی در آخرت در امان باشم.

اصبیغ افزود: حضرت با شنیدن سخنان غلام، به او فرمود: دستت را بیاور؛ و چون دست قطع شده او را گرفت، آن را با پارچه‌ای پوشاند و دو رکعت نماز خواند؛ و سپس اظهار نمود: آمین، بعد از آن، دست قطع شده را برگرفت و در محل اصلی آن قرار داد و فرمود: ای رگ‌ها! همانند قبل به یکدیگر متصل شوید و به هم پیوندید.

پس از آن، دست غلام خوب شد؛ و دیگر اثری از قطع و جراحت در آن نبود؛ و غلام شکر و سپاس خداوند متعال را بجای آورد و دست و پای امام علیه السلام را می‌بوسید و می‌گفت: پدر و مادرم فدای شما باد که وارث علوم پیامبران الهی هستید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فضایل و مناقب بسیاری را برای حضرت برشمرده است که جهت اختصار به همین مقدار اکتفا شد.

[۲] فضائل ابن شاذان: ص ۳۷۰، ح ۲۱۳، خرائج راوندی: ج ۲، ص ۵۶۱، ح ۱۹، بحار: ج ۴۰، ص ۲۸۱ ح ۴۴، اثبات الهداء: ج ۲، ص ۵۱۸، ح ۴۵۴.

قضاوت در ضمانت الاغ یا گاو نر

مرحوم شیخ طوسی در کتاب خود آورده است:

حضرت صادق آل محمد به نقل از پدر بزرگوارش امام محمد باقر صلوات الله علیهم حکایت کند:

در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله قضیه ای مهم اتفاق افتاد؛ و آن این بود که گاو نری، یک الاغ را کشت؛ صاحبان آن دو حیوان جهت تعیین خسارت به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آمدند در موقعی که آن حضرت در جمع گروهی از اصحاب و انصار نشسته بود.

پس از عرض سلام، اجازه سخن خواستند و چون آن بزرگوار اجازه فرمود، شاکی و متشاکی، ادعا و شکایت خود را مطرح کردند؛ و حضرت رسول پس از شنیدن سخنان آن دو نفر، خطاب به ابوبکر نمود و فرمود: بین ایشان قضاوت و تعیین خسارت کن.

ابوبکر عرض کرد: یا رسول الله! حیوانی، حیوان دیگری را کشته است، خسارتی ندارد.

پس از آن قضاوت را به عمر پیشنهاد نمود و او نیز مانند ابوبکر پاسخ داد.

آن گاه خطاب به علی بن ابی طالب نمود و فرمود: یا علی! تو بین آن ها قضاوت نما.

لذا امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه اظهار داشت: مانعی ندارد و افزود: چنانچه گاو نر در طویله یا چراگاه الاغ وارد شده و آن را کشته است؛ پس صاحب گاو ضامن است و باید خسارت الاغ را بپردازد.

ولی چنانچه الاغ در طویله یا چراگاه گاو، وارد گردیده است و توسط گاو کشته شده، هیچ ضمانتی بر کسی نیست.

در این هنگام، حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست های مبارک خود را به آسمان بلند نمود و چنین اظهار داشت:

حمد و ستایش بی حد، خداوندی را که بعد از من شخصی را جهت امامت و خلافت برگزید، که همانند پیغمبران علیهم السلام حکم و قضاوت می نماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام: ج ۱۰، ص ۲۲۹، ح ۳۴.

قهرمان نامی عرب

قریش و شماری از تیره‌های مهتلف عرب، همدستان شدند و با هم پیمان بستند که از راه خود بازنگردند، تا آنکه رسول خدا (ص) و همراهان او را از فرزندان عبدالمطلب (به هر که دست یافتند) هلاک سازند. به همین منظور با همه توان و توشه خود به راه افتادند و در نزدیکی شهر مدینه اردو زدند. آنان از این لشکرکشی خشنود بودند و فتح و پیروزی را برای خویش بینی می کردند و آن را قطعی می دانستند.

فرشته وحی جبرئیل، رسول خدا را از توطئه و نیرنگ مشرکان آگاه ساخت. پیامبر خدا (ص) برنامه حفر خندق و کندن گودالها را برای حفظ جان خود و یاران و عموم مهاجران و انصار به اجرا گذاشت. پس از اینکه کار خندق پایان گرفت، قریش و گروههای مهاجم سر رسیدند و بر آن سوی خندق ما را در محاصره خود گرفتند. و از آنجا که خود را در موقعیت برتر، و ما را در شرایط ضعف و ناتوانی می دیدند، تهدید می کردند (و مانور می دادند).

پیامبر خدا (ص) هم از این سوی، آنها را به اطاعت فرمانبرداری خدا دعوت می نمود و گاه آنها را به حرمت نسب و پیوند خویشاوندی سوگند می داد (که دست از شرارت باز دارند) اما در مقابل از قریش و همراهان، جز انکار و سرکشی دیده نمی شد.

آن روز، قهرمان نامی قریش و جهان عرب، عمرو بن عبدود بود که شهره آفاق بود. او همچون شتری مست نعره می کشید و فریاد می کرد و رجز می خواند و از جمع مسلمین همآورد می طلبید، و گاه به نشانه فتح و غلبه، نیزه خود را حرکت می داد و شمشیرش را به چرخش در می آورد.

هیچ کس توان رویارویی و پیکار با او را در خود نمی دید و امید چیره شدن و غلبه یافتن بر او را نداشت.

از سوی دیگر، عمرو هم نه فتوت و مردانگی در او بود تا به هیچانش د آورد و نه در دل ایمان و بصیرتی داشت تا از اقدام خود منصرفش گرداند.

پیامبر خدا (ص) مرا بر پا داشت و با دست مبارک، دستار بر سرم بست. و ذوالفقار را که به آن حضرت تعلق داشت، به من عطا فرمود و مرا روانه پیکار با عمرو کرد.

زنان مدینه که آوازه شجاعت و دلاوری حریف را شنیده بودند، از ترس د اینکه من مغلوب شوم؛ می گریستند. اما خواست خدا چنین بود که من بر او چیره شوم و او را از پای درآورم. البته او هم ضربتی بر سر من فرود آورد (در اینجا حضرت آثار باقی مانده زخم آن ضربت را به حاضران نشان دادند).

مشرکان به خاطر سابقه شجاعت و جنگ آوری که از من به یاد داشتند و اکنون نیز با به هلاکت رسیدن عمرو بن عبدود که عرب همتایی برای او نمی شناخت چاره‌ای ندیدند جز آنکه شکست را بپذیرند و با خواری و سرافکنندگی بازگردند. قال علی (ع):... فان قریشا و العرب تجمعت و عقدت بینها عقدا و میثاقا لاترجع من وجهها حتی تقتل رسول الله (ص) و تقتلنا معه معاشر بنی عبدالمطلب، ثم اقبلت بحدھا و حدیده حتی اناخت علینا بالمدنیة و ائثقه بانفسھا فیما توجهت له.

فهبط جبرئیل علی النبی فانباہ بذلك. فخذق علی نفسه و من معه من المهاجرین و الانصار فقدمت قریش فاقامت علی الخندق محاصر لنا. تری فی انفسھا القوه و فینا الضعف، ترعد و تبرق و رسول الله (ص) یدعوها الی الله عزوجل و یناشدها بالقرابه و الرحم فتابی و لایزیدھا ذلک لا عتوا.

و فارسھا و فارس العرب یومئذ عمرو بن عبدود یهدر کالبعیر المغتلم یدعو الی البراز و یرتجز و یخطر برمحه مره و بسیفه مره لایفدم علیه مقدم و لایطمع فیہ طامع. لا حمیه تهیجه و لا بصیره تشجعه.

فانهضنی الیه رسول الله (ص) و عممنی بیده و اعطانی سیفه هذا ضرب بیده الی ذی الفقار فخرجت الیه. و نسا اهل المدینه بواکی اشفاقا علی من ابن عبدود. فقتله الله عزوجل بیدی و العرب لاتعد لها فارسا غیره و ضربنی هذه الضربه و او ما بیده الی هامته فهزم الله قریشا و العرب بذلك و بما کان منی فیهم من النکایه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۱۷؛ بحار، ج ۲۰، ص ۲۴۳ و ج ۳۸، ص ۱۷۱؛ اختصاص، ص ۱۶۰.

قاتل مرحب

مرحب (دلاور نامی یهود) به میدان مبارزه آمد و شعر می داد و این رجز را می خواند:

من آن کسی هستم که مادرم او را مرحب نامید؛

آماده کارزار و تکاوری آزموده که گاه با نیزه می جنگم و زمانی با شمشیر.

من به مصاف او رفتم.

مرحبت به منظور حفاظت هر چه بیشتر خود، قطعه سنگی تراشیده و آن را به سر نهاده بود و از آن به جای کلاه خود استفاده می کرد چرا که هیچ کلاه خودی نمی توانست سر بزرگ او را بپوشاند. من با ضربتی که بر سر او فرود آوردم، آن سنگ شکافته شد و تیغه شمشیر بر فرق سرش اصابت کرد و او را به قتل رسانید.

قال علی (ع): جا مرحب و هو یقول:

انا الذی سمتنی امی مرحب [۱].

شاکی السلاح یطل مجرب

اطعن احيانا و حينا اضرب

فخرجت اليه فضربني و ضربته و علی راسه نقير من جبل لم يكن تصلح علی رسه بيضه من عظم راسه ففلقت النقيير و وصل السيف الي راسه فقتله. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] در خصال چنین نقل شده، اما صحیح آن قد علمت خیر انی مرحب است، چنانکه در خصائص امیرالمومنین، (ص ۵۵) نقل شده است.

[۲] خصال، ص ۶۷۰. در گذشته رجز خوانی و معرفی جنگجو در آغاز نبردها، معمول بوده است و این کار از آن جهت که طرفین درگیر در پوششی از زره و کلاه خود مخفی بودند، شیوه ای پسیدیده و ضروری می‌نموده است تا فرصت شناسایی تکاوران که راهی جز معرفی شخصی آنان وجود نداشت، فراهم گردد و دو حریف با آگاهی و شناخت یکدیگر به نبرد پردازند.

فاسطین

داستان حکمت و نبرد با معاویه، این فرزند هند جگرخوار و (برده) آزاد شده! (از معدود مواردی بود که خداوند بزرگ، ایمان و توانایی مرا بدان وسیله آزمود).

از روزی که محمد به رسالت مبعوث گشت، معاویه به دشمنی و خصومت با او و سایر مؤمنان پرداخت تا زمانی که به لصف خدا و به زور شمشیر مسلمانان، دروازه‌های شهر مکه گشوده گشت. همانروز از معاویه و پدرش، بیعت و پیمان وفاداری و فرمانبرداری برای من گرفته شد و در فرصتهای دیگر نیز تا سه نوبت همان پیمان تاء کید و تجدید شد.

پدرش (ابوسفیان) نخستین کسی بود که در گذشته (پس از رحلت پیامبر خدا(ص)) بر من به عنوان امیرالمومنین سلام کرد. و همو بود که بارها مرا تشویق و ترغیب می‌کرد که به پاخیزم و حق خود را از خلفای پیشین بستانم. در هر فرصت که دیداری دست می‌داد، او تجدید بیعت و اظهار وفاداری می‌نمود.

... معاویه که به خلافت دل بسته بود و در سر اندیشه آن را می‌پروراند، همین که دانست من به عنوان خلیفه مسلمین شناخته شده‌ام و حق از دست رفته به جای خویش بازگشته است از اینکه به آرزوی دیرینه‌اش (خلافت) دست یابد و بر دین خدا که امانتی است نزد ما، حاکم گردد، ماء یوس گشت، روی به عمرو بن عاص آورد و به او پیوسته و تا توانست از او دلجویی کرد و از خود شادمانش ساخت و سرزمین پهناور مصر را طعمه او کرد در صورتی که چنین حقی نداشت.

اگر درهمی بیش از سهم مسلمانان برداشت می‌کرد حرام بود، و متصدی اموال نیز حق نداشت بیش از سهم مجاز، به او برساند. معاویه به دستگیری رفیق خود، شهرهای اسلامی را یکی پس از دیگری دستخوش تعدی و تجاوز ساخت. برای آنان که دست او را به بیعت فشرده بودند، اسباب آسایش و رفاه فراهم ساخت و کسانی که امتناع نمودند محروم ساخت و یا به تبعید فرستاد. سپس در حالی که پیمان خود را شکسته بود، دست تعدی به اطراف و نواحی قلمرو اسلامی از شرق و غرب دراز کرد و اخبار شرارت‌های او پی در پی به من می‌رسید. قال علی (ع):... فتحکیمهم الحکمین و محاربه ابن اکله الاکباد و هو طلیق ابن طلیق معاندالله عزوجل و لرسوله و المومنین منذ بعث الله محمدا الی ان فتح الله علیه مکه عنوه فاخذت بیعته نو بیعنه ابیه لی معه فی ذلک الیوم و فی ثلاثه مواطن بعده و ابوه بالامس اول من سلم علی بامرہ المومنین و جعل یحثنی علی النهوض فی اخذ حقی من الماضین قبلی و یجدد لی بیعته کلما اتانی.

واعجب العجب انه لما رای ربی تبارک و تعالی قد رد الی حقی و اقره فی معدنه و انقطع طمعه ان یصیر فی دین الله رابعاً [۱] و فی امانه حملناها حاکماً؛ کر علی العاصی بن العاص فاستماله فمال الیه! ثم اقبل به بعد ان اطعمه [۲] مصر و حرام علیه ان یأخذ من الفی دون قسمه درهما و حرام علی الراعی ایصال درهم الیه فوق حقه فاقبل یخبط البالد بالظلم و یطأها بالغشم فمن بایعه ارضاه و من خالفه ناواه. ثم توجه الی ناکثا علینا مغیرا فی البلاد شرقا و غربا و یمینا و شمالا و الانبا تاتینی و الاخبار ترد علی بذلک.... [۳].

پی نوشت ها:

[۱] در مصادر چنین است اما صحیح راعياً است.

[۲] در مصادر چنین است اما صحیح اطعمه است.

[۳] خصال، ص ۴۳۲؛ اختصاص، ص ۱۷۶.

قرآن و اسلام در آخرالزمان

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد مساجد و مسلمانان آخرالزمان می فرماید:

یأتی علی الناس زمان لا یبقی من القرآن الارسمه و من الاسلام الا اسمه، مساجدهم یومئذ عامره من البناء خالیة من الهدی. زمانی بر مردم می آید که از قرآن باقی نماند مگر خط و نشان آن (خوب می نویسد و چاپ می کنند اما از علم و عمل خبری نیست) و از اسلام نماند مگر اسمی (فقط نامشان مسلمان است و گرنه از نظر عقائد و اخلاق و اعمال بوئی از اسلام نبرده اند). مسجدهای آنها از نظر ساختمان آباد است (مساجد را مجلل و زیبا می سازند) اما از هدایت (و بیان احکام دین) تهی و خراب است. ساکنین و سازنده های آن بدترین اهل زمین هستند، آنها سرمنشاء فتنه و پناهگاه گناه هستند. آنکه از فتنه کناره گیری کند به فتنه برمی گردانند و هر که عقب افتاده به طرف آن می کشانند، خداوند سبحان می فرماید: به خودم سوگند که چنان فتنه ای بر آنها بفرستم که شخص بردبار در آن حیران ماند و قطعاً انجام می دهد. سپس فرمود: و ما از خداوند درخواست می کنیم ما را از لغزش د غفلت برهاند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه فیض الاسلام کلمات قصار ۳۶۱.

قم شهر امن و شهر یاوران حضرت مهدی

ابوموسی اشعری از حضرت امیر علیه السلام پرسید: هنگام فتنه و جنگها، سالمترین شهرها و بهترین مکانها کجاست؟ حضرت فرمود: سالمترین مکانها در آن زمان کوهستانهاست، پس هنگامی که خراسان مضطرب شود و بین گرگان و طبرستان جنگ واقع گردد و سجستان خراب شود، سالمترین مکانها در این زمان قم است، این همان شهری است که یاوران برترین مردم از نظر پدر و مادر و جد و جده و عمو و عمه (یعنی یاوران حضرت مهدی عج) از آن خارج می شوند. و این همان شهری است که درخشان نامیده شده و در آنجاست جای پای جبرئیل و جائی که آبی از آن می جوشد که هر کسی از آن نوشد از بیماری در امان است [۱] الحدیث.

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۵۷.

قاتل تو بدبخت‌ترین امت است

راوی گوید: در یکی از بیماریها حضرت علی علیه‌السلام را عیادت کردم و به ایشان گفتم: یا امیرالمؤمنین از این بیماری بر شما نمی‌ترسم، فرمود: به خدا قسم من (نیز) بر جان خود نگران نیستم زیرا از صادق مصدق (پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم) شنیدم که می‌فرمود: همانا ضربتی بر این مکان- و اشاره به سر خود نمود- زده می‌شود به گونه‌ای که محاسن تو از خون سرت رنگین گردد، قاتل تو بدبخت‌ترین امت است همچنان که پی‌کننده ناقه صالح بدبخت‌ترین قوم ثمود بود. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] كشف الغمّة.

قصاص یا غرامت

مردی چنان بر شکم مرد دیگر فشار داد که آن شخص لباسش را آلوده نمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: این مرد در قصاص جنایتی که مرتکب شده باید بر شکمش فشار دهند تا او نیز لباسش آلوده شود و یا یک سوم دیه به آن مرد پردازد. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الديات باب النوادر حدیث ۲۱.

قرارداد مکاتبه

مردی چنان بر شکم مرد دیگر فشار داد که آن شخص لباسش را آلوده نمود امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: این مرد در قصاص جنایتی که مرتکب شده باید بر شکمش فشار دهند تا او نیز لباسش آلوده شود و یا یک سوم دیه به آن مرد پردازد. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الديات باب النوادر حدیث ۲۱.

قصاص از اشتباه قنبر

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به قنبر دستور داد مردی را حد بزند، قنبر اشتباها سه تازیانه زیادتر زد. علی علیه‌السلام سه تازیانه زیادی را از او قصاص گرفت. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۶۰، حدیث ۱.

قصاص

علی بن ابیطالب علیه السلام می فرمود: پدر در قصاص کشتن فرزند کشته نمی شود ولی فرزند در قصاص کشتن پدر کشته می شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مقنع، ص ۴۳، چاپ قدیم.

قانون اسلام

امیرالمومنین علیه السلام درباره کیفیت تقسیم میراث مرد مشرکی که پیش از تقسیم اموالش ورثه اش مسلمان شده بودند، فرمود: طبق قانون اسلام باید مالش را بین ورثه تقسیم کنند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب المیراث، باب میراث اهل الملل، حدیث ۲۳.

قربانی پسر

مردی نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده گفت: نذر کرده‌ام که اگر مرتکب فلان عمل بشوم پسر را نزد مقام ابراهیم قربانی کنم، و حالا آن عمل را انجام داده‌ام تکلیفم چیست؟ حضرت امیر علیه السلام فرمود: به جای پسر قوچ فربه‌ی بکش و گوشتش را بر مستمندان تقسیم کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب النذور، ج ۸، ص ۳۱۷، حدیث ۵۸.

قصاص تنها با آهن

امیرالمومنین علیه السلام می فرمود: قصاص تنها به وسیله آهن انجام می شود [۱] (مانند شمشیر و کارد و نیزه...)

پی نوشت ها:

[۱] غریب الحدیث، ابن قتیبه، ص ۳۴۳.

قضا و قدر

حجاج بن یوسف برای چند تن از علمای زمان خود به نامه‌های حسن بصری، عمر و بن عبید، واصل بن عطا و عامر شعبی نامه نوشت تا آراء و نظریات خود را پیرامون قضا و قدر برایش بنویسند.

حسن بصری در پاسخش نوشت: بهترین سخنی که در این باره به ما رسیده گفتار امیرالمومنین علیه السلام است که فرمود: تنها

چیزی که تو را تباه می‌سازد اسفل و اعلائی توست (کنایه از عورت و دهان) و خداوند از آن برای است. عمر و بن عبید در پاسخش نوشت: بهترین گفتاری که درباره قضا و قدر شنیده‌ام سخن علی بن ابیطالب است که فرموده: اگر انجام گناه و معصیت به اختیار خود انسان نباشد پس حکم به قصاص درباره شخص جانی بی‌مورد خواهد بود و او در حکم قصاص مظلوم می‌باشد.

واصل بن عطا نوشت: زیباترین کلامی که در این باره شنیده‌ام، کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که فرموده: آیا ممکن است خداوند تو را به راه راست هدایت نموده و باز خودش تو را در گمراهی قرار دهد بدون اختیار خودت. شعبی نوشت: نیکوترین بیانی که درباره قضا و قدر شنیده‌ام بیان علی بن ابیطالب علیه‌السلام است که فرموده: هر عملی که از آن به سوی خدا توبه می‌کنی از خودت می‌باشد، و هر عملی که به شکرانه انجام آن خدا را سپاس می‌گویی از سوی خداوند است. و چون نامه‌هایشان به حجاج رسید گفت: البته این گفتار را از چشمه‌ای صاف و گوارا اخذ کرده‌اند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] طرائف، علی بن طاووس، ص ۳۲۹.

قیافه‌شناسی

مالک بن دحیه می‌گوید: روزی من و عده‌ای دیگر نزد امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودیم، سخن از اختلاف اخلاق و رفتار و اندام مردم به میان آمد، آن حضرت علیه‌السلام فرمود: این اختلاف در اثر تفاوت طینت و خاک خلقت آنها می‌باشد؛ زیرا آنان قطعه‌ای بوده‌اند از زمین شور و شیرین و خاک درشت و نرم پس ایشان به قدر نزدیک بودن زمینهایشان با هم نزدیک بوده و به قدر اختلاف و جدایی آن با همدیگر تفاوت دارند؛ پس چه بسا افراد نیکو منظر، کم عقل؛ و بلند قد، کوتاه همت؛ و نیکو کردار، بدقیافه؛ و کوتاه قد، دور اندیش؛ و سرگشته دل، پریشان عقل، و سخور، قوی القلب است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه ۲۲۹.

قراردادها

مردی گوسفندی را ذبح کرده با دوستان خود شرط بست که اگر تمام گوسفند را بخورند مالی بدهکار نباشد ولی اگر چیزی از آن باقی گذاشتند بدهکاری تمام بهای آن باشند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آنان فرمود شرط بندی در مورد خوردن مطلقا باطل است چه کم و چه زیاد، و از پرداخت غرامت جلوگیری نمود. [۱].

از حضرت رضا علیه‌السلام نقل شده که فرمود: کسی که با زنی ازدواج نماید و برای پدر زن مالی قرار دهد، اصل عقد صحیح است و آنچه که برای پدر قرار داده باطل می‌باشد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۴۲۸، حدیث ۱۱. تهذیب، ج ۶، ص ۲۹۰، حدیث ۱۰.

[۲] تهذیب ج ۷، ص ۳۶۱، حدیث ۲۸.

قبر هود و یهودا

در صفین نصر آمده: اصبع بن نباته می گوید در نخيله قبر بزرگی بود که یهودیان، مردگان خود را در اطراف آن به خاک می سپردند، علی علیه السلام پرسید؛ مردم درباره این قبر چه می گویند؟ امام حسن گفت: می گویند قبر هود پیامبر است، آنگاه که قومش از اطاعت او سربرداشتند بدین سرزمین آمده و در اینجا وفات نموده است.

امیرالمومنین علیه السلام فرمود: دروغ می گویند، حقا که من نسبت به این قبر از آنان آگاهترم، این قبر یهودا پسر بزرگ یعقوب است، آنگاه فرمود: آیا در این نواحی شخص مطلعی پیدا می شود؟ گفتند: بله. پیرمرد کهنسالی را به نزد آن حضرت آوردند. امام به او فرمودند: منزل تو کجاست؟ گفت: در ساحل دریا.

فرمود: فاصله اش با کوه سرخ چقدر است؟

گفت: به آن نزدیک است.

فرمود: قوم تو درباره آن چه می گویند؟

گفت: می گویند قبر ساحری است.

فرمود: خلاف می گویند، آن قبر هود است و این قبر یهودا. آنگاه فرمود: در روز قیامت هفتاد هزار نفر از پشت شهر کوفه با چهره هایی تابان همچون مهر و ماه محشور شده بدون حساب داخل در بهشت می شوند. [۱].
مؤلف:

در اینجا مناسب است داستان دلالت آن بزرگوار را از قبر دانیال پیغمبر و دو دختر تبع که برای عمر و ابوبکر بیان فرموده نقل کنیم (اگر چه از موضوع این فصل خارجند).

در تاریخ اعثم کوفی [۲] آمده: هنگامی که ابوموسی اشعری شهر شوش را فتح نمود در آنجا اتاقی قفل شده دید، دستور داد قفل را شکستند، پس در میان اتاق سنگ بزرگی به شکل قبری دید که در میان آن جسدی که باطلا کفن شده بود مشاهده نمود، ابوموسی از بلندی قد آن جسد در شگفت شده از اهل آنجا از هویت آن پرسش نمود؛ گفتند: او مرد درستکاری بوده که در عراق می زیسته و عراقیها به وسیله او از خدا طلب باران می نموده اند، از قضا در سالی ما دچار خشکی و بی بارانی شدید شده او را از عراقیها درخواست نمودیم تا نزد ما بیاید و برای ما طلب باران کند. ولی آنان از فرستادن وی امتناع ورزیدند از ترس این که مبادا او را بازنگردانیم و لذا ما پنجاه نفر به عنوان گروگان نزد آنان فرستادیم تا او را بفرستند پس او را فرستادند و برای ما طلب باران نمود و خداوند به وسیله دعای او برای ما گشایش نمود، و ما از پنجاه نفر خود صرف نظر کرده او را در همین جا نگهداشتیم تا این که نزد ما وفات نمود. ابوموسی جریان را به عمر نوشت، عمر چگونگی و صحت و سقم این داستان را از صحابه پرسش نمود، هیچ کس در این رابطه اطلاعی نداشت بجز امیرالمومنین علیه السلام که فرمود: این دانیال است که از پیامبران الهی بوده و در زمان پادشاهی بخت النصر و شاهانی دیگر می زیسته، و شرح زندگانی او را تا زمان مرگش بیان داشت. و به عمر فرمود: به ابوموسی بنویس جسد را بیرون آورده و در جایی به دور از دسترس اهل شوش دفن نماید. عمر جریان را به ابوموسی نوشت ابوموسی دستور داد رودخانه را (که از کنار شهر می گذشت) خشک نموده و قبری در وسط آن حفر و دانیال را در آن دفن کنند و آنگاه آن را با سنگهای بزرگ، مستحکم نموده آب را بر روی آن جاری ساخت. و در مناقب از ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: در

زمان خلافت ابوبکر قومی می‌خواستند مسجدی در ساحل عدن بنا کنند، و آنگاه که از ساختمان مسجد فارغ می‌شدند بنا فرو ریخت، آنان به نزد ابوبکر آمده قصه خود را بیان داشته و از او چاره جویی نمودند. ابوبکر برای مردم خطبه خواند و آنان را سوگند داد که اگر کسی در این باره مطلبی می‌داند بگوید. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به آنان فرمود: در قسمت راست و چپ آن موضع از سمت قبله زمین را حفر نموده به دو قبر می‌رسید که بر روی آنها نوشته است: من رضوی هستم و خواهرم حبیبی که به خدای عزیز جبار شرک نورزیده‌ایم. و بدن آنان برهنه است، پس آنان را غسل داده کفن نموده بر آنان نماز گزارده به خاکشان بسپارید و سپس مسجدتان را بنا کنید که بر جا خواهد ماند. پس طبق فرموده آن حضرت علیه‌السلام عمل کرده آن را صادق یافتند.

پی نوشت ها:

[۱] صفین، نصر، ص ۱۲۶.

[۲] تاریخ، اعثم کوفی، (ترجمه شده)، ص ۸۷، (خلافت عمر).

قبیله باهله

در صفین نصر آمده: قبیله باهله از شرکت نمودن در جنگ صفین به همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام اکراه داشتند. امام علیه‌السلام به آنان فرمود: خدا را شاهد می‌گیرم که هم شما با من دشمنید هم من با شما، اینک هدایای خود را بردارید و به سوی دیلم خارج شوید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] صفین، نصر بن مزاحم، ص ۱۱۶.

قائد بن بکیر عبسی

«قائد بن بکیر عبسی» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که در صفین همراه آن حضرت مجاهدت کرد. قائد در جنگ صفین پرچم غطفان عراق را به دوش کشید و به جنگ مردی از طایفه کلاع در سپاه شام رفت؛ اما مرد شامی به قائد حمله کرد و او را به شهادت رساند. پس از قائد، پرچم غطفان را «عیاش بن شریک» برداشت و آن مرد شامی از طایفه کلاع را به هلاکت رساند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۹۶ و ۲۶۰.

قاسم بن مسلم

«قاسم بن مسلم» در جنگ جمل با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و پرچم عبدالقیس کوفه را نیز در دست داشت، وی از جمله «زید بن صوحان» و «سیحان بن صوحان» زیر همان پرچم به شهادت رسیدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۲۱.

قبیصه بن جابر

شیخ مفید، «قبیصه بن جابر» را از جمله شیعیانی می‌داند که با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کرد که تا جان خود را فدای حضرت نماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الجمل، ص ۱۰۹.

قبیصه بن جابر اسدی (ابو العلاء کوفی)

قبیصه بن جابر اسدی (ابو العلاء کوفی)

قبیصه بن شداد هلالی

«قبیصه بن شداد» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام است. [۱].

نصر بن مزاحم می‌گوید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام و معاویه هر کدام در صفین برای آمادگی جنگ و مقاتله، فرماندهانی برای نیروهای خود تعیین کردند و حضرت علی علیه‌السلام، عمار یاسر را به فرماندهی کل سپاه و... و قبیصه بن شداد هلالی را فرمانده طایفه قیس بصره و... قرار داد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۱۰.

[۲] ر. ک: وقعة صفین، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

قبیصه بن ضبیعه عبسی

قبیصه از یاران امیرمؤمنان علیه‌السلام در جنگ نهروان بود و با خوارج نهروان مقابله کرد. [۱] وی در زمان معاویه همراه «حجر بن عدی» علیه «زیاد بن ابیه» حاکم کوفه که به مقام شامخ امیرالمؤمنین علیه‌السلام جسارت می‌کرد، قیام کرد و سرانجام به شهادت رسید.

طبری می‌نویسد: پس از آن که بین حجر و قبیصه و سایر یارانش با مأموران زیاد در حمایت از امیرالمؤمنین به مقاتله پرداختند، زیاد دستور داد حجر و یارانش از جمله قبیصه را دستگیر کردند و همه آنها را به سوی شام نزد معاویه بردند، میانه راه به «جبانة عرزم» [۲] - وطن قبیصه - رسیدند. قبیصه به مأموران اسارتش - وائل بن حجر و کثیر بن شهاب - گفت: اجازه دهید در این محل، دخترانم را ببینم و به آنها وصیت کنم؛ زیرا آنان نظاره‌گر وی بودند. مأموران پذیرفتند و او نزد دختران گریانش رفت. ابتدا آنان را آرام کرد و سپس به تقوای الهی و صبر سفارش نمود و گفت:

فأئی أرجو من ربی فی وجهی هذا إحدى الحُسَین: إِمَّا الشَّهَادَةَ وَ هِيَ السَّعَادَةُ وَ إِمَّا الْإِنصِرَافَ إِلَیْکِنَّ فِی عَافِیةٍ، وَ إِنْ الذِّی کَانَ یَرْزُقْکِنَّ وَ یُکْفِیْنِی مَوْتِکِنَّ هُوَ اللَّهُ تَعَالَى - وَ هُوَ حَى لَا یَمُوتُ - أَرْجُو أَلَّا یَضِیْعَکِنَّ وَ أَنْ یَحْفَظَنِی فِیکِنَّ؛

از خداوند امید یکی از دو نیکی را دارم: یا شهادت که سعادت است و یا بازگشت با عافیت به جانب شما. بدانید ضامن روزی شما خدای تبارک و تعالی است. او زنده است و نمی‌میرد و امید دارم بر شما سخت نگیرد و مرا در میان شما حفظ کند.

وی بعد از این وصیت و سخنان از دخترانش جدا شد و هنگام برخورد با افراد قبیله‌اش مورد لطف و دعای آنان نیز قرار گرفت.

سرانجام حجر با دیگر یارانش در «مرج عذراء» زندانی شدند و بعد از چندی نماینده معاویه سراغ آنان آمد و گفت: اگر از علی با لعن و نفرین بیزاری و براءت بجویید، شما را آزاد می‌کنیم، ولی اگر خودداری کنید همه شما را می‌کشیم. هیچ کدام از آنان نپذیرفتند و گفتند: ما هرگز چنین کاری را نخواهیم کرد. پس از این، زندانیان مرج عذراء و یاران علی علیه‌السلام حاضر به براءت از مولایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشدند، مأموران دستور دادند قبرهای حجر و یارانش را آماده کردند و کفن‌هایشان را نیز آوردند. شب قبل از شهادت، حجر و یارانش تا صبح به نماز و عبادت مشغول بودند و هنگام صبح مأموران به سراغشان آمدند و گفتند: ما دیشب شما را در حال عبادت و نماز دیدیم و خوب دعا می‌کردید، حال بگویید نظرتان راجع به عثمان چیست؟ پاسخ دادند: وی اول کسی بود که حکم به جور و ستم کرد و کار ناحق انجام داد. مأموران گفتند: از علی براءت بجویید. گفتند: ما ولایت علی علیه‌السلام را قبول کرده‌ایم و براءت می‌جوئیم از کسی که از علی براءت جوید. در این هنگام هریک از مأموران یکی از یاران حجر را گرفتند تا به قتل برسانند، «قیصه» در دست «ابی شریف بدی» افتاد، قیصه به او گفت: بدترین مردم در میان قوم من و تو در امان است، تو مرا نکش بگذار کسی دیگر مرا بکشد، لذا او از کشتن قیصه پرهیز کرد و به سراغ «شریک بن شداد حضرمی» از دیگر یاران «حجر» رفت و او را کشت و «هدبه بن فیاض قضاعی» - مأمور دیگر معاویه - نیز قیصه را به شهادت رساند. [۳].

آری او و دیگر هم‌زمان حجر، تنها به جرم دوستداری امیرالمؤمنین علیه‌السلام و مخالفت با زیاد بن ابیه که به ساحت مقدس آن حضرت جسارت می‌کرد به زندان رفتند و به شهادت رسیدند. خداوند روح بلند و پرآوازه‌شان را با ارباب و مولایشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام محشور گرداند.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۶.

[۲] الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۴۵: «عزرم».

[۳] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۷۵_ ۲۷۰_ ۲۶۶، تفصیل بیشتر این داستان را در شرح حال «حجر بن عدی» آورده‌ایم.

قتره ساعدی

شیخ طوسی، «قتره» را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۶.

قثم بن عباس بن عبدالمطلب

«قثم» فرزند عباس بن عبدالمطلب پسر عمو و از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز پسر عمو و از اصحاب خاص علی علیه‌السلام است. [۱] او برادر رضاعی امام حسن مجتبی بود و هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله هشت سال داشت. [۲].

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر مرکب خود سوار و در حق او دعا کرد. عبدالله بن جعفر نقل کرده است: من و عبیدالله و

برادرش قثم فرزندان عباس، با یک دیگر بازی می‌کردیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی که سوار بر مرکب بود از کنار ما عبور کرد، همین که چشمش به ما افتاد، فرمود: این پسر، یعنی قثم را بالا آورید و به من بدهید. پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و پشت سر خود سوار کرد و مرا در جلو خود سوار بر مرکب نمود و در حق ما دعا نمود. [۳].

آخرین کسی که با پیکر مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله وداع کرد

رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع احتضار طبق وصیتی حضرت علی علیه السلام را مأمور تجهیز پیکر خود نمود که غسل دهد، کفن کند و نماز گزارد و به خاک سپارد. بر همین اساس حضرت علی علیه السلام، عباس عموی پیامبر، فضل و قثم (پسران عباس)، اسامه بن زید و شقران غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله را برای غسل به یاری طلبید. حضرت علی علیه السلام بدن را غسل می‌داد و دیگران کمک می‌کردند؛ اما کسانی که وارد قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله شدند، حضرت علی علیه السلام، فضل و قثم فرزندان عباس بودند و آخرین کسی که از قبر بیرون آمد، قثم بود. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۷.

[۲] اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۷.

[۳] شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۰، با کمی تفاوت اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۷.

[۴] همان، ج ۱۳، ص ۳۷ و ۴۰؛ رک: اسد الغابه، ج ۴، ص ۱۹۷.

قرطه بن کعب

«قرطه» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام است که در جنگ صفین حضور داشت و پرچم‌دار انصار در لشکر علی بن ابی طالب بود. [۱].

وی مردی فاضل و مدبر بود که به سال ۲۳ هجری، ری را فتح کرد. [۲] امیرمؤمنان هنگامی که عازم جمل بود، او را برای حکومت کوفه برگزید، ولی در جنگ صفین وی را با خود برد و به جای او «مسعود بدری» را به حکومت کوفه برگزید. بنا به قولی، وی در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه از دنیا رفت و حضرت علی علیه السلام بر او نماز خواند. و قولی بر آن است که او در زمان حکومت معاویه در کوفه زمان امارت مغیره از دنیا رفته است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۴ و در نام ابو ابی الجوشاء، ص ۶۵، ش ۴۰.

[۲] ر. ک: الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۲.

[۳] ر. ک: اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۰۲؛ الاصابه، ج ۵، ص ۴۳۲.

قعقاع بن شور دهلوی

قعقاع بن شور در ابتدا از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود [۱] که حضرت او را به عنوان کارگزار خود در «کسکر و میسان» [۲] انتخاب کرد؛ اما وقتی فساد مالی شد، حضرت او را مورد سرزنش و ملامت قرار داد و او هم از ترس مجازات به جانب معاویه فرار کرد و به او ملحق شد و بعداً هم از مخالفین حضرت گردید.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۸.

[۲] کسکر ناحیه گسترده‌ای است که مرکز آن واسط و در میان بصره و کوفه قرار دارد. و میسان شهری است بین بصره و واسط که در زمان عمر فتح شده است.

قعقاع بن عمرو تمیمی

قعقاع بن عمرو از اصحاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله بود. وی ساکن کوفه و از شجاع‌ترین افراد زمان خود به شمار می‌رفت. به گفته ابوبکر صدای قعقاع در میدان جنگ بهتر از هزار مرد جنگی است. وی در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان علی علیه‌السلام را همراهی کرد و حضرت، او را در جنگ جمل برای گفت و گو به جانب طلحه و زبیر اعزام کرد. او به خوبی با آنان مذاکره کرد تا صلح و آرامش برقرار گردد و جنگی واقع نشود، اما سران ناکثین دست از جنگ برنداشتند، و بر طبل جنگ کوبیدند، و عاقبت خود در آن سوختند. قعقاع پس از جنگ جمل در کوفه ساکن شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۰۷.

قعقاع بن عمیر تمیمی

«قعقاع بن عمیر» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بوده است. [۱]. البته احتمال دارد «قعقاع بن عمیر» یکی از دو قعقاع است که در بالا آمده و ممکن است غیر آن دو باشد.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۱.

قنبر

قنبر غلام آزاد شده و خدمت گزار امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که ایمان و اخلاصش به خدا و ارادت زلالش به امام علیه‌السلام وی را از بزرگان و اصحاب آن حضرت گردانده است. او در کنار تابعانی مثل اویس قرن، عمرو بن حمق، میثم تمار، کمیل، حبیب بن مظاهر، مالک اشتر و... از مقربان درگاه امیر مؤمنان است. [۱].

ارادت و عشق و ایمان قنبر به امیرالمؤمنین کم‌شدنی نبود، تا پایان عمر به این دوستی دم زد و به گناه همین عشق به شهادت رسید. همین نزدیکی باعث شد در موارد مختلف و گوناگون در کارهای شخصی و حکومتی به امام علیه‌السلام یاری رساند که این از اعتماد و علاقه خاص آن حضرت به وی حکایت دارد؛ در دنباله همین بخش به نمونه‌هایی از این محبت و علاقه متقابل اشاره خواهیم کرد:

۱ - طبق فرمایش امام صادق علیه‌السلام هرگاه امیر مؤمنان علیه‌السلام شبانه از منزل خارج می‌شد، قنبر از ایشان مراقبت می‌نمود بدون آن که امام علیه‌السلام متوجه شود. [۲].

۲ - روزی عده‌ای نزد امام علیه‌السلام آمدند و ادعا می‌کردند که تو (امام علیه‌السلام) خدایی. امام آنان را با پاسخ‌های مستدل از خطاهایشان برحذر داشت، اما اثری نمی‌کرد تا این که گودالی را پر از هیزم نمود و آتش زد و به آنان گفت: اگر از این سخنان دست بردارید، - چون باعث شیوع شرک و ارتداد می‌شد - شما را در آتش می‌افکنم. آنان بر خطای خود پافشاری کردند و حضرت آنان را در آتش انداخت و این بیت را خواند:

إني إذا بصرتُ شيئاً منكراً
أوقدتُ ناري و دعوتُ قنبراً

- هرگاه امر ناروایی ببینم، آتش می‌افروزم و قنبر را برای اجرای حکم خدا فرا می‌خوانم. [۳].

۳ - امیر مؤمنان در جنگ جمل زره خود را گم کرد و بعد از مدتی آن را بر تن مردی یهودی دید و به دادخواهی نزد شریح قاضی رفت. پس از اقامه دعوا مبنی بر این که زره از آن من است و آن را نه فروخته‌ام و نه به کسی بخشیده‌ام، خواستار بازگرداندن آن شد، اما یهودی گفت: زره از آن من است.

قاضی از امام علیه‌السلام - با این که امیر همه مؤمنان و مسلمانان بود - شاهد و بینة خواست.

امام به احترام نظر قاضی، قنبر و امام حسین علیه‌السلام را شاهد خود آورد، اما قاضی گفت: شهادت فرزند و غلام پذیرفته نیست. امام فرمود: وای بر تو ای شریح از چند جهت خطا کردی: اول این که من پیشوای تو هستم و تو با اطاعت از من، متدین به دین خدا هستی و می‌دانی که سخن باطل نمی‌گویم و دیگر این که فرزندم حسین به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله - طبق نقل عمر بن خطاب - به همراه امام حسن علیه‌السلام دو جوان و بزرگ اهل بهشت‌اند و غلام هم مردی عادل است و دروغ نمی‌گوید. شریح کلام امام را تأیید کرد، ولی امام او را به خاطر قضاوت ناحق - بی‌اعتنایی به کلام پیامبر صلی الله علیه و آله - به «بانقیا» تبعید نمود، اما با این همه رأی او را احترام نمود. بعد از مدتی مرد یهودی از عدالت امام شگفت‌زده شد و گفت که این زره را در جمل وقتی که شتر امام علیه‌السلام افتاد، برداشتم. زره را به امام برگرداند و خودش مسلمان شد و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت به شهادت رسید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص فید، ص ۷.

[۲] ر. ک: توحید صدوق، ص ۱۹؛ بحارالانوار، ج ۵، ص ۱۰۴.

[۳] ر. ک: ذخائر العقبی، ص ۹۳.

[۴] الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۱۹؛ با کمی تفاوت در مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۱۰۵؛ بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۵۶.

قیس بن ابی احمد

رشیح طوسی «قیس بن ابی احمد» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۶.

قیس بن سعد بن عباد انصاری

قیس فرزند «سعد بن عباد بن دلیم خزرچی»، کنیه‌اش ابوالفضل و به قولی ابو عبدالله یا ابو عبدالملک از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است. قیس از نظر جسمی مردی کشیده قامت و از همگان بلندتر و داراهای موه‌های بلند و صاف بود؛ اما محاسن در صورت نداشت و بعضی از انصار به مزاح به او می‌گفتند: دوست داریم با ثروت و اموالمان برای قیس محاسن (ریش) خریداری کنیم. در همین حال مردی خوش سیما و زیبا منظر بود. وی از نظر خصایص معنوی و روحی، مردی زاهد و شب زنده‌دار و در عین حال دلیر، شجاع، کارآمد و بخشنده بود. او در نطق و سخن‌وری، ناطقی توانمند و سخن‌گویی مقتدر و در عقل و خردورزی نمونه روزگار و در شعر و شاعری قریحه‌ای عالی داشت.

پدرش سعد، سالار و بزرگ خزرچیان بود و در بزرگواری او همین بس که انصار پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در این فکر بودند که او را به عنوان جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله منصوب نمایند که دیگران پیشی گرفتند و ابوبکر را به خلافت رساندند.

قیس بن عباد بکری

شیخ طوسی، «قیس بن عباد بکری» را از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام به شمار آورده‌اند. [۱].

ابن حجر، «قیس بن عباد» را از جمله کسانی می‌داند که از امیرالمؤمنین علی علیه السلام، ابی ذر، عمار و دیگران حدیث نقل کرده و کنیه او را «ابو عبدالله بصری» می‌داند. همو می‌افزاید: او از تابعین [۲] مورد وثوق و دارای مناقب و زهد و عبادت و از بزرگان صالحان بوده است. [۳].

پی نوشت‌ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۲؛ رجال کشی، ص ۹۶، ح ۱۵۱.

[۲] ر. ک: همین اثر، ج ۱، ص ۳۴.

[۳] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۳۵.

قیس بن عباد بن قیس

قیس فرزند عباد بن قیس از اصحاب امیر مؤمنان امام علی علیه السلام بود. وی مورد مدح و ستایش است. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۵.

قیس بن عبدربه

به گفته شیخ طوسی «قیس بن عبدربه» از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۵.

قیس بن عفریه (عقدیه) جسمی

«قیس بن عفریه جسمی» [۱] از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که نامش را «ملک» ذکر کرده‌اند. [۲] وی از طایفه قیس کوفه بود و هنگامی که ناکثین (اصحاب جمل) در بصره به هیچ راهی جز جنگ با امیرالمؤمنین حاضر نشدند، او خطاب به مردم بصره چنین گفت:

ای مردم! من قیس بن عقدیه حُمیسی [۳] هستم، همانا این گروهی که به این مکان آمده‌اند - طلحه، زبیر و عایشه و همراهانشان - اگر از ترس به این جا آمده‌اند که دروغ می‌گویند؛ زیرا از شهر امنی [مکه] بیرون آمده‌اند که در آن جا حتی حیوانات نیز در امانند و اگر به خون‌خواهی عثمان آمده‌اند، - باز هم دروغ می‌گویند - زیرا ما که از قاتلان عثمان نیستیم تا در این جا آمده‌اند برای جنگ و خونریزی، بنابراین بیاید از من اطاعت کنید و اینها را به همان جایی که از آن آمده‌اند، بازگردانید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] در تاریخ طبری، «قیس بن عقدیه حُمیسی» ضبط شده است.

[۲] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۹.

[۳] طبق ضبط رجال طوسی: قیس بن عفریه جسمی.

[۴] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۶۳.

قیس بن فهردان (فهدان) کنانی

در اسم پدر قیس، بین مورخان اختلاف است: ر.ک: رجال طوسی (قیس بن فهردان) و

رجال کشی، (قیس بن مهردان) و تاریخ طبری و وقعه صفین (قیس بن فهدان).

قیس بن فهردان از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار می‌آید [۱] که در جنگ صفین مجاهدت کرده است.

نصر بن مزاحم نقل کرده: در یکی از روزهای جنگ صفین، مردی از قبیله عک از سپاه معاویه خارج شد و مبارز طلید، در این هنگام قیس بن فهدان (فهران) به جنگ وی رفت و طولی نکشید که مرد «عکی» با نیزه او به قتل رسید. پس از آن قیس این گونه سرود:

لقد علمت عک بصفین أننا

إذا ما نلاقی الخیل نطعنُها سزراً

و نحملُ رِایاتِ القتالِ بحقِّها

فَنورِدُها بیضاً و نُصدِرُها حُمراً

- [گروه] عک در جنگ صفین دریافتند که ما هرگاه با انبوهی از سواران روبه‌رو شویم، با نیزه، آنان را خواهیم زد.

- و پرچم‌های جنگ را به شایستگی برگرفته‌ایم، آنها را سفید [به میدان] می‌بریم و قرمز از (خون) دشمن باز می‌آوریم. [۲].

ابومخنف نقل کرده که قیس در معرکه جنگ صفین، به یارانش فرمان حمله می‌داد و آنان را به جنگ تحریک و تحریض می‌کرد و می‌گفت: «چشم‌ها را ببندید، کم حرف بزنید و با هم قرین خود، رو به رو شوید و طوری بجنگید تا کسی از عرب نتواند مقابل شما بیاید.» [۳].

او از کسانی بود که در ارادت و اخلاص نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام پایدار باقی ماند و در قیام «حجر بن عدی» علیه

کارگزاران معاویه که به حضرت جسارت و توهین می‌کردند، شرکت کرد. وی هم‌چنین به مجالس قبیله کنده می‌رفت و آنان را به دفاع از حجر فرا می‌خواند و در تحریک آنان چنین سروده است:

یا قومُ حُجْرٍ دافِعُوا و صاوِلُوا
و عَن أُحِیْکُمْ سَاعَةً فَقَاتِلُوا
لَا یَلْفِیاً مِنْکُمْ لِحُجْرٍ خَاذِلٌ
أَلِیسَ فِیکُمْ رَامِحٌ و نَابِلٌ
و فاریسٌ مُسْتَلْتَمٌ و راجِلٌ
و ضاربٌ بِالسَّیْفِ لَا یزائِلُ

- ای قوم حجر دفاع کنید و بخروشید و در کنار برادران زمانی را بجهنگید.

- کسی از شما را نبینم که «حجر» را تنها بگذارد، آیا در میان شما نیزه‌دار و تیرانداز نیست؟

- و تک‌سواری زره‌پوش و پیاده نظام و کسی که پا برجا شمشیر می‌زند در میان شما نیست؟ [۴].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۴ و رجال کشی، ص ۹۶.

[۲] وقعه صفین، ص ۲۷۶؛ ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۰.

[۳] وقعه صفین، ص ۲۸۵.

[۴] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۶۰.

قیس بن قره بن حبیب

قیس بن قره از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود ولی او در آخر دست از دامن ولای علی علیه‌السلام برداشت و به جانب معاویه فرار کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱۳؛ رجال کشی، ص ۹۶، ش ۱۵۱.

قیس بن مکشوح (ابو شداد)

در اسم و نسب وی اختلاف است، او را قیس فرزند مکشوح و یا هییره فرزند عبد یغوث و یا قیس بن عبد یغوث بن مکشوح گفته‌اند، وی حلیف (هم‌پیمان) بنی مراد بود که به ابوشداد کنیه داشت. او از اسب سواران قبیله «مذحج» بود که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و از یاران آن حضرت گردید؛ اگر چه برخی گفته‌اند: او در عصر ابوبکر و یا عمر بن خطاب اسلام آورده ولی برخی مثل محمد بن اسحاق می‌نویسند: او در اواخر عمر مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، اسلام آورده و در کشتن «اسود عنسی» که در یمن مدعی نبوت بود، کمک و مساعدت نمود. و همین قول مورد تأیید مورخان و سیره‌نویسان است.

قیس طبق این نقل، مردی شجاع و سواری ماهر بود و پسر خواهر «عمرو بن معدی کرب» است. [۱].

قیس در جنگ قادسیه از پیش قراولان سپاه «سعد بن وقاص» بود و در فتح «نہاوند» حاضر بود. [۲] هم‌چنین او از یاران باوفای

امیر مؤمنان علیه السلام بود که در صفین به شهادت رسید. [۳].

ابو مخنف نقل می‌کند: وی در صفین پرچم «بجیله» را به دست گرفت و در حالی که رجز می‌خواند تا نزدیکی خیمه معاویه پیش رفت. وی خود را به محافظ معاویه عبدالرحمن بن خالد بن ولید که سپری از طلا داشت، رساند. بین آنان جنگ سختی در گرفت، ناگهان محافظ رومی معاویه، پای قیس را قطع کرد، اما وی تسلیم نشد و با ضربه‌ای او را به هلاکت رسانید. در این لحظه اطرافیان معاویه به طور جمعی به وی حمله کردند و او را به شهادت رساندند. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] الاصابه، ج ۵، ص ۵۳۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۲] همان، ص ۵۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۳] همان، ص ۵۰۲؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۳۷.

[۴] وقعۀ صفین، ص ۲۵۸؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۵.

قیس بن یزید

شیخ طوسی نقل کرده که «قیس بن یزید» از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۵، ش ۳.

ک

کودکان و تمرین نماز

تربیت دینی کودکان یکی از مسائل مهم زندگی است، زیرا فطرت خداجوی کودکان همراه با حس کنجکاوی بتدریج رشد می‌کند،

و باید قانونمند شده و تربیت گردد.

امام علی علیه السلام نسبت به تربیت دینی کودکان فرمود:

مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعَ سِنِينَ،

وَ اضْرِبُوهُمْ عَلَى تَرْكِهَا إِذَا بَلَغُوا تِسْعَ سِنِينَ،

وَ تَفَرَّقُوا فِي مَضَاجِعِهِمْ إِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ [۱].

«کودکان را در سن ۷ سالگی به نماز تمرین دهید تا عادت کنند. و اگر در سن ۹ سالگی نماز را ترک کردند آنها را بزنید.

و در سن ۱۰ سالگی بستر خواب بچه‌ها را جدا کنید.»

در این رهنمود نورانی، مسائل مهمی مورد توجه امام علی علیه السلام است، مانند:

۱- تربیت دینی کودک از سن ۷ سالگی

۲- برخورد با کودک در سن ۹ سالگی

۳- احتیاط در تربیت جنسی کودکان در سن ۱۰ سالگی، که در یک رختخواب خوابند.

پی نوشت ها:

[۱] منهاج السُّرور ج ۱ ص ۱۰۲.

کمک به یتیمان

روزی امیرالمؤمنین علیه السلام دید زنی مشک آبی به دوش گرفته و به سختی آن را به سوی خانه می‌برد. آن حضرت مشک آب را از او گرفت و به محلی که زن می‌خواست، بُرد، آنگاه از حال زن پرسید.

زن گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام شوهر مرا به بعضی از مرزهای نظامی فرستاد که در آنجا کشته شد و چند طفل یتیم برای من گذاشت و احتیاج مرا وادار کرده است تا برای مردم خدمت کنم که خود و اطفالم را تأمین نمایم. امام علی علیه السلام از آنجا بازگشت.

شب را با ناراحتی به روز آورد، سپس زنبیلی که در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن کرد. بعضی از یارانش گفتند:

بگذارید ما ببریم.

فرمود:

کیست که بار مرا در قیامت بردارد؟

چون به در خانه زن رسید،

زن پرسید:

کیستی؟

فرمود:

همان بنده خدا هستم که دیروز مشک آب را برای تو آوردم، در را باز کن، برای بچه‌هایت طعام آورده‌ام. زن گفت:

خدا از تو راضی باشد و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند،

سپس در را باز کرد.

امام علی علیه السلام داخل شد،

فرمود:

من کسب ثواب را دوست دارم، می‌خواهی تو خمیر کن و نان بپز و من بچه‌ها را آرام کنم و یا من خمیر کنم و تو آنها را آرام کنی؟

زن گفت:

من به نان پختن آگاهترم،

و شروع به خمیر گرفتن کرد.

امام علی علیه السلام گوشت را آماده کرد و لقمه لقمه به دهان اطفال می گذاشت و به هر یک می فرمود:

«علی را حلال کن، در حقّ شما کوتاهی شده است.»

چون خمیر آماده شد، زن گفت:

بنده خدا تنور را آتش کن.

امام علی علیه السلام تنور را آتش کرد،

وقتی حرارت شعله به چهره آن حضرت رسید، فرمود:

بچش حرارت آتش را، این سزای کسی است که از زنان بیوه و اطفال یتیم بی خبر باشد.

در این میان زنی از زنان همسایه داخل خانه شد،

او امیرالمؤمنین علیه السلام را می شناخت، فوراً به زن صاحب خانه گفت:

وای بر تو این کیست که برای تو تنور را آتش می کند؟

زن جواب داد:

مردی است که به اطفال من رحم کرده است.

زن همسایه گفت:

وای بر تو این بزرگ، امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

آن زن چون امام علی علیه السلام را شناخت، پیش دوید و گفت:

وَاحْيَائِي مِنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

«ای امیرمؤمنان از شرمندگی آتش گرفتم، مرا ببخشید.»

امام علی علیه السلام فرمود:

بَلْ وَاحْيَائِي مِنْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ فِيمَا قَصُرْتُ فِي حَقِّكَ

«بلکه من از تو شرمنده‌ام، ای کنیز خدا، در حقّ تو کوتاهی شده است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۵۲، و مناقب آل ابیطالب ج ۲ ص ۱۱۶.

کیفیت انگشتر

الف - حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

انگشتر غیر نقره در دست نکنید،

به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

پاک (تمیز) نیست دستی که در آن انگشتر آهن باشد.

ب - امام رضا علیه السلام فرمود:

در وقت انگشتر بدست نمودن، بگو:

«اللَّهُمَّ سَمِّنِي بِسِمَاءِ الْإِيمَانِ وَ اخْتِمِ لِي بِخَيْرٍ وَ اجْعَلْ عَاقِبَتِي إِلَى خَيْرٍ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْأَكْرَمُ»

(پروردگارا مرا نیکو و زیبا گردان، به علامت و نشانه ایمان،

و خیر برآیم برگزین،

و عاقبتم را به سوی خیر قرار ده،

به درستی که تو قدرتمندی و گرامی تری).

ج - امام رضا علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که:

روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم برای نماز بیرون آمد، در حالی که انگشتر عقیق یمنی در دست داشت، انگشتری از

«جزع یمانی» به من داد و فرمود:

ای علی!! این انگشتر را در دست راست خود بگذار و با آن نماز بخوان که نماز با انگشتر «جزع یمانی» هفتاد برابر ثواب دارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب پنجم.

کیفیت لباس ها

الف - امام علی علیه السلام از لباس های بلند، و دارای آستین های بلند، پرهیز می کردند،

اگر پیراهنی را می پوشید که آستین آن بلند بود، فوراً زیادی آن را قطع می کرد. [۱].

ب - لباس باید ساده باشد،

و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ساده می پوشید،

و فرمود:

امت اسلامی همواره با خیر و نعمت باشد، آنگاه که ساده پوش باشند و چون ایرانیان و دیگر اقوام غیر عرب به لباس های گران

قیمت و زر بفت، روی نیاورند. [۲].

روزی لباس ساده و وصله داری بر اندام امام علی علیه السلام بود که شخصی به آن حضرت اعتراض کرد.

حضرت در پاسخ او فرمود:

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَدُوَانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَيِّلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا

أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهَمَّا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شِ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخَرِ، وَهَمَّا بَعْدُ ضَرَّتَانِ!

«دل با آن فروتن، و نفس رام می شود، و مؤمنان از آن سرمشق می گیرند، دنیای حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جدای

از یکدیگرند، پس کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد، و آن دو

همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوی آن دو، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می گردد، و آن دو همواره

به یکدیگر زیان رسانند.» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتّقین باب پنجم.

[۲] حلیه المتّقین باب هشتم.

[۳] حکمت ۱۰۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۲۱۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰هـ)

۲- کتاب طبقات ج ۳ ص ۲۸: ابن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ)

۳- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۸۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۴- مطالب السؤل ج ۱ ص ۱۵: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ هـ)

۵- سراج الملوک ص ۲۴۴: طروشی (متوفای ۵۲۰ هـ).

کشف توطئه بر ضد فرماندار مصر

معاویه تاخواست توطئه‌ای علیه (قیس بن سعد)، فرماندار مصر سامان دهد، و او را لکه دار کند و متهم به همکاری سازد که سرانجام حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دچار یک حرکت انفعالی کرده تا قیس را عزل کند، و با ظهور هرج و مرج در مصر، بتواند به مصر یورش برد.

نقشه معاویه افشاء شد، زیرا این توطئه را نیروهای اطلاعاتی امام علی علیه السلام از شام به امام گزارش دادند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۲۲۸.

کشف توطئه در مراسم حج

در مراسم حج، معاویه نقشه‌ای طرح کرد که برخی از نیروهای وفادارش به بهانه مراسم حج به میقات و عرفات و منی رفته، مردم را برضد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشورانند.

امّا قبل از حرکت هیئت تبلیغی معاویه، نیروهای اطلاعاتی برون مرزی امام علی علیه السلام به او گزارش دادند و امام علی علیه السلام به فرماندار مکه «قثم بن عباس» نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِالْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يَعْلَمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَيَّ الْمَوْسِمَ أَنَسَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ، الصُّمَّ الْأَسِيمَاعِ، الْكُفَّةِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَاهِمًا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يَجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.

فَأَقِمْ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّيْبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ.

وَإِيَّاكَ وَمَا يَغْتَدَّرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا، وَلَا عِنْدَ الْبُؤْسَاءِ فُشْلًا، وَالسَّلَامُ. [۱].

«پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتی من در شام بمن اطلاع داده که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکه می آیند، مردمی کوردل، گوشه‌اشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده‌هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند

دین خود را به دنیا می‌فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند، در حالیکه در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدیها جز بدکار کیفر نشود.

پس در اداره امور خود هشیارانه و سرسختانه استوار باش، نصیحت‌دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود»

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

کوتاه کردن شارب

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَخَذُ الشَّارِبَ مِنَ النَّظَافَةِ، وَهُوَ مِنَ الشُّنَّةِ الطَّيِّبِ

(کوتاه کردن شارب از نظافت و نشانه راه و رسم پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم است.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تحف العقول ص ۱۰۲.

کشمش

درمان بیماری‌ها با کشمش

کشمش و سلامت تن

کشمش و شادی روح

کشمش و درمان بلغم

کشمش و درمان اعصاب

کشمش سُرخ و سلامت

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

إِخْدَى وَعِشْرُونَ زَبِيْبَةً حَمْرَاءَ فِي كُلِّ يَوْمٍ عَلَى الرَّيْقِ، تَدْفَعُ جَمِيعَ الْأَمْرَاضِ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ. [۱].

«خوردن یازده دانه کشمش سُرخ در ناشتا (در حال خالی بودن معده) همه بیماری‌ها را از بدن می‌زداید جز بیماری مرگ.»

۲- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

مَنْ اصْطَبَحَ إِخْدَى وَعِشْرِينَ زَبِيْبَةً حَمْرَاءَ لَمْ يَمْرَضْ إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. [۲].

«کسی که در صبحگاه یازده دانه کشمش سُرخ بخورد به بیماری مبتلا نمی‌گردد، جز بیماری مرگ، اگر خدا بخواهد.»

۳- مفضل از امام صادق علیه السلام و آن حضرت از پدران خود، و آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده‌اند که فرمود:

مَنْ أَكَلَ إِخْدَى وَعِشْرِينَ زَبِيْبَةً حَمْرَاءَ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ، دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ كُلَّ مَرَضٍ وَسُقْمٍ. [۳].

«کسی که ۲۱ دانه کشمش سُرخ بخورد، خداوند هر نوع بیماری را از او دفع خواهد کرد.»

۴- امام رضا علیه السلام از پدران خود از امام علی علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

الزَّبِيْبُ يَشُدُّ الْقَلْبَ، وَيَذْهَبُ بِالْمَرَضِ، وَيُطْفِئُ الْحَرَارَةَ، وَيَطْيِبُ النَّفْسَ. [۴].

«کشمش جان را قوی و بیماری را از تن بیرون می‌کند، و گرمای بدن را فرو نشانده و روح را شاداب می‌سازد.»

۵- امام رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که آن حضرت از پیامبر چنین نقل

فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالزَّبِيْبِ فَإِنَّهُ يَكْشِفُ الْمُرَّةَ، وَيَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ، وَيَشُدُّ الْعَصَبَ، وَيَذْهَبُ بِالْأَعْيَاءِ، وَيُحْسِنُ الْخُلُقَ، وَيَطْيِبُ النَّفْسَ، وَيَذْهَبُ

بِالْغَمِّ. [۵].

«بر شما باد مصرف کشمش، که کشمش تلخی‌ها را می‌زداید،

بلغم را از بدن بیرون می‌راند،

اعصاب را قوی می‌کند،

سُستی‌ها را از تن می‌زداید،

اخلاق را نیکو و روح را شاداب و غم و اندوه را برطرف می‌سازد.»

۶- امام رضا علیه السلام از پدران خود، از امام علی علیه السلام نقل کرد که آن حضرت فرمود:

مَنْ أَكَلَ إِحْدَى وَ عَشْرِينَ زَبِيْبَةً حَمْرَاءَ عَلَى الرَّيْقِ، لَمْ يَجِدْ فِي جَسَدِهِ شَيْئًا يُكْرَهُهُ. [۶].

«کسی که ۲۱ عدد کشمش سُرخ در صبحگاهان تناول کند، در جسم خود دردی که او را نگران کند، نخواهد یافت.»

پی نوشت‌ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۵۲ ح ۶.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۵۲ ح ۷، الاضطباع أكل الصبوح، وهو الغذاء، وفي الصباح الصبح الشرب بالغذاء.

در کتاب نه‌یاب ابن اثیر اضطباع یعنی در صبحگاهان چیزی خوردن و در کتاب صحاح اللغه صبح، یعنی نوشیدن در صبحگاهان.

[۳] مکارم الأخلاق ص ۳۸۰ ح ۳. والكافی ج ۶ ص ۳۵۲ ح ۳. والخصال ص ۳۴۴ ح ۹.

[۴] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۵۲ ح ۵.

[۵] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۵۱ ح ۱.

[۶] بحار الأنوار ج ۶۶ ص ۱۵۱ ح ۳.

کاسنی صحرائی

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا الدُّبَابَ فَمَا مِنْ صَبَاحٍ إِلَّا وَ تَنْزَلُ عَلَيْهَا قَطْرَةٌ مِنَ الْجَنَّةِ، فَإِذَا أَكَلْتُمُوهَا فَلَا تَنْفُضُوهَا. [۱].

«کاسنی صحرائی بخورید، هیچ صبحی نیست، جز آنکه قطره‌ای از بهشت بر آن نازل می‌شود، وقتی کاسنی خوردید، باقیمانده آن

را دور نریزید.»

پی نوشت‌ها:

[۱] الکافی ج ۶ ص ۳۶۳ ح ۸. ووسائل ج ۲۵ ص ۱۸۴ ح ۲.

کدو

نقش کدو در تقویت عقل

نقش کدو در رشد مغز

نقش کدو در درمان قولنج

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«كُلُوا الدُّبَابَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدَّمَاغِ». [۱].

«کدو بخورید، زیرا که عقل را تقویت می‌کند.»

۲- حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در وصیت‌های خود به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِالذُّبَاءِ فَكُلْهُ، فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ وَالذَّمَاغِ». [۲].

«ای علی، بر تو باد خوردن کدو، زیرا عقل را تقویت و مغز را نیرو می‌بخشد.»

۳- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

كُلُوا الذُّبَاءَ وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ نُحِبُّهُ [۳].

«کدو بخورید، که ما خاندان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم دوستش داریم.»

۴- امام صادق علیه السلام از علی علیه السلام نقل کرد که فرمود:

«كُلُوا الذُّبَاءَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الذَّمَاغِ»،

فقال الصادق عليه السلام: «نَعَمْ، وَ أَنَا أَقُولُ: إِنَّهُ جَيِّدٌ لَوَجَعِ الْقَوْلَجِ». [۴].

«کدو بخورید، زیرا مغز را نیرو می‌بخشد، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: آری چنین است و من هم اضافه می‌کنم و می‌گویم:

کدو برای درمان قولنج نیز مفید است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۲۵ ح ۱.

[۲] الکافی ج ۶ ص ۳۷۱ ح ۷. والمحاسن ص ۵۲۱ ح ۷۳۲. وسائل الشيعة ج ۲۵ ص ۲۰۳ ح ۵. و بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۲۷ ح ۱۰.

[۳] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۲۸ ح ۱۵.

[۴] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۲۸ ح ۱۵.

کاهو

کاهو و خواب

کاهو و هضم غذا

«كُلُوا الْخَسَّ فَإِنَّهُ يُورِثُ النَّعَاسَ، وَ يَهْضِمُ الطَّعَامَ». [۱].

«کاهو بخورید که خواب آور است و غذا را هضم می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۲۳۹ ح ۲. الفردوس بمأثور الخطاب ج ۳ ص ۲۴۴ ح ۴۷۱۷. و مکارم الأخلاق ص ۳۹۶ ح ۲. باب الخس.

کندر

کندر و بهداشت دندان‌ها

کندر و بهداشت دهان

کندر و درمان بلغم

کندر و تقویت حافظه

کُنْدُر و درمان دردها

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

مَضْعُ اللَّبَّانِ يَشُدُّ الْأَضْرَاسَ، وَيَنْقِي الْبَلْغَمَ، وَيَذْهَبُ بِرِيحِ الْفَمِّ. [۱].

«جویدن کُنْدُر دندان‌ها را محکم و بلغم را می‌زداید، و بوی بد دهان را می‌برد.»

۲- در نقل دیگری حضرت فرمود:

مَضْعُ اللَّبَّانِ يُذِيبُ الْبَلْغَمَ [۲].

«جویدن کُنْدُر بلغم را از بدن می‌زداید.»

۳- در سفارشات رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علی علیه السلام آمده است که فرمود:

يَا عَلِيُّ: ثَلَاثٌ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ وَيَذْهَبْنَ السُّقْمَ:

اللَّبَّانَ وَالسَّوَاكَ وَقِرَاءَةَ الْقُرْآنِ. [۳].

«ای علی، سه چیز است که حافظه را تقویت و بیماری را درمان می‌کند،

یکی کُنْدُر،

و دیگری مسواک زدن،

و سوّمی قرائت قرآن.»

پی نوشت ها:

[۱] الخصال ص ۱۵۳ ح ۵. وتحف العقول ص ۱۰۱. ومکارم الأخلاق ص ۴۲۳ ح ۳.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۴۴۳ ضمن ح ۲.

[۳] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۴۴۳ ح ۳.

کشتن برای خدا

در جنگ احزاب «خندق» وقتی عمرو بن عبدود به میدان آمد، و هم‌اورد طلبید و فریادها زد.

کسی به جنگ او نرفت،

چون همه او را می‌شناختند که دلاوری بی‌نظیر است.

سه بار پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از اصحاب خود یاری طلبید، جز علی علیه السلام کسی جواب نداد، سرانجام حضرت

امیرالمؤمنین علی علیه السلام به میدان رفت.

ابتدا عمرو ضربتی بر سر مبارک امام علی علیه السلام زد،

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جا خالی داد و سر را بست و حمله کرد، و پای او را قطع کرد و بر روی سینه او نشست، تا سر

او را از بدن جدا نماید،

عمرو جسارت کرد و آب دهان به صورت امام علی علیه السلام انداخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از روی سینه عمرو برخاست مقداری قدم زد و بازگشت، تا سر عمرو را جدا کند.

عمرو پرسید: چرا از روی سینه من بلند شدی؟

فرمود:

چون آب دهان به صورت من انداختی، عصبانی شدم، اگر در آن حال تو را می‌کشتم، برای خدا نبود، صبر کردم تا در حالت عادی، فقط برای خدا سرت را جدا کنم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۹۰ و ۷۳.

کمال فروتنی نسبت به پیامبر

شخصی یهودی خدمت امام علی علیه السلام رسید وقتی اخلاق و نورانیت امام را دید، و سئوالاتی را مطرح کرد و پاسخ روشن شنید:

در حالیکه مجذوب شده بود، پرسید

أَفَنِي أَنْتَ؟

(آیا تو پیامبری؟)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ او فرمود:

وَيْلَكَ إِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ مِنْ عَبْدِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

«وای بر تو، همانا من بنده‌ای از بندگان محمد صلی الله علیه و آله وسلم می‌باشم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۱ ص ۷۰ (معرب).

کتاب جفر

از تألیفات حضرت علی علیه السلام و شامل همه علوم است و محقق در کتاب مواقف می‌فرماید:

جفر و جامعه دو کتاب از آثار خطی امام علی می‌باشد که تمام حوادث جهان تا انقراض عالم در آن موجود است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] محمد بن حسن صافر در بصائر الدرجات می‌نویسد: جفر و سلاح و شمشیر و زره رسولخدا میراث امامت بوده که فعلاً دست امام زمان است.

کتاب آسمانی پیامبران الهی

رخی می‌پرسند که:

منابع علوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام کدامند؟

علامه مجلسی در ضمن غرایب معجزات امام علی علیه السلام پاسخ می‌دهد که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

وَ عِنْدِي مِائَةٌ كِتَابٍ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ كِتَابًا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيَّ شَيْثُ بْنُ آدَمَ خَمْسِينَ صَحِيفَةً. وَ عَلَيَّ إِدْرِيسَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثِينَ صَحِيفَةً.

وَ عَلٰی نُوحٍ عِشْرِينَ صَحِيفَةً.

وَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِشْرِينَ صَحِيفَةً.

وَ التَّوْرَةَ وَ الْاِنْجِيْلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْقُرْآنَ.

من ۱۲۴ کتاب از کتب آسمانی را دیده‌ام که نزد من موجود است بدین ترتیب:

از آدم ۵۰ کتاب

از ادریس ۳۰ کتاب

از نوح ۲۰ کتاب

از ابراهیم ۲۰ کتاب

به اضافه توره - انجیل - زبور - فرقان و قرآن.

که مجموعاً ۱۲۴ کتاب می‌شود که کلیه فرامین آسمانی و عهدهای الهی برای بشر در این کتب است که روح کلیه کتب قدیم در قرآن است.

و قرآن در سینه علی است.

و علی قرآن ناطق است.

و بر همه کتب آسمانی آگاهی لازم داشته است. [۱].

او مفسر و مبین و مدرس علوم قرآنی است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مراجعه شود به اقسام و جوانب علوم علوی شماره ۲ - آگاهی امام به کتب آسمانی.

[۲] بحار الانوار، ج ۹، ص ۶۹۵.

کوه شناسی و علل پیدایش کوهها

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۷۱ به ویژگی آسمانها و ستارگان و زمین و نقش کوهها در اعتدال حرکت زمین فرمود:

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَوَاتِ الْمَرْفُوعِ، وَالْجَوْ الْمَكْفُوفِ، الَّذِي جَعَلْتَهُ مَغِيضًا لِلَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَمَجْرَى لِلشَّمْسِ وَالْقَمَرِ، وَمُخْتَلَفًا لِلنُّجُومِ السَّيَّارَةِ؛ وَجَعَلْتَ سُكَّانَهُ سَبْطًا مِنْ مَلَائِكَتِكَ، لَا يَشْأَمُونَ مِنْ عِبَادَتِكَ.

وَرَبِّ هَذِهِ الْأَرْضِ الَّتِي جَعَلْتَهَا قَرَارًا لِلْأَنْبَاءِ، وَمَيَدْرَجًا لِلْهَوَامِّ وَالنَّعَامِ، وَمَا لَا يَخْصِي مِمَّا يَرَى وَمَا لَا يَرَى؛ وَرَبِّ الْجِبَالِ الرَّوَاسِي الَّتِي جَعَلْتَهَا لِلْأَرْضِ أُوتَادًا، وَلِلخَلْقِ اعْتِمَادًا. إِنَّ أَظْهَرَنَا عَلَى عَدُوَّنَا، فَجَبَّنَا الْبَغْيَ وَسَدَّدْنَا لِلْحَقِّ؛ وَإِنْ أَظْهَرْتَهُمْ عَلَيْنَا فَارْزُقْنَا الشَّهَادَةَ، وَاعْصِمْنَا مِنَ الْفِتْنَةِ. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک خطبه ۱۷۱ به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۲۳۲:۲۲۲ (من دعاء علی ۷): نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هجری)

۲- کتاب دعا و ذکر: حسین بن سعید اهوازی (از اصحاب امام سجاد ۷)

۳- مهج الدعوات ص ۱۰۲: سید بن طاووس (متوفای ۶۶۴ هجری)

۴- تاریخ طبری ج ۳ ص ۸۴ (در حوادث سال ۳۷ هجری): طبری (متوفای ۳۶ هجری)

۵- اصول کافی ج ۱ ص ۸۶ و ۱۴۲: مرحوم کلینی (متوفای ۳۲۸ هجری)

۶- بحارالانوار ج ۹۱ ص ۲۴۱ ح ۹ ب ۴۰: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).

کتاب امام علی

الف- امامان معصوم علیهم السلام و به خصوص امام حسن و امام حسین علیهما السلام وقتی پاسخ بسیاری از سئوالات شرعی مردم را می‌دادند و مردم می‌پرسیدند که:

این پاسخ‌ها در کجاست؟

جواب می‌دادند:

«وَذَلِكَ كَانَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ» [۱].

«این پاسخ در کتاب علی علیه السلام موجود است»

ب- از کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و کتاب (الجامعه) پرسیدند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

کتابی است که مفاهیم و مطالب آن را رسول گرامی اسلام به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ارائه فرمود و آن حضرت با خط خود نوشت در این کتاب پاسخ تمام مسائل شرعی از حلال و حرام و نیازمندی‌های انسان وجود دارد حتی حدّ شرعی خراشی که به صورت کسی واقع شود در آن آمده است. [۲].

ج- امامان معصوم علیهم السلام بارها در اظهارات خود به این حقیقت اشاره فرمودند که یکی از منابع غنی علوم و آگاهی ما کتاب امام علی علیه السلام و صحیفه آن حضرت کتاب (الجامعه) و (جفر اکبر) می‌باشد.

هر مسئله‌ای که مردم می‌پرسیدند، امام صادق علیه السلام یا امام باقر علیه السلام می‌فرمودند:

حُکْم این مسئله در کتاب امام علی علیه السلام چنین آمده است.

یا در آغاز پاسخ دادن می‌فرمودند:

«إِنَّ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ»

«در کتاب امام علی علیه السلام چنین آمده»

یا می‌فرمودند:

«وَجَدْنَا فِي كِتَابِ عَلِيٍّ»

«در کتاب امام علی علیه السلام چنین یافتیم.» [۳].

گاهی مردم مطلبی را ادّعا می‌کردند که امام صادق علیه السلام می‌فرمود (لَيْسَ هُوَ فِي كِتَابِ عَلِيٍّ) این مطلب در کتاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود ندارد. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱، ص ۳۲۹ حدیث ۹۶۳ و وسائل الشّیعه، ج ۲، ص ۶۹۷، حدیث ۱ و ۲.

[۲] بحارالانوار، ج ۲۶، ص ۲۵، باب ۱ و ص ۳۵ حدیث ۶۱ و ص ۳۳ حدیث ۵۱ و ج ۴۷، ص ۲۷۲.

[۳] بحارالانوار، ج ۶۴، ص ۲۲۲ و ج ۷۶، ص ۴ و ج ۸۵، ص ۲۷ و ج ۶۲، ص ۲۹۰ و ج ۸۸، ص ۳۲۸ و ج ۲، ص ۲۱ و ۱۸۴ و ۲۲۷.

[۴] بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۲۷۸ ذیل حدیث ۱۸.

کاربرد هنر نمایش در فلسفه احکام

برخی از زنان مدینه خدمت امام علی علیه السلام رسیدند و گفتند:

چرا خداوند اجازه داد تا مردان، همسران متعدد بگیرند؟ و در حالیکه زن دارند با زنان دیگر ازدواج کنند؟ اما زنان که دارای همسر هستند، نمی‌توانند مرد یا مردان دیگری را انتخاب کنند؟

چرا خداوند بین زن و مرد تفاوت قائل شده است؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که کانون ادب و اخلاق بود، از نظر گفتاری وارد بحث و بررسی نشد، بلکه با شیوه‌های نمایشی فلسفه احکام الهی را به زنان فهماند دستور داد:

تا هر یک از بانوان ظرفی پُر از آب آوردند.

فرمود: آب‌ها را در داخل ظرف بزرگی ریختند.

وقتی آب‌ها مخلوط شد فرمان داد تا:

هر زنی آب ظرف خود را بردارد!!

زنان با شگفتی گفتند:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام این کار محالی است، پس از مخلوط شدن آب‌ها نمی‌شود آن را باز شناخت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

به همین دلیل نیز زن شوهردار نمی‌تواند مرد دیگری داشته باشد زیرا اصالت فرزند و اصالت خانواده در خطر است. [۱].

(در برخی از منابع آمده است که امام دستور داد تا هر زنی تخم مرغی آورده در یک ظرف بزرگی بشکنند و پس از مخلوط شدن زرده‌ها و سفیده‌ها فرمود: تا هر کدام تخم مرغ مخصوص خود را بردارد.)

ارزش این شیوه رفتاری آن است که امام علی علیه السلام روش‌های نمایشی (دراماتیک) و هنر تجسمی را در فلسفه احکام و تبیین حلال و حرام بگونه‌ای بکار می‌گیرد که مباحث ارزشمند علمی فقهی را زنان آن روزگاران به سادگی درک کنند.

پی نوشت‌ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۰ ص ۲۶۶، نقل از روض الجنان ابوالفتوح رازی.

کیفر ضد انقلاب

سه گونه مخالفت بسیار خطرناک است و چه بسا مرتکب آن را با کیفر اعدام روبرو می‌کند:

شورش...

فرار از جبهه...

خیانت...

در همه‌ی جنبش‌های انقلابی این گونه مخالفت‌ها از جرم‌های بزرگ شمرده می‌شود که سزای آن اعدام است.

امام علی (ع) درباره فراریان از میدان کارزار می‌گوید:

و ليعلم المنهزم انه مسخط ربه، و موبق نفسه، و ان في الفرار موجه الله عليه، و الذل اللالزم، و العار الباقي، و اعتصار الفی من یده...

«و فراری بدانند که خشم پروردگار را بر می‌انگیزد و خود را به تباهی می‌کشد. فرار مایه‌ی قهر پروردگار، و ذلت حتمی و ننگ ابدی است. از حق و روزی انسان می‌کاهد و زندگی را به کامش تلخ می‌کند. عمر فراری کوتاه است و خداوند از او ناخشنود. مرگ آدمی پیش از نزول این بلاها رواست و از الفت بدین عقوبتها و تحمل این مصیبت‌ها آسان‌تر است.» [۱].
و همچنین می‌فرماید:

اما بعد... فانه من ترك الجهاد فی الله، و اذهن فی امره، كان علی شفاهلکه، الا ان يتدارک الله، فاتقوا الله و قاتلوا من صاد الله و...
«اما بعد... آنکه از جهاد در راه خدا روی گرداند و در امر او سستی ورزد خود را بر پرتگاه هلاکت افکنده است، که جز خداوند کسی یارای نجات او را ندارد. بهر خدا پرهیزکاری پیشه کنید، و با آنکه خدا را می‌آزارد و بر آن است تا فروغ ایزدی را خاموش کند، پیکار نمائید.

با نابکاران گمراه برزمید چه آنان نه قرآن خوانند و نه فقیهان دین، نه علمای تفسیرند و نه اهل چنین کارهای بزرگی. و اگر بر شما حاکم شوند با شما چون قیصر و کسری رفتار خواهند کرد.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۶۰.

[۲] تاریخ طبری: جلد ششم، ص ۴۵.

کلوخ انداز را پاداش سنگ است

اگر دشمن بر تو حمله آورد، پایداری کن و به حمله‌ی متقابل دست بزن. زیرا دشمنی که به خود اجازه می‌دهد به حق تو تجاوز کند، نه ارزش‌ها و قوانین، بلکه پاسخ دندان شکن او را بر سر عقل می‌آورد.
امام علی (ع) می‌فرماید:

ردوا الحجر من حیث جاء، فان الشر لا يدفعه الا الشر.

«پاره‌ی سنگ را به مبداش بازگردانید، که شر را تنها شر دفع می‌کند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۰۶.

کمک مساوی به دو زن فقیر

دو زن فقیر که یکی عرب و دیگری از عجم بود خدمت امام علی علیه السلام آمدند و تقاضای کمک کردند.
امام به هر کدام «بیست و پنج درهم» و ظرفی از غذا داد.
زن عرب خطاب به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت:
یا امیرالمؤمنین، من زنی از زنان عرب و او از عجم می‌باشد
چرا به هر دو نفر ما مساوی انفاق می‌کنی؟

امام علی علیه السلام فرمود:

به خدا قسم من هیچ فرقی برای فرزندان اسماعیل بر فرزندان اسحاق در انفاق این مال نمی‌بینم. [۱].

و برخی نقل کردند که:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مشت خاکی بر داشت و به زن عرب فرمود:
بیا تا برای عرب بودن بیشتر برداری.

پی نوشت ها:

[۱] الغارات، ج ۱، ص ۶۹؛ ابی اسحاق همدانی - و وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۳۱ - و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۱۳۷ - و اصول کافی، ج ۱، ص ۴۰۶ - و کشف البیان، ص ۲۶۳.

کننده در خیبر

پس از پیروزی در جنگ احزاب و اثبات خیانت و پیمان شکنی یهودیان، مسلمانان به رهبری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم برای جنگ با یهودیان خیبر آماده شدند و در همان حمله‌های آغازین، برخی از قلعه‌های یهودیان را فتح کردند، در آن روز حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام دچار چشم درد شدید بود.

پس از فتح قلعه‌های کوچک یهودیان خیبر، سپاهیان اسلام به طرف دژهای «وطیح» و «ساللم» یورش آوردند، ولی با مقاومت سرسختانه یهود، در بیرون قلعه روبرو شدند.

از این رو، سربازان دلیر اسلام با جانبازی و فداکاری و دادن تلفات سنگین (که سیره نویس اسلام ابن هشام آنها را در ستون مخصوص گرد آورده است) نتوانستند پیروز شوند و بیش از ده روز با جنگاوران یهود، دست و پنجه نرم کرده، و هر روز بدون نتیجه به لشکرگاه باز می‌گشتند.

در یکی از روزها، ابی بکر مأمور فتح قلعه‌ها گردید و با پرچم سفید تا کنار دژ آمد.

مسلمانان نیز به فرماندهی او حرکت کردند، ولی پس از مدتی بدون نتیجه بازگشتند و فرمانده و سپاه هر کدام گناه را به گردن یکدیگر انداخته و همدیگر را به فرار متهم نمودند.
روز دیگر فرماندهی لشکر به عهده عمر واگذار شد.

او نیز داستان دوست خود را تکرار نمود و بنا به نقل طبری [۱] پس از بازگشت از صحنه نبرد، با توصیف دلاوری و شجاعت فوق العاده رئیس دژ «مَرْحَب»، یاران پیامبر را مرعوب می‌ساخت.

این وضع پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و سرداران اسلام را سخت ناراحت کرده بود.

در این لحظات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم، افسران و دلاوران ارتش را گرد آورد، و جمله ارزنده زیر را فرمود:

لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسَ بِفَرَارٍ. [۲].

«این پرچم را فردا به دست کسی می‌دهم که خدا و پیامبر را دوست دارد و خدا و پیامبر او را دوست می‌دارند و خداوند این دژ را به دست او می‌گشاید. او مردی است که هرگز پشت به دشمن نکرده و از صحنه نبرد فرار نمی‌کند.»

و به نقل طبری و حلبی چنین فرمود:

كَوَارٍ غَيْرِ فَرَارٍ

«به سوی دشمن حمله کرده، و هرگز فرار نمی‌کند.» [۳].

این جمله که حاکی از فضیلت و برتری معنوی و شهامت آن سرداری است که مقدر بود فتح و پیروزی به دست او صورت بگیرد؛ شادی زیادی توأم با اضطراب و دلهره در میان ارتش و سرداران سپاه برانگیخت.

هر فردی آرزو می‌کرد [۴] که این مدال بزرگ نظامی نصیب وی گردد.

سیاهی شب همه جا را فرا گرفت. سربازان اسلام به خوابگاه خود رفتند. همه می‌خواستند هرچه زودتر بفهمند که این پرچم پرافتخار به دست چه کسی داده خواهد شد. [۵].

ناگاه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: علی کجا است؟!

در پاسخ او گفته شد: که او دچار چشم درد است و در گوشه‌ای استراحت نموده است.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: او را بیاورید.

طبری می‌گوید:

علی علیه السلام را بر شتر سوار نموده و در برابر خیمه پیامبر فرود آوردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دستی بر دیدگان او کشید، و در حق او دعا کرد.

این عمل و آن دعا، مانند دم مسیحائی آنچنان اثر نیک در دیدگان او گذارد که سردار نامی اسلام تا پایان عمر به چشم درد مبتلا نگردید.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به علی علیه السلام دستور پیشروی داد.

و یاد آور شد که قبل از جنگ نمایندگان را به سوی سران دژ اعزام دارد و آنها را به آئین اسلام دعوت نماید.

اگر آن را نپذیرفتند، آنها را به وظایف خویش تحت لوای حکومت اسلام آشنا سازد که باید خلع سلاح شوند و با پرداخت جزیه در سایه حکومت اسلام آزادانه زندگی کنند. [۶].

و اگر به هیچ کدام گردن نهند، با آنان بجنگید.

و حدیث معروف را فرمود:

لَنْ يَهْتَدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ مِنْ أَنْ يَكُونَ لَكَ حُمْرُ النَّعَمِ

«هرگاه خداوند یک فرد را به وسیله تو هدایت کند، بهتر از این است که شتران سرخ موی مال تو باشد و آنها را در راه خدا صرف کنی.» [۷].

هنگامی که امیرمؤمنان علیه السلام، از ناحیه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم مأمور شد که دژهای «وطیح» و «سلالم» را بگشاید، [۸] زره محکمی بر تن کرد و شمشیر مخصوص خود (ذوالفقار) را حمایل نمود و هژوله کنان و با شهادت خاصی که شایسته قهرمانان ویژه میدان‌های جنگی است به سوی دژ حرکت کرد و پرچم اسلام را که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به دست او داده بود، در نزدیکی خیبر بر زمین نصب نمود.

در این لحظه در خیبر باز گردید و دلاوران یهود از آن بیرون ریختند.

نخست برادر مَرَحَب به نام «حارث» جلو آمد، هیبت نعره او آنچنان مهیب بود که سربازانی که پشت سر علی علیه السلام بودند، بی

اختیار عقب رفتند، ولی علی علیه السلام مانند کوه پابرجا ماند، نبرد آغاز شد،

لحظه‌ای نگذشت که جسم مجروح حارث به روی خاک افتاد و جان سپرد.

مرگ برادر، مرحب را سخت غمگین و متأثر ساخت.

او برای گرفتن انتقام برادر در حالی که غرق سلاح بود، و زره یمانی بر تن داشت و کلاهی که از سنگ مخصوص تراشیده بود بر

سر داشت، در حالی که کلاه خود را روی آن قرار داده بود، جلو آمد و به رسم قهرمانان عرب رجز زیر را خواند:

قَدْ عَلِمْتُ خَيْبِرُ إِنِّي مَرَحَبٌ

شاکي السَّلاحِ بَطْلٌ مُجَرَّبٌ

«در و دیوار خبیر گواهی می‌دهد که من مرحیم، قهرمانی کار آزموده و مجهز به سلاح جنگی هستم.»

انْ غَلَبَ الدَّهْرُ فَإِنِّي أَعْلَبُ
وَالْقَوْنُ عِنْدِي بِالْدمَاءِ مُخَضَّبُ

«اگر روزگار پیروز است، من نیز پیروزم، قهرمانانی که در صحنه‌های جنگ با من روبرو می‌شوند، با خون رنگین می‌گردند.»
علی علیه السلام نیز رجزی در برابر او سرود، و شخصیت نظامی و نیروی بازوان خود را به رخ دشمن کشید و چنین فرمود:

أَنَا الَّذِي سَمَّيْتَنِي أُمِّي حَيْدَرَةَ
ضَرْغَامِ آجَامٍ وَ لَيْثِ قَسْوَرَةَ

«من همان کسی هستم که مادرم مرا حیدر (شیر) خوانده؛ مرد دلاور و شیر بیشه‌ها هستم.»

عَجَلُ الدَّرَاعِينَ عَلِيَّطُ الْقَصْرَةِ
كَلَيْثِ غَابَاتِ كَرِيهِ الْمُنْظَرَةِ

«بازوان قوی و گردن نیرومند دارم و در میدان نبرد مانند شیر بیشه‌ها صاحب منظری مهیب هستم.»
رَجْزِهای دو قهرمان پایان یافت.

صدای ضربات شمشیر و نیزه‌های دو قهرمان اسلام و یهود، وحشت عجیبی در دل ناظران پدید آورد.

ناگهان شمشیر برنده و کوبنده قهرمان اسلام بر فرق مرحب فرود آمد و سپر و کلاه خود و سنگ و سر را تا دندان دو نیم ساخت. این ضربت آنچنان سهمگین بود که برخی از دلاوران یهود که پشت سر مرحب ایستاده بودند، پا به فرار گذارده به پناهگاه خود پناهنده شدند.

و عده‌ای که فرار نکردند، با علی تن به تن جنگیده و کشته شدند.

علی یهودیان فراری را تا در حصار تعقیب نمود.

در این کشمکش، یک نفر از جنگجویان یهود با شمشیر بر سپر علی علیه السلام زد و سپر از دست وی افتاد.

علی علیه السلام فوراً متوجه در دژ گردید و آن را از جای خود کند، و تا پایان کارزار به جای سپر بکار برد.

پس از آنکه آن را به روی زمین افکند، هشت نفر از نیرومندترین سربازان اسلام از آن جمله ابورافع سعی کردند که آن را از این رو به آن رو کنند، نتوانستند. [۹].

در نتیجه قلعه‌ای که مسلمانان ده روز پشت آن معطل شده بودند، در مدت کوتاهی گشوده شد.

یعقوبی، در تاریخ خود می‌نویسد:

دَرِ حِصَارِ از سنگ و طول آن چهار ذرع و پهنای آن دو ذرع بود. [۱۰].

شیخ مفید در ارشاد به سند خاصی از امیرمؤمنان، سرگذشت کندن در خبیر را چنین نقل می‌کند:

من در خبیر را کنده به جای سپر به کار بردم و پس از پایان نبرد آن را مانند پل به روی خندقی که یهودیان کنده بودند قرار دادم. سپس آن را میان خندق پرتاب کردم.

مردی پرسید:

آیا سنگینی آن را احساس نمودی؟

پاسخ داد:

به همان اندازه سنگینی که از سپر خود احساس می‌کردم. [۱۱].

نویسندگان تاریخ اسلام مطالب شگفت‌انگیزی درباره کندن در خبیر و خصوصیات آن و رشادت‌های علی علیه السلام که در فتح

این دژ انجام داده، نوشته‌اند.

این حوادث، هرگز با قدرت‌های معمولی بشری وفق ندارد.

امیرمؤمنان خود در این باره توضیح داده و شک و تردید را از بین برده است.

آن حضرت در پاسخ شخصی چنین فرمود:

مَا قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ بَشَرِيَّةٍ وَلَا لَكِنَّ قَلَعْتُهَا بِقُوَّةِ الْهَيْبَةِ وَنَفْسٍ بِلِقَاءِ رَبِّهَا مُطْمَئِنَّةٌ رَضِيَّةٌ. [۱۲].

«من هرگز آن در را با نیروی بشری از جای نکنم، بلکه در پرتو نیروی خدا داد و با ایمانی راسخ به روز قیامت این کار را انجام دادم.»

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۰.

[۲] مجمع البیان ج ۹ ص ۱۲۰ - و - سیره حلبی ج ۲ ص ۴۳ - و - سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۴۹ - و - بحارالانوار ج ۲۱ ص ۴۰.

[۳] ابن ابی الحدید از سرگذشت فرار این دو سردار سخت متأثر گشته و در قصیده معروف خود چنین می گوید:

و ما انس لا انس اللذین تقدما

وفرهما و الفر، قد علما

(خوب اگر همه چیز را فراموش کنم که هرگز سرگذشت این دو سردار را فراموش نخواهم کرد، زیرا آنان شمشیر به دست گرفته و به سوی دشمن رفتند و با اینکه می‌دانستند فرار از جهاد حرام است، پشت به دشمن کرده، فرار نمودند.)

و للرایة العظمی و قد ذهابها

ملایس ذل فوقها و جلابی

(آنها پرچم بزرگ را به سوی دشمن بردند ولی در عالم معنی پرده هائی از ذلت و خواری آن را پوشانیده بود.)

یشلهما من آل موسی شمردل

طویل نجاد السیف، اجید یعبوب

(یک جوان تندرو از فرزندان موسی آنان را طرد می‌کرد، جوان بلند بالا که بر اسب تندرو سوار بود).

[۴] هنگامی که علی علیه السلام در خیمه سخن فوق را از پیامبر شنید، با دلی پر از شوق چنین گفت: اللَّهُمَّ لَا مُعْطَى لِمَا مَنَعَتْ

وَلَا مَنَاعَ لِمَا أَعْطَيْتَ «سیره حلبی ج ۳ ص ۴۱».

[۵] عبارت تاریخ طبری در این بحث چنین است؛ فتاویل ابوبکر و عمر.

[۶] بحار ج ۲۱ ص ۲۸.

[۷] صحیح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵ - و - صحیح بخاری ج ۵ ص ۲۳ - ۲۲.

[۸] دژهایی که دو فرمانده قبلی موفق به گشودن آنها نشده بودند و با فرار خود ضربه جبران ناپذیری بر حیثیت ارتش اسلام زده بودند.

[۹] تاریخ طبری ج ۲ ص ۳۰۰ - و - سیره ابن هشام ج ۳ ص ۳۴۹.

[۱۰] تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۴۶.

[۱۱] ارشاد ص ۵۹.

[۱۲] بحارالانوار ج ۲۱ ص ۴۰.

کمک به یتیمان و همسران شهدا

روزی امیرالمؤمنین دید زنی مشک آبی به دوش گرفته می‌برد، امام علی علیه السلام مشک آب را از او گرفت و به محلی که زن می‌خواست آورد، آنگاه از حال زن پرسید.
زن گفت:

علی بن ابیطالب علیه السلام شوهر مرا به بعضی از مرزهای نظامی فرستاد و در آنجا کشته شد، چند طفل یتیم برای من گذاشت و احتیاج مرا وادار کرده است تا برای مردم خدمت کنم که خود و اطفالم را تأمین نمایم.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از آنجا بازگشت.
سپس زنبیلی که در آن طعام بود برداشت و قصد خانه زن کرد.
بعضی از یارانش گفتند:
بگذارید ما ببریم.

فرمود: کیست که بار مرا در قیامت بردارد؟
چون به در خانه زن رسید، زن پرسید:
کیست که در می‌زند؟

فرمود: همان بنده خدا هستم که دیروز مشک آب را برای تو آوردم، در را باز کن برای بچه‌هایت طعام آورده‌ام.
زن گفت:

خدا از تو راضی باشد و میان من و علی بن ابیطالب حکم کند، سپس در را باز کرد.
امام علی علیه السلام داخل شد، فرمود:

من کسب ثواب را دوست دارم، می‌خواهی تو خمیر کن و نان بپز و من بچه‌ها را آرام کنم و یا من خمیر کنم و تو آنها را آرام کنی؟
زن گفت:

من به نان پختن آگاهترم و شروع به خمیر گرفتن کرد.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام گوشت را آماده کرد و لقمه لقمه به دهان اطفال گوشت و خرما می‌گذاشت و به هر یک می‌فرمود:

«علی را حلال کن، در حق تو کوتاهی شده است»

چون خمیر آماده شد، زن گفت:

بنده خدا تنور را آتش کن.

امام علی علیه السلام تنور را آتش کرد.

حرارت شعله به چهره آن حضرت می‌رسید و می‌فرمود:

«بجش حرارت آتش را، این سزای کسی است که از زنان بیوه و اطفال یتیم بی‌خبر باشد.»

در این میان زنی از همسایه داخل خانه شد، که امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌شناخت به زن صاحب خانه گفت:
وای بر تو این کیست که برای تو تنور را آتش می‌کند؟

زن جواب داد:

مردی است که به اطفال من رحم کرده است.

زن همسایه گفت:

وای بر تو این امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است.

آن زن چون حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را شناخت پیش دوید و گفت:

وَاحْيَائِي مِنْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

«ای امیرمؤمنان از شرمندگی آتش گرفتم، مرا ببخشید»

امام علی علیه السلام فرمود:

بَلْ وَاحْيَائِي مِنْكَ يَا أُمَّةَ اللَّهِ فِيمَا قَصُرَتْ فِي حَقِّكَ

«بلکه من از تو شرمنده‌ام، ای کنیز خدا، در حق تو کوتاهی شده است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ج ۴۱ ص ۵۲ - و - مناقب آل ابیطالب ج ۲ ص ۱۱۶.

کمک به یهودی در راه مانده

مرد یهودی که از شام با چند الاغ گندم به کوفه می‌آمد، در نزدیکی های شهر کوفه، الاغ‌های او با بار گم شده بودند و بی‌نوا با دوست قدیمی خود، حارث اعور همدانی، تماس گرفت و به امام علی علیه السلام متوسل شد. حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام شخصاً الاغ‌های او را پیدا کرد و آن شب تا سحر از اموال او حفاظت نمود، و تنها برای نماز صبح از یهودی جدا شد،

پس از نماز او را به بازار برد، اموال او را به فروش رساند، و نیازهای او را برآورد،

وقتی مرد یهودی آن همه ایثار و بزرگواری را از امام علی علیه السلام دید، مسلمان شد و گفت:

أَشْهَدُ أَنَّكَ عَالِمٌ هَذِهِ الْأُمَّةُ، وَخَلِيفَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْجَنَّةِ وَالْإِنْسِ

«گواهی می‌دهم که تو دانشمند امت اسلامی، و جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر جنّ و آدمیان می‌باشی» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ابواب الجنان و مجالس الواعظین ج ۱ ص ۲۸۱.

کشف یک توطئه

قهرمان این داستان صفیه هوزان است.

صفیه دوشیزه‌ای در کمال جمال و زیبایی بود.

و عاشق جوانی از انصار شد که آن جوان به او اعتنائی نداشت.

یک روز صفیه با گریبان چاک زده و گریان و فریاد کنان به مسجد آمد و ضمن اشاره به جانب جوان انصاری از او شکایت کرد و گفت:

«در آن میان که من از خانه عمویم به خانه خود باز می‌گشتم این جوان بر سر راه من قرار گرفت و پیش از آنکه فرصت دفاع به من دهد، آبروی مرا بُرد.»

آنگاه صفیه دامن جامه را به دست گرفت و ماده‌ای شبیه به «منی» را که به دامنش ریخته بود، نشان داد و گفت:

«و اینک اثر آن تجاوز و پرده دری است که بر دامن جامه من آشکار است»

سپس صفیه تقاضای حکم از خلیفه دوم کرد.

در این هنگام خلیفه دوم رو به او کرد و بر صحت ادعایش گواه خواست.

صفیه گفت:

بهترین گواه بر صحت این ادعا، دامن آلوده من است،

و هرگاه کسی در آن رهگذر می‌بود که ناظر این ماجرا باشد پیش از آنکه بخواهم او را به عنوان شاهد جرم بگیرم، به عنوان فریادرس از او استفاده می‌کردم.

چون سخن صفیه به اینجا رسید، خلیفه دوم جوان انصاری را به محضر قضاء فرا خواند و شکایت صفیه را بر او عرضه کرد، ولی جوان بالحنی حاکی از عفت و پاکی ادعای صفیه را انکار کرد.

خلیفه دوم تصمیم گرفت تا جوان را در معرض کیفر قرار دهد، و جوان با سوگندهای پیاپی از خود دفاع می‌کرد.

ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد و خلیفه از آن حضرت یاری طلبید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمان داد تا:

جامه صفیه را در آورند و آنگاه ظرف آب جوشی حاضر کردند و جامه را در آن فرو بردند، دیدند مایعی که بر جامه بود به شکل ماده سفید رنگی جمع شد.

آنگاه امام علی علیه السلام فرمود:

اگر این مایع منی بود بی‌گمان در آب جوش گذاخته می‌شد، اما این ماده، سفیده تخم مرغ است که در اثر حرارت تغییر شکل داد و جمع شد.

سپس قسمتی از آنرا بوئید و بوی تخم مرغ از آن استشمام کرد.

و پرده از نیرنگ آن زن مکار برداشته شد.

در این هنگام جوان انصاری که از بند اتهام رها شد، در برابر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و گفت:

من بدی رفتار صفیه را به عفو اغماض پاداش می‌دهم و از مطالبه حدّ قذف و کیفر افترائی که به من وارد آورده صرف نظر می‌کنم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عبارات عدالت و قشاه در اسلام، ص ۲۵۴؛ قضاوت‌های محیر العقول، ص ۴۷ و ۱۳۲؛ آملی در ارشاد مفید، ص ۱۰۵ به اختصار قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام؛ محلاتی، ص ۸۸، به اختصار.

کیفر بی تفاوت

از حضرت امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام سه نفر را برای محاکمه و داوری به حضور آن حضرت آوردند، جریان آنها به شرح زیر بود:

مردی، مرد دیگری را تعقیب می‌کرد، تا او را بکشد، و آن مرد از ترس جانش فرار می‌کرد، سرانجام شخص ثالثی او را گرفت، و تحویل آن شخص قاتل داد، نفر چهارمی نیز این صحنه را تماشا می‌کرد، ولی هیچگونه کمکی در ظاهر به قاتل انجام نداد، سرانجام آن مرد، مرد فراری را به قتل رسانید!!

علی علیه‌السلام در مورد کیفر آنان دستور دادند:

نفر اول را که قاتل بوده، باید به قتل رسانند، و نفر دوم را که باعث قتل شده، و فراری را دستگیر کرده و به تحویل قاتل داده است، باید به حبس ابد محکوم کرد، تا تمام عمرش را در زندان سپری کند. و آن شخص ثالثی را که تماشاگر بوده، و در برابر چشمان او، مرد بی‌گناهی را به قتل رسانیده‌اند، و وی هیچگونه دفاعی نکرده است، باید چشمان او را از جایش بیرون آورده و نابینا کرد!! و بدینسان کیفر بی‌تفاوتی را در برابر ستمگر و ستمدیده مشخص ساخت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۲۸۸ ح ۴ وسایل الشیعه ج ۱۹ ص ۳۵ ح ۳. نقل از آفتاب ولایت ص ۱۵۰.

کفاره گناه

۱- پیامبر خدا(ص) فرمود:

امیدوار کننده ترین آیه در کتاب خدا این آیه است:

نماز را در اول و آخر روز بپا دارید و نیز در ساعت تاریکی شب که همانا خوبیها، بدیها را از بین خواهند برد.... [۱].

پس از قرائت آیه فرمود:

علی! قسم به خدایی که مرا به نبوت برانگیخت و بشارت دهنده و بیم دهنده مردم قرار داد، چون کسی از شما برای وضو و تحصیل طهارت به پا خیزد، گناهان او فرو ریزد و هنگامی که مقابل قبله با توجه کامل به نماز بایستد و (با رعایت آداب آن) نمازش را به پایان برد، هنوز از نماز فارغ نگشته است که گناهانش آمرزیده گردد چندان که گویی از مادر متولد شده است هیچ گناهی برای او باقی نخواهد ماند. و اگر باز گناهی از او سرزند نماز بعدی کفاره آن خواهد شد....

۲- یک روز هم که دست مرا در دست خود داشت و فرمود:

هر کس که برای ادای نمازهای پنجگانه مداومت ورزد و عمر خود را با محبت تو به پایان برد، (با سربلندی و خوشحالی) نزد پروردگار خود رفته است و اگر کسی با بعضی و دشمنی تو دنیا را ترک گوید (هر چند نماز گزارده باشد) با او همانند مردگان عصر جاهلیت رفتار خواهد شد....

۱- قال علی (ع): سمعت رسول الله (ص) يقول: ارجی ایه فی کتاب الله (و لقم الصلوه طرفی النهار و زلفا من اللیل) و قرا الایه کلها و قال یا علی! و الذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم ليقوم الی وضوئه فتساقو عن جوارحه الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه و قبله لم یفتل عن صلاته و علیه من ذنوبه شیء کما ولدته امه فان اصاب شیئا بین الصلاتین کان له ذلک حتی عد الصلوات الخمس. [۲].

۲- ... اخذ رسول الله (ص) بیدی و قال: من تابع هؤلاء الخمس ثم مات و هو یحبک فقد قضی نجه و من مات و هو نجه و من مات و هو یبغضک فقد مات میتة جاهلیه یحاسب بما یعمل فی الاسلام و من عاش بعدک و هو یحبک ختم الله له بالامن و الایمان حتی یرد علی الحوض. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره هود (۱۱:۱۱۳).

[۲] امالی شیخ مفید، ص ۱۰؛ بحار، ج ۲، ص ۲۲۰؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۴۰.

[۳] بحار، ج ۳۹، ص ۲۶۴.

کلام جبرئیل

رسول خدا(ص) فرمود: در شب معراج هنگامی که مرا به آسمان می بردند، به هر جا می رسیدم دسته‌هایی از فرشتگان با اظهار شادی و شادمانی به دیدارم می آمدند. تا اینکه به جایی رسیدم که جبرئیل به همراه جمعی از فرشتگان به استقبالم آمدند. آن روز جبرئیل سخنی (که شنیدنی است) گفت:

اگر امت تو بر دوستی و مهر علی اجتماع می کردند، خداوند متعال آتش جهنم را نمی آفرید....

عن علی: قال لی رسول الله (ص) یا علی! انه لما اسری بی الی السما تلقنتی الملائکه بالبشارات فی کل سما حتی لقینی جبرئیل فی محفل من الملائکه فقال: لو اجتمعت امتک علی حب علی ما خلق الله عزوجل النار.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰، ص ۳۵.

کابین

هنگامی که برای خواستگاری فاطمه رفتم، مجذوب حشمت و حرمت رسول خدا(ص) شدم و خاموش در برابر او نشستم؛ بخدا قسم، کلمه‌ای بر زبانم جاری نشد.

رسول خدا(ص) که چنین دید پرسید: چه می خواهی؟ آیا حاجتی داری؟

من همچنان خاموش ماندم و چیزی نگفتم. دوباره پرسید، و من باز ساکت بودم. تا اینکه برای بار سوم گفت: شاید برای خواستگاری فاطمه آمده‌ای؟

گفتم: آری، فرمود: آیا چیزی درای که آن را کابین زهرا سازی؟

گفتم: نه، یا رسول الله.

فرمود: زرهی را که به تو داده بودم، چه کردی؟

گفتم: دارم، اما چندان ارزشی ندارد و بیش از چهار صد درهم بها ندارد.

فرمود: همان را کابین فاطمه قرار بده و بهایش را نزد من بفرست.

قال علی (ع):... حتی دخلت علی رسول الله (ص) و کانت له جلاله و هیبه فلما قعدت بین یدیه افحمت فو الله ما استطعت ان اتکلم. فقال: ما جاء بک؟ الک حاجه؟ فسکت.

فقال: لعلک حئت تخطب فاطمه؟ قلت: نعم، قال: فهل عندک من شی تستحلها به؟

قلت: لا. و الله یا رسول الله (ص)! فقال: ما فعلت الدرع الی ساحتکها؟ فقلت: عندی و الذی نفسی بیده انها لحطیمیه، ما ثمنها الا اربعمائه درهم.

قال: قد زوجتکها، فابعث فانها کانت لصداق بنت رسول الله (ص). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ذخائر العقبی، ص ۲۷؛ کشف الغمه، ج ۱، ص ۳۵۸؛ بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۶.

کینه قریش

هر کینه‌ای که قیش از رسول خدا(ص) بر دل داشت (و جرات اظهار و یا فرصت ابراز آن را نیافت) پس از رحلت آن حضرت، همه را بر من آشکار ساخت و تا توانست بر من ستم کرد....

قریش چه از جان من می‌خواهد؟ اگر خونی از آنها ریخته ام به امر خدا و فرمان رسولش بوده است. آیا پاداش کسی که در طاعت خدا و رسول او بوده است، باید چنین داده شود؟! ...

قریش، دنیا را به نام ما خورد و بر کرده ما سوار شد!

شگفتا از اسمی بدان پایه از حرمت و عظمت و مسمایی بدین حد از خواری و خفت! قال علی (ع):، ما لنا و لقریش! یخضمون الدنیا باسمنا و یطئون علی رقابنا فیالله و العجب من اسم جلیل لمسمی ذلیل! [۱].

کل حقد حقدته قریش علی رسول الله (ص) اظهارته فی و ستظهره فی ولدی من بعدی. مالی و لقریش؟! انما بامر الله و امر رسوله افهدا جزا من اطاع الله و رسوله ان کانوا مسلمین؟ [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۰۸.

[۲] شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۲۸.

کشتار در بصره

شورشیان به بصره در آمدند. بصریان در بیعت و طاعت من یکدل بودند. در آن شهر که شیعیان من بودند ابتدا خزانه داران بیت المال را کشتند، و سپس مردم را علیه من و شکستن عهد و پیمانی که از من بر عهده داشتند فرا خواندند، هر کس می‌پذیرفت در امان بود و هر کس مخالفت می‌کرد کشته می‌شد. حکیم بن جبله به همراهی هفتاد تن از اهل بصره و خدایپرستان آن مرز و بوم به مقابله با آنان پرداختند؛ کسانی که پیشانی و کف دست ایشان (از کثرت سجود) چون پای شتر پینه بسته بود و به مثقین نامیده می‌شدند، آشوبگران، همه آنان را (بی رحمانه) کشتند.

یزید بن حارث یشکری از بیعت با آنان امتناع کرد و به طلحه و زبیر گفت:

از خدا بترسید، پیشینیان شما نخست ما را به بهشت کشاندند، مبادا شما در پایان کار ما را به دوزخ بکشانید. از ما نخواهید که مدعی را تصدیق کنیم و علیه غایب حکم کنیم. دست راست من به بیعت با علی بن ابی طالب مشغول است و دست چپم آزاد است اگر می‌خواهید آن را برگیرید.

پس گلوی او را چندان فشردند تا از پای درآمد خدایش بیامرزد.

عبدالله تمیمی بر پا خاست و با آنها مواجه کرد و گفت: ای طلحه! آیا این نامه را می‌شناسی؟ گفت: آری نامه من است که از مدینه برای تو نوشتم.

پرسید: به یاد داری که در آن چه نوشته‌ای؟ گفت: برایم بخوان!

نامه را خواند. در آن نامه به عثمان ناسزا گفته بو و از وی برای کشتن عثمان دعوت کرده بود!

(آنها در برابر تمیمی پاسخی نداشتند جز آنکه) او را از شهر تبعید کردند. عثمان بن حنیق انصاری عامل مرا به نیرنگ گرفتند و مثله کردند و موی سر و روی او را کردند. گروهی از شیعیان مرا با حيله كشتند و شماری را با قتل صبر (زجر) از پای در آوردند و دسته‌ای هم شمشیر کشیدند و در برابر آنان پایداری کردند و جنگیدند تا شرف دیدار خدای متعال را دریافتند و شهید شدند....

قال علی (ع):... فنا جزم حکیم بن جبلة فقتلوه فی سبعین دجلا من عباد اهل البصره و محبتیهم یسمون المثمنین. کان راح اکفهم ثنات الابل.

و ابی ان بیایعهم یزید بن الحارث الیشکری فقال: اتقیا الله ان اولکم قدنا الی الجنه فلا یقودنا اخرکم الی النار فلا تکلفونا ان نصدق المدعی و نقضی علی العائب، اما یمینی فشغلها علی بن ابی طالب بیعتی ایاه و هذه شمالي فازغه فخذها ان شتتا. فخلق حتی مات رحمه الله.

و قام عبدالله بن حکیم التمیمی فقال: یا طلحه! من یعرف هذا الکتاب؟ قال نعم هذا کتابی الیک. قال: هل تدری ما فیہ؟ قال: اقراه علی. فاذا فیہ عیب عثمان و دعاوه الی قتله!! فسیره من البصره.

و اخذوا عاملی عثمان بن حنیف الانصاری غدرا فمثلوا به کل المثل و تنفوا کل شعره فی راسه و وجهه. و قتلوا شیعتی طائفه صبوا و طائفه غدرا و طائفه عضوا باسیافهم حتی لقوا الله.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف المحجّه، ص ۱۸۲.

کاتب عایشه

طلحه را مروان به ضرب تیر کشت. و زبیر، پس از آنکه سخن رسول خدا (ص) را که به وی فرموده بود: ای زبیر! همانا تو با علی پیکار خواهی کرد، حال آنکه تو ظالم به او هستی به یادش آوردم، از شنیدن این گفتار به خود آمد و از سپاه دشمن کناره گرفت. و اما عایشه که رسول گرامی، وی را از فرجام این سفر ترسانده و از آن برحذر داشته بود، سخن آن حضرت را به او یاد آور شدم. به اندازه‌ای پشیمان گشت که انگشتهای دست خود را به دندان می‌گزید! (همانجا) کاتب خود عبیدالله نمیری را به حضور طلبید و گفت:

بنویس از عایشه دختر ابی بکر به علی بن ابی طالب.

کاتب گفت: قلم بر نگارش این جمله نمی‌گردد. عایشه پرسید: چرا؟ پاسخ داد که علی بن ابی طالب اول شخص جهان است. از این رو باید نامه به نام او آغاز شود. عایشه گفت: پس بنویس:

به علی بن ابی طالب از طرف عایشه دختر ابی بکر.

اما بعد: همانا من از خویشی و پیوند تو با رسول خدا غافل نیستم و از تقدم و پیشی تو در اسلام باخبر و به موقعیت خطیر و خدمات و کارایی تو نزد رسول گرامی نیک آگاهم. چیزی که مرا به اینجا کشاند همانا خیرخواهی و طلب اصلاح بین فرزندانم (مسلمین) است. پس اگر تو از این دو مرد (طلحه و زبیر) دست برداری، من با تو جنگی ندارم!.

این کلمات، اندکی از بسیاری بود که برایم نوشته بود. اما من کلمه‌ای در پاسخ وی نگفتم و جواب او را تا هنگام قتال به تاءخیر انداختم (تا آنجا پاسخی مناسب بیابد).

از آنجا که خداوند خیر و خوبی را برای من مقدر فرموده بود بر آنان پیروز شدم و آنگاه عبدالله بن عباس را به جای خود در بصره گذاشتم و خود رهسپار کوفه شدم. در آن زمان غیر از شام (که تحت نفوذ و قلمرو معاویه بود) همه بلاد نظم یافته بود و کارها بر

وفق مراد بود....

در اینجا حضرت نامه خود را با ذکر شرارتهای معاویه و مخالفتهای او ادامه می‌دهد تا می‌رسد به شرح نبرد صفین. آنگاه نامه خود را با داستان تأسف بار خوارج نهروان پایان می‌دهد. از آنجا که ما بخشهایی از این حوادث را در فصل بعدی از روزهای نبرد آورده ایم، دیگر بر پی گرفتن و نقل و ترجمه آن بخش در اینجا ضرورتی نمی‌بینیم.

قال علی (ع)...: فاما طلحه فرماه مروان بسهم فقتله و اما الزبیر فذکرته فول رسول الله (ص): انک تقاتل علیا و انت ظالم له.

و اما عائشه فانها کان نهاها رسول الله (ص) عن مسیرها فعضت یدیه نادمه علی ما کان منها....

و کانت عائشه قد شکت فی مسیرها و تعاضمها القتال فدعت کاتبها عبیدالله بن کعت النمیری فقالت: اکتب: من عائشه بنت ابی بکر الی علی بن ابی طالب فقال: هذا امر لایجرى به القلم. قالت: و لم؟ قال: لان علی بی ابی طالب فی الاسلام اول و له بذلک البد فی الکتاب. فقالت: اکتب الی علی بن ابی طالب من عائشه بنت ابی بکر.

اما بعد: فانی لست اجهل قراتبک من رسول الله (ص) و لا قدمک فی الاسلام و لا غناک من رسول الله (ص) و انما خرجت مصلحه بین بنی لارید حربک ان کففت عن هذین الرجلین، فی کلام لها کثیر فلم اجبها بحرف و اخرت جوابها لقتالها فاما قضی الله لی الحسنی، سرت الی الکوفه و استخلفت عبدالله بن عباس علی البصره فقدمت الکوفه و قد اتسقت لی الوجوه کلها الا الشام.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب المحجّه، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

کتابی که حوادث آینده در آن ثبت بود

سلیم بن قیس گوید: وقتی امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ابن عباس به شدت گریه کرد و سپس گفت: چه چیزها که این امت بعد از پیامبرش دید!

خدایا من تو را شاهد می‌گیرم که من دوستدار علی بن ابی طالب و فرزندان او و دشمنان او و دشمنان فرزندان او و دشمنان فرزندان او و در مقابل دین آنان تسلیم هستم. ابن عباس گفت: روزی در ذی قار خدمت امیرالمومنین وارد شدم. حضرت کتابی را برایم بیرون آورد و فرمود: ای ابن عباس، این کتابی است که پیامبر علیه السلام بر من املاء فرموده و دست خط خودم است. عرض کردم: یا امیرالمومنین، آن را برایم بخوان. حضرت آن را خواند و در آن بود همه آنچه از زمان رحلت پیامبر تا زمان شهادت امام حسین اتفاق افتاده و اینکه چگونه کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد و چه کسی او را یاری می‌کند و چه کسانی همراه او شهید می‌شدند؟ سپس آن حضرت به شدت گریه کرد و مرا به گریه درآورد.

از جمله آنچه برایم خواند این بود که با خود آن حضرت چه می‌کنند، و چگونه حضرت زهرا علیها السلام شهید می‌شود، و چگونه پسرش امام حسن علیه السلام به شهادت می‌رسد و چگونه این امت به او مکر و حيله می‌کنند.

وقتی کیفیت قتل امام حسین علیه السلام را خواند بسیار گریست: و سپس آن کتاب را بست، و بقیه آنچه تا روز قیامت واقع می‌شود باقی ماند.

در آن کتاب از جمله آنچه حضرت برایم خواند- جریان ابوبکر و عمر و عثمان و اینکه هر یک از آنان چقدر حکومت می‌کنند و اینکه با علی علیه السلام چگونه بیعت می‌شود، و واقعه جمل و شورش عایشه و طلحه و زبیر، و واقعه صفین و کسانی که در آن کشته می‌شوند، و واقعه نهروان و جریان حکمین، و حکومت معاویه و کسانی از شیعه که به دست معاویه کشته می‌شوند، و برنامه‌ای که مردم نسبت به امام حسین علیه السلام انجام می‌دهند، و جریان یزید تا آنجا که منتهی به قتل امام حسین علیه السلام شد.

من همه اینها را از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم، و همانطور که حضرت خوانده بود بدون کم و زیاد واقع شد. من خط آن حضرت را می‌شناختم و در آن کتاب دیدم که تغییر نکرده و زرد نشده بود.

وقتی حضرت آن کتاب را بست عرض کردم: یا امیرالمؤمنین، ای کاش بقیه کتاب را هم برایم می‌خواندی و فرمود: نه، ولی برایت نقل می‌کنم. مانع من این است که آنچه ما از خاندان و فرزندان تو خواهیم دید در آن آمده است و مسئله فجیعی است که ما را می‌کشند و با ما عداوت می‌ورزند و حکومتی بد و قدرتی شوم دارند.

دوست ندارم آنها را بشنوی و غمناک شوی و تو را ناراحت کند، ولی برای تو نقل می‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام رحلتش دست مرا گرفت و برایم هزار باب از علم گشود که از هر بابی هزار باب باز می‌شد. در این حال ابوبکر و عمر به من نگاه می‌کردند و آن حضرت به این مطلب اشاره می‌فرمود.

وقتی بیرون آمدم آن دو به من گفتند: پیامبر به تو چه گفت؟ من هم سخن آن حضرت را برای آنان نقل کردم. آنان دست خود را تکان دادند و سخن مرا تکرار کردند. سپس پشت کردند در حالی که سخن مرا تکرار می‌کردند و با دوستان خود اشاره می‌نمودند. ای ابن عباس، (فرزندم) حسن از کوفه همراه فلان تعداد جمعیت به استثنای یک نفر نزد تو می‌آید.

ای ابن عباس وقتی حکومت بنی امیه از بین برود اولین گروه از بنی هاشم که به حکومت می‌رسند فرزندان تو هستند، و کارهایی می‌کنند. ابن عباس گفت: بودن نسخه آن کتاب نزد من محبوب‌تر بود از آنچه آفتاب بر آن تابیده. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلیم، ص ۶۲۳.

کسی که اجلش را می‌شناخت

شیخ مفید رضوان الله علیه می‌فرماید: روایات به طور متواتر شده است که حضرت به رحلت خود خبر داد و اینکه از دنیا با شهادت می‌رود به وسیله ضربتی که بر سر او فرود آمده و محاسن او با خون سرش رنگین می‌شود. از جمله فرمود: بخدا سوگند این وضع (محاسن) با این موضع (سر) رنگین می‌شود و دست را بر سر و محاسن خود گذاشت. و همچنین فرمود: چرا نمی‌آید شقی‌ترین این امت که محاسن را از بالای آن به خون رنگین کند.

و یا می‌فرمود: بخدا سوگند این - اشاره به محاسن - از بالا رنگین می‌شود، چه چیز مانع است شقی‌ترین امت را که این را از بالای آن به خون رنگین کند. [۱].

ابن سیرین می‌گفت: اگر کسی باشد که اجل خود بشناسد او علی بن ابی طالب است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۱۰.

[۲] مناقب آل ابی طالب ص ۲۷۱.

کیفر لواط شده

مرد لواط شده‌ای را نزد عمر آوردند، عمر تصمیم گرفت او را تازیانه زند و از گواهان پرسید، آیا شما دیدید با او لواط شد؟ گفتند: آری. عمر در حکم آن در مانده گردید، از امیرالمؤمنین علیه‌السلام پرسش نمود.

علی علیه‌السلام لواط کننده را خواست ولی او را ندید، آنگاه فرمود: باید گردنش زده شود، گردنش را زدند. عمر گفت: او را بردارید.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: یک عقوبت دیگر او مانده.

عمر گفت: آن چیست؟

امام علیه‌السلام فرمود: یک بسته هیزم بخواه و او را در وسط آن قرار ده به آتش بسوزان!

و در روایتی دیگر آن حضرت علیه‌السلام می‌فرمود: اگر مجرمی استحقاق دوبار سنگساری را داشت هر آینه لواط کار دوبار سنگسار می‌شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب حد اللواط، حدیث ۵. تهذیب، کتاب الحدود، حد اللواط حدیث ۲.

کیفر میگساری در ماه رمضان

نجاشی شاعر، در روز ماه رمضان شراب نوشیده او را نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آوردند، آن حضرت علیه‌السلام هشتاد تازیانه به او زد، شب او را بازداشت نموده بامدادان نیز او را طلبیده بیست تازیانه دیگر زد.

نجاشی گفت: یا امیرالمومنین! آن هشتاد تازیانه که به من زدی کیفر شراب نوشیدنم بود، ولی سبب این بیست تازیانه دوم را نفهمیدم؟!

حضرت علیه‌السلام فرمود: بخاطر بی‌حرمتی و بی‌اعتنایی تو بود نسبت به ماه رمضان. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الحدود، باب ما يجب فيه الحدود فی الشراب، حدیث ۱۵.

کشتن سریع

گروهی گاو سرکش را با شمشیر کشته و در همان حال نام خدا را بر زبان جای کرده، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و از حکم گوشت آن پرسش نمود آن حضرت علیه‌السلام فرمود: این هم یک نوع کشتن سریع تند است و گوشتش حلال می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی کتاب الذباح باب البعیر و الثور یمتنعان، حدیث دوم.

کیما

از حضرت امیر علیه‌السلام از وجود کیما پرسیدند؛ آن حضرت فرمود: کیما بوده و هست و خواهد بود.

پرسیدند؛ صنعت آن چگونه است؟

فرمود: از جیوه روان، و سرب و زاج و آهن زنگ زده و زنگار مس سبز... بعضی گفتند: فهم ما به این نمی‌رسد. فرمود: بعض اجزایش را زمین و آب قرار دهید...

عرضه داشتند: برای ما بیشتر توضیح دهید. فرمود: همین مقدار بس است؛ زیرا حکمای پیشین بیش از این نگفته‌اند تا مردم آن را بازیچه نگیرند. [۱].

کلینی (ره) در کافی [۲] از ابو حمزه ثمالی نقل کرده که می‌گوید: به همراه امام صادق علیه‌السلام از بازار مسگران می‌گذشتیم. من خدمت آن حضرت علیه‌السلام عرضه داشتم فدایت شوم! اصل این مس چیست؟ فرمود: نقره است که زمین آن را تباه نموده به صورت مس در آمده است، و اگر کسی بتواند فساد آن را بگیرد از آن بهره‌مند می‌گردد.

و از ابن خلکان نقل شده: جابر بن حیان کتاب بزرگی در حدود هزار صفحه در صنعت کیمیا نگاشته که مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق علیه‌السلام در این زمینه می‌باشد. و نیز جرجی زیدان می‌گوید: که جابر بن حیان از شاگردان امام صادق نخستین کسی بوده که اساس شیمی جدید را بنا نهاده است.

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۲۷۴. گرچه اعتبار این روایت از حیث سند معلوم نیست، اما وجود کیمیا را هم نمی‌توان وهمی و خیالی دانست، و ندانستن دلیل بر نبودن نیست، و جابر بن حیان شاگرد امام صادق (ع) شیمیدان معروف در کتابی به نام الرحمه که در صنعت کیمیا نگاشته فصلی در چگونگی تبدیل فلزها به طلا آورده است. و همچنین محمد بن زکریای رازی طیب و کیمیاگر معروف ایرانی در این باره مطالعات و تجربیات وسیعی داشته است (مترجم).

[۲] فروع کافی، ج ۵، ص ۳۰۷، حدیث ۱۵.

کور کردن با آینه

غلامی از قبیله قیس با مولای خود به نزد عثمان رفتند، غلام اظهار داشت که مولایش با زدن ضربه شدیدی چشم او را کور کرده ولی ساختمان چشم سالم است، مولا به غلام می‌گفت: دیه چشمت را به تو می‌دهم از قصاص صرف نظر کن. غلام از گرفتن دیه ابا داشت و تنها خواسته‌اش قصاص بود. عثمان در حکم قضیه درمانده گردید، از این رو آنان را به نزد حضرت امیر علیه‌السلام برد و از آن حضرت تقاضای داوری کرد. مولا یک دیه کامل به غلام تسلیم نمود تا از قصاص درگذرد. غلام نپذیرفت، مولا حاضر شد دو دیه پردازد ولی باز هم غلام امتناع داشت و جز به قصاص راضی نبود. در این موقع امیرالمومنین علیه‌السلام به منظور قصاص گرفتن از مولا، آینه‌ای طلبدیه آن را داغ نمود و آنگاه مقداری پنبه خواست و آن را خیس کرد و بر اطراف چشم او روی پلکها گذاشت و چشم را در مقابل آفتاب نگهداشت و به وی فرمود: در آینه نگاه کن و چون قدری نگاه کرد کور شد، بدون این که آسیبی به ساختمان چشمش وارد شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۳۱۹، حدیث ۱.

کودک یتیم

کودک یتیم را مانند فرزند خودت ادب کن و از هر خطایی که به سبب آن فرزند خود را می‌زنی او را بزن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۷، حدیث ۸.

کیفر غلات

هفتاد نفر از اهل زط (نژادی از اهل سودان و هند) پس از جنگ صفین نزد امیرالمومنین علیه السلام آمده و پس از سلام، سخنانی به زبان خودشان به آن حضرت گفته و آن حضرت نیز به همان لغت به آنان پاسخ داد. و در ضمن گفتارشان به آن حضرت نسبت خدایی دادند.

امیرالمومنین علیه السلام به آنان فرمود: من خدا نیستم بلکه بنده‌ای از بندگان خدا هستم ولی آنان نپذیرفته، همچنان بر مطلب خویش اصرار می‌ورزیدند، تا این که حضرت امیر به آنان فرمود: اگر از این عقیده تان دست بردارید و به درگاه خدا توبه نکنید، شما را خواهم کشت، ولی آن همه موعظه و اندرز در آنان اثر ننموده و توبه نکردند.

پس آن حضرت دستور داد، گودالهایی حفر نموده و بین گودالها روزنه قرار دادند، و آنان را میان گودالها انداخت، و سر آنها را پوشاند و میان یکی از گودالها که کسی در آن نبود آتشی افروخت و با دود همه را هلاک کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۵۹، حدیث ۲۳.

کتک زدن به جای تسلیت گفتن

ابن ابی‌الحدید آورده: عمر شنید در میان خانه‌ای نوحه سرایی و مرثیه خوانی هست، پس در حالی که تازیانه در دست داشت وارد خانه گردید، دید زنانی به سوک نشسته و در مصیبت فقدان تازه گذشته خود گریه و زاری می‌کنند، عمر شروع به زدن آنان کرد تا این که به زن نوحه خوان رسید پس چنان با تازیانه بر سر و صورتش نواخت که خمارش (روسری‌اش) از سرش بیفتاد، آنگاه به غلام خود گفت: بزنی این نائحه را که او احترامی ندارد و پس از آن به زنان مصیبت زده گفت: این زن به خاطر مصیبت شما نمی‌گرید، بلکه می‌خواهد پولتان را بگیرد، او مرده‌ها و زنده‌های شما را آزار می‌دهد او شما را از صبر و شکیبایی باز می‌دارد، و خدا به آن دستور داده، او شما را به جزع و بی‌تابی وا می‌دارد، و خدا از آن نهی نموده است.

مؤلف:

وارد شدن در خانه دیگران بدون اجازه بر خلاف حکم قرآن و همچنین ضرب و شتم انسانهایی بی‌گناه، و نظر کردن به زنانی نامحرم، و ستم نمودن بر بانوانی داغ‌دیده همه نزد خدا گناهانی بزرگ و نزد مردم، اعمالی بس زشتند، و کسب زن نوحه گر در صورتی که به باطل نوحه نکند حلال و مباح می‌باشد.

و این که عمر گفته: زن نائحه، مردگان شما را آزار می‌دهد، افترا بی است بر خدا؛ زیرا خداوند می‌فرماید: ولا تزر وازره وزر اخری، بلکه آن احترامی است برای بازماندگان، و تجلیلی است از مردگان. و چگونه گریه کردن بر اموات مذموم باشد حال آن که رسول خدا بنا بر آنچه که در روایات آمده آن هنگام که صدای گریه‌ای از خانه عمویش حمزه که در جنگ احد به شهادت رسیده بود نشنید، فرمود: لکن حمزه لابوا کی له؛ اما حمزه گریه کننده ندارد. و به همین جهت زنان انصار نخست بر حضرت حمزه سوگواری و مرثیه خوانی می‌کردند و سپس بر شهیدان خود، و این سنتی شد در مدینه.

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله در مصیبت وفات فرزندش ابراهیم گریه کرد و فرمود: تدمع العین و لا نقول ما یسخط الرب؛ دیدگان اشک می‌ریزند ولی سخنی که خشم خدا را موجب گردد نمی‌گوییم.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از آن نیز یک بار وی را از این کار بازداشتته بود ولی او اعتنایی نکرده و باز هم مرتکب شده بود. چنانچه در عقد الفرید آمده: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر گروهی از زنان که در مصیبت فقدان عزیزشان گریه می کردند می گذشت، در این موقع زنان را از این عمل منع نمود، رسول خدا به عمر فرمود: آنان را به حال خود بگذار، چرا که مصیبت دیده‌اند، اشکشان جاری و داغشان تازه است. [۱].

شیخ کلینی (ره) در کافی از امام صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود: مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمده عرضه داشت: من تاکنون هیچگاه کودکی را به نوازش نبوسیده‌ام. و چون پشت کرد، رسول خدا فرمود: به اعتقاد من این مرد اهل آتش است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۵، البکاء علی المیت.

[۲] فروع کافی، ج ۶، ص ۵۰، ح ۷.

کثیر بن نمیر حضرمی

شیخ طوسی، کثیر بن نمیر را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۱.

کرب عکلی

«کرب» مردی از طایفه عکَل و از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بود که در صفین به شهادت رسید. وی در یکی از روزهای بسیار سختی که شعله‌های جنگ بالا گرفته بود در یک نبرد تن به تن با «عبیدالله» فرزند عمر جنگید و سرانجام در رکاب مولایش امیرالمؤمنین علیه السلام به شهادت رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۳۰.

کرب (کریب) بن یزید

کرب (کریب) از رؤسای همدان و از اصحاب با وفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. وی جزو یازده فرماندهی است که در صفین پرچم میمنه سپاه علی علیه السلام را به دست گرفتند و یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند [۱] و کرب با دو برادرش «سفیان بن زید» و «عبد بن زید» نیز به شهادت رسیدند. [۲].

شیخ طوسی، وی و برادرش سفیان را از اصحاب امام می داند. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] تفصیل آن در شرح حال «یریم بن شریح» آمده است.

[۲] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱ (در تاریخ طبری «کریب» ذکر شده است).

[۳] رجال طوسی، ص ۴۴، ش ۲۵.

کردوس بن هانی بکری

کردوس بن هانی بکری از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام و از رؤسای طایفه ربیعیه بود که در صفین حضور داشت. نقل شده پس از جریان حيله معاویه و عمروعاص برای نجات از شکست قطعی و بر سر نیزه کردن قرآن‌ها، عده‌ای از سپاهیان ظاهرین و جاهل حضرت خواستار صلح و ترک مخاصمه شدند. به همین علت حضرت میان سپاه ایستاد، با آنان سخن گفت و با بیانی رسا و دلیل و برهان حيله معاویه را گوشزد کرد. پس از پایان سخنان امام، اولین کسی که در تأیید فرمایش امام و ادامه جنگ سخن گفت، کردوس بن هانی بود که گفت:

ای مردم! به خدا سوگند، ما از آن لحظه‌ای که از معاویه بیزاری جستیم، هرگز او را به دوستی ننگرفته‌ایم و از آن لحظه که علی علیه‌السلام را به دوستی برگزیده‌ایم، هرگز از او دل‌زده نشده‌ایم. همانا کشته‌های ما از شهدا بوده و زنده‌های ما همه نیکوکارند. و بی‌گمان علی علیه‌السلام از جانب پروردگارش حجت و بیان دارد و همواره جز به عدل و داد رفتار نکرده است و هر صاحب حقی منصف است، بنابراین هر کس تسلیم علی علیه‌السلام شود، اهل نجات و هر کس با او به مخالفت برخیزد، هلاک خواهد شد. [۱]. هر چند این سخنان اثری و قوم نادان و بی‌خرد بر مخالفت خود پافشاری کردند و حضرت را به پذیرش حکمیت مجبور ساختند.

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۴۸۴.

کردوس تغلبی

شیخ طوسی می‌نویسد: «کردوس تغلبی» از اصحاب امیرمؤمنان حضرت علی علیه‌السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۷، ش ۷.

کریب بن شریح همدانی

کریب از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام و از بزرگان قبیله «همدان» است که در صفین حضور داشت، او یکی از یازده نفری است که یکی پس از دیگری پرچم‌دار قبیله همدان بودند و جنگیدند تا به شهادت رسیدند. کریب نخستین کسی از قبیله همدان بود که پرچم را برداشت و به دشمن حمله کرد و به شهادت رسید. بعد پنج برادرش «شرحیل»، مرثد، هبیره، یریم، سیمیر» همه از فرزندان شریح هر کدام پس از دیگری پرچم را برداشتند و جنگیدند و به شهادت رسیدند، جزاهم الله خیر الجزاء. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: رجال طوسی، ص ۴۵، ش ۹؛ وقعه صفین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰.

کعب بن ابی کعب خثعمی

کعب، از قبیله خثعم و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود. وی در صفین در رکاب آن حضرت علیه السلام جنگید و پرچم دار قبیله «خثعم» بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۵۷.

کعب بن زید

به گفته شیخ طوسی «کعب بن زید» از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۵.

کعب بن عبدالله

شیخ طوسی، کعب بن عبدالله را از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام به شمار آورده و می نویسد: وی در جمل، صفین و نهروان در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۷، ش ۸.

کعب بن عجره

شیخ طوسی، کعب بن عجره را از اصحاب رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۲۶، ش ۲ و ص ۵۶، ش ۴.

کعب بن عمیر

کعب بن عمیر از اصحاب امیر مؤمنان علی علیه السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۳.

کعب بن فقیه آزدی

کعب بن فقیه و برادرش عبدالله بن فقیه هر دو از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بودند که به همراه سپاه معقل بن قیس به سرکوبی خربت بن راشد که از جانب معاویه برای خراب‌کاری و غارت‌گری آمده بودند، عزیمت کردند.

عبدالله می‌گوید: من و برادرم کعب در سپاهی بودیم که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرماندهی معقل بن قیس برای سرکوبی «خریت بن راشد» اعزام کرده بود. حضرت علی علیه‌السلام به هنگام حرکت خطاب به معقل فرمود: تا می‌توانی تقوای الهی پیشه کن که این سفارش خداوند به مؤمنان است. در ادامه حضرت او را به رعایت عدل و عدم ستم‌کاری و انصاف با اهل ذمه سفارش کرد. بعد معقل با نیروهای همراه به دنبال خربت تا اهواز جلو رفت و در آن جا معقل با ما سخن گفت و برادرم کعب بن فقیه برخاست و سخنان معقل را تأیید کرد و گفت: امیدوارم خداوند ما را یاری نماید. سپس نیروهای تحت فرمان معقل به راه ادامه دادند تا در کوه‌های رامهرمز با نیروهای خربت جنگیدند و آنها را متواری کردند و معقل نامه‌ای به حضرت علی علیه‌السلام نوشت و توسط کعب به کوفه فرستاد تا حضرت تکلیف او را روشن نماید که آیا به تعقیب خربت و همراهانش ادامه دهد یا باز گردد؟ کعب نامه را خدمت حضرت برد و حضرت پس از مشاوره دستور ادامه تعقیب را برای معقل نوشت و به کعب داد و برای معقل برد. [۱].

از این واقعه معلوم می‌شود کعب مورد وثوق و تأیید امام علیه‌السلام و یارانش بوده است.

پی‌نوشت‌ها:

[۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۴ - ۱۲۲.

کعب بن قعین یمانی

مامقانی، «کعب بن قعین» را از مخلصین اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار می‌آورد و می‌افزاید: او در تشیع، مردی بسیار با استقامت و خوش نام بود. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] تنقیح المقال، ج ۲، ص ۳۹.

کعب اسدی

ابن شهر آشوب می‌نویسد: او در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام حضور داشت و به جنگ عوف مرادی رفت و او را از پای درآورد. [۱].

پی‌نوشت‌ها:

[۱] مناقب ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۷۳.

کلیح ضبی

شیخ طوسی، «کلیح ضبی» را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده و افزوده است که وی از فرماندهان پیاده نظام سپاه حضرت در جنگ صفین بود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۷، ش ۶.

کلیب بن شهاب جرمی

کلیب بن شهاب جرمی از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود. [۱] کنیه او «ابو عاصم» است. وی و پدرش «شهاب» هر دو از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بودند.

شهاب می گوید: پسرک نوجوانی بودم که در تشییع جنازه‌ای که رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشتند، بودم و خوب می فهمیدم و عقلم می رسید که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ان الله یحب من العامل اذا عمل شیئاً أن یحسن؛ خدا دوست دارد از کسی که کاری را انجام می دهد، آن کار را خوب انجام دهد.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۲.

[۲] اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۵۳؛ به الاصابه، ج ۵، ص ۶۶۸ رجوع شود.

کمیل بن زیاد نخعی

کمیل فرزند زیاد اهل یمن و از قبیله نخع است. او از تابعین [۱] اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران مخلص و جزو اصحاب سرّ [۲] امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از یاران امام حسن مجتبی علیه‌السلام است. [۳].

کمیل مردی شجاع، عابدی شب زنده دار و مردی دین دار بود و در زمان خلافت عثمان به جرم حق گویی و اعتراض به خلاف کاری های کارگزاران او به همراه زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، مالک اشتر و... به حمص تبعید گردید. [۴] او از جمله شیعیانی است که در روزهای اول خلافت حضرت علی علیه‌السلام با او بیعت کرد که تا پای جان فداکاری نماید [۵] و در رکاب حضرتش در صفین جنگید و از جانب آن حضرت به ولایت شهر «هیت» [۶] منصوب شد، وی سرانجام به جرم اخلاص به مقام ولایت امیرمؤمنان علیه‌السلام به دست حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید.

ابن حجر عسقلانی می گوید: کمیل از شخصیت های بزرگ، شریف و مورد وثوق در میان قوم خود و مورد احترام و اطاعت بود و در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام حضور داشت و به دست حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۸۲ هجری در سن هفتاد سالگی کشته شد. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۴.

[۲] ر. ک: منهاج البراعه، ج ۲۱، ص ۲۱۹.

[۳] رجال طوسی، ص ۵۶، ش ۶ و ص ۶۹، ش ۱؛ الاختصاص، ص ۷؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۷، ص ۱۴۹.

[۴] شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۱۳۴. (تفصیل بیشتر و داستان تبعیدی‌ها را در شرح حال مالک اشتر ملاحظه نمایید).

[۵] الاختصاص، ص ۱۰۸.

[۶] شهر هیت بالای شهر انبار قرار داشته و دارای درخت‌های خرما، بسیار و سبز و خرم بوده که در جهت غرب رود فرات واقع شده است.

[۷] تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۵۸۹.

کیسان (مولی علی)

کیسان، غلام آزاد شده امیرالمؤمنین علیه‌السلام و از یاران باوفای آن حضرت است که در صفین به شهادت رسید. «زید بن وهب جهنی» نقل می‌کند (در یکی از روزهای جنگ بسیار شدید صفین) امیرالمؤمنین علیه‌السلام با فرزندانش به جانب میسره سپاه حرکت کرد و من خود می‌دیدم که تیرها از کنار گردن و شانه‌های علی علیه‌السلام می‌گذشت و فرزندانش می‌کوشیدند تا جان پدر را حفظ نمایند. در این موقع شخصی به نام احمر که غلام آزاده شده بعضی از بنی‌امیه است به او نزدیک می‌شود، حضرت خطاب به او فرمود: «و ربّ الکعبه قتلنی الله ان لم اقتلک او تقتلنی؛ به خدای کعبه سوگند، خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم یا تو مرا نکشی» این را گفت و به سوی احمر جلو رفت، در این موقع کیسان (غلام آزاد شده امام علیه‌السلام) زودتر از امام به طرف احمر رفت، هر دو شمشیر کشیدند ولی کیسان به دست احمر به شهادت رسید، حضرت در این موقع به سرعت به احمر حمله کرد و گردن او را گرفت.

زید بن وهب می‌گوید: می‌دیدم که علی علیه‌السلام ایستاده بود و دو فرزندش قاتل کیسان را به هلاکت رساندند، و سپس به نزد پدر بازگشتند، در این موقع حضرت حسن فرزند دیگر امام علیه‌السلام ایستاده بود و نظاره می‌کرد، پدر به او فرمود: چرا تو مثل دو برادرت به دشمن حمله نکردی؟ عرض کرد: ای امیرالمؤمنین، زیرا دو برادرم حسین و محمد کافی بودند و نیازی به من در این کار نبود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۹؛ وقعه صفین، ص ۲۴۹.

(جدید ۶۲)

گ

گریه شوق برای شهادت

در تمام ارتش‌های جهان سربازی وجود ندارد که برای شرکت در خط مقدم بی‌تابی کند،

یا برای شهید شدن اشک بریزد و لحظه شماری کند،

جز در ارتش اسلام که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای شهادت اشک شوق می‌ریخت،

و چون در جنگ اُحد به شهادت نرسید ناراحت بود،

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله علت آن را پرسید و خطاب به پیامبر فرمود:

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَوْلَيْسَ قَدْ قُلْتُ لِي يَوْمَ أُحُدٍ حَيْثُ اسْتَشْهِدَ مِنْ الْمُسْلِمِينَ، وَحِيزَتْ عَنِّي الشَّهَادَةُ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَيَّ،

فَقُلْتُ لِي:

«أُبَشِّرُ، فَإِنَّ الشَّهَادَةَ مِنْ وَرَائِكَ؟»

فَقَالَ لِي: «إِنَّ ذَلِكَ لَكَذَلِكَ، فَكَيْفَ صَبْرُكَ إِذَنْ؟»

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ هَذَا مِنْ مَوَاطِنِ الصَّبْرِ، وَلَكِنْ مِنْ مَوَاطِنِ الْبُشْرَى وَالشُّكْرِ.

«گفتم: ای رسول خدا مگر جز این است که در روز «أُحُد» که گروهی از مسلمانان به شهادت رسیدند، و شهادت نصیب من نشد و

سخت بر من گران آمد، تو به من فرمودی، ای علی! مژده باد تو را که شهادت در پی تو خواهد آمد.

پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود:

(همانا این بشارت تحقق می‌پذیرد، در آن هنگام صبر تو چگونه است؟)

گفتم: ای رسول خدا چنین موردی جای صبر و شکیبایی نیست بلکه جای مژده شنیدن و شکر گذاری است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۵۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)

۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)

۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ)

۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام

۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب السنّة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ هـ).

کماردن نیروهای اطلاعاتی بر بازار

امام علی علیه السلام برای کنترل بازار، مأمورانی می‌گماشت، تا امور اقتصادی کشور دچار اختلال نگردد، از این رو تا «ابن هرمه» در بازار اهواز رشوه گرفت، محاکمه و عقوبت شد. [۱].

در سیستم حکومتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام «کنترل» و «نظارت» یکی از اساسی‌ترین محور مدیریت سیاسی به حساب می‌آمد که کار قضاوت و فرمانداران و استانداران و دیگر کارگزاران حکومتی را به وسیله نیروهای مؤمن ارزیابی می‌فرمود، و سریع و به موقع عکس‌العمل نشان می‌داد.

از نظر اقتصادی بازار شهرها را با حضور نیروهای اطلاعاتی زیر نظر داشت

تا به مردم ستم روا ندارند، و با گران فروشی و احتکار اساس نظام را تضعیف نکنند.

ابن هرمه، از نیروهای اطلاعاتی امام علی علیه السلام در بازار اهواز بود که اسیر نفس شد و از بازاریان رشوه گرفت.

وقتی این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسید او را عزل کرده و به حاکم اهواز نوشت:

او را زندانی کند، موهای سرش را بترشد و روزهای جمعه ۳۵ تازیانه بر او بزند، و او را در شهر بگرداند.

هرکس از او شکایتی دارد رسیدگی کرده و از اموال «ابن هرمه» بپردازد، و چون زندانیان رابه بیرون زندان برای گردش و

هواخوری می‌برند او را نبرند و جز به هنگام نماز زنجیر از پاهای او در نیاورند، و دستور فرمود تا حقوق ابن هرمه را از دیوان دولتی قطع کند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۰۷.

[۲] مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۰۷.

گوشت ماهی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در خوردن ماهی افراط نکنید و همیشه ماهی نخورید، زیرا گوشت بدن را آب و بدن را سُست می‌کند. ماهی تازه، فراوان خوردن، پیه چشم را می‌گدازد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب هفتم.

گلابی

گلابی و سلامت جسم

گلابی و سلامت روان

گلابی و شجاعت و قدرت

گلابی و درمان درد شکم

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْلُ السَّفَرَجَلِ قُوَّةٌ لِلْقَلْبِ الضَّعِيفِ، وَ يَطْبِئُ الْمِعْدَةَ، وَ يَدَكِّي الْفُؤَادَ، وَ يَشْجَعُ الْجَبَانَ، وَ يُحْسِنُ الْوَلَدَ [۱].

«خوردن گلابی قلب ناتوان را قوت می‌بخشد و معده را پاک می‌کند، دل را پاک می‌کند، انسان ترسو را شجاعت و عامل نیکوئی فرزند است.»

۲- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

أَكْلُ السَّفَرَجَلِ يَزِيدُ فِي قُوَّةِ الرَّجُلِ وَ يَذْهَبُ بِضَعْفِهِ [۲].

«خوردن گلابی به انسان نیرو بخشیده، ضعف و ناتوانی را از او می‌زداید.»

۳- در نقل دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که فرمود:

السَّفَرَجَلُ قُوَّةُ الْقَلْبِ، وَ حَيَاةُ الْفُؤَادِ، وَ يَشْجَعُ الْجَبَانَ [۳].

«گلابی عامل قدرتمند شدن روان و زنده شدن دل‌ها و شجاعت انسان‌های ترسو است.»

۴- امام محمد باقر علیه السلام از پدران بزرگوار خود، از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا الْكُمَّثْرَى فَإِنَّهُ يَجْلُو الْقَلْبَ [۴].

«گلابی (یا به) بخورید که جان را شاداب می‌کند.»

۵- امام علی علیه السلام فرمود:

أَلْكُمْتُرِي يَجْلُو الْقَلْبَ، وَيُسْكِنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ [۵].

«گلابی (یا به) جان را شاداب و دردهای شکم را درمان می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۶۸ ح ۶.

[۲] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۷۵ ح ۳۵.

[۳] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۷۶ ضمن ح ۳۷.

[۴] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۴۰۴ باب ۷۲ ح ۱.

[۵] بحار الأنوار ج ۶۳ ص ۱۶۸ ح ۶.

گردو

امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

أَكَلُ الْجَوْزِ فِي شِدَّةِ الْحَرِّ يَهَيِّجُ الْحَرَّ فِي الْجَوْفِ، وَيَهَيِّجُ الْقُرُوحَ عَلَى الْجَسَدِ، وَ أَكَلِهِ فِي الشِّتَاءِ يُسَخِّنُ الْكُلَيْتَيْنِ، وَيَدْفَعُ الْبُرْدَ. [۱].

«خوردن گردو در شدت گرمای تابستان، حرارت پوست بدن را بالا می‌برد و انواع دمل‌های چرکین بر روی پوست پدید می‌آورد، اما خوردن آن در فصل سرد زمستان، گلیه‌ها را گرم می‌کند و سردی را از بدن می‌زداید.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی فی ج ۶ ص ۳۴۰ ح ۱. والمحاسن ص ۴۹۷ ح ۶۰۳، و وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۱۲۲ باب ۶۵ ح ۱.

گلپر

نقش گلپر و پاکی معده

امام صادق علیه السلام فرمود:

كَانَ دَوَاءً أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الصُّغْتَرُ، وَ كَانَ يَقُولُ: إِنَّهُ يَصِيرُ فِي الْمَعْدَةِ خَمَلًا كَخَمَلِ الْقَطِيفَةِ. [۱].

«همواره دواى امیرالمؤمنین علیه السلام گلپر بود، و همواره می‌فرمود:

گلپر معده را پاک می‌کند، چونان که حوله بدن را.»

پی نوشت ها:

[۱] الکافی ج ۶ ص ۳۷۵ ح ۱. والمحاسن ص ۵۹۴ ح ۱۱۴. و وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۲۱۷ ح ۱ باب ۱۳۰.

گل خطمی

گل خطمی و بهداشت سر

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

غَسَلُ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِيِّ يَذْهَبُ بِالذَّرَنِ وَيُنْقِي الْأَقْدَارَ. [۱].

«شستن سر با گلِ خطمی، چرک‌ها را می‌زداید و ناپاکی‌ها را از بین می‌برد.»

۲- در کتاب طب امامان علیهم السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت به یاران خود سفارش فرمود:

غَسَلُ الرَّأْسِ بِالْخَطْمِيِّ يَذْهَبُ بِالذَّرَنِ وَيُنْقِي الدَّوَابَّ. [۲].

«شستن سر با گلِ خطمی چرک‌ها را می‌زداید و موجودات موزی را در سر نابود می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۸۷ ح ۸.

[۲] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۸۸-۸۷ ح ۸.

گوشت

گوشت و لاغری و ناتوانی

گوشت و اخلاق

گوشت گاو و بیماری‌ها

گوشت مرغ و درمان‌ها

زیان اسراف در گوشت خواری

گوشت درآج درمان عصبانیت

۱- امام صادق علیه السلام از پدران خود از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

كُلُوا اللَّحْمَ، فَإِنَّ اللَّحْمَ مِنَ اللَّحْمِ، وَ اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَمَنْ لَمْ يَأْكُلِ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ يَوْمًا سَاءَ خُلُقُهُ، وَإِذَا سَاءَ خُلُقُ أَحَدِكُمْ مِنْ إِنْسَانٍ أَوْ دَابَّةٍ فَأَذِنُوا فِي أُذُنِهِ الْأَذَانَ كُلَّهُ. [۱].

«گوشت بخورید، که گوشت از گوشت پدید می‌آید،

و گوشت، گوشت می‌رویاند،

و کسی که ۴۰ روز گوشت نخورد بد اخلاق می‌شود،

پس هرگاه یکی از شما بد اخلاق شد یا حیوانی از شما بد اخلاق شد در گوش او اذان بگوئید.»

۲- امام علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرد که فرمود:

سَيِّدُ طَعَامِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ اللَّحْمُ. [۲].

«بزرگِ غذاهای دنیا و آخرت گوشت است.»

۳- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لُحُومُ الْبَقَرِ دَاءٌ. [۳].

«گوشت گاو بیماری‌زا است.»

۴- از علی بن أسباط نقل شد که از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرد که:

در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام صحبت از گوشت مرغ به میان آمد،

آن حضرت فرمود:

أَطِيبُ اللَّحْمِ لَحْمُ فَرْخٍ غَدَّتْهُ فَتَاهُ مِنْ رِبِيعَةٍ بِفَضْلِ قُوَّتِهَا. [۴].

«پاکیزه ترین گوشت، گوشتِ جوجه است که جوانی او را یکماه بهاری غذا داده باشد.»

۵- امام صادق علیه السلام نقل کرد که:

كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَكْرَهُ إِذْمَانَ اللَّحْمِ، وَيَقُولُ: إِنَّ لَهُ ضَرَاوَةً كَضَرَاوَةِ الْخَمْرِ. [۵].

«همواره امام علی علیه السلام از خوردن گوشت فراوان در تمام غذاها کراهت داشت،

و می فرمود:

بطور مداوم گوشت نخورید که چونان شراب برای بدن زیان آور است.»

۶- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

إِذَا ضَعُفَ الْمُسْلِمُ فَلْيَأْكُلِ اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ. [۶].

«هرگاه مسلمانی از نظر جسمی ناتوان شد، پس گوشت را با شیر بخورد.»

۷- از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

إِنَّ نَبِيًّا مِنَ الْأَنْبِيَاءِ شَكَا إِلَى اللَّهِ الضَّعْفَ فِي أُمَّتِهِ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَأْكُلُوا اللَّحْمَ بِاللَّبَنِ، فَاسْتَبَانَتِ الْقُوَّةُ فِي أَنْفُسِهِمْ. [۷].

«یکی از پیامبران الهی از ناتوانی جسمی امت خود به خدا شکایت کرد،

خداوند آنان را دستور فرمود تا گوشت را با شیر بخورید، چنین کردند که بدن‌های آنان نیرومند شد.»

۸- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که می فرمود:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ، فَلْيَأْكُلِ الدَّرَاجَ. [۸].

«کسی که دوست دارد کمتر به خشم آید، از گوشت دُرَاج بخورد.»

۹- از امام علی علیه السلام نقل شد که فرمود:

ذُكِرَ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اللَّحْمَ وَالشَّحْمَ، فَقَالَ:

لَيْسَ مِنْهُمَا بَضْعَةٌ تَقَعُ فِي الْمِعْدَةِ إِلَّا أُتْبِتَتْ مَكَانَهَا شِفَاءً، وَأَخْرَجَتْ مِنْ مَكَانِهَا دَاءً. [۹].

«در خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از گوشت و پی صحبت شد که آن حضرت فرمود:

پاره‌ای از گوشت یا پی معده انسان قرار نمی گیرد، جز آنکه شفا می دهد و دردی از بدن خارج می گردد.»

۱۰- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که آن حضرت در بازار کوفه، قسمت قصابی‌ها می رفت و می فرمود:

يَا مَعْشَرَ اللَّحَّامِينَ مَنْ نَفَخَ مِنْكُمْ فِي اللَّحْمِ فَلَيْسَ مِنَّا. [۱۰].

«ای گوشت فروش‌ها، کسی از شما اگر در گوشت بدمد از ما نیست. (بعضی در ران یا قسمت دیگر می دمیدند که برجسته نشان

داده شود).»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۴۲ ح ۸.

[۲] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۴۲ ح ۱۱.

[۳] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۴۶ ح ۵.

[۴] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۴۷ ح ۳.

[۵] بحار الانوار ج ۶۳ ص ۷۰ - ۶۹، ح ۵۷.

[۶] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۵۸-۵۹ ح ۲.

[۷] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۶۰ ح ۷.

[۸] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۴۸ ح ۱.

[۹] بحار الانوار ج ۶۳ ص ۵۸-۵۹ ح ۸.

[۱۰] سفینه البحار ج ۷ ص ۵۸۰.

گوش به فرمان خداوند

چه کسی می‌تواند حدود الهی را بر پای دارد و به احکام خداوند و فرمان او گردن نهد؟
امام علی (ع) چنین پاسخ می‌دهد:

«انما یقیم امر الله سبحانه: من لا یصارع و لا یضارع و لا یتبع المظالم.

«فرمان خدای سبحان را کسی به جای آرد که: در کار حق سستی نکند، ستمکاران را تملق نگوید و دستخوش حرص و آز نگردد.»
[۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۰۷.

گرفتن حق مردم از ستمکاران

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به یکی دیگر از حقوق اجتماعی، سیاسی مردم بر رهبر جامعه در خطبه ۳۷ نهج البلاغه اشاره فرمود
و آن گرفتن حق مردم از ستمکاران است که فرمود:

الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي ضَعِيفٌ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُ.

«خوارترین افراد نزد من عزیز است تا حق او را باز گردانم، و نیرومندها در نظر من پست و ناتوانند تا حق را از آنها باز ستانم.» [۱].
و آنگاه هشدار داد که:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِجٍ.»

تَمَّ احْتِمَالِ الْخُرْقِ مِنْهُمْ وَالْعِي، وَنَحَّ عَنْهُمْ الضِّيْقَ وَالْأَنْفَ يَبْشَطُ اللَّهُ عَلَيْكَ بِذَلِكَ أَكْنَافَ رَحْمَتِهِ، وَيُوجِبُ لَكَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ. وَأَعْطَى مَا
أَعْطَيْتَ هَيْئًا، وَأَمْنَعُ فِي إِجْمَالٍ وَإِعْدَارٍ!

«ملت‌ی که حق ناتوانان را از زورمندان، بی اضطراب و بهانه‌ای باز نستاند، رستگار نخواهد شد»

پس درستی و سخنانان ناهموار آنان را بر خود هموار کن، و تنگ‌خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور ساز تا خدا درهای
رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشد، آن چه به مردم می‌بخشی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از
کسی باز می‌داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۳: ۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

- ۱- کتاب أمالی ص ۲۰۰ مجلس ۴۲ ح ۱۱: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
 - ۲- المحاسن والمساوی ج ۱ ص ۸۵: بیهقی شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ)
 - ۳- اعجاز القرآن ص ۱۸۹: باقلانی (متوفای ۳۷۲ هـ)
 - ۴- عقد الفرید ج ۱ ص ۲۰۷: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۵- منهاج البراعه ج ۱ ص ۲۴۴: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)
 - ۶- بحار الانوار ج ۳۹ ص ۳۵۱ ح ۲۵ ب ۹۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۷- اصول کافی ج ۱ ص ۴۵۴ حدیث ۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).
- [۲] نامه ۱۱۱: ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:
- ۱- تحف العقول ص ۱۲۶: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
 - ۲- دعائم الاسلام ج ۱ ص ۳۵۰: قاضی نعمان (متوفای ۳۶۳ هـ)
 - ۳- نهایه الارب ج ۶ ص ۱۹: نویری شافعی (متوفای ۷۳۲ هـ)
 - ۴- فهرست نجاشی ص ۷: نجاشی (متوفای ۴۵۰ هـ)
 - ۵- فهرست ص ۳۷: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
 - ۶- تاریخ دمشق ج ۳ ص ۲۸۹ ح ۱۳۱۱ و ۱۳۱۴: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)
 - ۷- بحار الانوار ج ۱۷ ص ۶۸ و ج ۷۲ ص ۹۶ و ج ۸۵ ص ۹۲: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۸- من لایحضره الفقیه ج ۴ ص ۴۰۹: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).

گلوازه

ابن ابی الحدید یکی از علمای بزرگ اهل تسنن است که در سال ۶۵۵ هجری قمری از دنیا رفت او در شأن آقا حضرت علی (ع) قصیده‌ای سروده که به قصیده عینه معروف می‌باشد. یکی از اشعار آن قصیده این است.

أَقُولُ فَيْكَ سُمَيْدٌ كَلًّا وَلَا
حَاشَا لِمِثْلِكَ أَنْ يُقَالَ سُمَيْدٌ

ای علی (ع) آیا درباره شما می‌توان گلوازه بزرگوار به کار برد؟! هرگز، زیرا که این واژه را توان و قدرت آن نیست که بازگو کننده عظمت مقام تو باشد.

وقتی خبر شهادت علی (ع) به دشمن سرسخت آنحضرت، معاویه رسید گفت:

قُلِّلًا رَانِبٍ تَزْعِي أَيْنَمَا سَرِحَتْ
وَلِلظَّبَاءِ بِالْخَوْفِ وَلَا وَجَلٍ

اینک به خرگوشها و آهوان بگو هر گونه که می‌خواهی بدون ترس و بیم بچرند. یعنی: شیر از دنیا رفته سربازان ترسوی من راحت باشند.

منع جود و سخا ولی داور علی (ع)

مظهر لطف خدا، شافع محشر علی (ع)

جهان منور شده ز نور روی علی (ع)

ز پرتو نور او شمس و قمر منجلی

مقام خود از بر خالق یکتا گرفت
 تهنیت از بهروی ز حی داور علی(ع)
 نام شریفش علی(ع) ز نام پروردگار
 علم و کمال و ادب همه برای علی(ع)
 حامی و یار نبی ستوده کردگار
 خدیو ملک بقا صاحب منبر علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گمر کچی

یکی از شیعیان بقصد زیارت قبر آقا و مولا علی(ع) از ایران حرکت کرد تا به گمرک رسید. آن شخصی که مسئول گمرک بود او را خیلی اذیت کرده و بشدت او را کتک زد، مرد شیعه که بسختی مضروب و ناراحت شده بود گفت به نجف می‌روم و از توبه آن حضرت شکایت می‌کنم.

گمر کچی گفت برو و هر چه می‌خواهی بگو، من از کسی ترسی ندارم، مرد شیعه به نجف اشرف رفت و خودش را بقبر مطهر آقا امیرالمؤمنین علی(ع) رسانید و پس از انجام مراسم زیارت با دلی شکسته و گریه کنان عرضکرد یا امیرالمؤمنین باید انتقام مرا از این گمر کچی بگیری.

مرد در طی روز چند بار دیگر بحرم مشرف شد و هر بار خواسته‌اش را تکرار کرد. آن شب در عالم خواب آقائی را دید که بر اسب سفیدی سوار شده بود و صورتش مانند شب چهارده می‌درخشید، حضرت مرد شیعه را به اسم صدا زد. مرد شیعه متوجه حضرت شده و پرسید: شما کیستید؟ حضرت فرمود: من علی(ع) بن ابیطالب هستم. آیا از گمر کچی شکایت داری؟ مرد عرضکرد: بله؛ یا مولای من، او به واسطه دوستی ما بشما مرا به سختی آزار داده و من از شما می‌خواهم که انتقام مرا از او بگیرید.

حضرت فرمود: به خاطر من از گناه او بگذر. مرد عرضکرد: از خطای او نمی‌گذرم، حضرت سه بار فرمایش خود را تکرار کرد و از مرد خواست که گمر کچی را عفو کند، اما در هر بار، مرد با سماجت بسیار برخواسته‌اش اصرار ورزید.

روز بعد، مرد خواب خود را برای زائران تعریف کرد همه گفتند: چون امام فرموده که او را ببخشی، از فرمان امام سرپیچی نکن. بازهم مرد، حرفهای دیگران را قبول نکرد و دوباره بحرم رفت و خواسته‌اش را تکرار کرد. آن شب هم مانند شب قبل امام (ع) در خواب او ظاهر شده و به وی فرمود که از خطای گمر کچی بگذرد. یک بار دیگر مرد حرف امام را نپذیرفت شب سوم، امام به مرد فرمود: او را بمن ببخش زیرا کار خیری کرده است و من می‌خواهم تلافی کنم.

مرد پرسید: ای مولای من این گمر کچی کیست و چه کار خیری کرده است؟ حضرت، اسم او و پدرش و جدش را فرمود و فرمود چند ماه پیش در فلان روز فلان ساعت او با لشکرش از سماوه به سمت بغداد می‌رفت در بین راه چون چشمش به گنبد من افتاد، از اسب پیاده شد و برای من تواضع و احترام کرد و در میان لشکرش پا برهنه حرکت نمود تا اینکه گنبد من از نظرش ناپدید شد. از این جهت او بر ما حقی دارد و تو باید او را عفو کنی و من ضامن می‌شوم که این کار تو را در قیامت تلافی کنم.

مرد از خواب بیدار شد و سجده شکر به جای آورد و سپس به شهر خود مراجعت نمود. در بین راه گمر کچی به او رسید و از او پرسید آیا شکایت مرا به امام کردی؟ مرد پاسخ داد: آری، اما امام ترا بخاطر آن ادب تواضع و احترامی را که به ایشان نموده بودی عفو کرد. سپس ماجرا را بطور دقیق برای او بازگو کرد. وقتی گمر کچی فهمید که خواب درست بود. و مطابق با واقعیت می‌باشد

بلند شد، دست و سر و پای مرد شیعه را بوسید و گفت بخدا قسم هر چه که امام فرموده حق و راست است. سپس گمرکچی از عقیده باطل خود توبه کرد و به مذهب شیعه در آمد و به همین مناسبت تمام زائران را سه روز مهمان کرد، سپس همراه زائران به زیارت قبر امیرالمؤمنین (ع) رفت و در نجف هزار دینار بین فقراى شیعه تقسیم نمود. بدین ترتیب این مرد بخاطر ادب و احترامی که به قبر امیرالمؤمنین (ع) کرده بود، عاقبت بخیر شده و به راه راست هدایت شد.

نمود به پیش تو منفعل، نشود بروز جزا خجل
نگرد هر آنکه بجشم دل، رخ حق نمای تو یا علی (ع)
ز جهان من و سر کوی تو، ز مهان من مه روی تو
می کشی ز سبوی تو من خاکپای تو یا علی (ع)
چه شود روان ز تنم بدر کنم ز دار فنا سفر کنم
همه عیبم و به گسَم نظر نبود سواى تو یا علی (ع)
بِولایت گشته عجینِ کَلَم، بکسی نه غیر تو مایلم
نرود محبتت از دلم بحق ولای تو یا علی (ع)
منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گریه مفسر قرآن

اعمش مفسر بزرگ قرآن و محدث معروف قرن دوم هجری قمری در حالِ مرگ بود. قاضی القضاة کوفه و ابوحنیفه به عیادتش رفتند. ابوحنیفه احوال او را پرسید، اعمش گفت: دستم از عمل خیر کوتاه است. یک مرتبه اعمش گریه‌اش گرفت ابوحنیفه گفت: گویا فهمیده‌ای که روز آخر عمرت است و گناهان زیادی کرده‌ای. اما بزرگترین گناه تو این است که در شائن حضرت علی (ع) و اهل بیت او حرف‌های زیادی زده‌ای و از آنان تعریف بسیاری نموده‌ای. حالا بیا و از حرفهایی که در مورد آنها گفתי توبه کن تا خداوند ترا بیامرزد. اعمش گفت: مگر من درباره آن حضرت چه گفته‌ام؟ ابوحنیفه گفت: تو گفته‌ای حضرت علی (ع) بهشت و جهنم را بین مردم تقسیم می‌کند اعمش از خانواده‌اش خواست که او را بلند کنند. او را بلند کردند و نشست رو به ابوحنیفه کرد و گفت: ای یهودی! آیا به من ایراد می‌گیری؟ قسم بخدای عالم، به چند واسطه از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: یا علی (ع)، تو کنار آتش جهنم می‌نشینی و آتش در اختیار توست. مردم از کنار تو رد می‌شوند، هر که را که تو دستور دهی آتش به او کاری ندارد و گرنه آتش جهنم او را خواهد گرفت و او را در دوزخ خواهد انداخت.

جبرئیل آمد بوحی عشق و بر خواند آفرینم
گفت بر گو مدح شاه دین امیرالمؤمنینم
آفتاب از آسمان بر شد که بوسد آستانم
دید چون یکذره در دل مهر آن سلطان دینم
بنده عشقم که بر شاهان عالم تاج بخشم
تا گدای در گه آن خسرو ملک یقینم
عاشق روی نگارم مست آن چشم خُبارم
و ز فراقش اشگبارم عاشقم زار و حزینم

چون ز عشق یار مستم سر خوش از جام الستم
ساقیا جامی دگر زان طرفه آب آتشینم
تا بمستی فاش سازم سر هشیاران عالم
عالمی شیرین دهان گردد ز کلک شکرینم
منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گوینده با عظمت

نرسیین می گوید: اگر علی (ع) این گوینده با عظمت، امروز در کوفه بر منبر قرار می گرفت شما مسلمانان می دیدید که مسجد کوفه با همه وسعت خود از اجتماع مردم مغرب زمین برای استفاده از دریای خروشان علی (ع) موج می زد.
واشنگتن ارونیك آمریکائی می گوید: علی (ع) از برجسته ترین خانواده های نژاد عرب یعنی قریش بود. او دارای سه خصلت بزرگ، شجاعت، فصاحت، و سخاوت بود، روح دلیر و شجاع او بود که او را شایسته عنوان (شیر خدا) نمود، لقبی را که پیغمبر به او عطا فرمود.

منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

گردنبند گران قیمت

علی بن ابی رافع می گوید:
من نگهبان خزینه بیت المال حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بودم. در میان بیت المال گردن بند مروارید گران قیمتی وجود داشت که در جنگ بصره به غنیمت گرفته شده بود. دختر امیرالمؤمنین کسی را نزد من فرستاد و پیغام داد که شنیده ام در بیت المال گردن بند مرواریدی هست. من میل دارم آن را به عنوان امانت، چند روزی به من بدهی تا در روز عید قربان خود را با آن آرایش دهم و پس از آن باز گردانم. من پیغام دادم به صورت مضمونه که در صورت تلف به عهده گیرنده باشد می توانم به او بدهم. دختر آن حضرت نیز پذیرفت. من با این شرط به مدت سه روز گردن بند را به آن بانوی گرامی دادم.
اتفاقاً علی علیه السلام گردن بند را در گردن دخترش دیده و شناخته بود و از وی می پرسید: این گردن بند از کجا به دست تو رسیده است؟

او اظهار می کند: از علی بن ابی رافع، خزینه دار شما به مدت سه روز امانت گرفته ام تا در روز عید قربان خود را زینت دهم و سپس باز گردانم.

علی بن ابی رافع می گوید:

امیرالمؤمنین علیه السلام مرا نزد خود احضار کرد و من خدمت آن حضرت رفتم.

چون چشمش به من افتاد فرمود:

«أتخون المسلمین یا ابن ابی رافع؟»

«ای پسر ابی رافع! آیا به مسلمانان خیانت می کنی؟!»

گفتم: پناه می برم به خدا از اینکه به مسلمانان خیانت کنم.

حضرت فرمود: پس چگونه گردن بندی را که در بیت المال مسلمانان بود بدون اجازه من و مسلمانان به دخترم دادی؟

عرض کردم: ای امیرالمؤمنین! او دختر شماس است و از من خواست که گردنبند را به صورت عاریه که باز گردانده شود به او بدهم تا

در عید با آن خود را بیاراید. من نیز آن را به عنوان عاریه به مدت سه روز به ایشان دادم و ضمانت آن را به عهده گرفتم که صحیح و سالم به جای اصلی خود بازگردانم. حضرت علی علیه السلام فرمود:

همین امروز باید آن را پس گرفته و به جای خود بگذاری و اگر بعد از این چنین کاری از تو دیده شود کیفر سختی خواهی دید. سپس فرمود: اگر دختر من این گردنبند را به عاریه مضمونه نمی گرفت، نخستین زن هاشمی‌ای بود که دست او را به عنوان دزد می بریدم. این سخن به گوش دختر آن حضرت رسید به نزد پدر آمده و گفت:

یا امیرالمؤمنین! من دختر شما و پاره تن شما هستم. چه کسی از من شایسته تر به استفاده از این گردنبند بود؟

حضرت فرمود: دخترم! انسان نباید به واسطه خواسته‌های نفس و خواهشهای دل، پای از دایره حق بیرون بگذارد. آیا همه زنان مهاجر که با تو یکسانند، در این عید به مانند چنین گردن بند خود را زینت داده‌اند تا تو هم خواسته باشی در ردیف آنها قرار گرفته و از ایشان کمتر نباشی؟ [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰ ص ۳۳۷ داستانهای بحار الانوار، ج ۲ ص ۴۷.

گردنبند دختر سلطان و اهمیت محاسبه

علی بن ابی رافع غلام حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکایت کند:

روزی من و کاتب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام مشغول محاسبه اموال بیت المال بودیم، در آن میان گردنبند مرواریدی وجود داشت که از غنائم جنگ بصره به دست آمده بود.

دختر حضرت امیر علیه السلام پیامی را توسط شخصی به این مضمون فرستاد که شنیده ام گردنبندی با این خصوصیات، مربوط به بیت المال در اختیار شما است، دوست دارم آن را چند روزی به من عاریه دهید تا در عید قربان خود را به وسیله آن زینت بخشم. امام علی علیه السلام به ابو رافع گوید: آن گردنبند را به عنوان عاریه ضمانتی برایش فرستادم که سه روزه آن را برگرداند، او هم پذیرفت و تحویل گرفت.

چون امیرالمؤمنین علیه السلام چشمش بر آن گردنبند افتاد، آن را شناخت، و به دختر خود خطاب کرد و فرمود: آن را از کجا آورده ای؟

گفت: به عنوان عاریه مضمونه، سه روزه از حسابدار بیت المال پسر ابو رافع گرفته ام تا آن که روز عید قربان خود را به وسیله آن زینت نمایم و پس از آن سالم تحویل دهم.

در این هنگام، حضرت امیر علیه السلام شخصی را به دنبال حسابدار فرستاد، و چون پسر ابو رافع نزد حضرت وارد شد، به او فرمود: چرا به اموال مسلمین خیانت می کنی؟!

ابو رافع پاسخ داد: به خدا پناه می برم از این که نسبت به کسی یا چیزی قصد خیانتی داشته باشم.

حضرت اظهار نمود: پس چرا آن گردنبند مروارید را بدون اجازه من و بدون رضایت مسلمانانی که در آن حق دارند و سهمیم هستند، به دخترم داده ای؟!

پاسخ داد: دختر شما از من تقاضا کرد و من هم با ضمانت به مدت سه روز، به عنوان عاریه به او دادم.

حضرت فرمود: همین الان آن را پس بگیر و به بیت المال بازگردان، و مواظب باش که دیگر چنین حرکتی از تو سر نزنند؛ و گرنه سخت محاکمه و مجازات خواهی شد.

سپس حضرت افزود: اگر دخترم گردنبد را به عنوان عاریه مضمونه نگرفته بود اولین زن هاشمیه ای می بود که مورد مجازات قرار می گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه: ج ۲۸، ص ۲۹۲، تهذیب الاحکام: ج ۱۰، ص ۱۵۱، ح ۶۰۶.

گریه نابهنگام

با پیامبر خدا(ص) در یکی از کوچه‌های مدینه قدم می‌زدیم. در طول مسیر به بستان سرسبزی برخوردیم، به آن حضرت عرض کردم: عجب باغ زیبایی است؟! فرمود: آری، زیباست، ولی باغ تو در بهشت، زیباتر خواهد بود. (از آنجا گذشتیم) به باغ دیگری رسیدیم. باز گفتم: عجب باغ زیبایی است؟! فرمود: بله زیباست، اما باغ تو در بهشت زیباتر است. به همین ترتیب با هفت باغ مواجه شدیم و هر بار گفتگوی بالا بین من و رسول خدا(ص) تکرار می‌شد، در پایان راه ناگهان رسول خدا(ص) دست در گردنم انداخت و در حالی که مرا به سینه خود می‌فشرده به گریه افتاد و فرمود: پدرم به فدای آن شهید تنها.

پرسیدم: ای فرستاده خدا! گریه برای چیست؟

فرمود: از حقد و کینه‌های مردم که در سینه‌ها نهان کرده و آنها را پس از من آشکار سازند: کینه‌هایی که ریشه در بدر و احد دارد و میراث از آن برده است آنها خونهای ریخته شده در احد را از تو طلب می‌کنند. پرسیدم: آیا در آن روز دینم سلامت خواهد بود؟ فرمود: آری.

سپس فرمود: مژده باد بر تو: مرگ و حیات تو با من است (یعنی در دنیا آخرت با من خواهی بود). تو برادر من و وصی و برگزیده من و نیز وزیر و وارث من خواهی بود آنکه قرضهایم ادا کند و بر وعده‌هایم جامه عمل پوشاند، تو هستی. علی! تو ذمه ام را بری سازی و امانتم را ردّ نمایی و بر سنت من، با ناکثین و قاسطین و مارقین پیکار نمایی. نسبت تو با من، همچون هارون با موسی است.

تو مانند هارون در میان امت من هستی: قومش او را ضعیف شمردند و در اندیشه کشتنش برآمدند. بر ظلمی که از قریش بینی، شکیا باش و بر همدستی آنها علیه خود، صبور باش....

قال علی بن ابی طالب: كنت امشی مع رسول الله (ص) فی بعض طرق المدینه فاتینا علی حدیقه. فقلت: یا رسول الله (ص)! ما احسنها من حدیقه! قال: ما احسنها و لك فی الجنه احسن منها، ثم اتینا علی حدیقه اخرى فقلت: یا رسول الله! ما احسنها من حدیقه و قال: ما احسنها و لك فی الجنه احسن منها حتی اتینا علی سبع حدائق اقول یا رسول الله (ص) ما احسنها و یقول: لك فی الجنه احسن منها، فلما خلاله الطريق اعتنقنی ثم اجهش باکیا و قال:

بابی الوحید الشهید.

فقلت یا رسول الله (ص) ما بیکیک؟

فقال: ضغائن فی صدور اقوام لایبدونها لك الا من بعدی احقاد بدر و ترات احد.

قلت: فی سلامه من دینی؟

قال: فی سلامه من دینک فابشر یا علی! فان حیاتک و موتک معی و انت اخی و انت وصیی انت صفیی و وزیری و وارثی والودی

عنی و انت تقضی دینی و تنجز عادت‌ی عنی و انت تبری ذمتی تودی امانتی و تقاتل علی سنتی الناکثین من امتی و القاسطین و المارقین و انت منی بمنزله هارون من موسی و لک بهارون اسوه حسنه اذا استضعفه قومه و کادوا یقتلونه فاصبر لظلم قریش ایاک و تظاهر هم علیک.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف الغمه ۷ ج ۱، ص ۹۶ به نقل از مناقب خورزمی؛ فضائل الخمسه، ج ۳ به نقل از تاریخ بغداد و کمز العمال (به اختصار)؛ بحار، ج ۲۸، ص ۵۴؛ کتاب سلیم بن قیس، ص ۶۵.

گستاخی

روزی از کنار ابن صهاک می‌گذشتم، شنیدم که گفت:

مثل محمد در میان دودمانش، مثل نخلی است که در زباله دانه‌ها به بار نشسته باشد!

من نزد رسول خدا(ص) آمدم و سخن او را نقل کردم. پیامبر خدا(ص) از شنیدن این سخن چنان بر آشفت و خشمگین گشت که بی درنگ برخاست و به مسجد رفت و بر فراز منبر نشست.

یاران آن حضرت که پیامبر خدا(ص) را در چنان حال دیدند (ترسیدند و گمان کردند که دشمن به مدینه یورش آورده است، این بود که به سرعت خود را آماده کردند و) با پوشیدن لباس رزم و حمایل شمشیر به مسجد آمدند.

پیامبر خدا(ص) (بر فراز منبر مردم سرا پا گوش و نگران که اینک رسول گرامی چه خواهد گفت و از چه حادثه مهمی خبر خواهد داد؟ چیزی نگذشت که پیامبر خدا(ص) به سخن آمد و) فرمود:

چگونه فکر می‌کنند، آنان که اهل بیت مرا سرزنش می‌کنند، حال آنکه (بارها و بارها)، در مدح و مناقب آنها از من سخنها شنیده اند؟.

آنچه در وصف آنان گفته ام همه ویژگیهای است که خداوند بزرگ به آنان ارزانی داشته است: فضل و برتری علی نزد خدا، افتخار پیشی گرفتن او در اسلام، عزت و کرامت و جانفشانیهای او در راه خدا، منزلت (بزرگ) او در نزد من که همچون هارون نسبت به موسی است جز اینکه رشته نبوت پس د از من بریده است همه و همه از همین ویژگیهاست. سپس افزود:

سخن آن (گستاخ) که گفته است:

مثل محمد در میان دودمانش چون نخلی است که در خاکروبه‌ها به بار نشسته! به من رسیده است: آگاه باشید: آنگاه که خدای سبحان آفرینش د مخلوقاتش را آغاز کرد، آنان را به دو تیره بزرگ تقسیم کرد. و نور مرا در میان دسته ای که از بهترین مردمان و برترین قبایل بودند قرار داد. سپس همین دسته را نیز به دودمان کوچکتری تقسیم کرد، و از آن میان بهترین دودمان را برگزید و آفرینش مرا در میان آنان قرار داد و آنگاه اهل بیت و عترت من و دختر و پسران و برادرم علی را از میان همین شاخه برگزیده آفرید....

قال علی :... انی مررت باصهاکی یوما فقال لی: ما مثل محمد فی اهل بیته الا کمثل نخله نیتت فی کناسه!

فاتیت رسول الله (ص) فذکرت له ذلک فغضب رسول الله (ص) غضبا شديدا و قام مغضبا و صعد المنبر ففرغت الانصار و لبسوا السلاح لما راوا من غضبه ثم قال:

ما بال اقوام یعیرون اهل بیتی؟ قد سمعونی اقول فی فضلهم ما قلت و خصصتهم بما خصهم الله به و فضل علی عند الله و کرامته و سبقه الی الاسلام و بلاءه و انه منی بمنزله هارون من موسی الا انه لانی بعدی.

بلغنی قول من زعم ان مثلی فی اهل بیتی کمثل نخله نبتت فی کناسه الا ان الله سبحانه و تعالی خلق خلقه و فرقههم فرقتین فجعلنی فی خیرها شعبا و خیرها قبیله ثم جعلها بیوتا فجعلنی من خیرها بیتا حتی حصلت فی اهل بیتی و عترتی و فی بنتی و ابنای و اخی علی بن ابی طالب.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۶، ص ۲۹۴.

گمراهی

(اما افسوس که آنها) پس از رحلت رسول خدا به گذشته خود بازگشتند و با پیمودن راههای گوناگون به گمراهی رسیدند. و به دوستان و همفکران فاسد خود اعتماد کردند و از غیر خویشاوندان پیامبر متابعت نمودند و از وسیلتی که به دوستی آن مأمور بودند (اهل البیت علیهم السلام) جدا گشتند. از ریسمان هدایت فاصله گرفتند و بنای استوار دین را از جایگاه اصلی خود انتقال دادند و آن را در جایی دیگر بنا نهادند جایی که مرکز هر گونه گناه و فساد بود و آغاز هر فتنه و فتنه جویی، و پناه و درگاه گمراهانی که از این سو بدان سو سرگردانند و در غفلت و مستی به سنت فرعونیان؛ یا از همه بریده و دل به دنیا بسته، و یا پیوند خود را با دین گسسته.

قال علی (ع):... حتی اذا قبض الله رسوله رجع قوم علی الاعقاب، و غالتهم السبل و اتكلوا علی اللوائج و وصلو غیر الرحم و هجروا السبب الذی امروا بمودته و نقلبوا البناء عن رص اساسه فبنوه فی غیر موضعه معادن کل خطیئه و ابواب کل ضارب فی غمره قد ماروا فی الحیره و ذهلوا فی السکره علی سنه من آل فرعون: من منقطع الی الدنیا راکن او مفارق للدنیا مبین. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، ترجمه شهیدی، بخشی از خطبه ۱۵۰.

گفتگوی حضرت امیر با جاثلیق یهودی

سلمان فارسی گوید: مردی به نام جاثلیق بزرگ نصاری با عده‌ای از مسیحیان نزد ابوبکر آمدند و از او سئوالاتی کردند که از جواب دادن عاجز ماند.

عمر گفت: ای مسیحی از این کار دست بردار و گرنه خون تو را حلال می‌کنیم!! جاثلیق گفت: آیا این عدالت است در مقابل کسی که برای هدایت آمده؟ کسی را معرفی کنید تا من سئوالات خود را از او بپرسم. در این میان حضرت علی علیه السلام وارد شد، مرد نصرانی گفت: آنچه از این پیرمرد پرسیدم (و او از جواب عاجز ماند) از تو می‌پرسم، آنگاه سئوالات خود را مطرح کرد و گفت: بگو بدانم آیا تو نزد خداوند نیز مؤمنی یا فقط نزد خودت مؤمن هستی؟ حضرت فرمود: من نزد خداوند مؤمن هستم همچنان که در عقیده خویش نیز چنین هستم. جاثلیق گفت: از جایگاه خودت در بهشت به من خبر بده، فرمود: جایگاه من با پیامبر امی در فردوس اعلی است، در این شک ندارم و نه در وعده خدایم به آن. جاثلیق گفت: وعده‌ای که گفتی از کجا شناختی؟ فرمود: از کتاب نازل شده و راستگویی پیامبر مرسل، پرسید: صدق پیامبرت را از کجا فهمیدی؟ فرمود: از نشانه‌های واضح و معجزه‌های روشنگر، پرسید: به من بگو خداوند در کجاست؟ فرمود: خداوند متعال برتر از جا و مکان است، او در ازل بود و مکانی نبود، اکنون نیز چنین است و خداوند تغییر نکرده است، جاثلیق سئوالات خود را ادامه داد و در پایان گفت: ای دانشمند، علت برتری تو بر دیگر مردمی که از تو

ناقصند چیست؟ حضرت فرمود: به جهت آنچه از دانش خودم به تو خیر دهم از آنچه بوده و خواهد بود! جاثلیق گفت: مقداری از آن بازگو تا ادعای خودت را برایم ثابت کنی، حضرت فرمود: ای مرد مسیحی تو از منزل خود خارج شدی و تظاهر کردی که دنبال حق و هدایت هستی اما در باطن سفر تو برای هدایت نبود، در خواب مقام مرا به تو نشان دادند و سخن مرا به تو گفتند و تو را از مخالفت با من برحذر داشتند و دستور داده شدی به پیروی من! جاثلیق گفت: به خدا سوگند راست گفتمی، من شهادت می‌دهم که لا اله الا الله و اینکه محمدا رسول الله صلی الله علیه و آله و اینکه تو (یا علی) وصی پیامبر و سزاوارترین مردم به جایگاه او هستی، آنگاه همراهان او نیز مسلمان شدند.

عمر (که احساس کرده بود مجلس به ضرر او تمام شد) گفت: ای مرد خدای را شکر که تو را هدایت کرد ولی باید بدانی که علم نبوت در خاندان نبوت است، اما خلافت برای همان است که اول بر او سخن گفتمی زیرا امت به آن راضی شدند. عالم مسیحی تازه مسلمان شده گفت: سخت را فهمیدم (منظورت را متوجه شدم) من بر اعتقاد خود یقین دارم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۱، ص ۳۰۸ از مناقب آل ابی طالب.

گواهی مرد خصی

قدامه بن مظعون شراب نوشیده او را نزد عمر آوردند، دو نفر بر آن گواهی دادند؛ یکی عمر و تمیمی که خصی بود، و دیگری معلی بن جارود، یکی از آنان گواهی داد که او را در حال نوشیدن شراب دیده، و دیگری که او را در حال قی کردن شراب. عمر جمعی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله را طلبیده تا او را در حل این مشکل یاری دهند، امیرالمومنین علیه السلام نیز با آنان تشریف آورد. عمر به آن حضرت رو کرده و گفت: یا اباالحسن! نظر شما در این قضیه چیست؟ زیرا شما همان کسی هستید که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در حقتان فرموده: یا علی! قضاوت تو از تمام این امت صحیح‌تر، و دانشت زیادتر می‌باشد و اکنون این دو شاهد در شهادتشان اختلاف است.

حضرت امیر علیه السلام فرمود: در گواهیشان اختلافی نیست. و آن کسی که برقی کردن شهادت داده بر آشامیدن گواهی داده است؛ زیرا قطعا شراب نوشیده که آن را قی کرده است.

باز عمر گفت: آیا گواهی مرد خصی پذیرفته می‌شود؟

امام علیه السلام فرمود: آری. نداشتن ریش مانند نداشتن بعضی از اعضای دیگرست و زینانی به شهادت نمی‌رساند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الشهادت، باب النوادر، حدیث ۲.

گواهی دزد توبه کار

مردی که یک دست و یک پایش در اثر دزدی قطع شده بود و دانستند که توبه کرده است، نزد امیرالمومنین علیه السلام بر انجام واقعه‌ای گواهی داد، آن حضرت گواهی را پذیرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، کتاب الشهادات، باب شهاده القاذف حدیث ۷، ص ۳۹۷.

گواهی یهود

هنگامی که امیرالمومنین علیه‌السلام خطبه شقشقیه را می‌خواند مردی نزد آن حضرت آمده و مسائلی سوال کرد، از جمله پرسید؛ دو نفر یهودی بر اسلام یهودی دیگر گواهی داده‌اند، آیا گواهی آنان پذیرفته می‌شود؟ آن حضرت علیه‌السلام فرمود: نه؛ زیرا یهودیان کلام خدا را تغییر داده و گواهی دروغ می‌دهند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

گواهی نصاری

و نیز پرسید؛ آیا گواهی دو نفر نصرانی بر اسلام یک نفر مجوسی پذیرفته می‌شود؟ آن حضرت فرمود: آری؛ زیرا خداوند در قرآن مجید می‌فرماید: (ولتجدن اقربهم مودة للذین آمنوا الذین قالوا انا نصاری) و می‌یابی نزدیکترین مردم را از نظر دوستی با اهل ایمان، کسانی که گفته‌اند مائیم ترسایان، برای این که بعضی از آنان کشیشان و صومعه نشینانند و آنها از عبادت خدا تکبر نمی‌کنند. و کسی که از عبادت خدا تکبر نمی‌ورزد گواهی دروغ نخواهد داد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

گرما به

حضرت علی علیه‌السلام و عمر داخل در گرما به شدند، عمر گفت: بدجائی است گرما به! رنج و زحمتش زیاد، و حیا، و عفتش کم می‌باشد.

حضرت امیر علیه‌السلام به او فرمود: بلکه آن خوب جایی است، چرک و آلودگی بدن را می‌زداید و آتش را به یاد می‌آورد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۳۱۲، حدیث ۲.

گفتگوی عمر با عمار

عمار یاسر می‌گوید: مردی نزد عمر آمد و از او پرسید؛ جنب شده‌ام و آب برای غسل کردن نیافته‌ام تکلیفم چیست؟ عمر گفت: نماز نخوان! عمار که ناظر جریان بود، به عمر گفت: یادت هست من و تو در سریه‌ای جنب شده بودیم و برای غسل کردن، آب نیافتیم پس تو نماز نخواندی ولی من به منظور تیمم نمودن در میان خاکها غلتیدم و نمازم را خواندم، و چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از این عمل من باخبر گردید به من فرمود: تو را کافی بود که تنها دستهایت را به زمین بزنی و آنها را بر صورت

و پشت دستهایت بکشی؟

عمر از شنیدن سخنان عمار بر آشفته، او را تهدید نمود و گفت: ای عمار! از خدا بترس، عمار گفت: اگر می‌خواهی این مطالب را جایی نقل نکنم. پس عمر از او تشکر کرد. [۱].
نکته:

آیه صریح قرآن در این باره می‌فرماید: و ان کنتم جنبا فاطهروا و ان کنتم مرضا و علی سفر او جاء احد منکم من الغائط اولاً مستم النساء فلم تجدوا ماءً فتمموا صعباً طیباً... [۲] اگر جنب هستید غسل کنید و اگر بیمار یا مسافر باشید و یا یکی از شما را قضای حاجتی دست داد و یا با زنان مباشرت کرده‌اید و آب نباید در این صورت به خاک پاکیزه و پاک تیمم کنید. و غرض عمر از تهدید عمار این بود که او این مطالب را جایی نقل نکند تا کسی مطلع نشود که آگاهی او نسبت به احکام شرعی در قبل و بعد چگونه بوده است!

پی نوشت ها:

[۱] صحیح مسلم، ج ۱، ص ۷۱ (چاپ مصر) صحیح بخاری، ج ۱، ص ۲۸۰.

[۲] سوره مائده، آیه ۶.

گفتگوی معاویه با ابن حصین

در عقد الفرید آمده: زیاد بن ابیه ابن حصین را به منظور ابلاغ پیامی به نزد معاویه فرستاد، ابن حصین مدتی نزد معاویه اقامت گزید. در آن ایام روزی معاویه وی را به نزد خود فراخوانده و در تنهایی به او گفت: شنیده‌ام که تو مردی خردمند و زیرک هستی، می‌خواهم از تو مطلبی بپرسم بینم نظرت در آن باره چیست؟
ابن حصین: بپرس.

معاویه: به نظر تو علت این همه اختلافات و پراکندگی مسلمین چیست؟

ابن حصین: قتل عثمان.

معاویه: درست نگفتی.

ابن حصین: جنگ جمل.

معاویه: خیر.

ابن حصین: جنگ علی با تو.

معاویه: نه.

ابن حصین: مطلب دیگری به خاطر نمی‌رسد.

معاویه: خودم به تو بگویم، تنها سبب تفرق و پراکندگی مسلمین شورای شش نفره عمر شد، زیرا ابوبکر عمر را بالخصوص به عنوان خلیفه بعد از خود معرفی نمود و هیچ مشکلی پیش نیامد، ولی عمر خلافت را در میان شورا گذاشت، و اعضای شورا هر کدام خود و قوم و قبیله‌اش خلافت را برای خود آرزو داشته، در انتظارش بودند و همین سبب شد که بین آنان رقابت و کشمکش پدید آید، و اگر عمر نیز همانند ابوبکر فرد خاصی را برای خلافت تعیین و نصب می‌نمود هرگز آن همه تفرقه و تشتت پیش نمی‌آمد. [۱].
نکته:

جا دارد به معاویه گفته شود آیا تو هم این را می‌گویی؟ با این که این شورای عمر بود که شما بنی امیه را به قدرت رساند زیرا برای

عمر امکان نداشت که یار شما (عثمان) را بالخصوص و با تصریح بنام، به عنوان خلیفه مسلمین تعیین و به مردم معرفی کند؛ زیرا عثمان سابقه خوبی نداشت. جز این که رسول خدا صلی الله علیه و آله را چند مورد از کشتن بستگان مشترک خود- که در ظاهر اظهار اسلام نموده ولی از بدترین دشمنان اسلام بودند- باز دارد.

از جمله در مدینه برای پسر عمویش معاویه بن مغیره که پس از جنگ احد در مدینه به منظور جاسوسی مانده بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله خونش را مباح کرده ولی عثمان او را در منزل خود پناه داده بود، تا این که این خبر به سمع مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، آن حضرت دستور جلب وی را صادر کرد، پس هنگامی که او را می‌بردند عثمان نیز به همراه وی نزد رسول خدا رفت، و آن حضرت را مجبور به عفو او نمود. و همچنین پس از فتح مکه برای عبدالله بن ابی سرح برادر رضاعی خود نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شفاعت کرد با این که آن حضرت دستور قتل او را داده بود ولو آن که در زیر پرده‌های خانه کعبه دیده شود. و چگونه عمر می‌توانست با وجود امیرالمومنین علیه‌السلام همان کسی که پس از رسول خدا اسلام مجسم و ریشه و اساس و شاخ و برگ آن بود، عثمان را با آن سوابقش به عنوان خلیفه مسلمین معرفی کند. و ما در اینجا تنها به نقل گوشه‌ای از تاریخ که بیانگر نمونه‌ای از عملکرد امیرالمومنین و نیز عثمان می‌باشد بسنده می‌کنیم:

اما درباره عثمان؛ طبری در تاریخش آورده: مردم در روز جنگ احد از اطراف رسول خدا صلی الله علیه و آله پا به فرار گذاشته تا مقدار زیادی از میدان نبرد دور شدند، و عثمان بن عفان نیز به همراه دو نفر از انصار گریخته تا به جعلب کوهی در نزدیک اعوص رسیدند، و زمانی در آنجا ایستاده و سپس به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله باز گشتند. [۲].

و اما امیرالمومنین؛ آنگاه که در جنگ احد علمداران سپاه دشمن را به خاک و خون کشید ناگهان رسول خدا گروهی از مشرکین قریش را در رزمگاه مسلمین مشاهده نموده به علی علیه‌السلام فرمان حمله داد، حضرت به آنان هجوم برده آنها را متفرق ساخت و عمرو بن عبدالله جمحی را نیز به هلاکت رساند.

دگر بار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متوجه گروه دیگری از مشرکین قریش شده، از علی علیه‌السلام خواست تا آنان را متفرق سازد، امام برق آسا به آنان حمله نموده شیرازه آنها را از هم پاشید و شیبه بن مالک را نیز به قتل رساند. در این موقع جبرئیل گفت: یا رسول الله! حقا که این مواسات است. پس رسول خدا فرمود: انا منی و انا منه؛ علی از من است و من از علی. و آنگاه جبرئیل گفت: و من از هر دوی شما. پس صدایی شنیده شد که می‌گفت: لا سیف الا ذوالفقار، و لا فتی الا علی. [۳].

و اما علت اظهار مخالفت معاویه با شورای عمر این بوده که، معاویه تصمیم داشته برای پسرش یزید از مردم بیعت بگیرد و سعد ابن ابی وقاص که یکی از اعضای شورای عمر بوده، در آن موقع زنده بوده و با وجود او معاویه جرات اظهار چنین مطلبی را نداشته و به همین جهت سمی فرستاده او را به قتل رسانیده است. و نیز به همین علت امام حسن مجتبی علیه‌السلام را مسموم نموده؛ زیرا امام حسن در ضمن صلحنامه‌اش با او شرط کرده بود که پس از خودش خلافت را به اهلش بسپارد.

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۱، در شرح حال عمر.

[۲] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۳.

[۳] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۹۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد که به من فرمود:
یا علی لباس حریر مپوش که آتش جهنم را بدنبال دارد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب دوم.

لیاقت‌های قضائی

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نسبت به ویژگی‌ها و لیاقت‌های قضائی امام علی علیه السلام فرمود:

أَفْضَاكُمْ عَلِي

(بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است.) [۱].

و «علقمه از عبدالله» روایت کرده است که ما اصحاب رسول خدا هر گاه با هم سخن می‌گفتیم همه اعتراف می‌کردند که بهترین قاضی اهل مدینه، علی بن ابیطالب علیه السلام است.

و سعید عبدالله روایت کرده است که:

أَعْلَمُ أَهْلَ الْمَدِينَةِ بِالْفَرَائِضِ ابْنُ أَبِيطَالِبٍ

(داناترین اهل مدینه به واجبات الهی علی بن ابیطالب است.)

و «احمد بن زهیر» از عبیدالله بن عمر قواریری و او از مؤمل بن اسماعیل، و او از سفیان بن ثوری و او از یحیی بن سعید و او از سعید بن مسیب نقل کرد که او گفت:

«كَانَ عُمَرُ يَتَعَوَّذُ بِاللَّهِ مِنْ مُغْضَلِهِ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ»

(عمر به خدا پناه می‌برد از مشکلی که ابوالحسن در آن نباشد.)

پی نوشت ها:

[۱] فرائد السمطين، ج ۱، ص ۹۷ - و الغدير، ج ۳، ص ۹۶ - و كامل بهائي، ج ۱، ص ۶۸ - و مناقب خوارزمي، ص ۴۹ - و ارشاد مفيد، ص ۳۲.

لطف علی (ع)

مرحوم آقای شیخ محمد حسین قمشه که از فضلا و تلامیذ مرحوم سید مرتضی کشمیری بود نقل فرموده شبی بقصد خرید ترشی از خانه بیرون آمدم، دکان ترشی فروشی نزدیک سور شهر بود (سابقا شهر نجف اشرف حصار و دروازه داشته و دروازه آن متصل بازار بزرگ و بازار بزرگ متصل بدرب صحن مقدس آقا امیرالمؤمنین علی (ع) و درب صحن محاذی ایوان طلا و درب رواق بوده است بطوریکه اگر تمام درها باز بود شخص از در دروازه، ضریح مطهر را می‌دید) شیخ مذکور هنگام عبور میشوند عده‌ای پشت در دروازه در را می‌کوبند و می‌گویند: (یا علی (ع) انت فک الباب) یا علی (ع) خودت در را باز کن.

مأمورین به آنها اعتنائی نمی‌کنند چون اول شب که در را می‌بستند تا صبح باز کردنش ممنوع بود. آقای شیخ می‌رود ترشی می‌خرد و بر می‌گردد چون بدروازه می‌رسد این دفعه عده زواری که پشت در بودند شدیدتر ناله کرده و عرض می‌کنند. یا علی (ع) در را باز کن و پاها را سخت بر زمین می‌کوبند. آقای شیخ تکیه به دیوار می‌کند که از طرف راست چشمش سمت مرقد مبارک و از

طرف چپ دروازه را ببیند. که ناگهان می‌بیند از طرف قبر مبارک نوری باندازه نارنج آبی رنگ خارج شد و دارای دو حرکت بود، یکی بدور خود و دیگری رو بصرح و بازار بزرگ و با کمال آرامی می‌آید. آقای شیخ نیز کاملاً چشم به آن دوخته است با نهایت آرامش از جلو روی شیخ می‌گذرد و به دروازه می‌خورد ناگاه در و چهارچوب آن از دیوار کنده می‌شود و بر زمین می‌افتد. عربها با نهایت مسرت و بهجت بشهر وارد می‌شوند.

امام شیعیان علی(ع)، پناه انس و جان علی(ع)
 ضیاء دیدگان علی(ع)، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 توئی که در جهان دل، شدی ره نجات دل
 ز لطف توشدم خجل، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 علی(ع) کمال هر بشر، ز خوی تو دهد خبر
 مرا به عشق خود نگر، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 بگنج غم نشسته‌ام، چو مرغ پرشکسته‌ام
 چو دل بتو به بسته‌ام، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 منم که در هوای تو، بمیرم از برای تو
 ز دل کشم نوای تو، علی(ع) علی(ع) علی(ع) علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلع زاده، نشر مهدی یار

نفت

مردی از ابوبکر معنای آیه قرآن وفا کچه و ابا را پرسش نمود. ابوبکر معنای اب را ندانست و گفت: کدام آسمان بر من سایه می‌افکند و کدام زمین مرا بر می‌دارد و یا چه کنم اگر درباره کتاب خدا چیزی بگویم که خود به آن باور نداشته باشم، معنای فاکچه را می‌دانم، ولی اب را خدا بهتر می‌داند. این گفتار او به سمع مبارک امیرالمومنین علیه‌السلام رسید آن حضرت فرمود: سبحان الله آیا نمی‌داند لفظ اب به معنای چراگاه و زمین پر گیاه می‌باشد، و خداوند در این آیه شریفه در مقام شمردن نعمتهایی است که بر مردم و چهارپایانشان ارزانی داشته تا بدان وسیله تغذی نموده مایه حیات و قوام بدنشان باشد [۱] و نیز معنای کلاله را از ابوبکر پرسیدند؛ گفت: نظرم را در این باره می‌گویم اگر صحیح بود از خداست و اگر خطا بود از شیطان و خودم.

این سخنش به امیرالمومنین علیه‌السلام رسیده فرمود: چقدر بی‌نیاز است از به کار بردن نظریه احتمالی، آیا نمی‌داند کلاله به معنای برادران و خواهران پدر و مادری و پدری تنها و مادری تنها می‌باشد؟ که خدای تعالی فرموده: یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرو هلک لیس له ولد و له اخت فلها نصف ما ترک [۲] از تو ای رسول! درباره برادران و خواهران فتوا خواهند، بگو خداوند شما را درباره کلاله فتوا می‌دهد اگر مردی از شما بمیرد و از برای او فرزندی نباشد و خواهری داشته باشد از برای آن خواهر است نصف ترکه میت.

و مراد از خواهر در این آیه خواهر پدر و مادری و یا پدری تنهاست؛ زیرا فقهاء اتفاق دارند که در صورتی خواهر نصف ترکه را ارث می‌برد که پدر و مادری و یا پدری تنها باشد. و در جای دیگر می‌فرماید: و ان کان رجل یورث کلاله او امراه وله اخ او اخت فلکل واحد منهما السدس [۳] و اگر مردی یا زنی وارثی بجز برادر و یا خواهری نداشته باشد هر یک از آنان یک ششم سهم می‌برند. و نیز فقهای امامیه اتفاق دارند در این که تفصیل بین یک ششم در صورت تنهایی و یک سوم در صورت تعدد اختصاص دارد به خواهر و برادر مادری [۴] بنابراین، لفظ کلاله در قرآن مجید بطور صریح در برادر و خواهر پدر و مادری و پدری تنها و

مادری و پدری تنها استعمال شده و به کار بردن رای در موردی است که نص شرعی وجود نداشته باشد، و به همین جهت امام علیه‌السلام فرموده: چقدر از رای خود بی‌نیاز است.
نکته:

همان‌گونه که ابوبکر معنای اب و کلاله را نمی‌دانسته، همان‌گونه نیز معنای بضع به کسر با را نیز نمی‌دانسته چنانچه در تاریخ طبری آمده: میان رومیان و اهل فارس در ادنی الارض (حوالی شام یا اطراف جزیره) در روز اذرعان جنگ در گرفت و در این نبرد رومیان شکست خوردند، این خبر به رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت که در مکه بودند رسیده بر آنان گران آمد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله را خوش نمی‌آمد که مجوسیان کافر بر رومیان که اهل کتاب بودند پیروز گردند از سویی کفار مکه از آن جریان مسرور شده از روی شماتت به مسلمانان می‌گفتند: برادران مجوس، بر برادران اهل کتاب شما پیروز گشته‌اند و شما نیز اگر با ما بجنگید بر شما غلبه خواهیم کرد. پس خداوند این آیات را نازل کرد: الم غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون فی بضع سنین. رومیان مغلوب (فارسیان) شدند در جنگی که به نزدیکترین زمین واقع شد (حوالی شام یا اطراف جزیره) و آنها پس از مغلوب شدن فعلی بزودی بر فارسیان باز غلبه خواهند کرد، در اند سالی....

در این هنگام ابوبکر به جانب کفار بیرون شده به آنان گفت: از آن اتفاق دلشاد نباشید که خداوند به رسول ما خبر داده که البته روم بر فارس پیروز خواهد شد.

ابی بن خلف از مشرکین برخاست و به ابوبکر نسبت دروغ داد. ابوبکر به او گفت: تو از من دروغ‌گوتری ای دشمن خدا! اکنون حاضرم با تو شرط بندی کنم، من ده شتر می‌آورم و تو نیز ده شتر پس اگر در مدت سه سال روم بر فارس غلبه کرد ده شتر تو مال من باشد و اگر فارسیان بر رومیان غلبه کردند ده شتر من مال تو باشد. (ابی بن خلف) قبول کرد. و آنگاه ابوبکر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده قصه خود را بیان داشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: نمی‌بایست چنین می‌گفتی؛ زیرا معنای بضع از سه سال است تا ده سال، حال برو مال را زیاد کن و بر اجل بیفزا.

ابوبکر بیرون شده ابی را ملاقات نمود.

ابی گفت: انگار پشیمان شده‌ای؟

ابوبکر گفت: نه، فقط مال را می‌افزایم و بر مدت اضافه می‌کنم. مال را صد شتر قرار ده تا مدت نه سال. ابی پذیرفت. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد، مفید، ص ۱۰۷.

[۲] سوره نساء، آیه ۱۷۵.

[۳] سوره نساء، آیه ۱۱.

[۴] ارشاد، مفید، ص ۱۰۷.

[۵] تاریخ طبری، ج ۱، ص ۵۹۴.

لذیذترین گوشت‌ها

در حضور عمر سخن از گوشت به میان آمد. عمر گفت: پاکیزه‌ترین گوشتها گوشت مرغ است.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: مرغ بسان خوک پرندگان است، پاکیزه‌ترین گوشتها گوشت جوجه‌ای است که به پرواز در آمده یا قریب به آن باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۱، ص ۳۷۷، حدیث ۲۴.

م

مبارزه با غرور زدگی

عیادت از بیمار و تذکر اخلاقی

صعصعه بن صوحان که یکی از یاران امام علی علیه السلام بود مریض شد،

امام علی علیه السلام روزی به دیدار او رفت، و از او عیادت فرمود، و به هنگام خداحافظی برای آنکه او دچار غرور نشود هشدار داد که:

«ای صعصعه! مبدا نسبت به برادران دینی خود فخر بفروشی که علی علیه السلام به عیادت تو آمد، به حال خود بنگر که سخت بیماری، مبدا غفلت کنی و آرزوها تو را بفریبد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۳۶۰.

مسابقات اسب سواری

بر اساس ضرورت‌های دفاعی، اسب سواری، یکی از ورزش‌های ارزشمند بوده و خواهد بود.

با اینکه بُرد و باخت در بسیاری از کارها حرام است،

و حکم قمار بازی را دارد،

اما در تیراندازی،

شنا

و اسب سواری

اشکالی ندارد،

تا چابک سواران رزمنده، همواره آماده دفاع باشند.

آنگاه که امام علی علیه السلام در جنگ ذات السلاسل، ناگهان سواره بر لشکر دشمن تاختن آغاز کرد که سُم اسب‌هایشان بر

سنگ‌های بیابان می‌خورد و جرقه‌های امید می‌جهید،

قرآن به آن اسب‌ها، و بر خورد سُم‌هایشان و جهیدن جرقه‌های آتش‌زا در سوره «والعادیات» سوگند یاد می‌کرد، که فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ۱۱ فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ۱۲ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ۱۳ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ۱۴ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ۱۵ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۱۶ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ

لَشَهِيدٌ ۱۷ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ۱۸ أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعِثَ رَافِعٌ إِلَى الْقُبُورِ ۱۹ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۱۰۱ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ ۱۱۱

به نام خداوند بخشنده مهربان

سوگند به اسبان دونده (مجاهدان) در حالی که نفس زنان به پیش می‌رفتند، ۱۱ و سوگند به افروزندگان جرقه آتش (در برخورد سمهایشان با سنگ‌های بیابان)، ۱۲ و سوگند به هجوم آوران سپیده دم ۱۳ که گرد و غبار به هر سو پراکندند، ۱۴ و (ناگهان) در میان دشمن ظاهر شدند، ۱۵ که انسان در برابر نعمت‌های پروردگارش بسیار ناسپاس و بخیل است؛ ۱۶ و او خود (نیز) بر این معنی گواه است! ۱۷ و او علاقه شدید به مال دارد! ۱۸ آیا نمی‌داند در آن روز که تمام کسانی که در قبرها هستند برانگیخته می‌شوند، ۱۹ و آنچه در درون سینه هاست آشکار می‌گردد، ۲۰ و آن روز پروردگارش از آنها کاملاً باخبر است! ۱۱۱.

مسابقات اسب سواری، هم مقدمه دفاع است،

و هم از تفریحات سالم به حساب می‌آید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی آنچنان چالاک و تند و سریع حرکت می‌کرد که اسبان راهوار را در حال دویدن می‌گرفت و بر پشت آنان سوار می‌شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار، ماده قوا.

محو جمال دلدار

به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم در گرفتن وحی بدون واسطه حالتی دست می‌داد که از خود، و جهان پیرامون خود، به گونه‌ای بی‌توجه بود که دیگران فکر می‌کردند، پیامبر بیهوش است، در حالی که مدهوش بود.

(مدهوش بودن یعنی توجه کامل و شدید به چیزی داشتن، آنچنان که به چیز دیگری نپردازد.)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیز در سجده نماز شب، با توجه به عظمت خدا، مدهوش می‌شد که دیگران فکر می‌کردند، حضرت بیهوش شده است.

در جنگ صفین که پیکان تیری در پای حضرت فرو رفته و مانده بود و جراح نمی‌توانست آن را بیرون بیاورد، و شکافتن پوست و گوشت پا، نیز عمیق بود تا پیکان تیر بیرون آید،

و این گونه جراحی بسیار مشکل و دارای درد شدید و غیر قابل تحمل بود.

امام مجتبی علیه السلام به طبیب جراح فرمود:

«صبر کن تا پدرم به نماز مشغول شود که در عبادت نیمه شب و در راز و نیاز عارفانه، حالتی به پدرم دست می‌دهد که به چیزی جز خدا توجه ندارد و مدهوش بر زمین می‌افتد تو سعی کن در آن حالت، پیکان تیر شکسته را از پای پدرم بیرون بکشی.»

طبیب صبر کرد تا نیمه شب فرا رسید،

و آنگاه که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام گرم عبادت شد، و مدهوش بر زمین افتاد،

طبیب با عملیات جراحی لازم، تیر را از پای حضرت بیرون کشید،

وقتی امام علی علیه السلام به حال عادی بازگشت پرسید:

این خون‌ها در اطراف سجاده برای چیست؟

پاسخ دادند:

در حال نماز تیر را از پای شما بیرون کشیدیم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] انوارالنعمانیه ص ۳۴۲.

مدهوش در عبادت

ابودرداء نقل می کند:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در سحرگاهان در حال عبادت دیدم، به او نگاه می کردم که در سجده طولانی از خود بی خود شده، و خاموش بر زمین افتاده است،

بالای سرش رفتم، او را حرکت دادم، دیدم تکان نمی خورد.

فوراً به خانه فاطمه زهرا علیها السلام رفتم،

در زدم،

فرمود: کیستی؟

گفتم: ابودرداء خادم درگاه شما.

فرمود: چه شده است؟

گفتم:

ای بانوی اسلام، علی در حال عبادت وفات کرده است.

حضرت زهرا علیها السلام فرمود:

«او وفات نکرده است، بلکه از خوف خدا مدهوش است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی مجلس ۱۸.

معجزات و کرامات

معجزات و کرامات امام علی علیه السلام فراوان است و خود احتیاج به کتابی مستقل دارد،

زیرا حضرت شاهد ازل و ابد است،

و نسبت به کرامت نفس خویش در یک سخنرانی فرمود:

وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهٖ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ مِنْ لُدُنْ أَنْ كَانَ فَطِيماً أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَتِهٖ يَسْلُكُ بِهٖ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ، وَمَحَاسِنِ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ، لَيْلَهُ وَنَهَارَهُ.

وَلَقَدْ كُنْتُ أَتْبَعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهٖ، يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ أَخْلَاقِهٖ عِلْماً، وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهٖ. وَلَقَدْ كَانَ يُجَاوِرُ فِي كُلِّ سَنَةٍ بِحِزَاءِ فَأْرَاهُ، وَلَا يَرَاهُ غَيْرِي. وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يَوْمَئِذٍ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَخَدِيجَةَ وَأَنَا ثَالِثُهُمَا. أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ التُّبُوَّةِ.

وَلَقَدْ سَمِعْتُ رَنَّةَ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيْهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ؟

فَقَالَ:

«هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أُيِسَ مِنْ عِبَادَتِهِ. إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ».

(از همان لحظه‌ای که پیامبر صلی الله علیه وآله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر صلی الله علیه وآله کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند، و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزندی که همواره با مادر است، [۱] پیامبر صلی الله علیه وآله هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود، و به من فرمان می‌داد که به او اقتداء نمایم، پیامبر صلی الله علیه وآله چند ماه از سال را در غار حراء می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم، و کسی جز من او را نمی‌دید، در آن روزها، در هیچ خانه مسلمانی راه نیافت جز خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله که خدیجه هم در آن بود و من سؤمین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت را می‌بوییدم.

من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود:

«علی! تو آن چه را من می‌شنوم، می‌شنوی، و آن چه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی.» [۲].

امامی که نور وحی را می‌نگرد،

و بوی رسالت را استشمام می‌کند،

و ضجعه شیطان را می‌شنود و سراسر آفرینش و همه پدیده‌ها و موجودات تسلیم اراده او هستند.

دارای معجزات و کرامات فراوانی است که بشر مادی با قلمی شکسته و در تاریکی جهالت مانده نمی‌تواند جلوه‌های آن را در کتابی گرد آورد،

در ای قسمت تنها به برخی از نمونه‌ها بسنده می‌کنیم، مانند:

پی نوشت ها:

[۱] إِبْنَاعُ الْفَصِيلِ أَثْرَامَهُ (شتر بچه همواره با شتر است) وقتی می‌خواستند بگویند که آن دو نفر همیشه با هم بودند از این ضرب المثل استفاده می‌کردند.

[۲] خطبه ۱۹۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی (مدارک گذشته).

مغز گردو

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در خوردن مغز گردو، در تابستان باید احتیاط شود، زیرا حرارت درون بدن را بر می‌انگیزاند و دُمَل‌ها را در بدن می‌رویاند. اما در هوای سرد زمستان، کلیه‌ها را گرم می‌کند، و سرما را دفع می‌نماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب هفتم.

مواد روغنی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

روغن زیتون بخورید و بر بدن بمالید که از رسول خدا شنیدم، این عمل چهل روز شیطان را از شما دور می‌کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ششم، فصل نهم.

مسواک کردن

امام علی علیه السلام نسبت به نظافت و بهداشت دهان و دندان فرمود:
السَّوَاكُ مُطَهَّرَةٌ لِلْفَمِ وَ مَرْضَاةٌ لِلرَّبِّ
(مسواک زدن دهان را پاکیزه و موجب خشنودی پروردگار است). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۴۹۵.

مسواک زدن

مسواک و بهداشت دهان و دندان

مسواک نور چشم

مسواک و تقویت حافظه

مسواک و هضم غذا

نقش مسواک در مبارزه با فقر

۱- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّوَاكُ مِنْ مَرْضَاةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَ مَطْيِبَةٌ لِلْفَمِ. [۱].

«مسواک زدن خشنودی خدای بزرگ را فراهم کردن است و عمل کردن به سنت پیامبر است، که دهان را خوشبو نگه می‌دارد.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

السَّوَاكُ يَجْلُو الْبَصَرَ. [۲].

«مسواک زدن نور چشم را زیاد می‌کند.»

۳- از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شد که فرمود:

ثَلَاثٌ يَذْهَبْنَ بِالْبَلْغَمِ وَ يَزِدْنَ فِي الْحِفْظِ: السَّوَاكُ، وَ الصَّوْمُ، وَ قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ. [۳].

«سه چیز است که بلغم را دفع و حافظه را زیاد می‌کند:

مسواک زدن،

روزه گرفتن

و قرآن خواندن.»

۴- در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَنَّ السَّوَاكَ يُوجِبُ شِدَّةَ الْفَهْمِ، وَ يَمْرِئِ الطَّعَامِ، وَ يَذْهَبُ أَوْجَاعَ الْأَضْرَاسِ، وَ يَدْفَعُ عَنِ الْإِنْسَانِ السُّقْمَ، وَ يَسْتَعْنِي عَنِ الْفَقْرِ...». [۴].

«همانا مسواک زدن قدرت فهم را زیاد می‌کند،

و غذا را هضم می‌کند،

و بیماری های دندان را درمان می‌کند،

و بیماری را از تن انسان می‌برد،

و عامل نجات از فقر و تهیدستی است.»

۵- در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

السَّوَاكُ مُطَهَّرَةٌ لِلْفَمِّ مَرْضَاءٌ لِلرَّبِّ. [۵].

«مسواک زدن دهان را پاک و خدا را خشنود می‌سازد.»

۶- امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

إِنَّ أَفْوَاهَكُمْ طُرُقُ الْقُرْآنِ فَطَهَّرُوهَا بِالسَّوَاكِ. [۶].

«همانا دهان های شما راه‌های قرآن است، آن را با مسواک زدن پاک کنید.»

۷- آورده‌اند که:

كَانَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَاكُ فِي أَوَّلِ النَّهَارِ وَفِي آخِرِهِ، فِي شَهْرِ رَمَضَانَ. [۷].

«در صبحگاهان و در آخر روز به هنگام افطار در ماه رمضان مسواک می‌زد.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۱۲۹ ح ۱۵. والخصال ج ۲ ص ۱۵۵.

[۲] الکافی ج ۶ ص ۴۹۵ ح ۴. والمحاسن ص ۵۶۲ ح ۹۵۱. ووسائل الشیعه ج ۲ ص ۷ ح ۱۰.

[۳] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۱۳۳ ح ۴۱ عن المحاسن.

[۴] بحار الأنوار ج ۷۳ ص ۱۳۸.

[۵] مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۳۶۱ ح ۶. وجامع الأخبار ص ۶۸ فصل ۲۷ و بحار الانوار ج ۷۳ ص ۱۳۸ ح ۴۹.

[۶] الفقیه ج ۱ ص ۳۲ ح ۱۱۲. والمقنع ص ۸. ووسائل الشیعه ج ۲ ص ۲۳.

[۷] قرب الإسناد ص ۴۳.

ماهی

گوشت ماهی و لاغری

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

لَا تُدْمِنُوا أَكْلَ السَّمَكِ، فَإِنَّهُ يُذِيبُ الْجَسَدَ. [۱].

«بطور مداوم گوشت ماهی نخورید، زیرا بدن را لاغر می‌کند.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

السَّمَكُ الطَّرِيُّ يُذِيبُ اللَّحْمَ. [۲].

«خوردن ماهی تازه گوشت بدن را آب می‌کند.»

۳- ابی بصیر از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

أَكُلُ الْحَيْتَانَ يُذِيبُ الْجَسَدَ. [۳].

«خوردن گوشت ماهیان، گوشت بدن را آب می‌کند.»

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۷۷ ح ۱.

[۲] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۷۶ ح ۷.

[۳] وسائل الشیعه ج ۲۵ ص ۷۷ ح ۲ باب ۳۸.

مناظره اعتقادی با خلیفه اول پیرامون ولایت

امام صادق علیه السلام روایت فرمود:

آنگاه که امیرالمؤمنین علیه السلام را از حقّ مسلم خود محروم ساختند و امر خلافت بر ابابکر استقرار یافت.

ابابکر خواست در برابر آن حضرت بر این عمل خلاف خود عذر بیاورد، لذا در خلوت به حضور آن حضرت رسید و شروع به عذر تراشی کرد و گفت:

(یا ابالحسن، به خدا سوگند، مرا در کار خلافت میل و رغبتی نبود و نه آن اعتمادی را که امت به آن محتاجند در خود می‌بینم، و نه نیروی مالی دارم و نه عشیره زیادی، و نه خود را به این مقام از دیگران سزاوارتر می‌دانم.)

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

اگر مسئله چنین است، پس چه چیز تو را به این کار وادار نموده است؟
خلیفه اول گفت:

حدیثی از پیامبر شنیده‌ام که فرمود:

خداوند امت مرا به گمراهی جمع نمی‌کند، چون اجماع مردم را دیدم از گفتار پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردم و هرگاه مردم را مخالف این امر می‌دانستم، هرگز این مقام را قبول نمی‌کردم.

امام علی علیه السلام فرمود:

از زبان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کردی که خداوند امت مرا به گمراهی جمع نمی‌کند،

آیا من هم فردی از امت بودم یا نه؟

آیا گروه دیگری که از خلافت و بیعت امتناع داشتند، مانند: سلمان، عمار، ابوذر، مقداد، سعد بن عباد و جمعی از انصار که با او بودند، آیا از امت بودند یا نه؟

خلیفه اول گفت:

آری شما و همه ایشان از امت بودید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

پس در این صورت حدیث پیامبر علیه السلام را چگونه برای خلافت خود دلیل و مدرک می‌دانی؟

در حالی که ایشان با خلافت تو مخالف بودند،

و در میان امت برای آنها عیب و نقص نمی‌باشد و از یاران ممتاز پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هستند.

خلیفه اول گفت:

من تا خاتمه کار خلافت از مخالفت ایشان بی اطلاع بودم، وقتی هم که با خبر شدم، ترسیدم، اگر خودم را کنار بکشم مردم از دین برگردند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

بگو کسی که شایسته این مقام است چه خصوصیتی را باید داشته باشد؟
خلیفه اول گفت:

خیرخواهی، وفا، عدم چاپلوسی، نیک سیرتی، آشکار ساختن عدالت، عالم بودن به کتاب و فصل الخطاب، داشتن زهد در دنیا و بی رغبتی نسبت به آن، اخذ نمودن حقّ مظلوم از ظالم و ستمگر و در این امر دور و نزدیک یکسان است. (بعد خلیفه اول ساکت شد).
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

سبقت در اسلام و قرابت با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم چطور؟
خلیفه اول گفت:

آری باید سبقت در اسلام و قرابتش با پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم مسلم باشد.
امام علی علیه السلام فرمود:

تو را به خدا سوگند می‌دهم ابابکر! صفاتی را که گفתי، آیا در وجود خود می‌یابی، یا در وجود من؟
خلیفه اول گفت:

در وجود تو یا ابالحسن.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

تو را به خدا، آیا دعوت رسول خدا را، نخست من اجابت کردم یا تو.
خلیفه اول گفت:

البته تو. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا سوره براءت را من در مراسم حج به مشرکین ابلاغ کردم یا تو؟
خلیفه اول گفت:

بلی تو قرائت کردی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا در موقع هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم من جان شیرین خویش را سپر آن حضرت قرار دادم یا تو؟
خلیفه اول گفت:

الحقّ که تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا در روز غدیر «بنا به فرموده پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم» من مولای تو و همه مسلمانان شدم، یا تو؟
خلیفه اول گفت:

بله تو.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا در آیه زکات ولایتی که با ولایت خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم هم ردیف آمده مربوط به تو است یا به من؟

خلیفه اول گفت:

مربوط به تو است.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا حدیث منزلت که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم وارد شده «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» [۲] درباره من بوده یا درباره تو؟

خلیفه اول گفت:

البته درباره تو.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم برای مباحله مشرکین نصارا با اهل و فرزندان من به سوی آنها خارج شد یا با تو و فرزندان تو؟

خلیفه اول گفت:

با تو و فرزندان تو خارج شد.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیه تطهیر [۳] درباره من و اهل بیت من نازل شده یا درباره تو و اهل بیت تو؟

خلیفه اول گفت:

یقیناً برای تو و اهل بیت تو نازل گردید.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا در زیر عبا (کساء) من و همسر فاطمه و فرزندانم به دعای پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تأیید شدیم، یا تو؟

خلیفه اول گفت:

تو و فرزندان تو بودید.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا من صاحب آیه «يُوقُونَ بِاللَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» [۴] هستم یا تو هستی؟

خلیفه اول گفت:

البته توئی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آنکه آفتاب برای او برگشت تا او نماز خود را خواند سپس غروب نمود، یا من بودم؟

خلیفه اول گفت:

تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آنکه در روز احد از جانب آسمان او را چنین ندا دادند:

«لَا فِتْيَ إِلَّا عَلِيٌّ، لَا سَيْفَ إِلَّا ذُو الْفَقَارِ» یا من بودم؟

خلیفه اول گفت:

البته تو بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آنکه در روز خبیر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پرچمش را به دست او داد، و خداوند با دست او قلعه خبیر را گشود یا من بودم؟
 خلیفه اول گفت:
 تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی که با کشتن «پهلوان نامی عرب» عمر بن عبَدُوْدُ، غُصَّه و اندوه را از چهره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و مسلمین زایل کرد یا من بودم؟
 خلیفه اول گفت:
 کار تو بود.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تو را به سوی طایفه جن مأموریت داد یا من را؟
 خلیفه اول گفت:
 یا علی! تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا آن کس که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را برای تزویج دخترش فاطمه علیها السلام برگزید و فرمود: خدا او را در آسمان برای تو تزویج کرده است، من هستم یا تو؟
 خلیفه اول گفت:
 البتّه تو هستی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا حسن و حسین علیهما السلام دو نواده و ریحانه پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آنگاه که فرمود:
 «آن دو سید جوانان اهل بهشت هستند و پدرشان بهتر از آنهاست»، آن پدر منم یا تو؟
 خلیفه اول گفت:
 البتّه تو هستی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا برادر تو است آنکه به وسیله دو بال زینت یافت و در بهشت با فرشتگان پر می‌زند، یا برادر من است؟ [۵].
 خلیفه اول گفت:
 برادر تو است.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو ضامن پرداخت قرض پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودی «که در میان مردم ندا می‌داد: آنکه از صاحبان وام، مدّت وامشان پایان یافته بیاید از من دریافت کند»، یا من بودم؟ [۶].
 خلیفه اول گفت:
 تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا من هستم آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا به جنگِ ناکثین، قاسطین و مارقین با تأویل قرآن خبر داد یا تو؟ خلیفه اول گفت:

آری تو هستی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا آنگاه که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم می‌خواست آن مرغ بریان را که احسان کرده بودند، میل کند، عرض کرد: «خدایا محبوبترین خلق خود را برای خوردن این طعام پیش من بفرست»، همان لحظه من رسیدم و از آن غذا خوردم، یا تو؟ [۷]. خلیفه اول گفت:

تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا منم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به علم قضا و فصل الخطاب دلالت نمود و فرمود: عَلِيٌّ أَقْضَاكُمْ، یا تو؟ خلیفه اول گفت:

تو بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا منم که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به اصحاب خود دستور داد که به عنوان امیرالمؤمنین به او سلام دهند یا تو؟ خلیفه اول گفت:

البته تو هستی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا منم آنکه به آخرین کلام پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شاهد بودم و متولی غسل و دفن او شدم یا تو؟ [۸]. خلیفه اول گفت:

آری توئی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا از نظر قرابت به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم من سبقت دارم یا تو؟ خلیفه اول گفت: تو.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا برای فرو ریختن بت‌های کعبه و شکستن آنها پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم مرا بر دوش خود گرفت یا تو را؟ خلیفه اول گفت:

البته تو را.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم درباره من فرمود که در دنیا و آخرت صاحب لوای من هستی یا درباره تو؟ خلیفه اول گفت:

در باره تو فرمود.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی آن کس که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در حق او به فاطمه علیها السلام فرمود: «تو با کسی ازدواج کردی که از

حیث ایمان و اسلام بر همه مقدّم است»، یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

آن شخص تو بودی.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

آیا تو بودی که روز قلیب «بدر» ملک‌های هفت آسمان به او سلام دادند، یا من بودم؟

خلیفه اوّل گفت:

البته تو بودی.

امام علی علیه السلام فرمود:

آنگاه که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دستور داد همه آنهایی که درب خانه شان به مسجد باز می‌شد، باید بسته شود، بجز در خانه علی.

و فرمود: «هر آنچه خداوند بر من حلال کرد، بر علی حلال است»، آیا تو آنکس بودی یا من؟

خلیفه اوّل گفت:

البته تو بودی.

پس پی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از مناقب و فضائل خود، که خداوند و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آنها را به آن حضرت داده بودند، بیان می‌فرمود و خلیفه اوّل نیز همه آنها را تصدیق می‌کرد.

آنگاه فرمود:

پس چه چیز تو را از خدا و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و دین خدا بازداشته و مقامی را که اهلیت آن را نداری تصاحب کردی؟

خلیفه اوّل در حالی که سخت ناراحت بود، گفت:

یا اباالحسن راست فرمودی، امروز را به من مهلت بده تا در این باره بیندیشم.

امام علی علیه السلام قبول نمود. او از نزد آن حضرت به خانه خود مراجعت کرد و با کسی حرف نزد و شب خوابید و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم را در خواب دید، چون به آن حضرت سلام کرد، آن بزرگوار روی مبارکش را از او برگردانید.

خلیفه اوّل گفت:

یا رسول الله، آیا دستوری فرموده‌ای که من آن را بجا نیاورده‌ام؟

حضرت فرمود:

با آن کس که خداوند و پیامبرش او را دوست می‌دارند دشمنی کرده‌ای، حقّ را به اهلش بازگردان.

خلیفه اوّل گفت:

آن شخص کیست؟

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

او همان کسی است که بر تو عتاب کرد و او علی بن ابیطالب علیه السلام است.

خلیفه اوّل گفت:

یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من حقّ را به او باز می‌گردانم.

و دیگر آن حضرت را ندید.

سحرگاه خلیفه اوّل خدمت علی علیه السلام آمد و گفت:

یا ابوالحسن دستت را باز کن تا با تو بیعت کنم.
و آنچه را که در خواب دیده بود برای آن حضرت نقل کرد.
علی علیه السلام دست خود را گشود و خلیفه اول با آن حضرت دست بیعت داد.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:
برگرد به سوی مسجد، آنچه را که در خواب دیده‌ای و آنچه میان من و تو اتفاق افتاد، آن را به آگاهی مردم برسان.
خلیفه اول در حالی که تغییر یافته و خود را ملامت می‌کرد، به سوی مسجد می‌رفت که در راه به خلیفه دوم برخورد، و ماجرا را
برای او تعریف کرد.
خلیفه دوم گفت:
به خدا ای خلیفه، گوی سحر بنی هاشم را نخور و به آنها وثوق نداشته باش، این نخستین سحر آنها نیست و از این کارها زیاد
می‌کنند.
از این حرف‌های اغوا کننده بسیار گفت، تا خلیفه اول را از عزم خود منصرف ساخت و مجدداً او را به امر خلافت برگرداند. [۹].

پی نوشت ها:

- [۱] در ذخائر العقبی از زید بن ارقم روایت شد: اولین کسی که اسلام آورد، علی بن ابیطالب علیه السلام بود. مرحوم علامه امینی قدس سره در جلد ۳ الغدیر ص ۲۱۹-۲۳۶ در این رابطه از ائمه حدیث و حافظان روایاتی بالغ بر صد حدیث روایت کرده است: نخستین کسی که ایمان آورد علی علیه السلام بود.
- [۲] صواعق المحرقة ص ۱۱۹ و سایر کتب اهل سنت و شرح حدیدی ج ۶ ص ۱۶۸.
- [۳] اِنَّمَا يَرِيْدُ اللّٰهُ لِيَذْهَبَ عَنْكُمْ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَ يَطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً، در جلد اول مشروحاً بیان شده.
- [۴] آیه ۸ سوره دهر.
- [۵] منظور امام، برادرش جعفر طیار است.
- [۶] کتاب ینابیع الموده ج ۱ ص ۹۱.
- [۷] ریاض نضرة ج ۲ ص ۳۲۰، و مستدرک ج ۳ ص ۱۳۱.
- [۸] قبلاً شرح آن گذشت.
- [۹] احتجاج طبرسی ج ۱ ص ۱۵۷-۱۸۴ - و - ناسخ التواریخ ج خلفاء ص ۷۷ (برخی از این مناقب شمرده شده را ابن ابی الحدید در ج ۶ ص ۱۶۸ شرح خود در جلسه شورای خلیفه دوم از امام علی علیه السلام نقل کرده است).

مجازات همفکری با بدکاران

لازم نیست انسان مرتکب جرمی یا جنایتی شود و مجازات گردد بلکه اگر از نظر عقیدتی و فکری در جرمی باملتی هماهنگ شود، و به فساد و گناهان آنها رضایت دهد، مسئول است.

باید از گناهکاران فاصله گرفت، و در اجتماع آنها شرکت نکرد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به لشکریان بصره فرمود:

«فَوَاللّٰهِ لَوْ لَمْ يَصِيْبُوْا مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ اِلَّا رَجُلًا وَّاحِدًا مُّعْتَمِدِيْنَ لِقَتْلِهِ بِلَا جُرْمٍ جَزَاءُ لِحَلِّ لِي قَتْلُ ذٰلِكَ الْجَيْشِ كُلِّهِ»

«سوگند به خدا اگر لشکریان بصره یکی از مسلمانان را عمداً بکشند، قتل همه آنها بر من حلال است» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۸: ۱۷۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

معیار حق بودن

بسیاری در مسائل سیاسی، خود محورند و به همین دلیل شکست می‌خورند، و برخی در مسائل سیاسی سرگردان و مضطربند که طعمه حوادث گوناگون می‌گردند. اما آنها که در مباحث سیاسی دارای معیارهای کامل و الگوهای والا می‌باشند، به رشد و کمال معنوی رسیده و در تحولات سیاسی راه انحرافی نمی‌پیمایند.

پس وجود معیارها، و الگوهای کامل یک ضرورت است که حضرت رسول الله علیه السلام برای ائمه‌ت اسلامی، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را معیار حق و الگوی کامل معرفی فرمود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره معیار بودن خویش نسبت به مؤمن و منافق فرمود:

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَوْ ضَرَبْتُ خَيْشُومَ الْمُؤْمِنِ بِسَيْفِي هَذَا عَلَى أَنْ يَبْغِضَنِي مَا أَبْغَضَنِي وَلَا صَبَبْتُ الدُّنْيَا بِجَمَاتِهَا عَلَى الْمُنَافِقِ عَلَى أَنْ يَحِبَّنِي مَا أَحَبَّنِي وَذَلِكَ أَنَّهُ قُضِيَ عَلَى لِسَانِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ: يَا عَلِيُّ لَا يَبْغِضُكَ مُؤْمِنٌ وَلَا يَحِبُّكَ مُنَافِقٌ. [۱].

«اگر با این شمشیرم از بیخ بینی مؤمن بزنم تا مرا دشمن دارد، دشمن نخواهد داشت و اگر همه دنیا را اعم از بزرگ و کوچک آن در مقابل منافق بریزم و در اختیار او قرار دهم تا مرا دوست بدارد، دوست نخواهد داشت، زیرا که این حقیقت در زبان و فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم حتمی شده که فرمود:

یا علی هیچ مؤمنی تو را دشمن نمی‌دارد و هیچ منافقی تو را دوست نخواهد داشت»

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۴۵ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

مبارزه با بدعت‌ها

مهم‌ترین چیزی که علی علیه السلام را در کنار غصب خلافت، در ایام حکمرانی سه خلیفه، از همه بیشتر رنج می‌داد، بدعت و نوآوری‌های دروغین در دین بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نگران بود که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و به دنبال آن دین اسلام دست‌خوش تحریف و دگرگونی گردد. [۱].

آن حضرت قبل از رسیدن به خلافت بارها از بدعت‌ها شکوه می‌کرد.

که خطاب به خلیفه سوم نسبت به زنده کردن سنت‌ها و میراندن بدعت‌ها فرمود:

إِنَّ النَّاسَ وَرَائِي وَقَدْ اسْتَشْفَرُونِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ، وَاللَّهِ مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ! مَا أَعْرِفُ شَيْئًا تَجْهَلُهُ، وَلَا أَدُلُّكَ عَلَى أَمْرٍ لَا تَعْرِفُهُ. إِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نَعْلَمُ. مَا سَبَقْنَاكَ إِلَى شَيْءٍ فَخَبِرَكَ عَنْهُ، وَلَا خَلَوْنَا بِشَيْءٍ فَبَلَّغَكَهُ.

وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا، وَسَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا، وَصَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - كَمَا صَحَبْنَا وَمَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَلَا ابْنَ

الْخَطَابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ الْحَقِّ مِنْكَ وَأَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَشَيْجَةَ رَحِمَ مِنْهُمَا؛ وَقَدْ نِلْتَ مِنْ صِهْرِهِ مَا لَمْ يَنَالَا.

فَاللَّهُ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ! فَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - مَا تَبْصُرُ مِنْ عَمَى، وَلَا تَعْلَمُ مِنْ جَهْلٍ، وَإِنَّ الطُّرُقَ لَوَاضِحَةٌ، وَإِنَّ أَعْلَامَ الدِّينِ لَقَائِمَةٌ. فَاعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ عِبَادِ اللَّهِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ عَادِلٌ، هُدًى وَهَدًى، فَأَقَامَ سُنَّةَ مَعْلُومَةٍ، وَأَمَاتَ بِدَعَاةٍ مَجْهُولَةٍ. وَإِنَّ السُّنَنَ لَكَثِيرَةً، لَهَا أَعْلَامٌ، وَإِنَّ الْبِدَعَ لظَاهِرَةٌ، لَهَا أَعْلَامٌ.

وَإِنَّ شَرَّ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ إِمَامٌ جَائِرٌ ضَلَّ وَضُلَّ بِهِ، فَأَمَاتَ سُنَّةَ مَأْخُودَةٍ، وَأَحْيَا بِدَعَاةٍ مَثْرُوكَةٍ. وَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ:

«يُوتَى يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْإِمَامِ الْجَائِرِ وَلَيْسَ مَعَهُ نَصِيرٌ وَلَا عَازِرٌ، فَيَلْقَى فِي نَارِ جَهَنَّمَ، فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا تَدُورُ الرَّحَى، ثُمَّ يَرْتَبُ فِي قَعْرِهَا». وَإِنِّي أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَلَّا تَكُونَ إِمَامَ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَقْتُولِ، فَإِنَّهُ كَانَ يَقَالُ:

يَقْتُلُ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ إِمَامٌ يَفْتَحُ عَلَيْهَا الْقَتْلَ وَالْقِتَالَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَيَلْبَسُ أُمُورَهَا عَلَيْهَا، وَيُبْثُ الْفِتْنَ فِيهَا، فَلَا يَبْصُرُونَ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ؛ يُمُوجُونَ فِيهَا مَوْجًا، وَيَمْرُجُونَ فِيهَا مَرْجًا.

فَلَا تَكُونَنَّ لِمَرْوَانَ سَيْقَةً يَسُوقُكَ حَيْثُ شَاءَ بَعْدَ جَلَالِ السُّنَنِ وَتَقْضَى الْعُمُرِ.

فَقَالَ لَهُ عُثْمَانُ: «كَلِمَ النَّاسِ فِي أَنْ يُوجَّجُونِي، حَتَّى أَخْرَجَ إِلَيْهِمْ مِنْ مَطَالِمِهِمْ»

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا كَانَ بِالْمَدِينَةِ فَلَا أَجَلَ فِيهِ، وَمَا عَبَّ فَأَجَلُهُ وَصُولُ أَمْرِكَ إِلَيْهِ. [۲].

«همانا مردم پشت سر من هستند، مرا میان تو و خودشان میانجی قرار دادند، به خدا نمی دانم با تو چه بگویم؟ چیزی را نمی دانم که تو ندانی، تو را به چیزی راهنمایی نمی کنم که شناسی، تو می دانی آنچه ما می دانیم،

ما به چیزی پیشی نگرفته ایم که تو را آگاه سازیم، و چیزی را در پنهانی نیافته ایم که آن را به تو ابلاغ کنیم،

دیدنی چنان که ما دیدیم،

شنیدنی چنان که ما شنیدیم،

با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم بودی چنان که ما بودیم،

پسر ابوقحافه (ابابکر) و پسر خطّاب، در عمل حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم در خویشاوندی از آن دو نزدیک تری، و داماد او شدی که آنان نشدند،

پس خدا را! خدا را! پروا کن،

سوگند به خدا! تو کور نیستی تا بینایت کنند، نادان نیستی تا تو را تعلیم دهند،

راهها روشن است، و نشانه‌های دین برپاست،

پس بدان که برترین بندگان خدا در پیشگاه او رهبر عادل است که خود هدایت شده و دیگران را هدایت می کند،

سنت شناخته شده را برپامی دارد،

و بدعت ناشناخته را بمیراند، سنتها روشن و نشانه‌های آشکار است، بدعتها آشکار و نشانه‌های آن برپاست.

و بدترین مردم نزد خدا رهبر ستمگری که خود گمراه و مایه گمراهی دیگران است،

که سنت پذیرفته را بمیراند، و بدعت ترک شده را زنده گرداند.

من از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که گفت:

«روز قیامت رهبر ستمگر را بیاورند که نه یآوری دارد و نه کسی از او پوزش خواهی می کند،

پس او را در آتش جهنم افکنند، و در آن چنان می چرخد که سنگ آسیاب، تا به قعر دوزخ رسیده به زنجیر کشیده شود»،

من تو را به خدا سوگند می‌دهم که امام کشته شده این امت مباحی،

چرا که پیش از این گفته می‌شد «در میان این امت، امامی به قتل خواهد رسید که در کشتار تا روز قیامت گشوده خواهد شد و کارهای امت اسلامی با آن مشتبه شود، و فتنه و فساد در میانشان گسترش یابد، تا آنجا که حق را از باطل نمی‌شناسند، و به سختی در آن فتنه‌ها غوطه‌ور می‌گردند».

برای «مروان» [۳] چونان حیوان به غارت گرفته مباح که تو را هر جا خواست براند، آن هم پس از سالیانی که از عمر تو گذشته و تجربه‌ای که به دست آوردی.

(عثمان گفت: «با مردم صحبت کن که مرا مهلت دهند تا از عهده ستمی که به آنان رفته برآیم»)

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آنچه در مدینه است به مهلت نیاز ندارد، و آنچه مربوط به بیرون مدینه باشد تا رسیدن فرمانت مهلت دارند.»

پی نوشت ها:

[۱] معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری ج ۲ ص ۸۸ - ۲۸۰.

[۲] خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که اسناد آن به این شرح است:

۱- أنساب الاشراف ج ۵ ص ۶۰: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)

۲- تاریخ طبری ج ۲ ص ۶۴۵ (حوادث سنه ۳۴: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ))

۳- عقدالفرید ج ۲ ص ۲۷۳: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۴- کتاب الجمل ص ۱۷۸: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۵- تجارب الامم ج ۱ ص ۴۷۸: ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ هـ)

۶- بحارالانوار ج ۸ ص ۳۷۴ کمپانی: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۷- ربیع الابرار ج ۵ ص ۱۷۳ ح ۷۴: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

[۳] مروان یهودی‌زاده پسر حکم یهودی بود که با سیاست نفوذ و ضربه در دربار عثمان نفوذ کرد و داماد او شد و ریشه همه فتنه‌ها او بود که سیاست‌های یهودیان را با تظاهر به اسلام با نام خلیفه انجام می‌داد.

مصادره قطائع خلیفه سوم

یکی از مشکلات حکومتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بازگرداندن زمین‌های فراوانی بود که در حکومت خلیفه سوم به سرمایه‌داران بنی‌امیه تعلق گرفت، که مصادره اینگونه از زمین‌ها کار آسانی نبود و مشکلات فراوانی برای امام علی علیه السلام پدید آورد که فرمود:

أَرَأَيْتُمْ لَوْ... أَفْضَيْتُمْ قَطَائِعَ أَقْطَعَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِأَقْوَامٍ لَمْ تَمُضْ لَهُمْ وَ لَمْ تَنْفَد.

«می‌دانستید اگر... قطائع و عطایا را با ملاک و معیاری که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قرار داده است به مردم می‌دادم چه می‌شد...»

قطایع، زمین‌هایی هستند از اراضی بیت المال که خراج بر آنها مقرر است که رهبر مسلمین به بعضی از مجاهدان می‌بخشید، یا خراج از آنها می‌گرفت،

و یا به جای خراج، مالیاتی اندک بر آن مقرر می‌فرمود.

که خلیفه سوم بسیاری از اینگونه زمین‌ها را به سران بنی‌امیه بخشیده بود بدون آنکه در جنگی شرکت کرده، و یا کار خاصی برای حکومت انجام داده باشند. [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۱ ص ۲۶۹.

معدن شناسی و شناخت انواع فلزات

امام علی علیه السلام به وجود معادن گوناگون در زمین و معدن فراوان در دریاها که همه آنها نعمت‌های فراگیر پروردگارند اشاره می‌کند و می‌فرماید:

الأَوْلُ الَّذِي لَمْ يَكُنْ لَهُ قَبْلُ فَيَكُونُ شَيْءٌ قَبْلَهُ، وَالْبَاخِرُ الَّذِي لَيْسَ لَهُ بَعْدُ فَيَكُونُ شَيْءٌ بَعْدَهُ وَالرَّادِعُ أَنَا سِي الأَبْصَارِ عَنِ أَنْ تَنَالَهُ أَوْ تُدْرِكَهُ، مَا اخْتَلَفَ عَلَيْهِ دَهْرٌ فَيُخْتَلَفُ مِنْهُ الْحَالُ، وَلَا كَانَ فِي مَكَانٍ فَيَجُوزُ عَلَيْهِ الْإِنْتِقَالُ.

وَلَوْ وَهَبَ مَا تَنَفَسَتْ عَنْهُ مَعَادِنُ الْجِبَالِ، وَضَحَكَتْ عَنْهُ أَضْيَادُ الْبِحَارِ، مِنْ فِلِزِّ اللَّجِينِ وَالْعَقِيَانِ، وَتُثَارَةُ الدُّرِّ وَحَصِيدِ الْمَرْجَانِ، مَا أَثَّرَ ذَلِكَ فِي جُودِهِ، وَلَمَا أَنْفَدَ سِرْعَهُ مِمَّا عِنْدَهُ، وَلَكَانَ عِنْدَهُ مِنْ ذَخَائِرِ الْأَنْعَامِ مَا لَا تُنْفِدُهُ مَطَالِبُ الْأَنَامِ، لِأَنَّهُ الْجَوَادُ الَّذِي لَا يَغِيضُهُ سُؤَالُ السَّائِلِينَ، وَلَا يَبْخُلُهُ إِحْسَاحُ الْمُلِحِّينَ.

«خدا اولی است که آغاز ندارد، تا پیش از او چیزی بوده باشد، و آخری است که پایان ندارد تا چیزی پس از او وجود داشته باشد، مردمک چشمها را از مشاهده خود بازداشته است، زمان بر او نمی‌گذرد تا دچار دگرگونی گردد، و در مکانی قرار ندارد تا پندار جابجایی نسبت به او روا باشد.

اگر آن چه از درون معادن کوهها بیرون می‌آید، و یا آن چه از لبان پر از خنده صدفهای دریا خارج می‌شود، از نقره‌های خالص، و طلاهای ناب، دُرهای غلطان، و مرجانهای دست‌چین، همه را ببخشد، در سخاوت او کمتر اثری نخواهد گذاشت، و گستردگی نعمت‌هایش را پایان نخواهد داد، در پیش او آنقدر از نعمت‌ها وجود دارد که هر چه انسان‌ها درخواست کنند تمامی نپذیرد، چون او بخشنده‌ای است که درخواست نیازمندان چشمه جود او را نمی‌خشکاند، و اصرار و درخواست‌های پیاپی او را به بخل ورزیدن نمی‌کشاند.» [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] خطبه ۹۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.

مباحثی پیرامون کیمیا

از حضرت امیر علیه السلام از وجود کیمیا پرسیدند؛ آن حضرت فرمود:

کیمیا بوده و هست و خواهد بود.

پرسیدند: صنعت آن چگونه است؟

حضرت فرمود:

از جیوه روان، و سرب و زاج و آهن زنگ زده و زنگار مس سبز...

بعضی گفتند: فهم ما به این نمی‌رسد.

فرمود: بعض اجزایش را زمین و آب قرار دهید...

عرضه داشتند: برای ما بیشتر توضیح دهید.

فرمود:

همین مقدار بس است؛ زیرا حکمای پیشین بیش از این نگفته‌اند تا مردم آن را بازیچه نگیرند. [۱].

از ابن خلکان نقل شده که:

«جابر بن حیان کتاب بزرگی در حدود هزار صفحه در صنعت کیمیا نگاشته که مشتمل بر پانصد رساله از امام صادق علیه السلام در این زمینه می‌باشد».

و نیز جرجی زیدان می‌گوید:

«جابر بن حیان از شاگردان امام صادق علیه السلام نخستین کسی بوده که اساس شیمی جدید را بنا نهاده است.»

پی نوشت ها:

[۱] مناقب سروی، ج ۱، ص ۲۷۴.

مسئولیت عالمان در برابر انقلاب

دانشمندان نیز باید سلاح بگیرند...

و به میدانهای جنگ بیوندند...

و جبهه‌های پیکار با ظلم را رهبری کنند...

شایسته نیست که دانشمندان در این زمینه خود را از دیگران برتر شمارند.

دفاع از ستمدیدگاه و پیکار با بیدادگران «پیمانی» است که میان دانشمندان و خداوند بسته شده است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

اخذ الله علی العلماء ان لا یقاروا علی کظه ظالم و لا سغب مظلوم.

«خداوند با دانشمندان پیمان بسته است که در برابر پر خوری ستمگران و گرسنگی ستمدیدگان خاموش ننشینند.» [۱].

بنابراین آنان نباید تنها به «فتوی دادن» بسنده کنند، بلکه وظیفه دارند پیوسته با تمام امکانات خود و از هر راهی ستمگران را از

بیدادگری، و مظلومان را از ستم‌پذیری بازدارند.

این وظیفه‌ی آنهاست که لااقل اجازه ندهند که ستمگر با آرامش خاطر ظلم کند و ستمکشان در زیر بار بیدادگری پایمال شوند.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳.

مستضعفین، آتش افروزان جنگهای رهائی‌بخش

مجاهدان راه خدا از کدام طبقات اجتماعی بر می‌خیزند؟ از بازرگانان؟ از ثروتمندان؟ از توانگران و مقامات ذی نفوذ؟ و یا از...

در جنگهای معمولی که ملت در برابر دشمن خارجی قرار گیرد، فرزندان اقشار بالای جامعه در نبرد، گاهی فعالانه شرکت می‌کنند.

زیرا در چنین جنگهایی سرنوشت آنان نیز رقم زده می‌شود و منافعشان ایجاب می‌کند که از خود دفاع کنند یا بر دشمن هجوم برند.

اما در نبردهای رهائی بخش... و در پیکارهایی که ملت با زورگویان و جلادان می رزمد، فرودستان و زحمتکشانی که به فقیرترین اقشار تعلق دارند، وارد کارزار می شوند و جنگ را پیش می برند... زیرا این افراد از وجدان زنده و بیداری برخوردارند و امتیازات و رفاه مادی وجدان انسانی آنان را هنوز تباه نکرده است.

امام علی (ع) با اشاره به نبردهائی که در بصره و پیرامون آن میان زورمندان و انقلابیون در گرفته است چنین می فرماید: فتن قطع الليل المظلم، لا- تقوم لها قائمه، و لا ترد لها رایه، تائیکم مزومه مرحوله: یحفظها فائدها، وی جهدها را کبها، اهلها قوم شدید کلبهم، قلیل سلبهم، یجاهد هم فی الله قوم اذله عند المتکبرین، فی الارض مجهولون، و فی السماء معروفون، فویل لک یا بصره عند ذلک من جیش من نقم الله لا رهج له و لا حس، و سیتلی اهلک بالموت الاحمر، و الجوع الاغبر.

«فتنه‌هایی چونان پاره‌های شب تیره که هیچ سواری در برابرشان تاب نمی آورد، و پرچمهایشان پیوسته افراشته است، به سوی شما روی می آورند، به سان شتر مهار شده و باربر پشت، که ساربانش به خشم پیش می راند و سوارش آن را می تازد. فتنه گران بسیار آزار می رسانند و اندک غارت می کنند (تنها هدفشان سیطره جوئی است). کسانی به جهاد با آن گردنکشان بر می خیزند که خوارشان می دارند، در زمین بی نام و نشانند و در آسمان پر آوازه (در این جهان ظاهرا بی مقدارند اما در نزد خدا مقامی والا دارند). وای بر تو ای بصره، آنگاه که لشگری از عقاب الهی بر تو بتازد! بی هیچ غبار و غوغایی! پس آنگاه مردمانت به مرگ سرخ و خشکسالی دچار می آیند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۱.

میمیریم.. سازش نمی پذیریم

امام علی (ع) دوگانگی جنگ و تسلیم را در قالب زیباترین جمله‌ها بازگو فرموده است. موضع گیری انسان به یکی از این دو راه می انجامد:

یا بهشت و یا ننگ و ذلت.

امام می فرماید:

این المانع للذمار، و الغائر عند نزول الحقائق من اهل الحفاظ؟! العاروراء کم، و الجنه امامکم!

«کجایند پاسداران مرزهای شرف و حامیان قلمرو غیرت در هنگامه‌ی دشواریها؟ عار و ننگ پس پشت شماسست و بهشت پیش رویتان!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۰.

محورهای استراتژیک

موقعیت نظامی برای کسب پیروزی بسیار مهم است، و در این مورد بر دو نکته باید تاکید نمود:

اول: موقعیت از نظر استراتژیک رضایت بخش باشد.

دوم: برای کنترل دقیق دشمن از بهترین شرایط برخوردار باشد.

مناطق استراتژیک عبارتند از: قله‌ها و دامنه‌ی کوهستانها، کرانه‌ی رودها، ساحل دریاها و غیره...

کوهها موقعیت استراتژیک مناسبی به شمار می‌روند، زیرا ارتش می‌تواند از خود دفاع کند و در عین حال بر عملیات دشمن نظارت داشته باشد.

امام علی (ع) می‌گوید:

فاذا نزلتم بعدوا و نزل بکم فلیکن معسکرکم فی قبل الاشراف، اوسفاح الجبال، او اثناء الانهار، کیما یکون لکم رداء، و دونکم مرداء، و لتکن مقاتلتکم من وجه واحد او اثنین، و اجعلوا لکم رقباء فی صیاصی الجبال، و مناكب الهضاب،...

«هر گاه به سوی دشمن رفتید، یا او به سوی شما آمد، باید که پایگاه شما بر فراز پشته‌ها یا در دامنه کوهها یا کرانه‌ی رودخانه‌ها قرار گیرد تا آن موقعیت، پناه شما در برابر دشمن و نگهدارتان باشد.

نیروهای خود را در بیش از یک یا دو جبهه پراکنده نکنید.

در بلندبهای کوهسار و بر فراز پشته‌ها، پست‌های دیده‌بانی تشکیل دهید تا دشمن از مواضع خطرناک یا ظاهرا امن بر شما حمله نکند.

و بدانید که مقدمه‌ی لشکر چشم و گوش لشکر است و چشم و گوش مقدمه، گروه شناسایی.

زنهار از پراکندگی! هر جا که اردو می‌زنید، با هم باشید و هر جا پیشروی می‌کنید، همگی پیش بروید.

به هنگام شب، نیزه‌ها را از خود دور نکنید.

و در وقت خفتن، یا سبک بخوابید، یا نوبت به نوبت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۱.

منظره زیبای حمله

امام علی (ع) چه منظره‌ای را بیشتر دوست دارد؟

منظره‌ی درماندگان تسلیم شده‌ای که در برابر دشمن سرخم می‌کنند و با ذلت و خواری، جور و آزار ستمگران را تحمل می‌کنند؟ یا منظره‌ی دلاوران مهاجمی که با هر سلاحی بر دشمن می‌تازند و چنان که گویی گیاهان را درو می‌کنند، دشمن را درهم می‌کوبند.

به راستی، کدام منظره مورد پسند مولا علی (ع) است؟ تسلیم و عقب نشینی، یا حمله و تسخیر مواضع دشمن؟

امام علی (ع) هنگامیکه در یکی از جنگها تسلیم سپاه و سپس هجوم آنان را می‌بیند، به این سوال چنین پاسخ می‌دهد:

و قدر رایت جولتکم، و انحیازکم عن صفوفکم، تحوزکم الجفاه الطغام و اعراب اهل الشام و انتم لهامیم العرب و بافیخ الشرف، و الانف المقدم، و السنم الاعظم، و لقد شفنی و حاوح صدری،...

«همانا که جولان و گریز و پراکندگی شما را (آنگاه که از مواضع خود عقب می‌نشستید) دیدم اعراب شام آن فرومایگان ستمگر

شما را دنبال می‌کردند، و حال آنکه شما نخبگان عرب، ارباب شرف، پیشروان و بلندپایگان قوم هستید. قلب من از این منظره به

درد آمد، اما سوزش سینه‌ام آرام گرفت آنگاه که پس از عقب‌نشینی دیدم که بر آنان می‌تازید، چنانکه بر شما تاخته بودند، و از

مواضعشان بیرون می‌رانید، چنانکه بیرونتان رانده بودند. آنان را از دم تیغ می‌گذرانید و با نیزه درهم می‌کوبیدید، بدان سان که

آرایش صفهایشان درهم می‌ریزد و مانند شتران تشنه کام آواره‌ای که از برکه‌ها رانده شوند به آبگیر راه نیابند، به ستوهشان

می‌آورید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۰۶.

مقررات استانه‌ای درگیر جنگ

شهرهائی که ارتش، در راه خود به سوی میدان نبرد از آنها عبور می‌کند، به آموزشهای ویژه‌ای نیاز دارند.

مهم‌ترین این آموزشها از این قرارند:

اولا- آگاهی از ماجرا.

ثانیا- باید به اهالی شهرها در خلال عبور ارتش همه جوانب هشیاری و احتیاط آموزش داده شود تا مبادا برخی از افراد نیروهای

مسلح اعمالی مرتکب شوند که با رسالتی که دارند و هدفی که به خاطر آن می‌جنگند مغایر باشد.

ثالثا- مردم شهرها به حیثیت ارتش احترام بگذارند چنانکه هیچ فرد ارتشی مورد بی‌حرمتی قرار نگیرد.

رابعا- لازم است که فرمانداران و استانداران اخبار ارتش را به رهبری گزارش کنند. به ویژه اگر در امر تدارکات ارتش عیب و

نقصی باشد، یا از افراد ارتشی رفتار ناشایستی سر بزنند، تا رهبری به اصلاح آن اقدام کند.

امام علی (ع) در نامه‌ای به استاندارانی که قلمروشان در مسیر حرکت ارتش قرار گرفته چنین می‌فرماید:

من عبدالله علی امیرالمومنین الی من مر به الجیش من جباه الخراج و عمال البلاد: اما بعد، فانی قد سیرت جنودا هی ماره بکم ان شاء

الله، و قد اوصیتهم بما یجب لله علیهم من کف الاذی و صرف الشدی، و انا...

«از بنده‌ی خداوند علی ابن ابی طالب امیرالمومنین به خرج ستانان و فرمانداران شهرها که سپاه اسلام از قلمروشان می‌گذرد.

اما بعد...

سپاهیانی روان کرده‌ام که به خواست خدا از سرزمین‌هائی که زیر فرمان شماست خواهند گذشت. و آنچه به فرمان الهی بر آنان

واجب است مانند نیاززدن مردم و خویشنداری از شرارت به آنان سفارش کرده‌ام. اگر به شما و اهل ذمه‌ی دیار شما زبانی برسانند

من از آن بیزاری می‌جویم، مگر آنکه سپاهیان به گرسنگی مرگبار دچار شده و برای سیر کردن خود چاره‌ای نداشته باشند.

پس هر یک از سپاهیان از روی هوسرانی و ستمگری از مردم چیزی ستانند، وی را کیفر دهید. و دست بی‌خردان قوم خود را از آزار

و گزند و تعرض به سربازان کوتاه کنید.

من در پشت سپاه هستم. اگر ستمی بر شما رفت به من گزارش کنید و اگر از کسی از سپاهیانم گزند به شما رسید مرا آگاه

سازید که جز به پشتیبانی خدا و همت من دفع او نمی‌توانید و من به یاری پروردگار او را از کار بر کنار می‌سازم انشاء الله.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۰.

مرد می‌جنگد

مرد در برابر دشمن مهاجم آرام نمی‌نشیند، حال آن که بر مرگ فرزند شکیبایی می‌کند.

امام علی (ع) می‌فرماید:

«ینام الرجل علی الثکل و لا ینام علی الحرب»

«مرد بر مرگ فرزند شکیب می‌ورزد، اما در برابر غارتگران آرام نمی‌نشیند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۹۹.

مرگ برتر از ننگ

زندگی ننگ‌آلود از هر مرگی بدتر و از هر ارزشی تهی است.

امام علی (ع) می‌فرماید:

المنیه، و لا الدنیه! و التقلل، و لا التوسل

«خوشا مرگ و بدا زبونی!

خوشا قناعت و بدا در یوزگی» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۳۹۰.

مدیریت عالی نظامی

یکی از ویژگی‌های مهم مدیریتی امام علی علیه السلام که دوست و دشمن به آن اعتراف دارند «مدیریت نظامی» است. [۱].

امام در تمام نبردها با طرح و برنامه عالی نظامی، بر دشمنان خود پیروز شد

و تنها دلاوری است که در تاریخ بشریت، همواره پیروز و بی شکست می‌باشد.

تمام خطوط دفاعی دشمنان را با نقشه‌های نظامی حساب شده‌ای در هم می‌شکست و هر جا که لشکریان اسلام، و فرماندهان نظامی

در حل مشکلات نظامی به بن بست می‌رسیدند، حلال مشکل‌ها علی علیه السلام بود.

و در مشاوره‌های نظامی خلفاء حضور جدی و تعیین کننده داشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در کودکی بر حریفان خود غلبه می‌کرد که فرمود:

أَنَا وَضَعْتُ فِي الصَّغَرِ بِكُلِّ كَلِّ الْعَرَبِ، وَكَسَيْتُ نَوَاجِمَ قُرُونِ رَبِيعَةَ وَمُضَرَ. وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ

بِالْقَرَايَةِ الْقَرِيبَةِ، وَالْمَنْزِلَةَ الْخَصَّةَ يَصَّةً. وَضَعْنِي فِي حِجْرِهِ وَأَنَا وَلَدٌ يَضُّ مَنِي إِلَى صَدْرِهِ، وَيَكْنُفُنِي فِي فِرَاشِهِ، وَيَمْسُنِي جَسَدَهُ، وَيَشْتَمُنِي

عَرَفَهُ. وَكَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يَلْقَمُنِيهِ، وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ، وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ. [۲].

«من در خردسالی، بزرگان عرب را بخاک افکندم، و شجاعان دو قبیله معروف «ربیع» و «مُضَر» را درهم شکستم، شما موقعیت مرا

نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می‌دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش

می‌نشانند، در حالی که کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت، و در استراحتگاه مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن

من می‌چسباند، و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار

من، و اشتباهی در کردارم نیافت.»

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از هیچ تهدید نظامی نهراسید و قاطعانه هر تهدیدی را پاسخ داد، که نسبت به تهدید سران جنگ

جَمَل (ناکثین) فرمود:

وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَى أَنْ أُبْرَزَ لِلطَّلْعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجِلَادِ! هَبَّتْهُمْ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدُّ بِالْحَزْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلِّي يَقِينٌ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبْهَةٍ مِنْ دِينِي.

«شگفتنا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم، گریه‌گندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.» [۳].

در یک سخنرانی دیگر فرمود:

قَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدُّ بِالْحَزْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ؛ وَأَنَا عَلَى مَا قَدْ وَعَدَنِي رَبِّي مِنَ النَّصْرِ.

«تا بوده‌ام مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده‌اند، من به وعده پیروزی که پروردگارم داده است استوارم.» [۴].

و نسبت به شایعات مخالفان که طرح‌های نظامی امام علی علیه السلام را زیر سؤال بردند و افشاگرانه فرمود:

قَاتَلَكُمْ اللَّهُ! لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قِيحًا، وَشَحَنْتُمْ صِدْرِي غِيظًا، وَجَرَعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا، وَأَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْخِذْلَانِ؛ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ قُرَيْشٌ: إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ، وَلَكِنْ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَزْبِ. لِلَّهِ أَبُوهُمْ! وَهَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا، وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي! لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ، وَهَأَانَذَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَى السِّتِينَ! وَلَكِنْ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يَطَاعُ!

«خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است، کاسه‌های غم و اندوه را، جُرعه جُرعه به من نوشاندید، و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید، تا آنجا که قریش در حق من گفت:

«بی تردید پسر ابیطالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد»

خدا پدرانشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی گیرد؟ هنوز بیست ساله نشده، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته‌ام.

اما دریغ، آن کس که فرمانش را اجراء نکنند، رأیی نخواهد داشت.» [۵].

و آنگاه که معاویه، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به جنگ تهدید کرد، در پاسخ او نوشت:

وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْحَزْبِ، فَدَعَّ النَّاسَ جَانِبًا وَاخْرَجَ إِلَيَّ، وَأَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ، لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ، وَالْمُعْطَى عَلَى بَصَرِهِ! فَأَنَا أَبُو حَسَنِ قَاتِلُ جِدِّكَ وَأَخِيكَ وَخَالِكَ شَدْحًا يَوْمَ يَدْرِي، وَذَلِكَ السِّيفُ مَعِي، وَبِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي، مَا اسْتَبَدَلْتُ دِينًا، وَلَا اسْتَحَدَّثْتُ نَبِيًّا. وَإِنِّي لَعَلِّي الْمِنْهَاجُ الَّذِي تَرَكْتُمُوهُ طَائِعِينَ، وَدَخَلْتُمْ فِيهِ مُكْرَهِينَ.

وَزَعَمْتَ أَنَّكَ جِئْتَ ثَائِرًا بِدَمِ عَثْمَانَ. وَلَقَدْ عَلِمْتَ حَيْثُ وَقَعَ دَمُ عَثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاكَ إِنْ كُنْتَ طَالِبًا، فَكَأَنِّي قَدْ رَأَيْتَكَ تَصْرِحُ مِنَ الْحَزْبِ إِذَا غَضَّيْتُكَ ضَجِيجَ الْجِمَالِ بِالْأَنْفَالِ، وَكَأَنِّي بِجَمَاعَتِكَ تَدْعُونِي جَزَعًا مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَّبَاعِ، وَالْقَضَاءِ الْوَاقِعِ، وَمَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ، إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَهِيَ كَافِرَةٌ جَا حِدَّةً، أَوْ مُبَايَعَةٌ حَائِدَةٌ.

(معاویه! مرا به جنگ خوانده‌ای، اگر راست می‌گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار بازدار، تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده، و دیده چه کس پوشیده است؟ من ابوالحسن، کشنده جد و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر، [۶] می‌باشم که سر آنان را شکافتم، همان شمشیر با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می‌کنم، نه بدعتی در دین گذاشته، و نه پیامبر جدیدی برگزیده‌ام، من بر همان راه راست الهی قرار دارم که شما با اختیار ره‌ایس کرده، و با اکراه پذیرفته بودید.

خیال کردی به خونخواهی عثمان آمده‌ای؟ در حالی که می‌دانی خون او به دست چه کسانی ریخته شده، اگر راست می‌گویی از آنها مطالبه کن، همانا من تو را در جنگ می‌نگرم که چونان شتران زیر بار سنگین مانده، فریاد و ناله سر می‌دهی، و می‌بینم که لشکریانت با بی‌صبری از ضربات پیاپی شمشیرها، و بلاهای سخت، و بر خاک افتادن مداوم تن‌ها، مرا به کتاب خدا می‌خوانند در

حالی که لشکریان تو، کافرند و در انکار، از بیعت کنندگانند و پیمان شکن. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] برای اطلاع بیشتر به جلد چهارم این مجموعه، امام علی علیه السلام و امور نظامی مراجعه فرمائید.

[۲] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] خطبه ۲۲ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۴] خطبه ۱۷۴ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۵] خطبه ۲۷ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۶] جد معاویه، عتبیه بن ربیع، ودایی او، ولید بن عتبّه، و برادر او، حنظله بن ابی سفیان، در آغاز نبرد در بدر به میدان آمدند، علی علیه السلام در برابر دایی معاویه، «ولید» قرار گرفت و کار او را ساخت سپس به کمک «عبیده» رفت که با عتبّه جد معاویه سخت درگیر بود او را نیز از پای در آورد و در ادامه نبرد برادر معاویه را کشت.

[۷] نامه ۱۰ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

مطرح کردن حق انتخاب مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای پاسخ دندان شکن به معاویه و رفع شبهات فکری نسبت به امامت و رهبری، در نامه ۶ نهج البلاغه به معاویه نوشت:

إِنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ وَعُثْمَانَ عَلَيَّ مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ، فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ، وَلَا لِلْغَائِبِ أَنْ يُرَدَّ. وَإِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَإِنْ اجْتَمَعُوا عَلَيَّ رَجُلٌ وَسَمَّوْهُ إِمَامًا كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، فَإِنْ خَرَجَ عَنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بَطْعَنٍ أَوْ بَدْعِيهِ رِدْوَةٌ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ، فَإِنْ أَبِي قَاتَلُوهُ عَلَيَّ اتَّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى.

وَلَعَمْرِي، يَا مُعَاوِيَةُ، لَئِنْ نَظَرْتُ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدَنِي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ، وَلَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عَزْلِهِ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى؛ فَتَجَنَّنَا مَا بَدَأَ لَكَ! وَالسَّلَامُ.

علل مشروعیت حکومت امام علی علیه السلام

«همانا کسانی با من بیعت کرده‌اند که با ابابکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت نمودند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی‌تواند خلیفه‌ای دیگر برگزیند،

و آن که غایب است نمی‌تواند بیعت مردم را نپذیرد،

و همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است.

حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می‌گردانند،

اگر سرباز زد با او پیکار می‌کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی و می‌گذارد.

بجانم سوگند! ای معاویه

اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک‌ترین افرادم،

و می‌دانی که من از آن دور بوده‌ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متهم کنی، و حق آشکاری را بپوشانی. با درود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به شرح زیر است:

- ۱- کتاب صفین ص ۲۹ و ۹۱: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ)
- ۲- الامامة والسیاسة ج ۱ ص ۹۳: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)
- ۳- عقد الفرید ج ۵ ص ۳۷۵ و ۷۹: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۴- تاریخ طبری ج ۵ ص ۲۳۵: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰ هـ)
- ۵- اخبار الطوال ص ۱۶۶: دینوری حنفی (متوفای ۲۹۰ هـ)
- ۶- عقد الفرید ج ۲ ص ۲۸۴: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۷- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۷۶ ح ۴۰۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

مراسم ساده

وقتی علی علیه السلام از حضرت زهراء علیها السلام خواستگاری کرد، و پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم موافقت نمود، فرمود:

علی جان! از درهم و دینار چه داری؟

پاسخ داد: یک شتر و زره جنگی.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: حیوان سواری لازم است، زره را بفروش.

زره را به بازار برد و به ۴۰ درهم فروخت و همه را تقدیم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم کرد.

خطبه عقد در حضور جمعی از یاران پیامبر خوانده شد، رسول خدا مقداری از قیمت زره را به سلمان داد تا لباس و برخی مایحتاج

زندگی امام علی علیه السلام را تهیه کند و مقداری هم به مقداد داد و فرمود:

آن را به خواهر علی علیه السلام امّ هانی بده تا به عنوان صدقه بر سر عروس بریزد که با دادن یک غذای ساده به جمعی از اصحاب،

مراسم عروسی پایان گرفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کامل بهائی ج ۱ ص ۱۶۱ - و - خصایص نسائی.

ماجرای پیراهن وصله دار

سفیان ثوری از عمرو بن قیس روایت کرده که گفت:

جامه وصله داری در تن علی علیه السلام دیدند و زبان به ملامت گشودند.

آن حضرت فرمود:

«با این جامه دل خاشع می گردد و برای مؤمن الگو می شود.» [۱].

يَخْشَعُ لَهُ الْقَلْبُ، وَتَذِلُّ بِهِ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِي بِهِ الْمُؤْمِنُونَ. إِنَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عِدْوَانِ مُتَفَاوِتَانِ، وَسَبِيلَانِ مُخْتَلِفَانِ؛ فَمَنْ أَحَبَّ الدُّنْيَا وَتَوَلَّاهَا

أَبْغَضَ الْآخِرَةَ وَعَادَاهَا، وَهَمَّا بِمَنْزِلَةِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، وَمَا شِ بَيْنَهُمَا؛ كُلَّمَا قَرَّبَ مِنْ وَاحِدٍ بَعُدَ مِنَ الْآخِرِ، وَهَمَّا بَعْدُ ضَرَّتَانِ! [۲].

و درود خدا بر او فرمود: (پیراهن وصله داری بر اندام امام بود.

شخصی پرسید: چرا پیراهن وصله دار می پوشی؟

دل با آن فروتن، و نفس رام می شود، و مؤمنان از آن سرمشق می گیرند، دنیای حرام و آخرت، دو دشمن متفاوت، و دو راه جدای از یکدیگرند، پس کسی که دنیا پرست باشد و به آن عشق ورزد، به آخرت کینه ورزد و با آن دشمنی خواهد کرد، و آن دو همانند شرق و غرب از هم دورند، و رونده به سوی آن دو، هرگاه به یکی نزدیک شود از دیگری دور می گردد، و آن دو همواره به یکدیگر زیان رسانند. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] بحار الانوار ج ۴۰ ص ۳۲۳ - و - تذکره الخواص ص ۱۲۰.
 - [۲] اسناد و مدارک حکمت ۱۰۳ به شرح زیر است:
 - ۱- تحف العقول ص ۲۱۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
 - ۲- کتاب طبقات ج ۳ ص ۲۸: ابن سعد (متوفای ۲۳۰ هـ)
 - ۳- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۸۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)
 - ۴- مطالب السؤل ج ۱ ص ۱۵: ابن طلحه شافعی (متوفای ۶۵۲ هـ)
 - ۵- سراج الملوک ص ۲۴۴: طرطوشی (متوفای ۵۲۰ هـ)
 - ۶- روض الاخیار ص ۷۲ و ۱۸۰: محمد بن قاسم
 - ۷- تذکره الخواص ص ۱۰۸: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)
 - ۸- ذخائر العقبی ص ۱۰۲: طبری شافعی (متوفای ۴۶۰ هـ)
 - ۹- کتاب اُمالی ج ۱ ص ۱۵۳: سید مرتضی متوفای ۴۳۶ هـ)
 - ۱۰- بحار الانوار ج ۴۱ ص ۱۶۱ باب ۱۰۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۱- غرر الحکم ج ۲ ص ۶۵۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)
 - ۱۲- خصائص الائمه ص ۹۶ و ۹۷: سید رضی (متوفای ۴۰۶ هـ)
 - ۱۳- ارشاد القلوب ج ۱ ص ۱۹۹ باب ۲۶: دیلمی (متوفای قرن ۸ هـ)
 - ۱۴- بحار الانوار ج ۷۰ ص ۱۲۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
 - ۱۵- مستدرک الوسائل ج ۳ ص ۲۷۳: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ هـ)
 - ۱۶- ربیع الابرار ج ۴ ص ۶۳۰ ح ۳: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)
 - ۱۷- نثر الدر ج ۱ ص ۲۸۶: وزیر ابی سعد آبی (متوفای ۴۲۱ هـ).
- [۳] حکمت ۱۰۳ نهج البلاغه معجم المفهرس ، محمد دشتی.

مدهوش شدن در عبادت

ابودرداء «به نقل از عروه بن زبیر» در مسجد مدینه خطاب به مردم گفت:

آیا می دانید پارساترین مردم کیست؟

گفتند: شما بگوئید.

پاسخ داد:

امیرالمؤمنین علی علیه السلام.
و آنگاه خاطره‌ای نقل کرد که:
ما و تعدادی از کارگران با علی علیه السلام در یکی از باغات مدینه کار می‌کردیم، به هنگام عبادت، علی علیه السلام را دیدم که از ما فاصله گرفت و در لابلای درختان ناپدید شد، با خود گفتم شاید به منزل رفته است، چیزی نگذشت که صدای حزن آور علی علیه السلام را در عبادت شنیدم که با خدا راز و نیاز می‌کند. آرام آرام خود را به علی علیه السلام رساندم، دیدم در گوشه‌ای بی حرکت افتاده است. با خود گفتم: شاید از خستگی کار و شب زنده داری به خواب رفته است، کمی صبر کردم خواستم او را بیدار کنم، هرچه تکانش دادم بیدار نشد، خواستم او را بنشانم نتوانستم، با گریه گفتم:
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ
فوراً به منزل فاطمه علیها السلام رفتم و گریان و شتابزده خبر را گفتم که حضرت زهراء علیها السلام فرمود:
«ابودرداء به خدا علی علیه السلام مانند همیشه در عبادت از خوف خدا مدهوش شده است.»
آب بردم، به سر و صورت امام علی علیه السلام پاشیدم، به هوش آمد، وقتی مرا گریان دید، فرمود:
«پس در قیامت که مرا برای حساب فرا می‌خوانند چگونه خواهی دید.»
ابودرداء می‌گوید:
به خدا سوگند که این حالت را در هیچ کدام از یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ندیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق، و علی علیه السلام از ولایت تا شهادت ص ۲۷۹ - و - مناقب ابن شهر آشوب ج ۲ ص ۱۲۴ - و - بحارالانوار ج ۸۴ ص ۱۹۶.

مبارزه با بدعت‌ها

در دوران ۲۵ ساله حکومت سران سقیفه، بدعت‌ها و دگرگونی‌های زیادی در احکام الهی پدید آورده بودند که تربیت اجتماعی مردم، و بازگرداندن امت به ارزش‌های اصیل اسلامی، یکی از مشکلات اجرائی حکومت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود.

خلیفه دوم دستور داده بود، نماز مستحبی را می‌شود به جماعت خواند.

وقتی امام علی علیه السلام دستور داد که نخوانند، اعتراض‌ها شروع شد، و فریادها بلند شد که:

علی علیه السلام می‌خواهد بر خلاف دستورات خلیفه دوم رفتار کند!!

روزی که علی علیه السلام خواست منبر پیامبر را در جای خود قرار دهد، (همان جایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم قرار داشت)،

مردم اعتراض کردند، و مانع شدند و فریاد کشیدند،

اما روزی که خلیفه اول و خلیفه دوم می‌خواستند منبر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را از جای خود بردارند کسی اعتراض نکرد.

اینها نشان دهنده مشکلات علی علیه السلام در سنت گرائی و بازگشت به سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم است، چون ۲۵ سال مردم منحرف شدند، مسخ گردیدند، و احکام دین را تغییر دادند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ثمرات الانوار ج ۲ ص ۲۶۰.

مبارزه با خرافات در مسئله ازدواج

برخی فکر می کنند:

اگر زنی شوهر نکرد، وفادار و صادق است، یا مردی پس از مرگ همسرش اگر زن نگرفت مردی وفادار و ارزشمند است، بر همین اساس بسیاری تن به ازدواج که حکم الهی است نمی دهند، اما به انواع آلودگی‌ها آلوده می شوند. حضرت علی علیه السلام از خود شروع کرد، و سنت‌های جاهلی را زیر پا گذاشت، هم پس از شهادت حضرت زهرا علیها السلام فوراً ازدواج کرد و هم به زن جوانش «امامه»، در کنار بستر شهادت سفارش کرد که پس از او ازدواج کند، و شوهر او را معین فرمود که با «مغیره بن نوفل» از نوادگان عبدالمطلب ازدواج کند. امامه پس از عده وفات به وصیت امام علی علیه السلام عمل نمود، و ازدواج کرد، و دارای فرزندی بنام یحیی شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] سفینه البحار ج ۱ ص ۳۴ و ۳۵ - و - کافی ج ۵ ص ۵۵۵ - و - روضة المتقین ج ۸ ص ۱۲۳.

مشکل گم شدن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

هرگاه در سفر گم شدید، و راه به جایی نبردید، با صدای بلند بگوئید:

یا صالحِ اغثنی

«ای نیکوکار، به دادم برس.»

که افرادی از مسلمانان جن در همه جا هستند، به کمک شما آمده، شما را راهنمایی خواهند کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب ۱۴ فصل نهم و دهم.

مبارزه با خرافات در ازدواج

هر چه مردم از فرهنگ و اسلام ناب محمّدی صلی الله علیه وآله وسلم رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فاصله می گیرند، خرافات و تعصبات جاهلانه فراوانی دامنگیر جامعه می شود، بخصوص نسبت به ازدواج، که خرافات زیادی مطرح شده است. از جمله:

پس از فوت یکی از اقوام تا یک سال یا چند ماه باید در آن فامیل کسی ازدواج نکند، و جلسه عقد نگیرد، در صورتی که در سنت

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم، و سیره عملی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام اینگونه سنت‌های غلط را ندارد. هنوز شانزده روز از وفات رقیه، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نگذشته بود که، امام علی علیه السلام با حضرت فاطمه علیها السلام ازدواج کرد. [۱].

نه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ایراد گرفت، نه مردم اعتراض کردند، و نه حضرت زهراء علیها السلام لب به اعتراض گشود. ازدواج حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از جنگ بدر، در ماه رمضان و شب زفاف در ماه ذیحجه از سال دوم هجرت اتفاق افتاد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ صدوق ص ۴۳ - و - جلاء العیون مجلسی.

[۲] کشف الغمّه ج ۱ ص ۳۷۴ - و - جلاء العیون مجلسی.

متوقف کردن حد زناکار

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در محاکمه دیگری زنی را از حد خوردن نجات داد. در زمان حکومت خلیفه دوم، زن حامله‌ای را آوردند که مرتکب زنا شده بود، پس از اعتراف زن، خلیفه دوم قصد اجرای حد شرعی بر او را داشت که امام علی علیه السلام مانع اجرای حد شرعی شد، و به خلیفه دوم فرمود:

این زن فاسد است و گناه کرده، اما کودکی که در رحم دارد بی گناه است.

گفت: چه باید کرد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

باید مهلت دهید تا فرزند متولد شود و دارای سرپرستی گردد، آنگاه حد الهی را بر این زن جاری کنید. [۱].

خلیفه دوم ناچار شد آشکارا اعتراف کند که:

«عَجَزَتِ النِّسَاءُ أَنْ تَلِدَنَّ مِثْلَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِيطَالِبٍ».

«زن‌ها عاجزند از اینکه فرزندی مثل علی بن ابی طالب متولد کنند.»

پی نوشت ها:

[۱] نگاهی به زندگی دوازده امام علیهم السلام: علامه حلّی، ترجمه محمدی اشتهاردی ص ۱۵۳ و ۱۵۴ - و کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۱۲.

محکوم کردن خلیفه

شیخ مفید در ارشاد و مجلسی در بحارالانوار نقل کردند که خلیفه دوم زنی را احضار کرد. چون مأموران خلیفه دوم نزد آن زن آمدند، زن چنان ترسید که در بین راه بچه او سقط شد. خبر به خلیفه دوم دادند، اصحاب خود را جمع کرد و از آنها نظر خواست. همه گفتند:

بر تو چیزی نیست تو ادب کننده‌ای و قصدی جز خیر نداشتی.
امیرالمؤمنین علیه السلام در میان آن جمع بود و چیزی نمی گفت،
خلیفه دوم متوجه آن حضرت شده گفت:
یا ابالحسن شما چه می گوئی؟

حضرت فرمود:

جماعت گفتند و شما هم شنیدی.

خلیفه دوم گفت:

حکم شما چیست؟

آن حضرت فرمود:

دیه بر عهده تو است، زیرا که قتل کودک به صورت خطائی است و جرم آن به تو باز می گردد.
خلیفه دوم گفت:

یا ابالحسن به خداوند سوگند که تو مرا بین این قوم نصیحت کردی، به خدا قسم از اینجا نرو تا اینکه دیه را به این خانواده برسانی.
[۱].

پی نوشت ها:

[۱] قضاوت‌های محیرالعقول ید محسن عاملی، ص ۳۵ - و قضاوت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام، ص ۶۷.

مبارزه عقل و جنون

امام علی علیه السلام نسبت به عقل و جنون در دوران جوانی اظهار داشت که:
تا دوران هجده سالگی عقل و جنون در مبارزه هستند.
وقتی هجده سال تمام شد، هر کدام که بیشتر باشد بر دیگری غالب می آید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۱ ص ۹۶ ابواب العقل و الجهل حدیث ۳۹.

معنای «حین» در قرآن

مردی برای حاجتی نذر کرد که من یک حین روزه بگیرم،
و وقتی را معین نکرده بود، سپس دچار تردید شد که این «حین» چند مدّت است؟
داوری به نزد امام علی علیه السلام بردند،
حضرت فرمود:

باید شش ماه روزه بگیرد،

و آنگاه این آیه را تلاوت فرمود:

تَوْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا

«و اشجار از روزی که شکوفه می‌نماید تا به ثمر برسد شش ماه طول می‌کشد.» [۱].
که در این آیه «حین» برای مدّت ۶ ماه به کار رفته است.

پی نوشت ها:

[۱] سوره ابراهیم آیه ۲۵.

مجازات نیروهای اطلاعاتی متخلف

وقتی یکی از مأموران اطلاعاتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام به نام «ابن هرمه» خیانت کرد و رشوه گرفت. امام علی علیه السلام برای مجازات او به حاکم اهواز «رُفاعه» نوشت:
(وقتی که نامه‌ام به دستت رسید و آنرا خواندی بلافاصله «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار عزل کرده و به خاطر حقوق مردم او رازندانی کن و همه را باخبر کن تا اگر شکایتی دارند بگویند. و این مسأله را به همه کارمندان زیر دستت گزارش کن تا نظر مرا بدانند. در این کار نسبت به «ابن هرمه» غفلت و کوتاهی نداشته باش که هم نزد خدا هلاک خواهی شد و هم به بدترین وجه تو را از کار برکنار می‌کنم.

به خدا پناهت می‌دهم که در این کار کوتاهی نشود).

سپس حضرت دستور داد که:

«روزهای جمعه او را از زندان خارج کن و سی تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.

پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال ابن هرمه بپرداز، سپس دست بسته و با خواری به زندان باز گردان.

و بر پایش زنجیر بگذار و فقط موقع نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او خوردنی و نوشیدنی یا لباس آوردند مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او وارد شود تا راه مخاصمه و طریق نجات رابه او بیاموزد.

و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می‌بیند آن شخص را مجازات کرده به زندان بیافکن تا توبه کند و از کرده خود پشیمان شود.

ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور غیر از «ابن هرمه» مگر آن که برای جانش بررسی که در این صورت او را با زندانیان دیگر به صحن زندان بیاور.

اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی و پنج ضربه شلاق بر بدنش بزن و قضیه رابه من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن و حقوق ابن هرمه را هم قطع کن».

مسائل مهمی از نظر کیفی در دستورالعمل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که برخی از آنها را می‌توان در موارد زیر بیان داشت:

۱- عزل و برکناری از مسئولیت، و نصب جانشین

۲- زندان با اعمال شاقه

۳- جبران خسارتهای مالی که بر مردم روا داشته است

۴- شلاق، هر ماه ۳۵ ضربه

- ۵- گرداندن در بازار، و بردن آبروی ابن هرمه
 ۶- دست و پا در زنجیر کردن
 ۷- ممنوع الملاقات شدن
 ۸- منع از تفریحات و هواخوری در داخل زندان
 ۹- شدت عمل در شلاق خوردن در صورت قدرت بدنی «هفته‌ای ۳۵ ضربه» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۷.

مجازات نجاشی شاعر

بر نجاشی شاعر، که دوست حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در صفین اشعار حماسی می‌خواند، هشتاد ضربه حد شراب (چون در روز ماه رمضان شراب خورد)، و ۲۰ ضربه شلاق (برای شکستن حرمت ماه رمضان) زد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغارات، ج ۲، ص ۵۳۳ - و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۹.

مجازات خلافتار

امام در حالی که شلاقی در دست داشت به بازار رفت و آمد می‌کرد تا اگر تخلفی انجام گیرد فوراً مجازات کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] دعائم الاسلام.

مجازات معرکه گیر

شخصی معرکه گیر و قصه پرداز در مسجد کوفه گروهی را گرد آورده بود و فریب می‌داد، که امام علی علیه السلام او را احضار و چند ضربه شلاق بر او زده و از مسجد بیرون کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۸ - و وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۵۸۲.

مجازات عبدالله سبا

عبدالله سبا و ۷۰ نفر از قوم «زط» که در عقیده منحرف شدند و گفتند:

علی خداست

پس از نصیحت‌ها و توبه دادن، چون از انحراف دست بر نداشتند همه را گردن زد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۵۵۳ - و ذخائر العقبی، طبری ص ۹۳.

مجازات مرد زناکار

در زمان خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام مردی در کوفه به محضر امام علی علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد، یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده‌ام، مرا تطهیر کن.

حضرت به او فرمود:

از کدام طایفه و قبیله‌ای؟

عرض کرد: از طایفه مزینه هستم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا از قرآن چیزی خوانده‌ای؟

گفت: آری.

حضرت فرمود: پس بخوان.

مرد مقداری از آیات قرآن را خواند و خوب هم خواند، امام علی علیه السلام به او فرمود:

آیا دیوانه‌ای؟

گفت: خیر، عاقلم.

حضرت فرمود:

برو تا درباره تو محرمانه سؤال کنم.

مرد رفت.

زمانی نگذشت که مجدداً برگشت و عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! من زنا کرده‌ام، مرا پاک کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام این مرتبه از راه دیگر او را سؤال پیچ کرد.

به او فرمود:

آیا همسر هم داری؟

گفت: آری.

حضرت فرمود:

همسرت با تو در محل زندگیت بسر می‌برد؟

گفت: آری.

حضرت مجدداً فرمود:

برو تا درباره تو مخفیانه تحقیق کنم.

امیرالمؤمنین علیه السلام فردی نزد قوم او فرستاد و از حال آن مرد خبر گرفت.

آنان گفتند:

یا امیرالمؤمنین! او مردی عاقل و داناست.

سپس آن مرد، برای سومین بار حرف خود را تکرار و گناه را بر زبان جاری کرد.

امام علی علیه السلام برای سومین نوبت به او فرمود:

برو تا دربارهاست تحقیق کنم.

آن مرد رفت.

برای مرتبه چهارم آمد و اعتراف و اقرار به گناه کرد. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دستور داد که قبر او را حبس کند، تا مجازات شود.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَأْتِيَ بَعْضَ هَذِهِ الْفَوَاحِشِ فَيُفْضِحَ نَفْسَهُ عَلَى رُؤْسِ الْمَلَأِ أَفْلَا تَابَ فِي بَيْتِهِ، فَوَاللَّهِ لَتُؤْتِيَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ أَفْضَلَ مِنْ إِقَامَتِي عَلَيْهِ الْحَدِّ»

(چه قبیح و نازیباست که کسی از شما از این گناهان مرتکب شود، آنگاه خود را در برابر چشم همه مردم مفتضح و رسوا نماید، مگر نمی‌شد در خانه‌اش توبه کند!

سوگند به خدا! هر آینه توبه او بین خود و خدایش بهتر است از این که من بر او اقامه حد نمایم.)

آنگاه مرد زناکار را برای اجرای حد الهی بیرون آورد و میان مردم ندا داد:

ای گروه مردم! از خانه خارج شوید تا حد خدا بر این مرد جاری شود،

اما همه شما صورت‌های خود را بپوشانید تا هیچ کس دیگری را نشناسد.

آن مرد را برای اقامه حد الهی به صحرا بردند،

مرد عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! به من مهلت دهید، دو رکعت نماز بخوانم.

وقتی نمازش را خواند، حضرت او را در چاله‌ای که برای این کار مهیا شده بود گذاشت، آنگاه رو به مردم کرد و فرمود:

«يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ، إِنَّ هَذَا حَقٌّ مِنْ حُقُوقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَمَنْ كَانَ لِلَّهِ فِي عُنُقِهِ حَقٌّ فَلْيَنْصِرْ رِفًّا، وَلَا يَقِيمِ حُدُودَ اللَّهِ مَنْ فِي عُنُقِهِ لِلَّهِ حَدٌّ»

(ای گروه مسلمانان! این حق از حقوق خداست و هر کس حقی از خدا به گردنش هست در اجرای حد شرکت نکند، زیرا کسی که

حدی از حقوق خدا به گردنش باشد، اقامه حد نباید بکند.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] زناکار اگر چهار بار اقرار به زنا کند حد زنا بر او جاری می‌شود که این مرد چون متأهل بوده و چهار نوبت اعتراف به زنا کرد حد او رجم است. البته قاضی محکمه باید برای حفظ عفت عمومی و جلوگیری از اشاعه فحشا در حدّ توان کاری کند که جرم ثابت نشود و تا می‌شود شبهات القا کند و انکار گناه را به متهم تلقین نماید که این کار را امیرالمؤمنین علیه السلام در سه نوبت انجام داد.

[۲] فروع کافی، ج ۷، ص ۱۸۸ و شبیه همین حدیث را من لایحضره الفقیه در ج ۴، ص ۳۱ و وسائل الشیعه ج ۱۸، ص ۳۲۸ آورده است البته مخفی نماند که مشهور بین فقهاست که شخصی که رجم می‌شود قبلاً غسل می‌کند، و اگر نکرده باشد بعداً غسل داده می‌شود لذا معلوم می‌شود این مرد قبلاً غسل کرده بود است.

مجازات زن زناکار

در عصر حکومت امام علی علیه السلام زنی که حامله بود و نزدیک زایمانش مرتکب عمل زنا شد، به محضر امیرالمؤمنین علیه السلام آمد عرض کرد:

من زنا کرده‌ام، پس مرا پاکیزه کن که عذاب دنیا آسانتر از عذاب همیشگی آخرت است.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: از چه تو را طاهر کنم؟

زن گفت: از زنايي که کرده‌ام.

امام علی علیه السلام فرمود: آیا شوهر داری؟

عرض کرد: بله صاحب شوهر هستم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

آیا آن زمانی که مرتکب زنا شدی شوهرت حاضر بود یا از تو دور بود؟

زن گفت: بله او در دسترس بود.

امام علی علیه السلام فرمود:

برو هر وقت بچه‌ات را به دنیا آوردی، بیا تا تو را طاهر کنم.

وقتی زن می‌رفت، حضرت خیلی آرام بدون آن که کلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشنود، فرمود:

«خدایا! این یک شهادت و اقرار بود»

طولی نکشید که زن مجدداً به محضر امام علی علیه السلام آمد و عرض کرد:

بچه‌ام به دنیا آمد مرا پاک کن.

حضرت تجاهل کرد. (مثل این که هیچ نمی‌داند)

فرمود: از چه چیز تو را پاک کنم؟

گفت: من زنا کرده‌ام پاکم کن.

باز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤالات گذشته را تکرار کرد.

زن هم قبل، جواب داد.

امام علی علیه السلام فرمود:

«برو و بچه‌ات را تا دو سال شیر بده همان گونه که خدا دستور داده [۱] تا تو را پاک کنم.»

وقتی زن می‌رفت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به آرامی به طوری که زن نفهمد فرمود:

«خدایا! این شهادت و دوبار اعتراف»

راوی می‌گوید، دو سال تمام شد، زن مجدداً آمد و گفت:

من دو سال بچه‌ام را شیر دادم، پس مرا طاهر کن یا امیرالمؤمنین!

این نوبت هم امام علی علیه السلام تجاهل کرد و زن مانند گذشته پاسخ داد.

این بار حضرت به او فرمود:

ای زن! برو بچه‌ات را کفالت کن تا به حدی که عقل خورده و آشامیدن را پیدا کند و بتواند خود را حفظ کند.

از بلندی پرت نشود و در چاهی نیفتد، هر وقت فرزندان به این حد رسید بیا تا تو را طاهر کنم.

راوی می‌گوید:

زن می‌رفت و گریه می‌کرد.

در همین حال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آرام می‌گفت:

«خدایا! این سه بار شهادت و اقرار.»

بین راه «عمرو بن حرث مخزومی» از اصحاب امام علی علیه السلام دید که زنی از کنار محکمه قضای حضرت امیرالمؤمنین علیه

السلام می‌رود و گریه می‌کند.

جلو آمد و سؤال کرد:

ای زن! چرا گریه می‌کنی؟ من مکرر دیدم که خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام رفتی و باز آمدی.

زن در پاسخ گفت:

آری! نزد امیرالمؤمنین رفتم تا مرا پاک کند، ولی به من فرمود:

برو بچه ات را بزرگ کن وقتی عقل خوردن پیدا کرد بیا تا تو را پاک کنم،

ای عمرو! می‌ترسم مرگ من فرا رسد و پاکم نکرده باشد.

عمرو بن حرث به خیال خود خواست به زن خدمتی کرده باشد گفت:

ناراحت نباش من بچه تو را بزرگ می‌کنم، برگرد تا امام حکم خدا را درباره ات جاری سازد.

زن برگشت، و پیشنهاد نگهداری فرزندش، توسط عمرو بن حرث را به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد.

باز امام علی علیه السلام درباره زن تجاهر کرد و فرمود:

برای چه عمرو کفالت فرزندت را عهده دار شده است؟

زن گفت: زنا کرده‌ام مرا پاکیزه کن.

حضرت مجدداً سؤالات را تکرار کرد که:

آیا شوهر داشتی؟ آیا او در زمان گناه در دسترس تو بود؟

زن هم جواب گذشته را داد.

در این جا چهار بار، در چهار مجلس، زن اعتراف به گناه زنا کرد.

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام سر مبارک را به طرف آسمان بلند کرد و فرمود:

«أِنَّهُ قَدْ ثَبَّتَ لَكَ عَلَيْهَا أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ...»

(خدایا، برای تو چهار بار شهادت و اقرار او ثابت شد، با خدایا تو خود به پیامبرت خبر دادی که:

ای محمد! هر کس حدی از حدود مرا تعطیل کند با من جنگ و معانده کرده است و با این ترک با من طلب ضدیت نموده است،

ای خدا! من حدود تو را تعطیل نمی‌کنم و با تو طلب ضدیت نخواهم کرد، احکام تو را ضایع نمی‌کنم، بلکه من مطیع تو هستم و

سنت پیامبرت را پیروی می‌کنم.)

عمرو بن حرث که به نظر خود کار خوبی کرده بود می‌گوید:

نگاه کردم در صورت حضرت علی علیه السلام مثل آن که اناری به صورتش ریخته شده، فهمیدم که حضرت از کار من ناراحت

است، لذا پیشدستی کرده و گفتم:

یا امیرالمؤمنین! من خواستم کفالت فرزندش کنم، زیرا گمان می‌کردم این کارم را دوست دارید، اگر می‌دانستم از این کار ناراحت

می‌شوید، این کار را نمی‌کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«أَبْعَدَ أَرْبَعِ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ؟ لَتَكْفُلَنَّهُ وَ أَنْتَ صَاغِرٌ»

(آیا بعد از چهار بار شهادت که کار تمام شده، تو کفالت کردی در حالی که سر بزیر هستی؟)

سپس حضرت دستور داد تا حدّ شرعی اجرا شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ «سوره بقره آیه ۲۳۳، مرحوم شهید در لمعه دارد: اگر شیردهنده‌ای داشته باشد بنا بر مشهور حد جاری می‌شود اگر چه آن حد رجم باشد ولی اگر شیردهنده نباشد صبر می‌کنند تا بچه از شیر بی‌نیاز شود بعد حد جاری می‌شود.

[۲] فروع کافی، ج ۷، ص ۱۸۵ - و کتاب تهذیب شیخ طوسی، ج ۱۰، ص ۹.

مجازات کفن دزد

کَفَنَ دَزْدَى رَا نَزْدَ مَعَاوِيَهْ آوَرْدَنَد.

معاویه به یاران خود گفت:

به نظر شما کیفر این مرد چیست؟

گفتند: او را عقوبت ده و آزادش کن.

از آن میان مردی گفت:

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنین حکم نکرده است.

معاویه پرسید: پس چگونه حکم کرد؟

گفت:

آن حضرت فرمود، دست کفن دزد باید قطع شود؛ زیرا او هم دزد است و هم نسبت به مردگان هتاک. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۲۹، حدیث ۵.

مهلت توبه دادن به گناهکار

شخصی در میان اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بپاخاست و گفت:

ای امیرالمؤمنین، مرتکب زنا شدم، مرا پاک کن.

امام علی علیه السلام از او روی برگرداند و فرمود: بنشین.

سپس روی به اصحاب کرد و فرمود:

چه مانعی دارد که خطاکار بین خود و خدای خود پشیمان شود و توبه کند؟ و پرده پوشی کند، چنان که خدا پرده پوشی فرمود.

آن شخص دوباره برخاست و گفت: مرا پاک کن.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چرا این درخواست را داری؟
 آن مرد گفت: برای پاک شدن.
 امام علی علیه السلام فرمود:
 کدام پاک شدن از توبه بالاتر است؟
 و سخنان خود با مردم را ادامه داد.
 بار سوم آن شخص پیاخت و گفت:
 مرا پاک کن!!

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مقداری با او گفتگو فرمود و رهنمود داد که در خلوت بیا تا از توبه صورت خصوصی سئوالاتی داشته باشم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۵۱:۲۱ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۸.

معالجه و درمان حد خورده‌ها

وقتی جرم دزدی یا زناکاری یا شراب خواری ثابت می‌شد، و حدّ شرعی بر او جاری می‌گشت، اگر انگشتان دست قطع می‌گشت، یا بدن زخم می‌گردید، امام علی علیه السلام دستور می‌دادند که او را درمان کنند.
 در حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چند نفر دزدی کردند، پس از اثبات و اعتراف به جرم، امام علی علیه السلام دستور داد که انگشتان دست آنها را قطع کردند، سپس امر فرمود تا آنها را درمان کنند،
 و زخم آنها را جراح و طبیب مداوا کند،
 و آنها را به عنوان مریض بستری کرده تحت نظر بگیرند،
 و از غذاهای مقوی مانند روغن حیوانی و عسل و کباب به آنها بخورانند، تا دست آنها خوب شود و زخم التیام یابد،
 سپس با سخنان حکیمانه آنها را نصیحت می‌کرد و می‌فرمود:

يَا هَوْلَاءِ إِنَّ أَيْدِيكُمْ سَبَقَتْكُمْ إِلَى النَّارِ فَإِنْ تُبْتُمْ وَعَلِمَ اللَّهُ مِنْكُمْ صِدْقَ النَّيِّ تَابَ عَلَيْكُمْ وَجَزَتْكُمْ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ، فَإِنْ لَمْ تَتُوبُوا عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ جَزَتْكُمْ أَيْدِيكُمْ إِلَى النَّارِ

(هان ای شما! همانا دست‌های شما پیش از شما وارد جهنم شدند، اگر توبه کنید و خداوند بنگرد که با صداقت توبه کردید، می‌پذیرد و دست‌های شما را وارد بهشت می‌کند، اما اگر از کردار زشت خود پشیمان نشوید و توبه نکنید شما و دست‌های بریده شما را وارد جهنم خواهد کرد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی، ج ۷، ص ۲۶۶ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۰۱.

مسئولیت های رهبری

و برای من سزاوار نیست که لشکر و شهر و بیت المال و جمع آوری خراج و قضاوت بین مسلمانان، و گرفتن حقوق در خواست کنندگان را رها سازم، آنگاه با دسته‌ای بیرون روم، و به دنبال دسته‌ای به راه افتم، و چونان تیر نتراشیده در جعبه‌ای خالی به این سو و آن سو سرگردان شوم

من چونان سنگ آسیاب، باید بر محور خود استوار بمانم، و همه امور کشور، پیرامون من و به وسیله من بگردش در آید، اگر من از محور خود دور شوم مدار آن بلرزد و سنگ زیرین آن فرو ریزد به حق خدا سوگند که این پیشنهاد بدی است.

به خدا سوگند! اگر امیدواری به شهادت در راه خدا را نداشتی، پای در رکاب کرده از میان شما می‌رفتم، و شما را نمی‌طلبیدم چندان که باد شمال و جنوب می‌وزد

زیرا شما بسیار طعنه زن، عیب جو، رویگردان از حق، و پر مکر و حيله‌اید

مادام که افکار شما پراکنده است فراوانی تعداد شما سودی ندارد، من شما را به راه روشنی بردم که جز هلاک خواهان، هلاک نگردند، آن کس که استقامت کرد به سوی بهشت شتافت و آن کس که لغزید در آتش سرنگون شد. [۱].

سرانجام با روش‌های گوناگون هدایت، و تبلیغ و هشدار، مغزهای کوفیان از خواب غفلت بیدار شد، و دل‌ها هدایت گردید، و مردم گروه گروه به فریاد دعوت حق امام پاسخ گفتند و برای نبرد آماده گشتند.

و همه در اردوگاه کوفه اجتماع کردند.

طبق نقل ناسخ حدود هشتاد هزار نفر و به روایتی صد هزار نفر در اردوگاه (نخيله) برای جنگ با معاویه آماده شدند. از نوف بکالی نقل شده که:

امام علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام را بر ده هزار نفر از لشکریان

و قیس بن سعد را بر ده هزار

و ابویوب انصاری را بر ده هزار نفر دیگر، فرمانده تعیین فرمود و بدینگونه سرداران دیگری را به فرماندهی واحدهای نظامی دیگر برگزید.

تا در اسرع وقت به جنگ شامیان بشتابند و ریشه معاویه را از بیخ برکنند و زمین را از لوث وجود او و حامیانش پاک سازند، اما هزاران افسوس که حادثه خونین ضربت خوردن امام مطرح و اجتماع لشکریان به جدائی و تفرقه انجامید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- بحار الانوار ج ۳۴ ص ۱۲۳: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۲- احتجاج ج ۱ ص ۱۹۰: طبرسی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۳- ارشاد القلوب ص ۱۱۷: دیلمی (متوفای ۷۷۱ هـ)

۴- تحف العقول ص ۱۴۰ و صایای علی علیه السلام: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۳۲ هـ)

۵- دستور معالم الحکم ص ۵۹ و ص ۹۵: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ هـ)

۶- غرر الحکم ج ۱ ص ۸۴: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۷- عیون الحکم والمواعظ: ابن شاکر واسطی (متوفای ۶۰۰ هـ)

۸- حلیة الاولیاء ج ۱ ص ۷۷ و ۷۸: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

- ۹- کتاب النهایه ج ۲ ص ۲۸۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)
- ۱۰- تذکره الخواص ص ۱۲۴: ابن جوزی حنفی (متوفای ۶۵۴ هـ)
- ۱۱- الحکمۃ الخالده ص ۱۱۲: ابن مسکویه (متوفای ۴۲۱ هـ)
- ۱۲- عقد الفرید ج ۴ ص ۱۳۹ و ج ۲ ص ۱۱۱: ابن عبد ربہ مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۱۳- مجمع الامثال ج ۲ ص ۲۹: میدانی (متوفای ۵۱۸ هـ)
- ۱۴- کتاب المستقصی ج ۱ ص ۲۴۰ ح ۱۰۲۲: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).
- [۲] ۱- غررالحکم ج ۱ ص ۳۹۶ و ج ۴ ص ۱۳ و ۴۸۷: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)
- ۲- کتاب طراز ج ۱ ص ۲۱۷: سید یمانی
- ۳- کتاب الغارات (بنقل ابی الحدید ج ۱ ص ۲۰۳): ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۰۲ هـ)
- ۴- اصول کافی ج ۱ ص ۲۰۷: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۵- تفسیر عیاشی (در تفسیر آیه ۱۰۶ نحل): عیاشی (متوفای ۳۰۰ هـ)
- ۶- قرب الاسناد: حمیری (متوفای ۲۹۰ هـ)
- ۷- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۱۹: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)
- ۸- مستدرک ج ۲ ص ۳۸۵: حاکم نیشابوری شافعی (متوفای ۲۵۸ هـ)
- ۹- کتاب الفتن: نعیم بن حماد (متوفای ۲۲۸ هـ)
- ۱۰- کتاب أمالی ص ۲۱۴: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۱۱- کتاب ارشاد ص ۱۵۱: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)
- ۱۲- الملاحم والفتن ص ۷۵: سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ)
- ۱۳- کتاب الرجال ص ۱۰۳: علامه کشی (متوفای ۳۴۰ هـ)
- ۱۴- تاریخ دمشق ج ۵ ص ۴۷: ابن عساکر شافعی (متوفای ۵۷۳ هـ)
- ۱۵- کتاب أمالی ص ۱۳۱: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)
- ۱۶- روضه کافی ج ۸ ص ۱۹ و ۳۱ و ج ۵ ص ۲۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۱۷- ربیع الابرار (باب سکوت): زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)
- ۱۸- سراج الملوک ص ۴۸۴: طرطوشی (متوفای ۵۲۰ هـ).

مدیریت صحیح نظامی (در جنگ خیبر)

الف- راوی گفته است:

سلمه می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را در حالی که چشم درد داشت، خواند و آب دهان به چشمانش زد و فرمود:

این پرچم را بگیر و به میدان جنگ برو تا پروردگار فتح و ظفر را به ما بدهد.

سوگند به پروردگار، امام علی علیه السلام نعره کشان و شتابان با پرچم اسلام روان شد و ما پشت سر او بودیم و او را دنبال می کردیم

تا اینکه او پرچم را در صخره‌های قلعه فرو بُرد.

پس یک فرد یهودی او را بالای قلعه دید و گفت:

تو کیستی؟

فرمود:

«من علی بن ابیطالب هستم.»

راوی گفته است:

یهودی در این هنگام می گوید:

شما بر ما و بر آنچه که بر موسی نازل شده است برتری یافتید.

پس علی علیه السلام برنگشت تا اینکه خداوند به دست او فتح و پیروزی داد.

ب- ابن اسحاق از ابی رافع، غلام رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده است که گفت:

در آن هنگام که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علی بن ابیطالب علیه السلام را با پرچم خویش به سوی خیبر روانه کرد ما با او بودیم.

هنگامی که علی علیه السلام به قلعه نزدیک شد، اهل قلعه بیرون آمدند،

علی علیه السلام با آنها به جنگ پرداخت.

مردی از یهود او را ضربه زد و سپرش را از دستش به زمین انداخت.

علی علیه السلام دری را که بر قلعه بود، گرفت و آن را سپر خود قرار داد و پیوسته در به دست او بود و او می جنگید تا اینکه پروردگار فتح را بر او عنایت فرمود.

آنگاه که علی علیه السلام از جنگ فراغت یافت، در قلعه را به زمین انداخت.

من با هفت تن دیگر هرچه کوشیدیم آن در بزرگ را تکان دهیم نتوانستیم.

ج- ابن اسحاق از سلمه بن عمرو بن اکوع روایت کرد که:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم خلیفه اول را با پرچمش به یکی از دژهای خیبر فرستاد تا بجنگد.

خلیفه اول فرار کرد و پیروزی به دست نیاورد.

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فردا خلیفه دوم را فرستاد، که او هم سرانجام فرار کرد و پیروزی میسر نشد.

آنگاه رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ غَدًا رَجُلًا يَحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، يَفْتَحَ عَلَيَّ يَدِيهِ لَيْسَ بِفَرَّارٍ

(فردا پرچم را به دست مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد، که خدا پیروزی را با دستان او به مسلمانان اهدا می کند، و او هرگز اهل فرار نیست).

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به پیروزی خود در فتح خیبر فرمود:

وَاللَّهِ مَا أَقْتَلَعْتُ بَابَ خَيْبَرَ بِقُوَّةِ جَسَدَانِيهِ وَلَا بِحَرَكَهٖ غَدَائِيهِ، لَكِنِّي أَذِيدْتُ بِقُوَّةِ مَلَكُوتِيهِ.

وَأَنَا مِنْ أَحْمَدَ، كَالصَّنَوِ.

وَاللَّهِ لَوْ تَطَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَيَّ قِتَالِي مَا بَالَيْتُ، وَلَوْ أَمْكَنْتَنِي مِنْ رِقَابِهَا مَا بَعَيْتُ:

«وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ».

«سوگند به پروردگار، در خیبر را به نیروی جسمانی از جای نکندم و به حرکت غذایی هم از جای نکندم.

بلکه به نیروی ملکوتی مؤید شدم. و من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مانند دو ریشه خُرما از یک ریشه‌ایم.

سوگند به پروردگار اگر عرب یکدیگر را برای نبرد با من یاری کنند، من هراسی به دل راه نمی‌دهم و اگر هم مرا به گردن‌های

خود مسلط کنند من ستم ننمایم و به زودی خواهند دانست آنان که ستم کردند که به کدام جای بازگشت، باز می‌گردند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب اشارات و تنبیهات، نمط نُهْم - و - نامه ۱۹:۴۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

مردانگی و مروت در جنگ

لشگریان معاویه خود را زودتر به سرزمین پهناور صفین رساندند، ورودخانه فرات را در اختیار گرفتند، و لشگریان معاویه به فرماندهی «ابو الاعور» از فرات حفاظت می‌کردند که کسی آب بر ندارد، (یعنی موقعیت برتر را به دست آوردند).

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام صعصعه بن صوحان را به طرف معاویه فرستاد و پیام داد که:

این عمل زشتی است، آب باید در اختیار هر دو لشگر باشد.

دو تن از فرماندهان معاویه به نام «ولید بن عقبه و عبدالله بن سعید»، نظر دادند که:

آب را بر روی لشگر علی می‌بندیم تا از تشنگی بمیرند.

اما عمرو عاص گفت:

این کار اشتباه است، علی کسی نیست که تشنه بماند، او بود که گفت اگر چهل تن داشتم در روز نخست حق خود را می‌گرفتم.

اما معاویه به فرمانده حافظان فرات «ابو الاعور» دستور داد از فرات محافظت کند.

امام علی علیه السلام خط شکن‌های سپاه را به فرماندهی امام مجتبی علیه السلام فرمان داد که:

فرات را بگیرید، و لشگر معاویه را کنار زنید.

و فرمود:

قَدْ اسْتَطَعْتُمْ كُمُ الْقِتَالِ، فَأَقْرُوا عَلَيَّ مَذَلَّةً، وَتَأْخِيرَ مَحَلَّةٍ؛ أَوْ رَوْوا السُّيُوفَ مِنَ الدِّمَاءِ تَرَوْوا مِنَ الْمَاءِ.

فَالْمَوْتُ فِي حَيَاتِكُمْ مَقْهُورِينَ، وَالْحَيَاءُ فِي مَوْتِكُمْ قَاهِرِينَ. أَلَمْا وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ قَادَ لِيَمَّةً مِنَ الْغَوَاةِ، وَعَمَسَ عَلَيْهِمُ الْخَبَرَ، حَيْثِي جَعَلُوا نُحُورَهُمْ أَغْرَاصَ الْمَنِيَةِ.

(شامیان با بستن آب شما را به پیکار دعوت کردند.

اکنون بر سر دو راهی قرار دارید، یا به ذلت و خواری بر جای خود بنشینید، و یا شمشیرها را از خون آنها سیراب سازید تا از آب

سیراب شوید، پس بدانید که مرگ در زندگی توأم با شکست، و زندگی جاویدان در مرگ پیروزمندانه شماست.

آگاه باشید! معاویه گروهی از گمراهان را همراه آورده و حقیقت را از آنان می‌پوشاند، تا کورکورانه گلوهاشان را آماج تیر و

شمشیر کنند.) [۱].

در همان آغاز عملیات، رودخانه فرات به تصرف حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آمد.

معاویه به عمرو عاص گفت:

به نظر تو علی با ما چه می‌کند؟

عمرو گفت:

علی علیه السلام مثل تو نیست او هدفی غیر از آب دارد.

امام علی علیه السلام استفاده از آب را آزاد گذاشت تا هر دو لشگر بنوشند.

با این موضع گیری حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیاری از دشمنان امام هدایت شدند و به لشکر آن حضرت ملحق گردیدند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۵۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

مسئولیت‌های رهبری و نظامیان

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن پردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسئولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید، و در سختیها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳: ۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲ هـ)

۲- کتاب أمالی ج ۱ ص ۲۱۷م ۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۳- کتاب أمالی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۴- منهاج البراعه ج ۳ ص ۱۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۳۵۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۶۹ و ۷۵ و ۵۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۷- تحف العقول ص ۱۸۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ).

مبارزه در راه هجرت

پس از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام پس از رد امانت‌ها، خانواده رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را در یک کاروان کوچک کوچ داد تا به مدینه برسد.

جاسوسان قریش باخبر شده جمعی که حدود هشت سوار نقاب دار بودند، به همراهی «جناح» غلام حرب بن امیه راه را بر امام بستند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فوراً شترها را خواباند، و زنان را فرود آورد، و آماده دفاع شد، به امام علی علیه السلام گفتند:

به مکه باز گرد و گرنه تو را باز می گردانیم یا سرت را برای قریش مکه می بریم.

حضرت علی علیه السلام شمشیر به دست گرفت و فرمود:

هر که می خواهد بدنش قطعه قطعه گردد پیش بیاید.

«جناح» غلام حرب جلو آمد و شمشیری حواله کرد، که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود را کنار کشید، و با شمشیر چنان بر کمر جناح زد که از کمر دو نیم شد.

آنگاه به دیگر همراهان او حمله کرد که با عذر

خواهی و ذلت فرار کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی ص ۳۰۰ - و - فاطمه زهرا علیها السلام ص ۱۱۵، ترجمه صادقی.

مطالبه فدک از خلیفه اول

حضرت فاطمه علیها السلام و عباس عموی پیامبر نزد خلیفه اول آمدند و میراث خود را که از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم باقی مانده بود خواستند، ایشان در آن موقع زمینشان فدک و سهمشان را از خیر مطالبه می کردند. خلیفه اول گفت:

من از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود: ما چیزی را به ارث نمی گذاریم و آنچه از ما بماند صدقه است.

هنگامی که حضرت فاطمه علیها السلام این سخن را شنید با

حالتی خشمگین آن مجلس را ترک کرد و تا آخر عمر با خلیفه اول یک کلمه هم سخن نگفت. [۱].

و با حال یأس در خانه نشسته و بحال خود گریه می کرد تا از دنیا رفت.

علی علیه السلام این تصرف عدوانی و داستان غم انگیز را صریحاً در ضمن نامه‌ای که به خلیفه سوم بن حنیف نوشته، بیان می کند: بلی کانت فی ایدینا فدک من کل ما اظلت السماء نفوس قوم و سحت عنها نفوس قوم آخرین و نعم الحکم الله. [۲].

«آری از آنچه که آسمان بر آن سایه انداخته فقط فدک در دست ما بود، پس نفسهای آن قوم بر آن طمع و حرص ورزید و نفوس عده‌ای هم از آن صرف نظر کرده و اعراض نمودند، خداوند بهترین داور است.»

پی نوشت ها:

[۱] صحیح بخاری ج ۸ ص ۱۸۵.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ص ۶ نامه ۴۵ و شرح فیض ج ۲ ص ۹۵۸.

مبارزه با بدعت‌های خلفاء

در دوران ۲۵ ساله حکومت سران سقیفه، بدعت‌ها و تغییرات زیادی در احکام الهی پدید آمد که تربیت اجتماعی مردم، و بازگرداندن امت به ارزش‌های اصیل اسلامی یکی از مشکلات اجرائی حکومت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

خلیفه دوم دستور داده بود:

نماز مستحبی را می شود به جماعت خواند.

وقتی امام علی علیه السلام دستور داد که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند، اعتراض‌ها شروع شد، و فریادها بلند شد که: علی علیه السلام می‌خواهد برخلاف دستورات خلیفه دوم رفتار نماید.

و روزی که علی علیه السلام خواست منبر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را در جای اصلی خود قرار دهد، (همان جایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم قرار داشت)، مردم اعتراض کردند، و مانع شدند و فریاد کشیدند، اما روزی که خلیفه اول و خلیفه دوم می‌خواستند منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را از جای خود بردارند کسی اعتراض نکرد.

اینها نشان دهنده مشکلات علی علیه السلام در سنت گرائی و بازگشت به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است، چون ۲۵ سال مردم منحرف شدند، مسخ گردیدند، و احکام دین را تغییر دادند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ثمرات الانوار ج ۲ ص ۲۶۰ - و - شبهای پیشاور ص ۵۵۷.

مقابله با تحریفات در زمان خلیفه سوم

یکی دیگر از آثار نظارت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران ۲۵ ساله انزوا و سکوت، نظارت بر احکام دین و مقابله با تحریف و بدعت گذاری در دین بود.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله وسلم حج تمتع را تشریح و انجام دادند، اما خلیفه دوم در دوران خلافت خود از آن نهی کرد و گفت:

مُتَعَتَانِ كَاتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أَنهَى عَنْهُمَا وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهَا، مُتَعَةُ الْحَجِّ وَ مُتَعَةُ النِّسَاءِ [۱].

حج تمتع و متعه در زمان رسول خدا بود و امروز من آن را نهی می‌کنم و هر کس انجام دهد او را مجازات می‌کنم. و زمینه برای برخورد با خشونت خلیفه دوم، وجود نداشت.

در زمان خلیفه سوم وقتی اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به او فشار آوردند گفت:

من نظر خود را مطرح کردم، هر کس خواست عمل کند یا حج تمتع انجام دهد. [۲].

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با خلیفه سوم برخورد شدید کرد و فرمود:

تو از حج تمتع مردم را نهی می‌کنی؟

و در حالی که خشمناک بود، برای حج تمتع با یاران خود، «تلبیه» گفتند. [۳].

در روایت دیگری آمده است که:

خلیفه سوم اصحاب خود را از حج تمتع نهی کرد، و امام علی علیه السلام و یاران او اعمال حج تمتع را آغاز کردند، سپس حضرت

امیرالمؤمنین علیه السلام به خلیفه سوم فرمود:

تو از حج تمتع مردم را باز می‌داری؟

خلیفه سوم گفت: آری.

امام علی علیه السلام فرمود:

آیا شما و ما، همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حجّ تمتّع انجام نداده‌ایم؟ که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حجّ تمتّع انجام داد و تلبیه گفت؟
 خلیفه سوم پاسخ داد:
 آری، ولی ما می‌ترسیدیم. [۴].

پی نوشت ها:

- [۱] بدایة المجتهد ج ۱ ص ۳۴۶ - و - زادالمعاد ج ۲ ص ۲۰۵ - و - شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۶۷ - و - مُغنی ابن قدامه ج ۷ ص ۵۲۷ - و - محلّی ابن حزم ج ۷ ص ۱۰۷.
 [۲] مسند احمد ج ۱ ص ۹۲.
 [۳] موطأ مالک ص ۳۳۶ - و - تاریخ ابن کثیر ج ۱۲۹ ص ۵.
 [۴] سنن نسائی ج ۲ ص ۱۵ - و - مسند احمد ج ۱ ص ۵۷ - و - تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۱۲۶ - و - صحیح مسلم ۸۹۶ - و - مسند احمد ج ۱ ص ۹۷ و ۱۳۶ - و - سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۲ - و - صحیح بخاری ج ۱ ص ۱۹۰ - و - مسند طرابلسی ج ۱ ص ۱۶.

مقدس اردبیلی

یکی از بزرگان، مرحوم عالم بزرگوار افتخار شیعه کسی که بارها خدمت مقدّس حضرت حجّة بن الحسن عسکری (ع) رسیده علامه ملا احمد مقدس اردبیلی رضوان الله تعالی علی (ع) را در خواب دید از او پرسید عالم آخرت را چگونه دیدی و خداوند با تو چه معامله‌ای کرد؟ این عالم جلیل القدر فرمود: بازار عمل که کساد و بی‌روتق است نفع نداد ما را مگر صاحب این قبر یعنی حضرت امیرالمؤمنین (ع). یعنی در عالم آخرت کسی ما را نجات نداد مگر آقا علی (ع).

کعبه دل را صفائی کشور جان را خدا علی (ع) جان
 حق توئی بر حق توئی از رُخت پیدا علی (ع) جان
 ساقی کوثر توئی تو، شافع محشر توئی تو
 نفس پیغمبر توئی، ای بر نفوس اولی علی (ع) جان
 با ولایت زنده‌ام من، در لوایت بنده‌ام من
 توشه‌ام نیست هم امروز و هم فردا علی (ع) جان
 گر جدا سازند بند از بند من هرگز نگیرم
 سر زپایت، دست از دامانت ای مولا علی (ع) جان
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مدح آقا

عالم زاهد و محب صادق مرحوم حاج شیخ محمد شفیع محسنی جمی اعلی (ع) الله مقامه نقل فرمود: در کنکان یکنفر فقیر در خانه می‌آمد و مدح آقا امیرالمؤمنین علی (ع) را می‌خواند و مردم به او احسانی می‌کردند. تصادفاً گذرش به در خانه قاضی شهر که از سنّی‌های ناصبی بود می‌افتد و مدح زیادی می‌خواند، قاضی سخت ناراحت می‌شود در را باز می‌کند و می‌گوید چقدر اسم علی (ع) را میبری، چیزی بتو نمی‌دهم مگر اینکه مدح عمر را کنی که من بتو احسان کنم.

فقیر می‌گوید: اگر در راه عمر تو می‌خواهی خیری بما برسانی از زهر مار بدتر است و من نمی‌خواهم و نمی‌گیرم، قاضی عصبانی می‌شود و فقیر را بسختی میزند. زن قاضی واسطه می‌شود و بقاضی می‌گوید دست از او بردار زیرا اگر کشته شود ترا خواهند کشت بالاخره قاضی را داخل خانه می‌آورد و از فقیر کاملاً دلجوئی می‌کند که فساد واقع نشود.

قاضی بغرفه و اطاقش می‌رود پس از لحظه‌ای زن صدای ناله عجیبی از او می‌شنود وقتی که می‌آید می‌بیند قاضی حالت فلج پیدا کرده و گنگ هم شده است بستگانش را خبر می‌کنند از او می‌پرسند چه شده؟ (آنچه که از اشاره خودش فهمیده شد این بود که تا بخواب رفتم مرا به آسمان هفتم بردند و بزرگی سیلی بصورتم زد و مرا پرت نمود که بر زمین افتادم.) بالجمله او را بمریضخانه بحرین می‌بردند و قریب دو ماه تحت معالجه واقع می‌شود و هیچ فائده‌ای نمی‌بخشد او را بکویت می‌برند (نقل کننده داستان فرمود) تصادفا در همان کشتی که من بودم او را آوردند و باتفاق هم وارد کویت شدیم بمن ملتجی شد و التماس دعا می‌کرد من به او فهماندم که دست همان کسی که سیلی‌اش خورده باید شفا بیابی و این حرف به آن بدبخت اثری نکرد و بالجمله چندی هم به بیمارستان کویت مراجعه کرد فایده نبخشید و فرمود تا سال گذشته در بحرین او را دیدم بهمان حال فقر و فلاکت در دکانی زندگی می‌کرد و گدائی می‌نمود. این است اثر جسارت به ساحت مقدس آقا علی (ع).

ای بشر راه حقیقت را بجو

تا شوی در هر دو عالم رستگار

راه حق مهر علی (ع) و آل اوست

باش در این راه محکم، پایدار

گویمت رمزی ز اسرار غدیر

تا نمائی حب حیدر اشعار

جبرئیل آمد به امر ذوالمنن

کی پیمبر کن ولی را آشکار

گر نیاری امر ایزد را بجا

نیست تبلیغ رسالت استوار

گر که می‌ترسی ز کین و کفر خلق

هان نگه دارد ترا پروردگار

منع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

میوه ولایتی

اعمش که یکی از مفسران و محدثین است روایت کرده است که در مسافرت به عربی رسیدم که چشمش کور شده بود. در این حال، در بیابان نشسته بود و دستش را به طرف آسمان گرفته بود و دعا می‌کرد: که خداوندا بحق آن قبه‌ای که دامنه‌اش خیلی وسیع است و بحق بارگاهی که میوه‌هایش بسیار شیرین است چشم مرا به من بازگردان.

جلو رفتم و گفتم: ای اعرابی چه می‌گویی؟ قبه و بارگاه چیست؟ و میوه کدام است؟ گفتم: منظورم از قبه حضرت محمد (ص) و بارگاه حضرت زهرا (ع)ها السلام) و میوه‌ها حضرت امام حسن و امام حسین (علی (ع)هما السلام) است.

گریه‌ام گرفت، دو درهم از مخارج مسافرتم را به او دادم و به راه افتادم. مدتی گذشت مسافرتم به پایان رسید و از همان راه برگشتم. دیدم آن مرد بینایی‌اش را بدست آورده است. احوالش را پرسیدم. و از او خواستم که چگونه شفا یافتن خود را برایم

تعریف کند.

گفت: آل محمد (ص) مرا شفا دادند. روزی در همین جا تنها نشسته بودم و ناله می‌کردم که ناگهان ندایی از غیب آمد اگر در دوستی علی (ع) صادق هستی چشمان خود را ببند و باز کن.

چشمانم را بستم و پس از لحظه‌ای باز کردم، دیدم جهان روشن است و همه جا را می‌توانم بینم. هر چه نگاه کردم گوینده صدا را ندیدم. گفتم: ای کسی که به داد من رسیدی ترا به خدا قسمت می‌دهم که خودت را معرفی کن.

ندایی آمد که من خضر نبی هستم. بدان که دوستی علی (ع) در دنیا و آخرت انسان را نجات می‌دهد.

بجلال و قدر خدا قسم نروم ز کوی تو یا علی (ع)

که حیات هستی من بود بامید روی تو یا علی (ع)

چو روان من رود از بدن نرود به سیر گل و چمن

که فتاد طایر جان من بکمند موی تو یا علی (ع)

من اگر بروی تو مایلم شده نقد عشق تو حاصلم

بخدا که زنده شود دلم شنود چه بوی تو یا علی (ع)

تو مه سپهر ولایتی مه آسمان ز تو آیتی

چه شود اگر که اقامتی بکنم بکوی تو یا علی (ع)

علی (ع) ای حقیقت عارفان تو مشو ز دیده ما نهران

که روان خسته عاشقان بگرفته خوی تو یا علی (ع)

همه شب بخلوت و در خفا بنشینم کنم التجا

که عیان بدیده شود خدا ز رخ نکوی تو یا علی (ع)

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مسلمانان هندو

ثقه با فضیلت و مخلص اهل بیت عصمت و طهارت (علی (ع) هم‌السلام) جناب آقای شیخ محمد حسن مولوی قندهاری از علماء مشهد است نقل می‌کند: روزی فرمانروای دولت حیدرآباد، دکن که نظام لقبش بود، در عماری خود نشسته و عده‌ای هندوی بت پرست، آن عماری را بدوش حمل می‌کردند (طبق مرسومات تشریفاتی سلطنتی آن زمان) پس در آن حالت چرت و بیخودی عارضش می‌شود و حضرت امیرالمؤمنین (ع) را می‌بیند.

آقا علی (ع) به او می‌فرماید: نظام حیاء نمی‌کنی بدوش سادات عماری خود را قرار دادی؟

چشم باز می‌کند و منقلب می‌گردد و می‌گوید عماری را بر زمین گذارند، هندوان می‌گویند آقا مگر از ما تقصیری سر زده؟

می‌گوید: نه لکن باید عده دیگری بیایند و عماری را بلند کنند پس جمعی دیگر می‌آیند و عماری را بدوش می‌کشند تا نظام بمقصد خود رفته و به منزل بر می‌گردد، سپس آن افرادی که در مرتبه اول عماری را بر دوش داشتند آنها را احضار کرده و در

خلوت دست بگردن آنها انداخته و با ایشان معانقه نموده و رویشان را می‌بوسد و می‌گوید شما از کجائید؟

جواب می‌دهند: اهل فلان قریه، می‌گوید: آیا از سابق اینجا بودید؟ می‌گویند: همینقدر می‌دانیم که اجداد ما از عربستان به اینجا آمده بودند و توطن نموده‌اند.

می‌گوید: باید تفحص کنید، نوشته جاتیکه از اجدادتان دارید جمع کنید و نزد من بیاورید. اطاعت نموده و هر چه داشتند آوردند

سلطان در بین نوشته‌ها شجره نامه و نسب نامه اجدادشان را پیدا می‌کند و می‌بیند که منسب آنها به حضرت علی (ع) بن موسی الرضا (ع) می‌رسد و از سادات رضوی هستند.

نظام بگریه می‌افتد و می‌گوید شما چطور هندو شده‌اید در حالیکه مسلمان زاده بلکه آقا زاده و سید مسلمانانید؛ همه آنها منقلب شده و مسلمان و شیعه اثنی عشری می‌شوند و نظام هم املاک زیادی به آنها عطا می‌کند.

عشق علی (ع) و آل مرا در سر است و بس

چون عشق دیگران همه درد سر است و بس

ما دوستدار و عاشق خوبان عالمیم

معشوق عده‌ای بجهان گر ز راست و بس

گر پشت پا زدیم ز مستی به این جهان

ما را می‌معاشقه در ساغر است و بس

از دل مکن ولای علی (ع) را برون ولی

حسن عمل شفیع تو در محشر است و بس

مداح مرتضی مده نسبت به ایزدی

خاک در غلام علی (ع) قنبر است و بس

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلع زاده، نشر مهدی یار

مدح مقبول

حضرت آیه الله مولوی قندهاری که یکی از علمای برجسته مشهد هستند نقل فرمود: بنده ساکن مشهد مقدس بودم و از فیوضات آقا حضرت امام رضا (ع) در جوانی مرهون احسان امام رئوف و از قابلیت خود زیادتر، منبرم جذّاب بود، ملازم مرحوم شیخ علی (ع) اکبر نهاوندی و سید رضا قوچانی و شیخ رمضانعلی (ع) قوچانی و شیخ مرتضی بجنوردی و شیخ مرتضی آشتیانی که همگی از علمای عظام و برجسته مشهد بودند، بودم ایشان مرا به اطراف ایران مثل پاکستان و قندهار و غیره می‌فرستادند.

یکشب که وارد مشهد شدم آمدم مسجد گوهرشاد تازه اذان مغرب می‌گفتند مرحوم آیه الله آشخ علی (ع) اکبر نهاوندی مشغول نماز گردید و پس از اتمام نماز خدمتش رسیدم. با حضرتش معانقه نمودم و خدمتش نشستم در این وقت مرحوم حاج قوام لاری ایستاد و بنای مقدمه روضه را نمود و ابتدایش این دو شعر را خواند که من قبل از آن این اشعار را نشنیده بودم.

ها علی (ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

هو والواجب نور و بصر

هو والمبدء شمس و قمر

حالم منقلب شد. آقای شیخ علی (ع) اکبر نهاوندی داشت با من صحبت می‌کرد که یک گوشم به ایشان و گوش دیگرم به حاج قوام بود.

با حال منقلب بخانه آمدم تنها بودم در خودم طبع رسائی یافتم مداد را برداشتم آن اشعار را شیر و شگری تضمین کردم.

ها علی (ع) بشر کیف بشر

ربه فیه تجلی و ظهر

عقل کُل بما داد خبر
 انا کالشمس و علی (ع) کالقمر
 هو والواجب نور و بصر
 هو والمبدء شمس و قمر
 عشق افکند بدلها اخگر
 عشق نبود هویدا محشر
 عشق چه بود اسدالله حیدر
 ها علی (ع) بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 بشری بس گل آدم که سرشت
 گر حقی تخم عبادت که بکشت
 رویت آئینه هر هشت بهشت
 مویت آویزه هر دیو کنشت
 کیمیا کن بنظر این گل و خشت
 تا شود خشت و گلم حور سرشت
 من نیم ناصبی و غالی زشت
 عشق سرمشق من اینگونه نوشت
 که بمحراب تو هر شام و سحر
 سجده آریم بنزد داور
 ها علی (ع) بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 گفت غالی که علی (ع) الله است
 نیست الله صفات الله است
 متشرع که محب جاه است
 او هم از بیخبری در چاه است
 خوب از بیت حجره آگاه است
 غافل از قبله شاهنشاه است
 شهر احمد علی (ع) ش درگاه است
 رو به آن قبله عرفان آور
 درس اعمال ز قرآن آور
 ها علی (ع) بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 علی (ع) ای مخزن سر معبود

رونق افزای گلستان وجود
 کعبه از قوس نزولت مسعود
 مسجد کوفه ترا قوس صعود
 خالقت چون در هستی بگشود
 عشق بازی بتو بودش مقصود
 غرض از عشق و محبت این بود
 تا گشاید بجهان سفره جود
 من چه گویم بمدیح حیدر
 عاجز از مدح علی(ع) جن و بشر
 ها علی(ع) بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر
 حسن روسیه نامه تباه
 پناه آورده بقبر ای شاه
 اگرش بار دهد و اشوقاه
 وربر اندز درش واویلاه
 یا علی(ع) قنبرت انشاءالله
 رد سائل نکند از درگاه
 قنبرا کن بمن خسته نگاه
 حسبی الله و ما شاء الله
 مستم از باده حب حیدر
 علی(ع) م جنت و قنبر کوثر
 ها علی(ع) بشر کیف بشر
 ربه فیه تجلی و ظهر

چهار سال گذشت نمی دانستم این مدح قبول شده یا نه؟

روزی بعد از ناهار خوابیده بودم در عالم واقعه دیدم مشرف شدم کربلای معلی(ع) وارد رواق مبارک شدم دیدم درهای حرم بسته و زوار بین رواق مشغول خواندن زیارت وارث هستند.

حالم دگرگون شد که چرا درها بسته است من حالا تازه رسیده‌ام. پرسیدم آیا درها باز می‌شود؟ گفتند؛ بلی یکساعت دیگر باز می‌شود و حالا مجتهدین و علمای اولین و آخرین در حرم حضرت سید الشهداء(ع) هستند و مشغول مدح و تعزیه‌اند.

من در همان عالم خواب بسمت قتلگاه آدم دلم آرام نمی‌گرفت. نزد آن شباکی (پنجره) که بالای سر مبارک قرار گرفته است نظر کردم از میان شباک علماء را دیدم عده‌ای را شناختم، علامه مجلسی، ملامحسن فیض کاشانی، سید اسماعیل صدر، میرزا حسن شیرازی، شیخ جعفر شوشتری حضور داشتند حرم مملو از جمعیت بود همه بضریح و پشت بشباک بودند و سر کرده همه، مرحوم حاج آقا حسین قمی بود. ایشان دستور می‌داد فلان آقا برود بخواند. پس از خواندن دیگران احسنت احسنت می‌گفتند و گریه می‌کردند.

چند نفری را دیدم بالا-رفتند و خواندند و پائین آمدند. در همان عالم رؤیا مانند بچه‌ها از گوشه شباک بخودم فشار آوردند و اینطرف و آنطرف کرده ناگهان خود را داخل حرم مطهر دیدم ولی هیچ جا نبود مگر پهلوئی خود آقای قمی ناچار همانجا نشستم. (بنده وقتی که آقای قمی در مشهد مقدس بود بایشان ارادت داشتم و در آخر کار نیز و کیلشان بودم). همینکه مرا دید فرمود مولوی حسن. عرض کردم بله قربان. فرمود برخیز و بخوان. من میان دو راهی واقع شدم امر آقا را چه کنم و با حضور این اعلام کدام آیه را عنوان کنم کدام حدیث را تطبیق کنم چگونه گریز روضه بزنم مثل اینکه ناگهان بدلم الهام غیبی شد خواندم، اشعارها علی(ع) بشر کیف بشر تا آخر قصیده‌ای که گذشت. وقتی که از خواب بیدار شدم دلم می‌طپید عرق زیادی کرده بودم مثل اینکه مرده بودم شکر خدای را بجا آوردم که بحمد الله مدیحه‌ام مورد عنایت واقع شده است.

تو دست خداوند و خدا از تو جدا نیست
 آنجا همه حق است که پایت بمیانست
 قومی بتو عامی شد و قومی خدا خواند
 از شأن تو آگاه نه این است و نه آنست
 از مدح تو درماند خرد زانکه مقامت
 والاتر از اندیشه و برتر ز گمانست
 آنکو بشب از گریه نیاسود شگفتا
 در جنگ قوی چنگتر از شیر زیانست
 روزی که زوحشت همه جانها بلب آید
 نازم بولای تو که آن خط امانست
 مهر تو و قهر تو بازار حقیقت
 آن مطلق سود آمد و این عین زیانست
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

میرزای قمی

شخصی خدمتگذاری مقبره مرحوم میرزای قمی (رضوان الله تعالی علی(ع)ه) را اختیار نموده بود، و دائما مشغول قرائت قرآن بود، بدون اینکه حقوقی بگیرد یا بخواهد. علت را از او پرسیدند؟ گفت از مکه مراجعت می‌نمودم، همیانی داشتم که تمام دارائی من در آن بود موقع سوار شدن به کشتی به دریا افتاد.

آمدم نجف اشرف وارد حرم شدم و با دلی شکسته به حضرت علی(ع) امیرالمؤمنین (ع) متوسل و درد دل کردم که آقا این همه راه را بعشق و علاقه شما آمدم و آدمی ندارم بلکه آبرو دارم و حالا تمام دارائیم از بین رفته از حضرتت استدعا دارم که مال مرا به من برسانید زیرا دستم خیلی تنگ شده....

همان شب به خواب رفتم در عالم رؤیا خدمت آقا مولی المؤمنین امیرالمؤمنین علی(ع) مشرف شدم، حضرت به من فرمود اگر مالت را می‌خواهی برو از میرزای قمی بگیر.

از خواب بیدار شده و خدمت و محضر میرزای قمی رسیدم مطلب را با ایشان در میان گذاشتم. میرزا فرمود: چند روز است که انتظار تو را دارم همیان را به من داد و فرمود همیان خود را بگیر ولی تا وقتی که زنده هستم این ماجرا را برای کسی تعریف نکن.

دَمبدم دَم از ولای مرتضی باید زدن

دست دل در دامن آل عبا باید زدن
 نقش حب خاندان بروح جان باید نگاشت
 مَهر مَهر حیدری بر دل چو ما باید زدن
 دم مزن با هر که او بیگانه باشد از علی(ع)
 گر نفس خواهی زدن با آشنا باید زدن
 رو بروی دوستان مرتضی باید نهاد
 مدعی را تیغ غیرت برقفا باید زدن
 لا فتی الا علی(ع) لا سیف الی ذوالفقار
 این نفس را از سر صدق و صفا باید زدن
 در دو عالم چارده معصوم را باید گزید
 پنج نوبت بر در دولتسرا باید زدن
 پیشوائی بایدت جستن از اولاد رسول
 پس قدم مردانه در راه خدا باید زدن
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مهر علی(ع)

در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان، جمعی از افراد ماوراء النهر که از متعصیان دشمن آقا علی(ع) بودند، مجلسی تشکیل داده و صورت مجلسی نوشتند که در آن آمده بود:

دشمنی و کینه نسبت به علی(ع) بر هر فرد مسلمان واجب است هر چند به مقدار جوی، کینه داشته باشد، زیرا او به قتل عثمان فتوای داده است.

آن نوشته را نزد امیر تیمور فرستادند، تا او نیز آن را تایید کند و مانند خلفای بنی امیه، دستور دهد که خطباء و سخنرانان، بالای منبرها، نسبت به ساحت مقدس آن حضرت به بدگوئی پردازند.

امیر تیمور گفت: چون من مرید پیر مرشد، (شیخ زین الدین نابتادی) هستم، این نوشته را نزد او می فرستم و او هر چه رأی داد همان را پیروی می کنم.

آن نوشته را نزد او فرستاد او پس از خواندن آن، این رباعی را در پشت آن نوشت.

گر آنکه بود فرق سماء منزل تو
 واز کوثر اگر سرشته باشد گل تو
 گر مهر علی(ع) نباشد اندر دل تو
 مسکین تو و سعی های بی حاصل تو
 و ای بر عثمانی که علی(ع) فتوی بر قتل او داده باشد. به هر حال آن شاه متنبه شد، و آن متعصیان را تنبیه سختی کرده و از مجلس خود بیرون نمود.

چو بدوست عهد بندد زمین پاکبازان

چو علی(ع) که می تواند که بسر برد وفا را

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت
 متحیرم چه گویم شه ملک لا فتی را
 بدو چشم خون فشانم هله‌ای نسیم رحمت
 که زکوی او غباری ز من آر، توتیا را
 بامید آنکه شاید برسد بخاک پایت
 چه پیامها که دارم همه سوز دل صبا را
 چو توئی قضای گردان، بدعا مستمندان
 که زجان ما بگردان ره آفت قضا را
 چه زخم چونای هر دم ز نوای شوق او دم
 که لسان غیب خوشتر بنوازد این نورا
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مثل اهل بیت

از سنت نیز روایتی درباره تبعیت از اهل بیت نقل کرده حدیثی که بین شیعه و سنی مسلم است که رسول خدا (ص) فرمود:
 مثل اهل بیت من مانند کشتی نوح است هر کس در آن سوار شد رستگار گردید و هر کس از آن کناره گرفت غرق گردید (یا هلاک شد) و از جمله آیاتیکه در تبعیت از اهلیت رسیده است: (بریسمان محکم الهی چنگک بزیند و پراکنده نشوید (سوره آل عمران آیه ۱۰۳) جبل الله یعنی وسیله ایکه خدا در میان مردمان قرار داده تا باو متمسک شوند و نجات یابند علی(ع) و یازده فرزندانش می‌باشند. چنانکه در زیارتش می‌خوانید السلام علی(ع) جبل الله المتین سلام بر تو ای ریسمان محکم الهی.

ذکر خدا خدای تو، اشک تو، ناله‌های تو
 سوز دل و صفای تو، روح دعاست یا علی(ع)
 قدرت انقیاد ما، از برکات عشق تو
 پرتوی از ولایت، عبودیت ماست یا علی(ع)
 گاه نبرد نام تو، رمز جهاد ما بود
 در همه مشکلات ما عقده گشاست یا علی(ع)
 بر در آستانه‌ات، دوخته شد نگاه ما
 عید ولادت تو شد، وقت عطاست یا علی(ع)
 اشک حسان و خنده‌اش بسته به قهر و مهر تو
 هجر تو و وصال تو، درد و دواست یا علی(ع)
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مش علی(ع) فروزان

استاد سلیمان کتانی دانشمند و ادیب مسیحی در کتاب (العلی(ع) نبراس و متراس) یا علی(ع) مشعلی(ع) و دژی می‌گوید:
 چه کم‌اند کسانی که از سرنوشت علی(ع) بن ابیطالب(ع) عبرت گرفته باشند....

زندگی از ایشان مایه بگیرد و بر فراز نسل‌های بشر همچون مشعلی (ع) فروزان نهاده باشند تا با سوز و فروز پیوسته‌ای راه بشریت را روشن سازند.

و یا همه کمی، به ستونهایی می‌مانند که در میانه پهنه‌های معبدی به پا ایستاده و سنگین‌های توانفرسا را بر دوش گرفته باشند تا از فراز بلندی هایش به مناره‌ها نور افشانند.

بسان کوهسارند، که وزش تند بادهای باران ریز و غرش ابرها را به سینه می‌گیرد، تا از چشمه ساران دامنه‌اش جویبارهایی با برکت و لطف و زیبایی بردشت‌ها روان گردند. در میان همین گروه کم شمار چهره علی (ع) بن ابیطالب (ع) می‌درخشد.

آن هم در هاله‌ای از تابش رسالت. در تاریک‌ترین شبی که طولانی سیاهی اعصار و قرون را با خود داشت، و آدمی را به زیر خروارها ستم و انحراف به گور سرد خاموشی و فراموشی خوابانده بود....

مردی به وجود آمد با گنجینه‌هایی گرانبار از مواهب و استعداد و فضائل که نمی‌شود کسی بدان دست یابد و هم طراز نوابغ و قهرمانان بزرگ نشود.

سخن را به علی (ع) بن ابیطالب (ع) کشاندم، آبی پاک که عطش مرا فرو بنشانند و مایه تسلی خاطر من است. ای سرور من! آیا این روا و سزااست که به جای فراهم آمدن به خدمت دربارت اختلاف پیدا کنند؟

با این مناجات، می‌خواهم رو به آستان علی (ع) بن ابیطالب (ع) آورم و سخن آغاز کنم، و می‌دانم که در آمدن به آستان وی کم‌تر از در آمدن به محراب نیست.

آن علی (ع) که در مکه بزاد و شصت سال بزیست و سپس شهید شد با گذشت چهارده قرن هنوز زنده است و فرسودگی کفن را به خود ندیده است.

هر سخنی درباره علی (ع) بن ابیطالب (ع) گفته شود، که او را در مکان و زمان محصور دارد، جز سخن پردازی و ترتیب الفاظ نخواهد بود. گام هرگز به محراب این سرور بزرگوار نخواهم نهاد، مگر به حالی که سر از تعظیم و ستایش بر درگهش فرو افکنده، و مهر سکوت بر لب، و گوش پند نوش فرا داده باشم.

در دست او شمشیری درخشان و بران و روان بود با دو لبه: لبه‌ای بر سپرو دیگر لبه بر کاغذ.

و در دو جبهه مبارزه می‌کرد: جبهه پیکار مسلحانه، و جبهه پیکار اعتقادی، به خاطر برقراری نظم و حق و عدالت.

عفت و راستی در وی چنان محکم و پر صلابت است که سپر و تیغ در دو دستش، پارسایی و بخشندگی دو بالند که او را به سایه خویش گرفته‌اند: تقوی و ایمان دو احساس صمیم و وفا دارند و دو چشمه پاک که در سینه‌اش نفوذ کرده و از زبانش جوشیده است، چنان که او را چون شمشیری در برانداختن بت‌های کعبه به کار می‌آیند و در همان حال او را قبله اهل اسلام می‌سازند.

حق و عدالت، دو صفت همراهند و دو گردن بند بی‌همتا و درخشان... در وجدانش احساسند و در بیانش برهان و در شمشیرش بران. عشق و اخلاص، دو رشته متینی بودند که دل و زبانش را به هم می‌پیوستند... و بشریت را با همه گروهها و نژادهایش در نظرش یگانه می‌نمودند.

مواهب و فضائلی در شخصیت علی (ع) بن ابیطالب (ع) شکل گرفت و تبلور یافت که انسان، ارزش خویش را از او می‌گیرد و به او مدیون است.

از علی (ع) بن ابیطالب (ع) پوزش می‌خواهم اگر نتوانستم بخوبی از عهده برآیم که او خوب‌ترین پوزش‌پذیران است و سرآمد بخشایشگران.

هزار بار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم

بهر دیار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم

اگر که پیرم و عاشق بیاد آن معشوق
 بانتظار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم
 بیاد صبح وصالش من حمیده خصال
 بشام تار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم
 من شکسته دل بینوای سرگردان
 باختیار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم
 به بحر عشق فتادم مرام من اینست
 بحال زار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم
 شوم بکوی خموشان بجان قرآنم
 بهر مزار علی (ع) گویم و علی (ع) جویم
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

منحصر بفرد

دکتر شبلی شمیل ماتریالیست معروف میگوید:
 علی (ع) بزرگ بزرگان جهان و تنها نسخه منحصر بفردی است که در گذشته و حال شرق و غرب جهان نمونه‌ای مانند او را ندیده است.
 منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

مصائب و گناهان

عبدالله بن یحیی بر امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شد، صندلی (کرسی) در برابر آن حضرت بود، حضرت امر فرمود که بر آن کرسی بنشیند؛ عبدالله نشست، چیزی نگذشت که چیزی بر سرش افتاد و سرش شکست و خون جاری گشت.
 حضرت امر فرمود آب آوردند و خون سرش را شستشو داد و فرمود: نزدیک شو به من؛ آنگاه دست بر شکاف سرش گذارد، در حالی که عبدالله سخت بی‌تابی می‌کرد، جراحات سر را به هم آورد و بهبود پذیرفت، گویا شکستگی پدید نگشته بود؛ پس از آن فرمود: «ای عبدالله! سپاس خدایی را که قرار داد گرفتاریها را کفاره گناهان پیروان ما در دنیا، تا در فرمان بردن حق، سالم بمانند و سزاوار مزد و اجر شوند». عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام! مجازات گناهان ما فقط در دنیاست؟» حضرت فرمود: «آری؛ مگر نشنیده‌ای گفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را که فرمود: «الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر»: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است».

خداوند پیروان ما را در دنیا از گناهانشان پاکیزه گرداند به وسیله مصائب و ناراحتیها و به عفو خود، چنانکه می‌فرماید: «ما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفو عن كثير»: آنچه مصیبت می‌بینید از کردار خود شماست، و بسیاری از آن بخشش می‌کند. [۱]

آن گاه پیروان ما به قیامت وارد شوند و طاعت‌های آنان را زیاد کند و لکن دشمنان ما را خداوند در دنیا جزاء دهد به طاعتشان گرچه وزنی ندارد، زیرا طاعتشان اخلاص ندارد و چون وارد قیامت شوند، سنگینی گناهان و کینه‌هایشان به محمد و آل محمد و یاران واقعی آنان، بر شانه آنهاست و در آتش فرو روند)).

عبدالله عرض کرد: «ای امیرالمؤمنین علیه‌السلام استفاده کردم و به من آموختی، اگر به من می‌فرمودید که چه گناهی سبب محنت مجلس شد، بسیار نیکو بود که دیگر مرتکب نشوم؟»

حضرت فرمود: «هنگام نشستن، بسم الله نگفتی، این مصیبت کفاره گناهت گشت؛ مگر نمی‌دانی که پیامبر از جانب خداوند مرا حدیث کرد که خداوند فرماید: هر کاری که در آن بسم الله گفته نشود، آن کار ناتمام خواهد ماند.»

عبدالله عرض کرد: «پدر و مادرم فدای شما! دیگر بسم الله را ترک نمی‌کنم.» حضرت فرمود: «پس تو سعادت‌مند خواهی گشت!»

عبدالله عرض کرد: «تفسیر بسم الله چیست؟» حضرت فرمود: «بنده چون بخواهد شروع در کاری کند می‌گوید: بسم الله، یعنی من به نام این اسم، این کار را انجام دهم، پس در هر کاری که به بسم الله ابتداء کند آن عمل مبارک خواهد بود.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] شوری ۳۰.

[۲] فسیر البرهان ج ۱ ص ۴۵_ نمونه معارف اسلام، ج ۲_ داستان‌هایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۰۸.

میانه روی در زندگی

علاء بن زیاد یکی از ارادتمندان ثروتمند علی علیه‌السلام در بصره، بیمار بود امیرالمؤمنین به عیادت او رفت. زندگی وسیع و اتاقهای مجلل و بزرگ توجه امام را به خود جلب کرد، معلوم بود علاء در زندگی زیاده‌روی کرده است.

فرمود:

ای علاء! تو خانه‌ای به این بزرگی را در دنیا برای چه می‌خواهی در صورتی که تو در آخرت به چنین خانه‌ای محتاج‌تری (زیرا که در این خانه بیش از چند روز نمی‌مانی ولی در آن خانه همیشه خواهی بود).

آری! اگر بخواهی در آخرت نیز چنین خانه وسیعی داشته باشی در این خانه مهمان نوازی کن، صلّه رحم بجا آور و حقوق الهی و برادران دینی را بپرداز! اگر این کارها را انجام دهی خداوند به شما در جهان دیگر مانند همین خانه را می‌دهد. علاء: دستور شما را اطاعت خواهم کرد.

سپس عرض کرد:

یا امیرالمؤمنین! من از برادرم عاصم شکایت دارم!

حضرت فرمود:

برای چه؟ مگر چه کرده است؟

علاء در پاسخ گفت:

لباس خشن پوشیده، از دنیا کناره‌گیری نموده است، به طوری که زندگی را بر خود و خانواده‌اش تلخ کرده.

فرمود:

او را نزد من بیاورید!

عاصم را آوردند.

امیرالمؤمنین چون او را دید چهره در هم کشید و فرمود:

ای دشمن جان خویشتن! شیطان عقلت را برده و تو را به این راه کشانده است، از اهل و عیالت خجالت نمی‌کشی؟ چرا به فرزندت رحم نمی‌کنی؟ گمان می‌کنی خدایی که نعمت‌های پاکیزه را بر تو حلال کرده نمی‌خواهد از آنها استفاده کنی؟ تو در پیشگاه

خداوند کوچکتر از آنی که چنین اندیشه‌ای را داشته باشی.

عاصم گفت :

یا امیرالمؤمنین! چرا شما به خوراک سخت و لباس خشن اکتفاء نموده‌ای؟ من از تو پیروی می‌کنم.

فرمود:

وای بر تو! من مانند تو نیستم، من وظیفه دیگر دارم، زیرا من پیشوای مسلمانان هستم، من باید خوراک و پوشاک خود را تا آن حد پایین بیاورم که فقیرترین مردم در دورترین نقاط حکومت اسلام تلخی زندگی را تحمل کند، با این اندیشه که بگوید: رهبر و پیشوای من هم مانند من می‌خورد و مانند من می‌پوشد، این وظیفه زمامداری من است تو هرگز چنین تکلیفی نداری. پس از سخنان حضرت، عاصم لباس معمولی پوشید و به کار و زندگی پرداخت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار ۴۰: ص ۳۳۶ ج ۴۱ ص ۱۲۱ داستانهای بحار الأنوار، ج ۳ ص ۵۳.

مناظره هشام بن حکم..

الف. روزی امام صادق علیه‌السلام از «هشام بن حکم» پرسیدند! بگو بینم چگونه با «عمرو بن عبید» به مناظره برخاستی؟ هشام

عرض کرد: من در محضر شما شرم می‌کنم، و زبانم نیز از عظمت امامم بند می‌گردد!!

امام علیه‌السلام فرمودند: هرگاه به شما دستوری را صادر کردیم بی‌درنگ اطاعت فرمائید، هشام معروض داشت: زمانی شنیدم در «مسجد بصره» «عمرو بن عبید» گروهی را به دور خود جمع کرده، و آنان را از ولایت منحرف می‌سازد، لذا برای بحث با وی عازم «بصره» شدم، و برای این کار نخست در جلسه درس او حاضر گردیده، و به سخنانش گوش دادم، همه به من تماشای می‌کردند...

سرانجام سکوت را شکسته، از وی پرسیدم: ای عالم! من مرد غریبی هستم، اجازه می‌دهی سؤالاتی را از شما بنمایم؟

عمرو: بفرمائید مانعی ندارد.

هشام: آیا شما چشم دارید؟

عمرو: پسر! این چه سؤالی است، چیزی را که می‌بینی چگونه از آن می‌پرسی؟

هشام: سؤالات من از این قبیل است.

عمرو: پرس مانعی ندارد، اگر چه سؤالات شما احمقانه است!!

هشام: حالا به سؤالم جواب دهید، آیا شما چشم دارید؟

عمرو: آری.

هشام: از چشم چه استفاده‌ای می‌نمایی؟

عمرو: به وسیله آن اشخاص را می‌بینم و چیزها و رنگ‌ها را از هم تمیز می‌دهم. هشام: آیا شما بینی دارید؟

عمرو: بلی دارم.

هشام: از آن چه بهره می‌برید؟

عمرو: بوها را می‌بویم.

هشام: آیا شما دهان هم دارید؟

عمرو: بلی.

هشام: از دهانتان چه استفاده می‌کنید؟

عمرو: برای چشیدن غذا به کار می‌رود.

هشام: آیا شما گوش هم دارید؟

عمرو: بلی دارم.

هشام: از گوش چه استفاده می‌کنید؟

عمرو: از آن برای شنیدن صداها بهره می‌گیرم.

هشام: علاوه بر اینها شما عقل هم دارید؟

عمرو: بلی.

هشام: قلب و عقل به چه کار آید؟

عمرو: اگر این حواس اشتباه کردند، از آن برای تشخیص خطاها استفاده می‌نمایم. هشام: آیا این حواس بی‌نیاز از قلب نیستند؟

عمرو: نه.

هشام: چگونه، در حالی که همه اعضایت سالم می‌باشند؟

عمرو: ای پسر!

گاهی اعضای انسان مریض می‌گردند، مثلا در چشیدن یا دیدن یا بوئیدن و یا شنیدن، باید به قلب مراجعه کرد، و از حالت شک و دو دلی نجات پیدا نمود... هشام: پس خداوند برای جلوگیری از اشتباه اعضا قلب را مرحمت فرموده است؟

عمرو: بلی

هشام: ای ابا مروان! (کنیه عمرو) خداوند برای جلوگیری از خطاهای حواس پنجگانه قلب را به عنوان رهبر و امام برای هر کسی مرحمت فرموده است، آیا برای کل جامعه بشری امام و رهبری برای جلوگیری از خطاها و اشتباهات و انحراف فکری عطا نکرده است؟!؟

عمرو در حالی که مبهوت بود و جوابی نداشت دم فرو بست!

هشام: چرا جواب نمی‌دهی؟

عمرو: تو هشام بن حکم هستی؟

هشام: نه!

عمرو: آیا از دوستان و همنشین‌های وی می‌باشی؟

هشام: نه!

عمرو: اهل کجایی!

هشام: اهل کوفه.

عمرو: تو همانی، تو هشام بن حکمی.

هشام می‌گوید: او مرا به حضورش فرا خواند، و در کنارش نشانید و خیلی احترام کرد، ولی قدرت سخن نداشت و مات و مبهوت در فکر بود.

امام صادق علیه‌السلام چون این سخنان را شنید در حالی که شاد و خندان بود پرسید، هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟

هشام! چه کسی این مناظره را به تو آموخته بود؟

هشام: از هیچ کس، جز این که چیزهایی از شما آموخته‌ام، و از آنها استفاده نموده، و او را محکوم کردم.

امام صادق علیه‌السلام سوگند به خدا همین مناظره در «صحف» حضرت ابراهیم و حضرت موسی موجود است. [۱].

در این حدیث شریف که به صورت مناظره و مباحثه آمده است، ضرورت «امام معصوم و بی‌لغزش» روشن است...

ب: قضیه دوم که ما آن را به تخلص می‌آوریم، مربوط به مرد شامی است که برای بحث و مناظره وارد مدینه شد، و به خانه امام صادق علیه‌السلام آمده، و با جرأت تمام گفت: آمده‌ام با شما به بحث و مناظره پردازم، و حضرت پس از مذاکراتی جویای اطلاعات و تخصص‌های آن مرد شامی گردید، و در هر رشته‌ای که خود را متخصص معرفی می‌کرد، یکی از شاگردان امام او را مجاب و محکوم می‌نمود. سرانجام با جوان نوری که موه‌ای محاسنش تازه روئیده بود، وارد بحث شد، او همان «هشام بن حکم» بود، که در مورد امامت به مناظره پرداختند:

مرد شامی: در مورد امامت این مرد (امام صادق) سخن بگو.

هشام: آیا خدا به بندگانش بصیرتر است، یا مردم نسبت به خودشان

مرد شامی: خدا.

هشام: خداوند در رابطه با دین مردم نسبت به آنان چه کرده است؟

مرد شامی: آنان را مکلف ساخته، و در رابطه با تکلیفشان راهنما انتخاب کرده است.

هشام: آن راهنما کیست؟

مرد شامی: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم

هشام: بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدا راهنما و امامشان کیست؟

مرد شامی: کتاب و سنت.

هشام: آیا ما امروز برای رفع اختلاف خود می‌توانیم از کتاب و سنت استفاده کنیم؟

مرد شامی: بلی.

هشام: اگر چنین است، پس چرا ما با شما اختلاف داریم، تو از شام در اثر اختلاف بلند شده و به اینجا آمده‌ای. چرا اختلاف ما رفع نشده است؟

در حالی که مرد شامی خاموش بود، امام صادق علیه‌السلام فرمودند: چرا سخن نمی‌گویی؟

مرد شامی: چه بگویم؟ اگر بگویم اختلاف نداریم دروغ گفته‌ام، و اگر بگویم، هر دو گروه حق است، صحیح نیست، و اگر اختلاف را قبول کنم محکوم گشته‌ام. به دستور امام صادق علیه‌السلام همان سئوالات را مرد شامی از هشام پرسید، و او یکایک همه آنها را جواب گفت، و در پایان فرمود: راهنما و امام امروز و عصر ما این مرد بزرگوار است، و اشاره کرد به امام صادق علیه‌السلام.

مرد شامی برای این ادعا دلیل خواست، حضرت در جواب او فرمود:

هر چه می‌خواهی پرس، سپس به تمام سئوالات مرد شامی پاسخ گفت، و کیفیت حرکت او را از شهر شام بیان داشت، و هر کاری را که مابین شام و مدینه انجام داده بود، به وی بازگو کرد!! و تمام نهران‌ها را آشکار ساخت، و شوق ایمان و معرفت کامل را در دل مرد شامی به مکتب ولایت شعله‌ورتر نمود، لذا مرد شامی تمام اظهارات حضرت امام صادق علیه‌السلام را تأیید کرده و با گفتن شهادت:

«اشهد ان لا اله الا الله، و اشهد ان محمدا رسول الله، و انک وصی الانبیاء»، حقیقت ولایت را پذیرفت، و از بازگشت به وطن خود،

خودداری کرد، و در صف شاگردان مکتب جعفری قرار گرفت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی ج ۱ ص ۱۷۱-۱۶۹.

[۲] حق الیقین شبر، ج ۱ ص ۸۶ احتجاج طبرسی، ج ۲ ص ۱۲۲ بحار، ج ۲۳ ص ۹ تا ۱۳ ح ۱۲ اصول کافی، ج ۱ ص ۱۷۱ ح ۴ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۲۴۳ و ۲۴۴ کشف الغمه، ج ۲ ص ۱۷۳ نقل از آفتاب ولایت، ص ۴۹-۴۵.

مبارزه علی با عمرو بن عبدود

جنگی خندق در سال پنجم هجری اتفاق افتاد. یکی از پیکارهای مهم در این جنگ، نبرد امام با عمرو بن عبدود بود؛ عمرو از شجاعان عرب بود، کسی بود که عمر گفت: «من با او همسفر شام بودم و هزار نفر، دزد بر قافله ما تاختند، عمرو به تنهایی آنها را متفرق ساخت و دست و پای شتری را به جای سپری دست گرفت و آنها را تعقیب کرد»..

وقتی در جنگ خندق علی علیه السلام دروازه خندق را بر دشمن مسدود کرد تا وارد شهر مدینه نشوند، عمرو بن عبدود وارد شد بر وسط میدان و فریاد برآورد: کیست به جنگ من آید؟ هیچ کس از ترس، جوابی نداد؛ عمرو گفت: مسلمین کجاست هستند که به دستم کشته شوند تا به بهشت روند؛ چرا به سوی بهشت نمی شتابید؟ چرا نزدیک من نمی آید؟ هیچ کس پاسخی نداد و سپس این اشعار را خواند:

«از بس مبارز طلبیدم، سینه‌ام تنگ شد و صدایم بگرفت؛ من در جایی ایستاده‌ام که هر دلیر و جنگجویی بر جان خود می‌لرزد و می‌ترسد؛ راستی که دلیری و از جان گذشتگی از بهترین گزینه‌های جوانمردان است».

در این وقت علی علیه السلام برخاست و از پیامبر اجازه خواست؛ پیامبر فرمود: بنشین؛ چند مرتبه دیگر عمرو مبارز طلبید و حماسه خواند، فقط علی علیه السلام بلند می‌شد و می‌گفت: یا رسول الله! اگر او عمرو است، من علی بن ابیطالبم!

تا اینکه پیامبر اجازه دادند و فرمودند: از خداوند مسألت دارم که تو را بر عمرو، نصرت دهد بعد سر را بلند کرد و عرض کرد: پروردگارا! برادر من و پسر عم مرا تنها مگذار! و با چشمی پر از عاطفه و اشک فرمود: برو که خدا یار و مددکار توست.

امیرالمؤمنین علیه السلام به میدان آمد و این رجز را خواند:

«ای عمرو! در کار جنگ شتاب مکن، آن کس که تو را جواب گوید، عاجز نیست، او دارای حسن نیت و بصیرت و راستی می‌باشد و این صفات، اساس هر رستگاریست.

نزد تو نیامدم جز بر آن امید که زن نوحه گر را بر جنازه تو بنشانم و اثر ضربت شمشیری که پس از دورانی از طول زمان، نام آن بماند باقی گذارم».

عمرو از روی تکبر، پاسخی نداد؛ امام فرمود: شنیدم تو پیمان بستنی که اگر مردی از قریش یکی از سه چیز را از تو بخواهد بپذیری؟ گفت: آری، فرمود: اول، من تو را دعوت به توحید و اسلام و رسالت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می‌کنم؛ عمرو گفت: قبول نمی‌کنم؛ فرمود: دوم آنکه، از این راهی که آمدی برگرد و از جنگ با پیامبر درگذر؛ گفت: اگر این کار را کنم زنان قریش مرا سرزنش کنند، زیرا من در جنگ بدر، زخمی برداشتم و نذر کردم تا محمد صلی الله علیه و آله و سلم را نکشم روغن بر موی سرم نمالم؛ حضرت فرمود: سوم آنکه، تو را به مبارزه با خود می‌خوانم؛ عمرو بخندید و گفت: عرب این خواهش را از من نمی‌کند؛ من دوست ندارم تو را بکشم زیرا با پدرت ابوطالب دوست بودم و در عموهای تو کسانی هستند که از تو زورمندتر هستند؛ تو جوانی و میل ندارم به دست من کشته شوی، تو هم کفو من نیستی.

فرمود: اما من دوست دارم تو را در راه خدا بکشم! عمرو گفت: چه گفتی؟ فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم! عمرو گفت: چه گفتی؟

فرمود: میل دارم با تو جنگ کنم و تو را بکشم و برای این کار پیاده شو با هم بجنگیم. عمرو در حالی که غضبناک بود از اسب پیاده شد، بر صورت اسب بکوفت و شمشیری به پای اسب زد و اسب روی زمین بیفتاد، شمشیر دیگری به طرف علی علیه السلام فرود آورد که حضرت با سپر آن را رها کرد در حالیکه سپر دو نیم شد و فرقتش را شکافت، حضرت خود را به گوشه میدان رسانید و با عمامه سر خود را بست و به میدان آمد و فرمود:

ای عمرو! تو خجالت نکشیدی با این شخصیت، برای خود همراه آوردی با این که من جوانم و تنها به جنگ تو آمدم. عمرو برگشت که ببیند کیست، حضرت شمشیری بی‌درنگ بر پای او فرود آورد و او را بر زمین انداخت. دو لشکر، منظره را می‌دیدند، و غالب شدن علی علیه السلام بر عمرو موجب شد که صدای تکبیر و تهلیل بلند شود؛ مشرکین رو به فرار گذاشتند و مسلمین با شادی، مشرکین را تعقیب می‌کردند تا جایی که همه مشرکین فرار کردند.

امام، بعد از چند لحظه آمد که سر عمرو را جدا کند، عمرو گفت: مرا فریب دادی! فرمود: معنی جنگ همین است عمرو (به قولی) آب دهان بر صورت امام انداخت و غضبناک شد. امام از روی سینه عمرو برخاست و چند قدمی بزد و آنگاه بازگشت تا سر عمرو را از تن جدا کند.

عمرو گفت: چرا منصرف شدی و اکنون باز آمدی؟ فرمود: تو آب دهان به صورت من انداختی، در آن حال من خشمناک شدم، نخواستم با آن حال غضب، سر تو را جدا کنم، بلکه با حال انبساط، برای رضای خدا سرت را از تن جدا می‌کنم. امام سر عمرو را جدا کرد و به نزد پیامبر آورد و از کلمات پیامبر در جنگ خندق این است که «ضرب زدن علی علیه السلام در جنگ خندق از عبادت جن و انس افضل است».[۱].

پی نوشت ها:

[۱] زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام - بحار الأنوار - تاریخ طبری - ناسخ التواریخ - داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه السلام، ص ۵۹.

مقایسه سیاست علی با عمر

عمر هنگام وفاتش وصیت کرد که: از میان شش نفر صحابه بزرگ پیامبر، یکی را به عنوان خلیفه برگزینند. و آن شش نفر را مأمور ساخت در مجلس خصوصی به بحث و تحلیل نشسته، پس از گفتگوی لازم، از میان خود یکی را انتخاب نمایند، و هر گاه کسی از آنان با انتخاب اکثریت شورا مخالفت نماید، گردنش را بزنند!! افراد شورای عمر عبارت بودند از: ۱- «علی بن ابی طالب علیه السلام»، ۲- «عثمان بن عفان»، ۳- «عبدالرحمن بن عوف»، ۴- «سعد بن ابی وقاص»، ۵- «طلحه بن عبیدالله»، ۶- «زبیر بن العوام» در این میان «حق و تو» با «عبدالرحمن بن عوف» بود.

در مورد افراد شورا و واگذاری حق و تو به عبدالرحمن در میان مردم بحث و گفتگو بود، از آن جمله عبدالله بن عباس که مردی سیاسی و با نفوذ و عالم بود، و به مولای متقیان ارادت خاصی داشت، عرض کرد: «ذهب الامر منا» یعنی در این شورا علی علیه السلام هرگز به خلافت نخواهد رسید!! زیرا ترکیب شورا از افراد مذکور طوری بود، که بر ضد علی علیه السلام تشکیل شده بود، و خود امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خطبه «شقیقه» به آن اشاره می‌کنند. [۱].

در اینجا این سؤال پیش می‌آید که: اگر علی مرد سیاسی است چگونه در مجلس شورای شش نفری شرکت می‌کند که می‌داند

موفق نخواهد شد؟

جوابش از خود علی بن ابی طالب است، که می‌خواهد تفاوت سیاست خود را با سیاست عمر به مردم نشان دهد، و آیندگان در آن مورد داوری کنند، و یقین کنند که ولایت و خلافت علی علیه‌السلام از جانب خدا بوده، اما خلفای غاصب با انواع شیطنت‌ها و دسیسه بازی‌ها حق را از صاحب حق گرفتند!! زیرا آنان گفته بودند: پیامبر خدا فرموده است:

«ان النبوة والامامة لا يجتمعان فی بیت!» [۲].

رسالت و امامت هرگز در یک خانواده جمع نمی‌گردد!!

و از طرفی عمر گفته بود: اهل شوری اهل بهشت هستند، و پیامبر هنگام وفاتش از آن راضی بود.

و از طرفی با یکایک آنان صحبت می‌کند، و به طلحه می‌گوید: پیامبر از تو ناراضی بود!! [۳].

و سپس به ابوطلحه انصاری می‌گوید: هر کدام از این اهل شورا که با اکثریت مخالفت نماید گردن او را بزن!

علی علیه‌السلام می‌فرماید: من در شورا شرکت کردم که ثابت کنم اینها دروغ می‌گویند! اینها چنان منحرفند که به پیامبر خدا به دروغ نسبت حدیث می‌دهند! تا خلافت مرا غصب کنند، باید مردم بدانند که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجتماع نبوت و امامت را در یک خانواده ممنوع می‌داند و از سوی دیگر همین راویان دروغگو مرا جزو همان شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه قرار می‌دهند. [۴].

عمر از یک سو اهل شورا را اهل بهشت دانسته، و مورد رضایت پیامبر معرفی می‌کند، و از طرف دیگر دستور می‌دهد: گردن مخالف را بزنید!! او چگونه می‌گوید پیامبر از شما راضی بود، و بعد می‌گوید پیامبر از طلحه ناراضی بود!! [۵].

خوانندگان عزیز خود می‌توانند در این موارد داوری کنند، و ملاحظه فرمایند آیا خلفای دیگر سیاسی تر بودند یا علی بن ابی طالب؟ آیا آنان می‌گفتند اگر علی نبود ما هلاک می‌شدیم یا مولای متقیان؟! آیا آنان متناقض حرف می‌زدند یا علی بن ابی طالب؟ و بالاخره امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در جواب شیطنت‌های معاویه که او را مرد سیاست و حيله گر نامیده‌اند، می‌فرماید:

«والله ما معاویة بادهی منی، ولکنه یغدر ویفجر ولو لا کراهیة الغدر لکنت من ادهی الناس» [۶].

سوگند به خدا که معاویه در میدان سیاست و تدبیر بر من برتری ندارد، منتهی او مرد خیانت و دروغ است، و هرگز به عهد و پیمان خود وفا نمی‌کند، و اگر نبود این که حيله گری روا نیست، من از همه مردم روی زمین زیرک تر بودم.

از مجموع مطالب این قسمت نتیجه می‌گیرم که علی علیه‌السلام در میدان سیاست نیز رقیب و نظیری نداشته و ندارد، و او بر خلفا و دیگران مقدم بوده است، با این تفاوت، که سیاست علی محدود به قوانین اسلام و شرع بوده، و هرگز از آن تجاوز نمی‌کرد، ولی دیگران هیچ محدودیتی نداشته، و هر چه را مصلحت خود تشخیص می‌دادند، بی‌درنگ آن را پیاده می‌کردند، خواه مشروع بوده باشد یا نه! [۷].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه سوم نهج البلاغه.

[۲] شرح ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۱۸۹.

[۳] کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۶۶ کنز العمال ج ۵ ص ۷۱۵ به بعد.

[۴] انا اعلم ذلک (من این را می‌دانم که از خلافت محروم می‌شوم و دیگری انتخاب می‌گردد) ولکنی ادخل معهم فی الشوری لان عمر قد اهلنی الان للخلافة وکان قبل ذلک یقول: ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: ان النبوة والامامة لا يجتمعان فی بیت فانا ادخل فی ذلک لظاهر للناس مناقضة فعله لروایته!!!

[۵] شرح خطبه شقشقیه در شروح نهج البلاغه از جمله ابن ابی‌الحدید ج ۱ ص ۱۸۵ به بعد و ج ۲۰ ص ۲۱.

[۶] نهج البلاغه خطبه ۱۹۱ ص ۶۴۸ فیض الاسلام.

[۷] نقل از آفتاب ولایت، ص ۱۳۳-۱۳۱.

مشتی که بر سینه علی زدند

روزی علی علیه‌السلام کنیزی را دید که محزون و گریان است، و چون از علتش پرسید، جواب داد: صاحبم مرا برای خرید گوشت مأمور ساخت، و چون گوشت را خریدم مورد پسند وی واقع نشد، لذا آن را برگرداندم، دوباره قصاب گوشت را عوض کرد و گفت: چنانچه بار دیگر بیاوری عوض نمی‌کنم، ولی صاحبم این گوشت را نیز نپسندید، نمی‌دانم چه کار کنم؟ حضرت فرمودند: من حاضرم تو را به پیش صاحب ببرم، و از او تقاضا کنم که آزارت ندهد، و یا از قصاب بخواهم گوشت را برای بار دوم عوض کند، کدام را انتخاب می‌کنی؟

به درخواست کنیز آن حضرت به مغازه قصابی وارد شد، و از قصاب خواست که گوشت را عوض کند، و یا معامله را اقاله نماید. قصاب امیرالمؤمنین را نمی‌شناخت، و لذا مشتی بر سینه آن حضرت زد و گفت: برو بیرون به شما مربوط نیست!! علی علیه‌السلام با آن همه توان و شجاعت و قدرتی که داشت، مشت قصاب را تحمل کرد و چیزی به او نگفت!! و کنیز را به خانه‌اش برگرداند، و به ارباب سفارش کرد که وی را آزار ندهد.

چون صاحب کنیز، مولای متقیان را شناخت، کنیز را به شکرانه تشریف آوردن آن حضرت آزاد ساخت. ولی از سوی دیگر چون مردم، آن حضرت را هنگام وارد شدن به مغازه قصابی دیده بودند، لذا به سراغش آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین چه شد و کجا رفت؟

قصاب که مردی غریب و از عاشقان مولا بود، و اساساً برای دیدار آن حضرت به کوفه آمده بود، ولی علی علیه‌السلام هنگام ورود وی به کوفه، در مسافرت به سر می‌برد، جواب داد: من کجا و علی کجا؟ من که مدت‌ها است که در انتظار علی هستم... گفتند: همان عربی که با کنیز گریان وارد مغازه‌ات شد علی علیه‌السلام بود!! قصاب که دید که به چه بزرگواری جسارت کرده است، گرفتار غم و اندوه شدیدی شد، و لذا دستش را با ساطور قصابی قطع کرده و بی‌هوش افتاد!! علی علیه‌السلام چون از این جریان آگاه گشت بر بالین قصاب آمده، و دست قطع شده را از زمین برداشت، و بلافاصله آن را در جای خود قرار داد، و از خدا خواست سلامتی را به وی برگرداند، در نتیجه دست قطع شده به برکت انفاس ملکوتی آن حضرت خوب شد... نظیر این جریان با کمی تفاوت در مورد «بقالی» پیش آمد، که حضرت در شفاعتش از کنیزی مشت او را نیز تحمل کرد... [۱].

از این قضایا نتیجه می‌گیریم که علی علیه‌السلام دارای جاذبه‌های عجیبی بود، و دوست و دشمن، مسلمان و کافر را جذب می‌کرد، تا جایی که کسانی در این راه دست خود را قطع می‌کردند، و از آئین خود منصرف گردیده، آئین بحق علی علیه‌السلام را می‌پذیرفتند...

علی نه تنها در اخلاق و برخورد نمونه بود، و اسلام در وجود او تجسم پیدا می‌کرد، بلکه به هر موضوعی در وجود او بنگریم، وی همانند رسول خدا اسوه و الگو بود، در عدالت، ایثار، اخلاص، سوز و مسؤولیت، جوانمردی و همه سیمای واقعی قرآن و اسلام بود، و لذا جاذبه داشت، و دوست و دشمن در برابر وی خاضع بودند... [۲].

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۴۸ ح ۱.

[۲] نقل از آفتاب ولایت ص ۱۷۵.

مدح علی در حضور معاویه

معاویه از بزرگترین دشمنان امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام است، و پیوسته در کنار پدرش «ابوسفیان» با نیروی اسلام جنگیده، و سرانجام در «فتح مکه» که سال هشتم هجرت بود، به ناچار «اسلام» را پذیرفته، ولی در باطن کفر خود را حفظ کرده بود. او و همفکرانش در پی فرصت مناسب بودند، که اهداف کفرآمیز خویش را پیاده نمایند، وقتی از سوی عمر بن خطاب به فرمانداری شام منصوب گشت، بود تدریج باطن خود را ظاهر ساخت و مردم را با نیرنگ خاصی بر ضد اسلام واقعی به جنگ کشانید. [۱]. معاویه چون از جنگ‌ها هدفی جز دنیا نداشت، با خود می‌گفت:

«سرانجام کدامیک از من و علی زودتر از دنیا خواهیم رفت؟» و مرتب با کابینه خود این فکر را تکرار می‌کردند، روزی او گفت: من می‌توانم بدانم که من زودتر می‌میرم یا علی بن ابیطالب! و تنها وسیله‌ام وجود خود علی علیه‌السلام است؛ زیرا وی تمام علوم دنیا را می‌داند، و از هر چه تا روز رستاخیز اتفاق می‌افتد خبر می‌دهد!!

بدین منظور از سه نفر را به «کوفه» فرستاد، و به آنان تعلیم کرد در سه وقت متفاوت وارد آن شهر شوند، و به یک صورت و با سازماندهی مشابه دست به شایعه بزنند و بگویند: معاویه مرده است، سرانجام علیه‌السلام خبر می‌دهد که من و یا او کدامیک زودتر می‌میریم!

مأموران معاویه به همان طریق وارد کوفه شدند، و امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام اظهار داشت: این شایعات بی‌اساس است، و از نقشه‌های خود معاویه است، او بر شما مسلط می‌گردد... [۲].

علی علیه‌السلام شهادت رسید، و معاویه به شام و عراق و حجاز مسلط گشت، و زمام امور مسلمانان را به دست گرفت، و سعی کرد فضائل علی علیه‌السلام را از تاریخ اسلام محو کند، ولی مقدر نشد، حتی آنان که در زمان خود علی علیه‌السلام به دربار معاویه فرار می‌کردند، و یا اضطرار امور باعث آمدن آنان می‌گشت، معاویه از آنها می‌خواست که به علی علیه‌السلام بد بگویند، ولی نتیجه معکوس می‌گرفت، زیرا خود معاویه و فراریان به دربارش همه و همه لب به مدح علی می‌گشودند، که نمونه‌هایی را ذیلا ملاحظه می‌فرمایند:

پی نوشت ها:

[۱] «ما اسلموا و لکن استسلموا و اسروا الکفر فلما وجدوا اعوانا علیه اظهروه یعنی آنان مسلمان نشدند، بلکه با اجبار و کراهت خود را به اسلام زبندند، و بدین وسیله کفر باطنی خود را پوشانند، هنگامی که نیرو پیدا کردند، کفر خود را آشکار ساختند. نهج البلاغه فیض نامه ۱۶ ص ۸۶۲، ابن ابی‌الحدید ج ۱۵ ص ۱۱۴ و ۱۷۴.

[۲] محجة البیضاء ج ۴ ص ۲۰۲ بحارالانوار ج ۳۳ ص ۲۷۹.

مهابت امام علی

عدی بن حاتم در توصیف خود از آن حضرت در برابر معاویه اشاره به هیبت و مهابت ایشان نموده که ما برای مزید فایده همه خبر را می‌آوریم:

محدث قمی رحمه الله گوید: روایت است که عدی بن حاتم بر معاویه بن ابی‌سفیان و ثواریان وارد شد، معاویه گفت: ای عدی، طرفات

کجا شدند؟

منظورش فرزندان او به نامهای طریف، طارف و طرفه بود- عدی گفت: در جنگ صفین در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شدند. معاویه گفت: پسر ابوطالب با تو انصاف نداد که پسران تو را به میدان فرستاد و پسران خود را عقب نگاه داشت! عدی گفت: بلکه من با علی علیه السلام انصاف ندادم که او کشته شد و من زنده مانده‌ام. [۱].

معاویه گفت: علی را برایم توصیف کن. عدی گفت: اگر مرا معاف بداری بهتر است. گفت: معاف نمی‌دارم.

عدی گفت: به خدا سوگند او بسیار دورنگر و توانمند بود، به عدل سخن می‌گفت و به قطع داوری می‌نمود، حکمت از جوانبش و علم از نواحی وجودش می‌جوشید، از دنیا و زرق و برقش وحشت داشت و به شب و تنهایی آن انس داشت، او به خدا سوگند اشک فراوان و اندیشه طولانی داشت، به گاه تنهایی از نفس خود حساب می‌کشید و برگزیده خود اندوه می‌خورد و پشیمانی می‌برد، او را لباس کوتاه، زندگی و خوراک سخت خوشایند بود، [۲] تا با ما بود چون یکی از ما بود، پرسش ما را پاسخ می‌داد و ما را به خود نزدیک می‌ساخت، و با اینکه ما را به خود نزدیک می‌ساخت و خود به ما نزدیک بود، ما از مهابتش با او سخن نمی‌توانستیم گفت، و از عظمتش دیده به او نمی‌دوختیم، به هنگام لبخند دندانهای چون رشته مرواریدش نمایان می‌شد، دینداران را بزرگ می‌شمرد و با تهیدستان دوستی می‌ورزید، قوی از او بیم ستم نداشت و ضعیف از عدالت او نومید نبود.

سوگند می‌خورم که در شبی تار که پرده سیاه شب همه جا را پوشانده و ستارگان فرو رفته بودند، او را در محراب عبادت دیدم که اشکش بر محاسنش می‌غلطید و مانند مار گزیده به خود می‌پیچید و چون آدمی دردمند و اندوهیگن می‌گریست؛ گویی همی اینک آن صدای او را می‌شنوم که می‌گفت: ای دنیا، آیا مزاحم من شده‌ای یا به من رو کرده‌ای؟ دیگری را بفریب، هنوز دوران تو فرا نرسیده است، من تو را سه طلاقه کرده‌ام که دیگر بازگشتی به تو نخواهم داشت، عیش تو ناچیز و ارزش تو اندک است، آه از توشه کم و درازی سفر و کمی یار دلبنده!

در اینجا اشک معاویه جاری شد و شروع کرد آن را با آستین خود پاک کردن، و گفت: خدا ابوالحسن را رحمت کند، او این چنین بود؛ اکنون دوری او را چگونه تحمل می‌کنی؟ عدی گفت: مانند مادری که فرزند او را در دامنش سر ببرند، که هرگز اشکش خشک نمی‌شود و آب چشمش باز نمی‌ایستد. معاویه گفت: تا چه اندازه به یاد او هستی؟ عدی گفت: مگر روزگار می‌گذارد که او را فراموش کنم؟! [۳].

به آن حضرت گفتند: به چه وسیله بر هم رزمان خود غالب آمدی؟ فرمود: با هیچ مردی رو به رو نشدم جز آنکه خودش مرا به قتل خود یاری داد. [۴].

سید رضی رحمه الله گوید: این سخن اشاره دارد به مهابت حضرتش که در دلها جای داشت. [۵].

پی نوشت ها:

[۱] دور از حریم کوی تو شرمنده مانده‌ام شرمنده مانده‌ام که چرا زنده مانده‌ام.

[۲] عرب آن روز از روی تکبر لباسهای بلند می‌پوشید و دامن کشان راه می‌رفت و آن حضرت لباس کوتاه می‌پوشید و از زندگی پر ناز و نعمت به دور بود.

[۳] سفینه البحار ۲: ۱۷۰ ماده عدی.

[۴] نهج البلاغه، حکمت ۳۱۸.

[۵] نقل از امام علی ابن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۲۸-۷۲۶.

در خبری طولانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت فرمود: بترس از کینه‌هایی که از تو در سینه‌های کسانی هست که تنها پس از مرگ من آشکار می‌کنند؛ آنان ملعون خدا و همه لعنت کنندگانند. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریست، گفته شد: ای رسول خدا، از چه می‌گریی؟ فرمود: جبرئیل علیه السلام به من خبر داد که امت به او ستم می‌کنند و او را از حقش باز می‌دارند و با او می‌جنگند و فرزندانش را به قتل می‌رسانند. [۱].

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: پس از مرگ من کینه‌هایی که در سینه‌های گروهی نهفته است آشکار می‌شود و همه بر ضد تو دست به دست هم دهند و تو را از حق خود باز دارند. [۲].

جابر بن عبدالله انصاری گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سكرات مرگ بود که فاطمه علیهما السلام بر آن حضرت وارد شد، خود را به روی حضرتش افکند و می‌گریست، پیامبر چشم خود را گشود و به هوش آمد و فرمود: دخترکم، تو پس از من ستم خواهی دید و تو پس از من به استضعاف کشیده خواهی شد؛ هر که تو را بیازارد مرا آزرد، هر که تو را به خشم آرد مرا به خشم آورده، هر که تو را شادمان کند مرا شادمان نموده، هر که به تو نیکی کند به من نیکی کرده، هر که به تو جفا کند به من جفا کرده و هر که به تو ستم کند به من ستم روا داشته است، زیرا تو از منی و من از تو، و تو پاره تن منی و همان روح من هستی که میان دو پهلوی من است. سپس فرمود: من به پیشگاه پروردگار از ستمکاران امت خود به تو، شکایت می‌برم.

سپس حسن و حسین علیهما السلام وارد شدند و خود را بر روی بدن مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انداخته، می‌گریستند و می‌گفتند: فدای تو شویم ای رسول خدا؛ علی علیه السلام خواست آنها را دور سازد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر برداشت و فرمود: برادرم، ره‌اشان کن تا مرا ببینند و من هم آنان را ببویم، آنان از من توشه گیرند و من از آنان؛ زیرا آن دو پس از من به ظلم و ستم کشته خواهند شد و لعنت خدا بر قاتلان آنها. سپس فرمود: ای علی، تو پس از من مظلوم قرار خواهی گرفت و من در روز قیامت خصم کسی هستم که تو خصم او باشی. [۳].

معاویه بن ثعلبه گوید: ابوذر رحمه الله در مسجد نشسته بود و علی علیه السلام در جلو او نماز می‌خواند، مردی بر او وارد شد و گفت ای اباذر، آیا مرا از محبوبترین مردم در نزد خود خبر نمی‌دهی؟

به خدا سوگند که می‌دانم که محبوبترین مردم نزد تو محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. ابوذر گفت: چرا، سوگند به خدایی که جانم در دست اوست محبوبترین مردم نزد من محبوبترین آنها نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و او همین شیخ مظلوم و ستم‌دیده‌ای است که حقش را غصب کرده‌اند. [۴].

امام مجتبی علیه السلام از پدرش علی علیه السلام روایت کرده که فرمود: چون آیات اول سوره عنکبوت: الم. احسب الناس... «آیا مردم پنداشته‌اند که آنان را رها ساخته‌اند که بگویند ایمان آوردیم، و امتحان نشوند؟» نازل شد من گفتم: ای رسول خدا، این فتنه و آزمایش چیست؟ فرمود: ای علی، تو آزموده می‌شوی و دیگران هم به تو مورد آزمایش قرار می‌گیرند، و تو (در پیشگاه خدا) از گروهی دادخواهی خواهی نمود پس برای دادخواهی آماده باش. [۵].

حضرت رضا علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام فرمود: ای علی، تو حجت خدایی، تو باب خدایی، تو راه به سوی خدایی، تو آن خبر بزرگی، تو راه راستی، تو مثل اعلائی، تو امام مسلمانانی، و امیر مؤمنانی و بهترین اوصیا و سرور صدیقانی. ای علی، تو فاروق اعظم و صدیق اکبری. ای علی، تو جانشین من بر امت منی، تو ادا کننده دین منی، تو انجام دهنده وعده‌های منی. ای علی، پس از من مظلومی، ای علی، تو پس از من تنها می‌مانی. ای علی، پس از من از تو دوری می‌گزینند، من خدا و همه حاضران امتم را گواه می‌گیرم که حزب تو حزب من است و حزب من حزب خداست، و حزب دشمنانت حزب شیطان است. [۶] و [۷].

پی نوشت ها:

[۱] بحار الانوار ۴۵:۲۸.

[۲] همان: ۵۰.

[۳] بحار الانوار ۷۶:۲۸.

[۴] بحار الانوار، ط کمپانی ۷۱:۸.

[۵] بحار الانوار، ۶۹:۲۸.

[۶] عیون اخبار الرضا علیه السلام ۶:۲.

[۷] نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۸۸۴-۸۸۱.

مظلومیت آن حضرت پس از وفات رسول خدا

ابن قتیبه دینوری گوید: علی - کرم الله وجهه - فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را شبها بر چهارپایی می‌نشاند و در مجالس انصار می‌برد و فاطمه از آنان یاری می‌طلبد و آنان می‌گفتند: ای دختر رسول خدا، بیعت ما با این مردم انجام گرفته است و اگر همسر و پسرعموی تو پیش از ابوبکر سبقت می‌جست و از ما بیعت می‌خواست ما از او رویگردان نبودیم؛ و علی علیه السلام می‌فرمود: آیا می‌بایست رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خانه می‌نهادم و دفن نکرده بیرون می‌آمدم و با مردم بر سر قدرت او نزاع می‌کردم؟ و فاطمه می‌گفت: ابوالحسن کاری نکرده مگر همان را که شایسته او بوده است و امت هم کاری کردند که خداوند حسابگر و بازخواست کننده آنهاست. [۱].

و نیز پس از ذکر بیعت نکردن علی علیه السلام گوید: پس دومی نزد اولی آمده، گفت: آیا این مرد را که از بیعت با تو سر باز زده به بیعت و انمی‌داری؟ وی به غلام خود قنفذ گفت: برو علی را نزد من فراخوان، وی نزد علی رفت، علی به او فرمود: کارت چیست؟ گفت: خلیفه رسول خدا تو را فرا می‌خواند. علی فرمود: چه زود بر رسول خدا دروغ بستید! قنفذ باز گشت و پیام را رساند. وی مدتی گریست، اما دومی بار دوم گفت: به این مردی که از بیعت با تو سر باز زده مهلت نده و او را به بیعت وادار. اولی به قنفذ گفت: نزد او باز گرد و بگو: خلیفه رسول خدا تو را برای بیعت فرا می‌خواند.

قنفذ باز گشت و مأموریت خود را اجرا کرد، علی علیه السلام فریاد زد: سبحان الله! او مدعی مقامی شده که حق او نیست. قنفذ باز گشت و پیام را رساند. باز اولی مدتی گریست، سپس دومی برخاست و به همراه گروهی به در خانه فاطمه رفتند، در زدند، چون فاطمه صدای آنان را شنید با صدای بلند گفت: ای پدر، رسول خدا، ما چه رنجها که پس از تو از دومی و اولی دیدیم! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الامامة و السياسة ۱: ۱۹.

[۲] نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۷۸۵-۸۸۴.

ماجرای مشک عسل

پس از شهادت علی علیه السلام برادرش عقیل وارد دربار معاویه شد، معاویه از عقیل داستان آهن گداخته را پرسید، عقیل از یادآوری برادری مانند علی علیه السلام قطره‌های اشک از دیده فرو ریخت، سپس گفت:

معاویه! نخست داستان دیگری از برادرم علی نقل می‌کنم، آنگاه از آنچه پرسیدی سخن می‌گویم.

روزی مهمانی به امام حسین علیه‌السلام وارد شد، حضرت برای پذیرایی او یک درهم وام گرفت، چون خورشتی نداشت از خادمشان، قنبر، خواست یکی از مشک‌های عسل را که از یمن آورده بودند باز کند، قنبر اطاعت کرد، حسین علیه‌السلام یک ظرف عسل از آن برداشت و مهمانش را با نان و عسل پذیرایی نمود.

هنگامی که علی علیه‌السلام خواست عسل را میان مسلمانان تقسیم کند، دید دهانه مشک باز شده است. فرمود: قنبر! دهانه این مشک عسل باز شده و به آن دست خورده است. قنبر عرض کرد:

بلی، درست است. سپس جریان حسین علیه‌السلام را بیان نمود.

امام سخت خشمگین شد، دستور داد حسین را آوردند، شلاق را بلند کرد او را بزند حسین علیه‌السلام عرض کرد: به حق عمویم جعفر از من بگذر- هرگاه امام را به حق برادرش جعفر طیار قسم می‌دادند غضبش فرو می‌نشست- امام آرام گرفت و فرزندش حسین را بخشید.

سپس فرمود:

چرا پیش از آن که عسل میان مسلمانان تقسیم گردد به آن دست زدی؟

عرض کرد:

پدر جان! ما در آن سهمی داریم، من به عنوان قرض برداشتم وقتی که سهم ما را دادید قرضم را ادا می‌کنم.

حضرت فرمود:

فرزندم! اگر چه تو هم سهمی در آن داری ولی نباید قبل از آنکه حق مسلمانان داده شود از آن برداری.

آنگاه فرمود:

اگر ندیده بودم پیغمبر خدا دندانهای پیشین تو را می‌بوسید به خاطر پیش دستی از مسلمانان تو را کتک زده، شکنجه می‌کردم.

پس از آن یک درهم به قنبر داد تا با آن از بهترین عسل خریده به جای آن بگذارد.

عقیل می‌گوید:

گو این که دست علی را می‌بینم دهانه مشک عسل را باز کرده و قنبر عسل خریداری شده را در آن می‌ریزد. سپس دهانه مشک را

جمع کرد و بست و با حال گریه عرض کرد:

«اللهم اغفر لحسین فانه لم يعلم»:

بار خدایا! حسین را ببخش و از تقصیرات وی درگذر که توجه نداشت. [۱].

معاویه گفت:

سخن از فضایل شخصی گفتمی که کسی توان انکار آن را ندارد.

خداوند رحمت کند ابوالحسن را، حقا بر گذشتگان سبقت گرفت و آیندگان نیز ناتوانند مانند او عمل کنند.

اکنون داستان آهن گداخته را بگو! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۲ ص ۱۱۷ این قضیه پیش از مقام امامت امام حسین بوده و در، ج ۴۱ ص ۱۱۲ به امام حسن نسبت داده شده است.

[۲] بحار: ج ۴۲ ص ۱۱۷ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۴ ص ۵۳.

مالیات از کشاورزان

مصعب بن یزید انصاری گوید:

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام مرا بر چهار شهر از شهرهای مدائن، نیابت و وکالت داد تا به امور مربوط به جمع آوری عوارض و مالیات اموال اهالی آن چهار شهر پردازم.

و حضرت کیفیت و کمیت گرفتن مالیات را به شرح ذیل تنظیم نمود و سپس مرا به آن دیار فرستاد.

آن دستورالعمل به این شرح می باشد: در صورتی که زمین کشاورزی از نهرهای دجله، ملک، فرات و یا جوی، بهره برداری و آبیاری شود:

مقدار مساحت هر جریب زمینی که کشت و برداشت آن خوب و مرغوب باشد، یک درهم و نیم مالیات خواهد بود.

چنانچه کشت و برداشت از زمین متوسط باشد، از هر جریب آن، یک درهم مالیات باید گرفته شود.

اگر کشت و برداشت از آن زمین کم و ناچیز بود، باید دو سوم درهم مالیات دریافت گردد.

مقدار مساحت هر جریب زمینی که باغستان مؤ درخت انگور باشد، ده درهم مالیات بابت آن باید پرداخت شود.

مقدار مساحت هر جریب زمینی که نخلستان درخت خرما باشد، نیز ده درهم مالیات آن خواهد بود.

اگر مقدار مساحت هر جریب زمین باغ از درختان مختلف باشد، نیز ده درهم مالیات باید دریافت گردد.

تبصره: هر نوع درختی که در کنار معابر و جاده ها و نهرها وجود دارد به آن ها مالیات تعلق نمی گیرد.

همچنین امام علی علیه السلام دستور فرمود: هر کشاورز و دهقانی که مرکب قاطر دارد و نیز انگشتر طلا به دست می کند، از هر نفر بیستی چهل و هشت درهم مالیات و جریمه دریافت شود.

و نیز حضرت دستور فرمود: هر کاسب و تاجری که در آن دیار مشغول کسب و کار می باشد و دارای درآمدی است، باید هر نفر بیست و چهار درهم به عنوان مالیات پرداخت نماید.

و افراد ضعیف و کم درآمد، هر نفر دوازده درهم باید سهم مالیات خود را پردازند.

مصعب گوید: مالیات سالیانه، جمعا مبلغ هیجده میلیون درهم بود که تحویل امام علی بن ابی طالب علیه السلام می دادم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب الاحکام: ج ۴، ص ۱۱۶، ح ۳۴۳، استبصار: ج ۲، ص ۵۳، ح ۱۷۸.

ماموریت شبانه

شبی از شبهای بسیار تاریک، رسول خدا(ص) (کسی به دنبال فرستاد و) مرا احضار کرد و سپس فرمود:

هم اینک شمشیر خود را بگیر و بر فراز کوه ابو قییس برو و هر که را بر قله آن یافتی هلاک گردان.

من به راه افتادم و (در آن دل شب) از کوه ابو قییس بالا رفتم. ناگهان مردی سیاه چهره و مخوف، با چشمانی چونان کاسه آتش، در برابر دیدگانم ظاهر گشت. (ابتدا) از دیدن او وحشت کردم (اما همین که) مرا به نام صدا زد (به خود آمدم) جلو رفتم و با یک ضربه شمشیر او دو نیمه ساختم.

در این هنگام صدای داد و فریاد بسیاری به گوشم رسید که از میان خانه‌های مکه بر می‌خاست! در باز گشت، هنگامی که به محضر رسول خدا شرفیاب شدم آن حضرت در منزل همسرش خدیجه بود داستان مرد مقتول و فریادهای همزمان مکیان را باز گفتم: پیامبر

خدا(ص) فرمود: آیا دانستی چه کسی را کشتی؟

گفتم: خدا و رسول او آگاهترند.

فرمود: تو بت بزرگ لات و عزی را درهم شکستی، به خدا سوگند از این پس، هرگز آن بتها پرستش و ستایش نگردند.

عن علی قال: دعانی رسول الله (ص) ذات ليله من الليالی و هی ليله مدلهمه سودا فقال لی: خذ سيفك و مرفی جبل ابی فیس فكل من رایته علی راسه فاضربه بهذا السیف.

فقصدت الجبل فلما علوته وجدت علیه رجلا اسود هائل المنظر كان عینیه جمرتان فهالنی منظره فقال لی: یا علی: فدنوت الیه و ضربته بالسیف فقطعته نصفین فسمعت الضجیح من بیوت مکه باجمعها. ثم اتیت رسول الله (ص) و هو بمنزل خدیجه رضی الله عنها فاخبر فقال: اتدری من قتلت یا علی؟! .

قلت: الله و رسوله اعلم، فقال: قتلت اللات و العزی، و الله لا عادت عبت بعدها ابدا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۹، ص ۱۸۶.

میزبان فرشتگان

... وقتی، پیامبر خدا به من فرمود:

هم اینک شماری از فرشتگان به دیدارم آیند. تو در خانه بایست و از ورود افراد هر که باشد جلوگیری کن.

چیزی نگذشت که عمر آمد. من (به پاس وظیفه) او را به درون خانه راه ندادم. او باز گشت و دوباره آمد و تاسه دفعه وی را باز گرداندم. با او گفتم:

رسول خدا(ص) در پرده است و میزبان شماری از فرشتگان که تعداد آنها چنین و چنان است.

سپس (منع برداشته شد و) عمر اجازه ورود یافت. هنگامی که خدمت آن حضرت رسید عرض کرد: ای رسول خدا(ص)! من چند نوبت آمده ام و علی هر بار مرا برگردانده و گفته است: رسول خدا ملاقات ندارد و خود پذیرای دسته‌هایی از فرشتگان است، که تعداد آنها چنین و چنان است! ای رسول خدا(ص) (پرسش من این است که) علی از چه راهی به تعداد و شماره آنها آگاهی یافته، آیا ایشان را با چشم دیده است؟

حضرت (به من) فرمود: علی! او درست می‌گوید، تو از کجا تعداد و شماره آنها را دانستی؟

گفتم: از سلام‌ها و تحیت‌های پی در پی آنه که می‌شنیدم، شماره آنها را دانستم. [۱].

فرمود: راست گفتی (آنها همین تعداد بوده‌اند).

سپس به من فرمود: تو یک شباهتی با برادرم عیسی داری... (و عمر می‌شنید و) وقتی که خواست از منزل خارج شود، (ناباورانه با کنایه) گفت:

او را به فرزند مریم (عیسی) مثل می‌زنند! و (با او برابر می‌کند)....

قال علی (ع): نشدتکم بالله هل فیکم احد قال له رسول الله (ص): احتفظ الباب فان زوارا من الملائکه یزوروننی فلاتاذن لاحد.

فجا عمر فرددته ثلاث مرات و اخبرته ان رسول الله (ص) محتجب و عنده زوار من الملائکه و عدتهم کذا و کذا، ثم اذنت له فدخل فقال: یا رسول الله (ص)! انی جئت غیر مره کل ذلک یردنی علی و یقول: ان رسول الله (ص) محتجب و عنده زورا من الملائکه و

عدتهم کذا و کذا فکیف علم بالعدہ؟ اعینهم؟! فقال له: یا علی! اقد صدق، کیف علمت بعدتهم؟

فقلت: اختلفت على التحيات فسمعت الاصوا فاحصيت العدد.

قال: صدق فان فيك شها من اخى عيسى، فخرج عمر و هو يقول: ضربه لابن مريم مثلا...! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] به روایت بحار (ج ۳۹، ص ۱۱۲)، که از تفسیر فرات نقل شده، شمار این فرشتگان، ۳۶۰ تن بوده است.

[۲] خصال، ص ۶۶۲؛ بحار، ج ۳۵، ص ۳۱۷.

مهمان علی

آن روز پیامبر خدا(ص) مهمان ما بود. غذایی که در منزل داشتیم، مقداری شیر و خرما و اندکی هم کره بود. آنها را ام ایمن به رسم هدیه فرستاده بود.

ظرفی از آن غذا نزد حضرت آوردیم. حضرت پس از صرف آن، برخاستند و در گوشه‌ای از اتاق به نماز ایستادند و چند رکعت نماز گزاردند. در آخرین سجده نماز حضرت صدای گریه به گوش رسید، دیدیم آن حضرت بشدت می‌گریند! در بین ما کسی (حاضر) نبود که سبب گریستن را از وی پرسد و این به سبب بزرگداشت و احترام فراوانی بود که برای آن حضرت قائل بودیم.

(تا اینکه فرزندم) حسین برخاست و در دامان جدش نشست و گفت:

ای پدر! لحظه‌ای که شما به منزل ما وارد شدید سرور و شادمانی در خود احساس کردیم که هیچ چیزی تا این حد برای ما شادی آفرین نبوده است. سپس شاهد گریستن شما گشتیم. آنهم گریستی که سخت ما را اندوهگین ساخت ممکن است بگوئید سبب گریه شما چه بود؟

رسول گرامی فرمود: فرزندم! هم اینک جبرئیل فرود آمد و خبر داد که شماها کشته خواهید شد و مرقدهایی پراکنده خواهید داشت.

حسین (ع) پرسید: با پراکندگی قبور، پاداش کسانی که به زیارت ما آیند چه خواهد بود؟

حضرت فرمود: پسر! آنها که به زیارت شما می‌آیند گروههایی از پیروانم هستند که با حضور خود بر مزار شما جویای خیر و برکت و رشد و هدایت می‌باشند.

در روز واپسین، آنگاه که بار سنگین گناهان، آنان را در کام آتش فرو برد و صحنه‌های ترس و وحشت از هر طرف خودنمایی کند من به یاری و کمک آنان آمیم و ایشان را از گرفتاری‌های رخسار و سپس پروردگار متعال آنان را در بهشت جاوید خود مسکن دهد.

قال امیر المومنین: و قد اهدت لنا ام ایمن لبنا و زبدا و تمرا فقدمناه فاكل منه ثم قام الی زاویه البیت فصلی ركعات فلما كان فی آخر سجوده بکی شدیداً فلم یسأله احد منا اجلالاً و اعظاماً له فقعد الحسین فی حجره و قال له:

یا ابه! لقد دخلت بیتنا، فما سررنا بشی کسرورنا بدخولک، ثم بکیت بکا غنما فما ابکاک؟

فقال یا بنی اتانی جبرئیل لئفا فاخبرنی انکم قتلی و ان مصارعکم شتی فقال: یا ابه! فما لمن یزور قبورنا علی تشتها؟

فقال: یا بنی اولئک طوائف من امتی یزورونکم فیلتمسون بذلک البرکه و حقیق علی ان اتیهم یوم القیامه حتی اخلصهم من احوال الساعه من ذنوبهم و یسکنهم الله الجنة. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۸، ص ۸۰ به نقل از امالی شیخ طوسی و ج ۴۴، ص ۲۳۴ به نقل از کامل الزیارت و نیز ج ۱۰۰، ص ۱۱۸؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۳۱.

ماموریت خالد بن ولید

پس از فتح مکه، رسول اکرم دسته‌های جنگجویان را به اطراف مکه فرستاد که مردم را به اسلام دعوت کنند، ولی به آنها فرمان نبرد نداده بود.

از جمله کسانی که فرستاده بود خالد بن ولید بود که وی را برای تبلیغ اسلام به میان قبیله بین جذیمه روانه کرده بود، نه برای جنگ. [۱].

خالد به منظور انتقام جویی و تسویه حساب شخصی از این تیره عرب که در جاهلیت خونی از کسان او ریخته بودند، دست به کشتار عده‌ای زد و گروهی را اسیر کرد و اموالشان را به یغما برد.

رسول خدا(ص) که از رفتار زشت او باخبر شد، به مسجد رفت و بر فراز منبر سه مرتبه گفت:

پروردگارا! من از آنچه خالد بن ولید مرتکب شده است بیزارم و از کار او متنفرم.

سپس از من خواست (تا به منظور جبران زیانهایی که به مردم آن ناحیه متحمل شده بودند و پرداخت خونبهای کسانی که به ناحق کشته شده بودند) به میان آن قبیله روم.

در آنجا من (پس از آنکه از همه آسیب دیدگان دلجویی کردم و با پرداخت غرامت، رضایت آنان را جلب نمودم در پایان) به ایشان گفتم: شما را به خدا سوگند، اگر در میان شما کسی هست که حقی از او ضایع شده باشد (هم اینک برخیزد و حق خود را بستاند).

کسانی برخاستند و گفتند: حال که چنین است و تو ما را به خدا سوگند دادی باید بگوییم که (تعدادی) زانو بند شتر و ظرف مخصوص سگ نیز از ما در این حادثه مفقود گشته است.

من آنها را نیز حساب کردم و وجه آن را پرداختم سپس دیدم، هنوز مبالغی از پولی که با خود آورده بودم همچنان باقی است. به مردم گفتم: این پولها را نیز به شما می‌بخشم تا براثت ذمه کامل از رسول خدا(ص) حاصل شده باشد. و این وجه را در برابر تزییع مطلقه حقوق شما چه آنها که می‌دانید و چه چیزهایی که نمی‌دانید قرار دادم. و نیز برای جبران ترس و وحشتی که بر زنان و کودکان شما عارض گشته است.

(پس از رتق و فتق امور و انجام دادن وظیفه) نزد رسول خدا(ص) باز گشتم و گزارش مأموریت و عملکرد خود را به سمع ایشان رساندم. حضرت فرمودند:

علی! به خدا سوگند (خوشحالم کردی چندانکه) اگر به جای این کار، شتران سرخ مو برایم هدیه می‌آوردند این قدر خوشحال نمی‌شدم.

قال علی (ع): ان رسول الله بعث خالد بن الولید الی بنی جذیمه، ففعل ما فعل، فصعد رسول الله (ص) المنبر فقال: اللهم انی ابرا الیک مما صنع خالد بن الولید ثلاث مرات. ثم قال: اذهب یا علی!

فذهبت فودیتهم ثم ناشدتهم بالله هل بقی شی؟

فقالوا اذ نشدتنا بالله فمیلغه کلابنا و عقال بعیرنا.

فاعطیتهم لهما و بقی معی ذهب کثیر فاعطیتهم اياه و قلت: هذا لذمه رسول الله (ص) و لما تعلمون و لما لا تعلمون و لروعات النساء و

الصبيان، ثم جئت الى رسول الله (ص) فاخبرته فقال: و الله لايسرنى يا على! ان لى بما صنعت حمر النعم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] کامل ابن اثیر، ج ۱، ص ۳۰۳.

[۲] خصال، ص ۶۷۱؛ بحار، ج ۲۱، ص ۱۴۱.

محتضر و قبله

به رسول خدا(ص) خبر دادند که مردی از فرزندان عبدالمطلب در حال احتضار است. حضرت بر بالین او حاضر شد، اما دید که او را به سمت غیر قبله خوابانده اند همان جا فرمود تا او را به سوی قبله برگردانند. آنگاه فرمود:

در چنین حالی است که فرشتگان رحمت به سوی محتضر می‌شتابند و مورد لطف و توجه خدا قرار می‌گیرد. محتضری که رو به قبله باشد تا هنگامی که قبض روح گردد در سایه لطف و عنایت الهی است.

قال علی (ع): دخل رسول الله (ص) علی رجل من ولد عبدالمطلب فاذا هو فی السوق و قد وجه الی غیر القبله، فقال: وجهوه الی القبله فانکم ادا فعلتم ذلك اقبلت علیه الملائکه و اقبل الله علیه بوجه فلم یزل كذلك حتی یقبض. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] علل الشرائع، ج ۱، ص ۳۴۶.

مرغ بریان

با رسول خدا(ص) در مسجد بودم. آن حضرت پس از ادای فریضه صبح برخاستند و از مسجد خارج شدند. من نیز از پی او بیرون آمدم.

برنامه همیشگی رسول خدا(ص) این بود که اگر آهنگ رفتن جایی را داشت، مرا مطلع می‌ساخت. من هم وقتی که احساس می‌کردم، درنگ او برخلاف انتظار قدری به طول انجامیده است، به همان مکان می‌رفتم تا از حال او خبر بگیرم؛ چه اینکه دلم تاب و تحمل دوری او را، هر چند برای ساعتی، نداشت.

با توجه به همین برنامه، آن روز صبح، پیامبر گرامی هنگام خروج از مسجد به من فرمود:

من به خانه عایشه می‌روم این را گفت و روانه گردید. من نیز به منزل بازگشتم و لحظاتی را در منزل ماندم، ساعات خوشی را در جمع خانواده با حسن و حسین سپری کردم و در کنار همسر و فرزندان خود احساس شعف و شادمانی داشتم... (اما ناگهان حالتی در خود احساس کردم، که گویا کسی مرا به سوی خانه عایشه فرا می‌خواند، این بود که بی اختیار) از جا برخاستم و راهی منزل عایشه شدم.

در زدم. صدای عایشه بود که پرسید: کیستی؟ گفتم: علی.

گفت: رسول خدا(ص) خفته است!

ناچار برگشتم. اما با خود گفتم: جایی که عایشه در منزل باشد، چگونه پیامبر خدا فرصت خواب و استراحت پیدا نموده است؟!

پاسخ او را باور نکردم. باز گشتم و دوباره در زدم، این بار هم عایشه بود که پرسید: کیستی؟ گفتم: علی.

گفت: رسول خدا(ص) کاری دارند.

من در حالی که از در زدن خود شرمگین شده بودم، برگشتم. (ولی مگر بازگشت ممکن بود؟) شوق دیدار رسول خدا(ص) حالتی در من پدید آورده بود که جز با دیدار او آسوده نمی‌گشتم، این بود که با سرعت بازگشتم و برای بار سوم در کوفتم. اما شدیدتر از دفعات پیش باز عایشه پرسید: کیستی؟ گفتم: علی.

(که خوشبختانه) آواز رسول خدا(ص) به گوشم رسید که به عایشه فرمود: در را باز کن!

عایشه ناگزیر در را بگشود و من داخل شدم. پیامبر خدا(ص) پس از آنکه مرا (کنار خود) نشانید، فرمود: ابالحسن! آیا نخست من قصه خود را باز گویم یا ابتدا تو از تأخیر خود سخن گویی؟

گفتم: ای فرستاده خدا! شما بگویید که سخن شما خوش تر است. آنگاه فرمود: مدتی بود که گرسنگی آزارم می‌داد، و من آن را مخفی می‌داشتم. تا اینکه به خانه عایشه آمدم، اینجا هم با اینکه توقفم به طول انجامید چیزی برای خوردن پیدا نشد.

از این رو دست به دعا گشودم و از ساحت کریمانه اش دمد جستیم که ناگاه دوستم جبرئیل از آسمان فرود آمد و این مرغ بریان را به همراه خود آورد و گفت: هم اینک خدای عزوجل بر من وحی فرمود؛ که این مرغ برشته را که از بهترین و پاکیزه ترین غذاهای بهشتی است بگیرم و برای شما بیاورم.

و جبرئیل به آسمان صعود کرد. من نیز به پاس اجابت و عنایت پروردگار، به شکر و ستایش او مشغول شدم، آنگاه گفتم: پروردگار! از تو می‌خواهم کسی را در خوردن این غذا همراه سازی که من و تو را دوست داشته باشد.

لحظاتی منتظر ماندم و کسی بر من وارد نشد.

دوباره دست به دعا برداشتم و عرض کردم:

خدایا! توفیق همراهی در صرف این غذا را نصیب آن بنده‌ای بنما که او افزون بر اینکه تو و مرا دوست بدارد، محبوب من و تو نیز باشد.

(چیزی نگذشت) که صدای کوبه در بلند شد و فریاد تو به گوشم رسید. به عایشه گفتم: در بگشا، که تو وارد شد، (چشمانم به دیدنت روشن شد و) من پیوسته شاکر و سپاسگزار خواندم؛ چه اینکه تو همان کسی هستی که خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول هم او را دوست دارند علی! مشغول شو و از غذا بخور! پس از آنکه از غذا بخورم، از آن حضرت رخ داده بود، از لحظه خروج از مسجد تا مزاحمتها و ممانعت‌های عایشه و خود را باز گوید. در اینجا علی آنچه در غیاب آن حضرت رخ داده بود، از لحظه خروج از مسجد تا مزاحمتها و ممانعت‌های عایشه و بهانه تراشی‌های او، همه را به عرض آن حضرت رسانید. آنگاه پیامبر خدا(ص) روی به عایشه کرد و فرمود:

عایشه! هر چه خدا بخواهد همان می‌شود (اما بگو بدانم) چرا چنین کردی؟

عایشه گفت: ای رسول خدا (ص) من خواستم افتخار شرکت در خوردن این غذای بهشتی نصیب پدرم شود.

حضرت فرمود: این اولین بار نیست که کینه تیزی تو نسبت به علی آشکار می‌شود، من از آنچه در دل نسبت به او داری، بخوبی آگاهم. عایشه! کار تو به آنجا خواهد کشید که به جنگ با علی برمی‌خیزی!

عایشه گفت: مگر زنان هم با مردان به نبرد آیند؟

پیامبر فرمود: همان که گفتم، تو بر جنگ و نبرد با علی کمر بندی و در این کار کسانی از نزدیکان و یاران من (طلحه و زبیر) تو را همراهی کنند و بر وی بشورند.

در این جنگ رسوایی به بار خواهید آورد که زبانزد همگان گردید، در این مسیر به جایی می‌رسی که سگهای حواب بر تو پارس کنند، در آنجا تو پیشیمان گردی و درخواست بازگشت کنی اما پذیرفته نخواهد شد، چهل مرد (به دروغ) شهادت دهند که آن مکان حواب نیست (و نام دیگری دارد) و تو به شهادت و گواهی آنها خرسند خواهی شد و همچنان به راه خود ادامه دهی تا به شهری برسی (بصره) که مردم آن بر حمایت و یاری تو به پاخیزند. آن شهر از دورترین آبادیها به آسمان و نزدیکترین آنها به آب

است.

اما از لین لشکر کشی سودی نخواهی برد و با شکست و ناکامی باز خواهی گشت، آن روز تنها کسی که جانت را از معرکه قتال رهایی بخشد و تو را همراه تنی چند از معتمدان و نیکان اصحابش به مدینه باز گرداند، همین شخص خواهد بود (اشاره به علی). خیرخواهی او به تو همواره بیش از خیرخواهی تو به اوست، علی، آن روز تو را از چیزی می ترساند و از عاقبت شومی برحذر می دارد که اگر آن را اراده کند و بر زبان جاری سازد، فراق و جدایی ابدی بین من و تو حاصل گردد؛ چه اینکه اختیار طلاق و رهایی همسرانم پس از وفات من در دست علی است، و هر یک را که او رها سازد و طلاق گوید، رشته زوجیت بین وی و رسول خدا(ص) برای همیشه بریده گردد. از افتخار انتساب همسری پیامبر خدا(ص) محروم خواهد ساخت. پیشگوییهای حضرت که به اینجا رسد، عایشه گفت:

ای کاش مرده بودم و آن روز را نمی دیدم!

حضرت فرمود: هرگز هرگز، به خدا سوگند آنچه گفتم شدنی است و گویا هم اینک آن را می بینم. سپس حضرت به من فرمود: علی! برخیز که وقت نماز ظهر است، باید بلال را هم برای اذان خبر کنم. آنگاه بلال اذان گفت و حضرت به نماز ایستاد و من هم نماز گزاردم. و ما همچنان در مسجد ماندیم.

عن علی قال: كنت انا و رسول الله (ص) فی المسجد بع ان صلی الفجر، ثم نهض و نهضت معه و كان اذا اراد ان يتجه الی موضع اعلمنی بذلك فکان اذا ابطا فی الوضع صرت الیه لاعرف خبره؛ لانه لا يتقار قلبی علی فراقه ساعه فقال لی: انا متجه الی بیت عائشه فمضی و مضیت الی بیت فاطمه فلم ازل مع الحسن و الحسين و هی و انا مسروران بهما ثم انی نهضت و صرت الی باب عائشه فطقت الباب فقالت لی عائشه: من هذا؟ فقلت لها: انا علی فقالت: ان النبی راقد فانصرفت ثم قلت: النبی راقد و عائشه فی الدار؟ فرجعت و طرقت الباب فقالت لی عائشه من هذا؟ فقلت انا علی فقالت: ان النبی علی حاجه فانثیت مستحیا من دقی الباب و وجدت فی صدري ما لا استطیع علیه صبرا فرجعت مسرعا فدققت الباب دقا عنیقا، فقالت لی عائشه: من هذا؟

فقلت: انا علی فسمعت رسول الله (ص) یقول لها: یا عائشه افتحی له الباب ففتحت فدخلت.

فقال لی: اقعدي اباالحسن احدثک بما انه فیہ او تحدثنی بابطائك عنی؟

فقلت: یا رسول الله (ص)! حدثنی فان حدیثک احسن فقال: یا ابا الحسن کنت فی امر کتمته من الم الجوع فلما دخلت بیت عائشه و اطلت القعود و لیس عندها شی تاتی به، مددت یدی و سالت الله القریب المجیب، فهبط علی حبیبی جبرئیل و معه هذا الطیر و هو اطیب طعام ی الجنة فاتیک به یا محمد! فحمدت الله کثیرا و عرج جبرئیل، فرفعت یدی الی السما فقلت: اللهم یسر عبدا یحبک و یحبنی یا کل معی هذا الطائر.

فمکثت ملیا فلم ار احدا یطرف الباب، فرفعت یدی ثم قلت: اللهم یسر عبدا یحبک و یحبنی و تحبه و احبه یا کل معی هذا الطائر، فسمعت طرقت للباب و ارتفاع صوتک فقلت لعائشه: ادخلنی علیا، فدخلت فلم ازل حامد الله حتی بلغت الی اذ کنت تحب الله و تحبنی و یحبک الله و احبک فکل یا علی!

فلما لکلت انا و النبی الطائر، قال لی: یا علی! حدثنی، فقلت یا رسول الله (ص)....

فقال النبی (ص) (لعائشه): ابیت الا ان یکون الامر هکذا یا حمیراء ما حملک علی هذا؟

فقلت: یا رسول الله (ص)! اشتیهت ان یکون ابی یا کل من الطیر فقال لها: ما هو باول ضغن بینک و بین علی و قد وقفت علی ما فی قلبک لعلی انک لتقاتلینه فقالت: یا رسول الله (ص) و تكون النساء یقاتلن الرجال؟ فقال لها: یا عائشه انک لتقاتلین علیا و یحبک و یدعوک الی ها نفر من اصحابی فیحملونک علیه و لیکونن فی قتالک له امر بنحدث به الاولون و الاخرون و علامه ذلك انک ترکیبن الشیطان ثم تبلین قبل ان تبلی الی الموضع الذی یقصد بک الیه، فتنبح علیک کلاب الحواب فتسألین الرجوع فیشهد عندک

قسامه اربعین رجلا- ما هی کلاب الحواب فتصیرین الی بلد اهله انصارک هو ابعد بلاد علی الارض الی السما و اقربها الی الما و لترجعین و انت صاغرہ غیر بالغه الی ما تریدین و یکون هدا الذی یردک مع من یتق به من اصحابه، انه لک خیر منک له و لینذرک بما یکون الفراق بینی و بینک فی الاخره، و کل من فرق الی بینی و بینه بعد وفاتی ففراقه جائز.

فقلت: یا رسول الله (ص)! لیتی مت قبل ان یکون ما تعدنی!

فقال لها: هیات هیات و الذی نفسی بیده لیکونن ما قلت حتی کانی اراه.

ثم قال لی: قم یا علی! فقد وجبت صلاه الظهر حتی امر بلالا- بالاذان فاذن بلال و اقم الصلوه و صلی و صلیت معه و لم نزل فی المسجد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۱۹۷؛ بحار، ج ۳۸، ص ۳۴۸؛ داستان مشوی (مرغ بریان) از مسلمات تاریخ و حدیث است. این داستان با روایات متفاوت، متجاوز از هیجده نقل، تنها در کتب معتبر اهل سنت آمده است.

ماموریت خاخ

از سوی پیامبر خدا(ص) مأمور شدم تا به همراه زبیر و مقداد به جایی که به بوستان خاخ موسوم بود، برویم؛ آن حضرت به ما فرمود:

در آنجا با زنی روبرو خواهید شد که حامل نامه‌ای از سوی حاطب بن ابی بلتعہ برای مشرکان مکه است. (مضمون نامه چنانکه از روایت دیگر بر می آید، گزارش جاسوسی بود. در آن نامه نقشه یورش مسلمین و عزم و آهنگ آنان برای فتح مکه فاش گشته بود و به مشرکان این فرصت را می داد تا در برابر هجوم مسلمین حالت آماده باش و دفاعی به خود بگیرند)!

ما به راه افتادیم و (همان طور که رسول خدا(ص) فرموده بود) در خاخ با آن زن که پیک حاطب بود مواجه شدیم. ابتدا از او خواستیم که نامه را تسلیم کند اما او انکار کرد و از وجود نامه اظهار بی اطلاعی نمود.

بیر و مقداد به تفتیش او (و لوازم همراه وی) پرداختند. اما چیزی نیافتند. و گفتند: گمان نمی کنیم که همراه این زن نامه‌ای باشد! به آنها گفتم: (سخن به گراف می گوید) پیامبر خدا(ص) از وجود نامه به همراه این زن خبر داده است و شما می گوید با او نامه‌ای نیست؟

(به آن زن گفتم): یا هم اینک نامه را به من می دهی و یا اینکه تو را برهنه کرده و خود به تفتیش تو پردازم.

(او که دانست سخن بجد می شنود، ترسید و) از میان کمر بند خود نامه را بیرون آورد و تحویل داد.

در بازگشت به مدینه، رسول خدا(ص) حاطب را احضار کرد و ضمن بازخواست از وی پرسید: چرا چنین کردی؟ حاطب گفت: خواستم بدان وسیله به مشرکان مکه خدمتی کرده باشم و بر آنها متی گذاشته باشم! و گرنه من با اسلام پشت نکرده و مرتد نشده‌ام.

حضرت حرف او را پذیرفت و از تقصیرش در گذشت. و به مردم نیز سفارش د کرد که با او به خوبی رفتار کنند. [۱].

قال علی: بعثنی رسول الله (ص) و الزبیر و المقداد معی:

قال: انطلقوا حتی تبلغوا روضه خاخ فان فیها امراه معها صحیفه من حاطب بن ابی بلتعہ الی المشرکین.

فانطلقنا و ادرکناها و قلنا: این الکتاب؟ قالت: ما معی کتاب. ففشتها الزبیر و المقداد و قالوا: ما نری معه کتابا، فقلت: خدث به رسول الله (ص) و تقولان لیس معها؟ لتخرجنه او لاجردنک. فاخرجته من حجزتها، فلما عادوا الی النبی قال: یا حاطب! ما حملک علی هذا.

قال اردت ان يكون لي يد عند القوم. و ما ارتدت. فقال: صدق حاطب لا تقولوا به الا خيرا. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] این زن که موسوم به ساره است از معدود کسانی است که رسول خدا(ص) در جریان فتح مکه مهدور الدم اعلام کرد. اما بنا به روایت ابن اسحاق، برای او از پیامبر امان گرفتند و زنده ماند تا اینکه بعدها زیر دست و پای اسبی کوبیده و کشته شد. (تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۶۳.
[۲] بحار، ج ۱۸، ص ۱۱۰.

مقام سلمان

روزی بر رسول خدا(ص) وارد شدم. دیدم (پیش از من) سلمان شرفیاب است و در برابر آن حضرت نشسته است. در این بین مرد عربی از در وارد شد (و یک سر به جانب سلمان رفت و با کمال گستاخی) او را از جایش کنار زد و خود بر جای او نشست! پیامبر خدا(ص) چنان بر آشفت و خشمگین گشت که چشمانش سرخ شد و عرق در پیشانی مبارکش ظاهر گشت. پس به آن گستاخ فرمود: ای مرد صحرايي! آیا کسی را پس می‌زنی که خدایش در آسمان او را دوست می‌دارد و رسولش در زمین بدو مهر می‌ورزد؟!

ای اعرابی! آیا بر کسی جسارت می‌کنی که جبرئیل همیشه برایش حامل سلام بوده است؟ نشد که جبرئیل نزد من آید و بر سلمان درود نفرستد.

ای مرد! سلمان از من است، هر که بر او ستم کند بر من ستم کرده و هر که او را بیازارد مرا آزرده است. کسی که اتو را از خود براند، از من فاصله گرفته و هر که به او نزدیک شود به من نزدیک گشته است.

ای اعرابی! نباید با سلمان رفتاری خشونت آمیز داشته باش، خدای متعال از من خواسته است تا علم منایا (اجلها) و بلایا (حوادث و پیشامدها) و انساب (نسبها) و فصل الخطاب (روشن بینی و حکمت) را به او بیاموزم.

مرد عرب (که از این همه تجلیل شگفت زده شده بود) گفت: ای فرستاده خدا، من گمان نمی‌کردم که مقام و موقعیت سلمان به اینجا رسیده باشد! مگر نه این است که او مسلمانی است که پیشتر بر کیش مجوسان بوده است؟!

حضرت فرمود: من از جانب پروردگار برای تو سخن می‌گویم و تو یاوه می‌بافی؟ سلمان هرگز مجوسی نبوده. او در باطن موحد بوده و در ظاهر تظاهر به شرک می‌کرده است....

قال علی (ع): لقد حضرت رسول الله (ص) و سلمان بین یدیه، فدخل اعراب فتحاه عن مکانه و جلس فیہ، فغضب رسول الله (ص) حتی در العرق بین عینیه و احمرتا عیناه ثم قال: یا اعرابی! اتنحی رجلا یحبه الله تبارک و تعالی فی السما و یحبه رسوله فی الارض؟ یا اعرابی! اتنحی رجلا ما حضرنی جبرئیل الا امرنی عن ربی عزوجل ان اقرئه السلام. یا اعرابی! ان سلمان منی من جفاه فقد جفانی و من آذاه فقد آذانی و من باعده فقد باعدنی و من قربه فقد قربنی.

یا اعرابی! لا تغلظن فی سلمان فان الله تبارک و تعالی قد امرنی ان اطلعه علی علم المنایا و البلیا و الانساب و فصل الخطاب.

فقال الاعرابی: یا رسول الله (ص)! ما ظننت ان یبلغ من فعل سلمان ما ذکرته! الیس کان مجوسیا ثم اسلم؟

فقال النبی یا اعرابی! اخاطبک عن ربی و تقاولنی؟ ان سلمان ما کان مجوسیا و لکنه کان مظهرا للشرک مبطنا للایمان.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۳۴۷؛ اختصاص، ص ۲۲۲.

محبوب خدا

یک روز که به آب نیاز داشتیم، به قصد تطهیر به منزل آمدم. هر چه صدا کردم: حسن! حسین! فضا! هیچکس جوابم نداد. (دریافتم کسی در منزل نیست) ناگهان صدایی از پشت سر شنیدم که مرا به نام می‌خواند: ابوالحسن! عمو زاده پیامبر! من سر بر گرداندم اما چیزی ندیدم. یک مرتبه متوجه شدم سطلی از طلا مملو از آب زلال به دست دارم که حوله‌ای نیز بر آن آویخته شده است!

نخست حوله را برداشته بر دوش راستم گذاشتم و سپس دستی بر آن رساندم که ناگهان آب در دستانم جاری شد و از آن وضوی کاملی ساختم. و همین که نیاز به آب برطرف گشت سطل نیز ناپدید گشت و من فهمیدم چه کسی آن را پس گرفت! شگفتا که آب در نرمی همانند کرده و در طعم و شیرینی همچون عسل و در خوش بویی بسان مشک بود!

در اینجا رسول خدا(ص) تبسمی فرمود و آن حضرت را در آغوش کشید و میان دید گانش را بوسید. آنگاه فرمود: ابوالحسن! مژده باد بر تو، آن سطل و آب و حوله که دیدی همه از بهشت و فردوس برین بود... در شگفتم از مردمی که مرا به خاطر محبت و علاقه‌ای که به تو دارم سرزنش کنند در حالی که خدای متعال و فرشتگان او بر فراز آسمان تو را دوست دارند.

قال علی (ع): شککت اننی علی غیر طهر، فاتیت منزل فاطمه فنادیت یا حسن! یا حسین! یا فضا! فلم یجینی احد، فاذا بهاتف یهتف من ورائی و هو ینادی یا ابوالحسن! یا ابن عم النبی! التفت.

فالتفت فاذا انا یسطل من ذهب و فیه ما و علیه مندیل فاخذت المندیل فوضعتہ علی منکب الایمن و اومات الی الما فاذا الما یفیض علی کفی فتطهرت و اسبغت الطهر و لقد وجدته فی لین الزبد و طعم الشهد و رائحه المسک ثم البفت و لا ادری من اخذه.

فتبسم النبی فی وجهه و ضمه الی صدره قبل ما بین عینیه، ثم قال: یا ابوالحسن! الا ابشرک! ان السطل من الجنه و الما و المندیل من الفردوس د الاعلی... افیلومنی الناس علی حبک و الله تعالی و ملائکه یحبونک من فوق السماء! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۳۹، ص ۱۶.

مرگ نجاشی

وقتی جبرئیل بر پیامبر خدا فرود آمد و خبر مرگ نجاشی (پادشاه حبشه) را به وی ابلاغ کرد، رسول خدا از شدت اندوه گریستو به اصحاب خود فرمود: برادر شما اصحمه (نجاشی) در گذشته است. سپس خود به جبانه (صحرا یا گورستان) تشریف برد و از همانجا بر او نماز گزارد، و هفت تکبیر گفت. خداوند همه بلندیهای زمین را در برابر دیدگان او پست و هموار ساخت تا جنازه نجاشی را که در حبشه بود، به چشم دید.

عن علی قال: ان رسول الله (ص) لما اتاه جبرئیل بنعی النجاشی، بکی بکا حزین علیه و قال: ان اخاکم اصحمه (و هو اسم النجاشی) مات ثم خرج الی الجبانه و صلی علیه و کبر سبعا فخفض الله له کل مرتفع حتی رای جنازته و هو بالحبشه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۰۵؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۷۵ به نقل از عیون الاخبار.

میهمانی

من به مسجد آمدم (تا کسانی را برای شرکت در ولیمه فاطمه دعوت کنم) دیدم مسجد از جمعیت موج می‌زند. خواستم از آن میان عده‌ای را به میهمانی بخوانم و بقیه را واگذارم اما از این کار شرم کردم و تبعیض را روا ندانستم به ناچار بر بالای بلندی مسجد ایستادم و بانگ برداشتم که: به میهمانی ولیمه فاطمه حاضر شوید.

مردم دسته دسته به راه افتادند. من از کثرت مردم و اندک بودن غذا خجالت کشیدم و ترسیدم که به کمبود غذا مواجه شوم. رسول خدا(ص) متوجه نگرانی من شد و فرمود: علی! من دعا می‌کنم تا غذا با برکت شود.

شمار میهمانان بیش از چهار هزار نفر بود که به برکت دعای پیغمبر همه از خوراکی و نوشیدنی سیر شدند و در حالی که دعا گوی ما بودند، خانه را ترک کردند، و با این همه، چیزی از اصل غذا کاسته نشد. در پایان رسول گرامی کاسه‌های متعدد خواست و آنها را از خوراکی انباشت و به خانه‌های همسران خویش فرستاد. سپس فرمود تا کاسه دیگری آورند، آن را هم پر از غذا کرد و گفت: این ظرف هم از فاطمه و شویش باشد.

قال علی (ع):... فاتیت المسجد و هو مشحن بالصحابه فاحییت [۱] ان اشخص قوما و ادع، ثم صعدت علی ربوه هناک و نادیت: اجیوا الی ولیمه فاطمه، فاقبل الناس ارسالا، فاستحییت من کثره الناس و قله الطعم، فعلم رسول الله (ص) ما تداخلی، فقال یا علی! انی سادعوا الله بالبرکه... فاکل القوم عن آخرهم طعامی و شربوا شرابی و دعوا لی بالبرکه و صدروا و هم اکثر من اربعه الاف رجل و لم ینقص من الطعام شی، ثم دعا رسول الله (ص) باصحاف فملئت و وجه بها الی منازل ازواجه ثم اخذ صحفه و جعل فیها طعاما و قال: هذا لفاطمه و بعلمها. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] در مصدر چنین است ولی ظاهرا صحیح آن فاستحییت باشد.

[۲] بحار، ج ۴۳، ص ۹۶.

مستحق نکوهش

عبدالرحمان بن عوف مرا گفت: ای پسر ابوطالب! تو به این امر (خلافت) بسیار دل‌بسته‌ای؟ گفتم: دل‌بسته و شیفته نیستم بلکه میراث رسول خدا(ص) و حق خود را خواسته‌ام. ولای امت وی در رتبه بعد از او برای من است و شما حریصتر از من هستید که میان من و حقم حایل گشته اید و با زور و شمشیر آن را از من گرفته اید.

بار خدایا! من از قریش به درگاه تو شکایت می‌کنم، آنها قطع رحم کردن و روزگارم را تباه ساختند و حق مرا انکار کردند، و مرا حقیر شمردند و منزلت والای مرا کوچک دانستند و در مخالفت با من اجماع و اتفاق کردند. حق مرا که همچون لباس بر تن من بود به تاراج بردند و سپس گفتند: اگر خواهی با رنج و اندوه شکبیا باش و یا با حسرت و دریغ جان بسپار! به خدا سوگند! آنها اگر می‌توانستند، نسبت خویشاوندی مرا هم انکار می‌کردند چنانکه پیوند سبب را قطع کردند اما راهی بر این کار نیافتند.

حق من بر این امت همانند مردی است که از قومی بستانکار باشد (و او باید تا رسیدن زمان طلب خود صبر کند) پس اگر آن قوم به وظیفه عمل کرده و حق او را ادا کنند آن را با تشکر و سپاس می‌پذیرد و اگر در تسلیم حق او تا موعد تأخیر انداختند، باز آن را می‌گیرد بی آنکه سپاس گذارد. آری مرد اگر رسیدن حقش به تأخیر افتد بر او عیبی نیست بلکه عیب بر کسی است که حقی را به

دست آورد که از آن او نباشد. نکوهش آن کس شو که آنچه حق او نیست بگیرد. رسول خدا(ص) ضمن وصایای خود به من فرمود:

ای پسر ابوطالب! ولایت امت من با تو است. پس اگر بر زمامداری تو با عافیت و همدلی تن دادند و ولایت را به تو وا گذاشتند، به تصدی و اداره آن قیام کن و اگر اختلاف کردند آنها را به حال خود واگذار، که خداوند سبحان برای تو نیز راهی برای رهایی از مشکلات فراهم خواهد ساخت.

قال علی (ع)... قال عبدالرحمن بن عوف: یا بن ابی طالب انک علی هذا الامر لحریص!؟

فقلت: لست علیه حریصا انما اطلب میراث رسول الله (ص) و ان و لا امته لی من بعده و انتم احرص علیه منی اذ تحولون بینی و بینة و تصرفون وجهی دونه بالسیف.

اللهم انی استعذیک علی قریش فانهم قطعوا رحمی و اضاعوا ایامی و دفعوا حقی و صغروا قدری و عظیم منزلتی و اجمهوا علی منازعتی حقا کنت اولی به منهم فاستلبونیه ثم قالوا: اصبر مغموما اومت متاسفا وایم الله لو استطاعوا ان یدفعوا قرابتی کما قطعوا سببی فعلوا و لکنهم لایجدون الی ذلک سیلا.

انما حقی علی هذه الامه کرجل له حق علی قوم الی اجل معلوم. فان احسنوا و عجلوا له حقه قبله حامدا. و ان اخره الی اجله غیر اخذه غیر حامد و لیس یعاب المر بتاخیر حقه انما یعاب من اخذ ما لیس له.

و قد کان رسول الله (ص) عهد الی عهدا فقال: یا بن ابی طالب! لک و لا امتی فان ولو ک فی عافیة و اجمعوا علیک بالرضا، فقم بامرهم و ان اختلفوا علیک فدعهم و ما هم فیه، فان الله سیجعل لک مخرجا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کشف المحجّه، ص ۱۸۴.

ن

نقش انگشتر امام علی

امام صادق علیه السلام می فرماید:

نقش نگین حضرت علی علیه السلام «الله الملك» بود.

علی بن مهزیار می گوید:

بر امام هفتم علیه السلام وارد شدم،

انگشتری از فیروزه در دست آن حضرت بود، که جمله؛

«الله الملك»

بر آن نوشته شده بود،

و من زیاد به آن نگاه می کردم،

امام علیه السلام فرمود:

چرا نگاه می کنی؟

این سنگی از بهشت بود که جبرئیل برای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هدیه آورد،

و رسول خدا آن را به حضرت علی علیه السلام بخشید که به ما رسید،

آیا می‌دانی نام آن چیست؟

گفتم: به فارسی فیروزه است.

فرمود: نام عربی آن ظفر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مکارم الاخلاق ص ۹۱ - ۸۹.

نماز امانتی بزرگ

ابودرداء نقل می‌کند:

كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَضَرَ وَقَتَ الصَّلَاةِ تَلَوَّنَ وَ تَزَلُّزَلَ فَقِيلَ لَهُ مَالِكُ؟

فَيَقُولُ:

جَاءَ وَقْتُ أَمَانَتِهِ عَرَضَهَا اللَّهُ تَعَالَى عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ فِي صَيْعُفِهِ فَلَا أُدْرِي أَحْسِنُ إِذَا مَا حَمَلْتُ أَمْ لَا؟ [۱].

(آنگاه که وقت نماز می‌رسید، امیرالمؤمنین رنگ چهره‌اش دگرگون شده و مضطرب می‌شد، به حضرت می‌گفتند: چه شده است شما را؟)

پاسخ می‌داد:

وقت انجام امانتی رسیده است که خدای بزرگ آن را به آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کرد و آنها نتوانستند آن را بپذیرند، و انسان آن را پذیرفت در حالی که از همه ناتوان‌تر بود، پس من نمی‌دانم آیا این امانت سنگین را نیکو برداشتم یا نه؟

پی نوشت ها:

[۱] انوار نعمانیه ص ۲۳۸، - و بحار الانوار ج ۴۱ ص ۲۴ - ۱۷.

نماز پس از پیروزی در جنگ

پس از پیروزی در جنگ جمل، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شهر بصره شد، به مسجد جامع شهر بصره تشریف برده و دو رکعت نماز در آنجا خواند، سپس به سراغ کارهای مهم دیگر رفت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۳ ص ۵۴۳.

نماز قبل از آغاز نبرد

امام علی علیه السلام قبل از آغاز نبرد با خوارج، از اردوگاه «حروراء» گذشت، و در برابر خیمه «یزید بن قیس» یکی از رهبران صاحب نفوذ خوارج قرار گرفت،

پیاده شد و دو رکعت نماز در آن صحرا خواند و سپس به نصیحت آنان پرداخت. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۷۷.

نماز با اشاره در میدان جنگ

فرهنگ ارزشمند «نماز» آنقدر والا و برتر است که در هیچ شرائطی نمی توان از آن چشم پوشید. در شب آخر نبرد سرنوشت ساز صفین به نام (لیله الهیر) که از آغاز شب تا نیمه روز فردا مبارزه ادامه داشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب او در حالی که جنگ می کردند و غرق در اسلحه بودند، نماز مغرب و عشاء و صبح را در حالت سواره و پیاده خواندند، و رکوع و سجود را به صورت اشاره انجام می دادند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۴ ص ۳۲.

نماز در میدان جنگ

امام علی علیه السلام همواره به نماز اول وقت توجه فراوان داشت و این اصل ارزشمند را از یاد نمی برد. در یکی از روزهای نبرد صفین، در گرما گرم جنگ و کشتار، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به خورشید نگریست و فرمود: وقت نماز است. آنگاه دست از جنگ کشید، و در گوشه‌ای به نماز ایستاد، در حالی که انواع خطرات او را تهدید می کرد، و تیرهای فراوانی به سوی او پرتاب می کشید، اما امام علی علیه السلام سرگرم نماز بود، گویا در خانه خود نماز می خواند. نماز اول که تمام شد تیری به سوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و سخت بران پایش فرو رفت، یاران حضرت با اضطراب پیرامون او را گرفتند، اما امام علی علیه السلام با همان حالت نماز دوم را خواند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] انوار نعمانیه ص ۳۴۲، و نفایس الاخبار ص ۴۶۳.

نماز باران (استسقاء)

در یکی از سال‌ها که خشکسالی آمده بود، و آسمان نبارید و همه از بی‌آبی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکایت کردند. امام علی علیه السلام دستور داد که: همه مردم از شهر خارج شوند، فرزندان را از مادران جدا کنند،

و در آفتاب سوزان با گریه و انابه و توبه، نماز باران بخوانند.

وقتی صف‌ها منظم شد،

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در خطبه «نماز باران» ابتداء فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الْأَرْضَ الَّتِي تُقْلِكُمْ، وَالسَّمَاءَ الَّتِي تُظْلِكُمْ، مُطِيعَتَانِ لِرَبِّكُم، وَمَا أَضْيَحْتَا تَجُودَانِ لَكُمْ بِيَرَكَيْهِمَا تَوْجَعًا لَكُمْ، وَلَا زُلْفَةً إِلَيْكُمْ، وَلَا لِيُخِيرَ تَرْجُوَانِهِ مِنْكُمْ، وَلَكِنْ أُمْرَتَا بِمَنَافِعِكُمْ فَأَطَاعَتَا، وَأَقِيمَتَا عَلَى حُدُودِ مَصَالِحِكُمْ فَقَامَتَا.

إِنَّ اللَّهَ يَبْتَلِي عِبَادَهُ عِنْدَ الْأَعْمَالِ السَّيِّئَةِ بِنَقْصِ الثَّمَرَاتِ، وَحَبْسِ الْبَرَكَاتِ، وَإِعْلَاقِ خَزَائِنِ الْخَيْرَاتِ، لِيُتُوبَ تَائِبٌ، وَيُقْلَعَ مُقْلَعٌ، وَيَتَذَكَّرَ مُتَذَكِّرٌ، وَيَزْدَجَرَ مُزْدَجِرٌ. وَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ الْأَسْتِغْفَارَ سَبَبًا لِدُرُورِ الرِّزْقِ وَرَحْمَةً الْخَلْقِ، فَقَالَ سُبْحَانَهُ:

«اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا. يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا. وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَيَبِينْ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ لَكُمْ أَنْهَارًا».

فَرِحِمَ اللَّهُ أُمَّرًا اسْتَقْبَلَ تَوْبَتَهُ، وَاسْتَقَالَ حَطِيئَتَهُ، وَبَادَرَ مَيْبَتَهُ!

(آگاه باشید، زمینی که شما را بر پشت خود می‌برد، و آسمانی که بر شما سایه می‌گستراند، فرمانبردار پروردگارتان، و برکت آن دو به شما نه از روی دلسوزی یا برای نزدیک شدن به شما، و نه به امید خیری است که از شما دارند، بلکه آن دو، مأمور رساندن منافع شما می‌باشند، و اوامر خدا را اطاعت کردند، به آنها دستور داده شد که برای مصالح شما قیام کنند و چنین کردند.

خداوند بندگان خود را که گناهکارند، با کمبود میوه‌ها، و جلوگیری از نزول برکات، و بستن در گنجهای خیرات، آزمایش می‌کند، برای آن که توبه‌کننده‌ای بازگردد، و گناهکار، دل از معصیت بکند، و پند گیرنده، پند گیرد، و بازدارنده، راه نافرمانی را بر بندگان خدا ببندد، و همانا خدا استغفار و آمرزش خواستن را وسیله دائمی فروریختن روزی، و موجب رحمت مخلوقات قرار داد و فرمود:

«از پرودگار خود آمرزش بخواهید، که آمرزنده است، برکات خود را از آسمان بر شما فرو می‌بارد، و با بخشش اموال فراوان و فرزندان، شما را یاری می‌دهد، و باغستانها و نه‌های پر آب در اختیار شما می‌گذارد» [۱].

پس رحمت خدا بر آن کس که به استقبال توبه رود، و از گناهان خود پوزش طلبد، و پیش از آن که مرگ او فرارسد، اصلاح می‌گردد. [۲].

و سپس با حالت معنوی خاصی با خدای خود چنین گفت:

اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ مِنْ تَحْتِ الْأَشْيَارِ وَالْأَكْنَانِ، وَبَعْدَ عَجِيجِ الْبَهَائِمِ وَالْوِلْدَانِ، رَاغِبِينَ فِي رَحْمَتِكَ، وَرَاجِينَ فَضْلَ نِعْمَتِكَ، وَخَائِفِينَ مِنْ عَذَابِكَ وَنِقْمَتِكَ.

اللَّهُمَّ فَاسْقِنَا غَيْثَكَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ، وَلَا تُهْلِكْنَا بِالسِّنِينَ، «وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا»؛ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ إِنَّا خَرَجْنَا إِلَيْكَ نَشْكُو إِلَيْكَ مَا لَمْ يَخْفَى عَلَيْكَ، حِينَ أَلْجَأْنَا الْمَضَائِقَ الْوَعْرَةَ، وَأَجَاءْنَا الْمَقَاحِطُ الْمَجْدِيَّةَ، وَأَعْيَيْنَا الْمَطَالِبَ الْمُتَعَسِّرَةَ، وَتَلَاخَمَتْ عَلَيْنَا الْفِتْنُ الْمُشْتَصِعِبَةُ.

اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَلَّا تُرَدَّنَا خَائِبِينَ، وَلَا تَقْلِبْنَا وَاجِمِينَ. وَلَا تُخَاطِبْنَا بِذُنُوبِنَا، وَلَا تُقَاسِنَا بِأَعْمَالِنَا.

اللَّهُمَّ أَنْشُرْ عَلَيْنَا غَيْثَكَ وَبَرَكَاتِكَ، وَرِزْقَكَ وَرَحْمَتَكَ؛ وَاسْقِنَا سِقْمًا نَاقِعِيَهُ مَرْوِيَهُ مُعْشِبِيَهُ، تُنْبِتُ بِهَا مَا قَدْ فَاتَ، وَتُحْيِي بِهَا مَا قَدْ مَاتَ، نَافِعَهُ الْحَيَا، كَثِيرَةَ الْمُجْتَنَى، تُزَوِّي بِهَا الْقِيْعَانَ، وَتُسِيلُ الْبُطْنَانَ، وَتَسْتَوْرِقُ الْأَشْجَارَ، وَتُرْخِصُ الْأَشْعَارَ؛ «إِنَّكَ عَلَيَّ مَا تَشَاءُ قَدِيرٌ».

(بارخداوند! ما از خانه‌ها، و زیر چادرها پس از شنیدن ناله حیوانات تشنه، و گریه دلخراش کودکان گرسنه، به سوی تو بیرون آمدیم، و رحمت تو را مشتاق، و فضل و نعمت تو را امیدواریم، و از عذاب و انتقام تو ترسناکیم.

بار خداوند! بارانت را بر ما بار، و ما را مایوس بر مگردان! و با خشکسالی و قحطی ما را نابود مفرما، و با اعمال زشتی که بی‌خردان ما انجام داده‌اند ما را به عذاب خویش مبتلا مگردان، ای مهربانترین مهربانها!

بار خداوند! به سوی تو آمدم از چیزهایی شکایت کنیم که بر تو پنهان نیست و این هنگامی است که سختی‌های طاقت فرسا ما را بیچاره کرده و خشکسالی و قحطی ما را به ستوه آورده، و پیش آمدهای سخت ما را ناتوان ساخته، و فتنه‌های دشوار کارد به استخوان ما رسانده است.

بار خداوند! از تو می‌خواهیم ما را نومید برمگردانی، و با اندوه و نگرانی به خانه‌هایمان باز نفرستی، و گناهانمان را به رحمان نکشی، و اعمال زشت ما را مقیاس کیفر ما قرار ندهی.

خداوند! باران رحمت خود را بر ما ببار، و برکت خویش را بر ما بگستران، و روزی و رحمت را به ما برسان، و ما را از بارانی سیراب فرما که سودمند و سیراب کننده و رویاننده گیاهان باشد، که آن چه را که خشک شده دوباره برویاند، و آن چه مرده است زنده گرداند، بارانی که بسیار پرمفعت، رویاننده گیاهان فراوان، که تپه‌ها و کوهها را سیراب، و در درّه‌ها و رودخانه‌ها، چونان سیل جاری شود، درختان را پربرگ نماید.

نرخ گرانی را پایین آورد، همانا تو بر هر چیز که بخواهی توانایی.

پس از نماز باران و دعای امام علی علیه السلام ابرها آمدند و باریدند و مردم و حیوانات و زمین سیراب شدند. نقل کردند؛

آن چنان باران بارید که آب‌ها در جویبارها چونان سیلاب روان شد. [۳].

پی نوشت‌ها:

[۱] سوره نوح آیه ۱۰ و ۱۱.

[۲] خطبه ۱۴۳ نهج البلاغه معجم المفهرس مؤلف، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- اعلام النبوة: دیلمی (متوفای ۷۷۱ هـ)

۲- مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۱۷۹ و ج ۶ ص ۱۸۹: محدث نوری (متوفای ۱۳۲۰ هـ)

۳- کتاب النهایة ج ۱ ص ۱۳۷ (ماده بطن): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)

۴- منهاج البراعة ج ۲ ص ۶۳: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵- شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۷۶: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ هـ)

۶- شرح ابن میثم ج ۳ ص ۱۸۲: بحرانی (متوفای ۶۷۹ هـ)

۷- خصال ج ۲ ص ۶۱۵ ح ۱۰ باب اربع مائه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ).

[۳] اعلام النبوة، دیلمی - و - کامل ابن اثیر ج ۱ ص ۱۳۷.

نظارت بر رفتار متولی بازار (ضد اطلاعات)

از گزارش‌های تاریخی و نیز اخبار و روایات، به دست می‌آید که متولی بازار فقط مسئول برقراری امنیت و آرامش نبود، بلکه اموال بازرگانان و پیشه‌وران بازار هم، تحت نظر او بوده است، از همین رو علی علیه السلام رفتار نیروهای اطلاعاتی بازار را هم به شدت کنترل می‌کرده است.

و اگر خطایی از آنان سر می‌زد، به هیچ وجه، چشم پوشی نمی‌کرد.

چنان که «علی بن اصمغ» را بر منطقه‌ای به نام «بارجاه» گماشت و چون خیانت کرد، دستش را برید.

این مرد، آن قدر زیست تا زمان حجاج را درک کرد،

روزی به حجاج گفت:

- خانواده‌ام به من بدی کرده‌اند.

حجاج گفت: چگونه؟

علی ابن اصمغ گفت: چون نام «علی» بر من نهاده اند!

حجاج گفت: چه زیبا گفتی!

آنگاه امارت محلی را به او واگذار کرد و گفت:

اگر مطلع شوم که خیانتی کرده‌ای، آن اندازه از دستت را که علی بن ابیطالب باقی گذاشته، قطع می‌کنم. [۱].

همچنین نحوه برخورد آن حضرت علیه السلام با «ابن هرمه» حکایت از بکارگیری نیروهای اطلاعاتی دارد که نظارت دقیق آن

بزرگوار بر امر تجارت و بازار را تحقق می‌بخشید، که توضیح آن چنین است:

ابن هرمه، متولی و مراقب بازار اهواز بود، او مرتکب خیانتی شد، هنگامی که خبر خیانت وی به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

رسید، فوراً نامه‌ای به این مضمون برای «رفاعه بن شداد» حاکم اهواز نوشت:

«وقتی که نامه‌ام به دستت رسید، فوراً «ابن هرمه» را از مسئولیت بازار، عزل می‌کنی، به خاطر حقوق مردم، او را زندانی کن و همه را

از این کار باخبر نما تا اگر شکایتی دارند بگویند.

این حکم را به همه کارمندان زیر دستت، گزارش کن تا نظر مرا بدانند.

در این کار، نسبت به «ابن هرمه» نباید غفلت و کوتاهی شود، و الا نزد خدا هلاک خواهی شد و من هم به بدترین وجه تو را از کار

برکنار می‌کنم، و تو را به خدا پناه می‌دهم از این که در این کار، کوتاهی کنی.

ای رفاعه! روزهای جمعه، او را از زندان خارج کن و سی و پنج تازیانه بر او بزن و او را در بازار بگردان.

پس اگر کسی از او شکایتی با شاهد آورد، او و شاهدش را قسم بده، آن وقت حق او را از مال «ابن هرمه» بپرداز.

سپس دست بسته و با خواری او را به زندان برگردان و بر پایش زنجیر بزن، فقط هنگام نماز زنجیر را از پایش در آور و اگر برای او

خوردنی و نوشیدنی و یا پوشیدنی آوردند، مانع نشو و به کسی هم اجازه نده که بر او داخل شود تا راه مخاصمه و طریق نجات را

به او بیاموز.

و اگر به تو گزارش رسید که کسی در زندان چیزی به او یاد داده که مسلمانی از آن ضرر می‌بیند آن کس را بزن و زندانی کن تا

توبه کند و از عمل خود پشیمان شود.

ای رفاعه! همه زندانیان را برای تفریح به حیاط زندان بیاور، غیر از او «ابن هرمه»، مگر آن که برای جانش، بیمناک باشی که در این

صورت، او را با زندانیان دیگر به صحن زندان می‌آوری.

اگر قدرت بدنی دارد هر سی روز، سی و پنج شلاق بر بدنش می‌زنی و قضیه را برای من بنویس و نام جانشین او را هم گزارش کن

و حقوق «ابن هرمه» را قطع کن. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] الاشتقاق، ص ۲۷۲؛ وفيات الاعیان، ج ۳ ص ۱۷۵.

[۲] مستدرک الوسائل، ج ۳ ص ۲۰۷ - و - دعائم الاسلام، ج ۲ ص ۵۳۲ و ۵۳۳، - و - نهج السعادة، ج ۵ ص ۳۵ و ۳۸.

نکوهش یک کار گزار

پس از یاد خدا و درود! از تو خبری رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نافرمانی کردی، و در امانت خود خیانت کردی.
 بمن خبر رسیده که کشت زمینها را برداشته، و آنچه را که می توانستی گرفته، و آنچه در اختیار داشتی بخیانت خورده‌ای، پس هر چه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم سخت تر است. با درود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عقد الفرید ج ۴ ص ۳۵۵.

نکوهش کوفیان

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام با اطلاع دقیقی که از روانشناسی حاکم بر کوفیان در اختیار داشت، خطاب به آنان فرمود:
 أَيُّهَا النَّاسُ، الْمُجْتَمِعَةُ أُنْدَانُهُمْ، الْمُخْتَلِفَةُ أَهْوَاؤُهُمْ، كَلَامُكُمْ يُوهِى الصُّمَّ الصُّلَابِ، وَفِعْلُكُمْ يَطْمَعُ فِيكُمْ الْأَعْدَاءُ!
 تَقُولُونَ فِي الْمَجَالِسِ: كَيْتَ وَ كَيْتَ، فَإِذَا جَاءَ الْقِتَالُ قُلْتُمْ: حَيْدَى حَيَادِ!
 مَا عَزَّتْ دَعْوَةٌ مِنْ دَعَاكُمْ، وَلَا اسْتَرَاخَ قَلْبٌ مِنْ قَاسِكُمْ، أَعَالِيلُ بِأَضَالِيلِ، وَسَأَلْتُمُونِي التَّطْوِيلَ، دِفَاعَ ذِي الدِّينِ الْمَطْوِيلِ.
 لَا يَمْنَعُ الضَّمِيمَ الدَّلِيلُ! وَلَا يَدْرِكُ الْحَقُّ إِلَّا بِالْجِدِّ! أَي دَارِ بَعْدَ دَارٍ كُمْ تَمْنَعُونَ، وَمَعَ أَيِّ إِمَامٍ بَعْدِي تُقَاتِلُونَ؟
 الْمَغْرُورُ وَاللَّهِ مِنْ غَرَزْتُمُوهُ، وَمَنْ فَازَ بِكُمْ فَقَدْ فَازَ - وَاللَّهِ - بِالسَّهْمِ الْأَخِيْبِ، وَ مَنْ رَمَى بِكُمْ فَقَدْ رَمَى بِأَفْوَقٍ نَاصِلِ.
 أَضِيْبِحْتُ وَاللَّهِ لَا أَصَدِّقُ قَوْلَكُمْ، وَلَا أَطْمَعُ فِي نَصْرِكُمْ، وَلَا أُوْعِدُ الْعَدُوَّ بِكُمْ. مَا بِالْأَكْم؟ مَا دَوَاؤُكُمْ؟ مَا طِبُّكُمْ؟ الْقَوْمُ رِجَالٌ أَمْثَالُكُمْ.
 أَقُولًا بِغَيْرِ عِلْمٍ! وَ عَقْلًا مِنْ غَيْرِ وَرَعٍ! وَ طَمَعًا فِي غَيْرِ حَقٍّ! [۱].

(ای مردمی که بدن‌های تان جمع و افکار و خواسته‌های شما پراکنده است!

سخنان شما سنگهای سخت را درهم می شکند، ولی اعمال سست شما دشمنانتان را به طمع می اندازد

در جلسات خصوصی ادعاها دارید، اما به هنگام جنگ می گوئید ای جنگ! از ما دور شو!

آنکس که شما را بخواند فریاد او به جایی نمی رسد، و کسی که شما را رها کند قلب او از آزار شما در امان نخواهد بود.

به عذرهای گمراه کننده‌ای متشبث می شوید همچون بدهکاری که (با عذرهای نابجا) از اداء دین خود سرباز می زند (بدانید) افراد ضعیف و ناتوان هرگز نمی توانند ظلم را از خود دور کنند، و حق جز با تلاش و کوشش به دست نمی آید.

شما که از خانه خود دفاع نمی کنید چگونه می توانید از خانه دیگران دفاع کنید؟ و با کدام پیشوا و امام پس از من، به مبارزه خواهید رفت؟ به خدا سوگند فریب خورده واقعی آن کس است که به گفتار شما مغرور شود! و اگر پیروزی به وسیله شما به دست آید پیروزی بی اثری است همانند کسی که در قرعه، برگ نابرنده‌ای نصیب او شود! و کسی که بخواهد به وسیله شما تیراندازی کند همچون کسی است که با تیرهای بی پیکان تیرانداخته است! سوگند به خدا! به آنجا رسیده‌ام که گفتارتان را تصدیق نمی کنم و به یاری شما امید ندارم و دشمنان را به وسیله شما تهدید نمی کنم! چه دردی دارید؟ دواي شما چیست؟ طب شما کدام است؟ آنها هم مردانی همچون شما هستند! (چرا آنها این همه پایدارند و شما این قدر سست؟! آیا سزاوار است بگوئید و عمل نکنید؟ و فراموشکاری، بدون ورع داشته باشید (یعنی رها کردن چیزی نه بخاطر زهد) و امید در غیر حق بورزید؟)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس.

نکوهش از فراریان

مسئله فرار دوستان ضعیف النفس، در همه دوران‌های تاریخ وجود داشت.

اگر علل و عوامل آن تبیین نگردد و عوامل بازدارنده، دقیقاً مورد ارزیابی قرار نگیرد، ممکن است فراگیر شده یک نظام را از پای درآورد،

باید دید چرا یک انسان از مسئولیت خود دست می‌کشد؟

و به طرف دشمن فرار می‌کند؟

چرا تمام روزنه‌های امید به روی او بسته شده است؟

اگر وضعی در رفتار حکومتی مدیران وجود دارد، باید برطرف شود،

و اگر به ضعف و سستی ایمان افراد ارتباط دارد باید به تقویت روحیه و ایمان پرداخت که موارد یاد شده مورد توجه حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار دارد.

یکی از فرماندهان امام علی علیه السلام شخصی به نام «مصقله بن هبیره شیبانی» بود که پس از ارتکاب جرم، به شام گریخت.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نسبت به عمل زشت او فرمود:

فَبَحَّ اللَّهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِغْلَ السَّادَةِ، وَفَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ

(خدا زشت گرداند روی مصقله را که کار بزرگان را انجام داد اما چون بردگان گریخت) [۱].

پس از ماجرای حکمیت در صفین، یکی از افرادی که فریب خورد، «خریت بن راشد» از قبیله «بنی ناجیه» بود که به طرف مدائن و اهواز گریخت و شورش کرد و توسط «معقل بن قیس» در کوه‌های رامهرمز ایران سرکوب شد و به طرف دریا و شمال ایران گریخت.

سرانجام به دست «نعمان بن صهبان» کشته شد.

مسئولیت آزادی اسرای این جنگ را فرماندار امام علی علیه السلام (مصقله) در نواحی آذربایجان بر عهده گرفت که با ۵۰۰ هزار درهم غرامت آزاد کردند.

پس از پرداخت ۲۰۰ هزار درهم احساس کرد که نمی‌تواند همه را بپردازد، از اینرو به طرف معاویه به شام گریخت [۲].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۴۴ نهج البلاغه معجم المفهرس.

[۲] شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۲۷ تا ۱۴۵.

نیروهای ویژه «ضد اطلاعات»

گرچه اصطلاح فوق «ضد اطلاعات» در روزگاران ما مطرح شده است اما این حرکت مهم و ارزشمند در دوران امام علی علیه السلام برای اصلاح و بازسازی نیروهای اطلاعاتی وجود داشت که تا نیروی اطلاعاتی امام در بازار اهواز به نام «ابن هرمه» رشوه گرفت، نیروهای دیگری که مراقب او بودند خیانت او را به امام گزارش کردند.

امام علی علیه السلام به حاکم اهواز نوشت که او را مجازات و دستگیر کند. [۱].

بنابراین برای کنترل و مراقبت و اصلاح نیروهای اطلاعاتی به نیروهای دیگری به نام «ضد اطلاعات» نیازمندیم که این ضرورت از

دیدگاه امام علیه السلام پوشیده نماند.

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۰۷.

نیروهای اطلاعاتی برون مرزی

نامه ۳۳ نهج البلاغه

التحذیر من جواسیس معاویة فی مراسم الحج
 أَمَا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي - بِأَلْمَغْرِبِ - كَتَبَ إِلَيَّ يَغْلُمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَيَّ الْمَوْسِمَ أَنْاسَ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ، الصُّمِّ الْأَسِيمَاعِ، الْكُفْمِ
 الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيَطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَهًا بِالدِّينِ، وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجْلِ
 الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ؛ وَلَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَلَا يَجْزَى جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ.
 فَأَقِمَّ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَالنَّاصِحِ اللَّيْبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ.
 وَإِيَّاكَ وَمَا يَعْتَدُرُ مِنْهُ، وَلَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطْرًا، وَلَا عِنْدَ الْبُؤْسَاءِ فَشَلًّا، وَالسَّلَامُ.

ترجمه: نامه ۳۳

(نامه به فرماندار مکه قثم بن عباس، پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله) [۱].

هشدار از تبلیغات دروغین یاران معاویه در مراسم حج

پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکه می آیند، مردمی کوردل، گوشه‌ایشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده‌هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند، دین خود را به دنیا می‌فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند، در حالی که در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرند، و در بدی‌ها جز بدکار کیفر نشود.

پس در اداره امور خود هشیارانه و سرسختانه استوار باش، نصیحت دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود

پی نوشت ها:

[۱] قثم فرزند عباس بن عبدالمطلب و پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و بسیار شبیه به پیامبر بود، و آخرین کسی بود که با پیامبر به هنگام دفن او وداع کرد و تا هنگام شهادت امام علیه السلام فرماندار مکه بود، در حکومت معاویه به سمرقند رفت و در آنجا به شهادت رسید.

نقش پاکیزگی لباس در سلامت روح

می‌دانیم که جسم در روح، و روح در جسم تأثیر می‌گذارد.

اندوه و غم امری روانی است، اما زخم معده و روده بجا می‌گذارد.

و ورزش امری جسمانی است، اما در روح و تمرکز فکر و تقویت روان اثر دارد.

یکی دیگر از عوامل سلامت روح، پاکی و پاکیزگی لباس است، که روح را شاداب می‌کند و اندوه را از او می‌زداید.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به این مسأله فرمود:

النَّظِيفُ مِنَ الثِّيَابِ يُدْهِبُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ

(پاکیزگی در لباس، غم و اندوه را می‌زداید). [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۶ ص ۴۴۴، و وسائل الشیعه ج ۵ ص ۱۴.

نقش گلابی در سلامت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

گلابی بخورید، که دل را جلاء می‌دهد و دردهای درونی بدن را آرامش می‌بخشد به امر الهی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب هشتم.

نام خدا و درمان

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

من سلامت را ضمانت می‌کنم، برای کسی که قبل از غذا، بسم الله الرحمن الرحیم بگوید، غذائی که می‌خورد، او را زیان نرساند. ابن کَوَّاف گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام دیشب به هنگام غذا «بسم الله» گفتم و غذا مرا آزار رساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ داد که:

غذاهای رنگارنگ خوردی و قبل از مصرف هر غذائی «بسم الله» نگفتی، که تو را آزار رساند. [۱].

و در روایت دیگری فرمود:

اگر کسی این دعا را قبل از غذا بخواند، من ضمانت می‌کنم که هیچ طعامی او را آزار ندهد و زیان نرساند، بگوید:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ مِلْأَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَهُ دَاءٌ

(خدایا همانا من از نام تو که بهترین نامهاست و آسمان‌ها و زمین را پُر کرده است، که رحمن و رحیم است،

و چیزی با آن نام زیان نمی‌رساند، آغاز می‌کنم). [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حلیه المتقین باب پنجم.

[۲] حلیه المتقین باب پنجم.

نقش سبزیجات در غذا

امروزه با بررسی‌ها و آزمایشات فراوان به تأثیر چشمگیر سبزیجات در غذاهای روزانه انسان پی‌بردند، و تأکید می‌کنند که برای

بسیاری از بیماری‌ها، و سکنه قلبی، سبزیجات مفیدند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در سر سفره خود همواره سبزیجات مفید داشت و از آنها تناول می‌فرمود.

امام صادق علیه السلام در یک میهمانی که دو سفره انداختند بر سر سفره‌ای نشست که سبزیجات بر روی آن چیده شده بود، از حضرت علت آن را پرسیدند،

خطاب به صاحب خانه فرمود:

ای حنّان! آیا نمی‌دانی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سفره‌ای را دوست داشت که بر آن سبزیجات باشد؟

و بر سفره‌ای حاضر نمی‌شد که بر آن سبزیجات نبود. [۱].

امام علی علیه السلام به سبزی خوردن توجه زیادی داشت.

إِنَّ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُؤْتِ بِطَبَقٍ إِلَّا وَ عَلَيْهِ بَقْلٌ

(همانا امیرالمؤمنین علیه السلام به سر سفره غذائی نمی‌نشست، مگر آنکه سبزی خوردن بر آن موجود بود.) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه ج ۲۴ ص ۴۱۹ حدیث ۳۰۹۴۶.

[۲] حلیه الابراج ج ۱ ص ۳۴۸.

نمک

مَمَك و درمان دردها

نَمَك و درمان ۷۰ بیماری

نَمَك و درمان جذام و بَرَص و جنون

نَمَك و درمان حَلَق و حنجره

نَمَك و بهداشت دهان و دندان

نَمَك و درمان درد شکم

۱- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

إِبْدَأُ بِالْمِلْحِ فِي أَوَّلِ طَعَامِكُمْ فَلَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي الْمِلْحِ لَأَخْتَارُوهُ عَلَى التَّرِياقِ الْمَجْرَبِ. [۱].

«غذا را با نمک آغاز کنید،

اگر مردم می‌دانستند چه فوایدی در نمک است او را بر نوشدارو مقدم می‌داشتند.»

۲- امام صادق علیه السلام از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرد که فرمود:

مَنْ بَدَأَ بِالْمِلْحِ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ دَاءً مَا يَعْلَمُ الْعِبَادُ مَا هُوَ. [۲].

«کسی که غذا خوردن را با نمک آغاز کند، خدا هفتاد نوع بیماری را از تن او خارج می‌کند که مردم نمی‌دانند.»

۳- امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل کرد که فرمود:

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

عَلَيْكَ بِالْمِلْحِ فَإِنَّهُ شِفَاءٌ مِنْ سَبْعِينَ دَاءً أَذْنَاهَا الْجُدَامُ وَ الْبَرَصُ وَ الْجُنُونُ. [۳].

«بر تو باد به استفاده از نمک، زیرا نمک درمان هفتاد بیماری است که کوچکترین آنها جذام و برص و جنون است.»

۴- و در حدیث دیگری رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش کرد که: وَوَجِعَ الْحَلْقِ وَالْأَضْرَاسِ وَوَجِعَ الْبُطْنِ. [۴].

«از نمک استفاده کند، زیرا درد حنجره و دندان‌ها و درد شکم را درمان می‌کند.»

۵- امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم نقل کرد که به امام علی علیه السلام فرمود:

يَا عَلِيُّ افْتَتِحْ طَعَامَكَ بِالْمِلْحِ وَ اخْتِمَهُ بِالْمِلْحِ، فَإِنَّ مِنْ افْتَتِيحِ طَعَامِهِ بِالْمِلْحِ، وَ خَتْمِهِ بِالْمِلْحِ دَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ سَبْعِينَ نَوْعًا مِنْ أَنْوَاعِ الْبَلَاءِ أَيْسَرَهَا الْجُدَامُ. [۵].

«ای علی، در هر غذا با نمک آغاز کن و با نمک دست از غذا بردار،

زیرا کسی که در آغاز و پایان غذا از نمک استفاده کند، خدا هفتاد نوع از انواع بلاها را از او دور می‌کند که ساده‌ترین آنها بیماری جذام است.»

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۶۳ ص ۳۹۶ ح ۶.

[۲] بحار ج ۶۳ ص ۳۹۷ ح ۱۱.

[۳] بحار ج ۶۳ ص ۳۹۷ ح ۱۴.

[۴] بحار ج ۶۳ ص ۳۹۸ ح ۲۵.

[۵] بحار ج ۶۳ ص ۳۹۸ ح ۲۰.

نان خیس خورده در آبگوشت

۱- حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

الثَّرِيدُ طَعَامُ الْعَرَبِ. [۱].

«نان خیس خورده در آبگوشت طعام عرب است.»

۲- امام علی علیه السلام فرمود:

وَأَوَّلُ مَنْ هَشَمَ الثَّرِيدُ مِنَ الْعَرَبِ جَمِيعًا جَدُّنَا هَاشِمٌ. [۲].

«اول کسی که نان خیس خورده در آبگوشت را مصرف کرد جد ما هاشم بود.»

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۵۳ ح ۲.

[۲] مستدرک الوسائل ج ۱۶ ص ۳۵۳ ح ۲.

نگرانی از کشته شدن دشمن

یکی از شورشگران جمل، زبیر بود که در میدان جنگ با راهنمایی امام علی علیه السلام کناره گرفت و راهی مدینه شد.

عمر بن جرموز، در بین راه او را در حال خواب مشاهده کرد، شمشیری بر سر او زد که بیدار نشد، و آنگاه سر او را از بدن جدا کرد و خدمت حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آورد.

وقتی نگاه امام علی علیه السلام به سر بریده زبیر افتاد، ناراحت شد و خطاب به سر بریده زبیر فرمود:

چرا از فرمان امام خود سرپیچی کردی؟

سپس شمشیر زبیر را گرفت و تکانی داد و فرمود:

با این شمشیر چه اندوه‌های فراوانی را از چهره پیامبر زدودی؟

عمر بن جرموز گفت:

یا امیرالمؤمنین علیه السلام جایزه مرا بده.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پاسخ داد:

از رسول خدا علیه السلام شنیدم که فرمود:

کشنده زبیر را به آتش دوزخ بشارت ده.

ابن جرموز ناراحت شده، از امام علی علیه السلام فاصله گرفت و در جنگ نهروان به دست حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد. [۱].

زیرا وقتی زبیر به اشتباهات خود اعتراف کرد، و از میدان جنگ فاصله گرفت، و به راه خود می‌رفت، نباید کشته می‌شد.

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۴۸۹.

نفرین در نماز

درست است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم و امام علی علیه السلام کانون مهر و محبت الهی بودند، اما اگر چونان جراح با تجربه غده‌ای چرکین را ریشه کن نمی‌کردند، امنیت اجتماعی و سلامت جامعه مورد تهدید قرار می‌گرفت، از این رو با متجاوزین سخت و خشنماک و با بندگان خدا دوست و مهربان بودند.

نقل شده که در دوران جنگ، و تجاوزات عوامل معاویه به مرزهای عراق، و حمله و غارت اموال حجاج بیت‌الله، حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هر قنوت نماز، معاویه و عمروعاص و ابو اعمور سلمی، و حبیب و عبدالرحمن بن خالد و ضحاک بن قیس، و ولید را لعنت می‌کرد.

چنانکه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس از نماز کفار و منافقین را نفرین می‌کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الغدیر ج ۱۹ ص ۲۴۴.

نفرین و عذاب

در آستانه جنگ جمل که امام علی علیه السلام سعی داشت فریب خوردگان را هدایت کند.

از اصحاب و یاران پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم که مردم آنها را می‌شناختند، استفاده می‌کرد تا دست از فتنه انگیزی بردارند.

روزی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمع کسانی که در غدیر خم حضور داشتند، فرمود:

آیا شما مردم در آن روز بودید و شنیدید که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود:

مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ؟

(هر کس من پیامبر و امام او هستم، علی هم امام او است؟)

دوازده نفر بلند شدند و شهادت دادند.

انس بن مالک نیز در صحرای غدیر بود، اما سکوت کرد، و چون فردی سرشناس و معروف بود، امام علی علیه السلام او را برای هدایت ناکثین انتخاب کرد، به او فرمود:

انس! تو در آنروز بودی، امروز چرا گواهی نمی‌دهی؟

منافقانه پاسخ داد: امروز پیر شدم و فراموش کردم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:

خدایا اگر انس بن مالک دروغ می‌گوید، او را به بیماری «برص» مبتلا کن که هرگز نتواند با عمامه سفیدی آن را بپوشاند.

و امام علی علیه السلام در حکمت ۳۱۱ فرمود:

إِنِّي أُنْسِيْتُ ذَلِكَ الْأَمْرَ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَضَرْبِكَ اللَّهُ بِهَا بَيْضَاءَ لَامِعَةً لَا تُورِيهَا الْعِمَامَةَ. [۱].

اگر دروغ می‌گویی خداوند تو را به بیماری برص (سفیدی روشن) دچار کند که عمامه آن را نپوشاند.

طلحه بن عمیر پس از نقل این خبر گفت:

«به خدا سوگند زنده بودم و انس بن مالک را دیدم که پیشانی و صورت او به بیماری برص مبتلا شد و لکه‌های زشت سفید گونه

چهره او را پُر کرد که تا آخر عمرش نقاب می‌زد و در اجتماعات حاضر می‌گردید.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] اسناد و مدارک حکمت ۳۱۱ به شرح زیر است:

۱- کتاب مسترشد ص ۶۷۴ ح ۳۴۶: طبری امامی (متوفای ۳۱۰ هـ)

۲- کتاب المعارف ص ۵۸۰: ابن قتیبه (متوفای ۲۷۶ هـ)

۳- کتاب خصال ج ۱ ص ۲۱۹ ح ۴۴ باب الاربعه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۴- کتاب ارشاد ص ۱۶۵ ص ۱۸۵ قدیم: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۵- حلیه الاولیاء ج ۵ ص ۲۶ ذیل روایت ۲۹۳: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۳۲ ص ۹۶ ح ۶۶: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۷- أمالی ص ۱۰۶ ح ۱ م ۲۶: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)

۸- ربيع الابرار ج ۲ ص ۳۷۲ ح ۱۴۴ ب ۲۹: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

[۲] ارشاد شیخ مفید ص ۳۵۲ ج ۱.

نخستین جانفدای پیامبر

شیخ سلیمان حنفی با اسناد خود، از امام چهارم نقل می‌کند که فرمود:

نخستین کسی که جان خود را در راه رضای الهی، جهت حراست جان پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بنمایش گذاشت علی بن

ایطالب علیه السلام بود. [۱].

این جان نثاری عظیم و فداکاری حیرت انگیز را شیعه و سنی نقل کرده‌اند.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در سال دهم بعثت در مکه بزرگترین حامی و مدافع خویش ابوطالب را از دست داد.

بیش از چند روز از مرگ عمویش نگذشته بود، که همسر مهربان او خدیجه علیها السلام نیز که در تمام مواقع از بذل جان و مال در پیشبرد هدف مقدس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریغ نمی‌داشت، چشم از جهان پوشید.

با درگذشت دو حامی بزرگ، درجه فشار خفقان بر آن بزرگوار و پیروانش در مکه، روز به روز بیشتر می‌گردید تا آنجا که در سال سیزدهم بعثت، سران قریش در یک شورای عمومی تصمیم جدی گرفتند که ندای توحید را با زندانی کردن و کشتن و یا تبعید نمودن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم خاموش سازند.

خداوند متعال تصمیم آنها را به پیامبر خود چنین گزارش می‌دهد:

إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ، أَوْ يَقْتُلُوكَ، أَوْ يَخْرُجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ [۲].

«زمانی که مشرکان (مکه) نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بیافکنند و یا به قتل رسانند و یا از مکه خارج کنند و چاره می‌اندیشند و خداوند هم چاره جوئی و تدبیر می‌کند و او بهترین چاره جویان و مدبران است».

عاقبت سران قریش نظر دادند که از هر قبیله، فردی انتخاب گردد و همه این افراد نیمه شب به خانه محمد صلی الله علیه و آله و سلم وارد شوند و او را با شمشیر قطعه قطعه کنند تا بتوانند از این راه جامعه بت پرستی را از تبلیغات او آسوده نمایند و از طرفی خون او در میان قبایل عرب پخش گردد و خاندان بنی هاشم را یارای مقابله با همه آنها نباشد.

فرشته وحی، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را از نقشه شوم مشرکان آگاه ساخت و دستور داد الهی را ابلاغ کرد که هرچه زودتر سرزمین مکه را به سوی یثرب ترک گوید.

و از طرفی در شب هجرت، بستر پیامبر نباید خالی بماند

باید کسی در خوابگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بخوابد و جان خود را فدای او و اسلام و خدا کرده و مشرکان مسلح را رهگیری کند.

آن فرد ایثارگر جز فرزند ایطالب، اول کسی است که اسلام آورد دیگری نخواهد بود.

و از آغاز بعثت پروانه بار بر محور شمع فروزان رسالت همواره می‌چرخید.

و روزی که قریش در مکه معظمه پیامبر اسلام را در شعب ایطالب در محاصره قرار داده بودند، ابوطالب بارها علی، فرزند عزیز خود را برای حفظ جان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در خوابگاه او می‌خوابانید. [۳].

سرانجام شب معهود فرا رسید و افراد مسلح قریش از تاریکی شب استفاده کرده، خانه وحی را به محاصره خود در آوردند.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم به علی علیه السلام دستور داد که:

در بستر او بخوابد. [۴].

و پارچه سبز رنگ «بُردِ حضرمی» را که مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، روی خویش بکشد. [۵].

اگر زنده بماند اموال مردم که به صورت امانت در نزد آن حضرت باقی مانده بود بصاحبانش برگردانده، و سپس افراد خانواده را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برساند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از این پیشنهاد خوشحال شد و با کمال شجاعت و شهامت از ان استقبال نمود و در آن شب سرنوشت ساز، بر بستر پیامبر علیه السلام عزیز خوابید و جانبازی خود را در راه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دین مبین اسلام، عملاً به جهانیان ثابت کرد و با این فداکاری بی‌نظیر خود، ملکوتیان را به حیرت واداشت، تا آنکه این آیه شریفه آسمانی نازل گردید.

وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُفٌ بِالْعِبَادِ [۶].

«برخی از مردم جان خود را برای خشنودی خدا می‌فروشند و خدا نسبت به بندگان خود مهربان است.»

ثعلبی از ابن عباس، و حاکم نیشابوری از ابی سعید خدری و مالکی از احياء العلوم غزالی و دیگران نقل می‌کنند که:

در این حال خداوند متعال به جبرئیل و میکائیل وحی فرمود که من شما را با همدیگر برادر کردم و عمر یکی از شما را زیادت‌تر از

دیگری قرار دادم الان کدام یک از شما حاضر است، ایثار به نفس کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟

در این حال هیچکدام به این معامله حاضر نشدند، پس به آنها وحی شد که حالا علی علیه السلام در بستر پیامبر من، خوابیده و

آماده شده است که جان خود را فدای او بنماید، اکنون برای حفظ و نگهداری او به زمین فرود آئید.

سپس جبرئیل بالای سر، و میکائیل جانب پائین پای اما علی علیه السلام قرار گرفتند.

جبرئیل می‌گفت:

آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، خداوند با تو بر فرشتگان خود مباحثات می‌کند که در اینجا آیه یاد شده نازل گردید و به همین دلیل

آن شب تاریخی «لیلة المبيت» نامیده شد. [۷].

سرانجام افراد مسلح قریش با شمشیرهای آخته بطور دسته جمعی به خانه پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم هجوم آوردند.

ناگاه فرزند رشید ایطالب را با کمال شجاعت دیدند که از بستر پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم برخاست و برای دفاع آماده شد.

چون علی را در جای پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم دیدند خشم و غضب سراپای وجودشان را فرا گرفت، رو به علی کرده و

گفتند:

محمد کجاست؟

امام علی علیه السلام فرمود:

مگر او را به من سپرده بودید که از من می‌خواهید؟ و به روایتی فرمود من نمی‌دانم. [۸].

ابن اثیر جزری گوید:

مهاجمین علی را تا به مسجد الحرام کشیده، پس از کمی بازداشت او را آزاد ساختند. [۹].

پی نوشت ها:

[۱] ینابیع المودّة ج ۱ باب ۲۱ ص ۷۹.

[۲] آیه ۳۰ سوره انفال.

[۳] تفصیل آن گذشت.

[۴] کشاف ج ۲ ص ۳۱۵.

[۵] فصول المهمّة ص ۴۶، و سیره ابن هشام ج ۲ ص ۱۲۶.

[۶] آیه ۲۰۷ بقره.

[۷] شواهد التنزیل ج ۱ ص ۹۶، و فصول المهمّة ص ۴۸، و ینابیع المودّة ج ۱ باب ۲۱ ص ۷۹، و اثبات الوصیة ص ۹۷، و مناقب

مرتضوی ص ۱۹۲، و احقاق الحق ج ۳ ص ۳۴، و مناقب شهر آشوب ج ۲ ص ۶۵، الغدير ج ۲ ص ۴۸، و مرحوم طبری در مجمع ج

۲ ص ۲۹۹، و امام فخر رازی در تفسیر کبیر ج ۵ ص ۲۰۴.

[۸] تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۱ ص ۱۳۸.

[۹] کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۰۳.

نهی از شنیدن غیبت

شخصی وارد منزل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شد و در کنار امام مجتبی علیه السلام نشست و درد دل می کرد، تا اینکه در لابلای کلماتش از کسی سخن گفت.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به فرزندش فرمود:

«فرزندم گوش خود را از اینگونه عیب جوئی‌ها پاک نگهدار، زیرا غیبت کننده پلیدترین چیزهائی که دارد در ظرف گوش تو می‌ریزد.»

یعنی همچنان که باید مواظب بود تا بدن و لباس انسان آلوده نشود، باید مراقبت کرد تا ظرف گوش و دل انسان نیز پاک بماند، و به هر سخنی نباید گوش فرا داد. [۱].

عمل به سخن وحی گونه امام علی علیه السلام نظارت دقیق بر امور اجتماعی و خانواده را می‌طلبد که نگذاریم در مجلس ما، در منزل ما از کسی عیب جوئی کنند،

باید عنان سخن را به دست گیریم و محور گفتگوهای دوستانه را به سمت و سوئی ببریم که آلوده به غیبت نگردیم. [۲].

که حضرت در خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه اینگونه رهنمود داد که:

أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ عَرَفَ مِنْ أُخِيهِ وَثِقَةً دِينَ وَسَدَادَ طَرِيقٍ، فَلَا يَسْمَعَنَّ فِيهِ أَقَاوِيلَ الرَّجَالِ.
أَمَّا إِنَّهُ قَدْ يَزِمِي الرَّامِي، وَتُخْطِئُ السَّهَامُ، وَيَحِيلُ الْكَلَامُ، وَبَاطِلٌ ذَلِكَ يُبُورُ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ وَشَهِيدٌ. أَمَا إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ إِلَّا أَرْبَعُ أَصَابِعَ.

فَسئَلُ عَلَيْهِ السَّلَامَ، عَنِ مَعْنَى قَوْلِهِ هَذَا، فَجَمَعَ أَصَابِعَهُ وَوَضَعَهَا بَيْنَ أُذُنِهِ وَعَيْنِهِ ثُمَّ قَالَ:

الْبَاطِلُ أَنْ تَقُولَ سَمِعْتُ، وَالْحَقُّ أَنْ تَقُولَ رَأَيْتُ!

«ای مردم! آن کس که از برادرش اطمینان و استقامت در دین، و درستی راه و رسم را سراغ دارد، باید به گفته مردم درباره او گوش ندهد.

آگاه باشید! گاهی تیرانداز، تیر افکند و تیرها به خطا می‌رود، سخن نیز چنین است، درباره کسی چیزی می‌گویند که واقعیت ندارد و گفتار باطل تباه شدنی است، و خدا شنوا و گواه است.

بدانید که میان حق و باطل جز چهار انگشت فاصله نیست.

(پرسیدند: معنای آن چیست؟ امام علی علیه السلام انگشتان خود را میان چشم و گوش گذاشت و فرمود:)

باطل آن است که بگویی شنیدم، و حق آن است که بگویی دیدم. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] اختصاص شیخ مفید ص ۲۲۵، و بحارالانوار ج ۷۵ ص ۲۵۹.

[۲] یاران و شاگردان حضرت امام خمینی قدس سره نقل می‌کنند:

وقتی در اطاق پذیرائی امام خمینی قدس سره، شاگردان او جمع می‌شدند و صحبت می‌کردند. امام قدس سره از اطاق شخصی خود بیروت آمده با صراحت تذکر دادند که: من راضی نیستم در منزل من از کسی غیبت کنید.

[۳] خطبه ۱۴۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- دستور معالم الحکم ص ۱۳۹: قاضی قضاعی (متوفای ۴۵۴ ه)

- ۲- عین الادب والسیاسة ص ۲۱۵: ابن هذیل (متوفای ۳۸۹ هـ)
- ۳- کتاب خصال ج ۱ ص ۲۳۶ ح ۷۸ باب الاربعة: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
- ۴- عقد الفرید ج ۶ ص ۲۶۸: ابن عبد ربه مالکی (متوفای ۳۲۸ هـ)
- ۵- کتاب النهایة (در ماده صبیع): ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ)
- ۶- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۱۹۶ و ۱۹۷: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)
- ۷- شرح نهج البلاغه ج ۹ ص ۷۲: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۵ هـ)
- ۸- غرر الحکم ج ۴ ص ۴۷۵ و ۴۸۶: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ).

نوشتن و جمع آوری حدیث

یکی از تلاش‌های علمی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نوشتن و جمع آوری احادیث و روایات ارزشمند بود. امام علی علیه السلام آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می‌شنید، می‌نوشت و حفظ می‌فرمود. و به اصحاب و یاران خود نیز فراوان سفارش می‌فرمود تا: احادیث ارزشمند را بنویسند و نگهدارند.

در صورتی که سران کودتای سقیفه دستور داده بودند کسی جمع آوری حدیث نکند و احادیث موجود را سوزانده بودند. امام علی علیه السلام نه تنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم احادیث را می‌نوشت و بایگانی می‌فرمود، بلکه نقل شده: حضرت زهرا علیها السلام خبرهای غیبی را که نقل می‌کرد، علی علیه السلام آنها را نیز می‌نوشت و حفظ می‌کرد، تا امامان بعد از او از دانش و علوم الهی حداکثر استفاده را ببرند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اثبات الهداة ج ۴ ص ۴۴۱.

نمایش و آموزش

گروهی از مسیحیان به سرپرستی اُسُقُف خود وارد مدینه شدند، و گفتند: سئوالات مهمی نسبت به خدا دارند،

خلیفه اول آنها را خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرستاد.

بر امام وارد شدند و سئوالات خود را مطرح و پاسخ‌های لازم را دریافت داشتند، یکی از آن سئوالات پیرامون خدا بود،

که امام علی علیه السلام با استفاده از شیوه نمایش در آموزش، و بیان تجسّمی، مطلب مهمّ عقیدتی را به آنان فهماند که یکی از طرح‌های زیبای آموزشی است.

آنها می‌پرسیدند:

«اینکه به هر طرف رو کنیم روبروی خدا هستیم.» یعنی چه؟

(أَيْنَمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)

مگر خدا کجاست، که به هر طرف روی بیاوریم روبروی او قرار داریم؟

سؤال يك سؤال عقیدتی، کلامی است که با شناخت درست خدا می‌توان آن را درک کرد. امّا آنها تصویری مادّی داشتند و فکر می‌کردند چون هر چیزی پشت و رو دارد، چگونه ممکن است درباره خدا این تصوّر وجود نداشته باشد؟

در اینجا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به جای هر گونه بحث و گفتگو، نمایشی را ترتیب داد. آنها رابه حیاط بردند، هیزم آورده آتش کردند، وقتی شعله‌ها بالا گرفت، فرمود: در اطراف شعله حلقه بزنید. آنگاه سؤال فرمود:

کدام یک از شما روبروی آتش قرار دارید؟

همه گفتند: ما روبروی آتش هستیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

چگونه ممکن است از هر طرف روبروی آتش باشید؟

گفتند: آتش، شعله و نور است که پشت و رو ندارد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خدا وجودی مادّی ندارد که در جایی قرار بگیرد خدا هم پشت و رو ندارد،

هرجا باشید و به هر طرف روی بیاورید در پیش روی خدائید. [۱].

و فرمود:

انّ اللهَ اَیْنَ الأَیْنِ فَلَا اَیْنَ لَهُ، حَیْلاً اَنْ یَحْوِیَهُ مَکَانٌ فَهُوَ فِی کُلِّ مَکَانٍ بَغَیْرِ مُمَاسَیْهِ، وَ لَا مُجَاوِرَهُ یَحِیْطُ عَلَماً بِمَا فِیْهَا وَ لَا یَخْلُو شَیْئاً مِنْ تَدْبِیْرِهِ

«مکان‌ها را خدا آفرید و مشخص فرمود، پس او مکانی ندارد، خدا برتر از آن است که مکانی او را فرا گیرد،

در همه جا هست، بی آنکه تماس مادّی با چیزی بگیرد و یا نزدیکی با چیزی داشته باشد، او بر همه چیز احاطه علمی دارد، و چیزی از تدبیر او بیرون نیست» [۲].

پی نوشت‌ها:

[۱] کتاب قضاء امیرالمؤمنین ص ۹۶.

[۲] ارشاد شیخ مفید فصل ۵۸ باب ۲۹.

نعمت شهادت

هر آنکه براستی به خداوند ایمان آورده و هدفهای زندگی را آشکار می‌بیند، بی‌گمان مرگ در راه پروردگار را به جان می‌خرد... در حالی که آن که ایمان به خداوند را تنها در حد گردش زبان درک نموده لا-جرم از شهادت می‌ترسد و بسان کرمی که در مرداری می‌لولد، به زندگی گذران می‌چسبد.

مولا علی (ع) از گفتگوئی که با پیامبر (ص) داشته چنین می‌گوید:

فقلت: یا رسول الله اولیس قد قلت لی یوم احد حیث استشهد من استشهد من المسلمین و حیزت عنی الشهاده، فشق ذلک علی فقلت لی «ابشر فان الشهاده من ورائک»؟ فقال لی «ان ذلک لکذالک فکیف صبرک اذا»؟ فقلت؟ یا رسول الله، لیس هذا من مواطن الصبر

ولکن من مواطن البشرى و الشکر.

«... آنگاه گفتم: ای فرستاده‌ی خدا، در روز جنگ «احد» هنگامی که برخی از مسلمانان به شهادت رسیدند، آیا به من نگفتی که شهادت از من دوری گرفته است؟ پس چون آن سخن بر من گران آمد، فرمودی: شاد باش، شهادت در قفای توست.»
پس فرمود: همچنان است که می‌گویی. آنگاه شهادت را چگونه می‌پذیری؟

گفتم: ای پیامبر خدا، این مورد از موارد صبر و بردباری نیست، بلکه از قبیل بشارت و شکرگزاری است. [۱].
بنابراین در برابر بلا- و مصیبت است که باید صبر و شکیبائی به خرج داد، در حالیکه محل شهادت، که چیزی جز نعمت و برکت نیست، مقام بشارت و شکرگزاری است.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۵۵.

نامه‌ای شمشیر آسا

واکنش قاطعانه به رجزخوانیهای دشمن بسیار ضروری است، زیرا در غیر این صورت دشمن امکان می‌یابد با تهدیدها و وعده‌های خود روحیه سربازان را تضعیف کند.

اما در برابر سخنان دشمن باید ارج و مقام والای کلام را بازشناخت.

از شجاعت بدور است که به درشتگویی‌های دشمن پاسخی دندان شکن داده نشود.

امام علی (ع) در پاسخ نامه‌ی تهدید آمیزی از معاویه، نامه‌ی کوبنده‌ای می‌نگارد که از آن بوی مرگ و خون به مشام می‌رسد. مولا در این نامه می‌نویسد:

اما بعد، فانا کنا نحن و انتم علی ما ذکرتم من الالفه و الجماعه، ففرق بیننا و بینکم امس انا امنا و کفرتم، و الیوم انا استقمنا و فتنتم، و ما اسلم مسلمکم الا کرها، و بعد ان کان انف الاسلام کله لرسول الله- صلی الله علیه و آله- حزبا.

و ذکرتم انی قتلت طلحه و الزبیر، و شردت بعائشه، و نزلت بین المصرین! و ذلک امر غبت عنه فلا علیک، و لا العدر فیہ الیک...

«اما بعد... چنانکه یاد کرده‌ای، ما و شما با همدیگر الفت و پیوند داشتیم، اما دیروز میان ما و شما جدایی افتاد: ما ایمان آوردیم و شما کفر ورزیدید! و امروز ما به پاسداری دین برخاستیم و شما به فتنه‌جویی، هیچ یک از شما در آن هنگام که بزرگان عرب همه به یاری رسول خدا- صلی الله علیه و آله- برخاستند، جز به اکراه اسلام نیاوردید.

گفته‌ای که من طلحه و زبیر را کشته‌ام و عایشه را رانده‌ام، و بین دو شهر- کوفه و بصره- فرود آمده‌ام. این کاری است که حقیقت آن بر تو پوشیده است و به تو ربطی ندارد که در آن باب پیرسی.

نیز گفته‌ای که به همراه مهاجرین و انصار به مقابله با من خواهی آمد. اما آن روز که برادرت (در بدر) به اسارت در آمد تو از زمره‌ی مهاجران بیرون شدی. اگر به پیکار با من شتاب داری، بیارام که اگر من به سوی تو آیم کاری به سزاست، چه خداوند مرا به انتقام گرفتن از تو برانگیخته است.

و اگر تو به دیدار من آیی گفتار آن شاعر بنی‌اسد درست می‌آید که گفت:

«آنان رودر روی تندبادهای تابستانی پیش می‌روند و سنگریزه‌ها و تخت سنگها بر آنان فرومی‌بارد.»

آری، من شمشیری دارم که مزه‌ی آن را در یک جا به پدر بزرگ و برادر و دایی تو چشانیده‌ام! به خدا سوگند که تو را سیاهدلی نابخرد می‌دانم. بهتر آن است که دربارها چنین بگویند: بر نردبانی بالا رفته‌ای که تو را به شوربختی می‌رساند، نه نیک بختی: زیرا

در پی چیزی بر آمده‌ای که حق تو نیست، و گله‌ای را می‌چرانی که از آن تو نیست، خواهان امری شده‌ای بی‌آنکه شایستگی و گوهر آن را داشته باشی. چه دور است کردار تو از گفتارت! و چه زود به عموها و دایه‌های خود مانند شده‌ای که خیره‌سری و گمراهیشان به انکار محمد (ص) کشانید و در آنجا که میدانی به خاک هلاک افتادند. آنان، بی‌آنکه از آرمانی دفاع کنند یا حرمتی را پاس بدارند، به ضربت شمشیرهایی از پا در آمدند که از هیچ میدانی روی نگردانده و با هیچ دشمنی سر سازش و مدارا ندارند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۶۴.

نیایش.. به جای دشنام و ناسزا

هنگامی که برخی از یاران امام علی (ع) به دشنام پیروان معاویه آغاز کردند، حضرت به آنان چنین پیغام فرستاد: انی اگره ان تکنونا سباین شتامین، تشتمون و تبروون، ولکن لو وصفتم مسایو اعمالهم، فقلتم: من سیرتهم کذا و کذا، و من عملهم کذا و کذا کان اصوب فی القول و ابلغ فی العذر،... «بر شما نمی‌پسندم که دشنام ده و ناسزا گو باشید، فحش بدهید و نفرین کنید. اما هرگاه از کارهای زشت آنان یاد کنید و بگوئید: رفتارشان چنین است و کردارشان چنان، درست تر و پذیرفتنی تر است. و شایسته تر آن است که به جای لعن گویی و بیزاری جویی از ایشان، بگوئید: خداوندا خونهای ما و آنان را از هدر رفتن حفظ کن، میان ما و آنان آشتی برقرار کن، آنان را از ضلالت به هدایت رهنمون شو تا حق را از باطل بازشناسند، از گمراهی روی برگردانند و با رهروان آن دشمنی بگیرند.» [۱].

و به سربازانش می‌آموخت که هر گاه ترس از دشمن بر آنان غلبه کرد، بگویند:

«پروردگارا به تو پناه می‌برم از آنکه در سلطنت تو حقم پایمال گردد.

به تو پناه می‌برم از آنکه در هدایت تو گمراه شوم.

به تو پناه می‌برم از آنکه در بی‌نیازی تو بی‌چیز باشم.

به تو پناه می‌برم از آنکه در اقتدار تو تباه گردم.

به تو پناه می‌برم از آنکه مغلوب شوم، و حال آنکه فرمان فرمان تو و فرجام کار به سوی تو است.» [۲] و هنگامیکه کار بر سربازان

امام دشوار می‌شد، آنان را به خداوند پیوند می‌داد تا مایوس نشوند، و می‌گفت:

«خداوندا به تو پناه می‌برم از آنکه به ناخرسندی تو خشنود باشم یا از خشنودی تو ناخرسند گردم، به قضای تو پشت کنم، یا از قول

تو دوری جویم، یا با دشمنان تو همدل گردم، یا با نظر کردگان تو دشمنی ورزم.

خدایا برای کردار یا گفتاری که مرا به قلمرو خرسندی تو نزدیک و از ناخشنودی تو دور کند شکیبیا ساز و نیروی تحمل عنایت

فرما، ای رحیم‌ترین بخشنندگان.

پروردگارا از تو زبانی ثناگو، قلبی سپاسگزار، یقینی راستین، ایمانی استوار و پیکری فروتن مسئلت دارم.

به دلم نوری بخش که به تو عشق ورزم و از تو بهراسم.

خدایا اگر مرا غرقه‌ی رحمت خود کنی، خوشگمانی مرا افزوده‌ای، و اگر عذابم دهی عقاب ظلم و جور و درازدستی‌ام بر خویشتن

است، چون تو دادستانی مرا عذری نیست و مکافات‌ی به حساب نه...

بار الها اگر اجلم در رسید و روزگارم به سر آمد و دیدار توام مقدر شد، در بهشتم منزلی بیخس که گذشتگان و آیندگان بر آن چنان غبطه خورند که هیچ حسرتی از آن بالاتر و هیچ عنایتی از آن افزون‌تر و هیچ مقامی والاتر از آن نباشد. خداوندا مرا با عزت در جامه‌ی فروتنی ایمان پوشان، از آن پیش‌تر که در آتش دوزخ به ذلت درافکنی... پروردگارا تو را به بهترین نیایش‌ها ثنا می‌گویم که بلای تو گواراترین بلاست.

خداوندا مرا از یاری و تائید و توفیق و رحمت خود برخوردار کن و به من شوق دیدار و لطف همیاری خود عطا فرما تا شهد آن در قلبم جای گیرد. و مرا به پیشبرد کارهایم رهنمون باش و تو بر پایگاه من و موضع یارانم ناظری و چیزی از تو پنهان نیست. خدایا از تو همان نصرتی را می‌طلبم که به پیامبرت عنایت فرمودی. و بدان، میان حق و باطل جدائی افکندی تا دین خود استوار نمودی و آئین خویش مسلط ساختی ای برترین که در هر مقام جا داری.» [۳] و بدین سان مولا علی (ع) در جهاد به کمک دعا و نیایش به لشکریان خویش روحیه‌ی شهادت می‌دمید.

پی نوشت ها:

[۱] تذکره الخواص، ص ۱۶۳.

[۲] الصحیفه الاولی العلویه، ص ۱۵۴.

[۳] نهج السعاده، کتاب دعا، ص ۳۲۳.

نیایش و جنگ

نیایش به درگاه پروردگار، خواهش انسان از خدای بزرگ است... که زمینه‌ی مناسبی برای اقدام و فعالیت انسان به وجود می‌آورد. ضرورت حیاتی نیایش برای انسانها از آنجاست که هدفها و راه رسیدن بدانها را معین می‌کند و آنها را با الطاف، موازین و ارزشهای الهی پیوند می‌دهد. ضرورت دعا و نیایش در زمان جنگ و پیش از کارزار از دیگران مواقع نیازمندی، بیشتر است. زیرا اگر جنگ به پیروزی بینجامد، پیروزمندان را به سرکشی و زورگوئی وا می‌دارد و هر گاه به شکست منجر شود به یاس و درماندگی دچارشان می‌سازد.

و از همین جاست که سربازان باید بدانند که خداوند بر همه برتری دارد و سرنوشت زندگی و زندگانی در دست اوست. رزمندگان باید به عظمت خداوند باور داشته باشند تا در هنگام پیروزی سرکش نشوند و در شکست به نومیدی دچار نگردند. اما با این همه پس از تدارک تمام افزارهای مادی ضروری، باید به نیایش پرداخت.

امام علی (ع) پیش از آغاز حمله به دشمن چنین می‌گوید:

«خداوندا! ای پروردگار سقف برافراشته، و جوبه هم پوسته که آن را پنهانگاه شب و روز کردی، و گذرگاه خورشید و ماه، و جای رفت و آمد ستارگان سیار، و ساکانان آن را طایفه‌ای از فرشتگان قرار دادی که از پرستش تو خسته نمی‌گردند. و ای آفریدگار این زمین که آن را قرارگاه آفریدگان ساختی و جولانگاه جانداران و چهارپایان، که انواع مرئی و نامرئی آنها از شماره بیرون است.

و ای کردگار کوهساران بلند که آنها را میخهای استوار زمین قرار دادی و پشتیان خلق... اگر ما را بر دشمنان چیره ساختی ما را از ظلم و تعدی دور کن و به حق پای بند ساز، و اگر آنان را بر ما غلبه دادی به ما شهادت عطا فرما و از فتنه در امان بدار.» [۱].

و در روز «جمل» می‌فرمود:

«ای بهترین کسی که دلها به وی پیوسته و زبانها نیایش او را گفته‌اند. ای که بلایت خوش و عطایت بیشمار است. میان ما و قوممان

به حق داوری کن که تو بهترین داوری.» [۲].

و هنگام رویارویی با دشمن می‌فرمود:

«خداوندا... تو مرا از گناه بر کنار می‌داری و تو یار و مددکار منی.

خداوندا... به تو روی آورده‌ام، و به نیروی تو می‌جنگم.» [۳].

و همچنین می‌فرمود:

«پروردگارا... چشمها به تو دوخته شده و دستها به سوی تو باز شده و

قلب‌ها با عمل نیکو به تو پیوسته و نزدیک شده‌اند.

خداوندا، میان ما و قوم ما به حق راهگشایی فرما که تو نیکوترین راهگشایی.» [۴].

و در جنگ همچنین می‌فرمود:

«خداوندا... تو راهی از راههای روشنت را آشکار ساختی، رضای خود را در آن قرار دادی، و یارانت را بر آن فراخواندی، و آن را

پر ثواب‌ترین راه‌های گردانید، و گرمی‌ترین میعادگاه و دلپسندترین آئین‌های خود ساختی، سپس جان و مال مومنان را از ایشان

باز طلبیدی و به آنان بهشت بخشیدی. همانان که در راه تو پیکار می‌کنند، و بر سر پیمان راستین تو، می‌کشند و کشته می‌شوند. مرا

از کسانی بساز که عزت و جان گرفتند، سپس بنا به بیعتی که با تو کرده بودند جان خویش در اختیار گذاشتند، هیچ تقلب و

پیمان شکنی از ایشان سر نزد، و از راه خود بازنگشتند، و تنها سود ایشان آن بود که به پیمان تو وفا کنند و محبت تو را جلب کنند

و به تو نزدیک شوند...»

خداوندا بر محمد و خاندان او درود فرست و شهادت در راهت را فرجام کردار من قرار ده و آن را بهترین پایگاهی بساز که مایه‌ی

خشنودی تو گردد و از لغزشهایم برهاند. گزند دشمنان خیره سر را وسیله‌ای ساز تا در شمار بندگان در گاهت در آیم و پیوسته در

زیر پرچم حق و درفش هدایت گام بردارم و پیروان آئین تو را یاری دهم، نه به لرزشی تن دهم و نه تردیدی به دلم راه یابد. پس از

گناهان تباه کننده‌ی اعمال به تو پناه می‌برم.

پروردگارا به تو پناه می‌برم از جبن و بزدلی در مواضع هولناک و از سستی در مصاف گردان، و از گناهان بر باد دهنده‌ی اعمال،

بدان سان که از روی شک از کاری دست بشویم یا از روی تردید به کاری دست زنم، پس تلاشم با زیان توام خواهد بود و

کردارم با ناکامی قرین» [۵].

پی نوشت‌ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۱۷۰.

[۲] نهج السعاده فی مستدرک نهج البلاغه، باب دعا، ص ۲۹۴.

[۳] ماخذ پیشین، ص ۲۹۵.

[۴] ماخذ پیشین، ص ۲۹۶.

[۵] ماخذ پیشین، ص ۳۱۳.

نیاز به خداوند

خداوند در جان و مال ما دارای حق طبیعی است، چنانکه امام علی (ع) می‌فرماید:

لا حاجة لله فیمن لیس لله فی ماله و نفسه نصیب.

«کسی که خداوند را در مال و جان خویش سهیم نداند، به رحمت او نیاز ندارد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۱۲۲.

نظارت مداوم بر امور مردم

اصبغ بن نباته نقل کرد:

«یک روز همراه امام علی علیه السلام بودم، از لحظه‌های آغازین صبح در بازار حاضر شد.

و به همه قسمت‌ها رسیدگی کرد،

سپس به جایگاه قضاوت رفت و به کار مردم پرداخت، و تا پاسی از شب با مردم حشر و نشر داشت، آنگاه با امام به خانه‌اش رفتیم.

من در حیاط خوابیدم و امام وارد اطاق خود شد.

هنوز مقداری خوابیده بودم که صدای پای امام را شنیدم، بیدار شدم و دیدم امام علی علیه السلام به دیوار تکیه داده می‌خواهد

وضوء بگیرد.».

گفتم:

«یا امیرالمؤمنین شما هنوز استراحت کامل نکرده‌اید، روز راکه برای کمک به مردم گذرانیدید، پس شب را استراحت فرمائید.»

در پاسخ من فرمود:

«إِنْ نُمْتُ النَّهَارَ ضَيَعْتُ رَعِيَّتِي، وَإِنْ نُمْتُ اللَّيْلَ ضَيَعْتُ نَفْسِي

«اگر روز بخوابم حق رعیت ضایع می‌شود و اگر همه شب رابخوابم خودم را ضایع کردم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام، شیرازی.

نکوهش استاندار فارس به جهت بدرفتاری با زرتشتیان

استاندار امام علی علیه السلام در فارس ایران مردی به نام «عمر بن ابی سلمه ارحبی» بود، و چون در آنجا زرتشتیان زیاد بودند،

فرماندار نسبت به کسبه و تجار و مالکین زرتشتی خوشرفتاری نمی‌کرد.

و با آنان درشت‌خو بود.

این خبر به حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام رسید که فوراً به او نوشت:

«أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ دَهَاقِينَ أَهْلَ بَلَدِكَ شَكُوا مِنْكَ غِلْظَةً وَقَسْوَةً، وَاحْتِقَارًا وَجَفْوَةً.

وَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ يَدْنُوا لِشِرْكِهِمْ، وَلَا أَنْ يَقْصُوا وَيَجْفُوا لِعَهْدِهِمْ، فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَابًا مِنَ اللَّيْنِ تَشْوِبُهُ بِطَرْفٍ مِنَ الشَّدَّةِ، وَدَاوِلْ

لَهُمْ بَيْنَ الْقَسْوَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَامْرُجْ لَهُمْ بَيْنَ التَّقْرِيبِ وَالْإِدْنَاءِ، وَالْإِبْعَادِ وَالْإِقْصَاءِ. إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

(پس از نام خدا و درود. همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند،

من درباره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم،

زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بدرفتاری هستند،

زیرا که با ما هم‌پیمانند، پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه‌روی را در نزدیک کردن یا دور نمودن، رعایت کن. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۱۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- أنساب الاشراف ج ۲ ص ۱۶۱: بلاذری (متوفای ۲۷۹ هـ)

۲- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۲۰۳: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ هـ)

۳- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ).

نابود کننده سران شرک و کفر

در جنگ بدر پس از آنکه سپاه اسلام در برابر سپاه شرک و کفر قرار گرفت، و هر دو سپاه برای نبرد آماده شدند و جنگ تن به تن آغاز شد.

(چون در آن روز گاران قبل از حمله عمومی ابتداء دلاوران معروف با یکدیگر مبارزه می کردند.)

در جنگ بدر نیز ابتداء سه نفر از دلاوران نامی قریش، از صفوف قریش بیرون آمدند و مبارز طلبیدند.

این سه نفر عبارت بودند از:

عُتْبَه

و برادر او شیبَه

و فرزند عتبه، ولید [۱].

هر سه نفر در حالی که غرق سلاح بودند، در وسط میدان غُرش کنان اسب دوانیده هم‌آورد طلبیدند.

سه جوان رشید از جوانان انصار، به نام‌های:

عوف،

معوذ،

عبدالله رواحه،

برای نبرد آنان از اردوگاه مسلمانان به سوی میدان آمدند.

وقتی عتبه شناخت که آنان از جوانان مدینه هستند، گفت:

ما با شما کاری نداریم.

سپس یک نفر از آنان داد زد:

محمد از اقوام ما که هم‌شان ما هستند، به سوی ما بفرست.

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم رو کرد به، عبیده، حمزه و علی علیه السلام و فرمود: برخیزید.

سه افسر دلاور سر و صورت خود را پوشانیده، روانه رزمگاه شدند.

هر سه نفر خود را معرفی کردند.

عتبه هر سه نفر را برای مبارزه پذیرفت و گفت:

هم‌شان ما شما هستید.

مورخان اسلامی می‌نویسند:

علی علیه السلام رزمنده مقابل خود را در همان لحظه نخست به خاک افکندند، سپس به کمک حمزه رفت. هردو به کمک عبیده شتافتند و طرف نبرد او که عتبه جدّ مادری معاویه بود را کشتند. [۲].

که امیرمؤمنان علیه السلام در نامه‌ای به معاویه می‌نویسد:

وَعِنْدِي السَّيْفُ الَّذِي أَعْضَضْتَهُ بِجَدِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَخِيكَ فِي مَقَامٍ وَاحِدٍ

«شمشیری که من آن را در یک روز بر جدّ تو (عتبه، پدر هنده، مادر معاویه) و دائی تو (ولید فرزند عتبه) و برادرت (حنظله) فرود آوردم در نزد من است و هم اکنون نیز به آن نیرو و قدرت مجهز هستم.» [۳].

از این نامه به خوبی استفاده می‌شود که حضرت، در جنگ بدر در کشتن جدّ کافر معاویه (عتبه) همکاری کرده است.

پی نوشت ها:

[۱] عتبه بن ربیعہ پدرِ مادرِ معاویه، و ولید بن عتبه دائی او، و شیبہ برادرِ عتبه بود.

[۲] تاریخ طبری ج ۲ ص ۱۴۸ - و - سیره ابن هشام ج ۱ ص ۶۲۵.

[۳] نهج البلاغه نامه ۶۴.

نکوهش از آداب جاهلی ذلت‌بار

بسیاری از پادشاهان و قدرتمندان در طول تاریخ مردم را وادار می‌کردند که در برابرشان به خاک بیافتند، گرنش کنند، خم شوند، و انواع ذلت‌پذیری‌ها را بر خود هموار کنند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای رفتن به صفین به شهر انبار رسید دید که مردم شهر تا امام علی علیه السلام را دیدند از اسب‌ها پیاده شده، و در پیش روی آن حضرت شروع به دویدن کردند.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام علت را پرسید.

گفتند:

یک رسم محلی است که پادشاهان خود را اینگونه احترام می‌کردیم.

امام علی علیه السلام ناراحت شد و فرمود:

فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا يَنْتَفِعُ بِهَذَا أَمْرًاؤُكُمْ!

وَإِنَّكُمْ لَتَشْقُونَ عَلَيَّ أَنْفُسَكُمْ فِي دُنْيَاكُمْ، وَتَشْقُونَ بِي فِي آخِرَتِكُمْ.

وَمَا أَخْسَرَ الْمَشَقَّةَ وَرَاءَهَا الْعِقَابُ، وَأَرْبَحَ الدَّعَاةَ مَعَهَا الْأَمَانُ مِنَ النَّارِ!

(به خدا سوگند! که امیران شما از این کار سودی نبردند، و شما در دنیا با آن خود را به زحمت می‌افکنید، و در آخرت دچار رنج و زحمت می‌گردید، و چه زیانبار است رنجی که عذاب در پی آن باشد، و چه سودمند است آسایشی که با آن امان از آتش جهنم باشد.) [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۷ نهج البلاغه معجم المفهرس، محمد دشتی.

نقش روز جمعه در روابط اجتماعی

گرچه هر روز، روز خداست، اما برخی از روزها بعلل فراوانی به برخی از کارها اختصاص دارد که جای دقت و ارزیابی است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در روز جمعه به خواستگاری بروید و عقد را در روز جمعه بخوانید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حلیة المتّقین باب یازدهم فصل دوّم.

نقص زبان

مردی ضربه‌ای بر زبان دیگری زد. به طوری که قدری از زبان شد و نتوانست بعضی از حروف را ادا کند. نزاع نزد خلیفه دوّم بردند. خلیفه دوّم حکمش را ندانست. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

حروف الفباء بیست و هشت تاست [۱] و باید دید که مضروب چند حرف را اداء نمی‌کند، پس به همان نسبت از جانی دیه می‌گیرد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] در الفبای عرب.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۷۵، حدیث ۶ (با اندک تفاوتی).

نقش پیری پدر در فرزند

زنی را نزد خلیفه دوّم آوردند، شوهر زن، مرد سالمندی بود که پس از ازدواج با آن زن از دنیا رفته بود و زن باردار شده و پسر زاییده بود.

پسران پیرمرد (از زن دیگر پیرمرد) بر زن به زن تهمت زده، و بر آن گواهی دادند (و به این وسیله می‌خواستند پسر آن زن را از ارث پدر محروم کنند).

خلیفه دوم دستور داد:

زن را سنگسار کنند.

اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام از کنار زن عبور می‌کرد.

چون نگاه زن به آن حضرت افتاد، گفت:

ای پسر عم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کاغذی دارم.

چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن را مطالعه کرد، به همراهان زن فرمود:

این زن تاریخ ازدواج با شوهر و تاریخ همبستر شدن با او و کیفیت آن را در این ورقه یادداشت کرده است، هرچه زدوتر او را رها کنید.

در روز دیگر آن حضرت علیه السلام کودکان هم سن و سال آن کودک را جمع کرد و کودکان را با پسر آن زن به بازی مشغول ساخت.

و چون سرگرم بازی شدند به آنان فرمود: بنشینید!
همه نشستند.

سپس آنان را صدا زد که برخیزند.

کودکان همه برخاستند،

در این هنگام کودک آن زن خواست برخیزد، نتوانست، به ناچار بر دو دست خود تکیه زد و برخاست.

امیرالمؤمنین علیه السلام از مشاهده این حالت فرمود:

او فرزند همان پیرمرد است.

سپس او را پیش خود خوانده، و از ارث پدر سهم او را پرداخت.

آنگاه بر تمام برادرانش حدّ افتراء جاری کرد!

خلیفه دوم حیرت زده گفت:

یا علی چه کردی؟

حضرت فرمود:

از تکیه پسر بر دست‌ها، ضعف پیرمرد را دریافتم. [۱].

پس از قرن‌ها تلاش، امروزه، دانشمندان جهان با تجربیات گوناگون با این حقیقت آشنا شدند و اعلام کردند که مادرانو پدران در سنین بالا سعی کنند که بچه دار نشوند.

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۴۲۶.

نقش چهل روز

حسین بن خالد می گوید:

از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم روایتی از رسول خداصلی الله علیه وآله وسلم به ما رسیده که:

«هرکس شراب نوشد تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود».

امام علی علیه السلام فرمود: صحیح است.

عرض کردم:

به چه علت چهل روز، نه کم و نه زیاد؟

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

خداوند آفرینش انسان را اندازه گیری کرده است، چهل روز به حالت نطفه، و آنگاه علقه نیز چهل روز، و پس از آن مُضغه نیز

چهل روز... پس کسی که شراب نوشد تا چهل روز آن در «مشاش» او (نرمه سر استخوان که می‌توان آن را جوید) باقی می‌ماند به

مقدار انتقال حالت‌های جنینی او.

و آنگاه فرمود:

و این چنین است تمام غذاها و نوشیدنیهایی که تناول می‌کنید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، ج ۹، ص ۱۰۸، حدیث ۲۰۳.

نجات یک دوشیزه

در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام در یکی از روزها که مردم در محکمه عدالت حضرتش اجتماع کرده بودند ناگهان ده نفر جوان مسلح، زن جوانی را احاطه کرده بودند و به محضر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آوردند، جوانان که بر صورت نقابی داشتند، نقاب‌ها را برداشتند و شرط تحیت و احترام را به جا آوردند و جالب توجه این که این جوانان همه شبیه یکدیگر و دختری که همراهشان بود شباهت کامل به آنان داشت، در این میان که همه در شگفتی ماندند.

جوانی که از همه بزرگتر بود به سخن آمد و گفت:

یا امیرالمؤمنین! ما همگی فرزندان یک پدر و مادریم.

و به سوی دختر جوان اشاره کرد و گفت:

(واین زن) تنها خواهر ماست که او را چون جان عزیز می‌داشتیم و از بیم آن که مبادا شوهرش دهیم و قدرش را نشناسد او را به همسری ندادیم، و این راز را با او در میان نهادیم که ما همگی در راه تأمین رفاه تو کوشش خواهیم کرد و هرچه خدا به ما دهد در پای تو می‌ریزیم به شرط آن که ازدواج نکنی،

خواهر ما به خواش ما تن داد و شوهر نکرد، اما پس از مدتی پیمان خود را از یاد برد و راه خیانت را پیشه کرد و امروز که می‌بینید از راه نامشروع آبستن شده است و آبروی ما را در میان قوم و قبیله مان برده است، که چند تن از برادران قصد قتل او را داشتند تا لکه ننگی که به دامشان آمده با خون گلوی شستشو کنند، ولی من و چند تن از برادران دیگر آنها را از اجرای این تصمیم بازداشتیم و صلاح دیدیم ماجرای خود را به محضر شما عرضه داریم و علاج این مشکل را از رأی حکیم و فکر قویم شما بخواهیم. اما آن دختر که به ظاهر حامله بود هر گناهی را انکار می‌کرد و از این اتّفاقی که برایش پیش آمده بود، اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد.

امام علی علیه السلام فرمان داد تا قابله محل را خبر کنند.

قابله آمد، حضرت به او فرمود تا زن جوان را به خلوت ببرد و مقداری لجن و خزه تازه در طشتی بزرگ بریزد و آن دختر را بر روی طشت بنشاند، و نتیجه آزمایش خود را به آن حضرت اطلاع دهد.

قابله، فرمان امیرالمؤمنین علیه السلام را به کار بست و پس از انجام آن آزمایش، عرض کرد:

من این کار را کردم، پس از چند لحظه خون و خونابه‌ای در میان طشت جاری شد و بعد از آن دیدم زالوی بزرگی از رجم دختر به درون طشت آمد و به دنبال آن نیز مقداری خون و خونابه فرو ریخت و برآمدگی شکم دختر به حال طبیعی برگشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

راز کار این دوشیزه پاکدامن آن است که نوبتی پس از دوران حیض برای غسل به چشمه‌ای رفته و برای شستشوی خود در میان چشمه نشسته بود که در آنجا زالویی در رجم او وارد شده و از خون درونش تعذیه می‌کرد تا شکم او را به صورت زن حامله در

آورده است، و اکنون که بوی «لجن» و «خزه» تازه به آن زالو رسید از رجم سرازیر شده و به درون طشت آمد، و بدانید که این راز از اسرار و علومی است که پیغمبر خداصلی الله علیه و آله وسلم به من آموخته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] عدالت و قضا در اسلام، ص ۲۶۳ - و حدیقه الشیعه، ص ۳۹۶ - و خلاصه الاخبار، ص ۲۸۷.

نوآوری‌ها

جمعی از زنان مدینه از خلیفه دوم پرسیدند:

چرا مردان می‌توانند همسران متعددی داشته باشند، ولی زنان از این کار منع شده‌اند؟

خلیفه دوم در جواب مبهوت و عاجز گردید،

و از امام علی علیه السلام کمک خواست.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به زن‌ها فرمان داد تا هر کدام یک جام آب بیاورند.

چون آوردند فرمود:

همه را در یک ظرف بریزید.

چون ریختند، فرمود:

اکنون هر کدام آب خود را بردارید.

گفتند: این محال است.

حضرت فرمود:

به این علت زن‌ها یک شوهر بیشتر نباید داشته باشند و گرنه میراث و نسب باطل و خانواده نابود می‌شود.

خلیفه دوم گفت:

(لا ابقانی الله بعدک یا علی) [۱].

«ای علی، خدا من را پس از تو زنده نگه ندارد.»

پی نوشت ها:

[۱] تفسیر ابوالفتوح رازی.

نماز خواندن و دفن کردن حد خورده

اصول کافی، ج ۷، ص ۱۸۸ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۰۰.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانی را که مرتکب قتل عمد شد قصاص کرد و سپس بر جنازه او نماز گذارد و در قبرستان مسلمانان او را دفن کرد،

یعنی همه ارزش‌ها را حتی نسبت به یک مجرم حد خورده رعایت می‌کرد

ضرورت تحقیقات کامل برای اثبات جرم [۱].

اجرای حد بر یهود و نصاری اگر حرمت اسلامی را رعایت نمی‌کردند [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] اصول کافی، ج ۷، ص ۱۸۸ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۱۰۰.
 [۲] اصول کافی، ج ۷، ص ۲۳۹ - و وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۲۸ و ۱۴۱.

نظر رجال عامه و دیگران در باره علی

لو ان المرتضی ابدی محله لخر الناس طرا سجدا له (شافعی)

در دو فصل گذشته آیات و احادیثی چند در مورد ولایت و فضیلت علی علیه السلام از کتب معتبره عامه نقل گردید و هیچگونه استنادی بکتب و مدارک امامیه بعمل نیامد تا حقیقت امر بر همگان روشن شود و جای مناقشه و مغالطه بر کسی باقی نماند در این فصل نیز بعقیده و نظر شخصی بعضی از رجال و علمای اهل سنت در باره علی علیه السلام اشاره مینمائیم.

ابن ابی الحدید دانشمند بزرگ معتزلی در اوائل شرح نهج البلاغه چنین میگوید:

چه گویم در باره مردی که دشمنانش بفضل و برتری او اقرار کردند و نتوانستند فضائل او را کتمان کنند و کوشش کردند که بهر حيله و تدبیری آن نور ایزدی را خاموش سازند لذا دست بتحریف حقائق زده و در صدد عیب جوئی در آمدند و در تمام منابر او را لعن کردند و مداحان آنحضرت را ارباب نموده و بلکه محبوس و مقتول ساختند و از نقل هر گونه حدیث و روایتی که متضمن فضیلت و بلند آوازی او بود مانع شدند! اما هر کاری کردند بر عظمت و علو مقام او افزوده گشت همچنانکه مشک را هر قدر پوشیده دارند عطرش آشکار گردد و آفتاب را با کف دست نتوان مستور نمود و روز روشن را اگر چشمی (در اثر نایبائی) نبیند چشمهای دیگر آنرا ادراک نمایند. و چه گویم در حق مردی که هر گونه فضیلتی بدو منسوب و او رئیس فضائل و چشمه جوشان آنها است و تمام مناقب را زینت و شرافت باو است و هر کس هر چه از علوم و دانشها اکتساب کرده باشد از خرمن علوم او خوشه چینی کرده است و معلوم است که اشرف علوم و دانشها علم الهی است زیرا شرف علم بشرف معلوم است و این علم الهی از کلمات حکیمانه آنحضرت اقتباس شده و نقل گردیده و ابتداء و انتهایش از او است.

گروه معتزله که اهل توحید و عدل و ارباب نظرند بزرگانیشان مانند و اصل بن عطا شاگرد ابو هاشم است و ابو هاشم نیز شاگرد پدرش محمد حنفیه بوده و محمد نیز پسر علی علیه السلام است که از دریای بیکران علوم آنجناب استفاده کرده است. و اما طائفه اشعریه این گروه نیز در علوم خود منسوب به ابو الحسن اشعری بوده و او هم شاگرد ابو علی جبائی است که خود یکی از مشایخ معتزله است و در هر حال هر دو فرقه از آنحضرت کسب دانش کرده‌اند و امامیه و زیدیه هم که انتسابشان به آنحضرت ظاهر و آشکار است.

و از جمله علوم علم فقه است و هر فقیهی که در اسلام است خوشه چین خرمن فقاهت او است، فقهای حنفی مانند ابو یوسف و محمد و غیر آنها از ابو حنیفه اخذ فقه کرده‌اند و اما شافعی که فقیه بزرگی است فقه را از محمد بن حسن آموخته و فقه او نیز بابو حنیفه برگشت میکند.

و اما احمد بن حنبل فقه را از شافعی آموخته و در اینصورت فقه او نیز بابو حنیفه بر میگردد و ابو حنیفه خود از شاگردان حضرت صادق علیه السلام است و فقه آنجناب نیز بوسیله پدرانش بعلی علیه السلام منتهی میشود.

و اما مالک بن انس از ربیعۃ الرأی و او نیز از عکرمه، عکرمه هم از عبد الله بن عباس اخذ فقه نموده است و ابن عباس خود در خدمت علی علیه السلام تلمذ نموده است (که او را خبر امت گویند) و هنگامیکه باو گفتند علم تو نسبت بعلم پسر عمویت علی علیه السلام بچه میزان است گفت کنسبه قطره من المطر الی البحر المحيط. مانند قطره بارانی نسبت بدریای بی پایان [۱]! ابن ابی

الحدید پس از مدح و توصیف فراوان علی علیه السلام از نظر فضائل نفسانی چون شجاعت و سخاوت و عبادت و دیگر صفات عالیه انسانی و سجایای اخلاقی مینویسد چه بگویم در باره مردی که بر تمام مردم بهدایت سبقت جست و بخدا ایمان آورده و او را پرستش نمود در حالیکه تمام مردم روی زمین سنگ را می‌پرستیدند و منکر خالق بودند. هیچکس جز رسول اکرم صلی الله علیه و آله بر آنحضرت در توحید سبقت نگرفت و اکثر اهل حدیث معتقدند که او اول کسی است که از پیغمبر تبعیت کرده و ایمان آورده است و جز عده قلیلی در این امر اختلاف نکرده‌اند و او خود فرمود انا الصدیق الاکبر و انا الفاروق الاول اسلمت قبل اسلام الناس و صلیت قبل صلواتهم. یعنی من صدیق اکبر و فاروق اولم که پیش از اسلام مردم اسلام آوردند و پیش از نماز آنها نماز خواندم. [۲].

ابن ابی الحدید چند صفحه پس از نوشتن این مطالب میگوید: فلا ریب عندنا ان علیا علیه السلام کان وصی رسول الله صلی الله علیه و آله و ان خالف فی ذلك من هو منسوب عندنا الی العناد [۳] یعنی در نزد ما شکی نیست که علی علیه السلام وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است اگر چه کسی که در نزد ما از اهل عناد باشد با این امر مخالف باشد. همچنین ابن ابی الحدید در مدح علی علیه السلام هفت قصیده طولانی و غرا سروده است که به القصائد السبع العلویات معروف است در قصیده اولی که مربوط بفتح خیبر است ضمن مذمت شیخین چنین گوید:

و ما انس لا انس للذین تقدما
و فرهما و الفرقد علما حوب
و للرایة العظمی و قد ذهبا بها
ملا بس ذل فوقها و جلابیب
یشلهما من ال موسی شمر دل
طویل نجاد السیف اجید یعوب
یمج منونا سیفه و سنانه
و یلهب نارا غمده و الانابیب
عذر تکما ان الحمام لمبغض
و ان بقاء النفس للنفس محبوب
لیکره طعم الموت و الموت طالب
فکیف یلذ الموت و الموت مطلوب
دعا قصب العلیا یملکها امروء
بغیر افاعیل الدنائة مقضوب
یری ان طول الحرب و البؤس راحة
و ان دوام السلم و الخفض تعذیب
فله عینا من راه مبارزا
و للحرب كأس بالمنیة مقطوب
جواد علا ظهر الجواد و اخشب
تزلزل منه فی النزال الاخاشیب
و اصلت فیها مرحب القوم مقضبا

جرازا به جبل الامانی مقضوب

فاشربه كأس المنیة احوس

من الدم طعیم و للدم. شریب [۴].

ترجمه آیات:

- و آنچه را که فراموش کنم فرار کردن این دو نفر را فراموش نمیکنم با اینکه میدانستند که فرار از جنگ گناه است.
- پرچم بزرگ و با افتخار پیغمبر را با خود بردند ولی (در اثر گریختن) لباس ذلت و خواری بدان پوشانیدند.
- قهرمان قویدلی از آل موسی (مرحب) آندو را راند در حالیکه تیغ تیز و بلندی در دست داشت و بر اسبی چالاک سوار بود.
- شمشیر و نیزه او مرگ میریخت و از غلاف تیغش آتش زبانه میکشید (آنها چون مرحب را چنین دیدند فرار کردند).
- من عذر شما دو نفر را (که از ترس مرحب فرار کردید) می پذیرم زیرا هر کسی مرگ را دشمن داشته و دوستدار زندگی است.
- با اینکه هر وقت مرگ بسراغ شما میآید آنرا دوست ندارید آنوقت چگونه ممکن است خود بسراغ مرگ روید و از آن لذت ببرید؟ - شما (دو تن مرد این میدان نیستید بهتر که) آنرا ترک گوئید و بگذارید راد مردی (علی علیه السلام) آنرا مالک شود که هرگز گرد ننگ و مذلت بر دامن مردانگیش ننشسته است.
- او چنان کسی است که طول جنگ و سختی را راحتی میداند و دوام مسالمت و گوشه نشینی را رنج و عذاب می شمارد.
- خوشا بحال چشمی که او را در حال جنگ و مبارزه بیند با اینکه در جنگ کاسه مرگ لبریز است.
- بخشنده قویدلی که سوار بر اسب تیز دو بوده و بهنگام جنگ کوهها (از ترس او) بلرزه در آیند.
- و مرحب در آنجنگ شمشیر برنده‌ای را کشیده بود که ریسمان آرزوها بوسیله آن (در اثر کشته شدن آرزو کنندگان) قطع میشد.
- پس شجاع پر دلی (علی علیه السلام) کاسه مرگ را باو نوشانید و او در جنگها (برای احیای حق) بسیار رزمنده و کشنده بود. همچنین در قصیده خامسه که در وصف آنحضرت سروده چنین گوید:

هو النبا المکنون و الجوهر الذی

تجسد من نور من القدس زاهر

و وارث علم المصطفی و شقیقه

اخا و نظیرا فی العلی و الاواصر

الا انما الاسلام لو لا حسامه

کعطفه عنز او قلامه حافر

الا انما التوحید لو لا علومه

کعرضه ضلیل و نهبه کافر

هو الایة العظمی و مستنبط الهدی

و حیره ارباب النهی و البصائر

تعالیت عن مدح فابلق خاطب

بمدحک بین الناس اقصر قاصر

اذا طاف قوم فی المشاعر و الصفا

فقبرک رکنی طائفا و مشاعری

و ان ذخر الاقوام نسک عباده

فحبك اوفى عدتى و ذخائرى
 و ان صام ناس فى الهواجر حسبه
 فمدحك اسنى من صيام الهواجر
 نصرتك فى الدنيا بما استطيعه
 فكن شافعى يوم المعاد و ناصرى [۵].

ترجمه ابیات:

- اوست خیر مکنون (که جز خدا سر آنرا کس نداند) و چنان ذاتی که از نور تابان عالم قدس در این دنیا قبول تن نموده است.
 و وارث علم پیغمبر صلی الله علیه و آله و برادر اوست و در علو مقام و اخلاق کریمه نظیر و مانند اوست.
 - بدانکه اگر شمشیر او نبود اسلام از بی ارزشی مانند آب بینی بز و یا مثل تراشیده سم بود (اگر جانفشانی او در غزوات نبود اسلام رواج نمیگرفت و در نظر مشرکین همچنان بی اهمیت و بی ارزش بود).
 - بدانکه اگر علوم او نبود علم توحید در معرض شخص گمراه قرار گرفته و غارت شده کافر بود.
 - او آیت بزرگ خدا و استنباط کننده هدایت است که صاحبان عقل و بصیرت در وجود او بحیرت افتاده‌اند.
 - تو از مدح و توصیف بالاتری و بلیغ‌ترین خطیب موقع مدح تو در میان مردم عاجزترین در ماندگان است.
 - زمانیکه گروهی بهنگام حج در مشاعر و صفا طواف میکنند قبر تو هم رکن و مشاعر من است که آنجا طواف میکنم.
 - و اگر گروههایی از مردم برای آخرت خود عبادتی ذخیره میکنند پس بهترین و کافی‌ترین توشه و ذخیره من محبت تست.
 و اگر مردم در شدت گرما برای رضای خدا روزه میگیرند پس مدح تو بالاتر از روزه روزهای گرم است.
 - بآنچه استطاعت داشتم در دنیا ترا (با مدح و تمجید) یاری نمودم پس تو هم در روز رستخیز شفیع و کمک من باش. و باز در قصیده فتح مکه چنین گوید:

طلعت على البيت العتيق بعارض
 يمج نجيعا من ظبي الهند احمر
 و اظهرت نور الله بين قبائل

من الناس لم يبرح بها الشرك نيرا
 رقيت باسمى غارب احدقت به
 ملائكت يتلون الكتاب المسطرا
 بغارب خير المرسلين و اشرف
 الانام و ازكى ناعل و طأ الثرى
 فسبح جبريل و قدس هيبه
 و هلل اسرافيل رعبا و كبرا
 فتى لم يعرق فيه تيم بن مره
 و لا عبد اللات الخبيثه اعصرا
 و لا كان معزولا غداه براهه
 و لا عن صلوه ام فيها مؤخرا
 و لا كان يوم الغار يهفو جناه

حذارا ولا یوم العریش تسترا
 حلفت بمتواہ الشریف و تریة
 احوال تراها طیب ریاه عنبرا
 لاستنقدن العمر فی مدحی له
 و ان لا منی فیہ العذول فاكثر [۶].

ترجمه آیات:

- با لشگری انبوه که از تیزی شمشیرهایشان خون میچکید (بدون اطلاع قبلی) وارد مکه گردیدی.
 - و در میان طوائفی از مردم که هنوز مشرک و بت پرست بودند نور (دین) خدا را ظاهر و آشکار نمودی.
 - به بلندترین شانهای (بدوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شکستن هبل) بالا- رفتی و در حالیکه فرشتگان کتاب مسطور را میخواندند نظاره میکردند.

- بدوش بهترین پیغمبران و اشراف مردمان (کائنات) و پاکیزه‌ترین کفش پوشی که راه رفته بر خاک.
 - پس (برای بت شکنی تو) جبرئیل از هیبت و شکوه تو تسبیح کرد و تقدیس نمود و اسرافیل هم از روی رعب تهلیل و تکبیر گفت.
 - جوانمردی که در نسب او تیم بن مره (قبیله ابو بکر) مدخلیت ندارد و هرگز در تمام روزگارش لات خبیثه را پرستش نکرده است.
 - و نه (مانند ابو بکر) از بردن سوره براءت معزول شد و نه از امامت نماز جماعت که قصد شروع آنرا کرده بود بر کنار گردید.
 - او مانند ابو بکر نبود که در غار (با اینکه پیغمبر در کنارش بود از ترس مشرکین) دلش بلرزد و یا در سایبان بدر پنهان شود و جنگ نکند.

- سوگند میخورم بجایگاه شریف آنحضرت و بخاکی که بوی خوش آن مثل عنبر است.
 - هر آینه عمر خود را در مدح آنحضرت تمام میکنم اگر چه مرا ملامت کند کسی که بسیار ملامت کننده باشد.
 شافعی هم که یکی از پیشوایان چهار فرقه اهل سنت است در باره حضرت امیر علیه السلام چنین گوید:

قیل لی قل فی علی مدحا
 ذکره یخمد نارا مؤصده
 قلت لا اقدر فی مدح امرء
 ضل ذو اللب الی ان عبده
 و النبی المصطفی قال لنا
 لیلۃ المعراج لما صعده
 و وضع الله بکتفی یده
 فاحس القلب ان قد برده
 و علی واضع اقدامه
 فی محل وضع الله یده.
 ترجمه آیات:

- بمن گفته شد که در باره علی مدح بگو که ذکر او آتش شعله‌ور (دوزخ) را خاموش میکند.
 - گفتم توانائی مدح کسی را ندارم که در باره او شخص صاحب عقل بگمراهی افتاده تا جائیکه او را پرستش نموده است!
 - و پیغمبر برگزیده صلی الله علیه و آله بما فرمود که در شب معراج چون بالا رفت.

- خداوند دست خود را بدوش او نهاد که قلب وی احساس آرامش نمود.

- و علی پای خود را در محلی گذاشت که خداوند دست عنایتش را در آنجا نهاده بود (اشاره است ببالا رفتن علی علیه السلام روی دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله برای شکستن بت هبل).

همچنین شافعی در باره آنحضرت گوید:

احب علیا لابی و ان فشا

و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء

انا عبد لفتی انزل فیه هل اتی

الی متی اکتمه، اکتمه الی متی.

- علی را دوست دارم (و از دشمنان) باک ندارم اگر چه آشکار شود و این دوستی فضل خدا است که بهر که خواست می‌دهد.

- من بنده آن جوانمردی هستم که سوره هل اتی در شأن او نازل شده تا کی آنرا پنهان کنم و تا کی آنرا بپوشانم. و باز در مدح خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله گوید:

اذا فی مجلس ذکروا علیا

و شبلیه و فاطمه الزکیه

یقال تجاوزوا یا قوم هذا

فهذا من حدیث الرافضیه

هربت الی المهیمن من اناس

یرون الرفض حب الفاطمیه

علی ال الرسول صلوة ربی

و لعنته لتلك الجاهلیه

- زمانیکه در مجلسی علی و حسنین و فاطمه علیهم السلام ذکر میشوند.

- گفته میشود که ای قوم از این سخنان بگذرید که اینها از سخنان رافضی‌ها است.

- بسوی خداوند مهیمن می‌گریزم از مردمی که دوستی اولاد فاطمه را رفض می‌بینند.

- درود پروردگار من بر اولاد رسول صلی الله علیه و آله باد و لعنت او بر چنین جاهلیتی.

عمرو عاص نیز در مدح علی علیه السلام قصیده‌ای دارد معروف بجلجلیه که در آن بماجرای روز غدیر اشاره کرده و ولایت

آنحضرت را تصدیق و تأیید کرده است و جریان امر بدین‌قرار بوده که پس از آنکه عمرو عاص چنانکه سابقا اشاره شد از جانب

معاویه بحکومت مصر منصوب گردید معاویه از او تقاضای خراج مصر را نمود عمرو اعتنائی نکرد معاویه برای بار دوم و سیم قضیه

را تعقیب کرد عمرو در پاسخ معاویه قصیده‌گرائی سروده و باو ارسال نمود علامه امینی آنرا در جلد دوم الغدیر آورده و دانشمند

محترم محمد علی انصاری نیز قصیده مزبور را بصورت نظم ترجمه کرده است و ما ذیلا همان ترجمه را مینگاریم:

معاویه هلا ای مرد جاهل

نقاب جهل را از رخ فرو هل

مگر کردی تو مکر من فراموش

بصفین در چنان غوغای هائل

گروهی سوی تو از مردم شام

نهاده رو بدستور تو مایل
 بدانها گفتمی هر فرض و واجب
 بدون حب تو کاری است باطل
 تمام، این گفته را از من شنفتند
 ز حق گرداند روی آن جیش غافل
 ز من پیرسان همه جهال شامی
 که آیا ما ببریم از علی دل؟
 بگفتم باید آری برگزیدن
 چنان مفضول بر آن مرد فاضل
 علی چون خون عثمان ریخت بر خاک
 از او ریزید خون چون دمع هاطل
 چو جیش شام از من این شنیدند
 بجنگ و کینه گردیدند شاغل
 همه بند کمر را تنگ بستند
 که جویند از غضنفر خون نعثل
 علی چون اردهای مردم او بار
 چو دیدم پاره کرد از ما سلاسل
 مصاحف بر سنان نیزه بستم
 برایت کردم آسان کار مشکل
 بلشگر کشف عورت یاد دادم
 که چون باید عقب زد شیر مقبل
 به پیش نیش تیغ شیر یزدان
 بروی خاک، خود کردم شل و ول
 معاویه مگر کردی فراموش
 نمودم دومه الجندل چو منزل
 چو عجل سامری آن اشعری مرد
 ابو موسی سفیه و غیر عاقل
 مرا دانست همچون خویش نادان
 چنان گاوی مرا بد در مقابل
 بنرمیها چنانش بردم از راه
 که مقصودم همه زو گشت حاصل
 علی را از خلافت خلع کردم
 بسان خلع خاتم از انامل

ترا پوشاندم آن جامه به پیکر
 چنان نعلی که پوشانی بناعل
 پس از مایوسی از کار خلافت
 شدی از من تو سر خیل قبائل
 ترا من بر سر منبر نشاندم
 همه رنج تو از من گشت زایل
 ترا من کرده‌ام مشهور آفاق
 خر و بار است مشهور از اوائل
 بدان ای زاده هند جگر خوار
 اعالی نیز دانند و اسافل
 اگر نیرنگ و مکر من نمی‌بود
 نمی‌بودی خلافت را تو شامل
 بدل کردم بدنیا دین خود را
 فکندم خود بچاهی گود و هائل
 مگر ما، در غدیر خم نبودیم
 محمد نزد طفل و پیر و کامل
 بفرمان خدا با ساریان گفت
 الا یا ناقگی محمل فرو هل
 سریری از جهاز اشتران ساخت
 که بینندش همه خیل و قوافل
 کمر گاه علی را چنگ بر زد
 همه دیدیم از او دست و انامل
 علی را گفت میر مؤمنان است
 بدان جبریل از عرش است نازل
 هر آنکس را منم مولا و آقا
 علی مولا است گر دانا و جاهل
 هر آنکس عهد ما را در شکسته است
 خدا زو بشکند بند و مفاصل
 عمر آن کوترا شیخ و دلیل است
 به بخ علی را گشت قائل
 بجان و دل علی را دست بوسید
 به بیعت او از اول گشت داخل
 من و تو هر دو، با کاری که کردیم

بدوزخ هر دو خود کردیم داخل
 کجا با خون عثمان میتوان رست
 از آن موقف که بس سختست مخجل
 علی در حشر فردا دشمن ما است
 ز ما کیفر کشد خلاق عادل
 نمیدانم چه عذر آریم فردا
 چه باید گفت پاسخ در مقابل
 بمن بستی تو عهد ای زاده هند
 که چون آن جنگ و کین گردید زایل
 ز شیران حجازی بسته شد دست
 کشیدی رخت از آن دریا بساحل
 مرا بخشی تو استانداری مصر
 شوم سیراب از آن شیرین مناهل
 ز دین بگذشته کوشیدم که تا آنک
 ترا بر تخت بنشاندم بیاطل
 بتو گردید صافی عرصه ملک
 همه شیران کشیدی در سلاسل
 روان شد از تو فرمان در ممالک
 بسویت آمد از هر سو قوافل
 کنون از من خراج مصر خواهی؟
 زهی سودای خام و فکر باطل!
 بیاد آور همان شب را که چون سگ
 سپاهت میزدی فریاد هائل
 ز دست حیدر صفدر فتاده
 بچرخ چارمین بانگ زلازل
 ز تیغ مالک اشتر طپیده
 بخون سر لشکرانت همچو بسمل
 ز ترس و بیم مردان عراقی
 بگردت لشگرت نوح ثواکل
 تو چون مرغی که سخت افتاده در دام
 رهائی خواستی زان دام مشکل
 بدان وسعت فضا بر سینهات تنگ
 بچشمت کوه و تل چون حب فلفل

بذیل من زدی دست و من از مکر
 از آن آشوب کردم راحت دل
 کنون یکسو نهی شرم و حیا را
 دهی تشکیل دور از من محافل
 شنیدستم که تا با عتبه گفتمی
 که بنماید بمصر و نیل منزل
 بحق حق شنیدم گر که زین بعد
 نشینی بین اقران و امائل
 چنان فرعون آری یاد از مصر
 چنان هامان ز تو کوبم کواهل
 یکی لشگر روان سازم سوی شام
 شراثنت بر آرند از مفاصل
 ز او رنگ خلافت بر سر خاک
 کشاندت نشانندت بمعزل
 علی شایسته او رنگ شاهی است
 نه تو ای مرد رذل و پست و جاهل
 کجا آنکر مک شب تاب و خورشید
 بسیمرغی مگس کی شد معادل
 معاویه است مرکز بر بدیها
 علی مجموعه و کان فضائل [۷].

معاویه روزی از عقیل در باره علی علیه السلام مطالبی می‌پرسید عقیل جریان حدیده محماة را بمعاولیه شرح داد معاویه گفت: رحم الله ابا حسن فلقد سبق من کان قبله و اعجز من یاتی بعده [۸] (خدا رحمت کند علی را که برپیشینیانش سبقت گرفت و آیندگان را عاجز و در مانده نمود).

جار الله زمخشری که از فحول علماء و مفسرین اهل سنت بوده و به تعصب موصوف است میگوید در حدیث قدسی وارد است که خدای تعالی فرماید:

لا- دخل الجنة من اطاع علیا و ان عصانی، و ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی. (داخل بهشت میکنم آنکس را که اطاعت علی را نماید اگر چه مرا نافرمانی کند، و داخل دوزخ میکنم کسی را که علی را نافرمانی کند اگر چه مرا اطاعت کرده باشد)

آنگاه زمخشری میگوید این رمزی نیکو است چه دوستی و حب علی علیه السلام ایمان کامل است و با وجود ایمان کامل اعمال سیئه بایمان زیان نمیرساند و اینکه خداوند میفرماید اگر چه بمن عصیان نماید او را میآمرزم برای اکرام مقام علی علیه السلام است. و اینکه فرمود بآتش در افکنم آنکس را که با علی عصیان ورزد اگر چه مرا اطاعت کند برای اینست که هر کس دوستدار علی نباشد او را ایمانی نیست و طاعت دیگرش از راه مجاز است نه حقیقت زیرا که سایر اعمال وقتی حقیقی خواهند بود که بدوستی علی علیه السلام مضاف گردد. پس هر کس دوست بدارد علی را البته اطاعت کرده است خدا را و هر کس مطیع خدا باشد رستگار گردد بنا بر این حب علی اصل ایمان و بغض علی اصل کفر بوده و در روز قیامت جز حب و بغض نیست یعنی حال مردم از این دو

بیرون نیست که یا دوستدار علی هستند و یا دشمن او، دوستدار آنحضرت را سیئه و حسابی نیست و هر کس را حسابی نباشد بهشت منزل و سرای او است و دشمن او را ایمانی نیست و هر کس را ایمان نباشد خداوندش بنظر رحمت نگردد و طاعتش عین معصیت باشد و جایز در جهنم است. پس دشمن علی را هرگز از گزند عذاب رهائی نیست و دوست او را در عرصه محشر توقف و درماندگی نباشد. فطوبی لاولیائه و سحقا لاعدائه.

خوشا بحال دوستانش و بدا برای دشمنانش [۹].

احمد بن حنبل که پیشوای فرقه حنبلی است گوید: ما جاء لاحد من اصحاب رسول الله من الفضائل ما جاء لعلی [۱۰] یعنی آنچه از فضائل برای علی علیه السلام آمده بهیچیک از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیامده است.

ابن جوزی در تذکره خود مینویسد فضائل امیر المؤمنین علیه السلام از آفتاب و ماه مشهورتر و از سنگریزه بیشتر است و آن بر دو قسم است یکقسم از قرآن استنباط شده و قسم دیگر از سنت طاهره مفهوم میشود [۱۱] بعضی از محققین خارجی و مستشرقین نیز ضمن اظهار نظر در باره شخصیت علی علیه السلام بولایت و خلافت بلا- فصل آنحضرت هم اشاره کرده‌اند چنانکه جان دیون پورت دانشمند انگلیسی در باره یوم الانذار (که شرحش سابقا گذشت) مینویسد که پیغمبر در پایان کلام این جملات را با فصاحت و بلاغت بیان کرد که از میان شما کدام کس مرا یار و یاور خواهد بود که این بار را بر دوش گذارد؟ کیست آن مردی که خلیفه و وزیر من باشد همانطور که هارون برای موسی بود؟

افراد حاضر در آن مجلس همه در حال بهت و سکوت ماندند و هیچکدام جرأت نکردند این عطیه خطیر را بپذیرند تا اینکه علی جوان و چالاک پسر عم پیغمبر برخاست و گفت من این دعوت را می‌پذیرم و وزارت ترا بر عهده میگیرم. محمد صلی الله علیه و آله پس از شنیدن این بیانات، علی جوان و جوانمرد را در آغوش گرفت و او را بسینه‌اش چسباند و (بحاضرین) گفت برادر و وزیر مرا ببینید [۱۲].

توماس کارلایل انگلیسی در کتاب الابطال که بعنوان قهرمانان بفارسی ترجمه شده است مینویسد ما چاره نداریم جز اینکه او را دوست داشته باشیم بلکه باو عشق بورزیم زیرا او جوانمردی شریف و بزرگوار بود دلش از مهر و عطوفت سرشار و در عین حال از شیر شجاع‌تر بود، او عادل بود و در این امر بقدری افراط کرد که حتی جان خود را نیز در راه عدالت فدا نمود [۱۳].

شبلی شمیل با اینکه شخص مادی است میگوید امام علی بن ابیطالب بزرگ بزرگان و تنها نسخه منحصر بفردی است که شرق و غرب، گذشته و آینده توانسته است صورتی که با این اصل تطبیق کند بیرون دهد. بارون کارادیفو دانشمند فرانسوی گوید: علی مولود حوادث نبود بلکه حوادث را او بوجود آورده بود اعمال او مخلوق فکر و عاطفه و مخیله خود او است پهلوانی بود که در عین دلیری دلسوز و رقیق القلب، و شهسواری بود که در هنگام رزم آزمائی زاهد و از دنیا گذشته بود بمال و منصب دنیا اعتنائی نداشت و در راه حقیقت جان خود را فدا نمود روحی بسیار عمیق داشت که ریشه آن ناپیدا بود و در هر جا خوف الهی آنرا فرا گرفته بود. باری عظمت و حقانیت علی علیه السلام بر تمام محققین و علمای جهان اعم از اهل سنت و دیگران ثابت و روشن است و ما برای نمونه بنگارش این مختصر اکتفا کردیم.

پی نوشت ها:

[۱] ابن ابی الحدید که خودش معتزلی است ضمن اینکه علی علیه السلام را از نظر علم میستاید منشأ علوم فرقه‌های معتزله و اشعریه و حنفیه و دیگران را نیز غیر مستقیم به آنحضرت نسبت میدهد و چنین وانمود میکند که آنها هم بر حق میباشند ولی باید دانست که این گروهها بعدا راه غیر مستقیم پیموده و از طریقه حقه امامیه خارج شده‌اند.

[۲] بحار الانوار جلد ۴۱ نقل از شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص ۷-۱۴.

- [۳] شرح نهج البلاغه جلد ۱ ص ۲۶.
- [۴] القوائد السبع العلویات - القصیده الاولی.
- [۵] القوائد السبع العلویات - القصیده الخامسة.
- [۶] القوائد السبع العلویات - القصیده الثانية.
- [۷] محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر شناخته شده جلد اول ص ۳۶۷.
- [۸] بحار الانوار جلد ۴۲ نقل از ابن ابی الحدید.
- [۹] نقل از ناسخ التواریخ امام باقر جلد ۷ ص ۱۲۷.
- [۱۰] کشف الغمه ص ۴۸.
- [۱۱] ناسخ التواریخ امام باقر جلد ۷ ص ۱۳۴.
- [۱۲] عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن جیبی ص ۲۷.
- [۱۳] الابطال ص ۱۲۸.

نفوذ دادن نیروهای اطلاعاتی در خاک دشمن

امام علی علیه السلام آنگاه که مطلع گردید، عوامل سیاسی و اغفالگر معاویه قصد تبلیغات مسموم در مراسم حج را دارند، در نامه‌ای به فرماندار مکه، «قثم بن عباس»، نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ عَيْنِي بِالْمَغْرِبِ كَتَبَ إِلَيَّ يَغْلِمُنِي أَنَّهُ وُجَّهَ إِلَى الْمُؤَسِّمِ أَنَسٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمَى الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَشِمَاعِ الْكُفْمِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ. [۱].

«پس از حمد و ثنای الهی، مأمور اطلاعاتی من در مغرب «شام» به من نوشته و مرا آگاه کرده است که گروهی از مردم شام در مراسم حج می‌خواهند شرکت کنند، گروهی کوردل، ناشنوا، و کور دیده که حق را با باطل درهم می‌آمیزند»

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

نکوهش رزمنده پیروز

در یکی از روزهای نبرد صفین، دلاوری معروف از لشگر شام به نام «غرار بن أدهم» به میدان آمد و هم‌اورد طلبید که کسی به میدان او نرفت، چشمش به عباس بن ربیع افتاد که مسئولیت یکی از جناح‌ها را برعهده داشت، او را با نام صدا زد و به مبارزه طلبید.

عباس بدون اجازه امام علی علیه السلام خودسرانه به میدان رفت و پس از جنگ سختی غرار را مغلوب ساخت و او را با ضربت سخت شمشیر دو نصف کرد که تحسین سربازان دوست و دشمن را برانگیخت.

وقتی به صفوف خود بازگشت، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید:

نام او چیست؟

گفتند: عباس بن ربیع،

امام علی علیه السلام او را طلبید و مورد نکوهش قرار داد و فرمود:
ای عباس! مگر من به تو و عبدالله بن عباس دستور ندادم که جناح خود و جایگاه خود را حفظ کنید؟
چرا بدون اجازه به میدان جنگ تاختی؟
عباس در پاسخ امام گفت:

دشمن مرا به نام صدا زد، اگر جواب نمی‌دادم پست می‌شدم.
حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود:
«نیکوتر آن بود که به فرمان امام خود عمل می‌کردی.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ ج ۲ ص ۳۸۰.

نهی زنان از گریه بلند پس از جنگ

برخی از عادات و رفتار اجتماعی اگر تعدیل نشود می‌تواند در جامعه اسلامی اثرات نامطلوبی داشته باشد.
طبیعی است که پس از جنگ بسیاری از خانه‌ها و خانواده‌ها عزا دارند، و برای عزیزان خود گریه می‌کنند،
امّا اگر عزاداران یک محله یا یک قبیله، رعایت جامعه را نکنند چه بسا دیگران را دچار ضعف روحیه نموده و نسبت به جنگ
منحرف سازند.

وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جنگ صفین باز گشت در شهر کوفه از محله «شبابین» عبور کرد، و شنید که زنان
قبیله، بلند بلند گریه و زاری می‌کنند.

در این هنگام یکی از بزرگان قبیله به نام «حرب بن شرحبیل» خدمت آن حضرت رسید.

امام علی علیه السلام با اعتراض به آن شخص فرمود:

«احساس می‌کنم زن‌های شما بر مردان شما مسلط شده‌اند، چرا آنها را از گریه کردن‌های بلند باز نمی‌دارید؟» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] حکمت ۳۲۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

نکوهش از سستی مرزبانان

کسانی که اهل ایمان و تقوا و دعا بوده امّا دارای اخلاق نظامی نبودند، و در برابر دشمن سستی نشان می‌دادند، عقب نشینی
می‌کردند و مورد نکوهش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار می‌گرفتند.

و آنها که تنها روح نظامی‌گری داشته، و اهل تقوا نبودند نیز طرد می‌شدند که مطالعه نامه امام علی علیه السلام به کمیل بن زیاد
قابل توجه است.

(از نامه‌های حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به «کمیل بن زیاد نخعی» فرماندار «هیت» از شهرهای مرزی عراق).

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ تَضْيِيعَ الْمَرْءِ مِمَّا وُلِّيَ، وَتَكْلُفَهُ مِمَّا كُفِيَ، لَعَجْزٌ حَاضِرٌ، وَآيٌ مُّتَبَيِّرٌ. وَإِنَّ تَعَاطِيكَ الْغَارَةَ عَلَى أَهْلِ قَرْبِسِيَا، وَتَعْطِيلِكَ
مَسَالِحِكَ الَّتِي وَلَّيْنَاكَ لَيْسَ بِهَا مِنْ يَمْنَعُهَا، وَلَا يُرَدُّ الْجَيْشَ عَنْهَا لَرَأَى شِعَاعٌ. فَقَدْ صِرْتَ جَسِيرًا لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَةَ مِنْ أَعْيَادِكَ عَلَى

أُولِيَايَكَ، غَيْرَ شَدِيدِ الْمُنْكَبِ، وَلَا مَهِيْبِ الْجَانِبِ،.

«اما بعد! سستی انسان در انجام آنچه بر عهده او گذارده شده، و اصرار بر انجام آنچه در وظیفه او نیست، یک ناتوانی روشن و نظریه باطل و هلاک کننده است؛ توبه اهل «فرقیسا» حمله کرده‌ای ولی مرزهایی را که حفظش بر عهده تو گذارده‌ایم بی دفاع رها ساخته‌ای این کار، یک فکر نادرست و بیهوده است. تو در حقیقت پلی شده‌ای برای دشمنانی که می‌خواهند بر دوستانت دست غارت بکشایند، نه بازوی توانائی داری، نه هیبت و ترسی در دل دشمن ایجاد می‌کنی!...» [۱].

یعنی باید در کنار نماز و روزه و دعا و یاد خدا و تحقق ارزش‌های اخلاقی باید از مدیریت و سیاست و دشمن شناسی و اخلاق نظامی در حد اعلائی برخوردار بود تا بتوان انواع تهاجمات دشمن را دفع کرد.

گرچه امام علی علیه السلام در یک سخنرانی معنوی به معرفی انسان کامل می‌پردازد که:

فَمِنْ عَلَامَةِ أَحَدِهِمْ أَنَّكَ تَرَى لَهُ قُوَّةً فِي دِينٍ، وَحَزْمًا فِي لَيْنٍ، وَإِيمَانًا فِي يَقِينٍ، وَحِرْصًا فِي عِلْمٍ، وَعِلْمًا فِي حِلْمٍ، وَقَصْدًا فِي غِنَى، وَحُشُوعًا فِي عِبَادَةٍ، وَتَجَمُّلاً فِي فَاقَةٍ، وَصَبْرًا فِي شِدَّةٍ، وَطَلْبًا فِي حَلَالٍ، وَنَشَاطًا فِي هُدًى، وَتَحَرُّجًا عَنْ طَمَعٍ. يَعْمَلُ الْأَعْمَالَ الصَّالِحَةَ وَهُوَ عَلَى وَجَلٍ.

يَمْسَى وَهَمُّهُ الشُّكْرُ، وَيَضِيحُ وَهَمُّهُ الذِّكْرُ. بَيْتٌ حَذِرًا وَيَضِيحُ فَرِحًا؛

حَذِرًا لَمَّا حُذِرَ مِنَ الْغَفْلَةِ، وَفَرِحًا بِمَا أَصَابَ مِنَ الْفَضْلِ وَالرَّحْمَةِ [۲].

(از نشانه‌های آنان این است:

در دین نیرومند، نرم خو و دوراندیش، با ایمانی مملو از یقین، حریص در کسب دانش، و دارای علم توأم با حلم، میانه‌رو در حال غنا، در عبادت خاشع، در عین تهیدستی آراسته، در شدائد بردبار، طالب حلال، در راه هدایت با نشاط، از طمع دور، اعمال نیک را انجام می‌دهد اما باز هم ترسان است،

روز را شام می‌سازد و همش سپاسگزاری است، شب را به روز می‌آورد و تمام فکرش یاد خدا است، می‌خواهد، اما ترسان است و برمی‌خیزد شادمان است ترس او از غفلت و شادمانی او به خاطر فضل و رحمتی است که به او رسیده)

پس حلّ تضادها با رشد و تکامل جوانب گوناگون روح آدمی میسر است و مشکلات اجرایی، اخلاق عمومی و نظامی نیز به سادگی بر طرف می‌گردد.

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۶۱ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] خطبه ۱۶:۱۹۳ نهج البلاغه معجم المفهرس.

نگاه به چهره علی(ع)

حضرت سلمان (ع) فرمود: یک روز خدمت حضرت رسول الله (ص) مشرف شدم، دیدم حضرت در حال سجده هستند و کلماتی را می‌فرمایند. خوب که گوش دادم شنیدم می‌فرماید: اَلِهِيَ بِحَقِّ عَلِيٍّ (ع) خَفَّفَ عَلِيٍّ (ع) اَوْزَارِي خَدَايَا بِحَقِّ عَلِيٍّ (ع) قسمت می‌دهم گناہانی را که بر دوش من گذاشته‌اند سبک گردان.

سلمان می‌گوید: من تعجب کردم. صبر کردم تا حضرت سر از سجده برداشت بعد عرض کردم یا رسول الله شما خدا را بحق علی(ع) قسم می‌دهید؟

حضرت فرمود: ای سلمان اگر می‌خواهی مقام علی(ع) برایت ظاهر و واضح گردد برو به بقیع و صدا بزن بندار. وقتی او را دیدی

مقام علی(ع) را از او پرس.

سلمان می گوید: وارد بقیع شدم و صدا زدم بندار، ناگهان شخص عظیم الجثه‌ای را در کنارم مشاهده کردم از احوالاتش جوینا شدم؟! گفت:

من یکی از یهودیه‌های مدینه بودم. لکن در دل محبت علی(ع) را داشتم.

بطوریکه هرروز صبح می آمدم کنار راه می ایستادم تا آقا علی(ع) از منزل بیرون آید و جمال نورانی او را زیارت کنم. یکروز صبح که از منزل بیرون آمدم و بسر راه حضرتش ایستادم خبری نشد پرس جوئی کردم گفتند آقا علی(ع) به مسجد تشریف برده‌اند من از ترس مسلمانها جرأت نمی کردم وارد مسجد شوم. و تا جمال آقا را زیارت نمی کردم ممکن نبود دنبال کار روم. لذا از آمدم محاذی در مسجد ایستادم بامید آنکه شاید چشمم بجمال نورانش بیفتد. بمجرد آنکه محاذی در آمدم دیدم آقا علی(ع) در میان مسجد است از جای خود حرکت کرد و نگاهی بطرف من فرمود مثل اینکه میدانست من منتظر دیدن اویم. من هم جمال دل آرای او را زیارت کردم و پی کارم رفتم تا اینکه اجلم رسید و در حال کفر از دنیا رفتم و مرا به آتش مبتلا نمودند و لکن قریب به یک میل آتش از من دور است و بمن صدمه‌ای وارد نمی کند بخاطر اینکه در دلم محبت علی(ع) است. پیغمبر اکرم (ص) فرمود: حبّ علی(ع) ایمان و بعضه کفر و نفاق محبت علی(ع) ایمان و بغض و دشمنی با او کفر و نفاق است. و نیز فرمود: لو اجتمع الناس علی(ع) حبه ما خلق الله النار اگر همه مردم محبت علی(ع) را داشتند خداوند آتش جهنم را خلق نمی کرد.

هر که اندر دل بدارد مهر پاک مرتضی (ع)

جای او باشد بهشت جاودان روز جزا

کیمیائست عجب مهر علی(ع) نور خدا

مس ایجاد به گیتی شده ز این مهر طلا

آنکه را مهر علی(ع) نیست بدل مؤمن نیست

چونکه ایمان خداوند بود مهر ولا

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نادر شاه

وقتی که نادر شاه به حکومت رسید، عراق در دست حکومت عثمانی بود. نادر شاه سپاهی مجهز نموده و به عراق حمله کرد و آن را از چنگ عثمانیها بیرون آورد، آنگاه او تصمیم گرفت برای زیارت حضرت علی(ع) به نجف اشرف برود، وقتی که خواست وارد حرم شود، کوری را دید که در صحن حرم نشسته است و گدائی می کند.

نادر شاه به او گفت: چند سال است در اینجا هستی؟ کور گفت: بیست سال. نادر شاه گفت: بیست سال است در اینجا هستی و هنوز بینایی چشمانت را از امیرالمؤمنین نگرفته‌ای؟

من به حرم می روم و برمی گردم اگر هنوز بینایی ات را نگرفته باشی، ترا می کشم، شاه بحرم رفت و گدا از ترس نادر شاه شروع به دعا و ناله و زاری کرد و از حضرت امیرالمؤمنین علی(ع) درخواست کرد که چشمانش را به او باز گرداند.

وقتی نادر شاه از حرم بیرون آمد، دید که مرد بینایی اش را به برکت توسل به امیرالمؤمنین (ع) بدست آورده است.

بتاج مهر علی(ع) سر بلند گردیدم

ز آسمان گذرد گر سرم عجب شمار

ز ذوق مهر علی (ع) آمده بچرخ افلاک
 ز مهر او شده سرگرم ثابت و بسیار
 محبتش نه همین واجب است به انسان
 شده محبت او فرض بر جبال و بحار
 علی (ع) که خواند رسول خدایش خیر البشر
 در او کسی که شک آورد گشت از کفار
 نماز و روزه و حج کسی نشد مقبول
 مگر بمهر علی (ع) و ائمه اطهار (ع)
 دلی که نیست در او مهر مرتضی قلبست
 شود بمهر علی (ع) نقد دل، تمام عیار
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نهایه شیخ طوسی

جناب عالم بزرگوار حاج سید امیر محمد صالح حسینی خاتون آبادی در (حدائق المقربین) نقل کرده در پشت کتاب قدیمی نهایه شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علی (ع) هما) دیدم نوشته:

جمعی و گروهی از بزرگان شیعه مانند حمدانی قزوینی و عبدالجبار بن عبدالله مقری رازی و حسن بن بابویه، در کتاب شیخ طوسی اختلاف نظر داشتند که آیا مورد اعتماد هست یا نه و خلاصه همه به حضرت شیخ اعتراض کرده بودند و در صحت عمل آن کتاب شک داشتند.

بالاخره همه علماء جمع شدند و قرار بر این گذاشتند که به نجف اشرف مشرف شده و سه روز، روزه بگیرند و غسل کنند و شب جمعه در حرم حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) بمانند و مشغول عبادت شوند تا بلکه از طرف آقا علی (ع) مطلب برای همه روشن گردد. آمدند نجف اشرف پس از سه روز روزه، و عبادت در شب جمعه در حرم متوسل شدند، او آخر شب همه به خواب رفتند و همه حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را در خواب دیدند و حضرت علی (ع) به آنها فرموده بود: در فقه اهلیت کتابی که سزاوار اعتماد و اقتداء و رجوع کردن به آن باشد مانند کتاب نهایه تصنیف نشده، یعنی کتاب نهایه از تمام کتب فقهی شیعه معتبرتر است به علت آنکه مصنف او با قصد خلوص و بدون غرض دیگری جز خدا آن را نوشته است و او از هر جهت بی نیاز کننده است شما را از کتابهای دیگر. در صحت آن شک نکنید و به آن عمل کنید. چون از خواب بیدار شدند هر یک اظهار نمودند که خوابی دیده‌اند که دلیل بر صحت کتاب نهایه است. ولی قرار گذاشتند که هیچکدام خوابشان را نقل نکنند بلکه روی کاغذ بنویسند و بعد تطبیق نمایند تا چگونگی خوابها معلوم شود.

وقتی که همه آنچه در خواب دیده بودند را روی کاغذ نوشتند، دیدند خواب همه یکی بوده حتی عبارتها با هم هیچ فرقی نداشته همه خوشحال شدند آمدند به منزل شیخ که داستان را به شیخ خبر دهند وقتی که وارد منزل شدند تا شیخ آنها را دید فرمود: حرف و گفته مرا درباره کتاب قبول نکریدید تا آنکه از حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) تعریف و مدح کتاب مرا شنیدید.

علی (ع) مهر جهان آرا، علی (ع) ماه فلک پیما
 علی (ع) بدر و علی (ع) بیضا، علی (ع) نجم، و علی (ع) اختر
 علی (ع) در مُلک دین حاکم، امیر قائد و قائم

قضا بزم و قدر خادم، ملک عبد و فلک چاکر
 علی (ع) دریای بی ساحل، علی (ع) غواص بحر دل
 علی (ع) شاهنشاه عادل، علی (ع) سلطان بحر و بر
 سفیران نبوت را، علی (ع) پیرو علی (ع) مرشد
 نکوکاران امت را، علی (ع) یار و علی (ع) یاور
 ولایت را علی (ع) والی، نبوت را علی (ع) تالی
 امامت را علی (ع) مخزن، کرامت را علی (ع) گوهر
 منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نزول جبرئیل بر علی (ع)

بیهقی واعظ سبزواری بر اثر ازدواج با خواهر عبدالرحمن جامی نزد اهالی سبزواری به سنی بودن متهم شده از هرات به سبزواری برگشت.

روزی بالای منبر موعظه می‌کرد تا رسید به این سخن که جبرئیل دوازده هزار مرتبه بر پیغمبر اکرم نازل شده است. پیرمردی برای امتحان به نمایندگی مردم حرکت کرده و گفت نزول جبرئیل به پیغمبر را گفتمی نزولش را به آقا علی (ع) بگو. چند مرتبه جبرئیل به علی (ع) بن ابی طالب (ع) نازل شده.

مات و متحیر در بالای منبر چه بگوید روایتی ندیده که جبرئیل بر علی (ع) نازل شده باشد. اگر بگوید جبرئیل نازل شده دروغ گفته. اگر بگوید نازل نشده گمان مردم درباره او تبدیل به صدق می‌شود یک مرتبه به زبانش آمد این کلمه که گفت جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه به علی (ع) نازل شده. پیرمرد گفت چه دلیلی داری بر این حرفت گفت باین دلیل که پیامبر اسلام (ص) فرمود: انا مدینه العلم و علی (ع) بابها من شهر علم هستم و علی (ع) درب آن شهر است.

واضح است جبرئیل که دوازده هزار بار بر پیغمبر اکرم (ص) نازل شد از درب شهر وارد می‌گشت. پس آقا علی (ع) را هم که درب آن شهر است زیارت می‌کرده بعد از نزول وحی هنگام مراجعت باز جمال علی (ع) را می‌دیده است پس به این دلیل به اندازه‌ای که به پیغمبر (ص) نازل شده دو برابر آن حضور علی (ع) رسیده و آن بیست و چهار هزار مرتبه است.

چنانکه سرور عالم بجز پیغمبر نیست

ولی خاص خدا نیز غیر حیدر نیست

علی (ع) ست گنج حقایق، علی (ع) ست باب علوم

دلی مجوی که مشتاق سوی آن در نیست

علی (ع) ست مظهر ولای شرع آزادی

جز او باهل طریقت مرا دو رهبر نیست

میان آن همه مردان حق قسم بخدا

کسی برتبه ز شیر خدا فراتر نیست

به لوح عرش بود نقش نام والايش

بجز ولی خدا کس شریف و سرور نیست

دلی که آینه دار محبت علوی ست

بجز صفای ربوبی در آن مخمر نیست

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نفس پیغمبر

امام فخر رازی عالم سنی متعصب در تفسیر کبیرش در ذیل آیه مباحله (سوره آل عمران آیه ۶۰) مطلب مهمی یادآور شده. طبق این آیه (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ آبْنَانَا وَ آبْنَاءَ كُمْ وَ نِسَائِنَا وَ نِسَاءَ كُمْ وَ أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِ كُمْ) شیعیان علی(ع) می‌توانند ثابت کنند که علی(ع) بن ابیطالب (ع) از همه انبیا حتی انبیا اولوالعزم نیز افضل است.

زیرا خداوند در این آیه از علی(ع) تعبیر به نفس محمد (ص) فرموده است همانطور که محمد (ص) اشرف از همه انبیا است علی(ع) هم که نفس اوست باید از همه انبیا افضل باشد.

بنده را بندگی خواجه سزاوار بود

بنده گر بنده بود بندگی اش ماجور است

آنکه شد پیرو آئین محمد، بیشک

با ولای علی(ع) و آل، دل او جور است

راه مردان خدا، راه علی(ع) می‌باشد

هر که جز او بگزیند دل و چشمش کور است

او دم نزع بر مسلم و کافر آید

این خبر منتشر و در همه جا مشهور است

پیروی هیچ از این خانه مرو کوی دگر

که بهر جا بروی منزل آخر گور است

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

ندای عدالت انسانی

جورج جرداق مسیحی درباره این بزرگ مرد آقا امیرالمؤمنین علی(ع) می‌گوید: در پیشگاه حقیقت و تاریخ برابر است چه این بزرگ مرد را بشناسی و چه نشناسی زیرا حقیقت و تاریخ گواهی می‌دهند که او عنصر بی‌پایان فضیلت، شهید و سالار شهیدان ندای عدالت انسانی و شخصیت جاودانه شوق است.

ای جهان چه می‌شد اگر همه نیروهایت را در هم می‌فشردی و در هر روزگاری شخصیتی مانند (آقا) علی(ع) با آن عقل و قلب و زبان و شمشیر نمودار می‌کردی اسلام علی(ع) مانند اسلام سایر مسلمانان در شرایط خاصی نبود، اسلام او از نهاد قلبش مانند جریان آب از سرچشمه جوشش داشت، نیایش هر یک از مسلمانان آن روز در آغاز برای بت‌های قریش بود اما نخستین نیایش علی(ع) در برابر خدای محمد(ص) برگزار شد آری این است اسلام مردی که آنچنان خواسته شده تا در عشق به نیکی و یاری پیامبر رشد کند و رهبر عدالت خواهان و ناخدای کشتی در اعماق طوفانهای سهمگین و امواج فتنه گردد.

در میان فرزندان آدم و حوا در تاریخ بشریت هیچکس مانند علی(ع) و سقراط در راه حق گام برنداشته است از یک اجتماع نوین و نیازمندیهای تازه‌ای بودند که اصول فرسوده‌ای را در هم ریختند و بنیادی نو در انداختند ولی مردم به دشمنی آنان برخاستند.

اما آنها هم مانند کوه در راه حق پای استقامت بدامن کشیدند هر کدام از این دو مرد با سرشت انسانی پاک و نیروی خرد و

دلگرمی روشنی نهاد و ایمانی که به خیر و نیکی داشت در برابر اشرافیت و سرمایه پرستی و ظلم و قدرتهای حکومت فاسد مقاومت و مبارزه کرد هر یک از این دو مرد بزرگ بر انسانیت میراثی گرانها بشمار می‌رود.

(فراموش نشود که جورج جرداق یک مسیحی است و این مقایسه علی(ع) و سقراط از لحاظ یک مسیحی چندان قابل سرزنش نمی‌باشد ولی از لحاظ یک مسلمان این مقایسه مع الفارق است هر چند که سقراط را در هر مرتبه‌ای هم بشناسند).

چه بزرگ مردی که بشریت او را مقیاس مردی و انسانیت می‌بیند، آنچنان که اگر کسی به او عشق بورزد و پیرو او باشد، عاشق و جویای نیکی و عدالت و حق و جوانمردی است، و اگر از محبت او برکنار باشد، از نیکی و فضائل بزرگی سرزده است.

آری نام علی(ع) در تاریخ اسلام انگیزه آرزوهای هر ستمدیده‌ای است و فریادی است که از گلوی هر مظلومی برمی‌خیزد تا آنجا که نام علی(ع) مرادف نهضت و اصطلاحات شده است.

از نقطه آسانی کار هیچ چیز را نمی‌توان یافت که در اعلامیه حقوق بشر که سازمان ملل متحد آن را انتشار داده وجود داشته و فرزند ابوطالب در قانونش آن را فرو گذار کرده باشد بلکه در قانون او چیزهایی خواهید یافت که به مراتب برتر و افزون‌تر است.

علی(ع) دریای مواجی است که سراسر هستی را فرا گرفته اما از قطره اشک یتیمی طوفانی می‌شود.

این علی(ع) است که در جنگ معنی دیگری می‌دانست غیر آنکه دیگران می‌دانستند و به قصد دیگر جنگ می‌کرد غیر آنکه دیگران می‌کردند. با زهد جهاد را برگزید و زاهدان گوشه انزوا را، مهربانی نسبت به بیچارگان او را به فتح قلعه‌ها و امیداشت و در

راه محبت به درماندگان کاخ ستمگران را با خاک یکسان کرد چون در مکارم اخلاق به حداعلی(ع) رسیده بود.

قرن بیستم می‌آید و ناگاه می‌نگریم که معانی و ارزشهایی که از شخصیت فرزند ابوطالب نمودار می‌شود. همواره در نفوس بزرگ می‌گردد و اوج می‌گیرد، و ادب اخلاق دامنه داری را نتیجه می‌دهد که بدان وسیله وفای انسان مجسم می‌شود به ارجمندترین

کیفیت تجسم وفا، و همینگونه زمانها به کمک هم برمی‌خیزند تا همه با هم در آستانه دوستی و بزرگداشت علی(ع) فرو آیند و همانا این دوستی عظیم و این تجلیل و بزرگداشت عظیم است که در راه آن بیش از گذشتن هزار سال و با اختلاف زمین‌ها و

شرایط جغرافیائی نابغه معرّه و هنرمندان لبنان بهم می‌رسند.

نهج البلاغه علی(ع) از فکر و خیال و عاطفه آیاتی بدست می‌دهد که تا انسانی وجود دارد با ذوق بدیع ادبی و هنری وی پیوند خواهد داشت.

عبارات بهم پیوسته و متناسب جوشان از حسی عمیق و ادراکی ژرف بیان شده با شور و شوق واقعیت زیبا و نغز، که زیبایی موضوع و بیان در آن بهم آمیخته تا آنجا که تعبیر با مدلول و شکل با معنی چنان یکی می‌شود و متحد می‌گردد که حرارت با آتش و نور

خورشید با هوا، و آدمی در برابر آن چیزی نیست مگر همانند مردی در برابر سیل خروشان و دریای موج و تند بادی که می‌وزد و تکان می‌دهد.

یا مانند مردی در مقابل یک پدیده طبیعی که باید بالضروره و به حکم جبر، جریان به آن نحوی باشد که اکنون هست.

با یگانگی و وحدتی که اگر در اجزاء آن تغییری داده شود وجود آن از بین می‌رود و تغییر ماهیت می‌دهد. با بیانی که اگر برای انتقاد سخن گوید. گوئی تندباد خروشان است.

اگر فساد و مفسدین را تهدید کند همچون آتشفشانهای سهمناک و پرغرش زبانه می‌کشد و اگر به استدلال منطقی بپردازد عقلها و احساسات و ادراکات بشری را مورد توجه قرار می‌دهد، و راه هر دلیل و برهانی را می‌بندد و عظمت منطق و برهان خود را ثابت

می‌کند و اگر برای تفکر و دقت دعوت کند حس و عقل را در آدمی همراه می‌سازد و بسوی آنچه که می‌خواهد سوق می‌دهد، و آدمی را با جهان هستی پیوند می‌دهد و نیرو و قوای انسانی را آنچنان متحد و یگانه می‌سازد که حقیقت را کشف می‌کند و اگر پند

و اندرز دهد، مهر و عاطفه پدری و وفای انسانی و گرمی محبت بی‌انتهای در آن دیده می‌شود آنگاه که برای آدمی از ارزش هستی و

زیبائیهای خلقت و کمالات جهان آفرینش سخن می‌گوید.

آنها را با قلمی از نور ستارگان در دل قلب می‌نویسد و ترسیم می‌کند بیانی که بلاغتی از بلاغت قرآن است، بیانی که در اسباب و اصول بیان عربی به آنچه که بوده و خواهد بود پیوند دارد. تا آنجا که درباره آن گفته‌اند گفتار او پائین‌تر از کلام خداوند و بالاتر از سخن مخلوقات است.

انشاء علی (ع) پس از قرآن عالی‌ترین نمونه بلاغت است، و بلاغت ادبیات علی (ع) همیشه در خدمت تمدن و بشریت بوده و خواهد بود.

واقعا سزاوار است که در جهان امروز آتش افروزان جنگ و عوامل و مسببین بدبختی ملتها و افراد به سخنان و کلمات قهرمان اندیشه عربی، بزرگمرد وجدان انسانی علی (ع) بن ابیطالب (ع) گوش فرا دهند و آن را حفظ کنند و در مقابل گوینده بزرگ آن سخنان سر تعظیم فرو آورند....

ای به قلمرو قلم سنبل واژه‌ها علی (ع)

ای به صحیفه قدر قائمه قضا علی (ع)

ورد زبان من بود نام پرافتخار تو

از آن زمان که گشته‌ام با تو من آشنا علی (ع)

غنچه لعل لب اگر باز کنم به مدح تو

ز شرح وصف تو کنم قیامتی به پا علی (ع)

تویی تویی که بسته‌ام دل به کمند موی تو

منم، منم که می‌کنم جان و رهت فدا علی (ع)

نه قدرتی که دم ز منم ز وصف بی‌زوال تو

نه جرأتی که بی‌وضو تو را کنم صدا علی (ع)

حدوث را قدم توئی، که حادث از تو شد قدم

که از طفیل تو بود کون و مکان به پا علی (ع)

دست خداست دست تو هستی، ماست هست تو

که از بقای تو بود فنای ما بقا علی (ع)

منع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

نمونه‌ای از قضاوت‌های علی در عصر خلفا

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که شراب خورده بود به نزد ابوبکر آوردند، خلیفه از وی پرسید: آیا شراب خورده‌ای؟ او جواب داد: بلی. ابوبکر گفت: چرا شراب خورده‌ای، در حالی که حرام است؟ آن مرد گفت: اگر می‌دانستم که شراب حرام است لب به آن نمی‌زدم. در حالی که جمعیت زیادی این صحنه را تماشا می‌کردند، خلیفه از حکم مسأله عاجز مانده، و دست به سوی عمر دراز کرد!

عمر گفت: این مسأله از معضلات است و چاره‌اش، ابوالحسن امیرالمؤمنین، است! ابوبکر خطاب به غلامش گفت: برو علی را حاضر کن، ولی عمر گفت: سزاوار نیست علی را بیاوریم، اجازه دهید ما به منزل او برویم.

آنان همراه حضرت سلمان به خانه علی آمده، و جریان را ابلاغ نمودند، حضرت فرمود چاره کار این است که او را در بازار و

کوچه بگردانید،

و از مهاجرین و انصار جویا شوید، که آیا کسی حکم تحریم شراب را به وی گفته است؟ اگر حکم تحریم به گوش او نرسیده باشد، او را آزاد کنید.

خليفة به دستور علی علیه السلام عمل کرد، چون کسی شهادت نداد، وی را مرخص نمودند، بدون این که بر وی حد بزنند.

سلمان می گوید: من به علی علیه السلام گفتم: خوب آنان را ارشاد نمودی، حضرت جواب داد:

خواستم حکم آیه سی و پنج سوره یونس را در مورد خود و آنان بار دیگر مورد تأکید قرار دهم که می فرماید:

«آیا کسی که هدایت به حق می کند برای رهبری شایسته تر است؟ و یا آن کس که هدایت نمی شود نگر هدایتش کند؟ شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی ج ۷ ص ۲۴۹ ح ۴. متن آیه: «افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون.» نقل از آفتاب ولایت، ص ۱۴۴-۱۴۳.

نصرانی مسلمان شد

شخصی نصرانی در کشور روم، هفت چیز در خواب دید و حضرت علی تفصیل خواب و تعبیر آن را بیان فرمود و او تصدیق کرد. حضرت فرمود: خواب اول: آن بود که، در خواب دیدی قصری از آسمان، آویزان است که در آن کرسی‌ها از طلا نهاده شده و کنیزان و غلامان و فرشهای دینا در میانش می باشد و اطراف آن قصر را بوزینه‌ها و خوکها گرفته اند؛ تعبیرش این است: آن، قصر سلطان ظالم است که در آخر الزمان، چون مردم زکوة نمی دهند، اموال مردم را می گیرد و در اطراف سلطان، ستمکارانی هستند که او را در ظلم یاری می کنند.

خواب دوم: آن بود که، دیدی کرباسی از آسمان، آویزان است و مردمان آن را پاره می کردند تا این که مقدار کمی باقی ماند؛ تعبیرش این است: آن کرباس مذهب‌های مختلفه است که در آخر الزمان مردمان به آنها معتقد می شوند و از مذهب باقی نمی ماند مگر به منزله نخ.

خواب سوم: دیدی مرغانی از آسمان فرود آمدند و سرهای خود را در زمین نهادند و برگشتند بدون آن که سر داشته باشند؛ تعبیرش این است: که آن مرغان، اسلام است که باقی نمی ماند از اسلام مگر رسم و شریعت، و حقیقتش به سوی آسمان رجوع می کند.

خواب چهارم: چهار پایانی که مخرج بول و غائط نداشتند؛ تعبیر، آن بود که توانگران اموال را جمع می کنند و حقوق الهی و زکوة را نمی دهند.

خواب پنجم: آن که بیماری را دیدی که سالمان را عیادت کند، تعبیر، آن است که مریضان، فقراء بودند که در نزد اغنیاء حاضر شوند و چیزی از اغنیاء خواهند و آنان چیزی به ایشان نمی دهند.

خواب ششم: حوض خشکی را دیدی که نزد آن سبزه زار و بوستانی بود؛ تعبیر حوضهای خشک، علمایی هستند که به علم خود عمل نمی کنند و بوستان، مردمانی باشند که از علماء آنچه می شنوند عمل می کنند.

خواب هفتم: جامهای سبز را دیدی که در آنها هر چیزی که در دنیا هست در آن دیده می شود؛ تعبیر این است: آن جامهای سبز دنیا است که اهل دنیا آن را می گیرند و سخن از برای دنیا می گویند نه آخرت، و حال آن که از برای آخرت خلق شده اند.

همین که نصرانی این خواب و تعبیرش را از معدن علم، حضرت علی علیه‌السلام شنید شهادتین را بر زبان جاری کرد و اسلام آورد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] لب اللباب - الغناء والاسلام ص ۳۷۲ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۱۳۱.

نظر امام به عضدالدوله و عمران

عمران بن شاهین از اهل عراق بود و مقام ستیزگی و عصیان بر حکومت عضدالدوله دیلمی برآمد و علیه او قیام نمود؛ عضدالدوله در صدد تعقیب و دستگیری او برآمد و با کوشش و جدیتی هر چه تمام‌تر او را تعقیب نمود، عمران برای خود چاره‌ای ندید مگر آنکه مخفیانه به نجف اشرف فرار کند و در آنجا با لباس مبدل، روزگار را بگذراند، پس به امیرالمؤمنین علیه‌السلام پناه آورد تا او را از دست عضدالدوله نجات بخشد.

عمران در تحت قبه منوره امیرالمؤمنین علیه‌السلام پیوسته به دعا و نماز و نیاز مشغول بود تا اینکه یک شب آن حضرت را در خواب دید که به او فرمود: «ای عمران! فردا «فنا خسرو» برای زیارت اینجا می‌آید و حرم را برای او قرق می‌کنند و هر کسی که در اینجاست از حرم بیرون می‌نماید؛ حضرت با دست مبارک خود اشاره به یکی از زوایای قبه منوره نمودند و فرمودند: تو در اینجا توقف کن و بمان، تو را نمی‌بینند؛ عضدالدوله خواهد آمد و مشغول زیارت و نماز می‌شود و به درگاه خدا با تضرع و ابتهال، دعا می‌کند و خدا را به محمد و آل طاهرینش سوگند می‌دهد که او را بر تو پیروز کند. در این حال تو نزدیک او برو و بگو؛ ای پادشاه! آن کسی که در دعایت اصرار می‌کردی و خدا را به محمد و آلش سوگند می‌دادی که تو را بر او پیروز کند، کیست؟ فنا خسرو می‌گوید: مردی است که در بین ملت من اختلاف افکنده و عصای قدرت مرا شکسته و در حکومت با من منازعه نموده است؛ به او بگو: اگر کسی تو را بر او پیروز کند، مژدگانی او را چه می‌دهی؟ او می‌گوید: هر چه بخواهد می‌دهم، حتی اگر مرا الزام کند که او را عفو کنم، عفو می‌کنم. در این وقت تو خودت را به او معرفی کن و آنچه از او توقع داری از جانب او به تو خواهد رسید.»

عمران می‌گوید: «همان طور که حضرت به من در عالم خواب، نشان داده و راهنمایی کرده بود واقع شد؛ عضدالدوله آمد و مشغول دعا و نماز شد و بعد برای پیرویش بر عمران خدا را به محمد و آلش قسم داد؛ من در کناری قرار گرفته بودم، نزدش آمدم همان سؤال را از او کردم و او هم در پاسخ گفت: هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواستش عفو باشد از او هم در پاسخ گفت: هر کس مرا بر او پیروز کند حتی اگر خواستش عفو باشد از او خواهم گذشت». عمران در این هنگام به او می‌گوید: منم عمران بن شاهین!! او می‌گوید: چه کسی تو را در اینجا راه داد و در این موقف قرار داد؟ من گفتم: این مولایم علی علیه‌السلام در خواب به من فرمود: فنا خسرو در اینجا می‌آید و به من چنین و چنان فرمود که خدمت شما عرض کردم.

عضدالدوله گفت: تو را به حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام، سوگند می‌دهم که او به تو گفت فنا خسرو می‌آید؟ گفتم: آری قسم به حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام. عضدالدوله گفت: هیچ کس غیر از من و مادرم و قابله نمی‌داند که اسم من، فنا خسرو است. همانجا از گناه او در گذشت و او را به وزارت منصوب کرد و دستور داد برایش لباس و خلعت وزارت آوردند و خود به کوفه حرکت کرد.

عمران، نذر کرده بود که چنانچه مورد عفو عضدالدوله قرار گیرد با سر و پای برهنه به زیارت علی علیه‌السلام آید، چون به وزارت منصوب شده بود چنین اندیشید که چون شب شد و تاریکی، عالم را فرا گرفت، من از کوفه با سر و پای برهنه به زیارت روم؛ چون شب فرا رسید با سر و پای برهنه، تنها از کوفه به سمت نجف می‌آید. راوی این داستان، حسن طهال مقدادی است، گوید: جد من

کلیددار بقعه نجف بود که حضرت را شب به خواب می‌بیند که حضرت به او فرمود: از خواب برخیز و برای دوست ما عمران بن شاهین در حرم را باز کن.

جد من، علی بن طهال از خواب بر می‌خیزد و شمعها را روشن می‌کند و در حرم را باز می‌کند و منتظر می‌نشیند، که ناگهان می‌بیند شیخی به طرف مرقد حضرت می‌آید. چون به حرم رسید، جدم بدو می‌گوید: بفرماید ای مولای ما! عمران می‌گوید: من کیستم؟ او می‌گوید: شما عمران بن شاهین هستید! عمران گفت: من عمران بن شاهین نیستم؛ جدم می‌گوید: شما عمران هستید! الآن علی علیه‌السلام در خواب، نزد آمد و امر کرد برخیز و در را برای دوست ما باز کن. عمران گوید: به حق خدا تو را سوگند می‌دهم که، چنین گفت؟ جدم گفت: آری به حق او سوگند می‌خورم که چنین گفت. عمران خود را روی در حرم می‌اندازد و مشغول بوسیدن می‌شود و به مدیر خود در صید ماهی می‌گوید: شصت دینار به جد من بدهند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۹ ص ۶۸۱- معادشناسی، ج ۵- داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۹۰.

نمونه‌ای از دوستان امام علی

غلام سیاهی را به خدمت حضرت علی علیه‌السلام آوردند که دزدی کرده بود؛ حضرت فرمود: یا اسود! دزدی کردی؟ عرض کرد: بلی یا علی علیه‌السلام! فرمود: قیمت آنچه دزدیده‌ای به دانگ و نیم می‌رسد؟ عرض کرد: بلی، حضرت فرمود: بار دیگر از تو می‌پرسم اگر اعتراف نمایی دست راست تو را قطع می‌کنم؛ عرض کرد: بلی، یا امیرالمؤمنین! حضرت بار دیگر از وی پرسید و او اعتراف کرد؛ دست راستش را به فرموده آن حضرت، بریدند؛ آن غلام سیاه انگشتان دست بریده را بر دست دیگر بگرفته و بیرون رفت؛ در حالی که خون از آن می‌چکید؛ عبدالله بن الکوا به وی رسید و گفت: غلام سیاه! دست راست را کی بریده؟ گفت: شاه ولایت، هژیر بیشه شجاعت، امیرالمؤمنان، پیشوای متقیان، مولای من و مولای جمیع مردمان و وصی رسول آخر الزمان.

ابن الکوا گفت: ای غلام! او دست تو را بریده است و تو مدح و ثنای او می‌کنی؟! گفت: چگونه مدح او نگویم که دوستی او با خون و گوشت من آمیخته است؟! آن حضرت، دست مرا به حق برید نه باطل.

ابن الکوا به خدمت حضرت امیر علیه‌السلام آمد و آنچه شنیده بود، معروض داشت؛ حضرت فرمود:

«ما را دوستانی هستند که اگر بنا به حق، پاره پاره‌شان کنیم به جز دوستی ما نیفزاید، و دشمنانی می‌باشد که اگر عسل به گلویشان فرو کنیم جز دشمنی ما نیفزاید.»

پس حضرت، امام حسن علیه‌السلام را فرمود: برو غلام سیاه را باز آر. امام حسن علیه‌السلام رفت و غلام سیاه را همراه خود آورد؛ حضرت فرمود: ای غلام! من دست تو را بریدم و تو مدح و ثنای من می‌کنی؟! غلام عرض کرد: مدح و ثنای شما را حق تعالی می‌کند، من که باشم که مدح شما را کنم یا نکنم؟ حضرت، دست او را بر جای خود نهاد، ردای خود را بر وی افکند و دعایی بر آن خواند، بعضی گفته‌اند سوره حمد بود، فی الحال دست وی درست شد، چنانکه گویی هرگز نبریده‌اند. [۱].

دوستان علی علیه‌السلام در راه او زنده بگور می‌گردند!!

علی علیه‌السلام چون به شهادت رسیدند، فرمانداری کوفه به ترتیب به مغیره بن شعبه و زیاد بن ابیه واگذار شد، و آنان در این شهر که مرکز شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود به فجایع عظیمی دست یازیدند...

زیاد بن ابیه با تمام قساوت چهارده نفر از سرشناسان شیعه را که حجر بن عدی در رأس آنان بود به زنجیر بسته، و به دربار معاویه فرستاد، تا خود وی در مورد آنان تصمیم بگیرد.

چون گروه دستگیر شده را به پیش معاویه آوردند، خلیفه ستمگر «اموی» دستور داد: نصف آنان را بکشند، و نصف دیگر را به پیش «زیاد» برگردانند.

مأمور معاویه به پیش حجر و یارانش آمده و گفت:

«انا امرنا ان نعرض عليك البرائة من علي واللعن له!! فان فعلتم تركنا كم و ان ابيتم قتلنا كم»

ما مأموریم که به شما پیشنهاد کنیم دست از علی علیه‌السلام برداشته و او را لعن کنید!! در غیر این صورت شما را به قتل می‌رسانیم. حجر و یارانش گفتند: ما دست از علی بر نمی‌داریم، شما هر چه می‌خواهید انجام دهید. در این هنگام قبرهای آنان را کردند، و کفن‌هایشان را در برابرشان قرار دادند... ولی آنان تمام شب را مشغول نماز شدند، تا شب به پایان رسیده و وعده شهادت نیر فرا رسید.

حجر گفت: در این آخرین لحظه عمرم اجازه دهید دو رکعت دیگر نماز بخوانم، او پس از تحصیل اجازه نماز خواند ولی خیلی سریع آن را به پایان رسانید و گفت: به خدا سوگند! در عمرم هرگز به این سرعت نماز نخوانده‌ام، تا مبادا فکر کنید که برای ترس از شهادت نمازم را به تأخیر می‌اندازم.

در این حال با شمشیر گردن حجر و شش نفر از یارانش را زدند... و عبدالرحمن بن حسان را زنده در گور گذاشتند، و بدین طریق هشت نفر از آن مردان الهی به شهادت رسیدند، ولی دست از ولایت علی برداشتند، و به جهان انسانیت ثابت کردند که راه علی و عشق ولایت بر مال و اولاد و جان مقدم است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تحفه المجالس، ص ۱۱۳ نقل از داستانهایی از زندگانی حضرت علی علیه‌السلام، ص ۲۱۶.

[۲] تاریخ کامل ابن اثیر ج ۳ ص ۴۸۹-۴۷۲.

نمونه‌ای از احمقان تاریخ

در تاریخ آمده است که شخصی به نام حارث بن حوط به حضور علی علیه‌السلام آمده و گفت: گمان می‌کنی من طلحه و زبیر و عایشه را باطل می‌دانم؟!

کنایه از این که من بین تو و آنان فرق نمی‌گذارم، و نمی‌دانم کدامیک حق، و آن دیگری باطل می‌باشید!! حضرت در جوابش فرمودند: تو در تشخیص حق و باطل دچار اشتباه شده‌ای، تو می‌خواهی برای تشخیص آنها به سراغ خود افراد روی! و این صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل صحیح نیست، بلکه باید در شناسایی اشخاص به سراغ معیارهای حق و باطل بشتابی و از این طریق، صحیح را از ناصحیح و صواب را از خطا تمیز دهی.

حارث گفت: من به دنبال عبدالله و سعد وقاص می‌روم که راه بی‌طرفی اعلان نموده، و داخل مسائل سیاسی نمی‌گردد!! حضرت فرمودند: آنان از حق و حقیقت پشتیبانی ننموده، و بر ضد باطل قیام نکرده‌اند!! تو چگونه از راه ناصحیح آنان پیروی می‌نمایی!!

در حالات آن دو نفر آمده است که: پس از قتل عثمان، سعد وقاص چند رأس گوسفند خریده و راه صحرا را پیش گرفت، و از بیعت با امیرالمؤمنین خودداری نموده و به چوپانی مشغول شد!!

ولی عبدالله عمر با آن حضرت بیعت کرد، و سپس بیعت خود را شکسته، و زیر حمایت خواهرش حفصه همسر رسول خدا راه بی‌طرفی را پیش گرفت، و خانه نشینی را بر نظام اجتماعی امیرالمؤمنین ترجیح داد!!

او بر همین منوال می‌گذرانید تا اینکه حجاج بن یوسف در جنگی که در مکه رخ داد، عبدالله زیبر را به دار زد و عبدالله عمر شبانگاه به منزل حجاج آمده و بدو گفت:

من از پیامبر خدا شنیدم که فرمود:

«هر کس از دنیا برود و امام زمان خویش را نشناسد، مسلمان نمرده است».

اینک آمده‌ام از طریق تو برای عبدالملک مروان بیعت نمایم، هم اینک دستت را بده تا با تو بیعت کنم! حجاج در حالی که با وی با تحقیر و بی‌احترامی برخورد می‌کرد، در این هنگام پایش را دراز نموده و گفت: بیا به جای دستم با پایم بیعت کن!! عبدالله عمر گفت: چرا به من اسائه ادب نموده و تحقیرم می‌نمایی؟!

حجاج گفت: ای احمق نادان! آیا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام امام نبود؟ چرا با او بیعت نکردی؟ آیا او امام زمان نبود؟! سوگند به خدا تو برای بیعت و دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اینجا نیامده‌ای! بلکه تو را این چوبه دار به اینجا کشانیده، و از ترس وارد شده‌ای!! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه فیض الاسلام حکمت ۲۵۴ و ۱۲۱۳ و ۱۲۱۴ سفینه ج ۲ ص ۱۳۶. نقل از آفتاب ولایت، ص ۳۱۲-۳۱۰.

نماز خالصانه

برای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو شتر بزرگ آوردند. حضرت به اصحاب فرمود:

آیا در میان شما کسی هست دو رکعت نماز بخواند که در آن هیچ گونه فکر دنیا به خود راه ندهد، تا یکی از این دو شتر را به او بدهم.

این فرمایش را چند بار تکرار فرمود، کسی از اصحاب پاسخ نداد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به پا خواست و عرض کرد:

یا رسول الله! من می‌توانم آن دو رکعت نماز را بخوانم.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

بسیار خوب به جای آور!

امیرالمؤمنین علیه‌السلام مشغول نماز شد، هنگامی که سلام نماز را داد جبرئیل نازل شد، عرض کرد:

خداوند می‌فرماید یکی از شترها را به علی بده!

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

شرط من این بود که هنگام نماز اندیشه‌ای از امور دنیا را به خود راه ندهد. علی در تشهد نشسته بود فکر کرد کدام یک از شترها را بگیرد.

جبرئیل گفت:

خداوند می‌فرماید:

هدف علی این بود که کدام شتر چاقتر است او را بگیرد، بکشد و به فقرا بدهد، اندیشه‌اش برای خدا بود، نه برای خودش بود و نه برای دنیا.

آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به خاطر تشکر از علی علیه‌السلام هر دو شتر را به او داد.

خداوند نیز در ضمن آیه‌ای از آن حضرت قدردانی نموده، فرمود:

«ان فی ذلک لذکرى لمن کان له قلب او القى السمع وهو شهید» [۱].

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

هر کس دو رکعت نماز بخواند و در آن اندیشه‌ای از امور دنیا به خود راه ندهد، خداوند از او خشنود شده و گناهانش را می‌آمرزد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره ق- آیه ۳۷. حقا در این موضوع یادآوری است برای آن کس که دارای قلب هوشیار است یا گوش دل به کلام خدا سپرده و به حقانیتش توجه کامل دارد.

[۲] بحار: ج ۳۶ ص ۱۹۱ نقل از داستانهای بحار الأنوار، ج ۴ ص ۴۱.

نجوای شبانه

ابودرداء نقل می‌کند:

در یکی از شبهای ظلمانی از لابلای نخلستان بنی‌نجر در مدینه می‌گذشتم. ناگهان نوای غم‌انگیز و آهنگ تأثر آوری به گوشم رسید و دیدم انسانی است که در دل شب با خدای خود چنین سخن می‌گوید:

پروردگارا! چه بسیار از گناهان مهلکم به حلم خود درگذشتی و عقوبت نکردی و چه بسیار از گناهانم را به لطف و کرمت پرده روی آنها کشیدی و آشکار نکردی. خدایا اگر چه عمرم در نافرمانی و معصیت تو گذشته و گناهانم نامه اعمالم را پر کرده است، اما من به جز آمرزش تو امیدوار نیستم و به غیر از مغفرت و خشنودی تو به چیز دیگری امید ندارم.

این صدای دلنواز چنان مشغولم کرد که بی‌اختیار به سمت آن حرکت کرده، تا به صاحب صدا رسیدم، ناگهان چشمم به علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام افتاد. خود را در میان درختان مخفی کردم تا از شنیدن راز و نیاز محروم نمانده و مانع دعا و مناجات آن حضرت نشوم.

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام در آن خلوت شب دو رکعت نماز خواند و آن گاه به دعا و گریه و زاری و ناله پرداخت.

باز از جمله مناجاتهای علی علیه‌السلام این بود:

پروردگارا! چون در عفو و گذشت تو می‌اندیشم، گناهانم در نظرم کوچک می‌شود و هرگاه در شدت عذاب تو فکر می‌کنم، گرفتاری و مصیبت من بزرگ می‌شود. آن گاه چنین نجوا نمود:

آه! اگر در نامه اعمالم گناهانی را ببینم که خود آن را فراموش کرده‌ام ولی تو آن را ثبت کرده باشی، پس فرمان دهی او را بگیری. وای به حال آن گرفتاری که خانواده‌اش نتوانند او را نجات بدهند و قبیله و طایفه او را سودی ندهند و فرشتگان به حال وی ترحم نکنند.

سپس گفت: آه! از کشتی که دل و جگر آدمی را می‌سوزاند و اعضای بیرونی انسان را از هم جدا می‌کند. وای از شدت سوزندگی شراره‌های آتش که از جهنم بر می‌خیزد. ابودرداء می‌گوید: باز حضرت به شدت گریست. پس از مدتی دیگر نه صدایی از او به گوش می‌رسید و نه حرکت و جنبشی از او دیده می‌شد. با خود گفتم: حتما در اثر شب زنده داری خواب او را فرا گرفته. نزدیک طلوع فجر شد، خواستم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان را برای نماز صبح بیدار کنم. بر بالین حضرت رفتم. یک وقت دیدم ایشان مانند قطعه چوپ خشک بر زمین افتاده است. تکانش دادم، حرکت نکرد. صدایش زدم، پاسخ نداد. گفتم:

«انا الله وانا الیه راجعون» به خدا علی بن ابی طالب علیه السلام از دنیا رفته است.

ابودرداء در ادامه سخنانش اظهار می‌کند:

من به سرعت به خانه علی علیه السلام روانه شدم و حالت او را به اطلاع آنان رساندم.

فاطمه علیه السلام گفت: ابودرداء! داستان چیست؟

من آنچه را که از حالات علی علیه السلام دیده بودم همه را گفتم. فرمود:

ابودرداء! به خدا سوگند این بیهوشی است که در اثر ترس از خدا بر او عارض شده.

سپس با ظرف آبی نزد آن حضرت برگشتیم و آب به سیمایش پاشیدیم. آن بزرگوار به هوش آمد و چشمانش را باز کرد و به من

که به شدت می‌گریستم، نگاهی کرد و گفت:

ابودرداء! چرا گریه می‌کنی؟

گفتم: به خاطر آنچه به خودت روا می‌داری گریه می‌کنم.

فرمود: ای ابودرداء! چگونه می‌شود حال تو، آن وقتی که مرا برای پس دادن حساب فرا خوانند و در حالی که گناهکاران به کیفر

الهی یقین دارند و فرشتگان سخت گیر دور و برم را احاطه کرده‌اند و پاسبانان جهنم منتظر فرمانند و من در پیشگاه خداوند قهار

حاضر باشم و دوستان، مرا تسلیم دستور الهی کنند و اهل دنیا به حال من ترحم ننمایند.

البتّه در آن حال بیشتر به حال من ترحم خواهی کرد، زیرا که در برابر خدایی قرار می‌گیرم که هیچ چیز از نگاه او پنهان نیست. [۱]

پی نوشت ها:

[۱] بحار: ج ۴۱ ص ۱۱ و ج ۸۷ ص ۱۹۵ نقل از داستانهای بحارالانوار، ج ۲ ص ۴۱.

نماز چرا؟ و مفهوم حقیقی آن

جابر بن عبدالله انصاری گوید:

روزی به همراه مولای متقیان، امام علی علیه السلام بودم، شخصی را دیدیم که مشغول نماز است، حضرت به او خطاب کرد و

فرمود: آیا معنا و مفهوم نماز را می‌دانی که چگونه و برای چه می‌باشد؟

اظهار داشت: آیا برای نماز مفهومی غیر از عبادت هم هست؟

حضرت فرمود: آری، به حق آن کسی که محمد صلی الله علیه و آله را به نبوت مبعوث گردانید، نماز دارای تأویل و مفهومی است

که تمام معنای عبودیت در آن خواهد بود.

آن شخص عرض کرد: پس مرا تعلیم فرما.

امام علیه السلام فرمود: معنا و مفهوم اولین تکبیر آن است که خداوند، سبحان و منزه است از این که دارای قیام و قعود باشد.

دومین تکبیر یعنی؛ خدای موصوف به حرکت و سکون نمی‌باشد.

سومین تکبیر یعنی؛ این که نمی‌توان او را به جسمی تشبیه کرد.

چهارمین تکبیر یعنی؛ چیزی بر خداوند عارض نمی‌شود.

پنجمین تکبیر مفهومی آن است که خداوند، نه محلّ خاصی دارد و نه چیزی در او حلول می‌کند.

ششمین تکبیر معنایش این است که زوال و انتقال و نیز تغییر و تحوّل برای خداوند مفهومی ندارد.

و هفتمین تکبیر یعنی؛ بدان که خداوند سبحان همچون دیگر اجسام، دارای ابعاد و جوارح نیست. سپس در ادامه فرمایش خود فرمود: معنای رکوع آن است که می گوئی: خداوند! من به تو ایمان آورده ام و از آن دست بر نمی دارم، گرچه گردنم زده شود.

و چون سر از رکوع بر می داری و می گوئی: «سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» یعنی؛ خداوند! تو مرا از عدم به وجود آورده ای و من چیزی نبوده و نیستم، پس هستی مطلق توئی.

و هنگامی که سر بر سجده فرود آوری، گوئی: خداوند! مرا از خاک آفریده ای؛ و سر بلند کردن از سجده یعنی؛ مرا از خاک خارج گردانده ای.

و همین که دوّمین بار سر بر سجده گذاری یعنی؛ خداوند! تو مرا در درون خاک بر می گردانی؛ و چون سر بلند کنی گوئی: و مرا از درون همین خاک در روز قیامت برای بررسی اعمال خارج می گردانی.

و مفهوم تشهّد، تجدید عهد و میثاق و اعتقاد به وحدانیت خداوند؛ و نیز شهادت بر نبوت حضرت رسول و ولایت اهل بیت او علیهم صلوات الله می باشد.

و معنای سلام، ترحّم و سلامتی از طرف خداوند بر بنده نماز گذار است، که در واقع ایمنی از عذاب قیامت باشد [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک الوسائل: ج ۴، ص ۱۰۵، ح ۵، بحارالانوار: ج ۸۴، ص ۲۵۳، ح ۳۸.

نماینده امام در بین جنیان

جابر بن یزید جعفی به نقل از حضرت باقر العلوم صلوات الله علیه حکایت نماید:

روزی حضرت امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام، بر منبر مسجد کوفه مشغول سخنرانی و موعظه مردم بود؛ و جمعیت بسیاری نیز در آن مجلس حضور داشت که ناگهان موجودی به صورت افعی بزرگی وارد مسجد شد و مردم حمله بردند تا آن را از بین ببرند.

در این هنگام امام علی بن ابی طالب علیه السلام خطاب به مردم کرد و فرمود: ای جماعت! آن را به حال خود رها کنید و مانع حرکتش نشوید.

مردم افعی را آزاد گذاشتند؛ و در کمال حیرت مشاهده می کردند که آهسته به سمت منبر حضرت حرکت کرد، هنگامی که نزدیک منبر رسید سر خود را بلند کرد و به حضرت امیر علیه السلام سلام داد.

حضرت ضمن جواب سلام، فرمود: آرام باش تا من سخنرانی خود را تمام کنم.

وقتی امیرالمؤمنین علی علیه السلام سخنرانی خود را به پایان رسانید خطاب به آن موجود نمود و فرمود: تو کیستی؟

پاسخ داد: من عمرو بن عثمان هستم و پدرم نماینده و خلیفه شما در بین جنیان بود؛ و او اکنون مرده است و مرا وصیت کرده تا به محضر شما شرفیاب گردم و نظر شما را درباره خود و دیگر جنیان جويا شوم؟

حضرت فرمود: من تو را به رعایت تقوای الهی توصیه می نمایم، تو از طرف من جانشین پدرت و نماینده من در بین تمام جنیان خواهی بود.

امام باقر علیه السلام افزود: پس عمرو در بین جنیان به نمایندگی از طرف آن حضرت برگزیده شد؛ و سپس با امام علی علیه السلام خداحافظی کرد و رفت.

جابر گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا او نزد شما هم می آید و از شما نیز کسب تکلیف می کند؟

فرمود: بلی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اصول کافی: ج ۱، ص ۳۹۶، ح ۶، هدایه الکبری: ص ۱۴۷، س ۳.

نماز جماعت یا تخریب خانه

مرحوم شیخ طوسی به نقل از امام جعفر صادق صلوات الله علیه حکایت فرماید:

روزی به حضرت امیرالمؤمنین امام علی بن ابی طالب علیه السلام خبر رسید: عده ای از مسلمانانی که در همسایگی مسجد زندگی می کنند، به نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شوند.

پس آن گاه امام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در جمع نمازگذاران حضور یافت و بعد از اقامه نماز، ضمن ایراد خطبه ای اظهار داشت:

شنیده ام عده ای از افراد، در مساجد ما و در صفوف مؤمنین مشارکت ندارند و با ما به نماز جماعت حاضر نمی شوند.

از این به بعد، کسی حق ندارد با آن ها هم غذا و همنشین و هم سخن گردد.

و همچنین کسی حق ندارد با ایشان پیمان زناشویی ببندد و یا به ایشان کمک نماید، تا مادامی که آنان نیز همانند دیگران در جمع مسلمین حضور یابند و در نماز جماعت شرکت کنند.

سپس آن حضرت افزود: چه بسا ممکن است دستور دهم که خانه های چنین افرادی را بر سرشان تخریب کرده و آتش زنند و بسوزانند، مگر آن که از این عملشان دست بردارند و به درگاه الهی توبه نمایند.

امام جعفر صادق علیه السلام در ادامه افزود: مؤمنین به وظیفه خود که امیرالمؤمنین علی صلوات الله علیه مشخص نموده بود عمل کردند و با افراد متخلف ترک معاشرت و معامله نمودند، تا آن که بالا-خره، آن ها از عمل خود پشیمان شده؛ و همراه دیگر نمازگذاران در مساجد؛ و نماز جماعت شرکت کردند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] امالی شیخ طوسی: ج ۲، ص ۳۰۸.

نخستین توصیه

هنگامی که آیه (و انذر عشیرتک الاقربین) [۱] بر رسول خدا(ص) نازل گردید، آن حضرت مرا به حضور طلبید و فرمود:

علی! از من خواسته شده که بستگانم را به پرستش خدای یکتا دعوت کنم و از عذاب الهی برحذر دارم. از طرفی، می دانم که اگر این مأموریت را با آنان در میان بگذارم پاسخ ناگواری دریافت می کنم. به این جهت در انتظار فرصتی مناسب دم فرو بستم تا اینکه جبرئیل فرود آمد و گفت:

«ای محمد! اگر مأموریت خود را انجام ندهی به عذاب الهی مبتلا خواهی شد» (اکنون از تو می خواهم که مقدمات آن را فراهم کنی) برای این کار یک صاع طعام (تقریباً سه کیلو گندم) تهیه کن و با افزودن یک ران گوسفند بر آن غذایی طبخ کن و قدحی نیز از شیر پر کن، آنگاه پسران عبدالمطلب را گرد آور تا من با ایشان گفتگو کنم و مأموریت خویش را به آنها ابلاغ نمایم.

من آنچه حضرت دستور داده بود، فراهم کردم و سپس فرزندان عبدالمطلب را به مهمانی او فرا خواندم. آنها چهل مرد بودند. در

میان آنها عموهای پیغمبر: ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب نیز حضور داشتند.

به دستور رسول خدا(ص) سفره گسترده شد و غذایی را که تهیه کردم بودم، آوردم. چون بر زمین نهادم رسول خدا(ص) تکه‌ای گوشت برگرفت و با دندانهای خود تکه تکه کرد و در اطراف ظرف غذا ریخت، و سپس فرمود: به نام خدا برگزید و (بخورید). پس همگی خوردند (و سیر شدند) چندانکه دیگر نیازی به خوراکی نداشتند. من همین قدر می‌دیدم که دستها (ی بسیاری) به سوی غذا دراز می‌شود و از آن می‌خورند (اما چیزی از غذا کاسته نمی‌شود!).

به خدایی که جان علی به دست اوست، (اشتهای) هر یک از آنان چنان بود که مجموع غذای طبخ شده تنها جوابگوی یک نفر از آنها بود، نه بیشتر.

رسول خدا(ص) فرمود ظرف شیر را نیز بیاورم. آنان همگی نوشیدند و سیراب شدند. به خدا سوگند قحش شیر گنجایش خوراک بیش از یک نفر را نداشت. (اما همگی به برکت رسول خدا(ص) از نوشیدنی و خوراکی بی‌نیاز گشتند).

پس از صرف غذا، همین که رسول خدا(ص) خواست با ایشان سخن بگوید، ابولهب پیشدستی کرد و گفت: چه شدید، جادویتان کرد؟!

با سخنان ابولهب، (مجلس از آمادگی افتاد و) مهمانان متفرق شدند و پیغمبر با ایشان سخنی نگفت.

بامداد روز بعد، رسول خدا(ص) به من فرمود: علی! (دیدی که) این مرد با گفتار خود بر من پیشدستی کرد و پیش از آنکه من سخنی بگویم جمعیت را پراکنده ساخت. تو امروز نیز مانند دیروز عمل کن و آنان را دوباره دعوت کن. من نیز بنا به دستور آن حضرت غذایی تهیه کردم و آنها را گرد آوردم پس از صرف غذا، رسول خدا(ص) سخن خود را آغاز کرد و فرمود:

ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا سوگند، من در میان عرب جوانی را سراغ ندارم که برای قوم خود، چیزی بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، آورده باشد. من برای شما سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت را آورده‌ام و خدا به من دستور داده است تا شما را بدان فراخوانم. اینک کدامیک از شما حاضر است مرا در این مأموریت یاری رساند تا به پاداش آن، برادر من و وصی و جانشین من باشد؟

(پاسخی از بستگان پیامبر شنیده نشد و) ناباورانه از حرف او سر باز زدند و من که آن روز کوچکترین آنها بودم (برخاستم و) گفتم: ای پیامبر خدا(ص) من کمک کار شما در این مأموریت خواهم بود.

رسول خدا(ص) (که چنان دید) دست بر گردنم نهاد [۲] و گفت:

براستی که این است برادر و وصی و جانشین من در میان شما، و شما از او حرف شنوی داشته باشید و پیرویش کنید.

آن گروه برخاستند و در حالی که می‌خندیدند به (پدرم) ابوطالب گفتند:

تو را مأمور کرد که از پسرت فرمانبری و از وی اطاعت کنی!

عن علی بن ابی طالب قال: لما انزلت هذه الاية (و انذر عشیرتک الاقربین) علی رسول الله دعانی فقال: یا علی! ان الله امرنی ان انذر عشیرتک الاقربین) فضقت بذلک ذرعا و علمت انی متی انادهم بهذا الامر ار منهم ما اکره، فصمت حتی جانی جبرئیل فقال یا محمد! انک ان لم تفعل ما امرت به یعذبک ربک فاصنع لنا صاعا من الطعام و اجعل علیه رجل شاه و املا لنا عسا من لبن ثم اجمع بنی عبدالمطلب حتی اکلمهم و ابلغهم ما امرت به ففعلت ما امرنی به ثم دعوتهم و هم یومئذ اربعون رجلا یزیدون رجلا او ینقصونه و فیهم اعمامه الوطالب و حمزه و العباس و ابولهب، فلما اجتمعوا الیه دعا بالطعام الذی صنعت لهم فجئت به فلما وضعته تناول رسول الله (ص) بضعه من اللحم فشقها باسنانه ثم القاها فی نواحی الصحیه ثم قال: کلو باسم الله فاکلوا حتی ما لهم الی شی من حاجه و ایم الله الذی نفس علی بیده ان کان الرجل الواحد منهم لیاکل ما قدمته لجمعهم، ثم قال: اسق القوم یا علی! فجتهم بذلک العس فشریوا منه حتی رووا جمیعا و ایم الله ان کان الرجل منهم لیشرب مثله فلما اراد رسول الله (ص) ان یکلمهم بده ابولهب الی الکلام فقال: اشد

ما سحرکم صاحبکم فتفرق القوم و لم یکلمهم رسول الله (ص) فقال لی من الغد، یا علی! ان هذا الرجل قد سیقنی الی ما سمعت من القول فتفرق القوم قبل ان اکلمهم، فعد لنا القوم الی مثل ما صنعت بالامس ثم اجمعهم لی ففعلت ثم جمعتهم، ثم دعانی بالطعام فقربته لهم، ففعل کما فعل بالامس فاکلوا حتی ما لهم بشی حاجه ثم قال: اسقهم فجتتهم بذلك العس فشربوا منه جمیعاً حتی رووا ثم تکلم رسول الله (ص) فقال: یا بنی عبدالمطلب انی و الله ما اعلم ان شاباً فی العرب جا قومہ بافضل مما جئتکم به انی قد جئتکم بخیر الدنیا و الاخره و قد امرنی الله ان ادعوکم الیه فایکم یوازرنی علی هذا الامر علی ان یکون اخی و وصیی و خلیفتی فیکم؟ فاحجم القوم عنها جمیعاً و قلت انا، و انی لاحدثهم سنا و ارمصهم عینا و اعضم یطنا و احمشهم ساقا،- [۳] یا رسول الله (ص) اکون و زیرک علیہ فاعاد القول فامسکوا و اعدت ما قلت، فاخذ برقبتی ثم قال لهم: هذا اخی و وثیی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا. فقام القوم یضحکون و یقولون لابی طالب: قد امرک ان تسمع لابنک و تطیع. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره شعراء (۲۱۴):۲۶: «خویشان نزدیک خود را (از عذاب الهی) بترسان».

[۲] در نقل دیگر آمده است که این دعوت تا سه نوبت تکرار شد و در هر بار تنها علی بود که به ندای رسول خدا(ص) پاسخ مثبت داد. (بحار، ج ۱۸، ص ۱۷۹).

[۳] این تعابیر کنایه از کودک و نوجوانی حضرت است و مقصود معنای لغوی و ظاهری آنها نیست، چنانکه از بیان علامه مجلسی در پایان حدیث استفاده می‌شود.

در خصوص جمله «اعظمهم بطناً» گفتنی است که بزرگی شکم نمی‌تواند از خصوصیات کودک‌کان باشد. از این روی احتمال تصحیف در روایت داده می‌شود. به نظر می‌رسد که متن صحیح حدیث «اخمصهم بطناً» باشد، یعنی لاغرترین آنها بودم از حیث شکم. و احمشهم ساقا هم می‌تواند قرینه خوبی بر این معنا باشد.

و «اخمصهم» رانساختن به سادگی به اعظمهم تبدیل می‌کنند.

علامه سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۳۶ گفته است: «از روایت استفاده می‌شود که بساط مهمانی در خانه ابوطالب بوده است و بدون شک علی این کار را با اجازه و رضایت پدر انجام داده است».

[۴] تاریخ طبری، ج ۲، ص ۶۲ و ۶۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۳۶۱؛ بحار، ج ۱۸، ص ۱۹۱؛ الغدیر، ج ۲، ص ۳۲۴.

نفرین

روزی رسول خدا(ص) سراغ مردی از اصحاب را گرفت و پرسید: فلانی در چه حال است؟

گفتند: مدتی است رنجور و بیچاره شده، و چونان مرغ بال و پر شکسته زار و پریش گشته (و زندگانی به سختی می‌گذراند).

حضرت (به حال او ترحم کرد و) برخاست و به قصد عیادت او روانه منزل وی شد.

(مرد بیمار و گرفتار واقعاً رنجور و مبتلا گشته بود و پیامبر خدا(ص) به فراست دریافت که بیماری و ابتلای او مستند به یک امر

عادی نیست این بود که) از وی پرسید: آیا در حق خود نفرین کرده‌ای؟

بیمار (فکری کرد و) گفت: بله، همین طور است، من در مقام دعا گفته بودم: پروردگارا اگر بناست، در جهان آخرت، مرا به خاطر

ارتکاب گناهانم کیفر دهی، از تو می‌خواهم که در کیفر من تعجیل فرمایی و آن را در همین جهان قرار دهی....

رسول خدا(ص) فرمود: ای مرد! چرا در حق خود چنین دعایی کردی؟! مگر چه می‌شد، از پروردگار (کریم) هم سعادت دنیا و هم

سعادت و نیکبختی سرای دیگر را خواستار می‌شدی و در نیایش خود این آیه را می‌خواندی:

(ربنا آتنا فی الدنیا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار). [۱].

مرد مبتلا دعا را خواند و صحیح و سالم گشت و با سلامتی باز یافته همراه ما از منزل خارج شد.

قال علی (ع):... فینما هو جالس اذ سال عن رجل من اصحابه.

فقالوا: یا رسول الله (ص)! انه قد صار من البلا کهیئه الفرخ لا ریش علیه فاتاه فاذا هو کهیئه الفره من شده البلا.

فقال: قد کنت تدعو فی صحتک دعا؟

قال: نعم، کنت اقول: یا رب ایما عقوبه معاقبی بها فی الآخره فعجلها لی فی الدنیا.

فقال النبی الا قلت: اللهم اتنا فی الدینا حسنه و فی الآخره حسنه و قنا عذاب النار؟

فقالها الرجل فکانما نشط من عقال و قام صحیحا و خرج معنا. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] پروردگارا! ما را از نعمتهای دنیا و آخرت، بهره مند گردان و از شکنجه دوزخ نگاهدار. (سوره بقره ۲: ۲۰۱).

[۲] احتجاج، ص ۲۲۳؛ بحار، ج ۱۷، ص ۲۹۳.

نجات

رسول خدا(ص) در میان جمعی از یاران خود نشسته بود که زنی سراسیمه و وحشت زده خود را به وی رسانید و گفت: ای فرستاده خدا! به دادم برسید، فرزندم از کف برفت. هر چه به او غذا می‌خورانیم، دهانش باز ماده و به هم نمی‌آید و مدام خمیازه می‌کشد و بی اختیار غذا بیرون می‌ریزد.

رسول خدا(ص) برخاست. ما نیز همراه او روانه منزل آن زن شدیم.

پیامبر خدا(ص) وارد خانه شد و بر بالین بیمار نشست و فرمود:

ای دشمن خدا! از دوست خدا دور شو! که من فرستاده خدایم.

شیطان از جوان کناره گرفت و شخص بیمار در صحت و نشاط برپا خاست.

او هم اکنون در سپاه ما و جزء لشکر ماست.

قال علی (ع):... فان محمدا بینا هو فی بعض اصحابه ادا هو بامراه.

فقال: یا رسول الله (ص) لن ابنی قد اشرف علی حیاض الموت کلما اتیه بطعام وقع علیه التثاوب! فقام النبی و قما معه فلما اتیناه قال

له: جانب یا عدو الله ولی الله فاننا رسول الله (ص). فجانبه الشیطان فقام صحیحا و هو معنا فی عسکرنا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] احتجاج، ص ۲۲۴.

نخستین دیدار

پس از آن سه روز گذشت و رسول خدا(ص) به دیدن ما نیامد. چون بامداد روز چهارم برآمد، حضرت تشریف آورد. ورود رسول خدا(ص) مصادف شد با حضور اسما بنت عمیس) در منزل ما. حضرت به اسما فرمود: تو اینجا چه می‌کنی؟ با اینکه در خانه مرد

هست چرا اینجا توقف کرده‌ای؟ اسما گفت: پدر و مادرم فدایت، دختر در شب زفاف به حضور زنی که بر حاجات او رسیدگی کند، نیازمند است. توقف من در اینجا از آن رو بوده است که اگر فاطمه را حاجتی دست داد او را یاری رسانم. حضرت به او فرمود: خدا در دنیا و آخرت حاجات تو را بر آورده سازد.

... آن روز روز سردی بود. من و فاطمه در بستر بودیم و چون گفتگوی حضرت را با اسما (که قهرا بیرون از اتاق بود) شنیدیم، خواستیم تا برخیزیم و بستر خود را جمع کنیم که صدای آن حضرت بلند شد و فرمود: شما را به پاس حقی که بر عهده تان دارم، سوگند می‌دهم که از جای خود برنخیزید تا من نیز به شما پیوندم. ما اطاعت کردیم و به حال خود بازگشتیم و پیامبر خدا(ص) داخل شد و بالای سر ما نشست و پاهای سرد خود را در میان عبا کرد. پای راستش را من به آغوش گرفتم و پای دیگر را فاطمه به سینه چسباند... پس از گذشت لحظاتی که بدن مبارک او گرم شد، فرمود:

علی! کوزه آبی بیاور. چون آوردم... آیاتی چند از قرآن بر آن خواند و سپس فرمود: علی! اندکی از این آب بنوش و مقدرای هم باقی بگذار. پس از آشامیدن، حضرت باقی مانده آب را گرفت بر سر و سینه من پاشید و گفت: خدا همه رجس و پلیدی را از تو دور گرداند و تو را از هر گناه و پستی پاک سازد.

سپس آبی تازه طلبید... آیاتی از کتاب خدا بر آن خواند و به دست دخترش داد و فرمود: قدری از آن بیاشام و اندکی باقی بگذار. آنگاه باقی مانده را بر سر و سینه او پاشید و در حق وی نیز همان دعا را کرد.

قال علی (ع): و مکث رسول الله (ص) بعد ذلك ثلاثا لا يدخل علينا، فلما كان في صبيحة اليوم الرابع جا نا اليدخل علينا فصاف في حجرتنا اسما بنت عميس الخثعميه.

فقال لها: ما يقفك هاهنا و في الحجره رجل؟

فقالت: فداك ابي و امي ان الفتاه اذا زفت الي زوجها تحتاج الي امراه تتعاهدها و تقوم بحوائجها فاقمت ههنا لا قضى حوائج فاطمه قال: يا اسما! قضى الله لك حوائج الدنيا و الاخره.

... و كانت غداه قره و كنت انا فاطمه تحت العبا فلما سمعنا كلام رسول الله (ص) لاسما ذهبنا لنقوم، فقال: بحقي عليكم لا تفترقا حتى ادخل عليكم. فرجعنا الي حالنا و دخل و جلس عند رووسنا و ادخل رجله فيما بيننا و اخذت رجله اليمنى فضممتها الي صدرى و اخذت فاطمه رجله اليسرى فضممتها الي صدرها و جعلنا ندفي من القر حتى اذا دفتنا قال: يا علي! ائتنى بكوز منن ما فاتيته فتفل فيه ثلاثا و قرا فيه آيات من كتاب الله تعالى ثم قال: يا علي! اشربه و اترك فيه قليلا ففعلت ذلك فرش باقى الما على راسى و صدرى و قال: اذهب الله عنك الرجس يا اباالحسن و طهرك تطهيرا و قال: ائتنى بما جديد، فاتيته به ففعل كما فعل و سلمه الي ابنته و قال لها: اشربى و اتركى منه قليلا، ففعلت، فرشه على راسها و صدرها و قال: اذهب الله عنك الرجس و طهرك تطهيرا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۱۳۲.

نفرین ابدی

اصبغ بن نباته در شمار یاوران وفادار و پیروان راستین امیرمؤمنان (ع) است او در لحظه‌ای که مولایش در بستر شهادت آرمیده بود و لحظات پایانی عمر خود را سپری می‌کرد، بر بالین وی حاضر شد و با اصرار از آن حضرت تقاضای حدیث کرد. با اینکه حال حضرت مساعد نبود اما در عین حال، خواهش ابن نباته را پذیرفت و واقعه زیر را برای او چنین نقل کرد:

اصبغ! همان طور که تو به عیادت آمدم، یک روز هم من به عیادت رسول خدا(ص) رفته بودم. رسول خدا(ص) از من خواست تا به میان مردم روم و آنان را برای شنیدن پیامی از جانب او به مسجد فرا خوانم. حضرت فرمودند: به مسجد برو و بر فراز منبر، یک پله پایتتر از جایی که من می‌نشینم بایست و با مردم چنین بگو:

... نفرین بر کسی که مورد خشم و عاق والدین خود قرار گیرد؛
نفرین بر آنکه از مولای خویش بگریزد؛

نفرین بر کسی که در مزد اجیر خیانت ورزد و او را از حقش محروم سازد.

اینها جمله‌ای بود که به امر آن حضرت گفتم و از منبر به زیر آمدم. در این بین مردی از انتهای مسجد در حالی که جمعیت را می‌شکافت و سعی داشت خود را به من برساند، پیش آمد و گفت:

ای اباالحسن! سه جمله به اختصار (و گوشه و کنایه) گفتم، آنها را برای ما تشریح کن.
من در پاسخ او چیزی نگفتم، و نزد پیامبر خدا باز گشتم و سخن آن مرد را نقل کردم.
(اصبغ می‌گوید: در این هنگام حضرت یکی از انگشتان مرا در میان دست خود گرفت و فرمود:) اصبغ! رسول خدا، نیز انگشتان مرا چنین در دست گرفته بود و با همین حال در شرح آن کلمات فرمود:

علی! من و تو پدران این امت هستیم، هر کس ما را به خشم آورد لعنت خدا بر او باد. من و تو مولای این مردم هستیم، هر که از ما بگریزد به نفرین ابدی مبتلا گردد. من و تو اجیر این امت هستیم، هر کس در اجرت ما (که دوستی اهل بیت و عترت رسول خدا است) خیانت ورزد به لعنت خدا و دوری از لطف او گرفتار گردد. پس حضرت آمین گفت و من نیز آمین گفتم....

قال علی (ع):... یا اصبغ! انی اتیت رسول الله عائدا کما جئت الساعه. فقال یا ابا الحسن! اخرج فناد فی الناس الصلاه جامعه و اصعد المنبر و قم دون مقامی بمرقاه و قل للناس: لا من عق والدیه فلعنه الله علیه، الا من ابق من موالیه فلعنه الله علیه، الا من ظلم اجیرا اجرته فلعنه الله علیه

.... یا اصبغ! ففعلت ما امرنی به حبیبی رسول الله فقام من اقصی المسجد رجل، فقال: یا ابا الحسن! تکلمت بثالث کلمات و اوجزتهن فاشرحهن انا، فلم ارد جوابا حتی اتیت رسول الله فقلت ما کان من الرجل، قال الاصبغ ثم اخذ بیدی و قال:

... یا اصبغ! کذا تناول رسول الله اصبعاً من اصابع یدی کما تناولت اصبعاً من اصابع یدک، ثم قال: یا ابا الحسن! الا و انی و انت ابوا هذه الامه فمن عقنا فلعنه الله علیه الا- و انی و انت مولیا هذه الانه فعلى من ابق عنا لعنه الله الا و انی انت اجیرا هذه الامه فمن ظلمنا اجرتنا فلعنه الله علیه ثم قال آمین فقلت: آمین.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۰، ص ۴۵. به گفته خنّاب بن ارت واقعه فوق نوزده روز قبل از وفات رسول گرامی بوده است. (بحار، ج ۲۲، ص ۴۸۹).

نفر ششم

پس از وی عمر به خلافت رسید. او در بسیاری از امور، با من مشورت می‌کرد و مشکلاتش را در میان می‌گذاشت و آنها را مطابق نظر من انجام می‌داد؛ یارانم نیز کسی جز من را سراغ ندارند، که عمر با او مشورت کرده و از فکرش سود جسته باشد.

پس از او، تنها کسی که به امر خلافت و زمامداری مردم امید داشت، من بودم. هنگامی که مرگ ناگهانی او را غافلگیر ساخت و فرصت هر گونه تصمیم و تدبیری از وی گرفته شد، من یقین کردم که حق خود را همان طور که مطلوبیم بود و آن را در فضایی

آرام و بدور از هر گونه خشونت می‌جستم، به چنگ آوردم و خداوند پس از این، بهترین امید و برترین خواسته مرا پیشش خواهد آورد (اما چنین نشد) بلکه او نیز در لحظات پایانی عمر چنان کرد که خود می‌خواست: عده‌ای را داوطلب و نامزد خلافت کرد که من ششمین آنان بودم! [۱] او در این گزینش، موقعیت بلند مرا از جهت وراثت پیامبر و پیوند خویشاوندی، و افتخار دامادی او، همه و همه را نادیده انگاشت و مرا با کسانی برابر ساخت که هیچ یک از آنان نه سوابق مرا داشتند و نه اثری از آثار درخشان مرا. خلافت را در میان ما به شورا واگذار نمود و فرزند خود را بر همه ما حاکم کرد، و دستور داد چنانچه مطابق میل او رفتار نکنیم (و به تعیین خلیفه توافق نکنیم) گردن هر شش نفر ما زده شود.

برای همین پیشامد ناگوار چه اندازه صبر و تحمل لازم است، خدا داند! من دوست ندارم سخن او را تکرار کنم که گفت: رسول خدا(ص) از دنیا رفت و از این جماعت (که هود آنها را نامزد خلافت کرده بود) راضی بود.

شگفتا، از کسی که امر به کشتن جماعتی می‌دهد که به ادعای او رسول خدا(ص) از آنان خرستند بوده است!

... نامزدها خلافت هر یک به نفع خویش سخن گفتند و من ساکت بودم. و چون از من پرسیدند و نظر مرا خواستار شدند، پیشینه خود و آنان را یادآور شدم و از فضایل خود چندانکه برای آنان آشکار بود برشمردم. (و از موقعیت خطیر و) شایستگی خود و رشته بیعتی که به دست رسول خدا(ص) بر گردن آنان، محکم بسته شده بود، همه را متذکر شدم. ولی حب ریاست و تحصیل قدرت و دنیاطلبی و تاءسی به پیشینیان، آنان را واداشت تا برای به چنگ آوردن حقی که خداوند برای آنها قرار نداده بود، تلاش کنند. با هر یک از آنه که تنها می‌شدم از او می‌خواستم تا در تصمیم خود، روز واپسین و جهان آخرت را در نظر داشته باشد (و به وظیفه واقعی خود عمل کند) اما آنان در برابر، برای گزینش و انتخاب من یک شرط داشتند و آن اینکه رشته خلافت را پس از خود به ایشان بسپارم. و چون دیدند که من جز در شاهراه هدایت قدم نمی‌زنم و جز عمل به کتاب خدا و وصیت رسول خدا(ص) و سپردن حق، به آن که سزاوار است... کار دیگری از من ساخته نیست (از من روی برتافتند) و در پی دستیابی به آمال خود و شرکت در بهره جویی از قدرت، افسار خلافت را به دست ابن عفان سپردند. کسی که در این راه تلاش می‌کرد سرانجام با عثمان بیعت کرد و او را به زمامداری مردم برگزید....

(در اینجا حضرت این سخنان را خطاب به آنها ایراد فرمودند:)

شما خود می‌دانید که من بر تصدی خلافت از دیگران شایسته‌ترم، اما به خدا سوگند مادامی که امور مسلمانان به خیر و صلاح و بر سلک نظام باشد خواهشی ندارم، بگذار تنها بر من ستم شود (و دیگران در سایه نظم و امنیت آسوده باشند).

پاداش صبر و پایداری خود را از خدا می‌طلبم و رفتار زاهدانه ام حجتی باشد بر هیچ انگاشتن آنچه که شما برای به چنگ آوردنش از یکدیگر سبقت می‌گیرید. قال علی (ع):... فان القائم بعد صاحبه کان یشاورونی فی موارد الامور فیصدرها عن امری و یناظرنی فی غوامضها فیمضیها عن رای، لا اعلم احدا و لا یعلم اصحابی ینظره فی ذلک غیری و لا یطمع فی الامر بعده سواى فلما اتته منیته علی فجاه بلامرض کان قبله و لا امر کان امضه فی صحه من بدنه، لم اشک انی قد استرجعت حقی فی عافیة بالمتزله الی کنت اطلبها و القاقبه الی کنت التمسها و ان الله سیاتی بذلک علی احسن ما رجوت و افضل ما املت.

فکان من فعله ان ختم امره بان سمی قوما انا سادسهم و لم یساونی بواحد منهم و لا ذکر لی حالا فی وراثه الرسول و لا قرابه و لا صهر و لانسب و لا لواحد منهم مثل سابقه من صولقی و لا اثر من آثاری، و صیرها شوری بیننا و صیر ابنه فیها حاکما علینا و امره ان یضرب اعناق النفر السته الذین صیر الامر فیهم ان لم ینفذوا و امره و کفی بالصبر علی هذا یا اخا الیهود صبرا. فمکث القوم ایامهم کل یخطب لفسه و انا ممسک فذا سالونی عن امری فناظرتهم فی ایامی و ایامه و آثاری و آثارهم، و اوضحت لهم ما لم یجهلوه من وجوه استحقاقی له دونهم و ذکرتهم عهد رسول الله (ص) لی الیهم و تاکیده ما اکده من البیعه لی فی اعناقهم، دعاهم حب الاماره و بسط الایدی و الالسن فی الامر و النهی و الرکون الی الدنیا و الاقتدا بالماضین قبلهم الی تناول ما لم یجعل الله لهم.

فاذا خلوت بالواحد منهم بعد الواحد ذكرته ايام الله و حذرته ما هو قادم عليه و صائر اليه، التمس منى شرطاً ان اصيرها له بعدى، فلما لم سجدوا عندى الا المحججه البيضاء و الحمل على كتاب الله عزوجل و وصيه الرسول و اعطا كل امرى منهم ما جعل الله له و منعه مما لم يجعل الله له؛ ازالها عنى الى ابن عفان.... [۲]

.... لقد علمتم انى احق بها من غيرى، و والله لاسلمن ما سلمت امور المسلمين و لم يكن فيها جور الا على خاصه، التماسا لاجر ذلك و فضله و زهدا فيما تنافستوه من زخرفه و زبرجه. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] به روایت شیخ مفید: سپس حضرت فرمود: و قال (عمر): اقلوا الاقل و ما اراد غيرى، عمر گفت: اگر اعضای شورا به توافق نرسیدند و آرا به اقل و اکثر منتهی شد، شما جانب اکثر را بگیرید و گردن کسانی که در طرف اقل واقع شدند، بزنید. حضرت فرمود: مقصود او از کشتن اقل کسی جز من نبود! (امال مفید، ص ۱۵۳).

[۲] اختصاص، ص ۱۷۳؛ خصال، ص ۴۲۷؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۷.

[۳] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، خطبه ۷۳.

ندامت

اما گمانم این است که اصحاب شورا (که عثمان را به خلافت برگزیدند) آن روز را به شب نرساندند مگر اینکه از انتخاب خود پشیمان شدند و از رأی خود بازگشتند و هر یک گناه را به گردن دیگری می‌انداخت و با این همه، خود و دیگران را سرزنش می‌کرد.

طولی نکشید که همان سرسختها (که در برگزیدن وی پافشاری می‌کردند) به تکفیر و تبری از او پرداختند و علیه او نغمه‌ها ساز کردند... تا جایی که عرصه را بر عثمان تنگ نمودند و وی را مجبور ساختند تا به دوستان خود پناه برد و از آنان و دیگر اصحاب رسول خدا(ص) درخواست استعفا کند و از آشوبی که علیه او بر پا گشته بود، بهراسد و از کردار خود اظهار پشیمانی کند.

این پیشامد از پیشامد قبلی برای من دردناکتر و بر بی صبری و بی تابی، سزاوارتر بود. رنجی که از این رهگذر بهره من شد و بار اندوهی که از آن بر دلم نشیت، قابل توصیف و اندازه گیری نیست. اما تصمیم من این بود که صبر و شکیبایی پیشه سازم و بر تحمل آنچه سخت تر و دردناکتر است مهیا باشم.

قال علی (ع):... ثم لم اعلم القوم امسول من يومهم ذلك حتى ظهرت ندامتهم و نکصوا على اعقابهم و احوال بعضهم على بعض کل يلوم نفسه و يلوم اصحابه ثم لم تطل الايام بالمستبد بالامر ابن عفان حتى اكفروه و تبروا منه و مشى الى اصحابه خاصه و سائر اصحاب رسول الله (ص) عامه يستقيلهم من بيعته الى الله من فلتته فكانت هذه يا اخا اليهود اكبر من اختها و افضع و احرى ان لا يصبر عليها فنالنى منها الذى لا يبلغ و صفه و لا يحد وقته و لم يكن عندى فيها الا الصبر على ما امض و ابلغ منها. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۲۸؛ اختصاص، ص ۱۷۴؛ بحار، ج ۳۸، ص ۱۷۷.

نبرد خیبر

قلاع خیبر از پایگاههای مهم یهود، در شبه جزیره عربستان بود. یهودیان قلعه‌های خود را بر فراز کوهی ساخته بودند و گرداگردش

را خندق کشیده بودند و پلی متحرک بر آن خندق نصب کرده بودند که به هنگام نیاز برپا می‌شد و هنگام خطر نفوذ دشمن برداشته می‌شد.

پیامبر خدا(ص) با یاران به سوی خیبر به راه افتادند تا قلاع آنها گشوده گردد و پایگاه دشمن فرو پاشد. [۱]. مورخان، شمار قلعه‌ها را تا ده قلعه، که هر یک به نامی خاص شهرت داشت، برشمرده‌اند.

رسول خدا(ص) پس از آنکه قلاع یهودیان را یکی پس از دیگری به تصرف خود در آورد، اهلی قریه فدک، کس نزد آن حضرت فرستادند و از او خواستند که بر آنان منت گذارد و به تبعیدشان بسنده کند و آنان رانکشد.

حضرت پذیرفت. و چون لشکری به سوی فدک رفت، خالصه رسول خدا گردند سایر مسلمانان در آن سهمی نداشتند. حضرت نیز فدک را به دخترش فاطمه بخشید. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: راه محمد(ص)، ج ۱، ص ۲۹۴.

[۲] ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام، ص ۵۰۶.

نمونه‌های زهد

۱. در رفتار خود، همین مقدار کافی است که بر سیره و روش رسول گرامی صلی الله علیه و آله بسنده کنی و او را پیشوا و مقتدای خود سازی و در نکوهش دنیا و پستیهای آن و زبونی و عیبهای بیشمار آن، به آن حضرت تأسی ورزی و از او بیاموزی که چگونه دنیا و فریبندهای آن، دامان خود را از برابر دیدگان او برچیده و آن را در مقابل دیگران گسترده است؟! از نوش دنیا هیچ نخورد و از زیورهایش بهره‌ای نبرد....

بنگر به موسی علیه‌السلام هنگامی که گفت: «پروردگارا به آنچه از خیر و نیکویی برایم فرستی، نیازمندم». به خدا که نیاز و درخواست موسی جز گرده نانی که بخورد چیز دیگری نبوده است (چون مدتی بر او می‌گذشت و خوراک او گیاهان زمین بود) تا جایی که سبزی گیاهان از نازکی پوست شکم او و شدت لاغری، نمایان بود.

اگر خواهی به داود نبی علیه‌السلام نگاهی بینداز، همان صاحب مزامیر و خنیاگر بهشتیان؛ کسی که با ساختن زنبیلهایی از لیف خرما از دست رنج خود ارتزاق می‌کرد، و آنها را به بازار عرضه می‌داشت و از مجلسیان خود برای فروش آنها کمک می‌خواست و از درآمد آن قرص نانی جوین تهیه می‌کرد و روزگار می‌گذراند.

اگر خواهی از عیسی بن مریم بگویم، کسی که هنگام خواب سنگ را بالش خود می‌ساخت. و جامه‌ای زبر و خشن بر تن می‌کرد و خوراک ناگوار می‌خورد و گرسنگی می‌کشید. چراغ شبش روشنایی ماه بود و سرپوش زمستانش آسمان مشرق و مغرب (جایی نداشت که در آن بیاساید) میوه و گیاه او همان بود که برای بهایم می‌روید. نه همسری داشت که او را فریفته سازد و نه فرزندی که او را اندوهگین نماید. نه اموالی انباشته بود که او را از توجه به خدا بازدارد و نه حرصی که وی را خوار و زبون سازد.

پاهایش مرکب راهوارش بود و دستهایش تنها خدمتگزارش....

۲. اگر بقا و خلود در دنیا برای کسی مقدور بود، و اگر فرار از چنگال مرگ برای بشری امکان داشت، بی شک قهرمان این میدان، سلیمان بن داود بود؛ کسی که سلطنت و پادشاهی جن و انس را با مقام بلند نبوت جمع کرده بود و آن را توأم و همراه داشت. اما هنگامی که عمر او به پایان رسید و بهره‌ی او در این دنیا به انجام رسید، تیرهای مرگ از کمان نیستی و نابودی او را نشانه کردند و شهرها و خانه‌ها را از وجود او خالی نمودند و دیگران را به میراث وی نشانندند.

۱. قال علی علیه السلام: ... لقد كان في رسول الله صلى الله عليه وآله كاف لك في الأسوء و دليل لك على ذم الدنيا و عيبها و كثرة مخازيها و مساويها اذ قبضت عنه أطرافها و وطئت لغيره أكنافها و فطم عن رضاعها و زوى عن زخارفها و ان شئت ثبت بموسى كليم الله عليه السلام حيث يقول: (رب انى لما أنزلت الی من خیر فقیر) و الله ما سأله الا خبزاً يأكله لانه كان يأكل بقله الأرض و لقد كانت خضرة البقل ترى من شفيف صفاق بطنه لهزاله و تشذب لحمه.

و ان شئت ثلث بداود علیه السلام صاحباً لمزامير و قارىء أهل الجنة فلقد كان يعمل سفائف الخوص بيده و يقول لجلسائه: أيكم يكفينى بيعها؟ و يأكل قرص الشعير من ثمنها.

ان شئت قلت فى عيسى بن مريم عليه السلام فلقد كان يتوسد الحجر و يلبس الخشن و يأكل الجشب. و كان ادامة الجوع و سراجة بالليل القمر و ظلاله فى الشتاء مشارق الأرض و مغاربها و فاكهته و ريحانه ما تنبت الارض للبهائم و لم تكن له زوجة تفتنه و لا ولد يحزنه و لا مال يلفته و لا طمع يذله، دابته رجلاه و خادمه يداه. [۱].

۲.... فلو أن احدا يجد الى البقاء سلماً أو الى دفع الموت سيلاً لكان ذلك سليمان بن داود عليه السلام الذى سخر له ملك الجن و الانس مع النبوة و عظيم الزلفه، فلما استوفى طعمته و استكمل مدته رمته قسى الفناء بنال الموت و أصبحت الديار منه خالية و المساكن معطلة و ورثها قوم آخرون.... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، بخشی از خطبه ۱۵۹.

[۲] نهج البلاغه، ترجمه و شرح فیض الاسلام، بخشی از خطبه ۱۸۱.

نابودی یک سوم مردم

امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد علائم ظهور مهدی (عج) فرمود:

مهدی خارج نمی شود تا اینکه یک سوم مردم کشته شوند (در اثر جنگها و بلاهای خانمان سوز که انجام این مسأله با انبوه بمبهای اتمی و غیره که برای نابودی چندین برابر کره زمین کافیسیت بعید به نظر نمی آید) و یک سوم مردم می میرند (در اثر بیماریها و قحطی ها) و (تنها) یک سوم مردم باقی می ماند. [۱].

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چون منادی از آسمان ندا کند: همانا حق با آل محمد صلی الله علیه و آله است، در آن هنگام (نام) مهدی بر زبانها افتد و محبت او را به دل گرفته و ذکری جز (یاد) او ندارند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نوائب الدهور از کنز العمال.

[۲] نوائب الدهور از کنز العمال.

نمی بینم به آنچه گفتمی وفا کنی

اصبغ بن نباته گوید: ابن ملجم با گروهی از مردم برای بیعت نزد امیر علیه السلام آمد وقتی پشت کرد که برود حضرت او را خواسته و دوباره از او عهد و پیمان گرفت که مکر و حيله نکند و بیعت نشکند، او انجام داد و دوباره بیعت کرد، وقتی پشت کرد که برود حضرت او را خواسته تا برای بار سوم بیعت کند و از او عهد و پیمان گرفت که بیعت نشکند، او چنین کرد، وقتی پشت کرد که

برود برای بار چهارم حضرت از او عهد و پیمان گرفت و تأکید نمود تا بیعت نشکند.

ابن ملجم گفت: به خدا سوگند یا امیرالمؤمنین ندیدم که با شخص دیگر به جز من چنین کرده باشی؟ حضرت این شعر را زمزمه کرد:

ارید حبائه و یرید قتلی

عذیرک من خلیلک من مراد

یعنی: من قصد بخشش به او را دارم ولی او قصد کشتن مرا دارد، در این صورت کسی تو را به خاطر این سرزنش نخواهد کرد.

برو ای پسر ملجم به خدا سوگند نمی‌بینم به آنچه گفتی وفا کنی. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۴۲ ص ۱۹۲- الارشاد، ص ۱۶.

نیرنگ زنی حيله گر

زنی فتنه گر شیفته و دل‌باخته نوجوانی از انصار گردید، ولی هر چه کوشید جوان پرهیزکار را جلب توجه و عطف نظر کند نتوانست، از این رو در صدد انتقامجویی بر آمده و تخم مرغی را شکسته با سفیده آن جامه خود را از بین دو آلوده ساخت و بدین وسیله جوان پاکدامن را متهم کرده او را نزد عمر برد و گفت: ای خلیفه! این مرد مرا رسوا نموده است.

عمر تصمیم گرفت جوان انصاری را عقوبت دهد، مرد پیوسته سوگند یاد می‌کرد که هرگز مرتکب فحشایی نشده است و از عمر می‌خواست تا در کار او دقت و تحقیق نماید، اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا نشسته بود، عمر به آن حضرت علیه السلام رو کرده و گفت: یا علی! نظر شما در این قضیه چیست؟

آن حضرت به سفیدی جامه زن به دقت نظر افکنده وی را متهم نموده و فرمود: آبی بسیار داغ روی آن بریزند و چون ریختند سفیدی جامه بسته شد، پس امام علیه السلام برای فهماندن حاضران اندکی از آن را در دهان گذاشت و چون طعمش را چشید آن را به دور افکند و سپس به زن رو کرده، او را سرزنش نمود تا این که زن به گناه خود اعتراف نمود و از این راه مکر و خدعه زن را آشکار کرد و به برکت آن حضرت، مرد انصاری از عقوبت عمر رها گردید.

و نیز زنی با سفیده تخم مرغ رختخواب هووی خود را آلوده ساخت و به شوهرش گفت: اجنبی با او همبستر شده است، ماجرا نزد عمر مطرح گردید، عمر خواست زن را کیفر دهد، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: آبی بسیار داغ بیاورند و چون آوردند دستور داد مقداری روی آن سفیدی بریزند چون ریختند فوراً جوش آمده و بسته شد، آن حضرت جامه را به نزد زن انداخت و به او فرمود:

این از نیرنگ شما زنان است و مکرتان بسیار است.

آنگاه به مرد رو کرده و فرمود: زنت را نگهدار که این از تهتهای آن زنت می‌باشد، و فرمود: تا بر زن تهمت زننده حد افتراء جاری کنند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب سروی، قضایاه علیه السلام فی عهد الثانی.

نشگون

در همان زمانی که امیرالمومنین علیه‌السلام در یمن تشریف داشت به آن حضرت خبر رسید که دختری از روی بازیچه دختر دیگری را بر دوش گرفته و دختر سومی از پایینی نشگون گرفته و او بناگاه پریده و دختری را که بر دوش داشته انداخته و منجر به مرگ او شده است.

امام علیه‌السلام فرمود: یک سوم دیه مقتول به عهده آن دختری است که او را بر روی شانه برداشته و یک سوم دیگر به عهده دختری که از او نشگون گرفته، و یک سوم هم بر عهده خودش که بطور بازیچه و عبث سوار شده است. این خبر به سمع مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیده آن را تأیید نموده بر صحتش گواهی داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، قضایاه علیه‌السلام والنبی حی.

نذر مشکل

از حضرت امیر علیه‌السلام پرسیدند؛ مردی نذر کرده با پای پیاده خانه خدا را زیارت کند، در بین راه رودخانه‌ای رسیده که لازم است با کشتی از آن عبور کند تکلیفش چیست؟
امام علیه‌السلام فرمود: در کشتی سرپا می‌ایستد تا از آب عبور کند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، باب النذور، حدیث ۶.

نتیجه اسلام زنی مجوسی

زنی مجوسی قبل از آن که شوهرش با او همبستر شود مسلمان شد امیرالمومنین علیه‌السلام به شوهرش فرمود: تو نیز اسلام بیاور، مرد نپذیرفت. آن حضرت علیه‌السلام فرمود: مرد باید نصف مهر زن را به او بپردازد و زن از او جدا می‌شود، و فرمود: اسلام زن سبب عزت و شرافت او گردید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، کتاب النکاح، با من یحرم نکاحهن بالاسباب، حدیث ۱۵.

نذری در طواف

علی علیه‌السلام درباره زنی که نذر کرده بود بر روی چهار دست و پا به دور خانه کعبه طواف کند، فرمود: باید چهارده دور طواف کند. هفت مرتبه برای دستهایش و هفت مرتبه برای پاهایش. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۴، ص ۴۲۹، حدیث ۱۱. تهذیب، کتاب الحج، باب الطواف، حدیث ۱۱۸.

نیابت در حج

حضرت امیر علیه السلام می‌فرماید: اگر کسی عازم رفتن به حج باشد و بیمار شود و نتواند برود باید اجیر بگیرد تا به نیابتش حج نماید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۴، ص ۲۷۳، حدیث ۴. تهذیب، ج ۵، ص ۱۴، حدیث ۴۰.

نوعی قصاص

امام صادق علیه السلام از کتاب علی علیه السلام نقل کرده که اگر کسی فرج زن خود را ببرد! مرد دیه آن را ضامن است، و اگر از پرداخت دیه امتناع ورزد، در صورتی که زن بخواهد، همان جنایت از مرد قصاص می‌شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب الدیات، باب ۴۳، ما یجب علی من قطع، حدیث ۱.

نشانه خدا

مردی نزد حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمده گفت: یا امیرالمومنین! به چه چیز خدایت را شناخته‌ای؟ فرمود: به واسطه شکستن عزمها و تصمیمها، و چون بر انجام کاری اراده کردم موانع و قضا، حائل گردید و مقصودم عملی نشد پس فهمیدم تدبیر کننده و عاقبت‌اندیش دیگری است.

پرسید؛ چه چیز سبب شد که خدا را سپاسگزاری نمایی؟

فرمود: دیدم که چه بلاهایی که از من دور کرده و بر دیگری وارد نموده، پس فهمیدم که بر من منت گذاشته و من هم او را شکر کردم. پرسید؛ چه چیز سبب شده که به ملاقات و دیدار او علاقه‌مند گردی؟ فرمود: چون دیدم آیین فرشتگان و پیامبرانش را برای من برگزیده و نعمت را بر من تمام کرده دانستم خدایی که این گونه مرا گرامی داشته هرگز فراموشم ننموده، به همین سبب به دیدار او مشتاق گردیدم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] توحید، صدوق، باب ۴۱، حدیث ۶.

نسبت یگانگی به خداوند

در روز جنگ جمل هنگامی که امیرالمومنین علیه السلام سرگرم تدبیر امور جنگ بود، مردی اعرابی برخاست و گفت: یا امیرالمومنین! آیا می‌گویی خدا یگانه است؟

در این موقع مردم از هر سو زبان به اعتراض گشوده به او گفتند: آیا نمی‌بینی آنچه را که امیرالمومنین علیه السلام در آن است از

پیشانی دل و پراکندگی حواس؟!

امام علیه‌السلام به آنان فرمود: او را واگذارید که ما آنچه از دشمن می‌خواهیم این اعرابی از آن پرسیده است. آنگاه به مرد عرب فرمود: نسبت یگانگی به خداوند چهار قسم است؛ دو قسم آن رواست و دو قسم دیگر ناروا. اما آن دو که روا نیست، یکی نسبت یک است که در برابر دو می‌باشد، و وجه نارواییش این است که خدا دو ندارد و در باب اعداد یکی که دو ندارد داخل در اعداد نبوده به آن یک گفته نمی‌شود. و دیگری یکی که مراد از آن، نوعی از جنس باشد و این هم روا نیست؛ زیرا این تشبیه به مخلوقات است و خداوند از آن منزّه است.

و اما آن دو قسمی که رواست یکی این است که مقصود از نسبت یگانگی نظیر نداشتن در اشیاء و مخلوقات باشد، و دیگری این که گویند خداوند احدی المعنی است که مقصود عدم انقسام در وجود و اندیشه و خیال باشد، و پروردگار ما این چنین است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] توحید، صدوق، باب ۳، حدیث ۳.

نعمتهای الهی

ابی بن کعب در حضور پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله این آیه شریفه را خواند: واسیغ علیکم نعمه ظاهره و باطنه؛ [۱] و تمام کرد خدا بر شما نعمتهایش را چه آشکارا و چه پنهان. در این هنگام رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضار مجلس که از جمله آنها ابوبکر و عمر و عثمان و ابو عبیده و عبدالرحمان بود فرمود: بگویند بینم اول نعمتی که خداوند به شما ارزانی داشته چیست؟ آنان همگی از مال و ثروت و زن و فرزند سخن گفتند، و چون ساکت شدند پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه‌السلام رو کرده به او فرمود: یا علی! تو هم بگو، علی علیه‌السلام شروع کرد به شمردن، خداوند مرا از نیستی به هستی آورد مرا موجودی زنده قرار داد، نه جامد و بی‌جان، مرا انسانی متفکر و هوشمند قرار داد نه ابله و فراموشکار، در بدنم قوا و مشاعری آفرید که به وسیله آنها آنچه بخواهم ادراک می‌کنم، در ساختمان وجودم شمع تابان خود را آفرید، مرا به آیین خودش هدایت نمود و از گمراهی نجات بخشید، برایم راه بازگشتی به حیات جاودان قرار داد، مرا آزاد و مالک قرار داد نه برده و مملوک، آسمان و زمینش را با آنچه که در آنها هست برایم رام و مسخر گرداند، ما را زن نیافرید بلکه مردانی حاکم بر همسران حلالمان [۲] و پیامبر صلی الله علیه و آله در هر جمله به او می‌فرمود: راست گفتی، و آنگاه به او فرمود: باز هم بشمار! علی علیه‌السلام گفت: و ان تعدوا نعمه الله لا تحصوها؛ اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمرید شماره نتوانید کرد.

پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسم نموده و به او فرمود: گوارا باد تو را حکمت و دانش، یا اباالحسن! تو وارث علم من، و بعد از من برطرف کننده اختلافات امت می‌باشی. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] سوره لقمان آیه ۲۰.

[۲] اشاره به آیه قرآن: الرجال قوامون علی النساء.

[۳] مناقب، سروی، قضایاه (ع) فی حال حیاة النبی (ص).

نشانه بلوغ پسر

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: پسر به حد بلوغ و تلقیح نمی‌رسد مگر هنگامی که پستانهایش گرد، و بوی زیر بغلش استشمام گردد. [۱].

اسکافی در نقض العثمانیه آورده: علی بن عبدالله بن عباس از پسرش یازده سال بزرگتر بوده. [۲] و نیز ابن قتیبه در معارف آورده: عمرو بن عاص از پسرش عبدالله دوازده سال بزرگتر بوده است. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۶، ص ۴۶، حدیث ۳.

[۲] شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۰.

[۳] معارف، ص ۱۲۵.

نشانه مردی و زنی

فرستاده معاویه از امیرالمومنین علیه‌السلام سؤالاتی کرد و اینک پاسخ یکی از پرسشهایش: (کسی که معلوم نیست زن است یا مرد)، پس از بلوغ اگر محتمل شود مرد است و اگر حائض گردیده و پستانهایش بزرگ شود زن است و قبل از بلوغ نیز بر روی دیوار بول کند، اگر بولش به دیوار رسید مرد است و اگر به عقب برگشت زن است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] روضه، فتال.

نفع و زیان حجرالاسود

هنگامی که عمر حجرالاسود را بوسید به آن خطاب کرد و گفت: می‌دانم که تو سنگی هستی و به کسی نه زیانی می‌رسانی و نه نفعی، و اگر نه این بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ام تو را می‌بوسید هرگز تو را نمی‌بوسیدم. امیرالمومنین علیه‌السلام به عمر فرمود: بلکه این سنگ هم زیان می‌رساند و هم نفع. عمر گفت: چگونه؟

آن حضرت فرمود: آنگاه که خداوند از بنی آدم پیمان گرفت عهدنامه‌ای برایشان نوشت و همین سنگ آن را در خود فرو برد. پس در روز رستاخیز به وفای مؤمن و انکار کافر گواهی خواهد داد. و این معنای دعائی است که مردم در موقع استلام حجر می‌خوانند: اللهم ایمانا بک، و تصدیقا بکتابک، و وفاءا بعهدک.

خدایا به تو ایمان می‌آورم، و کتاب تو را تصدیق می‌کنم، و به عهد تو وفا می‌نمایم. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب، سروی، ج ۱، ص ۴۹۴.

نقص زبان

مردی ضربه‌ای بر زبان دیگری زد به طوری که قدری از زبان مضروب بریده شده نتوانست بعض حروف را ادا کند. نزاع نزد عمر

بردند عمر حکمش را ندانست.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: حروف الفباء بیست و هشت تاست و باید دید که مضروب چند حرف را اداء نمی‌کند، پس به همان نسبت از جانی ارش جنایت می‌گیرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه، ج ۱۹، ص ۲۷۵، حدیث ۶ (با اندک تفاوتی).

نیت خیر

دو شتر از مردی فرار کرده، دیگری آنان را گرفته هر دو را به یک ریسمان، یکی از آن دو خفته شد و مرد ماجرا نزد امیرالمومنین علیه‌السلام مطرح گردید، آن حضرت گیرنده را ضامن نکرد و فرمود: او جز اصلاح قصدی نداشته است. [۱].

و در این باره نیز کلیاتی از عترت طاهرین آن حضرت علیه‌السلام وارد شده، چنانچه زراره می‌گوید: به خدا سوگند من هرگز کسی مانند ابی‌جعفر امام محمد باقر ندیده‌ام، زیرا از آن حضرت علیه‌السلام پرسیدم، پرنده‌گان حلال گوشت چه نشانه‌ای دارند؟

فرمود: بخور گوشت پرنده‌ای را که به هنگام پرواز بالهایش را حرکت می‌دهد، و نخور گوشت پرنده‌ای را که در آن حال بالهایش رامی‌گستراند پرسیدم، تخم‌هایی که در جنگل می‌بینم کدام نوعش حلال و کدام نوعش حرام می‌باشد؟ فرمود: نخور آن را که دو طرفش مساوی است و بخور آن را که دو طرفش بزرگ و کوچک است. [۲].

و نیز ابن‌ابی‌لیلی نقل شده که می‌گوید: دو نفر که با هم نزاع داشتند به نزد من آمده، یکی از آنان گفت: این مرد این کنیز را به من فروخته و هنگامی که او را برهنه نمودم دیدم موی زهار ندارد و گمانم که در اصل خلقت چنین بوده است.

ابن‌ابی‌لیلی به وی گفت: مردم در این باره چاره‌جویی می‌کنند، تو از چه چیز کراهت داری؟!

مرد گت: اگر این عیب است به نفع من حکم کنی.

ابن‌ابی‌لیلی پاسخش را ندانست، به او گفت: صبر کن می‌روم برمی‌گردم و پاسخ تو را می‌گویم، که الان در شکم خود احساس ناراحتی می‌کنم، سپس داخل خانه شد و از در دیگر خارج گردیده به نزد محمد بن مسلم رفت و مساله را به او در مطرح کرد و پرسید، آیا در این باره از ابی‌جعفر امام محمد باقر حدیثی در نظر داری؟

محمد بن مسلم گفت: در این خصوص چیزی به خاطر ندارم، ولیکن یک اصل کلی از آن حضرت علیه‌السلام در نظرم هست که فرمود: هر چه که از اصل خلقت زیاد یا کم باشد عیب است.

ابن‌ابی‌لیلی گفت: کافی است و آنگاه نزد آنان بازگشته، و حکم به عیب بودن آن نمود [۳] و نیز در کافی درباره آیه شریفه ان تبدوا الصدقات فنعما هی، اگر به مستحقان انفاق صدقات آشکارا کنید کاری نیکوست.

از آن حضرت نقل شده است که فرمود: مقصود از آن زکات واجب است

راوی می‌گوید: گفتم پس مقصود از: وان تخفوها و توتوها الفقراء و اگر در پنهانی به فقیران آبرومند رسانید.

چیست؟

فرمود صدقات مستحب و ائمه‌علیهم‌السلام در فرائض اظهار نمودن را و در نوافل کتمان کردن و پوشیده نگه داشتن را مستحب می‌دانسته‌اند. [۴].

و از جمله قواعد فقهی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نقل شده: لاضرر و الاضرار است، که آن بابی است از علم که هزار باب از آن گشوده می‌شود، و داستان آن چنین است که: سمره بن جندب درخت خرمايي در باغستاني متعلق به برای رفتن به سوی

درخت خرماي خود از منزل انصاری می‌گذشت و از او اجازه نمی‌گرفت انصاری نخست با زبانخوش به او تذکر داد و از او خواست تا موقع عبور از خانه اذن بگیرد سمره برای رفتن به سوی درخت خرماي خود از منزل انصاری می‌گذشت و از او اجازه نمی‌گرفت.

انصاری نخست با زبان خوش به او تذکر داد و از او خواست تا موقع عبور از خانه اذن بگیرد سمره سربرتافت، و چون انصاری این بدید به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله شکایت برد و جریان را عرضه داشت رسول خدا موضوع شکایت داشتن انصاری را از این کار خلاف سمره به او پیغام داد و از او خواست تا به هنگام ورود استیذان نماید، سمره ابا کرد، تا این که رسول خدا در مقام قیمت گذاری درخت بر آمده ولی او همچنان امتناع می‌ورزید تا این که حاضر شدند چند برابر قیمتش را به او بدهند ولی با هم قبول نکرد، سرانجام رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را با نخلی در بهشت مورد معاوضه قرار داد، سمره نپذیرفت، در این موقع رسول خدا صلی الله علیه و آله به انصاری رو کرده و فرمود: برو درخت را بکن و آن را به نزد او بینداز فانه لاضرر ولاضرار، حقا که ضرر رساندن و زیر با ضرر رفتن روا نیست. [۵].

نکته:

جای شکفت نیست این که کسی دارای نفسی خبیث و سرشتی ناپاک باشد، آن همه پیشنهادات پیغمبر صلی الله علیه و آله را نپذیرد.

و در تاریخ طبری در ضمن وقایع سال ۵۰ آمده، زیاد حکم ولایت بصره را به سمره داد و او به کوفه آمد و هشت هزار نفر را کشت.

زیاد به او گفت: هیچ نترسیدی یک تن از آنان بی گناه باشد؟! سمره پاسخ داد: از کشتن افرادی مانند آنان هیچ ترسی ندارم.

پی نوشت ها:

[۱] تهذیب، جلد ۱۰ صفحه ۳۱۵ حدیث ۱۶.

[۲] فروع کافی جلد ششم، صفحه ۲۴۷ حدیث سوم.

[۳] فروع کافی، کتاب المعیشه، باب من یشتري الرقیق فیظهر... حدیث ۱۲.

[۴] فروع کافی کتاب الزکاء باب النوادر حدیث یک.

[۵] فروع کافی جلد ۵ صفحه ۲۹۲، حدیث دوم.

نوعی داوری

دانش آموزانی نمونه های خط خود را خدمت حضرت امیر علیه السلام عرضه داشتند تا آن حضرت خوش خطترین آنها را انتخاب کند.

علی علیه السلام فرمود: این هم یک نوع داوری است، و جور [۱] در آن همانند جور در حکم است، و آنگاه به آنان فرمود: به معلم خود برسائید، اگر در مقام تادیب، شما را بیش از سه ضربه بزند از او قصاص گرفته می‌شود. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] بی‌عدالتی.

[۲] فروع کافی، کتاب الحدود، باب النوادر، حدیث ۳۸.

و

وسيله سواری امام علی

وسيله سواری برای هر کسی ضروری است، و هرچه دارای کیفیت بهتری باشد خوب است، که در روایات آمده است، از سعادت مؤمن، اسب خوب است. [۱]. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دارای: یک شتر سواری، یک اسب و یک قاطر سفید بود. که آن را (دُلْدُل) می گفتند، و در روز جنگ حنین سوار بر قاطر شد. به امام علی علیه السلام گفتند: بر اسب سوار شو که چابک و گریزنده تر است. حضرت فرمود:

الْخَيْلُ لَطَلَبٌ وَالْهَرَبُ، وَكَلْتُ مُدْبِرًا وَلَا أَنْصَرِفُ عَنْ مُقْبِلٍ

(اسب برای گرفتن فراری، و گریز از میدان است، در صورتی که من نه فراری را تعقیب می کنم و نه خود از میدان می گریزم) [۲]. یعنی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در انتخاب وسیله سواری نیز اهداف بلند دفاعی و نظامی را در نظر دارد و وسیله سواری را منطبق با اهداف ارزشی خود انتخاب می فرمود.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۶۴ ص ۱۷۱ ح ۱۹.

[۲] ناسخ التواریخ ص ۷۱۰، و عیون اخبار الرضا ج ۲، و بحارالانوار ج ۹.

وای بر تن پروران

مردم تن پروری که از شرف و ناموس خود دفاع نمی کنند و برای احقاق حق خود سلاح بر دست نمی گیرند درخور همه نوع سرزنشند، زیرا با خمودگی خود، از وظایف دینی خود باز می مانند و شرف خود را به باد می دهند. برای آنان نه دینی مانده است که آنها را گرد آورد و نه غیرتی که آنها را به خشم برانگیزد.

مولا علی (ع)، خطاب به کسانی که از رفتن به میدان نبرد به همراه او طفره می رفتند چنین می گوید:

منیت سن لا- یطیع اذا امرت، و لا- یجیب اذا دعوت، لا- آبالکم ما تنتظرون بنصرکم ربکم؟ اما دین یجمعکم، و لا حمیه تحمشمکم؟ اقوم فیکم مستصرخا، و اتادیکم منغوثا، فلا تسمعون لی قولا، و لا تطیعون لی امرا، حتی تکشف الامور عن عواقب المساءه،... «گرفتار کسانی شده ام که از من فرمان نمی برند و به دعوتهای من پاسخ نمی گویند.

ای بی‌پدران! برای یاری دادن به پروردگار خود منتظر چه هستید؟ آیا دین ندارید تا شما را فراهم آورد؟ و حمیتی تا شما را بر دشمن برانگیزد؟ در میان شما بیا می‌خیزم و فریادزنان یاری می‌جویم، اما نه سخن مرا می‌شنوید و نه فرمانم را اطاعت می‌کنید تا جایی که کارها عواقب شوم خود را نشان دهند. پس به همدستی شما نه حقی گرفته می‌شود و نه آرمانی تبلیغ می‌گردد. شما را به یاری برادرانتان فراخواندم اما چون شتران (گلو خراشیده) ناله در گلو می‌غلطانید و چون اشتران خسته و نزار از رفتن فرومی‌مانید. پس از میان شما تنها سپاهی اندک، لرزان و ناتوان، به یاری من آمد، آن سان که گویی با چشمان نگران خود به سوی مرگ رانده می‌شوند.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۹.

وظایف رهبر و مسئولیت‌های مردم

«ای مردم!

همانا که شما را بر من حقی است و مرا بر شما حقی.

حق شما بر من آن است که:

- ۱- خیرخواه شما باشم (روشهای درست را به شما عرضه دارم و در جنگ و صلح شما را به راهی که مصلحت است هدایت کنم).
 - ۲- نیاز شما را چنانکه شایسته است برآورده سازم.
 - ۳- شما را تعلیم دهم، تا نادان نمانید.
 - ۴- و ادب بیاموزم، تا شما نیز به دیگران بیاموزید.
- و اما حقی که من بر شما دارم آن است که:
- ۱- به پیمان بیعت خود وفادار باشید.
 - ۲- در حضور و غیبت من خیرخواه من باشید (در روابط خود صادقانه عمل کنید).
 - ۳- هنگامی که شما را بخوانم بی‌درنگ به دعوت من پاسخ گوئید.
 - ۴- و از فرمان من اطاعت کنید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۴.

ویژگیهای انقلابیون

فرد انقلابی به هنگام برنامه‌ریزی برای انقلاب، باید به حد اعلا زاهد باشد. این صفت، مهارت رزمی او را بالا می‌برد، و پایداری و مقاومت او را بیشتر می‌کند و اهرمی است که وی را در انجام دادن مسئولیت‌هایش یاری می‌دهد. یک انقلابی، باید قادر به تحمل دشوارترین شرایط مبارزه باشد. در میان انقلابیون باید روح برادری، احترام به مقررات و فضایل انسانی حاکم باشد.

همچنین باید از وظایفی که بر عهده‌ی اوست آگاهی کامل داشته باشد.

اما درباره‌ی فعالیت زیرزمینی: از این فعالیت هیچکس غیر از انقلابیون نباید بوئی ببرد. بنابر همین قاعده آنها در ظاهر و در نظر دیگران افراد پراکنده‌ای هستند، اما در واقع رابطه‌ی آنها از برادری هم عمیق‌تر است.

امام علی (ع) به مردی به نام «نوف شامی» چنین می‌گوید:

شیعتی - یانوف - الذبل الشفاه، الخمص البطون، رهبان فی اللیل، اسد فی النهار. اذا جنهم اللیل ازروا علی الاوساط، و ارتدوا علی الاطراف، و حضوا الاقدام، و افترشوا الجباه، و اذا...

«ای نوف! شیعه‌ی من لبانشان خشک و شکمهایشان (از زهد) به پشت چسبیده است. شامگاهان راهبند و به هنگام روز (در نبرد با دشمن) شیر ژباندند. شبها از جمع دور می‌شوند و گوشه می‌گیرند و پای برهنه می‌کنند و پیشانی به خاک می‌سایند. و روزها بردارند (همه دشواریهای مبارزه را تحمل می‌کنند) و (به وظایف خویش) آگاهند، نیکرفتار و پرهیزکارند. زمین را چون فرشی گرمی می‌دارند و آب را گوارا. و قرآن شعار ایشان است.

(و در شرایط مبارزه‌ی مخفیانه) به هنگام دیدار آشنا نمی‌نمایند و در وقت غیبت ناپدید نمی‌شوند. مومنان را بزرگ می‌دارند و از گناهکاران دوری می‌جویند. از آنان بدی به کسی نمی‌رسد (زیرا به چیزی طمع نبسته‌اند)، دل‌هایشان (از بار رنج مردمان) غمگین، نیازهایشان (به خاطر آسان‌گیری) اندک است. روحشان پاک است (و به شهوتها میدان نمی‌دهند) بدن‌هایشان جداگانه (و به ظاهر پراکنده‌اند) اما دل‌هایشان یگانه است (چرا که به خاطر آرمان یگانه‌ای می‌رزمند).

ای نوف! به خدا سوگند که شیعه‌ی من چنین کسانی هستند!» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مستدرک نهج البلاغه، ص ۵۰.

وجدان اخلاقی در جنگ

کسی که سلاح بر می‌دارد دستخوش غرور می‌شود و از این رو خطر انحراف از ارزشهای انسانی و گرایش به ستمگری و سرکشی او را تهدید می‌کند، خاصه اگر بر دشمن پیروز شده و کسی در برابرش نمانده باشد. در این حالت، فرمانده، بیش از همه به پرهیزگاری و نیروی وجدان نیازمند است. از این رو آموزشهای فرماندهی به افسران باید آمیزه‌ای از دستورهای نظامی و اندرزهای اخلاقی باشد...

امام علی (ع) در سفارش به یکی از فرماندهان سپاهش به نام «مقل بن قیس ریاحی» همین شیوه را توصیه می‌فرماید:

اتق الله الذی لابد لک من لقائه، و لا منتهی لک دونه، و لا تقاتلن الا من قاتلک، و سر البردین، و غور بالناس، و رفه فی السیر، و لا تسر اول اللیل، فان الله جعله سکنا، و قدره مقاما لاطعنا، فارح فیه بدنک،...

«در پیشگاه خداوند که از دیدار او گریزی نداری و پایان کارت جز به نزد او نیست، پرهیزگاری پیشه کن. جز با آن کس که به جنگ تو آمده پیکار مکن و در خنکای روز حرکت کن و در نیمروز که گرما شدت می‌گیرد به سپاهیان راحت باش بده و آنان را به آسودگی پیش بر، و در آغاز شب راه مسپار چه خداوند این هنگام را بهر آرامش قرار داده و برای فرود آمدن مقرر فرموده است نه برای کوچیدن. پس در آن وقت خستگی در کن و به مرکب خود استراحت بده. پس چون سحرگاه در رسد یا سپیده بدمد به برکت خداوند راه در پیش گیر.

هر گاه با دشمن روبرو شدی در میان یاران خویش جای بگیر. و مانند کسی که خیال جنگ افروزی دارد به دشمن نزدیک مشو، و همچون کسی که از دشمن به هراس افتاده از او دوری مگیر تا فرمان من به تو رسد. مبادا کینه‌توزی دشمن شما را به جنگیدن

برانگیزد، مگر آنکه خصم را به راه حق فراخوانده و با او اتمام حجت کرده باشی.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۱۲.

ویژگی‌های فرماندهان و افسران

«گرامی‌ترین سران لشکریانت کسی است که:

۱- با سپاهیان یار و همدل باشد.

۲- از دارائی خویش چندان به آنان فیض برساند که فراخ روزی گرداند و از پس راهی شدنشان به سفر بازماندگان خانوارشان نیز در آسایش باشند، تا در جنگ با دشمن جز درهم کوبیدن او اندیشه‌ای خاطرشان را نیآزارد. چرا که مهربانی و عطوفت تو آنان را به تو دل بسته می‌کند.

روشن‌ترین فروغ دیده‌ی فرمانروایان، بر پای داشتن عدل و داد در بلاد، و برانگیختن مهر توده‌ی مردم است. مردم تنها زمانی خیرخواه زمامدارانند که از آن ایمن باشند و همکاری آنان با حکمرانان تنها هنگامی میسر است که پشتیبان فرمانروای خویش باشند و بار شهروندی بر دوششان سبک آید و در انتظار پایان‌گیری مدت زمامداری او روز شماری نکنند.

پس آروزهایشان را بر آور و درباره‌ی تدبیرهایشان زبان به ستایش بگشا، و از فداکاریها و جانبازیهایشان یاد کن که تشویق (به خواست پروردگار) دلاوران را به جنبش وای می‌دارد و به سست عنصران نیرو می‌دهد.

هر کس را به کاری که خود انجام داده بشناس و قدردانی کن، و عزم و اقدام کسی را به دیگری نسبت مده و از بزرگداشت آن کس که کاری خطیر انجام داده است، کوتاهی مکن.

مبادا بلندپایگی کسی سبب شود هر کار کوچک او را نیز بزرگ شماری، و موقعیت پست کسی تو را بر آن دارد که خدمت بزرگ او را خوارداری.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۳.

ویژگی‌های فرمانده نظامی

داشتن سه خصلت عمده برای هر فرماندهی نظامی ضروری است:

اول- شجاعت روحی، تا در برابر رویدادها، حمله‌ها و شکست‌ها از پا در نیاید.

دوم- آشنائی با دانش نظامی، تا در موقعیت‌های خطیر خود را نبازد.

سوم- چنان باشد که در جایی که درنگ لازم است، باشتاب و عجله اقدام نکند، و هر جا سرعت عمل ضرورت دارد، کند و کم تحرک نباشد.

امام علی (ع) هنگامی که مالک اشتر را به سرکردگی دو تن از فرماندهان خویش می‌گمارد، در وصف او چنین می‌گوید:

وقد امرت علیکما و علی من فی حیز کما «مالک بن الحارث الاشر» فاصمعاله و اطیعا، و اجعلاه درعا و مجنا، فانه ممن لا یخاف و هنه و لا سقطته، و لا بطوه عما الاسراع الیه احزم، و لا اسراعه الی ما البطوعنه امثل.

«اکنون اشتر پسر حارث» را بر شما و بر آنان که زیر فرمان شما هستند فرمان امارت داده‌ام، به او گوش قرار دهید و از او فرمان برید. و او را سپر و جوشن خود قرار دهید. چه او چنان کسی است که نه از ناتوانی او جای بیم است و نه از لغزش او جای هراس. نه در کاری که شتاب در آن به دوراندیشی نزدیک‌تر باشد درنگ می‌کند، و نه در کاری که درنگ در آن سنجیده‌تر، شتاب می‌ورزد.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماری ۱۳.

وظایف و اختیارات فرمانده کل

مسئولیت‌های فرماندهی کل چیست؟

اختیارات او کدام است؟

امام علی (ع) در نامه‌ای خطاب به فرماندهان ارتش خود می‌گوید:

من عبدالله علی بن ابی طالب امیرالمومنین الی اصحاب المسالِح: اما بعد، فان حقا علی الوالی ان لا یغیره علی رعیتہ فضل ناله، و لا طول خص به، و ان یزیده ما قسم الله له من نعمه دنوا...

«... از بنده‌ی خداوند علی بن ابیطالب امیرمومنان به فرماندهان مرزداران مسلح.

اما بعد...

بر فرمانروا است که به سبب نعمت‌های فراوانی که به او رسیده و برتری بزرگی که نصیب او گردیده با توده‌ی مردم رفتار خود را دگر نسازد. و بر اوست که به پاس نعمت‌هایی که خداوند به او بخشیده به بندگان او نزدیک‌تر شود و بر مهربانی به برادرانش بیفزاید.

بدانید که من در برابر شما مسئولیت‌هایی دارم و آن اینک:

- ۱- رازی از شما پوشیده ندارم مگر در امر جنگ.
 - ۲- و بدون رایزنی با شما کاری انجام ندهم مگر در امر احکام شرعی.
 - ۳- و در ادای حق شما در موقع مقتضی درنگ روا ندارم و تا آن حق به شما نرسد از تلاش بازناستم.
 - ۴- و همه شما در نزد من از حق یکسانی برخوردار باشید.
- هر گاه بدین سان عمل کردم:

۱- برخداست که نعمت خود بر شما افزون کند.

۲- و بر شما واجب آید که از من فرمان برید.

۳- و چون شما را فراخوانم، اهمال موزید.

۴- و در امر اصلاح کوتاهی نکنید.

۵- و در راه حق به پیشواز ناملایمات بروید.

پس اگر در این امور راست‌کردار نباشید، بدانید که در نزد من فرومایه‌تر از افراد کج رفتار کسی نیست. من آن کسان را کیفری سنگین می‌دهم و ایشان را از کیفر من رهائی نخواهد بود!

اینک شما نیز با سران سپاه خویش بر همین سان پیمان ببندید (اختیارات خویش را گوشزد کنید و وظایف خود را در قبال

زیردستان به آگاهی آنان برسانید) و با آنان چنان رفتار کنید که خداوند کار شما را اصلاح فرماید «و السلام». [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۵۰.

وفا به خیانتکاران، خود خیانت است

جایز نیست که به خیانتکار وفا کنید. زیرا:

الوفاء لاهل الغدر غدر عند الله، و الغدر باهل الغدر وفاء عند الله.

«وفا به خیانتکاران، نزد خدا پیمان شکنی است، و بیوفائی بدانان، از نظر خدا عین وفاداری است.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، حکمت شماره‌ی ۲۵۱.

والا ترین قاضی

یکی از ابعاد وجودی ارزشمند امیرالمؤمنین علی علیه السلام، علم قضا و قضاوت‌های شگفتی آور آن بزرگ رهبر راستین امت اسلامی است که رسول گرامی اسلامی صلی الله علیه وآله وسلم به والائی و برتری آن حضرت در قضاوت اشاراتی فرمودند که قابل دقت و ارزیابی است، مانند:

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم فرمود:

أَفْضَاكُمْ عَلِيٌّ [۱].

(بهترین شما در قضاوت علی علیه السلام است)

و در حدیث دیگر فرمود:

«أَفْضَاءُ أُمَّتِي عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ» [۲].

(بهترین امت من در قضاوت علی بن ابیطالب است).

و فرمود:

«وَأَعْلَمُ أُمَّتِي بِالسُّنَّةِ وَالْقَضَاءِ بَعْدِي عَلِيٌّ بِنِ ابِي طَالِبٍ» [۳].

(دانشمندترین امت من نسبت به احکام الهی، و بهترین امت من در قضاوت علی بن ابیطالب است).

در اینجا به اعترافات جمعی از اصحاب رسول خدا توجه می‌کنیم؛

ابن عباس گوید:

روزی خلیفه دوم برای ما سخنرانی کرد و در ضمن خطابه گفت:

علی در امر قضاوت از همه ما داناتر است. [۴].

و در جای دیگر گفته است:

پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم علی علیه السلام را پُر و لبریز از علم و دانش ساخت. [۵].

به همین دلیل دستور داد تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد حاضر است، هیچ کس حق رأی دادن و فتوا دادن ندارد. [۶].

پی نوشت ها:

[۱] فرائد السمطين، ج ۱، ص ۹۷ - و نورالابصار، ص ۸۸ - و الغدير، ج ۳، ص ۹۶ - و كامل بهائى، ج ۱، ص ۶۸ - و مناقب خوارزمى، ص ۴۹ - و مناقب مرتضوى ص ۷۹ - و كنزالحقايق به نقل احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۰ - و ارشاد مفيد، ص ۳۲ - و انوار نعمانيه، ص ۱۱ - و شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۸.

[۲] ينابيع الموده، ج ۱، ص ۶۵ باب ۱۴ - و اسعاف الراغبين، ص ۱۷۱ - و ذخائر العقبی، ص ۸۳ ترجمه مناقب مغازلی.

[۳] كفاية الطالب، به نقل احقاق الحق، ج ۴، ص ۳۲۴.

[۴] مناقب خوارزمی، ص ۵۵ - و انساب الاشراف، ص ۹۷.

[۵] علی و قرآن، ص ۵۵.

[۶] امام علی، ج ۱، ص ۳۸۴ - و شرح حدیدی، ج ۱، ص ۱۸ (لايفتين احدكم في المسجد و علی حاضر).

وزن زنجير

غلامی زنجير به پا از کنار دو مرد عبور می کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجير با هم شرط بندی کردند. یکی از آنان گفت:

اگر وزن زنجير فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است.

دیگری گفت:

اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است.

پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند:

زنجير را باز کن تا آن را وزن نمائیم.

مولای غلام هم گفت:

زنم طلاق است اگر بخواهم زنجير را باز کنم.

همگی نزد خليفه دوّم رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره جویی کردند.

خليفه دوّم گفت:

سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدم است.

و آنگاه گفت:

بیائید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حلّ این مشکل تدبیری بیندیشد.

پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

چقدر پاسخش آسان است.

و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجير را با نخي به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجير در میان ظرف گذاشته بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد.

پس از آن فرمود:

زنجر را بالا ببرید.

زنجر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد، در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود:

پاره آهن در آب بریزند تا اندازه آب به جای سابقش برگردد.

چون دستور انجام گرفت فرمود:

حالا پاره‌های آهن را وزن کنید، هرچه شد همان وزن زنجر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۲.

واقع نگری در عملیات نظامی

وقتی سپاه امام علی علیه السلام به اطراف شهر بصره رسید و در آنجا توقف کرد تا طرفداران امام علی علیه السلام از قبائل گوناگون به لشکریان امام پیوندند، بسیاری از سران قبائل، و بزرگان کوفه و بصره با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ملاقات کردند. روزی احنف بن قیس با خویشاوندان خود خدمت امام علی علیه السلام رسید و پس از گفتگوهای فراوان به امام گفت: قوم و قبیله من به درستی حقیقت رانمی‌شناسند اگر بخواهم آنها را برای کمک شما در این جنگ بکشانم دو بیست سوار به سوی تو خواهند آمد.

اما اگر من و طرفداران شما به خانه باز گردیم و در جنگ شرکت نکنیم شش هزار شمشیر را از تو باز خواهم داشت.

حال چه کنم؟ دو بیست مرد به کمک بیاورم؟

یا شش هزار شمشیر را از تو دور سازم؟

امام علی علیه السلام فرمود:

شش هزار شمشیر را از من باز داری نیکوتر است، به خانه‌ات باز گرد. [۱].

گاهی برخی از موضع گیری‌ها، حمله‌های بی‌مورد، جذب نیروهای بی‌فایده، مشکلاتی به وجود می‌آورد که در پیروزی یا شکست نقش تعیین کننده‌ای دارد.

درست است که در صورت جذب نیروهای قبیله احنف، دو بیست مرد جنگی به سربازان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پیوستند، اما سایر افراد قبیله را نمی‌شد از شرکت در نبرد باز داشت، و آنان جذب نیروهای دشمن می‌گشتند.

که با واقع بینی امام علی علیه السلام یک قبیله با هزاران مرد جنگی بی طرف باقی ماندند.

پی نوشت ها:

[۱] ناسخ التواریخ امیرالمؤمنین ج ۱ ص ۱۲۴.

واقع نگری در مبارزه با تحریفات

پس از ۲۵ سال حکومت آنان که به حاکمیت ارزش‌ها و احکام اسلامی توجهی نداشتند، و بدعت‌ها، و جعل احکام فراوانی را پدید آوردند، که مردم را از اسلام و احکام ناب منحرف و به دستورالعمل‌هایی عادت داده بودند که از احکام اسلام بیگانه بود، وقتی حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام به حکومت رسید، با هزاران مشکل سیاسی، اجتماعی، فرهنگی روبرو بود، و نمی‌توانست

افکار و آراء جامعه را با دستورالعمل و بخشنامه تغییر دهد.

حضرت وقتی که فرمود:

«نماز مستحبی را به جماعت نخوانید».

فریاد عموم بلند شد که:

وا عُمراه، وا عُمراه

(کجائی که بنگری علی نمی گذارد نماز مستحبی را به جماعت بخوانیم).

اینجاست که، مشکل فرهنگی و بینشی را با دستورالعمل‌ها و بخشنامه نمی‌شود به زودی عوض کرد.

امام علی علیه السلام در یک سخنرانی عمومی بردباری خود را در مبارزه با انحرافات و بدعت‌ها اینگونه بیان فرمود:

اگر حکم الهی را اظهار کنم، و تحریفها را کنار زنم، از گرد من پراکنده می‌شوند.

سوگند به خدا به مردم گفتم که در ماه رمضان جز برای نماز واجب به جماعت حاضر نشوند، که خواندن نماز مستحبی به جماعت بدعت است.

اما بعضی از لشکریان که در پیرامون من می‌جنگیدند، فریاد زدند:

«ای اهل اسلام، سنت خلیفه دوم را تغییر دادند، و علی ما را از نماز خواندن مستحبی به جماعت باز می‌دارد.»

ترسیدم در گوشه‌ای از لشکریانم شورشی برپا شود. [۱].

که حضرت فرمود:

أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَمَرْتُ بِمَقَامِ إِبْرَاهِيمَ فَرَدَدْتُهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرَدَدْتُ فَدَكَكَ إِلَى وَرَثَةِ فَاطِمَةَ وَرَدَدْتُ صَاعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَمَا كَانَ...

وَرَدَدْتُ دَارَ جَعْفَرٍ إِلَى وَرَثَتِهِ وَهُدِمَتْهَا مِنَ الْمَسْجِدِ، وَرَدَدْتُ قَضَايَا مِنَ الْجُورِ قَضَى بِهَا وَنَزَعْتُ نِسَاءً تَحْتَ رِجَالٍ بَغَيْرِ حَقٍّ وَرَدَدْتُهُنَّ إِلَى أَزْوَاجِهِنَّ...

وَمَحَوْتُ دَوَائِبَ الْعَطَايَا وَاعْطَيْتُ كَمَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْطِي بِالسَّوِيَةِ وَلَمْ أَجْعَلْهَا دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ...

وَرَدَدْتُ مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِلَى مَا كَانَ عَلَيْهِ وَسَدَدْتُ مَا فَتَّحَ فِيهِ مِنَ الْأَبْوَابِ وَفَتَّحْتُ مَا سَدَّ مِنْهُ وَحَرَّمْتُ الْمَسِيحَ عَلَى الْخَفِيِّينَ وَحَدَدْتُ عَلَى النَّبِيِّينَ وَآمَرْتُ بِالْأَحْلَالِ الْمُتَعَتِّينَ وَآمَرْتُ بِالتَّكْبِيرِ عَلَى الْجَنَائِزِ خَمْسَ تَكْبِيرَاتٍ وَالزُّمْتُ النَّاسَ الْجَهْرَ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ...

وَحَمَلْتُ النَّاسَ عَلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَعَلَى الطَّلَاقِ عَلَى السُّنَّةِ وَأَخَذْتُ الصَّدَقَاتِ عَلَى إِضْنَانِهَا وَحُدُودِهَا... إِذَا لَتَفَرَّقُوا عَنِّي وَاللَّهِ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يَقَاتِلُ مَعِي:

يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ غَيْرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعًا. وَلَقَدْ خَفَّتْ أَنْ يُتُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي...

«اگر مقام ابراهیم را که عمر تغییر داد بهمان مکانی می‌گذاشتم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود،

و فدک را به صاحب اصلیش می‌دادم،

و پیمان‌ها رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به مقدار تعیین شده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وسلم باز می‌گرداندم،

و خانه جعفر را که در توسعه مسجد به زور خراب کردند، باز پس می‌گرفتم،

و احکام و قضاوت‌های ضالمانه را طرد می‌کردم،

و زنان مسلمانی را که بدون حقی گرفتند و با آنان ازدواج کردند، به خانواده‌هایشان برمی‌گرداندم،

و دفتر حقوق را به روش حقوقی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم تغییر می‌دادم،
 و دفتر بخشش‌ها و امتیاز دادن‌ها را نابود می‌کردم،
 و مسجد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم آنگونه که لازم بود درست می‌کردم،
 و درهائی که بیجا باز کردند می‌بستم،
 و مسح بر روی کفش را منع می‌کردم،
 و برخوردن آبجو حدّ شراب می‌زدم،
 و متعه و حجّ تمتّع را حلال اعلام می‌کردم،
 و دستور می‌دادم که بر جنازه‌ها پنج تکبیر بگویند،
 و بسم‌الله را در نماز بلند بگویند،
 و مردم را به حکم قرآن باز می‌گرداندم، و طلاق را مطابق اسلام جاری می‌کردم
 و صدقات را از اقشار مردم می‌گرفتم، هر آینه از اطراف من پراکنده می‌شدند،
 من تا دستور دادم که نماز مستحبی را به جماعت نخوانند که بدعت است، جمعی از لشگریان من فریاد زدند:
 که ای اهل اسلام، سنت عمر را تغییر دادند، ترسیدم که لشگریانم را دچار پراکندگی کنند.»

پی نوشت‌ها:

[۱] روضه کافی ص ۵۸ و ۶۳ - و - تاریخ الخلفاء سیوطی صلی الله علیه وآله وسلم ۱۳.

ولایت علی (ع)

حضرت استاد و علامه بزرگوار مرحوم آیه الله حاج سید حسین طباطبائی تبریزی صاحب المیزان رضوان الله تعالی علی (ع) ه نقل فرمودند.

از مرحوم آیه الحق عارف عظیم الشان حاج آقا میرزا علی (ع) آقای قاضی رضوان الله تعالی علی (ع) ه که فرمود:
 در نجف اشرف در نزدیکی منزل ما، مادر یکی از دخترهای افندی فوت کرد (افندیها سنی‌های عثمانی بودند که از طرف دولت عثمانی در آن وقت که عراق در تحت تصرف آنها بود به مشاغل حکومتی اشتغال داشتند و بعد از جنگ بین المللی اول که دولت کفر بر اسلام غلبه کرد و کشور عثمانی را تجزیه نمود عراق از تحت قیومت عثمانی خارج شد). این دختر در مرگ مادر بسیار ضجّه و ناله و بی‌تابی می‌کرد و جدا متألم و ناراحت بود و با تشییع کنندگان تا قبر مادر آمد و آنقدر ناله کرد که تمام جمعیت مشیعیین را منقلب نمود.

تا وقتی که قبر را آماده و خواستند مادر را در قبر گذارند فریاد میزد که من از مادرم جدا نمی‌شوم، هر چه خواستند او را آرام کنند مفید واقع نشد. دیدند اگر بخواهند اجبارا دختر را جدا کنند بدون شک جان خواهد سپرد.

بالاخره بنا شد مادر را در قبر بخوابانند و دختر هم پهلوی جسد مادر در قبر بماند ولی روی قبر را از خاک انباشته نکردند و فقط روی آنرا از تخته‌ای پوشانیدند و سوراخی هم برای قبر گذارند تا دختر نمیرد و هر وقت خواست بیرون آید از آن دریچه و سوراخ بیرون آید. دختر در شب اول قبر، پهلوی مادر خوابید، فردا آمدند و سر پوش را برداشتند که ببینند بر سر دختر چه آمده است، دیدند تمام موهای سرش سفید شده است.

گفتند، چرا اینطوری شده است؟ گفت: هنگام شب که پهلوی مادرم خوابیده بودم، دیدم دو نفر از ملائکه آمدند و در دو طرف

مادرم ایستادند و یک شخص محترمی آمد و در وسط ایستاد، آن دو فرشته مشغول سؤال از عقائد او شدند و او جواب می‌داد سؤال از توحید نمودند، جواب داد: خدای من واحد است و سؤال از نبوت کردند جواب داد، پیغمبر من محمد بن عبدالله است، سؤال کردند امامت کیست؟

آن مرد محترم که در وسط ایستاده بود. گفت: لَسْتُ لَهُ بِإِمَامٍ مِنْ إِمَامٍ أَوْ نِيسْتُمْ، در این حال آن دو فرشته چنان گرز بر سر مادرم زدند که آتش به آسمان زبانه کشید من از وحشت و دهشت این واقعه به این حال که می‌بینید در آمدم.

مرحوم قاضی رضوان الله تعالی علی (ع) ه فرمود: چون تمام طایفه دختر سنی مذهب بودند و این واقعه طبق عقاید شیعه واقع شد، آن دختر شیعه شد و تمام طائفه او که از افندی‌ها بودند همگی به برکت وجود آقا علی (ع) و عقیده پیدا کردن دختر، شیعه شدند.

بجز از علی (ع) نباشد بجهان گره گشائی

طلب مدد از او کن چو رسد غم و بلائی

چو بکار خویش مانی در رحمت علی (ع) زن

بجز او بزخم دلها نهد کسی دوائی

ز ولای او بزنی دم که رها شوی زهر غم

سر کوی او مکان کن بنگر که در کجائی

شناختم خدا را چو شناختم علی (ع) را

بخدا نبرده‌ای پی اگر از علی (ع) جدائی

علی (ع) ای حقیقت حق علی (ع) ای ولی مطلق

تو جمال کبریائی تو حقیقت خدائی

نظری ز لطف و رحمت بمن شکسته دل کن

تو که یار دردمندی تو که یار بینوائی

منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

وصیت حضرت

و اما وصیتی الیکم فله لا تشرکوا به شیئا نخستین سفارش من به شما این است که به خدا شرک نوزید، تنها خدا را پرستید، حیات از خدا موت هم از خدا، رزق از خدا و همه چیز از خدا، از غیر خدا کاری ساخته نیست پس چرا برای خدا شرک بوزید.

خضوع و خشوع تنها برای خدا باشد، غیر خدا را پرستید هوای نفس را کنار بگذارید و برای میل خودتان کار نکنید، مثل خود علی (ع) باشید مکرر شنیده‌اید وقتی عمرو بن عبود را با ضربه‌ای که علی (ع) بر پایش زد انداخت و روی سینه‌اش نشست تا سر آن شجاع روزگار و پهلوان نامدار را جدا سازد، آب دهان بر صورت مبارکش انداخت علی (ع) برخاست و مقداری راه رفت آنوقت بازگشت و سر او را جدا کرد پس از آنکه علت اینکار را از او پرسیدند، حضرت فرمود او مرا بخشم آورد ترسیدم اگر در آن وقت سرش را جدا سازم، برای هوای نفسم باشد.

آری علی (ع) مرد اخلاص است تا این حد مواظب است که شرک نوزد. میل خودش را در عبادت دخالت ندهد. اگر کسی کاری بکند تا مردم ببینند یا بشنوند و باو بارک الله بگویند این شرک است ریاء و سمعه است.

یا علی (ع) یا علی (ع) بقرbant

جان بقرban لطف و احسانت

خون شد از غم دل محبانت
یا علی (ع) یا علی (ع) علی (ع) جانم
تو امید دل یتیمانی
یاور و غمخوار بینوایانی
تو طرفدار مستمدانی
یا علی (ع) یا علی (ع) علی (ع) جانم
ای ولی خدا امام مبین
که سر و رویت شد زخون رنگین
بر تو نالید آسمان و زمین
یا علی (ع) یا علی (ع) علی (ع) جانم
منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

وصیت علی (ع)

محمد حنفیه می‌فرماید:

پدرم در شب آخر عمرش همه ما را طلبید و فرمود بر شما است که از برادران حسن اطاعت کنید و او امام بر شما است. آنگاه رو به امام حسن (ع) کرد و فرمود تو هم هنگام شهادت، آقا حسین (ع) را وصی خودت کن سپس رو به امام حسین (ع) کرد و فرمود تو هم هنگام مرگ این کودک را وصی خود قرار ده. حضرت سجاد (ع) پائین بستر جدش علی (ع) نشست و سن مبارکش دو سه و بقولی چهار سال بود.

از آخرین سخنان حضرت، آیه شریفه را تلاوت فرمود (من يعمل مثقال ذره خیرا یره و من يعمل مثقال ذره شرایره) هر کس هموزن ذره و سر سوزنی نیکی کند فردای قیامت آن را می‌بیند و پاداش داده می‌شود و هر کس هموزن ذره بدی کند نیز آن را خواهد دید. خیال کردی فحش دادی و جزء هوا شد و گذشت نه چنین است ظلمتش در ذات تو باقیست و در نامه عملت نیز ثبت و ضبط است، صورت زشت ملکوتی آنرا فردای قیامت می‌بینی و شرمنده می‌شوی.

آنگاه آیه دیگر را خواند: لمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی این روشن است برای کسانی که می‌خواهند اهل عمل باشند. هر کس می‌خواهد علوی گردد راه علی (ع) را دنبال کند. ره همان رو که رهروان رفتند.

همینطور که حضرت در بستر افتاده و در شرف شهادت است متوجه گردید ام‌کلثوم سخت گریه می‌کند. او را صدا زد و فرمود: دخترم بر پدرت باکی نیست اگر جایی که پدرت می‌خواهد برود می‌دیدی، شاد می‌شدی، اینک پیغمبر (ص) آمده، عمویم حمزه سیدالشهدا آمده، برادرم جعفر طیار آمده است.

سپس به ارواح پیغمبران سلام کرد و فرمود السلام علی (ع) کم یا رسل ربی و رحمه الله و برکاته و بالاخره فرمود السلام علی (ع) ک یا عزرائیل معلوم شد کار علی (ع) خلاص است و از این سرای بلا و مصیبت نجات می‌یابد.

ای جمال دلربایت قبله دلها علی (ع) جان

رو بسویت دارد امشب این دل شیدا علی (ع) جان

با ولایت زنده‌ام من در لوایت بنده‌ام من

توشه‌ام اینست هم امروز و هم فردا علی (ع) جان

کعبه دل را صفای کشور جان را خدائی
حق توئی بر حق توئی حق از رُخت پیدا علی(ع) جان
ساقی کوثر توئی، شافع محشر توئی تو
نفس پیغمبر توئی ای بر نفوس اولای علی(ع) جان
منبع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

وقتی عمر از علی می‌گوید

ابووائل نقل می‌کند، روزی همراه عمر بن خطاب بودم، عمر برگشت ترسناک به عقب نگاه کرد.
گفتم: چرا ترسیدی؟

گفت: وای بر تو! مگر شیر درنده، انسان بخشنده، شکافنده صفوف شجاعان و کوبنده طغیان گران و ستم پیشگان را نمی‌بینی؟
گفتم: او علی بن ابی‌طالب است.

گفت: شما او را به خوبی نشناخته‌ای! نزدیک بیا از شجاعت و قهرمانی علی برای تو بگویم، نزدیک رفتم، گفت:

در جنگ احد، با پیامبر پیمان بستیم که فرار نکنیم و هر کس از ما فرار کند، او گمراه است و هر کدام از ما کشته شود، او شهید است و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرپرست اوست. هنگامی که آتش جنگ، شعله‌ور شد، هر دو لشکر به یکدیگر هجوم بردند. ناگهان صد فرمانده دلاور، که هر کدام صد نفر جنگجو در اختیار داشتند، دسته دسته به ما حمله کردند، به طوری که توان جنگی را از دست دادیم و با کمال آشفتگی از میدان فرار کردیم. در میدان جنگ تنها ایشان ماند. ناگاه علی را دیدم که مانند شیر پنجه افکن، راه را بر ما بست، مقداری ماسه از زمین برداشت به صورت ما پاشید، چشمان همه ما از ماسه صدمه دید، خشمگینانه فریاد زد، زشت و سیاه باد روی شما به کجا فرار می‌کنید؟ آیا به سوی جهنم می‌گریزید؟
ما به میدان برنگشتیم. بار دیگر بر ما حمله کرد و اینبار در دستش اسلحه‌ای بود که از آن خون می‌چکید، فریاد زد: شما بیعت کردید و بیعت را شکستید، سوگند به خدا شما سزاوارتر از کافران به کشته شدن هستید.

به چشم‌هایش نگاه کردم، گویی مانند دو مشعل زیتون بودند که آتش از آن شعله می‌کشید و یا شیه دو پیاله پر از خون. یقین کردم به طرف ما می‌آید و همه ما را می‌کشد، من از همه اصحاب زودتر به سویش شتافتم و گفتم:

ای ابوالحسن! خدا را! خدا را! عرب‌ها در جنگ گاهی فرار می‌کنند و گاهی حمله می‌آورند، و حمله جدید، خسارت فرار را جبران می‌کنند.

گویا خود را کنترل کرد و چهره‌اش را از من برگردانید. از آن وقت تاکنون، همواره آن وحشی که آن روز از هیبت علی علیه‌السلام بر دلم نشسته، هرگز فراموش نکرده‌ام! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲ ص ۵۲- ج ۴۱ ص ۷۳ با مختصری تفاوت؛ داستانهای بحار الأنوار، ج ۱ ص ۵۰.

وصیت امام علی در بستر شهادت

هنگامی که ابن ملجم - که خدا لعنتش کند- او را ضربت زد، حضرتش به حسن و حسین علیهما السلام چنین وصیت فرمود:
«شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم و اینکه در طلب دنیا بر نیایید گر چه دنیا در طلب شما برآید، و بر آنچه از دنیا محروم ماندید

اندوه و حسرت مبرید، و حق بگوییید، و برای پاداش (اخروی) کار کنید، و دشمن ظالم و یاور مظلوم باشید. شما دو نفر و همه فرزندان و خانواده‌ام و هر کس را که نامه‌ام به او می‌رسد سفارش می‌کنم به تقوای الهی و نظم کارتان و اصلاح میان خودتان، چرا که از جدتان شنیدم که می‌فرمود:

«اصلاح میان دو کس از انواع نماز و روزه برتر است.»

خدا را خدا را درباره یتیمان در نظر آرید، هر روز به آنان رسیدگی کنید و حتی یک روز دهان آنان را خالی نگذارید و مبادا در حضور شما تباه شوند.

خدا را خدا را درباره همسایگان در نظر دارید، که آنان سخت مورد سفارش پیامبران هستند، پیوسته به همسایگان سفارش می‌کرد تا آنجا که پنداشتیم آنان را ارث بر خواهد نمود.

خدا را خدا را درباره قرآن یاد کنید، مبادا دیگران به عمل به آن بر شما پیشی گیرند.

خدا را خدا را درباره نماز یاد کنید، که آن ستون دین است.

خدا را خدا را درباره خانه پروردگارتان یاد کنید، تا زنده هستید آن را خالی (و خلوت) نگذارید؛ که اگر این خانه متروک بماند دیگر مهلت نخواهید یافت.

خدا را خدا را درباره جهاد در راه خدا به مال و جان و زبانتان یاد آرید، و بر شما باد به همبستگی و رسیدگی به یکدیگر، و پرهیزید از قهر و دشمنی و بریدن از هم امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید که بدانتان بر شما چیره می‌شوند، آن گاه دعا می‌کنید ولی مستجاب نمی‌گردد.

ای فرزندان عبدالمطلب، مبادا شما را چنان بینم که به بهانه اینکه امیر مؤمنان کشته شد دست به خون مسلمانان بیالایید؛ هوش دارید که به قصاص خون من جز قاتلم را نباید بکشید؛ بنگرید هر گاه که من از این ضربت او جان سپردم تنها به کیفر این ضربت یک ضربت بر او بزنید و این مرد را مثله نکنید، [۱] چرا که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود:

«از مثله کردن پرهیزید گرچه سگ هار باشد». [۲].

از وصیت دیگر آن حضرت پیش از شهادت و پس از ضربت ابن ملجم ملعون:

«وصیت من به شما آن است که چیزی را با خدا شریک مسازید، و به محمد صلی الله علیه و آله و سلم سفارش می‌کنم که سنت او را ضایع نگذارید، این دو ستون را به پا دارید، و این دو چراغ را فروخته بدارید، و تا از جاده حق منحرف نشده‌اید هیچ نکوهشی متوجه شما نیست. من دیشب یار و همدم شما بودم و امروز مایه عبرت شما گشته‌ام و فردا از شما جدا خواهم شد. خداوند من و شما را بیامرزد. اگر زنده ماندم خودم صاحب اختیار خون خود هستم، و اگر فانی شدم فنا می‌عاید گاه من است، و اگر بخشیدم بخشش مایه تقرب من به خدا و نیکویی برای شماست؛ پس شما هم ببخشید

«آیا نمی‌خواهید که خدا هم شما را ببخشد؟» [۳] به خدا سوگند هیچ حادثه‌ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که آن را ناخوش دارم، و نه هیچ وارد شونده‌ای که ناپسندش دانم؛ و من تنها مانند جوینده آبی بودم که به آب رسیده، و طالب چیزی که بدان دست یافته است؛

«و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است». [۴].

از این که فرمود:

«به خدا سوگند هیچ حادثه‌ای ناگهانی از مرگ به من نرسید که...»

معلوم می‌شود که امام علیه‌السلام پیوسته از روی شوق در انتظار شهادت به سر می‌برده و می‌دانسته است که آنچه پیامبر راستگوی امین صلی الله علیه و آله و سلم به او خبر داده ناگزیر فرا خواهد رسید، چنانکه قیامت آمدنی است و شکی در آن نیست و وعده او

ترک و تخلف ندارد، و آن حضرت با دلی پر صبر در انتظار آن بود و- بنا به نقل گروهی از دانشمندان مانند ابن‌عبدالبر و دیگران- می‌فرمود:

«شقی‌ترین این امت از چه انتظار می‌برد که این محاسن را از خون این سر سیراب سازد؟» و بارها می‌فرمود:
«به خدا سوگند که موی صورتم را از خون بالای آن سیراب خواهد کرد». [۵].

پی نوشت ها:

[۱] مثله کردن: بریدن انگشت و بینی و گوش و دیگر اعضای کسی..

[۲] نهج البلاغه، نامه ۴۷.

[۳] اقتباس از آیه ۲۲ سوره نور.

[۴] اقتباس از آیه ۱۹۸ سوره آل عمران.

[۵] نقل از امام علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، ص ۹۵۸-۹۵۶.

ولیمه

(شبی که می‌خواستند عروس را به خانه شویش ببرند پیامبر خدا(ص) فرمود: علی! برای همسرت ولیمه‌ای نیکو فراهم کن. سپس فرمود: گوشت و نان نزد ما هست، شما فقط روغن و خرما تهیه کنید.

من روغن و خرما تهیه کردم و حضرت هم گوسفندی به همراه نان فراوان فرستاد و خود نیز آستینها را بالا زد و با دست مبارک خرماها را از میان می‌شکافت و (پس از جدا کردن هسته) آنها را درون روغن می‌ریخت. هنگامی که خوراک حیس (غذایی آمیخته از آرد و خرما و روغن) آماده شد به من فرمود: هر که را می‌خواهی دعوت کن.

قال علی (ع): ثم قال لی رسول الله (ص): یا علی! اصنع لا هلك طعاما فاضلا ثم قال: من عندنا اللحم و الخبز و علیک التمر و السمن. فاشتریت تمرا و سمنا فحسر رسول الله (ص) عن ذراعه و جعل یشدخ التمر فی السمن حتی اتخذه حیسا و بعث الینا کبشا سمینا فذبح و خبز لنا خبز کثیر، ثم قال لی رسول الله (ص): ادع من احببت.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۳، ص ۹۵.

وصیت

۱- در بیماری که منجر به وفات رسول خدا شد، بر بالین او حاضر بودم. سر (نازنین) آن حضرت در دامن من بود و عباس (عموی او) مردم را از برابر او دور می‌کرد.

حالت اغما و بیهوشی بر حضرتش مستولی گشته بود. چیزی نگذشت که به هوش آمد و چشم گشود. در این بین متوجه عباس شد و گفت: ای عباس، ای عموی پیامبر! (آیا حاضری) وصیت مرا بپذیری و دیونم را پردازی و به وعده‌هایی که به مردم داده‌ام جامه عمل پوشی؟

عباس پاسخ داد: ای فرستاده خدا! شم ابا سخاوت تر از تندباد هستی (به همه وعده خیر داده‌اید) کجا در میان اموال من، مالی که بتواند از عهده قرضهای شما و انجام تعهداتتان برآید، پیدا می‌شود؟ من چنین مالی ندارم.

رسول خدا(ص) دوباره خواسته خود را تا سه نوبت تکرار فرمود. اما عباس د در پاسخ او همان می گفت که اول بار گفته بود. پیامبر خدا(ص) چون از وی ماء یوس شد فرمود: هم اینک به کسی وصیت خواهم کرد که او می پذیرد و چون تو سخن نخواهد گفت.

سپس (آنچه از عباس خواسته بود به من پیشنهاد داد و) فرمود:

علی! وصایت مرا بپذیر و قرضهایم را بر عهده گیر، و وعده‌هایم را به انجام رسان.

از شنیدن این کلمات گریه راه گلویم را گرفت و سرشک اشک در چشمانم دوید و پیکرم به لرزه افتاد. در این حال دیدم سر مبارک پیامبر در دامن من به این سوی و آن سوی می‌غلتد (و گویا حالت تعادل از کف داده بود). ریزش اشک از دیدگانم چهره منور او را تر می‌ساخت، زبانم بسته شده بود و من از پاسخ درخواست وی عاجز مانده بودم. همین دنگ سبب گشت تا دوباره بگوید: علی! به وصیتم عمل کن و....

گفتم: پدر و مادرم فدای شما، چنین خواهم کرد.

سپس امر فرمود که او را بنشانم پشت او در آغوش من بود و همین طور که او را در بغل داشتم فرمود:

علی! تو در دنیا و آخرت برادر من و وصی و جانشین من هستی.

۲- سپس بلال را صدا زد و از او خواست تا شمشیر و زره و استر و زین و لجام و کمربندی که روی زره اش می‌بسته است را نیز به همراه خود بیاورد.

بلال آنچه را که فرموده بود، آورد [۱] و کنار بستر، برابر رسول خدا(ص) ایستاد. پیامبر خدا(ص) از من خواست تا به پا خیزم و آن اشیاء را بگیرم و به خانه خود برم. من نیز چنان کردم و بازگشته و در مقابل پیغمبر(ص) ایستادم.

حضرت نگاهی به من انداخت و سپس انگشتر خود را از دست در آورد و به من داد و فرمود: این انگشتر، مخصوص تو است، بگیر، که در دنیا و آخرت از آن تو خواهد بود.

(این توجه و ارادت از آن حضرت در شرایطی ابراز می‌شد که منزل مملو از جمعیت، بنی‌هاشم و دیگران بود و همگان رفتار و حرکات او را زیر نظر داشتند و گفتار او را می‌شنیدند). سپس متوجه مردم شد و به آنها فرمود: هرگز با علی مخالفت نکنید که گمراه خواهید شد.

مبادا با او رشک و حسد برید که در شمار کفار محسوب خواهید شد.

در فاصله کوتاهی که به امر آن حضرت اشیاء اهدایی او را به خانه خود بردم و بازگشتم، عباس از این فرصت استفاده کرد و در جای من نشست. (با آمدن من او حرکتی نکرد و همچنان نشسته بود) رسول خدا از او خواست که برخیزد و من بر جای خود بنشینم. این سخن بر عباس گران آمد و گفت:

آیا پیرمرد را بر پا می‌داری و جوان را می‌نشانی؟! و اعتنایی نکرد.

رسول خدا(ص) مجبور شد تا سه نوبت حرف خود را تکرار کند.

عباس (برنجید و) با خشم و غضب برخاست و جا خالی کرد و من نشستم آنگاه پیامبر خدا فرمود: عباس! ای عمو! مبادا من از دنیا بروم و بر تو خشمگین باشم که خشم من تو را به دوزخ بکشاند. عباس باز گشت و نشست.

۳- سپس رسول خدا(ص) به بلال فرمود:

فرزندانم حسن و حسین را حاضر کن.

بلال در پی بچه‌ها روان شد و بزودی بازگشت. تا چشم رسول خدا(ص) بر عزیزانش افتاد، دست گشود و آنان را در آغوش گرفت و به بوییدن و نوازش آن دو پرداخت.

من پنداشتم که سنگینی بچه‌ها بر سینه پیامبر ممکن است سبب رنج و زحمت او گردد، از این رو جلو رفتم تا شاید بچه‌ها را از سینه جدشان دور کنم، اما حضرت اجازه نداد و فرمود: آزادشان بگذار، مهلت ده تا مرا سیر بینند و ببینند و من نیز آنان را نیک ببویم. بگذار در این فرصت باقی مانده، از من بهره گیرند و من نیز از آنان بهره مند گردم، بزودی پس از من با روزهای سخت و دشواری مواجه گردند. نفرین بر کسانی که آنان را به ترس و وحشت اندازند.

بار خدایا! من این دو کودک و پدرشان را به تو می‌سپارم.

۱- عن علی بن ابی طالب قال: كنت عند رسول الله في مرضه الذي قبض فيه فكان راسه في حجرى و العباس يذبت عن وجه رسول الله (ص) فاغمی علیه اغماء ثم فتح عینه فقال: يا عباس! يا عم رسول الله! اقبل وصیتی و اضمن دینی و عداتی، فقال العباس: يا رسول الله! انت اجود من الريح المرسله و ليس في مالي وفا لدينك و عدالتك. فقال النبي ذلك ثلاثا يهیده علیه و العباس في كل ذلك يجيبه بما قال اول مره فقال النبي: لا قولنها لمن يقبلها و لا يقول يا عباس مثل مقالتك فقال: يا علی اقبل وصیتی و اضمن دینی و عداتی.

فخفقتني العبره و ارتج جسدی و نظرت الى راس رسول الله (ص) يذهب و يجی في حجرى ففطرت دموعی علی وجهه و لم اقدر ان اجيبه. ثم ثنی فقال يا علی! اقبل وصیتی و اضمن دینی و عداتی قلت نعم بابی و امی قال اجلسنی فاجلسته فكان ظهره في صدري فقال يا علی انت اخی في الدنيا و الاخره و وصیبی و خلیفتی فی اهلی. [۲].

۲- قال علی (ع)... ثم قال: يا بلال! هلم سيفی و درعی و بغلتی و سرجهما و منطقتی التي اشدھا علی درعی. فجا بلال بهذه الاشياء فوقف بالبعله بين یدی رسول الله فقال: يا علی! قم فاقبض. فقام العباس فجلس مکانی، فقامت فقبضت ذلك فقال انطلق به الى منزلك. فانطلقت ثم جئت فقامت بين یدی رسول الله قائما فنظر الى ثم عمد الى خاتمه فترعه ثم دفعه الى فقال: هاك يا علی هذا لك في الدنيا و الاخره و البيت غاص من بنی هاشم و المسلمین فقال يا بنی هاشم يا معشر المسلمین! لا تخالفوا علیا فتضلوا و لا تحسدوه تكفروا يا عباس! قم من مكان علی. فقال: تقيم الشيخ و تجلس الغلام؟ فاعادها علیه ثلاث مرات فقام العباس فنهض مغضبا و جلست مکانی فقال رسول الله (ص): يا عباس! يا عم رسول الله لا- اخرج من الدنيا و انا ساخط عليك فيدخلك سخطی عليك النار. فرجع فجلس.

۳- فقال: يا بلال ایتنی بولدی الحسن و الحسين. فانطلق فجا بهما فاسندهما الى صدره فجعل یشمههما.... فظننت انهما قد غماه ای اکرباه فذهبت لاوخرهما عنه فقال: دعهما یشمانی و اشمهما و يتزودا منی و اتزود منهما فسيلقيان من بعدی زلزالا و امرا عضالا، فلعن الله من یحیفهما، اللهم انی استودعکهما و صالح المؤمنین. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] به روایت شیخ مفید، تنها چیزی که بلال نیاورد، زره آن حضرت بود که آن روز در گرو مرد یهودی بود این مرد در برابر چهار درهم وام، زره حضرت را در رهن خود داشت. (بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۱).

[۲] بحار، ج ۲۲، ص ۴۹۹.

[۳] بحار، ج ۲۲، ص ۵۰۰.

وصیت کتبی

در منزل رسول گرامی جبرئیل و شماری از ملائکه حضور داشتند، هر چند من آنها را نمی‌دیدم ولی حضور آنها را احساس می‌کردم.

پیامبر خدا(ص) نوشته سر بسته‌ای که مهر شده بود، از دست جبرئیل گرفت و به من داد و فرمود که آن را بکشایم و من چنین کردم. بعد فرمود آن را بخوانم. من مشغول خواندن آن نوشته شدم. رسول خدا(ص) فرمود: هم اینک جبرئیل نزد من است. او این نوشته را از جانب پروردگرم آورده است.

من محتوای این نوشته را (که وصیت کتبی او محسوب می‌شود) با وصیت (شفاهی) او کاملاً مطابق دیدم و همه مواردی که حضرتش بر انجام دادن آنها سفارش کرده بود در این نوشته گرد آمده بود بدون اینکه حتی حرفی از آن ساقط شده باشد. قال امیرالمومنین: دعانی رسول الله عند موته و اخرج من كان عنده في البيت غيري، و البيت فيه جبرئيل و الملائكة، اسمع الحس و لاری شیئا فاخذ رسول الله كتاب الوصيه من يد جبرئيل مختمه فرفعها الي و امرني ان افصحها ففعلت و امرني ان اقراها فقراتها فقال ان جبرئيل عندي اتاني بها الساعه من عند ربي. فقراتها فاذا فيها كل ما كان رسول الله يوصي به شيئا فشيئا ما تغدر حرفا. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۴۷۸.

وفات

از ارتحال رسول خدا(ص) چنان غم و اندوهی بر دلم فرو ریخت که اگر کوهها فرود آمده بود، گمان ندارم که از عهده تحمل آن بر می‌آمدند. آن روز در میان مردم، بستگانم را می‌دیدم که سنگینی مصیبت، آنان را بی تاب و توان ساخته بود که دامن صبر و شکیب را از ایشان ربوده، و عقل و هوش را از سرهاشان گرفته بود.

نه خویشتن داری ممکن بود، و نه آرام کردن ایشان کاری ساده! نه خود چیزی می‌فهمیدند و نه از دیگری سخنی می‌شنیدند. مردمان دیگر که از فرزندان عبدالمطلب نبودند نیز برخی مصیبت زدگان را تسلیت می‌دادند و آنان را به صبر و خویشتن داری توصیه می‌نمودند و برخی دیگر با داغدیدگان همراه و هم ناله شده بودند و با آنان اشک می‌ریختند.

(در این محشری که از وفات رسول خدا(ص) بر پا شده بود) تنها من بودم که صبر کردم و بدانچه وظیفه ام بود، عمل کردم. جنازه حضرتش را برداشته و غسل دادم و حنوط نموده و کفن کردم و بر پیکر پاکش نماز گزاردم و به خاکش سپردم. و آنگاه به جمع کردن قرآن و اجرای دستورهای الهی پرداختم.

در این مهم، نه ریزش اشکها بر گونه‌ها جلوگیرم شد و نه ناله جان سوز عزیزان و نه سوز و گدار دلها، و نه سنگینی مصیبت، هیچ یک نتوانست مرا از انجام دادن وظیفه باز دارد تا آنکه حقی را که از خدا و رسولش بر عهده داشتم ادا نمودم و فرمان خدا را با بردباری و دوراندیشی کامل به انجام رساندم، و بار اندوه فقدان او را با صبر و شکیبایی تنها به حساب خدا و امید پاداش او به دوش کشیدم.

قال علی:.... فذل بی من وفاه رسول الله ما لم اکن اظن الجبال او حملته عنوه کانت تنهض به، فرایت الناس من اهل بیتی بین جازع لایملک جزعه و لایضبط نفسه و لایقوی علی حمل فادح ما نزل به، قد اذهب الجزع صبره و اذهل عقله و حال بینه و بین الفهم و الافهام و القول و الاستماع، و سائر الناس من غیر بنی عبدالمطلب بین معز یامر بالصبر و بین مساعد باک لبکائهم جازع لجزعهم، و حملت نفسی علی الصبر عند وفاته بلزوم الصمت و الاشتغال بما امرنی به من تجهیزه و تغسیله و تحنیطه و تکفینه و الصلاه علیه و وضعه فی حفرته و جمع کتاب الله و عهده الی خلیقه، لایشغلی عن ذلک بادر دمع و لاهائج زفره و لا لاذع حرقة و لا جزیل مصیبه، حتی ادیت فی ذلک الحق الواجب لله عزوجل و لرسوله علی و بلغت منه الذی امرنی به، و احتملته صابرا محتسبا.... [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۲۲، ص ۵۱۲؛ خصال، ص ۴۲۱.

وحدت رویه

با توصیه و سفارش ابوبکر، عمر به خلافت رسید. رفتار من در این دوره همان رفتاری بود که در زمان زعامت رفیقش داشتم. عده ای از اصحاب رسول خدا(ص) که بعضی از آنها امروز در جمع ما نیستند رحمت خدا بر آنها باد نزد من آمدند و اظهار پشیمانی کردند و از من خواستند تا برای اخذ حقم به پا خیزم.

پیشنهادی که پیش از این نیز در دوره خلافت ابوبکر از آنها شنیده بودم. اما پاسهی که به آنها دادم همان پاسخی بود که قبلاً از من شنیده بودند، چه اینکه برنامه من (بنا به وصیت رسول خدا(ص)) خیر و بردباری و تحمل سهتیاها برای خدا (و همراهی با مردم) بود. من اگر آن روز با مردم همراه نمی گشتم بیم آن می رفت که بزودی شاهد تباهی اجتماعی باشم که رسول خدا(ص) با سیاستی عمیق آن را پی نهاد و در راه برپایی آن رنجها کشید. او مردم را گاهی با نریم و زمانی به درشتی و گاه با ترس و زور شمشیر گرد هم آورد (و از دسیدگی به آنها کوتاهی نکرد) تا آنجا که آنها با آسایش و در کمال سیری و برخورداری از پوشش و لباس و روانداز می زیستند، در حالی که ما دودمان پیامبر در اتاقهای بی سقف زندگی می کردیم و در و پیکر خانه های ما را شاخه های نخل و مانند آن تشکیل می داد. نه فرشی داشتیم و نه رواندازی. بیشتر افراد خانواده فقط یک جامه داشتند که به نوبت، در نمازها از آن استفاده می کردند. چه روزها و شبهایی که با گرسنگی به سر آوردیم... تازه اگر گاهی هم از سهم غنایم جنگی آنچه را که خداوند خالصه ما قرار داده بود به دست می آمد و دیگران در آن حقی نداشتند، رسول گرامی (ص) صاحبان زر و سیم را به منظور جذب و گایش آنان به اسلام، بر ما مقدم می داشت و آنچه که سهم خود و خانواده اش بود به آنان می بخشید.

یک چنین اجتماعی را که رسول خدا(ص) با این خون دل فراهم آورده بود من از همگان بر حفظ و نگهداری آن سزاوارتر بودم (و نیز وظیفه من بود) که نگذارم آن بنای عظیم از هم فرو پاشد و به راهی کشیده شود که هرگز روی نجات به خود نیند و تا پایان عمر گرفتار باشد.

من اگر آن روز (بکروی می کردم و به مخالفت خود ادامه می دادم) مردم را به یاری خود فرا می خواندم، آنها ناگزیر در برابر من یکی از دو حال داشتند:

یا با من همراهی می کردند و با مخالفان می جنگیدند، که در این صورت کشته می شدند و از پای در می آمدند. و یا اینکه از یاری من سرباز می زدند که در آن صورت به واسطه سرپیچی و خودداری از اطاعت من کافر می شدند....

قال علی (ع):... واجتمع الی نفر من اصحاب محمد ممن مضی و ممن بقی فقالوا لی فیها مثل الذی فالوا لی فی اختها، فام یعد قولی الثانی قولی الاول صبرا و احتسابا و یقینا اشقاقا من ان تفتی عصبه تالفهم رسول الله (ص) بالین مره و باشده اخری و بالبذل مره و بالسیف اخری حتی لقد کان من تالفه لهم ان کان الناس فی الکر و القرار و الشبع و الری و اللباس و الوطا و الدثار و نحن اهل بیت محمد لاسقوف لیوتنا و لا ابواب و لا ستور الا الجرائد و ما اشبهها و لا وطا لنا و لا دثار علینا و یتداول الثوب الواحد فی الصلاه اکثرنا و نظوی اللیالی و الايام عامتنا و ربما اتانا الشی مما افاه الله علینا و صیره لنا خاصه دون غیرنا و نحن علی ما وصفت من حالنا فیوثر به رسول الله (ص) ارباب النعم و الاموال تالفا منه لهم فکنت احق من لم یفرق هذه العصبه الی الفها رسول الله (ص) و لم یحملها علی الخطه الی لا خلاص لها منها دون بلوغها و فنا اجالها لانی لو نصبت نفسی فدعوتهم الی نصرتی کانوا منی و فی امری علی احد منزلتین: اما متبع مقاتل، و اما مقتوا ان لم یتبع الجمیع و اما خاذل یکفر بخذلانه ان قصر فی نصرتی او امسک عن طاعتی.

[۱].

پی نوشت ها:

[۱] خصال، ص ۴۲۵؛ اختصاص، ص ۱۷۲.

وای بر فلسطین و بلای وارد بر آن

امام علی علیه السلام از جمله راجع به ری فرمود: ای وای بر ری و آنچه بر این شهر آید از قتل عظیم و اسیری زنان و ذبح اطفال و نابودی مردان. ای وای بر شهرهای فرنگ و آنچه بر آنها از اعراب رسد، ای وای بر شهرهای سند و هند و آنچه از قتل و ذبح و خرابی در آن زمان واقع می‌شود تا آنجا که راجع به فلسطین فرمود: آگاه باش وای بر فلسطین و آنچه بر آن شهر از فتنه‌های کمر شکن وارد خواهد شد، آگاه باشید ای وای بر اهل دنیا و آنچه بر آن از فتنه‌ها وارد خواهد شد در آن زمان، و (ای وای) بر تمام شهرهای غرب و شرق و جنوب و شمال، آگاه باشید که مردم بعضی بر بعضی سوار شوند و جنگهای دائمی بر آنها حمله کنند، این (ستمها) بواسطه آن اعمالی است که خودشان انجام داده‌اند و پروردگار تو هیچ بر بندگان ظلم نمی‌کند.

آنگاه بعد از کلامی فرمود: ای گروه مردم در این سخنان من شک می‌کنید که من تکلم نکرده و ادعائی ننمودم که بر دروغ باشد و شما را خبر نمی‌دهم مگر به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم مرا تعلیم داده است، همانا مرا هزار مسأله آموخت که از هر مسئله‌ای هزار باب از علم و از هر بابی، صد هزار باب گشوده می‌شود، شما را به این خبرها خبر دادم با کمی صبر شما، پس چقدر شگفت آور است، بسیاری فتنه‌های شما و پلیدی زمان شما و خیانت حکام شما و ظلم قضاوت شما و سگ صفتی تجار شما و بخل فرمانروایان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغر شدن جسمهای شما و بسیاری آرزوها و زیادی شکایت‌های شما، چقدر شگفت آور است کمی معرفت شما و ذلت فقیر و تکبر اغنیاء و کمی وفای شما.

انا لله و انا الیه راجعون از اهل آن زمان، در میان ایشان مصیبت‌ها وارد شود ولی آنها را بزرگ ندانند، شیطان با بدنهای آنها آمیخته و در اجسامشان و خونهایشان جای گرفته و آنها را به تهمت و سوسه می‌کند تا مرتکب فتنه‌های شهرها بشوند. (در آن زمان) مؤمن مسکین و دوستدار ما گوید:

من از ناتوانانم، بهترین مردم در آن هنگام کسی است که ملازم نفس خود باشد و در خانه خود مخفی شود و با مردم آمیزش نکند و دیگر آن کسی که نزدیک بیت المقدس ساکن شود و آثار انبیاء را طلب کند.

اگر شما را به دشنام ما وادار کردند

ای گروه مردم: ظالم و مظلوم، جاهل و عالم، حق و باطل، عدل و ستم، با هم یکسان نیستند، آگاه باشید که برای خدا راه‌های معلوم و واضحی است، هیچ پیامبری نیست مگر اینکه ضد و دشمنانی دارد که می‌خواهند نور آنها را خاموش کنند، ما خاندان پیامبر شما هستیم، آگاه باشید که اگر شما را به ناسزاگوئی به ما وادار کنند، پس ما را ناسزا گوئید و اگر شما را به دشنام به ما وادار کردند، پس ما را دشنام دهید و اگر شما را به لعنت ما وادار کردند، ما را لعنت کنید.

(اما) اگر شما را به بیزاری (قلبی) از ما دعوت کردند پس از ما بیزاری نجوئید و گردنهای خود را در معرض شمشیرها قرار دهید، ولی یقین خود را حفظ نمائید، هر کس که از ما به قلبش بیزاری جوید، خدا و رسول او از او بیزاری جویند، آگاه باشید که ناسزا و دشنام و لعن به ما نمی‌رسد. سپس فرمود: ای وای بر مسکینهای این امت، آن مسکینها همان شیعیان و دوستان ما هستند، ایشان نزد مردم کافرند (ایشان را کافر حساب می‌کنند) ولی نزد خدا نیکانند، در نزد مردم دروغگویانند ولی نزد خدا راستگویانند، در نزد مردم ستمگرانند ولی نزد خدا مظلومین هستند، در نزد مردم جائز ولی نزد خدا عادلند، در نزد مردم زیانکار ولی نزد خدا سود

برند گانند، به خدا قسم با ایمان خود رستگار شدند و منافقین هلاک گردیدند.

ای گروه مردم: انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکاة و هم را کعون. [۱].

یعنی همانا ولی و سرپرست شما فقط خدا و پیامبر و آنهایی هستند که ایمان آورده و نماز را برپا داشته، در حال رکوع صدقه (مستحبی) می‌دهند (که منظور علی علیه‌السلام است) ای گروه مردم گویا گروهی از ایشان را می‌بینم (که به من تهمت زنند) و گویند علی بن ابیطالب علم غیب دارد و اوست پروردگاری که می‌میراند و زنده می‌گرداند و او بر هر کاری تواناست، قسم به پروردگار کعبه دروغ می‌گویند، ای مردم درباره ما آنچه خواهید بگوئید ولی ما را مخلوق خدا بدانید.

آنگاه بعد از ذکر اعمال سفیانی و دیگران فرمود: در این هنگام ملائکه در آسمانها مضطرب شوند و خداوند به قائم از ذریه من که صاحب الزمان است اجازه خروج می‌دهد آنگاه خبر او در هر مکانی شیوع یافته و جبرئیل بر صخره بیت المقدس فرود آمده برای اهل دنیا فریاد می‌زند: (قد جاء الحق و زهق الباطل کان زهوقا. [۲].

سپس حضرت آهی کشید و ناله‌ای زد و فرمود: بنی اذا ما جاشت الترتک فانتظر الخ (که در فصل حضرت مهدی علیه‌السلام ذکر شد) آنگاه فرمود: جبرئیل در صیحه خود صدا می‌زند ای بندگان خدا بشنوید آنچه را که می‌گویم، همانا این مهدی آل محمد است که از مکه خروج کرده، او را اجابت کنید.

پی نوشت ها:

[۱] مائدة: ۵۵.

[۲] الاسری: ۸۱.

وصی پیامبر بعد از او چند سال عمر می‌کند

امام باقر علیه‌السلام فرمود: مردی یهودی خدمت امیر علیه‌السلام آمده در مورد اموری از حضرت سؤال کرد تا اینکه پرسید: وصی پیامبر شما بعد از پیامبر چند سال عمر می‌کند؟ حضرت فرمود: سی سال. پرسید: می‌میرد یا کشته می‌شود؟ فرمود: ضربه‌ای بر فرق او وارد می‌شود که محاسن او رنگین می‌شود. مرد یهودی گفت: به خدا قسم راست گفتی، این مطلب به خط هارون و املاء موسی علیه‌السلام می‌باشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲ ص ۱۹۱.

ودیعه

مردی دو دینار و دیگری یک دینار نزد شخصی به ودیعت نهادند، یک دینار آنها تلف شد. امیرالمومنین علیه‌السلام درباره آنان فرمود: یک دینار از دو دینار موجود به صاحب دو دینار اختصاص دارد و دینار دیگر نیز بالمناصفه بین آن دو تقسیم می‌شود. [۱]. و نظیر این خبر است روایتی که شیخ صدوق و شیخ طوسی به امام صادق علیه‌السلام نسبت داده‌اند که دو نفر بر سر دو درهم با یکدیگر نزاع می‌کردند، یکی از آنان هر دو درهم را از خود می‌دانست و دیگری یکی از آنها را.

آن حضرت علیه‌السلام فرمود: کسی که مدعی یک درهم است اعتراف دارد که از درهم دیگر حقی ندارد، و درهم دیگر که مورد نزاع است بین آنان بالمناصفه تقسیم می‌شود. [۲].

و همچنین نظیر آن را شیخ کلینی و صدوق و طوسی به امام محمد باقر علیه السلام نسبت داده‌اند که از آن حضرت پرسیدند، مردی غلامی از دیگری خریده و فروشنده دو غلام به خریدار تسلیم نموده تا یکی از آنها را انتخاب کرده برای خود نگهدارد و دیگری را به صاحبش رد نماید و فروشنده قیمت غلام را نیز از مشتری تحویل گرفته است.

خریدار هر دو غلام را به طرف منزل می‌برده، اتفاقاً یکی از آن دو در بین راه گریخته است. آن حضرت فرمود: مشتری غلام موجود را به صاحبش رد می‌کند و نصف قیمتی را که به فروشنده داده پس می‌گیرد و برای یافتن غلام جستجو می‌کند، اگر آن را یافت باز اختیار دارد هر کدام از آن دو را که می‌خواهد نگهدارد و آن نصف قیمت را که از فروشنده گرفته باز به وی رد نماید، و اگر غلام را پیدا نکرد از مال هر دو رفته، نصفش از فروشنده و نصفش از خریدار. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] من لا یحضر، باب ۱۶، الصلح، حدیث ۱۲. تهذیب، باب الصلح، حدیث ۱۴.
 [۲] من لا یحضر، باب الصلح، حدیث ۸. تهذیب، باب الصلح بین الناس، حدیث ۱۲.
 [۳] فروع کافی، کتاب المعیشه، باب نوادر، حدیث ۱، تهذیب، ج ۷، ص ۸۲، حدیث ۶۸.

وصیت به ثلث

مردی که به ثلث، وصیت کرده بود بطور خطا کشته شد. امیرالمومنین علیه السلام فرمود: ۳/۱ خونبهایش نیز جزء وصیتش می‌باشد.
 [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] تهذیب، کتاب الادیات، باب الزیادات، حدیث ۸.

واجب و واجب‌تر

شافعی در مطالب السؤل آورده: مردی نزد حضرت امیر علیه السلام آمده و گفت: مرا آگاه کن از واجب و واجب‌تر، عجب و عجب‌تر، سخت و سخت‌تر، نزدیک و نزدیک‌تر!
 امام علیه السلام پاسخ او را در ضمن اشعاری بیان فرمود:
 توبه و بازگشت به پروردگار مردم واجب است، و ترک گناهان از آن واجب‌تر. [۱].
 گردش روزگار عجیب است، و غفلت مردم از آن عجیب‌تر. [۲].
 بردباری در برابر مصائب دشوار است، ولی از دست دادن پادشاهها از آن دشوارتر. [۳].
 هر چیزی که به آن امید می‌رود نزدیک است، و مرگ از همه آنها نزدیکتر [۴].

پی نوشت ها:

- [۱] توب رب الوری واجب و ترکهم للذنوب اوجب.
 [۲] والدهر فی صرفه عجیب و غفله الناس عنه اعجب.
 [۳] والصبر فی النائبات صعب لکن فوت الثواب اصعب.

[۴] وکل ما یرتجی قریب والموت من کل ذاک اقرب. مطالب السؤل، ص ۶۲.

وزن زنجیر

غلامی زنجیر به پا از کنار دو مرد عبور می‌کرد، آن دو نفر در مقدار وزن زنجیر با هم شرطبندی کردند، یکی از آنان گفت: اگر وزن زنجیر فلان مقدار نباشد همسر من سه طلاقه است، دیگری گفت: اگر حدس تو درست باشد زن من سه طلاقه است، پس هر دو برخاسته و به همراه غلام نزد مولایش رفته به مولای غلام گفتند: زنجیر را باز کن تا آن را وزن نمایم. مولای غلام هم گفت: زنم طلاق است اگر بخوادم زنجیر را باز کنم، همگی نزد عمر رفتند و مشکل را نزد او مطرح کرده از او چاره‌جویی نمودند. عمر گفت: سوگند مولایش بر دو سوگند دیگر مقدم است. و آنگاه گفت: بیایید با هم به نزد علی بن ابیطالب برویم شاید او برای حل این مشکل تدبیری بیندیشد، پس به نزد آن حضرت رفته جریان را عرضه داشتند.

امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: چقدر پاسخش آسان است و سپس دستور داد ظرف بزرگی آوردند و زنجیر را با نخ به پای غلام بستند و سپس پای غلام را با زنجیر در میان ظرف گذاشتند بر آن آب ریختند تا این که ظرف پر از آب شد، پس از آن فرمود: زنجیر را بالا ببرید، زنجیر را بالا بردند تا حدی که از آب بیرون شد و در این هنگام، آب قدری پائین رفت و آنگاه فرمود: پاره آهن در آب بریزند تا به جای سابقش برگردد، چون دستور انجام گرفت فرمود: حالا پاره‌های آهن را وزن کنید، هر چه شد همان وزن زنجیر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] من لا یحضر، کتاب القضاء، باب الحیل فی الاحکام، حدیث ۲. شیخ صدوق (ره) در فقیه پس از نقل این خبر می‌گوید: این تدبیر امیرالمومنین (ع) تنها بدان جهت بوده که مردم را از احکام کسانی که طلاق را با سوگند روا می‌دارند نجات بخشد. محمد تقی شوشتری

وزن در

گروهی آهنگر دربی آهنی را به وزنی که صاحبان در برای آن تعیین نمودند معامله نموده در را به طرف مقصد می‌بردند، در بین راه کسانی وزن در را از آنان پرسیده و خریداران جریان را گفتند آنان اظهار داشتند وزن در هرگز به این مقدار نمی‌باشد. خریداران برگشته از فروشندگان تقاضای کم نمودن قیمت در را نمودند، آنان ابا کردند نزاعشان در گرفت، نزد امیرالمومنین علیه‌السلام رفتند، آن حضرت به آنان اندازه فرورفتگی قایق را در آب نشانه کنید، و سپس فرمود: حالا به جای در خرمای وزن شده قرار دهید تا به همان اندازه در آب فرو رود، پس فرمود، وزن در به مقدار وزن خرماهاست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار ج ۴۰، ص ۲۸۶.

وائل بن حجر حضرمی

وائل فرزند حجر بن ربیع، کنیه‌اش «ابوهنیده» از طایفه حضر موت و از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران امیرالمومنین علیه‌السلام می‌باشد. [۱].

«وی سرداری از اقیال «حضر موت» بود و پدرش نیز از ملوک آن جا می‌باشد. رسول خدا صلی الله علیه و آله چند روز قبل از شرف‌یابی وی به محضرش، مژده ورودش را داد. وی وقتی بر حضرت وارد شد، مقدمش را گرامی داشت و نزد خود نشانید و او را عامل اقیال «حضر موت» کرد و قطعه زمینی به او داد، وی پس از رحلت پیامبر در کوفه ساکن شد و تا عصر معاویه در قید حیات بود.» [۲].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۸۱؛ رجال طوسی، ص ۳۱، ش ۴.

[۲] ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۸۱؛ رجال طوسی، ص ۳۱، ش ۴.

وداعه بن ابی زید انصاری

«وداعه بن ابی زید انصاری» از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضور داشت. و پدرش ابوزید در روز احد به شهادت رسیده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۵، ص ۸۵.

ولید بن جابر طایی

ولید از کسانی بود که به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و مسلمان شد. سپس در زمره یاران حضرت علی علیه‌السلام درآمد و در جنگ صفین شرکت کرد و از مردان نام‌آور در آن جنگ بود. [۱] او در لیلۃ الهمیر همان شب به یاد ماندنی جنگ صفین که چیزی نمانده بود بساط معاویه برچیده شود، با حماسه‌های ماندگارش دل سپاهیان معاویه را به لرزه درآورد. به نقل ابن اثیر، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای او عهدنامه‌ای صادر کردند که در قبیله آنان محفوظ است [۲].

پی نوشت ها:

[۱] همان؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

[۲] همان؛ شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۲۹.

وهب بن ابی وهب

شیخ طوسی، «وهب بن ابی وهب» را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام دانسته است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۲.

وهب بن اجدع بن راشد

وهب فرزند اجدع بن راشد از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بوده است. [۱].
ابن حجر، وهب را فرزند اجدع همدانی و کوفی و از تابعین [۲] مورد وثوق می‌شناسد که از حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام و عمر بن خطاب نقل حدیث کرده است. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۴.
[۲] ر. ک: همین اثر، ج ۱، ص ۳۴.
[۳] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۱۷۵.

وهب بن عبدالله سوائی (ابو جحیفه)

وهب بن عبدالله بن سوائی کنیه اش «ابوجحیفه» از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشد. [۱].
وی در زمان خلافت امیرمؤمنان علیه السلام خازن بیت‌المال و رئیس پلیس کوفه شد و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت. امیرالمؤمنین علیه السلام به دلیل این که او را دوست می‌داشت و مورد وثوقش بود، «وهب الخیر» نامید. وی به سال ۷۲ هجری دار فانی را وداع گفت. [۲].
ابن حجر عسقلانی پس از شرح حال وهب می‌نویسد: حضرت علی علیه السلام وی را رئیس پلیس کوفه قرار داد و او در سال ۶۴ هجری دار فانی را وداع گفت. [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۳۱، ش ۱ و ص ۶۱، ش ۱.
[۲] اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۵۷ (ابو جحیفه).
[۳] الاصابه، ج ۶، ص ۶۲۶.

وهب بن عدی

شیخ طوسی، «وهب بن عدی» را از اصحاب امیرمؤمنان علیه السلام دانسته است. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۳.

وهب بن کریب

وهب بن کریب از اشراف قبیله «همدان» بود که به «ابوالقلوص» [۱] کنیه داشت. وی در جنگ صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام مجاهدت کرده و نیز پرچم‌دار همدانی‌ها بوده است.
مورخان نقل کرده‌اند: در یکی از روزهای جنگ صفین که جمع زیادی از همدانی‌ها به شهادت رسیدند و در همین نبرد یازده نفر از سران قبیله همدان نیز یکی پس از دیگری پرچم میمنه (طرف راست) سپاه علی علیه السلام را برداشتند و به شهادت رسیدند،

و هب بن کریب پس از یازده شهید از فرماندهان، همان پرچم را به دوش گرفت و قصد پیش روی داشت که مردی از قوم همدان فریاد زد: «ای وهب! برگرد - خدا تو را رحمت کند - زیرا اشراف قومت دور این پرچم کشته شدند، حالا تو و دیگر باقی ماندگان قوم همدان خود را کنار این پرچم به کشتن ندهید.» پس از این ندا او و یارانش بازگشتند، در حالی که بین راه می‌گفتند: «ای کاش جمعی از اعراب بودند و ما را سوگند می‌دادند، با هم به پیش می‌رفتیم و دیگر باز نمی‌گشتیم تا کشته شویم و یا پیروز گردیم.» آنان در راه بازگشت، به مالک اشتر برخورد نمودند که ندا داد: اکنون به سوی من بیایید و من با شما هم سوگند می‌شوم و پیمان می‌بندم که هرگز باز نگردیم تا پیروز شویم و یا کشته گردیم. پس از این عهد و پیمان همگی به فرماندهی مالک اشتر در برابر سپاه شام ایستادگی و مقاومت کردند و تا نزدیکی پیروزی در این نبرد پیش رفتند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] در تاریخ طبری «أخو القلوب» آمده است.

[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱؛ وقعه صفین، ص ۲۵۲.

و هب بن مسعود خثعمی

و هب بن مسعود، از قبیله خثعم کوفه و از اصحاب و یاران علی علیه‌السلام بود و در صفین در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام مجاهدت کرد. وی در صفین با مردی از قوم خود جنگید و او را به قتل رسانید. وقتی که از سوی خثعمی‌های شام به خثعمی‌های عراق پیشنهاد ترک جنگ داده شد، عراقی‌ها نپذیرفتند. در این هنگام مردی از خثعم شام بیرون آمد و به حالت اعتراض به رئیس خثعم شام گفت: تو به آنها پیشنهاد صلح و ترک مقاتله نمودی و آنها نپذیرفتند و آماده جنگ شدند. سپس به میدان آمد و ندا داد: ای مردم عراق، یک مرد در برابر یک مرد؛ در این موقع عبدالله بن حنش در خشم فرو رفت و از کار مرد خثعمی در گروه خود که مبارز طلبید، سخت ناراحت شد و در حق او نفرین کرد. سپس وهب بن مسعود که از گروه خثعم کوفه بود و در زمان جاهلیت به شجاعت و مردانگی شهرت داشت به طوری که کسی مقابل او نمی‌رفت مگر این که کشته می‌شد، مقابل مرد شامی آمد و در همان لحظه با حمله‌ای مرد شامی را به قتل رساند. قتل مرد شامی سبب شد که دو گروه خثعم با هم به جنگ پردازند و جنگ بسیار سخت و شدیدی واقع شد. در این قتال شدید، ابو کعب رئیس خثعم عراق به دست شمر بن عبدالله خثعمی شامی به شهادت رسید و کعب پسر ابی کعب فوراً پرچم پدر را برافراشت و پیش رفت تا این که جنگ مغلوبه شد به طوری که هشتاد نفر از خثعم عراق به شهادت رسیدند و همین تعداد هم از خثعم شام کشته شدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۲۵۷.

امام علی علیه السلام با اطلاعاتی که از «زیاد بن ابیه» داشت، پس از نصب او به یکی از مشاغل دولتی، سخت به او هشدار داد،

و در نامه ۲۰ نهج البلاغه خطاب به او نوشت:

وَإِنِّي أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسِمًا صَادِقًا، لَئِن بَلَغَنِي أَنَّكَ خُنْتَ مِنْ فِئَةِ الْمُسْلِمِينَ شَيْئًا صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا، لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شِدَّةً تَدْعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ، ثَقِيلَ الظَّهْرِ، ضَبِيلَ الْأَمْرِ، وَالسَّلَامُ.

«همانا من، براستی به خدا سوگند می‌خورم، اگر به من گزارش کنند که در بیت المال خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال درمانی، و خوار و سرگردان شوی. با درود.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ ابن واضح ج ۲ ص ۱۹۳، و انساب الاشراف ص ۱۶۲: بلاذری، و المحاسن و المساوی ج ۲ ص ۲۰۱: بیهقی.

هزار رکعت نماز

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي آخِرِ عُمُرِهِ يُصَلِّي فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَلْفَ رَكَعَةٍ

(همانا علی علیه السلام در پایان عمر خود در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند.) [۱].

امیرالمؤمنین علیه السلام در فضیلت نماز و جایگاه بلند آن فرمود:

تَعَاهَدُوا أَمْرَ الصَّلَاةِ، وَحَافِظُوا عَلَيْهَا، وَاسْتَكْبَرُوا مِنْهَا، وَتَقَرَّبُوا بِهَا.

فَإِنَّهَا «كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا».

أَلَا تَسْمَعُونَ إِلَى جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِينَ سُئِلُوا:

«مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ؟ قَالُوا: لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ».

وَإِنَّهَا لَتُنْحَتُ الدُّنُوبَ حَتَّى الْوَرَقِ، وَتُطْلَقُهَا إِطْلَاقَ الرَّبْقِ، وَشَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحِمَّةِ تَكُونُ عَلَى بَابِ الرَّجُلِ، فَهُوَ يَغْتَسِلُ مِنْهَا فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ خَمْسَ مَرَّاتٍ، فَمَا عَسَى أَنْ يَبْقَى عَلَيْهِ مِنَ الدَّرَنِ؟ وَقَدْ عَرَفَ حَقَّهَا رِجَالٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا تَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زِينَةُ مَتَاعٍ، وَلَا قُرَّةُ عَيْنٍ مِنْ وَلَدٍ وَلَا مَالٍ.

يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ: «رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ».

وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَصَبًا بِالصَّلَاةِ بَعْدَ النَّبِيِّ لَهٗ بِالْجَنَّةِ، لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ:

«وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا»،

فَكَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَيَصْبِرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ.

ره‌آورد نماز

(مردم! نماز را بر عهده گیرید، و آن را حفظ کنید، زیاد نماز بخوانید، و با نماز خود را به خدا نزدیک کنید.

«نماز فریضه واجب است که در وقت‌های خاص بر مؤمنان واجب گردیده است.» [۲].

آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرامی‌دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند:

چه چیز شما را بدوزخ کشانده است؟

گفتند:

«ما از نمازگذاران نبودیم.» [۳].

همانا نماز! گناهان را چونان برگهای پاییزی فرو می‌ریزد، و غل و زنجیر گناهان را از گردن‌ها می‌گشاید، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز را به چشمه آب گرمی که بر در سرای مردی جریان داشته باشد، تشبیه کرد، اگر روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرک و آلودگی در بدن او نماند.

همانا کسانی از مؤمنان حق نماز را شناختند که زیور دنیا از نماز بازشان ندارد، و روشنائی چشمشان یعنی اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود.

خدای سبحان می‌فرماید:

«مردانی هستند که تجارت و خرید و فروش، آنان را از یاد خدا، و برپاداشتن نماز، و پرداخت زکات باز نمی‌دارد» [۴].

رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت می‌انداخت، زیرا خداوند به او فرمود:

«خانواده خویش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکبیا باش» [۵].

پس پیامبر صلی الله علیه و آله پی در پی خانواده خود را به نماز فرمان می‌داد، و خود نیز در انجام نماز شکبیا بود.» [۶].

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار ج ۴۱ ص ۲۴ - ۱۷، «اینکه مشهور است آن حضرت در یک شب هزار رکعت نماز می‌خواندند و برخی هم به زحمت افتادند تا آن را اثبات کنند، و در ساعات و دقائق شب‌های طولانی سرانجام موفق شدند تا هزار رکعت نماز بخوانند، مبنائی ندارد، و فقط امام علی علیه السلام در اواخر زندگی با برکت خود آن هم در یک شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند».

[۲] نساء آیه ۱۰۳.

[۳] مدثر آیه ۴۳.

[۴] نور آیه ۳۷.

[۵] طه آیه ۱۳۲.

[۶] خطبه ۱: ۱۹۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- بحارالانوار ج ۷۲ ص ۱۱۶ ح ۱۶ ب ۵۰: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۲- فروع کافی ج ۵ ص ۳۶ و ۳۸: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)

۳- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۰۵: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۴- بحارالانوار ج ۷۹ ص ۲۲۴ و ج ۸۲ ص ۲۲۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- تفسیر برهان ج ۴ ص ۴۰۴ ح ۵: بحرانی (متوفای ۱۱۰۷ هـ)

۶- تفسیر نورالثقلین ج ۵ ص ۴۵۹ و ج ۳ ص ۶۰۹: عبد علی حویزی (متوفای ۱۱۱۲ هـ)

۷- ربیع الابرار ج ۲ ص ۲۷۷ ح ۱۸۹ ب ۲۶: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ)

۸- فروع کافی ج ۵ ص ۴۱ ح ۴: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ).

هشدار از تبلیغات دروغین یاران معاویه در مراسم حج

«پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکه می‌آیند، مردمی کوردل، گوشه‌هایشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده‌هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می‌برند، دین خود را به دنیا می‌فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می‌خرند، در

حالی که در نیکی‌ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدیها جز بدکار کیفر نشود.

پس در اداره امور خود هشیارانه و سرسختانه استوار باش، نصیحت دهنده‌ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذرخواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت‌ها شادمان و نه هنگام مشکلات سُست باشی. با درود» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۳۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این نامه به شرح زیر است:

۱- مجمع الامثال ج ۱ ص ۴۴: میدانی (متوفای ۵۱۸ هـ)

۲- شرح نهج البلاغه ج ۱۶ ص ۱۳۸: ابن ابی الحدید معتزلی (متوفای ۶۵۶ هـ)

۳- شرح ابن میثم ج ۵ ص ۷۲: بحرانی (متوفای ۶۷۹ هـ)

۴- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۱ و ج ۶۸ ص ۳۶۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۵- کتاب الغارات ج ۲ ص ۵۰۹: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۶- عدّه الداعی (بنقل بحار): ابن فهد (متوفای ۸۴۱ هـ)

۷- غرر الحکم ج ۵ ص ۶۲: آمدی (متوفای ۵۸۸ هـ)

۸- ارشاد القلوب ص ۱۲: دیلمی (متوفای ۷۷۱ هـ).

هوشیاری و دور اندیشی در مسائل سیاسی

۵ نفر در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم هم قَسَم شدند که پس از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم از یکدیگر حمایت کنند تا خلافت در دست آنان باشد، و به ترتیب خلافت کنند، مانند:

«خلیفه اول، خلیفه دوم، سالم مولای ابوحنیفه، ابوعبیده جراح و خلیفه سوم»

و نامه‌ای هم تنظیم کردند و همگی آن را امضا کردند که به صورت عهد نامه‌ای مکتوب و سندی تاریخی باقی بماند، و چون نامه را به ابوعبیده سپردند، بارها خلیفه دوم می‌گفت:

ابوعبیده امین امت است.

طبق نقشه از پیش تعیین شده، خلیفه اول به خلافت رسید،

و سپس با وصیت خلیفه اول، خلیفه دوم خلافت را به دست گرفت.

چون در زمان خلیفه دوم، ابوعبیده و سالم مردند، تنها هم پیمان سوگند خورده‌اش خلیفه سوم بود که می‌بایست به خلافت برسد،

اما به این سادگی‌ها نمی‌شد، که خلیفه دوم طرح شورای شش نفره را مطرح می‌کرد و می‌گفت:

اگر ابوعبیده یا سالم زنده بودند خلافت را به آنها می‌سپردم. [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در یک گفتگوی سیاسی با عموی پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم عباس با هشیاری و

دوراندیشی تمام نقشه‌ها و اهداف شوم طراحان شورای شش نفره را افشا کرد و خطاب به عباس فرمود:

به خدا سوگند که خلافت را از بنی‌هاشم دور کردند.

عباس گفت:

پسر برادر من، از کجا چنین قضاوتی می‌کنی؟

پاسخ داد:

سعد بن ابی وقاص با عبدالرحمن بن عوف چون پسرعموی یکدیگرند، مخالفت نمی‌کند و هر دو یک رأی دارند، و عبدالرحمن نیز داماد عثمان است، پس این سه نفر یکی هستند (عبدالرحمن هم داماد عمر بود و هم شوهر خواهر مادری عثمان)، حال اگر طلحه (گرچه طلحه از قبیله بنی تمیم بود و به عثمان تمایل داشت) و زبیر به من رأی دهند، گرچه سه نفر می‌شویم، اما فائده‌ای ندارد، زیرا عمر دستور داد، اگر مساوی شدند، رأی گروهی ترجیح دارد که عبدالرحمن در آن است، پس سرنوشت شورا روشن است که عثمان انتخاب خواهد شد. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری ج ۲۱۳۸ : ۱.

[۲] انساب الاشراف ج ۵ ص ۱۹.

هماهنگی با پیامبر

امام علی علیه السلام پس از تولد که قنذاقه او را رسول گرامی اسلام صلی الله علیه وآله وسلم در آغوش کشید، تا نوجوان و جوانی، همواره با نظارت و رهنمودهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم رشد کرد و به کمالات معنوی رسید، که در یک سخنرانی فرمود: [۱].

وَلَمْ يَجْمَعْ بَيْتٌ وَاحِدٌ يُؤْمِدُ فِي الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَخَدِيجَةَ وَأَنَا تَالِئُهُمَا.
أَرَى نُورَ الْوَحْيِ وَالرَّسَالَةِ، وَأَشْمُ رِيحَ النَّبُوَّةِ. وَلَقَدْ سَجَعْتُ رَنَّهُ الشَّيْطَانِ حِينَ نَزَلَ الْوَحْيُ عَلَيَّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذِهِ الرَّئَةُ؟

فَقَالَ: «هَذَا الشَّيْطَانُ قَدْ أَيْسَ مِنْ عِبَادَتِهِ.

إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ، وَتَرَى مَا أَرَى، إِلَّا أَنَّكَ لَسْتَ بِنَبِيِّ، وَلَكِنَّكَ لَوْزِيرٌ وَإِنَّكَ لَعَلَى خَيْرٍ».

«در آن روزها، در هیچ خانه‌ای مسلمانی راه نیافت جز خانه رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم که خدیجه هم در آن بود و من سؤمین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می‌دیدم، و بوی نبوت را می‌بویدم، من هنگامی که وحی بر پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید، فرمود: «علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی، و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی.»

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۱۵: ۱۹۲ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

هشدار از رواج فتنه‌ها

فاصله زمانی نسبتاً طولانی «۲۵ سال» بین وفات پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم و به خلافت رسیدن علی علیه السلام، و خو گرفتن مردم با بدعت‌ها و رواج فساد در روابط اجتماعی، تلاش‌های اصلاحی امام علی علیه السلام را دچار مشکل کرده بود. و تحمیل سه جنگ داخلی در خلال بیش از چهار سال خلافت آن حضرت، مجال هر گونه کار فرهنگی لازم را از آن حضرت سلب کرده بود.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از سخنرانی‌های خود فرمود: [۱].

«همانا خودم از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم شنیدم که فرمود:

چگونه اید شما زمانی که فتنه‌ای شما را فرا گیرد که خردسال در آن رشد کند و بزرگسال در آن پیر شود.

مردم طبق آن رفتار کنند و وضع جدید را به عنوان سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم بپذیرند، پس اگر فردی آنرا تغییر داد گفته می‌شود:

وای که سنت پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم تغییر یافت... مردمی می‌آیند که برای غیر خدا علم به دست آورند کنند و برای عمل نکردن بیاموزند و با کارهایی که ظاهری اخروی دارد، دنیا را طلب می‌کنند.»

و ادامه می‌دهد:

«از والیان قبلی اعمالی دیدم که برخلاف سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انجام گرفت و در این مخالفت متعهد بودند و عمداً عهد او را شکستند و سنتش را تغییر دادند.

حال اگر من مردم را به ترک این بدعت‌ها و دارم و این امور را به روز اول و شکلی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم قرار داده بود برگردانم، یقیناً سپاهیانم از اطرافم پراکنده خواهند شد و خودم تنها یا با عده‌ای کم از شیعیانم که فضل مرا و وجوب اطاعت از دستورات مرا قبول دارند خواهند ماند.»

سپس حدود ۳۰ مورد را ذکر می‌کند که برخلاف سنت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم رواج یافته است،

که حضرت از ترس پراکنده شدن مردم و تنها ماندن خود، نمی‌توانست در همه امور، امر به تغییر آن دهد.

چرا که این مردم یک ربع قرن از پیامبرشان فاصله گرفته اند و به روشی غیر از سیره پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم خو کرده و به آسانی نمی‌توانستند تغییر مسیر دهند.

امام علی علیه السلام در خطبه ۱۵۶ هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم را به یاد می‌آورد که فرمود:

«يَا عَلِيُّ، إِنَّ الْقَوْمَ سَيُفْتَنُونَ بِأَمْوَالِهِمْ، وَيَمُنُّونَ بِبَدِينِهِمْ عَلَى رَبِّهِمْ، وَيَتَمَنُّونَ رَحْمَتَهُ، وَيَأْمُنُونَ سَيْطَوْتَهُ، وَيَسْتَحِلُّونَ حَرَامَهُ بِالشُّبُهَاتِ الْكَاذِبَةِ، وَالْأَهْوَاءِ السَّاهِيَةِ، فَيَسْتَحِلُّونَ الْخَمْرَ بِالنَّبِيدِ، وَالشُّحْتَ بِالْهَدْيَةِ، وَالرِّبَا بِالْبَيْعِ»
قُلْتُ:

يا رسول الله، فَيَأِي الْمَنَازِلِ أُنْزِلُهُمْ عِنْدَ ذَلِكَ؟ أِبْمَنْزِلَةٍ رِدَّةٍ، أَمْ بِمَنْزِلَةٍ فِتْنَةٍ؟

فَقَالَ: «بِمَنْزِلَةٍ فِتْنَةٍ».

(ای علی! همانا این مردم به زودی با اموالشان دچار فتنه و آزمایش می‌شوند، و در دینداری بر خدا منت می‌گذارند، با این حال

انتظار رحمت او را دارند، و از قدرت و خشم خدا، خود را ایمن می‌پندارند،

حرام خدا را با شبهات دروغین، و هوس‌های غفلت‌زا، حلال می‌کنند،

«شراب» را به بهانه اینکه «آب انگور» است،

و رشوه را که «هدیه» است،

و ربا را که «نوعی معامله» است حلال می‌شمارند).

گفتم: ای رسول خدا، در آن زمان مردم را در چه پایه‌ای بدانم؟

آیا در پایه ارتداد؟ یا فتنه و آزمایش؟

پاسخ فرمود: در پایه‌ای از فتنه و آزمایش. [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] روضه کافی ج ۸ ص ۵۹ - ۶۳.
- [۲] خطبه ۱۴/۱۵۶ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:
- ۱- تحف العقول ص ۱۶۲: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ)
 - ۲- اصول کافی ج ۲ ص ۵۰ ح ۱: کلینی (متوفای ۳۲۸ هـ)
 - ۳- ذیل الامالی ص ۱۷۱: ابوعلی قالی (متوفای ۳۵۶ هـ)
 - ۴- قوت القلوب ج ۱ ص ۹۲ و ۹۱ فصل ۱۶: ابوطالب مکی (متوفای ۳۸۶ هـ)
 - ۵- حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۷۴ و ۷۵: ابونعیم اصفهانی (متوفای ۴۰۲ هـ)
 - ۶- کتاب زهد ص ۸: حسین بن سعید اهوازی از اصحاب امام سجاد علیه السلام
 - ۷- کتاب خصال ج ۱ ص ۳۲۹ ح ۲۵ باب السنه: شیخ صدوق (متوفای ۳۸۱ هـ)
 - ۸- مناقب ص ۲۶۸: خطیب خوارزمی حنفی (متوفای ۹۹۳ هـ).

هواشناسی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به پیدایش آب، هوا، فضا و آسمانها فرمود:

وَكَانَ مِنْ أَقْدَارِ جَبْرُوتِهِ، وَيَدِيعِ لَطَائِفِ صِبْغَتِهِ، أَنْ جَعَلَ مِنْ مَاءِ الْبَحْرِ الزَّائِرِ الْمُتْرَاكِمِ الْمُتَقَاصِفِ، بَيْسًا جَامِدًا، ثُمَّ فَطَرَ مِنْهُ أَطْبَاقًا، فَفَتَقَهَا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ بَعْدَ ارْتِفَاقِهَا، فَاسْتَمْسَكَ بِأَمْرِهِ، وَقَامَتْ عَلَى حَدِّهِ. وَأَرَسَى أَرْضًا يَحْمِلُهَا الْأَخْضَرُ الْمُتَعَنِّجُ، وَالْقَمَقَامُ الْمُسَخَّرُ، قَدْ ذَلَّ لِأَمْرِهِ، وَأَذْعَنَ لِهَيْبَتِهِ، وَوَقَفَ الْجَارِي مِنْهُ لِخَشْيَتِهِ.

وَجَبَلَ جَلَامِيدَهَا، وَنَشُوزَ مُتُونِهَا وَأَطْوَادِهَا، فَأَرْسَاهَا فِي مَرَايِبِهَا، وَالزَّمَهَا قَرَارَاتِهَا، فَمَضَتْ رُؤُوسِهَا فِي الْهَوَاءِ، وَرَسَتْ أَصُولُهَا فِي الْمَاءِ، فَأَنْهَدَ جِبَالَهَا عَنْ سُهُولِهَا، وَأَسَاخَ قَوَاعِدَهَا فِي مُتُونِ أَقْطَارِهَا وَمَوَاضِعِ أَنْصَابِهَا، فَأَشْهَقَ قِلَالَهَا، وَأَطَالَ أَنْشَازَهَا، وَجَعَلَهَا لِلْأَرْضِ عِمَادًا، وَأَرَزَهَا فِيهَا أَوْتَادًا، فَسَكَنْتْ عَلَى حَرَكَتِهَا مِنْ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا، أَوْ تَسِيخَ بِحَمْلِهَا، أَوْ تَزُولَ عَنْ مَوَاضِعِهَا.

فَسَبَّحَانَ مَنْ أَمْسَكَهَا بَعْدَ مَوْجَانِ مِيَاهِهَا، وَأَجْمَدَهَا بَعْدَ رُطُوبِهَا أَكْنَافِهَا، فَجَعَلَهَا لِخَلْقِهِ مِهَادًا، وَبَسَطَهَا لَهُمْ فِرَاشًا فَوْقَ بَحْرِ لُجِّي رَاكِدٍ لَا يَجْرِي، وَقَائِمٍ لَا يَسْرِي، تُكْرِكُهُ الرِّيحُ الْعَوَاصِفُ، وَتَمُخِّضُهُ الْعَمَامُ الدُّوَارِفُ؛ [۱].

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يَخْشَى.»

«از نشانه‌های توانایی و عظمت خدا، و شگفتی ظرافت‌های صنعت او آن است که از آب دریای موج زنده، و امواج فراوان شکننده، خشکی آفرید، و به طبقاتی تقسیم کرد، سپس طبقه‌ها را از هم گشود و هفت آسمان را آفرید، که به فرمان او برقرار ماندند، و در اندازه‌های معین استوار شدند و زمین را آفرید که دریایی سبزرنگ و روان آن را بر دوش می‌کشد، زمین در برابر فرمان خدا فروتن، و در برابر شکوه پروردگاری تسلیم است، و آب روان از ترس او ایستاد، و سپس صخره‌ها، تپه‌ها، و کوه‌های بزرگ را آفرید، آنها را در جایگاه خود ثابت نگاه داشت، و در قرارگاهشان استقرار بخشید، پس کوهها در هوا و ریشه‌های آن در آب رسوخ کرد، کوهها از جاهای پست و هموار سر بیرون کشیده و کم کم ارتفاع یافتند، و ریشه آن در دل زمین ریشه دوانید، قلعه‌ها سر به سوی آسمان برافراشت، و نوک آنها را طولانی ساخت، تا تکیه‌گاه زمین، و میخ‌های نگهدارنده آن باشد، سپس زمین با حرکات شدیدی که داشت آرام گرفت، تا ساکنان خود را نلرزاند، و آن چه بر پشت زمین است سقوط نکند، یا از جای خویش منتقل نگردد پس پاک و منزّه است خدایی که زمین را در میان آنهمه از امواج ناآرام، نگهداشت، و پس از رطوبت آن را خشک ساخت، و آن را جایگاه زندگی مخلوقات خود گردانید، و چون بستری برایشان بگستراند، بر روی دریایی عظیم و ایستاده‌ای که

روان نیست و تنها بادهای تند آن را بر هم می‌زند، و ابرهای پرباران آن را می‌جنباند.» [۲].
«و توجه به این شگفتی‌ها درس عبرتی است برای کسی که بترسد» [۳].

پی نوشت ها:

- [۱] اسناد و مدارک خطبه ۲۱۱ به شرح زیر است:
۱- ربیع الابرار ج ۱ ص ۹۸ ح ۶۷ ب ۲: زمخشری (متوفای ۵۳۸ هجری)
۲- کتاب النهایه ج ۱ ص ۳۷: ابن اثیر (متوفای ۶۳۰ هجری)
۳- منهاج البراعه ج ۲ ص ۳۳۲: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هجری)
۴- نسخه خطی نهج البلاغه ص ۱۸۲: نوشته سال ۴۲۱
۵- بحار الانوار ج ۵۴ ص ۳۸: مرحوم مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هجری).
[۲] خطبه ۲۱۱ نهج البلاغه معجم المفهرس.
[۳] نازعات آیه ۲۶.

هنر خطاطی

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نویسنده و منشی خود، عبیدالله بن ابی رافع در طرز استفاده از بیت المال، و در روش نویسندگی، خط و خطاطی دستوراتی می‌دهند که امروزه در تمام محافل هنری و خط نویسی، و ماشینهای تایپ و کامپیوتر و چاپ پذیرفته شده است که فرمود:

أَلْقِ دَوَاتَكَ، وَأَطْلُ جِلْفَةَ قَلَمِكَ، وَفَرِّجْ بَيْنَ الشُّطُورِ، وَفَرِّمْ بَيْنَ الْحُرُوفِ، فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحِهِ الْخَطِّ

«در مرگب دوات لایقه بگذار» که نریزد و حرام نشود» و نوک قلم را طولانی نما «که بتواند ریز بنویسد» و بین سطرها فاصله بگذار «تو در تو و در هم ننویس» و فاصله بین حروف را کم کن «که حداکثر استفاده از کاغذ بشود و از دراز نویسی یا کشیدن برخی از حروف خودداری کن» که عمل به این دستورات به جلوه و زیبایی خط می‌افزاید.» [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] حکمت ۳۱۵ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، و الوزراء و الکتیاب ص ۱۴، نوشته محمد بن عبدوس که قبل از سید رضی نوشته است.

هجوم به دشمن

هنگامیکه دشمن به گردآوری نیرو آغاز می‌کند، برای جنگ مهیا شوید.

دشمن دشمن است و حمله می‌کند، و تنها به خاطر تدارک نیرو هجوم خود را به تاخیر می‌اندازد.

هنگامیکه امام علی (ع) خبردار شد که معاویه با رشوه، عمرو بن عاص را با خود همراه نموده و با وی پیمان نامقدس بست است تا با همکاری یکدیگر پایه‌های حکومت غاصبانه‌ی معاویه را استوار کنند، به آرایش نیروهای خود پرداخت.

امام (ع) در این باره می‌فرماید:

... و لم یبایع حتی شرط ان یوتیه علی البیعه ثمننا، فلا ظفرت ید البائع، و خزیت امانه المبتاع، فخذوا للحرب اهبتها، و اعدوا لها عدتها،

فقد شب لظاها، و علا سناها، و استشعروا الصبر فانه ادعیالی النصر.

«... و او (عمرو بن عاص) بیعت نکرد مگر آنکه بهای این معامله بستاند. شکسته باد دست چنین فروشنده‌ای و ننگ بر چنین خریداری!

اینک ساز و برگ جنگ فراهم سازید و آماده‌ی پیکار باشید، که آتش جنگ زبانه کشیده و سوزش آن شدت گرفته است. بردباری پیشه کنید و پایداری را شعار خود سازید که شما را به پیروزی راهبر خواهد بود.» [۱].

امام جنگ را محصول یک رشته از عملیات قبلی می‌داند، و بنا بر توصیه‌ی او انسان باید به محض مشاهده‌ی نخستین نمودهای آن خود را برای نبرد آماده کند، هر چند که این نمود تنها دیدار سران دشمن باشد.

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۶.

همگان سلاح بگیرید

مبارزه‌ی مسلحانه یک وظیفه‌ی همگانی است.

پیکار بر همه واجب است و نزدیکان حاکم و فرمانده با دیگران فرقی ندارند.

همه در برابر قانون سلاح برابرند. چه بسا ضرورت دارد که سران قوم برای برانگیختن روح جهاد در دیگران، نزدیکان خود را قربانی کنند.

مولا علی (ع) از پیامبر اکرم (ص) چنین حکایت می‌کند:

و کان رسول الله - صلی الله علیه و آله - اذا احمر الباس و احجم الناس قدم اهل بیه، فوقی بهم اصحابه حر السیوف و الاسنه، فقتل عبیده بن الحارث یوم بدر، و قتل حمزه یوم احد، و قتل جعفر یوم موته، و اراد من لوشت ذکرت اسمہ مثل الذی ارادوا من الشہادہ و لکن اجالہم عجلت، و منیتہ اخرت.

«پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هر گاه آتش جنگ بالا می‌گرفت و از هیبت آن در دل مردم رخنه می‌افتاد، خاندان خود را به میدان می‌فرستاد و یارانش را از گزند تیغ و نیزه دور می‌داشت. بدین سان عبیده بن حارث (پسر عموی پیامبر) در روز بدر کشته شد و حمزه (عموی پیامبر) در روز احد به قتل رسید و جعفر (برادر امام علی) در جنگ موته شربت شهادت نوشید.

و کسی که از بردن نامش خودداری می‌ورزم (مراد امام، خود ایشان است) نیز همچون آنان خواهان شهادت بود، اما مرگ، دیگران را زودتر رسید و نزد او درنگ ورزید.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، نامه‌ی شماره‌ی ۹.

همدلی و رازداری

یکی از حقوق اخلاقی و معنوی میان سربازان و فرماندهی کل، همدلی و رازداری است،

یعنی فرماندهان کل باید نسبت به فرماندهان رده‌های پائین و سربازان جهادگر، مهربان و با محبت بوده و همدلی را رعایت کنند و در رعایت همدلی و یکرنگی نیز باید اسرار نظام اسلامی را حفظ کنند.

که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ۵۰ نهج البلاغه فرمود:

التحذیر من الاغترار بالتَّعَمُّ

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَىٰ بَنِي أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَىٰ أَصْحَابِ الْمَسَاحِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ حَقًّا عَلَى الْوَالِي أَلَّا يَغْيِرَهُ عَلَى رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ، وَلَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ، وَأَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوًّا مِنْ عِبَادِهِ؛ وَعَطْفًا عَلَى إِخْوَانِهِ.

مسئولیات القيادة و القوات

أَلَّا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَلَّا أَحْتَجِرَ دُونَكُمْ سِتْرًا إِلَّا فِي حَرْبٍ، وَلَا أَطْوِي دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ، وَلَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ، وَلَا أَقْفُ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ، وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً.

فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَيْكَ النُّعْمَةُ، وَلِيَ عَلَيْكَ الطَّاعَةُ؛ وَأَلَّا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَتِهِ، وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ، وَأَنْ تَخَوْضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ، فَإِنَّ أَنْتُمْ لَمْ تَشْتَقِمْوْا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ اغْوَجَّ مِنْكُمْ، ثُمَّ أَعْظَمَ لَهُ الْعُقُوبَةَ، وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً. فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ، وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يَصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ، وَالسَّلَامُ.

(نامه به فرماندهان سپاه)

پرهیز از غرورزدگی در نعمت‌ها

«از بنده خدا، علی بن ابیطالب، امیرمؤمنان به نیروهای مسلح و مرزداران کشور

پس از یاد خدا و درود! همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک، و به برادرانش مهربانی روا دارد.

مسئولیت‌های رهبری و نظامیان

آگاه باشید! حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده، و در وقت تعیین شده آن پردازم، و با همه شما بگونه‌ای مساوی رفتار کنم.

پس وقتی من مسئولیت‌های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت‌های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آن چه صلاح است سستی ورزید، و در سختی‌ها برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آن چه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود.» [۱].

پی نوشت‌ها:

[۱] نامه ۵۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، که برخی از اسناد آن به این شرح است:

۱- کتاب صفین ص ۱۰۷: نصر بن مزاحم متوفای ۲۰۲ هـ)

۲- کتاب أمالی ج ۱ ص ۲۱۷ م ۸: شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ هـ)

۳- کتاب أمالی: شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ هـ)

۴- منهاج البراعة ج ۳ ص ۱۵۸: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۵- بحار الانوار ج ۷۲ ص ۳۵۴: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۶- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۶۹ و ۷۵ و ۵۸۹: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۷- تحف العقول ص ۱۸۰: ابن شعبه حرانی (متوفای ۳۸۰ هـ).

همراهی با رسول خدا

امام علی علیه السلام تلاش می کرد تا چونان رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم زندگی کند، بخورد و بیاشامد و غذائی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم تناول نکرد، استفاده نمی کرد.

روزی فالوده‌ای برای حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام آوردند، فرمود:

چون رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم از فالوده استفاده نکرد، من هم فالوده نمی خورم،

و توضیح داد که:

كُلُّ شَيْءٍ لَمْ يَأْكُلْ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا أَحِبُّ أَنْ أَكُلَ مِنْهُ

(هر غذائی که پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم آن را نخورد، دوست ندارم من از آن استفاده کنم). [۱].

این الگوی رفتاری درس ساده زیستی به مدیران جامعه می دهد که تلاش کنند در غذا و لباس و مسکن همانند محرومان جامعه زندگی کنند، گرچه مصداق‌های خارجی مهم نیست.

زیرا در آن روزگاران ممکن بود فالوده غذای سرمایه داران جامعه به حساب می آمد و امروز به یک غذای عمومی تبدیل شده باشد،

همواره باید پیام الگوها را شناخت و بکار گرفت، گرچه نمونه‌های خارجی ملاک نباشد.

پی نوشت ها:

[۱] حلیه الابراج ج ۱ ص ۳۵۷.

هشدارهای بجا به ملت

یکی دیگر از وظائف فرماندهی، طرح هشدارهای بجا و ضروری است،

تا امت اسلامی و سربازان اسلام همواره بیدار و هشیار بوده، و توان رزمی خود را همیشه حفظ نمایند،

امام در یکی از هشدارهای ضروری خود، خطاب به مردم مدینه فرمود:

أَلَا- وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ جَمَعَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ حَيْلَهُ وَرَجِلَهُ، وَإِنَّ مَعِيَ لَبِصَةَ يَرْتِي: مَا لَبِثْتُ عَلَى نَفْسِي، وَلَا لُبْسَ عَلَى. وَإِيْمُ اللَّهِ لَا فِرْطَنَ لَهُمْ حَوْضًا أَنَا مَاتِيحُهُ! لَا يَصْدِرُونَ عَنْهُ، وَلَا يَعُودُونَ إِلَيْهِ.

«آگاه باشید! شیطان حزب خویش را گرد آورده، و سواره و پیادگان لشکر خود را فرا خوانده است اما من آگاهی و بینش و بصیرت خود را همچنان همراه دارم، من حقیقت را بر خود مشتبه نساختم و بر من مشتبه نیز نشده است.

به خدا سوگند! گردابی برای آنها فراهم سازم که جز من کسی نتواند آن را چاره کند «و در آن سرانجام غرق شوند» و هرگز از آن بیرون نیایند و آن عده که از آن بیرون نتوانند آمد». [۱].

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در یک سخنرانی عمومی نسبت به تحرکات ناکثین فرمود:

أَلَا وَإِنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ذَمَّرَ حِزْبَهُ، وَاسْتَجَلَبَ جَلْبَهُ، لِيَعُودَ الْجَوْرُ إِلَى أَوْطَانِهِ، وَيَرْجِعَ الْبَاطِلُ إِلَى نَصَابِهِ.

وَاللَّهِ مَا أَنْكَرُوا عَلَيَّ مُنْكَرًا، وَلَا جَعَلُوا بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ نَصِفًا.

وَإِنَّهُمْ لَيَطْلُبُونَ حَقًّا هُمْ تَرَكَوهُ، وَدَمًا هُمْ سَفَكُوهُ: فَلَيْسَ كُنْتُ شَرِيكُهُمْ فِيهِ فَإِنَّ لَهُمْ لِنَصَةِ بِيَهُمْ مِنْهُ، وَلَئِنْ كَانُوا وَلَوْهُ دُونِي، فَمَا التَّبِعَةُ إِلَّا عِنْدَهُمْ، وَإِنَّ أَعْظَمَ حُجَّتِهِمْ لَعَلَى أَنْفُسِهِمْ، يَزْتَعِعُونَ أَمَّا قَدْ فَطَمْتُ، وَيَخْيُونَ بِدَعَاةٍ قَدْ أُمِيتَتْ. يَا حَيِّبَةَ الدَّاعِي! مَنْ دَعَا! وَإِلَامٌ أُجِيبُ! وَإِنِّي لَرَاضٍ بِحُجَّتِهِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَعَلِمِهِ فِيهِمْ.

فَإِنَّ أَبَا أَعْظَمَتْهُمْ حَدَّ السَّيْفِ وَكَفَى بِهِ شَافِيًا مِنَ الْبَاطِلِ، وَنَاصِرًا لِلْحَقِّ!

وَمِنَ الْعَجَبِ بَعْثُهُمْ إِلَى أَنْ أُبْرَزَ لِلطَّعَانِ! وَأَنْ أَصْبِرَ لِلْجَلَادِ! هَبْلَتُهُمُ الْهَبُولُ! لَقَدْ كُنْتُ وَمَا أُهَدَّدُ بِالْحَرْبِ، وَلَا أُرْهَبُ بِالضَّرْبِ! وَإِنِّي لَعَلَى يَقِينٍ مِنْ رَبِّي، وَغَيْرِ شُبَّهَةٍ مِنْ دِينِي.

(آگاه باشید، که همانا شیطان حزب و یارانش را بسیج کرده، و سپاه خود را از هر سو فراهم آورده است، تا بار دیگر ستم را به جای خود نشاند، و باطل به جایگاه خویش پایدار شود.

سوگند به خدا ناکثین هیچ گناهی از من سراغ ندارند، و انصاف را بین من و خودشان رعایت نکردند، آنها حقی را می‌طلبند که خود ترک کردند، و انتقام خونی را می‌خواهند که خود ریختند، اگر شریک آنها بودم، پس آنها نیز در این خونریزی سهم دارند، و اگر تنها خودشان خون عثمان را ریختند پس کیفر مخصوص آنهاست، مهمترین دلیل آنها به زیان خودشان است، می‌خواهند از پستان مادری شیر بدوشند که خشکیده، بدعتی را زنده می‌کنند که مدت‌هاست مرده، و چه دعوت کننده‌ای؟! [۲] و چه اجابت کنندگانی؟!)

همانا من به کتاب خدا و فرمانش درباره ناکثین خوشنودم.

اما اگر از آن سرباز زدند با شمشیر تیز پاسخ آنها را خواهم داد، که برای درمان باطل و یاری دادن حق کافی است.

شگفتا! از من خواستند به میدان نبرد آیم و برابر نیزه‌های آنان قرار گیرم و ضربت‌های شمشیر آنها را تحمل کنم، گریه کنندگان بر آنها بگریند، تاکنون کسی مرا از جنگ نترسانده، و از ضربت شمشیر نهراسانده است، من به پروردگار خویش یقین داشته و در دین خود شک و تردیدی ندارم.)

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۱۰ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] دعوت کنندگان، طلحه و زبیر و عائشه می‌باشند.

هدف مبارزه با شامیان

امّا امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژی‌ها و نفوذ شبهه‌ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم، پس هرگاه احساس کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله آن با یکدیگر نزدیک می‌شویم، و شکاف‌ها را پُر و باقیمانده پیوندها را محکم می‌کنیم، به آن تمایل نشان می‌دهیم، آن را گرفته و دیگر راه را ترک می‌گوییم. خوارج گفتند:

درست است امّا چرا در صفین در برگ قرار دادنامه، سمت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند را از خود سلب کردی و آن را از صلحنامه محو نمودی؟

جائی که تو خود را امیرالمؤمنین نمی‌دانی بر ما لازم است که تو را بر خود امیر واجب الاطاعة ندانیم.

امام علی علیه السلام فرمود:

«من در این کار از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم پیروی کردم.»

آنگاه که در صلحنامه حدیبیه نام مبارک پیامبر خدا را اینگونه نوشتیم.

محمد رسول الله.

از مشرکین، سهیل بن عمرو اعتراض کرد و گفت ما او را رسول الله نمی‌شناسیم باید فقط نامش را بنویسید.

سرانجام هر چه شد آنها قبول نکردند که پیامبر محترم به ناچار کلمه رسول الله را از صلحنامه خودش محو کرد و فرمود:

(به هر حال چه این کلمه نوشته شود و یا نوشته نشود، من پیغمبر و رسول خدا هستم.)

من نیز امیرالمؤمنین هستم چه بنویسند و یا ننویسند.» [۱].

سخن که بدینجا رسید، اکثر افراد خوارج با شنیدن استدلال مستدل و احتجاجات پی در پی امام علیه السلام آگاه شده و به لشکر

امام پیوستند.

پی نوشت ها:

[۱] بحارالانوار، ج ۳۳، ص ۳۹۶.

هدفداری در نبرد

زندگانی امیرالمؤمنین علیه السلام سراسر جهاد و پیکار است.

جهاد در مرحله دعوت و پس از برپائی دولت اسلامی و آن هنگام که جان خویش را سپر بلا ساخت، تا جان پیامبر صلی الله علیه

وآله وسلم را حفظ کند و خود را در معرض خطرناک ترین توطئه جاهلی که بر ضد پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم در شب هجرت

ترتیب داده شده بود، قرار داد، تا شر آن توطئه را از آن حضرت دفع کند.

پس از هجرت به مدینه منوره نیز زندگانی علی علیه السلام حلقه‌های به هم پیوسته‌ای است از انواع مجاهدات بزرگ.

او پرچم جهاد را در تمام جنگ‌ها همگام با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم به دوش کشید، و طلایه دار مجاهدان در صحنه‌های

جهاد بود.

و هرگاه کار به پریشانی می‌کشید و آتش جنگ بر افروخته می‌شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم او را می‌طلبید تا فتنه

دشمنان را از حریم اسلام و مسلمین دفع کند.

موضع‌گیری‌های آن حضرت در صحنه مجاهدات، سرنوشت ساز بود.

آن حضرت از اهداف رسالت حمایت کرد،

و خطراتی را که می‌خواست نهال نوپای اسلام را از پای درآورد به جان خرید.

این روحیه والای رزمی امام علی علیه السلام در جنگ بدر، آنگاه که بسیاری از سران بت پرست متحد شده و صحنه کارزار را پُر

کرده بودند، تجلی کرد.

و در اُحد آنگاه که سپاه کفر و ضلالت، بر سپاه ایمان، غلبه کرد، علی علیه السلام طلایه دار جهاد بر علیه کُفَّار و مشرکین بود و

حَمَلات سپاهیان فرزندان عبدالدار، سردمداران کُفر در مکه را یکی پس از دیگری در هم شکست.

و در جنگ احزاب آنگاه که جان‌ها به گلو رسیده بود و مسلمین در تنگنای شدیدی افتاده بودند، آن حضرت بود که به پاخواست و

کار جنگ را یکسره کرد و زهر چشم سختی از دشمن گرفت و با کشتن عمرو بن عبدود اعتماد به نفس را به مسلمانان برگردانید.

کشتن عمرو، نقطه عطفی در تاریخ مبارزات و پیروزی‌ها بود که به دنبال آن شکست سختی بر سپاه دشمن که از نظر سربازان و

اسلحه از قدرت بسیار زیادی برخوردار بودند، وارد آمد.

این امام علی علیه السلام بود که خود را به قلعه‌های خبیر زد و شتابان و بی‌پروا به آنها هجوم برد و با دست قلعه گشای او دژهای پولادین یهود سقوط کرد.

تاریخ صفحات درخشانی از حماسه‌های علی علیه السلام و مجاهدات پُرافتخار او را به ثبت رسانده که جلوه‌های مجد و عزت و اخلاص را به نمایش می‌گذارد.

هر کس تاریخ صدر اسلام و زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را بنگرد، حدیث فضل و کرامت امام علی علیه السلام را در خدمت به رسالت و امت و تاریخ اسلام مشاهده خواهد کرد.

این روحیه والا و ارزشمند را باید در صدق نیت و حجم اخلاص و ایمانی جستجو کرد که قلب امام علی علیه السلام از آن مالا مال بود و با چنان سرمایه معنوی بود که در اعماق این جنگ‌ها با سربلندی و قامت استوار و شجاعت بی نظیر و ثبات بی‌مانند، وارد می‌شد.

به این خاطر قرآن کریم چنین روحیه‌ای را که امیرالمؤمنین علیه السلام از آن برخوردار بود و در رهگذر جهاد برای سرافرازی کلمه الله به نمایش می‌گذاشت، مورد ستایش و تقدیس قرار داده است.

این قرآن کریم است که علی علیه السلام را در آنروز (که خود را سپر بلای جان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ساخت) ستوده و می‌فرماید:

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ [۱].

(از میان مردم کسی هست که جان خویش را به خدا می‌فروشد و از اینکار تنها رضای خدا را می‌طلبد.)

قرآن از این رو از عمق صدق و اخلاص نیت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرده برمی‌دارد. [۲].

آری کتاب خدا با قاطعیت اعلام می‌دارد که مجاهدت‌ها، حماسه‌ها و فداکاری‌های علی علیه السلام تنها برای خدا و اعتلای کلمه الله در جهان بشریت بود و این را با هیچ یک از اعمال نیکو که برای آخرت انجام می‌شود، نمی‌توان قیاس کرد.

به این جهت پاداشی که خداوند برای مجاهدان مقرر ساخته و انگیزه اعتقادی خالص و بی‌شائبه بود، که آیات کریمه الهی، نقش والائی را که علی علیه السلام در حیات مادی و معنوی پرهیزگاران داشت، ترسیم می‌کند، و می‌فرماید:

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَشْرِي نَفْسَهُ بِاللَّهِ لِيَهْدِيَ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ.

(آیا آب دادن به حجّاج و تعمیر مسجد الحرام را به عمل آنکس که ایمان به خدا و روز قیامت آورده و در راه خدا جهاد نموده، مانند کردید؟ اینها در نزد خدا یکسان نیستند.)

و خدا گروه ستمگر را هدایت نمی‌کند. [۳].

در شأن نزول این آیه نقل کرده‌اند که:

طلحه بن شیبه و عباس بن عبدالمطلب بر یکدیگر مباحثات می‌کردند.

طلحه می‌گفت:

من به خانه کعبه سزاوارترم زیرا کلید کعبه در دست من است.

و عباس می‌گفت:

من برای این کار شایسته‌ترم زیرا من عهده‌دار آب می‌باشم و تولیت آنرا دارم.

در این هنگام که آندو مباحثات می‌کردند، امام علی علیه السلام بر آنها گذشت و بر آندو تفاخر نمود و فرمود:

«من قبل از همه مردم نماز خواندم و به جهاد پرداختم».

اینجا بود که آیه کریمه نازل شد:

أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ...

و از منزلت عظیمی که علی علیه السلام داشت سخن گفت و بزرگی عمل و اخلاص او را در وسعت و جوهره آن مورد تأکید قرار داد. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره، آیه ۲۰۷.

[۲] به تفسیر کشاف زمخشری، و اسباب النزول واحدی و اسدالغابه ابن اثیر، رجوع شود.

[۳] سوره توبه آیه ۱۹.

[۴] تفسیر طبری از انس، ج ۱۰ ص ۵۹، و اسباب النزول واحدی ص ۱۸۲، و تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۹۱، و تفسیر راضی و نسفی و سیوطی و دیگران، نقل از فضائل الخمسه ج ۱ ص ۲۷۹.

هشدار به مردم بصره

شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید، با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه‌های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله‌ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزشهای فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می‌شناسم، و هرگز برای شخص متهمی، به انسان نیکوکاری تجاوز روا نمی‌دارم، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۹ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی، اسناد و مدارک این خطبه به شرح زیر است:

۱- کتاب الغارات ج ۲ ص ۳۷۳ و ۴۱۲: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳ هـ)

۲- منهاج البراعه ج ۳ ص ۶۹: ابن راوندی (متوفای ۵۷۳ هـ)

۳- بحار الانوار ج ۳۳ ص ۴۹۶ ح ۷۰۱: مجلسی (متوفای ۱۱۱۰ هـ)

۴- انساب الاشراف ج ۲ ص ۴۳۰ و ۴۲۹: احمد بلاذری (از علمای قرن ۳ هـ)

۵- ربيع الابرار ج ۳ ص ۳۸۵ ح ۱۰۸ ب ۵۱: زمخشری معتزلی (متوفای ۵۳۸ هـ).

هماهنگی رهبر مسلمین با نهیستان

دو برادر به نام های زیاد حارثی و عبدالله حارثی فرزندان شداد پیرامون چگونگی زیستن و پوشیدن فرم لباس اختلاف داشتند؛ و برای حل اختلاف نزد امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام حضور یافتند.

زیاد گفت: یا امیرالمؤمنین! برادرم عبدالله غرق در عبادت شده، از من دوری می جوید؛ و به منزل ما نمی آید و لباس های ژنده و کهنه می پوشد؛ سپس عبدالله گفت: ای امیرالمؤمنین! من همانند شما زندگی می کنم، لباس می پوشم و عبادت می کنم و آنچه را

شما می پوشید، من نیز پوشیده ام.

در این هنگام حضرت امیر علیه السلام اظهار داشت: رهبر مسلمین باید همانند ضعیف ترین قشر جامعه زندگی نماید تا تهی دستان از او الگو گرفته؛ و سختی و تلخی بیچارگی را تحمل نمایند.

ولی شما باید بهترین زندگی شرافتمندانه را در بین خویشان خود داشته باشید و شکرگذار نعمت های پروردگار باشید؛ و با یکدیگر رفت و آمد کنید و صله رحم و دید و بازدید نمائید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] کتاب سلونی قبل آن تفقدونی: ج ۲، ص ۹۴.

هتک حرمت

پیامبر خدا(ص) موارد وصیت را یک به یک بر علی برمی شمرد. و از او می خواست تا عمل به وصیت را با هر سختی که در پی دارد بپذیرد. و افزود که اینک شاهدانی از فرشتگان الهی بر اقرار و پذیرش تو گواهند؛ مبادا در انجام آن سستی ورزی. وصی گرامی که سراپاگوش بود، در پایان هر بند، اطاعت و آماگی خود را اعلام می نمود. تا آنکه شمار وصایا به فرازی رسید که شنیدن آن، بند از بند علی جدا کرد و آن جلوه عظمت و ناموس الهی را به لرزه درآورد و نقش بر زمین کرد. این بخش را از خود او می شنویم:

... قسم به آنکه دانه را شکافت و به جانداران حیات بخشید، گفتار جبرئیل را شنیدم که به حبیب خدا چنین می گفت:

ای محمد! به علی بگو که حرمت، که حرمت خدا و رسول است، هتک خواهد شد و محاسنت با خون سرت خضاب خواهد شد. از شنیدن این سخن، فریادی کشیدم و بیهوش بر زمین افتادم پس (از آنکه به هوش آمدم) گفتم: یا رسول الله این وصیت را هم می پذیرم و بر تلخیهای آن صبر می کنم اگر چه حرمت هتک شود و سنتهای الهی ترک شود و کتاب خدا پاره پاره گردد و ارکان کعبه از هم فرو پاشد و محاسنم از خون سرم رنگین شود. در برابر همه اینها شکبیا خواهم بود و به حساب خدا خواهم گذاشت و از او امید اجر و پاداش دارم و تا پیوستن به شما، در انجام دادن آنها تلاش خواهم کرد.

فقال امیرالمومنین (ع): و الذی فلق الحبه و برا النسمه لقد سمعت جبرئیل یقول للنبی یا محمد! عرقه انه ینتهک الحرمه و هی حرمه الله و حرمه رسول الله و علی ان تخضب لحيته من راسه بدم عبيط.

قال امیرالمومنین: فصقت حين فهمت الكلمه من الامین جبرئیل حتی سقطت علی وجهی و قلت: نعم قبلت و رضیت و ان انتهکت الحرمه و عطلت السنن و مزق الكتاب و هدم الكعبه و خضبت لحيته من راسی بدم عبيط [۱] صابرا محتسبا ابدأ حتی اقدم عليك. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] دم عبيط: خون تازه. علامه مجلسی در مرآة العقول ضمن شرح حدیث فوق فرموده است: خون تازه در برابر خون فاسد و بیمار است و گویا رسول خدا(ص) با این تعبیر از شهادت حضرتش د خبر می دهد، زیرا خونی که در کمال صحت و نشاط از شخص جاری شود مرگی را به دنبال خواهد داشت که آن شهادت است، به خلاف خوفی که فاسد شده و تن، بیمار و رنجور گشته است، مرگی که در این حال رخ دهد، پایان عمر و فرجام طبیعی حیات است.

[۲] کافی ج ۷ ص ۱، ص ۲۸۲؛ بحار، ج ۲۲، ص ۴۸۰.

هر که ادعا کند خوار و ذلیل شود

حکیم بن جبیر گوید: شاهد بودم که علی علیه‌السلام بر منبری فرمود: منم عبدالله و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله، منم وارث پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله و آنکه با سرور زنان اهل بهشت (حضرت فاطمه علیه‌السلام) ازدواج نمودم، منم سرور اوصیاء و آخرین وصی انبیاء، هیچکس این مقام را ادعا نکند مگر اینکه خداوند او را به خواری افکند.

در این هنگام مردی از قبیله عبس که در میان جمعیت نشسته بود گفت: کیست که نتواند مانند این کلام را بگوید: و سپس (به عنوان مسخره) گفت: منم عبدالله و برادر رسول خدا صلی الله علیه و آله.

هنوز از جای خود بر نخواسته بود که شیطان بر او غلبه کرد و دیوانه شد و به بیماری صرع دچار شد، مردم پایش را گرفتند و از مسجد بیرون کشیدند!

ما از قوم او پرسیدیم آیا این شخص قبل از این حادثه، بیمار بود؟ گفتند: خدا شاهد است که نه. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۴۱، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحدید، ج ۲، ص ۲۸۷.

هرگز از نهر عبور نکرده‌اند

جند بن عبدالله ازدی گوید: در جنگ جمل و صفین با حضرت علی علیه‌السلام بودم و هیچگونه تردیدی در نبرد با کسانی که با او می‌جنگیدند نداشتم، تا اینکه در نهران حاضر شدم، در دلم شک و تردیدی نسبت به جنگ با آنها پیدا شد با خود گفتم: اینها قاریان و نیکان ما هستند آیا آنها را بکشم؟ کاری بس بزرگ است!

تا اینکه صبحگاهی بود، ظرف آبی با خود داشتم از سپاهیان کناره گرفتم، نیزه ام را به زمین زدم و سپر خود را روی آن نهادم و زیر سایه آن از حرارت خورشید پناه گرفتم.

در این میان ناگاه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نزد من آمد و فرمود: برادر آزدی آیا آبی برای طهارت داری؟ عرض کردم: آری و آن ظرف آب را به حضرت دادم، حضرت آنقدر از من دور شد که او را ندیدم، سپس بعد از تطهیر آمد و زیر سایه سپر نشست.

در این هنگام اسب سواری آمد و دنبال حضرت می‌گشت، به حضرت گفتم: این اسب سوار با شما کار دارد، حضرت فرمود: او را راهنمایی کن، او را به طرف حضرت راهنمایی کردم، مرد سوار نزد حضرت آمد و گفت:

ای امیرالمؤمنین خوارج از نهر گذشتند (و به طرف ما آمدند) حضرت فرمود: نه آنها عبور نکرده‌اند، آن مرد گفت: بخدا که عبور کرده‌اند، حضرت فرمود: حرف همان است که گفتم، تا اینکه مرد دیگری آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین خوارج از نهر عبور کردند، حضرت فرمود: نه عبور نکرده‌اند، آن مرد گفت: به خدا سوگند که من نزد شما نیامدم مگر اینکه دیدم پرچمهای ایشان و بار و بنه آنها در این طرف نهر است! حضرت فرمود: بخدا سوگند چنین نکرده‌اند و قتلگاه آنها در آن طرف است، سپس حضرت برخاست و من هم با او برخاستم و با خود گفتم: الحمد لله که خداوند مرا نسبت به این مرد (علی علیه‌السلام) بینا کرد. او یکی از دو مرد است، یا مردی است بسیار دروغگو و جسور و یا مردی است که از جانب خدا دلیل دارد و پیامبر با او قرار و تعهد دارد.

خدایا من با تو پیمان می‌بندم، پیمانی که روز قیامت مسئول آن خواهم بود، به اینکه اگر دیدم آن گروه از نهر عبور کرده‌اند من اولین کسی باشم که با او می‌جنگد و نیزه در چشم او فرو می‌برد!

و اگر آن گروه از نهر عبور نکرده باشند، همراه او به جنگ و نبرد ادامه خواهم داد. با این تصمیم به صفوف سپاه ملحق شدیم که

دیدیم پرچمها و بار و بنه خوارج بر سر جای خود است و عبور نکرده‌اند.

در این هنگام حضرت علی علیه‌السلام به پشت من زد و فرمود: ای برادر آزد آیا حقیقت برایت روشن شد؟ عرض کردم: آری ای امیرالمؤمنین، فرمود: پس به دشمنت پرداز یعنی طبق تعهدی که کردی مشغول جهاد شو.

او گوید: یک نفر را کشتم، با یک نفر دیگر گلاویز شدم، هر دو بر زمین افتادیم در اثر شدت جراحات، یاران من، مرا به عقب آوردند وقتی به هوش آمدم دیدم کار تمام شده است و دشمن شکست خورده است. شیخ مفید (ره) می‌فرماید: این حدیث میان اهل حدیث مشهور است و وقتی جناب این جریان را نقل کرد هیچکس منکر آن نشد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۰۸.

هیچکس را جز قاتلم نکشید

اصبغ بن نباته گوید: از حضرت علی علیه‌السلام جمله‌ای قبل از شهادت شنیدم که می‌فرمود: ای بنی عبدالمطلب هر که اینجا هست نزدیک من آید، هیچکس را جز قاتلم نکشید، بدانید که مبادا فردا شمشیرهای خون را بر روی مردم بکشید و بگوئید: امیرالمؤمنین علیه‌السلام کشته شد! [۱].

پی نوشت ها:

[۱] مناقب آل ابی‌طالب، ج ۲ ص ۲۷۱.

هتاکی

مردی به مرد دیگر گفت: ای پسر شخص دیوانه!

مرد در پاسخش گفت: خودت پسر شخص دیوانه‌ای!

علی علیه‌السلام به مرد اول فرمود: بیست تازیانه به دیگر بزند و در حالی که مرد مشغول تازیانه زدن بود فرمود: می‌دانم که این ضارب نیز خودش به همین اندازه تازیانه می‌خورد. و چون تمام شد آن حضرت تازیانه را به دست دومی داده و او هم بیست تازیانه به اولی زد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] فروع کافی، ج ۷، ص ۲۴۲، حدیث ۱۱.

هر طرف روی خداست

پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ علمای نصاری به همراه صد تن از نصاری به مدینه آمده و از ابوبکر سوالاتی نمودند، ابوبکر پاسخ آنان را ندانسته، ایشان را به نزد حضرت امیر علیه‌السلام رهبری کرد.

تازه واردین به محضر امیرالمؤمنین علیه‌السلام شرفیاب شده سوالات خود را مطرح کرده پاسخ کافی دریافت نمودند، و اینکه یکی از پرسشهایشان: بگو روی خدا به کدام طرف است؟

علی علیه‌السلام مقداری هیزم و آتش خواست و هیزمها را مشتعل نموده آنگاه به عالم نصرانی گفت: روی این آتش کدام طرف است؟ نصرانی گفت: تمام اطرافش روی آن است.

حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: این آتش که یکی از آفریده‌ها و مصنوعات خداست روی معینی ندارد، پس چه رسد به خالق و آفریدگار آن که مشابهتی با آن نداشته با هم قابل قیاس نیستند. و سپس فرمود: (ولله المشرق و المغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم)؛ [۱] خاور و باختر از خداست، به هر طرف روی بیاورید آنجا روی خداست، همانا خدا گشایش دهنده و داناست. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] سوره بقره، آیه ۱۱۵.

[۲] توحید، صدوق باب ۲۸، نفی المكان، حدیث ۱۶.

هفت سوال

مردی نزد امیرالمومنین علیه‌السلام آمده و گفت: از هفتاد فرسنگ دور به اینجا آمده‌ام تا هفت سوال از شما بپرسم:

۱- چه چیز از آسمان عظیم تر است؟

۲- چه چیز از زمین پهناورتر است؟

۳- چه چیز از کودک یتیم ناتوان تر است؟

۴- چه چیز از آتش داغ تر است؟

۵- چه چیز از زمهریر سردتر است؟

۶- چه چیز از دریا بی نیازتر است؟

۷- چه چیز از سنگ سخت تر است؟

علی علیه‌السلام فرمود: تهمت به ناحق از آسمان عظیم ترست.

حق از زمین وسیع تر است.

سخن چینی شخص نام از کودک یتیم ضعیف تر است.

آز و طمع از آتش داغ تر است.

حاجت بردن به نزد بخیل از زمهریر سردتر است.

بدن شخص با قناعت از دریا بی نیازتر است.

قلب کافر از سنگ سخت تر است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] جامع الاخبار، فصل ۵ فضائل امیرالمومنین (ع).

هاشم بن عتبہ (هاشم مرقال)

هاشم فرزند عتبۀ بن ابی وقاص از طایفه قریش، کنیه‌اش ابو عمرو و مشهور به مرقال و اعور [۱] است و یکی از ده نفری است که به

آنان مژده بهشت داده شده است. [۲] پدرش عتبه از مشرکین مکه و کسی است که در جنگ احد دندان‌های میانه رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکست و لب‌ها و چهره پیامبر صلی الله علیه و آله را درید.

هاشم فرزند چنین پدری است که در فتح مکه به اسلام روی آورد و مسلمان شد و به مدینه هجرت نمود. [۳] وی در بسیاری از جنگ‌های اسلامی شرکت داشت و در عصر خلافت عمر بن خطاب در فتح یرموک و مدائن حضور داشت و در جنگ جلولاء و فتح آن فرمانده سپاه اسلام بود، و به لحاظ اهمیت این فتح، آن را «فتح الفتوح» نامیده‌اند. [۴].

پی نوشت ها:

- [۱] از آن جهت به او «مرقال» گفته‌اند، چون در میدان‌های جنگ با شتاب و سرعت به پیش می‌رفت و بدان جهت «اعور» گفته‌اند، چون در جنگ یرموک و فتح شام در زمان خلافت عمر بن خطاب چشمش آسیب دید (مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۴۴۷).
- [۲] ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۵۵.
- [۳] تاریخ بغداد، ج ۱، ص ۱۹۶.
- [۴] ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۴۹؛ الاصابه، ج ۶، ص ۵۱۶.

هانی بن خطاب ارجبی

هانی بن خطاب از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در صفین همراه و در رکاب آن حضرت بود. وی عبیدالله پسر عمر بن خطاب را که عضو سپاهیان معاویه بود، به قتل رسانید، و قولی بر آن است که قاتل عبیدالله در صفین مردی به نام محرز بوده است. [۱].

از تاریخ طبری استفاده می‌شود که «هانی بن خطاب» در جنگ نهروان حضور داشته و در رکاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام با خوارج جنگیده است. طبری از ابو مخنف از ابو جناب نقل می‌کند که: هانی همراه زیاد بن خصفه، خدمت امیرمؤمنان علیه‌السلام آمدند و هر کدام مدعی کشتن «عبدالله بن وهب راسبی» از رؤسای خوارج شدند، حضرت سؤال کردند: «چگونه عمل کردید؟» گفتند: «یا امیرالمؤمنین، هنگامی که ابن وهب را دیدیم و شناختیم، هر کدام با نیزه به او حمله کردیم و در این حمله از هم‌دیگر سبقت می‌گرفتیم. امام علیه‌السلام فرمود: «با هم اختلاف نکنید، هر دوی شما او را به هلاکت رسانده‌اید.» بنابراین و هر دوی آنها پاداش مجاهدین را دارند. [۲].

پی نوشت ها:

- [۱] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۶؛ وقعه صفین، ص ۲۹۸.
- [۲] تاریخ طبری، ج ۵، ص ۸۷.

هانی بن نمره مرادی

«هانی بن نمره» از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام [۱] و مردی شجاع و نیرومند بود. وی با یارانش از قبیله «حضر موت» در جنگ صفین گروهی از شامیان را به هلاکت رساند.

«محمد بن عتبه کندی» نقل می‌کند که گفت: از قبیله ما جوانی شجاع و دلاور به نام «هانی بن نمر» بود که مانند شیر بیشه می‌جنگید، در یکی از روزهای جنگ صفین که یکی از مردان بسیار دلاور شامی به معرکه نبرد آمد و مبارز طلبید، هیچ کس از

حضر موتی‌ها پاسخ وی را ندادند و حاضر نشدند به جنگ او بروند. در این موقع هانی خطاب به گروه قبیله خود گفت: سبحان الله! چه چیزی مانع شده که یک نفر از شما مقابل او نمی‌رود. اگر من بیمار و دچار ضعف و ناتوانی شدید نبودم، بی‌گمان به جنگ او می‌رفتم. اما هیچ یک از قبیله حاضر موت به مرد شامی پاسخ ندادند، آن گاه خود این جوان (هانی بن نمر) به میدان شتافت. هم رزمانش به وی گفتند: سبحان الله! تو با این حال بیماری به میدان می‌روی؟ او گفت: به خدا قسم به جانب او می‌روم ولو کشته شوم.

هنگامی که هانی پا در میدان نبرد گذاشت، و مرد شامی را دید او را شناخت که از قوم حضرموت است، و «یعرم بن اسید» (اسد) است و با وی قرابت و نزدیکی دارد، لذا «یعرم» به «هانی» گفت: تو فامیل منی، بازگرد چون دوست دارم شخص دیگری به جنگ من بیاید و من نمی‌خواهم تو را به قتل برسانم. اما هانی گفت: من بیرون نیامدم جز آن که خود را برای مرگ آماده کرده‌ام. در نسخه‌ای دیگر است که گفت: و به خدا قسم بر نمی‌گردم و می‌جنگم تا امروز کشته شوم؛ بنابراین پروایی ندارم که به دست تو یا به دست دیگری کشته شوم. سپس به خویشاوند شامی خود نزدیک شد و گفت: ای خدا! در راه تو و در راه رسالت و برای یاری پسرعموی پیامبرت می‌جنگم.»

آن گاه هر دو نفر با هم جنگیدند و شمشیر زدند، اما طولی نکشید که هانی طرف مقابل (یعرم بن اسید) را به هلاکت رساند، در این میان افرادی از سپاه شام به کمک وی آمدند و یاران هانی نیز به کمک هانی شتافتند. با این اتفاق، جنگ بین دو گروه شدت یافت و جمعی - حدود ۳۲ نفر - در این جریان کشته شدند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام هنگامی که چنین دید دستور داد همه گروه‌ها حمله کنند و هر گروهی از سپاه امام علیه‌السلام به گروه مقابل خود از سپاه شام حمله کردند؛ به طوری که چیزی جز صدای شمشیر شنیده نمی‌شد، حملات به قدری بالا گرفت که در این مرحله از جنگ سپاه اسلام نتوانست نماز را کامل بخواند، بلکه در هنگام نماز به ذکر تکبیر اکتفا کردند... [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۵.

[۲] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۹۳.

هانی بن هانی مرادی

هانی بن هانی مرادی را از اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: «ابو اسحاق» از او روایت نقل کرده است. [۱] محتمل است که وی همان «هانی بن هانی همدانی» باشد که در شرح حال بعد آمده است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۶.

هانی بن هانی همدانی

برقی، «هانی بن هانی همدانی» را از اصحاب یمنی امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱]. ابن حجر، «هانی بن هانی همدانی» را کوفی و از شیعیان علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام به شمار آورده و می‌افزاید: او مورد وثوق و راوی حدیث از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و «ابو اسحاق» از او نقل حدیث کرده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال برقی، ص ۷.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۶.

هبیره بن شریح همدانی

«هبیره بن شریح» یکی از رؤسای قوم همدان است که پرچم گروه میمنه (طرف راست) سپاه علی علیه السلام در صفین را در دست داشت و جنگید، او با پنج برادرش در یک گروه یازده نفری از فرماندهان میمنه سپاه علی علیه السلام در همین نبرد به شهادت رسیدند و هر کدام که شهید می‌شد، دیگری پرچم را در دست می‌گرفت و به میدان رزم می‌رفت و شهید می‌شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۵۲؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۱ (توضیح بیشتر را در شرح حال «یریم بن شریح» آورده‌ایم).

هبیره بن مریم (یریم) حمیری

هبیره بن مریم حمیری از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه السلام است که از بادیه‌نشین‌های کوفه و از یاران امام بوده است. [۱]. ابن حجر می‌نویسد: او کوفی و کنیه‌اش «ابو حارث» و از علی بن ابی طالب علیه السلام، ابن مسعود، حسن بن علی و ابن عباس روایت نقل کرده است. «ابن حیان» او را موثق دانسته و در سال ۶۶ هجری ذکر نموده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۲؛ رجال برقی، ص ۶.

[۲] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۸.

هرم بن حیان

هرم بن حیان یکی از زاهدان هشت گانه است که در جهان اسلام از شهرت خاصی برخوردار بودند و برخی از آنان یاران و اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام می‌باشند.

از فضل بن شاذان درباره زهاد ثمانیه سؤال شد، وی گفت: چهار تن از آنها یعنی «ربیع بن خثیم، هرم بن حیان، اویس قرنی و عامر بن عبد قیس» از زهاد و اتقیای اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام بودند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: رجال کشی، ص ۹۷، ح ۱۵۴.

هرم بن شتیر (شبییر)

هرم فرزند شتیر، از رؤسای غطفان عراق و از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که در صفین آن حضرت را یاری کرد. او در جنگی

که عیاش بن شریک از سپاه علی علیه‌السلام با مردی از آل ذی‌الکلاع داشت، به قوم غطفان اعلام کرد که: اگر من کشته شدم، اسود بن حبیب فرمانده شما باشد و اگر او هم به شهادت رسید، هرم بن شتیر فرمانده شما باشد. در ادامه نبرد، هرم بن شتیر، عیاش بن شریک را در جنگ با مرد ذی‌الکلاع یاری کرد و در آن نبرد مرد کلاعی به هلاکت رسید. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۶۰.

همام بن اغفل ثقفی

همام بن اغفل از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و حضرت را در جنگ صفین یاری نمود و قصیده‌ای نیز در آن نبرد سرود که یک بیت آن چنین است:

قَد قَرَّبَ الْعَيْنُ مِنَ الْفُسَّاقِ
وَمِنْ رُؤُوسِ الْكُفْرِ وَالنَّفَاقِ

– چشم‌ها از دیدن فساق و رؤسای کفر و نفاق (معاویه و یارانش) روشن شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۳۸۳.

همام بن شریح

همام فرزند شریح بن یزید از بزرگان شیعه و از یاران مخلص امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. وی از عبادت‌کنندگان بزرگ و تارک دنیا بود و با شنیدن اوصاف متقین از زبان مولایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام غش کرد و در همان دم جان سپرد. سید رضی می‌نویسد: در روایت آمده که همام از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. روزی خدمت حضرت آمد و عرض کرد: ای امیرالمؤمنین! متقین را برایم توصیف کن به گونه‌ای که گویا من آنان را نظاره می‌کنم. حضرت از پاسخ او خودداری کرد، اما وی اصرار ورزید و خواسته‌اش را تکرار کرد. امیرمؤمنان در جواب او خطبه‌ای ایراد کرد که به نام خطبه «متقین» معروف است.

هند بن ابی‌هاله (هند بن عمرو جملی)

هند بن ابی‌هاله (هند بن هند بن ابی‌هاله) [۱] از قبيله بنی‌اسد و از گروه تیمم است، پدرش ابو‌هاله حلیف بنی‌عبدالدار و مادرش خدیجه (کبری) بنت خویلد همسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌بوده [۲] و لذا او را «هند بن خدیجه» نامیده و ریب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و برادر مادری فاطمه زهرا علیها‌السلام می‌باشد.

هند از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌و در غزوه‌های بدر، احد و دیگر جنگ‌های صدر اسلام شرکت نمود. [۳] به نقل مفید، او پس از قتل عثمان، با امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیعت کرد که تا پای جان از ولایت و خلافت آن حضرت دفاع نماید. [۴] شیخ طوسی او را در زمره شیعیان و اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده است. [۵].

هند جزو فرماندهان نیروی چهار هزار نفری بود که از کوفه به ذی قار آمدند تا حضرت علی علیه‌السلام را در جنگ جمل یاری نمایند. [۶].

او در این جنگ در حالی که قصد پی کردن شتر عایشه را داشت به دست ابن یثربی به شهادت رسید. در عظمت و شخصیت هند جملی همین بس که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در نامه‌ای که به خواهرش «ام هانی» نوشت بشارت پیروزی خود را بر طلحه و زبیر یادآور شد و در آن نامه از شهدای بزرگ سپاه خود از جمله: هند جملی، زید بن صوحان و برادرش سیحان بن صوحان و علباء بن هیشم یاد کرد و برای آنان طلب رحمت نمود. [۷].

پی نوشت ها:

[۱] اسد الغابه، ج ۵، ص ۷۳؛ و احتمال می‌رود که او همان «هند بن عمرو جملی» است که در کتاب‌های تاریخ به این نام یاد شده و مطالبی درباره آن نقل کرده‌اند.

[۲] اسد الغابه، ج ۵، ص ۷۳؛ و احتمال می‌رود که او همان «هند بن عمرو جملی» است که در کتاب‌های تاریخ به این نام یاد شده و مطالبی درباره آن نقل کرده‌اند.

[۳] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۸۰.

[۴] الجمل، ص ۱۰۹.

[۵] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۳.

[۶] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۸.

[۷] الجمل، ص ۳۹۷.

هیاج بن هیاج

شیخ طوسی، هیاج را از اصحاب امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱] او از افراد مورد اطمینان و وثوق امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود، و لذا او را شاهد بر وصیت اموال منقول خود قرار داد. [۲] و از آن جا که شاهد بر وصیت باید عادل باشد، این عمل امیرالمؤمنین علیه‌السلام دلیلی بر عدالت و مورد اطمینان بودن هیاج است.

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۱، ش ۴.

[۲] همان، پاورقی، به نقل از کافی باب صدقات النبی صلی الله علیه و آله و صدقات فاطمه علیهاالسلام و الائمة علیهم‌السلام.

هیشم بن شهاب

هیشم از اصحاب حضرت علی علیه‌السلام و از رؤسای گروه چهار هزار نفری است که از کوفه به جمل آمدند تا امیرمؤمنان علیه‌السلام را در سرکوبی ناکثین یاری دهند و آنان در ذی قار به حضرت ملحق شدند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۸۸.

یورش توفنده

در مبارزه‌ی مسلحانه حمله‌ی غافلگیرانه، بهتر از تهدید دشمن است. زیرا در حمله‌ی ناگهانی، دشمن غافلگیر می‌شود و نقشه‌هایش بهم می‌ریزد و تنها به فکر نجات جان خود می‌افتد.

امام درباره‌ی دشمنانی که مدام تهدید می‌کنند و رجز می‌خوانند چنین می‌فرماید:

وقد اعدوا و ابرقوا، و مع هذین الامرین الفشل، و السنه نرعد حتی توقع، و لا نسيل حتی نمطر.

«چون تندر خورشیدند و چون آذرخش درخشیدند، با اینهمه ناکام ماندند. اما ما نمی‌خروشیم مگر وقتی که بر دشمن بتازیم، و سیلی روان نمی‌کنیم، مگر آنکه بیاریم.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، خطبه‌ی ۹.

یادآوری اهمیت مدیریت‌ها

یکی از روش‌های بازسازی نیروها، و بالابردن میزان تعهد و مسئولیت‌پذیری آنان، یادآوری اهمیت و عظمت مدیریت‌های واگذار شده می‌باشد که امام علی علیه السلام پس از آنکه محمد بن ابی‌بکر را به فرماندهی سپاه مصر برگزید به او نوشت:

وَاعْلَمَ - يَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ - أَنِّي قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي فِي نَفْسِي أَهْلَ مِصْرَ، فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالَفَ عَلِيَّ نَفْسِكَ، وَأَنْ تُنَافِحَ عَنِّ دِينِكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ، وَلَا تُشْخِطِ اللَّهَ بِرِضَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ، فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلْفًا مِنْ غَيْرِهِ، وَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلْفٌ فِي غَيْرِهِ. صِلْ الصَّلَاةَ لَوْفَتِهَا الْمُؤَقَّتِ لَهَا، وَلَا تُعَجِّلْ وَفْتَهَا لِفِرَاقٍ، وَلَا تُؤَخِّرْهَا عَنِّ وَفْتَهَا لِاسْتِعْجَالٍ. وَاعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبِعَ لِصَلَاتِكَ.

منه: فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ، إِمَامُ الْهُدَى وَإِمَامُ الرَّدَى، وَوَلِيُّ النَّبِيِّ، وَعَدُوُّ النَّبِيِّ. وَلَقَدْ قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: «إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِنًا وَلَا مُشْرِكًا؛ أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيْمَانِهِ، وَأَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْتُمُهُ اللَّهُ بِشْرِكِهِ. وَلَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ، عَالِمِ اللِّسَانِ، يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ، وَيَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ».

«ای محمد بن ابی بکر! بدان، که من تو را سرپرست بزرگ‌ترین لشکر یعنی لشکر مصر، قرار دادم، بر تو سزاوار است که با خواسته‌های دل مخالفت کنی، و از دین خود دفاع نمایی، هرچند ساعتی از عمر تو باقی نمانده باشد، خدا را در راضی نگهداشتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشنودی خدا جایگزین هر چیزی بوده اما هیچ چیز جایگزین خشنودی خدا نمی‌شود، نماز را در وقت خودش به جای آر، نه اینکه در بیکاری زودتر از وقتش بخوانی، و به هنگام درگیری و کار آن را تأخیر بیاندازی، و بدان که تمام کردار خوبت در گرو نماز است.

(قسمتی از نامه)

امام هدایتگر، و زمامدار گمراهی هیچگاه مساوی نخواهند بود، چنانکه دوستان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و دشمنانش برابر نیستند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود:

(بر امت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم، زیرا مؤمن را ایمانش بازداشته، و مشرک را خداوند به جهت شرک او نابود می‌سازد، من بر شما از مرد منافقی می‌ترسم که درونی دو چهره، و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و

ناپسند است.» [۱].

و به یکی دیگر از مدیران سیاسی خود در همین رابطه نوشت.

أَمَّا بَعِيدٌ، فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَتْظِرُّ بِهٖ عَلَى إِقَامِيهِ الدِّينِ، وَأَقْمِعْ بِهٖ نَحْوَهُ الْأَثِيمِ، وَأَسِيدُ بِهٖ لِهَآءِ الثَّغْرِ الْمُخَوِّفِ. فَاسْتَيْعِنِ بِاللَّهِ عَلَى مَا أَهَمَّكَ، وَاخْلَطِ الشَّدَّةَ بِضَعْفٍ مِنَ اللَّيْنِ، وَارْفُقْ مِمَّا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَرِّمْ بِالشَّدَّةِ حِينَ لَمَّا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَّةُ. وَاخْفِضِ لِلرَّعِيَةِ جَنَاحَكَ، وَابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ، وَالِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ، وَآسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَالنَّظَرَةِ، وَالْإِشَارَةِ وَالتَّحِيَّةِ، حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ، وَلَا يَبْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ، وَالسَّلَامُ.

«پس از یاد خدا و درود! همانا تو از کسانی هستی که در یاری دین از آنها کمک می‌گیرم، و سرکشی و غرور گناهکاران را در هم می‌کوبم، و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می‌کنم، پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشتخویی را با اندک نرمی بیامیز، در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن، و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد، درشتی کن، پرو بالت را برابر رعیت بگستران، با مردم گشاده روی و فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره نمودن با همگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند، و ناتوانان از عدالت تو مأیوس نگردند. با درود.» [۲].

و برای نشان دادن الگوهای موفق در مدیریت های سیاسی، و نظامی در نامه ای که به مردم مصر نوشت، و یکی های مالک اشتر را برای مردم مصر یک به یک بازگو می‌کند تا انسانهای الگو پذیر از مردان توانا الگو گیرند و انسانهای ناتوان در خودسازی خود بکوشند.

امام در نامه ۳۸ خطاب به مردم مصر نوشت:

أَمَّا بَعِيدٌ، فَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ، وَلَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ، أَشَدَّ عَلَى الْفَجَارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ، وَهُوَ مَالِكُ بَنِ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحَجٍ، فَاسْمِعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا أَمْرَهُ فِيمَا طَابَقَ الْحَقُّ، فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ، لَا كَلِيلَ الظُّبَيْهٖ، وَلَا نَابِي الضَّرْبِيَّةِ: فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفَرُوا فَانْفَرُوا، وَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَقِيمُوا فَاقِيمُوا، فَإِنَّهُ لَا يَقْدِمُ وَلَا يَحْجِمُ، وَلَا يُؤَخِّرُ وَلَا يَقْدِمُ إِلَّا عَنْ أَمْرِي. وَقَدْ آتَرْتُكُمْ بِهٖ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ، وَشِدَّةِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ.

«پس از ستایش پروردگار! من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم، که در روزهای وحشت، نمی‌خوابد، و در لحظه‌های ترس از دشمن روی نمی‌گرداند، بر بدکاران از شعله‌های آتش تندتر است، او مالک پسر حارث مذحجی است، آنجا که با حق است، سخن او را بشنوید، و از او اطاعت کنید، او شمشیری از شمشیرهای خداست، که نه تیزی آن کند می‌شود، و نه ضربت آن بی‌اثر است، اگر شما را فرمان کوچ کردن داد، کوچ کنید، و اگر گفت بایستید، بایستید، که او در پیش روی و عقب نشینی و حمله، بدون فرمان من اقدام نمی‌کند. مردم مصر! من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم، زیرا او را خیرخواه شما دیدم، و سرسختی او را در برابر دشمنان پسنیدم.» [۳].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۲۷ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] نامه ۴۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

[۳] نامه ۳۸ که اسناد و مدارک آن به شرح زیر است:

۱- تاریخ طبری ج ۴ ص ۱۷۲ و ج ۳ ص ۱۲۷ سنه ۳۸: طبری شافعی (متوفای ۳۱۰هـ)

۲- کتاب الغارات ج ۱ ص ۲۶۶: ابن هلال ثقفی (متوفای ۲۸۳هـ)

۳- کتاب صفین ص ۱۲۲: نصر بن مزاحم (متوفای ۲۰۲هـ)

۴- تاریخ یعقوبی (ابن واضح) ج ۲ ص ۱۹۴: یعقوبی (متوفای ۲۹۲ هـ)

۵- البیان والتبیین ج ۳ ص ۲۵۷: جاحظ (متوفای ۲۵۵ هـ)

۶- تاریخ کامل ج ۳ ص ۱۷۷: ابن اثیر شافعی (متوفای ۶۰۶ هـ).

یاری رساندن به یکدیگر

امام حال به حقوق متقابل اجتماعی اشاره می‌کند که مردم در زندگی اجتماعی نسبت به یکدیگر چه حقوقی را باید رعایت کنند. فرمود:

وَلَكِنْ مِنْ وَاجِبِ حُقُوقِ اللَّهِ عَلَى عِبَادِهِ النَّصِيحَةُ بِمَبْلَغِ جُهِدِهِمْ، وَالتَّعَاوُنُ عَلَى إِقَامَةِ الْحَقِّ بَيْنَهُمْ.
وَلَيْسَ امْرُؤٌ - وَإِنْ عَظُمَتْ فِي الْحَقِّ مَنَزِلَتُهُ، وَتَقَدَّمَتْ فِي الدِّينِ فَضِيلَتُهُ - بِفَوْقِ أَنْ يِعَانَ عَلَى مَا حَمَلَهُ اللَّهُ مِنْ حَقِّهِ.
وَلَا امْرُؤٌ - وَإِنْ صَغُرَتْهُ النَّفُوسُ، وَافْتَحَمَتْهُ الْعُيُونُ - بِدُونِ أَنْ يَعْينَ عَلَى ذَلِكَ أَوْ يِعَانَ عَلَيْهِ.

(لکن باید به مقدار توان، حقوق الهی را رعایت کند که یکی از واجبات الهی، یکدیگر را به اندازه توان نصیحت کردن، و برپاداشتن حق، و یاری دادن به یکدیگر است.

هیچ کس هر چند قدر او در حق بزرگ، و ارزش او در دین بیشتر باشد، بی‌نیاز نیست که او را در انجام حق یاری رسانند، و هیچ کس گرچه مردم او را خوار شمارند، و در دیده‌ها بی‌ارزش باشد، کوچک‌تر از آن نیست که کسی را در انجام حق یاری کند یا دیگری به یاری او برخیزد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه، معجم المفهرس محمد دشتی.

یادآوری فرماندهان معزول

نه تنها پس از عزل یا همراه با فرمان عزل، دلجوئی و قدردانی مطرح بود بلکه پس از شهادت فرماندهان معزول، همواره از خدمات آنها سخن می‌گفت و خوبی‌ها و تلاش آنها را متذکر می‌شد.

زیرا عزل و جایگزینی فرماندهان نباید دلیل بر بی‌لیاقتی و بی‌ارزشی افراد باشد.

هر کسی با توانایی‌هایی که دارد،

با صفات و شرائطی که بر او حاکم است،

برای نوعی کار و تلاش مفید است، که در دیگر کارها، و پُست‌ها، ناتوان است،

اگر کار و تلاش را وظیفه الهی بدانیم، و انسان‌ها را مسئول، و به مسئولیت الهی مشاغل معتقد باشیم، هرگز در عزل و نصب‌ها دچار سرگردانی و انحراف نمی‌شویم.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از شهادت محمد بن ابی بکر نیز از خدمات او یاد می‌کرد، و تلاش‌های او را می‌ستود،

در نامه‌ای به عبدالله بن عباس نوشت:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتَبِحَتْ، وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتَشْهَدَ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَوَلَدًا نَاصِحًا، وَعَامِلًا كَادِحًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَرُكْنًا دَافِعًا.

وَقَدْ كُنْتُ حَتَّيْتُ النَّاسَ عَلَى لِحَاقِهِ، وَأَمْرُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوُقْعَةِ، وَدَعْوَتُهُمْ سِرًّا وَجَهْرًا، وَعَوْدًا وَبَدَاءً، فَمِنْهُمْ الْآتِي كَارِهَا، وَمِنْهُمْ الْمُعْتَلُّ

كَاذِبًا، وَمِنْهُمْ الْقَاعِدُ خَاذِلًا.

أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرْجًا عَاجِلًا. [۱].

(اما بعد از ستایش خداوند! «مصر» به دست دشمن گشوده شده، و «محمد بن ابی بکر»، که خدا رحمتش کند شهادت رسیده.

این مصیبت را بحساب خداوند می‌گذاریم و اجر آن را از خدا مسألت داریم:

(مصیبت فرزندی ناصح، و کارگزاری تلاشگر و کوشا، شمشیری برنده و قاطع، و ستونی بازدارنده، من مردم را به ملحق شدن باو و

همکاریش تشویق و تحریص کردم و بآنها فرمان دادم که پیش از وقوع واقعه بفریادش برسند.

من آنها را آشکارا و پنهانی، از آغاز تا انجام در حرکت به سوی او دعوت کردم، عده‌ای هماهنگی خود را با اکراه اعلام، و

گروهی بطور دروغین خود را به بیماری زدند؛

و گروه سوم افرادی بودند که برای تنها ماندن «سپاه حق» دست از یاریش کشیدند.

از خداوند تقاضا می‌کنم که برای نجات من از میان اینگونه افراد فَرْجی عاجل قرار دهد) [۲].

پی نوشت ها:

[۱] نامه ۵۳ نهج البلاغه معجم المفهرس محمد دشتی.

[۲] مانند نامه ۴۰ و ۴۱ و ۷۱.

یا علی (ع) مرا راهنمایی کن

مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علی (ع) فرمود: هنگامیکه از تبریز به قصد ادامه تحصیل علوم اسلامی، به سوی نجف

اشرف حرکت کردم، از وضع نجف بی‌اطلاع بودم، نمی‌دانستم کجا بروم و چه بکنم در بین راه همواره در فکر بودم که چه درسی

را بخوانم. پیش چه استادی، شاگردی نمایم و چه راه و روشی را انتخاب کنم که پسندیده خداوند متعال باشد. وقتی به نجف

اشرف رسیدم، به هنگام ورود، رو به قبه و بارگاه امیرالمؤمنین علی (ع) کردم و عرض کردم. یا علی (ع) من برای ادامه تحصیل به

محضر شما شرفیاب شده‌ام ولی نمی‌دانم چه روشی را پیش بگیرم و چه برنامه‌ای را انتخاب کنم، از شما می‌خواهم که مرا به آنچه

صلاح من است، راهنمایی کنید.

منزلی اجاره کرده و در آن ساکن شدم. در همان روزهای اول، قبل از اینکه در جلسه درسی شرکت کرده باشم، در منزل نشسته

بودم و به آینده خود فکر می‌کردم ناگهان در خانه را زدند، در را باز کردم دیدم یکی از علمای بزرگ است، سلام کرد و داخل

منزل شد در اتاق نشست و خیر مقدم گفت. چهره‌ای داشت بسیار جذاب و نورانی، با کمال صفا و صمیمیت به گفتگو نشست و با

من انس گرفت. در ضمن صحبت اشعاری برایم خواند و سخنانی بدین مضمون برایم گفت:

کسی که به قصد تحصیل به نجف می‌آید، خوب است علاوه بر تحصیل به فکر تهذیب و تکمیل نفس خویش نیز باشد و از نفس

خود غافل نماند. این را فرمود و حرکت کرد. من در آن مجلس، شیفته اخلاق و رفتار اسلامی او شدم. سخنان کوتاه و با نفوذ آن

عالم ربانی چنان در دل من اثر کرد که برنامه آینده‌ام را شناختم.

آن دانشمند بزرگ مرحوم آیت الله حاج میرزا علی (ع) آقای قاضی رضوان الله تعالی علی (ع) بود. پس هر انسانی که می‌خواهد به

مقام علم و عمل و خدا برسد باید از طریق علی (ع) و آل علی (ع) بخواند.

تا نیفتادم ز پا دستم بگیر

یا علی (ع) مرتضی دستم بگیر

سرنهادم بر در احسان تو
 من گدایم من گدا دستم بگیر
 گر بدم من، دوست می دارم تو را
 ای شه مُلک ولا دستم بگیر
 در دم مُردن به فریادم برس
 یا بنه بر سر مرا دستم بگیر
 من ز مرگ و برزخم در وحشتم
 یاریم کن از وفا دستم بگیر
 دردمندم، مستمندم، مضطرم
 ای شه مشکل گشا دستم بگیر
 منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یا علی(ع) خلصنی

زید نساج می گوید: در کوفه ساکن بودم و همسایه‌ای داشتم که روزهای جمعه جایی می‌رفت و من نمی‌دانستم کجا می‌رود می‌گوید یک روز به او گفتم، روزهای جمعه کجا می‌روی؟
 گفت: من به نجف برای زیارت علی(ع) می‌روم. گفتم: این هفته که خواستی بروی، مراهم با خود ببر. گفت: بسیار خوب. من روز جمعه داخل خانه معطل شدم ولی نیامد. بلند شدم به درخانه‌اش رفتم و در زدم، عیالش عقب در آمد و گفت: کیه؟!
 گفت به زنش گفتم: بنا بود آقا بیاد مرا خبر کند برویم نجف! گفت: لابد یادش رفته، و فراموش کرده است. با خودم گفتم می‌روم، آمدم رسیدم نزدیکی‌های مسجد حنّانه، نزدیکی این مسجد یک چاهی معروف است که این چاه، همان چاهی است که شب‌ها علی(ع) می‌آمد و سرش را تا ناف توی این چاه می‌کرد و درد دلش را به چاه می‌گفت.
 گفت: یک وقت دیدم رفیق ما لب این چاه ایستاده، سطل انداخته توی چاه آب بکشد و غسل بکند. پشتش طرف من بود نگاه کردم دیدم یک زخمی روی شانه راستش است به اندازه یک وجب. تا رویش را برگرداند و دید من می‌آیم و این زخم شانه‌اش را دیدم خیلی ناراحت شد، رفتم سلامش کردم، فلانی بنا بود، مرا هم خبر کنی و منم بیایم؟!
 گفت: یادم رفت. گفتم: این زخم روی شانه‌ات چیست؟! گفت چه کار داری، خیلی اصرارش کردم، گفت: تا زنده‌ام به کسی نمی‌گوئی؟!
 گفتم: نه!

گفت: فلانی! ما ده نفر بودیم و هر شب می‌رفتیم سر راه مردم را می‌گرفتیم و دزدی می‌کردیم، گفت: یک شب منزل یکی از رفقاء مهمان بودیم آنقدر به من مشروب دادند خوردم. بعد از مهمانی به خانه آمدم در میان خانه مست ولا یعقل افتاده بودم، یک وقت عیالم شمشیرم را آورد به دستم داد و گفت: آی مرد فردا شب رفقای تو بخانه ما می‌آیند، هیچی نداریم، بلند شو بر سر راه بگیر و چیزی پیدا کن و بیاور. گفت: من نصف شب حرکت کردم آمدم دم دروازه کوفه، نم نم باران هم می‌آمد گاهی هم رعد و برق جستن می‌کرد، یک وقت برقی جستن کرد و وسط راه را نگاه کردم دیدم دو سیاهی می‌آید، گفتم الحمدلله ناامید بر نمی‌گردم.
 یک مقداری گذشت، برق دیگری جستن کرد این دو نفر نزدیکتر شده، دیدم زن هستند، گفتم: زور یک مرد به دو زن بهتر می‌رسد اگر دو مرد بودند کارم مشکل‌تر بود، نزدیکتر آمدند یک برق دیگر جستن کرد، نگاه کردم و دیدم یکی از آنها پیر و

دیگری یک دختر جوان و بسیار زیبا، شیطان مرا وسوسه کرد، رفتم جلو، آنچه طلا و خلخال و نقره و لباس داشتند از اینها گرفتم تا خواستم دست خیانت طرف دختر دراز کنم یک وقت پیر زن به التماس افتاد و خودش را روی قدمهایم انداخت و گفت: ای مرد: هر چه طلا و لباس زیور داشتیم بُردی نوش جانت بُرو، ولی دست درازی به طرف این ناموس نکن! می‌دانی چرا؟!!

برای اینکه اولاً این دختر یتیمه است، مادر ندارد و فردا شب هم زفاف این دختر است و من خاله این دختر هستم. این دختر، امشب خیلی به من اصرار کرد و گفت خاله جان! من فردا شب به خانه شوهر می‌روم و مشکل می‌دانم به این زودبها به من اجازه بدهند تا بروم قبر علی(ع) را زیارت کنم. امشب می‌خواهم او را برای زیارت به نجف ببرم ولی حالا- تصادف و اتفاق توی راه به ما برخورد کردی، هر چه داشتیم بُردی نوش جانت. ولی با حیثیت و شرف ما بازی نکن!! هر چه این پیره زن بیچاره التماس کرد، در من اثر نکرد و گفت:

گوش اگر گوش من و ناله اگر ناله تو
آنچه البته بجایی نرسد فریاد است

گفتم: فایده‌ای ندارد. دیدم خیلی پافشاری می‌کند، یک شمشیر حواله پیر زن کردم، ترسید و بیچاره کنار رفت، نشستم و دختر را تهدید کردم تا تسلیم بشود، همین جور که نشسته بودم یک وقت دیدم دختر رویش را به طرف حرم امیرالمؤمنین برگردانید (ای بمیرد آن دلی که عقیده ندارد به آل محمد(ص)) و صدا زد یا علی(ع) خَلْصَنی ای علی(ع) خلاصم کن.
گفت: یک دفعه دیدم صدای سُم اسب می‌آید سواره‌ای کنار ما ایستاد و به من تندى کرد و صدا زد؛ ای بی‌حیا دست از این دختر بردار.

گفت: از آن غروری که در من بود گفتم: اول خودت را از دست من خلاص کن بعد شفاعت این دختر را بکن. گفت: تا این جسارت را کردم یک شمشیری حواله شانه من کرد، مثل فواره خون می‌آمد بی‌حال روی زمین افتادم ولی گوشه‌هایم می‌شنید که آقا به آن پیرزن و دختر می‌فرماید: طلاها و لباسها و خلخالها را بردارید از همینجا برگردید، علی(ع) زیارت شما را قبول کرد.
گفت: یک وقت دیدم پیره زن صدا زد: ای آقا تو که جوانمردی کردی و ما را از دست این ظالم نجات دادی، محبت دیگری هم به ما بنما، چند قدمی همراه باش تا کنار قبر علی(ع) که آرزوی زیارت آقا به دل این دختر نماند.

یک وقت شنیدم آن آقا صدا زد: آی زنها می‌خواهید نجف بروید خاک را زیارت کنید یا علی(ع) را؟!
جواب دادند: آقا جان چون آقا امیرالمؤمنین را در آنجا دفن کردند می‌رویم تربت پاکش را زیارت کنیم.
صدا زد: آی زنها من امیرالمؤمنینم! یک وقت دیدم دیگر کسی نیست.

(ولی بعضی از کتب نوشته‌اند گفت: من تا متوجه شدم که او آقا علی(ع) بن ابیطالب(ع) است. از کار خود پشیمان شدم. فوراً خودم را به پای حضرت علی(ع) انداختم عرض کردم آقا من توبه کردم مرا ببخش حضرت فرمود: اگر واقعا توبه کرده باشی خدا می‌پذیرد. عرض کردم: آقا این زخم خیلی مرا آزار می‌دهد. آن حضرت مشتى خاک برداشت و بر پشت من زد. زخم من خوب شد ولی اثر آن برای همیشه بر پشتم باقی ماند).

آی گرفتارها حلال مشکل‌ها علی(ع) است علی(ع) علی(ع) علی(ع) جان ما صوفی نیستیم ما شیعه‌ایم، اصلاً علی(ع) مال ماست، علی(ع) علی(ع) علی(ع) جان به کوری چشم آنهایی که می‌خواهند نام علی(ع) را از این زبانهایتان بگیرند شب و روز دم خانه علی(ع) و بچه‌هایش برویم و صدایشان بزنیم و زمزمه کنیم.

هر چه ره طی می‌کنم ورد زبانم یا علی(ع) است
بلبل آسا سوی گل آه و فغانم یا علی(ع) است

ای پناه دل شه مردان علی (ع) مولای دین
هر کجا رفتم ز پا تاب و توانم یا علی (ع) ست
پای صبرم بشکند گرسنگ محنت در جهان
خم نگردهد قامتم چون قوت جانم علی (ع) ست
هر کجا می‌زنم از عشق تو ای نازنین
شور و غوغای تو و آه و فغانم یا علی (ع) ست
بلبل گلزار عشقم تا بجسمم جان بود
بهر دیدار رخ صاحب زمانم یا علی (ع) ست
عمر شیرین طی شود هرگز ننالم در جهان
شادی دل با غم فصل خزانم یا علی (ع) ست
هر چه نوشم در جوانی با غم عشق تو من
سفره مردانگی از آب و نانم یا علی (ع) ست
گر چه دیوانه ترا قسمت بود فرزاندگی
نام نیکت تا ابد ای مهربانم یا علی (ع) ست
منبع: کرامات العلویه، علی (ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یار علی (ع)

رُشید هَجری از یاران فداکار و مداح آقا امیرالمؤمنین علی (ع) بود. روزی آقا علی (ع) به او فرمود: پس از شهادت من (ابن زیاد) ترا دستگیر می‌کند.

و می‌گوید که به من دشنام بدهی تو در آن هنگام چه می‌کنی؟

رُشید عرض کرد: مادرم به عزایم بنشیند من زنده باشم و کسی جرئت کند به شما چنین اسائه ادب کند.

حضرت فرمود: اگر به من دشنام ندهی دست و پا و زبانت را می‌برند و تو را می‌کشند.

رُشید گفت: من هم در راه خدا صبر می‌کنم. و تا بتوانم از فضائل و مناقب و مدح شما را بجای آورم بگذار بخاطر تو یا علی (ع)

دست و زبان و جانم را از من بگیرند تو را از من نگیرند دست و زبان و پا و جان در راه شما دادن چیزی نیست.

حضرت فرمود: اگر چنین کنی، در روز قیامت با من محشور می‌شوی و در کنار ما خواهی بود.

چندین سال بعد، رُشید را دستگیر کردند و به نزد ابن زیاد بردند. وی در این هنگام حاکم کوفه بود. ابن زیاد از رُشید پرسید:

شنیدم مدح و منقبت مولایت علی (ع) را می‌کنی؟

رُشید فرمود: بله خدا به ما توفیق داده که همیشه در حال عبادت و ذکر باشیم. ابن زیاد گفت مولایت درباره من به تو چه گفته است.

رُشید فرمود: مولایم فرموده که تو قاتل من هستی. دست و پا و زبان مرا می‌بری و مرا به شهادت می‌رسانی.

ابن زیاد گفت: برای اینکه بدانی علی (ع) به تو دروغ گفته و سخنان او همه کذب از آب در آمده تو را آزاد می‌کنم.

سپس دستور داد که وی را آزاد نمایند. وقتی رُشید از کاخ بیرون رفت، یکی از نزدیکان حاکم به او گفت: رُشید مرد خطرناکی

است. او مداح امیرالمؤمنین علی (ع) است و مردم را بر ضد تو و حکومت به شورش وا می‌دارد.

ابن زیاد دستور داد که دوباره وی را دستگیر نمایند. وقتی وی را آوردند، دستور داد که دست و پایش را ببرند، اما زبانش را سالم

نگهدارند، تا حرف علی(ع) راست از آب در نیاید.

وقتی دست و پایش را بریدند، او را رها کرده و رفتند دختر رُشید خود را به جسد نیمه جان پدر رسانید و گفت: پدر سوزش دردت چطور است:

رُشید فرمود: دلم خوش است که در راه مولایم این طور شدم. مرا بخانه ببرید. وقتی او را بخانه بردند، به بستگان و مردم خبر دادند که هر کس می‌خواهد از اسرار و اخبار امیرالمؤمنین علی(ع) با خبر شود به خانه رُشید برود. مردم در خانه او جمع شدند و رُشید با آخرین رمق خود از فضائل و حقانیت حضرت علی(ع) برای مردم صحبت کرد.

وقتی این خبر به گوش حاکم ستمگر رسید، دستور داد زبانش را ببرند تا وی نتواند سخن حق را بگوش مردم برساند. دستور عملی شد و همان شب رُشید بشهادت رسید تا به خاطر دوستی حضرت علی(ع) با حضرتش محشور شود.

خانه و زادگاه تو، بیت خداست یا علی(ع)

چهره دلگشای تو، قبله نماست یا علی(ع)

زمزمه ولایت سوره مؤمنون بود

روز نخست بر لب ت ذکر خداست یا علی(ع)

بردهن تو مصطفی، بوسه زد از تبسمت

خنده تو، شکوفه عشق و صفاست یا علی(ع)

در عجب است عالمی از نهج البلاغات

چشمه گفته‌های تو، آب بقاست یا علی(ع)

رحمت حق ولای تو، یاور تو خدای تو

هر که ز حق جدا بُود از تو جداست یا علی(ع)

نغمه آسمانیت، سینه به سینه منعکس

در همه جا، به هر زمان، این چه نواست یا علی(ع)

منبع: کرامات العلویه، علی(ع) میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یگانه روزگار

استاد جندی مصری درباره آقا امیرالمؤمنین علی(ع) می‌گوید:

خداوند درباره علی(ع) اراده خیر فرمود و بوجود علی(ع) که او را به این امت بخشید. درباره امت اسلام نیز اراده خیر فرمود.

برای او عالی‌ترین روش را آماده ساخت و علی(ع) را به آنچه شایسته بود و بهتر و معقول‌تر از آن نبود موفق گردانید و طریق و اسباب وصول به مقامی را که برای او آفریده و بایست بدان می‌رسید برای وی میسر فرمود.

ایکه وجود عالمی فناست بی‌وجود تو

بود و نبود عالمی بپا بود ز بود تو

عبادت خدا بود زنده ز هر سجود تو

روزی ما دهد خدا ز خوان لطف وجود تو

قیامتی بپا کند قیام و هر قعود تو

خانه کعبه شد بنا بخاطر ورود تو

منع: کرامات العلویه، علی میر خلف زاده، نشر مهدی یار

یگانگی نور پیامبر با علی

ابن عباس گوید: نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی علیه السلام فراز آمد، تا چشم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن حضرت افتاد به رویش لبخندی زد و فرمود: مرحبا به آن که که خداوند او را پیش از هر چیز آفرید؛ خداوند پیش از هر چیز نوری آفرید و آن را دو نیم کرد، از نیمی مرا و از نیم دیگر علی را آفرید، پس همه چیز از نور من و نور علی پدید آمده است، ما تسبیح خدا کردیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تسبیح کردند، و ما تکبیر گفتیم و فرشتگان نیز تکبیر گفتند، و این تسبیح و تکبیر آنان به آموزش من و علی بود. [۱].

امام کاظم علیه السلام فرمود: خدای بزرگ نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام را از اختراع و نور عظمت و جلال خویش آفرید. چون خواست محمد صلی الله علیه و آله و سلم را بیافریند آن نور را دو نیم کرد، از نیم اول محمد صلی الله علیه و آله و سلم را و از نیم دیگر علی علیه السلام را آفرید، و از آن نور هیچ کس دیگر را نیافرید. [۲].

در حدیثی آمده: فاطمه علیهما السلام عرضه داشت: ای رسول خدا! ندیدم درباره علی چیزی بگویی، فرمود: علی جان من است، مگر دیده‌ای که کسی درباره خود چیزی بگوید؟!... [۳].

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به نمایندگان ثقیف فرمود: سوگند به خدایی که جانم در دست اوست یا نماز می‌خوانید و زکات می‌پردازید یا آنکه مردی را به نزدتان گسیل می‌دارم که به منزله جان من است. [۴].

از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره برخی از یارانش پرسش کردند و حضرت پاسخ داد؛ کسی گفت: پس علی چه، فرمود: تو از مردم پرسیدی و از خودم که نپرسیدی [۵] (یعنی علی علیه السلام به منزله خود من است و هر شناختی که از من دارید علی نیز همان گونه است).

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنگام مباحله با نصاری نجران فرمود: خداوند! این علی، جان من است و او نزد من با جانم برابر است، خداوند! این فاطمه برترین زن جهان است. خداوند! اینها (حسن و حسین) دو فرزند و دو نوه من اند، من در جنگم با هر که با آنان در جنگ است، و در صلح و سازش با هر که با آنان در صلح و سازش است. [۶].

امام صادق علیه السلام فرمود: در جنگ احد هنگامی که همه از اطراف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گریختند، حضرت رو به آنان کرده، می‌فرمود: من محمدم، من رسول خدایم، من کشته نشده‌ام و نمرده‌ام. فلانی و فلانی متوجه او شده، گفتند: اینک که گریخته‌ایم نیز ما را به فسوس و مسخره گرفته است! آن گاه تنها علی علیه السلام و ابودجاجه سماک بن خرشه رحمه الله با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پایدار ماندند، پیامبر او را فرا خواند و فرمود: ای ابودجاجه! تو هم باز گرد که بیعت را از تو برداشتم؛ اما علی بماند زیرا او از من است و من از اویم.

ابودجاجه باز گشت و در برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشست و در حالی که اشک از دیدگانش جاری بود گفت: نه! هرگز! به خدا سوگند (نمی‌روم)؛ و سر به آسمان برداشت و گفت: نه، به خدا سوگند، من دست از بیعت خود نمی‌کشم، من با شما بیعت کرده‌ام، پس به سوی چه کسی بازگردم ای رسول خدا؟ به سوی همسری که می‌میرد، یا خانه‌ای که ویران می‌شود، و دارایی‌ای که پایان می‌پذیرد و اجلی که نزدیک شده است؟ در این حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حال او رقت آورد. ابودجاجه به کارزار ادامه داد تا زخمها او را از پای در آورد و در گوشه‌ای افتاد و علی علیه السلام در گوشه دیگر بود، چون او از پای در افتاد علی علیه السلام او را به دوش گرفت و به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد... [۷].

علی علیه السلام فرمود: در روزگار رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون پاره تن او بودم، مردم به من مانند ستاره‌ای در افق

آسمان می‌نگریستند، سپس روزگار مرا فرود آورد تا آنکه فلانی و فلانی را با من برابر ساختند، سپس مرا با پنج نفر برابر کردند که برترین آنها عثمان بود!! گفتم: ای اندوه! اما روزگار به این هم بسنده نکرد و از قدر من آنقدر کاست که مرا با پسر هند (معاویه) برابر ساخت! [۸]

پی نوشت ها:

[۱] عبقات الانوار، تعریب شده ۴:۱۲۵.

[۲] همان: ۱۲۱.

[۳] کفایه الطالب، باب ۷۱ ص ۲۸۹.

[۴] ینابیع الموده: ۳۸.

[۵] بحار الانوار ۳۸: ۲۹۶.

[۶] همان ۳۷: ۴۹.

[۷] بحار الانوار ۲۰: ۱۰۷.

[۸] شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید. ۲۰: ۳۲۶ نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام، ترجمه حسین استاد ولی، ص ۶۵-۶۳.

یاد علی در حال احتضار

شخص دیگری به نام عبدالله بدیل از افسران ارشد آن حضرت در جنگ صفین حضور داشت، وی در اکثر حمله‌ها فرماندهی سپاهیان حق را به عهده گرفته، و بر دشمن کور دل و ستمگر می‌تاخت و آن چنان شجاعت‌ها نشان می‌داد که معاویه و سپاهش را مرعوب می‌ساخت!

سرانجام عبدالله در صفین شهید شد، او لحظات آخر عمرش را می‌گذرانید، و فقط رمقی در جان داشت، ناگاه اسود بن طهمان خزاعی در حال احتضار وی را شناخته و به کنارش آمد و گفت: خدا تو را رحمت کند، اگر می‌توانستم تو را از مهلکه نجات می‌دادم، و یا همراه تو شهید می‌شدم، ولی چه کنم دستم کوتاه است... اگر وصیتی داری به من بگو. «عبدالله» زبان بگشود و بگو.

«اوصیک بتقوی الله، وان تناصح امیر المؤمنین، و تقابل معه حتی یظهر الحق او تلحق بالله، و ابلغ امیر المؤمنین عنی السلام...» سفارش من به تو پس از پرهیزکاری این است که: خیر خواه امیر المؤمنین باشی، و در کنار او با دشمنش بجنگی، تا خداوند حق را پیروز کند، و یا در این مسیر تو به شهادت برسی، سلام مرا به مولایم امیر المؤمنین برسان... چون علی از شهادت عبدالله بدیل آگاه گشت، برای وی استرحام نموده و از نقش وی قدردانی کرد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح ابن ابی الحدید ج ۸ ص ۹۱ و ۹۲ نقل از آفتاب ولایت ص ۱۸۶-۱۷۹.

یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟

شخصی بنام فضا که پدرش از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و از رزمندگان جنگ بدر بود، و در صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شهید شد، گوید: با پدرم در کوفه به عیادت حضرت علی علیه السلام که مریض شده بود رفتم، پدرم به

حضرت گفت:

چرا در میان اعراب جهینه اقامت کرده‌ای؟ به مدینه برو، اگر اجل تو فرا رسد، یارانت متولی کار تو شده و بر تو نماز گزارند! حضرت فرمود:

همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با من قرار گذارد که من نمی‌میرم تا اینکه این (محاسن) (از این) خون سرم رنگین شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲ ص ۱۹۵.

یک خلاف، پنج نوع مجازات

اصبغ بن نباته که یکی از اصحاب حضرت امیرالمؤمنین، علی علیه السلام است حکایت کند: روزی عمر بن خطاب نشسته بود که پرونده پنج نفر زناکار را نزد او آوردند تا حکم مجازات هریک را صادر نماید. عمر دستور داد تا بر هریک، حدّ زنا اجراء نمایند. امام علی علیه السلام که در آن مجلس حضور داشت، خطاب به عمر کرد و فرمود: این حکم به طور مساوی برای چنین افرادی صحیح نیست و قابل اجراء نمی باشد. عمر گفت: پس خود شما هر حکمی را که صلاح می دانی صادر و اجراء نما. امام علی علیه السلام اظهار داشت: باید اولین نفر اعدام و گردنش زده شود، دومین نفر سنگسار گردد، سومین نفر صد ضربه شلاق بخورد، چهارمین نفر پنجاه ضربه شلاق و پنجمین نفر را تعزیر یعنی، مقداری شکنجه نمایند. عمر و حاضرین در مجلس، از صدور چنین حکمی بسیار تعجب کرده؛ و علت اختلاف مجازات را برای یک معصیت جویا شدند؟ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود: شخص اول مشرک بود و حکم مرد زناکار مشرک با زن مسلمان اعدام است. شخص دوم مسلمان بود ولی چون همسر داشت، زنا او محصنه بوده است و می بایست سنگسار شود. شخص سوم نیز مسلمان بود، و چون ازدواج نکرده بود، حدّ آن صد ضربه شلاق است. شخص چهارم غلام و عبد بود و حدّ او نصف حدّ افراد آزاد می باشد. و شخص پنجم دیوانه است و بر دیوانه حدّ جاری نمی گردد؛ بلکه باید او را تعزیر و شکنجه نمایند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وسائل الشیعه: ج ۲۸، ص ۶۴، ح ۱۶، تهذیب شیخ طوسی: ج ۱۰، ص ۵۰، ح ۱۸۸.

یک پیاده و هشت سواره

پس از آن که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از توطئه سران قریش نجات یافت و به مدینه منوره هجرت نمود، امام علی بن ابی طالب علیه السلام نیز به همراه چهار زن به نام های فاطمه [۱] و تعدادی دیگر از مردان و زنان مسلمان عازم مدینه شدند. به مشرکین و سران قریش خبر رسید که حضرت علی علیه السلام آشکارا در حال خروج از مکه و ملحق شدن به پسر عمویش، رسول خدا می باشد، به همین جهت هشت نفر اسب سوار مجهّز و مسلّح را روانه کردند تا او و همراهانش را برگردانند.

هنگامی که حضرت از آمدن اسب سواران آگاه شد، دستور داد تا قافله اش متوقف شده و در گوشه ای پناه گیرند، و آن گاه که اسب سواران نزدیک شدند، حضرت یک تنه و پیاده، شمشیر به دست گرفت و به سوی آن ها حرکت کرد تا آن که مقابل یکدیگر قرار گرفتند، اسب سواران فریاد کشیدند: آیا گمان داری که می توانی از چنگال ما رهائی یابی؟ تو و همراهانت باید برگردی.

حضرت بدون هیچگونه احساس ترس و واهمه ای، با آرامی فرمود: اگر برنگردم، چه می کنید؟ گفتند: یا بر می گردی؛ و یا تو را با ذلت و خواری بر می گردانیم و ناگاه به سوی قافله یورش آوردند؛ و چون حضرت جلوی آن ها را گرفت، یکی از آن ها به نام جناح، با شمشیر به طرف حضرت حمله کرد و با این که حضرت بسیار جوان و هنوز در جنگ و نزاعی شرکت نکرده بود همانند یک مرد با تجربه جنگجو خود را نجات داد، و با شمشیر خود ضربه ای بر شانه جناح زد. و چون خواست که از خود دفاع کند، حضرت شمشیر دیگری بر او وارد ساخت به طوری که همه افراد شگفت زده شدند که چطور یک نوجوان پیاده و بی تجربه به تنهایی در مقابل افراد قوی و سواره مسلح، استقامت می نماید. و حضرت علی علیه السلام توانست در آن موقعیت یکی از آن ها را هلاک کند. پس از لحظه ای آرامش و سکوت، گفتند: یا علی! آرام باش و به مکه برگرد. حضرت فرمود: من باید به راه خود ادامه دهم و به پسر عمویم، رسول خدا ملحق شوم، حال هر کس که می خواهد خونش ریخته شود، نزدیک بیاید. در همین حال اسب سواران با افسردگی و ناامیدی برگشتند؛ و حضرت علی صلوات الله علیه پیروزمندانه به همراه زنان و دیگر همراهان، راه خویش را به سوی مدینه ادامه دادند. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] حضرت فاطمه زهراء، فاطمه بنت اسد، فاطمه بنت زبیر، فاطمه بنت حمزه بن عبدالمطلب.

[۲] أعیان الشیعه: ج ۱، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

یاران پیامبر

همانا من در گذشته، یاران پیامبر صلی الله علیه و آله را دیده‌ام. اما اینک در بین شما کسی را که همانند آنان باشد، نمی‌بینم. آنان روز را ژولیده مو و گردآلود به شب می‌رساندند و شب را در حال سجده یا قیام به سر می‌بردند. گاه پیشانی بندگی بر زمین می‌سودند و گاه گونه‌ها بر خاک می‌نهادند. از یاد قیامت چنان بی‌قرار بودند که گویی بر پاره‌ای از آتش ایستاده‌اند. در اثر سجده‌های طولانی میان دو چشمشان، چنان زانوان «بز» پینه بسته بود. اگر نام خدا برده می‌شد سرشک اشک از دیدگان جاری می‌شد به طوری که گریبانهایشان تر می‌گردید. از بیم کفر الهی یا شوق امیدی که در دل داشتند، بسان درخت در روز تندباد بر خود می‌لرزیدند.

قال أمير المؤمنين عليه السلام في بعض خطبه: لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه وآله فما أرى أحدا منكم يشبههم لقد كانوا يصبحون شعنا غبرا قد باتوا سجدا وقياماً يراوحون بين جباههم وخدودهم و يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم. كأن بين أعينهم ركب المعزى من طول سجودهم. اذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبل جيوبهم و مادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفا من العقاب و رجاء للثواب. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] نهج البلاغه، ترجمه‌ی شهیدی، ص ۹۰.

یکی دو شبی بیش نیست

در آخرین رمضان عمر امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرتش شبی را نزد فرزندش حسن علیه‌السلام و شبی را نزد فرزند دیگرش حسین علیه‌السلام و شبی را نزد (دامادش که شوهر حضرت زینب علیهماالسلام بود) عبدالله بن جعفر افطار می‌کرد و در هر شب از سه لقمه بیشتر نمی‌خورد، یکی از فرزندانش حسن یا حسین علیهم‌السلام در این مورد سؤال کردند (که چرا بیشتر غذا تناول نمی‌فرمائی؟) فرمود: می‌خواهم فرمان پروردگارم در حالی بیاید که من گرسنه باشم سپس فرمود: یکی دو شبی بیش نیست. [۱].

امشب همان شبی است که به من وعده داده شده است

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در آن شبی که ضربت خورد، تمام شب را بیدار بود، بسیار از اتاق بیرون می‌آمد و به آسمان نگاه می‌کرد و می‌گفت: به خدا قسم دروغ نگفتم و به من خبر دروغ نداده‌اند، امشب همان شبی است که به من وعده داده شده است، آنگاه دوباره به اندرون باز می‌گشت. چون طلوع فجر (وقت نماز صبح) شد، حضرت کمر خود را محکم کرد و در حالی که این شعر را زمزمه می‌کرد.

اشدد حیازیک للموت فان الموت آتیکا

و لا تجزع من الموت اذا حل بوادیکا

یعنی: سینه خود را برای مرگ محکم کن که مرگ به سراغت خواهد آمد، و چون مرگ تو را دریافت از آن بی‌تابی مکن. و چون حضرت می‌خواست از خانه خارج شود مرغابی‌هایی به دنبال حضرت فریاد می‌زدند! اهل خانه مشغول دور کردن آنها شدند که حضرت فرمود:

اینها را رها کنید، فریادهائی است که به دنبال آن ناله هاست، [۲] آنگاه به مسجد رفت و شد آنچه شد.

این محاسن به خون رنگین شود

بعد از آنکه حضرت امیر علیه‌السلام از جنگ با نهر وانیان فارغ شد، در ماه رمضان وقتی به کوفه آمد، دو رکعت نماز خواند و برای مردم خطبه‌ای نیکو خواند، سپس روی خود را به جانب فرزندش حسن علیه‌السلام کرده فرمود: ای ابا محمد از ماه رمضان چند روز گذشته؟ حضرت حسن علیه‌السلام جواب داد: سیزده روز یا امیرالمؤمنین. آنگاه حضرت روی به جانب حسین علیه‌السلام کرده فرمود: یا ابا عبدالله، از ماه رمضان چند روز مانده است؟ حضرت حسین علیه‌السلام جواب داد: هفده روز یا امیرالمؤمنین. در این هنگام حضرت با دست خود بر محاسن سفید خویش زد و فرمود:

همانا البته البته این (محاسن) به خون رنگین می‌شود آنگاه که شقی‌ترین امت بیاید، سپس این شعر را زمزمه کرد: ارید حیاءه و یری قتلی خلیلی من عذیری من مراد یعنی: من خواهان عطای اویم و او در پی کشتن من، در این صورت تو را به خاطر این مرادی سرزنش نخواهد کرد.

عبدالرحمن بن ملجم - که لعنت خدا بر او باد- این جملات را می‌شنید، تردیدی در دلش آمد، به خدمت حضرت آمد و گفت: ای امیرالمؤمنین تو را در پناه خدا می‌آورم، این دست راست من و این هم دست چپم در مقابل شماست هر دو را قطع کن یا مرا بکش حضرت فرمود: چگونه تو را بکشم با اینکه (الان) گناهی نکرده‌ای، اگر هم بدانم تو قاتل من هستی تو را نمی‌کشم، ولی آیا تو دایه‌ای یهودی نداشتی که تو را مراقبت می‌کرد؟ روزی به تو گفت: ای همانند پی کننده ناقه ثمود!

ابن ملجم گفت: آری ای امیرالمؤمنین، این چنین بود، و حضرت ساکت شد و کلامی نفرمود آنگاه در شب بیست و سوم [۳] که

حضرت برای نماز صبح از منزل خارج می‌شد فرمود: قلب من شهادت می‌دهد که من در این ماه کشته خواهم شد. و چون حضرتش در خانه را باز کرد، کمر بند حضرت به در خانه گرفت، سپس حضرت این شعر را زمزمه کرد: اشدد حیاز یمک للموت (که قبلا ذکر شد) آنگاه بیرون آمد و به شهادت رسید. [۴].

پی نوشت ها:

[۱] الارشاد، ص ۳۱۰.

[۲] اعلام الوری.

[۳] طبق روایات متعدد و مشهور، حادثه ضربت خوردن حضرت امیر علیه السلام در شب نوزدهم رمضان بوده است.

[۴] کشف الغمّه، ج ۱ ص ۳۸۰.

یا علی چرا در کوفه مانده‌ای؟

شخصی به نام فضا که پدرش از اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و از رزمندگان جنگ بدر بود، و در صفین در رکاب حضرت علی علیه السلام شهید شد گوید: با پدرم در کوفه به عیادت حضرت علی علیه السلام که مریض شده بود رفتم، پدرم به حضرت گفت: چرا در میان اعراب جهینه اقامت کرده‌ای؟ به مدینه برو، اگر اجل تو فرا رسد، یارانت متولی کار تو شده و بر تو نماز گزارند! حضرت فرمود: همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم با من قرار گذارد که من نمی‌میرم تا اینکه این (محاسن) از این (خون سوم) رنگین شود. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] بحار، ج ۴۲ ص ۱۹۵.

یک نفر در آب غرق شد

شش نفر در آب فرات سرگرم بازی بودند، یکی از آنان غرق شد، نزاع را نزد امیرالمومنین علیه السلام بردند، دو نفر از آنان گواهی دادند که آن سه نفر دیگر او را غرق کرده‌اند، و آن سه نفر گواهی دادند که آن دو نفر دیگر او را غرق کرده‌اند، امیرالمومنین علیه السلام دیه او را به پنج قسمت مساوی تقسیم نمود، دو قسمت به عهده آن سه نفری که دو نفر بر علیه ایشان گواهی داده‌اند، و سه قسمت به عهده آن دو نفری که سه نفر بر علیه ایشان گواهی داده‌اند. [۱].

شیخ مفید در ارشاد پس از نقل این خبر می‌گوید: در این قضیه هیچ قضاوتی تصور نمی‌شود که از قضاوت آن حضرت به صواب نزدیکتر باشد.

پی نوشت ها:

[۱] ارشاد مفید، قضایاه علیه السلام فی خلافته. فروع کافی، کتاب الدیات، باب الجماعه یجتمعون علی قتل واحد، حدیث ۶.

تهذیب کتاب الدیات، باب الاشتراک فی الجنایات، حدیث ۳.

یونس در شکم ماهی

هنگامی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه شقشقیه را می‌خواند مردی نامه‌ای به دست آن حضرت داد که در آن سوالاتی نوشته شده بود، امام علیه‌السلام سخن خود را ناتمام گذاشته و به سوالات او پاسخ داد، و از جمله این پرسش بود؛ کدام جاندار بود که از شکم جاندار دیگر بیرون آمد و بین آنها نسبی نبود؟
آن حضرت علیه‌السلام فرمود: یونس بن متی بود که از شکم ماهی خارج شد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۱، ص ۲۶۹.

یک فرزند و سه پدر

سه نفر با کنیزی [۱] در یک ظهر همبستر شدند، کنیز فرزند زایید. هر کدام از آن سه نفر فرزند را از خود می‌دانست، نزاع به نزد حضرت امیر علیه‌السلام بردند، آن حضرت مشکل را با قرعه حل نمود. و کودک را به مردی که قرعه به نامش در آمده بود تسلیم کرد و به وی فرمود: به هر کدام از دو نفر دیگر یک سوم دیه پردازد.
پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله از شنیدن این قضاوت چنان متبسم نمود که دندانهای مبارکش نمایان گردید [۲].

پی نوشت ها:

[۱] مقصود کنیزی است که ملک آنان بوده، و در این خبر اجرای حد بر آنان نیامده لیکن اصحاب قائل شده‌اند که بر هر کدام از آنان ۳/۲ حد نیز جاری می‌شود، با توجه به اخباری که در این خصوص آمده است (محمدتقی شوشتری).
[۲] تهذیب، ج ۸، ص ۱۶۹، حدیث ۱۵.

یحیی بن جرار

شیخ طوسی نام پدر یحیی را «جرّار» ثبت کرده ولی ابن حجر در تهذیب التهذیب، « جرّار» ذکر کرده است.

شیخ طوسی، یحیی بن جرّار را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: او غلام آزاد شده «بجیله» بود. همو روایت کرده که «عثمان بن عفان»، دختر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را به قتل رسانده است.
یحیی از افرادی است که در اعتقاد و ایمانش نسبت به امیرالمؤمنین مستقیم و ثابت قدم بوده است. [۱].
به نظر می‌رسد «یحیی بن جرّار» چون در محبت به امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام و تشیع ثابت قدم بوده است، لذا نسبت غلو و افراط به او داده‌اند، و الله العالم. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۱.

[۲] ر. ک: تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۲۱۰.

یحیی بن مطرف عجلی

«یحیی بن مطرف» از شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که حضرت را در صفین یاری نمود و به «ابو اشعث» کنیه داشت. یحیی می‌گوید: علی علیه‌السلام وقتی پرچم‌ها در صفین برافراشته شد بر آنها گذر کرد تا به پرچم‌های ربیعه رسید، پرسید: «این پرچم‌ها برای چه گروهی است؟» من گفتم: اینها پرچم‌های ربیعه است. امام علیه‌السلام فرمود: «بلکه اینها پرچم‌های خداست.» [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۲۸۸.

یریم بن شریح همدانی

یریم بن شریح از قبیله همدان و از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام بود که در صفین مجاهدت کرد و به شهادت رسید. نصر بن مزاحم می‌نویسد: در یکی از روزهای جنگ صفین که میمنه سپاه حضرت علی علیه‌السلام دچار شکست سختی شده بود، حضرت به مالک اشتر دستور داد تا فراری‌ها را بازگرداند، جمعی از آنها که مالک را شناختند، بازگشتند. مالک اشتر فرمان حمله را صادر کرد و دستور چگونگی مبارزه تا به زانو در آوردن دشمن را به آنها داد، در این میان جمعی از جوانان سلحشور قبیله همدان که از مخلصین یاران امام علیه‌السلام بودند، آن قدر در جنگ و قتال استقامت ورزیدند که یکصد و هشتاد نفرشان شربت شهادت نوشیدند و یازده نفر از رؤسای قوم که پرچمدار گروه همدانی‌ها بودند در این معرکه به شهادت رسیدند که هر کدام از این بزرگان، پرچم را به دوش می‌کشید و به سوی سپاه دشمن پیش می‌رفت و چون کشته می‌شد، دیگری پرچم را به دست می‌گرفت و در ابتدای امر شش برادر از فرزندان شریح به نام‌های: کُریب، شرحیل، مَرثد، هییره، یریم و شمر (سمیر) پرچم را برافراشتند و یکی پس از دیگری به جنگ پرداختند و شهید شدند و پس از این شش برادر پنج فرمانده دیگر از همین قوم پرچم را به دوش کشیدند و آنان نیز یکی پس از دیگری شهید شدند و به لقاء الله پیوستند. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] ر. ک: وقعه صفین، ص ۲۵۲ - ۲۵۰؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۰.

یزید بن احنف بن قیس

«یزید» فرزند احنف بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۹.

یزید بن جبلة

شیخ طوسی یزید بن جبلة را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۷.

یزید بن حجیه

یزید بن حجیه ابتدا از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان در رکاب آن حضرت جنگید. و امیرالمؤمنین علیه‌السلام او را به فرمانداری ری و دستی [۱] گمارد. اما وی در موقع فرمانداریش بر دستی و ری خیانت کرد و از اموال بیت‌المال سرقت نمود و چون مورد مؤاخذه امام علیه‌السلام قرار گرفت به معاویه پیوست و حضرت علی علیه‌السلام و اصحابش را نکوهش می‌کرد و از معاویه تجلیل می‌نمود! [۲].

پی نوشت ها:

[۱] دستی شهر بزرگی میان ری و همدان است.

[۲] ر. ک: شرح ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۶۲ و ۲۶۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۶۷؛ انساب الاشراف، ترجمه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، ص ۳۵۶ (تفصیل بیشتر در شرح حال زیاد بن خصفه)؛ تاریخ طبری، ج ۵، ص ۳۷۳.

یزید بن رویم شیبانی

«یزید بن رویم شیبانی» از یاران علی علیه‌السلام بوده که در صفین نیز حضور داشت و حضرت، پرچم گروه اهل ذُهل کوفه را به دست او داده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۲۰۵.

یزید بن طعمه

شیخ طوسی، یزید بن طعمه را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱]. ابن اثیر می‌نویسد: یزید، از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و شیعیان امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت شرکت داشت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۳.

[۲] اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۱۵.

یزید بن قیس

به قول شیخ طوسی یزید بن قیس از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بوده است. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۴.

یزید بن قیس ارحبی

یزید بن قیس ارحبی [۱] از یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود و در میان مردم کوفه و قومش از احترام خاصی برخوردار بود. وی از جانب حضرت علی علیه‌السلام والی مدائن بود و سپس به ولایت ری، همدان و اصفهان منصوب گردید. [۲].
به نقل طبری، یزید بن قیس در عزل «سعید بن عاص» حاکم عثمان در کوفه و نیز قیام بر ضد خود عثمان و برکناری او از خلافت، با مالک اشتر، زیاد بن نضر و زید بن صوحان نقش مؤثری داشته است و در خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حضرت را در جنگ جمل، صفین و نهروان یاری کرد. [۳].

پی نوشت ها:

[۱] در تنقیح المقال، ج ۳، ص ۳۲۸ آمده است: یزید بن قیس برادر سعید بن قیس همدانی است، و ارحبی طایفه‌ای است منسوب به قبیله همدان.
[۲] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۶.
[۳] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۶ (تفصیل برکناری عثمان و قیام اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و مردم ستم‌دیده بر ضد او را در شرح حال مالک اشتر، محمد بن ابی‌بکر و... ملاحظه نمایید).

یزید بن معاویه بکائی

شیخ طوسی، یزید بن معاویه بکائی را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده و می‌نویسد: به نقلی وی پسرعموی عبدالله بن طفیل است. [۱].
ابن اثیر وی را از اصحاب رسول خدا علیه‌السلام به شمار آورده است. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۸.
[۲] اسدالغابه، ج ۵، ص ۱۲۰.

یزید بن مغفل

یزید بن مغفل از اصحاب و یاران امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود که آن حضرت را در جنگ صفین یاری نمود [۱] و برای سرکوبی خزیت بن راشد به یاری معقل بن قیس شتافت. [۲].

پی نوشت ها:

[۱] وقعه صفین، ص ۲۶۴.
[۲] ر. ک: تاریخ طبری، ج ۵، ص ۱۲۳؛ تفصیل شورش و فتنه خزیت و سرکوبی او توسط معقل بن قیس را در شرح حال «خریت بن راشد» در همین بخش ملاحظه نمایید.

یزید بن نویره

شیخ طوسی «یزید بن نویره» را از اصحاب امیرمؤمنان علیه‌السلام به شمار آورده و می‌گوید: وی در جنگ نهروان به شهادت رسیده است. همو در ادامه بعد از نقل یک حدیثی می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله ابن نویره و پسر عمویش را در هلاکت برخی از مشرکان، مزده و بشارت بهشت به آنان داد. [۱].

پی نوشت ها:

[۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۲؛ ر. ک: اسد الغابه، ج ۵، ص ۱۲۲.

یزید (زید) بن هانی سبعی

یزید (زید) [۱] بن هانی سبعی از اصحاب و یاران باوفای امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود [۲] که در جنگ صفین آن حضرت را یاری نمود و او در همین نبرد از جمله کسانی بود که برای فتح رود فرات در کنار نیروهای مالک اشتر جنگید و آن را از دست لشکریان معاویه آزاد کرد. [۳].

یزید بن هانی همان کسی است که پیغام امیرالمؤمنین علیه‌السلام را برای مالک اشتر که در حال پیروزی قطعی بر سپاهیان معاویه بود، رساند که جنگ را متوقف کند و از ادامه جنگ خودداری نماید. شرح این حادثه ناگوار در ذیل آمده است:

پی نوشت ها:

[۱] شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۲، ش ۱۳ «یزید بن هانی» ثبت کرده است.

[۲] شیخ طوسی در رجال خود ص ۴۲، ش ۱۳ «یزید بن هانی» ثبت کرده است.

[۳] تاریخ طبری، ج ۴، ص ۵۷۱.

یعلی بن امیه (منیه) تمیمی

یعلی بن امیه (منیه) تمیمی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و از راویان حدیث است که در جریان فتح مکه مسلمان شد و در جنگ صفین و تبوک شرکت نمود. [۱].

وی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله از طرف ابوبکر به امارت حلوان و از جانب عمر بن خطاب به امارت نجران برگزیده شد. اما در نجران به فکر مال‌اندوزی افتاد و بیت‌المال را برای خود برمی‌داشت. این خبر که به عمر رسید، فوراً او را عزل کرد و دستور داد پیاده از مدینه منوره بیاید. اما یعلی پنج - شش روز بیشتر راه نیامده بود که باخبر شد عمر از دنیا رفته، از این رو سوار بر مرکب شد و خود را در مدینه به عثمان معرفی کرد. عثمان نیز او را به مقام فرماندهی لشکر منصوب کرد. [۲].

یعلی بن امیه پس از قتل عثمان به فکر توطئه و فتنه بر ضد خلافت امیرالمؤمنین افتاد و نزد طلحه و زبیر و عایشه رفت و با کمک مالی آنها را بر ضد حضرت علی علیه‌السلام یاری کرد و در جنگ جمل نیز در سپاه طلحه و زبیر شرکت نمود و سرانجام پس از جنگ صفین از دنیا رفت. [۳].

با توجه به مطالب بالا اگرچه نام یعلی بن امیه را باید در ردیف مخالفان و حتی دشمنان امیرالمؤمنین علیه‌السلام به شمار آورد، ولی ابن حجر از ابن عبدالبر از ابن مدینی نقل می‌کند که: حضرت علی علیه‌السلام، یعلی بن امیه را در مدتی کوتاه به فرمانداری یمن

گمارد و از ابو حسان نقل کرده که: وی در صفین در رکاب حضرت علی علیه‌السلام به شهادت رسیده است. [۴].
با توجه به این نقل تاریخی، نام یعلی بن امیه را در زمره اصحاب حضرت علی علیه‌السلام ذکر کردیم.

پی نوشت ها:

- [۱] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.
- [۲] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.
- [۳] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.
- [۴] تهذیب التهذیب، ج ۹، ص ۴۱۸؛ ر. ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۲۷۱.

یونس بن یزید بن مهران

شیخ طوسی «یونس» را از اصحاب علی علیه‌السلام به شمار آورده است. [۱].

پی نوشت ها:

- [۱] رجال طوسی، ص ۶۲، ش ۵.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسين عليه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بَداند، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

